

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232903

UNIVERSAL
LIBRARY

وَمِنْ يَتَعَلَّمُ آيَاتِ اللَّهِ حَتَّى يُخَرِّجَ اللَّهُ نَبِيًّا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَجْمَعُ شَاخِي

مَقُولِ الرَّحْمَةِ الرَّحِيمِ

مَطْبَعُ وَوَالسُّنَّةِ الْبَيِّنَاتِ

۱۱۲
۹۱

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدی که تصدیق اهل شوق و صفا مجرب و از نصیبین باب وین ضامن باشد تبارک و تعالی که در سبوت و اید و در
اصحاب قرب حضور بخند و میزان معان الی کشف و عرفان بنجد فدای درگاه عظیم برحق و درود و حبیب و دود و طیب الام
وجود ناب و درگاه بارشاد راه مستقیم علت عوایج طبع میقیم از میان برشته چنانچه یک تار سوز هستی بود هم سالکان این صراط قونم
نگه داشته و مذاق ایشان از بندوق بقا شنای بخشوده که از افتادن در فنا بصورت شفا کما قال جل و علی کتبی شفا حضرت عیسی بن مریم علیه السلام
کم مینارهای رونموده سبب نجات از ظلماتی در کات و وسیله وصول علو درجات است مودود با و صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه
و در ایامه و سلامی یوم التنا و اما بعد میگردد که برین بندگی معبود عظیم عاقبت محمود محمد اسمعیل مخاطب از خاقان بختاب پدر
محمد بقا خان که بود خزینه سینه و الذی با جدم این کینه از تقو و ادویه تجربیه طبیبان پیشین حال الامان و صرفت می نمودند اینها را در میان
بیماران مختل چه فیقری مانج و چه ایسر تاج و بود همگی هست ایشان بنجد است در ایشان معروف و بودند ازین جهت
در ایشان در طبیبان زمان معروف و درگاه بعضی سنجار الی بحک امتحان سوره بر می آمد بر کاغذهای متفرقه فی تکلیف
و در حسنه و دان می انداختند و بعضی را میفسر نمودند تا در بسیارها ضحاکت می نمودند چون بنسره را درین فن
در آورند و امر معالج و نسخ نویسی کردند و بصارت و بخشش در فرق خالص و منشوش هم سید صاحب چنین دید که
این جوهر بر فواید آنده و لالی فواید بر آنده را جمع کرده در سلک حسن بیان واضح ترین تبیان در آورده تا این خطره مخطوطه
خاطر بود اما که بی سببستغال باشتغال خدمت خلق این دستمال کما فی اعمی تحصیل ضروریات جهت اهل عیال و احسانا

پیش ازین سفرهای طولانی از او این مرام باز می شد تا گاه فضل نامتسابی الهی توجیه و ولایت بیانی در شهر این
حقیر دستگیران تلمیحی می بینم نویه صاحب مقامات علیه کاشف کاشفات سیند و چه مرتب نشر و تحقیق آمده
محقق اسرار حدیه عارف باشد احمد سید شیخ ابوالرضا محمد قدس الله تعالی سره الامجد و قد سنابره المجد و دراه برین
تدرین ... چنانچه شبی صاحبزاده والا قدر عالیشان خلف صدق الله و جدر ایشان حضرت شاه فخر العالم او صلوات الله تعالی
الی ارفع درجه الرحمة و الکرم این بحیف را در حضور محفل عالی سر پا نور دیدند که عطف نمودند و چون خبری مکتوب آمد نمودند بدین
آن بیک سلوب و مشرک در زمان پر قصور را از آن زمان خرامش این کار استوار شد و گاه کاهی که فراغ دست میداد با مال
اقلام این در ایتام را بسک سواد و تقاضا میداد و در انامی تحریر چنین بخاطر سید که اگر تقریب نسخ از نسخهای هر یک در پیش آید
جمع نسخ آن هر یک در خوابادینات متقدمین و متاخرین دیده با اختلافی که یافته شود درین کتاب نگاشته آید تا منحصرا
اصوات گرد و بنابرین قرابادین شفاوی تبیین نظریه حسن شفاوی و قرابادین طایب الضیف حاجی جلال بن امین کاذروی
دیدی بدین نجیب الدین سر قندی و قرابادین قلائی قرابادین قادری ترتیب داده او در زمانی که بر عسرت
بنی و قرابادین شیخ رئیس از قانون باشرح آن از حکم علی سیلانی و شربادین ذخیره خازرم شاهی و مدونات در ا
بروی و مرکبات شاهی و مرکبات تذکره و ادوی و مرکبات تحفه المؤمنین و مرکبات کفایه الطب که حاضر بود پیش اردو شده
و کتابها بن کرده از نشانیش در کمال کمالش و حاضر نظر بر او نگاشته بلکه از کتب معالجات جزوی
مسد اوله مثل قضیسی و سیدی و دیگر شرح و توضیح شرح حکیم علی معالجات قانون که ششتر نسخهای
گوناگون است و معالجات بقرامطی و کامل الضمانیه و حادی صغیر و غامنی و منهاج المتبدین و کفایه منصوری و دیگر کتب بسیار
نسخی بنجیده که دیده از انجا چیده بنگاشته سجد کتابهای مفردات مثل اخبارات و مفردات تذکره و مفردات تحفه المؤمنین
و مفردات قانون باشرح آن و مفردات کفایه الطب بنظر نظر هشتمه بر کتب قبیل الاجراضاعی که یافته بعضی مفردات
که یک بود ترکیب طباعی بالذات و فواید بعضی مفردات بالبع نیز ثبت ساخته و بعضی طباعی در دست کردن بعضی مفردات
که بان طرح ضم کردن آن در مرکبات ضروری میشود شرح و دل شمی عملی باشد آن هم درین دقیقه روزان ناسف و با بار از
بعضی تدابیر کلیمی امراض هم شفاقه و غذای که اطباء نامدار در رسائل و مسافرخواریه فرموده اند چه بانام چنانچه بر سب
و هلام و چه عام موافق بر مرض نیز درین دقیقه صورت ارقام یافته و با وجود این بعضی نسخهای ادویه ابل هند که معمول فایق بوده
همی که اشتن لایق نموده در جهت تمام آن بعضی نسخ از کتب مترجمه طب هندی بر داشته درین مجموع بنگاشته است
هر جا درین کتاب لفظ منهاج واقع شده مراد از آن منهاج المتبدین است که تالیف ابراهیم حسینی بوده منهاج الکران منهاج کبریا
بقیة لفظ ثانی نوشته در هر موضع که لفظ مشرح مطلق بنفر صاف آمده اشارت بدان شرح حکیم علی شارح قانون کرده اما
ترتیب این مجموعه غریب باین عنوان غریب اتفاق افتاده که او را بر این ترتیبی و منهاج ترتیبی از هر خصوص از هر ماقدم

اندازان امر ضرر علمه مثل حی و درم چنانچه تفکات در مدونات خود جهت علاج نوشته اند چون مخوان در بر جان بناده لیکن این برود
 کتاب بدکات بر قسم را مثل حب و سفوف و صمغ در بر نوشته و بنده رعایت حروف تجوی کرده نقل قادر به آن بر داده و صاحب
 شاه از انانی رحمت الله ملاحظه حرف ثانی نفس برده و این عاجز راه ترتیب حرف ثانی و ثالث هم پیوده مثلا در حجاب اول جوهر را
 آخر نمین در سین جوینار مقدم کفر صلی را تا آخر سفوف را آخر ترتیب نموده زیاده ترا کند بر مرکبی ذی اسم که در نامه است ترکیب
 لفظی واقع شده خواه ترکیب اصنافی بود چنانچه در عن اترج و در عن انوخس در عن اسقل خواهد صفتی چنانچه بوب صغیر بوب کبیر
 خواه باعتبار دیگر رعایت هم بگردیده در ترکیب ثانی هم چنانچه بفع صغیر بار و در فح کبیر حار این رعایت مری
 داشته این خاصه مخصوص است باین کتاب و چند خصائص دیگر که میان میشود در کتب دیگر غیر منصوص است و نایاب یکی
 از این نیست که در ادویه مرکبی برود ای که همچون است یکجا نوشته و در کتب اکثر متفرق هم نوشته اند با وجود آن
 ترتیب دیگر ملحوظ داشته که از کم وزنی ترقی نموده در جبهه بر وزن کثیر و اکثر افزوده چنانچه مثلا بر دوی گویم در مری است
 چنانچه یکجا نوشته آخر آن نگاشته بر یکی نمیدهم در هر چه یکد ر می است هم را یکجا کرده بعد میر می داشته و اگر استخوان دور
 یافته بعد از آن نگاشته و اگر نیافته در مری یا سیم در مری یا چهار در مری بر جز اینها یافته اینرا نگاشته غرضه که اندک
 و کم وزن هم عمل نگاشته و در وزن جمیع نسخ از انانی باطلی ترقی کرده چنانچه از نوشته مذکور معلوم میشود یا از اعلی بانی منسل
 نموده چنانچه مثلا در مری اول و نه در مری بعد آن دشت در مری بعد نه در مری علی بد القصد من ترتیب داده بسعیه رعایت
 تقدیم و تاخیر در وضع ادویه قلیل و کثیر و وزن و کثیر و وزن در اصل نسخ و در سردار و آنچه در سردار است بلکه مرعیه داشته
 در کتب نسخ که سردار و با مثل آن شده در بر دو جان نظر کنند و از این بنشاه آگاه باشند تا اشتباه نیفتد و دیگر از اختصاص
 این کتاب نیست که ملاحظه مرکبات ذوات هم را اول سردار داده و مرکبات عامه را بعد آن نگاشته و گاهی تقدیم تاخیر
 عکس کرده اما ملحوظ یک دیگر آنست که در عامه هم این رعایت مرعیه داشته که در ادوی مانع هر مرض و مفید هر سبب موجب
 مرض و عرض جدید و نوشته تا باشد علاج را استخراج دو موافق هر غرض سان باشد و دیگر از خصایض این کتاب
 مستطاب نیست که هر مرکبی که لواء مره در آنجا تحقیق لفظ باعتبار لغت و اصطلاح و تحقیق نام و اوضاع آن مرکب ترفیق احکام
 کلان مرکب خواهد و بقای قوه آن باعتبار سال و ماه بر جز از کتابهای نقد نظر آمده نوشته و دیگر هر مرکبی که مرض عضو
 خاص بسیار اختصاص داشت و با وجود آن مشتمل بر فواید از هر اعضاء دیگر رسم بود و در ذیل ادویه همان مخصوص نسخ آن جامع
 فواید استخراج یافته در مواضع ادویه اعضاء دیگر که با آنها هم نفع میکند اظهار کرده تا طبیب همه جا که احتیاج آن دار خواهد
 باشد و دیگر از خواص این مجموعه نیست که باب شرب بر شرب کثیر یا بصیرت و در آنرا لفظ شرب نوشته و دیگر
 شرب تبار لفظ شرب بر قوم ساخته خواهد حساب نام شده خواه عام و در بخار رعایت حرف ثالث غیر مری است که مری
 شرب تبار شرب به مره باید دانست که مره و دندانهای بیمارها که درین مجموعه مرقوم است باین ترتیب مرقوم

مرسوم که بر نغده ای که بنام ن ص موسوم است آن نغده ای همان نام در سلک دین و بی نام در مرض بر عضو مخصوص که آن نغده آن شخص بود
 بر عایت حرف اول یونانی چنانچه به ط در ضمن ادویه باین نام پس علی بن اقیاس نغده ای عامه در حرف نغین بلفظ غنند
 سلوک منظوم است و دیگر از حضا یعنی این مجموع بطره دفع دوامی بنده این و تیره است که هر یکی را در هر باب عقب ذکر
 دوامی یونانیان بیان نموده چنانچه چهار ابعدهای یونانی ذروت الیاسمی و صهای نوشته همین قسم بر غننا و سفر فنا
 و تمام مریکات ثبت نموده و فرق بر کتبه صهای بنده سفوفات بنده کرده تا دوامی اهل یه با دوامی اهل هندستان
 مخلوط نموده و هر چه از این صهای بنده مثلاً ذی اسم بود اسم آنها را در عبارت بسیاری نوشته در عایت حرف نهمی در شمار
 این هم کرده و هر دو کهنه ای که عمده در میان بود نام داشت این نام را سه جنی نگاشت در کسوفی همان حرف که حرف اول
 این نام بود چنانچه سلا حبت میان در آخر حرف سین و امای یونانی نوشته در چون تدوین جسمه در هندستان در در
 بخشنامه شاهجهان آباد نوشته اکثر انهای مضیاد نام دوامی یا نغده آن بلفظ بنده نوشته که نزدیک طهار
 حال چندان بن الفاظ غیر ناسولیت و اگر کسی واقف نباشد از قوت آن نغده یا کس نیست پوشیده بماند و در این
 بنده ای که درین مجموع مذکور میشود در قسم است یکی دوامی است که صاحبان کتبهای طب یونان نقل از هند کرده در هر دو
 خود نوشته اند چنانچه شیخ رئیس رحمة الله بنویسند و بعضی معاجین را بلفظ حب بنده و همچون بنده نوشته پس این
 قسم موافق نقل ایشان در ادویه یونانیان نوشته شده و قسم دیگر که بنده نقل کرده آنها موافق زبان اهل هند
 عمده عقب نوشته شده بنا بر آگاهی تنبیه آن کرده هم در کتب معمول خود در اوله سر و در وجه مغفور را خواه
 از ادویه یونانیه و خواه بنده باشد اشاره بخبر بر علی بنا کرده مانع باشد این مجموع را مجموع **عقبانی نام**
نخاوه و غیره نیز تاریخ آن چنین نظام داده رباعی بر کس کتب علم گلشن طبع است به قسم مجموع بقایش در است
 سیرت سبب شفاست تاریخ بگو به مجموع بنده از اسباب شفاست به ما فیهت این کتاب به اعتبار سرفی است
 که بجای فصول در ابواب لفظ مکتوب و مفوظ و تمیذ و کلمه خاتم که سرد داده بر کتب بنده ضمیمه شامل بر چند مفوظ و تمیذ
 مشمول مفوظ اول از مفوظات و مفوظ آخر بر مکتوب چه بین معنی مال مثل حراق و غسل و اظهار بعضی اعمال بر و کلمات
 فسر و نسنده در حرف اول هر یک از ابع تا با و خاتم که کتاب سین اوزان یونانی نغده میس خواهد بود
 چون تفصیل این به تطویل لاطیل و تحصیل حاصل میس انجامیده دست ازین کشیده و کتفای همین جمال لایق دیده اگر کسی
 خواهد که این تفصیل شمار در نظر نفس کتاب نگار در دیباچه را مشحون به فهرست تفصیل ادویه مرکبه و ذات به ساختن
 در غیره این مختصره را ازین جمله تخمین رنگین انداخته و الله الموفق و المین و تنوکل علیسه و به ستغین **حرف**
الالف ابتران بیان منعی مصطلح این لفظ و ذکر احکام این را در مکتوب هشتم ادویه معصا با یدیه ای کامه
 تحقیق نام و تفصیل اقسام و تبیین احکام آنرا در مکتوب هشتم ادویه معصا به ابراهیم که نام غذای است

هم در کتب ششم امانا صغیر و کبیر با نسخه دیگر تحقیق لفظ آن در کتب هفتم ادویه کبیر و طحا لیس
 است و طوس تحقیق این لفظ در کتب ششم تعدیه اکثر تحقیق این کتب نسخه آن در کتب چهارم ادویه دان بین
 است از سطون صغیر و کبیر بر نسخه این تحقیق لفظ در کتب هفتم در موقوف اول این کتب که در ادویه امرض صدر قرار
 یافته محرک شده است و این در کتب ششم ادویه تعدیه اسود سلیم نسخه آن و نام موجود آن در موقوف اول
 کتب ابر صغیر نسخه آن دو وجه تسمیه آن باین نام در موقوف دوم کتب اول تجرید یافته اطراف لصل تصحیح این
 در موقوف اول ادویه اسرار غیل فتمونی در موقوف دوم ادویه اسرار غیل حش جدید تحقیق نسخه این
 در کتب ششم ادویه مسدیر اطراف لصل دیدان در کتب ششم ادویه اسرار غیل زمانی هم در موقوف دوم +
 اطراف لصل شامیره در کتب دوازدهم ادویه جلدیه اطراف لصل صغیر یک نسخه این در موقوف دوم ادویه امرض
 اس و یک نسخه این در کتب ششم ادویه تعدیه اطراف لصل عذوقی بد نسخه در کتب چهارم ادویه حلیقه و فیه لصل
 کبیر یک نسخه آن در موقوف دوم ادویه اسرار و نسخه آن در کتب ششم ادویه تعدیه اطراف لصل کشمش در کتب
 نهم ادویه اعضای تناسل اطراف لصل شیری یک نسخه این در موقوف اول از کتب اول نسخه دوم این در کتب
 سوم ادویه امرض گوش اطراف لصل ایوان در کتب دوازدهم ادویه جلدیه اطراف لصل سهل هم در این کتب
 اطراف لصل مقل یک نسخه اطراف لصل مقل ملین بد نسخه در کتب ششم ادویه انما در موقوف ششم است
 نسخه لوی و ساده در کتب دوم ادویه امرض هفتم تحقیق لفظ شرح با نسخه افشرد ابنه و بسا سه در نسخه
 در زشک و کوله و کوله در کتب ششم تعدیه اسرار تحقیق این با نسخه در ادویه چشم و یک نسخه آن در کتب
 دوازدهم ادویه جلدیه صورت ارقام یافته امر و شیما نسخه این تحقیق آن لفظ و باقی این مرکب در کتب هفتم
 دوازدهم ادویه جلدیه امرض ادویه اعضای تناسل گاشته انقر و یا تحقیق آن با نسخه در موقوف دوم ادویه
 اسرار چهارم نسخه در موقوف سوم ادویه اسرار و نسخه آن در موقوف دوم کتب اول الوشدار و لولوی
 چهارم نسخه در کتب ششم ادویه تعدیه الوشدار و لولوی معنی در نسخه آن در کتب هفتم در موقوف دوم آن
 که در ادویه قلبیه را یافته الوشدار و معتدل هم در اینجا تعدیه یافته ایارج تحقیق این لفظ در موقوف اول ادویه
 اسرار ایارج ارکانا نیست بد نسخه هم درین موقوف ایارج انفر و هم بد نسخه در کتب ششم ادویه
 ایارج تقرط در موقوف سوم ایارج بو طوس در موقوف دوم ادویه اسرار ایارج ثابت بن قره در کتب
 ششم تعدیه ایارج جالینوس بد نسخه چهارم در موقوف اول و نسخه این سر ایون در موقوف سوم ادویه اسرار
 ایارج و من بد نسخه در موقوف دوم ادویه اسرار ایارج تیج زلیس در موقوف دوم ایارج طحس
 انطالی در موقوف سوم ایارج فیهرا بد نسخه با تحقیق لفظ میفر در موقوف اول ادویه امرض اسرار کبیر در کتب

در مکتوب ششم معنی و یک سخن آن در مکتوب ششم ادویه معدیه و یک سخن در مجلد ایارج فیما تخورس در مخطوط دوم
ایارج کسیر در مخطوط اول ایارج کوفی یا بجای نسخه در مخطوط سوم ایارج کرب در مخطوط اول ایارج کسیر
محققین لفظ در مخطوط اول ادویه رس صورت نظام یافته ادویه القیه مندرجه آسو دو نسخه آن یکی
سعی در مکتوب دوم می باشد شبیهی در مکتوب پنجم ادویه معدیه در نسخه آن یک سماج آسو در مکتوب پنجم ادویه معدیه
اطلک پاک رسانین در مکتوب ششم ادویه معدیه اسپر او آسو هم درین مکتوب آکن مکتوب هم در اینجا مکتوب شده
حرف الباء با د مخرج بر نسخه در مکتوب ششم ادویه معدیه یا سلینقون تخرج معنی از کمر لفظ با نسخه در مکتوب
دوم ادویه چشم پاشویه طریق عمل آن وقت حوازی عدم حوازی استمال آن جامع احکام در مخطوط اول ادویه رس تجریر
یا فیه چینه جوشن باد تجریر در مخطوط دوم تجریر محقق لفظ معنی نوی اصطلاحی آن در مخطوط اول ادویه رس
مستور شده بر شعشا تحقیق معنی باد نسخه در مخطوط دوم وید نسخه در مخطوط سوم ادویه رس بد نسخه در مخطوط
سوم از مکتوب سوم که در ادویه القیه قرار یافته بر ۹۰ تحقیق لفظ معنی نوی اصطلاحی ذکر است رقی در میان آن
و ذرور در کل ثابت در چهار نسخه ذی اسم و هفت نسخه مطلق لفظ برود در مکتوب دوم ادویه چشم پنج نسخه آن در مکتوب
چهارم ادویه دمان بزگور شده در بردت ذی الاسما که در ادویه چشم گاشته بان بقضیل است برود احرر دو نسخه
برود آسو دو نسخه برود یاری برود جلا برود حار برود حصرم بار برود حصرم
حساد نسخه برود خیار بالنک برود دمه برود رمادی برود در بیان
دو نسخه برود قح برود کافور می دو نسخه برود لین برود مصاص برود نقاشین
برود هندی بر روی ما و جسمه آن چهار نسخه در مکتوب دوم ادویه چشم بزرجلی در مکتوب
دوازدهم جلدی بغیرا که نام غلامی خراسانی است در مکتوب ششم ادویه معدیه بنذوق بنادق تحقیق
آن با یک نسخه در مکتوب چهارم ادویه دمان و تمه تحقیق لفظ بنادق کندریه در ادویه معدیه و هفت نسخه
بنادق البروز در مکتوب پنجم ادویه اعضا و تناسل تحقیق برود نسخه در مکتوب دوم ادویه چشم گاشته به طه فیتق
این اسم و طریق ساختن آن چند قسم در مخطوط دوم مکتوب اول بیسته در مکتوب دوازدهم ادویه جلدی نوشته
شد حرف التاء تریاق تحقیق این لفظ در مخطوط اول مکتوب اول انباط یافته تریاق الاذن در مکتوب
سوم تریاق لعمه در مخطوط سوم ادویه تریاق الاستمان در مکتوب چهارم ادویه دمان تریاق
افرید و سس در مخطوط دوم ادویه رس تریاق معنی بسته در مکتوب دوازدهم تریاق افیون هم در
مکتوب تریاق انحر نیز سماج تریاق التفع در مخطوط سوم ادویه رس قرار یافته تریاق حصرم در مکتوب
دوازدهم تریاق تلغ التفع هم در مکتوب دوازدهم تریاق ثمانینه در مخطوط سوم رس تریاق و جزاره

در مکتوب دوازدهم تریاق جوز در با کجا تریاق و او و نطاسکی در مخطوط دوم و دویس تریاق و در مخطوط
در مکتوب دوازدهم جلدی تریاق الدین در مکتوب بیستم ادویه امنا تریاق در مکتوب بیستم معدی تریاق
ریتلا بدوشی در مکتوب دوازدهم تریاق الطران در مکتوب دوازدهم تریاق شیخ طریس که از جوز تریاق
حویف بدوشی در مخطوط دوم مذکوب بحکم که در دویس قبله بر یافته تریاق لطحال در مکتوب بیستم کسبی و طحالی
تریاق الطین بدوشی در مکتوب دوازدهم تریاق عام النفع در مکتوب دوازدهم تریاق غدره بدوشی در مخطوط
سوم ادویه تریاق عسکری در مکتوب دوازدهم تریاق عقب پیشش در مکتوب دوازدهم منقذ کشته
تریاق فاروق بدوشی در مخطوط اول تریاق فوج در مکتوب بیستم ادویه امنا تریاق الکبد در مکتوب بیستم تریاق
القشانه در مکتوب بیستم تریاق مراره ثمر در مکتوب دوازدهم تریاق مرادار هم در مکتوب دوازدهم تریاق
معه بدوشی در مکتوب بیستم ادویه سدی توتیامی بدوشی در مکتوب دوم ادویه چشم حرف التامثلت
یتا و نطوس با تحقیق لفظ بدوشی در مخطوط اول ادویه صد اعینه بدوشی در مخطوط دوم و یک بدوشی در مخطوط سوم ادویه
راس حرقت الجحم جلاب با تحقیق لفظ با یک بدوشی در مخطوط اول و یک بدوشی آن در مخطوط سوم ادویه راس بدوشی آن در
مکتوب بیستم بدوشی در مکتوب یازدهم حامی نه کورست جلیخین مابینه آن بعضی تحقیق آن در مخطوط دوم و تمه تحقیق آن
باز تیب ساقن آن در مکتوب بیستم معدی جلیخین تقاحی در مخطوط دوم مکتوب جلیخین سقر جلی در مکتوب
بیستم معدی مفضل جلیخین کافورانی در مخطوط دوم ادویه راس جلیخین سقر در مکتوب بیستم معدی
جلیخین سهل در مکتوب یازدهم حامی جوارش تحقیق این لفظ در مکتوب در میان جوارشات و مابین
در مخطوط دوم ادویه راس کاشته تفصیل نسخ دوازدهم این کرب که در این مجموع تحریر یافته است جوارش آمله
یک نسخه آن که تالیف مولانا علاء الدین است در ادویه قلبه و دوشی در ادویه معده جوارش الوما هر در مکتوب
دوازدهم جلدی جوارش ترنج در ادویه فیه جوارش ارسطوطلس در ادویه معده جوارش ساقن
یک نسخه آن در مخطوط سوم ادویه راس یک نسخه در معده جوارش سقنقور در ادویه اعضاء تناسل جوارش
بسهال در معده جوارش انار جوارش نارون جوارش نارین جوارش نارین قاض
بر ادویه معده جوارش انباریس بدوشی جوارش انجدن چهار نسخه در ادویه معده جوارش بارو
جوارش ترش جوارش زرد در بدوشی جوارش ساقن این سه در ادویه معده جوارش ملا در
در مخطوط دوم ادویه راس جوارش بود معده جوارش تخم مویز جوارش شربد پنج نسخه جوارش اب لاشه
در ادویه معده جوارش تقاحی جوارش سبب جوارش قرندی در معده جوارش قمری در بدوشی
در ادویه امنا جوارش جالیفوس جوارش جلابی جوارش حب الاس جوارش حب الاس

انحصرا در ادویه معده جوارش جنبش بخند که جنبش است در ادویه فایده خواهد که جوارش ضرفوب
 بسته در ادویه معده جوارش خراسی در ادویه اعضای تناسل جوارش خسروی در مفوظ سوم ادویه
 راس جوارش خورمی بخشش جوارش نونجان جوارش در چینی در ادویه معده جوارش
 زرخونی مبطظ زرخونی در حرف زایک سخه آن در ادویه نیمه و دیگر سخه آن در ادویه اعضای تناسل جوارش تجلیل
 در ادویه معده جوارش زبره که عبارت از کونی است در حرف کاد جوارش سداب جوارش
 سحر جوارش سفرجل چهارسخه جوارش سفرجل غیر بدقوق جوارش سفرجل سحر
 بدسخه جوارش سفرجل سهیل تانی جوارش سفرجل سهیل معمول جوارش سفرجل
 مسک بدسخه جوارش سفرجل مسک بدسخه در ادویه معده جوارش مسک که بی صفا
 قوی فایده است نسخ سوم سفرجل سهیل که در ادویه معده نوشته شده صاحب قلاسی این نام خوانند بنا بر تئیه نوشته
 جوارش سماق بدسخه جوارش مسک بدسخه جوارش سومین در ادویه معده جوارش
 سیب یک نسخه در ادویه قلبه و در ادویه معده جوارش شمشاد جوارش شکر باران پنج نسخه
 جوارش صندل جوارش طالمسفر در ادویه معده جوارش طباشیر چهارسخه در ادویه معده یک
 نسخه در ادویه اعضا تناسل جوارش طباشیر سهیل در معده جوارش خطائی در ادویه اعضا
 تناسل جوارش عنبر یک نسخه در مفوظ سوم ادویه راسل بسته در ادویه معده جوارش عود یک نسخه آن
 از حلالی یک نسخه از شیخ دیک نسخه از شاهی در ادویه قلبه و با نده نسخه آن در ادویه معده جوارش عود ترش
 پنج نسخه در ادویه معده جوارش عود سهیل نسخه جوارش عود مسک جوارش نخوره در
 ادویه معده جوارش فلافل جوارش فنجوش جوارش فنذاقون هر سه الفاظ
 فای معده جوارش فواکه در ادویه قلبه جوارش فیروز بوشیم در ادویه فای معده جوارش
 قابض یک نسخه آن در ادویه قلبه و یک نسخه در ادویه معده جوارش فقتصر در معده جوارش کافور
 یک نسخه آن در ادویه قلبه و سه نسخه آن در معده جوارش کرو یا جوارش کسروی بدسخه در ادویه
 معده جوارش کونی در ادویه کافیه معده جوارش کندر بسته در ادویه معده و بسته در ادویه اعضا
 تناسل جوارش کهر یا در ادویه معده جوارش لولومی در ادویه اعضای تناسل جوارش
 متوکل در معده جوارش مستحقونیا در ادویه مفاصل جوارش مسک در نسخه آن در ادویه قلبه
 در نسخه معده جوارش سمن یک نسخه آن در ادویه معده یکی در کتوب و از دهم جلدی جوارش
 سهیل بسته جوارش سیخ جوارش مصطکی در ادویه معده جوارش مفرح

بعضی انوشدارو را بنام خوانده اند و آن در مفعول دوم ادویه رس گذشته جواریش مفرح بار دوم درین مفعول
جواریش مقل جواریش مقلی تا برود در ادویه امعا جواریش ملکی در ادویه اعجاز تا ساسل به
جواریش ملکی در مفعول سوم ادویه رس جواریش ملین در معده جواریش شور در جواریش حبس
است جواریش نازمشاک بر دهن در ادویه معده جواریش نازمشاک نهل هم بدوش در این نوشته
جواریش نعناع جواریش پودنه است جواریش باسکی در ادویه امعا جواریش غلبه
بر دهن جواریش بنده فی جواریش بوخنا در ادویه غلبه انگار است ادویه مندریه جسمه خمر
ملک در رس در کتب مجیم صدری چند بر یکها کوکل در مفعول اول کتب اول سیریا
جواریش کوکل بر دهن در ضمن دو امای بندی مفصلی ارقام یافته حرف الحاح ابن جهم در کتب
سوم ادویه گوش حبس ابن حرث در کتب دهم ادویه مفاصل حبس ابن مسیره در ادویه امعا
حب ابوحنیفه در ادویه مفاصل حب امض در ادویه امعا حب احسان در مفعول سوم ادویه
رس حب استرخام در مفعول سوم حب استسقا یازده نسخه در ادویه کبدیه حب اسرا نهل
در ادویه امعا حب اسطوخودوس یک نسخه در مفعول اول ادویه صمدیه و یک نسخه در مفعول دوم حب
سبحان در ادویه امعا حب ششخار در ادویه کبدیه و طحالیه حب صطیفان یک نسخه در مفعول دوم
و یک نسخه در ادویه معده حب فا دیه بر نسخه در معده و یک نسخه در حیات حب فینن نسخه در مفعول دوم
ادویه رس و یک نسخه در ادویه معده و یک نسخه در حیات و یک نسخه در جدیه حب استین در معده حب
ایمون نسخه در ادویه اعضای تناسل حب ایسون در معده حب اوسلساوس در کبدیه حب افرون
در ادویه مفاصل حب ایاره هفت نسخه در مفعول اول صداعی و چهار نسخه در مفعول دوم و دو نسخه در مفعول سوم
و یک نسخه در ادویه معنی و یک نسخه در ادویه امراض مان و پنج نسخه در ادویه امراض معده حب ایلاوس در ادویه
امعا کاشته حب خستیسوع در ادویه امعا حب بر دیو ما نسخه در ادویه مفاصل حب بزویه
حکم در ادویه امعا حب بزور در ادویه امراض اعضای تناسل حب لبفاج در مفعول دوم ادویه رس
حب بلبان در ادویه امراض امعا حب ششخار چهار نسخه در مفعول اول صداعی و یک نسخه در ادویه گوش
و یک نسخه در ادویه معده و یک نسخه در ادویه صمدیه و دو نسخه در ادویه امعا حب کطرمی در ادویه کبدیه حب
بجاستان در مفعول سوم ادویه رس سیریا فقه حب تخمه در معده حب تربد یک نسخه در
ادویه کبدیه و دو نسخه در امعا حب ششخار و غش در مفعول سوم حب شکار در ادویه معده
حب جاتلیق در ادویه معده حب جالینوس در مفعول اول صداعی و یک نسخه در ادویه معده

معده و سینه دیگر در او به باهیه حب جاوشیر در مفلوظ سوم و یک نسخه در او به معده حب و ار
 چهار نسخه در او به امراض بینی پنج نسخه آن در او به معده و یک نسخه آن در او به مفاصل شست گشته حب چمر
 ارمنی در او به امراض معده حب خلیت به و نسخه یکی در معده و دیگری در همانه حب جفا در او به
 مفاصل حب جنصل در او به سوزیه انبات یافته حب جنس الحیدر در او به معده حب حرق
 در او به سوزیه سب خولجان هم در سوزیه حب خیران در او به جلده حب ادرسی در او به
 اسهال حب ارغنی در او به صدریه حب سلفه ادرسی در مفلوظ سوم او به اسهال حب وند هم در مفلوظ
 سوم حب پیدان به و نسخه در او به معده حب ضرب در معده حب و سب نسخه در مفلوظ
 اول صداعی و یک نسخه در مفلوظ سوم او به اسهال و یک نسخه در او به معده حب زبو
 پشش نسخه در او به صدریه حب عشم در مفلوظ سوم او به اسهال حب زبونیک
 در کبیده و یکی در او به معده حب ریو نه معمول بماز زبون به و نسخه در کبیده حب
 زبل در او به معده حب زخیر به در آنجا حب زجیل در او به معده حب
 سبات و سه مفلوظ دوم او به سب حب سعال است و نه نسخه در او به صدریه
 حب سعد با دو به فضله حب سوط با دو به جلده حب سلنج سه نسخه مفلوظ سوم او به
 درد نسخه بعدی سه نسخه کبیده و سه نسخه با دو به سوزیه یک نسخه با دو به فضله حب سلامت به و نسخه یکی بمعاد و دیگری
 با دو به مفاصل حب سلیم مفلوظ سوم حب شدروس با دو به سوزیه حب سورجان بهفت
 نسخه آن به فضله حب سورجان اصغر چهار نسخه آن حب سورجان کبیر چهار نسخه آن به فضله
 حب سهل الوجود با دو به باهیه حب سیاه چهار نسخه آن با دو به باهیه حب سیاه
 ملک در او به سوزیه حب شامتره در او به جلده حب شبرم یک نسخه در کبیده و یک
 نسخه در سوزیه حب شیمار چهار نسخه در مفلوظ صداعی و پنج نسخه در مفلوظ دوم اسهال و یک نسخه در او به
 معده حب شفا به و نسخه در مفلوظ اول اسهال و یک نسخه معمول در معده حب شیطان در مفلوظ
 سوم اسهال حب شیطان کبریم در مفلوظ مذکور حب شیطان به و نسخه در مفلوظ سوم او به سوزیه
 مفاصل حب ضمیر پنج نسخه در مفلوظ اول و یک نسخه در مفلوظ دوم و یک نسخه در مفلوظ سوم و یک نسخه
 در کتوب دوم او به چشم و به و نسخه در او به فیه و یک نسخه در معده و یک نسخه در کبیده و یک نسخه در معده و یک نسخه
 در جلده حب صدر در او به صدر حب صرع به و نسخه در مفلوظ سوم او به اسهال حب عافیه در
 مفلوظ اول حب عاقرقا در او به مفاصل حب عجیب بهم در مفاصل حب عشا

در ادویه چشم حب عشره در مفظ سوم ادویه راس حب عظمائی در ادویه صدر حب عنب
در ادویه امعا حب بعشر بدوشی در مفظ اول ادویه راس حب بنار لقمون بدوشی در مفظ سوم ادویه
راس بنفش سخی در ادویه صدر بدوشی در ادویه قلبیه پنج نسخی در ادویه کبیره حب غافق بدوشی در
کبیره و یکی در ادویه جمایه حب کاشرا در ادویه مفاصل حب فاج بدوشی در مفظ سوم حب
فرغون در مفظ سوم و یک نسخه آن در ادویه کبیره حب فیضرا یک نسخه آن در ادویه کبیره و یکی در ادویه امعا
حب قدره در مفظ اول حب قرص افغی در ادویه بامیه حب قرص فرد در صدیه
حب قرصم در ادویه امعا حب قطن در ادویه صدریه حب قوقایا بدوشی در مفظ
اول کتوب اول بدوشی در ادویه چشم حب قونج بهشت نسخی در ادویه امعا حب قیصر در ادویه صدیه
حب کجا و در کبیره دغالیه حب کبیر هم در آنجا حب کبریت بدوشی در ادویه صدیه حب
بکثیر النفع در ادویه صدریه حب کندمی در ادویه مفاصله حب کوتوالی در مفظ اول
کتوب اول حب لاجورد در مفظ دوم ادویه راس حب لبان در ادویه صدریه حب لبوب
در عجات حب لقوقه در مفظ سوم ادویه راس حب مازر یون بنفش سخی در کبیره حب ماسر خویه
در ادویه امعا و یک نسخه در مفاصل حب ماسویه در ادویه مفاصل حب مبارک بدوشی در امعا
حب محمد زکریا در مفظ سوم راس حب مسک چهار نسخی در ادویه قلبیه و سه نسخی در ادویه قلبیه حب
مسکن در ادویه رودما حب سهیل یک نسخه آن در کتوب چهارم ادویه نیمه و شش نسخه آن در مفظ
اول کتوب چشم ادویه صدریه و سه نسخه آن در کتوب مفتح ادویه کبیره و در ادویه دغالیه پنج نسخه آن در کتوب ششم ادویه امعا
و مقصد دو نسخه آن در کتوب هفتم ادویه مفضلیه و سه نسخه آن در کتوب یازدهم جای و سه نسخه آن در کتوب یازدهم
جلدی حب مصطکی دو نسخه آن در ادویه صدیه حب مطرانی هم در صدیه حب مفاصل بدوشی
در ادویه مفضلیه حب مفتح حصاة سه نسخه در کتوب نهم ادویه اعضای تناسل حب مصری بدوشی
در ادویه مفضلیه حب مقل یک نسخه در صدیه و یازده نسخه در صدیه حب ملذوبه یازده نسخه در ادویه بامیه
حب ملوک بدوشی در امعا حب مسک دوازده نسخه آن در ادویه صویه و چهار نسخه آن در ادویه بامیه
حب منتن راسه نسخی در مفظ سوم ادویه راس چهار نسخی در ادویه مفاصل حب منتن صغیر در مفاصل
حب منتن اکبر هم در اجا حب منتن کبیر بدوشی در مفظ سوم و یک نسخه در مفاصل حب
منتن کندمی در مفظ سوم ادویه راس حب مشط در مفظ دوم ادویه راس حب مین نصیاح
در مفظ دوم حب مومیایی در ادویه مینی حب میعه چهار نسخی در ادویه صدریه حب باغیت

ناصیت در ادویه معالج نجاع در مفلوظ سیوه ادویه اسس حسب نشاط در مفلوظ دوم اسس
 حسب تقرس بنسخه در مفاصل حسب واصلی در ادویه جلدیه حسب حلیله یک کبده و یک نسخه در
 جلدیه حسب هندی اسمول بسک منقول از قانون در ادویه قیسه جنبه های مندی اچی که آنرا ابها و گنگه گویند
 بنسخه در ادویه معدیہ دیگر مسیحی اسکندہ بد نسخہ در ادویه مفاصل و دیگر که آنرا انجنا بیدی نامند بد نسخہ
 در ادویه امعا و دیگر مسیحی بر آند پر در حیات و دیگر جب ایلوہ در ادویه امعا و دیگر برنگا و گنگه در مفلوظ دوم
 در ادویه اسس و دیگر تر پسیلا و مودک بد نسخہ در مفلوظ سوم و دیگر کبہ بر گیس مودف است پنجم در حیات
 و دیگر که جوکان گنگه نامند در مفلوظ سوم ادویه اسس و دیگر چیز بر با گنگه در ادویه اعضا ناسل و دیگر رام بان
 نام در حیات و دیگر مودف جب سوت در ادویه معویہ و دیگر ششہور بیکہ چری در حیات و دیگر ناکرا چون
 بد نسخہ در ادویه معدیہ حر سرہ کہ بتبر قصبہ بہ قبل از تفرج بکار آید در ادویه صدریہ حر سرہ جتہ چشمن با خون فی خون
 بنسخہ در ادویه امعا حر سرہ کہ جتہ خوب یکہ بکار آید در ادویه انصاف ناسل حسومی کہ در علتہ بانا بکشد استفراغ
 و تطیل و تسیط بکار آید در مفلوظ دوم حسومی کہ بکثرگی الصوت مفیدست بد نسخہ در ادویه حلق و مری حسومی
 کہ با مراض ریه و صدر بکار آید بد نسخہ در ادویه صدریہ حسومی کہ بعد از نهار در دم ممدہ نافع است در ادویه مسویہ
 حسومی کہ در ذبیل بکار آید در حیات مذکور شدہ حشو تحقیق آن بہ چارہ نسخہ در ادویه دبان دستان
 حصیرہ در ادویه معدیہ حقتنہ بیان فصیلتہ تصریح بمسبب آن در مفلوظ اول صدای دویہ احکام آن بتفصیل و
 طریق عمل آن و طور ساختن محقنہ در ادویه امعا خسریر نافذ و قسم آن از اینہ و عاودہ و مسندہ در ہر باب کہ جتانج
 بان می افتد چندی نسخہ مسکون شدہ در ہر باب ملاحظہ بایکد و خلوی احکام آن در کتبہ ششم ادویہ معدیہ خلوی
 امرود در صدیہ خلوی بادام خلوی پستہ خلوی پیاز عسلی در ادویہ بایہ خلوی
 خلوی بہ کوفتہ خلوی بہ کوفتہ پاشان خلوی بہ کوفتہ ترک اینہ در ادویہ معدیہ خلوی
 تخم مرغ در ادویہ مایہ خلوی تر در ادویہ صدریہ خلوی تر تخمین خلوی جذر بنسخہ
 خلوی چغوزہ خلوی خرما خلوی خوان احمدی خلوی ریش الاصلوای سمنک
 خلوی سہوان بد نسخہ در ادویہ بایہ خلوی سیب در ادویہ صدریہ خلوی سیر در بایہ خلوی
 شکر بارہ در ادویہ صدریہ خلوی از نگین ہم در صدریہ خلوی نخود در ادویہ بایہ حلیہ
 حمصیہ برود در ادویہ معدیہ خلوی ہندی خلوا کہ اند پاک نام دارد در ادویہ بایہ دیگر اسکندہ
 پاک در ضمن سماجن ہندی در ادویہ معدیہ دیگر تیل پاک و دیگر تالیس پاک و دیگر سپاری پاک ادویہ
 بایہ دیگر سندہی پاک و دیگر کچور پاک این برود در ضمن سماجن ادویہ معدیہ ہندی دیگر مصلی پاک ادویہ

باید حرف الحاء را یکنه لفظ فارسی بخشد و حرف این جهت بر این جهت است بر دو
 در ادویه معدیه جنبه تفصیل اقسام آن و تصریح حکام اینها با یک نسخه در ادویه نمیه و یک نسخه در ادویه معدیه و یک نسخه
 در ادویه صلیبیه و یک نسخه در ادویه سنجبر مغزول در ادویه صیدیه صرم تحقیق این لفظ در ادویه اصل چشم حرم
 صغیر حرم کثیر معسل سه نسخه در این ششجات اصطلاح این لفظ در ادویه اذنیه معلوم خواهد
 شد ششجاتیه در لفظ دوم ادویه راس خشک بند تحقیق این با سوا آن در ادویه جلدیه خشک را رو
 این نسخه هم در جلدیه تصنیف تحقیق لفظ با جهانی تفصیل ذیل سیم در جلدیه خضاب در عین بهشت نسخه خضاب
 شقایق چهار نسخه خضاب کعب بر نسخه خضاب کردگان جناب بیض پنج نسخه خضاب کعب
 بر نسخه خضاب تاغ بر نسخه خضاب سیمه چهار نسخه دیگر خضابات مطلق با سنجهای منبیه سازنده نسخه
 ندر کرده خل از چوبکه ساخته میشود طریقی ساختن آن در ادویه اذنیه مرقوم است و حکام آن در ضمن ادویه
 امرض بر عضو مسطر خل خمر تحقیق این لفظ در ادویه اذنیه حل خصل طریقی ساختن آن در اوضاع آن در لفظ
 نسوم ادویه بر این راس خلوق یک نسخه آن با تحقیق لفظ در ادویه اعضای تناسل حمر محل اطلاق این لفظ و
 مقضی صاف این و تصریح افعال صادر از این دقت و شرط استعمال این و بیان مختار این در لفظ دوم ادویه راس
 خمیر و خمیره مایته این بر دو لفظ محل اطلاعات اینها در لفظ دوم ادویه راس و طریقی ساختن خمیره آمد و مایه آن بیان
 مزاج آن در ادویه حلیقه و یک نسخه در آن کمده خصوصیت دهنه در ادویه معدیه نگاشته خمیره ابرشیم پنج
 نسخه در لفظ دوم راس خمیره نفثه در ادویه انقبیه خمیره ششاش چهار نسخه در لفظ دوم خمیره
 سقر در مکتوب دوم ادویه امرض چشم خمیره صندل بلفظ شربت صندل در شربه قلبیه خمیره کا در آن
 بر نسخه خمیره کا در زبان عبری بر نسخه در لفظ دوم ادویه راس خمیره مر و اید در ادویه معدیه خند تقیون بر دو
 نسخه در معدیه حرف الدان دبلس بلفظ رب انکور در لفظ سوم ادویه امرض راس بید و در تحقیق این
 لفظ با نسخه در ادویه کبیه و طحالیه و حمر تا تحقیق این در این با دو نسخه یکی از آن بلوی است در ادویه کبیه
 و یک نسخه آن که خصوصیته بقرنج دارد موافق شفقانی در ادویه اسما و لوک تحقیق لفظ در این بعضی نسخ این در ادویه
 دمان در زبان و الاربیع در ادویه مفصیده و امی از سطر اسیس در ادویه گوش و امی سفلید نس در
 ادویه کبیه و وار البرور در ادویه اعضای تناسل و اول بسد لبسه در ادویه معادل و تفصیل بر نسخه
 در ادویه مایه و وار البلا در سیم در مایه و وار بلا و سطر در ادویه صدریه و وار البقیع در ادویه
 اسما و مفصیده و وار التربید بر نسخه هم در ادویه اسما و التربین در ادویه اعضای تناسل و نسوم بر دو
 نسخه یکی در کبیه و دیگری در حایه و امی حالینوس در ادویه صدریه و حیطیانا در ادویه معدیه و وار

دوار الجوق در ادویه مفصل دوار الحمرل در ادویه نیده و حقیقه دوار الحسک در امیته دوار کلینت
 بدو سنه در ادویه نیده و یک نسخه در ادویه مایه دوار حلقومی در ادویه صدریه دوار الخمص در ادویه
 بابتیه و امی حبش بجزید در ادویه از بنه دوار الخربک در ادویه نیده و حقیقه و نخطاطیف سفیر و کبرق
 خطاف در ادویه نیده و حقیقه دوار الدار حسنی در بایسید دوار دبعنی در ادویه کبیده و تخالیه دوار
 الذریح بدو نسخه در ادویه جلدیه و الالسطان بم در جلدیه دوار السنثه بلفظ جایش بلوک بلفظ
 سوم ادویه براس دوار السنونیا دوار نخطاطیف است دوار اشیم در ادویه مایه دوار
 الفرس در ادویه مندی و واقاع و ج مفاصل و وک در ادویه مفصله دوار التشمش در ادویه
 جلدیه دوار الکاتب در ادویه امراض چشم دوار الکهن در ادویه صدریه دوار الکبریت بدو نسخه
 در ادویه صدریه و یک نسخه آن که صاحب نسخه از اتیاق اعمده خوانده در ادویه معدی دوار الکرم بجزا نسخه
 و مطاق و دو بلفظ عود و بزرگ در ادویه کبیده دوار الملک نهای بزرگ و خورد معتدل این در ادویه
 کبیده دوار المبارز یون در ادویه کبیده دوار المخدر در مفاصل دوار المدر بم در مفاصل
 دوار المسک یک نسخه آن در مفوظ دوم و نسخه آن در مفوظ سوم ادویه این یک نسخه آن در ادویه کبیده دوار
 المسک بار د پنج نسخه در ادویه قلبیه دوار المسک بار د سرش دوار المسک بار د بختی
 بر دو ادویه قلبیه دوار المسک حلو بدو نسخه در مفوظ سوم و المسک شیرین گرم در ادویه صدیقه
 دوار المسک هر یک نسخه آن در مفوظ اول و یک در مفوظ سوم ادویه اس دوار المسک معتدل
 بدو نسخه در ادویه قلبیه دوار مسکن و جمع بیشتر نسخه در ادویه مفاصل دوار ملجم در ادویه کبیده و امی
 یحیی بن خالد در ادویه مفاصل و دوع با جمع احکام در ادویه معدی و تحقیق نظایر با ترتیب خوردن
 این جهت معلوم در ادویه صدریه و یا ستقورید و اس جازش کوفی را گویند و یا قودا تحقیق بلفظ
 این با پنج نسخه در ادویه بینی دو نسخه در ادویه صدریه و یک بر دو یک بدو نسخه در ادویه اسما از دو
 های و امی مندی و مولات است در ادویه معدی و حرف التذال در و ر و ذریره بقیق نفوی و
 اصطلاحی این با بعضی احکام در بیان فرق در میان آن در و در کل در مکتوب دوم ادویه چشم ذر و اس در
 ادویه امراض جلد ذر و رابض بجزا نسخه در ادویه امراض چشم و یک نسخه در ادویه امراض دهان ذر و اس و جمع
 بدو نسخه در جلد ذر و اسود در ادویه امراض دهان ذر و اس و صفر بجزا نسخه ذر و اس و صفر صغیر
 و ذر و اس و صفر کبیر بمه در ادویه امراض چشم ذر و اس عظم در ادویه اعضای تناسل ذر و ر
 اتر و ت بیک نسخه در ادویه چشم و بجزا نسخه در ادویه امراض جلد ذر و ر بار د در ادویه امراض

چشم در و ر بیا صن بشش سخی در ادویه امراض چشم در و ر شیم ج در ادویه چشم در و ر
جالینوس در ادویه امراض جلد در و ر حسین هم در جلدیه در و ر حله در ادویه امراض چشم
در و ر مادی هم در چشم در و ر زعفرانی بدینسخه در و ر سبل در و ر سلاق همه
در ادویه چشم در و ر بقولان در ادویه جلدیه در و ر شحرم در انجا در و ر صدفی در ادویه
امراض چشم در و ر صندل در ادویه جلدیه در و ر صندل در ادویه عینی در و ر عجب در ادویه جلدیه
در و ر عرب پنج نسخه در ادویه چشم در و ر قوطاس در جلدیه در و ر کافور در چشم در و ر
گلنار در جلدیه در و ر مکنه در ادویه عینه در و ر لکین در عینه در و ر امیران هم در انجا
در و ر معصر در ادویه امراض امعاء مقعد در و ر معسل چهار نسخه در عینه در و ر ملجم بره نسخه در ادویه
جلدیه در و ر ملکایا بر نسخه در و ر ملکی بر نسخه در و ر تمسک در و ر تمسک صغیر در و ر
منصف در و ر و ر می بسنسخه در ادویه امراض چشم در و ر انبساط مطلقه است و صفت
در ادویه امراض چشم در امراض بینی دو در و ر بی حته درم کثیر الاجل و دیگر حته بوسیله الالف در امراض زبان چهل
دست در و ر در امراض امعاء مقعد صفت در و ر در امراض تناسل شش در و ر در امراض جلد چهارده یونانی نوشت
مندی پذیرند که در حروف الهیاء را ماک مابینه آن در ترتیب ساختن فواید آن در ادویه معصیه
را مهران دو نسخه در ادویه معصیه و یک نسخه آن در ادویه مفصلیه رایب مابینه آن شرح تمام جمیع خواص
در حکم آن در ادویه معصیه رایب مکمل هم در معصیه رب تحقیق این در ترتیب ساختن بربوب در مفوظ
دوم رب اس در ادویه صدیه رب الو در مفوظ دوم رب اقیتمون در ادویه اسباب مرود
در معصیه رب انار در مفوظ دوم رب انار ملیسی در ادویه صدیه رب انار ترش رب انار
منفع رب انار میچوش رب انار پین اینهمه در ادویه معصیه رب انکور در مفوظ
سوم رب اس در رب به رب ترنج این هم در معصیه رب ثوت در ادویه
فیله حقیقه رب ثوت مرکب هم در انجا رب جوز ساده رب جوز مرکب هر دو در ادویه حلقه
رب مغزما در مفوظ سوم این رب ریاس رب زرشک رب سیب ترش
و شیبون هر چهار در معصیه رب شحم حنظل در ادویه معصیه رب نخوره در ادویه معصیه رب لیمو
در مفوظ دوم ادویه اس رب مرنب در ادویه معصیه رب مصری در ادویه فیله حقیقه رب مورد
در ادویه معصیه رب نیشوق در ادویه معصیه رب بلبله در ادویه امعاء رشته تحقیق لفظ
در ترتیب ساختن و منافع و مضار آن در ادویه صدیه رایب در ادویه معصیه روا صبر تحقیق آن در ادویه

در ادویه معدیه روغن شیونیز در ادویه اعضای تناسل روغن شیخ صمصان به دستخورد در ادویه جلدیه روغن
عاقوقرحا در مفظ سوم رسی روغن عقررب و ادویه اعضای تناسل روغن علقم در معدیه روغن
جار بد ترتب در مفظ سوم روغن غالیبه در جلدیه روغن فرقیون بدستخورد در مفظ سوم روغن
فستق در مفظ اول روغن فلفلاد دستخورد در مفظ سوم روغن قسط بنفشه در مفظ سوم
روغن کماوی در ادویه معدیه روغن کاسو بد ترتب در مفظ اول ادویه سیر روغن کدو روغن
کل بجز ترتب روغن کل بادام روغن کل مشک همه در مفظ اول روغن کلکلاج بدستخورد
در مفظ سوم روغن کندش در ادویه گوش روغن کندم و جو در جلدیه روغن لادن به دستخورد
در ادویه جلدیه روغن لاله یکسره آن در ادویه معدیه و یکسره آن در جلدیه روغن لیسویه در مفظ دوم
ادویه راس روغن لبقوه در مفظ سوم رسی روغن زریلوب در ادویه کبدیه روغن بازو بدستخورد
جلدیه روغن مجموع در مفظ سوم روغن مجمل در معدیه روغن مدبر در ادویه معدیه روغن بزنجبر
در مفظ سوم روغن مسمن بدستخورد در جلدیه روغن مصطکی در معدیه روغن مصطکی کب هم در معدیه
روغن مفاسل در ادویه مفاسل روغن جرتیه بدستخورد در ادویه اعضای تناسل روغن مجورد بدستخورد
روغن مسعیه در معدیه روغن جلیل در مفظ سوم روغن نارون چهارسخت در مفظ سوم و یک در
ادویه معدیه روغن زکس بدستخورد در ادویه اعضای تناسل روغن نشیرین در ادویه صدریه روغن
شاهپور در ادویه اعمار روغن ریح هم در انجار روغن یاسمین در ادویه صدریه و غذاهای مندی
روغنی که با نام دارد در مفظ دوم دیگر بجز آن در ادویه اعضای تناسل دیگر را شناسد و دیگر
کهاک کربت و دها کهاک کربت دیگر که همان تیل دیگر که در تیل انیمه در مفظ سوم دیگر روغن
لاکه در ادویه معدیه دیگر روغن مال کنی در ادویه اعضای تناسل دیگر همان کربت در معدیه دیگر تیل
تیل در مفظ سوم ادویه راس حرف الزرارز بدستخورد بعضی منافع آن در ادویه فیه از روغنی بیکسره در ادویه
فیه بدستخورد در ادویه اعضای تناسل زرشک آنها در ادویه معدیه روغن تحقیق آن با با نودا دستخورد
در ادویه اعضای تناسل زیت بعضی فواید آن در ادویه فیه زیتار با بسته آن و خواص آن در ادویه
کسریه زیتون بعضی فواید آن در ادویه فیه زیتاباج تحقیق آن و بعضی حکام آن در ترتب ساخت
بعضی آن در مفظ سوم در ترتب حکام آن با ترتب ساختن آن موافق شفا دارا استقام در ادویه کسریه و
حلیه حرف اسین بجز نینیا سنی در سینه آن در ادویه معدیه سحوط با بسته آن با بیان روغن
در میان آن در میان بسوق و بنوخ از مفظ اول ادویه راس معلوم خواهد شد دستخورد آن در سینه

سه مفلوظ اول در او به رس در او به امر اصل چشم و امر نفس گوش در او به نمیه و حلقیه و بدو نسخه در جلد به اثبات یافته
سقفوف منقوش و اصطلاحی آن در مفلوظ اول او به رس نکود است سقفوف آبله در او به نمیه در او به
معدیه سقفوف این بسیار در او به صدیه سقفوف این با سوسه در او به مویه سقفوف از خر در او به
معدیه سقفوف ارشطاطاتیس در مفلوظ دوم او به اس سقفوف اسوقه در او با می اسقفوف
اسهال کبیدی بدو نسخه در او به کبیده سقفوف اصول در معدیه خوف افیتمون در مفلوظ دوم
رس سقفوف اثناع الرمان در او به مویه سقفوف انار دانه بجز نسخه در او به معدیه بیک نسخه مفلوظ
حب الرمان در مویه سقفوف انجuran در معدیه سقفوف انیسون هم در او به سوسه سقفوف
باویان در بدو نسخه در او به اسقفوف بارد هم در مویه سقفوف برص اسقفوف در او به جلدیه
سقفوف برملی در او به معدیه سقفوف بزبز البلیخ در او به تناسل سقفوف بزور بر دو نسخه در مویه
بیک نسخه در کبیده بیک نسخه در او به تناسل بیک نسخه در او به مویه سقفوف بلوط بیک نسخه در او به
مویه سقفوف نقیش بیک نسخه در او به صدیه بیک نسخه در او به معدیه سقفوف پتیر مایه هم در
مویه سقفوف بجدانه در کبیده سقفوف بنیامی در معدیه سقفوف ترب بدو نسخه در او به مویه
سقفوف تربال در او به کبیده سقفوف جوز بدو نسخه در او به مویه سقفوف حاکمی بدو نسخه
در معدیه و بدو نسخه در او به مویه سقفوف حب الاس بدو نسخه در او به معدیه سقفوف حب العنب
در او به معدیه سقفوف حبالی بیخ نسخه در او به معدیه سقفوف حجر الیهود با نشت نسخه در او به
اعضای تناسل سقفوف حصرم در مویه سقفوف حنین بیک نسخه در معدیه و بدو نسخه در او به اعضا
تناسل بیک نسخه در او به اسقفوف خروب در او به معدیه سقفوف خنازگر در او به جلدیه
سقفوف جنک در او به مفاصل سقفوف درونج بدو نسخه در او به قلبیه سقفوف
فرب بیخ نسخه در معدیه سقفوف راوند در مفلوظ سوم او به رس سقفوف رونال
در او به اسقفوف رجان در اسقفوف زحر در مویه سقفوف زرشک در
در او به معدیه سقفوف سرطان در او به صدریه سقفوف سنگین در او به کبیده سقفوف
سماق در او به معدیه سقفوف سمنه در او به جلدیه سقفوف سنا در اسقفوف
سودا بیک نسخه در مفلوظ دوم بیک نسخه در جلدیه سقفوف سورجان بهفت نسخه در مفاصل سقفوف
سختیم در او به مویه سقفوف شاقج بدو نسخه در اسقفوف در تناسل سقفوف
شاهتره در او به جلدیه سقفوف شمار در او به معدیه سقفوف صمغ عربی در او به مویه

سقوط طبا شیر یک نسخه در ادره قلبیه و یک نسخه در ادره معده و در نسخه در مجاریه
سقوط ظبری در ادره قلبیه سقوط ظن یک نسخه در ادره معده و یک نسخه در قلبیه و نسخه در
مغزیه و یک نسخه در حایه سقوط عباده در دوائی معده سقوط علق بم در ادره سقوط
عجب در ادره قلبیه سقوط عود بس در معده و یک نسخه در ادره اما سقوط فواق در بخش
در معده سقوط قابض یک نسخه در معده و در نسخه در اما سقوط قرض یک نسخه آن در معده و یک
نسخه آن بر اما سقوط و نقل در ادره معده سقوط قلت در ادره اعضای تناسل سقوط
کاکب در ادره اعضای تناسل سقوط کامل در مغزیه سقوط کبریت در مغز دوم
سقوط کبیر در ادره مغزیه سقوط کرس در ادره معده سقوط کزمازج در کبیر طحالیه
سقوط کسلا در مغزیه سقوط کعک بم در ادره سقوط کل در مغزیه سقوط کند
در مغزیه سقوط کهر باد در معده در اعضای تناسل سقوط لک در ادره کبیر سقوط لولوی
موز در ادره کبیر سقوط ماسک البول به دوازده نسخه در ادره اعضای تناسل سقوط مامرن بم در
تناسل سقوط مبارک یک نسخه آن در مغز دوم و یک نسخه آن در ادره مغزیه اعضای تناسل سقوط
مجموع در ادره ناسیل و مغز مجموع در ادره مغزیه سقوط مخترع در مغزیه سقوط مدر بر و
نسخه در کبیر و پنج نسخه در تناسل سقوط موارید بر و نسخه در مغز دوم و در نسخه در ادره قلبیه
سقوط مصل کل یک نسخه در کبیر و یک نسخه در حایه سقوط مصطبی در معده سقوط
مقلباتا یازده نسخه آن در ادره اما سقوط منوم در مغز دوم سقوط ناخواه در ادره
معدیه سقوط نشاسته در ادره مغزیه سقوط نمناع بر و نسخه در ادره معده سقوط
نفت الدم نه نسخه آن در ادره معده سقوط نقرس پنج نسخه در مفاصل سقوط ناک
بر و نسخه معده سقوط ورد یک نسخه در ادره معده و یک نسخه در کبیر سقوط هاضم در ادره معده
سقوط بلبله بر و نسخه در کبیر و یک نسخه در مغزیه سقوط هندبا در ادره مغزیه سقوط
سودی در ادره مغزیه سقوطات هندی سفونی که با ساد چورن نام دارد در ادره معده و دیگر
سودی چورن هم در معده و دیگر جای پیدا چورن و دیگر کتبا سگ چورن و دیگر لنگا چورن به
نسخه و دیگر ماکها چورن انهمه در دوائی معده سگ مسک تحقیق این باسخه این در ادره معده
سنگین تحقیق این بعضا با اثر احکام قسم آن در ادره معده بعضی احکام آن در ادره حسانه
سنگین احقاق این در ادره معده سنگین افادیه در ادره کبیریه سنگین افیتونی

اقیتمونی را به پنج شکر و لفظ دوم ادویه هم نفس برین یک شکر در ادویه حایره یک بخین فستقین در ادویه
 سمیه یک بخین زرد در ادویه حایره یک بخین اوجوبالی در لفظ سوم ادویه را این یک بخین باد در ادویه
 کبیه یک بخین زردی بدو شکر در ادویه صد اعیه و یک شکر در صد اعیه و یک شکر در صد اعیه و یک شکر در صد اعیه
 هم در کبیه یک بخین زرد یک شکر آن در ادویه صد اعیه و یک شکر در صد اعیه و یک شکر در صد اعیه و یک شکر در صد اعیه
 حار یک شکر در صد اعیه و یک شکر در صد اعیه یک بخین زردی در کبیه یک بخین زردی در کبیه
 یک بخین زردی معتدل چهار شکر در کبیه و یک شکر در ادویه حایره یک بخین زردی در کبیه
 یک بخین زردی به رانی یک بخین زردی هر دو در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه
 یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه
 صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه
 صبری هم در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه
 و اکثر آن در ادویه غلری یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه
 یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه
 یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه
 به دو شکر در ادویه حایره یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه یک بخین زردی در صد اعیه
 در ادویه صد اعیه سلاقه نشانه آن با تحقیق لفظ در ادویه صد اعیه در ادویه صد اعیه در ادویه صد اعیه
 و سنگ سنون این سبل سنون این سنون این سنون این سنون این سنون این سنون این سنون این سنون این سنون
 جالینوس سنون جبریل سنون حار سنون و مقراطیس سنون سورنجان
 سنون قابض سنون مامون سنون معتدل سنون ملوک
 بدو شکر سنون هارون شد بر دو شکر سنون لوجیا نیمه سنون در ادویه صد اعیه و سنگ سورنجان و لوز آن
 با تحقیق لفظ هم در اینجا سو طیرا لفظ مخلص البر در ادویه صد اعیه سو لوق با تحقیق آن در خصوص بعضی سو طیرا
 صد اعیه و در بعضی احکام بعضی هم آن در ادویه صد اعیه دو شکر صدی صدی صدی صدی صدی صدی صدی صدی صدی صدی
 شکر در ادویه صد اعیه سبنا و امرت در ادویه صد اعیه سو اس کاسری زرد در ادویه صد اعیه
 سهاک سوخته بر دو شکر در ادویه صد اعیه حروف اشین شراب و شربت در کتب طب لفظ مترادف
 مستعمل شده درین مجموعین مصطلح شد که هر چه جزو آن سراب است یا آن مرکب است که در ادویه صد اعیه
 نوشته در دیگر اشهره را با لفظ شربت نگاشته در ج خراج اشهره به وضع اول آن و بعضی احکام آن در لفظ اولی

صدای تحسیر یافته شراب اس یک نسخه در ادویه امراض گوش و یک نسخه در ادویه صدریه شراب
 اس بدوشه در ادویه صدریه و یک نسخه در ادویه معدیه شربت سارون در ادویه کبدیه شربت
 الو بهار نسخه در معظوظ اول و یک نسخه در حیات بشره آلو بالو در ادویه اعضای تناسل شربت
 آمله در ادویه معدیه شربت ابریشم پنج نسخه در ادویه قلبیه و یک نسخه در ادویه معادیه و نسخه در ادویه
 اعضای تناسل شربت ابریشم نو نوی در ادویه اعضای تناسل شربت اذخر در معظوظ سیدم ادویه اس
 یک نسخه آن در ادویه کبدیه یک نسخه آن در ادویه تناسله شربت اسپغول در ادویه قلبیه شربت اسطوخودوس
 نسخه در معظوظ اول و یک نسخه در معظوظ دوم و یک نسخه در ادویه امراض گوش شربت کشته
 در ادویه معدیه شراب صطراک در ادویه صدریه شربت صطراک هم در صدریه شراب صطراک هم در ادویه
 ساده در ادویه صدریه شراب صطراک هم در ادویه معدیه شربت صطراک هم در ادویه کبدیه
 شربت اعجاز در ادویه صدریه شربت افادیه هم در صدریه شربت اسنتین نسخه در ادویه
 سبویه و یک نسخه در کبدیه شربت اسنتین یک نسخه در معظوظ دوم اس و یک نسخه در ادویه قلبیه و نسخه
 در ادویه معدیه و نسخه در کبدیه و چهار نسخه در معویه و نسخه در حایه شربت اسنتین کبیر در ادویه سبویه
 شربت اسنتین صغیر هم در معویه شربت انار به نسخه در صدریه و یک نسخه در معدیه شربت
 انار ترش بدوشه شربت انار شربتی شربت انار صغیر شربت انار متفصع نسخه
 شربت انار متفصع در شربت انار شربتی انار شربتی انار شربتی انار شربتی انار شربتی انار شربتی
 یک نسخه در معویه شربت انار بدوشه در معویه شربت انیسون بدوشه در ادویه معدیه مقرر و محرر شسته
 شربت بادکوبه بدوشه در معظوظ دوم ادویه اس و یک نسخه در ادویه قلبیه شربت یار تنگ در ادویه سبویه
 شربت برگ اترج بدوشه در ادویه صدریه و یک نسخه در ادویه قلبیه شربت برگ کنول در ادویه اعضای
 تناسل شربت بزور هم در تناسله شربت بزوری یک نسخه در ادویه کبدیه شربت بزوری یار د
 شربت بزوری خار هم در کبدیه شربت بسفنج شربت بسفنج ساده شربت بسفنج بدوشه
 اینهمه در ادویه معویه شربت بلخ در ادویه معدیه شربت بنفشه بچند ترتیب در معظوظ اول ادویه اس بدوشه
 در ادویه صدریه شراب هم در معدیه شربت به شربت به ترش شربت به رمانی
 بدوشه شربت به لیمو هم در ادویه معدیه شربت کرم خجاش در ادویه انفسه شربت
 تر به بدوشه در ادویه معاش شربت ترنج بدوشه در ادویه قلبیه شربت ترنجبین در معویه شربت
 تریاقی در ادویه معدیه شربت کهنندی در معظوظ اول ادویه اس شربت کهنندی صغیر هم در معظوظ

لفظ اول شربت توت در ادویه فیه و حلقه شربت توت ساده هم در انعام ثبت یافته شربت
جالینوس شراب جاکوشیر برود در ادویه صدریه شربت جویاناما در ادویه مسویه
شربت جوز را در ادویه فیه و حلقه دریا بن شربت جالب خون در ادویه میوه شربت
حامش در لفظ سوم ادویه رس شربت حب الاسبان یک نسخه آن در ادویه معده و در سطح
آن در ادویه امعا شربت حب الرمان در ادویه معده شربت حرمل در لفظ سوم
ادویه رس شربت خشک در ادویه تناسله شربت حصرم که شربت غوره است لفظ غوره
ادویه صدریه شربت حصرم منفع در ادویه معده شربت جله در ادویه صدریه قرار
یافته شربت خرنوب در ادویه میوه شربت خشنامش یک نسخه در انقبه دیگر صدریه
شربت خشنامش مدبر در صدریه شربت خصیه الثعلب در ادویه اعضای تناسل
شربت خمسار در لفظ اول رس محل پذیرگشته شربت دارچینی در ادویه معده شربت
دار و پخت در ادویه تناسله شراب دو قو در ادویه صدریه شراب لیمو اقلیدس
در ادویه معده شربت دینار بفتلخ در ادویه کبدریه شربت نیاری در ادویه معده
جایافته شراب راسن در ادویه صدریه شربت ربو هم در صدریه شربت ریاس
در معده شربت ریحانی بدو ترتیب در لفظ دوم شربت ریوندر شربت ریوندر
مرکب شربت ریوندر مفرد همه در کبدریه مناسب است گاشته شربت زرشک
یک نسخه در ادویه قلبیه یک نسخه در معده شربت زرشک بزوری در معده شربت زرشک
نغماعی هم در معده شربت زعفران در میوه شراب زفت در ادویه صدریه +
شراب زوفابو نسخه در صدریه شربت زوفابو یک نسخه در انقبه و شش نسخه در صدریه
شربت زوفای حار در صدریه شربت زوفای سادج شربت زوفای صغیر
شربت زوفای مدبر شربت زوفای معتدل همه در صدریه شراب زهر الکرم
در معده انباشته شربت سیدتان در ادویه صدریه شربت سعال شیش نسخه نما شربت
سعد در معده شربت سگمونیا هم در معده شراب سکویه در صدریه شربت سماق
در معده شربت سنا در میوه شراب شنبلیله شربت سنبلیله در نسخه معده شربت
سیب رسنه در قلبیه و نسخه در معده شربت سیب معتدل در معده مناسب بنده شسته
نخاسته شربت شاهتره مدبر در میوه شربت شب در تناسله شربت شفا در میوه

شربت سنا در معده شربت شیر خشک در معده مقام پذیرفته شراب الصالحین در
 ادویه قلبیه شربت صغیر در ادویه حایمه شربت صندل بر دهنخ در قلبیه شربت صندل
 شربت بر دهنخ شربت صندل مبرد شربت صندلین همه در قلبیه شربت عبید اللہ
 بن طاهر شربت عکاز به بر دودر معده شراب عسل بر دهنخ در معده و بیک نسخه در معده
 شربت عسل در معده شربت عناب بیک نسخه در صدریه شربت عناب معمول لیسرکه
 در مخطوط اول ادویه بر اس شراب عناب بیک نسخه در قلبیه و شنبه بیک نسخه در صدریه شربت عناب
 در قلبیه شراب بلخنی در ناسلیه شراب عنصل در مخطوط سوم شربت عود بیک
 نسخه در مخطوط دوم بر اس بیک نسخه در معده شربت عود ترش در معده شربت عود ساده
 هم در معده شربت نغوره راد در مخطوط اول ادویه بر اس بیک شربت قرسیون در ادویه
 صدریه شراب قرسیون مد بر هم در صدریه شربت قسوق در ادویه معده شربت فکر
 و وسواس در مخطوط دوم ادویه بر اس شراب فنجوش در ادویه اعضای تناسل شربت فواکه
 در بنویه شربت فواکه ترش بهفت نسخه شربت فواکه خشک در ادویه معده شربت فواکه
 شیرین در ادویه صدریه شربت فواکه قابض شربت فواکه مجتدل بر دودر معده
 نیکو است شربت قابض در ادویه امعا شربت شراب ترنج بر دهنخ در معده شربت
 قصب سکر در ادویه صدریه شراب قطران در ادویه صدریه شربت قطف در
 ادویه مطبوحت شربت کاسنی در مخطوط اول ادویه بر اس شربت کاسخ در ادویه ناسلیه
 شربت کافور بان بیک نسخه در مخطوط دوم و بیک نسخه در ادویه قلبیه و بیک نسخه در معده شربت
 کدر پنج نسخه در حیات شربت کدر بینی زرد کلبه نسخه در ادویه اعضای تناسل شراب
 کرفس در ادویه معده شربت کزبره البیسر در ادویه صدریه شربت کثوث در ادویه
 کبیده شراب کما در لوس هم در کبیده شربت کمتری در ادویه معده شربت کون را
 در ادویه معده منظور در شربت لعابین در ادویه انقبیه شربت لیموی شربت لیموی
 سازج بر دودر مخطوط اول ادویه بر اس شربت لیموی شبتوی در ادویه صدریه شربت لیموی
 مصنع شربت لیموی معمول به ترنجین و شیر خشک هم در صدریه شربت لیموی
 ملعب در ادویه ناسلیه محرک شربت ماء الاصول در ادویه معده شربت ماء البحر
 در ادویه صدریه شربت ماء الفواکه در ادویه حایمه شراب ماذرون در ادویه کبیده

کسید شراب با هوادانه در ادویه موثر شراب بلهیه در ادویه مفید شربت فرار گوش در جرب شربت
 مرکب در ادویه معده شراب مسک شربت مسک هر دو در ادویه قلبیه شربت سهیل بیک نسخه
 در مفوظ دوم راس و یک نسخه در مویه شربت مطفی در معده شربت بمقال در مفصلیه
 شربت شفقت حمصه در ادویه تناسل شربت مغز بمقتل در ادویه قلبیه شربت مفید در
 ادویه مویه شربت طین هم در مویه شراب مشط در ادویه تناسلیه شراب منقی ریه
 بردنسخه در ادویه صدریه شراب میله بهفت نسخه شراب می سوسن شربت میسینه چه برود
 فحمن ادویه معده فسی که شربت نارنج بیک نسخه در مفوظ اول راس و یک نسخه در ادویه قلبیه شربت
 ناخواه در ادویه معده شربت زنجبیل در ادویه تناسل شربت زنجبیل در ادویه صدریه شربت
 نزله بردنسخه در ادویه انقیه شربت نفس الدم در صدریه شربت نیلوفر در ادویه صدریه شربت
 پزیزه شراب ورد در ادویه معده شربت ورد بیک نسخه در مویه و یک نسخه در مفصلیه شربت
 ورد ساده بردنسخه در مویه شربت ورد قابض در ادویه مویه شربت ورد مکرر در ادویه معده
 تجریده شربت بلبله بیک نسخه در ادویه مویه و یک نسخه در تناسلیه شربت بلبلون در ادویه تناسل
 شربت هند یا بیک نسخه در کبدیه و بلهیه در حایه شربت هند با می مدبر در ادویه کبدیه شربت
 هندی در ادویه صدریه گاشته شد شربت های هندی شربتی که نزد اهل هند شربت اصلی گویند
 در مفوظ دوم ادویه راس دیگر که آن شراب بلادر نوشته اند در ادویه مویه دیگر مویه شراب
 چاکسود مویه دیگر که آن شراب سهیل نوشته اند بسم در مویه تجریده شربت بلبلون شربت بلبلون
 در مفوظ سوم ادویه راس حره شربت شوموم بیک نسخه آن در ادویه معده یعنی چهار نسخه آن در مفوظ دوم راس
 و چهار نسخه آن در مفوظ سوم و شازده نسخه آن در ادویه نفیه و بیک نسخه در ادویه حایه شربت شیا ف
 معنی اصطلاحی آن در ادویه چشم در ادویه چشم در ادویه چشم در ادویه چشم در ادویه چشم در ادویه چشم
 شاف این زهر شیا ف بعضی پنج نسخه شیا ف چهار نسخه شیا ف شیا ف آبار شیش
 لیمن پنج نسخه شیا ف خضر به چهار نسخه شیا ف از سطو سامون شیا ف اری
 شیا ف سود پنج نسخه شیا ف صططقیان که شیا ف اصفر چهار نسخه شیا ف
 اعتر شیا ف افادیه بردنسخه شیا ف اوقوسوس شیا ف بهر طوس اینم شیا ف
 در ادویه امراض چشم شیا ف بر رویا بردنسخه هم در آن نوشته شده شیا ف بنفشه بیک نسخه
 در ادویه چشم و یک نسخه در مویه شیا ف بیاض پنج در ادویه چشم شیا ف زنجبیل در ادویه معده

شیان تفاحی در ادویه عین شیان ناقص شیان جالب النوم شیان جالینوس
 هم در ادویه عین شیان جند شیان حب الینیل هر دو در ادویه امعا شیان حصرم
 شیان جلد شیان حلیت شیان حل شیان خلوقی اینهمه در ادویه
 امراض عین شیان خیار شنبلیله شیان نخط این هر دو در ادویه امعا شیان دهن
 بلسان بدوشه شیان دیزج بجهان شیان دینار جون بهفت شیان دهب
 شیان رازمانه شیان روشناسی همه در ادویه چشم شیان زربلی بدوشه شیان
 زجر بسزده شیان در ادویه مویه شیان زعفران بجهان شیان زعفران وردی شیان
 زنجار شیان ساذج هندوی اینهمه در ادویه عین شیان سکندر در ادویه امعا شیان
 سماق صیغیر شیان سماق کبیر شیان سورا قون شیان سوربال شیان
 شاهوار اینهمه در ادویه امراض چشم شیان ششم حنظل پنج شیان در ادویه مویه شیان
 شراب بدوشه در ادویه عین شیان صابون بدوشه در ادویه مویه شیان صبر شیان
 صیفی شیان طر حاطیتون این شیان در ادویه امراض چشم شیان غر لوط بدوشه
 در ادویه امعا شیان غلای بدوشه شیان عنبر شیان مغرب بدوشه شیان
 قاسم مقام مرارات بدوشه شیان قبطی مصری شیان قرص بدوشه شیان
 قسطنطینی شیان قیض شیان قلقند در ادویه امراض چشم شیان
 قلیل الاجزا در ادویه مویه شیان قمل الا شفار در ادویه چشم شیان قویج
 باپانزد شیان در ادویه مویه شیان قیصر در ادویه عین شیان کارفور بدوشه در ادویه چشم
 شیان سکنج در ادویه مویه شیان کندر در عین شیان کسری در ادویه امعا
 شیان کوب شیان لادن شیان لین بدوشه شیان
 ماحور شیان مایه شیان شیان مر شیان مرارات بدوشه
 شیان مطوسطس اینهمه در ادویه چشم شیان مهبل در ادویه مویه شیان
 منجم شیان مو قالی شیان نار دین بدوشه شیان نارنج
 شیان وردق شیان وردی شیان وردی شیان وردی شیان
 مندی که بلکی هم گویند شیان یا سمن بدوشه همه در ادویه امراض چشم مذکور است
 انحصار صیغ بر پنج شیان جهت رنگ کردن حدقه چشم در ادویه عین و صغنا که برص و بن دندان

دشت آن آمد از رنگ کند و صنیای رنگ را سرخ نماید در ادویه جلدیه مسطرت صبیغ خلوقی صبیغ زرن
 صبیغ سیاه صبیغ طاوسی صبیغ فیرسی صبیغ فیر و زنجبیلی
 همه در ادویه جلدیه مذکور شد صحفاه و صحفاه تحقیق آن وطریق ساختن آن در موقوف سوم ادویه آن
 و بعضی منابع آن در معده هم مسطرت حرف الضاد المعجم ضما و معنی نوری اصطلاحی و اذیع آن
 و در وضع آن در موقوف اول ادویه بر اس مذکور است ضما و ابونسا هر دو در ادویه معضای تناسل ضما و
 اسفعل در ادویه مفصله ضما و اسقرما طون در ادویه امراض کبدی ضما و اشوق بد نسخه
 در ادویه کبدیه و طحالیه ضما و صطیح قون در ادویه معده ضما و افشین در ادویه کبدیه و طحالیه
 ضما و اکلیل الملک در ادویه کبدیه ضما و اجنبر ضما و اندر در اتمس هم در اینجا
 ضما و یابو کج در ادویه امراض مفصل ضما و یواسیر در ادویه معده ضما و بولوفالس
 در کبدیه ضما و بیلوس هم در کبدیه ضما و ثانیل در ادویه امراض جلد ضما و جاورنس در ادویه
 امسا ضما و حیره بد نسخه در جلدیه ضما و حرمل در ادویه معویه ضما و حله و حرب بهشت
 نسخه در جلدیه ضما و حیره هم در جلدیه ضما و حمی العالم در ادویه کبدیه ضما و حرنی در ادویه
 معویه ضما و خنازمر به پانزده نسخه در ادویه جلدیه ضما و خیار کشنر هم در جلدیه ضما و دارالکحل
 ضما و دارالکحله ضما و دارالحس به پنج نسخه هم در ادویه جلدیه ضما و دیوت در مفصله
 ضما و دقیق شعیر در کبدیه ضما و ذبیل بد نسخه در جلدیه ضما و درما در طحالیه ضما و
 روث در مفصله ضما و سداب در طحال ضما و سرطان بد نسخه در جلد ضما و
 سعفه بجمار نسخه نیز در جلد ضما و سلطاناس در ادویه امسا ضما و سلعه بجمار نسخه در جلد
 ضما و سکنوبیه در امسا ضما و سلیمانی در مفصل ضما و سنا در جلد ضما و سنبیل
 بد نسخه یکی در کبدیه و دیگری در معویه ضما و شعیر در ادویه کبدیه ضما و صندل در بحث قلب
 ضما و صندلین در بحث معده ضما و طینن در ادویه اذینه ضما و عجیب در جلد ضما و غدر
 در ادویه جلد ضما و فولاد چون در ادویه کبدیه ضما و فوسل در مفصل ضما و فیله خرنوب
 در ادویه معده ضما و فیشا غورنش در ادویه کبدیه ضما و قابض بد نسخه در مفصل ضما و قابض
 در ادویه کبدیه ضما و قمرطالیون در موقوف سوم ادویه راسی ضما و قلع طفار بد نسخه و جلد
 ضما و قوطولون در ادویه کبدیه ضما و قروطی در کبدیه مسطرت ضما و کرن ضما و کرمک
 برود در ادویه امسا ضما و لادن هم در معویه ضما و لیلاطوس در ادویه کبدیه ضما و

فار را و در ادویه جلدیه صفا و ماسقوناطون در ادویه معویه صفا و مصلح بهشت نسخ در
 مفاصل و بهجت نسخ در ادویه امراض جلد صفا و مصلح در پنج نسخ در ادویه مفاصل صفا و ماری در
 ادویه معویه صفا و مسقوناطون در کبدیه صفا و مسکن بهشت نسخ در مفاصل و بهجت نسخ در جلد
 صفا و معده در ادویه آن صفا و مغز بهشت نسخ در جلدیه صفا و ملین بهشت نسخ در مفاصل و بهجت
 نسخ در جلد صفا و مورد در معویه صفا و منضج بهشت نسخ در ادویه جلد صفا و ورم حار در جلدیه
 صفا و ورم رخو بهشت نسخ در جلدیه صفا و ورم صلب بهشت نسخ هم در آن جا منظم گشته و ضادات
 دیگر بسیار مناسب است در ضمن دواهای هر عضو بیمار قرار یافته حرف الطار طبایح و طبایح و
 طبایح تحقیق آنها در ادویه معده مذکور است طبایح با ترشی و طبایح تشویق هر دو
 در معویه طبایح است در ادویه طبعیه طرودات که مالدان بر بدن خسترات ارض را دور کنند
 بهشت نسخ طرودار صه طرودپش طرودخردوک طرودوزاب طرودرد
 طرودزبنور طرودسک طرودعقرب بدو نسخ طرودیک
 طرودماران طرودمورحکان طرودموشان این همه در ادویه جلدیه طغشیل
 در ادویه معویه تجرب یافته طسلا تحقیق نفوی در صلاهی آن در مفوظ اول صمدی مطوب است طلای
 اس در ادویه معویه طلای ارناسیوس در ادویه امراض چشم طلای استین طلای
 اقسا قیما هر دو در ادویه معویه طلای با ذفرنگ بدو نسخ در جلدیه طلای ناسور در
 معویه طلای شور روی بدو نسخ طلای برص نوزده نسخ طلای برص اطفا در بدو نسخ
 طلای نبات اللیل بدو نسخ طلای بهت بهشت نسخ در ادویه جلدیه طلای تربل
 و تربل در جلدیه طلای ترمس در معویه طلای ترشیل طلای ما بهشت نسخ حفا
 این سبب در ادویه جلدیه طلای تولول بهشت نسخ در جلدیه طلای جذام بهشت نسخ طلای
 حسرب و جگه به چهل و دو نسخ طلای حمزه بدو نسخ طلای خراز بهشت نسخ طلای
 حمزه طلای خنا زیر بدو نسخ طلای دار التقلب با نوزده نسخ طلای دار حس بدو
 نسخ طلای رافع بهشت طلای سرطان بهشت نسخ طلای سحفه بهشت و یک نسخ
 طلای شری طلای شفاق طرقت پنج نسخ این همه در ادویه جلدیه طلای شقیقه و صداع
 در مفوظ اول ادویه اس طلای صدین هم در اینجا طلای حمان بدو نسخ در ادویه جلدیه
 طلای طباشیر در ادویه معویه طلای قشاق الحمار هم در معویه طلای قروح رطبه طلای

طلمای فصل طلمای تو با به بست و شش نشخه طلمای کلف به بست و نوشه در ادویه جلدیه
 طلمای سهیل بدوشه در ادویه معویه صلامی معده در سده طلمای منوم در معفوظ دوم ادویه راگ
 طلمای شش پنج نشخه طلمای منله طلمای دم هار بدوشه طلمای و ششم به نشخه
 در ادویه جلدیه حرف العین عجمه بحقیق آن با سیزده در ادویه تناسل نوشته شاه عروق تحقیق بلفظ
 این در ادویه قلبیه عروق بادریه عروق پر سیا و شان عروق بمید با بعضی منافع آن ادویه
 قلبیه و بعضی منافع عروق بمید در حیات عروق سیدمشک حاصل آن در ادویه قلبیه و بعضی منافع آن در حیات
 عروق تنبول بدوشه در ادویه قلبیه مذکوره است عروق تریزب بدوشه در ادویه جلدیه عروق زردک
 بدوشه عروق سبزل هر دو در ادویه تناسله عروق شاهنیره عروق صندل هر دو در حیات
 عروق عنبر در قلبیه عروق کاسنی عروق کافور در حیات عروق کبریت در ادویه جلدیه عروق
 کل احکام آن در ادویه قلبیه عروق گوشت عروق گوشتی هر دو در ادویه تناسله عروق ساق
 در ادویه جالبه عوزیزی تحقیق بلفظ این با سیزده در ادویه چشم عوزیزی با در عوزیزی جالبه هم در
 جالبه ریافته عجمیه و در معفوظ اول صدای عطلوس بحقیق آن با سیزده در معفوظ اول در نسخه آن
 در معفوظ دوم و سیزده نسخه آن در معفوظ سوم ادویه را سب نسخه آن در ادویه چشم و یک نسخه آن در ادویه اذینه
 یک نسخه آن در ایفقه مسطر است حرف الفین عالیله بحقیق آن با سیزده عالیله کم و عالیله معتدل و یک نسخه آن عالیله
 مطلق بلاقیه در معفوظ دوم ادویه را سب نسخه آن با ادویه با میه و یک نسخه آن در ادویه جلدیه فوجت عداها
 در هر باب مناسب هر مرض در الفاظ معنی مقرر گشته عروق تحقیق آن با شش نسخه در معفوظ اول و سیزده نسخه در
 معفوظ دوم و شانزده نسخه آن در معفوظ سوم ادویه را سب نسخه آن در ادویه امراض گوش و نه نسخه در ادویه امراض
 بینی و شصت و نه نسخه آن در ادویه امراض چشم و هجده نسخه آن در ادویه صدریه محسول تحقیق آن با دوشه
 در ادویه امراض چشم و یک نسخه آن در ادویه اذینه و یک نسخه آن در ادویه امراض بینی و پنج نسخه آن در ادویه امراض جلد
 عجمه تحقیق آن با دوشه در ادویه امراض جلد و ریافته حرف الفافا فو فوج منافع آن در ادویه صدریه
 فیتله بحقیق آن با یک نسخه در معفوظ دوم ادویه را سب و یک نسخه آن در ادویه امراض چشم و چهار نسخه آن در ادویه
 امراض گوش و بست و نه نسخه در ادویه امراض بینی مرقوم گشته فیتله مسهله بیه نسخه در ادویه امراض معده مرقوم گشته
 فرزجه بحقیق آن با یکصد و چند نسخه در ادویه امراض انحصاری تناسل فقل بحقیق آن در طریق ساختن آن در
 معفوظ دوم فقیاع آرد جو بعضی منافع آن در ادویه صدریه فقل عزمی نسخه آن با منافع چشم در ادویه صدریه
 فقل عسلی در معفوظ دوم را سب مرقوم گشته فقل در ادویه منقده فقله فینون بحقیق آن

پنج نسخه در ادویه نیه فلونیا و در تسمیه آن از مفظ اول صدای معلوم کنند فلونیا یا بر پی چهار نسخه
 در مفظ اول و یک نسخه در ادویه امراض فلونیا یا فلونیا یا رومی بسنسخه فلونیا یا
 طرسوسکی فلونیا یا عماد الدین محمود چهار نسخه فلونیا یا محمودی اینهمه در مفظ اول بر فلونیا
 مطین بر نسخه در ادویه امراض امراض بر نشستن آمده فحش بر پنج نسخه فنداق و قیون بر نسخه در ادویه صده
 فو تجمی هم در صده فودج که بایه آجکامه است مابینه آن در خواص آن در ضمن ساختن آجکامه در ادویه صده
 مذکور است فیروز نوبکش در مفظ دوم ادویه رس فیروز نوبکش در ادویه صده مینت است
 حرف اتفاق سرداد و حقیقت این لفظ و نسخه آن در ادویه امراض چشم نگاشته شده قرص عتقون
 و طریق ترتیب آن در مفظ اول صدای قرص اس در ادویه صده قرص ایدی در ادویه کبده
 قرص بن سیار در ادویه صده قرص استسقا بر نسخه در کبده قرص سفلیناول در ادویه
 آلات ترانسل قرص استقلو قدریون در کبده قرص فاویه در ادویه صده قرص ایتیمون
 نیم در صده قرص نستین بسنسخه در ادویه صده و یک نسخه در ادویه کبده قرص اقا قبا در ادویه
 صده قرص اقر و قومما در مفظ اول رس قرص انبر بار لیس در ادویه صده قرص انجبار در
 صده قرص اندر و خوردن پنج نسخه در مفظ اول رس قرص اندر و هاش در صده قرص انسون بسنسخه
 نسخه در کبده قرص ارسا بر نسخه در کبده و حالیه قرص ایلادس بر نسخه در امعاء قرص ابار و بر
 نسخه در ادویه صده و یک نسخه در قلبه و بر نسخه در کبده قرص بریکه در صده قرص بزور یک نسخه در صده
 و یک نسخه در کبده قرص پسته در صده قرص چهار نسخه در ادویه صده و بر نسخه در صده قرص
 پنجگشت پنج در ادویه کبده و حالیه قرص سفینه چهار نسخه در مفظ اول و پنج نسخه در صده و یک نسخه
 نسخه در صده و یک نسخه در حیات قرص سفینه سهیل سه نسخه در مفظ دوم رس و یک نسخه در امعاء
 قرص بول الدم پنج نسخه در کبده قرص شمس حاض در صده قرص نابت این قره در حیات
 قرص جلنار در صده قرص چند یک تر بر نسخه در امعاء قرص حساب الالاس در صده و یک نسخه
 در صده قرص حاض در کبده قرص حرفه در صده قرص حلوب هم در صده قرص خنجر
 بر نسخه در صده و یک نسخه در صده و یک نسخه در کبده و یک نسخه در حیات قرص دیاسقوناطون در
 صده قرص نسوایدوس در کبده قرص ذات الخب در صده قرص رب ذریع در صده
 قرص و یا بلس بر نسخه در کبده قرص از یا پنج در ادویه نیه قرص اسن بر نسخه در صده
 قرص او نده یک نسخه در مفظ اول رس و یک نسخه مفظ ریون در صده و پنج نسخه مفظ ریون در کبده

کبدیه و بیک نسخه بلفظ راوند در صوبه قرص برود و درون بدنخ در کبدیه قرص و نفس در صدیه
 قرص ز حیرت نسخه در اما قرص ز رشک به بدنخ در کبدیه و بدنخ در حیات قرص ز رشک
 بار در نفس ز رشک جاز قرص ز رشک صیغ قرص ز رشک کافوری قرص ز رشک
 کبیر قرص ز رشک لک از قرص رشک لومی همه در ادویه کبر ریه و نفس از سحر به بدنخ در ادویه
 فیه و چهار نسخه در صوبه قرص عفران در ادویه امرض چشم و یک نسخه آن در ادویه فیه و یک نسخه در اما
 قرص سرطان چهار نسخه در صدیه قرص سعفه در جلدیه قرص سبک در صدیه قرص
 سل پنج نسخه در صدیه قرص سیخه در صدیه قرص سماق قرص سنبل هم برود در صدیه
 قرص شادنج در صدیه قرص شب پنج نسخه در کوبه قرص شبرم در کبدیه قرص
 صمغ در کوبه قرص صندل شروب در حیات قرص صندل مطلی در غوطه اول اس قرص
 طباشیر بیک نسخه در صدیه و یک نسخه در ادویه قلبیه و بدنخ در صدیه و بدنخ در کبدیه و بدنخ در کوبه
 و یک نسخه در حایه قرص طباشیر افیونی قرص طباشیر حماضی قرص طباشیر قاضی بن
 نسخه در امرض اما قرص طباشیر کافوری در صدیه و یک نسخه در صوبه قرص طباشیر کافوری رشک
 در صوبه قرص طباشیر کلناری در حیات اما قرص طباشیر سهل در صدیه قرص طباشیر
 ملین چهار نسخه در صدیه و بدنخ در حایه قرص طباشیر نرم در حیات قرص ظنن به بدنخ
 در صدیه و چهار نسخه در کوبه قرص عشره الا دویمه در حیات قرص عشرینی در حیات اما قرص
 عود چهار نسخه در صدیه و یک نسخه در کوبه قرص غارلقون در کبدیه قرص غافث پنج
 نسخه در کبدیه و بدنخ در حیات قرص فلفل در صدیه قرص فواق در صدیه قرص فوه
 به بدنخ در کبدیه و در حایه قرص فیلسوس در صدیه قرص قوط در صوبه قرص آن ایل
 در صدیه قرص قسط در حیات صده قرص کافور به بدنخ در صدیه و چهار نسخه در ادویه کبدیه
 نسخه در صدیه و یک نسخه در کبدیه و بدنخ در حایه قرص کانج بسنده نسخه در کوبه قرص کبیر
 چهار نسخه در حایه قرص کبر بار در قرص کبر حار قرص کبر معتدل همه در حایه
 قرص گل در صدیه قرص کزبانج در حایه قرص کتوت در حیات اما قرص
 کل کبیر نسخه در کبدیه و بدنخ در صوبه قرص کل سهل در صوبه قرص کلف در جلدیه
 قرص کلنار در صدیه و بدنخ در صوبه و یک نسخه در کوبه قرص کندر در صدیه قرص
 کندی در کبدیه قرص گهر با چهار نسخه در صدیه و یک نسخه در صدیه و بسنده نسخه در صوبه

و بدوشه در کویه قرص لبان در صدیه قرص لبوب در کویه قرص لک بجهارنسخه در
 کبیه قرص نوز بر دو در دو کبیه قرص مادونیس در بخت امات قرص بازر نون
 بجهارنسخه در کبیه قرص ماسک البول در کویه قرص مسبر در حایه قرص مثلث بنفشه
 در مفوظ اول راس قرص هر در کویه قرص موارید بیکنسخه در قلبیه و بیکنسخه در حایه قرص
 مشک در قلبیه قرص مسهل در معویه قرص مضطکی در معویه قرص معتدل
 در کبیه قرص مقال در معویه و بیکنسخه در کبیه قرص ملین در معویه قرص منضج
 قرص منوم قرص منوم باز در قرص منوم حار سه در مفوظ دوم ادویه راس قرص
 من النصیاج در مفوظ اول راس قرص نار مشک در معویه قرص تن عرق بنفشه در حایه
 قرص نرومی در حایه قرص لغت الدم بجهارده نسخه در صدیه قرص نوشا در بدوشه
 در ادویه کبیه قرص و در بدوشه نسخه در معویه و بدوشه در حیات نه کوشه قطور بیکنسخه
 در ادویه صده ایضه تحقیق لفظ آن باست نسخه در ادویه امراض چشم و بنشانه سخنان در ادویه گوش و بخت نسخه آن
 در ادویه قیبه تخم بر یافته قططارغان بزرگ قططارغان خورد هر دو در ادویه تناسیه مرقوم
 گشته قلبیه تحقیق و طربن بخت آن در معده تجزیه یافته قلبیه آو قلبیه ابنه قلبیه به
 قلبیه تمهیدی قلبیه ریاس همه در ادویه معویه قلبیه زردک قلبیه زردک دم گیت
 بر دو در تناسیه قلبیه کیمو در معویه قلبیه زردکی قلبیه نور بر دو در ادویه اعضای تناسل
 قوفی تحقیق این در ادویه انیفه قوفی زحلنی قوفی زهقمری قوفی شمسی قوفی
 عطاردی قوفی تسری قوفی مریخی قوفی مشتری این همه قوفی باادوشه
 نون مطلق در ادویه اللیه مطبوخته قهوه مسهل در معویه قیرویطه مابسته آن باست نسخه
 در مفوظ اول بنفشه نسخه در مفوظ سوم و سه نسخه در امراض چشم و بخت نسخه در انیفه و چهار نسخه در قیبه و دوازده
 نسخه در معویه و دو نسخه در قلبیه و سه نسخه در حایه قیرویطی احضر در قلبیه قیرویطی حرمین در ادویه
 صدریه مطبوخته حرف الکاف کاشنگ تحقیق معنی آن را در مفوظ سیوم راس در ابانه کا مخ
 تحقیق این راسم در انجا باید که اباب تحقیق لفظ و بعضی خواص آن در بحث معده کبویب
 معنی مصطلح آن با پنج نسخه در مفوظ دوم راس و یک نسخه آن در مفوظ سیوم سه کبوسر تحقیق معنی و یک نسخه آن
 در ادویه معویه تجزیه یافته محل ارمونات طلاق این لفظ و معنی مصطلح این در ادویه چشم محل اسطابقون
 محل الاشفار بنفشه محل اقرطین محل ابسر همه در ادویه چشم نکاشته

شدگان با سلیقون چنانچه آن بفظ با سلیقون در چهار نوره شده کحل بظلموس کحل بقر اط
 کحل بظلموس کحل بیاض از چنانچه کحل تویتا کحل سیلاب کحل جوهر بجمار سه کحل جوهر
 صغیر کحل جوهر کبیر کحل جوهر کحل کحل حول کحل دافع امیشاج عینک به دست
 کحل دمنه به دست کحل رطب به دست کحل بادومی بفظ رامادی دیگر کحل زما نین کحل
 روشنائی بفظ روشنائی در کله ای کحل زعفرانی کحل سادج کحل سیب کحل سلاق
 کحل سهیل الوجود کحل شاه جهان بادشاه کحل عجب به دست کحل غازی
 بفظ غازی در کله عینی کحل عشا بجمار کحل فافیطون کحل قزطن کحل با زوختل
 مبارک کحل مسرد کحل مقوی به دست کحل ملکایا کحل و دوقه کحل وردی
 کحل یابس همه در او چشم نه آورنده گردناج منی ای اجلات اقوال در مفظ سیوم رس کشاب
 تحقیق آن در ادویه صدیه گشتو شانس آن در مفظ سیوم رس کلکلاج یک نسخه کلکلاج بزرگ
 به دست کلکلاج نیمه یک نسخه کلکلاج سردیه دست کلکلاج فیروزیه کلکلاج قرین
 با عدل کلکلاج گرم کلکلاج همه در ادویه یک ساد منی نوی و اصطلاحی آن باشد که یکی از آن
 بند نیست در مفظ اول و یک نسخه آن در مفظ دوم و یک نسخه آن در مفظ سیوم رس در دست ادویه انفسه
 و چهار نسخه اش در ادویه گوش چند نسخه جهت ذرات نجب در صدیه و یکی جهت درم پستان در ادویه قلبیه نه نسخه
 آن در ادویه معدیه و صدیه در ادویه کبیده و یک در ادویه کبویه در دست نوی در ادویه جلده صورت نقاش
 یافته کوفی تحقیق و منافع آن با پنج نسخه در ادویه معدیه کوفی کبیر کوفی کبیر کوفی سهیل
 کوفی مصل معمول همه در ادویه معدیه مرقوم شده و ابای کفی مندی ذر کالارس در ادویه صدیه
 کامیکده در ادویه معدیه گنناس لهرک در صدیه تشریافته حرف اللام لبان نسخه
 آن در ادویه با صدیه لبان سکن هم در آنجا بسن بعضی منافع بعضی قسام در ادویه صدیه کبیر سهیل
 در ادویه صدیه بنت است لبوب ابریشم لبوب جوهر لبوب صغیر به دست لبوب کبیر
 بجمار نسخه و دیگر لبوبات مطلق را در ادویه با صدیه در یابند کخانی منی نوی و اصطلاحی آن بجمار سه در مفظ
 اول و دو نسخه در مفظ دوم رس و یک نسخه در ادویه معدیه کخانی بارده کخانی خشک به دست در مفظ دوم
 لزوق و لائق منی عینی اصلی و اصطلاحی طی آن بادست در ادویه مرقوم چند چهار نسخه در ادویه
 فیه لصوص تحقیق منی آن با پنج نسخه در ادویه فیه لصوص تحقیق بنت و اصطلاح آن با پنج نسخه در مفظ
 اول و بنت نسخه در ادویه انفسه چهار نسخه یکی از آن بند نیست در ادویه فیه خیر یافته لقوق تحقیق

لغزادی در مفرط سوم اس لعوق ابن ماسویه لعوق اهل لعوق اسفیل بسنخه دراز و بی
 صدریه لعوق ایختر در ادویه نیه حلیقه لعوق بادام هم در آنجا لعوق بادام لعوق بادام بسنخه
 لعوق بارزد چهار سنخه در ادویه صدریه لعوق بزرنج هم در صدریه لعوق بزرنج حاشی یک سنخه آن
 در ادویه انقبه چهار سنخه آن در ادویه صدریه لعوق بزرنج کتان بر سنخه لعوق بزور لعوق نقیسه
 لعوق تین لعوق ثوم لعوق چلغوره بسنخه لعوق حاشی لعوق حاشی در سنخه
 همه در ادویه صدریه لعوق حب القطن یک سنخه آن در ادویه نیه و دو سنخه در ادویه صدریه لعوق حرف
 لعوق حرف در ادویه صدریه لعوق جلیبه یک سنخه آن در ادویه حلیقه یک سنخه آن در ادویه صدریه لعوق
 حلیقه بد سنخه در ادویه حلیقه لعوق حشاشی یک سنخه در ادویه انقبه یک سنخه در ادویه حلیقه یک سنخه در
 ادویه صدریه لعوق خیاشنبر چهار سنخه در ادویه صدریه لعوق رب السوسن بر سنخه لعوق رمان بر سنخه
 لعوق رب همه در ادویه صدریه لعوق زنبیل در ادویه حلیقه لعوق وفا چهار سنخه در ادویه صدریه
 لعوق سیتان بر سنخه در ادویه حلیقه بر سنخه در ادویه صدریه لعوق سعال چهار سنخه لعوق سل
 پنج سنخه لعوق صبیان لعوق صمغ در ادویه صدریه لعوق صنوبر در ادویه حلیقه لعوق طبا سیر به
 سنخه در ادویه صدریه لعوق علك لاباط یک سنخه آن در ادویه حلیقه یک سنخه آن در ادویه صدریه لعوق
 غارقون یک سنخه در ادویه صدریه و یک سنخه در ادویه صدریه لعوق اسپون لعوق کثیرا لعوق
 کرکسینه همه در ادویه صدریه لعوق کزنب بر سنخه در ادویه حلیقه یک سنخه در صدریه لعوق کزور که هر
 لعوق کشمش لعوق کندر لعوق لبوب لعوق لعابیت با سر در ادویه صدریه لعوق
 مار الذرا بچ در حلیقه لعوق معتدل لعوق منقح بلغم لعوق منقحی بر سنخه در ادویه صدریه
 لعوق مسجبه در حلیقه لعوق ناروان در صدریه لعوق نوله بر سنخه در ادویه انقبه لعوق ورد در
 صدریه لعوق کچی بن خالد در حلیقه دیگر لغزات غیر ذی اسم بسیار در مواضع خودش نگاشته شده در یابند
 دواهای سندی لانی لعوق سندی که آنرا پهنه پاک اولیه گویند در مفرط سوم اس دیگر مسی
 و امرت لوقیه در ادویه امراض چشم دیگر که با او بود نام در مفرط سوم دیگر که ستادری اولیه گویند در ادویه
 چشم لوه امرت رساین در ادویه صدریه مرقوم کشته حرف الیم مار الاصول یک سنخه در مفرط اول پنج
 سنخه در مفرط دوم و شش سنخه در مفرط سوم اس و بر سنخه در ادویه صدریه و بر واز در سنخه در ادویه کسبه
 و یک سنخه در مویه و بر سنخه در ادویه اعضای تناسل در چهار سنخه در حیات مار الاصول بار در مفرطیه مار
 الاصول حار چهار سنخه هم در مفرطیه مار الاصول بستر در مفرط سوم مار البرزور در صدریه مار

مار البطیخ الهندی در حیات مار البقول در کبدیه و یک نسخه آن در معده مار البهراج مخ منافع
 آن در تنویه مار الجبن تحقیق لفظ و منافع و طریق ساختن آن در مفوظ دوم راس و یک نسخه آن در ادریه
 معده و در نسخه آن در ادریه کبدیه مار الجوز در ادریه قلبیه مار الحوۃ هم در قلبیه مار الخلف در
 ادریه صدریه مار الجینار در ادریه حاینه مار الذمبی در قلبیه مار الرماد در ادریه معده مار
 الرمان در مفوظ اول راس مار الرمانین در حیات مار الزهر در قلبیه مار الشعرا مستقطر در مفوظ
 سوم راس مار السکر تحقیق این در لفظ جلاب در مفوظ اول تحریر یافته و یک نسخه آن در مفوظ سوم
 یک نسخه آن در ادریه صدریه مار السویق بسینه و معده مار الشامرن در حیات مار الشعیر
 تمام تحقیق و حکام آن در ادریه صدریه و بعضی منافع در حیات مار الشعیر مطالی بسته ترتیب در ادریه صدریه
 مار الشعیر محص در حیات مار العسل در مفوظ سوم و یک ترتیب آن در ادریه قلبیه مار
 العسل میرد در حاینه مار عنب الثعلب در حیات مار القراطن در مفوظ سوم راس مار
 القراطن با حکام و ترتیب ساختن و منافع در ادریه صدریه مار الحقیقه در معده مار اللحم بکلیه در مفوظ
 اول راس و اکثر حکام در طرق اتحاد آن با دوسه مرکب در ادریه قلبیه مار الهندی با در حیات مرفوم شده
 مشرو و دیوس تحقیق نام و نسخه آن در مفوظ اول راس مخلص اسب تحقیق این اسم با نسخه سوم در مفوظ
 اول مخلص البقر در ادریه معویه مرزلی منسی تنوی و مصلحی آن در مفوظ دوم سر مر بای افرد
 بد نسخه در ادریه معده مر بای آلوچه در ادریه معده مر بای آمله در مفوظ دوم سر مر بای انشاک
 در ادریه قلبیه مر بای بادام بد و ترتیب ادریه صدریه مر بای بانگ بجا ترتیب در ادریه معده
 مر بای پوست بیرون پسته در معده مر بای پیه بد و ترتیب در ادریه قلبیه مر بای بکین در
 بابیه مر بای تمر هندی مر بای چوب بلسان بر در مفوظ دوم راس مر بای خسته الثعلب
 در ادریه بابیه مر بای راسن در مفوظ سوم سر مر بای زردک در ادریه صدریه مر بای زرشک
 در کبدیه مر بای زنجبیل بسته ترتیب در بحث معده مر بای سیب در قلبیه مر بای سیر جریان
 در مفوظ سوم سر مر بای شقاقل در بابیه مر بای فلوں چهار شنبز در معده مر بای کدو در
 صدریه مر بای گردگان بر و مخزان در معده مر بای لیمو در صدریه مر بای نارچیل در مفوظ سوم
 مر بای ورج در مفوظ دوسر مر بای بلبله مر بای هندوانه بر در مفوظ دوم مرق افغنی
 در ادریه جلده و بعضی مرقهای دیگر مفوظ سوم و بعضی در ادریه معده نگاه شده مشرو و مریخ بکلیه
 در مفوظ سوم راس و یک نسخه در ادریه امراض گوش و بد نسخه در ادریه فیسه نسخه در ادریه صدریه

بقیده قلم سه مرهم تحقیق این لفظ و بعضی احکام کلی این در ادویه امراض گوش مرهم آبی مرهم
 التشنج بر دهنه مرهم آبک بدینسخه در ادویه جلدیه مرهم ابیض بدینسخه در ادویه گوش
 و بدینسخه در ادویه جلدیه مرهم آحم یکی در ادویه امراض گوش و یکی در جلدیه مرهم اختصر بدینسخه در امراض
 بینی و بیفت بدینسخه در جلدیه مرهم سفید لاج بدینسخه در ادویه بینی و پنج نسخه آن در جنت جلد مرهم سود بدینسخه
 مرهم اسحق و رسد استخار در ادویه جلدیه مرهم اکبر در ادویه تناسلیه مرهم باسلیقون بدینسخه
 در جلد مرهم باسلیقون بزرگ بدینسخه بقط کبر در ادویه دینه و بدینسخه در جلدیه مرهم باسلیقون خورد
 بدینسخه بقط صغیر در ادویه گوش و بدینسخه در جلدیه مرهم برص در جلدیه مرهم توتیا در ادویه اعضای سل
 مرهم جاذب در جلدیه مرهم چار مغز در مغز مرهم جالینوس در جلدیه مرهم حدوار
 بدینسخه مرهم جذام در ادویه جلدیه مرهم حب سقر حل در ایضه مرهم حرق نار مرهم خوار نشین
 کبر مرهم رسل است مرهم حبث الفضة مرهم خشک ریشه مرهم حسل همه در جنت جلد
 مرهم خلافت در صدریه مرهم خمیر مرهم خولان مرهم در خلیون بدینسخه مرهم
 در خلیون مرکب مرهم و بوق مرهم رال مرهم رصا ص مرهم زرد مرهم
 زمانه مرهم زعفران بدینسخه همه در ادویه جلدیه مرهم زنگی را بدینسخه آن در
 ادویه گوش و دیگر نسخ آن بلفظ اختصر گوید مرهم سرطان بجز اینسخه مرهم سرطانی مرهم
 سرخ بدینسخه مرهم سعه بدینسخه مرهم سفید خانی مرهم سیاب بدینسخه در جلدیه
 مرهم شحم حنظل در کبدیه مرهم شحم مرهم شقاق بجز اینسخه در جلدیه مرهم شکر
 در ادویه اعضای تناسل مرهم سرق مدنی مرهم عجب مرهم عمل مرهم فرنگی
 بدینسخه مرهم فحنین همه در جلدیه مرهم سردمانا در ادویه کبدیه مرهم فلقند لیس مرهم
 گتان مرهم گانار مرهم گندر مرهم گنن بجز اینسخه مرهم گنن مرهم گنن مرهم گنن
 مر داسنک بدینسخه همه در جلدیه مرهم مصری بدینسخه در گوش و بدینسخه در جلد مرهم محم بجز اینسخه
 مرهم منضج جراحات مرهم مخفی بدینسخه مرهم بیفت دارو همه در ادویه جلدیه مرهم مندی
 در ادویه صدریه مرهم موجود به یک نسخه اش در گوش و بدینسخه در جلد مرهم گشت در همه مطلق مناسب
 بر عضو در ضمن ادویه هار عضو مرهم شکر مرهم سببین در لفظ سوم مرهم سهیل در جنت
 اسما سوخ بدینسخه آن جهت تقویت قبل در ادویه اعضای تناسل سهیل مرهم سهیل غذای
 بر دو در ادویه سهیل مرهم مخصوص تحقیق این بدینسخه در جنت معده تحقیق لفظ این با

باشند و نه نسو که از آن بندی است در ادویه فیله مضوع حقیق و یک نسخه آن در مغز سیوم کسبیده
نسخه آن در ادویه فیله و یک نسخه در ادویه مسدیه مطبوع حقیق یعنی ضوایه و حکام آن در مغز اول مطبوع
اسارون در مفصله مطبوع آلو در مغز و در نسخه اش در حیات مطبوع آله در مغز مطبوع اجاس
در صدیه مطبوع اوخدر حیات مطبوع اسطوخودوس یک نسخه در مغز دوم و یک نسخه در ادویه مسدیه مطبوع استخوان
قندریون در کبده مطبوع صول در نسخه در کبده مطبوع ایتیمون به نسخه در مغز دوم مسدیه و یک
نسخه در کبده و در نسخه در مغز مطبوع ایتیمون غار تقونی بسند در مغز سیوم و یک نسخه در کبده و در نسخه در مغز
مطبوع ایتیمون فواکی در مغز دوم مطبوع ایتیمون بجا نسخه در ادویه مسدیه و نسخه در کبده و یک
نسخه در حیات مطبوع اکلیل الملک در ادویه مسدیه مطبوع آن را درانه هم در صدیه مطبوع انحر هم در حیات
مطبوع سیارشان در اعصاب تناسل مطبوع لبفاج در مغز سیوم پس مطبوع حقیق در مغز مطبوع
بوزیدان در مفصله مطبوع چهارستان در مغز مطبوع تخمین در مفصله مطبوع کمر بندی در نسخه و یک
نسخه در کبده مطبوع جامع در مغز دوم مطبوع حیده مطبوع حیطیانا برود در کبده مطبوع
جلبه به نسخه در صدیه و یک نسخه در کبده مطبوع حص در کبده مطبوع خیارشیر در مغز دوم و یک
نسخه در صدیه و نسخه در مغز و یک نسخه در مفصله مطبوع و در شیشان در ادویه مسدیه مطبوع بوند در کبده
و یک نسخه در مغز مطبوع زر روند در تناسله مطبوع زوقا بازه نسخه در صدیه و یک نسخه در کبده مطبوع
زوقای صغیر مطبوع زوقای کبر در دو نسخه در مغز مطبوع پستان در حیات مطبوع سیخه در مغز مطبوع
سنا در حیات مطبوع نوحان بجا نسخه در مفصله مطبوع شامره در ادویه مسدیه و در نسخه در حیات
نسخه در جلدیه مطبوع طبری در صدیه مطبوع عباب در مغز مطبوع عقیق در حیات مطبوع خودی مطبوع
عقودلیان برود در صدیه مطبوع غار تقون برود نسخه در حیات اما و یک نسخه در مفصل مطبوع حیات در
حیات مطبوع فواکه برود نسخه در مغز اول مطبوع حرم در تناسله مطبوع قطورین در ادویه چشم
مطبوع کاسی در کبده و یک نسخه در حیات مطبوع کبر در حیات مطبوع کفش در کبده و یک نسخه در
مفصله مطبوع کثوث در حیات مطبوع مسهل کتیش نسخه در صدیه مطبوع مشکراش در تناسله مطبوع حیات
منضج بر خط و سهلات آن در صدیه مطبوع موز در مغز مطبوع ملیله هفت نسخه در مغز اول برود
نسخه در کبده و در نسخه در مغز و یک نسخه در تناسله و در نسخه در مفصله و در نسخه در حیات و نسخه در جلدیه
مطبوع یوحنا در کبده و دیگر مطبوعات مطلقه مناسب براب را در حیات همان تجربه یافته مطبوع حیات بندی
مطبوعی که با نسا دکا به گویند در مغز اول دیگر که از ادویه یک گویند نسخه در مغز مرقوم است

مطبوخه بختی بلفظ و طریق ساختن با سوس که بجمع ابقراض است در بخت سده مطبوخه بر دوش بختی بلفظ و طریق
 صدیده مذکور شده بختون سنی بزوی و صطلاحی و فرایده صید این ترکیب در مفوظ اول سبختون ابن عباد
 در او صدیه بختون ابن میل در او صدیه بختون اهل یکسوزنده و یکسوزنده در او صدیه بختون
 تناسل بختون خنکات در مویه بختون ذخر در او صدیه بختون اراقی در مفوظ سوم اس بختون
 از ریالون مفسر در او صدیه بختون اسطوخوس در او صدیه بختون سهرار الاطبا در مفوظ اول س
 بختون اسری در او صدیه بختون سجال در او صدیه بختون محققان در او صدیه بختون سبختون
 سلسله در مفوظ دوم و یکسوزنده بختون سینت بر دوش در صدیه بختون انفع در مفوظ دوم س
 بختون انیسون در او صدیه بختون ایاج در او صدیه بختون برنگی در او صدیه بختون تقریط
 بر دوش در او صدیه بختون نرور در او صدیه و یکی در مویه یکی در تناسله بختون سبد در تناسله
 بختون ملادری در مفوظ دوم سبختون بلوط در تناسله بختون غنچه بختون در مویه بختون لودنه بیک
 سوزنده و یکسوزنده بختون بختون لبس در مفوظ دوم سبختون ترید به پنج سوزنده در مویه بختون قوی
 نذنه بختون نوم در مفوظ سوم او در اس بختون حالنوس در صدیه و بختون در یکسوزنده در تناسله
 بختون جلقوزه بختون در تناسله بختون چند در مویه بختون جیطایا در مفوظ دوم اس بختون در او صدیه
 سده بختون چو کبخی بختون در تناسله بختون جندم در مویه بختون جزبی در صدیه بختون جافظ الا
 جساد در یکسوزنده بختون انار در صدیه بختون جنبل در مویه بختون جبر الیهود بختون جبر الیهود کبر
 برود در تناسله بختون جزبی در بخت سده بختون جت بخت بخت بخت در صدیه و یکسوزنده در تناسله بختون جت
 بندی که جاده اس بسم خوانند در بخت سده بختون جاشنبر بر دوش در مویه بختون او اطاقی
 یکسوزنده در مفوظ اول و بخت سوزنده در مفوظ دوم اس بختون دار بلقی در مویه بختون سده بختون
 راحت در مویه و یکسوزنده در مفضله بختون ح کوسین در او صدیه بختون کس بختون او نند بر دوش برود
 در سده بختون لعل بختون در حیات بختون ربو بختون در صدیه بختون شنیدی در تناسله بختون
 زبل بر دوش در مویه بختون بر بناد در سده بختون زوفا در انقبه و بخت سده در صدیه بختون اس
 در مویه بختون سرور در صدیه بختون سعال به پنج سوزنده در صدیه بختون سقراط در مفوظ اول بختون
 سقونما در مویه بختون سقنقور بر دوش بختون سقنقور صغیر در تناسله بختون سکنج در مویه بختون
 سنا بختون در مویه بختون سبیل در صدیه بختون سجوی در تناسله بختون سندان در
 بخت سده بختون سرجان در مفضله بختون سیدی در حبه بختون سیسیالوس در مفوظ سوم بختون

معجون شرفی معجون شیخ رئیس برودرتناسیده معجون ضمیری در مفظه سوم +
 معجون طباشیر در کشت سوده معجون طسلا در ادویه قلبیه معجون عاقرقوسا در مفظه سوم
 معجون عطای معجون عقیق سرب برودرتناسیده معجون عود در ادویه مدیه
 معجون بودلین در مویه معجون غافق در کسبیه معجون غرغره در ادویه حلیقه و فله +
 معجون عیانی برودرتناسیده در مفظه اول یک نسخه در مفظه دوم معجون فادریر در تناسیده
 معجون فایق در مفظه اول معجون فخرالسور در تناسیده معجون فواکه در مویه معجون
 فودنج بسم در انجا معجون فولاد در مفظه دوم معجون فقیق سراسر در مفظه سوم معجون
 قاطع شهوت در ادویه معجون قبا و الملک در صدیه معجون قرداناما معجون
 قسری قطعی برودرتناسیده معجون قسطبسم پنج نسخه در مویه معجون قشط بید
 نسخه در مفظه اول و بیک نسخه در ادویه مدیه معجون قسطبسم چهار نسخه در صدیه معجون قیصر
 در مفظه سوم معجون قیوماطیب در صدیه معجون کاسر الراح هم در صدیه معجون
 کاکنجه معجون کبدر برودرتناسیده معجون کل در کسبیه معجون کلنگه در ادویه
 نسخه معجون کندر برودرتناسیده معجون کندمی در فصلیه معجون کوتوالی
 در تناسیده معجون لبان در مفظه دوم سر معجون لوزی برودرتناسیده در مویه معجون
 لولوی ز در تناسیده معجون ماده الحواته در مفظه دوم معجون ماذریون در کسبیه
 معجون ماسک البول نسخه در تناسیده معجون مبدل المزاج در مفظه سوم معجون
 مبهی به بازده نسخه در تناسیده معجون مخرشع در ادویه قلبیه معجون مختصر در مویه +
 معجون مر در تناسیده معجون مروح الارواح هم در انجا معجون مسک در صدیه معجون
 مسهل بیک نسخه در مفظه دوم و بیک نسخه در کسبیه و نسخه در مویه معجون مسیحی بیک نسخه
 در صدیه معجون مسیحی کیف در تناسیده معجون مفسر ح برودرتناسیده در مفظه دوم سر معجون
 مقل به در مویه معجون کیف در صدیه معجون مخمندی در مفظه دوم
 سر معجون ملوک در تناسیده معجون مسک برودرتناسیده معجون مشط در
 مفظه دوم معجون منعی راس هم در مفظه دوم معجون من نصایح الزنبان در مفظه اول
 معجون مینعه در مویه معجون نارودین در کسبیه معجون ناختوان چهار نسخه در صدیه و بیک
 نسخه در تناسل معجون نجاح در مفظه دوم معجون نظام شاهی برودرتناسیده معجون

نقره در قلبه معجون و ج در او دویه امر چشم معجون هر مس در مویه و بدو نسخ در مفصله معجون
 پندری در معده و یک نسخ در مویه معجون یکی این خبالد در مفصله معونات پندی معجونیکه
 اسکنده پاک نام دارد دیگر کپسل پاک نام دارد بدو نسخ دیگر که رسمی است بتالیس پاک همه در بحث معده
 دیگر که رسمی است بخت نوزخن در او دویه امر چشم دیگر که سندی پاک نام دارد در بحث معده
 دیگر معجون سبیل در تاسیله دیگر معروف معجون صنوبری هم در تاسیله دیگر بجز پاک نام
 در معده خسر یافته معسل بسنسخه در او دویه امر چشم معنی در زمین ذرورات و بعضی بلفظ در او
 معسل با نانجا نشسته معالی جلیو در او دویه امر چشم معنی تحقیق بن در معظوظ اول مفرح
 ابرامایمی در او دویه تاسیله مفرح ابریشم مفرح اعظم برود در معظوظ دوم مفرح
 بار در یک نسخ در معظوظ اول و بدو نسخ در معظوظ دوم و بحث نسخ در قلبه دیگر نسخ در معده مفرح بار
 بالغ اتلفغ در معظوظ دوم مفرح جواهر هم در آنجا مفرح حار بدو نسخ در معظوظ دوم
 و چهار نسخ در او دویه قلبیه مفرح حار بالغ النفع در معظوظ دوم مفرح و لکش مفرح و لکشای
 بار و مفرح و لکشای حار مفرح و لکشای متدل همه در او دویه قلبیه مفرح زمردی
 در قلبه مفرح سو سبزی در قلبیه مفرح سهول الوجود در معظوظ دوم مفرح شیخ رئیس
 مفرح صیغره حار مفرح صیغره معتدل همه در معظوظ دوم مفرح ضد لین
 در بحث قلب مفرح طرب افزایم در قلبیه مفرح طرب المجلس در تاسیله مفرح طرب المجلس
 در معظوظ اول مفرح عالمگیر صیغره و کبر برود در تاسیله مفرح عماد الدین محمود هم در آنجا مفرح
 قابض بدو نسخ در مویه مفرح القلوب در تاسیله مفرح کبیر در قلب مفرح بهی در
 تاسل مفرح میخی بدو نسخ در قلبه و یک نسخ در تاسیله مفرح معتدل چهار نسخ در معظوظ دوم
 و چهار نسخ در قلب و یک نسخ در تاسل مفرح مقوی ماه به نسخ در تاسیله مفرح ملوکی در
 قلب مفرح با قوتی در معظوظ دوم و بدو نسخ در تاسل و یک نسخ بلفظ مفرح یا قوت در مفصله مفرح
 سه نسخ آن در معظوظ اول و یک نسخ وی در معظوظ سوم و دو نسخ او در صدریه و دیگر احکام آن در طبق استعمال
 آن با نسخه های بسیار در او دویه معده تحریر یافته ملح یک نسخ آن که بفایده صالح است در معظوظ سوم
 در سه نسخ ملح مطلق و ملح سلیمانی در معده رسنه نسخ دیگر مطلق آن در کبد به ملح مسهل در
 معویه ملح مسفتقور با یک نسخ مطلق در او دویه عضای تاسل مرقوم شده میسبه در ضمن سفید معده
 میسوسن هم در آنجا مفرح تحقیق آن با خفای احوال در صدریه ثابت شده حرفت

حرف النون ناطف تحقیق این باد و سخی در ادویه صدریه ناطف سهل در ادویه مجامعت یافته
 بنید بعضی احکام و تقاسم وی در لفظ نفاع در لفظ دوم تجزیه یافته بنید مویز در ادویه معویه نفع
 تحقیق و نسخ این در لفظ دوم نرد در ادویه امراض گوش جایافته نشو و تن بیان سرق در میان
 آن و سوط و تقویر در لفظ سوط او در صداعی لفظ ال معنی لغوی و اختلاف مصطلح آن بایازده نسخ در لفظ اول
 صداعی و چهارده نسخ در لفظ دوم و سخی در لفظ سوم سرودنسخ در ادویه امراض چشم و یکسخ در ادویه
 امراض گوش و یکسخ در ادویه قلبیه و سخی در سخی در تناسیده و یکسخ در جلدیه و یکسخ در آینه نفوس معنی مصطلح
 و بعضی احکام با یکسخ در لفظ دوم و پنج نسخ در لفظ سوم سرودنسخ در ادویه امراض انف و نفع نسخ در ادویه
 نیمه علیه صوره انفاش یافته تقویر و نفع تحقیق لغوی و مصطلحی و تعیین زمان نفع و کیفیت خیسایدن
 در لفظ اول و نسخ در ادویه نیمه و یکسخ در قلبیه و سخی در ادویه معده و چهارسخ در کبیده و یکسخ در کبخت
 مفاسل و یکسخ در جمات و یکسخ آن در جلد کاشته تقویر آلو یکسخ در اسهال و یکسخ در جمات تقویر
 انبر باریس در لفظ اول سر تقویر بزور در تناسیده تقویر و نفع در جمات تقویر
 قرسندی در اسهال تقویر حاض در لفظ اول تقویر حلو در لفظ دوم تقویر حیا سمنز
 در کبخت جلد تقویر زرد آلو در ادویه اسهال تقویر زرشک یکسخ در کبیده و یکسخ در جمات تقویر
 سپستان تقویر سبیل تقویر سنا همه در اسهال تقویر و صبر بهشت نسخ در لفظ
 اول و سبسخ در لفظ دوم و سخی در ادویه معویه در نسخ در جمات تقویر غناب در ادویه اسهال تقویر
 فوا که بسنسخ تقویر و سخی در لفظ اول تقویر کندر در لفظ دوم تقویر و سبسخ در جمات
 تقویر سهل در لفظ اول تقویر مویز در ضمن ادویه اسهال تقویر نیلوفر در جمات تقویر
 بلیله در لفظ اول و در لفظ دوم در جمات تجزیه یافته بنید تحقیق این در لفظ دوم ادویه امراض سریانج
 در ضمن انشیای نافع معده بنیشو با هم در معویه حرف الواو و جوهر منی وی بسنسخ در لفظ دوم و چهار
 نسخ در لفظ سوم و سخی در ادویه صدریه و یکسخ در ادویه قلبیه حرف الهاء هر لیسه نافع و کیفیت
 چنین آن از تناسیده معلوم کنند حرف ای یا یا قوتی پنج نسخ در لفظ دوم و چهارسخ در ادویه قلبیه
 یا قوتی بارد یکسخ یا قوتی حار یا قوتی معتدل همه در ادویه قلبیه تجزیه یافته تمام شد فهرست
 دوای و بعضی غذا های ذی اسم که درین مجموع مذکور شده چون الله سبحانه و تعالی مکتوب اول در ذکر دوای
 که در امراض سبکجا آید مثل است بر چهار لفظ اول در ذکر دوای است که در امراض صداع و بیضه
 و شقیقه مستعمل شود و این لفظ مستعمل است بر سبب و یک کلمه اول در ذکر دوای که مصدر بالفت

زعفران چینی نام فطر اسالیون شش جادو شیر بریک یک دقیقه خم حظل است و در دم اسپیون مطبوخ و دوس خربق سیاه کما در
 یوس سقمونیا فلفل سفید و در فلفل بریک و دقیقه عمل بقدر حاجت شربت جادو متقال با شیخ فنیون و نیز این المارح نفع میکند
 از برض که پیدایش شود و سودا و بلغم خام و دور میکند و در او را را ابتدای نزول و بخورد رطب و عسل نفس و در جاع صلی و در جاع
 را کند و سودا و غلیظه و یا صفر باشد و در جرب را نیز نافع است و بسا که در اب و بان کردن چند یا سترا نشسته فطر اصل
 کرده باشد نفع میکند و جاع معده و بطن و جسم را و بطن کف نفس نفع میکند بوج طرد کتین و کتین و نشین و باب تقطیر خون
 عرق لبنیا و مثل این را با یکدیگر سرطان بیزی و حرق نفع میکند نفس کلب کباب و از فرغ آب بران دارد و او را اینا را در ج
 ارکا عایس دیگر موافق است و بوس در صحنی سنبل حبه زعفران هر دو جدا جدا متقال جادو شیر بریک فطر اسالیون از او
 در جح فلفل سفید بریک شیخ متقال فراسیون غاریون کما در یوس شخم حظل اسطرخودس هر دو صفت متقال کوفته و بخند تعبیل
 بسر شند شربت جادو متقال با قدری مار عسل و نمک کوفته به بنان بر سوختن است ابا دین شیخ است در صفا
 منهاج نیز آورده ایابراج جالینوس صداع و حقیقه و دو در دم و در گوش را نافع است و بصرع و یا غلبه صفا
 دستک در عت و قوه و شیخ و عسل نفس و در کرده و در دشانه و نفس و مفاصل عوق است و او را احمسه و او را استکلب
 در شیهامی به دیگر دستر خای مشانه و سسل البول و امض غنی و سودا و بی مفید و متقی حلاط غلیظه و از ج و در
 حیض و در جمیع منافذ ایابراج کما در با بر و سهل به زحمت است هر گلی سکنج زرا و نذ طویل زرا و نذ در جح فلفل سیاه
 و سفید و در فلفل و در صحنی جادو شیر جنید تر فطر اسالیون بریک جادو در م سبفای کما در یوس فنیون سکنج بریک
 هفت در هم شخم حظل غاریون بصل انفار مشوی سقمونیا مشوی حشر بق سیاه مشرفون سرفاریون بریک
 شانزده در م کوفته و بخند با سه چند عمل بسر شند شربت جادو متقال سهره مطبوخی که مناسب بر مرض است و قوش
 تا چار سال در گوشت تاسی سال با قیست حسن کند عمل درین دو اتمام باشد و در نسخ که صاحب منهاج نقل
 کرده این جبهه از یاده نظر آمده است شق شانزده در م مقل ازرق فراسیون بریک سجده در هم و در سر ابا دین
 شغای درین نسخ بجای غاریون استق یافته و شیخ نسین در سر ابا دین خود اجزای شانزده در همی است
 نشت در سبم و شنه و شق سبم و خل کرده و گاشته که بعضی مردم زعفران چاد در سبم سبم اضاف کرده اند
 و یک نسخ ایابراج جالینوس دیگر از بوس کما در نسخ این سه بون نقل کرده است کما در یوس فلفل بیض و در فلفل
 غاریون اسطرخودس خربق اسود سقمونیا سنبل فنیون بصل انفار مشوی بریک شمش متقال کما در یوس زعفران این غاریون
 بریک بست متقال عمل بقدر کفایت قدر خوراک مثل کما در فایا که در معوم دوم انشا الله تعالی خواهد آمد ایابراج
 فقیقرا معنی ایابراج معلوم شده و فقیقرا معنی تخم است و از آنکه ترکیب بطور در فایا معنی است معنی شده
 باین اسم ناخت به صداع و بیضه و حقیقه و فایا و قوه دستر خای زبان و نقل آن در جح مفاصل و نشتیه

مغزول دماغی و باقیات سعدی کند و حل قویج و دغ قی قویج نماید و تفرغ بران بود سهبال در حلق رطوبات و زایل ساختن
لقوه معیند بر مرغ بر دغ چرب کرده و شنبه آلوده و با یابرج گردانیده در حلق در آوردن منج قوی برقی است و گویند کرده
خرد در د و مصلح او عخاب است و گویند حق ایارج است که در آب فیتون حل کرده استعمال نمایند و نسخ ایارج فیقره که بیفت
او تبراط کرده و مقدم بر جمع تر ایکب فیتور است این است سنبلی دار چینی سیلخه حب لبان میصلی اسارون زعفران هر یک
خروی صبر سقوی دو چند یا سه چند بمه شیرینی دو در هم عمل آب گرم وقت خواب در حالتی که معده ممتلی بنود و اطبا حسب تقاضای
حاجت وقت درین نسخه تقریفا کرده اند چنانچه در صواع حار و زعفران و قی در قی کلسرخ بدل زعفران نموده اند و نزد
حاجت شدید به لطیف عوض اسدون کبابه مقرر کرده در آن منج که لازم صبر است و دغ غایله آواز اما در صنف الامسا
افسردون اذخ در آب و نهی بعضی این عوض مغزول بخورد و حل کرده اند و بر آن تنقیه کبده عصاره غافث زیاده نموده و بعضی
برای لطیف خط غلیظ فسه نخل و جز بود و بسا سه و جهت تنقیه دماغ از سودا و اسطرخودوس مضاف ساخته اند و عند حاجت باخراج
بغضم کشیده خم خطل مسزج میمانند و ایارج مضمج بخورند و باید دانست که ایارج علی الاعمال است مگر آنکه باطل مزج باشد و صبر
از مغزول بود صنف الاثر است اما بگرم مزج مفید خاصه که باب کسنی منسول باشد و طریق در اشتن ایارج مگر گوشت بی آنکه
پنجمان خشک مثل سفوف بدارند و وقت نوزاده بیشتر ماه نماند دوم آنکه بد و چند از عمل میاینند روی سخن و در سهبال
اقوی و قوش تا چهار سال باقی میماند سوم آنکه ناب مقبل بسزند و قرص بسند و در سایه خشک سازند و فنی از رخسار
و اسم از غایله قوت مقرص او تا شش ماه و فایکنند دیگر ایارج فیتور اما ایف یحیی ان ماسویه که صواع مثنی و سودا و
زایل سازد و تخفیف رطوبات دماغ کند و دغ بوسیر و تهی کنن نماید اذخ امیسون قسط جلیفانا مقصب الزیره سیلخه عصاره
افستین شاستره زعفران همه هر یک یکدر نیم حفص عصاره غافث هر یک سه دریم ششتری یکدر نیم در در و حیسرد
خوارزم شای درین نسخه بجای دریم یکدر نیم نظر آمده و بجای اذخ مطلق سیخ اذخ مشاهده شده و یک نسخه ایارج فیتور از
یحیی مذکور دیگر است که از حفص منجمید همه اجزا دارد و مشاهده بعضی است در او بود بوسیری باید انشاء الهی ایارج
کسیه تنقیه دماغ کند و جمیع اوجاع را سس که از صفرا و بلغم و سودا بود دافع و متدل در مزاج و مغزول از بیضی نمج علاج
است که تر یکدر نیم مغانندی دو دریم و نیم در در حیسر زنبیل هر یک سه دریم خم خطل سه دریم در نیم مغزول یا چهار
دریم عید کبابی چند دریم فیتون اسطرخودوس هر یک ششدریم بلید زرد و بیفت دریم ایارج فیتور تریه هر یک ده
دریم قدر خراک چهار دریم بار فانیه یا مارا سکر ایارج هر یک سه مغزول از بیضی تنقیه دماغ از خلاط ملته
کند کثیر اسس دریم مغانندی بر غل فیتون اسطرخودوس بلید زرد هر یک نصف فیتون نصف دلت ایارج فیتور
یکدر نیم کباب یا کباب بخورند ایارج سو فیتور طیس قال شیخ بو بقراط حکیم در دسر که اگر بخار فاسد بود
در کند و جهت رطوبت معده و غلبه خوف بخار عمل سودا و مثنی نفع دارد جلیفانا سنبلی زراوند حرج سیلخه

سیلو و ارجنی بر یک پیچدم فطراسابون کماذیوس لفظیوه سطر خردوس بر یک یکدرسم و نیم چهار دریم ششم شش
درسم صبر خزه دریم باخل لبشند و زابا دین شیخ حقی حبیبی هم یکدرسم مرقوم است قدر خاک چهار شقال
همراه مطبوخی که مناسب هر مرض باشد و در بعضی نسخها مصطط هم دو درسم خطب آمده کلمه دوم از لفظ اول
که در ادویه صداع و شقیقه خسر یافته در ذکردها است که مص بیهای باری در عس است یا شویبه که
صداع و سردی و جمیع الام و مانع و ابنا بر جذب مواد با سفل نفع تمام دهد و الا حیاست در ادویه سرد است و با سفل نفع
مسام و تسهل عرق و جذب حرارت از باطن بظا هر زودتر متخط میسازد در شمال او درین ششند او می که مفرط الحوات
بودنشاید تا سبب گرمی آب گرم میفراید و اگر نگزید باشد یا شویبه که گرمی آب که سبب که از آب بکار برند و در حال دقت
باشویبه درانی باین طرف آب چه بیمار حال سازند تا بکار بر مانع رسد و صل لبرین هم آب گرم است فقط در استقامت
جذب روده سدی دیگر نیز محتمل است اما بحدی در صل گرم و در تب بکار آید نیست کل نفع کل نفع هر یک یک جزو کل حکمی
در حسنه و شگوفه با بر یک قبضه سبوس کندم ششند و اگر در ص بار دود یا بونه و حسنه دل و کسره و کلید و انشا الله
مطبوع کند و طریق است که ادویه را در آب بسیار بچوشانند پس نشا کرده و ظرف انداخته یا بیا در آن گذارند و بعد
از اعلی سفل مانند و تا که خوش آید طبع بردشت کند یا بیا در آن بارند و هنوز قندی گرمی در آب باقی باشد که با بیا
در منشفه خشک سازند و حسن آنکه ظرف عین چایچه یا بیا ناز اولوق باشد و تکرار عمل حسب حاجت در شبانزد و در شب بار
توان نمود و بیا در آن پستهها درین آب نیز جذب بکار رود و در صل و دل میکند و بر گاه حرارت ششند بود و جذب آنچه ضرورت ششند
اقتضای بر صل اطراف بهتر از عرق آنها در آب گرم بود چه بنادین اطراف در آب گرم عند حرارت قوی آب بی آرد و بر اینست
که بر وقت ششند جلین کرده شود و چه جذب مواد و حسبت که چون جل دی کند سخت یا بیا در آب گرم که از ناز تا آنچه
منجذب همین طرف بر آید و عود و صند و نماید و این قاعده ضروری و در حسب حفظ است چه بعد ششند جلین نزد صل لبط اگر باشویبه
کنند بکار بخندید و دفع بر سرد و در وقت زوال قوی برید که نسخ این باشویبه با ترتیب آن و فواید دیگر منضمه بر آن از
قسم با دین قادی نقل کرده . بخور بر وزن صوره در وقت چیزی است که بکار گرفته شود آن در صلح دو آب است
چند است که بخور کرده شود بر آن برش اول از آنکه در نفس بسوزند یا در قرحش داده بخار آن بگیرند یا چیزی مثل
ناید گرم کنند و از زیایات قدری بر آن باشند و یا بعضی مواد رسانند بخور می که صداع خارج ماده را رسود
و بر شقیقه سلقه قصبان خطمی شویر مفسر مخصوص است که وی تزجده با هر چه از اینها هم رسد در آب بپزند و در وقت
بپزند و قسمی روغن بنفشه یا روغن کل در آن آینه زد و در علیل نند و بعضی مانده که در آب سرد عبیده آنکجا بر آن
کند در آب راحت میدهد بنده تا بخاروی بیاض رسد و روزی او ششند بر آن کل کند و در طرف باب گرم شویند
بخور دیگر که جهت صداع حار سانج و بادوی در برای سلام و جمیع لرض گرم و مانعی در برای اسهال یعنی به آن

انکبا کسند وقت وقوع و جواده آن کابوتر و خسر آن کبوتر که در تخم آن نطفه نیلوفس قفاح شایسته هم طرف خلاف
 جویا بر چو دست دهد در آب بخته انکبا کسند و تظیل این آب نیز مطبوعه بر دست بخور که صدمه از او مع ماده را
 نفع دهد و مرغ خوش فودنه با بونه اهل الملک فیض شبت شیخ نام بخار ادویه بخته برستور انکبا بران نمایند و تظیل این آب
 بر سر نیز نافع است این هر دو بخور از سر ابا دین فلانی است بخور منقول از سر ابا دین جلالی صدراع بار و را
 دفع کسند و قطع و تظیل نماید و سر را گرم گرداند با بونه اهل الملک نام علیه عز و جلش بسوس گندم حمله نیک بر کاسه
 تخم شبت برودنه در مننه همه را در آب بخته بخور کنند و تظیل نیز مؤثر است و اهل جبال علاج میکنند این قسم صلح را به بخار
 ششم بخته این عنوان که شلهای بسیار قطع کرده همرا میزند و سر به بخار آن میدارند بخور که صلح برچی است و
 و در راز یا نایاب بخته بر سیل انکبا به تخیر نمایند که سوم از مفضوظ اول در ذکرده ابایی است که به صدر تباه است
 تریاق نام هر یکی است با نحایت یا محرم مقادیرت کند یا از الامراض بخاصیت نماید تریاق افرید و نس
 چشمتیقه عتیقه نافع و مفضوظ دوم بیاید انشاء الله تعالی و از جمله تریاقات کبار تریاق قاروق است
 یعنی فرق کننده میان قوت طبیعت قوت سم و وی وجود از الی سم دفع امر ض کثیره از دماغ و غیره میکند چنانچه مذکور
 میشود و در آن تریاق کثیرتیر کونید دفع میکند صلح و در او در مع و سکه و فاج و لغوه و عشمه و یا لحو لیا و خدالم ضعیف
 انفس سوال حقائق سود و مطنی و روح صده رویه و حفقان و استقا ویزقان نسبی و قویخ مطنی و در ذکرده فشانه
 و سنگ کرده و فشانه بریزاند و سه و جل و سیز بکنشاید و حیض برانند و بر اسیر و با و با غلیظه که در حشا بود دفع کند
 و در مصلب سبز و جل را تخیل دهد و میضنه باز دارد و جب الفرع و در کند و شسته بلی و ناض حیضات مطنی و سودا و سی
 و جمع امر مطنی و سوداوی را نافع بود و حوالت ششتری را بر سر و ز و روح را قوت دهد و تقویت قلب صده نماید
 و باه را بر اینگزید و مغزت گردان افنی و مغزب و سبلا و سگ دیوانه و همه جانوران زهر دار همه زهر نای کشنده دفع کند
 و طریق امتحان اصل آن نیست که اگر بسک با مرغ قدری پیش بخوراند با افنی بگذراند بس تریاق دهند همانوقت
 از الی صده نماید و اگر شخصی را سگ کویا خوراند چنانچه اصل آید قدر کتار تریاق دهند و صحال پسند و همچنین بند میکند قی مشبه
 غالب و اگر در دین افنی اندازند همه بپسند و اگر در سوراخهای ران اندازند همه بپسند و اگر در بان حل کرده آب بن
 برز درم اندازند بپسند و اگر قدر با قدر و طشت مخلو از خون جاندار اندازند و با کشت در آن حل کنند و ساعتی بگذراند و خون
 بسته نایب شود و اگر تریاق ازین اوصاف معر باشد تریاق نباشد و اگر بشد غایت کبکی باین حال رسیده کار هم نباید
 و وی تا شصت سال بر کمال خود است و بعد آن حکم معاصرین کبار و در او هم نفع نمیکند و بعضی نوشته اند که اول از پس
 ششماه سپیده شود و حکم کودکی دارد و هر روز قوت آدمی فسراید و در ده گرم تا ده سال در بگذرد و تا بمست
 حکم آن حکم ترخیش باشد بعد از آن جوانی می شود و دانه ششهرای گرم بعد از سی سال قوت آن نقصان گیرد تا بچهل

بچشم سالی رسد در جهان در چه بر باشد و اندر بلاد کسود و بید چهل سالگی نقصان پذیرد تا به شصت سال رسد و نفع آن است
 بحجری است و هم بمردی و همندی در ضمن ترکیب اندر و ما حسن اول است و هم این ترکیب اندر و ما حسن ثانی است
 و سبب وضع این را چنین بیان کرده اند که اندر و ما حسن اول بعد از آن که سیکر و در سرفرا بست سال بعد از دید علامی را
 که از پیش او میرفت در زیر دیوار نشست تا بول که پس بر اندازد آنجا یک مری خورد و پیش زد بر اهام مای آن علام غلام
 اندر آنجا بر خاست و مداراشت در فتن جانب شجره غار و شروع کرد بخوردن جهایی آن در دست از عقب با اندر و ما حسن
 هم رسید و رسید از خرد و در سبب خوردن او این چهار غلام گفت که این جهایی مقادست کوم چنانچه غار و ما حسن
 و بود بر آن غلام که بگویم هر دو این چهار با هم چند سال و چهار متقال مبلذوع میدود پس بر حاصل میشد چنانکه اندر
 ما حسن شش روز آمد ترکیب او این دو در نفع مشابه و میگردد از گردن حیوانات صغیره و عقارب و غیره دست داشت
 که اضافه کند در آن چند و دوی دیگر از گزیده شود بان قوت این دو پس تا لیفت او با او جنبطیا نام و در دست از گردن
 جزو در باب بخش اکثر نام اثر تمام داشته و میگرفت از هر دو حد زرب النار و جنبطیا نام و قسط بست متقال دارم صفا
 سسی متقال که بجز این نبود متقال شده و صحت وزن این دو را میگردید کوفتن و تخمین بر دو حد علیحده علیحد و جمع میکرد
 بانو متقال عمل منزع الغرغرة استعمال میکرد بعد چهارده روم می داد و یک متقال باب گرم دباست قه مانند تر بیاق
 همچنین بی نعت احدی یکصد و سیصد سال تا اینکه نشاء یافت بعد از آن قید س در سید از علم و غیره مکار عالی را پس
 تفکر کرد در امر تریاق بست سال پس زیاده کرد درین ترکیب چهار جزو دیگر فلفل سفید و در حبیب سیلخه زعفران را پس گشت
 این تریاق مولف از مشقت جز و بانغ در فعل از اول و بود او در آن مفردات این تریاق باین تکالیف زعفران در حبیب
 هر دو حد و متقال سیلخه فلفل سفید یک چهار متقال حساب النار جنبطیا نام صفت قسط هر یک شش متقال رسید وزن
 این هشت جزو بسی شش متقال در هم میکرد با شل منزع الغرغرة بوزن کل او بیس مجموع متقال و در متقال شد و در
 آفتاب س نگاه میداشت این ترکیب را و ظروف رصاص سفید و استعمال میکرد بعد چهارده روز هر گاه هم رسید بعد از غلام
 غورس و خواست که زیاده کند درین دو او بود به نغذایه را تا باشد مالوف جمعیت پس جذب که بعضا آنرا نسبت بس زیاده
 کرد درین معضل و دقیق که سینه او تبدیل کرد عمل را شطراب است پیدا شد بعد آن فراغیست و هشت از غیره خدمت و هشت
 فو ازین مرتبه عظیمه پس نظر کرد درین تریاق پس دید درین ترکیب نقصان و فساد اما نقصان پس از جهت ترک عمل کمال
 منضم فواید جلیله بود از احاطه بعضی اجزا سوسی بعضی و اعانت بر استخراج و افاده لطافت و جلالت و از اول نسبت
 و نوعی ص دو در اعضا و در بصال اثران بر اهل بعضا تا جاست و حفظ دو از فو او در عشت تحلیل قوی آن و نهاد و تقیه
 که و صدر و نفع از سبب بوم و از او به سیمه باره مثل خشخاش و ظروف و اما فساد ترکیب پس از جهت است که شتاب
 مزج میکند بعضی دوا را در بعضی است اما که ما مست او دفع شود و هر گاه مایه میماند تغیر میابد مجبوضه از برای همین حالینوس

در سید از علم و غیره مکار عالی را پس تفکر کرد در امر تریاق بست سال پس زیاده کرد درین ترکیب چهار جزو دیگر فلفل سفید و در حبیب سیلخه زعفران را پس گشت این تریاق مولف از مشقت جز و بانغ در فعل از اول و بود او در آن مفردات این تریاق باین تکالیف زعفران در حبیب هر دو حد و متقال سیلخه فلفل سفید یک چهار متقال حساب النار جنبطیا نام صفت قسط هر یک شش متقال رسید وزن این هشت جزو بسی شش متقال در هم میکرد با شل منزع الغرغرة بوزن کل او بیس مجموع متقال و در متقال شد و در آفتاب س نگاه میداشت این ترکیب را و ظروف رصاص سفید و استعمال میکرد بعد چهارده روز هر گاه هم رسید بعد از غلام غورس و خواست که زیاده کند درین دو او بود به نغذایه را تا باشد مالوف جمعیت پس جذب که بعضا آنرا نسبت بس زیاده کرد درین معضل و دقیق که سینه او تبدیل کرد عمل را شطراب است پیدا شد بعد آن فراغیست و هشت از غیره خدمت و هشت فو ازین مرتبه عظیمه پس نظر کرد درین تریاق پس دید درین ترکیب نقصان و فساد اما نقصان پس از جهت ترک عمل کمال منضم فواید جلیله بود از احاطه بعضی اجزا سوسی بعضی و اعانت بر استخراج و افاده لطافت و جلالت و از اول نسبت و نوعی ص دو در اعضا و در بصال اثران بر اهل بعضا تا جاست و حفظ دو از فو او در عشت تحلیل قوی آن و نهاد و تقیه که و صدر و نفع از سبب بوم و از او به سیمه باره مثل خشخاش و ظروف و اما فساد ترکیب پس از جهت است که شتاب مزج میکند بعضی دوا را در بعضی است اما که ما مست او دفع شود و هر گاه مایه میماند تغیر میابد مجبوضه از برای همین حالینوس

زرم میگردد و حیثیت که مشرب کزین سال باشد پس بدو که در فصل عمل را مقارن کند و بعضی گویند که چون حکیم تریب
 تریب داد و غصه و دق که کند را با دوزان متساویه قرص کرده و خشک کرده و در خل میکرد در تریاق و شیخ افه در حاشیای رفت
 از غصه است و چهار مثقال و از دق که کند و چندین وزن تمام کرد این را با عصاره زین بجز آنکه نو غارت نظر کرد
 در تریاقات است و بدو که تا زمان لوساخته شده بود در حاشیای تریاق اندر و ما حسن الا که دید قطره را در تریاق طبیعت
 از پس میل کرد قطره را از او در لصلو بنی محوم الهوام و شرب الادیبه الفعاله و در او از آن این را با این تفصیل حباب
 یک جزو خطبانا دو جزو زراوند سه جزو چهار جزو عمل بوزن ادویه بود و تریاق برین معفت مدّه یکصد و شصت و دو سال
 بعد ازین نظر کرد و ما زنجبوس و تریاق قبای قدیمه که در دستاره کرده و صواب نمید که تجزیه و شیمی را از آن بکن اختیار کرد و تریاق تریب
 را از زباده کرد و در آن نه دوی دیگر سنبلی مشکط مشیع ز سیون فلفل سیاه و در لفظ از خرقل جزو لسطوخودوس وزن
 این را از انجبین تسهرا و در قسط سیخه پروجه و در مثقال سنبلی حب الفار سه و در حد شش مثقال فرسیون زعفران مشکط مشیع
 پروجه و در حد مثقال خطبانا جزو لفظ زراوند مدحج و فلاح از خرد و در صحنی لسطوخودوس پروجه و در زده مثقال مصلحت
 لفظ بیض فلفل اسود و در لفظ پروجه و در مثقال تریاق سنبلی سنی مثقال عمل مزروع انوغه مثل مجموع بود و در این
 تریاق مایزوس نافع در سم حیات و حشرات و پستل و عقرب و موم ادویه قناله و اوجاع مفصل و در حجاب خفجان
 و ضعف معده و تنقیح میگردد و در از خطاط برید و نفع میگردانند و از خنای زراوند صفت کون و از قناره بود و در دست شربت
 این در مرض اعضای عالیله از سر و غیره نصف مثقال در درم جن اعضای وسطی و در دست مثقال در درم جن اعضای سفلی
 یک مثقال و در درم جن اعضای سفلی یک مثقال بود و در این تریاق معمول مدّه میده و تریب سیصد و ده سال بعد ازین پیدا شد
 مقدس بعضی پس نظر کرد در تریاق مایزوس پس یافت او حسن التالیف حمید الصنعه پس تجزیه او از آن شیمی را بجز آنکه
 دید که زباده کند در آن تسهرا را که کل کرده بود شخصی نمیشد از خردن بود و در این آن شصت بر قیام مقام تریاق و نفع
 میگردانم و نیز زیاد که در برابر کسی آن تریاق که سوای تریاق فصل نرده جزو بود و در این تفصیل هم گرفت
 کما فیطوس میوه حمانا درین انجبین قطعه حرق ابرسان ششم کلسه رخ صغی لطم فطر اسابون زنجبیل حمیده شش
 سوره جان تسره مانا حاد شیر و در تریاق کشت ادویه مفروضه سنی و شش جزو دو قسم در صفا اما در این است جزو سیح معلوم
 نیست که چه در نفس جمعی در تریاق خود در خل کرده تا بر این است تریاق مایزوس که در نفس جمعی بود و در دست جزو را
 که نفس جمعی دیگر تسره و ده یکجا جمع کرده در شسته شده و بود ادویه و دوزان ادویه یا عینوس انجبین سنبلی از زردت مصلحت
 فرسیون قسط مصل از دق فلفل بیخه جزو لسطوخودوس زعفران پروجه شش مثقال میوه زراوند و در لفظ حمیده فلفل از خرد
 کما فیطوس نارون مشکط مشیع لسطوخودوس پروجه و در زده مثقال تریاق از خرد و در لفظ سنبلی فلفل
 اسود و در حجابی خطبانا ششم گرفت و در حجابی خطبانا ششم گرفت و در حجابی خطبانا ششم گرفت

اینسون سوربجان صمغ بطلورق کلسنج بزنجمل قططار دو قوهر و مدست و چهار شقال عمل سترزح المرقه و ستراب سترزح
برو احد سصد شقال در دکه حل میگرد خردم بمخل میشود در شتاب ستری بخت با عمل در حالی که بر نشز زم می بود استمال
میگرد بعد یکسال و بود این تریاق نافع با سوری که نفع میگرد بان امور تریاق با ریونس سوانی بن به خدام و دوسوس اجون اندازی
سرطان و نسبان نیز نفع میگرد و بود که صاف میگرد و بن را و ساقط میگرد و جنین است را و در جنی آورد بریرا و بود ممول یکصد
در شتاب و پنج سال تا آنکه نفرت کرد در آن اندر و ما خسرانی برگاه نظر کرد اندر و ما خسرانی تا بیست سال درین تریاق خورست
که اخفا کند درین دوا می دیگر و این که بگذرد در آن عزم فاعلی را و باقی مانده درین فکر با نوزده سال دیگر تا بگذرد این قدر است
برین که بفرید این چند خرد و دیگر راقه خود روح است در آن طین مخوم رب السرخ سیم را زیاده تا خواه شاد و نفع عینی حب
لبان خود لبان یخ بگرد یقون مصطلح سالیوس گادزیوس فودج جلی پیکشت فسطید می بود پنج جلی سلیخ افاقا کند
افزون خبر بیست و چهار قطریون وزن این اجزای مزاجه سینه معلوم شده این سنج تریاق است و سالیوس همان است که در قوم
شده از شرح تریاق این سنج است که حکیم علی تدوین کرده و نسخه تریاق را که سنج از قانون آورده نوشته خبر نفع فبند اندر
همی الفسوخ الاصلیته اندر و حسن یعنی اندر و حسن ثانی آنکه منتهی شده سوی اولی سنج تریاق نیست چند بیست و دو قوبارز و فقر
ای بود و چهار ستر قطریون باریک نوزده در حرج و در دواتی زرا و بطویل است یکسج بر یک در شقال میساید خم از کوشن سالیوس
حرف که از ریوس تا خواه که فیطوس عصاره بختن این سازج بر جلیبانا و دومی را زیاده کل مخوم مزاج مخلوق همانا در ترکی
سور فار یقون حب لبان صمغ عربی فردانا اینسون افاقا از هر یک چهار شقال ترکی از عرفان بزنجمل ریون جنینی قطار ملن
یونی پیکشت فودج جلی جلی فریون نظر سالیون مستطوخ نفل سفید دار نفل سطوخ و سوس کطر مشیح کند فقلح اذخر
صمغ بطلورق سنبلی لطحب جده هر یک شش شقال کلسنج خستم ستم بری ثوم بری ابرو سا فار یقون رب السوس و عن لبان
بریک دوازده شقال قرص اندر و خردون مطلق سیاه افزون در صحنی بر یک است و چهار شقال در بعضی روایات در صحنی
دوازده شقال است قرص غصص جلی و شش شقال در بعضی در عهد جالیوس جلی و شش شقال قرص غصص در اصل
میگرد و غصصی که در کل حاشا باشد در اصل ستراب ریانی شست ظل بونن بقدا و که هر ظل از آن نوزده شقال هم نهاد و عصاره را
از صمغ ستراب جیسانه تا حل شود و عمل بر سر آن کند و بکشاند روز یکبار اندر و بعد از آن دویزرا کوفه بختن بر دهن لبان
چرب کرده با یکدیگر بسپارند و در ظرف چینی یا رصاص یا خشنه نگاهدارند و ظرف را بر کنند بلکه چیزی عالی دارد تا دوا بخار
بر آرد و بعد از چند ماه بلکه ششماه استمال نمایند و بعضی گفته اند که پیش از پنج سال استمال نباید کرد در بعضی گفته اند بعد از دوازده
سال استمال باید کرد و یا بدین امر جهت استمال آن در باب حکوم است بلکه برای کردن افنی و الا پیش از دهم تا دهم قسم
در امرض فایده بسین میکند چنانچه حکیم علی نوشته که بن نزدیکه و دوم و دوم تریاق را که در ساختن دوم بعد از ماه تریاب
نصف شقال بر بعضی که جواب کرده بود از مرض سهرت نامه روز پس جواب کردی ساخته و قدر شست این تریاق

در سر قکنند و در دوسینه و در پهلوی که از با و غلیظ یا بلغم باشد مقدار یک ترس یا ما را عمل با جلاب دهند و جهت کزیدن مار و
عقرب و دگ دیوانه و در تیلایک متقال ششرباب دهند و حاجی جلاب گفته که سنگ کزیده را با یکدوم سمرطان و چهار
وقیه ششرباب دهند و مار کزیده هم مقدار ششرباب چهار وقیه تعیین کرده و زنبور کزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده
در آن موضع مالند و از جهت دفع حضرت اوزی میمید مثل فیون و شوکران و سر فیون و غیره و از جهت و در امثال زبادی ششرباب
و در برقان سبوی در طبع اسارون و در استفیاک فذق سبک فروج دهند یا ششرباب و از جهت علاج و قهره در عینه
در عده الاجمول و از جهت خیرام در ازاجین حب اقرع و در طبع قیسوم و در ناقص حیات مغبی سودادی یک ترس باب گرم
یا شرباب و در قویخ و قیصمه و منض ریجی و سقوط شهوت و در بردن قطاع مسود و در ص یک ترس یا ما را عمل ششرباب دهند
در جلابی در قویخ و قیصمه و منض ریجی یا طبع زیره و بادایان نوشته و در منقش نفس کلجین و عصلی و در صرع و صداع
و بقیقه یک ترس باب گرم و در جلابی نوشته که در صرع در کلجین و عصلی حل نموده و غوره سمرانند و هم کلجین نرگور دهند
و حاجی بیهضه را در دوا یک ششرباب و از جهت حباس طمت و از اج جنین است در طبع اهل ششرباب مع سبب دهند
و در این بقیقه یک طبع و در این صر ششرباب یک متقال میداده باشند تریاق فاروق به شش و دیگر که هم شش ترس
آوردند زو فو افه جاوشیر سلج لفر بودی قطریون زراوند حرج چندید ستر یک در متقال حیطا حرف نبی سبکیان
نارون بزناخواه کما فیطوس کما ذریوس عصاه بجهت این سافج امینون فو توخم کرفس سمر ازبانه ین بحیره قططار حرق
حما با هو فاروقون حرج حب لبان اقا قاصح عس لقرود مانا هر دصد چهار متقال یکی فراسیون زعفران در فصل سبیل
حق حبیل قطر اسایون کلجنت بری ریون حبینی قطر تخ سفید اسطوخودوس فلفل سفید مشکطرا شیخ قجاج اذخر ملک اناط
لبان سیخ سبیل برود هشت شش متقال نوم بری و در ق کسج ششم ششم بری ایرسا غار بقون رب السوس در عن لبان و در این صغی
برود صد دوزده متقال قرص احی قرص اندر خوردن هفت سیاه افیون جید هر دصد است چهار متقال قرص سفیل
است و شست متقال مگلهی زیاده کرده میشود در این نسخ این اجزا در در سنجای غیب این اجزا در اصل است حق نهی کبینه
مصطلک کبر اعود طوینا زراوند طویل بزربج برود صد در متقال زعفران را علیحدہ باندند و افیون و مغز علیحدہ گفته
در طبا مطبوخ کبنت تر کنند و ملک قند در روغن لبان حل کنند قططار علیحدہ بگویند پس بسانند همه در ارا و به بزند و
سجور کند مثل کف گرفته و چند اود به و در یک همچون کردن خوب در اودن بسانند تا یکذات شود تریاق فاروق
به شش و دیگر هم از شیخ ترس رحمته الله تعالی چندید ستر زراوند طویل او تو قفر ایسود جاوشیر قطریون و در حق نام
بریک و در متقال کما فیطوس سبیر سبیل و حاما نارون طین مخوم نوکما در کس سافج هندی قططار حرق حیطا نارون سبکیان
عصاه او قاطر و س حب لبان صغ عربی بزراوند قودمانا سیاسایوس اقا قاصح همین هو فاروقون ناخواه سیخ
ششم کرفس بریک چهار متقال لفل برین ریون حبینی ارمات قطر تخ زعفران سیخ سبیل هندی مشکطرا شیخ فراسیون

فراسیون فجاج از خود توج کند ذکر جمده اسطوخودوس و فملا سالیون مصطکی صمغ ابطیم زنجبیل عیانت برود کسندش منقال
و روغن بلبان عمود بلبان بریک ده منقال زرق گلشن آریس اصل لیسک ششم ششم بری سقور بیون در چینی بلبان غاریقون
بریک ده و از ده منقال اقراص نعنی در غلغل اقراص اندر خوردن بریک سبت و چهار منقال شکر اصل سفید حل در شش منقال
باعث انزال شود سابق بکشند باید دهنست که حق تریاق فاروق این بود که در او دید و افند گوم نوشته شود چه اصل موضع این بود
و عده منافع استعمال آن همین است اما چون نافع اکثر این اعضا میسر و دفع امراض دیگر اعضا میسر بود در اکثر مواضع
احتیاج بان رو خواهد نمود بنا برین نوشتن نسخ قدیمه و جدیده آن در صلاح بر نوبت فسریده آن در ابتدای کتابت سیرین هواییم
در محفوظ او دید صراع در قوم کرده کلمه چهارم از مطلق اول در ذکر ادویاتی که مصدر شای مثلثه است
شیا در بیطوس که بر خوبست که هم ملکی از ملوک یونان که در وضع او بود موسوم شده و گفته اند اولی که عمل بان گفته
اند زرد خاشاک بنوی گفته اند بقراط بود و جهت صراع در عروق و قوه در عرشه و دفع و همیست مرض غلیظه فزین و انواع سوء مزاج بارد
رطب و اوجاع معده و کبد و محال و کبد و رحم و تاریکی چشم در برود خدام در برص فوج دستها که از بردوت و ضعف جگر پند
نافع است و اسپهال بی شفت کند و در بول حیض بود سنگ کرده و شانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت دهد و جان
از خلط فاسده پاک سازد و با دماغ کند و سده سپرز جگر کلبا بد رنگ نیکو نماید و قرش تا چهار سال باقی بود
ریون چینی یک گرم در نیم عمود بلبان فزین غلغل سیاه فضل سفید در غلغل مرکبی جنطیانا حب بلبان فجاج از خود مو حاما
بریک دو در نیم زعفران در چینی مرج مصطکی روغن بلبان بریک سه در نیم سنبلیط سه در نیم کماذریوس قسط
ایقون بریک چهار در نیم اسارون سیخه سقونیا بریک شش منقال صبر سقوی پانزده در نیم غاریقون سبت در نیم
او بود که فته پنجه بر روغن بلبان چه سیخته است چندان عمل بکشند و بعد ششاه استعمال کنند شری چهار منقال این
سوزن قرابادین شفا می است و در قرابادین شیخ اسارون سیخه و سقونیا بریک شش منقال در نیم است و مو حاما
یک در نیم شیا در بیطوس دیگر که در منقوت در بیاد است ریون چینی سنبلیط بریک یک گرم کماذریوس
فضل این اسارون عمود بلبان بریک دو در نیم مرج زعفران در چینی مصطکی سوزنجان سیخه بریک سه در نیم غلغل سیاه
چند بیستر بریک چهار در نیم غاریقون سبت دو در نیم صبر سقوی سی در نیم عمل سینه چند نیم شری چهار در نیم
باب گرم این هم موافق قسه ابادین شفا می است کلمه پنجم از مطلق اول در ذکر ادویاتی که بعد از کلبا
و فارسی است جملاب در صلاح اهل عمل بشکر گویند که در شش کلاب یا آب جوش داده مفوم
کرده باشند و اگر جوش ندهند جلاب خام نامند و خلاف در آنکه او جاب است یا بار در با استدلال معتزانه که بنا بر
اختلاف اصناف عمل و شکر باشد در میان حضرت و شدت حلاوت و قلت آن یا بنا بر خلاف انواع
کلاب که بان مزوج میشود در موزة و غصفت و حموضت و قفاهت و ازین است که تمام او هم بسیار شده

درینجا جلدی که صدراع گرم را میفشد و سنگین و عطش و ملین طبع و طهای حرارت کند مذکور میشود بیارند شکر شلغم بید مشک
یکرطل و دیگر یکطل صاب اسپرزه و دو رطل آب بپزند و کف بردارند و بقیه ام آردند و اگر اسپرزه را در عرق بید مشک و کلاب
صاب گیرند و بجای شکر نبات بپزند و کف بردارند و بقیه ام آردند و اگر اسپرزه را در عرق بید مشک و کلاب
خراپشنداشت را الله تعالی چیست در برهما کوشک ترکیب هنری است در کوه در دیند و در کوه و در کوه بسیار
دارد و چنانچه نوشته اند که جمله از این نوع بر خصله گماشته دفع آن مخصوص جبهه اجزین و سنگینی است که در فونی زایل میکند و
زحتبه های فساد می دوشید و بکنه در برقان و هیات و آمان شک و بیسپید و گول و پر میو و نامور و هیچ انواع و با سیل
وسول و تپ و دریند و هیچ انواع چشمه نافع تر است و اگر کسی تا یکسال در دست این ترکیب کند از سر ز جوان شود و عقل
و درج و در هر نفس قوی شود و اگر کمتر سال بردارد کند عطر طبعی بیاید و کلب شود و شکن اندام دفع گرداند بسیارند
در نخل کاکوتی و آتون بر یک سه و نیم کنگ و دریا ننگ بر یک چگون بر یک چهار دریم کند دل بکند بر یا بها
مجدد و برستهو علیه علیه آله علیعلی علی در از پیل کرد و نیز بالاکو رخ کبیل طه در پلیر بر می و دیوار بار ننگ بر ه بیفد
در هر سیاه چینه بر جزا تیه پرست بیخ پیخته بیخ بادل سونف ناکلیا مور با کل کول بیخ برین ایچی ناکلیا سیاهی سبها که
چو کباب ز سر ناکلیا سوت منسول بر یک هشت دریم بندی گوگرد دست گلو بر یک دوازده دریم سارگشته می و چهار دریم
سلاجیت چهل چهار دریم نبات کوه کل مصفی بر یک هشتت چهار دریم برودر علیعه علیعه سوه وزن کرده گرفته با کول
بیامزند در عرق گاد و دوازده میل انداخته کوبیده انداخته و جدر با بسم خلط گرداند و مقدار چهار دریم غلا بند و دی بر روز
بسر راه از میان مناسب بر مرض بخورند دیگر تنجهای این ترکیب بر مواضع دیگر بیاید ان شاء الله تعالی کلمه ششم از مقفوط
اول در ذکر دوا های که مصدر در جاست حسب سطر خود سه که صدراع شکرکی را دفع و بنم از سده قطع
کند منقول از شرح خرقین اسود دریم ششم خض و در نیم دریم عید کابی عید سیاه صبر سفاج بر یک سه دریم غار بقون
چهار دریم غار بقون از طبی سطر خود سه بر یک یکوزم کوفه ریخته باب با در بخوبی شسته چهار سازند و دریم نیم هاس دریم
بپزند حسب ایاره موافق نسخه سوره قطع ماده اکثر ام صدراع و تقیه بر دماغ با بلع کند نقل ازرق کبتر
بر یک چهار سطر ششم خض یک بندی بر یک یک دانگ و نیم غار بقون سفید بندیم ایار شکر اتر بر سفید صورت حسب نقل
بر یک یک دریم کوفه ریخته با عوق با دیان چهار سازند این یک شربت است باید در دست اگر جفوت جهای سهله
تا دوه باقی میماند بعد ازین ضعیف میشود اما شیخ ریس در قانون در استعمال خوب چنین نوشته که یک روز پیش از
وقت تناول بسیارند در سایه خشک کنند و هنوز نرمی در می باقی باشد که بخورند چه خشک شده حلق و در می را
میرنخاند و نیز در سده زرد نمیکند و در نیم ساخته فراموش آردند تا بر ستر اطز می در می جی سپید فرود
بعده کسیر و در نیم فرود حاصل میگردد و حال آنکه اصل وضع خوب جبهه من است که در دوازده بماند در مواد

مواد رس و اعضای عالیجه جذب است حب ایاره که در صمدی ریجی استعمال میشود منقول از منہاج ایاره فیکرا
 تربد بر یک در هم پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بر یک بجز هم اینون تک بندی بر یک دو در هم حب سبازند
 شربتی از دو در هم تا شرم در هم و اگر دین ما و ده سو و بود و اقیقون زینده گسسته حب ایاره و دیگر منقول
 از منہاج حب صمدی بلخی ایاج فیکرا یک در هم ششم حظل تک بندی بر یک دو دانگ سقونیا اینون عود بندی نقل بر یک یک
 حب سبازند یک شربت است حب ایاره و دیگر منقول از قربا دین جلالی در سر دو در هم سر زرد و چشم را
 سوزنده بود و کسر و دماغ را پاک گرداند و بونی خوشی که از می آید بر بد گل سرخ تک سیاه بر یک یک دانگ نیم افزین
 پوست بلیله کابلی ایله فیکرا که ام چهار دانگ ترب سفید یک در هم اگر خواهند که قوی تر شود درانی و نیم سقونیا
 زیاد کنند حب ایاره و دیگر منقول از قربا دین شغالی ششم حظل طبع بندی بر یک دانگی و نیم حب انیسون
 غاریقون اینون بر یک نیم ایاره فیکرا ترب سفید بر یک یک در هم باب رازیانه بکشد و حب سبازند و دیگر
 منقول از کتاب مذکور اینون بر دی غاریقون بر یک دو دانگ ششم حظل زنجبیل طبع بندی نقل از ق بر یک دو دانگ
 و نیم ایاره فیکرا ترب سفید پوست بلیله زرد سقونیا بر یک دو و شقال و نیم باب رازیانه حب سبازند جمله نعت شربت است
 اخر منقول منه ایاج فیکرا در چینی سنبل طیب حب بلسان عود بلسان سلخو زعفران سهارون شامی مسادی کونته
 و نیمه صبر سقو طری دو وزن او و نیمه حب سبازند شربتی دو در هم باب عمل حب منقشده منقول از قربا دین
 قانس صمدی گرم در دماغ است کیزه دانگی خموده مشوی ربع در هم رب السوس نصف در هم ترب یک در هم منقشده دو در هم
 جویک شربت است حب منقشده منقول از منہاج که در صمدی صفر لوی بختین طبع بکار آید سه منقشده یک در هم
 کل سرخ سقونیا بر یک یک دانگ کوفته با عابین کوشته حب سبازند حب منقشده منقول از قربا دین جلالی حبه
 در دو سه و شقیقه و چشم و تقیه و طبع کند از خلط منقشده خشک دو در هم ترب سفید حروف خراشیده بر وزن ما در هم حب
 کرده یک در هم رب السوس است بلیله زرد اینون بر یک یز در هم ورق کله سرخ سقونیا بر یک دانگی کوفته و نیمه باب
 خالص بکشد و حب سبازند این یک شربت است حب منقشده و دیگر که چه صمدی حار بعد از کسارت و التهاب بکار آید
 دو در چشم حبه سبازند فاع بود منقشده دو در هم ترب سفید یک در هم رب السوس و دانگ سقونیا کل سرخ بر یک دانگی
 باب افس جها سبازند منقول از شرح حکم علی حب لیسوس در دو سه و در که چشم را روشن کند و منقول
 بر از تن پاک کند مصطلک اینست سقونیا ششم حظل بر یک دو در هم کوفته و نیمه باب حب کند و یک در هم با بند حب
 و سب که صمدی در دماغ است ای ترول ما رسو و در صبر سقونیا مشوی بر یک یک شقال است بلیله زرد تخم کاسنی
 بر یک دو شقال ترب سفید نعت منقال شربتی یک در هم حب و سب منقشده و نیمه حب سبازند سوس و حلا بر
 و شقیقه بر صبر است در هم پوست بلیله زرد و در هم کل سرخ بجز هم مصطلک کیزه زعفران سقونیا مشوی بر یک

سه دریم شترتی دو دریم تا دو دریم دو نیم حسب ذریعہ شنبہ دیگر منقحہ بود احوالہ اس گند صبر ده دریم تریو صرف
 نصف دریم پوست بیل زرد بجز دریم سمریاسه دریم نصف مصطلک گل سرخ بریک دو دریم نصف زعفران نصف دریم
 سترتی دو منقل حسب شنبہ از دروسه واریکی چشم سرد با هر دو اوقات دہ در دو معده او در کند منقول از
 قسرا بادین شطانی صبر قوطری شہ دریم گل سرخ بیل زرد مصطلک تریو بریک یکدریم سمریاسه شوی بیدریم دو در قرا بادین
 جلالی کتیرا ہم بیدریم داخل است کوفتہ و بختہ حب زرد شترتی کنقل تا منقل حسب شنبہ از منقل از قرا بادین کجی
 دروسه و معده را نافع بود صبر قوطری شہ دریم تریو بیل کالی بریک دو دریم مصطلک گل سرخ بریک یکدریم منقل از قرا
 نصف دریم آب گرم چند تا زرد قدر شترت سه دریم وقت خواب ہفتہ یکبار حسب شنبہ از کصاحب
 قناسی آورده کتیرا منقل بریک یکدریم گل سرخ مصطلک افیتون بریک دو دریم پوست بیل زرد شہ دریم صبر ده دریم صہاسازند
 حسب شنبہ از شنبہ دیگر دروسه و شقیقہ اسود مندو در طربت در طریکی کتیرا بود در کند کسدہ حکم کتیرا بود
 و دندان را نافع آید حسب لبان خود لبان قرصہ منقل مصطلک اسارون زعفران سمریاسه برودہ سیخ از بریک دانی طوسی
 صبر قوطری عدد دریم کوفتہ و بختہ باب رازانہ حسب سازند دو دریم شب بد بندین یک شترت است و بختہ سیم این خوب
 باین نام طبای مخام دو در دو نوشته اند کی کند یعنی رقیق الیل است چون غارتین این خوب صبر در میکند و غارتا بر
 دیگر شنبہ می بخشد سیمی باین کشتہ دو در کند شنبہ از شترتی صبر است و معده اجزای این خوب بہر است بنا برین بر سوم باین نام
 شدہ حسب شفا جہتہ در کسیر کتیرا و لو گرم کسدہ و لیکن وجہ تویج در کسیر بتبای غرضہ دمانیدہ و جمع عمل حاصلہ و
 بارہ خوب است نوشته اند کتیرا و اومت اوحت حاصل آید و جواری ویر باید و اونیونے از استعمال این حسب افزون
 متواند ترک نماید ششم جز ما نقل یعنی تا توره دو از دہ دریم ریونڈ چینی بختہ دریم زنجبیل صمغ عربی بریک چہا دریم
 صمغ رادہ آب حل کند و او دیہ کوفتہ و بختہ بان بشیند و قدر خود جہاسازند حسب شفا سنجہ دیگر جہتہ دروسه
 زمن و نصف معده و جگر قطع عادت افزون از ہمیں جہتہ سیمی جب بیل کتیرا تا توره کسیرا یک منقل زنجبیل و منقل
 ریونڈ شفا بقدر خود جہاسازند و اندو قناسہ صبر مزاج بزرگی متوان دو حسب صبر کصدا یعنی
 دودی یعنی را نافع است تریو بصرف عدد دریم صبر قوطری شترت دریم مصطلک چہا دریم گل سرخ شہ ہم وقت دریم
 کوفتہ و بختہ قدر خود جہاسازند شترتی از دہ حسب تا چہا درہ حسب صبر جہتہ صمغ عربی زعفران شترت دریم
 گل سرخ افزون کتیرا ہر دو عدد وقت دریم مصطلک یکدریم بیل کالی یکدریم وقت صبر چہا دریم قدر خوراک
 دو دریم وقت خواب تناول نمایند این برودہ شنبہ از قرا بادین قناسی است حسب صبر جہتہ صمغ عربی
 منقول از شرح صبر قوطری کسدہ دریم مصطلک تریو بیل کالی کل سرخ برودہ دو دریم منقل از قرا نصف دریم
 باب کسیر جہاسازند و قدر خوراک سه دریم وقت خواب ہفتہ یکبار عمل کند حسب صبر جہتہ صمغ عربی

صداع مذکور منقول از مناجح کلسترخ انفسون زعفران هر یک یکمسه کثیرا و در رسم مصطلک دریم سبیله کابی چهار دریم
صبر سقزوی دو انوده دریم علی الرسم حب سازند و در وقت خواب بر سبیل بسیار دو دریم و نیم بخورند و بعد از آن مناجح
سقمونیا یک مقل کثیرا هر یک و اولی ششم حنظل یک دانگ و نیم تر بریزند صبر یکدربسم کوفته با یک گرم با عسوق ناریا
حب سازند جلید یک شربت است حب العاقیة جزء صداع و غثیفه و نقل سرد و صغیرین و حاصل سبب است منقول
از قلاسی تر بر موصوف کچر پورخیان بیلید زرد هر یک نصف جزو گلشن غنچه انیسون رخ بندی انیسون سقمونیا شوی
بوزیران مقل غلغلقون یک پنج هر یک نلت جزو صبا سازند شربتی دو درسم و نصف حب قدرت در قطع صبح
و ادرخس سبب نرسد دار و در وطنین او زمین و در بوخون نافع و کچر دریم نشود و در سنان در سیمان لعاب دهن و نقل
لسان را دافع است فخره او حد زمانه ابوالبرکات فلفل سیاه چهار دانه انیسون او بی غونجان سبیل صمغ عربی
هر یک یک مثقال تر بر موصوف بروغن بادام چرب کرده شش مثقال کوفته و کچر نخته باب گندنا بر فلفل صبا سازند
و در وقت خواب از یک حب تا نبت حب باب گرم بخورند حب قوقا یا تالیف جانینوس دباع و در چشم را نافع
باشد و فضلهای بیلید در مین نرسد و در منقول از شربت با دین شقای صبر سقزوی عصاره سنبلین در قلاسی او در وقت
بسم نوشته مصطلک هر یک یک مثقال سقمونیا شوی ششم حنظل هر یک یک دریم کوفته و نخته باب کفس حب سازند شربتی با نقل
و در قلاسی مناجح اوزان بمید و دید بسا نوشته اند و داد و انطکی سبب جز اول برابر بر قوم نرسد و در میانها غلغلقون
نیز خورده و در جزو اخیرا هر یک بر نصف یک خورده نوشته و قوقا یا سبیله را گویند جن این حب منق است برین نام
میخوانند **قوتیا** نونو عدد یکگر تالیف محمد بن ذکریا جزء صداع و در صغیرین طبع دماغ میفد مفرا کدریم تر بر موصوف
سقمونیا شوی سطوخوس هر یک یک دریم ششم حنظل نلت درسم جلید یک شربت است حب کوثوالی از قلابا دین
جسالی در سراسر او منند بود و صفرا را منهد گرداند و فضله کاذر دماغ و سبب معده ریخته باشد پاک کند و در سبب بر روشنی
چشم بفراید و از ترول مانعید صبر سقزوی سقمونیا ششم حنظل عصاره سنبلین مصطلک هر یک و اولی دویم مقل کثیرا
این یک شربت است در جمیع اوقات حتی بعد طعام هم میتوان خورد **جسمی** که صداع خشکی و در ادرخس رساند صفرا از
معده براند منقول از شرح بیلید زرد یک دریم درق کلسترخ شش دریم سقمونیا یک دریم کوفته و نخته صباست یک دریم دریم
بخورند بالای آن آب شکر تازه معصوم و معنی کف کوفته ربع رطل تا دو نلت رطل با درسم شکر سیاهی نوشته اند
جسمی که صداع تشنه و مجرب است منقول از شربت با دین قادی میفرا پوست بیلید کابی غلغلقون هر یک یک دریم
بر سبیل بسیار بخورند **جسمی** که در صغیر و غثیفه برود و در از طوبت پاک گرداند و در وقت غیران خورد منقول از قلابا
جللی بر بوند جسمی مقل هر یک و اولی پوست بیلید کابی نیم درسم ابرج جعفر چهار دانگ تر بر یک دریم چنانچه رسم است حب
سازند **جسمی** که ماده غثیفه را با استفراغ دفع کند بعد از آنکه اول استفراغ بمجروحات مناسبه کرده باشند

خربق اسودینه انگ مای زهره میزند ورق گلکسرخ استین تر بر سفید محرف معصع تخم کرفس نانخواه مصطکی هر یک یک دریم
ایاره فیقرا خاریقون سفید بر یک یک دریم و نیم صبر سقوی خالص ده دریم کوفته و ریخته باب بر تلخ باب با در تخم
یا باشد اب کینه بشنزد و قبل از ساختن در فتنال و ثلث گرفته بایم دانگ سقویا مشوی مقوی ساخته بر بار فلفل صفا
سازند و سرور بند و قبل استعمال دو روز باید که بر شور مای سفید لاج کدر و خود بسیار بخته باشند انقا نماید این نسخه
از معالجات بقراطی است **جنب** در کب یوحنا این ماسور جهت صداع ملعی فرایسون دو درم خاریقون بسفایح
بر دو حد سه دریم تخم انجره افیتون بر یک چهار درم ایاج فقرا مفت درم تر به ده درم برابر فلفل صفا سازند شری پر سه
شبی دو درم تا دو شقال بجمیل سفیدار حب و یک درمین باب مقل سقویا انیسون عود خام هر یک دانگی
شم سطل معضی بر یک دو دانگ ایاج فقرا تریجوف خراشیده هر یک یک درم حب سازند چنانچه رسم است این بر دو
نشو از دوزخه خوارزم شای منقول است حتی که در صداع سوداوی بکار آید معضی بسفایح جوار می منقول جزین سیاه
هر یک یک دانگ خاریقون دو دانگ افیتون نیدرم بلید سیاه چهار دانگ علی از رسم حب سازند این یک شربت است
حب مند می بجهت دفع شقیقه یار و کنوار خشک و میز زرد هر یک نیدرم و مصطکی و کل گلاب کلاب کلبه هر یک دو درم
علا با یک ساید و شانزده درم شکر تری بخته در گلاب میز کرده بقدر دو درم طلاها نند و در سایه نگاهار و دو روز
یکه بخورد و یک **حب** مند می منقول کلیم شاه محمد اکبر آبادی رحمة الله علیه جهت صداع و شقیقه و میهنه جزین تا در حل چشم
خصوص سبل نیزافع است چنانچه ایوا هر یک یک دانگ شای میل دو دانگ صوازه زیره سفید و جوهر یک سه دانگ کوفته بختی
باب نمکینی چهارده گولی بند بندگی صبح و یکی شام باب بجز و خشک مسالجه فاضله است در جذب فصول از معضایر
عایه در نقص فصول از اسودتسکن و جاع منانه و کلی و ادوام آن در درض قریح و مبر اعلم این فعل ضمن بود که در
بقرا یک غوبه را که گوشت مای کبر ساحل در پاشورا افتاده بود بسیار بخورد که در نقل آن عاجز از طران آمد پس
بود بقرا از حال آن خواب بعد ساعی دید که آب در باره مقدار میگرفت و در بر در حل میگرد پس مندرغ شد چیزی بسیار
از جوف آن خواب و خیف شد و طران نمود پس دانست بقراط که این خاصیت آب بجا است و بود که کم میگردد و هفتان
بما بجز و مشهور شد این امر در مردم و ارتفاع میافند بان و حایسکه یافته نمیشد آب در یابد این باب بلع حقیقه
میگرد و پس زیاد کرده شد زیت زهرای اصلاح حده مع پس یافته نافع تر پس زیاد کرده اند او و دیگر موافق از
خود از سهیل و غسل نماز قروح و تبیل مزاج و تخلیل ریاخ و غیره ذلک پس بودند که ترک میکردند تا بلع را در اختیار
میگرد و بر ای غراض دیگر مثل قوت باه و زمین نر ایسان و شباهه آن و گاهی استعمال میکنند به و انای سنا سبب جته
قبض دفع اسهال و گاهی بر آن تجزیه جهت تسکین از جاع امعا و کجوح قریه و حقه سببه که منقسم میشود و قسم لینه و عاده
و متوسط در اینجا شرح لینه و یک نسخه متوسط مناسب مقام نوشته میشود و در مواضع دیگر مقام دیگر مناسب بر مقام خواهد

خواهد آمد اثبات را بقدر تعالی حقیقته لعینت جده صدراع حاروس برام حارو جمیع امراض طهره و برای عیانت نافع است
سپستان غلبه شیرین میوه نیم کوفته بسوس گندم خنک کلیل الملک از بریک کفی انیزردی بچند و در سه رطل آب بپوشان
تا بر طلی ای بیالانید و شکر سرخ و آب گامه هر کدام بچندم روغن نغشته با دام باروغن بچند و دوام اضافه نماید و دیگر مخته کند
حقیقته لعینت و دیگر انیزردی ده عدد و سپستان سی عدد اصل السوس دو درم نغشته نیو فر بریک بچند و در حقیقته با بون بریک
کفی جگر را در سه رطل آب بچنانند تا یک من آید صفا کرده نمک یک درم بوره ارمنی دو درم لعاب بز نظرنا آب گامه بریک
ده درم شکر سرخ روغن نغشته با دام اگر نماند روغن بچند بریک بست درم در آن حل کند دست زوت بریزد حقیقته
لعینت و دیگر جده صدراع حارو مغزول از شمع حلیم علی بر قانون عناب سپستان هر دو کفی انیزردی عدد و نغشته خشک چهار
درم خنکی نخاله برود بقصد جاب و در سه رطل آب بچنانند تا یک رطل مانده صفت نموده چهار و نیم بگیرند
در یک گامه یکسواد قنده روغن بچند و دو دقیقه در آب جفته تازه شعله بده مع حل و اصل کرده است که در نیم گرم حقیقته گندم
حقیقته لعینت و دیگر جله بندگ انیزردی عناب نغشته سپستان چهل تا بون کلیل الملک خشک شست بسوس گندم از بریک
کفی جابچند رستم انیزردی بیالانید و دیگر بر یک بندی دو درم بوره ارمنی و ده درم فایز با نوره دو درم روغن شیرین
اضافه کنند و دیگر عمل نمایند کلمه پیچتم از مطلق اول که در صدراع و شقیقه است و در کزیزر یک مصلح بخار حجه
خبر مغسول از جله فایز ای صاحب صدراع حارست و میر و قلیل انند او طانی بر صده و صلاح جده مخمورین است
و مسدویت و طوبی عمل آن چنین است که نان خشک در آب سرد تر کند و یک ساعت بگذرانند و آب از آن بریزند و آب
تازه کنند و یک ساعت دیگر بگذرانند و بریزند و دو رخ ترش با آب انار یکسواد کزیزر و حل کنند و بخورند همچنین است که کور در
سناج نیگور کاف سطر که اگر با نبات یا قنده این آنها را چاشنی دارند اغلب که موافق تراید و خیزی صاحب کزیزر ترتیب این
بان چنانی ذکر کرده که بعد تبیل آبهای سرد و یکسواد کزیزر داده قدری شکر سفید پاشیده برودم داد و مفید است و کلمه
پیچتم از مطلق اول که در صدراع و شقیقه است در ذکر دو ابی که مصدر بر آن است و و المسک
شیرین گرم که در صدراع بار و در بی کار آید و صرع و فاج و قنوه و ضیق نفس صنف صده و دل خفقان و تپیدن را
سود دارد و با دای زمان استن وضع کند در رنگ رود انیکر از اند مسک یکد انگ و نم زنجبیل در فضل بریک دو دانگ
مروارید بکربابد ابریشم مقروض بر یک میزرم همین سنج بمن سفید ساذج بندی سبل لطیف فاقه و نقل خند بیست درم
هریک چهار دانگ زربناد و در پنج بریک یک درم کوفته و نغشته بسبل اش نیده و رشته کا پاره در صدراع شمشاه حل اند شری
یکه رستم تا در رستم و و ا المسک هر که در صدراع ریجی بکار آید و درم حجه و خفقان سوداوی و در طریقه صده
را در اند مشک در کفی جده بیست یک درم نارون ساذج بندی مروارید ناسفته هر یک دو درم ناخواه زعفران
خشم کشی هر یک چهار درم میزند چینی ششدرم ششدرم ششدرم رومی صبر سقراطی هر یک بیست درم بسبل مخون ساذج

این بر روستو مطابق شفا فی و مقول از تنبلیج است **دوائی** که چون قدری درین دو روز درون برای موی جانانه
صداع مزمن فرغ کند عصاره قمار چهار درم شونیز چهل درم سخی کرده بروغن عصاره قمار مارا بروغن کیمسین یا روغن
خزالت کشنده تا بظرف دومی رسد پس بلی آرزو **دوائی** که دروشد بیدار کند یا دره از طاقت شهتسکن کند و نیز نفع میکند
در وی را که حاشو شود از کیموسات غلیظ و در صنفه عصاره بوفاریقون شانزده درم فینون امیون پنج زعفران پنج قمر نیا
برود هر دو درم که فندک بسکه که خمیر کرده قرص ساخته نگاهدارند وقت حاجت بسکه که آوب سائده جانانه **دوائی** که
که نفع میکند در دای را که سپید میشود از کیموس غلیظ پنج بگریز فریون یک جزو جندبیدستر بگریز و حل کند آوب بگریزند
در گوش اطراف در دو درم کشنده علیل با غزل این درم کشنده قدری پس برآید عام کند مثل عصاره و اگر این برود جز در
نردوغنی فلکده عمل آرزو با کیمیت **دوائی** که جبهه شقیقه عقیقه نفاخت مقول از قانون فریون جزو جام جزو
در شان بر یک نصف مثقال فلفل سیاه مثقال زعفران بر یک و در مثقال کونیه و جبهه با سکه کشنده عصاره و نصف
صبر از جبهه آله طمانه و دیگر زرباد تازه بسایند و بر وقت دم صبح شقیقه صبر در یک گرم چش سر آبان
بسیالایند بجا صیت از آن کشنده و حشمت و فساد فکر و غم را بنیست در کند **دوائی** مندی که در دو سه صفر او را
غنی است آله برگ گوی سونته با جند سفید مندی و کیمینی بویز نبات کشمش بر یک میزدم که فندک جبهه با سکه کشنده
و روغن ستور آینه بخوراند و اگر کفایت نکند سیل دهند و کاکچنگ که آنرا سی گویند با شاخ در برگ بکنند و بخورند
و بخور آن بسر سائده و صندل سفید و ریخ بیدار بخوراب بسایند و طلا نایب **دوائی** مندی که در دو سه مندی و کیمینی
برودت بود و نفع کند بر سونته دینه بزرگ بر یک میزدم آوب جوشانیده تا بوقت بخوراند **کلمه** کلمه کلمه از
ملفوظ اول صدای شقیقی در ذکر دواهای که مصدر برای موی است روغن با تریج که جبهه در دو سه شقیقه و عسل
سوداوی را سخن نافع است انشاء الله تعالی در ملفوظ سیوم ادویه اس باید روغن با بوننه گرم با عسل ال محضف
با عسل است و صدای را که از حقیق آنچه در سه پنهان ام مفرد و با تریج او بار روغن حل و سکه نافع است **دوائی**
مسکن اوجاع و تحلیل او رام بارده در ریخ در ریخ ایجاد در ذکر و مفصل تقریب است و نفع سرد مسام که از سر بارده
و خاصیت است که کیل میلین بفرغند و مسرفی مسرفی ریسی گون است یکی که شیخ رحمت الله در قسم باون جزو خود
و در کیموسه قرابا دینات بچین بوده بگریز روغن کیمیک قسط و جبهه و قفاح باون غسل داده و در سایه خشک کرده
برود هر دو روغن بمبارد ظرف کشنده کرده چهل روز در آفتاب بنهند دو م آنکه شارح قانون حکیم علی آورده
بگریز از گل با بوننه بمبارد که روز شب سرد کرده باشند سه رقیه و از روغن زیت یک قسط و سه دورا و طریفی
کرده در سه طرف را بخورده سه رقیه تا بخورده چهل روز در آفتاب بنهند و با گل با بوننه را یکی بنهند از مذکور کم اندازند
و در سه روز شب بلی کشنده سوم آنکه معمول و الله با جبهه با بوننه بود در این حقیر نیز آرزو شده و در صفت قریب

قریب با اعتدال و در فتنه و خلیل عدیم المثال یافته بیاورد گیاه سبزه با بونه را و کوفته عصاره آن برآورد با هم چند روز غلیظ
 یکجا کرده باش بلایم میخشانند تا آب خدب شود و روغن بماند روغن بادام شیرین باعتبار کیفیت فاعلتین
 معتدل مایل به برودت و باعتبار کیفیت نفعیتین که از طوبت است و جهت صدع و کسرم و سوج میسبای فاع و هم بیست
 و باغ و سبزه را در حد وسطه داغ و مقطر آن جهت ضربان گوش و در بین آن بوم وونی در زرق آن عسبر بول حصاة دار
 شان در رسم در حنق جسم و خوردن آن جهت سعال مزمن و خشونت علق و بر بود است بحسب وقوع و گزین سنگ
 و یوانه نفعیت دارد و با اختار ضعیفه معزست و صحت آن مصطلح است و نیز آن اودا و دیه مسهله کاسرست و ادایغ نشیث
 اشیا از جرم با معار و سخن بادام هر سنجی گرم در دوم و یا بسبب جهت صداع بار و یا بدین وجه نفعیت
 حصاة خوردن و در حلیل چکانیدن نافع و قطره آن در گوش سنگین و جرح اود شرب آن یفتیح قویج و قویج اندامید و طریق
 استخوان روغن زعفران اوم است که مغز بادام بر مفرش کرده بکوبند و قندی للیل فایند یا نبات سایده آمخته
 بر طبق مسی انداخته را خلزغال گندشته قدری للیل آب پاشیده و گرم کرده بدست بگیرند و طبق را کج بازند تا
 و بستی که در وجود شد طرف با این جمع شود و یک طریق نیست که بکوبند و دوا قویه مغز بادام کوفته و بیندازند در وسط
 روغن زیت شیرین از ارقاط الطفاکی دور کرده و مضامعت بچشانند تا روغن براید طریق اولی است یعنی سرفویه
 بادام تلخ را کوفته نصف بطل زیت منسول آمخته میخشانند و صاف کرده بر میدارند روغن تخم شمشیر سرد تر است
 صداع حار و یا بسبب نافع و بیست و باغ را داغ است و محاب سبزه را خواب آرد و صحت نظار بر باد دارد و صلاستیمک
 و انصاب را تعیین نماید و جرب را به تبسین برآید و آکنار ازین مری بدست و صلح آن روغن زیت و بدل آن روغن نیلوفر
 است و این را بر دو وجه بسیار نزدیک کند کل نقیضه تازه را در روغن بکوبد ترتیب کند چنانچه از وجه دوم روغن با بوز معلوم
 شده اما اینجا حاجت تبریز است دوم آنکه بکوبد در کل نقیضه تازه به بروردن طریق برورش از نقیضه بادام معلوم خواهد شد
 روغن بنفشه بادام سرد تر است و در دفع تجزایی نافع ترین اودان و این را بست و جبه بسیار نزدیک آنگه
 از نقیضه تر از روغن بادام ترتیب کند چنانچه که شت دوم آنکه مغز بادام شیرین را در آب گرم بپزند که قدری هم شود
 پس پوست سبزه دور بازند و در شوق کنند و در سایه خشک کرده و رگیده اندازند و کل نقیضه تازه که بود چهارم حصه مغز بادام
 نسیسه در خل کنند و از بستر خواب بزش کرده بالای آن بر شرب بخوانند و هرگاه کل نقیضه زردیده شود و بگردد تازه انداخته
 شهبانها چهل شب میخوابیده باشند و درین سخن بیج و فو گلهما و بر دفعه سبب مقصد را اضافه کنند سبزه در استقبال شهبان
 در تعلق کنند تا مغز بادام خشک شود اثر طوبت نماید بستر گلهما دور کرده روغن بکشند سوم آنکه مغز بادام را در سوز
 مقشکه کرده و در شوق کرده به نصف را چهار حصه نمایند و در مخل بگذارند و در نقیضه تازه روفته جیده در آن بپزند
 و در مخل را بر کانون بپزند که در قعر او شش باشد و مقدار شش و فصل با این مخل و شش قدری بود که حرارت برسد تا غمقرو

کند و درین اثنا قطعات بادام و از بنا مختلط را حرکت می دهند تا که سفید شود و در طریقت سردی مانند مغز بادام
 تشکیل بر آید و بی کدو پس در ظرف محفوظ بدارند و وقت حاجت بادام مذکور که گفته شد همین را در دهان خود در وقت
 سفید شدن آبی بچرخند و روغن بسیار این ماسویه گوید که کاسه دست در دست را که از گرمی بود سود دارد و مغز را که در کاس
 فزان بر میزند باشد برگ بنده نازه را خورد و بگویند و در وقت که او بود روغن کجند نازه بادی جابنیزند و ما ش نرم چندان خوردند
 که تنها روغن بجایند در وقت کمال سینه عقرب نیاید و روغن خشخاش زردین صلیح و در دمای صافه و استسکین
 کند و مخدر و منوم است و خوردن آن ترکه و سردی کم از نافع و قطران در در گوش در دم آزار دهنده است و سابقین
 آن بسیار گون است یکی آنکه کل خشخاش در روغن کجند برودند در دم آنکه شیر به گل درگ او را با روغن کجند برودند و کوشش
 سردم آن از چشم او روغن کشند در روغن چشم خشخاش سفید است در تنویم قوی تر و روغن دارابی که عبارت از
 روغن پیوسن سفید است نافع است و باغ بار در اطوار نشوفا و بچند نشوفا در موقوفه سوم ادد پیرس است ان الله تعالی
 بیاید و روغن زربوق نافع است بصراع و شقیقه بار دین طلا و سوطا و قطران فی الاذن است ان الله تعالی در موقوفه
 سوم بود و ریس بیاید و روغن سداب جهت صراع و صرع بار و در درک و درک و مانند دیگره و سابقین ادد مغزین
 حیض باغی و کلیل ریاح و در گوش نافع است طلا و کشر با و قطران و چغندر آب سداب از سه وسیله روغن کجند با
 یک دقیقه ادد و دقیقه چشمت بنده تا روغن بجایند و بعضی سردی خب از نشاد و عاقره چهار یک یک گرم نیز عذبه بطینضم بجایند
 و در زبادین جللی با این ترتیب و با این وزن نوشته روغن کجند چهار رطل و نصف آب شیرین یک رطل و نصف برگ سداب
 نازه چهار دقیقه در ظرف بپخت با ش ملایم بپزند تا آب برود و روغن بجایند سرد کرده صاف کنند و بنیز در آن مرقوم
 است که نفع میکند از نافع که در حیات عیاش است از فریح کرده شود با این برن را روغن سدر اصل نفع میکند بصراع
 حار شرفا و انشاء الله تعالی در اودی و صدیه و سهالیه بیاید و روغن شوق از جلا خواص است که اگر صاحب
 شقیقه بجام رفته و انتشار با کباب بر مار حار نموده سوطا کند و صج شقیقه منقدر کرد و دهان ساعت صبح مذکور میل بجا
 کتقین نموده بطرف شود و طریق ساختن او مثل طریق ساختن روغن بادام است روغن کاهو جهت صراع
 و صرع میسی و با بجز نباید منع سستی شراب نافع است و مطب باغ و منوم و محمل صلابات بوده شیر به کاهو و حصه روغن کجند
 یا بادام شیرین کجند با هم بچرخانند که روغن بجایند و چشم کاهو هم و سوسمی و در این را مثل روغن بادام از وی
 روغن بر آورده شده اگر چه کسی در طریق اخذ روغن این در جیران نوشته ما خود احسن را کرده و میل آورده
 بنا بر تجربه گاشته که روغن کدو سرد و تر است بوییدن و باییدن و بچکانیدن او در بینی او گوش از اول صراع
 و سردی و پوست دماغ میکند و بکسر م و با بجز نباید نفع دارد و اگر می حده در مانند دیگره بود صبح کردن باغ خوردن
 آن و صلیح بر آن و اگر حده در معازره صفا بود شرب آن در تمام بدن بود شیر خوردن آن شافی

شافی است و اگر در حضور طاهر رود سبب کافیت است پس برین ساقض دو گونه است یکی آنکه که تازه بگیرد و پوست بخراشد
و جگر را که ششم و هفتم است بگویند آب بگیرد و چهارم حصه وی روغن کجد آینه زرد و برشش نرم بچنانند آب بسوزد
در روغن بانه و گریجای روغن کجد روغن بادام شیرین کنند لطف باشد و تناول او بجموم نیز مفید آید دوم آنکه از منو قسم
که در پیشین روغن کشنده بنام روغن بادام و می طیف تر قوی تر و سرد تر و طبع تر بود و تناول او در حیات مافقر بود
و اگر سرطان ببری در آب شیرین بپزند و سرد کنند و بر روغن منو تخم که در مروج کرده در گوش چکانند صداع و التهابی را
نفع تمام دهد و اگر روغن تخم که در سهره بشیره که تازه بزند در لطیف مرغ باشد و بر آب او نسبت روغن کجد و روغن بادام
که در آب که در چینه باشد بیشتر است این نسبت بر روغن تخم که در که بشیره که در چینه نشود گرم است بنا بر کتاب حرارت او
طبخ روغن گل در آب لغوی است از دو جانین متدل با هم در انواع و قابض و موافق و در حاره و بارده و مقوی اعضا
و محل خلد و فاسد مویسک و اجاع است و طلاء این سبک که در غلغلی است که در کتاب رفع صداع در نوع بخاریت دماغی
بناغ او ام آن در تنه و طفل و بجز مقوی دماغ و مغرب المکین بنده التهاب معده و استعمال او در زخمها و بایامند
نوست زخمهای عمیق و جفیه رطوبات و مصلح خارش و در حقه مردان و دفع حره و سواد مضربه با سکن در دندان و تناول
وی حالبس اسپهال و سهبل ما در زجه در نوع زجیر و در اسهال چرب کردن او به حالبس اسپهال این مضموی فعل می و مقوی را
و جبهه در گوش معده و در زین وی بسکه که آب بود در دفع عرق و با زهر فرج و بخار شمای حاره و خوردن او دفع ضرر تناول
ایک در زریخ و در بایون در ذریع و در شمال است و در شش هم وزن او روغن سفید و زین او این الخلاف و قدر شش
که بقیه در طریق ساقض وی دو گونه است یکی آنکه برگ گل تازه از قمع پاک کرده در روغن کجد با زیت الما تقاطع انداخته
در ظرف آئینه نهد و اندر آفتاب بگذارد و چون برگ گل سپید شود و این نشان زوال قوت است از آبروی آن کند و دیگر
گل تازه میندازند تا بوقت که تخمیر ماید که در این در گرای شدید در دست روز و در سه بار در چهل روز میندود و روغن گل خام
سین است و در تبرید افع و بعضی شیشه دور او چاه می آید و بزند یعنی که مایه بچینه آب میکند فاعله بود و تقیه در کل دین
انسان می کنند که روغن کسب قوت کل ملاحظه کند این نوع سرد تر از آن است که شمش بود دوم آنکه برگ گل تازه کوفته
سبیره بگیرد نصف او را مثل او روغن کجد با زیتون آمیخته بچوشانند تا روغن با نذو این را در روغن بطبخ کونید و حرارت
وی غالب برودت است خاصه آنچه بزیست مرتب میندود در تری بخار مرض بارده توان استعمال نمود و خلاف کنیدی که سبب در
اعمال حاره استعمال می یا در سبب در امر مرض بارده خواه بطبخ خواه غیر بطبخ و به نند که روغن گل بعد کمال متیز میگرد و پس
در علاج زخمیکار باید است گویند او را کتاب جوشانیدن مقوی فعل است در روغن گل بسکه مایه این را رفع چرب پس است
روغن گل با دام معتدل بود در حرارت برودت و در کسر اگر گری بود سود دهد و در انواع دفع باشد و هم
ببغزاید و اسپهال بریدی باز در دو چون در سبب که بزند چرب حکم را نافع است و صفت او چون سفید بادام است که است

این برود روغن را از دست راست با دهن قادی نقل گرفته بروغن کل بسد مشک بار و طب و تخفیف بخاصیت کند
 و استسفاق و تسبیح بان تسکین صدمع مغرط و لطف با تجارت متضاده بر مانع در تسکین بخار و صفه و خون جریب نماید
 و گاهی استعمال کرده میشود مکان روغن کل و قاقه میشود مقام وی و طسیرین ساخن آن مثل طریق روغن مغفبه است منقول از طب
 حلالی روغن مغنی که صدمع جادو است و خشک و مانع بسیار نافع است منقول شرح حکیم علی قلم که در تخم کابو منو تخم حیار
 منو تخم باد رنگ منوما درم شیرین تخم خشک پدید بگذریم بر بر روغن کشند و استعمال نمایند و سحر و طبله درم از آن در نهایت
 نفع است درین روغن با برین بار و طب هم تغییر کرده اند روغن مندی منقول از سکنه ری جهت در دروس کلجان بود و در
 بزرگ بچند مجتبه بر یک یکدم کل چکنه ملتبی بوی اصل سوس کل کوی بینی نلوسه سحر هر یک در دوام بطنه سدر درم اعلی چهار درم
 نیز روغن بجز کینیم یاوشب کادیکسیر آب دریا شیرین بقصد صحت او بر حرک ساخته از شیر آب در روغن نجساند و بر بنیشت
 اشمن نرم بخرشاند چون آب بسوزد و روغن بماند میالایند و برسانند کلمه **اسم و ملحوظ اول** صدمع منقی
 در ذره و دای که مقصد تسکین است **سحوط** بفتح سیمالی را گویند که بر بنیشت شود در بینی و آن در اصل برای صدمع است و
 اختراع کرده آنرا جالینوس بر کسی که کرده داشته است دو اخرون را بیشتر توسع کرده شد در آن بر کسی که بر کله من در آن
 و عین سید کاردونی عاقره داشته گفته بود باصطری فی الالف و الاذن و الاطیل و من در مار و کل سیالی تنبی را کار با زینی
 ریخته شود آنرا سوط و اگر غلیظ کشیده شود نشوق و اگر خشک ساییده دمیده شود نفوخ گویند **سحوطی** که صدمع گرم
 و خشک نافع است آب کابو روغن نیلوفر و کبوتر و غیره و خمران و دوزخ و دیگر بجز ملحوظ ساخته در بینی چنانکه دلیل بر اینند
 که استنشاق کند **سحوطی** که صدمع را که از حرارت آفتاب شده باشد سودا به کافور و جود آب کافور قدر کمی سحر که
 حل کنند در روغن که در آینه در بینی چنانکه **سحوطی** که صدمع گرم و سهر نافع است آب درق کابو روغن مغفبه
 روغن سیونسه شیر در هر دو حد یک جزو تسبیح کنند **سحوطی** که آنرا جالینوس تابقت کرده نفع میکند صدمع ملتیق
 مدود و ضعف بصرد و مانع اگر از حرارت بود خصوص بچوانان و در بلاد حاره شیر بز سدر درم انجون در دوام کندش بکدرم
 لادن نصف درم زعفران دو دانگ مشک یک قراط کافور نصف قراط روغن زنبق حل کنند و عمل معجون کرده جهامثل
 جادوس سینه نذر دیک جهامشیر در ساییده سوط کند **سحوطی** که نفع میکند صدمع جادو و قطع میکند دمه
 و حمره عین سوسه ششم را وقت بزواج استن از خواب استعمال کنند و غسل کنند بعد استعمال آن آب شوز بر هر که که در بره
 رخ نمینی مرغ مرد و خوار بر او حد یکدرم عصاره چقندر یک و قیه و اگر مس غالب بود نیم اوقیه روغن مغفبه سدر درم
 کنند و اگر که جن بارده بود چند سید شتر بعد درم باین ضم کنند این برودن نشود ترند کرده دادوی است **سحوطی** که
 صدمع گرم و سحر را سودا در آب کافور و عرق سبب فصل کافور یکدیگر فرودج سازند و در بینی چنانکه در **سحوطی**
 که صدمع گرم نافع است جابشیر در دوام نشسته کافور بر او حد نصف درم بر روغن مغفبه تسبیح کنند دیگر که در

در دوسم گرم را سود دهد و طباشیر دودرم بسیار که فوری یکی بند رسیم زعفران دانگی در نیم بند از نیم بسیارند و اندکی
از وی بار و عن نیلوس را زربنی چکانند سعو طی که صداع گرم بے ماده قستی که تب نباشد بکار آید منقول از
معالجات بقراطی روغن نیلوفر روغن نقشه روغن متروم که دوبره و حد یکدوم شیردخران برابر همه با هم میآیند در حرکت
دهند تا شیر بار و غنما مخلط گردد و اگر بنفشه روغن فساد شیر است دیگر ساخته بکارند سعو طی که صداع حار سانج
ششج سبزی اقتدار در روغن نیلوفر روغن نقشه با دوام تخم کوه آب کا بواب کاسنی شیر و خر ساری منجمه در بومی چکانند
سعو طی که صداع و غصه گرم در دواش را که با حرارت باشد سود دارد اینون کافورنج و صغنی لفظ غنظیر از بیخ
ارقم است با سود کوفه و نیمه مانند حدس میآید ساخته نزدیک جت یک حب یا دو حب بر روغن نقشه حل کرده در بومی دهه
در گوشت در گوشت چکانند سعو طی جهت در دوسم کازر طوبت و تری باشد زهره کلنگ زهره بیک ماده از بر یکی
یونیم مشک دنگی و نیم در روغن زرس بار و عن سوسن بکارند در بومی کشند سعو طی جهت صداع بار و حد یکدوم سحر و غیر
زعفران زهره گل مساوی لعل آرد سعو طی که جهت شقیقه صداع بار و حد یکدوم سوسن چندی سوسن برابر گرفته
در روغن زینن که خند در بومی چکانند و قطران در گوشت در گوشت را اقتدار سعو طی و مگر جهت شقیقه بسیار نافع
جند بیدستر جاوشیر در راه دب زعفران با سود کوفه و نیمه باب فرز خوش شسته جهما مثل حدس بندد و یکدوم در
بیشتر دخر در روغن بنفشه تسبیط کند سعو طی که جهت صداع غنمی نافع است شونیز چهار درم نوشادر تر بر یک یکدوم در
بعضی سحر بهل تریه بوره میگذرد کوفه و نیمه بار و عن با من بار و عن با دوام تخم کوه زربنی در گوشت چکانند سعو طی
که صداع بار و دنیسان را سود دارد و در دهنه تنگی جوز بوبار از خوش نقل هر دو حد یکدوم رسیم بسیار چهار درم کوفه و نیمه باب
فرز خوش در بومی چکانند سعو طی که صداع ریوی و شقیقه بار و سود دارد روغن با دوام تخم بار و عن شسته زرد آلو تخم باب
فرز خوش در بومی چکانند سعو طی که صداع غنمی در یکی و دو بار بار در اناخت مشک بندرم هر دو حد یکدوم در حوض خند بیدستر
سحر زعفران لفظ سفید در نقل بر یک یکدوم کند شش در دوام کوفه و نیمه باب فرز خوش شسته در صما ساخته بکارند
روقت حاجت باب فرز خوش ساییده در بومی چکانند سعو طی که در یک ساعت در دوسم آورند و منقی بے ادویت بود
بخوریم مشت شفقال رخ سوسن و در شفقال بوقی امر یک شفقال خلط کرده استعمال کنند سعو طی جهت صداع دودی
معمول تخفیف که دو در قدر دو مقدم و مانع باشد ازین سعو طی افند در صداع نفع کمال میبخشد آب بر یک یکدوم که شجر
بندی مزوف است بار و عن با دوام و اگر حرارت در مزاج باشد بر روغن که در مساوی فرود نموده تسبیط کنند همچنین
تسبیط عصاره ورق شاتره و عصاره برگ شفا و عصاره ریخ توت را با هم بر کله علی جهت این صداع نافذ نوشته
سعو طی جهت بعضی و مری عصاره زرد اخراج و با دماغ انفع منقول از شرح بکبره نقل سوسن زرد و شیرین بر و عصاره
گرم تخم کفلس از بر یک قدری و بعد از کوبیده تا مثل رسیم شود پس حل کنند این را در رسیم که در روغن بید و غنمشه مخلط

اگر این دو انا صد درم باشد در سجد درم هر که کسی درم در غنای نزر که در حاکم دماش نرم بخرشانه تا سکه جذب شود
 در وزن نماید پس مشاهده کرده بود که یکم را در دونه پسته در فستق کهنه در دونه یکدم مسعود چته بینه در دمای بکنه
 در ننه مویسای جز بودا که فور غزشک برود یکدم گرفته بر یک را ایله ده بجه که نونه و نینه بر وزن زمین و قدری از غل بیان
 شسته در بعضی میاه مناسبه که در استعمال آرند و بجه صدراع که از سبب عفونت براد بویای بد پیدا شود ده انا
 مسعود را با گلاب شسته در مینی بجانند **مسعودی** که در مینه دومی بجه استفراغ خلط موجب اسهال در وزن غنچه چند بار
 مکرر با نافع است بر کهای موسن زرد کل کشیزه سبز عسل کرم در گیاهی بن برود بز قایم مقام گل و عسل بجه است بر آنکه بجه
 چون گرم شود پس بر یکدم در مجموع سی درم در وزن غنچه در وزن بید خشک و سجد درم سکه که منضم ساخته باشم لایم
 بچوشانند تا در وزن نماید پس مشاهده کرده و سدر زنده استعمال نمایند روزی یکدونه بوزن یکدم درم و مکرر بجه
 سودای مخصوص است در شیشیان یکدانه برگ با سنگ برگ با درختچه خستینه فکوش از هر که دم یکدم درم و اگر فکوش
 بنا شد قلی درق از غنچه اول نماید بعد از در وزن غنچه بچوشانند پس مشاهده کرده جبرک استعمال نمایند در بر تر
 یکدانه تا در دانه که دیگر چته بینه موی نافع کل ترخ در وزن خیزی جوشانند و مشاهده کرده قلی استعمال نماید که نافع
 است این بر ششخو معالجات بقرای است **سقفوف** نزدیک اطباء جارات از دمای گرفته خشک است که در وزن
 بکف انداخته شود و تنها با اجات خیزی دیگر نسرد برده شود اگر به بعضی از طباطبانی جا اطلاق نظر صرف برداشتن
 غیر مسوق هم چنانچه برود چند که باب است کرده باشند در وزن نظر کرده بخورند بسم اطلاق کرده اند اما این غیر شهر است
 در وقت بسم در وی آس کردن را گویند که کف بخورند یا بجای این از تر یکب قدیم است و بعضی گفته اند بقرای که سخن یکد
 او در را در میگردیم حال آن پسته را ده که در اها حفظ قوت اودیه و نطای از ارسب مناسب دیدند همچنین از ارباب صاحب
 تذکره درین نظر کرده چه معاین بسیار بقرای نقلت در یکب داده اند بر جنس تریاق را در او قبل از بقرای داده و نینه
 صاحب تذکره گفته است که این بقرای تمیزه است نظیر سبب **سقفوف** بجه افغ مسود در مانع بجه است بجه
 خشک سی درم شک سفید خورد درم گرفته و نینه کسری ده درم باب سدر بخورند تا عاز پیشین است بخورند **سقفوفی**
 که صدراع خلطی را بعد از نانی یا نین بلبرخ بلبله یا آب نازین در این فقیه را مقومند و بعد از آنکه خلاف
 و که اشغن نماید در آب گرم بسیار نافع خشک هم کاستی تخم کرب زرشک منقی ساق حدس خشک کسرخ طایر
 سفید مسادی گرفته بینه سده درم نازان با یک طویج کا خورد آب غوره یا آب نازین حل کرده بخورند **سقفوفی**
 که صدراع خایر نافع رساند و حرارت بکوشاند در سهال صفوی باز دارد و بلب خون ساکنی کند کسی را که کلبه
 خواهد بر آید سود دارد که مکرر یکدم صندل سفید درم و نیم ساق تخم حاض عدس تخم زرشک تخم
 خسته تخم کابوش خانش سفید از هر یک یکدم کسرخ ده درم طایر است درم سستی درم تا هر یک

با شرب محض یا شرب غوره یا شرب انار سفوفی که مستی باز دارد و کندار که مستی در وی اثر کند یا نخود آب
 نیک ریزه کرمانی بر یکی نشت جزوی چشم که بطن مغز باد ام تیغ نودینه متراجم شیرین بر یکی جزوی سفوف که شرب سرد در
 آب سرد یا آب انار یا شمشاد که اجزای غالب نباشند **سفوفی** که نافع بخار و دفع صدمه بخاری بود و سهل سرد در
 تخم کشیزه و درم طباشیر بکدرم برود جزو کوفه با اسفنج بکدرم بعد طعام بخورد **سفوفی** دفع صدمه بخاری
 و کندار که بخار از معدنه بجانب دماغ براید و در حلاط را نیز از نقصان سوختگی چشم و سرد بار دارد و صنف چشمه را نفعه برود را
 توه بخشد بملیه کابی مغز بنزدق بریان برود حدیکه او قیبه شتر خشک و سرکه که تر کرده در سایه خشک ساخته که از زبان اصل
 اسوس پوست زرد از ترنج چشم کاسی از بقیه ملیه سیاه بر یک بخورم رازیانه تخم بادر بخوبی بر یک سرد درم صندل مقاصد
 خود طباشیر یک بکدرم و در بدنا سفید بر یک و درم سوای تخم بادر بخوبی که راجد اجدا که بند و هم چند عیه شکر سفید آمیخته
 و بر شرب وقت خواب چهار درم بخورد از سر ابا دین قادی نقل کرده شده در ترک و او در ای زمانه را چون نوشته در روز
 بر یک سرد درم و مصلحه و درم پس سرد درم و ملیه سیاه را ترک کرده و حساب شفا، اما اسقام این سفوف را از اطلاع
 استناد خود نوشته در روز او و در هر مرقوم سرد درم زیاد کرده و بجای اصل السوس پنج سوس نوشته **سفوفی**
 که صدمه صفوایی نافع است نیز چشمه چای نیز چشمه که در چشم سرد فقه شتر تخم کشیزه بزرگ کوفه و بختیبر با سوس
 چند شکر آمیخته یک گشت یاد و کف یا شکر را استغاف کند منقول از شرح **سکنجین** معرب رسد که این
 است شربتی است مشهور در ترکیه میوه مقبره مسطور از حکما می رسد ما نا ثور بود و داخل یونان که نام می نهادند جمع شرب
 را با دوائی از سر اطن کهنی این برود فقط ما و عمل است پسته نقل کرد و قیسه را این الفاظ را و اسحاق
 کرد بر یکی از حاصل صلیب استماع بعثت فارس نام نهاد بقراط این ترکیب را بسکنجین وقت تبریب حد
 کرده شده را او سوسی گشت بسکنجین و در نسخه اصل اختیار کرده شد عمل را جهت برود ملاد و حاصل را جهت مفید و مقابله
 مزاج عمل بعد از این منقسم شد بحسب زمان و مکان و اغراض دیگر از صلاح مزاج و ابدال و حفظ صحت حال و قبض و اطلاق
 و تبریب قوی و قطع اخلاط و تفتیح سرد و تخلیل صدمات و غیر ذلک باقسام بسیار را اینکه آورده اند بعضی
 علما بکنز او در صد و شصت و هشتم نوشته اند ممکن است استنکار در این ترکیب را بسیار آورده اگر شناخته
 شود نسبت باقسام مذکوره این از صنفه قویه و مزاج این معتدل است اگر ساخته شود و محض از سر و دخل برود مسود
 یا ساخته شود و عمل و دخل مسودی باضم کرده شود و بان برود و اصول او دید که تفصیل آن از اقسام سکنجیات
 معلوم خواهد شد با اضافه کرده شود از عوضات دیگر مثل قریبندی و نایج و بومو و سنجین با شترنج آب
 و کلاب وقت گشت آن از مزاج مزاج سکنجیات قتلقت میشود کسب امتزاجات نوع سکنجین فواید بسیار
 دارد و چیزیکه بان اکثر صیاق فستله شماری آورد و دفع صدمه حار فی الحال قیغ اذیت صفا از آن کمال و لطیف

خلط غلیظ و قلیط رقیق در سبب طریقات از جریابی نفس در فوضن کند و لیکن جرات بعضی خصوص جگر معده نماید
 و تقیه معده کند و از جگر سده کفشا بدو خشکی کام و در بان دفع کند و عطش نشاند و عنونیت خلط او کند و بول براند و بیشتر
 این ترکیب در حیات حاره و بازده و در کینه بظهور بیاید چه در حیات انحرافیه از فواید مذکور است شاید
 بر حال در اوست جلیل القدر اما در بعضی حالات از آن صدر لازم آید یکی از این حالات سردی و ضعف معده است
 اما سکنجین سفوفی در ریختن خصوص کذب جنسی معوی شده مانع است چه حال بنوسن ضمان کرده کدوی جمیع عمل معده
 را که بسیار گرم بود دفع دایره و در هم اسپهال است اما اسپهال اگر از انصیاب صفوا از جگر یا مراره بود و مودی به تجر
 در حالتی باشد و نیاز از جمیع رطوبات در خل معده در حال باشد بنا بر قطع سبب نفع منقشه خصوص کزاز
 انضمام بسیار قلیطه مصنوع شده باشد بیسوم است ز کام و نزل و دشواری سینه است اما در این حالت اگر ضرورت
 دایمی شود سکنجین قلیطه المحروقه یا عا بنها و مثل آنها اصلاح کرده میتوان داد و بهترین محصولات او ما را بشیر است
 که ما را بشیر و سکنجین را از مزاج نموده و زمانی شناسیده داشته تشریح نمایند و آنچه از جمیع سکنجین در کتاب دیده
 منع کرده اند نوشته اند بعد تشریح سکنجین تا دو ساعت نگذرد ما را آنچه نوبت شد اگر بعد تا اول ما را بشیر خوردن سکنجین
 از فاققت ادنی فاصله بینا چهار ساعت باید مرا و از آن خوردن کتاب بسیار پسبیل نفعیه است در این صورت
 سکنجین کتاب را پیش از بضم شقیه میکند و موجب انسداد و فساد میگردد و بخلاف صورت مذکوره که جهت اصلاح
 در خارج فمزین کرده هر گاه کفیتی در حد مزاج خاص حاصل شود و خورده شود در این صورت آن نفع در مقهور نیست
 و کتاب بنا بر تلبیس از تخمین حدت سکنجین مانع می آید چهارم در حالت سرد خشک که محتاج به نفیث باشد ممنوع است
 اما در سرفه که زاده غلیظ نوح باشد به خوردن سکنجین خاصه که ترش کمتر بود عملی باشد بنا بر اعانت نفیث و ترقیق رطوبات
 غلیظ از جهات جمیع معده سکنجین عضلی در کار هم المعین است لیکن این اعانت را مشروط بشروط قوت مرض کرده اند
 چه اگر قوت قوی نباشد خوف آن دارد که چون ماده غلیظ بزرگ و سبب ضعف نفع نفیث گردد بنا بر انصیاب او
 بجز نفیث خفای آن چشم ترش روده در جزیره است و اینها استعدا و اسپهال مانع است استعمال سکنجین است و سپید سهل صنوی است
 دادن سکنجین رسکه که تا مال بدن مزاج معاند نیست اما اگر معاشی قوی باشد و سپهیل ضعیف بود یا قوی قلیل المقدار
 باشد یا کثرت بعضی سکنجیات را که با جسم سبیل تر نبینند این از جهت خارج است چه اختصاص منع
 بصورت نیست که از سپهیل نکابتی و ضعفی در معا افتاد و باشد و عقبان سکنجین دارد و شود بخلاف آنکه متبادر بود به سبیل
 خورده شود و مهند ضعیف الا مبارات باشد اسپهال سکنجین سپهیل کند ششم در حالت شقاق مقدر و ظهور در انهای
 بر اسپر نمیتوان داد اما بواسیر رخی را بنا بر تلبیس ریح و قطع مواد سود دارد و اگر در این موارد تب تا حاجت قوی
 دایمی استعمال سکنجین گردد و قلیل محروقه و قلیل المقدار باید تا شریح مازر رساند بضم حالت در حد سینه و در حریم است

است درین برود حال مطلقا ممنوع الاستعمال است مستقیم در حالت ضعف معصب در عرشه فایح و استعمال آن بناید استعمال کرد
 و اگر سرد افتد چنانچه تب یا فایح جمع شود درین حالت تبشرب سکنجین اجابت رفته لیکن معتدل لطیف باید تا هر زمان
 نهم در حالت وجع حشم ضعف نشاند و تقطیر بول سبب نشاید استعمال کرد وقت ضرورت قسمی که گفته شد عمل باید آورد
 در تب در حالت غشیان و تقلب نفس قسمی که باشد موجب اینها امری که دفع آن بعضی تفریح نمود یا چیزی از مانع سستی کردن
 حایل بود درین حالت تب استعمال سکنجین ممنوع است زیرا که سکنجین باطین معنی است ازین جهت که جهت تسهیل قی آن بود پس
 بخلاف سکنجینی که مقوی بجماع بود یا با آب سفرجل ترتیب یافته باشد که این نوعیت معده و دفع غشیان میکند اما وقتی
 که سبب غشیان و تقلب نفس نصاب ماده برسم معده یا جماع و احصاق و طوبت بان باشد درین صورت سکنجین بناید
 در بان قی کردن بهترین تدبیر است یا در تب حصب جدوی حصید بناید استعمال کند چه سکنجین بخش سینه و مضعف جماد جمع حصید
 است و ماده جدوی و حصید اکثر سینه و احوا توجیه میکند و در داده را بعضی ضعیف نیز بناید پس سبب ناید تضر اینها خواهد شد
 اما اگر خوف این امر نباشد یا بمقویات تکلیف یافته باشد ستوان و او چنانچه سکنجین فراموشی آن است درین جهت جدوی حصید و معزج گفته
 و در تب در حالت ضعف باه ضرور در او خاصه سبب دور او بر چند مرتبه تر مضر تر است که آنها چه رسد که آن غیر طبیبان
 باه است **سکنجین** نیز بر می آید که آنرا صاحب تذکره اصولی نام کرده و صداع مغز و احتقان و سوء مزاج و برقان
 و طحال و ضعف کبد و سوء مزاج این نافع است خشم را از یانه خشم که نفس خشم کاشنی بر یک یک وقت و اگر زیادتی بلغم باشد غشیان
 یک وقت و اگر مزاج پهنه دانه سبب جهته سهارون و جهته قوی خست زو جانان و جهته ضعف کبد و زخمی جهته سوء مزاج
 بول تم ترب و کله هر یک یک وقت یا هم سرد و اگر هم این لمرض جمع شود مجله اوید و دخل باید کرد و الا بر مرضی که نباشد
 در او خاصه آن مرض ترک باید کرد و مزاج را از یانه مزاج کاشنی بر یک یک وقت مجله اوید و دخل باید کرد و الا بر مرضی که نباشد
 معمول بخوشانند و صاف نموده و شکر رسد که بوزن مناسب اضافه کرده و اگر با وجود این خشم صغیر تبسبب مطلوب
 باشد سقمه نیا یک مثقال و اگر اسپهال با مقدار در حایت ضعف لغضار رسیم و صداع مغز باشد ریونند نسبت به کحل و در
 مثقال بود را میخوید و جنون لا جورد و در زیاد **سکنجین** نیز بر می آید که آنرا صاحب تذکره اصولی نام کرده و صداع مغز و احتقان و سوء مزاج و برقان
 قدریون در تب طباشیر در زرف لدم و اسپهال مغز و قیاقی در دم الا خون برود و در تبسبب غل رسد در کوفه در زرف
 صغیر بسته دخل کرده دوباره بخوشانند و به سکنجین سازند **سکنجین** نیز بر می آید که آنرا صاحب تذکره اصولی نام کرده و صداع مغز و احتقان و سوء مزاج و برقان
 بسیار باشد و در غب خالص که با عطش و کرب دست و ناریه بول بود بعد ملین طبع کفار آید تبسبب کاشنی در دم
 خشم خیار خشم با درنگ خشم خیزه هر یک است در دم خشم کاشنی را نیکوب کرده درسی در دم که کسی در دم تب
 بخوشانند تا نصف آید و شکر ده شیر و دیگر نمنا آید تبسبب کاشنی است شیر قند سفید کف کرده دخل نموده آنقدر
 بخوشانند که بقرام آید **سکنجین** نیز بر می آید که آنرا صاحب تذکره اصولی نام کرده و صداع مغز و احتقان و سوء مزاج و برقان

گنند بده سرکه که تند خاصه که حل آن هم باشد آفتقد را که عیون او تحت پیشک طاهر شود و شکر را درینوشد اما از اند و برشش
 نرم جسمی بنهند تا شکر گدازد و جوش بسیار بخورد و کفی که برآید برودارند بعد از آن آب بران ریزند تا که در انگشت
 بالا آید و بتدریج بخورند و بقوام آرد خاکی و بعضی مسدقین شکر در آب حل کرده بخورند تا در چون قریب
 بقوام میرسد سرکه اندک اندک بیسزند و بقوام آید و بعضی سرکه و شکر و آب بر سه یکجا آمیزند و بقوام آرد و گاهی
 نزدیک بسیدن بقوام قدری کلاب بهته معطر و در عوب بودن آن نیز اضافه کنند گاهی جهت تقویت معده دل گاهی
 آب تمام کلاب جوش میانند و گاهی عسوق بیه خشک جهت فزایدی که ازین عسوق منظور است بجای آب میکنند و گاهی جهت
 تقویت معده در رفع غشیان که لازمه کچین است چند برگ نعناع در آشتای طنج داخل میکنند و نیز از حضرت محمد بن
 که جهت متعین میسازند نیست که سرکه را چند برگ نعناع در خلک کرده معطر میکنند و این را در عسوق و عرق نعناع میانند
 ازین عسوق سرکه که واز نبات یا قند سفید سلجین میسازند نبات لطیف و سفید رنگ سرکه و الاثر بسیار دارد و بدست
 و نبات و قند هم از صاف نوع شکر است اول در به عصاره شکر شکر رخ و قند سیاه است که از آب بهندی که گویند
 باز بهای معلوم تصفیه یافته بهرین که دیگر برسد و هر دو بر وفق اصطلاح هر دو با سمهای خاص میگیرد و در دود و در دود
 در جبهه نبات و قند سفید و سوم میگرد و بهترین طردن جهت کچین است هر چه در شش دارد در غرغره سلجین است
 بعد ازین اگر نباتین قلمی در جابجی درین و از متعارف است کفایت میکند سلجین کسری و بعضی سوسن
 سلجین صبر می نیند و آید اند چه صداع شکر که داری مافع مفع بر منقول از شیخ تم کاسه قوم کوش مشا اتره
 ورق شکر خ سرد در جده در صبر شسته و قند بر اسواهی صبر تا در حلال کبخی برین و در جوش حل نمک بدهش نرم جوش است
 تا نصف با نسب شکر که در شکر طرز و شکر من صفا کرده طنج دهنده و غره در کنند و قوام آرد قدر خوراک در دم
 تا با نرود در دم با بسرد **سلجین حلی** منقول از جابجی من کسیرند غسل صید و برش نرم جوی گذارند
 هر گاه جوش خورد و کف بر آن آید و کف بر آید پس سرکه انگوری یا کسری که نه جوخته آن بر ظاهر فزنده ای آن بر
 قاص باشد بقدر حاجت اضافه کرده همان آتش بخورند تا با هم مخلط شود و سرکه خام مانند بس کجا بر نرود تقدیر
 اوزان غل و غسل کسب حالات مفروض بر سر سلجین معالج و منوط با قبال طبیعت و ملذذ معالج است جابجی که شیخ فسر موده
 ان الاوقی بن تبنا دله هو الاله غنذه و من اجل ذلك يكون نفعه اكثر من سلجین که از سرکه و غسل به استر جاب
 ترتیب یا بد گرم اقسام سلجین ساده است و در فن آنکه آب بنسب فروج کنند جز استر جاب آب شدت اختلاط
 سرکه با غسل بنا بر احوال زمان طنج و کسار قوت هر دو جدا از آنها با آب حاصل آید و از مجموع اعتدال نماید
 و نیز کف از غسل جدا میشود و چیزی نشاید و مقه آب مناسب حال غسل و تقاضای وقت مفوض بر عامل است
 لیکن آنچه اکثر اوقات میزند سرکه آید و شیخ نیز بان بقید همیشه با آب معالج غسل باشد مثلاً اگر سرکه

سرمه که بجز پاکم و زیاد غسل و جزو باشد آب چهار جزو کنند و بیزنند و کف بردارند تا که برح بماند و قدر
شده بت اینهم بحسب عادت و مقتضی طبیعت و موافق تقاضای ماده مرض مطابق تجویز طبیب بخورند و تفاوت
است اما با بجز بقول شیخ رحمة الله که از مقدار شراب بخل آرد و همچنین وقت آشامیدن سهیم مزاج
بآب نوردن یا تنها خوردن و آب بسیار داخل کردن یا کم آمیختن بنفوس بامور مذکور است صفت
سلاجیت رسایان از دواهای عمده اهل هند و حقیقته و جمیع علتهای سربکه تمامی
علتهای جمیع اعضای بدن را سودمند است و جوانان را قوی و فرزند جوانی حوطه تنگ تر عظام نماید و پیران
قوت جوانی باز آید اهل هند در تعویف این ترکیب بماندند بسیار نوشته با بخل هر روز ن را ازین فرایند بظهور
پیوسته زعفران یک گرم در چینی یک یا دو چینی تریح الایچی چهار تا پسته پسته بلبلون یک سیر یک شترمرم براری کند تراوی تخم
کرمی بریک و اول پسته زردی چهار دم آمیخته چهار بلبلون کشته بهشت بلبلون گاو و دانه اول صفت
صاف کرده شانزده بلبلون شمشیرت چهار بلبلون سات سبی و اول شیره معنی بنجاده و شمشیر بل دواهای کوفته کوفته
و بجز باروشن گاو و شمشیرت و نبات و شیر و دانه کشته نخل و دانه بیزنند و هر روز شترمرم با شیر ماده گاو بخورند
و از چیزهای بادی و نیز تلخ نیز شیر کبابند در کار و پسته و تر بو زیزند و از غذاها گوشت پرنده گان گوشت
در هیچ دوزخک و جو خورد و شیر و شمشیرت اختیار نمایند طریق صفا کردن سلاجیت نهایت که سلاجیت سینه
و در ظرف مسین اندازند و بالای آن چهار چسبند آن آب چاه اندازند و نصفی از سلاجیت روزی یک بار و شیر
گاو دانه اخته برست مایده در گزای آفتاب در آب سب در ابی که آفتاب در کمال گرمی باشد نگاهدارند بالای آن
هر چه رخوه بر آید بستانند و در ظرف مسینی عینه نگاهدارند باز آب تازه اندازند و همین دستور رخوه بر گیرند
هر چه خلاصه این باشد با نظریق بر آید این خلاصه گرفته خشک کنند باز از کاره تر پهلای شترمرم برهند و از
کاره بلا و معنی بهلاوه شترمرم و دانه کاره بول دانه کاره جیره و از مندیسه و از دهمول و از دست کجوس
و از بزرگ تمبول و از آب مهبلی و از بر باده و شترمرم و کوفته و شمشیر لوی و ازنی و ترکندی و بانسه و بنگه و نلک
سنگ و هر دو گتای و شیر و کچور و پسته و پسته بریک شترمرم پسته برهند باز در شیر کرده و دست
مبخت پسته برهند باز در شیر و دهمول مبعث پسته برهند باز خشک کرده بسیارند و کوفته معنی ستاورد و پسته
کند بریک چهار بلبلون و دهمول شانزده گرم و سندی دو از ده گرم جترک ده گرم رتن مالانده درم بول
بهشت درم فندک سبب شمشیرت و گرم شکری ماشوسه پنکرمبول اندر جو پارچه کار سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
چهار درم رای سینه موبته جب بخل با بر اینتر با بریک شترمرم این جمله را جو کوب کرده در دهن آب
چاه بخورند چون بکن نمایند سلاجیت مذکور را درین آب سفید بدهند تا تمام آب جذب شود

پس در ترکیب داخل کنند سلا حجت رسانین **نوع دیگر** منقول از جو که رتن کسبجی بسیار و سلاجیت پاکینه
 و او را در آرد ما بین کرده کاره و سمول که مینت چند سلاجیت باشد انداخته مقداری روغن گاو شیر گا و
 نسیتر داخل کرده در آفتاب بر آرد و در پنج بالای او مانند تلای شیر خلاصه بر آید بستاند و در طسرفی بدارد
 و باز در آفتاب بدارد و همچنین هر قدر که است سلاجیت مذکور بر بنطری برای مقدار دوازده پل ازین است بگرد
 بعد ازین بیخ کر بجز و ناگز مو نه و تر پیلا و تر کنه پوست بیخ ارنی بر یکی دو پل و دو سمول شانزده پل گرفته در حبل
 و چهار سیر آب چاه کاره کند بر گاه ششم حصه بماند صفا نموده دست مذکور را در کبرل انداخته ازین آب
 کم کم داخل کرده بید تا تمام آب جذب شود بعد ازین است سلاجیت مذکور را با نباتات خالص از ده پل
 سارگشته تسبیح پل حقیق کار کاسینکی و پسیل در انبر یکی دو نیم پل ریحان پوست بیخ کتانی کلان و سیخ تخم کتانی حزر
 بر یکی یک پل و با شنبه بقدر قوام ضم کرده غلظه ما سبند و هر روز چهار درم بار و غلظه و بجز اند و بالای آن
 مقداری شیر گا و یا شراب یا شوربای گوشت در آج یا آب جزات یا آب انار بنوشند ازین ترکیب اکثر اضم
 مثل فساد خون و بند روک دگی روک کوسنگرشی و منداکن و تب و سرفه و دمید و بیکر و بوسیر و کولده دفع شود و بیکر یا
 کلب شود و اگر بد امت کند موی سفید سیاه شود و سلاجیت رسانین نوع دیگر منقول ازین است تا کر
 نویا سینه مهره را که اس نبات بقدترم تر پیلا شرم درم سلاجیت صفا کرده سارگشته بر یک و دو درم
 این جمله را ساییده با شنبه غلظه بند و انار یا شیر گا و بجز اند و این یک خوراک است ازین ترکیب قوت
 با زیاده شود و اگر شکله صادق برید آید موی سفید سیاه گردد و تمام غلتهای بدن با مرسته بجان دفع
 شود و اگر یک سال بدست نماید عمر و عقل و روح زیاده شود **کلیمه یازدهم** از موقوفه اول صدق
 و شقیقی در ذکر دمانای که مصدر بنین مجیه است **شربت** از ترکیب بتره قدیمه است اصنع آن فنای
 است در امرض حاره و در از منه حاره و در مطیف و تفتیح سد دقوی تر از ترکیب دیگر است بهتر نیست که در منی
 از مایعات مناسبه بر مرض حله کرده عمل آرد و وقت وجود دمانای بنین بلیند و فاعده در ساقن آن چنانچه از
 تفصیل اشربه معلوم خواهد شد غایت که آب گرفته شود از چرب که آب دارد مثل لیمو و عصاره گرفته شود از چرب که
 عصاره از آن توان گرفت مثل حاض زرد که خری و صلب شده مثل تفاع مقشر کرده درده مثل آن آب جو ساینده
 بر گاه و در نیت برود یا نصف برود فشرده شیر گرفته شود و اگر در قیل خشایش شده یک روز یا زیاده در آب
 نکرده جو شده شیر گرفته شیر خنی در حله و بقوام آرد و شترتی که قند نبات دارد و جو سبند که
 در سبوی سمد و تخم نشود و در عمل سسم داخل کنند و اگر چند روز خوب ایچر در ظرف شربت بگردند و هر روز
 حرکت دهند مانع تجوی آید و شترتی که در بشمار عطره مثل عنبر و مشک دارد و از شش فسرد و آورده اند یک

اندکی سرد کرده این چیز را در آن حل کنند سیرت آلو جه در دوسر و عطش و تپهای مکره و یرقان نافع است
و سهیل صغیراً و انجبار در آب خیسایند و بچوشانند تا مهر شود پس در آن نموده شکر بقدری که خوش طعم کند
اندازند و صاف کرده بقوام آرد و اگر قدری گلاب نیند و حل کنند بهتر است و اگر خوبند قوی الاسهال شود قدیمی
محموده مشوی و حل نمایند بعضی شکر نصف وزن آلو و بعضی سبب وزن آلو نوشته اند اما ما بقدر که برین
ذائقان خوش ترید حل کردن نسبت شکر است آلو نو و دیگر سهیل صغیراً و بلغم بود سقمونیا
یکم نقل تربسجده نغشته بر یک بست درم این برود در او که گیسند آلو سیاه صده عدد و قمر مندی ریخ
من بمبر اسوای سقمونیا در پنج من آب بچوشانند تا بیک من آید بیک مالند و صاف کنند و یک من ترنجبین
در آب علیحده حل کرده صاف کرده اضافه نموده بقوام شربت آرد و از رفتن نشود آورده سقمونیا حاصل
کنند شربت آلو نو و دیگر منقول از شرح موجد صمدی حنفی و حیات حاره در امراض بلغمی و صفراوی
نافع و بلغم ریخ و صفرا و دفع است زعفران نیم مثقال سقمونیا برورده کنیقال نغشته خشک تربسجده نجوف
خرائیده بر یک بست درم قمر مندی انزونه پاک کرده سی درم آلو سیاه فیه صده عدد و عتاب جرجانی یا بنده ای
سی عدد و ترب را نیم کوفته و گریسته بمبر اسوای سقمونیا در زعفران در آب بچوشانند و صاف کنند و یکم نقل ترنجبین
و یکم نقل قند سفید و اخگرده بقوام شربت آورده محموده در زعفران سوده در آن حل کنند شربت از درم
آورده مثقال شربت آلو نو و دیگر منقول از زواری و ابن جلابی زعفران بمبر سقمونیا یکم نغشته خشک ترب
سفید بر یک دو اوقیه خرمای منبهی پاک کرده سه اوقیه شکر نیم من ترنجبین سی اوقیه عتاب جرجانی بیدانه علی
آلو سیاه صده عدد و ترب را نیم کوفته در خر قند بسته باز بمبر اسوای شکر و ترنجبین در زعفران و سقمونیا در پنج من آب
صافی بنزداد و حصه برود و یک حصه مانند صاف کنند و شکر و ترنجبین در اخگرده بقوام آرد و کف بزدارند
باز زعفران و سقمونیا دروی بگذارد شربت اسطوخودوس صده عدد به صمدی بارد و جمیع او
بارده دماغی نافع اسطوخودوس تازه خوشبو از چوبها پاک کرده مثل زعفران در آب بسیار گرم قدری
که بپوشاند یک روز شب تر کرده داشته باش ملائم نرم بچوشانند صاف کرده در دوطل عمل و در دوطل
شکر حل کرده بقوام آرد شربت اسطوخودوس منقول از زواری و ابن شفا فی صمدی و در پنج
و با انجور و جمیع امر جن دماغی را که سبب برود بود و سود دارد گاو زبان اصل السوس رازیانه پوستی کرفس
خشم خلی نغشته قلمبر بر یک سردم اسطوخودوس سپاوشان عود صلیب بر یک چدرم بمبر سقمونیا
سپستان بر یک پنجاه عدد و جگر آرد آب خیسایند و بچوشانند و بچوشانند با لکین قند شربت تربسجده از برای شربت
اسطوخودوس را سید کا زردنی باین اوزان نوشته و بجای پوستی کرفس نیم کرفس نوشته بود

اصیلب گاه زبان خرسانی تخم رازیانه ختم کرفس ختم خطمی بنج همک برگی بخورد نمغشته درق کلسرخ هر یک هفت
ورم اسطوخودوس پرسیاوشان بریک ده درم جوهر ارب پزند و بیالانده دست غلظت شکر بزد و باسل کف گرفته بحسب مزاج
در آن اندازند و جوشانند تا بقوام آید ششتری ده درم نایا نازده درم باب گرم و یک نسخه ششترت اسطوخودوس
انشاء الله تعالی در موقوف دوم و یک نسخه در امراض گوش بسیار ششترت بمغشته معتدل بهر دو طب
بود و دیگر گرم میسبی در چشم و در کرده و تب کسوفه ذوات اجنبی ذوات الصدور ذوات البریه را مانع است
و سینه نرم کند و بول براند و جوش خون فردنشانده و شکم لایم سازد و خاصه اگر کمر بود اما معنی و وصف نمود
باشه مخصوص که با تمام ساخته باشند پس حدود انبساط که از اقیانوس پاک کرده سازند چه پیشان در اقیانوس آن
بیشتر است و صلاح معده بکباب گسرخ میتوان کرد که مغشسه را بجای آب در کباب تر کرده ساخته شود و قیمت
خردن کباب فروج کرده باشد مانند نصف یا چهارم حصه گسرخ یا گل مغشسه فروج کرده جوش داده و شرب
کرده شود و بدل آن ششترت بیخود است و سه رقیقه ساختن آن نسبت مغشسه تازه غیر طبل یاد در در طبل آب یک
ششانه روز نر کرده که آشته بچوشانند بر گاه نخلت سرد مایه هفت کرده یک طبل قند و زرد مغشسه نیم طبل
آمیخته بقوام آزند و اگر خوب نهند سهیل بشد همین قدر گل مغشسه را دو ابر یا سه بار در آب و فسه بکوبد و جوش
داد و در وقت کرده قند و جوش نهند و بعد از آن به جهت صلاح جوش کردن کباب که حسب قریب ابادن روی
وضع مقصر کرده نیست که سه طبل گل مغشسه را در آن قدر کباب که تر شود سازند و بکنسازند و پس از آن حصه
نمانند و یکصد اورا که یک طبل می شود در سه طبل آب بچوشانند چون دو نیم طبل آب بسوزند مغشسه را
بایسده و در کنند و یک طبل مغشسه و یکبار دو حصه تر کرده اندازند و بچوشانند تا دو نیم طبل دیگر آب
بسوزد پس این را نیز بایسده و در کنند و حصه سوم اندازند و بچوشانند تا دو نیم طبل دیگر بسوزد و یک
نیم طبل آب بماند پس بایسده و ضهانت کرده یک نیم طبل قند آمیخته قوام دهند و اگر مغشسه تر بسیار یک طبل
مغشسه خشک و سخت طبل آب بکند زیاد بچوشانند چون آب چهارم حصه یا کم بماند دو طبل قند آمیخته
قوام دهند و بعضی مغشسه بجز دو قند چهار خرد میکنند و این اختلاف ناشی از قوت و ضعف مغشسه است
چون مغشسه قوی قند دانی میباشد و در ضعیف قند قلیل کافی می آید و مغشسه ولایتی قوی از مغشسه مواضع دیگر است
ششترت قمر سندی در سردیهای گرم و برقان دفع کند و جوش موقوفه و صفرا قمع کند و سردی مطلق
و عین طبیعت بود و صده رافقه در برقی باز دارد خاصه که نفعش در شسته باشد و با کجه تریه استعمال
کنند منفع سازند قمر سندی از خسته و لیف پاک کرده در طبل نیم در آب ششترت تر کنند و بپزند و از
صاف کرده باره طبل قند سیصد بقوام آزند و در آخر پنج باقیه ز پودینه با قندری از حصاره وی میغشسه اینند

بسیز آید و در بعضی نسخ نوشته اند که یکطل ترنندی پاک کرده را در چهارطل آب بوشند سه برگاه چهارم چنانچه
 لیکن شکر طرز دروغن کرده بقوام آرنده شربت ترنندی سهل منقول از قدسی افیتون تر بسفید
 بجوت خراشیده هر یکی یک قبه فایده نصف طل ترنندی عناب بر سیکه طل اجاص دو در طل شکر لیکن
 بطریق معمول شربت سازند شربت حرمل که به صندل من نافع است بشمار الله تعالی در
 ملفوظ بیوم این مکتوب بیاید شربت تخم ارجمه دفع خمار و صداع خاص بی نظیر است آنرا بر ترش آب
 انار شیرین آب سیب آب لیمو هر یک یکطل آو سیاه ترنندی پاک کرده هر یک یکطل عناب بجاوه دانسته
 رطل آب جو شانه بد در طل ساینده مایه آب هم بمانند و لیکن قند اضافه کرده بقوام آرنده شربت
عناب معمول بسیر که که جبهه سفید زموی بعد نصف رقیق و بر جمع کر زمین زموی افغ است عناب
 حبس جاتازه یکطل عدس شکر صد در تخم کشمش زموی دم پوست مرغ کاسنی یک باق در سرکه کشنده و شکر
 بجوش قوی داده صاف کرده بگذارد تا مروق شود پس دوباره صاف کرده شربت بقوام معتدل بماند و بر سر
 یک قرح متوسط از این شربت بوشند و اگر دم از این شربت با قنوع از بنج با سبب بخورند بهتر باشد و شکر
 قنوع مذکور در نقوعات مسطور میشود انشاء الله تعالی شربت تخم شربت خار در میان قنوع و هم
 شکر و تپ نافع آب غرره بچرخانند و کف بردارند تا نصف سرد و از نش زود آورده زمانی دانسته اگر کمال
 فو بگذرند و با هم چند قند بقوام آرنده شربت لیمو دفع صداع حار و رفع تشنگی و خوار کنند
 شکننده صفرا و هم رساننده اشتها بود و با هم و صندل و در اوقات دم آب لیموده در طل را در قدر سنگی بچرخانند
 برگاه نصف بماند بجز طل شکر طرز زیاد قند در خلک کرده باز بچرخانند و کف بردارند تا بقوام آید و در ظرف بگیند
 یا چینی نگاه دارند و در بعضی نسخ قند زیاد است چند هم مرقوم است و جمع اهل قرا و ادنیات ترتیب ساحل
 همچنین نوشته اند اما تجربه پوسته برگاه آب لیمو از ماده جوش داده میشود تخم می شود در چند
 در ظرف سنگین بپزند و در نشردن لیمو اجتناب و زرد که تخم قشر خارج لیمو آب لیمو نیامیزد با صفت این
 تخم و بطعم میگرد و پس علان اینکا را بطریق احتیاط کرده اند که آب لیمو را با اجتناب بر می آرنند و در خارج
 دیر بماند زود در قوام بخن از شیرینی قند یا نبات یا شکر سفید دست کرده آب لیمو را ختم بکوش خفیف
 داده نشرد و آورده بر میدارند نوع دیگر شربت لیمو سادج موافق نسخه کرده اودی بپزند شکر
 چند در ظرف چینی انداخته قدری آب لیمو بالا ریخته سر آن بستره صیفیه بسته در آفتاب چهار و خوره بگذاردند
 زیاد و از بخور تجاوز کنند پس شکر را در یک صبه برده خطب با خاص حل کنند در شش نیز که دانسته بوشند و بنشد
 و کعبه بر میدارند تا از اوساخ و زبر پاک شود و کاهی جهت صفائی رنگ آن سفیدی بر صبه هم افزوده میشود

پس کم آب میوی دیگر تنقیه میکنند تا سر برطل ازین قوام شش و قیه تا چهار و قیه آب خند بنود و گوی
اشن تیز کرده قوام سخت کرده و دست را بردن تنقیه چرب کرده قصبها ساخته در ظرف مدین این کرده قصبها
خشک کرده میدارند و از آن عقیقه میور قسوس میور میمانند و صاب تذکره در وصف این شربت نوشته که قطع
صفه و حیات مطلق خصوص ذوات او در میکند و حامی دل بود و ضرر احتراق و اجزاه و حمله سودا و سینه
و سینه مخصوص تقارب دور کند و ازین شربت نفس را سرد و از اجلاط ازجه تنقیه صدور حاصل آید و زرقیق
بر بنیضه و تقطیع مزاج کند و استعمال آن پیش از دوامی سهل بن راهبیا جبهه قبول دارد بعد از دو تنقیه با تنقیه
کند و نیز صاب تذکره نوشته که صاب شفا اطباء در وصف این شربت کرده و گفته که قیام مقام
تریاق کبیر است و تنقیه میکند اجلاط غلیظه از او سایر حیات و در ارض الا صاحب تحفه المومنین این شربت را
نافع بقلع و در مرض طفل حافظ صحت موافق صنف و باغ هسم نوشته و نگاشته که ایچ ترشی اول بسیار
باشد مضر عصب مورت سعال بالیس و مضعف باد بود و مصلح او باد و م دشمنی اش است اما شربت میو
ر کب پس اطوار ترکیب آن بسیار است گاهی بجاها مثل بواب بیدانه و شمس مر در ریجان و گاهی به صمغ مذاب
و گاهی به آب به و گاهی بصباره نفع ترکیب ده میشود و شربت کبیر صمغ و بیدانه میسده میشود و گاهی
بجای مثل شربت خشت در تخمین و خلکده ساخته میشود اما مصلح پس نفع میکند قره بول و اوجاع مشابه را
و مضعف و معمول شربت خشت در تخمین بر بود و سعال و ضعیف و اوجاع صدر را و سفر جلی با ضم و مغوی همه و قلب
بود و ایچ آب نفع ترتیب یافته باشند جبهه تقریب معده در وقت ذیارات دماغی و فضالات نافع است بعضی ازین
اقسام آینه مناسب مقامند که خواهم شد از الله تعالی شربت **نابنج** در دیگر گرم در کند و باغ از
قوت دهد و گلی بنشاند آن را بزنجبین کچین بنفشه سرمد و کف زرد آن بردارند و با درون منه شربت بزند و طریق گرفتن
نابنج را صاحب قرابادین جلای چنین نوشته بگیرند نابنج خوب میوه و پوست از آن پاک کنند بویکه نمی پوست نابنج با آب آن سرد
و بچین است که پوست در پوست باز کردن است و آب تازه می گشته باشند چنانچه صفا نمی در دست باشد و در شردن تانی
ترشی نیابنج شربت نیلو فر برود و طبیبان صد گرم و شمس و در صفه می طش در فودت از این شربت است
و شود و نافع کند و در حاره مغیره به سرد و معده را دفع کند و پسین بود و از خواص است که با وجود درود مطلق بود
نه کلف و ایضا با وجود حلاوت سخیل بصغرا میشود بخلاف دیگر شربت است که در معده صفراوی در اغلب است حاله
بصغرا میکند مگر وقتی که مزاج کجوفضات و شربجات مبرده بود و بن بجز مزاج هم استعمال نمی پذیرد و ایضا
اگر آن مضعف با بود بگیرند ورق نیلو فر تازه یک رطل و در چهار رطل آب بچینشاند و صاف کرده با یک من
شکر یا قند بقوام شربت آرد و اگر مثل نقشه مکر نیلو شمس را جوشانده بسازند قوی تر می شود

می شود و در بعضی قرا با دنیات مرقوم است که کل نیلوفر اگر خشک باشد بکوبند و از تازه شد یکبار رنگ چنانچه
 بایک من قند شربت بزنند و این ضعیف است و بعضی نیلوفر مثل کلاب مقطر میکنند و یک من از این سرق
 گرفته با دو من شکر بقوام می آرند این قسم اگر چه خوش رنگ و لطیف بشود اما اینهم ضعیف است در آن نیلوفر
 تازه بجای آب در عرق مقطر نیلوفر جوش داده و صفا کرده بشیرینی لطیف بقوام آرد اقوی و در رنگ صورت
 به از مکر میشود و چنانچه در عمل جنبی عذره آمده و نفع بسیار میان کرده **مشمومی** که صداع سرد و فراموشی
 کایرا سود دارد و جوز بواسنج قرنفل مزه بوش برندی ششک لسیاسه چهار منقال کوفته و بنجته باب سیب بشند
 وی بویند **کلمه دو** از دم از طغیظ اول صداعی و شقیقی در زرد دمانی که مصدر به ضاد منقوط
 است ضما و با کسر و لغت چیز را گویند که بر جرح بندد و بستن بر جرح یعنی مصدر به سیم آمده
 در اصطلاح عبارت از خلط اوید یا سببه است یا مانع وزم کردن آن وضع کردن آن بر عضو و چون اصل ضد
 شده است چنانچه گفته می شود ضد رسد و هر چه قوسی که بسته شود به ضما و یعنی خرقه که بان عضو او می
 بندند پس اصطلاح هم جاری بآن شده که ضما و اطلاق بر دوی غمی میکنند که محتاج چسبند باشد چنانچه
 طلا که آن مخصوص شپاها سیال است که محتاج بنفد نباشد اگر چه بعضی به ترادف اضده و عطسه و بعضی
 با حیته اضده بعضی نسبت عموم و خصوص جمعی قایل اند اما صحیح همان است که مرقوم شده و اول آنکی اختراع
 کرد ضما در البقر است و اصل آنجا در آن برآید همیشه شرب دو بود پس صطیح کرد که این را تا صادر
 شود از آن آثاری که از دوی منقول صادر میشود از عطیف و تخمیل و تکثیف و تقطیع و تنضج و دروغ و تسکین
 و غیر آن و اول ضما دای که موضع شده ضما و سلطاناس یعنی ترمس بود و آن مخسرج جمیع خسلط است چنانچه
 خواهد آمد افشار الله تعالی در موضع مناسب ضما دوی که در صداع گرم بی ماده بکار آید شیر زرد با بنیر یا به
 منجور سازند و بر بگهای گرم بینی الکو که گشته ضما کنند ضما و دیگر جهت صداع حار سادج خشخاش سفید
 را بر روغن بادام یا روغن مغز تخم که در حلوا ترتیب داده ضما کنند ضما دوی دیگر جهت صداع
 حار سادج منقول از شرح برگ خسره جزاده که در برگ بید با قدری کلاب و سرکه سایند کل خطمی سفید
 و صندل سیغند کوفته و بنجته اضافه کرده ضما کنند و دیگر جهت صداع مذکور جو مقشر کل نقشه کوفته
 با بناب بز قوطا که بگلکاب کشیده باشند سه شته ضما نمایند و گاهی جهت تسکین روح پوست خشخاش
 و ایفون با مصلح آن ترهزان و بز بنج مغزده و مجموع نیز ضم میکنند ضما دوی دیگر جهت صداع حار از
 کامل اضاغه انیون یکد رسیم در تخم کاه پوست بنج نعلاب بز بنج از هر یک دو درم پوست خشخاش خطمی
 سفید آرد جز از هر یک چهار درم کوفته و بنجته با خسل خر ضما نمایند ضما دوی که صداع گرم صفر از آن است

برد ایون یک جزو یک حسه شیان یا شانه لین گل سفید فوفل بر یک ده جزو همبر اسپر که شسته وضاد
 کنند این منقول از تسرا با دین قادریت در میناج بجای یک خرفه تخم خرفه و بجای گل سپید گل سرخ
 و وزن سلیه اجزا سومی ایون یک جزو و ایون نیم جزو و مرقوم یافته صمادومی صماد حار صربانی را
 نافع بود منقول از میناج اکلیل الملک یک درم بنفشه گل سرخ نیلوسر با بونه بر یک و منقال جو قشر نوز یک کوفته
 و بنجده استار در غر بنفشه ده استار آب بسم آخته اول بخوشانند تا اگر آب تجلیل رود پس آید در حل
 کنند و با شش گذارند تا توام با لوره گردنیکم ضما کنند صمادومی که صماد بار در نافع است با بونه اکلیل الملک
 در نه ترکی شبت درق و دخت غار در زنجوش جمله مسادی کوفته و بنجده ضما نمایند صمادومی که بصماد بار در
 نافع است منقول از کامل الصناعت ایون چهار دانگ فریون یک درم مرئی صبر صمغ سداب چند یک ستر از بر یک
 یکینم درم قسط کنند در نه بر یک شش درم کوفته و بنجده آب نام یا آب مرزنجوش شسته ضما نمایند صمادومی
 که صماد منبی را سود دهد زهره گاو دو درم صبر بر یک شش درم منس زمان سیمه پنجاه درم اس طیب
 با قدر دمن غار شسته ضما کنند صمادومی که لذت همه انواع صماد سرد و مفید بود نام بر دونه دشتی ستر
 فارسی زرفای خشک مسادی کوفته و بنجده بس که غرض شسته بر صماد کنند صماد جهت صماد
 یابس آرد جلدی روغن بنفشه شیر و خران یکی نموده ضما نمایند صماد و دیگر جهت صماد یابس آرد جو
 با حباب بز قطونا که در بید مشک کشیده باشند شسته ضما نمایند و دیگر جهت صماد یابس حلوانی از که در شانه
 و شکر ترتیب داده ضما نمایند صمادومی که صماد را که از زخم یا زخم سوسور در برک مورد تر برک سوسور
 تر گل سوسن لادن اکلیل الملک قصب الذریره کل ازنی شب یمانی جمله برابر آنچه خشک شده کوفته با رچه
 پیز کرده و ترا سحق نموده با بسم آخته بر سر ضما نمایند صمادومی که صماد عربی و قطعی ششی را دفع کنند
 و تقویت سر نماید کفار عدس سلق پوست نارگ سرخ اس بر یک کچفند در آب جوشانیده آزار بر سر نطول
 و نقل را ضما کنند صمادومی که در صدمه ای سبب زخم و جرحت بهم رسیده باشد و با تب بود بعد از فصد
 و عین بچقن لینه و نقوعت بکار آید آب عنب شنب صنل سرخ فوفل زعفران کل ازنی صبر حب نجب علی الرسم
 بر سر ضما کنند صمادومی و دیگر جهت صماد که کور کفار برک مورد پوست نارگ در سر که در آب بپزند قدری
 مشک و عود خام و قصب الذریره بگویند و در حل کنند و قدری شراب بکنند و سرد کرده ضما کنند صمادومی و دیگر
 معتدل که درین صماد زنی که فرسوز شده باشد بجای آنکه از زرخش شیرین بشکافند با پوست و شراب بکنند بپزند
 و بسایند و ضما کنند صمادومی و دیگر معتدل برک مورد تر برک سوسور برک بید قطعی اکلیل الملک بگویند در آب
 آن کشنده و اگر بپزند و بپزند در آب آبی شانه را باشد پس روغن سوسن شراب بکنند در حل کرده چند جوشی بپزند

بریند و قدری مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صحره بسته بان کوفتاشند و بهت بالند و بفتازند
 و خرقة بدان تر کنند و بر سر بنند **ضماد و قی** محلل بخته صداع نه کور جز در سنگ برک کیدرم جبریت دوم موم
 پنجدرم روغن گل بست درم موم در روغن بگدازند و او به کوفته و بخته کسبر که تر ساخته و دخل کنند در پارچه کتان
 مالیده بنگرم کرده بر سر بنند **ضمادی** محلل قوی تر از جای مذکوره در شویاب کینه تر کنند و میل که و محلل روغن
 یاسمین یا روغن سوسن کنند **ضمادی** که صداع و شقیقه و در چشم او نه ان و اقوه و فایح و نافع است بک
 بر صدفین بنند منع تر لاث از چشم که و چون بر نشانه بنند بول بر اند در چون بر نفع عصب بنند در روی بنشاند
 و چون بر شکم بنند در ام عصبای با لذنه اسوده به انشاء الله تعالی در موقوفه سوم **باید ضمادی** که صداع بر
 را از برده و بنویز و نافع است بقول از شرح مع حاشیش یک کف مادی که طبل ب حل کنند و خارا در ان خمیر کرده بر سر
 بر بندند و یک شب تمام بسته دارند **ضمادی** دیگر که برای صداع مزمن بعد جلق بر اس مبل می آرنند فرغون
 و در شقال کوفته آب مزخوش بیشتر بر بنند و اگر در همه زیادتی حرارت باشد معینه تخم مرغ در روغن گل
 و اندیکه سس که دخل کنند **ضمادی** دیگر که صداع مزمن فرغون دو درم موم زرد سی دوم روغن
 شبت صد و بست درم علی اوسم تر بنند این بر دو سوز مناج است **ضمادی** که جتیه بیضه دموی بوفضه
 و تخم بکار آید منقول از شرح شیاف ماینا یوش در غبدهی هر یک یکدرم بر در در عصاره گلشنی بنر بست
 درم حل کنند و آرد جو و حلی و نقشه سخی کرده بقدر هناد کرون و دخل کرده بمل آرنند **ضمادی** دیگر منقول
 از شرح جتیه بیضه رطوبی که اگر از تخمیه و تدا بر دیگر دفع نشود با مر الله تعالی از این ضاد دفع شود و قین کر سینه
 و قین شعیر هر دو حده درم صبر هر دو حده درم سخن کرده کاسه که مزاج آب خمر که قدری روغن یاسمین
 یا روغن خیری و فکله ده بر سر ضاد کنند **ضمادی** که شکیمن خوزه و شقیقه که تسکین قوی اینون مزخرفان
 چند بید شتر باد قین خطی و قین شعیر و قین بزگناب با بکرم یا گلاب و آب میکان خیر کرده بر مقدم سر
ضماد کنند کلمه سیزدهم از موقوفه اول صداعی و شقیقی در زرد دامی که مصلح بطلبه است
طلهار باله و الکر درخت هر چه آرزو در مالند بر جای در صطلاح بطلبه چیزی است که باید شود و غرض
 در سق در میان آن و ضاد در لفظ ضادند که **طلحی** که صداع را سود و پنجه شفا و آب
 ساینده بر صدفین و جبیه با نه **طلحی** دیگر قوی تر از اول تخم کاه با هر یک بگزیند و در آب برگ
 کا پنجه شفا و بسایند تخم کاه بود ان کشته طلائند درین طلا موم هم است **طلحی** که صداع را
 سودمند بود و در در یکساعت بنشاند اینون طسوجی بسایند و پوست خشکانش بکدم سخی نمایند و در در
 آب کاه بر طلا و زاینده **طلحی** که صداع را از نشستن در آفتاب بر سر سود و در دو وج مفرد در هر

محل بود و ساکن کند زعفران کیدانگ فون دودانگ بزربنج میزد صندل سفید صندل سرخ انزروت بریک
 کیدرم کوفته بختیه و بکلاب آمیخته طلا کند **طلای** دیگر جبه صداع احتراقی صندل سرخ صندل سفید انزروت
 بریکی میزد فون بند سسم کوفته و بختیه باب کشنیز طلا کند **طلای** نافع جبه صداع خاری خول کینه صندل
 طلا نماند صندل سرخ صندل سفید تخم کاکوشنیز خشک باب کاکوشنیز تر کلاب ساییده کینه طلا نماند **طلای**
 که در درگرم و بخار را زایل کند مغز برگ نیلوفر بریکی میزد صندل سفید بریکی میزد درم کلسرخ و در متقال شیاف
 ماینداد درم شاه جینی یکدم و نیکوفته و بختیه بکلاب بریشانی و بر بنا کوشش طلا کند **طلای** دیگر که صداع را
 از راز نفع بخار است باشد سودار و دماز و گلزار سک بریک یک جزو صبر زرد زعفران بریک نیم جزو کوفته و بختیه
 بکلاب یا آب بریشانی دهنه غین طلا کند **طلای** جبه صداعی که از تناول اشیا حاره بهم رسد نیلوفر صندل
 حوض شیاف اینها کوفته و بختیه باب بخار و قرع و کاکوشنیز سبزه قدری سکر که و کلاب در روغن گل طلا کند
طلای که صداع حار را ناهست زعفران یکدم نیم نخ هلاج یک متقال فون شیاف ماینداد بریک دو درم صندل
 تخم کاکوشنیز سدرم نیلوفر کلسرخ بریک چهار درم باب برگ کاکوشنیز سبزه بریشانی و صندل ماینداد
طلای که صداع گرم را سود دارد در در دیرا که زگی بود نافع باشد تر اشه که در برگ مید برگ خرفه برگ
 خطی استبان رسوز مسای ساییده و کلاب بران بختیه قدری سکر که آمیخته و هذین ساند فرج کرده بر سر
طلای دیگر هم درین باب سوییغ شیعیر زعفران و آب کشنده آب خرفه در چهار زنده بر سر در موضع درد طلا
 کنند **طلای** که در صداع حار و بیابانی حاده و در وقت پوششی بکار آید آرد درم سوس گندم
 بختیه بریک میزد بر گ خطی سدرم کوفته و بختیه باب سبزه در روغن گل آمیخته قدری سکر که ریخته بر سر طلا کند
طلای که صداع عمومی را نافع بود آرد و جو مخلب عصاره برگ بید با قدری سکر که استعمال کند **طلای** صندل
 صندل دو جزو انزروت نصف جزو فون سس جزو باب کاکوشنیز ز ساییده صندل ناصنع طلا کند **طلای**
 که مورفت بزاق الصندل جبه شقیقه حقیقی و شقیقه همین فون میزد هم کیدرم کلسرخ کلسرخ کلسرخ
 دو درم حوض کلی سدرم کوفته و بختیه بیاب بز ترخونا آمیخته بود خرفه در گندم شسته بر صندل کینه بختیه
 شود این نسخه منقول است از معالجات **طلای** جبه صداع حار و شقیقه حاره بزربنج نافع است
 ماینداد کلسرخ صندل فون نیم هلاج فون سکر که و کلاب شسته بریشانی طلا کند و خرفه نخل خرد در روغن گل
 و کلاب تر کرده بران نهند بر گاه خنک شود اعاده کنند و ازین اشیا در بینی کوشش نیز نقیض کنند در روغن
 گل و قدری سکر که آمیخته و هر گاه در صبح شدید بود درین اشیا انزروت بغیر نیز در صندل کینه بختیه و کلاب
 او قلع از سبزه رقیق بکند از ندره کسند که خشک شود و نافع از حرکت شش را این گردد و این **طلای** همی است

است بلا زوق و ملقط است از ستر ابادین نجفی **طلای** که انواع شقیقه و صدام رسو دمنند بود و در کتب
 کاغذی هینون یکدک صمغ عربی از زوت بر یک یکدرم کند ریخ نواح زعفران صبر بر یک یکدرم بز اینج
 گل ارنی بر یک دودرم کوفته و بنجته باب ایخته و شقیقه در محل درد طلا کنند **طلای** جهت شقیقه و صدام بر قسم
 خصوص بار و جرب بی نظیر معمول جدا جدا و الی ما بعد و این حقیر است زنجین صندل سفید پوست پنج خسر در ع
 کوفته و بنجته باب شسته برنج سسج که آنرا درینجا برنج ساشی میگویند خوب باریک ساییده بریشانی شقیقه نماید
طلای که صدام حار و بارور نافع است فر زعفران هینون بز اینج کند رساوی بکباب تر سائیده به هینون
طلای که صدام بارور سا فاج رانا فست بر ملا چوب و بجزر بس که ساییده طلا کنند هینون زرد چوب
 بروغن بادام تلخ ساییده **طلای** که صدام بارور رسو دمنند بود صبر مشک جذب یک ستر فر هینون صمغ عربی
 زعفران بود بر یک دودانگ هینون در شکر و نیم باب کرفس یا آب مرزنگوش تر سائیده بر باره کاغذ کشند
 و بر پیشانی و صدغین اندازند **طلای** دیگر جهت صدام بارور صبر خندید ستر قطره صمغ عربی زعفران
 بر یک دودرم از زوت کندش بر یک ستر دودرم کوفته بجزر بنجته باب حل کرده بر پارچه کشند بر سر
 بچسباند **طلای** جهت صدام منعی منقول از محمد ذکریا جذبید ستر فر هینون خسر دل هینون بمبر با شرباب
 کهنه ساییده طلا کنند **طلای** دیگر جهت صدام منعی منقول از شابت بن قره صمغ عربی زعفران جذب
 بید ستر هینون بر یک یکدرم عروت یکدرم و نیم صبر فر هینون قطره بر یک دودرم کند رسو درم شرباب بنجته طلا
 کنند **طلای** جهت صدام ضربی و مصلحی که بابت و اختلاط عقل شه کل ارنی شیا ف ماینا با بون بر یک
 یکدرم صندل سرخ اس یا بس برود و درم کوفته و بنجته بکباب یکدرم طلا کنند **طلای** دیگر جهت درد سر کانه زخم
 بهر سه اطراف می در اطراف سرد سبز ساییده و باروغن سوسن بیالایند و لادن اکلل لنگ قصبه اندر بره گل ار
 شب بیانی کوفته و بنجته بیالایند و طلا نمایند و اگر مورد سرد و تازه بنم رسد بر گهای خشک برود کوفته و حل کنند
طلای جهت صدام که از نصف دماغ خشک آن که بے ماده شدن ناهست متوساق گو ساله میوه مسکه
 در سیم آینه بنجته **طلای** دیگر جهت صدام منعی که از نصف دماغ بود منقول از قرابادین جلای و جرب نوشته
 کشیز خشک تخم ریجان تخم حشاش نخود کندم نمودام شیرین نمولسته بمبر اعلیحه علیحه برشته متوز
 خسته شققا و متوز آنکه و متوز آن صمغ تخم خیارین متوز آن سفیر جل بر یک جزوی بمبر ابسایند و صندل سفید
 یک نیم جزو و صندل سسج یک نیم جزو برود و در الکلاب ساییده و بیامید زرد و بمبر رادر الکلاب و مسرق بید و زوق
 طلع و آب پشیرین و آب پشیرین بر یک قدری حل کنند و نبات ستم جزو نیز در حل کنند و طلا نمایند
طلای که جهت بیضه اجالینوس منقول است زبل کبوتر اعی با خرف ساییده طلا نمایند بچسبند استعمال

کرده میشود بل کبوتر را می برخی را با حسد دل و خرف در علاج ضعیفه و صداع و وجع اسهال و در اطفال دیگر
 جهت بیضه صفراوی که از استفراغ و تدریج ای دیگر در نشو و با مرانده سیمان ازین طلا زایل شود بکینه کباب سی درم
 مسکه که کینه خالص درم روغن گل خالص سه درم شبیاف مایا شاربک کوفته بجز بخینه صندل سفیده ساییده
 بر یک یکدرم در شربت کشته تا خوب بیایزد نرم شود پس همیشه سر تا بان تریخ کشته **کل چهار درم**
از طیفه طراول صمدی و شقیقی در ذکر دواهای که مصدر لعین جملة است **عصیر** و در جهت صداع و بوی
 نافع منقوله از شمع بکینه از گسرخ تازه عصاره آن در وقت غسل و حل کنند در آن شکر یا ترنجبین از ادویه
 و نصفت تا دوا و قیده جو مشانده **عطوس** دواوی را گویند که قلع کرده شود در سینی لسان یا عطسه آورد اگر قطر
 بر صحت دوا و ضعف عدم مقل بیمار کرده درین بر بسته به بویند که کم از مساکات خرقه بمشام سه درم رو است
عطوسی که صداع سرد و سباب را سود دارد و خرق سیاه مرز کوش بر می دهد درم ششمان خردل کندی
 شود نیز بزرگوار و هر یکی بچندم فضل سیاه در فضل بر یک سه درم مشک دانگی کوفته بجز بخینه در خرقه کتان
 بسته به بویند که عطسه آورد **عطوسی** که تحقیقه و قوه دفاع و سکنه و جمیع امراض بارده سرد را نافع است و مانع
 قوت دهد و سرد ابول را سود دارد و در خراج مشیمه کندی کندی شش شونیز ز قنون فضل جذب به ستر از او در طبیبان
 عاقره جابوره ارینی مسادی کوفته بجز بخینه درینی دمنه **عطوس** دیگر که همین خاصیت دارد و ششم **فضل**
 اسطوخودوس جذب به ستر بر یک سه درم کندی شش ثبنت درم کوفته و بقیه مذری درینی دمنه **کل** یا نیز درم
از معلقه اول صمدی و شقیقی در ذکر دواهای که مصدر لعین محبته است **عس** و در پیش در وقت
 آنچه به آن عس کشته از ادویه و حسنه آن دور اصطلاحی اطباء مخصوص به داشته جمیع غورات
 عس غره لغوی معروف است و اصطلاحی عبارت از انداختن شروب است در دین در گردن آن نایخ
 منق بعین فروردن در حال در عرفت اطلاق برینی عس در میکنند و باید دانست که تحقیق دماغ بخور است
 پیش از تحقیق مسبهلات اگر ماده بسیار بود در وقت **عس** جهت صداع ملک در سر که حل کرده غره
 کشته **عس** که صداع فایده قوه را سودمند بود و نشا و ستر درم بویه ارینی شیخ سوسن استخوانی
 عاقره جابوره بویچ پودنه دشتی یا جو سیاری از هر یکی چهار درم ایاره فقیر آنچه درم سنجبین **عصیل**
 یا بجان غره نایند **عس** هر دو یکی را که در سر حادث شود ساکن کندی و تحقیق سبب کندی از مضمون یعنی از بویچ
 صقر فارسی حب الزمان جامض بر بیان صبر ساو بچوشانند و سنجبین آنچه نوز کشته **عس** که صلاح
 سه کندی و بطن خرد آورد عاقره جابوره فضل زنجبیل بر یک دو درم ندارد نه ترش سه درم خردل شش درم کوفته
 بچشمه غسل آنچه غره کندی و در کبابه شای حب انار درم دو درم درین نسخه افزوده در زمان درم تو م بود

نموده عرقه که مانع از فضول پاک کند موزج دانگی نیم عاقرقرا خردل بر یک بندرم کوفته بخینه بکوبین
 معضلی آینه غره نماید کل شانه و نیم از مطلق اول صداعی شقی در ذره و اهای که صد ریفار
 است **فلونیا** در صل عجوبی است منسوب حاب فیولون طرسکی که از فیلین هم گویند باز شنجای آن متدود
 شده چنانچه مرقوم میشود **فلونیا پارسی** صداع و جمیع دردها را فرارزایل نماید در مانع از قوت هر دو
 بفراید و سهال می راناف آید در قسم را قوت دهد و باد پایش بر باید و جنین را محافظت که ده بر زور کند و ز
 طرن از بر موضع که باشد دور کند که خوردگی و نیم زربنا در و ج مرادینا سفته مشک بر یک بندرم جنبه
 یکدم نسرفین سنبل الطیب عاقرقرا هر یک دو درم زعفران چیدرم ایون گل محمود بر یک ده درم فلفل
 سفید بزر الیخ بر یک بست درم کوفته و بخینه بسیل شسته و بکوشیده استحال نماید خرتی یکدم این سخته
 موافق قرابا دین شفای است در جلای مرادید و مشک بر یک نیم مثقال در او دیه دو درمی برسم مرقوم است
 و کل محمود را نوشته که بعضی اطباء می فریند و در سر ابا دین شیخ برسم هر یکی دو درم در خل است و قوت این
 ترکیب و فلونیا رومی تا رسال نمرود سفی چهار سال میباشد **فلونیا پارسی** بنسجه دیگر منقول از شرح حکیم علی
 مختصر نسخه اول عاقرقرا فیون سنبل برود یکدم زعفران چیدرم فیون ده درم فلفل سفید بزر الیخ سفید بر یک بست
 درم عمل بقدر کفایت قدر شربت برای قوی مقدار یک جزه در برای که قوت قدر با تسلاه و بر آب
 صیان قدر حصه یکم نوشته بود و در لیکن الارجاع **فلونیا پارسی** بنسجه دیگر مشک دیگر اطرا در
 ناشفته جنبه بستر زاونده در و ج برود نصف درم عاقرقرا سنبل فیون کا فور بر یک یکدم زعفران
 دو بندرم بزر الیخ ایون همین رومی بر یک چیدرم فلفل سفید ده درم **فلونیا پارسی** بنسجه دیگر
 کندر حما از عفران بر یک یکدم در نیم ساج بنده درم درم استرک سنبل فلفل ایض برود ششده
 قطره بر که ام یکوقیه فلفل اسود پنجاه درم عمل بقدر کفایت این در نسخه برسم از حکیم مسطر است **فلونیا**
حافظ الارواح مجرب قریب الاعتدال موافق افزج جاره و بارده چه لیکن ادعای که از آن بگفته
 صداع است و جهت لغویت و مانع و جس نزلات میفد مشک نیم مثقال زربنا در و ج بسباسه
 عود تار سیه ساج هندسی حب لبان عود لبان سعد زرب قطره بسج جاز بر اسان بعد ایفر
 در فلفل سیخه اسارون فرقل ز کنبیل رازبانانسیون شتر نفل نسرفین پوست ترنج پوست پسته
 ورق نقره همین سسرخ همین سفید و ج ششم با در بنجویه بوز بران بر یک دو مثقال سفید در ریح
 طباشیر سنبل الطیب گل سرخ ششخا شش منزه چلنوزه شش نار جیل کل کا در زبان بر یک شش مثقال
 زعفران شش خشک بر یک پنج مثقال فلفل سفید بزر الیخ بر یک ده مثقال آمله بشیر پرورده

سفيد و متقال عمل سه وزن اوديه و جهت بعضى اين ادويه بسته اضافه ميشود يا قوت عمل در وقت طلوع
 اشبه بر يك دو متقال كه برامه و اريد بر سر جان عقين بر يك سه متقال فلونيا رومى با وجود شابل
 بزودى اين منافى را كه ذكران در متقال مناسب است فزايد شيكين جيس در مراه و باز در استمن نزهاسا
 و دفع كردن قى الدم و سهبال ادموى فروج و ميصنه و سيلان چلست را در مومنى است مبارك سازد چ منديك
 سيلخه حب لبان عاقره قرحا فزون بر يك متقال تخم كرفس بخي سه متقال تخم كرفس كوهى سبل طب
 بر يك چهار متقال زعفران پنج متقال فزون مصرى ده متقال فلفل سپيد در فلفل نيز پنج بر يك است متقال
 و در بعضى نسخها عوض تخم كرفس دو قوست تخم كوفته بر غصه و عسل بشيزد و بيشه شاهه استعمال نماند شستى اولى
 تايم متقال چته فروج در پنج جعبه در جهت در مسدود در پنج انبوسان جهت پسر با بچدين جهت كرده و متان
 در پنج رازيانه جهت بازو شستن خون در پنج سناق به شيرد و در بعضى نسخها دوا را بر روغن لبان چوب كرده
 همچون ساختن مرقوم است فلونيا كه طبي چته بخي ان باين ادويه و اوزان ساخته و در نسخهاى مجربه مرقوم قله گاه
 يافته ورق نقره مشك خالص بر يك سه شير روغن لبان كيتوله قطرا سايلون سازد عاقره قرحا حب لبان
 فسيه فزون بر يك يكه تخم كرفس سه دام سبل طب چهار درم زعفران بخدام فلفل سفيد نيز پنج بر يك شش دام
 انيون مصرى چهارده دام عمل سفيد پا دالاجار سيمون سازد فلونيا كه طبي ديگر ترتيب داده و در
 خطاى ورق طلا بر يك يك متقال سبز بشك تى ورق نقره پرست بيله كابلى بيله سياه مقل ازرق
 فلفل انيل منبوت شرفل يونه قلغه شقاقل خالجان بوزيدان سمن سرخ زنجبيل بر يك دو متقال كه با عود سهند
 فلفل در چيني مصطلى و فلفل نيز پنج سبل طب عاقره قرحا بر ششم موقض زعفران انبوسان نيز اسطوخودوس
 ششم و ششم فو خشك ششم كاسنى صندل سفيد بر يك دويم متقال مر و اريد ناسفته جزو الباسم خسته
 انقلب بر يك سه متقال فزون ده متقال عمل سه وزن ادويه بطريق مهور همچون سازد و در ظرف چينه كرده
 در جوكا به ارنه بعد از در ماه استعمال نماند فلونيا طر سوسمى همان فلونياى رومى است كه گفته
 اما چون واقف نسخته مشهوره اند كه فرق داشته اجاره آن كرده باز نگاه داشته سازد عاقره قرحا
 فسيه فزون حب لبان زعفران بر يك يكه تخم كرفس سه درم فلفل سايلون سبل طب بر يك چهار درم فزون
 ده درم فلفل سفيد نيز پنج بر يك است درم عمل سه وزن ادويه فلونيا عماد الدين محمود
 مشك خيز شيبه بر يك ربع خرد فزون عاقره قرحا بر يك نصف جز و صندل سفيد ششم كشيده زرشك يكه شش
 طباشير سفيد كس بهمن سفيد بهمن سرخ عود قارى جد و در نقش سهيل در چيني در فلفل مصطلى كبا به
 سبل طب زعفران سازد چ مندى شيبه كه با فلفل نه اوند تخم كرفس با ديان بر يك كجز و پوست

پوست ملید زرد پهلید که ملی اسطوخودوس زرنباد و بادرنجوبه پوست ترنج بریک کلیم جزو خسته اشلب خونجان بریک
 و جسنر در پنج رنغن بادام بریک پنج جزو افیون درق طلا درق نقره هر یک ده عدد و یکم در زیاد حسب نرس
 سه چند ادویه فلونیا عمار الیرین محمود که میز حسین بدان بدوست می نمود در سفون یک مثقال شب
 با قوت امر مشک جد و در اصل درق طلا در نقل فا در هر قاعده صغیر نخل در حبیبی در نقل زرن بادرنجوبه
 خونجان حب عسلان نمود عسلان پوست بیرون بسته بودید ان اشنه عاقر قره حار یک دو مثقال مردار به ناسفته
 بسه کبر با درق نقره سعد کوفی نمود قماری سنبل اشیب سازنج مندی در پنج عقربے مایه شتر ادراسه
 جزو بسیار سه تخم بادرنجوبه که در بان کسرخ کرفس یا گواه پوست ترنج بجن سفید بریک سه مثقال خسته اشلب
 شتاقل مصری زرنباد لسان العصار فیر بریک چهار مثقال مصطلک اسطوخودوس بر ششم مقروض تخم خشک شش
 تخم که بر تو در مین نار جمل چمنوزه منقر تخم حیار منزلیسته منقر تخم حیزره منقر دکان بریک پنج مثقال
 بزرن پنج پانزده مثقال فلفل سیاه زعفران بریک است مثقال افیون در غر مزاج هر کس عمل سه درن
 ادویه همچون ساخته بستورنکا که از نذ فلونیا عمار الیرین شش و دیگر مشک خاص بر ششم مقروض
 هر یک مثقال یا قوت لعل مردار بر جان بسد شیب سفید و درق طلا جزو واحد و در حطانی بادرنجوبه در پنج
 عقربے عقیق یعنی کبریا عود و در حبیبی در نقل لعل بر ششم کرفس سنبل اشیب بخیز زرنباد افیون خطا شیر کل لری
 سازنج مندی کباب خسته اشلب در فلفل نخل عروق با بوز منقر جلوزه غصیطج زراوند منقر نار جمل پوست
 پهلید یا لونه آله مقشر سعد کوفی نمود عسلان حب الاس نصب الذریه شمرلیسته منقر تخم خرنزه بسا کینه شیر خشک
 خونجان نقشه ربوند حبیبی ققاع ادرخ ششم کاسنی بجن سفید بجن کسرخ لسان النور اشنه سفید بریک دو مثقال
 زرنباد اسطوخودوس کسرخ بریک سه مثقال منقل صندل چهار مثقال پنج جرب حبیبی بزرن پنج هر یک ده مثقال
 مصطلکی زعفران بریک است مثقال فیون چهل مثقال عمل مصفوفه وزن ادویه فلونیا عمار الیرین
سهم دیگر جهت شاه اسمعیل ساخته بسیار سفید است تخم کاسنی بزرن پنج شتر فیون عاقر قره حار
 نوموز مجوش ضلع عسلان مازو اصل السوسن بسیار بوس بریک یک مثقال اسطوخودوس خونجان نخل
 فلفل گرد و در فلفل قط شیرین سعد کوفی نصب الذریه حب الاس نمود عسلان جفتا نارومی حب البغار
 مرصافی فطر اسایون کل غنوم نار جمل افیون خسته اشلب شتاقل صغیر زره منقر مندره مشکط اشبع حاشا
 عظام علاج ققاع ادرخ کما فیروس ششم ششم بودینه کوی بریک دو مثقال فیروزه نیش پوری عقیق یمانی
 جرشیب با در هر حیوانی درق طلا بجن کسرخ بجن سفید زره ششم فنج مشک ششم خرد و نقل قاعده مقشر نومو
 کافی اشنه زرقا مصری زرن بادرنجوبه لسان العصار کندر رومی معنی درق بریک سه مثقال با قوت

رانی یا قوت کبود و جگر الیهود زرنبا و شیرین در پنج تخم سیلخه و جعفری یک چهار منقال لبر پوست اترج
 پوست بیرون پسته دار چینی سافج بندگی ورق بادرنجور تخم پنجه و پنجه صندل سفید برود صندل سرخ برود تخم
 کشنیزه ورق کلسرخ آمله منقح برکدام پنج منقال محل بر بخان کبر با نمکی مشک خالص بر ششم خام عود قماری سنبل طیب
 از هر یک شش منقال مراد برده ناسفته جد در خطای لسان انور اسارون شامی از هر کدام شش منقال با ششیر
 نه منقال زعفران ده منقال افزون دوازده منقال مصطکی نوزده منقال عمل سه وزن اوویه **فلوینیا**
محمودی که در نشافین تر و بناغ قوسه تر در اجنه اشتر تر است مشک نیم منقال غیر اششوب یک
 منقال سنبل طیب اسارون بسا سه میل در پیچیه مصطکی ریونز پیچیه زنجبیل افزون هر یک دو منقال تخم
 کرفس زعفران کلسرخ هر یک شش منقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد عمل سوزن اوویه بستور
 میخون سازند **کلمه مفیدم از ملحوظ اول صداعی** و شقیقی در ذکر دو ابای که مصدر بقاقت است
قرص سه صتمه بالغوم در نشت کبچو را گویند قرصه و قرص و شش ص صحت پس لفظ قرص سیم و جمده
 است و سیم جمع و چنین قرصه و لفظ شش ص صحت جمع است و در اصطلاح اطبا عبارت است از دو ابای که گفته
 اگر دی رطوبت است تنها و اگر ایست آب یا مانع دیگر شسته مثل کردم حوز و با کلان سازند و برای شش ص
 باب و اسمی است که فتح کرده است اول آنرا اندر حاش حساب تریاق که ترکیب داد اول قرص فی را در قرص کردن
 حفظ میکنند قوی او بیدار و حکم حال آن قرص خوب است و آن حد وسط است در میان سفوفات و معاجین و باقی
 یمانند قوت کثیر قرص متداوله تا شش شاه مگر قرص کبار مثل قرص فی که آنرا چهار سال شش ص صحت کوکب قرص کابج
 که آنرا دو سال بپوشته اند و اوویه قرص باید کرد با دوان بسیار بگویند تا غیر نیک گردد و بعد نقرصین شقی نکرود و در
 سایه خشک کنند و صبح و شام منقلب بسیارند دست بر قرص بپایند تا که تماره خشک شود و هیچ ترسیه
 در آن نماند و ده تنگی کرد و در فدا پذیرد **قرص افرو قوما** معنی این قرص زعفران است چه او
 قوسه در نشت اهل یونان نقل زعفران است منقول از آنکه که صداع عینق و اورام باطنه و حقیقان ضعیف کبد
 و صده را نافع بود و بغم به بر دو سافج بندگی سنبل همد صد معنت درم در چینی زعفران فوه هر دو احد شش درم
 فسطحاما فعل ایض در ششجان قرص قلب الذیزره ناغوا هر یک سه درم کوفته با ششرب غیر کرده قرص
 سازند و در غم ریض بدیند **قرص اندر و حور و ان** بولف این با سیم بادشاه آن صحر تا لطف
 کرده داخل میشود در تریاق و دیگر معاجین کبار دفع میکند بصداع حار و وسواس قلب و اضطراب و قوت
 این قرص تا دو سال باقی ماند ساق اینسون عود بلجان مصاف قلب الذیزره پنج بر دو فرغ خود همه
 برابر و در نسخه کلسرخ و مصطکی سیم و در دیگری با بوند داخل است و لا باس بندک تخمین مرقوم است

است و تذکره الماد و تسهیل بادین شایب بیخ متروک داشته و با بونه او قسم سرخ و سفید انداختن و شرباب
و عمل شستن در برقرمی وزن منقالی ساخته قرص اندر و خوردن و فخر جنین بن سبب شستن
قصب الذریره اسارون عود و بلسان سلیمه مصطلک هر یک شش منقالی فجاج از خور زعفران هر یک دوازده منقالی
اتخوان است منقالی در چینی حماما هر یک بست چهار منقالی کوفته و نیمه شرباب بیانی ششند دست بردن
بلسان جرب کنند و اقراض سازند و در سایه خشک کنند قرص اندر و خوردن و نیمه دیگر در چینی هر یک
بست و چهار منقالی حماما اتخوان سفید هر یک بست منقالی سبیل مندی سازند منقالی زعفران دوازده منقالی
و او شیشیان قصب الذریره فو اسارون عود و بلسان سلیمه صیده مصطلک هر یک شش منقالی تسهیل
سازند قرص اندر و خوردن و نیمه دیگر زعفران سبیل سافج هر دو دوازده منقالی عود
در شیشیان قصب الذریره اسارون عود و بلسان حماما موکبه فو اتخوان هر دو خورده منقالی هر بست چهار
منقالی بدستور قرص سازند قرص اندر و خوردن و نیمه دیگر پوست در شیشیان قصب الذریره
تسهیل عود بلسان اسارون حماما مصطلک اتخوان سفید فو هر دو شش منقالی زعفران دوازده منقالی
سبیل مندی سافج هر دو خورده منقالی فجاج از خور زعفران سلیمه در چینی هر دو بست منقالی
هر بست و چهار منقالی کوفته و نیمه بدستور قرص سازند قرص سفید در صغراوی رابنایت
میفند بود و تازی که چشم زایل کند و بطن صغرا دفع کند و دماغ را از اخلاط پاک گرداند سقمونیا برودده
چهار درم پوست بید زرد رب السوس از هر یکی ده درم ترب سفید نجوف خراشیده برودن بادام چرب کرده
بست درم سفید خشک حله درم کوفته و نیمه در شب در صبا بنند و در شب خوابان که باند و سحگاه در صبا
یا شکر سرخ حله کرده بخورد شستی و در منقالی بیخ دانگ باده درم شکر و قوت این تسهیل تا چهار ماه باقی
ماند دیگر نسخه صاحب کامل در هر جسته حقیقه از ایل کند و دماغ را از اخلاط پاک گرداند سقمونیا
مشوی نیم دانگ ترب سفید نجوف بدر رب السوس از هر یکی نیم درم غش دو درم کوفته نیمه در صبا سازند شرباب
یک درم تا یک منقالی دیگر از نسخه نهج و حاوی ترب سفید نجوف بر سرخ همک خراشیده از هر یکی یک درم
نقشه خشک ده درم کوفته نیمه با یک بشند و قرص سازند در سایه خشک کنند شربت درم دیگر
سهم صاحب نهج آورده سقمونیا مشوی نیم دانگ ترب سفید نجوف بدر رب السوس از هر یکی
نیم درم سفید خشک ده درم بدستور قصبها سازند شربت یک درم تا یک منقالی نوش تا دو سال
باقیت این بر چهار نسخه از قرا بادین جلالی است قرص را و بند برای صداع و برقان و جاع
سینه و معده و کبد و طحال و ریاح و جهت جیمات فزمنه کسریول سودنیم و سکوم محسب است

و باقی میماند قوت این چهار سال بیشتر است این یک مثقال است منقول از تذکره را در مذمت فوه یک هر دو صد
 چهار تخم کرفس امینون عصاره غافق نشین برود صد سه جزو این دفتنی است که اراده او را طشت باشد
 و الا این بزور عصاره نصف فوه کافیت و اگر باشد صد عقیق و از بنجم بود قسط مصطلح تریه بر یک چهار
 جزو در اگر از بخار بود و عوض قسط عسل کاهلی و عوض تریه زبره در حل کنند و الا در عینی چهار جزو در حل باید کرد
 و اگر باشد تب و قبض اصل السوسن گل سرخ طلا شیر بقیه برود صد سه جزو اضاف کند و اگر غشش شد قبض
 بنویسم خرفه عوض کنند **قرص صندل مطلی** که سدر هار را نافع است صندل مقاصری خوشبورا
 با کباب اول حق کنند بر سنگ خشک که کتبه اینکا بر مجموع می باشد پس خشک سازند و در هر یک اوقه او یک درم
 کتبه اسپیکر بند و کوفه و نخته و در کباب تر کنند تا بار امیده شود پس صندل خلکوک را در آن آمیزند و قدری کافور
 نیز برافزایند جهت خشک را بجا و از زیاد تر برید و اقرص سازند و خشک کنند و اگر سایدن صندل اتفاق بقیه
 کوفه و نخته با کباب کتبه را در آن تفریح بود پس تر کنند کافور فستر و ده قسم پس سازند و عند حاجت طلاء نمایند
قرص صندل مشروب که دیگر باید **قرص کوبک** در چه سیمین قرص را در وجه نوشته اند یکی آنکه
 یک جزوی کوبک الارض است بدین چوتی مسی کوبک شده دوم آنکه داضعوی سیمین است دوه و دوحوت کوبک
 زحل میکرو و پیوسته سیمین بیاس آن کوبک بود در آن زبان مودت و لقب کوبک باشد بود در عسم کرده که همین
 زحل خطاب بصفحه و منافع وی باین کرده بهر حال دمی است که طیبان مقدمه مبارک و بزرگ داشته اند
 در آن معتدل است یا بس در اولی دفع میکند صداع و روان و زرف دم را مطلقاً و نصف میده و مانع و کوب
 و محل را در بسم فضول غلیظه و قویج و فسترح و سعال را در وجه ششاه در آن در استعمال و با ستی میماند
 قوت او تا چهار سال و هشترت او از ندرم تا دو مثقال است دو قوسایوس تخم کرفس امینون بزربنج
 سیوه سایه هر دو صد مذمت درم چند بیست سبیل است بزخاف طین مخرم سلیخه طلق هر دو صد بخدرم در رسته
 دیگر خشکاش هم ششدرم در حل است و صفت دیگر گفته نزدیک من و جب است که اضاف کرده شود مصطلح
 طلا شیر قسط زعفران حلیت هر دو صد یکرم که این موافق تر است جهت قطع حیات و در وجه خبر اگر خرم کرده شود کافور
 یا افون یکدرم قبه قطع دم تو که تر باشد و خرقة بول را نیز نافع تر بود و در سینه فسه را با دینیا افون زعفران
 قسط کوب الارض یعنی طلق هر یک چند درم چند بیست سبیل سلیخه کل مخوم پوست بزخاف هر یک چهار درم
 نوشته اند در منافع آن کاشته چون بر پیشانی طلاء کنند صد سه نافع باشد و منغ زلاک کند و چون باز زد
 با او بسیار میزند و در دندان گرم عوزه نهند در دسان کند و چون آب مزه گوش در گوش بکشد در آن را
 بشناده چون آب مزه گوش آب سدر بیانشند جمع زهر را در زمین جانوران را نافع بود و اگر

و اگر شراب بخشد سه سال در موی و اسعا و شانه زاناف بود **قرص مثلث** صداع و نقیفه و سهر را
 نافع بود و این قرص را مثلث از آن میسازند که در ساییدن آسان و با قرص ارض مالکله غیر نماند تا
 بخزدون نیاید و زریان رو نماید افزون مصری مرصاف لادن کافور زعفران بزر الینج پوست بیخ نفاع هر چه
 در دوزخ و نصف کند از زردت را یک در بعضی نسخها نفس طریست گل اسی مروجد بیخ در دم کوفته در بخت
 بگللاب یا آب کاهو آمیخته تسره صمغ کوشه سازند و وقت حیات بگللاب یا آب کشینتر و یا آب پرل
 کاهو یا سرکه یا آب گوگنار و مانند آن سایند بر چه صندلین طلا نمایند و در صداع باد و باب خاد و آب سنگ
 و مزخوش عمل آید و این تسره بر درم گرم نیز خاد و میتوان کرد **قرص مثلث** عرق زرد
 افزون مرصاف بزر الینج بیخ نفاع بالوسو یا آب کاهو تسره صمغ کوشه سازند و در تسره عمل آید این نسخه دیوبند
 والد ماجد مسطر است اما زعفران هم در آن مرقوم است **قرص مثلث** کوبخت در دسر
 شازده حکیم علی ساخته شبان ما بنما حضرت حکیم علی خدیو ستر بر یک نیم توله بوش در بندی بزر الینج
 مرکی میو سیاه بر یک یک توله افزون مصری زعفران و نقل بر یک دو توله باب زنجبیل تازه قرص سازند
قرص مثلث که میرزا محمد حکیم ساخته و تجربت زعفران بزر الینج بیخ نفاع بر یک دو درم افزون
 لادن کاهو بر یک یک درم کند از زردت را یک گل اسی بر یک ده درم کوفته در بخت بگللاب یا آب کاهو
 تسره صمغ سازند **قرص مثلث** دیگر فخر حکیم علی زعفران بزر الینج بر یک نیم توله افزون مرکی
 پوست بیخ نفاع خدیو ستر شیان یا شیار از او بر یک توله **قرص مثلث** که بعضی اجزای
 بندی دارد و فخر حکیم علی است جدید به اقسام در دسر صندل شیان ما بنما حضرت حکیم علی صمغ
 سقوطی صمغ عربی هر یک یک مثقال بوش در بندی ختم کاهو بزر قطونا بر یک توله کافور بزر الینج
 صمغ درخت کس بر یک دو توله افزون تسره لادن را با بر یک یک کوشینتر و توله کاهو کرده قرص
 سازند و در سرکه یا روغن گل حل کرده مانند **قرص من النضاح** منقول من المذکره جمیع انواع
صداع را نافع و منغزلات و تقویت دماغ کند نک اندرانی نک طعام محرق نظرون محرق نیز بجز برون
 خسر بق سفید کند شش موزج خردل طریخ حرق یعنی دردی شراب خشک شده هر دو حد یک جزو کوبخت
 کل بر خماند سماق خا و خردل سیون صمغ کوشه که کند ز نقل خود و اصل السوس زریخ شب سازد
 سبیل جزو با هر دو حد صفت خرد کوفته و بخت سرکه خورش داده که در آن سبیلون دو حد حل کرده مانند کشند
 در قرص سازند و وقت حیات باب گرم حل کرده طلا نمایند **قرص منقول** از گناسین فاخر
 که جنبه در نقیفه معمول و تجربت این قاهر است و جدید نقیفه از سه تمام دارد اثری ام از این قرص

نمیکند در مکی قططارین نمون رب حفرم بر یک ستم در م قلعدر م ۵۵ دم زعفران شب جمع سببر یک
 با نرود دریم کوفه در بنجه بار ب ندر کدر قدری سرکه و صها سا نند اوقت حاجت بسر که با زدی خند بر خ
 حطمانا بند قطور می که صیداع التهابی بسیار میفند است منقول از شرح بو جز سدر می سیرطابن نریس
 را در آب بیز غر و سدر که دروغن منو خشم که دروغن منوده در کوشش بجانند قیر و طی در زمین بسر
 قاف دور دستور انقذت بفتح آن بیج کوه اندوان در اصل عبارت از مرم روزن است که موم را دروغن
 گرم کرده بگد از ندر و حال اطلاق آن بسم بر یک این در جز و تنها س نند بسم کم دروغن شرب
 از ابا کز و در با بقول خوار ریاز صمغ مذاب در آب را با این نام می خوانند قیر و طی که صیداع بار و نافع
 بود منقول از کمال خصا و موم سنج ستم در م را دروغن زینق دروغن سوسن دروغن سد ب پروا حد نیم
 اوقیه بگد از ندر و درون کرده در ستم از عصاره تام سبز در زنجوش تازه در سد ب طب سببر برابر تسفیه دهند
 و خستند باینها نکرده نیم گرم بسر که ندر قیر و طی که چند صیداع و مینه سودا و بعد از تسفیه و اخراج
 او و بکار آید منقول از شرح حوم را دروغن نغش بگد اندازش فرود آورده قدری از عصاره خار سب
 در عصاره خطی سنج نند و فب ل کرده بسر خوار و در و در متوالی بسته دارند سبب فاطر نشویند
 قیر و طی که بشقیقه بعد از تسفیه و اخراج مواد مویج بسیار نفع میکند و جانینوس در شان او گفته ام جمع نمونی غره
 زیت یکطل موم سنج ربع ظل فریون یک اوقیه موم را در زیت بگد از ندر و فریون سایده بیامیزند در م سبب ساخته
 بر شق طلیل حلا کنند کلمه سبب ششم از تلفوظ اول صیداعی و شفقی در ذکر دای که مصدر یک فن
 است محلی که احتمال بان از اید صیداع نند منقول از اول ندر با بقلیا طلیل منوع انرغه مخلوط
 کرده در چشم جاب حلا کنند و تحقیق نفا کل در اودیه عیند انش الله تعالی خواهد آمد کل مندی
 منقول از گوپال کرسناسی ملکیت که این انجن بنایت عجیب است بار ایه تجویب بر سیده و شفقیه با کل در
 میکند که باز احتمال نمودن در دیار ندر طلیل که اوس اقلند ملس برود با و دیشیز نند که بسر داشته
 باشد بار یک سایده در آوند صد فی که اوز ندر قدری در چشم صاحب شفقیه بکشند اقداری در بینی آن بجانند
 کما و بانگ در دست کم کردن خصوصیت لیکن خری بروی نمون بگد زیز اسم فرقه منسخه است که شفقی
 او جاب بر بعضا بندد در صطلاح طبعا عبارت از ششیا و ششیا است که وضع کرده شود بر بعضا جهت تسکین
 در جاب و این را در دستم کرده اند کما در کما و خشک کما در مراد از ششیا بایه گرم کرده است که از اود نماند
 دریا مثل آن بر کشند بر وضع در بگد اوند کما و خشک منوی ندر ششیا بایه ستم است مثل حا و سبب نفا که گفته
 شود بر موضع ناف و بعضی کما در مخصوص پیشانی داشته اند و جهت زب فائده از کما و شسرط است

است به تنقیه از مواد الاحمال ضرر می رسد و در کما قال بقراط اخذ ران مکمل قبل الاستخراج فاکم جنبانی موضع
اعلمت من الاعضاء ايجاداً له و ما اکثر ما تخلله کما و که صداع گرم بر آسودده آرد جو کل خنثی صندل سید گل
سرخ گل غنچه جلد برابر کوفه و بخیه بکلاب قدری روغن گل و قلیبی سرکه سرشته تمکیده سر کنند گما و
که شقیق و اد جاع شده و ریاح غلیظه را سو دده برگ مرزنجوش بابونه بر یک ده درم کوفه و بخیه لعاب
حلیه سرشته تمکیده کنند **کما و مهدی** جهت در سردی زینا می غلبه باد با شیره کرم حال بیخ بیخ سنج بجهت خرد
بر یک برابر کوفته و بخیه بطریقی نان سازد گرم کرده هر جا که در دانه نهند تخمین بگردانند از کوار عمل انشاء الله تعالی
صحیح کلی رود **کلمه نو از دسم از موقوف اول** صداعی شقیقی دزد کرد و ابائی که مصدر اعلام است
تخلیخه فی القانوس کتب معروف در اصطلاح طب عبارت از شیاخوشبوست یا آبهای است که خوشبویها
در آن حل کرده باشند پیش بینی بیمار گذارند تا باستتاق اثر آن بر باغ رسد و زود نماید و اظاهر گردد
تخلیخه که صداع را نفع کند و عیون را مانع آید صندل سفید ساییده کشنیز خشک کوفه در کلاب و سرکه حل کرده در
ظرفی کند و بویسد و آنجا که سپهر شد سرکه مطروح نمایند **تخلیخه** که در سردی را بفتان دماغ تر گرداند قوت دهد
و خواب خوش آورد و خشکی را زایل کند کلاب یک استار آب کاهوتر آب کشنیز سبز آب کاسنی آب بنفشه آب
سیب شیرین بر یکا بجزرم روغن گل سرکه بر یک چهار درم صندل سفید سوده یک درم کافور نیم انگ در شیشه
گشند و می بویسد **تخلیخه** که صداع دومی را نفع دهد آب خیار آب کاهوتر آب کشنیز سبز روغن گل سرکه قلیبی با سیم
آینه در شیشه قشقرق کرده بویسد **تخلیخه** که صداع سقطی و ضربی را که بان جلاط عقل باشد سو مند
بود آب کشنیز سبز سرکه کلاب روغن گل صندل سفید ساییده صندل سرخ ساییده عمل آردند **تخلیخه** مایه روغن
گل روغن غنچه برود حدود و جود داخل خمر نصف جود در شیشه حرکت داده بویانند و اگر خواهند که زیاد بزیب کنند
آب کاهوتر آب کشنیز تر آب که دو قدری کافور سیم بفرایند **تخلیخه خشک** در سردی تشنه دگر داده گرم
دفع کند و دماغ را قوت دهد **غنچه** رنگ بنفشه صندل سرخ بر یک سده درم عود خام یک درم بر صلیب بند در یک سیب
و صغیر بر سرشند مثل شامه سازند و پیش بینی گذارند دیگر گل سرخ ده درم بیخ بنفشه بجزرم بر یک
را جدا جدا خوب بایند و با هم کرده با کلاب بر سرشند و بسایه نهند تا خشک شود بعد از آن نیم منقال عنبه و یک
دانه مشک خرد بایند و در وی گشند و می بویند و این مخلوط معتدل است لطوح در وقت جزیرا گویند
که بان موش گشند می را در اصطلاح اطبا کنایت است از دوا که بماند بر عضوی از اعضا جهت استسقا لطوحی
که شقیق را نافع بود در چشم کاهوتر یک درم زهر البلیغ کثیر اسر یک دو دانه اشرفی نیم دانه کوفته و بخیه
بسرکه بر سرشند و بر کاغذ پاره گشند و بر شقیق چسبانند **لطوحی** دیگر جهت شقیق زعفران بون دم لافون

صمغ عربی مسادی کوفته و بختی بسپیده ششم مرغ رشته بر صندلین چسبانده لطوحی و دیگر هم برای شقیقه حفضن
سه درم تخم کاسنی تخم کاهو بر یک دو درم مر یکد رم فنون نیدرم کوفته بختی بماب اسفیل رشته برود وصله
کانه کنند و بر بنا گوش چسبانند این برشته سوزا قرابا دین شغالی است **لطوحی** که بوج صدغین و چهاره کلین
بخشد و فین در در آد آب کاسنی سبز حله ده بالند **لطوحی** که بوج صدغین در اس کلسب آن مزوفت
نباشد نفع بخش بر مکی اسپر که حل کنند که مثل عصا که کشک شود و صج کنند بان سورا و اگر را بخسرم می کرده بر سر
بالند صداع مجهول اسب را نیز مفید است **کلمه** **ستم** از مفلوظ اول صداعی و شقیقی در ذر که در دها می
که مصد بریم است **مار الاصول** بختی صداع بر می می می مصطک ناخواه تسرد مانا بودینه که می بر یک
سه درم بیخ آذخسته انیسون سیخه غاریقون بر یک بجزرم افیتون اسطوخودوس بر یک بخت درم پوست
بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس بر یک ده درم جوشاننده صاف نموده هر صبح سسی درم گرم کنند
و بخت درم کل انیسون در آن حل کنند و مرتبه دیگر صاف کرده چهار درم روغن بادام تلخ اضافه کرده بخورند
و اگر ده درم صبر نسوده در حل کنند و سه روز در آفتاب بنهند و هر روز از ده درم با نازده درم ما و دو نخل روغن
بند بجز بند قوی شد **مار الرمان** المر آب نامر بچوش تنها بخار و صداع خاری نفع می بخشد و حسوی که از آب انار
مرد قطعات ناخوش ساخته باشند نفع میکند صداعی را که نزدیک غلومده صداعی را که از در صفرا در مده هم رسد
مار السکر که بخت صداع بخار کجاری آید در حرف جم در تحقیق جلاب نه که زنده **مار اللحم** در صداع پس ساده
جته تربیب مانع و بدن کجاری و حصصی یوم استفراغی نیز از استعمال این نفع بسیار و نماید گوشت پخت داده گوشت
مازه کشته را از جربی پاک کنند و تنگ کرده کباب نیم برشته کنند و از در و یک سنگین کرده و گلاب و آب سیب
ترش یا آب پسته ترش بر آن باشند و بر پوشش پوشیده بر دیگران چند آن که از نه که گوشت گرم شود
و آب از خود جدا کند پس آن آب را بکفج بردارند و دیگر باره گلاب و آب میوه بیاشند و بدستور بکفج بردارند
تا آنقدر که قوت از گوشت گرفته شود پس جمله آب گوشتها در یک کنند و قدری شیر تر یا آب که در تر اندک
ملکی داخل کرده چند جوش دهند که بخت تر شود پس کجاری بردارند و اگر بویست استفراغ دو هم رسیده باشد و طبع
زرم باشد قدری صمغ عربی و نشاسته بر آن حطاب شیر سوده اضافه کرده بخورند و الا محذور را با گلاب آب
سیب و برگ خرفه و آب که دمازه برود در اشرب کنند و در جینی و عمل بر بندد اگر قوت بسیار ضعیف باشد بخورن آب
میر و قدری شراب ریحانی وقت بخت گوشت بیاشند مشرو و **لطوحس** از حاصیل کباب متفصن و این بسیار
است و در جمیع امراض منفعست بزایق اگر بلکه در امراضه اوقیه و کبر است مسمی شده با سم ملک
روم که عالم کشته علوم و امر حکمی غصه بر توین ترکیبی جامع النفع در دفع موم بوده تا حکما حسب فرمایش این

ملک عظیم این را مرتب ساخته و نفع عظیم از آن را برین دریافتند و این ترکیب در از زمان و بعد از آن مشهوره آفاق بود هرگاه
که آن دروماش در تریاق قرص افعی است و در تریاق فارق در دفع سموم ازین ترکیب ترقی نمود و بتعالی آن همچون
هسب نافع بنیان امرض است که در تریاق ذکر یافته و این را بعد ششماه استعمال در آرزو چشم نفع ظاهر ازین تا با نژاد
سال دوازده و قدر خوراک این زیاده از تریاق است سداب در دم نمیسوزد مرغ سبکبخ اسارون هر یک سه درم
نوزاق قیاسه متفق بر فاریقون هر یک چهار درم و نیم اشق سنبل رومی مصطکی صمغ عربی با فوسایون در دمانا کم دریا
نخچه گل سرخ مشکطرا مشغ بر یک پنج درم سینه فلفل سفید فلفل سیاه سوربخان جعد سفورویون دو تو را کلیل الملک
جنیطانا حب لبان روغن لبان اقرص فوفیون نقل ارزق هر یک معیت درم سنبل ندر حرف با بلی اذخسر
عود لبان اسطوخودوس سیسیابوس قسط کما فتودوس قند ملک بطم دار فلفل عصاره بختیاریس جند بیدستر
سازنج مندی میوه جادو شیر بر یک مشت درم زعفران فاریقون زنجبیل دار چینی کتیرا هر یک ده درم شراب
ریحانی و عسل منزوع الرغوه بقدر حاجت صمغ عربی شرباب بنیساند و باسل معجون سازند ازین سخته جمهر است و بزره
دو درین سخته است که در سخته جالینوس نیست و آن فاریقون و سوربخان و سداب باسل و اشق و مشکطرا مشغ
و اسارون و کتیرا و اسطوخودوس و کما فیتوس و کلیل الملک و عود لبان و فلفل سیاه و نقل است و در سخته
جالینوس دو در است که درین سخته نیست آن ایرسا و بلخ است صمغ عربی اقرص فوفیون سسته در سخته
درین ترکیب منقول از کامل الضاعه اینچنین است پس در سخته که درین سخته است که درین سخته است که درین سخته است که درین سخته
مقل ارزق سینه افکار اصیبت سنبل رومی اکلیل الملک سود کوفی حب افکار هر یک سه درم زرب طایفی
سقی چهار درم قصب الزریه نه درم مکی اذخسر هر یک دوازده درم ملک بطم سبت چهار درم آنچه حاصل
کردنی است در شراب و آن اصل است یا در مثل آن حل کنند و دو با هی دیگر کوفی و بنجینه آینه باسل کف
گرفته سه جند او در سخته قرصها سازند و در سخته دیگر یکده است که درین سخته نیست و آن تخم سداب است و حکیم علی در شرح
تسه ابادین شیخ نوشته که ساختم من این ترکیب را چند بار بلکه زیاده از ممت بار و هرگاه ساختم اول بار رعایت کردم
اصیاط نام را موافق نوشته اطبا در ساختن و دو با با انداختن با و صفت این برآید این در اریق القوام زرد رنگ نبات
زردی بر بویس گمان بر دم که ضایع شد پس قطع نظر از آن کرده در ششم پس بعد که اشتن ششماه که دیدم باقم
در نهایت جودت لون در ریجه توام و هرگاه تجربه کردم در امض یا فتم نافع زربس اگر درین قسم او با در استبداد
چیزی منافطعیت دیده شود ممالات بناید کرد **مخلص** کسر ترجمه لفظ یونانی سوطی است معجونی است
جلیل النفع عظیم القدر ضامن عافیه و گفته است سامری که بوده است ثابت بن قره باین ترکیب مستغنی از
ماسوی این و سیکفت که این سه معجون است و او در انطالی گفته که حکم درم نصف منتقال ازین درم فلین

و دو دم مسموم مدبوش با فاقت آمد همان زمان و داک کردم زبان مفلوج را از بر و طرف پس خلاص یافت
 و قطع کردم باین ترکیب یعنی چشم را به قطره کردن بشیر نسار و امرا کردم شخصی را به تبین ذکر وقت جامع پس یافت
 لذت عظیم را و در تعظیم هم اثر تمام دارد بهر حال دو ایت نافع از صداع کهن و صرع و دو بار در عرشه و فانیج و کشنج
 یعنی را و جامع مفصل در بایح مفصل دود دندان و انقطاع صحت در مدینه و قروح امعانص و نفع پسر سانه
 کرده و مثانه و تپهای کهنه زایل کند و تحلیل اوزام دو دفع مسموم جمیع اقسام بود در جن باب لسان اکل باب عصبی الراسی
 بدیندقی الدم باز دارد و چون باب رازبان نوشته اند در مدهه در بایح غلیظه و سپرز را نافع آید قدر شربت تاک
 شغال و وقت استعمال بعد از ششماه و بقای قوت از اسهال تا هفت سال نوشته اند سیاسیون یک منتقال حماز عذرا ن
 هر یک چهار منتقال قسط دار صنی اقراص ترقوه نامیوسه ساید اسارون هر یک شش منتقال سنبلی منتقال
 انجوان نیسون هر یک ده منتقال خند بیدستر فطر اسایون هر یک با نژده منتقال سیلخه از خر مر هر یک یکوقیه ذیم تخم
 کرفس دو دوقیه عمل فضا سه وزن اودیة تخون سازند و جزای اسرار اصل ترقوه کما که او را از ریهما نیشتر گویند
 و یک حیسره و مخلیض اگر است همان جزای قرض ترقوه است که در حرف تاق در اقراص تکره مذکور شده
 انا چنانی در وزن تخمین تفاوت بود و از آن جزای این ترکیب که باین ترتیب بنظر آید بود نوشتن آن واجب نمود
 فزه یک منتقال حمادار شیشخان قسط قصب الزریه ترفل فلفل بیض ناخواه هر یک سه منتقال مردار بی حنی
 مصطک زعفران هر یک شش منتقال سنبلیطی فوج بندی هر یک هشت منتقال کوقیه و بختی شرباب و صاب سبزشند
 و از اقراص سازند هر قرضی یک منتقال در سایه خشک کنند در داخل سجون نماید مطبوح ^{ظن} در سنت هر وقت
 و نزدیک این قوم عبارت از آب دو است که طبع داده شود در او از ادران زنجبیل کرده میشود این نوع از مرکبات را
 برای کسی که خرفان داشته باشد و بر اصحاب تحلیل ضعف چاین آبها لطف دارد از اجسام اودیه است
 و مناسب تر و سرد تر از این در حق اینها نفور است و جبار کرده میشود برای اینها سلی را بر جوب و سفوفات میوزا
 چته قلت غالبه آن که اشش ترع میکند از اجسام اودیه لقیقات آنها و قوا بک آنها و متعلق میشود
 و کیفیات قوسه آب و آب جوهر لطیف است بر سردار و اینها را مسروق و اودیه پس تصرف میکند در اعضا
 و حلاط و رجوع می کند از آنها در زمان قلیل و باقی نمی ماند از او در بدن بعد عمل آنها جز که بوجوه عرض
 رویه شکل کرب و غشی و سقوط قوت و عطش و قیطان و غیر این عوارض لازم جرم دو اما که در جوب غیره مستعمل
 می شود و نیز اسانست تناول کردن آن از اجرام و سریع تر است از روی اسهال و اکثر است از روی تلین و عمل
 و جلا جیت مایت و عوض صلی از مطبوعات همین افعال است و قدر آب در اکثر بطیحات مقدار است که بعد جسر ب
 سه اربع برع با سته مقدار حاجت باشد و بناش برع باقی محاذ از مقدار که مدهه شارب محل مقدار بنال

زال در حال صحبت وقت غلغله میکرد تا فقیل نشود بر سده و سده از آفت کند و صاحب شفا را اسقام گفته زیاد از
 یک رطل نشاید و میداید که نقل دو ابار از یک ذراع طخ زود صاف که دو بگیرند چ آب خده میکند قوت دوار از نزدیک
 غلیان و زرد لیکن غلیان و سحر و آن بار جذب میکند نقل سبزی توای خود را بس صنیف میشود عمل آن نیز شرط است که مطبوخ
 را با آبش نرم جوش دهند چه آنش نیز اقتصار نمیکند بر جدا کردن قوت ادویه و درخرج آن از اجرام ادویه در آب بلکه
 میسده آن قوت را از آب جانب بود باقی می ماند آب خالی از قوت مطلوبه و نیز حسن نیست که آنرا سه مطبوخ
 پیش از جوش سه چهار پاس تر کرده دارند باز جوشانده عمل آرند و هر دو ای که صلب باشد چون پنجه و تخمها
 نیم کوفته داخل کنند و اول چیزی ای سخت را بچوشانند تا نیم بخت شود پس گلهای برگبار را اندازند تا قوت اینها
 محفوظ ماند و از کثرت طخ به تحلیل نرود و وقتی که اگر در مطبوخ باشد آنرا در پارچه بسته نزدیک نرسد و درون
 داخل کنند و از دوسه جوشش پیش نهند و متوفلوس تر تخمین شیر خشت اگر داشته باشد بعد تصفیه داخل
 سازند و طخ نهند که موجب نقصان عمل میکند و مطبوخ فواکه جهت تسکین ماده صداع دومی و در خارج
 ماده صفراوی از دماغ و مجمع برن مجرب و معمول جیره جهت اسراج مواد حاره حیث است مستعمل است
 منقول از کنایه غناب ده سد و پستان او کیلی بر یک بست عد و نیلوس تخم کاسنی بر یک سدوم ورق گل چهارم
 نغشته چیدرم الکی معفت درم تر نهدی ده درم تر تخمین خیارشیر بر یک پانزده درم در نغو قرابادین شغالی
 سه درم غناب هتلب هم داخل است و عرض خیارشیر شیر خشت ده درم مرقوم است مطبوخ فواکه منقول از
 قرابادین نجی صداع نا نفع را در اشک را واقع داماده امراض حاره را قاطع است پستان بست دانه حاض مناسب
 بر یک سی دانه نغشته خشک سدوم تخم کاسنی چیدرم تر نهدی تر تخمین بر یک بست درم در پخو طاب جوشانده
 بر گاه یک رطل بانه نیکرم بدستور سحر عمل آرد مطبوخ پلیدله از متبلج منقول و جهت صداع صفراوی
 معمول است علیه زرد است درم در یک من آب بپزند تا غلیظی بماند صاف کرده در مقدار درم ازین آب سی درم
 شیر خشت حل کرده و اگر شیر خشت نباشد چیدرم تر تخمین در خلکده صاف کرده بخورند مطبوخ
 پلیدله دیگر منقول از قرابادین شغالی غناب ده دانه آوسبانه بست دانه پستان بی دانه تخم کاسنی کم
 کثوت بر یک دو درم غناب اصل السوس نغشته نیلوس بر یک سه درم کلسرخ چهار درم شانه سنا علی
 بر یک چیدرم پوست هیدر زرد شش منقال در سه رطل آب بچوشانند تا نیمه آید صاف کنند شیر خشت تر نهدی
 بر یک ده منقال تر تخمین متغز خیار خضر بر وزن با درم چرب کرده از بر یک پانزده منقال در آن حل کنند و صاف
 کرده نوشند مطبوخ پلیدله بود یک صداع و دیگر امراض صفراوی دماغی و بینی با خارج صفرا زایل
 کند و مویز نیز نفع دارد و جهت اطلاع چشم و جرب معده است چای سی عد و پستان نغشته تخم کثوت تخم کاسنی

بزیک شتی برک غب انقلب باقیه زرد ده درم قرنبه ی شیر خشت بریک بست درم فلوس خیار شتر بست
 و پنجدرم علی الرسم مطبوخ سازند مطبوخ بلبله پنجه دیرم منفعت مذکور متصل المرص و مرص
 و جرب راستاصل اولست عدد سپستان پنجاه عدد شاتره بغت درم پوست بلبله زرد ده درم قرنبه ی شیر
 خشت بریک سی درم مطبوخ بلبله قسم دیگر منقول از قرابادین نجیب الدین چه صداع و جمعی در جمع عمل
 صفراوی جاص ده دانه غاب بست دانه سپستان پنجاه دانه تخم کاسنی مرصوص تخم کثوث ورق غب انقلب
 ورق کاسنی بریک پنجدرم گل سرخ ششدرم شاتره یازده درم بلبله زرد صیج صبت و پنجدرم قرنبه ی
 پنچ استار بمبر رادر پھر ظل آب بچوشانند تا دو دخل بماند صاف نموده و باین حسب اتقویت داده عمل آنند کثیرا
 نصف دانگ سفونیا یکد انگن بلخ بندی دودانگ ترب سفید یک مثقال صبر منقول یکدرم و نیم جلاب بمجون کرده
 در مطبوخ ماییده بر بند مطبوخ بلبله عنوان دیگر منقول از قسم ابادین جلایه سرد و باغ و صده را
 از اظاظ صفراوی پاک کند غاب ده دانه سپستان او سیاه هر یک بست دانه تخم کاسنی نیوفسه نقشه
 بریک سه درم پنچ فیک خورشیده نیکوفه سنالمی هر یک پنجدرم بلبله زرد کاسنی بریک بغت درم مویز عطی
 دانه بسیرون کرده درم مجموع رادر سه رطل آب بچوشانند تا بیکرطل آید صاف نموده بنوشند مطبوخ
 بلبله دیگر هم از قسم ابادین مذکور جهت معتدل مزاج با نافع ورق کاسنی درق کرش درق بلباب
 درق روداه ترکی بریک یکد سته جزو انیسون تخم ابادین هر یک درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم کثوث
 بریک سه درم شاتره نقشه سنالمی ورق گل سرخ بریک پنجدرم بلبله زرد بلبله کابی بلبله سیاه بریک بغت درم
 کل شکر فلوس خیار شتر بند یک بریک پانزده درم تخم شیر خشت سی درم غاب او سیاه مویز منقی سپستان بریک
 سی دانه پستور همول ساخته سفونیا پرورده یکد انگن نیم غار بقرون در بر هر یک چهار دانگ ترکیب کنند
 و بر بند تا بیا شامند مطبوخ که جهت صداع دموی بکار آید غاب لاتی بغت عدد آونجار پانزده عدد و بست
 بست عدد و نقشه نیوفه غب انقلب تخم کاسنی بریک درم قرنبه ی ترکیب نبات بریک ده درم طبرق همول
 طبع ساخته عمل آنند و اگر درین صداع حاجت با سهال فته مطبوخ فواکه گشته تلین کنند مطبوخ که جهت صداع
 صفراوی بکار آید نقشه نیوفه تخم کاسنی بریک سه درم ترکیب نبات بریک ده درم پستور
 معروف عمل آنند و اگر درین قسم حاجت بتلین فته مطبوخ فواکه یا مطبوخ بلبله کنند مطبوخ که سهال
 صفراوی صداع رنانغ بود بلبله زرد قرنبه ی بریک بست درم جوشاینده صاف نموده سه اوقیه از ان
 گرفته با شکر بست درم بنوشانند مطبوخ دیگر که صداع را با سهال صفراوی بخشند فستق پنجدرم شاتره
 ده درم پوست بلبله زرد قرنبه ی بریک پانزده درم غاب او بریک بست عدد جوشاینده صاف

صاف نموده سه او قیده از آن گرفته بصرف منقل سقونیا بندک در آن حل کرده بنوشانند مطبوع کعبیت
 زیر کند و در دوسر را که از ماده حار متولد شود سکن در منقول از حاجات بقراطی بر سیاوشان اصل السوس
 بر یک سته درم شنبه پخته درم فستقین بخت درم مویز منقی پانزده درم درم ترنجبین پانزده درم پسته
 بلبله زرد بست درم قرمندی منقی نیم گمبیشه سی درم تخم کشنیز خشک کفی آو بست دانه غنابسی دانه ستور
 مطبوخها به پزند و صاف کنند و بر یک شربت ازین پنج سته را بر سقونیا و تر بر دوشنت درم سه درم کرده استعمال
 نمایند باید دانست که اطباء قدیم دواهای و فسر را جوش داده مطبوخ سه یا خشنده و قدر شربت
 از آن که گرفته اند باقی می ماند خشنده با یکجا جوش داده نگاه میداشتنند و هر روز از آن بقدر شربت
 گرفته سه درم را اضافه کرده میدادند اما چون ایچانه و فرادویه این قدر است که رایگان باید انداخت و هم
 هوای اینها مقتضی این نیست که جوشاننده را چند روز باید داشت که زود فساد با این راه می باید پس احوط
 اینست که دواها را بقدر تحمل مریض باید گرفت و تازه جوش داده باید داد و بقدر شربت این قسم مطبوخ
 زیاده از یک رطل نباید کرد **مطبوحی** که جهت صداع بلغمی نافع بود رازیانه سه درم پنخ مهبک پنجه درم
 گلکفنه ده درم همین قدر است در کفایه و اگر اسطوخودوس دو درم و غناب لایتی پنجه دو مویز بست عد و پنجه
 نافه قرمز **مطبوحی** که صداع بلغمی را نافع است منقول از شرح ابن سینا نانخواه بر یک دو درم صد بلبله اطله بر یک
 سه درم بلبله سیاه و زرد و کابلی بر یک بخت درم مویز منقی پانزده درم در شربل نجوشاننده برگاه نلت مانند
 صاف کرده و قدر دوشنت رطل گرفته با یک درم ایچ فیکرا و همین قدر تر بد تا یک و نیز درم از تر بد متوان **مطبوحی**
 که جهت صداع سوداوی بکار آید کاذر بان سه درم بادرنجوبه پنخ مهبک بر یک چهار درم نبات ده درم و اگر غناب
 ولایتی پنجه دو سبستان بست عدد دو فیتون دو درم بیقرنیه اولی باشد **مطبوحی** که در صداع بارد باد
 بکار آید منقول از حاجات بقراطی تخم کرفس اینسون تخم رازیانه بر یک سه درم کاذر بان بادرنجوبه فستقین رومی
 افیتون بر یک چهار درم پنخ سوسن اما گوسن اصل السوس مطبوع سه ساسک اسطوخودوس
 قنطاریون بر یک پنجه درم همیشه غافث ده درم مویز منقی پانزده درم بلبله کابلی سی درم بر سقونیا
 پزند و بر سقونیا غنابلی غاریون تر بد بر یک دوشنت درم کوفه و بنجه حل کنند و بخورند **مطبوحی** که صداع
 شمر که را که از مواد بلغم و سودا و صفرا هم رسد نفع بخشد و معده را از اخلاط مختلفه پاک کند تخم کرفس
 اینسون تخم بادرنجوبه تخم فرنجشک بر دو حد درم اسطوخودوس کما در یوس کما فیطوس تر بد سفلیج
 مروض تخم کاسنی تخم کنوت بر دو حد سه درم شقایق با دانه حشیش غافث کاذر بان بلبله آلمه اصل
 السوس محلوک نیم کوفه بر دو حد چهار درم سناکی شنبه بر یک پنجه درم گلکفنه شش درم بلبله زرد و بلبله کابلی

بریکه بخت درم تر نهی پاک کرده پانزده درم میزنقی است درم انجیر سفید منقطع ده عدد و عتاب آبریک است و دهم
دیشتر حل آب بچوشانند تا در حل نماید صاف کرده ده اوقه از آن بکافه سقونیانید انگ ششم حنظل ربع درم
ملح منقی دو دانگ غاریقون ایارج فیکرا برود چهار دانگ ترب سفید مخلوک یکدرم باریک ساینده بر جوشانده
باشیده نوشانند مطبوخ هندوی اسمی به با سادو کار به با سه موبته در پهل پوست نیم گلهی چسب سائیده
باریک چکر اندر جوسندی پوست کرد بول تر تر پسله رکنجیدن همه برابر خوب کرده هشت درم در هشت
سکوره آب گاره سازند چون یک سکوره باند صاف نموده سه درم کرده نوشانند ازین کاره در دو سه کوز
تخ باشد و در چشم و صنف بصر و در جلد ملتای نبی دفع شود مطبوخ هندوی که در دو سه غنی را بقیه است
منقول از قسرا بدین قادی است پاره دهنه داکه بریک در درم جوشند و نوشانند مطبوخ هندوی
دیگر جبه صداع و موی تیغ با سه بجزرم بچوشانند و ششدرم غسل در آن حلاکه ده نوشانند و اگر بده
اخر سراج خون بمل آنند نافع تر باشد مطبوخ هندوی جهت صداع و نفیقه منقول از نافع کرمی تر پسله
دا که نبی میوز جراتیه دهنه ملشی همه نیلوب کرده و اعناس بریک یکدرم در آب مناسب بچوشانند هرگاه چهارم
حصه باند صاف نموده نوشانند مطبوخ هندوی دیگر جهت صداع و نفیقه بر سندی دهنه بریک در شش
هم مساوی گرفته خوب کرده بچوشانند و نیم گرم نوشانند همچون در لغت چیزی نمبر کرده و سرشته را
گویند در اصطلاح هر چیزی را که سرشته شود از او به با غسل باروب باشد آن همچون نامند جمیع معاینه آن
از جمیع مرکبات در دفع جمل دور اکثر معالجات و تدوای او خل حقایق مختلفه را حقیقت و جد حاصل واحداث
کیفیات و صورتها را در افعال است مصلحی است مامون از اوزاد و تقریط و جهت رسانیدن فائده لایق بهر عضو کلی
است بر تقسیط آنها او به را تا در محفوظ میهد ارد قوت ارواح و با به ان را پیش رو به خدنگ
افات زمان از مواد بلند ان نمیکند ارد و عرض مکی است که استغای اکثر اغراض معالج و استدر غای بیشتر
امراض در عرض معالج میکند چه بعضی معجنات منضج و منقطع و منضج و منقطع و منضج و منقطع و منضج و منقطع
و منقی است آن سمیات است و بعضی بیشتر حرارت غریزی منش قوی و حامل ارواح بر کمال افعال است
نفس برشته او سرد احوال است آن مغزات است و بعضی بقای صحت حاصله و سرد و زیاد تولید
نحواف و تسکین قضا و دفع اوجاع و تحصیل دیگر فواید انواع میکند آن باقی معجنات است از بنی
بودند باقیین محتاج باشند به بیشتره و اگر شایع در او مثل صبر نسبو و حبوب محبوب نسی بود و اگر
تخلیل ماوه زیر جلد مقصود نبودی کسی باطله و او آن دست نمشود و درین که در اضع اول بن مرکب کدام است
و مصنوع مقدم این را چه نام اختلاف تمام است اما در اولیت خراج آن از بومان اتفاق عام است و الله اعلم

عالم باحوال الانام **معجون اسرار الاطباء** جهت در دسر و تنقیح و تنقیح دماغ و تقویت حواس و حصول نشاط
و برای اصلاح معده مجرب است زعفران مرغی خلقت خوشبو و از هر یک سه درم صبر سقوطی غایقون کباب هر دو حد
چهار درم عود مندی بجز درم اینسون گل سرخ گل نقشه بر یک بعفت درم مرو صبر را در سرکه حل کنند باقی ادویه را
خوب با یک نموده در سه برابر غسل مصفی بخون سازند قدر خوراک یک مثقال تا چهار درم قوت این معجون با چهار
سال میان **معجون او و انطالی** داود نوشته که این معجون را تجرب کرده ام و این ششم صبل القدر عظیم
الشفع سهبل صفوی سوخته قاع صناع و شقیقه درید و سلم و او را م بخاریه و حله جرب و بنور و اکنه و نله جابریه
و غیر آن چیزی که هست از صفر و نافع به برقان و خفقان سقوط شهوة دشمن کیسه که نجف کرده است از اجزای نخل
انواع حیوانات و عطش و است و صلح است اکثر کسی را که تجا و ز کرده است سال را تا پنجاه سال و نفع می کند
سرعتی انزال را از زیاده میکند منی را و مزاج این هر دو است در اول نماند در طب است و در ثانیه غایقون در روغ
بهنی بصل مرجان غیر محرق هر دو حد چهار بلبله زرد و بلبله سیاه بلبله صنی سنبل بر یک شش درق گل سرخ تخم کما سنی
تخم خرفه قطریون هر یک ده گل نقشه سناب السوس هر دو حد پانزده صبر و سقوطیاریه یک است صبر و سقوطیاریه را
حل کنند در یک گیل از هر دو حد از آب سیب آب به آب انار و کلاب پس بگردند سه چند همه شکر را در آبش بپزند
گند آشته حرکت دهند و از آبهای مذکور تنقیح می کرده باشد تا قریب انتها دشواریس در آبهای دیگر گرفته و نفع در حل
کرده بخون سازند شترتی ازین یک مثقال و صیف و دو خندان در شتاب است در مثل سندی مثقال مطلقا در مثل
روم تا سه مثقال است و مدت بقای قوت این بعفت سال است **معجون** بعد در دو جهت صناع بار و نافع است و مضمض
کسد در ضمن ادویه و ابی خواهد آمد انشا الله تعالی و تقدس **معجون شکر اقله** که صناع و ضعف دماغ و دوسوس
و جنون و باغیویا و صرع را نفع دارد و جهت بیق و برص و اوجاع مفاصل بود در معده و دلگردد و در ایجه و داء المغلب و داء
الفیل و نظیر بول و سر آن و سر فکند و تب ربع و پنهانی یعنی و بواسیر و برقان سدی محال و گرانی گوش و زبان
و جمیع امراض بلغمی و سوداوی مفید است خصوص پیر از میزند در ایضا و نافع غایله سموم و مخرج دماغ و نوله صب
القرع و هفت سنگ کرده و مانند مد حیض و مطیب بوی دهن و مسرق و مقوی دل و باه است و در پهل زهر نیز
نافع اینون چند بیدستر حب لبان سیخه سازون مصطک بر یک یک درم حبنا تا سه درمانا شکر تخم فزنجبر شک
حب انار زراوند طویل هر یک یک مثقال مویج زرنبا در روغ مقربے تخم کوشن تخم جرجر تخم پانز تخم گند نا
بر یک دو درم جز بوار یونند صینی تر نصل قاقله بسا بر شنه سنبل زعفران اسفیل بریان زرنب شیخ طرخ افنیه دار چینی
بر یک سه درم صندل بر یک چهار درم درق گل سرخ با درنجریه لک منول بر یک بجز درم بلبله سیاه
پوست بلبله آله بر یک ششده رم صبر سقوطی ده درم عود خام دوازده درم ترب و موصوف بست درم

کوفته و بخته بر روغن بادام تلخ چرب نمایند و با سه چند آن محل بسزدند و در ظرف آویخته کنند و ششماه میان جو
 نهند همچنین است در قز بادین شاهی و قلاوری و در جلالی ادویه منقالی را در می نوشته و ادویه در می را هر یک نهدم
 و تربدر ائمت و بخدرم نگاه داشته و قدر شربت از دو درم تا بخدرم **معجون عیاشی** که شیخ در قز بادین خواوده
 و در قز بادینات دیگر نهم با قه می شود و نفع میکند در جرس کهنه را و صبح و بیدیان احتلاط عقل درم صلبه را نیز نافع
 است و فصلی را که بخند ب میشود و حرف چشم قاطع است یعنی قسط فوه اسارون هر دم حد یکدرم مر سیخه در جینی دار
 غفل سید ابوالس کما هر یک چهار درم زعفران بخدرم سبیل فحاح از فخر هر دو درم و از دانه درم انبوسن با نر دانه
 انبوسن بز کفس هر دو حد است درم ششم کفس جلی سی و بخدرم غفل سی و شست درم ادویه یالبه کوفته و بخته و
 ادویه نذیه در طلای ریجانی حل کرده با سل متون سازند و یکدرم باب فاتر ناشتا دهند و نیز شیخ نوشته و سیخی
 شتراب مزوج مع النسل و المار الفاتر **معجون عیاشی** دیگر منسوب بانی سلیم که به فریادرس نیز مستی آن
 در مخدرات مسکنه جمیع اوجاع است از هر باد و هر مرض که باشد و بوسوس نیز نافع است فریون زعفران سبیل عاقر قرحا
 سورجان قاقده و از غفل هر یک پنج مثقال انبوسن پنج انبوسن بیخ بلغم سفید هر دو حد و مثقال کوفته و بخته عمل م شروع
 از غده معجون سازند شربت بصیر که لاکت به قوی و لبر از نیم مثقال تا یک مثقال **معجون فایق** صاحب تذکره
 نوشته که این معجون از جالیوس است عجیب ترکیب جبه الفعلاست برای کسی که دوا می آید و بلغم و احتلاط لوجه
 و از یابسن احتلاط مفرقه سه سال میکند و صداع و حفقان و دوسوس اوجاع صمد و مده در یاج غلیظ می برد و صحت
 نگاه میدارد و قوت این تاکیال میماند و قدر شربت آن تا چهار مثقال است زنجبیل قرنفل مصطکی عود جوز بوا
 در جینی هر دو حد یکدرم ستمونیا چهار درم دینم شتر بادام سبیل هر دو حد هفت درم تربدنه درم شربت سیخ و
 مثقال معجون سازند و رسم صاحب تذکره نوشته قوام زیاده میکند درین قوسم بخدرم را پس بیاید بجهت معجون
 در جسم در اکثر کتب بلوزی نیست ماک این که زیاده کرده شود قاقده با شیره هر دو حد و مثقال انبوسن سه مثقال
معجون فقیرا صداع را نفع و شهوات روید را دفع کند پوست بلبلیه کابی پوست بلبلیه هر یک دو درم تلخ
 نفعی دو درم دینم ایاج فقیرا زده درم عمل معجون سازند شربت سه درم تا چهار درم منقول از قز بادین
 شائنت **معجون قسط** نفع میکند به صداع و شقیقه و نزلات و اوجاع صمد و ضعف مده و سایر امراض
 بارده و خورده شود بر کفیل ریاح و تقطیع سد و مابار عمل شربت این یک مثقال قوت این دو سال است
 زعفران چهار قسط سیخ زنده هر یک پانزده زراوند است از خرمبست و انبوسن بز کفس هر دو درم هر یک است
 و چهار با عمل معجون سازند **معجون من النصل** ایچ از همیان ایچ الفیوس صاحب تذکره آورده و نوشته
 قطع میکند صداع قدیم و کوزدن و طلا کوزدن بسره در وسط سر به جلق آن و صم و اوجاع اذن را تقطیر کردن با زبان

نافعه مثل لبسان و دوح اسنان را بطلا کردن و ذبح را بخیض که چوشانیده باشند در آن شبت را با کهن سبب نفع میکند
 طحال در ارض کلی را با بی که طبع داده باشند در آن بیخ کبر و عاقر قرحا را در ابل و صبق و نهی را در تانی و انول و دیدن
 را با ب پوست انار شیرین بوسیر را بخیض و ضعف کبد و معده و امراض هر دو را با با ابل و زبار و مزاج و با با کهن در
 حار و سبب از کلام صاحب تذکره ظاهر شده که این مبدعات و مصلحات ازین عسسه نیز اخراج کرده و در اصل نسخه
 جالینوس نبوده و نیز نفع میکند فالج و مقوره و خدر و استرخا و طولبات غسریه و با را در سماجیت مبرودین و مشالنج
 و سمان را و تحلیل میکند ریاح را و تخفیف میکند جراح را و از آن میکند حک و جرب و قوی و سفته و اوج مفاصل و در جع ظهر
 طبع را و سبب نافع است جمیع اقسام اشتقاق و سموم و مضرست بجز درین مصلح آن شیرست و استعمال کنند آنرا از صیف
 و در بلاد حاره مگر کسی که مستولی باشد بر آن برد شیرت یک مثقال است تا دو مثقال قسمتی که در او باشد اسباب بود
 و بعد ششماه استعمال کنند و وقت این تا ده سال میماند تخم با در و ج یکدم نامنجانده تخم نظر حشوق هر یک در دم غسسه
 و تخم زنجبیل هر یک سه درم فریون زعفران سیخه جاما افیون افاقا قسط مرسل صمغ عربی تخم خند قوی تخم انجبه دانه
 سید انجیر متعل کند رساق دبق کبریت زرد یعنی فصل سپید گل سرخ عاقر قرحا تخم ارطیشا تخم کرفس هر یک چهار درم تخم
 اترج بیخ هر یک ده درم کوفته در سکه سه درم زرنکند تا قوام بر دس عمل منروع انزوه قدر کفایه بقوام بخون آرنده
 در روغن لبسان قدر سیر بمینازند و در ظرف آبکینه بردارند مفرح کبسه را در شبت جز را گویند که سرور آرد و در صطلح
 در او و میغسده لبسان التور نامند و مفرح المخزون با در بخوبی را خواسته و در مکه بهر مرتبه که در شبت بصفیه نفس
 و قوی و فکر و تقویت آلات اینها باشد مراد میدارند و کیفیت تفریح او در قلبیه و نسبه در سیدن انار آن بخوس
 ذکیره بوساطت آلات او را که تفصیلی دارد در حقه اطال انجانی آرد اگر اطال بی کشف این اسرار خواهد نظر بر مولات
 کما در مفرح با در قطع میکند خا را بخوردن تا بعضی بوی نفع میکند با بحباب خفقان و صوفای قلوب که در ضعف
 مثقال همچنین تخم فرخمشک تخم شاهتره تخم خرقه تخم با در بخوبی تخم کاسنی تخم قنار هر یک دو درم مرادید به
 کبر با گاو زبان طباشیر صندلین چوب کدر برود هجده درم کلسرخ نیلوسر هر یک ده درم مشک طرز و چند درم
 همچنین است در فلانسی و در شایب ب بنز قند و در دم تخم شیر خشک و قشور بخوبی که فور هر یک سه درم و نیز مثقال
 کا فور دیگر افزوده است و مشک طرز را با سبب قوام کرده همچون ساقن ششود است نفع کردن این مفرح
 بیجمی و سبب و عطش نیز در آن مسطور است نافع بودن بجا که در سبب غیر مستویست مفرح سهل الخو بود
 صداع فر من رانافع بود انشاء الله تعالی در موقوفه و درم بیایه مفرح طولالا و اسس ایمنی جبار بقاب
 از جالینوس است که حبه کی از ملوک روم ساخته حبه سینه صغره و بزرگ و سدر و در صمغ و دما خولیا
 و نفعدهان و حبه و شنگ و نکایه سموم نافع است طحالی محلولی مقوره محلولی با قوت زرد هر یک دو مثقال در جان

مردارید بر یک متقال همین سپید دار چینی کشید خشک طباشیر بوست نایخ پوست تریج ابریشم مقرض کهر با بریک
 یخ متقال آمد را یک هفته در شیر خسیانیده و سه روز در کلاب تر کرده گل گاوزبان تخم خرفه بر یک مشت متقال
 ضد این صندل زرد پوست یخ رازیانه سنبل الطیب هر یک ده متقال بپشت سبب شربت ریاس شربت این
 از بر یک یوزن بسپارند و در تخف امونین گفته این دو اسرد است در درجه سیوم و خشک است در اول ایچین است
 در قاری و در تذکره بجای گل گار زبان برگ گاوزبان و وزن آن دو وزن تخم خرفه است نوشته دورق حل
 سرخ هم است اضافه کرده مقفی دوائی را گویند که نشان آن تحریک رطوبات باشد جانب اعلی معده
 تا خسران کند از راه دهن مقفی بلغم که صداع شکرکی را نافع بود و معده را از نفهم پاک کند تخم ترب
 تخم شبت تخم جریسادی کوفته و بجای غسل بچون کرده در آب گرم مالیده قبری مخ حله کرده بنوشانند
 منقول از شرح مقفی بصداع سوداوی که از شکر است معده باشد نافع است خرق سیاه در میان ترب بر سر کنند
 و سه روز بگذرانند پس ترب را با راه کنند و خرق در کنند و در این شب و لوبیای سرخ بپزند و صاف کنند
 و با کنجین عمل مخلوط کرده بنوشانند مقفی دیگر بجهت صداع مذکور اقوی از اول مخ لفظی ترب زرد بر یک یکدم
 خسر دل نهدم بگویند و غسل شهذ در مطبوخ شبت و ترب لوبیای سرخ بپزند و صاف کنند و کنجین عملی خسر
 کرده بنوشانند باید دست که کنجین بیقات هر خلط صفراد غیره نفع میکند بصداع شکرکی اما چون قرا با نبات
 تفریح نفع آن بصداع کرده اند همین سنجها که از تنهاج التقاط کرده گفتا نمود کلمه سبب و یکم از مخلوط
 اول صداعی و مقفی در ذکر دوائی که مصدر بنوع است بطول در وقت خنایچه جوهری گفته است انداخته
 شود آب خوشانیده ادویه را در کوزه پس کم برنجته شود بر سر در اصطلاح اختلاف کرده اند بعضی گفته آن میاب
 است فخر که طبع کرده شود در آن جشایش را استعمال کنند از مرضی برنجتن برابر آن خود شستن در آن و انکباب
 کردن به بخاران و بعضی گفته اند است که جوش داده شود ادویه را رنجته شود آب آن بر عضو فخر او این محبوب
 و بعضی قرب است پشتر عام شده استعمال آن در بر مایه خواه طبع ادویه باشد خواه آب گرم فقط یا آب سرد
 یا دهنی از آن باشد در میان این و سکوی بعضی هیچ فسق نکرده اند لیکن ابو الفرج در مفتاح الطب نوشته

بطول بنیالی علی الصغوی یصب و یستعمل فی اشی الغلیظ و یشبه ان یكون من النطل و هو الدرودی و سکوب
 ماسکوب علی الصغوی یستعمل فی اشی الرقیق و بعضی فسق کرده اند باینکه اگر انصاب اندک اندک بفصله
 قسرب است سکوب نامند و اگر بفصله بعید و بلا تدریج است فطول خوانند بطول از معانی خاصه
 بعضی است و منقسم میشود بقسم محل قاضی و منجی محل استعمال کرده میشود و جهت خسران ماده محتسبه لیکن جایز است
 استعمال آن مگر بعد نقیة تا نیز در عضو ماده دیگر در قاضی استعمال کرده میشود برای تقویت عضو تا قبول کند ماده را

را بعد ریختن ماده جایز نیست استعمال آن تا بنده نکند ماده را و مرغی استعمال کرده میشود برای سکن درد چون تیه میکند
عصو را برای تجدید و همیا میکند ماده را برای تحلیل دین برسم با وجود مثل استعمال سئ توان کرد تا نرسد به
ماده دیگر **نطولی** که صداع حاد و بجزای رانفع باشد بنفشه جویم کوفته بزرگ بزقطنان خم خرد پوست خشکاش
کحل خشکاش بیخ نفل چشم خطمی قسم کا بوبرگ بید گل سنج جو شاینده سوره بخاران در اندام مخین است در قسم لادین
قادری و در قسم لادین بخی بزرق عذوق هم در خل است و بجای کحل خشکاش هم خشکاش مرقوم است **نطولی**
که صداع گرم صفراوی بخار انقعه به روغن گل یکدم و نیم خل خمر سه دم کلابی درم نیم آنجه بر سر بریزند **نطولی**
که بخارات رویه را که بسوی سر متصاعد شده صداع و دیگر علل حاره که در منطقی سازد و با سفل فرو نشاند روغن
گل خام که تازه بود با بامبر و کلاب آنجه بر سر بریزند اما اگر بخار کثیر المقدار بود باید که روغن بابونه بسم قدری
آزمیند و یکدم بنخل کشند تا سه مسام نماید و روغن بسم از وی حاصل آید چیز بزرگ زیادتی آنجسده استعمال با رود
بالفضل و انقوه موجب سه مسام و علت حرق و غلط بخار و صورت آفت است **نطولی** که صداع بارد در نافع بود مقول
از شغالی بابونه اکیل الملک نام مرزنجوش ستر بر کاسه و ورق خار مسادی جو شاینده حمل آرنه **نطولی** که صداع
سود راجی بارد و مفور نافع است مقول از قرابادین قلاسی و سم در آن مرقوم است که نفع میکند نیز صداع با دیس
و بلغمی و سود رادی را بابونه اکیل الملک مرزنجوش قیسوم نام ضد ترقی ستر شیح امی جو شاینده کاسه بخاران آرنه
دیگر بنخل کشند یک قطره زرد تر کرده کینه کردن شتر بین عمل کنه **نطولی** می پیکر که صداع بارد را سودده مقول از
قلاسی بنفشه سوسن اکیل الملک بابونه باد بجزویه سا فوج بندی کشک جو در نفل نیلوفر جمله برابر بریزند و صاف
کرده بر سر بریزند **نطولی** که صداع سود رادی را سودده بنفشه اکیل الملک بابونه سوسن خشک سا فوج منبه سیه
و نفل بستر عمل آرنه **نطولی** که صداع یبسی را سودده بود سدر و با کچره بابونه جله اکیل الملک شبت همه را
در بنخل آب بجز شانه بر گاه بنخل آید صاف کرده بنخل کنه **نطولی** آب طنج کراع تقویت میکند دماغ را
و تحلیل میکند آنچه از **نطولی** که صداع ریجی را سودده بود مقول از شغالی بابونه اکیل الملک رازانه برگ
کرفس قسم کرفس زیره که مانع مزاجش ستر شبت و در قلاسی و درق رازانه ستر هم مسطر است **نطولی**
که صداع بارد و بیشتر نافع است بابونه شبت نام مرزنجوش فروغ جو شاینده صاف کرده بر سر بریزند صحی
نطولی دیگر که جبهه صداع حار و صداع بارد و بکار آید در بخارات که بسم به بنجر و بسم بنخل فائده می بخشند
ندگور شده **نطولی** در اصطلاح اطبا عبارت از دوای خشک است که دیده شود در بینی و بخوان در مرض
مادی دماغی استعمال نفوخات حاده مثل سوغات و عطوسات پیش از تنقیه بن از اجساد و در طبوبات از
منوعات است مگر آنکه مرض مهلک غیر نقل مبلت باشد مثل صرع و سکت و در بصورت تحلیل از درجات است ۴۴

نفوقی که صداع مزمن رانغ باشد عصاره قنار الحار بجز مریم نظردن کوفته و بیخته در مینو دمنده شود و در عصاره
قنار الحار همین عمل کند نفوق بر وزن صبور و تقویع در لغت خبر بر آگونی که از میوه و غیر آن در آب تر کرده
باشند آبی که حاصل شود از آن از انقباض و خونسند در اصطلاح آبهای که تر کرده شود در آن آه به پسر راه که آهسته
شود زمان کثیر تا در آید آب در مسایکه نزدیک بظاهرا دوپه است و فیسیر طبع صاف کرده گرفته شود آن آبها را
نفوق و فیقع نامند و بعضی زمان فیقع را در ایشیا سے صلبه مثل اصول و بزور شسته بانه روز نموده اند باین
ترتیب که روز در آفتاب گذارند و شب در نم چیده بچل گرم دارند در ایشیا سے تخیف چون اوراق و صیفه
چون از بهار و فوا که یک شب بانه روز فرسوده اند و چیزها سے تحت را در آب گرم خیا سندن بهتر است تا در
ارضا دو اوجسراج قوت آن کمزور تر باشد نفوق آب نر مالس جهت صداع و بیضه دومی که بعد فصد و تقیه
نافع است منقول از شرح غاب جرجانی و زرشک بیدانه تازه هر یکی برطل بخورد ایس تخم کثوت تخم کاسنی
هر یک گهی ریونند خالص سرد مبه را در ظرفی وسیع با آب گرم که یک انگشت عرضها بالا باشد تر کنند و در صیفه روز
و در شب تا پنج روز در آفتاب گذارند و بعد آن هر روز یکقدح با ده درم شربت غاب که بکرک ساخته باشند یا شام
نسیز شربت غاب در شرب این موقوفه نشسته نفوق حاصل بجهت صداع حار و سنگین بخار دماغ و تقطینه
التهاب دل و مده و کله نفوق تمام دارد و حیات مومی صفراوی را رسود منسوب و کل مغشبه بخردم تر فندی در دم
کل نیوفرسه عدد آلوکلان بعفت عدد زرد آلو غاب هر یک پانزده عدد و اگر طبیعت نجیب باشد عوض فرسندی
انار دانه آمیزند همچنین است در شرب ابا دین قادی در بعضی شرب ابا دین کل نیوفرسه و کل مغشبه هر یک سه درم
موقوف است نفوق حلو صداع حار را نافع و حرارت و بیوست دماغ و جمیع اعضا را دفع بود و جوشن خون
بنشاند تخم کاسنی یک کوب یک انتقال عدس مغشبه نیز هر یک سه درم کل مغشبه چهار درم کل نیوفرسه عدد شمش
غاب اجاص هر یک پانزده عدد و اگر صفرا غالب بود آلوکلان بینی سیاه بچند ااضافه کنند و آنجا که تلین مطلوب
باشد ترنجبین پانزده درم بغیر ایند همچنین است در شرب ابا دین قادی در جلابی کل نیوفرسه درم است و هر گاه
انجری بر دو نفوق که حلو و حامض است با هم آمیزند مسمی میگردد و نفوق حلو و حامض نفوق صبر صداع گرم رانغ است
و جرب رایز میفد آب کاسنی بنر بشما و مثقال گبیزه و صبر سقوی چهار دانگ در آن حل کنند و سرد روز در
آفتاب بنند و شب در جای گرم گذارند و روز سوم بیالانید و بیانشانند و صبر تا سه روز در آب کاسنی تره است
برای اصلاح جبر است اگر که سحرک ساخته باب کاسنی آمیخته خوردن با سهبال کفایت درشت نفوق صبر
که صداع ششکی را زهر انا باشد نافع است منقول از شرح شکاعی با د آور و هر یک چهار درم کل سرخ بخردم
اعینین رومی نه درم تخم کاسنی تخم کثوت شایسته بید زرد و نیوفرسه هر یکی ده درم زرب طایفی نفوق اعظم تر فندی

بر یکی بست درم بیشتر ظل آب بچوستانه برگاه ربع بسوزد از اش فرو آورده در ظرف زجاج انداخته روز در
اقتاب و شب در جای گرم گذارند و هر روز سه وقت با کثیر از روغن بادام بر یکی نصف درم و یکدرم صبر بنوشند
تا شش روز یا پنج روز و غذا زیر باج فروج با ریانه بروغن بادام بخورند **لقوق** صبر که صداع یمنی و یکی را سودمند
بود و خلط غلیظ از تن پاک کند و بادها شکند سسند سنبل نخستین رومی فلاح از خرگوش چشم بادیان نامخواه بود
کرمانی از هر یکی یک کف در یک نیم آب بپزند تا ب نیم من آید صاف کنند و یک و قیه صبر درین ترکیب کرده در شیشه کنند
و سه روز در آفتاب بنهند و شب در خانه گرم نگاهدارند زور سیوم یکو قیه ازین آب بیالابند با دو درم است درم
روغن بیدارنجی یا شانمه منقول از قزاق بادین جلابی و در قزاق بادین قادری درین نسخه صبر است درم مسطور است
لقوق صبر که صداع یمنی و سوداوی را نافع است و معده را قوت دهد و منع بخار از دماغ کند و مخاط فرو آورد
قطر یون دقین مصطکی بر یک سه درم اسارون بچند درم صبر سقوی ششدرم نخستین رومی ده درم همه را سوسوی صبر
اندر یک و نیم من آب بپزند چون ثلث ماند بیالابند و صبر در وی افکنند و سه روز نگاهدارند و پس از سه روز
دو اوقیه یا چهار اوقیه مع یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند **لقوق** صبر که نافع است صداع مذکور در قوی
از اول است منقول از قزاق بادین شاهی مصطکی سنبل بر یک یکدرم و نیم و میسون تخم کرفس را زیانه قطر یون یک
دو درم اسطوخودوس گلداریو حسن شیش غاف نخستین رومی کسرخ ترب بر یک سه درم پوست یخ کرفس
پوست یخ رازیانه بر یک بچند درم صبر سقوی است درم در چهار رطل آب بنویسند و روز در آفتاب و شب جای
گرم نگاهدارند و بعد سه روز ربع رطل تا ثلث رطل باد و درم روغن بادام شیرین یا شانمه **لقوق** صبر
که صداع سوداوی نافعست صبر سقوی چهار دانگ نخستین رومی بچند درم هر دو را نیکو قوت در شیشه کنند و بزین
بروی سه وقت آب گرم سه روز در آفتاب بنهند و شب در جای گرم نگاهدارند بعد از آن صاف کرده در
روغن بادام شیرین داخل کرده یا شانمه این سخا از سه ابار درین جلاسه است **لقوق** صبر
بسیار دیگر که در صداع سوداوی متعل میشود سنبل قصب الزریه بر یک سه درم شکامی باد آورده بر یک
بچند درم بلیه سیاه بلیه آملق سه پوست یخ رازیانه پوست یخ کرفس یخ از خرگوش سوسن بر یک ده درم
در دو من و نیم آب بپزند تا نیم من ماند پس صاف کنند و در صبر سوخته داخل کنند و در آفتاب بنهند و شربت
از ده درم تا بست درم **لقوق** صبر چته بر صبر طوی که اگر به سقوی و تنه بیز بزرگ دفع نشود از انترام
این نفوق با تمام زایل شود و طوی زرباد نقل از قزاق بر یک سه درم یخ کسرخ بر یک بچند درم صبر حبه
درم همه را نیکو کرده غسل و میوز و سوسن و انجم بر یک سی درم ضم کرده در یک غره آب تر کنند و در آفتاب نگاهدارند
که جوش غرزد و کف پیدا کند و ساکن نشود پس هر روز یک صبح سه درم روغن بادام یخ بخورند **لقوق**

فواکه صداع صفراوی سهال صفرا دفع کند و تشنگی نمیشاند زرد آلو خشک ده عدد آلو سیاه آلو بخارا بستان
 بر یکی سی عدد تر بنندی قند سفید هر یکی ده درم ترنجبین بست درم شب نمیشاند و صباح صاف کرده بنوشند
 است در قرا بادین شطانی در قرا بادینات دیگر درین نسخه اختلاف در قادی غناب هم سی دانه مضاف است
 و یکدرم قند ازین فسزود در جلابی بستان ترک نموده و غناب ده دانه فسزوده و ترنجبین و نبات هر یکی ده
 درم و زرد آلو خشک سی درم مرقوم فسزوده **لقوق فواکه** بنوشند دیگر منقول از کتابات شایسته تصدع
 حار و حیفات صفراوی چشم کاهوشم شیر برود درم بنفشه خشک تخم کاسنی هر یک چذرم فلوس خیار شیرین سفید
 درم پوست بلبه زرد درم تر بنندی پانزده درم ترنجبین بست درم جاص بیت دانه غناب بستان بر یکی سی
 عدد شب در آب گرم تر کنند صبح صاف کرده بنوشند **لقوق فواکه** موافق نسخه قرا بادین جلابی بنفش
 خشک تخم کاسنی نیلوفر هر یک چذرم فلوس خیار شیرین سفید درم پوست بلبه زرد نبات هر یک ده درم تر بنندی
 پانزده درم ترنجبین بست درم غناب پانزده دانه آلو سیاه بست دانه اوچه صفهانی بستان بر یکی سی دانه
 حبه اسلوی فلوس نبات و ترنجبین در قح صینی باب جوشان تر کنند و روز با غناب شب جابی گرم گذرانند اگر
 آستان باشد شبانه روزی کیفیت و اگر آستان باشد سه روز با بیانی گذارشته باشد اوصاف کرده این بر سه
 جزو باقی حل کرده صاف کرده مقدار سه دقیقه بنوشند **لقوق کشنیز** منقول از قرا بادین قادی
 تا لیف مدون قرا بادین مذکور صداع و دوار و جمیع علل حار و دمای را که بیشتر اک معده بود نفع دهد و تنها سی
 گرم معده و جگر و دل را سودمند است آله نوزدانه پاک کرده کشنیز خشک برود احد سه درم در آب و گلکاب
 تر کنند یک شبانه روز و صباح آب صرف بی نگه ببالند تا نازد و شربت نیلوفر و بید مشک هر یک ده درم افزوده بنوشند
 و اگر خواهند عرض شربت نیلوفر به نبات قناعت کنند و درم کل نیلوفر درین نقوع بزوج سازند و هر گاه ملین
 مقصود شود شربت ترنجبین قادی مجموع حسب حاجت بجای شربت نبات داخل نمایند **لقوق سهال**
 صداع و دیگر مرض ماضی را نفع دهد و بدن را از صفرا و مواد محترقه پاک کند و معده و جگر را سود دهد ریخود
 روغن بادام بر یک بندرم تخم کاسنی نیکوب یک منقال کل بنفشه سماکی بلبه زرد هر یک چذرم تر بنندی
 ده درم لب خیار شیرین پانزده درم شکر بست درم کل نیلوفر سه عدد اوکلان معیت مد غناب
 ند و آلو هر یک پانزده عدد و اگر عرض منقرض شد و اگر آوند بیت درم ترنجبین یا شیر خشت داخل کنند
 جایز است و در نوبت بروغن بادام حاجت نیست و اگر بدل شکر شربت بنفشه سی درم کنند هم رواست
 و اگر خواهند سهال بیشتر شود پوست بلبه کابی پوست بلبه زرد بلبه سیاه هر یک چهار درم نیکوب
 ساخته در نقوع بفرمایند و در بعضی نسخه ها کل نیلوفر و کل بنفشه هر یک سه درم است **لقوق بلبه**

صداع کرم را نفعده بر و صفرا را دفع کند مغشبه چشمه کاسنی هر یک شش درم پوست بیلید زرد زده درم ترنجبین منز
خیدر شنبزبریک بازده درم ترنبندی مست درم آکوسیا ه غاب سپستان بریک سی عدد شب در آب خسانده
و صباح صاف کرده یا شامنه و درین نسخه درتس با دین جلالی شش درم چشمه کاسنی چشمه نظر آده نفع طبع
منقرن از جلوی که بسم در دگر گرم را سوسوند باشد ترنجبین ده درم گلاب بکوقیه پوست بیلید زرد بازده درم
پوست بیلید را بکوبند و آب آکوسیا ه صد درم در مادن کنند و صلابه نمایند تا آب آن فروت بیلید بگیرد پس
صاف نمایند و ترنجبین را در گلاب حل کرده در آن اندازند و یا شامنه و اگر عوض آب آکوب آب ترنبندی کنند
شاید مفعوظ دوم از مکتوب اول که مشتمل بر ادویه بیاریها میست ثابت است در ذکر دو ادویه
که در امراض رسل آنچه تعلق بر دم نفس و رماغ در غشیه آن در دم جلد سرد و در پیشانی دارد و دخل میشود آن امراض
مثل قسام سبب و سبات سهری و مثر او با دشنام است و در ذکر ادویه که در عسسال راسل آنچه تعلق با جماع
مرد موز به در سیر یار سیدان بخارت آن زرعان و عضای دیگر بسر دارد و استعمال کرده میشود آن امراض دوار
و سردی و کابوس و یانجو لیا و جمیع قسام جنون و نسیان و سبات و سهرت تنبیه بر ناسخ ان سواد
این او راق شفا رواق و صحت بهاسل فحشی نماید که این مفعوظ از جنس امراض رسل برای این دو نوع امراض
که مذکور شده اختصاص یافته چون در عنوان کلمات که درین مفعوظ مسطر خواهد شد اعاده تمام عبارات
خالی از ملالت بود اگر کفایا بن عبارت مفعوظ دوم ادویه امراض راسی خواهد بود و بنا بر تنبیه آگاه گردایسند
و نیز یک درم حار صفراوی است که عارض میشود خارج تحف و گاهی میرسد در آن تا بچشم حلق بشمار که وزرد
میشود و آن رنگ در روی انسان و از غلبه شکر میسر میشود و از آب هاب آن در اکثر عرض آن بعد از ثور و قروح
سر میباشند و بیشتر این مرض به صبیان حادث میشود و لاحق میشود با اینها ازین مرض کباب شد و سهر در این را
عطاش بضم اول و شین مجرّه خوانند بعضی دو بهی این مرض سیم در مفعوظ ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و این
مفعوظ مشتمل بر مکتب کلمه اول از مفعوظ دوم ادویه امراض راسی در ذکر دو ادویه که بعد
بالم است اسود سلیم که به جنون و امراض سوداوی نفع میکند و ادویه صدای مذکور شده است
سلیم معجزیت زرد فام گنسوب بغزیری سلیم نام که وکیل عبداله ابن ابی بکره بود چه جنون امره سودا
در یاج و خفقان و اوجاع جسم و اوجاع صبیان نافع منقول از قانون فاشرا فاشرتین سدر زیناد در روح
زراوند طویل بریک دودم دهن لبان ما را الکا نور بریک چهارم فریون افیون جذب ستر قنفل زعفران
مصطکی عاقر قرحا هر یک نیم درم قسط فلفل سفید زنجبیل پنج بندی برود شش درم ادویه کوفه و صمغ عربی
در شراب حل کرده با عمل نمون سازند برای هر شخص مناسب میزان او بر بند اطرا لعل ای تقویتی جبهه کواو

سوداوی و تبقیه دماغ و جفون و امرض بارده دماغ نافع است شمش از ده متقال تا پنج منقال منقول از قرابادین
قادری انیسون تک بندگی بریک ده متقال شیخ بسفایح اسطوخودوس گل سرخ بریک سه متقال تربد بوصف
انیمون سنالمی بریک تخمقال بلبله کابلی آمله نقشه پوست بلبله بریک ده متقال اسل صید در بعضی کتابها و نبات اسطوخودوس
خودوس و گل سرخ متروک است و بسفایح یک درم در بجای مشتاقیل در نیم مرقوم **اطریفل زمانه** جهت هشام انجور یا
خصوصاً مراتقی و قویخ نافع در سراج اخلاط ثلثه و تبقیه دماغ و معده کند دماغ صعود انجوره و عداوت او نزل
را قاطع است و بجمع انجور موافق قوت آن تا دو سال بقیت و شربت آن جهت سههال چهار متقال شمش متقال
در ای عداوت هر روز یک متقال تا دو متقال کافیت این طریفل از موافات حسب تخفیف المونین است که نام
پدر رخ و منسوب کرده صندل سپید کثیر بریک سه متقال پوست بلبله آمله نقشه گل سرخ و شمشیر کل نیلوفر بریک پنج متقال
پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه کل نقشه محموده مشوی بریک ده متقال تربد بوصف شمشیر خشک
بریک هشت متقال روغن بادام شیرین سی متقال در کوفته و بجنه بروغن بادام حرب سازند و کل نقشه دیگر ده
متقال و عناب و پستان بر یکی صد عدد در چوب شده صاف کرده با یک وزن عمل کفنه گرفته و یک نیم وزن شیر
زهر زانی بلبله بقوام آرنه و ادویه شیر شده **اطریفل صعیتر** جهت تقویت دماغ و جوش و دفع بخار معدی بدماغ
و دفع کسبان و بلادة و تصفیه ذین و لون نافع و باستر خا من و در طبوبات آن و او اسپر نیز مفید پوست بلبله
کابلی پوست بلبله زرد پوست بلبله سیاه آمله نقشه مساوی کوفته و بجنه بروغن بادام گاو حرب ساخته با عمل
یا قند مرقوم یا مویز یا شمش مرقوم کبیر شده قند شیرینی اردو چند یا شمشیر عمل دو اکاملی تر در کسب چند بود قبیل
و بساعت میشو و در آنچه با مویز ساخته شود تقویت جگر مخصوص تر است **اطریفل کبیر** تقویت دماغ و صلاح سودا
کفنه و دفع معده و در این کوا اسپر درص و بقی نیز سودمند بود نوشادر نیز در صینی دو درم سنبل حاماسیل
درج بریک سه درم فلفل سفید فلفل سیاه از شمشک پنج بندی بریک نیم اوقیه پوست بلبله کابلی پوست بلبله آمله نقشه
شمس از صس جلی بریک شش درم خردل یک اوقیه نیم شیخ بریک بندی یا نگاه همز بریک در اوقیه خشک و عید بر سه
اوقیه کوفته و بجنه بروغن بادام حرب کفنه در عمل شده وزن ادویه کبیر شده این نسخه از تحفه المونین منقول است بن
سخن را با طریفل جنب تم تعبیر کرده اند و شمای دیگر کبیر و افعل کبیر مواضع دیگر خواهد آمد نشان از انجور **اطریفل**
که جهت بادشنام بعد فصد فیفقال دعوی جهت دار نیم و حجامت سابق و ففقه نفع تمام بخش گل سرخ منصفه خشک کاسی
بریک دو درم پوست بلبله آمله بریک چقدر م سنالمی شاهره بریک شش درم بلبله سیاه هفت درم بلبله زرد و دوازده
درم کوفته بروغن کل حرب کرده با ز میب مرقوم قدری که بتواند شسته و سر شده شربت چهار متقال است
اطریفل که در او رسد را که با ز میب مرقوم باشد دماغ و دیگر بیماریهای مغز را نافع است انیسون مصطلکی بر یکی

هر یکی بخورد مصلحت یک استار سنگی ده درم شامه پانزده درم بلبله آله هر یک بست درم بلبله کالی سی درم بلبله زرد
 چهل درم کوفته و بخت بر وزن بادوم چوب کسند و با بکین کف گرفته کشند و اگر طربت غالب باشد شسته درم تربد
 بسم بفرزاید و اگر سقر نیاید در حبت بان خم کنند اسپهال بیشترند **اطر لعل** دیگر درین باب بلبله سیاه
 بلبله کالی بلبله آله بخیل کجده مقشره سکه همه مساوی کوفته و بخت بر وزن گادرب که در کف گرفته خانی رگست
 بکشند این هر دو نسخ از جلابی است و درین نسخ در مختصر و نسخ اول را میانه نوشته **اطر لعلی** که در پیش ما پنج نیا
 سود دارد **مصطک** سنبل جوز باهر یک دو درم تخم کرفس امینون هر یک سه درم گاوزبان قرمضک مجرا جورد
 یا جوارمی مغسول با در بخوبی هر یک چار درم فستقین سنگی شیطرح افیون بسطیخ تربد موصوف **اطر** و دوس
 هر یک پنج درم پوست بلبله کالی پوست بلبله آله مقشره هر یک ده درم کوفته و بخت بر وزن بادوم چوب ساخته **اطر لعل**
 مصفی یا تویز منقی بکشند **اطر لعل** با دوزان مبنی مرقوم که همیشه معمول حکیم شاه محمد البر آبادی مرحوم بود
 نافع است حمزن صلح فساد خون و دفع نزله فضول سدر مانع بخار معده و در عسای دیگر کوفته شامه **الایچی** خرد
 سیاه **مصطک** هر یک سه درم ماشه گسرخ اصل السوس هر یک نه ماشه بلبله سیاه پوست بلبله آله هر یک یک درم
 توله پوست بلبله زرد تربد موصوف هر یک سه توله کوفته و بخت بر وزن گادرب کرده با عمل نیم سه عالمگیر است
 توام گرفته بکشند در خوراک می تواند داد **توله القرویا** لفظ رومی است یعنی مشابه بقلب چون با در بخوبی
 سنگت برین رسم گشته باز طلاق یافته بر بخون طاهر که آنرا بلادر می نهند گویند چه جزو عظم آن عمل با در بست
 در تکرار که مذکور است اول سیکه استخراج کرده این را استاد است پس زیاده که در دران جان نیوس زباده های عجیب
 و عظم منافع این تقویت حفظ و دفع نسیان و بلا و است نفع میکند با مرض بارده و دیگر آنرا صاحب تکرار کوفته
 بسم کرده و نیز نوشته که جایز نیست که استمال کرده شود پیش از ششاه در در بقای این خفا و کشته نزد
 بعضی چهار سال و نزدیک بعضی ده سال و قدر شربت از یک درم تا یک شقال است با جگه ششهای آن متعدد شده
 بعضی ششهای آنرا ناساب مقام است اینجا آورده دیگر نسخ این را که در جلابی بکارش بلا و نوشته در جوارش
انشاء الله تعالی نوشته خورشید **القرویا** منقول از قانون که نافع است برادر معدی و صدراع عتیق و زهریات
 و خمرین و نیز دفع میکند اوجاع صدر معده کسب و جمال در کله و ارحام و امراض سوداوی و نفوس و جلاله
مصطک عمل بلبله در عاریقون برود حدیث غایبات سنبل جوز غفران سیخه ساندج امیرن از حشر حب لبان کونند
 قرنفل حب ابان زنجبیل صبر مقل مردوغن بلبان هر دو حد یک او قیخ سوسن سماگون دوا و قیخ عمل یک رطل
 و نیم پوست بخ راز نانه سه رطل خل سه قسط پوست بخ راز نانه را در سکه سه روز تری داشته بخوش خفیف دادند
 بیفتارند و صاف کرده عمل داخل کرده بر نش نرم نمی جو شد بند ناف دری غلیظ شود پس در او کوفته و بخت

یا مینیزه ششتری یکدم بیشتر بر موافقه بنماید انقصر و یا دیگر از قانون دماغ را جلا دهد و ذهن را از کجاسته و فاج
 و لغوه و بسته خوار انفع رسا به سبیل سلیمه مانع هندی در یکی زعفران شح ارضی ایتمون فجاج او خورید و نه صنی حب
 بلسان و فضل غاریقون برود حدود دم مصططی عمل بلا در فوخل هر یک سه درم حب ابان مقشتر جنبل صبر سقوطر سه
 هر واحد یک او قیله ارسا دو اوقیه پوست بجز از آن سه درم که گفته شد در ظل عمل ده درم پوست بجز از آن سه درم
 در سه که کرده بر انش متوسط ساعت بچوشانده پس صکاره اصل اضافه نموده بچوشانده تا غلیظ شود پس در آن
 کوفته و بخیچه یا مینیزه خوب مخلوط کنند و بعد از ششماه استعمال نمایند ثمرت تام وزن یکدم است آب فاتر به منند
 انقصر و یا صغیر منقول از طبالی شراج قانون کسم آورده این سه جنجا چه سیان و بیق در صحنه کندر زوقا فضل
 عمل بلا در هر یک یکدم بلبله سیاه میند آله مقشتر هر یک درم عمل مصططی آن قدر که آن را جمع کند ششتری از این
 بچند نیده انقصر و یا صغیر دیگر منقول از طبالی منافع این قریب بمنافع کبیر است که سه آید سید کوفی
 سبیل لیب کندر که در کوج فضل سیاه ز جنبل عمل بلا در هر یک یکدم بلبله سیاه پوست بلبله آله مقشتر از
 هر یک ده درم کوفته و بخیچه بروغن کدوگان چرب کرده پس چندان غسل گرفته بشنند و این سه مستعمل اکثر
 اجهاست و در کشته سر ابادیات مسطورت انقصر و یا کبیر منقول از قادی سیان و فجاج و بوقره
 در صرع و جمیع امراض مغنی از انفع است و در تعویب باه خضم مفید عمل بلا در چهار درم و نیم سداب خلیانا جلالت او
 در حج حب الفار چند بیستر خردل شیطرح هر یک یکدم عاقره حاشونیزه منقسط فضل در فضل مرج هر یک درم
 کوفته و بخیچه در وزن کدوگان چرب کرده در سه چندان غسل صاب بشنند و بعد ششماه که در شعر گفته آشته
 باشند استعمال نمایند ششتری کینحال و جهت داشتن این ترکیب در شعر نیز مینویسند برود اشیر و طریق
 برادر و عمل بلا در بعضی چنین نوشته اند که بلا در اسر بریده در ششماه نشی بر کنند و همیشه را در کل حکمت گرفته
 و طسرفی کلکی که سپر مانند ساخته باشند از وسط مقور کرده باشند سه کون بگذارند و آن طرف سپر بر ابالایه
 سه پایه بلند از زمین که آشته حوالی ششماه هر گن خشک گاو بر کرده اش دهند و کما می ششماه پیا نه بنند
 تا بر روغنی که از وی جدا شود در پاله جمع شود چنانچه درین دیار طریق گرفتن دینت عود که بوجه اشتها دارد
 معروف و مشهور است زیاد ازین حاجت شصت و بعضی چنین گفته اند که سه بلا در بریزند چنانچه
 غسلش نمایان شود پس بر خود گرم کرده بگیرند و بلا در اسر کون داشته بزود بختارند تا طبع که داشته
 باشد بر آید از یک بگیرند همین قسم معمول است و مشهور از از ایت در را لوس شد آرو و بجز سبزه
 نیز گویند لفظ فارسی است و سنی وی ظهر است اگر چه اصل این ترکیب از منند است اما یونانیان سینه منافع
 ازین ترکیب مشاهده کرده و تعرفات چند درین سخن بکار برده و سخنها شده چنانچه بعضی درین

در اینجا بعضی در موضع دیگر است و امد اعلام ارتقام خواهد یافت باجمه دوائی است بر مفاصل از اله سودا و نفخ مخزونان
در دفع خفقان و تخمین روان و تطیب بوی آرزق و دمان کند و او مان آن باطبا شیب و انقباض جوانی جوان نماید
و در تقویت جمیع اعصاب ریس و باه همه شتر بادنیات که او دفع این سوءالیقینه را بعضی اکابر نیز ابتنا فرموده
و این حقیر در اسهال معاومده و بواسیر که بینه حرارت مزاج بود نیز امتحان فرموده و از نبات تفریح و تطیب بنفس
حالتی شیب بر عونت پیدا میکند ازین جهت این را بعضی مفرح نیز نام بناوده اند و وقت استعمال آنرا بعد صبح روز
اولی و بقای قوت آنرا دو سال نوشته اند شترتی از یک گرم تا سه درم زرنب لباسه قاضین جوز و زعفران
زعفران هر یک دو درم و نعل مصطکی اسارون سبل هر یک سه درم سه کو فی خدرم گل سرخ از قاع پاک کرده
شش درم آمله مقشر که حل کند و عمل ماصفقه دو چهل تخمین است در اکثر قبا و نیات و بعضی آمله مقشر احسنه
که ثلث چهل و کسری میشود و تحریر نموده اند و بعضی در شیرینی اقتصار کرده و وقت نقطه نصف وزن آمله فرم ساخته
و بعضی قند بجز آمله که یک چهل شده و چهل بسیارند با تخم زیادتی یکی حرارت کسب زیادتی و یکی آمله است و هر چه
در وی شیرینی کمتر است در آن غالب تر و در هر چه در آن جلاوت کمتر است در آن مرغوب تر و عمل در اکثر تطیب تر
و در که اشتن دیر از غیر محفوظ تر و قندی در خوردی و در گمانا سبب تر و صاب تحفه المومنین آنرا که آمله در وی
برابر همه اجزا است و جانش کندی خوانده و غیر آنرا نوشند و در سندی و صاب قلاسی بجز آن از ثقات همان نوشته اند
سندی را جانش کنندی هم میگویند و ملاقات می تواند که اصل سندی باشد و کندی مومج او کشته و عمل که در فی
بسم کرده باشد و طریق ساختن این بخون نیست که آمله را در شیر گاو یا گاو میش یا بز تر نمایند اگر خشک شده بکینا در
در اگر تر بود شیر پانزده پس بشویند با آب تا زهرت شیر دور شود و آمله صفا کرده پس در نه چهل بشیرین نجوشانند
تا که مبراشود و از مغز مال منی یا سی قلعی در برون آرند تا تمام لب او استخراج شود و با قند و عمل معوم ساخته آمله کفته
و بنجده با تیر بید بشنند و در ظرفه چینی یا سنبه بارند و در اجزای نوشند و در هر چند بار بکتر سازند بهتر است مگر در صورتی
که معالج معده نقطه مطلوب باشد و صاب و آب این قادی نوشته است که بمن در پیش عوض آمله سفرجل کرده همان وزن
و همان طریق غیر تر کردن بشیر و از اله اسهال فرم سندی مومج وضع در نوع دخانی عجیب الاثر دیده و با نوشند و سفرجل
مسسی ساخته و بعضی از نسخه مسطور مسک یک مثقال مودارینا سفید و فرنجشک و ساوچ مندی هر یک دو درم
اشنوده اند و در خیالت مسی میگرد و با نوشند و لوبی در تقویت اینخ است چون نوشند و لوبی تطیب
و معده مناسبتر زیاده درشت این نخلت گنهای نوشند و لوبی در او دید امرض قلب معده انتشار الله العزیز
خواهد نگاشت آنوشند و فرسجی دیگر که جبهه دوا از مجربات و الله بزیر کار این خاکسار است مطهر شیب
یک مثقال اسارون رومی سه کو فی سبل الطیب همین خود خام پوست برود ج ارج پوست بلیله کابلی

زرنبا و قرقفل میل دار چینی مشکطه مشیخ هر دو حد دو مثقال کلسرخ ملبه سیاه زعفران مصطکی اسطوخودوس
 بلشیم مقروض هر دو اید ناشفته هر دو حد سه مثقال زرشک منقی تخمقال آمله منقی بدر بشیر جمل مثقال در قی نقره
 صد عدد و غسل و قند بلبل نصفه سه وزن او دویه چون سازند انوشدار و بلشیم و دیگر هم منقث همین نسخه مشک
 غیر ششیم هر یک یکدرم مصطکی موز منقی کافور قصوری هر یک دو درم اسطوخودوس سه درم پوست بلبله کابلی
 پنج درم باد بجزویه بیست درم گل کاذبان کیلانی زرنب روغن بادام هر یک دوازده درم تخم کشمش نیز چهارده
 درم نبات یکیش شایبانی شیره آمله تازه دو سیر شایبانی اجزاء گرفته و بخیته نبات را بشیره آمله بقرام آورده
 و جسر را بر روغن بادام چرب کرده بدان کشند قدر خوراک از یکدرم تا دو درم ایارج ارکانا میس
 بدو درم و ما یخو یا یعنی نافخ است و در او صدای گدشته ایارج بقراط که جهت جنون و وسوس و دور
 و اختلاط عقل و فساد ذهن نافخ است انشاء الله تعالی در ملاحظه سیوم باید ایارج یوسطوس بدو در
 و او جاع سوداوی و ملینی و روح رس و حسی که سمی با کلیل است و او جاع معده و طحال که سبب نافخ و بعضی نیز بضع رسان
 و تقویت آن کند تخم حنظل دو او قیه موسه و قیه شق بیست و قیه کما در رس اسطوخودوس غلغل سفید غلغل سیاه
 سفید مشوی هر دو حد دوازده و قیه غاریقون خرفی سیاه مقونیا صبر مقهوری هر یک شانزده و قیه و در نسخه دیگر
 غاریقون ده و قیه است زعفران فسیوم هر یک نهمه و قیه کوفه و بخیته بوسل خمیر سازند و بعد از شسته آمله
 کشند نیمی تا چهار درم باقیع اقیقون و در نسخه دیگر بوسل سفید هر یک دوازده و قیه میسر در اصل است ایارج
 جالیقوس بدو درم و ما یخو یا سو مند است و در او صدای مرقوم شده ایارج روفس
 اول از ایارجات همین تخم شده از جن مرتبه سودا در غلبه کند و در الشبب را نافخ بود و در چینی اسطوخودوس
 زعفران جمده مرصاف هر دو حد چهار مثقال زرشک کرفس حبلی یعنی فطراسایون زراوند مدحرج غلغل سفید
 غلغل سیاه هر یک پنج مثقال کبکج حاد شیر بلخو هر یک بیست مثقال کما در یوس ده مثقال تخم حنظل بیست
 مثقال مراد در آن خلک کرده و در ای دیگری گرفته و بخیته بوسل شروع از غوغه کشیده در ظرف بردارند و وقت
 حاجت بکار آید تخمین است در قانون در رسه اباد نبات دیگر در اوزان او در و در نفس بعضی دو با
 اختلاف یافته اما محل عماد بنور نقل آن موقوف در شسته در شایب مرقوم است که قوت این باقی
 میماند ز غششاه تا چهار سال و قد میسر است این از در مثقال تا چهار مثقال نگاشته و نیز نوشته که این را
 در چهار او قیه از بطورخ اقیقون و شایبهره و بلبله سیاه و زربب و غاریقون و اسطوخودوس کما فی یوس
 و در سفایح کاذبان خلک کرده و میزدیم تخم غلغل و خلک ده نوشته اند غسل جسمه او در شایب مرقوم است
 ایارج روفس نسخه دیگر که شیخ از شایب در رس نقل نموده و بوسل سفید و بلبله سیاه و زعفران زرنب

زنجبیل مرجمه برود در صبر سقوطی زراوند مدحرج فطر اسایون فلفل ابيض فلفل اسود برود سده بجز دم
 کیلیج جاوشیر بریک هشت درم زنجان ده درم شحم حنظل کماذیوس بریک مت درم دینر شمشاد نو شسته
 که چیزی یافته ام زیادتی در نسخه دیگر منسوب بر یک کما فی موس غاریقون و خراسیون است هر دو سده درم
 سخن کرده بعین نمیکرد ده چهار درم باب گرم کوشهد و نمک ناشتا بعد پرین بر بند قدر ششمت در قانون
 همین مقدار است اما درین بلاد در مکان و نظر ضعیف خلقت اهل این زمان طبیب را جذا ازین قدر کمتر او بر
 و معالج حادق را در تخمین دو موافق تعیین مقدار قوس اختیار است ایارج شیخ زکریا در حقه اوله
 و این را تجرب زشته جراحی نصف منقال خربق گل سنج برود اهد یک درم مخ منبسی بیک درم ذلت شحم حنظل
 فلفل سفید بریک یک منقال شمش برمان خم فرخ شمشک شمش با در خبویه ششم اترج پودینه خشک برود سده درم
 ایتیمون درم دینم غاریقون زنجبیل برود در منقال جحاما اسارون حب لبان حاناسه شسته کرفس
 دو قوشم که رستانی برود اهد شدم صبر تخم منقال گاد زبان ده درم کوفته در جبهه برود جبهه عمل آمیخته شسته
 بکده از نه بعد از آن عمل آرد ایارج فیما غیور رس یا بخوبی ارفع میرساند و تقویه حب دماغ کند بکبوست
 غلیظ و زنج ارضی نازل کند فراسیون اسطوخودوس خربق سفید کماذیوس کما فی موس فطر اسایون سده
 زراوند مدحرج زعفران جویا ناکیرا مصطکی سادج اسارون حاما قسط دار چینی قوم فلفل حب لبان
 نوم بری سیلجی مو فاریقون فجاج اذخ سنبل بریک درم ایتیمون سفنج غاریقون شحم حنظل برود سده
 شدم درم صبر سقوطی شش اوقیه کوفته بعین شسته بعد شسته عمل آرد ایارج مو مقرا طیس
 که خوف و سایر علل سودای و بلغمی را نافع بود در ادریه صد اعیه که شسته کل دویم از مفوظ دوم
 ادویه امراض را سی در ذکر دوائی که مصدر ریای عسل و فارسی است بچته جو شش بجزه فارسی
 چیزی مطبوخ را گویند در اصطلاح اطباء بر صبر مطبوخ اطلاق میکنند و موب کرده به پنج ذوق نیز میگویند چون
 درین مرکب گوشت را بادویه دیگر در شیره انکور میزنند و بعد صفا کردن شسته در جسم میگذرانند چنانچه معلوم
 خواهد شد از ریخته باین نام بخوراند و خواصی نیست خفض نیز باید و سیان و تقوه را دفع نماید در رنگ را
 صاف و دین را خوشبو کند و در از سده و جگر و در از کرده و نشانده و جگر در کند و مفاصلی در قوی نیز دفع کند
 و تقویت سده و باه و در تقویه ریل کند و در بول بود آب انکور رسیده صدمن گوشت بقل شسته است
 عمل ده ظل عود خام ده درم جز بوز از عفوان مصطکی خوشجان بریک بجزم خیر لوکاب زرباد در نقل
 سده لباسه بریک شدم زنجبیل در چینی سنبل عاقره خاسیلو بریک بکدرم گوشت کوسیند را در آب
 انکور جوشند و در شامی جوش ادویه نیکو فته در کبیه کرده و سر کبیه نرم بسته در یک اندازند و هر نظر است بمانند

و گلاب نیز مثل اضافی ساخته صاف نمایند و در محم بریزند و بعد از ششماه استعمال کنند و اگر خون همدرخ و کوهن بر یک
 در اشک آن بپزایند از گوشت گوسفند چیزی کم سازند و بخور که تقویت ذمین و دماغ و تری که جوین از آنه حقیقان خوشی
 کنند و دمنی قسط شیرین مندل سپید بر یکی جزوی مشک کا فرور یکی نیم جزو کوفه و بختی گلاب بختی چهار سازند
 و تخم کسند نخوری که لیسر عس اسودده اما باید که ندرسیم به آن تخم کسند حاشا فرود بخورد در برابر در سکه که بپزند
 و نزدیک بینی دارند قطع اخلاط کند و ایضا جهت اعانت قطع اخلاط غلیظه موی آدمی سوخته لبساید و سبکه که بپزند و
 بر جبهه طلا سازند نیز شعثا لخطه برانی است بفتح حجه و سکون با فتح شین معده سکون عین جمله و انوار المثلثه
 و الاصلت منعی می بره الساعه است فی الواقع که شتراد در بعضی اعیان استعمال مینمایند اگر چه در بعضی اندر یک فرود اندر
 یکماه در در یکسال سیم بپزوی آید و در عرف نیار تصار به برش است شمار دارد و او دالطایکی نوشته که این اندر ترکیب
 قدیمه است اجماع کرده اند جمهور برین که از نولفات سینه الله جد الهی ابرکات طیب است که انتقال از بودیه
 با سلام کرده لیکن دیده ام من در بعضی مستقل در همین ترکیب که از جالیوس است با جمله ترکیبی است عجیب بر منافع
 به دوار و طنین و سیان و یا بخوبی با قطرب و دو سوس سیم مفرطه در میان منامات فرود بخورد و مضار خار و صنف احواب
 و کسل استر خار و اقسام عیاد و بلاد ذمین و سبب سهری و لقوه و فلاح و صرع و در عینه و ظلمت چشم و استر خار
 نشه و بخرم و سیلان حجاب نرفت دم و نفس الا نصاب و سعال بار در ذم کام و نزله و سسل و صنف دل و حقیقان و تبدیل
 اصناف سور فرامج دل و صده و تخم بپزم و انجات اشتها طعام در در معده و کبد و کبد و صنف کبد و انواع
 استسقاء و نبوک بدن و قدرت عرق و متن آن در قویخ و منض در سهاال ذمین و نیت حصاة منانه و در برول خفتس
 و احصار رطل و لیکن لام مفرطه در غلیبه و خار جیره اناضت و ظلی و تناوت و سرت از زال ماناضت و او مان
 آن بعد از زال امن و بنده از مضار می است و جمات عتیقه راقاع در هر جمیع سکوم را دافع است و او را بپزوم کند
 و در نسخ این اختلاف واقع شده چیزی که معتبر است نیست سبیل طیب عاقر قرحا سبب فزون هر یک یک منقل ظفر
 پنجشقال همین سحر که منقال لفظ سیاه لفظ سفید بزرای پنج سفید هر یک سبب منقال اوویه جدا جدا بکوبند بعد از
 وزن نمایند و سهره غسل صاف که سه چند جمله و سبب بشند و بعضی دو چند سبب نوشته اند و سهاه در جود دارند
 پس سبب آرد بعضی ششماه بعضی چهار ماه سبب مقرر کرده اند مقدار شربت نهایت نصف منقال و فلفل در آنکی
 بود و قوشن تا پنج سال باقی میماند و صاحب تذکره گفته استعمال کرده نشو و پیش از ششماه در جود آن بعد از سال
 و بقای قوت اثر است و یکسال است بر شعثا که آبی برکات تالیف کرده و صاحب تحفه گفته بهترین
 سهاه و حرب آنهاست در فلفل در غرضی جفینا ناسینه چند بیکتر هر یک چهار درم زعفران یک درم زنجبیل
 فردنج خشک هر یک سه درم روغن لبان یا روغن کل سبیل فجاج او خزر از او نطویل هر یک دو درم فوه

فوه اسارون بریک ده مثقال دیم فیون یکا و قیده و نیم تخم کرفس انیسون نبر العج بر یک با نر ده مثقال فلفل
 سیاه بست و دو مثقال دیم عمل چهار صد و پنجاه مثقال ترتیب همان است که گذشت و نیز صاحب مخفی نوشته
 که صاحب سل را مقدار نخودی باشد وقت خواب در زمان بار و پانزده روز با آب گرم و در زمان جا هر سه روز
 یکبار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات بپزند و در صبح بار و دلقره جبه باب مرز نخوش سحر کنند و در
 امراض صلق جبه بدن دارند و این ابتداء نمایند و در سرفه کهنه دنازه یعنی بصیر مرز نخوش مقداره جبه در ضمن غیر
 در باب زیره و اصل الکوس در وجع فواد و معایب رطبه و اگر جسم زرد بطبخ زیره در وجع سبز تکباب
 و خلخس و در وجع کولشتراب اصول و در درج کباب و عمل اگر از ماده بار و بود و اگر از شده باشد بیمار
 الاصول در اسهال مبارالاس هرگاه ضبط شکم تنها نتواند کرد و در درج تیگانه آب که گرم شده باشد
 در آفتاب در تابستان و در زمستان بجلاب نیم گرم و در تیمار بالزهرگاه وجع فواد باشد باب و در ترب
 مرکبه بطبوخ انیسون و در زیر آب بز قهونا و آب نیم گرم و در حصاة باب سد اب یا باب برگ ترب در سهر
 بطبخ خشخاش و در بواسیر باب کرات و در نقل لسان باب سماق و در غم باب سیب یا آب کاسنی و در
 باه و کبهر تقویت او با محص مطبوخ و در نقرس جبه هر روز نسو برود و در در نقاسن باب حله و در تناول انون
 بطبخ دارچینی و در تناول کافور بطبخ عود و در لذع عقرب عمل و در لسع افعی جبه بپزند و چون سق آید
 دیگر بپزند و همین سان میکنند تا می ساکن شود و نشان دفع سم مار نیست که ملسوع بخواب رود و تخمین در هر سم
 قتالی در ماده که در کرده بپرسیده بطبخ تخال در او در اجضن باب سماق و در اجناس خرن حقیق بطبخ عذاب
 و مویر و در قویج بطبخ اصل الکوس به خطه که آنرا جمله بسم گویند نام عطانی است معمول از برنج و شیر روغن
 که آنرا حکیمی دو در بسم نام بر سه جهت بن آب صفره که معده آن فاسد شده بود و معاد تقذف طعام شده
 بود ساخته و او ازین عند محت یافته منافع و سه نیست مبر و سود او خون دماغی بسیار دفع میکند و مساوی
 و صداع یا بس را و در پید کردن خون صالح و غده بیه فاصل این را سهیل است و در همین بدن و تخم آن بعدیل
 است و افاده میکند نضارة الوان و صیحه عقل و از آن را و صفت آن نیست که برنج نفی را نشسته در زهره باب
 بخوشا نند تا آب جذب شود پس از شیر گاوه که ده چند برنج باشد و بشکر شیرین کرده باشند بر ریش تسفیه
 بپزند و حرکت میداده باشند تا تمام شیر و زهره پس قدری از روغن گاوه بار و روغن بادام در خوردند
 و بعضی از البته تسفیه میدهند و این خوب نیست و گاهی برنج روغن کرده در جنس میدهند پس محتاج تیشو و به بخریک
 بسیار مخچین است در تنه که مسطور میگوید خیف کاتب مسطور همین قسم طعام است اینجا مادی فرق در فارسی بشیر
 و برنج و در هند بکیر و فرس مشهور برنج از برنج سالم درست میکنند کبیر و آنچه از برنج ساییده میزنند فنی

می نامند اما افضل در قسم اول روحن اکثر مردم نمی اندازند و قسم ثانی را مطلقاً بی روحن می سازند و عرض این
بهر طریقی این قسم طعام منسابت تمام است و آنچه در حدیث صحیح آمده است که هر کس در این قسم بخورد
بعضی کلام قوم موموم سیمیه این قسم طعام بهر سه می شود اما عبارت قاسوس مویده که اقل نام است البه طریقی که
شده الطالاز طریقی باللبس و اسمن معرب و استعمالها العرب باها مهندیه تنها استی باید دانست که در کفر فی
تعارف اینجا چند تصرفاتی بموجب دیگران یافته که بدان سبب بنا بقین و حسد درین در امراض مذکوره نقضی
این مشابهه میشود و چنانچه در اثر اجی که خون استحال شیر مخلط باشد و مزاج احرا باشد بجای شیر شیره قسم خرفه
یا شیره تخم چارین یا نبات یا نشه شیرین کرده داخل کرده میشود و اگر با وجود این تقویت مسده
و دل تقویح و عطریه فدی مطلوب باشد این قسم بار در عرق بید مشک و قدری گلاب شیر کشیده
بکار برده میشود و اگر تویم و تربیب و مانع زیاده در سکا باشد شیره تخم خشخاش درین کانفاق تر
می آید با بخل طیب حاذق برین قسم تصرفات است **کلسوم** از مفلو در او ادویه امراض را می
در زد و در ایست که مصدر تنای شانه فوقانی است **قریاق** و **قریاق** ترکیبی است که ساخته
است از حکیم مذکور و چه سنگدر نفع میکند سرد و در و در شقیقه عینقه مقوی معده دکه و طحال و مخصوص بدن
و سوسوم یعنی اسپهال و در عیاض نظیر سیردفع نماید و اولی است به ندرت اما فاسد میشود و سبب است زیاده از
کلسالنی با بیشتر است این تا در شقیق است که با ضعیفین بر یک در شقیق با دود و تخم خد قوی مراد بر یک
سرد شقیق اسارون نقل حب غار از خربریک چمن شقیق جلیاناهفت شقیق اصل عضل شوی تره کبابی اصل طیب
سریک ده شقیق کوفته و بنجیه مثل ادویه من و عمل بشوند در در اند و طریق تشویه عضل نیست که باز عضل را
بگیر گرفته در تنه و مالای جری کابنده تا غیر بر بان منو پس غیر و چیزیکه از طبقات عضل ملاصق غیرت بنیدازند
و باقی را بکار بر **قریاق** و **داف و اطباکی** از نوشته که نایف کرده اما این را در سینه فصد و شصت هجا
سال در کتب من را در کتاب خود موسوم بکف الموم من اصحاب موسوم و اختیار کردم در استعمال بس آید محمد الله
سالی جریل نفع عظیم الافعال قدر شربت این از یک شقیق تا سه شقیق بقای قیمت این تا بیست سال است
در جنس جان است تربیت قدال می آید بکار در از زهره تسه و فضول را بوجه مثال تنقیه میکند و مانع را از امراض علل
و از سینه از جنین و ما بخوبیا و صحت باب در خوش و از قوه و فایح و نقل زبان و شیخ و کزاز و حسد و عسر و
و مصی باب کرفس یا ترب و از ضیق نفس و سعال و نفس نفث دم در بر و ذرات بجنبه حقیقان و صنف معده
انزوا است باب کاسنی و از برودت بجلایی که حل کرده باشند در آن مشک و غیره را در استسقا و طحال برین
و فونج باب میسون و از زرد اسیر و سایر امراض مقصد با بنده غلب و از انواع مفاصل و نفوس و در دایه

دو اولی باب پنج بر درازمانه و از سوم و چهارم با لبن جلیب از برص و بقی با غسل و طهارت کردن باین تریاق عمل نموده
 را و اورام را نیز نفع میکند بگینه با زهر جید سیزده قیرط حکاکه زمره کبریا برگی و مشتقال زرنب در پنج اهرق
 بهمین اینسون برگی است مشتقال مروارید محلول چهار مشتقال حب غار جطیاناسنبل مندی مر با فلون خود مندی
 بر یک هفت مشتقال پوست اترج ورق اترج حب اترج برگی ده مشتقال گلاب بست شش مشتقال سل
 منزوع الرغوه سه چند حواجج و با بنیظرت بسازند فادزهر را در گلاب حل کنند و بعد در این کتاب کرده
 هفت روز بگذارند پس از آن مروارید محلول درین گلاب بیامیسنند و غسل را بر سر آنش نرم گذارند
 ازین گلاب تسقیه میدهند با شسته تا تمام گلاب جذب شود و غسل تقویم مخون ساختن آید پس در آبی
 دیگر کوفته و پیخته بیامیسنند و خوب لک کنند و در ظرف چینی بردارند و بعد ششماه بکار آرند و طریقت حکروان
 مره اریدود صاحب ترکیب چنین نوشته که مروارید را در شیشه کنند و آن شیشه به حاض اترج برگزیده و گن
 شیشه محکم ببندند و در حمام بگذارند که حل میشود و حکیم علی شایخ قانون نوشته که کس کرده شود مروارید
 را و انداخته شود بر آن یک غمره آب حاض اترج و در ظرفی کرده در جسم تعلیق کنند و خمس را در زایل اطلب

چهارده روز در فن کنند و نیز نوشته قیل لاحاجه الی ان یخلق فی دن بل یدفن کما هو فی الزبل اطلب و بر حق
 و یک ترتیب از اراطاط ایس نقل کرده که مروارید را در آینه زجاج رفیق نهاده غسل کند در آب حاض اترج تا آنکه
 که از شود و گرد ما ز جراج تریاق فاروق بدوار و با بنیظرت نافع است و در مفوظ اول ادویه صدهای مذکور
 شده **گمر چهارم** از مفوظ دوم ادویه امراض اسهالی در ذکر ادویه که مصدر ربای مثلته است
شیادریطوس جوز بود از سفول از قانون نفع میکند جمیع امراض سرد و خون دوار و دوسواس
 و صرع و صداع و شقیقه و ضعف بصر و حج کسد و محال و کلی و قویخ و خدام و برص و وجع نفوس و مفاصل و حقون
 را و جیمات فزمن متفاو و نیز نفع رساند و طشت مختبس براند و اسپهال بغیر از بیت بود مرگی فجاج از خر حاما
 هر یک دو درم استقویون خود لبان حب لبان بر سه فلفل اسر بیون جطیاناسنبل هر یک چهار درم و وج
 مصطکی دار چینی قرنفل سنبل هر یک شش درم قسط کما ذر یوس هر یک هشت درم سیخه خورما هر یک
 دو از ده درم اقیقون سقونیاسنبل هر یک هزده درم غاریقون بست و چهار درم صبر شصت درم غسل منزوع
 از غوه بقدر کفایت قدر شصت چهار درم در قانون سطور است **شیادریطوس** سهل سفول از
 قانون مثل منافع مذکوره مرفجاج از خر حاما هر یک دو درم زراوند حب لبان روغن لبان فزنیون
 هر سه فلفل جطیاناسنبل اقیقون هر یک چهار درم کما ذر یوس قسط هر یک هزده درم مصطکی زعفران
 و وج دار چینی سنبل هر یک شش درم سقونیاسنبل و درم غاریقون بست و چهار درم صبر شصت درم

عمل کفایت و شربت بقدر حاجت سهبال شیا در لیطوس منسج و دیگر منقول از تذکره
 حارست در وسطه نالشمه و یاسین در اول آن باقی میماند قوت آن هفت سال و ضعیف میبود از چهار سال
 اما باطل نمیشود عمل آن نفع میکند بسیار و صداع کهنه و نزلات و لقوه و فاج سوطا و شرابا و به دوار
 و ریاخ و نسا نقرس و مفاصل و سوره پنجم و تولد حصاة و استسقا و شنج شرابا و اصلاح بضم و تعدیل خلط
 میکند و مجورین مضرست و دفع سموم میکند اگر بجای تریاق داده شود بهترست زعفران دارچینی و ج مصطکی
 حسب بلسان روغن بلبان فریون فلفل ابض فلفل سودا در فلفل صفت جفطانا فجاج او خرقا ما هر دو احد
 و دو درم سنبل لطیب و نیم درم قسط تلخ مکا و زویس انقیون هر دو احد چهار درم اسارون سینه لیمو نیابرد هر دو احد شکر
 صبر یا نروده درم غاریقون مست درم کوفته و سخته و سببه چند غسل معجون گسسته در دارند و بجای فطرت نگاه
 دارند قدر شربت تا یک مثقال **کلمه** از ملفوظ دوم ادویه امراض آسی در ذکر دو آب
 که مصد ریخیم است **جناجین** معرب از گل بلخین در اصل عبارت از درمینی معسل است مازع نام شد
 استعمال این لفظ و اطلاق بیافست بر سرخ پرورده خواه در شکر خواه در عمل و بنابر تفسیر نقیذ منکره و جنجین را
 نسری و عسلی جنجین در فارسی گلکند عسلی و نسری را گلکند بلا قید میفکنند در فارسی قدیم گل شکر است
 می گفتند بعد از این عام ترست استعمال این لفظ و استعمالش بهر گلی که باین سبب خاص ترتیب کرده شود و از
 جنجین گویند و بنابر تفسیر نقیذ میکنند نام همان گل مخرج جناجین جنجین که در زبان آنرا جنجین سترن میگویند
 و از غایت که نام این سبب بسیار شده و چون جنجین که از گل سرخ و شکر عمل ساخته میشود مناسب نام معده
 داشت و در ادویه امراض معده انشاء الله تعالی خواهد آمد جنجین بر قسم آن مناسب هر مقام مذکور خواهد شد
 و اینجا **جنجین کاو زبانی** که جهت فریح و مانع و دفع ماده سودا و تقویت دل مجرب است مذکور میشود و سایرند
 گل کاو زبان تازه کین قند سیفید و من بطریق که در جنجین در روک معلوم خواهد شد با هم برشند و اگر
 تازه نباشد خشک آنرا بگلآب تر کرده توان خست و گلکند که از گل به سازند نیز در تقویت دماغ اول
 بی نظیرست و شدید فریح است سبب در ادویه معده بیاید انشاء الله استخوان جوارش **بضم** هم کسر
 رای مهله و شین مجرب کوارش است بمنی مضموم و ضعیف آن جوارش است بالحق نون بعد شین و این
 ترکیب از اختراع فرس است که بخاشکان برای بلباسیدن ساخته اند و فرق میان جوارش و معجون بچند وجه
 است اول آنکه اجزای جوارش بیشتر خوش مزه و خوشبو باشد بخلاف معجون که دوی معید باین قید نیست
 دوم آنکه اجزای جوارش بسیار باریک نمیشوند تا در معده دیرمانند و تقویت معده و مضم کلیل رسانند
 سیم آنکه قوام این غلیظ میکنند بهنجی که چون خشک شود بهت بشکنند و گاهی قوام درست کرده بطریق

بر طبق یا سنگ که بر دهن چرب کرده باشند پهن ساخته قطعهها و نوز با می سازند بخلاف همچون که توأم در اصل با بن حمد
نیز سازند و چون اکثر استعمال آن در بضم طعام و صلاح معده و تکمیل ریاح است اکثر قسام این در ادویه معدی و بعضی
در مواضع دیگر انشاء الله تعالی بیاید و اینجاست مناسب مقام مقام میاید چوارش بلادرسیان بر دهن
و نظیر الیحد کند و رنگ رو اسخ کند و صاب معده سرد را سود دارد و گفته اند که این کوارش را سلیمان غمبیر علی
بنیاد علیه اسلام ساخته منقول از جدلی فضل دار فضل علیه سیاه بلبله امله چند بیست از هر یکی چهار درم سعد هفت
درم قسط غسل ملا در بزرگ کبابی شکر طبرزد حسب انوار از هر یکی دوازده درم دو با کوفته و پنجه بروغن کار چوب کرد
با غسل ملا در و غسل دو چند ادویه مقوم سازند و بعد از ششماه پهل آرند و در انشاء استعمال از ریخ و ریت سخت و ششم
و غمب و مباحثرت بسیار در شراب بسیار بر پهنند چوارش شرح بار و منقول از مکاتب شایسته
نفع می کند به توحش و تفرغ و مسودا که از غلبه حرارت پیدا شده باشد و در اوقات ده و رنگ رو نیکو گرداند
مشک و وشت قراط کا فور بعد از زعفران بندرم ورق اترج دو درم همین سفیدس درم که با سه مشتقال
بسد در و از پنا سفته تخم و نمک از هر یکی شش درم دانه زرشک کا وزبان از هر یکی پنجقال تخم بادرنجوبیه
هفت درم کاسرخ کشنیز خشک طباشیر از هر یکی ده درم تخم خسره دوازده درم فانید یا شکر طبرزد رطلی
علی الرسم همچون سازند شربت از یک مشتقال تا دو مشتقال چوارش که حفظ و نفس را بر و سیان دور کند
شونیز بلبله کبابی هر یک بجز درم زنجبیل ناخواه هر یک ده درم غسل دو چند شربت بی یک مشتقال کلمه ششم از
مفوق دو م ادویه امراض رسی در ذکر دو با نیکه مصدر بجای جمله است **حبت اسطوخودوس** منقول
از مکاتب شایسته نافع است به مایخولیا و بیاریهای که عارض شود در سردی از سود ششم حنظل یک درم و نیم خرب سیاه
ملح بندی هر یک دو درم انیمون بسفنج اسطوخودوس هر یک سه درم غار یقون سه درم و نیم پوست بلبله زرد
پوست بلبله کبابی هر یک بجز درم صبر سقو طری شش درم ترب هفت درم و نیم ایاج فیهرا دو درم کوفته پنجه شایسته
جهها سازند شربی سه درم باب گرم **حبت صمغ یحقوق** کا خرمجه مکسوره نافع است به سبانی که عارض
شود از بر در و طوبت ششم حنظل ملح بندی بلبله زرد بسفنج غار یقون انیمون هر دو درم حنظل یک درم و نیم
ایاج فیهرا ترب سفید هر یک دو درم و نیم مقل را در طنج انیسون حل کنند و در آن ای دیگر کوفته روغن با بن باشند
و جهها سازند و قدر شربت سه درم و لفظ صمغ یحقوق بطنه بوزن میان صمغی است سب و این سکه از قرابادون
قلانسی است و این سخن را در منهاج باین اوزان دیده و صاحب معتبر این سخن را سکه زنده دیده است
حقیر از ترب سفید هر دو درم مقل شش درم پوست بلبله زرد انیمون غار یقون بسفنج نمک بند سیاه
ششم حنظل سقو نیا هر دو درم طریق ساخن همان نوشته که سابق گفته و قدر شربت دو درم

و نیم سوسه کرده **حب صطیح قیون** که اخلاط غلیظه را از سر بد کنه فقیرا حب البلیل صبر بر یک دوه درم پوست بیدوزد
 ایتیمون بسفنج بختونیابریک بچندرم خم حفظ سه درم و نلت درم سماکی مقل بر یک دودرم باب از اینه حساب زنده
 مشتری از سوزم تا چهار درم باب ایتیمون **حب صطیح قیون** از کندی منجید دیگر که در تقویه بدن و سوسه از غلظ
 غلیظه تجویب که ترست و فلفل یکدم سازون ایتیمون تخم کرفس بختونیابریک دودرم آمله ایتیمون غاریقون بر یک
 سه درم فانیه چهار درم ایتیمون بچندرم پوست بیدوزد کبابی ششدرم تربرموصوف هفت درم فقیرانه درم فانیه
 در آب یکد از دشتقو نیادان جل کنند و دو ای دیگر کوفته و بختان کسب کنند و حساب زنده مشتری سه درم تا چهار درم
حب صطیح قیون جبهه تقویه سرد بدن و خورخورد بارده و حفظ صحت در رفع سوسه و امراض سوداوی خفقا
 و صفت سده و گرده صبر بازنده منقال بسفنج ایتیمون بر یک شش منقال بختونیابریک غاریقون ششم حفظ بر یک سه
 منقال منبل سلیمه زعفران حب بلبلان لوح هندی دج اسار دین معناره ایتیمون خود معطلی بیخ نوزاد و اندام حج
 و ارضی بر یک بکینقال و بعضی ایارج و بعضی بلبله و تربریزاده میکند این هر سه سخته از قادیونی نقل کرده **حب**
ایتیمون که با نوجوانان در امراض سوداوی در معده و در معده نقل بر یک یکدم ششم حفظ دودرم و نصف غاریقون
 بسفنج بر یک بچندرم ایتیمون ده درم کوفته و بختان کسب جها سازنده مشتری دودرم و نصف این **حب صطیح قیون** از
 فرابادین قادیونیت **حب ایتیمون** منقول از قرابادین شفای که اعضا سودا و معده را از سودا پاک کند
 محموده یکدم ایاره هفترا ششم حفظ غاریقون مجربینی ایتیمون مقل ازرق از بر یک دودرم تربریزاده ششدرم کوفته
 و بختان حساب سازنده مشتری دودرم و نیم **حب ایتیمون** که بدل مطبوخ ایتیمون بیدوزد و با نوجوانان بختونیابریک
 منقول از بنجاح اسطوخودوس چهار دانگ خربق سیاه نیک هندی بر یک یکدم بسفنج غاریقون بر یک درم ایارج
 یکدم و نیم ایتیمون دودرم ملی الا سوسه ترب سازنده مجله دو شربت است جبهه صفا شربت **حب ایارج** بر یک
 سبات که از بردوت و طوبت حادث شده باشد منقول از قلاسی بختونیابریک کثیر سفید یکدم ششم
 حفظ بر یک درم ایتیمون نلت درم تربریزاده درم ایارج فقیرا یکدم باب کرفس حساب زنده در تقویه نسخ میس
 کثیرا مقل مرقوم است **حب ایارج** دیگر منقول از کتاب مذکور که تقویه سرد معده کند غاریقون سفید چهار دانگ
 ششم حفظ بلبله کبابی بلبله زرد بر یک یکدم ایارج فقیرا تربریزاده کثیر سفید یکدم و نیم
 باب کرفس جها سازنده در سیاه خشک کند و از دودرم تا سوسه درم در کارند **حب ایاره** بختان دیگر
 منقول از جلالی محموده مشوی نیک رنگ بوزیران نیک هندی ششم حفظ کثیرا مقل ازرق بر یک دانگی ایتیمون سه درم غاریقون
 غاریقون حب البلیل رب السوس بر یک یکدم ایاره فقیرا تربرموصوف بر یک یکدم باب کرفس جها سازنده
حب ایاره جبهه سفا منقول از ذخیره کثیرا نوجوه بر یک دودرم نیک هندی دودرم و نیم ششم حفظ ششدرم

درم پوست بلیله کابی چهار درم ایلیج فیقر اشخرد سه قنده برفند نشت دوم چهار ساله اند درم سه قنده درم باد و نیم درم
یا سه درم بدینند **حب بسفلیج** بنوم و سودا اند و داغ و مسوده پاک کند یا مسوده فیقر کرده درم نیم سفید نشت درم
ششم حنظل غشدرم اسطوخودوس حللی انیمون شامی از هر یک دو درم و نیم بسفلیج نشتی دو درم سقمونیا یک درم فیقر باب
حب سازند شترتی دو درم و نیم **حب درمیت** که تقویه بود حله درم سه آنکه در او بر صدای عمده کند **حب سیات**
سیات کلمه نغشته دو درم پوست بلیله خود ترید سفید بر یک یک درم نمک بندی از آن نان ختم بر نس بر یک یک درم
محموده مشوی درم یک نیم باب خالص حب سازند این یک شربت است و اگر خواهد دو شربت کند **حب ششپار** که
تقبیه بود ناخنده دل کند از سودای که متولد شود و در صفرا صبر و جزو مصطلک و پوست بلیله زرد هر یک یک جزو دلت ترید
موصوف انیمون سنمکی شاهره هر یک یک جزو لاجورد مغسول کلسرخ هر یک دو دلت یک جزو باب بی یا سیش برین چهار
سانه شترتی چهار درم **حب ششپار** که تقویه سودای احتراقی یعنی کسند ایلیج فیقر یک جزو نصف ترید
سفید انیمون غار بقون اسطوخودوس بلیله کابی هر یک یک جزو عود بندی نصف جزو شترتی منقشال تا دو درم
حب ششپار مخصوص حساسان سودا و دلت فیقر ایلیج فیقر یک جزو نصف پوست بلیله کابی انیمون
ششم حنظل هر یک یک جزو اسطوخودوس دو دلت جزو مصطلک عربی بسفلیج هر یک نصف جزو جرجار منی مغسول تل جزو
خریق سیاه ربع جزو باب سبب شیرین حب سازند شترتی دو درم این بر سه سه از فلانی است **حب ششپار**
که دماغ و مسوده را از خلط و در طریقت پاک کند در همه وقت استعمال میتوان کرد منقول از جلالی پوست بلیله زرد شش
صبر هر یکی ده درم نغشته چن درم انیسون سه درم نقل دو درم کیترا انیز درم شترتی دو درم **حب ششپار** که
فوائد نکره در تذکره مسطور است اینت صبر بلیله زرد ترید مصطلک سقمونیا حب حنظل همه مساوی یک جزو سوره سنا سازند
حب صبر که سیات مصطلکی یک درم و نیم صبر سقوطی سه درم باب کربن بیا بند و حب کسند شترت
و منقشال **حب قوقایا** که سیات یعنی را نیز نافع است بد و سخته در او بر صدای عمده ذکر یافته **حب**
لا جورد و ما بجز نیا وجه لمرض سودای را نافع است و خراج سودا کند با باره بکن بکار برند منقول از شفا سیاه
قرنفل انیسون سقمونیا هر یکی یک درم لاجورد مغسول سه درم انیمون بسفلیج هر یکی چهار درم غار بقون یک درم یاره
فیقر اشخرد درم باب کرس حب سازند در جلالی باب کاسنی مرقوم است شترتی سه درم **حب ششپار**
فزون نیم منقشال بسا سه زرباد حب انار عاقر قرقا و نقل صمغ عربی هر یکی یک منقشال ساوون سبیل زعفران مصطلکی
ختم کرس در حنی یونیز هر یکی دو منقشال فلفل زربالنج سفید هر یکی سه منقشال انیمون پنج منقشال کجا حب سازند
حب نشا ط که تعدیل مزاج سودا و کند و زلات و سرفه حار و سل را سودا در او با همزه را قوت دهد و نشا ط در او با
مجدوی بفرزاید وضع اسهال نماید **حب ملب** مردارید کبر با یا قوت بر یکی کینتال کیترا صمغ عربی را بسوس شترتی

پنج مثقال انیسون بوقت منقالت با لعاب بیدانه حب سازند و گاهی مشک بمیکند انکضا میکنند جمعی که نشاط آرد
و سنوم و شستهی دقوی لامساک است زبیب صد دانه بیخ شوکران سه مثقال کوفته زبیب را بان مخلوط ساخته در صد
و پنجاه مثقال آب بپوشانند تا آب تمامه جذب شود و وقت حاجت قدر جسته آستانانند و اگر سکر اوقوی تر خواهند
با رنگ شیرازی بپوشانند جمعی که مایه لیا زمانه فست منقول از قلاسی سقمونیا شوی بکدرم غار بقون جلا جود
غیر منقول بر یک دودرم ایاره فقیرا فیتون بر یکی چهار دودرم قر نفل بحر می بست جبه کوفته و بخته باب سفجل جهاسازند
و در هر هفته یکبار بیدند شربت میثقال جمعی که جبه مایه لیا در آشای خوردن ماه و اربعین گاه گاهی بکار است منقول
از مناجا فیتون دودانک سایده ایاره فقیرا بکدرم اطرفل صغیر دودرم دریم شسته بخورند بعد از آن با بطن
دینند و اگر احتمال باشد یکد انک شخم حفظ ضاوه کنند جمعی که خراج سودا کند و مایه لیا و خدام را نافع باشد
مقناطیس سه دودرم مخ مندی خربق اسود بر یکی بجزرم اسطوخودوس بوقت درم بسفاج غار بقون بر یکی دودرم
افیتون بست درم قدر خوراک سه دودرم جمعی که نافست مایه لیا ای که حادث شود و اسودا مختلط به بلغم
افیتون دودرم فقیرا بکدرم و نیم بسفاج غار بقون بر یکی بکدرم اسطوخودوس دودنشت درم مخ مندی خربق
سیاه بر یکی نصف درم این دودرک است جمعی که جبه مایه و دار الکلب بید استغراق کی در شبهای
متفرقه باید داد ابارج فقیرا فیتون اسطوخودوس بر یکی جسته و سقمونیا بلیله بر یک نصف جزو جهابکار
بسته بکار آرد شرتی دودرم جمعی دیگر درین باب قوتر از اول بلیله کابی مجرانی بر یکی بکدرم بلیله آمله
حاشا خربق سیاه بر یکی سه دودرم مخ مندی شخم حفظ بر یکی چهار دودرم فیتون بسفاج بر یکی بکدرم بلیله آمله حاشا
خربق سیاه بر یکی سه دودرم مخ مندی شخم حفظ بر یکی چهار دودرم فیتون بسفاج بر یکی بکدرم اسطوخودوس دودرم
ترید بست درم ششغین خمیر کرده جهابنده بکار آرد جمعی که جبه دوار جرب است اسطوخودوس فقیرا
بر یکی بکدرم غار بقون نیم مثقال مخ مندی دودانک شخم حفظ دانگی جمعی که جبه بکوس نافع است منقول از
مناجا ابارج فقیرا بکدرم خربق سیاه سقمونیا انیسون بر یک دودانک شخم حفظ یکد انک و نیم کتر اسفید یکد انک
باب کرفس حب سازند این یک شربت است جمعی که استغراق بان نفع میکند بسیار منقول از معالجات
بقراطی و در شرح این نسخه را در ذیل ادویه بسیار که از درم و نیم رسد نوشته و نگاشته که بعد تنقیه بدن
اگر حاجت به تنقیه اصل فند باین حب کند و صبر در انجا با نژده درم نظر آه سقمونیا شوی دودنشت درم سبیل
الطیب سلخه قر نفل از بر یکی بکدرم مصنگه اسارون درق کلسرخ از بر یکی دودرم رب السوس فستین رومی
از بر یکی سه دودرم صبر سقوطی بجزرم کوفته و بخته کلب با درج یا آب بزرگ ترنج یا نژده شسته جهاب مقدار
غفل بسته از دودرم تا سه دودرم بخورند جمعی دیگر بعدین باب منقول از شرح ابارج فقیرا بوقت درم

بهفت درم تربسینه بجز درم ملح فطلی جنبه با دستر عاقر قرحا هر دو درم کوفته از حریر کز سینه هابی که در آن
 قشیری جاوشیر حل کرده باشند چهار بسته بکار برند **جمعی** که قطع مایه سیات کند منقول از معانی بقیر علی
 خرب سیاه در سر که پرورده دانگی با نیزه سقونیا مشوی از بر یکی دو دانگ غارتون سینه مک فطلی از بر که ام
 نصه درم اشتین برومی درق کلسرخ ایامیج عیقاقر نمینی سه روز بیشتر از وقت استعمال با عمل خروج
 ساخته از بر که کم بگذرد کوفته بیخته با جلاب برشته چهار بقدر فطعل بسته نگاه ۱۵ روز شربت سه درم و ثلث
جمعی که دماغ بدین از امراض صفراوی و سوداوی پاک کند تخم کرفس بیدرم پوست بلبله آمله
 مقشره کلسرخ نمک بندی هر یک دو درم شاتره سقونیا مشوی عصاره اشتین بر یک سه درم فقیر بجز درم پوست
 بلبله زرد شش درم کوفته درختی آبکاسنی حب سازند **جهای میبندی** درین ابواب جمعی که برنگاه کنند مانند
 جبهه حب برم و مور جاوداه و زیادتی اشتها و قوت باه منقول از کشته رس نذر ساکربول بزنگت ماکیسر مویته
 پیل در چینی الایچی رنگین سندی دمنه آله هر کالی هر زرد بر کلان مانی کل باولی فسلوئی تیرج سر سیر
 رنگ تلک کاسر ستر اول بر یک یکصد هر که گشته نولا گشته بر یک دو حصه هر که آله عله کوفته بخنده وزن کرده
 بگیرند و با چید مینبات سایده بخند و در شمشیر کرده بیدرم نهار با کسرد بخواند **حسومی** که در عله ماینا
 دوار انگلک بعد از ترانح بخل و تسبیح نفع تمام سے بخند و بقایای امراض را بیکله دفع میکند و این حسود در طب
 بدن هیچ نیز کمالی جوده است بگیرند از نشاسته دروغ بادام و شکر طرز و بقدر کفایت و بشیر خر حسوسازند
 اما ماده خرد چند روز پیش عطف از جود اطراف بید دهند باو حشایش رطبه خالی از حرقت و مرارة داده و شیر را
 بصلاح آورده عمل آرد حقیقه که در سیات یعنی بکار آید منقول از عنای پودینه و شتی یکدسته که یک افزون **حظ**
 بر یک کفایت بسفایح دوشت در کین و نیم آب بپزند تا ثلث بماند صاف کنند و در جود ام از ان بوقیه روغن بالونه
 بیامینند و بکار برند حقیقه که در بیشتر غل سایر امراض غلی که در دماغ بپرسد بخواه مایه است پودینه و شتی
 یکدسته تخم حظل ششم اجزه پوست بیخ کبر بر یک جودی تخم معصف و جود جو شایده صاف نموده بکامه ده درم
 روغن زیت بچیزم اضافت نموده حقه کنند مخین است در عنای و در قرا دین قادی این نسخه ان جزو ابان
 اوزان و بان ترتیب یافته بود و دستم تخم حظل قرطم مخلوقه گان نزل الاجزه پوست بیخ کبر بر یک کفی از بر حظل
 آب پخته چون بر حظل باند صاف کرده نصف حظل ازین همراه نصف اقیه زیت حقه کنند حقه دیگر جنبه تیر شس
 منقول از شرح تخم حظل یک کف لب قرطم دو کف پودینه یکدسته پوست بیخ کبر بوقیه بپرسد در سر حظل آب بر حظل
 تا نصف بماند صاف کرده نصف حظل ازین آب و روغن اقیه زیت و بوقیه بکامه حقه کنند حقیقه کیدنه
 که سبب و جمع امراض حاره دماغی و غیر دماغی و حشا را سود دارد و در اید صده که شسته حقیقه کیدنه

که در سیم صفراوی در وقت غلبه حرارت تشنگی بکار آید کفکاب مبت مختال لعاب بگردد و غن غنظ سرد غن
 که در سیریک ده درم با سیم یا مینزد و استعمال کنند **صفت تحقیقها** در قسم سیان که آزا هلاک از کز گویند
 که باطل میشود در آن حفظ ذکر با تمام اگر این مرض از برودة و رطوبت هشدان ترتیب در ان مرض مستعمل
 میشود ابتدا این حقه لینه کند خشک با بوند اکلیل الملک قرطم مخصوص تخم لنان چشم جلد ورق شنبلیله بوق سداب
 تخاله خطمی هر یک انفی انجیر سیاه پنجاه عدد تخاله و خطمی را در صرکه بسته با رویه دیگر بجز شانه و صد درم از آن گرفته
 بوق نصف درم شکر سرخ ده درم روغن خیزی مبت درم بالا رنجته در دادن و عک کنند و صاف کرده بگرم
 حقه کنند سداب این حقه استقران کنند پسر ترقی به حقه نوی تر از آن کنند و پسته همه دواها بعینها
 سواق نسخی مذکوره در یاد کرده شود در آن قنطورین و قیق ورق تمسقم قیصوم هر یک انفی در کتبه شود در آب
 با دطبخ و تصفیه بدل روغن خیس روغن که در روغن سداب و گردینه شود و با بوق قدری استقران حنظل
 پس اگر این حقه انخطاط در مرض رود و ظاهر شود و نار صلاح التزام کنند بان و سه دفعه در یاد و سه بار از آن
 و اگر علت و اتف شود سه دفعه عمل آورده ترقی به حقه از آن کنند و سحان من است که عنقریب گذشته
 مگر اینکه زیاد کرده در آن بود تصفیه چند پسته سلینج جاوشیر بریکه یک درم اگر این استقرانات کفایت کرد
 فوالمراود الالبشیم شومات و تصفیه ضادات که در ابواب خود مانند کورست زجرع کنند حقه جبهه هلاک
 و کونسی که باشد از برودت و سیریک بکار آید خشک با بوند سلق قرطم بزرگتان و ورق بنجازی ورق خطمی تخاله
 انجیر و شنباه اینها جز تا نیده بقدر حاجت از آن گرفته بالای آن از روغن سوسن و یاسمین و روغن خردق
 بقدر کفایت رنجته استعمال کنند تا سداب چهار بار عمل آید پسته استقران ترک کنند و به تفریق راس بر روغن
 سوسن و سبیط بان بنجول شوند **کلمه هفتم** از مفلوظ دوم ادویه مرض راسی در ذکود و ادویه که
 مصدر رجا معجمه است **ششجاش** عبارت از حلوای ششجاش است که از بزرگترین ششجاش و شکر عمل ساخته باشند
 و این حلوای مستعمل است در تویم و دفع است مجرورین و با طحال الترحیه تنویم اینها عمل می آید و میفیدت به عمل
 و حرقة بول و مزید است در راه **سهم** اطلاق کرده میشود این اسم را در لغته و عرف عام خاص برودنی
 یکی بر وجه جزئی که سگوار از عصیر عنب بشرط که آشن آن در جوارز فرقه منی در آفتاب پس در سایه محفوظ از هوا
 دوم بر چیزیکه پوشش عقل را از انبیاات معموله قسم اول را اطبا در ادویه مفرده ذکر کرده اند و شاک آن از رفیق
 و طلیط و متوسط رها و در امض در و فروق البض و جرد و سود و ابض و صفر و عطر و متن و شمس و مبطون و جود فون
 و صرف و مخزج اگر در صفائی و نقل و خفیف و دقیق و حدیث و متوسط و غیر این اقسام که از ترکیب اینها
 حاصل میشود بسیار است و بختا رجهت استعمال شرابی یکساله یا دو ساله است و قیمت نرود و در استعمال آن تا پنجم

بعد سکون جوش آن نود روز نگذشته باشد و بعضی جایز داشته اند بعد چهل روز و مختار شربانی است که باشد
 زنگ آن مایل بجزه و صفرة و معتدل القوام مایل برقت عطر الراجحیه حامض منة قابل نه شدیه المرده بود بلکه
 در آن عندوتی باشد و خور و جمیع اصناف خود گرم و خشک است مگر حدیث که مایل برطوبت است اما در مراتب
 اختلاف دارد تند تر زردناری رقیق تخفیف عینق است و صنیف تر سفید رقیق و غلیظ حدیث ضعیف الراجحیه است
 و افعال صفا درازی و آثار شربت بر وی اگر استعمال کرده شود شربط رعایت یکتہ و کیفینہ در وقت سن در زمان
 و مکان و تدبیر سابق حسن و ترتیب این چهار افعال آثار است حفظ صحت و وجوده فکر و دوفور در عقل و سرور
 از نقل و دفع توش و طنون و مایخولیا و جنون و حصول نشاط و طیب اخلاق و ذکا و جواس و سخن در تن و زیادتی
 در قوه بدن و حصول ن و ضم طعام در معده و نفوذ آن در اساس ریا و جوده بضم کب و عت نفوذ منضم در
 عسروق کبار و شعیر به صفار تخفیب ابدان و تخفیل فضول آن حشر ارج غلیظ به بخود لطیف به بول و طبع عسروق
 و بخار و نقص سودا بلغم به براز و صفرا و عرق و بول و تقویت قلب و اعصاب اصلیه و از الاستهوه و کیده و تحریک باه
 و تجلیه مجاری و یقین سده و راه و دفع ضرر سم شوزان و اینون و مرتک و فطر و کزبره و جمیع دوایمی که ضرر میکنند برود
 و از خار معده و سزاوار است که خورده شود می راد و وقت صحت و ارتکاب کرده نشود عطش و تعب و جمع مغزط
 و مشح منقوط و غنیمت شید و بالایی سکر و اگر خلاف این رعایتها کرده شود مضار عظمه پیدا کند و شارب شراب
 نیک را لایق است که تجاوز نکند سه حد را یکی اینکه نبوشد از آن قدری که تسکین کند عطش را و بدتر که طعام را
 و این حد در حق مخمورین است و در حق کسی که گرم میشود بدن آن از استعمال شرب و حد ثانی نیست که عمل
 آوردن را مایل سکر در نفس و نشاط در حرکت باقی است و این در حق معتدل مزاج مسرودین است
 و حد ثالث نیست که نبوشد این در آنما که حادث شود در عسروق با قدری نفل در جواس میل بنوم و این
 حد صالح است در حق غلیظ البس بدن قلیل الحركه لزج الاخطاط و اما چیزیکه تجاوز کند این حد در اسپس حد
 سکر است که ظاهر شود در آن اندکی کلال در لسان و اضطراب در حرکات و که دره در جواس و فساد در عقل
 و نقل شید در سر و طلال در جلوس و میل با ضطرباع و غالب شود نوم و این روی بودی است و اگر اجماعا متشابها
 باین حد شود زیاده از یکبار یا دو بار در راهی مرتکب نشود و اگر متواتر باین حد رساند پیدا کند مرض میدید
 که قابل علاج نباشد چنانچه بعضی اقسام حیات مملکه و استسقاء غیر منجم و اورام باطنه و سنج و قطع
 و فتوق و اسراع شیب و عرشه و خفقان و ضیق نفس بلکه اهدث نماید فحاشه را و استبدای این خلیج
 قلب سپهر سید و فتنیکه این حالت عارض شود و در حیت ترک شرب فصد سابق در سهال و ترک تند راهی
 غلیظه و مولد دم و این دو استعمال کند مشک سردی جزوم و ازین با سفته نصف جزوم و کلر خن طبا سیر تخم کشنیز

که بر باد واحد یک جزو شرب تصفح که جو شده داده باشند در آن درق اترج را معجون سازند و غذا میخورند و در آن درق
باب غوره و قرصی خم جوی دهند و کسیکه مزین خربا شده و یکبارگی بگذارد نیز مورد آفات نیز و مثل میجان سودا
و امراض آن در صفت بضم و زلی معده و معاد فساد لون و سو و خلق اما منافع و مضار خاصه هر قسم از اقسام قومه
نیز بسیار است و آنچه بعضی از آن درین مختصر و حسب الالهها است نسبت عمیق رقیق در بول است اما صدراع
از دور قوت بیض از آن لطیف سیرم منفوذ مفتوح سرد برای معده نیک است و غلیظه ثقیل بطی البضم و موذی البضم و
است تو خوش آرد و در بعضی نافع است برای خوردن در صحاب که در ریاضت خصوص موقوفین را و صفر مناسب است
بسیچین و بر درین مختصر موفقی است مضار ندارد و بسند میکند شکم و قطع کند سبلان مواد و قابض نیز بند
میکند شکم و خوشنوش می بخشد سینه را و دماغت یه در معده را و خواران غیر تحلیل است و در جالی مفتوح باضم است
قسم ثانی از خربا اجات اودیه از بوستهای درختها و عقاقیر و گلهما و عیس آن و حسب طبع رغبیان و ستر
و اذنان نیز منقسم باقسام بسیار شده بعضی نسخ این قسم که نظیر این جفر آمده مناسب هر مقام ارقام خواهد یافت
انشاء الله تعالی و این قسم را در بندی سوگو بند اسودار اودیه بندی مصلد بالفت خواهد گشت بنا بر تنبه
بر بخاند شسته و اصل این قسم ثانی در خود است قد سیاه و پوست درخت میلان با رجب عشر ارض متفاد و در
در مزاجات اودیه جانسه و متضاده اقسام متنوع شده و چون منافع و مضار هر دو قسم تربیکه یکدیگر در خواص
قسم اول را اینجا ذکر کرده و منافع خاصه هر قسم مرکب در سخنان همان مرکب خواهد نوشت انشاء الله تعالی *
خمیره و خمیره عبارت از عین است که ترش شده و عفن گشته باشد بگونه ای که موجب عموضه گردد و چون
منافع این ترکیب مناسب بمقام دیگر درخت است انشاء الله تعالی در جاسی دیگر خواهم بگشت اما بفضل
برناظر این اوراق عرض میدارم که این لفظ را درین زمان باعتبار عرف اطباء این مکان بر چند جا اطلاق کرده
میشود اول بر شترتی را که به قوام غلیظ رسانند و مثل معجون سازند آنرا خمیره می نامند چنانچه شربت بر شترت
خشخاش خمیره خشخاش میخوانند امثال اظهار این خمیره بسیار است دوم معجونی را که در دارب ساخته میشود خواه
تنامرد و ایدر با شیرینی و عقابا سازند خواه بعضی استرا و دیگر ترکیب داده مرتب کنند خمیره مراد میدارند میگویند سوم
کل بنفشه با بوی را از برگها مثل سداب و صتر که با قند و یا نبات مثل کلفه سازند برین کلفه هم اطلاق خمیره کرده
بنفشه مثلا نام می نهند اگر چه سرد است که کل بنفشه ربی را از خمین منفسج گفته شود اما اعتماد بر عرف کرده در خمیره
نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی مضمی ازین خمیره بار اینجا مناسب این مکان در چیز بیان می آرد و باقی بار ادر
بر موضع مناسب خواهد آرد و انشاء الله تعالی خمیره امر ششم جهت توخس سوداوی اقسام با پنجه لسا
و حقیقان بار در باد بو اسیر سودمند مقوی دماغ و دل و جگر و موافق نسخه ما است غیر شربت ق طلا بر یک کینفقال

یکمقال و نیم درق نقره مرور بدنا سفته مصطلی بر یک دو مقال بادر بخوبی پاتزده مقال گاوز بان نسبت برنج مقال
ابریشم خام که عبارت از پیله است نذر ابریشم مقال که حرارت سیمصد مقال شکر چند اول پیله را بشکافند که اگر نوز
او بیاشد دور میکنند و در یکبار سیمصد مقال آب این تاب یکشانه روز بخیشاند بر جوشانده تا ثلث سبب ابریشم
فشرده بیرون آرد بادر بخوبی دگاوز بان در مطب علیحده تر کرده جوشانده تا ثلث سبب آب در اضافت آب
ابریشم کنند و شکر دخل کرده بقوام آرد و او به دیگر بستور معمول و ترتیب معلوم اضافه کنند و بعضی بجای پیله
حریر هم دخل میکنند چغیره ابریشم نسیج دیگر فواید مذکور را شش ماه در استنهای مجرب به قبله کاه عفوان
پناه منقول بود مصطلی مشک خاص هر دو حد نیم مقال با قوت که با هر جان لیشب بر یک یک مقال مرور بدید چغیر
بر یک دو مقال برگ بادر بخوبی برگ فوختک بر یک سبت مقال ابریشم زرد خام نود و دو مقال نبات که پیر شاه
جانی ابریشم را در آب طاب یا این تاب تر کرده جوشانده تا ربع بماند خوب مالیده صاف کرده بگیرند و در بخوبی
و فوختک علیحده در یک کاسه آب جوشانده تا نصف بماند صاف کرده با آب مذکور هم کنند نبات دخل
کرده بقوام چغیره آورده به تریزنده اول چغیر باز جواهر دوا های دیگر بستور حل کنند چغیره با بر ششیم
که حکیم سیح الزمان چینه بندگان اعلی ترتیب داده بود که با لیشب صندل سفید عود غیر مصطلی بر یک نیم مقال فوختک
ابریشم معر غرض مرور بدید هر یک یک مقال گل گاوز بان دو مقال انجیر را بکوبند به پزند ابریشم خام ده توله
عسل سی مقال نبات بقفا و مقال گلاب دو سیر گرفته ابریشم را در گلاب یکشانه روز تر کرده جوشانده
بر گاه نصف گلاب باقی ماند صاف نموده یک مقال گاوز بان و یک مقال بادر بخوبی علیحده در قدر سه
آب جوش داده صاف کرده بان هم کنند و عسل نبات دخل کرده بقوام آرد اول چغیر حل کرده خوب
لت کنند که سفید شود بعد از آن دوا های دیگر که گفته داشته بیامیزند چغیره ابریشم دیگر هم از
سیح الزمان که اندازه تو حش و خفقان نماید و به بصارت نور سزاید و از استعمال آن بجا فطه حفظ و حضور
حاصل آید و جمیع این چغیره را با شکر مردم با دنی تصرف لایق هر مزاج داده و به همه کس موافق افتاده
ابریشم خام گلاب قد سفید هر یک پنجاه درم شیر سبب ترش شیر سبب شیرین شیرین شیرین
شیره انار ترش شیرین انار شیرین شیرین عاب که غلاب جوشانده شیرین گرفته باشد شیرین گاوز بان
بستور شیرین غلاب صندل سفید گلاب سوده هر یک ده درم زعفران گلاب حله و دیگر درم غیر غلاب مشک
هر یک نیم درم طریق ساختن نیست که ابریشم را در آب یکبار بنویسد که از گرد و غبار پاک شود و در با صندل درم
آب باران شش ماهه روز بخیشاند باز جوشانده تا صندل درم بماند مالیده صاف کرده شیرین های مذکور را ماقصد
اضافه کرده بقوام چغیره یا شربت آرد و چغیر و مشک حل کنند و زعفران محلول دخل کنند و اگر خواستند

که ترکیب نیکو سرد شود و در صفراوی مزاجان موافق تر آید عرق بید مشک پنجاه درم شیره تخم خیارین آب بنده و
 آب ریواس یا غوره هر یک ده درم و گل کنند و اگر از الیغوم و سودا و موافقت این ترکیب بمردین مصلوب باشد
 مصلوب سائده و نم خشک باد بجزوب و قاقاقه و قند نقل هر کدام یک درم کوفته در آب زردک جو شاییده صاف نموده
 اضافه کنند خمیره ابریشم بنفشه دیگر منقول از ریاض عالمگیری در قنقره مصطلکی که با مزاجان هر یک مکنفقال
 ابریشم مقروض کل کا در زبان طباشیر کلسنج عود سندی صندل سفید مرادیه مشک خالص هر یک در منقال عرق
 سه منقال غیر شهاب چهار منقال ابریشم خام پنجاه منقال عسل مصفی یک رطل عرق بید مشک نبات هر یک یک رطل
 کلاب چهار رطل ابریشم را در عرق قناری شبانه روز خنیا سیده جو له برادر کلاب صاف کرده و دوا های دیگر کوفته
 و بقیه به دستور معمول ترتیب کنند خمیره خشخاش چشمه سرسام بیخوابی و صندل و منع ترلات حاره و صلاح
 ریش سینه و شمش و دوف در سینه و تبدیل اخلاط محترقه و سنگین حرارت مزاج نافع است و چون با شربت در دو کوب
 مزوج کرده بعد غصه و استفراغ دم کشیده بند صنف دو کند و جمیع قوی را قوت دهد و قوت آن دو سال باقی
 میماند اگر در سوای رطب مطری تعفن نکوفته باشد گوگنار کلان ما تخم صندل و نیکوب سازند یا پوست راجه نیکوب
 کنند و تخم را نرم بسایند و ما دو نیم من آب باران به پزند و بیالایند و یک نیم من قند انداخته قوام دهند و اگر در قوام
 رقیق در اند شربت خشخاش کفنه میشود و زرد تعفن پذیرد و قوشن ما دو سان بنیاند و قدر شربت رقیق آن تا سب
 منقال است خمیره خشخاش که جهت تطیب در علاج اقسام دیوانگی با کبار آید طرف صبح بشیره جو میداده باشد
 منقول از منهای است تخم خشخاش سفید صد درم کوفته آب نیلوفر آب بنفشه آب کدو هر یک نیم من شکر یک من قوام
 خمیره یا شربت کند و بعضی طباشیر پنج سفید در آبهای نیکو کوب روزی حیسانه و بعد از دست مالیدن صاف
 میکنند و قند اضافه نموده قوام می آرند خمیره خشخاش زرد که همیشه معمول الیاده جرمی بود در تطیب
 و تقویت دماغ اثر مینماید و زعفران نیم باشد گوگنار تخم خشخاش مترا بادم مقشر هر یک دو نیم دام شاو جهات
 کلاب نیم پاونات سفید یک نیم پاو گوگنار را جو کوب کرده در دو سیر آب ترکند و شبانه روز بخوشانند بر گاه نیم
 سیر آب بماند صاف نموده تخم خشخاش و مترا بادم را علیحده در قدری آب بشیره بکوبند و آب گوگنار هم کرده
 نبات و کلاب در خاک کرده بقوام آرند زعفران در قدری کلاب حله کرده قریب انقاد داخل کنند و به تیز تر کنند
 که همه رنگین شود خمیره خشخاش دیگر اقوی از اکثرش چنان منقول از قربات و الیاده رحمة الله تعالی غیر
 اش شهاب نیم توله صندل سفید چهار منقال عود غرق مصطلکی زعفران هر یک دو توله پوست خشخاش تخم خشخاش هر یک
 یک سیر عالمگیری قند سفید دو سیر پوست نار در یک سیر آب باران دو در حله کلاب اول قدر کفایت بخساند بعد
 چهار پر به دست مالیده بخوشانند تا غلیظت آید چنان نموده تخم خشخاش بشیره کوفته با قند اضافه کرده بقوام آرند

ارند و از ترش فرو آورده و بنزد بخیره دو امانه ترتیب معلوم در خل کنند و بزعفران مخلول در کلاب برین کنند و ورق
نقره بچاه عدو و ورق طلا صند و نیز در خل کرده مرتب سازند **خمیره کاوزبان** جهت از آله توحش سوداوی
و تقویت دل و رفع خفقان و نافع است آب کاوزبان تازه و قد برید یک من کلاب بست منقال بمبر برین کنند
و کف بردارند و بقوام خمیره آرند و اگر خواهند بقوام شربت دارند در صورت کلاب را عقب قریب برداشتن
اندازند و جوش سبک داده فرو آورند و اگر آب کاوزبان را مقطر سازند و با قند قوام دهند الطف را آید باشد
و بگاه کلاه کاوزبان تازه بهم رسد خشک آنرا بکلاب تر کرده در آب جوشانیده با قند که سه چند یاد چند باشد
قوام دهند و آنچه از کل اسما سازند اولی و اتوی بود و بعضی اقتراج با در بخوبی را با کاوزبان نافع تر دانسته اند و در حصه
کاوزبان و یک حصه با در بخوبی بطریق معلوم خیسایند و جوشانیده با سه جز قوام میدهند و می است که اگر در
مزاج گرم باشد از کاوزبان صرف باید ساخت و با در بخوبی نباید انداخت **خمیره کاوزبان دیگر**
که بغایت مقوی و دل بود و در از آله خفقان عشی نافع تر و فایده این معده از اجزایش ظاهر است کافور و در
مشک میزدیم زعفران یک درم کلسرخ ترش صندل سنبل الطیب شنبه هر یک سه منقال با در بخوبی بمشغال
گل کاوزبان ده منقال کاوزبان بست منقال سوای سه جز و اول بمبر را در دور طل آب و کلاب بنیسانند
و جوش دهند و صاف نموده با کیر طل قند قوام دهند و کف بردارند و بقوام خمیره با شربت آرند و سه جز
اول در خل کرده بکار آرند شربتی از روان بخورم و از خمیره دو درم تا سه درم با کلاب بوق بید مشک
خمیره کاوزبان عجمی قلیل الاجز اکثر المنفعت منقول از خط حضرت والده جنبه مکان و موجب
و معمول ایشان غیر مشبه نیم منقال کاوزبان کیسانی بست منقال قند سفید سیصد منقال کلها در ورق
بید مشک بقدریکه دو زشت بالای گل باشد شبانه روز خیسایند و جوشانیده صاف نموده بقند قوام
دهند و عنبر حل کنند **خمیره کاوزبان عجمی** که قند سفید پا و بالا کیر کلاب بوق بید مشک برگ
کاوزبان با در بخوبی هر یک چهل و پنج منقال کل کاوزبان بست و پنج منقال مشک دو ماش غیر مشبه یک ماش
کلها در شمارا در عسر قبا بنیسانند و بعد شبانه روز بچوشانند و صاف نموده بقوام آورده و نیز در مشک
حل کنند **کشمیر از موقوف دوم** او در امراض رسی در ذکر دو امانی که مصدر ربدال میله است
و اول مسک که در مرض مانجوبی ای اخراقی صفوی بعد استغزاج جهت تبدیل مزاج بکار آید منقول از شرح
زعفران ربع جز در مشک نصف جز کبر با سه نیم کشمیر طبا شمس نیم خیار بن ابرشیم حرق مروا بعد با سه
برود احد جزوی سوپق سیب شیرین سه جز با سه چند شکر طرز همچون سازند شربتی دو درم با ده درم
شرباب قنار کشمیرین بر خمیر ارباب تدبیر موبد است که قوام دو اسک ای دیگر هم جهت اصحاب

جنون و مانجولیا برای اصلاح مزاج بارد و حار بعد اخراج مواد باقی است و طبیب طاق بحسب احتیاج مذاق
استخراج نسخ از ابواب آینه و سابق ذائق است و وائی که در مرض عیاش با طفل و قتیکه باشد
با نه اسهال داده میشود طبع شیر بریان را در شیر خرفه بریان حل کرده و چیزی از شیر به مناسبه داخل کرده
نبوشانند و برضه اش جو یا سوپن جو دهند و وائی که چهار سهام صفراوی و دومی نافع است آب
خیار که و نیم باوشیره خسته تورک و دو لکه شربت حاض از رخ شربت حنظل شربت نیلوفر یک یک توله
با هم کرده نبوشند و وائی که در لثیر غس قتیکه غلبه کند بر صاحب آن حذر دار قناس در دستمال کرده
میشود و بان اسهال نموده میشود یا رخ لوغاف یا چهار مثقال را در آب لکه که ذمیب خراسانی در میسوزد و تخم
کرفس و فروغ چلی چهار اوقیه جو شاییده باشد حل کرده نبوشانند بعد آن ایلیج حایئوس بعد آن
انقره یا دهند و وائی که سبزیل کند خواب آورد و مشک و مستربینه وانه باب ساییده قدری در چشم
گشند و مشک را بجا آب من لب ساییده کشیدن همین عمل کند و وائی که سبزه مغز زایل کند و پیشانی
آورد و وقت قطع عضو جمع عظیم منکر در معده بخار آید در علم سهامی تخم ایلیج است فیون نذر ایلیج
بیخ نفع تخم کاه جو زراغل جلبر بر آن کج کوفتی است نیلوب سازند و جمله را در آب بچوشانند و صاف نمایند
گندم قدری که درین طبع خسیانده شود اندازند و بکنارند که تمام آب در خرد و خشک شود پس بدستور آید
نه کور دیگر جوشند گندم نورد در طبع مسکور باز تر سازند و خشک کنند باز همین قسم بیخ بار مدبر کرده در شیشه
نکاه دارند و وقت حاجت یکدک تا دو دانگ ازین گندم بسایند و بخوراند و چون خواهند پیش آید چند
قطره سرکه درین آید ازند و درین لطف کنند تا اثر آن باقصی مینی رسد زود با فاق آید و وائی که همین
عمل دارد فیون بچندم خشخاش سیاه و درم تخم کاه جو بست درم جمله را در سه رطل آب بچوشانند تا بر طلی
آید پس گندم برح رطل در آن بچوشانند تا کاب جذب شود و خشک نمسد و وقت حاجت کوفته یک مثقال
بهر که دهند بخورد شود لو غله مکر شوکران تخم کاه جو هر یک سه درم بزر ایلیج خشخاش سیاه هر یک بچقال
جمله کوفته و بچینه با قند مقوم بسند یک مثقال ازین پیش آید و وائی که دوار حار را نافع است از تخم
ششخاش شیره گیرند و نبات انداخته نبوشند و اگر مثل حریر بچینه یا شامه نیز نافع است و اگر طبیب تقویت
و نافع زیاده مطلوب باشد شیره مقربا درم نیز بان ضم کنند و جاسکه رعایت حال معده و اعانت تحلیل
این دوا مطلوب باشد شیره دانه سیل بسم بقدر حاجت افزوده بنده داده و ارتفاع کلی مشاهده کرده
و وائی که دوار باره بلغمی در یکی ز نافع است عاقر قرحا درم فلفل کرد بست درم کوفته و بچینه
بوسل ندرم حسب بستی یکی صبح یکی شام بخورند و وائی که بک از یاره و جلا جورد که بعد حصول باره صلاح

صلاح از ابارجات دریا نخلیای سوداوی سهل میشود و منقول از شرح قر نخل است چه سقویا بکندرم چرا خورد
غاریقون هر یکی دو درم ایارج فیقرا انیتون هر یکی چهار درم خوب باریک کوفته و بخته باب پوست ترنجبر کز کرده
ز یک مثقال تا دو درم استعمال نمایند و وایمی که در مرض مانجیو نامه تنفیه و صلاح فراج اگر اثر خوب نوزن
بایمانه و انار گرمی ظاهر شود باید خورد کافور دو دانگ طباشیر تخم حوفه منقشره رویند چینی گل ارمنی نمود خام سان بشور
کزبره یا بس قر نخل از باریس هر دو حد بکندرم بس که باریشیم خام هر یکی یک درم و نیم کلسرخ صندل هر دو حد دو درم
همه باریک کوفته و بخته هر روز دو درم صبح شربت کاذبان یا شربت سیب همین قدر شام بخوراند و وایمی
که بخا صیده دفع موم و آخرا ن کند حجر الیک یعنی حرمی که در بطون دیو که یافته میشود سیفید غیر بعضی گویند سیفید شفاف
مثل بلور بقدر باقی میباشند اشایدن غساله آن هر دو موم و آخرا ن را و تفتیق این حجر جسم همین اثر دارد و وایمی
که بسیار نافع است کند ز زیره در لفظل هر یک سه درم کوفته و بخته با دو چند غسل آینه صبح و شام بقدر قوت
و ضعف مریض کم زیاد بدیند و وایمی که حفظ و نقل بفرزاید و تقویت دماغ کند انیت و جنبل زیاده میکند
حفظ را و دیگر مراره لکبک اسوط کردن و در هر ماه دو درم میکند بسیار آتیز میکند ذین را و دیگر زبیب نیک است
برای حفظ و افا قه می آرد عقل را و دیگر نارجل نفع میکند دماغ و حفظ بفرزاید و دیگر مسواک کردن پوست
بیخ درخت جوز در هر صبح روز یکبار صاف میکند حس را و تیز میکند ذین را و پاک میکند سیر از ارباح و در حسلط
و وایمی که در تقویت دماغ و زیادتی جوهران و عقل است یکی از ان اطفا ر انطب است که سیم و خان آن تقویت
میکند دماغ تقویت تویه و دیگر با بونه است که خوردن آن تقوی دماغ است و دیگر با در بنجویه است که تقویت
میکند دماغ را و کابوس هم دفع میکند و دیگر بندق زیاده میکند دماغ را و جوهران مناسب است دماغ و دیگر
حسم و بجاج زیاده میکند دماغ و فوسم را و دیگر تخم خایک مثقال با غسل سق کردن دماغ بسیار نافع است
و دیگر خوردن بادام یا شکر طرز و دفا نیز زیاده میکند دماغ را و وایمی منهد می مضمضن نامرضی که در غون
ملفوظ دوم مکتوب اولی ذکر یافته بعضی از ان لایق این مضمضنه کور میشود و وایمی که در ان سر را که بسببش
صفرا و خون باشد نافع سر بپو که و دینه هر روز و هر یک دو درم جو کوب کرده در آب موافق بجز شانند چنان یکی
بماند صاف کرده نوشند و یک هفته مداومت کنند و در موی اسراج خون مقدم دارند و وایمی
که چند جمیع اقسام دوار نافع است هدی شکر تری هر یک نه درم روغن کاذب است پنجم درم یکجا کرده صبح بخورند
خدا کجری سنگ و بربخ دو روغن گاو سازند و وایمی که سبب یعنی را سود مند بود مرچ مار یک ساخته در نی
نهاده اندر بینی و مند و تخم گتای و جگتی به ستور تا عطسه آید و دماغ پاک شود و وایمی که کابوس را
بعد فصد با سلیق سرد و زنی هر روز و دو درم سنای پنجم جوش داده آب او صاف کرده شیر گرم

بیاشامند بعد آن بهین پهل و ننگ سنگ تی فرمایند پس از آن این دو ابکار بر بند تر بهیلا ملتی بر یک نیندرم
 مصطکی در جنبی بر یک یکدرم کل شکر یکدرم و نیم نسوت و دو درم سونته چهار درم کوفته و پنجه بروغن بادام
 یا گاوچوب کرده سه چند شنبه برشته بر روز ششدرم ناشتا بخورند **دوا می** که با پنجه یا نارافع است
 عاقرقوا جوتری جای پهل لوناگر مصطکی کلین کباب جنبی با رنگ لابی پوست حشمتی اسب سبازی چوک میدهند
 جزک باله اجوان رنگ تربی اجمود بر یک پنجدرم بوه پور سیلی کور سونته مرغ پهل مونه بر یک کبیر کسیده دو
 گل دوا و چهار سیر و مراد سیر اینجا است چهار توله است همه را جوک کرده در پنجم است بجز شانه چون
 بنصف آید فرود آورند بعد از سرد شدن دانه شقی ده سیر فند بند یک من دروی انداخته در آوند چرب
 سفالین کنند و سیر پوشیده در کین اسپ فرزند و پس از است روز بدست بسیار بماند و صاف سازند و در
 آوند چرب بدارند و هر روز یک قحج و یک قحج شام بخورند و در چله در نفع کامل ظاهر شود و در غذا از
 ترشی بدادی بر سر بند **دوا می** اگر بسیار نارافع است روغن مالکننی بر برگ تنول بماند و یک سیر بسیار
 نهاده مانندی انقور مضحل خواهد شد آن برگ را با سیره بان چنانچه متعارفست بخورند و مداومت نمایند چرب
 است و اگر کفایت نکند سهیل قوی بند **دوا می** و دیگر جته فراموشی پهل ملدی کوبته شیرین ج ملتی
 سینه های زیره سیاه ننگ اجمود بر یک یکدرم با یک ساییده هر روز یکدرم بمشهد و روغن گاو بخورند
کلمه هشتم از مفوظ دوم اودی امراض رسی در ذکر دوا های که قصد ر برای مملکت است
 نزدیک اطباء عبارت است از عصاه چیزیکه لکن اعصر است چون فوکه و از طنج چسبندیکه قابل عطر است
 چون اصل السوس که با زاین بر دور اج شایده غلیظ القوام کرده باشند بنی امتزاج شیرینی یا شترانج
 قلیلی از شترتی بین فسق است در میان شربت در کثرت شیرینی بسیار ترکیب میاید و نیز بعضی فرق
 نوشته اند در میان این بر دو بانیله امتزاج شیرینی در شربت با مایعات ابتدای طنج شرط است در ربوب
 بعد طنج مایع در رسیدن آن بنصف معتبر است و فخر این جانینوس است چو پیش از استعمال میکردند عصاه است
 را پس دید جانینوس که عصاه است بسبب طوبات فاضله دیرنی ماند و حافظ آن نیست غیر از حلا و اختراع
 که در رب رادو اقسام ربوب موافق هر غرض و رادوید هر مرض مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی در این جاب
 آلودانار و میوکو بد و اردامض صفزادی دماغی نافع است نه کور میشود **رب آلو** باوصف نافع
 بودن بد و اردامض صفزادی دماغی نفع میکند بهجیات ملتهبه و قنک باشد طبیعت محقن و تسکین عطش کند
 آلو می بخش گرفته از خسته پاک کرده در قدر لطیف بیک غمه بخش خوب داده بگردانده تا سرد شود
 پس صاف کرده باز با شل نرم بخورند تا برنج بماند کوب انار نافع است بنافع رب آلو نفع

و تقع میسازند به خار و صلاح معده و جگر و میجان شتهها کند بکیرند و انبای انار بخوش و بیفشارند و صاف کنند
و در قدر سنگی بچوشانند تا ربع بماند و اگر منفع بسیارند که بقی بم نافع آید یک باقه نفعاع سبز همراه آب انار نیز
بچوشانند ر سب لیمو بد و در و صلاح صفراوی نافع و هفتش وقتی را دفع است و مقوی معده بود پوست زرد
بالای لیمو که تلخ میباشد دو کنند و بیفشارند و آب از آبش نرم بچوشانند که تلخ بماند و روغن انار
تد مین کرده شود موخر دماغ را بان نفع میکند به نسیان و لایق است در مغز سوم بیان آن روغن بادام
شیرین بسر سام و سپهر نافع است و در ادویه صدها کشته روغن سبب که تریاق سر سام
و مایه خوبا و دو سو اس سببی نفس است شربا و تد مینا و سوطا بگیرند بزربنج با نصف او تخم کاه و نولت او خشکاش
پس بکوبند و روغن بگیرند بختی دیگر چه دفع بچوبه و در کسرها سوطا و جته در در کوش قطور او جته قروح
صفراوی سرد و جرب و حله تد مینا و جته صلاست جسم جو لانا نافع است بزربنج سیفند را که بیده باب گرم غیر کرده
در آفتاب اینک خشک نموده بیفشارند و روغن بنفشه منوم صاحب سرد و زمل سویت دماغ است
روغن بنفشه بادام در بخوبی نافع ترین ادیان است روغن جنس و روغن خشکاش
منوم بود و این هر چهار روغن در ملفوظ اول مذکور شده و روغن کشتی مستعمل در حرارت است و گفته
اند گرم است نفع میکند بسرد خواب آور و دفع اعیاد بر و دماغض حیات و تسکین باجماع و تفتیح افواه و در سفل
کند و طر در مایه نایم تخم شنبت در سایه خشک کرده بکوبند در روغن کجد بکامل درشت نموده انداخته در ظرف آب بکیند
که داشته در آفتاب بت روز داشته صاف کنند و روغن شنبت بطریق دیگر منقول شرح سرد است
شبت طری گرفته یک روز و شب داشته بکوبند از ان با یک قطره زیت شیرین به دستور شنبت کنند و هم شرح
نوشته مکن است ماضن روغن شبت در هر وقت بی شنبت با نظریق بگیرند شبت خشک و جوشن دهند بازیت
در قدر مضاعف و بعضی از غنهای دیگر هم همین استمخته می شود اما در این قسم ادیان ضعیف تر از ادیان شنبای
تازه میباشد و صفت قدر مضاعف است که بگیرند قدر غلی را در برزند در ان آب و چیزی که اراده طنج آن کرده
انز بیدازند از آن در طسرنی دیگر خرد تر از قدر و به بنیدان طرف را در ان قدر و جوشند بند برش فیم با چوب
خشک قلیل الدخان روغن شونیز اجتهاد دین کند اگر خورده شود روز هر روز یک در ادویه
شغیری بیاید ان شاء الله تعالی روغن کدو بوئیدن و ماییدن و چکانیدن آن در مبی و کوش از ازاله
سهر و سو صمت دماغ و سببم دمایه خوبا کند روغن کلان دام جو دونه زمین بخشد و نفع دماغ رساند
روغن کلان سبب مشک منع بخار مضاعف سبب صفرا و دم حریف کند این سهر روغن سببم در
ملفوظ اول ذکر یافته روغن لیمو سبب معده که بنایت مرط است و جته امراض با سبب مایه خوبا

و صداع و جذام نافخ است هر دو خاوش را و سوطا الزبقدر نیم درم سسطیک کند فوراً اثر دهد مغز فذق و بسته و بادوم
 شیرین و کجده قشیر و مغز چغندر و مغز تخم که و شیرین و مغز جوز بالسویه کوبیده و گرم کرده به سورتور معمول معشانه
 ناروغن جدا شود و در سخا بن سیمی عووض مغز جوز مقربا دریم تخم فرقوم است روغن نارنجیل نیز میکند زمین را
 روغن نسرين تقویت دماغ بخاوشه میکند روغن کنی که سبات دور کند و سهر مفرط را و چون بر سر
 بینی مالند نرفت در ناک لفظی تخم سپندان تخم جرجر فلفل سیاه ز قلیل کالنج جلد را بر نمکوفته در آب بخوشانند تا اجرا
 شود پس صاف کنند و با هم چندوی روغن بیدار بجز طبع دهند که آب بسوزد در روغن مالند روغن کنی که چون نکام
 خواب کله دینی و کف پا چرب کنند و بر سر مالند و قدری در بینی چکانند خواب آورد و جوز مائل خرب سیاه هر یک
 جزوی پوست خشخاش بزرگ تخم کاهو هر یک دو جزو کوفته در آب بخوشانند و صاف کنند و آب را با روغن
 که وجود مند چند آنکه روغن مالند صاف کرده بکار برند روغن کنی دیگر که چون سرد کف پا چرب سازند
 خواب کرد تخم کاهو نیم رطل تخم خشخاش بوداده دو رطل هم آمیخته بطریق روغن کنج در روغن کشند و نکام خواب
 مالند روغن کنی دیگر که در تنویم و تبرید و ترطیب دماغ و از آله بیوست و مسلم این است نسخ آن از حکیم علی در ادویه
 صد ایچه ذکر یافته روغن کنی که تدبیر موخورد دماغ مان نفع کلی می بخشد بقیسم بسیار مفاک الذکر نام که باطل میشود
 بسبب آن حفظ و ذکر با تمام اگر باشد این مرض از بردوت در طوبت منقول از شرح جدید ستر مشک هر واحد
 دو دانگ فریون ناسیا هر واحد و دلت درم مصطکی اشسته در نفل هر واحد یک درم سبیل دو درم یک پاجرش
 کرده در خرقة بسته در روغن زیت که از زیتون بصریح بر آورده باشند صد درم بخوشانند و بر زمان خرقة مالند تا بماند
 اثر دوا در روغن ظاهر شود باز بکار برند و اگر این مرض از بردوت و بیوست باشد برای آن روغن سوسن
 و یاسمین با جزای دیگر که در سوطات باید که کیفیت روغن مهند می مسمی به بامار جبهه یا بونجیسا
 و صبح و در شان وی اهل هند نوشته اند که گرمی و خارش بن و بوی عرق و عساده خون و فادمی و جمع
 مرضهای بادی و جل مدد مرض تخم و بست و بکرم کف نیز دفع کند در روشنی چشم در روشنی اندام و رنگ
 و چهره بر افروزد و هر که فرزندانش نماز اگر مردوزن مالند و قدری بنوشند و ناس گیرند فرزند آن خوب رود
 در از عمر بزرگد اگر یکسال مدامت نماید کایا کلب شود و این روغن ناکرم است و نیز سرد در کمال عقول
 نوشته اند و الله اعلم و در مالیدن این روغن نوشته اند که مثل مردن نیاید مالمسد بلکه اندام را چرب باید
 کرد همین قدر کفایت میکند مشک کافور علی اگر دار صینی بول بر بی ایل کجور مرچ گنگول کل دهای سیت برنا
 الایچی خوزد و نیز بالا بر کلسی جهر هر یک تونی کبیر کورجن برک دوناکلنگ حامی بل بسیاری جانیسی موربا
 بهو لبرنگ لونگ سلسار اسیر زینکا جندن سپید دبوپ سسل جوتری کوندا کاکر اسپیلی پد ماکنه نکر بمبر برابر

برابر بگیرند و هم چند همه روغن کجد سیاه را بگیرند و دو ابار جو کو ب کرده در چهار چندان کاره کنند و همیشه
 پا و سیر را در کسیر آب جو شانند برگاه یک سیر آب بماند نیز بگیرند همین قسم لاکه نیم سیر را در کسیر آب سیر آب سینه
 جو شاننده بگیرد این همه جو شهار ابار روغن کجا کرده در ظرف آهنی باش ملایم باید بخت و در تخان
 بچند شدن این روغن نیست کف که بالای اندنند و آواز هم ساکن شود اگر مشک دکا فور بعد بخت
 اندازند بهتر است **کلمه دهم از موقوف دوم** ادویه امراض را می در ذکر دوامانی که مصدر زمین
 همه است **سعو طی** که جنون احتراقی را میخند است غلب اشلب بکوبند و بیشتر اند و جو شاننده و صاف کنند
 و سیراه روغن نیلوفر با سیده تخم مرغ یا شیر و خرما نیمه درینی چکانند **سعو طی** که در علت ما سنا و دو ابار
 الکلب و قستی که دشوار شود متعالج آن مستعمل میشود و آب حی العالم و آب جوشیده ما سنا و آب درق غلب
 حوش داده صاف کرده و سکر کرده با روغن مغشبه در روغن نیلوفر تسبیح کنند همچنین نیلوفر در روغن
 حب القع را با سفیدی بیضه و شیر و خرما یک سادی یا مختلف بر مقدار اعراض غلظت و قوت ادویه تسبیح
 کردن فایده دارد **سعو طی** که حافظه را قوت دهد و یاد است ادویه سکر در شش را سیاه کند زهره
 کلنگ یک قراط متوسر کلنگ یکد انگ بر روغن زینق مسوط نمایند و ساعتی بر پشت بچکانند **سعو طی** که حافظه
 را قوتی گرداند و از آل سیان یعنی دور می بعد تنقیه عام بدن و خاص اس نماید مشک یک جبه چند ستر
 نیم جبه بر دور در روغن یا سمن حل کرده تسبیح کند **سعو طی** که به سیان که رسیده باشد در ان فساد
 حفظ ببطان نافع است بشرطیکه باشد این مرض از بردت و بیوت بگیرند میو ساید و از خرده صیفق
 بگذراند و یکد انگ از ان گرفته با روغن سوسن و یا سمن دو دم جمع کرده در شیشه خرد خوب حرکت
 دهند تا کف کند پس از زید هم صاف کرده اکثر تسبیح نمایند و روغن سوسن و یا سمن را چندان تر کبختین
 سازند بگیرند قدری زعفران را با روغن سوسن در روغن یا سمن هر دو حد مست درم و یکد از لعاب خطمی
 و لعاب طبله و لعاب بزگتان جمع کرده در ان از جاج در آفتاب نهند و هر روز یکبار دو دو بار حرکت دهند تا باغ
 روز پس بگذراند که روغن صاف شده بالا ایستد ازین روغن کجا آرد **سعو طی** چته دوار و سدر باره
 منقول از نهج روغن قسط روغن نار دین هر یک دو دانگ بگیرند و یکجبه چند بید ستر و یک جبه مشک
 در ان حل کنند و بکار برند **سعو طی** نافع غلبه سدر که از غلظ بلغمی باشد پکنج اشق جاد شیر لورق
 صبر هر دو حد نصف درم کند شل زعفران هر دو حد یک دانگ و نیم فلفل دار فلفل هر دو حد و انکی همه را
 با یک کوفته باب مزج بخش خیره کرده جها مثل عدس بنهند و وقت حاجت مسوط بوزن دو جبه
 یا سه جبه باب مزج بخش در روغن مغشبه کف **سعو طی** چته دوار حار نیز منقول از نهج روغن

جبری عصاره حطی سبز شیر و تخم برابری در شیشه کرده در هم زینند و سوط کنند در محالجات هر آملی
شیر و دوزخ و نوشنه و تسبیط را یکدم تعیین کرده سحوط که سیات و اخذه را ناخ است روغن زکزی
روغن زرنق تنها یا مرکب در بینی چکانند سحوطی که جهت بقایای اثر سوسم صفراوی بعد تغذیه آنجمله
مرض مستهل میشود منقول است شرح شیاف ابض ساده را که بغیر تسکین ساخته باشند وزن طبعی
در شیر و خنجر حل کنند و بالائی آن قدری زرد عن غلبه یا زرد عن نیلوفر بریزند و لذت کنند تا یکسان شود
پس فضا کنند تا بخار یا موی با نفل شیاف نماید پس با مقدار سرد کرده تسبیط کنند اگر این سوط و موه
از برد چشم جاکه شود و استراحت حاصل آید امید برست و اگر دمع جاری شود در حمت نشود و انزام
کنند و دشیدن شیر را از نندی امر آه که گذشتن خرقهای مبلول با ب طلوع و کلاب و قدری روغن کل با هم
در هم زده سحوطات که تعلق باین امراض دارد و معمول ابل بند است سحوط جهت یا بخور یا شیر زرد و غلگه و
به هم آمیخته ناس بگیرند و دیگر با یکی ماریک کوفته در روغن گاو ساییده ناس دهند و دیگر شیر زن روغن
گاو دهنده سیاه کهنه غسل زنجبیل همه را یکجا کرده در جامه سفید انداخته در بینی چکانند سحوف از سوطا
طنا لیس که بر اسکنه ساخته و سوس و یا بخور یا دصفت و جد و نسیم از آن فست و جهت ضرب به هم طعام
و خوشبو کردن دمان و تقویت قلب مفیده در تذکره در دفع ریاخ غلیظ و بخار و حست و قد قطع عرق فاسد
و بوی بدیدن و جمع اعضا شیر نافع نوشته و بقای قوت این سفوف را ناسه سال نگاشته غیر مشک
بریک یکدم تسره سافج هندی عود میل اسارون مصطکله هلیک کابلی فرخ خشک نار مشک زیره کرمانی
واریچه اشنه لنگل دار فضل زنجبیل قر نفل انار دانه جوز بواک نور قاقله بریک در دم نبات شش چند
همه ادویه مشربتی از یکدم تا سه درم باب سرد ناستا بخورند و بوی غندار نافع تر باشد ادویه دوزن
این سفوف که نوشته شده موافق اکثر قوابل و نبات است در مرکبات شایب اکیلیل الملک هم دو درم
افسرده و کافور دران برابر غیر مشک بوده و در تذکره هم کافور همین وزن مذکور است و هلیک زرد
و نار قیصر هم دران مسطرات و نیز حساب تذکره از استون نقل کرده که فسط کرده جالینوس بل نادر شک
و نار قیصر را دوزخ و دوزخ در او خرفن کرده قر نفل رو گفته همین صحیح و لایق تر است و نیز نوشته
که این سفوف داده میشود با فرج باره در طبع و هر گاه برای خوردن استمال کنیم طوب است که بدل کنیم جوز را
بها شیر و مشک را با بنیون و فرخ خشک را با کزبره و کفنه نشود که کافور کافیت در برید چه غیر مقابل است
سفوف آفتمولان تقیه سرد و معده کند از سودا و صفرا و امراض سرد ادوی و خفقان را نفع سازد
و حرارت بنماید تخمونیایکد رنگ اینهم فیثون تر به مع هندی هر چه یک مثقال آب سرد بخورند و بعد از آن

آهن سه دست است و دیگر خوردن که سودمند است **سقفوف** بخار که نافع از صعود بخزه و خلاط بدماغ و سرد آید
در ادویه صداعیه گذشته **سودا** که مبارک و نافع است جهت یا نحو یا دو سوکس و جمع امراض سوداوی
مثل سق اسود خدام و اورام سوداویه و جرب حله و قوبا و جران حجر لاجورد و در دم تخمسم با نلگو سودم
حجرارنی مغنول بلیه سیاه پوست بلیه کابلی و زرد بریک چهار درم سناسکی زهر سفید هر یک پنجم درم تخم شادبهره
شش درم اقیقون بردن بادام غشته بسفایح از هر یک هفت درم ادویه سوای اهلجیات و تخمسم با نلگو بکوبند
و به پزند اهلجیات کوفته بر چوبیز نشانیند و تخمسم با نلگو تخمین درست با هم بیا میسزند و نمجذ همه شکر سپید میخته
از جادرم تا هفت درم بوق کاذب زبان و شکر نیم گرم کرده استغاف نمایند و اگر سوس درم محموده درین
درین بپزند اقوی در سهبال باشد **سقفوف** که بریت جهت تسبیان و تقویت دماغ و جمع اعضا
در اسهال استغاش حرارت غریزنی نافع و مداومت این را دلیل درازسی عمر نگاشته اند در ایام استعمال
این اجزاء از حموصت و نباتات و استعمار رطب لازم داشته اند و تخمبیل فضل هر یک نیم مثقال که بریت صغیر و مثقال
جوز بود و نیم مثقال نانخواه سه مثقال نبات حبسده همه شربتی از دو مثقال تا سه مثقال و در بعضی نسخ
جوز بود و سه مثقال است و دیگر که استعمال که بریت بدون کل سخن نیست و طریق عمل فی طبیست که در طرفی
شیر نهند و بالای آن پارچه بسند و بالای پارچه برکناره او احاطه از آرد سازند و که بریت خورد کرده بالای
پارچه بکشد و تا به آهنی بار یک حرم بران نهند و بالای تا بشل انگشت فسر و زنده تا که بریت که ار شده در شیر
افتد همین قسم سه بار بلکه پنج بار کنند **سقفوف** مبارک که در تقویه دماغ تر است و جهت سهبال
اخلاط نشته خصوص بنم سفید و تخمبیل نقل از قق اینون رب سوس بود و در بعد درم سناسکی کل نقشه عرقی
بسفایح فستقی ترید موصوف بلیه سیاه هر دو هر یک درم شکر نمجذ کوفته و بخته با عرق کاذب زبان نیم گرم جوز نند و اگر
سقمونیایک انگ بپزاید قوی باشد و اگر صبر سقوطی بندرم مضاف سازند قوی تر و در تقویه دماغ نافع
تر باشد **سقفوف** مروارید که در دفع امراض باغی و قلبی و دو سوکس و خفقان نفع عجیب دارد و دفع غویه
آرد و استعمال او بجمال جهت حفظ جنین نیز میفید بود مروارید ناسفته در جان یا قوت ذهب فخته هر یک یک
مثقال کل از می ابریشم مقرر و در تذکره ابریشم محرق نوشته حجرارنی بالا زرد هر یک سه درم بهمان درم
عقربنی ششم برجان بادنجوبه زرد در مصطلک هر یک پنجم درم بلیه کابل کاذب زبان هر یک ده درم
کوفته و بجز نیمچه از یک درم تا دو درم ببرد قی کاذب زبان و شراب حاضر استعمال نماید **سقفوف**
مروارید دیگر جهت از آله تر حسن و صنف دل و خفقان و سور مزاج حار غالب ببول و تقوی معده دل
و جگر و جمع اعضا باطن بود و در ق حلا و در ق نفسسه هر یک یک مثقال حجرارنی مغنول

حجر لاجورد مغسول معقین مسخ سوخته زبره شامی مردارید ناسفته بر نسیم سوخته خود بندی اسطوخودوس بر یک
 سه درم بهمان درونج عواتی محقر نسیم ریجان تخم بادرنجور مصطکی زرد و هر یک پنج درم پوست بلبله کابلی
 سیاه کاوزبان بر یک درم قند سیدر برابر بر ششتری یک مثقال باعوق کاوزبان و شربت حاصل این
 هر دو نسخه از بادین قادی می مقولست **سفوف منوم** زعفران یکدانه کندر خود خام از هر یک یکدرم
 تخم کاسو پنجدرم تخم خشخاش ده درم نبات ممت درم کوفته و نیمه ششتری یکدرم سفوفی که دوار
 و سرد را نافعست و در مثقال از ان با یک و نیم وقیه شربت در دو مخرج با آب سرد مانع از تصد اخیره بر مانع
 میشود تخم کشمش زرا بوداده شب در سر که تر کرده کاهار رند صبح خشک کرده سخی کنند و با سبب حید شکر آنخته و در مثال
 بکار برند **سفوف** دیگر چته دوار و سرد غذای پوست بلبله کابلی یک مثقال کوفته یا شکر تری از نیمه مثقال
 کنند **سفوفی** که سودا برارد و مایه نولیا را سودا در دبله کابلی بلبله سیاه اقیقون اسطوخودوس بسفایج
 کاوزبان تک بندی جمله برابر ششتری تا پنجدرم **سفوفی** که اسپهال سودا کند تر بر سفید یکدرم ملح هند نصف
 جدا جدا کوفته و نیمه وزن کرده با سبب آنخته با سبب در بخورند و بر گاه نشسته شوند آب سرد و با شامند اگر آب گرم خوردند
 عمل قطع کند **سفوفی** که اسپهال سودا کند و مایه نولیا با مارا بچین ستمل میشود خربق دودانگ غار قون سنج
 درم بلبله کابلی بلبله سیاه هر یک یکدرم دینم اقیقون دو درم کوفته و نیمه دو درم در مارا بچین آنخته بکار برند
سفوفی دیگر که اسپهال سودا کند و در مرض مذکور همراه مارا بچین داده میشود در تخمه چنین نوشته نمک نفعی است
 غیر مغسول حرق سیاه هر یک یکدرم غار قون سرد بسفایج گل کاوزبان اقیقون اسطوخودوس هر یک چهار درم
 پوست بلبله کابلی بلبله سیاه هر یک یکدرم کوفته و نیمه ششتری دو مثقال **سفوفی** دیگر که با مارا بچین داده میشود
 در قلاسی چنین نوشته جوارزمی مغسول کاوزبان و خشک اسطوخودوس تک بندی هر یک یکدرم بلبله سیاه
 دو درم جمله کیشرب است **سفوفی** که با مارا بچین در مایه نولیا که از احراق نفس سودا باشد و علیل محل سستفراغ
 قوی نه اشته باشد ستمل میشود مقول است شرح اقیقون بلبله سیاه هر دو حد نصف درم شکر چهار درم **سفوفی**
 که سیاه از نافع است و جهت تنقیه دماغ و تصفیه آواز و از ناد و حرارت غشیزی سودمند دار چینی در فضل لسان لثور
 بادرنجور بر یک یکدرم مصطکی چار درم کندر ممت درم کالنج یازده عدد شکر سفید مثل سبب ششتری دو درم با سب
 گرم و در گر یک روز فضل دهند **سفوفی** که سودا و بلغم غلیظ از دماغ و بدن پاک کند تر بر موصوف
 اقیقون ملح بندی هر دو حد درمی نرم کوفته با سبب گرم بخورد **سفوفی** که مداومت آن دماغ و دل سرد را
 قوت دهد و تفریح آرد و حفظ صحت و دفع علل بارده نماید در چینی با دیمان مصطکی امینون زرد باد جمله برابر
 نبات سفید هم برابر ششتری دو درم تا سبب درم **سفوفی** که مایه آن بنزدان اعتقال لسان اگر اسبب آنیم

بهرم برسد و در کند و خوردن آن به عطاش و حمزه و ششوی و گرمی بدن و وحی نافع باشد و مشک و وانیل
 یک حفص کافور برود و در می زعفران و دو درم قاقله قر نقل جز بو ابرود و چهار درم گل سرخ گلکار طباشیر
 برود و شش مثقال مشک طرز سفید شصت درم و برای سیکه گرمی غالب دارد جز بو ابرود کند و در او چهار درم
 کوفته و نیمه با بسم مخلوط کرده بکلان سال نصف مثقال و به صغیر در میان دو وجهه تا قراط برسد و همچنین
 افیتمونی با نوجویاد اصحاب توحش و خفقان و صرع را نافع است این همچنین علت را برقی باک یا ک می کند
 یا نفع داده ماده میا میاز که با دانی سهیل مستفرغ شود تخم بادروج و زنجشک با در نوجویاد در روغ عقیقه سهیل
 زربسا و بهمن سرخ بهمن سفید ساوج بندی قاقله سنبل بریک سه درم حاشا برک گل سرخ کما فیطوس بریک
 چار درم کاوزبان برسیا و شانیر سا تخم کاسنی تخم کثوت پوست سیخ کاسنی بریک بجز درم بسفاج مستغنی
 تربید سفید بریک شش درم افیتمون ده درم کله قند آقا بے بوزن ادویه در سرکه و آب نجیسانند یکشنبه از روز
 و بچوشانند و با بزمین قند بقوم آوردن راز تر با دین قادی نقل گرفته درین نسخه را شیخ زینس
 رحمت الله در ادویه قلبیه این کشته و تخم بادروج تخم بادرنجیو تخم زنجشک زربناد در روغ کهن سرخ
 بهمن سفید ساوج بندی سنبل تسرفه برود یک سه درم حاشا زوفا کما فیطوس برود چهار درم برسیا و شانیر
 پنج درم بسفاج تربید برود شش درم تخم کثوت تخم کاسنی اصل السوسن سیخ کاسنی برود و دوازده درم کافور
 با نژده درم افیتمون بست درم بزمین کوی برابر بهمن همه را در سرکه کهنه که یک غصه باشد یکروز و شب
 تر کرده بخرطاب اضافه کرده برقی نجوشانند تا بمقدار سرکه عود کنند و اگر آب ازین بسم زیاد باشد
 بهتر است پس سرکه را فضا کرده شکر مقداری که میخوش کند داخل کرده بقوام آرنزد قدر خوراک با نژده تا نسبت
 درم استمال کرده شود و در مغز ظاهر میشود ازین نفع عظیم این همچنین در وقتی استمال کنند که ماده سوداوی
 بسیار باشد و اگر ماده قلیل باشد در اعضا ترسین مستعد تر لدر این خلط باشد برای ازین شیخ رحمت الله یک
 شربت ترتیب داده انشا الله در شربند که خواهد شد همچنین افیتمونی نو عدیکر قریب
 المنفعت با اول سلو خود کس را زیانده تخم شاه تره بریک پنج درم افیتمون بسفاج مستغنی سنبل کما فیطوس بریک
 ده درم آنچه کوفتی است نیل کوب کرده در پنجاه درم سرکه نجیسانند و با بزمین قند بقوام آرنزد
 افیتمونی نو عدیکر که شراج سودا بقوت کند خرق سیاه کوفته چار درم افیتمون از طبعی بسفاج
 کوفته بریک سسی درم همه را علیحده علیحده در خرطبه گمان مخلخل پیبند و با خل شکر صد درم و آب خالص دو
 رطل در ظرف بطیفه سوای افیتمون با شش ملایم نجوشانند و کف برود از روز یک بجای سیدن شش غصه
 افیتمون در حله کرده چند جوش سبک دیگر داده از آنش برود از در خرطبه با میسده در کند و در طبل شکر

سفید و خشکده بقوام آرنه قدر خوراک این مبت درم است **سکنجبین افیتونی** که در مایه نخیلیا در مرض سوداوی
 با مارا بجن بکار می آید افیتون در صر بسته کاوز بان فرخشک بر یک ده درم نیمه را یک شب در پیچاه درم سرکه
 ریخته اند و صبح بچوشانند و صفا کرده با نیم من قند بقوام آرنه و با مارا بجن نبوشانند **سکنجبین افیتونی**
 دیگر که با مارا بجن در مایه نخیلیای دومی بعد از قصد بایست و در قسم سوداوی قبل از آن بکار آید منقول از میناج خزین
 یخوفه کی نقل افیتون بسفاج نیلوفر بر یک ده درم بر یک عیلده در صر کشا دهند و یک شب باز روز نیم من سرکه
 بچوشانند و روز دیگر نیم من آب داخل کنند و صر که افیتون در آن بسته اند بیرون آرنه باقی را با شش علیم چندان
 بچوشانند که آب تبخیل روز باز افیتون داخل کنند و بچوشش بند بپس آتش بردارند و صر با دست میانه
 و بیرون آرنه و یک من دریم شکر داخل کنند و بقوام آرنه **سکنجبین بلونیدی** که بعضی قیام آن بسته است منفت
 دارو الشار الله تعالی در ادویه علل سپر زیاد **سکنجبین غنصلی** که در مایه نخیلیای که داده آن بلغم با سودا مخلوط
 بود استعمال میشود در ادویه فالجیه و اکثر سخ آن در ادویه علل برات الله تعالی مرقوم خواهد شد **سکنجبین**
سهل سودا با سکنجبین است سهید دیگر در ادویه حیات انشا الله مستعان بد کور خواهد شد **کلمه**
یاز دهم از مملو درم ادویه امراض ارسا در ذکره و اهای که مصدر نشین منجه است **شربت**
اسطوخودوس که بسیار در مملو درم امراض باغی عظیم المنفت و در فصاح مواد سوداوی و مملو درم امراض
 و باغی فحیم منفت است اصل ایس مقرر بخیر منفته خشک ورق گل سرخ بر یک هفت درم بر بسیار شان
 اسطوخودوس فاوانا کاوز بان خراسانی تخم رازیانه تخم کرفس تخم خلی بر یک ده درم بوز منقی مبت درم بسیار
 سی عدد هم را بچوشانند و بر سه رطل شکر طرز در غسل صاف کنند و شربت بر نه از ده درم تا با نژده باب گرم
 به بندین سخن از حاشیه شرح حکیم علی منقول است و در حلالی که ناقل از سدیدی است درین سخن از فاوانیا
 تا تخم خلی همه را بخیر من نوشته و جهت بفتح سرد باغی نیز نافع نوشته و یک نسخه شربت اسطوخودوس متعارف
 که با مایه نخیلیا و جمیع امراض بارده دماغی نافع است با دو نسخه دیگر در مملو درم صدای مذکور شده **شربت**
اشیتین مایه نخیلیا مرقی را نافع باشد و جهت صنف معده باره سوداوی عینه نهایت از نوده منقول از فاوانیا
 قادی سبیل لطیب و درم ترب سپید غار بقون بر یک چهار درم استین رومی ده درم ورق گل سرخ مبت
 درم جمله را در چهار رطل آب خیسایده بچوشانند تا نثلت رسد صاف نموده با صد مبت درم قند با شکر
 بقوام آرنه **شربت بادریچون** توحش سوداوی زایل کند و دل را قوت دهد و حقیقان سرد را
 سوداوار و در آب بادریچونیه نازه میکطل یا در رطل قند شربت پزند و اگر سبز نباشد با در نجوبه خشک را بستور
 کاوز بان به پزند **سکنجبین** است در قادی و در شای و وزن با در نجوبه خشک پنجاه منقال ضبط کرده اند

اند شربت بادرنجبویه موافق جلالی یحیی است بستانند کاذبان خشک سی درم بالنکو تازه کین
 اگر تازه باشد خشک سی منتقال بگیرند و بچوشانند و بیالایند و با کین غسل گرفته شربت سازند و صبی در
 بالنکو زعفران و مصطکی داخل میکنند و ادوی است که نکنند و اگر احتیاج اقد را می طیب است مجوز آن و اگر بقصد
 خوانند همین طریق سازند و نسخه شربت بادرنجبویه دیگر که به خوش سوداوی نافع است در ادویه امراض قلب انشا
 تعالی بیاید **شراب حرمل** که جهت جنون و نسیان مفید است انشاء الله تعالی در مرقه سوم بیاید
شربت حشاش که منوم و به سسرم نافع است در خمیرهای من مرقه دوم ذکر یافته و بعضی نسخه های
 دیگر آن که با امراض این مرقه مناسب است دارد انشاء الله تعالی در ادویه نری بیاید **شراب یکانی**
 نسیان و امراض بطنی نافع است و جهت تقویت دماغ و معده مفید و شایع سودمند و در حینی در نقل بسبب
 جوزبره بریک دره درم مجموع نیکوخته در کسکه سه سبزه شیره انگور صندل درمی کدول پاک شسته اندرون آن
 موم گذاخته که بنسیده و بشک غر بویا کرده باشند بریزند و شش من قند اضافه کرده شرم بگیرند و بششاه
 استعمال نمایند **شراب یکانی** دیگر امراض سوداوی و بطنی را نافع باشد و معده دل را قوت دهد
 در نقل یک درم درمندی دو درم کاذبان بادرنجبویه کلسرین بر یک سه درم کوفته در کسکه سه سبزه
 دو درم آب سیب سه درم در دیک سنگین کجوشانند تا نیم آید در شرم بریزند و قند سفید یک درم در نیم ضافه
 کرده و شربت ریجانی دو من بالای آن ریخته شرم بگیرند و دست روز در آفتاب گذاشته صاف نموده
 استعمال نمایند این هر دو نسخه از شغالی است **شربت نخاب** بار در طب است نفع میکند علیه خون و
 ماسر او جدری و حصه و سعال و در جاع صدر را منقول از مرکبات شامی غناب جرجانی ربع من در من
 آب بچوشانند تا ربع باه و با کین شکر تقویم آرد و یک نسخه شربت غناب بسبب که معمول است در مرقه اول
 ذکر یافته **شربت عود** میگویند که از ترکیب رازی است نفع میکند سودا و فکر و سواس و انواع جنون
 و نسیان و ضعف معده و کبد و کلیه و دماغ و دل خفقان را و مبادی استقادات و نجب و ریه و ماه را
 نیز نافع است در استعمال این را شکر و شکر طبعی نکرده منقول از تذکره یا قوت یک درم و نیم درم درم درم
 نقره مشک بر یک یک منتقال نیم غناب دو درم مروارید مرجان مصطکی ریونید طباخیر البرشم خام که با رزق
 قرنفل و خشک برود چهار درم تر بر اسارون قانده کبار و صغیر خشم حشاش بر یک نصفه و قه آب لیمو
 و حاض اربع سه و قه یا چهار و قه و مندی قسم اول آب غناب و نفاع و در باس و زرشک و انگور
 و انارین و سفرجل بر یک چهار و قه کلاب بید مشک بر یک نصف درم شکر و چند ادویه طریق ساختن
 این صاحب تذکره در ترتیب نوشته اما این هر دو ترتیب پیش از این صنعت این زمان خوب است ترتیبی

که نزد طبایع اهل مذاق مطبوع و نزدیک دو اسازان این اوان مصنوع است اهمیت که اجزای موجود
 مثل یا قوت و مرجان و کبریا و مروارید را خوب سینه ذوق نقره و طلا را در آب لیمو و سماخ اترج تر کرده دارند
 تا در قفسا نخل شود و اجزای دیگر سوای عجز و مشک کوفته در چهار رطل آب سرشبه تر کرده داشته بچوشانند
 بر گاه بر پنج رطل بماند صاف نموده این مطبوخ اجزای با گلاب سید مشک و آب فوکه و آب لیمو و اترج یکجا
 کرده مشک اضافه نموده با شش پلایم بقوام شربت آرند و نزدیک بقوام رسیدن مده نبات حل کنند
 و در داشته نگاهدارند و بکار برند شربت فکر و وسواس تا یغ این زیر منقول از شرح مشک
 یکدرم کبریا حیر خام مقرض لاجورد حرق مغسول جوز بوزار و اند در پنج پهنین صندلین مروارید سفته
 طباشیر انبر بارئین عمد مصطلی هر یک مثقالی بمهرا سوای مروارید و کبریا کوفته و این دو جز در اسحق و ضلالت
 کرده بمهرا مشک در سه قهقهه نند و کا در زمان تقاع کل سنج و ورق اترج و ورق حق ریگانی پرسیادیشان
 هر یک چهار درم به وسیب قطعه قطعه کرده خشک کرده بر یک سه عدد انیمه را جدا کوفته و بختی با صره مذکور
 در شترده رطل آب بچوشانند تا ثلث بماند صاف کرده ثقل را با زرد شرده رطل آب دیگر بچوشانند و صاف
 کرده با ده رطل عمل سیفند و مزوج الرغوه شتر سازند و سدر کرده مشک سانه حل کنند شربت
کاسنی که مایه نونیا و امراض سوداوی را نافع است ابرسا و درم کا و زبان سردم روزیانه بسفیانج
 بر یک سه درم و نیم اصل السوسن بجز درم با در پنجوبه معث درم و نیم تخم کاسنی تخم فرخ خشک تخم بادرنجبویه
 بر یک ده درم در دو مقابل ادویه آب سیب و شش مثل گلاب بچوشانند تا به وقت آید یک من قند
 بقوام آرنه شربت کا و زبان چند سخن این شربت مناسب در حمزه ای همین معفوف دوم این
 کتاب مذکور شده دیگر سخن اینجا فرم میشود شربت کا و زبان جهت مره سودا کل سنج بجز درم
 کل نیلوفر با در پنجوبه فرخ خشک بلیه نمیدی افیون سفیانج تخم فرخ خشک سوط خودوس بر یک ده درم
 بنفشه پانزده درم کا و زبان سی درم شکر طرز دین گلاب سه من شربت سهیل که جهت
 امراض سوداوی و اعلال بارده دماغی و مدهی بنایت نافع و بهترین سهلات است سهیل است
 دو مثقال مصطلی اسطوخودوس شکر کوش بر یک سه مثقال ترب سیفند استتین رودی غاریقون
 بر یک سی عدد در چهار صد مثقال آب یکروز خسیا بنده بچوشانند تا بر ج رسد و با صده و پنجاه مثقال
 ترنجبین و شکر با نمنا صغه بقوام آرنه و از پنج تاده مثقال نونیا شربت نیلوفر که سبر سام نافع
 است در معفوف اول ادویه صدها عده گذشته شربت کما بچوشانند و خوش سوداوی نافع بود
 تقویت دل کند و این نسخه تا یغ پنج رطل است رحمة الله که در ادویه قلبیه آورده و در نسخه سلیمانی

افیتونی تالیف شیخ حواله باین شربت کرده شده اصل السوس بجزدم بسفاج بنر از زمانه برود هفت درم
برگ بادرنجبویه پانزده درم تخم کاسنی تخم بادرنجبویه تخم فرخنگ بر یک است درم کاو زبان شنی درم
و در بعضی نسخ بجای اصل السوس ابر ساد ده درم داخل است همه را در دو چند بشیره کشید برین شش چند گلاب
بجو شانه تا چسبند او به گلاب بشیره بماند صاف کرده شکر داخل کرده بقوام آرد و جایز است که ازین کرکب
سکینین برقیاس سکینین افیتونی سازند این نسخه را حکیم الدین رحمة الله عز و الله کرده و در حدیث در ادویه قلبیه شرح کرده
الله است و در قرابادین قادری شکر را به یکین قید کرده اند و الله اعلم شربت می که با یاد او در گلاب یا فنج
است و در تطیب دماغ در حق ایشان بهتر از دیاقود است خشکاش سفید را کوفه در آب طلع در آب نیلوفرو آب
کل سفید شکر باز در تر کرده دارند و بعضی اخصیه صد درم از خشکاش وزن یک درم در ربع تا یک درم و
نصف پنج سفید غیر کوفتن سفید داخل میکنند و بعد شش روز از نقل صاف کرده شکر سفید بقوام جلاب آرد
شربت مندری که نزدیک بل بند سیمی بشربت اصلی است آب چاه شیرین که تازه بود و کین
و ده سیر کجوشانه تا پانزده سیر باند پنج نیم سیر شکر حاصل انداخته خوب ت کشند که یک ذرات شود
و گل دماوی نیم سیر پوتلی بسته و عاقر قرحا لونگ جابی پسل جو تر سه بر یک یک بل را کوفه با یک ساخته
علیه پوتلی بسته بر دو پوتلی در آب و شکر در خلکده در ظرف چینی یا سفالی و یا در سفید انداخته در کوی
که بزرگندم باشد قل مدت چهل روز در آن ششماه بکارند باز بر آورده عمل آرد قدر شربت از چهار
درم تا هر قدر که طبیعت تحمل شود ببرد در خاصیت این نوشته اند که نشاط آرد و حواس خمس قوی کند
و دماغ و عقل و روح افزون سازد و غصه و سوء و عرق آمدن قطع کند و شهوت جماع و
اشتها و قوت معده بفرزاید **شلیشا** که بجزین و دسوس و حدیث نفس و امراض سوداوی نفع
میکنند نسخ این باقیقت این لفظ در مفرط سیوم مکتوب اول ادویه امراض اسس بیاید انشاء الله تعالی
شمومی که سگرم گرم را سودا داد آب سبب آب به آب اسس تر گلاب چندل سفید ساینده جمله سیم آنچه
اندکی کافور انداخته بریند و شش زهر نغشته و نیوز نیر سبب نام فحش شمومی که در ارکا از سویانج
بارد طب بود سودا در دوشک نام ساوچ مزجوش سداب فرادی در کب بوید شمومی که خواب کرد
ریحان سبز گلاب در شوش کرده از در بو کنند شمومی که نیسان و صداع بارد را نقه در ادویه صداع
سپوشنده کلمه **دوازدهم** از مفرط گرم ادویه امراض اسس در زرد دماوی که مصدربه ضاد
بجمه است ضماوی که نفع میکند به دار که متولد میشود از اجناس خلط حاره در بطون دماغ طبری
نوشته که این سیار بنگه است این ضاد را بعد فصد و حل طبیعت ذرایل میشد مرض بی استحال تسبیط و تخیل

و ندیده ام من چیزها مانع تر ازین ضما درین نوع دوار و صداع حاد حطی سفید کرد با قلی بزر فطو نا از هر یکی یک جزو
آرد جو دو جزو بمدر آب که در و غلغل برزند تا چون برسم شود ضما کنند **ضمادی** که نفع میکند بس در دوار
شعره کی معدی که از اذیت صفر باشد بر سده ضما کنند بگردن بر روی کف دست درم کل سنج است درم
و نیم بار یک کوفته آب حی العالم و آب خوب بقله و کلاب و قدری خلخس سرشته با قرد علی بمردا غشته
بر خسرو کتان گذاشته ضما کنند **ضمادی** که دوار و سردر بار و رانافع است منقول از نهانج در مزینا پخته
بر بخاسف الکلیل الملک بر یکی جزوی با دوار و صبر سوطی بر یکی در دوار کوفته نرم بپزند و موم زرد در دوار
حیسری زرد لکه از نرد با هم بر سبب سازند و ضما و نمایند و یکروز و شب بگردانند همچنین تضمین بگردن بدقوق
محلول بسبر که تخمید با بوز مطبوخ بشعیر و تضمین بوزق انجره مدقوق بیخ فوه و تضمین با بخندان سیاه کوفته
با حطی و دوقق کنند نافعست **ضمادی** که بجهت سردر دوار و سردی بکار آید بر سبب منقول از نهانج چنبیل
انطیب مصطکی بر یکی نیم جزو صبر یک جزو درم کل سنج سر یک دو جزو کوفته موم زرد باروغن نار دین نارون
قسط یا روغن مصطکی بگردانند و ادویه مذکوره در آن بچند مرتبب سازند و بر خرقه مالیده بر معده ضما کنند
ضمادی که در سرد حربی بعد تسکین گرمی بکار آید بگردن قرد علی بر روغن و طرح کنند بر آن از سفید کاج صلب
و قدری مرداسنگ و لنت کنند و از آب جنازی و آب و رقی حطی تسفید قدری که تواند جذب کرده داده و خرقه
گذاشته بر سر تضمین کنند **ضمادی** که در کسرم صفراوی که عارض شود نفس جوهر دماغ را بکار آید جزاوه که در
منز خیار و رقی غلب الشلب صندل سفید حضرت اطراف بدوق بنفشه درق بیوف و رقی بزر فطو نار یک مقدار
لا بن مرض گرفته بار یک سایده بس که زده ضما کنند **ضمادی** دیگر بهتر از اول درق غلب الشلب قره غلب
الشلب تفاح رسیده هم را بسا بند ساییدن بار یک بس که نازه در روغن بنفشه بچینانند تا بچته مثل بر سبب
شود پستریه پاشند درین قدر آرد جو و سوبق جو و چند دفعه بر سر بپزند **ضمادی** که اگر بر حسب تسکین
نهند تجلیل داده بنوم کنند و اگر بر ساقها و انهای صاحب مرض نهند جذب ماده نماید عضل تر در دادن تسکین نرم
بگویند و بس که حل کنند و ضما سازند **ضمادی** چند بیه ستر سایده بس که عضل شهاب الکوری امین ضما نماید
و دیگر تمام نودینه دشمنی صغیر زودفا خشک مسادی کوفته و بچته بس که منقل ضما کنند **ضمادی** که با بنجوسیا
مراقی بعد از قی قطع در مصطکی کاسر خ فستق بر روی سنبیل اسارون سعد کوفته و بچته کلاب سرشته ضما کنند
ضمادی که درین کسب بکار آید زمانی که معده خالی از غذا باشد فستق روی شبت پودنه دشمنی زره کرمانی
ایسون کم کس سفر کوفته آب بچته ضما کنند یا در آب جوشانیده صفت نموده در مثانه کادو بر کرده گذاشتند
و بعضی اوقات کند در دار چینی زرد نیاد اضمنا نموده میشود این هر دو نسخه هم از نهانج منقول است **ضمادی**

که نافع است به نسیان چند بیدستر مکیطو باد آوردم یکدم تخم رازیانه فوخل سفید بر یکی دودوم برگ آزاد درخت
سه درم کوفته و بجنه در سرکه که قدری مراره کاو حل کرده بعد صق اس ضامد نمایند و اگر برا جواق آن صبر نتوانند
که قدری از روغن بنیای گرم نیز اضافه کنند ضامد و جبه نسیان میسی فالوده عمل فایتر نافع است ضامدی کرد
علاقه قسم نسیان که آنرا هلاک اند که گویند بعد تقصیه با بکار آید سه بیون نازه سفید ناسیا یعنی صمغ سدب جلی بر یکی
یک درم و نیم حشر دل سیاه غیر منقول ده درم همه را ساییده با دوق تخم کار بمالند تمصیح کرده بست درم یکجا
کرده بروغن قسط یار و غن نار دین یار و غن بلبلان خمیر کرده بر موضع علقه ضامد کنند مگر اینکه متعدی شود فساد
بقیه او سینه دماغ درین صورت بر تمام سر ضامد کنند و اگر نرم کنند با بن ضامد بدوام احتمالاً بکوبه موافق و اگر تغویا بد
مزاج بجزارت که آشته شود بر طبیعت و فصد تطفه نباید کرد مگر اینکه نجی کشد این ضامدات از شرح منقول
است **کلمه سیزدهم از موقوفه دوم** ادویه امراض رسی در ذکر دو ای که مصدر بکار بهله است
طلای منوم پوست خشخاش ششیاف مائینا بر یک دودوم صندلین بر یک دو منقال نیلوفه نغشته قسم کا
بر یک سه درم کوفته و بجنه باب برگ کا بو تر ساخته بر پیشانی و صد عین طلا کنند **طلای سی** از جبه خواب
نافع منقول از جلالی پوست خشخاش صندل سفید رخ نغز از هر یکی دودوم نغشته برگ نیلوفه قسم کا بو تر بر یکی
درم کل خلی چهار درم کوفته و بجنه باب کا بو طلا کنند **طلای** که خواب خوش آرد هم از جلالی صندل سرخ
ما سفید دو منقال پوست خشخاش سه درم برگ نیلوفه قسم کا بو تر بر یکی بجز هم کوفته و بجنه باب کا بو تر پیشانی
بنام گوش طلا کنند **طلای** که خواب غریق آرد نیلوفه ایون زعفران کوفته بروغن گل انجبه بر پیشانی طلا کنند
اگر پوست خشخاش روغ نغز بر صد عین هلا کنند همین عمل کند **طلای** که در ابتدای سرسام نفع بخشه خل خر یکدم
کلاب روغن گل بر یکی ده درم در سبک بیا سبزه در سر طلا کنند **طلای** که سرسام و صواع گرم را میضه بود
صندل سرخ و سفید و گل نیلوفه و ورق گل بر یکی درمی مائینا دودوم کوفته و بجنه باب کا بو شسته بر سر طلا کنند
طلای که سرسام ضربی و سقوی را نافع بود نغشته با بونه کوفته دقیق بغیر بروغن گل و سرکه مخلوط کرده بمالند
و اگر جراحت باشد بر که بنید از **طلای** مگر که لغیرس نافع بود موی آدی بسوزند و با یک ساینه در سبک بجز
در پیشانی طلا نمایند احتلاط غلیظه دفع کند **طلای** مگر جبه لغیرس جبه بیست دودوم بوزق از موی جدول
بر یکی سه درم عاقره حامونج بر یکی چهار درم باریک ساییده باب نام و آب مغز خوش قدری خل خمر یا خل
غضل طلا کنند **کلمه چهاردهم از موقوفه دوم** ادویه امراض رسی در ذکر دو ای که مصدر بعین بهله است
عطوسی که سستاد و صواع بار در اسود دارد در موقوفه اول گذشته **عطوس** برای صاب لغیرس که نغش
فلفل کوفته بکار برند و بجه نغز نافع استعمال نمایند **عطوسی** که همه بیار بهیای دماغ را که از سر سدی و تری

بود سودمند باشد سحر فارسی ز راوند طول دم الا خون هر یکی بندرم عاقر قرع حاشه درم کند شش چهار درم
 برگ خازیره پنجم درم کوفته و بخته اندکی در مینی درند بعضی عطوسات دیگر تقویت دماغ کند و جمع علل نازده دماغ
 را نافع باشد در ادویه صد اعیان گذشته کلمه **یا نرد درم** از مرقه و دوم ادویه امراض اس در ذکر دواهای که مصدر
 بنین معجز است **غالیله** طیب معروف است در کتب بسیار عطره از ترکیب قدیمه ملوکیه است اختراع کرده این را
 جالیوس برای فلوس ملکه که حوال کرده بود از اصلاح بدن زنها و ارعام ایشان از قبل برودت پس توسع کرده
 شده در آن گل کرده شده برای تقویت بعضی اعضاء دیگر مثل دماغ و جبهه امراض نایند و غیره از حراز من که ازمیت
 ادوا **غالیله گرم** تغیر آرد و تقویت دماغ و دفع امراض بارده آن کند مشک یک درم غیر شمشب یا ارزق
 دو درم بروغن بان یکدازند و بپزند **غالیله معتدل** جهت دماغ غیر شمشب یک درم خوردندی دو درم ضد
 سقاصری سه درم غیر از کلاب گرم یکدازند و عود و صندل باریک ساینده در آن میزنند و تسکیم نمایند **غالیله**
 از اسرار مصونه که باقی شده در ذخایر مخزنه تصحیح میکند بر دار و فایز و قوه و عذره و در مفاصل اوجاع طرز در مایه
 عجیب است کسیکه او را ن کند بان در وقایع بکنند به ضم همین آن ضم نمی این نماند در و نیارد و بپزند و دیگر را نماند و مایه بود
 حضرت را بکنند و لذت بکوی رسد که عقل از میان بر خیزد و لادن متبول کبابه زعفران مرقه فعل فقر بود هر یک از وی
 باریک ساینده در بید مشک سه روزه بپزند در آن در روغن بان چهار روز بختند از شش سر و آرد و قدری غیر
 و مشک و سکه در زهره مرغ و کبش سیاه حل کرده میانیند و در ظرف آگینند که آشته دین ظرف بسته چهل روز
 یکدازند باز حل کنند **عشر نخره** که دماغ را از فضول و اخلاط پاک کند و اصلاح سسر نماید در ادویه صد اعیان مذکور
 شده **عشر نخره** که حکیم علی رحمتی است در معالجات مرض قطرب آورده سدر را کوفته و بخته بسیار باریک ساخته
 در لعابی که از حله بر آرد و ما شند حل کند که خوب مخلط شود پس در آب خالص که گرم کرده باشند بر دوا حل کنند
 در رقیق کرده **عشر نخره** نماید **عشر نخره** که کسبان و فایز و جمع عراب بر دوشاد و یک درم عاقر قرع و مویز
 بوره از مینی بر یک سه درم پوست بیخ کرم زنجوش خردل سفید بر یکی پنجم درم با غل بسپزند و با یکامه غوغه
 کنند و اگر پنجم درم یااره بقرار درین عشره زیاد کند در دفع علل مذکور بهتر بود **کلمه شانزدهم**
از مرقه و دوم ادویه امراض اس در ذکر دواهای که مصدر نفاس **فتیله** در وقت معروف است
 که بیارسی بتیله گویند در اصطلاح اخبار مراد شیا ف است بنام بلوط دندنه نیز خوانده میشود و آن دوا است
 که طولانی بلوط شکل ساخته برشته میشود در مقدر نقطه شیا ف را بر جهای طولانی که جهت چشم و غیره بسیارند
 شیره اطلاق میکنند همچنین فتیله را هم گاهی بر آرد و مستعمل در مینی و گوش نیز اطلاق مینمایند چنانچه در پنجایم این
 قبیل بعضی قصاب که بعضی امراض دماغی منع میکند مذکور میشود و بسته فتیله بخته سبب موجب مطبوخ است

است که این تا دیر میماند در معالجه مستقیم و سرد است از آن بقولن بلکه با عالی و اعراق بدن تمام و فیکه که جبهه قویج بسیارند
 باید که طول آن بقدر طول انگشت مریض بلکه شش انگشت مضموم باشد تا در معالجه مستقیم با استقامت فرسود و از روی
 بقولن که محل قویج است سر بهت کند بخلاف قابل شیا فاتی که برای وجع الودک و عوق این با سازند باید که حج
 برود تا مقام آن در موضع قریب ملت طول شود و بعضی از حکام قنابل که او او انطالی از اسحق نقل کرده اینست
 که این را با غسل سازند و کحت خشک کرده مستعمل کنند و چه ب کرده با دانه استخوان نمایند و اکثر زمان که گشتن
 یک فیکه دو نعلت ساعت است **فتیله** جبهه دوار و سرد را در روغن سوسن روغن یاسمین هر یک یک درم
 روغن بلبلان یک درمک به هم آمیزند و مشک و جزیبه سرد صبر در هر یک یک طسوج ساییده ده دخل کنند و چهار
 فتیله در آن ملوث سازند و دو در هر دو گوش و دو در هر دو پرده بینی گذارند منقول از مناج است
ققاع بضم قاف تشدید قاف پیاسی بوزه گویند از شرب بر که مودنه است که از شغیر و از زنجبیل و از زنجبیل
 و بعضی ذرا که دیگر آن با فادیه و غیر فادیه میسازند و این مرکب را با این نام از برای این بخوانند که مرفوع است
 بالا ای آن زبرد و ققاع حباب آب را گویند و حکام این بحسب ماده و فاعل مختلف است قریب بجز زمینی پس سگری
 پس علی است و با دلی این رودی است اما نسخه علی که مناسب این مقام است از تذکره ذکر کرده میشود و حکام
 اقسام اجلا است که زبیدی حار در نایمه در طب در اولی است تولید خون میکند در باردین و واضع مفتح سرد
 بود لیکن دماغ را به بخار غلیظ فاسد میکند و معمول از پس خراست در این امر اما نسخه ای آرد و سگری لطف است
 و از لطافت وی است که خوار این زرد زایل میشود و که درت پس میکند آرد و موافق مشایخ و ناقهین و صفات
 الابدان و دقاق العروق و سو اوین است و ما خود از عصب تشبیه آنکه که محرق اخلاط و رساننده آن بگردد
 و نکاریه است جالبینس گفته که ققاع معمول از شغیر خلط بد و عفونت و نفخ پیدا میکند و بوخا گفته ققاع
 شغیری با فادیه حار یا بس است تولید خلط رودی و قراق و نفخ مسده می کند اما نافع است به جدام و سقوی
 دوس عکس این گفته که ققاع مورت جدام است و قول دیسقوریدوس صحیح است و محمد بن زکریا گفته
 که ققاع شغیری مضر عصب و مصلح و نفاخ و در بول است و اطفا نایره خار میکند و محمد بن یوسف عصب
 انکار تسکین خار کرده و نیز یوحنا گفته که ققاع متخذه از خبز و کفس نفع به مبرودین است و تمهذی عمل
 حار یا بس است و تمخذه از سکر مجرورین بهتر است و نیز محمد بن زکریا گفته که ققاع برنج قریب بشغیری است
 مگر اینکه قلیل النفع است نسبت بشغیری و تمخذه از خبز جواری که در آن کفس و نفع با باشد اصلح است ازین
 بر دو محمد بن مندوب اصغفانی گفته که خلط متولد در برن از ققاع روی سریع الاستحاله معفونه و مضر عصب است
 و نمی رسد کسی که ادمان شرب او کند خرقی که درن باین مجروری صلاحی دیگر ندارد که حلا قوی می باشد

د وقت شرب نقاع قبل طعام است نزدیک صبح شنیده و کوز دیگر بقدر حاجت و گفته که رخصت کنید هم
در شرب نقاع حالت طعام خوردن و دوستی که منضم شود طعام و نزدیک که از معده پس کرده نمی پذیرد
شرب مقدار معتدل با از آن سر کرده و مقدار کثیر از نقاع نزدیک من بکامل بعد اوست و مقدار بیشتر ظل
و معتدل در وقت حلقه عملی منقول از تذکره گرم است در ثانیه پاسبان است در ثانیه منظم شنیده
و تفریح و مقوی بر حسب است حافظ صحت مبرودین و منافع است نفع میکند بر مرض باره خصوص فاج و در عشره از عرفان
ششم حصه بجز در نفع جزو اسباب است و نفع بر یک جزوی همه را در آب بقدر بجز شانه که هر شده صورت
اینبار و پس فک کرده و در جو عمل حل کرده و باز با شش لایم بجز شانه که آب جذب شده عمل بماند فلونیا
که حفظ بقضاید تقویت و مانع کند از بیماری متده آن در موقوف اول ادویه صداعی و کایافته و بعضی نهای این
آینه و انتشار الله تعالی بیاید فیروز بوش کسب ان و قوی و منصف بر می داند جن زمان حاطه را
که سبب آن برودت باشد سود دارد و با ما علیل و فاعل در فزون عاقر حاسنیل زعفران بر یک بهفت
درم این زبر الیغ بر یک بهفت درم گفته و بختی بسمل بشنود و به ششاه استعمال نماید کل مفت درم
اثر موقوف درم ادویه امراض اس در ذکر ادوی که مصدر بقاف است قرص منقشه مسهل
و دار و تاریکی چشم را که از بخار صغیر باشد سودمند بود منقشه ترب سفید محوف بدر پوست بیلد زرد هر یک
یک درم کلسنج و دو دانگ سفور نیامشوی دانگی گفته و بختی اقراص سازند جمله یک شربت است کلسنج دیگر
منقشه ترب سفید بر هر یکی یک درم و در نسخ دیگر ترب یک و نیم درم است پوست بیلد زرد چهار دانگ کلسنج
دو دانگ سفور نیامشوی در یونز چینی بر یک دانگی گفته و بختی اقراص سازند کلسنج دیگر ترب سفید
محوف بدر پوست بیلد زرد هر یکی یک درم منقشه چهار دانگ کلسنج دو دانگ تخم کاسنی کثیر اسفونیا
بر یک دانگی قرص مشک که سهر نافع بود در موقوف اول ادویه صداعی مذکور شده قرص منوم
بارد تخم کاهوشخامس با قلی تخم خرفه کاج بر یک یک درم اینون طسوجی گفته و بختی بلجاب بسمل شربت و صها
سازند و این یک شربت است مرقه و اقرص منوم حار تخم شنبخت دو درم زعفران زبر الیغ مریم بر یک
دانگی اینون طسوجی گفته و بختی بلجاب حار اقراص سازند شربتی لیتقال این هر دو نسخ از قرابادین شقای
است و در قلسنی در این نسخ زعفران و در هر یک دو دانگ مرقوم است قرص منوم که چون بر حضور در
ناک طلکند در آن بشاند و بدان سبب در دفع بجز به معین شود اینون زبر الیغ مرز عفران قشر بیرون
گفته و بختی اقراص سازند و باب حلکده بر صد غین جهت تنویم و بر حضور متالم جهت سکون و صج طلا کنند
قرصی که سهر و صداع و تب نافع بود و خواب آورد و در میان دفع کند و شنگلی بشاند متختم

تخم چارین منقسم که در تخم کاهو هر یک ده درم رب السوس نشاسته کثیرا میون بر یک شکر درم پنجم است
 در قو بادین قادی در قانون هر یک سه درم و شش درم است کوفته و بخت آب کاهو با عاب سپین شسته نسبت
 قوس سازند شترتی چیته سپهر دهنیان بکند دیا دود و بد بند و برای صداع و تب که بفر بر سام در بنیان باشد
 نصف بلک ربع قرص کا بنیست تا قبض شدید نیار و در هر گاه که شسته بود در قرص را آب کشیز یا آب کاهو بند
 و الا آب خیار که در این قرص حاضر است بود شتران داد کلمه شتر و هم از معلقوط دوم او دیدیم هر چنان
 در ذکر دواهای که مصدر بکاف است کیوبس چیزی است که بخوردند شود بان او دیدیم را او بر و افاده شود
 بر بخاران کیوبلی که در دوا بار و بعد تقویه استعمال سعوطات بکار آید با بونه اکیل الملک در بنه قیوم که کویس
 کندم حب ملب نیم کوفته تک از هر یکی کفی جزو بانیم کوفته سه عدد صبر هر یکی از هر دو قدر قلیل گرفته در آب قیوم مضموم
 در اس نجوشاننده تا مفر شود پس بر بخاران فسرو دانه کیوبلی که در سیم و صداع حار را سودمند
 بود تریه و تربیط دماغ کند در وقت که در تر است که دکا سوی تر تخم کاهو پوست خشکاش در ق کلسرخ بنفشه
 نیلوفر در ق بید نقاح شا به سزم همه را در آب بپزند و بدان الکباب نمایند و سیم آب آن طول فرمایند
 کیوبلی که تریه و تربیط دماغ کند و بخوابی را ببرد و حرارت و پوست دماغ را نافع باشد بنفشه نیلوفر کاسنی
 سبز کاهو بید در ق که در تر است آن در ق کلسرخ لیستان افزون تا تک خطی تخم کاهو که تخم بادریان
 تخم خشکاش پوست خشکاش نقاح شا به سزم هر چه شتر همه را در آب بپزند و ششیر در آن در وقت بنفشه
 بر آن بپزند و سبز بخاران فسرو دانه و آب آن طول نمایند این بر دو نسخه از جلالی است کیوبلی که در
 سبات سپهر بکار آید هر چه شتر بکوفته در ق نیلوفر و جد دو کف حی عالم در ق جازری در ق غازی
 مزخوش هر یکی باقیه جوشاننده الکباب کشند کیوبلی که سبات بعد تقویه نام نفع بسیار باشد که در ق
 هر یکی که کف قیوم با بونه اکیل الملک در ق از قشور شکر صبر نخاله هر یکی کف کرمخ و نخاله را در ق مضموم است
 همه را بکوشانند تا حشایش مبری شود بکار بند کیوبلی اجته حساب نیز غس که بر در دماغ بنفشه کاشند و در ق
 در حشایش افاده باشد نام مزخوش با بونه بنفشه بر کاسف قطره مضموم عاقه و حاضر مضموم در آب
 در آب مهربا بپزند و بعد حلقی را پس بر سزم کما کنند کیوبلی که با بخوابی مرسته را بخیل ریح در ق
 در حشایش نفع رساند هم تقویت معده کند فسنین شست فریج بری زیره سیاه انیسون کرم کلسرخ
 سقر در آب بکوشانند و صاف کرده در مشاء کاهو بر کرده در حلو معده بکشد شک نمایند کلمه کوز و هم
 از معلقوط دوم او دیدیم هر چنان در ذکر دواهای که مصدر بکاف است کیوبس چیزی است که بخوردند شود بان او دیدیم را او بر و افاده شود
 نشاء آورد تقویت دماغ کند انشا الله تعالی در او دیدیم باید یا به یا به یا به که خواب کرد انیسون

و این کافور دو دانگ ششم کل بیخ لعاح هر یکی یکدرم کوفته و نخته و زطقی کنند و کلاب یاب که دو ما تنه آن از
 مباحات بر طبع انداخته بکنانند و به اینند و بعضی خاک و دیگر مناسب مقام در او به صدرا عیه گذشته
 کلمه بستم از موقوف دوم ادویه امراض اس در ذکر او ای که مصدریم است مار الاصول
 که انصاف اخلاط حاده دماغی و غیره مانعی که ششم کاسنی بجزم ششم کنوت ششم درم پوست بیخ کاسنی است
 درم سپستان شانزده عدد و عناب است عدد و همداد در چهار رطل آب بچوشانند تا ششم حصه بماند صاف کرده
 در سه روز یا ده درم تا بست درم سنگین برود بیخ نبوشند مار الاصول که تلیف بلغم کند فطر اسالیب
 انیسون کسبل مصطکی هر یک دو درم ششم کرفس کلسنج و در بعضی سنها جای در دو دو قورم است اذخر هر یک
 سه درم بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک بجزم پوست بیخ رازیانه ششدرم بزر رازیانه ده درم در سه رطل آب
 بچوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده هر روز ثلث رطل بده درم سنگین نبوشند مار الاصول که در علت
 سبات بعد تیفه مطبوخی که در معالجات بقراطیه در ضمن مطبوخات تجزیه میابد بکار آید سیخه قشور سیخه از هر یکی
 دو درم ششم رازیانه انیسون ششم کرفس پوست بیخ کرفس مصطکی بنمونه عود الوج از هر یک سه درم ققاح اذخر
 پانزده درم موز طایفی منزوع لیم بست درم انجیر سفید بست عدد و بعضی اجناسند و در شیشخان و بعضی دیگر
 هوم الحوس اصل بسوس برک شبت نیز اضافه مینمایند هر راد چهار رطل آب جوش بماند صاف کرده نگاه
 دارند هر روز مقدار بست درم را با دو درم روغن بید انجیر و هفت درم سنگین نبوشند تا هفت روز بر وقت
 نمایند و از آنند غلیظا حجاب لازم بنند و بزیر بار چه خلوص با چه کوفته که با نخ و کستره قدری شبت بچوشانند
 اگر تا مانده و بعد این مار الاصول اگر حیوان باقی باشد شستنی از صبا که از معالجات بقراطیه مذکور شد میل نمایند
 مار الاصول جهت کسرس که بلان حرارت غالب نباشد مصطکی کسبل لطیف هر دو حد یکدرم اسارون سنگین هر دو
 یکدرم در نیم ششم کرفس رازیانه انیسون بیخ اذخر ققاح اذخر اسطوخودوس هر دو حد سه درم پوست بیخ کرفس
 پوست بیخ رازیانه هر دو حد ده درم زریب خراسانی منزوع انجم بست درم همداد در سه رطل آب بچوشانند
 تا بر طلی رسد صاف کنند و هر روز چند درم ازین گرفته ده درم سنگین سکری دران حله کرده و صاف کرده
 دیگر درم روغن بادام شیرین و حله کرده بیگرم وقت سحر بچوشانند مار الاصول که در مایه لیبیادی
 بعد فصد و ترطیب بدن جهت انصاف هفت روز تا ده روز بنند و درین ایام از تریخ بدن بادان مناسبه
 و تسبیط و مانع بسوطات البقا غافل نباشند و هر گاه یقین شود که بدن طریقت و ماده جهت حسردن
 اطاعت قبول کرده بطرف خانی که خواهد آمد خارج کند مصطکی کسبل حب الزم تو درمی بوزید آن شسته اصل بسوس
 مملوک درن محسوم هر یکی مقداری خشخاش سفید عناب سپستان درق با در بخوریه لسان انور ققلح اذخر

از خربریک کفی مویز شتی یک کف کبر پوست بچ کرد پوست بچ راز زانه هر یکی باقیه هر را خوب بچوشانند و اگر کف
 باشد بخت درم یا سردرم روغن بادام مخ و سردرم روغن بادام شیرین بدهند مار الجحش منبتد به
 نون و ضم حریفن باقل و سکون مو حده و تخفیف نون نر آمده یعنی آب پیروز مراد ازین آبی است که جدا میشود از شیر
 تخمین و آن آبی است که کس کرده حده و کیفیت تریق و اسهال قوت جلا و غسال را و اجزای ماری شیر درین
 آب می آید و اجزای ارضیه غلیظه در جعبه جعبه میشود لکن چون آب شیر ماری مخلط با بیه است لذع و حره و یک
 بطور نومی آید بلکه بواسطه مخلط بودن آن بد بیه لذع ساکن میسازد و صلاح اخلاط حرقه میکند بهر حال مزاج
 مار بحین حار و در اولی قریب باعتبار است اما طوبت در آن با سراط است ازین جهت استخوان بن جنبه ترطیب
 مقصود بالذات است اما منافع مار الجحش آنست که بعلل حاره و سوداویه و مالخولیا و شفیقه
 و صرع و عقلت و عجز و انقباب مواد مسوی چشم و پلک و استسقا و حرارت کبد و ترقان و حره قبول و ضعف کله نشانه
 و تسروح اینها و قروح حدیثه و قدیمه بدن و کخافتن و التهامات و حرقات و جذام و دوار و لعل نفید است
 و جنبه ششری و جوب و حله و کلف و آثار طلا و شر با سودمند و مطبوع و مدر و مسکن و مطفی و جالی فی الفرح و کزنده است
 و اسهال برقی گردد با وجود آن اشتمال منافع دارد که سهلات دیگر نادر اول آنکه قوت این با وجود قوت حدت
 این با قهر بدن جاری و نفع آن بعضو مقصود ساری میگرد و چرقت و لطافت قوام حدت قوت دوار قایم
 مقام است دوم آنکه بسبب سومی که در دوار خارا اعضا و تلیق مجاری و ناز نایق ماده و تلیس اخلاط حاده میکند سوم
 آنکه با دصفت اسهال قوت انضاج جسم دارد چه شیر مرکب از زائیتیه و جنبیه و دهنیه است هر گاه جنبیه ازین
 منفصل میشود باقی میماند زائیتیه سهله مطلقه و دهنیه یکنه منضج و این دو خلقت در سهله دیگر جمع شده پس هر گاه
 نفع و تلیس شیر مطرب شد نوعی باید خست که دهنیه در وی بسیار آید چنانچه از منضج طریق ساخت آن معلوم
 خواهد شد چهارم آنکه فصد وی که در بدن باقی میماند بیدن اذیت نمی رساند بلکه تغذی او میشود و این بکن بر غیر
 وی نیست پنجم آنکه با وجود حسراج مواد کثیفه خفاف در بدن آن خفیه نمی گردد چه با دصفت انضاج مواد غلیظه را
 بتدریج استاصل و از اجزای باقیه آن تغذیه سیر حاصل است و بهر قدر آب مار الجحش برقیق تر و اسهال آن بیشتر
 و بهر قدر تخمین تر ترطیب او بیشتر تا ما از ایشان برای اسهالین جهت انضاج ماضی مطلوب به
 از آن خیر بزجران است که صیج البسین و فریب سرج رنگ و ازرق چشم باشد و از زمین آن جلد در گذر شده
 باشد و از چهار ماه کت او نگردیده باشد و اگر سرج رنگ نداشته سیاه رنگ گیرند و الا زرد و الا بزرنگی که
 باشد چه قید احمریت نون بر سهیل الویت است کلاف ششراط دیگر که فردوی اند و قوت ششراطی ازینسا
 موجب قور غرضی از انراض میشود و شیر زردا جهت اینکار از بهر این اختیار کرده اند که او در دهنیه و جنبیه

و مایه معتدل است بخلاف شیر گاو که دمیته وی بیشتر است و در شیر میش جبینه و فسر و در شیر گاو
 مایه غالب و در امراض سستل فیها افراط مکه دام از بینا مناسب است و اگر شیر بزیم زرد سنا بر هر دو از شیر گاو
 توان ساخت و بر گاه برای سرد و استسقا و کلف دهنه شیر شتر اولی اما اگر استسقا با حرارت باشد از شیر
 بز بهتر اما تخلیف ز حسب طبیعت مرض مکشیر تازه با کابویا کاسنی یا زریانه یا شاهتره تازه یا لب خیار علف
 جو در اشالی اینها می کرده باشند و یا بهاس تیز و نوح نه هند و دانه اش اردو یا جو جویش تر کرده باشد
 و گاهی جهت تخلیل دانه و توفیر شیر از یانه با زیره سمره دانه میداده باشند و در دادن دانه احتیاط کنند
 که تخمه نشود و موجب فساد شیر نگردد و برای همین عمل بسته داشتن زبسم خوب است گاه کاهی شیر دهند که کت
 کنند و بگرد و باعث تخلیل غده آن گردد اما طرق ساختن نازک بجنین صاحب تستر ابا دین
 قادری از تتبع در حصا عبارات کتب سلف و خلف منحصرا بر طریق ساختن چون عبارت فراب دین مذکور جامع
 و نافع بوده اکتفا بقل آن نموده از جمله طریق عملی است که از سنجین با محصولات دیگر سازند و ایجان باشد
 که شیر تازه دروشیده در ظرف سنگین یا سفالین یا سینی قلعی در نیک بچوشانند پس اگر مثلا شیر در ظل
 باشد سنجین صادق بچوشانند ظل بر آن ریزند و اگر سنجین بسیار ترش نباشد قدری سرکه انگوری یا آب
 غوره یا آب لیمو اضافه نمایند تا شیر زرد پاره شود و بعضی از متاخرین با زرده منقالی سنجین و یک مثقال
 سرکه را در در ظل شیر کافی ریخته اند و در شفاء الاستقام گفته شیر را با شل نرم بچوشانند و بچوب
 می جبینانند تا که جوش زده سرد یک بر آید پس فرود آورند و سرد مگر که تیز و تند یا آب لیمو اندازند که بریده
 شود و دشواری طبع تحریک شیر لازم باشد تا محرق نشود و بهترین آلات جهت تحریک چوب تر بجز است حاصل است
 باز کرده سرکه کوفته یا توجبت و لبت که در چوب بچیر است شخرج شده در آب بچین اوین و همین بر سهال
 باشد و اگر چوب بچیر نباشد بچوب خرما تحریک کنند و هر گاه غرض ترطب بدن بود تخمین طبیعت عوض چوب
 بچیر چوب سید جهت تحریک خستیا کنند و ایضا عند الطبخ سرد یک را با سفنج یا پارچه که آب تر کرده باشند
 مسح می کنند تا نافع احتراق شود با بجمه چون پاره شود و یک را فسر و آرنج پس اگر مقصود آن باشد که فزوی
 همیشه در زار بچین فسر و ن تر آید چون قریب پس روشن سرد و هنوز حرارت مادران باشد یاالایند
 و جهت پاک کردن پاره سفته باید و جب است که شیر در پارچه کرده یا ریزند تا آب تقاطع کند و چیزی
 از همین یا آب نیاید و اگر مطلوب آن بود که دمیته در مار بچین کمتر آید شیر را بگذرانند که خوب سرد شود تا در
 حسزای دمیته نیز محمود است و عند تصفیه سمره آب کمتر آید و بعضی برهند که شیر را بعد از شدن
 تمام شب نهاده دارند و اگر بواگرم باشد ظرف شیر در آب گنزدند بهر حال چون آب صاف حاصل آید

ای بر طور که باشد اگر آب مذکور کیرطل باشد نمک اندرانی یک منقار امیخته باز جوش دهند وادامیکه کف براید و کف
 را بر میدارند پس بطریق معلوم شرب نمایند تنها با هر چه مناسب غرض بود و گفته آید بعضی اطبا بلس
 اقتزاج نمک همان آب صاف میدهند و در قروح کلبه و شانه همین قسم در حیت و این نوع ما را بجنبتی
 جھوضی و سبجینی برای اسیراج اخلاط مخرقه و جهت تسهیل بدن و تفتیح سینه و کبد و مجال دفع یرقان و قروح و درج
 دشتری و کلفت و جلا و ظلمت بصبر و جمع امراض سودا و یرمناسبت و تخمین سعی که تخصیص کرده بران که شیر را
 بعد پاره شدن تمام شب بنهند و صبح صفا کرده بخورند که شربت بکار برند نام رازی است که در فاخر که از
 مصنفات اوست گفته دوم آنکه از آنغوا سازند و آنرا بیاسی پزیر مایه گویند و طریق ساختن ما را بجنبت از پزیر مایه
 بطور حسب کامل چنین است که شیر جو شیده اگر در کیرطل بود پزیر مایه میدرم در آن حل کنند و باید که پزیر مایه
 کهنه نباشد و بعد حل کردن شیر را حرکت دهند و از آنش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در کرباس تنند
 و بیاویزند که تقاطر کنند در ظرف چینی و مانند آن دلی آنکه باز جو شند با نمک آینه شرب نمایند و این نوع
 ما را بجنبت در تبرید و ترطیب ابلج است عدم منزاج با سلج خاقه اگر با شیر بموافقند پس در استبا ابلج نرم نمکند
 و بعد تادی ایام دار در بدن تمامه مصرف نمیدارند و دو سه سال می آرد و فسر به سه سازد خصوص که سانس
 بر آنکه فاسد الدم اند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غند ابدان فسر به نشود ثابت بن قره گفته که در کیرطل
 شیر بگیرند و آنفقه تازه حدی در آن حل کنند و پیشند در آنکند تا شیر بسته شود پسر آنرا طولاً و عرضاً
 سکین بپزند و در افق ملح آمیض باریک سایند بران پاشند تا آب از پزیر جدا شود پس در کرباس بپزند
 و آب صاف بگیرند و سه اوقیه بجنین آینه ند و باز برش بنهند تا قریب بچرخش زدن آید و حرکت بمیدهند
 پس مکرر صفا کرده با هر چه مناسب حال بود بپزند که اقال القلانی در امین الدوله بن نمیکند گفته هر روز
 پنج و حل شیر تازه بگیرند و گرم کنند و بکیردم آنغوا در آن حل نمایند و بگذارند که بپزند و پس بکار و مخطط سازند
 طولاً و عرضاً و در دم نمک اندرانی باریک ساخته بران پاشند چون نواب شود در پارچه بیاویزند تا آب
 صاف براید باز در کتان یا زنبیل برگ خرماساف کنند و یک دینم رطل از آن بگیرند و یک اوقیه بجنین آمیزند
 و با نش نرم بپزند و کف بردارند تا که نور تابانند از مایه جدا شود پس صاف کرده بطریق معلوم بخورند
 سیوم آنکه از باب القرحم سازند و همچنان باشد که دو اوقیه معشر خشک اند نرم بکوبند و در در کیرطل شیر
 مننی میدارند و بچوب انجیر یا باطراف شاخ خرما می جھانند تا شیر پاره شود پس فسر دو آرد و بگذارند
 که سرد شود پس در کرباس سفت اندازند و بیاویزند تا بقی که بچکد در ظرف چینی بکسند پسر فسر سازند
 و با دو درم نمک مهنی بخورند و کف بردارند و با سفوف مناسب بکار دارند و ما را بجنبت که از آنغوا سازند

و طم سازند و در احتقان بکار آید و در اینجا که از استعمال سنگین مانع بود اگر دفع فضول یعنی در استفاد و
 مقصود باشد ما را بچین از آن فحش معلوم و باب طم سازند و با سنگین بپوشند درین صورت اولی آنکه در طم
 بری باشد اما مقدار شربت ما را بچین حسب حال شارب مرض متفاوت است ادنی شربت او مفاد
 درم و متوسط یک رطل و جهت اقربا اثری تا سه رطل و بعضی زیاده برین رسم نوشته اند حتی قلاسی از دستور بدروس
 نقل کرده که تا نه رطل بر فحش اندازم منضم در وقت صایف توان داد و میگوید مخر سلوک که دادن ما را بچین بن
 و فرود دهند و این بلاد که مده و باغچه های اینجا بر فحش است هرگز مناسب نیست بر گاه باد میسهله مزاج کرده
 دهند لازم است که کثیر المقدار دهند خرفان قشر اطرا عمل و شروع از قلیل کرده بتدریج بمقدار فرود
 و شربت مقصود برسانند حسن آنکه از سی درم شروع کنند و در هر روز بفرمایند تا بقدر
 مطلوب رسد اما کیفیت شربت ما را بچین اینست که نیم گرم بسد و فحش بنوشند و میان هر دفعه
 در یک ساعه فاصله کم نباشد و دو ساعه حوط است و بعضی فاصله مابین شربات نیم ساعه کافی دانسته
 اند اما در دو نانی بعد خلومعه از شربت لولی اولی است تا بر طبع ثقل نیارود بعد هر شربت ششی معتدل لازم دهند
 در تقبیر ششی معتدل صد گرم مقرر کرده اند اما بهترین اوقات جهت استعمال ما را بچین زبان
 معتدل است که در وی حرارت و برودت مفراط نبود با وجود این خوبی که از استعمال دیگر سهلات در ایام گرم
 است درین نیت اما تفصیل شیا که در هر باب همراه ما را بچین داده میشود
 اینست حسب اجود با ما را بچین بهترین تدابیر است جهت ما را بچین با جمیع امراض سوداوی و فاضل ترین شیبها در آنجولیا
 ما را بچین است که فیتون و عبله مندی در آن پر کرده و شربت شایسته در روغن بادام در آن آمیخته باشند کذنی
 القادری و در قلاسی نوشته که جهت امراض سوداوی ببله سیاه و مع مندی و فیتون در سرکه خیسایند و از آن
 سرکه سنگین ساخته داخل ما را بچین کنند و فیتون و مندی با سویه در ما را بچین خیسایند و نوشیدن سه سال
 سودا بعد بل است و جهت امراض سوداوی غیر حاره ما را بچین را با سنگین افیتونی باید داد یعنی بعد تصفیه مقدار ده
 منتقال تا پانزده منتقال سنگین مذکور بجهت بر بند و اگر جهت قطع ششیم در سنگین افیتونی اندازه بهتر است
 و چهار سه چهار روز از حوب سهله بود افقه تنقیه لازم دانند و سفوف سودا هر روز دو منتقال
 با ما را بچین دادن استیصال سودا میکند و ششهای سفوف سودا متعدد در سفوفات مذکور شده در هر گاه جهت
 اخراج فضول مفرق دیند باین سفوف دهند عبله مذکور درم کوفته و بجهت برودن ما را بچین چرب کرده نمک
 مندی و دو انگ سقرینا یک انگ جلوه شربت است و جهت اخراج فضول یعنی سه ساله ایا ج فبقرا چهار
 و انگ مع دو انگ بر بند و جالینوس گوید که اگر درم حسب القرم کوفته و بجهت در ما را بچین استیصال سه سال

اسهال قوی آرد که تک استخراج نمک با مارا بحین بعد پنج سهال بقوت میکند و هر که محتاج مسهل بود و نیاید یا نمی
تواند خورد پس باید که مارا بحین بر آب بکوبند و در امراض صفراوی نخین باید و مستدل در خلل مارا بحین باید کرد
و جهت تبرید مزاج و تطهیر حرارت بشکر طرز د و طباشیر باید داد جهت برقان که از جانب جگر بود مستقر نیاید قرا علی
اینست مع سندی صبر بر یکی و انگلی خبیثه درم گفته و بختی با مارا بحین دهند جهت برقان که از قبل طحال بود نمک
و انگلی صبر بیکه انگ نصف افیتون بکدرم بپای سیاه بقتال گفته و بختی در مارا بحین ضم سازند و جهت مزاج و جوب
مارا بحین بابت شتر و آب کنوت و بپای زرد و صبر دهند اما وقت خستیا رخدا و غذا های
مختار در استامی استعمال بن ۱۹۱ است هرگاه چهار ساعت بگذرد عت از شرب او بگذرد
غذا خورد و بهترین غذا با این دو اندم شور باد شکله و بلاد و قله شتار و انجا خشک و امثال است و برنج
را باید که در آب سوس گندم تر کنند و بار شسته بپزند تا سده و از وقت نیار و کنسی که معاد بخورد ان نان باشد
خیزدن نان خمیری توری و فنی اندازی بکیده و کشیده و اجزای جیش از مانده باشد رویت و مضایقه
ندارد و روزیکه خوردن مسهل با مارا بحین مقصود باشد آرزو دیگر در پیش ازین اگر ممکن باشد و خود آب قیامت
کنند و الا غذای نرم دیگر هم چیزی میتوان داد و در زمان شرب مارا بحین بر سر زینبیا ت و مغلفات محوضات
شده و محوضت و جنرات و نجات و جب دارند و اما امکان از جمیع ریاضات متعبه و موارض نفسیه بازمانده
و تفریح کوشنده و اعانت به یا قوتها و دفعهای مناسبه لازم شناسند مارا بحین خلاف مارا الزهر مارا
الشحیر مارا القرقع مارا اللحم که بعضی امراض مرقومه این موقوف مناسب است انشاء الله تعالی خواهد آمد
مشرو و دیگوس با یاغونیا و بعضی امراض دیگر این موقوف مناسب است و در او به صدایحه گفته مر سبلی
در لغت مطلق چیز پرورده را گویند و در اصطلاح این قوم چریت که پرورده شود در عمل شکر کشی بکوب
کنند هر دو حدوت دیگر را یکدات نسو و مثل مبلد و زنجبیل که پرورده شود اینها را در عمل دیگران جمع مریات
انده و این را در اصطلاح ایشان انجات نیز گویند و وجه اشتباه آن با این نام نیست که این فرد حتی بنده است
معروف که معوب آن بلخ است و آنرا مری کرده در عراق برده بودند مردم آنجا از نام این مری بر سینه آنرا
نخ کشند پس این نام ستار شده در مریای هر چیز مریات با نجات اشتباه یافت مر سبلی که منافع آن
چون منافع مبلد مری است که بیاید یا ملاحظه زیاده تر بفرزاید و قطع زرف و تم سینه نافع آید و با درق طسار
تقویت دماغ و دل بقوت نماید و چون مین است صاحب اسهال گرم مزاج باید که با طباشیر تناول فرماید
بگیرند آله تازه کلان که سنگر نباشد و بخت شناسان روز در آب سرد تر کرده دارند تا نزد نرم و منقطع شود
بجوشانند و بار جوشانندنی مثل مبلد که خواهد و طسح کنند بر ان ناده و اگر آن رسم بها نماند که در خواهر

پس در آب جوش دهند و بنیدازند عمل منزه از غوغه و بنیدازند در آن او فایده و بکار آید بچنین است قانون
اماته اشترین در ساختن این مری و مریات دیگر که ترتیب ساختن آنها موافق تسهیل ادویات و کتب دیگر ذکر
خواهد یافت چنانچه اصلاح ذایقه و حصول لطافت و نظافت چنانچه تصرفات از ترک کرده داشتن در آب آب یک یا دو است
چند روز با لغو کردن در خانه شدن سوزنها و جود الود و غیر این تصرفات بکار برده اند اگر چه ساختن
موافق تعارف حال نزدیک ذایقه لذیذ و ترویج طعم کسب نیز بیکر و اندام مناسب صحاح و متدین است و در حق مریضی
در مخوفین طبیب حکم در تجویز تصرفات نیز تجویز است مریای با لئان یعنی تریج مریض است اما کوشتن
آن در او و مریضی مناسب تر است آنجا بیاید مریای مریض است در او صفای بعضی امراض
که در امای آنها درین مفعول مرفوع است مناسب است در اطباء در شان آن نوشته اند که صفای دفع کند و تب زایل
کند و مجرب در علاج رانغ بود و مریضی را از خوب و دانه پاک کنند و در گلاب یک ساعت بچینانند و قدر آن قوام
آورده در آن بریزند و یکچونش داده فرو گیرند مریای خوب بلسان نفع میکند در او صرع و ربو
رضیق نفس برده معده را عیدان بلسان را در طبع داده و غسل و افادید به دستور مریای بر روز مریای
و ج حفظ زیاده کند و فاج و لغوه و صرع در دو معده و قوی ریحی و صلابت شیرین پیش امعاری
نافع بود و اسهال صفرا و بلغم نماید و ج ترس که فریب گرم ناخوره کشیدانه در در آب خیس است یا در یک دهن
کنند و آب بر آن پاشند چند روز تا نرم شود بعد نرم شدن بهر وجه که باشد غسل آب بچوشانند تا تخم بچشت
شود پس بیرون آورده غسل همان اندازند و بچوشانند و در آن در پس از چهل روز بکار برند و طریق ترتیب
و ج را که چنانچه جمیع قسام بسیار نافع است صاحب میناج چنین نوشته بگیرند و ج دانه کنند بقدر یک بند
اکشت و در قسم بریزند و در غلکا و گدازه بر سر آن اندازند آن مقدار که در کشت است اسرار بگذرد و بخوبی
کنند که کشت آن قسم خالی باشد و چهل روز خم را در زیر جو بهمان کنند و وقت حاجت هر روز سه درم از آن
بخورند مریای پلیله مره سودا را که از احتراق مغز بود نافع است خاصه که با فایده باشد و بسیار زایل
کند به جویس قوت دهد و جانی نگاه دارد و سه و پنجمی کشت باید در با صره را نیز کنند و خاصه معده قوی سازد
و طبع نرم نماید و بواسیر ریحی را سود دهد و گفته اند که مریای پلیله کاسه که یک سال یکصد هر روز بخورند
مویس سپید نشود بشرطی که در انشای استعمال آن از مروضات و جمیع پسر کنند و چنانچه تنقیه معده از فضولی و عصر
رطوبات که از غده یک مقدم باقی میماند هیچ چیز پلیله مری غیر سرد چهره چینی است سنگی است بخلات
پلیله مری که منقحی و مفری است ابتدا بعد تنقیه معده را از قبول بود و بازمیسد ارد و پوشیده نماید که هر چیز را
که ترتیب کنند منافعی که قبل از ترتیب بود بعد ترتیب مریای قی میماند لیکن مع الضعف و ایضا

و ایضا بعضی مغزها که در آن چیز است بعد ترتیب زایل میگردد و از اینجا است که ادوات بلیله مری مجزشده بخلات
 بلیله غیر مری که درایم خوردن وی منع است همچنین در ابتدا می حیات استعمال بلیله منع کرده اند بخلات مری که آن
 و بهرستو استعمال بلیله بی جرب کرده حسن نیست بخلات مری که پوست در وی کثیر نمانده تا محتاج تبیدن باشد
 خاصه در حیات در باید دانست مری که از بلیله بسز در ساخته شود نافع تر است نسبت باینکه از بلیله خشک سازند
 و مشرق بینها چنان کنند که خسته و بانشکنند اگر درون خسته از دجی سیاه نمودار شود دریا بسند که از تر است
 و الا از خشک و ایضا اگر عینه منفع تمامه محل شود و قتل از وی برینا بد با بغایت کمتر باشد از تر بود و اگر نقل بسیار
 بر آید از خشک و ایضا در مری تر خوش طعم و بی عفو صفت میباشد و مری بلیله هر چند گفته شود و بهرست مری که
 از عایت کتلی بوسه گیر او نیافه باشد و طرق ساخت آن بسیار است هیچ در قانون نوشته که بلیله مری که
 از بلیله تازه در چین دهند میسازند آن بهتر است و عمل کرده شود و اینجا بنظر این بگیرند بلیله کبابی فایق و حفر
 کنند و در زمین مشک را علی مذاب غیر مری محضه را در آن داخل نمایند و غسل کنند و آب بر آن باشند پس بلیله را بر
 در آن به چینه در بازار مل دیگر بالا ریخته آب پیاشند و بعد دور و در مل تازه همین صفت دیگر تبدیل نمایند
 و تا پنج بار این عمل کنند تا بلیله با بیده منفع شود پس بلیله را با آب شیرین سه بار یا چهار بار بشویند
 پس بگیرند و در سردار آب و نسو بخوشانند و بلیله را درین آب با نش ملیم بخوشانند چون بکته شود بشویند
 ششمنی لطیف پشتر شهید را قوام بگیرند و کف بردارند و بلیله را در آن بخوشانند و آنرا در تصفیل ذیل در حقه
 کتان رقیق پیسند و در دیک آویزند و هر ساعتی تا وقت افادیه بلیله در آید پس برگاه بکته شود و در ظرف
 وسیع انداخته در شش روز بگذارند تا بلیله قوت افادیه درگیرد پس بلیله را در انار زجاج انداخته عمل مفروض
 افروزه بالا ریزند و قدری مشک بخبر ذقیل از عطران اندازند و در همین بسته نگاهدارند و افادیه نیست سبیل تر نقل
 در چنینی ز تخمیل قاقله در غلغل خربوبه را باشد و وزن افادیه بیستم حصه بلیله در بعضی قسم را با دینات دیگر کافور
 باین تفصیل است ز تخمیل فلفل سیل جوز بوعود مصطکی مشک طسریقه دیگر ساختن بلیله مری نیست بیارند بلیله
 بزرگ کابی صد عدد در آب تر کرده بخورند در آفتاب بگذارند پس آب را دور کرده آب دیگر انداخته بخورند در
 سسکین تازه و غسل کنند و آب هر روز تبدیل کنند باز بشویند و در مل صفت مذکوره و فن کنند سه بار
 عمل نمایند پشتر بر آورده غسل لطیف داده یا از زعفران در مشک بر یکی سسی درم در یک غره آب با نش نرم بخوشانند
 تا آب برود بر آورده بخورند کتان پاک کنند و بسوزن خور کرده بریزند بر آن عمل نصب مقداری که چهار انگشت
 بالا باشد و بخوشانند تا غلیظ شود طریقه دیگر اینست بگیرند بلیله کبابی جمیع مدد خوب پاک بشویند و در آب بگذارند
 تا آنکه خشک شود و بریزند بر آن آب باوا کشک شیر مقداری که چهار انگشت بالا باشد و با نش ملیم بخوشانند

تا آب برود و شب در تنور بخارند و صبح بر آورده بر طبق همین کنند و مسح بخور کرده سوزنها خلاصند و در می محج کوفی بنفشه
 که نرم شود و آرد کرده افادیه بر پاشند بر درازند این جهت طریق از قانون است اما طریقی که شهرت دارد آنکه
 قند را با دینا مسطرافیت بگیرند صمد علیه بزرگ تر بود یا خشک و در طمسه و سبزه بنهند و آب آنقدر اندازند
 که آنرا بپوشد و خاکستر تا که بجاوه درم جوان پاشند ده روز بگذرانند و در هر سه روز آب و خاکستر تغییر دهند
 و تازه کنند پس ملبها بر درون آنند و بزنی بشویند تا پوست جدا شود بعد در یک بنهند و همانقدر آب که در آن
 بنوشانند اندازند و یک کف جو قشقرق در موضعی نیز ضم کنند و بپزند تا که جو بپخته شود پس بیرون آنند و دیگر بار
 بشویند و به پارچه نشف کنند تا جو یک پوست کمال آنند جدا گردد پس در عید ده جواله و زنجبالی قلع بزندان
 پس در ظرف سبزه بنهند و عمل همانند آنند آنقدر که آرد در پوست است روز بگذرانند و سر بر مینهند
 عمل تغییر دهند و هرگاه تغییر دهند چند خوش خفیف باید داد تا در علیه یا تسیح نماید بعد نشف کرده عمل جدید
 تصاف اندازند آنقدر که در پوست در ظرف سبزه برانند و پس از چند روز بکار برند و اگر خوبند ذی افادیه سازند
 افادیه که از قرابادین انقل کرده و در ظرف اول نوشته کوفته و بخیه بنفشه کس صمد علیه از ادویه مسطوره از
 بزرگی بکوفه و مشک بنام بگیرند و در جای عمل قند مرقوم کنند قیل الحارزه باشد و در حیات مناسب تر بود
 هر بامی است و اسهال موه حاره و بعضی امراض حاره آن مناسب است و شنگی بنشانند و بجزارت نافع بود بجز بپوست
 بطبخ تری و شنبانه نقره آب لونه تر کرده بر آورده یک شنبانه روز در آب و نمک خیسایند با شنبانه روز در آب
 صاف خیسایند بر آورده در آب لعل طموش خفیف بپزند تا مایه از وی جدا شود و حلاوت عمل آرد آنرا کنند
 پس یک شنبانه شکر طربز یا نبات با قند تقویم آرد و بعد چهل روز استعمال کنند مطبوخ اسطوخودوس
 جهت غلط سودای و قرقه و چون در سوسن یا نیویا که در وقت فک نافع و بر سه صلابات و عرق اینها و صاف
 و صاف کردن خون میزند سوزنجان سفید درم اسطوخودوس گل با بونه قطور یون دقین اینترن هر یک درم
 بسفایخ نمودند و در هم بر یک بجز درم غاب ده دانه سپستان سی دانه بطرخ سازند چنانچه رسم است
 و اگر باریا ح غلیظه باشد یا بعضی در مجاری بول بود کفقه جهت درم بنفشه دو ریگ کس در فستق در
 حسب حاجت مشارند **مطبوخ اینترن** جهت یا نیویا نافع و سودای را که نخاله بصیر باشد احران کنند
 اینترن بسفایخ بر یک سه درم پنج کس پنج رنریانه بر یک بجز درم اسطوخودوس مغت درم پوست علیه کابلی
 پوست علیه نند علیه سیاه بر یک ده درم سوزن یا نروده دانه اجاص سی دانه لودیه را غیر اینترن در آب مناسب
 بپوشانند چون سیرم صمد یا نه اینترن اندازند و در خوش دانه فستق و آنرا نند و صاف کرده نصف رطل ازین
 بگیرند و فانیند و با ج بر یک کیدرم و در بر سفید شغال و سحرینا شوی و در جودان حکم کرده بنوشانند

بنوشند مطبوخ آفتیمن با لوبلیار که حادث شود از سودای مختلط بطنم نفع دهد ترید سفید چار در مطبوخ
چند گرم سنکلی بخته رزم قیمن پوست بیلکه با لوبلیار سبز اسطوخودوس هر یک ده گرم مطبوخ آفتیمن
با غاریقون که اخراج مره صفرا و خلط محترقه و غلیظه از کبد و با لوبلیار نافع بود ترید بیکوفه او در مطبوخ کج نیم
کوفه سه گرم پوست بیلکه لسان الثور و در کجوبه غاف اسطوخودوس هر یک چهار گرم بیلکه کبابی بیلکه سیاه
هر یک بیفت درم بیلکه زرد و بویز منقی هر یک ده گرم آفتیمن بانزده درم بیزند بنا کجوسم است و آفتیمن در صره کتان
بسته با خرچوش اندازند و از آنش فرود آورده سرد کرده صره بست مالیده بیرون کنند و صاف نموده بکوبند
غاریقون را با عمل رشته در وی حل کنند و بندرم صبر و در آنکی خربق سیاه زیاده کرده یا نشان مطبوخ
آفتیمن غاریقونی بکسخته و بکبر خربق سیاه بیکوفه چهار انگ انگ انگین نیم با دیان هر یکی یک گرم
سفید بیکوفه اسطوخودوس کادوس لسان الثور و در کجوبه نیم در خشک ترید بویض بیکوفه هر یک ده گرم سنکلی
کی در درم سنکلی سفید ورق کلسر آفتیمن ربعی غاف شکامی با دا آورده هر یکی چهار گرم بیلکه کبابی بیلکه سیاه
بیلکه آمله هر یکی یک گرم بیزند چا بکبر سم آفتیمن ده گرم در خرچوش اندازند و دستور مالیده حاکر کرده بشکر
ده درم غاریقون یک گرم صبر چهار انگ حلاج و درم نعلی هر یکی دو انگ شمش خنل و آنکی نیم اضافه کرده بپاکنند
و اگر بیلکه زرد مقدار بیفت درم و سقونیانید انگ درین مطبوخ بفرساید خلط صفرا نیز دفع کند این هر دو سخته
روز جلای تصلکته مطبوخ آفتیمن غاریقونی که شایع قانون آورده است ترید سفید ده درم ن
انثور غاف سفید بویض با در کجوبه اسطوخودوس هر دو حد چهار درم آفتیمن استر بیلی چندرم پوست بیلکه کبابی
بیلکه سیاه هر دو حد بیفت درم پوست بیلکه زرد ده درم بویز منقی درم آورده دانه همه با مساوی آفتیمن در سه
رطل آب بچوشانند هر گاه بیکرطل دشت با نذ آفتیمن داخل کرده با بچوشانند تا رطل با نذ آفتیمن با بیلکه او در
کنند و دانه ای دیگر با بیلکه صاف کرده غاریقون چند سفید یک گرم حل کرده یا در عمل آخته داخل کرده بنوشند
اشرح مره سودا و خلط فنی طبع میکند مطبوخ آفتیمن لوبلیا برای خلط محترقه منقول اشرح بفتشه
سفید کافورین ارون آستین سنکلی هر دو حد درم بیلکه زرد سیاه آفتیمن هر دو حد سه درم شانه چهار درم
چار شنبه بجز درم نرسندی ده درم زرب طایفی ترکیب هر دو حد دو استار آلوده دانه غاب بست و پنج دانه سوز
جو شایند ده غاریقون نصف درم ترید با راج فقیرا هر یک یک منقال تقوئه کرده بچوشانند مطبوخ سفید کج
جهت صرع و امراض سودای میفید است که الله تعالی در مفرط سوم خواهد آمد مطبوخ جامع که سه سال
خلط غشکند و شایع در او دینه امراض آرس آورده آستین روکی سه درم شانه بیفت درم بیلکه سیاه زرد
دکبابی هر دو حد ده درم نرسندی بانزده درم احاص سی عدد و در سه رطل آب بچوشانند تا بیکرطل و نصف

بماند و در وقت رطل از این گرفته یکدرم تر بر در چهار دانگ صبر و در دانگ غار یقون بالیده نوشانند و اگر اصل صفت
 باشد بجای این بر دار و مغز فلوس نه درم در غل کنند مطبوع خیارشنبه اخلاط سوخته نودماغ و بدن
 بپزدان کند بقیه سه درم گل سرخ بجز درم پوست بلبله زرد قمر بندی از لیف و دانه پاک کرده هر یکی پانزده
 درم مویز میدانه بست درم صفراک جاصل هر یکی بست عدد در سه رطل آب بخوشانند تا بطلی سید صاف کرده مویز
 فلوس با نروده تا بست درم حلزونه صاف نموده مگر نوشانند مطبوع بلبله بعضی امراض با غوط
 مناسب است و اگر شرح آن در اذوقه صد عیله گذشته و یکسوخان کبسه صفراوی نافع است سناسکی درق
 گل سرخ بر یک بجز درم قمر بندی پانزده درم پوست بلبله زرد درم صوص بست درم در چهار رطل آب شیرین بخوشانند
 هر گاه ماده اذوقه بماند صاف نموده بخوشند مطبوع حی که در رسم صفراوی چته تلین حکیم علی در شرح نوشته
 اجاص پستان غناب هر یکی بست دانه درق غناب شلب درق خلی درق حجازی هر یکی باقیه توت شامی اگر گفته
 تو بندی کسی درم تربیت معلوم مطبوع سازند مطبوع حی که در رسم عارض جوردماغ که مبر حیره سه نموده
 و بعد احتیاط علت و ظهور از شرح بکار آید درق غناب شلب درق خلی درق حجازی هر یکی باقیه توت شامی اگر گفته
 شود یک کف که غناب پستان هر یکی بست عدد و مغز فلوس معتدلم تر تخمین بست درم قمر بندی کسی درم اگر
 توت و فاکند و دما رسه مارم بر بند مطبوع حی که حراج صفرا و حرقه کینه تر ب سفید سلوفه چهار درم
 پوست بلبله زرد چهار شنبه هر یکی بجز درم شاتره مفت درم سوسای خیارشنبه باشن علایم بخوشانند و چهار
 حل کرده صاف کرده بخوشانند مطبوع حی که صفرا و حرقه از دماغ و بدن خارج سازد تر ب سفید چار
 درم مویز منقوش شاتره هر یکی بجز درم فلوس خیارشنبه مفت درم بلبله سیاه ده درم جابجده رسم است
 به پزند مطبوع حی دیگر بعدین باب و نافع مایه نیویای حادث از صفراوی حرقه منقول از شرح بلبله آله
 بر یک چهار درم سنبلین رومی درق گل سرخ هر یکی ششدرم سناسکی شاتره هر یکی مفت درم قمر بندی
 پانزده درم پوست بلبله زرد و نمک بست درم اجاص بست دانه نمبر در چهار رطل آب بخوشانند تا
 رطلی آب صاف کرده یکدانه مغز نیاد چهار دانگ غار یقون داخل کرده مگر نوشانند مطبوع حی که سهال
 صفرا و بلغم کبده غاب ده دانه اجاص سی دانه انیسون مصلی هر یک میثقال تر ب سفید مروض شاتره
 بجز درم مویز سرخ خسته دو کرده پانزده درم جوشاننده نصف رطل از ان بگیرند پس حل کنند در ان تر ب سخت
 کرده یکدرم قمر بندی پاک کرده بست درم نوشانند مطبوع حی که اخراج سودا و خصوص از دماغ توت
 کند و دفع میکند مایه نیویا بسیار و نیز ماضیت استدی اجدام و تو باد و جوب و بیق سودا و کلف را مویز و دانه
 تر ب سفید چهار درم بسفنج بجز درم سناسکی مفت درم بلبله سیاه اسطوخودوس بر یک ده درم نمبر را

بمدرسه رطل آب بچوشانند برگاه رطلی بلخصاف کرده اشتمون ده درم در آن یک شنب تر کرده صبح صاف کرده
خزین سیاه ربه درم پنج بندی نصف درم بریدرم غاریقون یک درم ساییده باشیده نوشانشان این قوی
بسیار است و منقول است مطبوخی که در اینجویای سوداوی بعد فصد در طب و انضاج بار الاصول
و غیره اخرج باین مطبوخ باید کرد بزرگ نسانیون هر یکی سه درم سنا سفنج المی شیر المی هر یکی چهار درم خنیش
عاق قنطریون کما در یوس سکاکی با دانه دجه ه پروجه پنجمین رومی صفت درم بلید کابلی ده درم
بلید سیاه سوزنی بر یکی است درم درق الحسفرم با در بنجویه فلجمشک کا در زبان پسیاوشان هر یکی لقی شاستره
یک کف کبریا جندان آب بچوشانند استقصادر جوشانیدن نکنند تا مگر نشود پس صاف کرده شنبتی قدر
قوت علیل پس در اراج آن گرفته صفت درم فیتون مدقوق داخل کرده دوازده ساعته بدارند یک جوش خفیف
دیگر داده یا باج قیصر نصف و تربید و ثلث غاریقون یک درم بایده نیگرم نوشانشان مطبوخی که طبع صاحب
مایجویای عراقی را نرم دارد و طعام بکوارد و معده پاک کند قنطریون و قیق بختقال در صد مثقال آب جندان
بچوشانند کسی مثقال بماند صاف کرده قدری شکر داخل کرده بچوشانند و باید که چند روز مداومت کنند مطبوخی
که جهت مایجویای عراقی و غیر آن مفید است منسل بندی دو درم تربد موصوف چهار درم فتنین رومی ده درم کلسترخ
مست درم در دوس آب جندان بچوشانند که مکن بماند صاف نموده هر صبح کسی درم ازین بمقداری که ضعیب
سعیین کند شکر افزوده بخورند و بعضی اوقات حسب مقتضی وقت مصطلی و اذخر و ساج و صبر هر یک دو درم غاریقون
چهار درم اضافه میکنند این هر دو نسخه از مباح است مطبوخی که بصاحب بانیا دار الکتب بعد فصد میدهند اخرج
ماده باین میکنند اجاص غناب هر یکی سی دان درق غناب بقا کثوت لقی سفینه خشک پیچزم بلید زرد ترکیبین
هر یکی پانزده درم تر بندی پاک کرده است درم بستور جوشانیده صاف نموده یک انگ سفونیاستوی و ده انگ
افتنین داخل کرده نیگرم بدیند مطبوخی در دوار که از خلط حاره متولد شده باشد بکار آید اصل السوس
خراشیده استین قنطریون شنبه عاق هر یکی چهار درم پسیاوشان پیچزم بلید سیاه پوست بلید زرد و بلید
کابلی هر یکی پانزده درم تر بندی پاک کرده ترکیبین هر یکی است درم او غناب هر یکی سی دان همدر با بستور معمول
جوشانیده صاف نموده مقدار کثرت گرفته سفونیاسته طوس غاریقون د دلت درم تربد سفید بجز خراشیده
یکدم کوفته و نیجه با جلاب کشیده سردار و کنند و نوشند مطبوخی که جهت دوار حاره کا از مایح حاره متولد شده
باشد بکار آید زوفا خشک خشم رازمانه ستر فاسی هر یکی پیچزم استین رومی صفت درم کوز طایفی منرد و العجم
مست درم پوست بلید زرد تر بندی سفینی هر یکی سی درم او غناب هر یکی سی عدد همدر آب جوشانیده صاف
نموده کثرت گرفته سفونیاستوی یک انگ تربد سفید خوف خراشیده پیچزم که اخته نیگرم شرب نمایند

مطبوحی که در مرض سبات بکار آید منقول از معالجات بقراط قسم کرفس امیون چشم بازیانه بر یکی دو درم سفیر امله
سنامی اسطوخودوس غافق اصل السوس خراسیده قطور یون بسفنج شکامی باد آرد و تربد با میران فوم بر یکی سه درم
پرسیاوشان گاوزبان بر یکی چهار درم بلیه سیاه بلیه کابی پوست بلیه زرد انستین رومی انتمون در هر سه بسته بر یکی
سفت درم در آب جوشانیده صاف نموده اگر علیل تحمل باشد یکصد رست درم والا شصت درم گرفته خربق اسود
یک طومای زبره داخلی یک مندی بر بعد درم غاریون یکدم کوفته و تخمه بسل مرشته معقم سازند و بنوشانند این سخن
در شیخ باین اوزان و باین اجزا فقه نم کرفس چشم بازیانه امیون بر یکی دو درم سفیر امله اصل السوس خلک موفو
بر یکی سه درم اسطوخودوس شمش غافق قطور یون بسفنج شکامی باد آرد و پرسیاوشان لسان انور بر یکی
چهار درم بلیه سیاه بلیه کابی بلیه زرد هر دو مرفوع انوار بر یکی شش درم انستین رومی انتمون اوقلی در خرقة
بسته بر یکی هفت درم مردار و با همان است که مرقوم شده **مطبوحی** کنسیان و فانی و نقره را سود دارد و سترخا
مفاصل را نافع آید عود قانله بر یکی نصف درم فادینا درج قطور یون دین امینک اذخر سنبل و نقل اسطوخودوس
بر یکی یکدم خطمی مقشور درم دو بر مرقعی هفت درم ادویه بخوشاننده و بر دو اوقیه شکر صاف سازند و بنوشند
و اگر وقت رخسار و سن تحمل باشد سمره سفنج غصلی در درم با عسل دهند **مطبوحی** که در مرض کنسیان اول سه
درم شقال یا کم و زیاد حسب مزاج از این مزاج کوغاد یا سادل نموده عقب آن بنوشانند ریوند نکوفت سه درم انتمون
هفت درم بلیه سیاه دو درم بریزطایفی منقی بست درم در آب جوشانیده بقیاد درم ازین گرفته با ایام کند نور
بنوشانند اگر این بخاخ حاصل نشود با الاصولی که نوشته شده بکار بندند این مطلب منقول از معالجات قراطی است
معجون انتمون سود او بنوعی در طوبیت دفع کند رسیان و بیوشی را سود دارد و خربق نیاه یکدم برنگ در خربق
بنفشک جرمی جرمی جرمی دو درم اسطوخودوس لسان انور بر یکی سه درم انتمون بسفنج سنامی غاریون
زبره بر یکی پنج درم کوفته و تخمه بسبل کف گرفته بسبب شتری هفت درم تاده درم منقول از جلالی است
معجون انفع این نیز مرفحات است و بعضی از ریاقات شمره مافع بسیار دارد و منک میزد و پوست بلیه
یکدم عنبز زعفران بر یکی یک نیم درم و نقل و نقل زخیل سنبل دار و نقل خربق و اجز بود اقله کبار شیخ مندی
لسان احصا فر و درج عقرب بلیه باد انجوبه لسان انور مصطلح خوجان و بنفشک مرادید ناسفته صندل سفید زاونده
در حج سلیقه کلسترخ یا قوت ربانی صین بر یکی دو درم پوست ترخی سه درم بسبب شسترخ کوفته و تخمه بسبل کف
شترخی یکدم تاده و شقال **معجون** بلادرسی نافع است بخون دودا رسدی و امراض سودا و صلیع عینق
و ادرج سعه و صدر و کبد و کلیه دشمنانه در هم بارد و جذام و نفوس و منقول است از شیخ بسبل زعفران سلخه
ساج انتمون اذخر حب لسان زرنوند و نقل حب لبان از کبیل صبر مقل بمبر واحد یک و نیم درم یک

سختی زود عن بلسان بچ یک قیده دید دایر ساورد و قیده مصطکی عمل ملا در عار بقون هر دو حد نبشت و قینه خنار زینا
 سه رطل غل غل قند پوست بخار از مائه بزرگ که سه روز تو کند در ترش کند شسته یک خوش خفیف دهند و صفت
 کرده عمل اضافی کرده قوام گیرند و کف برمی دارند باقی با دو دره خلک دره معجون سازند شتری یک درم تا یک مثقال
 معجون بوسیس حافظه را قوت دهد و بسیار از اناضیه سیلیه فرج زرافند زعفران دار صینی مصطکی هر یک
 شش مثقال مسو ششم اب فلفل سفید هر یک مفت مثقال بلاد فیتون هر یک درم فار بقون شسته و چهار مثقال
 صبر شصت مثقال عمل و چند باشد معجون بیش بسیار نفع دارد و انشا الله تعالی در هر ضر
 جلدی باید معجون جنطیانا بسیار یا نونیا و صلی و صرغ و گرانای زبان در فکینه و در دمه و دیرقان
 سدی و طحال و تقطیر البول و سه البول و سنگ کرده و تمانه و جتاس حوض و کوبیر و در افضل تب و بیج و تهای
 بلغی و جمیع امراض غلبه سودا و دار الجید و دار الغلبه بنق در بر ص و طحال و مفاصل نافع است حسب القرح و غایبه
 سهوم وقع کند و بوی دهن و عرق خوش کند و دل را قوت دهد و باه مار زاده کند و پیر از انعامت مفید
 بود انیسون چند بیدستر حب بلان خود بلسان سیلیه ساردن مصطکی هر یک یک درم جطیا نقره مانا مارشک تخم کزک
 حب انار زرافند طویل هر یک یک مثقال مروج در دوج زرباد ششم کس جرجیر ششم بیاز ششم کند نابر کے
 دو درم جوز بوار بود صینی قر قفل قافله اشنه بسیار سنبل زعفران مقل بریان کرده زرب شیطیح فلیج دار پسته
 هر یک سه درم سود جملب هر یک چهار درم ورق گل سرخ با در نونچو یک منول هر یک بنجرم ملیه سیاه پوست
 مبیله آله هر یک شش درم صبر سقوطی ده درم مود خام دو از ده درم تر ب سفید مت درم کوفه بخته برد عن
 باو ام تخ خوب کرده با سه چندان عمل بشیرند در ظرف آئینه کنند و ششاه در جوهند باز یکا آرنه ششتری
 دو درم تا بنجرم معجون داود انطاری مسهل بود محرقه صفرویه نافع بسیار و اورام بخار زیاد و
 صد ایچه مذکور شده معجون داود انطاری از ضد عفانی بخشد و غلیان خن در انتشار آن و در عروق
 دشده حره کسل و نقل و جمیع امراض موسی را نافع است و مانع از تولد سودا میگردد و صالح است برای کسی
 که تجاوز کرده است سال و تا چهل سال و عاتی از نور میشود و شربت آن شش مثقال است و قوت آن با سینه
 میماند تا هفت سال باروست در ثانی استکار آن قطع میکند ششوهه را و مصلح آن عمل است مصطکی جان
 که با هر دو حد سه درم صلیا که در تخم خرفه و قیق شیتر زرد گل سفید ورق گل سرخ ملیه سیاه هر یک نصف قیده
 تخم کشنیز طباشیر صندل سفید ششم کاسنی هر دو حد یک قیده بخته ساق نصف طل غلاب
 انزبار بلس او هر یک یک رطل این هر چهار جز در او در رطل سه که در بیج طلاب بخور شانه تا کم از بیج میماند
 صاف نموده شکر بقدر کفایت در خلک دره بگرام آرنه و دوا کوفه در خل کرده معجون سازند معجون در هر

که در او انطیاقی از صنایع ربمان که بجا لینوس نموده نقل کرده است نامش است آنهم در او به صد عجب مجرب یافته
مخوفی دیگر از ترکیب در او انطیاقی نوشته که بحرب است جبهه قطع سود او چیزی که پیدا میشود از آن مثل باجوریا
را نیاید جبهه سبب است و چون دلش غم است که خطیست و خدام و سفید و انشا شیر و دار انخاب جبهه حق و کلفت است
در زمان تقشیر و شقوق در مرض محالی بود اسیر در نخا و در ساد سهوه و سلطان و خا زرد او رام صلیبش با طلا
در استعمال که در این سیکه تجا ذکر کرده چهل سال را در مثل این صفر مطلقا در مثل بند و جنبه با اس در روزم در جسم در
با دمانی در مثل امل حلب من حیث در مثل خدام شیر و فایند و نزدیک تریان عرض بها جین در وزن با دوام و این
مخون حار است در اول تابان در طبع آخر زمانه باقی میماند قوت این ده سال است که میشود و ساقط میشود در مثل و چند
این است و شکر بتیان در انتقال است مثل این که در خریف بغیر هم در بریح در صفر فاذیر بیشتر قراط و لوروم جان فاذیر
خود با جو و جاد معنی منقولین بر بی سه جزو اگر این بر دو جوی یافته نشود و دیگر او چند اندازند زجر جاد کول چهار جزو برین
زیر اندیشه مسقطی صغ صغ بر کثیر سفید است سه بر یکی رخ جزو غار یقون در ق گلسرخ صندل سح تخم خشکی ش
خسب که کسی تصور یون کل نقشه بر یکی هفت جزو حب لبان فتق صبر حب لبان بر یکی یا نژده جزو فیتون
م تسهلی سفیاج شربت سنابری است جزو دایای سوای فاذیر گرفته و نیمه در سبب مشک و کلاب هفت نوز کرده
بگردد نشکر طرز و چند همه در شتر تازه که بر این مشک باشد حل کنند و بش نرم بقوام آرد و در او با در حل کنند و فاذیر
محلول نیز حل کنند در دانه و ششماه نگه آرد مخون دوار بلغمی سوداوی در نیز نفع میکند با جویا و تنقیه میکند
معه در این بندی در درم سطر خود و سفیاج بر یکی تسه درم صیتون غار یقون بر یکی پنجم میل کبابی بلبله
رطه تر سفید بر یکی هفت درم نیقار و درم با غسل مخون سازند شربت سه درم تا پنجم درم مخون سقر اط
که در سبب سنجون و با جویا و جمیع ارض بلغمی و سوداوی را نافع است در او به صد عجب مذکور شد مخون
عیانی است منقول از قافلن که به زبان و حلاط عقل نافع است مخون عیانی دیگر مندوب ابی سلیم که در سوال
نافع است این بر دو نسخه سها بخا مسطور است مخون عیانی بنسخه دیگر منقول از شغالی حفظ نیز در وی
و من شکر کند استها آورد منی زیاده کند و عرفان عاقر حاقه فزون بر البصع مخون قاطع کبار در نقل حسد است
مساری نوزده و نیمه چشم چندان عمل بر شند مخون فولاد و ترکیب عجیب از بنیاد نیست خوب بسیار در
حافظه بفرایند بسیار و خارج و لقه و صرع و عرشه ملوک بنسار مقال بلغمی و جمیع باره در نافع بود و سودا قوه
دیده باه بر انگیزد و عشت از آل سبیل الولی در دما زود پیر از اوقاف بود غیر شش مشک فاصل بر یکی یک انتقال است
سعدی چهار انتقال شتر فار مغز هنوزه بهار کرد کان حسب انیل مندی زرناد حصیته نقلک از یا نه در زجر گرفته
کوبله بر گرفته بریان کرده فیتون نوزده طریق با در غصص زرد و در صج شاتره بر یکی پنجاه انتقال زعفران

زعفران لعل و در فلفل شحون مغشول باب لیمون صلابه کرده کباب مصطکی انیسون مای متعقور سنبلیله سیاه سبزه نقل
 در چینی اصلند زیره کرمانی شونیز تخم خوزه خشم کاسنی عاقر قرقاش خشم خشکاش لیمون سرخ همین سفید صلابه سیاه کبریا
 مرجان مر و در ایندنا سفیدستان اصبغ قرمزم کرفس مغزینبه دانه تخم تا توره زهر گرفته بریان کرده با شکر عوی جطبانان
 زنجبیل کینه مقشقه کندر رومی بابونه جوز بوا آمله فاقه کباب بنبله شیطیح زانخواه جوز هندی صندل سیخه بنبله مغز
 کبخی ک مغز خروس بر کبی ده متقال فولاد مکلس صد دوازده متقال درق طلا درق نقره هر یکی بنجاه عدد و چند
 سپید بریح وزن اجزا عمل صابرا بر اجزایه ستور متعارف معجون سازند و بعد کوششاه استعمال نمایند در طریق تکلیف
 فولاد است که فولاد جوهر در اخالی از خاک بستانند و صلابه کنند و در سر بنجاه متقال فولاد بنجاه متقال گوگرد زرد
 پاک صلابه کرده در آن خشم کنند و در روت بریزند و سر بوته بابونه دیگر محکم کنند تا دو گوگرد بر بنیاد و این بوته را
 در کوزه نهند و آتش تیز کنند چنانچه گوگرد تمام بسوزد باز بیرون آورند و خوب صلابه کنند و بنجاه متقال گوگرد
 دیگر صلابه کرده ضم ساختن مطابق مذکور بوته نهند و در کوزه آتش گذارند تا گوگرد تمام بسوزد سپس بیرون تاب صبر
 کنند که کینه کیفیت صلابه کنند تا نیک بماند شود پس بسبر که نشویند تا نیمی از بوته و در آب نشویند تا خشم بر آید
 بعد خشک کنند و آب ترب صلابه کنند چنانچه چون در آب بریزند تا آب سرد زرد و نیم روز باقی بماند
 معجون اسیان نمی گذارند زافع است بسیار مخصوص بر پیران فلفل زنجبیل بر یکی بنجر کندر و روح سعد بر یکی
 ده درم و در شرح وزن همه ادویه مساوی نوشته عمل در چند پاس چند مغزنی یک متقال معجون ماده
 الحیوانه سنبلیله کز تر متافع جلالهت خواص تقویت قوی دفع کدورت و صمدی در کوششگی با این کوشش
 و چون در وضع این ترکیب قویم اندر و حسن قدیم بود و با مقصود حکمای آن عصر ترتیب نمودند و در بعضی نسخه ها
 متعارف معجون فلاسفته گفته شده تقویت دماغ و دفع امراض مزمنه دماغی مثل نسیان و فلفل سیاه و معافه و بر کبی
 و کار قوی و دماغ عقل و از دیار فرحت نافع و فحش لون و مطیب و بان و قاطع بنوی مطلق سبب و مضرت و مشدود سبب
 و در این نسخه موده استیمی و دفع خشا و مقوی جگر و مفید استسقا در دفع قوی بطنی و ریح مزمنه است که کرده و در تمامه
 و دفع بخشنده بر در کرده در سلس البول و تقطیر آن و دیگر امراض شانه دار و در فیدنی و مقوی ماده و در کدورت و کدورت
 اوجاع معقاصل و مقوس و خاصه در جالبین و طبع طبیعت آن گرم است در اولی نایمه و یا بس در آخر آن در جوهری
 بشیخ امبرودین و در جوهرین بود و در مصلحتش شیر تازه و کبچین کوششش از دو متقال تا چهار متقال در کوشش
 تا چهار سال باقیست و در شرح این خلاف بسیار است اما آنچه شیخ و صاحب ذمیره آورده که مستند و قوی است
 و این نیست تخم بابونه بجز دم زنجبیل فلفل و در فلفل در اوجی اندک بوست بلکه سیطیح معوی از او در کدورت
 خصیبه اشکاب زنجبیل با بونه مغز چنیزه و مار حیل تازه هر یکی ده درم و بریز مغزنی در م عمل صحیح و جود که چند

بجه بطریق متعارف مجرب سازند و بعد یک روز استعمال نمایند و بعضی که اشتن چهل روز در جو نیز میفرمایند اما تازه هم هیچ غایله
 ندارد در اختلافات که درین واقع شده بعضی از این است که در بعضی نسخ یکای تخم سیاه بایونه مطبق مرقوم است و صاحب
 شفا را اسقام محض پنج بایونه عروق و صغیر نوشته و یکای تخم سیاه بایونه گل بایونه و وزن او نیز درم نکاشته
 و اشعار کرده که در نسخه دیگر بازمانده هفت درم است و در حساب اختارات برسی از زمانه پیچیده نرم گفته و در نسخه
 المومنین مسطر است که شیخ جنبت مجددی هفت درم اضافه کرده و حساب تذکره نوشته که فضل دار فضل زنجبیل دارینی
 کند بلیله آله حب صنوبر شیخ مندی بایونه این ده جزو اصل بن ترکیب است و برین بود مدار از عهد واضح تا اینک
 تصرف کردند درین اطباء عرب و حکم پس زیاد که در شیخ جنبت مجددی بر این عظیم شده قطع آن در حق تحقیقان است و استقا
 در بار صغیر زیاد که در درین رازی پوست نارنج پس نافع ایله محض و تکمیل ریح زیاد کرده اند بعضی جهت قوت انعطاف و از دیاد
 منی و اسجده و پیچ خفته بقلب و زرد او در حوض راد جهت برال کلی کسمراد جهت تقبب نگه قطع طربات سایه با سه جزو بار
 دو وزن اجزای اصول و دروغ برابر نوشته **معجون سهیل** جهت درخت سودا تا بیفت این ذکر یا منقول است از قزلباشی
 جنونک که نفل ساج مندی برود چدرای جزو غار یقون مع مندی بخار منی منقول برود نصف خرد سبب سودا فنیون اسطو
 خود سبب فایز برود چدرای جزو کوفتن همه را جمع کنند شربت را مرقوم بعمل شربت شده درم **معجون مفرح**
 از امان آن انبساط نفس کبری رسد که مشابهت بر عونت شود از آنزه ضحک و طیب طبیعت و جد است ای نفع ای هم نیک
 میکند رنگ و خوش میکند که عروق را دفع میکند و تحقیقان منقول از شرح بسیار قافله میل خور بودا بر یکی دروی قرفه زرب
 زعفران بر یکی دو درم و نقل مصطکی سنبل سارون بر یکی سه درم سعد بنجد درم طبرخ ششدرم کوفته و بنجیه با عمل قوام
 گرفته بشنند و بویب بید حرکت دهند و حل کنند **معجون مفرح** دیگر هم از مفرح که دفع خوف عارض در دوا دره فکر سایه
 اعراض سودا دیکند و تفریح تام و تخمین یون و تجرید انعام ناید مشک هم حصه یک جزو ماد بخوبه پوست تریخ و نقل مصطکی
 زعفران قرفه ال بودا همین زربا در روغ و ج نار مشک یک برود چدرای جزو کوفته و بجز بنجیه کبره آله و بلیله زرد بر یکی سه درم
 بر در دوسه رطل آب شیرین بخورشانند تا نصف با ندیس یک رطل غسل در حل کرده بقوام آرزو داید میانیزند **معجون**
طی منبری دوا یعنی سودا و وی اشفا و معده را نفعی بخشند و حسب قوت یعنی سودا وی کند مع مندی
 دو درم بلیله سیاه بلیله آله بلیله کالی اسطو خود سبب بر یکی سه درم فنیون غایقون بر یکی چهار درم ایسج فنیون
 ده درم کوفته و بنجیه با بقیعین مع سبب از نثری سه درم ناستا آب گرم **معجون مشط** شش خوش کند و قنطر
 آرد منقول از حلالی قافله میل بر یکی سه درم قرفه زرب بر یکی چهار درم سودا و نقل مصطکی سنبل سارون بسیار جزو
 بر یکی بنجد درم زعفران ششدرم کسرخ هفت درم جزو عظم یا زرده درم کوفته و بنجیه با عمل مصفی بشنند شربت یک
 شقال و اگر قدری مشک و عجز و عود اضافه کنند بهتر بود **معجون منقحی** اس اس از هفت سبب منقول

منقول از شرح ملح بندی کثیرا بر یکی نصف درم صم صطل مصطلی اینستون بلید کا ملی المبرکی درمی غاریقون اسطو
 خودوس بر یکی دودرم ایچ ششدرم ترب سفیده درم بصل معجون سازند شربت میثقال معجون بخارج
 مداومت آن از مایه جو لیا طراح می بخشد و صم و صمغ امراض دماغی را که از سودا بود و در خون را از سودا پاک
 میدارد و سودا و بلغم غلیظ را با سهال برمی آرد و قویخ برابری دارد و احتیاق رحم را بکافیته نیز نافع بود در سختی
 این اختلاط بسیار فایده طلسمی این سخنرا صم و صمغ امراض را داده ترب سفیده صمغ خودوس بسفایح ایتیمون
 برود احد بجز درم بلید کا ملی بلید المبرکی سیاه برود احد درم بد و چند عمل مصفی معجون سازند نوشته در بعضی
 نسخی ستونیاد درم حجاری مغسول با جود سوخ برود احد درم ایتیم غاریقون سد درم در سخنرا دیگر بوزن غریز
 برود احد یک درم درونج نارمشک سبل خربو لسان الثور مصطلی پوست ترب برود احد درم فسنه دانه درین
 سخنوزن ترب دو استار قمر نموده اند و صاحب قرا باین قادری نوشته بعضی ستونیاسته درم کلسترخ
 رب السوس غاریقون مصطلی کسند هر یک بجز درم بر اصل سخنرا غلاوه ساخته و بسفایح بجز درم ترب بهفت درم صطو
 خودوس ده درم انراخته شربت معجون مذکور جته مداومت از دو مثقال استه مثقال وجهه آوردن شکم از
 پنج تا هفت مثقال است معجونیکه که نشاط آرد در دماغ و دل رسده و بجز راقوی کرده اند و طعام مگوار در رنگ گو
 بیاراید و باه بقرابید مشک تری بم مثقال بجز شرب یک مثقال مصطلی زرب میل زرب میل در نقل اسارون سا فونجی
 کباب چینی پوست ترب درونج رومی زر بنا و صندل سپید صندل سرخ حب نفل اینستون ششخ لب سابه بلید سیاه
 بوزید ان زعفران ماه زفرین کبریا و درید ناسفته صلیا کرده مر جان بر یکی دودرم در چینی دو الک سبل طبیب پوست
 بیرون پسته جوز پود انخات خونجان بنین شقاق پوست بلید بادرنجویه کاوزان بر یکی سد درم صد کونی درین کلسترخ
 بر یکی چهار درم مایه بریان خصیته شعلب تود بر یکی بجز درم درق طلاسی عدد درق نقره بنجاده عدد تصد عمل مصفی
 سه چند بیه معجونی که بسودا و تفرغ نافع بود مشوب بعضی بران که منقول از شرح خرق سگ بر یکی یک درم
 قنقل دودرم بادرنجویه درختک است ترب بر یکی سد درم حمرل شاسبفرم خرق سیاه کاوزان بر یکی بجز درم
 اسطو خودوس ده درم ایتیمون بانزده درم بلید سیاه است درم با عمل معجون سازند معجونی که در سخنرا
 که از خرق نفس سودا باشد حکیم علی از مجربات نوشته پنج بیض دولت درم جلیان اوزر ششخان لسان الثور
 درق درختک بر یکی یک درم دینم حمرل خونیز کندش بهفت روز در سکه خمیسانده درختک کرده بر یکی دودرم
 شاهره حب انار درق شکامی اصول نفاع اسطو خودوس ششش شافت قره میه فطر اسارون قسم کرفس اینستون از نیم
 اشته قنقل قشور سیخ مصطلی بر یکی سد درم زراوند صمغ زراوند طویل صمغ زراوند غاریقون سفیده شربت سفیده
 معجون بر یکی چهار درم بلید سیاه پوست بلید کا ملی اینخ سوسن اسمان لون سقر نیانطالی مشوی در سبب بر یکی بجز درم

استخوان منتهی به عقل منتهی به هر یکی هفت درم هر سقوطی ده درم کوفته و بختی با سکنجبین که از سر که عقل ساخته
باشند همچون سازند شربت بقدر حاجت **مجموعی** که جهت یا بخوبی یا اراقی نافع است منقول از نجیب بلبله سیاه آه طله
کا و زین باد بخوبی در دین کز بره بمبر برابر بسبب چون سازند شرتی سه درم **مجموعی** که سرد و آوازند نشسته
ای پیوده و فرغ و در دوسر نافع بود منقول از جلالی محموده میزدیم ریوند چینی مکرر چشم گاسنی منقشه هر یکی دو درم
سرخان برگ نیلوسر اسطوخودوس گل سرخ درق باد بخوبی افتخون نارمشک لب که با بلبله سیاه هر یکی سه درم
ششم نشسته بر جان بلبله زرد بلبله کابی آبله بلبله هر یکی پنج درم کوفته و بختی بمصل مضمی همچون سازند شرتی سه درم
مجموعی که خوف عارض در دواءه فکر و سایر اعراض سوادی که در این علت بسیار نافع است اگر
استخوان در وقت در ایام رحمت تقویت دل هم بسیار میکند بگردن چرخل پنج درم کانیطوس اسطوخودوس
ورق باد بخوبی سنبل طبیب افتخون هر چه سه درم در بختی شود بران سه درم اب دجوشناید شود و پیش نرم
تا نلیت مانند پتیر شپیده صاف کرده شود آب آنرا دانه خسته شود نفل باز بگردن زرب خراسانی منزوع
ابعم و شمشیر کطل و بگردن دازین آب کم بران بیاشند و خوب دق کنند تا بقوام عمل آید پس برش کنند
پیریزند منقعه شود پس عود بندی دو درم نفل باد بخوبی مصطی از خشک زعفران بسیار است اترج
بر دانه سه درم کوفته و بگردن بختی بر بیاشند و خوب ل کنند تا نگیسان شود و در ظرف صینی بر داند به هر سه روز
دو درم یا سه درم بقدر حاجت بخورد **مجموعی** که بریشم جهت تقویت حواس از زیادتی سرد در نشاط
بالذات والوض و تنقیه دماغ از انجره و نفیج سده و در غیظ اخلاط سوداویه و مغیم زج و ریاح غلیظه و فرونی بضم
نافع است و گرم است در اول مبتدل در ریوست و قوشن تا سسال باقیست و شربش دو درم زنجبیل در نفل
مشک هر یک یک درم جز بحرقت و در متعال زربنا و درونج مروریدنا سفته که با مر جان بپوشن سادج سنبل فاقه که با
قره چند هر یکی سه درم متعال افتخون سیلجه اسطوخودوس حب بلبلان تر نعل هر یکی چهار درم متعال با سسل صاف بشنند
مفرح اعظم شکنده تندی چون مصفی آن در قوی حواس و اعضا رئیس و عبیر رئیس و مزیز نیم
و حفظ مزبل یا بخوبی و سوداوس و چون در خوش و صرع و خفقان و ضعف دل و بلاوت اعیان و کسک و عقل
و مغز و شنبلی و با هم و می و در افع اقسام گرم و جمیع اخلاط و مداومت می حافظ صحت و چون اضافه کنند
در دمی یا قوت از زیاد طاعون نیز خلاص دین سازد و نهایت عجیب الفضل و جلیل القدر است و مبتدل است
در کیفیات اربوبه و بشربن مفرحات و موافق و مبتدل جمیع انزج و قوشن با چهار سال باقیست عود نیم متعال
مر جان و در دانه سفته که با هر یکی یک درم متعال بلبله کابی ابریشم مقصص صندل سپید پوست پیرچن بسته دانه سیل
درق حلاط و ورق نقره یا قوت سرخ هر یکی دو درم متعال لا جورد و غیر منقول طباشیر کل مخوم زعفران در دانه زرب

زرب کبابه زرد باد بر یکی سه منقال همین سفید همین سرخ بر یکی پنج منقال شاد بتره باد و بخوبیه کل کاوزبان منوال بر یکی
 ده منقال آب پیشین آب سیس شیرین آب ناز بخوش آب ترنج آب زرشک شربت ریاس کباب بر یکی است
 منقال و ترنج اگر ناشد آب بود کل مخوم اگر ناشد کل دستانی بجای او داخل کنند شکر سید صد و پنجاه منقال
 شکر او درین آبها بقوام آرزو دادویه گفته و بجهت بپوشند شربتی از یک منقال تا ده منقال سخا این برود
 مفرح از فرادین قادری منقول است مفرح بار و هم از قادری که نقل از تذکره گرفته جهت تقیه آنچه
 در صلاح امراض حاره و تعدیل مزاج جلگه کرده در سوم سرد و قوتش تا دو سال بیشتر نشود تا ده منقال است
 طین مخوم عصاره زرشک بر یک کینقال طباشیر کلسرخ لسان انبوبریک کینقال و نیم خشکاش سپید شیر خشک
 مفرح خیزه بر یک سه منقال با عسل کابلی بپوشند مفرح بار و سبزی دیگر هم از قادری که گفته در دو بار
 در منع بخار کرایه و بنایت مجرب است صد اس سفید طباشیر کل ارمنی باد و بخوبیه پوست بیدون پوست ترنج
 بر یک دو منقال زرشک بیدانه فلفل بر یک سه منقال شکر خشک نیم خرد کل کاوزبان بر یک سه منقال
 کلسرخ ده منقال شربت سب صد منقال شربتی دو منقال در بعضی از جوش شیر شیب دو منقال طلای محلول
 نقره محلول فادر معدنی بر یک کینقال آله نقشه پنج منقال اضافه بشود مفرح بار و با نفع النفع از کرات
 شاهی جهت امراض حاره و داعی در خار و حقان و ضعف قلب جار و عطش و سبب محلی کافور کینقال همین زرشک
 نیم شاد بتره نیم باد و بخوبیه نیم خرد نیم کاوش نیم خرد نیم خار نیم خرد باد رنگ بر یکی دو درم مراد بر یک کابوزبان
 هر دو صد اس طباشیر خرب که نیم شیرین پوست درخت کافور بر یکی سه درم کلسرخ درق بنوفری ده درم شکر
 طبرزد و مخوم باب سبب بپوشند مفرح حوا بر سر نخود و آنچه بر منقول از جلای نشاط تمام آرد و سوسن باد و کباب
 سوداوی دفع کند دلون صافی کند در حقان و ضعف دل را سودمند بود و معده و جلگه کرده را قوت دهد و قوت
 برین بسیار است کافور نیم منقال زرد و مشک ترکی بر یکی یک منقال نیم یا قوت سرخ لب کبر با جمل آورد با درج
 همین ارمنی سبیل لطیب و ج سندی همین سرخ بر یکی دو منقال لعل خیزه لیش بر نیم حرق درق در نقل کل نیلوفر
 صندلین باد و بخوبیه در نقل در چینی نیم باد و بخوبیه کبابه چینی قاقده کباب بر یکی سه منقال یا قوت زرد یا قوت کبود یا قوت
 سفید عطیق مراد برید با سفینه پوست بیدون پوست خود تماری در و نیم عقری طین مخوم غیر شیب درق طلا درق
 نقره کل در چینی همین سفید بر یکی چهار منقال نیم زنجشک کاوزبان طباشیر سفید بر یکی پنج منقال آله نقشه پوست
 بلبله کابلی بر یکی ده منقال عصاره زرشک با زده منقال اب حاض نیم من اب سبب آب با صفیانی کباب
 بر یکی یکین عرق بید مشک نبات مصری بر یکی دو من نبات را با بیاد عرقا بقوام زیاد آرزو چون فرود گیرند
 حاض برین زرد دارد و با بپوشند شربتی بیدرم تا یک درم مفرح حار زوی عجیب و زریف ترکیب منقول از

قلعاسی مشک مجاز منی مغسول یا قوت رمانی سبیل سیخیز بو اقا قله برکی بکیرم در درونج اسطوخودوس نام برکی دودرم
 غیر شهب دوشقال کندر دودرم و نیم زعفران زرنبا دودرم برکی شسته درم سازج دارچینی برکی چهار درم نیم بجزویه
 بجز درم کبریا قشور طله برکی شسته درم باد بجزویه مغبت درم لسان اشور کسرخ مرجان برکی ده درم مردارید مغبت درم
 با عمل معجون سازند مفرح جار بنفشه دیگر جهت یا بخوبیا در حشت و خفقان و تقویت معده نافع و طعام گوارا و دورا
 سیاه دارد در رنگ رخسار بکونکد مشک و غیر برکی نصف جزو باد بجزویه پست اترج قرنفل قره زعفران مصطکی جوز بو
 قاقله کبازار مشک سک پیمان زرنبا و تخم باد بجزویه درونج تخم و تخمک برکی دوزخ و عسل کابی مغبت عدد اوله سه عدد
 بلبله و اندر در سرطل آب بچوشانند تا بطلی سه صاف نموده برطل عمل بریزند و بچوشانند تا آب بسوزد و عمل بماند
 بعد از آن عمل شکر برآوردید کرده سببند شربت از بکیرم تا دودرم است و این نسخه جهت مطمین و مرودین انفع از
 نرسد او است مفرح جار بالغ النفع با مرض بارده هر جا که باشد خصوص خون و دوسو اهل اوقویت
 میکند مادی دقوی تلاثره او بقیع میکند سرد را گرم است در ناک خشک در نانی باقی میماند قوت این تا دو سال قدر
 خوراک این کیمشقال است مصطکی زعفران برکی ربع جزو قره زعفران دارچینی سبیل طبیب برکی نصف جزو شنبه طهار طبیب
 نار مشک و تخمک برکی جزوی با عمل معجون سازند مفرح و لکش که از لاله حشت سودا و نسا طرادو بالا کنند
 در او دویه امرض قلب انشار الله تعالی بیاید مفرح سهیل الوجوه و جهت حصول سرد و تند کبیل عقل و تصفیه خون
 و از لاله طباده و کسل در برای سقوط قوی و برشته و صناعه فزون دفع امرض کبد و جمعی عفن نافع گرم و تر است در ادوی باقی میماند
 قوت این یکسال شربت این یک دقیقه و منقول از تذکره است قرنفل اغنیون بسیاره قاقله کبار صندل سمنج هر دو عدد
 مغبت درم تخم ریجان و تخم باد بجزویه هر دو عدد درم ابریشم خام سی درم همه را سوای ابریشم در دوشم اخیر کوبند
 و با یک کرده در خرزقه بندند و ابریشم نیز در خرزقه کوراند و آبی که از این تافته باطلا تافته یا نفقه تافته با هر سه
 قوی کرده سرد کرده باشند تر کرده نگاه دارند و بعد ده روز بچوشانند تا ربع آب بماند صاف نموده برابر آن مشک در این قدر
 آب سیب یا شرب سیب ضافه کرده بقرام آرد و مالای آن تمبایی کند کور به باشند و اگر آب طلا نفقه حدیه بر سه
 سرد و خوانند که در ابتدا و انتها به حدیه کنند مفرح شیخ کریم رحمت الله که در ادویه قلبیه ذکر کرده اکثر
 اطبایا تجربه آورده و در صحت آن نوشته و مانند که تعرف در زیادتی و کمی موافق جمع افزو است چنانچه معلوم می شود
 جهت توشش و انواع یا بخوبیا معند و در تغیر و تشویه معیدیل جهت تقویت اعضا بر سه خصوص اول دفع اکثر امرض
 معده سودمند است تر صاف معجون استمال توان کرد سخاله طلا دودانک مردارید یا سفینه کبریا سبب با قوت سحوق غیر
 برکی بکیرم ابریشم مقرض سرطان نهی محرق بجن سرخ سمن معینه و دهندی مجاز منی مغسول مجاز بود مغسول مصطکی
 سیخیز دارچینی زعفران ریل بو اقا قله کبازار بسیاره عدد اوله کافور برکی کیمشقال سبیل سازج برکی دودرم اغنیون

اذیتون و در دم و نصف مشک و روغن بریکی و دو مثقال تخم فرفنجک محشم با درون محشم باد بجزیه و روق باد بجزیه
 و سوط خود و س بریکی سه درم حب انقا محشم بر یکی چهار درم لسان الثور تخم کاسنی بر یکی چند درم ترنجبین در دم
 و اگر چه در بنیادش عوض آن دو مثقال زرنبا و در دخل کنسند این اودی به اصل و حیره است و جهت معتدلین کم و زیاد در آن
 نتوان کرد خواه با غسل معجون سازند خواه اودی به را کلاب کشته تر از اصل بنده تر قوی مثقالی در اگر خوب است انون نیز
 و دخل کنسند باید که انون و چند بر یکی تخم مثقال با هم سوده اضافه نمایند و با غسل معجون کرده بعد ششاه استحال
 کنند و بر گاه کسی اسه مزاج حار غالب باشد باید که زعفران و مشک انیم نیم مثقال و دخل کنسند تخم که سو یک درم
 و اذیتون و در کرده بجای آن سنبل و شانه بر یکی چهار درم و دخل کنسند و طباشیر بخیر تخم خود شست در دم
 و روده در دم نیز اضافه کنند و دیگر دو اها بحال باشد اما کسی که اسه مزاج با در غالب باشد و جهت که زیاد
 کند در اودی چند بیکتر و دو مثقال پوست جوز و اینی بسا سه پوست ترنج خود لبان ترنجیل لعل هر دو سه درم
 و کم کند وزن کا فور و اضعف مثقال و دخل کنسند و لایق است حب مزاج حار را که تناول نماید نصف شربت ازین
 با یک مثقال طباشیر در آب سیرک حب مزاج با در یک شربت را یکدک حلتت خوشبو و شیخ رحمت الله نیز نوشته
 که علاج کرد من باین ترکیب بعضی عیان را از این خوب صعب که ایل با اینا یعنی جنون سعی بود پس زیاد که درم در سخن
 معتدله و دو مثقال یقوت ربانی را پس ارتفاع یافت ارتفاع عظیم بر ناظران این اوراق حوادث مذاق مخفی نماید
 که درین سخن صاحب قرا با دیات در بعضی اجزا و در اوزان بعضی ازان اختلاف کرده اند اگر دیدن این اتفاق افتد
 تلخ کام نشوند که این تخفیف این سخن را از روی شرح حکیم علی که بعینه عبارت اودی قبلیه نقل کرده تصحیح نموده و این لایق
 اعتماد و در مذاق بوده و اند علم با حوال العالم و الافاق مفرح صغیر بار و که انچه در از امتعا شدن در باغ
 باز و در و خفقان گرم را در کس و دل و معده گرم رسد و کتد و قوت دهد کا فور بصوری در قراط کلی شرح طباشیر بر یکی
 یک درم کشنیز خشک و در دم کوفته در نیمه شربت سیرک با حاضر بشند شرتی و دو مثقال مفرح صغیر حار که کسی
 است مفرح رشیدی و سکر می آرد زعفران سه مثقال لعل بسا سه بر یک تخم مثقال جزو اعظم ده مثقال در سینه
 بجا به مثقال قدر را بکلاب بقوم آرد و اودی کوفته در نیمه بدان شند مفرح صغیر معتدل در حرار در دم
 و یا بس در دم و سوس دفع کنند و تقویت و باغ و دل و معده نماید کا فور نصف بجز مر و یا بد کبریا کا فوران کشنیز
 خشک همین سفند پوست ترنج را بشیم سپید سوخته تخم خود هر یک یک بجز کوفته در نیمه با غسل ملیده را بشند شرتی
 و در دم مفرح طولانا حسن بر در و ما بخونیا نافع است و در مطفوظ اول اودی صد اعینه مذکور شده مفرح
 معتدل نافع بتو حش و سودا و این تالیف قوام الدین منقول از قلاسی مشک درم کا فور و دلت
 درم و نقل سنبل بسا سه سا فرج زعفران هر دو در می جوار می معقول لاجوره معقول تخم کتوت محشم کاسنی مفرح

خمس جز بود یا قوت لعل زرد در درج خیز بود اجز بود از زربنادر بود حد متقال نیلوفر طباشیر بهمان بود و صندل برگ بختک
 خمس فلجوشک بود و سدغونجان بسود در درج کبریا غیر شمشیر بود حد در درم کلا زبان شمشیر با در بخوبی تودی
 سنج تودی سفید سفیان بود حد در درم کلسرخ اینتون بود حد چهار درم هلیه سیاه بخیز درم قشور بلخ یا زوده
 درم نبات مقوم بوق کاذبان در سبب همچون ساز و غیر تری کینقال منفرح معتدل دیگر نشا طام آورد
 و سوس و حفقان و صنف دل را زایل گرداند منسک ترکی دایکی کافور بیدر مزل نیم متقال در درج مقوی شمشیر
 زعفران درق طلا درق نقره هر یک یکدرم و اگر درق طلا درق نقره را یک متقال کنند شاید زربنادر در درم کبریا
 خمس کاسنی سادج مندی خمس بکنو خمس درختک کینتر خشک ششخاش سفید سفید گل انبی بر یکی در درم و نیم افزون
 درق کلسرخ بر یکی شش درم و بعضی سناملی بسهم درم و خل میکنند مندل سنج صندل سفید آنکه مقشر طباشیر سفید
 بر یکی چهار درم در درج با سفته بسد کاذبان بود حام بر یکی بخیز درم کوفته و تخمه اشراب حاصل شد تا در درج متقال اشراب
 سیب یکصد و ششاد متقال ششاد اگر می تریب حاصل می ششاد سیب کشته تریب ششاد منفرح معتدل دیگر
 نشا طام ترا در حفقان و صنف دل را زایل و قوه را کامل کند در درج مقوی زر محلول بر یکی نیم متقال بسد کبریا زربنادر
 بر یکی یکدرم بود حام کینقال هلیه کابی کاذبان ششاد با در بخوبی بر شش مقروض پوست اترج پوست بیرون سینه موای
 ناسفته بر یکی در درم کینتر خشک طباشیر بر یکی شش درم کلسرخ همین سفید بر یکی بخیز درم اشبار آب زرشک آب یا آب
 حاصل از بر یکی ده درم ششاد سیب است و نیم متقال قد سفید سی متقال لقوام آرزو این بود سنج از حلالی منقول است
 منفرح معتدل بلخ دیگر منقول از تذکره تعدیل سایر از جمله بختکون و کسیر سوخته خون و خراج جز که با
 شده است از هر سه خلط گوناگون در قوت جوهر فم و حفظ و جمع اعضا و از راه بلادت و کسل و عیال که با تخمه کبیب الفضل جلیل
 المذاق از غریز المباح مانجوبیا مد سوس او برام و حفقان و صنف و شهوة در بلخ و در این را واقع است و آثار این تمام است
 زمان ساقط نبوده و اگر زیاده شود دران یا قوت و بعضی اجزای دیگر که مذکور می شود یا قوت نام نهاده میشوند
 در صورت مخلص از بود اطعمون بخوردن و طلا کردن بر درج سفید نیز میگرد در جان مراد کبریا بود هر یک کصف
 متقال پوست هلیه کابی بر شش مندل پوست بیرون سینه بر یکی در درج متقال با جود طباشیر کل مخوم بر یکی شش متقال همین
 سسرخ همین سفید بر یکی شش متقال ششاد با در بخوبی کاذبان قبول بر یکی ده متقال کوفته و تخمه با کلاب و آب
 و آب سیب و آب نامر حاصل اترج در زربنادر اشراب ریاس بر یکی ربع رطل و شکر بقدر کفایت معجون سازند
 از اجزای مکتوبه و آن یا قوتی سخی میشود است درق طلا درق نقره یا قوت احمر قله بر یکی ده متقال
 زعفران در درج زربنادر کبریا زربنادر بر یکی شش متقال منفرح یا قوتی که مانجوبیا را با صلاح آورد داغ و دیگر اعضا
 رئیس مسوده را قوه و در نبات مانع است صنف این زیاده و حد بسیار بوده اما همین قدر را نفسا نموده عینقی

عقیق درق طلا جویشب اذخ مندی از بساود درونج مشک برمی خورد صندل سرخ کل مخوم بادنجوبه بین سفید برمی
دودرم محسرا جود لعل کبریا نیلوفر زهره مشک گشیزه مشک تخم کل عود پوست ترنج کاهوزبان بجن سرخ رواند تخم
کاستی ابریشم سوخته کافور غبر شیب برمی سردم مره اریزنا سفید طباشیر کلسنج برمی کشندرم شیره آمله
پوست هلیله شربت به برمی نروده درم کلاب شکله زهرت سبب آب نماشیرین برمی کسی و شندرم هلیله را
جوشاننده آب او یکیزه آهباو شربت او شکر تخم آخته قرام دهنده دادویه بار یک ساخته لبسته شترتی از تک
شقال تا دوشقال این مضره ندرق ابادین قادی مطلق شده **مغز حرمی** که با لیمو یا نارنج بود از منجاف مشک ظاهر
یک دانگ نیم بادنجوبه پوست ترنج و نقل مصطکی رودی زرفه جوز بوا قاقله نارمشک بجن سرخ بین سفید زربنا دودنج
عقربه زعفران تخم باشکوفه و مشک برمی دودرم دیم کوفته و نجه نگاهارند پوست هلیله کالی بخیه درم
آمله مقشر سفید و پنجدرم رادر دمن آب بیزنه تا به نیمه آید مالیده صاف کنند و عمل صابون داخل کرده بتمام
آرند دادویه داخل کنند شربت دودرم نیم **مقیات** که بدو اشرفی مسدی نافع است انشاء الله تعالی
در ادویه معدیه خواهد آمد **کلنه مست و کلنه از مقوط دوم** ادویه امض اسس در ذرکدوهای که مصدر نون
است **نقیه** یعنی نموده است یعنی متروک و آب عوب بود که تهرادر جدر و زدر آب بیلد آشته تا ترش بپزند
و سکر میشند از اینند تر میگفتند الحال عبارت از جمع سکر باغ است غیر خود هر قسم این را نامی مخصوص و فضاغ شسی
ازد است با جمله قسامن از مفرجات است و مناسبین مقام و بعضی قسم این را بعضی امض مذکوره این موقوف
مناسبت تمام و آن در حفظ فعل به بعضی احکام رقام یافته آنجا باید دید **قلم** بفتح و تشدید دال شسته که چته
روی خوش سوزند و آن در بخور مانند غلیه است در دهن فایده آن دیر ماندن بوی خوش است بسوختن در شش و اگر در
شمع که از تاد و شمع در مجلس رایحان فایده کابی در مبارک طعمه لطیف میسوزند و در فرس ذرات میکند ازند
فسرش و لباس را معطر میسازد و ابل مهر ازین قرصها سازند و این هلیله میانند مخرج آن نجاشته است برای
بعضی خلفا بر حال معوی عاوس و ندکی فله معش ارواح و معوی طلب و محک باه است طریق ساختن آن نیست
که مشک و غیره مصطکی را در کلابی که قدری صمغ دران حل کرده باشند حک کنند و عود کوفته و بخته دران
آمیزند و خمیس کرده فیتکه های دقاق بسازند و بکار برند **لشوق** چون در میان این وسط شهل
فسوق است سرخ این عیبه درین باب نیافه جنهای آن معنی است جنهای لشوق تصور باید کرد **لظولی** که
بخوابی را که از بلغم نایج باشد و در کند با لونه سقر در آب جوشاننده با ن هلیل کنند و بعد نطیل تهرین سرزین بوی
یا مثل آن کنند **لظولی** دیگر جهت بخوابی مفرط بلغم نایج زعفران را در آب جوشانند در سرزین و صمغ و صفتیه
بارد بسم نفع میکند **لظولی** که خواب آرد و سگرم حار و نافع باشد نغشته کا بوهر برمی خوردم کلسنج کونک

نیلوفر جاده که در تابان به برگی ده درم کشک جو مخصوص بیخاه درم جله در این سخن است به پزند تا به نیمه ای رسد بخورد
 دارند و اگر مانعی نبود بر سر نیز پزند و این سخن را در شرح زیادتی یک جزو در تقاضات ذرن انجمن یافته تم کا بنویسند
 کشک جو مخصوص برگی چغندر کوکرا گل سرخ نیلوفر جاده قوی با بونه اکیل الملک برگی ده درم لفظولی دیگر
 که خواب کرد سسرم در سهر رانافع باشد نفیخته گل سرخ خسته کا بو کوکرا با بونه پزند بر سر نیز پزند بعضی لطولات دیگر
 که به بخوابی نافع بود در او صد ایله که نشسته دیک لفظولی دیگر که بر پیشه غرض صدایع بارد نافع است نیز ما می که نشسته
 لفظولی که سیات رانافع است با بونه زرنه غرض سداب اکیل الملک نافع اس جمله بارز کوشانند و صاف کرده که در
 لفظولی که سیات سهری را در وی علامات صفرا غالب بر علامت بلغم بود نفع در نفیخته اصل سسرم اکیل الملک با بونه
 کشک جو خسته بخوشانند بر سر نیز پزند بر سر نیز پزند و این که علامات بلغم غالب بود در ق غار سداب قوی خورده
 خشک صغر چند بیست نیز در اجزای مسطور بفریند لفظولی که تطبیع اس کند و جنون احتراقی رانافع است در خواب
 آورد برک غب اشعل برک خازی برگی با بونه نفیخته نیلوفر خ خلی برک کا بو برک سید جاده گل سرخ برک خسته نش سید
 کشک جو برگی کفی سیستان دو کف جله را پزند و صاف سازند و در عن با بونه نیم او قه بران بریزند و نیم صبح و شام
 تمطیل کنند لفظولی که چته مایند و دار الملک نافع بود و منقول شرح سیستان در ق بز قطنان در ق خازی برگی
 کفی شیور مخصوص کماله برگی دو کف در آب غذب بخوشانند تا در شده پس نیم گرم بوضع شیون تمطیل کنند تا اثر دوا
 زود در مان رسد بقه تمطیل تنبیه اس و تو دبع و فوم از فرایند لفظولی للمجا اینین دیوانگان را سودمند بود
 دو سوس با بخوابد و در کفم خسته نش در د این با بونه برگی کفی نفیخته تر یا خشک نیلوفر خ خلی در بعضی سجا خسته خلی
 یافته در ق بید تر کشک شوغری ق کا بو در ق غب اشعل تر اشک که وی تر در ق خازی در ق بز قطنان از برگی
 یکده سیستان مشتاده و همه را در ده رطل آب پزند تا به نیمه آید صاف کنند و بریزند بران روغن نفیخته یا روغن بونه
 ده درم و تمطیل کنند لفظولی که قلیل سودا کند با بونه اکیل الملک برنج صفت نیست اصل سسرم جمله برابر
 پزند و صاف کرده بکار برند لفظولی که دوار و سرد را که سبب سو فرج بارد صاف بود نفع در با بونه بز صفت
 شرح اکیل الملک سداب تمام قوی جنی حاشا جده دستور عمل آرنه لفظولی که خشک دماغ و بینی و بسته شدن
 که در گاه نفس نافع است با بونه اکیل الملک برگی دو درم نفیخته برک نیلوفر خ خلی پنج سوس تراشیده بیکوفه شرح کا
 برگی است درم گل سرخ یک ستار کشک جو بیکوفه ده درم همه را در سسرم آب بخوشانند تا بلیکن رسد در طاس بریزند
 در سر بخاران دارند و هم بر سر بریزند دو سبب انجمن گرم کرده بکار برند لفظولی که جهت نسبان که از بر دوسن
 بود نافع است و حیم علی در شرح آورده که بگزید که حیوان و اکا در آن با بونه در جله و شبست و اکیل الملک از هر دو حد
 قدری که ظاهر شود و فوت در این آن و بخوشانند در حمام بر سر بریزند نفیخته که همه بیار بیای دماغ را که

که از سردی و تری بود سود دهنر از دهن طول دم الا خون بر یک کلینم درم عاقره عا سردم کندش چار درم برگ
خز زهره که سه ماه در مطبخ او بخندد باشد در دو او کشته باشد شش درم کوفته و بخته در مین دیند نشو محلی
که بسیار است و بیشتر غس که نفع رساند جذب ستر حلیت زهره کلنگ تپا در یک باب از خوش و ما به عمل بسیار
و در مین زنده نشو عا شبر مار سیس که جهت نعلبان خون و علل دهری و نشو عا حاصل که تکیه کلین بخار
دماغ نافع است و نشو عا صلو که حرارت دهری است و نافع دفع کند و خوش خون باشد این سه نشو عا در ادویه
صدایع کشته نشو عا صبر بنسخه این سه را برین که معده را از لطیفی که موجب بیات میشود پاک میکند چشم خصل
دو درم صندل سفید صندل زرد بره برکی سردم شکامی باد آورده برکی بچدرم سیسایه بیلید که نافع از زهره بخار کفرش
نیخ از خوش و هبلک برکی ده درم صبر سقوطی کوفته همه را سوای صبر در دهن دیم آب بپزند تا کمتر از نیش با آید
پس صاف کنند و صبر ساینده در آن ریزند و کشیده کنند در آفتاب بنهند شربتی از یک دقه تا دو دقه در خور
وقت شخص دیند نشو عا صبر نافع میکند و در صندل که باشد از حلقه غلیظه و تقویت میکند در شکامی
باد آورده سبیل از نخل حب بیسان برود درم بیلید منقی آمده بود درم دینم مرا حور سردم قافله در دهره
چار درم پوست بیلید کبابی نفع برود درم نمبر را در چهار طبل آب خیسانده روز در آفتاب شب جای گرم نگاه
دارند و بعد سه روز بقدر حاجت با یکدم روغن بادام بپزند نشو عا صبر دیگر که نافع است بعد شربتی معده بسیار
که خطر روی در معده صفر باشد کز بر سه درم اصل اوس نخش برکی چهار درم بیلید بنز را پس منقی سنکلی استن
روی چشم کاسنی کشمش کثوت برکی بچدرم شاتره مغت درم پوست بیلید زرد در عرض ده درم قرمبندی پاک کرده
پانزده درم آلومست و از همه را پنج طبل آب بخور نشانند تا یک طبل نصف بماند صاف نموده بر روز چهار وقت گرفته
نصف منقال صبر حل کرده و کشین در آب کاسنی معلی و صفی برکی کوفته در داخل کرده بنوشانند نشو عا که سه سال
مره سودا بود فرزند دهر که ضعف نیار و مغزت زسانه که نذرت اقیتمون بی چشم اقیتمون را در خرده صفیقه صبره بسته
در مقدار دولت طبل شرب آب سیب زیر آسمان نگاه دارند و صبح کوم کرده خوب بست مایید و صاف کرده کوفته
شربت بپزند و گلاب و چند قطره روغن بادام شیرین اضافه کرده مقلش بنوشانند نشو عا کشمش که بعد از
و جمع علل حار دماغی نافع است در ادویه صدایع کشته نشو عا کندر که یک منقال کندر را شرب آب تر
کنند و هر روز ناشتا نوشند نفع میکند کسی که شکایت از ملادت و بیان و غلیظ شود و در که اگر اکثر از آن
مصون است صلاح آن کشین و به در عصاره به در بکشد نشو عا سهیل که علل دماغی نافع و در بدن را
از صفا پاک کند هم در ادویه صدایع کشته نینده حلوی است که صبر سیس از از حلقه غیر یکد شربتی بسیار نافع
بهترین آن نفی صادق الحلاوة حکم البلخ است و وجود از شاتره است در اول معتدل در طربت و پوست نفع

میکند به بخار سوداوی و سوسوس و یا بنویسند و خشک او جلع صدر و تولید میکند غلط جدید و همین میکند فزونی و
 تبدیل میکند فینین را با باطنی الهضم و تغیر است پیدا میکند سد و حیات را مطبوخ به بادرم بر وی تراست منزه است که خورد
 شود و در جوع صادق و عقب آن چیزی نخورد تا خام شود و بخورد از صاحب دقه و صلح آن کجین آب گاشنی است
 کلمه سبست و دوم از مطبوخ دوم ادویه امراض اسهال مذکوردهای که مصدر بلو است و حور بلو
 عفور دوائی را گویند که ریخته شود در دهن بیمار نزدیک با خوردن آن از تناول دوا و جوهری که تنقیه ریاس
 و ابدان صبیان از در و بنم کند غده طباشیر امیران غرض حق گنار سبب عود صفر حفض سکر عفران قاقله
 عفض شکر طرز اذخار بر شربت بقدر که در صورت سن جی باشد و جوهر دیگر برای صبیان شکر طرز و کلسر حفض
 زعفران ساق طباشیر امیران حق قاقله گنار غده برود حد خودی شربت یک قراط برای صیر و جهت کسیر خرد کرسن
 آن و جوهر دیگر برای صبیان کلسرخ گنار اقلیمیا عاقره قاساق رب السوس غده بلیله ادر علیه عفض سبب
 حب الاس طباشیر قاقله کبابه حفض زعفران سکر عروق سیله غیر حق از قشور از روم بر اجد اجد کوفه و دخیه مخلوط
 سازند بکار برندان هر نسخه از کمات شناسی است کلمه سبست و سوم از مطبوخ دوم ادویه امراض اس
 در ذکر دوائی که مصدر سایه شناه کتانی است یا قوتی که سوسوس سودا دفع کف و نشاط آورد و عصاره اس
 قوت دهد و ضمعدل و غشی را سودا در دون رسانی گرداند کافور نیم متقال مشک فاصل نیم در هر یکی یک
 متقال نیم با قوت سنج سید کباب جلا جوهر و مغسول کل ارضی با در و ج سنبلیطی ساذج مندی یمن سنج هر یکی
 دو متقال اصل فیروزه شیب بلشیم حرق قر نقل کل بنویز صندلین کبابه قاقله کباب خیر بوهر یکی سه متقال یا قوت
 زرد یا قوت کبود یا قوت سپید عقیق بینی زرد اریز سافه پوست برون پسته بادرنجویه حل مخوم غیر شهب ز کحل
 نقره محلول کلسرخ در صینی در و ج عقری هر یک سپید هر یکی چهار متقال تخم زنجشک کافور زبان طباشیر سفید هر یکی
 پنجم متقال سارون اطله مقشر پوست بلیله کابلی هر یکی ده متقال عصاره زرشک بانزده متقال آب حاض اترج
 نیم من آب سیب آب به کلاب سرق سید مشک هر یکی یمن نبات یک من دینم نبات راد کلاب عوق سید مشک کدازند
 در آب سیب و آب به داخل کرده بجوم آرد و چون فرو گذرند آب حاض اترج نیزند جوهر خوب صلیبه کرده برشند و ادویه
 کوفه و بنیج داخل کنند و بنده شاه استعمال کنند نرخی یک متقال این نسخه از شفای منقولست در درقاری کافور
 یک متقال عصاره زرشک بانزده درم نظر آمده یا قوتی نوی بتفریح که با مرض سوداوی یا بنویسند تا دم
 اول و جگر اقره ده مشک نیم درم در اریز سافه هر جان کباب زنجشک کافور زبان در و ج عقری اصل یا قوت
 عقیق بینی درق طلا درق نقره غیر شهب زعفران کافور هر یکی یک درم صندلین طباشیر زرناد و بادرنجویه قر نقل
 ساذج عود تماری بلشیم مقوض پوست نرخی هر یکی دو درم فند سفید غسل سپید هر یک پنجاه درم چنانچه

چنانچه رسم است همچون سازند یا قوتی دیگر که وسوسه سوداوی دفع کند و نشا طگره و در اوقه دهر صفت
 اول در حقیقان را مانع باشد و در هیبت معتدل بود و زعفران دانگی نیم زر ناود کا فور قیصری هر کی بیدرم یا قوت
 زرد و غیر شیب زرد محلول نقره محلول هر کی نیم مثقال کبریا شیب و نقل و در ضعی سادج مندی هر کی بیدرم محل بود
 خام هر کی یک مثقال سید بزمین سرخ کباب هر کی بیدرم و نیم هر کی سپید کش نیز خشک کل اینی طباشیر هر کی دو درم مردارید
 ناسفته شمس باد رنجوب پوست بیرون بسته پوست ترنج هندوین کسرخ هر کی سردرم کاوزبان آملد هر سیله
 بیدرم عصا زرشک دو درم شراب بیهت مثقال شراب سبب جمل مثقال شراب حاضر نیم ادریه کوفته
 و پیچیده جواهر صلیبه کرده در شراب های توام آورده بسبب شترتی کینفقال یا قوتی دیگر قوی لانه در تفریح
 منقول از قلاسی که تیسر معراج معتدل کرده انشاء الله تعالی در مفرجات او و قلیبه یا بید یا قوتی دیگر که
 وسوسه در کند و نشا طگره و در اوقه دهر و حقیقان را مانع بود و خواص بسیار است منقول از جلالی شگ
 ترکی نیم مثقال زرد محلول نقره محلول هر کی یک مثقال سادج مندی زرد ناود و رنج بر یک بیدرم و نیم لانه زرد
 یک مثقال و نیم یا قوت رانی حنظل سرخ کل مخوم همین باد رنجوب زیاده چینی هر یک دو درم محل عقیق شیب کباب
 کل نیلوفر زرشک بیدانه نیم کش نیز تخم کلی خود مندی پوست ترنج کاوزبان تخم کاسنی کا فور قیصری غیر شیب
 ابریشم سوخته از هر یکی سه درم سب چهار درم طباشیر سفید حنظل معاصی از هر یکی بیدرم اقیقون ششدرم در
 بعضی سخنا اقیقون متروک است مردارید ناسفته شمس درم شراب سیب خالص لانه شیرین از هر یک ده
 مثقال ششیرانه پوست هلیله کابی شراب با از هر یکی بیست درم کلاب نبات از هر یکی یک من و در بعضی سخنا شراب
 زار جمل درم و ششیرانه سیب تخم مرقوم است اما وزن اول معمول است دوا ای کو قنی کوفته و پیچیده نبات در آب
 لانه و ششیرانه های مخوم ششیرانه تخم سازند و چهل درم جو نهند بعد از آن استعمال کنند شترتی از نیم مثقال تا یک درم است
 یا قوتی خاصه نوعی مگر همه از جلالی مشک خالص بیدرم و شیب عقیق تا فله کباب سادج مندی صهلکی حجر
 ارمنی طین مخوم زعفران هر کی بیدرم یا قوت رانی محل الشی حجر لاجورد در رنج عقر بے دار چینی تخم کاسنی غیر
 شیب نارمشک ماه زعفران هر کی یک مثقال ابریشم مقرر و خشک جزو پوست بیرون بسته آملد و پیچیده
 هر کی دو درم مردارید ناسفته کباب درق کسرخ طباشیر سفید کاوزبان حنظل سفید حنظل منج زرشک
 بیدانه ششیرانه خشک بیست اترج خود قماری همین هر کی سردرم آب سیب آب به هر یکی است درم کلاب سی درم
 عرق بیدمشک عرق کاوزبان هر کی پنجاه درم نبات و عمل یک من ششیرتی بیدرم تمام شده عفو ظود درم عفو ظ
 سوم از مکتوب اول ادریه در مرض اس در ذکر دوا ای است که سکن با مرض دانه در حلق
 دماغ و منافذ روح نفسانی چنانچه صریح است و مخصوص دبا مرضی که از زیادتی حنظل غلیظ در اعصاب باشد و

مساکت آن هم رسد چون فایح و تقوه و تسبیح و ذکر و خذرو و بصرهای که از پنج علیل بخاری منقحه در غشیه و عضلات
 حادث شود مثل خنک و دوی که آنرا فحوق نیز گویند دارد و ادویه استم خاطر و اللباب نیز در اینجا مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی و این موقوفه شش برست و چهار کلمه است کلمه اول از موقوفه سیومم در ذکر دو آیه است
 که مصدر بالف است ابترنی که در تسبیح می بخاری آید از ورق نعشه و ورق خطمی و ورق جنازی یا بویونه سبز
 و همیشه معروفه بفیلکوش باید ساخت اسود و سیکم که خمد خذرو فایح مانع است در موقوفه اول متوکل
 و اصغر سیکم که جهت اوجاع صبیان مفید است در موقوفه دوم همین مکتوب گذشته اطریفل مالم ان امراض غلیظی
 مانع است و بعضی امراض این موقوفه مناسب با چون خصوصیت نام با مرض جلد داشت نکاستن آن در ادویه جلد به
 نسب پیدا است انشاء الله تعالی خواهد آمد و بعضی طریقات دیگر مثل اطریفل کیرسم بعضی بن امراض مناسب است
 اما چون تصریح در تعریف طریقات دیگر با این امراض در قرابادیات بنیده غمان ازین جانب شنیده طبع صادق
 بر مرکب را بر مرغی بلایق آن می تواند و ادویه را جاده تصرف می تواند نماید انقرو یا صغیر و کبیر که نافع در صرع
 و فایح و تقوه و صبح امراض غلیظی است در موقوفه دوم ادویه امراض رس مذکور شده انقرو یا کبیر و دیگر که از
 بلادی بزرگ گویند تریاق فایح و تقوه خصوص سکتیت و در یک ساعت بدن گرم کند و عرق کرد و سرد است برگاه که این
 را بخورند و چیزی پوشند تا عرق کنند و نیز عرشه و درج تسبیح طب لدع عقارب نفع بخش منقول از بعضی در ورق سداب
 حلیت جنطیا نازا و زنجب انار چند بیدستر شیطح خود ل عمل لادر هر یکی بخورم زخمیل عاقره حاجه اسودا قسط
 فلفل دار فلفل دج هر یکی ده درم کوفته و نخته بر وزن بادام چوب کرده با غسل معجون سازند شترتی مثل مندرقه
 است انقرو یا دیگر منقول از قانون که نافع با شترخا فایح و تقوه است نیز در موقوفه دوم گذشته انقرو یا
 دیگر منقول از جلالی بود جهت صرع و فایح و تقوه و سستی اعصاب در کس مغبی و بیار بیار که اندر جگر و کبیر زد کرده باشد
 و بیار بیار هم و همی و جذام و هم بیار بیار که از سودا و منم غسل لادر بخورم غاریون منشت درم سبیل سا فح سندی مر
 سیلخیز عفران شیخ ارمنی افیمون اذخره نقل ریوند صینی حب البان نقش شریخ کوسن اسما کون هر یکی بگوشه پوست
 شیخ بادیان سه رطل بغدادی این پوستها را در پنج رطل سرکه فرغار کنند یک شبانه روز پس بخوشانند و بیالانند
 و سه روزن دار و غسل مصفی باین سرکه بخوشانند تا که سرکه برود و غسل بماند پس دار و کوفته و نخته بدان
 بسوزند و بعد ششماه استمال نمایند شترتی یک درم با کرم و خداوند فایح و تقوه را با پنج شبت بربند انقرو یا دیگر
 منقول از قانون نفع از زمانه طباشیر سعد لادر هر یکی شش درم سیل مغب درم فلفل دار فلفل زخمیل فلفلویه
 افیمون هر یکی دوازده درم شونیز بست چهار درم هلیه سیاه هلیه آله هر یکی سی شش درم کوفته و نخته بربانند
 شش درم که در آب گرم بقدر کفایت حل کرده باشند بسوزند و در خوششاه برارند و بکار آید انقرو یا

انقرو یا که مصروع را بسیار نافع است چندی است که صلیب سقر عمل بلاد بر یکی است دوم پوست بیلو کالی
 پوست بیلو کالی مقشر کشنیز خشک سطرودوس بر یکی چیدم عمل صاف است چند دوا دارا کوفته نیمه بر دوغن
 گردگان جرب کرده بستور معلوم بشنید منقول از قادری است و در شفای چندی است که یک درم از شسته و تمسیر
 بسم است درم اضاف کرده ایارج بقراط که تشنج و فاج و نقوه و جنون و دوسوس و دوار و صداع شدید
 و خلط عقل فساد و بین و انتشار و ابتدای تزلزل و تشنج برین دوا درصن فرود آید و جمع مفاسد نافع است
 منقول از قانون اشق کلید درم زعفران در ششویا بر یکی دو درم قنار جارب بر سه لعل کما ذریوس بر یکی پنج منقال
 عمل قدر کفایت شربت نصف اوقه باب گرم و یک شعله ایارج بقراط انشاء الله تعالی در او دو پیه معده بیاید ایارج
 جالینوس سنی جمهور که بصر و فاج و نقوه و تشنج و زخمه و کتک میفید است در غوطه اول اودی صد اعینه
 که شسته ایارج جالینوس سنی این سمر اقیون هم منفعت بایارج لوغاض است که فی اید پر شسته فضل مردار چینی
 زعفران جادو شیر کینج چندی است فطر اسالیون زراوند در جرج حیطانان سیرین بر یکی نصف و ثلث درم اقیون
 جوده نقل کما فیطوس فراسیون سنی
 خسرین سیاه سطرودوس اشق بر فاریون بر یکی سدر درم و یکدنگ ششم حنظل چهار درم عمل بقدر کفایت شربت
 مثل شسته لوغاض است ایارج طعم الفطاطی به شنج و صداع و در و سرکنه و فرج سودای دارنیا و نافع
 نافع جوده سنبل زعفران در چینی بر دوا درم زراوند طویل فطر اسالیون لعل سفید سنیج جادو شیر بر یکی چیدم کما ذریوس
 فراسیون فاریون سطرودوس بر یکی ده درم ششم حنظل سبت درم عمل بقدر کفایت بستور معمول ساخته شده شناه
 مثل آن ایارج فیضرا که بر فاج و نقوه نافع و بنویز بدان بعد سهال حلب رطوبات و زایل ساختن نقوه
 مفید نیز در غوطه اول که شسته ایارج لوغاض یا حکم که از غاذه اسطیون بود کلوی مبارک حاذق نافع بود
 در شتهار سیم و دایانته داین دوائی است که از نفع و منفی بدن از ارضی اطراف و سهیل جمع فضول و خلط بجز اغراف
 و نافع با کثر ارض مثل استر فاد و سکه و صرع و فاج و صداع و شقیقه و ضیعه و دوا در جنون و دوسوس بسم نافع بصیر و
 امض ازون و ذریل نفس متوی معده و دفع سدد که در طشت سوم نافع با و طبع مفاسل و نفوس ووق سنا در شنج
 بر سانه کبج ارض بلغمی فیه و سودا و دیرج و دیمات تنادیه و اکثر ارض جلید مثل دوا در شنج دوا در جنون و دوسوس
 عقیده در برص و بقی و قوبا و نقشر و جذام و هم به خازیر و سرطان و دوا درم بطنان سطرودوس بر یکی کیدرم و نیم شتا
 بر فاریون سافج فراسیون جوده سنیج لعل سفید لعل سفید سنیج جادو شیر در غلط زعفران در چینی سنیج چندی است
 فطر اسالیون زراوند طویل عنصاره نستین زفرین سنبل حانازر سنیج کینج بر کیدرم درم اقیون کما ذریوس نقل صبر
 سطرودی بر یکی سدر درم با و غصیل شوی فاریون سطرودوس بر یکی چهار درم و نیم ششم

حظل چنبرم این سخن موافق قانون دوزخیه است مگر آنکه حساب دوزخیه از شاه پور اوردی چهار دفعی غیر را در دم نیم
 نقل کرده در قانون بر دور است کرده ایارج لوغافوما که حساب دوزخیه از فلینور یوس نقل کرده در فلفل
 فلفلین در چینی زعفران جاوشیر سیکنج جذبید شرفط اسالیون زراوند طویل هر یک چهار مثقال فیتون بسفنج مستقی
 متقل صبر کماذریوس فراسیون سیکنج از هر یک هشت مثقال شوم حظل غاریقون اشق حرقن سیاه سقمونیا بو فاریقون
 از هر یک ده مثقال شمشه چاچر سست و بار غسل و ملح بر بند ایارج لوغافوما که حساب دوزخیه از یوس
 نقل کرده هر یکی جاوشیر سیکنج فطر اسالیون بر فلفل در چینی زعفران جذبید ستر زراوند طویل از هر یک چهار مثقال
 بسفنج مستقی فیتون متقل صبر کماذریوس فراسیون سیکنج از هر یک هشت مثقال بصل بشار مشوی غاریقون اشق حرقن
 سیاه سقمونیا بو فاریقون از هر یک ده مثقال شوم حظل مستقال ایارج لوغافوما که حساب دوزخیه از شرفط
 استاد ابو الفخ شمه ده نوشته که تصرفی نیکو کرده حاشا سافج هندی جمده فیتون حاما هر یکی دو درم جذبید ستر
 زراوند طویل زنجبیل جطیا نابرکی ستر درم بر فلفل زعفران در چینی هر یکی فطر اسالیون بر یک چهار درم ستر
 یون جاوشیر سیکنج عصاره شستین اسطوخودوس هر یکی چنبرم کماذریوس فراسیون هر یکی هفت درم بصل بشار
 مشوی متقل بو فاریقون سیاه بسفنج مستقی بر یک هشت درم غاریقون حرقن سیاه اشق فیتون هر یکی
 دو درم شوم حظل سقمونیا صبر سقوطی هر یکی پانزده درم در دو اها می هندی که نصدر بالف است
 اسو که در کتب اهل هند بر سندی نام دارد و جنه دفع مری نمی مرغ معمول در غرب اهل هند است نیکو نمونه یکسیر
 ششابی بوستخ حینا باره بیخ گونچی کن رتی هر یک باوسر بوست بکاین بوست بیخ لزان هر یکی نیم سیر علاوه
 بوست بیخ آمل بوست بیخ مندی لوده بوست بیخ پله بیخ نیال کر که بی بوست بیخ دهر بوست بیخ کبیر بوست بیخ انکه بوست
 بیخ مرتبی بوست بیخ بادل چندن سپید بوست بیخ آل بوست بیخ نیم بیخ کنار بوست بیخ ارو بوست بیخ ارجن بوست بیخ آب
 هر یک سیر بوست بیخ چهاری بوست بیخ لیکر هر یک دو سیر مراد اسیر درین ترکیب سیر جالبکری است همه را گفته که گفته
 و صاف کرده باقند گفته که هشت چند اوردی شند و آب چاه که هشت چند همه شند یکماه و فن گفته باز بر ادرده خواه لایان
 خواه معطر کند و مقدار دریل نا چهار بل نر شاند اسسو دیگر جمله مری خنوخ شیخ عبد الکریم جامع منافع بری نام نافع
 است بشل زنبی و بسو چکا و بندر و کون با و مندکن و پرمیود شلیکمان و سول و تبار و در مرضی را که از غلبه
 تپک کف بود و ششها کامل کرد و گرم نه جانر نافع تر آنکه کافر زعفران هر یکی چهار درم شمس مغزینه هر یک دو بل اسپر یعنی
 حس الایچی کان طباشیر چندن سپید رکت چندن ممتی نیر بالات با بر دیننه بتول تپرا و کلوی ستاد و چانه کسکه
 بانسه زیره سیفند جو انسه خم ریجان نسوت تریپل اندر جو کل کول کسی کل باهول سخته کتبه نار دانه موجس مانن کبیر
 در طبع پیل و کف حتره و این جای پیل وجود پیلول رای نیم سنی نیم کاسنی سوده تالیس تپر تراج تا کبیر

تا کسرتی چو چربی نسیب یک دیوار کجوه سپاری با همی که از او کوه و البراز تک هم کنون مصطلک هم در انی قیون مالوی
 کل کوزه کل سبوتی اقلیت تک سنگ و اتون کرد الیخ پولی بو پسندی ناگرتی کجور اسبا چاکسوس کل دیوی هر بی
 نیم سپر خام کسبل نوده بوست نیم بوست بلید کلان هر یک کسیر بوست لیکر بوست بیخ کنار دشتی هر یک کین بجه جواکوب
 کرده در جسم کلان اندازند و شیر به بکزه دو نیم سیر و کاره حیره پنج سیر به روز منقعی بخت سیر و از چهار سیر به
 در شست چند آب کار کرده و قد سیاه بریزد بریزد کرده دو من و دو سیر و آب چاه خوشانیده بقدر کفایت
 نیز اندازند و جای گرم بدارند تا جوش خورده و انگاه پنج سیر نبات و پنج سیر شکر سفید انداخته و بالا کرده چند روز دیگر در
 و بعد دو هفته بر آورده خواه تخمین بدارند خواه مقطر کنند و در می که اندازند خم بسیار متمل باشد قد خوراک این اسود پل
 است اقلیتش جبهه می در انما و بهر تو انما و استند در اصطلاح اطباء میند چیزی را گویند که دوا ای خشک گفته می
 از ریاضات بر شسته در بدن بالند سر سون بی شرف زردی میگ یعنی انکوزه هم که کوزه و دیوار مخیمه تپله کشتی نرسندی مرغ
 پیل پیل بنریک بوست سرس بله در بله بله را کوفته بخیمه در بول بزیم یک سیاه یک رنگ با در بول کرساله یک رنگ سیاه
 تر کرده بر اندام مردن کنند کلک دوم از ملفوظ سیوم او دیه امراض اسهال در کرد دوا ای که مصدر نباتی
 با سسی است بخیمه جوش عقوه رافع بخشد در ملفوظ دوم این مکتوب گذشته بخور می که این
 امتحان مصرع توان کرد گفته اند کاشا راجت مع سوزن اگر مصدر در با فاق ترو دبل بر بوست و الا فلا بخور
 قرن با عود و قند و تخم گمان مجرب و دوا می مع را بکرت می آرد تخمین تدرین رویم خفا در این سخن سخن ششم سخن خفام
 مخلوط بشک محک مصرع است پس مصرع در اجتناب از نهال لازم بر شعشاشا که بهتر خفا و عشته و فایح
 و عقوه ما هست بد و نسخ در ملفوظ دوم گذشته بر شعشاشا تو قدر طین خرم قیون سنبل طبیب صنوبری جدید ستر عار
 ز نون طویل ریوند چینی اسارون حاما جده روغن بلبلان از هر یکی سه درم نصب اندزیره در شعشاشان حب انبار عصاره
 نجیمه سس از هر یکی چندم مرصه زعفران لینی کما در پوس جنطیانا حرف اقا قیافه اسالیون بو فار قیون از هر یکی ده درم
 صنوبر عصاره را بچوشانند باقی دارد و کوفته و خیمه با دو جندان عسل گرفته بکشد و بعد شسته استعمال کنند + +
 بر شعشاشا سخه دیگر زعفران یکدم جنطیانا رومی سلینج دار فضل دار صینی جدید ستر بر یکی چار درم بر جنبل
 فردیج خشک هر یکی هفت درم سنبل طبیب فجاج از خرز ز نون طویل قسطه و اسارون روغن بلبلان با در کل طریح
 هر یک ده درم قیون ده منتقال سیون تخم کرفس بیخ کرفس هر یکی بست درم غفل سیاه بست در منتقال عمل
 در وزن او و این بر در نسخ از جلال منقول است کلمه سیوم ملفوظ سیوم او دیه امراض اسهال در کرد
 دوا ای که مصدر نباتی ثنابه فوقانی است تریاق اربعه یعنی تریاق چارده دیا تریاق و دوا ای چار چار در
 نماند و یا بس در نماند است نفع میکند با مرض باره مخصوص بصیر و نفع میکند سدر او رسم نفع میکند جفتان

و در جاع کند و محال کسر میکند ریاضی را که در معده دما است و متعادم تسخ عقارب حیات و محال کسوم کوم هم است
 و در در میکند فضولی را که مختل از بر دشته و جهت عسروادت و خارج جنین میت نیز نافع در رسامحات امرض جزوی
 در ادویه خدر نیز واقع است شربت این یک منتقال بقای قوت این را دو سال است این سبل گفته یافته تمام بقای
 قوت این زیاده برین و بدل این نصف وزن این شتر و بطوس است و در بعضی از جبه صداع و دو معه ارد مضمون ششیره
 خرفه است حب الفار جظیانا برومی زراوند طویل مرجمه را بر کوفه معسل منزوع الرغوه بعدر کفایت شسته آب گرم پاک
 و قیه شراب کهنه بر بند زین کس گفته در خلکده اند بعضی طبامکان مر قسط مراد از بعضی انجان حکایت کرده
 که یافته است زعفران هم شجر در سحر آن تریاق **انفع** استر خاد فاج و لغوه در خلف اخلاط و سده که
 و اورام جاسید و جع معده را میغده بود در چشم روشن کند در سرد او را در اینک و مقوی باه و مغت حصاه بود و دفع
 مسرت زهر با که جند بیدستر کیدرم نار دین عاقر قرحا فریون بر یکی و در دم جظیانا زراوند طویل زعفران جد و در سباز
 فحصل بر یکی چهار درم مرصا و فریون حب الفار بر یکی سفته رم فلفل بعضی فرج شک فاشرا بر یکی ده درم کوفته و نخته
 بر روغن بلبلان جرب کرده و سبوزن از برین سبک کفایت کینه شسته و ششماه در جوشته استقال آن شتر تی از ان الکلی بود
تریاق شمانینه یعنی تریاق مشت در در معمول شده این تریاق بعد تریاق اربعه نافع این زیاده از نافع وی
 است بر صرع و فاج و لغوه سودمند و در با شکند و دفع اذیت کوم و تسخ جانوران کسوم کند زراوند طویل ریونند چینی
 پوست پنج کرب الفار هم یکی صفا قسط طخ زرد چوب جظیانا برومی مسادی کوفته و نخته معسل مصفی مخون سازند شربتی
 یک منتقال و بقای قوت این را دو سال پوشتاند و بعد سال عمل می باطل کرد و **تریاق** را و در انطالی
 که به ششخ و خدر و صرع و فاج و کزاز و لغوه نافع است در مفلوظ دوم او میه امرض پس کشته **تریاق** ندره
 بر صرع و فاج و لغوه و خفقان و وجع که در محال نفع کند در باح غلیظه حشا دفع نماید و به تسخ موام نافع تراید و باقی میاید
 قوت این بهشت سال و بعضی گفته اند با نژده سال این شتر خلیفه تریاق کبر است در شمار وزن در استعمال هم با و نظیر
 است ششم سدوب یک منتقال حب اترج معشر ساق شامی بر یکی و در منتقال قطرا سلیمون تم کرفس و در فجاج سبیل
 برومی بر یکی منتقال قجاج مر چهار منتقال و نیم عاقر قرحا در چینی ششم زراوند کبریت تخم شبت که لاکلی یعنی جگر
 بوتیار سازون تسردمانا فریون فریون نار دین قجاج گرم در و دفعی فرایسون بر یکی شش منتقال قجاج اذخر
 عصاره حبه تنیس مقل بر یکی شبت منتقال سلیمه کسرخ قرص اندر و خوردن بر یکی منتقال حماما بر یکی سبیل مندی
 قیوم با سافج مندی لاک متقی با نینا سطر و نقل جظیانا ریونند چینی اذخر بر یکی دوازده منتقال درق اترج سیزده
 منتقال رخ سوسن اسماغون بانزده منتقال عصاره قیوم بر یکی کاسنی بر یکی شبت منتقال روغن بلبلان شبت
 و چهار منتقال بلبلان این برین بر یکی بهشت و شبت منتقال ششم تخم شش فلفل سیاه کتر اهر بر یکی سی منتقال

متقال زعفران کمی است متقال صوفی در شراب صاف جید حل کنند و همین اصل است و اگر مایع از خوردن شراب
 باشد در جمهوری با مثلث یا بنید زریب یا بنید عسل حل کرده باقی دو به کوته و بنجه هم را اصل منروع الزغوه بقدر کفایت
 بسازند و بعضی طبایع اشتق بسهم و حل میکنند و بعضی بجهت خزان بجهت مناسبند از تریاق غدره بنجه دیگر
 حسب اترج مقشر یک متقال کشمش که الماکی یعنی جگر و تیار زرد چوب هر یکی دو متقال قرص اندر خوردن متقال
 بزرگ رازیانه نقل بر یکی چار درم و نیم یا بیشتر یونجه صنی سطر بر یکی چهار متقال و رقیق اترج بچشمقال روغن بلبلان هفت
 متقال سداب فطر اسایون بر یکی یک کوته دو درم دو قو فلفل بر یکی یک کوته و نصف صراف دو کوته افیون دو کوته
 و یک درم و نیم عاقره خنفسیون ملا در ایر سا بر یکی دو کوته و نیم نصاره کتله تیس ساق ساوچ حسب بلبلان بر یکی سه کوته
 او خنفسیون اسارون قرمانا و در او در صنی کریت بر یکی چهار کوته عمامو لک قرص بر یکی پنج کوته حنظل شش کوته
 یعنی شش کوته و نیم سنبل افرونی خطیانا بر یکی هفت کوته بلبلان دو کوته بسنبل نه کوته و یک درم کتر اده و قد زعفران
 دوازده کوته بزنج غصاره قیصوم بر یکی یک حل سینه دوازده کوته پنجم چشم خنکاش در هر طبل عمل قدر کفایت این است
 نسخ از قانون منقول است و قرص اندر خوردن را که درین ترکیب بکار بر آید موافق این نسخ باید ساخت و این نسخ
 بسهم از قانون منقول است با بون مرغ با بون سفید سماق فرانیون اسارون شسته قصب الزریره عود بلبلان
 بر یکی مساوی الون هم را کوته و بنجه هم مخته با شراب صاف جید الحوا بر همین اصل است و یا با جمهوری مثلث
 یا بنید عسل شسته سه روز بگذرانند در روز یکبار حرکت دهند و اگر روغنی آرد و احتیاج افند قدری ازین شسته دیگر بکنند
 سازند و قرصها سازند بر قرصی یک متقال و در سایه خشک کنند قرص اندر خوردن که حکیم علی شرح قانون
 درین موضع آورده نیست و اشیشان قسط قصب الزریره عود بلبلان اسارون و جده حماما مصطکی درین قانون
 سپید فو بر یکی شش متقال قفاح او خدره متقال سنبل لطیف ساوچ بر یکی شانزده متقال بلون صنی دار صنی
 سیلخه بر یکی هفت متقال مرست و چهار متقال همه را جدا جدا کوته و بنجه با سیم مخته با شراب بکافی قرص سازند
 و در سایه خشک کنند تریاق فاروق که بنجه و سکت و صرع و فاج و لقه و لقه مفید است در کلیه سیوم مفوظ
 اول او به صدایع و تحقیق تحریر یافته کلمه چهارم از مفوظ سیوم او به امرض اس در ذره او پاک
 که مصدر ربنا بی مثلثه فوقانی است تیار و بطیوس که بنجه در عینه در فاج و لقه و لقه نافع است بنجه شسته در مفوظ
 اول و مفوظ دوم این کتاب اول تحریر یافته تیار و بطیوس بنجه دیگر نافع بجمع امرض مایه و بلغمی منقول اتفاق
 حماما فوه فلفل سیاه در فلفل او خدره بر یکی دو درم یونجه صنی سدوم فلفل سفید خطیانا اسارون عود بلبلان بر یکی چهار
 درم زعفران و نقل و ریح مصطکی در صنی بر یکی شش درم استغور و یونجه صنی درم سنبل ایر سا بر یکی هفت درم جوز بوا
 سیلخه مقنونا بر یکی دوازده درم انجوان نبرده درم غاریون چهل چهار درم مسر سطر صنی شصت درم عمل مقدار

کفایت شاه که داشته نعل آرد قدر شربت این چهار درم باب گرم نوشته اند که **خمس از مفلوظ سیوم**
 ادویه امراض ریس در زد که دواهای که مذهب بر کیم است **جلااب** بختن این لفظ و لفظ این تمام تیره بر غرض مردم
 در مفلوظ اول این مکتوب صورت ارقام یافته و جلابی که جهت مفلوظ و مفلوی جای آب قناعت کردن بر این لفظ نمایان بخشند
 خاصه اگر فصل جاب را مزاج گرم باشد و ایضا سینه ملایم و طبع نرم کند نیست بگیرند شکر سینه بیکرطل و در سر اطل آب به پزند
 و کف بردارند تا بقوام جلاب آید **جلا بختین علی** نفع میکند در فالج و اگر بمالند کجوشانند از آب تریه و نم کرفس
 و صاف کرده مگر بخورند نفوه و فالج و در ستر خانی نان در زبان و سبادی و مفاصل را رازا کند ترتیب ساختن این با فواید
 و گرد در ادویه معده را نشاء الله تعالی خواهد آمد **جوارش** از جبهه نفوه مفسد است و نشاء الله تعالی در ادویه میسر آید
جوارش اسقف ضم غمزه و سکونین همد و ضم قاف قسم غمزه سفقت با بیان خود در راه دین خود در شان
 این که نمیشنا سدید دو اسرار پیش اهدی بهتر از این نفوه می رباید و قویج میکشاید در ریاح حمده و کبوسیر دفع نماید و وضع
 خاصه در نظیر اسپم دفع و قوی با مانع آید قدر خوراک جبهه کوارش در درم و جبهه اسمال شش درم و بعضی چهار مثقال نوشته اند
 از جنبل و اچینی آینه مقشره نقل سفید جزبو اسپری در درم و نیم فضل قاقدر بر یکی سدوم مقومینا تریه سفید بر یکی بجزم قند
 سفید نو درم کوفته و بخته بسمل شش درم این اجزا و دوزان موافق تو باد این شغالی است در طلابی بجای اسفنج بسبب
 و بجای در اسپم مثقال با دو درم از جنبل تا جزبو اسپری یکی مثقال نیم دوزان اسپس را دو چند ادویه کوشند نیز نوشته اند که در
 دیگر افتون یک مثقال نیم درم است **جوارش خسرو می** معروف بجوارش غمزه استمال بیکر دوزان لوک **خمس**
 نفع میکند بر خنده و فالج و نفوه و خفقان در زیاده میکند در حفظ دوزن و نشفت میکند در طب معده و دیک میکند مضمون او نیز
 نفع میسر سازد با مرفس بار ده خصوص کلتین را در زیاده میکند با در موافق بود بر نیز او در محتاجات خردی در ادویه حذر بر نیز
 این را نافع نوشته اند قرفوشک بزنجبیل افنون بر یکی یک درم شسته بسمل طبیب مصطلکی غمزه بر یکی در درم قاقلیس بسبب
 در چینی بر یکی چهار درم جزبو انجدرم و در بعضی نسخ غمزه مقوم است در غمزه بسبب شش درم و نقل زعفران بر یکی
 ده درم زنجبیل در فضل هر یکی دو ستار دواهای کوفتی کوفته و بخته نهن را در یک کجوشاب جید حل کرده و غمزه را در
 بسان که از کرده بسمل منزه از نفوه همچون سازند در شاه بکار آید **جوارش** عجنر مستعمل منقول از جلابی
 فالج و نفوه و لرزیدن دست و پای را رازا می کند و عقل تیز و حفظ زیاده و معده را قوی گرداند از تری معده ببرد و ماه را
 قوت دهد نبات یکن را بقولم آورده فرو گیرند و عجنر شیب یک مثقال را در آن انداخته تیر بزنند و درست کرده بر
 سنگ بزنند و بکار بریده بزدارند **جوارش** ملوک شیخ رئیس گفته که این را دوا اسپس نیز گویند خوردن این
 هر روز تا یکسال کامل صلاح میکند و عمر را باذن الله سبحانه از زمین جبهه موسوم بدوا اسپس شده کسی که مدومت
 کند بر آن باقی نمی ماند هیچ مرضی در جبهه آن در نیست غایبند که ولایتی صاحب دوا و انطاکی نوشته که عمل میکند بغیر شرط

شیط و مفید نیست بزاجی دون خراجی استعمال آن در نفع میکند به صرع و فلج و لقوه و دور و سیان و هم نفع میرساند با لوبان
 صدراع و ضعف معده و سوء هضم و ضعف و مرض شته بر قزاح و تحلیل میکند ریاح را و هم شیخ در شان وی نوشته که در
 حکایت آمده که این دوی ملوک است که تدوی میکردند باین در منافع ماضور اسود و بیض داخر و سیلان و صفره و ابره
 و خربان مفصل دروشی چشمان و تخمین الوان و زیاده میکند باه را نارزشک فاقله سود از هر یکی دو مثقال کسایه
 بلا در زهر که نام شش مثقال فلفل شبنم و در فلفل زنجبیل فلفله و زهر یکی است و در مثقال شونیز است و چهار مثقال بیلده
 سیاه بیلده از هر یکی شش مثقال آرد را جدا جدا بکوبند و نیزند بعد از آن وزن کنند و ششصد مثقال فانیه را
 در یک تابش طلایم تقویم آورند و او در بمان مخلوط سازند و کسره دهند دست را بر روغن زیت یا روغن کاج و جرب کرده
 سبده اندازند بر سبده بوزن و در مثقال و ربی بر روز یک سبده قه تناول نمایند این خود او از آن موافق قانون فرمود
 شده و بعضی گفته که اختلاف دیده چون مقبره نوزاد آن عرض نموده کلمه ششم از موقوف سوم آرد و بعضی
 را اس در ذکر و امانی که مصدرهای جمله است حسب احتیاج ششم حظل مقل میسون کسره یکی بر یکی در انکی عصا سه
 عصا سه استین بر یکی در انکی دیم اقیون یک درم تریب موصوف یک درم چهار دانگ یک شربت است حسب استر خا
 فیقر تریب موصوف غاریقون بر یکی یک درم بوزید ان اسطوخودوس و صلیب بر یکی یک درم ششم حظل مصطکی بر یکی در انکی شونیز
 بند انگ باب را زیاده حساب رنده این هم یک شربت است در صرع نیز نافع است حسب احتیاج که در تنقیه بر از اخلاط
 نثه اشهر و نفع آن بعضی مرض مذکوره این موقوفه است بجا رسد در موقوفه دوم این مقرب مذکور شده حسب ایاره
 که تنقیه بر رسده که تریب سینه حلوک ایاج فیقر بر یکی درمی ملج سندی نصف درم ششم حظل ریدرم شونیز یا انیسون
 بر یکی در انکی خوب را یک سایه باب جهابسته در سایه خشک کرده بحباب فایز بند مقل از شرح است حسب
 ایاره که در صرع کما آید مقل از نه باج ایاره فیقر یک درم اقیون یک درم ششم حظل قطریون دقیق مقل بر یکی در انکی
 ملج بطلی یک دانگ مجرب یک شربت است جهاب ایاره که تنقیه دماغ کند و مناسب تمام است بعضی از آن در موقوف
 اول و بعضی در موقوف نامی مذکور شده حسب بسفاج که بغم سود از دماغ پاک کند در موقوف دوم حسب سینه
 که تنقیه دماغ کند در موقوف اول گذشته حسب ما رشان مقل از نه باج در سکنه بلخی استعمال میشود و در فاج
 و لقوه نیز بکار آید و فون یک دانگ ششم حظل در انکی دیم چند ستر میزیم ایاج فیقر یک درم جمله یک شربت است حسب
 شیخ و رعشه بوزید ان باین بره قطریون دقیق بر یکی دو دانگ سورخان جلد دانگ تریب موصوف یک درم
 دیم سفوفی سهیل تدرم باب جب سازند یک شربت است حسب جا و شیخ از سلویه مقل از قانون به فایز لقوه
 و روح طرد که صلاح است زنجبیل فلفل در فلفل شیخ سندی بیلده از و بیلده تریب شونیز یا شونیز چند ستر بر یکی
 دو درم جا و شیخ سورخان یک مثقال ششم حظل بر یکی ده درم صبر است درم صمغ و آرد آب کرب حلوک در دو دانگ

کوفته و بخته در مخلوطه چهار روز در دو دم بر بند حسب حقیق که در فایح و لغوه چهار یک چند سید است و در یک
 ششم حنظل در وقت دم تصور یون ایامی چهار روز بر یکی یک دم نیم چهار ساعت با یک گرم فرود بر در یک گرم که در فایح و لغوه
 رویه پاک کند و در وقت از عفون و جوشن حاشا از بر یکی یک مثقال عصاره فستقین در مثقال کندر فلفل سفید فلفل
 سیاه در فلفل از بر یک چهار مثقال سقر یا مشوی شش مثقال ششم حنظل ده مثقال کوفته و بخته باب مجر کرده چهار
 سازه و قدر شربت آن حب چهار مثقال است حسب دم سلخفاة که بصبر و بسیار ناخت دم سلخفاة را تا در وقت
 شیوه غسل فلفل کرده برابر فلفل چهار سازه از هر روز یک حب صبح و یک حب شب ام بصبر و در وقت حنظل در وقت فلفل
 در وقت در وقت از از هر روز که از نیم غلیظ نرح در صبح غلیظ باشد بکیرند و در صبحی مقرر که در درگاه چند نازان جسم
 زبان شکل را که در میان هر دو قطره ایافته میشود حیث بق رب السیس غاریقون سفید مصطکی حشیش غایت حشیش صبر هر یک
 برابر کوفته و بخته باب تقوی مجر کرده و در چهار روز در وقت صبح هر یک که در وقت شربت از یک گرم تا دو دم در وقت
 بطعام با آن زیره باب حسب در حسب تالیف ترس لغضاکسین بن عبد العبدین سینه جبهه تقیه حنظل طمغه از هر روز
 در برای قطع سرد و حفظ صحت تن و نفس در در پهلوی پشت پای وحدت با صبر و مضمطه و در در اول در وقت بخار مداومت
 آن منی از جمیع او در وقت از شربت شش تا مثقال و بقای فرست آن تا دو سال است یا وقت سرخ در حال مرد و در هر یک که
 قراط غنجدوق طلا هر یک چهار قراط مشوی مشوی شیراز عفون مصطکی هر یک شش در دم کل سرخ بجز دم بویت بید کلامی ده
 در دم صبر سبت درم او یک کوفته و بخته با کلاب بلوق بید آب کس در زمانه حیات زنده اول وقت که در وقت سلطین و اصحاب
 عود سبیل اسارون هر یک چهار درم و در وقت فاعل و عرق اسنا و نندان غاریقون شکر تریا از زردت عاقره حاسور بخان
 هر یک شش درم و در وقت صفوان باهل سینه بلیله زرد مغشیه هر یک بجز دم و در وقت بخار و زردت شش هر یک بجز دم و در وقت
 جلد با شیره با کشمش بر بل از خوش و در وقت سود باهل سینه لا جورد یا جوار می بندم اضافه کرده حسب خشک یا در وقت
 عاقره حاسور هر یک بجز دم سلخفاة حنظل هر یک چهار درم چند بیشتر شیخون بندی زرد الصبر هر یک سه درم کوفته و بخته باب حسب
 سازه شش درم او درم و نیم در گسی عاقره حاسور درم است حسب سبکینج تالیف حالیوس جبهه فایح و لغوه
 بر جمیع امراض بارده و استقامت منقول از کوه شمس که در فایح و لغوه سلخفاة حنظل هر یک در وقت مثقال فلفل و در وقت
 اسارون هر یک شش مثقال قلع چهار مثقال طیبات نخلان زنجبیل در صبحی هر یک پنج مثقال غاریقون ده مثقال
 صبر سقظری چهار ده مثقال مصطکی نزهه مثقال قلع را در آب کند تا مائل کنند و او در وقت بر آن سینه مثل
 فلفل چهار سازه شربت می تا دو مثقال باب یکدم وقت خوب پیش از استعمال و بعد آن یک گرم در بر سینه
 حسب سبکینج جبهه فایح و لغوه در دو مفاصل در باره های یعنی نافع است منقول از حلالی سبکینج نقل شکر حاکو بر
 ششم حنظل بر یکی دو درم زنجبیل فلفل در فلفل شطرنج خواه چند بیشتر عفون هر یک بجز دم صبر سقظری سبت درم

دوم او دیگر گفته و بجهت صومع باب کند تا حل کرده بدان سفیدند و حسب از نه شترتی اند و درم تا سه درم حسب بکنند
 نسخ دیگر منقول از نهیج که در او دوی فاجیه مرقوم است بکنج اش نقل جاویشترم حظل نبره سفند بر یک دودانک
 صبر نیدم تریه چهار دانگ باب کند تا بشوند حسب سلیم تقیه سر کند منقول شرح اینسون مع هر چند درم ششم
 حظل سفید نیابر در حد سه درم تریه صبر از هر دو حد ده درم شربت قوی دو درم قینف یک مثقال صهای شبیار که
 مناسب بجا است بعضی از آن در مفوظ طول و بعضی در مفوظ دوم مذکور است شش سیطرنج اصغر نافع با شتر خار
 الشنق و فاج و دوج حقون در یک و مفاصل و تقرس مار و دوسهل غلط فح غلیظ فلفل دار فلفل بر یک درمی زنجبیل شیطرنج
 بهندی مع بهندی ششم حظل بر یک دو درم خردل سه درم فانیته چهار درم ملیله زرده درم صبر شربت درم گفته
 و بجهت تاب کرب خیم کرده جهانبند شربت دو درم باب فاتر حسب شیطرنج آب سرد از جود زمانه این حسب
 نفع استر خا و فلج مراد جز این که مناسب مفوظ است بان تقریح نه زوده اند و نافع بودن این را ما و حال بکنج حقون در وقت
 السنا و سهال غلیظ نوج را تر مضم فرموده اند اما نفع آن باین امر پس صمغ صمغ است و در فلفل زنجبیل کونان خواه گرم کردن
 اینسون مرز عرفان خردل شیطرنج ششم حظل دوج بهندی بر یک چهار دانگ تکینج شرح یعنی اش منقل ز فونون حاشیه زرده اند
 مروج قنطریون و چند سیرتر بر یک یکدم صبر حقون غاریقون بر یک یکدم درم میله زرد سورجان پنج ای زهره بر یک
 دو درم و نیم باب کاج خیم کرده جهانبند مذکور شربت دو درم است این بر دو حجاز قانون است اما در بعضی نسخ آن یاب
 ملیله اصغر ملیله بود و وزن زرداوند مروج و قنطریون و چند سیرتر بر یک دو درم یا نه حسب شیطرنج بلنسیخه و دیگر
 منقول از نهیج و پنج سیطرنج مع نفعی زنجبیل بر یک نیم دانگ ششم حظل غاریقون صبر نیابر یکی یک دانگ تکینج منقل جاویشتر
 در دانگ خردل دار فلفل فانیته بر یک نیدم باب کند تا بشوند مجموع بکنش شربت بهند حسب شیطرنج بلنسیخه و دیگر
 منقول از قادی چند فح و فقه و دوج مفاصل و عصب و جتاس گشت فلفل دار فلفل عاقره خا بر یک یکدم درم زنجبیل
 خردل سفید شیطرنج بهندی مع بهندی نوج بر یک دو درم فانیته چهار درم تریه صروف ده درم صبر شربت درم باب کرب
 جهابا سازند شترتی تا سه درم باب گرم حسب صبر نافع فاج و فقه و دوج مفاصل و تقرس و بعضی از نافع
 و صده منقول از جلالی نقل کثیر ابروی دانگی ششم حظل تک بهندی بر می دانگی دریم تریه سفید نجوف در دوج لیس غاریقون
 اینسون بر یکی یکدم صبر سقوی مکنقال گفته و بجهت باب کرفس شکر شده و حسب از نه و این یک شربت است حسب
 صمغ اقیقون طلوعه دوس سفنج تک بهندی غاریقون بر می نیم دانگ تریه سفید نجوف خوا سفید به شتر ملیله
 زرد ششم حظل کثیر سفید نیابر یکی دانگی اباره بقیه ندم منقال گفته و بجهت باب حسب سازند حسب صمغ بلنسیخه و دیگر
 مصطلک سنبل بر یک دانگی صمغ سنبلیله دانگی و نیم ششم حظل دودانک غاریقون نیدم صبر یکدم حسب سازند و بطبخ
 اسطرخودس بخورند حسب شربت یعنی حسب زده دوا کثرت و فاج و فقه و زمانه است زنجبیل فلفل دار

منقل شیر یکصد مصطکی دار چینی سلخه اسارون هر یک دودرم صبر ممت دوم باب کرفس حبسا زنده خرفی دودرم و نیم
 همچنین است در نشانی و قادری دودرم کباب شای با جزئی دیگر نظیر آنکه **حب غار لقون** در صرعی که سبب
 از نفس و مانع باشد و ماده غیر خرفن و صفرا بود بکار آید منقل از نهان خرفن سیاه سقمونیا نقل ازرق هر یک دو انگلی نیم ششم
 حبصل دودانگه ابرج فقیر غار لقون هر یک درمی باب کرفس حب سازند مجموع یک شصت است **حب غار لقون**
 شش درم دیگر نفع میکند در عتسه و فاج و برص و مجمع که در منعی منقول از شای فریقون غار لقون پنج حبصل ششم حبصل
 برود جد خردی صبر استوط سوری در خرد سوسای سلخه و نقل کونند و کبر بریزند در این هر دو را با آب گند ما حل کنند و با سکه شسته
 چه با سازند و شربت لغوی دودرم نیم است **حب فاج** چته کسی که جانب راست او مطلق شده باشد و زبان او نقل
 بهر ساینده و فاد در برنگه نو بجز است تربیه موصوف ابرج فقیر اهری شش مثقال سورخان حب اینل هر یک مثقال ششم حبصل
 شش پون هر یک دو مثقال بوزیدان روح عاقوق حادار فلفل هر یک مثقالی دویم سلخه جاد شیر مقل ازرق فریقون جدیدیتر
 هر یک مثقال ادویه کوفته بجز زیتنه و صومخ را در آب گند ما حل کرده با سکه شسته و جها سازند خرفی سه دودرم باب کرم این حب
 منقول از قادری است **حب فلج** ششم دیگر منقول از نشانی نموده بندانگ ششم حبصل مصطکی هر یک انگلی حب
 سلخه هر یک دو انگلی نیم سلطون اول بوزیدان خود صلیب هر یک دودرم ایاره فقیرا تربیه سفید غار لقون هر یک یکدم باب زبانه
 حب سازند **حب سرفون** که در فاج بکار آید فریقون پنج غار لقون ششم حبصل نقل اهری خردی هر دو خرد و نقل را
 در آب گند ما حل کنند و ادویه بان شسته و حب سازند خرفی از نشانی تا دودرم و نیم این ناز نهان نقل گرفته دودرم قانون هم
 همین نسخی است و حبسین از آب بکار نباشد در نشان از نوشته کف میکند نافع و کستر خاد و غلط فم که نموده میشود با محاسب
حب فریقون که در سکه تقوی متصل میشود فریقون یکدم سلخه شش جاد شیر مقل صبر جدیدیتر نهار سفید هر یک دودرم
 ششم حبصل دودرم نیم شربتی یک مثقال ابرج است **حب فریقون** ششم دیگر که نافع نافع و سکه
 مثل نبات منقل شش فریقون یکدم سلخه جاد شیر صبر جدیدیتر هر یک دودرم ششم حبصل دودرم نیم شربت
نقل حب توقا که تا لیف نمردن ذکر یا که امضی و طبعش را مبعده است در ادویه صده و عید که شسته **حب**
کو توالی را که در مغز اول تحریر یافته **حب تو بادین** قادری نافع نافع و مقوره سبب نوشته **حب نقوه**
 سقمونیا شوی مقل هر یک انگلی مای زهره زخمیل هر یک دودانگ سورخان دودرم ایاره فقیرا فریقون هر یک چهارده
 تربیه سفید موصوف یکدم نیم باب حب سازند کثیرت است **حب محمد** ذکر یا در جمع عمل مانده غلیظه مثل
 سکه و فاج در عتسه و خند و حوص و فساد و کبر است و مانند اینها فایم مقام ابارجات کباب است تربیه سفید محکوک
 دو درم ششم حبصل بی نرم سقمونیا سه دودرم و شش آن جدیدیتر سلخه نقل هر یک دودرم دودونگ درم بلخ سندی
 دودرم فریقون یکدم و شش آن شربت یکدم و نیم تا دودرم این حب منقول از شش است **حب منقل** شش

چند که البته بوی آن کمی با این اسم شده عمد فواید این تنقیه سرد مفاصل است و در عمل این مفاصل بیشتر متشنج و متزلزل
 طرد ریاح و ادرار محنت نیز شده اول و نسخ آن بحسب خواص مختلف بسیار شده و چیزیکه در نفع عام واجب الارقام است نیست
 حسب مشتن که صاحب در او بیه فایح آورده با این صفت است صبر در هر یک یکدم نفع اشق جاوشیر سکنج هزار
 اسفند هر یک دو دانگ چند بستر ز فزون هر یک یکد انگه با سبب شدن این یک شربت است حسب مشتن دیگر
 هم نفعیاج ایارج فقرا ده درم ششم حقل قطور یون و قوی عصاره قنار کمار هر یک یکدیم ز فزون دو درم و نیم حلیت
 چند بستر نفع سکنج جاوشیر شیطرح خردل هر یک یکدیم با سبب سبب سازنده مجموع ده شربت است حسب
 مشتن کبیر که فایح و تقوه دوح مفاصل و تقوی ریاح غلیظه و بطن خام و دوح طرد قویج و نافع دارد و در طشت است
 منقول از سفالی و فادری سکنج شوق جاوشیر نفع ششم حقل جریل بر سقوطی ترد و صوف پوست بلبله زرد و انزروت
 جلد برابر انزروت راد آب حمل گفته دارد و گفته و بخته با این سبب شده و حسب بسیار شترتی دو درم حسب مشتن
 کبیر سکنج دیگر منقول از نجیبی نافع بفعال و تقوه و نفوس بار در زایزه و طاع خام از مفاصل و تقایم مقام ایارج
 کبار و عظام است ایارج ده درم ششم حقل شبرم قطور یون و قوی ریاح هر یک یکدیم ز فزون دو درم و نصف
 چند بستر کبیر حلیت سکنج جاوشیر شیطرح خردل نفع هر یک یکدیم سکنج و حلیت را با سبب حمل کند و صبا سبب شده
 شترتی ده درم تا چهار درم حسب مشتن از سبب کی منقول از قانون نافع بفعال و دوح مفاصل تقوی
 در هر دره که از خام و صفر او سودا باشد صبر پوست بلبله زرد حمل افیمون اوقی لباب ترد اشق جاوشیر سکنج تحمل است
 بر ده چهار جزو ششم حقل سبزو مقومینا دو جزو ز فزون چند بستر در صینی زعفران بر ده جزوی صغی راد آب
 کرات یا کرب یکروز و شب تر کرده است گفته که مثل هر چه شود او بیه یا مبه گفته و بخته با سببیده در سبب سبب که خوب
 مخلط شود و صبا مثل لفل لسته در سایه خشک کرده بکار آرنه شترتی از آن دو درم باب فاتر اول شب بخورند طعام
 برین دو از ریاح فوج و بجای بشو آب بنید غسل با زعیب یا دو شاب باشد حسب مس المصنوع منقول
 از تذکره نفع میکند بفعال و ستر خازبان و مثل آن و تبریل و امراض بارده صغی علم جاوشیر حلیت حلوجوز بوا صبا سبب
 و یک یک بطریق استجاب بلبل آرنه تخمین است و صاحب تذکره نوشته که مناسب میدانم این نیک زیاده کرده شود چسبته
 و بوره ارمنی و خردل را خصوص برای مشیخ و مزادر است اینکه دلگ کرده شود و با نر اسم بان که خارج میکند مغم
 زنج را و تقویت میکند و مانع از ادرار باشد حرارت نیست باک با نافع کردن مصطکی در ز فقله هم حسب بخلج
 در بعضی نسخ قانون بخلج و اوقه شده و معنی برده شده است می باشد فلاح از فایح و تقوه دوح مفاصل بلنبی منقول
 از شرح ترجمین ترد حسب ایبل حشیده غافق بر ده جزوی درم بیک نمره آب یو نمانند و صفا کرده باز بر اش
 گذاشته منفذ کرده است در زارند صینی مرغان یقون صبر برین معشره عصاره موسن بر ده جزوی درم گفته و بجزیر

باب مطبوخ مقوداند از مذوب با هم کرده هماسازند واز دود آنک تا نصف دوم با بکر هم بمثل آرد حسب لفظ
 نفع میکند بفاج و درج مفاصل با باد و نفوس و عرق لیساق و بویخ و بویخ غلیظه و امراضی را که از جهت حرارت و طوبت بود
 شسته زانفع است مقول کشیم پوست میگذرد و بر سقراطی ششم حظل سپرز و پای خیره از زردت اشق مقول از زرق
 سیکنج جاوشیر صمغ سبب بفظ سفید بود و در چند روز صمغ را در آب گرم بجیاسانند و ادویه دیگر کوفته و بجمعه کشند و در صمغ
 مثل فلفل ساخته خشک کرده اند دریم با بکر هم نوشانند و در شامی کبابی سپرز و چندید ستر منظر آگه در زرد که در این صمغ با
 منسوب بجالینوس کرده و نوشته که قوی الفعل جید است و ببقوه و امراض معدیه هم نافع و بقای قوتش این راسته سال
 متکر کرده و مقول را ضعیف مگرداند شسته اصلاح جزایا از سبب نگاشته اند از بحاف نفخ بوسه چکام کرده در صلح آنرا
 کثیر آداب خواب پزیده و نفوس بعضی جزا و در زن بعضی فرق هم کرده و در بعضی غرض منافع ساختن بعضی استریا
 دیگر هم فراداده اما چون نفع همین نسخ بود اکتفا همین اقتاد جسمی که جهت صمغ از نیکم می کشند بعضی صبیانی را که نوشته
 مؤبر عانه از پنهان کرده باشد برای و در این مرض ای زهره کلس لوبست میزند زنادد هر دو احد و اما که شخم حظل خرب
 سیاه تریه سفید بود و در یکدم ایلیج فقیر یکدم و نیم حب الفار یکدم و دو غلت دوم غار یقون رب السرم هم غرض
 بزود درد دوم کوفته و بجمعه باب جهما مثل لفظ بسته که در بر نثری میغال دیم جسمی که نافع بصری است که از اجتماع
 قصول در جمعین چشمی است هر سه جدا و شتر دلت یکدم ایلیج فقیر از نلی سیاه هر یک یکدم زرد فایس غار یقون
 هر یک دو دم بمدر کوفته و بجمعه نگاه دارند که نفس زبان هر یک یکدم را در سکر که گفته شد درم جوخسانند هر گاه کسی دیدم نماید
 صفات کرده آن دوا دیگر کوفته نگاه داشته در آن حل کنند و صمغی خود ساخته بعد بر نیز بمثل آرد که در شربت سردم نوشته
 اند بقدر تحمل بر بند جسمی که در مرض بقوه بود جعفر لیند در عرصه پانزده روز سه فویان جسم متفرغ آید که در آن تحمل باشد بهتر
 و اما جعفر توی بکار باید بردا یسون مضمونی حب بلبلان هر چه در می بیج زرد فایس ستر فارسی هر چه یکدم از نیم نقل
 جگر کرس قشور سیخ حب انوار بسوسوس بودم نوس هر چه در دو را کاشیر سردم سیکنج بجمعه م سیکنج جاوشیر نقل
 را در آب کباب سخی که موزج منسوب بعتیق باشد تر کند هر گاه حل شود و ادویه دیگر کوفته آنچه منسل جهما سازند
 سفیدی یکدم دلت آن باشد جسمی که در مرض فایخ بود جعفرنا اگر صمغ غاب نشده باشد بکار آمد و اگر صمغ با
 چند روز تقریرت کرده ماید او اشق دو در سیکنج نقل از نلی چند یک ستر هر چه بجمعه زرد فایس را در آب کرب و آب
 کراته نقلی و آب و ورق تریه بجیاسانند و بر پیزی پوشیده که مانع حر آفتاب نشود و در آفتاب بگذرانند و هر روز
 حرکت میداده باشند تا همه گذار شده مچکل شود پس صمغ کرده یکدم خرب سیاه نصف دوم زرد فایس و در نعلی
 سرد احد دو غلت درم کشته ششم کرس سرد و یکدم مضمون یکدم نیم قشور سیخ مصلحه مصلحه قشور سیخ را در احد دو دم
 شخم حظل دو دم دیم کوفته و بجمعه بردای دیگر آنچه مثل مصلح صمغ سازند و یک شربت بر بند و بیج روز رحت دهند

و بند و شربت که در این سردرم و دلت بگذرد است **جسمی** که در شش بلغمی بعد جمیع بلغمی شش نهاد است چهار ساله
 بکار آید حمل دو دانگ دار چینی سبک جاوشیرین مع نفطی سبک الطیب شش که در شش را زیاده انیسون چندید شرب الیک
 سقونیاستوی هر واحد نصف درم شود نیز ساج هندی بر می بگذرد معجون را در آب که کوب حلو کرده دیگر دو دانگ کوفته
 و نیمه آنجته جهاش مثل عدس سه ساخته دو درم و نیم حمل آورده می باشند **جسمی** که چته عرشه که از سوراخ فراج
 بارو باشد بکار آید مشک بگذرد مع سد انیسون چندید شرب الیک دو دلت بگذرد بزرگ در شش انیسون را زیاده
 درج بر می بگذرد جاوشیرین عاقره جابری بگذرد و نیم سبک قف حلیت سیخو ترید عاریقون بر می بگذرد درم سبک حلیت
 و جاوشیرین را در آب که کوب حلو کرده دو دانگ دیگر کوفته و نیمه آنجته جهابری بر فضل مندند و وقت حلیت دست
 بر روغن بلبلان چرب کنند قدر شش سردرم است آب فانه در عطسی روز سه دفعه بند بعد از آن تخنه نامی طوره
 بکار آید **جسمی** که در ارض خلیج دستنی که باشد امتلای برین و بنا شد نام از سوراخ این است خراج کنند بلایج
 فیرا بزرگ در شش انیسون ناخواه هر چه صفت درم شش خلیج بند **جسمی** که در ارض خلیج درم کوفته و نیمه شرب
 صفائی آغشته جهابری خورد و بندند سردرم پیش از آن که خشک شود و بندند اگر کفایت کرد بهتر و الا این جسم بند
جسمی که در مرض خلیج اگر جسم این کفایت کند و در شش خلیج شربت در دو صفت است و خرد از این جسم
 بر بندند کبریت سبک جاوشیرین چندید شرب الیک در می کشم در شش انیسون چندید درم را در شرب الیک که خوب خوش بندند
 و از زرد صاف کرده دو دانگ ساقه ادرین شرب الیک تر کنند بر گاه دو دانگ زرد شود و ایاراج خرقه ایاراج شرب الیک
 بر می بگذرد بر آن اندازند و بعد از آنجا کرده جهاش فضل سازند دو درم آب بگذرد **جسمی** که در شش
 بسادی فاج و تقوه مستحکم و نقل زبان و عضا و وجود باغ را خارج میکند خلیج را به نقش دستنی که مضع کرده
 شود و صبر با و درج استخوان را نیز باغ بود فضل برین زرب جلی عاقره جانکد شش بورق بخورد نیم صفت
 برابر آب کفرس جهابری سازند **جسمی** که در قبا جهه تنقیه عصاب قولت میگویند نظیرند در صبر سقونیاستوی شش خلیج
 نقل از زرد بر یک ده درم فرغون بگذرد آب کفرس کنند و در زده قراط از آن مرتبه اول بخورند و دیگر بقیه
 فاصله داده کرده قراط بر بندند و دیگر بقیه قراط دیگر بقیه بقیه در هر بقیه بقیه تا ششش ترا
 رسد **جسمی** که تنقیه شش ترید بگذرد بقیه اول شش درم انیسون یک طویان کبریت است **جسمی** که تنقیه
 درین ابواب **جسمی** که از تر سلا و مود که خورد و گویند تر سلا سبک کپی پوست بر پوست کرایج بول بر سبک بلدی بر ما کسر
 سوراخ اندر این جرایت پلاس پاچرا بر می یک بل پولاد کشته و بل شوت بر می بر یک سبک بل بر کوفته و نیمه
 باشد بعد از روغن گاو غلو با بندند و بعد چهار درم بر زرد زرد بخورد بر می نفع بخشد در آب خوردن است نیز
 نفع دارد و غلبه اشکین دهد و اشتها بهم برساند دیگر تر سلا و مود که کلان مغزول از کتبه مگر آن چون سبک است

دارخی کی گریختن چندن بریک چهار درم تر پیله با برنگ فولاد کشته سلاجیت مصفی کوکل صابون بیکر مول چره مچ بریک
 دو پیل بیلاوه سده کرده دکلاه دور کرده ده عدد بریک رایلیحه کوفته و بخته وزن کرده بکرنه و شکر تریب را
 که بچند همه باشد جلاب کرده سدر کرده دو با با میا منزند و غلو با ساخته بکار برند قدر خوراک چهار درم نوشته اند
 و در انهای استعمال از ترشی و بادبی و تر و تلخ و شور بر بریز کنند ازین دار و نبرد نوع کشت و بر نشاء و ملت با در بر
 چهل علت تب و علت سهر و علت های چشم و بیماریهای بر و و بیماریهای کام و زبان و دست علت از روده دفع
 شود و حبه علت شکم با طعام بخورند و علت پند روک و سینات را نیز نافع است و اگر تمام سال بخورند رسان است
 دیگر چند بر با کنگه نامند را کی سینه سندی بیکر مول ساتی کچور مچ حبه ناکسیاه پیل سیر نو اجمود اجوان کلیل
 سونفت تریج تریج چهار کینه و صلی سیاه پوست تریج منبل کوکبر و پیل کول سار کشته بر کی بقدر شانزده درم همه را کوفته
 و بخته بار و عن کا و دو صد و پنجاه و شش درم و شکر تری که برابر جلا اددید یا بشه تا ام گرفته بشه و وقت فرود
 آوردن مچ دو درم پیل چهار درم سووه دران اندازند و هر روز درم بخورند اگر ششاه تا تر با نذیکه
 چورن پنج بخورند صبح دفع کور دو و اگر با شیره کا و نخورند از غلتهای تن دفع شود و اگر یک سال بخورند از سر نو جوان
 نشود و دیگر جگر کج کنگه خوند تر پیله تر کنگه جگر با برنگ بریک سه درم است سلاجیت ایم نقره سو نما کس
 کشته سار کشته بر کی بچند سبلو جن مصری بر کی نشت درم بریک ایلیحه کوفته و بخته کجا کرده یا شهمه بقدر الکفایت
 غلو با کنگه و هر روز چهار درم بنار بر و عنکا و بخورند ازین ترکیب مکی دانما دو پیلکی و سنگ کس و پند روک
 و کنول با دراج اردوک و اثر جبر و ایشلیکها جان جود بر مود کم قوتی و لاغری و بواسیر و غلبه خسلطه نلثه دفع
 شود و دیگر نقل از رس سنده تر پیله تر کنگه حبه بر کی یک جزو ناگرمه به الیچی دار چینی بر کی سه جزو سلاجیت
 صاف سون ماهی صاف کرده نقره کشته نیم نقره کشته بن کشته بر کی پنج جزو ستر اول نشت جزو نبات صحر
 دو از ده جزو کوفته و بخته در شهمه مقاری که غلوه توان بست مقدر چهار درم غلو با منند و هر روز بنسار
 یکی با ست غلو بخورند ازین قسم امض مذکوره تخصیص مری دفع شود و دیگر کابل منند بعد تحفه میسند کوبته
 سوخته کباب چینی دیو دار بریک سه درم بیکر مچ عاقوق حاج پیل تخم سن که از ان رسیان میبازند بریک نه درم
 کوفته و بخته با سم چند مجموع مقل از نوق شسته با غسل غلوه کرده دو درم صبح و دو درم شام با ب گرم بنسند
 حقه که استرخا و سکتہ و فایج و جمیع امض ملغی را نافع است نمک مندی بوره ارمی بریک بندرم سیاه و ستا
 با در بخوبیه قطور یون دقیق بریک دو درم سنا بچندرم با ب برگ چقدر روغن زیت بریک ده درم آبگامه
 ده منقل شکر سرخ بانزده درم شبت با بونده کافیش نیل کوفته مسید انجیر نیل کوفته بریک کفطه طبرق
 معهود عمل نمایند حقه که در سکتہ قومی الاثر است در حات علت بکار باید بود ششم حظل بخوریم

مریخ قطریون دقیق عوطیشا خرب سفید بر یکی کفی در سه رطل آب بپزند تا یک رطل ماند بماند نصف رطل از آن
 گرفته حقه کنند و اگر زود بر آید نصف رطل قوی اعاده کنند تا رطوبات کثیره بر آید حقه حاد دیگر که در
 کتبه دنویس بعد نصف دو استعمال حقه نرم و در کتبه یعنی اول دفعه یکارایه منقول از منبانی ششم حظل
 قطریون ناخواه شب سداب جلد المدهان بر یک شتی سلنج زهره کاو بر یک دو درم بوره از نسیفت
 در عمل مضفی ده درم روغن بادام تلخ یکوقیه علی الرسم مرتب سازند حقه دیگر بعدین باب
 با بونه اکیل الملک حاشا جادوشیر برنجاسف جده خشک شب قطریون دقیق قطریون غلیظ هر دو
 کفی عاقوق حاشا الحار خرب سیاه خرب سفید ششم حظل هر یک سه درم عوطیشا سداب یاس برود چهار
 درم خروع مروض بجزرم ناخواه ششم کفلس برود اجدده درم نمبر او پنج رطل آب بخوشانند بر گاه یک رطل و نیم
 بماند صاف نموده جادوشیر سلنج مقل هر یک یک درم در قدری ازین آب حل کرده بماند حقه دیگر بوره
 اریزی دو درم روغن زیتون روغن نارین روغن قسط هر یک یکوقیه بعد از رسم کرده بحسب قوت گرم کرده بکار آید حقه
 خفیفه که در ابتدای فاج پیش از رسم بکار میتوان برد با بونه خشک اکیل الملک شب سداب برود کفی غلیظ یک
 باقه زیره خم کفلس برود کسد درم قرطم مروض ده درم خوشاننده صفا نموده روغن خیزی می شکر خرع عمل برود اجد
 یک لوقیه بوره ارتمی یک درم در حل کرده در باون خوب درم کرده نیگرم حقه کنند حقه خفیفه که در ابتدای فاج پیش از
 سهلات باید داد با بونه اکیل الملک حبک حبلی قرطم بزکمان بز جلد درق شب سداب سلق بجز سفید نخاله حطلی بوره روغن
 خیزی زرد شکر خرع و فنبلس بر احتقان کتبه بادامی کفلس و فستود و دوائی حاصل بر آید حقه حادده جز لوقه شب
 با بونه مز نخوش گندم بجز خشک ششم حظل خم نمید بجز یکوقیه قطریون دقیق بر یک شتی روغن زیت که انگار بر یک
 یکوقیه علی الرسم مرتب سازند حقه معتدل حقه لوقه که بعد از گذشتن کیفه خوردن حبیب بار کتبه که از ایانه
 بجز درم سداب شب سداب بر یکی یکدسته خوشاننده صاف کنند و کوفه روغن سداب اضافه کرده حقه کنند حقه
 فاج معتدل که علامت آن بی اراده آمدن بر از است قطریون دقیق ششم حظل فشار الحار خوشاننده صفا نموده یک مندی
 یک درم روغن زیت که پنج منتقال اضافه کرده حقه کنند حقه دیگر بعدین باب که از زیادتی رطوبت شاد بجز هر دو
 با زود جز بوا فو فل مندی خوشاننده صاف کرده بر روغن مصطکی بمنقال اضافه کرده حقه کنند حقه حادده حقه
 عشته که بهترین سجا است درین باب خشک قرطم مروض بزکمان بز جلد درق سداب درق شب با بونه اکیل الملک
 بر یک کفی قطریون دقیق باقه کیره ششم حظل سه درم سقویو قطریون بجزرم نمبر او خوب بخوشانند و صاف کرده
 بقدر قوت علیل گرفته روغن قسط روغن نارین روغن مسان بر یکی یک درم در حل کرده در باون منجم کرده حظل
 کنند فائده اگر از استعمال حقه حادده درین قسم امراض مزاج معطر در صفا بوسه حظل شیر خرب از روغن زرد

یار و عن ایله مفرد یا معنی ششوم دیگر باید کرد کلمه مقوم از مطلق سیوم اودیه بر ارض اس در ذکر دوای که مصدر
 بخای مجربست خل غصصل به صبح و نقره و فاج و سکنه و دوج برهن نافع بود و مضمضه کردن بآن از آن متن بایک
 دان و تشدید شده و اسنان و نصیبه صوت و امکان کند و خوردن آن ناشتا در تشدید نشه نفسی و او نمایان و ضعیف
 نفس در بود بوج عصب عرق النساء بوج سده نیز نفع دارد و طعامی که در سده غیر منضم باشد بهضم آورد اطبا گفته
 اند که ابتدا کند از آن به دو درم و هر روز قدری بقرانید تا به بیت درم آید و مسریق مصفا این چنانست که یکسره
 عصل سفید نفی و بکار و خشب به بنه چون برین پیاز و قلم سازند و در خط کمان و چهل روز در سایه حلق پیاز و بنه
 پس این ازین پیاز در پشت من خل نخر بنیدازند و در صیف شصت روز از آن ابتدای سرطان تا آخر اسهال در آفتاب
 به برند پس بکار برند اگر ضروری بود پیازند کور را با سکه مسطور در قدر تجوی بچوشند تا مبر اشود صاف کرده بکار
 بنده لیکن قوه نفسی غالب حاجت آن را بدست بعضی کین پیاز را در یا تزرده یا شاتزده من سکر که در آفتاب بسیارند
 همچنین است در شرح مفردات قانون و کبیرین ساختن خل غصصل را در ساجه صبح سدی چهاره یکسختین غصصلی شارح عین
 نوشته بگریز غصصل بزرگ تازه جدا کنند اجزائی آن و در ظرفی کرده بالای آن بسکر که گشته جبه هر یکم از عرض یک
 انگشت ریخته در کل حکمت گرفته در موضع دخی یاد ریاد و در خط یا تزرده روز گذارند که غصصل گذارنده با سکر
 یکدلت میشود پس بخوش داده و صا کرده و سنجین سازند و گاهی بطریق نان خورش یا غذای لطیف مودنی و مودین
 به بند کلمه ششم از مطلق سیوم اودیه بر ارض اس در ذکر دوای که مصدر در بال جمله است دوا
 المسک حلوا این را در المسک حار نیز گویند صبح و فاج و نقره و ضیق نفس و ضعف دل و سده و حقا را
 نافع است و تب بوج و امراض سودوی ماسود دارد و باوی از زمان حائله را در کند و رنگ نیوگر دانه در افزان این
 این سخن در تب تفاوت بسیار است آنچه از صاحب فادری سده عینه نوشته است جدیدتر مشک را در فلفل و نخل یک
 نیز در همین سبیل طبیب فاقه و نقل سافج بندی آشنه بر یک یکد درم در دریدنا سفته کبر با سده بر شیم مقوض از بر باد
 در دوج عقوبت بر یک یکمقال عملش بلیده در چند یا سه چند شمیری با کبیر مثال بعد چهل روز استعمال کنند و بعضی گفته شاه
 گفته اند دوا المسک حلوا را در مجربات قبله گاه غرغان پناه باین اوزان یافته مشک خالص شش چند بر یک
 یکد درم همین سبیل طبیب فاقه و نقل سافج بندی بر یک دو درم در دریدنا سفته کبر با سده بر شیم مقوض از بر باد بر یک
 دو مقال نبات سه چند اودیه دوا المسک هر جهت صبح صبیان و حقان باره و در دم مطلق و در طوب سده
 و با حشا چند بر یک و نیز در سبیل مشک سافج بندی بر یک دو درم ناخواه زعفران ششم کرفس بر یک چهار درم
 در دوج بی شش درم شش درم صبر قوی بر یک شش درم حل خام سه چند شمیری از بار یک مقال دوا المسک
 دیگر که هم نفعند دوا المسک حلواست چند پیچ در ده که مشک جدید مقال شش درم حلق نخل بر یک یک درم

یکدم و دو دانگ بر ششم خام و دو دم زرباد و دو دم و دو دم و دو دانگ بر ششم ساج
 قاقده و نقل بر یکی چادر دم و چهار دانگ بر ششم را خوب مخلوط کنند که مثل غبار شود پس با هم در برسد که با بماند سخت
 کنند و دو اسی دیگر کوفته و چینه با شمشیر خون سازند شرفی نصف متقال باب فاذروار المسک و مگر مثل زرباد
 و وار المسک حلوشک سنبلی ساج مرصاف بر یکی دو دم خدی بیستر دو دم و نیم ناخواه زعفران تخم کرفس بر یکی چادر دم
 ریوند صبی ششدهم استین صبر بر یکی هشت دم عمل محون سازند مشربت تا به یک متقال است این دو نسخه از قانون متقال
 است و وار المسک و مگر که شایع آورده است نوزدها کما فیطوس فلاح او خبر یکی دو دقیقه زعفران حبه بویغ
 لبان بر یکی سه دقیقه زرد فاسا سالیوس بر یکی سه دقیقه و نیم با دوام تخ و دار صینی سه نقل بر یکی پنج دقیقه
 حیطانا سیلخه حب لبان مصطکی نقل قصب الذریره بر یکی هفت دقیقه که کس حبله و در کاب زنجبیل دار فضل از زراوند
 طویل بر یکی هشت دقیقه اسارون نه دقیقه فلفل ده دقیقه سنبلی بر کطل رب السوس بر کطل نصف دقیقه صبر بر کطل دو دقیقه
 فوه پاتر ده دقیقه عمل بقدر کفایت دو امی که بولس از جالیوس جهت صرع نقل کرده دماغ بزغال لب که خردن
 همچنین خون سخفای بری در از اصرع خرب است دو انی که جهت صرع در از بسیار نافع است بگردانده از طویل کوفته
 یک متقال از با شرا عمل شسته بخورد مصروع دهند شکم می آرد مثل شکم آردون تخم حنظل و نفع می بخشد درین ام
 دو انی است بیدیل و دو انی دیگر جهت صرع بگردانده کف با سیل شراب بعضی خنک است تا بر بسوزد پس بر روز
 یک دقیقه بخورد مصروع دهند با مراد سمانه شفا یابد اما این دو اصداع سے آرد پس اگر جوشانیده شود در حل آرد آب
 و ریخته شود آب طبع آن بر صداع و غشو و این هر دو در ارضع مفرد است قانون منقولست دو انی نافع
 بعضی حب و دست فلفل سفید زینون خرفی سیاه برابر گرفته کوفته و چینه یکدم ارزن در حنظل منقوره ارس پاک
 کرده از شحم ریخته و حنظل را از عصاره انور بچند کرده در توری که در آن ساکرم باشد بگردانده که آشته ضعیف
 بر آورده بخورد رقیق صاف کرده بخورد مصروع دهند دو انی که اگر مصروع باید دو غاریقون سیسیالیوس
 ستور و یون زنج زراوند مرصاف فادو نیا بقدر عمل طبیعت بروفت باب دو انی که جهت صرع از او دیده است
 زراوند مرصاف خدی بیستر قرص سفیل بر او حد یک متقال زنج فادو نیا دو متقال سیسیالیوس حب فارم در او حد
 سه متقال با عمل منزع الراه خیر کرده بر روز یکچنین بر بند دو انی که جهت صرع شریک مدی شود مندی بود
 مندی نصف دم انطاکا مشوی دولت یکدم خرفی سیاه در شیر خسیانیده باز خشک کرده و از پوست سیاه بیشتر
 کرده حقی کرده و هر چه صلب از زیر سحی نیاید در کرده یکدم در انکی حیطانا حاد و قواستین بر یکی یکدم و نیم غاریقون
 دو دم کوفته و چینه لب که محض شد خیر کرده در ظرف نه افند و در ظرف نمک بسته بگردانده آفتاب که آشته شد در متقال
 حسب قوه علیل بر بند و بخورد بعد خوردن این هم امر بر بندند و اسکی که منسوب بجالینوس است نفع میکند خاصه

بصر و دم نافع است باکتر از مض با برده بگیرند غصه را در دست ریزه ریزه کرده در طینی انداخته بریزند بالای آن عسل در کوزه
سبزه کرده در ایام گرمادقت طلوع شتری در شب جنوب چله در کوزه انداخته پس نظر سایمون چند سیه ستر بر می کند دم سارون
یکدم زیم طر حنفوق در دم طین میویا سس در دم ناخواه بخیزم دروغن لبان ششدرم غفلت بازنده در دم عمل در و طبل
شتراب قدری که بقوام نوق آرد انداخته بکار برند و اوامی که بخایسته نفع بصر عیرساند اودن استخوان انسان
بصر و ع از الصبح آن کسند بچین جنبه بخایسته ابراصغ نماید خوراندن زرد احرار درزی و با برسم از همین قبیل
است و تعلق فاوایا را چه منع صرع اوایل از جربات نوشته اند و شیخ نقید و تخصیص کرده این را برومی رطب
و پوشیدن نکشتری سم خزه در ساعت نیکم از در گرفته باشند در نکشت ایام شتر از جربات نوشته اند و در وقت
گفته حافظ حار سوخته بقدر درونجیان بر در شامیدن نافع است بفرغ و دشمن بصر و ع یکقطره را از حله حه خارتا
یک سال محفوظ میدارد آنرا صرع در گاه سال دیگر شروع شود قطره بگره همراه در در و تعلق مومس سنگ
سیاه هم میدارد صرع را در بناه ماد میکه باشد با در معلق و همراه کم تقفه دیدن و قلب آن در کچین سیار
اجزای آن نفع میکند بصر نفع عجیب و کچین تعلق چشم در تعلق و شب بینی دم آن و تعلق انسان و حله آن
و خردن یک انگ از مراره آن دوا می که در کسک خفیفه بکار آید روغن خرد و در دم را در آب سبزه چشم
داده با مارا اصول ضم کرده بر بند و بتدریج بفرمایند تا ز قیکه هر روز بخیزم خورده شود و اوامی که در کسکه که غلظ
باشد و یاس از علاج آن باشد بکار برده میشود بگیرند یک خرقة را در کوزه آزابالی که صبر و شستن در آن فتوح
کرده باشند و چیده شود این فتوح را بر سبابه و داخل کرده شود در شکم کت و سینه شود اصبع از نیم مرغی حرکت داده شود
کرده شود و با راج پس تبند میشود طبیعت و حرکت میدهد قند را دوا می که ششجین را تب آرد و همان زمان ششجین را در حله میاید
حلیت چند سیه ستر را عسل ششتر بقدر جوزه بخوراندند کچین روغن خرد و در عسل و طین حسب لبان حلیت دوا می
که با در ماده ششجین را خصوص شجی که جانب خلف باشد نفع گنالی بخشد ششجین درخت پنبه مست درم را در در و طل آب
بوشانند هرگاه غلت بماند چهار دوقه ازین طین بخورد درم روغن بادام بر بند و کاهی بل اصل قطن حسب ان ده درم
میوشانند و سه دوقه سینه بچین فتوح بر می سیم دوا می نامم بکار که از خلف باشد بگیرند جدا شیر فلفل سفید
در قسط پنج برابر یکدم و نیم وقت خواب بر بند دوا می که جهت لقوه از جربات نوشته اند زنجبیل روح بر در با ششتر
خیز کرده صبح و شام بقدر جوزه بر بند و بر مارا عسل بر اوست نمایند دوا می که صاحب لقوه را شفا بخشد با ششتر بقدر
حمصه در آب غر زنجوش هکله بر بند دوا می که جهت انفاج ماده لقوه استر خای بکار آید بر بند بر در خیزم
جلیغین با یکدم انیسون و نیم مصطکی و یک انگ زیم و در جای آب مارا عسل بر بند و اوامی که نفع مصطکی دوا می
آب بن و از غذا با تخم و آب زیت در روغن بجز با مره معصا فرخیا رکنه و بعد بخت رز شروع بتفصیه کند ۱۹۵ جلد شش

عشقه که مخصوص بسبب بخورند یا در دم تهنایا مارچ فقرا جها بسته یا کثیرا بحل حلکده به بند
دو له چه عشقه که سبب آن گیوسته عنایت زجا باشد جا و غیر فلفل هر یک قدر پنج حبه یا یک و نیم و نصف شتر عسل بر بند
ادویه نندیه جبهه امراض نه کوره دوائی که صبح نافع است هر که کاه که بپندید که در زمین گویند هر قدری خوشایند خوردند
دیگر عاقر قرحا سوده یکصد در چهار حصه شسته آخته بر روز یکدم به بند اگر صبح بخیر است سوده بودنی زمانه و سبب کل
کتاب مصطلکی و کند نرم کرده بر شکم طلا نمایند و دیگر بر ایمی قوتی بخورسانی هر یک بند کم کوفته و نیمه با آب کباب داد
دانگ شسته بر صبح بخورند و دیگر جده صرع سیاه دو تو را بر کشته هشت دم کند یک ده در دم ح دو بل نیک بینی
قلبی کشته سار کشته هر یک چهار تو را سندی تالیس تربسی خشک کرده پس بپول جان هر یک چهار بل کشته شش تو را سون
خشک کرده دو از ده بل کند یک را که از کوره در آب سرد کنند هشت بار این عمل کنند بعد آن که یک سیاه کباب کباب کنند
کبابی را در کربل انداخته دوائی که کور علیده علیده ساینده در کبابی بسایند باز دو سیه جانگیری صری ساینده آمیخته در شنبه
خیمه کرده بر روز نهار قدر حبه بخورند اگر چهار مندل مداومت کنند با دو سیه رسول دکلم درند زک و مندان سینه دا
و کهرنی و ز میار دفع گردد و قوت باه بسیار آفراید و اگر عقیم بخورد حامله گردد دوائی دیگر جبهه صرع زهر کمانک
سده چهار درم سکنه پوست پنج بر پوست پنج اک پوست پنج دهنوره پوست پنج کهرمی خورد پوست پنج کوبه بی
پوست پنج بانس یعنی پنج کهور پنج بنکره پوست پنج کشانی خورد های پهل هر یک مغنا در دم حله را کوفته بر سنگ باب
بسایند و یکصد و پنجاهم پنج ساتهی اس کرده در دوائی که کور یا میزند و دو سیه رود خشک و در کهرای گرم کرده او پیدا
پهلوری را بر پهلوری قدر یک نول پند اول بخند پهلوری سنگی سیده به بار د بیدار که جبهه باشد این بخند پهلوری را یک حبه
بر بند و غذا خا طر حوا هکی بخورند و هاندر از دست این جوی یک پهلوری بخورد تا شش روز هر روز یکی بخورد در هر شش روز پهلور
بخورد از این زیادت کنند تا دو چند یعنی که مرض دران می آید بخورد یعنی اگر بعد دو ماه مرض دور میکند چهار ماه بخورد
هشتم از طفقو سیوم ادویه امراض اس در دوائی که صد برای همه است رب انگور
انرا دس الغنبر گویند که در است در زمانه تقیح سده میکند و با سده صرع را دفع میکند و جرب است و با فتمون انرا کشت
و جنون و دو سوس و با قدری زعفران از له خرن هم غضب شدید و غوغه نههای آن منع ادعای حلقی و لوز ترش کند و خورد
آن با بخورد حله انرا له معال زمین دو حاع صدر و نفعه نصیریه و با قدری که انرا نفعان و بر جان و طحال و خاوان
نمودن آن با پس طعام قوی میکند بضم راد عانت میکند زغوره غذا و مخلوط بسبب بودی پستان صرع آرد باه در باه
شیرینیت حصاة و در را بر بل و با ب تهر لم از کشته همان روز تخلیل طعم کند و تو سید دم صالح و ششین من کسین کون کند
و کسی که عاجز کند او را انزال و خفقان و ضعف جزا نداشت کند این را با لیس حلیت و قلبی با دام انتری عجیب است همه
کند و اگر خطمی را در این بخورند زدها کند با درام قلیل آن و تجرد سلاته دو مایل کند و حرق خون صورت صراع بود

مصلح آن تخم ریحان خشک است و با این که خورده شود از بازیت نذب و صفت و صلاح آن مصلح اول و اول
 حاضه است و طریق ساختن آن است که بیفتارند انگور را و آب آن بگیرند و جوش دهند چند جوش خفیف و سرد کنند
 و چیزی که بر روی آن از فصلات قشو در غیر آن جوشد و دور کنند و باز بکوشانند و اگر دولت جذب شود و آنرا بدین خواهند
 و اگر سبب بماند نشدید که بید در این روش است مسمی نامند پس بدارند در او انی و حرکت دهند بکوب بجز تا خوب نشد شود
 رب سحر ما که آنرا ویس تر گویند در عراق بسبب آن که صحر و صفت است گرم است در آن زمانه و یابس در آن خرا اول
 نفع میکند با فاج و نکایه بر دود و ج مفاصل و سعال و تحلیل غلبه خام میکند در بطون و بین و شیخ اونی است اما او انی ان موجب
 سرد و در او از شده حر و مضمی بجز ام میشود مصلح آن بادام و حاض است که لا عن اجر بدین مبارک و این
 منقذ هم موسوم است منافع این مثل منافع دروغن فقط است بلکه احدی لطف از آن در اعراض در بدن و اگر تفرع در مرض
 بارده یعنی و مثل آن از لطافت و نفوذ وی است که اگر مانند در باطن کف زود ظاهر میشود در پشت دست از آن که مکیظ آن که
 بربوبیت زدودر میگردد بسیار از مکان بهر حال منافع کثیره از ازل تصانیف از وی آورده اند در میان چنانچه نفع میکند تبار
 و فاج و تقویش بر دمان نفع عظیم و اگر چند قطره در بینی مصرع و منقذ نفع میکند همچنین در باغ و پنداد میخاشیم و در بین
 آن بوختر نفع میکند بسبب آن که تقطیر آن در گوش نافع است بطل بارده از آن و قابل است گرمی را از سرگشته شده در آن
 همچنین تقطیر در نه آن نفع میکند در سنان و کمال آن میکند زایل آب نازل بر آن چشمان و اگر نسبت زود ظاهر منقذ
 فضول غلیظه ریودن و سوسن نفع کند و با شوق در او از کمال این قسم در کمال جمیع اورام صلبه ظاهر است و نفع
 آن باستمال خوردن آن منقذ در او در اول و کیفیت حصاة و از اهل علل مشابهه میماند است و در منقذ از آن در
 شده اب یا این قتل و خراج میکند جمیع دود و حجات بطن و احتمال آن بصوفه در قتل دود و صغار معاد استمال آن بجز جبه
 در او در طم و خراج چنین می دیت اثری در کمال و با و جاع مفاصل و عرق النساء نیز نفع میکند نفع بر ساق و کل دم
 جا و تفرع عروق نیز در او در دم نافع است به سبب تقارب سبب بر روح و روح جمیع کوم بارد و طریق ساختن آن است که بگرد
 خشت بخته سبب آب نیمه قطره های حذر و مثل بادام بکنند در آنش اندازند که سرخ شود با سبب هر قطره را از قدر در آن
 زیر یک سرد کنند پس از روغن بر آورده خرد نمایند و در شیشه که کل حکمت بطن بماند از روغی سپ در این
 شیشه نهند در بطریق مورد بچکانند و در کمال اشراج گرم و خشک و محال نه این آن جهت استر خا و در علاج در عتبه
 و فاج و تقوه و جهت امراض بارده و عصبانی در در مفاصل و عرق النساء و در رفع زردی تب و ج در سفل قدم جهت
 رفع برودت هم در اسفارد هم برای در کرده و مشابهه نافع است و مبرور بماند در وی عرق خوش کند و سود آن جهت
 در سرد و علل سودای و در و شقیقه مفیده است و طلا کردن آن جهت در دندان کنار سردی بود سود منقذ است بگرد
 بدست خاص باریک اشراج شش عدد در او در روغن زنبق در روغن خرمی از هر یک رطل بار و روغن بخته در رطل انداخته در

در نقاب بگذارند و در شبانه روز برون آورده پوست تازه دیگر ریخته بر آورند تا دفعه یا بیشتر بر پوست او بکار برند
 روغن کافور نفع میکند با عصاره بطلما کون و سبب نافع است به خوردن اگر در دهن دارند و هم بقد است و کعبه شام
 حله برود و با هم در طریق ساختن نیست که کعبه شام خشک کرده با با قلع از خر مثل نغشته به بر در در روغن کشند
 روغن اسفند که در سکنه یعنی بر مریضی نشت و گردن بماند منقول از سنبلیله در دهن روغن زیت چهار دقه اسفند
 تازه را بپزد بزرگ که برست بالیده شود پس صفا کرده عاقره حاجند به ستر خود قسط فریزون بر یک کنگفال مشک
 نیم مثقال ساییده اضافه کنند روغن بابونه دافع ایست و در او دیه گه گشته روغن با دادم شیرین
 جهت تشنج مینماید هم در او به صدها عجمه تحریر یافته روغن باین گرم و تر است در در جودم تلین صلاحیت عصب
 کند و در وی قضی و جلای است بر تشنج کلف و بیق و انا تر و جرح به برود چون در گوش خصوصاً با بیه بط
 بچکانند و وی و طین را ساکن کند و چون فیتله بان چرب کنند و بر خود بردارند اسهال مغصه خاکند و شقوقی
 که حادث شود از سر ما آنرا دفع کند بگرند حب ایوان و شسته کنند و نیم کوفته در آب بچوشانند تا آبیت در آب جدا
 شود صفا کرده بردارند این روغن بان مفرد است روغن بان مرکب فایده و خواص این اکثر و از بزرگ مفرد
 است و در امراض کثیره از بروت در طبیعت مستعمل میشود روغن بان مفرد من و اگر نماند بدل آن روغن زیت
 خاص صفا بگیرند و در کلسنج فارسی تازه خوشبو با نرزه و حل بسبب ساقه جز بو اهری جدر حل سنبل طبیب تسته نفل
 بر یکی سه و حل صندل مقاصری میگویند کین هر نره یک حل کبابه عود هندی در غایت خوبی بر یکی نیم حل غیر شربست مثقال
 و بعضی مشک هم بست مثقال و حل کنند ترتیب ساختن چنین است که روغن بان مفرد او در یک کند و در حل از نرزه و حل
 درق کلسنج گرفته و کوفته همراه روغن بچوشانند هر گاه مابا تورا در روغن در آید از آنش کنند و او در ده سر نوشیده
 سه روز بار نرزه بخورده گمان صفا کرده در یک انداخته بسبب داخل کرده مثل درق کلسنج بچوشانند و بر نوشیده
 سه روز داشته به ستر صفا کرده قف در حل کرده پس قسم عمل کردن باز پس بموال جز بو اسفند طبیب و ستر نفل
 و کبابه در نرزه و صندل مقاصری و بر حل و درق کلسنج باقی همه را یک یک داخل کرده و جوشانند و سه روز که داشته
 صاف کرده مرتب کنند پس عود هندی میگویند در حل کرده بچوشانند و وقت بخن بر آن آب نرزه و کبفنه گشته بچوشید
 و مشک حل کرده در ظرف آگینه بردارند این هر دو سوز از صلی منقول است روغن بطلما در با سترهای اعصاب
 و فاج و لقوه و در امراض بارده نافع در نهایت محلل راج است منقول از فادری سنبل میل نفل و ج شیطیح اسفند نفل
 بلا در جز الفی پنج سوسن ساکنون از نرزه و سطر پنج بوز بر آن زرباد و درج بر یکی با نرزه مثقال بکوب کرده با روغن
 کعبه دوست و بچاه مثقال و شیر تازه در آب بر یک پانصد مثقال بچوشانند تا آب شیر سوخته روغن با نرزه و روغن
 بلسان گرم و خشک است در درج سوم محلل و مطف قوی است فو این بسیار نفع این در امراض بلغمی بسیار است

و طریق اخذ آن است که بعد طلوع ستوری در زیر برگی و در تنه و شاخهای درخت لبان شیر سها بزنده در طبیعت که از آن
ظاهر شود بر پنبه بر چند و در تنه جمع کند و روغن بنفشه نفع میکند با صواب صرع و نقوه و طریق گرفتن منسوق
مثل روغن بادام است که گذشته روغن بنفشه صلابت اعصاب را ملین نماید و صرع و ام الصبغان نیز نافع نوشته
اند و روغن بنفشه بادام را صاحب میناج در شیخ عیسی نوشته این برده در او دوی صد ایچ که شسته و روغن
بسیار بخیر گرم و خشک است در سوم وجهه اعلا بارده دمانع و مقبضه اعصاب از رطوبات از رطوبات
و سهیل نفی و مخرب حب القوی بود و جهت درم سفلی و انقلاب جسم و جیس ل و قوی بخ مغنی در ریخته سودمند شترتی بخیزم
و بریل او روغن ترب در روغن کتان پخته و این ذکر یا گفته هرگاه در علتی روغن بسید ایچ دهند باید که بتارک سرد او
روغن بنفشه نهند تا سردتر دارد و منع بخار سرد نماید بید ایچ بریان کرده نرم بکوبند و در آب بکوشانند و کف همگیرند
و در طریقه جمع کنند تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس کهنار بکوشانند تا روغن صاف برآید و طریق دیگر است
که بطور روغن کهنار استخراج کنند و روغن بسید ایچ در شیخ عیسی استخراج آنرا حکیم علی بنعم بعضی جزئی دیگر چنین
نوشته بگردند حب خروغ مقشر خوب بکوبند و دیگرند سر بکلیه که چهار رطل است قدریک جفته از میسون در شمس آفتاب
و در باره آن در مروضه هم در ادویه آب بکوشانند و صاف کرده آب را سرد کنند تا روغن طاری شده بر آید از مالار در این
روغن بسید ایچ کبیر که بعضی روغن بسید ایچ گرم کسب کرده اند تغییر بقول از قانون استر خا و فانی و نقوه نافع و مطبوخ
سرد کبد و کمال و در حقن مویخ سینه در خلط کرده میشود سیخ آشن جاکو شیر نهار چشمان شسته آن هر یک سردم و کهنار
در پیخته و نقل فاقه خرد آب با بظفل در سفلی جزو بسیار شتر نیز قضا کرد و با هر یک چهار درم سنبل بل بل صغ
شبه طریح بنفشه نقل زرباد در روغن هر یک بچیزم ناخواه صغر فرود می جیل بر بجز در شمس کسب از باره میسون
بزر چند توغی مصطلک اسارون جلبه هر یک صفت درم بیخ کسب است بیخ از باره بیخ او خسر بیخ کسب رسن
یا پس خشک هر یک ده درم هم بر نیکو فته در آب که دو کفایت با اسه آوید یا باشد بکوشانند تا صبر شود پس صاف کرده
بار روغن خروغ ساده صفت رطل با زبانش طلیم بکوشانند که آب جذب شود و روغن با نه وقت حاجت در انتقال یا سرد
منقال با بار الاصول به بند مد رشقای جزای صفت درمی را صفت نبت درم نوشته در نهار چشمان شسته آن و سنبل
و بل و نقل زرباد بنفشه و ف است روغن بجز زرباد یعنی گردکان قوی الحار است و جهت نافع و نقوه و در حجاب باد و دوا
و سو حان نافع و مالکله نو صیر و غوب میفد و طریق خدر روغن بن چون روغن بادام است روغن جمل مایسون آن
در آفتاب نفع میکند بجان و خدر در عتد و عوق النساء و سو ط آن بفتح سرد ریاحی و طدر ریاح کند مایسون آن با بجز
بعضی مواد و مخصوص بر فقار طریح نافع است نقوه و صرع روغن حنا نافع است کعبه اوجاع عصب و ای انشا الله
تعالی در او دوی در مفاصل خرابه که روغن مختلط نفع میکند با مرض بارده و تقویت میکند اعصاب را و فاعل

سببند او طبع بارده را طلاله بر جا که باشد او را آن بر بان نفع میکند و روح ابریه را دمنج میکند تا ساقط شود و نظیر
 آن جو خش میفشد است بروی وطن و وجع اذن و پنبه بان تر کرده که نشستن بس آن استلین وجع آن کند خصوص وقتیکه
 گرم کرده بگذارد و خوردن این بکدم غنیمت خام و دود وطن جمع تمام قتل کرده بر سینه آید و با ماره کا و بیره که آشن
 بهم اینکار میکند بگیرد و حنظل زرد و بونید و دیگر در شب در آب تر کرده بچوشاند تا مپوشد و صاف کرده روغن زیت
 بقدر نفعات د اخلکده باز بچوشاند تا آب جذب شود قدری جدید بستر جعل کرده بدارند روغن حیات
 باستر خای سفلی نافع است و نشاء الله تعالی در او دیام ض جلد بیاید روغن جفافش که از سر خفاش ساخته
 باشند بفاغ متقام و در خفاش نفع میکند نشاء الله تعالی در او دیام مفاصل سیاید روغن کنجد و روغن کاج
 و گردین مغرب و ریشیا و رفع تشنجه به تهای دایره نافع است و فلفل دار چینی است در جمع افغان دار چینی بجا انتقال
 کوبیده کرده در سیخه انتقال روغن زیتون باروغن کجده انداخته بپخته انداخته در آب گرم زده و شانه بکار برند
 و قدر شربت او تا دود انتقال است و در بعضی کتب طریق سخن آن چنین نوشته شده آن بعضی ازین بود البنان و حب
 الذریره و از خرای یا ن بطبخ بره الاودی به باریت و طبیب دار چینی و حب لبان و در استی روغن دامون این لفظ
 رومی است یعنی ذوقشده اخلاط نافع است و معده و طین عصاب قوی عضاد و در فصول است فلفل یک
 وقته در فون است و وقته سیواسج بندگی سبل هر یک چهار وقته در چینی نشش و قه مصطکی موم سفید روغن لبان هر یک
 دو زده و وقته روغن بان چهل و هشت وقته آنچه کوفتی است کوفته با چیزهای دیگر که از کرده آینه بردارند روغن ارش
 داو منقول از قانون نافعست بر شش و فایح و لقوه و قونج و او جاع مفاصل و طهر و نفوس و در انفسل و با سورا
 و نامور و نقل جزو و از تخمیل خرچان دار چینی لادن جدید بستر هر یک سه درم سود حل حب الاس جبهه انحر حب
 انحر و در خوشش هر یک چهار درم و روغن غار نشسته قطه کبسه زرا بفتح سیدیا یوس لبان شونیزه ششم ج جبر
 ششم گنده نانا خواه هر یک پنجم درم است سببج جابوشیر حب لبان افروز بسفایح خربز سفید زرنب فنج سفید
 بادام تخم مقشر هر یک شش درم مقل ده درم همبره را یکوب کرده باشش و بلل عصار که نب باش ملایم بچوشاند
 تا در لمانه صاف کنند و بعضی از کتبش که یکس قوه دوادران مانند باز این مطبوخ را با دقیق بادام تخم دو درم
 عسل با در شش درم روغن سوسن روغن جو جبر روغن جابهریک پنجم درم حب الفار حب صنوبر هر یک شش درم
 روغن کجده که جوشانیده باشند دران سه اب داشته بپزی سه درم را بمن بقدر روغن دراتی روغن خرخ روغن
 و حبث که بطبخ با فادیه باشد و می آرد این روغن را از مهر روغن حبه انحر استنجو مینا مخلول در قدری از مطبوخ
 نه کور هر یک ده درم جمع کرده باش ملایم بچوشاند تا باقی ماند از آب قدر یک سکر جازانش نشود و آورده
 بنیل صفتی صاف کرده باز با قه شش درم و عسل ده درم جمع کرده برانش اخلکده از کرده میو سیاید و نفع سفید

روغن بلبلان بریکه درم خلط کرده در شیشه بر حکم بسته نگاه دارند شربت از بعد از آنکه تا یک منتقال با آب خود بنهند
 روغن ریحان بلیج و در زانو نافع باشد آب ریحان دو جز و روغن کنجد یک جز و بخت نهند تا آب برود روغن
 بماند روغن زعفران که از او این خلط کوبیده ملین اعصاب و از الله تشنج منعی و تخمین لون کهنه و حرارت غریبه
 بر آفرسد و در بصلابت جسم و در جمیع امراض چشم نفع دارد در ضعف درم و در بعضی سنجهای یک درم است قصب
 الذریعه بجز درم زعفران سرد مانا هر یک ششدرم مررا علیجده و قصب الذریعه در زعفران را علیجده در سرکه
 بخورد و کینسانند در ششم قرمانا هم در سرکه کینساننده در زعفران روغن کنجد ریخ سابت در خل کرده باش طایم
 بچشاشنده تا سرکه جذب شود روغن بماند روغن اقوام بفلج و چشم و خدر و کزاز و صراع و شقیقه نفع دارد درم
 را تحلیل کند و عرق التماس و نقرس و مفاصل را سبب داند بود و نادای بر لب نفع دارد بر خیزاند این روغنیت که می گردند
 از نری مثل پهلیمه شدید البراره که پیدا میشود به بیت المقدس و اگر شتر اترج را بخیزی در زینق بچشاشنده در روغن سازند
 عمل کند مثل این روغن روغن زیتون بفلج و صرع و لثوه و صاحب طریقت و اوجاع کلی که از برودت بود نافع
 است و طریقی خندان مثل خدر روغن بقیه در این است روغن ساطع ثقل آنرا تخم سلیمانیه خوانند نفع
 میدهد بفلج و لثوه و معده و جگر را سودمند بود و در حقیقت نماند و در جمیع امراض بارده برماند کسبند روغن
 کاسرین روغن زرد کس روغن زینق هر یکی رطلی و در ظرف آگینه یا بضمی کرده هر روز تا یکماه بخورد و کند پس
 از آن عود خام سنگ غالیه از هر یکی ده منتقال بر نوره قاطعه السیخه زو کبابه و نقل سنبل در درم هر صد لان از هر یک
 نیم وقیه جز بوا بسا از هر یکی ربع وقیه سیخه نرسن وقیه گرفته و در سخن زعفران سخن کرده از حریر گز آمیخته بر بونهای
 مذکوره بیا میسند در کماه دیگر در کسند که از آن عود سخن دیگر منقول و در وقیه مشک سه منتقال بجز کافور از هر یکی
 دو منتقال گرفته بجز در جل کنند باقی را سخن کرده در آن خلط نهند و استعمال اگر نماند چنین است در جلابی و در کبات
 شامی شیز را بورد و کافور بود گفته و در ترتیب حاجت بسم اندک سرقی نوشته و اندک غسل با صواب و سخن بسد آب
 که صاحب سنجاج در او بود فاجحیه آورده آب سده بتازه در روغن سکون نیم درم بسم آنچه باش طایم
 بچشاشنده تا روغن بماند پس از آنش بردارند و چند بیدستر حافظه حاشیه هر یک ده درم سرفوی بجز درم
 نرم ساییده و خل کنند اگر بست درم روغن بلبلان و اگر نماند روغن زیتون همانند کنند بهتر باشد و نفعهای
 دیگر از این روغن در موقوف اول او در صدها عید گذشته روغن سکون هم صاحب سنجاج در او بود فاجحیه
 نوشته و در شفای مرقوم است که جهت برودت و حشاق جسم سود دارد در کرده و دشانه سرد را گرم گرداند و در
 قانون جهت قویج بسم نافع نوشته و نقل قره نیک نیم وقیه سیخه قطعه بلبلان زعفران مصطکی هر یک یک وقیم نوشته
 روغن زیت بر سر آن اینند و می آید کل سکون صاف کرده چهل روز در آفتاب بنهند و در شفای زردی از کلها

کلهای بر داشته اند احتقن و بجای روغن زیت روغن کنجد که طبع نهم کاشته روغن سوسن ساده بود که
 بگیرند کل سوسن بنفشه زردی در کرده دو اوقیه بایک قسط روغن زیت در طری کرده در آن محکم بسته تا نارنجی خارج
 نشود سه روز در آفتاب بنفشه پس جدا کرده دورقه دیگر از کلهای تازه انداخته به ستور در آفتاب گذارند هر چند
 کم که کرده شود قوی تر میشود و روغن سوسن مرکب روغن زیت بیک قسط درق سوسن شروع الا قماغ
 در چینی هر یک ده دقیقه نصب الذریره مرز عرفان هر یک پنج دقیقه قسم دانا سه دقیقه طریق ساختن این است که اول مر
 و نصب الذریره را در کشتاب بخورد و بجا ماند و حرکت بند بر روی سبار بستر بازیت جوش قلیلی بدیند باز کنند
 فرد ما را در آب سرد روز و هر روز حرکت بدیند پس این را بخوش بازیت بدیند پس بیت را جدا کرده سوم حصه
 از اوراق سوسن اندازند و یک روز شب گذشته اوراق سوسن دور کنند و غلت دیگر انداخته سوسن قسم یک روز شب
 گذشته کلهای دور کرده با نلث و نالت همین عمل کرده پس جدا کرده در چینی سائده انداخته بجا برند و اگر در چینی
 نباشد دو چند آن سیخ اندازند این هر دو سیخ از شرح است روغن شنبلیله نافع است با عیاد و محفوظ دوم
 ادویه امراض رس گذشته روغن شنبلیله نافع بود در ادویه شربله است الله تعالی بیاید و روغن
 عاقر قرحا تک با نافع میکند استرخای اعصاب که مزمن باشد و بخدر اعضا و منع میکند از زود گذار از سوسن این
 و اعاده میکند به مضود محفوظ و شرح طریق ساختن روغن عاقر قرحا اگر کم تر سه عصاره رطب آن این چنین است که یک اوقیه
 عاقر قرحا مرضض را در یک اطلاب بچوشانند تا دو دقیقه آب بماند پس دو اوقیه زیت در مخلوطه باز بچوشانند
 تا آب جذب شده روغن بماند صاف کرده بردارند روغن عاقر قرحا را در تخم کبکین جمع ارجاع اعصاب
 و وجع اذن بارد کند و رطین و ترنات نیز نافع آید و سمع را قوت بفرماید و حکم بدن بر باید و قمل و دیدن در هر موضع
 که باشد بکشد و اگر در ادویه قوی در لاج داخل شود نافع عظیم باشد و اگر این مشتمل کرده دو روز بگذرد و در چشم
 کشند و مسد و ظلمت بصر کم و خف بستری مستحکم سازد و منزب آن غشایان و قی آرد و طسره بن چند می قیمت حب غار
 در آب بچوش خضعت بدیند پس بگویند کوفتی با یک کاب خا بر روی ریزند و زیر جری نفعی بگذارند روغنی که از آن
 سایل شود بگیرند و وجه دیگر طبیعت حب غار را بگویند و در روغن کنجد بچوشانند پس بنفشه است بر سه آید
 قوه آن باد بینه دی روغن فرغون که در سکنه نفی بر جبهای نبشت و گردن و مایهین نفع دهد سه اسب تازه
 بگویند و یکین آب آن بگیرند و ده استار روغن سوسن اضافه کنند و با شش نرم بنفشه بچوشانند که آب قلیل در پس
 قسط عاقر قرحا چند بیست هر یک سه درم جاوشیر باز در فرغون هر یک یک مثقال ساییده در روغن گرم بریزند
 و مالند و اگر روغن لبان حاضر باشد و الا بیل آن روغن ترب سه درم داخل کنند روغن فرغون بنفشه
 دیگر که بفاع و استرخا سود دارد و همه در دما را خصوص در اعصاب و عرق استرازا بیل کشد نیز سوسن درم

چند بیکتر بجز دم عاقوق حافظ دم قسط ده دم فودنه کوبی خشک دوازده دم گندمش چهل دم جگر را نیکوب
 کرده با چهار صد دم شراب بزیاده چهارم حصه مانند نیم من روغن خیری با نسیم کرده با بجز خوشا نند تا شراب
 خشک شود و روغن بماند ده دم فرفرون در خلک کرده کچوش بدینند و بردارند نسخه اول از فنجان و این نسخه موافق اکثر
 قسرها و دینات است روغن قلعها در اصل این قلعها و عرب بسیار و قلعها نسبت پیل در بند دار فضل را گویند
 و او در لغت بنده یعنی اول است پس تفسیر این لفظ چنین میشود دروغی که اول جزوان در فضل است و او است با اعتبار
 تا بیشتر باشد اصل این نسخه از نند است که شیخ بدو نسخه از قانون آورده نسخه اول که صلاح چنین است و در شرخا
 اعضا و وجع مفاصل نوشته است که شل بل فل منج شیخ هندی رسن در فضل جز العقی بیخ سوسن بزرگ از زمانه
 قسط مر دیو در روغن هر چه بجز دم نیم کوب کرده روغن کعبه کوشیر برود و من در حل کرده در قدر مضاعف
 بچوشا نند تا شیر و آب خشک شود در روغن بماند صاف کرده با استعمال آرد نسخه دوم که نافع بقوه
 و فایح و استرخای اعضا در این باره غلیظه فارصه ب قونج در روغن کتین و روغن باره منانه در دم و عرق الساج
 ظهر از بر و غلط کاشته است شل بل فل منج شیخ هندی بیخ سوسن سماکونی رسن در فضل جز العقی بجز السوسن
 قسط بزرگ از بیخ زربا و دیو در روغن هر چه رسد در دم نیکوب کرده با روغن کعبه خطل دین جلب آب
 برود و در حل در قدر مضاعف بچوشا نند تا آب و شیر جذب شود نسخه سوم فیفلا در کباب که
 فسنی شارح آورده و جهت استرخای عصب و فایح و قونج و سایر امراض باره نافع رسم نموده است
 سگ تر به شیخ هندی رسن در فضل جز العقی بیخ سوسن سماکون راز زمانه قسط زربا در روغن بزرگ
 ده دم نیکوب کرده با روغن کاب بریک دمن در قدر مضاعف بچوشا نند تا آب جذب شود روغن
 قسط فایح و لقمه را سود دارد و اعصاب قوه دهد و معده و جگر سرد را نافع بود و سیاهی مور را ببرد
 چند بیکتر در دم نیم لعل فونین بر یک سه دم عاقوق چار دم قسط ده دم روغن زیت بچاه درم
 شراب کبده درم لعل عاقوق چار نیم کوفته شب در شراب خیسایند صبح بچوشا نند هر گاه نصف آید
 روغن زیت آمیزند و چند آن بچوشا نند که شراب برود روغن مسانه فسرود آورده چند بیکتر فرفرون
 کوفته و بیخته آمیزند روغن قسط دیگر اعصاب را حکم کند چون با شامند سردی جگر معده را
 نافع باشد و مایه این برنجی که موزقه باشد سو بواند سیو کشند در مکی مار چوب هر یک چهل درم
 قسط بیخ صد درم مجموع را نیکوب کنند و در شراب یکشانه روز خیسایند بچوشا نند و سالانید و سه
 چهار یک روغن زیت یا روغن کعبه بره ی ریخته بچوشا نند تا روغن بماند روغن قسط نوع دیگر تقویت
 اعصاب کند و قلیل ریح و دفع امراض باره نافع مکی بقدیم فسر نفل سیخه بر می ده درم قصب الزریه

الزیره سنبل اعیب ساخن قرفه اشسته جذب ستر یکی بست دم پنج بغشسی دم یکوفه در آب بچوشانده تا هرا
شود و صاف کرده دو من روغن کچد اضافه نموده چندان بچوشانند که آب برود و روغن قسطر نوع دیگر بهتر خا
را میفشد در ده جگر و معده سرد و وج مفاصل را سرد کند بود هر که در نقل بر یک پیچدرم راسن خشک سیخه عود
بلسان هر یکی ده درم قصب الزیره ساخن میوه سایله پنج سوسن قرفه اشسته قسطر یکی بست دم مجموع نیم کوفه
در سه من آب بپزند تا بکین آید و بایم من روغن کچد بچوشانند تا آب برود این چهار سیخه را از شفا سئ نقل کوفه
و در بعضی این نسخ با تسبیح اودیات دیگر اگر چه در بعضی ادویه خلاف دیده اما چون این نسخ معمول علیه و معمول بود
آنرا فروخته روغن قسطر که در کتبه مفعی بر جبهه ای مثبت و گردن میماند منقول از منارج اهل از حسر
راسن و ج سنبل بر یک ده درم قسطر سی درم مبه را در یک من و نیم با میفشد بچوشانند که آب سبخ شود
پس صاف کنند و ده استار روغن زیت ضافه کرده از میفشد از بریزند که روغن بماند پس اینفقال سرفیون بسته
درم جذب ستر سایده در غل کنند روغن قسطر نافع بفاع منقول از بعضی منفل عاقر قرحا سرفیون یک
نفل اوقیه جذب ستر نصف اوقیه قسطر یک و نیم که را ساییده در نصف رطل روغن خیسری با روغن راسن
حاصل کند بر بعضی استرخیه بماند روغن کاهو جبهه صریح میسی نافع است در مفلط اول ادویه صدهای منصفی
که شسته روغن کلک کراچ جبهه استرخا شسته و سکه و فایج و برودت و صنف معده و عروق لسا و اوج مفاصل
و ظهر و قویخ و اورط و تخین جسم و اوزنه حصاة و تسکین وج معده و نفضیح سد و بدن جاوشیرنج سیکنج
بر یک پیچدرم در فلفل غفل زنجبیل بر یک ششدرم پنج کرفس پنج ازبانه بر یک هفت درم بلیه کاهلی
بلیه سیاه آله بر یک ده درم ترب چهار استار کرب تازه سد آب تازه خشک تر بر یک یک یک نمبه یا سه
را میلوب کند و بقول راقطه قطعه بپزند و با بست و چهار رطل آب بچوشانند تا نصف بماند صاف کرده روغن
ببید از چهار من در خاکر ده باز بچوشانند تا آب برود و روغن بماند و بعضی شیطیح چار درم پنج سوسن
و استار اضافد میکند روغن کلک کراچ پنج منسخه دیگر نافع بقوه و فایج و استرخا و وج معده و هجا و
مفاصل و نفوس و استقا و جمیع دردهای سرفلفل در فلفل زنجبیل هر یک سه درم جاوشیرا شقیق
سیکنج بر یک پیچدرم بلیه کافنی بلیه سیاه آله بر یک ده درم ترب چهار استار کرب بعلی سد آب ترب بر یک
یک خرمن بستور در بست و چهار رطل آب شیرین باش ملایم بچوشانند تا نصف بماند زانش سسرود آورده و تا
سرد شدن داشته صاف کنند و با چهار من روغن ببید از بچوشانند هر گاه روغن بماند برودت نسخ اول
از قانون دستخمانی از شرح منقول است روغن کاهو سیخه که جبهه تطیب دفع امراض سوداوی نافع است نسخ
آن در مفلط دوم گذشته حسب تذکره در شان روی شسته مکن است که علاج کرده شود باین روغن سایر

اختلاط با اینکه نزدیک غلبه حرارت اضافه کرده شود در آن مثل روغن قزوح و زرد علیه برودت افزوده شود در آن مثل
 روغن نعتر پس اثر نمیکند در غرض فایده لغوه و قطار روغن نقوه این رسم برین مبارک خوانده اند جهت لغوه و دفع
 و گزردن روق السواد و دوائی و نفوس تخمیل ریاح و شتهای طعام ایچ ماهه نافع و قطر اوجیه که گرسنه سم و صم و سده صمغ
 در یک روز موثر و فرج دوی چندان مرض هم مفید بگیرند جمله و شو نیز بر این کوفته بر آنش لایم که داشته بر آن کنند و تقویه
 از زیت می دهند تا سه برابر آن از زیت جذب شود پس بقرع یا عمل دیگر روغن از اینها بگیرند روغن مجموعی مستعمل
 میشود در جمیع علل بارده و اثر میکند با عتدال حاشی می سازد و در عضو برست بگیرند روغن خیری روغن یا سمن روغن
 قسط روغن سوسن روغن سید بخیر روغن هسته زرد آلو روغن خار جله برابر و هسته آمیزند و قدری جذب کنند و اندکی
 مشک اندازند و چشم خفیف داده بر اند و باله این شی از قادی نقل کرده که شرح حکیم علی بجای روغن خیر سیاه
 درین ابطم گذاشته و روغن قسط را از میان برداشته و روغن منازخ گوش گرم است و لطیف مالدن آن اصحاب
 فایده نافع است و تقویع شده دماغی کند و منفعت سیدم منصفه جد سرد سوادی از او دمای غلیظه را بشکند و با شمش پاره
 در گوش نهادن در گوش نشاند آواز سو مند بود و فرج کردن انضمام جسم در حقائق آنرا نفع رساند صاحب
 میناج جهت شنج لسان در دوائی آن میان کرده و طریق ساختن مثل ساختن روغن بابونه است و بعضی مثل ساختن
 روغن گل نوشته اند اما در اینجا روغن کبوتر از روغن گل باشد و صاحب تحفه المومنین نوشته است که آب او را با مثل آن
 روغن زیتون بچوشانند تا روغن بماند و جهت رعشه و لازیم نافع گذاشته و روغن نارچل به لغوه نافع بود و باه و بغیر این
 صفت استخراج روغن از وی نیست که آنرا کوفته در آب بچوشانند روغن که از وی جدا شود و بسیار استخراجه نماید
 مثل روغن بادام روغن نارون این روغن با سم خرد خود که سنبلی رونی است و نارون اسم خاص برین سنبلی است
 مشهور شده اشرف روغنها و کثیر المنافع است تدبیر آن بعالج هر مرض بارود تسبیح آن بعد از و منصفه تارود تقطیر
 آن گوش جهت در گوش شرب و طلا و حقیقان با آن جهت وج معده و کسب و قویخ و در جوف و طرد ریاح احتش
 و معضل معاد و حمل آن جهت سنجین جسم سنگین و وج آن در زرافه آن جهت استخراج فشانه و سردی آن در سردی
 کله و وج آن نافع در استعمال آن در وج مفاصل و سردی بعضی اعضا نفع ترین اشیا است در سنجین خلاف بسیار جمله
 مزوده و بجز از متبع نسخ معلوم ش اصل همان نسخ است که در نسخ در قسم ابدین قانون آورد باز متاخرین تعرف
 و اختصار یکبار برده در قسم ابدین خود هشت فرموده و قانون دیگر نسخی شام نسخی مفاصل هر سه نسخی اینجا تحریر
 مییابد و بعضی نسخهای روغن نارون که در وی این نسخی است و جهت امراض دیگر نفع در دانش ارشدت الهی در ادویه
 همان امراض آن روغن نارون موافق نسخی قانون نصب الفزیره سمد درق غار و و بلدان
 سافج منبهی رسن انور ابل اس تسو مانا من زنجوش بر وجه دو دقیقه بمرد انیکوب کرده در دیک کنند

گنبد و بیندازند بالای آن مغز را تقطیر کرده اند مقدار آنرا بعضی باینکه دو انگشت بالای او دیده باشد و بیزند
بالای آن روغن کجندنج قسط در آنرا مصافعت با تش ملایم تا شش ساعت بچوشانند و هر ساعت حرکت دهند
پس ترا آتش نسودا آورده سه دو گند در روغن رافصا کرده بگیرند باریک گل سرخ سیخ عصاره اسن نرم هر
واحده دو دقیقه نیگوب کرده شراب یا آب دیگر در روغن بطبخ مصفی داخل کرده ساعت با تش ملایم
باز بچوشانند سه درکه و صاف کرده با سه سوم سبیل و نقل میوه برود چه سه دقیقه جوهر اوج دقه روغن بلبلان شش
دقیقه دوای کوفتی کوفته باب بچوشانند هر گاه گرم شود روغن بطبخ مصفی در روغن بلبلان و بنید و حل کنند و حرکت
دیند که مخلط شود بچوشانند تا آب جذب شود روغن باند روغن نارون موافق نسخه که شراح
آورده اهل دو دقیقه مرزنجوش چهار دقیقه در شیشخان سحر رسن سیخ سوخته عود بلبلان زراوند فردمانا
فجاج از خر برود شش دقیقه بعضی قصب الذریره سه چهار دقیقه اندازند همه را در چهار قسط شراب
طیب الراجی بکنیانند و ستورند کور بچوشانند و صفا کرده در طبخه نایه ساخ هندی یکو قه قسط سیخ قلب زیت
حماما هر دو حد دو دقیقه سبیل و نقل هر دو حد سه دقیقه دخل کنند و شراب بزرده پتور بچوشانند و بعضی سبیل رومی
سه در طبخه نایه دو دقیقه دخل میکنند در طبخه نایه صبر کنند هر دو حد یکو قه اضطرک سه دقیقه مصطلک چهار دقیقه
روغن بلبلان شش دقیقه دخل کنند و بستور گشته سبازند و بعضی در طبخه نایه یکو قه زعفران سه سه اندازند
روغن نارون موافق نسخه متعارفه قصب الذریره دو ق انار سحر و بلبلان یک سادج هندیه
برگ مورد سبیل رومی از خر رسن اهل فردمانا مرزنجوش مسادی نیگوب خرد شراب کوب بکش باند زعفران
پس صفا کنند و باریک بچوشانند تا آب برود روغن باند فاعل اگر سبیل رومی یا قه نشود سبیل هندیه
که عبارت از سبیل لطیف است و سبیل عصاره نیز گویند دخل ترکیب باید کرد بلکه سبیل هندی اقوی از سبیل رومی
است نبد و بعضی سه ابا و نبات در این نسخه سبیل لطیف در بعضی سبیل مطلق در قه شده و هر گاه سبیل مطلق نذکور
می شود مرد از آن پس سبیل لطیف باشد روغن زکرس با صحاب نافع است در او دیده ام هر چه را هم
باید باشد از آنده تعالی روغن نسویدن تقویت دماغ و روان خصصات آن کند و ان الله تعالی در او دیده
صد ریه بسیار روغن نیلو فر را که حسب هبلج در او دیده شده در او دیده شده در او دیده شده روغن
که برض شخص نفع عجیب بخشد روغن زنبق کطل بگیرند و زعفران تازه یکو قه در آن حل کنند و یکم بریزند و باند
روغن که جهت از آنده دماغ است بیکه خر میوه شتر پیکفار پیسه گا کوی همه را که اخذ قدری روغن زیت
داخل کرده باند روغن که جهت شمع نافع و قوی تحلی است منقول از قانون نقل زعفران هر دو حد چهار مثقال
جده حماما میوه مصطلک سبیل روغن بلبلان هر یکی یکو قه عود دو دقیقه روغن نارون روغن حصص بریمی یک قسط

با هم جمع سازند و غشهای هندی و غش را شناختن نام از که گفته چک تن سنجی که بنی جوز دستاوی
 کلوز ناما بری آبروی پنج سپخته پنج از بند بر یکی یک پیل پوست پنج کسرس کرد الگوهر و چشم که نحوه هر یکی پنج پیل
 رای سینه بست پنج پیل پنجاه را کوفته و بخته در ده من آب نجوشانند چون بمن آب مابند صاف کرده مکیس برند
 و عطشی جو تری مجتبه در نشت کاس مرغ اجمود بی نال موته که بجه مردا کتانی خورد که شهبیدی چند و ما سز با حکا
 پنج هوه چشم نیم بار پلو چشم لباس چشم که بر میل بارتند و تنها گفته دیو دارده برنی چرک مهابزک و انون بهنگره اگر نپسند
 چند ن بر میل کوی می بنویز که دیو سیرد که نه شقی است بر یکی یک پیل این جلد را با آب سنجی تر سازند یعنی بفرغوش
 باب سایده شیر که برند و این را در اصطلاح اهل هند کلک گویند حش انده او در سابقه با این کلک یکا کرده که بر
 بست چهار دم رو و عکا و دو و صمدیل روغن کخ و ده من شیر ماده گاد سیندر داخل کرده باش ملایم پسند
 چون بخته شود مقدار بی بر اندام طلا کشند از بخله انواع مرغ مشتاد و چهار نوع باد و باد کت دفع شود از جرات
 نوشته اند دیگر کلک کت با رنگ موته تر پله بخته نارائیس بر باره ایسا کایله اند چون دیو دار
 شیر بالا کوبه مله ی کلک بر نغم کلک با نغم کلک سرست اتون پنج تریج تالیس تریج کلک سر کلک کالونی کلانی
 هتون کلک بر یکی سردم نم را کاکت سازند و یک بر تهر روغن ماده گاد و چند روغن گاد آب چاه و چهار چند
 روغن مذکور شیر ماده گاد و ماش زرم بر بند چون بخته شود و خرد آرد قدری مریض نوشا منند ازین روغن مرگی
 و جله انواع تنها و اما دو سه روز دفع شود دیگر مهاب کلک کت با رنگ موته تر پله نارائیس سوت ایسا کای
 ایله اند چندان دیو دار بالا کوبه مله ی کلک بر نغم کلک سرست اتون پنج تریج تالیس تریج کلک سر کلک کالونی کلانی
 کالونی جو که یک مبد مهابد و ده برده میگوئی ماشوی گلوی کار کلک سر کلک سر کلک کالونی کلانی کلانی کلانی کلانی
 مله ی همه را برابر گرفته و سخن تر ساخته در روغن ماده گاد انداخته بر بند و چهار چند روغن مذکور شیر ماده گاد و نیز از بند
 بر بند چون بخته شود نکاه ازند و مقداری مریض را نوشا منند ازین روغن مرگی در آب سنجی و جله اقسام تپسا دفع شود و عقم
 مردوزن نیز زایل شود دیگر که کما ذیل کبرند روغن کاوشیره بز در یعنی تپه بر سیک صد دم و شیر مله ی
 یکصد و ده دم جلد را یکا کرده باش زرم بر بند تا که روغن خالص ماند هر روز چهار دو دم بخورند ازین صرع زایل
 شود دیگر ذیل گفته کسیر اسپر کتبه که چندن رال موم سونته سولف سونان یعنی مک سنگ موته موریا استیاور
 کاکبه مله ی بر یکی یک پیل همه را سوای رال و موم سخن تر ساخته روغن کخ شش سیر کسیر کاکه و بست و چهار سیر انداخته با س
 زرم بر بند و رال را خشک سایده با موم نیز اندازند و چندان نجوشانند که تقوای موم رسد پس بجامه صفا کرده بردارند
 و بر اندام صاحب مرض امهر یک یعنی پنج و مقوه و مرگی در زمین و باد کت طلا کنند و جمیع امراض جسم و فساد
 حیض زن و فساد و منی مرد و نیز باغ است دیگر زاین میل از که گفته رس زنا کرد کول پنج از بند کتاور

استا و نیز نوک برهمنی را یکی سینه طبعی بر ما که نیم پاول دیو دار سپیل سولف چندان رکت چندان از بر یکی ده بل میزند در چهار
 چند آب بجز شانس چون چهارم حصه ماند بجامه بنجیه مصلحه بداند و مجتبه بد ما که اگر لیسرول طبعی را بل که بر تی چهار دیوار
 کوتهه کا سپیل رکت چندان از بر یکی نیم بل گرفته باب حقیق کرده کلک کلک یک ساخته مصلحه بداند دروغن کجده شصت و چهار
 بل گرفته در گزغان کلان انداخته باشش نرم بپزند در آشنای نیم شسته کلک کلک بدور اندازند و بپزند تا اینکه صاف دروغن مانده
 فرود آورده کا فوراسلی بنیدرم پنج شرح مشک ترکی کنگول کببه جوزی کونک هر یکی نیم بل باریک سوده اندازند پس کرده
 در ظرف نیک نگاهدارند و بر اندام مریض بمانند ازین اقسام با دوشل عشته و لغوه دیگر آنها بمر دفع شود در استخوان گسته
 درست گردد و از مالیدن این روغن و حقه کردن بان با دمای اندرونی دفع شود و بر دای که درین دندان و ملازه باشد
 نیست دفع شود و کلوراک کف گرفته باشد نیز قطع کند کلمه دوم از ملفوظ سینوم او و بر مرض اس در زک و او
 که مصدر برای مجه است زیر بلان سکا جت که زیره شیرینی مثل شکر و بوز در شمی از سرکه داشته باشد
 بیشتر در گی مزاج و امراض حاره مستعمل میشود و بعضی اقسام این در این منجی که اجرات مزاج باشد نسبت بکار آید
 زیر بلان جی که در مرض فایح قستی که با گنی مزاج باشد هم تقطیر است هم سنگین حرار کند بکیندی که به بازار
 با کثیرتر خشک بکوبند در روغن بادام بجز شانس که بخته شود بجای نیک قدری آب کمانه و چاشنی از سرکه و شکر سفید داده
 با قدری زیره و کثیرتر خشک کرده در تب کند کلمه یازدهم از ملفوظ سینوم او و بر مرض اس در زک و او
 که مصدر بسین مملو است سعوطی که تقطیر بپزند ازیت کند یک نسخه آن در ملفوظ اول گذشته سعوطی دیگر در
 باب عصارة قنار الحمار سدس متقال عصارة ورق بلباب بکوبند و نصف بجز مسم است و قیه عمده مخلوط کرده در ظرف
 زجاج محفوظ نگاه دارند و وقت حاجت قدری ازین گرفته در شیر زن حل کرده تسبیط نمایند سعوطی که سده
 بکشاید و ریاح دماغی تحلیل نماید مویسای چند بیکتر مشک زعفران با سوب گرفته و بنجته بقدر یک جبه باروغن بنجی
 با مثل آن تسبیط کنند سعوطی که طوبات دماغ برآورد و دماغ پاک کند شویز نفل کلش از هر یک قدری
 گرفته در سرکه و روغن گل آمیخته در مینی چکانند و سرراگون دارند تا طوبات سایل شود سعوطی دیگر که طوبات
 غلیظه دماغ قلیل و تندوب کند و از راه مینی برآورد و جمیع امراض منجی را قطع رساند نموده چهار جبه پنج قنار الحمار
 یک ملحقه بیسم آمیخته در سرسوخ سه قطره بچکانند این سعوط در بعضی مردم غرض عمل نیکنند بلکه بعد بکده دستا تو اثر میکند
 در بعضی از جبه قدر متعاد او اصلا موثر نمی آید بنابراین سهیل که در بعضی عمل نمی نماید در بصورت مکرر تسبیط کردن و در
 مقدار فسر دون لازم است و باید دست که شیره قنار الحمار قویتر از اصل است اگر آب شیره تسبیط کنند باید که
 روز اول در یک سرسوخ بچکانند و روز دوم در سرسوخ ثانی ثانی ازیت باشد و از حدت کند با درون مینی در دم
 بهر سه شب میانی باریک سینه با جوینده قصب در مینی و مند سعوطی که با خنده ناخفت در ملفوظ دوم سعوطی

که بشنخ میسفت دارد در مفوظ اول گذشته سعو طی که بکته نفع بخشد تسویط باب سداب باب مرزنجوش
 غنی و سرد بچین تسویط بر مرارت خصوص براره کی همین قسم جذبیست بار اسهل و دانگی سلینج باب
 مرزنجوش و قطره چند روغن زیت و مقدار کعبه سرفیون با شیر زنان و عصاره شنبلیله و عصاره حله و دوسای
 بروغن تخمبند و از همه زیاد تر نیلینا باب مرزنجوش و این بر سعوطات بقوه نیست نافع است سعو طی که
 صریح در یک نوبت دفع کند چکانیدن رو در اید محلول است سعو طی که با طفل مصرف که تجار از چهار سال کرده
 باشند بکار اید جذبیست که انک صبر سقوی مصانی برود احد نصف درم همه را کوفته و بخته آب بشا بتره یا آب
 مرزنجوش خمیر کرده صهای صفا مثل عدس ساخت مقدار دو حد آب مرزنجوش تسویط کند سعو طی که نفع میکند
 سرد و سستی بر طول را و تنقیه سرد احوار طوبه کثیره از ان نیز کند عصاره قنار الحار نوشا در هر یکی یک مثقال
 شونیز در مثقال بار یک ساییده بروغن زیت بار و غن موسن بار و غن حاصل کند تا در غلط موم که خسته بر غن
 رسد و ظرف با جیاط نگاهدارند و وقت حاجت جوف تخمین طلیل را با این طلا کنند و امر کنند که استنشاق بمر کنند
 و در مرکبات شای وزن عصاره قنار الحار یک درم نظر آید سعو طی که بقوه نافع است بعد از سفینج ضرر
 و تنقیه و باغ بنوع و غیران بکار اید بر مراره کی دو دانگ حردل بعضی سداب یا بس برود احد چهار دانگ فلفل سفید
 فلفل سیاه جذبیست جادو شیر برود احد نصف درم شونیز صبر برود احد یک درم که نشسته قنار سی برود احد دو درم
 جالینون در کتاب خود در او دیده مگر ذکر کرده که شونیز را در سرکه کهنه تر کرده باز خشک کرده بار یک ساییده
 و تسویط با این نفع میکند نفع بین سعو ط و دیگر درین باب صبر مرزنجوش که شش تخفص برود احد جودی همه را
 بار یک ساییده باب مرزنجوش بروغن موسن تسویط کند سعو ط و دیگر چند بقوه شیخ در حق این نوشته که بهترین
 سعوطات است و در پنج روز اید می کشد سلینج یک دانگ زیت نصف درم آب از ان بخار دود درم سعو طی نافع
 بقوه بنگامی که حسن زمان تغیر یافته و سایر حواس کدر شده و مرض از میان باز ایستاده باشد بکار بند مقول سعوطات
 بقراطی زهره بک زهره کلنگ هر یک دانگی دو نیم درود در روغن مصطکی بار و غن نارون بگذارند که یکذات شود پس
 در همیشه خورد در از گردن اندازند و درین نهند و در وی برند شراب بناده آتش نسوزند تا روغن خوش حرد
 فردا آورده سرد کرده مقدار دو حد تسویط کند سعو طی که بقوه و فایج سودده باشد چله روز از روغن بل آرد
 صبر شونیز بوره ارمنی جله برابر کوفته و بخته باب جقق در زمینی چکانند سعو طی و دیگر که فایج بقوه برود
 جادو شیر سلینج مر بار اسپند فلفل و در فلفل انکوزه اشق جذبیست سرفیون حبسه برود اول
 شتر یا سرکه انکوزی شبانه روزی ترکوده بیالایند و یک قطره از ان درین نفع چکانند
 سعو طی و دیگر نافع بر سر مرض مذکور شونیز صبر سرفیون جادو شیر هر یک یک درم جذبیست

چندیدستر زعفران بر یکی یکدرم و نیم اشق کنش بوره ارمنی بر یکی دو درم مرصاف سه درم خربز سفید چهار درم
 کوفته و بنجیه باب چقدر صها سازند و این صها سسی میشود و ب سحوط و بقدر وجه پاسته جبه بر دغن خری تسبیط
 کنند سحوطی که بفاع و لقوه و صداع نافع باشد چندیدستر جاوشیز زعفران زهره کرک حبسز ابرار باب
 چقدر با آب شامانی در آن در خیت که در آهوار میباش حل کنند در بینی چکانند سحوطی که بفاع و لقوه
 و صداع بار و نقیقه نرمن نفع مین رساند و فتح خصلت کندش عاقلی قطور بون و فین مزنجوش پس ایر ساهر واحد
 یخز و کوفته و بنجیه باب نام شتر صها سازند در سایه خشک کنند و دقت حاجت قدر بخود باب مزنجوش حل کرده و
 بشیر فخلوط ساخته در بینی چکانند سحوطی که بفاع و لقوه نتهقه و جمیع امراض بارده و طبع چشم سودا در حفض مر از
 بر یک ده درم عدس سحر از بر یک چند درم صغ سداب زهره کلنگ جاوشیز چندیدستر شونیز از بر یک سه درم نبات
 زعفران از بر یک دو درم فرغون صبر از بر یک بندرم کوفته و بنجیه باب خالص قرصها سازند بر یک مقدار عدسی در وقت
 حاجت یکی از آن باب مزنجوش در دغن بنفشه با دم در بینی چکانند سحوطی که بفاع و لقوه که آستر خفاضا و ارتعاش
 و نقیق سودا و نافع در تحلیل سرد که نمازش شده باشد از سردی و کتری در مفضل و اعصاب نافع است شونیز و از جمل واحد
 دو درم خوب بار یک ساییده در عصیرین مفضل طرب و عصیرین سلسلی و عصیرینخ طریه یا میزند و یکد انگ از آن بشیر زخم تسبیط
 کنند سحوطی که بفاع و لقوه و صداع و آنز امراض بارده سزنا فست چندیدستر که درم کندش فضل عطینا جلا منک
 ششم مفضل بورق احر و فرغون زهره کا و خشک کرده بر یکی سه درم شیافنا ساخته نگاهدارند و دقت حاجت باب مزنجوش
 تسبیط کنند سحوطات منبندی سحوطی که هر کی را که از غلبه خون بازار گرم باشد نفع رساند تخم بلبل در بول بسیار
 بسایند که بول بسیار جذب شود و یکد گرم را بولی با بسته نگاهدارند و دقت حاجت بخلوله حله کرده ناس و مهندری که
 دفع شود و که مها از راه بینی دور شود و دیگر درین باب بسیار و خوب از بنده و دخت از آن و در بول آدمی بسیار
 سستی کنند و در وقت بیوشی که زانس بند و دیگر بسیار دستی بلبل که از ناگوشس بلبل یکد بنجیه بان تر کرده در
 بینی اندازند و اگر بنجیه خشک شده باشد بنجیه را با آب تر کرده در بینی میفشارند و چکانند چند قطره از آب کتانی که در
 ساعت نیک یا پنج و برگ و شاخ بر کنده باشند همین گل کنند بنفوف را و در این از ترا کب شیخ رسیده است
 رحمت الله تعالی نفع میکند جرع و صداع و ضعف بصر و خفقان و غشی و فلاضم و برقان و سده و ضعف انضای بنجیه
 و محال و کبلی و باقی میماند وقت این تا دو سال و خوراک این باب سرد است و در متقال کل تخوم بنجیه رجان خشم گاشنی
 خشم کرفس حبه بودی قاقله که با هر دو حد دو درم ترب قسط اسارون زهره یا طریه بنجیه کسرح سقونیا میله کا با هر دو
 سه درم عمود هندی را در مصلی در صینی پوست ترنج انیسون هر دو حد چهار درم شکر بر بر همه و اگر باشد علیل را در
 یا مرض سوداوی پس زیاده کند در آن مر و دریدمر جان کبر با ابریشم محرق هر دو حد دو درم و اگر باشد ف دماغ پس

بفرستید بطور خود سوزن بخونش هلیله زرد اطله هر دو حدس دم و اگر شد کثرت ریح بدل کز بره خونخان و بدل آن
 و از فلفل و اگر اراده قطع اسهال شد بدل کز بره و تخم کاسنی ارقاقا در خسل کنند و بعضی یا قوت سنج و مشک
 هم یک یک در دم درین ترکیب داخل میکنند سفوفی که مضرع رسوزند بود و در طبقاتی که ماده صمغ است سرد
 آرد زراوند مدح بخ قرط سیدسیایوس نم انتقال غار بقون یک انتقال شکر در جذا او در این تمام کثرت است
 باب گرم بدین سفوفی که جبهه استرنا فاع است ساوخ ناخواه زراوند طریح هم کفس مصطکی سیدسیایوس قو سوزن
 بر یک یک در دم در این با سفته که با بر یکی دو در دم در این حاکما سنبلیله هم که در دم لوفه و بخته با گرم با شرب آب
 درین سفوفی است سفوفی سفوفی سسی بی بی چون هر سه اجزای ترکیب سنبلیله سبکی که با هر سه دار طبقات
 لنگلی اندوز چون کبک سبکی هم جزو تر پیله و تون پیلای مول بل محمود زیره سیاه زیره سفید هم را بر برگرفته و بخته
 میزدیم با دو در دم از این سبکی بخوراند و بالای آن آب گرم نبوش اند تا یک ماه این عمل کند ازین سفوف
 مرگ و کبر سینه در دم و کسر و رسول و ارج و پهلوه و سپندر و گونک با دو بو اسیر و بکندر و تب و انار و دفع
 شود سفوفی دیگر جبهه صمغ طبر کلان مدح بر در برابر مضرع بخند او در ساییده بر روز یک در دم باب
 نشینیه نامت یک منزل نهایت در منزل در امت نمایند صمغ با مر الله تعالی دفع سوزن بخن افریمونی
 که با صاحب صمغ فاع است در غوطه دوم این مکتوب گذشته بخن اول سومالی نام صمغ بصرع مدح
 مفصل و عوق اسرار ساند و تغز بان در دم حلق و لوزین بنشانند و کیوس غلیظ بر آرد و اثر شرب ایفون و
 بنش افی بر آرد و لفظ اول سومالی در یونانی نمونی شرب بخن است چه اول سوزن یک شان غل دانی عمل است طریق
 ساخت این بخن بخن است بگزند که سنج قو طولی طح کسبه درون غسل ده من هم را اظطر کرده چند بخش ضعیف
 بدیند پس فرو آورده سرد کرده نگاه دارند این نسخه منقول از شرح حکیم علی است بخن غنصلی که همچا
 سکه و صمغ و صنف و قریح و عسل طمان فاضل است بخن بخن است در کف بردارند پس بر سر کلمن عمل ده ستار
 خل غنصل در خل کرده بقوام آرد بخن غنصلی است بخن دیگر که جبهه فاع و لوفه فاع است لثا ادره تعالی
 در او میره عمل بر بیام سو طبر ا بر عشته افحج و سنج یعنی فاع مفظ غنصلی بردار او صید عیه تحسیر ریافت
 کلید و از در هم از مفظوط سیوم او در امرض راس در زرد و اها که مصلد نشین معجم است
 شربت از اخر یقین سد و دماغ نماید و با مروض بارده دماغ و او طاع بارده سنان فاع که قافله
 کس از قافله صفا در هر یک متفالی بوست سینه اسار دل در صحنی رخ کرگون کردیا زرقاع خشک تخم رازیانه
 تخم کفس هر یک دو در دم بود و لبان نشین هر یک در دم او در مخطی بخن کوسن مجرد تخم خلی هر یک نصف در دم
 در چهار طحال آب بخورند تا نصف رده صحت کرده بدو در طحال شکر و در طحال عمل شربت سازند شربت استسطو

خود و اول که جبهه صرع و دیگر امراض بارده دماغی و برای اضمحاج مواد مغذی و تصفیح سود و دماغی نافع است در موقوف اول دوم
که نشسته و یک سخن این شکر که تصفیح سود دماغی که انشاء الله تعالی در او دیده اذن بیاید شکر است اصول منصفه
خلیظه و مفتوح سرد هم مناسب اینجاست اما شکر آن در او دیده سود اقلند و استسقا این دو اولی است شراب
حاشا نافع است با عصاب فیکله مضطرب شده حرکت آن و هم نافع است بسبب بطنم و قله اشتها و هم دافع است
او جایی را که حادث شود زیر ششم سیف و قشراری را که عارض شود در شتا و نفع میرساند بسبب سردی هوای که بر تریه میزند
بدن کند حاشا که کوفه و بنیبه صد مثقال ازان گرفته در خوق کتان مرده بنسبند آن مرده در جره که در آن عصر شده
اندر اخته نگاهدارند تا مگر شود شراب حرمل جهت صرع مجرب جهت دروغ فرمن و جنون و نسیان و ضیق نفس و سردی
راطوبی و استسقا و امراض بارده نافع و جهت اعاده حمل زانی که در او ایل حاصل شده باز در حمل مانده باشند مفید و قدر شکر است
این را با نروده مثقال تا سی مثقال نوشته اند و در استعمال این شکر است از جهت حمل سه روز مرقوم نموده اند که در طول
اسبند را کوفه در سی رطل آب انگور کجوشانند تا پنج رسد پس بکار برند شکر است بجنس اخصاب و معده را سودمند
بود و قوت دل و حشا بر در او دیده قلبیه بسیار شراب غمض نافع است بفعال عارض بهتر خاکی بود و نافع
حادث از سردی و شخ اطراف غمض بسبب بطنم و فساد طعام در معده و بطنم غلیظ در معده و معاد بقران سود اقلند
و استسقا بوج طحال دقیق و لادرار میکنند بول کثرت را اما قدری مضرت بصحت است قباب ازان صاحب در حرم
ماطن را غمض را چنانچه معلوم است بپزند و در آفتاب خشک کنند و مین از روی گرفته بکوبند و نخل صیفی بپزند و در خوقه
باریک نریسند و در دست قسط شراب جید ازان از نه و نه ماه بدارند تا شکر شود پس صفا کرده در ظرف انداخته
سرد حکم بسته بر دارند و بعضی از اطباء غمض طین قسم میسازند که غمض را مثل شکر بریده دو جند از خشک
گرفته در عصاره انداخته حمل از در آفتاب میدارند و بنه کرده بکار می آورند و بعضی این قسم میسازند غمض مقطع مغزی را
سه من بر یک جره اظطالی عصاره خسته سر پوشیده ششاه میگذارد پس صاف کرده بر میدارند شکر است سهل
که با مرض بارده دماغی بسیار نافع و بهترین سهلات است در موقوف دوم که شسته شلیکشا بنیبه اهل یونان میوه
بنیبه الله است از بنیبه این هر که با الیه هم میگویند و بنا بر اینکه اهل بخردی است اهل بنیبه نیز میسازند بنیبه است که ترکیب
ضامن شده اند اطباء سلط در اکثر علل نفع عجیب چنانچه میگویند که سستی یا کسرت نافع است با مرض بارده بنیبه و شکر است
و نافع و در شکر و قوه و استرفای زبان و کلت آن و صدق شکیفه در او دیده بود و نافع و با مرض سوداویه و جنون یا جنونیا
در سوکس و حدیث نفس و نسیان و خفقان و غمض میگذارد جنین را دماغی می آید از بهنگاه نفع میکند به تعقیب اول نافع
و ریاح جسم و حیانت می کشد از ضرر قطره کوم البان بنیبه در معده و غیر آن و هم نافع است با جمل مفاصل و جمیع
امراض بارده یا لبسه اما شیخ بریس چند آن متقدین بوده و در شان آن چنین فرموده دومی است مشوش غیر

مرتب ترکیب محرق دم و غلط ندیده ام ازین اثری بسیار مکرر از آنکه کرمکلی و استرخای زبان بهر حال اگر چه اجزای
 این سیم سرد خالی از منافع مرقوم نیست داده میشود بهر خواهش ممتزج بخیری لایق این مرض خفاخته در برش بدین نحو
 اعضمای عالی باب مزبور بخش باب بیخ سلق و در سرد باطنه بمبار الاصول برای اولیای جسم باب میسون و جهت
 صبیان برودن غنچه اجزای آن براده زر براده سیم زرب کند زواج کفشگران شویند سرگین رویا به پنج کبر
 سیخ پاک کرده عیدان سلنج از هر یک یک درم شگوفه بیدریخ کاسنی خشک هموم الجوس حبه عصاره ارسا و در شیشیان
 تبصوم از هر یک یک درم مشک خالص کافور غیر شهاب جاما تخم نر اسفند سنی حرمل نسف فون اشنان طبعی شسته تخم کرس
 تخم سد بر سرگین گاد کوی گوگرد سنج زرد خرق سیفند سنی سعد کوفی بیخ حرمل مایران صبی حب محلب عود طیبان هزار جفتان
 ششندان بسبا سیر سا شعر النول اصابع صفر گشت برکت جلالت خورشید کوبنج جاشیر بارچوب که عیارت از جوب میون است
 از هر یک دو درم جوز منبندی دو درم چهار دانگ ابریشم خام شست بیخ غنچه زرب ناد درونج زنجیل جطینا لسان
 اصهار فیض منبندی عاقره حبه قفر الیهود دو تو بز قطونا ستور فارسی ستور خیزی نمدان سیاه خاک چهارده که از استار
 زرب انور میون اشراق گویند از هر یک چهار درم اهلل الملک چهار درم چهار دانگ کره گاه که اندر دیوار کشته شده باشد
 و تجاری کوب الین اسالیفی الیچشان بنویسند دریند جانی از هر یک معش درم قره نقل اسارون سیخه سنبلی قسط قاقه
 بر سیاه نشان از هر یک شست درم مروریدنا سفند زعفران سانج جوز بوا چند بیه ستر تخم جبر تخم کدر ففاح از هر
 تخم بادیان زودنا خشک از هر یک دو درم پیل سیاه پیل سفید در پیل خون زرد و در حج بز بلنج هر یک بست درم
 سیب خشک بست مکر دو اندر بعضی سنجها بعضی اجزا زاده و در اوزان بعضی تفاوت است بدین تفصیل تسره و ما طبا شیر
 سفند از هر یک یک درم زرب اسفند سفید ریوند صبی حب طیبان حب الاس مصری مخوم الملک جولا زرد و جلالت مین کثوت
 که با مورد اسفند جهت فرید جوز ابل مخاش مرناج زنجیل از هر یک دو درم میسون در نه ترکی نمک طرز نمک خمر نان دو درم
 فطر اسایون عصاره میسون از هر یک سه درم بیخ خری سنج فنج خشک شگوفه جابوست ترنج خشک عود فادونیا از هر یک
 چهار درم و در بعضی نسخ بچکشت هم چهار درم منظر مکره کوروان بخدرم مفاطیس ششدرم بود کوی بادام تلخ هر یک
 معقت ورم دارهای خشک را بکوبند و صفتها و عصاره از آن تراب حل کنند و با مین مضمی کشند و یک جوشش دهند
 یا شراب نجفی برود در او ای کوفته داخل کنند و کت کنند و شنبه ها کجا بهارند شربت بقدریک خورد با آب گرم باید در است
 که در سنجهای ششگونا اختلاف بسیار است این سخن را از ذوقه خوارزم شاهی با اختلاف اوزان بعضی جسد اوزان دیده
 بعضی اجزای دیگر که مذکور شده نظر فرموده چون حصه ذوقه از او با دین قانون اقباس کرده استخوان دین قانون
 سبب معقوله کرده صحبت را با دیده و نسخ نامه که کم نوشته نموده از ذوقه است و غالب کاین سخن را از زمان فرما دین
 گرفته اما اختلافی که در آن راه یافته بعد از اینسخه بان اشاره کرده میشود انشاء الله تعالی شکی نیست اینسخه شایسته

سنگال زرد سرخ براده زرد سماک سیم دزیت مصطکی جب بلبلان عشویه زجاج کفشگران سکرین رودابه
 پوست سیخ کبیر یک نیم درم پنج سوسن آسمان کوفته بسیار سلیمه عود اسپنج مارا شویسته
 یا اشوک جب حلیب هر یک یکدرم مشک حماما سفید فون اشنان بنطه تخم کرفس تخم سداب
 اشنه گوگرد زرد سکرین گیاه کوبی یا بز کوبی کافور خسرین سفید خسرین سبزه سعدیه زمبران
 جی تخم میون اصابع صفر در انقول پنج کاسنی گشت بر گشت عود بلبلان پنج خسر دل سفید هر یک دو درم
 پمیل سبزه دار پمیل بز ابلیخ هر یک سه درم عنبر ایشم مصل سبیل طیب زرد باد در پنج زنجبیل سیخ
 شبت تخم شبت حطمانا روغی مشکوفه لسان اعصاب فر پمیل سپید نمک هند ستر فارسی
 اهل عاقتر کسر حا خاک راج مرغ زراوند حمرج بز قطونا سفید هزار جشان سفید ان هر یک
 چهار درم تخم کاسنی چهار درم دوانگی اهل الملک چهار درم و نیم تخم بادیان ششدرم باد آورده
 ریوند چینی عقده تین بالیه در حیطان هر یک هفت درم قسط تلخ قاقله تخم حول جب پر سیاوشان
 هر یک شبت درم مروارید زعفران ساج هندیه جز بو اجذبه ستر قفاح اذخر تخم جبه تخم
 زرد فزا هر یک ده درم تفاح ده عدد ایفون زراوند طویل هر یک ست درم بطریق مذکور بسته کنند
 و شننا هکجا هارند قدر خوراک برابر بخورد در آب کرفس در آب بادیان و اگر اندر بیته اندازند برابر
 دایگندم باب شهیدانج حل کرده بچکانند و اختلاقی که در میان این نسخه ذخیره و نسخه های
 صحیح را بدین قانون معاینه کرده است که بجای تخم کاسنی تخم انجدان چهار درم و یکد انگ دست
 و سبذق هندی و قفر الیود هر یک چهار درم تخم تخم قاقله چهار درم و یکد انگ و ششدرم زیاده نظر
 آمده و وزن فلین و بز ابلیخ هر یک ست درم دیده شده شلینا نسخه ثالقه که صاحب ذخیره
 از کامل الصاعه نقل کرده سماک زرد سماک سیم زجاج کفشگر شویسته سکرین رودابه پوست سیخ کبیر
 نیم درم پنج سوسن آسمان کون مارا شویزه اشوک هر یک یک درم مشک حالص فون اشنان
 بنطه تخم کرفس تخم سداب اشنه گوگرد زرد سکرین گاد کوبی یا بز کوبی کافور خسرین سبزه سعدیه
 زمبران چینی تخم میون اصابع صفر در اشنان پر سیاوشان پنج هند با گشت بر گشت جب حلیب هر یک
 دو درم تخم شبت حطمانا پمیل سپید مشکوفه لسان اعصاب فر زنجبیل پنج شبت نمک هندی ستر فارسی اهل
 زراوند حمرج فقر الیود هزار جشان سپندان هر یک چهار درم بز قطونا سداب هر یک چهار درم و دو
 انگ سبذق هندی چهار درم و نیم تخم هزار سفید تخم بادیان زرد فاختک هر یک ششدرم باد آورده
 ریوند پیخته عقده اسپن البایته فی الحیطان هر یک هفت درم قسط تلخ طیب قسط تلخ حول

پرسید و نشان قاعده بر کبی مثبت درم مردارید زعفران جنید ستر خربو را دین سادج بندیه قفاح از خر
 تخم جرجر تخم زوفرا بر یک ده درم لفضل سیاه افیون دار سنبل زرا بنج سفید بر یک مثبت درم نخل
 بست عدد بدستور مذکور ترتیب دهند شش مومی که بمصر و نافع است سداب مثبت فرزند شش
 جمع کرده دایم بویسند و ششیم اطفال اصحاب صرع به فرادی فرادی این بسم با فاقتمی آرد اینهارا و درین
 زمان ششیم جنید ستر حقه ایشان معمول است و از ششیم دو المشک فعل عجیب درین باب مشاهده کرده
 می شود شش مومی دیگر جهت مصر و عفار خنن لقیفا آرد جو بس که انکوریه شسته خمر کند و ششامه
 سازند و در حال صرع می بویسند فائده از بوییدن عاقره حاسوده اگر مصروع را اعطای آید امید بخلای
 اوست شش موی است که تفتیح مجاری دماغ کند مثل شوشین و صغره و جند است شش قفاح از آرد درخت
 نیز تفتیح سد و دماغی کند و شش قفاح از خرد و ام تنقیه دماغ میکند تمام شش مومی که تقویت دماغ
 باز و تعدیل مزاج آن کند یا سیمین و زرس و سوسن و نام و مشک و عود و عنبر درین امر قوی و بسیار است
 کلمه سیر درم از مفلوط سیوم ادویه امراض رس در ذکر جزیه که مصدر بصاد و جمله است صخا
 و صخا رة بفتح و کسران خورشیدی است که می سازند از مسک صغارا از کلام حسب تذکره معلوم می شود که گرم
 و خشک است نفع میکند بفعال و تخفیف میکند رطوبات را و می برد بخرد متن بطور او مضع خلط و مضع
 بود مصلح آن زنجبیل است بخا صیبه و حلوبات طریق ساختن آن چنین نوشته گیرند مسک صغارا و یا مصلح سازند
 کبار را اهلجات صغارا و سر روز نگارند بیشتر معمول سازند در آب رنگ چند روز تا مهربان شود پس صفا کنند
 و بردارند حال آنکه طوره کجا با باقی باشد و از کلام دیگر کتب چنین معلوم میشود که ساخته میشود و از مسک صغارا
 و ساق یا میو یا دیگر ترشی تا دین را برود و مقوی مسوده کاشته اند کلمه چهارم از مفلوط سیوم
 ادویه امراض رس در ذکر دایمی که مصدر بصاد و معجمه است ضما و قرسطا لیون یعنی ربی الحام همین
 است در تذکره و شاهی و در سنغالی و قادیسیه لفظ قطاریون نوشته اند و الله اعلم بالصواب لقوة
 و فایح و صداع و شقیقه و در چشم و دندان را نافع است چون برسد غین نهند منع نولات از چشم کنند
 و چون بر شکم نهند او را م اعضای باطنه را سود دارد و چون بر نشانه نهند بول براند و چون بر لیس خورک
 نهند در دوی نشان ربی الحام و درم را تیغ شده درم موم سپیده ده درم روغن زیت چهل درم
 موم در تیغ را در روغن زیت بگذارد و ربی الحام را کوفته و بیخته لبشند ضما د جهت اشرفای
 اعضا که سببش ضریه یا سقط باشد و دقیق جلج لبان حب بلب حب خرد و مقل اشرفی ششیم بط
 مردم روغن سوسن بطریق معمول ضما سازند ضما د جهت شش موم سفید شش خربو شش موم و ساق

سابق کادایه دینه بمبر برابر با هم بیانیند و نشاسته ساییده بپزند و حوت دهند تا بکذات شود ضما د
جهت تشنج نشاسته علك لانا طودنگه اخته پیه بط پیه مرغ خانگی پیه کرده بز مغز ساق گاو بمبر برابر گرفته پیه با
که اخته قدری روغن یاسمین انداخته و جسنر و اول ساییده آنچته ضما د سازند و این ضما د را صاحب میناج جهت
تند و کزاز این نرشته بیه بز پیه مرغ خانگی مغز ساق گاو دینه که اخته روغن کجدر هم که از نرشته
ساییده داخل کرده بپسند و ضما د نایند ضما د و جهت تشنج عصب مقل کویقه در آب بقدر کفایت در
باون حل کنند ششم و حجاج ششم بط مغز ساق گاو هر یک در روغن کجدر بر مقل میریزند و خوب غلط کرده بکار
برند ضما د دیگر جهت تشنج اعصاب نرس فیون فلفل زرد فاشق زعفران جنید ستر نیا الطم جاشیر سبز و سیه
سایله روغن طبان از بریلے دو درم موم زردیخ استار روغن زیت نیم صمغ رادر متفنج حل کنند و موم را در روغن
با بکده از نر و داروهای خشک کوفته و بجته بیایسند و ضما د سازند ضما د می که عصبانم که کجدر مقل کجدر مقل کجدر
خوب بکوبند و با ورق مرزنجوش تر ساییده بچیزم آنچته بر خرقه که رشته بپسند ضما د دیگر جهت تعقه جلد نصف جزو
کجدر تخم کتان هر یک جزوی خوب باریک ساییده با الیمنی دینه مدقوق خیر کرده ضما د کنند و این ضما د را اصل حسب
میناج جهت تند و کزاز این نرشته نوشته آرد و جلد کجدر آرد تخم کتان آرد کجدر هر یک دو جزو بمبر رادر شیر خیار و روغن کجدر
بپسند و بر عضلات بنند ضما د دیگر جهت تعقه عصب مقل از زرق ده درم دو آب گرم حل کنند و پنج خطمی
ده درم کوفته بان غلط کنند و بجته انکو زرم کرده ضما د کنند ضما د که اعصاب گرم کند فلفل بکیریم
عاقرو حامونیز مرزنجوش خشک فرنیون هر یک یک دقیقه قطران خردل هر یک دو دقیقه جنید ستر چهار جزو
بر روغن حب الفار ضما د کنند ضما د می نافع تشنج مرضعات دکافی برای آنتها از دیگر ضما دت بگیرند زعفران
فیلله و اینسون زیاده از ان پنج سوسن زیاده تر از ان بسبب خیر کرده ضما د کنند ضما د جهت سکته
و سبات فرنیون خردل سرخ شیطرن جنیدی تخم انجبه بالسویه با سکه که کهنه شسته بود تراشی بر سر ضما د کنند با از ان
ضما د دیگر جهت سکته و سبات خردل جنید ستر بالسویه با سکه که کهنه شسته بود تراشی بر سر ضما د کنند با از ان
انته سبحانه مسکوت را با فاقه آرد ضما د نمره ورق از نر و درخت ساییده بر سر ضما د در نرشته و تقیه کهنه
ضما د می که صرع معدی را بعد تقیه معده یعنی دایارجات سودوم سنبل گل سرخ مصطلک فستق کندر برابر کوفته و جته
بشراب ریحانی آمیخته بر معده ضما د کنند و اگر دهندهی بهرین ضما د داخل کنند بهتر باشد و بکلاب
بجای شراب ضما د کردن هم در شرح نوشته ضما د می دیگر بهرین باب سنبل مصطلک هر یک یک درم
قصب اندر بره سک هر یک دو درم صبر مبر هر یک سه درم کوفته و بجته آب اس یعنی مورد تر و در روغن
قلیل سکه که کهنه بر معده ضما د کنند ضما د شیطرن عظیم برفع است بفتح و معنی از نر سایه و خردل

است و ضار زفت خصوص با قطران و کبریت نیز نافع است **ضماد** جبهه فالج که از ضرب و مصلحه حادث شده باشد
 حنظل را یک گناراقا قاسبل برود و جد بچندرم مصطکی شونیس برود و جد بخت دم گلسرخ صبر اهل بند السرف
 برود و جد هشت دم حب النار قسط شیرین قسط و مانا کند برود و جد ده دم میوه یالسه با نزه دم خوب
 باریک کوفته و بخته بمجموع شراب در روغن نارودین در روغن قسط آمیخته بر موضع مائوف در بردانی که آمده از انجا
 عصب در عضو مفلوح ضار و کشند **ضماد می** که بر هوش که سبب عتسه آن شراب شراب عقیق باشد بعد
 ترک شراب منع غذا های غلیظه و نمجوه و انضار بمجموع جدا و حلان در شباه آن در اسهال بر روغن حل مفر
 با سرکه تقصید باین ضاد نافع آید گیسو نه عصی الراعی دخی العالم مقدار در شیر در سرکه که بکنه بچوشانند تا سرکه
 قوت اینها بگیرد پس بر روغن گل و گلاب بزنند و طما و کتد با خرقة تر کرده همیشه بر سر درازند کلک یا نرد هم
 از مفلوظ سیوم ادویه امراض ریس در ذکر دو ابای که مصدر بطار جمله است **طلما نی** که حذر و فالج
 متادوی را نفع بخشند مشک در روغن گرم مثل روغن قسط و برونه حل کرده بر فقا طرا کنند **طلما نی** که حذر
 نافع است صبر برود در آب فروخ حل کرده طرا کنند **طلما نی** که جهت حذر عاقره حاوی نوج باریک کوفته
 بسکه که آب پورده حل کرده باشد **طلما نی** که سکه را نافع است خردل جذبید ستر کوفته و بخته بسکه که بکنه
 شسته بر سر مخلوق مسکوت طرا کنند **طلما نی** که صرع را که سبب تقاع بخار از ساق پای یا زردست بود نفع
 در چشمه دل خفیل در فینج عمل ملا در بر بملی که بخار از انجا می خیزد بپند تا منقطع شود و اولها را بشکافند و نادیر
 مندر مل شدن زنبه ماده از دی تریاید و همین قسم است **طلما نی** خردل و خرد جام و شیر انجیر یا شیر بعضی توغات
 دیگر مثل **طلما نی** که لغوه را سود دارد در عفوان دودانک هر حنظل هر بیله یکدم بکباب **طلما**
سازند **طلما نی** که جمیع عمل بارده و مانع را سود دارد سیاه مقتول بر تارک کسر بعد جلی آن باشد و اگر
 شتر و خیف بر تارک زنند و بالای آن باشد نافع تر و نافذ تر باشد و قیل سیاه عبارت از این است که او را
 بشیره قبول یا مثل آن باشد که تماشای شود **طلما نی** **مشمی** جده سن بهری که آنرا بهر
 هم میگویند یعنی خدر بحسب و والد ماجد و جد امجد رسیده و جعفر نیز بارها بعد تقیه فائده بجد دیده پاره
 یعنی سیاه بچنک هر یک جزویست **مرج** چهار خرد خاکستر خشم دهنوره سیاه هفت خرد اول پاره را
 باز هر که مل کنند بعد از آن **مرج** و خاکستر نه کور در حل کرده که مل نمایند بعد از آن بشیره برگ آنگ
 خوب باریک که مل کرده طرا میکرده باشند در پیکر مخصوص در کلک سنگ زیند و سبب توتبه
 زینوش در باب نیمو ساییده باشد و اگر حاجه قدرت دوم نیز چنین کنند **کلمه** شازدهم از
 مفلوظ سیوم ادویه امراض ریس در ذکر دو ابای که مصدر بعین جمله است **عطوسی** که سکه

سکت زانفع است کنش خرب مساوی کوفته و بنجته قدری در سینی دمنند تا عطسه آرد باشد که حاصل
 گردد عطوسمی که صاحب سکت را عطسه آرد جذبید ستر فضل کنش سداب جزا برابر کوفته و بنجته
 قدری در سینی دمنند و همه تن بر وزن نار دین که در وی سرفون حل کرده باشند جرب کنش عطوسمی
 که بر صرع نافع است عاقرقوا خالص سحر کرده پیش بی مصرف دارند با قدری برسد عطوسمی
 دیگر جهت صاع اسطوخودوس مغزندق بندیسکه در چینی مساوی کوفته و بنجته در سینی دمنند
 عطوسمی که بفاج نافع است کیشرا عاقرقوا صبر در خوش نو شاد در موزن خس رون سیاه در حل
 مشک بورق بمیابنضی با تیسر گرفته سایده نصف و گند را استنشاق کنند تا نافع است فراخ
 اخلاط اول شرط است عطوسمی دیگر که جهت فاج عطسه آرد دفع خشک تر سرفون در سینی دمنند
 فلفل سفید هر یک یکدرم کنسدر صبر بری دو درم کوفته و بنجته بقدر کفاف باب سداب اندر سینی
 چکانند عطوسمی بکنجته دیگر جهت فاج کنش فضل عاقرقوا در خلیل بوره نو شاد در نظرون صبر در چینی
 مشک مرزنجوش خرب سفید جذبید ستر مساوی کوفته و بنجته بمل آرد عطوسمی بکنجته دیگر جهت فاج ششم
 خنظل فضل اسطوخودوس جذبید ستر هر یک سدرم کنش شنبه درم بستر بمل آرد عطوسمی
 فندق بندیس که آرد ایندی که رتبه گویند شیخ زینب این را از عطوسات مجرب نوشته اند عطوس
 که بفاج و لقوه نافع است شوینز بوره جذبید ستر ششم خنظل فضل سفید هر یک درمی کنش صبر هر یک
 دو درم کوفته و بنجته باب مرزنجوش و سداب صهای خرد ساخته خشک گردانند وقت حاجت یک صبه
 باب مرزنجوش بسایند و سوط نایند تا عطسه آرد عطوس جهت فاج و لقوه ششم خنظل فضل اسطوخودوس
 جذبید ستر کنش برود و جدویس کوفته و بنجته بمل آرد عطوس که سکت فاج و لقوه و جمیع امراض
 بارده سرد نافع است بدوشه در مفوظ اول ادویه صدایه کنش عطوس دیگر که بمبار بایه
 و نافع است که آرد سردی و تری باشد نافع است در مفوظ دوم کتوب اول که شسته حکم بمقدوم
 از مفوظ سیوم ادویه امراض ریس در ذکر ادویه که مصدر رنین معجمه است غالیه گرم که تقویت
 و نافع و دفع امراض بارده آن کند و غالیه از اسرار مصونه که به دروز فاج و لقوه نافع است هر دو نسخ
 در مفوظ دوم این کتوب که شسته غالیه گرم که تقویت سدر ریس کنش است الله تعالی در ادویه
 امراض جسم خواهد آمد عطر غره که دماغ از فضول پاک کند عطر غره که اصلاح ریس
 کند و بنم نسد و آرد و عطر غره که تنقبه سرد از فضول یعنی کنش این برشته نسخ در مفوظ
 اول ادویه صدایه که شسته عطر غره که نافع است بر طوبات و فاج و ایارج فیقوان مغزول

عاقوقها زنجبیل شو نیز فوچ صغریخ سوسن پوست بیخ کبر از برگی بقدر حاجت کوفه کوفته و بخته با کجین باسل توغره
کنند عسره جته فایح مصطلی بندرم عاقوقها موزنج هر بیله یکدم کوفته بعسل کجین کز دودقت
حاجت حل کرده عسره نماید عسره کشارح در ذویل ادویه فایح استرحای او رده نوشا در
عاقوقها موزنج هر دو نصف درم ایاج فقرا یکدم صبر سقوطه زنجبیل خردل هر دو احد
یکدم و نیم سماق دو درم همه را با یک کوفته یکدم ازان با کجین در آب گرم غزوه کنند عسره
نافع عقبوه موزنجوش صغریخ عاقوقها فاشتین خردل و جبه مسادی کوفته کجین بختیه یکدم ازان کوفته کجین
عضله و آب گرم غزوه کنند عسره جته فایح و لقه خردل صغریخ و خشک موزنج زنجبیل فلفل
دار فلفل عاقوقها موزنجوش هر یک ده درم حب الرمان بریان کرده ده درم کوبنده و با کجین
عضله بسند و آب گرم عسره کنند منقول از جلالی است و در شایب اینچین نوشته عسره
جته فایح و نقل زبان نافع و جرب خردل صغریخ زنجبیل طفیل سفید فلفل سیاه دار فلفل عاقوقها زوفا
خشک بیخ سوسن استاگون بیخ کبر موزنج هر دو احد سه درم بوره ارمنی چهار درم حب الرمان
بریان موزنجوش هر دو احد یکدم همه را کوفته باسل و کجین کجین کرده آب گرم توغره کنند عسره
عسره که بفایح و لقه و بقد است در موقوف اول که نشسته عسره جته فایح و لقه و نقل زبان و تقیه
سوزنجبیل خردل عاقوقها موزنج بوره ارمنی هر یک چهار درم نوشا در شو نیز هر یک یکدم
فلفل سفید فلفل سیاه فایح نعلی هر یک شش درم دار فلفل بیخ سوسن هر یک هفت درم زوفا و خشک است
درم صغریخ موزنجوش هر یک ده درم همه را کوفته یکدم ازان با یکدم ایاره فقرا کجین
عسل حل کرده ناشتا غزوه کنند عسره جته فایح و سکه خصوص نقل زبان نافع ایاج فقرا
و درم موزنج عاقوقها زنجبیل صغریخ فوچ حاشا فلفل سفید نقل بیخ بندیه نوشا و خردل
بورق ارمنی مصطلی تخم ترب سفید شوی هر یک سه درم کوفته و بختیه یکدم ازان در کجین حلو
غزوه نماید عسره کوفته فایح و سکه و نقل زبان را سه درم موزنج خردل سپید زنجبیل عاقوقها
فلفل دار فلفل بوره ارمنی ایرسا موزنجوش مسادی کوفته و بختیه یکدم کجین عسره کنند
عسره که مروج را بعد تقیه بدن نفع بخش ایاج فقرا در آبیکه عاقوقها صغریخ بنامیده
باشند حلو که در سبک ایامه آنها فاده کرده در حمام غزوه کنند عسره که بعسل و فایح نافع است
در موقوف دوم که نشسته عسره که بعسل و فایح و لقه نافع بود و سوره نافع را از اخلاط غلیظه پاک
کند ایاره فقرا و ج خردل زنجبیل عاقوقها موزنج فوچ سغریخ سوسن پوست بیخ کجین

کسر کوفته و بیخه غرغره کند کلمه شتر و دم از مفلوظ سیوم ادویه امراض اسهال در ذکر دو اهای که مصدر
 بفاست فقل عسلی جبه فاج و غش نافع است در مفلوظ دوم این مکتوب گذشته کلمه نوز و سیوم
 از مفلوظ سیوم ادویه امراض اسهال در ذکر دو اهای که مصدر بقاف است قرص ایرس افواج
 و شنج رانافع است ان الله تعالی در ادویه کبیده خواهد آمد قیرو طی که شنج اشتلای نافع است
 سیوم سایله جذبید ستر فیون مقل موم زرد روغن سوسن روغن بزر علی الرسم مرتب سازند قیرو طی
 که شنج بیسی بکار آید از موم و روغن بنفشه و آب و ورق خارسیه و آب و ورق تخلی و عاب و عاب
 بزنگان و سیغدی بیضه باید ساخت قیرو طی که جبه شنج استغنی نافع باشد از موم و روغن بنفشه
 و شحم و جاج و شحم لبط و آب جراه که در آب لیغ زرق و عاب اسپلی باید ساخت قیرو طی دیگر
 جبه شنج و فاج روغن سوسن موم زرد سیله سایله با زرد محمد را در هم بکند از جذبید ستر قط سایله آمیزند
 و بکار آید **طی** دیگر همدین باب روغن زیت کبینه نیم من موم زرد و بت درم روغن گرم کرده موم
 در آن بکند از زرد فیون تازه سوخته ده درم بیا میزند در بان بدین سته مانند تا موار شود در این قیرو طی
 به ضا و ستر فیون نیز مشهور است این بر سه قیرو طی از عجاج منقولات **طی** که از زرد و اثر نیک
 بخش اول موم روغن از موم روغن خیریه و روغن بنفشه با زرد پس بگذرد شیر خرد در قدر بر لم نواخته
 بالا سے آن محتاج ساقهای کاوه خان و مانو در روغن بنفشه و قدری از لاله که اخته بخت بکوشند
 تا مخلط شده کذات شود پس با قیرو طی نه که در آنجته در رسم زنده و صاحب گزاره و قد او کنند که در آفرین
 از طبع ورق بنفشه و ورق خلی و ورق خارسیه و ورق بزرقونا و بزنگان کیساعت از روز شنبه پس
 تر بر آورده بناب کیره مندر کنند تا بر آن منشف شود پس اعضای آن به دست منصف کرده این
 دو اها باشد کلمه **ستیم** از مفلوظ سیوم ادویه امراض اسهال در ذکر دو اهای که مصدر بکاف است
کاسیونج نام عجولت معنی این لفظ را بعضی بگزیند نافع محشر میزوده اند و بعضی از استاد اولو الفرج
 بن هند و چین تعریف نموده اند **عسلی بنک الخضره** و ما خالط الخضره من الوان احمر لان فسه
 جوز اسرو ورق الالاس و الزریخ و الزعفران بهر حال عجولت فارسی نفع میکند با طفلان و صبان
 و صبح و لقه و گزاره و قویخ ایشان و نیز نفع میکند با رحام و حنق رحم و سلین میکند بواج آنرا و قابل
 است زیادتی حیض را تسرفه بخون گزونا ز زریخ صفر بز السوسن هر دو حد دوم
 جوز اسرو بز اسیل مورد اسفرم یا درق آس هر دو حد سه درم سیله جفت اخ زریخ بیرق حمل
 از زیاده حب طبعان زراوند طویل زراوند مدحج خشک عشره بز در حد چهار درم سیله در روغن مردین

و شیرجان برود و حدش در مخرج هشت درم ایفون قسط جز بول علیه زرد بود و هر دو از ده درم بپزد چاره
 درم مغاث میوه سایه هر یک با نرده درم ناعبت لباسه سوز عرفان بود و حدت درم و شراب چهار خنجر
 در رخ صیقل نون مین است و در بعضی نسخ ده درم نوشته اند قنقل مبت و چهار درم کوفه و نجیب بعل
 منسرفوح الرغوه معجون سازند و نسخه معجون کثوثا که یک جزو این معجونست انشاء الله العزیز در مین کلمه
 نه کور سے شود کل مخرج موعوب کا نه است جمع کو اینج و مقام کو اینج بحسب اقتراح بعضی بقول و اما زیر
 بسیار شده چنانچه کاغذ انجدان و کاغذ کبر و کاغذ شونیز سیکنید بعضی از کو اینج مناسب امراض مذکوره
 این محفوظ است و مری که نزله جنس کو اینج و کو اینج از انواع اوست بزغریه ان جذب بپزم گیش از دماغ
 و خشک و تعالج میکنند با پنجه سیم مناسب این مقام بود اما چون بعد حصر صحت خاصه داشت آوردن
 ابکامه در ادویه انقد صمدیه است نمود انشاء الله تعالی تحقیق این طسریق ساخت این در اینجا
 خواهر آه کیوه فی که بر این نفع خیشوم و مصفا و دسماخ و تطییف مواد نافع است مرز خوش نام
 در مریه برخاسف اکلیم الملک با بونه اسنین رومی ریزان نفع از وفا خشک تخم شبت سوزکرب
 همه را با آب پیزند و بران ابکاب نمایند که رواج نزدیک بعضی عمارت از گوشت است که بر سفود
 گفته شده گردیده شود بر جرم تا پنجه شود و با اصطلاح اینجا کباب اشی گویند و نزدیک سید است
 که سفود یا نوا میض با عصا فراریم بخت کرده جوف اینها را با با زیر پر کرده بریان کرده شود برش
 برود طسریق ان غذا است مناسب اصحاب صرع و فلج و تشنج و مثل آن اما در بعضی بعد انقاج
 و احراج باید در بعضی بغیر خسران هم شاید نافع آیه کثوثا این را بعضی از معاین مشرده و بعضی
 بقصر نام برده هر چه گفته شود یک جزو است از معجون کاسینج که گذشته مشک عود هر یک نیم درم استند
 قرفه زعفران هر یک یک درم قصب الذریره اظفار طیب کندر میوه هر یک چهار درم شرباب که ریجی
 خیر کرده بگذارند تا بپزد شود کما و که مسکوت را بعد تقیه بان گرم باید کرد و نقل میل بسیار جز بول
 درج کوفه در کبسه کرده گرم کرده بکشد کنند کلیم است و کلم از مفلوظ سوم ادویه امراض اس در ذکر
 در ادویه که معد بطام است لعوق بر وزن صبور دروی بسیدنی را گویند آن دوائی است
 که بسیار نرم مثل مشرب و نه سخت مثل معجون باشد بلکه بقوام مین بود و استخراج اینم از اشربه
 که از مایعات میسازند و از معاین است که اجرام دوا را با مشربتی مقوم میکنند لقمه با نم چینی که بگرد
 آنرا معلقه یعنی بسیدنی لقمه با الفتح یکبار بسیدنی معلقه کچ طسریق عوزدن موفات است که
 بمعلقه برداشته در دهن کنند و هر یک از ان معجونها را تحمیل باید آهسته آهسته فرود برنگزید مدت

که مدت عبور آن در جوار قصبه ریه تا دیر باشد تا در ریه و قصبه آن اثر لعوقات بر سطح وسیلان لطیف
بسم نهادی شود و خصوص در حالت استسقا اصل وضع اینها جهت تین صدر در ریه و از آن جهت
آلات صوت و تنفس و انضاج ماینها و تعدیل قوام است و اگر در امراض دیگر استعمال می شود در آن
بسم رعایت این اعضا ملحوظ است لعوق قوی که جهت فایده نافع است بگردد و بجز منبر بکار و ساینده
باعمل لعوق سازند و هر روز سه درم بمخلوط بپزند لعوق هندوی گفته از آبته پاک اولیه گویند
پخته بزویه را گویند که جزو اعظم است و پاک نرود اجابیه هندو مری که را گویند که مثل
حلا ساخته شود و اولیه مری که در آنست که از حب بلکه از حلا نرم تر باشد که آنرا قوام لیسید بگردند شکرتری
یک هزار و پانصد درم و چینه قوام کجا برارند و زویه پاک کرده همنزاد درم را در دو چندان آب بسزند
چون آب خشک شود بقیه شکر پس در روز غلگ و میش که یکصد و ششاد درم باشد بریان کنند باز شکر ترا
بقوام حلاب آدر و در نیندر داخل کنند و با شکر زم بپزند باز هر سه جزو تر که وزیره بریان کرده بر سکه
بست و دو درم کنکول سبزی کباب چوب چینی بیخ بل بر یک مفت درم کشنیزه تریخ کج کوه است
الا تکی خرد در چینی اسکند هر خشم که بر سبی بیلول چشمه بداری کند گوهر و سروانی ستر اول
بر سکه بجزرم بر سکه میله سوده اوهر که گشته سارگشته شکرگ سده مهر کی دو نیم درم نیندر
داخل کنند ازین ترکیب مری که و کبر ل و انا و طینش دل و اندوه و دمه و سرفه و کبر و ک و خشک
و پسته روک و امراض باوی و بطنی دفع شود لعوق هندوی سسی سده و انا و اولیه اکثر منفی مکره دار
اندر جو ملتی بلیل بیخ اندر این نسوت تر پهل زیره سیاه با بزرگ کسکه رنجیدن در چینی نیز با
تج کج کوه است تریخ الایچی خرد و ناکبره گریه پوست نیم پوست کینار سنبلیون تا سید میده مایه
کوته کایه پهل لودیه چینه بیخ که بر سبی بهار کنی منوخشم کنار پوست کبر سبکهاره کج کوه سنی کندی خرد
کنالی کلان دو دوسه مسدی ستر اول جزه پوست بیخ کشکین بر سکه دو نیم درم شکرتری
دو چند مبنیات برابر انجمله روغن گاو نیندر برابر نبات جله در دارا گفته و بجه در روغن پراش
نرم گدشته بریان کنند باز بزویه سرفه آورده شکر تر سیه ارجلاب کرده بیامیزند
باز نبات آمیخته چمن سرفه شود و شهید قدر کفایت داخل کرده بقوام لعوق درشته بر دارند و هر روز
چار درم بلیانند ازین صبح زایل وقت باه زایه شود کلمه بست دوم از غلغو طیسوم
ادویه امراض را سدی در ذکر دوا های که مصدر به بیم است مار الاصول که لطیف بلغم کین
در ملحوظ دوم بین مکتوب گذشته مار الاصول که آنرا شیخ بطنج مار الاصول تعبیر کرده نفع

میکند بر صرع و صداع بلغمی و دوار مصطکی سه درم و نیم جده انیسون برگی چهار درم شامه هفت
 درم بید زردیخ اذخر فودنج حبس الطیب زراذند هر گنج برگی هشت درم پوست
 بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه برکے ده درم در چهار طبل آب بجز شامه تا کبر طبل بمسند
 چهار درم ابارج میفرادان نقوع کرده هر روز سه دقیقه رازان گرفته بایک درم روغن بید
 اذخر بید مسند مار الاصول نافع بصراع که از وجع جسم پیدا شود و در جفیف تخم کرفس انیسون
 تخم رازیانه زراذند طویل زراذند مدحج قطور یون دقیق عود الصلب تخم برگی برکے سه
 درم بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه بیخ کبر مویردانه دور کرده برکے ده درم مجموع مراد سه
 بر طبل آب بنیز تا بر طبل آید صاف کنند و هر روز چهار وقیه بیاشامند مار الاصول که صرع و
 تشنج و قهوه و فاج و جمیع امراض منجی و سوداوی را نافع باشد و سنگ کرده و نشان بریزانده
 جگر کشاید و استفاد و جمیع مفاصل را نافع آید حب طبلان اسارون برکے دو درم سلخه جطیان
 برکے دو درم دیم عود طبلان بوزیران هزار اسپند برکے سه درم تخم کرفس انیسون رازیانه بیخ
 اذخر برکے چهار درم پوست بیخ کبر بخیزم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه برکے ده درم
 مویردانه منقعی است درم در دمن آب بنیز تا بر کمن آید بالا نیند شتر نبی شتی منقال یا دمنقال
 روغن بید اذخر و بخیزم روغن بادام تلخ مار الاصول که نافع است بر صرع و تشنج و فاج و قهوه و
 استفاد و جمیع مفاصل عود طبلان بوزیران برکے یک درم مصطکی سنبل فجاج اذخر جطیان روئی
 برکے دو درم سلخه تخم حمل برکے سه درم تخم کرفس انیسون تخم رازیانه برکے چهار درم پوست
 بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه اذخر برکے ده درم مویردانه منقعی است درم اذخر در چهار طبل آب
 با تشن حلیم بجز شامه تا بر طبل آید بالا نیند و هر روز چهار وقیه با دو درم روغن بادام تلخ
 بیاشامند مار الاصول قومی که شارح در ذیل ادویه فجاج حقیقی که از استرغای عصب جسم پیدا
 نوشته بیخ اشق جادو شیر هر دو یک درم مصطکی سنبل الطیب بوزیران دار شیشان عاقر قرحا حب
 طبلان اسارون هر دو درم فجاج اذخر سلخه عود طبلان حمل هر دو درم تخم کرفس
 انیسون رازیانه هر دو درم جله بخیزم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس بیخ اذخر
 هر دو درم درم زبیب خراسانی خسته دور کرده است درم همه را در چهار طبل آب بجز شامه تا بر
 بمسند صاف نموده هر روز چهار وقیه با نصف منقال روغن بادام تلخ و یک درم ابارج میفرادیک
 منقال روغن بید اذخر بخیزم تا مار الاصول کم قوت زین در حرارت مصطکی سنبل الطیب هر دو یک درم

و نیم بر راز یا پنجم کرفس پنخ اذخر قفاج اذخر سلخانیون هر دو حد سه درم پوست پنخ و راز یا نه
 پوست پنخ کرفس هر دو حد ده درم بزبب موصوف بست درم هم در چهار درم ابل کبشیرین با شش ملائم
 بچوت باشد تا بر طلی آب صاف کرده هر روز چهار وقیه با یکدرم روغن خسروغ و نصف درم پنخین
 بر بند و سزاوار است که در اول امر مار الاصول غیر قریب با پنخین در روغن خسروغ و نع و بند در روز
 دوم مار الاصول تو سه تر بند و اگر اثر نفع در بول در زمین قار و زه ظاهر نشود نصف درم بانصاف
 متقال سخنرینیا در مار الاصول بفرینید مار الاصول کبیر خند بیدستر راز یا نه امین پنخ
 کرفس ناخواه شونیزه قطور یون و دقیق عاقسه قرحا زنجبیل هر یک سه درم قطه زراوند حرج
 هر یک چهار درم سه درم پنخ سداب شیطرح هر یک پنجه درم پنخ اذخر هفت درم پوست پنخ و راز یا
 پوست پنخ کبیر هر یک ده درم ادویه در سه من آب پیسنه تا یک من آید صاف نشوند و هر
 صبح چیل درم یا چهار درم روغن بید ابلخربار روغن کله ادم پنخ نلگرم پنخ زه مار ابلخربین
 جته صرع سوداوی مفید است و در لفظ دوم گذشته مار الاصول قطره یعنی آب سقر که از سقر
 تازه سبب منقطر کرده بطسریق تعریقی عرق گرفته باشند از نصف متقال تا یکتقال نفع می کند به
 صرع عارض صبیان که از بلغم باشد نفع عجیب مار الاصول این را جلاب پیسنه گویند شربتی
 است لطیف قایم مقام مار ابل بلکه در امر نوبه و از منة حارة جته امراض بارده اکتفایان الزم
 و منطوح و مقور ابلجای آب اقتصار برین کردن خصوص اگر فصل جاریه فراج گرم باشد اوم
 است و ایضا جته نرم کردن سینه و طبع سبک چیزیت مشکاسبه که بطل در سه درم ابل آب پیسنه
 رکف بردارند تا که بقوام جلاب آید و آنجا که مواد استعمال این تبرید و شکن امراض حار باشد
 بطسریق دیگر ساخته میشود چنانچه یک قسم آن در بحث ادویه صده اعمه در لفظ جلاب گذشته
 و اقسام دیگر انشاء الله تعالی در ادویه حاینه خواهد آمد مار الاصول شربتی است فاضل
 و جلا که در انضاج مواد اعلی بارده مثل تقوه و فایح و ادوای مفصل کرده میشود این است
 و معمول در تقویت معده و اشتها و در سینه و جگر از یاد و بود در بول و ملین طبع که آنکه در بدن
 آنهاست خلط مستداند فاع و استعمال آن مجورین و سبک دارد و درم در احتیاجت ردا و در
 با قادیه مثل دار چینی و زنجبیل و خونجان و مصطک و میل و زعفران و سبب است و جز بواسطه
 می شود میگردد و در حق تبرودین و مسکنین و اصحاب معده و کثره الرطوبت اقوی و آن
 حضایض مار الاصول است که اگر مجورین و حادث شود بعضی وقتها نرس نزدیک سه درم آن

دلالت میکند بر حمل کن والا فلا و طس برین ساختن آن در اکثر کتب چنین مکتوب است بجزند غسل خوب بجزند
 آب صاف در جزو آبش نرم بچوشانند و کف بردارند و چون در وقت بماند فرود آرند و در قاری مرقوم
 است که بعضی در یک جزو غسل شش جزو آب کنند چون نصف آید فرود آرند و در قانون یک جزو غسل ده
 جزو آب جذب جوش داده هر گاه در وقت جذب شود یک نعلت بماند برداشتن نوشته در امرش یعنی
 که عرض آب بار غسل اقتضا کنند استعمال این نوع لایق تر است میگوید نجف در قسم این مطهر که دادن بار غسل
 با فادیه موافق قبیل المادین بلاد گرم هوا مناسب است که در معالجه بعضی مفلوج و مفلو بعضی اطبا
 اینجارا دیده شد که بار غسل با سب بر فادیه کردند استبداد در داشته اند از ما محفوظ داشته اند از
 هوا پس انداخته اند بچار بار در گذشته اند بعضی از مفلوجین بسبب حرمت و بلکه مبتلا در بعضی موارد
 رقیقه قابل الحلال تخلیل یافته باقی غلیظه بچرخیده مانده قابل دو اس در اول در چنین امراض مبتصره
 بر انصاف و تعدیل قوام مواد باید نمود در غذا چیزی که سبک و سبب و سبب و سبب باقتصاد باشد اختیار
 باید نمود چنانچه در تدبیر معالجه مفلوج و مفلو مشهور و عام قرم و اطبای ماهر صاحب تدریس معلوم است
 بنا بر همین اینچنانکه گفته و معمول این عاجز هم در بار غسل مقدرات و غسل موافق قانون است
 وجهه بعضی برای تفتیح و تطهیر بجای آب عسوق بادیان وجهه بعضی برای تقویت دل و تفریح عروق
 بادرنجوبه در مفلوکه میشود ارتفاع کلی ملحوظ میگردد و یک نسخه بار غسل مبروک در جمعی رسیده بکار آید از جلالی
 انشاء الله تعالی در ادویه حایمه خواهد آمد مار القراطن اسمیت یونانی بنام بار غسل آن عبارت
 است از آب باران دو جزو و غسل بجزو که بر دورا قدر بے جوش دهند یا در آفتاب گذارند تا بار آب
 جذب شود پس بگذارند تا در کوسک شود اگر از آب چشمه و غیر آن ساخته شود هم جایز است و صاحب
 نهجاج گفته که ساخته میشود از خسر و مثلث و غسل در ادویه حاره و مار القراطن ملین ملین و نافع با ادویه
 قسا که در ذیل قرار داشته است مقوسه معده بارده و مضر با صاحب مراد و درم خارست و مصلح آن بویب
 فو که حاضه است و مطبوخ از آن جهت تخلیل قوت و ضعف و سعال و درم عارض بریه نیز یافتند و اگر
 زنجبیل و قرضل در در غلغل در صره بسته با این بچوشانند آخر وجهه امراض یعنی نافع تر شود و بنا بر
 اشتراک اثر و با بار غسل مرادف بودن با سبب و اگر اینچنانه کور شده و آنچه در مفلو اول در
 بقیس سگبیین نوشته شده که اهل یونان جمیع اشربه را با و مالی و قسراطن نام می نهادند توضیح آن
 است که او مالی لفظی است مشترک در میان دو دوائی بقاعدیکی اطلاق میکنند بر سر آب
 مسک شده از ما و غسل چه او نزد ایشان است و مالی عمل تخمین او دوائی سبب میگوید چه او در سبب

هم سنی است و این برود و غلطی او را در خفا بگفته میشود آب بخشن اطلاق کرده و میشود بخراب هم دو هزار درود ای متباد که
اطلاق کرده میشود بر این سهراروی است تخمین القوام مثل غل کلبیا گرم است که شنیده میشود از ساق شجره تیره بره و نمیشود
بان دروغ گلین درخت برین دروغ هم اطلاق امانی میکنند و این را دوسن لعل هم مینامند نیست و نسخ لفظ امانی الله علم صواب
در اطراف آن در این نخل است که در طومر است و در غنچه میگذرد و در غنچه اول که نشسته است
اکبر نیز نامش مذکور نافع تر از آن هم در معقود اول واقع است **مربامی چوب کلبان** نافع یافت در معقود دوم
این مکتوب که نشسته **مربامی کلبان** نافع با صاحب فالج و برودین در آب یکبار نازده و در اول و تخمین هرگز نکرده در عمل
را بسن و قشر کرده قطعهها را بگشت بریده در آب غنچه در سر روز یا پنج روز تبدیل آب غنچه تا بخت روزین دیگر سنگین
یک عمره آب سپهر عمل کجوشانند و در طرف نیز نگاه دارند و در چند تعاهد غسل کنند و خوش داده باز دست کنند و بخشن در آب
بیل جوز بر اثر نقل در نخل یکوب کرده در خرقه قطعه نازده و در روز دوشسته استعمال آرد و بختبخت این در حلالی
چنین نوشته بگردن رسن تر چند آنکه خواهند خوب بشوید و پوست او باز کرده مقدار آنکه شفته قطعهها برسد در آب پس بریزند
تا نرم شود از آن آب پس برآرد و بنهند تا آب پس از وی در دو پس با آب پس مصلحی بریزند و در ذکا که ندر شده بگویند و بریزند
و درین عمل اندازند و نیک بچینانند تا بمسد **مربامی سیر** فالج و لقوه و دم بیمار با سرد اسودار در طوبت از
سعد که کند و طعام گوار و دیگرند سیر با بزرگ کلان و دانه کنند و قشر سازند و اندر شیر تازه تر نمایند کیشبان روز باز بر آورده
با غسل صاحت بخوشانند چند آنکه مطلوب باشد و جلادت در سیر از کلب پس بگردن نقل در اقلعن جوز و از عفران هر یک نیم درم
فالقه جزو از کلبیل در صحنی هر یک یکدم کوفته و بخت اندازند و بچینانند تا موار شود و نگاه دارند و این مقدار دو اسب و سیر کاش
طریق دیگر برنی ساختن سیر نیست و در حق فالج و لقوه در غنچه و در دانه سوس و کوسیر در قطع لخم و از یاد قوت معده و شهوة
باه بی نظر است بگردن سیر بر قدر که خواهند در آبی که او را بوشانند و در دیگر سنگین باشم لایم بخوشانند تا آب برود و سیر
مانند سرد کرده پوست از وی جدا کنند باز در دیگر کرده همان قدر شیر گویند که آنرا بوشند تا شش بسته بخوشانند تا سیر تمام
شیر در حذر و باز همانقدر شیر دیگر در حذر کرده بخوشانند تا این هم جذب شود و لخمی در سیر مانند آنکه غسل کف گرفته در آن
کنند و بخوشانند تا غسل بقرار آید در طری بر دارند بعد از مدتی اگر شخصی قوی بود بچند درم والا بقدر قوه بدین طریق دیگر برود
سیر نیست بیارند سیر کلان یکدانه سیصد و صفت دانه در طری انداخته بالای آن غسل خالص انقدر بریندازند که دانه با پوشیده
شود و طرف بر شیمی پاک عمل جذب کند پس سر آن محکم بسته در کوی دفن کنند در جانب که ششک نیز بر کشند و پوشیده کنند و بالای آن
دیگر آن کنند که هر روز آنش افزوده شود و بعد با نزه روز بر آورده بر بنده آبی که بر آن جمع شده باشد دور کرده دیگر غسل
انداخته بسور دفن کنند و بعد با نزه روز آورده میرده شسته تا آب از حد شدن باز نماند بر روی آن بخورند و در میان فراید عطرند
بظهور آب **مربامی نار جیل** فالج را اسود و بر تقویت باه که نوزاد جیل معشر کرده در آب خالص سرد تر نمایند

بعد آن در محل آب که با لثه صافه باشد بخوشانند تا آب بر روی لثه تها بچوشانند و فایده سرد و فایده بندازند و در اندام بیابکی
روح بر فایح و لثه و صرع سوخته است و در غوطه دوم تحریر یافته هر قه منج سیاه اگر با بن طریق گفته تصبیح و تبخیر
او با بر لثه سحانه در یک روز در غوطه دیگر منج سیاه و او را بن کشته تخمین مسلم با بزرگ آب در قدر حجره سی برش حج پوشیده تمام شب
با لثه ملایم بچوشانند که هر شده هم با بر مینود از همین آب تبخیر بند مرو حی که بمصر و جبه النفع است مغز ساق کادورا
بر وزن گل بر اصداع و شیون و صدر و فقار مالند هر نفس **جلیخچین** دوائی است که در حال فایح اطباء جبه حفظ صدر
و اعضا ناماده آن بر ساطت یعنی که از فقار رقیه رسته و نم آن نفس کشته اذیت برید و صدر زسانده و موجب لقطع
یکبارگی و طباکت نگر در استعمال می آید و در سوم این دوا انصاج در تریق فضول با سخاقت متدل میکند بگردن کمر کفش انیسون را زین
زوفای خشک سوم جوس هم برابر و قدری قلیل از کون کرانی و از رخ سوس پس در آب بچوشانند و صفا کنند و بچین
مقدار و جبه در آن خوب مالند و صفا کرده بنوشانند تا بخورد و بعد از آن در بجای آب بچوشانند و صفا کنند و در ملاحظه
تنبض و قاروره میگردانند و در بعضی ادنی سرقه در قاروره انار نفع ظاهر شود و در جبه که مضمون
دوائی را گویند که با آنرا مضع که مضمون می که جذب طوبات از بهوت لغو و تقیه و مانع آن کند ز سبب انوار و در اول نظر
دعک و غیر کرده مضع کنند و مضع کردن مصطلی در تبخیر و در نقل معافه و در جبه مضع است و در شستن قطع جزو او در جبه مفعول
و در شستن مفعول مبدی کالی نیز ماورد و مساک خل غیر را که در آن شخم خصل جوشانیده باشند در دین حسب لثه نیز از جبه های
بنیة نفع است **مطبوخ خبیض** که در مرض سوداوی بیدیت و بر در مده در یاب و بو اسراف بیفایح بر روز
ششغال باج شغال جویانیده بچوشانند و صفا کنند و فلوس خیارشیر نفع شغال حله ده صفا کرده در دین بادام که شغال
و افکاره بنشد و اگر عرض خیارشیر زین یا ششخت کافی آید نیز از دست **مطبوخ حوی** که بجمع شرکی بویستی استقران کردن در دواست
بار این مطبوخ با آید کلنج نشتین پنج سوس سماکون بلیه سیاه از هر یک بقدر صلیح گرفته جوشانیده صفا نموده تر بپسندیدم **عراق**
ایار جفیرا بر یک یکدم و نیم محرق و منقول از دوده بمل آرد **مطبوخ حوی** که جبه صرع شرکی که از مشارکت قدیم سابقین باشد و تبخیر مضمون
بالای مصدقار و شطرد که شستن میجام بکار آید تر بدم مضمون و در دم بلیه آله شیر آله ریوند مضمون قرم کما فیطوس کما در یوس
بر او صد درم سماکی اسطرخودوس قطر یون جنشیش غاف بر و در چهار درم حبه بیدرم لفتیمون و در طی ایبر سا بر و در صفت درم
بلیه سیاه بلیه کالی بر و در بانزده درم زبیب طایفی منوع بوم ملت درم جوشانیده درن صد درم یا بقدر صحت و قوت
عیل زیاده و کم صفا کرده در قوی سیاه یکدم ایار جفیرا در شستن درم غاریون یکدم و نیم گفته و بچینه با عمل غیر کرده
درین مطبوخ مایده بنوشانند **مطبوخ حوی** که فایح و لثه و ناساز از آسترهای مفاصل را ناهست در غوطه دوم تحریر یافته **سحان**
از اراتقی بنام مبدل الزاج هم سیمی است چه از اراتقی که آنرا بنیدی چکله گویند سبیل مزاج روی با در مزاج جبه میکند و آن چون
جبه فایح و لثه و در مفاصل موی لثا و سلسل ابول قطع عا در فینون حر سبب از نقل صندل سفید بر یک یکمقال میل در شغال کل کل در

زبان زرباد و سوغ و دوس کثیرا تا جلی مغز مخلو زده شفا قلی هر یک سه مثقال آله منقی علیه سیاه هر یک محققال اوزراقی را در سیر حینا زده
 پوست جود کرده سوسان ریزه کرده کوفه با چوب پیر نموده شش مثقال عسل سه وزن بمقد شربت از عقیقال تاد و مثقال سداوست
 نماید همچون **عقلک** نافع بفعال و در مغز دوم که شسته همچون **ملی دوی** که تریاق فایح و تقوه و سکه است بفظا نقد بانی کبیر دهمین
 مغز که شسته همچون **تکلیش** که بفعال نفع میرساند انشاء الله عالی در او دریا مرض جلدیاید همچون **تووم** جهت فایح و سکه و غش
 و نسیان و لکت زبان و جیح امراض بارده و ضیق النفس و سرخه و طربی و فسا و او از و تخمیل نایح و دفع سده و تقویت معده و کله
 و برای حبس حوض بول بیلو کردن رنگ در بر نخین باه مایوسین بنایت مجربست و در زردن قوت نافع و شیخ در قانون گفته
 که همچون **توم کمل** و شیخ راهبیه شتاب سرد میگردد و نادل او در شتاتن گرم سید ارد و دین را از پوشش بسیار متقی میسازد و
 محافظت میکند طبیعت را و دفع میدهد هر مرض را و جهت این و برده و نفع خام سودمند است و صاحب کفحه نوشته که در امر و مقصد و رحم
 نفع دارد مگر احتیاق را و این باستعمال او برودین و در طریق اندکجای جوانان گرم مزاجان که با تهاجر دارد و در مصلحت سخنین
 و شربت غناب است و قوتش تا چهار سال قیمت دوی گرم است و سرد و خشک است در اول و شش مثقال تاد و مثقال سده و صفت
 او آنچه شیخ در قانون نوشته چنین است گیرند محض شامی یک قفرو شب در آب شیرین تر کنند و صباح باش بلام بخورند تا سیاه
 شود و خود سفید نماید پس صاف سازند و بسیارند توم را در هر دانه او پاک کنند بستر آب بخورند و مصلحت بپزند تا که سفید شود و شل داغ گردد
 بستر شکر گاو تازه افکند که او را بپوشد و چهار گشت مفهوم با الاستی بران بپزند و باش نرم مثل جراب بپزند تا که سیر خشک شود
 و یا قریب بخشک شدن آید بستر و فکا و تازه قدری بران بپزند تا سیرا گرم من بود در عنقی دم اندازند و باش نرم مذکور
 بپزند تا در عنقی تم تجرد شود پس در دویک نخاس که بپزند و برسم زنده با چوب پیرین گرد و بعد عسل سید صاف آن قدر که چهار گشت بالا
 باشد بران انداخته باش نرم بپزند تا که سفید شود و یا قریب با بقا و آید بستر هر یک رطل سیر لعل و مثقال در لفظ و مثقال در دین
 کون کافی خرمجان در ارجی بر یکده مثقال کوفه و نجی بر شسته و در ظرف بنشینند و در جود بپزند و آنچه همان موقوفه کرده ذکر نموده
 و صاحب کفحه المومنین از آن نقل کرده است یک رطل سیرا کوبیده با یک رطل و نیم شیر تازه بخورند تا سیرا جذب کند و با یک رطل نیم
 عسل تقویم آرد پس عرقان گشتال زخمیل لفظ در لفظ و لفظ در لفظ و در چینی کبابه جزر بودا عاقر قرحا خرمجان هر یک در مثقال در عن
 کلسج ده مثقال در ان بپزند و اگر خواهد که در عن اولستانه قبل از آنکه با عسل بخورند تا سیرا بار بار در عن کل جوشانیده در عن
 بگیرند بعد با عسل بخورند و همچون سازند درین روغنی که از دوی بگیرند ماییدن او برین جهت دفع اذیت سرما و شقاق پاشند
 بای و دفع انار و طلا کردن دی بر قصب جهت تیج باه بنایت نافع است و بعضی مناخرین صفت همچون توم برین وجه کرده اند
 در کن شیر گاو سیر پاک کرده نیم بپزند تا ماهر شود و هر چهار یک عسل سوی دم در عقیقال بر شش بپزند تا که یک رطل مزاج سازند و از
 انش فرود گیرند و این اوده کوفه و نجی بان بپزند و خود خام زعفران هر یک چند گرم در لفظ و لفظ و لفظ و لفظ و لفظ و لفظ و لفظ
 پیله کلابی در چینی زخمیل بر یکده دم شتری برابر گاوگان همچون جسطیانا که بصیر و گوانی زبان همچون او در

الطباکی که بصیر نافع است این بر دو معجون در موقوف دوم گذشته **معجون زربلیب** مصروع نافع
بود و زینتی که بر علی پوست بلبله زرد پوست بلبله کابی پوست بلبله آلامتی است و خودین بر یکده درم بود صلیب خچدم عاقر قوسه درم
او دیکه کوفته و نیمه با بوز موقوف بشنند شربت تا بخچدم و بعضی شربتیش از نیمه شغال تا دو درم نوشته اند **معجون سقراط**
که بصیر نافع است در موقوف اول گذشته **معجون سیسیالیوس** که اقسام مع سوی دومی تا سح دو ابر این نسبت درم
حلیت زراوند مدحج بر یک ده درم غار بون خچدم سیسیالیوس عاقر قوسه اسطوخودوس بر یک ده درم با تخمین فصل کشند
و بعضی نوشته اند اصل فقط مرتب کنند و در بعضی نسخها حرف یکدرم عود فاد و یا بر یک دو نیم درم افزوده اند و وزن زراوند
و حلیت در دمانا بر یک بیدرم نوشته **معجون ضمیر می** منقول از قانون صاج چه فایح و قوه و ستر فاد و جمیع مایه
که اصل آنها بلغم است و ستر خای طله کردن هم نافع قدر شربت این بقدر احتمال علیل است افزون فریون چند بیکه ستر ارضی دار
یفضل پنج سفید سبیل زنجبیل زعفران همه برابر کوفته و نیمه با اصل منروع الزوده معجون سازند **معجون عاقر قوسه** که در
صع از جربا ت نوشته اند عاقر قوسه با دمنشک اصل نصفی بشنند بر صبح و در انتقال بخورد تخمین است در میان قادی
از جالیوس نظر ده ترتیب ساختن تخمین نوشته عاقر قوسه درم بر اصل که کرده از شمل نازک بگذرند در دوان مایه
کنند که ده شغال مانند سببند و با اصل بشنند شربت دو درم تا سد درم یا بست درم بگرم بر بند **معجون عیانی** که بصیر نافع است
در موقوف اول **معجون فولاد** که بصیر نافع و قوه و عینه مفید است در موقوف دوم گذشته **معجون قیصر صغ** و فایح و خفغان
بارد در دمه که سردی بود و یکی نفس خونی است لای نافع باشد و سده بکناید مشک و دانه در دوح عقربی زراوند وارید
تا سخته بر یک بیدرم چادر یکدرم چند بیدر بر بسوس سقراط پنج فضل سیاه افزون معین زعفران اصل لطیف فضل بر یک سد درم
اصل و در چندا چند شربت قدیک خورد تا یکدرم **معجون ماده الحیو** که بکلیج سده مصفاة نافع است در موقوف دوم گذشته
معجون مبدل المزاج قوه و فایح و عینه و خدر در ص نافع باشد سبب حلیت زراوند خطی با شطرح ح الخار
چند بیدر در اول بر یک بیدرم زنجبیل عاقر قوسه شربت سقراط اصل بلا در بر یکده درم کوفته و نیمه با اصل صا که در چندا چند بیدرم بود بشنند
شربت بکشفال **معجون منعی** از اصل از یوسف ساه در موقوف دوم نیز یافته **معجون من لصلیح** نافع بصلیح و قوه
و ستر خا در طبوبات غریبه در موقوف اول گذشته **معجون سجاج** بصیر نافع در موقوف دوم گذشته **معجون ساروس**
که بکلیج و قوه و شمع و ستر خا سوه دانه است انتشار الدعالی در او دوح مفاصل مایه **معجون** چه ستر خا ح صر بر ستر
که کوفته با اصل منروع الزوده بکنند شربت دو درم **معجون** که چه صغ بسیار نافع است منقول از شرح فردمانا ناره در حلیت
خوشبو زراوند مدحج حب بلبلان مود بلبلان هر یکی دو درم و نیم غار بون خچدم اصل بسوس عاقر قوسه سیسیالیوس اسطوخودوس
بر یکی ده درم کوفته و نیمه با اصل عرق باب فضل که اصل آداب غنصل برابر او تمام کوفته باشد معجون سازند در این نسخه معجون
سیسیالیوس که گذشته تخمین فریون که در این نسخه خرقن زیاد است و در آن او دوح درای خفغان موقوفه سابقه است بنا برین مایه

باز نوشته و از چیز تازه بر آید **معجون** که به صرع پیش از باره پاهای متعلق داد و فعل عجیب دارد و چند یک ستر از صرع عقل یک
 دو درم زرد و زعفران و حنظل و فلفل فاو و نیاب هر دو درم سیاه بوسه روی حب انار یک شمشک درم کوفته و خسته با عسل کف گرفته
 معجون سازند و بر روز ششای با یک قهقهه تخمین غرض دهند **معجون** که صرع عینی و ریخی ماسودمند بود چند یک ستر عسل منوی
 هر یک متفالی زراوند هر دو درم فاو و نیاب هر یک درم متفالی سیاه بوسه حب انار هر یک سه متفالی بابل علی الراسم هر یک سه درم صرع یک
 متفالی با تخمین غرضی بگردند **معجون** جهت کشش که بسبب صمود بخار عضوی از اعضا مبروی در مانع بدید آید سازج بندی
 چهار درم شحم حنظل شست درم هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی
 تربد ایارج هر یک پانزده درم عسل شیره شترتی سه درم **معجون** که عضای سیه را قوت دهد و از زخوات نرسد یک
 گند و عسایب را از ستر خا و درم از عسلی و درم از زراوند و درم از کوبیده و درم از کوبیده و درم از کوبیده و درم از کوبیده و درم از کوبیده
 کاه غفران چاه است هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی
 دو درم زراوند هر دو درم درم از نقل سجد تخمین غرضی جبهه جزو اورد و درم از کوبیده و درم از کوبیده و درم از کوبیده و درم از کوبیده
 هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی هلیله کاهلی
 با درم چرب کرده با قند یک ستر عسل دو چند آید **معجون** سازند **معجون** حار مانع التفع که تقصیر میکند سرد را وضع
 سیر سازد با مرض باره هر جا که باشد **معجون** حنظل **معجون** حنظل **معجون** حنظل **معجون** حنظل **معجون** حنظل **معجون** حنظل **معجون** حنظل
 آنچه در مانع این سه معجون در موقوفه دو درم کشته **معجون** حنظل **معجون** حنظل **معجون** حنظل **معجون** حنظل **معجون** حنظل **معجون** حنظل
 بخورند پس از آن سفید اجمی که شبت بسیار در آن چنبد باشند تا اولی نماید پیش شرب کبکین و آب گرم قوی فرمایند
 و روز دوم کبکین معضلی و آب گرم علی شبت و نقل و عسل قوی کنند بعد از این مداومت کبکین معضلی که شیخ آن در کتب است
 مذکور است **معجون** دیگر که بر عینه شیخ معینه است انشاء الله تعالی در مقیات عدوی خواهد آمد **معجون** حنظل
 شک معری بریان کرده سر و غرض بران پاشیده و خشک کرده و کوفته با میزند با کوزه در جزل و سیاه و اند بران براده
 و غرض از کبکین و اندک دار چینی و صندل و شکر بریزد **کلمه** است **سوم** از موقوفه **سوم** ادره با مرض اس در کوزه
 های که مصدر ربون است **قطوی** که مسکوت را نافع است از غرض شبت بر کوبیده صورت کبکین الملک با بون فوج بر
 سداب حاشا جلد ساری بکشاند و بر سر و تقارص مسکوت که در غرض شبت است در تقارصی و در مهبان شیخ معنی
 سهرین شیخ در غرض است **قطوی** که پسر خاوشیج رطب نفع در شبت مزه خوش بر کوبیده است در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت
 جمله بر آب بکیند و در آب بکیند در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت
 برگ کا برونه با بکیند شیرین بپزند و بر سر و تقارص مسکوت که در غرض شبت است در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت
 بهوش آید و کشف غرضی پدید آید در کوفته و بار یک بخورند در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت در غرض شبت

فصل کدش سداب جگر برابر کوفته بخته اندر بینی دهند و مبه تن را بر وزن نارین که در وی فرغین حلو کرده چند جرب نمایند
نفوجمی که صرح را نافع است شو حظل قنار الحار نوشادر شونیز کندش فلفل مطبوخ دوس بقدر حاجت کوفته بخته اندر بینی دهند
نفوجمی که فطوح را سود دهد و عطسه آرد فلفل عاقر قرقه حار بخیل بوره نوشادر نظر در صبر دار صینی مسک چند خرب تیسکه گوگرد
جگر برابر کوفته و بخند در بینی دهند و اگر آب مغز بچوشن بچکانند نیز در دست نفوجمی که جبهه فاج و قنوره و امراض و باغی تلغ
و حظل است صبر زرد نوشادر خرق سپید مغز بچوشن بوره ارمنی شیطرح مندی مسک یا اسوبه در بینی دهند یا بر مرغ بران
آورده اندر بینی دهند بعضی نفوحات دیگر مناسب این امراض در مطبوخ دوم هم گشته **کلمت چهارم** از
ملفوظ سیحوم ادویه امراض اسهال در درگاهای که مصدر بر او است و جوهری که رغبین آن در دهن مصروح
با فاقته بی آر و آنرا حلیت جذبید ستر در کجین عملی حلو کرده بملق بریزند و جوهری که همین عمل کند بازمانه انیسون
زیره که مانع جوشانیده صاف کرده کفند در آن حل کرده جوهر سازند و جوهری که جبهه صرح اطفال نافع
است صقر خند زیره که مانع مساوی کوفته و بخته سه جواز آن در شیر حلو کرده در کلوی فلفل بریزند و جوهری که جرب
اطفال دام الصبیان و اکثر امراض و اینها مثل صراغ و سگرم و شیر غس و شمشاد و بادشنام و سایر بهای ریه و مصدر
اطفال مانند ضیق و سوزن نفس و سعال بسیار از امراض معدی و رموی در بی دماوی ایشان چنانچه وضع معده در نفخ و قبض
شدید و رنج و معض بغیر آن نفع میرساند و بسیار مناسب مزاج اطفال صفار و قنوده و معمول در مجرب جدا جدا و اول
ماجد و این نجیف است و برابر امراض حاره و دماوه و بارده ساده و مرکب تجربه در آمده و فرمایند عیسایین ترکیب مشابهه قناده
گیسر زرد پوست هلیله زرد کلان بی نقصان بودینه باغی خشک بر سفید خوف خراشیده بر یکدیگر ملحقه و کوفته بخته و برابر
کرده آمیخته بقدرش سال مناسب مرض اطفال و شیر ذایه یا در آب یا در عرق زعفران گرم کرده حلو کرده در حلق بریزند و قنار
سال یکا شنه بینی فلفل یکبار را کاشته و دو ساله را دو باشد بر بند ملفوظ چهل چهارم از مکتوبات اول ادویه
ریش و زرد کلان که بعضی اجزای مرکبات مذکوره در هر مطبوخ گشته محتاج بان اعمال است طریقی احراق بر ششم
بیت که گانه بخته شود آنرا در قدر حصید پور شده شود هم از ابطی منقب و روشن کرده بر آن آتش معتدل تا سرد نشود همین مستفاو شده
از نفع و در حقه طریقی احراق این چنین نوشته که بمغاض زیره کرده در ظرف سفال یا این کرده بر روی آتش گنار شنه خندان بر سم
زند که قابل محق کرده و اول کسی که استعمال کرده است آنرا عرق مسجین علم بود که سوخته داخل دو امسک نمود و بر ششم از طرف
ضعیف میشود و آنچه چشم خوب و سیاه است بر او است که استعمال کرده و در معین بچون قوی و دردی استخراج قوت آنرا این طریق ذکر
کرده که بر ششم بسیار در آب جوشانیده و در آنرا این آب در آفتاب گرم چند دفعه تسفیه کرده تا استعمال در آن طریق احراق
طرز چشم را که بجز از دردی اثر است آتشی که خشک شود و چنین بیان کرده اند که در وی دردی که کلیه سابق در آن چیزی بخته نمانند
و در برون می پوشیده و در در سر بچوشن کل حکمت حکم کرده در حلق یا در تور که از ناکل حکمت خوب بخته و خشک شود

شده پس برآورده بکار بر نه تخمین است طریق احراق زهر ابر طریق احراق قلعطار و غیر این از زاجات
 اینست که بگذارد آنرا بر خذف جدید و پوشیده بر هر بگذارد تا محرق شود و علامت کمال احراق آن نیست که اگر فلانک
 باشد زاجات ظاهر شود و اگر یابس شد نشان بیخ آن نیست که متغیر شود رنگ آن و سیخ گردد و جمع زاجات
 هر چه باشد از آنها محرق باشد چه تر از محرق بخلاف مح و بطون و کلس که اینها و قینکه محرق شود قوی تر میگردد اما
 جمع زاجات از احراق لطیف تر و فاضل و جدید و جمع از اینها و دو وقتیکه غسل داد و شود محرق را نرم میشود و حدت
 آن طریق احراق همان بیخ آن که با و مثل آن نیست که هر یک در شبه اول از زهر کرده در روز مهین
 بکل حکمت گذشته کینب در آنون یا تیز جا داده روز دیگر بردارد و طریق احراق نیش و عقیق در چهار سببیه سفید است تعالی
 در او به عیند نوشته طریق استخراج غسل بلا در در مفوظ دوم آخر انفرود یا مذکور شده طریق
 تشویه بصل الفار در مفوظ دوم در نسخه تریاق انفرودس تجزیافته طریق تشویه سفومینا چیز یکموت
 و خوب است اینست که در جوف سیب یا بگذاشته در انبار در خمیر گرفته در توری که آتش آن ساکن شده باشد بگذارد تا نیم
 بکته شود باز در سایه سرد کرده بر آن در در تخف چنین سیم نوشته که در پوست تخم مرغ که آب به اشل آن بر کرده باشند
 انداخته و از آنها مستفاد باشند نهاد پوست تخم مرغ که آتشسته بخیر گرفته بر روی اجری در انش نهند تا غمونا جوشیده منویس
 شود و پوست تخم مرغ را بعد بر آوردن زردی و سفیدی آن خوب با کشته و خشک کرده این عمل کند طریق
 حل کردن زهیب و فضه بطوری که همیشه معمول است و این وضع در معاینه و خل میشود و نسبت غسل لاجبی
 سفید گرفته در قاب چینی مقداری که در قهای طلا یا نقره در آن حل توانه شده اند احتکم کم اندر قهای بار یک در آن
 انداخته با گشت ابهام بهر دو دست شخصی قوی القوه مالد و حل کند بر گاه خوب محلول شود دیگر در قهای در همان غسل
 و در قهای محلول انداخته همین قسم مالد تا تمام اوراق با غسل بکند است شده اثر تیز اوراق از غسل مانند طریق حل
 مبروارید در نسخه تریاق داد و انطالی که در مفوظ دوم گذشته تجزیافته طریق صفا کردن سلاجیت
 که در نسخه بندی بکاری آید و مفوظ اول در نسخه سلاجیت سایان منظور شده طریق صاف و سده کردن
 سلاجیت که در بعضی نسخ بندی محتاج ایست نیست که سون باکی بینی مار شمشیر اول با سبب یون خوب سخن گفته
 باز با بشوید تخمین مکرر عمل کنند احدی که بسیاری در آبهای بر نشود طریق صفا و سده کردن
 شگرف که در بعضی مرکبات بندی گذشته اینست که شگرف را ساییده و در شیر گاو خمیر کرده و در
 کهرل کند تا که خشک شود و همین قسم صفت بار تر کرده و بهرل ساییده خشک کرده باز یکبار تر کرده بر آورد
 کنند ازین عمل صاف میشود طریق غسل جصر که در بعضی یازدها و غیره آن احتیاج از این می باشد
 سبیل لطیف نصب از زهر عمود بلبان در جونی سارون مصطلکی حبابان سبب سبب فجاج از فرخ او خمر فرود

نسته درم گرفته بعد را خوب کرده در دو طبل آب بخوشا نند برگاه نصف بماند صاف نموده یک لعل صبر در نرم ساییده
 باین طبع سخن کرده از نخل صغیر بگذراند چو نیک در نخل بماند و در کسند و صغیری را از ظرف وسیع که گشته بگذراند تا
 خشک شود سستی کرده بکار برین طریق غسل لا حرج که در بعضی نسخ گشته است و طریق او به حجری دیگر هم مثل
 یا قوت و عقین و شایخ همین است که آن چیز را بسیار نرم ساییده در بدن یا کبرن کرده آب بر او بچکته یا بستنی نرم
 زنند بر چه مثل غبار یا بستنی بچکته باشد پیشکی در ظرف دیگر بریزند و در او را باز ساییده و بستنی آب نخل
 کرده آنهارا بکبرن تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر برود بعد از آن در وی ظرف را بچکته تا کار تمام
 نه در آید و بگذراند که بعد از نشین کردن پس نشین را خشک کرده استمانا نماید یا بیدوست که این قسم فعل را اصطلاح طب
 تصور بل بیاضه طریق کشتن بکبرک یعنی طلق که در نخلهای بند بند بگور شده است که بکبرنند بکبرک محکوت آنرا
 ببنویز آب گویند بر ترقه که خوانند رسیده آن قدسیا سخی کرده در صند بر بزرگ آگ که گشته خشک سازند
 باز در ظرف گلی یا سفالی که گشته تا بجا بچکته از او در که تفصیل از بل که گویند و بند و بند و بند بر تفسیر
 درست کنند او به نیست که درنده عمل برگ تر برگ و توره که توبره ختی برود گمانی او نشکند که ره بنگره در وی
 بهرد و موصلی بر بنی کوبی برم وندی پشت خار یعنی نوار سندی ز پند سبنا کوستا و در کل حجره سندی بکلول برگ
 بتول پوست تنه جامن بر درده از بکرمی که قابل شیر که گرفتن باشد او شیره آن در دره وای که قابل خوشایند
 باشد در کاره آن در بر یکی دو دو سه ستر تری بند و زمین قسم دو یا سه بیت در بر یک از شیر آگ و
 شیر زقوم در سرق اجزای هم در بند برین عمل ابهرک علی مرتب میشود دو یا سه در است که طلق را بل بند که مقول
 عمل می آید در زمانیان از چنین اعمال مرض اند اما طلق از درده ای که خوردن اینها که مستعمل میشود در غیر محجوب میشود
 چون نطفه اجزای آن بشکافای صده داخل صده و کلن و بفری خطری عظیم نیست و طریق طلب این را چنین نوشته اند
 که این را کوفه با قطعات جدا جدا کرده در ظرف صغیر بسته خوب بزنند تا در مسامات بارچه اجزای بار یک یا تیره بجز
 کند یا این را با حصاه جمع کرده در ظرف بزنند در آب گل کنند تا در آب بجای آن شرح شود و گلابی قابل شفا
 و خوردن در دهان این قسم میشود که این را با شمس میوزند تا شرح شود پس شمس میکند و شیر باد را با اینا با
 دیگر که مراد تا شیر آن مانع باشد در طلق صفت از این عمل میکند پس قابل سخن کردن میشود و اول بند طریقی طلب این چنین
 بنت کرده که کوفه با همند آن پوست شالی یکجا کرده در ظرف بچکته بسته در غار بر آب در گشته است باشد
 تا نخلت شده بر آید پس بگذراند تا نشیند بعد آن آب را بستنی در آورده بکار آید و اول بند وقت کشتن محجوب کرده
 می کشند و ابهرک سد اول بند قسم است که بیضه درم سیاه سیم جری جری کشتن سخن بجوی کار می آید و شش نیست
 چون پیش گذارند نیز و بدیل نیاید او از کوفه طریق کشتن سار که می آید در شرح بندی بکار نیست یا بند فواد

فولاد براده کرده و زاک ترکی یعنی کس یکس هر دو بل و خوات ترش دو روز در آفتاب گذاشته یک سته اول کس را
 در جرات حل کنند باز براده فولاد داخل کرده قدری در آفتاب گذاشته در ظرف جرب انداخته پنج روز در این مین
 کنند باز بر آورده مرد بگدان گذاشته آتش نرم افزونند تا جمل زطوبت خشک شود سپس شیره برودیه که در شیره برگ
 و خنت انار سده روز که آن کنند و قرص بندند و در ظرف گلی خام تده بالا برگ اک نهاده بچکت بندند همین قسم است و کمرته
 در شیره برگ نار که هر که کرده بچکت بندند فولاد کشته میشود بعضی اطباء در شیره ترهله نیز و از ده بچکت بندند بطریق
 کشتن نفقه هتر مال که درم را آب لیمو بهیری یکاس که هر که کند و از نفقه چاندی بترهنگ سازند و از سر حقیق
 هتر مال بچیف کنند و در میان دو بوله گذاشته به کل حکمت گرفته در سی عدد یا یک دشتی آتش دهند تا مقدار
 هتر مال در شیره لیمو یا نفقه مذکور یکجا کرده که هر که کند و در بوله با گذاشته یا یکدشتی زیاد تر از اول آتش دهند همین کیفیت
 بار آتش دهند و هر دفعه آتش زیاد کند نفقه در دست میشود و تمام شد بفضل این دو کرم مکتوب اول که در ذکر دواها عمل
 را نسخ و در اول آن شروع کرده میشود و چون الله سبحانه و تعالی در دواهای که نقلی به علل اجزای چشم دارد الحمد لله علی نعمائه
 و اهلوه و السلام علی محمد و علی اله و صیحه و اولیائه مکتوب دوم در ذکر دواها و بعضی اغذای است که در اثر
 چشم مستعمل میشود و در کیفیت استعمال دواها و اوقات استعمال آنها و وقت ساخت بعضی دواها در تیسر ترک دوا
 و بیان بعضی اعمال که بعض اجزای مذکور این مکتوب محتاج بانست و این مکتوب مثل برود و موقوف است
 موقوفه اول که در ذکر دواها و بعضی اغذای است متضمن است بر بیت و دو کلمه و نهصدی نهمید بر خاصیت
 چشم و صفت اجتناب از دخان و بخار و هوای گرم بسیار و سرد بسیار و ریح سمومی و سرد و مدیثه بخار و سرد
 تخمدین تشیی و احداد است و نظر بخیر و قین که احوالنا کسبیل ریاضت و اطالت نوم رقصا بچین خواب مثلا
 و استگنا از سکر و تمایطام و تناول اغذیه و شیره مخففه و غلیظه القوام و هر چه مرا که در بخار را سوز خیر می باشد
 تیز و تند مثل کرات ابرجیم این خیرها احتراز لازم و کثرت جماع و نوم و سهر و کتابت بنین المنوت العصر نیز بخیم و بص
 اخروم بر اعی احوال عن تقویت چشم ما برن از ضروریات است یکی باصلاح اکولات و مشروبات دوم استعمال مغویات
 چشم از زعفرات و الکحال و قطورث و اصلاح ماکول و مشروب ناخدا خیریت که تولد خون متین معتدل القوام
 و تولید روح نیز صافی القوام کند و این تمام نمیشود مگر بعد از اصلاح التوجه معتدل المقدار که نه از قلت و نقل خون
 و از شدت اوج احتداد آن کند و نه از کثرت خود تحرک احتلاط و افساد آن نماید و مانیکه بعد اکل حرکه عینیه خاصه
 کند و نخواهد که بعد از غذا و کثرت شرب آب بعد غذا هم موجب اساره هضم و کثرت صعود انچه و تراکم میشود
 اما شرب آب هم تا خیر تا قرب غذا کند و با قلع صفا و به تبعید کین الاقحاش کثرت نماید و بهترین شرب است و سرف
 رفیق عطر سجانی خوش طعم است و استعمال نکند تا حد سکر بلکه تا ابتدای نشاء با نقل کهنه کباب سخی و مغوی معتدل

زعفران و زنجبیل و جوارش اترج باشد اما ششمال مقوی است از قسم تصرفات پس مثل آنرا از روتیه کشیای خضره در
 آسمانگون و نظر آنها و ششای جمیله موزون و خودن خط مارک انجامد و بعد بل ریاضت بقیه عن وقت حیات
 است و از چیزهایی که صلاح میدید بر بصیر او تیر مسکنه نظر را غرض در آب صاف و گنداد چشم است اندرون آن استخوان
 مقویات از قسم کمال قطرات پس مثل آنقدر اصفاف تو تیا است مرلی باب مرز خویش و آنرا از زمانه و کمال کمال
 راز باخ و برد در مان علوم عجب و عظیم النفع است همچنین ادا مته کمال بحضض خاصه اگر باشد انجا رطوبه رفیق است بدست
 حیم در حال صیحت اعتدال و وقت حدوث اعلا تیر آن ثابت است در امراض حربی با استقلال و در او اگر که در میان
 بکار آید انشاء الله تعالی در کلمات سینه باید در امراضی که با خرابی چشم عارض میشود و خاصه در شکرکی تمامی آنرا سنبقبا
 و تیریت شارب سبک علامه رحمه الله یخچین ذکر کرده امراض خفن بعضی از آن خاصه با جفان است و آن در دو
 و الصفاق و نتره و شترزاید و شتر منقلب و سلاق و شتر ناق و حرب است و حر را با جرب باقی غصنا محض است لفظی
 است و در راهیت فرق بسیار است و بعضی امراض جفان شکرکی است بان سر و جاحی غیر اینها دان است مثل
 شکر و سبب و بعضی شکر است و آن در پنج و جدا گانه و متعلق است و بعضی ملخ و غیر ملخ شکر است آن حکم و شتر فا
 و توتنه و موت دم است و بعضی سایر بدن شکر است دارد و آن ملخ شری و سحفه عله و توتول و تامل و سلب و تیر لفل است
 و امراض ناق سه قسم است یکی از آن که شکر است سیلان است و دیگر که مختص بانست غده و غرت است و امراض
 ملتحمیه بعضی از آن که شکر است و در وقت که در طرفه و در وقت که در طرفه است و بعضی از آن که شکر است و آن
 در غیر وقت آن متعلق و حکم و جدا و در سبب و توتنه و لخمزاید و تفرق اتصال و گتته و شتر فا و غلط و شتر و آن
 و امراض قهریه بعضی از آن که مختص لوی است یا فخر سرطان و مده کامنه زیر آن و در حفر است بعضی از آن
 که شکر است قرص و شتره و در سبب و توتنه و شنج و شتر فا و غلط و درم و حرق و توتنه و رطوبه و سبب است
 و امراض غلبیه بعضی از آن که مختص بدان است اتساع و ضیق و زرقه و ما است و غیر مختصه بدان نمود و خرق
 و درم و غلط و شتر فا و زوال است و از امراض رطوبه بعضیه مشترک در میان آن و در میان
 غیر آن توتنه و در رطوبه و جفاف غلط است و امراض غلبیه سه قسم است یکی از آن که مختص
 است شنج است و دیگر مشترک درم و اختلال فریب است و امراض تلبیه مختصه حول و غور و حوط و غیر مختصه
 توتنه و آن با باطن با حمره یا صنفه و کبر و صنفه و رطوبه و سبب و وجود و تفرق اتصال است و امراض
 از جاحیه همه مشترک است و آن توتنه و رطوبه و سبب و صنفه و کبر و وجود و تفرق است و امراض شبلیه
 هم مشترک است و آن در مزاج لبط و مرکب سافج و مادی رسده و الفیاح افواه عروق درم و اختراق است
 و امراض سنیو و از آن اختراق افشار نور در جمیع عین و امراض شیمییه هم مشترک است و آن قسام سه و مزاج

دورم و التواء و تفرق البصائل رسده و غلط است و امراض صلبیه هم مشترک است و آن قسم سوم و فرج دورم و
التواء و تفرق البصائل استرخا است است تفصیل امراضی که ادویه اکثر آنها درین مجموعه مذکور میشوند و ادویه بعضی
امراض متفرقه دیگر مثل ربوبه و وقوع دایه صغیره مثل قمل در چشم نیز انشاء الله تعالی آنچه نظر آمده مذکور خواهد شد کلام
اول از ملفوظ اول ادویه امراض عین در ذکر دو ابائی که ابتدای حرف ههای آنها الف است اطراف لعل
کشتیزی که در دفع در چشم است و ملفوظ اول کتوت اول گذشته و در معالجه امراض چشم حاجت ماطر لطافات
دیگر هم می افتد هر ششم مرض بهر نوع اطراف لعل بهر وقتی که حاجت افتد از معالجات جزوی در یافته بجمع آنها نظر
آید آنچه در ابائی است که تقویت چشم و تحدید بصر کند و جرب سبب و شرناق و فرج چشم را مفید بود تو تیا کرمانی بود
بایان و منسول کرده صد سوخته هر یکی ده درم شک طبرزد سفید بخیزم همه را صلایه کرده و مثل غبار ساخته در چشم
نگاهد از انداختن لوبان غیره و مقوی تر تو تیا کرمانی شسته شش محرق منسول هر یک درم و در اید یا مسفته
سات بخیزم صلایه سازند از غیره لوبان غیره دیگر منقول از طبالی جرب فرج عین را مفید بود و صد سوخته در اید
یا مسفته اقلیمای ذریه سلیمای فنی هر یکی یک درم تو بال مس یک درم و نیم تو تیا سره هر یکی سه درم کوفته و بخیه صلایه
اکتال نماید کسیرن هر یکی مور مست در ادویه چشم و جبهه زرف دم و در معالجه جراح و فرج غیر بعضی مرکبات می بین
اسم منسول میشود گفته اند معنی این شانی است و گویند نافع و درازی گفته اسم جامع است معنی نفاذ و بلاغ و تغذای
گویند معنای دی اصل کاست چه کسیرن در اصل کیمیا اصل کار را گویند کسیرن که بمورسج نافع است کحل شادنج بر
بدستور ساییده و بار یک ساخته صح کرده لعل آرد کسیرن دیگر منقول از نجیبی نزد دیگر حرف نمود و حفظ مورسج استعمال
کرده میشود صبر یک درم افاقیا سه درم کحل شادنج هر یک درم بدستور معمول سخی کرده و چشم در زور کنند و رفاده
بر قضا بخواند و حرکت نکند کسیرن دیگر نافع بقروح عین سرمه صفهانی یا شیشا زرد البحر هر یکی یک درم
شادنج منسول مر و اید یا مسفته بسد تو بال نخاس سرخ مس سوخته منسول اقلیمای ذمب هر یکی دو درم کوفته و بخیه
استعمال نماید کسیرن دیگر گوشت میر و یازد و قرصه چشم و مورسج را نافع است مس سوخته نشاسته افیون هر یکی دو
درم اقلیمای نقره صمغ عربی هر یکی چهار درم سبیده از زیر شست دم کوفته با یک بخیه استعمال نماید کسیرن دیگر که
همین منفعت دارد نشاسته اقلیمای نقره افیون سرمه صفهانی هر یکی یک درم صمغ عربی انزروت هر یکی دو درم شادنج
منسول سه درم سبیده از زیر شست دم کوفته با یک بخیه استعمال نماید کسیرن دیگر که همین منفعت دارد
نشاسته اقلیمای نقره افیون سرمه صفهانی هر یکی یک درم صمغ عربی انزروت هر یکی دو درم شادنج منسول سه درم
سبیده از زیر شست دم صلایه کرده بکار برند کسیرن احمر موافق قرابا دین شش نفع میکند بقروح و جرح شد بد
و تنقیه میکند چشم را از طوبات مخلیه تقویت آن کند افیون شادنج منسول دی سوخته نشاسته هر یکی شست درم

اقلیمهای نقره مست و شست در صمغ عربی چهل و شست درم سفیداج شصت و چهار درم شمره سبزه از ابارج
 ارکان غایب است که همه ابتدای نزول نافع است و در ادویه صد اجدیه گذشته ابارج بقراط که به نبتا و اجدیه
 نزول نافع است در مفلوظ سیوم ادویه را سگ نشسته ابارج بوستوس که به بصرف و مقوی است در مفلوظ
 دوم تجویز یافته ابارجی که تقوی بصرت و هم بصداغ و عمل معده و کند و فحال معیند تخم خطل به درم
 سقمونیا پرورده شش درم کما در یوس سلخیه فضل سیاه فضل سفید استین هر یک دو درم صبر مر زعفران هر یکی
 یک درم لعل کف گرفته بر شند شربتی چهار درم و در معالجه چشمه بعضی ابارجات دیگر که احتیاج می اندازد
 معالجات جزوی معلوم کنند از ادویه سبزه است که بجهت اولع فواید چشم معیشت بقول اقلیم
 اول آب چاه شیرین تازه بوزن دو درم من جهانگیری گرفته در دیگی که نوباشد بچوشاند چون چهارم حصه بخاند
 آورده در آن دگر که چرب باشد انداخته کمیز منقعی شند نبات گل و ادوی هر یکی دو اوزه بل سندی بارک سبزه
 چهار بل کوهن خالص رنگ خای پهل مریخ و اجینسی الاچی شرج ناکیس برین خرقه حب میلون زینکاجند و نیه جوانه
 مفلوظ شول شبر مریخی دو درم کوفته و بخیته داخل کرده دفن کنند بعد دو اوزه روزی آورده مقدار دو درم بل شبر
 کلمه دوم از مفلوظ اول بعدیة امراض عین در ذکر و ادوی که ابتدای حرف سهای آنها است اما سلیقون
 مریخی است سلق در ادویه چشم بقراط مرفا و است و معنای روشنائی و گویند حالت سبزه است و گویند لومو کی نام
 بادشاهی است که این دو آنچه او ساخته شده و با اسم همان ملک شهر گشته تا سلیقون بزرگ تاریکی چشم
 و ابتدای آب و دمعه و جرب سبل و ظفره و شرماق و توشه را که در متعلقه حادث شود نافع است و در نسخ این اختلات
 افتاده اعدل پنجه است قرفل دو اوزه مکندی هر یک یک درم نمک بزرانی سافج هندی سپیده از زیر قرفل
 و از قرفل سبل الطیب سره صفهانی هر یک دو درم مامیزان چینی مریخی نوشاد در زوجه هر یک سه درم پور سبزه
 زرد چهار درم صبر قوطی حصاره مامینا مس سوخته هر یک بجز دم کف ریا اقلیمیا نقره هر یک درم بصلا یغبار سازند
 و در خانون صحیح این نسخه را این قسم یافته کافی نصف درم قرفل اشنه سه واحد یک درم نوشاد در قرفل سه واحد درم
 سفیداج ملح اندرانی هر واحد سه درم قرفل چهار درم صفر محرق بجز دم اقلیمیا از اقلیمیا هر واحد درم کوفته و سخی کرده
 التخل نمایند در شان این نسخه نوشته جلا العین بلخ بی فی حال الصیحه کل لوم مره او کل لومین مره صیحا و البصر
 و حفظ البصر علی حاله که نوع دیگر کافور بلخ درم قرفل اشنه هر یک درم سافج هندی جدید شربل الطیب سره
 هر یک یک درم سپیده از زیر جیده نمک سخی فضل سیاه نوشاد در قرفل هر یک یک اقلیمیا نقره زرد لوم هر یک یک
 مس سوخته هفت شقال تا سلیقون خور و منافع وی قریب سیاف بزرگ است اقلیمیا نقره بجز دم مس سوخته و بخار
 سفید البصر زینکاجند نوشاد جیده فضل در قرفل هر یک یک درم کوفته و بجز جیده همیا سازند این نسخه از شغای است

است اختلافی که در نسخه اول و در قانون است نیز نوشته با سلیقون منقول از مهنج جهت جرب و سبب نظفه
و دمه و غیرگی نوشاد بکدرم صبر قو طری یکدم و نیم سلیخه قرغفل سرکی چهارم فلفل در فلفل زنجبیل دایمی
بلبله زرد و مشکف هرکی سبخدم کف دریا بشدم حله تازه خرد است با سلیقون دیگر هم از مهنج نظفه و
صنعت چشم و انشا و تروزل آب و عارض درم صغیر زانافع است زعفران مرز و ازید سرک می زنجبیل مامران فلفل در
کمانندی نخ اندر تلخ سرخ هر یک دو دم بلبله زرد بلبله کالی صبر شادخ مغسول هر یک دو دم کف دریا نوینای سبدم صبر سر
صغیرانی قرمشا و سبی قلمیای نفقه قلمیای طلا هر یک یکدم عدد ادویه سبب است بخوری که عین با سبب را که از شدت
بر درج باشد سنگین بد حفظه مرز بخوش با بونه تثبت مجمع یا تبضی کوشا شد و بخاران چشم رسانند و دیگر سنگ را گرم کنند
بران باشد و بخاران گیرند بخوری که جهت بر دملخ نافع است گرم کنند یک صفحه نخاس را پسته باشد بران قدری
از خمر و الکبات بخاران کنند بخوری که نافع بر دملخ آن و محل بقایای رمد و سکن چوب است با بونه راد بر که
و آب لیمو صنف خوشنده الکبات بخاران کنند بخوری که بجا صیته از اله طرفه کند سنگ سیاه باش خوب گرم
کنند و از آن بر آورده از زرد باک که ده شراب جید بران باشد و مطروف چشم کشاده بخاران که بر نافع
سایل شود نظفه در محل بکیار یاد و باز ازل گردد و بخوری دیگر که از اهل تجربه جهت از اله طرفه منقول است بگفته است
خود سبک تلخ و سرد در ادر قدر انداخته آب خل خمر و قدری از عین خوب جوش دهند و بخاران گیرند بر شفا نظفه
بضراع است و در مطلق دوم امراض اس گذشته بر و بفتح در لغه خشک است و بر هر صحنه که چیز بر اینه اطلاق
میکنند در اصطلاح اولاً آنچه بر میگفتند که با بهاد چیزهای سرد مثل کافور بر آورده و سرشته بسایند و مانند
استعمال کنند و همین فرق میگردند در میان بر و دوز و در و کل که ادویه این بر و کوفته و بجز رخیه لغیر شستن
آن بخیری از ایلیات و دیگر باره استعمال میکند بخلاف بر و بعد از این رعایت متروک شد و بر ادویه
حارده و تر میت ناکرده نیز اطلاق میاید چنانچه از کتب بود که این لفظ را بلا قید اطلاق کرده اند و ایضا
در و مخصوص چشم نیست بلکه در اجزای نیز منتهی میشود و فرق در میان زرد و کل انشا الله تعالی خواهد آمد
و اول کسیکه تالیف کرده بر و در اسلیانوس بود بر و او هم چشم را سرد کند و نورش باز دارد نبات یکدم مراد بر
مانضته بمقال دو دانگ مس سوخته بجزدم شادخ مغسول ده درم کوفته و بجز رخیه استعمال نمایند بر و
احمر منسخه و دیگر که الحام قروح و تخفیف رطوبات و از اله جرب کند منقول از تذکره سفیداج رصاص ازید بر
نیدرم صدف محرق یکدم تو مال نخاس یکدم و نیم امخد و درم شادخ عدسی چهاردم کوفته بخته آب از یاد بر
بر و سازند و گاهی جهت عملا قلمیای فضا جهت کمرت صمغ و نشاسته اضافه کرده میشود بر و اسس و دمه
باز دارد و بیاض بر بردمشک کافور هر یک یکدانگ زعفران نیدرم شادخ سندی یکدم مراد بر و درم

بارشیشا هشت درم سرمه توتیای مغسول هر یک از ده درم صلایه کرده استعمال کنند برود اسود مشخه
 دیگر نافع باوجاع عین شکر طبرزد و حوض هر یک دانگی گلنار شاخ عدس مغسول هر یک گدازنگ و نیم زعفران و
 دانگ مشک توتیای هندی قاقله هر یک یک درم تخاس محرق بارشیشا هر یک درم مرصاف اقلیمیا هر یک یک درم
 اینون ده درم انجمست درم و درنسخه دیگر ده درم است صمغ جبل درم و درنسخه دیگر چهار درم نوشته اند کوفته
 و بجزر بجنه بکار آرد و اگر خواهند دو اما خوب بار یک شود و سخی ملخ کرده شود صمغ را در آب باران مقداری که
 چهار انگشت آب بالای صمغ باشد تر کرده او در آن سخی و صلایه کنند و در آفتاب بنهند تا خشک شود و هفت
 نوبت بچین مکرر برورده صلایه کرده و بجزر بجنه استعمال نمایند است حاصل عبارت شاهی و جلالی که در ترتیب ساخت
 این هر دو نوشته اند و میگوید این تخمیف که در وزن صمغ و در نسخه اختلاف افتاده در یکی چهار درم و در نسخه
 دوم جبل درم نوشته اند لکن غالباً که ساختن نسخه اول را بر ترتیب اول ساختن نسخه ثانی ترتیب ثانی نگاشته باشند
 اما اگر این تفصیل ساخته شود اولی باشد که قطعات صمغ را درست درین قدر آب که چهار انگشت بالای آن
 باشد یک ساعت تر کرده اند هر گاه لزومت در آب هر شود آب تمامه از بالا گرفته دو بار کوفته درین آب سخی کنند
 سیلابی و او در شود در آفتاب خشک کنند و در قطعات صمغ آب دیگر انداخته همان مقدار گذارند این آب را
 هم گرفته بدست صلایه کنند و در آفتاب گذارند تا سفت بار این پس بجزر بجنه بکار آرد برود و باری
 ثوبه باصره و بنفراید و محافظت چشم نماید مشک دانگی کافور و دو دانگ سنبل الطیب شاخ زعفران هر یک یک درم
 مر و ازینا سفینه دو درم توتیای قلمی کفنه هر یک یک درم کوفته بجزر بجنه استعمال نمایند برود و صلا و
 متقوی سرمه سرخ سفیده از زیر هر یک می صمغ عربی دو درم نشاسته چهار درم حبیب ساند بچین است و در آفتاب
 و در شرح حکایه علی سجای سرمه سرخ انجم توم و یک درم اقلیمیا از سبب افزوده است برود و حافظ مغول از
 شرح نشاسته چهار درم صمغ عربی سفیده رصاص اقلیمیا سفینه هر یک درم بار یک صلایه کرده استعمال
 آرد برود و حصرم بار وجهه افزوده جاره و گرمی چشم نافع توتیا کرمانی کوفته و بجنه و باب غوره تر کرده هفت روز
 برورده دیگر بار سخی کرده و بعد از آن بچین آورده حاجی جلال الدین و داود انطکی درین برود شاخ بجزر برورده
 نیم افزوده فرموده برود و حصرم جار موافق جلالی که نافع است سنبل و سلاق و جرب اصفهان و دمور و توتیای
 کرمانی پوست بلید زرد زرد و جو به از هر یک یک درم زنجبیل و اعلفیل یک درم امیران صینی از هر یک درم برود و حصرم
 جار موافق قادری جرب و بنافض و دمور و سلاق و سبب و طفره را نافع باشد توتیای کرمانی ده درم
 زنجبیل بلید زرد زرد و جو به از هر یک یک درم و اعلفیل یک درم امیران صینی از هر یک درم برود و حصرم
 یک درم کوفته و بجزر بجنه تریب غوره برورند و در سایه خشک سازند و باز کوفته

کوفته و بجز بر حیت چشم باشد برود حصم حا موافق تذکره نافع بسبب و جرب و کله و سلاق و کوفته
و کمنه و حافظ چشم از راجح عرق و مانع غلظت اجفان و نزلات و امراض بارده زرد چوبه با مینان صنی مرصا و جرب
اشد از یک یک بجز و فلفل در افضل نوشتار مینتا صبر از هر یک نصف جز و توتیای هندی شاد رخ مغزول طلیه
زرد آمله و سنجاق از هر یک یک گوز و کوفته و بخیه در آب غوره انداخته بجز و زرد آفتاب نهند باز آب غوره دیگر آنچه در
آفتاب برود نرسین قسم سفت بار برود و بجز بر حیت بکار برند برود و حصم مینتا و کمنه و سنجاق از صلالی و جرب باز
دارد و بیاض چشم بر دشتک کافور هر یک انگلی از عطران نیندم سانج هندی تار شمشیر کاکلیدم و او برود
در مرمه و توتیای هر یک از ده درم کوفته و بخیه باب غوره برود و بکار برند برود و خیار بالنگ سیاه بند
خیار بالنگ و محوف کنند و توتیای ادران بر کرده در خمیر گرفته در تنور نرم گذارند که خمیر بخیه شود و توتیای ادران
سختی و صلابه بلین نموده بکار برند برود و موم سیلان اشک تر بودن چشم را سود دارد استخوان طلیه کانی چشم
سه درم باز دشتک اندرانی هر یکی یک درم و نیم برود و مادی که بهته حمره طلیه در در آن سیلان موم درود
عرق آن بکار آید کافور یک سو کتیرا و دولت یک درم مرادینا سفته نشاسته و زرق گل سفید هر یک درم کوفته با یک
مکر از هر بر حیت بکار برند برود و درمان چشم را قوه دهد و بصیرت را نیز کند و حافظ صحت عین باشد از مرقن شیرین
بگیرد و اندانک ناشم کوفته و سفید از وصف نمایند و در یک من از آن صدم درم غسل مصفی داخل کنند و در یک
سنگین با کفش ملائم بجا نشاند و کف بگیرد بقوام آرد و میل در چشم کشند تنها با انگلاب همچنین است در اکثر آبادیانی
برود در مان بکوشه و دیگر مطابق قرآدین نجیب الدین و شیخ حکیم علی جلالین کنند و بالغ الفتح است
درین امر بگردانار شیرین و انار ترش صادق المجموعه بس هر یک علیحده سفید از نود در و در ظرف انداخته
سسته در آفتاب از اول خربان تا آخر آب بدارند و هر ماه از فلفل صاف کنند سسته با السویر جمع کرده
سه هرطل از آن از صبر و فلفل و در افضل و توتیای یک درم سائیده انداخته بر در از نرسین چند کهنه شود و بپوشد
هم بقطیر و هم بکچین میل آرد و حاجی جلال نوشته که اگر قدری طلیه زرد کوفته و بخیه تنها و همچنین نبات تنها
آب کنند هم سود دارد برود و فرج که از جهت رمد عارض است نافع است توتیای کرمانی را کوفته و بجز بر حیت در
آب کدوی نازه هشت روز برود و خشک کرده دیگر با سنجاق بلین نموده استخوان نمایند برود کافوری حمره
و حرارت چشم را مفید است توتیای آب غوره انگور برود و نیم درم کافور از دوحیه با قیر اطلی کوفته و بجز بر حیت استعمال
برود کافوری موافق تذکره داود الطاکلی که اطفا فی چشم و از آلر مد مرمن و غلظت اجفان و سلاق م
جرب آن کند و دمو را دفع و بیاض را قطع نماید و اگر در در مان باشد تحمیل او را دم و قطع سیلان دم و صلاح
قرص آن و استحکام آسان کند کافور بجز و مرادینا سفته توتیای هندی و زرق گل سفید هر یک نصف جز و جرب و محرف

آمد حصول هر یک از دو کوفته و بختی یکبار با دامن باردیگر بطنج محض برورده خشک کرده سخی بلیغ نموده بکار برند
 برود لکن جهت بقایای مساج هندوی نحاس محرق انجون نشاسته هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم
 اقلیمیکه نصفه چهل درم سفیداج صاص نصبت درم بدستور سازند برود **مصاص** جلا و مقوی و شادنج
 مسئول نحاس محرق هر واحد خنجر صبر سقوطی بوره ارمنی هر واحد درمی زنجار فضل سفید دار فضل خنجر
 ناخواه هر واحد نصف درم کوفته سخی کرده استعمال نمایند برود **نقاشین** جهت شدت تقویت بصیر که اعانت
 با کتار کار نقاشان میکند باین نام سسی شد با هم جلا و کحل را باین نیز خوازه میشود بجایه مقوی بصیر و حافظه
 و قاطع و موه و قاطع باض و حکو جرب زمزم و محلل اورام است و جالیفوس تالیفونی کرده ما مینشاز و جنبه از
 زرد الجبر هر یک یک خنجر صبر فضل دار فضل شادنج مسئول یا تقناطیس سوخته مغزول هر یک نصف جز تو تیا که مانی مساج هند
 مس سوخته هر یک یک خنجر بار یک ساخته باب انارین سیخ کرت به برورد و هر دفعه در آفتاب گذارند برود **هندی**
 نافع است بکسل و غشاوه و بیاض عین و دموه و لغج اجهان تو بال مس و نحاس سوخته زنجار هر یکی هشت درم
 بوره ارمنی صبر سقوطی نمک اندرانی هر یکی چهار درم فضل سیاه زنج مصری سوخته زنجیل هر یکی دو درم هر کوفته
 بجز بختی بصیر که برورده بود کند تا خشک شود دیگر بار سخی و صلا به نموده استعمال نمایند برود **سی** که عالی تقویت
 و حکم کمال الدین چنین شاگرد حکیم علی این را هم از رود های نقاشین شمرده آب را زاینه تربت شمال عمل
 ده متقال زهره که یک یک متقال مجبوعه را در نیش کند و در آفتاب بزند تا غلیظ شود برود **سی** که تقویت بصیر ^{حفظ}
 صیحت آن کند پوست بقیفه در چهار درم حنظل کی سه درم زعفران دولت درم کا فور دانگی و این برود را مارون
 خلیفه استعمال میکند برود **سی** دیگر که حفظ چشم و تقویت بصیر و قطع دموه کند مسک یک دانگ کا فور دو دانگ زعفران
 مساج هندوی هر یک یک درم مرورید درم مار قشیشا هشت درم توتیای خضر اقلیمیای ذسب هر یک از ده
 درم آمد منقوع در آب اتان یا آب جاه مقطربیت روز بیت درم توتیا و اشمد مرورید و مار قشیشا را سه روز با
 سخی کنند و خشک کنند و دیگر دو بار کوفته و مار یک بختی یا مینه ندو بکار برند برود **سی** که سرخی چشم را دور و تسکین
 حرارت آن کند مشک کا فور هر واحد نصف دانگ مار قشیشا صمغ مساج مرورید هر واحد سه درم او سنج چهار درم
 سفیداج صاص خنجر برود **سی** که جلا و تبرید و اطفای حرارت عین کند اقلیمیای ذسب هر چهار درم توتیای هندوی
 اشمد هر یک خنجر برود سخی کرده بگلک بخل خمر خمیر کرده در خرقة گردانند و هفت با غسل دهند بستر خشک کنند و سخی
 نمایند کا فور از دو دانگ نصف درم بقدر حاجت تبرید یار کرده بکار آرد برود **سی** که بصیرت کند و سفار
 نرم روزه را نیک کند و بالا بردار و سبیل خسته تر محرق لا زور و مسئول این هر پنج برود از شای مسئول است
 برود **سی** که به باض چشم و دموه و ظلمه و ابتدای نزول خیمه آنا نافع است و تقویت چشم و نشف طوبات آن کند

کند ساج هندی نصف درم لوز یک درم نشاسته دو درم کل اصفهانی شش درم سیم مثل ساجی کرده سقیمانند
 مرد و لو ما دو ای است که مرد را در یک روز تصفیح آرد لهذا ما این رسم سیمی شده و جهت تسکین ضربان چشم و رفع
 آنزیم دارد و از آن که از این دو اکثر شیاها ساخته میدارند شیان بره یو یا نیز مشهور است شیان ما اینستا
 انزوت عربی هر یک شست درم زعفران دو درم کثیرا یک درم ایون نهدرم صلیبه کرده باب باران شیا سازند
 و وقت حاجت بسپیده بصفه مرغ حل کنند و یک شند بر یو ما بلنجه و دیگر که زناده از اول تخلیل کند گلنج تازه
 یا نژده درم زعفران شست درم صمغ عربی هفت درم ایون سبل سندی هر یک دو درم باب باران شست
 بسازند و وقت حاجت بکار آرد بر یو ما بلنجه و دیگر قوی از هر دو راقیا هر یک در آرد زده درم سرکه
 منقول اقلیمیای نام هر یک شست درم مس سوخته منقول چهار درم صبر دو درم ایون یک درم کوفته بسفیده
 مرغ سرشته بوقت حاجت با شیر دختران حل نموده بعمل آرد نسخه اول در اکثر تو بادنیات در میناج است
 نسخه دیگر از میناج است بر یو ما بلنجه و دیگر منقول از بعلالی برده که در چشم سپدا شده باشد زایل کند بزهر
 هر یک دو درم صمغ عربی چهار درم سبل طبیب بخیر درم دو الگینه یا نژده درم کوفته و بختی باب شند شیاها
 و در ساج شک کند بفسنج وقت سیمان چشم و نفرت از او به عازه و در جرب مثل سفید بعضی این مرکب را
 لفظ نوشته اند و بعضی در برود آن شماره کل سفینه سنج کشنده سوخته صمغ عربی کثیرا هر یک یک درم نشاسته درم کوفته
 در سر که سنج بار برورده بر ریخته بدارند و بی سفینه دیگر که تاریکی چشم دمه و جرب عله را نافع است منقول از
 و صاحب قادی نوشته دین نسخه اگر چه بفته داخل نیست لیکن چون لون او منابه بلون بفته است بدین
 نام میخوانند ساج منقول دو درم مس سوخته در خلقت سبل الطبیب یک نیم درم ساج هندی دو دانگ قله شک و میناج
 هر یک انگلی کا فور عیدانک همیا ساخته بدارند و سنج در معالجات جزوی در علاج توشه که در مقله حادث شود استعمال
 بفسنجی افزوده غرض باین مرض نیز نافع است کلمه سوم از لفظ اول مکتوب درم ادویه چشم درد و ابای
 تایی است تریاق الفقع چشم روشن کند و در سوداوی را نافع است در مفلوظ سوم ادویه امراض راس گذرشته
 قوتیا مدبر که در رمد بعد از تفتیه ضد درج ماده از چشم کند توتیای کرمانی سبک کفته و بختی در بان ماس بسیار
 بماند و روی آب با دز فنی دیگر کنند و همه نقل را باب تازه باز ساینند تا مدت ده روز بعد از آن خشک کنند
 و بگوشه چشم که از طرف بینی است بدست قدری بگذارند قوتیا مدبر ماب بلیه جهت دمه که از صدف عضلات چشم
 باشد بکار آید بگوشه بلیه زود بفته و یک سفینه باب بچینا نند و بدست مانیده صاف کنند و قوتیا را در آن برورند
 از کل چهارم صمغی حوازش ملوک است که جهت روشنی چشم استعمال آن مسلوک است در مفلوظ سوم ادویه امراض
 راس گذرشته و در میناج بطن بچین نوشته اند که چون گلقتذ را با مثل آن اسطوخودوس نصف آن بر بای بفته

مترجم نموده مداومت کنند تا آنکه رمد کم کند و بخار و صدف با بره کند **کلمه پنجم** از ملفوظ اول مکتوب
دوم ادویه چشم در ذکر و ادوی که حرف اول اسمای آنها مای جهانت است حب ایاره منقول از جلالی
در چشم و جبهای بنفشه که رمد در چشم رانفع است جبهای در شب که ابتدای نزول با و دیگر
اعراض چشم را مفید است در ملفوظ اول ادویه راسی و یک نسخه حب ذنب جهت تحدید بصیر در ملفوظ سوم
سر گذشته **ششم** که یاری چشم مفید و قوت باصره دهد در ادویه صداعیه گذشته **حب صبر** که طبری
در میان کله غلظت بصیر که از سوز و مزاج بار دامادی باشد ذکر کرده زعفران دو دانگ گلشن خشتین رومی تخم کرفس
هر یک یک گرم و نیم صبر سقوطی خالص غیر مغسول برابر ادویه کوفته و بخته نتر صیاف با آب مادر سخویه یا با قرق
اترچ چهار سازند قدر خوراک و درم **وحب العاقمه** که بوج عین سودمند است هم در ادویه صداعیه گذشته **حب**
عش یعنی شب کوری سقمونیا مشونی نمیدانگ مقل دانگی گلشن دو دانگ صبر چهار دانگ غاریقون بر سه دانگ
کابلی هر یک یک گرم تریب بنوعی یک گرم باب حب سازند و این یک شربت است **حب قوقا یا** که در چشم رانفع
است از ادویه صداعیه گذشته **حب قوقا یا** دیگر در چشم و در سرد اسود دارد و تن را از فضول پاک کند
ایاره فقیراده درم تریب سطل خود و س هر یک یک گرم تخم مخطله سه درم و دو دانگ سقمونیا و درم و نیم در نسخه دیگر
کثیرا یک گرم زیاده کرده اند با بی که مقل در آن حل کرده باشند چهار سازند اینجمله در شربت است درین نسخه در نسخه نایم
حب قوقا یا که در ادویه صداعیه گذشته سه فرقی است **حب قوقا یا** دیگر چشم روشن کند در سخن با ده دماغ را
بچشم نفع آید و در سرد رانفع باشد و صندرا را مسخر گرداند و فضلهای دماغ و سرد و معده دفع کند و در اشعاب اینتر
نافع بود صبر سقوطی سقمونیا تخم مخطله عصاره خشتین مصطلی هر یک دانگی و نیم مقل دانگی کثیرا نیم دانگ این
یک شربت است و بعد وقت جوی بر نذا هم میتوان خورد و درین نسخه در نسخه اول **حب قوقا یا** که در صداع گذشته سه فرقی
فرقی است و این بر نسخه از جلالی منقول است **حب کونوالی** روشنی چشم بنفیراید و از نزول مانع آید اینهم در
ادویه صداعیه گذشته **حبی** که در علاج حولی که از زوال بعضی طبقات عین سبب صعود اجزای رطبه از معده بهم میرسد
سکاری آید و در تنقیح معده درین مرض و غیر این مرض بسیار مفید است صبر سقوطی با نزه درم بلبله سه درم
خشتین رومی دو درم گلشن یک گرم و نیم مصطلی تخم کرفس میسون هر واحد و دلت درم زب السوس دو دانگ کوفته و
بخته باب قرق اترچ یا خمر عقیق حب سازند **حبی** که بکشیدن در چشم نفع میکند بر بردندید و نسکین میکند و درم حرارت
ومی بر رطبه را منقول از قانون فیله بره قرص صبر سنج سفید خشک کرده هر یک شش درم افیون دو دانگ
درم زعفران بیت و چهار درم و زرق گلشن تازه که بچ سفید اوراق قطع کرده محض سرخی گرفته باشند چهل درم
شیاف با مینا صمغ عربی هر یک یک درم شربت درم همه را کوفته با آب باران و آب اخلیل الملک مسحور اگر تازه

تازه باشد و اما مطبوخ صاف کرده سخن کنند و جهاش حوض خشک کرده نگاه دارند و وقت حاجت بر سر باشد
 سرد یا شیر زن با سفیدی بفضیه سائیده اکتیال کنند **جهاست** که در امراض چشم بکار آید تر بهما و
 مودک که جهت جمیع علل چشم و بروز نافع است در موقوفه سوم ادویه امراض اس گدشته خیزد بر بها کولن جمیع
 امراض چشم را نفع رساند **جسم** معمول حکیم شاه محمدا که آبادی رحمة الله علیه نافع بسبب درد چشم و آنکه مصلح در
 صداعیه گذشته **جسی** که کشیدن آن در چشم ریختن موسی غره و خاریدن آنرا که تازی سلاق گویند نفع دارد اول آن
 بسو طاب بارگشای نمودن و آنکه کشند بعد از آن سر بخار آب گرم دارند و بجام بسیار روند و باز این **جس** با کشته سنگ لهری
 توتیای سبز نبات کا نور بوزن برابر سائیده **باب** جها بسته روزی آب شینیه سائیده در چشم کشند **جسی** که جهت
 ضعف بصر انواع ضعف نافع کبیر شتر عدنی چندن سید در اصلنی که شبهه کافور جو دانه الابی سیرج ناکبیر حمله برابر
 سوده **باب** سازند و آب سرد سائیده در چشم کشند **جسی** که کشیدن آن در چشم مرض عمر را نفع است بلد در اول
 پیل هر را سیرد ما که رسوت کوه رکت چندن همه برابر بار یک ساخته را و غذا این بشیر بنه که نفع روز بعد از آن
 بهمان شیره در آوند مس نفع روز کهرل کرده مانند میج گویند ساخته در سایه خشک کرده وقت شب یک گولی **باب**
 سخن کرده در چشم کشند **جسی** و دیگر جهت شب کوری زیم گوش آدمی جوان پوست بهیر اهر در برابر بسیار بند و با شیر
 عورت گویند برابر خود بندند یک گولی را تا ده روز بپس عملکرد و دو ساعت از روز باقی مانده در چشم کشند
 تمام شد جها باید داشت که در معالجه امراض چشم گاهی عقیق حقیقنا همی است و سنج آنرا در معالجات جزوی
 اطباء نوشته اند **حلو** ای که ضعف بصر را نفع است از سیده و شکر و روغن زرد بوزنی و زیتنی که معمول است
 حلو بزند و قدری فلفل دراز سائیده آمیزند و بهر شاستا نفع است **دام** بخورد **کلمه ششم** از موقوفه اول
مکتوب و **موم** ادویه امراض عین درد و آبی است که ابتدای آن خاست **خرم** بضم فای بجزه و فتح و تشدید
 رای مهله لفظ فارسی است بمعنی فرحنا که در مطلق طبایر چند جا اطلاق میکنند یکی بر پوست بفضیه نفی معمول
 دوم بر موم بر سراج قطرب که این هر دو رای مفید است در ادویه چشم اطلاق میکنند بر دوای مرکب که
 یکجزو آن پوست بفضیه مدبر است **تیمیه** که با سیم الجوز و این سه خمر قرار یافته چنانچه مرقوم میشود و بعضی اغزه که در
 بجای همدردی مچون نوشته اند **خطاست** **خرم** صغیر عبارت از پوست بعضی مدبر است که مثل سبها بارک سائید
 باشد که فقط مزج سازند و طریقی تدبیر پوست بفضیه انشا الله تعالی در موقوفه دوم خواهد آمد و بعضی آنها پوست
 بفضیه مدبرایی است نراج شکلا استعمال میکنند و همین را **خرم** صغیر خوانند و بعضی باشد که گره های فی کهنه که آنرا لهری
 تعبیر عقده قضیبی کنند نیز سائیده می آمیزند **خرم** کبیر **موجب** که بیاض قوی را قلع نماید جو المرسنج جز شیر زن
 نصف جز شوره بفضیه مدبر و در او عقده فی کهنه خاکشیر است که بدالبحر شرح بعد الضمین تعلیمی ای فضه اقلیمی

اطلا شادخ بسدر ماد جاح نسر هر یک جزوی گفته بجز بر سنجیه بمین در حتم کشند یا در سازند و بر فاده به بسندند
خرم حاصل که قوتیتر از کبریت بمرا لقب مشور مدبر بر سنجیه لغام صدف محرق شرخ نسر کین خلاف بسدیده آفری
جمله هفت دواست مساوی بستانند و سحق کرده در مراه نسر یعنی کرکس و مراه که کی یعنی کلنگ برود و ندر خشک
کرده در با سحر کرده و غسل قوی صاف حل کرده بعد الکباب بزنجار تقم که در آن خطاطیست جز آن تخم فلبه و بابونه
و ورق سدایا بکلیس جویشانده باشند اکتحال نمایند و این دواها در سیاض غلیظ و ابدان قوی بکار بند محمد ۵
سعر اگر دواست کرده بر اکل این تخفیف میکند یا نازل عین را و اگر هر روز بکفتالی وقت خواب خورد و بخوابند
مامون میدارد و از نزول مطریق ساختن این خمیره مثل طریق ساختن گلغند است که برگ تازه آنرا با شکر یا قند یا
عسل ملیده مثل گلغند برودند یا برگ خشک را بکوش داده با شیرینی مرتب کنند و این را برای صحت هم تغییر
کرده اند کلمه سیم از موقوف اول مکتوب دوم ادویه عین در جزئی است که ابتدای اینها
دال است و دوا الکاتب نام کلی است که جهت حفظ صیحت چشم و تقویت نظر و شفت تری بود دارد
از ارشاد کافوردانی بلبلید زرد نمیدر منافع مامینا بز الورد آب غوره انکور هر یکی یک دم سه مرتبه شکر می آید
با طاب در دوم دستور کحل سازند و دواتی که تخمدید بصرف تقویت چشم و جلای آن گذار از جمله است که اکتحال
مقوی است و دیگر آله که هم خوردن آن در اکتحال باب آن تقویت عین میکند و خشک این را ساسنده بر و کل جز
کرده و بادوش آن شکر آبغنه پنجم آب نیلوم استغاف کردن از راه ضعف بصرف و جلای طلعت آن کند و دیگر
از شکر اکتحال آن مقوی است و دیگر اجاص که صمغ آن اکتحال تقویت و جلا بصرف نماید اما خالی از زده نیست کمال
آن با سلس سفیدج و کثیر امن است است و دیگر اسفنج که حواقه آن خصوصاً مغسول از آن عالی است جلای عین
و دیگر اسفنج که اکل آن تخمدید بصرف اما صمغ و محدث دواست و مصلح آن سبغین فندقیست و دیگر اسفنج که
اکتحال جلای صاف آن جلای بخند با صمغ او شفت میکند بله عیون را و دیگر اسفنج که اکتحال و شکر با عالی بصرف
و نافعترین ادویه عین است و دیگر انفی لحم مطبوخ آن خوردن تخمدید بصرف کند و دیگر آفاقیا مخصوص مصری است که
تقویت و تخمدید کند و دیگر بسد که تقویت عین بجلادوش و طبابت مستکنه میکند خصوصاً آن طلعت چشم تری
کند و دیگر بصل که جلای بصرف میکند یعنی اکتحال بعصاره این طلعت بصرف را که از سبب رطوبت و مواد غلیظ باشد دور
کند و دیگر بوضب است که تخمدید بصرف جلای سیاض عین کند و دیگر بلسان و اکتحال آن در روغن آن جلای غشائی
چشم کند و ابتدای نزول انانف است و دیگر چنگشت اکتحال بعصاره آن تخمدید بصرف کند و دیگر بوزق که اکتحال آن
باعسل تیز میکند نظراً و دیگر جاشیر که اکتحال با این هم تخمدید بصرف میکند و دیگر جزوا که گرفته شود و اول ظهور آن
و گرفته با عسل مخلوط کرده اکتحال آن کند جلای فشا ده بصرف میکند و دیگر جزوا که اکتحال تقویت چشم بصرف میکند و سبب نیز

نیز نافع است و دیگر در این نفع بطلمه و غشاده میکند اکلا و کحلها و تنهائی آن تخدید بصر میکند و با آن در مضمضه نفع
 بوجه عین میرساند و رطوبه غلیظه هم از چشم دفع میکند و دیگر در آن قواری بسیار جالی است و گرم است و جدا میکند
 در مع را و قطع میکند سر را و در آن هر واحد از زرف و میوه و سر و کند بقوت اجفان تحسین ایدان اینات شتران
 میکند و بعد سلاق و غذا با نافع تر است و دیگر دم در دل و خوردن یعنی خون اینها تقویت بصر کند و دیگر در مع
 خفاش با عسل تخدید بصر کند و ابتدای نزول نافع است و مراد خفاش نیز محمد است و دیگر بلبله کابلی اگر کمی خفیف
 سیف هندی باب مکرده اکتال نمایند تقویت چشم از ازاله استرغای آن کند و دیگر سبب است که شیره
 کاسنی بری جلا میکند سیاض عین مراد آب قی طحشوق اکتال نافع بقا است و دیگر زبد البحر جالی او باد
 مناسب قلع سیاض هم میکند و دیگر زعفران اکتال آن تقویت روح با صره و جرم عین تحلیل فضول آن کند و هم
 نافع از نزول آن ده بدان می آید خصوص که مطبوخ بلبله یا مره باشد و دیگر تجلیل اکلا و کحل جالی طلسمه عین
 کند و اگر رطوبت کبد مزبور درده خشک کند و اکتال آن فرماید نفع غشاده و طلسمه بصر زیاد رساند و دیگر
 زنجار بکیند یک قطره از این و یک قطره از عسل و باخند قطره شیرین در صلاهی نخاس ساییده در چشم کشد تخدید بصر و جلا
 غشاده و جلا بر سیاض و جلا آثار عارضه از ایدان مال قروح کند و دیگر زیتون که اکتال لعنتی آن جهت ظلم بصر و ضعیف
 آن جهت غشاده و هم جهت جلا چشم و سوخ قروح آن جلا می آید و سیاض آن نافع است و دیگر حاشا خوردن آن باطعام
 مثل دیگر بقول حفظ قوت با صره و ازاله صنف آن کند و دیگر حرمل و سیفوریدس گفته که اگر سخی کنند از آب سبزه
 و مراره کنگر با جاج و آب رازیانه موفقت میکند ضعف بصر مثلای را و دیگر علینت جهت تحلیل و ترقیق این مواد را
 تخدید بصر میکند و سبب قوه تحلیل و شده لطافت جوهر خود شدید نفع است ابتدای نزول را و دیگر حمام یعنی کوبتر
 اگر سوخته شود سر کوبتر باشد بر آن و سخی کرده اکتال کرده شود بدان نفع میکند طلسمه بصر و غشاده و دیگر کرب نفع
 میکند چشم رطوبت را و مضر است چشم یا سراج و آب مطبوخ آن نفعی میکند چشمهای را که بسیار صاف آن طلسمه
 سبب طوبت با سخا و غلیظه خوردن کرب بسالی مکر نفع میکند تضعیف بصر و ارتعاش و دیگر کحما اکتال آن آب معتصر
 آن مقوی بصر و دفع ضعف دلست و ائمه را درین آب برودن نافع است مرا جفان او زیاد در روح با صره و مانع از
 نزول را و دیگر کربن عصاره بری آن جالی بصر و جالت معتبر است و دیگر کربن لجاج را مقوی عین و ایدان حمر اجلا
 دم عین نوشته اند و دیگر کربن ایدان لحم صنان مقوی بصر است خصوص در حق شیخ و لحم سباع ذوات مخالف را
 نافع و مقوی عین نوشته اند و دیگر کربن یعنی بادام مقوی بصر است و دیگر مراره جمیع مرارت جلا و کحل عاقل غلظت
 مراره و دیگر در جاج و کباب و عقبان و بزراه و طیور و با لقا و زطبا و حیوان ماکول و خنزیر و صنعت همه تخدید بصر و جلا
 دی است و مراره قوی آب رازیانه نهایت تخدید بصر کند این زمره گفته اکتال بمراة و ب با عسل و مراره رازیانه

جالی بصیرت و نرا دانست که استعمال کرده شود مگر بید تنفیه خاص و عام دیگر سداب خوردن سداب مصلح بخورد
بهر کند بچین عصاره آن با عصاره رازیانه و عسل کحلاد اکلا محو بصیرت و بز سداب سخی کرده با عسل و
مشرب در حراره و دجاج و زعفران و آب رازیانه نفع میکند از ضعف بصر و دیگر سداب سخی و قوی
که سائیده شود یا سیده شود بر جگر و بریان کرده شود بر آتش و اکتحال کرده شود بصدیوی که همیشه از آن
اگر میکند از ضعف بصر نفع میکند بفاو و قوی که گذاخته شود در شراب اکتحال کرده شود بان پس
نیست هیچ دوائی برابر این درین منفعت و اگر تقطیر کرده شود در خان این را در چشم ملای آنرا میکند
جلای عجیب و دیگر غلبت است که اکتحال بعصاره آن مقوی بصیرت و دیگر فحل است که تقطیر
آب و نافع بصیرت و نافع آثار ماق است و اگر در آب و اشق حل کنند و صاف نموده تقطیر نمایند
بصر را نیز کند و دیگر قرصیا است که اکتحال بصیرت او محو بصیرت و دیگر شقایق است که عصاره و سب
نظمه بصر و مایض و آثار قروح نافع است و دیگر شحم است گفته است تناول مطبوخ او و غیره
نافع است بصر و دیگر ترمس است که سه دم از او از جهت سجا تقویت روح با صره کند و دیگر خرزوع
است که اکتحال آن مقوی بصر و نافع به نزول ما است و درین امر بیجیدل است و دیگر خطاف است
که اکتحال بر باد و محو بصیرت و اگر بار داد او قلیلی سبب منضم سازد درین امر نافع ترست و دیگر
خلاف است که صمغ او نافع است بصر ضعیف جدا **دوائی** که تا اثر اشفار را که از او اشک بود نافع است
میل آب مایض معصوم تر کرده در زور خیزد یاد کند و بعضی طلید و اشک طلای نماید و **دوائی** که تا اثر
بعد از شفیت مطبوخ مفید است استخوان خرما سوخته سه دم سبب روحی و دو دم نرم رسانید و بکشند **دوائی** که تنفیه
از قمل کند اول آب بلخ شسته شب بمالی سخی کرده بر اجها مالند و **دوائی** که بشیره نافع است نوم گرم کنند و چند بار
شعبه دهند دیگر سر باطل کنند و سر جگر با گرم دهند و **دوائی** مخصوص بصر سوخته بکوه نونشاد نیم جز کوفته با
استعمال کنند و **دوائی** که نفع میکند بر جبهه فقیق و با زنی که سائل باشد از آن قح و بقدری که در نوار باشد از مال آن واکله
که عادت شود درین نفع ثلث منقال زعفران نصف منقال مرزنجق هر یک گشتقال نخاس حرق و منقال عقیدت چهار
وقیه و نصف شراب نه وقیه و **دوائی** خت که کوفته و بختیه اول شراب سخی کنند هر گاه خشک شود بعقیده سخی کرده
باتش طایم طبع داده در ظرف نحاس بردارند و **دوائی** که جبار نافع بخت سبب سعیدی سبب را بر و عن کل چشم
دجاج مصغی زده وقت خواب بر چشم بنیند و از دخول حمام و الضبانک بر سر و انکباب بر سجا آب و انکار
کنند و تهرین اس نیز نافع است و **دوائی** جهت دمه سنگ بصری هلیدند در هر یک دم صبر سقوطی نفعل گردد
هر یک نیدرم کوفته و بختیه در چشم کشند و دیگر زنبه خردس اکتحال کند و **دوائی** جهت دمه که بسبب ضعف چشم

حشمت باشد استخوان ملبه که زرد سوخته نمک سندی ماز و مسادی کوفته و بخیه استمال نمایند و واهی که رویه را
 سود دهد و رویه پشت که رطوبت باز یک مانند تا عکسبوت از مرفرد و آید در چشم جلد مردم گمان کند که چیزی
 از خارج چشم در آمده کف دریا سنگ بصری تو تیا سپید جا کسوفش همه برابر سوده در حشمت کنند و واهی که
 سیاهن را رنگ کند ما سفید نماید ماز و اقا قیام هر یک یک گرم فلفله زرد هم باب شقایق نماند بسیارند دریا سنگ
 کنند مازات شقایق پرورده خشک کنند مخمین جند مرتبه پرورده خشک کرده بکار برند و سر مه که باین کار آید
 انشاء الله تعالی در صفتها باید و واهی که سیاهن رقیق زایل کند عصاره شقایق عصاره قشقرق بون قشقرق
 با عمل صنادیر هم آمیخته بکشند و دانه ای که سیاهن غلیظ قطع نماید در ابواب دیگر انشاء الله تعالی خواهد آمد
 و واهی که بیاض تاریکی چشم و طغره را نماند است زعفران و در دم سنگ مقناطیس سنگار شوق هر یک چهار درم
 با عمل مصفی سه وزن ادویه کشته بکار آید و واهی دیگر ملایم تر طغره را سود دارد قلقله نو شاد و هر یک
 یک درم صغری سیدرم هر سه کوفته شتراب کهنه سرشته بطوشیاف ساخته بکار برند و واهی که طغره را نماند
 چرک گوش آدمی باشد آینه شیشه هر ذره یک بند اگر ضعیف تنگ بود البته بر طرف گردد و اگر سبب و کهنه باشد از
 فزودن ماز ماز و ناخنه سبب را غیر از قطع علاج نیست و واهی که در عزت قبل از الفجا و بعد آن متصل میشود و فلفله
 الطیب صبر مسادی ساییده استعمال نمایند و واهی که هنگام الفجا غریب بجهت یا که نمودن از زیم مسور رخ
 بچکانند و غن گردگان کبر شده بچکانند یا منور گردگان کبر کوبند و در آن کنند و مورد خشک سوخته بر بالای
 آن ریزند و واهی که نزول آب و ضعف بصر را سود دهد وضع عربی یک درم حب الحار مقشره درم هر دو را جهت
 نزول ببول کوه کرب سیده بسیارند و بخیتم کنند و جهت ضعف بصر باب کافیت و واهی دیگر جهت نزول
 زعفران روغن بلبلان هر یکی یک درم صغری فلفله چهار درم صغری فلفله شست در حشمت مس سوخته
 شانزده درم صغری ادویه یا سبب باب رازیانه تر بسیارند و بارو غن بلبلان هم آمیزند و وضع عربی ساییده درم
 اضافت کرده بعضی اوقات با عمل بعضی احیان باب رازیانه ترا استعمال نمایند و واهی معین جهت نزول
 سبکیتج و در حشمت حلیت خرق سفید هر یک شش درم صغری فلفله چهار درم صغری فلفله شست در حشمت مس سوخته
 مینی هم رسد بکار آید زنگار نو شاد در آب ساییده بر آن گذارند و مداومت نمایند و اگر اثر نکند باین قطع کنند
 و تخم مرغ بگذارند و واهی که لطره مانع است خون که از کندن شهبه کوب ترا ملی بر آید گرم در چشم کشند چند کرت
 بعد از آن در نصف مقدم دارند و واهی مجرب است شب کوری منقول از طهری رحمة الله تعالی از زمان
 یکدانه در غلغل بیکرم کوفته و بخیه نگاهدارند و زواید جگر یا غر ابراقش با بانه گرم نهند تا جوش خورده کف ظاهر شود
 پس قدری ازین غلغل را زایانه ساییده بر کف بپاشند پس هر گاه زرد دیگر ظاهر شود دیگر اندازند تا جگر برین شود و این

دو ابرو مثل خرقة خسته خشک شود لبش آتش فرود آورده سرد کرده و در ابرو کرده بار یکسایه اکتال کنند
 همچنین اکتال آب سرگین است که از لطف علف کرده باشد بعد از تقیه زحامت طبری از قجرات ابو عمران نوشته
 و صاحب شرح سباب علامات نوشته که اگر گلر قیس یعنی زکوی را با قدری رازانه و در آن قلع در قدر بچوشانند و
 الکلیاب بزنجاد آن کنند نفع عظیم بخشد و الکلیاب بزنجار گلر تنها که وقت بریان کردن متصاعد میشود همین کار کنند
 اگر در آن قلع و ج را در کبیتین غر کنند و بریان کنند که صدید از آن جاد شود و از آن صدید اکتال کنند نیز برای
 شکوری میکند و این نجیف با کتری چنین گفته و از نفع آن شکل گذاری شنیده که عکرا با غز از تراب گوم گواند
 و بکار در دست جاشق کنند و در آن قلع سائیده بر شقها پاشیده هر گاه صدید جاری شود بقدر سه ازین
 صدید اکتال کنند و واسی نافع بعثت و طلحه و یکسی که می بیند از بعید و نمی بیند از نزدیک هم نافع است
 با جماع آب چشم بگیرد عمل صاف است درم مراره غراب سیاه مراره جل مراره که می مراره صیغ مراره ما غر در حد
 دو درم روغن بلسان بکدرم و نیم هم در استحق کرده مخلوط نموده صبح و شام بکشند و و اما می استدی
دواوش امرت در معالجه چشم است معروف و معروف این سندروشنی چشم غیر اید و اکثر امراض
 چشم بر باد و بر رخ متبصن و هم سیدین است نه نافع آید نمک سنگ و درم پوست بلیله لویا در کشته فلفلین مثل بوجن
 هر یک چهار درم پوست بلیله مله پی هر یک شش درم آله مقشره شانزده روغن بادام گاه هست و چهار درم
 شنبه جل و دو درم نبات پنجاه و چهار درم اول و اول را کوفته و بخیته بار و روغن شنبه و نبات تربت بند مقدار
 چهار درم هر شب بزنند و این را از جگر ساین نوشته اند و واسی که در چشم را بسک لحظه ساکن کند و دیده کنیم
 روغن گاو هر یک چهار درم همه را خمیر کنند و چهار غلوه سازند و سفالی بر آتش ملایم نهند و یک غلوه بران گذارند
 چون گرم شود نرم گردد و ختم نهند همچنین کنند تا در در طرف شود و دیگر زوجه دیو دارد ارطه کوفته بخیته با شیر زن یا
 کوسفند جوش دهند و کف آنرا در چشم کشند و این برود و اجتهت رمد رموی و صفراوی موضوع است و طبعی سودا
 و ریخی را نیز نافع است و وجه نسبت که در رموی اول خون بفسد و با حجاب کشند و مطبخ بلیله و خیار شنبه و کشرش
 طبع ملایم کنند و در صفراوی تلین کافیهست و بعد تقیه کشند خنک یک درم با هم چندان نبات کوفته و بخیته وقت
 خواص نند رمد که از حرارت باشد دفع کند و بخار ماز دارد و واسی که جمیع صفات رمد سود مند است هر سه درم
 کوه پشته درم آب سینه و مینه مخلوج بدان ترکند و بر پشت چشم گذارند و ببندد و واسی که یونگی بسته بر چشم
 گذاشتن جمیع قسم رمد نافع است لوده هلدی اشکری همه برابر کوفته در آب لیمو خمیر کرده در قلع نمی بکشد و نصف
 طلا و در آتش انداخته قلع محکوس بران گذارند تا دو در آن بر او برسد پس بر آورده در بار جمارک بسته
 هر ساعت بر چشم گذارند و واسی که جمیع تمام رمد مفید است آب بر آهن پهن گذارند و با آهن یاره دیگر بسایند

سبب اینست و هر خطه آب لیمو می اندازند تا غلیظ شود پس آنرا بر یک چشم گذارند و دوسه بار تکرار نمایند و اگر بنشیند خام
در ظرف آهن خوب بگویند تا نیکم شود و آنرا بر چشم بندند بمن عمل کند مجرب است و وای که مرد بلغنی را نافع
است برگ نیم لوزن لاهوری سونهته باب سوده در چشم کشند و وای که بیاض چشم را نافع است اگر گویند بود
اول تنقیه فرمایند بعد آن سر سنجار آب گرم دارند یا بجام در آورند و یکی را از آن بنمایند که در کجا خاویزده چشم را از زبان
ببندند و اگر گفته وسطه شده باشد چشم را بوشیده بنده را بگویند و مغز آن نگه تدر و روغن از آن کشند و
یکدم ازین روغن باد و دانگ کف دریا کوفته و بخیته بهم آمیخته در چشم کشند و مداومت نماید موجب است و وای
که کل چشم را که بندی به اوله نامند نافع است ناخن فیل نیده بهو ته کسر با شیر عورت که کسیر داشته باشد ساییده در
چشم کشند و دیگر زهره آدمی خواه خشک خواه تر از چشم کشیدن از او دیده کل چشم نوشته اند و دیگر موش منسل
سپید باب با سر که بندی یعنی کاسنجی ساییده در چشم کشند و دیگر شیر درخت بر در چشم کشند و دیگر وای که پهلوی
ناخن برود و دهند و جاله بر منقول از جد عالیشان و معمول ایشان نبات نیدام مرج سفید سرمه دانه الای خود
سنگ بصری منقرض هم سرس تهی که در آئینه متعارف است یا نجا نصب میکنند هر یک یکدم کودی زرد درشت عدد
مثل سره بار یک کهر کرده در چشم کشند و دیگر بهولی در چشم آدمی و سب و قیل قطع کند سونهته همگرمی نمک سنگ
حمله برابر کوفته و بخیته هر روز دوسه فونت در چشم کشند و در او اجتهت سب اول رنگ قیال و صافن نکشند
و هر روز در رسوف تر بهله بخورند و این دو در چشم کشند سونهته پیل کعبیل نمک سنگ کف دریا بار یک دست
ببینه از رخ سرخ تر بهله حمله برابر کوفته و بخر بخیته در چشم کشند و غذا کجوری در روغن گاو بانان خمیر باشد و وای
که بردال یعنی شتر زاید را نافع است موی را که کشند ذمی الحمال روغن کجله با خون شتر بران بماند و تکرار کنند و خون
غوک همین حکم دارد و تنقیه فغات باید کرد و تا عود کند و وای که شبکوری تلخهای رود هو با یاره سنگه یعنی
کوزن فاخته ماریم کوش گو سفند باشند و چشم کشیدن و تنقیه دماغ به تسبیط بار کتای خور و مفید است و وای
که شبکوری و عرق چشم را نافع است سونهته مرج اسپیل تم کرج بلدی در اجوبه نمک سنگ پوست سرخ از سنگه یعنی
بوق کوفته و بخیته با شیر گو سفند بسایند و در چشم کشند و وای که حته دله یعنی دمه مجرب معمول و الد ماجد و
این سخیف است و به حله و تکرار قدیم و دیگر اکثر امراض چشم بضع عظیم بخشد هر کس برده باز استدای گویند کرده
و منافع عجیبه دید و معروف عرف به که سنگ بصری گردیده بگردد سنگ بصری یک توله و مرج سیاه شش
عدد هر دو را ساییده بخر بخیته در ظرف آهن که آنرا اهل هند تها می گویند از روغن ما شد انداخته باشد کتوره
که آنهم از روغن یعنی بهول باشد چند روز خوب بسایند تا مثل غبار شود پس بکار برند کلمه هشتم از ملفوظ
اول مکتوب دوم اندوه عین در ذکر و دانی که ابتدای آنها ای اهل مجتهد و زور و ذریره

بفتح در لثة دو ای باشدنی را گویند در اصطلاح هم ادویه یا لبه است که با شیده شود در چشم یا بر قروح و
جواحات اما آنچه بعضی ذرورات را با بعضی مایعات می پرورند یا با بعضی مایعات جهت غرضی که در استعمال
جناحه ذرور محسول ابعس این نادر است و اعتبار ندارد و حکم اکثر را است و فرقی در میان ذرور و برود و برود
گذشته و فرقی در ذرور و کحل نیست که کل را بمیل چشم کشند تا قدر قلیل از ذرور بدفعات در چشم کشند به شود
بمخلاف ذرور که یک دفعه با شیده میشود و در جهت که دو ای ذرورات نام تر و بار کتر از ادویه ای محال و شایسته
باشد چه از امکان برداشته نمی شود و متعلق بمیل نمیکرد مگر خیری که العطف باشد و شایسته از دوباره باز بر
سایده چشم اندازند بخلاف ذرور که این هر دو صفت در دست نیستیم حتی اجزای ذرور ضرور در زور و در بعض
ابتدای زور نافع است اقلیمیای نقره صبر سفیده از زیر هر یک در دم افیون ده درم کثیرا بیست درم نشاسته
سی درم صمغ عربی چهل درم گل سپید ریخت درم کوفته بجز ریخته بآب رازینا برورده ذرور سازند ذرور
ابيض منسجه دیگر بسیار لطیف و محلل مد و مخفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع
انزروت تمیز ج هر یک عذوی جهت اسودان شاسته هر یک نصف بود سفید آب قلمی ربع جزو ذرور
ابيض دیگر نافع بود حدیث انزروت بجز درم نشاسته دو درم شکر طبرزد و صمغ عربی هر یک یک درم سخی کرده
بکار برند ذرور و ابيض نافع بجز با بقیع میکند بآن ششای ابيض انزروت سفید عمان و در شیر جابره
تر کرده در سایه بگذرانند که خشک شود بستر بار یک سیده سر برده درم این دو درم نشاسته اضافه کرده
بسایند و عمل آورند و نسخه دیگر باز نشاسته دو درم افیون و نصف درم کافور هم داخل است و بعضی نسخه انزروت
برورده بشیر خمر بجز درم نشاسته دو درم و صمغ عربی یک درم مرقوم است ذرور اصغر نافع بود و حکم در
و صالح که استعمال کرده شود در آخز مدیس مدیه و تقایای حمرة و دموع را و خشک میکند جفان را و در میکند
منقول از نسخی انزروت ده درم حفض صبر بر واحد دو درم زعفران هر واحد درمی بار یک سیده بجز
بجته استعمال کنند و دیگر هم از نسخی انزروت ده درم ششای و امینا سه درم حفض صبر بر واحد دو درم زعفران
یک درم زرد الم و نصف درم ذرور اصغر جهت مدد طولوی و کمنه الة انزروت مری بجز درم ششای و امینا دو درم
و نیم صبر زعفران تخم گل برنجی یک درم افیون چهار دانگ ذرور اصغر نوع دیگر انزروت مری ده درم صبر
از عفران حفض بر یک درم عراف یک درم این هر دو نسخه از قادی و جلالی منقوست ذرور اصغر صغیر
نافع بجز منقول از ششای انزروت برود درم ششای و امینا سه بانی یک درم بار یک سینه ذرور اصغر صغیر
که در اول اعطاط درم حفن در پنج بکار آید انزروت برورده درم نشاسته چهار درم ذرور اصغر کثیرا
درم ششای و امینا دو درم نرم کوفته یعنی آرد ذرور اصغر کثیرا که در آن خطا درم بکار آید انزروت بر

بد بجهت درم زعفران سه درم شیاف مامیتاد و درم صبر افنون نشاسته تخم گل هر یک بنجدیم مردانگی در
 نیم این هر دو نسخه از سنبلیخ معقول است و زور انزروت قرصه را با گند نشاسته سه درم انزروت
 مری سنده از زیر هر یک دو درم تنها یا با من بعینه حل کرده با نشیاف بیض و شیاف ایام مخلوط نموده
 نمایند و در بار و گرمی تخم بنشانند که فور شک هر یک طسوجی صبح عربی دو درم سفید لاج صافش اندوز و در
 ناسفته مار قشیشا هر یک سه درم رو سفیج چهار درم برسم کوفته و بخیته عمل آرد و زور سیاض یعنی قاطع سیاض
 گیرند مگر گین پرستونک بباریک سخن کرده در عمل حل کرده استعمال نمایند و زور سیاض بنسخه دیگر آرد و جو به
 جزوی ناخواه دولت جز ذر و سازند و دیگر سرطان بجزی اقلیمیای ذهبی یوسمار صدف سفینه
 زبد البحر متادی الاخر اصلا به و سخن نمایند و ذر و گنند و یگانش است سرطان علمیمیای طلا لبحر صنب
 مایران صینی زبد البحر بالنسویه کوفته و بخیته دو درم در آب غوره سائیده خشک کرده باز سائیده کار آرد
 و دیگر سانج سندی گشت درم مس سوخته سرکه صفهانی تو بال مس سوخته هر یک سه درم صد سوخته مایران
 هر یک دو درم سانج معقول مرصه هر یک یک درم دیگر مراره شور بوره از منی هر دو احد دو درم تخم حطل دو درم
 نیم مخ اندزالی سه درم زبد البحر و در ناسفته هر یک چهار درم زنجار اشق سرطان بجزی تحرق براده مس هر یک
 بنجدیم بوست بعینه که از فراج جدا شده باشد هشت درم بعرضب ده درم غلغل سفید بیت درم میگویند
 که قضیب مایی یعنی بی که نه که یافته شود و در مغوف قدیمه سائیده ذر و گردن بدان قطع باض رفتن و غلظت کند
 در و زشتی رخ جهت بیاض رفتن و جرح عکرمه و بقیه و بقایای رید و حرقه و دمه حاره نافع و بسیار خوب است
 تشنیزج را که آنرا چشمگ گویند با گیاه مامیتا که هر دو بیت بیت درم باشد بچشانند و سه روز در همان آب
 بدون آرد و خشک کنند و از سفر مغمزه او ده درم صمغ سماق صمغ الونزروت نبات که در سفیل که از گویدن
 او جدا شود هر یک دو درم افیون دو نخ و گرفته ذر و سازند و زور الحکمه صبر کیدانک نیم درم غلغل مایران
 هر یک دو درم انگ طبله زبد البحر هر یک می مرخص هر یک دو درم همه را با یک کرده با میزند و در و در مای
 جرب سسل و سه را نافع است مایران صینی یک درم تو نیا کرمانی برورده شیخ سوخته مغسول تو بال مس سوخته معقول
 سرکه اصفهانی برورده هر یک دو درم ذر و زعفرانی زعفران شیاف مامیتا انزروت صبر بار بعضی
 زعفران نصف تمام وزن ادویه می اندازند بنسخه دیگر صبر شیاف مامیتا هر یک سه قیراط کا فوجهار قیراط مایران
 شش قیراط زعفران هشت قیراط و بعضی درین نسخه اجزای مذکوره مساوی مایک قیراط مشک اصل کنند و زور
 بس زبد البحر حصفن یکی صبر مقوی در غلغل طبله زور هر یک یک درم صمغ عربی کثیفالی مایران صینی دو درم تو نیا
 مغسول و در متقال انزروت عربی چهار متقال ذر و زور بسلیش و دیگر از مجربات حضرت ابوی محمد الله تعالی

تندرست انداخته یک عدد نبات مصری یک مثقال از زردت یک مثقال سبزه را خوب با یک سبزه آید و درود کنند
 یا بسیل شده در انامی احتمال این چهار بخورند اقیون تازه بسبب سبزه هر یک مثقالی را با شکر کثیر هر یک
 سکه مثقال کوفته و بخیته باب چهار بقدر بندوبندند هر روز یکی یا یکم از آن فرودند و دروس بسیل
 و سرخ چشم را مفید بود منقول از جلالی زید البحر از زردت کا فور یا حی هر یکی نیم انگ سبزه ان کبوتر بچ کند انگ
 بسیدند هر سه صغهای مراد در ناسفته مغز سبب فصل هر یکی یکدم مغز کاسو فیروزه نیشادوری عقیق میانه
 ما میران صینی هر یکی دو درم برسم کوفته و بخیته بکار دارند و در سبب اق تو تیا بسیت درم پهلید زرد سبج دوم
 حنظل درم زنجبیل کثیر هر یک درمی در و در صد فی به در و چشمیکه از کومی بود باغ صدف سوخته
 مراد در ناسفته هر یک دو درم کا فور نیم انگ در و در ظرفه شنیاف ماینا سانج مهنی جاما هر یک انگ نیم
 بر سه فلفل زنگار هر یک می در و در عرب زرنج باول کبود کسیند و خشک کنند پس مهساخته در نامور
 گوشت چشمشانند بعد آنکه نامور را افشوده پاک کرده باشند در و در عرب شنبه دیگر صبر زاج
 از زردت پوست کندر سوخته شنیاف ماینا مساوی کوفته و بخیته با استعمال آردند و در و در عرب شنبه
 سفیداج معمول با شکر گنار هر یک دو درم از زردت برلی بشیر یکدم و نیم دم الاغین هر یک یکدم
 کذر نیم درم خوب با یک سبزه در باشد در فاده به بندند و فاده را بر موضع منقذیه نهند در ابتدا بس
 مرض بعضی قواض مثل عفوان و نشسته نیز ضم کنند و در و در عرب شنبه دیگر صبر لبان ذکر از زردت درم الاغ
 گنار سه سبب یا ننی زرنج زاج همه برابر کوفته و بخیته گوشه چشم افشوده به باشد و در و در عرب شنبه دیگر
 که کادی است و وقتی که غایر باشد و با استخوان رسیده باشد اما استخوان را فاسد کرده باشد بکار آید زرنج
 سرخ زنگار معمول از رس سرکه بر نحاس باشد هر یک ربع جز در ماد با بونه را مادا کلیس الملک را مادگرم را در حرقه حرقه
 شایخ هر یک جزوی حنظل در و در با یک سبزه در و در سازند و در و در کا فور جهت حرارت چشم در مد صحت
 سوخته مراد در ناسفته هر یک دو درم نشاسته یکدم کا فور انگی در و در کمنه صبر انگی و نیم درم فلفل ما میران
 صینی هر یک دو درم کبوتر البحر یکدم حنظل پهلید زرد هر یک دو درم در و در لین جهت بیاض چشم زید البحر یک درم
 شکر طیزه دو درم سبزه بکار آید در و در ما میران جهت اختلاج دایم چشم و امراض بارده فرمنه
 تقویت لبر موجب است ما میران زنجبیل قرنفل فلفل در فلفل تو تیا که با ننی مغز سبب صمغ عربی حمله برابر در و در
 محل جهت بیاض منقول از شرح بوره از منی کبوتر عسل سه جزو صبر با هم آمیخته بکشند دیگر از شرح حور
 خطاطیف کبوتر عسل سه جزو صمغ عربی حمله برابر در و در قمرینه تو تیا باشد بکار آید هر کسین خطاطیف
 عاقر قرحا از زردت زنگار سوخته و یا یعنی کف آبلبینه که وقت ساختن و حوس توادیر بالا آید اقلیمیا سبزه

مذکورند و بجهة لعین مصفی شسته استعمال نمایند دیگر در **درم و عمل سبناج** بکدرم انزوت بوره ارمنی
 نمک خمیر بکدرم درم کوفته و بجهة باد و وقیه عمل مصفی سرشته استعمال نمایند **درم و عمل** با امداد در درم
 نافع است و وجه تشبیه این درم کل ملکایا انشا الله تعالی نوشته خواهد شد انزوت مرئی بشیر خزن نشسته مصفی
 عربی سات جلا برار درم و درم کل ملکایا دیگر اتوی از اول انزوت مرئی ده درم شکر طرز دسته درم نشسته بکدرم
 زبد الجوز نصف درم **درم و عمل** ملکایا بقیه دیگر جلابرین و حافظ بصیر و الکحان کرده میشود در حاله قیمت بتر
 یار و زرد میان نوشتار نمک سندی قرض پس شسته سبناج هر یک یکدرم شاد رخ و فلفل از هر یک یکدرم
 درم صفر محرق فلفل سفید آب ملخ اندرانی از هر یک چهار درم زبد الجوز چند درم اقلییا هفت درم درم و درم
 مطابق نسخه محمد بن ذکریا در چشمی را که احقان در آن ناکدرم مجید سود دارد و بجز فطرس هم نافع است اما در
 او اخر لعین از انزوت پرورده بچیزم شکر طرز دسته هر یک دو درم ایون نمیدرم کافور نیمه انگنیم سه ازین
 درم و درم ایون نسخه خواهد بود سعید انزوت بشیر خزر پرورده نبات نشسته هر یک سه درم سفیناج رصا
 مغسول و درم ایون بشیر خزر پرورده دو دانگ و اگر حاجت افتد کافور هم دو انگلی داخل کرده بسازند انزوت
 بکیت باشد **درم و عمل** مسک یعنی مشک از زبد القوار بر دو درم مسرطان بگری سودا رسد یعنی است بکن
 این سبناج بجز بعضی بصد جاری گو تا غری پوست بینه شتر مرغ هر یک دو درم و در سینه دیگر یکدرم
 است سفید قلی تو بال مس انگینه شامی مر و ازین ما سفته عقیق محرق مس خضر صید و در فلفل خرف سفید
 سبز اقلییا ای از تو تیا ی هندی رخ مر جان طین قیو لیا کرش الجوز ساس محرق تو تیا محمودی هر یک یکدرم
 در نسخه دیگر دو درم است مرشیتا شیر زخ هر یک نصف درم ملخ اندرانی بوره ارمنی هر یک چهار دانگ سه را
 مثل عبارت ساینده دو دانگ شک سخی کرده ضمانه نموده بعمل آرد **درم و عمل** صغیر پوست بینه تمام محرق
 ده درم نظرون بد القوار بر هر یک یکدرم بوجنه مر و ازین ما سفته بسبب هر یک سه درم تو تیا هندی دو درم نیم
 زنگار یکدرم شسته نصف درم مشک و صغیر بار یک سخی کرده استعمال نمایند **درم و عمل** صغیر در بعضی قرابادیتا
 عبارت از عرق کرفر و راسین و زرد صغیر با منصفه و شسته از منافع آن جامع منافع هر دو است و در زمان
 عبارت از درم ملکایا و درم صغیر یا نیم داشته و بجهة بکار بردن درم جعفر بعد که شستن یک سفید کجا شسته
درم و درم باعتبار رنگ منسوب به و در شد و موافق نسخه ابن علی که بجهة وقیه عمل است بوجه
 در حاجت بد برده درم شاد رخ مغسول و درم جمع کرده بسازند **درم و درم** دیگر هم از حال مذکور جهته
 قروح عین شاد رخ مغسول صدف سوخته هر یک ده درم بجز پوست تخم شتر مرغ مغسول مسوح بکوفته شسته بچیزم
 سخی و صغیر کرده بجز بر بیزند **درم و درم** دیگر جهته کوسر و شتر و قرحه رطبه ایون دو

دانگس سوخته دودانگ و درجه انزروت نیدرم شایخ مغسول چهار دانگ صمغ عربی یکدرم و دودانگ
 اقلیای نفقه دودم و دودانگ سبیده از زیر سه درم ذروری که چشم را قوه دهد و روشنی بفرزاید صبر
 حصفن مایران هر یکی یکدرم توتیا سندی مروارید ناسفته تو بال مس هر یکی دودم شایخ مغسول مس سوخته
 شایف ماینا هر یکی چهار درم بدستور ذرور سازند ذروری که به بد لفع بلق رساند انزروت را بیاض همین
 مایشر زمان یا شیر ترسخی کنند و خشک کرده ذرور سازند ذرور انزروت تنها لفع میکند بر دعارو بارد و مرص
 الصفاق خفان و لوازیل عین ذروری که چشمه در چشم اطفال وضع قفل و صلابت اجنان اینها همیشه
 معمول است و لفع بین ماینا همیشه و انزروت سنج اگر در بر باشد بهتر و الا ساده هم کافی و معمول است کچر و سنگ
 لصری و جوز و جاکس و قشقر چهار جزو ذرور سازند و لکها بر داشته بر کنند و بند کرده بالای چشم مالیده از این
 گندم دروغن و شک در دست کرده گذشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب بود و تشکین زیاد مطلوب است هر گها
 و شایخهای نرم انار ساینده بجای مالیده چشم بندند ذرور دیگر چشمه در چشم اطفال مغسول انزروت
 انزروت عربی چاکس هر یک درم مایران دم الاخون هر یک دودم ذرور سازند ذروری که بند
 کهنه را بنامت معیند بود افیون نیدرم سد درونج هر یک درم شادانه مس سوخته هر یکی درم صمغ عربی
 مروارید ناسفته زرد لجر نبات نشاسته هر یکی چهار درم کثیر اشتر درم سفید لاج اقلیای صفتی هر یکی ده درم ذرور
 دیگر چشمه در چشم کهنه و سرخی و آب رفتن توتیا مغسول نشاسته سبیده از زیر جمله مساوی الوزن ذروری که درم
 حمره چشمه درم و درم و جلای انار کند و مجرب است عین الثعلب سوخته کثوث سوخته مقطایس سوخته مغسول
 مروارید ناسفته یک یک که زرد گران جلای نفقه باو میدهند السویه ذرور سازند ذرور حمره دم و سیلان توتیا
 بست درم بلبله زرد و سجدم حصفن دودم زنجبیل یکدرم ذرور دیگر لفع بد معه لفلن کوفته و بخیته باب جوز
 بر دروه خشک کرده دودم بلبله زرد و لفلن صبر و ق صفر هر واحد درم توتیا مغسول ده درم مثل
 خبار بسایند این هر دو ذرور از شرح مغسول است و در قراباد نیات دیگر کسب زمانه را مانع بجزب صنف لصر
 و موافق بر پیران هم نوشته اند و لفلن را بغیر بر درون مرقوم ساخته اند ذروری که چشمه دم که از انزروت
 سرد هم سرد صفتی بکار آید گلا صدف سوخته توتیا نشاسته بریان مساوی ذرور انزروت سمیند
 تخفیف دم و تشیف صبر و صبر لصری نماید ذرور بد نیز صالح است چشمه دم و ذرور بلبله زرد با هم
 با هم وزن آن انزروت که هر دو را با یک ساینده باشد نیز نافع است دم و ذروری که اشک سختین
 و مار یکی چشمه و خاریدن آنرا لفع بخشد آب را از اینجهه درم فیلزهره زهره کلنگ زهره خردس زهره کنگک
 هر یکی سه درم زهره شیوط که آن نوعی از مای است یکدرم مشک کا نور هر یکی ربع درم زهره مار ادویه

سایه خشک کنند و بسایند در آب راز یا نه همه را تر کنند تا خشک شود دیگر بار سق و صلایه نموده در و سازند
 و زوری که جرب نقل و غلط اجفان را نافع است زوری بسینه در آفتاب خشک کرده انزروت سیند
 بشیر خربورد هر یکی چهار درم مرامیران هر یکی نصف درم زعفران شیان امینا هر یکی دو دانگ زوری
 که جرب الکة جن و سبل و طفر نافع است اقلیمیا منضی صمغ عربی هر یک سه درم زعفران نقل شخرف هر یک
 دو درم انیزون یک درم و نیم زوری که در اندای بیاض بسیار مفید است تو قیاقلیما سلطان بحر سه
 شخ حرق عفن با سوید قندی قلیل مشک مخلوط کرده نقل آرد زوری که بمورسرج بعایت سودمند بود
 اسفنداج رصاص شکر گت هر یکی دو درم صمغ عربی انیزون هر یکی یک درم زعفران تیمورم پوره ارمنی دانگی
 و نیم زوری که در علاج مورسرج بکار آید سفید آب قلعی سه درم و چهار دانگ اقلیمیا یاقوت و نیم
 دو دانگ صمغ عربی یک درم دو دانگ شایخ مغسول چهار دانگ انزروت تیمورم مس سوخته دو دانگ
 و در جبه انیزون دو دانگ جمله هفت درم است زوری که مورسرج و قرصه را نافع است سرنه صفتش
 شایخ عدسی مغسول هر دو برابر زوری را بر شیم حرق مغسول نافع است بقروح عین اجفان و تحجیف لیسیر
 لیزع کند زوری انزروت بانثاسته و شکر تفتیه قروح عین و الصاق آن و تحجیف و تغزیه و تحلیس تقریر
 اذیت کند و اخراج قندی از عین نماید زوری بسید مخصوص حرق مغسول آن جلای آثار قروح چشم و قروح
 آنرا بجم بر کند زوری که در اندای انخرق قرنه و قروح حدوت مورسرج عمل باید آورد انزروت بلبی
 بشیر خرد درم نشاسته کثیرا صمغ عربی مردان سنگ محرق رصاص محرق کند زکر هر دو هر دو
 یک درم صمغ صنوبر میزد خوب بار یک بسایند اگر حاجت به پاک کردن قبح باشد شکر طبرزد سه درم خربورد
 یا شکر را علاصده بدارند وقت حاجت جلاد داخل کرده پستمال نمایند و محده تبخیر در حفظ چشم از حدوت
 مورسرج بسبتن ز فایده است چنانچه در جزئیات معالجه مرقوم است زوری که وقت پاک شدن قروح از جرب
 و باقی ماندن اصل قرصه بکار آید نشاسته صاف سه درم انزروت عربی بشیر زمان سفیداج رصاص هر یک
 دو درم هر دو را خوب بار یک بسایند باین قسم عمل آرد که بگردن شفاف آثار یک شیافه و شیاف همین
 دو شیافه دهر در احوال کنند بسفیدی بسینه رقیق بالای این زوری به باشد و در هم زنند و غلیظ غلیظ
 در چشم انداخته بر فاده بسیند زوری که حضرت فرمید بر کند صدف بزرگ محرق در بعضی نشایخ
 محرق است و شایخ هر دو احد یک درم کوفته و بخیته بار یک ساخته در و سازند زوری که اکثر امراض
 چشم را مفید است حصص کل درخت کاسنی نبات هر سه برابر است اما نمایند کلمه نعم از ملفوظ اول
 مکتوب و هم ادویه عین در دو انای که ابتدا ای آنها را می فهمد است و در شناسائی قسمی از

الحال است که ضعف بصیر و شکستگی را مانع است لفظ فارسی است معنی آن در اغلب المونوز نوشته اند
 در اکثر فرامادنیات این لفظ را بصیرت کحل نوشته اند بنا برین اینجا آورده در بعضی داخل الحال کرده اند
 و کحل روشنائی نام برده و یک قسم شیاف را هم شیاف روشنائی خوانده اند آن شیاف را در
 شیافات انشا الله تعالی نگاه داشته خواهد شد در ترتیب حروف این لفظ اختلاف افتاده و صاحب
 نسخه المومنین روشنیانی زیاده بدشین دون بعد الف تحقیق کرده و گفته که لفظ یونانی است بمعنی مقوی
 و صاحب تو را بدین قادی نوشته در کتب قدیم الخط آنچه بنظر این در ویش آمده نون بعد شین و یا
 بعد الف است انتهی در حق همین است جدا و اطلاق هم بلفظ روشنائی یا تحریک کرده و معنی آن را یونانی
 مقوی بصیر و بصیرانی جابر الوهن تعبیر کرده و نوشته که اطلاق کرده معنی شود بر روشنائی آن در تم نسبت
 اختراع آن به فیثا عورس کرده اند که جهت از سطی دون صاحب صقلیه که شکایت از ضعف بصیر میکرد ساخته
 بود و اوزان شفایافته و قوت این باقی میباشد تا زمان طویل و معتدلیست استعمال آن بوقتی لیکن اکثر
 نفع آن با عرض بارده ظاهر میشود که این گرم است در تالش و یامین زمانی از ایشان نیست مس سوخته
 شادنج مغسول هر یک چند گرم قلیما که در دم زنگار بوره اونی صبر سقوطی هر یک یک گرم فلفل و فلفل
 شحم حنظل زعفران هر یک چند گرم روشنائی بنسخه دیگر قالیع بیاض فلفل بنظیفه و طغره و حرب
 و سب و دمع زعفران ششاسه هر واحد دو دانگ نیم زنجبیل بلبید هر واحد دو دم شادنج مغسول خاص
 محرق قلیما فلفل هندی بوره اونی زنگار در فلفل صبر سقوطی سبیل لطیف فلفل هر واحد چهار درم فلفل
 فلفل سفید زبد الجبر هر واحد هشت درم روشنائی بنسخه دیگر که شرح آنرا حد تعبیر نموده و در ادویه
 جلایه تحریز نموده است رنگ بندرم کل زبد الجبر اقلیمیای فلفل هر یک در می مروارید یا سفید فلفل هر یک
 یک گرم و نیم مایران در فلفل هر یک درم نظرون سه درم مش غبار بسایند و الحال فرمایند روشنائی
 دیگر منقول از منہاج حرب و انقشار شنبه و نرول است سفید است کافور مشک هر یک انگلی سوره اصفهانی شادنج
 هندی هر یک یک گرم توپا هندی زعفران مروارید هر یک درم اقلیمیای زر روشنائی هر یک درم
 علی الیوم بسیار از روشنائی دیگر سه از منہاج که حرب و دمع و طغره و سبیل و یاری چشم را بعد
 از بریدن طغره بسبب کجیل بقایای ماده و قبل از بریدن اگر قرین باشد سود و در فلفل میا فلفل سفید
 کف دریا هر یک هفت درم صبر سقوطی سبیل هندی قر فلفل شادنج عدسی مغسول مس سوخته اقلیمیای بقره
 شک هندی بوره اونی زنگار در فلفل هر یک چهار درم زنجبیل آله هر یک درم زعفران بنهار هر یک یک گرم
 نیم جمله سفید دارد است علی الیوم سازند او و نیم هندی معدر بر او رساین پنج نمبر تو مقدر نیم بل بار یک

اس کرده با شیر ماده گاو و نبات ناستا بخوراند اگر تا سه ماه مداومت کنند و بجای غذا هم کتفالشیر و
 نبات بکنند ازین عمل نظر تیز شود و پیر از سر نوجوان شود و شکن برود و اندام وی دفع گردد بشرط برهنه چه
 کایا کلب است روغن میندی که روشنائی حشیم بنفیراید و جمله انواع امراض حشیم را نافع آید تر تریله
 بهفت عدد و شتا و بهفت درم را کوفته در چهار خند آب شیره خام بگیرند و اگر خواهند درشت چندتا
 سوزشاند سرگاه آب نوزن تریله نماید صفا نموده بگیرند و این شیر را با مین قدر یعنی هفتصد شتا و بهفت خیم
 شیر گاو دو صد پنجاه شش درم روغن ماده گاو جمع کرده تا شش ماییم بخورند چون نیم خفته شود و پهلایه بلبله
 سندی فلفل را از فلفل گرداگه منقحی ملتی کتکی بدیا کهه الا سچی خود و کلان بارینک کسیران سفید و سینه
 و چندین سفید و سرخ هله و اوله گل گول شیر بالا هر یکی تجزیم گرفته سحیح تر ساخته در روغن مذکور آخته تا شش نیم
 سبز برگاه خفته شود صفا کرده هر روز مانند مقدار شست درم بخورند **کلمه دهم از ملقوط اول**
مکتوب دوم ادویه عین در دو اما می که اول آنها سین است **سعو ط** که هفت رده فاض از کثرت اضمباب
 مضرب لطیفه ملایه بسیار نافع است بگیرند آب عصی الراعی آب درق بزقطو نا آب جراده و مع در سینه را بخورند
 تا از شود پس بگیرند یک جزوی از ان آنها و از شیر دختران و روغن بیلوفر و روغن کدو و روغن فبته از زنبلی
 جزوی گرفته با هم فرج نمود در قاروره برینجه حرکت دهند که یکدات نمود ان آب گرم بسیار استنشاق کرده
 باین دو استعط کنند **سعو ط** که بر درد سیخ اطفال نافع است منقول از طبالی لندش حصض کند هر کی یکدرم
 سقر فارسی زعفران هر هر یکی نیمدرم کوفته سنیاها ساخته نگاهدارند و وقت حاجت شیر زنان بار و روغن فبته
 ساینده در بینی چکانند **سعو ط** نافع مینبی رده طویل در ملقوط سوم ادویه امراض اس گذشته **سعو ط** که در
 حوط عین که از زیادتی رطوبت باشد بعد تنقیه و استقران بکار آید بگیرند روغن مصطلک یک جزو و مشک
 ربع جزو و قدری از طبع زوفای یا بس و خوب هم کنند تا یکدات شود بمقدار لیسری از ان استعط کنند و همیشه
 در مقدار کم بنفیرایند تا بمقدار یکدرم برسد **سعو ط** که در جرب استقران نام مستعمل میشود صبر **سعو ط**
 جنید ستر جا و شیر هر یک نیمدرم سقر حصض سندی زعفران شکر طبرزد طبع از زوت هر یک یکدرم گذش
 بخیزم حلاوه دو است باب مرزنجوش بقدر فلفل چهار ساخته وقت حاجت باب ساینده استعط کنند
سعو ط که با دسیل رسده یعنی را بعد از قصد استقران با یارج فیقرا و جب قوتانا و خرخره با کاهه و اما و فقا
 فیقرا و اجتناب از اغذیه غلیظه منجبه سود در حصض یکی یکدلیک و نیم مرکبی دو دانگ صبر چهار دانگ گذش
 یکدرم کوفته و حینه باب مرزنجوش شسته بقدر عدسی جهالت هر صبح یکب شیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی
 چکانند **سعو ط** و دیگر درین باب منقول از میا میر صبر مرزعفران گذش موزنج بالسیوه کوفته و حینه باب مرزنجوش

تخم کرده بهما مثل فلفل بنزد و صیان بر آب ریخته و کلان سال آب نصف و آنکه روغن بنفشه تسبیح کنند
 مسعوط آلیف جالینوس که نافع بدوده و ضعف بصر عادت مسعوط دیگر که قاطع دمه و حمره عین است
 در ادویه صداعی گذشته مسعوط نافع بجمیع امراض بارده رطبه چشم در مفلوظ سوم ادویه امراض سر سحر برافتنه
 مسعوفی که در نفع بخار و مانع از صعود اجزیه چشم و نافع بصفت چشم است در ادویه صداعیه گذشته
 مسعوفات دیگر که منقح سرد مزاج مواد از راس است در معالجه چشم احتیاج بان هم می افتد بنفیس
 در رطبه طمات ادویه امراض اسن با احتیاط کرده حسب احتیاج بکار برند مسعوفات هندی که هتیه امراض چشم
 فائده دارد مسعوفی که در ناراد هتیک نام دارد امراض چشم را می کند و خشکی گلو و صاف کردن آواز و نفع
 بنسب هم سیدن گرسنگی دور کردن کولر و تپا و سنگر سنی و انواع امراض تلخه نیز نافع است در اینجی سیرج
 الایچی ناکیسیر سرک در دم بنسب و جن جهان بلبل می رسد بلبلول اجو این لونگ زیره سفید هر یک در دم
 انار دانه دوپیل زهنت دم نبات مسری هشت بلبل هشتادم کوفته و حخته جورن سازند قدر خوراک نیم در دم
 ناشناختن سینه نو عکس دیگر انار دانه دو در دم در اینجی سیرج الایچی هر یک در دم شکر تری هشت دم سینه
 پیل میج هر یک در دم قدر خوراک و سیدرم مسنا و امرت حمل امراض چشم اگر چه دیرینه باشد نافع و در سینه
 ازین کشته ملتهبی بنسب و جن ستر اول جمله برابر یک آس کرده با سهند و روغن گا و آمیخته بقدر تحمل عرض باشند

کلمه یازدهم از مفلوظ اول مکتوب دو دم ادویه امراض چشم درد و آهای شیشی است

در مسالجه امراض چشم که احتیاج به شربت های مصلحه و منضجه و سله هم می افتد اما چون در ابادیات
 در ادویه عینیه بابی علمیده درین امر نیست اعراض از ان کرده و به بیان شراب طین که در مار اصول در علاج
 قمل و مقام هفت روز پیش از تنقیه جهت نفخ اخلاط فاسده بخارج و غسل اوساخ بدن ترقیق ان و اعداد
 آن جهت خروج باید داد اگر کف نموده بگیرند از بخیر صاف سفید میکنم در رسته من آب مهربان بر نزد و صاف کرده با شکر
 کفایت که شکر را در آب حل کرده با شکر ختم کرده شربت سازند هر روز شربت در دم با نسیب در دم ماز اصول
 بخورد شفاف اسم ب طولانی شکل است که برای چشم وجهه برهوشن در مقعد ساخته میشود و اینجاستم
 اول مذکور میشود شفاف ایاب یعنی سرب حرارت بنشاند قرحه و مور سرج را نافع است و جن برابر سازد
 ایون یکدم تعلیمیا و طلا سفید اب از زیر س سوخته سرمه صغهنالی صمغ عربی گستر اسرب سوخته هر یک شش در دم
 آب باران شفاف سازند و منباج درین نسخه مرم کدرم افزوده جهت بکار آمدن و سله تلخه بعد از قصد و
 و کشیدن شفاف ابرض ایونی در پاک شدن از مرم مرقوم فرموده شفاف ایاب و دیگر هم از منباج
 مرقوم در همین باب ایون که درم اقلیمیا از شربت درم ایاب سوخته مرم سوخته سرمه صغهنالی تلخ گا و

گاد کوی سوخته مرقا قیاس هر یک درم جمله هشت دارو است باب باران کشند شفاف ابار نو عدلیگر
 قریب باری فیون یک درم ابار سوخته سر نه صفهائی تو تیا مس سوخته کثیر اصنع عربی هر یک شش درم بعضی
 کند چهار درم اقلیمی کلا سفید ابار زیر هر یک شش درم اقصافه میکند شفاف ابار منبج دیگر مانع
 بقروح عین اوصاف فیون هر یک درمی سرب محرق شش درم سفیده از زیر نخاس محرق صمغ عربی نشانه
 کثیر ابریکشت درم کحل محرق مبیست درم شفاف ابار دیگر هم درم باب مرانیون هر یک نیم
 درمی سرب محرق دو درم سفیده قلعی نخاس محرق نشانه کثیر اصنع عربی هر یک چهار درم کند بجز درم کحل
 مبیست بیخ درم شفاف ابار دیگر مانع بقروح و مورسرج و مانع حدوث بثور و ططف اثر و مبیست علم
 مرصردم الاخین فیون هر واحد یک درم انزروت یک درم نیم اقلیمیا سے ذہب منقول تو تیا سفید کحل
 کند هر واحد دو درم شفاف ابن زهر چشم را جلا دهد بوره ارمنی ربع درم زعفران سندرک
 هر یک یک درم صمغ عربی هر یک یک درم کوفته بجز بجنه بکلا شفاف سازند و جدید
 بصفی مرغ چشم کشند شفاف ابریشم ابراض عار و تحلیل او را در مرغ آن نشانه یک درم
 سفیده از زیر صمغ عربی کثیر ابریکشت درم بالباب سفید یا سفید صمغ شفاف سازند شفاف
 ابریشم دیگر مانع برسد سفید کحل منقول بجز درم انزروت سه درم کثیر نشانه هر یک درم افیون نصف
 درم بشیر زمان با سفیدی بصفیه رقیق شیاها سازند شفاف ابریشم دیگر چشمه رود و بعضی در مسرخی
 چشمه سفید کحل منقول ده درم انزروت جلال سه درم نشانه کثیر ابریکشت درم افیون نصف درم
 شیاها سازند و بشیر در خان چشمه کشند شفاف ابریشم نو عدلیگر که هم مسکن و هم جالی است
 کا نور نصف درم بعرض یک درم سفید ابر صاص زبد البحر هر یک سه درم اقلیمیا ی فضله انزروت سفید
 جلال هر یک یک درم کثیر اصنع عربی نشانه هر یک هفت درم بکلا شیاها سازند شفاف ابریشم
 نو عدلیگر مانع بقروح و مد غلیظه سفیده قلعی سه انزروت عربی فیون کثیر اصنع عربی هر یک یک درم کند
 ذکر نصف درم باب باران شفاف سازند در جلالی اوزان اجزای این نسخه این شش درم سفید کحل
 هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون کثیر انزروت پرورده هر یک یک درم لبان ذکر میشد درم باید دست
 که در نسخه شیاها بی بین باعتبار اوزان اگر اجزا او باعتبار اختلاف نفس بعضی اجزا اختلاف در قرا با دنیا
 بسیار شده اینجا نسخ معتبره نقل کرده و در بعضی قرا با دنیا شفاف بعضی را که فیون دارد شفاف بعضی
 افیونی و شیاها را که انزروت دارد شفاف بعضی انزروتی همین است شیاها که کافور یا کندر دارد شفاف
 ابریشم کافوری و کذری نام نهاده اند اگر خواهند این تمام هر قومه را هم معتقد نامی مثل افیونی و غیر آن

کنند شیان احمد جا و سبل نظره و سلاق و بیاض راناع است شادخ منقول شش در صبح عربی
بجندم زنگار در دم و نیم مس سوخته زن سوخته هر یک دو درم ایون صبر سقوطی هر یک نیم درم
زعفران هر یک اگلی و نیم **شیان احمد جا** و بنفشه دیگر نافع بوجت کمنه و سلاق و سبل و سببهای
مغز شادخ منقول نخلزده درم زنجار در اوزه درم قلع طار سوخته مس سوخته هر یکی چهار درم شب میانی
دو درم شتراب شیان مساند **شیان احمد جا** و نوعدیگر اقلیمیا نخاس محرق زعفران حفض سر درم
یک قبه قلع طار محرق مر ایون هر واحد دو وقیه صبح هشت وقیه در نشو دیگر اقلیمیا و نخاس محرق هر یک
هشت وقیه است **شیان احمد لین** جهت بقایای رد کثیره اصمغ عربی ساج هند سه هر یک
یک جز صاف دم الاخون زعفران هر یک نصف جز **شیان احمد لین** جهت سلاق و غلط اجفان
و در آخر رو بکار آید شادخ عدسی منقول ده درم مس سوخته هشت درم مر و آید یا سفته ساج سدی
هر یک چهار درم صمغ عربی کثیره صاف هر یک دو درم دم الاخون زعفران هر یک یک درم کوفته و بخته شتراب
اگلی شیانها سازند و بعضی نسخ شتراب مرقوم نیست **شیان احمد لین** نوعدیگر در دو گرمی
چشم و ناخنه و مور سرج راناع است منقول از محمد ذکریا شادخ عدسی قلع طار هر یکی سه درم رو سنج
دو درم مر زعفران هر یکی یک درم در لفضل نمیرم بشیر بسبب شند و بکار برند **شیان احمد لین**
نوعدیگر در دو گرمی سخت را تسکین بد و سرخی و خارش چشم دور کند دمه و ناخنه و مور سرج را سوزند
بود صمغ عربی کثیرا سبیده از زیر شاسته شادخ عدسی مر و آید بسبب شندک رومی رو سنج ایون
هر یکی یک درم همه کوفته و بخته و صلایه کرده بلعاصب سفر عمل شیان سازند **شیان احمد لین**
بنفشه دیگر وقت تسکین جد چشم و جهت نقل اجفان منتقل میشود شادخ شش درم صمغ عربی و کثیره کاج
نخاس محرق چهار درم که با سبیده از زیر هر یک دو درم بسبب مر و آید شخوف هر یکی یک درم دم الاخون زعفران هر یک
نصف درم شیانها سازند بدانند که عادت کمالا چنین است که **احمد لین** را جهای دراز طلالی و احمد حاد را که بسیارند
تا هر دو مقرر شود **شیان احمد** جز سبل و بیاض را سوزد دارد اشق یک درم زنجار سه درم
قلع طار محرق شش درم اشق را با سبب آب حل کنند و ادویه دیگر بدان بشند نوعدیگر اشق اقلیمیا لغزه
صمغ عربی سفید آب از زیر هر یک دو درم زنگار سه درم اشق و صمغ را در آب حل کرده ادویه دیگر کوفته
بخته بدان کشته شیانها سازند نوعدیگر که سلاق و جرت حله و غشاوه و سبل و بیاض راناع است زنجار
شادخ هر واحد نصف جز و اگر شادخ باشد مقناطیس حشرق منقول بدل کنند صمغ عربی سفید اب غلیظ
هر واحد یک درم و یک ربع نافع به جرت نظره و سبل و بیاض نشاد و نصف متقال بوبرق زبد البحر هر واحد

هر دو احد درمی آتش متقالی زریخ احمد در دم زنگار سکه دم قلعظا محرق شش درم آتش در آب سداب حل کنند
 دیگر در ده مثل غبار سائیده آمیخته ششیاها سازند و در سایه خشک کنند ششیا را سوطا سمون
 نفع میکند به تجلید او فزمن و فعل اجفان و خشونت آن در به نقصان لحم ماقین و تا کل آن در نواغشته
 و کشته رطوبت عین رمی برد آنرا و صلابات فلفل اسپن نصف متقال زعفران مرقشار کند زنجار عدس خضر
 هر یکی متقالی نخاس محرق سفیده قلعی صمغ عربی هر یکی دو متقال شش چهار متقال باب یا ششیاها سازند
 ششیا آری جهت ابتدای نودول و صلاح آماز قروح غلیظه صبر عفت زنگار خند بیدستر تحفظ
 سبیل زعفران فیون سفید ج براده انوس شب مشوق هر یکی یک درم اقلیمیا می محرق منسول نخاس محرق
 منسول هر یکی شش درم در صفت درم اند محرق منسول قاقیا اخر صمغ عربی بیست و پنج درم باب باران ششیا
 سازند ششیا قاسو و کشیدن طلا کردن یا در آنرا که در چشم و دلگ باشد در و کند زعفران ششیا
 مامینا هر یک یک درم مردار بن سفته سید هر یک یک درم انیون مس سوخته هر یک یک درم و نیم اقا قیا پنجم درم باب
 باران ششیا و نودول فو عدلیگر که هم با کمال ششم و نیم بطلا کوه آن بکار آید با کمال طفره و بیاض و
 لقیه ماده و یک کینه قطعه سایه و بطلا سیلان همه و انصاف مواد انجم مانع آید و با کتر اراض چشم معمول
 و الگد ماجد بوده و این حقیر نیز بار از موده شب میانی بودن یک درم عالمگیری که چهارده مانه بساید صغیر
 این عبارت از سوت است نیم درم عالمگیری انیون مهری سه مانه سفیده کاشغری توتیای سبز لونی نیکه بود
 خام پوست عاقر قوس هر یک یک مانه باب صلابه کرده ششیاها سازند و آب ششیدنه سائیده با استعمال آزند
 نودول یک درم سبلی که با حارت باشد متقل میشود اقا قیا منسول صمغ عربی هر یک شش درم مس سوخته
 پنجم درم انیون هر یک یک درم و نیم باب باران شش درم نودول فو عدلیگر دفع حرقت و حرارت و وجع چشم کند
 با حرارت را و همه را نیز نفع رساند مضاف سبیل انیون هر واحد چهار دانگ صمغ کبیرا هر واحد درمی سفیده
 قلعی چهار درم اقا قیا پنجم درم ششیاها سازند نودول فو عدلیگر که میرد است مطفی و طلا کردن آن چشم متورم را
 نفع رساند سبیل ششانه هر یکی یک درم و نیم اقلیمیا ذبی سفید ج رصاص صمغ عربی هر یکی چهار درم قاقیا
 منسول بیست و چهار درم باب غنبلت ششیاها سازند در آفتاب خشک کنند ششیا و تمهظ طیقان
 نافع استرغای عین و طلکة نصر و ابتدای آب و افتتار بیسل طفره و بیاض در همه نیز سوه مندی بود
 هندی حب الین زریخ احمد هر یکی درمی اقلیمیا می نصفه زعفران انیون فلفل هر واحد درم صمغ عربی
 ششیا مامینا انزروت هر واحد چهار درم بوره از منی مرجمیر هر واحد شش درم باب صلابه کرده ششیا سازند در بعضی
 نسخ این خلط در اجزای و اوزان اینها هم دیده شده اما متوجرا این نسخه شرح بوده که از آن فلفل

نموده ششیا ف صطفه طیقان منسجه و یگر که شایخ در علاج قروح اجفان که لب سقو ط
 خشک نشه و بطلان تا کل بکار آید نوشته ط سندی بوره ارمنی زریخ احمر هر واحد یکدزم اقلیمیا یعنی ذهب
 فلفل ایون زعفران هر واحد دو درم صمغ عربی ششیا ف مامیثا انزروت هر واحد چهار درم باب رازیانه
 خمر کرده ششیا ف سازند ششیا ف صفر ششیا ف منسج از جرب و اکل ماقین و فکله شدید و لقتل
 اجفان منقول از قانون و شرح قلعطار سفید چهل مثقال اقلیمیا ی زرشقا و مثقال باب باران ششیا ف
 در سایه خشک کنند ششیا ف صفر و یگر که جلال است هلسه زرد قوتیای سندی هر یک یکدزم فلفل
 سفید صمغ عربی هر یک سه درم زعفران یکدزم و نیم باب رازیانه لبشند ششیا ف اصفر و یگر
 جهت ابتدای نزول و تار یکی چشم انزروت مری ششیا ف مامیثا هر یک سه درم مری بوره ارمنی فلفل
 هر یک چهار درم زرشقا دو درم زعفران یکدزم و نیم ششیا ف سازند این هر دو نسخه در اکثر قراباد نیات است
 ششیا ف صفر و یگر نافع لغشاده و ظلمه لصر و علل عتیقه در سبب آثار و صلوات ایون است
 مثقال نوشاد و عصاره حصم خشک کرده هر یکی دو ادره مثقال زعفران شانزده مثقال اقلیمیا ی صمغ عربی
 سفیده قلنی فلفل سفید هر یک سه درم و چهار مثقال باب باران ششیا ف سازند این ششیا ف منقول از قانون است
 ششیا ف انجم صالح است علل صغیر را رعلی را که تحت حجاب می باشد حصم یکدزم شب چند ستر
 هر یکی سه درم نار دین سندی زعفران حفص سندی رب فطر صمغ عربی هر یکی چهار درم مری ششیا ف
 بنش درم قلعطار محرق دوازده درم نمره تنوب کسیرده درم سفید اج شانزده درم اقلیمیا ایون
 هر یک سه درم و چهار درم گل سرخ تازه هفتاد و دو درم بشراب قابض بسرشد و وقت حاجت روزی سه بار
 با آبی که حله در آن جوشانیده باشد یا با سفیدی بصفینه یا شیر در خزان در آخر علاج باب فاهس ساینده
 و خشم کشند ششیا ف افادیه استعمال کرده میشود در اکثر امراض چشم سخاس محرق معسول ششیا ف
 ایون سفید درم رب قرقط احمر دوازده درم صمغ شانزده درم زنجبیل بیست درم اقلیمیا ی محرق معسول
 اچیل درم فلفل سفید شصت جبه بشراب لبشند ششیا ف افادیه منسجه و یگر صالح برای همه
 نیز اقلیمیا ی محرق معسول سخاس محرق معسول هر واحد شش درم افاقا احمر صمغ هر واحد یا نژده درم فلفل
 شصت جبه بستور بشراب لبشند ششیا ف اقوال معسول نافع است بجر و لثا قطه اتیفات
 و علل عتیقه ایون سه مثقال اقلیمیا قلعطار محرق هر یک چهار مثقال صمغ زنگار مخلوک هر یک شانزده مثقال
 ششیا ف محرق معسول سی و دو مثقال باب باران ششیا ف سازند و در نسخه دیگر ایون ششیا ف مثقال
 ششیا ف بروطوس یکد لصر و حرق آثار قروح بود زریخ اصفر شب هر یک سه درم ایون

روغن لبان صمغ هر یک ده درم زعفران یکسج زیتون لجن هر یکی دو اوزه درم جاد شیر شانه ده درم
 حلیفت اشق هر یک سیت درم فلفل سفیدی و یکدرم اقلیمیا سفیداج فلفطار هر یک چهار درم آب باران
 برشته ششای بر رویو مادریک روز فغ بر دو نو کهن ساند اقا قیاسی و شندرم اقلیمیا سیت چهار درم
 ساج محرق مغسول نمره درم بستر اعراض شند ششای بر رویو مالمشخه و یکدر اقلیمیا محرق مغسول نوتیا
 مغسول هر واحد چهار اشغال اقا قیاسی صمغ عربی هر واحد شندرم آب باران برشته و وقت استعمال بیاض مغسول
 حل کرده بکار آزند و اگر دموع سایل شود چشم سفیدی بیضه تنها غل کزده دوباره بکشند دیگر نسخه های بر روی
 در حرف نازک کوشده ششای سباض یعنی نافع بیاض چشم نوتیا کرمانی مغسول ده درم مامیران صنی تا سفید
 نشاسته هر یکی یکدرم ششای بنفشه سفید زعفران انجون صمغ هر واحد چهار درم آب باران
 و یکدر قاطع بیاض مسخو نیاده درم زرد بجز چهار درم زنگار یکدرم و نیم نوره سایدنج نشق هر یکی درم لجن و ج
 ششای سازند و همان طبع ساید امکان نمایند و یکدر مسخو نیازد بجز تو تا سلطان بجوی تیرضیه و اف
 احمر شکر طرز هر یکی سه درم مامیران ج هر یکی ده درم و در زهناج مامیران ده درم ج و دو درم منظر ایده مامیران
 و ج و او دیگر آب سبج ساند تا به نیم باز آید صاف کرده دارو یا کوفته و بجته با من آب برشته و بسایند و بنام
 ششک کشند پس دیگر سخن کنند و با من آب برشته و خشک کنند همین طریق جمله آب درین ادره خشک کرده صیغ
 سازند و یکدر فلفل با نمره جسمه لجن معدنی زنگار که از سخاس سانه باشند نظرون هر یکی دو درم هزاره گاو و ج
 حنظل اشق هر یکی چهار درم و نیم با ششای سازند و یکدر که هم لغشاده نافع است تالیف ابولوس ملح حراره گاو
 زهر حرمسیا انوس ششور سخاس هر یکی نیم درم خرق سفید زنگار هر واحد سه درم شادنج مرگند زکرا و شیر افون
 هر یکی شندرم فسیوم ده درم سخاس محرق اشق صمغ اقلیمیا هر یکی دو اوزه درم زرد بجز سیت درم باب جمهر
 کنند ششای لقا حی لطیف و بیاید و جهت قروح غایره و ضربان و غشاده و شور و مور و سرج و
 مرکباتی را که احتمال من در ایشانند سفید اقلیمیا محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران شانزده درم سفید
 قلعی مغسول شست درم زعفران چهار درم کثیر ادرم باب فطر یا باران ششای سازند و با سفید تخم مرغ استعمال
 کنند باید دست کرد قانون لجن با لفظ نوشته حصا تحفه ترجمه آن باب باران کرده طایر ارضی نسخ قانون
 فطر نظرمش سیده با فطر الباقف خوانده و از آن آب باران خواسته مالجه فطر با جاون انک داد و نیم متعل است
 اگر با بلین او دیده بشند اتوی خواهد بود و کذا فی القادر ششای نافع اطرس مغسول از ششای این ششای
 پنج است اقلیمیا زعفران در دیالوس و نسخه قانون عصاره و درم قوم است صمغ هر یک دو اوزه متقابل
 انجون مشور سخاس مشور شاقان مشقی مغسول ابار محرق مغسول هر یک پنجینقال هر سه متعال سبل الطیب و متقال

یک مثقال آب باران شیاو سازند شیاو جامب التوم همته و ج شمدید و جمیع اورام نافع و از انصبا
مواد قویة التخلیب نافع ماینتاشن درم صمغ شکر درم انزروت مرگبے زعفران انفیون مرزاج محرق هر یک
دو درم آب باران شیاو سازند و بسببده بصینه بکار بند همچنین است در قادی و شای اوزان اجزا
باین تفصیل ماینتا است و چهار مثقال صمغ عربی دوازده مثقال مرز زعفران زراج محرق انفیون هر یک
مثقال انزروت هشت مثقال در شمع اجزای نه مثقالی هم هشت هشت مثقال نوشته شیاو جامب التوم
نفع با در جاع شکریده و علامه دیده نزدیک انحطاط آن و هم ابتدای آن انفیون حفصض ساج سنبل الطیب
صبر جنبد ستر هر واحد و مثقال چهار مثقال سفیداج رصاص اصل مغمسول هر واحد هشت مثقال خامس محرق
مغمسول چهارده مثقال اقلیمای مغسولی شانزده مثقال اقا قیا صمغ عربی هر یک چهل مثقال آب بر شکر و سفید
سینه با استعمال آنند شیاو حصصم جرب و حله و گنه را نافع است بلیله زرد صمغ عربی تو قیای مغسول هر یکی
ده درم زنجبیل بجز درم حفصض که در ریاضه نسخ هندی مرقوم است چهار درم زرد جو - زعفران هر یک دو درم آب
غوره شیاو سازند شیاو حصصم مشبه و دیگر نافع بسلاط و جرب و حله و نمود انصاف و تصحیح جفان
کند تو قیای ده درم زرد جو به زنجبیل کثیرا آنکه هر یکی بجز درم دار فلفل چهار درم حفصض دو درم سخی کرده
مرات آب غوره و آب فند و آب بادریج برورده شیاو سازند شیاو حلیه نافع است کثیرا
رطوبه و زرد جو به و کینک و ج کنگر که نذ حلیه را نوشته بار آب شسته در آب گرم تا نصف روز تر کرده خوب است
کرده لعاب بگیرند همچنین از تخم کتان لعاب بگیرند و هر دو را علیجه علیجه در جام اندخته در آفتاب نمی غبار
گذاشته خشک کنند پس بگیرند از هر یک حرق فی و از زعفران نصف جز و شیاو سازند شیاو حلیه که
مغمسول از طبع حلیه است انفیون یکو قیه اقلیمای کثیرا هر واحد هشت و قیه شامنه سخی قیه سفیداج سی درم
و قیه همه را سخی کرده در لنج حلیه بر شند شیاو حلیت خیالات در ابتدای آن نافع است حلیت
سفید هر یک ده درم بکینک سه درم لعس شیاو سازند شیاو ظل نخاس محرق شیاو صمغ عربی
ده درم مرانیون زعفران هر واحد بجز درم سوزی محرق یک درم نیم شنج شیاو سازند شیاو خلونی
یعنی زعفرانی باد را برابر کند و آنرا نس نیمه بنشانند مس سوخته سه درم اقا قیا دو درم کثیرا قیاس عربی سنبل الطیب
زعفران هر یک یک درم آب باران شیاو سازند شیاو هن بلسان همته زرد حصصم یک درم
انفیون چهار درم فلفل سفید هن بلسان هر یکی شش درم اقلیمای سفیداج هر یکی هشت درم صمغ دوازده درم
و دیگر مراره صمغ روغن بلسان آب رازینا زیت عینیق عسل در نسخه دیگر بدلی زیت آب سداب است
شیاو و میرزاج معنی آن شیان اسود است اما نسخ این در آن نسخ است که در لفظ شیاو اسودند

نوشته اند و بعضی قرابادینات بعضی نسخ این را بلفظ و اترج بالفهم نوشته اند شیاف و نیز ج
که گفته و جو و سبیل و سلاق و شعرزاید و نافع است زنگار شدند در صمغ عربی شق هر یک چهاردم اعظمی
طلا ایون هر یک درم بارز و ماز و هر یک درمی با سبب شیاف سازند و دیگر مغفول از شرح اسباب
سبکینج و از لطف هر یک نصف درم کل زنجار ساج هر یک درمی و نیم عقیما در درم اشق و سبکینج را نیز
عقیق صل کرده ادویه کوفته و بختیه و امیخته شیاف سازند و دیگر نافع سلاق و حرره و بیاض و شعرزاید
و جرب عقیق هر یک کهنه مثل سبیل کهنه انزروت سه درم صمغ عربی کثیر اقلیمیای فضا سفید آفتاب
صبر سقوی زنجار صاف زینج سرخ قلقل محرق نخاس محرق و اقلقل قلقل سفید لعل سیاه ساج زینج
زرد چوبه سکر العشر تو بالی نخاس محرق هر واحد در درم الاخون افاقیا هر واحد یک درم و نیم تو حینض
کی سبیل الطیب عقیق محرق هر واحد درمی همه را جدا جدا با یک ساخته سه درم اشق و یک درم قنده را در آب کد آب تر
و حاضر اترج صل کرده دو انای مسحوقه آمیخته شیاف سازند **شیاف دینار جون** معرب دینار
گون چون رنگین شیاف مناب دنیا و طلائی است این شیاف را لقب باین نام کرده اند نسخ معتبر آن است
میاب **شیاف دینار گون** سبیل رقیق بردار و زرد چوبه شادنج مغفول صبر سقوی شیاف
مایضا جلد برابر باب باران شیاف سازند **فوقه** دیگر جهته زرد سوداوی بکار آید سفید آب از اقلیمیا هر یک
زه درم کثیر انزروت هر یک یک درم و نیم ایون نشاسته هر یک یک درم هم باب باران شیاف سازند
فوقه دیگر که نافع است بعروق سرخ که در چشم بهم رسد و بردن و ظفره و سبیل و غیره بسیار اشقوف رو سنج
کندر زینج احمد شکر طبرزد اشق هر واحد درمی مرز عفران عروق هر واحد ربع درم **فوقه** دیگر نافع با دعلج و
سرخ عین افاقیا و دو انگ زینج سرخ شکر طبرزد هر یک نصف درم بسدر و اید درم الاخون هر یک چهار انگ
اقلیمیای طلا نخاس سق زعفران مر نشاسته عروق هر یک درم کوفته و بختیه جمع کرده شیاف سازند همچنین
است در شرح و این نسخه را در قادری باین قسم نوشته و نافع بسبب و ظفره و جرب و جالی عین نگاشته زینج سرخ
بنات افاقیا هر یک نیم درم زعفران نشاسته مس سوخته هر یک دو درم بسدر و اید درم الاخون هر یک چهار درم
کثیرا هر یک نیم درم ایون هفت درم اقلیمیای طلا سفید آب از هر یک درم باک را زینج شیاف سازند
فوقه دیگر خارش و ناخنه را سود مند بود اقلیمیای زهیب شکوفه بودی شکر جز و زینج سرخ هر یک یک درم صمغ
عربی سفید آب صمغ اشق هر یک یک درم مر و اید درم سیاه و نشان کثیرا نشاسته مغز تخم ابی هر یک دو انگ مر و اید
زعفران زرد چوبه هر یک نیم درم شیاف سازند و بعباب بدهاند در چشم کشند **فوقه** دیگر نرم تر ازین اقلیمیای
علا س سوخته هر یک دو درم بسدر و اید درم الاخون هر یک یک درم زینج سرخ شکر طبرزد هر یک یک درم کثیرا

مرکی زعفران نشاسته آقا قیا هر کی دو دانگ شیاف سازند در سایه خشک نشیاف در سبب
این صنف هم باعتبار لون خواهد بود و از تراکیب جعفر مغربی و نافع بحفظ عین است و افضل زعفران امیران
شیاف نامینا حنظل یکی آقا قیا هر واحد در می زنجبیل پوست پلید زرد صمغ عربی کثیرا هر واحد در دم تو تیا
سه درم کوفته و بخته باب خوره شیاف سازند **شیاف رازبانه** که در ابتدای نزول بسیار نافع است
اقلیما بلیت و صفت درم نراده سندی باز زده درم دار فلفل سیزده درم فلفل سفید و دوازده درم حلیمیت هشت
روغن لبان سنبل هر واحد شد درم سکنجید جاوشیر هر واحد بخندم ایون چهار درم فریون صمغ عربی هر واحد در می
باب رازبانه خمیر کرده شیاف سازند **شیاف روشنای** ابتدای نزول و جرب طفره و انتشار را
سفید است اقلیمای طلا اقلیمای نقره مرز آید ناسفته هر یک درم کافور مشک یک دانگ آب باران
شیر سازند **شیاف زعفران** که جهته الطح عین کجا آید زعفران مرصیر فویون گل سرخ طبری آقا قیا
هر یکی چهار درم کثیرا شیاف سازند **شیاف زعفران** نافع بدوسه کافور نصف دانگ فلفل بعض
یک درم نیم نوناد نصف درم دار فلفل یک درم زعفران سنبل الطیب هر یک درم بعض سه درم سیاه زعفران
مخصوص کجرب هفت شاد زعفران یک درم ریخ زرد یک درم نیم اقلیمیا گل قند فلفل هر یک درم صمغ عربی
ده درم جمله هفت جزو است بشراب کهنه شیاف سازند **شیاف زعفران** که در علاج صمغ حبه که نسبت علیه کوفته
باشد بعد سقزاج سبب آیه و جب قوقا یا دشمن سر به سجاد و دیه محله کجا آید هر کی یک درم اخلاط زعفران
چهار درم و در بعضی نسخ جاد شتر هم یک درم اضافه میکنند و اخلاط زعفران عبارت ازین اجزا اگر کوفته و بخته
نگاه میدارند زعفران شیاف نامینا گل سرخ صمغ عربی سادی الوزن **شیاف زعفرانی**
و روی رخ بعض یک درم سنبل و رو دیالس صبر هر یک درم زعفران چهار درم و نیم کثیرا هشت درم فویون
چهار درم شیاف نامینا از زودت هر یک بر و قیه باب باران شیاف سازند **شیاف زنجار** بر آب
زرد و ریاح سنبل و جرب صمغ عربی سفید یا حصاص زنجار همه برابر آید این شیاف سازند **شیاف**
ساج هندی حنظل هندی ایون ساج هندی ناردین هندی زعفران صبر چند میدستر هر واحد
دو درم عربی چهار درم سفید هشت درم نخاس محرق مغزول چهارده درم اقلیمیا شانزده درم آقا قیا هشت
سنبل صمغ هر واحد چهل درم باب آند و سفیدی بینه با نازند **شیاف سماق** بر بدعا و حره عین و
حره اناج حکم و درم سنبل و محوط و انقشای جهان نافع است سماق را در آب بعضی آب باران نوشته اند خوب
صفا کرده دوباره بخوشا نند با غلظت شود پس عید آب یک درم کثیرا نصف جزو کافور سدس جزو سایده باشند
در کوفته شیاف سازند و خشک کرده وقت حاجت آب سرد یا گلاب یا آب غوره حل کرده نظیر کنند و بعضی درین آب غلظ

غلیظ سماق در کسختی کرده یا گرم سماق قدر کفایت داخل کرده شیاف مسازد و سفیده و غیره یعنی اندازند و گاهی سماق را
چون شایسته صفا کرده درین آب سماق دیگر نفع کرد و معتبر است که سماق دیگر تر کرده سه بار یا زیاد نفع کرده پس
مخلوط یا ساده غلیظ کرده شیاف ساخته میفوید و این طرف از شرح مسقول است **شیاف سماق صنوبر منقول**
از قنادی جهت سرد و حرارت چشم و التهاب عک و دمه و جرب و سب و صنوبر حذوقه و ماق و التصاق بلکن نافع و موجب
است سماق میدانند و خرد در آورده جذاب بچوشانند با رب سرد صاف کنند باز بچوشانند تا نلک نماید پس سفید است
یک جزو کثیره نصف جزو کافور ربع جزو یا سفید شایف سازند و فرق درین شیاف و غیره که منقول از شرح است
همین قدر است که از شرح تعیین قدر سماق و آب غیر معلوم است و کافور در آن ششده سدر در آن ششده ربع در آن ششده
بعضی شش سماق سی انتقال و حل کردن در آب سماق سفید اوج تهیه درم نظر آمده بسیار این جمیع طرف انگار
و حواله اختیار بطیب است هر چه می خواهد اوج مخرج را باز **شیاف سماق** کبیر جهت رطوبت و دمه و حکم و
سماق جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع سماق ده جزو برگ سرور دماز و طلیه زرد هر یک دو نیم جزو یعنی ربع
سماق مجموع را با حیدان آب بچوشانند با ربع صاف سازند و باز بچوشانند تا نلک نماید و این دو دین آن
بشیرند و شیاف سازند و شیاف نامینا تو تیا و گمانی سماق سترق سفید ابقلعی هر یک یک جزو اقا قلیه نصف جزو
کبیر انیون نشاسته هر یک ربع جزو **شیاف سوراقون** ترجمه این لفظ را مادی است این شیاف صالح است
او را م حاره و نزلات و غلظت اجفان را کند و مانند هر یک صد درم اقلیمیا سفید اوج هر یک است و چهار درم صمغ ده درم
طین شاموس انیون هر یک است درم بصاره و رقیق زیتون خمر کرده شیاف سازند و عصاره او را ق با این قسم بر آردند
او را ق زیتون تازه نرم گرفته بشویند و در مادن بکوبند و قدری آب بریزند و در خرقة سفید آردند **شیاف**
سور باس این شیاف منسوب است مولف است و این شیاف نافع است به اوج معتبه و دمه که از نقصان لحم
مانی که باشد و سراجی که عادت میشود درین ماق و ناصو شود و زعفران چهار مثقال انیون صمغ هر یک شش مثقال
را و دانه های که خالص کرده میشود در آن سماق است چهار مثقال اقلیمیا منسول شاد و محرق منسول هر یک است
بشست مثقال مرچل و هشت مثقال فلفل سفید سی حبه بشراب خمر کرده بسازند و در امراض قریحه البهید سفیدی بعضی
که رقیق باشد استعمال آرد و بعضی مردم زعفران هم دوازده مثقال درین می افزایند **شیاف شاهو**
در سوخت و بریند را زایل کند و سب و موی رختن خزه و گری چشم را نافع باشد جا کوه مشرفه منسول ابی انزروت سفید
خسته طلیه هر یک چهار درم شکر طرز دو درم مایران صینی کف دریا هر یک نیم درم با شیاف سازند **شیاف شراب**
انیون چار درم زنگار هشت درم تخم خشتی سبز ده درم اقلیمیا شافزده درم حلقه عسب درم نخاس محرق سی درم
صمغ سی و دو درم ساوج شش مثقال کبیر حیدر ام تخم شش مثقال در آب بچوشانند و خمره شیر و کبیر در دو امانا

گرفته و مخته را با این شیر و ماشر استخ کرده شفاف سازند شفاف شراب بلبلخه دیگر فلفل بکشد و بجا
 صبه سخن محرق اقلیمیا افاقیا هر یک دقه شادنج مغز ل شش قویه زعفران زهره شش هر یک سه دقه و بعضی
 سنبل هر یک یک قوه و نصف شراب سازند شفاف صبر اقلیمیا سفید آب صبر هر واحد صد درم در دلابی شش
 نشاسته سه دقه کثیر صمغ هر واحد دو دقه قیون یک قوه باب باران شفاف سازند شفاف صغی قشر بجا
 مغزول افاقیا قشاد کند هر یک دو مثقال کثیر انجمنقال صمغ یا زرده مثقال اقلیمیا نوق مغزول طین شاموس سفید
 قلمی هر یک سه مثقال آب شفاف سازند بسفیدی برضه بکارند شفاف طر خما طیقون گفته در جرب و
 سلاق و ته فرای جنن در صمغ و سبل رافع بود شادنج مغزول دوازده درم صمغ عربی ده درم زنگار قططار
 سوخته هر یک یک درم مس سوخته چهار درم انجمن زعفران هر یک یک درم باب از زمانه شفاف سازند در نسخه دیگر
 شنبه درم اقلیمیا ای فضه چار درم افزوده اند شفاف علامی از مختمات متاخرین اطهای فارس کثیر
 العواد نافع بجزت حکم سلاق و او اخر مدست و متحد یک صبر کند مجربست تو تیا کرمانی مغزول اقیان بلیذ زرد کثیر
 جمجمقال غرق صفر سه مثقال رنجبیل دو مثقال نیم صمغ عربی شنیاف اینها هر واحد دو مثقال دار فلفل امیران
 حنظل یک هر واحد یک مثقال و نیم تخ سندی زعفران صبر سقوطی هر واحد یک مثقال نوشاد یکد اگر گرفته بلبلخه
 باب غوره عمیر کرده شنیاف سازند شفاف علامی بلبلخه دیگر تارکی حیم و غار ش حیم و انک حین
 معطیله دو سبل و باض بر و صیحت عین گاه دارد تو تیا کرمانی ده درم زرد جو به رنجبیل کثیر پوست بلیذ زرد
 ما میران چینی هر یک یک درم دار فلفل چار درم حنظل کی دو درم یک سندی یک درم کوفته در آب غوره و یک قوه
 باب خیار مالنگ و یک نونه آب کمان دیگر باب زمانه پرورده شفاف سازند در سایه خشک کنند شفاف
 علامی بلبلخه دیگر تو تیا کرمانی نیست درم پوست بلیذ زرد صمغ عربی هر یک یک درم حنظل یک درم
 شفاف اینها یک درم نیم زرد جو زعفران هر یک یک درم کوفته و حیمه باب غوره حد لوان بار زمانه پرورده شفاف
 سازند شفاف طبر حبه تارکی حیم و حنظل آن بغایت سفیدست تو تیا حنظل بسبب شفاف حنظل سفیدم
 غیر دو مالنگ تیرالی حنظل را در آب جسل کنند و او در واحد سخن بلبلخه بدان بسبب شفاف سازند شفاف
 عرب و نامور که حبه امراض نرگور مجربست صبر کند هر یک درمی انزروت دم لاخون گنار سرمد شنبه
 هر یک نصف درم زنجار عدم دو بعضی قرابادنیات و زون همه اجزا سوازی زنگار مساوی زنگار رابع نوشته اند
 شفاف سازند و وقت حاجت ناصور در زخم شیارند تا جیره که در آن باشد خارج شود پس بسیار از برخلاف
 جانب ناصور سجا مانند و شنیاف او را یک اخته سه قطره یا چهار قطره در باق بچکانند و در میان هر دو
 قطره زمان صالح متخلل اند پس علیله راسته ساعت بر همان بنهیه گذارند هر روز این علاج را عاده کنند تا جیره

تا حدیکه اگر سفید از چیزی بر نیاید پس باقی میماند خشک تا یکماه **شیاف مغرب** منبج و دیگر حرب
 از رخ منخ زنج اهلک و نیشادر در زاریه مشب میانی انرا مسادی بسایند و برل کودگان بسکشند و
 خشک کنند پس بسایند و خشک بکار دارند **شیاف قاقیم مقام شیاف** حرارت که کهن
 قطع ماده نزل و اندک تجربه مجربین نامدار آمده کرات و مرآت زهره بزکوبی در ظرف مسین خشک کرده
 در درم یکینج دو درم فزنون نوشتاد هر یکدی می شخم حنظل میزدیم باب سداب یا آب یا زبانه نشان سازند
 و دیگر قاقیم مقام **شیاف حرارت** قرن خطاطیف محو نموشاد و متورخوب مار خوب محضه هر کی
 در درم مرصاف ششدرم اقلیمیای ذهب مرقتیسا سخاس محرق حنظل کی هر کی بجز خم ششمه ملید کالمی
 محرق بر روزانه فلفل سفید زرد البجر هر کی چهار درم در فلفل شونیزه تو تیا بندی هر پنجی سه درم و نیم سداب
 بری یا بستانی بوره ارمنی تخم ترب صبر زعفران خردل ملح هندی فلفل سیاه هر کی سه درم تا مسخوآه
 نوشتاد در زنگار هر کی دو درم و نیم کوفته و بجنیه جمع کرده باب سداب معصور و آب فحلی و آب رازانه تا یک
 هفته خوب سخی کنند و شیانها ساخته در سایه خشک کنند صبح و شام اکتحال نمایند و بر شیخ اکتحال نفر نمایند
شیاف قطبی مصری نفع میکند بصلا مات و بیاض و قطع میکند قشره صلیه را در یک ساعت
 بوره سیاه یکمقال و نیم مراره کوفته و مشقال ملح هندی سه مقال شخم حنظل سه مقال و دو مقال مشقال
 اشق بر یک شش مقال اصل فاق شش خوا مسوس فلفل سفید چهل حبه دوا های کوفتی کوفته و بجز بجنیه با عمل
 یکجا کرده بردارند و استعمال نمایند اگر چه این دو اصورت شیافی ندارد اما شیخ در قانون بلفظ شیاف
 قلمی فرموده نیابین افتقابان نموده و در شیافات نوشته **شیاف قرصه** حادنه در چشم که هم بنام
 لجم و تبرید چشم گذر اسفنداج رصاص دو درم گذرانزدت هر دو احد بکیرم افیون نصف درم کافور دانگ
 و دیگر **شیاف قرصه** که قرصه غابره که بطبقه قرنیه رسیده باشد زایل گرداند اسفنداج رصاص
 ششدرم صمغ عربی کثیر هر کی سه درم نشاسته اقلیمیای ذهب مغسول کند بر سخی دو درم زعفران
 یکدرم دیگر **شیاف قرصه** که هم به تیره نافع باشد و نشان قرصه بر دشاخ گوزن سوخته مغسول
 لمان ذکر اسرب سوخته مغسول صمغ عربی هر یک چهار درم تو بال مس مغسول دو درم افیون یکدرم خنابچه
 رسمت شیاف سازند **شیاف قرنی** از مالغیوس اسفنداج قشور سخاس نشاسته گذر زرد البجر
 محرق زنگار هر دو احد یکت قیه قرن ابل محرق اسرب محرق هر واحد سه درم آب باران شیاف سازند
شیاف فقیس تالیف ملکه مانع با وجاع شدید عارضه بجنیم نشاسته کثیرا اقا قیا افیون هر دو
 در مقال صمغ عربی دو دره مقال اقلیمیای شازده مقال اسفنداج مغسول چهل مقال باب باران شیش سازند

شیاف فلقند برای طمعه مس سوخته بخود زنگار و در دم فوشار و قطعند و در امینی هر یک یک گرم زنج
 بخود هر که بشنود و بگفته بگذارد پس شیاف سازند **شیاف قمل** ششمار تریاب منق سبت در پنج
 سرخ مویزج همه برابر صمغ ربع یک و شیاف سازند و وقت حاجت ساسیده بکشد بعد از آنکه از قمل پاک کرده با یک
 شست با شند از دیده دور داشته شیاف محلول طلا کنند و ساحتی بکشد تا بچین دور دارند تا چیزی از دور در چشم
 نرود و اگر تنقیه غسل ششمار کرده بهناشب بمانی مسخوق بماند هم لغع رساند **شیاف فیض طمعه** و شخم نادر را
 قطع کند شیاف عدسی منسول دو از دره درم صمغ عربی مس سوخته هر یک ششدرم فقط سوخته زنگار هر یک درم کوفته
 و حخته با شراب الکوی که نه یا آب بادیان تازه شیاف کنند **شیاف کافور** جهت ادرک کثیرا صمغ عربی هر یک
 چهار درم سپیده از زیر سکه درم لبر الضب یکدرم کافور نیمدرم **شیاف کافور** جهت ابتدای امد در مجالس
 امراض عین شارج موافق این نسخه نوشته سفیده از زیر سکه درم صمغ عربی کثیرا هر واحد هفت درم زبل الجوز از روت
 هر واحد چهار درم اقلیمیای فصد سکه درم لبر جنب یکدرم کافور نصف درم **شیاف کندر** رانج بقروح عن ابنا
 لبر الضحج قروح و بخوریم کند کننده درم اشخ انزروت هر یک سنجیدرم زعفران دو درم بلبلان حله شیاف سازند
 و قطنطیر در عین کنند و اگر مطلوب الضحج قروح و بخور باشد بر فاده به نیند **شیاف کوبک** نافع با دجاج شکر
 و بخور و مورسج و قروح و سحر و متاکله و علل عتیقه و آثار بر سرد جلا دهد مرا فینون هر یک در متقال اسرب محرق مغزلی
 طین شاموس مادخانه که در آن نحاس اصاف میکنند کثیرا هر یک شست متقال نشاسته کحل هر یک درم از دره متقال
 اقلیمیای تخم منسولی سفید رنج رصاص منسول هر یک شش از دره متقال باب باران شبان سازند **شیاف لادان**
 جهت سلاق شدید عظیم الکایه بعد استقر اغات بکار آید حفض و دولت یکدرم مرصاف صمغ عربی لادان یکدرم
 غیر کلس با هر یک یکدرم شادنج عدسی کحل صغیانی منسول هر یک یکدرم نیم حمر امینی دو درم تو ناسه درم کوفته
 و حخته باب شیرین شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف لکین** نافع به تقایای امد و غلظ اجناس خوشونت
 آن و جرح شترناق و عنده و در پنج و گنده و سلاق و غلظ اجناس در طمعه و حکا عارض در عین و سب قویع ام لادان
 زعفران هر واحد نصف درم لبر و در یکدگر با اسرینج هر واحد دو درم نحاس محرق چهار درم صمغ عربی کثیرا هر واحد نیمدرم
 شادنج منسول ششدرم آب شیاف سازند و یک **شیاف لکین** ایون شش درم اسرب محرق منسول شست
 درم طین شاموس نرزه درم صمغ سی درم کندر جهل چهار درم باب درق زنون شیاف سازند **شیاف ماحور**
 بقع عین و جعل عتیقه نافع شادنه دره متقال زعفران هر یک شش از دره متقال نحاس محرق سبت و در متقال تو ناسی
 و در متقال صمغ عربی جهل متقال لعلل بیض جهل حبه کوفته و حخته بشراب شیاف سازند **شیاف مامیثا**
 دهنه عین بن اسحاق با فینون مسوی نیمدرم زعفران انزروت هر واحد ششدرم هر یک یکدرم مامیثا شست درم بکلا با شکر

باران شیان سازند **لشخه** و **گیا** زعفران نلت درم زرق گلیخ صبر صندل هر یک یک گرم کوفته در جو خربته
 نفعباره مایه شیان سازند **لشخه** دیگر اقا قیاسان ذکر افیون هر یکی یک گرم مایه شیان چهار درم مایه قی مورده است
 کشته تر نشند و شیان سازند در سایه خشک کنند **شیاف** مرغانه بظرف که عجات از نقطه شرح است که حادث
 میشود در ختم از ضرر یا غیر آن کند مرز زعفران هر یک در می زربخ احره نصف درم شیان سازند با کسب زربخ و کسب
شیاف مرارت شیان است که از مرارت یعنی زهره های جانوران مالمعنی اجزای مناسک تالیف
 یافته در مرض منتشره غشاوه و مثل آنها خصیصه نزول باشد ندارد در ذلخ آن باعتبار کثرت زهره و غلات
 آن و حسب الضمام اجزای کثیره یا قلیله دیگر مان معتقد شده چیزیکه بر نوایدست درین مجموع اندراج میباشد
 و علی حده الله تعالی فرموده که ضروری زهره مشروط در گ است و دیگر زهره بازوایدست و از مجربین تصح یافته که زهر
 بوسه و حجل یعنی یک صده یعنی غلیظ از زرع نزول با غشاوه مجربست **شیاف** مراره که در عکله بنتا را ابتدای نزول است
 آید زهره زحمه ذره در حنی زعفران حریف سیاه هر یک نیم درمی همه را آب تر سیاه خشک کنند باز سازند کار آردنست
 مرارت در عکله انتا که از صداع یا زبانی رطوبت برضیه باشد بعد از دران صداع و در عکله نزول نیز کار آید زعفران یک گرم
 زهره حده زهره کلنگ اشق هر یک در مثقال بسوس حنیقال در چهار دانگ فلفل یک نیم درم صفا عدل کوفته با آب زبانی تر
 و عمل نشند **شیاف** مراره جعشیه دیگر نظرون اشق هر یک نیم مثقال زهره کس نظرون حنیق هر یک یک مثقال کس
 سوسمار کینقال نیم زهره کلنگ فلفل هر یک دو مثقال آب از زبانی سازند و عمل نشند **شیاف** مرارت بشنود و
 انتا را ابتدای نزول اما را نافع است زهره کلنگ زهره مشبوط زهره بزکوی زهره باز زهره عقاب زهره کلک حنیق خشک
 کرده بسا کوفته مثلا کرده درم از مجموع باشد ششم حنظل یک نیم درم حنیق هر یک یک گرم اصافه کرده با آب زبانی شیان
 نفعباره که ضعف را ابتدای نزول را نافع است زهره با شق زهره عقاب زهره حروس زهره مشبوط زهره رواج خشک
 کرده مساوی با آب زبانی شیان سازند **شیاف** مرارت قوس زهره کلنگ زهره کلک زهره بزکوی زهره با شق زهره مشبوط
 خرگوز زهره کبوتر زهره قنقل زهره خوک زهره رواج زهره خرگوش زهره آموز زهره مایه هر یک خشک کرده و درم یک نیم درم حنیق
 هر یک یک گرم بسا کینقال را با آب زبانی حل کنند و ادویه کوفته و حنیق با شق سازند **شیاف** زهره کلک قوی دیگر در اطیو حوارج
 صج حده مراره زهره مراره از مراره شاهین مراره عقاب اریق حله حیوان ابی که مراره زهره مشبوط زهره مایه زهره حنیق
 بسینه و حنیق چهار یا چهار مراره زهره گا و زهره جدی زهره سوز زهره تیس حلی و اطیو دیگر کشش مراره زهره حنیق نیم درم
 خطاف زهره زردار سیاه زهره صج که معروف بخو حوست زهره گرگی زهره قطا که کشتن کن گوین مجموع این زهره در ادویه
 کوفته در ظرف ساجس بخت خشک کنند پس بعضی اطبا تنها همین مراره را جمع کرده با یک ساخته با آب زبانی حنیق کرده
 شیانها و جها سازند و بعضی اصافه میکنند با شیانها و حنیق فلفل سیاه فلفل سفید زهره کبوتر با شیان

دغان نخاس تو بال نخاس هر دو هفتصد مرارت تخمیر میکنند باک از بانه و قدری تخمیر صند و بعضی از اطبا این برهه
 تخمیر میکنند در عمل منزوع الرغوه و در حقیقت یا نخاس نگاه میدارند و انگشالی میفرمایند شیاف مراره منسجمه
 دیگر که جهت نزول آب و قروح و غشاوه در طوبت مفید است و از شده نفوذ در طبقات زود تاثیر میکند و قوت
 این تا دو سال باقی میماند اقلیمیای محرق با نژده درم صمغ عربی هشت درم زهره ماهی کشبوط زهره کبک
 هر یک هفت درم مواد هندی فلفل سفید هر یک هشت درم سعیده قلبی چهار درم اسحق سبکیخ روغن بلبلان
 جاد شیر هر یک و درم زهره کفتار ایون هر یک یک درم زهره باشه زهره عقاب زهره گاو
 زهره خروس زهره گرگ زهره عراب زهره باز هر یک نیم درم و اگر درغن بلبلان نباشد روغن
 آجربال او کنند **شیاف مسطو سسطس** یعنی تخمیر میکنند قشور نخاس محسوق زراج صند
 محرق هر دو هفتصد و قویه صمغ چهار و قویه و نیم نخاس محرق چهار و قویه انما اقا قیاهر و اخذ یک
 سفید راج رصاص ده درم اقلیمیا ایون قلفطار محرق زعفران صبر سقوطری چند بیدتر ساج
 هندی هر دو هفتصد درم سبیل نگیدرم و نیم باب باران و بعضی باب مغز و لبش اب تخمیر کرده شربت
 سازند **شیاف منج تسکین** در مع در یک زود تحلیل درم در یک ساعت کند چند بیدتر صبر ایون
 قلفطار محرق هر یک درم شقال سبیل حنظل هر دو هفتصد شقال اقلیمیا شش شقال اسپند راج صمغ عربی
 شقال نخاس محسوق مغسول چهار و شقال انما اقا قیاهر هر دو هفتصد شقال مالی که دران در در او شانیه
 تخمیر کنند و بیاض سفید انما شیان **شیاف موقال** بضم م و سکون و او قروح قاف بال الف و لام تمانه
 بال الف لفظ یونانی است بعضی محلل این شیاف به ظلمت و مواد متعالیه و اوجاع و قروح فرمنه در مد طولی و جرب
 با کتر امراض عین نافع است اقلیمیا ذهبی تو بال نخاس صمغ عربی هر یک درم مرصنا ایون سبیل زعفران ساج
 هر یک یک درم فلفل سفید شش قیراط بشلاب برشد **شیاف نارودین** اقلیمیا زعفران صمغ هر دو هفتصد
 و شش درم ایون هر دو هفتصد درم نارودین شامی دو اوزده درم نخاس محسوق ده درم انما اقا قیاهر هر دو
 یک درم باشان سازند **شیاف نارودین** نافع بجمع انواع خیر از مورسج و غیر آن جده و شقال
 کحل محرق مغسول چهار شقال اسپند راج محرق مغسول چند بیدتر صبر هر یک شش شقال سبیل اقلیمیا محرق مغسول
 هر یک شش شقال اقا قیاهر صمغ عربی هر یک شش شقال حنظل هندی شش شقال مالی بلبلان
 سازند **شیاف نارنج** جهت منع نوازل و حمره و جرب حله و دمه در مد او امر ملک و حفظ صیحه چشم
 موجب تو تیا باب نارنج برورده ده درم سفید آبلقی بلبله زرد باخته هر یک درم کتر انما شیان از زود
 گلخن صبر زود حنظل کی هر یک یک درم ایون پنج درم **شیاف ووقه** که جهت ووقه حاره بعد استفراغ و قوی است

ما شیخ و مطیبا مع قصه فیقالین بکار آید زعفران نشاسته کثیرا صمغ عربی هر یک گلی ما میران صینی اگلی درم
 در دو آنک حفض شیاف مایشا هر یک میزد میناها سازند و بسعیده ی بسینه و شیر و ختر ساینده و غلیظ کرده در
 چشم کشند و بالای آن رفاده خوب به بندد کشیاف و رومی تالیف ابن رضوان در او و محمل و مسکن مواد
 و بلع نزلات و تنوی اعصاب عین و جهنم و در پنج درم مایع و در امر اخضر عازه عظیم الاثر است صندلین هر یک
 پنج مثقال گلشنج بی اقیاق در مثقال حفض کثیرا صبر شیاف مایشا هر یک کیشافان بگلک ساینده مینا سازند و مویز
 بولس نافع با دواغ شده و شکر و لطیفه و عینده و هم موثر بمرح و شیخ و قد و طبری چها مثقال صمغ عربی
 سه مثقال زعفران اینون سنبل الطیب هر واحد سدس مثقال باب باران شیاف سازند و سفید بسینه بکار
 آرد و دیگر نسخه محمد زکریا حجه رد نافع و بهترین و سبکترین شیافات و روی است و حده آن کثیرا حده ایسین
 باشد گلشنج چهار درم زعفران سینه از زیر هر یک دو درم اینون صمغ عربی هر یک یک درم و مگر که صعوبت درد
 چشم را در حال مبتدایه گلشنج با نژده درم اینون ده درم زعفران هشت درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم
 باب باران شیاف سازند و مگر که آنرا شیاف و روی ایسین نوشته اند در در صعب که سیدان اخرا غلیظ باشد
 بعد شفیه در صین آماس بکار آید اقلیمیای از سعیده صبر فنون هر یک ده درم کثیرا است درم نشاسته سی درم صمغ
 عربی چهل درم گلشنج تازه شصت درم باب باران بپزند دیگر سید الحمره که معمول گمان است عدس احمر
 همان ورد هر یک خروی صمغ کثیرا هر واحد نصف جزو طین رومی مایشا قشور مان هر واحد سدس جزو کونیه
 کجا درازند و سماق زرد آب خوب بچوشانند و صاف کرده در آب خوب بچوشانند و صاف کرده با زین آب صاف را
 بچوشانند تا غلیظ شود و سه سفید آب یک درم کثیرا سدس جزو ساینده با سینه آب مذکور است کند تا منحل شود در آن
 کوفته امیخته شیاف سازند و دیگر فرجه و خرد و نوره و نور سح و نور خیمه و جنبه و کینه العده در ده کینه را نافع است
 گلشنج تازه هفتاد درم اقلیمیا نقره محرق منسول صمغ عربی هر یک سبت چهار درم زعفران شش درم صمغ چهار
 درم اینون سر به هر یک سه درم زنگار تو بال مس سنبل سندی هر یک دو درم باب باران شیاف سازند کشیاف
 و در پنج که علت مذکور بعد مضد با مراد سجانده یک درم در کند زعفران دو درم آنک صمغ عربی نشاسته کثیرا که با
 طین قبرسی مالص هر یک یک درم سعیده از زیر منسول حشیش که محرف و بقیعه است جو دم که عبارت از شایخ است
 شیاف مایشا هر یک دو درم انزروت سعیده درم همرا کوفته و نجه دو درم آنک اینون مصری دیگر درم حفض
 در شیر و ختر حل کرده دوا امیخته شافها مصطلح منسول ساخته وقت حاجت گلی در سعیدی بسینه اتین ملگوده
 در چشم کشند شیاف سندی و مکی هم گویند نافع است با ابتدای نزول در هر غشاه طبه و سه برد آن
 قروح عین البین شش کوفته روغن بلسان تنکینج جاوشیر هر یک دو درم سعیده را صمغ چهار درم سعیده

نفل سپید هر يك شش اوقيه صمغ دوازده و قيه ايدميسا محرق شانزده و قيه مراره صمغ كركاه مراره قح چهار مراره
مراره معارضه كرده اند كه آن شش و پست هفت مراره كوفته و بجنه بصاره را زيان نكند **شياف**
ياسمين زانفع است به تحريك اعصابه ياسمين افاقيا هر يك حبس و هشت مثقال صمغ جبل مثقال رمانه فانه كه
نحاس ادران فانه خالص ميگند زعفران هر يك سبت و چهار مثقال انيون عصا بويخ نحاس محرق مسول هر يك
چهار مثقال و شش ديگر انيون شش مثقال است نيز ايسر بشند **ديكوشياف ياسمين** با خود از لسخ مجربه و اذنه كركه
عليه رحمه رب العالمين الی يوم الدين نافع باكثر امراض عين خواه در طبقات و در طبقات باشد خواه
در بايقين غنيه گل ياسمين كه اينجا گل جنبلي معروف است سره سنگ لهری توپا نارونی رخ زعفران نوره قلمی مسخر
نخم سرس که درختی هندی مشهور است همه مساوی کوفته از باره بافته گذرانیده در سنگ ساق باشه همونايک
هفته سخی کرده نشاها ساخته نگاه دارند و آب بنيد بر سنگی که سايده نشود سايده با مس جسد و چشم کشند و
اگر چشم گل يارده باشد يا موسی قره ريخته باشد آب بن سايده صبح از خواب بر خورند بکشند **شيات**
که صمغ صبر الفیغ دهر سکنج حاد شیر طبع اندرانی زنگار فلفل سفید روغن لبان زهره گاوند از فلفل زنجبیل
مساوی روغن لبان را تاب را زمانه زحل نماید و او ديگر کوفته و بجنه مان کشند و در بعضی نسخ حلیت در آن
شياف داخل است **شيامی** که تقويت چشم و جلای بصر بخشد و از قبول افات و حمه اجفان مانع آید
و درم نشاسته هندی مشمول انزروت هر يك چار درم و زم گلرخ صمغ عربي صمغ الكو هر يك سه درم
حصص درم فلیسای فقره یک درم باشد **شياف سازند شيامی** که در ابتدا ای اید و حرارت چشم
بکار آید اسپیدان صمغ کچو کثیر انزروت هر يك نصف جو و مياض صمغ شياف سازند **شيامی** ديگر که در
ابتدای رذافع بود و وضع شديد اساکن کند خواب آور و شاف امينا هفت درم کثیر انزروت بشير خورده هر
چهار درم زعفران انيون حصص صمغ عربي هر يك درم چند بدمتر کدرم **شيامی** که جهت بوج و تحييل بفع دم الانون
سبز قاقاشياف امينار زعفران انيون صمغ عربي کوفته و بجنه آب سنبه پای طب شياف سازند **شيامی** که در ابتدا
که از غده حرارت باشد نشاند درم بزرگ ششم را سود دارد انيون کثیر انيلزهرج اسپيدان هر يك شش درم صمغ عربي
دوازده درم همه ابارک از نيلس کيزو نشا شفرم تازه و سیک طاب آب باران بر نيز تا که ثلث رسد پس آب دی صمغ
ساخته با دو بدمسوقه آميزد و بقدر نخود شياف سازد و وقت حاجت آب سر يا بشير زبان ياسيده بجنه يا آب حلیط
بر طبقه صندف یا بر سبب آيند هفت ميل يا باده دل وقت صبح و همين قدر وقت شام و چشم کشند **شيامی** که در حاد
و در حاد اکثر امراض چشم نافع است محوت با دگار انوی عبدالقانی سله به شست سايه را در طرف انی اندخته بر نقش آید
که بر بان و مالیده و منفع شود پس بر همان کجا بر سر آتش آب انار ترش در آن طرف بيفرد انوارند که شيامی را بشود

این نالین طایم بچوستانند که خود آب شود و نگاه آب بخورد آید و قبال حسب تریخ شمرده و آورده در ظرف صبی گلاب از نو
 سانهایمانند و وقت حاجت با آب سیده در چشم کشند **شیامی** نافع بر مری که از هر روزگی و مسرمانند و فرجه
 شیره را نیز از ابل کند لسان ذکره دم اشق از زوت هر یکی بخیزم زعفران دودم بر شمش سازند **شیامی** که کتانیست
 کمال است نفع میکند بر علق و تسکین میدهد و جمع شدید را در حال نحاس محرق منسول افیون صمغ عربی هر دو قطعه
 شقال هر دو از ده شقال زعفران صبر هر دو حدیث متقال اقلیمیا چهار خقال کند سه متقال شرباب بخورد و شیش
 سازد و در سفیدی سفید حل کرده رفیق کرده در اوقات متفرقه بعد از غذا چهار ساعت کمال نماید و بعد از هر سه روز
 سکون امر بخورل حمام فرماید **شیامی** که موی زاید را نفع بخشد زاج صدا صدید هر یک یکچون زنگار خوشاد تو باغی
 سوخته هر یک نصف جزو ما زهره طیور هر چه باشد شفاف سازند **شیامی** نافع بحرب که از ماده عاده جریفه و نجاشه
 بهر سه نفل سفید نیند انگ صمغ عربی منیو یا سه محرقه اقلیمیا قطنه اقلیمیا طلا هر دو حدیث افیون صمغ عربی
 محرق یکدم در سوخت یکدم و نیم شادنج عدسی دو دم باب باران یا آب مطبوخ مصفی شیشا زنده **شیامی** که بحرب
 و غلظت احقان مفید بود و بسبب گفته که بان حده و حمره بنا شد نافع آید و باض آن آمار قروح و ششاه جزو اید افیون
 اقلیمیا قضی هر یکی یکدم سفیداج رصاص صمغ عربی زنجار اشق هر یکی دو دم اشق را در آب کهنه سازند و او کوفته و
 بان نرسند و شفاف سازند **شیامی** که حرب راه برد و سل و گوشت زاید را برود نشاند و ششدم صمغ بخیزم زنگار
 مس سوخته قلع طلا سوخته هر یک دو دم افیون هر یک یکدم زعفران بخیزم **شیامی** که سلاق و سرخی اطراف حصار
 بود و خیرگی چشم دور کند اقلیمیا ای زرافاقیا هر یکی بخیزم زنگار صمغ عربی هر یکی چهار دم روغنخ دو دم افیون دو دم
 سر هر یکی بخیزم بشرا کینه بر شند **شیامی** که جوش طفله را نافع بود صمغ عربی بیست دم سر سوخته ششاه بزره دم
 نفل شبت دم زنگار بخیزم اقلیمیا چهار دم مرز عفران هر یکی دو دم باب باران بر شند **شیامی** که بر سونافع
 است تو با لب پوست بلید زرد صبر سفوطی هر یک خردی نفل گردنم خروست **شیامی** که در سیلان دم که از
 یکی گوشت باق باشد مفید است و گوشت هم رو یاند شب یالی سوخته که آن کند زعفران هر یکی دو دم انگ صبر بخیزم
 شفاف ماسک یکدم کوفته بشرا کینه سر شند شفاف سازد و وقت حاجت هم شرباب کهنه ساینده و چشم کاندان
 ششاه صبر کتانی نافع بقصان کوماق نوشته اما بجای کند و همان کند رنگاشه **شیامی** که چون در غرضه روز
 سه بار این شفاف بکشند زرد آب نیم را از اینجوله چشم برمی آید و در گذر صبر سفوطی کند هر یکی درمی از زوت خون کتانی
 کلان سر مری کالی هر یکی بخیزم زنگار انگ و نیم خباچه رسم است شفاف سازد و وقت حاجت پس از افزون سموله در چشم
 چکاند **شیامی** نافع بحضرت و موت دم و ظرفه اریخ امهر محر نفل ملح اندرانی هر دو سنج کوفته و نخبه باب که بر شیش
 سازند **شیامی** که طرفه زایل کند از این سرخ کند مرز عفران مسادی کوفته و نخبه شیشا ساخته باب که ششتر

نامه ساینده بجانند ششپانی که در ظرف بعد از فصد و چکانیدن شیر و خران و خون خجک کوبیده و پیوسته کوبیده
 سرخ دم الاغون زعفران که با هر یک نیم م صند آتشی بکند بعد مراد با سخته هر یک یکدم و نیم نسخ سخته در دم
 صمغ عربی کینه اهر یکدم در هدم نیم شادنج عدسی مغسول سه درم و نیم کوفته و بجنه سحون و جویض و خاکی
 بپوشند و شاف کنند و بشیر و خران ساینده بجانند ششپانی که در ظرف در ج حشیم غار از آن غ باغدا بپیمایند
 سه سخته هر یکدم در دم الاغون بسد و او بر یک چهارم در زربخ سرخ شکر طرز در هر یک نیم کثیر امر زعفران
 افاقان است نه جو به هر یکدم در انگلی الرسم شاف سازند ششپانی که صمغ امار غرضه حشیم کند بکند بل انامه در
 که ساقه شود فلفل در افاقا صمغ عربی هر یک نیم الموم غصص هر یک درم با ششپانی سازند اگر کل انامه غرضه شادنجانی
 شاف رفیق که در جوف انامه در ساینده انامه و شوم میا باشد بگردد و داخل کنند ششپانی که جز سسل و فنیکی باشد با هر یک
 افاقا مغسول صمغ عربی هر یک یکدم در دم و نیم فیون مرصا هر یک یکمقال با بیابان ششپانده ششپانی
 که نسب در دم و در جوف در دم نیم حشیم معین است افاقا مغسول بیت و چهاردم اقلیمیای طلا صیدان انون سرخ حشیم
 صمغ عربی هر یک یکدم در دم و نیم مایسب اشکاب از دو در ساینده ششپانی
 که نافع است به نفاخت مائیه و بخورت صغره که در طبقات حادث شود و قویا تو بال نخاس هر یک یکدم اقلیمیای مغسول
 کحل مغسول هر یکدم در دم فیون بلین شاموس هر یک یکدم در صمغ عربی چهار قویه آبلان سخن کرده ششپانده در این ششپان
 بعد از این شاموس سمی است ششپانی که نزدیک کل طبقه قرنیه و سنبلان بود بعین بعد فصد و نقیه استعمال آید که
 که مغسول رسام بکند اقلیمیای فصد حرق مغسول نخاس حرق مغسول هر واحد در دم افاقا صمغ عربی هر واحد است
 درم بسخته بینه شیان سازند وقت حاجت بشیر و خر ساینده بکشند ششپانی مضع با وجع صمغ شادنج
 بخورد و در جوف غایره و در جوف سرخ و ده کمانه و نوز جمله عین و ماده مصلحه بیوی چشم از دهها و در وقت وصل عسره الود
 مغزوع الاقع سفاده و در متقال اقلیمیای حرق مغسول صمغ عربی هر یک یکمیت در چهار متقال زعفران شش متقال در صفاها
 متقال فیون اتمه هر یک است متقال زنجار تو بال مس سبل سندی هر یک دو متقال باب باران ششپانده ششپانی
 که با کبر اعراض حشیم نافع و از جهت دالده است فلفل از غلظل قرنفل توپای سبز هر یک نیم جزو مامه ان صمغ عربی هر یک یکدم
 حشیم سندی هر یک یکدم جزوی سنگ لصری سر سینه سر ساه هر یک یکدم سرخ خود کوفته و بجنه سه روز با آب نیم ساینده ششپان
 سازد ششپانی دیگر نافع با کثره امراض حشیم مغسول بکمال کمال شمیری توپای سبز سه مانه کف در اصل السوس سر سینه
 سفید آمد مقشر مغز طلا فلفل سفید مامه ان صمغ عربی توپای دارولی پوست بلبه هر یک یکمیت ششپانده ششپانده در جوف حشیم
 سنگ لصری هر یک یکدم باب غوره یا آب بامان شیان سازد ششپانی که در ابتدای نزول سفید است حرق مغسول کوفته
 فلفل نیم قویه شش کبیرم باب زربخ یا فساد و آب جاز یا ماس ساینده بکشند ششپانی مجرب است

جهت نزول طلیقت بکدرم را در حقیقت در زهره گاد کبود کالند تا مصل شود پس بکدرم سخن بمان صحاف کرده
کند و غرض از آنست که شیمی او دیگر محرب بنزول مرقش تا سوخته و ارفلش اقلیمای و سبب دوس که در کله فتن ک
صیح می آید حمله را با آب بادیان تشایف سازند از کلمه و وارو هم حرف صاد و مهله و صیح کی و او با تلفظ دو و هله
سایف از آنک کند دوم در شیفات تلفظ شایف که صیح آنرا عارضه چشم کند مذکور شده صیحی که چشم را نمایا کند
سفیدی آنرا فرجه بود سه مرتبه صحنای سه درم دو در جرایغ زیت دو درم پرواید از عطران هر یک کدرم منگاف
و آنگی عدد او پیشش است با ریگ ساییده بکشند صیحی و یک عصف اقیاقیا هر یک درم قلعه پس بکدرم صیحی دیگر
گلنا خود که از خود ساقط شده باشد و اگر نباشد پوست انار و اتمام و فشاغی که در میان و انهای آن باشد
بکند و اقیاقیا و قلعه پس صیح عربی هر یک یک کوبیده اند عصف پرواید سه درم با یک صیحی دیگر کله فتنای
پرواید چهار مثقال آب جل کنند و کله فتنای صیحی دیگر تو بال سخا من نسول نصف مثقال صامع و منسول
ز عطران صیح عربی را دو بیت سنگ سخا منسول آب باران هر یک و شغال ساییده با قبال آن کلمه سحر و کلمه
ملفوظ اول مکتوب و هم ادویه امراض عین مذکوردهای است که اول حرف آنها ضا و حمه است ضمما
و سربط الیون که نافع به در چشم است در لفظ سوم او سه گزشته ضمما و جهت کوفت چشم تخم
خسلی چشم خبازی در شیر و عطران و روغن تخم کدو و بجنه بر پشت چشم نهادن کشایف مایه و گل از منی بشیر و کشایف
سبز نیز نافع است ضمما و کفره و حرافه عین نافع است زردی بینه و آنکس نیز تیره و روغن گل نام است کرده بینه
بان تر کرده بر چشم گذارند ضمما و جهت اتساع فاطره که از ضرب باشد دقین با قلی با بونه خطی بانه شراب زده در
چشم ضما دکنند ضمما و کدر او این در چشم بسیار نافع است و مجرب است بزلاله و رو باد و آبی مناسبتش ضمما و عطران
حفظ و مشابه آن کوفت و گلاب جل کرده بر اجفان ضما دکنند به در هیچ هم نفع میرساند و وقتیکه بگیرند او را ق
کرزه تر مقدار او فربانی آنکه کوفت باشد و همچنین چشم نهند و بر فاده به بندند بستنی غیر محکم و روزی دو بار بکند
خسلی میکند در او این نافع بسیار ضمما و بمنزله طبع هم تسکین وضع درم عین کند همچنین ضمما و شسته تسکین
ادعای عین کنند ضمما و کرمج شد چشم را بنشانند طندل سرخ شیفای مایه صفر و قلع صیح عربی از آن اقیاقیا
بر آب عین بکند یا کبوتر نیز و آنجا که وضع ضربانی باشد یا شیب طبع کوکنا را آب کاه بر سرش بر آب نکند
با درج را با تر آب جویشی بجنه ضما کردن نیز تسکین ضربان عین کند و جویش خزیره است که در آن جا شرب
عصف حار نسبت کالت آب جویم میرسد ضمما و بقیه هم تسکین چشم می رسد ضمما و کدر او این نافع میرساند
ضمما و درق گل سرخ تازه هم خصوصاً با حلیه تسکین وضع کند ضمما و زردی بر صیف باز عطران در شکل نفع می کند
بر ضربان عین ضمما و که در چشم خنده بنشانند و در طوطیهای گرم باندارد کاسنی تازه را با آب بزند و برگ بلوغ

بنفشه باین بگویند و روغن گل چرب کرده ضماد کنند ضماد که درم و در حشمت بنشانند از وجوده درم با قلی سجدیم
 افاقا یا یکدم سبیده تخم زنجبیل یک عدد و آب گشنیز سبز و آب کاسنی آمیخته ضماد کنند ضماد که در صبح سبیده و دیگری را
 صبح بخشد کزبره یا لبه اکلیل الملک زعفران تخم کتان کنکاش شراب بچین ضماد کنند ضماد که در در خصوص شستگان
 کند صفت را بگویند و ضماد کنند چرب است ضماد دیگر که در عارضه او را در عین مانع است کاسنی سبز را با سبوق و فلفل
 ضماد کنند ضماد بقدر حقیقتا سبوق نفع میکند ما در ام حاره عین ضماد عین الملک الملک و سبوق و فلفل
 نیز از اینست که در ام حاره چرب ضماد اکلیل الملک یا زردی بضمیه نفع میکند بعد عارضه اکلیل الملک مطبوخ به سفیج
 یا شراب نفع میکند ما در ام عین و نسکین می بخشد با وجع آنها همچنین اگر بگذارد سکه را در حالتی ما در خرقة ضماد
 کرده بر چشم او را در ام بنهد عین شدت در دفع کند نفع عیب ضماد که در دفع نفع کند در حشمت بنشانند نیز تازه
 و گوشت تازه و زرده بضمه مسلوک هر یک ازین بروغن گل سرشته نافع است ضماد که در آخر رمد صعب کار
 ایوا اکلیل الملک تازه بصیت درم گشنیز بنیز یازده درم زعفران چهار درم سبوق را بگویند تا مثل مرم شود و سبوق را بزرگ
 در دو قاتی مات اندکی پوست خشکانش اضافه کنند ضمادوی که در مشکلون را نافع است در حق هر ماور فلفل هر
 واحد و در آنک کوفته و پیخته با دمن سبید و درم بآبی که مده در آن جوشانیده باشد خمیر کنند و بگذارد تا سحر شود
 پس بر خرقه گذاشته بر چشم ضماد کنند ضمادوی که در ام حاره و شتران قوی را سود دارد گل بسنج خشک است
 اناسیرین عدس معشر برشته را در آب سخته بگویند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند ضمادوی که جبهه را
 نفع بخشد بر صند را با روغن گل و پنجم و حلاج مصفی با هم لخت کرده وقت خواب ضماد کنند ضمادوی که سیاه را بخیلید
 لب خیر را در آب بخیلاند تا با زمثل خمیر شود ضماد کنند در اعلیون هم محلل شعله است ضماد که در روغن و سلفاق نافع
 است پوست انار عدس شکر کوفته ضماد کنند ضمادوی که تحلیل اشفاق ملتحمه کذبونه بنفشه سیاه و اکلیل عرشانیده سرخا
 آن دارند و فلفل آنرا ضماد کنند یا بنما اسفنج باین آب تر کرده بر چشم گذارند ضماد افاقا نفع میکند نه توحده و
 جلیف این نماید ضماد با قلی یا کند و درد و سفیدی بضمیه نفع میکند نحو طاهره در عین ضمادوی که سرطانی را
 نافع است و قوی شعله بنفشه خشک نملو و قوی قلی اکلیل الملک لونه آب کاج دار عین ثقلب دیگر بر گنطلی بر گنطلی و سبوق
 زعفران بروغن بنفشه نیز نافع است ضماد ما که نزول مواد زردیم را از چشم باز دارد با قلی مغشر مطبوخ را بر پیشانی گذاشتن
 منع میمان مواد سبوق کند و سفیدی بضمیه با قلی شعله ضماد کردن نیز همین عمل کند اوراق کرم یعنی معنی درخت انکور را با سبوق
 شعله ضماد کردن بر چشم میکند نوزل را از عین و ضماد کردن بوق کزبره همین عمل کند همچنین ضماد بوق در زمانه نافع می
 از نوزل مواد پوست خرزهره بر جبهه ضماد کردن همین عمل دارد ضمادوی دیگر که منع ریزش مواد حاره و تقویت مجاری
 نوزل را بجان کند صندل عولان زرد و زرد واحد جزوی زعفران نصفه و ضمادوی که بر جبهه گذاشتن منع نفوذ مواد

مواد از سماق گند سمن و در افاقا و قلیلی زعفران را با تخم صندل کنند و دیگر ذوق عدس سبزی تخم زرد در
بگلایات آب اسهال کرده صماد کنند و دیگر شیاف با قیاس صندل صندل زرد و در هر یک جزوی زعفران نصف
صماد می در گم که نزل مواد رویه را از تخم با زرد دارد و بعد از آن صندل و صندل عا ر نیز نافع و خیر است هم تقوی
کنند صندل سفید بر سنگ سائیده کچرا و از زرد تخم را با یک سائیده و نصف خرد سفیده تخم مرغ بشنود و رسیدن
طلا کنند صمادی که ظرفه زایل کند با قلی و صندل را با غسل صماد کنند و این کبکبوه عین هم نافع است صماد و دیگر
جهت از آن طرفه موثر منقی از دانه برک عنب الثعلب صندل سائیده با سرکه صماد کنند و دیگر اکلیل الملک هم الا فون بخور
مهرک زعفران عدس مقشر بار و عن کل و زرده تخم مرغ صماد کنند صمادی که از او در اصله زرافه می چشم شقایق
یعنی گل که را در طلا جوش داده بر در صماد کنند صمادی که صکله افاق حنجره را نافع بود تخم کاسنی سبزر اسائیده بر در
گذاشته بر روی آن قدری روغن گل مالیده صماد کنند صمادی دیگر جهت کله گوشه های چشم عدس مقشر سماق غلبه
شماران همه را بصی ساخته صماد سازند صمادی که غلبه سبزه را نرم کند و کتاید تخم مرو کوفته آرد گندم نشیر خمر کنند
و قدری زعفران حل کنند و در نشیر و خمران یا شیر خرد بزند و بر غریب صماد کنند و عقیده ما من ممنوع نیز از مخومات است
صمادی دیگر درین باب گندم تخم زرد در یک جزوی تخم غلبه نصف جزو همه را با آب بزند که هر اسنود نشیر
از نشیر بر نشیری که باشد داخل کرده است کنند که مثل مرهم شود بر صلبه گذارد صمادی که غلبه منجر نافع رساند
بر سیاوشان را منضج کرده صماد کنند عنب الثعلب حب سائیده صماد کردن نیز از آنجا بصماد کنند اگر این لب غلبه
کند نافع تر باشد صماد جوز عنبق یعنی گردکان کهنه ممنوعه را می کند قروح حمره و نو هم نواحی عین روغن آن نافع
نکند با کله و طلق ساقن روغن این مثل روغن بادام است صماد بر زرخ بر صبه نافع می آید مدینه سیلان آب که
از نوزان حراره بود صماد و یار درین باب است در گلاب که اخته و سفیدی بفضله با هم مخرج کرده بر ما گذارند
کلمه چهاردهم از ملفوظ اول مکتوب هم ادویه امراض عین درد دانه ای طای است طلاست
از نیاسیکوس که جهت برده و وسیع در قانون مرقوم است لادن ربع بر زخم شرب به امینی هر دو نصف
جزو کند مرمر واحد جزوی نیمه را دردی روغن کوسن جمع کرده طلا نماید طلائی که طلائی بصماد نافع است طلائی
باز خاک که با غسل برشته طلا کنند طلائی که تسکین وجع رده دارد و هم آن کند افیون را در نشیر زنان سائیده
طلا کنند اکثری از قدما استعمال میاید افیون را در رده صماد افیون بسبب غلبه ریح با صره حضرت بهر بعضی از اطباء
اصلاح این را با این قسم مگر دند که افیون را بر خردند گشته با قش خورشید را تا آنکه نرم میند و رنگ آن حمره میل کرده
به حال دوائی است محرق آلام اما دمان آن حضرت بهر مایه وقتی که حاجت تغلیظ روح با و طای حدود ارم شربت
چشم تسکین ریح صفرا و نفین استخراجه افغان کند طلائی دیگر همین باب سفیدی بر صبه با نشیر جاریه مخلوط کرده

بصحیفه فغضه یا بنام آن خوب حرکت دهند و گوی که ازین طلا هر شود چشم طلا کنند طلای که در آبهای
 حاصله از بکار آید عصاره بگل بود عصاره برگ آب غنای آرد و جو بزقطه یا سفید تخم مرغ طلا کنند
 طلای که بدین معنی بکار آید چند سیزده زعفران زفت را پنج مساوی با آب از زمانه تر طلا کنند طلای که باغ
 بر مدی که ماده آن خون و بلغم آمیخته باشد در ابتدا بعل از نو کرد و سیاه کند زعفران کوفته بسفید تخم مرغ کوفته
 بر پیشانی طلا کنند طلای که بگل بر بیانی در پشت چشم مالند ابتدا می برد را سود دارد و ماده را ذبح کند شیش
 ما میانه حضرت گلشن صندل سرخ هر که در دم فوفل زعفران جلا مساوی با آب شیز تازه یا آب کاسنی طلا کنند
 طلای که در چشم بنشیند در دو ساکن کند عدس قشر گلشن صندل سرخ هر یک در دم کا نور و گوی نیم با کاسنی
 در جبهه ملک طلا کنند طلای که همین عمل کند شاف ما میانه حضرت گلشن زعفران اقاقیا عمل از منی صندل سرخ
 مساوی با آب غنای طلا کنند طلای که نفع میکند در دست و پا و ماده کثیر در و طبری زعفران هر یک در
 شقال مرافقون عصاره بر مویج هر یک چهار مثقال کند شش شقال بزر الیج هشت مثقال سبوی شیر برده در دم آرد
 بهینه شوی معید شیراقاض قدر کفایت شش طلا کنند و اگر قرص ساخته نگاهدارند وقت حاجت بکار آرد هم بهتر
 است و این دو انالیف فلیو کانس است طلای دیگر هم درین ماده فضل بعضی از اینون هر دو احدی چهار مثقال
 زعفران شش مثقال محاسن محرق مسول صمغ عربی هر یک در دو از در مثقال شرباب خمیر کرده بدینو عمل آرد طلای
 که منع نوازل من کند سفیدی بهینه را با کند بر جبهه طلا کنند طلای دیگر مانع نوازل صبراقاقیا شاف ما میانه
 حضرت گل رومی صمغ عربی بیاض بعضی بر جبهه طلا کنند طلای که برود در پنج اطفال بسیار نافع است و در
 بنشیند در دو ساکن کند اقاقیا کات بندی که بندی گفته گویند حضرت هند که سوت است هر یک جزوی شب یانی
 چهار جزو آب لمبوی کاغذی هشت جزو شب یانی بر میان کرده با دیگر دو اگرفته در ظرف آهنی اندخته آب لمبوی
 بر آتش نرم گذارند بر آتش آهنی بسته بسته بسایند تا خوب را بکین مخل شود طلای که محوط چشم را سود دهد حضرت اقاقیا
 عصاره کینه اقرین با آب غنای طلا کنند و بعضی قید آب غنای طلا کنند که ده اند و لای این طلا بصورت کوی از صفوی ساخته رنفا
 که آتش چشم بندد در قباب خوانند و از عطسه در حرکات و شراب علی طلسم اجتناب کنند و در دهن چیزی بردارند
 که مغرب طلسم کند طلا که به پنج درم اجغان سود مند بود گلشن شفاف ما میانه حضرت گل رومی زعفران
 زر و جو به صبر با آب شیز تر و آب کاسنی طلا کنند طلا که مسخ رقیق شرکان کند کس سر کنده را خاک کند زرد
 بسوزانند و با پیله خردس یا پیله طلا کنند طلا دیگر که در پیش را هراب که با غار شش سرخی و سوهن باست
 نفع دهد بکیرند آوری در دست در سه که بنزد تا مهر شود پس بسایند و بر صحن بپزند طلا را جبهه رویانیدن می آید
 که از سبب خدام رنجته باشد مویز بلید سیاه آله هر یکی جزوی در روغن زیت بپوشانند و اول موضع را بطح کوی

جو سب و جلد شسته این ۱۹ مالند طلا در دیگر چهارمین باب بگیرند طبله و عصفور سوسنا نند و با سرکه آمیخته مالند خوب
 نوشته ایو طلا که ترکان را از سفید شدن نگاهدارد بعد تنقیه کار آید شقایق النعان با روغن زیت باید نریزاند
 ایبه خرس بکدام که بدست آید سازند برین ترکان کند دیگر علزون را بسوزند و با ایبه نریزاند خرس سب سازند
 طلا نماید طلا و جبهه شعز آید اشق را بر که هکله ده بر جفن طلا کنند و نیم نفع رساند جمیع زیادات غلظت طلائی
 دیگر جبهه شعز آید که بعد از قاع بر ملک طلا میکنند منع رویدن کند زعفران که متقال کا فوریم و انگ طلائی
 دیگر از جالینوس که منع انبات شعز آید و منقل کند بعد از تنق با لند صدف کو یک سوخته سایده بقطران
 رسته طلا کنند دیگر درین باب خون صفوح سبز خون کهنه سگ خاکستر زبون دریم آمیخته طلا کنند
 دیگر خون خارشیت زهره که کس زهره خارشیت طلا کنند دیگر زهره که کس زهره خارشیت طلا کنند دیگر
 زهره که کس زهره خارشیت هر یک متقال بنید میستر دو متقال سائده در خون کبوتر بچه شسته شست
 سازند وقت حاجت آب این جل نموده طلا کنند و نیم ساعت صبر کنند دیگر از هند نوشته ایو طلا
 محرق جمله برابر بگیرد و سخن نفیست آمیزند و بعد تنق طلا نمایند طلا و نافع بقل احقان شب یمانی که خوب و برنج
 نیم جزو کوفته در روغن حل کرده برین ترکان طلا کنند طلا که قمعام و قره بعد از تنقیه بدن و پاک کردن خنجر
 نافع است قمعام قمل بزرگ و قره قمل بای دار را گویند شب یمانی میوزج هر یک خموی صبر بوره ازمی هر یک
 نیم جزو کوفته سرکه عصل شسته طلا کنند طلا جبهه استر خای جفن بعد از تنقیه بدن سهکله و خواغو و
 معطسات بکار آید زعفران دو دانگ صبر بکدم اقا قفا دو دم شاف ما دنیا افیون هر یک چهار دم آب نیم رو تر
 شسته طلا کنند و اگر گرمی باشد آب کاسنی سبز بشوند طلا جبهه سلاق خرمین بعد حجامت ساقین و فصد
 جبهه دو دام استعمال حمام نافع است زنج سده دم زعفران فلفل هر یکی یکدم نخاس محرق نصف درم در شراب عصفور
 تا مثل میل شود در خارج جفان کالند طلا جبهه صلابه جفون و خشونت آن زنج خصوصاً قلع طلائی است
 جبهه این کار همچنین اشق نیم طلا نافع است تلخین خشونت جفان از خارج و تحلیل غلظ و صلا آن خوب هم طلا
 جبهه شرفاق زعفران نیم صبر بکدم شیان ما میتا اقا قفا هر یک دو دم کوفته و بخیه با آب کاسنی
 طلا کنند طلا جبهه برده و سیمیره و توایل جفن اشق را در سرکه حل کرده طلا نماید همچنین جلیت و بکنج هم نهانها
 دیگر نافع است طلائی دیگر محل برد انزروت عکله الی بط خانه مگر غسل با نیم شسته طلا کنند طلائی دیگر
 موم زرد روغن گل عکله الی بط خانه مگر غسل اشق حل کرده بکسر که شسته طلا کنند طلائی دیگر که برود و سیمیره ترا
 بتجلیس برد کند هر هر یکی دو درم موم یکدم لادن شب یمانی هر یکی یکدم کوفته در روغن محوسن یک درم زیت
 شسته طلا کنند طلا سیکه در غزب بعد از تنقیه بدن و سر قبل او افغان سده با اینها زعفران و صد شسته صبر

حکما بر سه حاضر باشد آب کاسنی صحرای طلا کنند و او سیکه بعد از نهار بکار آید در حرف ال در ضمن او دیده گذشته
 طلا نیکه از کبودی راز که از زهره چشم باقی مانده باشد پس از زرد شدن و دور شدن سرخی زایل کند کوزه فو تریج
 حواله فضل زرنیخ حکما بر انگلاب یا نیکه سینه طلا نمایند و حواله فضل عبارت است از سنگی که در قرطبه قفل ناخته می شود
 طلا سیکه یا صفت از سر شاخ گوزن در شیره برگ حبه لبتین بپزند و بر چشم طلا نمایند و چشم طلا نمایند و صفت کلمه این را
 هندی درخت سرس تحقیق کرده و الله اعلم بالصواب طلا سیکه زرنه چشم طفل بسیار می مددل کند و مور را هم سباه کند
 سندوق را بر با فوخ طلا کنند شرح نوشته سندوق را بنویسند و بر روغن زیت منجسته تمر سیخ یا فوخ صبی از زرق کنند طلا سیکه
 در ابتدای نزول مانع است گوشت باز را در روغن سوسن بشویند و بر چشم طلا کنند طلا های هندی طلا سیکه در چشم را
 که با سوسن است که هر چه بر چشم بپزند زود خشک کند و با نهارش و سرخی بود و آب چشم روان بود و باد رسر باشد
 سود دارد چندان برگ نیم ملهتی دیو دار نمک گسده باب گرم کرده بر چشم طلا کنند طلا سیکه در چشم و
 سوختگی و سرخی آنرا مانع بود درکت جیدن کیه در هر نمک رسوت برابر با یک سبزه و آتاسینه سخی کرده
 گرد چشم طلا کنند طلا سیکه در هر چشم رسد معمول است هر بلدی اینیم یعنی اینون هر یک یکسانه لوده به سنگری
 هر یک دو ماشه کوفته و بچینه و با جسل کرده بر چشم طلا کنند کلمه یا نتر دو هم در او دیده یعنی است عمر نیز
 بضم من مهله و برای بجه مفتوحه و بای نشانه سخانی درای بجه ثانی بطنی مشهور است و در قرآنا دینات زیادتی
 یای دیگر به لفظ عمریزی مسطور است و شرح آن بدین تفصیل مرسوم و منظور است عمریزی ثالیف بوس جنبه
 حفظ صحت و دفع دماغه و دیگر که از زرد بهر سده و سایر علل عین منافع آن منس منافع با سلیقون کسرت
 مشک داگنی اقلیمیای ذهبی تو بال سخاس تو تیا هندی صبر قرضل برگ فر بخشک یک یکدم ملح هندی بر بالجه
 نوشاد در هر یک یکدم و نیم عمریزی نو عدلیکه که بصیر را تیز کند و تاریکی چشم میرود و در مس و سبل راناف با
 سر سه صغهایی سوخته پیچیزم قلمیای طلا و لفره شادج عدسی مغسول تو تیا هندی مس سوخته هر یک یکدم
 پوست بلبله زرد ساج هندی لفضل از فضل نوشاد صبر سقوطی حضرت علی زعفران سر طان بجری هر یک یکدم
 زنجبیل نیدرم تر قرضل دو دانگ کافور نیدانگ مشک سه چه عمریزی دیگر قوت با صبر بغیر اید و صوی
 قره بر و باید و سبل اینک است و ماده آن از جنیم دور کند سر سه صغهایی سوخته مغسول ده درم با قشیش از سبی
 اقلیمیای وضعی هر یک دو درم مروارید ناسفته بسد که با تو تیا بجری هر یک یکدم و نیم شیانف با نیتار سبالی سفید
 رصاصی هر یک یک شقال شادج عدسی تو تیا هندی پوست بلبله زرد طباشیر اقا قیا حضرت سکه بر یکی یکدم شادج
 هندی نیم شقال صمغ کثیر اخسته خرما سوخته خسته بلبله زرد سوخته خسته بلبله سوخته سنگ لاجورد هر یک یکدم صبر
 استوطای سبلن زعفران هر یک دو دانگ سر طان بجری داگنی و نیم مشک یکدانگ کافور سه چه عمریزی بارو

مار و چشم را قوت بخشد و روشنی بنمیزاید و از نزول آب و وجه مانع آید و حیالات را دور کند سرکه صهبانی سوخته
 و شسته عیت درم سنگ بصری شسته بجزرم مارشینا ذی قلمبیای مضی هر یکی چهار درم و نیم هر دو را با سفینه
 بسد کهر با هر یکی سه درم شاد و عدسی تو تیا مهدی پوست هلیله نزد حضرت علی اقا قاسمیان ما تیار بسایه
 اسفند از رصاص شسته هر یکی دو درم ساج بصری روشن کننده هر یکی یک درم و نیم صمغ عربی کبفتالی صبر سقوطی
 مرسل زعفران طباشیر سرطان سحوی شکر گرومی باب بوده هر یکی یک درم و پنج قوتیا هر یکی چهار درم کافور دو
 و آنک شکر دانی و نیم سخنری حار بصر احاد و طلمه ترازیل کند و رطوبه را نشف کند و کدورت را بنزداید
 و دمه را با زردار و سبل را مانع آید سرکه صهبانی سوخته بجزرم قلمبیای ذی و بعضی شاد و عدسی تو تیا شسته
 مس سوخته هر یکی دو درم پوست هلیله زرد و شاد و سخن بصری فلفل زار فلفل نو شاد در صبر سقوطی حضرت مهدی
 زعفران سرطان بحری هر یکی یک درم زنجبیل بیدرم کافور زرد آنک شکر قرض هر یکی سه سه عطوسی که با وسع سه درم
 بعد از قصد و استفراغ یا با ریح فیرا و جب قویا یا غره با کاجمه و یا با ریح فیرا و اجتناب از اغذیه غلیظه سخته سوخته
 گذش یک درم صبر چهار آنک هر یکی دو درم آنک حضرت علی کید آنک و نیم کوفته باب مرزنجوش سرشته بقدر
 عدسی حب بندند و هر صبح یک حب بشیر و فخران و روغن بادام حل کرده در مینی جکانند عطوسی دیگر که مواد
 سبل را دفع کند گذش مقرب الذیره گل سرخ مساوی مقدار بند آنک در مینی دهند عطوسی که جهت جوی طبعین
 رطوبی بعد استفراغ با دنی بکار آید بگیرند و شونیز را دور در بریان کنند و باز زعفران بسایند و در خره ششیم
 کنند و اگر عطسه یا نفراخ کند سرکه و گلاب و قدری روغن گل با هم مزوج کرده استنشاق فرمایند و اگر از این
 هم تسکین نشود بعضی شی مرش صبرام فرمایند و اگر حاجه بزادنی لغطیس افتد گذش هم در سوطه نذکور بشیر آیند
 و صبح خیز درین قرص از قطعیست کلمه شاد و نیم در ادویه ملین موجه است غذای که در حال آمزش
 ختم نان احتیاج می افتد بدین تفصیل است اغذیه بر بدیم در ردها را بشیر نافع است بسیار اگر آن حال باشد
 باشک و شربت بنفشه دهند و اگر با این نر که هم باشد بشیرت خشنان دهند و بست که احتیاج می افتد نزدیک حله ماده ما
 بشیر مزجش بزخشان و بز فرج و بز رجه و بز قفا و با غلیان خون بشیرت غاب دهند بچین نافع است
 درین قسم در جنبانی که از لب خیزد بادام و شکر ساخته باشند اما شکر یا المحلاوه نباشد بچین مزوره اجاضر قریبا
 که ترشی غالب نداشته باشد و در مدغمی و باره غذا فروج و کوم تعلیه است و جهت رویا پس کم جدی مطبوخ بشیر است
 که در تریخته باشد و فرایح رطوبه است و از بقول حن دهند با و قطف و بقله مبارک مناسب است و جهت روی حادث از
 کثرت اضمحاض فضول بطنه ملحه مزق ماس و مار با قلی بر روغن بادام کافیس و از بقول لالعه هند باوران خشک
 بقله یا نیمه بقله مبارک که اسفانج است و جهت روی که از رسیدن بیخ و احتشاق بخار و بهر سیده باشد

شلغم مطبوخ است لخم حمل که مقدار مصالح از سر سیم داخل کرده باشند و در او ایل قروح طلقه قرینه نغزیه مجزوره قروح
 و سفناخ و عدس ماش و زردیک تا کل طبقه و غلبه کوارات مجاز است و باید کرد و در خشونت سطح قرینه غذا از سر حلیات
 و مغزیات مثل سفید باغات و شوربای الکاح و حسا و شحوم و حج باید ساخت در سرطان عین انکار از ما و تعبیر
 بشکر و مار لهن سگرمی و شیر با شکر مناسب است و در عله دمه که وقت سردی هوا امید است و اغذای لطیف
 مثل مارتن و فانیق و امراق و سبزه و از لخم لخم و حج و فرائح و طباسع و عبد الزهره باج کرده باید کرد و در حجب عین
 تخفیف غذا و اختیار اغذای که سود ازان کم پیدا شود و سخا ازان کم خیزد و لازم است و در غرور عین اغذای
 باغذیه نهنه و سبزه مثل سفید ایا و حج بیض نیم برشت و شیر باید کرد جهت تنقیح دلغ و حواله عین در معالجه شحم حلیج
 به عزوت هم می فند طبیعت است علاج این احتیاج هم با خبر باید باشد عسول بفتح در لخته آب و هر خری را گویند
 که غسل آن داده شود و در طبابت دوائی است که غسل داده شود بدان اعضا و ایدان مرضی را غسول است
 که شستن خرگان بان بعد از تنقیح بدن و سر و رفتن حمام و پوشیدن جنت و پاکیزه عمل اخبار اناغ از بوی
 عاقره و مالوره ارسی از سر کدام که حاضر باشد بجز شامه و خرگان را مان بشوید عسولی که جهت منع کار است
 رطهار و رای حکم و دمه عاقره است بکرات پوست بلیله زرد پوست بلیله آله مسادی بکوفته شب تاب
 کرده در هوا گذاشته صبح از خواب غافله این آب در کف گرفته چند دفعه بر زور چشم بر بند باز همین آب چشم
 بشوید کلمه هفدهم در ادویه نای است فیتله که در سوراخ غروب بعد از خیزدن و از بیم باک کردن
 باید و پشت برگ سداب آب انار ترش ساییده فیتله کرده در سوراخ فرو برند کلمه هجدهم در ادویه نای
 است قرادار و لفظ ترکی است و آن دوائی است مرکب بعد عین سبل استعمال میکنند گوشه درس
 سوخته هر یک درم تو تیا و ازده درم کوفته و بجنه بزده تخم مرغ نشسته و در پوست تخم مرغ اندازند و در گل
 حکمت گیرند و در کوزه نوبند در کوزه فخاری گذار تا بخته شود عبده صلابه بار یک کوزه در چشم استعمال نمایند
 قرص نغشه که تاریکی چشم را نافع است و قرص نغشه دیگر که در چشم را میفند است در ادویه صد اعیم
 گذشته قرص زعفران جهت دمه که از قطع طفره یا تا کل دو احداث شده باشد نافع است کافور
 نمدانگ و از فلفل نفل سفید هر واحد یک انگ نیم نوست در نصف درم زعفران سبل لطیف بر واحد درم
 عصفور درم احتمال بر باق کنند قطور در لخته روضن مائع و بخورد آنرا گویند و در اصطلاح طبایا سالی است
 که چکانیده شود در سجاولف اعضا از روغن و ما و غیر آنها از دو قطور طی که بر دانه است سفیدان
 در شیر دختران یا در سفیدی بصبیه یا در آب عنب التقلب حل کرده تقطیر کنند و تقطیر لعاب بن صام ناصبا
 خون چشم نافع است و همچنین نافع است با فویل تکرر و در اما اگر کند صاحب آن بر چنان خود تکرر و در سفید

سفیدی سفید در عین رده تیر بدان میکند و تقطیر جمع البان بر دماغ است خصوص اگر بقرع در سینه شود
و البان فایده است با وجع عین و شیر الان جلا درم عین کند و تقطیر عصاره کشتیر خصوص شیر زنان کین
ضربان عین کند و تقطیر شکر منقوع در گلاب نافع است بدین سلوک چاقو طوری که در ازل و در وقت
محصض کبیرم شب بمانی قدر نخود هر دو در شیر زنان حل کنند و اندر چشم بچکاند قطوری که در اول بجا زدن
است تسکین ایداد و همه کند و استعمال این در آنها ممنوع است چشمتیزج مرصوف جب غرضی ترین مرصوف تخم خنجره
مدقوق هر یکی ده جبه نشاسته میزد مرصوف کی دو دانگ هم را همراه آب شیرین در سینه کنند و با تشن ملایم بچکانند
تا بخن شود تیر از نقل صفا کرده در سینه دیگر انداخته قدری سفید مخرج نموده شخص کیند روزی دو سه بار
تقطیر کنند و این قطور بقطور مسکن معروف است قطوری که در وقت تیز در بد بکار آید شکر کب سفر حل
هر یک شکر چه انزروت یکدوم نیم در سینه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر قران بچینه با تشن ملایم بچکانند
و صفا کرده تقطیر نمایند و این قطور بقطور تحلل مشهور است هم تحلیل هم الطفا و الصلاج نماید قطوری که در وقت
اختطاط عله تسکین میشود و بکیند حاصل و اسر بر هر دو را خوب بر کف دست مالند تا کف سیاه شود و پس قدر
قلیل گلاب کف بریزند تا تر شود و ستر این صمدی را بکار بردند و ازین صمدی جمع همی کنند تا مقدار صالح بهر شد
بستر قدری از ایشان زن بالای آن بدوشند تا رقیق دماغ شود پس روزی چند بار قطور سازند و این قطور
هم تحلیل و تسکین میکند و عاجل النفع است و از حدوت شیره و قرصه مانون میدارد قطوری که بعد کون لوزج
رمد عار بکار آید لعاب بهدانه شیر و ختر سهند سفید آب کشتیر تر گلاب جو با هم مخرج کرده قطور سازند و قطور
که در ابتدای مخرج عین و مخرج قرینه بکار آید لعاب بزرقو نالعا حب سفر حل لعاب مردانه با بهاد در سینه کنند
بریزند بالای آن شیر و ختر و چند جات شویر مفرغ مرصوف و چند جبه چشمتیزج مرصوف نیز داخل کرده و محضض کرده روزی
چند بار تقطیر کنند قطوری که هتته مخرج اکاله متوله از خلط حریف بعد استعمال انزروت مری و نشف کردن
انزروت بده را مستقل میشود و دم الاوزن محض انزروت مری اتفاقا یا مای مرغ سوزنه زغال کرده باز جویا بکیند
هر و احیاء گرفته ساییده در دست کرده قدری از آن در قدرک آب عصی الراعی مع آب سیغول شیر و ختر حلاکه و وزیم
کرده قطور سازند و بعد مای با کنند قطوری که تملخ شونت سطح قرینه کند اسرب نفی یاد در دست با مرس مالند
که از آن جمع شود در گنده قدری روغن بنفشه حل کرده تقطیر کنند دیگر کثیر اراد لعاب سفر حل دوسه روز تیز کرده نگاه دارند
تا حل شود باز قدری روغن بنفشه داخل کرده تقطیر کنند قطوری که نظره را نافع باشد گل ارمینی را در حل مخرج حل کنند
و خرقه صاف کرده قدری گلاب و قدری آب عصی الراعی در آن بچینه تقطیر کنند قطوری که در آید سفید
مثل قمل که در چشم افتاد مخرج کند و ازیت آن دفع کند و زق و زنت سفوف و قشو لحای درخت سفر حل کیند

و بلغم طبیعت بچوشانند و از آن تقطیر کنند قطوری که لقیه آمد فرسخ یادور کند و در طوبه چشم را خشک نماید
 از خشک را در گلاب تر کرده بقیع آزاد چشم چکانند و تقطیر حد و از نافع است بوج ملین بلغمی قطوری که بقیع
 اسام آمد نافع است حب سفیر ملین شیرین جو مقشر تخم کشنیز هر یک نسبت دهانه حلیه رخ حیات از زوت سفید
 دو درم بشکر نصف درم مایه ان دو دانگ کتر الیکو انگ زعفران بنید الکتبمه ارباب صناد در زجا جو خوشنما
 تا مسوی شود پس صاف کرده صبح و شام تقطیر کنند و طریق چوشانیدن در شیشه است که این چیزها را در زوت
 کنند و آن شیشه را در دیگی بر آب نعل کینند و آتش در زیر دیگر سفیر و زوت مقشر مغز کده در بنه کینه
 مشعلی گذارند بالاجی چشم گذارند اینجا که ضعیف است اما در شتا نصیحا را مشقوب کرده غلیظی قند در آن بر کرده
 بپزند عصاره آزاد چشم کشند و باقی را با بالای چشم نهند قطوری که از آنک با این کند بگیرند شیر آله دو درم و یکون
 کرده در آب سائند بخینانند سیر سفید و درین عصاره شیر آله دیگر تر کرده و ششده دو بار با سبب باز ترا
 کرده در چشم بچکانند و دیگر که از آنک میاخذ عادت از انجام قروح کند بورق را با چند جبه کون بچاند و در
 چشم چکانند و تقطیر آب نخل تخلیل میکند ماده کامنه که زیر قرحی باشد قطوری که ظفره و کوبه دم نافع باشد
 کون را منض کرده زیت تقطیر کنند و تقطیر این کون مضمض با بلع بر جرب و سبب کشنیز و ظفره که منوطه مانع لقیه
 میشود و وقتی که مضمض کرده شود کون را با سرکه و چکانند شود بر جرب نفع بخشد قطوری که سبب کوری را
 بر در آب سداب آب کشنیز مساوی بچوشانند تا بنیمه آید و سه نوبت در چشم کشند قطور عصاره اصل کول
 نافع است ابتدای ما نازل قیر وطنی جهنم سبب که وصف کرده آنرا نابت و گفته که مجرب است پوست بلبله کالی
 خوب ساینده که مثل عیار شود پس با بنیزند موم سفید مصفی ذاب بروغن گل و گرم گرم در در آن ریخته قدری از نار
 حصرم مصفی باشد پس با بنیزند موم سفید قیر وطنی جهت حساره اجیان از شخم دجاج و سحاب بزر
 تخوناد شخم و روغن گل ساخته بعل آرد و اکثر بالند قیر وطنی که جهنم برده و شحیره نافع است جاوشه شخم
 قند را بیخ صنغ بیلم همه را در عکر زیت و سبب که صل کنند و موم و روغن گل داخل کرده مثل مرهم ساخته بعل آرد و گفته
 نوز و دم در ادویه کافی است کحل بضم ترجمه آن بیماری سوز است و هر چیز را گویند که جهنم استفا در چشم
 انداخته شود و اطلاق کرده میشود این را بر مفرد و گاهی مقید کرده میشود با صفتها بی و آن انداخت و گاه بی
 بیماری در مراد از آن از زوت است و گاهی بسودان و سبب کحل السودان و آن چشم بزر است و گاهی بخون
 و آن حصفن است و اطلاق کرده میشود بر کبات یا سبب حروفه که بسبب در چشم کشیده شود و گاهی بطریق مذرت طاعت
 بر لفظ کحل بر قترج عمل و غیره از اینایات نیز کنند و نسخ آن از رطبه و یا سبب خبر که در ربا و دیات شهوره است
 و متداول است درین جموعه مذکور میشود و هر چه سوای آنجا از آبها و عصاره و غیر اینها که آنرا بسبب در چشم اکتحال میبایند

میدانند بنفشه خمر باز اسید رین باب استظار ذکر کرده خواهد شد استعمال کرده میشود احوال را در مواضع مخصوصه هم
 در چنین مقام بود بنفشه نام وقتی که نباشد ماده مگر در عین فقط عمل آرند پتر اگر باشد احوال حاره و مزاج محو
 و جهت استعمال آن بشب و در بکورد اگر باشد و فقط حار پس در آخر بهار و اگر باشد هر دو بارد پس سطر و
 و اگر باشد یکی بارد نیز در آخر بهار و طبق خاص استعمال احوال برای هر مرض خاص انشاء الله تعالی در ملاحظه
 خواهد آمد کحل اسطوخودوس طبع میسند با تندی نزلات و فینکه احوال کرده شود بآن و نفع میکند تفکر
 علی و احوال آن وقتی که تقطیر کرده شود در آن سبب مرخص هر یکی خمس جزو زعفران اینون هر یکی نیم جزو
 اقلیمیا سحر محرق صبر هر یکی جزو اقلیمیا صمغ عربی هر یکی چهار جزو صمغ باد در آب جل کنند و ادویه دیگر کوفته
 و حبه تخم با استعمال آنند کحل الاستغفار که انتشار از باب را بعد از بنفشه خلط موجب است استخوان
 خرماسوخه سه درم سبب رومی دو درم نرم بسایند و بکشند دیگر سرگین خرگوش سوخته سرگین بزگوش
 سه درم نرم بسایند و بکشند دیگر که هم بچین نافع است سرگین موش سرگین بز خاکستر نی هر سه مساوی نرم
 کوفته بکشند دیگر استخوان خرماسوخه سبب سندی سنگ لاجورد و کدر و این نسخه در بعضی قریبات
 بزایدی یک جزو باین اوزان نوشته اند و آن خرماسوخه سبب درم دکان کدر چهار درم سبب لطیف سه درم حمر لاجورد
 حسب بلبان هر یک یک درم بامیل بر پشت فرود بکشند چینه رویا سیدن مو و انبوه شدن آن بسیار مؤثر است
 و در بعضی دیگر حسب بلبان سه درم و حمر لاجورد سه درم مرقوم است دیگر معین با تشریحی که سبب آن مواد غلیظ
 باشد سرمه اصفهانی قلع طار زنج مساوی کوفته بعمل سرشته باز سوخته پس نرم ساینده بکشند و دیگر
 مناسب این از زهر سوخته مغسول زعفران هر یکی یک انگه نیم غلغل سرمه بریان کرده هر یکی یک درم سبب سندی
 سه درم نرم کوفته بکار و از این همه پنجاه از منتهاج است کحل اقرطین منسوب بولف است ابیات اشعار
 و قطع و هم و تخفیف عین و حفظ صحت آن نماید اقلیمیا ی از کوفته بعمل سرشته در کوزه سفالین بنهند و با
 سفالی که میان او بقدر حوال دو سوراخ کرده باشند بر سر آن بنهند و بگل گیرند بخوبی که سوراخ گشاده باشد
 و بر آتش آگشت بنهند و ادومی که دو سیاه ازان راه برمی آید بر آتش باشد و هر گاه دو سفید بر آید اقلیمیا
 بر آورده شراب قدری که سرد کند بر باشد و در باون ساینده خشک کنند و یک جزو ازین اقلیمیا و یک جزو
 از زهره مغسول و از رو سنج و لاجورد هر یکی نیم جزو گرفته بسایند و استعمال نمایند کحل اسطوخودوس
 و از اوله آن کند کحل توپیا قرشینا اقلیمیا هر واحد سبب درم در آن حالی که مغسول باشد بگرد و در علاج
 سندی زعفران سبب هر واحد یک درم کاغذ یک انگه درین کحل برود بار سه که گذشت سهل فرق است
 کحل با سلیقون سبب نسخه در کله دوم حرف بانگور شده کحل نظلیوس تعدیه بر وضع تاقطه بکن

قوتیای هندی دو مثال اقلیمیا طلا سادج هندی کحل اضغهمانی هر واحد سه مثقال سرطان
 بحری و اقلصل هر یک مثقال کوفته و بجمته باب راز یا نه و گلاب سرد و مجموع هفت روز در گلاب کوفته
 و یکروز بایند و در فصل صیف پیدا ما کافور در دستا کعبه مشک اضافه کرده بعمل آید کحل قهر اطی جهت
 زرع بیاض بسیار است و در اندک زمان قلع میکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم نوره ارنی زرد لاجورد یک
 یکدرم کحل سازند کحل بنفشه پنجم و هفتم چشم و عارضش و آب زرقن آرزانا مع بود درم الا خون قاقله مشک برنجی
 دانگی سادج هندی دو دانگ سنبل الطیب و اقلصل هر یکی یکدرم مس سوخته ماز و سبز هر یکی یکدرم شادون
 عدسی دو درم کوفته و بحر بجمته الکحال نمایند کحل سیاض که باین روز درستی روز البته با مرادند سبحانه
 قطع کند هر چند که صاحب عله یا موس از علاج باشد سفول از نصایح زرد لاجورد ارنی سومار شکر سفید
 مسحقویا بالسویه با بابل آبی که با این دو درم را جو شاییده باشند و تا بر لیج رسیده باشند
 کرب بایند و در آفتاب گذارند و خشک کرد از حریر بیرون کرده استعمال نمایند و در نسخه این کحل و
 شتیاف بیاض سهل فرق است کحل بیاض نسخه دیگر که هم آثار قروح و شحیر را برود اقلیمیای لفره
 سفید آب از زیر مس سوخته هر یک چهار درم سنبل مرادید هر یک درم صمغ عربی گیترا انزروت بومب
 نشسته مسحقویا هر یک درم خوش شاییده و صلابه کرده بعمل آید و الکحال بوزق بادجان محفص مسحق
 قطع بیاض کند و حکیم علی نوشته که آنچه از آن تجزیه ظاهر شده تخمدید بصرد اعداد در صومع و جلا نیک میکند
 الکحال بتخم بیاض مرفوج با عسل در قطع بیاض مفید است کحل بیاض نسخه دیگر که بیاض هدری را هم البته قطع
 کند زرد لاجورد یکدرم صندل کنگ ملاح و محفص و سکر بالسویه بایند و الکحال نمایند و دیگر منقول از کرب
 شاهی لوره احر استحق موده با روغن زیت مربی ساخته صمغ و شام نمایند کحل قوتیا که بیاض را بر نوا
 فلس و اقلصل قرفل سنبل الطیب هر یکی دانگی و نیم با میران چینی نمک هندی هر یکی دو دانگ شادون
 مغسول مرادید با سفته هر یکی یکدرم زرد لاجورد اقلیمیای ذهبی سرگین سومار زرد الگینه مرجان سرطان
 بحری مرقش شادون هر یکی چهار دانگ شحیر زنجار قوتیا هندی پوست بقیه شتر مرغ هر یکی یکدرم سر هشتاد
 یکدرم حله را کوفته و بحر بجمته نامداد و شبا نگاه الکحال نمایند کحل صلابه که معروف است بجای بیاض و طبری
 در معالجات قهر اطی جهت کدوره که بعد زوال رید میماند نقل کرده و گفته که در امر جلابلیغ است اگر طیب یا بر صمغ
 استعمال کند وقتی که مزاج مستدل باشد و بقیه صداع و در طبقات عین الم و در حوض غلظا باشد از اقلصل
 که بوسیده نباشند و ولنت یکدرم برگ فلنجوشک خشک سنگ بحری از هر یک یکدرم مرادید با سفته یکدرم نیم
 شادون عدسی که از خباثت بیاضند و سحیح بلبله زرد هر یک دو درم هم را غلیجه غلیجه ساینده فزونی کرده

کرده بگیرند بعد از آن یکجا نموده در سنگ سماق انداخته سحق کنند که کیزات شود پس بکیزد در آب غوره بپزند
 شکر کوفته اندازند بکیزد در آن آب را بنوشند سائیده خشک کرده نگاهدارند جهت علاج همین قدر کافیست
 بترد قدری کافور جهت تسخیر قدری مشک خالص صاف کنند و طرفین گرفتن سحقی بلیه است بگیرند
 زرد بکلان املس که بی شکر باشد و باب اودان بر سنگ حک کنند چون نزدیکی خسته رسد بلیه دیگر گیرند
 چنان شود که خسته سائیده شود که خسته بچشم مضر است پس بزنگ کرده بکیزد در روغن داخل کنند محل
 خواهر از اخترع متاخرین است و از جمله نسخ آن که در تقویت باصره فایده اندازد است کافور و کحل بر یک
 دانگی شادانه اقا یا حفص شیان مینا سلطان بصری اقلیمیا هر یک یک درم نوینا طباشیر درخ بر یک غفالی
 قیروزه مارقیشا اسفندج نشاسته هر یک دو درم مروارید بسد بوست بلیه زرد هر یک سه درم از زوت
 چهار درم آب غوره بخردم سه درم شکر درم کحل خواهر بنبخته دیگر از مرکبات شاهی که صاحب آن از جوابات
 نوشته کثیر المنافع خصوص صنعت بصیرت است مشک یک دانگ قشیشا هر دو اقلیمیا قیروزه زرد درخ
 حر لاور درم مروارید ناسفته بسد ساج هندی دار فلفل هر یک دو درم مایران یا قوت لعل سلطان بصری
 هر یک سه درم توتیا کرمانی بخردم کحل صنفانی ده درم علی الرسم تر سائید کحل خواهر دیگر هم از مرکبات
 مذکور کحل صنفانی شش درم توتیا کرمانی قشیشا ذی اقلیمیا ای فضه زعفران لاور و مغسول برود
 چهار درم بسد مروارید ناسفته یا قوت سنج ساج هر دو درم دیگر از قادی مروارید درم شش درم
 توتیا چهار درم بسد مارقیشا هر یک دو درم ساج هندی یک درم مشک یک طلسم کحل سازند کحل خواهر
 صغیر که مقوی بصیر بود و روشنائی چشم بفریاد انداخته درم قشیشا بجزم اقلیمیا ذی مغسول
 بسد مروارید ناسفته هر یک سه درم شادانه دو درم زعفران بخردم کحل خواهر بکثیر کحل صنفانی توتیا سه
 هر یکی بجزم سلطان بصری مروارید ناسفته شادانه عدسی مغسول هر یک سه درم مشک ذی مغسول
 عقیق سنج مرجان زرنج مگلر فخره مگلر مایران یعنی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیا ذی اقلیمیا فنی و سنج هر یک سه
 مشکال یا قوت رمالی لاجوردی زعفران تو بال نخاس هر یک یک مثقال جایز رسم است بسازند دیگر جاذبه صحت جسم و
 مقوی باصره طبقا و اجفان و زرافه عشاوه و سبب رفیق و جرب و معده انتشار رسمه صنفانی ده درم سلطان بصری
 شش درم توتیا هندی که عمر قهرم حاد است قشیشا ذی مرجان لاجوردی مغسول ساج هندی قیروزه و ورق بقره
 مایران فلفل سفید اقلیمیا ذی تو بال مس شادانه و اگر گشاید متفاطمی سرق مغسول بگیرند هر یکی چهار درم
 زعفران سه درم یا قوت بسد لعل زرد زرد ورق طلا مروارید عقیق یعنی دار فلفل هر یکی دو درم در حفص سنج
 سه درم ساج اجزاست و صغ عربی و کثیره او مغز تخم زنج و صغ آوهری بجزم و فیون سه درم افزوده است و

طریق داخل کردن ورق طلا و ورق نقره است که با صمغ عربی یا کبریا سرشته بر سنگ سماق جبران بسیار
 در آن داخل شود دیگر روشهای چشم باز کرده و قوت باصره دهد و از دمود الضباب سودا مانع آید و فواید بسیار
 تشکیل دهد و خیرگی دور کند بهر سه سلفان که هم انار است برمانه حکمای عصر او متفق شده ساخته اند سه سه
 اصفهانی با نرزه درم توپای بصری باب نخوره و آب انارین و آب باربان بر دره شانه عدسی هر یکی سه درم
 پوست بلبله زرد درم و نیم با خشک اقلیمیای زمینی و ضعیف مرد و ایدنا مسفته بند که با توپای هندی شیان باغیان
 ربانی نشسته در همان بجزی هر یکی دو درم روغن تخم سفید باج و ساس صمغ عربی کثیرا هر یکی درم و نیم با میران
 فیروزه نیشابورق توپا کرانی معقول طباشیر هر یکی یک درم محل مسهل صبر سقوطی هر یکی یک درم توپا کرانی
 کاغذ ریاحی نیدا که بخار رسوست حق و صلایه کرده عین همد چشم کشند محل خواب هر مستعمل که بهر یک
 نواب رعیت لیسانیک تیار میدند کاغذ نیدا که سنگ کدرا انگ نام مستعمل توپا کرانی دو الیه هر یک یک درم نیک
 ساج بند سفید آب از زیر قطف سیاه مسهل الطیب سه سه صفهانی سرمنه سرخ زعفران بسد احر سر یکت و درم
 مس سوخته مایران چینی حر صاف نود شاد در زرد جو به هر یک سه درم پوست بلبله زرد درم و ایدنا مسفته هر یک چهار
 درم صبر سقوطی عصاره مایشا یا قوت فیروزه هر یک یک درم کف ریای اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره هر یک یک درم
 کلابی دنیا کحل حول که در ازال این مرض مجرب است سندر اوس صافی المون بسیارند و در خرقره برانگه کرده
 قنای سازند و در جبران گذاشته روغن گل شیرینی انداخته قنای سفید و زرد مالای آن تاس لطیف نخاس
 و از کون و او نند تا دران دران او نند و باز بر مرغ دوده را جمع کند و قدری غنیمت و مشک در آن آمیزند و بکشند کحل
 و ارفع احتیاج عینک توپا یعنی سنگ بصری را در خرقری گرم کرده بسیت بار در آب غلبت شکر سرد
 کنند کلاب بند پس هم وزن سه درم صفهانی آمیخته کلاب بسیارند و بشویند بعد شستن باز کلاب بسیارند
 خاطر جمع گردد پس کسی دانگ توپا و سه سه عطر گل داخل کرده بسیارند و بر دارند و بعضی توپا را آب سماق و از این
 سرد میکنند بنسخته دیگر باین ترتیب نظر آمده توپا کرانی بیض او را آب غلبت ناشنی از تبه سرد کنند
 و سه سه صفهانی هم وزن آن کلاب صلایه کرده هر دو را یکجا در سنگ سماق بسیارند و قدری قلیل عطر
 گل اعلی داخل نموده بسیارند نگاه دارند و وقت خواب عین طلا بکشند کحل و معده که این مرض ارفع نماید بلبله را در
 خمیه گیرند و در تنور بر خشت گذاشته بسوزند تا که خمیر سرخ شود پس ببلید را بر آرد و پوست آن بگیرند و اندکی زعفران
 آمیخته با یک ساخته بکار برند و بعضی شکر در وزن زعفران یک دانگ کرده اند نو عدلیگر توپا معدنی را
 در میان خرمایهند و بسوزانند پس باگ کنند و چند بار بشویند و خشک کنند و بگیرند ازین توپا یک درم
 و از مغز قاقله که با نریدم و با هم بسیارند استعمال نمایند نو عدلیگر بلبله زرد و بریان بسد صبر هر یک جزوی

جزوی دار فلفل نصف جزو زعفران ثلث نو عدلیگر تو تیا منسول ده درم بسدوست بلبله زرد صبر هر یک چهار درم
 دار فلفل یک درم فلفل می درم نو عدلیگر در دو سه که سبک حرارت باشد بکار آید شادخ عدسی منسول تو تیا
 منسول قرشینا هر یک یک درم مروارید بسد هر یک نیم درم شیاف مایتا صبر هر یک یک درم گندم نو عدلیگر
 در دو سه بار در طب بکار آید تیره سه وزن اوویه که مرقوم می شود دار فلفل دو درم فلفل دو درم
 ملح تند سه هر یکی یک درم کف در مانیدرم کحل سازند و این کحل حکم هم نافع است نو عدلیگر که در دو سه که
 سبک آن ضعیف تعلیقات چشم باشد بکار آید تو تیا هشت درم شادخ منسول یک درم وزیم سرمد یک درم تعلیمیای زرد
 چهار دانگ نرم کوفته باب نیکه زرد زرد جو به دو جزو آب غوره و آب سماق هر یک یک جزو بر ورقه بکار برند
 نو عدلیگر سه درم قرشینا یک درم صدف سوخته سه درم تو تیا آنکه هر یکی دو درم فلفل یک درم نیم
 نو عدلیگر که طب لرا بچه و مجرب است ساج هندی مایران بلبله زرد بسد هر واحد درمی مشک دانگی اصل و صبه
 که از امتلا و صنف طبقه تقویه حادث شده باشد گلنار و کسبج تو تیا هندی کحل شکودی هر واحد یک درم
 طباشیر حلال محس پوست بقیعه کلس هر واحد می درم بار یک کرده بکار برند کحل رطب صلح است جراحات
 لعینة را و گوشت زاید را که در ماق یا در جای دیگر از اجزای چشم باشد قلع کلس چهار درم زاج شش درم بلبل
 لبر شند و استعمال نماید کحل رطب بنسخه دیگر نافع چشم مستعل در روز زمین اچنین و اذانی که جاری باشد
 از آن مره زعفران یک درم وزیم زاج محرق مرصاف هر واحد سه درم نخاس محرق شش درم شراب میغنج هر واحد نیم
 اجزای بایسته در شراب سبب تا خشک شود پس سفنج رخیخته بجوشانند تا بقوام عمل آید کحل رسا و سه
 نسخه این کحل بعینه نسخه دزور رمادی است کحل الرما بین تخمدید بصر کند و دمته و سلاق و غشاه
 و استر خار در کند نسخه بلبله کابلی محرق یک مثقال حصن صبر مایران هر واحد دو مثقال کحل صهبانی تو تیا
 هندی تو بال نخاس هر واحد سه مثقال پوست بلبله کابلی منقوع در آب نازین و محقق ده مثقال محمل
 روشنائی در کله راه گذشته کحل زعفرانی بعضی نسخه آن که مانا بعضی نسخه شیافا زعفران سه
 بود آنرا نوشتن لا طایل نمود یک نسخه از شرح لائق مقام که واجب الزام است نیست عصاره و در کثیر لبر
 سه درم زعفران انزروت خون فرخ حمام صمغ هر یک نیم اوقیه شیاف مایتا یک اوقیه کحل ساوج از تالیفات
 قدما و محبت فصل است در زرع بیاض و غشاه و دمعه و حله استر خای جفن و اکثر امراض چشم و عالی و حافظ صحت
 اوست و گوید چون روز شنبه و چهارشنبه بامیل طلا در چشم کشند از کوری نامون باشد سرمد صهبانی قرشینا
 فضی هر یک چهار درم تعلیمیای فضی بسد هر یک دو درم ساج هندی یک درم مروارید زعفران هر یک نیم درم
 چهار قراط در بعضی هند شش درم است در بعضی دیگر هم چهار درم افزوده اند کحل سبب شادخ منسول ده درم

دوست بکند از درنجیب هرچی بجزرم غفل سفید و درم نوزاد بکند و اکتال با میون نیز نافع است بسبب آن
از جهت غسل موده آن کحل سسلاق از بعضی مجربین منقولست حرم زدو کهنده را برانگشت بسوزند که فعال
شود ساینده در بنینه سزوف بجمیده فیتله ساخته در جران بر دغن تنخ یعنی روغن ششرف روشن کنند و در
آن بر کاردی بگیرند و در چشم کشند و بر یک مالند کحل سهیل الوجوه که جهته نزل با مجرب محمول این خادم فقرا
است درخت بادمان را که بار آورده باشد و هنوز تخم آن خوب بچخته شده باشد از رخ بر کنده از خاک فاشک
یاک کرده در سایه خشک کنند هر گاه خوشک شده قابس سایندن شود بلخ در کوشاخ و بار عمده او فته در
سنگ ماق ساینده هر روز اکتال فرمایند و اگر تازه نهال با دیان را کوفته بشود بگیرند و شیره را در ظرف
چینی در سایه خشک کنند باز ساینده اکتال نمایند سه مرتبه است و در اشای آسمان از رنگ ستر مازنه تا خاک گل کنند
با ساخته بقدر محلی تا اول نمایند کحل شاه جهان بادشاه منقول از بیاض قله گاه غفران بنام که حضرت علی
خود استعمال میفرموده اند کافور یکدانه غفران سادج سندی مشک فاضل هر یک تخم شغال مردارید ناسفته و
مشقال اقلیمیای نومی اقلیمیای قضی هر دو سسلس مشقال با قشیشا ذسی بوتیا کرمانی هر یک شش مشقال
صفهائی در آورده مشقال با بن طریق بسازند که سرمه و مر و اید و بر دو قلمبیا و ایشینا هر یک اعلیوه علیوه و سنگ
ساق با بلایان صلیا بکنند و دوائی دیگر نیز با یکیشل عیار کرده با هم آمیخته و در ظرف آینه نگا دارند کحل مجرب
مردم سکه ریاض و موه جالی غشاه و در غلط جن محمد بصیر بسدر و اید خورد قشور سخاس بر سر
و در انگ علاج مرغوی مار قشر الزجاج هر واحد نیم درم اقلیمیای طلا اقلیمیای فضه شادنج هر واحد یک درم و شش
سه مار قشیشا هر واحد دو درم و نیم سخاس محرق شمع هر واحد دو درم و دو نعلت درم سرمه صفهائی
چهار درم همه را کوفته با باران بسایند هر گاه خوب سببی شود شک سببی یک قیراطا کافور
لکه از خاکها جها ساخته در سایه خشک کنند و با آب در صدف حل کرده اکتال نمایند کحل مجرب دیگر
نافع بسیارند بگیرند براده ابروی سوزنها دو درم زینق یک درم هر دو را سخی کرده در انوب تصب اندازند
در جن انوب به همین بند کنند و تمام انوب را نیز در حمزه گیرند بالای آن بگل حکمت که بمردست کرده باشند
علاف کنند و به تار همین به بچند بالای آن با علاف از گل حکمت بگرداده در حمزه بنزد تا متعجب مثل عذت شود و نیز
بر آورده با اقلیمیای سفید سحوق سه درم مخلوط کرده در انوب دیگر بر کرده همین قسم بسوزند پس با ورق کتان که
بیش از رسیدن مطر چیده باشند وزن یک درم و مر و اید ناسفته نیم درم که هر دو مسوق باشند یکجا کرده همه را بسازند
که مثل عیار شود هر گاه خواهند که ازین دوا در چشم کشند اول سه روز متوالی بصباره سوسک اکتال کرده بگردان
دوا و بگردان بصباره سوسک اکتال نمایند و باید در جهت که در بعضی کتب برود فارسی را هم بکحل مجرب بگردانند

کرده اند و نسخه آن گذشته کحل غریزی در حرف عین گذشته کحل عشا در از آن که آن محراب است
 در افلفل فلفل قهنبیل جمله برابر بار یک ساید که کحل کنگک محبت کنگک محبت کحل کنگک محبت کنگک محبت
 عشا است کحل عشا بنسوخه دیگر مشک کنگک سادج هندی مامیران ملیکه زرد سید هر دو احد در می کوفته و بختیة فلفل
 آرد کحل عشا بنسوخه دیگر محراب بگیرند جگر زرد بر اجری گذشته یک پارچه از آن بریده جدا کنند و چند عدد
 در افلفل بر آن فرش کنند و یک پارچه دیگر از ماغز بالای آن نهند و این اجزا در تنوری که آن در آن بنسوخه باشند
 بگذارند تا بگذر بر آن شود و خشک نشود پس در افلفل از آن گرفته با قدری فلفل مشک آید و آنی که از کبر وقت بیاید
 کون آن سایل شود و آن آب خیره کند پس خشک کرده سحق کرده انکخال نماید کحل عشا بنسوخه دیگر نصف درم
 کبر ماغز سوخته در افلفل حنظل صبر قوطری هر دو احد یک درم شادنج دو درم کوفته و بختیة بخر عتیق بخر کرده بر قوطری
 طلا کرده بگذارند تا خشک شود پس از وی جدا کرده خوب بار یک آید و باز آب رازینا نیمه کبره بر طرف کحل
 مالیده خشک کرده از آن جدا کرده خوب ساید عمل آرد و چند دای عشا که فلفل کبر ماغز و نسوخه دارد و بچند
 طریق در حرف وال در ادویه گذشته کحل فاقیطون جهت حکم و رطوبت عین تا کحل با قهنبیل در حرف پدید اجفان
 اقلیمیای محرق سخا محسرق انمدر واحد بیت متقال صبح و شام کحل آن نماید هر لیکن کحل اطعمانی کند و
 نفع می بخشد بحدکه و غلط اجفان اقلیمیای قبری بسیت چهار متقال شادنج شش متقال در نسخه دیگر شادنج متقال
 بگویند تا بترکه سوختی شود و پس خیره کرده بسوزند و شراب تقطیف بر آن باشد و در سایه خشک کرده مثل عبارت
 کحل مازو بصبر اوقت دهد و در معده باز دارد و حکم اجفن را سود دارد شادنج عدسی سادج سیدک
 هر یکی دو درم روی سوخته مازو هر یکی یک درم در افلفل دم الاونین هر یکی نیم درم قاطله مشک یکی انگ کافور
 طسوجی کحل مبارک حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه کحل اصفهانی دو درم
 توتیا کرمانی ملح اندانی هر یکی یک درم مامیران صینی ربع متقال کافور کچو طریق ساخن بختیة است کنگک عدلیه
 زرد راخته دور کرده بگویند و با شیرین یا و نسوخه بوشانند تا ربع بماند صاف کرده در همان آب استخرا کنند تا
 مثل عبارت شود از پارچه از از ای گذرانیده بگذارند کحل مبر و بگیرند توتیا را و سختی کنند در آب مریخون یا کله قند
 خشک کرده با استعمال آرد کحل مقوی توتیا سیدم انمدر دو درم سخا محسرق شادنج مریخون را سفته هر دو احد
 یک درم هر یکی را علیحدگی سختی کنند پس در آن از جاج یا شیرین یکجا کرده تخصص کرده و حرکت داده بگذارند تا دو اوبه
 نشیند آب آنرا رخمیه دیگر آب انداخته هفت بار با چنین کنند پس بگیرند زعفران هفت درم سبزه در چنین هر دو احد
 یک درم مرفوض کرده نشد چهار دقه گلاب تر کرده صلیح صفا کرده بهین آب دو استخرا کنند کم بیدارند و بیدارند
 کحل مقوی بنسوخه دیگر جهت ضعف باصره و غلط روح و نزول آب و خیالات مفید در جمیع آثار قویست

از شیاف مرارات است و بجزت اونست تو شاکرمانی مغسول بیت درم آب مردق مرزنجوش ترخمر که خشک
کنند و بسایند و بزنجبیل نلفظ و زلفظ با میران صینی هر یک در درم نوشادر یکدرم مجموع با کوبیده باب از یانه تر
بسایند و خشک کنند پس با توتیای بد برند کور از خریر سیرون کرده با استعمال بکنند و ترویج اینچنین است که آب
مرزنجوش یک شیب در ظرف گذارند تا در دبه نشینند و صاف بالا آید کحل ملکایا معرب از مقلایا است که
سبرمانی عبارت از طایکه باشد و در کتب یونان مسطور است که بقراط در خواب لهم باور شده مصلح و مطلقه جالی است
و جهت او اخر اراض صعبه اقسام برود نافع است انزروت مربی شیر لایق است شکر سفید هر یک بجز درم غرغریه
یکدرم کحل و دقه که هر گاه نود دقه از سبتن رفاده و غیر آن فرو نشسته باشد جهت و لغت طبعه و دفعه معبر
و منع و دقه بکار آید تو تیا هندی کحل اصفهانی اقلیمیای ذرب رما در طرفه کوفته کمر بجزرین کحل و ردی
از تالیف جالینوس حافظ صحت عین در فاعظ طبعه و دقه و کله و غثا ده است سفید آب قلی شست درم قلیسیا
صبح عربی شاد رخ اگر ناشد معنای طبعه سرق مغسول هر یک چهار درم انیون نشاسته نخاس سرق مغسول زعفران
هر یک یکدرم کافور بقیراط کحل پالس نفع میکند با جفان مثاکله می روید اند شعرا اقلیمیای محرق مطع نشاسته
درم نخاس محرق چهار درم انهد درم محلی که حفظ صحت چشم کند تو تیا ده درم شیاف مایثا سه درم حصص هر یک
یکدرم کافور داگی باب حصص مایثا سه درم ساق سخن کرده صبح و شام با جفان امرار کنند و صرف تو تیا را باب مرزنجوش
برود صبح و شام استعمال نمایند نیز حافظ صحت و جالی بصرت دیگر حافظ صحت عین و مانع قبول نواز اول انهد در
ماون چند بار آب غسل دهند بتره که بقیفته در آب باران سخن کنند همچنین تو تیا را هم پس بگیرند ازین انهد بیت درم
ازین تو تیا در اقلیمیای مغسول هر واحد و ازده درم و ما قشیتا مغسول شست درم و از مراد و صغیر و لبد هر دو
دو درم و از ساج هندی و زعفران هر واحد یکدرم و از کافور ثلث درم و از شکر دانگی انجار اصلایه کرده بمه انوب
باریک سخن کنند و صبح و شام بعمل آرند کحل که اجزای چشم را قوه دهد و یک چشم و صدقه را صاف کند و ماده سبیل و
ناخته برود و بلبله کالی مقصره میران زرد و جو به هر یک دو درم ملک بلز درم و مراد یا سفته کف دریا شکر طرز
زعفران سبیل هندی شاد رخ عدسی از یانه سه طمان جری تو تیا ی هندی شیاف مایثا کافور سفید آب
قلی اقلیمیای از کحل سرخ مفضل بلبله زرد هر یک درمی کوفته و بجزرینجهت هر ساعت آب از یانه تر داخل کرده بسایند
در سایه خشک کنند دیگر باره بسایند و بکار آرند کحل که سوزن جاز باد و ساج موجب طبعه را دور کند مغسول از
طبری و بجزرینجهت در حیر زعفران دو دانگ قشور حلزون سوخته نیم درم سنگ بجری مراد درم و رق
نلفظ شاک هر یک یکدرم سلایه کنند کحل که بصر تر کند و ضعف آنرا که از رطوبت بود دور کند تو تیا سه کرت
باب مرزنجوش بسایند و خشک کنند پس بکوبند و زلفظ با میران صینی هر یک درم غرغریه تو تیا و باب از یانه

رازمانه سخی کنند و با قوتیای نرگور آمیزند و بکشند و اکتحال باب رازمانه و شکر هم همین نفع دارد و اکتحال
 و قوتیا که هر دو دراد و بار در آب بادیان و مرزنجوش بدر کرده باشد بچنین است و اگر بشیم خوب بار یک مقصود
 با مروراید و کهر با و بسحق کرده مقوی قوی و دافع رطوبت است و اکتحال صمغ اکو مقوی و لذت بخش
 در ختم کشیدن همین فعل کند بوست فندق سوخته و از ان سرمه ساخته همین کار کند اینسون نیز مقوی است
 و محفل مضول و محففت بله آن بود کحلی که حفظ صحت چشم و تقویت نظر و شفا آن کند این کحل کحلی است
 بر او اکتال کتک نو رنگد انگلیس زرد نمیدم شیا فاینا بزرگ الود عصاره حصرم هر یکی یکدم کحل عربی باب
 باران و درم همیا سازند **کحل** که صیحت چشم نگهدارد و اسماک سیلان و منغ رو کند قوتیا سندی حکما که
 بلبله مساک و کج حصرم با سماق ساییده خشک کرده بکار برند کحلی که تقویت چشم و تحفیف طوبت و تصفیق
 طبقات کند و زادت نماید از همین به نفس نافع آید قوتیا سندی کحل صفهائی زما در ورق این را در جلد
 کحل سازند و اکتحال بدجان روغن سفش هم به نفس نافع عظیم دارد کحلی که غور عین را بعد از اسب اعاده
 آن بحاله اصلی هر چند تقویت و بقای آن بران حال اکتحال باین نافع است و رخ اسرب با قدری کحل صفهائی
 صبح و شام بکشند همین رسم و رخ اسرب با شادنج عدسی محرق منقول منجول بجزیرگان کردن نافع است و طریق
 گرفتن و رخ اسرب نیست که بگرد اسرب صاف و بجانند بروی قدری روغن سفش و دلدگ کنند با بهام
 و یکی قوی یا خارج شود از ان و سخی بسیار بشود به صدید **کحل** جدید دیگر درین باب شیا فاینا ستر دم قوتیا
 نشاسته اطمینانی فضا هر یک در می مروراید میوزم صبر زعفران هر یکی دانگی کوفته بگلک آب سبب کحلی که هبه
 قمل اجفان بعد تنقیه بدن با ستم افات و تنقیه راسی به ایارجات و غزورات و تخمیل اجفان لغزولات
 استعمال یاب کحل با مرادان با شفا نافع می بخشد بسیار قوتیا منقول بر روغن نارین بوزنج هر یک یکدم هر دو روغن
 سید انجیر بریان کرده میوزم و درق خار یکدانگ نیم بوست دانه سید انجیر بوره ارمنی و درق خبازی هر یک کحلی نافع
 محرق قیر اعلی کوفته بار یک ساخته بجزر چینه با منطبق استعمال نمایند که اول میل جدید یا نحاس را در زمین معمر سازند
 تا بوی زمین بگیرد و اگر نفس سق تلقین گیرد با بکشند تا غیر از بجزی نباشد پس این میسل را باین سرمه
 آغشته امرار کنند چنانچه بحدقه رسد **کحل** که حیاة و صلاحه اجفان نافع آن متجاوز البیان است که هر چند
 با میران صینی شادنج عدسی نشاسته که از گندم ستر گرفته باشد هر یک را گرفته سخی بلینج کرده بکار آرد کحلی
 که نافع است جمیع اوجاع عین که از نزلات باشد بگیرد عصاره درق علق و صفا کنند و در صلاحه سخی
 کنند تا قدری غلظت بهم رساند پس بگیرد بر او آن صمغ عربی را و در اندک آب تر کنند تا گداشته مثل عمل شود
 هر دو را یکی کرده غیر کرده بداند تا خشک شود و ممکن باشد که در آب خود برین سایه خشک کرده بکار آرد و با قلی را

بمسالنه سخی کرده اکتال کردن بآن منع الصنایات و مواد بعین کند شلخ گوزن سوخته مغسول مریض هر کجا
 کند کحلی که بر مدعا نافع است مفید علاج را که مغسول کرده بگلزار آفتاب گرم بر آوردند و اکتال نمایند و افاقیا
 اکتال بآن تسکین برود و از آن سخی آن کند و اکتال بر نفع است که بر شجر بلوط ملشفت باشد نافع است به حرارت
 عین و حرمت آن و اکتال با آب گل گدومی بود در مدعا و اسفنج محرق صالح است جهت رمد یا لرز و جلا میکند علایم
 کحلی که جهت رمد عادت از غلبه میوست بسیار نافع است مرادید صغائر است صمغ عربی صمغ فارسی هر یکی یکدم
 سرطان بهزی خشک طباشیر هر یکی یکدم و نیم کوخته و سخته وقت حاجت در شیر و خمر حل کرده اکتال نمایند
 کحلی که نزدیک خوف حدوث تب و ذرجه حفظ از موم سرخ مستعمل میشود سه سه ساج هر یک ده درم مبر یکدم
 بطریق اکتال یا دوزر با استعمال آرد و بر فاده ریت بجا آید و حرکت نکنند کحلی که به جویط عین نافع است
 بگیرند شیر زین و بسوزند و جمع کنند با شیان ابضی که در آن اقلیمها باشد و حل کنند هر دو را به بیاض بومن
 اول روز و آخر روز هر دو وقت اکتال کنند و بعد اکتال دو ر فاده بگللاب تر کرده مورب بر هر دو چشم به بندند
 کحلی که صالح است میس عین و خراجات و عفونات و لحم زاید را بسنبل رومی یکدم افاقیا ده درم تلفظ
 مبیست درم نفلن یا نزه حبه اقلیمیا و قلعطار را بشناسند و خشک کرده باد و دواوی دیگر خوب باشند
 که مثل خیار شود اکتال با بر نشیم محرق مغسول نافع است به قروح عیون و جفون و مجفف لیمو لیمو است با سفید
 رصاص مفید است به تب و قروح عین و هم گوشت زاید بخورد و هم کم صالح بر ویاند و حفر عیون را بر کند و تجلیب
 اشق که صاف باشد تنقیه قروح غایره قرنی کند و بصبر بل و بصبر بل متزج بعض نفع میرساند بر قروح عین هر غی
 که دیده میشود در بیاض عین و بصیراه عیب نافع است به تا کل باق و جرب رطوبه عین و اکتال بخون حمام
 یعنی کوه تر نفع است بخواسته عین و گشته دم و غشاده و ظرفه خصوص خون ریش جناح فرج حمام میبرد طرفه را و
 طریق گرفتن خون جناح آن مهیت که تقصیر کند عرق عطشی را که ممتد است بر عطشی که قائم مقام عظیم عضد است
 جناح و کلک زنده آزا با ستره و خونی که جاری شود از آن گرم گرم در چشم کشند **کحل** که آثار قروح را دور کند و
 ذیل اکتال بیاض مرقوم شده و اکتال به سخی اسارون نفع میرساند لعل نظریه **کحل** که از قوه چشم را دور کند
 انحد اصغفانی سکه درم دهان جریغ زیت یا زنبق دو درم مرادید زعفران هر یک یکدم مشک کاغذ بر سر کاه
 و نفس زعفران در روغن انهم مسود حذقه است همچنین عصاره غنیم الثلب همین قسم میل از خطله رطبه غلامیده اکتال کردن
 مسود حذقه میکند تا اینکه گفته اند که سیاه میکند حدقه سپوز را هم کحلی که جهته غشاده و عبادا که اراض چشم غریب
 نافع است و از تجربه کامنتول سرب سوهان کرده ریح رطل فلفل دراز من رطل هر دو را خوب صلیب کرده بکار آورند
 منقول است اما اگر فلفل دراز از میهم لم اندازند غالب که نافع تر و بی اذیت باشد و اکتال با نشینیم هم مزین غشاده است

غشاده است و با اینون فریل سبل و وقتی که گرفته شود جز یعنی چهارمتر را در اول ظهور آن رسانیده خلط
کرده شود لعل احتمال آن نیز جلای غشاده بصر کند و احتمال بزخم آن از راه غشاده و تقویت روح باصره و جرم
عین کند و تحلیس فنون عین نماید و بزنجبیل مخلوط بشی از رطوبت بکند مغز و مجفف و مسحق نیز غشاده و ظلمت بصر
در کند و احتمال آن خاکستر که بر ترکه با بر سوخته سخت کرده باشد نیز نفع میکند غشاده و ظلمت بصر حتی که با کرم
چشم نافع است منقول از میر عبد اللہ شراح مثنوی معنوی بوده است معمول ایشان از سنج کاغذی را می خشک
با مین جینی کعب در بافتن یا توتیای سبز سنگ لاهی مسادی کوفته و بختی اول در سنگ صلابه گنبد
ماز در ظرف مسی که بی قلمی باشد خوب است که مثل غبار شود و سحلی که استعمال کرده میشود در ابتدا
میش از قح از مجربات طبری رحمة اللہ ما قشیشانی مکنس که خاکستر شده باشد در جان کوزه سخای تلخیص
ذنب هر یک جزوی فلن لصف جزو همه است کرده تسقیه بحر عینق داده خشک کرده با روغن زیتون یا
تسقیه داده خشک کرده با روغن زیتون از حریر گذرانیده بعل آندند که جهت استقامتی نزول ظلمت عین
است منقول از قانون اقلیمیا بکدم روغن زیت کهنه روغن بلسان عصیر از زمانه تر هر دو اهد و در دم
جاوشیه فلفل هر دو اهد سدرم مراره ذیب چهار درم کوفتی کوفته همه را با هم مزوج نموده در شب
خطن انداخته روز در آفتاب بگذارد تا زنگارند و احتمال بپاره کلب خصوص مخلوط با عسل نیز نفع
است مانند ای آب کحلی که به نزل مار مفید است بکنج بندرم فرمون نوسفا در هر یک نیم مثقال
ششم خطن کیشقال زیره بزکوی دو درم کوفته و بختی باب رازمانه یا با سداب بسزند و خشک کرده
دیگر با صلابه نمایند و در چشم کشند کلهای سندی خیز را که احتمال کرده شود از آن است این گویند کلین
سکله استحق با کثر ارض چشم نافع بود تفصیل بعضی از آن در آخر ترکیب معلوم و دهل در مله خشک گویند
در صینی میل با زنگ سندی مرچ ناگرمو تهبرج کاغذ هر یکی یک جزو برگ نیم سنج لیکه نیم زینس هر یکی در جزو
سیاب گند پاک سبزی سده جزو اول سیاب کند پاک با شیره کنوار و شیره ساتی بسیند سه روز که کند بعد آن
هر دو ای را از ادویه مذکوره علیحدہ علیحدہ نموده با سیاب کند پاک سیاب یگان یگان همراه شیره زیره سفید که کرده
نگاه دارند بعد آن سره صحنالی بقدر دوازه جزو در شیره تربله است یکبار در کند و سنگ لاهی هم در شیره زیره
هر دو را با هم در شیره پانی کرده که کند پاک با شیره کنوار و شیره ساتی بسیند سه روز که کند بعد آن
هر دو روز که میل کشند و بعضی چنین عمل می آرند که این ادویه را در شیره زخمیر کرده بقدر فلفل جهات در سایه خشک
کرده هر روز یک صبا بشیر زن پس از زنگ مرچ مسوده در چشم میکشند و اگر این ترکیب را اختصار کنند و از ادوی
در ادوی مله بلخ آنکه برابر گرفته با روغن آس کرده و مثل سره جا به نیز نموده با شیره آله خمر ساخته گویند بسته

شک کرده بگذارد و وقت حاجت چنه گل چشم باشه عورت در جهته دفع شب کوری باشه بنگره حته سخت
 یک با کینه ماده گاو و جهته دیده سفید شده باشه خالص چشم کشند و اگر جهته دفع یرقان با لون سبز گاو در چشم
 کشند شود جهته مازگرنده هفت غلوه و جهته موش گرنده ده غلوه و جهته زهر داده چهارده غلوه بخوانند محل
 جهته لغزیت بصیرت الاثر و نافع با مرز چشم بالا سه پست سر سه می قوله موی نموی فرود اید و توله نمونگ یعنی
 مرغان میگوئد و سه ماسه سنگ بصیری میگوئد با میران نیم توله درق طلا چهار ماسه غیر از اوراق حله بار بار کس حته
 با بلبله تا چهار روز که هرل کشند باز چهار روز بگللاب که هرل بخوره روز نهم اوراق هم بگیرند و با گللاب کشند
 در ظرف آبکینه یا صینی یا طلا می دازند و که هرل از سنگ ساق باشد یا جعاق محل دیگر روشانی چشم را
 و جمله امراض چشم نایل کند مرغ شانزده عدد غنچه چینی سجاه عدد پیل یعنی فلفل دراز شصت عدد گل کشند
 هر دو را علیحده علیحده بمالند و از آمیزش گرد و غبار ملاحظه فرمایند باز یکی کرده و میل بوقت صبح چشم
 کشند محل جهته خارش اخجان و آشوب چشم که از بوی انشول هم سداز محرمات و الذماعت زهر مایه خشک
 یکد می وزن شوره قطعی یا دوسه هر دو را حن بار یک صلیا کرده الکشال کشند محل جهته خمر یعنی تاریکی و خیال کشند
 چشم نمودر میشو دهلند مردم سر سه تکر تریج کافور اعلی هر یکی یکدم همه با مارا میسند محل دیگر جهته تیره و شکوری تیره
 غلط باشد و درق گل نیلوفر دانه های مشک کی جدید پیل یعنی فلفل دراز هر یکی صد عدد شمار کرده گرفته و هم خندان سر
 گرفته علیحده علیحده ساییده باز یکی صلیا کرده هر روز سه بار چشم کشند محل جهته شب کوری و سبک و غبار از
 محرمات و الذمذگوار و در قطع رمد کنه و بیاض نافع بسیار مرغ میسند در زهره بر قدر که شود در درده باز خشک کرده
 بلدی در هم وزن آن آب لیمو برورده خشک کرده منتر تخم کهرنی سنگ بصیری و آب لیمو چهار بار داغ کرده غنچه چینی که تمام
 باشد هر یک بیدام کوفته و بخته و در سنگ ساق مثل غبار سایند حکاوی که غلط اخجان را شدید النفع و قطره
 عجیب النفع است و در نزلات عین هم نافع است استسین کوفته در خرقة گمان صره بسته در آب گرم غسل کرده گاو کشند در
 قطع خرقة و تخمیل خون که تخمیس میسند در آن لفظ اخش مابین حد نوشته اند که آن خون در فشردن صره از آن
 حکاوی که در نفع ملتوی بکار آید با بونه بنفشه نیلوفر اکلیل المسک در آب جوشانیده سفیجا پینه را بان تر کرده
 چشم گذارد کلمه بیستم در ادویه لای است لزوق مثل صبور و لازوق مثل قانوس اصل در
 جرح را گویند که بچید و بار شدن لازم گیرد او را از روی مجاز اطلاق کرده اند بر هر دو که چسبند که خرقة ماکا
 مالیده چسباند شود بر عضو مستالم جهته استسفا از مرض الم مثل بعضی دوا که جهته الم چشم و صداع و جبرش است که
 میشود و لازوق از دوا های مفرده بر سرش هم اطلاق میکنند و لراق کتاب بلوق به است لزوقی که کشند
 از چشم و از روی دفع الم کش طین شاموس دقاق کند در مساجد ساییده به بیاض معین مخلوط کرده بر خرقة مبطوخته

نموده بر وجهی که بپایند و دیگر ترا بلع انیمون زعفران هر واحد در می مردود دم و قیق خشک چهارم زردی و بخت
لازوق سازند و از لعوقات در ادویه امر اخ چشم بعضی لقوات بندی یافته آنرا گنجانسته می شود
لعوق بندی که آنرا تربیلا و امرت اولیه نوشته اند جمله انواع زحمت چشم و الفع رساند و بوسه سیر مذکور
و علاج روک و اج و به کندر و ذغ سفید و بست دفع سازد و بهلاوه یکمید و بست و بهشت درم هید یا بوسه سیر مذکور
شهد هر یک نیم میر و روغن گاود و نیم سیر شکر تری و نبات با نمنا صفت سیم سیر شیره گاود شش سیر و مراد از سیر
سیر جهانگیر است اول شیر او ظرف وسیع بچوش آرد و سقیم بهلاوه و سقیم تربهار انداخته با قش لایم نیزند
تا همه شیر در خورد و باز در روغن بریان کند و شکر تری و نبات را جلاب کرده یا میزند و مثل جلوسا انداز
شهد یا میزند تا مثل لعوق شود و قدر فوراک گشته درم نوشته اند چون این مرکب طارد در اول طبع سیر طریقت
قاهر باشد و مناسب مزاج و حالت و حال ملاحظه کرده بمقدار کمناست در استعمال آرد لعوق بندی دیگر
مسحی به ستادری اولیه جهت درد چشم و کری گوش و کنگلی زبان و دوران سرد سول باد که در قوره یا صند
بیدر و ک و اتوبات و سنیات و درد بند بند و شکن اندام و دفع ضعیف سیری و نادیر سیاه ماندن بود دفع عقم
نافع سولف دیو دابهر که خنذن کوبه که رتی را شناسا سنگده بهنگه مرغ بوج بوست بخ اند نمک کوبسته
کجور کاهنل مویه اجوا این دار چینی جزیره سرجی باد سیر گرفته کوفته و بخت در شیر و مندی سه بست اده خشک
ساخته فکا هارند باز روغن کجور یک نیم سیر شیره شادری سیر شیره گاود و ازده سیر این هر سه را بچوشانند چون
قدری غلیظ گردد و ادویه مذکوره داخل کرده با قش نرم نیزند بعد آن دسول که بست و دو بل باشد جو کوب کرده
کاره ساخته نیز انداخته نیزند و لغوام اولیه آرد و هر روز مقدار بخورم و کف دست گذارند طبع سیر طریقت
در دوا هست که ابتدای حرف آن میم است ما را الجین که جهت طله لغو و انصابت ادوسوی نیم و یک نفع است مریای
آله و مریای بلبله که با ضره نیز کند نسخ این هر سه در مفوظ دم ادویه امر اخ اس گذارند مریای که گذارند
آن بر چشم شکنگرم و اطغای شدت حر و انقطاع سیلان رطوبت و تقویت چشم بخند گل سرخ خشک دست اند
شیرین رطب عدس هر واحد بخورم در یکرطل آب بچوشانند تا تمام منجذب شود پس گویند قدری از روغن گل
کرده مثل مرم ساخته بر همین گذارند مریای و دیگر که بود بوج نفع عظیم بخند حصفص نمیدرم جو سر و بوست در شکر
بوست لسته تر عدس دست هر واحد بخورم شکر رمان دودرم همه با بار یک کوفته و از اطراف ترق سهدا گرفته
جد ابار یک ساید با یکجا کرده قدری روغن گل آینه مثل مرم سازند و بر چشم بندند تحقیق لغظ مرم و حکام
کلی آن در ادویه انشا را الله تعالی بیاید مطبوخ قشطور لیون نزل المار از چشم باز دارد قشطور
دقیق تر بر مروض هر یک دست درم بسنجای مروض مریای درم مریای درم مریای درم مریای درم مریای درم

هرگاه سوم حصه بماند صفا کرده با یکمشتقال ایارج فقیرا هر هفته بکیار لعین آرنند مطبوحی که در رمدار وقت طلین
در زمان صیفت یا ربیع احتیاج باین می افتد اجاص عناب هر واحد شتی دانه نرسندی نئی دم تبرنجین یا نژده
درم بلبله زرد صفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد پنجم درم تخم کشتیر سه درم در آب جوشانیده صفا نموده سی و سه
درم ازان آب وزن کرده گرفته منفر فلوس ده درم در آن ناکیده صفا نموده بدو قیه شربت بغمشه بنوشانند
مطبوح دیگر جهت رمد که بی طب یعنی منغی تخم گوشت خندادی تخم کاسنی کزبره یا سبه در ق غلب
هر یکی گنی پوست بلبله زرد هفت درم تخمها و پوست بلبله نیم گرفته نرسندی پاک کرده تبرنجین هر یکی بیست درم
یا نژده دانه الوسی دانه همه را جوشانیده صفا نموده مقدار صد درم ازان گرفته با هلدوم خمیره بغمشه بنوشند بقدر
خوراک تو باشد و در حق صنفا طبیب اکرم و کاست رو است مطبوحی که در رمد کتب صفا و خون نافع است
بلبله زرد صیبت منغی هر یکی یا نژده درم هر دور در دولت رطل آب جوشانیده صفا نموده فلوس خیا شنبه ده درم صل
کرده صفا کرده اول بدو ساعه غاریقون یکدرم تا یک مشتقال ساییده در جلاب معجون کرده غوره بالای آن این
جوشانیده بخورند و اگر خواهند بر همان جوشانده تربد شاهره و بلبله سیاه بقدر حاجت بفرمایند در معالجه امراض جنیم
احتیاج مطبوحات دیگر هم می افتد چنانچه بعضی ازان در ادویه صداعیه گذشته و بعضی در معالجه امراض جزوی در
کتب مسطور است چنانچه تقیه سبل را بمطبوخ افیتون و غاریقون و کاسنی ایارج در مرض جحوظ عین که از غلظه صفر بود
تقیه مطبوخ در دونه صفا و اجاص عناب نرسندی و تبرنجین و گوشت و زبر سنبه باد اشباه آن در جحوظ عین که منقص
سرطوبت زجاجیه باشد تقیه مطبوخ فنیون نوشته اند غرض مطبوحات دیگر در هر باب از معالجات جزوی باید است
مطبوحات هندی بعضی ازان با ناکاره است که جهت ضعف بصیر نافع است و در ادویه صداعیه
گذشته مطبوخ هندی دیگر جهت سرخی جنیم و دفع تلخه و بلغم بان ستره پسته آمله پوست درخت نیم موته
این هر شش در در ابرو کوب کرده هشت درم ازان با هشت چندان آب جوشانند هرگاه بقطع بماند صفا
کرده بنوشانند معجون داود الطالکی نافع بر معجون غیاثی مانع تجلب فضول جنیم این هر دو نیز در ادویه
صداعیه گذشته معجون ریح در ابتدای نزول نفع افضاب میشود و ج حلیت را زاینه زنجبیل مساوی بصل معجون
سازند معجون هندی اسمی بکوت زنجبیل بصارت بجدی قوی سازد که در روز ستارگان بر سبند قوت
بران و قوه باه چندان نمود که در تخم ریاید و رحمت هر کی سوداوی و تنبیس و بزرک و بوسه و ریحان و درونک و مع
امراض که او هر سه غلط باشد دفع کند و این را کلب هر رنگ نیز مانند منقول از کز نهد سرت مجسته هر سه که در
سرت با برک نیم سنه زنی پاره جاب میل جوشن کاهته دیو در سولف تجره بهار کلی بان که و الیه جراثمه ککی کر پرکی
کلوی رنجیدن بر دارا هلد در هلد اندازین کتای بر بار ایجان کلیجن سار با ترا ایمان که بر سار بارنگ پهل

اقبل سیراشک بر نداد که منتی تنگ کج می اندازد جمله هر کی را سی و دو دم گرفته جو کوب کرده در آب خمر گاه ساز
 بعد از آن بلید کلان یکصد و پنجاه و پنج عدد درین کاره اداخته با کش ایلم نریزد تا آنکه کاره مذکور از کجی غلیظ
 شود بیشتر هله بر آورده نبات یکصد و هشتاد و پنجدم و شهد حاصل چهارصد و هشتاد و هشت دم انداخته با کش
 نرم بپزند و بقوام آورده سرد کنند و این شهید مذکور دو مرتبه کرده سفید از نسیب تر نفل کافر سمند سوکمه ایلامی
 سترج زینکار هر کی هشت دم بار یک سوه اندازند و کفچه زنند و مرتب سازند و هر روز نه بار با سردیانیته گاو با با
 شربت قند مقدار سه دم یا چهار دم بخورند و یکندل فواید جانی بحد باید بظهور آید **معسله** که به سامن نافع است
 بدوشخه در زور **معسله** گذشته **معسله** که نزول امفید است در لفظ دوائی **معسل** تجزی یافته **معسله** که در کمنه بکار آید
 مرز عرفان صبر هر کی یکویق شراب سه و فیه عمل شش ذقیه زعفران راد شراب عمل کنند پس مر و صبر سوده بیامیزد و با
 سرشند و در ظرف آئینه نگاه دارند صبح و شام بکشند **معسله** که در صنیق حدقه بکار آید صمغ عربی یکمقال اشق زعفران
 هر کی دو مقال سرگین سو سمار سه مقال زنگار چهار مقال کوفته با عمل سرشند **معسله** که در زین مافلس اشق زعفران
 بلسان زعفران مسک و اشق راد آب زبانه حل کنند و روشن داخل کرده دیگر ادویه کوفته با عمل سرشند
کلمه مسیت و دو دم در زرد و امانی است که ابتدای حرف آنها فون است نظری که حساسه طبقه ملحه را فایده
 حله کلین الملک خطمی تخم کتان راد آرجی شانیده تمطیل نمایند و درین عله تمطیل سر مار جا راد از حمام طریک گار
 نیز مفید است بسیار نظولی که در ابتدای تجویط عین نافع است ما بلخ که در آن بعضی قواین مثل قنورین و علق و
 مثل ششخاش و هند باد و عصبی الراعی جوشانیده باشند سرد کرده تمطیل کنند و تمطیل آب سه و نیم کافیست **نظرون** که دیگر هم در
 معالجات جبری بعضی امراض چشم بکار آید بر طبیب لازم است که در انجام نظر اندازد و ملحوظ دوم در کیفیت
 استعمال دوا و اوقات استعمال آنها و وقت ساخت بعضی دوا و در تدبیر ترکیب دوا و بیان فنی اعمال
 که بعضی اجزای مرکبات مذکوره این مکتوبه در محتاج بان است و این ملحوظ مشتمله دو کلمه است **کلمه اول**
تدبیر ترکیب و او بیان بعضی اعمال که بعضی اجزای مرکبات مذکوره این مکتوبه در محتاج بان است باید دانست
 دوائی که مستعمل میشود در امراض چشم چنانچه از شرح آن بودیاشده آشنایی کثیره و مختلفه المواد است بعضی از آن
 صمغ و عصاره و بعضی از آن بزور دهنها و بعضی سائل و اوراق و از بار و بعضی معدنیات و حکم است اما صمغ
 بعضی از آن که مثل صمغ عربی و کثیر است اول اشک سازند پس آب تر کنند تا که نرم شود پس در خرقه پاک انداخته پیشانی
 آنچه افشوده شود بکار آید و بعضی از آن که مانند اشق و سکنج است بشکنند و در آب گرم ترکت تا نرم شود پس در
 ناون ببالند که تمام مضمحل شود پس با دوائی دیگر ترکیب دهند و از زودت را بدر کرده بکار آید و طرق تدبیر این
 می آید اما عصاره در وقت نشودن و در گرفتن عصاره هر چیز اصیاط از آن نیز نشی غریب وقت بضعیف محافظت نگردد

و عیار مرغی دارند و فیون را با چهای خورد کرده بر صفت مخصوص گداشته بر آتش نرم پانها کمتر گرم گدازند بخوبی که گدازند
 تا فعل و قوه آن باطل نشود پس از آب حل کنند و ادویه بدان برشته اند اما زرد و انار و اوراق و از زرد پاک
 کردن اینها از کرده و عیار مسالنه بکار آرد از سنابل سنبل الطیب الاول بمغراض بار یک ببرد پس در مادن
 بگویند کوفتی ملین که از شدت کوفتن نزدیک بسوقن رسد پس باره پیر کنند که بمشمل عیار حاصل شود دوشنبه را
 از خوب جدا سازند و سخت در باره مالند تا که پوست سیاه آن دور شود پس قدری آب بر آن بجانند
 بگویند که همچون مخ شود پس خشک ساخته باز بار یک گزفته و صحنه بکار برند اما معدنیات پس پاک کردن اینها
 هم اجزای تریالی بفرک برانیدن در هوا از اجابت است و بعضی از معدنیات مثل برصا ص و نحاس بفره احران
 بکار نیاید و بعضی را با وصف حرق غسل هم باید و بعضی را با وجود این هر دو لقبول هم میشود و تقصیل این
 اعمال بجز این از استعمال در همین کله عنقریب بیان می آید و هم بر طبیب لازم است که مقصود از استعمال در شفقت
 اصلاح بر چه باشد رعایت همان ملحوظ دارد و مثلاً چیزی که جهت منفعت بکار آید مقدار آن بیشتر کند و بر چه جهت
 اصلاح داخل کنند بقدر صلاح اندازند گاهی که در بسیارها در حد چون زرخ و زنگار باشد و ای مصلح
 آن مثل سفیداج زیاده تر در مقدار اندازند تا تیری و مضرت آن شکسته شود و از حله تا بترکیب در این است که هر چه در
 علیحه سخی کرده وزن کنند پس با هم میانیزند به بعضی از اسخف و بعضی زرین است و بعضی سبک قابل سهار هوا
 و بعضی سنگین است پس نوزن پیش از زمین و تخمین بجز در تخمین است و بعد مترنج ساقن باز خوب سخی باید کرد تا پاک
 بوزنیک مخلط شود و ادویه چشم با قسار قوی ذوالفعال هم سبک قسم است بعضی از آن سلج و قه و مسد و جگر کش نشاسته و
 اسرت طبرش شامش انلیسا است استعمال کرده شود این قسم چیزها را بعد غسل به باخیز سین و بعد نظیفه راس و دستفراغ
 فضول جدا وجود استملا اگر مستعمل شود احتمال اشتقاق غشیه چشم است از اشتداد و بعضی از آن منفع مجاری و مخرج شیبای
 است گفته مزمنه مثل حلیت و کینج و انفریون است و بعضی منقی و جالی قروح مثل شور نحاس و نحاس قلفظا و زنج و زنگ
 محرق است و بعضی کاویست و بعضی از آن فالض نقضین علیل و رق گل در بر گل و عصاره آن و سول و سادج سندی
 در عفران و شفاف یا شاد و طریقت است و استعمال کرده میشود این را در انواع رمد و زرق و قروح و نزلات و بعضی فاض
 بعضی کثیر مثل حرم و اتفاقا گلنار و عصف و در مان عصاره است این قسم در آن مخلوط کرده میشود بدو ابایی که تجدید بکنند
 بعضی از آن منضج و محلل مثل آب مطبوخ حلوه کند و در عفران و جزد بید ستر است پس در استخراج این اجزا در وقت حاق
 اجتماع در وضع سایه مرض تخمین اطبا بحسب عرض باید تا موافق با مراض آید و اعمال موجوده موجوده این گفته است طریقت
 احواق ابار یعنی هر است بلیز امرت تنک ساخته بار چهارم کنند و در ظرف آسنی انداخته گوگرد بچند گرم کوفته و
 بچینه بر روی اندازند و یک نشه جو نیز از آن زرد و زراتش گذارند و بدشته این عرکست میداده باشند تا ساخته شود طریقت

طریق دیگر نیست سر بر باد مقله حدید انداخته بر آتش زنگارند تا بکند از دو بالای آن یک پوست بقی بر آید
پوست را بمخوفه در یکجا منقله کنند تا بالای آن پوستی دیگر بر آید و این را هم بکینند و ماقشره اول کجا کنند
بمخین بصل می آورده باشند تا تمام اسرب معقود شده مثل ناید گردس این اما در انمقره آهن حرکت بر آید
تا بر این شده سفید گردد و پس بعد از آرد و مثل سیا گردد طریق دیگر نیست که سر کلسیاج رقی ساخته و
کبریت را بر آتش انداخته هرگاه مشتعل شود صغیح را در لیس کبریت گذارند که این اوراق حاصل شده در آتش سفید
هرگاه بقی سفیدی شود و سر بر آید مثل زغال شده ماده باشد بر آورده آنچه قابل ساندن باشد سبزه و بوی
باشد پس از آن طریق دیگر همچنین است که آبار اوراق بار یک کوزه در شیشه مطین بچکلی که خشک شده باشد گذارند
درین شیشه را هم بچکلی حکمت گیرند و یک ستودنی ستودیر که یک زو داشته باشد سازند و درین ستودنی قطعه کبریت افروزند
پس هرگاه بسا شود آتش آن باقی ماندن شیشه را شکست پس ستودند که از آن آب ستودند را هم بچکلی بکند
و خردای آن روز شیشه را از ستودند بر آید پس اگر اسرب سوخته مثل زغال شده باشد بهتر و لایه ستودند
ستودند گذارند تا بسوزد و کم است که حاجت بیار سوم افند و سر بر آید که مان قهر سوخته شود اجلی بصل نیست
چون سخنی آن از بوی کبریت می باشد و آنچه کبریت بسوزند بسیل آن نیست که آنرا منقول سازند و درین عمل آن
ساید طریق احراق سفیج همین است که سفیج را با آتش مشتعل ساخته خاکستر کنند و این را ما صالح است
برای ریدالس و علامید به جلای بین و وقتی که غسل داده شود نافع است بچشم و سایر امراض چشم و اگر سفیج را بر
زفت منوس کرده بسوزند و لوق کنند لوق میرساند هفت دم و سل طریق احراق قلیمیا این چنین است
که در کوزه مطین اندخته یکشب در پیوزیاد را لوق بگذارند که آنی التحفه اما شایع این طریق را بعضی نسبت کرده
اول بخین نوشته که ذوق کرده شود آنرا در مفر یا آتش صنغیت تا ظاهر شود در آن لغافات بتر بر کرده شود
در خمه اگر احتیاج بر آید اگر ب عین باشد سرد کنند در سر که طریق تو مال سخاس همان طریق سوختن سخاس
است و نشاء الله تعالی بیاید طریق احراق زرنخ این چنین است که زرنخ را مثل باقلی و نحو قطعه ها سازند و کوزه
مطینه بطین حکمت اندازند و بر سر آن کوزه نقبه بگذارند تا دو در آید پس این کوزه را آتش بهندامه بسازند و بیاید
برمی آید آتش باشد هرگاه دو سفید بر آید بر آید طریق احراق زرنخ از طریق احراق قلیمیا است
که در آخر کتب اول گذشته و علامه بلوغ حرق آن نیست که مشابه قوت است و منافع مرکباتی که زرنخ حرق کرده
اوست با زرنخ آن گذشته و منافع جزوی آن نیست که می برد در جراحقان و سلاق آنرا در حقیقت رطوبت
کند و با سرفای جفان بعضی از ویذعابیه لطفه و سبل نافع آید و استعمال کرده شود مگر باین قسم بجز قطره
ازین و با چند قطره نیز زن و یک قطره عسل در صلابه سخاس بادسته نخالسیند و بکار برند طریق احراق

سخ که آنرا بهندی سنگ گویند پنجمین است که بگیرند شعله بیضا ملسا را و در کل حکمت گیرند و در مورد که در آن حجر با
 بگذرانند تا بسوزد اما که سفید بر آید مانند دهنست که سوخته شده والا باز احاده کنند و شیخ محقق صالح است مرآت
 ادویه جملاده را خصوص قتی که سخت کرده و غسل داده شود آنرا جانچه در نسخ گذشته و گاهی این در قدر اخته
 و قدر ملین کرده در تنور فخاری گذارند و بعد سرد شدن تنور بر می آزند در سفیورت تعویذ بصیرت شریف بطریقه
 بالذبح کند و جایض قرینه نماید بطریق احراق صد هم همین است طریق احراق تحقیق و بسد و یا قوت و
 نیش و دیگر اجزا صلبه را سه طریق نوشته اند یکی مثل احراق مرغان است که در مکتوب اول گذشته دوم است که جم
 اینهارا نهاده شود و در بار تا سبج شود پس بدست بناه گرفته در آب اندخته شود و مکر این قسم بکنند تا قابل لغت و
 استفاق گردد و سوم آنکه ریزه کرده در سفال نواد ریخته گذارند در وی بسفال و یا موم دیگر نوشتانده سوراخته افراج بخا
 در آن دارند در لپش تند بقدر سبج شدن گذشته بیرون آردند و در آب اندازند و مکر همین عمل کنند تا بجای بسد
 که از هم بریزد طریق احراق قلع قطار و دیگر زاجات در موقوف چهارم مکتوب اول تحریر یافته طریق احراق قشمتیا
 صاحبک دی چنین نوشته که در آرد کوزه یا شیشه کنند و مملو بگل حکمت گرفته در تنور آتش گذارند تا کفکاش شود و حکم علی
 شرح این نوشته که غرض مهند این در عمل بهند بر آتش جزو آتش را به باد کش می آفرودند تا سبج شود و بعضی این سنگ را بکنند
 طریق احراق سخاس سه قسم نظر آمده در شفته المومنین پنجمین است بلیله و بلیله و آید را با السوریه بچشانند و آب آنرا
 در ظرف مس کرده بر روی آتش نرمی گذارند و مس را صغها سنگ بار یک ساخته در آتش سبج نموده درین آب خود ریزند تا
 بست و یکبار در هر چه نفل آن بنه آتش بند بر داشته استعمال کنند و حکیم علی شایخ قانون در طریقه این قسم نوشته که بگوید
 از کبریت و یکم از مرغ اندرانی و به باشند این هر دو رادته و دیگر کله و بالای آن برابر قطعه های صغیر مثل اظفار و قهقه
 از مس بگذرانند بالای آن دیگر از کبریت و مرغ اندرانی باشند و یک صفت دیگر از قطعات مس گذشته و کبریت
 و مرغ باشند و این دیگر بطین گرفته در تنور فخاری گذارند و طریقه دوم را بنحو نسبت کرده و نوشته که سوخته ایم ما
 سخاس ابار یا با این ترتیب که انداختم کبریت مروض را نیم وزن سخاس در ظرفی از فخا صلب و نهادیم سبج طرف ادر
 حفره از زمین پس گذارم یکم سخاس را و انداختیم کبریت تمام درین ظرف باید که باشد حاضر در سبج یکم صغی عظیم
 ضخم از طین طلب پس هر گاه ریخته شود این سخاس مذاب خورا یوشیده شود و این ظرف با سبج طرف از هر طرف
 به تراب کثیر توطیه کرده شود و عالمان بنکار باید که محبت تمام در ریختن و توطیه کار برند و یک طرف شده خود محفوظ
 داشته و سبج بکنند و الا احتمال دارد که سخاس با ایند بعنف خروج کند و ضربت سازد و گاهی منقطع شده هر قطعه بجایی
 سر میزند و هر جا رسد پاره پاره میکند و حکیم مذکور نوشته که روخت با سبج تمام بغایت جوده بر می آید و اینم دهنستی است
 که سخاس محرق را پارسای روی سوخته گویند و عرب این روخت است و روخت نیز میگویند پس این لفاظ

الفاظ اطلاق یا بد مراد همین است طرفی تدیس انزروت است که بشیر خرم یا بشیر و قمر بشیرند و بر حسب جهت
طرفا بنیاده در متوری که بشیر شدن قریب باشد بگذارد تا که انزروت خشک شود یا بشیر بشیر شده از غبار استور
کرده در آفتاب بنشیند و چون خشک شود باز تر کند و بدستور در آفتاب گذارد تا سه گرت تکرار نماید بطریق
تدیس پوست برضیه است که آنرا در تراس بشیرین تر نماید و در آفتاب از غبار استور بگذارد و از غبار
آب تعفن گیر و متبدل سازند و با همگی می شویند و پوست بارنگ که از انزروت قشور جدا گردد و در کفند و دیگر
آب ریخته و درین ظرف بسته تا بعبار نرسد بدستور اول بار انداخته آب گنده شود پس بشویند متدرج و همین سان تکرار
می کنند تا که آب از کفیدن و پوست رقیق از قشور جدا شدن باز نماید پس خشک ساخته بچار برند طرفی تدیس
توتیا در جرت تا بلفظ قوتیای تدیس در قسم ذکر یافته طریق تسویه است که اینست که سرکه در شیم بچیند و در قرح ملتهب
اندازد تا شیم ملتهب شده سرکه بماند از جرم برداشته در شیر زنی که بشیر زاییده باشد یا در خرمنق سرکه بکند و گاهی
سوخنه میشود اما شکر آبانی طریق که باز جدا نموده در جرم اندازند و فسخ کنند تا ملتهب شود این سره و وطن
از قلاسی مستفاد شده و صاحب تحفة المؤمنین نوشته سنگ سرکه را صلا بخورد با سینه تازه خرکه
بر روی آغز چندان گذارد که شعله رود و آن بر طرف شود انتهی و گاهی بطبخ کرده میشود این را بشیرین
میشود تا نقطه سیاهی که بر وجهت زایل شود و اولد مرحوم این شیخ ام میگردند بطبخ این را بر رغن زرد بویان
انز الصره و گذشتن صره در جرم ملتهب پس خرقه صره ملتهب شده محرق میشد با اعتبار و اگر اشدر زیاد سوخته
شود از اندیت برمی آید و در صفا من داخل میشود طریق تکلیس طلا بطریق حکما پسند که بجهت تا اول مجلس
کنند میت که چند بار سرب را گذاخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلا بنشین چند خفه گذاردن آب
نوشادر ریخته صغیهای بارنگ کرده بزنج سیاه و سیر که آغشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و بارنگ
سرب سوهان زده در بوتة مرد استنگ آلوده بگذارند پس با ملت اوزریق در ظرف صغی یا مزج بسیار
سایند و بر روی آتش گذاشته بهم زنند تا زریق از و مفارقت کند الحاه بر روی سنگ ساق جدی رسانند
که چون اندکی از آن بر روی آب باشد مدتی در ته آب نرود و حد سایندن جمیع اجزاء در ظرف جهت تامل
مخون همین مرتبه است و کمتر ازین مرتبه جان نیست به نفعی متصور نخواهد بود بلکه ضرر منطوق است طریق
تکلیس فضیه بطریق حکمای هند است که چند بار با صفاخ رقیقه او را بگوگرد و سرکه آلوده با قش بنامند و سر کنند
و چند بار دیگر در بوتة سفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی یا نیکاب بسیار جوشانند تا
نمک آب تخلیل رود پس قدری گوگرد باشد بر هم زنند تا مکلر گردد و طریق غسل آب است که از آب صلا
سازند و آب انداخته بسایند تا آب سیاه و سفید شود پس این آب را بخرقه صاف کرده بگذارند تا آبار بسته

نشینند آب مالاد کرده آب دیگر اندخته حرکت شدید دهند تا این آب هم سیاه شود و مکرر این عمل کنند
 تا آنکه در آب مواد ظاهر نشود طریق غسل شکر است که سخت کنند این ادوات آنها را بتدیل کنند
 تا حدی که بر آب سرخ ظاهر نشود طریق غسل سفیداج هم همین است و حد کمال غسل سفیداج نیست که
 تری در وی نماید طریق غسل فویال منجاس جهته استعمال در ادویه همین است که اول پیش از سعی چند بار
 با آب بشویند سپس سخن گفتند و تصویب نمایند و بعضی غسل میدهند این را از اول مثل غسل اخذوا قلیبیا و طلیبیا
 میگردد و گاهی غسل داده میشود و باین قسم که یکمطل ازین گرفته در صلابه کرده آب باران مقداری که بپوشد و پاک
 شود ریخته سخت میکنند و صاف میکنند از آن آب دیگر آب باران ریخته خوب میسازند پس جمع میکنند فویال را
 بناحیه صلابه و جدا میکنند آب در غایت لطافت طریق غسل شادنج بلکه جمیع اجار و ادویه مجربه مثل شقیق و
 غیر آن خصوص جهت استعمال چشم طریق تصویب است که در آخر مکتوب اول در بیان غسل لاجورد گفته فایده باید است که غسل
 عاقل از تنفیه جسم است از مایه های جسم بجز مایه های بر روی و با است که استعانه کرده بشود و درین تنفیه بركات
 فاعله همچنین مستفاد است از قول شاعر در فصل حکامی که عارض میشود ادویه را از فواح ادویه و تصویب ادویات
 چنین نوشته تصویب اخراج کشی بالماذنی تسیل اجزای شی با عانت اسال آب را تصویب گویند پس در اصل ترق
 در میان این هر دو لفظ ظاهر است اما باعتبار موارد استعمال این الفاظ از اقوال اطباء چند مفهوم میشود که در میان این دو
 لفظ عموم و خصوص است غسل عام است و تصویب خاص غسل ادویه مجربه را بطریق خاص که در غسل لاجورد مذکور شد تصویب
 میگویند و گاهی برین قسم خاص لفظ عام غسل اینرا اطلاق میکنند و غسل را با سخای شی ذکر کرده اگر صحیح عقاید کاتبی
 که دلالت بر عموم و خصوص این دو لفظ کند بنظر نیاید بلکه صاحب تحفه مطلق غسل ادویه را نوشته که تصویب عبارت
 از همین است اما آنچه از فبهای کلام مهورم مستفاد شده نگاشته شاید درین بصورت باشد طریق غسل اقلیمیا
 طریق غسل مال قشیشا هما نظریق غسل انداخته که انفا گذشته کلمه دوم در کیفیت استعمال ادویات
 اوقات استعمال آنها و وقت ساخت بعضی دوا پس بهترین اوقات جهت اتخاذ شیافات که جامع جمیع غنایم ادویه
 چشم باشد ابتدای ربیع است و جهت اتخاذ دوز و دست آخر ربیع و اول صیف و شیافاتی را که ساخته میشود بعضا در
 وقت استعمال باید ساختن و شیافات معدیه بطول مدت فاسد شود اما اوقات استعمال دوا پس دواهای حالیه قویه
 که مستعمل میشود در امر غصه و جاز نیست استعمال آن مگر بعد استفراغ تام و تنفیه و جهت استعمال دوا که اعراض حاروت
 شد که کوبه است سردا و جهت استعمال دواهای باره در غزاج بارد و سطر و زرافضیا و حکم اختلاف دوا با غزاج بدن در
 امکان کرده شده بآن اشعار و نیز لاتی نیست استعمال دواهای که اجزای معدنی دارد و شبیه و همچنین رو نیست خواب
 کردن بر استعمالی به نقل دوا و سکون چشم موجب میشود تبرکات در طبقات اما بعین استعمال دوا پس بهترین است

است وقت کشیدن دو ادرم باید که چشم را با بستگی بکشاید چشم رست بدست چپ بانگشت سبوا بهام باید
کشاد و میل بدست رست بانگشت وسطی و ابهام گرفته سر میل از گوشه که جانب مینی است نهند و بستگی تا
بگوشه دیگر رسانند و میل علیت بگردانند تا همو از چشم رسد و چشم از حرکت میل بجز نشود و میل خاصه سر میل بسیار
بار دیگر کشاید و چشم بدست رست بانگشت خضر و ابهام باید کشاد و چون میل از چشم بردارند بنگار گشت بردارند
تا با بستگی چمن بهم آید و اگر خواهند که چمن برگردانند فرقه را بانگشت ابهام در سایه نباید گرفت و با بستگی قدری کشاید
کفچو میل بر پشت چشم نهاده فرو برد تا برفق باز گردد و چون فارغ شود بنگار دست را فرزند چینی که سارود
کنند میل بر آن نباید رسانند و ارسوده حل کرده باید چکانند ما میل بر بوده باید دست تا گرانی آن چشم نرسد و اگر
داردی تند میکشند تا از کشیدن اول آسوده نشود و سوزش ساکن نشود و میل دوم نباید کشید و از وضعی که ساض با
اتری دیگر خواهند داشت موضع اثر را در او باید رنید و خارید چنانچه بحوالی آن هیچ ریخ نرسد و او در اطالی گفته
و حبیب در انداختن دوا می چشم رعایت جوانب ضایحه در حق رعایت کرده میشود و جوانب اس گرانست بیگانه
مایل جن اعلی یا باشد که حال جهت نزول و احسب است استلقا بگردانیدن سر مایل و اگر مایل سر جنوس
اگر باشد مرض در جفان و حبیب نوم بر وجه و طبق عنین تا حدی که شعور سر کل حاصل شود مگر اینها بسود و دست
چشم را درین صورت چشم باید کشاد و اختلاف کرده اند در احوال جهت قطع و معوضه ضعیف نزدیک نیست که احوال
گفتند چشم بوشند تم بالجز احمد مد علی ذک مکتوب سوم در ذکر تدبیر و ادویه که تعلق با مرض اذن
و الف دارد و این مکتوب مشتمل است بر چهار ملفوظ ملفوظ اول که در تدبیر و ادویه و بعضی اغذیه متعلقه
با مرض اذن است مشتمل است بر تمهیدی و نوزده کلمه تمهید در بیانند که فاضل ترین حواس ظاهری خاصه
سمع است زیرا که تعلیم علوم و قدرت نطق که صفت کامل انسانیت موقوف بر وی است تا نشوند نیاموزند
از اینجا که کوما در زاد گنگ میانند پس محفظت گوش که آله سمع است ضرور تر است و اقلی آن سخن است که در اواز
بسوز گرم و سوره در آمدن آب تراب و سوام و سایر افات و آلام خارجیه و داخلیه محفوظ دارند و حرکت اجامان از وی
باید میکرد باشند و در فته یکبار روعن با دام تلخ میچکانیده باشند که در حفظ صیحت اثر تمام دارد و همچنین در فته
یکبار بقطر شفاف یا فیما ان میدهند از نول نوازی بر وی و آنجا که خوف حدوث سوز بود در گوش شفاف یا مینشاید
حل کرده بچکانند هر چه بچکانند و ارسود بود یا گرم و حبیب است که سنگرم کرده بطور سازند زیرا که بار و بالفعل گوش را ضرر
دارد اگر چه سوز مزاج عار بود و کثرت کلام و سماع و از قوی در قرات بهر قوی و حرکت علفیه و حمام و تخمه و استلا و صفا
نوم با استلا و سکر متولی و تناول منجات و امثال آن خاصه سمع و معین حواس ضرور دارد و بوجوه این ماسویه گفته که
هر که خواهد که گوش ادبی افته باشد باید که وقت خواب سینه در آن بپزند و در اراض مادی تا سخت تنقیه نشود انهد

گوش در استعمال نهند و هر گاه جهت تسکین اوجاع شدید فیون قطور سازند باید که در شیر حل کرده میندازند
و باد آن استعمال ننمایند که بسبب غلط دهن خوف نیست که فیون در محلی بسپد و موجب زیادتی در دهن شود و بجا نماند
بنابر اینست که حالی در غسال است مانع الصفاق فیون میشود و مع ذلک از خا و تسکین نافع تر از اده آن است
و ایضا باید که استعمال نهند تا وقتیکه در دهن قرار نگیرد و در تخمیر و تحجیف قویتر است پس هر گاه
در مع شدید بود فیون سوخته بکار برند و جهت صلاح فیون قدری همزد یا میزند و امر اصلی گوش را عارض میشود
دو امای آن درین مجموع مذکور میشود و این تفصیل است صم طرش و قرگشته صم غیر طرش است صم عبارت از آنست
که صم از تحلیف باطنی عاری بی سوراخ مخلوق سفده باشد و قرگشته است از لطیان سمع است با وجود سوراخ و
طرش کننی از نقصان سمع است و گاهی در قران عام تر میسر اند که شامل صم و لطیان سمع باشد با وجود سوراخ و
گاهی خاص کرده میشود و در قران بجز که طویل الیه در زمین باشد و طرش را بقرب الیه در حدت این تفرقه دانند
اختلاف اصطلاحات است و اکثر اوقات بر واحد را مکان دیگر در کتب الطلاق کرده اند و دیگر از امراض گوش
این امراض است وجع اذن پرخ اذن نقل آن در وی و طینت رخ اذن سده اذن حله اذن بخورد و قروح اذن
اذن قح دمه گوش انفجاریون از گوش من عارض گوش دخول آب در گوش دخول حیوانات در گوش تو کرده و در آن ام
رخ گوش قلاع الاذن بعلک اذن برب اذن از صوت عظیمه کلمه اول در ادویه اذینه مصدره بالف است طر لفل
کشتیری یکسخت آن که در گوش نافع است در ادویه صدغیه گذشته اطر لفل کشتیری منبجه دیگر که در نقل اذن صفراوی
بجهت منع صعود بخار بعد از سفینه و تبدیل مزاجی آید بکار بلید کابلی بلید هر یک در دم گاسنج کشتیر خشک یک بخور
گرفته و بخینه بر دهن بفضله بادام جرب کرده در غسل بسند منتری یکمشتال در بعضی نسخ کشتیه خشک مثل انجرا
در سولج امراض گوش اطر لفلیات دیگر هم کار می آید طبیب سلاج را ملاحظه احوال شخص هر نوع دوامنا بر حال
میاید ایابرج جبالینوس که جهت صم در گوش نافع است در ادویه صدغیه گذشته ایابرج کونعاذ یا نینر
بصم و امراض اذن مفید است در موقوف سوم امراض اسنگاشته در اختیار بعضی ایابرج دیگر هم طبیب بسیار
در سولج امراض نافع است کلمه دوم در ادویه اذینه مصدره سیاه بخوری که در علاج سوزن باطن
ساج گوش بکار آید سفینه کل بلید فرگن کشته تخم توله برگ گام سادی جو شانه و شیر گاو دهنده و سفینه
بادام در حل کرده باز قدری جوش داده گوش به بخاران دارند سحور طبع ما بونه که در شراب شانه باشد
میکند با بندای طرش بسر که نافع است بطرش هم تحلیل سید در باری غلظه گوش را بخور زردفای خشک
سکند برج گوش را بخور طبع ان ما انجیر نافع است به دوی سحور طبع رستین رومی لغض میکند به طرش
بخوری دیگر که جهت گزالی گوش بخاری و برخی بعد سفینه نافع است ما بونه الحیل ملک مقوم هر یکی در ادویه

سیسبز مرزگوش اذخر پوست بخ بادیان سخ کرفس گلشن هر یکی پیچزم همه درآده من آب بچوشانند تا رسد من آب
 گوش به بخاران دارند بخوری دیگر درین باب و هم رختن آن بر دست و پای کار از رطوبت بود نافع است
 با بونه اکلیل الملک قیصوم هر یکی ده درم اذخر نیکوفته پوست بخ بادیان سخ کرفس هر یکی پیچزم تخم بادیان پوست
 ترنج بر یکی سه درم سیسبز مرزگوش خشک هر یکی یک درم بزرگ شامسفرم یک کف همه را در بیج من آب بچوشانند تا رسد
 من آید وقت جو شدن گوش به بخاران دارند آب مطبلخ را بر دست و پای علین تطیل کنند بخوری اگر گران گوشت
 که پس از مسهل بسبب صعود بخارات بهم برسد و در کند تمام مرزگوش اذخر گلشن پوست بخ راز زاینه پوست
 سخ کرفس هر یکی پیچزم با بونه اکلیل الملک قیصوم هر یکی ده درم درده من آب بچوشانند تا رسد من آید در
 گوش به بخاران دارند بخوری که وجه اذن و کفر نشک آن را نافع است با بونه اکلیل الملک تخم شنبه
 مرزگوش فسنقین خا خشک نیکوفته ستر در مننه بودن زنگس به نجاسف بر سیار نشان خطمی سفینه و در بعضی نسخ
 مرزگوش در مننه بودن این همه سره خود است اجزای دیگر ستر که است بخور منخ فسنقین چینه سنایر و گوش هم
 ناصحت بخوری دیگر که در گوش را تشکید و در دوی و طینین نفع رساند مرزگوش حادرس هر دو را بچوش تا رسد
 گوش را برود که نشه بکنند کتاب بخوری که در گوش را که سبب رخ سرد علیظ که بسبب طاقات سرد است و توییه بار و
 شده باشد سود دارد و شنبه طبله با بونه اکلیل الملک در تمام مرزگوش تمام قیصوم حله بچوشانند و کتاب بخوری
 که جهت درد گوش که از راه فتن در هوای سرد و رسیدن باد سرد هم رسد نافع است شلغم را با فلفل و رقه مطبق بچوش
 منقح بچوشانند گوش را بشنبه طبله رسانند بخوری که دوی و طینین را که با فلفل را با نصف صمغ بود نفع رساند
 مرزگوش شیخ فسنقین رومی بود بخ ستر بخوری که نقصان بطلان صمغ را که سبب خلط غلیظ تمام بود بعد
 تنقیه نفع بخشد سدای صخر فسنقین با سرکه زیت و آب بپزند و بچوشانند بخوری که جهت تعلق صمغ و لطیف بود
 و هم برای تعلق غلیظ مفید است مرزگوش تمام در مننه بر نجاسف اکلیل الملک با بونه سلسن روی را زیاد و شنبه روزه
 خشک تخم شنبه ستر کرب همه را بپزند در آب کنند بر روی کتاب فایده تقصیل رسانید و اگر منقح بخار آده و گوش
 اینچنین است که آدیده را در آب بپزند سر آنرا محکم بکنند تا بخارش سردن زود بعد از آن چادری بر سر آید و این
 ابرق را زیر چادر گذارند آنبویه را در سر ابرق دشته و سرد می آنبویه را در گوش بزنند تا با بخاران در گوش در آید هر کجا
 بخار کم شود آنبویه را بر آردند و گوش را سترگون کرده بر سر ابرق بپزند تا بقیه بخار هم گوش سرد کله سوم
 در آدویه اذینه مصدره تا است تریاق الاذن مرکبی است از خلاصه قدیم ساخته اند صمغ کوه آندره
 از دوائی نافع در امراض حاره و امراض بارده و اورام و قروح و طرش و سیلان سید و فلفل صمغ از دوائی نافع
 و جالیه بودند استعمال میکردند در انواع اذن تنقیط و صمغ حل کرده به بعضی اشبای متعالیه و طلا میگردد و در امراض

عسل کرده - بعضی چیزهای مناسبه ام میگردند در طرش و دوی و طین عسلت کرده که اشق فقلیده بان مطهری گفته این تره
 حقیقت تریاق است و من تجربه کرده لم سالها و یافته ام نیک تاثیر کثیر المنفعه دیدم آیا ما هر را که تحقیق امر کرد و بطول
 کردن این سخن بر خنازیری که قریب این رسیده بود در تحلیل یافت مگر کمی از آن عصاره صمغ ساد او را در عصاره قشالما
 نج نسوس آمانگون سنبل الطیب بمانی محرق شبانی غیر محرق نیرنج امه ورق الفارصه الفارصه حنظل زوفا خشک
 سقره فارسی تخم زازبان زنگار سخاس که تا بطریق گرفته باشند بگیرند قطعات سخاس صغیر کرده در وی شراب بنهند
 در جای نمناک بگذرانند تا زنگار بندد و زنگار از وی صغیر حاک کرده بگیرند از هر یک است دم زعفران خالص چهار
 درم سه درم دیون بوزق همین گذش زراوند طول زراوند مدحج خرق سیاه داو یعنی سلجوقا که سقره حاک می حجر الهود
 نظرون ط اندرانی سقونیادرق العلیق درق آزاد دخت خشک که سداب خشک برگ فرخ خشک تخم فلفل است
 ما اگر افعی باشد بهتر است مگر بس که الگوری شسته و خشک کرده تخم ترب بول شتر اعالی و بول خنزیر خشک کرده بیک عصاره آن
 ضمغ لطم مغزه و آن گلی است رخ زنگار میبرم که بجای آن گل ارمنی کفایت کند گل حنا خاک شتر خنا از هر یک نیم
 فلفل سفید قشالما رجمه هر یک سفید درم بصص عضل در روغن زیت بجنه مهر کرده تخم پیاز در شراب کهنه
 مهر کرده بوزق احر شیا فای بعضی منقول بانزروت مرئی طین اتن کند و شتر بادام تلخ نازوسید در شراب بجنه مهر کرده
 تر مس خاکستر حلزون قلع قدر رس الخطایات که در سر که در نک ضیا سینه خشک کرده باشد دو سه با که در جایی
 نمناک و در سبوی آب یافته میشود سفید رنگ کثیر الارجل وقتی که مساس کرده شود دستگیر میگردد برگ بر که
 گفته در روغن خا جو شانسینه باشد شهدانج مهری سیاه سپید که عبارت از حب حنظل است در سر که جو شانسینه متفکر کرد
 شکار را در جلع شامی که زجاج را در قطران منقذ سوخته باشد که زجاج با قطران خاکستر شده باشد از هر یک
 درم غیر چند سیر و افیون و دانه درم طریق مجیزه ماضق آنها اینست بگیرند چند سیر سیر سجدرم و افیون سفید درم
 و با عقیده غیب سخن کرده نگاه دارند تا مثل خمیر شود قنده با تزد درم سه بطریقه فکلب هر دو را که آخته نمیزد نموده
 گوشت این عس خشک کرده شفاف با مینا خست المجدید فولادی که کوفته و با سر که آمیخته چند روز در آفتاب آشته
 باشد مراره گاو و هضاره کرات خشک کرده خلط صغیر سخاس محرق خاکستر که در جایی که خنق سخاس یافته میشود
 اما ترش انار شیرین که با پوست و تخم در یک کرده و قطعه سخاس داخل که هر را کرده باشد فستق رومی در آب بر خنق
 مالیده هر یک است درم فلونیای رومی درم بصص قدر کفایت تریاق سازند تنبیه و بعضی تریاقات دیگر مخصوص
 تریاق فاروق در بعضی امراض گوشت مثل طرش و در بعد تنبیه من و سر شاده شده که اکلا و فقلیده قطع تا مگر بنشیند
 اطبای هندو از استعمال این تریاق هم وقت جلیج غافل نمیشد ناظر برین احواق هم تنبیه بان مذاق بوده
 ماعطن نباشد و الله الموفق لما تعزونی بوج العیقان کلمه چهارم را در او نه ازین معده به جای همک است حسب

حساب این جسم که تجلیل هر قسم صمم کند و نفع میکند بجمده و منقی اوست و نفع میکند ملبه و صموات و تنقیه
 میکند مفضول بدن و سر را از لطم و مره و صفر او سود او نفع میکند بعلیه و جمی عقیقه و سنگین خون و درگاه اعلا و او را
 انواع قروح و حکات کند و اگر ضایع بجزایر ابراهه خوردن این جب کند سبب ایهام خود را بر او عن و او را هم برین
 جرب کرده مساس این جها کند تا قدری نرم و مندم شود پس بخورد و تا ضرر رساند بگذرد ایاره فقیر اینست
 درم بلبله سیاه بلبله زرد هر یک شدرم گلرخی چهار درم مصطکی انیسون عصاره غافله عصاره فستقین هر دو درم
 و درم کوفته و بخیته باب جها مثل فلفل ساخته از یک درم تا یک و نیم درم بعد دو ساعه از اول شب بخورد و بخورد
 عمل آن در روز خواهد شد و باین دو مجلس تا جها مجلس شکم خواهد آورد و حقیقتیست چته در دو گوسن در در حقیقت
 شقیقه و تنقیه و مانع از فضول صفاوی و بلغمی مستعمل است بخیته خشک در درم ترب سعید مجوف خمر شده بود
 بادام جرب کرده یک درم رب السوس کثیر اوست بلبله زرد انیسون هر یکی نیم درم سفوفیا مشوشی نند آنگ کوفته و
 بخیته باب خالص جها سازند این بکثیرت است **جب قدرت** به طینن اذین نافع است در درد و بصد
 گذشته حتی مجربست نقل گوش که از رسده و از غلط غلیظ و بار ما شد زایل کند ترب سعید خمر شده کوفته و بخیته
 بلبلت درم انزروت ده درم و نیم ستم حنظل بلبله زرد هر یکی ده درم کثیر اصفت درم جها سازند و یک درم بطریق
 شنبلیله بکار آرد جوی مسهل که در درم اذن حادث از بود و بلغم مستعمل است فقیرا یک درم ترب سعید بقیون
 بر یکی دو گوسن درم انیسون یک درم سفوفیا نند آنگ باب جها سازند بکثیرت تا سه تا سه جوی مسهل و دیگر که تنقیه
 راست معده و سایر اعضا کند و طری در حاله در درم اذن که از رسد غلیظ با رذ که از سجات غلیظ معده بشکون
 باشد ذکر کرده سفوفیا انطاکی که باز غفران یا با قرضل یا با سنبل و رستقر حله مشوشی کرده باشند یک درم نامبرن
 یعنی از تجلیل فضل سعید هر یک در دانگ از زمانه شخم کرفس رب السوس هر یک نصف درم ایارج فقیرا استین
 هر یک و ثلث درم هم را کوفته و بخیته باب زنجوش مقلی جها بنده دو حصه کرده کجصد را بعد بر سیر یک درم
 مائی که در آن خود و قدری یودنه نهی جوش داده باشند بخورد و چند روز تو نصف کرده نصف باقی
 باز بخورد جوی که دشمن آن در گوش و در آوذن آن روز سوم جرک از گوش پاک میکند و در پنج روز
 هوزه خود بری آرد بکیرند بوق را با انجیر نزرع حلب منحه جها کوز ساخته بکار برند دیگر جها هم بسیار که بعضی
 امراض گوش مناسب نافع است در اودیة امراض رأس گذشته اما چون تصریح نفع آن با امراض بنوده این
 جانم گناشته و موقوف بر یقین طبیبانست در اینجا هم نظر کرده مناسب وقت را اختار فرمایند حریره شین
 گوش را که از خشکی در مانع باشد دفع کند زنجبیل سه درم منتر بادام بخردم تخم خشخاش مشک سفید هر یک
 هفت درم نشاسته ده درم شیر گاو و القدر که ادویه در آن بخیته شود و دو هفته بنوشند کلمه پنجم در ادویه

مصدوره بجای مجرحتجات کشتجات هم گویند گفته اند که کشتج لفظ فارسی معربست معنای وی
 مدقوق است و در اصطلاح کشتجات عبارت از خوب سهله مثل حب صنطخیمون و حبست است چون این صفتها
 کوفته بعل اند مسی یان اسم شده عرفون معالجه اخر ارض افزون احتیاج باینقسم خوب هم بسیاری هفتد بنا برتغییر
 بر اصطلاح این لفظ احتیاج طبیبان قسم صورت اختیار آورده و اکثر کشتج آن که منفی را است گذشته
 بفارسی سرکه نامند از خرماد و نوز و کرم و غل و قند سیاه و آبشیک و زنجبیل و استعمال آن و از خوب
 مثل سبج و غیر آن میسازند و مراد از مطلق سرکه سرکه که اگر کوبست و خل خرم هم عبارت از همین است چه عصاره
 الگور بادای که خمر نشود بحد سرگی غیره بخلاف سایر عصارات که اول خمرش میشود و مولانا قاطب الدین فرمود
 که خل خمر عبارت از آن است که دره من آب الگور و من سرکه الگوری خالص اضافه کرده زخم زگیل نسیبند
 آفتاب بگذرانند تا ترش شود و خل اگر چه در ادویه مفروضه نوشته اند اما باعتبار اینکه در ساخت این اغزای دیگر
 مثل شک و عمل صنایع را هم وصل است میتوان در مرکبات نوشت و منافع این بسیارست نفع خاص هر عطر و ادویه
 همان عضو قشار الله تعالی نوشته خواهند و نفع اینکه تعلق بگوش دارد نیست که بخور سرکه گرم نافع است برای گوش
 و تیز میکند سمع را اگر خوبند بر آن و تحلیل میکند دوی را و قطران جهته گرم گوش مفیدست خل عصاره الگور
 شود در اذن تسکین میکند وجع آنرا از شرطیکه نیاند در داخل او قرصه کلمه ششم در ادویه از نیمه صدقه بدل اعلمه
 است و وای اسطرطیس نفع میکند از فی را که سایل است از آن قح و اقرومی را که شوار است از مال
 آن الکله را که واقع است در بدن و نفع میکند بجرم بر باد و علق فلفل نشت شمال زعفران نصف شمال زنجبیل
 هر یک کشتقال خاص محرق و در شمال عقید غیب چهار و نیم و قیبه در وای یالبر که کوفته اول شراب گرم که سر باشند
 و سخن کنند هر گاه شراب تمام شود با عقید ساییده آتش کلیم طبع داده در ظرف نحاس بر دارند و وای
 حنث الحارید و وای قوی است در ذیل و وای که جهته وجع گوش بکار آید شرح نوشته در جهته قروح غرمنه که
 هم پاک کند و هم خشک است بگریه حنث الحارید در منوض کرده بسره که بشویند و بر تابه گرم بپزند از نذات خشک
 شود همچنین نفع مار شویذ و خشک کنند بسره در سرکه لقیف طبع شدید بپزند تا مثل عمل شود وقت حنث لقیف کنند
 و وای که لفن گوش کودکان را نفع دهد هر صبح مادر کودک ستر و نیک نام بنام بنام آب بن بلیقظه در گوش
 چکاند و وای که ورم باطن گوش ایزدیه رو باه نیکم در گوش اندازند و دیگر مرهم با سلیفون روغن گل به بلط
 بیرون خاکی در هم آمیخته بکار در اذن روغن گل تنها هم منفع درم است و وای دیگر نفع دهنده مواد اذن
 ششم لبط و ششم جابج را در روغن گل بگذرانند و در گوش چکانند و وای که قرصه گوشش تازه را نفع دهد بجای
 در کفچه این کرده بر آتش نهند تا خشک شود بعد از آن بکوبند و با مثل آن مر ساییده بیا مینزد و در عمل کرده چکانند

چکانند و اروی که گرم قرصه را بان نشویند رگ مور در گلاسخ در آب سخته عمل در آن عمل کرده سفنج یا تکه در آن
 تر نموده موضع قرصه را بان نشویند و و اما سئی که در قروح فرمونه که منتقل شده باشد و بعضی اوقات که
 استخوان برهنه شده باشد بفق دهر قطران با عمل تیخته زهره گار یا زهره کلان یا شیر زنان منجسته زهره سنگت
 یا شیر زنان و قوبال من و زینج و عمل و سر که نیز دردی فو است و و اما سئی نافع همنه اورام اذن مده و قح و اوج
 عقیده اذن بگیرند چند سید ستر یک متقال عوج با قلی مصری که مرا لطمه میباید شب کالی مفضل سیاه مفضل سفید
 زعفران اینون مشورمان مر کدر سنبل هر واحد و متقال شلح عمل متقاری که بان غیر توان کرد و بعضی عمل
 متقال میکنند و و اما سئی دیگر در دنیا چند سید ستر ثلث متقال اینون زعفران مر سنبل هر واحد نصف متقال
 سحر محسوق نصف ثلث متقال شب بیانی مدور یک متقال اگر در گوش صدید باشد این دو را با مطبخ شکر اگر
 وضع باشد بدوش کل عمل آرد اگر در گوش درد باشد خرق سیاه دو متقال مابن دو امانه کند و و اما سئی نافع
 جهنه سیلان خون از گوش و مجرب بن باب بگیرند کلیه نوز و قدری از تخم آن و مملح کرده نیم بریان کنند و فشرده
 آب آن بگیرند و در گوش چکانند و بمقل اذن نیز این دو نافع است ادویه سندیه و و او اجنه درد گوش که از
 سردی و تری بود و این در بر ساست بیشتر هم سرد و عن تلخ و روغن کنجد و روغن کراچ گلاب یکجا بچوشانند و در
 آردده قدری نمک سنگ زنجبیل مفضل و نمک زریا کوفته در آن روغنها آمیخته قدری گرم کرده در گوش چکانند
 و و او اجنه درد گوش که سبب آن تو لدا و درد است بود بر برگ کبک تازه بر آتش گرم کنند و ماندن روغن گاو جرب
 سازند پس کالیند و بیشترند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سبب کوفته در برگ کبک بچند پس گرم کنند و فشرده
 بچکانند و تری باشد و و اما سئی که در گوش سرد و مغز سازد و برگ ملهس که بناتی در سینه معرفت بگویند و چند قطره
 چند خوبت چنین کنندیم تیر آید و آب پیاز سفید سخته با لعاب میتی یا السی یا اسطوخودوس سینه مغل در دو و او اجنه
 هرک گوش سها که بریان کرده بسایند و در گوش اندازند و بالای آن قطره چند از آب لیمو چکانند و مداومت بکنیم
 باز آید و بوی بد در شود و و اما سئی که جهت کوی گوش معمول و الدما جید بوده مغز نادم مغز تخم کدو تلخ هر یک یک گرم
 نیم باو ادک باو سیر هم را نیکوب کرده در آب بچوشانند و صاف نموده روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بچوشانند تا
 جذب شود و روغن بماند چند قطره گرم کرده بچکانند کلمه سخته در ادویه اذینه مصدره بزال منجسته در روغن
 که ریشهای تازه گوش را بر آنند و پاک کنند و خشک نماید دم الاغین کف دریا مر انزوت بوره از منی کند شربت
 مایشا کوفته و بخیته فیلکه بر منسب سحیده در عمل فرو برده ادریه خشک بران باشد در گوش نهند و زوری
 که ریش سرونی و اندرونی گوش را بعد تنقیه بدن از اخلاط غلیظه و تنقیه گوش از جگر نافع است هر انزوت
 کند و دم الاغین جفت الحدید زنگار مساوی کوفته و بخیته اگر بیرون است همچنین به باشد و اگر اندرون باشد

در سر که حل کنند ولته بعل کوده کنند و درین ادویه بگردنند و نیک گرم کرده بگوش فرو برند و زوری که تنقیه
فروح و تجعیف رطبان و انبات تخم و منع نفرت جراحت هر موضع که باشد کند از زوت ببت دم گنا کند
هر یک درم زراوند بخیزم مثل سبب سبب و زور سازند کلمه هاشم در ادویه اذینه مصدره بر او هکله از روغن
اجره که تقطیر آن در گوش نافع است بعلل باره آذان و قاتل سگ گرمی را که متولد شده باشد در آن ملاحظه
سوم ادویه بر سه گذشته روغن انجوان در تسکین وجع اذن خصوص وقتی که از برودت بود نافع است
روغن بابونه با ششم نفوذ مراره گاو سفید است باقی سمع که از برودت بود بعد تنقیه خلط با روغن بادام
تلخ نافع است به سردی اذن که پیدا شده باشد از ریج غلیظ و سفلی سمع که کاین است از دوی وطنین قاتل
است دود آنرا جبریکه محرب تمام المنفع تجویف العایده است در از ال طرس و نقل سمع که از نقاباه افرام بدک
خصوص گوش هم رسیده باشد نیست که در اوست بکنند در انصباب روغن بادام تلخ که خوشنایده باشد در آن
که سیر خام را بحدی که سرخ شده بین سوز کند تا در بفته یا سه بفته باذن الله سبحانه این عوارض نایل کند
طریق استخوان روغن از بادام بد روغن در ادویه صدایه گذشته دو صوم صاحب خلاصی چنین نوشته بودند
بادام تلخ را در خمیره کرده در آب منلی بنیزانند که روغن خالص طمانی شده با لای آب برمی آید از آب برشته بکار
آیند و تقطیر کنند روغن بادام شیرین هم در سر بان وطنین و صغیر گون کند روغن بادام تلخ
آن نافع است جهت تسکین وجع اذن بگردن با انجان را که با نبتا بخیلی رسیده رزوده باشد و جو فیان خانه
کرده بروغن تخم که بود کرده در تنوز با نزن فاطر تمام روز یا بعضی بگردن گذشته بر آرد روغن را صاف کرده
بر آرد روغن بآن که موافق است وجع اذن دوی وطنین از اوقتی که خلط کرده بشخم حظل تقطیر کرده
شود در آن و روغن بلسان که حل کرده باشند در آن چند ستر نافع است بفسقان سمع که از برودت
بود بعد تنقیه در ملفوظ سوم ادویه بر سه گذشته روغن ریج که قطور آن جهت درد گوش نافع است در ملفوظ
ادویه بر سه گذشته روغن سفیفته بادام که جهت وجع اذنی که بسبب انصباب اکرم و میاه حماه کما
آید و ادویه صدایه گذشته روغن سید اسخیر در تجلیس رباح باره غلیظه گوش خصوصاً وقتی که آب پیاز
یا آب سداب بخته باشد قطور نافع است و شیخ آن در ملفوظ سوم ادویه بر سه گذشته روغن تخم ازج
متفع سد گوش و ریج نفوذ در عضا و محلل قوی و ملطف است وجهه بوسه طلا و شربان نافع و چون کسی بان
تایلین کند عقب نزد کائن شاید روغن شرب گویند گرم تر از روغن سید اسخیر و مشابه بروغن زیت عینی است در
گوشن را تسکین بادامی گوشن را تجلیس در شرح در منافع وی نوشته لطیفه جالی نشونوه وجهه محلل قوی در آن
آن نافع بفتح و دفع قمل بدن که بعد مرض پیدا میشود و هم نافع بر مرض هتی است و با زهر است عقب گزیده را طلا

طلا و شتر با قدر شربت این دو درم است آب ترب سرخ زودن کبج یک خن و بجز شانه تا اعتد شود و
 روغن بنابند روغن حنظل نفع میکند بدوی و طنین و درم گوش و در ادویه امراض را در ملفوظ سوم خربزیا
 روغن خردل گرم است در زمانه دشمن و مقطوع نفع میکند صمغ من را و تخمیل میکند اورام اذن اقطار
 او بفتح میکند سد را خصوصی که در مخرج داغ باشد و زایل میکند بسان فساد ذکر اقطار و هم بفتح میکند
 سد و قفا ظهر و اعصاب حر که در زایل میکند خدر را اگر مالیده شود در جام متواتر باشد تیج در آن دو داغ بشیر و الحاح
 کند در مالیدن و هم بخاصیت نافع است بجمع اوجاع فزیده شتر با و مخرج روغن خسته زرد و آلوزایل میکند و جمع اذنه
 باقی فواید این نشاء الله تعالی در ادویه بوسیله خواهد آمد روغن خسته سفنا لوه حار و حاد است نفع
 میکند بدوی اذن و بفتح میکند سد را و در اوست این مزبل است طرش و جمع اذن با در و طریق استخراج
 این طریقه استخراج روغن با دلم است روغن خسته شش قطران درد گوش و درم انزاد نفع است در ادویه صداعیه
 گذشته روغن خل که جهته جمع سخت باد گرم از صود اخیره عاره معدی بهم رسد بعد تصد و شقیه و لطیفه سوز
 با دویه و اغذیه بارده و خوردن بخاشش طب که آب سیات است درین امر طبری نوشته روغن گل ده درم سرکه کبر
 هر دو را بجز شانه که سرکه جذب شده روغن بماند این روشنی کرده و شیشی را درخ برورده چند قطره ازین روغن
 سرد در گوش بچکانند روغن زیت لفظیر آن اخراج میکند آبی را که در گوش در آمده باشد و جهته تحلیل ریح با
 غلیظ گوش نان است و اگر آب یا آب سداب جو سائیده مقوی کرده باشد و وقتی که تسخین و تحلیل افزونی تر
 بر مصلوب باشد بقدری چند فرغیون تقویت داده باشد نفع است طریق استخراج این روغن با فواید دیگر انشاء
 الله تعالی در ادویه مفاصل مرقوم خواهد شد روغن سداب جهته تحلیل ریح و تسکین درد گوش مفید است
 در ادویه صداعیه گذشته روغن سورسجان لفظیر آن در گوش تسکین دوی میکند و نشاء الله در ادویه
 و جمع مفاصل باید انشاء الله تعالی روغن سوسن که در علاج سوزخ با در مساجع گوش مستعمل است نشاء
 منهاجی است که در ملفوظ سوم ادویه را س گذشته روغن شبت هدرین باب منقول از منهای تخم شبت نیم خشک
 هر یک کو قیو در شیشه کنند و کین روغن کبج بر سر آن ریزند و جل روز در آنجا بهند و نشاء الله دیگر این روغن
 در ملفوظ دوم ادویه را س گذشته روغن شهدانه یعنی زرقنب عاریا برست نفع میکند بوجع آن قوی است
 تحلیل میکند اورام جاسیه و نفع میکند بوجع عصب شتر این قطع میکند پناه راجه بجات و بویست خود جوق می است
 روغن عرقب قطوری است جهته صمغ نشاء الله تعالی در ادویه کرده و منانه باید روغن عرقب فصل نفع می
 به نقل صمغ و تحلیل میکند سد اذن روغن عمار که سم را مقوی و اوجاع بارده اذن طنین را مفید است در
 ملفوظ سوم ادویه را س گذشته روغن قسط که در سوزخ با در گوش نافع است نشاء الله منهاجی آن نیز درین ملفوظ

گذشته روغن کدو در گوش را که سبب رنجین آب گرم و میاه حماة بهم رسانع است و روغن گل که قطره
جهت درد گوش مفید است آن هر دو روغن در ادویه صداعیه گذشته و اگر روغن گل را در خدی مقوره گرم کرده
در گوش چکانند بر امیکند و چ از روغن کنجد حل میکنند گوسن او جرم کند نیز ساینده همین کار
کنند روغن کندر در گوش که از سرکه بود زایل کند صبر قوطری مرکبی مصطلکی چند سدر حصر حضرت
زهره گاو هر یک یک گرم کندر بجزرم روغن بادام تلخ نسبت درم شراب کهنه چهل درم ادویه را کوفته با
شراب روغن بادام بچوشانند تا روغن بماند پس با لایسند در گوش چکانند روغن کندر که معمول
از طبع او با صحتی او باشد شفته میکند اذن را در می برد ریح و ادویع را و نمیکند در ادویه روغن کبوتر
جهت وجع اذن سودای مانعست در مفوظ سوم ادویه را س گذشته روغن ممر سنجوش با هم باره در گوش
بهدان در گوش و انداد آنرا سود مند بود و بادای غلیظ نشکند روغن کنجد روغن که قطره آن در گوش زایل
است این هر دو روغن در مفوظ سوم ادویه را س مرقوم است روغن نیلوفر که جهت درد گوش گرم و دردی که از آرز
آب گرم و میاه حماة بهم رسیده باشد و یا قه سمع که از قبل پوسته باشد نافع است در ادویه صداعیه گذشته بوز
یا سیمین جهت سودا ج باره در مخرج روغنی که در گوش از گری بود زایل کند روغن بادام شیرین
بجزرم روغن گل درم سرکه کهنه می درم سبکد که مخرج خود بچوشانند تا سرکه بود و روغن بماند روغنی که
جهت درد گوش که از زردت بود معمول از نهجهای و الدما جدر حنه الله مقول است چند سدر حصر حصار حصار
مرکبی دالکی در نیم تخم ترب سفین هر واحد و مشتال روغن بادام تلخ سته مشتال تخم ترب مخلوفه با سستین
در آب بچوشانند و صاف نموده روغن بادام تلخ داخل کرده باز با شش غلام سیزده که آب جذب شود و از برای
سائده داخل کرده گها بار اند روغنی که جهت درد گوش و کری آن نوبت بزرالنج حمل هر یکی در دو حو کونج
شب که قطره آب تر کنند و بچوشانند گاه نصف بماند صاف نموده روغن کنجد نصف بطل داخل کرده باز بچوشانند تا روغن بماند
روغنی که جهت درد شدیدا اذن که از بیج غلیظ بخاری حدی تسکون شده باشد نفع عظیم خند فضل بعضی قنطاری
یکدنگ سفور دیون تخم سداب هر یک دو دالک مغز سیاه مشوی با بونه هر یک نصف درم کل فحوان یکدم هم در
روغن خبری و روغن یا سیمین خوب بچوشانند که روغن نافوت دو الیکر دو تخمین شود پس صاف کرده بچوشانند روغن کبوتر
روغن نار دین مخرج نموده فقله محده الراس بیسها تر کرده تمام روز در گوش در اند و باز شب فقله تازه و لکه گدازند
روغنی که تسکین وجع و ازاله دردی کند و صمغ ملل حاره را نافع آید و کانی که از استعمال سرکه متضرر شوند بیجا
روی این از حالتی شنبه یا ختلج یا فاکل الشان را عس سر یک و نماید از این روغن متضرر نشوند بگردد فیون با حبه
یا ذره روغن گل خالصه در آب عسی الزامی یا وقتیه و نیم سرکه لیر حل صغیر همه را در قدر برام صید اندازند و با ش

و با تش ملائم بچشانند تا آب سرکه جذب شود و روغن بماند روغن تنه ای جهت در گوش که بسبب غلبه
 یعنی صفرا بود سوزنده هندی یعنی خنک کسبته یعنی گل معصفر که خندان هر که در دم روغن سوسن در
 دروغ گاو صد درم ادویه جو کو ساخته جمله هم آمیخته بچشانند تا که دروغ تمام بسوزد و روغن بماند صاف کرده هر روز
 سه چهار قطره در گوش چکانند کلمه نهم در ادویه اذینه مصدره بسین است سعوطی که کافور و افیون بیخ دارد
 و جهت وجع اذن مفید است در ادویه صد اعیه گذشته سعوطی که نفع بخشد موجب اذن و تقیه که کند بگردد عصاره
 سلق و حل کنند در آن غسل را و تسحیط نمایند سفوفی که در گوش راناف است منقول از رشکوی ایات کشین
 و بفسنه و گل سفید هر یک می نه بیش ولی کم به نشان و بکوشش مجموع ۴ اذینه سفید بوده که ضمیم به این مکنش
 که نافع فندک دردی سرد در گوش را هم ۴ کلمه نهم در ادویه اذینه مصدره شین منقوله است شراب اس جهت
 سیلان اذن و قروح رطبه اس و اسر خاکنه و درم نکانع نافع بگردد شاخهای تازه آس بارک و جب بگردد کوفتی
 بارک و فشرده ده من عصاره آن بگیرند و بریزند روی سته فواسوس عصاره است بچشانند تا ملت برود و بعضی خشک کنان
 میگویند و سر کیده ازان کسلات شراب عتیق زنجبه جیز در میگذارد پس صاف کرده بر میدارند اما این فریم عمل
 ضعیف از اول است و طریق سوم در ساختن این شراب چنین نظر آند که اطراف اس ساه را با روغن حل کنند
 و ده من ازان بگیرند و سته مثل آن عصاره دانه کلکده بچشانند تا ملت جذب شود پس صاف کرده قدری غسل
 دانه کلکده بچوش ضعیف دیگر داده در انار لطیف بر دارند شربت اسطوخودوس منقول از کتاب ابن سهل مجرب
 جهت کرمی و ضم و منقح سد و داغ بسفاج بانگه گاو زبان هر یکی بچیزیم اسطوخودوس نه درم همزه و در کل و نیم
 بچشانند تا به نیمه آید صاف کرده که طل شکر طبرزد اصفافه کرده سرت سازند شراب قطران بقطران در اذان
 ابرو میکند از وجع آن نسخه این شراب سازند تعالی در ادویه سعالمه خواهد شد شیاو آب صیف قطره
 آن با شیر و خمر جهت تسکین در گوش از خرباب ۲ عجائبات است شیاوی که جهت کرمی گوش همیشه معمول
 و از نسخه قبله گاه عفران منقول است مرزنجوش خردل سداب تخم خنظل مسادی کوفته و بخته بزهره گاو شافها
 ساخته وقت حاجت بر روغن بادام تلخ ساییده در گوش چکانند شیانی نافع بطرس که از اخلاط غلیظه بود
 و دافع نقل سبب حدیث و عتیق و وجع بلغمی و طیف در وی ریحی فرنیون دانکی قسطر بعدرم جذب بهتر از ادویه ریح
 عصاره هفتین هر یک بچیزیم تخم خنظل یک درم بود است درم کوفته و بخته هم راه گاو سرشته شیاو سازند وقت
 احتیاج اول کتاب مطبوخ فوج و مرزنجوش زبان صالح کوه پس قدری ازین شیاو بر روغن بادام تلخ
 حل کرده بچکانند شیانی که در صم عظیم النفع است بوره چغندر چند ستر برده و نصف جزو خردل اخیر هر یک
 جزوی شراب عتیق مقداری که بپوشند و ارا بچشانند تا منعقد شود پس شیاوها ساخته در گوش نهند

تلخیص

شیامی که قرصه صید گوش را رفع رساند انزروت یکدانه کند رطوبت زعفران هر واحد خردم یکدانه
یکدانه و نیم کوفته و بخته شیاف سازند وقت حاجت بر روغن گل و شحم بطه حکم کرده قنده تر کرده و بگوشتن آنند
و اگر صید بختن داشته باشد بغیر قطنه بچکانند و بر پنبه گوش را بند کنند شیاف دیگر هفت قرصه که نزدیک
تحلیل بکار آید مایشا شیاف بیضی انزروتی که انزروت او را بشیر خزر بر کرده باشد هر یک یکدانه مرصه است
کند هر یک یکدانه و نیم کوفته و بخته بخل شیاف سازند وقت استعمال نیم بسره که سائیده قطره نماید کلمه
باز در دم دراد و نه اذینه مصدره بصند موجه است تمام و طین معمول بدلق نفع میکند بجز آنجا اصول از آنجا
سایر حرکات عظیمه و شهیدیه و تحلیل میکند سلع را و حاسی را که عارض میشود با صحتش خصوصاً سارخنی
زیت مردانگ قردلی هر واحد طلعه و سنج تو آورده و قویه و نصف دی سحر بلوط هشت دم تمام که در وجع گوش
که سبب شمی در آفتاب سبب مبوب ریح سماجیم هم رسیده باشد دفع رساند سر که تدا از سه درم تا ده درم است
و کمی حرارت روغن گل گلاب هر یک ده درم برگ سبب برگ بخرنه برگ عنبتنلیب هر کوفته
با مالکاند کوره آمیخته بر جای امصار اعصاب در وضاد کنند و هر گاه گرم شود تبدیل نماید و چون
غلطه تا خطاط آید و نه باره که کند روغن بابونه و گل مالونه دفعه دفعه بپذیرد ضماد می که درم گوش
که ماده آن بسیار گرم نباشد و اندکی وجع و شروع در سردی رسانیده باشد در مخالفت بکار آید کمان می
سفنند مالونه کوفته با مال العسل یا آب حلیه صماد کنند ضماد می که درم حار گوش و نا گوش را بعد قصد مفید است
برگرفته کل خطمی کوفته با آب حلیه یا مال العسل شسته صماد کنند ضماد می که درم من گوش بنشانند بیطابیه مرغ
هر یک بجز دم بگذارد و پشک گو سفند کهنه کوفته و بخته بجز دم بان بیامیزند و بپزند در صماد تمام حلیت ضماد می
که درم باره اذن را سود دارد حلیه بابونه را با سنج ماموم و زیت سرشته صماد نمایند ضماد می که درم باره اذن
تحلیل در تحلیل قوی بقیوم حلیه بزرگ کتان هر یک نیم فرو شکست که زیت طبعه بابونه اکلیل الملک سوسن روغن غار
مزرنجوش تمام هر یک خردی همه را کوفته با آب تمام و مزرنجوش روغن زرد و روغن سوسن روغن نار درین ضماد
کنند ضماد می که درم صید گوش را بر است که انتعالی باشد یا ابتدای نافع است شحم بطه شحم و حاج
هر دو در بگذارد و قدری نمر غم خوب بار یک سائیده بندازند و در نیم کرده از خارج صماد سازند ضماد می
و مگر که درم اذینه و وجع انزاسا کن اکلیل الملک قوی حلیه بزرگ کتان با مینفخ صماد کنند ضماد می که درم
زخوره نافع است شحم بطه روغن سوسن هر دو را طلا کنند طلا می شخین و بعد سه روز تجدید کنند اگر ازین تحلیل
بهرتر و الا این صماد بخل آید ضماد می دیگر قوی است و دم روغن زرد و روغن اکلیل الملک بر دو خوب بار یک
ساخته خطمی سفید صبر هر دو را سائیده زما درم از هر یک خردی گرفته بسره که شقیف سرشته صماد کنند و اگر در

درم اندرون صماخ باشد فیتکه نرم بآن غشته سرفق اندرون بگذارند ضمادی که اورام گوش را ببرد آورد باقی
آب کلم آب سبزه که بپزند تا سطر شود اندک روغن گل صافه کرده بر آن موضع نهند و فکر و او باقی که جهت سخت
اورام گوش که خرم شده باشد بکار می آید است عاقر قرحا موزج فردا نماز سه فصل سبزه که عکس لفظ باز
میقتل زیت روی انگبین بید گو سفند به تراپی سبز کوبی مغز قلم گاد کوبی مغز قلم کبک مغز قلم مرغ خانگی ضمادی
که درم بیرونی گوش را سود دهد آرد جو باقی با بونه بنفشه خطمی کلین المکلبه عن بنفشه و آب گندم صناد کنند ضمادی
که درم گوش و بنای گوش را نفع رساند و تسکین و حج آن کند باقی شعیب هر واحد جوی و ورق نیل کوبی با بونه سون
هر واحد و جوی بنفشه سبزه خطمی هر واحد سه بر همه را خوب با راک کوفته بآب غنث الشبک آب کشنیر سبز و طبله و زرد
بنفشه صناد کنند ضمادی که درم گوش که از آب فتن بهر سیده باشد استعمال کرده میشود است پوست خنثی آن
اکلیل المملک با بونه بنفشه خطمی هم گمان آرد بچشمه شیشه زینان شسته صناد کنند ضمادی نافع با کبر اوجاع اذن
و قتی که باشد از سبب درم خارج دقیق شعیب با بونه کلین المملک بنفشه خطمی کوفته و سخته بروغن بنفشه و آب تر
صناد کنند ضمادی که درم خارج گوش را زایل و تحلیص صلابه و تسکین در کند شخاش سفید و روق با قدر سه
دقیق شعیب در شراب بپزند و با قیر زلی معمول از شحم بطرز نهند و بجز ساخته صناد کنند ضمادی که جهت درد گوش که از
وضع ادریه عاره بهر سیده باشد نافع است شیر زرباب غوره تازه یا آب انار بخند سازند و بر سر صناد کنند هر گاه
روند و بان آرد و در کنند صناد که امکس العینی کوفته شدن اذن را نفع است صبر مرغانه افاقیا را با نافع
به هم کشته بر آن جانک متعرق شده بر نهند و عضو را بر سینه اصلی برینند ضمادی که انفعال غضروف گوش را
بعد روان بوضعش و بستن آن بر فایده و بعد فصد و سهال بکار آید و ازین صناد تسکین و حج کما شعله و نایگزینند
مان جو خشک در آب ترکته هر گاه منبت شود قدری از سر که در و خشک بر آن با باشند و مثل ضماد حسته بندند و عضو
شجر کعبه ارا می کند قطعی را که عارض اذن گردد صناد هندی درم بیرونی گوش را بعد فصد و زولو که جهت
سود و ادرنج تنگت لبدی ناک است اندر این دیو دار کوفته و چینه باب سینه صناد کنند کلمه و ادرم در ادر
طایفه است طلنج عصاره غنث که بطبع متعقد کرده باشند موافق است اذانی را که قیح اذن سائل باشد طلنج
عضل سخت آن در گوش نقل گوش را در کند طلای که درم پس گوش نافع بود و معدن سبزه فوغل شیا اینتا صبر
زعفران مر حله برابر بگلایط ناماید و سمن یعنی روغن زرد بلنج میدد و درم خلعت اذین اوفع میکند بوج هم طلای
جهت برع اورام ملتبه سفیناج رصاص و استک یک یک درم فوغل حضرت افاقیا هر یک درم صندل سفید شیا
برایست درم قمر لیا بچیزم گل ارضی ده درم کوفته و چینه باب کاسنی کربعالند طلای عصاره در و بشکر
صالح است در گوش و در چشم و در سوراخ طلای که در کوفته شدن گوش که از زخم یا مدینه کوفتی بهر سیده با

استعمال کرده میشود صبر اقا قیام کند بر سر که و سفیده تخم مرغ شسته تولا کند و مغز نان غسل سرشته نیز نافع است
و کند زنها هم از ادویه نافع رض اذن است طلا جبهه شوخ اذن کسرت را باخل و غسل طلا کند و بمصافه
کرب بسبب فخر طلا کردن همین فعل دارد طلای کند مخلوط نریت یا زفت یا شیر نفع میکند بشوخی مجاور اذن
از کلمه سیر و هم ادویه اذنی عینیه عطوسی است که سده گوش را که از خلط غلیظ بلغمی باشد بکشد اما بعد شفته
کار آید کند صبر حبه سودا جدا جدا با آب کساخته در پی نهند که عطسه آید کلمه چهاردهم در ادویه اذنی صفا
بنین معجزه غذای که جبهه صاحب روح گوش حار مناسب است فراج مطبوخ بجا حصرم و جنس مخلوق مطیب بخل و
قطف و ما شتیر و لب خیار بر که در افرج است جبهه روح باره سفند ماه از عصاره فریه و الهیه درست کرده باز خورد
انداخته و مطیب مصالح کرده خورد آب کساخته بپزند و غذای که جبهه در پی وطن میسی بکار آید از اغذیه سمره و غیره
مثل اسفنا حبه و قرغیه زیر بلج و فالوده بروغن مادام میاید غرغره که گرانی گوش را که از رطوبت سردی بود
سودمند باشد آب کاه بودنه سیمین بر می کشد درم مصطلک تخم کرفس بر می دودم بدستور بچوشانند و بکاه
و نیم گرم غرغره کند غرغره جبهه و جن بلغمی گوش ایارج فقیر اراد کسختین بزور کساخته آفرغ نامیند
غرغره جبهه و جج بخاری رکی بار نافع است که نازج عاقر قرحا هر دو احد نصف درم ستر فارسی ستر ستالی
هر دو احد یک درم خوب بار کوفته در میخوچ با مری بظلی حل کرده غرغره کند و گاهی جبهه اما که ماه از گوش
بفر و الف در بعضی امراض دیگر مثل قروح و جروح احتیاج لغوا غرغره دیگر می افتد مد نظر طبیب است
غشوه المانی که جبهه پاک کردن قروح اذن که حسن نظر مدرک میشود بکار می آید بخوبی سر که است یا کسختین و آب
عسل آب یا تخم یا بلنج درد آس لعل است اگر قروح غایر باشد هم نفعیه مده مان قسم دو دویم بعضی مثل کند کور
میشود میتوان کرد کلمه یا نر و هم در ادویه اذنی مصدده نفاست فیتله که گرانی گوش را بر و اخیر سفند
قریه بشکافند تخم عسل از وجد کنند و بوره و خردل و قردمانا کوفته بدان بشکنند و فیتله ساخته در گوش نهند
و خردل و انجیر هر دو را کوفته فیتله ساخته هم کافیتست فیتله میسه سایله نفع میکند بوج اذن پاک میکند
قح از فیتله که قرصه تازه و کهنه را مفید است لندرا فیتله کرده لعل آلوده در گوش نهند و اگر قدری انزروت
یا ربک ساییده و عسل آمیزند قویتر شود و نده از گوش پاک کند در و تر و حاصل آید فیتله دیگر لندرا فیتله کرد
لعل غشوه قلعظا رساییده بران بارشیده در گوش نهند نفع میکند بقرح و مده گوش فیتله که جبهه درد
در رم گوش نافع است تخم فروانزروت کوفته و جینه لعل کسخته فیتله بدان تر کرده در گوش نهند فیتله بلونه با دویم
خسته که معروف درین باب است لعل سرشته غسل میکند گوش را از مده و تسکین میدهد در ادویه اذنی جبهه است
انزروت صبر کند درم الاغون فیتله خرقه کمان بلونه لعل مابین دو این درین باب نافع الا شیا انزروت

از روت و دم الا حین کند مرسیا مایتا با السوبه فیتله ملوئیه باین دو اهرم ناقصین بشیاست عسل خل خمر کرک
دم هر دو را با شش بچوشانند و غوطه بستانند و رنگارنگی ساینده بیندازند و مخلوط کنند و فیتله باین بلوت کرده
در گوش نهند فیتله که قرصه کهنه را سوودار و عسل کجوز زهره گاو و جزو هم آمیزند و لته کهنه شسته فیتله ساخته باین
بالا باند و صبح و شام در گوش نهند فیتله به تو بال سخاس در رخ و عسل و سرکه کشاده و اردو قوی است در عینا
فیتله جبهه اکله گوش که علامته آن صج شدید و بر آمدن قشور مثل قشور قرصه از گوش است بیکر مدخل فلفل و عصاره
بر ابرو قدری از این صمغ و شب بانی و صبر قوطری و اقل قلیل از رنگار و تو بال سخاس صفا کرده بالا کان شراب بخینه
بچوشانند که غلیظ شود قدری از این دو ابر میند که نشسته در گوش نهند و دیگر شب بانی تو بال سخاس زهر یک فردی
چند بیدتر فلفل هر یک چهار حصه از یک جزو دوی اول قشور رمان تلقظ نصف اجزای ثانیه همه ادر شراب عصاره
حصص بخسایند و دوسه روز بس بچوشانند و جوشانند بی تحت و قدری زعفران انداخته نگاهدارند و فیتله از کاغذ
حفاظی یا پنبه ساخته باین دو ابر نشسته بی هم در گوش نهند فیتله که گرم از گوش بر آرد و ابر ششکان کوفته بر
خیزی نهم کرده در گوش نهند فیتله که گوشت زاید گوش را بخورد و جزو سر و خوب بارنگ ساینده با اینچ کوفته فیتله
ساخته در گوش نهند فیتله که دیگر که گوشت زاید و ثولول که ساد گوش شده باشد قشور حمار سیدانگ خربق سیاه
حصه هر یک یکد لگن نم کوفته و بخینه در روغن عجم تب و درم گداخته فیتله سازند و در گوش نهند که زاید و ثولول
تخلیل میدهد کلمه شانه و بهم در دواهای اذن مصدر بفاست قرص کوبک که نسخ آن در ادویه
صداعیه گذشته اگر آب مرزنجوش کسایده در گوش و جج ناک بزند تسکین و جج آن کند قرصی که در نقل سمعی
بعرفیه بکار آید چند بیدتر درم نظرون خرفق سفید هر یک یکد نیم و بعضی خرفق چهار دانگ نیم نظرون دو دانگ
میکنند کوفته با سداب سمرشته قرصها سازند و وقت صبحه ساینده بچکانند قرصی دیگر در بینا صبر چند بیدتر و فلفل
کوفته زهره گاو سمرشته قرص سازند و با سداب سفید ازند قرصی دیگر هم درین باب که درین زعفران چند بیدتر و فلفل
شم خظل مساوی کوفته زهره گاو سمرشته قرص سازند و با شراب ساینده بچکانند قرصی که تنقیه گوش از این صمغ
گذروده و سخی را نافع باشد راج ربع و قیه صبر کند بر و اهل کتف و قیه قرصها سازند و وقت صبحه در گوش نهند
حل کرده بچکانند قرصی که در دوی و طنین که بعد از مرسام بهر سد متغیل میشود خرفق سفید که درم زعفران
نظرون ده درم و نیم قرصها سازند و وقت حاجه ساینده عمل آید و این قرص اصعب منافع تفاوت در آن ابر مینم
نقل سمع که سبب آن جمع شدن چرک گوش باشد و جبهه جلای عصب اس از قیاط غلیظ نافع باین وزان نوشته
خرفق سفید و متقال زعفران که متقال نظرون شانه متقال کوفته لبر که ساینده قرص سازند و در وقت حاجه
هم لبر که حل کرده در گوش اندازند قرصی که جبهه تسکین در که بعد از از دوی طنین بهر سیده باشد بکار آید چند بید

زینخ احمد سرکه کطیسج شب بمانی صبر سقوطی هر یک نصف دانه نریخ زعفران و زوق حبث الغار هر یک
 افیون یکدانه نیم همه را کوفته سرکه خمیر کرده قمرها سازند وقت حاجت سرکه ساییده نقطه کنند اگر احتمال کبر
 نباشد بر وقت گل و شیر زمان نقطه کنند و تا امکان از چنین مجذرت اجتناب از نم است قمر صبی که سیاق از
 مایع است مگر کف نقطه نشوی شب بمانی هر دو نصف مثقال انواع رمان مسوز رمان زراوند لفظ از زوق قمری نصف
 تو بال نخاس هر یک کینقال بسته کنده قمرها سازند قمر صبی که کبجج اوجاع اذن و جمع قسام قروح اذن نافع است
 مگر کینقال عصاره حشاش مار و در هر یکی دو مثقال کند لفظون هر یکی سه مثقال زعفران چهار مثقال مغز بادام شکر
 بیست عدد و کوفته سرکه مار و در قمرها سازند و جهت و در بزرگی جهت نقل در سرکه حلاکه بچکانند قطور جهت
 سوز مزاج حار ساج بگیرند اما ترش و قمع آن بردارند دانه او بر آورده بقیضارند و آب آن بگیرند در آن پوست
 عالی داخل کنند و قدری روغن سرکه اضافه کنند و با شش نرم چندان بچوشانند که بقوام آید پس بچکانند بچین است
 در مزاج و در سبب قدری کند هم داخل کردن فرموده و این پوست اما عمل از آن را کند و سرکه در وقت گل را
 در گل حکمت گرفته بختن فرشته و در خواب آن گذاشته که تبرید عضو و جمیع خزای آن میکند تا قبول مواد کند و تسکین
 صفرا وضع عادت آن کند و بر کوی گوش که از صعو و صفرا و باغ و الصفاک بعصب گوش بهره رسیده باشد نافع بسیار
 میکند قطور جهت در گوش که از گرمی باشد سرکه در روغن گل ششدرم روغن بادام شیرین بچیزم با ششدرم
 بیزند چند آنکه سرکه برود و روغن بماند نیگم بچکانند دیگر جهت در و حار افیون یکدرم شیاف ایض سرکه که آینه بر کوی
 سه درم روغن گل چهار درم با هم مزج ساخته در گوش بچکانند دیگر جهت وجع شدید که از حرارت بود کافور افیون
 هر یک کطیسجی در روغن خلایف حلاکه اربنی و گوش بچکانند دیگر جهت درد گرم عصبی العالم در زیت
 جوشانیده نقطه کنند و دیگر عجیب الفصّل روغن گل را در سه چندان سرکه کند که آینه جوشانند که هر که جوشد
 و روغن بماند گرم با نیگم بچکانند و سفیده بقیض نیگم بچکانند که از شیر زمان نیگم و کذا عصاره درق با رتک بچین
 عصاره و در بشکر نافع میکند بوجع گرم و خشار بقرا و در شراب روغن بادام تلخ ساییده نقطه کردن تسکین وجع در زمان
 درمی اذن میکند و اما رقیع الحقا مفر و روغن گل شیرین است بوجع حار اذن قطور جهت در گوش که از سردی باشد
 افیون چند بستر از هر یک درم کوفته درده من سفنج بیزند با بقوام آید وقت حاجت روغن بوسن حلاکه گرم بچکانند
 قطور در گوش که از سردی بود سودمند است روغن فرغون دو درم آس سداب آب مغز گوش هر یکی هفت درم
 روغن بابونه بانزده درم شراب آینه بیست درم همه را بچوشانند تا روغن بماند قطور صبی که جهت در گوش که از وضع
 ادویه باره مثل افیون بهره رساند نافع است صمغ سداب با قدری فرغون نقطه کنند و اگر از وضع کافور بهره سداوئل
 با قدری زیاد نقطه نمایند دیگر جهت وجع باره روغن خیزی دو درم زهره گاو تازه در مفضل بچوشانند تا زهره گاو

برود و روغن مانند قطره قطره در گوش چکانند دیگر فرغون تازه چند بیدتر هر یکی در روغن بوسن حله که چکانند
 دیگر آب ترب آب باز چوشانند و در گوش چکانند دیگر سداب را یا پیاز در روغن بچوشانند و چکانند
 دیگر سیر نمکوفته یا زهره گو سفید بچوشانند و صا سازند و در گوش اندازند قطور جهته در گوش که از سردی
 و باد باشد فرغون دو دم برگ سداب تر بجز دم روغن زیت یا زره درم شراب کینه بسبت در دم بر بچوشانند
 تا شراب برود و روغن مانند و دیگر درین باب برگ سداب انگبین هر یکی دو دم بر سجا سف مرزگو گوش خبیتر
 هر یکی سه دم روغن بوسن بجز دم و اوای خشک کوبند و با عمل آب سداب در روغن بیزند تا آب بود و قططر
 کنند یا فیتکه تر کرده در گوش نهند قطور جهته در و صعبت بید سبب بمانی شوق هر واحد نیم اوقیه مرزوشا
 هر واحد یکو قیه زعفران قفل روغن بوسن یا قفل زیت بتانی هر واحد دو ذوقیه یعنی زعفران یکو قیه می اندازند
 عمده در شراب میل یا شراب حلوا اینقدر بسایند که غلط عمل رسد پس قططر فرمایند قطور جهته در گوش کینه بسبت
 مغز بادام تلخ هر یک دو دم چند بیدتر سه دم خرین سفید کند زعفران مرافین عصاره عوره شب بمانی هر یک چهار دم
 فلفله بجز دم کوفته و بجهت بجز دم بوست اما را درده استار خل تم سبزند تا مهی شود و صا کرده مرودند و فرغون و چند
 درین سرکه حل کنند یا زهره را یکی کرده بسایند تا نرم شود وقت حمام روغن نارین ملکه در گوش چکانند قطور کینه بسبت
 در شراب و قطور لادن بار روغن گل و قطور مراره ماغز باب کرات و قطور عصاره الکل الکرانی مخلوط فرمایند
 و قطور شی ستر که در جرف باقی مصری یافته میشود و الطم میباید سخن کرده و حل کرده در روغن و قطور عصاره
 مغز خسته از دانه کونج باشد و قطور مصطکی که آنرا در روغن بر سر افش گذاشته باشند و قطور بلع محلول نخل
 و قطور سقر یا شیر و قطور آب سلق فاترا اینهمه قطور است مسکن ادج اذن است قطور عصاره روغن از
 بهترین دواتا جهته سنگین صج اذن بچین عصاره روغن بعله خصوص قتی که ضم کرده شود با عصاره بصل وصل کرده شود
 در آن قدر زعفران فایز و گرم کرده در گوش انداخته بچین گوش ملور اچیده بر جنب صحیح خوابیده شود قطور شراب
 که در قفل سمع صفا و کعبه از تنفیه مستعمل میشود همان قطور است که جهته سو مزاج حار سافج مذکور شد قطور راتی که در گوش
 گوش لبنی و قفل که از اخلاط غلیظ باشد بگامی آید بعضی اقراض است که در ذیل قرضها گذارده شده قطور دیگر جهته
 نقل سمع که بسبب اخلاط غلیظه در یاج باشد بکا آید روغن بادام تلخ نیم ذوقیه ملک البطم یکو قیه روغن خری دو ذوقیه
 همه را بچوشانند سه قطره صبح سه قطره شام چکانند قطور زبل زحمت بازیت نیز از آن نقل گوش که قطور سمع
 روغن گل هم نافع است گرانی سامع قطور اهل که در روغن کبج بریان کرده سیاه شده را نقطر کرده باشند هم نافع است
 گرانی سمع که از روغن بود قطور جهته گرانی گوش که از ریخ غلیظ و بزودت بود خل ضرر روغن گل هر یک نصف جز
 بوده نان کبج شراب سنبلین دو جزر گلاب سه جزو با هم نرمند که کیدات شود پس چکانند قطور جهته طرش نظون انگلی

چند بیدتر خردم خرفی سفید میگرم کوفته و بختیه با سرکه که نهنگ بچکانند قطور آب ترکه باصل جو شده یا قطور آب
 سرکه این آب تازه هم بطرش نافع است و قطور جمع مراتب مخصوص مراره غر بار و عن بادام هم مفید است قطور
 جید جهت طرش بگیند سلج الحید و آنرا که رسر که بشویند و خشا کنند پس کوفته و بختیه در مراره غر و عا که کوفته قدر
 بوق و داخل کرده بچکانند پس اگر ازین قطور گوشه نشود این قطور نعل آرد عصاره کرانت زهره گاوشم بطبر
 جزوی از عن غار و خرد هم که که نهنگ خرد هم با هم بزیند که متحد شود پس بچکانند قطور جهت ملین قر نفل
 نیدرم مشکاکی باب مرزنجوش بسایند و بچکانند و مراره گاوشم آب که ات هم نافع بطین است قطور دیگر جهت
 طین ریاز کرانت را در سرکه و روغن گل حله کرده بچکانند و اگر از زوت زیاده کنند بوج آن نیز نافع آید قطور که
 در گوشه طین اسودند بود روغن بادام تلخ نشسته در موعیه سالیکه چهار درم عکالک لایناط بخیزم روغن تیزی ده درم
 مسعود عکالک روغنهای بگیدارند و بگیدارند و بقطره نیگرم بچکانند قطور جهت دوی نافع است بو فو ضلک اوز
 جو نشانند و صفا کرده قطره نمایند قطور جهت دوی و طین که سبب کاحس بود زمانی که مزاج عاها سکا را آید
 روغن گل سرکه سرد است و بچکانند که روغن بماند پس اندکی افیون داخل کرده نیگرم بچکانند قطور دیگر در نیم
 زمانی که مزاج بار باشد بکار آید حسب صنوبر چند بیدتر رسر که ساینده اندکی افیون داخل نموده نیگرم بچکانند و عصاره
 انشینین بهترین نافع است قطور بی جامع مشترک النفع دوی و طین که از صنف سامیه یا از غله خلط
 باشد قر نفل تخم کوبت هر واحد نصف درم مشکاکی با آب مرزنجوش یا آب سداب فطیر کنند بچکانند نافع است بلخ
 ورق شمشاد و طین روغن قطور جهت دوی و طین هم بوج اذن که از سردی باشد نافع مراره گاوشم و روغن
 گل مزوج نموده تفهیل کنند قطور جهت دوی و طین و قر نفل بوره ازمی هر یک در درم و نیم کند زعفران
 فرغون چند بیدتر خرفی سفید هر یک سه کوفته و بختیه در شراب حله کرده بچکانند دیگر درین ابواب
 عصاره انشینین تسط فرغون هر یک دایمی و نیم بوره ازمی نیم درم تخم حنظل چند بیدتر از آن در مزاج هر یک در
 و نیم کوفته بختیه بزهره گاوشم و کلکها سازند و وقت حاجت بر روغن بادام صل کرده دو سه قطره اندازند قطوری
 که بشره گوشه را که باضریان شدید بود نافع است افیون قرطبی در شراب حل کنند و نیگرم بچکانند و سداب درین حال
 در شیره نیز از مزاج است قطوری که جهت درم و جع اذن نافع است عصاره نضاع را با آب لعل مزوج نموده
 فطیر کنند قطوری که در صفت فرجه گوشه اساکن کیندم صغیر زعفران کند و اگر در وقت بیدار باشد در افیون هم
 اضافت کنند و روغن بادام مخلوط کرده بچکانند قطوری که بشره و فرجه گوشه ابریزد لعل صلبه و تخم کتان و تخم
 مر و فرادی با مجموع باشد زمان بختیه در گوشه بچکانند دیگر تخم لبط و در علاج را در روغن بگیدارند و بقطره
 کنند قطوری که جالینوس جهت در گوشه که باریم باشد ذکر کرده بول گوگرد نافع در پوست انار گرم کنند و بچکانند

و چکانند قطوری که درد گوش که با سیلان بزم باشد نافع است زنگار و درم خل ضرر صفت درم کسین است
 سرکه فراگینین یا بچوشانند و کف بردارند و قوام آرند و زنگار ساینده در آن اندازند و نگارند و در وقت
 بسرکه حل کرده در گوش چکانند قطوری که آماس گوش و آن بزم را سود دارد و ضد بیدر گویم شب بانی
 فلفل سفید لظون زعفران انیون کندر منبل بوبست انار از هر یک دو درم خل ضرر انگبین سرکه درم
 دارو کوفته و بخیته با انگبین سرکه یا مینزند و گرم کنند و بوقت حاجت ده گوش چکانند قطوری که ترو کوش
 و جراثیم آن نافع است از زوت صبر زیدالجه لوره اشنی دم الاخون کندر زنگار خشتانده کوفته و بخیته
 سرکه حل کرده در گوش چکانند بعد از آنکه چند نوبت با لیسول را چکانند با که کرده باشند و فیتا بعسل غشته و آن
 ملوث کرده در گوش دشمن بزم نافع است و قطیر سرم اسفنج بر روغن بل حل کرده بعد تطیف فرو بر عسل
 نیز نافع است زوفای رطوبت هم او فخلط کرده فایده منی بخشد قروح اذن را قطوری که بقروح اذن
 جسته تنفته قروح ازده نافع است آب یاز با سفیدی سفینه و بول میان آهک کنند و دیگر غسل مایه
 شرب قوی کرده چکانند دیگر میند نریب مضر و بر روغن گل فانی چکانند قطوری که در ده گوش را خشک کند
 مایه آب عوزه غسل مصفی درم مخینه تیگرم چکانند و قطیر باب سماق منغ میکند قح اذن را قطور
 که اصلاح جروح و تخفیف قروح و تسکین ریح او کند مرنگد درم درم کندر بوق سرکه بخردم غیثان شدیم
 مغز اوام شتر سمیت عدد حق کرده بسرکه قطعه کنند و اگر درد بسیار باشد بر روغن گل قطور سازند قطور زراوند
 با عسل نافع آید از تو لدمه و پاک میکند و اسح اذن را و تقویت می بخشد سمع را قطور زرفت یا نس مخلوط دارد
 بادام قطع میکند سیلان رطوبت اذن را قطور عصاره درق زیتون غرض مثل آن غسل منگرم صلاح میکند قروح
 اذن و سیلان قح را و صدم دوی نیز نافع است قطور یک عدد و حاجب که طایری است مثل کلس کلان وقتی که در
 شب طیران میکند مثل افکانش میباید هندی آنرا چکنو گویند این را در روغن گل ساینده چکانند خشک میکند
 ریح اذن را قطور است که خون آردن از گوش باز دارد زمانی که افراط شود و جصل لازم شود عمل آنرا دورا با انار
 درست با پوست بسرکه بزند عصاره آن چکانند و شفافیتنا و حنض نیز سفید است و منبر مایه گوش بسرکه حل
 معوده و آب برگ نارنگ آقا قیا ساینده و آب چکیده گوشت گاو که حلاج کرده بر آن کنند قطور می که افکارم
 نافع است از هر دو می که باشد بگیرد عصاره کرات منطی سجاه درم و سرکه تند درم هر دو را بچوشانند تا دغلت بر روی
 قدری این گرفته قلیلی کافور داخل کرده در گوش چکانند و لقبه گوش بقطعه بند کنند و با قوی الا شتر جمله لغزای
 از ضرر و سقطه و دفع طبیعت لیل بحران باشد زعفران دو دانگ حنض کند عصاره بادام هر یکی یک درم همه را در سرکه
 خوب حل کنند که یکذات مثل آب شود قطوری که خون بسته گوش را نرم کند و گدازد شیره کربت با سرکه منگرم چکانند

در کباب گندم با سرکه یکم چکانند قطوری که سیلان رطوبت صرفه را که بی شده باشد فن کند ما زو با برکت
 در شراب کهنه آمیخته چکانند قطوری که قرصه درینه بر چکر اسود در جنت الحامید را در سکه زو ما بعد بنگاه
 با زیاده سرکه را فلفل کنند و لیکلین ساختن سرکه جنت الحامید سابق در دو آگشت الحامید گذشته قطوری که در
 حرمت گوش زمانی که فصل تابان بود دریم متعفن شده باشد و گرم افشاده است که آید اب در منزه زکی آن در
 اب رگشفا لوبره ازنی ساینده همه اذیم کرده چکانند قطور دیگر که گرم باشد و برین آرد خواه از نانج
 گوش آلوده باشد خواه همایم آلوده باشد زعفران و مغزسته شفا لعل با زهره گاو چکانند دیگر خربز قوی
 ساینده سرکه چکانند و آب گوشت گاو و اغوا باشد و وقت بران کردن سجد و عصاره و روق شفا لوبه و عصاره کبر
 در صدم و آب سحر تنها و شیره ترب تنها و شیره پایتها و صبر باک عصاره مغز غل با نس نخ و جمع هر سه نیز داخل است و غیر
 شکله این شغل می کنند و در اذن را و خارج می کنند رطوبات متراکم گوش را و عصاره گل نشین تم قاتل در دست و بطریق
 دوی نشینان و عصاره سداب در پوست اند گرم کرده قتل میکند و در او باک میگذرانند و در او باک میگذرانند و در او باک
 دوی را قطوری که علی بنقیف گوش را بر بخش فلفل و منقال خربز سفید مکنند زعفران چند بیترا فیون هر صفا
 منقال فلفندش منقال مرو فیون چند او سر که پوست اند از اذن جوشانیده هر کرده باشد تر کند پس با دوا
 کوفته و بختی داخل کرده خوب می کنند و شراب میل مقدار که بقوام عمل قوی آرد داخل کرده وقت حاجت بیکم چکانند
 کلمه مفید هم در ادویه از منه کافیه است کما و همنه درد گوش که بسبب ملاقات سرما و هوای سرد است و اسهال
 بنه در دهان است که در او بیکم تکمید کنند و تکمید دیگر خربزای گرم هم مفید است و تکمید سجادوس تکمید بنی نام است و چون
 دوی و طین کما و جنت درد گوش که بسبب گرم خارج از صحن بود با چه یا بعد آتشین سنگم ز کرده بنهند و اگر
 شد با بودنگ گرم کرده تکمید نمایند که دوی که در نقل سب که از مغز منقلط ساطبا باشد بعد تنقیه کار آید با لوبه نسبت که
 خار گریش است حبه افکار از زنجوش فودنه و حتی عاقره حاتم کوفته در آب بنزند و صاف کرده در شانه گویند
 کنند با سینه بنه و آن بر گوش و عقب گوش بر گران بنهند کما و جنته در زهره و در طین که بسبب منقلط عاقره
 گواید که بعد تنقیه نمین از جنت فونی بر کما و زنجوش بر سجا سف نام صفر با بنه و شانه باده و تکمید کنند کلمه شکر
 در او با لوبه سیمیه است هر دو می که الفلک عصاره سرولی گوش آید تصدیه اهل مردان و منقوش مسبق آن
 بصلط جوی بر نمایند بنه تکمید ایجابی در آن مانع است از موم در خون و در مطوم در خون سازند و از آب بر
 سازی و آب ق قخلی آب درق از زهره زهره سقیمه می دهند تا منبر شود و از شراب آنها باز ماند آتش فرود آرد
 سرد کرده مالی گوش و صفا گوش را ازین روض سازند هر هم لفظ را می و موم در آن از نفس کله است و بعضی از ملات
 سحره و بیم را از اید در صدم گمان برده و این سکا چه عاقره حبه افکار میگویند در جهت لوبه و این لفظ

کتابت
 در شراب کهنه
 با زیاده سرکه
 در حرمت گوش
 در اب رگشفا
 در گوش آلوده
 در ساینده سرکه
 در صدم و آب
 در شکله این شغل
 در دوی نشینان
 در کوفته و بختی
 در کلمه مفید هم
 در بنه در دهان
 در دوی و طین
 در شد با بودنگ
 در خار گریش
 در کنند با سینه
 در گواید که بعد
 در در او با لوبه
 در بصلط جوی
 در سازی و آب
 در سرد کرده مالی
 در سحره و بیم

در شراب کهنه
 با زیاده سرکه
 در حرمت گوش
 در اب رگشفا
 در گوش آلوده
 در ساینده سرکه
 در صدم و آب
 در شکله این شغل
 در دوی نشینان
 در کوفته و بختی
 در کلمه مفید هم
 در بنه در دهان
 در دوی و طین
 در شد با بودنگ
 در خار گریش
 در کنند با سینه
 در گواید که بعد
 در در او با لوبه
 در بصلط جوی
 در سازی و آب
 در سرد کرده مالی
 در سحره و بیم

لفظ را در لغت بر چیزی اطلاق میکنند که بر جراحت نهاده شود و در اصطلاح عبارت از اذیه مسخوئه نامیده است که قویات یا
جاری بجای آن مختلط کرده جهت صلاح قروح و جراحات و اورام و تسکین اللام بکار برده شود و این از ترکیب قیاس است
بعضی منسوب بقراط کرده اند و الله اعلم بالصواب و در ای که داخل میشود در مرهم مختلفه العصاره الطبله است بعضی
از آن ارضی است چنانچه معدنیات و حجارات و اقسام طین و رماده و بعضی دهنی است مثل روغنها و بعضی طبوبات سیاه و
بعضی عابد قابل افراشته مثل موم است و بعضی صمغ و عصارات است اما بزور و زحمت این اصول پس کمی نهند در مرهم
با اعتبار تنوع افعال اما منقسم میشود با انواع بسیار بعضی از آن مصلح جراحات است و نامیده میشود از ایدله و غیره
پس بعضی ازینها که مصلح است انواع کسرا ترکیب اینها از شبای محفقه قلیله التحفیف میاید چنانچه شجر خلط و شجر بلوط
و شجر سر در صید و زرد و زرد و رماد و حطب کیم و سفید کیم و مرداسنگ و شبای معدنیه که در آن با شطح داده شود آنها را
زیرت تا قوام حاصل کنند و ملصق بعضو گردد و بعضی ازینها که محض مل جراحات باشد ترکیب داده شود آنها را
باشبای محفقه قویه مثل شمس محرق و شورش خاص و شمش و خبث فندق و اقلیمیا فندق و شمش صوفیه و بعضی حرام
چیز است که ترکیب داده میشود آنها را از شبای مسخه محفقه که تحفیف مثل زراوند زیرت عقیق و روغن تربت مثل فروغ
قند و بعضی از مرهم ملینه است اینها ترکیب شود از مثل موم و شمع و شحم و مقل و مقل و بعضی از مرهم محفقه است
محرک است از ترکیب نظرون ملح و رماد و بعضی از مرهم جاذبه است و این ترکیب میاید از مثل نظرون و شمع که در آن
علک العظم بعضی از اینها که منضج است مراد است ترکیب آنها از مثل زعفران و لادن زیرت و حماما و کندر و مصطک و بعضی از اینها
که منضج است ترکیب اینها مثل خشکا و زیر حنطه و خندروس و سمن و سمن خنزیر و شحم عجل است و باید دانست که در مرهم جراحات
که مرهم مرطه گویند اگر حرج و کسرتازه باشد بهتر آن بر فایده ضرورت و گاهی جهت برود داده سفیج سلوله نخل بر باط
می بندند و بعد سه روز بر فایده در باطر اباید کشاد و باز بر فایده آنها باید گذشت و اما مرهم ملینه جدا بر او مصفح و
مصفح را استعمال کرده شود بعد استعمال الصند و علاج قروطیات و مرهم مغربه استعمال کرده شود در ابتدا و برداشته شود
زود زود و باقی میماند و قوت مرهم تا فشرش ماه پس ضعیف میشود و مرهمی که در امر اطفال استعمال میشود نسبت مرهم
ابریض جراحات تازه گوش را فغرساند و سوزش نباشد سبیده از زیر موم هر یک جزوی روغن گل باروغن کبک
جز موم برادر روغن بگرداند و سبیده در مان نهند و از موم که اخته بر سبیده بریزند و سبمی گویند تا سبیده با این قوی
خوب بیامیزد پس بفتیکه بر نهند مرهم ابریض منسج و دیگر که قروح گوش و بعضی عصاره که با گری باشد و سوزش
و حرق نار را نافع است سفید کیم رصاص موم سفید هر یک خردم موم یکوفید روغن گل شمش استار مرهم از
و اگر گری بسیار باشد قدری کافور هم خسر کنند و بعضی جهت حرق نار و قروح معارضه فودات سوم یکدم مرهم کبک
سفید کیم رصاص شمع ندایک روغن گل مرهم بسیار زنده سفیدی و بعضی بعد سرد شدن می اندازند و خوب می زنند

که مستوی نبود مرهم احمر قرصه گوش که نه و منقح زانفع است سرکه ده جز و مرداسنج زیت برکی دو جز و باهم آمیخته بر
تا مستعد شود و اگر آبش بریزد و غلیظ شود بعد غلیظ شدن بهر ده که باشد بکیرم عروق لصبانین با ربک سخته
بیا میند مرهم با سلیقتون صغیر و کبیر که نه قرصه عتیقه گوش که گرمی نداشته باشد زانفع است هر دو دراد و در حله
بیاید مرهم با سلیقتون منقح ساپورین سهل بار ز چهار دم رایتج زفت موم هر یک یک استار روغن کش
زیت حبت مرهم با سلیقتون دیگر که کرب از چهار دواست منقول از شرح شیخ زیت حلقویه تخم قمر بر مرهم
سازند مرهم زسل که نسخه انبوه انشاء اللہ در مرهم خواهد آمد تنقیه میکند قروح را در امحام میکند
جروح را اگر حاقه تنقیه بسیار است بخجوط مرهم زنگار الفیج درین کار است و اگر حاقه با لحم امس شد عطشان بر روغن
دیو دارین باشد مرهم زنگار بجهت ناصور گوش زنگار تو بال مس هر یک چهار دم عصاره گندنا عمل صافی هر یک
یک قوبه درم کشته سفال مایند مرهم مصری جهت جراحت اندرون گوش ستر که هفت درم عمل سبت درم نیم
بجوشانند تا لغوام آید پس در دم زنگار رسوده بر آن نشانند درم سازند مرهم مصری نو عدیکر زنگار
عمل سرکه کدر جمله برابر نیزند تا لغوام عمل آید پس موم در روغن گل قدر حاقه آمیزند مرهم مصری منقح دیگر
منقول از شرح زنگار است درم بورق بخیزم اشق کند هر یک ششند درم عمل سبت درم عمل سبت بخیزم مثل
مرهم سازند مرهم سو جو هر فنی ششکار جهت قرصه گوش ویلان مده و تسکین و حج معمول الدما بعد از منقح
است انزوت سفید اب هر یک یک درم سو جو و درم موم سفید سه درم روغن کجیده درم مرهم ششکار فظالی غلیظ
کرده در گوش بند مرهم سو جو به منقح دیگر جهت تسکین درد گوش گرم و سرد با حرمان صدد و غیره بر آن زانفع
است بکیرت ششکار و با کسند از جنهای آن و نباتات از اجزای نرم آن و بجوشانند در روغن گل خالص تا
روغن سرخ شود پس صفا کرده موم صافی حسن کرده مرهم سازند مرهمی که در التهاب اورام اذن قوی است
مزاک سفیدان هر واحد یک قوبه کند رعیا رومی رایتج هر واحد سه قوبه زیت یکطل تخم خضر یا تخم غزازه و طول عصا
تخم گمان مقدار کفایت مرهم سازند مرهمی که در زخم اذن بعد از تنقیه نافع است با زدن نصف جز وضع لطم
زفت هر یک یک جز و قروطی از ششم لطم درست کرده هنوز بر سر گوش باشد که این دوا با بیا میزند و از آنش فرود آرد و
مالند و مرهم سازند مرهمی که املاح قروح حاره کند زره خوب کچو مرد اسنج زرد و جز و هر دو را کبر که در روغن گل سبک
که مثل مرهم شود مرهمی که فتح اذن زانفع است شب محرق هر یک در سه هر دو را عمل بسیارند مثل هم سازند
میطوبی که مرجم اذن حار را نفع بسیار سازد و بعد از تنقیه بکار می آید بلیله زرد سبت درم رادر
یکطل آب بجوشانند هر گاه بنلت آید صاف کرده سقمونیا یکد انگ صبر بکیرم بر ب جبهه است اول خورده بعد دو
این مطبوخ بیاشانند و مطبوخ دیگر هم در محتاجاً امراض گوش اکثر بکار می آید چنانچه مطبوخ بلیله محمود و غیره مطبوخ

در نقصان و بطلان سبب حراری و اورام ماره اذنی و مطبخ غاریقون مقوی بجهای که از ابارج منقر و ترد
اینسون مثل اینها ساخته باشند در اورام بارده و غیر ذلک کرمی آید منظر طبیب باشد همچون سقرط که گرانای
نافع است و همچون از نضاح رسیان که بقطو کردن بعضی ادمان مثل بلبان نفع میرساند به صمم و اوجاع
آذکن برود او به صدایه گذشته کلمه نوزدهم ادویه اذنیه نونیه است نروام طهای است که ترکیب او ماژرا
حنین بن اسحق و ساخته آنرا مانند بادق مستطیده دقیقه الروس غلیظه الاصول مندرسه الاصلع و شکر نزهت اکبر
بر صلا یسهل باشد نظای آن و هم داخل گوش اسود دارد و مبر و مسکن و جمع است و بعد صد بکار برده هستند کین
کل از منی حضرت اسفیداج بوش تخم کاسنی طباشیر کافور حمزه دوات از هر یک قدری مناسب بگنجیز و با بعضی
شیرهای سرد چون عصاره کشنیز تر و آب عنب الغلاب کاسنی سبز بپزند فطولی که تحلیل مواد دارد
و تقویت عضو کند خواه آن ماده در نواحی گوش بود خواه در اعضای دیگر بر سخا سف کل باونه فستقین و می برز و
اسطوخودوس مشکطرا مشیع عصفور عاشا جده خشک این فطر اسالیکون تخم حنظل حوز الریزر کما فطولی از اینها
هر یک زنها هم رسد بچونشانند و بر حوالی گوش با بر عضو مافون گیریزند و جهت در در سخی و لغنی گوش کتاب بر بخاران نمایند و در
قرابادینات دیگر بعضی قطره دیگر که بطریق کوبسته عمل میشود و اینجا ذکر کرده اند و بنده در سحر است گمانه قطره و در
مکتوب سوم ادویه و تدابیر معالجات اذنیه و الفیه ثابت است در مانی تدابیر معالجه گوش جبا نچه تدبیر بر آوردن آب
و دانه سیماب که بگوش فته باشد و تدبیر اخراج گرم گوش و تدبیر تنقیه گوش از سحر و تدبیر تعمیر وزم باطنی گوش اما
طریق بر آوردن آب نیست همان ساعت که آب رفته باشد قدری آب بگفت که در گوش مانده
و کف بر گوش فشارند تا ازین آب قدری بگوش رود و آب باقی بویند و بیک پای بر جهد پس یکبارگی دست از گوش
بر دارند تا تمامی آب بیرون آید و اگر باین طریق بیرون نیاید این تدبیر در پیش کنند نیز در جوب بر وی یا شبت
یا بادمان که بتلرز زنبو بلکه متخلف باشد کیو جب کیطرف او بمقدار ثلث وی که چهار انگشت مضموم میشود و مینه به چینی در
در روغن زیت یاروغن دیگر میالانند و طرف ثانی جوب مذکور که در گوش خوانند و شبت هموار کنند بهی که اندر
گوش بندانم در آید و چسبان بود تا مواروخل نماند اگر طرخی حالی بماند بار چه ششوسازند پس اطرف که بنه است
بسیروزند هر گاه حرارت وی در گوش کمی یسبغی محسوس گردد جوب دفعه بیرون کشند با بنا و صورت خلط آب منجذب
شود و انشای این عمل باید که در بعضی بر همان مضطج باشد تا آب سهولیت بر آید و هر گاه آب اندک بود بسیار باشد که بنا بر
حرارت خود بخود منجذب شود و تحلیل یابد و حاجت بکشیدن جوب فته میفند و پس در تدبیر اخراج آب گوش چنین
نوشته که اگر آب بسیار باشد پس نروا است که مص که ده شود و با نمویه بچید و من و اگر آب قلیل باشد شفت کرده شود
بصوفی که طرف میل سچیده باشد بعد تنشیف تعطیر کنند بزوعن گل یاروغنی دیگر از روغنهای لطیفه یا سفید

سینه یا لبن امراته و گاهی داخل کرده میشود و فتنه معمولاً از سفنج و خمیده نشود بر همان گوش پس بر آورده شود و آن فتنه را
 که بر می آید مثل مغ خارج میشود آب لیکن در ساحل فتنه احتیاط کنند که چیزی منقطع شده در گوش نماند که موجب
 نکات عظیمه شود و فتنه هم نهی سازند که تمام اذن را برکنند و هیچ مونس نهالی نماند و گاهی اند کرده میشود و رسته
 لطیفه از ریاسن حمام صغیر و مجود کرده میشود و حصبه آنرا از مونا مگر چند مو که بر سر آن باشد پس داخل کرده میشود و رفتن
 در گوش پس میرسد بمن آن و حرکت داده میشود و جرات متاثره پس خارج کرده میشود و بر می آید مثل پس از آب
 پاک کرده باز داخل کرده میشود همچنین تکرار عمل بالکل آب بر می آید و این اجود اعمال حسیل است در اخراج اما طریق
 بر آوردن دانه و مانند آن از جسم غریب که در گوش فتنه باشد همچنین است بر سر سبیل نه چید و چیزی سبیده مثل
 سریش و کند بر آن مالند و در گوش کنند تا دانه و غیر آن سبیده بر آید و چیزی های معطر پس باینند و چون عطسه آید
 دانه و بینی بند کردن و قوه عطسه بر گوش انداختن مخزن است و اگر این چیزها کفایت نکند کروی حجامت که سر
 تنگ باشد بر سوراخ گوش بزند و بتدریج بکند و طریق بر آوردن سیاب که از راه عداوت کسی در گوش
 انداخته باشد خوب است که آن شخص از دور برگرداند که بر می آید و اگر قدری بماند و در دیگر آفات مثل اختلاط
 عقل و صورت آمار صبر و سکت بظهور آید و روغن نیلوم بچکانند و دیگر تا سایر اخراج آب غیر آن بجا آید بتدریج
 در آوردن کرم گوش است روغن گل یکدم شراب دود عم سل سته درم سبیده سینه مرغ دو عدد و مجموع را
 با هم مخلوط سازند و ششم باره بدان تر نمایند و دیگر در گوش گذارند و بر آن جانب ساعتی نکیه کنند تا کرم بدان آویزد
 پس فتنه آنرا بر آن کنند و دیگر کرم کللی اخراج کند منقول از معالجات بقراطی ترس و سقمونیا هر یک یک انگ خرق
 یکدانه نیم درق از او و حبت بیدرم کوفته و حبه در حل عتیق حل کرده در گوش جکانند و روز دیگر راحت و بند و روز
 راحت بشود و تر نقطه کنند باز از شر گوش را پاک کرده روز آینده این دو آریز تا حد که کرم کللی پاک شود و دیگر
 که قتل و اخراج دو کند بگیرد قشور قطل زریخ سرخ با دانه تلخ جلی از هر کدام قدمی ششی لیلی از سقمونیا و سخی کرده
 در سر که روغن گل بچوشانند تا سر که جذب شود پس بگیرند ازین روغن و جمع کنند آب گوشت گاو که وقت بر آن کز
 آن بر آتش میجکد و با هم نمزج کرده در گوش جکانند و دانه های دیگر که بطور اجماع نقل و اخراج دو و بکار آید در قطره است
 مذکور شده دواهی که جهت سیلان سبیده که بعد افتادن کرم هر سد نافع است کند رگنار ماز و سوخته شب میانی
 هر هر یک انگ قوال خاص دوا که گفته و حبه در سر که روغن کل حل کرده نقطه کنند باز هم شکار یعنی هو جوه
 بکار برنند تا سیر پاک کردن گوش از و سخی است که نقطه کنند کل و بورق اولاستر اما کتبند بر بخار آب
 گرم پس پاک کنند بر نشه از ریاسن حمام تا که زنگوشش نرسد و اگر کتبند نباشد خلاصه را به بنه سز و فنه
 چسبیده پاک کنند و دیگر است که بریزند و گوشش روغن فاخته را شب نزدیک خواب و صبح

و صلح آن بحکم زفته گوش را بر طاق گذارند تا سایل شود و چیزی که قابل سیلان است و پاک کنند سستی که نزد گوشند قدس
 تقحیر قرم باطنی آذان بخیزد که منفرد است در آن حکیم علی شایخ قانون معلوم میشود در ضمن حکایتی که در
 شرح است بیان آن و آن حکایت است که زن پسر پادشاه عظیم الشان در می و هشت در گوش و در بی تنگی
 و جمع بود و در جمع بیرون از امکان بود نمود اگر چه اذویه مسکنه و جمع و مرضیه عضو مرجع و منفضحه ماده قابل دفع
 لعل می آید و آثار تنگی ماده بظهور می رسد و درم هنوز نشکست بود اما شدت رده قریب بهلاک رسانید
 و از شدت درو ضعف طبیعت از مقاسات مرض عرق بر بدن سایل گردیده بود و همذات آن زن در کاخ خوف
 از املوف داشته بودند و این زیاده بر درو عرق اعانت می نمود پس رسید در آن وقت نام برده مذکور در متن
 شد از میض این زمان تا امر کرد یک چهار به راه با نشیدن آب سرد یکبارگی بی اطلاق مرضیه بر اطراف آن عطف
 و بید و جاریه لعل آورد و ماور آنرا پس همان زمان عطسه زدوده جاری شد و خلاص یافت از آن زمان و امانی مغفوره
 الجواب متفرقه ذکر یافته حاجت نیست با عاده آن ملفوظ سوم از کتب سوم که در تفسیر بهمانی کلمی است
 الف و ذکر اذویه و بعضی اغذیه افیه تر یافته مشتمل بر تمهیدی است و یک کلمه تمهید نامیده است
 که خارج یعنی ارباب از اذن و اعلیٰ عن است پس خباثی اذویه گوش مخصوص در معالجه مروج مایل تر تنگی و اذویه
 چشم مایل تر تری میابد و در بینی معتدل در میان هر دو میثاید و در واهی که در معالجه الف بکار برده میشود مثل
 در واهی اذنی در یعنی بعضی مخصوص بعضی با عاده است که از بهمان طریق معتدل میشود چنانکه بخورد بسوخت و شوم و شوق
 و شوق و بعضی غیر مخصوص است چنانکه غراغ و اطلیه بر سر انجام بر دو قسم اذویه چون الله سبحانه کاشته چنانچه سابق در
 اعراض اذن عین هم همین طریق مسلوک داشته دو واهی را که بطریق سحاط لعل از ناصوب است که درین باب از آب
 کرده لعل آن زمان نازل شود و چیزی از سوخت جانب فم دریه و قصبه آن و امر کنند مرض را با استسقا و الکاس سر
 بخلف تا این بهت معادن تر و حصول دو ابا علی معنی و خندق که در میان جدا مقدم و ام حاشیه است و بعضی چنان
 این است بهولت باشد و هر چه در بینی چکانیده شود تنشق تمام در کشند و بسا است که علق اذویه قطره و منقوض
 حاده خرقه و اذیت در باغ پیدا میشود اگر حاجت باشد تدارک آن که کشند و احوط است که نزدیک است به چیزی
 حرلیت بر سر خرق مبلول باب گرم که اول سر را بشیر باروشن کند و یا روغن گل خرق کرده باشد بگذارد و گاهی استنشاق
 کرده میشود عقب شیر را یا بعضی اذوان بارده و ام اضی که عارض معنی میشود و واهی آن درین مجموع وارد
 است خشم و اذیت که الف جفا و الف سحر الف یعنی بوی بد که از بینی آید مرض الف عطاس در می
 که معروف بکثیره الارجل است این در می است که پیدا میشود در منخرن تا اینکه غلیظ میشود در سینه و ظاهر
 میشود از داخل آن و خارج آن عروق سبز و سرخ ممتدله گاهی متفرق میشود این هم میگرد و ناصور و بسا است

که متفرج نمیشود و این درم فاسد بر دشمن میشود مگر آنکه باشد صلب زاید بر صورت او را مریخ و مویه و نباشد
 بآن درد محسوس مین باشد عروق ظاهره حفره منتهه و محسوس نشود با این تعدد در حال بق جسم مریض و در وقت
 سر این بر صورت یقین نمیشود که سرطان است تدبیری که در سرطان این موضع بکار برده میشود نیست که تعرض
 به تفریح آن نکنند و مسجد به هم نکنند و استفراغ غلیظ که استفراغ نامیده بدن و استفراغ خاصه سر با دیده که باشد
 در آن صبر و مصططک داشته آن کنند و اگر احتمال باشد استفراغ راس بعضی ایاریات مثل حبث فو قیایم کرد
 و بعضی اوقات تفرغ با ششای خفیفه مثل سبکچین بزوری و مری بطنی نیز کنند و بعضی طبای قدیم حن لینه نیز فرغ
 اند و ملا کرده میشود منخرین بعضی اوقات بشمع در و عن تا نرم شود جسات آن در قسم دوم آن نیست که باشد عروق
 منشعه از آن سرخ مثل با پای سکه که آنرا اربیان گویند و باشد ورم رخولین الملمس مثل لمس سکه که شرا الماحل که
 نام آن مذکور شده جهت این هر دو مناسبست جالینوس این ورم را بلفظ اربیان تعبیر کرده پس تدبیری نیست که استفراغ
 بدن بطلخ فقیون و استفراغ راس بعضی ایاریات و تفرغ فاجتره و جادو سوزج و زرخه حرو ل در رتیب
 امثال آنها کنند و علی از اطعمه غلیظه منجمه مختلف از این بود تدبیر کلی این ورم و دوامی جزئی نیز
 انشاء الله تعالی در ابواب متفرقه خواهد آمد دیگر از مرض الف ثوری است که خارج میشود در بینی و متفرج میشود
 در آن ثمرات و صورت ثانیل میگردد دیگر بوسه الف و قروح الف و وقوع ششی در الف و سده است که عاود
 میشود و الف از غلط غلیظه و سده که حادث شود از نبات لحم یا ثول در بینی و عاف و دیگر عللی است که
 آن رومید بد انسان حالت صعب آن حالت نیست که هر گاه استنشق کنند هوای سرد و احرقتی و لذی شدید و در آن
 درمی یابد و آب از جنها جاری میشود و گاهی بغیر استنشق هوای بار دهم ایحالت رومید بود سبب این نیست
 مگر سخارات حاده لذا مع که جدا میشود از اخلاط حریقه لذا مع متجمعه در بطون و داغ و وقتی که زیاد میشود این بخارا
 متحرق میشود و الف هم پس میسوزد و سوزنی شدید و گاهی که در زکام هم ایحالت رومید بد سبب هم همین است
 که از انسداد مسام سر از بر و غیر آن منعکس میشود سخارات جانب منخرین و می آید و خلط حریف با سخارات آن که در
 منخرین است و موجب ایحالت میگردد و در تدبیر کلی این مرض طبری چنین تقریر کرده که تعدیل مزاج بدن با کول و مشروب
 و قصد اخراج خلط استفراغ کنند و اگر مانعی از استفراغ مانع باشد منقبض میشوند که با خرای متقابل اخلاط ترتیب
 داده باشند که تا نمایند که به هلت استفراغ اخلاط و تعدیل مزاج اعضا میکند و بعضی دیگر هم نشاء الله تعالی بیاید
 دیگر از امراض بینی زکام است اگر چه بعضی این را و نزله را نظر بر مبداء ماده کرده در امراض داغ آورده اما زکام را
 با امراض الف مناسبی است تمام چه در اصطلاح جمهور فرق در میان نزله و زکام همین میکنند که ماده نازل از داغ
 اگر بینی سایل شود آنرا زکام و اگر حلق نازل گردد نزله نامند و در اصطلاح بعضی سیلان مطلق را نزله خوانند و گاهی

وزکام خاص بخیری است که باشد نازل تقیق مالح متواتر لطریق الف مانع از شرم و منصب چشم و جلد و وجه آنچه از
اعضای او است در مقدم لب آردون ادویه زکامیه درین باب انقب است و الوم و چون نزله بازکام در سلان ماده
از دماغ اشتراک است و دواهای سرد و قریب یکدیگر بود ذکر ادویه و اغذیه نزلیه هم همین جا مناسب نمود و تقصیه
نزله را بر چند جای دیگر هم اطلاق میکنند انتقال ماده را از عضو بی بما تحت خود و سیلان ماده را
از سر جانب تحت حتی اطراف و مفاصل و امعاء و سیلان ماده را از سر جانب صفت یا یعنی یا بخیری که قریب است
و دوری را که نه از نر و در سفته باشد بلکه از سبب بی که مقصود انتقال ماده از عضو جانب تحت باشد اینها هم
نزله میگویند دیگر از اراض الف خنان بضم خای محجمه مد و نون در میان آن الف است و آن مرضی است که سبب
آن ظاهر میشود و خنده و صوت انسان درین نشود کلام آن و این درای غنمه موعود است بعضی ادویه انحراف هم نشانیست
الغیر مرقوم خواهد شد از کلمه اول ادویه الفیه الفیه اطریفیل کبیر است که جهت چشم که از خلط علیظ بطون
باشد بر ش کفیتعال و صبح آن بلید مری قابل استعمال است و اطریفیل که نری را صاحب قلانی جهت حکمینی که از
سجاریا باشد بعد از تنقیه جهت حبس بخار نافع نوشته و دیگر ازین کلمه بعضی ایاریات است چنانچه ایاری که ظهیری
ایاری مخ نام کرده و در علاج درم کثیر المارجل آن اعلام فرموده و در سرد الف تنقیه با ایاری نیز ارقام فرموده و ظاهر
است که در چشم و سنا و شرم نزله هم تنقیه با ایاریات معمول بوده از کلمه دوم ادویه الفیه با سینه تجورات و
بر شت است بخوری که جهت نقصان و بطلان شامه که از سوزن خارج حار باشد نافع است سنگی گرم کند و سرکه
بران باشد و بخار آن به بینی رسانند از نمادی و مکرار نفع نمایان ظاهر میشود و دیگر جهت چشم حار منقبه با بوند
گلشن برگ نیلوفر برگ بید تخم فوله برگ خرفه جوشانیده سر بخار آن دارند و از آب آن نیگرم نطول کنند بخوری
بخوری که جهت نقصان و بطلان شرم که از بر دله و نافع است ستر سداب پودنه لسره که جوشانیده بخار گیرند
و دیگر با بوند الکلیل الملک صمغ نام در شترکی مرزنجوش بخوری که جهت چشم از سده مصفاه باشد نافع است
زینخ احمد شونیزه فونج حبلی خردی و مجموعا بر آتش انداخته دو بگیرند و یکم درین باب زینخ سرخ بودند دشتی هم
بسیارند و ببول شتر اوابی ترکند و با قیاب نهند هر روز دو بار بخوبی بمانند و بگذارند که خشک شود و اگر بول دو بار
یا سه بار تازه کنند خوبتر شود پس بوقت حاجت یکدم از آن بول شتر سرشته بر آتش افکنند و قمع بر سر آن نهند
و سوراخ بینی بر نامه قمع که آشته دو بگیرند و خشک شده آنرا بر انگارند خسته دو دو گرفتن هم نافع است بخوری که
سده بینی بکشاید با قلی سبر که ترکند و بر آتش اندخته دو بگیرند و شراب تر کرده هم همین حکم دارد و تخیر صندلی سفید
دخان در دیالین دخان و ورق آس نیز هر واحد معند است دیگر سنگیاری که از ششها جدا میشود و آتش
گرم کنند در سرکه اندازند و سر به بخار آن دارند و دیگر سیون سرکه که جوشانند و بخار بگیرند و دیگر نبات

گمان را از آنش اندازند و دیگر که سده بینی بکشاید لادن خوب گزیده بچشانند و سر بخار آن
 دارند دیگر گلکش شکر طبرزد برگ سور و میوزند و بخار بگیرند بخوری که کفنگی بینی ز کامی و نزلگی را
 نافع است یا لونه بنفشه جو بمقشر تخم خشخاش نیکو فته در آب بچشانند و سر بخار آن دارند و لظولی این هم
 نافع است بخوری که سده نزلگی بارده را مفید است عود مسک قسط کذر لادن شونیز خوب گزیده و در آب
 و انکباب بر طبع زیوتون با قدری و روق آن و مداومت بدان انخیزد میکند از منخرین طوبت سر را نفع میکند نفع
 بلین بخوری که ز کام را باز دارد بگیرند کدر مسجیه یا سبه بر سدر و س قسط لادن شونیز خوب گزیده را بر کوفته و بخیته
 سازند بخار بگیرند در حال ز کام باز دارد بخوری نافع بسیلان الف و ز کامی که از گرمی باشد کافور بر دم
 تخاله و قیق عواری دقیق شعیر با قلی صندل سفید و در بنفشه خشک شمر طرفا هر یک سبزم کوفته بخیته و در خل صقیف
 بچشانند و خشک کنی و بگلک سینه قها سازند و وقت حاجت بخار بگیرند بخار کبریت جسن میکند ز کام را و تخیر به لادن
 هم نافع است ز کام و بخار و اینی هم نافع است ز کام رطب تخیر کسک قطع میکند ز کام را و تخیر بسبزم منخ میکند از آن
 استنشاق دهان زوفای رطب یا سبویه نفع میکند به نزلات عظیمه بخور است جهت ز کام عار همان بخور است
 که جهت سده بینی با قلی و غیره گذشت و در سخن با طراف طرفا هم مفید است بخور است جهت ز کام نزلگی بارده یا
 اکلیل الملک مرزنجوش در آب بچشانند بخار بگیرند دهان قسط و شونیز و بزرگتان و بزرگتیت و اینیون در
 حرل نیز به واحد جهت ز کام و نزلگی سرد نافع است و انکباب بر بخار شراب که سرد کرده باشند در آن حجاره حجاره
 هم مفید است بخوری که جهت اعلاال حارّه بینی نافع است در ادویه صداعیه گذشت بر شعشای دوای است
 در سخن نزلگی ز کام نافع منافع تام و در نسخه آن در ملفوظ دوم ادویه راس گذشت و در نسخه آن در ملفوظ سوم
 تخیر یافته بر شعشای بنفشه دیگر نافع ز کام و نزلگی جهت امراض قلبی و در روده و سرد مراری و سودا
 و سواس و مالخولیا و استسقا و یخوالی نیز مفید چند بید شتر فرنیون هر یکی یکدم عاقرمه قانسبل الطیب این
 هر یکی دو درم زعفران از او نذ طولیل خطبیا نارومی بصل الفار مشوی بطریق معمول خشک کرده جد و در هر یکی
 چهار درم حب الفار فیون هر هر یکی هفت درم فلفل سفید فاشرفر محمشک فوه بزر الینج هر یکی ده درم هم در
 کوفته و بخیته مادی و چند آن مسلک گرفته و بعضی سکه چند آن میکنند با همیزند و در بان مکرند که یکدات شود
 پس در ظروف آگینه یا صینی بر دارند بر شعشای بنفشه دیگر فرنیون یکدم تخم خشخاش نیم مثقال عاقرمه و
 بندی سبیل الطیب لیخ ز بنا و همین هر یکی یکدم خود بلسان زعفران هر یک دو درم نیم افیون بجزم چند بید شتر
 هشت درم ز الینج سفید فلفل هر یک درم کوفته و بخیته بروغن بلبان و اگر نباشد بروغن زیت حرب کرده بصل
 بسبزند از کلمه سوم ادویه الغنیه تاییه تراویق کبیر را طبری نوشته که مقدار کفقال تا یکدرم مثقال

در دفعه دادن و مخزن و دل را طلاء کردن و بعد بکساعت به تجویع دفع ترش کادی امر کردن و در آس سرد کردن
نجات می بخشد از عاف شرابی که از لسع مار و دیگر موام بهم رسیده باشد **ترمان** نیز که نام آن **خود** است
که در منع رنجین مواد نزل در دفع سرفه از مجربات است اسطوخودوس بخیزم گل گاوزبان تخم مورد کشتیر خشک
هر یک ده درم تخم کامبویت درم بزرالنج کوکنا ربریک سی درم تخم خشخاش سفید چهل درم خیا سنده
بجوشانند و قند سفید سه صد درم اضافه نموده بقوام آرد و گل سرخ کشتیر رب السوس کشا است
صنع عربی کثیر اصراف هر یک بخیزم نرم سائیده در آن ریزند شربتی سه مثقال نوشته اند اما قند ریزون
مفوض بر برای طیب مناسب حال فریض است **از کلمه خیار** ادریه الفینه حایه بعضی خوب و حقه نام است
حب ابار منقول از جلالی بوی ناخوش را که از بینی آید دور میکند در ادویه صداعیه گذشته خوب یارو
دیگر هم در بعضی امراض بینی مثل سده غلطی الف و بعضی فتام چشم بکاری آید مسخ آن نیز در ادویه امر است
سر گذشته **حب جدوار** که بزکام و نزله و سرفه و صداع ناقصت منافع بسیار ادرجینی کند رب السوس
صنع عربی از بربک است درم حدو از عرفان افیون از هر یکی هفت درم کوفته و بنخته بگلانس برشند و بهما مثل
سازند دیگر نافع بناغ مذکور و جهت زجیر و اسهال و تسکین جمیع الام نیز مشکور است فلفل سفید که درم ادرجینی
و ا فلفل هر یک درم قرفل سه درم جدوار جوز بواز عرفان کتابه مصطکی خصیة لعنکب هر یک بخیزم افیون
دوازده درم کوفته و بنخته آب صنع عربی شسته بهما مقدار خودی سازند و در سایه خشک کنند و وقت خوب
از یک تا چهار حب استعمال نمایند در عجم نافع بزکام و نزله و مقوی اعصاب رطبه و شریفه و مسک و مسبی و منشط
مسک و وانگ عشر بنم مثقال فاد زهر از نموده قرفل فرغیون قسط بجزی یا توت کهر با هر یک کنفقال فلفل
خصیة لعنکب صحت آنگر زعفران مصطکی قرص منعی هر یک و مثقال جدوار اخطالی سه مثقال افیون فردا
بمنشقال کوفته و بنخته بروغن لبان جهما سازند در درق نفرة و طلا به سچید دیگر منقول از نزار محمد مسک
مشقه شایزده مشک نیم توله سنبل الطیب فرخ مشک طلاس شیر هر یک کی توله دو در ادرجینی مصطکی فلفل زرد رنج ریونی
گل سرخ زعفران هر یک دو توله افیون مهری دو نیم توله جدوار صنع عربی هر یک سه توله نبات هفت توله درق طلا با
عدو درق نفرة صد عدد **حب صبر** جهت تنقیه دماغ در بعضی امراض الف مثل سده غلطی الفی بکاری آید مسخ آن
در ادویه امراض اسهال **حب قدرت** که بد بوی مخزن را نافع است در ادویه صداعیه **حب قوقا** که در
سده غلطی سی و بخلاف جهت تنفید در نزله بکاری آید نیز در ادویه صداعیه گذشته **حب مقل** اطربری جهت
بواسیر الف که مار عاف نباشد بعد تنقیه تجویز کرده لسخ آن ان شاء الله تعالی در ادویه بواسیر خواهد آمد
حب مویزای جهت دفع نزلات و تقویت دماغ و اعصاب از موم و اجزایات و ال در حقه ماب است مرکه

یکجور مصطکی همین خولجان هر کی دو خورد قرفل دارچینی کبابه حسن لبه صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک
 جزو ابریشم مفرغ چهار جزو مویای کافی مسیه سیله هر یک شش جزو کوفته و بخینه بروغن بادام جرب کرده با کنج نان خنجر
 ساخته برابر خود چهار سازند حسب نزله بند جزو ایک عدد صمغ عربی فیون مصری عاقر قرقا غم از رو شکار
 کف دریا جذبید ستر از هر یک زن جزو کوفته و بخینه ماسفیده تخم فرغ جهای کلان بسته گاه در اندو وقت حاجت
 بگلاب ساید به پیشانی و بر غیر موضع درد طلا کنند **بخشی** نافع بکسی که اکثر مبتلا از کام و نزله شود کثیرا صبر سوسول
 نزد سفید محلول رب السوس برابر گرفته کوفته و بخینه چهار ساخته وقت خواب درم بخورند حتی دیگر جهت نزله
 ز کام از جومات است چند بید ستر زعفران هر کی یک مثقال رب السوس دو مثقال دارچینی افیون هر کی سه مثقال
 صمغ عربی کثیرا نشاسته هر کی بختقال بقدر فلفل چهار سازند مقدار شربت دو حبه است حتی دیگر جهت نزله
 زعفران بزربالنج افیون صمغ عربی تخم کاهو سنج لجاج رب السوس نشاسته همه را برابر چهار سازند حتی که نزله
 ز کام مابود بجهت طبع نرم و دشمن بعد از آنکه از زن گرم کرده بر سر او نهاده باشند و تعقیب نوم و غذا و صبر بر تنگی
 نموده باشند سفید است صبر یکدم مصطکی نهمدم رب السوس تخم رازیانه فایند هر کی دو دانگ مقفل از تنگ بکنند
 کوفته با بی که تخم کرفس در آن جوشانیده باشند ترکیب حسب جهت استفراغ ماده بخورنالیلی الفطری نوشته
 ایارج سفیرا نصف درم و مصطکی ناخواه تخم کرفس هر یک دو نکت درم عاقرقون تر بد سفید هر یک یکدم الطای
 منسوی یکدم و یکدانگ سنبلین رومی یکدم و نیم صبر اسقوطی سوای پیزی که در ایارج باشد دو درم همه را
 گرفته و بخینه باب درق تریخ یا درق مادر سنجویه چهار سازند و دو مثقال باب فاتر بد بند و شربت درده روز
 بد بند و جهای بطریق مستطیک کاری آید انشاء الله تعالی در سه سوطات خواهد آمد **جهای هفتم** حتی که بدوی
 بینی در گذ جای اهل جو تری کونگ دارچینی هر یک یکدم کوفته و بخینه با شهد غلوه کرده بخوراند و بول شتر در
 بینی جکانند **حشی** که جهت بند شدن بینی در کام نافع است سنج تریخ دانه الایچی خورد هر یک یکدانگ کنه صلیبه
 تتریک تالیس ستر جای مل پذیره سفید هر یک یکدم قند سیاه کهنه نسبت و چهار دام غلوهها سازند و هر روز غلام
 کرده داشته و نیم میشود بخوراند **حشی** دیگر جهت زکام و نزله و تنگی آواز نافع است مال ستر الایچی دارچینی هر یک
 با دو کم هفت ماشه چنگا کوچک ترش ترکان ستریک تالیس ستر پذیره سفید جتر اهر کی یکدم عالمکرسه کوفته و بخینه
 نافع سیاه کهنه دو چند ادویه ستر ستره چهار سازند از بیج ماشه تامعت ماشه بخوراند حقیقت که جهت اقاغیر خواهد
 بعد قصد بفعالین ستر بد و تعدیل مزاج و استعمال قتل اگر این تدابیر منج نشود طبری تجویز کرده بگیرند از جنه لبتیس و رن
 بزقطون و رن لسان العسل هر یک یکدانگ پس بخورند در آب تا ماهر شود آب صاف کرده بگیرند مقدار کامل ستر
 این آب به دم تا بمسیت دم روغن سر و اندازند و حقه کنند و روغن سر و این قسم سازند که در روغن گل خاص

خالص جوز له و اندخته خوب بستانند تا اثر و قوت جوز در روغن آید و حقیقه لعنتی که در مرض سرطان بینی
طبری تجویز کرده و همیشه اما له ماده نزله نیز معمول است نسخ آن بعضی گذشته و بعضی انشاء الله تعالی خواهد آمد
صلوای سندی که آنرا ابن پاک گویند جهت زکام و پندس نافع است انشاء الله تعالی در ادویه خاصه بزکام
بیاید از کلمه پنجم ادویه الفینه فایده خمیره نمفشته است که نفخ میکند زکام نزله نازله الصدر و سرفه که از
حرارت بود و خشونت خلط سینه را دفع کند و ترطیب دماغ و آلات تنفس نماید و پنهانی حاره و حره نول را نیز نافع
آید برگ نمفشته حیدر باد و چند قدزالمیده مثل گلگنده سازند در سحفة المومنین نوشته که نمفشد نازه از اتماخ
و مان پاک کرده با نصف آن شکر کوبیده چند روز در آفتاب بنهند هر روز بر هم زنند و اگر شکر کمی کند قدری
امضافه نمایند و اگر نمفشته نازه نباشد نمفشته خشک در آبی که نمفشد را چند جوش داده باشند یکروز فسیانیده باشد او
شکر خلوط نموده در آفتاب بگذارد قدر شربش از پنجهقال ماده شغال است و چند نسخ خمیره خشک است که جهت زکام
و نزله مشهور است بعضی نسخ آن در لفظ دوم ادویه را سبک کرده و بعضی از آن در کلمه پنجمی در ذیل اثره انشاء الله تعالی
مسطور خواهد شد و معلوم شده هر هر کبیری را که بقوام نرم گذارند نام شش مرتب و بعضی را که بقوام سخت مانند عجون
رسانند نام خمیره در عرف ایجا موسوم شده پس ادویه خشک است که در باب نزله دوائی است عظیم المفعول در خمیره
خشک است که سابق گذشته در سر نهانهای خشک است و در لغوهای خشک است که درین مجت و در مباحث آید مثل ادویه بر
و در لفظ دیا توذا که خواهد آمد خواهند جست از کلمه ششم ادویه الفینه دالیه چند دوائی متفرق و دیا توذا
که نوشته میشود **دوائی** که بطلان ششم را نافع است شونیز را مثل غبار بایند و زیت عقیق بایالند و عقیق را
لقوبانید که درین بر از آب کرده و سر را جانب خلف منکوس داشته این در بر مینی سفنج سماک در سه روز
یا سه بار سه عمل کند اگر کذب بهم رسد بروغن گل یا روغن که وسعوط کند دوائی دیگر جهت نقصان و بطلان ششم
بول شراعیالی در آفتاب خشک کنند در وقت حاجت در آب مرزنجوش یا آب برگ خضد حل نموده بچکانند
دوائی دیگر خلق سیاه بوره شونیز ساییده بزهره گاو آمیخته بر مینی چکانند و دوائی که متن مینی را نافع
است سیلخه جاما هر یکی یکدرم و سدس هر چهار درم و دو لنت درم عمل بپوشند و اندرون مینی را مان تلخ نمایند
و این دو ادویه که قرطین مشهور است **دوائی** دیگر جهت متن مینی قشار کند در ربع جزو قشور رخاس شبلیان مغز ان
هر یکی جزوی بار یکسایه قدری ازین دو ادویه سیلخه میل بر مینی عقیق که اور استملقی خوا بانیده باشد سرد میند
دوائی دیگر که مفرد او مرگبار در متن الف که بسبب تعفن خلط مجتمع در مصفاق باشد بکاری آید مینت سعد
سنبلی کل نمرین نصب لذیره حماما تر فضل برگ مورد برگ گلبرخ صبرم افاقیا ماز و شک کافور سبک و سحوط است
و دیگر مرکبات نافع باین مرض در هر باب انشاء الله تعالی خواهد آمد **دوائی** که از راه قبض صبرم در حین

کند عصاره لیمو آفاقا گلکار کلسنج عدس ما ز عصاره برگ عصاره برگ امرود عصاره عصی الراعی ۶
دو ماهی که از جهت تبرید قطع خون رعافی کند افیون کافور بزرالینج تخم کاهو عصاره برگ کید عصاره شکوفه
خرما عصاره برگ کاهو برگ کاهو بلبل دو ماهی که از بسبب تغذیه منع خون رعافی کند که در بسیارها که کندر
صنخ عربی دو ماهی که از بسبب دفع رعاف کند مثل قلع طار و انواع زجاجات است دو ماهی
رعافی که خاص خون نجاصت کند سرگین خراب باد روح آب تشار آب باقی در توفیق عصاره کرات آب در حال آب
روغن سرس نجاب بزرگان آب بودنه و سنگی که یافته میشود در قافضه جگر اگر تعلق کند صاحب رعاف همان زمان
رعاف بند شود و ماهی که معلق باشد و مکنه و تعلیق کهنه با هم مفید است دیگر مرکبات انشا الله تعالی
در هر باب خواهد آمد دو ماهی که در نزله و زکام مزمن کهنه نفع سرد و دفع رطوبات از راه جلد احتیاج این
دو ماهی است در شیر آب بودنه و شتی و نفسی است دو ماهی که در مرض عطاس جهت منع عطس بکار
می آید و بعضی نیز اسیر بالغ عطسه نظمان نیز اینجا مذکور میشود و از جمله مانات عطسه است بطور غرضی است و در غرض سید
شدید است که است و ترنج عسل خصوص عسل مخمیر بادان مرطبه و اشیا عارده بالفضل مثل خشان مطبوخه خرقه مخمیر
در بینی بر کردن و در غرض گرم در ازین رنجین و تخم راس مار حار و اشتام تفاح و اشتام سفنج بحر می در اشتغال
ازان بسبب فکون در غرض گرم یا غرض خرق و شدت صبر و عسل کردن این هر دو واحد از قاطعات عطسه است و از جمله
موانع تخمد نظر فوق و در کاذب اذن و عین اطراف و شکم مکن و تقلب و تحمیر از دغان و عبارت است دو ماهی
که عطسه آرد و عطس است بعضی ازان خفیف مثل اشتام درد در حرق خوردن و ششم افیون و قضبان با در حرق
وزراوند است و بعضی شدید مثل خرق همین و جذبیدتر و کندش و فلفل و خردل و عاقر قرقا و سنبل و سداب
بربی و صبر است و نطفه دوای مسطین باطن هفت اصوب از نفع است دو ماهی هندی در امر ارض یعنی
بکار آید و ماهی که رعاف را بسبب غلبه حرارت و گرمی اقیاب باشد بزند کند چندان سعید موته بیت پاپ
بانه هر یک بکدم جو شاییده یا تر کرده صفت نموده نمیشند و دیگر آنکه نه درم در دو سه آب تر کنند
چون نرم شود آب بستانند و شکر سفید نه درم انداخته بپوشانند آله را بر تارکند اندازند و مراد از سیر
میت چهار تولد است و یا قوذا نیز نامان شربت خشان می را گویند که از پوست و تخم خشانش ترس کرده
باشند و بعضی بر شربت خشان مطلق لفظ دیا قوذا اطلاق کرده اند هر طور چند نسخه این که متداول تر با این
اینهار متداول است هر قوم میشود و یا قوذا که در نزله و زکام بسیار حار که ماده این رقیق و عا باشد مستعمل
میشود که کنار تر صد عدد با پوست و تخم نیکو فته در سفت من آب باران یک شبا نوز بخیا نند اوز دیگر این قدر
بجو شایند که نصف یا ندر است مالیده صاف کرده شکوفه سفنج هر یک یکین صاف کرده بقوام از شدت هفت درم

هفت دم با کشکاب بپزند و یا قوفا دیگر اصل السوس سه دم بنفشه صمغ عربی هر یک مثقال خشخاش سفید با قوفا
خشخاش سیاه با پوست هر یک مثقال آب انار شیرین بیست مثقال قند سفید صد دم شربت سازند و یا قوفا
ملخوچه دیگر تخم خطمی کثیر صمغ عربی تخم نیازی بهمانه شیرین هر یک صد دم بزرقطو ماده دم اصل السوس بیست
دم گوگرد که تخم از وی گرفته باشند بیست عدد جلا در شبها روز در شش طل آب باران بمیسانند پس
باتش نرم بپزند تا بمانند آید صاف کنند و بکین قند سفید بقوام آرند این روشخه از شغاف و شخ اولی از
منهاج منقول است و یا قوفا موافق شغاف ای اصل السوس بنفشه صمغ عربی هر یک مثقال بهمانه تخم خشخاش
سفید تخم خشخاش سیاه پوست خشخاش هر یک مثقال آب انار شیرین بیست مثقال شکر سفید نصف من و یا قوفا
موافق شخ طلالی به منزله زکام و سرخ و سوجالی و لغت دم نافع است بگیرند صد عدد گوگرد تازه که هنوز نیم تنگ باشد
در روزی در بزرگی میانه بود و آنرا با تخم نیکوب کنند و در مطبعت من آب بچوشانند جو شایندنی سبک
خود آورده در همان آب در شبانه روز در اندازند و اگر نرم نشده باشد باز با تش کشته بپزند تا مهربان شود پس
بغش اندوز آب صاف کرده سرد و من آب غسل شستنی هر یک سی استار صاف کرده بقوام آرند پس بگیرند آفاقینا
زعفران گلنار عصاره لیمو از هر یکی یکدم و سائیده باین شربت بیامیزند و اگر در سینه خلطی غلیظ بود و سجا
میفتخ هم انگبین در آن کنند از کلمه هشتم ادویه الغنیه ذالیه در ورش نظر آمده و روزی که طبری در
معالجه ورم کثیره الارجل که از استفراغ بدن و استفراغ خاص راس و گدازشمن صمغ و طلیه به رشته باشد و گدازش
بعضی طلاهای بلین بر می هم پذیرفته باشد و جساد و غلط خود ماتی بود اول افزون بینی لبر که ترک کرده و آن
باشد حصص نیدرم خرق و قنطاریکدم عروق و طینتیا یکدم خرن سفید و دم کوفته و بخته در و سازند
فوزوری که بوسیر لالفت بعد کلکزون بر لبوسیر باید باشد قلعلس قلعطار شخارزگار زنجار سیاه
شب بانی اساک کوفته و بخته کار اندواگر از تندی دو اینی ورم کند خیزد و زهره است دهند و دم و عن که از ورم
بر و عن عمل ساخته باشد استعمال کنند از کلمه هشتم ادویه الغنیه را لیدر شخاش خرن در و عنها است
رخت شخاش از تالیعات قدماست جهت نزلات حاره که بفایت نافع است گوگرد امو تخم دو بیست عدد
گویند و یکت بان روز در نصف مثقال آب ترکند و بچوشانند تا نصف آید پس صاف سازند و اصد و سماه درم شکر
یا عمل یا مثلث بقوام آرند که مثل لعوق غلیظ شود بعد آفاقینا زعفران ماز و لیمو لیس هر یک در می کوفته و بخته
بشترند و گاهی بغیر اضافه این دو با ساده بکار میبرند و عن آخر افتخ خیا شتم مصرع کند و نسخه آن
در ملفوظ سوم ادویه راس گذشته روغن ایر سا سعو ط آن بر ذوق منخن را و دفع میرساند زیر کام و
نافع بسر و حافظ صیحت سر باشد و غرغره بدان همراه ما و عمل نافع است بخشونت قصبه ریه و مالیدن آن

کشودن افواه بواسطه و شامیدن آن جهت دفع سمیته فطریه و کشنده سفید و کبوتریه او مهمل قوی و بدل آن روغن
 خار است روغن باوام تلخ جلی شعیط بان جهت خشک سدی ریخی مدوح است روغن بیان
 طلا بان مقدم سر را منخزلات و تسخین و تخفیف دلغ کند و کسعیط بان مقوی دماغ و دفع سده آن باشد و روغن
 آن در موقوفه سوم ادویه راس گذشته روغن سفید اسعاط بان نافع است بچشی که بعد بیمارهای حاد و حار و
 تحلیل بسیار از غلبه سود مزاج یا پس برسد روغن خشخاش که به نزله و سرفه گرم مفید است این هر دو روغن
 در ادویه صداعیه گذشته روغن سورسجان که می بردن مخزن را خواهد آید روغن غار الکلیب
 مشک و غیر مخلوط کرده بر مقدم سر مالند نفع میکند به توالی نزلات و تسخین سر و از آن برودت آن کند و تسخین
 این در موقوفه سوم ادویه راس گذشته روغن که و نافع است بچشم عیبی و در ادویه صداعیه سحریر
 یافته روغن کندش شعیط بان و شتام بدان نفع میکند بچشم از کلمه پنجم ادویه الفینه زائیه منقطه
 فواید بضم ز است که آنرا بفارسی مسکه گویند این اگر چه از ادویه مفروه است اما ترکیب طبعی دارد از بعضی اجزای
 دوغی و اکثر اجزای سمی مرکب است و چون شمل فواید جلیده و نافع با مرصه جو بلبله بوده درین مجموعه آوردن فواید
 این در هر باب و نامودن مناسب نموده و فایده آن که مناسب این باب است نیست که تدین بان شیر و اعلی
 الف را میری و شافی است و دیگر از ادویه زائیه زمیت است یعنی روغن زیتون و قوی که بینه بان ترکرد
 فرکوم بردارد و محمول سازد و شب بران خواهد رفتی عجیب از آنرا که در یاد از کلمه و هم ادویه الفینه سفید
 سعوطی که متن رایحه الف زایل کند مراد آب فتاح صل کرده در بنی بچکانند و دیگر عصاره قوتج نهی بخور
 بشیرا بقیق قیاض جدی جوهر سنج جزو کبرشند و همیشه شعیط کفند تا اثر آن بجز مقدم دماغ که مد ا قوت شتم است برسد
 رطوبت عفنه را غسل کند و دیگر در ایشیاعان با شراب سخته صاف کرده بچکانند و دیگر شعیط شراب کالی تنهام
 مرات از آنکه بوی بدینی کند و دیگر سبیل الطیب مشک قرنفل هر یک کبوتریه در سه رطل شراب کالی خوشا و صاف کرده
 کنند و فیتا بان شراب ترکرده و شبنم و غرغره بان شراب کالی نیز مفید است و دیگر سبب شقاق بول جز میگذارد و نیز
 البیه و دیگر وزن شمشک را کوبند و سفیازند و بچشانند و صاف کرده بر روغن سفید یا بنیلوفر یا سفیدی کهنه
 یا شیر جاری بچکانند سعوطی که بطلان شتم را نافع است شونیز را بار یک شمش عصاره باند و زیت عیتق سل کنند
 و چند قطره را بر تریب معلوم سوط نمایند و دیگر خرق سیاه پوره شونیز ساییده بزهره گاو بچکانند و دیگر شونیز
 مراره که کی شخم حنظل خربق سفید در بعضی نسخ سیاه هم منظر آید کوفته و بخته ببول حمل اعلی ترکرده در آفتاب
 گذارند که خشک شده قابل لبسند جب گردد و جها مثل عدس ساخته وقت حاجه بکند در ادویه قطره روغن جز روغن
 خشک کرده سوط نمایند و دیگر جهت شخم حنظل عطینا شونیز بوزق بالسویه سر با بر که بایند و خشک کرده

کرده بمراره گاو جهالت وقت حاجه بعد علم و انکسار آب گرم بقوت تمام استنشاق نمایند اگر از تسبیط این قسم
 چیز نافع و حرقه بهم سردارک بحری که در زرد اسیر کلی ذکر شده بعد از آن فایده تسبیط مشک محلول در روغن بان
 مفتح سدود و تقوی دماغ است سعو طی نافع کبسی که بوی نیک احساس کند بوی بدند دریا بدست که مشک را
 همیشه تسبیط کند اما میکه این زایل شود سعو طی نافع کبسی که بوی بدادر اگر بوی نیک است نسبت که همیشه
 جذبید تر تسبیط کند تا هنگامیکه نیز من زایل گردد سعو طی که تلبه تسبیط منخرن فرو نشاند و غلغل باب
 حی العالم زده استنشاق کنند دیگر روغن نیلوفر اما قدری گلاب هم زده در بینی کنند سعو طی هتبه جفا
 یعنی که از خشک شده ماندن غلط لزوج در بینی بهر سداول باب گرم سعو ط کنند باز روغن بنفشه بادام بار و غلغل
 بادام نیلوفر بادام تسبیط کرده طعام متداول کنند و اطعام با مرق اولی است و هتبه جفانی که از گرمی خشکی باشد برودت در طب
 است اکلا و شرب با سعو ط سعو ط هتبه بوی اسیر الف تلقیس اسیر که حل کرده سعو ط نماید سعو ط دیگر هتبه بوی اسیر
 الف روغن سرکه و گلاب حباب با هم مزج نموده در امت تسبیط کنند سعو ط دیگر هتبه بوی اسیر الف کبسی
 زایل کند بگیند انار ترش و کوبند با پوست و با نقل نیم نجه کنند و یک روز در طاس مسین دهند و روز دیگر نقل خندان
 و نرم کوبند و شیان سازند و آب آنرا که در طاس مانده باشد هر روز بهان آب شیان بسایند و بچکانند و اگر
 در صین چغین قدری نوشاد داخل کنند قوی تر شود و بعضی قلفطار و زنگار هم داخل میکنند و اگر انار ترش تازه
 حاضر نباشد پوست انار و آب انار و اند پیروز بچین است در منهلج و شیخ رئیس رحمة اللدین نسخه را که مختار
 جالینوس است چنین فرشته بگیند آب انارین که سرد و را با تخم پوست فستقده باشد و طبع دهند طبع لیس برودت در
 انار سرد است نیز بگیند نقل را و کوبند که مثل تخمین شود و در عوزا نشاند این نقل را از آب انارین مذکور قدری که نرم شود
 پس ازین شیانهای طولیده سازند و در بینی دهند و بگیند و بعضی اوقات بر آورده است دهند و در حاله رحمت علی
 شک را بهان عصاره با طلا کنند و مو طلبت برین تدبیر کنند و این نافع است و هم به بوی اسیر هم قوی و از نافع وی است
 که از بنیر ایلام شدید میکند و گاهی ساخته میشود این دوار از سه قسم انار حامض و حلو و بعضی اگر ناسو صلب شد از
 حامض زیاد انداخته میشود و اگر کثیر الرطوبه باشد از بعضی افزوده میشود سعو ط قویتر هتبه بوی اسیر شانی که
 سوخته و بال من سوخته قلفطار ح سوسن هیدر زاج ساه و لیزون اجزا مساری کوفته و دخته با آب انار
 ترش یا شرب الگوری با مثل آن تسبیط کنند و اگر فیتله باب انار ترش یا اسیر الگوری یا شرب الگوری نافع
 تر کنند و این دارو با بران پاشیده در بینی بدهم معند افتد سعو طی که بر من خنان نافع است ما زور استند
 در آب انار ترشین کینه بچوشانند تا آب و بخار در لب خشک کرده نصف آن از زروت و کند یا بزمیند یا دیگر باب
 اناری که ما زور ادران جوشانیده باشد خمر کرده سعو ط کنند و غرغزه کردن باین دو اهم باین مرض نافع است

سعو ط دگر جهت خان تنگار در دم دروغن صل کرده همیشه سعو ط کنند تا مرض کلی زایل شود سعو ط با سلق
مزوج به راه گرمی نفع میکند به قروح نف اسعو ط عصاره جوز سرد تازه نافع است به قولوس که عماران از امور باطنی
الف است سعو ط که بر لیش ناصوری نافع است نوشاد را شق از هر یکی در دم قلعند سوخته زاج سوخته را
سرقه بال نحاس هر یکی بچندیم همه را بهم کوفته با کین خم در آفتاب ماه خربان تا تیز نهند و هر روز کوفی مسین بنهند
تا خشک شود بوقت حاجت بهائی مناسب است در دینی چکانند یا فیتله را بان الوده در دینی نهند و دیگر
که لیش مینی کنده شده را سود مند بود زاج قلعطار ریش منانی بازو تو بال مس هر یکی بچندیم زراوند سرخ ششدم
کنند و دوازده درم همه را بچند و در نیم من آب بیزد با بقوام انگبین آید سعو ط کنند یا فیتله کرده در مینی نهند
سعو طات که جهت رفاف بکار آید کافور محلول در سرکه یا عصاره لیسر یا آب آس یا آب بادروج یا آب عصی اراعی و دیگر
کافور کمی در یکدم عصاره کزبره حل کرده و دیگر آب سرد مزوج لیسر که دیگر عصاره لسان الحمل یا کافور و گل خنوم
دیگر عصاره عصی اراعی با گل خنوم کافور من رفاف کند و دیگر زنگار لیسر که سائیده از حله کادریات است
و دیگر سعو ط دم صمغ چین دم حمام نفع میکند رفاف جانی را سعو طی دیگر نافع بجمع مقام صعبه رفاف خصوص
بر عانی که از حدت و مزاج تبه دم باشد از زخم عات و مجربات حکیم علی شارح قانون روعن بفضله با دام و سکه هر دور
مزوج نموده هستند شاق فرماید اسعو طی و دیگر که رفاف را حل کند کافور بروج جزو کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته
مازودر که سوخته آقا قیابست اما ترش کند در صدت سوخته شادنج مسئول هر یک جزوی کوفته و بخته با آب
بادروج در مینی چکانند و دیگر قوی تر که خون آمدن را از مینی باز دارد کافور چهار دانگ فیون کند در صدت
سوخته شادنج هر یکی سه درم و طاس سوخته زاج سوخته شب یالی بریان مازودر سرکه سوخته عصاره حلیه التیسر گلزار
دم الاونین هر یکی چهار درم بچند و بیزد با عصاره بادروج و عصاره لسان الحمل لیسر شادنج کنند سده بار که با بان
عصاره با برشته و خشک کرده قرمها ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت بخوری مناسب است در دینی چکانند
سعو طات هندی سعو طی که چشم را سود دهد با بزرگ حب نار هندی نمک نیک همه را برابر گرفته در روغن تلخ
مینی روش نهند که بوزن مجموع باشد بچوشانند و صاف نموده چکانند و دیگر کلونجی بابل فرسائیده هر مایه
بچکانند و دیگر بیل شتر بر روز چکانند و دیگر بول تر ناز آید سعو ط نمایند و آن دو با بجزند زیره سید هندی
اوجاین نمک شادنج میل خیر که هر یک یکدم نتری اجمود گل ناده کجیل مال بیل هر یک سه درم مزوج نشت دم
نفته و خینه هر روز در دم بخورند از کلونجی با ده هم ادویه الفینه شیشه شترتها و شومات و بعضی شایفات است شربت
الگو مزوج به شربت بنفشه یا شربت بیل کافور قروح عاره مینی بکاری آید شربت تخم خشخاش که در اول کام و
نزه عاجبه تعقیل قوام غلط قیق و منع البصائر ک بخلق بعد فصد اگر وقت و قوه تعاضد کند کاری آید از تخم خشخاش

خشک شیره غلیظ گیرند و بارند و قدر بعدا قوام دهند و از آنش فرود آید چون بسوزند نزدیک شیره تخم خشک
 در قوام قند آمیزند و برهم زنند و بازر آنش نرم گذارند تا قوام خود کند و اگر خواهند نوز سازند قوام سخت کند و بعضی
 نیم تخم خشک شمشاد چسب من آب یک شاز نوز می چسباند پس او را نیکو فته کرده در آن آب برند تا نصف بماند پس
 صاف میکند و یک من شکر داخل کرده بنیزام می آرد شربت خشک شمشادش با فاع بزکام و نزل که با حار و زه مفرط باشد در نیم
 سعال یا پس سوس و قوی سفید گیرند که گمان سفید فربه دو صد عدد و در چهار طل آب شیرین یک در شربت تر کرده گلاب از پس
 حرب جو شده فرود آورده بگذارد تا سرد شود پس بگست مالیده صاف کنند و سر سرش یک در شکر طرود و نزل که در نیم
 آرد شربت زوقا که در زکام و نزله بار سفید و از مصلح است سفید است اخیر زرد و خشک مانده عدد و میر منصفی است
 حله تخم کرفس تخم رازیان سفید بر سیاهوشان زوقا خشک یک بجزدم بیخ همکد درم جو شایده صاف کنند و در صبح
 چهار درم با دو مثقال عجون زوقا بدهند و بعضی اطباء درین شربت سه درم زراوند حرج و بجزدم فراسیون افزایند
 و نسخه عجون زوقا در ادویه مجبیه خواهد آمد شربت نزله که جهت نزله عار و بار و حرج معمول این کفیف و الیها است
 جسته محمودین بعضی اجزای حاره آن کاسته و برای میرودین و مستدین همه بحال کشته بکار برده میشود و آنرا بر نزلت
 و دفعه سردی نفس هم میکند بنفشه نیلوفر یک چهار درم فراسیون بجزدم بر سیاهوشان اصل السوس و فاضل یک بار یک
 جو شربت تخم خنثی تخم خنثی تخم گمان کا در بان هر یک صفت درم اخیر زرد و صیت دانه صابسی دانه مویز منصفی چهل دانه
 پستان پنجاه دانه اخیر کوفتی است جو کوب کرده در سه طل آب شب بخینیا نند و صبح بچوشانند هر گاه نصف بماند نالید
 صفا نموده ترنجبین خراسانی یک طل قند سفید و طل داخل کرده بقوام شربت آرد قدر شربت این بجزدم تا صفت درم است
 شربت نزله دیگر از حجات قبله گاه که جهت نزله حاره و رفع قبض سیدیل است اخیر زرد و سه دانه خاک لاتی است دانه
 پستان پنجاه دانه بر سیاهوشان سه درم حب اس گبر اهر یک بجزدم تخم خنثی صفت درم اصل السوس تخم خشک شمشاد سفید
 هر یک درم جو شربت با نزه درم بنفشه برلی سی درم ترنجبین یک نیم باو شربت سازند قدر خاک درم و اگر کوب مطالب
 بنا شد آب ر جل کرده بدهند شربت نافع بزکام عار و نزله و سوال کتر یک درم کشکاشه تخم خنثی صفت درم تخم خشک شمشاد یک
 بجزدم زریب منصفی اصل السوس هر یک یک نده درم صاب سیت دانه پستان پنجاه دانه بچوشانند و شربت سازند
 حاجه بجزدم بنفشه برلی را با سه و قیده این شربت بدهند و اگر ماده غلیظ باشد این اجزا وقت طبع زیاد کند و فاضل خشک
 بر سیاهوشان هر یک یک درم پوست بیخ رازیان چهار درم اخیر زرد و شربت نزله حاره و عطش نشد نزلت را با فاع
 است لعاب بدهانه و لعاب بزقطه را با آب انار شیرین یا با جلاب شربت سازند مجموعی که سده ضعیف را خواست
 باشد خواه از قلی لعاب تمام بکشد شمشاد و سر که شمشاد زرد و بخینیا نند با شکر کرده بریان کنند و کوبید و در صبح
 بکند بعضی عینا نند یک شمشاد زرد و سوس در حرقه گو و قیده نموده اند تخم غلام و در بخون هم صبر یافته و در

ششم لیمو چمن زایل میکند خشم را و قنقح میکند سده مصفاة را ششم زهر مار سنج تخمیل میکند زکام خفیف را و طرد میکند ریح را
و تقویت می بخشد دماغ را ششم با در بوج نفع میکند زکام و تسکین می بخشد عطاس را و در مزاج باره و در مزاج جالبی
می آرد عطسه را می باید که چشم را بر زهر منگ کنی که عطسه آید و از از شتام با در بوج اگر چه عموما وقت غطس مخمیل باید
انادر عطسه که از در بوج آید البته چنین شاید ششم لیون نفع میکند زکام و تخمین میکند دماغ را ششم بوی زیاد نفع میکند
زکام ششم مشک نفع میکند نزلات باره ششم صوم شمامه که از غرض مثل قنقح ساخته باشند نفع میکند نزلات
بارده و بلقوه ششم یا سپین نفع میکند بزله باره ششم زنگس میرد نزلات عاده و قنقح میکند سده در اس را ششم زهر
انترج نفع میکند نزلات و قنقح میکند سده مصفاة و تقویت و تخمین میکند دماغ را ششم ماتی که در حکم الف که از فصوص
ابجزة عاده بهم میرسد بقیة بدن و معده بکار آید شتام هر دو احد از گل سفید و نیلوفر و جمیع گلهای فواکه بارده که صندل
کافور است شمو ماتی که جهت رعاف نافع است ششم سرگس زرتها و سرگس کران باشند نافع است بر سب
ششم کمون سسوق بخل قطع میکند رعاف را شمای می که اطباء قدیم بجهت خون آوردن از بینی ساخته اند که در
میوزج فرغنون کوفته و بجنه زهره گاو سرشته میباشند سازند بوقت عاقه در بینی بپزند که رعاف جاری کند از کلمه دو از دهم
ادویه الفیند صا دیه منقوله ضما دات است ضما وی که بر سر وجهه گذارند قنقح صبر رعاف کند کافور لیون هر یک از این
گل از منی عصاره لخته لیس گلزار عدس متغیر هر یک بجز کوفته و بجنه زهره که اگر می سرشته بکار می آید
ضما وی دیگر آرد جوگشا را فاقیا عصاره لخته لیس صندل سفید لیون هر یک است درم کافور در می گلکاب سرشته ضما
کند ضما اس مضوی بخل بر سر ضما و سر تا حاجین بزل بقر تازده که هنوز گرم باشد ضما و سدا سدا سوت
و سر که ضما آرد جو باب خرفه یا آب ساده ضما و نیاسر که بجنه و در قنقح در قنقح کرم و قنقح و گنج زهره
از اینها باره یک کوفته و بدین قنقح ششور آمیخته بر وجهه قرارک سر ضما و کردن منع رعاف کند و خرقه گمان نمون گلکاب که بر
سر کرده باشند نیز صبر رعاف کند ضما وی که عاف منقور را باز دارد خاصه که اول آب توی البرد بر سر رخته عقاب
ضما و کند باز و نیز بوست آرا گلشخ زنگس یک خروی عدس متغیر و جزو حفضن یا بر همه کوفته و بجنه باب اس گلکاب
سرشته زمارک جبهه بپزند ضما و لادن بمقدم سر نفع میکند نزلات ضما وی نافع است بزله عاره قنقح خطه زهره
که گذر بر سرته با با سفیدی بصفه بر وجهه ضما و کنند دیگر طباشیر مر دقاق کند را با باض سمن از کلمه سیزدهم
ادویه الفیند طانیة بعضی طبخات و طلاة است طبع نباتات حرف که موسوم بحرق است با شیش ستر آتامین نفع میکند
بزله طبیعی که جهت زکام و نزله جار و باره همیشه معمول است و با کتر از همه نافع بهدانه یکدم و جهت بعضی کم زیاد هم که مستود
اسل السوس حرار شده نمیکند در درم ششور لانی هفت دانه سیدک بیست دانه دیگر طل آب بچو شاندر هر گاه نصف با نطقا نموده
بنفشه بخت درم داخل کرده بنفشه ششور طبیعی که در زکام جار صفر او بعد تغلیل او به بقصد صلاح غذا مفید است اعجاب است تا در

مانند دانه اجاص مسیت دانه پستان سی دانه اصل السوس نیکوفته نبغشته تخم نخلی نیکوفته هر یک است دم بهر اوجوشانیده
صاف کرده ترنجبین صفت دم نبوشانند و در زکام حار که با بخارات دم باشد بعضی اجزای مناسب مثل شاتره و غیره
طبیعی که در زخم تلذیه این مناسب است اصل السوس مخلوک بجز دم نبغشته مرغی یا نژده در دم خنجرین فایند هر یکی
مسیت دم ترنجبین سی دم الوشیزین انجیر سیاه هر یکی مسیت عدو غناب سی عدو عمه بدستور متعارف نبوشانند
صاف کرده بقدر تحمل علیل گرفته صفت دم فلدس خیار ستر سنگ در صاف کرده نبوشانند اگر چه متقدین روغن بادام صم
بامثل این مطبوعات نبوشند اندام بقدر یکدم و نیم باد و در دم افزودن احوط و اسهال است بطبیعی که طبع کند و حساب
نژاد رسوده در نبغشته خشک بجز اصل السوس مخلوک کرده ده در دم در یکم طبل آب تر نماید پس تا بن ملایم خوشانند
که نصف یا اند ترنجبین مسیت دم در آن حل کرده صفا کرده یا شامند طلای که بر جوشیدن مینی یا نالند نفع دارد
مازو طبله زرد و روغن گل مار و روغن نبغشته بادام سائیده طلا کنند طلای جهت بوز که مرغی در دم میداشود کافور خندان
هر یک نیم درم گل مخوم یکدم گل ارمنی دو درم بگلک سرکه انگوری طلا کنند طلای و غنجل و سرکه انگوری نیز مسیت
مرد اسنگ تنها هم کافیت طلای که جهت قرصه باطنی مینی که مواد در ده و در قیه بان می ریزد بعد فصد و فاع طلای
مینی و هم به این نفع می بخشد ششامینا هر دو صندل بوش زربندی حصن بگلک آب بعد الحقا و آب حی الام طلا کنند
طلای که در دم غیر منقرح مینی را که از فصد و استفراغ و الترام بر پیروز دفع نشود طلا کردن این ابتلا و جابجای می بخشد کافور
مرصا منقل هر یک صفت دم زو فاطم مرد سنج از زوت هر یک یکدم همه را بار یک سائیده کجا سیغل آب تخم حلیله با قدری
زیت بوشانند تا غلیظ شود پس این دو با سائیده بر آن باشند و زینتا تا تخمط شود روز و شب طلا سیکده باشد طلای
که شیره های مینی خشک کند سرب سوخته شراب گهنه روغن نمور و در هم میخند تراش ملایم جیدان بوشانند که سطر شود و در
مسین گاه در اند و جگه آرد اگر طوبت در شیر با یا بود سفید آب مردانگ اضافه کنند طلا هسته متن مینی که در قضم
باطنی مینی بهر یکدیگر خرق خردل از هر یکی جزوی و بار یک سائید و بر قرصه طلا نمانند تا عفوشت آن بخورد و قرصه خردل
بر آید پس بر این طلا نظایه فرماید بگردید که از شیرین و بگویند آنرا با پوست تخم آن و عصاره گرفته باد و درم یکم از آن
ششور سخاس کجا کرده بوشانند تا غلیظ شود پس هر روز قدری از این عقید در جوف مینی طلا کنند اگر از این هم به نبشود
مرعی که قلعید و قلعطار دارد در مرهم باید یکبار بر بند طلای جهت متن مینی که از طوبه عصفه مستکنه عظم شاشی باشد قرض
ربع جزو سوادج سندی نصف جزو منبل الطیب بجز همه را کوفته شراب عتیق در خوراند و خشک کنید بتر آب ناز که از تمام نار
با پوست تخم گرفته باشند در خوراند و خشک کنید همچنین چند دفعه تسقیه کنند تا طعم دو احوط مایل بر آید حاصل شود پس
دو اد هر سه روز یکبار در مینی طلا کنند و اگر استعمال این دو اوجوشن حسنه بهر سهامین دو اترک کنند و جوع بمجا لحه رود
نمانند طلای که در صفت رسوده بود دانه زعفران مر را یکسک گل ارمنی خطی لادن کوفته و بخیمه با طبع فاشسته

نخست هیمه بینی بخت رست کنند و انبوه بینی مجیده در بینی گذارند مالای آن این طلا نمایند **طلای** که خون رستا
 بند کند آب برگ سید آب اطراف از آب برگ گام مذاب برگ آبی آب عسلی الراعی آب برگ مو رود رسم آمیخته گلان داخل کند
 خرق گلان بازن آلوده بریشانی و برهنند دیگر آرد و جو حطلی گل ارشی افاقیا عصاره نخته آتیس گلنار صندل اندکی کافور
 و زینون بسره نخته بر سر و منشانی طلا کنند و این نسخه را در جلای بغیر آرد باین اوزان نوشته اند افاقیا گلنار افیون
 عصاره نخته آتیس صندل سفید هر یک است درم کافور درانگی مبر را بکوبند و بریزند و بوق گل بسپارند و طلا نمایند
 دیگر از جلای افاقیا نخته گل ارشی گلنار هر یکی جزوی کوفته و بخیه باب **تق** مورد و شانه های زر بر طلا نهند
 و دیگر کوه کشته بسره کوه بر سر و شب طلا نماید و بر سبت و دیگر سر کین خرتنها و بسره کوه طلا کردن دیگر از نخته
 مطهر خصوص نسخه از آب نیم کرده مخزن را بآن طلا کردن قطع میکند راعاف را **ذ** دیگر عصیر کزله رطبه خاصه با قدری
 افاقیا بخرقه طلا کرده چنین گذارن منسب کند راعاف را دیگر اشدر ابرسین نصف است هم طلا کردن منسب میکند راعاف را **ذ** اگر
 و باغ پند از کلیمه چهار درم ادویه الفینی سینه بعضی عطو است که هفت سده مصفاه بعضی اقسام چشم بکامی آید از او عطو است از
 انتخاب نماید که در غوامس و در عطو است و تحلیلی راجع مخزین و بفتح سده مصفاه کند و چشم راعاف
 و اگر از استعمال آن عطو بسیار آید و سانس نشود و بر فون بفتنه اشتقاق کنند و گلاب سرکه و برف بر سر گذارند از کلیمه **ذ**
 انغذیه را در ادویه الفینی سینه نقطه بسنی فزید و خواص و عطولات است اما غذاها باین غذای ختم که سدان گرمی باشد
 اقتصاد فرایج است که این معتدل ترین طعامها است برای تعرض یا طهوج یا کبک یا دراج باشد و اگر میسر نیاید
 بجزوات ماسن اسفناخ و گاهی بجزوه حمل و شکر و روغن بادام کنند و اگر زمان بریج باشد مارالجبین بروغن
 بادام و گلاب و گاهی بسکبجین مناسب است **غذای** صاحب بوسیر نف فرایج و طهوج و کبک مقرر
 کرده اند اگر این بجزوه ممکن نباشد که نشات ملوان بریان بزیت مرزودی بینه نیم برشت نوشته اند و روغن از این
 سرکه و کسود تا کید فرموده اند و غذا **جهت** راعاف بکراتی چیزی لطیف و قلیل باید و راعافی را که از نخته و صفت
 ده باشد غذای مخلوط و مناسبه معمول اند قیوت و نشات و مثل شیر سبج و بینه بریان می شاید کسی که عارض
 شود او را راعاف اگر صحت غذای آن هم همین شرم غذا و بجزوه و گوشت ملوان شیر خواره و هر سه طبع شیر و علم
 است و از اغذیه ملایم و عوفین گاهوی سبز و عدس و سبب و سرکه و حصرم و شانه است و گاهی جو بعضی از راه قطع
 تلطف مز می کنند و منه در جاج بهترین غذاها است برای ایشان بلکه فضل ده و سبج برای راعاف ستمی و مغزی آنگاه
 کنند این و دیگر کنند و جزون این و غذای صاحب زکام حار صفاوی در ابتدا ما شکر است که دوسه روز
 بر همان فحشار کنند باز فزید اسفناخ نیمه فزید اجدواش مقشر بروغن بادام یا مسکه اختار نمایند و بعد فزید
 سفید و زوال زکام اگردهی در یا بند زردنی سببه با قدری سبب کنند و در قدر برام لطیف بعد بریان

شحم در علاج بریزند در سیم زده پزند پس فرود آورده بخار آنرا استنشاق کنند و بشکر بخورند تا مقیم طعام حسنه دوی ماند
 بعد استغراق توی مجربست و غذا چینه زکام عار دومی انزمام با رشید یعنی شراب خشتاش و زعفران کلبی
 قوت دم کند ضرر و غذا چینه زکامی که باشد آن بخارات طبعه یعنی حسوی است متخذ از مخلوط نشاسته
 خشتاش مدقوق و حسوی از خطه است که جو شایده باشد آن بخورند زیت بر زرازانه و بر سیاه شان اصل
 با عسل و گریخ حمام و مصایف مشطوبه است و غذای ارباب زکام سودا و در ابتدا با شکر مطبوخ خشتاش و در
 متخذ از شل نشاسته و روغن بادام در آنها بعد استغراغات و عطبه جفاف بر سر اشل لوم جدا و فرایح سخته و قوی
 در روغن بادام باشد و اگر میسر نیاید حسوی از نشاسته و دوقین با قلی در روغن بادام و شکر سفید باید و نیز حاصل از آب
 خشتاش ساخته تودری مدقوق و بوزیدان ساییده بر آن یا شیده بدهند اما بعضی غرض منار است بقیام است
 چینه منق الف زمانی که سبک ماده متعفن در مصفاة باشد نافع آید خردل کوفته با سنگین بر زوری سرشته و خورک
 و دیگر که بعد از غرغره اول بکار آید سنبلی سحر قرضل سکر در شراب بچینه تغرغره نمایند غرغره که ماده نزل را از روغن
 حلق باز دارد آب عدس و آب انار غرغره کنند و اگر نفع نکند باین غرغره رجوع نمایند تخم خشتاش پوست خشتاش
 در آب عدس بچینه غرغره کنند غرغره که منع نزل کند عدس اصل السوس هر دو را کوفته در آب بچوشانند و قوری
 زعفران حل کرده تغرغره نمایند غرغره دیگر که همین نفع دارد گلنا حب لاس نیم کوفته گلخن پوست خشتاش اندکی
 کشته خشک در گلاب پزند و سرد کرده غرغره کنند غرغره که زکام نزل باز دارد و سرد و لغو قوت داغ کند و ماده را
 بنیظ کنند تا از روغن بازماند اول کشند و شکر دو کنند پس بگیرند آقا قیا گلنا و صندل سرخ نیک کوفته هر یکی دو درم عدس
 متغرسه دو درم گلخن چهار درم خشتاش سه درم با کبکین آب بچوشانند تا صد درم با جذبیا لایند و سبت درم گلاب با زعفران
 و هر روز با دو مصلح استار غرغره کنند غرغره دیگر هم درین باب گلنا یک درم و نیم آقا قیا تخم خرفه هر یک یک غایان
 نیم صندلین نیم کوفته هر یک دو درم گلخن پنج درم پوست خشتاش سبت درم هم با کبکین نیم آب بچوشانند تا صد درم
 باز با جذبیا لایند و کافور یک نیم و انگ آب کشنده درم گلاب با نوده درم آب سبببشیرین آب و در هر یکی
 سبت درم آنها اضافه نموده دو سه جوش دهند و کافور حل کرده بهر استار غرغره کنند غرغره دیگر هم درین
 اغراض صندلین هر یک دو مشغال آقا قیا گلنا تخم خرفه هر یک سه درم عدس سماق تخم خشتاش هر یک چهار درم پوست
 خشتاش پنج درم در کبکین آب بچوشانند با نوده آنرا با جذبیا لایند و سبت درم گلاب سردی انار نند و هر روز مقدار
 رخ استار غرغره نمایند اما از عنسولات غسولی است که سرد آن سن مشام کشاید و زکام را بر تیر انداختن کند
 کتبی کوفته بطور آن سرخ و قیبه هر دو را بسایند و در غرغره بپزند بر شکل صر و کل مکتب گیرند و یکش با نوره در آن
 نهند باز آورده بسایند و شراب انگوری در حمام سرد آن بشویند کلمه شام زده هم ادویه یعنی نماید

و فلفل سیاه است **فتیکه** که خشم را سود دارد سود سبیل صبر گل سرخ قرقرن کوفته و سخته ماب بود و نه برشند و شکل
ساخته در بینی دهند بعد از آنکه بینی را بگلها و سرکه چند نوبت شسته باشند **فتیکه** که فتن عینی دور کند مشک کا فور
هر یک چهار حصه اقلیمیا اقلیمیا بلخ اندزانی هر یک چهار قیر اظهر مازوس هر یک یکدرم بوره فصله زیره گل سرخ قرقرن هر یک یکدرم
کوفته فتیکه لعین تر کرده و دوویه بران پاشنده در بینی دهند **فتیکه** دیگر جهت منی قلع قطار قرقرن هر یک یکدرم پوست
انار ترش هر یک یکدرم و نیم فصله انار زیره سبک هر یک دو درم کوفته و سخته بلبنه شراب تر کنند و بان آوده در بینی دهند
دیگر حماما افاقیا هر واحد یکدرم لعین فتیکه سازند **فتیکه** و از ششعان بنها بعد برین باب عیبت دیگر حماما
گل سرخ بر وزن ناریون فتیکه کنند **فتیکه** جهت بثور باطنی الف فتیکه در سرکه که کهنه که نمک در آن داخل کرده باشد غوطه
داده در بینی کرر نهادن خشک میکند بنور او نمیکند ارد که طولی کش کند **فتیکه** جهت بوسه الف بوزله و انجیر سیاه
کوفته فتیکه در بینی دهند دیگر در آب بودنه یا شراب یا سرکه تر کنند و بودنه کوبی خشک آیند و بر آن پاشند در
بینی دهند دیگر اشنان بر صابون دو سادی گرفته نرم بیایند و فتیکه گتان در سرکه الگومی تر کرده و او بران پاشند
در بینی دهند **فتیکه** سبک که بمرد قطع بوسه کند پوست انار کوفته و سخته باب فتیکه ساخته اکثر در بینی دهند و این
صیغف با این قدری رنگاراضافه کرده عمل آورده و نفع بین مشاهده نموده و شرح این نسخه را چنین نقل کرده
که پوست انار ترش آب کوبند و بپزند بستره آب انار بیایند بحدیکه قابل فتیکه ساخته شود و فتیکه های طولی ساخته اگر اوقات
نیلی در بینی دارند **فتیکه** که بوسه سیر الف برود کند یکدرم شب علف مشور نخاس هر واحد چهار درم قلع سیر ششدرم
زجاج قلع قطار هر واحد هفت درم خل یک قطعه هم را در قدر نخاس بپزند تا سخن عمل آید یا فتیکه عمل آید **فتیکه**
جهت بوسه سیر الف که از درم بر خوب باشد بعد استمال مرهم رنگار و درن عفتونه بکار می آید درم الا خون انزروت مرتک
بگلها قدری سرکه فتیکه ساخته دهند **فتیکه** که جراحت جرکانک بینی را نافع است آب انار ترش او دیگر سبیل بر
تا نصف بماند پس لته بان آوده در بینی گذارند **فتیکه** دیگر که ریش بینی را نفع رسا در زج سیاه شب میانی مازو
مر تو بان مس سوخته هر یک یکدرم زراوند طولی ششدرم کند و از درم جمله را کوفته در دو من آب بپزند و سالیان
و ماب بچونانند با بقوام عمل آید و فتیکه بدان آوده در بینی دهند و مکر همین کنند **فتیکه** دیگر که ریش بینی پاک کند
خون باز دارد مازو یکدرم روی سوخته نوزهر هر یک یکدرم و نیم زراوند حرج اقلیمیا ی لغره هر یک یکدرم که زجاج
مخلط سرب سوخته کند بر یک سه درم شب میانی مرزنج هر یک چهار درم زجاج سیاه قلع قطار قلع سیر هر یک یکدرم کوفته
سینه یا سرکه شد چندان بپزند که بقوام عمل آید پس بینی باب برگ خفندر بشویند و لته درین دوا تر کرده در بینی کنند **فتیکه**
که عاف مازو در از خرقه گتان فتیکه سازند در خرقه یعنی مداد فرود بر بند زجاج مصری بار یک سالیان بران پاشند در
بینی دهند دیگر کوزله سرکه سخی کنند و فتیکه بدان آوده در بینی دهند دیگر حب البان را سالیان فتیکه ساخته در بینی کنند

درینی کنند دیگر غبار سیاه خون سیاوشان شبیانی را ساییده بر فیتله باشند درینی نهند دیگر سرشمه‌های را
بسوزانند با هموزن کافور ساییده تخم بر فیتله باشند درینی نهند دیگر فیتله سمنوس آب باد و ج صفض
هندی سوخته درینی نهند دیگر جهته رعاف کرد آسیا خاک کندر بصبر سرکه و سفند تخم مرغ سرشته فیتله کنند
درینی نهند دیگر قلع طارزاج مسکو قدری قلیل زنگار سجاه عنکبوت فیتله کرده دیگر قلع طار اقا قیا
سوی خرگوش خاک کندر سرگین خرمنه را با کینه ناسرشنده و فیتله ساخته درینی نهند و دیگر کافور را با کینه ناسرشنده
سوخته و درم زاج سیاه چهارم شبیانی ششدرم کوفته و بجزیر حینه بعصاره سرگین خراکوده و درین درگاه سینه
ببهند و دیگر انون داگنی گلنار که آسیا مار و هر یک بیدرم و بحر بر حینه بعصاره سرگین خراکوده و بجا عنکبوت
بگردانند بعد از آنکه بینی را گلنار بپسیر که شسته باشند درینی نهند و دیگر کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقا قیا است اما
ترش شبیانی هر یک درم کوفته و بخته آب باد و ج یا آب انجلی یا آب صلیح سرشته فیتله بر آن آورده ببندد و دیگر
فیتله بباد ترکند و باز و شب گلنار نشسته صمغ عربی سخی کرده یا لایند و درینی نهند و دیگر فیتله بباد ترکند
که با کاغذ صند بسد شاخ گاو کوی پوست بینه مجموع سوخته ساییده بر آن باشند نهند فیتله بیون استعمال آن قطع
بویسرف کند و فیتله بدان تر کرده درینی گذارند متن نفرا که از ماده سفینه غایره که با سنج است کرده بباد و کند
اما پیش از برداشتن این فیتله اول تعلیلی بر روی شکل سوط کنند و بعد برداشتن استامزاج دماغ کنند اگر گوی در آن نشسته و
روغن سفینه و آب که در واسه مشک و امشاه اینها اطفا کنند نسخه این شاره الله تعالی در داد و پسران از آن خواهد آمد
از کلمه مفید هم ادویه الفنیه قافیه بعضی قرصها بود که در ضمن سوطات گذشته قرص ایزولون خوردن که کجوترن
است در شراب حل کرده درینی بجانیدن جهته ابرای متن الف شیخ رئیس رحمة الله سبحانه و تعالی نوشته قرصی که
جهته نزله باره طلا بان بسیار نافع است جوز بوزاقیت رومی هر یکی سده درم که بریت صند و قیاسه قرصها سازند در جهته
طلایانند دیگر از ادویه قافیه قومی با دقیر و طبای است اما قومی اسم یونانی است که معنی آن کجوتر است استعمال کرده شود
لفظ را بر خجرات طبله لرایحه و جهته عطرها اطلاق کرده اند از نفوذت بر صنوبر و از مرکبات بر حونی محروف که استعمال بر اخراج عطه
است و هم استعمال کرده میشود این لفظ را بر سحومات که لفضح دهد ز کام و نزل را افضیح و نفیحه دماغ و تشویه سال و افضیح
مانی بصدر و دفع بجلل بارده کبدر و دفع امراض عارضه از با و فاد و جوامی نماید هم قومی را مخلوط کرده میشود با ادویه مرکبه
خصوصا صند و معاجین هم نسبت کرده اند هر یک قسم این بهر واحد از سبع سیاره و هم نام این را با حروف و بیاض
این مجموع است کرده آورده قومی زصل اهل شیخ از منی جوز شجر طران قمر منقی از حرم سفیدوس بر هر واحد پنج و قیه بر
قدر کفایه قومی زهری استن صطری که بر واحد پنج و قیه زربت کند زکرم صطری که بر واحد دو و قیه نیم ساج است
حما یلح سوسن بر واحد یک و قیه نیم ساج بر واحد قومی شمسی که از قومی کبر گویندی است و قومی شمسی که از قومی کبر گویندی است

ساسا لادن سفید سوس معطر و مانا قصبه بر همه واحد است درم شش قطعا از خر صندل و مهر دو وقیه سنبل رومی ساج سفید زرد
 شح حب صنوبر نطفه کار کبار حب لسان هر واحد سه وقیه و در بالین غفران سنبل اهل اصل الفسفی بعضی عصاره خشکی داخل میکنند
 هلهه وقیه مسطر مقل مر لادن رسین شمشیران هر واحد هفت وقیه کاشمشو صنوبر نه وقیه هاما عکال بطعم ترکی خسته بر و اصله کبوتر خشک
 منزه لجم هر واحد و اصل گل منزه از زهره جرز عر کبار جوزه سنخار هر واحد چهار جوزه شرب نوشون قدر کفایه قوی عطاردوی فغان
 از خر هر هر واحد چهار وقیه بشر است لیسون خمیر کنند قوی قهری می افتد در آن نیت و نیت نوع ادویه از خر سنبل زعفران قط
 هر یک دو وقیه بزاده سنبل رومی ساج سفیدی حب صنوبر و در بالین هر یک سه وقیه اصل الفسفی اهل هر یک چهار وقیه سفید
 فردا مانا سلیمه محرقه سعد هر یک پنج وقیه مقل اسنخ از شمشیران لادن هر صطراک هر یک هفت وقیه حب عرب صنوبر چهار
 تحرقه ملک الیطم هر یک طلی الخیر خشک قره زبیب منزه لجم هر یک دو قطعه اصل ساج رطل شترانه کفایه قوی مرغی
 بکینه دقو را مشکطرا مشع جزا الطیب که ذکر هر واحد چهار وقیه شرب بند لیسون خمیر کنند قوی منشرتی از نیت منزه لجم
 کیو قبه حجه قطه مشکطرا مشع سنبل رومی هر یک سه وقیه و نیم شرب جدید کفایه قوی دیگر لادن هاما اصطراک
 جوز الطیب مراد خراش زبیب منزه لجم هر یک چهار وقیه شرب بند لیسون مخلوط سازند قوی دیگر مقل هاما کنند
 اصطراک هر یک طلی لیزا بر شند مانا قویطیات بعضی از آن که مناسبت محل است نیت قوی که شکر نشینی را
 نافع است زوفای طبیب بطبیب مرغ خالی مغز ساق گاو ماموم زرد و قدری غسل فرمولی سازند قوی که در حشر خشک
 دار یعنی بعد از قصد و تنفر اغ بکار آید موم سفید صاف مغز ساق گاو هر دو را بار و شکل مخصوص که از نیت انفاق ساخته
 باشد بار و عن بنلو فریاد و عن بنفشه بادام هر سه سازند قوی که بالیدن آن بر شربای مینی سودمند است روغن بود و شکل
 موم سفید مردانگ کلاب علی الریم سازند تقدیر وزن موم یار و عن بنادیر قوی سر نهاده درم روغن درم موم موم دوم درم
 موم مقرر کرده اند قوی جهت قروح لغت مردانگ که م سفیده نعلی موم هر یک دو درم روغن گل کبوتیه نرس از
 و ما شحم و جاج مالند دیگر موم را در روغن گل باوزان مناسب گرفته بگذازند و سفیده موم و اسنگ سایه زرد وقت
 و عک بکیده زرد و بعضی سایه کم کم نیز اندازند و با شحم و جاج با استعمال بازند دیگر موم صاف روغن بنفشه روغن بادام
 مرغ ساق بقر را با موم بگذازند و قدری از لعاب بدهند و کثیرا بیا میرند و در موم سازند قوی تمخذا از زین خصوصاً اگر نفع
 میکند قروح و الکالانت از کلیمه شردیم ادویه الفیه کافیه بعضی کمادات است حکما و تا ساق که خرقه بان ترکده رحین
 گوازند تسکین عاف میکند حکما و کله و جادوس که ماکرم جیدی که حرارت آن بسیر نفع میکند بز کام و زردیاد و حکما و با موم بسیار
 بعد مقل جابتر نافع است حکما و بان گرم بر نهی عین منع نرسد میکند از کلیمه نوز و هم ادویه الفیه لایمه باره لوطقا و بعضی از قوی است
 لوطقی که قروح نفع میسند جاب و روغن گل حلو کرده بر قروح بالند لطنی مرغی تخمین رسته قطع میکند از آثر نرسد از قوی
 که نرسد و آنرا در آب مرزنجوش و لطنی کرده شود بان هر روز در ایام شتاد داخل مینی شگند زلات را و محلول در آب شمع و گرم کرد

کرده الیدین یا فطو کردن می برد انفراد الطو چهای که هر کردن اطرافت بنا که بر مقدر و ناف بدان نافع است بز کام
 بار و این روغنهاست روغن باون روغن حب الخار روغن سداب عن سوکن روغن مرزنجوش و جهت ز کام و
 نزله حار طبع عیش روغن بنفشه باید فطو می مجرب جدا مجده والد ماجد که ز کام مدام نزله قدیمه را علی الدوام است
 است لادن لیمان مصطک کند ز رفت رومی گل مالونه سدن الطیب هر کی جروی موم سفید او شکل باز گس خری بر پی
 چهار جز موم زادر روغن گدازند و و اما کوفته و سخته بان لبرشند و بر بارجه مالیده بر سر بپزند و در و سوزنند و از نزله
 فطو می کند نزله رفیق حار را که از لوقات استعمال مخلطات باز نده استاده باشد از این لطخ بسبب تقویت این دماغ را و
 تشکیل و تولید این مواد را باز است بگیرد تخم خشخاش با پوست آن بکوبند و با روغن اسن در روغن خلط بپوشند و بعد
 اس لطخ نمایند و اگر این لطخ گل اسنی را کل مخوم باب باز تا زهره طلانا نهند اتوی شد و لوطوح جهت وجعان
 بقلقدس مدس هم نزله حار را نامع است و لطخ بقلقدس تنها آب نیز کافیت بعضی این تمام روز اس لطخ میکنند منتفخ
 فطو می کند نزله حاره که برین درم بود و باه نهد که عسل باشد بنف است آب بعد از الحقا با معصده سفر علی اسوقی لطخ کند و دیگر
 غصص حوق و سونق با نتراب و دیگر بز قلوبا آب لعوق بر رخشاش جهت نزله رفیقه غنا بخانه بعد از پختن صند و خشخاش
 با پوست این رخشاش را با پوست کوفته در درم این آب بپزند تا برنج باز آید صاف نموده با نمک شکر و غیره منقح بقوام آورده و صند کثیر از نشانه
 هر یک چند درم کوفته بان بیامیزد لعوق خشخاش نفع میکند نزله رفیقه حاره منقح که بیشترین نهنده اند هر یک چند درم
 کثیر صند است هر یک چهار درم تخم خشخاش سفیده درم کوفته بکباب بقوام آرد و دیگر تخم این لعوق در او با مواض صدور
 انشاء الله تعالی خواهد آمد لعوق نزله مخرج و معمول و اللذ شریف و مجرب از موده این حیض مع دو اجهت نزله و
 ز کام و سعال حار بان جلالت مقدار در مع الاثر نیست بی پوست مطلق نذارد و بنم سخته سهولت بر می آرد کثیر از معرب علی
 نشانه منقح که در شیرین منز با و ام مقشر هر یک و قند نبات سفید با و سیر فالکبری عرق سبز شکریک و نیم سیر نبات را با مواض
 بید مشک بقوام آرد و و اما کوفته و سخته داخل کرده لعوق سازند و اگر بید مشک کم باشد قدری آب اخل کرده ماسخن
 و نزله یک هدیم یافت تنها آب قوام کردن هم محل نفع این نمیکرد و اگر ترطیب سینه و تسهیل اخراج مواد در رینه زیاده طلب
 باشد و در و روغن بادام شیرین تازه هم منفراید قدر خوراک کیوکه معمول است لعوق جهت نزله حاره که کابری و حار با
 بقراطی آورده نیست منز با و ام مقشر سه درم کثیر اسفید چهار درم خشخاش سفید مجزوم صند خاری ده درم همه را کوفته و سخته با
 همچو فاسند و برابر فاسند تخم حرقه مقشره کوفته سخته مجوز منقعی لعوق سازند از کل اینست هم ادویه لقیه نمیمه را با می
 در تخمیل است که نزله باره نافع است و دیگر را هم بعضی با صحن منقحات است هر هم احضر که هم کار است بخود هم زیاد
 می را و رفیقه مروج و سخته میکند کیوکه نزله حار را با مثل آن عمل بیامیزند مثل مرهم سازند و همچنین عمل کرده میشود باز نزلت پس
 حاصل میشود جوی مصاصح منقعی مروج مرهم سفید اسج نفع میکند مروج لفت و نفاظ را از عرق بار و آب گرم

در روغن گرم افتاده باشد بگیرند روغن گل چهار جزو میوم است سوم را در روغن گلدارند و میندازند بر روی سفیداج قدری
 که بردارد موم و روغن آنرا و سفیدی میندازیم کرده هر یک جداگانه در اصل کرده میندود قدری کا فورم هر یک منحل
 بهته قروح الف خصوص قروچی که میل پوست داشته باشد و جهت و جهت قروح سفید و اکثر قروح بطله مانند مال که ماده آن
 عالی از نشت درواه باشد از حله عجایب است و بمنزله غوارق عادات است منقول از شرح شیخ سفید نصف متقال سفید خشک
 حبیب غرض روغن گل هر یک کتفالی بنفشه را در آب خوب مهربانند و دست بمالند که آنجا که نشت شود و حبیب غرض را هم بسیار
 گرفته با موم و روغن مثل موم سازند هر چه که بپوشد مینی خرم را که تر باشد نافع است سداب تر در دم فردا سنگ شب یانی
 هر یک چهار دم در روغن مورد سازند هر چه که بپوشد مینی خرم را که کنگد کند بر یکدم شب یانی از او در حرج مانده
 تو بال مس هر یک چهار دم قلع قدیس شش دم زاج سیاه قلع قطار هر یک سیفت درم کوفته و سخته درده استار
 سرکه نیز تا بقوام عمل آید پس کتفالی آن کوده کنند و در مینی نهند هر چه که بپوشد مینی نفع رساند و منشی که از زرش
 بهم رسد بخی زایل کند منقول از طبری قلع قدیس قلع قطار شب یانی مردا سنگ کوفته و بار یک سخته میوم و روغن گل از
 روغن زیت ساخته باشد کتفالی کند و قدری سرکه در خوراند و بغایت بردارد همچون زوقا که با شربت زوقا و غیره است
 زوقا جهت زکام و زنگه بار و بکار می آید در مانا فلفل هر یک سه دم مغز بادام تلخ زراوند در حرج تخم انجبه هر یک
 چند دم زوقا خشک رب السوس بر سیاوشان هر یک سه دم کوفته و سخته بس مشرته همچون سازند مفتح در موی
 جهت نزلات حاره و دیگر امراض حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جلوه اعضا ازین بغایت سفید است مشک کا فور
 هر یک نیم متقال عصاره زرشک تخم کا فور مقله شاسته کلنج کعبه نیلوفر کبود در ورق نوره هر یک نیم متقال
 مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو مغز تخم خیار گل میوم یا گل و عستانی ابرنیم همین پوست ناریج گل کا فور بان فاو در معدنی
 طباشیر هر یک نیم متقال آله بگللاب برود و ختمش سفید تخم خرفه تخم کشمش هر یک سبب متقال باشیره بر سنجین شربت
 و شربت سید و امثال آن چهار صد متقال است و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 مردار دیگر با مهران هر یک چهار صد متقال اضافه میشود از کلکمه ابلت و کلمه ادریه الفیه لونه بعضی لفظا و لفظات است
 لفظات در ضمن بخارات تحریک یافته و لفظات اینجا کور میشود و لفظی که گند مینی به برد سراج قرفض سکه کوفته و
 بنی در سنی و مند هر یک قصبه زریه بز زرشک بز زرد قرفض هر یک یکدم غصص هر یک یکدم مشک یک حصه
 بار یک سائیده لفظ سازند لفظ صدف سوخته مستحق و لفظ سجد مستحق هم نافع است لفظ دیگر جهت نشت
 که از رطوبه متعفنه مصفاه پیدا شده باشد در صفت کتفالی باشد بکاری آید بگیند آب فودج نهی آب زنجوش سرب کینه از
 هر یک جزوی و از ابوال شتر مقدار صالح و اگر باشد از این سیاه مقدار یکطل صنایع صافه کنند و در قرفض و ذلت دم کتفالی
 و در فاق نیند تا خشک شود پس سخن کرده لفظ سازند و امثال لفظ کنند چه بسا که مورت رسا میشود اگر رسا جاری

شود و ماد میگون سیاه و غلیظ است بند نکند اگر زیادتی کند بمعالجه رعاف برداند نفوخی نافع به من مبنی که از چشم
 باشد ساد چشمک نصف جزو خشکارسنبل زنج سهر برکی جزوی بار یک ساید و ایما نفخ سازند نفوخی نافع مخمیری
 مصفاقی شیشه ز ابوال اسن خشک کرده به دور بار یک ساید به مندی دیگر درین باب دست بندق بندی خشک
 کرده بار یک ساید و همچنین آرد برسی دمنده نفوخی که درین مبنی گفته را سود دارد باز و موصوفه یکدم مرشکیانی هر یک دم
 زرنج سرخ چهار دم کوفته و چینه قدری درین درمنده بعد از آنکه آرد مزاجی شسته و بلکه دهنده نفوخی که گوشت فزونی را
 به بویست اما درین چهار دم فلفلس سه دم زرنج از ذوق سیاه فلفلس هر یک دو دم کوفته و حبه بکار آید دیگر کوز
 سفاس کوبیده فلفلس شبت دم زرنج اصر نصف و قهقهه سیاه ربع و قهقهه کوفته و حبه نفخ سازندان و اجابت ظاهر شود
 اثر آن دره از دیگر ذوق سیاه یکدم پوست اما خوشکار عفران هر یک دو دم زهره گاو حمانه فوج هر یک دو دم
 قاقه طار شبت دم فلفلس نیم دم کوفته و حبه خشک استعمال کنند نفوختانی که رعا قرصه کند است شکر کند زرقطاس
 محرق زنج مشوی بار یک ساید به مندی دیگر قرطاس سوخته صرف سوخته هر یک جزوی فلفلس نیم زور بار یک ساید
 درین نیمه دیگر کفصض کبیر بدو در خرقة کتان بسته بسوزند و خاکستر وی درین دمنده و دیگر یک ساید بار یک ساید
 بعد از وی درین دمنده نیز فلفلس یک حبه تر کرده در آب مسوق کرده بنده اند برین در آید و دیگر فوخال خشک کرده بار یک
 ساید نفخ سازند و دیگر دم دیوک و جاج خشک کرده ساید نفخ کردن و تازه اینها را خوردن قطع میکند زرقطاس و دیگر
 برین دست را بسوزند تا سفید آن سیاه گردد و بستر بار یک ساید و با نوبه درین دمنده و دیگر دم صفیح خشک کرده
 سوخته ز ماد آن درین دمنده و دیگر زنج خصوصاً فلفلس ساید به مندی دیگر کند را نفخ کرد و قطع میکند خون را
 که مخدر و حودغ باشد دیگر که با ساید نفخ کنند و دیگر سجوی غصص خصوص محرق مغوس در هر کای قطع میکند زرقطاس
 نفوخ و دیگر که رعاف بندید را بند کند شب کانی فلفلس سوخته فلفلس زنج سرخ گاو کوبی سوخته دو سوخته مغول
 باز سوخته مطفی از غل خمر کافور کاغذ سوخته بار یک ساید درین دمنده مطلقاً چهار دم از مکتوب سوخته است
 است در بقیه تدابیر بعضی امراض الفی و در کوعصی امراض الفی و ذکوعصی اعمال مکه فلقطاس این امراض دارد و چنانچه تدابیر
 اخراج فی الحقیقه که درین رود و تدابیر زنج و خرط الحمز اید و تدابیر رعاف اما تدابیر انحراف فی الحقیقه
 ازین جهت که از مسطحات سیم جزوی عمل از غذا عطسه آید وقت عطسه انحراف من مفرغ مسج بند کند تا درین سینه
 مسدود رسد آن چیم چه دیده بر آید اما تدابیر و دفع و خرط نیم زاید است که کم زیاد مبنی از خرط فلفلس که آید آن کرد
 به بنیدار از قبیل سرطان باشد در آن که در سیاه و صلب الحس بود هرگز در بی قطع و دست کاری آن نشوند و اگر از
 قیل تولول یا با بر سر رخ رنگ لب الحس باشد دست کاری روا باشد دست کاری قطع کردن کاره بار یک ساید
 بجزه و بخیر است و گاهی بعد قطع هم اگر بقیه جزوی با مذاجت خرط و جرد و بخیر می فند و خرط و جرد و جرد و جرد

چنین نوشته که بگردن خطه و قینوس پس به بیدند در طرف آن خطی از شتر قوی لغت و استنشاق کنند خطه و قینوس را تا جان
 شود و سر آن از قنیه که در جنگ است و راه بدین دارد بیشتر کشیده شود بر فرق تا بر آید طرف خطه مفتول از شتر پس سرد و بر آن
 یک سر که از منجین فاضل مانده و یک سر که از راه دهن برآمده این هر دو سر گرفته بکشند گاهی از طرف گاهی از طرف نامدی
 که ساقه شود و نم نامت زاید و منخوب گردد موضع پس خطه شتر بر این کشیده فقیهه منبر علیج و حل تا بماند شدن خون در بینی بماند پس
 مداد آب جوج بر می که از سر که گلن رو کند در درانگ ساخته باشد کند و بیمار را از استنشاق آب سرد و خوردن طی که کباب کند
 منع کنند و تعاد بفضده قیصال تا به شدن خشک نشسته بستن فرمایند و طریق جرد در شتر بکشد جسمه بعد از شتر خطی چنین
 فرموده بگردن خطی غلیظ از گنجان یا از بر شتر یا شتر و چند گره دهند او را با فاصله تا مثل منشاقی آسان گردد و در وقت
 کند این خطه را در سوزن آهن که معتق باشد و در آن در منجر تا بر آید جانب حنک پس بر دو سر آن اچانچه گشته بکشند
 بعد از آن یک لایب از سرب یا بر جانور گرفته بالای آن خرده به سجید و بر آن خرده دو امای بوسیری مثل دو ای از زردت و
 دو ای قرطاس به باشند و در بینی در آن زمان راه نفس کشوف باشد فایده بعد استعمال لات قطع و دو تا کاکه عطله
 باید آورد تا به عفونت و نشانه که باقی مانده باشد بر آید اما تدبیر بند کردن **ریشا** در معالجه این است فصد قیصال از جانب
 موافق بکشند و در تک بکشند و در حجامت موثر است بر شتر و خفیف و گد اشمن شاخ بر تندی طرف موافق بلا شرط نیز درین امر موافق
 است و فصد عرق کتفی از جانب پس الخ است و بعد فصد کافی تدبیر شد بعد فصد و دم و فصدت کافی وقت فصد از خارج خون
 همیشه در میکنند که معضی لغزش شود در فصدت ریشا همان مان بند میشود و از خارج خون حجامت فصد معضی خون بعضه باید کرد
 و الا حجامتها معاد بر حجامت خون مانع میکند و وضع حجامت بر کبد در ریشا منجر است بر طحال در ریشا منجر است بر سرد و در ریشا
 بر دو جانب بهترین معالجات است و از تدبیر اجبه نیز من در کک صلیب که صلیب شده و قوه است که موجب ایلام و توجع خون
 با سافل و اقدام گردد و بعد در کار خنجر گرفته تا ساقها به بندند تا خون منجمد میگردند و خون دیگر را بسبب لجم توجع اما ایلام
 حاصل آید و تطیل با سیر بسیار و جلوس در آب صبر و شلج و استنشاق آب سرد و آشامیدن آب سرد هم از اجابت رعاست مکتوب
 چهارم در زرد کرد وید بعضی اندیشه است که تعلق با مرض شفته یعنی از لسان یعنی زبان و لثه و لثه یعنی گوشت مابین
 دندان است آن خم و لپهاة و لوزین و مخرج و حلق دارد و در میان بعضی تدابیر کلی است که متعلق بعضی از این امراض است
 در این مکتوب مشتمل است بر دو موقوفه موقوفه اول در تقریر بعضی تدابیر و تغذیه اسامی امراض متعلقه با بعضی امراض و تحریر
 و تدبیر هر باب بعضی تغذیه مناسبین امراض این موقوفه ضمن است بر تندی و سبب کلمه مهمتد امراضی که شفته
 تعلق دارد درین تفصیل در کتابهای قصیر طویل مرقوم است بیاض شفته نقشه شفته لشق شفته اشق شفته اشق شفته
 معاصر شفته ادرام شفته البثور القروح فی شفته اکل شفته و امراضی که لسان تعلق دارد بعضی از آن مرضهای است
 که آفته زبان است و بعضی سگی است که منسارت دماغ یا منسار که معده یا منسار که ریه و صدر بهم میرسد معالجاتش کی

شرکی در مجالس وادویه هر عضو در هر مالیشا الله تعالی نوشته خواهد شد و ادویه داغی گذشته و معالجه خاصه بدو
تساوی استغفره با سهال است و این نافع تر از تقیه است و مبدله مزاج و قابضه و محلله مصبغه و مقطه مطلقه است که اثر
قوت آن بزبان رسد و تازان این چیزها در معالجه زبان مناسب است که بعد طعام عمل آید و بدو اگر مضمض ضرر و در وقت
و غوره هم میباشد و بعضی اوقات و خوب مسکه کف نیز مستعمل میشود و چه های مسکه بسیار که مفرطه باشد تا اوقات آن
زبان محقره اکثر باشد و اثر آن قویتر گردد و در صهای که تعلق بزبان در روز سهوا آن درین مجموعه تر نوم سکود و بدین
است بظمان لذوق فساد لذوق نقل اللسان نصر اللسان عظم اللسان و دم اللسان نقشه اللسان شفا اللسان حقه
اللسان حکم اللسان استغفار اللسان تشنج اللسان و تلح اللسان اضعف و امر اضی که تعلق بلبنه و تخمور دارد
باین تفصیل است استغفار الله استغفار العور و وجهها و دم اللثة اللثة اللثة اللثة اللثة نقصان لحم اللثة قروح اللثة
و تا کلها اما امر اضی استخوان تدبیر کلی آن وجه التیبان است بر حافظ طبیعت دندان است چند چیز مهم
است یکی از آن تخموز از قوت اطعام بر است که فساد از طرف جوهر طعام باشد که قبول فساد و میکند مثل نم و اینها
یا از سو تدبیر تناول باشد دوم آنکه الحاح برقی نکند خصوصاً با ده مستخرج جامض باشد وقتی در حق وی وقتی عارض است
که فساد انسان سبب خط معده و بخار آن باشد در صورت تمام امکان با سهال گویند و زنی که در آن بیم بودند
آنکه اعتبار بوضع هر چیز علیک خاصه وقتی که آن چیز شیرین مثل ناطق باشد لازم دانند چهارم احتیاط از کندن چیزی
مثل جوهر و لوز بدندان بجز بر نیز از فوسات ششم بعد از بر شدن بر خصوص استعمال جار و از بر شدن بر خصوص استعمال
بار و ضروری شمارند هفتم پاک شدن دندان است از غیر آن اما اقتصاد بجا است
مضر بلبنه و عموست از جاست که استعمال مسواک هم با اعتدال عموست تا شیری دندان و آب زبانه بود و قابل قبول است
داغی بخارات معده کند و فحار جهت مسواک خوب اراک است و اگر از خوب دیگر کنند تا از حقیقت آن خوب اطلاع نباشد
استعمال نباید اگر چه دیده شده که بعضی جوها بحد رسیدن بدندان دندان را ساقط میکردند و مسواک بویست بخ جو زنجی هم افز
کردن دندان و لثه را محکم کند و باعث آن دهد و بقیه از آن کشد و از ناکل حصول دارد هشتم دوری از شای که بجاست
باستان مثل کرات باشد ضروری بنده اند بهم از آن تهدید بدین استخوان است وقت خواب اگر حاجت برید باشد
و اگر حاجت تشنج بود بروغن بان و نارین تمین قرن صواب است گاهی وقت اعتدال از کرمیند وقت قسم نباید
اولی نیست که پیش از تمین اگر سردی باشد غسل و اگر میل سرد و دلخرا باشد سکر اول دندان را در آن کشند
بعد آن روغن باند و اگر طبع در الباسیند و غسل ساینند و استعمال فرمایند تقیه و جلا و تشدید لثه کند و اما در آن
که جهت انسان مستعمل است بعضی از آن حافظ صیحت و بعضی دافع مرض پس دو آنک صالجه است هر دو عرض ادویه
محبغه است چه انسان به طبع پانزده و معده بخارات طبع صالجه است که بر انسان محبوب است اگر عارض شود

ترس ضعیف میشود و قلیل میگردد و جمیع این چیزها مقتضی تحجیف است لیکن در حرارت و برودت باید معتدل باشد که از برودت
 عرض کیفیت ازین هر دو کیفیت و مضبوط عارضه یاد یابد و بهترین دوا برای اسنان خیریت که با تحجیف ملا محفل
 فضلات باشد و دواهای مستعمله در امراض دندان جدیدین است بعضی سنونات و بعضی مضمونقا و بعضی لطوفا و بعضی نفس
 بعضی مخفف فکر و بعضی مضمونقا و بعضی اولگا و بعضی ککادت و بعضی نخورت و بعضی سوطا و بعضی قطورات اذن و الف و بعضی
 ششوات است و نیز بعضی از آن کاویات و بعضی فالنگا و بعضی مستفرغات ماده و بعضی محذرت است و محذری که بعد از خطر با
 استعمال کنند و اگر محذر مفسد جوهرین است و امراض لاحقه اسنان بدین تفصیل است صنف الاسنان و دواهای الاسنان
 المرضی بفتح صاد و راکندی و کند شدن دندان است و طبری در علاج خرس گفته است که دواوات کرده بود یکی از دواهای
 یا مستغین تا زایل شود خیر که حادث شده است در بعضی از بر دین منبسط شود و بعضی پیچری که عملیست بکنند تا زایل شود
 بعضی که عارض شده بعضی با خیر که مستغین میکنند مثل غسل و ستر است که در لکه شده شود و بعضی امر کرده شود و بعضی مستغین و دوا
 کردن بروغن نارودین و مسح کردن بر تریاق و مضمضه کردن بآب سحر یا مضمضه کردن با لگرم پس از آن دکان ساج
 از همین قبیل است اما خیر که عملیست و عملیست که در دندان عجب بز قوطا و صمغ فارسی و بقله عقا و روغن نشسته است و دواهای
 مستعمله استان حکم الاسنان صریر الاسنان تدبیر حریر که گنایت از سایندن از دست و خوب است که تقیه با آب است
 عزا و کند و تقویت دماغ و عصاب بکبدین روغن قسط و خلوق بر سر گردن که مبداء اعصاب است تا ناید دیگران
 اینست بطیونات الاسنان متغیر الاسنان ثقت الاسنان تامل الاسنان غیر لون الاسنان الحفره و لطفه
 و لطفه و الحنیه و دوال اسنان تحرک الاسنان و حج الاسنان تزیید پس بفقان اسن و امر اصنی که بقیم لاتق و بعضی
 بخورد پس است و قلع که عبارت از قرصه جلد نم و لسان است یا نشاد شمع و تدبیر کلی در قلع است از اسن
 قلع غا که کنند و مضمضه مایع تر است در اکثر اقسام اگر مبارکت تمام بدن بود هفت اندام و اگر از سر بود اول تیغ
 بازگ زیز زدن و چهارگ که ناید تیغ قلع قوی کثیر الرطوبه و صدیدیه و دواهای بشریه قویه و ضعیفه بصعیفه و بین
 دواهای معتدل معالج کنند و بسیار دواهای ضعیف در اسنان سبک قوی است علاج ناید قلع احمد و میراد و دوا شد
 قالیض سیر و میراد و بعد آن محفل و مشغور و سودا دواهای زیاد التبرید و بعضی دواهای محففت و جالی معتدل در آخر محففت
 محفل قوی یا در چنانچه در باب نشاء الله تعالی باید و در جمیع اقسام غنایه که در اسنان است و در اسنان نیز هم خیر است از جمله
 امراض پس کلکة الترم و فزق الدم من الترم و کثرة اللعاب خوب است و پنج نوع است تدبیر کلی در چهار نوع بدین تفصیل است یکی
 است که داده عضفه بر وجه بخورد و آن و همان محصور بود فقط تدبیرش منحل است و در فزق الترم و دکان است و پیرته بصفتی کردن
 با دوی مناسب که مذکور خواهد شد و در سیمالات مضمضه روغن کعبه که کردن و صهای سطلیه در دین دشمن دندان دندان
 بسواک سنونات و ایم المیدان منع است دوم اگر ماده عضفه در معده بود اگر حاره باشد هفت تقیه بر صبح نفع از دوا

زرد و کوفتیدن و پوست جو با شکر آمیخته آب سرد خوردن و ششها اطرافیکه مناسبه تناول نمودن غذا در اول
روز خوردن تا حرارت مشد نشود و فواکه بارده خیار و شفاک و الو و ترنوز شغل کردن مفیدست و اگر باده محبوس
بارد و بلغم بود باهی شور خوراند و بعد از بلغم ترش و شبت قوی نماید و با چا و حبس و فنیق صبر فستقین اسهال فرسند
و این تنقیه از خجیل حری و ادر فیض ضعیف که در کفکند عمل سلکین عملی بدست نمایند و بکاف قلبیه بر مصالحه اینها
باشد اغذ سازند سوم نیست که ماده مغفنه در شش باشد در اینجا نیز حسب تنقیه نفس کنند پس تقویت نمایند چهارم نیست
که ماده متعفنه از دماغ آید در ضعیف تدبیر نزل و تنقیه و تقویت دماغی باید دیگر از امراض دماغ درم الحناک و قشره حنک
است و امراضی که لهماه مشوس است استرخا، الالهة سقوط الالهة و درم الالهة و وجع الالهة است و عرض
لوزنتین درم لوزنتین و وجع است و عرض حنجره سجه الصوت تنقیه و بطلان لاهوت است و امراض خلق
بنوا خلق شفت الشوک و العلق و غیره فانی الخالق ذی بخت باید نیست که خلق موافق قول شیخ رحمه الله عبارت
از رضای است که در آن مجری نفس یعنی حنجره و قصبه ریه و مجری غذا یعنی حری باشد و نیز شیخ رئیس گفته و قید ای
فی الخلق سوی الحری من الذکورین من الاعضاء الزواید التي هی الالهة و اللوزتان الفاصلة و موافق قول طبری از خواه
الله تعالی خیر لجز خلق نام جمیع تنجوه و حلقوم و مری و عضلات موضوعه بران است پس شامل است لوزنتین و اصول
لسان عضله موضوعه بر خلق از خارج و داخل و اینجا مراد از خلق مصطلح طبری در شش مناسبت است چه ادویه اعضا و
عضلات که او ذکر کرده همه درین بابی آید غیر ادویه امراض مری که انشاء الله تعالی همراه ادویه مغذیه مذکور خواهد شد
و ادویه قصبه ریه که نزدیک شیخ و طبری داخل اعضا حلقیه است همراه ادویه ریه و اعضا صدریه مذکور کردن مناسبت
همانجائی اردنبار انقباض نوشته تدبیر کلی در مطالب ادوی که عارض میشود در ادوی حلق و حنجره و غدودی که در جالی الالهات
درم لهماه و لوزنتین نیست که اول واجب است استغراق همراهه فاعله بعضه و اسهال بغیر انتظار القضاء و بغیر اسهال نیز
اهم است جذب ماده بجهت مخالف توضع مجامع بر مواضع بعیده مقابله الم و بر لباطراف رباط مولم و استبر کرده شود
قابضه مغز و بجز کما ننگی جلاد است باشد مثل عمل بهترین این دو اما قشور جوز است پس ترش لوت و از خیرهای نافعه
خلق با فایح است و طلا کردن با قاقیا این تدبیر اولی است بستر تدبیر رجوع بمضغیات پس از آن بمفحات قویه کنند
تا درجه نوشتار و عاقره قمارسد و تعطیس کنند پس در قسط و درق و فنی و مرزنجوش نافع است درین مواقع و از خیرهای مجربه
که فعل بخالصت میکند در ادوام مزمن و لهماه و لوزنتین بر مسج اعضای خلق و نفع عجیبی از قدر متوقع می بخشد خیره مضبوطه
باجون بحری بلکه مسقولا از صوف ارجوان ذات است که آن خروط افامی را مخموق کرده گشته باشند و در کردن حنکین
ادوام طوق کنند هر چند افامی پیشتر بآن گشته باشند موثرتر میشود و تدبیر خاص با و درام لهماه و لوزنتین و هر غذائی آنها قطع
است و کیفیت آن انشاء الله تعالی در مخطوطات این مکتوب آید **فصل اول** از ادویه اعضا قصبه و اعضا حلقیه در ریه

الفضیه است البکامه غرغره بان جهت درم لهاته و لوزقین و حذب لغوم دامعی و زرع نقصان ذالقه مفید است و نیز درم
درم نژاده که از بلغم باشد بعد از استفراغ یا یابرج ضیق واجب توقایا و مانند آن غرغره با یکامه و سکنجین معمول است
و جهت آهسته غرغره زمان که بشکرک دماغ باشد بعد از تنقیه دماغ تفرغ با یکامه مخلوط بعضی اجزای دیگر نوشته اند بحسب الدین
خاق بارد بعد تنقیه توقایا و حقه و بعد تفرغ با عمل با سکنجین سی غرغره مبری بطنی تجویز کرده و بعد آن با استعمال
بعضی منقحات امر کرده انشاء الله تعالی نسخ البکامه در ادویه معدیه خواهد اعطایا میر خرابو کند که درین زمان بزنده نام
مرکبی است که مدید میشود در حلق **اشیر الصبالی** جهت امراض حلق و دهان اطفال نافع است نیز با کافور بر یکدیگر
زعفران بکدم طباشیر دو درم نر الورد سه درم شکر طبرزد و نر البقله عدس سقشیر هر یک چهار درم نشاسته بچندم کوفته و حبه
وقت حاجه در حلق بدینند **اشیر الصغیر** جهت سقوط لهاته اصل السوس نصف جزو سقشیر سی صغیر بطنی عاقره قرحا
ماشا هر یک جزوی کشتیر خشک در جزو کوفته و حبه در حلق و مندا **اشیر الملوک** نافع است بدم حلق سقوط لهاته و قلع بوز
و بخود دهان کا خود در دهان کافور زعفران هر یک یک درم طباشیر عقیق سماق هر یک دو درم نر الورد سه درم شکر طبرزد و عدس
تخم خرفه هر یک چهار درم ماشا بچندم کوفته و حبه بدینند **اطر لطف بزرگ** و **اطر لطف خور** در آنکه بعضی این امراض
مثل بجز معدنی نافع است در مفلوظ و دم ادویه را س باید دید **اطر لطف فدوی** صاحب جوانی و مخازیر را معینند
است اینون مصطکی قرفل قرفه هر یکی دو درم نوشاد در شیطرح زرباد غار لقیون بسفنج اسطوخودوس
که در گردن گویند میباشد شکر کرده هر یکی بچندم بلبلد آنکه ترید هر یکی صفت درم افیتون ده درم بصل کف کوفته بنیاب
مافون است بپرسند شربتی بچندم **اطر لطف فدوی** بنسخته دیگر سنابکی افیتون بسفنج اسطوخودوس اینون مصطکی
خیزوا جزو اصل قرفل قرفه هر یکی دو درم زرباد و شیطرح غار لقیون نوشاد هر یکی سه درم حله بیک درم رقبه غم میباشد
شک کرده کوفته و حبه بچندم بلبلد آنکه ترید هر یکی صفت درم بلبلد سیاه پانزده درم با عمل همچون سازند شربتی از چهار درم
تا بچندم المونس دار و کوبی دهان خوش نمیکند در مفلوظ و دم ادویه امراض را س گذشته ایابج ارکا تا غلیظ
نافع است بکحوته صوت که از رطوبت بود با وجع حلق **دوم** از ادویه عصای یمنیه و اعصابی حلقیه در کتابیه است
پخته جوش که بوی دهان خوش میکند در مفلوظ و دم ادویه امراض را س گذشته **سجوری** که گرم دندان را بسیار نافع است
کیه نزد جوب نخت خربزه و در انبویه تصدیکند و یک **سجور** با چون گذارند در آتش در آند و سر انبویه تصدیک که طوط
دوم است بر خوش بود در آند و در بسجوری که دو دندان بکشد در آند و تخم گندنا کوفته لقطان غیر کرده در آتش
اندازد و بطریق معلوم دود بگیرند **سجور** دیگر درین ماست تخم گندنا تخم سیاه پانزده درم مساوی بر آتش انداخته دود بگیرند **سجور**
دیگر درین باب تخم گندنا بزر الینج مساوی کوفته با موم بمانند و بر آتش افکنند و دود بگیرند و بعضی نسخ تخم سیاه پانزده درم
است و بچون موم بیه بزر قوم است و هر دفعه یک درم بسوزند و در بعضی سخا بزر گمان و بزر الینج با موم بنظر آند و دیگر بزر

بزرگ و وسیع بر دست حق کرده بنا دق سازند و بان دود بگیرند کجور این دواها مجموع و فرادی وجع دندان مطلق را منضم
 که خوردن را ساکن کند و تحلیل ماده کند شخم مخطل شخم نیاز سپندان برگ سداب جعبه خردل عاقر قوس خرمی باید
 که در او بر آتش آنگند و قمع بر سر آن نهند و تا اثره نفع بر دندان نهند تا دود بدان رسد بر شعش که جهت تر خال نشه
 و کجور هم سیلان لعاب بان مفید است منبخت اول و بر شعش که جهت امراض حلق کجور آن بدین دهنن و آنرا اتلاء کرد
 نفع می بخشد منبخت اول البکات نیز در معلقه دوم ادویه امراض راس گذشته مرو و می که جهت تورم عمود استه فاران جدا
 شدن آن از انسان که از گرمی بود بعد قصد قیاس لیس استقران بدن و استعمال عراغر اگر کفایت نکند کار باید گلبرخ
 طباشیر گلنار گزبه محرقه دقیق عدس کوفته و بیخته بصاره انبر بارین سرشته بسوسه برعمو گذارد که محکم در مطلق میگرداند
 مرو و می که جهت درد دندان که بسبب دندان و عصب محیط آن دردناک باشد بعد مضمضه با کجا آید بزرقله طباشیر دقیق
 عدس نشاسته گزبه یا بسره و رو گلنار سماق برابر ساییده قدری کافور آمیخته نگار بریز مرو و می که در مرض قارح که با قارح
 عمود یا کجور در این قارح و تبخیر و صلاح غذا بسیار مفید است بزرقله دقیق با قلی طباشیر عدس گزبه محرقه در زیر لیس
 شکر طرز در محرق برابر حق کرده مار یک تخمه با انسان عمود سالند شیر بخن ما در در و عخل مضمضه کنند مرو و می که جهت
 بزور بان و قلع حار مفید است گلبرخ دودرم عدس عشر تخم کشمش هر یک یک درم بزرقله شیاف اینا طین قنولیا هر یک
 نیم درم کافور زعفران هر یک انگلی برود و دیگر درین باب سماق از در و طباشیر بزرقله صندل سفید شکر یک شکر
 شیاف اینا محضض کبابه فوج نهی هر یک درم کافور نیم درم مرو و می که در قلع و قروح دهان قند حده و تورم کجا آید
 و تبریز یا کافور ربع جزو ورق عسل شکر خشک تخم کشمش سوسه سماق منقی هر یک یک درم طباشیر بزرقله دقیق گرسنه
 نشاسته همکورد جزو منوما دام شیرین تخم حیزوش و او را کتره یا شند مرو و جهت خنای گلبرخ محضض عدس عشر سماق
 گلنار عمده طرفان شکر طرز دودینه از هر یک یک درم عاقر قوس کبابه قاقله طباشیر از هر واحد صنف جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته
 در طین مند سماق حویلی را گویند که در مقدار زیاد از جو متعارف سازند سفردان بند است دیگر تحقیق این لفظ در قو
 معده خواهد آمد انشاء الله تعالی بند که خوردن آن از آن بخوبی خوردن کند تا کند بگردد اطراف آن سرب یک با هم وزن
 آن نیز منقی از عجم کوبند و چهار برابر جوهره سازند و یکی ناشاد یکی نزد یک خواب بکار برند کلمه سوم از ادویه معصای سفید
 اعضای حلقه در مرکبات تائیه است تریاق الا انسان دمای است مجرب در دندان را که از زردی بود در کشته
 حلیت زرقله زراوند حرج زرخین مسیح افیون بزرگ النج سساک کوفته بیخته بوسل کشند و پینه را بدان اوده بزور انسان
 یا حساسه در دهن گیرند تریاق فاروق که جهت تحلیل مواد شیمی زبان و تحلیل ماده نوحه انسان جهت خنای
 و سودا مفید است در ادویه صدایه گذشته کلمه چهارم در مرکبات جمیه است جو اصل تریج بوی دانه خوش کند و جو
 و غیر ترکی را بعد تغذیه نفع کمال بخشد و معده را قوه دهد و شتهای طعام آورد و داد باشد دندانک در بعضی آنها دانه

است قرفل جز بواغفل و افلفل قرفه قاقده خولجان زنجبیل هر یکی یکدرم پوست ترنج خشک کرده بی درم کوه خرفه
 لعسل لیسند شترخی دورم جو ارش قشر اترج جهت تطیب نکهته و هضم طعام و نفوت معده و دل و جگر و نفیج هر چند
 مستعمل در هر دو نسخه قشر است لیکن از آنکه درین نسخه قشر اترج غیر مدقوق داخل گشتند نمایان میماند صفتا قشر ساسانه اند
 بگیرند پوست زرد پودنی ترنج یکطله از آن شیرین کنند بایم چه که در آب جوش دهند چون چند جوش خورد پوست ترنج بیرون آید و
 همچنان گرم در آب سرد شیرین اندازند زمانی بگذرانند و بر آورده در آب صید با جوش دهند همین قسم بر آورده در آب سرد در نزد خلیان
 چند دفعه عمل کنند تا اینکه نفیج حاصل کند و شیرین گردد در حال غلیان اخذ قدری شکر نیز آمیزند که ازین عمل زرد شیرین شود
 پس پوست مذکور بیرون بر آورده بر جامه کتان بگسترند تا مایته او خشک شود پس آنرا خورد و بیرون مدقوق سازند بعد
 بسیارند غسل و شکر بر او اند یکطله سرد در او بچوشانند چون بقوام نزدیک رسید پوست مطلق مذکور را صفت سازند و در آب
 نرم کنند و قوام حرکت بی دهند پوست را بسیار مانند اگر جلاب رجم وی سرایت کرده و جلاب بقوام مطلوب رسیده و
 فرود آید بسیار سه برگ شمول جز بواغ قرفل و هندی سبیل الطیب بر اهد یک مشتقال زعفران دورم زنجبیل و افلفل
 دا جدنی مصطلک هر واحد نیم کوفته و بجمعه در آن لیسند و اگر جلاب سه مرتبه کرده و لیکن قوام جلاب صید مطلوب رسیده
 باید که پوست را از جلاب بیرون کنند و قوام با تمام رسانیده پوست با دوا آمیزند و ام با خارج پوست نزدیک
 طبع جلاب از آن بخورند اند که بسیار جوشیدن پوست ترنج اندر جلاب موجب تعمیر است کذا فی شفا و انکشاف جو ارش حال قرفل
 که بوی دهان خوش کند و از دویه معده بیاید و جو ارش زرد خلیان که بوی دهان خوش کند و سیلانکات مانع بود در دویه
 زائیدی آید جو ارش زیره که آب رفتن دهان که از غلبه بلغم بود مانع است بوره امینی یا یک مشتقال غفل سه مشتقال
 زنجبیل چهار مشتقال زیره یک شانه زرد در سر که گذاشته بر آورده در سایه خشک کرده نف دانه مشتقال کوفته و خسته باشد
 سفید یا نبات صفا مشتقال همچون یا لوز سازند جو ارش خود و جو ارش مصطلک که آب رفتن درین استغ
 کند انشاء الله تعالی در دویه معده خواهد آمد کلمه تخم ازاد دویه عصای فزیه حلقه در مکات حایه حب ایاچ در خرفه
 که سدک از فر معده باشد بعد از قی و خوردن ایاریات بکار آید ط هندی قرفل اینست زنجبیل ناخواه نقل هر یک در آب
 تر و زرد و دانه که یکدرم ایاچ بفر ایک مشتقال کوفته باب کفر عیب سازند حسب نسخه چه که بخرمشا که معده و دماغ برای
 تنفیه و استفراغ مفید است همونیا یکدانه نیم گلینج بود دویه خشک بر یک زودا اگر کشته دورم چهار سازند حسب صبر که در
 اکله نه و البته بعد از فصد مشتقال و فصد چهار رنگ رنگ بر زبان و حجامت عقب کردن استفراغ غ مطلق بیلد و در فصد
 بکار آید تنفیه یا یکدانه کبریا کلمه گلینج مصطلک هر یک در دانه یکدرم صبر دورم باب کفر حسب سابق صبر
 که در بخوردی بسته تنفیه مفید است سینه یا شش مطلق کفر سبکی یکدانه مصطلک گلینج هر یکی در دانه صبر مغزول دورم باب کفر سینه
 سازد سبب قیای بسته تنفیه سربری بعضی امراض آن با جلاب بخرم افراش نیز مستعمل است و در دویه امراض را که در

گذشته حب المسک نافع یبخری که از فساد عموماً سنان باشد و لذت را قوت دهد و سوسه در درین از بند مقول
از شرح باب علاقه مشک کا فور هر یکی یکد انگ طبا نشیر سفید نهدرم فوفل قرنفل فخر لجان عاقر قرحا هر یکی یکد گرم سنج
صندل بنیلد هر یکی رزمه کوفته و بخته تاب به دو گلاب نشه چهار سازند حسب قادری این نسخه نافع جمیع قسام بخورند
حب المسک نوع دیگر نافع به سحر منجی در طوبی بعد تقیة صبح و شام در دهان دارند و آب آنرا فو بر بند مشک است و انگ
کباب سنبل بوست ترنج فو لجان از هر یک یکمغیال زنجبیل یک مثقال نیم قرنفل سفید قرقره از هر یک دو مثقال همه کوفته و بخته
در مثقال صمغ عربی را در بخته غلکاب سفت مثقال آب بی هکله دو ابا بشیر شد و چهار سده استخدی ساخته در دهان
خشک کرده بکار آرد حب المسک منجی دیگر نزدیک با عدال محترع و مجرب سب طیب حبه اللد عالی منک از فریم مثقال
رومی بخته غلکاب نبات مهربی سفتا در مثقال همه را جدا جدا کوفته و بخته بهم آمیزند در گلابی که کثیر سفید یا صمغ عربی بقدر نیم
شکله اشته صباغ صندل کوه به بند بشیر شد و چهار کرده در سایه خشک سازند حب المسک منجی دیگر مشک دو انگ بوست ترنج
برگ ترنج ترنفل فو شک فو جوز و انار مشک من نیم جیل کبابه بسا سده هر یک دو گرم کوفته و بخته بر سیب یاب به بانیه سرشته
حب سازند حسب سهل حبه نخوی که از شرکت سده باشد بعد از منجی با اول اصول که ده روز اول خورده باشند بخورند یا به این شرح
سنا غار یک کدرم رسا نسوس کدرم و نیم مصطکی دو گرم سقمونیاستوی سیدرم گلنج سفیندلی می از هر یک یک گرم سوسه قوی
بازنده در خم نیم کوفته و بخته تاب برگ ترنج چهار مثل قفل شسته درم یکا و از آنکه قوت لطاعت کند درهای شده خورند
پسندی محمول بربک استغول از قانون بخورند ز فاره شرارت دور کنند و در سده به بر دو طوبه معده انشف کنند و انگ کدرم
کلیل میرد و را در موضو ساخته تابست بچهل رطل آب بچوسانند تا بخوبل آب با خاصه موهه باز در فو لطیفه آنرا بخورند
و بکلفه حرکت ممداده باشد تا محترق و طهرق بقدر نگر و چون منقده شود در ظرف نیز یا جینی انداخته خراشند بخورند
منسول را خشک میکنند پس هر گاه خواهند که حب سازند حسب مثقال ازین دو گرفته سخی کنند و از باره بگذرند و کافور
مثقال مشک بخته غلکاب سب قرنفل جوز و اسبار سوسه سبک سادج قلع طار صندل سفید خیر و کبابه هر واحد یک مثقال هر یک یک
علی حه کوفته در آن کرده باین دو ابا آمیزند پس را مک آن بخته غلکاب گرفته در شش اوقیه آب بچوشانند تا دو اوقیه بماند صندل موهه
دو ابا باین آب بپایزند و چهار بار بخورد بسیار نافع است که شرح این نسخه را در معالجات جزوی در عالمه ترجمی نیز آورده
بجای را مک سخا را مک بنظر آمده و این مناسب تر است چه اراک عبارت از خشه یا قشور دشت یمانی خوشوشا قرقره است
حبه تطبیق و تشدید عموماً نفع با مرض فم و دای مقرر است خبی که بخورند که از فساد عموماً باشد بعد از قصد و تقیة نفع عظیم
سخته سوسه کوفنی لصف جزو را مشک قلع صفا فوفل هر یک یک گرم کلسنج در جزو کوفته و بخته قدری بخته تاب چهارمین
مثل عوس بسته یکد در سب دارند و بزبان بر عموماً گردانند و اگر آن حب کر می کنند کافور درون میفرسند و خوشه و طبا نشیر
سفید و نشاسته دار و عدل اضافه نمایند خبی که در شش آن در دهان به جز معدی بلکه اکثر قسام آن معید است معرعل را

میان نمی کنند و قرضی که فته بجای تخمها نهند در خرقه تری بچند دور گل گیرند و بزیر آنش کنند تا فته شود کل از آن مار کنند
 و از خرقه سبزه آن زود بگویند و بگل نشانی بوری که مثل آن اینجاکل نشانی است برشند و از جهت خوردن کافور بگردانگ صندل بگیریم
 زود او مشک بگلایا سبیده ده درم پاک بیاغیزند و حساب از جهت در طوطی مشک دوه انگشت بواغیزند و از جهت ترخیل بگیریم اصل کنند
 حی دیگر بخرد و در کند بوی دهان خوش سازد و مشک فلیلی سکه قرضی قرضه جوز بواغیزند و از جهت قشور استخراج نمود فام با کسوه بچند
 بمشمش خوشبو بپوشند و چهار برابر خود سازند هر روز وقت غد و سه مرتبه در دهان دارند و قدری بخارند و آن فرودند
 که بوی بریزد سازد و شراب از دهان و در کند مشک طبا شیر بر کندیم و غیره منتهی بمشغال پوست ترنج قمر بخشک اصل بواغیزند کباب
 سبب سبب کوفی هر یک یک درم صندل بگلایا سبیده ده درم در گلکالی که صمغ عربی مقدار ذرا کمی در آن حل کرده باشند درشند و حساب از
 و در آن گیرند حبیب بگردانگ عمل کند مشک کباب غیر اشهب بیدرم عود فام بگیریم کبابی صینی قرضی قرضه طبا شیر بر کندیم
 کوفته و بخینه بگلکالی که صمغ عربی در آن منقوع باشد جو سبب ازند حی که از جهت بوی مشک ذردان گیرند راجحه مشک سبزه
 سبب صمغ عربی هر یک یک درم صندل بگیریم و نیم زرباد پوست ترنج در صمغ رومی هر یکی دو درم با چهار سازند حی که کوفته
 آن بوی دهان خوش کند مشک دوه انگشت بواغیزند و از جهت قرضه در صینی خواجهان هر یکی بگیریم و دوه انگشت کوفته بخینه
 بگلایا چهار سازند و اگر خواهند که بوی دهان شرکی صمدی زیاده اثر کند ایااره فیقر چهار دانه بگیرند حی که سیاه کباب
 دهان را که از بر دمده و رطوبه آن باشد نافع است اینسون ناخواه هر یکی از آنکی طخ مبندی ثلث مشغال فیقر ایک مشغال
 چهار سازند این بکثیرت است هر هفته یکبار بخورند حسب که حرقه لسان را که از خوردن چیزهای تیز و شیرین بهم رسد لعل کنند
 مغز تخم خرزنده مغز تخم بادرناسه تخم کدو شیرین نشاسته کثیر ترنجبین کوفته حساب کنند حسب همیشه بهترهای زبان تر
 زبان و دشمن نفع می بخشد عکالک السطرم و درم حلیت بگیریم کوفته هم شسته حساب ازند حی که از ایشان آن بوزن یک
 مسکون حج آن کند تخم مرو کدوم عاقر قرحا مویز هر یک یک درم شیر گاو دوه مشغال آب کشند شیر سبب مشغال خوش سازند
 حساب ازند و بردن آن نهند و اگر سدا تازه ناموس سبب بگویند و بردن آن نهند همین عمل کند حسب که حسب حقایق صورت
 و موی در ابتدای طه زبیر زبان نگاه دارد کافور بگردانگ تخم گل تخم خرقه نشاسته طبا شیر سفاق کثیرا بگیریم کدوم کوفته کباب
 بیکه سرشته حسب ازند حسب جهت انفجار درم خانی کند ریل لوسوس هر یک چهار درم آنکه بخیزد با عصاره برگ گل با صمغ
 سرشته حسب ازند حسب جهت بجا الصوت که از بویست ماندگی ترنج کشیدن بهم رسیده باشد در دهان دارند کثیرا از جهت صمغ عربی
 ریل لوسوس مغز تخم کدو مغز بادام شیرین مغز تخم خیارین مسا و حساب سازند و اگر خواهند قدری آب با ماغایند هم داخل کنند حسب که
 اگر سبب این عده صباغ شدید بود نفع دهد صمغ عربی نشاسته کثیرا نشانی سپید مغز تخم کدو و مغز کدو کوفته و بخینه بگلایا بچند
 مغز طوطی سازند و در دهان دارند حسب که از جهت الصوت که از سوزن بارو باشد مشغال مشغول شود و مفضل بگیریم مغز لعل
 سه درم کند بارو هر یک چهار درم هر یکی شش درم کوفته حسب ساخته در زبیر زبان نگاه دارند دیگر درون با آب لعل و صمغ عربی

صمغ عربی را بسوی تخم آریانه هر یک یکیم مغز بادام تخم کنان بریان مغز جلفوزه هر یک دو دم فایزده در صحت
 بستگی آواز معمول جدا جدا جمع آید مغز بادام تلخ تخم کنان بریان مغز جلفوزه ساسیده هبابسته در درج اندک هجابان
 هندی حتی که بجز هندی را نافع است مصطلک کباب یعنی ناگر موته جای پهل اگر غرق شود ناگر موته را بر کوفته و جینه
 یا شکر مدنی آسپخته باب جهاسا آند و خشک کنند و در دهان گیرند و آب بند بیخ بلع کنند و نزد یک این هندی تناول سید برین
 رفیع اکثر دارد و جیب دیگر جهت بوی بد دهان الایچی ناگر موته ملتی با کوهته حمله برابر بر سوده جهابنده دو دم در درج اندک
 دیگر که کوته بیخ مره گل و برگ های جلابا برابر سوده جهاسا از زمین عمل کند حسوی که سجه الصوت یعنی را نافع است آرد
 آرد تخم کنان شکر باوزان مناسب گرفته حسوی دیگر درین باب که بعد از خوردن اجابت نکند یا شکر و زرد
 مرغ فزیه و بلخ سفالنج و خبازی دوزده تخم مرغ و بکند استعمال حمام متدل مفید است انار شیرین در رفقه عجبده در میان کس
 گرم کنند تا بند و چون بخته شد سر آن بردارند و شربت نبات بارون غنچه بادام بخته در آن آرزند و نیم گرم بخورند حسوی
 چیز ترا گویند که بان بر کنند تکیه و غیر ترا و بر کردن بمعنی مصدک نیز آمده و ایجاد و انامی مذکور خواهد شد که گاه در آن
 بان بر کنند حسوی تر باقی بزرگ سنچو بنیا که نشو آن خواهد آمد در کادای دندانها تسکین در آن کند حسوی که بر آن
 آن در سوراخ دندان تسکین در آن کند شونیز بریان کرده بسکه سوده دیگر فلفل عاقر قرقوفه مابند و شسته دیگر
 مرصه سوده با قطران سرشته دیگر شونیز مویز بزرالنج کوفته با بارزد سرشته در سوراخ آید که بسیار و انبه بر
 کنند که روزیاده میکند دیگر زنجبیل نرم کوفته با سرکه و غسل سرشته دیگر عاقر قرقا فینون زعفران غسل و قطران سرشته
 دیگر میوه سایله فینون را با قطران سرشته دیگر عاقر قرقا کدوم فوشاد در فینون هر یک نیم درجه با یک ساسیده بر کنند
 ضرر مناکل را بپزند با لای آنوم و دیگر گیرند و خواسته از آن دو کنند و با غول گویند و فقی بار یک شل معین
 کرد پس بر کنند لقیه را بان معین دیگر سسک مصطلک ساوی بسایند و سوراخ دندان بپزند و باقی گرم با آن
 تا مصطلکی بگذارند و مدتی بماند حسوی که در دهان کند و حفظ کند که زیاد عوده نشود قطران عمل گرم کرده نیم با
 بان تر کرده سوراخ دندان بپزند و دیگر که صمغ زیاد شدن سوراخ کند کافور بر کنند و برین دندان مالند حسوی دیگر
 که از تسکین در دین حفظ کند غرق سیاه کوفته و بخته با غسل سرشته بر کنند حقه که در ابتدا الفلح و نقش انسان که بوی
 میوست بود نافع است غالب که درین مرض که عرض سل باشد و سل قابل علاج بود نیز فایده رساند که بر نودوی نوزدن
 چشمش سفید هر یک یک حقه شمشیر مقشر مروض ماش مقشر مروض هر یک یک کف که ورق خشای در آن قطران
 اطراف سلق هر یک یک باقیه تلخ حلال ما کج جدی کله جل کله جدی کلها را کوفته و خشک است هم را یکی کرده با آن کبیره غرق
 برابر بشرا بشیرین ریخته بنیز نماند شود برین معنی که با آید بردارند و آب ترا صاف کرده که طول صغیر بگیرند و با لای آن
 آب سی درم آرزو عن مذکور بر نوزد در نیم زنند که یکدات سوزد نا شت حقه کنند حقه که در شیخ استلانی زبان معده

باشد اگر افعی باشد از آن و بعد دادن مرغین مرغین صغیر و اطعام آن بزور ت و هفید با تا مناسبه بکاری آید
 گیرند از زوفای خشک صغر بری و ورق نام هر یک کف صغیر شک با بونه اکل الملک رزق سدب در وقت شب
 یکت تخم کوش انیسون را از این هر یک یکغده صغیره قرطم صغیر تخم حلیه تخم کتان و ورق بزرنجوش بقیه هر یک یکغده صغیر
 هر دو را در زراطیه بسته هر یک کف و کف انجیر سیاه بسته دانه همه را خوب کجی شاشند که هر ادرشل حریره شود پس صدوم از آن صفت
 کرده یکدم بورق را سائیده و در باون نرم و عاگر کرده و روغن سداسه و روغن خرزق هر یک پنج درم و روغن خیزی
 ده درم داخل کرده حقه کنند و این حقه را پنج بار در پنج روز حقه کنند حقه که در روغن اللسان ادمی صغیر است
 بعد صدوم استغفر از نام بکاری آید و ورق خبازی شخاکه گندم سبستان هر یک کفی و ورق بزرقطونا یکغده عشاغیه دانه
 با دوام مقشر از هر دو مقشر سبت درم شصت مقشر صدوم صدوم صدوم صدوم صدوم صدوم صدوم صدوم صدوم صدوم صدوم صدوم
 سنی درم شصت مقشر صدوم روغن بقیه داخل کرده حقه کنند و زوی دو بار یکی ناشتا و یکی وقت خواب حقه کنند و در
 روغن بامنی درین حقه بعضی نیهای قلیا الحده بنویسند **هلوای** که صاحب ششخ زبان امسلی ای بعد تنقیه ازین و استغفر
 باید از مدینه تخم رازانه غسل روغن گردگان بار روغن حبه الخضر یا روغن مغز زرد الوی تلخ یا روغن سداب علی المرسم حلوا
 سائند **کلمه ششم** از ادویه اعضای خمیه صغیره در کبات خالصه خیزی که از عین بجای ناکه لوله ازین
 داخل کرده ساخته باشند نافع است با ششخای زبان حلق حکم میکنند را خصوص مضمضه کردن آن شب
 مضمضه کردن بسر که مغز و عسل قطع میکند خون را که از قطع من جاری شده باشد و بند نشود و مضمضه کردن
 بسر که زایل میکند بلغم را پس نفع میکند ششخ لسان و اگر فکلی آن و م نفع میکند بوج اسنان برابر است که
 دره از گرمی باشد یا از سردی و این خاصه دربی است و گفته اند که اگر سحیوت شند عقد صغیر بر ادرل
 و مضمضه کنند بان نفع میکند بوج اسنان **حاصل مفضل** که خوردن ناشتا و مضمضه کردن
 بدان حکم میکند دندان متحرک و سخت میکند و اسنان دو و مسکن نان را بچو دیان و صاف میکند صوت و
 الحان در مفظوم سوم ادویه امراض را سبب گشته همسیر همسیره هرگاه مطلق مذکور شود هر ادران خمر از حظه
 است و گذشته که آن عبارت از عین آره است که ترش و عفن شده باشد بخواسته بوجه جموده وین طبع این حکایت که غیر سبب
 نماند و گویند که حدیث آن حار در زانی و عین آن حار در زانی است و بپوشه این نام اختلاف کرده اند بعضی در زانی و بعضی
 نالت گفته اند اما حق است که بپوشه این بقدر کثرت و قدرت بلخ و بوزق است و این مرکب القوی است بسبب طبعه قوه جلا و سبب
 جموده قوه تبرید و تسکین را و جذب میکند و از عین آن بظاہر برین بی لزوج و ازیت و تجلیس میکند و وقتی که حل کرده شود با
 و اینست که در روغن بقیه و روغن خرزق و روغن کتان با روغن سداسه با روغن حلق و طریق ساختن این نزد که مضمضه
 بودن مایه این است که در ادرالغاسر زیت کاج کجی کنند و یکدک کجی اند پس بگرد و خمیر معمول از خمیر است که بچون

مسجون کنند و قیق خطبه یا شعور از بیت یا شیرج یا قدری کلبی جامع یعنی ماست و گلکاند کیش پس ترش سینه و در غیر
 میکنند دیگر او اگر قلبی ازین باز در کثیر دیگر یا مینزد و همچنین سازند همچنین است در شرح و میگوید حقیر طریق سافتن خمیر چینه خورد
 نان خمیری به ازین نیست که بادایان و نخود و مقشرا در آب بپوشانند و بهلکان آب آرد را بچین سازند به هوای معتدل در یک
 شب در گامادرتیم شب در دست بپزند و خمیر خشکی اش چینه که بصوت نرمی و میسبی هم نافع است در سنجان در نزله و او
 صدای به گذشته طبیب سب فراج استخراج کند کلمه سب ششم از او در غمیه حلقه در فرکات و البته همه شام چینه
 استرخاز زبان مستحق است لیکن فایده آن کلبه مثل سب سایرین نماند آرد و دلوک درای است که باید بشود و آرد
 سبک یا بوضعی از آن صفا بدن و دلوک جهت نقل لسان که از بلغم عارض شده باشد ایلیج فیقر عاقوقها و خراج
 با السویه کوفته و چینه بر زبان مالند و دلوک جهت نقل استرخای زبان نوشاد در برابر چنین با معصل کالبد تا لیسار از وی جاری
 و اگر ایضاً شرف شد یا باشد که مانع کلان شود و فرعون و کندنش ممانند و دلوک جهت نقل لسان که از بلغم عارض شده باشد ایلیج فیقر
 عاقوقها و خردل همه با السویه کوفته و چینه بر زبان مالند و لک شفقاوی تر و درم عاز زبان یعنی بخشن تقیع من و لک زبان
 بهایله زرد ساینده نفی میخند بر جرقه آن در دهن یک طبله زرد در دهان بر و ام مگد وقت طعام و فرودن آن از همین قبیل است
 و سرگاه از فرودن طعام فارغ شوند باز همان طبله زرد در دهان نهند تا بعد طعام تا حصول این مقام بزاق بیرون اندازند تا فاسد
 کند طعام او بعد بضم باز بلع نمایند و لوک که صنف انسان و تحو که از آن کلبه بر طوبه و استرخا نشسته است شکر گلکار
 که نازک از سر یک کج و کلنج و در جزو بار یک ساخته مالند و لوک نافع بسقوط انسان متحرک گلکار شب سرکاف قبا عصاره
 لخته لیسار برابر کوفته لیسار که سخی کرده سرخ دندان مالند و لوک جهت استحکام دندان متحرک تو سانشسته شب ساینده بمانند
 و لوک جهت مائل انسان جو زهر و کوناج سخی کرده دکانسند و لوکمی که در حال از آن ضرس یعنی کندی دندان کند
 صغ و ورق سداب سخی کرده با انسان دکانسند و لک انسان به بسیار مفصل مشوی و الوید عباره گاد ازین قبیل است
 و لوک سم گاو سوخته در جگر سخی کرده و جع انسان نافع است و لک جاوشیر تشکین میکند و جع انسان او بر کردن آن
 کادالی دندان نفع میکند با کال انسان و لک در استخوان مسحق سجون لیسار که تشکین میکند و جع انسان و لک
 جو زعفرانی چهار مغز نفع میکند بوجع انسان و لک سیحی سح طون قلع میکند دندان فاسد را با وجع و ساکن میکند در
 آرد لک بدو که که مزاب باشد بر سرخ دندان در ذاک قلع میکند از زانی در دوزیت و او انقدر و ماس چینه سنج
 انواع اوجاع انسان و جمع علی آن وجهه فرس غلغل عاقوقها لیسار سوج بار و در واحد جزوی سحر کرده با مسیه ساید میخند
 بر انسان مافوقه ماکوله نهند و او الحرح مل خفاق یا جینی و سودا ویرا سودا و زرد بود چون با ما لیسار بدان مغز که کند
 یا بز خارج حلق طلا کنند یا همچنین چنگ در حلق دندان ترا سپند تخم ترز طبیعت مرکب بوزله ازین نوشاد مسادی کوفته
 سینه استمال نمایند و او الحاصلیت که در کجه بصوت بارد بکار آید فلفل طبیعت خردل زعفران با لیسار کوفته

رشته و بعد از تخمینه برابر بخورد و دواء الحکمت در شرح بان قسم نظر آید و ورق سداسی که قسط
 فوخی فلفل عاقره ها هم برابر حکمت مثل ربع مجموع عسل قدر کفایتی برشند و قدر بندقه ماخورد بدیند و دواء الحکمت
 بنفشه دیگر من مذکور ادافع و تسبیح و گردن عقرب تیل و مانند آنرا نیز نافع است از جهت تب با سبکخین بعد از آنکه
 جمل روز گذشته باشد و دهند و از جهت گردن جانوران زهر دار در شراب آمیزند و بخوراند حکمت سداسی مرکبی
 فلفل سیاه مسکو کوفته و بجزیه عسل برشند و مقدار نخودی بدیند و دواء اخر را کلب که جهت خنق صفتی بجز
 بعد از قصد و تنقیح و استعمال غرورات از راه منظر بکار آید سگای کبک زهر بدندان و دهند و نشسته نگاه دارند پس آنرا
 با آن دهند تا شکم پاک شود و سه روز استخوان بپاود دهند و سر گین آن بگیرند پس از مار و دستر و سر گین مذکور هر یک چیزی بگیرند
 بکوبند و بخلی بپاودند و در نسخه دیگر سر گین زعفران گلشن مسکو کوفته و در نسخه دیگر سر گین عقیق شوره را خردل مسکو مسطرد
 است دواء الحظا طیف صغیر خنق یعنی در سودا و رانف است چون بدان غرره کنند و یا خارج حلق طلا نمایند فاش
 سنبل الطیب بر یک سبب هم تخم کرفس اینسون ناخواه هزار سپید در یعنی مرکبی از زرد و نخل زعفران هر یک درم گلشن
 بیست درم قسط رما د الحظا طیف مرکبی استخی درم مازو تازه ده عدد کوفته بجزیه با عسل برشته بکار برند و دواء الحظا طیف
 کبیر جهت درد گلو و درم گلو و درم قسط رما د الحظا طیف درم سینه و شمشک از طوبی باشد شاست کدم سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه
 اینسون تخم کرفس ناخواه از خراش سانسب یا نی تخم خردل اصل السوس سلج در چینی مرصا از زرد و نخل زعفران هر یک کوبیده
 اقرو و معادریا بسنوزع الا قاع از هر یک در اوقیه قسط بلخ رما د الحظا طیف هر یک سه اوقیه مازو تازه ده عدد کوفته بجزیه با عسل
 برشند و قدر شربت بعد از آنکه با عسل با مار اشعیر با آبی که در آن حدس گلشن و اصل السوس بخته باشند و با برنج از داخل گلو
 از وی سه مرتبه یا چهار مرتبه طلا نمایند بدستور سه چهار بار غرره باکی از آبهای مذکوره باید کرد و اقراض فرد و معما گشته آن
 در اودیه صداعیه گذشته و نسخه آن که در پیشه کبک می آید نیست گلشن حما قسط بلخ از هر یک کفایت زعفران در چینی تخم کرفس
 استاگونی ساج از هر یک در مشتقال هر صاف چهار مشتقال کوفته با شراب برشته قرص سازند و در سایه خشک کنند تا غایت
 حطاف را که بوزن رمانست و این دواء سنوبی است لغاری برستو که آید و آن طایر است صغیر معروف سیاه رنگ
 که شکم و سفید و سفار و بصره میل دارد و در دسترف مساجد خانه انبساطه میسازد و وقت حطاف آن آواز میکند که در خشک است بپاود
 گفته در عم میکنند قومی که فراخ خطا طیف به باشد با مقدوره مملو در حال تسکین خواجه این میکند وجهه صبیان و مشایخ مخلوط
 برنج سوسن داده میشود و قد غور که مقصد علاج آن یک در حنی نوشته اند و حطاف سوخته طلای آن بالای علی نیز نافع است
 دواء المسک هر که بودم بخورد و حقائق نافع است در اودیه صداعیه گذشته دواءی حطاف زبان که از گرمی خشکی در حلق
 بر مالیدن لعاب بکوبد و دانه آب فوا که بارده است و هر چه برود در طرب و در ضمنه بان چیز با نیز مفید است و مضمضه آب نورد خیار
 هم درست و مالیدن روغن بادام هم نافع نوشته اند اگر سبب عطشی لرج باشد سبکخین لقی کنند و چوب سید در کفین تر کنند

ترکند و بر زبان بالند و در شنن کباب در دهان بهترین شیا است و گاه باشد که بسبب کبابات خرقه زبان خشک
متغیر شود چنانچه اگر خرقه بر روی مالند پوستی سفید مثل پوست بازاران جدا شود و آن هیچ الم نباشد علاج آن سفید
لقین طبع بمخلوط پدید بود و مضمضه بسبب که گند که در آن مورد و کلسنج و کلنا جو شاییده باشند و وای که حرقت زبان مانع
است مضمضه لعابات و مبروت و مرطبات است و مضمضه بکش نیز سبب زایل میکند حرقت زبان و دهان بخورد هر دو را اگر سبب
زبان حرارت هم معده بود و شرب این چیزها نافع است و جوی که حرقت لسان بگاری آید و محبوب گذشته و وای که کشته
شفاق لسان سفید است سفید با قدری شکر در دهان گیرند لعاب نکودر دهان دارند و سیمان در دهان آشنن
گفت باورنگ بریده بر زبان مالیدن و قیر و طی و هر چه مرطوب و بالیدن نیز نافع دارد و اگر سبب شفاق پوست و ناها باشد
روغن بادام و روغن مغز تخم کدو در بینی جکاسند و اگر موجب شفاق اجتماع اخلاط و معده بود و تقیه معده مقدم دارند
و وای که عظم لسان نافع است اگر سبب مرض طوبه و مویه باشد اگر گزند بعد از آن مصلح و محاضرات و انار ترش و
مانند آن هر چه بیسقط و سیل لعاب بود بر زبان مالند و اگر طوبه بلغمیه بود تقیه با اینج نموده نمک کس که در تجلیل باو نشاند
سره که بر چنین آمیخته بر زبان مالند و وای که ضعف لسان از اسودند است نوشاد و ما زوبار یکساخته غرق مالند
برین یاد است نمایند تا فانی شود و اگر کفایت نکند و وای حاد که در اکالک الم و لثه و امینه متعل است بکار برده میر که با
نمک منزه نموده در دهان دارند و اگر غلبه خون باشد بعد از آن خون سفید لعل آرد و اسجا که دو کفایت نکند آن
قطع نمایند و عین قطع حیات نکند که گهای زیر زبان بریده شود و وای دیگر مجرب مضمضه زراغ محرق سوختن
هر دو را با باطن بعضی صبح کرده بر زبان نگاه دارند و دیگر جهت مضمضه ستر تخم زراغ خشک یکدم نوزه ضد جوی و دوم همه که
کرده با هم مثل شکر طرز مجرب آمیخته بر موضع ضعف مالند تا منسج شود پس از آن مضمضه بسبب که در آن قلیح هر کلنا و شاکندر
جو شاییده باشد بکنند بعد از آن در وقت مدد بکار برند و وای که ذناب آید آن نافع است خوردن طحال حمل کسب
بر ناره و طلا کردن از آن برهنان ماده بخامه نفع می بخشد و دیگر اگر این عله از سردی بود استعمال حب الفار و سبب
زرا و ز طویل و تکمید و ام بزوی بعضیه است و اگر کفایت نکند و لک با اینج و غیره با تریاق بکنند و دم بر سوختن خفاش نیز نافع است
و دیگر اگر این عله از گرمی بود ترنج بر روغن گل که در آن صندل قدری کافور کرده باشد بکنند و استعمال کاج ز طولنا
حکایت مضمضه بعد از آن نیز مفید است و وای که تقویت لسان و مهور و لثات کند و وای که تقویت
استان و اضراس کند و رفع ضعف اینها نماید گیرند از موم و عسل هر دو را جدا جوی و در آفتاب نگاه دارند که بگذارد و وای که حرقت
زفت یا مینزد و در صلابه مرهم انداخته بسایند و بصا صفت است آن بدینند که مضمضه کنند و اگر دوا خشک شود
بآن زیت و مصلکی هم بیامیزند و بدینند که کجا و نفع عظیم می بخشد و دیگر حرقات کس کردن آن بر لثات توت
می بخشد و قوی میکند آنها را و دیگر الم سفوف و شرباقوی و شکر لثه است و دیگر پوست ترنج دورق زفت آن

در آن یعنی حب کل آن مضع بود و آن سبب است که در آن مضع است و دیگر ششخ گوزن سوخته و با زغال حویلی
 قوی کرده تقویت میکند همان را و حجامت هر یک یک و دیگر مضع با درج وقت تحویل شمس محل مضع بمثل سالام
 در آن نام سال مضع با درج بی فسد وقت میدهند و دندان را دیگر با قلازاده میکند و دیگر مضع
 سبزه میکند که را دیگر در روز اول و دوم میکند که را مضعه بلخ آن هم این نفع دارد و دیگر مضعه بخار
 الحار که بوسه نموده و در سر که جویند با سینه نفع میکند با سینه نفع می کند با سینه آن را دیگر مضعه
 نرسیده بزوان بری حکم میکند و دندان متحرک را دفع میکند و امید را دیگر استخوان سنگ حرر حکم میکند
 که را دیگر مضعه با برق با نفع حکم میکند که مضعه را نفع میکند و امید را دیگر مضعه بسوزد و حکم می
 کند که را دیگر مضعه با نفع آفات مضمضه بلخ حکم میکند که را وقت میدهند آن را دیگر مضعه بلخ در شش
 و ادامه بران محافظت میکند آن را دیگر مضمضه بلخ حکم میکند و دندان و لثه را دیگر مضمضه بوجوه و همچنین بلخ آن
 همچنین مضمضه بلخ را قوه دهد و حکم کند و دیگر مضعه ورق طاقوت می بخشد که مضعه را دیگر مضعه است
 درخت انگور بری تقویت می بخشد که را مضمضه پوست درخت انگور بری مصلح میکند بلخ و امید را دیگر مضمضه بلخ
 حکم میکند آن را دیگر مضمضه بلخ که محلول در شراب است باشد نفع میکند و دندان او قوت میدهد و مانع می آید از نماندن
 و غلطی محصل شفا میدهد از لثه در محلول آن شب و نعل فصل با محلول نعل و آبی که در آن سیخ میون جوشانند مضمضه آن هر روز
 حکم میکند دندان متحرک را که از طوبه بود و سوزانات و دیگر مرکبات که را با جوشانده تقویت این عصاره است که در کلها آمده
 خواهد بود و آبی که جهت تسکین وجع همان که بسبب از سردی یا گرمی متاخر شده در دنا که میشود معمول است و آبی
 که با صفت تسکین وجع دندان و دفع فساد آن کند و درین مابین نافع کثیره را مشمول است اگر دندان بسبب سیدن خبری سرد
 در دین بر حسب آن از روی بقیه میشود اگر با گرم زبان گرمات زیر دندان گیرد و تکمید بر وزن گرم و دکان بر وزن مسلمان
 سوزن و بان نیز مفید است و بایاج فیض اسوا که درون دروغن خردل در دندان دشمن در تریاق بزرگ و حبه الخار در آن
 طویل و شب بمانی ماییدن هم نافع است و اگر دندان از رسیدن گرمی در دگر و روغن گل در دندان نگاه دارند و مصلح است
 کافور در دندان بمالند و در گرساق خرفه و تخم آن بجاوند و دیگر مضمضه بلخ از خوردن کبک سبب آن ساکن میکند در دندان
 بارور را دیگر مضمضه بلخ ایرسا تسکین میکند وجع متلای بارور را دیگر مضمضه بلخ ششخ گوزن در سر که ساکن میکند در دندان
 و دیگر مضمضه بلخ با در لیسین وجع همان در دندان میکند دیگر مضمضه بلخ در سبزه بلخ مضمضه بلخ و دیگر مضمضه بلخ
 سبب نفع می بخشد وجع همان و دیگر مضمضه بلخ زوفای خشک در سر که جوشانده باشد تسکین میکند وجع آن را دیگر در دندان
 دیگر جوشانده مضمضه بلخ همچنین مضمضه بلخ که در تریاق در آن مضمضه بلخ و دیگر مضمضه بلخ بوجوه
 همچنین بلخ آن تسکین بوجع آن را دیگر مضمضه بلخ سبب تسکین میدهد در دندان را دیگر مضمضه بلخ که در دندان

آن تسکین می بخشد در دهن سازد مضمضه بخیخ کبر که در سر که مطبوخ باشد بخین است دیگر مضمضه پوست درخت
 و لکه مطبوخ کبر که باشد نافع است بوج سنان و بخیخ بیلون را در سر که جو شامه مضمضه کردن باین بخین مقضض
 بطبخ آن لب شرب نفع میکند بوج سنان مضمضه بخیخ و بزر بیلون نیز مفید است و دیگر مضمضه بخیخ
 نافع است بوج سنان و دیگر اسماک از بنا در دهن تادیری دور میکند و ج سنان را دیگر سکنجبال نیز در دهن اسماک
 ساکن میکند و ج سنان را اگر مقدار یک قیراط کوفته در مینه پیچیده بر روی دندان در دهنک نشاند در زمان تسکین کند و دیگر بگز در
 یا سکه بوزج در مینه با به پیچید و با نذک آب تر کند و در میان دو سنگ گذاشته قدری بکشد و بر دندان موقوف بپزد و حال
 در دهن ساکن کند و دیگر شطرنج بندی کوفته در کف دست کرده بخلاف جهت موضع درد گذاشته تکیه بآن جهت کند و جهت ماله
 ماده با خاصیت تسکین دهد و دیگر قلیق سنج کرفس در کردن نفع میکند بخاصیت و ج سنان الیکن تقویت آنم میکند دیگر برای رفع
 درد دندان گاه آشن دندان خرگوش از طرف است برای درد دندان است و از ج برای جبهه آشن ملو از زمان گاه
 جهت درد ناله دندان جهت دندان خرس جهت خرس نیز نافع است دیگر و وای که تسکین درد انسان منگب و تصدیر
 و شنج کند عاقر قاقا پوست بخیخ که مساوی کوفته در شیر جو شامه غلیظ کرده بر دندان گذارد و اگر این تسکین نشود با ج
 استعمال این دو این مضمضه هم عمل آرد و در حنا قشور صنوبر بزر الیخ و سرکه که جو شامه صاف کرده
 مضمضه کنند دیگر و وای که درد اسنان را که بغیر کسر و شنب و قیر محسوس بود بلکه محض از سوزش
 باشد نافع است اما رمادی بعد از تنقیه و تبدیل مزاج النفع است گلنج سعد پوست بخیخ کبر بزر الیخ در قوق بخیخ گلند
 تخم کشمش مجموع یا بعضی را حسب مزاج در سر که کهنه تر کرده گاه آرد بعد چند روز بچوش دهند و صاف کرده سرکه علیجه آرد و
 دو آگ خشک کرده ساییده علیجه و بوقت حاجت بسیر که مضمضه کنند و در آتشک بر دندان نالد و مینه بر دندان گذارد که در
 سلامتی نشود و جلی فرو نرزد و درین گناه و آرد تا هر چه آرد و آب باین جمع شود و بیرون افتد و اگر این دو تسکین نیست
 بهتر و الا چیزی ازین سر که گرفته با یک جزو نظران و قلیق شفا را الحار حوش داده چند دفعه استعمال کنند و اگر این هم تسکین
 نیابد دندان را قلع یا بقیقت دور کنند و وای که تسکین درد دندان کند هر گاه ظاهر شود که درد در سنج دندان یا
 در عصبه محیطه است بعد از فصد و استفراغ و حمیه بکار آید برگ مورد و لصل عفضل را در سر که کهنه جو شامه صاف کرده
 مضمضه کنند و اگر کفک آرد بهتر و الا مناسبه مزاج ملاحظه کرده مضمضه بشیراب قابض عصف نموده این دو استعمال نمایند
 تخم خرفه طباشیر دقیق عمل نشسته کزله محو گلنج گلند را بر کوفته و سخته دندری کافور امیخته بر دندان و در مورد مالند
 که این دو اتقویه اصول اسنان و تنقیه عموآن میکنند و وج را از آله بنمایند و وای که قلع و قحت سنان تا کله
 غیر تا کله نماید و وای که قلع سنان کند شب عالی هر سه در برابر بگز بند و بگز بند و بردانی که قلع آن مطلوب است
 و دندان دیگر سازند و زمانی بران صبر کنند تا دندان از بیج بر آید و دیگر عاقر قاقا در سر که چهل روز بنمایند بسایند

حوالی دندان دوسه جانشه زده این دو بار بجا نهند زود بر کند زین رخ مرغ سر که بر درده سبکی کار کند دیگر صنفی بری
 در زیت پزند که مهر اشود و در حوالی سن شتر طرزند و زیت مذکوب چند کورت بماند با سانی بر آید و دیگر دردی که کهنه ذریت
 چند روز بماند پس بکشند و دیگر صنادیر با بجه آسان میکند قلع آسان او هم نافع است با و را هم حلفا از سن و دیگر درق
 زینون آب غوره انکو بکشند تا بقوام عسل آید بر دندان مالند قلع نماید و دیگر قطره بن تیغ قلع میکند بر تناک را و
 سالی که میکند و سحر آرا گاهی با قطن من کرده لفظ میکند پس فویر می باشد بهتر است که موضع را بموم پوشیده قطعه نماید
 پوست درخت توت عاقر قوا نرم کوفته لکه در آفتاب گذاشته تا بقوام عسل آید هر روز بر رخ دندان شتر زده نهند و در آنجا
 دیگر نم بپوشند دیگر دوا که آن قلع آسان میشود پوست درخت توت پوست کبر زینخ زرد عاقر قوا از چوبه نم بر رخ دندان
 متساوی کوفته بجهت لکه بر نهند پس طلا کنند و دیگر دوا که قلع آسان صغیفه در دنا کند پوست مرغ توت
 رخ که عاقر قوا شتر نیم تخم مازویون زینخ زرد پوست نخل سر که سخی کنند تا مثل خمیر شود هر روز سر که دیگر انداخته تا یک هفته همین تخم
 بشایند بر حوالی سن مشکل کلار زده طلا نمایند روزی چند بار دوا می که کیفیت آسان کند آرد را بلین تیغ عمر کرده
 بر دندان چند ساعه نهند و دیگر تخم مازویون و شیر شرم کوفته و بجهت بقطران سرشته در سوراخهای دندان مشکلا بر کنند
 که منتضت می سازد و دیگر شرم صنفی سحری صفت و قلع سن است و آن صنفی است سبز رنگ که بر دهنها می باشد و از حوی
 بر حوی صفت میکند دوا می که منگ شکن بر دندان دندان کند بعد بر روی رخ بماند شراب بجهت در دنان دارد دیگر خوش
 که این کار آید در کل جای گذشته دوا می که دندان که در کان با سالی بر آرد به بطی به مرغ و مغز ساق گاو و مغز گاو
 بجهت و مسکه هر دو احد از اینها بر موضع ستن دندانها مالیدن سهیل انبات اینها میکند و دلوک محور صبیان با مرغ این بری
 زود بومی آرد دندان آشی از این مرغ بجا صفتی که در شست همچنین محلول سمن با مسکه با عسل و پوسته انچه از این مالیدن هم همین
 اغوار و قلع آسان بکلب رصعی بری آرد آسان او را نیز الم و مشقه و گویند که شیر سگ بر ستن گاه دندان مالیدن ستر
 مجرب است و اگر وقت ستن دندان در زاده شود عصا زین العلب دروغ نخل هم بزند و نیگرم کنند و آنکست بدان حریف
 و آب هستی بر آن موضع مالند و چون دندان برز کنند سر و کردن و بنا گوش و فک مجموع دروغن چرب دارند و اگر قطره دروغن بکرم
 در گوش بچکاند بهتر باشد و طفل را از موضع باز آرد تا ماده دندان تحلیل شود و عسل بر دندان مالند و دوا می که آنکه بر
 و سیر بر آید دندان از دهن برسد تنها با کبابه میضغ کنند و دیگر شلم نخل و فصل نخل بخورد و قدری از سر که سخی با
 و کثیر بنایند و نم کثیر از بریان کنند مثل بریان کردن بر زور پس بدست بمانند که پوست آن جدا شود پس بچکاند ستر
 بسیار نافع است و دیگر سداب بچکاند و بخورند و دیگر زرباد بچکاند قدری از آن بلع نمایند و دیگر اطراف ملین بچکاند
 و بالای آن قدری شتر بچکانی میباشند و دیگر نخل بچکاند و عقاب قدری سر که نبوشند و دیگر صنفی با بجهت سوراخ دندان
 بلکه خراب هم در سوراخ سداب بچکاند اینها نافع است و دیگر باغلی عدس هر دو بریان که بجزند و دیگر پنبه را یک بر زود

زیت بچوشند و قرفل مار یک ساید بر آن باشند و بخورد بالای آن کشیز تر و خشک است بسیار بخانید و قدر از آن بطلع نماید چه پای کبیر
بکاری آید در جوشن دوائی که بخورد نیز آنچه دان که از عفونت و فساد و عور و نث که سبب خون باشد بسیار نافع است
بگیند یا بخیار مار یک قشار او در سر که ترکند یا بگیند از بخار عتیق که در سر که گذشته باشد و سخت باشد پس بدان بگیند بخارند یک
ساعت زمانی پس خلال میکنند بهتر باز قشایا بخار را بدستور بخارند تا آنکه ظاهر شود خون تازه نسبت به این مضمضه مضمضه کنند سه مرتبه
طبع محرق اما فایده مسادی در سر که یا پوست کبر بچوشانند و صفا کرده باین سر که چند دفعه مضمضه میکنند تا حدی که در دم و عروق ظاهر شود
این مضمضه گذارند مضمضه بود و شکل کنند و در دهان دارند و دوائی که جهت قلاع اجزای و لیس است گلشن سماق طباشیر نشانه
تخم خرفه عدس مقشر صندل سفید تخم کشنیز هر دو واحد خرد قلیلی کافور سیخه در دهان دارند بیشتر نجاب و سر که فرو جین بشویند بیشتر مصلح
صرف مضمضه کنند دوائی که جهت قلاع صبح و سیاه نافع است خیر و ابادیان نبات مساوی کوفته و سیخه اندک اندک در
دهان بگیند و آب فرو برند همچنین صبح نخوسن با نبات لخته لخته در دهان انداختن و بدستور صندلین و طباشیر نجفین نفع دارد
دوائی که سیلان نجاب دهان را نخواهد از گرمی بود خواه از سردی بسیار نافع است بلخ بریش بگیند باب کاسنی سبزه بر درز بخورند
دوائی که لهماه مستر ضیاع اطفال را بردارد و مازوسر که سائیده بانگشت بسیار کوفته یا بر پشت کفچه خوردند آنچه ملازه را بان
بردارند و اگر این دوا را بر تارک کهنه چین عمل کنند و اگر گل سرشوی سوخته و سرکه سرشته بر آنند همین کار کند دوائی که لهماه
مستر ضیاع را که با حرارت و سرخی باشد بعد از غرغره بقولنج نافع است صندل سرخ گلشن گلشن قدری کافور شربت
خرفه سرشته ملازه را بان بردارند دوائی لهماه مستر ضیاع را که با حرارت نماند سود و در نوشاد و مازو کوفته ملازه بان بردارند
دوائی که ملازه انجماده با برداشتن بان دوا معمول قناده گل و گیدان که آتش بر سیده سرخ شده باشد بسیار دیدگ
ملفلس سائیده سیخه ملازه بان بردارند دوائی قرصی عتدال که ماده را سجا اذ باز برد کافور دانگی زعفران نوشاد
بر یک یکم را یک یکم شب بیانی دودم گلشن چهار دودم کوفته و سیخه قدری در مغز میل کنند و در زیر ملازه برز جانی ملازه
بر کفچه نشیند و بردارند و بگیند و بچکان بردارند پس کفچه برون آرند و بلعاب خطمی در زیر قطونا دانند آن مضمضه فرمایند و بعضی
کردقات و شبه لغوفات که با نیکی آرد انشاء الله تعالی در ابواب خود بیاید دوائی که جهت قرصه حلق معمول از مژگان و انداختن
منقولست تخم کل یکم موم کافوری یکم و نیم انزروت دودم روغن گل سه دودم زیم موم روغن ساخته جهای خود کرد
بیک بار برده تخم مرغ اوده فرو برند و اگر بطور حلق لقی کنند نافع تر باشد و در غذا هم زده تخم مرغ نیم برشت تناول کنند
دوائی که استرهای جنزه و لبطاق بری را نفع دارد اینسون سبیل کند به همین مصطلک بچوشانند و نیم گرم تجرع کنند
ریز رخ مجربند یا شتر طرزه چند بیدستر و سیکنج و اشال آن طلا نمایند و باید که گشت جهت شرف رطوبت که موجب شتر طرزه
اطباق است ایار قاده بند و غرغره نمانفته بکار بردند بعد آن جهت تقویت این دوا عمل آید دوائی شندی مستقر
باین ابوب دوائی که در دندان را که از تری و سردی باشد از ترقیه و باغ به سهل و ممتنع به شیطا شیره بار کاشتی

نفع میرساند هلدی تخم سوه عاقرقوس سنگ عمر را برابر با شنبه آمیخته هر روز قدری بخورانند و اندکی زیر دندان بگذارند دیگر
 برگ سنبله کولون یعنی سنگهای بزرگتر کوب کرده در جامه بندند و زیر دندان گیرند و دیگر خوب آن که نرم و نازک باشد
 در آتش شام کنگنه تا گرم شود پس بیرون آورده زیر دندان گیرند و بخانند دیاقوت و اجنه بجه صورت زنی نافع است نسخ آن که
 دیامیران بلغم اهل بویان شراب توت است که بجه خاق میخیزد بکاری اید انشا الله تعالی در شهر به خواهد آمد کلمه هشتم
 از ادویه اعصابی نمیه و حلقیه در کباب ذالیه فقیهه است فور و راجین که نشه را محکم و قطع خون او کند و مقوی
 دندان و مانع از تا کل و افتادن آن و در نفع لقیاب مواد معبوسه استان بود و کندنی بر باید و بوی بد زبان دو کند کا فو
 نیم مثقال فلفل سفید مصطکی و دیسان هر یکی یک درم زبد الجوز یک طبرزدنب میانی صند سوخته هر یکی یک درم و نیم مر و اریه
 صینی سفید قشور مان ما زو سرفشار کند گلنار گلشن هر یکی سه درم فیلکوس سوخته بجز دم اگر بهم نرسد بدل آن اصل السوس
 چهارم داخل کنند عاقرقوس که مزاج سرد کوفی هر یکی شش درم دندان فیله اشنه بلبله طباشیر تخم خرفه مقشر نشانه که ترا
 گشته خشک سوخته آرد عسل هر یکی هفت درم کوفته و بجه بدندان نشه مالند و بعضی اوقات با زیت در روغن قط سخته بر دندان
 گذارند که با سینه دفع حرکت آنم میشود اما در نرم کوفتن او دیده این دروز تا کید ضرر است در روز سه و گوشت فاسد با
 دندان قطع میکند و گوشت کم شده را مبر و باید خون رفتن با زمی دارد عاقرقوس شنبه میانی دم الا خون کند از خونی
 هر یکی نیم مثقال کاغذ خطای سوخته جو سوخته کف در باد یعنی سیخ فی در منتهی سوخته طباشیر سفید غمزه گلشن که مزاج سخاوان
 بلبله زرد انجیر و قماری سوخته صندل سفید سنگ را یک پوست تریخ قرغزل برگ تخم مور و قشخ گوزن سوخته هر یکی
 یک مثقال فوفل گلنار یک لیس سخته و سوخته سماق سفید هر یکی دو مثقال شاخ زنگوبی سه مثقال علی الوم دروز سازند دروز
 که بهتر خای لند و در کند و رخ دندان را قوه دهد و دندان را از جبیندن باز دارد از بیخ سوخت شنبه میانی از هر یکی سه درم گلنار
 پوست انار ترش از هر یکی شش درم گلشن سماق هر یکی شش درم سبیل فصح اذخر هر یکی ده درم کوفته و بجه بر لند بر کنند
 فوری که گوشت بای دندان محکم کند بعد از آنکه بنماییده و خون و رطوبت از آن دور کرده با روغن فلفل مصند
 کرده باشد بعد از آنکه گلشن با قمع جفت لوط گلنار حب الاس بر که همی ادرم مزو ب بنطی سماق فلفل هر یکی بجز دم و بعضی
 عوض فلفل عاقرقوس را بهتر میدانند کوفته و بجه به باشند دروزی که خون آهن ازین دندان باز دارد و فرغوشا در
 سوسن زرخ عاقرقوس است کوفته و بجه به باشند دروزی که وجع سنان را که از دم نشه باشد نافع است بزرقه سنان
 که زب سواق عدس مقشر صندل زرد عاقرقوس کا فو ز سادی تخم کرده اول سر که و گلنار کلسیاده دروسن دهنه پس این دو را
 پس بر باشد و آب لیس کنند و دروزی که بجه خون آهن از بیخ دندان و مقصود آن دو بخشش قوی از آن را
 بسیار مفید است و نشه دردی تلی ایک زرخ زرد از بیخ سوخت هر یکی نیم مثقال کوفته و با روغن فلفل کلسیاده
 و غیره در شهر است و بگذارد تا سوخته سیاه گردد پس بر آرد و سیاه کند و در دندان بماند و بگذارد تا آبی

مانی چند از آن برود پس بگلج آب بنویسد در و روی که جهت اکل نشد و بعد از بر سر از شیرینی باو گردگان بنویسد و قیصا
 غذا با طعم عذره و سماق و زرشک و ناروان مستعمل میشود شب بمانی برابر کوفته آهنی بر سر آنش نهند تا سنج شود پس در
 سر کافکنند و خشک کنند و بنمایند و در مثل آن مکطعام داخل کرده بر موضع عکریزند دیگر درین باب مایهی طرح
 نمک سه ده باکش نهند تا سنج شود و بسوزد پس بکوبند و در مثل آن گلشن خشک کوفته اضافه کرده بکار دارند در و روی
 که در نخطاطم جن کله بکار بکار گلنار سفید آب قلعی هر یک یکدرم و نیم تو یا آب خوره پرورده ده درم و نیم ساینده
 بیاشند و باید که ازین دوز با چیزی بجلق نرود و بعضی اقراص فلدقیون که نیز جهت این کار بر بستن ایشان است
 خواهد آمد در و روی بر روی نانخ است با کله دهن در و روی که بوزن دندان را نافع است و خوره را نیم صند
 است پوست انار ترش ده درم شب میانی عاقر قرحا هر یک هشت درم نمرة الطرافانک سندی هر یک یک درم کوفته
 و حیثه در و رساتند در و روی که گوشت زاید نشد را بعد تنقیه بفلدقیون لفع کمال خشکد کافور بعد هم گلشن کله بوشان
 زنده البحر هر یک نصف درم زعفران گلنار امیران هر یک یکدرم بلبله زرد درم کرنازج عاقر قرحا هر یک است درم کوفته و حیثه
 به باشند بعد از آن استنان با مایع فیقر کنند در و روی که درم کام را بعد از تصد و تنقیه نامست طباشیر خزه گلشن
 نشاسته کیترا صمغ آرد عدس کوفته و حیثه با قدری کافور آمیخته بیفشانند در و روی جهت قلع اجر یعنی جوشن درین بسیار
 گوم گلشن منزه قلع الاقاع طباشیر نشاسته تخم خرفه عدس منقشر صندل سفید تخم کشنیر هر یک جزوی کافور قلعی سحق کرده
 در دهن باشند لیست درین را بگلج آب سر که با هم آمیخته بنویسد پس از آن بر وزن گل مضمضه کنند و در و کافور تنها هم جهت
 قلع اجر مفید است در و روی دیگر که جهت قلع اجر مجرب است طباشیر جو سوخته شیر خشک مساوی ساینده به باشند از
 جهت قلع حار شیاف مایه طباشیر لسان المحل بزراورد بلبله زرد گلنار برگ زین کربانج شب بانی برابر بکوبند و در و روی سینه
 و شب بمان دارند در و روی جهت قلع سرج حنظل یکدرم و نیم گلشن طباشیر سماق عدس منقشر هر یک است درم تخم خرفه چهار درم
 سوده بزبان بر کنند یک ساعت بنگاه دارند در و روی طباشیر تنها بعد از آن با نفع است در و روی که جهت قلع دومی شود و صندل
 کرنازج حار عدس گلنار طباشیر سماق سوده باشند دیگر جهت قلع و بنویسد دومی گلشن سماق عدس منقشر طباشیر سرج حار
 کافور نیم جزو ساینده به باشند دیگر عدس منقشر شکر طبرزد هر واحد چهار درم گلشن نشاسته بزبلبله هر یک است درم قافور
 هر یک دو درم کافور در دنگ دیگر کافور زعفران هر یک یکدرم بلبله طباشیر هر یک دو درم صندل سفید گلشن عدس منقشر تخم خرفه
 هر یک است درم سماق تخم کشنیر بزبان هر یک یکدرم همه را با آب ساینده به باشند بعد از آن مضمضه بگلج آب که در آن تخم
 و سماق جو ساینده باشند بکنند دیگر گلشن عدس کافور ساینده به باشند در و روی جهت قلع سرج حیان سفید گلشن
 سحق کرده باشند در و روی جهت قلع سرج اطفال تخم کشنیر گلشن سماق هر یک جزوی زعفران نیم جزو کوفته و حیثه
 به باشند یا در موم روغن بنفشه طلا نمایند در و روی جهت قلع دومی اطفال گلشن گلنار طباشیر آرد عدس سماق منقشر ساینده به باشند

در وجه قلاع صفراوی طباشیر گلشن مندل سفید آرد عدس مساوی گرفته قدری کاغذ داخل کرده ساییده به باشند
 در روز دیگر جهت قلاع صفراوی مندل تخم کشنیز نشانه تخم خرفه کاغذ ساییده به باشند در وجه قلاع سفید قلع
 بلبله زواق قاقا گلنار کراچ درق زیتون طباشیر در روز بر زلورد در روز کباب هم باین امر نافع است در وجه
 قلاع سفید بلغمی عاقر قرقا کباب سفید فلفل مسکه کوفته و بجنه به باشند در روز که جنه بوزده ان که از ملغم بود نافع است در
 قشاکر که در همه راستی کرده به باشند یا بصل خلط نماید و در لثه و دهان بماند در روز که جنه قلاع بلغمی اطفال سفید است
 چهار درم زرد جو به پوست انار گلنار سماق هر یکی شش درم شب بامانی ده درم بعضی دوازده درم نوشته اند همه کوفته و بجنه اول
 دهان را با بصل غسل نمایند در روز که جنه قلاع بلغمی اطفال بعد از قلعیل رطوبه مرصعه و قغذبه بقلایا و بخود آب یا مقطر در
 و کرب و بادامست بگل قندهار آب گامه مستعمل میشود یا میران سعد حاشب میانی ساییده باشند در روز شاخ گزن سوخته
 قلع حبسان را بسیار سفید است در روز جهت قلاع بلغمی تازه که بعد از استفراغ بحج صد و خب قویا یا و اینج بقرا کبابی آید این
 برگ زیتون کراچ سفید فلفل شب بامانی بلبله زرد مساوی کوفته و بجنه به باشند در روز که جنه قلاع سفید کهنه و سودا تازه باشد
 است زعفران کباب هر یک چهار انگ ابر سا سعد هر یک دو درم شب بامانی قلعطار هر یک دو درم و نیم برگ زیتون قاقا هر یک
 دو درم ساییده به باشند در روز که جنه قلاع سودا و زمرن بود سفید است زرخ سرخ عاقر قرقا شب بامانی ابر سا و نشادر
 مساوی ساییده لقیطان کشیده در صره بندند و در کل گیرند و با قش نهند تا بسوزد پس ساییده به باشند در روز دیگر
 قلاع سیاه زعفران یک درم سعد شب بامانی قلعطار هر یک چهار درم برگ زیتون برگ علیق اقا قیام هر یک دو درم سوخته درم
 همه کوفته و بجنه در دهان دارند در روز دیگر قریب این در روز زعفران نندم شب بامانی دو درم برگ زیتون برگ قریح
 اقا قیام هر یک دو درم در روز بسیار نافع جهت قلاع بود بلبله زرد سوخته خسته تر سوخته تخم کشنیز سوخته طباشیر گلنار مسکه
 کوفته و بجنه به باشند در روز که در قلاع سودا و اطفال بعد از استفراغ سودا از صندل خضر از زانغده مولده سودا استعمال
 پوست از شیرین میسران سعد حاشب ساییده به باشند در روز جهت قلاع سیاه و سفید طباشیر گلشن کشنیز نشانه پوست
 شتری سناکی زعفران عاقر قرقا هر یکی یک درم شکر چهار درم در روز که هر قسم قلاع سفید بود و کفک است کند کاغذ
 داغی و نیم شب میانی را کاقا کراچ هر یک دو درم گلشن تخم کل گلنار پوست تنری هر یک سه درم بکوبند و در دهان بمانند
 در روز زیاد مازنیون در روز لبان افزونم سترک المنفع بجمع قلاها در وقت بستی در روزی که جنه بوزده
 هست که از گرمی بود نافع است گل کلاب گل انار قوا کبه کبه سفید که با بان میخورد مرمره سفید تخم کل هر یک دو باشد کاغذ
 کیتخ کوفته و بجنه باشند دیگر گل کلاب گل انار سنگ لصری سوخته کیلا کبه سفید مساوی ساییده باشند
 در بکله رانه الاهی کبه سفید در مینه بپزنی کوفته و بجنه ساعت بساعت در دهان باشند اما این بلبله از زرد و ضرر
 بدیند که بپزنی یعنی شب بامانی صورت سن است در بپزنی تنها جهت قلاع کافیت دیگر فنان و نیم تخم لونا یعنی خرفه

خرد تو اکبر که و گل انار گل پسته مال نمایند دیگر تخم گل سرمه سفید ملهتی گل انار تخم دهنه بر یک خردی گلن بول در خرد
دیگر کافور کسب گلن بول سرمه سفید تخم دهنه الایچی خورد و کار کسینگی گل گلاب گل انار تخم کابو ملهتی هر یک یک شانه کشته
سایه در وری که چته خوش دهن یعنی نافه تر آید که در همه جرح هر یک چهارمانه بشکری سه باشد بنده تپوتبه دو باشد بار یک
بار یک سایه در دهن بنیلاب صبح و شام مالند اغلب که در کوفه زلفق منید در وری که در قلع شده که مثل خار با بر
زبان بهم میرسد و با صطلح ایل کن انار سرخ منید ببول و جرب حقیر و الدما حدست خصوص بعد از استیدن بوشن بر برگ
انجیر ماتری با نشین و مالیدن این لفع عجیب منید ببول کنه سینه کباب صنی سنگ اجرت الایچی کلان تو اکبر خرد
قلعی برابر کوفته و بخته بکار برند در وری که چته قلع هر قسم خصوص چته اطفال صغیره و الدما حد و این با جرات
که بر ج بسلوچن روت ملهتی کهیل دهن کوفته بخته بکار آزند در وری که چته هر قسم قلع معمولت کل کتاب
گل انار تو اکبر دانه الایچی خورد کنه سفید کباب صنی ملهتی کوفته و بخته باشد و اگر سرد تر خورند قدری کافور هم
بفرساید کلمه آتم از ادویه اعصار قیه حلقه در مرکبات رایحه مهلا است رب قوت گلای سستین و از دهن
سرخ بدیش از بخته شدن شیرین گشتن پس میباشد بار و یا بس گاهی از منلی شیرین رسیده پس میباشد حاصل عمل گاهی از شیرین
پس میباشد بار و مطفی حرارت و اهل سکن صغیر و عطش رب شامی خورم زانفع و باه و اقا مع است و در بنطی غرغره آن معیست
باز جاع حلق و جوانین و معمول زین غیر لفع منع میکنند و زرف دم را و بند میکنند سطلان را و سخت میکند مهار و صغیر
اینست بقیه اند قوت را و بچوشانند عصاره آنرا تا دولت یاربع ماند رب قوت مرکب بعضی دو آکا دیگر مانع بر
خوین و اوجاع حلق و او را در دهن آن که از گرمی بود منقول از شایه گیرند آب قوت نزد بچوشانند لصف مانند از این
فرد آورده صفا کنند و سوج طبل گیرند و باز با نش ملایم بچوشانند تا نلت بماند پس صفا کرده مرشد عفران هر واحد
لصف متعال بار یک سایه حل کنند و بکار برند رب جوز ساده غرغره آن چته خاق و در دنگو منجی و در صانع است
و خوردن آن قوی یعنی سفید بگرد پوست خارج جوز را که طب باشد و بگرد و سفید آند و بچوشانند تا نلت بماند بچوشن
در شرح مفردات ادویه و در شرح مفردات ادویه و در شرح ترانادین عصاره این را با هم چند اعل عمل خوش دادن نوشته
و این قسم رب نیز لفع میکند بجمع مهار یک دهن و حنجره از او را دم و بنور غرغره و نهادن کردن از خارج رب جوز هر یک یک
آب پوست جوز تر و بچوشانند تا نلت بماند بچوشن از این آب مطیع و بچوشن عمل و دیگر طبل مثلت با هم مفرج کرده با نش ملایم
بچوشانند تا نلت بماند پس صفا کرده تر صغیر عفران شب هر یک صفت درم کوفته و بخته یا میند و نلت کرده بر از آن
عشب غرغره آن منع میکند اوجاع حلق و لوزین را در مطوظ سوم ادویه امراض را من لفظ رب لکور کشته که رب
مصری صالح است چته امراض نم گیرند ز عفران لصف و قیه عکال السلم و و قیه زیت بشت و قیه عمل کربل و در
در قدر مضاعف مالدار شود روغن آخیر تقطیر آن در دهن ارفع میکنند و در سنا ز روغن انار شرح که عالجی است

جهت در دندان که از سردی بود مطلقا کردن و روغن او حشر که علاجی نیک است جهت بخور فرم اگر در دهن دارند
 روغن بنفشه با دوام و کثرت نافع است به قصر لسان که از تشنج ضعیف رباط زیر زبان حادث شده باشد مگر
 سخت زبان باشد و روغن خنظل که بدین بان ترک کرده و گرم نموده بسن الگند استنق بنسکین و جع آن میکند روغن
 خردل نافع است و لکان بزباب ما، اسنان که عبارت از رفتن و رفتن دندان است روغن مخلوق که روغن
 زعفران است بدین طریق بدان بعد تنقیه تمامه نافع است بصبر بر اللسان این همه روغنهاد در ملفوظ سوم ادویه امراض
 گذشته روغن مشکوفه اگر نافع است به بخور فرم روغن قسط که بدین طریق بان بعد تنقیه سرفه میکند بصبر بر
 اسنان در ملفوظ سوم ادویه امراض اس گذشته روغن گل که مصنفه بان مسکن در دندان است
 و روغن مرزنجوش که صاحب مهنج در دوائی تشنج لسان ذکر کرده و روغن نارون که مصنف بان
 نفع میکند بوج فرس ما، در این روغنهاد در ملفوظ سوم ادویه امراض اس گذشته و از جمله روغنهاد است این سبب
 که با دندان و ملاده ذوق کند و گلو را که کف گرفته باشد قطع کند نیز در ملفوظ سوم گذشته کلمه قوه هم
 از ادویه اعصابی نمیه و حلقیه در کمات زائده لفظیه است زید خوردن این همه روغن ادویه جرمی فایده
 میدهد بجهت خم و درم لثه و قلع و اگر زید را گذار کرده بقدری دقیق حمله مخلوط کرده غرغره کنند نفع میکند
 باورام باطنه حلق همچنین لثه زید لثه متوالی تا مقدار سه وقت نفع میکند باورام حلق یعنی عجب از عوفی نامی
 است که بعضی در جراثیم بعضی در معالجه آورده و حسب شفای در کمات زای نموده و نسخ آن متعدد و مختلف است اما اکثر
 آن که نافع مکرره و آلات تناسل بود آوردن آن هاجنا مناسبت و یک نسخه شفای که لائق بنیام است و اجلا تا م
 از عوفی بوی دمان خوش کند و آب زهرین رفتن باز دارد و معده را قوه دهد و ملون نفع کند و ما، باشد که نشسته زاده حکم
 کند و یک از متنازه پاک کند و منی سفید را غیر استهیب یک منتقال سباجه قرفل کبابه کبابی فلفله نمیه از هر یک است درم حاد و حاد
 قرضه عفران صلی خود خام از هر یک یک نیم گرم کز ترخم شلغم شنب ما، ستواه را از ایانه مغز تخم خیزه مغز تخم باد زنجبیل کز
 از هر یک منتقال عمل سه وزن ادویه عشر است در عمل کف گرفته بگذارد و ادویه کوفته و بخته بان بسنشد و جدا زاده استعمال
 کنند شترتی و منتقال سبت سخت میکند لثه و همان متحرک را قوی میگردد و اندامها را اگر در دهن دارند و قطع میکنند خون را
 کلمه یازدهم از ادویه اعصابی نمیه و حلقیه در کمات سیدیه غیر منقو است سبج منیا بوج سنان بار و ما، لکن نافع
 اما چون اکثر صنایع وی با امراض معده و حرکات شست انشاء الله تعالی تهیه جواهر گاشت سحوطی که بعضی او را
 زبان که باشد غلظت در آن نفع می بخشد کافور مشک یک نیت جزو زعفران ایاج فیفا هر یک جوی شکر طبرزد کچیز و نیم از جمله
 این ادویه کف در شیر و غیر حل کرده سوط کنند سحوطی که در او را فر زبان و وجع اللسان بعد تنقیه قصد استعمال حقن باغات
 به تجلیس و در نصف زبان کند شیر خنجر آب طبع حل کرده سوط نمایند سحوط عصاره یخ ادریونه که از آبکار ادریونه گویند

گویند نفع میکند بوج سنان باد سحوی که هیچ سن چار امیندست نیز در نتر با قدری آب عمی الای و سفیدی
 بیضه زوغن بنفشه شیط کند صفوف ابلج منقوی و منده نشسته صفوف اسطاطالینس جهت خوشبو کردن
 دهان معیندست و در او دیر اسی در مفوظ دوم کتوک ل گذشته صفوف انیسون بدایت آن نفع
 میکند بخوبی را که از عفونت لته و دهان باشد اسفوتی که سستی از با نر ایدر ساج هسکد مانخواه از او طویل
 تخم کرفس تخم شنبه مصطکی سیالینوس و تو انیسون از سر کی مگدرم هر و ایدر کهر با از سر کی دو درم در چینی حکما از
 هر یک گیس درم شترتی یکدرم با گرم یا شراب کهنه سلکیندین اوسوما کی که تغزویان درم خلق ر دو دین بشاند و در مفوظ
 سوم او دیا عرض راس ندرشته سسلا قه آبی را گویند که گرفته باشند از دو ا بعد علی ان سلا قو انی بی طیف
 سسلا قه که درم لته و پتر خای از نافع است طرنت فرطت مالی پوست از ترش سماں جلد بر او کوشا و آنک مضعف
 کنند سسلا قه دیگر که همین عمل کند برگ سرو و جوز سرد گلنار مازو گرانج بر ایدر سر که بپزند و مضعفه بان کنند صفوف
 نفع داروی گویند که بر دندان مالد و این نزد بعضی چنانچه صاحب تحفه گفته ام از است که ساییده به پایا بخوبی
 دریا قرص کنند و نزد یک بعضی چنانچه بولون بحر الجواهر نوشته دوائی اسحق خشک است که مالیده شود در دندان بر لغز این
 از او دوی مخصوص با عرض دندان است و چون درین مجموعه ادویه سنی در هر باب مذکور شده اقراض لطوفا و سنل که با نباتات
 سرشته بکار می آرند اکثر آن در مواقع دیگر نگاشته و این باب بیشتر با دویه یا بسنه نباشته و قلیلی جهت اتباع آنجا بپوشید
 با او دوی انگلی گویند که سنون از خمر عات و خمر و ال بخشوع است اما صاحب تحفه نوشته طاهر این کلام علی ندرشته باشد و از خدا
 اید و الی نهر است و در استعمال سنون شرط است که سده مستانی باشد و قبل از استعمال او من با آبهای ادویه سنا سر و سید
 بسواک امثال آن یا کنند سنون این پس جهت دندان متحرک سید فنز گوشت لته بنایه تا نفع شود
 سوخته شبانی گلنار ساق افاقا با مسویه استعمال کنند سنون همین لته مسترخیه استحکام در لته مینفع و کند و تو
 اسنان و غمور نماید که مانع عبور لصبال غلاط از راس آید بوی دهان بخیر قطع و حفظ دندان از اسیب فزین با کل مقلع کند
 منقول از صاحب تقریظ این سنوخته نافع است علیه طباشیر تخم خرفه نشات کثیر اگر بزه محرقه در فوق دندان بری مضموم
 عاقره قواج کرانج سعد هر کی شش درم راد فیله کوش بیدرم اگر بزم رسیدج سنون چهار درم داخل کنند پوست آمارانجی بجز
 قش کند گلنار کلسنج هر و ایدر صتا رسد حرف چینی هر کی سکه درم زبا لهر بلخ المعدن شربانی را در حلو زون هر کی کورم تخم
 غلظ سفید مصطکی عدو ولسان هر کی یکدرم کا فور قدری در تحفه المومنین کند در انباشتار مقصد کرده بجای در تخم اقل
 نوشته و کا فور ایدر و انگ تقدیر نموده همه را سوا کی کا فور کوفته و کبر بختیه باز بسایند و کبر صیفین نیز بر کوشین
 بسایند هر بار از حریصفتق تر از بار اول گذرانیده کا فور ساییده بسایند و کجا بداند و بطریق سنون نعمل آرند و
 جهت تحوک و جوج اسنان و کستر خای لته آن تربیت و مطران خمیر کرده گد اشتنق و بسر که کل کرده مضعفه کردن

زود فائده می بخشد سنون احمر لته را محکم کند منقول از قلا نسی در اجنی دو درم لاکسه درم نغم چهار درم صندل
 سرخ فلفل و روقه فلفل با گلنار هر یک یک درم کوفته به نشاسته عصفور خمیر کنند و خشک نمایند لسته کوفته و بخیته استعمال فرمایند
 سنون اسود که توتیر از اینصفت بسیارند و انامی که در سنون اینصفت مذکور شده با تمام مایهها و اوزان یاد
 سفرایند در آن شیخ و تر مس و بزنگ مروریوند و کهر با هر یک برابر جزوی از اجزای متوسطه الوزن سنون مذکور بجمه
 کوفته و بخیته لفظان غسل خمیر کرده مثل قرص سازند و بیارند بخیل که آنرا بنجر و بنجه نیز گویند و آن خسته است خورد
 پس نموده و منبسط میشود در زمین میباشد از آن عقدهای بسیار و بسیار است که نموده میشود در جاهای آن مثل قیوط معتدله
 و در جاهای آن مستطیل و بارنگ میباشد و هر قدر عضان آن نموده میشود و خشک شود و اوراقی که زیر بر غصنها میباشد این
 خسته بکند قدری و او در دیگران از دست کس کرده دوای خمیر کرده و قرص سب در میان گذاشته بالای آن دیگران خسته
 دیگر کرده و درین و یک محکم بسته در تونز گرم گذارند و درین تونز هم سوسپند و تمام شب نگاهدارند صبح آورده بگذارند که خوب
 سرد شود پس زغال و خاکستر شده را بر آوند و مارنگ ساینده همه تونز قدری منکس میده بنجه نگاهدارند این نسخهم از معالجات مطبوعه
 است سنون بار و جهت امراض عارضه منقول از تذکره گلشن مازو که راجع سماق هر دو درم جزو عاقره قاضیون هر دو درم صنف جزو
 کوفته و بخیته بطبع بلوط و لب اس خمیر کرده با خشک کرده ساینده بکار برند سنون بار و منبسط دیگر گفته امراض جار معمول و از آن
 و عاوی گیردگان مثل منقول و جهت رویانیدن گوشت لته و لعفن آن و حرکة دندان بنجر رسیده طمانش گلشن از هر یک
 سه درم مر و در یک لاری برشته دم الاغون از هر یک دو درم مرجان سوخته صندل سرخ مرصاف جب کاج کج که راجع مایه
 از هر یک یک درم سنون جالینوس عاقره قاضیون و نیم سبب و ثلث یک و قبه شب میانی مش مدور ساج فلفل
 هر دو احد یک قبه بر سیاوشان نصف رطل کوفته و بخیته سنون سازند سنون خمر نیل جالی و منقی میشود لته سست
 عاقره قاضیون درم از خرچیدرم سنون جار جهت امراض بارده عاقره قاضیون شیطرن جوزل زنجبیل پوره بالسویه کوفته
 و بخیته بکار آرد یا با قطران یا طبع زیره بسپزند و بعد آرد سنون و بمیقراطیس لفل ساج هر یک یک قبه بلوط و روقه
 اشق خشک که حره آن تلخ نباشد قطع کبار آن گرفته یک رطل و وزن رطل بغداد دو اوزه و قیه است شاخ گوزن چهار بار خرد
 شانزده و قیه مصطکی سه رطل متطا در هر یک رطل یا قدری زیاده گرفته کوفته و مار یک بخیته سنون سازند سنون
 سور سجان ضعف اسنان را نافع است سور سجان قر نفل سود که راجع پوست پهلای آرد و صندل سفید گلشن سساک کوفته
 و بخیته سنون سازند سنون قابض تقویت اسنان و تطبیق آن نماید و از اسخار خون مانع آید پهلای لکه گلشن سراج
 گلنار اتانیا شب میانی قرطط انبیه عاقره قاضیون سنون مامون تجلیه اسنان و تقویت عمران کند جالب طوبه
 و ملطف خلط و طاره باد باشد بلوط هندی یک رطل سوسپنقی نصف رطل شیخ یوقیه از او ندم حرج نصف و قیه کوفته و بخیته
 در غسل و شرب سوسپنقی قطران خمیر کرده و قصبهای دقاق سازند بسوزند و باز کوفته و بخیته زنجبیل نصف و قیه زبد البحر بنجر هر یک

هر یک سنج و قیة اصناف کرده همیا ساخته بکار آرد سنون محمول از روی دیرگی دندان بزاید و به خون فتن بن دندان
 و به خوردن که از بخار گرم معده رونماید نافع آید کرنازج عدس سرخ سماق گلناز شب میانی هر یک چهار درم طباشیر سه درم
 فلفل کف دریا پوست هلله از هر یک دو درم سانج هندی سعد هر یک یکدرم کوفته و بخیته اول سرکه زنده دندان جان کس
 سنون بروی برآکنند و یک ساعت نگا بدارند و بشویند کف دستن بگلای که کرنازج دران جو شاماده باشند منضمه کنند
 سنون ملوک در دندان نافع باشد و بوی دمان خوش کند هر جز را سه درم و اهل عاقر قره حامسا کوفته بخیته
 با استعمال آرد سنون ملوک منجمه دیگر جهت استحکام اصول دندان و بند کردن خون رویانیدن گوشت آن خوشبو و بوی دندان
 و دافع بوی بدان مجرب است صندل سفید پوست نرنج از خر قاقله کبابا سه با سه نقل عمر و کبابا میطک ملوک بخیته
 درق گلخ زرد و او ملیه زرد در ارجینی گل انار فلفل سفید عاقر قره حار زیناد کلان سماق زراوند مرجم و صلیب شیر زعفران از هر یک
 انجاشامی سرخ مرجان جزو اسانج هندی ملیه رنگی هر یک جزوی نمک لاهوری کات هندی پوست تخم سوخته هر یک جزو
 سنون سازند سنون مارون رشید اگر چه مولف این سنون اطبای دیگر بوده اند اما بسبب کثرت استعمال
 سلطان مشوب بوی شده جلا میدهند همان را و خوش میکند بوی دمان را و لذت رستی سیلان لعاقم را کم میکند
 نماید کرنازج بخیله و فلفل زرد البجر قاقله هر واحد دو درم ساک و منقال ملع مقلو چهار درم عمود محرق پنجدرم خمر شیره سنون بخر
 عتیق ریجانی محرق در تنور سفت درم کوفته استعمال نمایند این نسخه موافق شرح سنون مارون رشید موافق
 نسخه که از مذکره نقل کرده است نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو بود و هشت جزو سوخته جزو سوخته جزو کرنازج فلفل
 زنجبیل زرد البجر قاقله از هر یک جزو با سه کرخ صافه خشک ککنند و بخیته شیخ از منی و زراوند مرجم از هر یک نصف جزو
 اصناف کرده جو میل و لاد عاقر قره حار از هر یک جزو الحاق نموده و با عمل سرشته و بعضی این ادویه را اصناف نموده اند
 صندل سفید سعد گلخ فلفل خاکستر شاخ گاد کوهی از هر یک سه جزو بود از منی دو جزو و صیغ بوده اند که بهترین
 چیزها از برای شستن ادویه دندان سرکه است که دران زیره کرمانی سرشته باشند و بخیته مصنفه او بهتر است سنون
 پوختا که در کاش آورده جهت ماده دومی که از عمود اصول اسانج حار می شود شب میانی محرق بخورد نمک زبان دو جزو سماق
 منعی از صومعه جزو سنوننی که حفظ صیحت انسان نماید شاخ گوزن سوخته کرنازج سعد بنیل هر یک چهار درم نمک درم یکدرم
 سنوننی که ضعف دندان نافع و سفید است در ارجینی دو درم لقم چهار درم صندل سرخ کبابا فلفل هر یک جزو منباشه حظه
 خمر کرده با استعمال آرد سنوننی که تقویت و تشدید انسان کند فلفل کرنازج علف گلناز گلخ سماق حبث بلوط حب الاسالم
 دیگر درین باب صندل سفید را یک سعد گلخ هر یک چهار درم سماق بزراورد هر یک سه درم طر ایت کرنازج حبث بلوط در ارجینی
 هر یک دو درم سنوننی که حرم دندان محکم کند و از زیندن محفوظ دارد و جو مفسر مخلوفه بانگ عمل و قطران اکوده در کاغذ
 پیچیده بر خشت بخیته در تنور گرم بپزند تا سیاه شود یک جزوی از وی گرفته با عود خام گلناز سعد پوست انار نمک هر یک جزوی

سایه بکار برند سنوفنی دیگر که جرم دندان محکم کند و مانع از بریدن او گردد و نوشادر داخل سگ یک کوزه نم نمایی
 زعفران حقیق هر یک درم سه درم قاقه گلنار هر یک چهار درم بلبله زرد نمک هر یک بخیزم عاقره قاقا
 هفت درم فرزند ارجینی هر یک پانزده درم زرباد شازده درم کوفته و بخیته سنون سازند سنوفنی که تقویه انسان مرغ
 خون از نیسان و وضع بوی درمان کند بلبله آله گلرخ گلنار افاقیا شب میانی عاقره قاقا مساوی سنون سازند و
 سنوفنی دیگر که تقویت سنان و تطیب بی درمان و وضع بخران کند زعفران قرمز قرغل ارجینی قاقا هر دو درم
 کافور درم مشک انگلی کوفته و بخیته سنون سازند با سکه که عکله ده استعمال نمایند سنوفنی که دندان با سخت کند بوی
 دانه خوش کرده و قصبه شامی سوخته نم کرده زردالجوز کزناج نم سوخته سگ سفال صینی گلنار عاقره قاقا قرغل ساچ هر یک
 حلا مسکه کوفته گلرخ سماق مساوی لوزان گرفته بپزند سنوفنی که دندان متحرک محکم کند و بوی دمان خوش گردانند
 گلنار هر یک سی مرز عفران سنبل مصطکی سداب هر یک درم قرن ایل محرق طح عمور لعس و محرق هر یک درم کوفته و بخیته
 سنون سازند سنوفنی که دندان متحرک را محکم سازد گلنار شب میانی املقا قاقا مساوی کوفته و بخیته سنون سازند
 و یکی که بیز خاصه دارد شب میانی کزناج گلنار مساوی کوفته و بخیته سیر که برشند و در سایه خشک کنند و دیگر باره بپزند
 سنون سازند سنوفنی که افراس متحرک را بفتح بخشد کافور انگلی قلی نوشادر کباب زرد الجوز هر یک نیم گلرخ هر یک درم بپزند
 بلبله زرد هر یک درم عاقره قاقا کزناج هر یک سه درم کوفته و بخیته سنون کنند و دیگر جفت کوه طوطی و لاس سنبل سفید
 در درم کزناج را که شکله زرد هر یک سه درم گلنار گلرخ سماق هر یک بخیزم صبح و شام سنان کنند سنوفنی که انسان
 متحرک محکم کند مر تو نیاسب میانی فسانه سماق گلرخ پوست انار ترش ساکنه بلبله زرد گلنار زرد کزناج افا مساوی
 سنون را بعضی بلفظ سورنیان هم تعبیر کرده اند سنوفنی که دندان متحرک را قوی کند و در سوخته سرچ با سیر سنون
 کنند سنوفنی که دندان متحرک را که سبک زیادتی بطویه باشد فام کند بعد از سعفران بکار برند گلنار پوست انار ترش
 استخوان بلبله زرد گلرخ سگ کزناج شب میانی مساوی کوفته برین دندان کنند سنوفنی که دندان متحرک را
 ستره را محکم کند شب میانی بریان کرده چهار درم نمک زانی گلنار درق گلرخ جفت بلوط زناج سوخته هر یک بخیزم حلا لاس
 شش درم خشه بلبله زرد ماز و سیر سیرنی هشت درم اقیاع رمان حلوا اقیاع رمان حامض کزناج هر یک درم سنوفنی که حفظ
 سنون ایسات محکم کند و تقویه آن کند در قیق که سته بد بر نوزی تر محرق مصطکی سعد هر دو درم زرد و زرد صبح دم لوزان
 سنبل گلنار هر دو درم گلرخ اصل السوس هر دو درم سنوفنی که تقویت سنان کند و شفت طوطی آن کند بعضی
 یک درم نوشادر درم میوزن سه درم گلنار فو تیج حبلی محرق طح میوزن لعس هر دو درم سنوفنی که مانع است از متحرک
 که از طببت مرغی عصب متحرک شده باشد منقول از قلا نسبی و شاهی سده گلرخ سنبل الطیب بلبله زرد کزناج لوزان
 سوخته برابر سنوفنی که انسان لته را محکم کند گلنار نصف جزو بلبله زرد گلرخ شام کوزن سوخته طح اندرانی محرق لعس هر دو

هر واحد جزوی همه را با یک سائیده بر دندان و بیخ آن به باشد سنونی که دندان متحرک که بسبب نقصان لحم
 باشد نافع است شبیائی خود محرق سود سماق گلنار کوفته و بخینه سنون سازند سنونی که نقصان لحم عمومی نافع
 است می رویا با دوا کرده شده پوست کبر عاقر ققاس سوسن گرسنه آرد حوا بسوسیه سنونی که جهت بر ایندگی گوشت
 بر دندان مجرب است و اگر اطبا برین اتفاق دارند و نه فقال آرد گرسنه را با غسل برشته بر روی اجری در تنور بگذاردند
 نزدیک بیوضن سرد از کندر و دم الاخوان هر یک تخمقال و از ایرما و زرا و زردخوج هر یک در شقال آنها کرده سنونی
 سنونی که جهت رویا میدن گوشت بن دندان دفع بدبوی در آن بجا نافع است از موفات یدر صفا کفجر دم الاخوان
 که مانع از زودت خوراکه و کسب بیخنی سوخته طباشیر اقا قاقا گل سرخ گلنار خفت بلوط پوست انار زرش هر یک بر روی حنظل
 نصف جز و در وقت خواب استمال نمایند سنونی که گنده دامیه نافع است شبیائی سوخته کدم نمک بیان و دم همان کدو
 کوفته و بخینه سنون سازند سنونی که قطع خون کند سکه نایج هر یک کسب دم عصاره لیمه آتش کل منوم اهل هر یک کسب دم
 نیدم سنونی که سیلان خون ازین دندان باز دارد کات بندی و فلفل گلنار گل سرخ دم الاخوان سماق مساوی کوفته و
 شبت باشد و صلیب بگلنار آب مضمضه کنند سنونی که خون باز دارد و رخ دندان بخت کند شاخ گوزن سوخته مک آنالی
 سوخته پوست بلبله زرد گل سرخ هر یک در دم گلنار کدم کوفته و بخینه بکار بند سنونی که نافع است در انفجار دم از لته و
 فر دم شکنج بکند و روج اسنان را شبت میانی ده دم بودینه جلی عسیت دم کوفته و بخینه بسولک دندان نمایند
 سنونی که خون فتن باز دارد و بوی دهن خوش کند دندان هم حکم میکند بلبله که مضمضه گل سرخ اقا قاقا شکر
 قرط طباشیر عاقر ققاس و سنونی که خون ازین دندان کم کند و بوی دهن خوش گرداند گل سرخ سه دم گلنار شبت
 کوزانج عدس برنج پوست کنده سماق طباشیر هر یک در دم سرد سماق شکر هر یک کیدم و اگر خواهند حوزة معنی الکل را هم نافع
 باشد برگ شقال کوشک دم نمک گالی مضمضه کیدم و نیم عود خام سوخته نیدم در آن زیاده کنند و اول دندان را نمک
 سرکه بمالند بیل دی این سنون به باشند و بگلنار شبت سنونی که جهت تا کل بدبوی در آن جوگن دندان شکر
 مازوی سبزی سوراخ دو جز و در وقت کینج و بار و عن گل سرخ بماند و لیسر که عقل مضمضه کنند سنونی که جهت اکل از بهترین
 دوا است برگ سداب شکر و دم اشخار ایک برنج هر یک کیدم جگر رسوده در سر که قوی تر کنند و در کوزه نونهاد
 در گل حکت گرفته در آتش بپزند که گل سرخ شود و در آن بچته گرد پس بر آورده مقدار انگلی یاد و نامکرا اکل افکنند از
 دو بار زیاده حاجت بیفتد سنونی که اکله و حفر نافع است بگیرند بوره ارمنی زرش سرخ کبیت هر یک جزوی کوفته
 در خرقة صیغ کرده بفظ سفید طلا کرده بسوزند پس سائید و با کله و حفر طلا نمایند سنونی که اکله و ماصو بخ دندان سود دارد
 و خون فتن باز دارد و نوشادر رخ سوسن زرش سرخ عاقر ققاس کوفته و بخینه استمال نمایند سنونی که جهت
 خاصیت در این سوسن عاقر ققاس هر یک کیدم شب میالی گلنار مازو سماق هر یک در دم کوفته و بخینه بکار بند سنونی که جهت

در دندان که سببیم گفته باشد مفید است تخم خرفه کشنده خشک ساق عدس مقشر صندل سفید عاقرقوا کا فوری ساوکی
 کوفته و بجنین برشته و دندان افتانند بعد از آن که گلاب سرکه را یک ساعت در دهن نگاه داشته باشند سنوفنی که بجهت
 درد دندان که سبب آن رطوبت بود و سود و فلفل و میخدرم بوره از منی بکدریم و نیم عاقرقوا زنجبیل میوینج هر یک یک درم کوفته و بجنین
 بکار برند سنوفنی که در جبهه دندان را سودمند بود و فلفل ده درم بوره از منی سنندم عاقرقوا زنجبیل میوینج هر یک یک درم این
 سنون با درج هفتاد و دو ای این وزن نوشته فلفل میخدرم بوق از منی سه درم عاقرقوا میوینج زنجبیل هر یک یک درم
 سنوفنی دیگر که هم در جبهه دندان مفید است میوینج پنج شنبه قسط مساوی کوفته و بجنین
 سنون که در جبهه درد دندان بغایت آزموده است هو جو به زر جو به تخم ریحان سریش پوست
 بیخ درخت زرشک کثیر ابادام مقشر صمغ عربی از هر یک دانگی فلفل بیخ عدد بسیار نرم ساییده هنگامی که سنوفنی
 که در تشکیل لام در موضع خون دردی بماند گوشت مرغ و تخم میوه آذاموده است و با کثیر از میوه افی سوسا شیر کلسنج تخم میوه
 گلزار فلفل کات هندی کرناج اقا قیا از هر یک جزوی ساق سه جزو این دو نسخه از تخم سنون است حساب تخمین
 نسخه را نسبت بخود نسخه اول ابوالد خود کرده سنوفنی که از جهت درد دندان در حکم شدن گوشت بن دندان مجرب است
 عاقرقوا درم انبشار بکدریم نیم گلنار شب میانی کرناج طباشیر از هر یک یک درم همه را با یک ساییده و با یک باس محکم فر کنند
 در دندانی که درد دارد یا بچ آن مست باشد به باشند در دیشا ندو بیخ محکم کند سنوفنی که بجهت دفع درد دندان و استحکام
 اصول آن در دفع اکثر امراض هر دو عهدیه معمول است قویای سبزه یعنی سبزه تپو هته بریان کرده تخم کشنده بریان زیره سفید زنجبیل
 قسط شیرین فلفل کات هندی نمک سندی نمک سیاه یعنی نمک سحر کوزاج زرد یعنی کبیر مصطکی اومی همه برابر سنون سازند
 سنوفنی که در جبهه دندان نفوتی صول آن کند جو سر و فلفل شاخ گوزن سوخته شب میانی هر یک جزوی ساق سنون
 هر یک درم جزو سنوفنی که تسکین جبهه دندان و تطبیق آن کند اهل هر جزو را سه درم عاقرقوا برابر کوفته و بجنین بماند سنون
 که بوسیله آن خوش کند ساج هند ساج هر دو خود خوشتر است مصطکی پوست ترنج بکوبند و سنون سازند سنون که
 که بوسیله دندان خوش کند و جبهه دندان محکم کند هم به درد دندان مفید است صندل سفید پوست ترنج خشک از هر یک یک درم
 سه درم فاقه کباب بسیار فلفل خود هند مصطکی سنگ هر یک دو درم سنون که بوسیله آن خوش کند و جبهه دندان محکم
 و قوی گرداند شاخ بز کوهی سوخته نمک مسل سبحان کرده سوخته هر یک ده درم سفیر سوخته سه درم زعفران سبیل الطیب
 خشک هر یک دو درم گلنار ساق هر یک یک درم کوفته و جوهر بجنین سنون سازند سنوفنی که بوسیله آن خوش کند و دندان را
 گرداند بلهجو بکار بران هر یک دو درم زرد و نطویل ساق لاس هر یک سه درم خود سوخته جو سوخته سفال صبی کرناج گلنار
 عاقرقوا فلفل ساج هندی کلسنج سود ساق هر یک یک درم کوفته و بجنین در دندان بماند و دیگر که بوسیله آن خوش کند و دندان را
 و سفید کند نمره الطراف از بلهجو و فلفل اقا قیا هر یک دو درم خود سوخته میخدرم جو سوخته سه درم نمک باین ده درم سنوفنی که

که تطبیق آن و تشدید آنه و تنقیه اسنان کند بگزیند از کافور عشر جزو از فیات عود و نصف جزو بگزیند از دانی و بسایند و عمل خمیر
کند و در قرطاسی بنفشه و در هم بپزند از آن تا که این همش بر گردد و بستر از آنش بر آورده در قرطاسی مایه سوسن در کنند و
بلند اندازند بر آن بنفشند بسایند و کچور از وی و از زرد الجودا یعنی و مر و ماد شمع و سعد هر یک جزوی و از شکر جزو
گرفته همه را کوفته و بخیته با هم آمیخته سوزان سازند سنوفنی که تطبیق نکند و تشدید نکند نماید قطع یعنی از وی دندان بزاید
عاقه قرصا چهار درم خرف سفید کف ریاسته سنوفنی یا مسخو سنوفنی اندازنی در قله هر یک درم سنبل و در محرق شیر محرق عمل محرق سعد
مسلسل گرانج شب یامانی محرق و مطنی در خل گلشن گلنار هر یک درم دو گلابی زیاد و یک کبک در این چیزی از مسندل و
فوفل و قلیل کافور زیاد کرده میشود و هسته مرطوبین و قرضل و کبابه و جوزبو اسنوفنی و دیگر نانج هر سه نصف کرده آرد جو
عسل برشته کف در پیانجی سوخته هر یک مسبت درم یک اندازنی بچیزم بلبله قاقله کبابه بسا سه عاقه قرصا هر یک سه درم
ورق گلشن درم سه ترکی سوخته هر یک یک درم سنوفنی دیگر مثل بر منان مسطوره شمع منقش طلخ اندازنی زرد الجودا هر یک
ده درم عاقه قرصا کبابه گرانج هر یک بچیزم شب یامانی دو درم سنوفنی که بوی دمان خوش کند و کشته را قوت بخشند
سفید گلشن هر یک بچیزم سعد سفید پوست اترج از خراک گرانج هر یک سه درم قاقله کبابه بسا سه قرضل مصطکی
عود سبک سبک یک درم و درم بار یک سبک سون کند و دیگر درین باب قرضل مسندل زرد الجودا هر یک بچیزم بلبله گرانج پوست
ترنج هر یک می سنوفنی که بوی دمان خوش کند و قوت و بلا بخشد و قیق شیر عسل خمر کرده و سوخته و آب خمر سوخته قرن ابل سوخته
هر یک بچیزم گرانج زرد الجودا طلخ اندازنی سعد گلشن مسندل هر یک چهار درم سبک کافور مشک هر یک ربع درم سنوفنی که بوی
دمان خوش کند و کشته را سخت کند و اسنان مستحربه را قوت دهد و لون دندان صفا کند فم عود گرانج بوره از می آنگینه شامی
زرد الجودا هر یک جزوی بکوبند و بچ کنند و بان مساو کنند سنوفنی که دندان را از حرکات کند که دندان را جو سوخته زرد الجودا
مسخو نیاساوی کوفته و بخیته سوزان سازند سنوفنی که تنقیه اسنان از اذاسلخ کند شاخ گوزن سوخته زرد الجودا هر یک
نصف قوه کوفته و بخیته استعمال نمایند سنوفنی که دندان را جلا دهد شاخ بز کوبی سوخته ناک اندازنی کف درم یا ساج هندی
سفال صینی هر یک جزوی سبجانی سوخته و جوز سنوفنی که دندان را سفید کند سنبل یک درم قیسور طلخ مشوی سبج سون
هر یک چهار درم سعد بچیزم فلفل شش درم سبج کرده استعمال کنند سنوفنی که دندان را سفید کند گلشن ده درم مسندل فوفل هر یک
بچیزم طلخ محرق دو درم گلنار بلبله گرانج اینسوزن محرق قاقله کبابه عود سبک زرد الجودا سعد شاخ گوزن سوخته قرضل سوخته
سنبل مصطکی سماق ساج ورق اترج منبغ هر یک می بار یک سائیده سون کند و در بعضی قرا با دیات وزن گلنار دو درم
مرقوم است سنوفنی که ماده موجیه تغییر لون را تخلیس و در سنبل یک درم شجاری سبباده کف درم یا مسخو نیاساوی هر یک درم مسطره و
در مرغ انکه تو هر یک سه درم سعد بچیزم فلفل شش درم سائیده بمالند سنوفنی که دندان را جلا دهد و صفر و در کسطل اندازنی زرد الجودا
خزف جراب خضر جاج شامی مسندل قله بالسویه دیگر شیر محرق قلی زرد الجودا مسخو نیاساوی مسندل ساق دندان بسا سوخته

عموره نالت محفوظ دارند و دیگر زراوند مدح زبده الجوز هر یک سدرم سرطان بجری محرق سنج و نع قرن ال محرق هر یک یک
درم بلخ اندرانی بجنون مجس و محرق نظرون محرق بوره یا بس محرق سنبله هر یک سدرم و دیگر سوئیق شویر باخل عین غمیر
کرده برشتی که گفته در تنور انداخته تا خریل محرق رسوخ اندرانی بجنون مجس هر یک درم اینجیز خشک محرق فزنج محرق هر یک یک
زراوند مدح زبده الجوز بلخ محرق هر یک چهار درم قبیل سکه درم سنبله دو درم سنون سازند و دیگر منقول از طباطبائی
تقریظ ایلاتی جهت علاج دندان دبا که درون آن از او ساخت و سفید کردن بسیار مؤثر است زبده الجوز نمک سوخته با السویه یا عسل
سنون کنند و دیگر قوی تر از آن مسین الاثر نمک سدرم سوخته زراوند مدح سنج فی سوخته جو سوخته مغال طلخی
یا السویه سنون سازند سنوتومی که نافع است از قیر اسنان که بوده باشد با ده مثل سچیدن فلفل خردی قطره زراوند مدح
صلیت ناخواه بخ زراوند مدح که جزیی شاخ گوزن سوخته دو جزو مصطلک سه جزو روغن کل سنج خردی کرده استخوان گاو
سنوتومی که نافع است جهت قیر اسنان که زردی بر آن است باشد زبده الجوز بلخ خرفه ماد صند شویر محرق با بلخ خردی فی بلخ اندرانی
زراوند مدح برابر سنوتومی که زردی و دیگر زنگنه ای قوی شده را از این کنند زنگنه یا عسل برشند و در آن گاو مالند اگر مستحق
و آبگینه نرم ساییده بآن میانیزد قویتر شود سنوتومی که زردی و سیاهی دندان بزاید که با زنج کهنین بر الجوز در فلفل قاطی
هر یک درم جو سوخته هفت درم نمک بمان ده درم سنوتومی که دندان سیاه است سفید کند ساج هندی درم حماما
سکه درم فلفل چهار درم مازو سوخته هشت درم پوست بلبله از دره درم منسج و دیگر قبیل ده درم فلفل چهار درم حماما ساج
هر یک درم در بعضی نسخ ساج دو درم بنظر آمده مازو سوخته دو درم سنون سازند و بعضی بدل از او محض سوخته میکنند
سنوتومی که جهت جوشیدن دندان سفید است فلفل اقیاسماق میدانه طباشیر گلنار رزق گلشن اردو مجموع مسک و الاخر کوفته
و بخت اول قدری سرکه و دو جندان گلاب آمیخته بهم کرده با رجه گتان را با این ترکیب کرده در آن بنشیند بعد از آن این سنون بماند
سنوتومی که جهت جوشیدن دندان از مجربات قبله گاه علیه الرحمة و الفخران است بلبله بلبله آمله گلشن گلنار هر یک سدرم
بلخ اندرانی ده درم آرد جو دره درم نمک آرد جو مزج نموده عسل سرشته بسوزند باز صلابه کرده با دویه آمیخته سنون
سازند سنوتومی که جهت قسام قلع نافع است شب بعضی با السویه ساییده سنون کنند سنوتومی که جهت قلع سودا
سود مند است برک عسل برک عین اقا قبا از هر یک جزیی سنج سوسن نلت جزو زعفران ربع جزو قلع اتره شبنم
سفید از هر یک خمس جزو و دیگر جهت قلع سودا و مویز بیدانه اینون با السویه عسل سنون کنند سنوتومی که خوش اثر است
که برین دندان درد مان از تناول بعضی ادویه مخصوصه بدوی آید دفع میکند زراوند مدح هر یک درم و دیگر رسد گلنار
سوسن دم الاخرین مازو مسادی کوفته و بخت بکار برزند سنونات هندی سنون هندی بابت صفوی جان
جهت که از اعراض دندان معلومست بنسوخن نیله تپونه بریان مریج هر یک یکونکه مصطلک و در اسه که سفید بسیار
چنانکه سفید با هر یک درم و در کوفته و بخت سنون سازند و آب سرد منصفه کنند سنوتومی و دیگر که همیشه معمول و جهت

و جهت در دندان جریان خون و استحکام اصول اکثر امراض سنان مجربست نیکه تهنوتیه سوخته هتکری سوخته نمک
 لاهوری کتبه پاره ماز سوخته و انه الایچی کلان همه مسادی کوفته و بخته استغما نمایند و اگر دندان متحرک باشد سه کس
 هم سفرا ایند سوختن لفظ یونانی است بعضی سنونات را تعمیر مابین کرده اند یک سوخته آن که دندان متحرک را محکم کند در
 ضمن سنونات گذشته سوختن که استرخا و درم لته را نافع بود و دندان را از حرکت پاک کند پوست انار در درم
 گلنار ز و چوبه سماق شب یالی ماز هر یک یک درم کوفته و بخته با گشت بر دندان بن دندان بالند بستر بخرقه کتان قدری
 بر داشته بر آن بهند سوختن مبنوه دیگر جهت کله لته و درین پوست انار ترش پوست انار شیرین هر یک سی درم
 سماق بزرده درم ماز و گلنار شب یالی کاغذ سوخته عاقر قرحا هر یک درم نمک سندی نو شاد هر یک پنج درم کوفته و بخته
 لسه که میرشد و گلولهها سازند در سایه خشک کنند و وقت حاجت دیگر بار بگویند و استغما نمایند و یک نسخه سوختن مطابقت
 قول طبری در قرصها بیاید سمو طیرا که مخلص کبر است نافع است به درد دندان و انقطاع صوت و در ادویه صدی
 میمینه کورنده کلمه دوازدهم از ادویه عضای فنییه حلقیه در مرکبات شینیه فطیمه است شراب
 اس که جهت استرخای لته و درم نفعان مفید است در ادویه شینیه ذنیه تحریر یافته و شربت اس که از قرق مجرب
 یا ششاش در پوست آن ساخته باشند نفع میکند بقلع و زلزلات شربت او خمر که با وجع باره انسان نافع است
 در مغلظ سوم از ادویه امراض اس گذشته شربت فستقین که در بجز معدی بکامی آید انشا الله تعالی در ادویه صدی
 بیاید شراب قوت یونانیان این را دایم درون خوانند نافع است در جمیع حالات بختاق و بجهت نفع میرساند در
 حاردها ن بگیرند عصیر قوت سرخ جی طل و طلا و درم و عمل صغی کیرطل و همه را با شش تلایم بچوشانند تا بقوام سل قوت
 آید و زعفران در حصاره تیس هر یک درم شب یک درم نیم سائیده بر آن باشند و حل کرده برود و شربت قوت
 ساده موافق نسخه شاهی نیست بگیرد آب قوت سیاه و درم و بچوشانند تا لصف بماند پس با سینه بال سکه سینه
 بقوام آرد شربت جوز منافع این مثل منافع شراب قوت است در وی با وجود قیض خود نسیب حصول و محمل
 او رام است بگیرند عصیر قوت سرخ جی طل و کف بردارند تا لصف بماند پس بچوشانند ازین عصیر طویخ در کیرطل
 مصغی با هم آمیخته باز بچوشانند تا بقوام سل رقیق رسد پس صاف کرده مرز عفران شب هر یک یک قیضه سخی کرده بر آن
 و حل کرده نردارند وقت حاجت غرغره بدان کنند شربت سپستان جهت در و حلق و تنجوه و شربت حلق نافع
 است و انشا الله تعالی در ادویه صدیه بیاید شراب عشب نافع میکند در جمیع حلق و درم آن نیم درم
 باشد بگیرند سلاقه عنب بعضی قاصب شش رطل و بچوشانند تا آب بماند پس بچوشانند درم و سماق اصل السور و درم گلنار
 فلقح نو خمر هر یک استار و زعفران درم در شربانی هر یک یک درم داخل کرده بچوشانند و صاف کرده بخوانند
 شراب محمود که تطیب کتبه دندان کند در ادویه صدیه انشا الله تعالی بیاید شراب کور موافق نسخه کتبه دندان

بوی و مان سنج مؤثرست انشاء الله سبحانه و داد و بیدار بر چه خواهد آمد شراب کمی که نقل نافع است دارد و بیدار صبح
تسکینت که نافع است با شرفای زبان و کنگت آن در لفظ سوم ادویه امراض اس گزشته شمای که طلا در آن بر شایان
تسکینت در دست و نهاده آن بر دندان متلاکه منع از ناکل کند و هم سینه نافع است نخل ایضاً باز در هر یک شقای ایفون
عسل هر که در نخل همه العقیقه صفت مقدار کفایت تخمینه خوب بگویند شایان از شایان و دیگر جهت دفع مرض
و هسان ناکل آن زین قنه مرافقون میوه هر یک حیوی نخل صلیبت خوش بو هر یک نصف جزو بار یک سائیده بجمعیت خمر
کرده خراف سازند در انسان طلا کنند با در مرض متلاک نهند کلمه کسیر در هم از ادویه بعضای تخمینه و حقیقه در مکت
سنا در نقطه است ضمادی که آماس گرم است مفید است آرد جو حصفن با بونه کوفته و بجهت غلظت سائیده ماکلا
بعد صند و سهال ضما نماید در آنها قروطی که از روغن بادام و موم ساخته باشند بر نهند و آب گرم که شربیند ضما دی
که آماس بلغمی را نافع است شربت با بونه اکلیل الملک مانند اینهاست ضمادی که صفت آماس سودا و جاری آید اینها ضما
که در سرطان مشغول میشود ضمادی که بوسه بر آب مفید است عدس با بونه اکلیل الملک حطی انداز آب بیزند و بکوبند و بجهت
سینه ماکیان مخرج سازند و بعد نقطه فعال چهار رکوف بر سطح فترت و اگر رنگ بوسه سیاه باشد بر لب نیز شرط زنده
یا زلو بسیارند و در شرط سر که بالند ناخون بند شود و اگر بوسه سرخ باشد از شرط زردن در زلو افکنند بر پر نیزند و بجهت
مام این ضما بر نهند ضمادی که جهت شقاق زردن لب هر عضو هسان بلکه جمیع حیوانات مفید است روغن زیتون و
درم قنه سده درم مروان سنگ چلبه درم مروان سنگ اسائیده با روغن کوه شاند تا مثل قطران شود پس قنه سنا نمود و طبع
تا غلیظ گردد و بقوام رفت سرد شقاق را با آب گرم نرم کرده در آن کور گرم کرده در شکان شقاق چکان ضمادی که
گوشته است متلاکه رو با ندر سینه از او ندر حرج مجمل خمیر کرده بر کشته بگذرانند و دیگر ایر ساز از او ندر حرج کند دم الامون
سکبجین عضلی خمیر کرده مکرر رفته بگذرانند ضمادی که جهت تحلیل ماده باره و بر حجه موجه هسان از بیرون گذارن
نفع میکند با بونه حطی شربت حله تخم کبان کوفته با شراب بجهت ضما کنند دیگر منقرضه زرد و کوبند و در اکثر
کرده بر نفس مرض سینه در دها که کند و دیگر زنجبیل در سر که غسل طبع داده در مرض اسهال شقاق را بان دلا که در این عمل
و ضما و قطاریون که در دندان شربت ادویه لفظ سوم ادویه امراض اس گزشته ضمادی که جهت تریه هسان که از سبب دردم سوز
سائید ملکه از روغن انسان بود بکار آید حطی نصف جزو گلشن و قیق باغلی هر یک جزوی در قیق شمع و جزو حبه ادرس که بسیار
بجو شاسته که غلیظ شود و قدری رن در او روغن گل اندازند تمام روز و شب وقت خواب بر دندان ملصق دارند و مالیدن
رما در کم یعنی انکور رما در کوزه با لیس که سجون کرده همین حکم دارد ضمادی دیگر درین باب که خطا نمکند گلنار ساق قیق
عدس تخم زنده طلا شمسادی کوفته و بجهت سینه که سجون کرده بر بینه گذارند بر دندان بگذرانند ضمادی که در طبعیه طرفیه
بعضی هسان نافع است بگزیند شمع بط شمع و جاج شمع اوز شمع جاری مساوی روغن خیزی تقد کفایت شوم را در روغن بگذرانند و

و قدری موم در زوای طرب و طریقه و داخل گنده مثل قیرو طی ساخته طلای تخمین کنند و به سبب آنکه گندم که در انداز از موم در
 صفت کنند اگر طفل مادرین تر معده باشد روز این صناد کفایت میکند و طریقی بر آوردن عسل حبه است که گندم را در آب
 به خستاند تا مالیده و متعفن شود پس سلبیده شیر و آن مثل شیر غلیظ گنده و اول از وی مذکوب کنند و بجهت موم فرغ که مالیدن خون
 خفای موم سلخه متعفن است و اهل بصره بجهت موم کور خوردن موم کرده تجربه استعمال کنند صمادی که اگر در شیخ شملای با
 بعد از استغفار بر عقب گردن نهاده فواید بسیار است با بونه کلین الملک شربت حله موز بخوش خشک و بنشیند صناد کنند صمادی که
 که استن آن بر قفا است و فواید بسیار است در ما نافع است چندید سرد و در موم خردل عاقر قرحا شونیز بر یک است در موم با بونه کلین الملک
 موز بخوش نهم از هر یک یک پیمانه موم با بونا یک ساخته در موم روغن که از روغن زیتون ساخته باشند انداخته صناد کنند صمادی
 که ماده در موم حلق و حنق را از باطن لطایب آرد زفت نظرون خردل صداب برگ کوفته و بخیته با یک سرشته بیرون حلق صناد کنند
 نیکوترین جیل جهت حدیث و وضع حجامت زود وقت است و بدانند که هر گاه در موم در عضله های اندرونی بود در ظاهر هیچ اثری پیدا
 در باشد خاصه که از شدت خوردن حلق نیز علامتی از موم نماید در مضمونیت بعد بقیه بهتر تدابیر جذب ماده بوسیله حجامت است
 بمالیده صماد استنین با نظرون عسل داخل خشک نفع میکند حنق باطنی را و او را موم خلف از مین و روح از موم صماد
 که در حنق موز کجه بعد از مضمود و تبرید و حقیقت معتدله بکار آید لسان الحمل کاسنی آرد و عدس مضمون خطمی با بونه بنفشه کوفته
 بروغن گل جرب کرده بگلک حبل منبیه بر قفا و گرداگرد گردن و حلقوم صناد کنند صمادی که جهت حنق صمادی
 مفید است آرد و لسان الحمل عنب السکب کشنیز ناز و گلاب در روغن گل در هم کوفته صناد کنند صمادی که جهت حنق و هر
 درم گرم از مجرب است و مده و نفاذ بر اہم نافع است آرد و جراب آب کشنیز تر و سرکه صناد کنند و هر گاه ماده مرکب تلخیم و
 صماد بود آرد گندم با کشنیز پس مفید است صمادی که در حنق سوداوی بکاری آید است اما اگر قوت باشد اول
 مضمود با سلیق و استغفار با باریج و مطبوخ افیتون و حنق جاده و استعمال غراغی شربت است تخم گمان تخم غلبه بایونه
 کربت تخم کرب مرز بخوش کوفته و بخیته بروغن زکس و بیبط گداخته سرشته از بیرون صناد کنند کله حصار در موم از ادویه صماد
 فیه حلقیه در موم کبات طایفه هله است طلای که جهت شقاق لیس نافع است غیر از روغن لبان یا روغن بان بگذارد و طلا
 نمایند طلای که شقاق خرمس است مفید است مصطلک عکال بطم زوفا رطوبت کوفته با عسل سرشته طلا کنند طلای که شقاق
 رو کله از نافع بچند است روغن گل در موم کبدم مرو اسانس شیخ عدسی از جو به و سیخ فرنگ یک پیمانه
 سم بز سوخته زعفران هر یک دو انگور کد آنک سوز معمول در هم سازند و طلا نماید و در طلای که مانع بالای آن است
 از روئی تخم مرغ بگذارد تا زود خشک شود طلای دیگر جهت شقاق شفته روغن گل با سفیدی بخیته و قوت کرسه طلا کنند
 دیگر تخم عجایب و آذینا عسل و روغن جبهه خضرا هم کثیر المنفعة است دیگر کف با زفر یک پیمانه هم امید جهت شقاق و زبان
 مفید است طلای آب پستان طلای مار شیر طلای عاج بز قطن طلائی از بدنی مسکیم از مین قیل است

طلما جهت قروح لثه حفض می سختی کرده بعسل سرشته بمالند طلما جهت لثه متعنه اهل سائیده بعسل متعنه آنها تلما
طلما جهت قروح لثه در زبان صبیان سکن لثه را سوخته خاکستر کنند و بمای طلما کنند یا بچین پاشند طلما ی سر و ج
بافون بشل چند بیدتر و عاقر قرحا می خشند از در آن طلما ی جودار بقدر یک عدد بر دندان و نهادن آن در لثه س
میکنند در درانی الحال طلما ی که وج سبی دندان را نافع است مالیدن دایمی بزبد و شحم است و طلما ی که بوج رطوبی معتد
طلما ی ملج و خل است و اگر ماده غلیظه بود بخل و شحم مخل و عاقر قرحا طلا کنند طلما ی که نفع می بخشد بکله انسان پوست لثه
و شحم انار کوفته بر روغن گل و سفیدی بیضه بر روده ماصول دندان طلا کنند طلما ی که زردی دندان در گذر زود بود
خوش داده بمالند و دیگر پوست کبر را سائیده با مصطکه در روغن گل جوین داده بمالند و دیگر دوق عدس در روغن شکر پی
سرکه و آب غنچه خشک شده بمالند طلما ی که سیاهی دندان نفع کننج کبر نشینان فقیران شنه مصطکه برده از روغن کبر
تا غلیظ شود پس عایت عمود لثه کرده بر دندان بمالند و اگر عمود لثه متا ذی شده متورم شود مالیدن ترک کنند طلما
که سیاهی دلو ن حصن سفید کج را که بر دندان ظاهر شود قطع کند بگردن خطله و تخم از آن دور کنند و در سرکه بخوشاند بماده اربا
سرکه مضمضه کنند پوست طلما ی دیگر درین بار که بعد بتغی نفع کمال بخشد تو بال خاص بر صبر هر یک نیم خرد عاقر قرحا
رما د کرم و مصطکی هر یک حبه ای همرا کوفته در سرکه بخوشاند که غلیظ شود و سرکه منجذب گردد و بیشتر در روغن نار در آن
مصطکه بخوشاند تا تخین گردد پس هزار بر انسان بمالند و آب که در من جمع شود بیدار اند و کلن فرو نرند طلما ی که نفع
میکنند بقلاع نفع بین انار دانه سختی کرده بعسل است افاقا نفع میکند بقروح فم طلما ی که قلاع بلغمی سفید را معتد
نمک سائیده بعسل سرشته طلا کنند طلما ی که قلاع سفید را بر دق قلع سائیده با زردی آب میخته طلا کنند طلما ی که در
ابتدا جهت نفع و تلین قلاع بود نفع میکند مغز ساق گاو است که اول مالیده از مضمضه تا که خواهد آمد بکار برند طلما ی
که جهت قلاع بود صبیان میفند است آب غنچه تلخ و آب کشنده تر موم روغن و عک که به بمالند طلما ی که بوم
نمازه بعد بتغی بکار آید ما ز و سبز زاج سرخ سماق هر یک سه جزو نمک نسبت جزو نشرباب خروب سرشته طلا کنند
طلما ی که در دم بلغمی نمازه نفع قوی است عصاره قنار الحمار بطرون سسخ قنطور بون کوفته و بخیه بعسل سرشته
طلا کنند طلما ی که در دم صلبت من نمازه بکار آید جلینت است بعسل سرشته طلما ی دیگر که درین باب آتوی است
شبه بمانی انکره نوشاد رسا و سائیده بکنجه میل بر گیرند و بدان در آزند و بر نمازه بهند و اگر این دوار با سکنجین
امیخته خرخره کنند صواب است طلما ی که در خناق صفرائی بکار آید گل ارمنی صندل سفید و فلفل سفید مانیا مساو
کوفته و بخیه آب غنچه تلخ و آب لسان الحمل و گلایتری سرکه سرشته از بیرون طلا کنند و اگر ازین طلا فایده ظاهر نشود
ضمادری که در نماوات مذکور شده بمال آزند طلما ی که حسب خناق بلغمی را سود دهد سرگین رسک عاقر قرحا سائیده بعسل
سرشته بیرون و اندون طلا کنند طلما ی که در حالت صوبت نیشیم بکاری آید زهره گاو ز عصاره بعضی ازماعی

عصای کراعی عصاره قمار الحما قنطاریون قین را و خطایف در سر که سرشته از بیرون طلا کنند طلای که در خنای با صعب
 اگر حاجت تیر اینان ماده بنجاری خند این طلا کجای آید غسل بلا در را بر خارج حلق بماند تا ریش شود و زرد آب جاری
 گردد طلای که وقت آنها و اسطاط خنای نفع میدهد موسم سفید بر وزن سوسن آینه زنده از خارج طلا کنند کلمه یا نژدهم
 از او و بعضای فمیه حلقیه در مرکبات غبیه مجبه است غذای بعضی امراض که درین مکتوب مذکور است بنینه بر آن نیز
 ضرورت غذای بیاض شفته و تقشر آن غذای محمود مثل لحوم حلال و جد است غذا جهت شفاک شفته و لک
 اگر عینینی یا بچه بزور وی سفینه یا کبان نیم پرشت و گوشت حلوان شیر خوار نیز او است غذای تا کل لبه لبه مضره
 سماق و زرشکیه در مانیه و نیشویه قرار داده اند غذای تا کل و تقشر کسان که از بیوت بود مرطبات مثل ماهی و شیر
 و عوی اسفناخیه است غذای انقطاع و تقشر کسان بی سبب هر سم از زمین قبیل است خبز منور در آب باره و نان یا آب
 با قلی در وزن گل نیز مفید است غذای و لع لسان زوره زیر بلج و حسوی از سخا که شیر خوار و غذای فساد و فساد
 ذوق غذای حریف مثل بصل و خردل و قورم و حل خوشه اند غذای قلاع حار مثل ماهی شیر و طیفش از عدس مفسر و سماق و صمغ
 و زمان و قلع و سفرجل غذای قلاع باره زوره بلج و قلاع بود حریره از قنطاریون عدس و صمغ ساق اول و صمغ ساق غیر
 غذای سیلان لعاب بن که از گرمی بود سبک لحوم حقیقه مثل لحم جدی و طیر محض ماهی حصرم و ماران سماق و سیلان
 لعاب که از برده بود قلا یا کباب لحوم مشوی بنوم و کوا بل جاره و کوا کبیری منجی غذای صاحب کجا از خواش و صمغ
 فم با حرارت معده باشد مضره سماق و سوبق شعیب سرد و سرد غذای مجز طبلینی غذا کسان حار طبلینی از برده
 غذای صاحب خنای در ابتدای غذای است که از آب خوا که حاصنه فالینه مثل حصرم و ریاس و قوت شامی و زرد
 و سفرجل و قلع حاصض ساخته باشند و فرایح یکی ازین آنها و شعیب و عدس تقشر نیز مفید است در وقت حطاط اسای
 است که از آب نخار و ادویه محله ساخته باشند و کشکب و عن بادام و بقول لبنیه مثل اسفناخ نیم نافع است در آنها
 اسما منضج است که با عسل و فانیذ درست کرده باشند و بعد اصلاح سفید اجات است عمر غره که اکثر غذای اثر را نفع
 سماق برگ و گلکس زیتون هر یک یک کوبیده و آب بچوشانند و صاف کرده آبوت ساده یک کوبیده و حلکده تغزغز تا
 اگر کس این دو را نظر بر نافع بودن این بر لثات فونشن این در مضمون لاتی مبین و اما چون مغفقت به قلاع و در مجسم
 دارد و دیگر نفعات هم در غرور است آورده اند این جانگانشق علقی بسته همین جا آورد عمر غره که جهت نفوذ نقصان
 و بطلان ذوق که ماده و لغز زبان باشند نافع است اول ما گرم که چند قطره روغن بلسان یا روغن خروع یا روغن یا کین
 روی ریخته باشند سه چهار بار یا عمر غره کرده این اجزای سهون نصف درم ماقورق ماسع هر یک و نیکت یک درم خردلی سوزج
 هر یک یک درم همه را کوفته و بنجینه و لیس منخته در می برقی حلکده عمر غره کنند سه روز فاصله داده باز همین دستور عمر غره کنند تا
 از ظاهر شود عمر غره جهت نقل زبان که از بیوت باشد با عسل مخلوط بلبن این تغزغز کنند همچنین عمر غره کردن لطین بلبله

و آنچه هم مفید است و اگر نقل از رطوبت باشد تغیر بجزی سودمند است عرعره جهت نقل زبان که سردان ملغم باشد
 و نشاد رسته درم بوجه ازمی و ج هر یک نیم درم زنجبیل نمک سندی شونیز عاقرقوس میوزنج صغیر ایله فیقر ایرسا هر یک گشت
 درم زرد فادار فلفل هر یک درم کوفته و بخیه تا معسل کشند و با سنگ چین عرعره کنند و در صلابی چنین نوشته زنجبیل فوشاد
 شونیز نمک عاقرقوس میوزنج فرزند گوش خردل از هر یک جزوی بکشند و با سنگ چین کشند و با سنگ چین کشند و بدان عرعره
 نمایند و اگر این دارو را آب بنزند صاف کرده با سنگ چین معضلی آمیخته معسل آن در صواب بود و دیگر کس که در خردل تغیر
 کردن چند روز در اومت نمایند و بعد معسل عرعره این دو را بر زبان و در زبان داک کنند فوشاد عاقرقوس فلفل
 خردل با سبزه بارک ساسنده بالند و غزوات دیگر که بنقل زبان فاجی نفع میکند در لغو طسوم ادویه امر من اس
 گذشته عرعره که اس گرم زبان را در ابتدا بعد قصد قیال تلین سحبه یا آب خواک مفید است یا آب نارنج موصور
 لیمو یا رب فلاح حامض یا رب نوت شامی یا فنع سماق در گلاب عرعره کنند و این غزوات بخوابن حاره هم نفع
 است عرعره که اس که زبان را سودمند باشد آب درق عنبت الثقلیب یا آب کشنیز سبزه یا آب کاهوی تازه گلاب یا طبع
 پوست انار شیرین عرعره کنند دیگر درین باب آب عصی الراعی یا آب کاسنی گلاب یا طبع عدس یا طبع پوست انار شیرین
 عرعره کنند عرعره که در ابتدا درم دومی زبان نفع است تغیر لعصانه کاهو و کاسنی و عنبت الثقلیب است بعد زبان
 ابتدا با آب گنج داب کرب مالوب تخم گمان تغیر نماید و در انتها طبع با بونه و اکلیل الملک سفینه و بخار شنبه عرعره دیگر
 جهت درم دومی زبان عدس گلشن کشنیز هر یک کفی در آب بچوشانند و کسیر عرعره نمایند عرعره که درم صغیر دوی زبان
 سودمند است همان غزوات دومی است با صافه بعضی مبررات دیگر عرعره که درم ملجی زبان را نماند است تغیر ایله فیقر
 است عرعره که در اول لسان حاره بعد قصد تنقیه کامل نافع است بسیار گلشن عدس کزبره یا سبزه هر یک کفی گرفته در آب
 به بزند و صاف کرده بر آب سرد که داخل کرده روز و شب نفعات عرعره کنند و اگر این آب خرقه تر کرده و سرد کرده بر زبان بچسبند
 هم نفع کمال بخشد عرعره که درم سود او زبان نافع است بعد تنقیه معطبخ انقیون بکار بندد و کسیر حله تخم گمان جوشانده
 بار و عن سفینه و عدس و لیمو یا شنبه عرعره کنند عرعره که اس صلب زبان را سختیل بر و خرابی هندی سبب است دم تخم حله سی درم
 آنچه خشک سی عدد هم را در کین و سیم آب بزنند که به سیمه آید یا لایسند و بکار دارند عرعره که جهت علاج سودا و بکاری آید
 دیگران در غزوات نوشته اند بنده انشاء الله تعالی در مقصودات خواهد آورد عرعره که بعد بر زمین ملازه بدوانای
 که در او گذرشته استعمال میشود حسب اللس ملوط که راجح سماق در گلاب سبزه عرعره کنند عرعره که کام فرود آمده را سودمند
 اندازند ترش سماق هر یک جزوی و در بعضی نسخ ما زوم کچو بنظر آمده هر سه را کوفته و بخیه و شیر تازه یک شایان فرود کرده صاف
 کرده عرعره نمایند عرعره جهت لهماه مستخریه قتی که رخ آن بار یک سر آن غلیظ شود و هیچ دوا سود نهد بکار آید بگردد
 زفت را در آب گرم بگذارند و گرم عرعره کنند تا که درم نرم شود و تحلیل گردد بعد آن بصاره لیمو تلین کس که مار و دردی مخفی

امتیخته باشند لغز کنند تا ماده دیگر بران بریزد و سرخو که کام فرود آمده را که از تری واقع شده باشد زایل کند گلشن
 گل تریکی دودم شربتی بریان کرده نمک طبرزد هر کی سه درم سماق بجزدم همه را کوفته و بجته دومی ادم شربت و
 قدری گلاب حل کرده غرغره نمایند سرخو چند درم اهاهه قاراب عنبت الثعلب اب اما ترش اب لسان عمل از بخرقالی که در آن
 سماق اجوشا سینه باشند آبی که در آن بوست انار را طبع داده باشند آب طبع کرد از آب طبع کرناز با گلنار با قاقا هر کدام این
 آنها که خواهند غرغره کنند سرخو جهه درم اهاهه و لوزن که از خون کرم هم رسد باغ آید گینه در حدیثی گفته اند که کف کشته زخم کاشی
 هر یک کفی تخم کاهو قدر در آب جوشا سینه صاف کرده شربت عذاب قدری صالح بخجته غرغره کنند سرخو جهه درم اهاهه سر دیگر بدست طار
 کوفته در اعسل گداخته با لوز کوفتن در ارماعل جوشا سینه بدان طرز کرده سرخو که بعد از استمالی قویض اگر بویستی در طایفه
 نفع دهد آب برگ کاهو آب برگ خرفه شربت قوت ادم امتیخته غرغره کنند سرخو که اندر ابتدا درم و در شنی گلو و جبهه تسکین و
 برای جمیع شام خنق معمول است و قبل از تغذیه هم کاهو میتوان بست مغز فلوس خیا شنبه را در شیر گاو یا در کشکاب حل کنند و صفا نمایند
 و در آن غرغره فرمایند سرخو که جهه درم حلق در ابتدا مجرب است عذاب عنبت الثعلب را در آب جوش داده صفا کرده غرغره کنند
 سرخو که منع خنق دارد اول ادم در اول ماده آن کند گلنار اما ترش اما ترشین همه را در آب جوشا سینه صفا کرده قدری
 سکتین مایه که داخل کرده غرغره کنند بتلیه پیش از قصد و تغذیه زنها را غرغره ای روح کاهو سرزد که خوف بوج ماده بر روی قلب
 است و دیگر موافق نسخه میناج بعد قصد و حقنه سود در انار ترش اما ترشین هر یک دی گرفته با بوست باره کنند و آب
 آنقدر بریزند که مهر اشود پس ببت بالند و بفتشازند و صفا کنند و جوشا سینه که بقوام آید پس شب میانی و ما زود و گلنار هر یک
 بجزدم کوفته و بجته در آن نرسند و بوقت حاجت بسر که حل کرده غرغره نمایند سرخو مایه دیگر در ته ای خنق دودموی
 صفراوی بعد از قصد و تغذیه کار می آید از حکم آن غرغره بسر که گلاب است و دیگر رب قوت با سر که دیگر عصاره عنبت الثعلب
 عصاره کشنیز تر عصاره خرفه فریگر بوست گردگان ترکوبند و بفتشازند و صفا کنند و بوزن آن شکر اضا کنند و بقوام آند و
 کف بردارند و با استمال آند و دیگر عدس شکر گلشن خنک گلنار سماق در آب جوشا سینه صفا نموده با غرغره کنند و دیگر گلشن
 سرخ صندل سفید و فلفل کوفته در آب عنبت الثعلب یا کشنیز تر بجته صفا کرده شربت خروزمطافله کاهو بزند و دیگر خمر ترش در آن
 یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز تر حل کنند لغز نمیا و بعضی خمر را در آب صرف حل کرده از عصاره عجمه التمس شقیال و در دوطا شیر هر یک
 یک درم قاقا نصف شغال شب طانی دودانگی افزایند و دیگر عدس کفی عناسه عدو بویه تر که در دم همه در آب جوشا سینه
 نمایند و در طویض خیا شنبه درم و رب قوت و آب کشنیز سر هر یک است درم در آن حل نمایند و کاهو آند و دیگر ایشا شنبه درم در
 ده درم آب عنبت الثعلب است درم با هم امتیخته غرغره کنند و دیگر آعصی الراعی اب عنبت الثعلب هر یک کوفته و با لسان الحلق
 و قیده هم امتیخته غرغره کنند و دیگر آب لسان الحلق سه و قیده اب عنبت الثعلب و قیده روغن لصف و قیده درم زده غرغره نمایند و دیگر
 تخم کاهو تخم کاشی تخم کشنیز عدس کوفته در آب جوشا سینه صفا کرده شربت عذاب بجته غرغره کنند سرخو جهه درم اهاهه سر دیگر بدست طار

بزکوار و جدماد و جبریل خاک با اصل السوکت سفید که مساوی در آن خم شایسته صفا نموده غرغره کنند و هر روز
 زبان بضمض آن نیز فرغ است غرغره که خاق صفرا در اندام نیست آب کشنده تازه بکند و برگ رطوبت در آن
 خوشایند صاف و غرغره کنند غرغره دیگر که خاق رطوبت و صفرا در آن است باز در سماق بر یکدیگر مکن و طباطبائی
 تخم کل غرغره بر یکدیگر در تخم کرفس دم کوفته و خینه بسکین غرغره کنند غرغره که روز در خاق رطوبت و صفرا در آن
 است نیز از عنب ثعلب که فیه کلخ و دمنه السوس در آن شایسته و صفا کرده مغز فلوکس مالیده غرغره کنند و بعضی همراه مغز فلوکس
 میمالند بکار بند غرغره که در آنها خاق دموی باید که نیست و آنها که فیض رطوبت است یا جامد اخیر و نیز علیه تخم و تخم کتان
 در آب بپوشانند و صفا نمایند و شیر تازه که بشا نشین در آن محلول بود و مخرج ساخته غرغره نمایند و بدانند که در دوی حاجت به بلین و
 تحلیل دم بیشتر است و در صفرا و حاجت تبرید و زهر اندر آنها خاق دمنه اگر بسند بآب ز کنند و قوی که از روغن گل و موم
 مصفی ساخته باشند شسته لایند و گرد حلقوم بر بند صواب شد غرغره که در آنها خاق صفرا و بکار آید سبوس گندم
 اندراب بپوشانند و مغز فلوکس در آن حل کرده صفا نموده غرغره نمایند غرغره که جهت خاق حار و جربال بکار آید است غرغره
 بطبخ اخیر زرد و زردیست یا بلخ شسته بآب گران یا بخیخ بپوشند تغرغره از دل محلول در اعلی جانیده شسته اند غرغره که جهت
 بلغمی سفید است در ابتدا با بکامه زب توت با زعفرانی و عسل آمیز که در عسل یارب عنب بسکین عصبانی یارب ترب در دل و میوینج
 و عاقر قریا یارب پوست جوز و آب بادیان یارب پوست گردگان یا در صفا و زعفران غرغره کنند یا عدس فشرده در دم مقدار
 نیم یارب پسته یا نیمه آید یا لایند و مقدار از ب جوز ساده ماوی یا میزند و غرغره نمایند دیگر گلخ یکدم عاقر قریا
 و در دم کوفته در رب جوز میزند و در گلخال حل کرده غرغره کنند غرغره در زمانی که خاق بلغمی صعب باشد و از
 دو آگ دیگر ماس باشد امر با رتخاب این غرغره کنند و در الحظ طیف کتیقال قما و الحار سائیده نیم متقال سرگین آدم اندکی در دم
 حل کرده غرغره کنند و طریق گرفتن خرد آبی را چنین بیان کرده اند که آدم صحیح فراج را حبصه و مصطلک بدیند تا شکم براندیش آنرا فاقه
 داده بنام از آن کا و در آن برنج و نان بلوط غذا دهند تا طبع او خفت شود سرگین خشک که از آن جدا شود درین ترکیب
 بکار بند غرغره دیگر جهت خاق بار و صعب حمل خردل عاقر قریا نوشاد تخم زب طلیت در فطردان و تخم فلفل را در خطای حار و کلب
 سفید خشک کرده را بر سائیده بعسل شسته برابر باز گرفته در راه لعس حل کرده غرغره کنند و گاهی خردل کلسا قط کرده بدل آن
 زرق حمام داخل کرده میشود و گاهی را در خطای طیف هم کرده میشود و طریق آنقدر کلین ترکیب است اخرا الملک کشنده غرغره که در
 آخر خاق بلغمی سوسند و او قصبه کدره برگ سوسن برگ زنت خنجره سی دیه درم جوز سردی درم در یک نیم آب پسته تا
 بنیمه آید یا لایند و صفا کرده بدان غرغره کنند غرغره که در خاق سردی نفع دارد بجلاب کم و ما و اعلی و سفید یا بلغمی صلب
 است شنبه اندر بطبخ اخیر یا اندر مرغی میخنده یا بطبخ اکلیل الملک تخم کتان و ما لونه و حاجت تغرغره نمایند غرغره که در دم و در
 و بلغمی نافع است تخم خطمی سبز و کل آن بود و در کتاب جناب بهر آنچه صفا کرده بکار بند غرغره چند که در کتاب سخی و در جناب

بکار آید منزه خیارشیر در شیر تازه حل نموده و دیگر مسکه در روغن گاو که گرفته عصاره برگ کلم اندخته و دیگر بجز اوله با بخته و
خیارشیر حل کرده و دیگر سمیرا کزیتا بپنجتج و دیگر تخم کتان تخم خرفه کوفته با شیر ترا بخته و دیگر بوج بهک بپنجتج بختلی از شب
مشکت چندان جو شاند که گشی با ناز بس یا ز کس کوفته اضافه کرده غرغره کنند غرغره و دیگر منصف درم خاق حل شده
بچیز درم عله و ز کتان هر یک درم نصف طل آب جو شاند و صاف کرده غرغره کنند غرغره که در وقت نفع قرب الغما
بکار آید ز زرنکار بچیز درم خمیر ترش شی درم هر دو در شیر تازه سه دقیقه حک کرده غرغره کنند غرغره که بعد از نفع نافع است
زرد عله تر سندی اصل السوس جو شاند و فلوس خیارشیر غرغره کنند و اگر حساد در گلو ت داشته باشد عدس سبزی تخم مرو
گل سرخ جو شاند بارب سوس غرغره نمایند غرغره که درم را منصف سازد فطون بوره آنکه در گن خطا گن خرد فلفل
حیدر ستر و نثار و عاقه و قاناز از سفند خردل تخم ترب هر کدام از آنها که حاضر باشد کوفته و در سرانج بوب با سنجید حک کرده غرغره
و اگر گریمن سکه که گرفته در شیر خرباشیر زرباشیر با زرباشیر کشکاب یا طبع از بجز عمل کنند و غرغره کنند درم غرغره
که از راه قبض شدت جمع بجز او درم را منصف سازد و از گلنار شبکایی پوست انار و مانند آن هر چه قایل بود آب جو شاند و طلوع
غرغره کنند غرغره که بعد از بکار آید روغن گاو و ماروغن بنفشه در آب گرم آمیزند و تغرغره نمایند یا شیره غرغره کنند غرغره
که بعد از آن کشیدن از زربکار آید که نازج پنج همک هر یک بچیز و ایرساییم خرد آب بخته غرغره کنند و دیگر که در وقت نافع آید از روی
بچین خاتم آب و عن بادام شیرین با قدری نشاسته و کثیر از درم زده غرغره کنند غرغره که قروح حلق با نافع است اصل السوس
کوفته و بخته بکره غرغره کنند دیگر زنج سیاه زنج سفید ماز و کافور سوخته کند حار زعفران از هر یک شالی نکر سوخته نوشا در
هر یک نیم مثقال کوفته و بخته بکره غرغره کنند و دیگر کند که درم زنجار عیدم زعفران دانگی ماز و سوخته یکد کافور و کافور سوخته
کوفته و بخته در سرکه و عسل حل کرده یکم غرغره کنند غرغره که حلق متعلق حلق را بکشد و ماک آنکه نوشا در او در سرکه حل کنند غرغره
نمایند و دیگر حلق متعلق نرم بلع هر سه غرغره کنند و دیگر سیرنج نرم سبک بخته و دیگر بوره سه دم سبزی او دانه کوفته
با دو دقیقه سرکه و دیگر خردل بجز بوره دو جزو کوفته بکره که در
زوفاشک حلیت در آب جو شاند غرغره کنند و اگر حلق معده رو مطبوخی که در مطبوخا یا بکار بزد غرغره که آهسته آهسته
حاره و باره و حلق مفید است عدس گلنار گل سرخ که نازج جو شاند و صاف کرده مارب جو رساده غرغره کنند کلمه شام نزد هم
از روی عصای فیه حلقیه در کمات فایه است فلد قیون نام مرکبی است که بطور عرض میبازد یا ساید بکره شیره بر حلق
نوطلا کرده خشک کرده نگاه میدارند هفته اکله بدن لثه و در هر عضو که باشد بسیار کرمی آید در سخ این متعارف نظر آورده بعضی
از آن از کتب معتبره آورده فلد قیون مطابق نسخه بجز الحو ابر بوزه غیر مطفاه زرخ سرخ از رخ زرد شب هر یک درم
درم افاقا قیاد او زده درم کوفته و بخته بکره قرضها سازد و خشک کنند و وقت حاجت تخمین خشک باشد یا بکره شیره بر حلق
علی طلا کنند تا خون از آن عضو آید و اگر در دهان باشد دهان را بشویند و روغن گل طلا کنند تا شورش باشد بعد از آن

مصنّف بطبخ جنبرای قاضی مثل عدس و گلکار و کرنازج و گل سرخ کنند و نفیس در نسخه مذکوره نوزه را یک وقت نوشته و افزون
دو دیگر موافق همین گناشته **فقد فیون** موافق نسخه منجم است نوشاد چهار دانگ شب یمانی آقا قیازنجین یک
دو درم و نیم است سه درم ساییده بسرکه سرشته بر سفال نوظلا کنند تا خشک شود باز از سفال صد کرده گاه از نذقل **فیون**
موافق نسخه نجیبی آقا قیادوازده درم نوزه زنده هشت درم شب ازنجین هر یک شش درم هر چهار درم قرص سازند و استعمال از نذ
فقد فیون منقول از شرح که حکیم علی بهته اکل لنه متعنه و سقوط استان و لغزان نافع نوشته آقا قیادوازده درم نوزه و صفت
ده درم شب یمانی ازنج سرخ هر یک هفت درم زرنج از نذ شش درم کوفته و بخته بسرکه قرصها سازند **فقد فیون** راجع صلالی
چنین نوشته بگیرند نوشاد چهار دانگ هر یک نمک زالی سوخته یک درم و نیم شب یمانی خالص دو درم آقا قیازنجین هر یک
درم و نیم نوزه آب سیده مرصاف هر یک سه درم سیمه انیکو سخی کنند و حلط کنند بخلس عقیق قلعی نخین و غلط و خرشت بوزالنه
و در سایه گذارند تا خشک شود پس از آن بر درازند و باره باره کرده نگاه دارند وقت حاجت بخین مالند که انگشت را بر عروق کمان عبود
در سرکه فرو برند باز در قدری از آن دو کاس ساییده بگردانند چنانکه بسیار بنحوه چسبند پس مالند آن انگشت را بر عروق چنانچه در آن
مالیدنی است تا زمانی که از عروق نوله خلان روان گردد بعد از آن مصفنه کنند بسرکه ابلی که در آن طرف مورد را جوشانده باشند
و قدری روغن گل سرخ هم داخل کرده باشند باز سه روز بگذارند که جنبری حاجت یابی ماند و سرکه نوزه باز اعاده کنند **قلونیا پار**
که نهادن آن بر استان وجوه دوساکن کند و خوردن آن دافع درد موجب تجویبی گردد و خواصش آرد در ادویه صدایکله است
کلمه هفدهم از ادویه عضای نیمه حلقیه در مرکبات قافیه است **قرص** از زرنج جهت فساد و نه صبر محرق و بنحوه
عصاف نونه آب سیده هر یک سه درم **فیون** دو درم کوفته و بخته باب را از نذ صبر کرده قرص سازند و در آفتاب خشک کنند **قرص**
زرنج جهت بخور از بنغم سطح آن باشد خواه با جربت باشد خواه بی جربت قرطاس سوخته سه درم زرنج دو درم و نیم سرکه
زنجبیل قلع سوخته **فقد فیون** هر یک دو درم کوفته و بخته قرص سازند **قرص** زرنج بنحوه دیگر که در این ولنه را نافع باشد و غلط
ذرع کند و هم احتقان بدان بقرصه مجاوز در بان ماکه دیگر اعضا میفشد زرنج از نذ زرنج سرخ ایک نوزه مارو هر یک
از نذ **قرص** ساخته در سایه خشک کنند و وقت حاجت دانگی از آن بگیرند و بسایند در لنه در سن نیک مالند و ساعتی بگذارند سیر
روغن گل در دهن گیرند و زمانی بدارند فایده عجیب **قرص زعفران** جهت تجویفی که در سطح دهان لنه باشد بعد از تنقیه آن
از لثم وضع مضمون تا مناسب بکار می آید زنج سوخته سرخ زعفران هر یک زنجی گرفته کوفته و بخته لعل سرشته قرص سازند
و بسرکه یا ابلی که در آن بهل بخته باشد حاکیه مضمضه کنند **قرص** کب که چون با بار زنده بخته بر دندان گرم حوزده هستند
ساکن کنند و ادویه صدایکله استخراج یافته **قرص** غش شود که در ماکه لنه محکم شده بکار آید نوشاد قلع قلعی کوه
هر یکی یک درم قرطاس سوخته دو درم نرم ساییده بسرکه سرشته و قرص سازند و در سایه خشک کنند و هر صبح یک قرص بسرکه ساییده

بان مضمضه کنند تا خون جگر شود پس آب بخورد یا آب سماق یا بگلانگ ترا بشویند و اگر طاقوت گزند این مضمضه
 مضمضه بر روغن گل گرم کرده کنند و سناختی در دهان دارند و چند مرتبه باین قرص مضمضه کنند تا خون فاسد تمامه دفع شود
 نشان دفع وی پشت که خونی که بعد از آن براید تنگ و خوشبو باشد در بیجا است مضمضه مثل برگ مورد و گلنا و کرازیج
 و ماروباید کرد قرص مثل شکر چینه تا گل نشسته مستحکم شده صماحاجات ایلامی حین نوشته زعفران محرق کند ظاهر یک
 یکدم قطعه قطعه لیس طرح جوی هر یک در دم و نیم غسل قرصها سازند و در سایه خشک کنند وقت حاجت بر سر که سایه مضمضه
 کنند قرصی که با کله سار چینه دفع است بازوی بدر کافه مصری سوخته ایک زنده هر یک یکجور و نیم شب بمانی یکجور زعفران
 کند برگ خیار هر یک نصف جز و در برنج جز و قطعه قطعه لیس نمک سوخته نونشادر هر یک نصف جز و کوفته و بخیته اقراص سازند در
 سر که حکم کرده مضمض کنند در دهن بردارند تا که اجزای متعفنه اکل و در شود صماحاجات بقراطی این قرصها را بلفظ سوزان
 خوانده باین اوزان آورده قطعه قطعه لیس محرق نونشادر هر یک نیم جز و شب بمانی زعفران محرق کند روز چهارم یک
 جزوی مضمض محرق مطفی سخن قرطاس محرق نوره غیر مطفاه هر یک یکجور و نیم کوفته و بخیته لیس که گفته در صماحاجات سازند و هرگاه خشک
 وقت حاجت یکروزه در سر که حکم کرده مضمضه کنند و نیز طبری نوشته که اگر این سوتیجان اثر نکند دو جز و از رنگا سفید قرصی
 که دندان بیخ حکم کند و در طبو بهای نشسته قطع نماید نمک سندی ده درم سحر حیدرم شیخ سوخته چهار درم زراوند طول دو درم زعفران
 یکدم در انا کوفته و بخیته لقیطان غسل سرشته اقراص سازند قرصهای تنگ بسوزند وقت حاجت سایه لیس قطعه
 که باین لیس بعد تنقیه بلیغ نموده است قطور روغن ناردین خوری و خلوق میاسمین است و در انشای استیمال از بقول در سر
 اشغال آن اختصاروری شطوره حراره شتر آدمی بارو عن گل تسکین میدد در دندان را قطورالی که چکانیدن در بینی
 دره بمانان را ساکن کند و ماده تجلیل بر آبشما و الحار عصاره اصل حقیقه آب مزخوش اگر این بهار آبگوش جان دندان و در ناگ
 چکانند همین فعل کند و دیگر ضربان اسنان ایسایر بقیع بخشد بگیرد شوم خطل و صبر در اعد جزوی و زبیرت فصل خرد در بر سر مجرای مغز
 صدید بچکانند جزو شایندنی شکر لیس فرو آورده فاسد کرده در گوش جانند و چند قطره بچکانند دیگر بگردد سر شایندنی
 ارا که بیخ عدد و بار یکجور بند و بارو عن گل در پوست انار گرم کنند و در اذن مخالف سنج بچکانند و دیگر روغن بنفشه
 در گوش جانند سنج بچکانند اگر فایده نبخشند در گوش جانند مخالف بچکانند اگر این هم انجلیح نبخشند باید دست که ماده بیخ
 و در اذن عصبه قرار گرفته لیس بر قلع دندان فرماید قطورالی که بچکانند آن در بینی علقی را که از راه کام سنج بینی بر آید
 دفع کنند نیز عصاره قشای الحار خرق در سر که بخته به بینی بچکانند یا بان هشت شاق کنند و در او که غوغه های علقی مذکور
 شده نیز هشت شاق آن مضمضت قیر و طی که شفاق لب است مضمضت و شقاق دست و با نتر ناف موم زرد و ساق ترسیم سنج
 کثیر العاییده روغن گل سنج موم را در روغن سیه که خسته زو فادو عن آن خاک کرده در باون بهم زنند تا یکسان گردد و بکار بند قیر و طی
 و دیگر که شفا هم را اندمال بسوزند سر و قو با متغیر استیصال نماید و از خمرغات و الذاجه است آب حقیقه لب شکر نمک برگ گرب

لعاب گل خطمی آب گل نبشته هر یک در دام موم سردام روغن گل ده دام قیرو طی سازند فایده در دفع شقاق و مصحح
 جرب کردن ناف و مقعد برود عن نبشته در روغن نیلوفر خنی و خیل است ازین عمل هم غافل نباشند قیرو طی که فروج کس را
 بسیار نافع است ازماز و مرد و سنگ موم در روغن خسته زرد آلو میسازند قیرو طی که بواسیر کرب العبد ترفیقه حاجن عام نفع تام
 اینست مرد کج سفید باج و صفران شب بار با کساخته بار و عن بادام شمع گدخته بشنند و بر نهند و بعضی مرام که در امر جن
 بکامی آید انشاء الله تعالی در رباع اہم باید تعلیم چہنہ وضع ہنسان شدہ بگا ہی حاجتہ تکبیر می می نند جنایہ علیہ و ما بہ
 با نیت سخن با شمع ذہب کما در بزرگان خارج کرده میشود و گا ہی تکبیر تکبیر چہنہ حدادہ عتدہ نگار دہ میشود و بر گا ہی
 متورم میشود و در و سلکن میگردد اما جرن این قلیل بود یا بی علیہ در کما و نیت نہ نکاشتہ و کلمہ کافی موقوف شدہ تکبیر موم
 ازاد و عصنا ی غنیہ حلقیہ در کبات لامیہ لرو فی کہ سقوط الہاۃ را نافع است منقہ اقا قیا کل و دوسیدہ کہ ازما
 طین متدفعہ گویند سفیل ہر شین حلہ گیرند و عیار سفیل ہر را بکوبند و مجموعہ را بسر کہ کہ در وی برگ مرد و کینہ خشک و نند
 یا شند آئینہ و بر تارک سر جصلق موی آنجا گذارند ازین دو اہم بزرگان را نافع است و ہم کہ در کما لرو فی کہ ملاذہ اطفال
 بردار ما زور بسر کہ سائیدہ بزرگ بچسبند با گل ہر شوی سوخته بسر کہ سرشتہ بر نهند لرو فی کہ چسبیدن ان بر
 گردن فقرہ گردن را کہ بجاشدہ موجب شقاق گشتہ باشد سحاحی آرد و محکم سمدار در بزرگان بعدد فقرہ دستکاری دور
 کوکان بگیری و دستکاری نافع آید پوست بارہ و اوقاب افکنند تا نرم شود پس قیر گداخته بران مالند و عقب گردن گذارند
 طبری از اقا با جادہ نعل میکند کہ گرفت کہ قطرہ از ارق مقید ہنار آرد اوقاب قیر گذارند پس چسبند ازما رقبہ طفل ہر گا خشک
 بوج کرد فقرہ بموضع خود لرو فی دیگر کہ فقرہ را بج آرد صبر منقہ اقا اسرین سہ را بجا بچسبند سبزند و بر بار جہ گذارند گردن بچسبند
 لصوق را در اصل الملاق بردو آمیکند کہ ملاحظہ حرج و کس کنند باز عام شدہ اطلاق آن چنانچہ بعضی لغویات بجا نگویند و بعضی
 کہندہ و نڈانرا حکم و سخی آنرا کہ کند گلنا و طبا شکر گل سرخ گزارج با سوسہ بار با کساختہ رانہ بچسبند لصوقی صالح چہنہ ہر سخا
 کتہ و بعد ہتمال مضمضہ بسیار نفع میرساند حفت بلوط گلنا جرب آس آتھر سرکہ خیار جزو خروزم بصلی سماق شقی اراک ہر یک
 بیخ جزو در با قلع غلظ ہر یک ہفت جزو اگر اراک باشد اس شت جزو داخل کنند لصوقی کہ در دندانرا از اجرات باشد سلکن کند
 کما فو عاقو قوما را بچسبندہ مالند اگر غسل شدہ باز جوید کہ قطنہ را روغن گل حرب کردہ بالا آن گذارند و دیگر قوسہ افیون کفرا
 در روغن گل گذارند و قطنہ بان آلودہ ہنند لصوق چہنہ بخری کہ از فساد غم و نوات باشد سکا طق بخیل قلعن حرق ہر
 فلذ فیون ہر یک در دم زرخ و در دم و نیم قرطاس مسوق سہ دم کوفتہ و جتہ لصوق سازند و بالا آن حرفہ گمان گذارند لوطوی
 کہ دندانرا حل کند و در ہنسان کہ از گوی کہو دینا ذ فلفل الکر و شامی ہر یک یکدم بزر الیخ فیون سیمہ باز در ہر یک در دم
 بدوشاب گوری شستہ بردن ہنند لوطوی کہ بوج مادہ بارہ از دندان کند شبانی بریان کردہ در ہر یک گذارند و درون
 آن نمک سدی ہننا کردہ بسایند و برین دندان ہنند بعد از آن بر و گل سرکہ با شہ آب گوری مضمضہ کنند لوطو خالی کما دہ باز

باره و روح را تجلیل بر سکنج نهر اسفند را زبانه شمع خنفل عاقه قرقا اگر خوردی زربادوخ قنار الحمار کندیش سیر سوزن
 سقیر که داعی ازینها که باشد برندان بالند و از این نامک کم کرده که سبب کنند و ازین چون کما د نماید لطوحی که در روز نهار
 که از سبب است باشد نافع آید به بطیبه مرغ مسکه لطوحی که گفتن سنان یا که از سبب است بود نافع است سفیدی هضمه اما بعضی
 رزق تغشته همه را با هم فروز کرده در سبب کنند که بکند شود لطوحی که قلاع احمر از خود صدغ عام سازد کافر اندکی شمع
 بر گل گسرخ طباشیر فاشسته عدس قشیر تخم خرفه کشتن خشک ساق شاماعه قرع مسکه کوفته با هم خند شکر آغشته در روغن کالیتر کالیتر
 عدوی سرکه گلکاب و دهن گیرند لطوحی که قلاع سفید تمار یا با عمل آمیزند و بالند بندان سببند با آب گامه دهن گیرند
 لطوحی نمک و عمل اصاحت منجاق همه استرغای زبان هم نافع فوشته لطوحی که قلاع سرخ و سبب را میندست از دو جو بلبلخ
 سوسن که درخت چینه که درختی گلدار در هند است همه آگفته باشد میخنده لطوحی سازند لطوحی که درم لهماه و نافع و دوی را
 نافع است بگیرند زهره انعام بر عمل حکره و بخاک کنند لطوحی که در درم لوزین لهماه نافع است انار را با پوست و چهاره
 و باخسارن عمل بخوام آزند و مالند دیگر عصف خام در دولت یکجوز شکر در هر یک یکجوز و نصف زنج سکه جزو دیگر هر گاه درم
 بختی یا قریب یا تبارسد کالیتر زعفران سعد و در شیتان فحاح از هر جو بلسان آینه بجم کل با بعضی ازینها لطوح و با آب
 غوره کردن سفید است دیگر که در جمیع احوال و اوقات صحت است شب سه خرد در زار و در دو جزو قسط یکجوز کوفته و بخینه رسته
 یا پشت لطفه لطوح سازند لطوح هندی همه جمیع تمام قلاع و خورد دهن رسوت را با آب لیمو یا سرکه سبب مالند و اگر
 در آرد بر روغن گل نیلگرم مضمضه فرماید لعوق آب کبیر که سبب الصوت در طبوبی را نافع بخشد یا سبب خشک بود و نه ترا خشک سادی
 صاف نماید و صمغ عربی قدر مناسب آید داخل کنند و سببند و لعوق فرمایند و سبب لعوق تن میگرداند و سبب سعالی صدر را آید
 انشاء الله تعالی لعوق با دوام خشونه حلق و سبب و سرور را سود دارد و مغز تخم که در مغز بادام هر یک بجز دم صمغ عربی کثیر است
 رب السوس هر یک در دم قد سفید کسب درم کوفته بر روغن بادام حبس آزند و بجلا سببند و لعوق سازند در بعضی
 نسخ مغز بادام هم بجز دم و اصل است و در وزن بعضی ازها سهل فرق لعوق الزور که بخشونه و حرارت سفیدت لعوق
 البطل که بخوشه صوت را نافع است در آرد و صدر لیشا و الله تعالی باید لعوق حب قطن چینه بخوشه و رطوبت خجوزه
 بنیایه نافع و صاحب سینه از مجربات بدر خود فوشته حلیه تخم گمان هر یک در دم مغز بادام سینه جلیوزه هر یک سمیت درم با سل
 هفتاد و بجز دم با دو شب لعوق سازند و دیگر در سبب این لعوق در آرد و سبب هم خواهد آمد لعوق حلیه بخوشه و غلظ
 صوت را نبرد کند و نفث را با آسانی بر آرد کثیر اصل السوس مغز جلیوزه فاشسته صمغ عربی هر یک در دم مغز بادام مغز حکره
 چهار درم تخم گمان در دم و در بعضی نسخها بجز دم هم نظاره عمل سببند و لعوق سازند و بعضی بثلث معقود سببند مغز بادام
 و بعضی نسخ این لعوق دیگر هم خواهد آمد لعوق خلطیت که سبب الصوت یعنی را از این است فلفل زعفران حلیت خوردی مسکه
 کوفته و بخینه با عمل سفید سازند در صبح قدر سبب بخورند همچنین است در قادری و در میناج این چنین است آنکز درم

زعفران بیست درم انگبین شنی درم درم شسته بر آتش نهند تا چون عکاشه قدری از آن در دهان نگاهدارند لعوق
 خشخاش جهت تصفیه صوت و رسالت طبع زنف درم و سل محرقه اسما سو و مذر لب السوس مغز بادام قشر مغز تخم گد و هر دو
 بجزدم پوست خشخاش سفید بجا درم شکر طرز دیگر طبل پوست خشخاش را در دو رطل آب تر کرده بخوبی کشند تا لطف بماند
 شکر داخل کرده بقوام آرد و دو انامی دیگر کوفته بیا نیزند لعوق خشخاش که متداول طب است جهت خشونت حلق و نزلات
 حاره رقیقه نافع همان نسخه است که در ادویه الفینه گفته شده و دیگر در ادویه صدریه هم خواهد آمد انشاء الله تعالی لعوق بر حسیل
 جهت تحفه بصوت بلغمی در طولی بکار آید زعفران بیست درم دار فلفل بجا درم زنجبیل صد درم نشاسته یکصد و هفتاد درم
 زنجبیل را در شیر تازه ترکند و هر روز شیر تازه نمایند تا که نرم شود پس با یک ساینده و دو انامی دیگر هم مثل سرمه با یک
 ساخته با عمل با قوام شکر لعوق سازند و هر روز یک کفچه بخورند لعوق سپستان خشخونه حلق و سرفه را نافع بود و بینه نازم
 کند و لغت را آسان گرداند و طبع را نرم کند فلوس خیار شیرین با نژده درم سوز منقعی جمل درم سپستان دو سیت عدد و هفتاد
 یک رطل همه را سبای قدرشش رطل آب بچوشانند تا بدو رطل آید برست با لیده صاف کرده چند داخل کرده بقوام آرد
 و اگر اصل السوس محکم که مفضول بجزدم وقت بوشانیدن اضافه کنند قویتر باشد و بعضی اصل السوس را سی اچمل درم هم تو
 لعوق سپستان دیگر نافع بمنافع مذکوره فلوس خیار شیرین با قفا سفید هر یک سیت درم سوز منقعی جمل درم عناب هر چهارمی
 بجا و دانه سپستان یکصد و بجا همه را سو با قفا در سه من آب بچوشانند تا یکمن بماند ساق نموده شکر سفید یکمن اضافه
 کرده بقوام آرد و با قفا ساینده بیا نیزند لعوق صنوبر جهت گرفتگی آواز و سرفه کهنه و ضیق نفس و ربو و خفقان طولی
 بغایت آرزوموده و وسیع دل و از مجربات صاحب تحفه است حله را فیسایزه تعمر کنند و بعد از آن کوبیده شیره گرفته
 با دو شب انگوری یا عمل بچوشانند تا غلیظ شود و مساک حله مغز عینوزة مقشر را بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند روز
 داده استعمال نمایند و نسخه لعوق صنوبر دیگر در ادویه سالیخ خواهد آمد لعوق طباشیر جهت خشخونه حلق عجیب التاثير
 است اما اور دش در ادویه سالیخه صدریه صدر است لعوق حلاک انبساط نافع بخشونه حلق و انقطاع صوت فوشت
 دم و قبح و بلغم و متعسد و مر زعفران لبان هر واحد نصف و قیه فلفل سفید با قفا مطحون حصن مطحون را و بده جینی نشاسته جگن
 با کوه حرف بلغمی میوه ساینده هر واحد کویه خندق مشوی عکاشه انبساط و قوس صمغ عربی هر واحد سه و قیه مغز کبار
 بادام شیرین مقشر بادام شیرین هر واحد شش و قیه بزرگتان مخلوط زیمب منزع لعوم هر واحد یک رطل همه را با بارک ساینده با عمل
 باطلای مطبوخ بپزند و بعد از آن صمغ و شام بخورند و وقت خواب از زبان در آرد و در اکثر نسخ ترتیب ساختن استعمال کردن
 همچنین نوشته که در آن کوفته و بچینه با شیر خربز کشند در صمغ سازند در سایه خشک کنند و وقت حاجت کوفته با عمل لعوق کشند
 لعوق کربن تصفیه صوت و رتیقه خلط غلیظ کند و به صنیق نفس نافع آید بگردد آب کربن مطبوخ معصومه جزو عمل مشابه کوز
 و با آتش مایم معقد سازند لعوق کربن منبج دیگر جهت خشخونه حلق و ریه و گرفتگی آواز و سرفه طولی و برای تنفیه دماغ

دماغ از غلظت قدر شربش سکه شقال و قوتش تا چهار سال باقی است آب کزنا افشوده بچو نشانند تا صنف رسد
 با دو خندان شکر لقوام آرد و دانا و هر رطل شکر از مصطلک و کندر و صمغ عربی و کثیرا در تایج هر یکی بجز دم در آن غسل کنند
 و دیگر نسخه این لوق در مکتوبات بنیده انشاء الله تعالی خواهد آمد لوق ماوراز یا سنج بوجه صوت و حال لبس
 نفع میرساند رب السوس بکیرم با دو ام شیرین مقشر با دو ام تلخ مقشر مسیه سایه تخم گتان میسون کثیرا صمغ هر یک چهار درم فانی
 شکر هر یک بجز دم عصاره راز با به مجموع سازند این نسخه موافق شرح است و در جلانی رب السوس سه درم نوشته و مغز
 چلوخه در او و به چهار درمی افزوده و فانی زده استار و وزن آب بادبان نیم نگاشته و نسخه لوق تخم بادبان
 انشاء الله تعالی خواهد آمد لوق میخته جهت گرفتگی آواز که از رطوبه باشد رب السوس بکیرم هر یک می رود درم
 سه درم و دو دانگ کوفته با میخته بشیرند و لوق سازند لوق سخی این ماسویه درم حلق و خوشنونه زبان و تب
 تشنگی را نافع است مغز خیار مقشر بجز دم تخم حطی ده درم بنفشه اصل السوس خراشیده نیم کوفته هر یک با زرده درم کثیرا
 شازده درم بزرقطو نامست درم نوز منعی مست و بجز دم عاب بجایه عدد و بستان صمد عدد و جمع را سوس و مغز
 در صفت رطل آب بچو نشانند تا مثلنی آید صفا کنند و مغز طلوس حله کرده دوباره صفا کرده فانی سی درم بنفشه رطل انشاء الله
 بقوام آرد و بارود عن با دو ام بنفشه بلیسانند کلمه نوز و هم از او و نه اخصای نیمه و طعنه در کباب میست مخلص کثیرا
 به درودندان و در او و نه صد اعیه گذشته مروحی که احتلاج لب که از رخ باشد نافع است جو زبوا در روغن با و نه ساییده
 سالند و ترنج دیگر مفتحات نیز مفید است فایده احتلاج لب اگر بشمار که تم معده بود مقدمه تی باشد و با غشای فواق بود
 و اگر بشمار که عصمت ماعی بود مقدمه لقوه و صرع بود و به آفت دماغ باشد درین دو قسم تقیه مخصوصا که کند و اگر از رخ
 باشد مفتحات بکار بندد و اگر از سبب خون باشد که در رگهای بارک است استعمال آرد و مستعمل سراج شود و بعد نصف فعال چهارگ
 جهت تقیح مسام مفتحات و محلات مناسبه استعمال کنند و تغلیظ غذا اختیار نمایند مروحی که درم جار با ترا وقت تقیه بکار آید
 عدس مقشر گلشن هر دو را ساییده عصاره غلب الشکر و روغن گل سرشته مالند هر صم سفید اراج که جهت شقاق لب و روغن
 اصلاح لبه تا کله بعد پاک شدن از هر یک بکاری آید و هر صم سفید حل که جهت شقاق تنغه مفید است هر دو را در روغن افشوده
 گذشته مرهمی دیگر جهت شقاق لب سفید اراج ما زوشاسته کثیرا بارک است در سه باکیان که خسته مرهم سازند هر صم کثیرا
 و به شرفه بکار آید خست الحید مره و سنگ سفید اراج زعفران شب سوسی موم روغن که از روغن جوز سندی با ما درم شام
 مرهم سازند یک نسخه قیروطنی قریب این نسخه در قیروطنیا گذشته مرهمی که شیخ یونس در معالجه قلیح سودا که با درم شام
 نوشته است آب بادروج روغن گل هر یک یک سکه عدس نیم سکه زعفران دو مثقال مرهم سازند مصححه در لغت
 در روغن جنبا نیدن است در اصطلاح عبارت از گرد اندن آبهای است در رو که عرض نفع و غیره باشد و لفظ فوض را نیز
 اطلاق میکنند جمع مفضوض آمده مصححه که قبل از استعمال سونام و زوروت آید کرد تا تاثیر او در سیرج تر ظاهر گردد

منقول از کتابش فخر و مشهور بحین بن اسحاق بن سراج بارنگ بر آن کچر و نیم تخم گلرخی از شک نخه الطراف ک
صبر بر آن تون از سر کج ذی جز شایسته نیم جز و شب یانی حلکده مضمضه نمایند مضمضه که بهته فتن آب دمان با
منفید است بگیزد از تصبات اس طب مقدار چهار چهار را با شست از قراح آن بریده از اصول کمر و اطراف کمر و از اصول کاکج
و از جو زهر و گلرخی و نشاءه علاج و شب یانی نسبت بعضی از بعضی قدر قوت و منفعت از گرفته در سر که چند جو ش داده مضمضه با
کنند و چیرگی از بزاق منجاشده و در رسن جیح شود و میندازند مضمضه جهت در دهان که از روم لته و عمو باشد نیند زیر کیش
در و غمگن خام هر دو را خوب بچوشانند و بان مضمضه کنند و در رین کباب دارند مضمضه جهت دندان که از سبب بیت صواب
میطه آن متادی شود ورق اس لصل عضل از سر که بچوشانند و بان سر که مضمضه کنند که شرف فصول منصف کند اگر کفایت
هستد الا شراقی بعضی مضمضه کنند بعد از آن برو که در آن نشاسته و سماق افزایند آن مضمضه چند روز در آن استحرک
آن خوب است اس سنج کبر اطراف کبرج کاکج خور سر گلرخی براده دندان فیل شبلی برابر گیزد و در سر که بخته مضمضه کنند
جهت تحلیل داده بارده موجود نهان اگر خردل در سر که جوشانیده دیگر عاقرقوس نام خطل گنار سا و در شراب کمروری بخته
دیگر خرف سیاه عاقرقوس شیطان نمکوفته در سر که جوشانیده دیگر شحم خطل و شغال کز را سفید چهار شغال در شراب کبر بخته
و دیگر عاقرقوس برونج سرد سر که بخته دیگر پوست سنج کبر از اندر جیح عاقرقوس پاکوفته در سر که در شراب کبر که باشد چند روز
که نصف باید و دیگر محمد کرماد کج و کج بخته سیرج است کند شغال رنگ و کک کوفته در سر که سرد و جوشیده بر رینمندان
کنند و در دهان کباب دارند بعد از آن با شیر و روغن زنبق برین دندان سفید مضمضه جهت که انسان که یکدم فیه فایران جایدان در دم باشد
بکار آید آب سنج کرس سر که کینه گلابی می گزیده قدر و در خطل و بوق آینه نوبی سم زده مضمضه کنند که در دندان مضمضه کرده باشد
تا بکل جی خارش رفع شود و از این لکین نمشود و سخل عضل لته و عمو را دلک کند و حل عضل منقیم کبرید عضل تازه آورده است با ک
آن دو کرده مغز آن بریده در شیشه زلفه با های آن سر که قفل که سویشد رنجینه من شیده شکر خفیف مثل سینه و صوف و نشاءه در
سر گن اگر کسب باشد بست روزه اگر شایسته روزه در فنی کنند و بر آوده بکار دارند مضمضه دیگر جهت که دندان سنج خام در سر
جوشانیده و نصف نمایند مضمضه ناعه بک زبان لنگر البته بر این مضمضه نماید سر که در روغن مخموم مضمض نمایند و جایدان
بمیان زرد و مالیش زربان در فخرج مواد حاره که در زربان استقرار یافته باشد دفع تمام دارد مضمضه که اصلاح درم لته
و استنشای آن کند و شش قرط شب یانی پوست از ترش سماق برابر و آب بچوشانند مضمضه آن کند مضمضه که در پیشانی در سر و جوش
گلار که رانج بعضی سر که جوشانیده مضمضه کنند مضمضه جهت الکالته و لظ طرائث با زود است اما گلار که رانج جو زهر و سر که
باستان بخته صاف کرده مضمضه کنند و اگر این ادویه کوفته و بخته خشک باشد نیز نافع است مضمضه جهت الکالته و لظ طرائث
به فرض نشاءه در دفع شدن غمی فاسد جهت سخن نمک گوشت رو بند آن جهت بکار آید بر آن رود و نیمه دستی گلار که رانج
عاقرقوس از سر که دست نام از ترش نمکوفته که بر سر زود بکار سر که مضمضه کنند مضمضه که عفون لته دمان فایران کند و در چهار دمان

چهارم شکیانی عضو هر یکی دو دم هر یک در دم سه استی کنند و پس بر بندند و در سبب کنند و این مضمضه کنند مضمضه که حتمه خون
 بن دندان و تیغ و جوشش و زویندن گوشت آن در برای قلع مجربست شکر خام یکم بقال سفینه نوزده مثقال توپهای منسول
 سی و هشت مثقال سفینه را ساینده با سایر اجزا در سرکه سفید و پنج مثقال تخم بجه در شربت صندل نماید چته قطع غرغره دفع
 تعفن و ویانیدن گوشت با این سرکه مضمضه نماید و بر آقلع وجود شدن دندان بدل سرکه آب انار یا آب کشنیزه کند و در کاران
 عمل آن زد و هر گاه سرکه نشسته آخر شود سرکه تازه اضافت نموده صندل و اگر کبکمال زیاد بود آن بگذرد و از اثر نمی آید مضمضه که تا کل اسنان را
 نافع و از از یاد آن مانع آید و غرغره است و آب مزه بچوش با هم مزج نمود مضمضه کنند مضمضه که همه زردی دندان بینه صندل و کباب
 پنج کا کچ جوهر هر دو را سرکه بچوشانند و بدان مضمضه کنند مضمضه که سیاهی دندان غسل بکند و آب پنج جز هر دو را بچوشند و گوشت
 بسوزد پس مضمضه کنند و اگر استعمال این مضمضه مزاج مکرر شود مضمضه که آب شنبلیله و کباب کنند مضمضه که ته قلع در
 او ایل بکار آید اما بتههتیه باید گلشن کشیزه عصی الراعی برگ فلفل المشک برگ و سیخ کاسنی عدس در سرکه جو شاینده مضمضه کند و دیگر که در استی
 جوش دندان نافع است آب برگ طلیح آب برگ یا رنگ آب به سرکه که در آن عدس و خجاری و شاههای تازه تاک و آرد جو شاینده باشند
 مضمضه کنند و دیگر که زانج گلنا کشیزه خشک پوست انار و عصن السور جو شاینده مضمضه کنند مضمضه که قلع طباشر هر دو کشیزه خشک
 عدس هر یک جنوی کوفته و بجهت با کشیزه تر غلط نمایند و مضمضه کنند مضمضه که قلع را نافع است بز اولور در ورق آس خاشر سار است
 جو شاینده مضمضه کنند مضمضه که طبع بز اولور دهنانهم بقلع مفید است مضمضه که قلع امر سماق و در آب آن محل مالیده و دیگر تخم
 کشیزه و کباب جو شاینده و سماق در آن مالیده و دیگر گلشن در ورق خلاف یا ورق زیتون آب آن محل جو شاینده با قدری بر شربت و دیگر
 کوفه طلیح آب توت و دیگر سماق را در آب عصی الراعی یا آب قبله محما مالیده و دیگر گلنا که زانج کسوفه یا در کباب جو شاینده و دیگر
 گلنا آس در آن جو شاینده بان مضمضه کنند و دیگر صندل سرخ و فلفل کشیزه خشک آس بنور در آب جو شاینده و طلیح را تا تفریق
 در بیاضید است و اگر بعد از غرغره خشکی حاصل شود بروغن گل مضمضه کنند مضمضه که قلع مسعود برگ زیتون برگ عاخص
 ساق خرفه سماق زرشک آب جو شاینده بان مضمضه کنند مضمضه که ماده قابضه چته قلع و ادغام قماره شاهنهای
 نرم آس یک یا قه گلنا که زانج پوست انار مازوی سیر عاقر قرحا قوچ از هر یک بقدر حاجت گرفته با آب سرکه جو شاینده عمل آید
 مضمضه که در آخر قلع عاقر قرحا در قلع باد بز قلع و محل بقایابی قلع است ابجر کلین الملک بزرگان در آب جو شاینده و کباب
 قدری از زعفران صبر و روغن نمیری داخل کرده تخم صندل نماید مضمضه که چته قلع همین مفید است آب کبابه یا کشیزه در هم تخم و دیگر
 طالیسفر را در سرکه جو شاینده و دیگر عاقر قرحا میریزد در آب سرکه جو شاینده و دیگر مایران هلیله عاقر قرحا در سرکه جو شاینده و دیگر در
 زیتون مزه بچوش مایران عاقر قرحا جو شاینده قدری زعفران صبر جلده و دیگر بر سجاد ورق زیتون مایران دست انار و عصی الراعی
 جو شاینده مضمضه نماید مضمضه که قلع مسعود سماق و سبب تخم را در سرکه جو شاینده بضمضه کنند مضمضه که قلع صندل را نافع است
 آب غیر میند از در آن اکی طباشر رود و اگر کباب و امر مضمضه کنند مضمضه که چته قلع بلغمی طفل صغیر صندل و قهقهه این مضمضه عمل آید

و بارگانی ناز و آنرا کوفته بشیر بگیرند و چند روز متواتر ناشامضمضه کنند مضمضه جهت خوش و مان یعنی قلع یعنی
 یعنی سنج همکج اسری که در درکن بهین نام مشهور است هر کی بیدام بر آن بخورد و عد و آب ایند و مکر مضمضه
 نمایند و سرازه ام اینجا است و نکما شده است و دیگر تزیله جوب درخت جنبلی موه بزرگ شاخ همه را
 بچوبش مانند مضمضه نمایند مضمضه کند با زبید جیل و مستقر از آن میکنند نقل و اعتقال با آنرا جذب میکند
 بلغم را مضمضه که نفس یعنی کندی دندانرا سودمند است اگر از خوردن ترشی بهر سده باشد و جیب
 عله حار مزاج باشد بزرگ ساق خرفه و اگر حاضر نباشد تخم خرفه کوفته زیر کمر باد و روچ و دیگر منزه بادام شیرین
 و دیگر تخم ششخا من و دیگر طحال ماغوشوی بخاید و اگر باره مزاج باشد منتر گردگان و دیگر نارسین و دیگر فلفل
 و دیگر بادام نخ و دیگر دردی روغن زیت که در ظرف مسین بر آتش یا در آفتاب نگاه داشته باشد و سطر شده
 باشد و دیگر جیب مجلب و دیگر علك البطم با موم زرد و فاسیدن مناسب است و اگر کندی دندان سبب جیب بلغم ترش شود
 بود بعد از تنقیه لقی و مایع فیهرا خوردن کچون غذا و لقیون این مفعولات مفید است جیب حار مزاج بادام تلخ زراوند
 زراوند طول حلیت نمک طعام دردی شراب بخاید مضمضه عالی که ماده باره موجه سنان تخمیل برده است بوده کوی فلفل
 سفید عاقر قرقا کوفته با مویز دانه برشته بخاوند مضمضه با لونه قلع نافع است مضمضه طروخ اسکان در دهان
 نفع میکند قلع مضمضه اوراق خیار نیم مدخلی نام است در آب قلع حار مطبوخ فستقون که اسهال تان جبهه و سیر لب
 ضرورت در کسب یا فر شغه و نقش آن بشرط اصلاح مزاج و باغ و صدر کب و بجا آوردن بر سینه و اختیار کردن غذا که در اندام
 گذشته نیز مفید است و بسیار ای دندان هم نافع مطبوخ کمر سندی که در تغیر لون دندان که از صفر باشد و مرتکب دندان خراب
 اصفر باشد مستعمل است ترنجبین منقی از شکر بخیزم پوست هلیله زرد مویز منقی هر یک یا نزه درم تخم سندی سی ام الو
 عناب هر یک است دانه همد را در چهار طل منویز آب چوبشاند تا یک طل مابذ ما فکده درم فلفل خیار شتر حله کرده صاف نمود
 یا شامند و اگر روغن بادام هم بفرزاید بهتر است اما در اصل نوشته بود مطبوخی که جهت دندان لکه که از خلط حریف
 لذاع بهر تنقیه بان مفید است استوفو قند بیون یک صغنه شستین ورق مسفرم هر یک یک کف کبیر شاتره باقه کبیر
 ایر سا بخیزم فستقون هفت درم هلیله سیاه پوست هلیله کالی پوست هلیله زرد و زرد طالی منزه نوع تخم هر یک یا نزه درم
 همه را در چهار طل آب چوبشاند تا بر طلی آید صاف کرده هفت درم شکر داخل کرده بنوشند بعد از این مطبوخ استوفو تخم صبر
 اباره یکد فود و در فمه بکنند تا خاطر جمع شود و مطبوخ مادی گردی آسانی که جهت تنقیه باغ و صده و بعضی امراض شرکی این
 مکتوب کجاری آید بعضی از آن گذشته و بعضی بموضع بنده الشا الله تعالی خواهد آمد در امر همان عضو مشارک یا بنده
 ذکر اینجا نیست بنا بر تنقیه نوشته مطبوخی که بطلان لفقان ضد ذوق که ماده آن در تغیر بان باشد جهت تنقیه کار می
 تخم کرفس انیسون راز یا نه هر یک درم استوفو حشیش غانث موفوم هر یک درم شکر با باد آورده جده هر یک با درم

ایتون قطره رول غنصل سئوی هر یک بچیزم هلیله سیاه هلیله کالی هر یک بزنده دم بدستور معمول بچوشانند و صفت کرده
 درم ازین مطبوخ گرفته حجرا منی نصف درم ایارج فقیرا و ثلث یکدم غار یقون یکدم و نم بارک ساید هاسل خنجر
 کرده درین مطبوخ حل کرده بگرم بنوشانند مطبوخی که اخراج علق که از صق معده رفته باشد کند شیخ مقصود قنطین
 نرس سطح بزنگالی مقشر کل دارد هر یک درم در سر که مخرج باب نبرد و صفت کرده بوزند بچون لوقم که بفساد آید
 نافع است در مطبوخ سوم ادویه امراض اس **مجموع** جنطیانا که گرانی زبان امفیدست در مطبوخ دوم ادویه راسی
مجموع ستراط که هم گرانی زبان بود و مندست در ادویه صد اعیه گذشته **مجموع** عرعره سجویی است که شایخ
 در صواب شیخ لسان خبذ نغیه تخم و حب ابره لغز قرآن فرموده چنانچه همین می شود که بزرگ مافوق و خردل هر یک درم
 سده درم میوزج چهار درم صیر سقوی فاعل صیدم عصارت اوس صدد درم همه راسی کرده به سفیج خمیر سخت کنند و پسر
 نتوانم آرد و کف بزدند و این عمر را در معداری غسل که این دو با بار اوسند بیدازند و بفر حرکت بردارند وقت
 حاجت بقطعه ازین بچون گرفته در تابی که دروق مسبوم و شاک تمام خوشانیده باشند حل کرده عرعره نماید بچون
 عیالی از شغالی که بوی دهن خوش کند **مجموع** ماده الحیوه که مطبیران و مطلق لسان و مضمر لته و مسد
 انسان است این هر دو بچون هم در مطبوخ دوم گذشته **مجموع** فصیح در میان که طرا کردن بان تسکین میکند
 و صج انسان استعمال کردن همراه همین مفضل که خوشانیده باشند نسبت دران لغت میبندد بزرگه در ادویه صد اعیه گذشته
مجموع که جهت پشرفای زبان صاحب منباج آورده قرقره لفظی هر یک یکدم زیره گرمائی دو مشتال در غلغل صد عدد
 غلغل و دست دانه شکر هشت، بنا کوفته با غسل بپزند مغز بی چهار درم **مجموع** که در بومعدی بوی نغیه معده بقی و هلا
 کرات و اجتناب سوسا و کوزه بسیار نافع است سکر قفل جز بو الکیه سبل زنجبیل هر یک نصف جز قرقره اطراف آس طب
 آله سعد سبل پوست ترنج فلفل اذخر مصطکی هر یک یکدم و زنب سفی و و جدمه بچون سازند و هر روز بقدر بجز باشد آب
 ریجانی یا گلاب بخورند و صاحب شیخ درین نسخه هم یکدم و سکر را معیند و موصوف بمسک **مجموع** دیگر دهن آس
 نکور و در مطبوخ چهارم مطبوخ که تجلیل بقا نماید و هم قوت معده بفراید و عمران یک بندم قافله منارشته سبل الطیب از
 هر یک درم سود کوفنی مصطکی عود و زهر کبک درم گلشیخ ستر فارسی رنگ دانه برگ باد بجز بوی برگ ترنج از هر یک چهار درم
 سفید کند زگر هر یک بچیزم هلیله سیاه هلیله کالی آله شیره آله هر یک درم کوفته و حینه با موزنی بچون سازند لغتی بزرگ
 بزرگتر از بطلنج نیرمی افزانید مسقیات، بعضی از ان در بعضی امراض این مکتوب مثل خضلع لب و شقاق لب بجز معدی و
 سیلان لعاب بعضی قلاعات نیز کاجی آید اما چون باب این وسیع است و ذکر کردن اکثر ان در امراض معدی لایق نشا
 الله تعالی بالاستیفا بجا خواهد آمد **مجموع** از ادویه معصای حمیه و حلیقه در کبات نوبه است نقوی که سقوط
 لهما را نافع است را کوفته در هر دو راسی کرده و بزرگه کرده بزند که لهما برسد نقوی که در ابتدا و دم لهما و دیدن بان لغت

و در گلیخ گلنار مانو که نارج صندل سفید سماق شیان ماینا عدس متشر از جو برک مہک مسوی کوفته و بجنه بید نشوئی
 که در روز ملاذه بلخی بعد از استفراغ با باریج فقیر او جب قویا با مانند آن و نس از غرغره با کابره و سبکدین مثل آن
 نفع میرساند شیاف ماینا گلخ سماق رب السوس زعفران نوشاد در سحر قافه قوا قفل و ارفعل ک نارج گلنار زخم
 بلید زو شب سالی مازو حنا حنظل فاقه قصب الہذیرہ زریخ سرخ را و حلاطیف سرگین سرک شربطہ کورگرفندہ باشد و قوا
 کوفته و بجنه قدری بید نشوئی دیگر کہ در بقیسم بکار آید شب بانی کچیز نوشاد در کچیز دو نیم مازو بنزد و خوردن سحر
 و چون وقت انتہا برسد زعفران سعد و ایشیخان فجاج از خر و دلسان شہناہ اصنافہ کنند قفوی کہ معلق متعلق
 حلق را ساقت کنند نیز خردل کوفته و بجنه در حلق بیدند قفوی کہ شرح دم کہ از معلق ہم برسد قطع کند گلنار کند نشا ترم الاون
 سائیدہ بیدند قفوی کہ خاق صعب بعد کشتن مجامع غرق و استعمال الطیبہ منقطہ بر حلق در استعمال غرغره بکار آید خردل نوشاد
 عاقرقرا صلیت اطرون قلعل فرنج کوفته و بجنه بیدند قفوی حنظل نفع میکند در ج فرس او را ملشہ عارہ و مدیہ او را تحت
 اذین یا قفوی زرد او بر صبح خوردن آن نفع بلخی می بخشد بہ بخوشکی معدی لطفوط دوم از مکتوب چهارم
 ثابت بہت در طریق خشت ز بخار صدید و خشت زہرہ العاس کہ در بعضی مرکبات لطفوط اول بکاری آید در تدبیر قطع مضع
 در تدبیر کی کن روح و در حیلہ بر آوردن دوسم بیدند کاری و در طریق سرد ثقبہ دندان کا ذیت میرساند بغل چیز خردیان
 و در طریق بر دشتن جسم غریب کہ بردن آن پیدا میشود و در تدبیر قلع اضراس بعضی بدو در تدبیر تریہ سہان در مقدار ژور و تدبیر
 نقصان مقدار سہان و در تدبیر قطع لہاہ و در تدبیر قطع لوزقین و در تدبیر شگافتن مرم خفاق و در تدبیر خناق نقاری
 و در حیل بر آوردن شوک انشب و غلم و منابہ اینہا از حلق و نمودن راہ فرود رفتن شی ذی حجم کہ در حلق بند شدہ باشد و حیل
 اخراج علق قشبت بجلق و در تدبیر غرق آب و محذوق بوسق یعنی خفہ کردہ شدہ بکند راہ زبان اما طریق اتخا و در بخا
 حد بد کہ آنرا زعفران الحدید نیز گویند و عبارت از زنگ بدست است کہ بسیار از حدید صغیاح را در موضع سناک
 حفرہ کنند در آن حفرہ صغیاح را پہلوی یکدیگر بکند اداہ سہادہ کنند و بہ پوشند این صغیاح را بخرقہای صغیفہ بیلکہ محل قشقت
 برسد و خر قہار تبدیل کنند تا زنگ بید پس از صغیاح جدا کردہ بدار زنبق آن سرد و ناقص است و چون کہنہ شود گرم و خشک گند
 در زمانہ تشدید لئہ میکند بجنونہ عجان و میرواید مور را بر دہا و تشکب نفع میکند بدین سبکہ مخلوط کردہ و بنور گذارند
 میرساند و صہاوان بقرس نیز سفید است و اگر زن کجوز بردارد قطع سیلان دم کند و اگر ناشنا بخوز بردارد شود و بسوزد
 یاغ بہت و طریق اتخا و زہرہ النحاس است کہ نحاس را بکپازند و آب را بر روی نحاس ناسیب پاشند
 یا جمع شود آب ترسوس بعضی آن بعضی دمن زید جا بہا بہر سدس متصعد میشود در آن مانند بلخ زہرہ نحاس عبارت از عین
 است و از کان مس ہم بقیسم جسم ہم میرسد طبیعت این گرم و خشک است قویہ این قریب بقوت زنگار است غرغره او باطل
 جسد دم لہاہ و لغت و مری و نظور او در گوس بار و عنہا جتہ کری کہنہ و بار و عنہا و مریہا جتہ بردن گوشت زاید و بحیل او را م

خشک کردن دانه بوسه و با شراب حبه نشود و صبح و بقی سفیدانغ و آشامیدن سته قراط و مسهل حلاط غلظت و اما
 اصغر از سموم قتاله است اما اندک نیز قطع ضعیف نیست که بضراره برداند از نفس ضعیف دوری را که نیز بر
 زبان برآمده بزوات زبان منکشف شده و همچنین بردارند و شرابی را که آنجا است بر عروق شرابها جانی تلفیه
 بضرارت منجز نماید و بکنند از میان آنها علم غدی صلب و قطع کنند تر بکنند تموضع را بدینگونه که کفوت بخل قدرتی بلج باشد
 پس در دم قطعه را در کرده موضع را بر عرقی که در آن سفیداج در هر دو سنگ و سنگل و مومم بپزند و اگر چنان موضع مضطرب
 گردد که مراد آنجا آمده جمع شود نهادن محاجم بر سابقین و تریین اجزایند و طبیعت غلیظ را همیشه نشاده و از اندک قبض نشود همین
 طوری علاج میکند باشد تا شکر نشسته پیدا شود در عرض رایل گردد اما قدسی کی سن و حیح کاسی ابرامی باید در دهان بخورد
 داغ کردن آن این استعمال نمیتوان کرد مگر بعدیاس از معالجات دیگر مخزون و دفع آن در صورتی است که ماده دفعی در کفوت
 باشد مکان بهترین طرق داغ است که بگردد انبویه جدید ماصف و بپند یک سر او را بر سر درونک بعد از آنکه مال کرده باشند آنرا
 از اجزای متالیا اجزای حفریه که بر آن جمع شده باشد و اگر نقبه در آن باشد در زبان نقبه بنهند و اگر نقبه نباشد شفته با یک
 نقبه صقیق تازه کردن دهن انبویه بر آن نقبه نهادن هم مناسب است پس گرد سر آن انبویه بموم یا عجنین که کنند تا اثرکی باشد
 حار و عمویش نرسد و بر بزندان طرف سردم انبویه که بر سر آن دهن گذاشته باشند قدری را در عین زیت مخلی تنها یا با بعضی
 اجزای دیگر که نسخه آن بیاید را در عین گرم بر سر بدن آن پس بر همان حال صبر کنند تا سرد شود و یا بگیرند و مسله سرد را در
 آنش خوب گرم کنند و یک مسله را بر آورده و زیت تنها یا مغللی بدو یا نحوایه دهند و در آن انبویه داخل کرده بدندان در آن
 رسانند و صبر کنند تا سرد شود و مسله سرد شده بر آورده بدستور مسله دوم گرم داخل کنند همچنین سه بار یا چهار بار عمل کنند
 و شش زیت مرکب است مرزنجوش حریل بر یک و دوم بار یک ساییده در یکو قبه زیت جوش سبک داده عمل آنرا در کوفه زنجوش
 تازه باشد آب مرزنجوش بجای مرزنجوش خشک داخل کردن مناسب است اما حیلکه بر آوردن و دوسن بدستکاری
 است که بسازند مسله بار یک که سر آن بار یکتر و حاوی تر باشد پس در آن زمان مسله را در نقبه سن بدو و بچینی که برسد سر
 مسله بمق نقبه و در گذرد از دو و پس بر آرد و در البهوت با این ضعیف هم اکثر دوده با برآمده و تسکین بر در داده و دوانا
 که درین باب بکار آید اکثر آن در بخور است گذشته اما طریق نقبه دندان از چند طریق بیان کرده اند بعضی با سز
 بند میکند و دیگر استعمال این خطاست جدا سر یا اگر مخالط باشد در صاف منجور دوزن از او وسیع میکند نقبه آنرا و بعضی
 بمصططه بند میکند که مصططی رامی که خند و خمیر کرده جسمی موافق شده اده نقبه ساخته انجام گذارند و بجزیر که فاضل از نقبه
 بیاندازنی را گرم کرده بر آن میگذرانند تا لکه از شده یکسان گردد بهم خالی از خطر نیست و بیست که گرم میکند مزاج سرد را و
 خشک کرد و انداز او هم نیست از بعضی سبب نیستی که در شست بعضی مینر اشیدند از دندان فلن سمی عیض الامن بر نقبه بند
 میکند این نقبه یا آن که هم خالی از خطر نیست یا اگر محکم کرده جا دهند تا دندان همایا بدو آورد و گوگرد که از دندان است که وقت خن جو ملک

علیک سپید او بگذار و مکارا بعضی بودند که میگفتند ملک علم و غیره میگردد با محرق میگردد اندرون یا اگر میگردد زلفت را می تخمیه اندام
 مثل آن نوره مطفاه و دیگرند تقیه این برود طری اگر چه نموزی امون موجب نفع نمیکرد اما با است که از بوی آن نمیشود بیمار ترس
 طبری اما خط این بود که میگردد دیگر کرده چنانچه آن نیست بگردد تخم خرفط با شیر گلنا بعضی محرق عدس محرق همه مساو و قدری کنند
 و بسیارند و در سر که گشته بچشانند که غلیظ شود پس مینیزم فنیله ساخته و فنیله را درین دو انداخته به پروازند و سوراخ با بن بند بر بند کنند
 این طری بقوتی که می محافظت آن از درخت است و او تسکین در آن میکند و مانع مضع طعام هم نمیکرد اما هر روز فنیله تازه باید گذاشت و
 مضعضه لبر که در کل این مغل باید کرد اما طریق برود تشنگ جسم غریب که برود اما این پیدا می شود و این علامه بطلقیه
 طغیره و حصیه سر و فتن نیست که اگر این جسم غریب مضعضه دندان باشد و سریت بدخل کرده باشد بزجاج یا بالقی عدسی
 که جهت حکم عظم متعین کار می آید آن جسم را کفنه بختی که از دست بچو در آنات نرسد و اگر سریت کرده باشد و یک طرف سن بود و در طرف
 محض لاسان براده آن قدر سن دور کنند تا باقی محفوظ ماند و اگر تمام سن را محیط شده باشد تمام که در مانده گذر شده پس آن
 اما تیسر قلع با خر اسر عمل پیدا بخین است که اول تامل کرده به سینه که ماده در در نفس است یا در نرسه و عصبیه حیطه آن اگر
 در نفس سن شده قلع باید کرد و الا خوب نیست که باز در و عود میکند اگر چه بالفعل سنجیدن ادن قلع ماده و صبح را در سیدن آن شود و بوضع
 تخفیفی رویند با اما باز عود میکند تا دندان متحرک باشد قلع نباید کرد که موجب است میگرد و اگر قلع شود با باشد و بیمار تحمل صبح
 آن داشته باشد قلع بجا کشیده نباید کرد که موجب باقی در و میگردد و سرگاه بخوانند که فرس اقلع کنند سر او است که اول در صبح
 بیخ فرس را کلاز نند و تخلل کنند تا چیزی از گوشت ملتصق بیخ نمائند بتره نگردد و نماز اکلایه قبض کنند بر عود آن قبض شده در سینه
 جبار کرده بفته باشند که قطع میشود اما تیسر ترید سنان در مقدمه آن است که اگر با وضع باشد فصد مغز آن و صلاح غلظ
 کنند و تغذیه بمرزیت که سره ساخته باشند و با شیری که در آن قدر خشناش سفید جوشانیده باشند فرمایند و مضعضه سابق و است
 عسل شعلب یا سرکه مخروج بگلایه روغن گل نمایند و بر سنان زایده این را کلازند و خطی نصف جزو گلشن و دقین باقی هر یک یکدومین
 دو جزو گرفته همه ادرس که بچشانند که مثل غلیص شود پس قدری روغن گل آمیخته تمام روز وقت خواب سنان را برنج و ابروشده و ادرس
 یا گیکه نذر ما و گرم در ماد کوزه یا لیسنه نمیکند لبره که و طلا نمایند و بهتر از همه نیست که سنا و سماق و دقین و هوس و بز قلع و طباشیر را
 سخن کرده و لبره نمیز غلیظ کرده فقطه بر دندان نهند و اگر هوش این علامه بغیر در دهند بر این استفراغ بدن مطنبخ فنیله بیشتر
 با با رخ فقیرا لیسنه قلعی قایاست التزام علیین حلجین کرمی سالی است و غرضه بجا قرقها و مویز و خردل و مضعضه مویز و شانه است
 و طلا کس بقطران یا کعبه مشک بخون تا سداب بهتر از این دلاک آن بتراق است و تغذیه با شایاش ماشفه خواجه قلیا با و لوم
 است که بران شراب عتیق صغری می باشد یا ششده باشند فی الجملة تدریس ملطف لایق است و اگر این چیزها فایده نه بخندند و ناز ابرو بر ششده
 بمقدار دندان دیگر ساخته و طریق براده کردن نیست که دندان زاید و انگشت یا باله قابل صغره خوب محکم لبره تا وقت براده کردن
 حرکت کنند پس طریق محکم با معلومه تر باشد و سخن در اول روز بکنند و در آن روز علیل را صایم دارند و از آب طعام و شراب هیچ

نهند بلکه شرب هم بفاقد که از بد جهتصل مرد طعام دارش سر بس مرد و در او و فر این دیری ماند و بعد که روز و شب ضرر نمی آرد و گاهی
طول میشود من سبب بدت دم در رخ آن و در او آن گذشته و گاهی دراز میشود سبب انقلاب از موضع مکرر علاج آن در دست
و بی است بکنند و مصطلک و اگر ثابت نشود باید است که عصبه محیطه جدا شده در بیضوت صلاح پذیرست اما تدبیر نقصان
مقدار انسان است که از استفراغ و اغذیه محقق مثل عدس و نمکسود و قدید مطلق منع کنند و غذای مرطبه مثل لحم مدی و
فراخ و سایر شراب بیض مزوج و شهاب اینها اختیار نمایند خاصه این جبالغی دارد و سابقه بد وقت باقی و نشاسته را و بطریق معمول
بشیر بزخون روغن بادام شکر حریره بسازند و اگر تناول نمایند و لب خرمند و بختن آن طبعی جو خوردن آن بشکر نیز مفید است
باز هرگاه من بحالت طبعی رجوع کند بیخ انسان بود و طباشیر و دق عدس و کرنازج و شهاب اینها تقویت کنند اما تدبیر
لهامه این است که اگر نظر کرده شود بر حال الهامه اگر باشد لهامه متورمه مستدیره مشکل است بیخ آن بار یک یا شکر گمان
گردد و بیضوت اقدام بر قطع آن نباید کرد که قطع بقیتم لهامه پیدا میشود و درم عظیم یا الفخاری می که مستطیع نشود و تدبیر
ادرام است از مضمود و اخراج خون هر نحو و تغذیه و تصفیه و استعجال خوردن و مطلقا و لغوفاخت غیر آن بجا نماند بیخ آن که
و اگر باشد تا هر متورمه مثل عصبه مستدیره الراس قیقه الاصل در بیضوت وقت را در اگر مملو که گر ما گرم غرغره کنند تا درم نرم شود و مطلق
بعد آن بصهار حبه التیس که سکه را در روی آمیخته باشد لغزغز کنند تا بسبب قیض ناده دیگر زبان نرزد و اگر دانه تر باشد زایل
منه اطبعی قطع کنند همچنین قطع در صورتی جایز است که باشد لهامه مستطیده قیقه الاصل مستخره الطرف شایه نیز فایده بسیار
زیاد تر بر قطع است که اول از آن مسابله آن پاک کنند خون بگیرند و بهمال لطیف بکار برند پس قطع کنند یا بیضوتی که عین استعجال
معامل شاع غم نشاند و بگویند که درین نوعی هم مکان بکنند پس زبان جانب سفلی کسین کنند لهامه را با لاک صغی که اراده قطع آن
موضع باشد یا بی که مسامه با سکه الهامه است بهتوار بگیرند و طرف سفلی بکشند و قدری که زیاده بر طبعی بود قطع کنند و قطع غرغره
بسر که آب سرد با بگلگابی که سماق در آن مرده باشد بکنند و اعتیاد قطع نمایند که زیاده تر بریده نشود و چه قطع اکثر مقدار آب
نقصان جرم آن از مقدار طبعی گردد باعث آنها میشود بعضی از آن ضرورت است دیگر پیش بر کردن زیست گرمی سردی
و نزول مواد داغی را در گو عدم منع است از دخول آن بقیه برید و از اندازان با خورای و خانیه و بخاری دیگر مکرر منع طعام وقت
لمع از دخول آن بقیه برید دیگر تعویض معده است سر و مزاج بادی از سرخ و بخار دیگر عمده ترین آنها ظرف دم است خصوص فی که
برسد قطع بشریان عظیم پس حیدر علاج آن است که نهند صحاح را بر عرق مهر و دیستان فصد کنند از عروق مسافله که شکر آن
مثل بطی فصدی بار یک یا چند بیشتر از اخراج حاصل آید بعد ازین بدنه دین قرص از عرقان دوداگ کند گلنار یک یک یک دم
گلنار سه دم خم خرفه طباشیر روید که هر بار یک بخندم همه را کوفته و بخینه با آب نارنگ قرصهای بزرگ از دانه بر نرزد که قرص با نرزد
در سبب عین ترش یا رب سیب یا رب غوره یا رب ریاس یا رب سبب بخورند و اگر درین قرص خم خیارین خم خربزه و تخم کدو و قند
افاقیا سیرا بندهم لایق تر است اما تدبیر قطع لوزین پس بدانکه اگر باشد درم لوزین عظیم و مدت بران گذشته باشد مطلق

تحلیل یافته باشد و تکلیف باشد بر حسابان تنفس و طبع و دیده شود لوزن که استیر شده و بر با استاده و رخ باریک
 شده و هیچ دو از غرغره و غیره فایده نه بخشیده در خیال قطع را محال است پس مثلاً علیل را مقابل تنفس امر کند که درین
 بکشد و او را نکند یک خادم را که سر از جا حلق بگیرد و امر کند یک خادم را که زبان را بکشد و دست اسفل کس کند و گوید ضاره را و
 غرگند در یکی ازین هر دو در بکشد از اجابت خارج بقدر امکان بغیر اینکه منجرب شود بان شی از غشیه اسبابی که اجابت
 بیشتر قطع کند از این شی آن بابتی که صلاح نکار است بقطع کی دیگر را هم بچنین قطع کنند و خون را بگذارند که بند شود و بیارند
 بر و در انداختن کلن او در و در کلن سر که سر کرده غرغره کنند و اگر ضری اندرون فته باشد بسعال قوی دفع کنند و هر گاه
 قدر صلاح فته باشد در خواستند که بند کنند مثل مزاج و شرب قلع قطار بر آن باشند و طبع علق در وقت اسنگرم غرغره کنند اما
شکاف حق و فرم خنق چنان است که اگر دم خنق برخی بگذارد و بزودی بر معندی که او در سستی شود دلیل بضعاده
 و حصول مره باشد اگر خود بخورد شکافد بهتر و الا غرغره بفرود کاه بر نهد اگر غرغره کار نکند یا نکند اگر ممکن باشد یا میل
 که آلتی مخصوص است بهیچ شغری سازند تا منقرض شود اما تدبیر خنق فقاری که سبب بجا شدن فته عمق خنق بهر سبب
 باشد است که اول ضد کنند تا قطع مواد و برینند اما در اصل طبیعت بجهت مناسبه نیز باید که در سینه فته زایل را با باشد
 یا بابتی که مشابه بسان بجام میباشد یا بجهت تناسل او وضع از وقتی که گذشت در کفند و اگر نتواند که درین غله چهار روز را در
 راه و حوال شی پیدا آمد دست بای علیل خدر و برین شده باشد امید ضاهر است اما کردن آن کج خواهد ماند که اتفاقاً با
 در خواری خواهد کرد در حاله نماز از چهار روز غرغره بر بلفاح و در حصرم در وقت حوز و طرب توت باید کرد اگر قوت
 مساعد کند ضد را مساعد نماید و خفته های لینه بکار بندد از غذا ناریا بشود و سهول طعام فته تصار نماید اما دامی که
 موضع قوی گردد و علامت قوه موضع زوال الموضع است اما حیل بر آوردن شوکت فته و عظمه مشابه آنها از خلق حل اخراج
 علق تشبث کلن تشبث بکار آوردن موضع کردن تا تشبث است که اگر خنق از ادوی باید بابتی مثل زنجبیر یا تو تر قوس کشنی باشد
 بگیرند و بر آردن و گاهی ساخته میشود از خدی الی بر بیسته مفرغ کل طرف داخل تر از طرف خارج فته خواهد باشد پس ساینده شود و
 حیل که باشد بان ما شب قطع کرده میشود از او بر آورده میشود و یا بلع کرده میشود و فته کلن احد قطع آن سیر خلاص میشود
 و اگر نظری آید برین سبب که تسخیر کرده شود بر آن چهار فته را و اگر فته نه بخشد فواق قوی با باشد بر مرغ غایب و او را با
 که بعد بری سده فعل آید و از چیزی بجز فته اند که هر روز یکم حرف ساینده با گرم خورده قوی کند که فته را بری آرد و گاهی غرغره کرده
 میشود بر عین که در آن بجز خوشنایده باشد پس نرم شده دفع میشود و گاهی بجز خشک برشته بس قدری جا دیده فرو میرود و گاهی
 مشروح صلیق هم فرو برده باز میشکند زبان جلیع بری آید بهتر از آنها است که لفظوا سفنج بخیط قوی بر بندند و بخلی خود بر بندم گاه از
 و گند و آن بالای آن باشند تا سفنج بالیده شود پس بزور یکبارگی بر کشند و گاهی ضیاد کرده شود از خارج علق بضمادی که در آن سفنج
 باشد مثل قوی سفنج زینت با گرم پس سفنج نیز در موضع خارج میشود تا شب اما اگر خنق از وی محمد و حلق بند شود تدبیر و فتن آن است

اول ایلیا یانگی که نوزند باشد آن فرود رود و اگر جناح برنجش در میان هر دو شانه در گردن سپهالی درمی زنند نام هر دو سجانه فرود رود
و اگر نهم غنایه بخشد اعانت نفی کند اما هر کتی در بیخالت عالی از خط مزیت حیل اخراج علق تشبث حلق دور حلق نیست که
اگر علق تجویج بر سر باشد منتناش باین عنوان گرفت که مال علق او قفا نشاند و پس آنرا بکشاید و زنان آنرا بظن میل
پس مثل صوفه باشد زیر کند و علق را خوب ملاخط کرده متفاس بر اصل علق علق بگذارد و ساعتی صفت کرده بداند تا از خود بخورد
بگذارد و بگاه بدینند که جدا شده بر آردن جهان کند که سرز و منقطع شده هاجنا مانده موجب رم و آفات دیگر گردد و اگر زو بنظر ساید
در گرفت آن را از قطع زو خط باشد باین حیل که مذکور میشود بر آن دیگر نیست که اول علق را بر مقدار می بخورند و حکام گرم بر
و این باشد تا علقش علی کند پس بر سر آید و بر سر زو بر آن بیمار دهند گویند که مگر مضمضه کرده میشد از باین حیل علق
چته طلب آب موضع تشبث گذارشته ببالای آید جای دیگر نیست که همچنین سیر خورانیده در آفات گرم نشاند
و گویند که دهن باز کرده کوزه بر آزار آب سرد در لیسند تا بطلد آن سردن آید و اگر کحل در دهن گیرند با سب
نهند تا بوی آن بر آید صواب باشد حیده دیگر نیست که دهن علیل را بسخار آسود که در صره بسته باشند
بر کنند تا هرگاه بوی آن مشام علق رسد سبب استیناس آن با شتیاق تمام تر متوجه آن شود پس دست یا تاکه
بگردد و حیده دیگر نیست که صوفه کبیره بعل ملوث کنند و بنحیطه روط کنند و بیمار را بگویند که بجاتی فرود بر سر ساعتی
صبر کنند که عمل منحل شود پس صوفه را بر فرق بر کنند که با است که علق تشبث بمری باین منحل شده بر می آید
دیگر طرق اخراج بدوایای فائمه محتاج است چنانچه ظری نوشته در خل حادق قدری نوشاد و خسیانیده بدان
غوغه کنند و فئله را با این سرکه تر کرده در منخرن در آند با بوی سرکه نوشاد در باغ بر سرند و علق را از نزد یکدیگر بدین باغ
حجالت مانع آید اگر بر سر نوشاد و سرکه بزود هر موضع که باشند همان زمان بگیرد و نیز نوشته با او قفا بعلق منکر و علق حلق
و عباد آن سوجن خصوص مجاد برین لطایح پس علاج میکنند بضعه هلهای پوست هلهای پوست از آن علف مضمضه کردن که در مزج
باین چیز با پس ساقط میشود علق همان زمان بود این بسیار که میجوحت صدمه میگرفت یکم و از این یکم و از این یکم و از این یکم و از این
در این قی از آرد و زیت و امسک و علیل را با مساکان در دهن یکساعت علق میرد همان زمان بخرمشا به شده که اگر ناخواه را سائیده بر
موضع علق باشد علق خود گذارشته بر سر تمام میگردند نفع ناخواه سوجن حلق در موضع تعلق علق از غیر با حیده پوست همچنین
بوی برگ تنزل زو میگرد پس جا بدین این فرود در آن است پس از همین حیل است و غوغه های که در بناب کجاری آید و غوغه است
گذشته اما در سیر غریق انما نیست که آنرا سرنگون آویزند تا آبی که در جوف آن جمع شده باشد بر آید پس نقل و زنجبیل
در سرکه بچینند و صفت نموده در علق بریزند و بعد فاف چند روز صومی از آرد خود شیر ساخته می دهند تا فراج بر صلاح ببرد
تا در محقوق الوهق نیست که بر غوغه سفت و اگر غوغه کنند هر حیدیه متصاعده بسوی رطل که فغان زنند
و حقیقت کنند و با شویه نمایند و بر سر آید اما در لجمه در البالین که مکتوب چهارم هم تمام سیده مکتوب پنجم در

در بزرگسار انواع ادویه و بعضی قشام اغذیه امراض قصبه ریه و امراض ریه و امراض صدریه و حجابیه و امراض قلبیه قرار یافته
و امراض ثریه را نیز طحی همین باب ساخته و این کتب مشتمل است بر سه ملفوظ ملفوظ اول که در نحو سایر انواع ادویه
و بعضی اغذیه امراض مذکوره سوای امراض قلب امراض ثریه منظور داشته متضمن است تهیدی است در کلیه امراض قلب
و در برادر ملفوظ دوم گماشته همبیدر تعداد اسمی امراض مسطور امراضی که تعلق به قصبه ریه دارد و ثور و اورام و قروح و اختلاج
از قشام است امراض متعلقه ریه و بوضوح نفس و نفس انقباض و بالجمعه سوای نفس و سعال و تقیر دم و زنان به و سکت و امراض صدر
او جاع صدر و دهه تحقیقه در سینه و قروح صدر است کلمه اول امراض صدریه از دو با و تحقیق بعضی غده ای الفیه است
اسم شود در قشام نام غذائی است که با سبزی کشکاب بجز بی با و شکر گویند انشاء الله تعالی در حرف میم خواهد آمد اما ناسیا
صغیر و کبیر نافع است سعال مزمن و بوی و تفتیه صدر کند در ادویه کبیریه انشاء الله تعالی خواهد آمد اسطون انشبات
توان تا دلیل این لفظ فاضل است یا حلیل القدر و این ادویه نسخه متعارف که می آید اسطون صغیر نافع است نسل و در
جسم و درج شکم و حتی محتله و ربع و قریح و درج رحم سلخه ربع دوم عاقر قرحا زعفران فرقیون هر یک است درم افاقا قنطار
کبریت صغیر سنبل هر یک یکو قبا افیون یکو قیه در چهار درم حماما در وقت کوفته ریخته بصل سحون سازند شربت کامل این کیفیت
است اسطون کبیر بزجوج یعنی تخم بادریج یک درم قرطز زنجبیل هر یک درم عاقر قرحا تخم غلظتیا کلسنج تخم سنج بی تخم سبزه
تخم کرفس تخم کبرنج ماخو اهر خشخاش هر یک یک درم فرقیون زعفران سبزی حماما افیون افاقا قطره سبیل صمغ عربی تخم سبزه تخم
خندوقی حبس لاجزه قمل کند در قی ساق کبریت صغیر سبیل سفید هر یک یک درم زرا بلخ ده درم بعضی نفل یعنی اندازه اندازد
خشک کوبند و صمغ دارد و شربت کبابی شده در خیس اندوزد با عسل تقویم آرد و در قوام آوردن روغن اسبان فانی یکو قیه بندازد و در
چون داده فرود آرد و خودش ماهی آرد هر چند که نه تر گردد بهتر شود شربت کامل انهم کیفیت است اسفید باج سبزی سفید خورا
گویند از جمله اغذیه است و آن مرتقی است که از ادویه عاره و گوشت مرغ و غیر آن بقول و امثال آن که طعمی داشته ترتیب بندد و موافق
سعال و قرحه ریه و افزای سودا لطیف و در طحال کمیوس است همچنین است در سینه و ترشیا ختن آن در زرد که چنین است بکبرند گوشت
مرغ با گوشت بز و بار یک بیز و نیز در کفک کبیرند و بندازد در آن خود و بصل سحون با کبرزه و مصطکی و فنج و هند تا اخری آن
حزب بخته شود با قدری آب لیون یا سرکه ترش کنند و سر آن بپوشند و در سینه جوش داده فرود آرد و صاحب بحر الجواهر نوشته کلان
شور بای است که بمصالح گرم و چیزهای که در آن طبعی غالب باشد از ترشی و نیز می و امثال آن سازند تا خون اکتساب کیفیت
رودند کند و در آن خود می اندازد تا فرامی آن خود آب است اسود سلیم که کسب از مزمن و صغیر نفس نافع است در ادویه صندل
گذشته امر و سیاه که صغیر نفس و بوی که از سرخ غلیظ باشد بکار آید انشاء الله تعالی در ادویه کبیریه باید بقر و یا نفل
از قانون نافع با و جاع صدر و ملفوظ دوم ادویه امراض اسهال یافته ایابرج ارکا غانیس که بوی نفس سفید
و ایابرج جای کینوس که بوی نفس سودمند است بدو نسخه در ادویه صداعیه گذشته ایابرج لو غا ذبا که مزمل نفس است

و از ادرقاش مقصدیه نیز میکنند اگر بدند از آب افیتون و بلبله سیاه و زنبیب سهند نشود در مفعوط سوم ادویه هر اصل را
 گذشته دو انامی استدی که مصدر مالفت است اسود سمول از فخرجات و الد ماجد بقول جتبه جمع شام
 سرفه و کونه دمی و کبی روکت پت که نه ز کام که نه نافع باد و بلند راد قه است و شتهای طعام آورد و فریه و سرخ رنگ کند
 و هپا سیه که سال چهار بر برد و در بار بزرگ مهبی چهار نلی شخم کویج داشت جبک چهار هویل از یک سار و ازیره سیاه سرد
 تخم سنبه نواراس میل کچو بلدی سولف پدا که نه ناکسیر موبته اند جو شیرین کا که اسینگیل بر یک دوام کو تبه اسیر یک
 شانزده درم خیره به کرمول هر یک است و پنجم آله سه با و لود و ده کلو هر یک یک و سمول دو نیم سیر جو کوب کرده در یکین دینیت و
 هشت سیر آب انداخته بخوشا نند تاریخ مانند ما لیده صفا نموده مویز منقعی علیده در دو ازده سیر آب بخوشا نند هر گاه ثلث
 مانند لیده صفا کرده با گل داده یک نیم سیر و عمل دو نیم سیر قند سیاه نیم من که چند روز پیش در تخم انداخته دفع کرده باشند
 و بخوش آمده باشد کجا کرده مشک چهار ماشه مرچ کنول سیرا چندین سید جایی اهل تمال سیرا لاجی خورد و از اجنبی ناکسیر
 هر یک دوام نه صافه کرده عرق کشند هر روز چهار دام بخورند سموش هپانی که با مزه نالی مجید سرفه کند و تب که نه ناکسیر
 و شتهای طعام را باز دید فوت ماه مزید کند مشک عشر بر یک نیم تو از زعفران چهار دام که سیل که سیل سو پو بر سو پو موبته
 بر رکاب عینی عاقر قراچ میل نو ناکسی اهل جوی مصطکه سبلجن بود از لاجی خورد و هر او این سخ تو که سیل که هپا
 لکنتی گل بسیاری طلین کونه چهار نلی احمد در انبی ناک کسیر باز نک ناک خنم نک که ترا بر لبی شاد باج گو نید زگی هر ستاد تخم
 کویج تخم سنگن تخم مل موصلی سیاه بدار کند پوست ششاش جز ایتها جو ری الاچی کلان جبک یک کلسی تن تری تمال سیر
 موصلی سفید اندز جو شیرین موجرس سندر سو که گیاه خوشبو که از در عملی از خرو کند گل سنبل بان پنگر ایه پهل زره سیاه
 زیره سفید مال لکنتی باجی و هینه سولف با جو پهل بهماک یعنی جز و عظم و اکه ناردانه به کرمول که کوز وندی سیرا لاک کسیر کوی
 تقلب یک پنجم دار اجنبی صندل سفید هر یک نیم سیر فرادوس سیر بر هر سیری هشت سیر قند سیاه یکین در تخم اندازند هر گاه جوش
 خورد مشک عشر دیگر به خیره عرق کشند کلمه دو هم از اراض صندره در ادویه بانیه است پر سعتا که بفسن نقیاب
 و سعال و سل مزق دم مفید است در مفعوط دوم اراض اس گندشته بخوری که در برابر ابو عجب الفع است و رازی
 گفته که در یکساعت بود و کند گیله ندر از او سوخت کنند و قدری روغن گا و آمیخته قرص ساند هر قرصی یکدم وقت حاجت
 یک قرص آتش انداخته دغان آن بگیرند و درین امر زراوند در صرح سرح الاثر است دیگر زیتون سیاه شسته از جمله کورا
 رجو و اراض ریست بخوری که چیره بود و صفت نفس سو مند است گوگرد زینخ کوفته با پیه کرده سرشته قرصها کنند و در
 کند و دان را برابر آن دارند بخوری دیگر زینخ زراوند طویل ساییده با پیه گا و کوفته زده روز مقصل هر روز ده بار و کنند
 دیگر زینخ مغز چهار مغز مغز جلوزه میوه را گو کفته تخم از مجمع بر آتش انداخته با نوبیه دغان آن بگیرند و عقب آن بر
 که از آن سندر و شیرینی ساخته باشد کشتی کنند تا فرا آن دفع کند بخوری دیگر میوه سیاه با زرد و صبر در هم سرشته

سرسشته بدان دو دو کنند بخوری دیگر که هم بسعال یعنی نافع است مرقط سلخو زعفران برابر گرفته و شراب شسته او را
سازند بسوزند و دو بگیرند بخوری که ماده زنبق سحر را که در سینه و آسمان قصبه به بعد از تفتیه و استعمال لوقات معاین
جالیه باقی مانده باشد دفع کند بر بویغ رساند منقول از حلاجیات بقراطیه زوفای یا بس کبریت آتش بزیه زرنج امر حلاج
راتنج پر سیاوشان مصطلک برابر گرفته آنچه قابل کوفتن است کوفته باقی را در شخم کلی ماغرا گرفته دو اما کوفته انداخته نافع
ساخته وقت حاجه بخور سازند بخور که بر بود سعال بار و تر من لفت منق نافع است و نفس سسته نورالکتاب ایدر مسویه قینه
برابر زرنج نیم جید همه بار و غن گا و ششند و چهار بندند و بسوزند و بسطه جمع دو آن ناست تا بکشد بخور دیگر
مهرین باب زراوند مسویه سایه قنه با مسویه زرنج بچند همه بر و غن گا و شسته دو آن بکشد بخور قصبه الذبیره
تهنا و با صمغ لبلب نافع است بسعال بخوری که جهت سعال عجیب است بگیرد راتنج دو برابر و زرنج سرخ و شخم هر یک مساوی
همه برابر آتش نرم بگذارد و قمرها سازند هر قصبه نصف شقال و صمغ بخار بگیرند هر روز سه بار بخار بگیرند کلمه سوم
از امراض صدریه در ادویه نایه است تریاق داو و لطلای که نافع است بسعال و نفث دم و نفث ریه و ذات الحجاب
ملفوظ دوم ادویه امراض اس گذشته تریاق فاروق که بصفیق نفس و سعال و وج صدر رویه نافع است و نیم در غلته
ذات الریه زمانی که انفجار نزب یک باشد جهت انخاف حرارت غزری داده میشود و شیخ رئیس جهت نفث الدم قریب العهد لطلای
صل مغزج و جهت تعبیه لجهد مغزج در طلخ بعضی اجزای مناسبه نیز بخور کرده شیخ آن در ادویه صداعیه گذشته کلمه چهارم از امراض
صدریه در ادویه نایه است تریاق در لطلوس کبر که بر بویغ نفس نافع است در ادویه صداعیه گذشته کلمه پنجم از امراض صدریه
در ادویه جمعی است حلاجی که عبارت از اما مسکه است سینه لایم کند و ملفوظ سوم ادویه امراض سر گذشته حلاجین تحقیق در غلظ
در ملفوظ دوم ادویه امراض اسگشته و اکثر نافع این در تریب ساخت این در ادویه معجیه انشا و الله تعالی خواهد آید چیزی که در نفع
و حال نام است که شیخ در مرض سل در شان چنین فرموده از چیزهای که من بسیار کس از زوده ام و موداده خلجین بازه است و سل
هر روز بخورد که تواند بخورد حتی ناخوش هم از همین سازد و نیز نوشته زنی را دیدم که از زندی سلول بوده و نیز یک بریده بود گفتند
او را نفع داد و فرزند و گوسفند نازه در بدن او پیدا شد و میگویی من گفتم که چه مقدار گفتند دوام که مباد قبول نکنند ما فدا
می باید کردین ایام تدر و طیهور دیگر که کوشنگ و قبه بریان و ماهی بریان و یا کچ باشد و اگر سخن نماند بجای آب و لعل دهند و اگر
شد او کند کتاب سجاد هند حلاجین کا و زانی که نافع است بسوزن بلقیاق است نگاهش آن در ادویه قلبیه جوهر
جالی کسوس سفید است بسوزن بلقیاق انشا و الله تعالی در ادویه معجیه خواهد آید و و امی سندی صدی بچشم جنبر که هر رس
جهت سرفه و افراع و منه نافع و ضعف معده و آرج و بند روک و نروده نفع بعیت دور کند و اگر یک منزل بخورد قوه سار حاصل
آید که بر طلائی کشته یکم نشه نقره کشته نیم لوله آهن کشته اهر کشته هزار سال سده سر کشته قلعی کشته سیاه صاف کرده گند پاک
صفا کرده هر یکی یک لوله هم را در شیره کنور یک پاس بچین در جوش سنگنده و جوش تر بهله و جوش تر کته و جوش ستار و جوش نیک

در هر دو احد یک یک یاس که هر کسند پس غلوه بسته در برگ سبب انجیر به سبب و در جامه صفت کرده دهد در ظرفی که شالی در آن باشد از
 بعد از نرسد روز را در ده از یک نیمه تا سه جبهه با منهد و بر نهله بخوراند بخند بر بهها کو کل جبهه بر نه فونی که می رسد
 است و در او نه صدقه گدشته **کلمه ششم** از امراض صدریه بعضی اغذیه در او نه عاینه جبهه شسته اعلا غلظت از سینه
 با کسور بود ضیق نفس را نفع دهد و صغیر انداخته دو درم ترد یک شغال رب السوس پنجم محموده دانگی و نیم مایه سبب سازند یک
 شربت کلمه است **حب جاب و کیمبر** هر دو بود ضیق نفس برای اعانت دفع ماده موجب این امراض خواهد و قصبه بر بود خواه در وقت
 یا اثر این مصلحت آن باشد جاب و کیمبر در آب از آنه حل کنند و می درم شحم حنظل ساسیده انشاق کنند و با ما العمل برهند و چون
 نفع جاب و کیمبر در عینه بسیار است و در اختیار آن اضطراب نفس دفع ضرر این دو را که با عصاره او به بدن عصاره و غنی گرم خوشند
 باید کرد **حب حب القطن** تکین جوشته صد کند میندانه مغز مادام قشر بر یک چهارم اصل السوس پنجم زردی چهارم صندل
 با هم آمیخته بصل کف گرفته و روغن بادام چهارم سازند **حب ارطه** سینه را از بلغم پاک کند و قوت باه افزاید عمل خالص
 سردار صنی بکثیر نفع بسیار به تبخیر فلفلین از هر یک درم زعفران دو درم دو انما کوفته و بخته بصل خمیر کرده چهارم سازند
 و چون خشک شود مالای آن از شیر نبات علف کنند **حب سبب** تا لیسین شخمیدن نافع بعضی نفس در مفلوظ سوم او نه
 را من گدشته **حب ربو اسحق** یک درم در آب از آنه حل کنند و می درم چند سید ستر بدان برشد و با ما العمل برهند و کیمبر
 شحم حنظل دو دانگ افقیون پنجم شحم نخود یک درم با عمل برشته بخورند بعد از نرسه ساعت که وقت باه العمل با شامند این دو جبهه شسته
 جاب و کیمبر است **حب بودیگر** که استن آن روغن بر بود ضیق نفس مفید است میوه سبب که گذر بر بهها خرد و چون در آن یک
 رب السوس پنجم نفع فرود مانا مغز بادام تلخ هر دو یک درم حلیت یک درم کوفته و بخته چهارم ساخته در روغن درازند و بعضی شخم
 هم دو درم داخل است **یک درم** که در بود ضیق نفس کار آید برز السنج دو درم حماما فلفل بودیه کوی هر یک چهارم ششم روغن کیمبر
 کرده پنجم گرم کرفس سبب هر یک یک درم کوفته بشیر بتوعی برشته حساساند **یک درم** باب از آنه رب السوس سبب نشان
 هر یکی در می مغز بادام تلخ فایز هر یکی سه درم بلعاب طبع و لعاب بزگتان چهارم سازند و گاهی زیاده کرده میشود درین جبهه
 سوال شدید و فلفل غلظت غایر بقون نصف درم غافق و تخم کرفس هر یک در می **حب سوال** که بسال باره مفید است
 تخم کرفس بوستینخ از آنه رب السوس مغز بادام تلخ بر سیاهوشان هر دو احد جزوی باب چهارم سازند **یک درم** غلظت نبات معری و می
 کوفته و بخته حساساند **یک درم** که سرفه را بنشانند و سینه را نرم دارد و ماده را برودن آرد زعفران پنجم ششم رب السوس بر سیاهوشان
 کثیرا صمغ عربی صمغ بادام شسته شخم بادام هر یکی یک درم تخم ششامش دو درم مغز بادام شیرین آرد با قلا هر یکی چهارم شکر دانه درم
 بلعاب سفید خابج درم است **حب سوال** سرفه را که بشیر مقیر آرد و در کند و سینه را از غلظت غلظت پاک کرد اندازن
 دانگی و نیم هر یکی رب السوس هر یکی یک درم میوه سبب و لعاب از هر یکی دو درم بطریق مرسوم چهارم سازند هر صبی دانگی شسته و در آن درازند
 و یک درم سرفه را که بشیر مقیر آرد بر بود و نجات نافع بود رب السوس پنجم فلفل قرمانا حلیت مغز بادام هر یکی دو درم با العمل شسته

مرشته جهاسازند این جب باذنی فرق در روم کجاری آید و نوشته شده و دیگر سرفه کهن این شش را سود دارد و خلط کهن
نرم کند و بر آرد و آذاز صفا کند این صمغ آلبون سوسن سماگون رب السوسن هر یکی یکدم و بادام تلخ و شیرین بریان کرده تخم کهن
منفر جلیغره فایند شکر هر یکی دو دم یا یکدان جهاسازند **حسب حال** دیگر که جدا منهای جهته سعال آرد سادج نافع نوشته رجب
نشاسته کثیر اهر که بچیزم افیون میزدیم در بعضی سخنجانند نوشته اند بلعاج بیدانه بشند و بعضی منج بدل افیون با شماره
برگ خشخاش بر شستن نوشته اند دیگر از منهای جهته سعال آرد مادامی در پاک کردن ماده غلطه رب السوسن کثیر آرد و مغز بادام شیرین
مسک و کوفته بلعاج حلیمه مرشته جهاسازند و درین اندازند و چهار روم درین با سفید است دیگر جهته سعال آرد و تخم سیرین خسته در کوزه
رب السوسن با لقمع زعفران کثیر اجنبی و جب قطن لاش تخم خشخاش اینون سببت میز فایند از هر یک جدا یکدم و در جهاسازند
و در دمان دارند اقلیاه در اکثر نسخ قانون جردان این جب سرفه مرقوم است و اضرا اثر شدی سینه و سینه و حجاب اعصاب
بهر کس سوسن مخصوص سرفه بار و منبره سوسن اینها حکیم علی شامی شرح قانون نوشته که سرفه است که مراد از سرفه سعال کهن دهنه نوز
و بعضی سرفه سیرین می باشد و در بعضی است و کجا سیرین سبزی نوشته اند از خطا کتاب سیرین نوعی از خراطا و جنس خاص است
شش و جای و واقع بر دم و عضو و بعضی سیرین قسرت که سنده و آن عبارت از خرمای خشک است که کمال رسیده با و از خواص
تخلیل مواد سینه است و الله اعلم بحقیقه الحال **حسب حال** دیگر جهته سعال و دفای خشک اصل السوسن انجون روبرو تخم خشخاش
نشاسته تخم کتان تخم زاریانه کل کل در بان صمغ عربی هر یکی یکشقال منفر بادام مقشر کثیر اسفند هر یکی دو شقال آرد با قلاسته شقال
سعال که در سعال حار کجا آید نشاسته کثیر رب السوسن عصاره کاهو جهاسازند و دیگر که سعال حار را نافع بود مغز بادام منفر تخم خیار
نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یکی یکدم رب السوسن دو دم با قلاسته دم بلعاج سفید جهاسازند و دیگر مغز بیدانه منفر تخم کدو منفر
تخم خیار هر یکی دو دم صمغ عربی نشاسته کثیر اهر یکی سه دم مغز بادام مقشر تخم خشخاش سفید هر یکی چهار دم فایند شکر طبرزد هر یکی
بافت دم کوفته و بخت بلعاج بزقطه ناحب آند و اگر سرفه لغبی باشد زعفران یکدم رب السوسن سوزنی سیرین هر یکی چهار دم فایند
نماید و دیگر کثیر صمغ الو منفر تخم کدو و تخم خشخاش سفید تخم خرفه مقشر نشاسته جهاسازند **حسب حال** جهته سرفه حار کدو تخم خیار
آرد با قلاسته نبفت کثیر رب السوسن هر یکی یکدم منفر تخم خیار منفر تخم کدو سیرین مغز بادام شیرین منفر تخم خشخاش
هر یک دو دم شکر صفت دم کوفته و بلعاج بیدانه مرشته سبب آند و دیگر جهته سعال و تلبین و تسکین عطش در دمان دارند و در
نمیدم طبایر اصل السوسن صمغ عربی کثیر منفر تخم خیار هر یکی دو دم جب قطن با قلاسته هر یکی سه دم جهاسازند و دیگر جهته سعال
و تلبین صدف صفت نشاسته صمغ عربی منفر تخم خیار از هر یکی یکشقال رب السوسن گوشت سیرین کثیر از هر یک سه دم فایند تخم
سفید از هر یک چهار دم و دیگر سعال و نزله حار آرد با قلاسته مقشر کثیر مغز بادام شیرین مقشر خشخاش سفید منفر تخم کدو و منفر تخم خیار
منفر تخم خیار نشاسته همه بر شکر طبرزد مثل همه بلعاج بیدانه جهاسازند و در دمان دارند و دیگر جهته سعال حار که حرارت نباشد
و سینه را نرم کند و تشنگی را بریزد تخم کاهو تخم خشخاش سیرین یکدم صمغ عربی کثیر نشاسته آرد و جو سیرین بخت هر یکی بفت دم منفر

سفر جیل هشت درم رب السوس تخم خرفه مغز بادام شیرین مغز تخم خربزه شکر طرزد هر یکی ده درم تخم خارباک کرده باز ده درم
لبغاب بنجول حب سازند دیگر جهته سرفه و تنگی نفس و سینه را نرم کند و در آنها توان خورد رب السوس یکدرم نشانه دودم
تخم خرفه تخم خشخاش سفید صمغ عربی صمغ ااکتیرا هر یکی سکه درم مغز بادام بریان کرده چهار درم تخم خیارین تخم کدو باک کرده هر
بجز درم و شکر طرزد در جیل درم کوفته و بخیته لبغاب بنجول چهار سازند حسب حال جهته سرفه یا سیرک بابت حرارت باشد نشانه
کثیرا مغز بادام مغز شمشیر صمغ عربی بنفشه هر یکی بجز درم رب السوس هر یکی ده درم کوفته و بخیته لبغاب بنجول چهار سازند حسب
سعال بلغم جهته سرفه خشک نشانه صمغ عربی رب السوس مغز تخم خیارین تخم بخارزی تخم خطلی کثیرا لبغاب بنجول چهار سازند و دیگر که
لبغاب بنجول صمغ عربی صمغ سفید رب السوس یا اصل السوس یکدرم بادام شیرین بادام تلخ تخم کتان کتان حبه صندل زینب کثیرا صمغ عربی
شکر فانیند هر یک دو درم کوفته و بخیته با آب یا نه سرفه نشانه جهته خشک وقت خوب بخورد و در دهن در انداخته سعال دیگر که سرفه عارضه این اناج
است نشانه صمغ عربی کثیرا مغز بادام شیرین مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیار صمغ عربی کتان کتان کتان حبه صندل زینب کثیرا لبغاب بنجول چهار سازند
سعال دیگر که سعال این اناج است صمغ ااکتیرا کثیرا هر یک سکه درم سرفه نشانه مغز صندل مغز بنجول مغز بادام شیرین مغز تخم خربزه هر یک سکه درم
برای همه شکر طرزد افزوده بلغم بزرگان حب سازند و بویسته در دهن در انداخته سعال دیگر که سرفه در وقت سرفه مسلول در وقت
صمغ کثیرا مغز بنجول تخم خطلی رب السوس تخم خشخاش تخم خرفه مغز سفید هر یک سکه درم مغز بادام مغز باقلا مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین هر یکی یک درم
باب سفید چهار سازند حسب سعال اشمن آن در دمان جهته سرفه صمغ ااکتیرا کدو کدو غلظ کرده و از اجزای آن نوشته نشانه صمغ عربی
کثیرا رب السوس مغز بادام شیرین بادام تلخ فستق حب صندل زینب تخم کتان هر یکی نصف جزو تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین
تخم خشخاش هر یکی جزوی حب سازند اگر در شش و سینه قوی باشد این اجزا اصفافه کنند بر سیاوشان در جزو زود فاد و جزو تخم
حله سکه جزو ترید چهار جزو اگر باوتی باشد گل ارمی گل مخموم هر یکی سکه جزو مغز بنجول با سبب شکر لبغاب تخم مرو و زرد فاد و زرد فاد
در وزن بنفشه چهار سازند اگر کف صافه که بکوب همچون سازند و تلین طبع و صفا کردن او از بلغم باشد حسب سعال که سرفه بلغمی
صغرافی اناج است و تلین صمد میکند نشانه صمغ عربی کثیرا مغز تخم کدو هر یکی یکدرم رب السوس بویزه درانه بیرون کرده هر یکی
سه درم مغز سفید صمغ کثیرا لبغاب بنجول چهار سازند حسب سعال نافع بسعال اطفال که از شدت سرفه قوی میکنند و
بر سعال شوند و هم که سرفه خشک خوردان بزرگان که بلغم از خواش باشد هم صمغ نواز اول مایه معینه است نشانه صمغ عربی
رب السوس تخم خشخاش سفید انیون مساوی کوفته و بخیته لبغاب بنجول چهار سازند هر صبی برابر بخوردی حب صندل زینب
که نه در بوی صمغ انیون مساوی کوفته و بخیته لبغاب بنجول چهار سازند هر صبی برابر بخوردی حب صندل زینب کثیرا لبغاب بنجول چهار سازند
هر یکی دو درم با حب سازند شربت کیشقال باه لبغاب بنجول چهار سازند حسب سعال نافع از هر یک کیشقال حله کدو سرفه عارضه این اناج
سرفه طولی و صمغ انیون مساوی کوفته و بخیته لبغاب بنجول چهار سازند هر صبی برابر بخوردی حب صندل زینب کثیرا لبغاب بنجول چهار سازند
سرفه عارضه این اناج است از آنجا که این مغز متعال تناول نمایند و با شرب مناسبه قوی الا شربت حب غار لقیون که جهته

که جهت علی باره سینده و به نافع است رب السوس کیدم ایاره فیرا شمع حنظل انزوت هر کی دو درم غاریقون سه درم تردیچندم
 کوفته و بخیه با آب لیس یا بطنج شمع گمان حبس از شربتی یک شقال تا دو درم حریغ غاریقون شنبه دیگر رب السوس
 فراسیون شمع حنظل انزوت هر کی هر کی کیدم غاریقون سه درم ایارج فیرا چهار درم تردیچندم کوفته با بخیه شربتی
 حبس کینند شربتی دو درم تا سه درم و در بعضی نسخ بدل مرصیر میکنند حبس غاریقون شنبه دیگر کوبیده را از احاطا پاک
 کند عصاره قنار الحار را با شمع حنظل دانگی و نیم رب السوس نیم درم غاریقون چهار دانگ نیم انجلید بکثیر است حبس
 غاریقون دیگر شمع حنظل پوره هر کی دو دانگ غاریقون رب السوس تخم انجوره ایر سا بر کی نیم درم چو کینست
 حبس غاریقون دیگر شمع حنظل یک دانگ نیم غاریقون چهار دانگ نیم رب السوس کیدم و در بعضی نسخها نیم درم غاریقون
 حبس غاریقون دیگر بخیه کسی که بار بوجرات داشته باشد کثیر نیدانگ غاریقون یک دانگ نیم سفینه رب السوس
 هر کی کیدم بکثیر است حبس کثیر النفع از عثمان اقای ارومی منقول است جهت سرمد فزله معمول خواهد کثیره را از قوه
 معده و اعصاب بکثیره تقویت باه و امساک مشمول شکر یک نیم ماشه غیر شربتی ماشه کبر با بسد هر یک شش ماشه فزادیم
 منقشر شسته خود غرق می در اید یا قوت هر یک کیتوله رب السوس صغری نبات سفید صغری بخیه افیون صغری هر یک دو درم
 جواهر بارنگ ساق با گلکاسه سیاه کرده دو دانگ کوفته و بخیه کجا کرده و بگلکاب خمیر کرده چهار دانگ خود بنزد حبس گمان
 نافع بسعال شدید که معضی لقی گردد و تنقیه از بهر خلط غلیظ کند اینون تخم از انانیه با دو تخم کوفته هر کی دو درم فو زنی چهار درم
 منقشاده منقشر مغز حلزونیه هر کی چهار درم نیم رب السوس کیترا سفینه ترنجبین هر کی یک درم تخم خشخاش سفید بیدانه لبان ذکر کنی
 کند با تکرار هر کی هفت کوفته و بخیه بلعاب بز قوطو با جهاس ساخته یک پس دیگر در دمان دارند حبس مائع مسعال بهمان
 حبس است که جهت سرافه اطفال نوشته شده و بعضی قرابادینات باین نام موسوم گردیده بنا بر اطلاع تنیده نموده حبس
 مسهل که اسهال آن با صحیح اسعال که از ماده بلغمیه کزجه باشد سردار است شمع حنظل شمع کوفس هر یک یک درم مائع مسعال
 درم غاریقون دو نلث کیدم ترد کیدم این بکثیرت کامل است آب جهاس ساخته فرو برند حبس مسهل که اسهال بهمان
 اسهال آن لاقی است شمع حنظل لوبق هر کی نلث درم غاریقون ایر سا رب السوس بز انجوره هر کی نصف درم حبس
 مسهل دیگر درین باب مجوده دانگی مقل ارزق دو دانگ سفینه ایر سا بر کی نیم درم ایاره فیرا غاریقون تردیچندم هر کی
 کیدم با حبس سازند و دیگر که دادن آن بعد استجمال حصه ساذجه که از شش باه سلق و پوره و روغن کچا ساخته باشند
 به فاصله یک روز لاقی است اینون سدس متعال شمع حنظل نصف متعال کوفته و بخیه آب جهاس ساخته بدهند و دیگر شمع حنظل
 شیخ پوره هر یک نصف جزو اصل السوس حاد شیر بر یک جزوی حبس بند شربت از کیدم و نیم تا دو درم یک ساخته تها کوز
 نصف تو طولی با اصل نوشتند حبس مسهل دیگر که صاحبان ربورا که با جمعی باشد بکار آید غاریقون ربع درم رب السوس
 بنفشه خشک هر یک کیدم بخورند و بعد این می هم بکنانند حبس مسهل که نافع است بسعال زمین مانع خواب شربت

میسب سایه مرافون هر سه برابر بقدر تر منس جهانند که یک یا دو سرخ میزند و عقب و شراب شش لیسباند و جیب معده
 دیگر که سعال کهنه روی را لغغ دهد میسب چند ستراسا روغن آفیون چوبه بر این جهانند زرد و در دهان از اند جیب معده و دیگر
 منقول از تحفه المومنین از روانه در حج عکال بطم افیون هر یک کشتقال میسب سایه و مشتقال کند مرصه هر یکی ششقال
 جهانسانند جیب معده و دیگر معمول الداجد همیشه در عمل این عاجز است افیون نیدرم صمغ عربی بیدرم میسب سایه
 کند رب السوس هر یکی دو دم جهان را بر تر مس ازند و وقت حاجت یکی بلع نمایند حسب نشاط که چته سرفه خار
 وسل مفید است در بلغم و دوم ادویه اراض را س گذشت **حجی** که دشمن آن در دهان نفخ می بخشد به خشونت قصه
 و انقطاع صوت و سایر علل قصه کثیر اصمغ هر واحد سه مشتقال هر کند هر واحد یک مشتقال نیم زعفران یک مشتقال
 رب السوس نصف مشتقال تخم سه مرقه یعنی سه چراخسته دو رکوده کوفته و بخیه بشراب حلوقه کفایه برشته حیاتند و
 بقدر باقلا در دهن دارند و آب فرو برند **حجی** که بنور قصه ریه و مرعی و حلق را نافع است بنفشه کثیر رب السوس هر
 تخم خیارک شانه بلعاس بخیل جهانسانند و ادیم در دهن دارند **حجی** که در مرض ختلاج و ارتعاش قصه ریه چته
 تنفیه صتیاج بان می دهند است خرفنویا به نیدانگ چند ستر حرب الغیل و الحار هر یک یک دم ایرسا جاب و شیر هر یک یک انگیم
 سبکینج مقل بزگرفس افیون بلغمی هر یک و دانگ قرقره غانیدرم غار فیون یک دم نیم انارچ فقیرا و دم متحل و سبکینج و قاص
 و لنگ دم شربت کامل است آب بخورد بر نیز کیز بدینند **حجی** که تقویت شش کند و سعال اناغ باشد زفت یک دم مغز بادام سنگ
 سفید هر یک دو دم کوفته جهانسانند و در دهان دارند **حجی** که شش پاک کند تر بر سفید شمالی صابن باران سته رب السوس
 هر یک می کوفته بخیه جهانسانند کثیر است **حجی** که دشمن آن در دهان اطفاظ غلیظه را بفت بیرون آورد رب السوس
 سکه برشته سادی جهانسانند و در بعضی نسخ از زبان به هم افزوده اند **حجی** که تنفیه صدر ارباب بود و فسیق و تنفیه مجاری نفس کند
 روفای خشک بفت دم تخم سفیدان که در کج معشر بر یکی می دم کوفته با عسل برشته جبت ازند بالوز و کند مقدار کنگر بخورد **حجی**
 که در سینه و ریه و سرفه بلغمی را نافع است مغز بادام صمغ عربی مغز سیته سکه تنفیه با قاز بخیل جهانسانند **حجی** که زرقفت ادم که از
 انقطاع حوق بهم رسد بکار آید کل مخموم صمغ عربی اندکی نافع است ازند **حجی** که مسلول شنبان مگا دوار صمغ عربی کثیرا
 هر یکی سه دم مغز سفیدانه رب السوس هر یکی نیم دم مغز خیار مغز کد و بر یکی بفت دم کوفته بلع هیدانه شسته جهانسانند **حجی**
 که رطوبت و درن مسلول کم کند جهت خشک کند کثیرا کلا اکر رب السوس نیدرم صمغ عربی با باران شسته تربید به تراشیده کوفته
 هر یکی چهار دانگ کفایت و ضعف ادویه زیاد در کم میتوان کرد **جهنمای شهید حجی** که آنرا بپزند جو کران کتک کویند چته کام
 یعنی سرفه و هموشیک همان جزو دراج روک مفید است در ادویه صغریه گذشت **حجی** که هر گونه سرفه را نافع است کاکرا سید که کوفته و
 و بخیه آب جهان مقدار غلظت بندند دیگر درین آب منقول از باغن و الدجبه آب ج میل هر یک یک دم تخم گاسی کوته بی هر یک دو دم
 کوفته و بخیه آب بجهان مقدار کنا ریند فیکلی صبح و یکی شام بدینند دیگر چته سرفه و حقیق النفس تخم گاسی بلغم درازنیک موی برابر

در وقت سعال کهنه روی را لغغ دهد میسب چند ستراسا روغن آفیون چوبه بر این جهانند زرد و در دهان از اند جیب معده و دیگر
 منقول از تحفه المومنین از روانه در حج عکال بطم افیون هر یک کشتقال میسب سایه و مشتقال کند مرصه هر یکی ششقال
 جهانسانند جیب معده و دیگر معمول الداجد همیشه در عمل این عاجز است افیون نیدرم صمغ عربی بیدرم میسب سایه
 کند رب السوس هر یکی دو دم جهان را بر تر مس ازند و وقت حاجت یکی بلع نمایند حسب نشاط که چته سرفه خار
 وسل مفید است در بلغم و دوم ادویه اراض را س گذشت **حجی** که دشمن آن در دهان نفخ می بخشد به خشونت قصه
 و انقطاع صوت و سایر علل قصه کثیر اصمغ هر واحد سه مشتقال هر کند هر واحد یک مشتقال نیم زعفران یک مشتقال
 رب السوس نصف مشتقال تخم سه مرقه یعنی سه چراخسته دو رکوده کوفته و بخیه بشراب حلوقه کفایه برشته حیاتند و
 بقدر باقلا در دهن دارند و آب فرو برند **حجی** که بنور قصه ریه و مرعی و حلق را نافع است بنفشه کثیر رب السوس هر
 تخم خیارک شانه بلعاس بخیل جهانسانند و ادیم در دهن دارند **حجی** که در مرض ختلاج و ارتعاش قصه ریه چته
 تنفیه صتیاج بان می دهند است خرفنویا به نیدانگ چند ستر حرب الغیل و الحار هر یک یک دم ایرسا جاب و شیر هر یک یک انگیم
 سبکینج مقل بزگرفس افیون بلغمی هر یک و دانگ قرقره غانیدرم غار فیون یک دم نیم انارچ فقیرا و دم متحل و سبکینج و قاص
 و لنگ دم شربت کامل است آب بخورد بر نیز کیز بدینند **حجی** که تقویت شش کند و سعال اناغ باشد زفت یک دم مغز بادام سنگ
 سفید هر یک دو دم کوفته جهانسانند و در دهان دارند **حجی** که شش پاک کند تر بر سفید شمالی صابن باران سته رب السوس
 هر یک می کوفته بخیه جهانسانند کثیر است **حجی** که دشمن آن در دهان اطفاظ غلیظه را بفت بیرون آورد رب السوس
 سکه برشته سادی جهانسانند و در بعضی نسخ از زبان به هم افزوده اند **حجی** که تنفیه صدر ارباب بود و فسیق و تنفیه مجاری نفس کند
 روفای خشک بفت دم تخم سفیدان که در کج معشر بر یکی می دم کوفته با عسل برشته جبت ازند بالوز و کند مقدار کنگر بخورد **حجی**
 که در سینه و ریه و سرفه بلغمی را نافع است مغز بادام صمغ عربی مغز سیته سکه تنفیه با قاز بخیل جهانسانند **حجی** که زرقفت ادم که از
 انقطاع حوق بهم رسد بکار آید کل مخموم صمغ عربی اندکی نافع است ازند **حجی** که مسلول شنبان مگا دوار صمغ عربی کثیرا
 هر یکی سه دم مغز سفیدانه رب السوس هر یکی نیم دم مغز خیار مغز کد و بر یکی بفت دم کوفته بلع هیدانه شسته جهانسانند **حجی**
 که رطوبت و درن مسلول کم کند جهت خشک کند کثیرا کلا اکر رب السوس نیدرم صمغ عربی با باران شسته تربید به تراشیده کوفته
 هر یکی چهار دانگ کفایت و ضعف ادویه زیاد در کم میتوان کرد **جهنمای شهید حجی** که آنرا بپزند جو کران کتک کویند چته کام
 یعنی سرفه و هموشیک همان جزو دراج روک مفید است در ادویه صغریه گذشت **حجی** که هر گونه سرفه را نافع است کاکرا سید که کوفته و
 و بخیه آب جهان مقدار غلظت بندند دیگر درین آب منقول از باغن و الدجبه آب ج میل هر یک یک دم تخم گاسی کوته بی هر یک دو دم
 کوفته و بخیه آب بجهان مقدار کنا ریند فیکلی صبح و یکی شام بدینند دیگر چته سرفه و حقیق النفس تخم گاسی بلغم درازنیک موی برابر

برای کوفته و بجنه رگ تهو برادر آب بچوشانند و شیره آن گرفته همان آب دو اما امتحینه چهار مقدار کنار شتی بسته و
ویکی شام بدیند و دیگر که صنیق النفس سر قه بلغمی را نافع است ریوند صینی الیواها که حله را بر کوفته و بجنه باشد که سود
جها برادر خود ساخته بی صبح ویکی شام بدیند و غذا گوشت کبوتر و مثل آن باشد و دیگر معمول حکیم شاه محمد
مردم مال کنگنی با دوام نبل بری جوک ترش هر یک یکدگم ساییده برابر مریح جها بسته هر روز در آب بپزند
و دیگر که صنیق النفس و ربلو و سر قه بلغمی را نافع است عاقر قرقا پوست انار را محمود بزرگ یا سنج کمانی پوست بول کنکند
کمان سبزه هر یک دوام افنون دو ماشه کوفته و بجنه بشیره ادرک برابر خود بپزند در دران از دیگر که سر قه بلغمی
منصبت جو که ماریج برگ اک کوفته مقدار خود در نند و اگر گنجای جو که با زنگار سانه کند بر دست حسب معمول این بند کتف با
سر قه بلغمی نفس کند بر تنخ و تر می کیدام فلفل دوام هر دو را با آب است بیخ بهر که کند جها بسته از چهار رخ شروع کنند و تا کمان سبزه
در بجنه همراه بان بچوشند و غذا گوشت بز بر روغن نان میده متصل و اندیند حتی که دشمن آن در دران سر قه بلغمی و کوفته
دی را نافع است و همیشه معمول است در اجینی فلفل پوست بلبله قرفل هر یک یکدگم سفید جها بر کوفته با آب است میخلان که پوست
میخلان از جوشانیده پیش گرفته باشند جها سازند دیگر دشمن آن در دران سر قه سفید در دره سفید است و این جها و کتف با
است جو که یکدگم در نیم فلفل گرد دو دم نلفدر از چهار دم نار و از دو دانه درم قند سیاه است در چهار دم هر یک را علیله کرده
باقند سیاه کوفته جها بندند در درین درند حمر موه که بشو قصبه ریه را قبل از نفع تسکین لنع و در می کنند و هم شور حلق و مری نافع
است شیره جوف است روغن بنفشه حیره سازند و بعد فصد بعن آزند با آب میوه طبع نرم دارند و شایگاه کما استغنی بنگیم شوج نماید و از
جوبی که نسخه آن در جها گذشته در درین دارند و اگر بشو مرتج شود قیر و طی که خواهد آمد استعمال نمایند حساسی که خشونت قصبه ریه و
صدر در کند و بسعال نافع باشد نشاسته را به مثل آب طبع دهند و قند و روغن بادام صاف کرده شیمی باید حساسی که در سوزش
بادام در دینه مستعمل شود و تنقیه ریه نماید مغز آل از محالجات بقراطی بگیرند زنبق مغز و العجم و در عصاره گور خوش است و بغیض از دیگر
نخاله کجا کرده باز جوشانیده تا مثل حسا شود قدر کمایند داخل کرده بکار بند حساسی که مگر جهت ماگدن ریه بگیرند بل الیواها است شور
که سینه آب نخاله حسا سازند و بعد کفک عمل شیرین کرده بنوشند حسومی که چون درم ریه و سینه بکشاید میزند تا مال شود و از قلم
آرد که سینه آرد خود و درین با عمل نجیه بنوشانند حسومی که بسلول نافع است حسب عمل درست با پوست جندم شسته در درین
مشتمم که شیرین ششخس سفید هر یک درم و اینهمه در یک کال کل کنند و بریزند روی آب شیرین که قطعا نیز جواری دران بالیده صاف
کرده باشد دره کیمیا و شیر خرم کیمیا و شیر بز کیمیا و همه را با شن طایم بچوشانند تا خوب بجه شود پس صاف کرده قدری صبح بخورد
و کثیر در روغن بادام در روغن تخم کدو داخل کرده نیگم تختی کنند و دیگر در روغن باب بگیرند ششخس سفید باور یک سینه در آب
شیره کشیده صفا کنند سیر و عدس شور و صوف باقی سفید قشر هر یک درم را بکوشانند تا بقوام ما شیره آید بر آن این طبع است
قدر حاجت و کفایت مغز خنر سفید و شکر طبرزد در روغن تازه بادام تخم کدو انداخته بخوش دیگر داده از آنش خود آورده مغز خنر

مترجم کرده بنین هر یک بجز دم ساینده من علی کثیرا هر یک کیم کوفته بجنه داخل کرده بگیرم نمی کشند حصوی که صالح است
 بهمه سل حرارت کثیره و منهن است با دم مقشر شفاش سفیدان هر یک کیم کیم خود مقشر لویا من مقشر کک مجر سفید بر نش
 خطه بر دسه مخصوصه اش مقشر سفید سفید مقشر مخصوص از هر یک کیم کیم بقدر حاجت همه را سخن کنند و یکف از آن گرفته نیز
 هر گاه بجنه شود و غن از ام شیرین داخل کرده تخمی نمایند باید که در سخن بعد حصوی که سعال را بجنه کند و سعال خشک را نافع است
 کثیرا کیم که نشانه فایده نریک بوقتیه شکر سفید و وقتیه آرد با قاشقه وقتیه با آب سوس گندم که سوسون الصنف روزی کرده آب
 آن گرفته باشد نیز در سوسانند حصوی نافع بسان که بالطنین بود و من علی سکه دم با دم مقشر مستحق بکوفته کک کک مستحق
 سکه وقتیه تخم شفاش در کفتم همه آب زینوشامی نیز در حرکت دهند تا بوقام سوسید اگر عدیل ضعیف باشد آرد برنج نیز اضافه کنند
 حصوی که بجز در ذات الجنبه نشونونه صدر در حجه نافع است آرد با قاشقه و در غن با دم با دوزان مناسب گرفته سوسانند
 حقه که بسوزن جاعه کاه کاه در دم آن نافع است بستان نخاله در خرده سته هر یک کف جوت مقشر مخصوص غناب جرجا
 هر یک کف کیم نیز غناب غناب در بنفشه درق بزقطن و ادرق لسان الحمل از آن جازای هر یک کف باقه کیره همه بجنه نشانه
 که مهر شود مثل سوس که در مقدار دم از آب این صفا کرده بخت دم شکر سفید سبت دم روغن بنفشه خالص حلاوه در
 دو بار شفاش کنند حقه که بصدوریه بر باید بسته پس خروج طوب است با قیره بر لویا نافع آید و صلح قیق خرمن رافع
 نماید جادوشه کیم با رز و دو دم سبکین سکه دم بر کس اداب نظور یون غلیظ نظور یون و قین هر یک کف کیره قوطر مرمر
 بزکسان بز جالبه هر یک کف خطمی نخاله هر یک کف بخر سفید چهل عدد همه را بجنه نشاند که مهر شود پس صاف کرده در آن
 دم از آن گرفته قدری روغن سداب روغن خرده داخل کرده بگیرم حقه کنند حقه که بستیدن سل بکوه رافع و سل
 لیش کال بنفشه و بدن را مان ترتیب بجه حاصل آید کیره نیز شکر مقشر مخصوص دم در نخاله خطمی هر یک کف باقه کیره ادرق
 صره بند در همه رسم بدقوق بجایه دم و درق جازای دورق بنفشه و درق عسی هر یک کف باقه کیره بستان یک کف و غناب
 سبت دانه بنفشه داده صفا کرده بگیرد سته کانیح علامت با پوست آن و کله عمل رصیح و کله جدرا شگسته خوب همه اینها در دوز آورده
 سرد کنند روغنی که بالای آن آمده باشد بگیرد در زین شفا در دم از حقه مطبوخه آمیخته در دوزان در روز نهند و بخورم روغن بنفشه
 اضافه کرده در هر چیز یکبار شفا حقه کنند حقه که در عرض فرات الریه بعد فصد و اخراج خون بندر تحمل و تلین بکار آید
 نخاله در خرده سته فایده بستان هر یک کف کیره نیز مقشر مخصوص و کف کیره درق بنفشه درق بنفشه درق بنفشه درق بنفشه درق
 درق لسان الحمل درق جازای هر یک کف باقه کیره همه را بجنه نشاند که مهر شود صاف کرده صدر دم از وی بگیرم بخت
 دم شکر سفید و سبت دم روغن بنفشه خالص بریزند و هر روز در بار حقه کنند حقه ترطیب آن مسلول کنند و درق
 شیخونه نیز نافع است سوس کوسفند و با بجه آن کوفته در دیگ لطیف باده رطل آب دانه غناب محض خطه هر سوس هر یک کف
 جفند و در غناب و در غناب کعبه در غناب آن که در آن شمع مصنوعی گذاشته باشد و سبت هر یک کف کیره نیز در سکه اوز حقه کنند و در غناب

و پنج روز فصل داده اعاده نمایند تا بدن فربه شدن مکرر همین قسم لعین آید جلوی تو که ستر حلو مشهور است آنچه از نشانه
 تر نشیب میندو افی سینه و حلق و وس و دوق و مرفه است و بجهت قرصه امحاء و تطریب اعضا مفید نشاسته را با آب جوشانند
 تا غلیظ شود و طبع تمام باید و شکم صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب بقصد شود قدری روغن بادام شیرین منظم کف
 و خشکاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرقة تربیت میند جهته امراض مذکوره بدستور نافع و در تراز قسم سابق است تخم خرفه را
 شیرة غلیظه گرفته بالشاسته با آن صغیر بچوشانند و شکم و روغن بدستور اضافه نمایند و جدا بچوشانند که روغن هند کبک را
 شروع بدفع کنند و آنچه از برنج ترتیب بند قاض و مقوی و موم لوزون حاصل است بجای نشاسته شیرة برنج کشند یا برنج را
 بچوشانند که صل گردد و به دستور دیگر روغن صفا نمایند و طبع دهند تا منقد گردد و قدری زعفران داخل کنند اگر در آن دانه جلوی
 نشاسته را در جینی مخلوط نمایند گرم تر خواهد بود ترتیب ساختن این جلوی از اجزاء تحفه همچنین نوشته که مرقوم شد و با فضل در جای افست
 میا زنده نشاسته یا ارد برنج را در روغن بریان میکنند بر گاه بوی بریان شدن ظاهر میشود اندکی سرخ میکند و شیرة شکوفه
 آورده اندک بر سر آنش میریزند و بر هم میزنند تا همه شیره در خورد روغن جدا شدن گیرد در بیونته فرد می آرد
 وزن نشاسته با آرد در روغن شکر برابر میگذرد جلوی شکر پاره منقول از تحفه المومنین همین سینه موم لوزون همین نشاسته
 سودا و که از ملغ متکون شده باشد و مسمن بدن و ضرر جگر محدودین آرد گندم بسیار نرم با پارو روغن آتش نرم بریان
 کرده شکر را بقوام آورده اندک اندک ران ریزند و بر هم زنند تا منقد شود جلوی کرانگین نیز منقول از
 تحفه المومنین با بل اعتدال و لطیف ترین جلوی تا جهت صرفه و خوشنوی حلق و سیوست طبع نافع و مریح الاغذیه است سه جزو که کین
 منگ کرده را با یک جزو شکر خام با قدری آب بچوشانند و کت سفیدی تخم مرغ بر آورده چون بانتهای قوام رسیده شکر
 از کف مذکور بران ریزند و کت کنند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی از وی سرد کرده باشند با بزرگ حرکت
 شود در آنوقت مغز پسته بوداده و نار حیل و امثال آن بقدر احتیاج اضافه نمایند کلمه هشتم از ادویه امراض صمدیه و الفاظ ایه محمد
 خل تخمی بان که محلی بصل باشد نفع میکند بسعال فرمن غیر با بزرگ محتاج به تنقیه و قطع با شد و هم نافع است بغسل استسقل
 محصل که بر رو بوضی نفس مفید است و طبع سرد و در امراض اسهال کشته حیمه بنفشه که به سرفه عاره و ضوئنه سینه نافع
 است در ادویه الفیه کشته خمیره خشخاش که اصلاح ترش سینه و ترش و ترش و در سینه نماید و مخلوط دوم
 ادویه امراض اسهال کشته کلمه هشتم از ادویه امراض صمدیه و الفاظ ایه محمد است و حمر تا که نافع است بسعال
 رطب و صیق و نفس کران در ادویه امراض کبد مناسبت و سمولا و ارشت دوائی هندی است و جهت که هر دو کف سفید نشانه
 اند در ادویه صمدیه و وار بلا و سوسن فر کرده جالینوس که عالیج میکرو طبیبت کوربان دوا قرصه ریه رادای
 نافع و نیک است از خورد و متقال کند ررب السوسن مسطکی هر یکی سه متقال بسین قلیطی مرقط غلط صافج هر یک چهار
 متقال عصاره بروج پنج متقال در بعضی نسخها ده متقال نظر آمده زعفران شش متقال سیخه هفت متقال و در بعضی

ده مثقال دو ابا کوبند و بیدر بگردن فرما و طبع دهند با عسل با شتراب شیرین و صفا کرده شیر آه آن و بپزند از آن در آن
 شیر و فرغ جلیغوزه مسحوق مسبت دانه و نم کنند بان از دوی مذکور مقدار یک سبزه و بپزند علی بن ابراهیم بن سهروردی
 پس از آن بپزند از دوی مذکور هفتاد و روز با سسه روز و غلط میکنند بان خنیر را و بپزند بعد از آن ایارج که از صبر ساخته
 یک طعنه که در علاج میکند همین و اشخصی را که علقه و قصبه میوه داشته باشد با شیر الاغ و ام می کنند به فرغ بان شیرین
 میگذرانند روزی چند و اعاده می کنند علاج مذکور را با دو اسکن و صبح و اگر سیلان مواد قوی باشد غلط میکنند بان و از
 انبویان جذب شد و در ابر جالیئوس نفع میکند بعلل قصبه اید و قروح ریه و نفخ قح و دم ماده منجلیه سینه و عسر نفس
 و دوی قوی است باز در دلت یک مثقال سیخ سودا و دمثقال سبب شامی و دمثقال و نصف حماما کبیرا
 لحم تر شامی هر یک سه مثقال صمغ البطم زعفران کندر مر در اجینی مغز جلیغوزه اصل لسوس مقش طین شاموس
 قسط هر یک چهار مثقال در بعضی نسخهها قسط یک مثقال است عسل چهار قوطول عسل با صمغ بجم در انار مضاعف طبع و در
 سرگاه غلیظ شود باز در آن بیا میزند و طبع دهند سحری که اگر قطره از آن گرفته جای بیندازند غلیظ نشود و دوی
 دیگر سحی کرده بیا میزند و دوی حلقومی علاج میکند بان جالیئوس هته بود سرفه یعنی نافع است کندر زعفران
 هر یک یک مثقال و در بعضی نسخه هر یک چهار مثقال است عسل دمثقال شیرین سه قسط عسل را در شتراب بپزند هر گاه غلیظ
 کرد و صفا کرده سایر ادویه مخلوط ساخته بعل از دوی را با الکا سرن دوی نفیس است جهت معالجه میگردان و جالیئوس
 زعفران هفت مثقال انبویان و دمثقال سداب سانی شکر هر یک چهارده مثقال تخم کتان شانزده مثقال جذب شد و دمثقال
 تخم کاه هوسبت مثقال سرخ جالیئوس شش مثقال با عسل محون کند بقدر یک قلاب شب بخورد کسی که داشته تا آب گرت باشد با شتراب
 بخورد و و اگر است دو هوسبت نافع بسعال خصوص سعال کهنه و نفث دم و دمه و ضیق نفس و کبرار و اشتقا و طحال و در اسکندریه
 و اخراج میاید بصفت را دم مفید است بحیثیادیره باره دمی ربع و حلی یعنی و صفا و میکند بلسع قارب حیاد و فاده او در مقام
 تر با قاف انبویان زعفران هر یک در دم کبریت از دوی البلیغ سفید قرمانا سیه سایله هر یک سه هوسبت در دم سداب هر یک در دم
 دوازده در دم غلظ سفید مسبت در دم دواها کوفته با عسل خم میکنند و بعد شش ماه بپزند و نموم را بعل از دوی در هر نفس با تر قدرش آن
 بیدرم تا یک مثقال بپزند و سرت متوسط آن یکدم است همچنین است در قانون اما اسکیر علی سراج قانون نوشته که مقدار سرت آن که
 معین کردی رخ بسیار است چه من کثیر الاستعمال ام بان دوا و منافع جلید در سرت تقلید این ظاهر شده چنانچه اکثر استعمال کرده
 یکدا گلبک نصف اما ازین دوا خصوص اگر باشد کهنه ظاهر میشود از آن خواهد گریه در امراض سطره و هر گاه بودم من که خواهد مطلوبه را
 از اصل مقدار شاده کرده ام استعمال کرده ام زیاد از دوا نیک سبب این را در می یابم اگر چه امره نسبت به نافع قد تصنیف
 گشته اما تجویز انبویان در دمه تقلید که در میان زمان ما و شیخ است بعید می نماید اطباء زمان ما و قریب این زمان قبیل الاستعمال از این
 شاید که ایشان داده باشند قدر شتراب همین مقدار که در کتب است و بیافیه باشد فایده بلکه ضرر که شده با چه در دوا اگر فوق طویق مزاج و دوا
 علی

علیه باشد و مضرب است از برای همین کم شده عمقا و ایشان دکم میکنند استعمال آن دوا الکبریت منسوخه دیگر در فلفل مطبوخ از راه
 طوبی پوست سیخ فلفل فرغون هر یک یک درم فلفل سفید گوگرد هر یک شش درم زعفران اینون هر یک یک درم زربنج کدو و مانا
 رشتا هر یک دوازده درم لعس لبرشند و یک شوره دوا الکبریت را صاحب نسخه المومنین آورده و آنرا بجز منسوخه کرده و در طریق آمده
 نام نهاده انشاء الله در ادویه معدیه خواهد آمد دوا المسک صلوه جنته یعنی نفس نافع است و در مطبوخ سوم دو بادام سبز کزک
 دوا المسک که بوج صدر نافع و باد چشاد غشبه را عاود است هم در مطبوخ سوم آمده به سردار دوا و اسی که خوشتر منسوخه
 قصبه به رافع میکند خردل را کوفته با ما لعس بخورند و اگر خردل را با لعس بخورند در دوسعال رطوبی نفع میرساند و اسی
 که جهت بشور مشرقه قصبه به و وری و دملق برای تسکین رجع نافع است از روغن بادام یا گل بادام و درم سفید قریطی همانند و تنها
 یا با زردی بریند شسته نیلگرم تجرک کنند و هر دم سفیداج بدستور و هر گاه بیز ایندین بشوخته آید علاج بیز ایندین حقایق کنند و بوی
 بخته شود و به تیغ ریم آید آنچه در حقایق منفع گذشت بجا برزند اندر آنها اندکی سرکه باب نیلگرم تجرک کنند و زعفران نیز نمایند
 تا آن موضع را از بیم بشویند و اگر از تیزی سرکه المی سرد روغن گل یا روغن قیضه بلباب تخم گمان آمیخته تجرک کنند و زعفران نیز
 نمایند و و اسی که در ابتدای و انتهای ربوبکار آید اما اول قیضه میاید هر صبح چهار دانگ از او در صبح کوفته یا می بخته
 با گلگرم بخورند بعد از آن بسکینج از چهار دانگ تا کمیته قال در آب سرد اصل نموده بخورند بعد از آن اقیل مشوی ساییده لعس
 سرشته بخورند و قطور بون غلیظ در آب جوشانیده با لعس نیز نفع دهد اگر اول علت باشد و اگر زمین شده باشد با بر آن قطور بون
 دقت کنند و اگر بر دو کوفته با لعس سرشته لعس کنند هم نافع باشد و اسی که تنقیه بریه و قطع رطوبه میکنند و بر بوی
 نفع می بخند نفع بین قنده یک درم در آبی که انجیر سفید کوفته در آن جوشانیده صفا کرده باشند حل کنند و یک درم از
 بادام شیرین حل کرده بنوشند و دیگر که بر بوی عسر لعس نافع باشد و تنقیه بریه و صد کند اشق را با لعس یا با شکر لعس کنند
 و دیگر بول صیان لعس و انقباض نافع است و دیگر باد رجبویه کوفته و بوی لعس لعس ساخته لعس انقباضی و
 سعال زمین نافع است و دیگر بلنج قیضه نافع است لعس انقباض و فضل طبع فلاح است و اگر سستی کرده غیر مطبوخ
 تا یک درم زمین بدیند همین فایده بخشد و دیگر تخموز کیمیاال جهت انقباض لعس و ضیق لعس مفید است و اوان آن ادرار کن
 میکند و دیگر غلیظ از اجنامه سوخته قدری از آن گرفته با قدری مشک و گلاب بریند بر بوی ضیق بسیار نافع است و اگر صفا
 سفر حل نافع است با نصاب لعس بود که از غلیظ خون و مزاج عرق غلیظ هم سرد دیگر جهت بوی و پیش نفع راه سلیمه راه تا قدری لعس
 در لعس نمیکند و هر صبح و شام بقدر که طبعه بلنج مطبوخ کزک با دو آمینت کلسفاته از برای رادو بخورند و آنچه در شکر است آنرا
 دو کنند و بسوزانند تا خاکستر شود و دیگر دوا می که تخم بوی باغی کوفته بریند قیضه یعنی حرا و خشک که کمال زرسیده با دوا بوی
 گردگان بخورند و دیگر دوا می که تخم بوی باغی با دوا غلیظه کوبیده بریند برینه را و دو جزد آن لعس و نصف آن روغن زرد و در آن
 فلفل ساییده یا بجزئی دیگر بریند که بعد از این صبح و شام لعس کنند و و اسی که سینه و مجاری لعس پاک کند بود و گوی

حاشا ایسرا اینون مسیاهی فلفل نیم وزن یک حفی با عسل سرشته هر صبح و شام مقدار فندقی بخورند فلفل بحالت
 زیاد و کم میتوان کرد و دیگر حبه قیح آنژی کما فیطوس جذبید ستر کند ز غذای خشک بر که گنگنه قال گفته کلس ستر
 جلود و شربت کنند و دیگر منقعی سینه جذبید ستر ز راه مذموج را تیغ بر یک کتقال فلفل سینه عصاره قضا الحما
 از هر یک نیم مثقال شربتی نیندم در راه عسل حل نموده بدهند و دیگر خردل پوره هر یک در دم بودند نهی عصاره
 هر یک یک درم گفته بسر که غصص سرشته شربتی بقدر سخودی کوجاماه العسل در بند و اگر حرارتی در مزاج باشد با کجین
 و دیگر قوی العسل که بعضی اوقات بکار آید ز ریخ گفته در ریخ سرشته بقدر فلفل حبسند و وقت حاجه باو عسل بازده هم
 مرغ بدهند و دیگر که قیح سینه را فلفل کند زود در آرد کبریت با بقدر شبت طبیعت در صیفه نیم شربت بدهند بر بوم تیغ
 دوائی که بفرش شفا نفع می بخشد زیر باد آب مخموم که بر خورد و جالفیوس گفته که بفرش انصاف حقیقی با درم نافع است و دوائی از
 کمانه صد رفته سینه با عسل سهوس هر یک دو قیحه فیون رو قیحه و او که گفتی بگوید و با میوه قیحه در عسل شروع کرده یا نیز بفرش
 کند و دوائی که بسعال صدر نافع است و عن لبسان یکدانگ نیم در بطبوشی منافع یک اسکبه حله کرده بنوشند و مالیدن آن بخود
 صدر نیز نافع است و دوائی که اعانت برفش صدر درده کند و سعال مزمن نافع باشد مغز فندق یک قیوه گفته با عسل
 و دوائی که تخلیص کند بطن سینه را و اخراج کند از ابغث و لذت کند با وجاع سینه که با بادیه عطسه مثل سنبه و سبط خود و ساق
 مخلوط کرده و عسل سرشته لقی کنند و کبر ملح لقی میکند و دوائی نافع بسعالی که محتاج بصفحت غلیظ باشد و داخل
 سینه و حرارت شدید و لین طبع بود بر بسیارشان ده درم تخم خربزه تخم خیار هر یک یک درم سرشتی سه درم و دوائی که تهنه
 سعال گرم بسیار مفید است شیره تخم خربزه ده درم بانبات یا جلابج زرد و دوائی که بسعال گرم نافع است شربت را
 در زمین گذارند و آب آن فرورند و اگر در سعال کرده یا شامند هم مفید است و دیگر که برای سعال چارکن تخم خطی با بکر
 لعاب گریزد با فانیه یا شکر شیرین کرده بنوشند و دوائی که بسعال گرم که نه در دوسینه که از دم جابهر سیده یا بنوشونه حلق
 خنجره نافع است شیره مغز تخم خربزه از دو درم ماده درم بدستور بانبات یا جلابج سینه حکیم علی در شرح کتاب ثانی قانون
 که جاریه از سبغ رون دوائی گرم لغت الدم شربت دوائی دیگر حاضر نبود یا شیره تخم خربزه همراه شربت انار شیرین علاج
 کردم شفا یاب و دوائی که بسعال اس مزمن نافع است دو درم سیوسا لدر هر روز یکم هفته بدهند و خوردن میوه بخار گوشتن و
 طلا از خارج کردن بوج صدر هم مفید است و دوائی که ترمیند سعال اس مزمن را و لقی میرساند و قوی تلین میخشد صدر را و لقی
 میدرد فضول آنرا بگیرد مسک یا روغن هندو فالص و ماشک و او را قلع و عسل ناستا بلیند و دیگر که بسعال اس مزمن جابدر را نافع است هم
 بخنجره حلق و سینه مفید است و طوطیه مولده در عسای مذکوره نصب که لقی فی شکر شسته کرده بخورند و دوائی که بسعال بدو
 سبب صوت را نافع است یک مثقال را تیغ را ساییده در در صیفه مرغ بخورند و اگر دو درم را تیغ را سستی کرده جربو نخاله باشد
 بخورند لقی میکند بسعال مزمن و تفتیه میکند صدر رویه را اگر لقی کند از آن تهنه یا با نهند و دوائی که ترمیم سعال از راهه خیال را

و بیست باطنه نافع است بکینج خطیانا مرصحا با شیر فلفل سفید هر واحد و مقدار حب الفار منقح آنها مشغال سخن کرده است بخبر کنند
 و دوا می گیرند بابت میسای یک طسوج باب عاب و سپستان شوخیر ناشتا سه روز بهم دهند دوا می دیگر که جمع صنوف
 مسال و الطلاع صوت را نافع است بهیله بکیرم و نیم دار چینی و دو دم سقیان منقح از یونجه چینی گل سرخ اصل السوس گل سرخ
 سه و نینه کرفس حبلی مسوق سه طل خخاشه با پوست یکصد و پنجاه عدد همه امرضوض ساخته در آب باران سخ فقط ترک کرده از
 گذارند و بر آتش نهند بچوشانند نالت با نذ نس بالیده صفا کرده آب آن بگیرند بستر مصطلی زعفران بر یک بکیرم مرصحا
 نیم طل با السوس صمغ عربی کثیرا هر یک کرطل آنها را بار کاسا سبیده در مسحقا این آب تسقیه داده بمقتل با نذ تا
 آب جذب شود بعد آن بسیت چهار طل میخنج داخل کرده با آتش نرم بچوشانند تا مسفقد شود پس در انار بجاج بردارند
 دوا می که جهته در دینه و سرفه موجب است و ماده سینه را ببول بر می آرد بگیرند انار شین و سران بقدر بکیرم تشریف
 کرده بدقتا قدری که گنجایش داشته باشد در سخن باران در آن رختیه بر روی آتش نرم گذارند تا روغن باندکین و بکیر
 رسد که دیگر جذب نتواند کرد بکین عقیم انار فواید مذکور می بخشد بدستور شامیدن آب انار شین با مسکو داشته صمغ عربی
 روغن بادام که بکیرم باشد همین شردارد و دوا می که در نشت الدم غلیانی که از غلبه خون سرری گشاده باشد و نفث الدم
 بهر سیده باشد بکار آید کل امینی کل محتوم طین شاموس که با شنبلیلی بریان عصاره تخم لیس گلنار با زوساق بریا گل سرخ
 آقا قیاحفت بلوط شاخ گوزن شادنج تخم کسان الجمل بعضی یا الکتری یا کل این دوا آنجهت اگر ترمیم ریه باشد با شرب
 انگوری حامض دهند تا زود بموضع رسانند الا شراب به با شراب مورد با آب اطراف زرد بندد دیگر با او دود بفت الدم
 صدی نافع است خصوص بکیرم اینج آن دیگر صمغ عربی یکدانگ سدر حرق سه دانگ اسفند بضمه سرشته باب سرخ زرد
 دیگر عصاره در قانه و عصاره شاخ های آن بفت الدم نافع است دیگر طلق تالسان الجمل بفت الدم میکند و دیگر
 طین محتوم از راه تحجیف بفع میکند بفت الدم و هم نافع است بس دیگر آب کران لبانی مخلوط با جمل و ذقاق کند قطع میکند بفت
 و آن مخلوط با جمل بفع میکند بجمع پاره های سینه که از نفث است بفت با وجع صدر و قرصه ریه و نفع میکند قصه بر او دیگر
 دو دم کشته خشک تالسان الجمل خوردن صمغ سبک بفت دم را دیگر که با سبیده نصف مشغال با بکیرم خوردن جنس میکند
 بفت دم را خصوص که از سینه باشد و دیگر مویای بوزن سه بود بنید جمهوری عکده اودن بند میکند بفت دم را که از ریه
 باشد و دیگر اعصی الرامی کوفیه قطع میکند بفت دم صدیرا و دیگر صمغ عربی در روغن گل بریان کرده خوردن قطع میکند
 که از صدر ریه بفت شود و بگرتن این حرق مفول نافع بفت الدم همچنین قرن تعمیر حرق که روزه شود با بفت بفت دم است
 و دیگر حبه ان رادرب بالان زرده خوردن منع بفت الدم میکند و اگر پوست انار را بسوزانند و با عمل با سفل صدر صفا
 کنند همین عمل کند و دیگر شادنج از سیدم تا بکنشغال با آب انار این جهت بفت دم مفید است همچنین با سکه هم اگر کنشغال با
 مشغال کند همراه آب تالسان الجمل بسیت در دم و جلاب زرده دم بخورد قطع میکند بفت دم را که از زرد زعفران بهر سیده باشد

و و اما می که در وقت دم که بسیدت کیدن سر بکار کسینه و رویه از افرات سر می سخت به رسیده باشد بعد نصد و شد اطراف
 مسکن گرفتن به هوای معتدل بکار آید بسند دا چینی سلیخته سعد قسط کند زعفران مهطکله مروا بدید مروا حدیبا نجمع با اذویه
 قابضه مثل گل مخوم و گل ارمنی و صمغ عربی ز کیترا دشتا سسته و کهر را بدید و شب یانی بریان گل سرخ و گلنار و طباطبائی شیر شاخ گون
 بدیند و اگر اذویه حاره مذکوره در آب بچوشانند دو درم از اذویه قابضه اخل نموده بدیند هم نفع دهد و و ای ابلج النفع
 جهت نغش دم که از قبل مری و صده باشد قمار تلج اگر موجود باشد شیرین هم جایز است قدری اوافر گرفته قطعا ساخته با یک
 کف و رزق لسان المحل یک کف لیمه لیتن آب بچوشانند تا خوب مهر اشود پس صاف کرده چهار قویع از این آب گرفته با سه درم
 این صوف بچوزند حضرت مهدی دولت بکدرم نمره ران بری یکدرم و نیم کما بغضاره لیمه لیتن اقا قاطین از منی طین قویع طین
 مخوم هر یک درم کند که با فشار باشد و درم و نیم در دشتا سسته بزر لسان المحل هر یک سه درم کوفه و جینه سفوف سازند
 و اگر این سفوف در روغن بریان کنند و قدری نشاسته اخل کرده مثل قویع طین سازند هر روز ناشتا قدری لقم کنند هم
 است و و ای نافع مسلولی که بیست در سینه ادا باشد و اواز گرفته شده باشد هر صبح یک قویع آب لسان المحل با اذویه
 روغن بنفشه با دام یا روغن مغز تخم کدو بدیند بعد از سه ساعت کشاکش برطانی با حمیره بنفشه در روغن با دام بدیند و وقت
 خواب بکوب و صمغ عربی و گل ارمنی بدیند و و ای که مسلول مجرب است و آسانی می بخشد باینها نیست که بخوری سکه
 در آب گرم حل کنند و با شکر شیرین کرده شمع نماید همچنین لعن سفج محرق خاصه که بازفت ملوث کرده سوخته باشد سلس نغش ام
 نافع است و دیگر که مسلول نافع است فغذ ببری که از آبغازی غار شیت گویند از راه شده و تحفیف با نمیرض مفید است و و اما می
 باشد می و ای که برفه لعنی مفید است هر سوخته هر دو را قند سیاه برابر کنار بدیند و و ای که بسند صفراوی نافع است همین
 سوخته با عمل بدیند و و ای که از سبب صفرا و لغم و باد باشد گوهر پگنده هر یک یک کف عسل نیمه ام حجات دو دام هر روز
 میل نمایند و و ای که اقسام سرفه ضیق النفس نافع دارد و بکرمول هبازکی منقعی اهلتی مریح جمل برابر کوفه و سخته بشند آمیزند
 و از دانه تا چهار ماشه بدیند و و ای که جهته اقسام سرفه لعنی تازه و کهن و صنیق حدیث در مریح مجرب و منقح است بیارد
 جرجه بار گوشه شایخ و تخم زنجبیل را بنور بند که خاکستر شود نیم سیر از این خاکستر درده سیر آب بچوشانند تا یکسیر باشد نصف از این
 خاکستر جو شیده با یک نغش با دو نیم باو فلفل دراز کرل کنند و جب مقدار کنار دشتی بدیند یک کف بر صمغ جوز و نصف سیر آب
 با خاکستر که باقی مانده در آن نیم سیر از این اذاخته نگار دارد و وقت خواب یک کف بخورد از روغن بریزند و و ای که بر سرفه
 النفس لعنی مفید است اجوان یا پوست از گرد و عیار با کده چهار سیر از این لعنی سیر آب فالح سه جندان در ظرف گلی اذاخته که گشت
 ظرف حالی باشد در فن کنند و بعد بنفذه اوز بر آورده غرق کنند و اگر خواهند عرق بوی سیر ز شسته باشد یکسیر اجوان دیگر عرق شود
 شسته کنند و صمغ دوباره عرق کنند بعد کیتوا صمغ و کیتوا شام بخورند و و ای دیگر قویع صنیق پاره کند که صمغ
 هر یک یک دام در شیر زقوم که چهار دام باشد سخی نمایند و هر صبح نمک دو دام داخل نموده باز سخی نمایند و با شراب خیر کرده در سکه

در سنگه بر کنند و در آتش کج کجیت با جگ نشی بر بند بعد از آن چنانک سخ کثیر هر یک بنیام باشه اک خیر ساخته بالای سنگه نکر
طلایانید و دو سه گهری آتش بر بند و بر آند و سنگه با دو دام فلفل سخی نموده نگاه دارند و نیم سرخ بخوردن بخار دهند و با ک
آن قدری کافور بخوراند تمام شد و دانی هندی درین باب الحال تخته دو دانی و الیو ناسنه اور باب و فرغ لفظ
فارسی است لعربی میحض و سترکی ایران در بند که جهام گویند چون بسکولین فایده بسیار می بخشند و در آن در ایجا ضرر و دید ترتیب
وزن خوردن آن نشاء الله تعالی در ملاحظه اخیرین مکتوب خوب یاد آمد بالفعل اجودیت و طبیعت و خواهد دیگر آن ایجا نوشته میشود با
امراض بعضی عصبان که آنها منفسیت مذکره باشد بهترین آن تازه است که دهنیه اورا تمام گرفته باشند در دم سرد و در مطلق
در و غالب بوسه است و سکن علیان خون محرک و محروم و مشتی و مسمن و مطنی حدت ستمو عاره و جهت تریق و نشانی حاره
و التهاب عکبر و باجنت الحدید و اطر اعلی صبه تقویت معده و داغ کرده باشد که آن تا فته هسته اسهال و کور صم او حوضها باطراست
توایض و مطبوخ او را برنج و آرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و هسته تسهیل و تریق با بان خشک از ربع طول نامطلوب
باید داد و در درق نان از زاده ازده متقال جایز ندهشته از جوین تخم خرفه را گویند و با دوع تسقیه تا سه مرتبه که در خشک نموده
شربت مذکی از ان رفع تشنگی و خوشتر است تا چند روز میگذرد و از اسهال بر ما فنین است و دوع دیدتهای خلطی متعفن میگذرد و در
آن قوی و شربت کبجین سفر علی است و چون معده بارد ترش شود مورث دورا غشی گردد و صلاح با قلا با جوارشات و یا قوی
چند نسخ این در ادویه امراض مله کدشته و کس نه آن بخورند و کسکه کسره خون بر آرد و بسره صوب کسب سیر ادرار و کجواب
نخن نگذار و نافع است منقول از جلالی تخم کوزین و البلیغ سفید هر یکی درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یکی پنجاه درم بر کوفته
با صد درم آصاف بزنند و دست درم بماند صاف کنند پنجاه درم لعاب اسپن صد درم مفرنج بان با نیزند و بجوم آرد و یا قوی
مغزیه ترتیب دیگر در شاهی چنین بنظر آمده گوئی تازه را با تخم در آب بچوشانند و مهر ساخته صاف کنند و بشکر بجوم آرد اگر آمانه
باشد تخم خشخاش کوفته یک شانه روز در آب ترکند پس بچوشانند و اگر قویتر خواهند بود است آنرا از خشخاش سیاه بگیرند و قدری
بزرالینج هم بان بچوشانند و قلیلی افزون هم در آن حل کنند و بجوم آرد کلمه هتم از ادویه امراض صدریه در الحاظ اینه هبل است
رب اللاس سرد و خشک است و نافع است بجهت سرفه و سینه را نرم کند و قاطع دم و معوی معده و داغ فی و اسهال کبدی بود و دیگر
شیره مورد که آنرا حب اللاس گویند از تازه آن کوفته شیره گرفته بچوشانند تا بجوم آید یعنی بچوشانند این آورد دیگر سنگین
مانند آب بن بر چهارم حصه بعد بطیخ فید کرده اند رب انار ایلدسی که عبارت از انار شیرین بیدانه است طلیح و مایه و
علا و ملطف و داغ الام صدر و سعال حار و مصفی صوت و مسمن بن و منفذ طعام و مقوی جگر و داغ استسقای لمفی و موی و سودا و
دیرقان و سبزه شفقان و داغ جرب و جگر و نیکو کننده رنگ رساره است و انگاران مفید غذا و مرغی معده مصلح است
ترتیب سفین آن در ملاحظه دوم ادویه امراض را بر گشته رب انگور خوردن آن با بخور حلیه نسیه تصبیه و از آنکه سوسلی
فرغ اوجاع صد کند و ملاحظه سوم ادویه امراض را بر گشته رب خرما بسعال الفع دارد نیز در ملاحظه سوم گذشته رب خشخاش

کثیر المنافع است جهت ربو سعال و علل ربو و صدر درد و ادویه نزلیه گذشته رب السوسل گرم و خشک است در آخر اولی حال تشکیه
و نافع سعال و قاطع عطش بلغمی و کاسه سوخت ادویه عاده و طریق ساختن آن نسبت به مخمشر سوسل را که در هر جریر آن گرفته باشد
که بیده باب طبع فرزند تا قوت خود را باز دهد پس صاف کرده و مخمشر دیگر انداخته باز بچوشانند چنین مکرر تا شش مهفت با عمل
کنند تا غلیظ نشود و بعضی عصیر رخ آن گرفته در آفتاب پی دارند تا خشک شود در شسته آنرا که اهم میگویند و تازی اطریه
کبیره و سکون طلا و کسر را و فنی یا تجمانی خوانند طهای است که از عین فطیر مثل خربوط بار یک سبب اند و یا بچه و قاطع طیف و جز را
شامست و گاهی با گوشت و گاهی بجز گوشت می برند در عرف اینجا با شمشهوست و آنچه از آرد گندم و روغن بادام
خرفه و سفالغ و امثال آن ترتیب دهند و باری ادراج نامند جهت سرکه و نفث الدم و خشونه خلق سینده و قرصه معاد نشانده است
و مرغی سده بارده است و آنچه با کشتک است و ترشی با استمال نماید بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و
مصلحش نیز ادویه عاره است و آنچه از آرد جو مرتبیم جهت سمل تنها عاره و با ترشی جهت اعلا طهر آرد تشکین جده خون آنچه گوشت
باشد کثیر غذا و مرطب بدن و مسمن و آبشیرینی کثیر غذا و مولد غلیظ غلیظ است و آنچه از آرد بوج نسازند سرخ الهضم تر از آنچه بار گندم
و نشاسته سازد و قافض بکسر است از گندم کثیر غذا و از نشاسته و ادویه اقرب بر هندی رسته های عینی را سینه میان دنیا میزند
بجز گوشت میوزند اول این در خرفی بر آتش میگذرانند و میگویند تا اندکی سرخ شود و از خامی بر آید پس آب جوش میدهد تا بگذرد
پس با شیر و شکر میوزند و این مقوی قوی است و روغن اجبر که بشرت زود خافوردن دفع فضول غلیظ میدهد کند و سوسل نفس نافع
دارد و با مغز دوم روغن بادام حلخو خوردن آن جهت سعال مزمن و ربو و ذات الحجب نافع است در مغز اول روغن
تشخیص خوردن آن و مالیدن آن صدر و نواحی آنرا و سر راه سرفه گرم و نزل را مفید است نیز در مغز اول ادویه امراض اس
گذشته روغن خیری اگر گل شنبلیله را گویند و پنج قسم میباشند سرخ و سفید و زرد و سفید و سیاه و از مطلق امر او قسم زرد است
و مراد از بی آن قسم سرخ و سیاه آنرا خیری خطای نامند با بجمه روغن خیری که بطریق روغن گل گیرند و دوم گرم و تر است
مالیدن آن در سعال باد ساج سفید نباته محلل و مسهل آن مفتح سده دماغی و سودمند بزکام و شربا و حمو لاد و حین مزج
چنین ششای اوجهت درم و مفاصل و تقویه مود و با قرقه و تخم اجزه چون بر کطلما کنند جهت تقویه باه و خوردن آن با مغز
خنا برای حصه نافع است و قدر شربش تا چهار درم است روغن سوسل نافع است بسینه و ریه و امراض آنها روغن شنبلیله
که انشاء الله تعالی در ادویه سهاله خواهد آمد نافع است بفت الدم و روغن سوسل که مالیدن آن سعال یکسبب مفید است
روغن عا که جهت تخلیل ریاح و صفت و ربو ربو می آید بکار این هر دو روغن در مغز سوم ادویه امراض اس گذشته روغن
قرطم هستی دوم آن بعد از بقی در حمام بضمق النفس نافع است خامه داوست آن در بخته کیار روغن بلر که جهت
مسولن کجا آید اگر تپانند و با ش جو شیر خرب هندی در طوام و نیز همین کنند و نیز منقعی اصل السوسل منقعه مغز قوس خیار خرب
در کبیریت درم بجمه عدد مناسبی عدد بستان معده و در سچ زطل اب نیز تا اکلنت با ندر پس کنند که روغن گار و روغن

در روغن کدو هر یک یک کوبیده و نیم مسکه بز در روغن بادام شیرین هر یک دو زنبق و روغن کزند خالص که در وی نمک نماند سه مرتبه بنام برین
 و برینند تا که آب برود در روغن سماز و روغن ترگسن که بدین این بسعال مارد سادج و تقویه عصبانیه و تجلیل ریح آن مصلحت
 او را مصلحت باره حجاب مجرب است و بعون بقدر سبحانه در او دویه امراض رحم باید در روغن شیرین که آن گل سفید کثیر الاوراق
 مشابیه تمام بالکلیه است در براری حبال دویه هم میداید بشود و این در روغن صینی هم میگویند در هندی سوتوی معروف است
 حار یا است حرارت این کم از حرارت یاسمین در زیاده از حرارت ترگسن جمیع اقسام این منقحی و بلطف است در روغن این که بتوجه
 روغن گل و ترگسن گرفته میشود و منقحی با اعتدال و مقوی دماغ و بالی عینده دافع ذات الحجب و شوره و لثنی و سودا کثیر با در خواسته است
 تا این کوبیده است روغن یاسمین که آنرا یاسمن هم میگویند و بهشت جنین مشهور است و قسم میداشد سفید در روغن
 گفته که از خوانی هم میباشد ترخ روغن این بسعال مارد سادج و فالج و عرق لیسنا و امراض مارد عصبانیه نافع است و مایه
 است برین و قسم خالص آن عرق محروم کلمه در هم از او دویه صدریه در لفاظ سینیه جمله است سخن بنیاد صفت نفس
 در بوی که بسبب عین غلیظه باشد بکار می آید است و الله تعالی در او دویه معده باید مسقوف این بسیار استعمال کرد
 این را در اصحاب ربه و حال غریق و خسته مقصیه ای و انقباض ریح احمد و در او نمک فضا که برت خام میگردم و طفت درم و فاقی
 یابس بر سیاوشان زراوند در هم هر یک درم خردار بن سه درم ریشه شتر ماده غیر ملج در اوقات خشک کرده کوفته و بخینه با نمک
 طبرزد آمیخته هر روز درم با کوبیده شتراب عمل شتراب بخورد مسقوف سرطان مسلولی باغبانیت نافع است
 سرطان نهی سوخته درم طین قبری صمغ عربی ششخا شسبیه مغز تخم خربزه هر یکی سبذرم کوفته و بخینه شتری کیسه عال با شتر
 انار شیرین با شتر ششخا شسبیه مطابق اکثر فرادین است و صمغ تخم مسقوف سرطان را که مستعمل در خود نوشته همین سخن
 نگاشته مگر اینکه تخم خربزه را از آن ساقط کرده و بجای آن کثیر است درم گاشته مسقوف طین سلول از زمانی که طبع زیاده
 نرم باشد میدهند کثیر بر سیاوشان هر یک سبذرم صمغ عربی طباشیر گل ارنی حب لاس هر یک درم شتری است درم و بعضی سخن
 کند بر سیاوشان ریح و در دیگر از کچو علی السویه نوشته از بعضی خربزه شامی و نقل می افزوده اند قدر شتر
 بار لاس اگر گرفته شدید باشد با شتر ششخا شسبیه انزود دیگر مسخ مسقوف طین بعضی در او دویه قلبیه و بعضی در او دویه سهاله
 فجون الله تعالی خواهد که مسقوف نفث الدم که با صمغ عربی نشاسته هر یکی درم گل محتوم بسد احمد کلینج هر یکی
 دو درم شتری سبذرم دیگر جهت نفث الدم که بسبب که عینقه و بر حبتن و با گردن یار بسینه افتادن بهر سینه با سفید
 دو دیگر تدریس بکار آید گل ارم دو درم شب میانی زعفران بری دو درم و نیم گل محتوم که با هر یکی سه درم شربت دو درم نیم صمغ
 شام بخورد و دیگر گلنار دو درم بسد که با هر یک است درم کندر گل محتوم هر یک سبذرم صمغ عربی جهت درم کوفته و خینه شتری
 دو درم ماریگ بازنگ دیگر اقا قیاریون صینی تخم حاضر که با طباشیر بر کچو ارم تخم خربزه صمغ عربی کثیر است
 بر این شاخ گوزن سوخته نشاسته بزرقطون با بر این صمغ عربی هر یک است درم گل قیر سه درم همبر اسوا کندر قلع و نالوسته

با همها آمیخته با شربت خشخاش و شربت عذاب یعنی سیاه مناسیب میزند دیگر جهت نفث الدم که از تیزی خون باشد بعد از قصد
 و تغذیه بکشتن کبک که در وی تازه و سرطان و تنفران و خلط موجب نافع است رب السوس سه درم سید که با افاقیا عصاره لیمه این
 نشاسته هر یک بجزدم صمغ عربی کثیرا هر یک شش درم تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم خیار سلق گوزن سوخته برگ اسان الحن خشک
 هر یک سفت درم طباشیر گلبرگ گل اسنی گل محتوم شادنج هر یک درم کوفته و بختیه هر صبح سه درم باران زمانه بدیند مسقوف
 نفث الدم مطابق اکثر قریب بادینا فیون دو درم سید که با درم سفید خشخاش سفید رب السوس افاقیا عصاره لیمه این
 هر یک سفت درم طباشیر گلبرگ گل اسنی گل محتوم شادنج هر یک درم کوفته و بختیه هر صبح سه درم باران زمانه بدیند مسقوف
 و نیز بد و باز زقطا مسقوف از دند شربی دو درم باب باران ماب برگ خرفه یا آب اطراف زرد اگر حرارت توی نبود کند
 سه درم درین نسخه بمزاید مسقوف نفث الدم که بسبب کبدین سر رگها از برای مغز سپهر سیده باشد کار آید گنگنه
 عصاره لیمه التیس صفت لوط سلیمه سید کوفته و بختیه شربی سه درم باب باران دیگر درین قسم چندید تر کیدرم و نیم
 سنبل افاقیا هر یک درم که با سید درم و نیم ملک شادنج گوزن تخم کتان سید گلبرگ هر یک بجزدم شربی کیدرم و نیم در آب
 باران ماب در گلبرگ تازه مسقوفی که سر فرار که نفث الدم باشد مفید است منقول از شفا و الاستقام دم الاخوان
 یک مثقال نبات بجزدم مسقوف از مسقوفی که به نفث الدم و قروح سینه و مسلول و مدقوق نافع است
 زعفران یک درم صندل سفید دو درم سکر العطر طباشیر هر یک سه درم تخم خیارین منفر تخم کدو عصاره لسان الحصار فیروز
 و در کامل سجای این عصاره لسان الحن بنظر آید گل محتوم گل قمری سر کتیب ادرم و درق گلخ تخم خبازی تخم خرفه هر یک
 بجزدم صمغ عربی نشاسته کثیرا منزه نهاده خشخاش سیاه تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش درم کوفته و بختیه شربی دو درم با نیمه انگ
 کافور دو دانگ سرطان بنبر خشخاش و منیره تخم خرفه مسقوفی که سسل و سعال و تب و ق و تب خطمی و اسهال اناض
 است جهت منع نزلات حاره موجب تخم خطمی گلنار افاقیا هر یک دو درم منفر ادرم سه درم کثیرا نشاسته صمغ عربی منفر تخم کدو
 منفر تخم تر بو منزه نهاده رب السوس طباشیر منفر تخم خیار گل اسنی عصاره لیمه التیس هر یک سید ادرم با قلا مقشره صفت درم
 خشخاش سفید سرطان سوخته هر یک درم کوفته و بختیه شربی دو مثقال تا سه مثقال مسقوفی نافع بسعال باره و در بو
 بگیند گوشت جرج که طایری معروض است مملوح کرده خشک کنند و کوفته و بختیه ماسه روز هر روز دو درم باب سرد بخورد همچنان کند
 مملوح او بعدین با مملوح است مسقوفی که بر بسبب سفید بزرالنج و جز و فودج جها ماعلف هر یک چهار درم غلبه خشک
 کرده پنج تخم کرفس سادج هر یک شش مسقوفی نافع بسعال و قرحه اریه صمغ عربی نشاسته کثیرا طباشیر رب السوس هر یک
 درم تخم خرفه تخم خطمی تخم خبازی هر یک یک درم منفر تخم خیارین منفر تخم کدو و منفر صمغ عربی هر یک سفت درم خشخاش سفید درم کوفته و بختیه
 هر روز دو درم ماسه درم جوز بند و با لاکان شربت خشخاش یا شربت عذاب یا شربت نیلوفر نوشند دیگر درین باب صمغ عربی
 در روغن مغز بادام شیرین که کوفته باشد با شکر طرز دریم وزن صمغ آمیخته مسقوف سازند مسقوفی نافع

نافع بسیار جار که لطیف صبح باشد حب الاس نهام بلوط حشاش خرفوشی می هر یک چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته و تخم
 سکه درم باب و بخورند مسقوفی که سرفه گرم و خرقه بول مول لدم را نافع است که باد و ستار که کوه سه ستار تخم خرفه صمغ
 تخم خشخاش از هر یک پنج ستار که تیراده ستار شکر سفید نیم شکر سفید سفوف سفوف سفوف سفوف سفوف سفوف سفوف سفوف سفوف سفوف
 مسقوفات هندیه بخی جرون به دمه و سرفه نافع است در مفعول سوم ادویه امراض را گشته مسقوفی که ضیق و سرفه
 بلغمی را نافع است منزه تخم نین نهیل که از البجرلی جوز الفی گویند کوفته و بخیه کجا سته هر روز در بند و اگر خواهی آرد ساشه در بند
 و اگر در می تخم نین سهل دودانه مرج آب سبانه طفل را در بند بخیه نفعی براندازد و دیگر که ضیق بلغمی و بادی نفع کند و سرفه
 بین مرج خربارک بنگ که چو شکر است هر یک درم بریم آهن که نیم سرفه ساخته هر روز سه درم با بند بخورند و دیگر که همین نفع
 لونه که کبیر است درم نازدان ده درم مرج دوازده درم میل چهارده درم سونته سبت و چهار درم شکر تری گلی کشش درم سونف
 ساخته سته درم هر روز در بند و دیگر که در سرفه که نه را مفید است از دی اندر این یعنی تخم خنظل بهنگه دیودار کند باشد
 مرج سونته برابر کوفته بخیه یکدم آب سبانه بند و دیگر که در می هر قسم سرفه به با ننه خادار بار بگنج خشک سازند
 کوفته و بخیه هر صبح ماکت بخورند و دیگر که در سرفه که نه را مفید است از دی اندر این یعنی تخم خنظل بهنگه دیودار کند باشد
 بسوزند و از خاکسروی که با بگیند یکدم از این که با و گویند و کثیر او با هتی بر یک سته درم کوفته و بخیه با هم مخرج نموده بخورند
 و قدر حاجت در بند و دیگر سرفه و قی را نافع است مرج نالیستر لایچی ناکبیر سترج هر یک درم سونته سته درم میل چهار درم
 طباشیر خیزرم شامبخند ادویه قدر خوراک سته درم و دیگر که از زمانا و جورن گویند بخیه سرفه و دمه انواع حمت سینه و آفتاب
 کف در اجرد که قی و بهم رسانیدن گرسنگی و گوارش طعام و باد معده و جمیع انواع بر سوز و قوت باهتی و بادت رکت و رکت است
 صمغ عربی و باطنی اوقه و در نالیستر سترج نخل لایچی ناکبیر گل کنول سنگهاره مثل جن سندی مرج میل خربار سبزه
 آله لونه سبزه زبیره چندین سفید لنگول تخم کنول برد و موصلی کا از آسینگی که منقی هر جرم انار دانه گل گیوره هینه سونته لایچی
 کلان کوفته کا نهیل این جمله برابر کوفته کوفته و بخیه مار کوفته باد و چند سحقی نبات امیخته باز سائیده نگاهارند و قدر دو درم
 بنا را بخیه بخورند و دیگر که با سبزه جورن گویند از کوفته مالکراج چینه کاس لونی سرفه سوسان یعنی صمغ نفوس و ارج و سکنجین و با و
 و روانی شکم و ایستاروبات رکت و رکت است در جمیع انواع امراض و در بلغم جاهل لونه لایچی سترج و ارجینی ناکبیر کافور به هم سبزی چند
 منسلو جن تل یعنی کجند که آله نالیستر میل هر روز سه درم چهار درم سونته در اگر بقیه نتوانند خورد با سبزه علول سته بخورند سبکچین نوع
 هر دو سحقی نبات و اصل که ده هر روز سه درم چهار درم سونته در اگر بقیه نتوانند خورد با سبزه علول سته بخورند سبکچین نوع
 آن چهار طوبات لزه مجاری نفس و ریح ضیق کند سبکچین **عصل** ربو صمغ نفوس و سرفه بلغمی و انقباض نفس را مفید
 و جهت نالیچو که با ده آن بلغم با سودا و مخلوط بود و جهت فالج و لقوه و لیسرش و استسقا و الفتی رسه که در طحال و در دهان
 و سهاط اجنه نیز سودمند است متعارفه آن در ادویه فالجیه گذشته سبکچین **عصل** منسج در بلغم نافع فکوه تخم کرفس

زیره که بانی قوام نام بر کنیزم زنجبیل از زمانه ابن سینا جلیبت عاقر قرحا فودنه دشتی هر یک ده درم هم در انم کوفته در سل
صبا چهار یک ص که عغصل تخم جنسیا سیده یک مغفنه و آقا سینه بعد از ان با لایند و نگاهدارند کیش اطلاق می در سینه
نمایند همچنین است در شفای او در حلالی در ادویه ده درمی سداب خشک و فلفل سیاه هم بنظر آمده و مرتبه سانهن تخم جنس
بگیرند شکلت صافی درون عسل مصفی است من سر که عغصل ده من و همه انجا که دره کن از ان گرفته ما دونه مذکوره نیم کوفته با یک
یک مغفنه در آقا سینه بعد از ان عغصل کرده در ظرف صینی یا انگیند نگاهدارند **سکنجین عغصلی** منبوقه و دیگر همه ضیق و سرکه
که نه که از رطوبه باشد و هر قطع اخلاط غلیظه و تفنج سده و صلابه سپرز با عغصل بکرطل و نیم با کار و جوین زیره کنند با باز
رطل سرکه با شش بلایم بچوشانند تا هرا شود پس صفا نموده با زار هر رطل بکرطل نیم قند اضافه کنند و بقوام آرد و صبح با این
زیاده کرده اند فرمانا در درم تخم جزیری کا شم سر یک درم و نیم ساج سه گشته درم زنجبیل زیره که بانی عاقر قرحا ساج انجلی
زونا خشک و پسته نفع هر یک عغصل درم سداب شش درم فلفل ده درم با عغصل بوزن مذکور در سرکه بچوشانند و بچوشانند در مغفنه
جمع علل عصبانی و امراض باره فرزند بانی نافع است **سکنجین عغصلی** فوعدیگر که همه ضیق و سرد کهنه و مواد بلغمی و سردی
و تقویه دماغ و صده و تفنج سده و خشاک جزیره سیده فلفل از زمانه ابن سینا کور در دمانا هر یک ده درم و فوایا پس اصل مسکوک
کل گاد زبان بر سیاوشان اسطوخودوس غاریقون سپید هر یک عغصل درم سیاه عغصل درم حله را اندر صده و بجاه درم سرکه و چهار صده
بجاه درم آرد شنبازن زرنمایند پس بچوشانند تا بنصف سده صان نموده با سیصد درم قند سیصد بقوام آرد و هر روز از عغصل
ناده درم با طلخ بر سیاوشان مانند آن بچوشانند **سکنجین عغصلی** فوعدیگر که طبری در معالجات منوسطه نوشته
بگیرند سفیل کبار تازه و قلمها خور در بریده در سیمان مثل قناد ساخته در ظرف صینی کلان که نصف ظرف از سرکه انگوری
حاذق بر باشد یا در زنجبیل قناد در سرکه تمغون باشد و ظرف امیطن کرده در آفتاب بجزوز بنهند پس درین کرده با لیده صفا
کرده در قدر اندخته سر هر رطل از ان سرکه بکیرم جاوشیز و زوای خشک بر سیاوشان هر یک عغصل نیم صفا که کوش قوی میسند
پس شاکره چهارم حصه از عغصل حل کرده بقوام شربت آند و هر روزه در فرم این شربت را با یک درم این عغوف بخورند بوزن نصف
عاقر قرحا بکیرم بر سیاوشان بکیرم و کث درم تخم کوفس و درم و نیم زوای خشک بخورم کوفته و بچینه با هم درن همه
ایمنه بکار برند و اگر این و ما در رطوبت بخورند و عقبات قویه قلع ماده این باید کرد و مغبی که طبری در ریشه آرد و شاکره
در کلمه می خواهد آرد سواش **کاساری** این که در ای هند است همه سرد و صیق بلغمی از دروا که از موده اسپسند
بر مال بکیرم منقل چهارم هر دو را یکوز در آب گوگرد و دیگر تر با سبک کهرل کرده در با لوجستر و دیگر قش و سدر و برادر و
سونهت می سپیل که مجمع بچدام باشد و برابر جمع زکند و موصلی سیاه کوفته و بچینه جدا دارند و کینج از رس را بای دیگر
مقدار حاکم درین مزج کرده بخورند و اگر کمی کند مقدار را بختیار نمایند که بلینج رس داشته باشد سو طیر ادوای
یونانی است و مکر ذکر آن شده نافع است با وجاع ریه و صده و بچینه شربت سیصد که خوردند مانند باره اس نافع است بقدر

دوم اگر مستعمل شود آب صلی الریحی لسان الجن سوبوق قرح نفع میکند بسعال و وجع صدر که از گرمی باشد سوبوق الطبقان
 هم نافع است بسعال گرم قدر خوراک اندوزند در دم است کلمه یار و هم از ادویه صدریه در الفاظ شنبلیله مجرب است شراب الال
 نافع با راض صدر و ریه فایده نرف دم هر عضو بگیرند حب الاس تازه یکطل و کوبند و شلنت و عصفور حید یکطل و نصف ضم کرده
 هفت روز بگذراند بسعال کرده در انار زجاج بیدازند شربت اسل جهت سرفه و قرحه ریه اسهال و قسام و سرفه و سعال
 خون قوتیه معده و امحاطم نمودار با چهار مثل آن آب بچوشانند بعد از خسیا میزدن و شکوب کردن تا ریح رسد و با زردک
 شکر بقوام آرد بچین است در تخمه و جلانی سر همین آب جو شانه حب الاس نیم من شکر نوشته و هم گلخانه که اگر شیرین تر شود
 یکمن شکر کند شربت اسل موافق شغای که سرفه یا اسهال را نافع نوشته حب الاس کوبند و بچوشانند تا مهر شود و با لادن
 و بهر دو جزو از ان ده جزو قند سفید صفا کند و بقوام آرد و اگر قدری طباشر سفید سوده سفید ایندیز باشد شراب
 اسارون جهت وجع ریه سفید است و انشا الله تعالی در ادویه کبیده سیاید شراب صطرب که صمغ ذخت زیتون است جهت
 سعال و امراض صدر زعفران دو در دم صطرب دو و قبه صطرب یک شش و قبه عمل سبت طل شراب نصبت رطل شربت صطرب
 نفع میکند بسعال نفع قوی باد امحاطم استاد و در انار لوبیا اصطرب هر یک شش درم ناردین زعفران هر یک اواده در دم صفا
 قند هر یک شش اواده درم مملک الطبع سبت درم عمل نصف قسط شربت قدر ما قفای معری شراب اصل السوس ساده
 که جهت سرفه و سعال الصوت نافع است اصل السوس مقشر مروضن یکطل بگیرند و یکشنبه روز سرد اندازند بسالتش نرم بچوشانند و صفا
 سازند عمل ربع رطل قند سفید یکطل بر غنبد و رطل اضافه کرده بقوام آرد شراب اصل السوس بدر که سرفه کنند و صمغ
 سینه دریه و خندین و زلالات و رب و صمغ و هر رافع است و سده بکشاید و او را در نایب و مزاج این شربت معتدل است و با مواجبت
 غیر مناسب زوقا شکر تخم حطی تخم از انانه انیسون هر یک درم برسیا و شان و شان سفید هر یک سبت درم اصل السوس شربت
 شصت درم غناب سبتان هر یک صده دانه جله را در چهارده رطل آب گرم نرمایند بعد بکشاید و روز باقیش برم بچوشانند
 ثلث با ذصا ساخته قند سفید یکطل رب انکود و رطل انیسونه بقوام آرد شربت اسحی از انوار شاه ارزانی حنت کمال
 جهت سرفه و سعال است بک بوق معیند کثیرا صمغ عربی هر یک سبت درم سده انه پیچزم کل پیچوز کل شنبلیله تخم حطی اصل السوس
 از هر یک سبت درم غناب لانی سبت انه سبتان کلان شصت دانه برگ آرد سبک کول قند سفید یکطل غیر از صمغ عربی و کول
 سده بچوشانند در بطریق معلوم با قند بقوام آرد بعد آن صمغ عربی و کثیرا کوفته و حیمیه داخل نمایند و آرد سه چهارم است از با کوفته
 کل که در سینه شود و کثیرا وجود است شراب الفا و تیره نفع میکند در دینه و پهلو و دریه و هم نافع بصرفه نافع و در سینه طشت را
 و نفع میرساند سرفی در سوزی و بوی و کسی که کمین مملکت داشته باشد و صفا میکند لون را و خواب می آرد و سکین جمیع ارباب
 کذافه شانه کلیدتین برسیا چهار مثقال قصبه زره شش مثقال سلیمه شصت مثقال و در بعضی آنها سبب شش مثقال و در
 هفت مثقال نیز داخل است هر دو کوفته و در خرقه کتان است و یک سطله سلاقه غصیر از خسته در خم گاه در انار گاه بوی فایده ظاهر است

غلیان ساکن شود صفا کرده در ظرف دیگر بریزند شربت **سنتین** منقعی صادر در دست و داغ ربو و تمدد شریف بنا را کنند
 در ادویه سیدیه باید شربت اما منقول از هلالی نافع است بسلول و از هم جدا گمان در دل را قوت دهد و خفقان را ازایل
 کند و شکم به بند و ضعف و ذبول دور گرداند آب انار شیرین است و خج من آب سیب ملین و نیم قند سیدیه چهار یک بعضی
 قند سیدیه یک نیم و آب سیب سه چهار یک میکنند بچوشانند تا بقوام آید شربت انار برای صاف ذات الحجب است شامی
 نیم من آن قصبه کبرکین آب انار شیرین دو من مجموع را بچوشانند تا نصف آید بس بقوام آید شربت انار رفت لدم
 اسهال دموی و سیلان طمث را نافع است و معده و کله گرم را سرد و در منقول از شفاقی افاقا و در شفاقی چندین ساییده هر یک
 پنج مثقال انجبار هفت مثقال قند سیدیه نیم من شربت سازند شربت انجبار جهت تفرق بقضای که در سینه است هر سه جزوی
 سیلان خون از جمیع اعضا باطنی در دم منقول از تخمه صندل سرخ و صندل سعید سوهان که در تخم نمود و از هر یک دو مثقال خربزه
 پنج مثقال برشته انجبار هفت مثقال جو شاییده با یک کل شکر بقوام آید شربت انجبار رفت لدم و تفرق بقضای که در صدر
 باشد بند کند و جبر خون کند از هر موضع که بود در اسهال دموی نافع تر است و تقویت معده و کله گرم نماید منقول از شرح
 صندلین سوهان ساییده هر یک چهار مثقال قند شامی پنج مثقال عرق الحیا هفت مثقال نمکوفته با شش نرم در آب بچوشند
 و صفا کنند و در وطن قند طبرزد بقوام آید شربت از ان ده درم تا در مثقال باب سرد یا آب درق با رنگین در سینه تخم
 تورک حرب بنفشه مضمضه و بعضی خربزه یعنی و طر ائمت هر یک است درم صافه میکنند و عرق انجباری درمی اندازند
 شربت یک گرم و خشک است مگلی نفس را که از بلغم بدیده آمده باشد نوسه بخشد و خفقان را سرد و در برگ ترنج
 تازه بجا عدد بگیرند و فشار که بران باشد بار چه پاک کنند پس در ده وطن شلک اندر ظرف پاکیزه تر نمایند تا بگفته معده صفا
 کرد و عمل مصفی یک نیم وطن اصفافه نمایند و نیک هم زنند در ران از جامی بپزند پس از سینه روز استعمال کنند شربت یک گرم ترنج
 نو عدد یک گرم ترنج بجا عدد در شراب کهنه صفا در جمهوری که شش سفت باشد هفت روز تر نمایند پس صفا نموده با عدد بجا مثقال کل
 کف گرفته بقوام آید و بعضی از پوست ترنج بپزد و بعضی کله پوست ترنج را در دست و بجا مثقال آب
 خیساییده بچوشانند تا بثلث بند بر صفا کرده با کله عمل بقوام می آید شربت بنفشه که سرفه ذات الحجب است لهدر
 ذات الریه نافع است و سینه را نرم کند در ادویه صدها گذشته شربت بنفشه منقول از تخمه کقل از کامل که در سینه
 تسکین غلیان خون ملین صبح و تنهای حاره بنفشه تازه سه وطن بپزد شربت در دسه در چهار وطن آب بریزند و بچوشانند تا
 بلج رسد با سه وطن شکر بقوام آید و اگر شکر در وطن کنند نلین زیاد تر خواهد کرد و اگر بنفشه خشک باشد کله وطن را بچوشاییده با دو
 وطن شکر بقوام آید شربت بنفشه بنفشه دیگر که سرفه و سوزش را سرد دارد تخم مصلی بپزدان صمغ عربی کثیرا هر یک در دهم بنفشه
 تازه کله عمل را در سه وطن آب تر نمایند یک شبانه روز پس بچوشانند تا ثلث رسد با لایند و قند سیدیه یا نبات کبرکین اضافه کنند و بقوام
 آید شربت یا لیسوس جهت برودتی نفس و نیز منقعی شیرین جلده مغسول هر یک جزوی در آب باران سه جزو بچوشانند تا مهران

هر اشود و صفا کرده غسل قدر کفایت افکاره بچشاند و کف بر دارند و چند روز بهیم بچزند قدر خوراک یک قواوس است شراب
 جاوشیر جهت خسر نفس و تحلیل کموسین غلیظ و دفع تخمه تند و سیلابه طحال برای فتق و تنقن مهاده نفس آن وادار
 بول و ملت و اخراج جنین پهرض منض و وجع مفاصل بگیند بخ جاوشیره متعال و کوخته با یک کمال حصن نظر و افش
 دو ماه گذشته مرد و کند و در ظرف دیگر بند و استعمال نمایند شربت حب الاس بلطف شربت اس گذشته ستر
 حرمل جهت سرفه رطوبی و خیر نفس در مفوظ سوم ادویه امراض اس گذشته شربت حلیمه در در جنین سینه
 و لغت الحده و قرصه صدر را نافع است بویز قمر پندی هر یک ده درم حلیمه سی درم انجیر بازده عدد غسل و چند شربت
 خشخاش که جهت اصلاح لثین سینه و شش و ذرع در دسینه مفید است در خیر جات مفوظ دوم ادویه امراض اس گذشته ستر
 خشخاش جهت سعال خشک و صل منع نفث و نوازل و سرفه که بشبید ایدارد و تخم کاهوز البلیج هر یک ده درم خشخاش سید
 خشخاش سیاه هر یک صد درم و با الصدوم آب بلخ دهند تا بد و صد درم باز آید صفا نموده لعاب بزغلو با اجاده و دم سفنج صد
 درم و خلکوه بچشاند تا بلطف شود شربت خشخاش هر یک ده درم و سکنجبین میکند نزلات را و ساکن میکند سعال را و منع نفث بنیم
 مریض نماید بگیند بز البلیج سفید قدر کفایت و خشخاش نارس است بجاه عد خشخاش نازک که بر آرد و علیجه در یک یک عمر اکرم کوز
 و شربت کرده پوست خشخاش را بچشاند تا ملت از آن بگذرد صاف کرده نگاهدارند و خشخاش متوجع را با یک سائده شیره بگیند
 و سر و قیه از خشخاش بزر البلیج چهار درم نیز سائده شیره گرفته داخل شیره خشخاش کنند و بوش دهند و سنج حقیف تا نیز
 حلیمه بالا آید بینه را صفا کرده علیجه دارند و در آب لال آن سفید درم شکر سفید داخل کرده بلخ دهند تا منعقد شود و یک کرم
 از آن بچشاید پوست و زهر بند پس سر خشخاش را بلطف زده خوب حل کرده نیز داخل کنند و جوش نوی دهند تا مایه حذب
 شود مخمبین است در شفا و الاستقامت میگیند حقیف که اگر آب بلخ کوه کسار آب منخلی و صغی خشخاش را کجا یا تا کوه بگیند
 ناسته خشخاش داخل کرده مرتب از دم پاک نازد و بسهلوت تیار میشود شراب و و قوی نفع میکند و وجع صد خلیج
 و سعال مشتابرا کیز و هم مفید است بوجع رحم و ادرا طنت بول نافع است بفتق مها بگیند بخ و قوی صفت متعال
 نیم کوب کرده در یک جبهه عصاره انداخته دو ماه بگذرانند باز صاف کرده بعمل آرند شربت و نیار موافق نسخه جلای که بزارت کهن
 و ذات کوبه مفید است افشار الله تعالی بالسنجهای شربت و نیار دیگر در ادویه کعبیه خواهد آمد شراب را سکنجبین نفع میکند
 به صدر و ریه و در بول است بگیند بخ رسن خشک بچاه متعال و در خرقة بت در شش یکسال عصاره انداخته سه ماه بگذرانند شربت بول
 که بول نفع کای بخشد تر جنین خراسانی صد درم زربیب طالیقی منسوع العجم کبرطل انجیر سفید و در طبل همه را بهفت حذاب
 بچشاند تا همر اشود و صفا کرده با نیم وزن غسل باز بچشاند تا بقوام شربت آید قدر خوراک ده درم باشد شراب تیار بخ
 کسی است که بان سعال یا نزل که دیا استقا باشد و مضطعم و قطع رطوبات سالیله ارحام نماید و هم نافع است باسهال مزمن
 قرصه مها و جبهه قرصه معا استقان هم شاید در دم است این شراب چون کهنه شود کهنه الطوم میگیند که اگر نیکه صدر و سینه

و اسود این شد لقیض است از امیض کبر در تریاج با پوست درخت آن که را تریاج بر آن نصف قطولی و در یک کف از شراب
 کنند و بعد جندی لعین آرد و بعضی اطباء میگنند آرد در شراب تا آنکه غلیان آن ممکن شود پس میگیرند از شراب حی اندازند
 و بعضی میگنند آرد در شراب تا آنکه شراب کهنه گردد شراب زفت نفع میکند بر بوسحال و وضع صدر و قروح که در وقت
 و نیم نافع با وجع کبد طحال و رحم که نمیجری بود و هم دافع نفخ و اسهال و اختلاف مزاج منصف و فاضل و منقح باشد بکبر
 زفت و طبع اول بشویند تا بجز آب بلخ جدا تا آنکه آب صابون بر آید پس آب شربن بشویند و در وقتیه ازین زفت از پشت
 قاقوش عسیر خسته گذارند تا که غلیان این ساکن شود پس ظرف دیگر در آرد شراب و قاقوش نافع است جهت عمل صد و چنین در
 سعال کهنه و بوی در لول طبع و دافع معض و ناقص بود بکبر ذوق زوفا و بکوبند در خرقة کتان با اریک سبزه و یک سبزه هم با
 بپزند تا فرود نشیند سر بر کوبیده از زوفا کبرطل سلاقه عسیر گرفته و ظرفی انداخته چهل روز بپزند تا قوت زوفا عسیر بدین
 کرده در اوانی دیگر بپزند شراب و قاقوش جهت سعال با رو سفاج صابون در دهه غلک الطم بکبریم فطر اسالیب در آن
 رخ همک زوفا ی خشک بر یک سه دم بر سیاه و شان بخیزم موز منقحی هفت دم شراب گوری کهنه و دو سبت درم او وید
 در شراب بچوشانند و صفا کنند و هر صبح بخیزم تا هفت دم با لیکه اگر دروغ مصطلک بخورند شربت و قاقوش صابون
 و میناب رده ایراد دم زوفا ی خشک دم بر سیاه و شان بخیزم نیم کهنه مفرده دم بخیزد در بازده و موز منقحی
 دانه چوشانیده صفا نمایند و با مژ و لیلوس و بچوشانند بپزند بکبر که سینه را از آن خلط غلیظ پاک کند خج کبر نس رخ
 با دیان رخ کبر بر یک سه دم زوفا چهار دم بچوشانند و با قند بقوام آرد بکبر که سرفه باچی را نافع است و سینه
 ریه را از آن خلط پاک کند و بویض را سود دارد گل سفید چهار دم تخم خطمی تخم خاویز هر یک نیم بر سیاه اصل
 محلوک قاقوش هر یک سفت دم بخیزد سبب عدد و عناب سی دانه سیستان موز هر یک سبب دانه بچوشانند
 سیالانند و قند سفید بقوام آرد و بعضی فراسیون بخیزم داخل میکنند بکبر منقول از خط قله گاه غفران نایه که جهت
 دفع سرفه و ضیق نفس نوز کهنه و سهولت بر آوردن طم از سینه موز سیاه بخیزد و سی دانه غناب است هر یک سبب دانه سفید تخم
 خطمی تخم سیاه فراسیون هر یک سبب سیاه و سیاه و سیاه هفت مثقال موز منقح زوفا نیم کهنه هر یک سه مثقال پنجاه نخود نیکوفند
 باز نیمه است آن که صبح بچوشانند و صفا نموده بزرگ بپزد تخم موز هر یک سه مثقال علیحده چوشانیده لعاب گرفته موز
 نموده شکر نرمی یک کبیر لکبری داخل کرده بقوام آرد قدر خرداک سه مثقال تا چینه مثال با کبریم با معزهای مناسبه با مالها سبزه
 حبابه عمل آرد بکبر سنگی نفس را سود دارد و سینه را از ماده غلیظ پاک کند بخیزد تا هر یک سه عدد و صلبه بوزن
 هر یک بخیزم بر سیاه و شان هفت دم بچکش رخ با دیان زوفا خشک اصل السوس هر یک دم قند کین شربت سازد در
 چهار دم و در بعضی نسخها تخم ترب دو دم برین افزوده اند و در بعضی دیگر حاشا پوست تخم کبر بر یک دم رخ سوسن استخوان
 است دم زوفا مدح بخیزم صفا کرده اند بکبر جهت اوجاع سینه و سرفه کهنه و ضیق نوز که وصله بنده و سد بخورند

جو شتر مرغ تخم خیارین منزه کدو منزه تخم خربزه منزه منزه حلو زره از جنس الطیب تخم کتان هر یک یک درم همدان این
 رازانه هر یک یک درم پنج رازانه پنج کرفس زوفای خشک پرسیاوشان هر یک یک درم غنابستان انجیر خشک پنج موز من اصل السوس
 هر یک یک درم موز منقی سی درم غیر از غیرا چهار انیکو که به بچوشانند و با چهار رطل قند سفید بقوام آردن بس منزه رازم کوفته
 حل سازند شربت زوفا و حار تخم کرفس تخم رازانه بنفشه پرسیاوشان زوفای خشک هر یک یک درم اصل السوس درم زینب
 منزه لعجم بانزده درم پنجه رازد بانزده عدد در دمن آب نیزند با نخلت آید صفا نموده بکار بند شربت سزوقه شربت زوفا
 ساوچ صیقل و سرفه راناف است زوفا یا بس از خوب پاک کرده نیم رطل آب سارگرم تر کنند یک ششانه زرد گداشته نیزند و صفا نمایند
 و عمل کبرطل قند سفید یا شکر سفید چهار رطل آید صیقل بقوام آرد شربت زوفا و صغیر نان است همته مسال حار طبع کبر تخم خنجر
 همدان هر یک یک درم تخم خنجر شش هفت درم موز منزه اصل السوس هر یک یک درم انجیره دانه غنابست دانه پستان انجیره دانه
 یک کف بادام آب نیزند تا به نیمه بیدار صفا نموده هر صلی چهار درم با سه درم از دمن بادام یا دمن بنفشه و چند درم بنفشه بنفشه شربت زوفا
 عدد که بگویم غایت نجاری نفس نیز و سینه رازم کند و صیقل سرفه را سود دارد تخم خنجر اصل السوس ایر سا هر یک یک درم حله چهار درم
 رازانه تخم کرفس هر یک یک درم پرسیاوشان شش درم در بعضی نسخهها هفت درم است زوفای یا السوس هفت درم موز منقی
 سی درم انجیره دانه در بعضی بیست دانه کلقت کبرطل قند سفید در رطل بدستور متعارف شربت سازند شربتی از ده درم با
 بانزده درم با یک درم منزه با دمن تلخ شربت زوفا و محتدل مضمون موجب حکیم محمد تقی لاهوری همدان بنفشه هر یک یک درم حله
 دو تو که بنفشه پوست خشک شش تخم کتان تخم خنجر هر یک یک درم پرسیاوشان زوفای خشک یک پنجه تخم خنجر شش و تو انجیره راز
 سی پنج دانه غنابستان موز منزه هر یک یک درم و عمل سفید نیم سیر عالمگیری قند سفید با دو گرم و سیخ عالمگیری شربت سازند شربت
 سیستان سرد در است همته سرفه در دوسینه و شست حلق و سینه و خراشیدگی آن و ذات الحجب ذات الصدور
 و ذات الریه و حمیات صفراوی و در دملق و صخره بنایست است و شکم نرم کند و پیوست امحار را بشرط مداومت تا زالی شود
 با کلک زایل سازد و در دمه و امحار که از سوسک سادج یا اده یا لیس لود ساکن نماید سیستان خوب فربه کویا یک
 در دمن آب بچوشانند تا سوم حصه بماند بماند قضا کنند قند سفید کبر این نیز بقوام آرد شربتی تازه متعال شربت
 مسعال سرفه که نه از افغایه مفید است و سینه را از خلط پاک کند و در جو و صیقل را سود دهد انیسون نیم اوقه سیاه عسل یک
 اوقه موز منقی دو وقه انجیر سفید شش وقه حله راسه روز در قدری سرکه الگوری و آب نیکو که بچوشانند و صفا کنند
 و عمل در رطل اضافه نموده بقوام آرد دیگر همته مسال بلغمی و صیقل رطوبی پرسیاوشان انیسون زوفای خشک و بنفشه
 هر یک یک درم اصل السوس محکوک پنج رازانه پنج کرفس هر یک یک درم موز منقی صد درم انجیر سفید مشفق بیست دانه
 در دوازه رطل آب گرم یک شانه در بنفشه اندن بس یا شش نرم بچوشانند تا نصف با زاده صفا نموده با بانزده درم هر یک
 رطل بقوام آید و در اناسی طبع صره از اچینی از عفران و سبب بندی و مضطکی هر یک یک درم همدان زرد چون طبع

کمال باید بر آرد قدر شربت یک نیم وقته است ناشتا نباشد و دیگر سوال گرم و نزله عاره را نافع باشد و فلین سینه
 نماید گل بنفشه و لایبی کبود و درم اصل السوس سده درم عناب و لایبی پوست خنثا خشخاش معه تخم هر یک یک عدد و شنبه پاد آب تر کنند
 صبح بخوشانند هرگاه انصاف باشد صاف نموده شکر تیغال یکدم مالگیری آسبیب و لایبی دوام قند سبید نفع است هم در آن
 باز بخوشانند که بقوام شربت آید هر روزه درم تهامیا با بعضی از قهباد سهند دیگر که سرفه را خفایت نفعیست سفید بیدانه هر یک
 یکوندر نیم تخم خبازی عناب هر یک یکوندر نیم بنفشه بیلوف تخم خنثا خشخاش هر یک یکوندر نیم کونار و او زده عدد و اصل و نبات قدر خنثا شربت
 سازند و دیگر سرفه که مالفت لدم بود سود دارد و سفید زرد کونار تخم کونار بنفشه حله هر یک یکوندر نیم اسهوا سفید بخوشانند و ساق
 بس سفید را در آن لعاب بگیرند و ما قند شربت سازند و دیگر جمله سوال گرم و خشک و تلخ سینه و قطع عطش کثیرا همین عوی تخم
 خیار تخم باد زنگنه مغز تخم خربزه مغز تخم کدو و هر یک یکوندر نیم گل بنفشه بیدانه تخم خطمی هر یک یکوندر نیم عناب بیستان هر یک یکوندر نیم
 در چهار رطل اگر کم نجیسا بند یک شبانه روز پس با شش بزم بخوشانند تا ملت آب جذب شود و ساق لایند با نیر طر فایند و کمر طر نیم
 شکر سلیمانی بقوام آرد شربت عناب شربت زرد و سینه زانغ است و ما شتر ابله و غلبه خون را مفید عناب لایبی رطل
 بخوشانند و با دو رطل سبید رطل قند بقوام آرد نو عدد بگیرد ذات ایره را نافع است اصل السوس شربت روضی سبب درم فلین خیار شنبه
 جمل درم موز سرخ مغز عجم سبب درم عناب که مانی مغز مغز الموا صد درم قند در حلقه قند عدد بگیرد منقول از تذکره موافق نسخه
 اصول الزکری و مولف آن غیر این نسخه را خطا میداند چینه سینه و اسافل بدن و تسکین تنگی و اطفای حرارت خون و ابله
 بنهاده و حال اطفال و بغای قوت این دو سال است تخم کشنیز عرس سبب کاسنی هر یک یکوندر نیم عناب یک رطل در ده سال
 آب بخوشانند تا ملت رسد صاف نموده بوزن آن شکر بقوام آرد شربت عناب سوال نافع دارد و نهش سوام را سفید کونار
 شیرین از گرم قدیم بگیرند و با شسته شیره دی بستانند بر قدر که خواهند و بخوشانند تا که ملت بماند و هم چندان شیره خام قند
 سفید آمیزند و کف بر آرد و بقوام آرد شربت عجم و منقول از تذکره که سرب و ذات البس نافع است و در مفلوظ درم دویم
 امر از آن گذرنده شربت فراسیون که صنفی و سوال که بدیش ملغم غلیظ بود نافع است مصطکه دار یعنی زنجبیل هر یک یکوندر نیم
 مغز بادام مغز خربزه حله تخم بادایان شیرین هر یک یکوندر نیم اصل السوس زوفا و زهره ای بر سیادوشان هر یک یکوندر نیم
 نیز سفیدی درم فراسیون چهار درم اخیر سفید است و آن عناب بیستان هر یک یکوندر نیم جله را در سبب چهار رطل کونار
 یک شبانه روز بخوشانند پس با شش بزم بخوشانند تا بصفی آنها کنند و با جو حلق قند سفید بقوام آرد شربت یکوندر نیم قند
 او قیه شربت فراسیون مدبر که صنفی و سوال قدیم را نافع است سطلو خود و اصل السوس هر یک یکوندر نیم درم فراسیون زوفا هر یک
 چهار درم گاو زبان پیچدرم درم اصل السوس بر سیادوشان جو خطمی تخم خطمی بنفشه هر یک یکوندر نیم درم تخم خیار تخم خربزه هر یک
 دو درم موز سرخ مغز عجم سبب درم عناب که مانی مغز مغز الموا صد درم قند در حلقه قند عدد بگیرد منقول از تذکره موافق نسخه
 بزرگ نزدیک بقوام رسیدن با میزند شربت فواک شیرین جمله سوال و تقویت هشا و صاحب کسین طبع ناقص

و ناما بهترین و فنی است آب انار شیرین آب بشیرین آب گوز شیرین آب مرو شیرین آب سیب شیرین همه مساوی گرفته با
 آنها با نلث آنها شکر سفید بقوام آرد در آب گلاب الگوز علیحده جو شامیزه تا نلث رفته نلثان نماید داخل کند شربت
 شربت قصبه شکر که صاحب قادی در او دوید معدیه آورده و نافع بسعال شش و صدقه و مقوی مسده نوشته همان آب
 در او که شربت انار نسخه ثانی جهت ذوات الحیوان نوشته شده مگر اینکه آب سیب شامی در آب نیکو در آب جاما و نوشته شربت
 فطران مسخن و لطیف است نفع میکند بسعال عتوق که ناشد آن بتر نافع است بوجع صدر و اصلاخ و وجع ریه و جوار
 مسن و قروح جونت نفوذ میکند و در از نیک و در میکند در در رحم را و میزد نافع است او تعظیم بان تسکین معیضه بوجع از آن
 که در نظران را و عمل پسند بآب شیرین پس بنید از ندم سر بر وقتیه از آن یک قطره از عصیر عنب تا به بگذارد تا باید بنگلیان
 شربت کر نوره البیه عبارت از سیب و شامی است نفع می بخشد بسعال و تیغ میکند سده طحال که بر ندر سیب و شامی شربت
 در او که یک شامی از ندر سیب و شامی و با نلث غلایم بخورند و صفا کرده با نلث عمل چهار قطره شکر بقوام آرد شربت لیمو
 شتوقی که در زمان شتاسانه میشود نافع است بسعال ترشیا فتن است که بر ندر شربت لیمو مصنع که کیفیت آن معلوم
 خواهد شد پس بنید از ندر آن در ظرفی کشده درین بنید از ندر بر وی قلیل نبات ساییده و حرکت هند و بگذارد بچین هر روز
 تفقد حال او کرده حرکت میدکند تا نبات در اجزای آن مداخل کند و بگذارد آنرا در اماکن بارده یا زیر آسمان پس این
 شربت جاد مثل صمغ تازه از روی از ندر یک شربت لیمو مصنع نفع میکند بر بوسعال و ضیق نفس و اوجاع صدر و
 اشاره بان در شربت لیمو که در او دوید صد عیه از ندر که کرده شده در ترشیا فتن این از شفا و الاستقام چنین حلوم شده
 که اول شکر را جلاب غلیظ را از ندر پس بر هر قطره از آن سه دقیقه با چهار دقیقه آب لیمو انداخته یکوش داده برد از ندر حسب
 شفا و الاستقام نوشته که چون توام این غلیظ تر از سیب میشود بنا برین مسمی یعنی شده شربت لیمو معمول شهر شربت
 تر بخمین با وجود تلین جامع است مطلق مذکوره را که در شربت لیمو مصنع ذکر یافته شربت ما و البحر نافع است
 بکسی که در سینه وی قح جمع میشود و تلین طبیعت میکند و نفع می بخشد بکسی که در طبیعت وی میس باشد و نافع است
 بکسی و باید که اعتدال کند کسی که در معدیه وی و بطن وی قرصه باشد و طریق صنع این بچند وجه است بعضی در او ان عنب
 عصیر عنب را با هم وزن ماری که مخرج کرده میگذارد بعضی عصیر عنب در آفتاب گشته آب بکوی اندازد بعضی عنب از سب که ده
 زبید در آب بکوی عینا ندر پس عینت بر آورده درین سیب از ندر و عصاره آن بر وی آرد شربت مصنعی بریم مشغول از
 معالجات بقراطی ایرسامه فو قن کلیم زود فاش است دم فطر اسالیون در ق کل مغنیه هر یک یک پیغم صلح شکر که در
 در همه راه در شربت عین و روز و شب کرده مایده صاف کرده قدری عمل سفید قدری تر بخمین قدری فایند صاف کرده
 با نلث نرم بخورند تا بقوام جلاب آید کم کم بطریق تجزیه بوزند که تسهل نفع و ترقیق ماده میکند شربت مشقی ریه هم از کتاب
 مذکور که تغذیه ریه از مواد غلیظه کند و از آنکه سود مزاج باروان نماید که بر ندر عمل سفید که در آن کجوشندین ستر باشد بر ندر

بر آن کی که در آن بزفاوه اصل المویس جوشانیده باشد مساوی عمل و عمل میکنند بر سر آتش و کف از آن بر می دارند و آن
 در دروختن کف آن کند هر روز را نشانه بقدر تحمل طبیعت در چند شربت تر جوش که صنفی در منصب نفس را نافع است
 از گستراننده سالم از عفونت بیخ و طبع در آب گرم بسیار کیشانه روز تر کنند و با آتش نرم جوشانند و صفا سازند و یک طفل چند سال
 آن میخورد نفوادم اند شربت نغش الدم او در خشک رخ بطل جاب الا سیم بطل سرد در او آید و آبخیاره آید و انگه گلاب
 هر یک یک بطل کیشانه روز بخیشانند بعد جوشانند تا ببلک آید تصفا کنند و باز جوشانند تا بقوام آید و از آتش فرو آورند
 و کوبیده بوشایند عذوقی و طباشیر هر یک یک نیم ساییده بآن بمیزند و گلاب در اند شربت نیلو فر که بر فواید این بوشایند
 در شومند نافع است در ادویه صد عیب گذشته شربت میخوری منقول از تحفه جهت بر وقت الدم در برای خفقان و خواب
 در درو گرد و در متانه در جرم و مسخر و قرصه امعا و درم سبز و زعفران و در در کرد و مفاصل بهتهای دایره و گردن و سوام
 محو کننده اند از آن بجز در روز و از آنکه از هر یک صد و پنجاه مثقال یک شیار روز در سه وزن آب بخیشانند پس جوشانند تا ببلک
 رسد صاف شود با شیر و گلرنج نازده سیصد مثقال قدر سفید شفق است جوشانند تا بقوام آید و صد و پنجاه مثقال
 ریوین بگیری که در گلاب تر کرده باشد در به بازده مثقال در عن کرده گاو و جرب کرده باشد در آن حل کند و از ده مثقال
 تا بیست مثقال استعمال نمایند شربتی که ذات الحزنه بصد است تخم خطی بنیاد بیدانه کشید بر یک درم فلفل سیاه پخته در آب
 سفید سی درم عتاب مویر بر یک سی و دانه سبب آن پنجاه عدد شکر نیم من علی الرستم بقوام آن در در عن آرام بندند شربتی
 که با منصب نفس نافع است مصطک ساج هر یک یک درم شیح مقیوم فراسیون پوست ساج کبر پوست ساج بادیان فوج سیلی
 سداب هر یک یک درم پنجم سفید کربل همه او در بخل آب جوشانند تا در بطل باقیانده شود غل و سیخ هر یک یک بطل
 و اصل کرده با آتش ملایم جوشانند و کف بردارند و شربت سازند شربت کوبیده و لصف باب سرد کلمه دو از درم از ادویه
 صد ریه در الفاظ صفا و شربت صفا و ملین که بر شوره انواع خراش و خا و زرد قلع و سوزن البرا برای کسی که مصفطام
 نشود و نفع میخورد استعمال کرده میشود جانیکه استعمال میکنند سایر اصفه ملینه امینون کمون از هر یک نصف قطار و حله در
 گندم آرد جو و خار لظرون حال اما دل بود از هر یک یک سطر کوفته و بخت با شراب کهنه در درون آبیند و موم یک بطل زفت یا بس
 علك الطم هر یک یک بطل بر آتش گلزارند و با هم کرده بکار بندند صفا و منقن بنوشند است کبریت منفر جا و شیر سکنج هر یک یک درم
 سیاس بر در عن خن هر یک یک شوقیه صمغ صندل هر یک یک بطل و بعضی نیم قیوتمه سخی اندازند صفا دی که در سور و خارج بارداری
 بجای از متغایر بجنق تقیه یا بلطخ روز قاف و غیر آن بکار آید سبل شنه روز خاشاک می را تیغ کند بر آب سخی کرده بوم و عن که از زمین
 نادرین این عن سطر ساخته باشد شیخه نقض کنند صفا دی که در سور و خارج جا آورده درم آنرا معیت آرد جو حیدر امان و نظایر او
 آید در هر روز نیم قیوتمه صفا دی که در صنف بودی بکار آید با بونه مغز خوش آبل الملک صور تخم شنب کوفته و خن
 با بونه مغز صفا کنند صفا دی که نیکین است و آن بجنک آرد جو کلین الملک است شش شش که قنده و بخت با شراب کهنه صفا دی که

دیگر که تشکیل المذات الحیة با بونه بسوس گندم آرد گندم تخم گمان همه را در آب پزند تا ماهر شود پس مینمایند و آن آب
 بار و غنی است و این صفت از بر سر ترش گذارند تا غلیظ شود پس ضماد کنند و بعضی نسخ تخم خطمی آرد حلایه در جو هم فروخته اند و ضماد
 که بالغ است ذرات الحیة تسکین بقیه عمل مزاج و از ازاله حره و تهیل نفث بخار آید آب عصبی الراجعی آب حی العالم آب بر گشایی
 آب برگ کتان آب برگ بزرقطو آب شاخهای بزرقطو آب شاخهای بزرقطو ماهره ایجا کرده غرقه با بدان تر کرده بی در
 بگذارند ضمادی که تسکین اجعاع ذات الحیة ذات الصدور و شود ذات المرض نماید گل مغنیه با بونه تخم شنب بسوس گندم تخم گمان
 گل خطمی صلبه کوفته و بجمه در آب پزند در روغن کبچا تخم نیگم ضماد کنند و اگر حرارت بسیار باشد خاکستر دخت انکو و تخم معلق
 نیز سفید ضمادی که بعد تسکین المذات تسهیل نفث و انضاج و تحلیل بخار آید بنفشه مشک عدس سفید آرد جو خطمی نخاله
 حواری کلید الملک کوفته با ریخته در موم روغن که از این مغنیه ساخته باشد حل کرده ضماد کنند و اگر اصلح تحلیل و
 زیاده باز زاده کرده شود و آرد با قلا آرد حلایه تخم گمان ضمادی که ماده ذات الحیة ذات الریه پزند در و در ساکن کبچا خطمی
 با بونه هر یک جزوی آرد با قلا آرد جو هر یک یک پزند و نیم اصل بسوس مغنیه در جو کوفته و بجمه موم در روغن مغنیه بار و غنی کبچا
 بر بند و اگر حاجت تحلیل زیاده بود تخم گمان در آن افزایند و با بجمه ضماد نمایند و اگر حرارت بسیار باشد بدل روغن مغنیه
 روغن بسوس بار و غنی تر گس کنند و اگر حرارت قوی باشد بدل تخم گمان برگ سلوف و کدوی تازه بکنند ضمادی که در استحا
 ذات الریه بخار آید عدس سفید آرد جو کوفته و بجمه آب حی العالم آب غنیمت آب انقله الحما تخم گندم و قدر روغن مغنیه
 بسیار بند و ضماد کنند ضمادی که در ذات الریه زمانی که ماده خام باشد بخار آید برگ کلم برگ ازبانه کوفته ضماد کنند
 ضمادی که در ذات الریه زمانه که در بجمه یافته باشد و نزدیک الفجا باشد بخار آید و باید که بعد از سایر تدابیر و تصفیه برگ
 گرسه از زمانه تراستعمال نمایند آرد جو عکالک لطم خرمالین شراب بن سفید پزند تا ماهر شود ضماد کنند و اگر خواستند که
 قویتر شود گس گین گوپور و لظون بقدر حاجت ضماد کنند ضمادی استنقین مطبوخ در سرکه جهت در موم نافع است ضمادی که در کله
 از ص ذات الحیة صاحب صحت بایل شود و ماه عسره باقی مانده باشد مستعمل نشود و دیگر ذرات سلق و اطبا پسند با هر دور کوفته
 در روغن کبچا بخار آید و آرد جو خطمی و ورق نوز مغنیه کوفته و بجمه و آمیخته ضماد کنند اگر نفث بر آید شروع کنند بنزد و الا
 این ضماد بعمل آید بگیند در دل تخم جزا نیم سیاه یک پزند با بونه در جو هر یک علیحه بار باک سائیده در آب بنج خطمی که جهت حل
 جنین ساخته ضماد کنند که این ضماد تلقین و ترفیق ماده کرده بسط جلد میکند و در صومی اندازد و اگر زمین ضماد انجذاب به سطح صلب
 نشود و مجامع کبار بر بند ضمادی که بفض می دهد ماده غلیظه الطبیة الانضاج و اصل و حرارت آرد و صد هم بر سر بند استعمال
 تا این ذرات الریه ذات الحیة لعل آرد بسیار تر گس کوفته با یک ساخته چهار دم عکالک لطم خرمالین بنج در موم نافع است کوفته
 بار یک کرده هر یک شندرم و قیق حله قیق بزرقطو روغن مغنیه روغن بسوس روغن زرد کبچا در و در موم بگذارند و در و در
 میندازند و در موم که ضماد کنند دیگر درین با صلب بزرقطو هر یک نصف جز و طریسیان تر گس هر یک جزوی بنج خطمی تخم موم در روغن

خمیر و بیازن گسخت باریک سببند و گرد و با کوفته و بختیه هم باد و طبع آن خمر با لاند و بر موضع درد ضا و نایند قصادی نافع
 به نرف دم که از ربه و صدر باشد و از ضرب خارج اذیت با نهار رسیده باشد افاقا قضا صندل سفید گل ارمنی منقار صبر بر یکصد
 حاقه گرفته باب برگ آس ضا و کند قصادی که در وقت الدم که سبب قفیدن عرق یا جرحت سینت و شش به رسیده باشد بود
 دارد پوست انار دقاق کند باز و آرد جو گلنار کرده سیار برگ مورد اطراف زرخای تسب کوفته و بختیه روغن گل بار و روغن مورد
 آینه سینه بر سینه و کند کلمه سیر و هم از آرد و صدیه در الفاظ طایه مهله است **طلای** که جهت درد و کوفتی که از ربه و نقطه
 که بر سینه یا بر عضوی دیگر رسد بکار آید با ش لادن گل ارمنی هر یک در دم صبر سرک زعفران هر یک در دم بگلان آب گری
 مورد و بر شتر و طلا نایند و اندر اعصابی عصبانی قدری شراب روغن ترگن آمیزند **طلای** که در ضیق و در بو بخاری
 و دفاعی بکار آید بختیه نیلوفر صندلین همه را سائیده در گلاب آب به آب سید آب امر و وصل کرده قدری کافور افزوده
 طلا کند **طلای** که ماده ذات الریه را بضع دهد اول موم روغن بختیه با دام مالند پس سه بزغ و لمان خطمی اضافه کنند و
 بتدریج با بونه و خطمی مرغ هر دو خیزی بتانی زیاده کنند و بختیه لعین آرد **طلای** که نفث الدم را معین است افاقا
 موقظ طید اس کند و حفص گلنار مرصا صمغ گل ارمنی ایفون برابر کوفته بختیه اقرا اصل از ندرت حاکم بر سینه طلا کند این
 طلا جهت نرف دم دیگر اعضای هم بکاری آید برای نرف معده بران نرف موی بر سره و جهت نرف شانه بر عانه و بر
 نرف رحم بر قبل و عانه طلا نایند و قبل بر ابدان اشتقان هم فرمانند **طلای** که مانع سرفه باشد و قاطع زهرش نرزه هاره گزیند گل
 مخموم با گل ارمنی و آنرا با لسان الحمل خمیر کرده بر سر که حلقی کرده باشند و بریشانی طلا نایند همین فعل میکند ترنج دهن خلوات
 که در آن ششخاش و پوست آنرا در موضو ساخته با ورق آس جو شائیده باشند از راه تقویه دماغ و فلیط ماده منع نزلات میکند
طلای که برفه را که از آماس جگر باشد سود دارد سبتل نمردم ریونید صینی بکدم صندل سرخ صندل سفید با بونه اکلیل الملک
 تخم کاسنی تخم کثوث برگ نیلوفر هر یک در دم گل سرخ چهار دم بختیه گل خطمی آرد جو از هر یک صفت دم کوفته و بختیه با کاسنی و بید
 طلا کند **طلای** که سرفه را که با تب آماس جگر باشد سود دارد و نفخ را بشکند و فراج گرم را با صلاح آرد اسارون سبتل سعد
 هر یک یک درم ریونید یک تخم کثوث هر یک در دم صندلین هر یک در دم و نیم با بونه اکلیل الملک گل سرخ تخم کاسنی تخم کثوث هر یک
 در دم بختیه نیلوفر گل خطمی هر یک در دم کوفته و بختیه باب کاسنی و طلا کند کلمه چهار دم از آرد و نقدیه صدریه در
 الفاظ غبشیه بختیه است **غذای** که در خشونت قصبیه در در سالی که ازین سبب بهر سبب بکاری آید بعضی جوها است که گذرشته
 حتی به سینه نیمه است و سکه ناز هم از همین قبیل است **غذای** که در حال باره یا پس خا بختیه در شتاب بهرب سال بهر سبب بکاری آید
 مسای است معمول باب سخا لرد روغن بادام و تخم آجچه صبر کبوتر باشد و در بعضی و در خولجان **غذای** که در حال باره
 مادی است لفت معین است نان خشکار و گوشت دراج و پتو و کباب مطبخ بر که در نرف و مری و سقر و کون با خود آید
 شنبه در بعضی و خولجان است و سگ مال معلول بخوبی بملتی با سر که مری و نرف و دراج کران شامی سبب نیر سو و سبب است

است غذای که در معال ترعاری آید بکار بادشعیر مطبوخ بجا بدستان بکثیر او مانند کت نان سیده بشر ششمان و مغز بادام سوی
از اطریه دقیق هوس ساخته باشند و مزوره ماشن مرقع و مدست غذای اسعال گرم که با نیت باشد بادشعیر مطبوخ بدستان با مخلو
بجیره بنفشه و معطر باروغن بادام شیرین و روغن کدو و در سفالنج یا سترق یا خا بازی بر روغن بادام یا شیره بادام نقل یا سیه لوق بوقن
بادام در بار شیرین حموی ماشن که آنرا بهندی نمونگ کند بنقل است بسعال نزلات غذای که در ضیق در بود مصلح الیه است در
او ایل آب باقلی در خوزه آب با شکر و ماشن جو با عمل قدری نان است پنهان فرایج و شوز با می دیگر خصوصاً هر لم شیر فروغ مطبونه
و میرزه با باز چهاره مثل در اجینی در کور یا با فرایج حمام نواهن یا شوز با می خصافیه و کبک در اج و قدر و در کوش آه بود ایل و کوش
قنقد و از قبول نقل و سداب کرفس رشاد و سوز و باد روغ و سلق با جزول و مشابه اینهاست عکسه که بدل سلق لسان الحمل در
انداخته باشند مفید است بر روی که از غله خون و مزاجت عروق عظیم ریه را بهم رسیده باشد غذای که در زوات الحنبه
دات الیه بکار آید سیت در اول آتش جو باشد و بعضی اثر نه ساسه یا مغز نان محروس در آب سرد و محلی شکر یا شراب نیلوفر و جیره
بادام و سفالنج و ملوچیا و خا بازی و قطف است اگر اشتهای قوی باشد و جیره نخاله یا شکر طبرزد و روغن بادام در جیره قنقد
از شیره تخم خیار و خیار باد رنگ کدو و باشکر و روغن بادام و بعد انکه سحر می مسکه و شکر و بهند تا اعانت بر نفع و تقف کند و وقت
زیاده کند اگر طبیعت لیت و خسته باشد جیره کک و بادام مقشر مقلود بعد سالیه اگر قوت معین باشد فرایج یا شوز متعشرو
کشتر سبز و شوز با می فرایج و اگر حرارت قویتر باشد دتوه ضعیف حموی بجهت نیمبرشت بدهند غذای که مبلول سول ملهاد
ممول است سیت حاسمول از نشاسته و شیره ششمان و شکر طبرزد و روغن بادام شیرین لحوم جدی و اکار و حملان سول برنج و ماش
دکدو و سفالنج و قطفه و دجاج فرایج و پیوج سول ماشن مقشر و سفالنج و حله سول از اطریه در مرق و سینه باج است و هم
این غذا بعد ضد و تنقیه اگر حاجت بان باشد بسیار مفید است مقشر آرد با قلات نشاسته کثیرا اهدانه سرطان ماده پاک کرده
بپزند و صا کنند و روغن مغز کدو شیرین و قدری شکر داخل کرده بخورند و اگر مسلولین ببول کنند اول روز بعضی حویلی که آنرا
است بدقوقین و شیران یا ماغز داده و در آیزن فایز نشانده و بعد خروج از آیزن تدبیر بر روغن بنفشه و نیلوفر کرده چشند
وقت نصف نهار غذا با سفیداج فرایج که باش مقشر و قطفه و خا بازی و سفالنج و روغن بادام شیرین ساخته باشند
مکنند و اطریه کوفته در سفید بلج انداخته بدهند و جیره از مغز نان سیده و شکر طبرزد و روغن بادام شیرین و زردی سینه
نیمبرشت و ششمان تازه کوفته منقح بگلک یا شکر طبرزد بدهند و اگر امر مبلولین با سهال انجامد غذا از فروج و تهویج
ماش مقشر بران و یا از زردی بجهت مسلوک در برنج سرخ و جادرس هر در را کوفته به شیره بادام مقشر بران بخته عیاید و بجهت
اگر لعل آمده و نفع نمایان بخشنده برنج سرخ است که آنرا اول در قدری روغن مسکه یا روغن بادام بران کرده باز آب
قدر کفایت هر آنچه ببارب به یا نرسد حب لاس داده باشند غذای که با صحنایف الدم لانی است غذای که کوفته را
لر و تبه بخش چون شوز با می اکار و اکار مطبوضه و جلود و کوش مشویه و زرد بجهت نیمبرشت که دم لایخون کهر با کزبه یا لیه

بران باشد با مشند اطریه خصوص آنچه با عدس مطبخ باشد چون عدس و عنب و بجز از نشانه و تخم صنوبر باشد
 بقول نقله مبارکه حتی که جا دید آن و استبلع آب آن نیز مفید است و باد و ج و طویخا و حواض می است و اما ممکن باشد که کثیر
 غذا قوی الفضل تواند بود و وقت قصار با آن جو کنند خصوص آنکه مطبخ بود و عنب و سفرجل و لسان الحمل باشد و کما غیر منقول
 در آب سرد و سویق عطبه گفتند و اگر کشکاب در آب که دانه سبز صواب باشد و مزوره که در خیار و ماش مشهور و در عنب که از روغ
 گاه و گویا مضموع باشد و مزوره اسفناخ بر روغن بادام و مسکه نیز مناسب است مزوره سماق و نیز باریج الحی مانع حاصل ترنج اگر
 سعال نباشد نیز موافق است آنجا ترک لحم درین مرض واجب است خصوص که با تری باشد و اگر خوف ضعف باشد اغذای کم است عدس
 مطبخ بخیا و لسان الحمل و کزبره و زرد و گوشت در آن دیتهور و کبک و عجاج و فزازیخ مطبوخه در بعضی عفو صفا نیز با مزوره
 و در وقت لدم استلای در روز یا سه روز اولی است البان جوینده جهت تقزیه نافع است اگر تری نباشد برسد بلکه
 رضاضی شد بلسفعت از فو که سفرجل و قنقار و عفو صفا و شتر گشته باشد اگر فزازیخ بنمود باید داد و عنب تر و عدس از مزوره
 مناسب است و کجند و حرما و جمیع علاقه نظر ایشان است غرغره که اختلاج و ارتعاش قصبه ریه نافع در روج ایاره مقبول
 زنجبیل عاقرقرا میوین خوده ستر اصل السوس پس سنج کبر کوفته و جینه بسمل غرغره کشته و فرق در تخم لادن و ارتعاش قصبه
 است در تخم لادن کلام می افتد و دایمی باشد بخلاف ارتعاش که در وی کلام لغزش و لرزان بود و دوام دارد غرغره
 سرفه صنیق را که سبک نزله باشد سود دارد و گلسرخ خرفوش نامی گلنار در آب سبز و پیش از خواب غرغره نماید و غرغره
 بطبخ کونار و دیگر عاقل بدستور غرغره سرفه مزمن که از غلبه سینه بود مفید است و کام گرفتار داده باشد بر او در و با
 نزلات است اما در آن ترش سماق مانع هر یک حرفی نیکو کوفته در شیر تازه ترک کنند یک شب با زرد زین صفا کرده بکار برند کما بنا بر توهم
 از ادویه صدریه در الفاظ فایده است فاکو فوج سیاری یا لوده گویند غذای صالح است جهت صدر و آلات آن کثیر غذا
 بطبی الاخذ است خصوص آنچه از آن مقود باشد و مشربده و آنچه از آن مانسک و روغن بادام سازند معتد است و مناسب مزین
 و ادیان آن صورت سوداگر و مصلح سکنجبین و آنچه از عدس سازند مناسب شایخ و سردین است و حجاج با مصلحت و قنقار
 که از جویبارج باشد این چند نافع بر فو صحایق نوشته اند فلو نیامی یا رسی که نیز فو لدم هر وضع نافع است در
 صدایچه گذشته فلو نیامی روحی طر مسوی موافق نسخه قانون نافع است نقل از کتاب مغزی را در اصل روح حنین
 مخوف را در سعال و نفث لدم و حواض و در ازل سحره و فی الدم و حواض و روح چشما و طحال و جمیع ادعیاء خصوص حجاج
 ترنج را در مزمن سبل عاقرقرا هر یک کثقال زعفران کثقال نعیم ده متقال نعل سفید بزرگ هر یک است
 متقال عدس متزوع الرغوه قدر شرب یک حصه بابت فاکو کلمه شایخ توهم از ادویه صدریه در الفاظ فایده است فلو نیامی
 نافع است بمسال که با سهال باشد مضموع علی بعض القصبه سهر کیده دم بر سیادشان همه دم حب لاس تخم ماش سفید هر یک
 چند دم کوفته و جینه بلباب بر قطونا قرص سازند مثری سرد دم قرص این بسیار قطع نفث دم از هر وضع که باشد تقزیه سدا

از موه گذر آید کندی بر با عصاره لیمه التیس برابر کوفته و بخیته لیمه که خمر کرده در ص سازند و بقدر حاجت بربندند که
بالای آن سر کفتری تجرع نمایند و اگر از سر که مانعی باشد بخیزی دیگر که مناسب باشد تناول فرمایند قرص اشرف السین
سعال و درد جگر و پتیشگی را برونید صینی هر یک یک درم بزرافقار بزرگ القند مصطکی طباشیر زعفران بنفشه انار کوشک
ترنجبین هر یک شش درم انبرالسین و از زده درم گلرنگ شصت درم کوفته و بخیته قرص سازند قرص یابرد سرفه و سوسن و برونید
و شکر که معادوت کند مقاومت نماید رب السوسن نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک یک درم و زنیبل و زکون و کیمیا و کیمیا
ختم خشخاش تخم کاهو هر یک یک درم تخم خیارین تخم کدوی شتر برگی سه درم کوفته و بخیته قرص سازند شترتی دو درم با کجا و شتر
بنفشه و دیگر سرفه و آماس جگر را مفید بود که مغسول بنیدرم برونید صینی یک درم طباشیر شکر قالی تخم کاسنی باویان تخم کوه
برگی یک درم و نیم تخم خرفه تخم خشخاش صمغ عربی رب السوسن هر یکی دو درم تخم خیارین تخم کدوی هر یکی سه درم شترتی دو درم باد پستار
شربت خشخاش قرص کلس بد جهت نفث الدم که عقربال شته نافع است و قی ادم را مفید که با سبب شایخ هر یک یک درم
نیم رب السوسن م الا چون نشاسته باویان هر یک دو درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک چهار درم قرص سازند و سه درم از وی بگردید که
و اگر بز المنج سفید مسوق آمیخته بچوزند و دیگر جهت نفث الدم طین شاموس سبک ل معده فیون هر یک دو درم بز المنج کندر هر یک یک
درم کوفته و عصاره لسان الحمل با درم در قرص سازند و دیگر جهت بند کردن خون و علاج سمل بعد تصد با سلیس و سکون و رفع
خاک بعد تجرع سرکه اگر خون در ریه جمع شده باشد بکار آید و اسهال خون را با زرد درم شکر درم صمغ عربی کثیرا اکل مخوم هر یک
سه درم کند راقا قیالنا هر یک چهار درم بسده درم شترتی دو درم و در کجا کوشته که مواصواب چنین می نماید که در اجنبی دین
سخته تصویف است بجای آن برونید صینی باید و دیگر راوند نیدم و نیم و حرق خشخاش سفید خشخاش گلرنگ طباشیر کلان
اقایا عصاره لیمه التیس هر یک یک درم قرن ابل محرق دو درم قیالنا کبریا سبب بر یک سه درم طین ارمنی چهار درم تخم خرفه
درم قرصها باندند بر دوصه کیمیا قرص سفید که جهت خشونت سینه و سرفه و آفت اجنبی است و در سه ملا صفر است
ده درم ستمو نیاستوی کیمیا قرص لیمه التیس کثیرا نشاسته هر یک یک درم کوفته و بخیته بلعاب سبب ابل که ما خود بکار باشد او را سازند
شترتی کیمیا قیالنا نفع دیگر که بذات الریه نافع است بنفسه تخم تخلی تخم خیارین تخم خیار مغز تخم خرفه مغز تخم کدوی رب السوسن
فصل الحبل الماکینه کوفته بلای تخم کتان قرصها باندند و بنشرب بخورند و نفع دیگر جهت سرفه که با نشاسته بنفشه منزه
شیرین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار گلرنگ کثیرا هر یکی بچیز رب السوسن گل ارمنی نشاسته هر یکی سه درم مصطکی کیمیا
سندل یک درم خیار سبب است اقراض سازند شترتی کیمیا با جلاب با کفکاب نفع دیگر جهت سرفه که با نشاسته قیالنا طبیعت بود
بنفشه ده درم مغز مادام مغز تخم خیار هر یکی بچیز کثیرا رب السوسن هر یکی چهار درم چاک که رسم است اقراض سازند شترتی دو درم
با جلاب یا شربت بنفشه نفع دیگر جهت سرفه که با نشاسته و قیالنا بنفشه ده درم ترد و صوف بچیز رب السوسن سه درم
و نیم محمود سه درم مصطکی یک درم و نیم کثیرا بنیدرم ناید درم شترتی دو درم زینم با جلاب جهت قویج در طبخ سوزش و قیالنا

و اخیر بهند قرص خشخاش جهت درش سینه و تنش زعفران بنیدم رب السوس نشاسته کثیرا هر یک دو درم خشخاش
 خشخاش سیاه هر یک سه درم گل سرخ صغری هر یک چهار درم طباشیر سفید بنیدم باب فاصل اصل تراص سازند شتر
 کبشغال نادر و شغال انشربت خشخاش و بجز جهت سعال خشک منغ فوازل و جهت سرفه که باست نفت زرد قوی
 باشد و برای سلسله نشاسته کثیرا صغری هر یک یک درم خشخاش سفید مغز تخم که وی شیرین مغز تخم خار تخم کاه بوزرنج
 هر یک سه درم بلعاب اجین قرص سازند و هر قرص سه درم شربت یک قرصه با شربت خشخاش یا آبش خوب بچین است
 در شعبی و بنده که این نسخه را تجربه کرده بسیار مفید یافته اما بزرالنج ربع وزن این انداخته و از مجامد مخدر کثیر
 بچکاس بزرالنج باین وزن نداده **قرص ذات الحجب** که در تبیل لغت و سمرقند مضامین نشاسته تخم خطی کثیرا زاده
 هر یک سه درم بنفشه رب السوس هر یک دو درم بلعاب اجین و هدانه و تخم کتان قرص سازند شترتی سه درم بنسرت بنفشه
قرص ورس این قرص مختار حکیم مذکور است و عقاذا دارد که این قرص زاده رید را از زده و دم با درازراه نشانه و کفایت
 دفع میکند و طبری گفته دیدم من جماعتی را که بر یافته اند سبب این قرص از لغت الدم بی الکه دفع شود و ماده آن بول فطر است
 یک درم و نیم رب السوس و فای یا بس و رقی کل شیرین خشک یک درم کهرابی فصوصی عصا راه لجنه انیس کدر حوض سندی
 صغری صغری خشخاش نشاسته سد هر یک سه درم بزرالنج بزرالنج الفقا بزرالنج الفقا بزرالنج الفقا بزرالنج الفقا بزرالنج الفقا
 بخلاب خیر کرده و صها سازند **قرص زیتیر** به لغت الدم هم مفید است انشاء الله تعالی در او و معاینه خواهد بود **قرص**
سرطان که سل و دق و لغت الدم و اناض است رب السوس سه درم طباشیر کثیرا شادنج مغسول هر یک نیم درم کل مخموم گل ارمنی
 نشاسته گل سرخ هر یک سه درم سرطان سوخته ده درم باب برگانه تان قرص سازند شترتی دو درم با انار شیرین در دو کلا طین
 هم درین نسخه افزوده **قرص سرطان** موافق نسخه دار الشفای شیراز کثیرا دو درم رب السوس سه درم کل ارمنی کل رومی
 و رقی گل سرخ نشاسته هر یک چهار درم شادنج مغسول طباشیر هر یک بنیدم کهر با دانه مورد هر یک سه درم سرطان سوخته نه درم کفایت
 و بنجه باب قرص سازند شترتی کبشغال **قرص سرطان** مغسول مولانا غایت الدین شیرازی طباشیر سفید کثیرا صغری
 نشاسته تخم خشخاش مغز تخم خارزی مغز هدانه با دام مقشر گوزبان کهر با هر یک دو درم و رقی گل سرخ کل مخموم گل ارمنی بزر
 هر یک سه درم تخم ذرک سح همکرا خشک شده مغز تخم خطی هر یک چهار درم مغز تخم خار مغز تخم باد رنگ رب السوس هر یک سه درم سرطان
 سوخته سی درم همکرا بزر قطونا کوبند و بزر قطونا با ان یا میزند و با انار شیرین بپوشند و قرص ساخته بر بست خوابان
 نهاده و نکند شترتی کبشغال **قرص سرطان** موافق نسخه تحفه که حاجتک بجز به آورده زعفران یک درم رب السوس
 خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک سه درم کثیرا طباشیر شادنج مدی مغسول هر یک نیم درم طین ارمنی طین مخموم طین رومی
 نشاسته گل سرخ هر یک سه درم سرطان محرق ده درم باب لسان گل قرص سازند قدر شربت دو درم با شربت انار شیرین بخورند
 و بعضی بر شادنج ریشه انجاری اندازند حسب تحفه بدل آن شاخ لاکوی اندخته و مانع ترابینه **قرص سل** مغز تخم خارزی

ده درم تخم خرفه اصل السوس هر یک چهار درم طباشیر سلطان کوخته هر یک دو درم نشاسته کثیرا هر یک یک درم کوفته و بجنه بلعاب سفید
 سرشته اقراص سازند شترتی کیمشقال قمر صسل جهت مسهلین ماتی که دریم با خون دفع شود بگذارید گل محوتم سدر درم گل ارغوانی
 نشاسته گلشن هر یک چهار درم که واجب لاس تخم خرفه سرطان نهی سوخته کثیرا سبد طباشیر شادنج منقول بلعاب السوس هر یک یک درم
 صمغ عربی سفید درم کوفته و بجنه باغچه تر سرشته قمر ص سازند هر قرصه یک درم هر صمغ دو قرص ماب باران یا آبشارید بنام گل
 بجنه قرصه ربه و لغت المده بگذارید منقول از معالجات لقا اعلی فیون یکد آنکه بوی بد بزرالینج هر یک دو آنک گل محوتم طین شادنج
 طین سفید درم کثیرا سید را تیغ هر یک یک درم نشاسته کثیرا صمغ عربی خشخاش سفید هر یک یک درم و نیم کوفته و بجنه بلعاب
 سفید که در آب جوشانده صفا کرده لعاب گرفته باشد قرصها یک درم ساخته هر روز یک قرصه اگر نرفته شد بدینا باشد و ده روز بعد از آن
 روز و اول آورده بشمار سیب یارب به یا شربت آس بدیند اگر رسال موزی باشد تا آس جو بدیند و اگر حرارت زایل شده باشد
 و قرصه باقی بود تا آس جو که در آن سرطانات امانت مطبوخ باشد بدیند و دیگر که الحام قرصه ربه و صد کند اقا قیاز غفران هر یک
 نیم درم که هر صفا هر یک یک درم الا خون نشاسته لعاب هر یک دو درم صمغ عربی کثیرا مصلطه هر یک یک درم گل گلشن هر یک
 چهار درم نایک بود بجز دم بارب به بارب قمر ص کنند هر قرصه کیمشقال و در سایه خشک کنند و دیگر جهت مسهلین و قوس که نیست طبع
 داشته باشد مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم باد زنگ تخم خرفه هر یک یک درم طباشیر گل ارغوانی هر یک چهار درم گلشن شش درم قمر ص سازند هر
 یک درم و نیم بادون صمغی از زنده درم بدیند و بتدریج دفع سفیر ایند تا بسی درم رسانند و اگر رسال تمام باشد یک درم صمغ عربی افزون
 کنند **قرص شادنج** منقول از تحفه همته سل سرفه عاره و سیلان خون از هر عضو باطن برای دفع اسهال مرادی و زمانی و بجا
 دعوی بزرالینج انیون زعفران هر یک کیمشقال تخم خرفه کشنیزه خشخاش سفید سه گلشن طباشیر طین و می طین شکر از هر یک یک درم
 سرطان سوخته دو شقال کثیرا بلعاب السوس صمغ عربی شادنج منقول شادنج گاد کوی سوخته انجیرا هر یک کیمشقال بلعاب بز و قطه اقرص
 سازند شربت کیمشقال **قرص طباشیر** جهت لغت الدم که از ربه و سیند باشد منقول از کامل الصناعه طین قبری گل محوتم که با عصا
 نخیده لیس اقا قیاز شادنج گوزن طباشیر هر یک دو درم تخم خرفه صمغ عربی کشنیزه بریان خشخاش هر یک یک درم کوفته و بجنه بلعاب بز و قطه اقرص
 سازند هر روز کیمشقال بابیه تا نایک خرفه با قدری شربت خشخاش بدیند **قرص طباشیر کافوری** نافع است جهت سرفه
 و حیاتی و حرقه و تشنگی بنشاند کافور یک درم طباشیر سفید ازق کاسرین صندل سفید مغز تخم حمایزه مغز تخم باد گلشن کاسنی تخم
 کاهو تخم نوز که از هر یک یک شقال کوفته و بجنه بلعاب نکلوسر شند و قمر ص سازند شترتی کیمشقال قوت این اقراص شش ماه
 بمماند **قرص طباشیر تلین** مستعمل سرفه و خشونت سینه و تهیای ملتبه صفراوی معده و تشنگی بنشاند نشاسته صمغ عربی
 خشخاش سفید کثیرا از هر یک یک درم مغز تخم حمایزه مغز تخم کدو از هر یک دو شقال ترنجبین سه درم طباشیر سفید چهار درم کوفته
 و بجنه بلعاب نکلوسر شسته اقراص سازند شترتی کیمشقال اینهم شش ماه باقی میماند و دیگر از دار الشفا می شش از کثیرا تخم شادنج
 هر یک دو درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو نشاسته صمغ عربی هر یک یک درم طباشیر سفید چهار درم ترنجبین یا زنده درم کوفته و بجنه بلعاب

نیکو بید شری کیشمال و دیگر موافق نصوص است مہاج الدکان زعفران کیدرم نشاسته کثیر الصغ عربی طباشیر سفید
 دودرم و زرق گل سرخ زنجبین ہر یک یک اذہ درم ترنجبین در آب حل کرده باقی را دویدہ گوشتہ و خمتہ ہمچینہ قرص سازند و دیگر کینہ
 مر عطار اللہ در موم حدیثہ تخفہ برای سرفہ و ذات الجنبہ حمی اذق و پہای حمزہ و حرزہ بول و تشنگی و تسکین التہاب باطلاب و جنتہ
 حصیہ بل زعفران نیم مثقال صندل سفید یک مثقال کثیرا رب السوس نلو فرہر یکہ مثقال گل سرخ منترخم کدوی شیرین منترخم سندا
 تخم خیارین تخم کشتہ ہر یک یکہ مثقال طباشیر سفید نشاستہ تخم خرقہ ہر یک یکہ مثقال گل سرخ منترخم ہر یک یکہ مثقال انیسون
 جینتہ با شیرہ و قرص سازند قرص فلفلی نفث الدم و قروح و خلفہ کسی کہ عمدہ آن مادہ ریزد فلفل کثقال مرصا و مثقال
 رویدانیون ہر یک یکہ مثقال عقیدہ رمان شوک مصری رمان بری عصارہ خیمہ انیسون آقا قبا ہر یک یکہ مثقال ابی کہ در آن جلا س
 بو شایندہ باشند سرشتہ قرص سازند **قرص قرن ایل** تہنہ اصحاب نفث الدم و ارباب ذی سفاط یا شاخ گوزن سوختہ با زوی
 بریان آقا قبا بریان فیون برشتہ عصارہ طریث ہر یک یکہ مجزوم شکوڈہ انور شش درم پوست انار بریان کردہ سخت درم کندہ
 ہشت درم زرنج بریان دہ درم صدف محرق عصارہ بیخ افحاح کوکب الارض ہر یک یکہ اذہ درم انیسون سماق کردہ مطبوخ است
 مستعمل ہر یک یکہ چارہ درم جلا س سیاہ با نژدہ درم پوست درخت صنوبر ذر بریان سازندہ درم سماق دباغین و قطر شراب
 کفایتہ سماق دباغین را در شراب بچوشانند تا شراب سیاہ غلیظ گردد و صاف کردہ او دویدہ دیگر با آن سرشتہ قرص سازند **قرص کافور**
 جہتہ سل و ذوق ناخ و مطلقا لیب سکک عطش و کبرقہ فی الدم نیز سود مند است کافور کیدرم و نیم زعفران و دو درم منترخم خیار تخم
 کدوی شیرین تخم خرقہ کثیرا نار دین صمغ عربی رب السوس و عود خام قانکہ ہر یک یکہ درم طباشیر جہا درم گل سرخ ترنجبین و کوزہ ہر یک
 ہفت درم بلعاب بزرقطو تا قرص سازند **قرص کافور منجمد** دیگر در سل زمانی کہ بتہ یاد آشد بخار آید کافور بنیدم تخم کاسنی
 کیدرم گل سرخ صمغ بادام صندل سفید کثیرا نشاستہ رب السوس طباشیر سفید ہر یک یکہ درم منترخم کدوی شیرین منترخم خیار منترخم
 با زوی سوزن ہیدانہ ہر یک یکہ درم بلعاب نیکو قرص سازند قرص نخل خون آدنک بسرہ بازدارد لادن زعفران ہر یک یکہ درم
 شاخ گوزن سوختہ آقا قبا ہر یک یکہ درم بر سیاوشان کیدرم و نیم گلنا بار و ہر یک یکہ درم سرہ صفہائی شاخ منبر لادن
 ہر یک یکہ درم باب سان لعل بید شری و افراس سازند شری دودرم با بک بران کہ طباشیر و گل ازمنی شب عیسائیندہ با جل آند
 و در صفتی کہ باہر سکہ درم داخل است قرص کلنا جہتہ نفث دم و زرق دم و ہمال از عاوی سلینہ طریخ منجمد در صمغ عربی
 ہر یک یکہ درم کوفتہ و جینتہ باب گلنا ترابجینتہ بید شری و قرص سازند در سایہ خنجر کردہ کینہقال با استعمال آند قرص کوکب الارض
 است بسرہ و قروح و زرق دم را دویدہ عصارہ گزشتہ قرص کہ با نفث الدم و زرق دم و خون زفقن از شکم بازدارد و مواض
 لسنہ عاوی زعفران دو درم شش سفید مصطلکہ کہ با ہر یک یکہ درم با ب قرص سازند شری کیشقال و دیگر موافق نسخہ
 مہاج الدکان و در سوختہ بلعاب ہر یک یکہ درم شاخ بزکوی سوختہ پوست منترخم سوختہ صمغ عربی ہر یک یکہ درم کہ با بسرہ او و تا
 منترخم ہر یک یکہ مجزوم کینہ خنجر بریان کردہ شش سفید شش سیاہ ہر یک یکہ درم بلعاب بزرقطو با سر شری کیشقال قوت

د وقت آن آشنی باقی نماید دیگر موافق نسخه اول الشفا و شیر از عصاره لیمو آبل قبا سبزی ابل شیر سفید برکی چهار
مرزاید یا سفینه بسد سوخته که با سوخته شادخ شسته و دوع سوخته کشته بریان کرده خشک کنی بر آینه کرده سماق بریان کرده برین
دردم آب انجلی یا با گلزار شسته و درص سا اند شری کیشال نقای این نیز بدستورست. فریگر موافق نسخه شرح افیون و زنبق
بصطکه راه که با اصل السون زعفران هر یک چهار و قیه بزرقطو پنج و قیه دو انا سوک اسبیل کو فته با سفیل زرت شسته و درص سا اند
اینست که اسبیل در رب بچوشانند که با نیتظ گرفته در دو انا کسویق بآن کشته در صلیب باید تا تمام بجا درود و قابل درص
ساختن گردد **قرص کبان** خون بر آمدن بسد و در ابا زرد و کاج مخوم منبلی انجون در اجینی برکی و در دم آب الذکر دم لادن
گلزار تخم خشک شمش صمغ عربی هر یک یک درم که با شادخ برکی بجز درم علی الرسم اقراص سا اند شری و در دم بصاره برگه خضایعضا
با درج **قرص منضج** که الشفای ماده ذرات الیه کند تخم خط نخ نمازی تخم خیار تخم خیزه تخم کدو برت السونق قحاح از هر کلین التک
بفشته کثیرا هر یک سدی گرفته کوفته بلعایب کتان و در ص سا اند و باب خیر خاوند **قرص نارکشک** که بشفیق نفس سفید است
انشار الله لک در ادویه معده خواهد آمد **قرص نفث** که دم افیون در اجینی برکی و در ص شب بانی و در دم نیم کند گلزار
درم لانیون هر یک یک درم و دو انا که با بجز درم شادخ عدسی کل مخوم سرخک درم مجموع راده قرص سا اند شری یک درم قرص آب
خرفه باب درج و اگر که صواب باشد شام هم یک قرص دهند و باز بسندند دیگر تا لیف اندوز اس کثیرا کیمه قال در ص
مشقال افاقیا چهار مشقال گل سفید زهره ران بری هر یک شت مشقال آب خیر کرده قرصها بسندند هر قرص کیشال و آب انجان
مشقال کنت و دیگر که با نیم درم افیون در اجینی چند بیتتر خلص داخل مر گلزار صمغ نیمه ان هر یک سدی زعفران و درم نیم تا
افون الجودی که عبارت از نوع بزرگ ان الحاصل است قرصها سا اند هر قرصه نیدم و در سایه خشک کنده و کت صبا با شادخ برسد
و دیگر رو ز صطکه تقلید سنبل چند بیتتر عصاره لیمو آبل قبا سبزی ابل شیر سفید برکی چهار درم شادخ برکی
بودینه صلی هر یک یک درم پنج از در صضا زعفران هر یک سبت درم کوفته و بخته بچوشانده عقص قرصها سا اند هر قرصه مشقال
و دیگر جهت نفث الدم ری بعد ماده جذب ماده سفیل و بعد تسکین مزاج هر گاه جبرون مطلوب باشد بکار آید منقول از معانی
بقراطی که با خالص کدیوم عقین بسد و و اید هر یک یک درم نیم و دوع مخوق کل قبری کل امینی هر یک یک درم طین و یا صمغ عربی
فارسی نشاسته کند هر یک یک درم کل مخوم بجز درم کوفته و بخته باب برگ از تاج شادخ قرصها سا اند هر قرصه کیشال هر درج
کیر صده جهل درم ما نه غیر و اگر رسال کم باشد بطبخ آس بدیند و بطبخ آس با سفیم سازند بگیرند برگ آس و جب آس هر یک یک سبت
و در آب شدر کفایت بچوشانند که بها بخته و برگها هم اشود پس صاف کرده باز بر آس گذارند قدری کثیرا و نشاسته و صمغ عربی صله کرده
کیشقیه یا دونه ازین طبخ با کیر صده بند و دیگر نافع نفث الدم که سبب ابل عروق ریه و سینه که سبب است عاره با هم برین افاقیا
که با سدی لود عصاره لیمو آبل قبا سبزی ابل شیر سفید برکی چهار درم شادخ برکی بجز درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک یک درم باب از تاج
سازند و کیشال بسند و دیگر درین باب افاقیا عصاره لیمو آبل قبا سبزی ابل شیر سفید برکی چهار درم و در اید یا سفینه که با شب شادخ گوزن سوخته

حشا پس سیاه تخم نارنگی تخم حاشی هر یک یک درم طین قبری طباشیر سفید شادنج هر یک یک درم کوفته و خیمه بلعاب سفید قرص
 سازند هر فریه یک درم ما کیمشغال بصهارات مناسبه بند و دیگر طباشیر افاقا عصاره لیمه اکتیس هر یک یک درم کهر باسد و در اید
 قرن ایل محرق و در محرق شاده معمول هر یک یک درم گلشن تخم خرفه کزبره بریان سماق نشاسته صمغ عربی گلنار هر یک یک درم
 کوفته و خیمه آب سماق یا قوی منقوع باشد در آن گلنار و اگر سرفه شدید باشد بلعاب بز قطونا قرصها سازند هر قرصی کیمشغال
 یا شیره تخم خرفه بخورند و اگر سرفه خست باشد آب لیمو و آب سماق تناول نمایند و دیگر جهت لغت الدم و قرصه روده
 بختمودر صدر بز بلنج پدید پوست افلاخ هر یک یک درم مصطکی بیست درم کهر بارک السوس زعفران هر یک یک شغال بز قطونا
 شصت درم علی الرسم قرص سازند و دیگر جهت لغت الدم و نفول که بسینه ریزد بز بلنج سفید پوست لعل طلاهی حمید
 لبان سفید لیبی انجون سوز بلفوزه جوز سرد هر یک یک درم مصطکی کهر باسد سفید هر یک یک درم اسپنل را یک شنبه آب گرم تر کنند صمغ عربی
 آن گرفته در ابی دیگر آن سخن کنند بلنج و قرص کنند هر سه نصف درم شترتی یک قرصه باب سرد وقت خواب و دیگر در طباب
 بز بلنج سفید پوست افلاخ هر یک یک شغال کسندر کر انجون میوه سایه یا به شتر هر یک یک درم شغال مصطکی بیست شغال کهر باسد
 زعفران هر یک یک شغال بز قطونا چهل و شش شغال آب شیرین سرفه اعتدیا کنند قرصها سازند و دیگر جهت قطع لغت الدم از
 هر موضع که باشد و تنقیه صدر سازند کسندر شغال از عاقله بقرا علی مراد اید شغال کسندر رایتنج هر یک یک درم بز لسان گل بسدر که با ریزند
 سخطای خالص عکله لانا طهر یک درم صمغ عربی فارسی کثیره نشاسته هر یک یک درم صمغ رات السوس عصاره لیمه لیس درع محرق طین
 ارمنی طین قبرسی طین شاموس هر یک یک درم بز تخمین منقعی چهار درم عکله لانا طهر در سرفه تر کنند که حل شود در ابی دیگر کوفته
 بچینه در لعاب نخبه قطونا که جو شانه لاجب فته باشد با هم شسته قرصها سازند و هر روز یک درم تا دو درم صمغ عربی و حاشی
 بار صمغ یا شرباب سن بنهند و اگر سرفه شدید باشد با ششیر بدیند و دیگر که اصلاح لغت الدم از هر موضع که باشد و اصلاح
 سوج و قرصه معاد ایهال م کسندر طبری گفته نادر و جو بیست درم صمغ عربی و خیمه کرده امن من بار با زعفران دو درم کزبره نیم درم شاموس
 ما تخم آن مازوی سبز هر یک یک درم صمغ عربی کهر باسد هر یک یک درم و طشت درم نثره رمان بری افاقا هر یک یک درم و نصف درم صمغ
 و گلشن بسدر جوی شادنج هر یک یک درم عصاره لیمه لیس طین ارمنی طین شاموس هر یک یک درم نشاسته انگلی بر ابی با کرده
 درم در نیم کسندر چهار درم کوفته و خیمه بلعاب سفید صمغ عربی مطبوخ شسته قرصها سازند و بخوبی مناسبه بند و دیگر جهت لغت الدم و سرفه
 یا اسهال باشد زعفران یک درم کهر باسد هر یک یک درم تخم حاض بریان طباشیر زرنک منقعی نشاسته جبلتین شاه بلوط هر یک یک درم
 کل مخم صمغ عربی هر یک یک درم کوفته و خیمه آب خالص قرص سازند شترتی دو درم قرص و رو مالیف سعلیناس که در
 فاونست نافع است بر بونش الله تعالی در ادره و صمدیه باید قرصی که بسرفه و لغت علیل نافع است اگر ابوی بر لبین طین
 بنود تخم بادیان تخم کرفس بر سیاوشان رات السوس صمغ عربی بلعاب تخم کتان قرص سازند شترتی یک درم با بگرم یا با مطبوخ شادنج
 که خواهد آید تناول نمایند قرصی که جهت معال مال کسج با حوارت و ششلی باشد نافع است تخم خیار تخم خرفه منزخ که وی شیرین بز تخمین

هر یک نیم رطل سوسن بنفشه هر یک درم لعاب سپین لعاب بیدانه قوس سازند هر روز سه درم یا شش و شربت بنفشه بدیند قرصی
که به شقیق انفس قوی نافع است و طبع و مزاج کند رطل سوسن دو درم و نیم ترم سجد بنفشه ده درم باب خمیر کرده چهار قوس بنزد شربی
یک قوس ماده درم شکر قرصی که حمود درم صدر را اذابت کند و بر آرد و سینه را از ان پاک کند و دای جدیدت را در اصل نفوس
نکب هر یک نیم رطل عسل آرد کرده انبوس گل سرخ هر یک دو درم سرکه درم باب خمیر کرده قوس سازند هر قمره رمی و در سینه خشک کند و هر روز
با یک کوبه بطین سح را زمانه بوج کرفس بجز در قرصی نافع به نفع برده که زیاد باشد و فقط نشود و گل از منی گل قبری هر یک
درم کثیرا نشاسته طباشیر شادنج هر یک چهار درم گل سرخ که با سده صمغ عربی رطل سوسن و ع محرق هر یک نیم درم سرطان محرق نیم قمره
هر یک درم درم لعاب سپین قوس سازند هر روز سه مثقال شربت ششخاش بوزانند قرصی که هفت قوس صدر و سوسن وقت احوال
و صمی و کشدن مده بکار می آید افیون دانگی ریون بزر الیخ هر یک دو دانگ گل مخوم گل مغز هر یک نیم درم کند را شنج سبزه
کیرم شسته کثیرا صمغ عربی ششخاش سعید هر یک یک درم و نیم کوفته بخته فرما سازند هر روز با شش جراگ سرفه باشد به تنهای ان
و الا با شش جو محلی بر سطح و در سحر عمل بدیند و اگر بت سبوز با گل زایل شده باشد با شش جو که سرطانات در ان بخته باشند بدیند
قوی سابق در او دیده الفینه زنگنه گذشته که اسمی بی بخور است و مستعمل میشود بر کوزت طبیه الراجیه بر شوماتی که گفنج در کلام دوزله
و مانی بعد را با این اعتبار آوردن اینجا هم مناسب بود اما چون اکثر اسامان در اینجا تخریفانه اعاده نموده جهت عطره اخرا اطلاق این
لفظ هر یک سحون هم میکنند و سحون قوی میخوانند لیسار الله تعالی در معالین این مکتوبه که خواهد شد قیر و طی احرا این که جهت
ذات الحین ذرات بعد که هر گاه در صدر یا در جرب صاحب این صفت جفاف و محل حادث شود و بت تخفیف یافته باشد یا زایل شده باشد کانی
قبله الطری آب جوده قرص آب بطین زقی آب و ق بنفشه هر یک زوی آب و ق خنایی بیخ جز سوم روغن که از روغن بنفشه ساخته
برائش گذاشته نسقیه ازین آبها بدیند گویا بنقسم که قدری ازین آبها نسقیه داده باز از آنش فرود آورده سرد کرده باز بر آتش گذاشته
نسقیه بدیند تا قدر صالح ازین آبها جود پس سینه و پهلو نکلا تیره و طی که در بخور متوج قصبه به جهت ممکن روغن نافع است روغن بادام یا
گل بادام و سوم سعید قیر و طی سازند و تنها با با زرده بپیخته سرشته نیگرم خراج کنند درم سید سح سوسن و هر گاه به بختن بخور عاقله افتد
علاج بختن خفاق کنند و چون بخته شود و بختن بریم آید آنچه در خفاق منع گذشت بکار برند و در آنها اندکی سرکه آب نیگرم خراج کنند و
تغز گردان نیز نمایند اما آن صفت را ازیم بشوند و اگر از تیزی سرکه الی سرد روغن گل بادام بنفشه لعاب تخم کتان شسته خراج کنند
و تغز نیز نمایند قیر و طی که جهت سوزن بار و رویه بکار می آید از روغن روغن لادن و قدری ریش سازند و نافه ازین صفاست
که از تخم اوز و تخم جاری و تخم طری که معروف بر باد است و قدری حرازه گاو و قدر سوم ساخته باشند اول تخمها را بگذارند پس حرازه بجم
داخل کرده بکار بند قیر و طی که در ذات الریه روز چهارم ابتدای الضحی بعد استعمال صمغ عربی که صندل و آب علی الحالم دارد و در صندل گذشت
بکار آید با لونه اکلیل المکاب بنفشه حطلی صندل سعید آرد جو همه برابر کوفته و بجز به سنجیه در سوم روغن که از روغن بنفشه ساخته باشد
مثل سرهم سینه بگذارد و اگر در فنج یا خرافه تخم کتان و حلیه آرد با قلا برابر اما صفا نمایند قیر و طی جهت ذات بعد سوم و در صندل

بگذازند و آب برگ برود آب تراشیده که توفیق داده بدخاتت سواد طلا کنند قیروطی جهت تهیل لغت قیلین صد و برای قمره شکار
 سل کجا باید صیغه بجز دم سوم زد و ششم بطبر هر یک دم دروغ خیزی خوردی دوم قیروطی سازند و بر سینه دهل و موز کنند قیروطی جهت
 لغت که انصاف عاقر قوا یک دم و نیم شو نیز اصل السوس هر یک دم دم آرد که سینه آرد و حله بر یک حیزم همه را گرفته و در نیمه دوم دم
 که از روغن بوسن بار و عنق نا درین ساخته باشند آینه مثل سرم ساخته بر سینه طلا کنند قیروطی جهت ذرات الجین ذرات
 محوسبت کینز گرفته موم سفید بر یک شقال روغن بنفشه بمغز قیروطی سازند و گراگیم استعمال کنند و اگر آده سرد باشد دل و عنق بنفشه
 روغن زنگس بار و عنق بایسن بار و عنق بوسن کنند قیروطی مانع ذرات الجین بنفشه سبزه گندم آرد و آرد مغز بادام تلخ و بادام تلخ کوه خسته
 در موم روغن که از روغن بنفشه بیشتر ساخته باشد آمیخته بر حسب علیل باشد آرد گراگیم و عینط بطی الفنج باشد روغن بوسن بر کتان
 و حله آب که بر سینه طلا کنند قیروطی جهت فاشانج که بوی کبریا جمع بر آردن لغت طبع اقلین جهت کجیل و سنج بکار آید بنفشه
 صندل سفید در روغن طی سوم گندم اعلی اللک گرفته و بجز بنفشه در موم روغن که از روغن بنفشه ساخته باشد آمیخته صفا کنند و اگر حاجت
 تجلیل و الفلج زیاد باشد آرد با قلا آرد حله هم گمان بقدر حاجت صاف کنند قیروطی جهت لغت لوم که از سبزه قیلین برای
 عروق سیندر و رسیدن برای سخت باشد بکار آید آرد که اگر بنفشه در شکر باغیض نیز در موم صنی بار و عنق بوسن کجا سازند
 آب سوز در تریز یا مینزد در دم کرده طلا کنند قیروطی برای لغت که سبجان بندد باشد از کلا آب با رنگ و آرد
 عسی الراعی و آب خرد در موم روغن که از روغن گل ساخته باشد بکار آید بود قیروطی سوزش سینه را که بابت
 باشد یا غیر شش نافع است موم سفید منقول روغن گل که از روغن سبب چهار آب که در آب برگ خرد بر بر بعد حاجت
 در آن آمیزند که کف مال کنند تا نیک خلق ط شود پس با چه بدان فر کرده و بنفشه سرد نموده بگذارند کلمه معده هم از روغن
 صد و در الفاظ کافیه است کالارس دوی بند بست جهت سوزش نافع و با طحال جهت رویه که آنها نافع باره یک
 جزو کند که جزو بهار که سه جزو در چهار جزو بر سر جزو سونهند شش جزو بسیار نافع جزو همه در اصله کرده گاه دارند
 مطلق گیاهه با چهار سال برابر سرخ بدهند و کلان سال را موافق حال باید داد و این سرس واقع اثر سها و اثر آتوز
 طاقیون نیز از این میکنند یک تا یک سه راه دروغ ترشش بدست در این راهت بد صحنی و نفع مستقیم سه حبه باب گرم
 و جهت گردگی رسد و نه بعد از از آتوز روز تا یک نیم ماه یک تا یک باب گرم و جهت تب که در روز گیاهه در برای تجلیل
 او باشد و برای بیخوبی در روشک سه نیم تا یک حبه بای گلا و میس و منیل پنج تا یک نیز مفید است که شکر آب
 در وقت لفظ فارسی بار بیشتر است و آن الله تعالی در الفاظ غلو اولی آمد لفظ کاف در حق آن کلام قوم حضرت است یافته
 صاحب قلموس گفته که کشتک با شغیر است و ما شغیر را اطلاق میکنند که برای آن که جو متشر را در آن مهر آینه باشد
 و صاحب صحفه تذکره و حکیم علی شیره جو نوشته اند و ظاهر این لافست میکند بر آب فام که جو در آن مر و سس باشد
 و از کلام صحنی لفظی که مطبوخ باشد سفاده است هر حال این لفظ موله و استعمال عذیده دارد بنا بر ابتناء نوشته کلانش

گلاب اسهال هر گ دمای پند است که یک بر آن با هر که قوی طلق است جهت سیرت که از غلبه طبع باشد مانع گشته اند
و در غل حرارت نیز فزیده اند و هم مانع با انواع بر میورد جمله انواع باد و بلغم گفته اند و هم مقوی باه و شبنمی است نسیل که غلبه از
نوبت حاصل میسوزن کجور که استیسی است که تا گوری با داده همه برابر گرفته و بجهت با یک ساخته برابر جمله سار گشته اند
علا هر که گشته و زار بجهت نباشت سوده انداخته در شند شده از کفایت فلوله مقدار دو مجرم بسته بر بند و بعضی از نباتات
جلابی سازند و بان غلوانی بلندند **کلکلیج** قه و زری که جهت سرفه و ضیق بلغمی کلکلیج کج که بر برای معال طبع
که غیر نباشد و مسلولین مفید است این هر دو در بلاد و یکدیگر با نشاء الله تعالی خواهد آمد که ادالی که در بعضی ذات الحجب
در بعضی کتب معتبره بنظر آمده بدین تفصیل است هر گاه مریح ذات الحجب شدت نماند بعد از این موم او در غل غلبه
کمید و در غل غلبه یا اگر مرفوح کرده در زمانه بر کرده مانع است از جهت تسکین ریح اگر ما دم ریح نماند طبع به عارض شود
و سوس گندم مفید است و اگر ماده غلیظ و لزج باشد که با طبع یا که سینه در حلقه سحره سحره سحره سحره سحره سحره سحره
باشد پس که با آرد جو و سوس گندم مطبوخ بسرد که اگر مریح است تقویه سزاوار است که از کمید پیش از سرفه از بعضی
سهل خراز گندم که پیش از سرفه غل غل آنرا در حلقه غلیظه میگرد و سخت میگرد و در وجه اگر چه که تحلیل میسند اما
عذب زیاده از تحلیل خواهد کرد و کلکلیج هر دو هم از ادویه صمدیه در الفاظ نامیه است یعنی شیر صالح است و غل غلبه
و شیر شتر مرغ میکند بر بود و در ضیق نفس عار که با در تخمین شیر گاو و غنچه نان و شیر خرد شیر زنی که است در حال
و سل و نفث الدم را بچین شیر گاو و شیر خرد شیر خزه غل غل عار در نولات عاره و التهاب خون مانع خرد شیر از وی
در وقتیه تا مریح است باشکوه کثیر او در غل غل و در رب السوس صمغ عربی و شیر گوسفند صمغ فرجه ریه و نفث الدم در غل
اسما مؤثر است و باد و غل باد او در صمغ عربی جهت سرفه مجرب ترتیب خوردن شیر جهت مسلولین انشاء الله تعالی در غل غل
آخر این مکتوب خواهد آمد حقوق ابن ماسویه جهت سعال حارادی از غیرادی مانع تخم خلی شیر اصمغ عربی سرفه خیار
سرفه خیار هیدانه بزرقطونا هر یک خردم تخم خشتخاش سیاه ده درم تخم خشتخاش سفید سحره سحره سحره سحره سحره سحره
سواهی بنکونم کوفته کنند و تخم خشتخاش تخم خیار تخم خشتخاش در دهن آب باران آبیان سوزن بخندند و صاف کرده
شیره بر آرد و بنکونم خلی را جدا تاب گیرند و نگاه دارند و کثیر اصمغ عربی را ملحمه در آب حل نمایند باز هم را یکجا کرده
نیم سکه که اضافه کرده بقوام آرد حقوق اهل برود و ج ریه نافع است مداومت آن افضل آن گفته است اهل سرفه
روغن آرد هر یک صمغ عربی و صمغ فرجه و صمغ عربی که از حقوق و صمغ فرجه و صمغ عربی که از حقوق و صمغ فرجه
منحه بنظر آمده موافق نسخه منهای که سینه و شش را که از اخلاط غلیظه بلغم پاک است است قبل تر عمل مصفی سوس
در پائین سنگی با آتش نرم چندان نیزند که سفل مهربان شود و در روز یکبار بخوردند و دیگر مطابق نسخه شفاء الاستقام
مانع بر بود و انتصاب نفس کثیره عصاره تفصل و سسل بالسویه و با کس طایم سحره شاند اما بقوام حقوق آید و در جلابی عمل و چند

نوشته فایده اگر آب بر کاس قبل برود و جذان غسل بقوام آورده لعوق سازند هم جهت برود و صفت نفس نافع است دیگر
 موافق نسخه قادری و شغالی بود و سرفه مزمن را که با رطوبت بود نافع است زوفا هر یک یک گرم ایرساده و درم ساینه صفت شوی
 سکه درم کوفته و بخته لعوق برینند و اگر بالای آن طبع عاشا یا بودنه کوبی یا بر سجا سف نبوشند بهتر عمل کند لعوق
 با دادم بسرفه نافع است و در او دویه حلقیه گذشته و لعوق با دادم تلخ مخرف کعب مقدار جوزه معتدله ای بر دخیل را لعوق با دایان
 سرفه کند را نفع رساننده و آواز صافی کند و سینه را از لطمه و خلط غلیظ پاک کند طباشیر چهار درم منقر با دادم تلخ زر لسوس کتیرا
 خربوار بخیل هر یک یک درم تخم خیار منقر با دادم شیرین منقر صلیغوزه هر یک یک درم صمغ نشاسته تخم بادیان هر یک یک درم کوفته و بخته
 لعوق مجون کند و نسخه لعوق بار از زایاج در او دویه حلقیه گذشته لعوق بار در جهت سرفه خشک و نزله که بر سینه در زیر
 و برای حرارت تخم شمشاد سه درم صمغ کتیرا سه درم هر یک یک درم منقر تخم خیارین منقر تخم که در تخم خرفه تخم کاه سو هر یک یک درم منقر
 با دادم شیرین ده درم حله را بار یک سازند و تر بخیل سبزه درم در آب تلخ هندی حل کنند و صفات کرده بقوام آردند پس دویه نسوخته
 با آن کشند در روغن با دادم شیرین سبب درم آمیخته از بجز درم نایک ستار بلبسند و اگر نزله قوی بود ششاس در وزن یاده
 نماید لعوق بار و بخته دیگر بر آمدن خون را از گلو باز دارد و دیگر الصلاح آرد و بوسه را سود دارد تخم خرفه طباشیر هر یک
 دو درم منقر تخم که در منقر تخم خیار هر یک سه درم لعاب بز قطنو لعاب تخم بار تنگ نبات مخوی هر یک سبب درم برسم ترکیب
 کند و یک کفچه خوزه لعوق بار و در خلط غلیظ را از شش بر آرد و سینه را از زیم پاک کند زعفران یک درم دهنم باز در حلقه
 جاوشیر هر یک یک درم منقر با دادم تلخ شش درم با عمل برینند لعوق بار و بخته دیگر تنقته صدرا زنده کند کتیرا با از در سبب
 بادیان هر یک یک درم اصل السوس بجز درم فنه را در غسل روغن گاو حل کنند و دیگر کوفته و بخته یا میزند شتری سه درم
 تنها با طبع زوفا دیگر رب السوس کتیرا فنه با دادم شیرین را از بانه هر یک یک درم روغن بقر بعدر حاجت غسل و چند
 او دویه و در عابالی رب السوس درین نسخه بجز درم با دادم را با دادم تلخ نوشته دیگر از عابالی زعفران جاوشیر هر یک
 دو درم باز دویه سایله هر یک چهار درم با دادم تلخ شش درم جاوشیر را بخیل سبب و صیغه بار زور را بر روغن گاو و حل کند از فنه
 با دادم حله را بکوبند همه را هم برینند لعوق بزر الکبج جهت تر که بر سینه ریزد در صفا یک درم منقر صلیغوزه شش درم بزر الکبج
 دو از ده درم بجلاب برشته لعوق کتیرا شش درم منقر شش جهت سرفه در دویه و بخته و شوهه و تب گرم اتی اللم
 درق گلبرخ صمغ طباشیر زعفران هر یک یک درم نشاسته گندم کتیرا تخم شمشاد رب السوس هر یک یک درم او دویه
 کوفته با مثلت برشته گکارا زنده وقت حاجت سبب سبب بخیل و طبع زوفا استعمال کنند و دیگر جهت سرفه گرم صمغ
 و قیه کتیرا یک و فیه اصل السوس شش درم فیه و نیم ششاس سفید ششاس سیاه هر گاه دو دویه هم را مواجی
 و کتیرا در بجز طاب صاف بچنانند پس بچنانند نصف آب با مذابتر صفا کنند و صمغ کتیرا کوفته و بخته یا میزند و در
 بز قطنو نصف طل شکو در طل نیمه اضافه کرده باز بچوشانند تا منعقد شود و دیگر جهت سرفه تری سبب درم اصل السوس

میخیزد تخم خنجر میهدانه هر یک صفت درم در رویت سیاه درم آشپت ترکند صبح بخوشانند با بصف سدا صد و
 قند سفید بقوام آرد و مغز بیدانه صمغ عربی هر یک سه درم کثیر چهار درم ششخاش سفید ششخاش سیاه هر یک نیم درم
 صلابه کرده یا میزند دیگر هفت سل و اوجاع سینده و شش و سرفه زمن کاین از نزلات عاره بزرقطونا تخم خنجر خنجر
 هر یک سه درم اصل السوسن ده درم تخم ششخاش و در وقت سبتانه جمله سوای سفیل جو گویند در در بجز اصل آشپت
 ترکند و بخوشانند تا نصف با ندها فکده با یکطل قند سفید بقوام آرد و وقت فروردن از آن صمغ عربی کثیر اسفند بزرگ
 میخیزد و بار یک ساخته یا میزند لعوق بزرگ کتان ربو و سعال مزمن را نافع است و سینده را از اخلاط پاک گرداند و بر نفث
 یاری دهد بزرگ کتان سی درم قردمانا ده درم کوفته و بخته لعبل هر بشند و اگر بریان تنها کوفته و بخته لعبل هر بشند همین عمل
 کند و بعضی بزرگان زبان را کوفته با ده وزن عمل مصغی با شکر مقوم سر شستن نوشته اند و بعضی ده جزو بزرگان ابا
 یکبر و فلفل لعبل سر شستن فرموده و معمول و اجداد هم بسیار یاد کرده بودینه کوهی با تخم ترب نیز نگاهشته و دیگر قویتر
 از اول فرودمانا زیره هر یک یک مع جزو کند و نیم جزو بزرگ بریان یک جزو کوفته و بخته با دو جندان عمل هر بشند بستی صبح
 و شام یک تخم لعوق بزرگ کتان با شکر که هفت درم و معده و روح معان نافع است لعاب بزرگان عمل شکر احمد
 هر یک یک کطل گرفته مجموع بخوشانند تا بقوام آید شربتی ده درم لعوق بزرگ که هفت قروح ریه و صدر خونی و حرارت تخم خنجر
 تخم خنجر هر یک سه درم طباشیر چهار درم مغز کدوی شربن مغز کدو رنگ مغز تخم خنجر هر یک سه درم صمغ عربی نشانه شش
 سفید هر یک سه درم ما عمل طبرزد و روغن بادام تلخ سوزنک لعوق سفید هفت سرفه و تویج نرمی از صفه ای بسیار
 موثر است بنفشه ده درم میوه منقعی عتاب هر یک سه درم دانه سپستان چهل دانه خیسانیده بخوشانند و صفت سازند
 و با عمل خیارشور و روغن بادام هر یک سه درم و قند سفید قویتر بقوام آرد و بخته با یک شسته سی درم دیگر کفایت کند و در
 تا هفت ششالی بپسند لعوق بلبل یعنی کثیر سینده را از بادامی غلیظه پاک کند و بر روغن صنیق لعوق سرفه نافع است مغز بطلن
 فلفل مغز زرا بجزه رازمانه که سه حبه هر یک چهار درم مغز حلزونیه بسته مغز بادام تلخ هر یک یک درم همه را بگویند و بار یک ساخته با
 ده درم روغن بادام تلخ بگویند و اندر طبع کثیر که میخیزد بخته باشند با این قسم که کثیر زرد سیاه عدد و در این هر هفته مطاب
 با یکطل و شاد گوری بقوام آورده باشند کثیر شدند و لعوق سازند شربتی دو درم تا سه درم با شکر عین علی لعوق نوشم
 یعنی سیر سفید یعنی نافع است رما ده را فلفل دهد و سینده پاک کند سیر پاک کرده نیم درم روغن گاو و نیز زرد ماهر شود و کین بند و یک
 مانند و با کین عمل صفت بقوام آرد لعوق حلزونیه که لعوق صبور است یک تخم آن که اخلاط از سینده پاک کند در او روغن فالیه
 و یک تخم آنکه هفت سرفه کینه و صنیق لعوق غایبه آزموده و جید است در او روغن حبه کدو گشته لعوق حلزونیه شنبو و دیگر
 جهت صنیق لعوق که از بروزت باشد در روغن سبب میخیزد و صبور مقشر هر یک درم مغز بادام تلخ مقشر هر یک درم روغن درم
 عمل بقدر حاجت و دیگر که سینده را از اخلاط پاک کند مغز حلزونیه سه درم سوسن انما گون صمغ عربی کثیر هر یک سی تخم کتان بریان

آرد با قلا هفت درم مغز بادام دره درم قند سپید با نرود درم کوفته آنچه بختی است بختی در آن بپزند باز روغن بادام سرد درم مغز
 لوق سازند و از دره درم با نرود درم طبعند و دیگر برای ذات الریه و ذات الحجاب سیاه کوفته سرد درم کثیر از زعفران از این هر یک
 بنفشه شکر سیاهوشان هر یک بختی قبال سخ همکند کشیده صمغ عربی صمغ لوی سیاه هر یک درم خمشا شش نیک کوفته بست متقال
 آنچه سپید غناب هر یک بست دانه موز طایفی بیدانه سی درم پستان نگاه عدد و بچوشانند و صفت کنند دست مالیده و فلوین خیار
 بست متقال در آن حل کنند و قند سپید نیم من همانند کرده باز در سه جوشی دیگر بپزند و جباری و بدهانه و حکیمو که رخ خاص برخی است
 و از اسلوق بری هم میگویند هر یک سه درم مغز تخم خیارین مغز بادام شیرین کل خطمی هر یک میخیزم با قلا می پخته در متقال کوفته و بختی در آن
 بپزند و روغن بادام شیرین بست متقال اضافه کرده بردارند لعوق رب السوس سرد درم خرمون رافع است و حصول از به رسیدن
 دفع کند و بر نفث باری و در رب السوس کثیر ابارز و مغز بادام تخم را از زمانه مساوی کوفته و بختی و غسل و روغن بادام بپزند و در بعضی
 نسخها مغز تخم خیارین بست لعوق رب السوس بختی دیگر همان فایده دهد بلکه قویتر است مغز همدانه مغز تخم خیارین
 هر یک نیم درم رب السوس کثیرا بنفشه تخم را از زمانه مغز بادام تخم خمشا شش پستان صمغ عربی متقال خطمی با قلا می پخته هر یک خردی
 در آب جوشانند و صاف کنند و غسل کف گرفته با قند سپید بقوام آرد و روغن بادام شیرین اضافه کنند شترتی بست متقال با طبع زودفا
 بیاتنا من لعوق رمان نفع میکند سرد مزاج نزلات و سینه و مقده را پاک میکند آب انار شیرین که در وی شخم نباشد قدر
 که خواهند بگیرند و نیز زودا قریب بقوام آید پس بست شیرین و قند سپید آینه زود بقوام آرد و فرود آورده هر که کل آب انار
 صمغ عربی کثیرا رب السوس هر یک میخیزم مضاف سازند و در ظرف آنگین بردارند لعوق رمان در مصلح بدین عنوان است
 آب دانه های انار شیرین رسیده را گرفته در دو انگشتین با تش ملایم بچوشانند تا نصف آب ماند و در نصف آن شکر طرز دانه ها
 کرده بقوام لوق آرد و هر طل آن بختی قبال کثیرا کوفته داخل کرده بردارند و در ظرف آنگین نگاهدارند لعوق رب السوس بست بر روی بار
 معیند میوه ساید صمغ بطم هر یک درم عاریقون را از زمانه فراسولون زعفران هر یک سه درم کسته بر سیاهوشان رب السوس هر یک
 هفت درم زربنج اسالی منسوج لجم بست درم آنچه کوفتی است بار یک کوفته زربنج صمغ بطم و صمغ را در میخیزم خیسانند
 لردن دوان بار یک ساید با عمل منسوج الرغوه بپزند شترتی کشفال لعوق زعفران بود و سرفه گفته را رافع است و سینه
 شش را از اعلا تا غلیظ پاک کند زود فایح سوسن آسمانگون ما سوسه کوفته و بختی با سبک خین عملی یا با غسل بپزند و اگر کج بکون
 آسمانگون حاضر نباشد شترتی عرض آن کنند شترتی یک است دیگر زود فای فشایح سوسن آسمانگون هر یک بست درم در سه
 رطل آب بچوشانند تا بر طلی آید صفا کنند و یا یک رطل عمل صاف بقوام آرد دیگر قویتر و در بضع و قطع مجا و غلیظه سینه نفع صمغ
 البطم صلبه هر یک درم زود فای خشک فراسولون تخم نارینان هر یک سه درم بر سیاهوشان اصل السوس هر یک درم مغز زعفرانی با نرود
 آنچه زود حکیم عدد غیر از صمغ جدران قدر آب کفایت کند نیز چون یک نیم رطل آب ماند تا مالیده و صفا کنند و یا یک نیم رطل
 عمل بقوام آرد پس صمغ در آن حل کنند دیگر نفع میکند با مرض صمد جانه بود و حال او امثال و تشبهه بر او بود و بطم را قطع میکند

نفس با سانی بر آرد زوفای خشک استنبون را زین پنج بر سیاه شان اصل السوس هر یک در دم صمغ مطبوخ کبر صمغ صلبه برین شمع
 را تجمیع هر یک هفت انچه شش برید بر کتان هر یک پنج انچه اسوی را پنج شش مثل آب جوشانند تا نلک ماند در صمغ کنند و قود
 سازند و این فعل کنند بچین است در زکده داودی و اگر با فندک بچین بقوام آرد هم صواب باشد لعوق سیستان در صمغ داودی
 سلقه گذشت و دیگر که سرفه گرم را زایل کند سیستان صدوسی دانه عناب بچاه دانه میوز منقعی چهل دانه در سوسن آب جوشانند
 تا یکین آب برین غلظت برین است در دم فایند صد در دم در آن حل کنند بس صفا نمایند و صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ
 لعوق سیستان بسخه دیگر قویتر و بهتر است سخای لعوق سیستان و صمغی لعوق سیستان است جهت سرفه صمغ صمغ صمغ صمغ
 دارد و از حله تراکیبی است که بخل کرده اند با طهاران بخ با دیان سرد درم بیدانه بر سیاه شان کیزا سفید گرم خلی هر یک یک
 فشنخاش هفت درم میوز منقعی اصل السوس محلوک هر یک یک درم صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ
 سیستان از افغان با کوه بچاه دانه آنچه کوفتی است که بند در چهارطل آب یا داده عمیر اغیر از کیزا کیزا کیزا کیزا کیزا کیزا کیزا
 با شش نرم جوشانند و مالند و صاف کنند و قود سفید غیر حل انداخته غلیظ سازند اگر اسباب ماند زودتر شش گرد و صمغ شود و لعوق
 سعال جهت سرفه گرم و خشک صمغ عربی کیزا نشاسته مغز بیدانه هر یک چهار درم رب السوس فایند سفید هر یک یک درم درم صمغ
 تخم خمازی مغز تخم خیار هر یک یک درم مغز بادام مقشر شش درم کوفته و بخته بدارند اصل السوس محلوک سیستان میوز منقعی شش درم
 سه جزو در آب بپزند تا غلیظ شود و با صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ
 و فایند و روغن بادام شیرین بدیند و بعد آن اس با شانند و دیگر درین باب رب السوس مغز بیدانه هر یک درم مغز اقله نشاسته
 کیزا صمغ عربی تخم خلی مغز تخم خیار بن تخم کدو مغز تخم خربزه هر یک یک درم تخم خاشاک ده درم مغز بادام میوز منقعی هر یک یک درم میوز
 در روغن بپزند و در دیگر کوفته بچینه بان آمیزند و با صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ
 خلی آب نام شیرین آبخار آب باد زنگاب کدو آب برگ خرفه آب شکر هر یک یک درم صمغ عربی کیزا مغز بادام شیرین شش
 شکر عکری هر یک یک درم آستار شکر طبرزدیمین آنچه بتوان کوفت بکوبند و این باها و آبها بپزند و هر ساعت که نیک بخورند
 دیگر جهت سرفه گرم کیزا صمغ عربی نشاسته هر یک یک درم تخم خربزه تخم خاشاک مادام شیرین مقشر هر یک یک درم با صمغ صمغ
 سرشته از جیزم تا یک شش لعوق کنند و دیگر جهت سرفه گرم طبا شیره درم تخم کدو مغز تخم باد زنگاب مغز تخم خیار بیدانه
 تخم خرفه هر یک است درم فایند سیستان درم کوفته و بخته بلعاب به بخل با عیاب بیدانه لعوق سازند و قدری روغن بادام شیرین
 بر سوسن بپزند و دیگر جهت سرفه سها فرمن کیزا نشاسته رب السوس مغز بیدانه هر یک یک درم مغز تخم خیار اصل السوس
 هر یک یک درم تخم خلی تخم کدو مغز بادام شیرین هر یک یک درم فایند است درم میوز منقعی سیستان دانه سیستان سی درم
 سیستان و میوز و فایند و اصل السوس را در کربن آب بپزند تا صمغ آید در صاف کنند و در هتار شکر طبرزد داخل کنند تا غلظت
 آید پس اودیه دیگر کوفته بان بپوشند و صمغی در حین بچین بپوشند خشک بچین صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ صمغ

فوس خیا شنبه باز زده درم غنا بسبت عدد داخل میکنند و در وقت سرشمن دوامی خشک آرد با قلابی ده درم روغن بادام
سی درم اضافه میکنند و دیگر جهت سعال چارفرمن زمانی که آواز درش باشد و حرارت زیاده بود بیکار بر بند جلای کباب
نیکو هر یک سبزه درم صمغ بادام صمغ درخت به فالص هر یک صید درم با هم سبزه تا بقوام عمل آید پس بچاه درم صمغ بادام
صمغ درخت به آب فالص هر یک صید درم با هم سبزه تا بقوام عمل آید پس بچاه درم روغن بادام صمغ کنند بسته
لحق کنند و دیگر جهت سرفه بارد سواج لعاب کبک الرشا و لعاب کبک شمش کتان هر یک بچاه درم عمل صید درم قلع آمد
و دیگر که بضع سعال بلغمی کند صمغ عربی کثیرا هر یک صید درم مغز جلیونه بجز درم اصل السوس سببت درم مغز بادام مقشده درم
با عمل و اگر کم لعوق سازند و دیگر جهت سرفه که از بلغم لزج باشد کند صمغ بادام عکالک لانا طاعنا و قیون از صمغ تخم باران
هر یک بجز درم صید سیاه مغز سیاه مغز بادام تلخ هر یک درم کثمن سببت درم صید سیاه با عمل بگذارد و گذرد و دیگر جهت
کثمن در میغشج بخیا سازد باقی ادویه بگویند و با عمل که صید دران حل کرده اند بشزند شترتی که درم و دیگر جهت
سعال باردادی جاوشیر جزوی مغز بادام تلخ کوفته بعل کثیرا و دیگر فلفل ده دانه روغن نارون یک درم برسیاوشان
چهار درم مغز جلیونه دو درم روغن گاو و لقد کفایت و دیگر باز در صید سیاه هر یک چهار درم مغز بادام تلخ شش
درم زعفران جاوشیر هر یک درم بعل بشزند و دیگر زعفران یک درم باز در صید سیاه درم مغز بادام تلخ هر یک چهار
درم بعل بشزند و اگر سعال که بسلول هر وقت پیش از غذا و بعد از غذا میتوان داد اصل السوس برسیاوشان
هر یک بجز درم زیتونی منوع که خوشخاش سبید هر یک سببت درم سبستان کفی غناب جربانی سی دانه همه درم
سرخ رطل آب جوشانند تا نیم رطل باقیانند صفا نموده فایند و میغشج هر یک ربع رطلی داخل کرده با قش ملایم جوشانند
تا منعقد شود پس مغز تخم که مغز بهر آن نشاسته کثیرا صمغ عربی خوشخاش سبید مغز بادام شیرین السویه لقد رها ته سیاه
با سازند و باغیزند و اگر لعوق سعال که کثیرا مسلول مانع و خشکی سینه و سرد اضع است نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز
تخم خیار مغز تخم که در هر یک صید درم اصل السوس خوشخاش سبید بهر آن نشاسته کثیرا صمغ عربی هر یک یک درم
شیر بادام شیرین مغز مغز مغز مغز مغز بادام مقشده سببت درم مغز بادام مقشده سببت درم مغز بادام مقشده سببت درم
شود و ادویه خشک نیز کوفته و بچینه آمیخته قدری میغشج داخل کرده لعوق سازند و اگر با شکر طبرزد مقوم بیامیزند هم
مناسب است و دیگر نافع بسلولین و قاطع نزل و مسکن حرارت تخم خوشخاش سببت کتان مغز بیدانه مغز بادام مقشده
زعفران هر یک درم تخم خیار مقشده بهر آن نشاسته صمغ عربی هر یک سببت درم فایند و درم شترتی دو درم با شش
و دیگر که درین عله تبرگاه و باغ گرم باشد و ماده نزل بر رویه بریزد نافع آید صمغ عربی بجز درم تخم خوشخاش سیاه کثیرا هر یک درم
مغز بهر آن تخم خطمی هر یک یک درم درم تخم خوشخاش سببت درم تخم کبک شمش کتان مغز بیدانه مغز بادام مقشده
بخیا سازد و با شش نرم جوشانند تا نصف با نصف کرده باده اسپر لعاب نیلوزیم من فایند و کین سببت بقوام آند و در صمغ

نسخ میخندنم من و عمل نم من نوشته اند هر صبح ده درم با کشکاب بزم نام بفر کفشکاب بدینند و دیگر هرگاه مسلول از
 اودی باره تفتیح شود و از اودی حاره زداینه برسد آنتهال کند نشش روابه خشک کنه را زانج نهک برسیاوشان
 کوفته و بجنه از سر کلابی سازند بقوام عمل را اودی مسحوقه بدان بپزند و هر صبح یک کوبه بخورند لعوق صیدیا^۱ چه مسخود و آت
 و حرارت و خشونت سینه و گوی اطفا بشیر بادیرا بشیر الاغ آمیخته بلیساند نغز دانه بد و درم صمغ عربی کثیرا سفید رب السوس
 قند سپید هر یک چهار درم کوفته لعسل بپزند لعوق صمغ سرفه خشک را سود دارد و صمغ سپید در آب
 آنگاه از وصف نماید بر دهن اودام بران اندازند و بخوشانند تا که غلیظ شود و هر وقت بلیساند لعوق طباشیر
 صمغ سرفه و سل و تب تخم خملی تخم بجازی هر یک درم طباشیر چهار درم منفر تخم که در منفر تخم خیارین هر یک درم صمغ عربی
 نشانه ششخاش سپید هر یک درم اودی کوفته در جلاب غلیظ القوام و روغن بادام یا عمل یا دوشان کف یا
 یا نیره تر بچین بقدر حاجت بپزند و صاحب نسخه نوشته که من این اودی را اوصاف نموده ام و بافته یا فتم رب السوس
 کثیرا گلشن منفر تخم نهند و آنه دیگر جهت سرفه و تسهل و خروج بیه طباشیر چهار درم صمغ عربی قاقه سرک سکنجبین
 در منفر تخم صمغ عربی هر یک درم نشانه کثیرا هر یک درم منفر طبرزد و شفقت درم کوفته و بجنه باره روغن بادام و صمغ کف کوفته
 لعوق کما نند در ظرف آلمگنه نگاهدارند و بقدر چهار مثقال لعوق کنند بعد آن شیر الاغ بنوشند و دیگر جهت سعال
 و قذف دم و برای غفول غلیظه در دسینه با دیان ششخاش سباه هر یک درم قاقه طباشیر هر یک چهار درم
 رب السوس کثیرا منفر بادام تلخ مقشه هر یک سپید صمغ عربی منفر حشم باد رنگ منفر جلیغوزه هر یک شست درم
 نشانه ششخاش سپید زنجبیل هر یک ده درم شکر طبرزد و جلهدم کوفته و بجنه بسل کف کوفته در روغن گاو
 خمیر سازند لعوق علك الانباط که علك المبط است جهت برود صیق نفس مفید علك الانباط بر طل اگر کفته در آب
 بنزند که بقوام لعوق آید لعوق علك المبط نسخه دیگر که سعال مزمن برسد و سینه را از زهر و خلط غلیظ پاک کند
 و لطف الدم را نافع باشد در اودی ملقغه کدشته لعوق غار یقون سینه را از خلط پاک کند مبعیه سالیله
 صمغ بطم هر یک یک درم بادان فرسیون زوفا خشک غار یقون هر یک سه درم سب السوس برسیاوشان هر یک شست
 درم مویز شنی بست درم مبعیه و صمغ بطم را در سیخ حل کنند و مویز انرم مگو بنده و اودی کوفته و بجنه بدان بپزند
 پس حله را با عمل آمیزند شربی یک مثقال همین است نسخه متعارفه در کامل العناعه که سینه هم در اودی هفت درمی بر قوم است
 و مبعیه و صمغ بطم را در درمی فرار داده و مویز بست دانه کاشته لعوق فرسیون نفع میکند با مرض کثیرا مخصوص
 نفث ریه را بگریزد و فرسیون بگرطل و با سنج رطل آب بنزند تا نالت مجا بد پس فرسیون دو درم کنند و روغن زردبان آب
 یک قطعه و بنزند تا بقوام آید شربی دو ملقغه لعوق کثیرا سرفه مزمن جار را نافع است کثیرا سکنجبین کبیر و منفر بادام
 مقشر و جزو کثیرا در جلاب حل نمایند منفر بادام کوفته داخل بقوام آید لعوق کر سسته جهت برود دیگر

و دیگر امراض صدر آرد که سینه صیق فلفل در او فلفل هر یک است و قیوه کوفته حبس لبرشند لعوق کرب سینه را از
 ماده غلیظ پاک کند محل مصغی نیکم آب کرب سینه فشاوه نیکم و نیم هر دو را بنیزند بقوام آرد پس تخم کتان بر این علیه
 هر یک بجز دم مغز حلینوزه مغز مینبه دانه با قلا مقشره هر یک در دم مغز بسته با نوزده درم همه را کوفته لبرشند شربتی بچند
 با شیر خرد و دواخته این لعوق در ادویه حلیقه گذشته لعوق کرب سینه البیهر که در امراض صدر دواهی بی نظیر است
 بگیرند کربزه البیهر یعنی بر سیاوشان اگر تازه بهر سه بهتر و الا خشک آن که سبز باشد قدر صالح و بچوشانند و در حالت
 غلبان اصل السوسن در دم غلاب سبجاه دانه داخل کنند پس مالند و صاف کنند و فایند خراخی نصف رطل عمل کلین
 شکر سفید یک رطل و ربع آن صاف کرده بقوام آرد بعد نزول از آتش رب السوسن کثیر اسپید صغ عربی نشانیه بر یک
 سه درم ساییده بیامیزند اگر سه درم بر سیاوشان دیگر خشک کوفته و پیخته داخل کنند بهتر باشد لعوق کشمش چینه
 سعال و سینه مفید است بگیرند کشمش را و بچوشانند در آب و کعبه از آن با نیم حصه فایند بر آتش بر توام
 آرد و لعوق سازند لعوق کندر رفع میکند سعال ملغمی در طوبی من بگیرند کندر و سخی کنند و حبس لعوق ساخته
 بکار بند لعوق البلبوب سرفه را سودمند بود و سینه را پاک کند و در تمامه راناق است منتر تخم نیاز مغز تخم
 بادام کزک و مغز تخم خرنوبه کثیرا صغ عربی نشانیه تخم ششخامش هر یک در استار روغن بادام شیرین سیخ استار
 شکر سفید ده شکر کزنجبین کزنجبین آب بنهند و آن ترکند و صاف نموده بچوشانند و عموه آنرا بگیرند تا منصفه شود
 شکر روغن بادام سفید آرد و بچوشانند تا غلیظ شود پس باقی ادویه کوفته و سبجه باشد و بنیزند تا چون لعوق شود شربت
 بقدر حاجت و وقت لعوق لعابات جهته سرفه که از حرارت و پوست باشد بغایت نافع است تخم ششخامش ده درم آب
 انار شیرین آخیار آب برگ خفه آب نیشکر هر یک یک قیوه و ثلث و قیوه کثیرا صغ عربی مغز بادام شیرین هر یک چهار استار لعاب
 بز قطونا لعاب بز سفرجل لعاب بز غظلی شیره تخم خرنوبه شیره تخم خیار هر یک یک سکه قند سفید یک رطل لعوق سازند لعوق
 معتدل از مروبات حضرت والد که جهته تهلیل اخراج بلغم و غلیظ مواد عاره رقیقه سمبل است موز منقعی الخیر آرد با قلا تخم ششخامش
 اصل السوسن مغز تخم کدوی شیرین بر سیاوشان رازانیه زوفای خشک مغز بادام مقشر حلیمه پودینه لایقی صغ عربی تخم غظلی کثیرا تخم کتان
 بهدانه کوزا هر یک نیم توله جو کوبه نموده در دوسر آب بچوشانند تا نیم سیر باشد صفا نموده عمل سفید بادام سیر داخل کرده بقوام آرد و از
 از سیر انجاسیر الگبری است لعوق منضج بلغم صغ عربی کثیرا هر یک حسب صنوبر بیخ عصاره اصل السوسن مقشر مضمون صفت
 تخم کتان کرسنه مغز بادام شیرین بر یک دانه بجز بجز با شکر طریز بقوام آرد و هر گاه اعظم عرض این لعوق همین صفت
 بود بادام شیرین بادام تلخ و عوض کزنجبین شکر کس و عوض عصاره اصل السوسن بساوسن کنند و در وزن حسب صنوبر یک رطل
 و همان قدر در وزن صغ و کثیرا ببقایند لعوق منقعی رب السوسن سبت و بچند حسب صنوبر مقشر جمل درم مغز
 بادام تلخ جمل و بچند عمل بقدر حاجت لعوق دیگر منقعی ریه از مواد غلیظه شیره موز منقعی و عمل خیار مغز و کزنجبین

برابر گرفته لقوام آرد و قدری رب السوس و روغن بادام روغن بنفشه داخل کرده لعوق سازند
لعوق نزل که که جهت سعال حار جلیل المقدار است بدو نسخه در او روغن الفیته گذشته لعوق و روغن بنفشه سرفه و سعال
صفراوی در سینه و در سینه و قوی الدم و پتهای حاده منقول از جامع امین الدوله زعفران بنیدرم نشانه کثیر اشخاص سپید
هر یک در دم گلشن با کوه صبح غری بر پایه دم طباشیر رب السوس گل تخوم و گاهی بدل آن گل سپید و آهستانی کرده بود
هر یک چهار دم نرم سائیده و باد و شبانگوری لعوق سازند **لعوقی** که بر بو و صنیق نفس مفید است تخم انجور از انبه
کرسته حلیله بر یک دم مینبذانه صفت فضل هر یک چهار دم منقر جلیغوزه منقر لسته منقر بادام هر یک بخیزم کوفته و بخته با طبع انجور
با سفینج لعوق سازند و قدر روغن بادام تلخ بر سر آن ریزند و یک مثقال از آن با آب نسیب با سفینج یا سکنجین غصلی بخورند
لعوقی که سعال انج می کند گیزد زنت خشک کوفته بادام فایند هر یک دو قویه بمه را بار یک سائیده بنشرب بطور خود و سرفه
ملین قدرت شربت نصف قویه است **لعوقی** که سعال را بر بو لغایت نافع است تخم حلیله با سوسیه هر دو را در آب میخامند
تا هار شود صفت نماید و برابر هر دو عمل منزوح الرغوه شسته باز میخامند تا لقوام لعوق آید **لعوقی** جهت سعال را بر بو و منقر
جهت روانه نیم جزو زردگان حلیله هر یک جزوی کوفته و بحر بار یک حلیله با عمل فاس خیار شنبه و لعاب تخم کمان لعوق سازند و قدری سفینج
مخلوط کنی لاین نیز سفید **لعوقی** که هرگاه ماده سعال قوی غلط و البر باشد با سفینج باید آورد و کدر نصف جزو زردگان
یک جزو قردان کون هر یک حلیله هر جزو بمه را بار یک کوفته و بخته با عمل منزوح الرغوه و عمل لعوی مسادی لعوق سازند و یک طعنه
هر روز ناشتا بدهند و قطع بلغم غلیظ طبع الاثر است **لعوقی** که سرفه را که حاجی حلیله باشد نافع است از انبساط استاده
شفا را اسفام کوش ربع دم خسته غافله منزلی تازه نصف دم روغن صینی سالم از گرم روغن بادام شیرین هر یک یک دم
سه دم خیار شنبه صفت دم **لعوقی** دیگر از انبساط استاده که جهت دفع صدر بلغمی مقل از زرق انبوس رب السوس هر یک
ربع دم ایر سائیدم نبات یک دم غاریقون سببیش کثیفان بار یک سائیده با روغن بادام یک دم و عمل خیار شنبه صفت دم
لعوق شود **لعوقات هندی** یک لعوق هندی که آنرا میله گویند و سرفه و سرفه که روغن کافور است و لفظ
سوم ادویه اعراض را گذشته دیگر جهت دفع کبی روغن فلفل از جگوت بگیرند بزوبه و پاک کرده با چهار بریده در دو خندان
بجوشانند چون ربع آب با بزر بزر بر آورده خشک کند و در بیست و پنج روغن کافور بران کند که اندکی سرفه شود پس سوزن تمام
شکر تر بر اجلاب ساخته بمه در آن اندخته شرب لعوب از آن این ادویه را کوفته بار یک ساخته و اخل کرده با نش گلام قدری دیگر سرفه که
لقوام علوا آید قدر خود را که نیم دم است و آن اجزای داخل که در بیست کاپیله سواد و صلی سفید ترنج الیچی تخم کستی در اجنی آن است
آدمه را یک نیم بل سندی پیل مریخ زیره بران کرده کوزد در روغن بران کرده خیره هر یکی دو بل و دیگر که آنرا هر تنگ با ک اوله گویند
از خمر عات بنج عبدالکریم بخاری دلموی جهت سرفه در قو زکام و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه
و سبب است و کابا کلب است و ازین دارو عقل و عمر و روح افزون شود و گیزد بلبل کلان بلعند و جهل و سرفه دم زانرا در سرفه

در شیرها ساور با قصد دود و در دم بچو شانند تا تمام شیره در خود پس طبله بر او سایه کشند و شسته آن دو کینند طبله را
 ریزه ریزه کرده و جلابی که از شکر سپید چهار صد و سی و شش گرم و شیر بز بقدر کفایت ساخته باشند از شسته مقدار یک جاشنی
 آورده این را اندازند سندی پس برنج منصفه لوزنگ و در بعضی نالیس برترنج ناکلیه لاریچی خورد اندازند به هر یکی چهارم
 زعفران دوازده گرم چندین سپید بنفشه آمله هر یکی شانزده گرم اگر تیلیه چندم جنزه اجوا این زیره سپید رنگول طبله لوزنگ
 ناگرمونه جمود و منبه هر دو رنگ سردالی نشتر یکند جو نسوت کباب صینی نمک سنگ سیخ گنای بزرگ هر یکی دو عدد دم نکور سیخ
 چهار صد گرم اول در آنها اسوی اوله و نگو کوفته و بچینه اندازند پس آمله و قوی را شیره کشیده داخل کنند و شهد که دو عدد بجا و چندم باشد
 آن صیغه بقوام اولیه درده و در ظرف جرب نگاهدارند **کلمه نوزدهم** از دویه صیدیه در الفاظ میسبت اما در کتب دیگر صیغه **الف**
 نوشته که دفع میکند در ابتدا کس آن دفع عظیمه است در ظرف ایوان ایشان نسخ آن مجموع حکما و در ظرف
 دوم ادویه امراض است از قاضی **ما را بخلاف** یعنی آب برگ سید لیزه و آلات تنفس نافع است و دفع سینه و نفوس
 معده کند و جهت موافقی و صفی و وی دردی قدما مفید است از جهت آب گاسنی و آب شیره در مورد که در جیات مختلطه
 است برگ سید که نرم و تازه باشد کوبند و آب کبیرند و شکر بگذارند و صباح آن از سبت ششقال نامی ششقال با خمرن شکر
 بنوشند ما را الحیا رسم لیزه عاره نافع است و انشاء الله تعالی باید ما را المراد یعنی آب شاکه شرب بار صفت
 آن بقدر نرم ششقال جالی قصبه ریه و معده است انشاء الله تعالی در کتب حکام در ادویه معویه و کور خواهد شد ما را اسکینی
 جلاب که در نرم کردن سینه می آید کار در قطع سوزم ادویه امراض است که ما را اسکینی بنفشه دیگر گفته سرفه گرم و شوره عطرش
 معده را تریب و در کسرخ چهار ظل را در ظرف الگینه کنند و بریزند بر آن الگرم کرده ده ظل و سرفه نیم یکم بنزد و یک
 شایر و زنگداند پس بر آورده بنفشه از دهنش که داده ظل شکر بر آتش نرم گذاشته بقوام آرد ما را اسکینی که با سبی
 کشکاب گنید بهترین چیز است بمسکولین و هنر و بدین خصوص که با سرطان بچخته باشند و بچین آن با عرق اسون سرفه و بچین
 با عبات الخیر و بستان در بسیارشان جهت معال و در وسینه بچست و هم ما را شیره بنفشه قصبه ریه و صدر و قرون
 و کبیر گرم شود و در طب است اعتدال مولد خون صالح معتدل سرخ الا اخذ از معده و مها و مضر معده و حشای بارده
 و شایخ مصلح کلنگین سگری و عسلی در وقت بچین مثل کرفس با دیان هم کردن هم صلاح آن میکند و فواید این غذا که بسیار
 باین باب در مذکور شده و بعضی نسخ حاضرین نظر آنرا در تربیت اعتدال نگاشته خواهد شد و فواید جلیله که که قدما در کتاب
 آن نوشته اند هیچ علاج نوشته بشود تا در ابواب آسیده هم مذکور باشد پس میگویم که قدما کشکاب را در علاج آنها از بهر آن
 اختیار کرده اند که علاج هر مرض بقید آن باید کرد و اندر ریه های محرقه و مطبقة تب غب حرارت اخرون تریب باشد و
 ماده پنهانی بعضی سوخته و بعضی خام می باشد و تریب که سوخته باشد بدفع آنکه خام باشد مضر باشد که در وقت تریب
 باید داشت آن بتبذیل مزاج و بغذا میتوان کرد و در مزاج را بدیل کند شیره پنهانی است و آنچه قوت را نگاهدارد

و معده بیمار ترست و غذا امتناعی پذیرد که اگر چنین کند طبیعت را سبک و مشغول کرده باشی که بهضم شربت دوم بهضم غذا
سوم یعنی ماده و این بر طبیعت مشکل میشود و ما اینهمه بدل چیزی که از بدن تحلیل شده بار سیم باید رسانیم از برای این غیر
شرعی هستند که این مغفتمهای از یافته شود آن چیز غیر از کشتکاب نیست فخر اطلس که یک کشتکاب است در وی لزومی است
بانهی و از لاق و همواری قوام و تری او معتدل است و در معده بالیده نمیشود و فرغ نمیکند برای آنکه وقت بخت است
رسیده و ضعیف از وی بیرون شده و از جهت آنکه تر است تشنگی نمی نشاند و از جهت آنکه نرم است و قوام آن همواره معتدل میکند
ضعیف و در درستی با از نرم میکند و از بهر آنکه سرد تر است با حرارت و خشکی تب مقاومت میکند و از برای آنکه ضعیف تمام یافته بود
بهضم میشود از زود و صغنی قوت را نگاه میدارد و تن را غذا دهد و از سبب آنکه مزاجی است زود اندر رگها میگردد و در رگها نشوید
و بیع فصله از وی در رگها نمی ماند چه بالرحمت مزاجی است و زد آید و این خاصیت حرکت کشتکاب است هر که از چیزی فرج از آن
و غذا کمی آید یعنی مینی که از چیزی مای دیگر قوام کشتکاب توان ساخت این خاصیت بوجود نیاید چون آب گندم اگر چه آنرا قوام
کشتکاب سازند از جهت تری و همواری قوام پیدا میکند لیکن زود در بدن از وی نمی آید از وی ضعیف در
رگها بسیاری ماند و بعضی مرغ غیر شربت را از جهت تری است لیکن بر فرم معده در بر میماند و افضل ندارد و از معده گواید
فرود و در فعل نم معده جذب غذا است نه بهضم آن و چون بر فرم معده و زود است بسیار میکند غنیان می آرد سوازی ازین که
گفته آمد کشتکاب را دو خاصیت دیگر است یکی آنکه قوت او کفوه است و قوی متضاده ندارد چنانچه در بعضی غذاهای دیگر چون
عدس که جرم او قاص و آب و سهیل از جهت که قوه او لیسان است غذای که او در بغایت نیک است و قوت بیفزاید چنانچه
دوم است که تن را غذا دهد و قوت نگاه دارد و این خاصیت با خواص مذکوره هیچ شریخی کشتکاب جمع نمیشود و می بینی که
غرض تشنگین حرارت و طیف کردن ماده در سنجین یافته میشود و ترتیب بدن در جلاب زیاده تر از کشتکاب حاصل است
و غرض تعلیظ غلط رقیق در آب سرد موجود لیکن منفعت در غذا دادن و قوت نگاه داشتن با دیگر منافع در اثرش مذکور
مغفوق اما اما اشعیرا وقتی باید داد که بیماری ساکن باشد و عرضی خطرناک در وی صعبا و رمی نماند درین حالات بکجا با سینه
قناعت کنند و همی باید که بیا محتاج بعضی سهال که هلمت مذید بود و هر گاه مدتی طبع اجابت نگردد باشد و نقل در اسما
شده باشد کشتکاب نشاید و همچنین غایب دیگر چه از گذر نیافتن امتلا زیاده شود و مادام و سجا با زیاده گردد و باعث در و ظم
شود و نیز آلات تنفس متواتر گرم شود و خشکی تشنگی پیدا کند پس درین حالت صور آن باشد که اول حقیقه یا شیاف
طبع نرم کنند پس کشتکاب بنده باید است که هر چه با کشتکاب منجمه جمع شود منفعت آن باطل کند و سبب اضطراب است
هر گاه که چیزی جمع شود قوتهای مخالف پیدا آید و طبیعت از بهضم و تصرف کردن در آن متخیر ماند خاصیت طبیعت بجا درازد
قوت مختلف جز بهطر حاصل نشود و بهضم نیک ممکن نبود و بدترین چیزی با کشتکاب منجمه سبب است از بهر آنکه کشتکاب را فاسد کند
و استوای قوام او باطل کند و او را بهضم نیافته از معده بیرون برد پس صواب است که چون کشتکاب منجمه را در وقت از وی بدو

در ساعه سبکبختی دهند تا خلط را لطیف و معتدل و دفع و معده را درشت کند و منع تو که در راج یا تحلیل آن کند و سبکبختی و معده
 زاده از دو ساعه درنگ نمیکند پس دو ساعه کشکاک حاره شود آنرا نیک قبول کند و زود مضمم گردد و از خلط را که سبکبختی لطیف
 کرده بشود و دفع کند و در گها و گذرهای خلط را پاک کند گاه باشد که دفع با در اربول و گاه بعرق کند و اگر کس کشکاک چهار
 ساعه شربتی دیگر از سبکبختی دهند هر چه کشکاک آنرا معتدل کرده باشد و وضغ داده زود دفع شود و از سردی و تری که از کشکاک
 بهم رسیده کسب بد آن رسد و تری کشکاک آن چنان است که در ابتدا اگر ماده حاصل بود و حاجت بگاید شستن قوت خندان
 رفیق دهند و زود یک یا نهایت کشکاک پاک گیرند تا طبیعت مشغول نماند افشود و سبکی متوجه مضمم ماده باشد و اگر بخیری حاجت
 این است مانند در جاله سبکبختی در کشکاک غلبه نماند زود دفع شود و اگر در کشکاک غلبه نماند زود دفع شود
 باید داد و اگر شخصی را کشکاک در معده ترش میگردد و او محتاج کشکاک باشد آنرا کشکاک بقیق دهند و اگر حرارت شدید نبود
 قدری سبک در وی نیز بماند کی فلفل یا جلیب مصغی مزج کرده بدهند و هر گاه در معده مجرد کشکاک بقیق آرد متبراج خمر
 فلفل مضغ است و باید دهنست که با اشعیر نیک بخشد تا نشود غدار اشتهای زنده علاج را طریق نخستین یا اشعیر است شیره
 بکیر و مفسر سازند در آب شیرین یا شش نرم بپزند و در ظرف پاکیزه بپزند و بهترین ظرف پاکیزه است و کف بکیرند تا کف بپزند
 پس آن صفا نهند اگر لطیف غذا مطلوب باشد و الا با کشکاک تناول نمایند اگر گزیده غذا مقصود بود و افی باشد و زنان
 حوده اشعیر است که تازه و خوشبو و سفید باشد و زود و منعقد نبود و ملز و کثیف و بغض و متلی باشد و مقدار آن خلط را
 بعضی گویند که چند جو باید و زود بعضی میست چند شاید و مختار شیخ رحمه الله همین است لیکن جمهور اطباء بر آنند که چهارده چند یا بیست
 چند باشد و چون سبک بود و در تطیف تدریجاً حایه افتد و تلین شکم و در اربول نیز مطلوب است باید که جو را مفسر سازند و نخست
 آب اندازند و بر آتش گذارند هر گاه آب گرم شود برون اندازند و آب دیگر گرم کرده بریزند و طبع دهند پس سرد کنند و تکر
 آبیخته بدهند تا که اشعیر سحر طالی که سبک بود و مدفون دهند با این ترتیب از بسیارند سرطان که در آب آن باشد
 و ماده بوده و علامت ما دگی وی است که سوزنی بود و زود بزرگ و رطوبی اش شیرازی حد است و ماده بود پس ساقهای و
 یا ای آن بپزند و شکم کشکاکند و نیک و خاکستر کور بشویند و در کشکاک اندازند و نیزند و اگر عنایت ششاش در آن بپزند
 و باروغن بادام بدهند بهتر باشد دیگر که در او ایل فو ل کلاب آید آب که در بکیرند جو و سرطان را در وی بپزند با این
 بادام باروغن که بدهند دیگر که در زبول بکار آید و رطوبه بپزاید در یک نیم تن آب که در جو پاک کرده نیلوفته سبک دریم
 با تعلی مفسر درم ماش مفسر سبک ششاش سبک سبب درم مغز بادام شیرین مفسر حیدرم داخل کرده جنب مهربانند و در حیدرم
 ازین اش سبب درم آب انار شیرین و چهار درم روغن بادام داخل کرده بدهند اگر درم مغز بادام درین مالیده خوردند
 قویتر شود و دو ساعه صبر کنند پس سبک مقرر در این بپزند و بعضی مقام ما اشعیر دیگر هم است در مواضع خود نشان
 خواهد آمد ما لعسل جهت در دینینه که از سردی هوا هم رسیده باشد میفندست در موقوف دوم آدویه انراض را شکر گشته

ما و القراطین که بطریق صلیح ساخته باشند جهت معال و درم ای معتبرست و در مطلقا سوم ادویه امراض اس مخریافته
 جهت سرفه گرم و سستی در پتهای دومی و مغزای و اخلاط محترقه و ترطیب مزاج و رفع عطش از ادویه جلیله القدرست بگیرند
 که دوی درازنرم و تمانه که تلخ بود پس آرد جو خمیر کرده بر آن در گریز بالای او گل پاکیزه در پیچید پس در تیز معتدل بگذارد بر طاقن یا
 بر خشت تا نیک بکشد شود پس از گل و خمیر بیرون آرد و زبر آن سوراخ کند و بدست بغشازند تا آب نالای جز بکند و از جابه شغال
 تا فو و شغال توان داد تنها یا با قند و آب ناز و زنجبیل شیر خشت در موی خایشند و لگند آفتابی و سکنجین و تر سندی و اولیله از مانند
 هر بنا بر بقیت مقلی الی برد در شفا و الاستام گفته سخت کرد و از جید جانو که کار در نهند بعد آن موقوف سازند تا دو دو گلترخ که در
 خمیر نجایا آب شیرین کرده باشند انتهی و جای نیک است لطف گرفتن مقصود میباشد این خمیر لال که در اسباب معمول موقوف کرده
 بالای آن بجانف آرد جو یا گل ماس در مجموع کرده در تیز میگزارد در بیضوت آب بسیار صابری آید اگر آرد فقط یا غل فقط اقتصار در
 نیز رو است با محدود صفاست علف القدر باید که در آتش معتدل نیک بکشد کرده نه خام مانده سوخته شود و جهت اجتنی بری غلای مزاج
 یک لگشت کانیست در زجری که صغرا غالی باشد لازمست که با خصوصیات و سببها مستعمل بصفا نشود و اگر دادن حرمت مناسب
 نباشد عارضه سرفه و بزاق باید که چیزی که لطافت توام او کیف سازند آمیخته دهند و سوبق جوهر این کار نیکوتر است حرماهی اکل
 نرف دوم نایب است و در مطلقا دوم ادویه امراض اس گذشته حرماهی با و ادم جهت سرفه و خشونت صدر و حلق نافع گیرند مادام
 ناره فرجه مقرر در درگی کنند و در شب بر سر آن ریزند چند آنکه میوشانند بر سر آنش نهند تا در سه جوش بکشد پس در آرد
 و سه روز بگذارد بعد از آن دوشاب بر آورده در درگی کنند و غسل طبرزد بر سر آن کنند و دو سه جوش سبک بپزند و در طری
 کنند و چهل روز بگذارد و بعد هر سه روز ملاحظه کنند هر کار طوبه تا ادام جدا شده در غسل سه مرتبه کند باز جوش سبک بپزند
 و اگر حاجت اند غسل طبرزد را تبدیل کنند با غسل تازه بدستور سجوشانند و بعضی با ادام تازه در روغن تازه میجوشتانند
 و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده غسل بر آورده میکنند حرماهی با و ادم بطریق دیگر که با پوست دست میشود این
 قسم است که بگیرند با و ادم قسم شیرین را که هنوز پوست سخت نشده باشد با هر دو پوست بغیر تر کردن و سوراخ کردن بدستور
 بپزند که در افا و طبه بنید از حرماهی تر سنج برین و حلق نافع است و انشاء الله تعالی در ادویه معده باید حرماهی خوب
 بلسان بر بود منق نقش سفید است و در مطلقا دوم ادویه امراض اس گذشته حرماهی زرد که جهت سرفه و تنفیه
 ریه و تلیق صدر و منع نوازل و تصفیه صفت و صفت معده و بدی همدم و صنف مگر و استسقا و صنف کلیه صنف
 باه و در پوست کدر بزرگ در مطلقا پوست بخرانند و باره باره کنند و میان آنرا بنید از نود و در آب آفتقد که آنرا
 بپوشانند و غسل سه مطلق نازم بپوشانند تا بکشد شود پس بیرون آرد و بخرقه پاک کنند باز غسل مقداری که آنرا بپوشانند
 بپوشانند جوشی سبک بگذارند و غسل آنرا بگذارند باشند اگر طوبه پاک شود باز بپوشانند تا طوبه منخوب شود
 بعد از چهل روز استعمال کنند و بعضی سر هر صد شغال نیم نیم شغال ازین دو با اضا نه میکنند خود قماری تر نفل در جیبی کباب

کبابه نخعیل جز بوا از نما کوفته و نیمه بیدازند و اگر قدری مشک و زعفران نیز ضم کنند مرغوب تر شود مر یا می کد و بعضی گفته اند ما بر دطلب است و بعضی گفته اند نه تبرید میکند نه تسخین بهر حال نیکوست مر سینه را اویده که در آن باشد و نافع است بشش و مثانه اگر باشد در آن صلابت و حرارت است مانند کدوی تازه و پوست نازک آن بخورانشند و مغز آن بیدازند و پاره پاره کنند مانند خضر و باب بچوشانند تا نیمه نشود پس بیرون آزند و عمل مقدری آب بر سر آن کنند و بچوشانند تا بقوام آید و قهوه عمل آن کنند و اگر کفشد خواهند همین طریق است و اگر خواهند نافا وید داخل کرده خوشبو کنند و روحی که الیون آن بر سینه بسعال اطفال قوی المنفعت است صمغ سفید را در روغن بنفشه حل کرده بمانند هر و حی که سینه را نرم کند و قشر مویخ النفس را سفید آید چون سداب پوست بود یا ماده غلیظه و بر نفت یاری وید سیه کرده بزوموم زد و هر یک سفید دم روغن بادام روغن کدو یا کبچد یا زیت حسب مزاج چهل درم در اینجا که تبرید مطلوب باشد روغن کدو یا بادام اختیار نمایند و بعد ترتیب شیر و خرف تر یا دیگر شیر یا مبروه مخلوط کنند و بر سینه بمانند هر و حی دیگر که جهته التهاب سینه و ذات الصدور و تهای محرقه و اورام التهاب نافع است موم سفید بمغشقال روغن گل سی متعال گذارند و باب بخار کدو و آب برگ خرفه کف مال کنند و بمانند هر گاه ترتیب شیر مطلوب باشد روغن بنفشه عوض روغن گل کنند و باب برگ سید و برگ خجازی تقیه دهند و چون این دو آب بری میزند قوی علی مضر دنیا مضر هم خلاف المصاق کرده میشود بر سینه پس بفتح میکند بلف المدم زاج سفید آید قلع قطار زنگار ماز و شب مشقوق و مدحج مواد قلع پس پوست انار هر یک شش وقیه سیر که کهنه شش قط موم عکاک صنوبر ذکر زفت شیر پاک سید ملزم روغن زیت هر یک و رطل هر یک راد را و ن خوب بگویند و در سر که سه اوز بچینا اند پس بچوشانند با نصف و بمانند و صاف کنند و اوید خشک را نرم کوفته بر سر که ریزند و سعی کنند و اوید که اغشی را در ظرف دیگر بگذارند و در آن بریزند و بر سر بزنند و در پایله بر سر آتش بپزند و گرم کنند گرم کردنی تخفیف بردارند هر هم مهدی منقول از شرح مانع به نفت المدم و ملصق خراجات و ملصق ناکل سفید آید قلع قطار زاک و ادشب هر دو قسم مشقوق و مدحج ماز و بی سورام پوست انار هر یک شش وقیه موم را پنج مرد قطن زفت خشک شراب هر یک یک رطل هر که قدر کفایت مطبوع اجال که نیز طرا آرزو در و رطل آب جو شاییده بمصغ رسانیده باشند با قدری شکر موافق سینه است و مثل سایر رشتی با مضر بسعال است و در خوبی ازیت است مطبوع اسطوخودوس که جهته ربو و نزلات در مد و صنف با صبر و گرانی سامیه و حزن عقید است بگیند اسطوخودوس مالک او کشته خشک و در مع او زنجوش و شح آن از هر یک مصطلی و بلبله کالی و کند و در همه را بچوشانند و بر شرف وقت خواب بخندی بخورند و اگر این اجرا همچون کرده بخورند هم پوست و بطنج اسطوخودوس تنها با شربت زوفا و در آن ان صالح است در روئینه مطبوع حلیمه که ربو و صنیق النفس که از سردی بهم رسیده باشد بکار آید حلیمه است و نیز مغز میزک بیخ ایتار در آبیان یک کوزه بچوشانند و صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده بنوشند و دیگر درین قسم بکار آید حلیمه بجز آن بچوشاییده صاف نموده قدری عمل داخل کرده هر صبح یک کف بچوزند مطبوع خیار شیر که جهته سرفه و خشونت سینه

فزکام نافع است و تکم تر می کند و اگر این را با قراص کهنه سوز و نفت غلیظ گذشته بکار بند سرفه را نفع کثیر در پیافته
 چهار دم اصل السوس منقش بر سیاهوشان هر یک بجز دم منفر فلوس صفت دم ترنجبین و نموز منقش هر یک ده دم بجز زرد
 ده دانه عناب است دانه پستان سی دانه همه را سوسا منفر فلوس ترنجبین در سه رطل آب بپزند تا بر طلی آید صاف کرده
 منفر فلوس ترنجبین حل کرده صاف نموده قدر حاجت بنوشند و هر گاه جهت زکام مستعمل شود بر سیاهوشان مخدوف سرازند
 به طلوع زوفا جهت ریه و صفاق سرفه تخم خطمی تخم جنجالی زوفا خشک کبک سوسن حله هر یک ده دم بر سیاهوشان ده دم
 اصل السوس چهار دم نموز منقش بجز زرد هر یک ده دانه عناب سی دانه پستان هر یک است دانه در چهار رطل آب بپوشانند تا بر طلی مانده
 صاف نمایند و هر روز سی مثقال از وی یا بنفشه حرلی یا القوق خشک یا سوسن قبی یا صافه روغن بادام بنوشند و دیگر نافع
 سرفه نری هر گاه نفع با اعتدال بود و معین بر تنقیه مانی اصد تر تخم خطمی تخم جنجالی هر یک یک نیم مثقال زوفا هر یک سه دم
 پستان اصل السوس هر یک بجز دم نموز منقش خراسانی است دم انجیر سید ده دانه عناب حر جانی پستان هر یک
 کنی همه را در چهار رطل آب بپوشانند هر گاه بر طلی آید چهار اوقیه ازین گرفته خمیره بنفشه پیچدم روغن بادام شیرین کیشقال
 حل کرده بنوشند و دیگر جهت سرفه که ماده آن بارد غلیظ و لزج و عسر النفس باشد زرد از مدراج مصدک استقل مشوی
 هر یک ده دم سج از خر قحاق از خر زوفا خشک هر یک سه دم بر سیاهوشان اصل السوس بنفشه تخم خطمی تخم جنجالی
 قسطر لیون غلیظ هر یک چهار دم زبیب طایفی منقش است دم انجیر سفید ده دانه عناب حر جانی است دانه پستان
 دانه همه را در چهار رطل آب با نش نرم بپوشانند تا بر طلی آید صاف کرده هر روز چهل دم بار و روغن بادام شیرین بکیرم نیگرم
 بنوشند که روز پنج روز هر گاه ماده لضع یا بد کجهای سهل یا خم اخراج کنند و دیگر لبقه مادادی هر گاه ماده غلیظ باشد
 بدیند تخم خطمی انجیر زرد ده دم انجیر سید زخم خشک سوسن سفید زوفا خشک هر یک صفت دم اصل السوس نموز منقش هر یک ده دم
 جهت سرفه کیشقال انجیر زرد ده دانه عناب است دانه پستان پنجاه دانه زرد و من آب بپزند تا نصف بماند پس صاف کنند
 در صبح مقدار چهل دم گرم کرده با پیچدم خمیره بنفشه بدیند اگر سه دم روغن بنفشه اصافه کنند بهتر باشد و دیگر که لبقه
 خار و سکی نفس و خفقان و بر آیدن رطوبه با سردی را سود دارد و مزاج گرم مفید بود نیلوفر و در دم سج مهبک تراشیده
 و نیم کوفته گل خرد و پوست بنج بادیان تخم نیرک زوفا حرلی هر یک سه دم تخم خیار بن تخم خربزه نیل کوفته هر یک سه دم
 بر سیاهوشان صفت دم انجیر ده دانه عناب است عدس پستان سی عدد در یک من نیم آب بپوشانند تا با نازده استار
 بنامد مالت و صاف کرده هر روز سی دم یا با نازده دم جلاب که از ترنجبین بچینه باشد بیاض است و دیگر جهت سرفه
 زردی را سود مند بود ابر سا که دم بنفشه کیشقال تخم خیار بن نیل کوفته بنج مهبک خراشیده نیل کوفته زوفا حرلی
 هر یک سه دم بر سیاهوشان چهار دم انجیر صفت دانه عناب با نازده عدس پستان سی عدد همه را با یک من بنج
 آب بپوشانند تا نیم آید یا لایند و هر روز است دم از ان با نازده دم جلاب ترنجبین بپوشند و دیگر نافع

نافع بر بود که از حرارت بود و صفت النفس و سعال فزمن عار و امراض صدر و جنب و حجاب گل نیکو فز گل سفید تخم خیار تخم زرد
بر سیاهوشان اصل السوسن از قفا هر یک سه درم حشاش سبید چهار درم موز منقح او جعفر سبید هر یک دو درم
انجیر زرد تخم پنجه غده همه را در باغ درم آب شیرین بیزند تا تبرج آید صاف نموده با شکر طبر زرده درم روغن بادام
شیرین یک نعلقه بخزند و دیگر ذات الحجب و افواج صدر و سوال را میفید بود و صفت النفس و در دیهلو را نافع
سرخ مکه کشیده سه درم بر سیاهوشان تخم خطمی تخم خربزه نیکو فزده زوقای یا بس هر یک چهار درم سنگی بجزم جعفر
نیکو فزده شش درم موز منقح با نژده درم انجیر سفید غده عباس سبستان هر یک سبست عدد جمله را در چهار رطل آب
بیزند تا بیکرطل باز آید صاف کنند و با نژده درم نبات دران حل کنند و با شامند و دیگر جهت ذات الحجب تخم خطمی تخم
هر یک سه درم اصل السوسن محکوک سیاهوشان هر یک چهار درم جعفر سبید سه درم انجیر سفید سه درم زبید طابانی منقوع المعجم
سبست درم عباس سبست دانه سبستان سی دانه در چهار رطل آب بیزند تا بیکرطل بماند صاف نموده چهار دقیقه گرفته با جیره
بجزم در روغن بادام شیرین یک مشتقال بخزند و اگر گشت غلیظ غده انجیر با شکر و جوی بود رخ نموسن آسمان گون
افزانه کنند و دیگر جهت خراجات و در میل صدر تخم خطمی تخم خبازی رخ نموسن آسمان گون هر یک سه درم
بر سیاهوشان اصل السوسن محکوک مضمون سفید زوقا رومی هر یک چهار درم حله تخم گمان هر یک بجزم موز منقح چنانکه
سبست درم انجیر سفید دانه عباس سبست دانه سبستان سی دانه همه را در بجزم رطل آب بیزند تا بیکرطل آید صاف نموده هر دو رطل
درم ازین گرفته باروغن جلیغوزه و روغن بادام شیرین هر یک یک درم بخزند و دیگر نافع بر بود و صفت النفس سافج هندی مصلطی
سبل الطیب هر یک دو درم تخم خطمی تخم خبازی از سیون رخ نموسن آسمان گون از او در صبح هر یک سه درم فطر یون و صفت
قطر یون غلیظ پوست سبک که حاشا فودج جلی شیخ ارمنی بر بنجاسف زوقا رومی هر یک چهار درم اصل السوسن خرامشیده
پوست سبک بادام پوست سبک گزن هر یک بجزم زبید خراسانی سبست درم انجیر سفید با نژده عدد عباس سبست دانه سبستان
سی دانه همه را در بجزم رطل آب بیزند تا بیکرطل بماند صاف نموده هر روز چهار وقت تا آید سه رطل محجون فنی بگذرد روغن جلیغوزه
در بند و اگر قویتر خواهند ترماق از همه نهدم افزانه کنند مطبوخ زوقا صغیر هفت سرف گرم و خستون صیدر و گل
آن تخم خطمی همدانه بزر قوطا سفید هر یک چهار درم زوقا خشک سیاهوشان اصل السوسن هر یک سه درم عباس انجیر هر یک
ده دانه سبستان سی دانه در سه رطل آب بجزم تا بیکرطل آید سه وقت ازین با خمره سفید بخزند مطبوخ زوقا
کعبه هفت سعال طوبی و رو بوده و افلاط غلیظ صدر پوست سبک از انبازانم تخم گزن تخم بجزم بودینه بر سافر سبک
سبک گزن هر یک بجزم بر سیاهوشان هفت درم خر سبک منقح حلیه اصل السوسن محکوک نیکو فزده زوقای خشک هر یک سه درم
انجیر زرده دانه بدستور مطبوخ زوقای صغیر عمل آید مطبوخ مسهل که در سعال مادی عاری آید یک بار بقیه خشک
سبست درم عباس سی دانه هر دو را در کین نیم آب بیزند تا به نیمه آید صاف نمایند و مقدار بقا درم ازین مطبوخ باشد درم

ل الیغور ساسیده وده درم فلوس خیارشیر و بیست درم ترنجبین کوزندان مطبوخ منقحه این اسویه است دیگر که سینه
 و طبع صاب استقیم سعال را نرم کند بگفته خشک چهار درم اصل السوس مقشر سجدیم موزیر منققی اده درم انجیر زرده و فانی قبا
 بیست دانه سپدان سی دانه درم کرم و نیم آب بنزد تا نصف بماند پس صاف کند جمله و در شربت باشد در شربتی هفت درم
 فلوس خیارشیر زده درم ترنجبین حل کند و بخورد مطبوخ مسهل که بارباب ذات الحبت مفید است فلوس خیارشیر
 بازده درم بگفته بیست درم ترنجبین سی درم غناب سی دانه بچوشانند در صاف کنند و بنوشند و اگر قویتر خواهند سان الیغور
 از سه درم ماچیزیم نیز اضافه کند و اگر صفر انا البیاض باشد سه درم درم ترند نیکو فته وده درم رخ همکرت استده دران
 بنیز آید و اولی ترا که ترند و اصل السوس را در مطبوخ بعد ظهور نقت کنند و دیگر جهته ذات الحبت کل بگفته سنابکی
 هر یک شش درم الوی کلان سجدیم غناب سه پتان هر یک بیست دانه بوشاننده برسی درم شربت بگفته مکر صاف
 کند و بیاتمانند دیگر که بذات الحبت ذات السوس و نقت الدم و تب گرم بگفته است تخم کاسنی تخم خزه نیکو فته
 هر یک بیست درم بنیوز چهار درم سنابکی بگفته تر هر یک سجدیم غناب بیست پتان هر یک بیست دانه در سه درم اصل اب بنزد تا بطری
 آید شیر خشک ترنجبین از نیچی بازده درم حل کرده صاف که سوزگانه بیاتمانند مطبوخ مسهل مسلول منققی که با
 در بدن اوفضول میدهند بگفته خشک هفت درم موزیر منققی بیست درم غناب ده دانه سپستان سی دانه وادون
 بنزد تا ثلث بماند صاف کند هفت درم فلوس خیارشیر سی درم ترنجبین از آن حل کنند و صاف نمایند و بچوشانند تا
 صد درم بماند بکار برند و دیگر درین امر مغز فلوس خیارشیر سجدیم بگفته نیکو فته درم موزیر منققی بیست دانه غناب
 سپستان سی دانه در چهار طل اب بنزد تا بطری آید صاف کنند شکر طبرزد او عن اقم سیرین هر یک ثلث طل در آن
 کنند و بچوشانند تا قرین الغقاد آید پس بگفته خشک کوفته و بجهت ثلث رطل نیز در آن کنند و حرکت دهند تا مستوی
 گردد و بعد طراقت بدهند مطبوخی که سوز فراج بار و غیر مادی ریه را مفید است زوفای خشک ملک ابناط هر یک یک
 لبان یک درم و نیم فطر اسالیون همیون هر یک دو درم اصل السوس سه درم برسیاوشان سجدیم موزیر منققی بیست درم بر باد
 شرا حفاف عیثین جدید جوهر و صد درم بچوشانند تا مهر انسود پس صفا کرده هر روز سجدیم از آن مایک نیم دا درین
 مصطلک بنوشند مطبوخی که سوز فراج خشک ریه و سعال بایس که با تب و لیلین طبع نباشد مفید است بگفته خشک چهار
 اصل السوس برسیاوشان هر یک سجدیم زریب منققی ده درم غناب ده دانه سپستان بیست دانه همه را چون مهر آنخته
 صفا کرده هر روز سه و قیه بنوشند مطبوخی که ماده سینه و ریه را منضج بد برسیاوشان پوست بیخ خطی هر یک یک درم
 تخم کتان چهار درم اصل السوس تخم خزه هر یک نیم کوفته سجدیم تخم و مقشر مروض کشکج هر یک ده درم غناب ده دانه موزیر منققی
 بیست دانه سپستان سی دانه بطریق معلوم بنزد و قدر جلد درم باده درم کلقت شکر می بدهند مطبوخی که صدر را یک
 کند و روافض دهد غایقون یک درم رازیان ترند سفید هر یک سه درم کا در زبان چهار درم بگفته کلقت فلوس خیارشیر سجدیم

هر یک که دم غلاب بخیزد هر یک که دانه سپستان چهل دانه بطریق معلوم بپزند و غار قیون با شکر قیوم بپزند و درین مطبوخ
حل کنند و بقدر قوت بدیند و بعضی نسخ بجای انجیر سی دانه میوز منزع مرقوم است مطبوخی که بود بهتر
بعد از تنقیه حقیقه های لینه طبری بخوبی کرده سخن کرفس تخم زازبان هر یک که دم فرود ما حما شترافا شتر یمن هر یک که
درم زرد فای خشک اصل السوس محکوک فطر اسالیون هر یک که بخی برم بر سیاوشان ده درم میوز منقی است درم همه در آب
بجوشانند که هر استودیس صاف کرده در ظرف زجاج نگاه دارند و هر روز بیست درم با بیست و پنج درم این شربت بپزند و بپزند
ترنجبین خراسانی صد درم زربیطایغی منزع لعجم یک قطعه صغیر انجیر سفید حیدر علی هر گین صغیر همه را در هفت جذاب بجوشانند که
همه را شود صاف کرده نقل دور کنند و نصف وزن آب مصفی غسل ولایتی داخل کرده قیوم شربت آوند و اگر ازین طلخ وار
شربت حاصل نشود بکچین سفید بکار برند مطبوخی که ربو و صنیق نفس را که از احلاط غلیظه که بر جسمیده بهم رسد نفی می بخشد
و موجب سخاله سمید را در آب گرم بکشد ترکند پس المیده صفا نمایند و بر سر یک قطره از ان نیم قطره فرا سیون بند داخل کنند
و نکوشانند و صفا کنند و ناشتا بنوشند مطبوخی که جهت ذات الحجب و ذات الریه و در دینه و سرفه نافع است
تخم خطمی تخم خبازی هر یک و متقال میوز منقی اصل السوس بر سیاوشان هر یک است متقال جو مقشر چهار مثقال
انجیره دانه عنایت دانه سپستان سی دانه در چهار قطره آب بجوشانند چون یک قطره با نصف خود هر روز نیم
بار و عن بادام بنوشند مطبوخی که تنقیه صدر و تسکین سعال و تصفیه ضوت و تصفیه زکام کند اصل السوس
همدانه بزرقطونا بنفشه هر یک تخم میوز سفید منقی تخم خطمی بر سیاوشان هر یک که دم انجیر زرد و پنجد و عنایت و
سپستان بیست دانه در سه قطره آب بجوشانند تا یک قطره با نصف کند و سه و نوبه از ان باختره بنفشه بخورند
مطبوخی که طبع صاحب ذات الریه را نرم دارد بعد از قصد مکرر و سارتد اسیر بکار برند نفوس خیار شتر میوز منقی
هر یک استار در چهار سکه آب بپزند تا نیمه بپزد برین صاف کنند و یک سکه آب عنق الغد افاضه کرده بنوشند انجیره یک
شربت باشد با دو شربت بقدر قوت مطبوخی که قروح ریه و سعال مزمن را نافع است بگردد پوست حب صغیر
که تازه باشد و طلاطبخ دهند و بدیند هر روز از طلاطبخ آن چهار وقت و مطبوحات هندی مطبوخی که در مبهنی
صنیق نفس را نافع است در دو کمره و فوالبات را نفع میکند و این الماعل هندی شفا و کار گویند شفا کلوی کردا که گوید
دیو داریند فوالبات را نفعی پیدا بخیر کجا جمله برابر بکوب کرده قدر شربت درم هر روز کار کرده بخورند مطبوخی که مبهطها و مبهطها
همه را تا مثلثه و هفت نوعیست که جهت سرفه و نفی لطف نافع است و اجرای انرا گری ترنجبین خراسانی و منقادام داشته و
همدانه و میوز منقی بقیده وزن شمرده اند و بعضی رب السوس بهرین افزودند و در صاحب حرکت شایب نوشته مطبی لوق
بادام است و نسخه آن در ادویه حلیقه نوشته و حاجی حلال الدین دو نسخه مطبوخی را بدین تفصیل نگاشته مطبوخی سرفه کودک
شیر خواره را سود دارد کثیرا صمغ عربی رب السوس هر یک یک درم آرد با حلاط کثیرا مغز تخم هر دو حیا مغز تخم کدو هر یک دو درم

تخم خشخاش در متقال کوفته و خیمه شترتی یکدم با شربت خشخاش نوع دیگر سرفه و اماس مای کودک اسود دارد و تخم
خیار یک کرده خشخاش تخم خرفه هر کی سده درم گلشنج با قلا هر کی دو درم رب السوس یکدم و نیم کوفته و خیمه شترتی
یکدم تا پنج درم با شربت خشخاش معجون اسسطوما خمس موم نیت عجیب سرفه و نفث الدم و قره زید درم آن
و مدّه مجتمعه و خرق عضل معی الدم و سفید و حلقه و علت های آمانه و اختناق رحم و حیات نایه قبل از وقت یک ساعت بماند
و برای نزاله رواءه مزاج و سوسم شتر و دیه و مسعوده در چینی بارز و مستطاب چند سترافون فلفل سیاه و از فل مسیم هر یک
یک وقتیه عمل مقلیطه ادویه با سینه بکوبند و نیند و بارز را با عسل بر آتش گذارند تا بگذارد پس در آبی سحوقه بریانند و
در هم زده در ظرف آبلکنه یا نقره نگاهدارند شربت قدریکه تا طلای مصری با دو تو اسوس با از العسل و سه قطره روغن کچند
نافع است **معجون مرطبی** جهت ضیق النفس که در سرفه افتد و وجع حلق و ریاح و بواسیر و اخراج حب التریح مفید است بملیکه کالی
آنکه بر تانگ شتر هر کی خردی ترد بود صوف سه جز و قند سفید برابریه شترتی چهار درم آب میوز **معجون بلاد** در گاه جاع صدر
نافع است در مفلوظ دوم ادویه امراض گزشته **معجون** تو موم که بسرفه رطوبی و ضیق النفس مفید است در مفلوظ سوم
گذشته **معجون جالینوس** بسرفه و قذف دم و در دگر و سختین آلات بول و نفثه سرد و اصلاح بولان تقویت آن
نافع است مفلوظس یعنی در شیشخان چهار دانگ زعفران در چینی هر کی یکدم قصبه لوزیزه سلخه نازدین هر کی دو درم
از خرفه درم مقل چهار درم صمغ سرده استار عسل سه و قینه میوز منقی شصت درم طلای حیدر کفایت بقدر حاجت باقی
آرد **معجون حبیطیا** ما که بسرفه که نه سودمند است در مفلوظ دوم ادویه امراض گزشته **معجون ابراج المومنین**
منجی استخفه المومنین معتدل نایل بر طوبت جهت سعال و سوزش و نزله و خفقان نافع و مقوی و شتهی و دفع است و مصلحتی
ندارد و مستک ساید و غنیقال جوزبو اکثر ارجح سوسن آسمانگون هر یک چهار منقال لسان التور خصیصه تغلب هر کی پنج منقال تخم لوزیزه
با جمل در چینی حب صنوبر کبار هر یک منقال شقال ادویه را کوفته و بیخه نشیره تخم خشخاش سیت و حقیقال و شیره پوست خیار
که بخانه شقال پوست او شایسته نشیره گرفته باشند این هر دو نشیره را با عسل و آب کسب شیرین هر یک صند منقال آب زرد کسب
و بیخه شقال بخار کرده بقوام آرد منشا کوه با داخل کرده معجون سازند اگر خواهند بدل خشخاش سنج شوکران یا بخ بشندی
شیرازی و امثال آن بقدر لائق داخل کنند **معجون ربو** جهت ضیق و سرفه ملغمی لایق و برای اخراج اخلاط غلیظه و مدّه سینه
عجیب و نایق رب السوس بر سیاه نشان هر یک دو درم زراوند و حرج ترمانا و فلفل کرسته تخم سفیدان خربادام تخم پنجه هر یک یکدم
کوفته و بیخه لعس بسببند شترتی که منقال الطنج زرفا و این نشیره استمر قندی تخمین نوشته ایست تخم پنجه هر دو درم زراوند و حرج
خربادام تخم بر یک یکدم رب السوس زرفای باس بر سیاه نشان هر یک دو درم عسل و چند شترتی که منقال با طنج زرفای کبر و دیگر
که طبری بعد قلع ماه ربو یعنی بعد اوست آن اگر کرده و گفته که مداومت کرده ام باین معجون خلقی را در ابرایافته اند آنها گویند که بخوده
است با اینها ربو نه سعال این از ترکیه خندان است منسون تخم رازیانه سقمه هر یک دو درم حاما فاشرا فطر اسالیون کمان فیله

لما فیطوس حیده فریبون هر یک است دم رب السوس فریبون هر یک است دم و ملت دم اینمون میوه سایه سایه میوه صلی علیک السلام
 براتنج هر یک جیل درم کمرت آبغی سیده زراوند درج هر یک صفت دم سبکین زرفای خشک هر یک دم اینخ کوفتی است کوفته
 صمغ در بطیخ بنجیاد هر یک که غصص حل کرده با عمل منزه الزوه مجون سازند قدر خاک این دو درم نوشته و بالای آن تخم کرک
 پانزده درم بنید عینق صانی بی مرآت را اح کرده دیگر قوی ذافع تر دین باب هر گاه گرمی در خارج باشد منقول از بطری
 زراوند درج زرفای خشک اصل السوس هر یک دم اعیل منوی سی درم بارز پنجاه درم اینخ کوفتی است بوبند و میازند بنج
 خشک در آب حوشانده شیره غلیظ آن و نمجد شیره غسل ولایتی داخل کرده بقوام آند هر گاه تفریب نفاقد رسد بارز درم فکده
 حرکت دهند که حل کرده دستبرد امانی گرد داخل کرده مجون سازند مجون تراوند عین مجون ربوت مجون زرفا حبه بود
 وضیق النفس وضیح مواد سینه مجرب قردمانا فلفل هر یک کینتقال مغز اوام تلخ زراوند درج تلخ انجبه هر یک کینتقال رب السوس زرفای خشک
 بر سیاوشان هر یک ده مثقال بعضی بعض بر سیاوشان شکط انج کینتقال سه چنداویه شربی کینتقال و بعضی در شغال نوشته اند مجون
 زرفا حبه و دیگر انج کینتقال در قردمانا فلفل مغز اوام تلخ زراوند درج هر یک است دم رب السوس زرفای خشک بر سیاوشان هر یک
 دم تخم گمان زرفا حبه هر یک است دم با عمل مجون کینتقال سه درم مجون سرور تا لیف صاحب تخمه حبه سرفه آلات
 نفس و قورت حشا و تفریح و تشیطانغ و مهبی و غصص و شربی است در اول دوم گرم و مایل بر طوبت و موافق با کثر از موه و تارک
 قردقل و لیمان همین السوس هر یک کینتقال زنجبیل کوبیده بر وزن با دوام جرب کرده در اینجی کثیر انج کینتقال سه درم
 لسان العصاره بر وزن دو مثقال روغن با دوام هم و مثقال باشد جز بویا بنفشه هر یک شش مثقال حقیقه اشک است و در مثقال مثقال
 مینت بیخ مثقال اگر با باشد بهتر است عمل کف گرفته در شب زرد که یک سفید و در مثقال اگر در شب زرد که یک سفید
 ده مثقال باید گرفت مجون سعال که سرفه را نفع باستعمال بنج زعفران حرکی روغن بلسان میوه سایه لافین هم سردی
 با عمل سفید که چند مجون سازند مجون سعال و دیگر که سرفه را نفع دهد و اخلاط را تحلیل کند مغز حلیفوزه سه درم مغز
 پنجد مغز اوام تخم گمان هر یک درم فانیذ هم چنداویه فانیذ را بالباب تخم گمان صمغ کینتقال و بقوام آند اقامی را دو درم
 بر شند و دیگر حبه سعال باید مادی قردمانا فلفل هر یک است دم مغز اوام تلخ زراوند درج تلخ انجبه هر یک کینتقال در بعضی نسخ
 ایسا و حرف هر یک پنجد مغز اوام فلفل السوس زرفای بلس بر سیاوشان هر یک درم کوفته و حبه لبس مجون سازند
 شربی و در مثقال باسی مثقال این مطبوخ بر بند صلی بنشته تخم رازما یا تخم کرفس بر سیاوشان رخ همک زرفای با بر السوس
 هر یک درم مغز منق ۱۰ درم انجیزه ۱۰ درم از درسته من آب حیدان کچوشانه کینتقال مانند دیگر که درین قسم حبه نفع ماده
 غلیظ را گردن سینه بکار آید زرفای خشک و بنج همک خردل قردمانا فلفل تلخ انجبه السوس سه درم کوفته با عمل
 سرفه شربی یک کعبه بکار برند و دیگر حبه سعالی که محتاج بنفت غلط غلیظ باختره صدر و مده باشد و بناشد امان
 همین طبیعت پوست بنج کبر آرد که سرفه تخم کرفس تخم رازما یا هر یک درم ایسا سه درم مغز اوام تلخ زراوند غلیظا با عمل

منزخم خربزه بر سیاوشان هر یک در دم با عمل منزع الوغوه همچون سازند و دیگر که سرفه رطبات نافع است طبع را نرم کند
 و خاکساره را توده در دستک سینه در دم سایدند و تریب سفید خاکست است درم کوفته با قند سفید معوم ج استار میز منقی کرکلیل
 همچون سازند شربی جهت مداومت سینه درم و جهت استفراغ درم تا دوازده درم همچون سقراط که سرفه کند نافع است
مجموع فایق از ذکر که جهت اوجاع صد بخید است این هر دو همچون در ادویه صد اعید گذشته همچون **هاد و الملک** باقی مینماید
 و سرفه کند در دروسینه و ناریکی چشمه زرد گور درج معاصر و نقرس در دروسیر زرد بادامی غلیظه و قویخ و بهای گهن نافع و سده رگنما
 و سنگ گره بریزد و صحت بدن را نگاهدارد و قوت این تا سه سال بمیاند مگر زعفران قسط الخ فلفل سفید از سمن الطیب خرفین
 پوست سبب نفع اشش بودینه کوی رازبان در دودورق گسترخ ناردین قسطی حبسیان مصری هر یکی سینه مشغال عصاره غایت
 کاشم تخم خند قومی صمغ بادام هر یکی چهار مشغال حبطلبا ناروی اسطوخودوس قره ابا جاشیر کما فیطوس تخم سرداب اسون
 میعه ساید هر یکی بمشغال ایفون بزبالغ سفید هر یکی شش مشغال و ایچینی و بعضی نسخه با قره مرقوم است مشغال سینه
 روی شانزده مشغال صمغها و عصاره و درشت حل کنند و باقی ادویه کوفته و بچینه همه را با سینه جندان عمل کف گرفته
 بشنند و در طر آبگینه نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال کنند و در قانون مرقوم است که استعمال این همچون پیش از شش ماه
 قائل است شربی بکرم **مجموع قسط** نافع میکند با وجاع صدر در ادویه صد اعید گذشته **مجموع قومی** بود در کف
 نیز او هم مرقوم است و بعضی لفظ قومی در ادویه القیه گذشته با مجله این همچون سینه نسخه بنظر آمده نسخه متعارفه که جهت سعال
 بلغمی و دروسینه در دم سده و عکراف است و آواز صحت کند و بول براند است زعفران سمن الطیب سینه و ایچینی و آبگینه
 هر یک بکرم قصبه الذریره قفاح از خر عکاک البطم مثل ازرق بر یک درم و نیم مگر یکی چهار درم زیر منقی است و بخیزم
 این عمل کردنی است و درشت حل کنند و آنچه کفنی است بگویند و با عمل سینه شربی یک درم با شرب زعفران
 سینه و آب گرم در صده و جگر و سیر زنگار برند **مجموع قومی** موافق نسخه سمرقندی زعفران سمن سلیمه و ایچینی قصبه الذریره
 قفاح از خر عکاک لانا بطهر یک درم یک درم و نیم هر چهار درم عمل قدر کفایت **مجموع قومی** موافق نسخه حلالی
 خداوند سرفه کهن در دروسینه و شومعه رافع بخشد و البهای دم زن با کند و آواز را صافی کند و در صده و جگر و
 سیر زرد بود دارد و در اول آرد زعفران سمن سلیمه و ایچینی و شربستان هر یک یک درم و نیم فوه چهار درم و سیر زردانه
 سیر زردانه کوبه سیت پنجم عمل مصفی شانزده درم عمل شربستان با بمشغول حل کنند و سیر زردانه را شربستان و کفند
 یک شانس زرد س کوبند و با هم بشنند و بعضی نسخه و استیغاف است و عکاک البطم چهار درم است **مجموع قومی** سمن
 و لدا ج سرفه کهن و صفتی المنقوشه را در دوع و آواز صاف و مغم لزوج را شمع کند و در دروسینه و صده و قویخ و سینه
 بخشد کند منزه با تم طبع از او در حرج کرد با ناریاوشان ابر سافرا اسون زوفا منزه جلعوز هر یک یک درم و نیم ساید بکلیل
 صمغ عربی هر یک یک درم و نیم منقی از خانه در دم صمغها را در طبع زوفا حل کنند و با نایند و عمل قوام گیرند و دوامی

و دو دوائی کوفته و بخیته بمانند **معجون قهصیر** که به تنگی نفس نافع است در نفوس سوم اودیه امراض راس گذشته **معجون**
 مشک که در قانون چنه عشر نفس مفید نوشته نسخ آن با ذنی فرق نسخ دو اولی که طبع است بنا برین آنگاه همان نسخ دو اولی که
 کرده که در نفوس سوم اودیه راسی گذشته **معجون اهرمس** که بسعال نافع است انشاء الله تعالی در اودیه و حج مفصل باید
معجونی که تنقیه ریه کند ایر ساسه درم صل السوسین سهنت درم باسل برشند **معجونی** که خداوند صفت نفس و عطشهای غلبه
 و شش و ریهها را که باعث نفث الدم بود و بصاحبان سرفه نافع است و بادار از سینه و شش باز دارد و سلیخه و متقال سبلی
 و متقال و نیم حماما کثیره با از دبا کینه هر یک است متقال طریح شامون قسط صمغ البطم زعفران لبان مرصا و ارجنی منفر معلوم از ایر سا
 بر یک چهار متقال خرمای فریه سه عدد با از دبا با عسل قدر کفایت در دیگر مضافت بگذارد و بقوام آرد و دوائی دیگر
 کوفته و بخیته بدان برشند شترتی یک گرم باب گرم یا شتر زرافه با با عسل **معجونی** که نفث الدم و نفثی که وصف مگر از عصبیت
 کلنا درم الاخوین درق صفت یعنی درق کبرش بمانی هر یک جزوی کوفته و بخیته لعسل برشند و وقت حاجت کفایت از آن کوفته
 در آب بچوشاند و صفا کنند و تیگرم بنوشند مغزلی حلو چه سوزند که با تلبلی حرارت باشد با دیان یک گرم صل السوسین کفایت گرم
 تخم جنازی گل نغشته هر یک سه درم بر سیاوشان خرد لطفه فریسه درم گل بلخو سه عدد و غراب سبستان هر یک ده دان لطفان سلوم
 خوش بند و قند سفید با نوره درم حل کرده ما شامند معنی که گفته قطع ماده رطوبتی نوشته بگردن غلظت از آن قطعه کنند
 و خردل یک کف و آنرا بکوبند و درق شبت بگفت کبر همه را در آب دو روز تر کرده بکاهد از نسل در دیگر افزاخته قدری میسایلی
 و قدر یکد انگ خرفی در غلیظه سیاه فکده با شش نرم بچوشاند تا مهر شود دستمالیده مشک کرده چهار وقت ازین آب مصفی با چاقویه
 سبکین ده دانگ نیک ساینده بترج کنند و بر روغن بیدارنجیر آوده حرکت دهند که قوی شود هر گاه معده خوب ازین دوا پاک گردد
 بکباب گرم بترج کنند و پنج روز رحمت داده روز ششم با زباین دوائی کنند همچنین سه نوبت عمل آرد و در ایام رجه سینده بر روغن خرفی
 در روغن با سبب که درین هر دو قدری مصطلی قدری نوزاد و قدری مر جو شاینده باشد بترج کنند و بعد فرغ ازین ترسیر معجونی را
 که در صاحبین نوشته شده مداومت نمایند معنی دیگر درین باب بقول از قانون نظرون یکد انگ دره ازین نیم درم خردل طبع هر یک
 یک گرم بر پنج استار با عسل که عسل در آن بکوبند باشد بپزند **میغنج** معرب از میغنج فارسی است در این است این قول مخلطه یافته قول
 صاحب سجرا ابو اهر عیبر است که آنرا بچوشاند تا دو نعلت آن عذب شود پس که با عسل بر سر آن کنند و در صاحب سجرا ابو اهر عیبر
 تعیین وزن شکر با عسل درم حصه عیبر کرده و در بعضی اوقات بعضی افادین در اهل کنند و آنرا میغنج مقویه بگویند و در اعلام
 صاحب سجرا ابو اهر معلوم شود که میغنج و رای مثلت نفی مثلت ملی است مثلت ملی عبارت از عیبر است که بر سر خرد عیبر چیده
 آب افش کنند و بچوشاند تا مثلت با نده و مثلت نفی عبارت از عیبر است که بر سر آب چوشانده مثلت بکاهد از نده با قسطه او در روغن عیبر
 همین است و نوزاد نفس میغنج مثلت است و همان گفته که شیره انگوچون بچوشاند و در میغنج بماند میغنج نامند و از قول شاعر معلوم میشود که
 میغنج مترادف بعبث است که آنرا در عیبر و مثلت و طلا نیز نامند و در حدیث است بنا برین سخن کوفته عیبر است که بچوشاند هر گاه نصف

کماذجمهوری خوانند هرگاه نماند باز شدت و هرگاه برنج بماند ملغم گویند و حسب نسخه نوشته سفنج آب گور است که در پنج زیاده از دولت
 بسزاد و غلیظ گردد و هر حال می بخند چندی در این نافع است و نفث با سالی برمی آرد و مرکب و ملین صبیح و موافق الی و صده و اما انکار
 او در میردین نولد صفا و مسلح وی آب سیوی می سرد تر است کلمه مستقیم از او دیدم در الفاظ و نینه است تا طیف بسیار می شود
 صیده نامزد و سوخت سینه دریه و سرد و غلط بلغمی و مسمن بدان کثیر الغذا وجهه الضبابه و امیده نافع و مضر خوردن مصلحش ترشی است
 و آنرا با نمای شقی بسیار و آنچه از شکر حلوان با صلب اکثر نرم سبز بختی که چون سرد شود متکثره و آند شد آنرا ناطف مفرود خوانند
 و آنچه بعضی ابابره داخل کرده از اندمیز نامند و آنچه در وی از لوب مثل با دام ولبت و جود کبچ و خشک شایع مثل آن و هل بسیار
 ناطف مرکب گویند و آنچه درین ملا از را که میزند بی سینه و در ادم با منزه است یا هر چه از ای الطیف سازد و در صفا ساخته و گانند صیده
 نگاه میداند و غذای مغزی به انند از همین ناطف و ناطف مرکب است که در زبان ترتیب میدهد احکام مختلف دارد آنچه از با دام سازد
 قلیل الحار و موافق اصحاب سیاهی و بطوبی بود و بار از شکر سازد موافق تر بود مرار با سیالی گرم را و آنچه از لبته غسل ترتیب میدهد
 موافق بود کسی را که در ریه و صدر او غلط بلغمی بود و در کتب که باشد در ریه و صدر آن سده و این گرم بسیار نامند و آنچه از کبچ
 کنند کثیر الغذا و بطی الهضم و قلیل و مرغی معده بود و لیکن هر چه در ریه را نامیده باشند و آنچه از عقیقه عنب است که کثیر الغذا خوانند و در معمول
 از مفرود کثیر الغذا و سوزن بسیار باشد که نیک است و آنچه از مفرود غسل سازد با نایه گرم و صید و مولد صفا و مفرودان
 و صیاب از کرم و موافق شیخ و در سینه سرد و با صلا جمع تمام آن صریح الا سحر در کمال الغذا نسبت به سایر علویات بود که از روزه می آرد و نان
 سازند و نیکوست گرمی را که محتاج لغذای کثیر باشد و نه سبک لای کثیر یا طیف و در حق نسخه شایع و شرح برای کسی که سوال داشته باشد
 زعفران و زردی فاضل سپید و وقتیه زردی بود بریان مفرودند از یک یک و طیفی تخم آن بریان گرفته بود و زردی بیرون کرده
 هر یک یک طیف غلات و مازن غلات تخم گمان را با غسل نیز تا غلیظ شود پس مانی او دیدم ساسیده سیاه میزود در کفایت دهند بنشیند
 و غیره فایده نایست بر این صدر دریه کلمه صبیح و کلمه از او دیدم در الفاظ و او دیدم است و جوهری هندی
 که جهت صرفه برای اطفال قلیل الیزاد در مجربات است از دوزخه الله تعالی اعراض بجز آن نظر آمده موتهه متبیل است مصلح کار استینی
 گرفته بخینه در غسل نیز در نگاهدارند و وقت حاجت بقدر برین طفل مدخیر عمل کرده و جوهر سازند و دیگر جهت صرفه و صید لغرض فزونی
 شب اطفال مصلح است و بهما صد که بشقی کار استینی در سج مساوی گرفته بخینه در غسل نیز نگاهدارند و وقت حاجت باشد جوهر بسیار دیگر
 جهت صرفه بلغمی بسیار از سوخته و از سحوبات قبله گاهی نعل نموده آنسخت بر یک چشم باشد بهارگی کار استینی سوتند یا با زردی
 سوزد که هر یک نیز که گرفته بسال نسخه از دوزخه تا در داشته بقدر سوزن ای طفل در شیر دایه باب گرم بدیند و جوهری که
 جهت صرفه اطفال است محمد علی است خرمیدان سوزد از ام سوزن که در وی شیرین رب ملتی گویند کثیر ابرار گرفته و بخینه بسیار با گرم بدیند
 و جوهری که جمیع اسام صرفه مخصوص اطفال بسیار در جهت بهر سوزن کار استینی مصلح است و چون سوزن گرفته و بخینه باشد بخینه
 بقدر وقت سخن بدیند و دیگر به نفس اطفال صغار که بعرف این دیاران بر من نتهارند ارد و ماند کزان اینها را اهلک میرسانند

نافع و مجرب است چنانکه توشیح مزاج هر ششوت برابر آب جهای خورد و مقدار مزاج ساخته در شیر بدیند و یک در نیاب کینیا را در
 تخمات شیر زرد آن انگوره مساوی کینیا داخل نموده چهار برابر مزاج ساخته یکی را در جو رسا نذر و هفت مرض مذکور این عصاره بود
 سایر موثر و فایده آید از این مریه در بار بار شایسته کرده که مواد غلیظ فنی و اسپهال دفع کرده با امر مقدس عالی اجتناب نموده بقدر
 تحمل طبیعت در شیر حل کرده اندکی گرم کرده بنوشانند و جوری دیگر که کسوفه اکثر امراض صدر اطفال مجرب است و صورت او
 در مطبوظ سوم آید و این امراض اس گشته موقوفه دوم از مکتوب پنجم در سایر اقران آید و بعضی اقدیه امراض قلبیه
 مذکور است و این موقوفه ششم است بر تبیدی هوسیت کلمه تمهید بدان که در این مطلق و اشتراک اعضا بدن در اول شش
 روح و دوران وی است و بعد از روح حیوانی که مالک موربدنی و صبحی از زندگانی است پس اصیبت اقدام بر معالجه آن وقت اعراض
 بعضی از اسحکام و رعایت بعضی امور بنامه نذر رعایت دیگر اعضا تا تمام هم در دست فرج و هم در تبدیل مزاج اما در سترغ بعضی
 محتاج بینه شود طبیعت بر دیگر گر آید واقع نشود اثر اطراد در آن که موجب سقوط قوه گردد در اشتکای دومی قصد باسلیق این در
 اشتکای چهارمی قصد باسلیق السیر لازم دادند در سترغ بدو او حسب است که او بر مسطره که مضاد بدن است مخلوط کند مادی
 قلبیه یعنی ماده زرد یا قهوه زهر بر مذاب قلبیه که خاصیه تقویت قلب است تا حدی که روح در دل کند و هم در تیره شود و در ای سترغ را تا بدین
 صفت خود و اثر آنرا از غیر دل اما در تبدیل مزاج بار دهم آید که از او که خانه مخلوط مادی قلبیه چاره بسیار آید که واقع شود از آن حرکت
 مرطوط قلب را تا مویض بر جرم دل کرده و نسبت به قلبی که در شش است ماده جو رسا و هر گاه از او که تبدیل مزاج کار کند انقباض سرد کند بلکه بعضی
 از او که قلبیه مزاج کند تا تعدیل حرارت قلب بکفایت یارده مزاجی و او در تقویت حرارت خیزی روح و دل و منع تقرر از سرد و حاصل
 و اگر و ای سترغ را بر غیر سترغ مثل گاو زبان بناید صفت اندک گاهی طبیعت منجم میشود و مخلوط و ای ها طبعی بدوامی مارده معالجه
 حرارت قلبیه سترغ و او ایصال آن سوی صفا کرد و ماریه قلبیه یعنی لاجرم و با طبعی نایل بر نباتات و قلیل انقباض است چنانچه در سترغ
 و در مزاج کافر و امینه ذی آنکه اصلاح مزاج چنین رویست که از خصوصیت تفعل شامی سترغ حل و بعضی اقران باطلیه و اصله سترغ مخلوط
 بمقویات قلبیه که در او کرده باشد بقوانین مخلوطه سترغ باید نمود و اصلاح بار در مخاصین شراب بمانی در بار با صفا معتدل در مایه
 از صمد خانه عطره قلبیه که خواهم شد باید کرد و اگر خلط باشد سترغ غلط فخر جز باید داشت و اصلاح مزاج با سترغ است بنامی که بر
 مرطوبی خون علم بسیار در استعمال آن با تدریج و در وقت قلبه حرکت در سرفی بار و اگر گریشاید سترغ سردت و در وقت آب سرد در سترغ
 خند و تعدیل با سترغ آید و اگر نوم بر طعام حله ضرور و اگر سبب است خلط باشد در مزاج مستطرب است و اصلاح مزاج طب طیفین
 و تعدیل آن استعمال آید و بجهت دریا منشا معتدل با تواتر که در حمام قبل طعام میانه است و مستفاد کثیر اگر کم باید کرد و اگر با بطور
 حرارت با ارتکاب مجامع جابت باشد و اگر سبب بود طب یا چهار طریق است سترغ به سترغ و در تاید کرد سترغ امراض که با سما چنان
 موسوم است از آن آن در کتب متعدد اوله سوم و او ای آن در مجموع مرقوم بدین تفصیل است حفقان عشقی احتواء و رطوبت بر قلب
 در مادی نضضط و قشر قلبیه و قشر قلبیه است و امر اصلی که معتدلین حاضر میشوند بدین تفصیل قلبه سترغ

لکن تخمین لکن نقد ندری نزد کما همقه صلواته ندری و بهم رسیدن غدد و صلواته در آن ادرام ندری و سبب قروح و اکال ادرام است
 که انسان اسحال ادرام و نگذارد که کلاش متبریل شود بعد ازین باب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی کلمه اول ادرام
 قلبیه الفاظ الفیه است صفر سلیم جهت خفقان منفیست در مفلوظ دوم ادویه امراض اس گزشته انوشدارو که
 جهت خفقان و ضعف قلب باد در طب نافع است نیز در مفلوظ دوم ادویه امراض اس گزشته انوشدارو و لولوی محشر
 منقول از عاشیه نهج جهت تقویت قریح قلب دفع خفقان مراد با سفته بسبب سد کونی او خرنکی زعفران هر یک چهار
 مثقال طباشیر ساج هندی سنبل الطیب گل ارضی ابریشم مقرف هر یک شش مثقال عود خام هفت مثقال عنبر اشرف
 مثقال شیر آله شصت مثقال عمل قند با نصابه صدف وزن ادویه انوشدارو و لولوی محشر پنجاه دیگر هم منقول از عاشیه
 یا قوت ربانی ساج هندی سد کونی اسارون و عود هندی دانه پیل پوست بیرون ترنج زرشک منقحی صندل سفید صمغ
 درج مغربی ریوند صبی عنبر اشرف مشک فالصر جان بیش بزرق طلا درق نفره تخم بانگواذ قوی هر یک مثقال ابریشم
 سنبل الطیب روایه سفته کهر با شمشیر زعفران طباشیر گلرنگ هر یک شش مثقال آله پرورده منقحی شصت مثقال قند سفید صندل
 عمل و وزن ادویه علی الهم مجون سازند انوشدارو معتدل تزکیه بلانا جلال الدین قرقه سنبل الطیب بوز از رسا
 زعفران هر یک دو درم سد کونی قرقه پوست بیرون سینه فاقلین زرشک عباده مصطکی اسارون تخم نوک تخم کاسنی کاهران
 کشنیز خشک ربان کوه طباشیر گل نیلوفر دو اله هر یک درم گلرنگ صندل معاصری سائیده هر یک شش درم شیر آله که کابل
 آب جوشانند با سه رطل باز آید فرود گیرند و مالند و صاف نمایند و با کین فایند بقوام آرنده دارو کوفته و بخیچه بدان برهند و قدری
 مشک آن همانند نمایند و اگر مراد با سفته و ساج هندی و زعفران هر یک درم اضافت کنند شاید شری در خفقان ایلیج لولوی عالم
 را شیخ در ادویه قلبیه بهترین سهلات سود نوشته اند فرموده که کشش درم را با سینه درم طنج فنتیون برهند و طنج فنتیون با سینه
 اجزا اند ز عود و قند را در یک رطل آب شش طایم جوشانند تا سینه درم بماند پس فنتیون کیو قیبه انداخته دو سه جوش داده صاف
 کرده با ایلیج مذکور برهند کلمه دوم از ادویه امراض قلبیه را الفاظ نامیه است یا ستویه که در جذب بخار دل کار آید یا ستویه
 که در ادویه صده عمده خور یافته بخور اطعمه الطیب صاحب عشی را با فاقه می آرد بخوری که مقوی قلب و رافع غشی است در مفلوظ
 دوم امراض اس پیشه است که جهت ضعف در خفقان تعدیل اصناف سوء مزاج دل و بزرگش امواتی سینه اوله کاه و عود سبب
 یا آب کاسنی بکار برده میشود نیز در مفلوظ دوم ادویه امراض اس گزشته کلمه سوم از ادویه قلبیه را الفاظ نامیه است تریاق اربعه که
 به خفقان معین است و مفلوظ سوم تریاق داو و اطالی که برای خفقان نافع است در مفلوظ دوم ادویه امراض اس گزشته
 تریاق شش زینر حتمه الله تعالی که آنرا مجون تریاقی تعمیر کرده در ان قوت دهد و در مفلوظ نفس تقویت آن فواید و کسب
 و تطبیق و عرق از آن حاصل آید و معده و کبر قوت دهد و باه بنفزاید کافور یا حی هم مثقال مشک بی محشر هر یک مثقال تخم شکر تخم
 جویز تخم گندمان الحصار فیض هر یک دو درم عود هندی ادو مثقال مفلوظ اسارون هر یک دو درم نیم سطل ابیجی و زعفران کاهران

ناردین فتهین ان فنون هر کي سردرم است تريخ جفنيا نام حلسيان هر گي با در بخوبيه تخم نمشک زرباد در رخ هر کي چهار دم کونته بخوبيه
 بسن کف گرفته بشند و بعد از شش ماه بکار بند شري کيشغال و ديگر ترکيب شيخ جند بد ستر ربع جزو حلسيان قسط تلخ جفنيا را
 در اچيني فلفل سوده و سهند فطر اسايون هر کي جفني با عمل کف گرفته بشند شري کيشغال تريايق عذره هتته خفقان
 در لفظ سوم اوديه امراض راس تريايق فاروق موافق نسخه جمهور که تقويت قلب و دفع خفقان کند و بعد بخوبيه بنفطه
 قلب نافع رسا در تريايق فاروق موافق نسخه ماز سوس هتته خفقان در اوديه عذراعليه گذشته کلمه چهارم از اوديه
 قليه در الفاظ جميعه است جلالی که از لعاب سپيره که در عرق سیدمشک در گلاب لعاب گرفته باشه زو بانبات جلاب ساخته
 باشه الطف و الفع بدل معده معينه است جلالی که بصفت قلب نافع است عصاره لسان الثور آب کاسنی هر کي جفني است
 سید چهار جزو گلاب برابر بر همه شکر هم چند کل آتش نرم نيزد و قوام جلاب آنه و ديگر نافع کبکي ضعف قلب در ورق با در بخوبيه
 در گلاب نيزد تا قوت آن گيرد با عصاره تر از آب بکشت با و تلک جلاب نيزد و اگر باين گاو زبان هم اضافه کنند نافع تر
 آيد و اگر حرارت در مزاج عالیه عصاره با در بخوبيه در مقدار کم کنند و مقدار عصاره لسان الثور بغير ايند و الا هر دو مساوی
 گرفته بانبات جلاب ترتيب بند جلعجين قفاحی بجهت تقويت دل و دماغ بيا زنده است و از جمله مغزهاست بشا نند گلاب
 و مثل گل کنند که در اوديه معديه خواهد آمد سايزد جلعجين سفر جلی قوت دل و دماغ بد و در جمله مغزهاست و صده را بنایه
 نافع بود در ترتيب اخن هم بهانت که خواهد آمد جلعجين گاو زبانی از اوديه قفبی است ماده سودای را سودمند بود
 و خفقان و سرفه بلغمی را نافع است و لفظ دوم اوديه امراض راس گذشته جلعجين گاو زبانی و سفر جلی بايد که قندی بود اگر
 خواهند عملی باشند شري عمل نمي فکند و در آب بنهند جو ارشش آمله باليف مولانا علاء الدین منصور طبیب قفوی ال
 قدیم قفوی معده و شتهی و سکن حرارت جگر و اسهال معده را مسفت دهد و صده را باز بحال صلاح آرد بوست يردن بيه بوست تر
 حلال اس درق گلنج هر کي سه دم زرنک جديانه صندل سید هر کي بخيزم شیر آلمه است درم جلاب خالص کي خیار کف کنند
 مکين هم جانا تجربه هم است جو ارشش سايزد و ديگر نسخه جو ارشش آمله نشاء الله تعالى در اوديه معديه بايد جو ارشش قفاحی هتته دفع خفقان
 و صحبت سودا و تقويه معده و جگر گلاب عمل سید شکر بر کي رطلی آب سید رطل و تخم همه القوام آزند و اين روانا کونته و بخوبيه با بنيزد
 سبزل در اچيني قرفل و مسطکی تخم با در بخوبيه هر کي ري گاو زبان خود خام هر کي درم قدر جو ارشش بخيزم جو ارشش خسرو کي
 که سردت به جو ارشش همزي است و هتته خفقان معينه است در لفظ سوم اوديه امراض هر گذشته جو ارشش غلبه بعضی شيخ اين
 مقوی قلب و دفع خفقان است انشاء الله تعالى جميع نسخه آن در اوديه سید به بايد جو ارشش عمو و دل با و صده را قوی کند
 و بران را سودمند بود و مقول از جلالی زعفران یکدم عود هندی قرفل و تخم فاقله سايزد هندی و زنجبيل در لفظ هر کي در
 با عمل کف گرفته بشند شري او متعال جو ارشش عمو و از زولفات و زجر تا شيخ بس خفقان در دل سنگی را برسد و داد با باشند
 قوت دهد کافور و انگی تخم شکر یکدم بساينه ماشک سدر نمشک زرباد در رخ هر کي کيشغال زنجبيل در اچيني فلفل قرفل مصطکی هر کي

دودم خود سندی تخم کرفس از تیانسان المنورج سنل هر کی سه درم با عمل کف گرفته در شترتی دودم جوارش عود
منقول از شهابی بنفقان در خرن سودمند و فرج رباح کند کافور یکا گنگ غم مشک و دو انگ سابه نار شاکست فرم خشک
زربن زباد زعفران هر یک کشتعال در اچینی زنجبیل فلفل قرصن مصطکی هر یک منقار عود هندی سه درم سنل سیر شند و
شخ جوارش عود مستعد در ادریه معده هم انشاء الله تعالی خواهد آمد جوارش فواکه مالیف حاجی جلال الدین صاحب طب این
جلالی دل و صگر و معده و روده را قوت دهد و قی با زرد در صفر ایشانند و متفعل بران دفع غمرا کند بکند آب اما ترش آب اما
شیرین آب صهبانی آب به طبعی آب خوزه آب زرشک آب سماق مجموع آنها را بوجوشانند تا کین بجهار کی باز آید باز بقدر حاجت
انصاف کرده بقوام جوارش آرد جوارش ارقابض نفیج هه ، اتلک کنه و معده را قوت دهد و بر اجتهار مالم سازد و بیج را
نافع بود و شکم بندد و امینون بر این زیره کرمانی مدبر هر یک می بسد که با بل مخوم دم الاخون مرداریدنا صفتی صندل سبید
تخم کنگره خشک خم خرفه که مانع سماق نشانه سکه یک درم با شربت بیشتر شترتی دودم تا سه درم جوارش شکر شتر
که تقویت دل و نفیج بخشد در ادریه غصیه گذشته جوارش کافور جنبه خفقان و صنف معده و صنف هضم و نفیج
کافور مشک هر یک کشتعال و نیم زنجبیل فلفل در ارضل در اچینی قرصه سافج هندی سنل الطیب بود اصندل از عود بلان سبل
بیا سه قرصن زرشک السیر سعد طابشیر عود هندی هر یک مشقال نیم قد سبید و منقار جوارش مشک خفقان ماده
سودا را سود دارد و بادها بشکند مشک فالص هم مشقال زعفران قاقله صغارا قاقله که از زنجبیل در ارضل هر یک درم در اچینی
سه درم عود هندی است درم قد سوده بوزن ادریه عسل دو وزن ادریه جوارش مشک مستحل مشک تخم مشقال غلظ
دودم در اچینی سه درم قاقله صغارا قاقله که از زنجبیل در ارضل هر یک درم عود هندی که قیه شکر فون ادریه عسل
در شخ کفایه مشک یک درم عود سه درم است جوارش لوجنا که خفقان را صغید و در معده را قوت دهد و طعام کوارد و شکم
انشاء الله تعالی در ادریه معده بیاید جوارش که رطوبه دل را نافع است عنز مشک هر یک یکیم کشیز شاک روج هر یک درم
مصطک سندروس هر یک سه درم همین بر یک نیم که با سکه و اید فرم خشک که بوست ترنج هر یک ششم بر نیم غام با و
کا زبان هر یک درم عسل کفایت کلمه نیم ادریه قلبیه در الفاظ حایه است حب صنطن خیقون که جنبه خفقان و
امراض سودا و دوسو اس نافع است شخ چهارم است که در مطوظ دم ادریه با عرض را سگشته تبسجد و الوصی
آن که مقوی دل است انشاء الله تعالی در ادریه معده خواهد آمد شیار که تغذیه باخه دل که رسوای که متولد
شود از صند این در مطوظ دم نوشته حب شیار که تغذیه سودا محض کنند و خفقان نافع بود و دم در مطوظ دم
یافته حب ر یقون تقویت دل کند شخ الفلج و فلفل و فلفل و تقویت صلب و اعطیه منی نماید و همال اخلاط ادریه ساکنه و صلب
در کند و مغوی عصاره سنل باشد قنا الحار تخم کرفس نار یقون هر یک نیم درم سنل سیلخه در اچینی که از اسطوخودوس هر یک یکیم
گفته و جنبه با کرفس منطی بقدر محض بها سازند هر روز سه زبانه تا سه روز تا اول نمایند حب المسک قوی دل دهد و بی

دهان خوش کند مشک بجا با قافله کبار هر یک بنیم سنبل الطیب ز خشک لعل ناز مشک کبابه قره سابه فلفل و نخل و لیمو سعد
 هر یک یک گرم بآب و گلکاب صمغ عربی حسب ازند فوعد یک شکر تخمیل هر یک نیم سنبل الطیب کبابه پوست ترنج هر یک یک گرم فلفل
 قره سابه کوفی هر یک دو گرم بآب سفید و گلکاب قدری صمغ عربی سازند فوعد یک شکر تخمیل سنبل الطیب ز خشک لعل ناز
 کبابه جوز دواب ساقه فلفل و نخلان ز تخمیل فوغل سازند فوعد یک کوفی با در بنجوه بهنری پوست ترنج هر یک یک گرم بآب و گلکاب
 قدری صمغ عربی برشند و حسب ازند و سایه خشک کرده در ظرفا بگیند گلاب اند و جبهه نشسته خشک که فانی ازین مسفت نیست را درون
 سجزیم هم گذشته چینی که اخراج سودا و تفتیه فلکینه خرق سیاه یک طسوج و نیم سقمونیا نیندنگ خود مصطکی فنجاب هر یک یک گرم لاجورد
 مسغول حجر اتریشی مسغول شحم خنظل نکبندی عاریقون هر یک یک ربع اینان فیکرا اسطوخودوس هر یک نیم گرم این اکثریت
 قوی است و دیگر قویتر سقمونیا نینک لفظی مقل هر یک یک گرم شحم خنظل ربع درم بسفاج عاریقون اسطوخودوس هر یک نیم گرم
 ایارج فیکرا فیتون هر یک یک ربع چینی که اخراج سودا که صفرا و کزوبه حقیقان نافع آید گلکاب لاجورد مسغول هر یک یک ربع
 یک گرم زرد فیتون ساکنی شاشره هر یک یک گرم کچور و بلید زرد یک گرم زرد و نشت صبر و زرد و سب ازند شتری چهار درم بآب شکرین چینی
 که در سود خراج سودای بلغی که در حوصف قلب حقیقان شده باشد بکار آید خود هندی نیم گرم زرد فیتون عاریقون اسطوخودوس
 بلید کابلی حاشا مقل مصطکی هر یک خردی ایارج فیکرا یک گرم شتری دو درم ناسته درم چینی و دیگر جهت سودا کابلی بلید بود
 خرق نیندنگ بلع لفظی مقل هر یک یک گرم سقمونیا دو درم حاشا شحم خنظل عاریقون حجر اتریشی هر یک نیم درم اسطوخودوس نشت درم هر یک
 فیتون هر یک یک ربع چینی که جهت حقیقان که از رطوبه بلغی بود خواه در ناحیه قلب خواه در ناحیه نافع آید زعفران مشک
 هر یک یک طسوج مقل خود هندی شحم خنظل هر یک یک ربع درم عاریقون سبید نیم درم زرد سبید یک گرم سبید کبیرت حساس
 ذره یعنی هاورس که بار از ایارج ساخته باشند در الدن سبید جلوی هندی که از اناب یک گرم جهت زحمای اول است
 انشاء الله تعالی در ادویه خاصه بنا خواهد آمد **کلمه ششم** از ادویه قلبیه در الفاظ خاصه نیمه است **حجر کبیرت**
 میکند و سرد و رطوبت خوری بخشد **خمیره ابریشم** که تقویه دل و دفع حقیقان و از زاکه و خشک کند بچند نسخه در ملفوظ دوم ادویه
 امراض پس گذر شده و شربتهای ابریشم که از انیم بقوام خمیر تا توان ساخت در انترتین این باب بعون الله سبحانه خواهد بود **خمیره ما**
صندل که مقوی دل و منک گرمی دل نافع حقیقان عار است نیم اشربه بزند که خواهد شد **خمیره مای گاو زبان** که تنگی
 دل و نافع چینی و حقیقان است ساده **جوز غمز** و منیزه بچند نسخه در ملفوظ دوم ادویه امراض هر گز نشسته و انترتین این نیم بقوام خمیر توان
 در زشرتهما تحری خواهد یافت **خمیره مروارید مقوی دل** و مفرج لی بدل رافع انواع حقیقان و خوف ترنج سوداوی و اگر در
 قلبی است انشاء الله تعالی در ادویه صیدیه بیاید **کلمه هفتم** از ادویه قلبیه تدویه در الفاظ اولیه جمله است **و اللمک** جهت
 غشی و حقیقان و جسته و توهم و بر معده و سور و مضم مشک تنبی فاعلص نیز درم مصطکی خود جام در چینی پوست ترنج فلفل سنبل
 ساجزه بوا کبابه قافله هر دو نیم سودا در تخم بادریج تخم زنجبیل بادریج نیم تخم مرزنجوش و فلفل مروارید یک گرم ابریشم

جام همین سازج هر يك در دم با عمل مله كلابي جري ميشند و واء المسك حنه خفقان سوداي منقول از مهناج متراك
 مشغال مصطكي در جيني ترقل سينل سكا جوز بوا كبا به هر دو قافله سعد بوست شرح خود جام زعفران را نقل تخم الكوخم تخم كبر
 تخم فزنجبر تخم زنجبيل كبر با سدا بر شيم مفرض سازج در پنج زرباد هر يك بخيريم بوست مله كلابي ده اتسار بوست مله كلابي در كرين آب
 كيشا نرود زنجبيل سانس بس سوشا نند هر گاه ثلث با مذ صاف كند و كمين تخم غسل اضاف كند و بقوام آرند او در كوفته و خفته
 ميشند شربتي كمي تقال با نرود درم شربت سيب سبزین و واء المسك و كبر حبه امراض قلبك از سوداي صفراوی با شمشك
 فجاج صفتين با درنجوبه ايتيون هر يك يك درم عود ساك مصطكي زعفران هر يك يك درم پنج زرباد در پنج هر يك درم در و ايد هر يك
 بسا بر شيم هر يك درم صبر سبب و چهار درم غسل بقدر كفاه شربت نامه درم آب نكلم و واء المسك حنه خفقان كاز
 شربت خرم هم برسد بكار ايد در ذيل فوايد و مضار خرم در موقوفه و ما در به امراض اس كذشته و واء المسك با و حنه غشي و
 خفقان نار و تقويت دل و معده و بگر زعفران نيم درم و ارجيني شمشك هر يك يك درم كيترا سبب و ايد صندل سبب ابر شيم مفرض
 هر يك درم كبر با سبب كلسنج گاو زبان تخم خرم هر يك يك درم آله متشرب صفت درم قند و چند شربتي درم و واء المسك
 بار و و كبر منقول از خطا حضرت قبله گاه حمل انداخته شواه شمشك خنجر هر يك نيم مشغال مراد ايد ناسفته كبر با در جان كلسنج گل
 گاو زبان گلابي طبا شير صندل سبب كشته شمشك هر يك درم مشغال آب سيب سبزین عرق بيد شمشك هر يك درم مشغال قند سبب
 هستا و مشغال و واء المسك بار و و كبر كه حبه معمول به فوايد عصبه شمول است شمشك خنجر گل گاو زبان هر يك يك درم ابر شيم
 مفرض درق نقوه هر يك درم طبا شير كلسنج تخم كشته صندل سبب هر يك چهار درم شربت سيب لاجي نيم من نبات و گلاب هر يك
 كبر سجون سازند و سبب شش عدد و بيضه وقت حمل كردن كم كم انداخته سبب كند و واء المسك بار و و كبر حنه غشي و
 خفقان حار و تقوية دل و دماغ و بگر گرم و برای ناقبين نفع تمام دارد درق طلا شمشك خالص هر يك يك درم خنجر شمشك
 درق نقوه هر يك درم فوفل گل ارمني نيم درم هر يك درم كلسنج طبا شير كشته شمشك ابر شيم مفرض گل گاو زبان مراد ايد كبر با شمشك
 بيادانه سبب تخم خرم صندل سبب هر يك چهار درم عرق بيد شمشك گلاب هر يك پنجاه درم قند سبب دو چند او به يا سبب آب سيب آب
 انارين هر يك درم و اگر با قوت دردم اضاف نامه نرود تر بود و اگر حرارت غالب باشد شمشك مطروح سازند و به غنر قناعت
 و رزق در بصورت سمي ميشود و واء العنبه و واء المسك بار و و كبر موافق شغالي ابر شيم مفرض و درم طبا شير كلسنج كشته
 شمشك مراد ايد ناسفته كبر با سمي صندل سبب هر يك چهار درم كوفته و حبه با سده وزن او به شربت فواك كبر كشته و واء المسك
 بار و شمشك كه در نصف طلا سبب بار ايد شمشك و كلسنج طبا شير سبب كشته شمشك ابر شيم مفرض گاو زبان كبر با سمي تخم خرم
 هر يك درم مشغال عجمه كلسنج نه مشغال سبب شش و شش قند يك شمشك على الرسم تر سبب سازند بعضي اوقات بدل شمشك خنجر ميشوند
 و بعضي اوقات كه حرارت بسيار باشد كذا نك كافر جی افزايند بدل آب سيب ترش آب سيب سبزین ميشوند و واء المسك
 بار و خنجر جی جهت تقوية دل گرم و از الة جميع امراض حاره آن نافع است بسا كبر با هر يك يك درم درق طلا درق نقوه هر يك كمي تقال

عشر اشتهب شک هر یک یکیم و نلت درم یا قوت تخم کاهو هر یک یکیم و نیم گشنیز صندل سبید زرنشک خرفه تخم کاسنی بزرگ
دو درم مروارید یک گل گاوزبان ارنیم طباشیر گلشن هر یک یکیم درم فند سبید دو چند عرق بید مشک گلاب عرق بید عرق نخل
باسویه افندر که قدرادران لغوام آورده شود و دوار المسک حار که دوار المسک حلو است و جهت صنف دل احتیاط
بار و بکار آید در نسخ این خلاف بسیار است یک نسخه معتبر آن در ادویه صداعید یکی در ادویه مرعید فالحجه گذشته دوار المسک
حرفینی تلخ هم به خفقان نافع است و در نسخ اینهم اختلاف است آنچه معتبر است هر دو جا نوشته دوار المسک معتدل
از مهرباب حضرت قبله گاه کافور زنبق انگ عشر اشتهب بعد درم مشک خندرم ورق نفرة و زعفران هر یک یکیم درم داغینی کتقیال
تخم کاهو یکیم درم و نیم سبدا حرا بر نیم مقرر هر یک یکیم درم مروارید ناسفته کل گل گاوزبان گیلانی نشات تخم خرفه صندل سبید
هر یک یکیم درم و درق گلشن گاوزبان هر یک یکیم درم که با طباشیر سبید تخم گشنیز خشک هر یک یکیم درم و نیم المیه صنفی زرنشک
با گلاب تیره گرفته هر یک یکیم درم عمل برابر اجزای نبات سبید دو درم عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان هر یک یکیم درم
دوار المسک معتدل بنسخه دیگر داغینی نیم است ورق نفرة یکماشته مروارید ناسفته زیره یا قوت سبدا که با عشر خشک
طلای هر یک یکماشته و نیم زعفران الایچی خورده هر یک یکماشته ارنیم محرق سه ماشه صندل سبید ساینده گلشن گاوزبان کل گاوزبان
سیاسه هر یک یکماشته گشنیز منقشه طباشیر هر یک یکماشته عشق شیب هر یک یکماشته درج ماشه خرفه ماشه رسیده انا
رب به هر یک چهار درم عالمگیری گلاب عرق بید مشک هر یک یکیم با عمل کجید نبات دو چند همچون سازند دواهای اکثری
قلب مفرح و خاص مل است کعبک و سوخته و کوفته با عمل مفرح قلب است و نیم تقویت کبد کند و دیگر درج مغوی قلب
مفرح و دافع خفقان است و اگر خفقان حار باشد و سوء مزاج دل گرم با قدری کافور دهند و دیگر مغوی قلب مفرح
خفقان دازیت و با جداد و یک قطره ابا حلاب یا شراب بپزند و دیگر زرب را خاصه عظیم است و در فنج قلبه شراب این
یکبار در درم است و دیگر زعفران مقوی دل و جبهه روح و بسط النفس است و دیگر حرامنی مفرح قلب با خاصه و بالعوض بود
و نشقیه روح از بخار سودا میکند و دیگر طباشیر مقوی قلبه و بار و مفرح است و گاهی تعدیل کرده میشود زعفران همه از
بارده در مضرت تفریح و تقویت بسیاری بخند هم طباشیر نافع است به خفقان حار و نشی که از انصباب صغیر آمده هم میدهد جز
آب یا با سکین و بطل کردن ذائق است به تفریح تخم و دیگر طین مجنوم باید طلوی است و در فنج قلب نشین روح و استعمال که بشود
وجهت تقویت قلب گلاب و دیگر یا قوت گفته اند که زرد از یا قوت مهرباب است جهت تفریح عظیم و تقویت قلب مجزای برین و آن
داغینن مجازدی قلب و تلبلیق آن به خفقان هم نافع است و دیگر کرز به یا سه خاصه عظیم است در تقویت و تفریح قلب و دفع میکند
به خفقان حار و دیگر که تقویت قلب کند و تفریح عظیم بخند که بریزد که یا ساینده نصف شغال و آب سرد بخورد و که با هم نافع
میکند به خفقان صمدی از راه تبدیل معده و نشقیه روح و دیگر لولاسا که آن در زمان تعلیق آن می بر نصف قلبه تخم
آخون او جمع تمام آن بجای تفریح میکند به خفقان و دیگر مراره شیو یکد آنک نیم مغوی قلب است و دیگر مشک شراب و

مغز قوی و مغزی قلب است و درین خفقان سودا و توخمش و هوس نفس و مصلح فکر است دیگر مغزی قلب و مغز و دماغ
خفقان بوسیله یک غیر طایف میسوزد هر دو جهت خفقان کثیرا طما که کون و نامخواه در کرد یا نیز نوشته اند دیگر دوام استقامت کمترین
مغزی قلب است دیگر نام مغزی قلب معدول ارواح است اگر تبدیل کرده شود و مردوس او برشته و دیگر از خواص او اینست
است که طلاء کردن آن سرد و کثف را از راه میکند خوف در مع قلب را در هم ریوندا نافع است به خفقان روح و به دوا می
که به خفقان مارد و نار دماغ است و از تجربات والد واحد مغز غلبه سنگ بر تهره ساینده عطر صندل هر یک یکمانه مرغان
صلابیه کرده ورق نقره ورق طلا هر یک در نیم مانه روغن بادام بجمام بخته شهد قاصص شست دام بخته همه را یکی کرده بکوفه در
علی الاتصال بسایند و از یکمانه شروع کنند و هر روز یکمانه بفرزاید تا در هفت روز به هفت مانه برسانند و دوا می که خفقان
گرم را مفید است کافور نیم درم تخم فرخ خشک سعد طبا شتر سر گردید درم کبر باسد مروارید سافه ابریشم قاصص شست بمانی ابریا هر یک
سه درم گل ارمنی کشیده خشک بمان هر یک یک درم گاو زبان هفت درم کوفته و بخته بر صبح دو درم باد و کجانب شربت قوم قند
سید بخورند و دوا می که خفقان مایخونیا و توخمش و تشنج مجرب است فیتون ده درم راد و صنف رطل شیر تازه میسایند با
مازده متقال کسبین تا یک هفته بنوشانند و دوا می که همه خفقان و تشنج و صرع مفید است تخم شبت یک درم و نیم سنبل از چینی
زرد باد و روغن هر یک درم همه را بیداجا کوفته بیا میرند و کدرم از آن با کوبیده شراب کلسان التور در آن تر کرده باشند
در هر ماه سه روز شوالی بخورند و دوا می که بجمیع فاسم خفقان بجمیع فاسم صنف قلب نافع است بزده بینه نمیش
شکر سپید با قلیلی عنبر استهیب این صنف مزاج سخن کرده باشند تناول نمایند و دوا می درین باب شش تازه بزرگان
چهل عدد بغیر غلش شرب و کلاب عرب با مزوج بیا بدمشک در نیاله خوردن می ترکند صبح آن گشش را البه سوزن به نبات
زخمی یک یک تر در اندنا کلاب کدر شود و کلاب را بجمین با استگی تمام بردارند تا در دو آن بیا میرند گشش را بخورند و کلاب
نوشند یا کهنه عمل آرد و دوا می که خفقان عالی بسیار نافع است حماض اترج و آب لیورا در کلاب حل کرده باناست
شیرین کرده بنوشانند و دوا می که برای خفقان سوداوی مفید است چوارمینی ربع درم فیتون یک درم طلیه سیاه بلیله
کالی هر یک یک درم همه را کوفته در دوا المسک بیا میرند و دوا المسک را در شراب سجانی لغبری که حل تواند شد حل کنند
و در بند و دوا می که به خفقان نافع است هم بر بو صند طالیسفر را کوفته بشراب یدبه بخورند و دیگر طین مطلق یعنی کل قاصص
از بهر زمین که باشد بگیرند و بر وی کلاب باشند و بگویند خفقان را بسیار مفید است و دیگر کبابه اساک آن در دهان نقره
میکند بخفقان و تقویه میکند نفس از صاف میکند آواز و نفعی بجمیع صنف حلق و تشنج میکند زبان را و دیگر استغاف
گا در زبان یک مشتال هر شرب نزد کلاب نفع میکند به خفقان نفع عظیم و بجز به خفقان مجرب است ترغزل ذکر تعداد
یک نواته در دوازده متقال شیر بر صبح چهار بخورند و دوا می که خوردن آن شیر را که در زبان بسته شده باشد نرم کند شیر تخم
رازیانه یا آب رازیانه تر بنوشند و دوا می که شیر زنان زیاد کند تخم بلون را کوفته با شکر آمیخته سفوف سازند قدر شربت این درم

دو درم است یا بمیون را در آب بچوشانند و صاف آنرا با شترتی نبوشند قدر شربت این زیاده هم رسوا و دیگر صین یعنی
 پیر را در آب بچوشانند و آن آب بخوراند شیر زیاده میکند و دیگر درق شقایق یعنی لاله را با تقصبان همراه نماید ستر
 طبع داده خوردن نزار در این میکند و بگردد درم روغن گداخته با یک صبح شراب انگری بخورند و دیگر ساق لاله را
 با جو مقشر بپزند و صفا کنند قدری شکر داخل کرده نبوشند و دیگر تخم گداز تخم سبزه تخم سبزه تخم گداز تخم گداز را زیاده
 مسادی اردو بخورد بر این مثل جمیع کوفته و بجمینه هر صبح بچیزم با بچ اسنا شیر بخورند و وای که تشکین درجندی کند که با
 نباتی را بر سر که روغن بجمینه بخورند بسیار دفعه سازند و وای که بپندی و وای که طبعیدن دل و صحت بسیار بکارد
 چون غشی و امثال آن لطف تمام دارد و با اینچو لیا و سیلان عرق که اهل هند است با دهن خود نمودند بپند بپند بپند
 رویند خطائی در اولد مگر که مکهم جوانه اسکند بر هر بهیره آنکه تریاک طبعی سوسنیخ اندازین اصل سید الا سخی خورد که تشکین
 حرکات کونی کنول باز نکند از صحنی بد با که غناب ناکیر حرکات بود و ارسید هما مید تریخ مترا ماناس و آنکه سخی جا بپند بپند
 بر دانه چتر کپا سنده و بپند بپند چهار دانه پار سه بهر کرمول زیره سفید موته الیس تریخ تریخ ناکیر ساری ساری متروچوب لیس
 تخم کبج بار نکند جلبر بر کوفته و بجمینه در شیر با سده و شیر و تریخ سده بار تریخ سنده و چون تشکین ساری ابر سینه نبات بپند
 آمیزند و حمل را با سهند بپند بپند و در اول در ماشه بپند بپند هر روز نیم ماشه بپند تا ماشه رسد و از میوات بر بپند
کلمه هشتم از ادویه تقلیدیه مذویه در الفاظ سینه است **سقفوف** از سطاط الیس که نقوت قلبه در طفوف
 دوم ادویه امراض اس گشته **سقفوف** **فلیمونی** که جهت تحقیقان و تفتیه سودا و صفرا مفید است هم در اینجا گشته
سقفوف در روخ دل سرد را سودا در در روخ لسان النور هر کی شد درم زرنبا در سه درم و در بعضی نسخ دو درم کوفته
 بجمینه شترتی بکشتال عبا رسل یا شراب کهنه بپند و دیگر که تحقیقانی را که از سردی و تری با سودا و مسند بود مشک انگلی زرا و زرا
 در صبح در روخ هر کی بیدرم سنبل درم و اید هر کی بیدرم نفع که با بریان کرده بسد بریان کرده شکرانی بریان سحر هر کی گشته در
 شکر سبت درم شربت سه درم با طبعی فنتین **سقفوف** **طما شیر** که درم را سودا در کافور انگلی که با بر و اید سبت جو
 بر یک سدرم کشتیر خشک دو درم طما شیر گل سرخ هر یک سه درم شترتی دو درم با سکنجبین علی **سقفوف** طبری نالفاط
 طبری رحمة الله تعالی آنیک است برای دل می برد غشی و خسته یا مقفله نقل هر یک در می و نیم که با لوله طما شیر
 گل سرخ هر یک سه درم فرغش کاب و بجمینه بر یک سدرم فاقه لسان النور هر یک سه درم شترتی بکشتال ناکیر قیبه بیک **سقفوف** طبعین
 دل گرم را سودا در کافور نیدا که طما شیر که با بر یک سدرم گل ارضی کشتیر خشک هر یک یک درم کبیرت نامه است بر دهن گاو بپند
سقفوف **عینر** نرغ و معمول الدما بجمینه اکثر امراض ناره در غشی و تحقیقان بار دلی بدل است و ذی النور نقوت عجیب
 می بخشد عینر شکر عطر کلاب هر یک یک سینه قرفه سافج سندی عود غرقی دانه الیچی خورد و مسطکی اسارون پوست هلیله کالی و نقل
 و بجمینه کال شکر زیره که مای دار صحنی آینه فضل گردد داخلن بچین انار دانه جوز نوا قاقله که با بر یک سینه و نیم نبات شربت درم ناکیری

همه اجداد کوفته و بختیگی کرده عطر مالیده نگاه دارند و وقت حیات و مانند سکه باشند سفوف مروارید که در ذبح مرغ
 قلبی و خفقان و سوسواس نفع عجیب دارد بایک تنه دیگر که همته از اول خوش وضعف قلب و خفقان و سوسواس حار غالی دل بکار آید
 و ملحوظ دوم در بیهواض اس گشته سفوف مروارید منسجم و دیگر نافع خفقان جمیع امراض از نداد در و ج هر که گشتان
 ابریشم خام محرق سعد کوفنی تخم فز تخم بادرنجبویه هر یک است درم سدر و ارید ناسفته تخم زبجان که با هر یک است درم گل آبی
 بجز درم گاوزبان شامی هفت درم بعضی از نباد در و ج را ساقط میکنند سفوفی که سوسواس سرد دل با اصلاح آورد نفع که با هر یک
 پنجم بسببیل هر یک است درم قرضل دو درم شربتی دو درم با سبب سفوفی که خفقان بار و نافع است گاوزبان یک درم زنبق
 در و ج عقربی هر یک چهار درم کوفته و بختیگی با اصل سه روز اول سه روز وسط و سه روز آخر با بجز نید دیگر گاوزبان اصل
 هر یک است پنج درم که در بزم خود را یعنی کشتیر خشک مقشر هر یک کچو کوفته و بختیگی با سکر تری دو چندا و نه آمخته بکار بندد دیگر
 هجده خفقان سرد زراوند و حرج زراوند در و ج هر یک نیم درم مروارید یک درم نفع که با سبب بانی بریان هر یک است درم قند سفید
 است درم شربتی سه درم با طبع منبتین یا عرق گاوزبان و دیگر پوست تخم فز تخم کبریک نیم درم که با چند ستر هر یک یک
 کوفته بسبب ستر سه درم دیگر قرضل دو درم بسدر خروار هر یک است درم نفع که با هر یک بجز درم شربتی دو درم با سبب با
 انگری یا میبه و دیگر هجده منصف قلب با در طب شک یکدماگ از او در حرج در و ج هر یک نیم درم سبیل مروارید هر یک یک درم که با
 بریان بسدر بریان سبب میانی بریان نفع سعد هر یک است درم شکر است درم شربتی سه درم با سبب شنبلیله سفوفی
 که خفقان سوداوی بکار آید که با سدر مروارید ابریشم محرق جوارمی منسول هر یک یک درم نیم ملیله کالی ملیله سیاه المله تخم فز خشک
 تخم بانگوسطوخودوس لسان الطوار فقیرون گل ارمنی عدد هندی سعد قرضل کشتیر خشک هر یک است درم تخم خرفه مقشر منسجم که در هر یک
 چهار درم کوفته و بختیگی شربتی کشتان بابا در بختیگی یا شربت سبب سفوفی که خفقان حار که گشتان و گرمی از ابریشم شادنا کافور
 نیدانگ گلشن طباشیر که با هر یک است درم شربتی کشتان با سبب و دیگر درین بابا کافور و دانگ طباشیر که با
 هر یک است درم گل ارمنی کشتیر هر یک چهار درم شربتی سه درم با در و ج گاو و دیگر مروارید که بسبب انور شربتی گل محموم هر یک یک درم
 و نیم شکر طرز هفت متقال شربتی و متقال با سبب دیگر هجده متقال حار تخم کاسنی تخم فز طباشیر سفید گلشن کشتیر خشک گاوزبان بسدر که با
 مروارید کشتیر هر یک کوفته و بختیگی دو درم بکار بندد دیگر تخم خرفه مقشر تخم کدو کشتیر خشک گاوزبان گل محموم کافور تخم با در بختیگی تخم کدو
 که با مروارید ابریشم تمام ملیله شکر که با حار و عود و نیار با یک سخته سفوف کنند دیگر کافور صعلکی عود هر یک یک درم نیم که با طباشیر خشک گل ارمنی
 بر یک درم تخم خیار منسجم با درنگ تخم کدو تخم فز هر یک یک درم سدر از م ساینده که متقال بابا در میخوش یا شربت سبب بسدر که با کافور
 مروارید که با هر یک یک درم گلشن طباشیر هر یک یک درم و دیگر شید و لطیفه تخم کاسنی تخم فز سفید سفید کدو کافور
 کوفته بسبب که مروارید کوفته و بختیگی دو درم منصف قلب سفوفی که غشی و خوش را که بی سبب نافع است قرضل یک درم کشتیر بریان دو درم
 که با مروارید طباشیر گلشن هر یک است درم بسدر چهار درم با در بختیگی که با در و ج هر یک یک درم شربتی کشتان با سبب سفوفی

سفوفی که در دم ادنی قلب حقیقه مرض از راه حاله شنبیه غشی و بعد رختن آب فایز که در آن قدری الکلی الملک
مذوق معجون لبر که در گلاب داخل کرده باشند باید داد است ریوند دو دانگ حصص دو نعلت یک دم
ورق بادرنجویه ورق گاوزبان هر یک یک گرم بزر فقله یک گرم و نیم ورق غیب المغلب خشک کرده بچردم کوفته و بخیته
یک گرم باصفت دم رب محاض برهند و غذا مرقه طهیه که با ماش بخیته باشند بدیند و بعد غذا هر روزه دم شراب بعضی
عطر نوبتاند سفوفی که شیر را زیاد کند منی سفیر اید تم شلغم تخم زنبق تخم کزنا تخم نیاز از تخم رازیانه تخم حرمز تخم باریان
و در بعضی نسخ بجای آرد جو آرد نخود است کوفته و بخیته صبح و شام با شیر بخورد بعد آن نخود در شیر تر کرده بخورد و شیر نوبتاند
سفوفی که در در شیر و منی را قطع کند اهل سداب خشک هر یک یک گرم تخم بادرنجوبه یک گرم حب الفقد هر یک یک گرم سبزی شکر
سبکخین انقیصونی که به خفقان و توحش سوداوی نافع است در ملفوظ دوم ادویه امراض اس سبکخین زردی
که امراض مختلفه که اصولی نام کرده و به خفقان نافع در ملفوظ اول ادویه امراض اس گذشته کلمه هشتم از ادویه
قلبی و الفاظ شنبیه است شربت ابر لیشیم بعضی نسخ این که نافع بفقان و امراض قلب است در ذیل عمده در ملفوظ
دوم ادویه امراض اس گذشته شربت ابر لیشیم که در ضعف قلب کار اید احتیاطا نیز قوت دهد و رسده است اید و استقا
امراض بارده را نفع دهد و باه را زیاد کند ابر لیشیم خام بچاه دم در آب آبنگران خیسانند شش با نوزیس در دیگر سنگین
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند زعفران یک گرم فونجان دج مصطکی هر یک یک گرم دم صلیب کرده بنامد کنند و با
کمن قند نعوم آرد شری چهار دم و بعضی اوقات بجهت زیادتی قوت غیر با مشک حب مزاج زیاد بتوان کرد شربت
ابر لیشیم که دل و معده و جگر قوت دهد و خفقان غشی و توحش زایل کند و فرج تمام آورد و مشکم بند و ابر لیشیم نام
بچاه دم یک شش با نوز در آبی که طلا و نقره مگر گرم کرده در وی سرد نموده باشند بخیسانند پس بجوشانند و صاف کنند و
گاوزبان فونجان گل سرخ سفید شنبه هر یک یک گرم علیحه در گلاب جوشانده صاف کرده مصاف سازند و نبات
سپید بقدر حاجت آمیخته نعوم آرد و مشک غیر شربت بر می مروارید ناسفته کهر با شنبه هر یک یک گلاب صلیب کرده در دم
صندل سپید که دم بار یک سائیده مضغ سازند و در دم آمیزند شربتی دو مثقال مابوق بید مشک و عرق گاوزبان و گلاب که در آب
در مزاج غالب باشد فونجان کشته و سفید مطبوخ سازند نوع دیگر که در منافع مسطور قویتر است مشک یک گرم غیر شربت دوم
که با اید گل سرخ صندل سپید هر یک یک مثقال طباشیر مروارید هر یک یک مثقال رب سیب رب به هر یک بچاه در دم
قند سفید شصت دم عرق گاوزبان هشتاد مثقال ابر لیشیم صد مثقال گلاب بید مشک بقدر حاجت بچاه گذشته شربت
شربت ابر لیشیم که حکیم عماد الدین محمود شیرازی در رساله افیون بجهت تفریح و تقویة دل و بدن و باه و زمین ذکر کرده
آب پوست ترنج عود و ورق طلا و ورق نقره غیر شربت خشک حالص هر یک یک مثقال سفید مصطکی ترنفل سیل ساغی هر یک یک
مثقال و نیم صندل دو مثقال عرق گاوزبان عرق بید مشک گلاب سیب زهرین مصغی آب بنیرین مصغی آب مروارید مصغی

آب انار شیرین مصفی من صاف هر یک یکبار یک بشیر نیم عام با یک شفاف جهت محو سفید همته مبرود سرخ نبات سفید قند
 سفید هر یک نیم من دوامای کوفتی کوفته در خلیطه گمان بسته همراه آب بر شیم در آب پوست ترنج و عقدها و آب میوه بادام
 بدان در من بچوشانند آن مقدار که آب میوه با ماند پس بر شیم و خربطه را فشرده بیرون آورند و نباتات قند کوفته در آن بگذارند
 و لغوام آورند و اول غنبر حل کنند پس بر تهار که در ظرفی علیحده با سس صلک کرده باشند داخل کنند هر گاه قریب بیست روز رسد متکلی
 قدری قند سائیده داخل کنند و در ظرف طلا یا نقره یا چینی که آنرا بجاودگشته دو داده محط کرده باشند بردارند و در دست
 بر شیم مشنج و دیگر دل و اعضای میوه و معده را قوت بخشد و از لایه خفقان و تمام مالنجولیا و توخس و همم کند و با کراخیم
 موافق آب سید شیرین آب امرو شیرین آب انار شیرین آب بر شیرین هر یک و صد مثقال بر شیم حریر سه صد مثقال عرق کافور
 حوق بید مشک عرق شاهزاده گلاب هر یک شش صد مثقال بر شیم در آبها و عرقها ترکیب کنند پس بچوشانند و در من چوشانند
 مصطکی سنبل جوز بوالباسنه زعفران هر یک گشتقال سیل و نقل عمود سافج هر یک گشتقال و نیم در چینی سه صد مثقال هم
 کوفته در بار چینه در آن اندازند بعد از آنکه آبها برنج رسد بر شیم و ادویه را فشرده صاف کرده با جسد مثقال غسل شود
 مثقال قند سفید لغوام آورند پس مشک نیم مثقال غنبر اشهب وزن طلا هر یک گشتقال و وزن نقره سه صد مثقال بدان حل کنند
 و اگر قویتر خواهند مصطکی زعفران در روخ عقربی بهین تر نقل عمود سفیدی همین صندل زرد هر یک نیم مثقال کوفته و بنفشه
 نمایند و بعضی قند را بگزارند و دیت مثقال و غسل را سه صد مثقال میکنند و زعفران نمی چوشانند بلکه بعد از لغوام در آن حل کنند
 و این نسبت چند زعفران از چوشیدن ضعیف لایطینود شربت **سپخل** به خفقان صفرا و غم صفراوی در سرد گرم
 و خشک خستونه قصبه ریه و امثال آن نافع است بزرقطونا کوفته را با کراطل آب زنده و لوبان بگیرند و با کراطل و نیم شکر المونج
 فایق بر آنش نرم گذشته لغوام آورند استعمال کنند در لعاب بزرقطونا بقدر حاجت خصوص که با بید مشک و گلاب آب
 گرفته باشند شربت **سنتین** که در ضعف قلب با در طب بکار آید ترید سفید نیم کوفته دو درم ششین رومی بجز درم
 سنبل ده درم گل سرخ پانزده درم در دمن آب پیزند تا به نیمه آید پس صاف کنند و هر صبح سبت درم گرم کرده با غوفی
 که فناع و غیره دارد و در سفوفات گذشته بدیند این نسخه اگر طبع است اما صاحب میناج در اشربه نوشته بود فمضان آن کرده
 بر اشربه بگاشته و سفوف هم از وی است شربت **انار** که دل را قوه دهد و خفقان را زایل کند در ادویه صدریه گذشته
 شربت **بادر** بجنوبیه دل را قوه دهد و خفقان سرد را سود دارد و توخس سودا و کراطل کند و در نسخه آن در مطعوظ دوم
 ادویه امراض گذشته شربت **بادر** بجنوبیه مشنج دیگر دل را قوه دهد و توخس سودا و کراطل کند تخم نادیمان بسفنج خشکی هر یک
 هفت درم اصل السوس ده درم با در بجنوبیه پانزده درم تخم با در بجنوبیه تخم کاسنی تخم نمونجک هر یک سبت درم گا در زبان سی ام
 آب سید شیرین دو جسد گلاب شش جسد جلد دوه را در گلاب سبب تر نموده جوش دهند تا سوم خصد ماند پس صاف سازند
 و قند بقدر حاجت مضاف ساخته لغوام آورند اگر ازین دو اسکجید سازند رویت شربت **برگ** سرخ نشی قدماست جهت

جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بجا نافع است برک ترنج بجا ه عدد در شراب گفته است یا در جبهوی بعد ترنج قوی است
 روز پنجشنبه پس صاف نموده با صند و بجا مثال غسل گرفته بقوام آن بعضی از پوست ترنج ترنج مسطر ترنج میدهند بعضی
 کرطل پوست ترنج را در دست بجا مثال آب بسیار بنده بجا شانه تا بثلث رسد پس صاف کرده با کرطل غسل بقوام می آرند
 شربت ترنج جهت امراض حاره دل و خفقان گرم نبایت مفید ترنجی ترنج را که در آب بشویند تا اثر ترنجی در جرم آن نماند
 پس مثال هر یک عدد ترنج بنفاد و پنج مثال قند اضافه نموده بقوام آرند شربت ترنج بترتیب دیگر خفقان را نافع است
 و تقویت قلب و معده کند و نشاط آورد و معده را نیکو بود و قوی را صاف کند و صفرا را بشویند و هم مقوی و داغ بود و طبیعت
 بار در دایره است منقول از محمد ذکر ما بگذرد قند سبیده رطل و بکنند بران آب شیرین قدر کفایت و بجا شانه هر گاه سرد و کفایت
 آید فرود گیرند و داخل کنند در آن محاض ترنج مقداری که کفایت کند باز بجا شانه تا بقوام آید شربت حاصل خفقان حار را
 نافع بود و تقویت قلب و معده کند و صفرا را بشویند و حساب مذکور در تحقیق لفظه محاض شربت این را نافع بسعال حار و غلظت
 جریحه پدید آید شربت آب محاض بجا مثال شکر سبید بکن بقوام آید قایده حاصل بری و دستانی و دمای می باشد نوع دستانی تسمی
 برگ قیون در ترنج و زرم و پنج و ساقش سبز و خوشه او مشرک و خوش سیاه و بران در در غلظت نهایی ریزه مثلت سبز و تری که بخورد غلظتی
 و بسیاری ترنج مانند بهنگ جو که بند قوسی را خوش بدون کل مشکون بشویند و هر دو قسم ترنج بهترین انواع اند و در تذکره طوی
 که از در نوع جدید این ساخته میشود شراب که آنرا شراب محاض گویند در طب گوشت شربت دنیا را نافع است شربت
 تب است و انشا الله تعالی در او یکدیده باید شراب سجالی که دل را قوی دهد در طغوظ دوم ادویه امراض سرد گشته
 شربت زرشک جهت خفقان و غشیان و ضعف شهناد و زرع سموم قمار که گردان فی آب بمیونیم جزو آب زرشک است
 سبب هر یک جزوی باشد بقوام آرند و گویند چون آب ترنج و هر دو را اضافه کنند در اکثر امراض فایده مقام تریاق خاتری است
 شراب سلیمو به خفقان را در او کند و معده را تقوی و شهناد را برفورارد پوست ترنج کرطل مرا خون کویق و قوی ترنج مثال
 عود عام یک مثال گرفته در پنج رطل شراب شبنام زهر بر کنند پس رطل شکر طبرزد و مصطکی بکن مثال در نیم زعفران یکدوم
 در او آنگاه رطل کرده با آتش ملایم بجا شانه تا بقوام آید شربت صاف کرده بر در آن شراب مسوسن موافق شربت کامل
 که صنف قلب نافع و عشی استراخی را داغ است انشا الله تعالی در او یکدیده بلفظ شراب مسوسن باید شربت
 سبب دل معده را قوت دهد و دفع بود و قوی را ساکن کند و اسهال صفراوی باز دارد و سیب صفهانی از اندون و بیرون
 پاک کرده در آن سنگین با جوین بگویند و آب آن بگذرد و من بجا شانه تا در آن آب پس بکن قند اضافه نماند
 بجا شانه تا بقوام آید نوع دیگر مثل ساقش سبز شامی یا صفهانی رسیده از اندون و بیرون پاک کرده
 پنج رطل بگذرد و بگویند که یکسان شود پس قند سبیده گرفته با عمل پنج رطل با میزرد و یکدوم بکن تا بکدات شود و شربت
 صاف و از در رطل داخل کرده بزنند تا مستوی شود و در ظرف آگینه انداخته در آن بسته در آفتاب بجا بگذارد و شربت کند

و اگر خواهند که خوشبو گردد و مشک کند هم سکه مصطکی هر یک دو درم و عود هندی سه درم باریک ساخته در آن حل نمایند و بعد از
 دل ضعیف سودای را سود دارد و سوده را قوت دهد و قرض کمشغال عود هندی گلشن هر یک دو درم گاه زبان باور سخویه هر یک
 سه درم و بعضی گلشن هم سه درم کرده اند همه را نیم کوفته در خرطیه بسته در آب سید شبرین آب سبب ترش شراب سجانی که
 بکین اندازند و با کش نرم بنزد ما که نصف ماند خرطیه بدست مالیده دو کنند و قد سپید بکین آمیخته بقوام آند شری از کوفته
 مآد و قیده و بعضی شمش سجای آب سید شبرین آب به شبرین بنظر آمده و این معده مناسب تر است و آن بقلب است بکین
 درین سخواب به شبرین داخل است آب سید شبرین و من نوشته اند طبعی درین امور مختار است شراب الصالحین
 مخمخ و معمول کترین که با ذوق داد و دفع خفقان بارود و غار و ستهصال مآده بخار کند و بخارات بر سر راه خواه از حده خاما از
 مراقب خواه از گرم تسکین نماید دل غمگین خاطر خیزن را بکشد ایزال که خوش و خجون و زنگنه گلگون کند معده را و آب
 قوی طبعی را معاف است و شته هارفته را سودا دت نماید بیاید گل کربل که گل است در هند و ستان مشهور و در اکثر بلاد هند و فو صند
 ازین گلها که بالیده و کباب سرخی رسیده باشد نسبی آن در کرده در آب لیمو کاغذی یا مویه یا لیده دریا که بعضی شب گلها ازین
 و صبح ما شربت نبات که یک ریات را ما در سید آب باران شربت کرده ما شند کجا کرده و شسته صغیر که نصف شسته با نبات
 ملکشه خالی باشد انداخته شسته شسته نمک شسته را در ظرف بر آب گلها در شسته در گشته گلها در اند معده روز یا چهار روز
 که بوش خورد بر آورده صفا کرده گلها در اند و از دو ام ناستن دام عمل آند و بعضی از اینها که کمزیر و اسکار مطلوب است
 سه چهار شمش همراه گلها و شربت در شسته اصفاء کرده میشود و جهت اعراضه عاره که تقویت بکند منظور باشد سجای آب باران آن
 فرودن و برای تقویت دل همراه آب باران گلها و سید مشک افزون نیز است شربت صندل حل را قوه دهد
 خفقان گرم و معده و حکم گرم را نافع باشد تشنگی بکشند و شکم به بندد صندل سید یا سیده است متقال در گلاب یک
 شنباز در نجیساند روز دیگر اندک بوشش دهند و شیر آسن بگیرند و با کین صندل شربت بزند همچنین است در شفالی و در
 قادیونی ترش است همچنین نوشته صندل را سوسان زده میماند میگوید ساخته در یک گل گلاب تر نماید و شنباز در آب
 گلاب که صاف کرده بستانند و صندل مذکور را در آب صندل شبرین بچوشانند تا قوه صندل کما حقه بر آید و آب بقدر
 مناسب با نذرس این آب صفا کرده با گلاب صغی آمیزند و قند سپید در حل با کیمب سوخته و ذایقه حل کرده بقوام آند
 و بهترین صندل سید است که مایل بزردی بوده همین نماید شربت صندل بنسخه دیگر که در منابع مذکور است که شربت
 در دفع بهمال تاثیر و فزود و معمول الدما حد علیه الرحمه طباشیر که صندل سید سوسان در هیچ اول آب سید شبرین هم
 گلاب نیم به نبات یک بقوام شربت یا خمیر آند شربت صندل ترش جهت تسکین سوزن دل و تب موقه نافع صندل
 سید سوسان کرده بخام در آب غوره و سرکه هر یک پنج امارت قدری آب نجیساندین بچوشانند تا با غمه آید
 صاف کنند و با کین شکر بقوام آند شربت صندل ترش بنسخه دیگر که در ضعف قلب بار آید کثیر خشک

خشک گرفته بچندم آب عوزه بازده دم سر که قدری صندل سپید ساییده سی درم در آن مخلع کن صندل کهنه ترا
 کیش نروز در آب بخیا ننده و دیگر آتش ملایم بچشانند تا نالت ما بنذیس بدست مالند و خرقه گمان صحت کنند و کین
 نبات در آن حل کنند و نیم درم زعفران در خرقه بسته در آن گنند و بپزند و کف بردارند و خرقه زعفران را مالیده بپزند آنرا
 پس نیم مثقال کافور و طباشیر و صندل سپید ساییده هر یک سی درم در وقتی که نیم گرم باشد داخل کنند شربتی بچندم بپزند
 تخم خرفه شربت صندل میسر و که در سبکبوسه زین از او معده و دیگر نافع است و جهت خفقان عشی و محرقه و دق میزند
 صندل سپید موصوف سی درم سوآن زده در خرقه بپزند در سر که و گلاب هر یک نیم مثقال کیش با نوز تر نمایند پس در ظل آب
 شیرین مضاف ساخته بوزن هفتاد که چهارم حصه یعنی یکرطل بماذ صاف سازند و آب انار برد آب بخرند سی هر یک نیم مثقال
 نمایند و با شسته در ظل قند سبب بر آتش نرم بر قوام آرند و بچینا نند تا که سرد شود پس کافور رایج نیم مثقال طباشیر صندل سپید
 و خسته هر یک درم بگیرند و اگر قدری زعفران هم زیاده کنند بهتر است تا موصل اثر کافور بدی شود و شربتی ده دم یا
 شیره تخم خیارین و خرقه و هر گاه قطع سهبال و قطع خون نیز مطلوب باشد تخم سبزی و آب انار مطبوخ سازند و صندل
 سبز با صندل سپید منصفه ضم نمایند و حسن آنکه عوض هر که آب زرشک و آب انار دانه کنند و یا شیره خرقه بریان بود
 شربت صندل کین که او خود در نافع مذکور در بعض سهبال فاصد که دومی بود نفع کثیر دارد صندل سپید صندل سبز
 مشرق اللون هر یک مثقال سوآن زده یا جو کوب ساخته در یکرطل گلاب و شیار نوز تر نمایند بعد بدستور مذکور صندل کین
 در آب بنامیزد و آبیاف آنرا با گلابیات ضم نموده با دو در ظل قند سپید بقوام آرند و نوز در یک نام تمام آبی که یکا وقت انار
 ترش در آن نرکده باشد صاف نموده مضاف سازند و ترتیب بند شربت عشر نافع به خفقان باز در مقوی دل در
 حشا و سده و عصاب است تا نذ عمل دوم در آبیاف شیرین دوم بچشانند و کف بردارند و بقوام آرند و عشر شهاب
 یک مثقال عطران یکدم سواده در آن حل کنند و بردارند شربتی از سه درم بچندم در بعضی نسخها زعفران هم یک مثقال است
 شربت فواکه تقویته در آن کند و خفقان را نافع باشد جمع این نشاء الله تعالی در ادویه معده باید شربت کافور
 که تقویته و نفع دل بخشش و از آن سودا گذرخ ساده و عشرین آن در ضربات و اثره بلقوظ دوم ادویه امراض سرگذشته شربت
 کافور زبان بسته دیگر که جهت خفقان بود ادوی خصوص شرکی معده بسیار نافع است بسنل ساج سبزی هر یک دو درم
 برگ ادره بجنوبه بچندم در بعضی نسخ ده درم است کافور زبان سی درم شربت آله چهل درم بپزند آب بپزند تا نالت مالند
 شکو داخل کرده بقوام آرند شربتی بدست درم گلاب شربت شربت لیمو مقوی و حامی دل بود و هشام سازه
 مرکب آن در ادویه صد اعیه گذشته شربت مسک دل و معده و جمیع اعصاب را قوه دهد و در آن
 گرم کند و مباح نفع رساند عمل قند سپید آب شیرین هر یک کین بپزند تا بقوام آید پس مشک کینقال و زعفران
 یکدم بار یک ساییده با میزند و در بعضی نسخ زعفران هم بوزن مشک شربتی از سه درم بچندم شربت مسک

که عود هم دارد شرباب دو از ده قسط عمل سه قسط مصطلکی دو دقیقه عود نیم دقیقه زعفران دو درم مشک شست قیر طاهر یک کباب
 کرده چندین کوشته هر گاه مراح گیرد صفا کرده بکار برند شربت مفرح معتدل و صبح دل را نفع دارد و مصلح اجزای خود را
 است عود یک مثقال از درو صندل مقاصری بهمنین درونج عقربی تخم زبجان تخم بادرنجبویه هر یک سه درم کزبره شامی
 چهار درم ابریشم خام زرد براق گاو زبان شامی هر یک یک کوبه ایچ که فتنی است جو کوب کرده در چهار رطل آب بر نمائید
 و بعد بکشد با زرد زرا قش نرم جو نشاند تا که نصف بماند و صاف کند شرباب گاو زبان دو دقیقه صندل
 رب رب حاض هر یک نیم رطل فندک سفید در رطل اضافه کرده بقوام آرد و در ظرفی لطیف چینی که داخل آن از اقرطاطی مشک
 که در سینه درم گلاب حل کرده باشند مسح کرده بگذارد گاهی جهت تقویة عمل درق طلا درق نقره هر یک در عدد زعفران نیم مثقال
 لاجورد حجازی مسکولین مروارید ناسفته هر یک یک مثقال می افزایند شربت نابریج حقیقان را نافع است و تقویة
 معده کند و تشنگی را بنداند یک نسخه آن در ادویه صداعیه گذشته فوعدی که جهت تقویة دل و معده قند سبب هر قدر
 که خواهد بکشد بجای آب عرق گاو زبان داخل کرده جو نشاند و کف بردارد و بقوام غلیظ آرد پس آب ترشی نابریج چهار درم
 بی یک رطل قند مضاف سازند و سه جوش داده فرود آرد زعفران در عدد فی یک رطل قند در گلاب حل کرده بیا میریزد و بداند
 شربتی که تشنگی و حرارت قلبی بندد آب انار ترش آب آملی ترش آب سدر و اندک ترشی ترنج آب خوره مسادی سنگ
 بوزن آنها علی الرسم بقوام آرد شربتی که تقویة دل کند و خوش سودای دور گرداند اصل السوس بچیزم بیسجاق نوزادان
 بر یک سفت درم دو در بعضی نسخ اصل السوس سه درم داخل است ورق بادرنجبویه یا نرزه درم بزر بند با نرزه بادرنجبویه
 بزر فربختک هر یک سبت درم لسان النورسی درم همه را در چند آب سید شیرین بخشند چند گلاب بر نشاند تا از
 مجموع حسد بماند صاف کرده شکر انداخته بقوام شربت آرد و با نرزه است که از این سبک خین سازند لقیاس سبک خین افترقی
 کلمه و هم از ادویه قلبیه و نودی در الفاظ ضایع سبک است صمد و صندل که در صنف قلب حار و حقیقان حار بکار آید
 صندل سفید گلاب سفید قدری سرکه خوشبو و آب سبت ترنج آب به و آب آبنگران و باره کافور اضافه کرده با رطبه گمانی
 درمان تر کرده بهوای سرد خنک کرده ضما و کند ضماوی دیگر که حرارت دل را نافع است صندل در گلاب سفید و قدری
 کافور آمیز زرد بر سینه ددل ضما و کند ضماوی که لیس در صنف دل حقیقان را نافع است کاسنی را با آرد جو ضما و کند
 ضماوی که سود مزاج سرد دل را نافع است سبیل سعد و چینی قرنفل گلشن کوفته و پنجه باب مرزنجوش و آب سبب هم
 و آب بادرنجبویه بر سینه ضما و کند ضماوی که حقیقان سرد را زایل کند قسط سبیل سعد و چینی مسک کوفته و پنجه
 باب سور و بشره آب سجانی شسته بردل و سینه بند ضماوی دیگر که همه سود مزاج بار و نافع است سبیل قسط اهل
 سعد و چینی قرنفل ورق اس یا شرباب سید و آب به ضما و کند ضماوی که در سود مزاج یا بس قلب بکار آید
 بلفظ قیر و طی اخضران شاء الله تعالی می آید ضماوی که امور رطوبت قلب اعباد استعال ایامات کبار و صفت

در ریاضت بقدر اقتدار دفع سخته گلخ سبیل زعفران بآب بادرنجوبیه شسته نهاد نمایند و دیگر سفوف نری
صبر و خور و باقی اجزا یکجور گرفته کوفته مار و عن بان دروغن نارون شسته نهاد کنند و بعضی در دن از عن هم تیسر
انهم صفت صمادی که تحلیل درم و کوشن کند باونه اکلین المکات تخم گمان برگ خطلی برگ کرب زعفران
صمادی که بعد فشر قلب نافع است بگیرد درق جنازی درق عنب التعلک با قدری سخ زعفران و نباتند و ما شراب
شسته خشک کنند پس دوباره ساییده با قیر دلی که از دروغن گل ساخته باشند شسته باره گمان آن عشته کبر بر سینه بگذارد
صمادی که شیر در پستان زمان زیاد کند تخم بادروج بجز درم آرد با قلا درم کوفته و بخته با نبات روج صماد کنند و دیگر
که همین عمل کند تخم بادروج آرد با قلا آرد جو نفع فوج سداب صماد کنند صمادی که شیر را کم کند زیره کوفته بر کرم صماد
کند بعد استعمال محففات و ادرا طفت در هام در غلومده و استعمال ریاضت فی و فصد فایده این مین ظاهر شود **صمادی**
که شیر غلیظ را با صلاح آورد بگفته خطلی جو مقشر خجسته بر سینه و پستان نهاد کنند صمادی که شیر را در پستان بکشد
و خشکی بیه شود نرم کند پودنه خشک کوفته آب بنزد نامها شود دروغن قسطا اضاف نموده صماد کنند و دیگر کوفته و بخته
با سرکه دروغن جلده بر شند و صماد کنند دیگر برگ کرب کوفته زعفران کم کم اضاف کرده صماد کنند و دیگر نان پیده
آرد جو بر جلده خطلی تخم گمان کوفته و بخته صماد کنند و دیگر جقد کوفته قدری سوزنی در داخل کرده بنزد و صماد کنند
صمادی که سوزن را که سلب گرمی و خشکی تخم شده باشد منحل کند ما نس که آنرا در سدی موند که کند در هیچ صماد که آنرا
بهندی سانبی گویند با سبزه اندکی گرم کرده صماد کنند صمادی که شیر منجم را در آن بخت و شکین جج تری نماید تخم
یعنی جو انجم خرا در شراب بنزد و صماد کنند صمادی که درم پستان را که سبب جو شیر باشد دفع رساند بودینه با شیر آب لوری گو
بخته صماد کنند و دیگر درین باب سبب را در آب دریای شور بنزد و با درق کرب بگویند و بعد مدتی مطبوخ نماید و در آن
بنزد درین امر کافست بلکه درم ندی را که از احتقان خون بهم رسد هم شایست و دیگر تخم گمان را بگویند با سرکه شسته
و صماد کنند و اگر میل بصلابه کرده باشد آرد با قلا و اکلین المکات بروغن کبیر شسته نهاد کنند **صمادی** که در زبانی
که شیر بیه شده معفن شده باشد بکار آید جقد بر بنزد تا ماهر شود و آنرا با مغز نان آرد با قلا بگویند دروغن کبیر و صماد کنند
و صماد کنند و دیگر آرد کبیر دروغن گا و انگبین آرد با قلا نان خشک را بهم شسته نهاد کنند و دیگر تخم گمان جلده خطلی
تخم خطلی با بونه هر کیشتی کوفته بنزد و صماد کنند صمادی که در کوفگی پستان بکار آید باشد از موز کوفته با سرکه
شسته نهاد کنند صمادی که در ابتدای درم حار پستان بکار آید با قلا سبکچین بروغن گا و درم شسته نهاد کنند
و دیگر برگ عنب التعلک کوفته بروغن گل جرب کرده صماد کنند و بعد سه روز از صده و اطلیه که در علاج درم پستان که آنرا
بشکلی شیر بود نکوشد بعد از آن صمادی که در درم گرم پستان سود دهد سبب در سبکچین و آب بنزد و بر بندد و اگر درم
ملتهب باشد لب خیر جوی باب عنب التعلک دروغن گل آمیزند و صماد نمایند و در درم باره ندی زیره کوفته برهند

ضماری که در دم بارد بستان کار آید با لونه کوفته در آب رازمانه یا آب گزن خضاد کنند و ضاد گزن کوفته نیز
 دهد دیگر حرم تهابا با گنجد مسکون در امندی است ضماوی که در سینه استان را بنزد و بکشد تخم گمان کنجیخ سوسن
 سینه ساید سر گن بسنگین کبوتر نظرون را پنج مساوی کوفته بروغن کنجد و مغز ساق گاو و میسخت سرشته ضما کنند ضما
 جنبه زنی که بستان او نایه خوردانند یا بر نیام چون این دو ایره نند عظیم بدید آید به سبیل به گاو میش بالوسید بگرد
 بگذارد و مخلوط ساخته هر روز صری شیر گرم بخاند ضما و که ندی را محافظت کند و بزرگ شدن فاحش است و شری
 گشتن نند نذیره بسیارند و با سیر شد و ضما نمایند و خرقه سیر که تر کرده بران گذارند و سینه بکشد تا در گشتانند
 بشتر کشاید و دیگر باز سوسن سفید بوسند و با سر که آب بنزد و بر بندد و سرکه در لسته در بندد و همین مسان در ماهی است با
 و اصل آن یکیا بعضی آورده باشند و اگر انار هم را در روغن کنجد خام بسوزانند و از آن روغن هر روز مالند نیز همین عمل
 کند و دیگر دروغ محرق یک جزو آرد و دو جزو با سر که شته ضما کنند و سرکه در زرد ازند و هر چه در محافظت نوین مفید است
 حفظ حستین نیز میکند **کلمه یا زوجه** از ادویه نه در الفاظ الهیه است **طبخ شسته** تقویم زوج
 و ایما و حفظ آن و از آن خفکان نماید و شیر زنان زیاد کند **طبخ خفتیون** که استخوان بدان بضمه قلعینند
 است در مفوظ دوم ادویه امراض است **طلای** که جنبه خفکان حار نافع است طلای صندلی است
 که بعضی در صندله آورده اند و افعا با آنها کرده در صندله گاشته و شسته از اوسف طبیسه رفتند وزن چنین به ششم
 بنا بر فایده اعاده نموده کافور و داناگ صندل سپید ساید و ج شغال با گلکاب و سنج شغال و آب سیب منقاری
 حل کرده بلسته گمان کهنه در وقتی که معده از طعام خالی باشد بالای دل طلا کنند **طلای** که به خفکان سرد
 نافع است این غالبه است قند شکر یک نیم شغال بسیارند و غیره کفایت بگذارد و همه با همه شغال روغن حمالان
 یا روغن نیلوفر میخند صلابه کنند **طلای** که شیر کشته را که در بستان بسبب سردی و خشکی منجمد شده است منحل کند نظیر
 سوده طلا کنند **طلای** که شیر زنان کم نکند مشغول مردار شکر و غلغل طلا کنند **طلای** جهت درم نهی که از دستگی
 شیر هم رسد سر که آب نیلوم مغز کرده خرقه با آن ترکند و بر بستان نهند و دیگر با قشیشای ساسیده با روغن گل سفید
 تخم مرغ طلا نمایند **طلای** که درم نندی را تحمیل دهد عرق مصلح یعنی خوی گشتگی که با روغن حنا طلا کنند و اگر آن نیز
 یا غبار طریق خمر کرده طلا کنند همین عمل کند **طلای** که آناس بستان را سود دارد نام گندم خشک کرده کوفته آرد جو آرد
 با قلا آرد صلبه خطمی هر یک جزوی از عفران نصف جزو کوفته و بجنه بر زده تخم مرغ بشترند و طلا کنند **طلای** جهت آناس
 بستان حامله با لونه اکل الملک گل خطمی گل سفید هر یک نیم آرد جو آرد نخود هر یک نیم درم کوفته و بجنه با آب گشتگی
 طلا کنند **طلای** که اوام ماهه ندی را نافع است بگزیند کز و قیولیا و بروغن گل ساسیده طلا کنند **طلای** ابار
 عرق جهت قن نندی نافع است **طلای** که بستان را نگارد که بزرگ شود گل با کیزه که آنرا طین بخیر گویند و سبب هم

بسی درم شوکران و دردم لبر که شسته سه روز طلا کنند و دیگر طین انجیر بازو کوفته بعسل سرشته طلا کنند و دیگر
شب یانی سوده باروغن زیت در باون سرب آینه بپوسته طلا کنند و دیگر گذرون سوجه آرد جو کوفته و بخته
سرب که شسته در سه ماه سه روز طلا کنند و دیگر سبید آب قیولیا هر یک در دم با عصا ده برگ سبید یا طلخ بزالبنج برشند
قدی روغن مصطکی داخل نموده سه روز طلا کنند و پوسته خرقة گتان باب ما زوتر کرده سرد کرده بستان را مان بپوشند
و سگام کمتر روند کلمه دو از دهم از او به قلبیه در الفاظ عینیه است عرق در لغت تیر بر آگوسد که از بدن خارج
گند که اگر با سی خوی گویند در مصطلح متأخرین اطبا این لفظ را استعاره کرده بر ما مستقطر او به اطلاق میکنند
چنانچه عرق گاوزبان و عرق سبلو و معتدین لفظ ما را بر خصا رهای استیام اطلاق میکردند چنانچه ما الحیار و ما
درق الحلاف میگفتند و بر ما مستقطر مثل ما اللهم ما را لوردیم اطلاق مینمودند و گاهی اینچنین اب القید ما مستقطر میگفتند
بهر حال بعضی عرقهای مرکبه و مفردات مناسب این باب اینجا ذکر مینماید و اکثر عرقها بلفظ ما دریم انشاء الله تعالی نوشته
خواهند عرق باور بچشمویه سفوح و مقوی دل و دافع خفقان سوداوی و بلغم اشتراکی است عرق بر سیاوشان
از مستقطر کردن این لغات عرقی تر نفی الراهیج برمی آید و تقویت قوا و نشاط نفس قویتر از باور بچشمویه است عرق سبید و
سید مشک جمع تمام آن شرابها نام سفوح و مقوی قلب است و از ازاله خفقان عارضی میکند و نشاط نفس و مزاج
خمن بود عرق مقبول جهت تقویت دل میرودین و تفریح خاطر مخزن و تقویت حس و معده و دفع وجع معده
مقوی و بر سر سبیدن استهای قوی و طرد در بلخ غلیظه مخزن و معمول فله گاه خفران ناه گل گاوزبان
در یندم عالمگیری و زن گل سرخ هفت و یندم قرفل برگ تنول سربک نیم باور عالمگیری عرق گاوزبان یک سه گلاب
سیر عالمگیری عرق کشند قدر خوراک آن یکدم تا چهار دام عرق مقبول نسخه دیگر که در متفرقات باطلع و کلبه
مردم یافته و اچینی بچندام سبل الطیب بچنان هر یک شش درم گاوزبان سسد کوفنی لغت خشک هر یک شش درم
گل سرخ قرفل هر یک درم نا سخا از این دو عرق سربک سبید درم برگ تنول چهل عدد و زیاد هم جائز است
گلاب نیم اول هفت و نیم سیر عالمگیری عرق عنبر مخزن و معمول و الدام بدر حتمه الله که در تقویت دل و دماغ و اعضا
بر سبیدین جهت دفع غشی هر قسم و اعاده قوه بسیار است و الاثر است چنانچه بعضی آن را از کثرت سفوح طفت و بعضی
و بعضی ربالی از افراط جریان خون بوا سیر سجاد نموده رسیده بودند نمجودا شامیدن این عرق بحال آید و فواید عجیب
غریبه ازین عرق این حکیم مشاهده کرده مشک حال کتب اقصی غیر از هب مصطکی رومی هر یک دو مثقال رزینا و عود عربی
کبابه خندان آینه سبل الطیب سبب شفا قمل مصری ساج هندی در بعضی زعفران قرفل نو بیدان گل سرخ طابیر سفید فلفل
صغارا فلفل کبابه هندی پوست است از این بر شش مقرر من صدل سبید برگ بجان نازه سسد کوفنی گشتنر خشک گل گاوزبان
ایسون در پنج مغربی پوست بیرون پسته هر یک نیم مثقال آینه لایبی تازه نیم سیر عالمگیری آب انار ترش یک سیر عرق

نیشک عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه هر یک نیم سیر کلاب سول پنج سیر دانه ای کوفتی نیم کوفته هم را با عرقها
 یکجا کرده شب نگاهدارد صبح آب سبب آب انار هم داخل کرده در دیگ انداخته عنبر و مشک به سنجه نسبته
 عرق کشند قدر آن یک سخان قهوه خوری تا چهار سخان میتوان داد در طبیب را حسب مزاج و حاله مرض درین عرق
 بعضی تصرفات جائز است چنانچه جهت تقویت معده آب بیکسیر در هفته تسخین و تقویه آن بهار نارنج منقاع جهت هضم
 طبیعت گل سفید یا سفید داخل کنند و همین قسم کم در زیاد کرده اکثر عمل آورده و مانع ترین ادویه مقویه یافته عرقی که تقویه دل
 و معده کند و بوفشارد و ششاد رسا آورد و اعراض او و علاج باره را دروغ کند در سر کار حکیم علی بناریشند سعد کوفتی تخم سنگ خراش
 هر یک نیم سیر کبری صندل سفید زرناد رنگ کالی هر یک یک بر دار صینی قافله ضما هر یک و سیر کوفته و سنجه چهار شربتی عرق قندی من کبری
 گذارنده عرق کرکند و عنبر شنب کبوتره و مشک خالص و قوالب نبات صلایه کرده بالای عرق با نینده در شنبه مرسته نگاهدارند اگر عنبر
 و مشک در وقت عرق کشیدن به سنجه بند لطیف گردد کلمه سیر و هم از ادویه و اغذیه فلبیه و زردیه در الفاظ غنیه است عالیله
 که جهت هضم معده بکار آید در لطیفه غذای که در سوسوزن حار قلب بکار آید مزوره قرع باب انار یا آب خوزه
 یا آب حماض اترج است و ما شعیر آب نامزد سوسوزن شعیر کارمان نیز بهترین غذاها است خصوص در صیف درین وقت سرد
 به سنج ناقص است غذای که در سوسوزن بار دل مسهل میشود زیر بان شیرین تر و غرض میر با نیر گرم چون قرنفل و ادویه پی
 و سبب و گوشت قمار و گوشت اسب و کبوتر کج و گنیشک نخ و آبیاد و صینی در زره دوزده و مینده و قلاهای کثیره القواصل است
 غذای که در سوسوزن یا سوسوزن معمول است اگر نیند باشد ما شعیر با دروغن بادام در شکر و نبات رطبه و مزوره کدو و پفانخ و مثال
 اینهاست اگر نیند شیر بدهند و حریره گندم و دروغن بادام و شکر سفید است غذای که لایق خفقان است که آب خمر مسقوع در کلاب
 شرباب سجانی و مسقوع در آب یا در شرباب سیاه در دروغ نازه که بسیار ترش نباشد و اگر دروغ قلیل الحوضه باشد و استعمال با شکر کرد
 شود موافق زین غذاها است و بقله بمانیه و قرق محض کماض اترج و سیود و امثال اینها است غذای که موافق خفقان باد است
 خود آب گوشت عصافیر و جوجه های کبوتر و قمار است و گوشت کبک را خاصیت است درین با خفقان حار و بار دفع میرساند
 غذای که بار بار عیشی لایق است ما و اللحم دزدی بر هیضه حسابیات خیر ما و اللحم و آب اوقات جهت اسراع سفید صفا
 خلط غذا بشیر قلبی می افتد در جانیکه تقویت معده ملحوظ باشد بر لوب و عصارات فواکه عطره که در آن قطن باشد مخلوط
 سازند غذای که در دروم اذن قلب تجویز کرده اند حریره طهوج است که با ما شین یعنی موزنگ نخته باشد هر روز در طعام
 ده درم شرباب صین عطر بدهند غذا است اصحاب صغیظه قلب لحم سفینه مستنق بقلی شرباب عطر نوشته اند غذاها
 صاحبان نقشه قلبه ای محموده مولودم محمود است غذای که سانیکه قذف قلب در اند غذای صالح بلکه اقتضای
 فرابرج رطبه واد مغه حلمان بر صانع مختار است غذای که شیر زنان گرم مزاج زیاد کنند ما شعیر است بکار شیر باغ و قو
 رضانی و حم جد و دجل سمن است و همای که از کنگ شیر و شیر مره خبازی لبنانی ساخته باشند غذای که شیر باغی سرد است

مزاج زیاده كند حوى است كه از دمق حظه و قدرى جلد و از با نه درست كرده باشند غذاى ميكه كه شير زياده كنند
 كند تا هم نسبت به تخم است يك راز با نه تازه تودرى بر يك سه درم در آب پنجه صا كند و همچ ده درم در عكا وى درم عمل فغان
 كرده فغان در آن كند بخورد و افزاى گرم باشد عمل شكر كند از نكده چهار درم از او به قهقهه فقط قافيت قرص
 بار و چشم در جگر اسان كند و سرخو بخوانى بر در در فغان زرد را سودمند باشد بخونى لك رب اسوس كل نافت با ديان برجا
 بگذرد صندل بن صمغ بيلوفه بر يكى كند فغان تخم كاسنى تخم كوفت خرد تخم خشخاش تخم كاهو طشير بر يكى ده درم بر انجیرين
 تخم كدهى مقشتر بر يكى سه درم زرشك كل سرخ بر يكى چهار درم شترى سه درم در حاله رفته با نرمت خشخاش والا با چوى ديگر
 ساس حال بر نده قرص طباشير حرارت در انباشند و ششلى را نكس بر بخورد و طباشير تخم خار تخم كوك صندل مسامى على الهم
 قرص سازند شترى كند فغان با يك طسوج كا فور با يك سب و نرمت آن دهنه قرص عود و غشى را كه از سب اخراج بسیار
 به سب به نرمت انشا الله تعالى در او ديه معده بياید قرص كا فور جهت صمغ قهقهه على ايد بكار زعفران كا فور بر يك
 دو درم كسد طان نهرى بران بسوس بر يك بگذرد كند زرشك بر يك بگذرد و پنجم تخم كاهو تخم كاسنى بر يك درم و پنجم
 صندل سپيد بياید و پنجم تخم خرد تخم چهار تخم دارك تخم كدهى بر يك سه درم با نرمت كل بيلوفه بر يك چهار درم پنجم
 ده درم بجاب بياید قرص سازند ديگر جهت حققان گرم و بر بار اسانى كه از گرمى بود و باى مزاج كه از گرمى و صغرا باشد كا فور
 بندرم تخم خرد تخم خشخاش تخم كاهو صمغ عربى بر يك بگذرد و پنجم خيبرين تخم كدهى شتر كل سرخ بر يك سه درم شترى از دو درم تا
 سه درم ديگر جهت حققان گرم و تب كاشى بر نرمت چهار بر يك كاسنى تخم كاهو تخم خرد كل سرخ صندل سپيد مسامى كا فور قدرى
 و بهترين تقديره كه اگر او ديه بر او كند فغان بود كا فور با يك طسوج و حل كند كو فته و نرمت با يك سب نرمت قرص سازند و بر دور و در فغان
 با يك سب بر بند ديگر جهت حققان تب و مخورده و طسوج كا فور بندرم زعفران بگذرد نفاست سه درم طباشير صمغ عربى
 كير بر يك چهار درم كل سرخ نرمت پنجم كند و پنجم خيبرين تخم اصل بسوس بر يك نرمت م معاب سمنل اقراص سازند
 و بگذرد با نرمت بخورش استعمال كند قرص مر و اريد دل و داغ را قوه دهد و حققان گرم و در فغان را نافع ايد زعفران بندرم
 مر و در نرمت بسندل سپيد بر يك بگذرد كل سرخ دو درم تخم خرد سه درم تخم خيبرين پنجم كدهى بر يك درم كو فته جهت معاب سمنل
 سرشته اقراص سازند شترى كند فغان انجیرين قرص مسك دل معده و جگر را راقوه دهد و حققان و شى او جاع معده را
 كه سب بر نرمت سودمند بر نرمت درمى مصطكى زعفران در صمغ عربى و سمنل مسك جزو اكباب به سب است برنج قاعده بر يك كند فغان
 و نرمت شترى بر يكى شسته او فغان سازند شترى كند فغان و بعضى كدهى انك غر افروده كدهى و قهقهه شترى و قرصى كه حققان حاد كه
 شده احوار ت نباشد نفعى بخشد كا فور بندرم عود و نرمتى اسك قاعده زعفران بر يك بگذرد كير سه درم طباشير چهار درم پنجم و صمغ
 سازند هر قرصى بندرم قير و حلى خضر سه درم خنك دل رافعه در نرمت كسد و در نرمت غشيه حلقى كدهى و ديگر سازند
 و در آب شير زرد آب كا فور نرمت كند در سب بنده قير و حلى كه جهت تسكين جرد است و نرمت در نرمت معده نافع است موم

حالت را در و عن کل بکه ازند و در مان کرده از آب بقله آب که در آب خیار و کباب سفیدهند و قری صندل کافور و فلفل
 قری و طی سازند قیر و طی اگر صلاح سوره فراخ بارد اول کند ازینما سازند موم در عن زینق آب نام لب در غرض کلک ممانند بوم
 در ادویه قلیه در الفاظ کاییم است کلکل نج کبیر جده غشی نافتند و شاد است عالی در ادویه کبیر باید گما در کجسته دوم
 عار بستان در اینه اسفند است سر که باب گرم در مثانه کوسپند کرده تکیه نمایند از کلکل شانه زو چشم لامیه لب کبیر است
 که تقویت قلب میناید نشا رائه تعالی در ادویه با باید کلکل موم کسبم از ادویه قلیه در الفاظ سیمه مار آب بکلیمن حفظ
 سوره در داناخت و در معفود دوم در ادویه لب کبیر کشته مار از خیر تر یعنی آب کز جده تقویه قلب کبیر حفظان تخرج در عن فراوان
 در و طریق کزین بکنند به طریق اصول است بلخبرین دمی نب که گذر از پوست در حیوان بیا کرده آب بکزند و شب در سهوی خوش بوازه
 و صبح صاف کرده قند نبات یافتند و کباب عرق سید شاد کسب با کلکل جاب بیز زینما در خلک و ده متوال نماید و زوید در گرد
 جز سوسوع است در مفردات ادویه متووم است زین را در بن جرجس بلخبرینی آید از این نظر در ادویه طریق دوم است که زردک
 پاک کرده تنها با بعضی چیزهای دیگر که مناسب است عروق کبشنه و کجا برند و کبشنه در مثانه است عالی این هر دو کسب معفوف
 برای طبیعت ازینم یاد نماید کبیر میوه در ادویه عرق کرکین را حسب جقه نوار الحوت نام که تا نماز است که در کبیر بفرمود
 است و تجربه بران شاه مار حملید می مقوی قلب در شرح و غیرل حفظان است مار الحوت عرق است منتخرج حساب
 تخف در جمیع منافع بهتر از خراب است و سکر سیمه هرگز در پوسته تراب ندر در تقویه دل دیگر انتفاخی سیمه سیاه قوی مجا
 در تقسانی طبیعی نماید و ماضی باه بقیر اید مخرج و مخرج و در وجای و عطف و نرم و مطبق بود و در وی زین قیمه هم هست و در طبیعت
 مسکن بطش در جمیع از جهت در دفع اکثر عطل غشایی ضعیف و تقوی القابیر است در وقتان از غیز مرض و اثر خود در وقتان
 مقدر شراست اجزای آن حسن ترکیب است و چون اروج معده و معاف تر از حسا کبیر و در نمایان مصلحت شکر خیه ترتیب تا ز کوبه
 آن غمی نخوابد و در کف بندی از چهل مثقال تا نهصد مثقال جز در او کوبند و اگر کبیر نیم کسب هر یک معفوف و در وقتان
 مسند سیمه نند که کسرخ کا در زمان با در جنوبی در زمانه در صحنی کباب سیمه چهار نارنج کسب کبیر یک کسب در غیب مثال پوست
 رخ بر کسرخ اگر نباشد زانجا شیرازی البزرگ پوست نارنج ششقه مثقال پنج زردک شکر بیست من شکله زردک را
 خوب جوشانده یا در آب دیگر سوی برگ تنج و کف بندی در حی اندازند در روز دوم زردک مانع جوشیدن این کرد و در آب
 گرم نصف روز در سوای سده مانده بود که در روز دوم کسب سیمه در غیب سیمه یا با آنچه زردک و در روز بعد شانه زردک نیم است
 که کسب تقویت میشود پس زردک بر آوردن برای نوری یا با آنچه کوبیده مخلوط نموده با طعم بندی کبیر کتاب عرق کبشنه و اگر غیر
 بنیجه بیست بهترین است و چون بوزن مثقال کبشنه فلفل را و اکچین و نیم شکر مخلوط نموده سه روز سه چهار روز از آب پوست نارنج
 یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنگ بقیه و یک نیم نبار دیگر عرق کبشنه همان شاد روی هم شربت شود ما زین سیمه نفع میکند
 در حفظان در خوش طبعین مار و نسی نیم یا کبیر که در موم کسب کبیر در غیب کبیر که در موم کسب کبیر در غیب کبیر که در موم کسب کبیر

در دم گرم و خشک جهت تعویذ و حقیقان و عسفی و صمغ و دماغ و تقویة ششها و باد و سده صفحاه ذرات و در دینه و قوی و قوی
و بخشیدن برادرت و صفت روز روزی و دو قیسه بگردن درم هر جان حبه مرغ سپرز از جرب و باب کف حبه سنگ کرده نشان
و شرب از ناشناخته قطع سه سال بطوبی نافع و جوان او با چشم حبه اصلاح جسم و بشیره بادبان حبه اعانت بر حل از جربیات
در شسته اند و انکار بوسیدن امور و شرب بخوبی و هو و ضرورت بهار است و معصوم او که در وقتش در طرف مس تا هفت سال باقیست
و در شیشه تا یک سال در طرف مس از قوی نافع و حبه سنگ کاشیدن است ما را اسهل که سوزن با در دل را اصلاح کرده
در حقیقان بار در آنکه در شرب ریحا نیز مثل کباب که بر کربل غسل فرسوخ از غره و در مثل آب فالص چهار مثل با ز آب و چون
تسریب بود مثل سدر این در دینه و سده در این جو شاسته ز زعفران بنده شش نعل سکه بسینل عمود بر یک کفقال
در صاف نموده و سرد در ششتری ده درم تا نسبت درم با در اسک ما را اسهل است که از گوشت گزیند
و آن غذا است لطیف و مفید در مرغ حیوان و در انسان و در ماه کتله در مرغ و مرغ صفتی که از مرغ مرغند و خوردن
سسته از مرغ درم و در شرب این هم سسته در سسته تقویة سینه و حبه مرغ سینه که با قدری خرخرودج
باشند در شرب که گوشت که در شرب است و یک کباب در علاج ضعف قلب و قوی است و قویترین گوشتها در این گوشت
بره یکسال است در سینه از گوشت که مرغ در شرب این ترتیب می رسند و اینها از مرغ و در قیصر می سازند لطیف
و قلیل حراره است همین آنکه گوشت طوطی با گوشت بره جمع سازند در طرفین غذا می شود گوشت است که گوشت را
از استخوان و چربی جدا سازند در ورق در آب نموده در است بر این امر نیز در قیصر کباب یکسان خورد و آب غلیظ را در آب در مرغ
در مرغی در قیصر که تقویت زیاده را در شرب حار با قدری اسهال از مرغ می گویند برده عطره و در باره مرغ
باشند پوست مرغی که شرب است و لطیف و مفید در دینه و تغیر نایند و در گوشت بزغاله یا بره یکسال که بر مرغ می خورد
کنند و مرغی را کباب کنند و مرغ را با سینه بکنند و در اندکی کباب برود با شش و در پخته چنانچه در مرغ مرغی نرم کباب سازند تا آب
از گوشت جدا شود و هنوز گوشت ناپخته است آن آب از روی بردارند و گوشت را بپزند و اینها از مرغ مرغی که در دینه بر کباب
گوشت را در کباب مرغی از گوشت نیز در کبابه یا کوشش دهند تا بخت نزد و خوشتر شود و در شرب در آب طریق
نوشته و صاحب قوری که گفته که حقیق کر این را بر مرغ سسته و در مرغ و در شرب است و شرب اولی خوردن و سینه هم
از گوشت حلوان مرغی را بک کرده و با گوشت سینه در این در مرغ و در مرغ سسته بپزند و در کبابی بپزند و در کبابی
مصطکی با شمشیر در دینه که گفته در این گوشت که در شرب است و در کباب است که در مرغ سسته
نگردد پس بپزند و در آب که گوشت جدا شده باشد بپزند که آنی شفا را استعمال بر سینه طریقی که در کباب است
در مرغ مرغی که با جزیی حاره و باره و او در دینه در مرغ مرغی در مرغ مرغی که در مرغ مرغی که در مرغ مرغی
و بقیام بر او می آید ما را اسهل بسیار مفید در مرغ مرغی که با شمشیر و در مرغ مرغی که در مرغ مرغی که در مرغ مرغی

گاوزبان زعفران بریک چهار توله در چینی بچوبله بایشت عربی بچین سیرن بچین سفید شقاقل معصر صندل سفید تودری سسخ
 تودری سفید مترحب از لم نوتته انحصار بریک ده توله بملک کلان ده عدد مرغ تخمی هلوکان سیرت بریک ده قطعه قصبه کلو
 جوان با نژده عدد دوه سبت قطعه کشتک زخاکلی دوصد قطعه آب انار شیرین آب سبب بریک دوسر آب نخود کابی سیر
 کلاب شیر ماده گاودر بریک ده سیر آب بشکر با نژده سیر آب کدر سبت بیعرق بیدمشک عرق گاوزبان بریک چهار شیشه طریق
 کشیدن این عرق نیست که نخود آب شیب در شیر کاوتر کرده نکا بهارند صبح آن شیر را با نخود آب بکدر و آب بشکر بجا کرده با کتیبه
 دروای کوفتی جو کوب کرده در عرق گاوزبان بیدمشک کلاب شب ترکنند و صبح گوشتها را از چربی و استخوان پاک کرده تنها
 گوشت بکیزند و در نقل دو توله زعفران چهار توله در چینی بچوبله ایچی خورد سبت تودرم کفتیز نیم پادین مصاح دیگر سوا سب
 نسج گرفته کوفته بر گوشتها بماند و در سبب کبری نکا بهارند با این گوشتها را قصبه گاوتر آئیده در آب خالص بخوشند
 آب جوش خورده مهر شود آب سبت آنرا که شور با باشد بکیزند باز هم دو بار تر کرده را با عرق شیر آب گوشت و آب انار
 در سبب بجا نژده سیر بچینه سبت عرق بکشد و اگر خوردن شود زعفران هم بچینه بندد ما و اللحم بنفشه دیگر که از اجزا
 استقرال اصدالین محمد بن مرزاشکل بر نفع کثیر زیاد از جد تحریر و تقریر غیر سبب مشک زعفران بریک سبت توله در نقل
 زخمیک خورد خام باد مغز نیم سبت تودری زده تودری سسخ آفتین یعنی رخ بادبان بچینه بریک نیم سیر سیرت سبت نیم کون
 سفید نیم نیم چارین ساج هندی سبت آتج سوسندی چهار توله نقل مغز خورده بریک کبیر گاوزبان عتاب نیم کاسنی در چینی میل عتب
 شطب سقر خازی ناخواه و محمود کل سبت دانه دن در فضل علیه سطر خود سوس تودر عویان با نژده کل کل الملک سبت نیم کوز نام
 کا بوزیره سیاه در ششجان فلفل سیاه ساملی بریک دوسر حاقن سحری ششتر خند ششاش سفید کباب مادر بخور مقشده سبب
 خشک ز کبیل بریک سیر بر خشک چهار سیر کسرخ ضدل بچینه بر شیده سوس کونی با دیان سبیل طب بریک پنج سیر مرغ برده
 سبت قطعه مرغ رسمی سبت قطعه راج کبوتر بچینه بریک پنجاه قطعه کوه صد قطعه گوشت بربری کلان ده سیر گوشت جلوان بی زویه
 بریک سبت سیر کلاب ولاتی پنجاه شیش که صد سیر باشد طریق کشیدن این عرق چنان است که همه در او را سوزی مشک و عجز
 زعفران و گوشتها کلاب بیلوب کرده در آبها در کبینه برکنند بعد آن در یک دیک یا دوسر دیک در هر قدر که کاشش کند
 انداخته نصف کلاب تمام گوشتها در دل نژده بر دیک با بچینه که شسته شک زعفران عجز در در خط سبت بر بر نژده ششلام
 عرق کشد از هر دو یکی سبار و صندل را بچینه بر شیده و هم عرق بچینه آتج و صبح نصف کلاب باقی مانده در دل نژده دوباره عرق کشند
 مشرو و دلیطوس به جققان بار و نافع است تقویت قلب نماید و در او ریه صد عید مذکور شده مر با می آتله بدل
 گرم بسیار نافع است و با درق طلائع تقویت قلب بقوه کند و در مغز دوم او دیامرض مرکز شسته مر با می انناس که
 میوه است نهی شهور در خواص سوا نامس مجشته طریق تری می کند دل ضعیف رتوی مایون میداند و آنرا از خوف دبر اس
 و طریق ساختن آن نیست که نامس از پوست کت با لهی آن در استخوان دردی آن پاک کنند مغز میانه آنرا درق و ورق

ورق تراشیده پس استخوانها را چنانی بریده با تیل اول یا چغلی طرانی استخوانی قوس کرده بالای آن در قهای تراشیده
 گذشته آسانند خسته دهن با تیل سر پوز چرخشیده بر پوش را بچرخند و گرفته باش مام جوشند منبذ که در قباله از شود بستر بر آورده
 در قهای بگیرند استخوانها را بیدارند و بعد از آن قوام از نبات چینه سفید درست کرده با قدری گلاب و مشک و غیره معطر کرده
 در قهای در آن قوام انداخته چند جوشن بکنند در تمام شیر و نبات در خوردن و درین نظرات لطیف بردارند اگر خواهند که چاشنی
 در اینجونی خوش باشد ترشی محمود وقت قوام نبات بیدارند و شیر و نبات را با جوشن کنند در غنیمت چاشنی دار کارگران اینجا
 چنین عمل میکنند و بسوید کاتب این معطر که خاطر که در چنین نظریه میکند که آبی در آن ادواق و استخوانها خارج بشود پس در پیشانی
 در آن آب آید اگر در زمان سب قوام نبات درست کنند و اگر ترشی آن که هایت کند قدری ترشی بموسم داخل کرده بسیارند قوی
 در اثر خواهد بود لیکن فسادت قدری در آن لایقه بیسم میرسد ازین جهت این طریق ترک شده مر با می به تقویته دل پیوسته
 کند و سوسنم و حذف راناف باشد و طبیعت قضی نماید طریق سخن آن نیست بگزیند خوب بزرگ دار خود و قشر پاک کند چهار
 بار که کند در عمل مجز و آب و بجز و بچوشانند و بعضی در شراب عمل میجویشاند و این در عمل غیر است پس روکت در روز دوم
 بعمل تنها بچوشانند و بر آورند و نافا دیه که در مرتبه استعمل نیز بعضی داخل میکنند مر با می به ترتیب دیگر بگیرند
 به رسیده و چهار بار که کند در آن چغلی پاک کنند و از بیرون بمبندیل گمان صفا کنند و پوست بحال دارند و بریزند بر آن عمل
 بجز و آب چهار جز چندا که بچوشانند پس در جوشن یا سه جوشن بر بند بستر صفا کنند و در دمک اندازند و بریزند عمل شروع
 از غده یک جز و آب بجز و در سه جوشن بگذرند پس صفا کنند و بطریق پاک بسودا کنند تا خشک شود باز بمبندیل صفا
 کرده در دمک اندازند و بریزند عمل تنها مقداری که چهار گشت با باشد بر یک جوشن بر بند و در ظرف بسوزد و در آنه و نافا دیه
 داخل کنند و بعضی طبیبی سه تا قله در عنقران و در نفل خیزی دیگری اندازند و این ترتیب در تقویته معده و عقشال طبیعت
 مؤثر است و این بر در ترتیب این شرح نوشته و ترتیبی که درین عهد معدون است اهل فراق بان مشغول است که کاسیب است
 میرسانند و پوست آن دور میکنند و قسم آنرا در چیزی که سخت در با من آن میباشد کاسی که مشابه بی می باشد بر می آرنند و خوب
 از خارج و داخل صفا میکنند و زمانی صلیح در آبی که چون در آن حل کرده باشند بر بند پس بر آورده صفا کرده در دمک با طبیعت
 دهن دیک بار و دیگر که بچوشانند تا گرم و قابل دشمن بماند پس بر آورده در قوام نبات یا قند معطر گلاب و مشک غیره
 جوش داده بر میدارند و بعضی در آن آب که چون در آن محلول است اول بچوشانند تا بجز و در سب پس صفا کرده در قوام
 عمل را با تمام میرسانند مر با می ترشح نافع است به خفقان باز در آورده معده به باید باشد که الله تعالی بر هر چه
 تقویته دل معده کند و بری خوشش کند بگیرند سببشانی مجموع غیر مشغول بر پوست و قسم پاک کنند و در دمک گلاب
 چندا که بچوشانند تا قوام درست آید پس بر آورده و تمام عمل آن کنند تا که هایت خشک شود پس قدری در عنقران اندازند
 همچنین است در شبای و بعضی اول قطعات سیب پاک کرده در سب جوشانند پس با قند طبع و این سبب است که درین زمان

مروج است و در مری به تحریک یافته مسهلی که سهال سودا کند و جققان سوداوی نفع رساند عید کابلی علیه سیاه میمون
 هر یک یک درم و نقل یک درم و در بعضی نسخ بجای این جوارش میفول و خل میکنند و در مسک تلخ سودا درم شش دانگ است
 بگذارد تا غیر شود پس اندر شراب بجای حل کرده بر بند معجون اسرار الاطیبا که تقوی قلب منظم بود در ادویه
 صد ریبه معجون ریح المومنین که جققان نافع است معجون کسر در که مفرح و منظم بود در مویز در ادویه
 صد ریبه معجون سقر اط که تقوی الی و دفع مرض سوداوی است نیز در ادویه صد ریبه کنگر شسته معجون کنگر شسته
 که تقوی الی است انشاء الله تعالی در ادویه بابت خواهد آمد معجون طبله مقوی الی و دفع جققان و تقوی منظم مقوی
 و جمیع اعضا غیر شش و شک خالص چهارم در مسقیه قوت زهر هر یک کینقال ورق طیاره شمال عمل نیت منقال کینقال
 اب انار شیرین نبات هر یک ربع ظل کلاب نیم طلق بیهوشک ملوک کا در زمان هر یک که ظل معجون سیاه زنده معجون قیصر
 که جبهه جققان بار دینفید است در غوطه سودا در ادویه امراض بر کنگر شسته معجون کنگر شسته حکیم سبعه از زمان و ممل و الداء جلیه
 و تقوی الی و تقوی قلب تقوی متنی از این نشان در این نسخه است در اصل غیر نبات هر یک نیم درم اصل صغری صفت دام رب سبب
 شیرین در دوام و کلاب یک درم نیز نبات صغریه که کنگر شسته در وقت طیاره کنگر شسته و کلاب بقدره جلیه
 ساختن کون نیست که در سبب عمل در کلاب یک درم در غیر زردان حل کنند بعد از آن ورق طلام کم که اندر وقت
 کنند که خوب عمل شود بعد از آن در وقت غیر نبات صغریه کرده و خل سازند و بعد از آن بنه زنده که بطریق خمیره شود و مشک
 در کلاب حکم کرده بعد از آن غل کند در درم زنده که مخرب گردد و معجون مسک که شیخ رحمة الله در قانون آورده
 در جبهه جققان در جمیع امراض سودا در انار و کنگر شسته است آن بادی فرق است در مسک جلا است درین امر مرجع بود و مسک
 اولی است معجون کنگر شسته معجون کلاب که از اول گفته شد که در اول گفته شد و در اول گفته شد و در اول گفته شد
 اند معجون کلاب کنگر شسته معجون کلاب کنگر شسته در غوطه سودا در ادویه امراض کلاب کنگر شسته معجون کلاب
 فخر رخ و الداء جققان بجا جبهه تقوی قلب در اصل مقوی الی و دفع جققان و تقوی منظم مقوی الی و دفع جققان
 مشک یک درم غیر شش و شک خالص چهارم در مسقیه قوت زهر هر یک کینقال ورق طیاره کنگر شسته در وقت طیاره کنگر شسته
 شش درم تواری سبب و الی نیم پاو نبات پاک کلاب نیم درم کنگر شسته معجون کلاب کنگر شسته در وقت طیاره کنگر شسته
 کند که سیاه نشود و در مسک کلاب یک درم در کلاب یک درم در کلاب یک درم در کلاب یک درم در کلاب یک درم در کلاب یک درم
 اندر وقت عمل می کنند که نام او را خوب عمل شود پس ابریشم و جواهر و مشک اندر وقت بهتر زنده اسپیده شش مع و دانه خوب
 حاصل میکنند تا مثل خمیره شود و اگر زنده کلاب اسپیده شود ابریشم را بغیر و بیشتر خوب کوفه و بجزر بخند و حل کنند معجون
 که جققان خارج حراره مسممه و فخر نافع است در ادویه مسک کلاب یک درم معجون کلاب اسپیده کلاب اسپیده کلاب اسپیده
 خود بخورم زرشک منقی کنگر شسته معجون کلاب اسپیده کلاب اسپیده کلاب اسپیده کلاب اسپیده کلاب اسپیده کلاب اسپیده

باب گرم مفرح ابریشم که زیادتی مرور و نافع طایف است مفرح اعظم که جفقان و نفوس و غفای است
بفقدت مفرح باارد باطن النفع که جفقان و غفای قلب رسودندت بر سخته در غفای دوم ادرید امراض اس
گذشته مفرح باارد که دل را توده دهد و جفقان گرم و حوات معده را نافع اید که فوردا کنی بسدر و وارد ناسفته
بریک نیدرم کشیز خشک دوم کلسرخ طباشیر بریک سه درم پنجه ت سبب قدی لبشند شرقی بکدرم دیگر دین
باب منقول از میاض الداجد جت تاب ورق کلسرخ انکه مقش کشیز خشک خم خرد مقش طباشیر سفید صندل سفید زنگنه
منقی بریک سه شقال ابریشم مقض مرورید ناسفته که بریک دو شقال ورق نقره مشک بریک کنشقال غیره سبب یک
ابشیر من قد عین قدر کفایت دیگر مقوی ال و مفرح قوی پنجه چهار سه صندل سفید طباشیر سفید من میوه بریک
ششاشه یا قوت رمانی لبشیرانه بریک نمانش مرورید ناسفته ابریشم مقض ورق نقره خشک کشیز خشک بریک
بکوله خرد سفید برارده زرشک بیدانه جوشانده صاف کرده بریک دو درم نبات باوسر خربزه سبب برین نیم دیگر
جهرامی منقول چهار دانگ کافور طین قحوم یا قوت رمانی ورق آس حباب اس کشیز خشک بریک مبرم صندل سفید
سرخ خشک کاسنی پوست بلبله کابلی بیدیه کابلی بنور بریک دو درم طباشیر سه درم اطلی حسته چهار درم لبشیرانه درم وارید
درم بارب سبب نبات مقوم با کلاب لبشیرانه شرقی کنشقال دیگر جفقان گرم رسودد و در وقت بل و دماغ بماند
مرورید ناسفته که بریک نیدرم کشیز خشک بریان کرده صندل انعامی بریک یک درم بوزیدان کلسرخ طباشیر
بهین سفید کاذبان بریک دو درم پنجه خیارین پنجه خشک که در خشک توک بریک چهار درم زرشک بیدانه شندرم و در بعضی
شماز عفوان و گی که کافور عیزم می استرند بر کوفه بخوبی با بانی که باقی بیدمشک بقوام آورده باشند لبشیرانه شرقی
یک درم تاک منقال دیگر جفقان صنف دل که گزری بود در این گس زعفران عیزم یا قوت چهار دانگ ورق نقره ورق
طباشیر بریک کنشقال درج مقوی بریک سه درم سفید کشیز خشک پوست بر روی پسته مرورید ناسفته که باسوخه لبشیرانه ابریشم
سوخه طباشیر بریک دو درم صندل مقلای سه درم عصاره زرشک ورق کلسرخ بریک پنجه درم کاذبان سه درم شیرانه
پانزده درم آب سیب ترش آب حاض بریک بکدرم قد صافی کرده دو درم شیرینی بکدرم دیگر جبهه در نبات نافع و به جبهه
بهر از همه دو اسک یا قوی است در برای جفقان و تب و دن و جبهه را قین و جبهه سردای سوخته بنایه سوخته خیزش ادرید
قلیه و کزاده زعفران هم منقال مرورید بریک با ششم که که از زبندی کشیزه که بر سر طان نهری ورق ابریشم مقض
کنشقال ابریشم که زبسم زبسم جوب که در سه منقال در غل کشید که کافور کون با ششم آن مشک بریک درم اس لبشیرانه خشک
منقال نیم عود مندی در و خ زرنبا و بهین سفید بریک دو درم صندل دو شقال خشک خرفه قاقله صفا طباشیر بریک
سه درم خشک کابو پنجه خربزه مغز نیم که در مغز نیم با درنگ بریک پنجه درم کاذبان کنشقال کلسرخ حبه درم ابریشم
سیب در ب در ب انار بالسوی بقدر که گاهی معجون سازند در شرح مبراف لبشیرانه و در طبلیه نیت که در شسته شده و صاف

تحفه قادری چیزی تصرف درین سخن کرده چنین نوشته مشک را کنی غیر دودانگ زعفران نیم مثقال مردار بد سوخته که طاهر
 نهی سوخته بر ششم مقصص صندل سرخ کافور هر یک گنفتال بود بندی در پنج زرنباد همین سپید هر یک که مثقال بود و دانه
 صندل سپید سبب طایر شیر هر یک دو مثقال تخم کاهر ششتر تخم خزله نو تخم که در قوسم خیار تخم شسته هر یک سه مثقال کوزان
 سه مثقال نیم قسرخ چغندر کربیب رانار ریب با سوسن سه چند یاد و چند عودیه مفرح جان لیبوسل مرفوف
 بطول اسکن به حقیقان باغیعت در او به چند عید گذشته مفرح حار چند شنبین در مفرط دوم او در امرش بر سر کاشته
 مفرح حار حقیقان صنف اول نماز سه روز زایل کند باد بخور سه درم زرنباد در پنج عقربان کاز زبان هر یک ششدرم
 کوزینه چینه با شربت سبب عمل گفته از قوسم ششدرم دیگر ورق زرنباد مثقال مشک نصف مثقال زعفران مصطفی
 غیر شهب هر یک گنفتال نار مشک عود هندی ساج هندی هر یک سه درم زرنباد کبابه قاقله هر یک بجز درم قرقه نقل در پنج
 سبیل طبیب فرخ مشک در پنج هر یک ده درم آله کرا آب میز سرخ تر کرده خشک ساخته باشند باز ده درم عمل سبیل عربی
 باشند شربتی از گنفتال تا دو درم دیگر غیر مشک هر یک دانه نیم بوج سرخ بوج سفید هر یک چهار دانه نیم ششدرم نقل
 یکدرم ساج هندی زعفران هر یک یکدرم نیم کرا بازرگن مشک بر ششم مقصص ششم با سوسن با قوت چغندر عربی سنبل هر یک
 دو درم برگ با سوسن هر یک درم نیم کسسه درم لسان انور کسرخ هر یک چهار درم مردار بد سوخته درم کوفته و چینه
 بوسل مصفی باشند شربتی دو مثقال دیگر با قوت ورق زرنباد یکدرم زعفران یکدرم کل خنوم مردار بد سوخته هر یک یک
 مثقال در پنج یکدرم نیم سپید سوخته کرا با سوسن ششدرم خشک زرنباد نقل در پنج هر یک دو درم کبابه زرنباد هر یک سه درم
 گل سرخ صندل هندی هر یک بجز درم کاز زبان باد بخور همین تخم فرخ مشک هر یک ششدرم عود قاری ده درم آله ششدر
 در مشک تر کرده در بیان نموده است در عمل سبیل هر یک چهار یک کوزینه مفرح حار نیم عمل سبیل و قندهار با سوسن
 جوش دهند و بوزر با قوت مضاف سازند و بقبول کنند و در کوفته و چینه با سوسن ششدرم شربتی یک مثقال مفرح
 دلکشا تقویه دل بدن کند و نشاط نام آورد و از آن حقیقان دو سوسن سوداوی نماید زعفران یک دانه ششدر
 ترسک که آن نیم کافور قیسوری زرنباد هر یک یکدرم با قوت زرد در پنج مغربه مغربه غنچه درق نقره درق طلا هر یک نیم مثقال
 بس که برایشب قرقله کبابه بوج سرخ ساج هندی در پنج هر یک یکدرم کل عود خام هر یک گنفتال همین سپید ششدر خشک
 کل ارضی طایر شیر هر یک دو درم مردار بد سوخته ششم باد بخوریه بوست برون سپید بوست ترچ صندلین کسرخ ششم
 فرخ مشک هر یک سه درم کاز زبان آله ششدر هر یک بجز درم عصاره زرنباد ده درم شربت بیست مثقال شربت سبب
 اصغفانی چهل مثقال شربت حاض نیم بوج سرخ سازند مفرح دلکشا بار درق طلا درق نقره هر یک یکدرم
 بوست برون پسته یکدرم طایر شیر همین کسرخ کبابه با مردار بد سوخته هر یک گنفتال صندل سپید ششدر خشک هر یک
 دو درم ششم خرقه ششدرم زرنباد بیست ده درم آب ترچ چهل مثقال قنده سبب همین مفرح دلکشا حار

حار خفقان و مضطرب دل که از سردی بود مانع خشم کفش بکند مشک بختقال زعفران ده درم تخمین هر یک دو غرام
 بیه سبب با مغز بادام خشک شش سبب که بختقال هر یک سه درم و در جینی سه درم و نیم پوست ترنج کلسنج بادرنخوبه نو خشم
 خیارین هر یک پنج درم روغن بادام خفقان قند سبب تر تخمین هر یک نیم من قند و تخمین برادر کلاب حل کرده بقوام
 آرد و در آن کوفته و بختجه بان بپزند مفرح دلکشام معتدل خفقان و مضطرب دل را از ابل کند و نشاط تمام آرد
 بست که با زربناده در روغن هر یک بکند مود خام یک خفقان پوست بلبه کابلی پوست ببردان پوسته پوست ترنج ابر ششم غام
 مقرض بروریدار سفته هر یک دو درم کشته تر خشک طباشیر هر یک سه درم تخمین هر یک پنج درم کاذ زبان شاستره بادرنخوبه
 آب انار آب سیب حاضر آب زرشک هر یک ده درم قند سفید شربت مغشبه هر یک صد مثقال آبهار ابا قند و شربت
 مغشبه بقوام آرد و در آن کوفته و بختجه بان بپزند مفرح زردی تقویت و تبدیل مزاج قلب میکند در او دویه نریسه
 گذشته مفرح سوکسبزی از حکما فرس مفرح مقوی متادای است جساد و بار اول ح او و نافع مطلق افزیه
 و پروت و اعاده میکند قوی ماقط و در دل نقصان یافته را بر برست که سقوط و نقصان از مرض با سهل با سه با غیر
 اینها باشد و مفید خفقان در عشته دستقا و برقان و سو زخم و ماه بر انگیزد در در نفوس و فواصل غشائیه ناشه ترنج
 ضرر در وی و معتدل بود و گویند گرم است در اول سبب با قوت هر یک بختقال نفع خشک بوسه در جینی کجده شسته غوز
 ورق نقره که با زعفران هر یک دو مثقال مود خمد قناری هر یک بختقال زرشک شش مثقال زربناده در روغن تخمین هر یک
 سفید بادرنخوبه هر یک دو مثقال او دویه راسخی بپزند و غیر از نقره که با دیا قوت همه برادر کلاب عرق بختقال بست
 و اسبب و آب مرغ بوش آراب کاذ زبان که هر یک شازده مثقال شد بخساید و در با کشتیب زردستان و شب کجده زردی است
 گرفته در لیت و بچاه مثقال بپزند و بچند دوی شرتازه آمیخته بخساید تا که شیر چرب شود و عسل با بختقال روغن مغشبه و نیم است
 و بختقال و عسل نذ کو را بپزند و بچسبند که بختقال بپزند در او دویه کجده شسته است خروج کجده و بار برش
 گذارند و اندکی بخسبند و بکشد در پائیل بگذارند و در نظری کنند اگرانی در آن کجده برش زنی گذارند تا بچسبند
 سخا تخمیل یا بد انگاه که با دیا قوت و نقره اضافه کنند و شیخ علی لاجمه فرموده که با زربناده و عسل باشد و در او دویه کجده
 دو مثقال در کلاب حل کرده تسفیه بکند مود او در نشا و کیفیت برابری میکند با لیل خرد او جو دست حرمت دراک قدر شش
 تا دو مثقال و قوشن است با ال با قیت جده خط صحت است و اجته قوه باه شب جده مود با زربناده و جده خفقان
 با عرق کاذ زبان سا دل نایند مفرح سهل الوجود کفط مفرح شیخ که در نفع و در شرط بعد از تقویت
 دل و دیگر اعضا ریه از سهل است مفرح صغیر یا برد حاکر که صلاح دل حار و دفع خفقان آن را مفرح صغیر حار
 که صلاح دل بار و نایه مفرح صغیر معتدل که تقویت دل کند و نیم مفرح در مفرح مود دویه در عسل بکشد
 مفرح صد لیلین بکند مود یا قوت رانی عسل آتشی جربش بوق زرقه ماه زعفران در روغن عسل که بختقال

مرورید ناسفته کبریا بر یک یکم و نیم و یونجه صنی مشک خالص بر یک و دو درم کاو زبان خشک کا بو است پنج بر یک است در یک
 سفید کلسه بر یک چهارم تخم خرفه کاسنی آرد منق کشته خشک خشک سبید بیرون سپه بنفشه بود قاری بر یک یکم
 صندل سفید صندل سنج بر یک شش درم زرشک بیدانه شست درم آب سیب آب بر یک است درم حق مید عرق کاو زبان کلا
 بر یک نگاه در نبات سفید کین نبات را با عرق باقیوا مگرند و آب سیب آب به اضافه کنند و او کو فیه بخته بان شش شرفی
 یک درم تا یک شقال مفرح طریف استرا نشاد و سکر سار و خوشکی مطلق ندارد و در تقویت دل و معنی نظیر است
 و معمول علیکا کاغذان پناه و این جیره است مشک سه شش درم نقره چهار شش درم سنج بهین سفید کباب بر یک شش شش سفید
 شقال مصری سبل در صینی جوز با قرض و درق کلسه صندل سفید سیاه زعفران بر یک یک تو را مقربا دم مقشر خشک است کباب بر یک یکم
 دروغ جزو عظم سیر سفید کینه سیر تخم سیر تخم سیر سارند و اگر تقویت قلب باه زیاده منظور باشد تخم میون نو درین یک یک تو را افزون
 بجاست و اگر می مرغ باغ باشد و معنی جرای حمله باید که است مطبق حلق دروغ جزو عظم منی دروغ قنب نیست که یک سیرنگ را
 در دو سیرنگ و دو سیرنگ کاوشب تر کنند صبح بچوشانند تا که اثر یک در شرف ظاهر شود پس صفا کرده یک درم با دروغ زرد کاوی
 و فله که با زبانش ملازم بچوشانند تا قوی با تقاد رسد پسر در جای سرد که از نداد منیه با آ آمد از نایب جدا شود و دروغ را
 بکف دست بردارند چنانچه بر می دارند و طریق دیگر که دروغ لطیف بر بی آب نیست که یک را در شیر حبه جوش بند و شیر را به دست معمول
 است بنده و ما ستد اهل کرده مسکه بگیرند مفرح کبیر این مفرح را این مفرح چون ایوان شسته تا لطیف شیخ برین گفته
 من از آن یک که او داده ام و ماغ بسیار بجز نکرده خاصه در حقیقان و صنف دل و سوسو و توحش و اکثر من عرضت که هیچ تدبیر
 ارتفاعی یافت این دو ماغ شده و اندر ملاط و معده و جگر و پسر ز توخ و او جاع مفصل و حیات بلیقه نفع کثیر از وی
 شده نقره که یک اندر دو رنگ مجرب است چنانچه بر یک یکم درم بریزای قیوت خاصه کسب باشد کثیرتال جگر را بخورد و قرار دهند
 غاریقون اقترن فضل سیاه زنجیل و نقل مزبورش بر یک نصف جزو جوار می جلا جود رنگ نقلی زرباد درونج همین سنج کاو زبان
 براده عیاج یک نکت جزو سنبلی رومی جاما و ج ساوج مندی در صینی متحرانها نو قازیره بر یک ربع جزو مشکط اشع فطر اسالیف
 جزو البودر کسب کسب مرصا کند زعفران فضل سفید بر یک کسب جزو قیوت را در باون کوبند تا ریزه شود پس بر صلابه بسایند
 تا نیک سوده شود و عقیق و شش نیم جن کسند از در را در لایه که مرده سنگ آلوده باشد که از نده می ریزند چند بار تا قابل سوزن
 گردد و سیم را بوی طی سخته کنند تا لایق سوزن گردد و درین هر دو در نیز سوزن تورا جلا کسند پسر حله را یکی جلا به شرباب
 ریحانی تر میکنند و سیاه تا همایشند و در درو می دیگر را کوبند و بسایند و بسایند و بسایند و بسایند و بسایند و بسایند و بسایند
 بر یکی کینقال شرفی یک قرص هم چنین مستفاد میشود از قانون و صفا قرادین قادر می فضا و در سرب او را در کشته است و در این
 او در همین کرده و درق نقره او کی درق زرد در دو رنگ سنبلی رومی جاما و ج ساوج مندی در صینی متحرانها نو قازیره بر یک ربع
 از درو می مشکط اشع فطر اسالیف جزو البودر کسب کسب مرصا کند زعفران فضل سفید بر یک کسب جزو قیوت را در لایه کوبند تا ریزه شود پس بر صلابه بسایند

یست عقیق هر یک کینقال چهارم می جو با جود و معطی براده علاج زربنا و در دنج من کا در زبان هر یک کینقال و کیدیک غلذت چون عقیمون
فلفل زنجبیل قرص زنجبیل هر یک یک و نیم مثقال یک نیز لنگ جود و در عسل بلدی عسلی که عسل را در وی مری کرده باشند
بسنده مفرح مسیحی این همه منسوب است بخوار شود و زیر منافع آن مثل منافع مفرح مسیحی دیگر است که نوشته میشود
در عقوان سه مثقال اصل بسیار هر یک کینقال جز اعظم خوب بوده ده مثقال قند سفید پنجاه مثقال و اگر عسل فرزند کینقال
عسل کف گرفته و در خل کسند شترتی یکدم تا کینقال مفرح مسیحی قوت دل و دماغ و جگر و مده و هفت پشت و کرده
زیاده کنه و واضع را قوی گرداند و در غوط تمام آورد و منی بیفزاید و ماه را قوی سازد و شسته تا در مشک تک می بخیزد و درق زرد و درق
نقره هر یک کینقال ساج میندی زنجبیل در فلفل اصل خوشی که با سبب هر یک یکدم صد میندی یکدم و نیم غیر شربت و ایدنه مفرح هر یک
و در دم خونجیان کبابه و فلفل جز طیب قافله کبابه قافله منار شحم فلفل و درق زعفران مصطکی پوست تریح لسان العصاره بسیار
هر یک سده در مینشیند سبب طیب هر یک چهار درم قرق کا در زبان کل سرخ هر یک یکدم در دمن با درم است درم جزو اعظم خوب
سوده سی مثقال قند سفید حبه شترتی بقدر حاجت و اگر جای قند عسل آئین زد و در کاهت مفرح مسیحی منسوب
مشک ترکی یکدم درق زرد و درق نقره هر یک نیم مثقال عاقر قرحا سبب که با عسل هر یک یکدم غیر شربت سده هر یک درم قافله کبابه
پوست تریح و درق زعفران زنجبیل مصطکی کل سرخ در ایدنه مفرح قوت کبود زعفران هر یک سده درم فلفل خونجیان بسیار
هر یک چهار درم جزو طیب مینشیند بختب با رشک فلفل هر یک یکدم جزو اعظم خوب سوده سی مثقال قند سفید مین
عسل فرزند مین مسیحی طلوکی از گشاش شش و هفتاد و دو و در دمن غوطه و درق زعفران هر یک سده درم فلفل مفرح مسیحی
و گرم خشک است در دوم و قوتش تا هفت سال باقی میماند و قدر شترش تا ده مثقال نماید و در ایدنه بسیار قوت زرد و در ایدنه
درق افراست فلفل سفید هر یک نیم مثقال زعفران مصطکی هر یک کینقال سبب ساج حماما زربنا در فلفل مرادینا مفرح قوت
سرخ و درق طلا هر یک دو مثقال زربنا و در دنج و در فلفل خود ناخواه نارمشک سیلیم اسارون هر یک کینقال قافله منار قافله
هر یک ده مثقال کوفته و بخت با عسل شسته مینشکده این قاضی بعلبک در سوزی مصطکی در درق زرد و فلفل مفرح مسیحی کل
بختی شوح تابودن اویدنه کوره با دران مسطوره ترتیب مفرح از همین نوشته که اویدنه را پیش از شترش سده در کباب تر کنند
و عسل را یکبار در و منیل عسل از قوی در صینی در نام و در زنجبیل سفید میندوزش فرود آورده و اویدنه کسند و اویدنه فلفل مین
ترتیب را همچو دسته مفرح معتدل چهار سنجان در غوط دوم دو درم جزو سبب مفرح معتدل سبب کینقال
لسان اشور که با درم و ایدنه کینز مینشکده پوست تریح ایشیم سفید شحم خرفه هر یک ده درم با عسل بلدی چون با زنده
شترتی کینقال مفرح معتدل دل را قوه دهد و در فلفل را نافع باشد در نشاط آورد و در یک کینز که اویدنه فلفل مینشکده
مشک یکدم کا فر زعفران هر یک یکدم مرادینا مفرح شربت در دنج سبب کا در زبان خود خام هر یک دو درم ساج سفید
زربنا و در فلفل مینشکده کینز مینشکده کل سرخ هر یک چهار درم که با قسما کسینی کینز هر یک یکدم در دمن مفرح مسیحی

کل سنج بر یک سفیدم ضد لین طباشیر بر یک شست درم کوفته و بخته اشرا سبب بپوشند و یکر مشک انکی کافور در دو
یا قوت ربانی تعقیق لاجورد منقول از هر یک یکدرم خود بپوشد یک انتقال کبریا صندلین بپوشد بر ششم مقرض ساج سندی زرد باد
خم کشنیز خشک خم فرخ خشک منقبضه بادر جو پنجسم خشکی اش سپید کل ارمی بر یکدرم درم سه کسرخ طباشیر تخم گاسنی سنگاکی اطلان
نهری در میان برگ فرخ خشک بر یک سه درم زعفران در پنج خم خفته غیر ششپ بر یک چهار درم کاذبان در دو درم امله مقشر بر یک یکدرم
رب سبب غیر طمانیات یکطل و یکر مشک انکی کافور یکدرم زعفران غیر ششپ بر یک دو شت یکدرم عقین پشمینه ساج سندی در پنج
زرد زب بر یک یکدرم لاجورد منقول بر ششم بر یک یکدرم و نیم صندلین جوارمی منقول بنور منقبضه همین در پنج با در جو بر یک فرخ خشک
عود سندی بر یک دو درم طباشیر زرد خشک کل سنج مودارید مر جان کبریا سبیل بر یک سه درم کاذبان چهار درم امله یکدرم
انار دند بر یک ربع کلین مضفر ج یا قوتی یک سنجوان در طوف در دو درم لودیه در نصف بر سه کشته در سنج در هر دو ضمن یا قوتها
انست و الله تعالی خواهد آید مضفر جی که خفقاان در انا فغبت مشک ترکی نیز پاک طباشیر یکدرم مودارید با مسفته کبریا سبب کاذبان
کل ارمی بر یک دو درم قند سفید دو درم اودیه کوفته بخته کبریا سبب بپوشند شربتی یکدرم مضفر جی که خفقاان مودوی انا فغ
است زعفران مشک بر یک یکدرم پوست ترنج دو درم ساج سندی ناخواه انیسون شسته تخم کدو ششم فرخ خشک بر یک سه درم
مردارید با مسفته بسد سوخته بر یک یکدرم عصاره فستقین سفید درم کاذبان هفت درم با در جو بر یک اقیقون بر یک درم اقیقون
را در آب جوش بپوشند و سارند قند سفید دو چند اودیه در هر دو درم اودیه بدان بپوشند شربتی سه انتقال
مضفر جی که خفقاان اودیه کله و سببال این طبع مناس باشد در عمل حکیم محمد تقی لاهیجی بوده که مزاج نیم هسته درق طلا
کله ششم مردارید پاکاشه کافور در دو درم یک نیم باشد سبب درم کوفته غنی مشک طالع کل ارمی بر یک دو باشد با در جو بر یک
ششم جارین بر یک دو نیم باشد یا قوت ربانی اصل در ششی درق نقره بر ششم مقرض ساق کسرخ تخم کابو تخم کشنیز خشک
مقشر بر یک سه باشد غیر ششپ باد با لاسه مودارید کبریا سبب سفید منقبضه همین سفید همین سنج بر یک یکدرم زعفران کاذبان
امله تقی بسا سه خفته بر یک چهار شش صندل سبب صندل سنج طباشیر سفید بر یک هفت درم باشد زرد خشک صندلی با زرد خشک
شربت انار شربت سبب شربت حاض بر یک سه درم غسل سفید شصت درم نبات یکصد و شصت درم عرق کاذبان عسوق سید
مشک کلاب عرق گاسنی بر یک یک کلابی سجون سازند مضفر جی که خفقاان حار و بار در انا فغبت در دو درم امله غیر
ششپ مشک بر یک یک انتقال با در پنج تخم کشنیز بر یک دو انتقال سدر درص مصطکی بر یک سه انتقال همین سفید بر یک پنج
انتقال سید کبریا مودارید فرخ خشک سبب شربت ترنج امله مقشر بر یک شش انتقال بر ششم خام مقرض کاذبان بر یک سه انتقال
جسل مقوم ششپ سجون سازند مضفر جی دیگر خفقاان و صندل سده و سبب جمیع از جو در جمیع اوج آب سبب شیرین
سه طلا ب حاض ترنج یکطل در دو درم انیسون ملاعیم بپوشند تا نصف آید پس قند سفید یکطل امله مقوم از زرد شیرین دو با
یا میرد تخم با در پنج سه درم زعفران در پنج در جمیع مصطکی بر یک یکدرم کوفته بخته در کل سفید مضفر جی جمیع انواع

انواع حقیقت است فوکه نوزده توله عود سه توله مردار میزنا سفته درق طلا درق نقره هر یک یک توله غیر شمشیر است فاذ هر
چهار عود و یک کوفتی کوفت و عرق سید و عرق کاذبان و گلاب بسیارند و غیرت فوکه مخون سازند قدر خوراکی پنج مرغ مقرر چی
که چینه صنف دل معده و جگر معمول در آنجهای حضرت والد مرحوم مقول است مشک خالص کافور قصیری بر یک نیم مثقال لک منقش این
سینه است سادج کاذبان طین مخوم عود مندی حب لاس بلوفز روید صعی مصطکی فوکه خشک غیر شمشیر سطر خودس بادر بخوبی
درق نقره هر یک یک مثقال آله نقشه ششم خزه نقشه هنرندل سینه زر شک منعی ابریشم مقض ششم کا بودت ترنج بوست بیرون
بسته نفع خشک تخم کاسنی هر یک مثقال نیم مرورید محل کبریا در جان درق کلسج طباشیر سید زعفران هر یک مثقال
عرق سید مشک آب به هر یک پنجاه مثقال فند سید صد مثقال شربتی یک مثقال تنها با بعضی عرقهای استسبه میسبب که چینه
ضعف قلب حقیقتان بار و کجا ترید باز بوست و دندیاک کرده بگویند آب آن میشند و یک شب بگذرانند تا صفا شود و روز دیگر
بسیالانند و نقل از شراب کهنه میشب بخیا نند و روز دیگر بخوشا نند و دست بمانند و صاف کنند مکن از این شراب لیکن از آب
بعضی بستم اینرند و نیم عمل دخل کنند و عود مندی نیم درم زعفران چهار دانگ سنبل و ارجینی و نقل مصطکی قاتل کباب به هر یک
مکدرم میگویند در خرقه بسته درین شراب انگنند و بریزند هر ساعه خرقه را بدست بمانند تا قوام آید پس جدا کنند و یک دانگ
مشک سود داخل کنند و اقسام سید دیگر انشاء الله تعالی در ادویه معده بیاید میسوس جهت ضعف طب نافع
است آن بسم انشاء الله تعالی در ادویه سیریه خواهد آمد کلمه شتر دهم از ادویه قلبیه دند و دید در الفاظ نوین است
فطول اب فاطر بسیند و ستاندا از ایشیرت به یک شخص که اگر کرمی انجا پذیرفته باشد و اگر انجا دین درم بهم رسیده
باشد قدری سر که آباب میگریم نخل کند فطولی که شمشیرت پستانا کاز سردی پسند و محل میاز در میسون
بوده آرد و خود بگفتار کرم کرفس زیره نخلی قافله باب کینه بریزند فطولی که درم نندی را اگر شیرستین بهم رسیده باشد
تخلیل در بابونه شبت تمام حبه قصوم چند سید ستر باب پنجه بسیند و پستان ریزند تقووع حاضر و تقووع
شتر در سوزن اج گرم دل نفع دارد و اندر ادویه صد اعیمه گذشته کلمه نوزدهم از ادویه قلبیه انفا
و ادویه است و چوری که غشی را که بعد سبال بهم رسیده باشد یافت مشک قدری در آب چل کنند و در حق بریزند کلمه
بستم از ادویه قلبیه در الفاظ یابیه است یا قوتی بعضی نسخ آن در ضمن مفرجات ادویه دانجه و بعضی
در مفرجات قلبیه شده و آنچه مذکور شده اینجا قوم میگردد یا قوتی که حقیقت غشی دانجه است و در لوات و در و فرج
مشک تبی نیم مثقال درق طلا عین معنی شیب سادج زر زرباد در و ج در می هر یک یک مثقال اجودر منقول کینقال نیم یا در رمانی
کل مخوم بادر بخوبی بهم سینه مندل سنج از هر یک درم کا فور ریاحی غیر شمشیر هر یک دو مثقال لک کبریا بلوفز زر شک منعی تخم
کاسنی عود مندی ابریشم مخوم هر یک سه درم سید چهار درم درق کلسج صندل چند هر یک یک درم مرورید سفته ششم
شیر آله بوست بلبله کالی کلاب شربت سبب اب انار ترش ترش به هر یک است درم کوفتی بگویند و مجرب بریزند و آبها

دکلاب و آب انار بقرام آورده و بجز کسانند و بعد از جلدوز که در میان جو که استند با شفا استعمال نماید شترتی کینتقال
 یا قوت لاجورد و شیب بیل قاقیقین کل مخوم کل ازنی غیر شیب یا دوزیر فرین ورق طلا ورق نقره هر یک یک کینتقال بود
 ناسفت که با مبد یعنی قرق در و نج عقریست از نناد که با کجی سود فندکین ششتر خشک پوست بلیله زر و آله مقشر ششم کاسنی
 هر یک دو مثقال زنجبیل نار خشک سماج هندی ششاقل زر خشک منقح کل بلبوز مصطلک زعفران هر یک سه مثقال در بجز بیه
 پوست تریج کا دوزبان بلبلان شیر سفید و دو خام بر ششم مقرض هر یک چهار مثقال آب آب سبب آب انار شیرین کلاب
 عرق بید مشک عرق کا دوزبان هر یک چهار یک نبات کین دوزیم بعد از جلدوز با استعمال آرنه دیگر زعفران ششک تری هر یک
 نیم مثقال یا قوت زر و یا قوت سماج کل جلا جورد و عقیق یعنی با فزین سنل کل مخوم کل ازنی هر یک کینتقال فاذا بر جو ایست
 غیر شیب هر یک کینتقال نیم شیب سود زر بنا دکلاب چینی ورق کسرخ کسرخ کسرخ خشک آله مقشر ششم کاسنی ورق طلا ورق
 نقره هر یک دو مثقال کبر اوردید ناسفت سبب کین سماج کین سفید قرق نار خشک قاطله صاف ساقل صندلین زر خشک منقح کل کل
 پوست بلیله کابلی مصطلک بر ششم تمام مقرض هر یک سه مثقال زنجبیل هر یک چهار مثقال قاطله کبار چار عدد و ورق
 کا دوزبان در دویم کلاب بیه ششک هر یک صد درم عمل آب آب سبب آب انار در هر یک نیم من دینات دوزیم شترتی
 یک مثقال دیگر دل در سماج سایر عصاره رسیه را قوت دهر در شفا آورده و با بجز یاد و مرض سودای را نافع باشد
 سخا طلا کلس در دو گانه یا قوت رانی کا دوزبان ششم کاسنی ششک کا فور هر یک یک درم همین سپید عود خام چهار معنی منقول
 مصطلک سفید در چینی زعفران قاطله کبار کباب چینی با فزین هر یک کینتقال بر ششم مقرض سرطان نهی فوق هر یک یک
 مثقال در اولی مرور ایند ناسفت که با هر یک یک درم و نیم تخمین سنل لطیب سماج هندی هر یک دو درم در و نج عقری غیر شیب
 هر یک دو مثقال عقیقون در دویم درم زنجبیل قرق خشک نیم با در و نج ششم با در بجز بیه اسطوخودوس هر یک سه درم تخم جاردین کل
 سماج هر یک چهار درم کلاب صد مثقال عمل بقدر کفایت شترتی یک مثقال بعد از جلدوز یا قوتی با در و یا قوت
 سماج ربع مثقال زعفران نیز درم کا فور ورق نقره زنجبیل عود هندی هر یک مثقالی با در بجز بیه کین در و نج بر ششم تمام پوست
 بیرون پوست هر یک دو درم صندل سفید مرور ایند ناسفت که با هر یک سه درم تخم خارین تخم خرزهره کسرخ خشک عصاره
 زنجبیل کل ازنی شیر آله کا دوزبان هر یک یک درم ششک ششک ششک سفید طاب شیر کسرخ هر یک سه درم یا قوتی حار که در است
 بسیارند و اصل کرات در و یا قوت سماج ورق نقره ششک عود هندی هر یک نصف مثقال زعفران مثقالی در چینی از به شامه پانزده
 کبر با سد عود هندی بر ششم تمام مرور ایند ناسفت و نقل زرب هر یک دو درم زر بنا در و نج کباب قاطله جاده صندل سفید هر یک سه درم
 کسرخ زنجبیل یک درم کا دوزبان با در بجز بیه نیم زنجبیل کین سفید کین سماج هر یک هفت درم آله مقفی در شراب تر کرده خشک
 نموده است درم او و بیه بار یک کوبند و چهار صلا کینستند تا بجز غار شود و عمل بلیله کابلی مرین نیم رطل و جلاب که آب سبب و
 کلاب ترتیب داده باشد و بقرام عمل سبب باشد که رطل بگیرند و او و بیه بدان ششک شترتی مثقالی تا دو مثقال یا قوتی

یا قوی معتدل از سحرهای خجریه و الدما حدیث بقول کافر خود از ربع شمال مشک از خرمن شمال غیر شنب قاقا کس قاقا
در حق نقره در حق طلا کل مخموشیز لا جورد محسول کل امری از سنبل لطیف یا مشک محل شفاف یا قوت رانی تخم باد خویبر هر یک یک
شقال مردارید با سفینه مخزان گاد زبان مصطکی بسدر ارجینی ابرشید بقرض برست ترنج کبریا همین سفید زرد با سفینه مخموش که دو
مغفار لطیف بزایس تخم خرفه بچینیک طباشیر ترنجم خیا خشم کاه هر یک دو شقال صندل سفید عود مندی کلین در درج محرق یک
ست شقال عمل سفید نیم پادشهرت فواکه شیرین نبات سفید هر یک پادشهرت برتند محفوظ مسوم از مکتوب صحیح
در در بعضی اعمال که محقق بعضی جای مرقوم این مکتوب دارد در ترتیب خوردن سفید در غایت سلول کار هر طریق احراق
ابریسم و طریق احراق بسدر در در آخر مکتوب اول گذشته طریق احراق از ترنج نیست که از غایت
قطعات مثل باقی در مخموش کسند در کوزه مطین کل طکت که بر آن چند نقره که بسته باشد تا مانی از آن نهد یک پادشهرت
آن کوزه را در آتش گذارند مادامی که خاک سیاه بر آید خام است وستی که خاک سفید که در بر آورده بکار بر طریق احراق
و عمل سهرطان نیست که بگرند سهرطانات نهی قطع کنند در او باقی از آن سکنش شکافه چند بار آب سحر کسترند
بشوند تا پاک شود بعد از آن باب گرم شسته تری از آن رفع کنند در کوزه کل اندوده که بسته در در مکتوب است با دو روز بگذرد
طریق تشویب غنصل در او دیده عید در ریاضات گذشته طریق تمقیه غسل گوگرد که در بعضی او میدید
می افتد است بگرند یک اطله سار در بر بر اول خود ریزه ریزه کنند در در یکی شیر کنند در دین دیگر جامه که باس نوبه بسته اند
در آن ریزه ای کنند یک را بکسور باس بن کنند با لای آن کس پوش بند و دیگر کنند در در دیگر کس کنند تا چهار ساعت هر گاه سرد شود
بماند در تصفیه نقد کفایت میکند و برزی بعضی اعمال زیاده عمل میکند لای آن که در بعضی او در بیشتر که از آنجا باس کبرل
سیکند پس بر بر بخورد و غلبه ساقه خشک میکند بیشتر از در شیر کادو بستورند کور میزند برین قسم است مرتبه در شیر کفایت
باشیر مندی میزند بچینی هفت مرتبه باشیره کونیا میزند در مرتبه باشیره کونیا کبرل میکند در مرتبه باشیره مکره کبرل
کرده مرتب میکند طریق گرفتن گها که گهای و باشیره غزلن که اگر در دانه می بندی استعمال است همیشه که آن چیزی را
اول میسوزند و خاکستر میکنند آن خاکستر را در آب حل کرده میدارند هر گاه که در است به می نشیند آب زلال آنرا میجوشتند
نک آن چیزی بعد بر سخن آب تب با یقه جمع میشود آنرا بر می دارند و بکار می آورند در تصفیه خوردن و دفع جده سلولین که
باب گرم قبلی هستند است که بیشتر مخلص کنند و سکه از وی بردارند و دفع صخره اگر شنب در مخموش معتدل الهوا بداند و
صباح بخینانند و درسی درم دوغ آهن تاب او درم نان سفید خورد کرده خیسانند و بعد یک ساعت بگذرد مسول بر بند روز
دوم یک درم از نان کم کنند و درم دوغ بقرینه چینی بر روز یک درم نان کم کنند درم دوغ میزیند تا تمام دفع میماند
پس بر عکس از یک درم نان در حلکده ۱۰۰ درم از دوغ کم کرده تا دفع توان مقدار اول برسانند و در دوزخه در خون دفع بجز درم
بر روز مقرر کرده و اگر کسی خواهد که در زانی بسیار دفع خوردن بنمزم نماید میبندم کم کند و بعضی گفته اند که دفع از ده درم

شیر دغ باید که در آن از یک مثقال و بر روز سه درم دغ بفرایند تا نزدیکی درم رسد و خوردن و کاشتن نان و خوردن دغ
باید کرد و آنجا که نشد که سبب درختی یا مغزنی تو که کند دغ یا درص طباشیر دغند طریقه و اوان شیر با صواب سل
باید دانست که بهترین ایوان درین شیر زمان است بعد از آن شیر خرسین زمان شیر سردی باید در زمانی که برست در برن سلول هر سه
در وقت شیر دغی بادی مرکب نباشد بیشتر خیار کنند شیر در باید که هیچ و معتدل فرج و جوان باشد و اگر زن باشد باز چهل روز
از این بدین آن گزیده شده باشد و اگر نباشد بعد از چهار ماه یا پنجاه از بدین بدیند و علف حیوان شیر در ارگ بار سنگ و نبات
و اطراف زرد برگ و سبب برگ امرد باشد و اگر مقصود پاک کردن فرجه باشد علف از خاشاک و جند قوی و کاسنی
صوای بدیند و قوی را که شیر در آن دو شسته که شسته باشند و اگر قرح از قرحه یا جینی سفید یا کینه باشد بهتر است و قرحه را وقت
دو شیدن در آب گرم در انداخته و در آن از نزدیک بیارند و به و شسته تا در یک کوزه که شیر در آن یک زمان فاسد میشود در زرد اول
باز دره درم شیر بدیند و روز دوم دو مثقال آن و روز سوم چهل و پنجم بدیند تا هفت روز پس قسم بخورند چنانچه روز هفتم
باید و پنجم برسد از یک هفته پس مقدار فرود بندد از آن باز دره درم هر روز کم کند تا به بیرون آید چنانچه از هر یک
هر بار او که شیر خورد و باشد پس از یک هفته بعضی در آن گاه کند یا بعضی کسپ از آن بوده قیاس کند از بعضی قوی تر و عظم تر میکند
باید دانست که شیر نیک فهم میشود و در معده فاسد نمیکرد و زردی زیاد میتوان کرد اگر بعضی ضعیف و مختلف پذیرد متواتر میشود
باید دانست که شیر در معده فاسد میشود پس شیر اوان توقف باید کرد و اگر در ایام شیر خوردن تی و حرارتی پدید آید شیر باز
گیرند و عوض آن آب بنیاز یا بنده و یا شیر خام خورده و قرص کافور دهند و اگر سبب شیر مغزنی تو که کند طبع را در جینی لطیف کنند
نرم کنند چون شربت کوه شربت مغشوب آب میوه او مانند آن و جانینوس مگوبید چنانچه باید کرد تا شیر در معده نپزند و در حد
است که نقد خواهد تفاوتی بود و آنرا که مکمل با و سایر میزند و گویان گفته اند که در شکستگی عمل موجود است در آن
که می نیست و اگر هیچ زمان باشد ملک مطوح سازند و تا سال بسیار کم کنند و اگر طبع زیاد نرم شود و شیر با طراپش بدیند و اگر معده
ضعیف باشد از زردی که در او باید بدید و که بی ترتیب شیر خوردن را چنین گفته اند که یک جزو شیر را با دو جزو آب ابران بپوشند
تا غیره باز آب پس بیشتر بن کرده یا شامند و صاحب ذخیره گفته که اگر کاسنی را شیر بپزند سرفه و سسل میرقان رسد و در
درین در آن شیر زمان زیاد که گویند را صافی کنند و شکر می نشاند و حساسیول کسی را که جان بسیار کرده باشد
شروع در دو قسم صاحب ذخیره گفته که اگر آب بنیاز را با و گرفت و آب که در آب خورده از هر یک جزوی و شیر بپزد در آن
معال که بدیند جزوی بسیار کم بپزند و در شیشه کرده بعد از صفا علف بپوشاند تا آب بار و شیر با بند بپزد کسی را که کسبی
نگر باشد و خشکی بود و در وقت مکتوب ششم ششم است و در کسبی تدابیر کلیه و هیچ چشم او و بعضی احوال
نداید که خلق بر می دمده در ایدان مکتوب ششم است بر آن فوطه مکتوب اول حاوی است و است که در این
اما تمهید در بعضی تدابیر کلیه از جنس آن هر دو مخلوط و در پدید آبی نباشد بلکه کاهی عارض میشود می را احصا

اضافه سوزناج پس ضعیف میکند فعل ادر که از در اوست و گاهی واقع میشود و ادر من ایستل ادرام و انجیر و روغن گشنیز
 و زعفران و بعضی اهل اصناف سوزناج مری چهار قسم شده و علاج کلی چنین نگاشته نوع اول سوزناج حار است و علاج
 آن شربت بریت مثل ماشیر میسر با روغن بادام شیرین و تخم کدو و کباب خشک و حبث کاشش و حبث است و در حبث که تخم کدو
 کرده شود و اوید را کم که چنانچه متعین میشود مری برودر تباهم و از جمله علل جات این تریزید با این متعین است بر حذل و کتاب آداب
 حی انعام و کشیزتر در غذاها فرود هر ساق و حصرم و مانند آن است است و گاهی اگر سوزناج حار مفضی بکاک مری گردد
 تدبیر آن نیست که تغذیه سده یعنی با شربت و دیبا و تخم ترب کاجین کند و غرغره بکنجین مفضل نماید و شیر پاره یا شکر
 به بند نوع دوم سوزناج بارد است و علاج آن تخم کدو و تخم کباب خشک با روغن بادام شیرین و تخم کدو و تخم کدو
 و تخم کدو با این کتفین بر روغن خیزی و زکون است که غذا بخورد آب بدر چینی و زیت و عمل در چه که تریز نوع سوم سوزناج چلب
 و علاج آن تغذیه سده از طوب است و در حلی کتفین با مصطکی و امیون و جوز دن میله مری و در بعضی وضع مصطکی و زعفران غذا
 سکه کاج با عصاره قبا بر باقی مظلومه در روغن کبون و کدیو و شوشنبری و گاهی اگر سوزناج طبع مری یعنی باقی مری
 گردد تدبیر آن نیست که استفراغ با یاد چای و غرغره های ناسفد طریبات کند و تقویت موضع مثل طبع امیون و کبون کند و در بعضی
 نماید نوع چهارم سوزناج یا است علاج آن کتفین چلب و روغن بادام شیرین با ماشیر با عصاره قبا بر و زکون و در روغن بادام شیرین
 یا عاب حب مغز بادام و روغن بادام و روغن بادام شیرین و کتفین و کتفین و کتفین و کتفین و کتفین و کتفین و کتفین و کتفین و کتفین
 و جوسی که از آرد کتفین چلب روغن بادام ساخته باشند و بعد از این روغن بادام شیرین یا ماشیر یا کدیو یا کدیو یا کدیو
 و امر فنی که مری مطلق در وقت است از است ساخته اند نیست ضیق بلع و عسر از روغن بادام مری حاره کتفین و زعفران
 باره و بغیر و صلیبه و انجیر و مری قروح مری و باقی مری در حکاک مری شیرین با کبون کمال بضم کول و سده است و شروع
 آن اندوس طالب صحت را واجب است که در موضع ضعیف یا با نه که تا اعتدای دارد و مضم نیافته مجده زرد و بدان نسبت شیر مضم صعب
 کامل تر و در تر حاصل شود و باید که اوید که چنانچه تقویت سده بکار بریزد و شیش در دندان دارد و او قف دردی برتر باشد و باید تمام
 بخورد و مانند صاب سفار الاستعام در نقصان و بعد از مضم نرفته که چنانچه در این اوید مضمی کتفین کجانشن و صابین است
 بخلاف سفوفات و مثل آن که در مری مری مری اولی است از آنکه صفت کتفین سده باشد چنانکه در ادوی تحوی اهل طب عام فرود
 تا در بنا بر جلود اند از دونه نشود و زنی طویل با علی سده طاقی باشد و از آنکه صفت کتفین سده باشد و در ادوی مسلم سواد
 جمیع اعضا است در بیه ای اتمام لازم و سده و زکون کتفین که در مری از هر چه زودتر تریز که ان کوشند و طلال امروزی
 باب است که چهارم آن است و بسیار خوری و سوار تر حیل کل و سوار تر حیل کل و سوار تر حیل کل و سوار تر حیل کل و سوار تر حیل کل
 از غیر خود است و در ادوی خوشبو تر تر و کتفین که خاد در غذا محسوس شود و هنوز سده بود و سوزن تریز از قیست در مری
 نداشتها مستحب ظاهر نشود و سوار تر حیل کل کتفین و زکون از نفس سده و مجام زد و سوزن تریز و سوزن تریز و سوزن تریز و سوزن تریز

زیاده از مطلوبات میکند اما نفع اطلیه و ضمه در پنج یا زیاده از نطلوبات است بخلاف دماغ و معده چون که مضخم غذا و حال است
در تریه آن عظم از تخمین است خاصه که اعضای مجامد و سوزن بارد یا صدف داشته باشد و خطر در تریه و تخفیف مشار که یک
است و مرض معده چون از ماده باشد و تخفیف نوع ماده شکل پس هیچ چیز بهتر از نیام است نیست هرگاه معده را از نطلوبات که بان
تغذیه کند متعاقب آن تغذیه آن پر از غذا تا قبول معده بار دیگر کند و بسن اطراف و گرم کردن آن نیز معین بر عصب ماده است
و دست خنکاش درین باب تومی ناگزیر بر کاه خلط مستفیع از معده بار و باشد مقویاتی که بعد مستفیع آن کار آید و قص کل صغیر
صطکی و بدون خشک نمود و خام امثال است و اگر خلط مستفیع حار باشد پس لب و در فوج بارده که از کلر رخ و کلر شیر مثال آن
ساخته باشند کار بر نه کردی که این معده و کب صلابتی و خافتی یافته شود غذا و دوی آن استخوان در دهنه و باید که در شرب
آن تدریج اختیار کنند از زود تمام است درم و از است تا صدر رسانند و باید که در تمام روز بر فحاشت دهند و تدریج در دهنه
کم نمایند تا رفته رفته فاخر شرب تمام آن یکد فدیاد و در فقه گردد و در اینجا جناب از دوی سهیل و فصد و جیب و شند باید که در تغذیه
معده و چیز که در فضای آن جمع شده است یا شرب گشته اودیه خیار نمایند که توفه آن از معده و جدا اول فریب بدین معده تجاوزه
کنند و اگر استعمال چنین در ایکار رخ و خفت کرد در دهنه که این بهتر از استفراغی مواد از جایی دیگر غیر محتاج الیه است را دوی محله که در علاج
معده بکار آید خانی از دوی مقویه تا فضا کند در مرض که سوسب معده است بدین تفصیل است نوع المعده ضمه و هم تخم جینه
نقصان مشهوره بطلان آن فساد مشهوره مشهوره کلبه جمع استقر عطر مطهر از رام معده و بلیه معده و نظیر حیاتی اتوج میان فی العظم
رفوق انقلاب معده فلق و کرب معده و خلط معده و حیح الفواجر و حقه المعده حکاک المعده استر حامده حه معده و رب خلف
کلمه اول اودی و اغذیه و دوی و معده در الفاظ الفیه است آبکامه لفظ فارسی می است تشدید با و عوام مخفف بخوبت
در می هم منطقی است و گویند عینی مشتق از منعی مرده و معنی گویند اصل آن می است یعنی گرانده لیکن باب استعمال آن میم در معده با جمله
از اودی علیه است که استخراج کرده اند از کلمات آن و ضبط در آن دو قسم است یکی می منطقی دوم کالج و می منطقی عبارت از است
که از شویر ساخته باشد و بجز از غیر آن شده اند کالج گویند درازی گفته می چیز است که ساخته باشند آنرا و در شش منطقی چیزی که
معمول در خلط باشد طبیعت آن گرم و خشک است در نالی تشکی آن اقولیت باضم و شستی و مطیب نکته در افح مخمدر جز بر بنها
و مطهف غذای نلیظ است سخن معده و مخفف در طبابت معده و جگر و معاد و افح گرم معده و خلط لریج و سهیل در فضلات
و حقه بران چیزه قریب معاد و قریح و در درک و خوردن آن نجایسته جهت در درک معوق استوار و غوغه بان جهت درم نبات و نوزن
و جذب بنوم و مانی در فح نقصان در ایقه موثر و فطول او جهت قریح و جنبه و نهش کلب کلب فطور او در ششم مانع بر اوله و اگر روز
کرده باشند و از اودی آن مجرب داشته اند و شرب آن جذر و زبادی قدری لک جهت نا خوردن بدن از غیر با شند است خوردن آن
موجب بطونیت و مفر سینه و مفره و بکسیر و عارضش بدن مصلح آن ناهای چیزی را در شیر تنها است و طریق ساقن آنرا جذب است
لیکن آنچه بسکه که تیار شود و اودیه مسهله ضعیفه و قوه لطیفه غالب مغز است در حقه و استعمال آن جایز نیست و آنچه

در آنچه بهتر است که در وقت اهل امهضان آنرا گویند مضر نیست و مرفه نیست و تخفیف در آن که است تا در غرض دیگر تزیین است
 که بی شیر باشد و انکار که باعث چهار عصبی است با جگر یکی از طرق سخن آن این است آرد جو یا آرد گندم مثلا می طبل میسازند
 و در تخمین مسالنه نمایند تا بچوب غبار شود و در چند آرد فروج بری نیز است مانند پس آرد را تنها با آب جگر کشند بی آنکه خمیره و نمک در آن اندازند
 و مان ساخته در تنور نیزند پس آن را با فروج مذکور بکوبند و بست درم نمک برع طبل شو نیز و یک طبل با دو آن نیزند و باشد
 که چته مبرودین قدری تخم کرفس و در چینی و در نعل و اشغال آن نیز اضافند نمایند پس جگر را با آب جگر کشند در هم می که است آرد
 اندر آفتاب گذارند هر روز سه بار بر سر آن نهند اول در وسط و آخر در حرکت میداده باشند و هر روز اندکی آب بر آن
 پاشند و چون سیاه گردد در آب حل کرده و در ظرفی نمایند و دو هفته بگذارند در این وقت صبح و شام حرکت میداده باشند
 و چون جوشش زرد حرکت ندهند تا که جوشش فرو نشیند پس صدای در ظرفی پاک جدا کنند و اندر نعل آداب دیگر بخوبی
 انداخته در آفتاب نهند صبح و شام حرکت میداده باشند پس صدای دیگر جدا کرده با بری سابق تخم سازند و اندر نعل
 وی آب دیگر انداخته یک هفته در آفتاب نهند و دو وقت حرکت نهند پس این آب تریه ثالث نیز ضاف سابق کرده اند
 و بکار برند که مرئی همین است طریق دوم آنکه نان تازه گرم در کوزه آب ناپایده بگذارند تا سبزه شود بعد آن در سرکه
 خمیر کشند در آفتاب نهند و ناده روز سرکه بر سر آن میریزند و در دیگر مرد شاب خمیر آن تازه کشند و در روز دیگر
 بشیر انکور خمیر آن تازه کشند پس آن را در دیگر گرم کوفته و بخوبی بر سر آن میریزند و چون خواهند آب گامه در قیق بگرند از این خمیر
 مقدار یک من بکشند و شش من سرکه کهنه بر سر آن کنند و یکس بیلز در او ای گرم نیم کوفته در آن نهند و چهل روز در آفتاب
 نهند پس استعمال نمایند هر چند سیوم آنکه باید آب گامه را که فروج گویند در سرکه حل کرده در آفتاب گذارند و در صفتی بجای سرکه
 شیر حل بکنند بقوه صفهان این را گویند مگر بنده طور ساختن یا نیست آرد جو یا آرد گندم آب گرم میسازند بی نمک بی خمیر و در وسط وی
 نشسته اند و در برگ انجیر بچند در ظرفی نهند و در سایه بگذارند تا متعفن شود پس بر آرد و خشک نمایند و ضمیر فروج با سرکه
 در وزن کل چته جرب و حکم و نفع و سل و تحلیل مواد غلیظه نافعست و فروج مایه دیگر مرئی تاثیر میشود و انتباه اهل
 هند نیز آب گامه میسازند و بنام کاجی نخوانند و صاحب تحفه آنرا بسبر کشندی تمبر کرده چته همضم طعام و اجناس است اما محذور
 و سنگین حوالت خون و صفرا و جلا و تقطیع بلاغم و تقویت اعضا نفع دارد و مضر ق ساختن آن سیم موافق هر چه غلیظ
 است ابراهیمیه چنین گوید که ادمه و جگر اسودد آرد و شادی دل نهند و قوت قوی کند آن غذای است که مثل
 زیر بامی نیزند که آنکه عرض بر که آب غوره کشند یا اندکی سرکه در او سفید و از برایش بیشتر کشند و عود مندی را با دوام
 نیندر در وی کشند تا نفعش بیشتر باشد ایشید و طول اسم جنس در وی است که مضاد و دوا باشد و اقسام آن
 کثیر و اول آن تریاق کبیر است از سطون که در جگر نافع است بهر دو نسخه صفر و کبیر در او بی حد ریخته گشته
 اسفندانی شبلی است مناسب همه چیز و با جز بوز تخمیل در صحنی بسیار سه درج اشته سبیل سه غفل

دار لفل زرباد قسط لفل زعفران عمد مصطکی مشک کباب درونج قاقه شقاقل پوست ترنج حب لبان هر یک سدوم در صد
 یازده شراب بنده از د اطر لفل حبث حدید که جبهه بر معده و سوای هم دستر خا و نفع معده مفیده است همان سخته
 اطر لفل است که در عروق دوم ادویه هم فرض است که نشسته اطر لفل صغیر که جبهه استر خا معده در طوبت آن
 نافع است نیز عروق دوم که نشسته اطر لفل صغیر منخو دیگر جبهه صغیر هم که از بودت بود منقول از نهج نوزاد
 زده های یابس هر یک در قیه مصطکی دو قیه و نیم مقل ده استار سبله کابلی بلیله آله بریک نیم من مقل را در آب حل کند و غسل
 بسیارند و ادویه کوفته نیمه روغن بادام چرب کرده همچون سازند اطر لفل کبیر موافق نسخ شای و قلاشی در نهج
 سفید ببرد معده و استر خای آن و سوای هم ببرد و استر خای تمانه و بر دوطرف و زید باه تو درین همی سرخ و زرد و همچنین
 لسان انصاف بر هر یک نیم جود پوست بد کابلی پوست بلیله آله نوزاد ان بسیار شطرح مندی شقاقل هر یک خردی کوفته
 و نخته بر روغن گاو یا روغن بادام چرب کرده نامل همچون سازند اطر لفل کبیر ستاروت جبهه استر خا و طوبت معده
 و ضم لعمام و منع صمود کفار معده به باغ و غوثیت و غیر هم معده و مواد تمانه و حواس تصفیه خون و ذمین و از یاد حدت
 نهسم و ذکا و تقویت اعصاب در وقت ماه و روغن لسیان و بزادت و جمیع علل مایده و طبع دماغی و عتس بیری در روغن کباب
 ریخی و تخمین لون و تخمین برین نافعست و خوردن لزانج مناسب است و بجزر نامتوان استعمال کرد که بجز در وقت شقاقل کبیر
 تو درین لسان انصاف و همچنین حب فلفل نیمه مقشر شکر طرز خوشی اش سفید هر یک در دم پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست
 بلیله آله مقشر فلفل در فلفل هر یک شش درم کوبند بر روغن گاو یا روغن بادام که چهارم صغیر جابج بود چرب کرده در شسته
 چندان عمل نمزد و اگر معده بشنزد معده سه ماه استعمال کنند و خوش تا سه سال با است دیگر موافق بجز لسان انصاف
 حب فلفل هر یک در دم و کبیر نوزاد ان شطرح بسیار شقاقل همچنین هر یک سدوم که کابلی بلیله آله فلفل و لفل
 هر یک سدوم نیمه مقشر شکر طرز هر یک در دم غسل سه جبهه اطر لفل کبیری که تقویت میکند معده در ادویه
 صلاحی که نشسته افشردن موجب بشود و صورت بحدف دال است و بجزی عجز نماید آن مخصوص باب فشرده
 فرکه است که طبع نداده بشوند چه بصیرت بروج مسی بر ب میشود طبیعت فشرن طبیعت همان فاکه است که از دی رفته باشند
 لیکن طبع اکثران با در طب است افشردن اینه جبهه بجز تخمین اشتها و دفع غشیان و غلبه صفرا و خلط از روقع
 طحال و زیز بنین سنگ کرده و نشانه مفیده است و دفع اذیت باد سووم مومل اکثر ابل میده است بجزر انبغام که ترش است
 پوست جسته و در کرده قاشق اب بریده در آب تر کرده نگاه دارند بر گاه آب ترش شود و بقیه بیانات بجزش کرده بپزند
 و بعضی انبغام را در یک گرم میگذرانند تا نرم شود پس فشرده آب آن میگذرند و عمل می کنند افشردن به اسه
 که خرمی است مندی کثیر الوجود در اکثر بلاد هند و خشک معوی اشتها و دفع تی و اسهال و قابض و مسکن خدت
 صفرا و خون نافع معده و جگر گرم و در سرد گرم طریق اخذ ان محدود است که به اسه فشرده آب میگذرند و بشیری

و بشیرینی شیرین کرده و با عرق بید مشک و گلاب بعلیب کرده بخورند از افشردن کهنه می سرد و خشک مغوی سده
 و دل در دماغ قی صفراوی و غشیان و سکن عطرش و خفقان حار و در تعریق خوردن بیدیل و مین طبع کوسهل صفرا و اخطا
 محو و مطنی میجان خون در جهت جوب حله و دماغ و تنه غشی و کرب با نفع و طریق ماضن افشردن وی است که کهنه می از
 بهفت مثقال تا سی مثقال گرفته در آب بنیسانند هر گاه آب خوب تر شمی در خورد آب زلال آن گرفته بقبند و نبات
 و مشک شیرین نموده عرق بید مشک و گلاب در عرق گا در زبان حسب حجت صفا در نموده بوشند و زنها در بست نایده
 شیره شش بگیرند که موجب سده و نفرت طبیعت و باعث غشیان و قی میگردد و افشردن زرشک مغوی سده
 دل و جگره و دماغ ریختن بر او با اعضا و دماغ ریختن مواد با اعضا و دماغ با سترهای سده و دماغ صفرا و خشک و مسکن حواریت
 سده و جگره و دماغ قی و غشیان و غلیان خون و تنه می صفراویه خاصه در نایده حاس طبیعت کوسهبال صفراوی و قدر
 شربت افشردن آن تا بست مثقال است و طریق گرفتن آن همان طریق است که معلوم شده و تقیه گرفتن آب زلالش
 در کازیت افشردن کونله که آن میوه است بخوش معروف و اکثر بلاد هند غشیان و ذوقشانه و حواریت سده
 و دل و سوزش و طبعش دل دفع نماید و فرح افزاید و تن را رفیه کند و خون را صاف سازد و متلاذخ کند و طریق اخذ
 افشردن این در طریق است یکی آنکه ترشی آنرا افشردن با قلیل شترتی خوش ذائقه کرده بخورند دوم آنکه در تنه می ترش
 آن گرفته در شربت نبات یا قند معطر کلاب بچنین درست انداخته عمل آرد افشردن و کمیو غواصی این را از خواص است
 میوه اقتباس توان کرد که در نافعترین ادویه سدی است امر و سیما که چته در دمه که از برودت باشد نافع است
 و طعام مفید کند انشاء الله تعالی در ادویه سدی که به خواهر آید انبجاست که مناسب این باب است انشاء الله تعالی
 در مریات خواهد آید القزویا که بوج سده و در ادویه سدی مفید است موافق نسخه قانون در ملاحظه دوم ادویه مریض
 را سگدشته انوشدارو که نفع آن مبدیه ظاهر است نیز در آنجا گفته انوشدارو سرفه حلی
 فخر صاحب قادری که در از الیه اسپهال فرس سدی و مغوی دفع اروع دهانی عجیب الاثر است هم در ملاحظه مسطور
 مذکور است انوشدارو ولولوی چته تقویت سده و قلب و دماغ غشیا شمسیم مثقال و درق نقره یک مثقال
 و نیم زعفران در ادویه ناسفته بسد نشیب سده کوفی او خور یک دو مثقال طباشیر سافج سندی سنبل طبیب کلس فرنگی
 ارمنی ابریشم مقروض هر یک سه مثقال عود خام سه مثقال و نیم شیرینده سی مثقال قند و غسل سه وزن ادویه و دیگر
 منتقول از نسخه که در بهترین نسخهها نوشته چته تقویت سده و در بهترین شتهها و تقویت اعضا در سیه در بن و از الیه
 نقابت مجرب یا قوت بریزد اسارون سده و سندی او خور صندل پدید پوست ترخ سافج سندی بسد نشیب سرفه
 با در جوبیه در دماغ میل زرشک بید بجز انشیب درق طلا و درق نقره هر یک دو مثقال طباشیر سفید ابریشم مقروض
 مصطکی زعفران سنبل طبیب هر دو در ناسفته کبریا کلس فرنگی هر یک سه مثقال آله نود مثقال آله ما میرا کهنه از برودت

بزرگ کنند و بایک وزن اویشک سپید و مثل آن غسل کف کرده بشنند انوش دار و لولوی بنفشه دیگر عنبر
اشبیب یک مثقال سه کوفی زرنب میل اسارون رونفی درونج عقربی بسبل لطیب سببین ترنقل مرادید بافته درون
نقره هر یک دو مثقال صندل سپید پوست برون ترنج مصطک طابشیر هر یک سه مثقال ورق کلک سه تخم کشمش هر یک
پنج مثقال شیر آله بر مثقال شربت فواکه چهل مثقال غسل و قد با لمانا صفت سه وزن اوویه یعنی پوست بیرون
بسته سه مثقال شیر آله نموده اند انوش دار و لولوی معمول حدودا خطا سه نفیش بنفشه
شک خالص هر یک یک درم مرادید با صفت شیب که با مرجان ساج بندیکه زرنبا و زرنب میل
مصطک عود خام اسارون رویدار چینی همسین صندل سفید با ساج زرنب اسبل لطیب با درنجویر
مشک طریح هر یک دو درم ابریشم مقروض گاه در زبان گلیانی کشمش خشک هر یک سه درم کلک سه کوفی هر یک
چهار درم کل نیلوفر زرنشک منقی طابشیر زعفران هر یک یک درم درق نقره صدقه و آله منقی نچاه درم غسل وقت
با لمانا صفت سه وزن اوویه ایارج ارکان عایس این دوا در عینه و علمای بنیاد استواء و اسلام که در میکند
نفع را و بانی که در آن چند بیدستر تا سیر اطرح کرده با نه نفع میکند با و جلع معده و بطن بد و سوز دارد و
صد عینه که شسته ایارج اندر و اس جته امضی بارود معده در ملن در معده و بسپو و امضی بارود دماغ
و تشنج و مفاصل و صدمه در ضرب شکستکی اعضاء نفث الدم و در و تپیکار نافع قدر شربتیش از یک درم تا چهار درم
در او رام صلب کفجین نبوشند و ضا کنند و جهت درم چشم تب غلب و جهت درم مقعد بار و غن کل سرف
و جهت تسرح ستر کشان یا سیر که ضا کنند در او امضی و بن غوغه کنند و طریق نیش و جهت مزاج این بدستور
ایارجات دیگر است در چینی سیخ سیاه قصب اندر زره و در میان فلاح از خوشتر طلع هر یک سه قیه نصف کوبیده
در و یک سفالین کرده و باب باران شش دوستی که بر دورتی سیده مثقال است بجز شانه تا نصف سدیس خاشاک
نخا هر از نه و صبر سقوی یک رطل باب باران در آفتاب ساییده بشویند و جندان در آفتاب ساییده
شود بعد از آن باب اوویه سابق بدستور هر در آفتاب ساییده تا جمع آنها را خد کند و در ساییدن خنثا شود
پس بار دیگر او را با زعفران و مر و مصطک هر یک سه قیه و در بعضی نسخ یک قیه ساییده در ظرف نیشته نگاه دارند
ایارج اندر و اس بنفشه دیگر که این بسبل در مختار ذکر کرده است که از دیوس مقون نقل صبر سقوی
هر یک سه درم هاشا هور فاریعون ساج فرسیون صبر سینه فلفل سیاه زعفران در چینی در فلفل بسفایج مستقی
چهار و شش کفجین چند بیدستر فطرسون زرا و در طول زرنب هر یک چهار درم چهل افسردی سقر نیا غار یعون خربق
سیاه اشق اسقور دیون زرنب هر یک چهار درم و نیم و در بعضی نسخ دو درم و نیم هم حصل بخیزم با غسل بر بشند و قدر
شش نفیش از یک مثقال تا چهار مثقال و یک نسخ ایارج اندر و اس که باقیاس طلت و جذام نافع نشاء اله تالی

خواهد کرد ایارج بقرطای نافع بطریقه معده و اوج اس متولد از بخار فاسد و معده نیم دفعه مسان ایارج
 بر فخر اطمین است که در ادویه صد اعینه گذشته و یک فنجان ایارج بقرطای و مفلوظ سلوم ادویه امض اس تخم ریخته
 ایارج بوسطوس که جبهه اوج معده و طحال میفیدت در مفلوظ دوم ادویه مذکور سطر است ایارج
 ثابت بن قره جبهه در معده در و جگر و سپرز و در و شقیق و در و حلا بر عقیده صبر کند زعفران از هر یک
 در نیم شخم حفل نماز یوسک لیخه فضل سفید لفل سیاه در لفل عصاره نشتین هر یک دو درم سقمونیاشش درم
 کوفه و نخیه با بکین بشنند و در ظرف لطیف نگاه دارند بعد از شش تا سال بماند
 ایارج جالینوس که اخلاط غلیظه و زجر از معده و حشا فرد آورده و منافع صبر دیگر هم دارد و نسخ آن
 در ادویه صد اعینه و یک نسخه آن در مفلوظ سلوم گذشته ایارج روغن کبکبم خلط غلیظه یعنی از معده غیر آن
 دور کند بر نسخ در مفلوظ دوم ادویه امض اس سطر شد ایارج شیخ ریوس در مفلوظ دوم ایارج
 طعم انطامی در مفلوظ سلوم ادویه امض اس مذکور شده ایارج فیقر که تقیه طبقات معده کند در ربع
 بر دهن چوب کرده و شبده آوده و باین ایارج گرد میند در حلق در آوردن سح قوی برنی است در ادویه صد اعینه گذشته
 دیگر ایارج فیقر که معده را از خلط غلیظه پاک کند مصطلک زعفران هر یک یک درم فضل سید سارون هر یک
 یک درم و نیم قسط سبل رومی کا ششم هر یک دو درم نشتین رومی انیسون رزیا نانه هر یک سه درم ششم کفس شش درم
 صبر شست درم بستور ایارج سازند قدر شست یک شغال دیگر جهت ضعف معده و سوء هضم و خراج معلوم سودا سستی
 اندامها سبل سلخه در چینی زعفران ز کبیل حبه مهری دو درم ششم حفل شست درم با بکین بشنند و در ظرف کبکین
 نگاه دارند شربتی و در شغال با طبع کند روغنیون و شاتره و هلیله سیاه و میوز دیگر منفی معده و سده
 و جگر و سپرز را بکشد زعفران دو درم عصاره غاف نشتین در ارسنه فجاج از خوینج از خو جوز بوا
 قشر نفل مصطلک سلخه اسارون عود بلسان حب بلسان سبل طبیب بسیار هر یک سه درم صبر سبی درم و در نسخ
 دیگر شصت درم سبل بشنند و بعد ششاه استعمال نمایند ایارج فیلا عمار اس معده را از لوسات غلیظه
 زجری پاک کند در ادویه مفلوظ دوم رسی گذشته ایارج کبیر که منفی معده است در ادویه صد اعینه تخم
 یافته ایارج لوغاف یا که مقوی معده و منفی آن از بلجهای از جود و در مفلوظ سلوم ادویه اس گذشته
 ایارج مرکب یک نسخه آن از ارضیح در ادویه صد اعینه گذشته و یک نسخه که از کفایه الطب است در ادویه
 کسبیه خواهد آید انشاء الله تعالی ایارج هوفقر اطمین که آن نام بقرطای است و یک ایارج آن همین نام
 در کتب مسوم شده در ادویه صد اعینه گذشته ادویه صبر سید سارون عقیده ایارج استها قوی آرد و طعام
 بهضم کوفی و غلبه صفرا و دفع کند و سوزش معده و دل و سینه دور کند و قوت کمال پدید آید و حجت

پلاس که تنه او پر باشد مقدار شش که بر زمین استاده داشته باقی را برود پس تنه را کاواک کند بعد از آن
 را که تنه که چخته و رسیده باشد هر قدر که میان تنه درخت بکند بر کند و چوبی دیگر از پلاس تراشیده و دین آنرا
 حکم کند پسته کل سبکین آمیخته از تر با پای تنه مذکور سبک کرده پاچک دستی گرداننده شده گز در شکر از انبار
 کرده آتش ده چون خود سوزد و آظمه را بر آورده قسم جدا کرده با سبند در دو چند روغن گاوانداخت
 زمانی بر آتش بر آید زرد و خرد آرد و دو چند این جمله آند در روغن شکرتری گرفته در شیرینی که دو چند آن شکرتری باشد
 جلاب ساخته در جلاب اندازند و مانند حلوا ساخته بر آید و هر روز در نیم گرم بلکه زیاده نماند تا شیریناده کاو بخورند
 آنچه فرماید بر ساین است حاصل ید اگر در خانه داشته بخورند اسبیرا و اسنوت و کرسنگه کمال از باده انواع
 فواید رونماید و جلاب امرض بلبه رسد سبحان دفع کند بر سر شرب الایه پاکه پوست که با کل نول که در کونول سخن ببول درخت
 بزنگ لوبه بخته و هاسه پارسی چو پسته کنکی پنج درخت بر پوست درخت کراچورت پاره کل نول سفید برگ پنج بول
 پوست کچرا صغیر درخت سیبلی بر یک بست در دم کل دماوی شانزده بل مرز مفسی دو دو بل شهید بکند و دوازده
 بل نبات دو نیم سیر قه سبیا یک من آب چاه دو من پنج سبیرا یا کبری مراد است این جمله را یکی کرده در دم اندازند
 در پوست پنج گانه در شتی بخت بل گرفته اندازد مدت یکماه و فن کند پس بر آورده مظهر ساختن و برای بوجوش عمل
 کرد در هر یک ده درم انداخته یک در دکانها رز و به یکماه مقدار دو بل عمل آرد اکهن ملکس نام دو درم
 بند بست که شسته آید دو به شخصی و پنج و پنجم شکر و جمع طله های شکم گوله و کوه سیرا نافع است بیگ زبان بخورد و جود
 پیش سه جود سوزنده چهار جود در این پنج جود بر شش جود جودیه معفت جود کوبه یعنی قط شست جود کوفه بخته جود است
 اب گرم یا شرب بخورند کل در دم ا دو به معده و در الفاظ باینه است باد مظهر ج بر دو سوده و جود در دم
 در جاسمش رافع است در باغ غلیظ دفع کند سده جود سیر زکشا در مراد به سخته دو درم زباد در روغن عرقی بزین
 جذب ستر مافوقه غلظ در غلظ سلیم سیم محوس بزین قط بلنی جاد شیر زعفران هر یک شندرم حله شست در دم
 باز در هر یک دو درم در غلظ صغری در چند به باد مظهر ج سوسه دیگر نافع باینه مذکوره زباد در روغن
 در روغن غلظ سفی غلظ اسود در غلظ جذب سیر سینه سفیل قط در جنبل جاد شیر قه شش بز غلب اکل الملک بر کل
 ناکو از سوزن تر غلظ سلیم هر یک شندرم حلال ج حله بخار میوه خرمین سپید زعفران سدر هر یک ده درم مراد به سخته صغری
 هر یک دوزخه در دم حله پانزده درم که کوفتی است بکوبند در بخته حل گردنیت که شرب حل کنند و با سل سبند شتری از دو درم
 نادره مغال بخته جوشش کفوت سده بقیه را به آرد آن بر باد در غلظ دو درم او در امرض کرسن گشته بر شست
 که اکناف سوزناج سده را با صلاح که در دو درم سده دفع سازد و بخورد بضم و نجات آشتهای حمام نماید در غلظ دو درم
 در سوز امرض کرسن در دو درم بینه کوبیده بغمرا خوری خرسانی است که آرد کند هم خیر کرده بعد در سبکی

ترتیب میدهند و با قلیقه که از سر که دو و شتاب ادویه جارو و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم مایل باعتدال
 منجی و مسکن تی صفراوی التهاب و تشنگی معوی بدن دفع سده و صلح حال کرده و اصحاب ریاضت و مولود خون صالح و بطبی
 اهنوم و مولد ریاح مصلحت در چینی است و موافق تذکره موافق آنچه ذکر کرده و همین خاصه دارد و شش ما بچه دانش
 اگر که در صفایان اش ترک مانند بند ق نام چیزی است که در در بر دارند مثل شبان و نیزه طلاق بند قه درونی
 از اوزن میکنند و نیز گفته میشود چیزی که بر کتر از حب باشد بر سینه بند قه در جوی در صلیح نوشته بند قه کلوا را گویند
 که انداخته میشود کمان کلوا اندازد و حد بند قه جمع بنا دق کندی است اسهال معوی را دفع بود و باز
 سبز بکیرم ایون چهار دم کند که نازج از هر یک بخیزم حب لاس ده درم کوفته و بنجینه بنا دق سازند کلمه سیوم
 ادویه معدیه در الفاظ تأیید است تریاق اربعه که با دوازده درم در موقوفه سیوم تریاق
 افریدتوس که معوی معده بود و مخلصین از سیوم معوی و سهبال در موقوفه اول در ضمن تریاق فاروق تریاق
 انفع که چته در معده میدهد تریاق شمانه که هم نفع اربعه است در موقوفه سیوم تریاق داود
 انطالی که مانع است بضعف معده حار باب کاشنی و بار و بکلای که حکله که پسند دران مشک و غیر در موقوفه دوم ادویه
 امراض اس که نوشته تریاق در ب جته در بضعف معده و معارضه بضعف شکم و تقویت اعضای پسین معده
 است و در موقوفه یکدم عود خام بر اینج هر یک درم در دوازده ناسفته در جان کبریا عقیق شیب عاج طباشیر طریاق
 کشنده خشک بران صندل سپید بزمین فلفل سفید زهره کرانی در مصلحی که در دوازده سیوم تریاق معنی شادانه عسلی مفسول
 صمغ عربی گار و کنار در موقوفه لاس بنجینه عتاب بریان کرده پوست بیرون بسته نیم بر یک سدر درم موقوفه
 بران شانس سپید زهره که هر یک بخیزم آب بزمین اسب برب مورد با سوسه و چسب یا چسبیده همه ادویه
 تریاق نهدره که با دوازده معده که گند در موقوفه سیوم تریاق فاروق که معوی معده و در افغ بستگی
 نای معده و احشاء و مصلحت و شش در موقوفه اول ادویه اربعه است که نوشته تریاق مار بوس
 که در افغ موقوفه معده و نفی آن از اخطار در است تریاق ماغبوس که هم منفعت است به تریاق مار بوس
 این برود در ضمن تریاق فاروق خسر یافته تریاق معده که حساب علمی نمی نقل از ثبات کرده گفته که صلح
 است با و جامع معده حاره و بارده و او رام آن و تقویت معده و ضم آن میکند و همین یون دفع نفع نماید و جامع
 انفع است جمیع علل معده زنجبیل فلفل سفید فلفل سیاه و در فلفل مویز و جیح سود و نفعی انجمن کون که در بارون
 اینسون سورنجان بسباسه خربزه و اما قله نار مشک شیخ مصطکی کند در هر دو معده سبیل و فلفل خرد بو فلفل شسته که با
 سلیقه کلسترخ خونجان سیویا بسبه صندل سپید بزمین سوسن سمان گرن لب و در طب بطلم لب فلفل لب عنب حب ایمنه کعبه
 سفید کعبه سیاه حب صنوبر حب انار زرد انار بزر انار بزر انار بزر انار بزر انار بزر انار بزر انار بزر انار بزر

بادام شیرین غولپسته مؤنثه شفا لونه مؤنثه زرد آلو برود چغندر برود خردل و حب خردل شونیزنا نخود از زاناه حله
 تخم شنبلیله تخم سداب حرم زرد بجمه تخم کدو تخم سیاه تخم خشکاش تخم کشمش بزخم تخم کوب تخم کرفس تخم کدو نا تخم جویبر
 تخم کتان تخم بلبلون تخم انجونه تودری سفید تودری سبز همین سفید همین سبز اهل برود چغندر سفید سیاه کابل
 بیلد سیاه مندی پوست بیلد زرد پوست بیلد آله نزع النوی برنگ خشک کسل دارد در اسن خشک بلور پوست برود
 برود حدیث درم از خرفشا قلی مفری لسان اعصاب فرساع مزاجش پوست ترنج بادرنجوبیه فلنجشک اکلیل المکافوفه
 سعد جزگندم ستربری سترجیل برود ده درم نشاسته ده درم شکر بجا ده درم روغن گاو داخل است ستار درون
 استار درین سخن شد درم و ربع یک درم تبرت جفت احدی مفری سفید و بجا ده درم انیمه یکصد و هفت دارد است
 درون اینها بکینزرد با صدوسی و هفت درم است و ادای ایسبر علیجه که بوبند و بزند و در کسره علیجه هفت هفت هفت
 در کسره هفت بار تسفیه کنند در بول کادسه با سیس زفته بخند در آب و کسره که در مفرع که بر سه برابر باشد حتی کنند
 که مثل آب شود بعد از آن بردای ای خشک جمع کنند بعد از آن بردای ای حرب ضم سازند و بر روغن گاو کت کنند با هفت
 صد و پنجاه درم عمل همچون سازند و بعد از ششماه استعمال نمایند تریاق المعده مفرع صاحب تحفه الکونین
 که بلطف دود البریت نوشته جهت تقویت معده و بکند احتشاش و شیخ و فایح و سیان و لقوه و تقویه باه و دافع زهر با
 و حفظ حرارت و میل یاق و دود احتشاش و ضعف بدن بیدل است در اول سووم گرم موافق برودن و قدر شربت از بیدرم
 نایک متقال شک فرعون بر یک یک متقال و غفران یک متقال نیم قسط طبع منیل طبیب شیخ مصطفی حبه الفار زنجبیل
 و نقل سیاه کثیر هر یک دو متقال و در قنقل از خود صفا افزون بر یک است متقال زرد و در طول نقل سیاه تخم کرفس
 انیسون یا نخود زیره که کافی خطر سایرین اسارون کبریت زرد انجودان بودند و شستی نزع تخم انجونه کدو بر یک چهار متقال
 عود مندی فلفل سفید هر یک یک متقال با دوزن او و عمل گرفته بشنند کلمه چهارم و دو معده در الفاظ نایه است
 شاد و بطیوس که در جاع معده دفع کند و خلط غلیظ از معده پاک کند بخند سخی در کتوب اول و در مفرط آن گذشته
 کلمه پنجم او و میعده در الفاظ جمیع است جلا سبب مناسبان است لکن را در کتاب من تاملیم بخوانند
 و گفت بدار زانایه نیمه بازید بس از آنش بدارند و یک درم از غفران سوده در آن حل کنند و وقت حاجت بقصد جلیج برودده برنج
 در غیر برودده بکند جلا می که تسکین عطش کند و جلابی که معده و دل سفید است و در مفرط دوم او در نیمه اول است نایه است
 جلابی من خفصق این لفظ مفرط دوم او در نیمه اول است که شسته الحال احکام شکری است و عمل تفصیل نخواست میشود باید
 دانست که هر گاه مطلق مضمین ذکر کنند از آن مطلق شکری است اگر چه پس یعنی عمل است با جله شکری در اول درم گرم در برود
 متدل و صلی در خوردم گرم و خشک پوشیده نماید که حرارت کفزد زیاد بر مقتضای ترکیبی است برود و جلابی که این
 سخن نوشته شاید که آثار صورت نوعیه او باشد چه صورت در کبات تابع مزاج است و در صورت و دلیل وجود صورت پس از ترکیب گرم تر

تر باشد و ترشتر از زیاد بر این مقتضای مفروضات دست باشد جای موجب نیست و وجه دوم آنکه اگر چه در دم کرب العنقی است بلکه است
استعمال اول آثار جزو باروان انظوری بر این بر گاه در در با شکر نمی کنند و در آفتاب بنهند زیاده تر از جزوی نماید او
که سید انظوری آثار بر دست تخلیل می نماید لاجرم انجری حاره غالب میگردند و کلفند که تازه ساخته باشند قلیل الحرارة باشد
نسبت بر آنچه بیدار بود و وقت صبحین شکر می دوسال موقت عسل تا چهار سال باقیست و هر دو نفوی معده و دماغ و ضعف
غریبه معده که بر بنهار بخورد و سبک مضع نماید و بعد از غذا مانع شود بخار است بر باغ عسلی و جهت برودین و فضول بار در دهن
و جهت در دماغ و نفوس و فایز و بقیت سنگ کرده و مثانه و عسر بول و نارنج اوزیره جهت تخلیل بر باغ غلیظه در در و کم
و برضم طعام مانع و چون با تر بود و تخم کرفس جو شایسته صفا نمایند و مکرر بنوشند جهت از ازاله فایز و لغوه در ستر خای زبان
و ابتدای مفاصل مجرب است اندو شکر می او جهت خوردین و یا بس انجری او فنی و او در مطحون و کاشیر معده که کم را سفید و هم
کلفند شکر می جهت دوسوسا بنون مانع و صاحب شفا را لا اسقام در تب دق نوشته که اگر شکم مدقوق از تساول شیر نرم شود
کلفند و بنده تا بیس شود و شیخ در بحث سل فرموده که کلفند تازه بخورد و نهد حتی مان خویش همین شکر کثیر انفع است چون
کلفند را با مثل آن اسطرخود و در نصف آن بر کافور مفرغ کرده است و نماید از ازاله رطوبت و بخار و ضعف هر دو در کفوفه
و اخلاط سوخته و سرد و کبد مجرب است اند و چون با تر بند می بنام بچشاند و از ازاله سرد و بنایه سفید است و کلفند از چون بخور شایسته
و صاف کنند تا بیس شربت در در که است بنده شیخ کلفند که شیخ از قوی بنشین است و در می ربع فسر بوده که چون او را بسیار
بچوشاند قایم مقام بار بچین شده و قدر شربت در پنج تا چهارده منقال و از برش چهار منقال است و در پنج نوبت یا بیشتر مثل
دی آب شده تا بیس رسد و گویند کلفند مورث عطش و مضر حکمت است و مضمض خشک است و قول تجرد و مکرر از ازاله قیاس
خبره خذاق است بنده صاحب شفا را لا اسقام تمحص کرده و کلفند اسگری بقوی الکبد و الحسدلی نفع الاستسقا تر تیب
ساختن چغین نیست که گسرخ را از اقل و تخم پاک کرده در ظرف لطیف برست با ناه تا خوب در سیم شود
و با قند مسحق یا سیرنگ خوب آنچه گرد و ناسه روز بروز صبح و شام بیسم نمایند پس چلدر در آفتاب بگذارند و هر گاه
شکر می کنند دیگر این روز و وزن شکر سه چند بنایه چهار چند کل باید که باشد و بعضی بعد از سه روز تخمیک و خلط لازم دارند
و در جب است که ظرف را مملو کرده اند تا جوش تو باند و در نصف چغین عسلی چون صفت شکر می است بعضی برگ کل را با باند و پاک
کف گرفته بسرشد با وزن نکرده و در آفتاب بنهند تا ایام نذوره و بعضی جانک سید که بجز برگ کل با هم چند اوقه یا شکر
می آینه تا نیک بشهرت شود پس بنجده جلیه عسل کف گرفته ضاوه می کنند و می سازند تا تمام بنجده شود و بعضی زعفران نیز زم
خوبان یکدم کوفته و بنجده مضاف می سازند و در امض یا درده نافع تر است و اگر کل نازده باشد برگ کل خشک در دست
تر کنند تا نرم شود پس در قند یا در عسل بنجده بطریق معلوم ترتیب دهند و قریب النفع باول شده چغین کل به
جهت تقویت معده و دماغ نافع است و ترتیب او هانت کلفند است بنجده بیس جوارش نیست که معده سست باشد

بنابرون جمع بوارشات را که درین مجموع مرقوم شده یا خواهد شد ایجابی آرد و برین کورت مواضع دیگر اشارت می نگارد جوارش
 آمله یک نسخه آن که تا لیف مولانا علاء الدین طبیب مقوی منده مشتمی است و سهال معده منفعت هر دو معده باز کمال صلاح
 آرد در ادویه قلبیه گذشته و دیگر که تقویت منده کند آمله است درم را یکیش با نرورد شیر خبیبا تند پس نشویند و باب سبزند
 و مالیه صاف نمایند و باشک سفید مین تقویم آرنه و بر سنگ زنده و لوزا بسیارند دیگر معده و دل جگر اوت بدشته
 آرد و نغده هم کند غیر نم متقال عود مصطلک بر یک سردم آمله قشر خجدرم آب یو آب ساق بر یک ده درم نغده سپید نیم من
 جوارش ابو ما هر که چته صلاح غذا ایجا آید نشاء الله تعالی در مکتوب دوازدهم ادویه جلدیه خواهد که جوارش
 اترج نسخه آن که مقوی معده و مشبهی طار و ریاح است در ادویه شیه گذشته و جوارش فشر ترج هم قرن من نغده قوم
 گشته جوارش اسلبطو کس بر دوت معده و آرنه ترش و بهت کلبیه فزاق استلای بلخی درتهای من کز اقبه
 بر د معده و سوراخ منهد در کند فضل زنجبیل و آب توره بر یک است درم زیره مد بر سب که بازده ستار سبل ترنج
 از غوه سبکندان نسو نشا بیض نسج جوارش کونی است که خواهد که نشاء الله تعالی جوارش سقوف یک نسخه
 آن که ریاح معده و تی رامیفه است در نغده سیوم ادویه امض رس گذشته دیگر که نغم خام از معده و سجا براند
 و تی باز دارد و تونج کفشاید ریاح بو اسیر و وج خاصه و نشت نفع رساند منقول از قادری در جینی آمله منقی بسیار
 مصطلک و نقل جوز بو ابریک دو درم فلفل زنجبیل بر یک چهار درم تریب موصوف ستونیا بر یک هفت درم و نیم قند سپید
 بست درم کوفته بختی عمل بسرشد شرتی چته هم دو درم و برای سهال شش درم خوسلین نسخه و جزای بن مطابق
 قسرا دین فلانسی است اما در اوزان تفاوت است چنانچه در فلانسی این وزن با کاشته زنجبیل در جینی آمله نقل
 بسیار جوز بو ابریک کیشقال نیم تریب ستونیا بر یک سه متقال فلفل قافله بر یک سه متقال و نیم شکر طرز نصف رطل
 همچون سازند جوارش استغفقور چون مناسبست این جوارش با باه اقوی است نگاشتن آن در ادویه با میه اولی
 جوارش سهال شکم رفتن را نیک بود منقول از کفایته طب اندر انده بریان کرده نقل مصطلک از
 بر یک در جی قوط منبت درم کوفته و بخته نکا بهرند و وقت حاجت سردم یا نخته بکار برند و از جنر که تشنگی فراید بر نهند
 جوارش انار منقول و مستحل حساب جلای بگیرند آب ناززش و بجز شانه که برین است پسر قدر علیله تقویم
 آرنه که قریب بانفاقا که در پس فرد آورده از آب انار مرقوم کند که تسقیه دهند و بتر بریم نند تا تمام آب خورد و در آن
 بر سنگ زده لوزا سازند تا همچون بجز براند جوارش نار دان معده و در حشار اقوی کند و شکم منهد مصطلک
 طر ایش بر یک می خجدرم زیره کرمانی مد بر مصلو خنوب غلی سماق حب لاس بست کنار و طوط کشیزه خشک بریان کرده و قطره بر یک ده
 درم ناما وانه ترش بر یک ده سسی درم سحر کوفته و بخته با کلبین بسرشد و در ظرف نیکین نند جوارش
 انار من معمول و از یکم آرنه در جوم منقول چته تقویت معده و جگر محمود و غریب و سیم رسانیدن اشتهای

اشتهای مفقود و عیب آب انار شیرین آب انار ترش قند سید بریک کیه بر پختن سبزی کباب بر یک مفت دم سبب طب مصطلکی کیه
 دو درهم الایچی کلان پوست ترنج بر یک چهارم است سیرون سسته یکدم الایچی جوز دانه شسته جوارش انار من
 قابض نیز معمول از استاد در حومه که منقول قند سید پارسیک نیمه شست دم شربت لایس معتدلم آب انار من
 معتدلم سسته نیمه آب پودنه سبزه سیره مرابای کله بر یک چهارم کلان دم مصطلکی دانه الایچی زهره هر یک باشد کلسرخ
 زرد در دوج ترکی جوز و اعود طایر بر یک دوشه بخون سازند باید داشت که سیر دو نیم بر دو جوارش بوزن عالمگیری
 سبب است جوارش انار کلس یعنی زرشک مقوی سده و کله و سواد مسکن حرارت سده و کله مانع غلبن مواد سده
 و دفع صفراء و تشنگی و عفیان چون کبیر زرشک تازه در کراتزه باشد خشک سرخ که نبات خوب بود چاشنی و دفع کند
 و قدر را بقولم آورده است جوارش انار سازند دیگر صنف سده و مواد سهبال زانهاست که در او برنا سفته بر یک
 دو درم طباشیر کبریا مصطلک بر یک سده دم تخم خرفه بخیزم زرشک ساق منقح از جرب لاس است کنار ناخواه در خلیج تخم خیار
 بر یک ششدرم بارتک معتدلم کوه قند و تخم برب بیاباب حاض بر ششدرم شربتی تا شسته دم جوارش انار من
 گوید با دانه از سده در دهه تحلیل کند در دهه تحلیل کند از سده ای بود سود دارد و فطر اسایون بود نیز خشک بخندان روی بر یک
 هشت دم طفل تخم کزنس بر یک دانه درم کاشم سیرده در عمل سکه چند دیگر که شتر حاض و مانع باشد دفع کوبش
 و با دانه دفع کند مصطلکی اسینون روی از زیان ناخواه تخم کزنس بر یک دو درم طفل و طفل بر یک بخیزم از سبب بر یک
 ششدرم بخندان بازنده درم سبب بر ششدرم شربتی دو درم دیگر با دانه ششدرم بخندان سیاه چهار درم تخم کزنس که بی لیران فونج
 حاشا کاشم روی بر یک ششدرم طفل تخم کزنس بر یک دانه درم بخندان سید سیرده درم کوفه و بخت سبب صغی بر ششدرم دیگر
 برده سده و کله سخی جگر تبدای استسقا رافع است در طفل یکدم سبب دو درم طفل و در طفل بر یک چهار درم در حین
 زیره کوفی فاقد صفراء فاقد کبار اسینون تخم کزنس ناخواه بعد سیاه اطه ششدرم سبب سبب بر یک بخیزم تخم کزنس
 تخم جرب بر یک شست درم بخندان سیاه درم فانیست درم عسل ششدرم سبب سبب از سبب سبب سبب از سبب سبب
 اسینون و مصطلکی سبب طب جوارش انار سهبال باز دارد روی دغیره توان داد کافور سده دم طباشیر کبریا
 دقیق انجیری فلفل بر یک چهارم شاه بطور عرفان نیلوفر بر یک چندم کلسرخ حب لاس بر یک ششدرم تخم حاض
 بریان مفت دم ساق شست درم زرشک غیر شیب بر یک ده درم حب انار بازنده درم برب ترنج یارب
 سبب بر ششدرم جوارش انار ششدرم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 بخیزم پوست بید زرد بید سیاه پوست بید کامی بر یک است دم بانگین بر ششدرم قند خزان سده درم جوارش
 درم مقوی سده حاض و دفع ریا حست تخم کزنس ناخواه بر یک دو درم مصطلکی غنجان قند در طفل بر یک نیمه درم
 ابل بخیزم حب ارشاد بریان مستدم سبب مصطلکی بخون سازند قدر حرارک ششدرم دیگر زنجبیل در طفل

بریک دو دانگ و نقل قاقله خورد هر یکی بخوردم گویا اینسون زیره کرمانی قاقله بزرگ نامخواه خم کرفس بر یکی دودرم شکر
سپید است و قیه با سبب سببند و درم بخار دارند جوارش بسیار است جبهه سرد و سردی چشم و بادای غلیظه
نافع و بوسیر را معینه بسیار است و نقل میل بر ازخیل در فلفل در صنی اسارون شامی بریک یکدم تر سرفل یکدم و نیم فلفل
دودرم قاقله ببار بخردم قد سپید است درم گفته و جبهه سبب سببند مغزنی کیمشقال جوارش بلبل در کدو کدو
معدله سرد اسود دارد و در مغز دودرم ادویه امزش اس کشته جوارش یودنه جالبه سوس گوید که
معدله سرد اسود دارد و در جوارش طعام را که از مغزی بود بر دخم کرفس شامی بر یکی دودرم سینه سالیوس درم و نیم زخیل
سردیم بودینه جوی بودینه دستی بر یکی کشند درم کاشمشند درم و نیم فلفل است چهار درم با سبب سببند
جوارش تخم موخیز و این را به جوی جوارش تخم زبب گویند شاه پور گویند شکم بند و مصطلی کنگار بر یکی بخردم
حبالاس ساق بر یکی ده درم تخم موخیز سبب بر یکی است درم سبب سببند جوارش تربید محمد ذریا گویند که داد
معدله را نیک مغفقت که تر بود میان تی دودرم زخیل بخردم هر دو را گفته و جبهه اندر است درم جلاب کنند و دیگر دارند
بمخند است در کفایه الطب در قادیانی زن نوشته زخیل بخردم تربید موصوف ده درم قد سپید یا نزه درم و سبب
مصطلی بخردم درین اضا ف کنند و قدیم جبهه یعنی است درم در صورت سسی میگردد و در انتریه و جیمات بلغی را
نیز دفع و در جوارش تربید بنسخه دیگر معدله در حار قوه اهدا تقبول مواد نماید و طبع را نرم کند و سوزنده تر را میزند
با شد مصطلی سینه درم تربید موصوف است درم جلاب به قوم پنج استار موخیز سرخ از دانه پاک کرده یکطل مغزنی جبهه است
سردیم برای سوزن ده درم تا دوازده درم نوع دیگر معدله گرم را نافع بود و شکم بر اند سقویا یکدم طایر زعفران
کلسرخ بریک یکدم بر نیم تربید موصوف ده درم قد سپید موصوف نازده درم مشربتی در شقال دریک که معدله را قوت
ده درم سبب است که موشی دودرم خود مندی کشد درم مصطلی چهار درم تربید موصوف ده درم است سبب است درم سبب
بخردم جوارش تربید لاشه در معدله اسود دارد و قوی را که زیاد و مغز بود و یکشاید خیر بود و قوه ساج سردی
فلفل در فلفل زخیل بریک که جوی مغز سبب است بریک استار تربید ده استار شکر سید نیم سبب مصطلی بوزن سبب
دودرم در سبب یک سبب اصیل سردم کرده اند شربتی بخردم جوارش تفاحی جوارش سبب است
که نوزاد و یک سخاوان زرد در قیه کشته جوارش در سبب از عمل عطار گویند جبهه تقویت معدله و
حکمر دل منبعی را بخانت شترها محبت تر نمندی از ریشه دانه پاک کرده موخیز سقی ماییده در غل خمر تر کرده اند دانه
شامی بریک یکطل جدا جدا بگویند تا هر موخیز بجز آن رسم شود و انار دانه پارچه بنر نمایند و سبب یکی کرده و نوخیز کویا
وقد سپید را نقد در علم دوار ایل بجلاوت تواند ساخت بقوام از دونه قوی بقوم سرد دوا بی نه کوره در آن
ایسترنه و حوکت دهند تا جوکیان کرده درین وقت باب یکموس که تر است جهم تسقیه سبی بخرد و بی جنبانند و اگر خوره

نوره موجود نباشد بنا بر آن ترش عوض می کنند و در آخر بزرگ بودند بزرگ میمان سقوی حمام بقدر حاجت مضاف کنند
 و نزدیک فردا درون از تنش فضل زنجبیل قند سیل قند نقل کبابش که نومی از کباب را دست حوزر بود و قافله انقدر که طعم
 نیک کند که وقت بختیغ نیز آیند قدری کباب که اندکی مشک در وی حل کرده باشند فوق داده سرد آرزند و در ظرف پاکیزه
 که در آن بود بخور کرده باشند و مشک مسوج ساخته بیدارند و استعمال نمایند و این در ابادی که در و یک سنگین بختیغ شود
 جوارش مری چون این جوارش خصوصیت دارد بقیح و امراض و اما در اگر چه بعضی نسخ آن بر باغ و درج معده
 بسم مفید است لیکن جمیع نسخ این اشارة تعالی آنجا یکجا خواهد که جوارش جاکینوس و انبوهه
 و با هم طعام و دفع نفخ و تقوی معده و اما معاد حکم بود و سیاهی مویکها هر دو بسودا و صغیرا نافع کرده را گرم کند و سردی مویکها
 طوبی قدیم و حدیث را سودمند باشد روشنی چشم بقراب و غلط خام که در مفاصل بود دفع کند و عقل و باه را زیاد کند
 و آواز را قوی گرداند وزن و در درازنیه کند و بوی در آن خوش کند و ریاح و بو اسیر را نیکو بود و در رنگ را صاف کند
 و در جبین را نیک باشد و جهت جنون و تو با و نفوس مهین و درد کلو و کثرت بول شنب را مفید است و سنگ گرده نشانه
 بریزند و هر که بست و دیگر در زبان مداومت کند از جمیع امراض این شد و جهت و امیل و مزاج و خلقه بسم مفید است و مغز
 تریا قیست که عدیل ندارد و محتاج به بریزند نباشد سنبلیطیست نقل قافله سیخ در صحنی خوبان زنجبیل زعفران فلفل سیخ
 و در فلفل قسط مجری سوسه خورد طبیان حب الاس سارون قصب از زیره هر یک جزی مصطکی پنج جز و شکر بوزن همه بسیل
 و در چند همچون سازند و بعد بخت روز بعد از آن در هر قدر که کند شود بهتر باشد شری دو مثقال تا سه مثقال شیش از طعام
 و بعد از طعام بکیاسته توان خورد و در بعضی نسخ جنطیانا تا سه مثقال ضاف کرده اند و در بعضی نسخ گای قند نقل قند
 و شکر است قدر شربت در صورت یک مثقال است جوارش حلابی تالیف جلال الدین طبیب معده را قوی
 گرداند و اشتهای طعام آورده و ضعف کرده و در کندی نیز بقراب در محاسن است اوقات در پرتک المی امیون تم کرفس
 هر یک یک مثقال سنگ یک مثقال نیم فلفل و در مثقال زیره کرمانی بدر بسره که نهنگی بود و در خشک خوردندی هر یکی چهار مثقال
 سنبلیطیست قند و نقل در صحنی قافله هر یکی ده مثقال قند سفید بوزن همه کوفته و بختیغ بسیل کف کوفته بشیند شرفی
 یک مثقال تا دو مثقال جوارش حب الاس مفید و سهبال صغیرا نافع بود و در کاز نیم درخت بودا دارد
 سادج مندی همان هر یک چهار درم جوز بوزن ششم کرفس ناغوله هر یک یک درم مصطکی قرد مانا گردیا امیون زیره کرمانی
 سنبلیطیست سیخ قافله قسط هر یک شش درم فلفل در فلفل زنجبیل هر یک درم سبله سیاه پوست بلیک ابله منقح طالع سیخ
 هر یک است درم حب الاس دو مثقال کوفته و بختیغ بسیل بشیند شرفی یک درم جوارش حلابی حنظل
 گوید که سرد معده بگواری طعام و با سورا سودا در و در نقل برز خوش سیاه هر یک یک درم پوست بلیک کابلی شش درم
 زنجبیل فلفل بزرگ کابلی سادج مندی هر یکی دو درم حنظل سیخ بلادر نیمه سفید هر یکی دو درم مثقال شکر طرز نیم

رطل عسل حبه اودی پشند واندکی روغن گلابوی بیامیزند و بجه ششاه دودرم بادوخ تازه بکار دارند جوارش
 خبث الحیدر فنجوش است و انتشار الله تعالی در اودی فایده خواهد بود جوارش خرنوب معده و
 اعمار قوت دهد و اسپهال انزاد و خرنوب بطنی که از تحک گویند بطوط گلزاره انکو که از سرکه استخراج ما شد
 انار دانه که چون بر سره حوت بود هر یکی جزوی حب الاس و جزو کوفته و بخته برب بلشیرند و دیگر مقوی معده و نافع اسپهال
 معده و در ب و خلع خرنوب بطنی از حب زیره کرانی مدبر سرکه نقل و سماق حب الاس سبب کنار بطوط کشیز بریان کرده
 مصطکی بر پی یکدم کوفته و بخته و تحمیل مصفی بلشیرند و دیگر شاه پور گوید که اولم رفتن را سود دارد بطوط شاه بطوط
 یکبب جزوی دانه نموز سبب کنار بر پی جزوی نیم خجک بطنی بیدانه در جزو کوفته و بخته پاشتری یا بر بلشیرند جوارش
 خراشنی نسخه جلای مناسب مرض شانه است انتشار الله تعالی انجا خواهد آمد جوارش خسرو می که تجویز
 سفید کند و ناسف رطوبت معده بود و در مغز سیوم اودی امر هن برهن گشته جوارش خوز می بضم نام تمام
 بلاد خورستان است ظاهر اولف اول این جوارش از خورستان بود و سخ این متقد است نسخ فرا بادی نشفای است
 که معام هر بضم کند و اسپهال باز دارد و دیگر زکند از دومی را که نیم استفا بود نافع باشد و در بر بول کند سیاه در روغ
 بر یک سه درم قاعده کبار نقل انیسون اهلل الملک شیطون مندی نار شک هر یک چهار درم ریوند چینی زراوند مد حرج
 اشته هر یک بجزم قسط قره سنبل طبیب حب بلبان پنجه هر یک دودرم بلید سیاه پوست بلید کابلی روغن زیت بریان
 کرده هر یک سبت درم جزو بواج عدد بلید ده عدد و حب الاس برابر به اودی نیات دودرم ان اودی در کلاب گبازد
 در عوام آورده و انا کوفته و بخته بلشیرند و بعد دو ماه عمل آرد این نسخ اگر چهار سه را بادی شیخ منقول است اما در
 قسرا بادی شیخ در روغ متروک است و شنت درم بوج کابلی مرقوم دیجای زراوند مد حرج زراوند طولیل مسطر
 دوزن بلید سیاه و طیک کابلی هر یک ده ستار ششدرم و ستار ششدرم و سبرج درم است و کلاب هم در نسخه شیخ
 متروک است غالب کاین از تصرفات متاخرین باشد و این نسخ جوارش خمز را در و حیره سیم مطابق فرا بادی
 شیخ یافته اما بوج سیم درین نسخه نیست بجای آن سه درم دودرم شنت است و دیگر از قسرا بادی شیخ نسخه ضعف
 و برودت معده در کلاب می بضم و سبب طلاق نافعست زراوند اشته هر یک دودرم سیاه سه بوج کابلی هر یک ششدرم
 قاعده نقل انیسون اهلل الملک شیطون مندی نار شک هر یک چهار درم نصب از زیره فلفل در نقل هر یک
 بجزم قسط قره سنبل طبیب حب بلبان پنجه هر یک ده درم بلید سیاه ده ستار ششدرم فلفل هر یک ده ستار حب الاس
 نیم پنجه جذ شاپوری جوز بواج پنجه و بلید مرفوع انوی ده عدد کوفته و بخته بصل قصب که چون سازند و در کتا کفایه
 استا در مد حرج بجای بوج کابلی پوست بوج آورده بخت درم و این جواب بی نماید دیگر جهت ضعف یک معده معا
 ناخواه ستر فارسی هر یک سه درم حرف بریان بجزم بلید سیاه در روغن بریان کرده خبث الحیدر بر هر یک درم

و در دم کوفته و بخیچه بسجیل بپوشند و دیگر که بسن عکداره و خروپ بخیچه گنار گرانج کنند ز ناخواه هر یک و در دم بخراب
 بخت و در دم حب الاس پنجاه درم بسجیل بشنند شترتی سردم و دیگر که قوی قوتبای همه و دماغ سه سال صدی البرج
 و موسی باشد و نافع بانندیازی و در دم و عقیق الفصح است با ساسه بکوفته و نیم تسر نفل قاقداغنیون بریان کشم کرفس
 بریان اشند هر یک و در دم و قیحه بسجیل لطیف بید کابلی بید کابلی هر یک سه درم سیلخی چهار و قیحه بوز و پاپوست نیم رطل طلک
 یک کیلوی و نیم عدد و ابار او شرب ریجالی یک جو ش و بند پس پاک کنند و پس نیم تسر کچوش و ابار بوز و پاپوست پاک کنند
 و در مقلی گرم خشک کنند و بکوبند و در دم بپوشند شترتی سردم باشد متقال نسبت سفر حل و کشته از دیگر منقول
 از ابن ذر که با جبهه تقویت معده و در طویله مکاسته تقویت جگر و معا و سه سال فمن ذریق معا و خروپ و افنی از طحال
 و بغایت نافع است کند ز ناخواه معطله بسجیل بریک چدرم خروپ بخیچه گنار گرانج هر یک و در دم دانه نوز کراسر که
 مستخرج بود بریان کرده و چون سه بار کاسا کشی در دم حب الاس شصت درم قند سفید قوم عمل دو وزن
 او در شترتی سردم تا چهار درم جو ارشش **خونچان** جبهه خروپ طعام و در دریا و در شنبور کون معده هر سه درم
 جگر خشم کرفس انیسون زریه کرد یا طایفه خروپ هر یک یک درم خونچان سه درم فلفل سود هر یک و در دم بیل و در صنی باز شک
 هر یک سه درم و در فلفل شش درم زنجبیل شست درم فانیه و مشک حبسه او و پسته بی و در دم جو ارشش
 و در صنی ضعف معده و جگر کرده اسود دارد و کستی شان را زایل کند و خسلط غلیظه را دفع کند و اودا را
 بشکند خروپ و آفرده هر یک و در دم صغیر انیسون تخم بادیان سیلخی هر یک سه درم و نفل فلفل سیاه بسجیل لطیف اسارون
 شامی هر یک چدرم و در صنی کوفته برین خشک هر یک شش درم نفع بخت درم زنجبیل یک و قیحه کوفته و بخیچه
 بسجیل بپوشند حاجی جمال الدین نوشته که من جواب آن سه بیکم که بجاس کسوف کباب کنند و سه درم
 خونچان زیاده جو ارشش از غوی که سوده را قوت دهد و باد و شکند و یک بسجیل آن در او پیه نمیکند شسته
 و نسخ دیگر انشاء الله تعالی در او پیه آلات تناسل خواهد آمد جو ارشش زنجبیل نافع ضعف معده
 و ماض طعام و دماغ بیضه و قوی معا و مطر دریا و حاسب بطن جزو یک عدد زعفران یک درم تسر نفل و در صنی
 هر یک چدرم صمغ عربی زرد و ابریک ده درم زنجبیل بست درم شاسته چیلد درم مشک طرز یک رطل
 جو ارشش زریه که عبارت از گونی است انشاء الله تعالی در او پیه کافیه خواهد آمد و یک سخنان که درین
 نسخ گونی است در او پیه نمیکند شسته جو ارشش سداب محمد زکریا گوید سه درم معده و دروغ که از تنیم بود دفع
 کند و باد و از ازشناختن کس سداب خشک بوره و در فلفل زنجبیل هر یک یک جزو کوفته و بخیچه بپوشند و در دم
 بکار برند جو ارشش سحر تر بو خا گوید بادای غلیظه از معده در دده تخم کس و طعام را مضه نماید حاشا
 زنجبیل بسیار و در زود ابریک در دم کشم کرفس بادیان انیسون هر یک چهار درم سقر ناخواه بودند بستانی زریه کراتی

سینه بینی نام هر یک بخورم شکر طرز و پنجاه درم کوفته و بخیله صندل یکسین بشیند و در درم چهارم بکار برند
جوارش سفرجل جهت تقویت معده و جگر و سی را که استهلاک یافته باشد و طعام نخورد شود و سوزد و سوزد بود به کلان
زحمت از پوست تخم یک گندم و یکونند و آب بگویند و بقدر دو قطره در می عمل منزه از غوغا هم چند او دخل
خسره یک قطره در بان میانیند و با شش نرم بزنند و کف بردارند پس بگیرند زنجبیل سه دقیقه فلفل سفید دو دقیقه کوفته
در آن آمیزند و بقوام انداخته یعنی که سوت توان کرد و باید که اکثر پیش از غذا اید و ساعت یا سه ساعت بخورند و اگر سبب طعام
خورند هم ضرری ندارد هرگاه در معده گرمی یا صفر باشد فلفل و زنجبیل مطروح سازند و هرگاه مزاج معده متوسطه
بود و از اجباع صفرا و بنوعی بری باشد فلفل یک دقیقه زنجبیل یک دقیقه و نیم گندم و هرگاه معده غلبی باشد فلفل چهار دقیقه
گندم و زنجبیل شش دقیقه دیگر استه آرد و معده را قوت دهد و عصاره به عمل هر یک سه قطره که بسیار تیز در
رطل جگر را برایش جگر بزنند و کف بردارند پس زنجبیل بخورم فلفل سیاه فلفل سفید در فلفل خورد خام هر یک درم
در چینی دو درم کوفته و بخیله بان معده و تقویت کوشش استی یک معلقه پیش از طعام اید و ساعت دیگر بیابک
کرده شش رطل باشد سه بزنند تا ماهر شود در ظرف فلین بگردد و در آن بگیرند پس آن را با شش نرم بزنند و بچوبنی
میچنانند تا مجدی که مصلحت بچوبت کرد و پس از آن جلی یک دقیقه فلفل سیاه نیم درم هر یک سه دقیقه کوفته بان میانیند و بعضی نیم دقیقه
مصطلک یک دقیقه زنجبیل هر آن گندم و هرگاه بقوام آید بر هر گهای درخت خار نهند بر هر یکی بقدر سه درم بگذارند و بزرگ
دیگر بپوشند و بالای یکدیگر بپوشند و دیگر مقوی معده و دهان و فلفل قوی در فم با مضمضه شانه کرده بیابک کرده
سه رطل در سه قطره شراب کهنه بزنند تا ماهر شود و بگردد و کوبند و سه رطل حل بسزایان بزنند و یک دقیقه
و دو دقیقه میانیند و بقوام آید جوارش سفرجل تخم قوق منقول از سه قطره های بیابک کرده
مشت رطل در مشت قطره شراب پنج معتدل دهند تا ماهر شود و انگاه با ماست رطل عمل منزه از غوغا و طبع دیگر دهند
تا بقوام آید و بگیرند و فلفل یک دقیقه و نیم کس جلی پنج دقیقه فلفل مشت و دقیقه و بار یک ساخته بر قطرها به باشند و
نکاه آید جوارش سفرجل **سفرجل** تقویت معده کند و اشتها آورد و روی دمان خویش کند قوی
بکشاید سفرجل صفحانی یا بلخی نقشه شکر از حب یک رطل قطرها بریده در شش چند آنکه بوشانند با شش نرم بچوبتند
تا ماهر شود پس بگویند و از زغال بگذرانند و در رطل ضافه کرده بوشانند تا بقوام آید پس این بخور کوفته و بخیله اگر
نمانند زنجبیل در فلفل در چینی هر یک درم سه رطل فاعله بسیار بخورن هر یک سه درم سقویا ده درم زرد سفید و صورت
سی درم شکر تبی بمقتال تا هفت مقال دیگر اسحاق گوید معده را قوی کند و از روی طعام آرد و شکم نرم کند
و قوی بکشاید به رسیده ترش و شیرین را پوست و در روش میندازند و دیگر رطل بکار خورند و کوفته در در یک بند و میچسبند
چندان بروی ریزند که پوسته و با شش نرم بزنند چند آنکه ماهر شود آنکه خرد گیرند و به از روی بیرون آید و بسیار

و باون کوبند و سیال کنند و دوطل اکین در اصل کرده و باره باش نرم بپزند تا غلیظ شود پس زنجبیل دار فلفل بر یک
 و دو درم ببلند قاقله نرگ زعفران بر یک سکه درم مصطکی بچیزم سقمونیا ده درم تربسی درم تمه را کوفته بچینه در آن کنند
 و یکفنج حرکت دهند تا غلیظ گردد پس بر طبق همین کنند و بکار در بپزند چنانچه بر باره چهار درم باشد و بسیار خشک کنند
 در وقت حاجت کپساره بخورند و دیگر که همین عمل کند و در قویج برگاه غشیا نشد بد باشد و در بعضی هر چه نوشد تی کند
 استعمال کنند سو دو درم آب بر ترش عمل بر دو برابر بپزند تا غلیظ شود پس سقمونیا مصطکی قرانقل سگ زنجبیل فلفل دار
 فلفل جزبو هر یک ده درم تربسی سقمونیا درم کوفته و بچینه در قوام نه که در دو چند اجزا باشد سببشند از یک درم تا دو درم
 درم بد بسند و دیگر که همین عمل کرده و بچینه در قوام نه که در دو چند اجزا باشد سببشند از یک درم تا دو درم
 با نفع در سبب سقمونیا درم مصطکی عود در اجنی هر یک چهار درم تربد یا زوده درم کوفته و بچینه بسیار بسند
 ششتری چهار مثقال و دیگر عمل کنین سفرجل از قشر و حب پاک کرده نیم من سفرجل را در سکر که یاد شراب بپزند
 تا که مهران شود پس بردارند و در حصار لطیف نهند تا که را یک سکر که زایل بعد آن در آن چوبی کوبند که یکسان گردد
 پس عمل را یکچونش نهند و کف بردارند و با مدقوق بسیار نهند این اودیه مدقوقه در اصل کنند زنجبیل دار اجنی
 دار فلفل هر یک دو درم قاقلتین زعفران هر یک سه درم مصطکی بچیزم سقمونیا ده درم تربسی درم ششتری چهار
 مثقال و دیگر آب به آب بودینه هر یک چهل درم عمل بچاه درم بم برابرنند تا قریب با نفع آید پس نموده دو درم
 مصطکی عود در اجنی هر یک چهار درم تربسی چهلک بانزده درم کوبیده بسیار نهند ششتری چهار مثقال و دیگر به چون
 در خمیر بچینه بریان کنند و دیگر که گوشت آن چهار درم سقمونیا یک درم فلفل زنجبیل هر یک دو دانگ کوفته بعمل نموده
 از غوره لبشند ششتری یک درم و دیگر منقی معده و مفید به تقرس در حالتی که در بعضی ضعیف باشد به میان بچینه و
 بگیرند و از ششتم پاک کنند و یک دقیقه سقمونیا بجای تخم کنند و سر به کلاه آن بگیرند و در خمیر کنند و در تنوع مثل بریان
 کنند و بر آورده سبب کنند پس خمیر جدا کرده در آن سکنین کوبند و با غسل مصفی بشند ششتری با مقدار که در دو
 یکدانگ تا دو دانگ نموده باشد بکار برزند دیگر بگیرند گوشت سفرجل مشوی در تخم سبب دینه روغن درخت
 مصطکی روغن سفرجل هر یک شش درمی زعفران ششین هر یک یک درم و نیم شراب ریحانی همچون سازند
جوارش سفرجلی سهصل تا استانی موافق از جواره و در فضیل گراما توان داد ازین جهت
 این را محمد ذکر با سفرجلی صیفی نام بناده سقمونیا گلشن طباشیر هر یک دو درم تخم خیارشمر که در هر یک بچیزم تربد
 دو درم کوفته و بچینه باب به ترش که با تر بچین قوامش گرفته باشند لبشند و این جمله ده شربت است اگر
 اراده اسهال قوی باشد جوارش سفرجلی سهصل معمول که همیشه در عمل واکه شریف بوده
 و این بچینه نیز در از جواره و بارده حتی در حقی اسهال بسیار نموده و اسهال نیل نموده در اجنی زنجبیل دار فلفل

ز عفران بر یک دودرم ترد سفید جوف خورشید و یا کوسه عالمگیری عرق فناع قطعات بی پاک کرده بر یک نیم عسل کسر
قطعات بر او عرق فناع عرقی که عبارت از سرکه و قدری برگ فناع است که آنرا مقطر کرده عسرق میگردانند نیزند که فیرا
شود پس بگویند بر عسل مقوم برینند و در سبب که یکسان شود بستر دو ابی دیگر سوای زعفران گفته و بخینه بیامیزند
زعفران را در کتاب حل کرده که کم کند از نذولت کند و همچون سازند قدر خوراک دو تولد است هر گاه کوسه به نازده می باشد
بر برای بساخته بعل می آید جوارش **شیر جلی نمک** شکم ببندد و معده را قوت دهد و چشمها
آورد و قوی را باز دارد و رنگ را نیکو کند به صفیانی از پوست دانه پاک کرده نیم گرم در سرکه قدری که بپوشد بچوشانند
تا مهر شود پس بگویند نیم گرم عسل بر سر آن ریزند و بچوشانند تا بقوام آید و فردا بگردانند این خلاط کوفته و بخینه با آن بپوشند
ز تجلیل فلفل در فلفل بر یک چهارم زعفران دودرم تخم کرفس ناخواه بر یک یکدم دیگر سستی معده و قوی کرد
در سه سال را سود دارد و باد نای غلیظ و قراقرز ناگوارین طعام را نیکو بود و به چشمه پاک کرده همین خورد و بپزند و در سبب
شکست کند یک شانه زرد تر کند پس در یک شلین نیش نرم بچوشانند تا بچینه شود و شراب جذب گردد پس در آن که بپزند
و با عسل کف گرفته مکن بقوام آید پس این دوا کوفته و بخینه بیامیزند مصطکی میزدیم در صحنی زعفران بر یک یکدم قاقه سبب
قر فلفل بر یک دودرم فلفل در فلفل خربزه بر یک چهارم زعفران کفیل ششدرم در صحنی فسیحها مشکانکی نیم گرم در حل است
ششدرمی تمام چهار منتقال **جوارش فلفل نمک** معمول دانه با جود علی الرحمة به بلای عسل بر یک یکدم عرق
فناع نیم سیر زنجبیل دو تولد و فلفل در قماری در صحنی در فلفل سفید بر یک یکدم عسل ششدرم بر یک یکدم
جوارش سبک که بقوی حساب قوی نافع است نسیم سوم سفر جلی سهیل است که مرقوم شده و حسب قیاسی لفظ
جوارش سبک نوشته بنابر تئیه اینجا کاشته **جوارش سماق** سه سال صغری بازی باز دارد و چشم را قوت دهد
صمغ عسل انار دانه بر یک یکدم حب الاس ده درم سماق ممت درم خربزه سی درم کوفته و بخینه با مویز منقح دیگر ماره بگویند
ششدرمی شده درم و گاهی به نهران مویز بطریق سفوف بعل می آید و در صحنی سخ انار دانه دو درم در صحنی انار دانه
ترش انار دانه ششدرم بر یک سی درم بنظر آمده اما انار در سینه شقای است که اول کاشته **جوارش سماق**
بنسخه دیگر سماق درم سوینی غیر سوینی بنی سوینی ففاح کلک بغدادی خربزه شامی بر یک ده درم ششدرم سبب است
بکشند شربتی بجزم **جوارش سمس** معده را قوت دهد و بشوهد رویه زبان خال را دفع کند و رنگ را نیکو
گرداند و چشمهای طعام آورد و زرد تخم کرفس زیره کرمانی ناخواه بر یک دودرم کند زنجبیل فلفل در فلفل قاقه صغری در فلفل
بر یک یکدم درم کفله مقشه درم مشک طرز دود منتقال کوفته و بخینه کتاب قوام گرفته بر ششدرمی یک منتقال **جوارش**
سمس موافق نسخ در صحنی دودرم قاقه سبب بر یک یکدم فلفل در فلفل بر یک یکدم کفله مقشه مکن کرمانی
زنجبیل بر یک ده درم مشک طرز دود فایند بر یک شصت درم **جوارش سوسن** ضعف معده خنجر اسودند و بود

بود و ریاح غلیظ دفع کند و اسهال استغفار نافع باشد تخم رازیانه ناخواه تخم کرفس هر یک چهار درقه غلغل سیاه در دهن ریاح
 است تا کمون نیر غلغل انجمن سیاه یک لطل کوفته و بجینه هسته خندان عمل شروع از عروه برشته جوارش سید یک نشسته آن که کوفته
 معده کند در او دوی قطبیه گشته و دیگر جای نوس گوید که اسهالی معده را که در اسهال بود سود دارد و طعام را گوید و کبیر
 در برش رسیده پاک کرده بر غلغل درمی کچنه یک ش با نوز در کنند در آبس نرم بچوشانند چندانکه بیز در بس سرد آورد در وزن
 سرد نشود بکوبند و بچندان امین دروی کنند و دیگر بار آبس نرم بچوشانند تا بقوام آید پس عود و زنجبیل در غلغل غرض
 زعفران هر یک یک درم مشک قرطبی کوفته و بجینه با آن میانیزند شترتی کینه قال و دیگر مثل فزاید که کوبند و کبیر رسیده
 خوشبو که غلغل از پوست تخم پاک کنند و در شلک یاد رختر نمایند و در ششبارند پس بچوشانند تا که بجینه شود و بعد
 آن بکوبند و غسل آنقدر که مظهر باشد بر آن غلغل سازند و بیزند تا که قریب با نفاذ رسد پس مشک بنده لنگت خورد در
 هر یک ریخ متقال زعفران یک درم زنجبیل قاندا مشک هر یک نیم متقال بار یک ساخته میانیزند و حرکت دهند که ستوی شود
 جوارش شکر معده را قوه دهد و لغم تحلیل کند و در شتهما در غلغل عود هر یک یک درم قاندا که با غلغل زنجبیل در آبس
 زعفران در غلغل هر یک یک درم شکر سپید که غلغل ادویه کوفته و بجینه در شکر معده برشته جوارش تخم میران جود
 معده و جگر قوی و عسل البون نافه است و درم قوه در غلغل در زنجبیل سیخ سبیل سیخ جود و ابیل مصطک قاندا
 حب بلبلان زعفران هر یک چهار درم و نیم تر بر صغیر حب البیل هر یک یک درم قوه سفید لوزان تمام ادویه کوفته و بجینه حب کبیر
 شترتی چهار متقال ابفت متقال نوعی که بر رسیده و هماد قوی و استغفار نافع است قوه در غلغل قاندا سبیل دار
 غلغل جز بو اسیون هر یک دو درم زنجبیل در حبیبی شیطرح مصطک ناخواه نار شکرک سیخ مندی جز بو اهریک درم سفط کبیر
 انصیون حب البیل سفید سیخ بیک درم تر بر فاینده هر یک یک درم کوفته و بجینه حب البیل برشته شترتی از عود زامفت درم دیگر
 که پس عداد و مطابن نسخه شیخ حاجی جلال الدین علیها الرحمة سفط کبیر زنجبیل غلغل در آبس قوه قاندا سفط کبیر
 ساج مندی نشسته کند مصطک قاندا کبار در حبیبی سیخ مندی کرفس ناخواه بایان اسیون بر یک نشسته درم سفط کبیر
 درم انصیون تر بر هر یک دوزده درم شکر طرز دبیت مثبت درم با کبیر مصفی بشنند دیگر مطابن سفط کبیر
 چند بیستر درم زنجبیل قوه شیطرح غلغل در غلغل جز بو اهریک سفط کبیر ساج مندی سباسب قاندا در حبیبی سبیل
 سفط کبیر هر یک نشسته درم سفط کبیر دوزده درم انصیون تر بر هر یک دوزده درم سفید سی درم کوفته حب البیل برشته و حب البیل
 نوشته که بعضی درین نسخه رازیانه تخم کرفس اسیون هر یک یک درم زعفران سفط کبیر درم غلغل جز بو اهریک نشسته درم از دوزده اند
 شترتی از چهار درم تا چهار متقال دیگر شکر کبیر بقوه و فضول ازدی برانند غلغل زنجبیل زبره بر یک رسیده لوزان
 قوه غلغل جز بو اهریک یک درم و نیم سفط کبیر دوزده درم حبیبی کبیر درم شترتی از یک یک درم تا سه درم با کبیرم جوارش شکر
 صندل جهت سود معده که از حوات بود نافع است مصطکی سبک شکرک سیخ مندی عود هر یک متقالی کافر دوزده درم زنجبیل

بیدانه چهار درم کلسرخ طباشیر صندل مقاصی هر یک بجز درم آنچه کوفتی است بکنند و بزنند و در آب بپزند
 شترتی چهار درم جوارش طالیسفر جوارش سندی است جهت برودنده در میان غلیظه آن دریاچ بکند عیند طالیسفر
 بجز درم سبل فرغ هر یک شش درم فلفل دوازده درم زنجبیل مست درم شکر طرز و بجز طل شترتی سه درم جوارش
طباشیر یک نسخه آن که بسیلان می نافعست موافق نسخه حلالی انشاء الله تعالی خواهد آمد جوارش طباشیر
 دیگر جهت حوالت و ضعف معده و دواغام مصطلک هر یک نیدرم قاققک با رگنار هر یک یک درم کلسرخ سماق سفی هر یک
 سه درم طباشیر ده درم بجلاب مقوم که متحد باب باشد بپزند شترتی سه درم باب و دیگر کافور نیدرم مصطلک از حذر
 هر یک یک درم باب یک درم و نیم درم بنفشه دو درم طباشیر بجز درم کلسرخ ده درم شکر بوزن کل شترتی سه درم و دیگر
 معده را قوه دهد و اگر طبع نرم باشد باز دارد کلسرخ طباشیر یک درم و دو درم عود ساک هر یک بجز درم کوفته باب بپزند شترتی
 سه درم و دیگر که بسنال مغزوی باز دارد و شکر می نشاند کسی را که تب آید و در زعفران آبیون هر یک دو مثقال
 عصاره کهنه استساق هر یک عفت درم حبلا طباشیر نسیم تخم حاصل صغیر ذی هر یک ده درم شربت سبب شترت
 بیابا بجلاب بپزند شترتی چهار درم جوارش طباشیر سه درم معده و تن را از صفرا و بلغم پاک کند
 و جوانان گرم مزاج را سود دارد و سقمی نماند و کلسرخ طباشیر زعفران از هر یک دانی نیم تری سفید یک مثقال بعضی
 مغز بادام شسته دانی و نیم زیاده کند البقیه سه درم از هر یک شربت قوی سینه و اگر خردند شکر و اگر خردند بهر دو
 بپزند و بعد بریزند یک بجلاب بخورد جوارش **عطای** چون خصوصیت این جوارش بالا است تا سائل
 بیشتر است انشاء الله تعالی موافق نسخه حلالی اینجا خواهد آمد جوارش **غنی** یک نسخه آن که مستقل است
 و صدی را قوی گرداند و تری معده برود در مغز سوم او در بر اس که شترتی جوارش **عجبر** و دیگر سه درم معده
 و بدی تخم و حقیقان و دواغام جسم مانع است جهت پیران غایبه میضه شکر یک درم و ده مصطلک عجبر شیب هر یک
 دو درم قرفل سه درم زعفران یک درم و نیم قاققیتن بسباسه در چینی هر یک چهار درم جوز بو اچند درم دار فلفل
 زنجبیل هر یک ده درم کوفته و بنجی سبل بپزند شترتی کنگفال و دیگر معده و در لاقوه دهد و باه زیاده کند و مانع
 بسیار دارد قرفه قرفل انیسون بزرگ مشک تری هر یک دانی عجبر شیب دو درم روغن لبان چهار درم قاقق
 بسباسه لبان و کر هر یک چهار مثقال دار فلفل زنجبیل هر یک مثقال مثقال عجبر را در روغن لبان بکند از نیم جبهه جمله
 قند سفید اضافه کنند و غسل که گرفته بپزند شترتی گرم مزاج را نیدرم و در طوب را یک درم است و دیگر معده را
 گرم کند و ریاح غلیظه آنرا تحلیل نماید و بنغم فلفل و دل و دواغام قوه دهد و حوس تیز سازد و عجبر مشک هر یک دانی
 اسارون قند زعفران هر یک نیدرم سبل دار چینی دار فلفل زنجبیل عزیز و هر یک یک درم نبات سفید که طل جوارش
 عود و یک نسخه آن از حلالی در یک نسخه آن از موافات شیخ و یک نسخه از شاهی رحیم الله تعالی که تقویت معده میکند در او به

او دویه قلبه نشسته و دیگر که معده را قوه دهد در گرم کند گرم کنی قوی لطیف نمودندی و در دم قند سید که طفل بقوام آرد و اگر
 بنده توام زعفران و در نفل قاقله در مثال آن قدر مناسب بنظر آید قوی تر باشد و دیگر معده سرد اگر کم کند او شته آرد و پخته
 را قوه دهد سبیل یکدم و نفل و در دم خود خام بچیزم نبات یکین و در کلاب که از نذ و بقوام آرد و او دویه کوفته و بخته بران باشند
 و به تیر بزند و بر روی سنگ ریخته بزنند و دیگر معده را با اصلاح آرد و شته پدید آید که مصطلکی بگفتند که نفل خود خام بچیزم پوست
 ترنج ده دم نبات یکین بستر نوزاد کور بسیارند و در بعضی آنها مصطلک و در دم پوست ترنج بچیزم است و دیگر معده را قوه
 دهد و شته آرد و مجرب است خود قاقله بر یک و در دم پوست بلبله کابلی مست و چهار مثقال خود را جو کوب خسته در خمیر دگلکاب
 کثیر المقدار یک شبانه در ترنمانده و صفا کنند و قند سید نیز مثل بخته بقوام آرد و بخته نیم مثقال فسنجده بر دارند و دیگر معده
 و با صفت را قوه دهد و بلغم و رطوبته را دفع کند و شته با طعام آرد و نفل قرفه بر یک و در دم خود خام پوست ترنج بر یک بچیزم نبات
 یک من و دیگر که همین عمل کند زعفران یکدم سبیل قاقله بر یک و در دم و نفل شتر دم خود بچیزم عمل بر بندند و دیگر
 با صفت را قوت دهد و شته های طعام آرد و تقویت معده کند و داخل نمل و رطوبته معده با شت زعفران در نخل در نفل جز بوا
 بر یک یکدم سبیل لطیف قاقله کباب بسیار بر یک و در دم و نفل مصطلکی بر یک است و در دم خود خام قرفه بر یک بچیزم شکر طرز
 دومین و دیگر معده قوی کند و تی را باز آرد و نفخ را بشکند زعفران یکدم نارمشک یکدم و نیم مصطلکی و در دم خود خام
 دو مثقال شکر کمین و دیگر معده را قوت دهد و با و با بشکند و نفل بسیار بر یک بچیزم خود خام گلشن بر یکی یکدم
 شکر نیم من و دیگر معده را قوت دهد و تی را بنیاید و سهبال را باز آرد و نفخ را بشکند و اگرانی دور کند نارمشک جز بوا
 در ارضی انیسون بر یک چهار دانگ قاقله زنجبیل بر یک یکدم خود خام کمنقال شکر عسگری بچاه درم و دیگر معده قوه
 و در زعفران یکدم و نفل زنجبیل قاقله ساج و زنجبشک در نفل بر یک دو مثقال عمل مصفی ایشانند شتر تی شتر درم
 و دیگر که تقویت و تخین معده کند نیز افراط و بضم طعام و شش بلغم نماید سبیل لطیف سبیل رومی نیم کرفس انیسون مصطلکی بجا
 یکدم و نفل قرفه ساک گلشن و نصب لوزره بر یکی و در دم بسیار بلبله کابلی و شراب تر کرده و بران نموده و زنجبشک بر یک
 و در دم و نیم خود بندنی ماحور بر یک سه درم کوفته و بخته برید بپوشند و دیگر که همین عمل کند زرد و کافور برین و دیگر
 و در زخیره بجای زرد و لاجورد مغسول یک مثقال دید شش بلغم بندنی یکدم غرغره مثقالی زرب سعد ساخن بندنی
 شتر نفل بر یک سه درم ترید چهار درم عمل زنجبیل در ارضی سید زعفران نفل زربا و زنجبشک بر یک بچیزم خود خام صفت
 درم با عمل یا شکر مقوم بپوشند و دیگر معمول بقول از مجربات و الده خفته موصول مشک دو دانگ سعد کنی یکدم
 نفل در نفل زنجبیل بر یک یکدم نارمشک یکدم و نیم قرفه نفل مصطلکی سبیل لطیف در ارضی قاقله صخره قاقله کباب
 بسیارند زعفران جز بوا بر یک و در دم خود غرقنی پوست ترنج بر یک بچیزم عمل قند بر یک نیم من و دیگر مقول
 از ایشان و نفل قاقله سبیل لطیف پوست ترنج کباب بسیار جز بوا زعفران مصطلکی بر یک و در دم خود غرقنی

سدرم نبات سفید که چهار یک سسل یک من جوارش خود ترش جبهه انبساط است با توی تر و مجردان جوی تر
در ذائقه لذت و لذت یک بلع خود به اندک اینهمه سخمای جوارش خود که فروم شده هر کدام را که خواهند با صاف کردن یارب
یکو آب میوی که سکه با آب زرشنگ با صفت ترندی و مثال آن ترشش که در سدرم مقدار ترشی و چهار نمودن حلقه
از خصوصیات مفرد و مجموعی که در بعضی از برای طبیعت او فایده که در جوارش سهای خود استل میشود است خود چنان
فلافل و نقل میل فاقه از عرفان و جوانان در این صفت در وقت طبعی بسیار که در سدرم سلیخه ساج شده و نقل میل
از خود جوزه از زرشنگ سقره و خشک است ترنج کافور از این آنچه مناسب است را به جمع نموده ترتیب دهند جوارش
خود و ترشش منقول از حضرت قبله که در جهت سدرم سسل لطیف است نقل هر یک نیم مثال پوست ترنج خشک
هر یک یک مثال خود و غرق کلاب عرق بید مشک هر یک است مثال آب میوی که سب ترش هر یک سی مثال قند و سسل
بالمناصه سدرم در آب و دیگر منقول از بیاض ایشان و نقل مصطکی سسل لطیف بسیار میل فاقه و خشک از چینی
پوست بیرون بسته هر یک نیم نوله بود یک نوله قند سدرم است ترنج نوله آب میوی با سدرم سبب شیرین نیم سدرم دیگر که جود در
آب و مغزه لذت و طبیعت مطبوع در جهت طیفان و طیفان در سدرم و معمول و لذت بزرگوار و از جمله کایف روزگار
است غیر شرب سدرم خاص هر یک یک است مصطکی روی خود و غرق پوست بیرون بسته هر یک در آب میوی که کاغذی
بعفت عد نبات نیم سدرم خون سازند و دیگر منقول از خشک در سدرم فاقه که بار در سدرم سسل لطیف پوست ترنج و نقل
در این صفت باور و جویه مصطکی هر یک سدرم آب سبب ترش نگاه درم که است صحت درم قند یا نبات سدرم آب نو درم
شربتی از یک مثال ماد و مثال جوارش خود سسل اسهال صفراوی شفا کننده مستقر یا نیندرم
خود فاقه مصطکی هر یک یک درم ترنج سدرم در سسل شنبه شربتی بخورم باب گرم دیگر که برود و در طبیعت معده
در معار انوع است سدرم نبات منقول از عرفان جوزه و هر یک یکی و نیم تر برود درم سسل شنبه شربتی
دو درم باب گرم دیگر که در سدرم زان بار و در طبیعت معده بکار آید مستقر یا نیند انک و نقل جوزه از عرفان خود فاقه
هر یک یک انک و نیم تخم ترنج سدرم در سسل شنبه شربتی دو درم در آب گرم حل نموده بدین جوارش خود
شک جبهه دفع اسهال معده و فی و تنوع و سوسه هم برای تقویت معده و دیگر خوب است کافور و انک مشک
بدرم صفت سدرم و نقل مصطکی سسل لطیف قرفه زرب جوز و آب بسیار سسل پوست بیرون بسته زرناد و در این زعفران
هر یک دو درم سدرم کوفی که شربت و تخمیل باویان و ترنج مشک کافور زان زرشنگ هر یک سدرم خود بخورم آب بیست درم
که سبب شربت فو که هر یک سی درم قند سدرم سسل هر یک نیم سیر عالی که بی موم سازد جوارش خود سه جبهه
فی و در صفراوی معده و تقویت آن که بر نده آب خوره و بقوام آند و قندز اعلمده بقوام آند و وقت تر زدن آب خوره
مقوم میریزند تمام در خون جوارش فلافی جوارش و جوارش فضا و بقون

فدا و بقول این جوارشات انشاء الله تعالی در ادویه فاسه خواهد که جوارشش فوا که در ادویه
قلیه که شسته جوارشش فیروز نوش هم انشاء الله تعالی در ادویه فاسه ارقام خواهد یافت جوارشش
قالبض که مغزی معده و طعم جراحات و مخرج قلب است در ادویه قلبیه که شسته و دیگر که تقویه معده کند و خلفه را
سود دارد و دیاک کرده ثلث رطل سیب پاک کرده نیم رطل به پاک کرده یک رطل هم را در سه که تنده بزنند و بگویند
دبا و در رطل غسل قصبه برقی بزنند تا منقذ شود پس در قش زود آورده طباشیر کویق شیره زرشک در وقت بینه از
و حرکت دهند تا سستی گردد جوارشش قیصر نامر جو به گوید که کوبنم غلیظ در طوبات فاسه را از سده و تن دفع کند
و قویج را یکشاید در نفس سود دارد چشم گشایش ناخواه عاقره خاک نمدرانی هر یک ششدرم در فضل زنجبیل علیه کاب
سقمونیات بر هر یک دوازده درم شکر طرز دوازده درم کوفته بکنین ششدرم شربتی دودرم جوارشش کافور یک
سخت آن که ضعف معده و ضعف بصر را معین است در ادویه قلبیه که شسته و دیگر جته سود بصر و ضعف معده و بطنم
غلیظ کافور زعفران قرنفل ستانی بینی و خشک یا قیصر فلکونه نارشک دار صینی قوه بسیاره قنفل زنجبیل جز بو طول
هر یک دودرم بسبل بکشند و دیگر جته ضعف معده و جگر با فاع و اعانت میدهم بضمم را در مطروح میازد با دارا کافور زعفران
عروق قنفلن کبابه کاشم قوه قنفل شسته بسبل بسیاره سفید فلفل در فضل در صینی ششدرم نارشک ششدرم قنفل
خونجان جز بو زنجبیل سفید فلفل یه جگر را بر شکر سپید هم چند هم بسبل بکشند و دیگر که سه سال عصفوری باز دارد کافور سه
درم قرنفل دقیق کجای که با طباشیر هر یک چهار درم شاه بلوط زعفران نیلوفر هر یک بجز درم کلنج در سبلاس هر یک
ششدرم زرشک محض بریان مهن دودرم زرشک پاک کرده بست سیب است سنجید هر یک ده درم انار دانه بریان کرده
پانزده درم هم را کوفته و بخته با رب ترنج شکر طرز جوارشش ریزد شربتی دودرم جوارشش کر و یا جته درد
معده و قله بضم رسده و جگر گردانما ناخواه چشم کرفس میوز دانه بیرون کرده سیبایومی تخم گندم هر یک ششدرم بادام
تخم سفید کرده ششدرم کوفته و بخته بسبل ششدرم شربتی برابر کنار باب گرم جوارشش کسروی میگویند
کاین جوارشش برای کسری ساخته اند و صاحب خیره گوید من در شهر بلخ شخصی را دیدم که او را در معده بود بسیار
علاج کردند هیچ داروی شفای یافت جز باین جوارشش و جته خفقان و جبارهای جسم نیز معینه و به بران موافق
تراست غیره شهب کیشقال روغن بلبان دودرم انیسون نارشک چشم کرفس چند جته استرین زرشک معینه
برگ باد بجز بخته ششدرم زرشک زعفران هر یک سه درم قرنفل کبابه فاقه خیزد او هر یک بجز درم عجز او در روغن بلبان
که از نند در اینون را در شراب حل کنند و بسبل کف گرفته بکشند دوماه بگذرانند و کوهی شش ماه میانه شربتی دودرم
نوشته اند جوارشش کسروی بنفشه دیگر بسبل طبیب بسبل در صینی چشم کرفس انیسون معطلی بسیاره از هر یکی یکدرم
قرنفل مسک خالص قند بلبله کابی در شراب تر کرده و بریان نموده قصبه از ریه کلسرخ خود بخدی بخته ششک برای دودرم

و جوارش درم بمیدرشد شترتی و در متقال جوارش کمونی جمیع نسخ این انشاء الله تعالی در او به کافیه خواهد آمد
 جوارش کند بر معده را گرم کند و طعام منضم نماید و اسهال منجمی باز دارد مشک بزرگ و نقل جزو او جزو او بر یک پیچند
 از کبیل جزو آن بر یک ده دم فلفل دار فلفل مرکب دوازده درم کند رفته سپید بر یک شصت درم کوفه و بخته غسل کشند
 شترتی است درم دیگر جهت اختلاف که در بر معده و کینه باشد و جهت بر معده و ذهاب سبب و جهت نفوذ غذا در بدن و بزرگی
 جوع کلب فلفل سبیل فروبج گاشتم ناخواه انیسون شونیز بر یک خردی کند رنگار بر یک درم و در جمل کف گرفت کشند شترتی
 است درم بعضی این جوارش را بلفظ همچون کند نوشته اند و شونیز از آن مطروح ساخته و کند سری خواهد شد خسته اند دیگر که
 تسخین و تخفیف معده کند فلفل ناخواه سبیل گاشتم انیسون شونیز بر یک درم کند رنگار بر یک ده درم سبیل کشند شترتی دو درم
 تا سه درم جوارش هر با جهت اوجاع معده سبیل زیره سیاه بر یک دو درم عود قاصصکی زعفران را یک بر یک درم
 که با کسرخ انیزارین بر یک پیچند فندک سپید انقد که در او با نان شسته شود شترتی دو درم جوارش لبان یعنی کند
 نسخ این لفظ جوارش کند که نوشته چون در بعضی کتابین لفظ بود و بنا بر تئیه نگاشته و بعضی نسخ این در جلابی جهت سلسل بود
 و غیر آن از مرض نشانده نوشته انشاء الله تعالی از آنجا خواهد آمد جوارش لولومی چون این جوارش داخل می گشته
 داشت انشاء الله تعالی در مجلس خواهد آمد جوارش متوکلی جوارش است منسوب بسبب که هر سبیل متوکلی با و میداد
 معده را قوی کند و در بعضی طعام را بر برد و جرب است سبیل در نقل در چینی جزو او قاقلمد سک بر یک متقالی فلفل نخس جدیدتر
 بر یک و در متقال کند سپید چهار متقال شکر طریز دوزن بمزداد و با حله را با کبیلین کشند و در جوارش سه متقال نوشته
 اند جوارش مستحقینا جهت جگر و نفوس مخصوص است انشاء الله تعالی سها کجا خواهد آمد جوارش مسک
 که بصره و نفوس معده میفید است و نسخه آن در او به کافیه نگاشته دیگر موافق نسخه شفای بادای معده را دفع کند
 و حفقان و باد و بواسیر را نافع است مشک نیم متقال فلفل قاقلمین دار فلفل زکبیل بر یک ده درم فندک سپید شصت درم سبیل
 بس کشند شترتی دو درم دیگر جهت بر معده و کبد و جشاء و حفقان و خشکی تقویت حرارت خیزی مشک نیم متقال زعفران
 دو درم قند در چینی جزو او قاقلمد صغار نقل خونان در فلفل عود نهی بر یک پیچند فندک سپید نیز نقل عمل است جدید شترتی
 نیم متقال تا یک متقال جوارش مسکن یک نسخه آن انشاء الله تعالی در کتب و در او به کافیه خواهد آمد دیگر طعام
 منضم کند و بدن را در بناید و شبهه جماع میفراید و با سوز را سود دارد و فلفل شیخ بر یک دو درم در فلفل سه درم متقال کند نیم
 زکبیل ده درم مغز گردگان کبچید بر یک است درم فانیه شصت و پیچند ملا و بخته و ملا در ادراک بر کسی تنگ نبندند
 در کوبیده روغن کبچید مال و صاف کنند و در او کوفه و بخته بان روغن خوب کنند و فانیه را در آب بکند از درون جین چون
 خیزد و در او با کشند جوارش سهیل تنقیه معده و دفع فضلات کند و بوقوع نیم نافع است فلفل سه درم تر بد
 سفید پیچند شکر بزرگ است و چهار درم سبیل کشند شترتی چهار درم دیگر که اسهال منجمی نوشته اند و در فراع حار سرد را

صدیرانافع باشد کافور کوبیده سقونیا طباشیر بر یک دانگ گل سرخ و دو عصاره استسین بر یک میزدم تر بد سبیده یکدم آب کمی که در آن
 پهلبل بر ورده باشند بوزن همه و اگر حوات غالب باشد بجلالی که از تر سندی و شوک بخت باشند بشند و دیگر که تقویه معده از بضم
 کنند و مقوی معده بود و در نقل مصطکی خود کباب زعفران مشک عنبر بر یک کیتقال فرق قافله جزو او بر یک و در انتقال سقونیا
 چهار مثقال مشک طرز ورده مثقال تر بد سبیده محکو که است مثقال دانا کوفه و بخت عنبر ادرق در روزی بلبلان حل کرده
 دو انی مذکوره بان چوب نموده باسل کف گرفته بمجون سازند شرتی چهار درم تا بجزدم جوارش مسیحی مسیحی کوبیده
 که من این را آزموده ام صغیر از مرده و همه اندام بی مشقه دفع میکنه سقونیا مثقالی بود مصطکی بر یک و در مثقال تر بد
 هشت مثقال کوفه و بخت با بلبلین بسند وقت حاجت بجزدم بکار بر بند جوارش مصطکی سردی معده و طرز را
 نافع است و بلغم دفع کند و آب رفتن از دندان باز دارد مصطکی سه مثقال کوفه باسی درم گلاب بلبلین فندقیوم آرد بر در
 سنگ ریزند بعد از آن که سنگ را بر دهن بادرم یا روغن شیره چوب کرده باشند و نیزند و تبر آنکه مصطکی بعد فرام آمیزند تنها
 ساینده یا با کلاب حل کرده بعضی در وزن مصطکی خلاف هم کرده اند جوارش منفرح نسخه آن بعینه نسخه
 انوشیروان است که در مفوظ دوم ادویه امراض رس تمام خلاف نوشته اند جوارش منفرح بار در که جهت تقویه معده
 میغده است نیز در مفوظ دوم ادویه امراض رس تحریر یافته جوارش مقل مخصوص بویاسیر و امراض مقده است
 انشار الله تعالی آنجا خواهد آمد جوارش مقلیا تا اینهم مناسب همان باب است جوارش ملکی در وزن
 اقوی است نوشتن بها کاجاری جوارش ملوک جهت ضعف معده و سوءاضطام نافع است و در مفوظ سوم ادویه
 امراض مذکور شده جوارش بلبلین تقویه معده و تسهیل طبیعت که جلاب مقوم بجزدم مصطکی سبیده درم تر بد سبیده
 خر سبیده است درم زبیب رخ منزع عجم که طبل مجرب سازند قدر خوراکی اگر است کنند درم و اگر سهال نمایند درم و در وزن
 جوارش معرد جوارش حب لاس است که گفته جوارش نارمشک جهت دفع معده و ضعف لوله که از
 برودت باشد نافع است نارمشک فلفل دار فلفل بر یک درم سکه سبیل کند بر یک بجزدم با سیم چند عمل بسند
 و در نهایت وزن نارمشک بجزدم و در دانه ای و در رمی زنجبیل زیاده خطر آنکه و سبیل در وجه شستن حساب آن نوشته
 دیگر جهت ضعف معده و استسقای طبلی نافع است سبیل بکدرم قافله در درم نارمشک سه درم در چینی چهار درم
 در فلفل بجزدم فندقیوم سی درم کوفه و بخت سبیل بسند شرتی و در مثقال باب سه و قبل غذا و بعد غذا جوارش
 نارمشک سهیل موافق نسخه قرا بیدین قلاسی طبع نرم کند و نفخ دور کند و قوی بکشد با زنجبیل
 فلفل در فلفل بر یک شش درم سبیل بواقره بر یک شست درم سقونیا دوازده درم فندقیوم چهل درم سبیل بسند شرتی
 بکدرم دینماد درم دیگر مطابق قرا بیدین شغای خیر بویا بکدرم قافله در چینی بر یک درم نارمشک در نقل
 بر یک سه درم در فلفل بجزدم زنجبیل شش درم سقونیا است درم نبات سی درم کوفه و بخت سبیل بسند شرتی بکدرم

نامت درم جوارش نخل ع جوارش بودینه است در جوارشات باینه که غنچه جوارش با شمشیری
که جبهه قویخ و دهن میغندست موافق نسخه جلالی انشاء الله تعالی در او دیو میور خواهد که جوارش سلیله اسمانی از
صفرا و بلغم باز دواجب انشاء ندیم جزو بلبله زرد بریان کرده یک جزو بلبله را بکنند واجب انشاء و یا میزند در درم
به با شربت مورد خورند و دیگر بادامی معده را دفع کند و خفقان باد بو اسیر را نافت تا رشک قاقله در چینه
زنجبیل سنبل الطیب دج منبوی بریک دو درم بلبله سیاه سه درم فلفل و فلفل دواز زرشکی هر یک چهار درم
پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی هر یک مجزوم فلفل میوهت درم قند سپید سه چندان جوارش ششدری
ضعف معده را سودمند است و شیرک بندی که بد توخ بکشاید و دود بنداد فخرس در دشت و اسود دارد خیر بود
قاقله در چینی زنجبیل قره زار رشک ز فلفل فلفل هر یک مجزوم سفوف میاده درم ترید بر صورت قند سپید هر یک معده درم
مسبل آبشند شترتی دو درم جوارش بوخا گوید که معده قوی کند و طعام را سقیم کند و طبع را نرم دارد
و خفقان را سودمند بود زرناد در روخ سفوف سیاه هر یک سه درم طالیسفر مجزوم بلبله کابلی بازده درم ترید سپید میان
توی بست درم فایندستی درم کوفته و بنجیه با کبکین آبشند شترتی سه درم منفعت نیک بدیدارد جوارش که کفخط
نافع بود جوارشهای کبیل متعلق بود در مواضع خود که شسته جوارش می که بر د معده نافع است و در داخل
سک بریک سه درم سنبل صیقلی قره نخل قاقله سیاه جزو او هر یک چهار درم فلفل در فلفل زنجبیل بریک مجزوم
انیسون ششم قرص نخلع مرا حور بود که کوبی هر یک ششدرم زیره کرمانی بد بر نخل حمزده درم کوفته بنجیه مسبل منزه از غوه
مخون سازند جوارش می که تقویت با خنده کند و بعد بنجیه قرص معده بکار آید زعفران یک درم ذلت نار رشک طالیسفر
هر یک دو درم مصطکی پوست ترنج پوست بیرون پسته برگ بادرنجوبه هر یک مجزوم آله بلبله سیاه هر یک درم مسبل
نمک شند و دیگر در میان بخورند جوارش می که معده را قوت دهد و طعام سقیم کند و شتهایم رساند و در طوبت معده
دفع کند و معده را با زجالی صلاح کند و دل را قوه دهد و منافع بسیار دارد آب به صفغایی آب سیب خیرین آب
ترشی ترنج یا لیمو هر یک کوبیده کلات خاص نیمه نخل نبات سفید فایق اعلی مین چایچه برست بپزند و چون نزدیک بقوام
رسد و درم مصطکی سنبل الطیب قره بریک دو درم پوست بیرون پسته پوست ترنج زرشک میانه حلاش هر یک سه درم
شیر آله بست درم کوفته و بنجیه بنجیه باید که او دیه را که خواهند افزود و کسب مزاج خاص بپزند و اگر ضعف قلب بسیار
باشند و حرارت مزاج بود غیر سبب یک شقال و خل کنند جوارش می نافع بود استرا که از حرارت بود سبب بریک
سه درم طل در سر که انوشی بپزند تا ماهر شود و در باون سکنین بکوبند پس شکر طرز زد و چند نخته باشش نرم بقوام آرند و معده
کا نور و در شقال سک میل بود و صندل سفید طالیسفر بریک مجزوم یا میزند شترتی سه درم جوارش می نافع بود استرا
که از گرمی باشد و اسمبال کند زعفران کبقر او سفوف سیاه بر د رم گوید که درم نیم شبانه کلسر ج هر یک سه درم

سوم بعل طرز و بقوام آرد جو از شش نافع بوج معده که از گرمی بود سبب کمون بر یک در دوم مصطلک زعفران بر یک
 عود خام بر یک سوم که با گلگون خنجر باویس بر یک بجزرم بشک طرز همچون سازد در دوم بشک است بنجرت و جواری
 که استسقا و واجب کینه نافع است موافق نسخه قلاسی انش الله تعالی در او بر کبیده یا بر جو از ششهای کباب مرغ نشانه
 تعلق دارد نسخه آن موافق قلاسی بون الله تعالی آنچه خواهد آید از او بینه نیمه حبه کباب رس است
 که ضعف معده و بزمینی و فافست در او بینه صدیه که نشسته کلیم ششم او بینه معذیه در الفاظ حایه جمله است
 حب این صلبم که منقی معده است در او بینه ازین حب سطو خود و سبب یک نسخه آن که بغم از معده
 قطع که منقول از شرح در او بینه صدیه که نشسته حب اصطیحیون منقول از کندی که تقویه معده داشته باشد
 و نافع بکبد و طحال و منقی امعاء و مخزج فضول از جمیع اعضا است در مفوظ دوم او در امراض اس که نشسته دیگر که
 منقی معده از صف است سفونیا نیز در حب النیل درمی ایج فقیر ابلید زرد بر یک در دوم کوفه و بینه باب صا بشند و حب
 کسند شربی دوم دیگر منقی بغم سفونیا نیز در خرقی بیا در می غاریون در دوم سفونیا ایج فقیر بر یک سه دوم
 کوفه و بینه باب صا بشند شربی دوم در حب اصطیحیون صغیر تنقیه صفرا و بغم که سفونیا مین تک
 بندی بر یک بجزرم تر بر خاشیده است دم شربی دوم در معده از استفراغ مابین حب تقویه که معده را بگلغنه
 و طبشیر و کسرخ خشک کوفه حب اصطیحیون کسیر که جبهه سو افزان باری دادی معده بکاری آید و در شرح معده
 نیز بعدتی مفید است همان نسخه اول است که در مفوظ دوم او در امراض مکرر نشسته حب افادیه تقویه معده و در ششها
 کند و آرد و در نفخ و تخلیل دهد و در معده را که از جناس طبع باشد بغایت مفید است و طبع سبوت براند و قوی
 بکتابید و منفس را که از خلط غلیظ از جح حادث شود در نماید و بعضی این حب را خشک نشسته اند مصطلکی در نقل
 زنجبیل در حب منقل و در نقل نارنگ بر یک سدس منقال سفونیا قد بر یک کینقال سدس آن صبا سازند
 مقدار خودی یک حب یک مجلس میراند پیش از غذا و بعد از غذا میتوان خورد و اگر منقال بد منه قوی بکتابید و در شش
 بجنبه این اجزا جدا بر او شکرم چند نمه نشسته دیگر تنقیه رطوبت معده کند حب بلبان سیلخه خود بلبان سیل طبیب
 در حبینی اساردن زعفران سبب است و نقل جوز بوهر بر یک یک درم و نیم زنجبیل در دوم غاریون کسید سفونیا بر یک
 دو منقال ترید سفیده درم باب کرفس حب سازند شربی دوم در نیم دیگر منقول از ششایی جبهه صفرا سودا
 و بغم که در معده را رخ شده باشد و بجهت غشائی که ازین خلطها پدید آید سودمند بود در حبینی حب بلبان صمد الزریه
 فجاج اذو سیلخه ترید بر یک ده دقیقه مبر را در دو دازده رطل آب باران بیزند تا صفت بماند آید پس ازاله صبر سفوی
 بکرطل بگیرند و این آب بشوند و صا کنند و در تبه یا سه مرتبه تا باقی مانده مگر نقلی از صبر که احتیاج بران نباشد پس
 در آفتاب خشک کرده بر یک از زعفران و مصطلکی و در شش تقویه در ان ریخته مثل خود صبا سازند بعد از آنکه در آب

تبر کرده باشند قدر ثمرت دو مثقال است و بعضی این جبر را در جوب صبری نوشته اند **حب اقیسون** بعضی نسخ
این که تقویه صده از سودا کند در موقوفه دوم ادویه امرض اس گذشته و دیگر چنین گوید این حب سودا را از صده پاک کند
و تب برب را سود دارد و نمک نطفی یک درم و نقل کفتقال ششم حنظل دو درم اقیسون دو درم عجمه را کوفته و بخته آب
سرسشته و صبا کند مشورتی دو درم **حب انیسون** جهت دفع و فتره ریاح و تشنج عصب و نفخه ایست و بی وضع
ریخی مانع بودینه فطر اسهالون قفاح از خرقه اسارون زرباد و جهریک بندرم بیسوق مصطکی زعفران سیکنج نقل
هریک یک درم هلیسیا هلیله آله هر یک دو درم آب سداب جدا سازند و یک درم بخورند **حب ایار** سه نسخ این
حب در بر سه موقوفه ادویه امرض سه گذشته اکثر از انما سبب این باب است آنچه ابا بدوید و دیگر که در صده
و طرا میفید است و اخلاط از جواز صده و سر فرد آرد و ببلید زرد ایاریج فیقرا هر یک پنج درم تربسندرم هر یکی را بطلحه
کوبند و بیزند و آب کاسنی بسرسند و مانند خود جدا سازند بوقت حاجت دو درم و نیم باب نیلگرم فرود بند و دیگر
صده را قوی دارد و در سرد سرد بر دوسر فرور پاک کند نمک بندی دانی ایاریج فیقرا نیم درم تربسینف چهار دانگ
بلید زرد یک درم کبشرب است و دیگر محمد ذکا گوید صده را از خلط زنج پاک کند و در سرد سرد و در تربسندرم
نمک بندی دو درم و نیم ایاریج فیقرا سه درم آب صابا بسرسند و حب کند و سایه خشک کند مشورتی دو درم و دیگر که
تقیه صفا از صده کند کثیر ایندک ایاریج فیقرا یک درم بلید زرد دو درم آب کاسنی حب کند و شربت بنشیند و دیگر
درین باب بلید زرد کلسرخ هر یک بندرم ایاریج فیقرا یک درم آب کاسنی حب سازند **حب بسفلیج** که صده را از
بنیم پاک کند در موقوفه دوم ادویه امرض گذشته **حب کحنه** محمد ذکا گوید این حب محمد را از ایل کند و قریح بکناید
قرنفل بخیل یک نشا سفون نارمشک در انفضل شکر طرز و هر یک جزوی کوفته و بخته آب حب سازند قدر خوراک بندرم **حب**
نفتایه حب نوشته **حب تنکار** که سنگلی آرد و صده و شکم گرانی آنرا دفع کند تنکار دو درم زربانیج دو درم
و نیم فضل سیاد و از دو درم صبر مطهری سازند درم کوفته در شیر و دخت صبر کند از بنددی کوار گوید صبا سبند
بهدر کجود و جهت تکمیل باد و صده بر بند و اگر دفع قبض صلوب شود زیاده بندند مداومت او با و طلق شود که میگذارد
و بزردی آنرا فرومی سازند **حب حائلیق** بفتح نای مثلثه رسین نصاری جهت جلالی صده از بنیم و در سرد
و نقویه با صده و مانع و در گرا سرد را توان خورد و در چینی زعفران قسط سنبل علاما فایروس حب بیان حنظل غنایان
هر یک دو درم و نقل هر یک سه درم صبر سازند درم و صیف بویه در دو درم ششای صبر کثرت صبر سازند مشورتی یک درم
بسطاقیل از صدام و باید که صبا سبب آب بخورد و گفته **حب حائلیق** یک نخه آن که تقویه صده و درین از
نویسید که در ادویه صده عجمه گذشته و دیگر حائلیق کوبید که این حب اسن از نموده ام هر وی صده و خلط صده
نویسید که در شکم بیزند در هر وقت بتوان خورد و درم مصطکی چهار درم صبر عجمه درم تربسندرم کوفته و بخته

و تخیه باب صابون کشند و در بر بخورد و صبا کنند وقت صبح با نرود حب آب گرم دفت خواب بدین حساب جدا و از جهت
تقویت معده و دل و دماغ و باه میفند است جدا و بنفش بر سر زعفران بر سر برابر کوفته و بنجیه کلاب جدا مقدار فلفل
و از رو حب تانج حب بدیند و دیگر قوی تر از اول زعفران نیم مثقال جدا و در روید در روید در روید در روید در روید در روید
با این کوه و قماری و نقل کبابه و نقل هر یک دو مثقال حقیقه شعلب شقال هر یک سه مثقال میفند صفت و در مثقال قدر
بقوام آرزو در دوا کوفته و بنجیه با این کشند و جدا سازند قدر شربت نیم مثقال و دیگر بنجیه همدم دماه و غیر آن که مذکور شده
زعفران عاقر قرحا مشک هر یک نیم مثقال جدا و بنفش عود زرباد صندل مصطلکی و نقل در روید در روید در روید در روید در روید
باب نبات حل سازند اگر افیون یک مثقال ضافه کنند نشاء هم آرد اما در تقویت باه کوبای که در سینه دیگر جمع است
برابر است و دیگر که تقویت معده و دل و دماغ کند و وقت باه و صبا بریزاید و تقصیه خون دفع طاعون نماید مصطلکی
کردا مشک سبل الطیب در روید و صلیب عود خوبی فاذا بر علی و ج ترکی حب انار مخلوطه زنجبیل زعفران علی السویه جدا
بنفش نصفن مجموع با کلاب جدا سازند و دیگر که کثیر المغف و کثیر الاخر است و لاجرمات و الدما جدا اجراه است و تعالی خراب
مرزا خوش بر یکی مشک خالص سه هنر در او بر این سه هر یک یک مثقال سبل الطیب قاطین سه هنر در او بر این سه هر یک
سوز زیره که سوز را زیاد میفند و بنفش بر سر زعفران در روید در روید در روید در روید در روید در روید
خمس چقدر سادج هندی هر یک دو مثقال جدا و بنفش بر روید در روید در روید در روید در روید در روید
تخم کرفس عود قماری صغری و نقل خوبان شمس میون کا در زبان حب الامس سکه کوئی تخم که در تخم شلم برگ کلبرخ متخمس
جبارین مغز بادام آسند لسان چغندر تو در مین که با هر یک سه مثقال زعفران لایقی زنجبیل رسن سارون نقل ازین
سرخ پوست بلبله هر یک چهار مثقال در فلفل در روید حقیقه شعلب با و بنجیه هر یک یک مثقال آرد متقی نبات سپید هر یک شش
مثقال زرباد کل بنویز هر یک هفت سال افیون مصری است مثقال در روید طلا نجا عدد و ورق نقره صد عدد و دستور
جدا سازند حب حلیه است که حکیم مصری برای علامی بنامی ابو الفضل ترتیب داده معده را قوه و در روید
ریاح و تقصیه تو بنج نماید و باه بنیزاید در روید در روید در روید در روید در روید در روید
مش است مصطلکی کند راقه صفا سبل الطیب یک توله سورجان مصری لسان الصفا فیر بلبله کالی هر یک دو توله زنجبیل
بل رشیه در فلفل همین میفند فلفل گرد و بلبله سیاه شقال مصری سیاه در نقل از روید هر یک سه توله کوزه او حقیقه
اشک ناکخواه هر یک چهار توله میوز متقی سسی در مغز بادام نیم یا در مغز چینی زده پاد سیر بود و بلبله را در روید در روید
انقدر بنجوشانند که سرخ شود پس او در با جدا جدا کوفته و بنجیه یکجا کنند در میوز و مغز بادام و صلیب زده را علیحده بر سنگ
صلایه کرده با هم کرده در روید سبکین بانقری دو توله زرباد و در روید در روید در روید در روید در روید در روید
حب جیش الحیدر بنجیه صفت معده میفند و با سیر و بنفش در روید در روید در روید در روید در روید در روید

در نسخه بجای آن تخم قاقلی است تخم کرفس تخم چند تخم ترب تخم جلده تخم سیاه بزرگ است و بجز درم جث الحمد بر باب گذنا
 مبعث روز که هر روز آب گندم تازه انداخته باشند صد منقال حب از نشاء دو صد درم کوفته و بخته باب گندم نا چشمها
 سازند شربتی دودرم حب ذرب زنبق و زنبق از نافع است مازنی سبز قلع رمان در گلخانه زنبق
 کند رصع عصبی مرکبی از عرقان با بسویه کوفته و بخته باب اس حب بند شربتی دودرم باب اس حب ذرب لیس
 ریس الفضل که جهت مضم طعام بکامی آید در مفوظ سیوم اودی امرض را رس گدشته حب ذرب بنفشه دیگر
 از شرح استخراج حریانان جهت تنقیه معده از رطوبات و تقویته جرم و تطییر او عظیم المنفعت است پیش از طعام و بعد از طعام
 با بر شیر و غیر بر بنیر می توان عود خاصه کسی را که در معده او رطوبت باشد و ضعف القوه بود نک هندی کلیدم و نیم ناخواه کرد یا
 تخم کرفس زیره کرانی اینسون هر یک دودرم مصطکی سردرم بلبله سیاه بلبله کابلی هر یک بجز درم کوفته و بخته باب برگ ترنج
 برابر بخورد کلان جبهان بندند متصل طعام بخورند و اگر فرزند بعد زمانی از فرغ طعام بخورند حب ذرب جلیل طعام را
 در قومه نشاند و تخم زایل کند و شکم باز در نفع تخلیل نماید قبل از غذا و بعد از غذا توان دوز جلیل قرنفل در عسل
 سکنه نار مشک شرم قند سفید با بسویه کوفته و بخته باب حب سیاه زنده شربتی بجز درم دو بار یا پنج بار حب بزرگ شکم سرد
حب سبکینج بعضی نسخ آن در قونج و در درج مفاصل انشاء الله تعالی خواهد آمد دیگر که در معده سرد
 دارد و بادای غلیظ از اعصاب دفع کند قونج و بخته حبض را بکشاید صبر سبکینج تخم کرفس از روت پوست بلبله زرد هر یک
 بجز درم ترب ششم حظل هر یک مبعث درم سبکینج را آب حل کنند و در او دمای دیگر بکوبند و بان میانیزند و صهای خوردند
 شربتی دودرم و نیم و دیگر که در دیاج معده شکم بعد تنقیه و صباب از اطعمه طبه مفیده می آید صبر سبکینج نقل غلظت
 مسادی علی الراسم حب سازند شربت از دودرم تا شده درم باب گرم حب ششمار چند نسخه آن در مفوظ
 اول و دودرم اودی امرض را رس گدشته دیگر منقول از کامل یعنی را که در معده صم غده باشد دفع کند مصطکی دو
 درم گل سرخ چهار درم بلبله کابلی ترب سفید مجوف خوشبیده هر یک بجز درم صبر سحر خری مبعث درم باب حب زنده
 شربتی میقتال وقت خواب حب صبر که منفی معده است و مفوظ سیوم اودی امرض سرگشته حب
 صبری که در او درد معده است نیم غالی از تنقیه معده نیست اگر چه بعضی آن شده **حب قرص** جهت تنقیه
 فعل معده از عظیم و تسکین و صم معده و طرد ریج آن خوب بلبله سیاه پوست بلبله کابلی مصطکی هر یک دودرم در ریج خاک خورده
 ناخواه اینسون قرنفل را با حور بیک درم و نیم و بعضی نسخ بجای بر حور کرد بادیده دودرم و نیم فاخه کبارم یافته قرصی در
 بلع هندی هر یک سه درم بلبلج فیفا شش درم ترب و صم مبعث درم باب فوج سبز صباب سازند شربتی میقتال شربت
 اینستین یا مبعث **حب قیصر** جهت تنقیه معده و در معده است و تقویته آن چون تناول کنند بعد از طعام هر روز
 یکبار رطوبات لزج را خارج میکند و معده را صمیم نیکند ناخواه زیره اینسون بلبله سیاه بلع تقطی هر یک درمی مصطکی سردرم

در صبر سقوی مثل برباب برگ اترج خیز کرده چه با س از نه بر جی یک انگ تا دو انگ حسب کبریت چسبند
 و بضم طعام نافع و بضم در طبوبات فضلی را که در معده بود و نافع در نزل جرب در قرا و دم ضعیفی است نیک بندنی بندیم برباب
 زرد مغزول فضل هر یک بجز دم کوفته و بختی آب لیمو حبه از نه و قدر نخودی ششتری و در حبه تارخ و دیگر مغزول از اول
 بند قوی تر از اول در فضل نیک سیاه کف در بار هر یک یک دم فضل کبریت مغزول بزرگ تم کرفس بندنی یعنی اجود نیک جو
 که آنرا بندنی با جو که هر یک دو دم نیک خیز که آنرا بند نیک میزند گویند و دم پوست بلیه چهار دم کوفته و بختی
 یک نسقیشیره زنجبیل ترینی در آن بند بعد آن مشت پس آب لیمو صلایه کرده چه با بندند خاجی که نشسته حسب
 بیشتر النفع که تقریبه معدوم کند در او و بعد ریخ حسب که توالی که امرض شده را میفید است در او و به
 صدای گذر شده حسب مصطکی جهت تقریبه معدوم ضعیف که در وی بطن در یخ متولد میشود و باعث رنجها میگردد
 نفع تمام در وی بندنی یکدم پوست بلیه زرد یکدم و نیم زنجبیل سبیل هر یک دو دم مصطکی سه دو دم بلیه سیاه
 چهار دم صبر شت در آب گند ما چه با س از نه شترتی یکدم و دیگر که در او رخ ترش بعد از آن بکار می آید غار
 نیم شقال قنفل زرد سفید هر یک یکینقال مصطکی فاقه کباب زیره کرمانی هر یک دو شقال نبات سفید سه شقال ششتری
 در شقال حسب مطرانی در دو معده و جگر اینک بود و تب ربع و پنهانی یعنی را سود دارد و قوی بخنکنا بد و بقر
 بسم بقد است سقر نیاندرم عصاره نشتین عصاره غافث مصطکی بلیه سیاه بلیه زرد و غار بقون شش خطل شاتره
 در بعضی بجای شاتره مای زیره نظر آمده حسب البیل هر یک دو دم صبر سقوی است درم کوفته و بختی حسب شش
 سبز جهای خورد سازند ششتری یک شقال تا دو دم حسب مقل چند نسخ این که جهت بوسیر میفید است از ناله
 تعالی در موشش خواهد آمد و بختی اینا سست است نیت که در معده و معاد بوسیر نافع است بلیه سیاه بلیه
 هر یک جزوی مقل برابر بمقل را در آب گند نایا کلاب حل کنند و بگوید در او کوفته و بختی بان کشته حسب سازند ششتری
 دو نیم دم حسب مشتق که طرد ریخ معده میکند در لفظ سوم گذشته حسب نارمشک بعضی
 باین نام حسب افادیه را که منبجیه اول اند که رنده می نامند و بعد مناسبه دارد و حاجه کزاز است حسب شش
 که با ضمیر اوقه در هر لفظ دو دم حسب لفظ که ریخ غلیظ را دفع میکند در لفظ سوم او در امرض
 گذشته حسب بندنی که در معده را سودمند است و شش طبوبات آن میکند در او و میمید گذشته جسمی
 که در سود مزاج حار و طبع معده بعد بصد بکار آید حسب غار سقر نیان ششتری زعفران هر یک دو غلت درم غار بقون
 سبک یکدم ترب جلک که حفص هر یک یکدم و نیم نشتین افیتون بلیه سیاه هر یک دو دم پوست بلیه کابی بجز دم
 کوفته بختی بعل ششتره چه با ساخته کجا سازند ششتری سه دم جهت اوقا و کم و زیاد و حسب فوه بر بند جسمی که در
 سود مزاج بار و طبع معده میفید است میوه سیاه خند بید شتر هر یک دو غلت درم زنجبیل صنی جاوشیرین چهار غلت

حب لبان امیون نیم گرم کرکس هر یک یک گرم زعفران یک گرم و نیم کلسرخ سلنج هر یک دو گرم بلیه سیاه عاریقون سیه سب
هر یک سه گرم مصطکی چهار گرم پوست کبر پوست بیخ رازیانه هر یک هشت گرم صبر سقوی پانزده گرم جادو شیرین کج را
در شراب صاف جید بچوب که از نرد و باقی دو انبار کوفته و بخیته بان سب برشند و چهار برابر فضل پس بندند در سایه خشک کنند
در شربت ازین در مدت بست دیگر در بخورند **جسمی** دیگر چته شین معده و تقویت روح آن و تقیسان از رطوبات از غلظان
ز کخیل قاقده صغار در فضل فضل سپید قر نقل اسارون روح هر یک یک گرم استین رومی اغتیمون جمده کما فطوس قوس هر یک
یک گرم و نیم خضض مندی دو گرم رب السوس مصطکی هر یک سه گرم بلیه سیاه دو گرم صبر سقوی پانزده گرم کوفته و بخیته شراب
عصص سب برشند و چهار بندن شربت دو گرم و اگر بعد طعام بخورند یک گرم یا کمتر از آن اختیار نمایند **دیگر درین باب** حب
لبان سلنج در جسمی مصطکی سبیل زعفران سبب اسهال و نفخ سارون مجوز بر هر یک نیم انگ عاریقون سقر قمانی هر یک دانی ترب
سید چهار دانگ باب کرکس چهار بندن جدول کیش شربت است **جسمی** نافع معده ضعیفه که متولد میشود در رن مغنیم در یاج
مع مندی مصطکی هر یک درمی بلیه زرد بلیه زرد یک گرم و نیم ز کخیل سبیل هر یک دو گرم صبر شربت دو گرم باب گندناح سارند
جسمی که اصلاح مزاج معده بارده و تقیبه آن دم قوه بر یاد دارد و نقصان شهوه که ازین مری هم سیده باشد در کتند
منقول از معاجات بقراط کمون ناخواه کرد یا فضل و در فضل سقر و فانیون هر یک یک گرم بلیه سیاه بلیه کابی هر یک سه گرم
صبر سقوی هشت گرم کوفته و بخیته باب درق اترج مجر کرده چهار سازند اگر خواهند بعد طعام و اگر خواهند ناشتا بخورند
شترتی بعد طعام نصف گرم و ناشتا یک گرم از شکم یک دست یا دو دست رطوبت مخصوصه بری آرد و تقویه معده از رطوبت
می نماید **جسمی** دیگر قوی العمل که بعد انصاج باه الاصول مغز ان بکار آید سبب از معاجات بقراط فضل سفید در فضل هر
دو گشت درم ز کخیل اغتیمون هر یک یک گرم ابراج بقراط عاریقون هر یک یک گرم و نیم استین رومی دو گرم کوفته و بخیته باب
ورق اترج چهار برابر فضل سسته در شربت است شربت بقدر تحمل طبیعت بکنند **جسمی** که اخراج صفرا و بلغم کند و بعدنی
کردن بکار آید عاریقون صبر هر یک یک گرم کلاب حسانه بخورند پس از دو ساعت بخورن چنان شربت بندند **جسمی** دیگر پوست
بلیه زرد سه گرم ابراج بقراط یک گرم کلاب شربت سخته آنچه چهار سازند و صبح بخورند **دیگر** بیدین باب سقویا
دو دانگ عاریقون یک گرم بلیه زرد یک گرم و نیم باب عب الشلب شسته بندند **جسمی** اگر کسی آرد و غمه را قوت دهد
و غوطه تمام آورد و در بطور انزال اثر تمام دارد زعفران بیدرم نیم با بونه یا کل او در او درینا سفته در فضل هر یک یک گرم
بالسکو دو گرم و دو خام قر نقل کبابه قره فضل هر یک سه گرم کوفته و بخیته کلاب قند سفید که در کلاب بقوام آورده باشند
سب برشند و بقدر خورد و چهار سازند چته شستها و صم صفت تب بخورند و بهر امساک و حب در دمان دارند و اگر زود
حل شود دیگر بدانند **جسمی** که سبیل غلظت کند تخم کابو تخم خیار تخم ماورنگ تخم کدو شیرین هر یک
یک گرم کثیر اغتیم در تخم خود مقشر ده گرم کوفته کلاب بلیه سب برشند **جسمی** دیگر چته کبیل غلظت که سبب

سبب بیست جگر باشد و سبب است که از خوردن دوائی دیگر بی نیاز میکند تخم خرفه کشته صغ فارسی کثیرا بیدانه طهارت
عصاره زرشک بر کوفه و بیخه شکر طرز درج مجموعا اضافه کرده طباب اسپنل صبا بی شکل که سینه بنده و دشت درون
دارند و گاهی درین نسخه منور تخم خیار مثل جمیع اجزا اضافه میکنند و مضع نموده بخورند و از عقاب آن آب تر بر زمینوشند
جسمی دیگر که دفع تشنگی که از گرمی و بیوسته معده و جگر است نافع است رب السوس یکدرم طباشیر دو درم صمغ بادام
کثیرا بر یک سه درم منور تخم که در منور تخم خیزه منور تخم خیار با درنگ بیدانه تخم خرفه هر یک بجزیرم کوفه و بیخه باب اسپنل صبا بی
کلان بین بسازند و در دمان نگاه دارند و دیگر درین باب کثیرا نیم خرد منور تخم با درنگ یکجو و کثیرا با سفیدی میضه قوی یکدرم
و منور کوفه میانینند و حسب زنده در سایه خشک کنند خشی که قی صفراوی باز دارد و بزربنج یک جزو زنده الود درم
قطه شیرین بر یک چهار جزو کوفه رب شیرین صبا سازند مشربتی نیم انتقال تا یک انتقال صبا می سندی جوی
که باها و کند مانند چته نازدوی طعام و دیند روک و علت و بطون مکه طلا طلا نکه دفع کنند و با اسپنل نافع است
تخم کرفه نیم ج هر یک با و کرکبه تا کبیر نیم کرکبه نیم تا کبیر صبا بر یک یک کرکبه میل درازد و کرکبه هر سه کرکبه هر یک را
عکسده سوده و جامه بیز کرده بجاب نبات که چهار چند بمه دو ابا باشد برشته صبا از زربنجی یکدرم و نیم هر روز یک
باب سرد یا شیر گدا یا شورابی گوشت جانوران دشتی بپزند و دیگر چته نازدوی طعام و دیند روک و تب و نیم درم
و سهیل لطیف است بر میل پول سندی و از چینی بر ج میل درازد و تب با بزرگ داتون بر یک یکدرم نبات ششدرم
نسبیت نیست درم همه را کوفه و بیخه تا ششدرم صبا بپزند و هر روز چهار درم تا بگریم بپزند و اگر خرابند سهیل شکر کنند
آب سرد بپزند و دیگر که ابله نام دارد چته مابوسول و گود و نفع شکر کم و بپزد و ارج قوی و چند روک بر طرف کباب و دیند روک
در چینی بر ج هر یک چهار درم بر هر بیخه آله مونه تا کبیر میل درازد و با بزرگ یک زره سفید نار دانه تخم
رکس لوک جره مرغ براره و تالیس بزنا کبیر بر یک بجزیرم نبات سی دو درم بمه عکسده عکسده کوفه و بیخه با بپزند
درم فندک سیاه کته آنجه بسیار بگویند که در سم شود مقدار دو نیم درم صبا بپزند و هر روز یکی تا شتاب گرم بپزند
و بالای آن سخن بارسی تا ششدرم آمیخته بپزند و دیگر که جگر کج که نام دارد چته شکر سی و ارجین نافع است در دانه و هر چه
گفته شد و دیگر که ناکر او چرن نام دارد چته شکر سی در اقسار که با خون شاد و با دوسول و زنجی شکر و جمیع علت با دانه کبیر
سندی پیش کل دما و کراند و چو این شش در در برابر گرفته کوفه و بیخه در ششدرم صبا بپزند یا اولیه ساخته با عساله
برخ بپزند و دیگر مسمی این اسم چته شکر سی که از تخم باشد و خون اقسار و خون بوسیر و در دانه نام کر مونه
سندی پیش کل داده رسوت پوست کرا میل کری پارسی کتلی بمه برابر گرفته نگاه دارند و بوقت صبا چهار درم نیم
گرفته باب عساله بر ج و ششدرم که برنج شازده درم رلاوسکی درم آب شسته باشد و شازده درم از آن مکانیه
گرفته دو درم ششدرم عکسده باشد و بخوراند یا بچین اول صفوف خور سینه بالای عساله مذکور نوشته شد

جسمی مستثنی و با هم بسیار خوش ذایقه و معمول و اندک گوارد این خاک را لایمی خورد در اضی هر یک با دو دم کند
 لون سوخزون سینه مالون جو کما بر لون و دینه میلا مول چیل زیره سیاه زیره هبند سوخته تریج ناکسیر نالیس تبر هر یک
 نیم دام جوک ترش دو دام انار دانه هفت دام کوفته و بخته باب میون خمیر کرده جهما مقدار کنار بنزدیکی یا دو حب نخورند
 و دیگر جهت دفع معده و دفع ریح و زیاده ای اشتها مجرب است و پیش از طعام و بعد از طعام می توان خورد و سهوا که تلیه جو کما
 نرشد در هر یک نیم دام ناک سینه ناک سوخزون ناک سانه بر یک یکدم زخمیل فلفل و در فلفل هر یک ده دام علیه بلیله آمد
 هر یک چهار دام دو بار کوفته و بخته باب میون مقدار سر خشکی جهما سازند شربتی و دو حب صورتی سه قهض صابون میون
 دو دیگر که بسیار مستثنی است برگ بانه برگ کج برگ شمشیدی برگ بنگه مرکب پنج سیر شیره همه بر آورده در آبی مینی
 باشن بخوشانند که قوام کرد چهار دام چیل ساینده انداخته جهما مقدار گوارد بسته کی بخورد و حب که بسیار ضعیف
 و تخف روزگار است که چهار چینی که با جوتزی که با کباب چینی جو کما هر یک دو ماشه و اندک لایمی خورد سازنده باشد
 شش پر و آب میو که کرده بقدر سرخ حبه بنزدیکی بدیند جسمی دیگر که هم مستثنی و هم قاطع رطوبت و دفع
 فضلات است و فلفل یک ناک هر سه را اوله مقشر و چیل سوخته جوان بر دوزیره جوک ترش ناک سوخزون سیاه
 هر یک یکدم بخته سناکی سه دام بخته کوفته و بخته باب میو که کرده جهما سازند جسمی دیگر که ناضم است ناک و چینی
 بر لایمی چ چیل دینه بازنگ جوان تر پیلد شریک جوک ترش انار دانه ناک سوخزون ناک سانه ناک سانه ناک سوخزون
 مرغ کنول محمود و سوخت تریج جله بر کوفته و بخته باب میو حبه سازند حسب جهت هضم و تقویت معده و طرد ریح غلیظ
 و دفع فوای شده به معمول است ناک سانه ناک سیاه ناک شور ناک سینه هر یک سه مثقال شناع زرباد هر یک مثقال
 علیه زرد بلیله آمد مقشر فلفل گرد در فلفل زخمیل مرغ ترکی بر دوزیره ناک سنگ هر یک مثقال خم کشینر نیم پاو
 مینی هفت دام بادیان ناخواه هر یک پادوسر کوفته و بخته باب میو خمیر کرده در آفتاب خشک کنند باز باب آمد سیر
 از هر یک خمیر کرده خشک نموده باز باب میو خمیر کرده جهما برابر جو را بسته کی بخورند و اگر که سیر هم سه آمد خشک
 در آب تر کرده همان آب خمیر کنند حشومی که بعد از فقار در دم معده ناضم بگیرند پنج سینه معمول یک خود جو
 مقشر مخصوص نیم جزو در آب شیرین برزند تا در آب بر چقن آید پس بنیدازند بران نیم جزو نشاسته محلول در آب تلی
 کندم و پیزند با عوام حشوی پس صغ عربی و کثیر از هر یک یکدم نیم باشد نیمه نیمه حصر میسیر پارس عوزه
 با گویند مفری معده و جگر و بدن و حاس طبیعت و مانع انصباب مواد در افش تشنگی و سستی اعضا محم و کما گوید مرد خشک
 است صفرا و نیک باشد و بدن سرد در دو چون بسیار خورد سینه را صیف کند و مصلحتش با دم بر آورده است
 چون بخوره تازه پیزند و معده زرد ما و گوید مصلحتش کمین با مویز بود و کسی را که سرفه باشد یا سینه در کند زبان دارد
 مگر که با روغن با دم سازند و زردی اندک خورند و فراط کنند طریق ساختن آن است عوزه را صاف نموده بعد از

بعد از تحقیق که در دماغ و بصران در گوشت می خوش به قند یا نبات ساخته بریزند و چنانچه معمول است نیز حقیقت چون زنی مددی
که وضعف قوه ماسکیر با قوه فرت دماغ که بسیار دو باشد این حقنه تقویه آن ماده میکند باونه اکل الملک در وقت
دوق سداب قطور برین دقیق بر یک یک تا نیم حبه وظم مخصوص تخم گمان بر یک یک حبه حاک کف کبر شسته معروف به
حشیش مشک یک کف سیلنج جاوشیر بر یک یک گرم همه را در آب بپزند تا جودا مانده جزیره شود پس صفا کنند و سیم ام ازین
گرفته در ماون اندازند و ملح گرفته و بجز برنجینه بوره بر یک دو دانگ در دهن جزیری پنجم انداخته کوبند تا یکسان شود و یک یا زیاد
با این حقنه کنند حلوا با نر جو به کوبیده طلا ای کلبین بختن را گرم کند و خون فراید و صفرا بگیرد و سینه و شش را زبان دارد
و شکم نرم کند و گرم مزاج را نقصان دارد و در صلاح آن کبکین و سوره با شترش بود نیز بزرگ زدن و شکم نرم کردن و بیض و پاک
فواکه در دماغ جان را سود دارد و صلاح حاجت یافته مگر که بسیار خردند و غلظت کند و در وقت گرم باشد و نقصان کمتر
دارد و آنچه از دوشاب خردا کنند گرمی می کتند طلا ای کلبین بود از زبان بیشتر که خاصه سانی را که گرم مزاج باشد و حلوا ای
که از شکر و روغن بادام کند معتدل بود و همه کس موافق باشد و زبان ندارد مگر که افراد کند حلوا ای اضر و دوسه
و سیب بر یک مقوی معده و جگر دول و مولد صلاح و معتدل کیفیت است بر یکی از بنما که خواهد معده پاک کردن از پوست
و تخم آب بپزند در آب انقدر کنند که چون بجته شود آب زیاد نه مانده برگه همراه شود و کوبند و عمل گرفته باشد که بقرام آورده
قدری که ششتری بطلب باشد ضافه نمایند تا معتدل گردد و مغز پسته بر داده بقدر حیوان مخلوط سازند و طسیرین ماض حلوا
بر او طب در آشکوبی نسیم شسته حلوا ای به کوفته زعفران بمقتضای نشاسته یا زرده درم کلاب پنجاه درم
روغن بنفشه و بجز درم شیره سیه درم یک سیب از جهانی مغز پسته و ششاش قدری به خوب پیر شدند در آب چنانچه بزرگ شد
بپزند و نرم کوبند کوشیره در دیک کنند و نشاسته را در کلاب بکنند و خوب بپزند پس بر او در میان شیره اندازند و بجز
بپزند تا حدیک دست بسیم و سپس روغن بپزند مرتبه تا بخته شود و روغن باز درم فرود گیرند و در ظرفی کنند حلوا ای
به کوفته پاشان به یک سیب از جهانی کوفته و در دوسیراب بپزند تا جوش جدا بگردد شیره نیم سیر اضافه
نمایند و بسیار کفچه زنده تا جوش دهد و از یک دیگر جدا شود مغز پسته کوفته تخم ششاش بریان کرده از هر یک پنجاه درم
دران بپزند و فرود گرفته در انگلی مشک اضافه نمایند و در ظرفی کرده دست مالند تا پاشان شود بعد از آن از غلظت بپزند
حلوا ای به کوفته ترک به کوفته درم در یک نیم سیراب بپزند جدا بکنند تا مانده پس نشاسته ده درم
در پنجاه درم کلاب مشک به بپزند تا جوش خور کوشیره و شکر خام نیم سیر اضافه نمایند و بسیار کفچه زنده تا از یک دیگر
جدا شود مغز پسته کوفته بریان کرده تخم ششاش بر داده بر یک پنجاه درم دران بپزند و مشک در انگلی اضافه نمایند
و فرود گیرند حلوا ای هندی اسکند پاک و سیل پاک و تالیس پاک و سینه ای پاک کجور پاک که با هر طبع معده
مناسب است ان شاء الله تعالی در معاین این باب خواهد آمد **خماضیسه** یعنی هضمی که دران حاضر باشد باید در دست

که مصداق این لفظ چند چیز است اول تره است که بسیار سی ترش و دهنند چونکه گویند تحقیق آن در نسبت حاض
که در ادویه قلبیه که شسته شکر برافزوده دوم ریواج برسم حاض گویند و خاصه ریواج یا زانمان چنانچه صاحب کلمه
از خلاصه نقل کرده سوم حاض ترشی ترنج را گویند چنانچه صاحب قانوس تصریح بآن کرده پس بنحویت هر قسم خاصه
مناسب این مقام نوشته شود و باید هر یک حسب ارقام است خاصه که از ترش سازند مسکن تی و غنیان صفراوی و مشتبی
و دفع شهوة طین و زجران و مطلق بخار و مقوی جگر و نافع به برغان و التهاب بلین طبع بود و خاصه که معنی بر وجه باشد
سرد و خشک است سستی معده برود شکم رفتن را که از صفرا بود سود دارد و در مزاج گرم رطوباتی با کسور از زبان دارد
و سینه درشت کند و اعصاب را ضعیف گرداند و شهوة جماع که گشته مصلحتش خواها بود و خاصه که از ترشی ترنج سازند
و خشک است مسکن تی صفراوی مقطع مره صغیر مشتبی و مقوی معده و جگر یا قرة تر یافته و نافع رقیق صفرا معده و امعا
و مناسب ل گرم و مسکن حوالت اجشاد و دفع تشنگی و سهال صفراوی کسبی است که نده روح و خون از صفرا جمیع
غذایت که شایع جهت سود مزاج بار و معده نوشته هم بقوت معده و هم طرد ریاح آن نماید کسبند مرغ فربه یا کز
گو سفند فربه بکار برینند و بار و خون زیت و تخم مفسر نیلوفه یک کف یا زرد کند ناوشیزه و قطعه در چینی و خونچانی برین
کنند پس برینند بران آب قدری که بپوشد برینند برگاه که از گردوسنبل قنفل هر یک دو دانگ تک سد دانگ
در چینی کیدرم زیره دو درم بنید از زرد دراند کلمه مقتسم ادویه معده در الفاظ خارج مجرب است ۴۰
الخشک بالکرایب جهت ضعف معده و نزال نافع است جنب احدی چون بخار ساخته شوند یا خواه کاشم میه
جلدیه هر یک یک کف سدک کرفس نناع هر یک یک کف رسیف رطل بسیم اجود و شامزوزه بنید و کپهل ازوی
بگرد و صبح بنوشند و بعد چهار ساعت طعام نیک بخورند و از سر که بر چیزش بود و از قبول مزاج برینند و برگاه تشنگی شود
از زایب نذکور اندک اندک بنوشند تا کپهل دیگر خورده شود و همبسیان تا چند روز بر روز و رطل بخورند **الخشک**
بالشراب معده را گرم کند و قوت دهد و سودر مضم و ظرفه را نافع باشد و بدن را نرسد سازد و خاصه
مبردان را دلون شیره نیلوفر دانه و بادامی با سودر اسودد هر سه درون ناخواه از زبان تخم کرفس بخورند سحر زریل
کشیزه خشک کاشم کردام و چینی فلفل دار فلفل کندرسنبل قنفل کون سودر زو اتخم سدب تخم جرجر نیم بار هر یک
یک مثقال جنب احدی بر سر کرده مثقال ادویه را در شرش چندان خردب طبع دهند چون نصف سد فرد آورده
بر روزی درم تا چهل درم بنوشند و صاحب قلاسی این سحر را در سرمن آب چغندر و نصف رسیدن نوشته در انشای
استعمال این سه معقه نذای سبک بخورند و از حاض و قابض برینند **حسرت** بسیار سی نان گویند و از انزاد اکثر
جوبات با انواع ضاعات ترتیب یاز چیز که اینجا مناسب است نوشته می آیند مان کدم گرم او منمن و نصف رطوبت معده است
و نان سرد مرتب و تازه آن کسیر مع الاخذ و خشک او بر مضم و نصف و نان کدم موثر تشنگی و بار باران و زرد و جلد سرد است

دانه ششبی و متعج و مجفف و محلل ریح و باخشی اش منوم و محالک در باعث سده میگرداند و نان جو سیخ الهضم تر از نان برنج
و قلیل غذا نان برنج سرد و بسیار خشک و عطش بسدد و مقوی بدن و کثیر غذا و جهت سهیل صفادوی و دومی و نیکو کردن
رنگ و رسار موثر زمان کندم و برنج و جو که با شکر تر سبب دهند بدون روعن بهتر از اقسام آنهاست و پش سر و عظیم تبریزی
که بضعیف معده بسیار مفید است ایشان را کوفته آرد و تخم نان بپزند و بکار دارند و تقدیر کنند دارد و مغز برای طبیب و حال مرض
است **حل** یعنی سرکه حرک استهنا و معین هضم و دفع تشنگی و ضرر تخمه و قاطع خلط غلیظه و موافق معده ملتهبه و بغیبه و جهت
قطع صفرا و یقین سده ماسا ربقا حرج حکیم علی در شرح نوشته که این ملتهبه من بیشتر عارض میگردد و علاج آن بر عرق سفید باج
یا سرکه سیاه معده در نقل طعام در اکثر اوقات کفایت میکند استعمال آن یکبار در روز سه بار و کسب کسب باج گوشت گندلی
بود و مدت خوردن آن ناشتا قابل گرم معده و در دفع حمود خون و شیر در معده و طعمی که بکسر بخت مانند سبب سیلان حصول
شکم میکند **حل** غصص بوج معده مفید است و طعمی که در معده غیر هضم شده هضم آرد و حمر که معین هضم طعام و مقدان در
ماسا ربقا و دفع ستهوه کلیه است بجمع احکام در مغز دوم ادویه امراض اسهال گذشته خمیر که با مینت آن در ادویه
حلقه که گشته بر چند بگردان آب نفع سبز کبود و در غل ساینده بخورد و نصف عطر خردل شب بمانی گرفته در ده مثل آب بپوشاید
تا بضعف رسد پس شامزده بضعف در غسل بقوام آرنج و قهقهه مضموم به است که صبر نتوان کرد و دست معده از خلط و قهقهه
و دفع بلغم و موی است هر گاه بعد از معالجه با مینت بلافاصله نبوشند بخابنه سیرج الا شربت و چون سی متقال آبی که در و خمیر نایب
کم نمک بقدر چهار متقال حل نموده پسند و هاشمیر و شکر یک چهار دانگ زعفران یک دانگ یا میند چه ربع تشنگی و لپتای
و تپت خارج بچون در متقال بگردان اضافه کنند جهت سهیل صفادوی و خراقی مفید خمیره **گاز زبان** یعنی سبب
آن که معده مفید است در مغز دوم ادویه امراض اسهال گذشته خمیره مر و ارید از مایعات تازه است سبب
تفاوت انوع سبب متفاوت متعارف شده در خورای مکه دران موارید و هاشمیر و صندل سپید و عرق بید مشک و کلاب
و نبات است و جز یک معمول میفست و مقوی معده و دل و مخرج بی مایل در افع انواع خفکان و خوف و ذرع و سوداوی
و اکثر امراض قلبی و جهت سهیل ماری و دومی و صوف بگردان کرده و حصاه و حرد و بول مفید است نسبت نبات سپید با قهقهه
یا و سیر را در عرق بید مشک و کلاب بقدر کفایت بقوام آرنج و موارید چون بخار صلابه کرده بکتوله دران حل کنند و بجزه سازند
و گاهی جهت نرم داشتن توهم در معده و نبات کم که در عمل سپید و لایشی در حل کرده میشود و گاهی جهت رعایت حال
اسهال نبات را در عرق بارتکب توهم گرفته هاشمیر و وزن موارید سبب اضافه کرده میشود در امراض حله صندل سبب
افزوده میشود **خند لیتون** بخای مملو صفت و گاهی مملو نیز آمده و بسیار است از شترتی که در دوی خسر و عمل
افادیه بود جهت برودت معده در حشا و جگر نفعده بود و باضمه را قوت دهد و بر اثر مفیده نقل مشک هر یک بوزن در
نصف هر یک یک گرم تا قیقین زعفران سهیل کینقال زخمبیل ده درم عمل نشا سه درل شرب کهنه ده درل ادویه ماسا ربقا

خشک و زعفران میگویند و در گرسند و سرکسیه از هم بپزند و شکر بر عمل را بچشانند و کبده در آن انگلف و در ساعت به دست
 بماند تا شکر آب بقوام آید پس کبده در آن و خشک زعفران در آن حل کنند و نگاهدارند و یکمهر خجسته برود معده و نفسیه و ضعف
 جگر و مینایخ و سفینین باغ خشک ربع مثقال سکنجبین مثقال زعفران یک مثقال سنبل و نقل قاقده عود خام هر یک دو مثقال
 در حبیبی زنجبیل فلفل هر یک سه مثقال او در راغوز رسک خشک یک کوب کنند و در خرد گمان بپزند و در شکر یک گمانی کبده
 دور زده در حل اندازند و دو شب بماند روز بگذرانند پس بچشانند با دو حل قند سبزه و سرطل عمل صلح بقوام آید رسک
 و خشک بار یک ساینده میانیزد کلمه **ششم** دویبه معدیه در الفاظ و الیه است و پس **انگور** کنناول
 نردون آن یک پس طعام قوی میکند بضم او اعانت میکند بر نفوذ غذا بلفظ زب انگور و بلفظ سوم او دویه امراض است که گشته
 و بسد و در کمر قوی معده و محلل صلابات دیلات است و **حمر ثما** که با دمای غلیظه از معده و خشک است و شکر است و تعالی
 در او دویه کبده خواهد آمد **دوار** **مختطینا** جهت در معده و جگر و محال و صلابت و سرد و در تنهای کبده حبیبی و نقل کبده
 در دم قسط سماج سنبل را در هر یک میگویند کوفته و نجهت بسبب کف کوفته میانیزد تا جو عمل غلیظه که در دست میگیرد ماب
 سه پ بمطبوخ **دوار** **السنه** که جهت ضعف معده و سوء بضم و تحلیل ریاح میفشد بلفظ جوارش ملوک و مرقوم
 او دویه امراض کمر گشته **دوار** **القرس** جهت ضعف معده که سبب آن برود و در طریقه باشد باغ ناخواه مستقر فارسی هر یک
 سه در حوت مقلوبه در مبله سیاه بر زمین کا در بیان کرده درم جفت احمده در برابر زده درم شربتی دود درم شکر آب
 کبده یا سینه یا شفت **دوار** **الکرم** که ضعف معده و صلابت آن ناست **دوار** **الکلب** که ضعف است و در کرم است
 بود و نقشار الله تعالی در او دویه کبده خواهد آمد **دوار** **المسک** حلو که ضعف معده را نافع است **دوار** **المسک**
 هر که رطوبات معده و با چشما قطع کند در او دویه صد عبه و در بلفظ سلوم او دویه رسیده با دوار **المسک** می گویند و نفع آنها
 کمر آمده و نسخ دوار **المسک** می که در او دویه قلبیه گشته هم اکثر آنها معده نافع است از آنجا که با بر او در محل حاجه بکار
 باید بر **دوار** **وامی** که در تقویت معده و دفع ضعف آن بکاری آید **دوامی** که تقویت نسیم معده کند و مغز را در روغنی
 مناسب حل کنند و پنبه آن تر کرده بر معده بپزند و یکمهر اسارون مقوی معده با در طب کبده و جرح فضول آن با دوار اولین
 است و یکمهر مقوی معده در حشا درق اترج یا گل او را با قشر قرآن از سر که پشتراب یا آب عنب یا گلاب جوشانیده
 بپزند **دوامی** که تقویت معده کند در شتهما آرد سبیل را با سفینین و صندل مجزبه **دوامی** که تقویت معده کند و غشایان
 فرو نشاند و پنج درک کرفس با عمل پرورده و پرورده آن کسر که موافق مخور من مقوی معده و جشاء و مفتح سد و دروک
 اشتها است و نیم مثقال کرم کرفس با نیم مثقال ناخواه و یک مثقال شکر جهت تقویت معده و دفع ریاح و جرب **دوامی**
 که جهت تقویت معده و قضا و بضم و در کفین اشتها بی عدیل است پس خشک جوشانیده از آب بیرون آورده بکشانند
 روز در آب سرد و کده رشته بعد از آن در طلاء که شیمی از قهوه است بست روز خیسانیده هر روز در مثقال تناول نمایند

نماید **دوای** که میان سببه همام کند که مسوق کینقال اب انار خوش کنه فی العاقون و در سیاه وزن کرسند و در متقال نوشته
دوای که بر دمعه رانفع میکند و بری آرد جمیع فضول بارده آنرا اسطوخودوس و جزو دست بخ بگر بخورد کوفته و بخته با گل شسته استمال
 نماید **دوای** که جهت صنف جرم صده و تسلیل تسخا و میفست پو اندر دل ان مرغ خانی خشک کرده نم متقال کوفته با گل سفید است
 مورد یا مینسب بسیار سودمند و دیگر جریب نیدم سببه با سحوی سرشته بر بند طوق سبب جریب در موقد خورشید استمال خواهد کرد
دوای که ضعف باضمه اسودمند است ناخواه درازانه هر روز دو دم بخورد و دیگر نقصان استهار ابرو و فعل بکرم و از جنسی فلفله راز سل
 زیره میفید بر یکدم و دم ساق ندارد است ناخواه در خلیل بر یکجا روزم کوفته و بخته دو دم صبح و دو دم شام بخورد **دوای** که ضعف باک نافع است
 ایقون بقدر دانش باکم فریاد چه براج بندد و بر جت قابضت نفع دارد و دیگر جهت ضعف باک در خلیل نکند و در باره سبب بکوب کوه و غزن
 کا و بر آنکه در هر روز صبح و عصر بخورد و دیگر و نفل سفوف کرده یا جوینده بخورد **دوای** که ضعف و اضع را کند و قهقش یعنی رال کوفته
 و بخته قدر یکدم یا بخته شکر بخته با گرم بخورد یا شیش یا گاویش بشکند شیرین کرده نماز شوند **دوای** که ضعف باک یا یکا یا یکسک
 و دو دم سطح سه دم فلفله راز چهار دم بلیده ششدرم کوفته و بخته با آبرج غیر کند و چهارده سببه خشک کند و هر روز ناشتا دو دم
 بخورد **دوای** که قوی را بر دمعه و عاراقه و دروشم می و اضم است و از شکم نرم باشد قبض کند و از قبض بودک یا سبب بر که قوی که
 ضعیف باشد بر او سبب هر بر سفید زبیه سایه است بلیده زرد پوست بلیده یکدم و در خلیل زبیه سفید یکدم و دو دم یکسک بیدم و در وقت
 ترش که کینه باشد شازده دم جله را بکوبند و با یک سازند قبل از طعام و با بول دو دم تا سه دم بخورد و با کوه وقت خوردن روا و از کوه
 مطبوخ مانند او و بر بسیار بخت بپزند تا مثل عصاره او را در کتلیں مقصود بسیار چکنیک بکند و بر آن بپزند تا جوش بر آید **دوای** که
 خلیل راج کند و اندکی سبب آرد و غولیا یا بکینجند و کینقال با گرم بخورد یا خرچان تنهارا سحوی نموده و عمل شسته در برابر جرمه صنف
 قدر شام بخورد و دیگر کتلیں راج کند و زانی که طبیعت متقل بود یا که در سبب کینج قهقش عاراقون با سبب علی ارم صمانند و از دو دم یکسک دو دم
 باب یکدم در زبیه و دیگر زمانی که طبیعت نرم شد بکار آید حب الرشا یکدم با گرم بخورد **دوای** که تسکین قهقش صده و مری که در موقد کوه
 و خرد و در آنکه با ناید که نقشه را در کتلیں کوفته در قهقش بناید خلکده نوشته **دوای** که تها صده معطر را و سحوی را و سحوی را و سحوی را
 و سبب اسطوخودوس و جریب است خیره رود و کوه که از مدت ترش شود و در دو دم خلکده بعد از کینج کوفته تا یکطل از آن نوشته **دوای** که
 سودا که در طعام سبب کند و در وقت ساقان گردد و سبب سحوی با کارد کند مصلحی خوشتر ناخواه بپوشد بیرون سبب و دو دم سبب کوه
 و دو دم تا در متقال پیش از طعام بخورد و **دوای** که در دفع قی و غیثان و نفل و تبوع میفست **دوای** که تقب نفس و در نفل سبب
 سبب که نام خوشه کن صحرای بر یکدم کوفته و بخته بعل یا کطلان نافع بخت آرد و در کوه که در سبب شسته کنای صحرای جهت استمالی بخورد و دیگر
 غیثان مین جریب سحوی اضع کینقال با وزن نفل چند روز بخورد **دوای** که تبوع از نفلت بر طوس سوزند خاکستری باشد بخته و در وقت
 بلیسند **دوای** که قهقش صفرانی نفع است طایفه کسرخ عوزه خشک بر یکدم خرد و رنگ بیدانه دارد و در ترش ساق پوست بیرون سبب کوه
 کوفته بخورد و در متقال آب بیا از این بابت سبب آن بر بند **دوای** که جنسی صفرای صغیرت بر اینج بکورد و در ساق سبب

بریک چهار جز کوفه و بنجته با دو جند از رب به بنجته از نیم مثقال تا یک مثقال بخورند و دیگر جهت قی صفی طباشیر از یک درم تا دو درم است اما
 بخوش و بسبب بخوش بخورند و دیگر زیره کرمانی یک درم از دانه ترش بخورند و در هر یک درم کوفه بنجته تا سه مثقال است اما بنی اندک و نه ترشند
دو امی که قی مغی و سوسا باز در روز شنبه میانه سه مثقال کلسر چهار مثقال شمع پوست سرد است و مصلی خود کوفه و فصل طباشیر
 فرخنگ زیره کرمانی در هر یک درم کوفه و بنجته دو مثقال کاجیکین مغزی و دشال آن برسد و دیگر که همین مقدار و فصل کرد و فصل سماج
 طالیسفر قیصر بریک درم درم کلسر سه درم فلفل را از چهار درم طباشیر بخورم نبات را بر یک کوفه و بنجته هر روز درم بخورند و **دو امی**
 که قی مغی و بنجته از درم باشد دفع کند بر یک کلسر باه لفضن کلسر کوفه و بنجته شبانه بخورند و دیگر که همین عمل کند و در مندی از نشیر و در چوبی
 طالیسفر مصل است بجز فصل را بر کوفه و بنجته شبانه بخورند و دیگر مصل بنیدم جو را در فصل بر یک یک درم کوفه و بنجته مصل بخورند و جو را
 تنبیه کافیت **دو امی** که قی الم از خواجرف خون باشد خواجرف کلسر دیگر مفید است آب برگ شمشیر است اما آنرا بپزند و با
 گویند شبانه بنجته بخورند و دیگر سکه کفی لسان امها در فصل لیسند بر یک درم کوفه و بنجته سه درم شبانه بنجته بخورند
دو امی که قی مغز که بعد ترش بر آب بیدارید دفع کند بر پنج درم که در آب بپزند و آب تر کنند و آب در آن تر کنند و آب در آن تر کنند و آب در آن تر کنند و آب در آن تر کنند
 که حبس قی کند و وضع مواد روی بعهه نماید که با سایه نیم مثقال با کلاب بخورند و دیگر جهت حبس قی که بیج روانه است ساق را
 بازیره یکوب نموده است بخورند و اگر است اظرف آن در بخورند بجدیل باشد و دیگر جهت رفع قی و تقویته عمد از دانه ترش کوبیده بخورند
 با لسیو همس آن زیره کرمانی بخورند و ضاد کها را برگ زرد زرد نموده جهت قی مغز و طباشیر سوخته آنرا شبانه بنجته بر مده جهت منع قی لیم
 و زرد الم و نفت الم بینه است **دو امی** که حبس قی کند شیره نمودا دم تلخ در آب کشیده بنوشند و **دو امی** که جلا نوبه
 قی را دفع کند تر فصل مصل را قیصر بوز بزرگ کابلی سکه کفی صندل سپید فلفل در از بر یک درم کوفه و بنجته هر صبح تا دو درم
 با بنجته بخورند و دیگر جهت جمع اقسام قی دانه مصل تر فصل نار قیصر مغز تخم سیاه و آنرا بپزند و آنرا کوفه کونی صندل
 فلفل را ز شالی بریان که از اجزای آنجا کبیل همان گویند جمله برابر کوفه و بنجته اندک اندک باشد یا شکر آینه بلبله **دو امی**
 که جهت قی و دفع است که بیج روانه است بپزند و این خاک را در دانه زرد کوار و از جمله هر است دانه مصل تر فصل سوخته که از ترخسته
 آرد و در فصل سده صندل سفید تخم شمشیر پوست درخت پیل که درختی عظیم در هند میباشد و مشهور است بهل بزرگ که **دو امی**
 بنده است پنج درم یعنی ساقی نار قیصر بر یک یک درم مشک درم نار دانه چهار درم و بعضی اوقات کجب طاقه زیاد هم کرده میشود و
 بعضی اوقات ربانته گرمی کرده مشک مطرح ساخته میشود کوفه و بنجته گاهی باب سرد کابلی شربت نار منفع و گاهی بر رب به
 و گاهی بر بی دیگر ساق طال داده میشود و قد خراک از دانه شمشیر تا شمشیر است **دو امی** که بقی و فیشان و تبوع با دفع
 است فو بنجته مندی را که آنرا در مزار نموده گویند سه چهار گرمی در آب تر کنند تا نرم شود پس بپزند که آنرا اندک اندک
 بخانند یا قطعات ری فرورند **دو امی** که جهت قی و فیشان و تبوع در کم شکم بهر سایه شمشیر است تا جراته اندر حقه منقول
 است طالیسفر علف مندی فلفل سیاه نمک قیصر بر یک بنیدم فصل در از زیره سیاه سحر شیخ سماق در ضمنی بر یک یک درم

یکدم سداهل چشم بترسیل امل بیدرخیل سرب یک یکدر نیم انار دانه درم و بنمبات چهارده درم کوفته و بنجبه آودرم تنها با
جزی مناسب برهند و **دوای** که چته فی طحال انب سنا هم از جربات ایشان استنشانی بران که از این سندی کبیل زمان گینه طحال
پسلی که دوائی بند است امل السوس بر کوفته و بنجبه امل برشته قدری استیان موضع طلا کنند و اگر خطل کلان باشد یکمانش از باره و علبه سینه
دوای که چته فی تبوع ذوق نافع است گندم را در آب بپزند که هر سوسه و دوام از آب آن تجرع نمایند **دوای** که فزون
مفید است در ارجعی مصطکی در آب جوشانیده با نبات شرس کرده یا بغیر شترزی برهند و دیگر جهت فواق استلای زهره کزانی زهره
بنطی امیون تخم کرفس یا خواهر یک جزوی چند یکدست برنج خود کوفته و بنجبه با دل شتر شیر کرده کینفقان آب نام نکرده دیگر که چته
فواق جرب است خصوص اگر بچی باشد حب املین مثل تنباکو کشند و دیگر قسط نخ از قند کشیدن و دیگر نامش شترزی حل
کرده در مینی چکاندن و دیگر آب امل در مینی استنشق نمودن و دیگر صندل سفید ساییده یا شربزه کردن و دیگر قدری نمک
ساییده در روغن کاج حل کرده سیدین همین گل دارد **دوای** که وجع معده را نفع میکند ز اینج را با خاک سوزن زدن است
موزن آن درخیل دوزن آن در صبی گرفته ساییده امل خمر کرده یکدم تا بچرخند و دیگر برده سنگ که در سنگدان رخ شیدنگ
کرده کوفته یا شرب اوج معده ناهفت و دیگر **دوای** که درم معده ترسید انفار کارا به خرد و تخم گمان تخم خطمی ساد کوفته
کنند و چهار شنبه زردان حل کرده بنهند **دوای** که درم معده ترسید انفار کارا به خرد و تخم گمان تخم خطمی ساد کوفته
بر روز سه درم صبح و سه درم شام با چهار درم شیر بز بچرخاند و دیگر در بیاب تخم طر خشخوش حله تخم کوبه مساری کوفته و بنجبه
سه درم از آن با چهار درم حصه کیر حل مطبوخ بچرخند **دوای** دیگر قوی ظاهر در نفی حر سقوطی بعد از معده از دو یک خمر چهارم
ساعت تخم گمان بحاب حله برکده درم مطبوخ بخرد و وقیه **دوای** مندی من ایوب و ممولات از شش
جهت سنگ منی و ارجح و ایتار که می رود کند روگ کنوان او در سوسه بر بنجبه سیال انار دانه هر یک دو سه بر برای من گوشتی زهره
ساور شیره مندی شیره بکنده به نر کنول گندم یک که در سوسه بپزد و بنجبه کندی شیره در دانه کندی شیره با اصل شیره سوسه
بلید است جیره هر یک نیم من شیر کاندیش پیرا و گاو دوسن قند سابه شیره کدر هر یک دو نیم من حرلات شش من لوازم سوسه منی سوسه
چهار است و ممول را در است جذاب کاره کندی سنا کرده سابه با و دیگر در اینم کوفته با کرده در مینی کبیل سنا سنا سنا سنا سنا
دفع کنند با یکمانند مقدار در امل نهار نهند **دوای** مندی جیره مندی سکه ای منی تجرک کبیر خود خیال جریح جریح جریح جریح
بالا هر یک دو درم کل داده بود سیال امل هر یک سه درم شکرتری شش درم خمر کوبه شست درم کوفته و بنجبه بر روز دو درم خمر **دوای**
فی صفوای مانده در گلوئی یکوب کرده شب در آب تر کنند صبح صفا نموده بنهند **دوای** که نفی غلبان اوج ناهفت کوبه کبیر
که درم خورده شش سایند و قدر از بونک جها سازند و حب بپزند و اگر گنا سنا کند او سه عدد و دیگر **دوای** که چته مندی
منضیه جربات امل نهند است بربنج جوره زهره سوز کوفته ساییده چشم کشند و دیگر جیره مندی و مندی و مندی زهره سوز کوفته
انار دانه بربنج کوفته املی ساییده بر بونک جها سازند وقت صبح با ساییده در شش کشند **دوای** که ششها آرد و سوزش سینه

و در کسند که فریاد کند لوبک اگر تو را کبریا بچ پیل چند سپید زره سپید سینه خشن کیر حای پیل کنول که شکاف هر یک یکسان کوفته
 درخت با صری ساینده ده دام آمیخته نیدام یکم از آن به بند و اگر شکاف دو کسند و کافور که اندازند با کز از فرج مناسب باشد
دوامی که سفیدمانند کند و سوزش سینک کارنا کوارین طعام هم رسد دفع کند کباب چینی یکسان تیج دانه ای می خورد هر یک دو تا مانگ
 پیل چهار مانگ سلوین نشت مانگ نبات چندین سپید بر یک شانزده مانگ کوفته و بخت بر صبح دو مانگ بخورد **دوامی** که تقویت
 بضم و دفع باد و قبض نماید هر حرج سونبه بزرگ اطردار چینی شرح پیلامول سونبه بر یک یکدم در منی سونبت سجد بر یک درم
 نبات دو خند و دیش سبزی از پنج شانه نیدام **دوامی** که جهت در شکم اطفال و شبکی آن مقدار و سبک تر کند شک
 سینند به میوه کوفته و بخت با بول کا و ساینده شکم طلا کند تمام شده دوامی مندی **دوامی** مشهوری و کل مشکلی حاره
 و با جفت الحیدر و اطریفل جهت تقویت سده و با سبک است این یافته جهت اسپهال صفراوی و موی خصوصاً با طریقت و قرض مطبوخ
 او با برنج و آرد جو بر داده بهترین اغذیه صابن اسپهال حار است و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ تسقیق است بر تبه کرده و خشک
 نموده با شسته شترتی انکی از آن ربع شکی در خوش است تا چند روز میگذرد از برابر تا ضیق است **دوامی** اسقویطوس
 آن جزا شش گمنی مروت است که انشاء الله تعالی در او دیده کافیه خواهد آمد **کلمه** **دوامی** و سینه در الفاظ را بر تبه
است را مانگ از او بر یک است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلخ میساختند و درین زمان از نازد و در شب
 خرا تر تیب میدهند و بهترین آنست که یک جزو از دو نیم جزو پوست نار در آب و سر روز ساینده بخوشانند و بر نمرند تا مثل غنجر
 شود و یک جزو نیم و در شب غرا با غسل در ربع جوزان و مثل آن صمغ محلول اضافه نموده قرص زرد و از وزن پوست نار که
 نار سینه کسند سیدیل است و یک طریقه ساختن ویر چنین برشته اند کلسرخ قرص قرص سینه عود سینه نیمه مساوی ساینده
 و در ظل از مجموع بگیرند و عطف با یک ساینده ده ظل کوفته نگاه دارند و بر یک کیل را در دو نیم کیل آب جوشانیده صفت نموده
 تغل آن در کرده و در ظل عمل آمیخته بر سر زده ظل از آن طلی از روغن کنجد اضافه کرده بخوشانند تا غلیظ گردد پس ادریه
 نه کوره آمیخته در صها بنند و اگر بر شش متقال را یک یک متقال مشک اضافه کنند را یک مسک خوانند با جمله طبیعت فواید آن
 برین تفصیل است سرد و خشک است در دم و کوبند گرم است تقوی سده و قابض و محفط و سکن حراره و مانع رخیس مواد مجده و در
 وجهت اسپهال کینه و در ب اسپهال امونی زرد دم کسره و در سینه و صمغ جگر و محفط و روح شربه با وضو مانع و عطای
 آن معوی چله سترخی در افغ درم حار و قرض درم مقعد و بر وزن آن و حاس عراق در افغ مخوفنه و دخی فاسد و با خاسمو
 و قابل قمل و سون آن معوی شد و قاطع خون او و قدر شتر شش تا در متقال و بدش سک و مضر شانه مصلح شش است

بعون غیایت الهی نسخه مجموع بقای جلد اول بتاریخ نسو یکم ماه دسبر ۱۸۶۱ مطابق بوه بی ماه شمس ۱۹۱۸ که با جت
 مرد شش در مطبع هندو پریس با تمام بنده چار طویل واقعه کوچی مانی دس بر ای تمام و زبور اطلاع پوشیده نظم فتم تمام در تمام



بلدانی مجرب و تقابلی



را مهران همچون بندیت مسی با هم مولف ترکیب یک سخنان موافق مینباج در درج مفاصل و نقرس انشاء الله تعالی خواهد آمد و نسخه دیگر آن در اینجا مرقوم میگردد در مهران بزرگ جهت ضعف معده و سوء مزاج بارد و بوسه سیر و سوسا سوادوی سودمند و مقوی باه و مصلح حرکات بدن و حافظ حین مصلح کرده و شانه و مفتت حصصه ایفون فریون چند بیدتر بر یک سه درم بلبله سیاه چهار درم سافج هندی جلیه مرعی فطر اسالیون و قور زینبی تخم کدر حاما بر یک ششدرم سنان خشک خربق سفید مرا حور مورد اسفرم بزر الیچ بری بزر الیچ بستانی خشک بستانی شیطیح هندی زر شک نوز تخم ترنج زرد و زهر اسپس هندی همین سسج نیم سفید لسان العصاره بر یک چهارده مثقال و فح شطیح زر از دند مدحج بلخ قناری تخم فحکلت بر یک چهار استار و نقل شسته قصب الذریره عود بلبان سلینجی سیاه قاقله زرد بر یک چهار استار دار فلفل زنجبیل بر یک پنج استار تخم کرفس نانخواه کرد با تخم رازیانه تخم اسپت تخم خرفه تخم جرجیر تودری سسج تودری سفید اذن الفار زبیره کرمانی تخم شبت بر یک شش استار پوست بلبله زرد بلبله شیره اتمه بر یک هشت استار جوز بواسی عدد فانیته سفید فوزان همه روغن گاو بوزن همه دارد با فانیته و غسل کف گرفته بوزن مجموع فانیته را در سر رطل آب بکند از دوزیند تا غلیظ چون غسل گردد پس غسل بر سر آن ریزند و روغن بارانش کند آشته نیم گرم کنند ادریه گرفته در نیجه بر روغن لبت کنند پس فانیته و غسل مطبوع را در داندن کبیر اندازند داد و بمنتویه میسر بزنند در حرکت میهد هند تا بار

گردد و در طریقی که مری در آن محل بوده باشد بر دارند و بعد از شش ماه استعمال کنند شترتی برابر بازو در اول
 ماه و آخر آن سه روز با آب گرم یا با بعضی سبزه و بعضی درین سبزه تصرف کرده اند و ادویه چهارده منقالت
 بست و چهار منقالت و ادویه چهار استاری یا عود بلبلان سه استار و باقی چهار استار باضافه اکلیل الملک
 و شیخ و زرنب و حب بلبلان نوشته اند و نسخه علیده سه ار داده را مظهران خورد و قریب القبح بزرگ افیون
 سه فیون هر یک سه درم کلک سنجی چدرم جذبه سترکی استار تخم کرفس که با سدر تخم شلغم تخم اسپت تخم پیاز
 تخم خیزر و زرد تو دوری سپید تو دوری سیخ که در هر یک ده درم حب ارشاد تخم عمل هر یک دو استار و قسط زراوند
 مدح زراوند طویل شیطیح خشک زرنبا و همین سرخ همین سفید ریوند چینی در پنج خوشجان میوه هر یک سه استار و نقل
 هیل اشنه ساذج بندی قاقله سه درم اسس سعد جوز و با قصبه لدره زرنب اکلیل الملک مرابو حب بلبلان
 هر یک بست درم سلیمه سیاه حب لاس زرنشک سان العصار فربنبل هر یک بست و چهار درم طفیل در فضل
 زرنخیل هر یک پنج استار عبید سیاه پوست عبید کابلی پوست عبید که هر یک شست استار فانیه وزن سه درم
 ادویه کوفه و پنجه بروغن کا و حوب کرده بسمل کف گرفته بشند شترتی منقالت باب تا تر رایب در مائه
 این اخلاف کرده اند این تلمیذ گفته که آن شیر جامه است هر چند که باشد خواه بگد حقن افقه خواه بگد شستن آن
 شنبازوزی تا غلیظ گردد و ماست نیز گویند و صاحب ذخیره گوید که آن آب صاف است که از کز اشستن دودغ
 در جایی خشک جنب جد ار دهد و ایلاتی نیز هم چنین گفته و درین بحث است چه بسا در کلام اطبا المار الدلی فوق
 الرایب یافته میشود و صاحب صحاح گوید که رایب ماست است مخصوص گنبد یا گنبد و صاحب دیوان نیز هم چنین
 گفته و ابو عبیده گوید که لبن جامد را رایب است همین است اسم از آنمانی که مسکه از آن جدا میکنند و احمد ابن
 عبد الرحمن گوید که رایب لبن غلیظ است که خود غلیظ گردد و ماست خیریت که بصفت از آن غلیظ کنند و خفص همان
 لبن رایب ماست است که حرکت دهند تا مسکه از آن جدا گردد و هرگاه مسکه جدا شده شود دودغ نامیده میشود
 و صاحب نهاییه گفته در حدیث لا غلوب ولا روب فی البیع و الشرای لا عیش ولا تحلیط و منه قیل لبن الخوض
 رایب لانه یخلط بالما عند الخوض یخرج زبرده و افضل المتاخرین نفیس الدین گوید رایب لبن حامض غلیظ است
 بعد جدا کردن مسکه آن دیگر گوید بسیاری از از اطبا درین اسما اشباه است و یکی را امکان دیگر استعمال
 میکنند با جمله حاصل کلام نیست که رایب یا ماست است مخصوص دیگر مخصوص و تر و بعضی غیر مخصوص
 و غیر مخصوص و تر و بعضی مخصوص الذیر با دودغ است یا آب دودغ معلوم شده و حکام ماست بجاست آن
 باید دید و خواص آب دودغ نیست که سرد تر است از ماست بخوردین مناسب و اگر زیاده خورد شود بدلیلین
 میکند خصوص با شستن و نیا و تخم کز ز ماست است با اعصاب و بیماریهای سرد است رایب مستعمل

بزرگ است

جته گرم مزاجانی که از او یہ کہ یہ تفرگتسه مقویای مشوی دانگی رایب بقرمشت دقیه رب اسکو جهتی که
 باحتباس طبعی بود تسکین عطش ناخ و در موقوف دوم او یہ امر اض سرگشته رب امر و مقوی معده
 و حشا و قاطع اسهال سنج حاوی امر و دانچه در آب بچوشانند تا مہر شود صاف نموده آب بچوشانند
 تا بقوام آید رب انار ترش مسکن قی و غنجان و مقوی جگر گرم و قاطع طبع و مسکن صفرا و در کس
 باسور شش طریقہ آن مثل طریق ساختن ربوب دیگر است رب انار میخوش جته اصلاح معده
 و میجان اشتها و مسکن تشنگی است در موقوف دوم او یہ رسی گدشته رب انارین دفع جزای
 معده و سیند مسکن تشنگی دق و در فل پتہای گرم دانه انار ترش فشرده اگر کیشب بگذارند تہتر است
 و الا همان طور در دیک سنکین یا نقرہ یا قلعی کرده آنقدر بچوشانند کہ چهارم حصہ بماند و اگر شافی چند
 بودینہ در آن افکنده بچوشانند صواب باشد رب انار منفع قی مذکند و شکم رفتن و پتہای
 سرد را مفید است آب بودینہ ربع جزو شکر طرز نیم جزو آب انارین با سوسہ بخورد رب ساژند
 رب انگور مقوی ہضم و مفید غذا است در موقوف سیوم رسی گدشته رب بسر نافع بضعف
 معده و قاطع غنجان قی و اسهال سنج حاوی از سبکہ خاک گویند خسته بر آورده کوفتہ آتش بگیرند و پزند
 تا ربع بماند رب بہ مقوی معده و مانع قی و حابس شکم و مقوی دل و دماغ و بقول محمد بن زکریا
 بارب بہ ترش مسکن تشنگی است آب بشیرین و ترش بطریق معلوم بقوام آرند رب ترنج مسکن تشنگی و صفا
 و دفع اثر سموم و ملین شکم و طلاء کردن آن تو بار بار برد کشیدن آن چشم فریل یا ض ترشی تبرنج فشرده
 و صاف ساخته بچوشانند تا بضعفی یار بی رسد و اگر شیرین خواهند برابر آن قند یا نبات شیرہ ساخته
 و کف گرفته باہم بچوشانند رب قوت شامی منقہ حرارت و میت و مسکن صفرا و عطش در او یہ
 حلقیہ کہ گدشته رب جوز کہ خوردن آن بقی طبعی نافع است این ہمہ در اینجا گدشته رب
 ریاس باہر جو یہ گوید بہترین است کہ از شیر از آرند و طبع بہ سرد خشک است معده را قوی کند
 و طعام بخورد و قی کردن باز دارد و شکم بپسندد و پتہای گرم را سود دارد و آب سرد بپسندد ان ۱۱۱
 و مصلحت رب انار امیسی باشد بگیرند آب رواج تازه و در دیک سنکین کنند و با ش نرم بچوشانند تا غلیظ
 گردد رب زرشک مقوی معده گرم و جگر و مسکن تشنگی و نافع با سہال چون زرشک تازه چند ایابا
 و صاف کنند و در دیک سنکین کنند و با ش بچوشانند تا ربع بماند و اگر خواهند کہ بشکر سازند اش را چند آن
 بچوشانند کہ بنیم رسد پس بمجدہ آن شکر بیا مینزد بچوشانند تا قوام گیرد رب سیب مقوی معده
 و دل باشد و تیزی صفرا بشکند و شکم رفتن را نیک باشد رب سیب ترش نزد محمد ذکریا زنی نیک

دانه شیرین

در اینجا گدشته رب

است بسوزش معده و مسکن قی و غشيان و مقوی دل و نافع به خفقان و قابض طبع و طریق ساقمتن این هر دو در میان
 طریق زرنشک رب عموماً مسکن تشنگی و صفرا و التهاب معده قی و قابض شکم و نافع کجکامات عاوه آب
 غوره جو شانه از برنج با ناید صاف کرده باز جو شانه تا بسکسی بازاید و ز طرف سینه کرده در آفتاب کند از زرب
 به کمون مقوی معده و مسکن تشنگی و صفرا آب بکون را با تش نرم جو شانه تا برنج رسد این رب را ساده
 خواهند اگر خواهند بشکر ترتیب دهند آبش را چندان جو شانه که سیوم حصه بماند هم چندان شکر آمیخته بقوام
 آرنده و اگر آبش را در آفتاب پرورند تا چارگی بماند بهتر باشد و نیز فرغ شدن این باشد رب مرکب نشانه
 تشنگی و صفرا آب انار ترش آب آلو سیاه آب ترشیدی بر یک کبیر آب ترشی ترنج نم سیر بطریق بهما
 دیگر نیز در وقت استعمال آب سرد یا برت مزوج کرده یا شایند رب مورد رب الاس است مقوی معده
 در دفع قی و اسهال کبیدی در ادویه صدیه گذشت رب یلشوق که آلو با گوگرد معده و حشرات قوی
 کنند و نیز صفرا شانه و چهار گرم را سوود دارد یلشوق رسیده را هم چنان در رو یک کنند و آب برندی برزند و
 با تش نرم جو شانه پس فرود آورده در طهارتی بکن کنند و بدست نیک مالند و بیالایند نفل و استخوانش را
 بپزند از نود آب صاف او را دیگر باره در رو یک کنند و با تش نرم جو شانه تا غلیظ گردد و اگر خواهند
 که بشکر کنند نیم چند آب آن بشکر دخل کرده بقوام آرنده را مایمه طعمی است که در آن انار باشد بسیار سی
 ناریا گویند درین زمان معروف بقلبه انار دانه است شیخ گوید پیرین است که در انار ترش کنند او سرد و خشک
 است گرمی معده و حشرات اسود دارد و شکم به بندد و خون آمدن از شکم باز دارد و صفراوی مزاجان اهل سنت
 دارد و اصحاب قویخ زاید بود و صلاحش است که از پس آن حلوا با کبکین خورند یا بنیند تا اول نمایند طریقه
 بچمن آن موافق دارد اشکوی انیت گوشت فربه ریزه نموده پیاز خود و چند رسیده از نود و بعد از چمن اینها
 آب انار دانه مع جاشنی قند یا غیران بدیند آلو سیاه و زرنشک کشمش منشر با دم لازم است باید که
 لعاب در باشد رو اصیر سبز یا را گویند که جو شانه در جزیرای ترش چون سکره و سماق بپزند
 و آنرا برادر نیز گویند و شیخ نجیب الدین گفته که رو اصیر مثل بواورد است مگر آنکه بواورد اصول بقول است یعنی
 اصول بقول موضوع در اشیای حامضه را بواورد گویند رو اصیر سبز یا بعضی گفته اند رو اصیر ناخوشی است
 که بقول را در آب جو شانه یا باروغ کچد فلیته ساخته در جزیرای ترش با مصالح می بزنند با جگر حبه معده ناری
 و صاحبان مزاج گرم مناسب نماید تا برین ایجا آورده روغن اصله نسخه آن که مخصوص تقویه و تقویه
 است در ادویه زینت انشاء الله تعالی خواهد آمد دیگر که تقویت معده کند و معده ضعیف سرد را
 نافع بود حب الاس سکه آقا قیام و سبیل مسجد فر نفل استین بر یک دو دم مصطکی سردم آمله منقی

سقی از دانه بخیزم در آب بپزند و صاف کنند نیم وزن آن روغن کل در روغن بپزند از دانه در روغن یک
مضاعف با نش نرم بپزند تا زمانی که آب برود و روغن بماند روغن کشیتن یک نسخه آن موافق لغات
الطب که بموجب خاص بیشتر است در آن جایاید دیگر معده و جگر و جمیع اعضا را قوه دهد مرد خا
و اکلانستین رومی تازه دو سیر و نیم اندر روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن جوز یا روغن خسته زرد آلو
تلخ که نیم من باشد در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب بپاویزند دیگر که خوردن بخیزم آن تقویه معده
و اخراج کرم معده کند و طلال کردن آن با قروطی جهت تقویه معده در دوران نافع است و هم اشامیدن پنخ در دم
آن جهت دفع یرقان و سده جگر و سپرز خصوصاً با کشین عضلی و جهت دفع احتباس حوض دم مطرد خوردن او
قبل از شراب نافع است و بعد از آن دفع خمار و قطور و جهت گرم گوش در یاج آن دطلای و جهت درد چشم نافع
است کل انستین بکرطل در چهارطل روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب بگذرانند روغن
بادام نفع می کند بوج معده و در ادویه صدایعیه گذشته روغن بابونه از رفع ریح معده و تحفیف
با عدال و طرد ریح اسهال کنده نسخه بوجه اول روغن بابونه است که در ادویه صدایعیه گذشته روغن بپایان
صاحب کفایه الطب از چنین نقل کرده که کتی باز دارد در موقوف بیوم او دیده رسید که گذشته روغن بپایان
باید آن بر معده مناسوب مزاج بارد معده را میفید است روغن بنفشه در بین آن سخن و مقوی
است و همانا گذشته روغن به یک نسخه آن در ادویه اسپهالیه خواهد آمد دیگر جهت تقویت معده عظیم
انفع است و اگر با کتکاب یا شربی دیگر یا شانه معده را قوه دهد و اسپهال باز دارد و سوزش بول را ساکن نماید
را از ریک پاک کند و دو دو مفصل را میفید بود بگردد آب به قشره بطل روغن کنجد یا روغن کل سرخ
در ظرفی از آئینه کرده چهل روز در آفتاب گرم بنهد روغن جاوشیر تلخ تخمیل و هم و جهت ادغام مفصل
و در پشت در رک و عرق النسا نیز نافع است باز در کدر ریح حلیت اشتر جنید بیستر نقل کندش هر یک
بخیزم جاوشیره درم همه را نیم کوفته با روغن گردکان نیم من در شیشه کند و بقدر مضاعف یکشنبه روز
با نش نرم بپزند تا دو احوال گردد روغن حیطیا نافع را تخمیل برد جهت بله و فتن دبا دی را که در خفیه است
دز را در کرده و غیر آن باشد طرد کند درم یعنی را نافع باشد زردانه مرج سعید سنجی پوست بجز هر یک جزوی
خطانای رومی دو جرم و نیم کوفته با روغن بادام تلخ یکطل در شیشه کند و ده روز در آفتاب بپزد
که روغن حلیه نفع میکند با درام معده و تخمیل بیلات نماید روغن حتما خوردن در شغال آن ریح
معده را بپزند کند و موراقوی و کثیف کن فرسیت دهد خاصه برای زمان راهل خسار دیگر در روغن زیت
طبع دهند و بر دانه و سنجای دیگر آن از مغز در کب الشارعه تعالی در ادویه و جح مفصل خواهد آمد روغن

خردل که فنج سردیاجی و طوره ریاح کند در مفلوظ سیوم ادویه برسی گذشته روغن دارشیشجان سوده
 را قوی کند و شکم رفتن باز دارد و قریب و قیه زیره در و قیه چوب سیلخه قطره یک چهار دقیقه دارشیشجان شش
 دقیقه سیلخه نه دقیقه همه را نیم کوفته با روغن کچم بخت رطل الش نرم بچوشانند و مالیده صاف نموده بکار برند و غیره
 و اما مولد نافع است بر دمه و عصب متعوی است در مفلوظ سیوم ادویه برسی گذشته روغن زعفران
 جهت صلابت و اوجاع سوده میفید است و در مفلوظ سیوم گذشته روغن ساطع که مبعده و جگر میفید است هم در آنجا
 گذشته روغن سداب که محلل ریاح سوده است در مفلوظ اول و سیوم ادویه برسی گذشته روغن
 سعد جهت مبعده بارده سودمند است سعد کوفنی یوقیه جو کوب کنند و میدو اند که در ابوشانند اندازند در روغن
 زیت یا کچم رطل بران مضاف سازند و در شبها نوز در محل گرم کنند در زنی که چهار بار در دم کند پس در آن
 دهند تا که روغن بیاید که روغن سیلخه ثابت بن قره گوید سردی مبعده و جگر را سود دارد و اندامها
 قوی کند و قیه نفل بر یک چیز سیلخه قطره حبلسان مصطکی زعفران بر یک ده درم نیم کوب کرده با رطلی نیم
 روغن کچم تانه هم کرده و در ظرف آبگینه درسی عدد کل سوسن سفید منزوع الاقلام داخل کرده و بسیار روزی
 چند بپزند تا نرم شود و قوت دارد در روغن نخود کش پس بیالابند نگاه دارند روغن سیب مثل
 فوید روغن است و طریق ساختنش اینست همان است که در روغن پسته گذشته روغن شست طوره ریاح
 سوده روغن چهار بیای سرد کند و در مفلوظ دوم ادویه برسی گذشته روغن شجره مصطکی قابض با قوه جلا
 و مطفی است منتقال از آن مخرج گرم شکم در طبوبات زجه دبر برده آن با سوده و از خرقه جبهه جرب نیسان و دو آب
 دو آبی است جرب این روغن را از برگ و قوه درخت مصطکی چون روغن غار سازند روغن علقم که گرم جنس
 نباتات نج است گویند در آن قنار الحار و بعضی گویند حنظل است این روغن را اکثر اطا بهترین او همان گذشته اند
 خصوصاً جهت برده مبعده و قویه اشتها و باه در در مفاصل و قوس و عرق نیسان با قوه چهار منتقال فکلورون
 شحم حنظل زراوند حرج زوفای خشک بودنی کوبی بودنی بری بودنی نهی سیلخه برگ دغلی پنج سوسن سه کجوقی
 بر یک ده منتقال میسایله پانزده منتقال عصاره قنار الحار کرده رطل روغن زیتون پانزده رطل آب مثل
 روغن زیتون پانزده رطل بعد از خیسیدن ادویه بچوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال
 نماید روغن غار که شش آن در مفلوظ سوم ادویه برسی گذشته قستی که پاشیده شود بران مصطکی و طسلا کوه
 شود بان قسم مبعده را ساکن میکند قتی منجی چون پنبه یا پاره ندر آب آن تر کند و بر مبعده گذارند و رحالی که گرم باشد
 در دمای مبعده را سود دهد و چون مصطکی را در آن حل کند و بر مبعده و جگر و طحال بند قوت دهند و اگر برین
 مداومت کنند تحلیل اورام غلیظ کند و اعضای مذکوره را گرم کرد اندر روغن قسط که سردی مبعده

بیزنه

مسده و جگر میفید است در مفلوظ سیوم اودیہ اس که نشسته روغن کاوی استون رب گوید سرد خشک
 و قاضی و قاطع حرارت برود و سخت کننده اعضای سترخیه بقض خود است شکم بنید و مسده را قوه دهد و قوی
 کمان کرده که نمخ اود در جام در دینت دورک و مفاصل در یاج آزا سود مند است و در تحت حبه خراب نم میفید نشسته
 طریق ساختن آن نیست که کل از ابغه کلغن در روغننا برورند روغن کل شرب او سنگین و در التهاب
 معده م حابس اسهال و سهل موده لزجه و چرب کردن اودیہ حابس اسهال آن نموی فعل او است و خوردن آن باب سرد
 و شیرین مفلوظ مسکن عطش است که حرارت و بهوت باشد و و غمگن کل با دم اسهال مراز باز دارد این برود
 روغن در اودیہ صد عید که نشسته روغن کلکلنج که خوردن آن حبه تقویت معده و دفع در آن میفید است
 در مفلوظ سیوم اودیہ ماضی سرگشته روغن کندر که مسده را قوت و تحلیل نفی کند در اودیہ اذینه
 که نشسته روغن لاله که آزا شقایق و شقایق النعمان بسز گویند یک نسخه آن با قی کفایه طب که مخصوص
 است به تسوید و تبریق موانع انشاء الله در امراض زینت بیاید دیگر که مسده را گرم کند و دفع تحلیل دهد در اگر
 با پیه بطایرغ آینه ز درم را نیز نفع رساند برگ لاله از نباتات آن جدا کنند و در شیشه بنهند و روغن زیت بر آن بریزند
 و اقل ده روز در آفتاب آویزند پس بماند بعضی وزن لاله دو اوقیه و نیم وزن روغن زیت برطل زمین کرده
 است روغن مبارک که حبه تحلیل ریح بهم رسانیدن اشتها خواست بلفظ روغن نقود در مفلوظ سیوم
 تحریفات روغن محلل در تقویت معده بی نظرد تحلیل ریح معده و جگر بعد از اشق اسارون نصب برده
 از خربریک در مشقال مصل از ق سبیل طب مصطلی عکال بطم بر یک سر مشقال روغن بابونه روغن کل سرخ
 بر یک برطل اودیہ را نیکوب کرده بار و غنما مخلوط کرده در آفتاب که از هر روز برسم زنده تا ده روز و الا در فاسر
 گرم که از هر روغن مصطلی معده ستر خرا قوت دهد و صلابت و در ام آزا نافع نیست و تلین صلابت کند
 و نفع میکند برود که مصطلی رومی ده درم اندر پنجاه درم روغن زیت بار و روغن کل سرخ بار و روغن کجاند اخته
 در شیشه کنند و اندر یک پر آب کنند و اش دهند تا آب یک بخورد مصطلی بکند از روغن بعضی مصطلی را در اگر
 میکند و آب را بار روغن بخوشا نشاند تا آب جذب میشود پس بکار بندد بعضی نسخ مصطلی با زرده درم نظر آمده
 و بعضی در همین نسخه ساده شستین و صطک بر یک درمی و نیم اضافه کرده اند روغن مصطلی مرکب روغن شستین
 رطلی عکال بطم سر رطل برسن نقاح از خرمصطلی بر یک برطل قردانا مفت طریق حبه درت مصطلی شت رطل
 عود بلسان ده رطل شراب خوشبو پنج قط آب ده قط روغن زیت بنجاه قط شراب بر جزای خشک باشند
 در روز یکد از ده بار روغن زیت و یک که سه ساعت بخوشا نشاند پس مصطلی عکال بطم مخلوط ساخته صاف
 کند و مسده کرده در ظرفی نگاه دارند روغن میوه ضعف معده در آن در دگر در جسم کرده نشاند

و سستی عصبها و در دغید و با سبهای سخت و اندامهای سرد شده را سودمند است میسب درم را در آب گرم حل
کنند و باروغن زیت کین و نیم بچوشانند تا آب برود دروغن بماند روغن نارون که شرب طلاء و احتقان
بدان جهت وجع معده و طرد ریاح احتشاد و دفع ورم آن نافع است بسنج در معطوس سوم ادویه را پس گشته
دیگر جهت اورام صلبه معده مفید مصطکی سقراط و خرقصب الذیره هر یک شش و نیمه سبیل نیم و نیمه روغن پان
یکطل ادویه کوفه در روغن اندازند و شربت سبسته در آفتاب بپخته به بنده پس روغن صاف کرده بگیرند و ادویه
نذکوره همان وزن در روغن مسطور اندازند و همین سان سببار بکنند و هر بار بپخته در آفتاب برانند و نقل بنده ازند و اگر
نقل معصر را در صند ورم معده و دل کنند بغایت نفع دهد روغن کیمیل نفع کند شونیز حب انبار رسد به
همه را در شرباب خوب بپزند و صاف کنند پس در روغن که نصف شرباب باشد بچوشانند تا روغن بماند و روغن
که ماییدن شکم بان بادا پاکند و فریون یکدم جذب است و در روغن سداب ده درم بگذرانند روغن کیمیل
که درم معده را نافع است با بون کیمیل الملک هر یک جزوی در آب بپزند و صاف کند روغن بادام شیرین
قدر ثلث آب ایمنه باز بچوشانند تا روغن بماند شربتی یکدم روغن کدزنی که زنی المعده را که سبب ثور
بود نافع است آب به میخوش آب سبب میخوش آب برگ مور و سبب زب عصاره الراعی از هر یک یکطل صغیر که
گفته صد درم همه را در دیک آمیخته کرده با روغن گل خالص مقیاد درم با شش نرم بچوشانند تا روغن بماند
پس نه بار معده بیمار بماند و خشم بارتنگ و سبب بایس روغن شسته نیز بنده بعضی روغنهای هندوی
لاکمه جهت تقویت معده و ازاله بادگول و میضه و چه سنگینی و دفع تب بر قسم و مجال آوردن عشی بخاراید
و بخوردن و ماییدن مستعمل بود گل و خشت نم تر کنده بیکه سیاه بیکرمول تریج کچور کچور کچور کچور کچور کچور کچور
کا پیل بادام با پوست تخم کب رسائی سکن اسپند هر یک پنج درم لاکمه تیل بانزده درم سونبه اوری کب
و پنج درم جودنی سسی درم تیل گند خالص پنج سیر و اهارا جو کوب نموده در دوازده کسیر آب یکشنگه دارند
صبح بچوشانند هر گاه نصف آب بماند صاف نموده تیل در خلکده باز بچوشانند که آب خشک شود و تیل بماند
دیگر که در آب انگ گهرت گویند جودنی سسکونی و هر چهار نوع گول و بوسیر با رائه سجانه دفع کند سهونک باقی
برک اسپند برگ کیز برگ جاسن برگ کچ برگ آک برگ کزب سبور هر یک سبیل چاپ چیره پاره میخوی فلفله در مجمل
هر یک چهار بل مونه مثبت بل جمله را جو کوب کرده در چهار دون آب بچوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده
سکاه دارند و بگیرند بای برنگ اند جو کوبها رسامی نمک بریا نمک سوخهر هر یک مثبت چهار درم گلی انیس هر یک ای
و شش درم فلفل دراز چیل و مثبت درم ایمنه را آب بمانند و آب جوشانده مذکور دیک او یک روغن ستور
اند ازند و چهار چند روغن آب جزوات نیز ازند و با شش نرم بپزند چون چخته شود نگاه دارند و دقت

جلد دوم

و وقت حاجت تعاری بنوشانند بالای آن آب گرم نیز بنوشانند چون روغن بجم نشود غذای نرم و سبک به بنهند
 و طعام چرب و گوشت چرب نخورند و اگر اندک از روغن مذکور که سنگی سخت زیاده شود روغن را با شکر
 آمیخته بنهند **کرم دهم** و **الفاز** از آنجمله است زر زعفرانی جوارش زر زعفرانی است و زر زعفرانی
 که زشته زر خشک آن است و زر خشک است شکم زعفران را که از صفر او بزرگ باشد و صفر او بیان را شود
 دارد و جلگرم را میفید باشد و اگر شکر در وی کنند بهتر باشد و اگر بی شکر از وی بسیار خوردند اعصاب زیان
 دارد پس وی شیرین تا خوردن و طریق ساختن آن مثل سایه است خواهد آمد **کلمه یازدهم** اووه معده
 در الفاز حسین فعلیه است سنجرینیا بسین هبل و جم ذرای عجم و تخانی و نون و تخانی تا بسین
 و الف مینی وی اکثر الحاح و گویند و دای حاد با بجمه بخونی است سرور صبت گرم کردن معده و از آنجمله روغن
 بادامی غلیظ و بطور آرد سلین و صمغ معده و فنج سده جلگه تحلیل صلابت هشاه و سنگین و صمغ دیزان و تا کل
 آن و قریح و عسربول که از بر روغن و مخاطب بولان گرفته اند که قرا علی ازان اگر حل کرده بر مثل نفع مایع باشد
 نافع بود و اگر اندکی بر روغن سوسن بصورت بر داند ریاح جسم و فلفله حیض و فلفله توالد را سودمند بود و روغن بران
 در روغن زنبق که فلفله عوره را استنشام کردن بان پیستور و قدر کوه خوردن باطلای عرف چته در وسیله آورده
 و عسربول و ابروه و کینقال باطلای صرف به نغمه میفید و سنجهای آن مستعد است آنچه سمرل اکثر اطباء است
 اینست زعفران میزرم در نسخ شش قریح جذبید سردار چینی افزون اساردن فرود و هر یک یک گرم فضل
 در فضل با زرد قطره بر یک شش گرم بضمی برشته نرم افزوده اند با زردار و عسل که سه چند جمله باشد حکمده
 اووه دیگر مسحوقه مخلوط بران بسرشد و در شاه بکار دارند شرقی از دالکی تا در انتقال و بعضی بقدر خود بعضی
 دیگر بقدر فضل برشته اند در این خلاف بحسب لزوم و حالات است نوع دیگر جذبید سردار چینی فرود و
 اساردن بر یک میقال کوفته و نیمه بسب چندان عسل گرفته بسرشد و گاهی زعفران سه قریح مثلث
 ربع ظل اضافه میکنند نوع دیگر از سردار بدین چنین ابن اسحاق فرود مانا زیره که مانی شش گرم هر یک دو گرم
 زعفران میوه سایله بر یک سردار فرود اسایون فلفل سیاه در فضل با زرد قطره بر یک شش گرم ناخن
 یک و فلفله بسب چند بسرشد **سفر حلی** جمع است این مفضل جوارش سفر حلی که زشته سفوف
 آمله معده و جلگه را قوه دهد و سهبال معدی با زردار و مضطک و حام رو نیز چینی کل سیخ زیره که سینه
 مدبر که و باد بر رب السوسن شش خابین نناع خشک بر یک یک گرم آمله سردار شرقی یک گرم با کلاب سفوف
 ارسطاطالیس جهت نفی معده و دفع ذرب میفید است و در مفضل دوم امراض اس که زشته سفوف
 اذخر اشتها آورده معده را قوت دهد سبیل میزرم بیخ اذخر یک گرم کوفته و نیمه آب بربند سفوف

اصول طعام مجاوره و بادها بشکنند و سده بکشاید و طبع نرم کند و صلا تبه طحال بگذارد و با هم فرس بارود بلغمیه
 شود منند بود مصطکی زرد در هر یک مثقال پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سندی تخم کثوت هر یک سه درم
 بوقی شامی بوقی قطور بوقی غلیظ اصل السوس خراشیده کل نقشه هر یک چند درم بسفنج مستقی پوست سیخ کاسنی
 پوست سیخ بادیان پوست سیخ کرفس سناسکی هر یک هفت درم شکر وزن هم دارد و با کوفته و بجنه تخم فرو و تخم
 باد بجنوبه هر یک سه درم اضافه کند شترتی چند درم با عرق کاذبان و شکر سفوف ایتمون تینینه
 زعفران سو دا کند و در مخلوط دویم او بیدر اسی که شسته سفوف انار دانه که بجز بی عرق جبران
 گویند نصف معده و اسهال اسهال مراری را نافع است عود خام نیم درم آمله طیفال نیم بلوط سماق
 زیره کرمانی مدبر حب الاس سنجک شیر خشک بریان خربوب اردکنار هر یک چند درم انار دانه بریان ده درم کوفته
 و بجنه بارب به استعمال نمایند شترتی سه درم دیگر که شتهای ساقط برانگیز و در اسهال موده سفید در قتی
 که با نقل آید باز دارد و خربوب بطنی سماق پاک کرده در مانج ظاهر هر یک ده درم گردیاد رسکه تر کرده و بریان
 نموده هر یک بست درم انار دانه بریان چون سمر بار یک کرده صد درم کوفته و بجنه شترتی یک درم و تخم شراب
 مورد بارب به دیگر که معده و اسهال را توت دهد و اسهالی را که رضع آنها باشد سودمند بود سکر را یک
 عود هر یک نیم جزو حب الاس بلوط سماق زیره مدبر بریان بخت سنجک شیر بریان خربوب بطنی خربوب شامی
 هر یک نیم جزو حب الزمان بریان یک جزو بکوبند اما جزایش دارند دیگر که عطش بنشاند و سده و اسهال و جگر
 را قوت دهد و اسهال صفاوی باز دارد و قرظ میانی طریفت دانه نوز طباشیر کشنیز بریان هر یک ده درم
 بلوط در سکه تر کرده و بریان نموده بست درم ارد سماق که بسیار با یک نباشد سی درم انار دانه مدبر بجنه
 درم کوفته بجنه شترتی در فعال پس بر انار دانه در مخلوط اخر انار الله تعالی خواهد آمد سفوف
 انجدان جبهه و اقرا و نفع و با معده و شکم انجدان کرمانی درمی بوره دو درم مخ اندر سسته درم بجنبل
 چهار درم ناخواه چند درم بلبله زرد در پس هر یک شش درم کوفته و بجنه شترتی چهار درم سفوف ایسیون
 بادای معده بشکنند و معده را از حلاط غلیظه پاک کند مصطکی قجاج او خرقه هر یک سه درم کند چهار درم
 ناخواه ایسیون ششم کرفس هر یک چند درم سپندان سفید سی درم بکوبند و بجز شترتی چند درم با فانیند
 سفوف بمرنگی معده را سودمند بود درم دراز و خرد شکم را بر می آرد بلبله کابلی آمله بزرگ
 کابلی هر یک ده درم تریب سفید سی درم فانیند دو چند او بیدر شترتی دو درم سفوف بزور باد با
 بشکنند و معده را قوت دهد بجنبل دار فضل هر یک دو درم کت قسره نقل چند درم ایسیون زیره کرمانی قسره
 ناخواه هر یک دو درم قه مست درم کوفته و بجنه شترتی دو درم دیگر منقول از شرح جنید پیر

اصول

چند پسته بندرم تخم سداب تخم کرفس حلی تسره دماناز تخم فلفل در ضمنی وج کندر و کزبرنگ در دم سوسن شویز
 بودنیه گوئی تمام بر یک چهار درم ناخواسته کرفس را زیاد نسوزن بر یک بخورم کوفته و بنجته سفوف سازند
 شترتی یکدم باشرباب کز سفوف پینانی مسوب شش میانه کشته تاقوی ارد و از راه تقوی معده
 بخصیفه رطوبات نزله نیز نفه ارد و غسری تر نقل بر یک دو شانه تصحاح با دیان یک یک دم شایه پینانی
 کوفته و بنجته سفوف سازند قدر خوراک دو شانه تا چهار شانه سفوف تر نبد که معده و امعاء پاک کند
 و بلغم و اخلاط رجه براید ز کفیل مصطکی بر یک یکدم تر نبد سپید بخورم مغز بادام مقشر با زرده عدو فندک سپید
 هم چند جمله پنج شربت است باب گرم بدیند و دیگر که معده را قوت دهد و شکم بلند ز تخم نمک میندی
 تر پیچید با دیان بر یک دو درم سنگی انار دانه بر یک ششدرم کوفته و بنجته و منقال وقت خواب باب گرم
 و دریم شقال وقت صبح بخورند و دیگر معده و امعاء پاک کند پوست بیلد کابی تر بر یک یک درم نمک
 میندی در فلفل بر یک دو دانگ کوفته و بنجته باب گرم بخورند جمله شربت است سفوف و جاملی که
 شب در روز پیش از غذا و بعد از آن استعمال کرده سخن نمبرونه مسهل نه قابض و معتدل است و محلل ریح و
 مقوی اعضای باطنه کلبا خصوصا معده و کبد و متعج سوسن و شترتی با ضم و محسن این معنی و شب یک سه یکدم مصطکی
 اسارون سنبلیلسان محضو را که در با در ضمنی قسط شیرین کنان شش درم نقل بر یک چهار درم پوست بیلد کابی
 بیلد میندی یعنی سیاه بر یک بخورم طاشیر فندک مقاصری بر یک ششدرم سبک سبک عفت دم کز بره شامی
 مینت درم انسون نه درم در ورده درم شکر سپید و چند کله شترتی بخورم تحقیق سبک سبک نشاء که است
 در همین باب خواهد بود **سفوف حسب الاس** معده و امعاء قوه دهد و اسهال باز دارد و بلوط شاه بلوط دانه
 میوز ارد کنار بر یک ده درم حسب الاس جنوب بطی بر یک بست درم کوفته و بنجته شترتی تسره درم و دیگر همین
 عمل کند خشکی نش سپید بکدرم دانه میوز صنع عسل کرم حلاض انار دانه بر یک تسره درم حسب الاس بلوط بر یک
 چهار درم کوفته و بنجته شترتی تسره درم داین دو سفوف را بعضی سفوف بلوط گویند **سفوف جهانی**
 که بسیار سفوف استینی نوشته شده شبهه طین و سهوت رویه زمان جلا نافع قاطع خیر و اکیا به مساری نبات
 برابر همه شترتی دو درم باب گرم در نسخه های کبابی است و دیگر که همین معده مصطکی زیره که است
 ناخواه قاطعین مساری نبات برابر همه و دیگر که شش فواید نه کوره و مقوی معده و شترتی است زرین باد
 تخم کرفس ناخواه زیره کرمانی بر یک دو درم کند تسره درم کینه مقشره درم نبات نو درم شترتی دو درم
 و دیگر فلفل سپید دو درم و نیم تر نقل بخورم انسون تخم کرفس ناخواه زیره کرمانی بر یک ده درم کوفته و بنجته
 شترتی منقال بر صبح و شام ببیند و دیگر که زمان استن را سوسن بود معده و کز بره قوه دهد و با دیان

رم بکنند و دونه با دایان بر یک بگردم دیم مردارید عاقد و حابر یک دودرم زنجبیل مصطکی زرنباد در دوج تخم کرفس
 دوج جوز طیب دار فضل دار ضعی خیر و اهری بخردم شکر وزن همه در دو ششتری دودرم تا سه درم سفوف
 حب العنب معده را قوت دهد و شکم را بنبند مصطکی گلزار بر یکی درمی حب الاس سماق بر یکی دودرم
 صمغ عربی دانه انگور بر یکی چهار درم کوفته و بخیه سفوف سازند سفوف جینین که چته فوق استلای نافع
 است تخم کرفس سده زیره کرمانی مسادی کوفته و بخیه ششتری کیمتقال اب سیسب سفوف خرنوب اسپهال
 معده و استرخای معده را نافع است تقویت معائن کند خرنوب نبلی بی دانه زیره کرمانی در بر ساق پست و کنار حب
 الاس مصطکی بوط کشمش بریان کرده مسادی کوفته و بخیه ششتری کیمتقال سفوف ذرب تخم حاض زرشک
 پیدانه تموز نبلی خسته آن ششتر خشک بریان کرده کل سفوف خرنوب شاه بوط طباشیر بر یک بگردم سماق حب الاس
 بر یک دودرم انار دانه چهار درم کوفته و بخیه سفوف سازند و مکر که شکم بنبند و دستی نام و به ذرب سودمند
 بود پوست انار مازو بر یک چهار درم نرم بکوبند ششتری نیم شقال بایک درم آب سرد و مکر ناخواه کند گلزار
 بر یکی جزوی دانه تموز و دوج کوفته و بخیه ششتری کیمتقال و مکر که ذرب را تقوی را میفیدت پوست بیرون پسته
 بگردم بوط شاه بوط خرنوب نبلی بریان بر یک درم قوط طریش بر یک سه درم زیره در کل بریان بخردم
 هلید سیاه بریان ترب انقاقی فستق تازه بوط سفوف بر یک سه درم همه را جدا جدا کوفته و بخیه یکی کرده هر روز
 بخردم با ده درم ششتر آب بخورند اگر در مزاج گرمی باشد زیاد کنند درین سفوف طباشیر تخم خرنوب سیاه
 بر دو بریان را و امثال آن را اگر گرمی می رسد در راه اشعیر که باین ترتیب ساخته باشند که بر نذ سبوق شیروز به اول جن
 مقشر بریان بر یک یک کف حب الاس سه درم در سه درم همه را بست جذاب آبش نرم بپزند تا یک
 قوط رسد و مکر برگاه علت سبب خوردن لومعه گوشت مای بود منقول از جالینوس بر این شک مصطکی کند
 ستر برگ پودینه و دحام کل سفوف بر یک کوفته و بخیه مشک طرز آینه قدری صمغ بخورند و از عقب آن سفوف بعضی باشند
 سفوف را و نذ که چته فساد بضم مفید است در موقوف سیوم او و به رسی که شسته سفوف زرشک
 ضعف معده را نافع است و شکم بنبند و ساق ناخواه زنجبیل انار دانه بریان کرده زرشک منقی اردو کنار بر یک
 دو درم کوفته و بخیه ششتری کیمتقال و در بعضی نسخ مشک طرز دست درم فسنه دانه سفوف سماق
 تشکی نبشاند اسپهال معدنی در ستر خار معده و معص نافع باشد صمغ عربی گلزار بر یک دودرم حب الاس
 انار دانه بریان کرده بر یک بخردم سماق ده درم خرنوب با نژده درم کوفته و بخیه یک شقال بخورند سفوف
 شمار که عادت از دایان است غذا بضم کند و اشتها آورد و باد و تخمیل کند زرد سه درم پوست بیخ کبر
 چهار درم مصطکی تخم گوشت بر یک نیم و قیده پوست بیخ کرفس ششتر درم کل نعشه هفت درم انیسون یک و قیده

بریان کرد

یکوفته پنج سوسن دو دقیقه شمار سه دقیقه کوفته بخته بچزدی شکر انجونه سفوف سازند **سفوف طباشیر**
 معده گرم و اجشار اسود دارد سماق سه درم کشمش خشک سه که تر کرده در میان نموده بچزدم کلسنج مطبوع
 بریک دو درم شربت سه درم باریب به ترش یا بکنجین سفر جلی **سفوف عبادة** معده سرد و اسود دارد
 و جگر ضعف قوی گرداند کند زنجبیل بریک ربع جزو میدان لک جب الاس بلوط مصطلکی پوست انار از درمی
 جزوی شکر طرز دو وزن او بود در قانون وزن شکر یک جزو نوشته و آنچه در اصل نسخه مرقوم شده مختار
 صاحب ذخیره است و شیخ درین نسخه لک ایمنه آن نوشته اکثر اطباء ازین لفظ لک اراده کرده اند در افسانه
 وی ایمنه آن جهت رفع القباس است چه بعضی لک از جمله کبریا میماند و تحقیق غیر است از بهر آنکه لک بنا قیامت کبریا
 علی الاصح معدنی و خاطر اصحاب ذخیره این لفظ را حمل بر تقدیم مضاف الیه بر مضاف کرده میدان لک درین
 نسخه نوشته با جمله در لک عید دی اگر چه با اسم قریب است اما در تجربه بعضی لک قویتر از میدان برآمده
 شربت این سفوف سه منقال است که بگفته استعمال کنند و گوشت نخورد **سفوف عود** باغ بود بعبده
 و سردی آن در شتهار با زردی کند قافله طباشیر اصل السوسن ریون درق کلسنج مصطلکی کبابه و فنجنگ نفع
 تخم کرفس بر یکی بچزدم عود میندی ده درم نیم قند سید مست درم کوفته بخته استعمال نمایند دیگر معده
 سرد و تر اسود مند بود و بادها بشکنند دویی دمان خوش کنه مصطلکی سنبل طبیب بریک سه درم قرفل
 کبابه بریک بچزدم عود خام مست درم قند سفید برابر شربتی یک منقال باده درم کلکته آفتابی در نسخه
 دیگر قافله دو درم سبک بنه ادوی بچزدم عود با زرده درم نوشته اند دیگر جهت برودة موعده و بادها غلیظی
 ناصت سک مسکه سه منقال کبابه مصطلکی قرفل بریک بچزدم عود میندی مست درم دور شمع عود رسم بچزدم
 زشته قند سفیدی درم شربتی سه درم فانی صاحب سفار الاسقام در سفوف عود نوشته که ادویه را
 بسیار با یک سازند و با میب مطیب بکار برند **سفوف فواق** بعضی سفوف جنین را که کشته باین نام
 نوشته اند **سفوف فواق** دیگر جهت فواق بلغمی درج میزدم تخم کرفس فطر اسایون سه بریک دو درم دو
 پوست بیرون پسته انیسون پودینه اسارون قسط زیره کرانی بریک سه درم شربتی یک درم دیگر که فواق
 بلغمی را بعدتی کردن میفید باشد خدیبه ستر قسط پنج بریک میزدم فطر اسایون یک درم کوفته و بخته باطنج پودینه
 و انیسون و مصطلکی و زیره بد بند دیگر که فواق بلغمی دمی دفع کند و بلغم قطع نماید قرفل قافله نفع بسیار
 بریک دو درم مصطلکی دو درم نیم کند کلسنج بریک سه درم عود چهار درم انار دانه پوست اترج و فنجنگ
 بریک بچزدم قند سفید هفت درم شربتی سه درم بمیبه ساده یا بریان یا کلکته عملی یا شکر یا نبات مرقوم
 دیگر که فواق بلغمی درجی دفع کند شونیز یک درم زیره سفید مصطلکی بریک چهار درم کوفته و بخته باب سرد و خورند

در نسخه عوض مصطکی کند راست و دیگر که فواق ریجی دفع کند و با تخم سراج حرکت داده با روغن بر آرد سحر
 برگ سداب که با پودینه نفع ناخواه و نقل مصطکی کند رساوی کوفته و بختی قدر حاجت باب گرم بد بند دیگر که
 بزاق هر قشمشعیر معمول جدا مجد دو لاجه است و بختی هم آزموده اصل السوس نه ماشه کوفته بانبات سایه ششماشته
 سفوف کرده سه حصه کرده یکی صبح یکی دوپهرا یکی شام باب سرد و بخوراند اگر ماده بارود بلغمی باشد غسل شسته
 بر بند سفوف قاقبض بضعف معده در در آن بود آرد و آرزوی طعام آرد اگر گنی و تشنگی نباشد و آسمان
 دیرینه بازگرد چون درد پیش و الایس باشد ریونز صینی نیم درم اقا قیا پوست بری بر یکی شغالی طباشیر
 گنار صمغ عربی تخم حاضر بر یک دو درم در سیر در منقال تخم مورد و زنبق کل سنج بر یکی سه درم انار در
 بفت درم شترتی سه درم یا بجزم رب بیار بورد سفوف قاقله بعضی سفوف جهانی را که پیش از اول
 مرقوم شده باین نام نوشته اند سفوف قرط گرمی معده و کله و بخش شکم را نافع باشد زیره بدر منقال
 شاه بوط دو درم دانه بود درق کل سنج گنار است گنار است سب طباشیر سفید تخم کشتیز بر یک
 سه درم قوط طراش بر یک سه درم و نیم تخم حاضر صمغ عربی بر یک شش درم انار در آن دو دانه میوز بر یک بفت درم
 کل ارمنی ده درم همه را کوفته بار و پیز فراخ بر پیز خوراک دو درم تا چهار درم سفوف و نقل چه ضعف معده
 مجربست ز تخمیل نبات بر یک یک درم ایسوف مصطکی بر یک دو درم و نقل رزایانه بر یک سه درم کوفته و بختی دو درم
 پیش از غذا بخورد سفوف کرفس باد با شکند و بزگی شکم و نفع معده و استسقای طبعی را موجب است
 سنبل سه بر یک یک درم و نیم تخم کرفس رزایانه نیسون اسارون قسط ریونز صینی بر یک دو درم زیره که باین
 سه درم کوفته و بختی شترتی یک درم و بعضی درین نسخه قدر میوز عبقر سفند و ده بر سمن داد و سفید یا فته
 آنجا که طبع قبض بوده سیوم حصه جله برگ سه نامزج ساخته شترتی یک درم سفوف کهر با جبهه ضعف معده
 که سبب وی حراره باشد نفعت زعفران کافور بر یک دو دانگ سنبل یک درم عود خام دو درم آمله طباشیر
 بر یک سه درم کبریا کسره بر یک چذرم زرشک میدان ده درم کوفته و بختی شترتی یک درم با شربت انار
 سفوف لولومی مقوی معده است و انتشار الله در او یکدیه بیاید سفوف مروارید که بیده سبب
 دارد در مفوظ دو درم او در آسی کشیر یا فته سفوف مصطکی با دوی معده دفع کند و حلاط غلیظه
 بلغمیه را تکمیل نماید و فصل خورد سازد و طبع نرم دارد و پیش از طعام و بعد از خورد و متوالی او بخورد
 بهتر اجابت کند و اگر سه روز متوالی بخورد معده نافع یعنی در مصطکی کج و شکر و جز وقت حاجت
 در درم متوالی نماند سفوف مقلیا استستی معده را نافع و انتشار الله تعالی در او با معاد آسمان
 بیاید سفوف ناخواه جهت در معده و شپز و تقویت هضم و دفع زهر و بخش بخارات بغایت نافع بمانا ناخواه

نانوایه بخشم کرفس مالسویه قهوه نیم چند شترتی دودرم سفوف نعناع معده را قوه دهد و باد دفع کند و طبع
 کاسریخ است پیش از غذا و بعد آن توان خورد نمک نیم درم فلفل دودرم سماق بخدرم نعناع خشک ده درم کوفته
 و بختی از یکدم تا دو مثقال بپزند دیگر معده را قوه دهد و دینه خشک عود مصطلک ترنفل جگر برابری کوفته و بختی
 شترتی دودرم با ده درم گلچین سفوف نمک برای شتهای معده و جگر نافع و او جاب مفصل در هر مرضی
 که سبب آن متلا باشد مفید نیستون جب جرجیر نانوایه سنبل برای کوفته نیم کرفس بری بکوفته دینم نوشادر زنجبیل
 فلفل سیاه پودینه بریک دو وقت فلفل سفید و قهوه نمک طعام کپخل کوفته و بختی در مثقال باب نیم گرم بخورند
 و دیگر اشتها آور و مناسب خوردن است و با سهال ممتن مفید است درانی خورد خورد و بشکند و بر تاج ایمنی با سفالک
 گرم بایر قرن نهند و سکه تیز بران بپاشند و حرکت می دهند و چون خشک شود دیگر بپاشند من قسم سکه را مکرر
 بپاشند پس سی درم اگر از آن باشد کشنیز بریان شماره زرشک نار دینه بریان سماق مستقی اثر هم بر یک گشت دی
 که دو درم باشد اضافه کنند و کوفته و بختی قدر حاجت بخورند سفوف و در و خفه ضعف کشتهوه طعام که بعد
 بتبادار نام تقا هست پدید آید ناهفت قافله کاس بریک بکرم سماق دودرم کلسرخ بخدرم کوفته و بختی شترتی
 دودرم سفوف شش با خشم که هم شترتی خوش است قبل طعام و بعد آن میتوان خورد فلفل یک درم جوز بود دودرم
 در رضی ترنفل قافله صغار شترتی بود و در بریک چهار درم نبات دو برابر معده کوفته و باب ناز ترش است درم پرده
 استعمال نمایند سفوفی که خداوند معده را سوسه دارد سنبل کافور زعفران مصطلک بریک دودرم زیره انیسون
 دودرم و نیم با شتریک بود در بریک سه درم کربا کلسرخ زرشک باک کرده بریک بخدرم کوفته شترتی دودرم
 با کوفته رب سبب دیگر ردین باب کشتر خشک دودرم طبخ غیر سماق مستقی بریک سه درم شترتی دودرم
 یا شترتی مناسب سفوف قهوه نیم در معده بار و در ایفادت منقول شرح عود خام مصطلک سنبل قافله جوز بود بریک
 دودرم سفوف را جوز انیسون خشم کرفس بریک سه درم کلسرخ چهار درم کوفته و بختی کینقال با شراب ریحان شترت
 سبب بخورند دیگر مصطلک سنبل سبب ترنفل سماق جوز بود بریک بکرم خشم کرفس انیسون نانوایه زیره که مانع
 پودینه جوی بریک سه درم کوفته بختی بکدام با شراب ریحان بخورند دیگر که ضعف کشتهوه طعام که از سوزن راج
 بار دادی معده هم رسد نافع اید و خوبات معده را با در دفع نماید خشم کرفس انیسون ساون تخم میون بریک
 یک درم تخم خرفه بخدرم معتر خشم خیار می خشم ماونگ منو خشم خیزه بریک ده درم تخمین با جانیند
 برابر معده کوفته بختی سه درم گلچین است درم استعاف کنند و اگر گلچین از گل غصیل باشد قوسه تر خواهد بود
 و اگر طبع لین بود بغیر از تخمین و فانیه با سفوف سازند سفوفی که جهت بطلان اشتها که از سوزن راج دارد
 معده بود نافع است جوز بود ترنفل بریک پنج جزو مصطلک سنبل بریک نیم جزو زیره که مانع بختی خشم کرفس

رازنامه امیون سقر فارسی ناخواه بودینه کوی دج زرنباد بریک جزوی نرم ساییده بکار برنده شربت بکدرم تا
 یکشتال شرباب ریحانی سفوفی که شنبه کلبی را که از بردم معده باشد با وجود احتمال ادویه حاره سودمند
 است نمود دار چینی شرفل فضل سپید بریک نیم درم شنبه کلبی کند ز کبریک بکدرم که دریا تخم کرفس هر یک
 یک درم و نیم مصطلک سه درم نرم ساییده شرباب کینه خمر کنند و خشک نمایند و بار دیگر تخم کرده شرباب سفید یکبار
 یا دوبار داده بکار برنده پیش از طعام بکدرم بدیند سفوفی که شنبه کلبی را که بالینت طبع بود مفید است
 خروب شامی خروب نبلی بریک نیم درم برگ بودیز خشک برگ سدب خشک برگ باور بخوبی خشک بریک
 دو درم بوط بریان حب لاس بریک بجز درم زیره که مایه در بر بریان ده درم و اگر در فراخ گرمی باشد
 بزرقطونا بریان نیز اضافه کنند بقدر حاجت فستوده بعل آرد سفوفی که در سه هضم که اجزات بود نافع
 است نمود بکدرم که با کون برود در سه که در بر ساخته طیاریک بریک سه درم نتر تخم خیار تخم باد رنگ تخم
 خسر نه بریک چهار درم کل سرخ دانه زرشک کشیز خشک بریک بجز درم شربتی دو درم با دوخ سفوفی که شرفی
 معده عین را هضم و مصطلق دقه انماست مصطلک کنه بریک چهار درم نمود جز با استیضال قضیب الذیره بریک
 بجز درم امیون کرفس بریک هشت درم بخ از خرده درم حب لاس سی درم امیون و تخم کرفس را شنبه زردی
 و زغراب نیامند و خشک کرده بریان کنند و با دیگر ادویه کوفه و بختی سفوف سازند شربتی سه درم سفوفی
 که بضعف معده و سوء هضم نافع است نیک مصطلک ناخواه تخمیل بریک بجز درم سماق ده درم انار دانه بریان چلدرم
 کوفه بختی شربتی سه درم بکار برند و دیگر سفوفی که جهت محو غصه طعام نافع است زیره کرمانی فردانما فجاج
 فلفل بریک جزوی کوفه بختی از نیک درم تا انتقال بر بند سفوفی که جهت ضعف معده که با کحل طبعه دریا ح و قراقر
 برود مفید است قط چهار درم سبب با صب الذیره زیره برود بریک با آب شور بریان شکر طریقت مقل علی بریک بجز درم
 حب لاس مازده درم انار دانه بریانی درم کوفه بختی شربتی سه درم با کوبه میبه و دیگر فضل سفید زیره کوشک بریک بجز درم
 ملسه رخ دو درم کوفه بختی کفشدان با بکدرم شرباب ریحالی بر بند و دیگر جهت ضعف معده با این طبع مصطلک بکدرم شکر قاطر بریک بکدرم
 و نیم سود و درم طریقت حب لاس بریک سه درم انار دانه بریان ده درم کوفه بختی شربتی دو درم با کوبه شربت به سفوفی شرفی
 معده و مسک طبعه تخم شمش درم حب لاس بوط بریک سه درم دانه نوز انار دانه تخم حاض صمغ عربی بریک چهار درم سفوف سنا و دیگر
 سفوفی که بهال معده و نافع هضم است درم کشیز خشک بریان که در خروب شامی بوط بریک شنبه زردی که ساییده در شرباب خشک کرده با نوزده
 بریک نیم درم انار دانه بریان کرده که کسار آرد و بجز بریک ده درم کوفه بختی شربتی دو درم و در بعضی نسخ کشیز چهار درم
 نوشته اند و خروب نبلی سه درم بجز درم افزوده و دیگر سفوفی که با دانه سفید و فلفل و غلظ غلظ و بی که کند مصطلک فجاج از هر قط
 بریک سه درم کند چهار درم امیون ناخواه تخم کرفس بریک بجز درم سپید ان سپید کرده سسی درم کوفه و بختی

جلد دوم

و بختی با هم چندان فید یا میزند شترتی دودرم در سنج سبندان مطروح است **سقفونی** که دفع باد و نفخ فتولد از
 اخلاط حاده و در طوبه تخمه از بخارات حاده مخاطیه بخارات سودا و گندگسرخ کند هر یک یکدرم سقر زوفا
 و ج اساردن تخم کرفس کمن کرمانی ناخواه مصطلکی عود هر یک سه درم گردیا پنجم درم بلید سیاه ده درم بمه کوفه
 و بختی سوینی سیب شیرین و سوینی بیشترین و درق سداب و درق نفع و درق با درنجویه هر یک ده درم
 شکر بر بر همه اضافه کرده عمل آرنده گاهی زیاده کرده می شود درین سفوف محض مثل یک جزو این و بعضی
 بوم الجوس و اصل السوس هر یک پنجم اضافه کرده اند قد خوراک از هر یک یک درم تا بهفت درم اگر گمی در
 فزان باشد با شربت سیب و در حالت برودت با شرب عمل بر بند **سقفونی** کتی صفراوی را که سبب
 حصول صفرا یا انصباب او معده نافع است کافور دو دانگ نشاسته کتیرا صغ عربی هر یک دو درم و نیم
 کلسرخ طباشیر ختم خفته تخم خیار ختم باد رنگ هر یک پنجم کوفه و بختی سفوف سازند و بر روز یکدرم باب
 میخوش یا آب شیرین بخورند **سقفونی** کتی صفراوی باز دارد و عود طباشیر هر یک سه درم سماق چهار
 درم کلسرخ پودنه زرشک هر یک پنجم انار دانه ده درم کوفه با شربت پد یا شربت ریاس یا آب
 بنزدان بپزند و دیگر کافور نیم دانگ طباشیر دو درم گل میشاپوری سه درم گل سرخ سماق هر یک پنجم
 شتری یکدرم باب انار شش یا آب سبب دیگر آقا قیاسک هر یک کتقال صغ عربی عود خام هر یک
 سه درم گل سرخ چهار درم طباشیر تخم حاض ختم خفته هر یک پنجم سماق کل میشاپوری هر یک ده درم شترتی
 ده منتقال با شربت شش ترنج **سقفونی** کتی جزائی از لوانیکه نصف انجا مدافعت ریوند چینی که با عود خام
 هر یک یکدرم نیم طباشیر سماق پوست بیرون پسته کلسرخ هر یک دو درم انار دانه زرشک هر یک پنجم
 کوفه و بختی با میوه بخورند دیگر کافور پنجم عود سبک هر یک یکدرم صندل سفید و ما حور پوست بیرون پسته
 طباشیر کل سرخ سماق هر یک سه درم زرشک پودنه خشک هر یک پنجم انار دانه ده درم کوفه و بختی
 یک منتقال ب تر بندی یا آب سیب شامی بخورند **سقفونیکه** یعنی یعنی میقدند سبک بخورند مصطلکی هر یک
 جزوی ریوند چینی پودنه خشک ناخواه در سه که در شهاب زو زنیسایند خشک کرده هر یک دو جزو شترتی یک
 منتقال باب به دار علقه قوی تر باشد باب مر دباب اطراف زر بپزند دیگر قرنفل کباب قافله جزو باب
 سعد نناع هر یک چهار درم کند انار دانه سنبل مصطلکی هر یک پنجم کلسرخ ششدرم عود خام سفدرم پوست
 ترنج فربخشک هر یک دو درم کوفه و بختی یکدرم یا دو درم کلقدند **سقفونی** کتی صفراوی یعنی باز دارد
 حب الرمان بریان کرده دو درم عود خام طباشیر هر یک سه درم سماق پاک کرده پودنه هر یک پنجم شترتی
 دو درم با یک کوبه رب سیب **سقفونیکه** جهت تی یعنی صفراوی از مجاریات حضرت والد مرحوم است سماق تریه

دودرم تا بهشت کوبه پسته سیاه کلسرخ سماق کل میشاپوری شتری یکدرم باب انار شش یا آب سبب دیگر آقا قیاسک هر یک کتقال صغ عربی عود خام هر یک سه درم گل سرخ چهار درم طباشیر تخم حاض ختم خفته هر یک پنجم سماق کل میشاپوری هر یک ده درم شترتی ده منتقال با شربت شش ترنج

چهار درم پسته پاک کرده

کهانی برابر کوفته با کینه قال باب بر بعضی ربوب مناسبه بدیند سفوفیکه منع غشایان در خوردن کند خورد
درمی پوست ببردن بسته بود نه خشک بر یک دو درم کلسترخ طباشیر بر یک بخورم زرشک ساق انار وانه
ترش بر یک با نروده درم شربت منقالی باب انار و شربت بود نه سفوفیکه غشایان تنوع باز دارد
کند مصطلک خورد بر یک درمی انار وانه ده درم کوفته بختجه شربت بود نه بدیند سفوفیکه در اثر
از جفتی باز دارد ساق کشیز خشک نیم کل طباشیر کوفته بختجه قدر حاجت بدیند سفوفیکه بقی الهم صحت
کل ارضی منع عسبه کلنار درم الاخوین کند رطله را بر کوفته بختجه بقدر حاجت با ده درم رب به سفوفیکه
بترت دم معده درمی خواه از نصف عرق با یک نفس آنها خواه بقدر یکی دیگر با آنها باشد خواه نقت
و بفتح خواه بقی و تنوع بود نافست در یک روز با رطله سبجانه بند کند حصص مندی نشاسته تخم بازنگ
بر یک دولت یک درم کند که با قنار باشد نروده رمان بری بر یک یک درم و دیگر با اعصاره بختجه نفس اقیانیا
کل ارضی کل قبرسی کل مخموم بر یک دو درم کلسترخ طین ساموسس که عباره از کوب الارض است بر یک
سه درم کوفته بختجه سه درم با چهار وقت ب قنار تناول نماید در آب قنار با این طسین کبیر به بیارند
ما درنگ تخم و اگر شترین باشد بسم جایز است و از اقطع نسند و مقدرای و از اوقنا قطع دیک کف
از برگ لسان الحمل و یک کف بختجه بنشین گرفته در آب بچشاند که مبراشد پس صاف کرده بکار بند سفوف
و دیگر جفته فی الدم از وصف ثابت بن فزه ماز و کلنار کبیر با صمغ عربی کل ارضی بر یک کبیر کل سنج سه جزو
کوفته بختجه سه درم با یک قنار افیون باب لسان الحمل باب برگ خسره بخورند سفوفیکه کوفته و ضربه
معده و جگر و طحال و جشم معینه است زعفران دو درم کل ارضی کل مخموم ربو نه جمنی نصب از بره لک مغبول
بر یک سه درم اکیل الیک چهار درم کوفته بختجه نران باب عنب اشقب که خار شتر دران حله کرده باشند بخورند
سفوفیکه بر گاه در خشک حرارت و پوست درمی بیشتر از سایر اعضا بود و نافع است مغز تخم خیار بخورم
صمغ عربی ده درم تخم کاهو با نروده درم تخم خرفه تخم بادرنگ بر یک مبت درم کوفته بختجه باز زرشک
منقح که مثل جمیع باشد بختجه سرور بخورم با بست درم لعاب بز قنونا و بست درم حلاب بخورند
سفوفیکه جبه الحام قروح بعد تنقیح آن از برگ بکار آید کلسترخ کلنار کبیرا بر یک یک درم کل ارضی سه درم
کند درم الاخوین بر یک بخورم شترتی آن از یک درم تا دو درم یارب سبب یارب به و دیگر از کلنار
ابن سبل طباشیر درم الاخوین شادنج عدسی مغبول عصاره عافث مغبول عصاره آفستین بر یک یک درم کل رومی
کل قبرسی کلنار نشاسته بر یک سه درم حب الاس چهار درم کلسترخ بخورم بعد از کوفته بختجه سه درم
بارب به بدیند سفوفات مندی که با مرض معده تعلق دارد سفوفیکه آنرا بپزند با کبیر

جلد دوم

و چون گویند جفته گرسنگی و گوارش طعام و دفع قوی معده است و در او دویه صدریه که گشته و دیگر که آنرا با ساس
 که چون گویند جفته نفع و سوسول و کم شکم و سنگ سنی و قبض شکم و کی اشتها و بر بعضی دوده و یکبک دام و غلظت روده
 و سنگ نشانه و بندوک و بوسیر و بکنده میزند زیره سفید سندی انار دانه و در چینی بر یک یک کرک نمک در بانگ
 سیاه نمک بریان نمک سنگ و هیند نیل سیلا مول تریخ زیره سیاه تالیسیر ناکیسیر چاب البید بر یکد و کرک لایچی خورد
 سر کرک کوفته و مار یک ساخته با دونه ماده کا و آب بخزرت یا سرکه بندی به بند و دیگر که آنرا دارا و اسنگ
 گویند جفته کوله و سنگ سنی از نیل در راج و کوله و کبیر و کاس سوسول و مندان و بوسیر که به اجوان سیل و در چینی
 تریخ لایچی ناکیسیر سندی مرغ ختر انار زیره و هیند نمک سوخا کل با دوه سیل سل خام اجمود مهری بر یک خوی
 شتریک سبز و کوفته و جفته مقدار یکدم با آب تازه به بند و دیگر که آنرا اوکا و چون گویند جفته ارج و سنگ سنی
 و در شکم و ایتسار و دویه سفید و در پهلوی و خشک اندام و یکبک و سس سس بری و کسول با دونه است لونگ کلوک
 جاوتری کبیر بر یک ناکیسیر تریخ لایچی تریخ سندی سیل مرغ ستر بالا اگر هر دوهیند سندی کلوی نسوت بر یک چهار دم
 بسلوچن شانزده درم مهری در دست و پنجاه و شش درم کوفته پیچیده سفوف سازند و دیگر لونها و چون بزرگ
 که نافع است منافع امراض معدینه کوره را و بسم مهری با دوه غیر قلم و عقل و دانه است جمع امراض را که از قسام
 با دوه سه غلط باشد لونگ لایچی و در چینی تریخ اسر هر که کورینی کا فز سلا کور سیل کبیر سنی زعفران سندی
 اگر ناکیسیر چاب سیل مویته به بزرگ جاوتری مرغ و هیند بسلوچن اجوان کا که استیله اجمود و چرک کبیر سیل کل کسول
 چندن سر یک حب که به شیرین زیره سیاه زیره سفید بر بر یک دیو دارا تالیسیر گل و گرانسه سس ارنی و لومبسی پوست
 کبیر البید بر یک همه برابر و مقدار این جمله اهر که گشته و در چند کل مهری اول او دویه را بر یک علمده علمده سخی کند
 با سه باهرک و مهری سمانده شایسته از نمک بکند از دقه در خوراک چهار درم نوشته اند بالای آن شیر ماده کا و آب
 گوشت بزنده بخورند و دیگر لونها و چون خورد لونگ مرغ کسول کبیر جاوتری ناکیسیر تریخ لایچی سندی
 سیل اگر سبب بالا بر یک چهار درم بسلوچن شانزده درم نبات مهری شصت و چهار درم چون سازند چنانچه رسم
 است و دیگر که در کبابها و چون نام دارا و سنگ آرد دوت و درج و علقن با سنی و انواع فواید دارد و ناکیسیر
 مرغ نمک سنگ بر یک یکدرم تالیسیر مویته سیل جفته زیره سرک بسلوچن بر یک دو درم اجمود لایچی بر صافا
 دینه ایل بی سندی بر یک سه درم و چهارم حصه جمله کسین انار دانه و نصف وزن همه شکر و مهری دو چند
 جمله او دویه چون سازند و هر روز دو درم بنهار آب سرد بخورند سفوفی که جفته به بعضی معمول ایل بند است
 مرغ تریخ اجوان نمک سنگ جو کباب رنگ سیاه زیره سفید سوسف و هیند اهر بر هر کوفته و پیچیده لونها دارند
 دقت گرانی مقدار کف است ناکیسیر بخورند و اگر آب گرم بخورند سول دفع کرده و با هم شود و قبض مکنافع

صافا
 کسول
 کبیر
 لایچی
 سندی
 تریخ
 اجمود
 مهری
 بر یک
 خوی
 شتریک
 سبز
 و کوفته
 و جفته
 مقدار
 یکدم
 با آب
 تازه
 به بند
 و دیگر
 که آنرا
 اوکا
 و چون
 گویند
 جفته
 ارج
 و سنگ
 سنی
 و در شکم
 و ایتسار
 و دویه
 سفید
 و در پهلوی
 و خشک
 اندام
 و یکبک
 و سس
 سس
 بری
 و کسول
 با دونه
 است
 لونگ
 کلوک
 جاوتری
 کبیر
 بر یک
 ناکیسیر
 تریخ
 لایچی
 تریخ
 سندی
 سیل
 مرغ
 ستر
 بالا
 اگر
 هر
 دوهیند
 سندی
 کلوی
 نسوت
 بر یک
 چهار
 دم
 بسلوچن
 شانزده
 درم
 مهری
 در دست
 و پنجاه
 و شش
 درم
 کوفته
 پیچیده
 سفوف
 سازند
 و دیگر
 لونها
 و چون
 بزرگ
 که نافع
 است
 منافع
 امراض
 معدینه
 کوره
 را
 و بسم
 مهری
 با دوه
 غیر
 قلم
 و عقل
 و دانه
 است
 جمع
 امراض
 را که
 از قسام
 با دوه
 سه
 غلط
 باشد
 لونگ
 لایچی
 و در
 چینی
 تریخ
 اسر
 هر
 که
 کورینی
 کا
 فز
 سلا
 کور
 سیل
 کبیر
 سنی
 زعفران
 سندی
 اگر
 ناکیسیر
 چاب
 سیل
 مویته
 به
 بزرگ
 جاوتری
 مرغ
 و هیند
 بسلوچن
 اجوان
 کا
 که
 استیله
 اجمود
 و چرک
 کبیر
 سیل
 کل
 کسول
 چندن
 سر
 یک
 حب
 که
 به
 شیرین
 زیره
 سیاه
 زیره
 سفید
 بر
 بر
 یک
 دیو
 دارا
 تالیسیر
 گل
 و گرانسه
 سس
 ارنی
 و لومبسی
 پوست
 کبیر
 البید
 بر
 یک
 همه
 برابر
 و مقدار
 این
 جمله
 اهر
 که
 گشته
 و در
 چند
 کل
 مهری
 اول
 او
 دویه
 را
 بر
 یک
 علمده
 علمده
 سخی
 کند
 با
 سه
 باهرک
 و مهری
 سمانده
 شایسته
 از
 نمک
 بکند
 از
 دقه
 در
 خوراک
 چهار
 درم
 نوشته
 اند
 بالای
 آن
 شیر
 ماده
 کا
 و آب
 گوشت
 بزنده
 بخورند
 و دیگر
 لونها
 و چون
 خورد
 لونگ
 مرغ
 کسول
 کبیر
 جاوتری
 ناکیسیر
 تریخ
 لایچی
 سندی
 سیل
 اگر
 سبب
 بالا
 بر
 یک
 چهار
 درم
 بسلوچن
 شانزده
 درم
 نبات
 مهری
 شصت
 و چهار
 درم
 چون
 سازند
 چنانچه
 رسم
 است
 و دیگر
 که
 در
 کبابها
 و چون
 نام
 دارا
 و سنگ
 آرد
 دوت
 و درج
 و علقن
 با
 سنی
 و انواع
 فواید
 دارد
 و ناکیسیر
 مرغ
 نمک
 سنگ
 بر
 یک
 یکدرم
 تالیسیر
 مویته
 سیل
 جفته
 زیره
 سرک
 بسلوچن
 بر
 یک
 دو درم
 اجمود
 لایچی
 بر
 صافا
 دینه
 ایل
 بی
 سندی
 بر
 یک
 سه درم
 و چهارم
 حصه
 جمله
 کسین
 انار
 دانه
 و نصف
 وزن
 همه
 شکر
 و مهری
 دو
 چند
 جمله
 او
 دویه
 چون
 سازند
 و هر
 روز
 دو درم
 بنهار
 آب
 سرد
 بخورند
 سفوفی
 که
 جفته
 به
 بعضی
 معمول
 ایل
 بند
 است
 مرغ
 تریخ
 اجوان
 نمک
 سنگ
 جو
 کباب
 رنگ
 سیاه
 زیره
 سفید
 سوسف
 و هیند
 اهر
 بر
 هر
 کوفته
 و پیچیده
 لونها
 دارند
 دقت
 گرانی
 مقدار
 کف
 است
 ناکیسیر
 بخورند
 و اگر
 آب
 گرم
 بخورند
 سول
 دفع
 کرده
 و با هم
 شود
 و قبض
 مکنافع

صافا
 کسول
 کبیر
 لایچی
 سندی
 تریخ
 اجمود
 مهری
 بر یک
 خوی
 شتریک
 سبز
 و کوفته
 و جفته
 مقدار
 یکدم
 با آب
 تازه
 به بند
 و دیگر
 که آنرا
 اوکا
 و چون
 گویند
 جفته
 ارج
 و سنگ
 سنی
 و در شکم
 و ایتسار
 و دویه
 سفید
 و در پهلوی
 و خشک
 اندام
 و یکبک
 و سس
 سس
 بری
 و کسول
 با دونه
 است
 لونگ
 کلوک
 جاوتری
 کبیر
 بر یک
 ناکیسیر
 تریخ
 لایچی
 تریخ
 سندی
 سیل
 مرغ
 ستر
 بالا
 اگر
 هر
 دوهیند
 سندی
 کلوی
 نسوت
 بر یک
 چهار
 دم
 بسلوچن
 شانزده
 درم
 مهری
 در دست
 و پنجاه
 و شش
 درم
 کوفته
 پیچیده
 سفوف
 سازند
 و دیگر
 لونها
 و چون
 بزرگ
 که نافع
 است
 منافع
 امراض
 معدینه
 کوره
 را
 و بسم
 مهری
 با دوه
 غیر
 قلم
 و عقل
 و دانه
 است
 جمع
 امراض
 را که
 از قسام
 با دوه
 سه
 غلط
 باشد
 لونگ
 لایچی
 و در
 چینی
 تریخ
 اسر
 هر
 که
 کورینی
 کا
 فز
 سلا
 کور
 سیل
 کبیر
 سنی
 زعفران
 سندی
 اگر
 ناکیسیر
 چاب
 سیل
 مویته
 به
 بزرگ
 جاوتری
 مرغ
 و هیند
 بسلوچن
 اجوان
 کا
 که
 استیله
 اجمود
 و چرک
 کبیر
 سیل
 کل
 کسول
 چندن
 سر
 یک
 حب
 که
 به
 شیرین
 زیره
 سیاه
 زیره
 سفید
 بر
 بر
 یک
 دیو
 دارا
 تالیسیر
 گل
 و گرانسه
 سس
 ارنی
 و لومبسی
 پوست
 کبیر
 البید
 بر
 یک
 همه
 برابر
 و مقدار
 این
 جمله
 اهر
 که
 گشته
 و در
 چند
 کل
 مهری
 اول
 او
 دویه
 را
 بر
 یک
 علمده
 علمده
 سخی
 کند
 با
 سه
 باهرک
 و مهری
 سمانده
 شایسته
 از
 نمک
 بکند
 از
 دقه
 در
 خوراک
 چهار
 درم
 نوشته
 اند
 بالای
 آن
 شیر
 ماده
 کا
 و آب
 گوشت
 بزنده
 بخورند
 و دیگر
 لونها
 و چون
 خورد
 لونگ
 مرغ
 کسول
 کبیر
 جاوتری
 ناکیسیر
 تریخ
 لایچی
 سندی
 سیل
 اگر
 سبب
 بالا
 بر
 یک
 چهار
 درم
 بسلوچن
 شانزده
 درم
 نبات
 مهری
 شصت
 و چهار
 درم
 چون
 سازند
 چنانچه
 رسم
 است
 و دیگر
 که
 در
 کبابها
 و چون
 نام
 دارا
 و سنگ
 آرد
 دوت
 و درج
 و علقن
 با
 سنی
 و انواع
 فواید
 دارد
 و ناکیسیر
 مرغ
 نمک
 سنگ
 بر
 یک
 یکدرم
 تالیسیر
 مویته
 سیل
 جفته
 زیره
 سرک
 بسلوچن
 بر
 یک
 دو درم
 اجمود
 لایچی
 بر
 صافا
 دینه
 ایل
 بی
 سندی
 بر
 یک
 سه درم
 و چهارم
 حصه
 جمله
 کسین
 انار
 دانه
 و نصف
 وزن
 همه
 شکر
 و مهری
 دو
 چند
 جمله
 او
 دویه
 چون
 سازند
 و هر
 روز
 دو درم
 بنهار
 آب
 سرد
 بخورند
 سفوفی
 که
 جفته
 به
 بعضی
 معمول
 ایل
 بند
 است
 مرغ
 تریخ
 اجوان
 نمک
 سنگ
 جو
 کباب
 رنگ
 سیاه
 زیره
 سفید
 سوسف
 و هیند
 اهر
 بر
 هر
 کوفته
 و پیچیده
 لونها
 دارند
 دقت
 گرانی
 مقدار
 کف
 است
 ناکیسیر
 بخورند
 و اگر
 آب
 گرم
 بخورند
 سول
 دفع
 کرده
 و با هم
 شود
 و قبض
 مکنافع

گرد و این ترکیب با مرض چشم هم مفید است **سفوفی** که با ضم و شنبلیله معمول شیر شاه بوده و از مجربات مرزا
صدرالدین محمد خان نقل نموده بنوعی بخت میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
و عینه چاپ چون ترش
دست و چهار ماشه جله را مارک کرده با قند با مصری آمیخته از شش ماشه تا یکونوا بخورند و دیگر که ملا الدین
خلیجی بان و بخت داشت طعام بگوارد و اشتهای تمام آورد و از باد دفع نام گذارد و نواک بگوارد و از باد دفع
بروز و زیره و در چینی هر یک دو توله و جوان سوننه امل بیدانار وانه تنریک سرجن هر یک چهار توله کوفته و بختی باشد
سپید با نبات مقدار دو توله آمیخته هر روز یک کف دست بخورند و دیگر خمر بعضی اهل کسره که در چشم و دفع
قبض مثل این کباب و در کار شته با حکم سیما ب دارد که با رنگ کباب رنگی کباب سولی یعنی تراب کباب برک بودینه
کباب برک کتابی حله را جدا جدا نمک بر آورده بر پنج نمک را در عطر ناخواه که برابر مجموع باشد بسایه تا یکپاس
پس سفوف کرده نگاه دارند خوراک از نیم ماشه تا دو ماشه **سک مسک** چون سک صلی و غیره اصلی
با قدری سک بیامیزند باین اسم خوانند چون در ناف مشک گذارد میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر میسر
خیسانه سک را بان آب تسخند سک لماز نامند و چون ناف را کوبیده با دو بیامیزند سک الا که اس کونید و اقسام
او با بل گرمی و در افعال قریب بزرگ است و قسمی سک المسک که از جبهه طوست مولف شفا دار استقام گوید که او مقوی
احتشاش محلل نظمی و مضعج و حبه در اول مفاصل و سهال و نرف حیض مانع و حسیق ساختن است که کبیر نظر
پنج درم در چینی سه و نیمه سبیل نظیب لسان العصاره سیما سر بر که جز او را نقل قاطعه صغار قاطعه کباب و عومندی
بریک سی انتقال صندل سپید بخرم غلی بکحل سک ده رطل مجموع از نیم ساینده با ده درم مشک خالص و
مفتوح قوس سازند و استعمال نمایند **سک کبچین** سنگین حرارت معده و نفیقه آن کند و عطش نبشاند و در او به
صد اعینه گذشته **سک کبچین** اسحاق بن حسین زنده کسر دیر از افانده و در طوبت زجر دفع کند پوست
رخ راز یا نه ده استار در سر که خالص نم من و اگر در سر که مفضل باشد قوت بر بود و آب خالص نم من نجیبانه پس
باشن بلا چندان بیزند که نصف بماند پس صاف کنند و نم من غسل در خل کرده بقوام آرد شربتی دو دقیقه با پنج
دنبند و اگر سه دقیقه هر سقوطی مغسول در آن جل کنند پاک کنند و تر باشد **سک کبچین** استنین در
معده را که از صفرا باشد نفع دهد استنین را در سر که تر کنند و از آن سر که کبچین سازند چنانچه رسم است
سک کبچین بزوری که آن صاحب تذکره و صاحب کفحه اصولی خوانده و حبه سوزم مفید است در او به
صد اعینه گذشته دیگر حبه اطفای لبب معده و قطع بلغم و جلای معده و دفع صفرا مانع و مفتوح سد و کب
و محال و در بول و مطلق حیات کبیرند خل خورد و خل و آب شیرین صاف بمبت رطل یا کم یا زیاد بقدر

جلد دوم

بقدر خموشه که در کشنده درین کسه که در آب حمز از زانده ایسون چشم کرفس هر یک یک وقتیه پوست یخ را از پوست یخ کرفس
 بر یک سه وقتیه یکشماره از زین بخش نرم بچوشانند تا سدس برود از آنش فردا آورده سه سد صاف کنند پس
 برود و جزو آب و سرکه مطبوخ بکند و شکر طرز دوسه برود جزو نیم ازین برود عمل بکند و داخل کرده بچوشانند تا نصف
 بماند وقت جوش که گفتم بالا آمد میکرده باشند و اگر خواهند سه درم زعفران در سه لسته بر سه دیکه بیاورند در سه است
 بمانند تا وقت آن در دو اثر کند و بعضی زعفران دو درم کوفته بخیه بعد پنج می آید سینه سنگین بر و رومی حار
 سده سده در کل بکشاید و سده را از فضول پاک کند و تشکی کاذب بنشانند و استفا و سورا القینه را نافع بود
 و بول بکشاید عصاره غاف ریوند چینی بر یک دو درم چشم کرفس چشم از زانده ایسون چشم کاسنی چشم کشوت هر یک
 چند درم پوست یخ کرفس از زانده پوست یخ کرفس هر یک مفترم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و چهار یک سیر
 که بکشاید از زین بچوشانند و صاف کنند و با یک من قند صاف کرده بقوام آرد سنگین بر و رومی سه درم
 تشکی بنشانند سده بکشاید و استفا و سورا القینه زایل کند و بول براند و تهای تیز را سوزند و چشم کاسنی
 چشم خیزه چشم جازه هر یک چند درم پوست یخ کاسنی پوست یخ از زانده هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در سه
 متقال سرکه و سه رطل آب کیت باز در کشنده پس بچوشانند و صاف کنند و با یک من قند بقوام آرد سنگین
 سنگین به رمانی نافع است عینان صفا ویرا تشکی بنشانند و تقویت معده و جگر کند و تهای خسته
 را سوزد و در کسه که مبت استار کلاب خربشونیم من آب به صفغانی آب انار ترش آب انار شیرین هر یک نیم قند
 صافی کرده یکمن و نیم بمردا بقوام آرد سنگین به لیمو طی عینان و فی را ساکن کند و تقویت معده و جگر
 نماید کلاب سرکه صاف آب بومهر یک سی متقال آب به پنجاه متقال قند سفید یکمن بقوام آرد و اگر خواهند مرگب
 سازند مصلحی سنبل قرفظ هر یک یک درم در خریطه کرده وقت طبع بندازند سنگین کفاحی از مخمرات
 مرصق ترا بادین قادری که چته اشتها و مضغ طعام و تقویت معده ددل و دفع عینان و فی و دفع سده جگر سفید
 آب انار ترش آب بومهر کلاب بید مشک هر یک بست درم سکه جلد درم آب سبب بخته شیرین صد درم قند سفید
 یکمن و نیم بودینه سببیک مشت بودینه را در طبع بندازند عینان ثابت چون بچوشد بیرون آرد سنگین
 رمانی منقول از دار اشکوی مغزی معده و جگر در کل عطش و سفید تها گرم آب انار ترش آب انار شیرین
 قند سفید هر یک یک سیر که بقدر کفایت بقوام آرد و دیگر منقول از قادری سفید بقوام مذکوره آب زرشک
 سرکه صاف هر یک بر سه رطل آب انار ترش آب انار شیرین هر یک یک رطل قند و رطل در بعضی نسخ کلاب هم
 یک رطل داخل است سنگین لیمو در تقویت معده و جگر فی نظر و قلیل التبرید است بوزاد سرکه تر کشنده
 ساخته با قند یا عمل بزند چنانچه دستور است سنگین صحرایی ساده معده و جگر را قوت دهد و چته

فت استوار که با عطش شدید بود سود دارد و اگر دروغ بد بود دفع کند و اشتها آورد و طعام بگوارد و حرارت معده و حسرت
آنرا نشانند و سده جلگه باشد و باقیان را که کلف در معده داشته باشند نفع تمام رسانند و جالینوس ضمان کرده
که سنجبین سفر جلی که قدری زنجبیل سوده در آن آمیزند جمیع علتهای معده را که سخت گرم نباشد سود دارد و مقداری
چنان باید که بر کوبیده سنجبین یک قویق زنجبیل بر بندد که قسم اول ربع من آب به خاصه که ترش بود قد سپید هر یک یک من
بجز شامنه تا بقوام مدو اگر بجای سرکه آب میون کنند شاید سنجبین سفر جلی علی تقویق شامنه
میکنند آب به جو خشک عمل برین بجز سرکه ربع جزو بدستور معلوم سنجبین سازند سنجبین صبری تشکی نشانند و سود
را از طبم پاک کنند و جلگه را سردی بخشد و ادرار بول کند و صفرا را ایل کند و با کثرت از جود موافق بود و سایر بیماری گرم را
سود دارد و نسخه آن در ادویه صدها **سنگین سفر جلی** هر گلاب نیمه تقویق معده و جمیع
امور مزبور غیر آنکه با حرارت کثیر نتوان داد که ربع رطل آب به قدر یک کیرطل بقوام آرد و وقت طبع مصطلع است
قسم نفل هر یک یک گرم در خلیقه کرده سندان سنجبین صبری صدها از صفرا پاک کنند و در آنرا که از ادرار
بود دفع کنند نسخه ثانیه سنجبین صبری است که در آنجا نگویند **سنگین غصلی** که تقویق معده کند نسخه ثالثه سنجبین
غصلی است در ادویه صدها به تجرب یافته **سنگین غصلی** است **سنگین غصلی** است در ادویه صدها و سوسر استوار و جشاء
حامض و سر بول فردمانا و در دم تخم کدو بری ناخواه کاسه سار هندی هر یک نیم قویق زنجبیل تخم رازیانه نیم
زیره کاسه نیج انجدران عاقره حافریج نناع هر یک یک قویق فلفل تخم فلفل هر یک دو قویق سد اب شش و قویق
ساز غصص دو رطل عمده بر انکوب کرده در مثلث یک قطره عمل یک کف گرفته دو قطره و سرکه غصص شش قطره
تر کرده صفت روز در ظرفی پاک نکند هر چند بس صفت نموده در ظرف آگینه کنند قبل از طعام و بعد از طعام
بعل آرد **سنگین ناخواه** طعام صند کند و اشتها آورد و معده را میفید است ناخواه زهره سیاه زرد فاجده
جلی هر یک یک قویق عمل نیم قطره سرکه کنبه یک قطره نیم ادویه را در سرکه کنبه زوری تر کنند و پیرنه نعلب سد دهان
کنند و عمل آینه بقوام آرد و باب قیل ابرد بند **سنگین و روی** معده گرم را نفع دارد کفله کمر براد کتاب
گرم حل کنند و صاف نمایند و بسرکه انقدر که مطلوب باشد آنچه بقوام آرد **سنگین** که قوی آرد تخم صبر
یک قویق کنگر زرد تخم خربزه بر دو قویق کوفه در کیرطل سرکه آب تر کنند و بچوشانند و صاف کرده با فانیق
سرمش سرکه بچوشانند تا بقوام آید پس بس سرکه رطل از آن یک قویق کنگر زرد حل کنند وقت حاجت داشته بقدر
احتیاج بر بند تا قوی آرد اگر قوی بجز سرکه آب فاتر و از فانیق و قوی سرکه بیاشامند تا سهولت دفع ماده کند
سماقیه بقول محمد ذکر یا عذای نافع البستانی است خصوصاً که در کدو و سبزی خرد و جاردانند اینها
کرده باشند و بوجا گوید که بهترینش است که از سماق سرخ نوبزید و او بلع سود و خشک است احشاک گرم

گرم و ضعیف را سود دارد و در رفع قی و غثیان و ذرب و اسهال فزونی و مانع از کثرت صفرا و معده و اسهال و سبب اشتها بود و چون
آمدن باز دارد و بر کوه نمک بنده که ساق خرفه درگ ترشه در وی کنند و اگر تلبین مطلوب باشد برگ چغندر و اسفناخ
در وی اندازد و کنار او سینه از زبان دارد و اصلاح او است که بر روغن بادام سازند و گوشتش از مرغ یا گوشت
بره و ساق رباب یا میخچه پاک سازند و نجی بگذارند بعد از آن آب ریزند و در دست مالی کرده بیاورند تا چکیده شود
پس از آن در سفیدی تخم مرغ زده کف بگیرند و صاف نمایند و داخل سازند **سویق** اسم عربی آرد جمع کاک است
و جوف اطباء از آن بوده است و مشروط است آنکه گوید از بود آن جربات کبیر باب گرم و کبیر باب سرد
بشوند انگاه آرد کنند و سویق جو که گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تهاجر حاره و امراض اطفال نافع و سویق
جو در تبرید و تحفیف و تسکین حرارت و سویق گندم در تبرید و ترطب افری است و مضر متیخ و مبرودین و مولد نفخ و بلغم
فانید و غسل و رز زبانه و انشال آن در روغن گردکان است و سویق شغیر باب از این جهت قی صفراوی و نشف بلغمه
و تسکین غثیان و تقویت معده و تصداع بخاری و احتراقی و مشرکی معده نافع و با شربت درد مسکه جهت قی
و اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان و برای علاج عظیم و نقاضای بسیار بے اطلاق بغایت موثر و سویق
میوه انج خشک کرده و بر داده سخن کنند جهت اسهال و حراره و غلیان خون و سویق کنار و نار و سیب ترش و به
ترش حالب طبع و مبرود مسکن حرارت و میده سودمند است و سویق تخم که در مسکن عطش و دفع اسهال حاد و بوق
جرم که در طبع و دفع سعال و در دسینه که از گرمی بود آرد و به سینه بنهند **سهم** اسم درشتی و دفع
بر قسم باد و موی موبته زیره سیاه زیره سفید دهنیه سونف تخم سوه نتر مالانگ جو تری جنین سپید
لوده کجراتی جو سیرا که غلبه بر یک نیده ام تر کند و دام زنجبیل روغن ماده گاو بر یک شازده درم شکر ترسے
چهار و نیم سیراول زنجبیل را کوفته و بجنه در شیر پنج سیر کوشانده تا غلیظ شود روغن انداخته بکف زنده پس
از آن شکر تری در آب اندک صاف نموده با هم بپزند و مثل حلوا بپزند و در او داخل کنند و هر روز یکدام
یا کم از آن بخورند دیگر مشتمل بر فواید مذکوره و مناسب تر بزین فزاینده و در جربات جد منفور چنین دیده
حای پهل تر پهل بر دوزیره و دهنیه سونف الایچی پهل موبته حس و اکبه چهاره بداری کند گوهر یک مشت مالک
سونبه روغن زرد هر یک سواد سیر شکر سپید پنج سیر شیر کاکوشش سیراول زنجبیل کوفته در روغن بریان کنند
بعد از آن شیر انداخته بپزند و شکر تری دود از دیگر کوفته بجنه در حل نموده مثل حلوا سازند **کاه و از دم**
آرد و به معده در لفظ شینیه است شربت اسس دوشه که معده آن مناسب است آرد و به
صدری که گشته دیگر جهت تبخیر سوج موده نافع جب الاس رطب خواه یا بس کبر حل نیوکب کنند و در سه رطل
آب بپزند تا مبراشود پس صاف سازند و دهن سپید غیر حل آبخه بقوام آرنه در گجر شیب حلایه کرده درین روغن

شیر انداخته بپزند و شکر تری دود از دیگر کوفته بجنه در حل نموده مثل حلوا سازند کاه و از دم آرد و به معده در لفظ شینیه است شربت اسس دوشه که معده آن مناسب است آرد و به صدری که گشته دیگر جهت تبخیر سوج موده نافع جب الاس رطب خواه یا بس کبر حل نیوکب کنند و در سه رطل آب بپزند تا مبراشود پس صاف سازند و دهن سپید غیر حل آبخه بقوام آرنه در گجر شیب حلایه کرده درین روغن

سازند فاعله تام و هر حتی که تعلق وی بزبان علت نفقه دارد و دست سنگدان مرغ زگر خوس گویند قدر نفقه ان در همین
 شربت اگر داخل کرد هر روز بنه نفع عظیم باشد و پوست مذکور که با می تنها میزند و گاهی با سبب نفل و گاه
 اسهال و اظرفیل و گاه با میسید با جمل و در تبلیل و ستر خانی تسخیر معده و جرب ترین آدویه است بهر وجه که در نفع نفع میدهد
 و در ب را نیز سود دارد و پودینه بر ستر در جمع علل معدی با نعت خصوص در مرض مذکور شربت بسیار نفع
 که بوج معده میفشد است ان شاء الله تعالی در آدویه کبیر باید شربت آلو که جهت دفع تشنگی و بمر ساین
 است تا نافع است در آدویه صدای که شسته شربت آمله معده را خاصه که گرم بود وقت دهد و اشتها
 آورد و نفوت دل کند آمله و قیه را در سه رطل کباب تر کنند پس عود و قاقلیق ربع درم صندل مقاضری
 بجز درم انبر یا سیس سه درم اضافه کرده بخوشاشند تا که فوت آدویه استخراج شود پس صاف کنند این آب صاف
 کرده اگر دو حصه باشد متفاوت سبب شده حصه صاف ساخته بقوام آرند و بچند نیز دست چون بقوام نزدیک
 رسد انار و انبه نیم رقیه که در آب یا کباب تر کرده باشند آب صاف کرده وی بگیرند و جلاب را به ان منکر سازند
 و قوام تمام کنند شربت ابهر ششم که معده را قوت دهد بعضی سنجهای شربت ابهریم است که در آدویه قلبیه
 که شسته شربت ابهریم غنجان قی باز دارد پوست بیرون بسته در درم آشته غرنه می هر یک ده درم
 همه را در ده استار کباب بریزند تا نصف رسد پس آب انار فرسوم در آب سیب ترش و آب نفع هر یک
 دو استار قند سید قدر چست در خلک ده بریزند تا بقوام آید و پوست بسته در شربت بگذارند و برینارند که اقال
 اسرفندی قی قس با دینه شربت استنقین جبه سقوط شنبه و ضعف معده و فاد جگر و حمل و طین طبیه
 زعفران بگذرد و آخر سادج هندی سنبل گل سرخ صبر سقوی غار نیون هر یک در درم قسط صطک هر یک چهار درم
 گیاه استنقین رومی هفت درم عمل کف گرفته در قسط شرب کینه چهار قسط آدویه کوفته در خر ق کتان بسته در غسل
 و شرباب انداخته هفت روز در آفتاب تابستان بدارند و خر ق را هر روز چند بار دست بمانند دیگر از ترکیب
 شیخ میگویند که منی تجرید کرده ام و نافق از اول فستق بگیرد فستق رومی صرد درم در سه رطل آب بالمش نرم به بریزند
 تا بر بوی آید صاف کنند و در غسل ربع آب مذکوره در عصاره سفرجل مشوی نعلت آن در شرباب نصف آن
 اضافه کنند و بریزند و بقوام آید دیگر معده را قوت دهد و سده بکشد و سهیل صغری بود مصطک ختم کرفس
 و در انیسون سنبل اسارون سادج هر یک یک درم پودینه بگذرد نیم صبر زعفران پنج کرفس پنج رازیانه هر یک
 دو درم استنقین حاشا نفع هر یک سه درم کل سرخ بچند درم بهر با نعت رطل شرباب بریزند تا نصف بماند
 صاف کنند و با یک رطل نیم عمل سقوط کنند شربت استنقین یک نسخه آن که ضعف معده دارد میفشد است
 در محفوظ درم آدویه را سی که شسته دیگر که معده ضعیف را نافع بود و در دفع معده بزرگ و سده جگر

رسد و جگر سپرز گشاید و بول براند سلجی و در دم چشم کفلس سردم افستین بجز دم سنبل طیب بعت درم میسون کسرخ
 بر یک ده درم مجموع بگویند در دمن آب پختنند تا نصف بماند مالیده و صاف کرده بایک من قند بقوام کنند
 و سرد کرده مصطکی بعت درم سوخته آمیزند یک شربت بجز دم ناده درم دیگر بنسخه جالینوس با بارج فبقرا
 که نسخ آن گذشته و جهت پاک کردن از صفرا میدهند این است افستین رومی بجز دم کل سبب درم در یکین آب
 نیز نذای بروج رسد پس صاف کنند و قدری شکر در آن کنند و بقوام آرند یا بچنان خام بکار دارند شربت
 افستین دیگر گهای سهله آن که بعد هم مناسب است انشا الله تعالی در او بسیار خواهد آمد شربت
 انار در مینه است بسیار منضول جانب معده و معاد و نافع معده حار و عاقل طبیعه و در بول و سودمند جهت
 متطاو له بگیرند و انار سبب رنگ بیدارند یا کم خسته و بیقرارند و آب آنرا بچوشانند تا به نشت آید پس شربت بقوام
 آرند شربت انار ترش مسکن صفرا و مقوی معده و اشتها آورده و نافع حفاقان قند سپید و منقال بقوام
 آورده بجا منقال آب انار ترش که بعد جوشیدن نصف بماند اضافه نموده بچوشانند تا غلیظ شود دیگر قند صفرا
 باز دارد و معده را قوت دهد و در خام مشک حاصل مصطکی بر یکی درمی پوست بیرون پسته بجز دم و در مشک را
 بگویند و در خرقه بندند و مصطکی را در خرقه جدا بپسندند و هر دو خرقه را با فنجان برده شاخ در آب انار ترش
 بکین بچوشانند و خرقه را بدست بماند و از آب بیرون کنند و مقداری شکر بزر در آن کنند و بقوام آرند و محمد ذکر با
 درین شربت و در منقال قند و عوض مصطکی بجز دم کند ده عدد برگ ترنج نوشته در سطح آن خود دست شربت
 انار شربت در بیماری صفراوی نافع است شربت منقال کلاب که گفته شده است
 چهل منقال آب انار بچوش که با شکر قندهار باشد اضافه کرده بقوام آرند شربت انار سهیل که گفته
 را در صفرا پاک کند تردیم کوفته در غوطه بسته دو قته آب انار ترش آب انار شیرین هر یک بکین برایش نرم بپزند
 و کف بگیرند تا بنجیمه آید پس صاف کنند و یک من شکر اضافه کنند و بقوام آرند و بکدرم زعفران و بجز دم مقوی بسیار
 در خسته گمان در آن بماند شرتی از کوفته تا دویم قته شربت انار منضوع قند و نافع را که در خوار بود نافع
 کند آب انار بچوش بکین بپزند تا بنجیمه باز آید آب پودینه فشرده قند سپید هر یک نیم من بچوش بقوام آرند
 و اگر انار بچوش هم زنده آب انار ترش شیرین عوض دی کنند و بعضی عوض لب پودینه بچوشای دی صین طنج
 حرکت میدهند تا قوش بر آید دیگر معده ضعیف را نافع باشد و ناصم و نافع حفاقان و قند بود و کربن باشد
 کلاب برع رطل آب زرشک برع رطل آب عوزه رطلی آب انار رطلی طاقانی جذر از سماج اندر خسته بایک رطل قند سپید
 بچوشانند تا بقوام آید شربت انار در دم ناده منقال دیگر معده را قوت دهد و قند با زرد و در صفرا دفع کند
 و در خام آله مصطکی بر یک ده درم پوست بیرون پسته بجز دم پودینه تازه دودسته دوای مشک سوای مصطکی

کوفته با بونید در آب انار ترش دومین بچوشانند تا بپزد آید پس صاف کنند و با کهنه تصفیه بقوام آردند پس مصطکی سده
 اضافه کنند شربت انار منفع در هر جهت قمع صفرا و تقویت قسم معده و اوجاع دی که از صفرا باشد و جهت
 غنیان و قی صفراوی نافع و بکسین عطش و از آنله خار و صداع با التهاب میفید و قابض شکم گمزد آب انار میخوش
 و بر آنش بنزد و قد سپید آن قدر که طعم وی نماند باطل نمکند آینه زرد آب سیب ترش آنقدر که میخوش کند نیز
 آینه زرد برگ ترنج با پوست آن آنقدر که بوی او ظاهر شود انداخته طبع دهند تا به قوام آید و اگر ملیم موجب قی باشد خاصه
 که معده نیز ضعیف بود از بر و باید که وقت قوام مصطکی و سسلی قافله و مانند آن باریک ساخته بقدر حاجت بران
 باشند شربت انار میخوش مسکن تشنگی مفرط آب ناز میخوش نیم نیم سیر شایعانی بقوام آورده
 بشناید و انتقال قد سپید صاف کرده و در دل کرده بچوشانند تا ملاحظه انجامد پس مست شغال ب انار اضافه نموده
 در سه جوش دیگر بند شربت انار بعضی نسخ آن معده که مناسب تر است در ادویه صدریه که گشته
 شربت انیسون تقویت معده و تخفیل ریح آن میکند انیسون عرفان مصطکی بربک دو قطر عمل شرب
 پازره قسط شربت انیسون لیکن فوای انسانی کند انیسون زیره بودند کند با سوسه در آب بپزند
 و قد سپید قدری آنچنان ترنج کنند و اگر سبب فوای بر معده بود در اس انیسون تخم کرفس همان دستور عمل آردند
 و اگر فوای سببش با غلیظ بود کم سد با بس ناخواه کوفته در شراب بخت با قنده ترنج کنند یا مثلث یا باب بپزند
 شربت بزوری معده میفید است و باد را می شکند و جمع نسخ آن انتشار الله تعالی در ادویه کسیدیه بیاید
 شربت بسفاج که انحراد مواد معده کند ان الله تعالی در ادویه سمویه و اسپهالیه خواهد آمد شربت
 بلخ معده را قوت دهد و طبع پسند و بلخ خضر در بادون سنگین بکوبند و آب وی بگیرند و در برطل آب وی
 قد سپید و غیره اضافه کرده بقوام آردند شراب به جهت ضعف معده و جگر و قی و اسپهال و غنیان و تشنگی
 نافع ترش از دانه پوست پاک کرده پس میفیدند و در برطل از آن بگیرند و فعل به راد در شراب یا جمهری که برطل باشد
 شباز و زتر نمایند پس بالند و صاف کنند و با آب ششده آینه زرد و بپزند تا بصف رسد و با نیم قطر عمل
 صاف بقوام آردند در تخفیل مصطکی بربک دو قطر در نخل سه درم قافله کبار در جینی زعفران غیر سحوق بربک
 چهار درم در بار چربسته در آن بچوشانند و اگر در دانه کسب نبرد در نخل کنند شاید شربت به جهت
 اشتها کثیر انفع حتی که ساقط آنرا باز دید کند و طبع اقبض نماید خصوص شربت به خام و مسخنی و تجویب معده استرا
 و سنگین عطش و غنیان خصوص به ترش نماید و برای تقویت معده و دل و نشاط و از آنله خفقان میفید بکسین
 سینه و حنجره است و مصطکی آن شربت کوکب است و صاحب شفا الاستقام در بحث اسپهال نوشته که شربت
 به در برول و قابض شکم است بگیرند و بیار چربک کنند و تخم و جوب از وی دور نمایند و در بادون سنگین یا جوب

یا چوبی بکوبند و آب بکینند و صاف کرده در یک گال ای چهار دقه شکر آینه تقویم آرند و بهتر است که شکر نصف رطل باشد
و بعضی برینند که قند تخم حصه ب با باشد رنگ نیست که هر چه در وی دو آینه غالب بود قوی الایم است و آنچه از شیرین
درش سازند معتدل تر است و بعضی از رب بشیرین میسازند در شتا و شقال قند سپید معتدل شقال رب به
در خل میکنند ششربت به ترشش موافق نسخه بوخا اصلاح عطرش و قند و حلقه کند و مقوی معده است
شیره بترش که بعد از تخم به نیمه آید و در جو که غرض هر یک بجز آنست بر جگر بفرزند تا به نماید صاف کرده
بکار برند ششربت به رمانی ترکیب مولانا جلال الدین کا درونی نافع است بیضه و عنیان و قوی صفراوی
و شکی و اسهال و مقوی معده و جگر و حرارت جگر و نشانند و تب محو در امیغه باشد بکیند به صفهائی خوشبو
نازه و از پوست و دانه پاک کنند و بکوبند و آب آنرا بگیرند یک من آب آنرا ترش بشیرین یک من و بکینند پوست بیرون
پسته از جاب لاس زرشک میانه از هر یکی قدری نیم کوفته کنند و در آبها اندازند و بچوشانند در زمان زمان
کیسه را به دست مالند و به چشانند و چندان چوشانند که آبها به نیمه آید کین قند سپید و انگورده تقویم آرند دیگر هم از
مولعات مولانا ز کور تقویت معده کند و قوی و عنیان می میغند بود در سردی معده را برود و اشتها می طعام
پیدا کند بستاند آب به صفهائی نازه خوشبو پاک کرده کین آب آنرا ترش بشیرین یک من و بکیند مصطلی بود
سنبلی پوست بیرون پسته ترنج زرشک میانه قاقه سک بر یکی قدری همه را نیم کوفته در کیسه بسته در آبها اندازند
و بچوشانند تا به نیمه آید کیسه را بچشانند و بیرون آرند پس قند صاف کین در انگورده تقویم رسانند ششربت
به لیموی معده و بضم دول و دماغ و مسکن قوی و عنیان و عطش معدی و کبیدی و حاصل اسهال قند سپید
چهار صد مثقال آب توام آورده صد مثقال آب به که بعد چوشانند نصف مانده باشد می مثقال آب بجز
اضافه نموده بچوشانند تا غلیظ گردد و از ده درم ماده مثقال اختیار نمایند دیگر آب بمویک جز
آب بشیرین در جو قند سپید نصف یا ثلث مجموع به ستور تقویم آرند ششربت ترکیب که بعضی از آن با طبع
معده حاره نافعست جمیع نسخ آن در ادویه المعانیه بیاید انشاء الله تعالی ششربت ترکیب کین که قاطع عطش
و خرد صفراست هم آنجا خواهد شد ششربت تریاقی جته کرب معدی و عنیان و بر کینین اشتها و ازاد خفقان
موجب است و پادزهر سکوم و سح افعی منقول از تذکره آب بمویک آب ترنج هر یک صد و پنجاه مثقال قند سپید دو صد
مثقال آب زرشک آب سیب بشیرین هر یک سبده مثقال ششربت بپزند و در ادویه ناسفته آب ترنج حل کرده
عشش مثقال اضافه کنند و درین وقت در اکثر علل قائم مقام تریاق فاروق است ششربت کمر بند می
که معده را قوت دهد و قوی باز دارد خاصه که فتلح داشته باشد و مسکن عطش و قاص صفرا و ملین صحت و در ادویه
صد عید که ششربت جوا و شیرین دغ تخم کند در ادویه صد عید که ششربت جیطیانا تقویت

چون مده و جمع است و اصلاح سورمزاج بارمادی و غیر ملای و استفرغ غرطوبت کسبوت کند صبر سقوی
 چهارم ورق سنا خطا نازده هر یک بست درم هم را در سه رطل صواب بیزند تا رطوبی باز نماند و با شکر خندان
 عمل سفید نشاند تا بقوام آید شربت بر روز سه درم معقه تا چهار معقه بدیند شربت حاشا که چته
 اشتها و قلت بجز نافع است در طغوظ سیوم ادویه را سی که شسته شربت حب لاس در سینه آن بلفظ
 شربت اس در ادویه صد ریه و یک سنان همین اسم موسوم در همین باب مرقوم گشته و بعضی نسخ آن در ادویه
 معاینه انشاء الله تعالی خواهد بود و دیگر که در کتب قوم پیشترت حب لاس سطور است معده و اسهال قوت دهد
 و اسهال باز دارد و در طریقت هر یک ده درم حب لاس بود و خشک هر یک پنجاه درم آب آب سبب آب انار
 هر یک کمن ادویه کوفته درین آبها بکوشانند تا بکف آید یا لایند و دیگراره بکوشانند بی حلاط فند تا بقوام آید و از
 آنکتاب نو که درین شربت داخل است اگر چه شربت نمی درین مزاج نمی سازند لیکن قوام میگرد و بر سبیل رب دیگر نو که
 مگر بعضی گفته اند که بابرقت مایه با فندوران می آیند و درین آبها میگرد و در بطح شربت حب لاس آن جهت غلظت و سستی
 نافع است سماق ربیع رطل نارودانه ترش نیم رطل در چهار رطل آب بیزند تا نصف ماند صاف کنند برگ برگ
 نناع هر یک دو طاقه یک یک درم قرض دو درم پوست پسته برشته درم کندر پنجم بار یک ساعت در آن اندازند
 و تر و غشی شدید و میضه بدیند و اگر در کلاب بسیارند بهتر باشد و آنرا که برگ اترج هم رسد پوست ترنج دو درم
 عوض آن کنند و تخمین اگر نناع سبب هم رسد دو درم نناع خشک بجای او می کنند و بدینند که درین نسخه فند
 نیست و اگر آینه رسد بمعا بقندار و شربت حصرم که شربت غوره است مسکن لشکی و قوام صفت
 در ادویه صد اعیه که شسته شربت حصرم منفع جهت تقویت دو باغه معده و ازاله عذرت او و قطع غلظت قوی
 و اسهال صفراوی و سنگین غصه که از حرارت بود نافع است و هر مرضی که از فساد مواد باشد دفع کند و حوامل اسود دارد
 و فضول را از رختن بر معده آید باز دارد و در حام صغیر قوت دهد و اسقاط را از حرارت افزین کند و پشمها
 گرم را میفکد آید و صفرا و دم و غلظت ناید آب غوره انگور بیزند تا نصف رسد و کف بردارند و شنبلیله بپارند
 و بر سر بر رطل آب مطبوخ آب نناع و فند هر یک نیم رطل آینه رسد و بقوام آید شربت حماض که معوی معده
 است شربت حماض اترج که معوی معده و باضم و دفع قوی است بلفظ شربت ترنج که این برده نسخه در ادویه
 فلیله که شسته شربت حبش که بر معده را گرم کند و بلفظ اترج یا شراب مذکور شد شربت
 جز ثوب بر معده و قاض شکم و قاطع سیلان مواد معده بود و در معایب انشاء الله تعالی شربت
 خوشنماش که جهت قوی دم نافع است همان نسخه در حبش شامش است که در ادویه انقیه که شسته شربت
 خدیقون بلفظ خدیقون در عودت خاره مجله که شسته شراب دارچینی موافق معده بارده است

بارده است شراب یا زده قهظ عسل ته قطره در صحنی شست و قه مصطکی زعفران قدر کفایت شراب در وقت
 جشا بار بگیرد در ادویه صد ریگ گشته شراب و دیگر طلیس جهت معده و جگر و سپرز و تپای مزاج بارده است
 بود آورده اند که دیگر طلیس سبب انتقال بن در تمام عمر خود مبتلا بر مرض شده پنج سوسن استساگون نه قراط
 راز یا نه طفل سپید هر یک یک درم مرغشین هر یک دو درم سیلیم چهار درم جگر اباریک ساخته در ظرف
 چینی یا آگینه بند و شش اب جید الحوهر هفت رطل و نیم بن ریخته تر ظرف را از کج محکم کنند و صیل روز نگارند
 بعد از نغذ او قبل از نغذ بخورند و بعضی گفته اند که پس از شش ماه بکار دارند شراب و نیاری جهت در معده
 ریجی نافست پوست بیخ کاسنی کا و زبان تخم کثوث هر یک یک مثقال گشنم کاسنی کله رخ هر یک دو مثقال
 همه را نیکوب کرده در یک پیاله آب بخوشانند یا به نیمه آید صاف کرده با سی مثقال قه سفید صاف بقوام
 آرنده و باد اود و زده انتقال در آب و کلاب حل کرده و یک مثقال ریوند جینی نیکوب کرده اضافه نموده نوشند
 نیم گرم دغذ خود آب کنند شراب را تیلخ بنظم طعام کند در ادویه صد ریگ مرقوم شد شراب
 راستن که معروف است شراب ای جهت بزرگی قدر خود و شراب سرور نیز جهت تفریح یا بجه مقوی معده وجود
 بنظم و مقوی جگر و قلب و مسمن بن و معتدل المزاج و مسمن لون و مصفی جویس و منق فضول ریود و پیش حرات مغزی
 و میند شهوت جاع و بسط نفس و دفع ترس و در ریول و مینافع کثیره و موصوف و بعد در ریو نیز نافه است ادویه
 صد ریگ گشته شراب ریاس معده را قوت دهد و شنگ بنفانده قوی و سهبال صغراوی باز در در یک
 سر و دنبال بکار در چین با دانه زرد و در او کسکین و یا چوبین بکوبند در آب بگیرند و بخورند وی قه سپید
 آمیزند و کف بردارند و بقوام آرنده بهتر است که نخستین بکساره را بریزند تا یک گشت بعد پس بکند باقیانده
 قه آینه فرام دهند همچنین است در قادی و صاحب جلالی چنین نوشته که بگیرند ریاس خوب سر و عن
 آن با دانه زرد که بکار در چین بریزند پاک کنند و بهاون چوبی یا سنگین بکوبند و کتان بچینانند و در کاسه صحنی
 کنند و زمانی بگذرانند و باز بکاسه دیگر جالانند آهسته و چند زوبت بچین مکره صاف میکنند و در آن میریزند
 تا که تمام صاف شود بعد از آن بخوشانند باش آهسته و سفید گشنم مرغ دیگر بار صاف کنند و تمام چوبها
 از وی بگیرند بعد از آن قه صفائی کرده را بقوام زیادت آرنده نزدیک یا ششید یک آن زمان آب ریاس
 بر سر آن ریزند و باید در در یک سنگین باشد ریج بند بروی نرزه باشند و شش وی آهسته بایه تا تمام شود
 و اما آنکه در کتب مسطور است که آب ریاس را حول بخوشانند تا دو حصه بماند بعد از آن قه بر سر آن کنند
 این خلاف است چه چکن بیخ شربت مثل شکل ترازی شربت عیت انتهی شراب ریجانی بعبده و سفید است
 در مفرط دوم مذکور شد شربت زرشک جهت غینان و ضعف اشتها نافه است و در ادویه طیبیه

گذشته در یک مفری معده و جگر و کاسنی و اسهال دومی غیر دومی آب قند سپید چاه جزو بقوام آورده
 بخورد آب زرشک جوشانیده که به نیمه سه اضافه نموده بخوشانند تا غلیظ شود شربت زرشک گرمی تخم کشت
 در منقال تخم خیارین پوست پنج کاسنی پوست پنج رازینا نه بر یک سه منقال تخم کاسنی چهار منقال زرشک بپزند
 بست منقال کوفته یک شهاب نوز خسیانده بخوشانند در بست مایده صاف کرده با صند منقال قند سپید بقوام آرند
 و عود فارسی و مصطکی هر یک دو منقال ریون چینی سه منقال نرم ساییده درین شربت مزوج سازند شربت
 زرشک بترنجی مفری معده و جگر و دل و مشیمی طعام قد سفید چهار صند منقال بقوام آرند صند منقال آب زرشک
 و نیم پال آبی که بودینه باغی در آن جوشانیده باشند و نصف مانده باشد اضافه کرده بخوشانند تا غلیظ شود
 شربت زرفق نام در جالی بود منقی باشد و بقدری که در جوف باشد نامخت و در اوویه صیدیه کشته
 شرب زهر الکرم چته صنف معده و معادقت اشتها میفند و اسهال نرم باز دارد و قره اعصارا
 پانچ است زهر کرم بری خشک دو من بگیرند و شیر کنگوریک جوه بران انداخته سی روز بپزند پس عمل آرند
 شربت سپستان در معده و معار که از پوست ساج یا ماده یا بس بود ساکن نماید در اوویه
 صیدیه شیر یافته شربت سعد معده را قوت دهد و بوی دمان خوش کند و بواسیر را نافع باشد
 آمده درم سعد بست درم برود را نیکوب کنند و با یک من آب و یک چهار یک قند کینه در ظرف چینی کرده بپزند
 در زیر زمین دفن کنند و بعد از آن بر آورده صاف نموده بقوام آرند شربت سقونیام در معده و شکم سرد
 برود و اسهال صفر نماید و بالعوض سهیل بنیم نیز بود پنج سقونیام در ایام در بر کنده باز در منقال سخی کنند
 در صحره کمان بسته در نود کاسه شیر انگور بپزند از نود سی روز بپزند و حوت بر بند پس بردارند شربت
 سلمویه که مفری معده و مشیمی و دافع خفقان است در اوویه قلیبه کشته شربت سماق غنیان
 باز در او معده قوت دهد و قوت الدم را از هر موضع که باشد بپندد آب سماق منقوع صاف کنند و با قند
 سپید بقوام آرند شربت سبیل چته میارهای معده و جگر و نفخ شکم و عسر بول پنج سبیل تازه
 کوفته بست منقال در یک کوزه عصاره ناخته دو ماه بگذرانند پس صاف کرده بردارند شربت سبیل
 چته در جلی معده و جگر و طحال و حیات زنده نافع است سبیل بست درم در دو من آب بپزند تا که به نصف بماند
 از آن برسد پس صاف کنند قند سپید عمل دو من آینه بقوام آرند یک شربت از آن ده درم شربت
 سبیل موافق نسخه دلداسکوبی نافع برود معده و جگر و عصب سرد و نقل نیکو قند دو درم عود مندی چوب
 سا کرده یا کوفته بجزرم سبیل لطیف دو سیر هم را در یک سیر کلاب با شش نرم بپوشانند تا بیازد و هم
 باز آید صاف ساخته سی درم قند سپید صاف کرده اضافه نموده بقوام آرند در اوویه را در ظرف کاشانه

نشانه کباب بخوشا نند بهتر باشد و وقت بر آوردن شربت مشک مصطکی بر یک نیم مثقال زعفران بکنند
 اضافه کنند شربت سیب از سیب شیرین بمندل است والا سرد و خشک مقوی معده و مفا
 و دل بماند که قبض و مانع قوی و خشکی و مانع خفقان گرم و مهبلی است فسخ آن در ادویه قلبیه گذشته ذکر شد
 سپید و دسبث مثقال بقوام آورده صد مثقال آب شیرین که پس از جو شاییدن نیمه بماند اضافه کرده بخوشا نند
 تا غلیظ شود تا دوه مثقال بخورند دیگر چه نصف معده و خفقان فرود که از حرارت بود مانع است و قوی معده
 و عطش را میدهد است سیب کوبی نجوش بکوبند و بنفشارند و بپزند تا به نصف رسد پس صاف کنند و یک ش
 بگذارند پس باز در یک کرده باش نرم بپزند تا غلیظ شود و در ظرف آبکین نهند پس اگر زمان را بود ظرف
 چند روز در آفتاب بگذارند تا ماتیه دور شود و اگر خواهند که شیرین باشد قند یک قطر فی لیکن عصاره مزوج
 نمایند و قوام دهند شربت سیب و صندل مقوی معده و دل و مانع خفقان و عطشی و منطوق فاض
 شکم قند سپید معده مثقال مقوم و بقا و مثقال آب سیب که بعد از جو شاییدن نیمه بماند سی درم کباب آب
 که ده درم بر آید صندل سپید یک شمش از در آن گذشته باشند و صاف کرده باشند بپزایند و بخوشا نند
 تا غلیظ شود و یک شربت از آن تا دوه مثقال شربت شکر بر طوبت معده و بلغم و خذانه مزاج سرد را
 بغایت میدهد است و نقل یک درم سیل قاطبه بر یک دو درم زنجبیل در صحنی بر یک بخورم بعد از کوبند و در یک
 کنند و هفت رطل آب بر سر آن کنند و بپزند تا دو غلث برود پس صاف کرده شکر سفید پنج گانه بپزایند
 و کف بردارند و بپزیم زعفران سیاه نیمه یا بیشترند شراب الصالحین معده را داغلت دهد و جمع قوی
 طبعی را معاوت و اشتها بر قدر معادوت نماید در ادویه قلبیه گذشته شربت صندل که نشکلی باشد
 و شکم بند و نیز در ادویه قلبیه گذشته شربت عسل که در صحنی بر چون موی البان شربت را استعمال
 میکرد با سم او موسوم شده چه صلاح معده و حرمت آب سیب آب نیمه قند سفید عسل بر یک یک رطل شراب بکافی
 شش رطل جگر بقوام آرد و اگر قلیل الحار است خواهند که باشد عرض عسل قند کند شراب غلبه که اثر خورد
 گز است و از ایندی مابین خورد گویند چه تقویت اشتها و تقویه معده و تغیر رطوبات فاسده معده و تقویت معده
 و رفع اعیان و منصف بغایت مؤثر است و چه صاحب سیر زجید بل است عذبه صندل فستق مسادی جو شاینده
 آب آرزو بگیرند و با شکر بقوام آرد شراب عسل تقویت و جدا نقل کند مصطکی سه و قوی عسل یک
 قط شکر این پنج قط مصطکی ساییده در خود کتان بسته و در شراب عسل افکند و بعد از شش روز پیش از
 غذا یکبار با آب گرم بخوشند شراب عسل بسط دیگر جهت اشتها دفع درد معده بارده در در معطل
 و کرده و ادویع فرزند و حیات فرزند و ادار بول و عین طبیعت نیز کند و شایع در اسود مند بود و قوت

در دستفای زمان را معیند باشد و غذای برین شود شیر انگور رخت پنج کوزه غسل یک کوزه نمک بنجوانوس
 شیر انگور را با غسل در ظرفی واسع معیند از آن مکانی حین اضطراب و غلبان نماید و نمک آنکه اندک بران معیند از
 هرگاه غلبان ساکن گردد و در سوچه کل بردارد شربت غسل معده و جگر گرم کند و بطن مبر دستل لطیب
 مصطک قاطره در جیبی خود بپزند میل جزو لطیب هر یک در می مخلوب کرده در سرطل آب تر کرده بخوشانند تا در طبل
 نماید صاف کنند و در طبل میل بسران کنند و بخوشانند و کف بردارند تا بقوام آید شراب عینق بقره می گویند در
 معده باشد مفید است در ادره حلیقه گذشته شراب عینق که در معده رادخ کند اگر چه که بشند در ادره
 فلبیه گذشته شراب عینق که بسو بضم و فساد طعام و بطن غلیظ در معده سودمند است در موقوفه بیسوم
 ادره بر اسیه گذشته شربت عود و منقول از آنکه که جهت ضعف معده نافع است در موقوفه دوم گذشته
 دیگر ضعف معده و سردی آنرا در کف سنبل و نقل مصطک جزو اهریک در دم و نیم خود بپسندی سگ بریک
 بپزدیم بکوفه در خزه بسته در دم گلاب بپزند تا به نیمه آید و هر ساعت خرقه را برست مالند و بیرون آزند و یک بن بشکر
 جزو در داخل کنند و بقوام آردند و کف بردارند و یک انگ مشک ساییده و حل کنند شربت می بپزدیم دیگر مقوی و
 نافع معده سرد کرده و بهی خود داخل سردم مصطک و نقل عاقرقارب یک در دم فلفله را زنده در دم بنویساید
 در یک من گلاب بخوشانند تا به نیمه آید صاف کنند برین غسل در آن کرده باز مکرر بخوشانند تا بقوام جلاسد و شربی
 بقدر حاجت دیگر مقوی معده و دل و دماغ نفخ معده و باد های غلیظه مشک خالص بکاشد و بپزند و در متقال
 قند نقل جزو اهریک چهار متقال قند سفید صد در بنجاه در دم شربت عود و ترش غلبان و فساد
 بضم و بخار و خرقه و جنار و دغانی رادخ کند و معده و جگر و دل و دماغ را قوت دهد سبب ترش شیرین انار ترش
 و شیرین بویبریک صد در بنجاه در دم آب کتانند و با سجد در دم قند بقوام آزند و عینق و مشک و ورق طلا
 بریک بپزدیم سنبل لطیب اسردن لباسه سادج و زرق نقره بریک بپزدیم با در بنویس کل سفید و نقل مصطک بریک
 دو در دم صندل سپید در دم خود قاری بپزدیم در آن حل کنند شربت عود ساده معده و دل
 و جگر را قوت دهد و قوی و اسپهال باز دارد و عود طرب مست چهار در دم اندر آب بسیار گرم کیش باز در آن کنند
 و با نش بزیم انگر خوش بند تا قوت او بر آید پس صاف کرده با نیزه حل و چهار غیر حل قند بقوام آزند
 و اگر عود طرب هم نرسد خود قاطی بکار بند فایده بهترین عود است که با ش سیاه حرف بود و ظاهرش
 سیاه مایل سفیدت و زبرین و در آب فرو نشیند و حباب نماید شربت عود و در بنویس اول را که اینجا
 مذکور شده با این نام خوانده اند بنابر آنکه نوشته شربت مستق غلبان و قوی را نافع است عود
 مصطکی بریک بپزدیم پوست بیرون بسته صنایع بریک در دم کل سفید انار دانه زرشک بریک چهار در دم

چهار درم مثل خجای رز نشن درم آسب آب انار بچوش بر یک برطل آب بیکرطل جله را بچوشانند تا بصف
 پس ساختن کنند و قند سپید را بچوشانند بقوام آرد شکریت فواکه ترش معده را قوت دهد و سستی باز دارد
 و دل و جگر را معده است آسب آب بر آب زرشک آب باقی آب غوره آب انار شیرین آب انار ترش آب
 زرد و بر یک چندی آب برون آب حاض بر یک نیم جزو بزند تا نالت برده و قند بقدر کفایت انداخته بقوام آرد
 دیگر که سستی باز دارد و معده را قوت دهد و شته ها را دراز بکسب حاض اترج دام و در آب انار خوره انور
 آب بکیرند قدری از سماق در غوره زرنجی و حب کلاس و عصاره زرشک گرفته بکوفته کرده در آبهای محو کشت باز
 تر نمایند پس صاف نموده با قند بقوام آرد و از قند نایب زنجان آبهار اتمنا بلیط سازند تا آب شود و بر شکر
 دیگر معده و جگر را قوت دهد و صفراوی را قطع کند و قند جلی را اسودد و آب سبب آب امرود و جگر
 شامی آب انار آب زرد و بر یک رسد آب حصرم جله را بزند تا چهارم حصه برود و کف بر دارد و دم وزن
 وی قند سپید را بچوشانند بقوام آرد دیگر معده را قوت دهد و قی باز دارد و امراض صفراوی را برفع نماید
 آب سبب بچوش آب آب ترندی آب ریاس بر یک رطلی کلاب آب حصرم شمش بر یک برطل
 جله را با بش نرم بزند و در انشای طبع غوره مصطک طاشیر ساک بر یک درم در خرقه کتان گسسته
 بیند از جن بصف رسد قند سپید یک درم برک نفع بقدر حاجت مضاف سازند و بقوام آرد و سب
 سرد و آردن کا فورج درم بفرمایند دیگر عطش فروشانند حرارت معده و دل و جگر را بکین دهد
 آب انار ترش آب انار آب ترندی بر یک برطل آب ترشی ترنج برطل جله را با بش نرم بزند تا که غلیظ شود
 باقی با آب سرد بوشند و دیگر که دفع شکر مسوج افی کنند بهار و پس طعام بجای آب بدیند تا با آب بچوش
 میدان و او آب سبب شیرین آب سبب ترش آب شیرین آب بترش آب امرود بر یک جزوی با کلاب
 برابر نصف مجموع جوشی بکده شده شکر طرز بقدر حاجت اضافه کرده از انش فرو آرد و دیگر معوی معده
 و دل و جگر آب سبب آب انار آب امرود بر یک دو سیر شامی آب انور یک سیر آب زرشک نیم
 سیر باقی نیم سیر او بر یک سیر آب خیسابنده بمکربها بچوشانند تا چهارم حصه بماند پس قند صاف کرده
 آنقدر که بقدر کوشش آید شکریت فواکه خشک داین را شکریت فواکه ملین کم گویند شته ها را در
 دفع نفلی را بقدر و سپستان بخت درم بنشوق انجیر سفید موز منقسیا عیجده بر یک پنج استار
 فوخ معلق یعنی کشته شفا و غاب انور بر یک نیم رطل شمش مقد و موز مسوج وانه بر او دره بر یک برطل
 در آنقدر آب که در پشت بالا بسته تر نمایند کیشیا زرد پس بچوشانند و صاف کنند بقیته در جره
 بسته بچیزم و قند سپید بیکرطل اضافه کرده بقوام آرد شکریت فواکه شیرین که هم معده مناسب است

در ادویه صمدیه که شسته شربت فواکه قابض معده و جلا راقوت دهد و طبع قوی کند مرود خشک سیب
 خشک حب الاس حب الرمان ترش انبر مار سیب جلد رانیم کوب کنند و در آب انار ترش که چهار چند آن ادویه باشد
 بپزند تا که غلظت بماند پس صفا نمایند و با نش نرم بپزند تا غلیظ گردد و شربت فواکه معتدل معوی اعضا و سایر
 قوتها در جنته ناقصین و ضعف جفاغ آب زرد در آب زرشک هر یک نیم خرد آب انار شیرین آب انار ترش
 آب سیب شیرین آب سیب ترش آب زرشک آب شیرین آب اردو شیرین هر یک خردی قند مسید ثلث آب سا
 بقوام آردند و بعضی آب انگو بسیم یک خرد ضاوه میکنند و اگر آب انگو صغیره بپزند تا غلظت رفته عثمان ماند و شیرین
 در چون شربت نه کور از فواکه ترش شیرین یک بشده با سم معتدل سخی شسته دیگر شربت قشیرا تریخ معده
 قوت دهد پوست تریخ خوشبو بچینه یک رطل و نیم در یک دویم قسط آب بپزند تا غلظت رسد صاف کنند پس عمل قدر
 حاجت اینجند بر نش نرم توام دهند دیگر که بغایت معوی معده است و از ضم طعام و مطیب ریوی و آن معین
 بران و صنفان که معده آنرا ضعیف اعظم شده باشد و نقل مصطکی سبیل خرد ابریک دودم زنجبیل سادج قاقله
 کسانند خشک در غلظل هر یک در متقال بودند می نهند در پوست تریخ ده درم حب انیم کوفته در کس
 فسیخ بسته در سمن کلاب جو شانند و صاف کرده با یک من قند و سمن عمل بقوام آردند معده از خشک زخم
 هر یک یک متقال اضافه کنند خرمی شده درم تا چیدرم شربت قصب سکر معده راقوت دهد در
 ادویه صمدیه که شسته شربت قطف مواد فاسده مختلفه بقوی بیرون آرد خسته تربت درم ختم قطف
 صفت درم پنج خربزه زرد درم شبت یک حفصه در شبت ظل آب بپزند تا نصف رسد صاف کنند غلظت ترب
 هر یک صمد درم عمل سه رطل اضافه نموده بقوام آردند تک بندی دودم صمغ خرفش صفت درم باریک ساخته
 بپزند وقت حاجت بقصد مطلوب باب بیکم کثیر المقدار آب بپزند و بخورانش شربت کاسنی اشک و خنک
 کام و گلور اک کند انشاء الله تعالی از جلالی در ادویه کبیه باید شربت کاوران جنته کرب معده سیب
 و خفقان که بشمارکت معده باشد نافع است و صفرا از معده دور کند و قوی و سهو با جو نیان و خفقان دیاسلم الحوائج
 سودده برک کا در زبان چلدرم کل نفثه تم کثوت هر یک است درم کل کسرخ شکا می نخاع ریحان الاتریخ
 هر یک ده درم جلد راوده رطل آب گرم یک شبا نوز تر نمایند و با نش نرم بپزند تا غلظت بماند تا معده و صاف
 کنند و قند سید چهار رطل آب کاسنی مردق آب انار ترش هر یک یک رطل اضافه کرده با نش نرم بقوام
 آردند شربت می کویقه شربت کرفس شهوت طعام برانید و معده را سودمند و محل نفول در داغ و احوال
 بود قسم کرفس تازه مقدار متقال کوفته و بچینه در غلظت گمان بسته در عصیر غیب بیندازند و دو ماه بکشد آردند
 پس صاف کرده بردارند شربت کثیری سرد خشک است و معوی معده و مایع اسهال آب مرود

جلد دوم

امروز چهار سیر می خورند و بنیهر رسانند و یک سیر تخم صا کرده اضافه کنند و بقوام آرد مشربت کمون
 غنیان وقتی دفع کنند و بغم قطع نماید مصطکی سرد درم زیره سفید چهار درم انار دانه زرش بست درم نام صنایع
 هر یک ده شاخ جلد چهارم رطلی آب بپزند تا بطلی باز آید صاف کنند خنده سفید صد درم آمیخته بقوام آرد مشربت
 لعابین که کشک کشید که در زله پیدا شود بنشانند در ادویه انقه که شسته مشربت لیچور رفع تشنگی کند
 داشته باشد آرد و خامه و صندره را وقت دهد در ادویه صندره که شسته مشربت با الکل سودمند یعنی که از سردی
 بود پوست لیچ با دیان ده درم پوست لیچ کج بود پوست لیچ کاسنی پوست لیچ کافور با دیان پنج جدرم انیسون خم کافور
 سرد سرد درم مجموع مخلوط کرده در یک سیر و پنجاه ام آب بچوشانند تا سیوم حصه بماند بیالانید و نیم سیر خنده اضافه کرده
 بقوام آرد مشربت هر یک معده بار دهنی را سودده مصطکی سبیل لطیف جزیره هر یک درم دویم تخم ساج
 میندی قاقله فرخ خشک هر یک در مثقال و در میندی صفت درم پوست ترنج ده درم کوفته نریک جدا در خرگوش ده
 بسته در سمن آب بپزند تا نیم آید در خنای است بماند و بیشترند که سفید و در عمل و لیکن نبات در خاک در بقوام
 آرد و در آنش بگیرند مشک عنبر زعفران هر یک یک مثقال ساییده و در گل کنند خنری سرد درم تا بخیزد مشربت
 مشک و شراب مشک که هر دو مقوی معده است در ادویه فلیکه که شسته مشربت مسهل
 که جهت اعلاال بارده معده میزند است در مخلوط دویم ادویه را سید که شسته مشربت مطفی نافع عطش آب
 حاصل از ترنج رطل آب انار زرش آب الواب ترندی هر یک رطلی بچوشانند تا غلیظ شود پس اگر قندی نهد بسیم
 در گل کرده بقوام آرد بسیم شاید پس باب برف یا باب سرد یا بانشانند شراب مسهل صفت حقیقی لفظ صبیح
 در ادویه صندره که شسته و بعضی لفظ صبیح شراب مسهل و شسته اند در اینجا شراب مسهل صفت دیگر و حقیقی لفظ صبیح
 که مناسب این مقام است و نافع بود معده و در حران و میخند بر دگر و در حب الارقام است است هر یک شب بانی
 هر یک درمی زعفران دو درم سماق اصل السوس مقشر نیکوفه ماز و کنگار کل سرخ تمام بنگفته هر یک شش سباز
 همه را در عصیر انگور قابض محض سمن بپزند تا دو حصه برود و کجه بماند صاف کرده نیم درم عمل مصفی بران نوزده
 بقوام آرد مشربت مایه جهت تقویت معده و دفع غنیان وقتی عطش و تقویت جگر و خلف نافع است قوی سپید
 بجز رطل در آب حل کنند و بنیزد و کف بردارند پس آب سفید مودق و شراب شلت برود که رطل دویم اضافه کنند
 و بقوام آرد و شلت که درین مشتمل کنند باید که چهل روز در آفتاب در آنکه شسته باشند و بعد آن چهل روز در سایه
 که شسته باستمال آردند و اگر خواهند که تر و قوی تر باشد عوض شلت هم کنند و بدل قند عمل دیگر قند سپید
 عمل شلت حراب به برابر بقوام آرد دیگر در معده را که با سهمال بود نافع است آب به ترش شراب
 کهنه هر یک یک رطل بسینند تا بقوام آید و مشک دو مثقال یا بنیزند شراب میخند معده را وقت دهد

و فراق و اسهال و بیضه و غثان و قوی و عشی را که از بیضه افتد نافع و تجویز می کند و سوزن را که عقب جیاش
 پدید آید نافع و جگر را قوت دهد و فرحت دل بخشد و حوالت غریبی مشایخ را در میبرد و فرا جاز را بر آید و مشک فاضل کفی
 و عود مندی قاقله بسیار است طبیب زعفران سیل بر یک یک گرم فلفل و بعضی مصطلکی و قند نخل بر یک دودرم می
 فسنزاید فلفل دراز فلفل در اجینی زنجبیل بر یک گرم جلد را باریک سازند و چون شربت میساده از آن فلفل و
 آرنه این اشیا فرج نمایند و چون رابا ریاک می کنند بلکه میلوب کرده در خراطه انداخته وقت غلیان می اندازند
 پس سرد شدن خود را فشرده بیرون آرند نوع دیگر جهت برودت معده و ضعف آن نافع است آب با
 میخوشش بگیرند و یک شهاب زوب نهند و صاف کنند و از شراب کنند و از قند سپید یا سوزن گرفته پس سوزند تا بقوام
 جلاب آید کثرت بردارند پس فی کربل ازین شربت مقوم زنجبیل سفید قند نخل بر یک یک گرم مصطلکی دودرم
 هموار میگویند و کوبیده بسته اند و می اندازند و چون سرد شود کوبیده را فشرده در کوزه دیگر کسیده را قوت
 دهد و باد استیلا کند و طبع پیچیده آب به دوسم شراب کنند که در وی نقل فشرده به یک گرم تر کرده باشند
 به عمل تصفی بر یک یک سمن و نیم بپزند و کف بردارند تا بقوام آید فشرده در آن سگ جوز را اعود و قند نخل زعفران
 در فلفل قاقله بسیار بر یک یک گرم کوفته بجهت میسوزند تا سوسوی شود شربتی از چند گرم تا دودرم نوع دیگر
 مخد و حکم را قوت دهد آب به پنج سمس شراب کنند یا جمهوری دوسم و نیم بپزند تا نصف سرد صاف کنند و نخل
 یا قند سفید دوسم اضافه کرده بقوام آید و آنشای مینج زنجبیل مشک در اجینی قاقله بر یک یک گرم نخل سسته
 زعفران سقر بر یک یک گرم در خرقه گمان بسته بیندازند و بعد توام فشرده بیرون کنند و مشک مذوم در
 شراب حل کرده فرود نمایند دیگر جهت تقویت معده و غثان و فراق و عطش نافع است و در دگر در
 کند و اسهال مزمن باز در آب بر ترش دور طبل آب سبب ترش دور طبل بخوشانند تا نصف سرد و با غسل
 و شراب کنند که برود جگر طبل باشد بپزند تا غلیظ شود و کف بردارند پس اعود زنجبیل بر یک یک گرم نخل بسیار
 یک گرم و نیم زعفران مصطلکی بر یک یک گرم نخل سگ یک گرم سیل قند نخل جوز برزاق فلفل در چینی بر یک
 نیم نخل مشک در دوات اضافه کنند شراب میسوزن نصف معده و جگر سردی برود و
 مفید بود و عشی را که از سوزن بسیار اسهال و فراق دم و ضعف دل کمر سرد و در دکل میگویند آن را در
 چهار صد و دویست و یک گرم کسند و بر کاس پاک اندازند تا خشک شود پس مصطلکی حاکم سیل طبیب بر یک
 یک گرم قند نخل نصب اندازد بر یک دویست یک در ای میخ بر یک گرم و قند نخل بسیار چهار دویست
 کنند پس طری از آن کینه بستانند و کل میسوزن را برابر جینه دودرم برابر سوزن کنند و یک شهاب زوب نهند
 و بدان انداخته شانه در حل بر سر آن کنند زعفران نیم دویست و مشک و نخل در قندی مثلث عمل

شفق حل کرده نیز منید از نذ سید ساید چهار وقته روغن لبان یک دقیقه هم بر سر آن کنند و یک ساعت سس ظرف
پوشانند بعد پاره کاغذ پاک بر سر آن بپزند و پوشانند کتان و اطراف را مین سازند بکلی پاک که مرشته باشند
در این سوس جو یا پشک بز و ششماه در سایه بنند در جنب شمال بعد از آن بکار بند شش مرتبه تا پنج مرتبه
بود و تشنگی نباشند در ادویه صمدیه و قلبیه که شسته شش مرتبه تا نخاوه بردوت معده را دفع کند و در ظرف
و دفع شکم ببرد و با ضمیر را قوت دهد تا نخاوه بگرطل فقه سیاه بکند بهفت رطل آب انقدر که مطلوب بود در ظرف
نپاده بپخته و خانه گرم گذارند بعد چشاده صاف نمایند و بقوام آرد شتری سردم تا چهار درم
شربت نعناع شربت انار منفع است در همین باب گذشت شربت نیلوفر چنانکه شکی در
دفع مواد حاره و نسیجه معده و حاجی جلال الدین بر دوشکم هم معین دانسته شرباب ورود چتر در معده و پیغم
طعام و تب نافع و نوشیدن او بعد طوام نافع استطلاق بطن و اجاع امعا بگردن کل سرخ خشک که بر وی بسیار نوشته
باشد لیکن کوفته در ظرف کتان بسته در چکی که بپزند شرباب است قسط نوشته باشد انداخته سر آن بپوشند
بعد سه ماه صاف نموده در ظرف دیگر نگاهدارند شربت ورود ساده موثر حرارت معده و مکن عطش
و حرقت است و مقوی قلب بود و طبع را نرم کند و تب و غیر را معین است و چون تین او با نصرت بالاخره قبض می آرد
بگیرند کل سرخ تازه و از اقل و تخم پاک کنند و در رطل می در ظرف لطف نپاده در رطل آب بران بریزند
و بپوشانند تا نیک بپوشد صاف کنند و بر رطل این آب صاف در رطل قند معیند بپخته بقوام آرد و کف
بردارند و بعضی قند برابر آب میکنند و قویتر میباشد از آنکه رطل او معبر است آب سرد و اعانت میدهد او را بر سهبال
نوع دیگر که در کل خشک سازند و طبع را نیک نرم کند و طام سازند کل سرخ خشک از اقل و تخم پاک کرده بگرطل
در چهار رطل صافی بپوشانند که بگرطل آب سیال باشد و قند معیند بگرطل آنچه بقوام آرد شربت جملدرم
با آب سرد و شربت تمام شصت درم است در آرد درم پنجاه نیزند صواب باشد و عقب هر مرتبه که سرد
نپوشند یک مجلس سیار و دو صاحب مصحفی نوشته که شربت در و خشک در آرد یک بسته باید بخت تا بخار بر نیاید و اگر
راجم بگر کنند بترتیب شربت در دگر قویتر باشد از تخمین عوض قند و دیگر شربت در وقت ایض تقویت معده
کند و شکم بنید در آرد و یا مسایید شربت ورود مکرر لیکن حرقت معده و تقویت آن کند و بقول حاجی
جلال الدین مکن عطش نمیزود لیکن در قادی نوشته که سبب پوست عطش می آرد و مصلح آن تخم کادخم خورده
و طباشیر است که در اشای نفع یا وقت شرب بان هم کنند و جهت امض بگر دسه نافع و سهل صرفه تخم
ر سودا در رقیق و صفرا سوخته باشد و جهت جرب و هکله و تب غیر خاص و حیات مرکبه در حرقه و مطبوعه معیند نیزند رطل
سرخ تازه خوشبو از اقل و تخم پاک کرده در رطل و در رطل آب شیرین بپوشانند با شش نرم تا قوت

و چون در طعم او دباب براید و بیالایند و باز برگ کل جدید همان قدر یا کمتر از آن در طبع مذکور بچوشانند همان قدر در بیالایند
 و همین سان پنج نوبت یا هفت یا ده کرت بچید کل میکنند و بچوشانند و هر قدر که تکرار بیشتر شود قوت مسهله قویتر گردد
 و بعد تمام آب بر قدر که بماند بچید و قند سفید یا زنجبین بیشترند و بچوشانند و اگر خواهند لذیذ تر باشد شیرینی دو چند
 آب کنند در یا باند که بطا در تقه بر وزن کل آب این شربت اقوال مختلفه دارند و صاحب قادری نوشته که آب بچوش
 این در شش است و خوش مزه و لطیف اهل متوسط الحال است که برگ کل سرخ دو نیم رطل در دو روز در رطل آب
 بچوشانند چون در رطل آب بسوزد و بیالایند و کل تازه دو رطل دیگر در می بچوشانند که کینیم رطل بسوزد و بیالایند و کل
 تازه کینیم رطل دیگر در آب جوشد پس کینیم رطل بسوزد و بیالایند و کل تازه دیگر کینیم رطل دیگر بسوزد و بیالایند و کل تازه
 مبلوغ نمایند که کینیم رطل باز بسوزد و چهار رطل آب بقیه سفید شش رطل در آن بچوشانند و در وقتی چهار اوقیه آب می آید که در وقت بچوشانند
 در مخرج کنند در قطع صفرا و بلغم نافه آید خاصه شربت در دست که هر چند بعد از آب سرد بچوشانند خوب تر عمل
 نماید تا در صده باشد و اگر طبع غلیظی باشد قدری سفوف یا مشوی نیز برگ کنند ضمیر در عمل بجای قند باید که در شربت
 ورق اترج که صده را قوت دهد شربت مندی که فواق را نافع است شربت ابی که مقوی صده
 و سعال و شوره میگذرد در او در صده که نشسته شربت کبکی صفراوی سودمند بود ترندی چهل مثقال
 کلاب نیم سیراب انار آب غوره آب سیب زرد شک هر یک یک سیراب شرم بچوشانند تا نیمه آید پس مصطکی و عود خام
 یک دو درم نیلوب کرده در صده بسته در یک اندازند و دیگر اندکی جو شاینده بدست بالنده در صاف ساخته باز برش
 بند و نیم سیربات سفید اضافه کنند و نرم نرم جو شاینده بچوشانند در شربت ده درم شربت دیگر که کبکی صفراوی
 باز دارد در در جگر ساکن کند زعفران دو دانگ لک منول یک درم هر دو درم ساییده در آب آلوده سیاه و آب
 سبزه با نه هر یک سه روقه جلگه کوه شده جلگه شربت است شربت کثی در سهال صفراوی باز دارد و سماق
 حب الاس غیر احافس ترنج هر یک نیم من هم براد آب بترش سبب ترش هر یک سه من تر کنند و بالنده در صاف کنند
 شربت دو روقه با یک درم طباشیر ساییده و دیگر مودرن باب بترش سبب ترش امرود انار ترش غوره
 کوفته آب آنها بکشند و سماق و غیره آرد که حب الاس زرد شک نیوکوفته در آنها بچینانند در شباز و زربس صاف
 کنند و بان شلایم بچوشانند بعضی اوقات مقداری پوست بیرون پسته در آن بچوشانند شربت کبکی
 که چینه لیکن فی و تنوع و غنجان جالینوس از انفعول است و منقول از ارجی نیست اب انار که با پوست
 و شحم و کرم گرفته کوفته باشند یک رطل بچوشانند در وقت بچوشیدن صده از کل از می بگذرد و نیم نار شک یک درم
 سنبلی مصطکی هر یک یک درم بسته بیند از تا غلیظ شود پس با سبب مصفی بچوشانند شش منقعه آرد و یک ملقه ناشتا
 بخورند و دیگر مختار طبری اب که با پوست کوفته کوفته باشند یک رطل اب حب الاس نیز رطل مصطکی نیز درم باشند

اشنه یکدم و نیم بچوشانده تا غلط شود و دیگر فخرن عطری رحمة الله علیها بار که کمی شود دست گرفته باشند بکحل
 آب سیب برنج ظل مصطکی دو درم کوکب لارض و دولت یکدم بچوشانده تا بقوام سفید آید و دیگر که ابو ابراستاد
 عطری استعمال میزند تا اینکه با قند التهاب و شکرکی مقدارن میبود آب دانه امار آب به بریک بکحل سب خشک غدرم
 مصطکی یکدم خود دولت یکدم مشک نیمدم به با بچوشانده تا بثلث آید پس بکار برده شربت می که شیخ شمس
 جته حبس تی که شیخ دو بار نایستد اخر آن نموده به قسب هر یک یک جزو ششم حشیش ثلث جزو پست حشیش ثلث جزو
 پوست شیخ تفاح ثلث عشر جزو و دو خام برنج عشر جزو آب نمناع آنقدر که همه را بنوشند کلاب آنقدر که یک گشت
 بالا باشد آب خالص سه چند آنها با نش نیم بپزند تا ناست و به جهر شود پس صفا کرده برقی منقذ سازند شربت می
 که بعد از قی یعنی معده را قوت دهد مصطکی نیم درم کندر معفت درم امار دانه ترسی درم بودنه سیسبز بریک
 یکدم سته دریک من نیم آب بپزند تا ناست ما پند پس صاف کنند و دیگر بار بپزند تا بقوام آرد شربت می که بشود بکلی
 نافع است سنبلیله دو دانگ خود حبشی دولت یکدم مصطکی یکدم شمش کرفس انیسون تخم ازبانه بریک دو درم پوست
 بیخ کبر کس درم نیکوب کرده در فوطه بندند و دره را در آب نیم تخم خشخاش و کبریک بکحل بچوشانده تا جویس
 بخورد پس دو حصه بکنند در یک حصه آن غسل برابرند اخته بقوام سفید آید بپزند در دو حصه دومی دو چندان شکر سیاه
 نموده طبع دهند تا مقوم گردد و از این هر دو آنچه موافق تر بمران مرض باشد بر بند شربت می که در سوهم کسب
 حرارت باشد بکار آید اول روز سفوفی که در سفوفات این مرض مذکور شده با دغ بخورند و تمام این شربت به بل
 آرد آب سیب آمار آب به بریک پنج ظل کلاب سه درم در یک سفلیک کرده بودنه یکا فانه اخته خود حاضر
 صندل سفید یک دریک چندم دره بسته دره را بپزند تا ناست با نش نرم بچوشانده تا نیمه آید پس شکر طرز و بقدر
 حاجت اضافه کرده بقوام شربت آرد و بقدر حاجت بر بند شربت می نافع بفرق که سب هضم غلیظ
 شود زیره بادبان کندر مسادی ده درم در یک من آب بچوشانده تا نیمه باز آید صاف ساخته جرعه سه
 بنوشند و دیگر دافع فواق کاسر سه حصه بود زهره اسن بود نیم تخم کرفس سه انیسون مسادی چنانچه
 صاف نموده جرعه جرعه بنوشند شربت می که در درم معده بعد از چهارم استعمال میشود آب بارنگ آب
 کاسنی آب عنب الثعلب بریک کیوبه فلوس چهار شنبه چهار درم زعفران یکدانگ شربت می که در درم معده
 از ششم تا چهارم میدهند تا اینکه تب و حرارت کم شده باشد آب عنب اثلث آب کاسنی بریک دو درم آب
 روزیانه تر آب کرفس تازه هر یک یک جزو فلوس چهار شنبه چهار درم زعفران دو دانگ شربت می که در درم شربت می
 که بر گاه معده درم کرده باشد به نفع و انفع است حال میشود زعفران صبر بریک دو دانگ در نیم درم در
 در صاب تخم گمان اخاب تخم صبر بریک ده درم شربت می که در درم معده هر دو نیمه شکر سیاه

بحین البان در معده بقیه است در مفلوظ سیوم او در پس گذشته کلمه **سیر و نیم** که در او و به معده در
انفاظ صاویه است صحفا نظرا آنکه که بنظم فاسد در معده پاک کند و از تروی طعام ارد و بخورا
 که در مشارک معده بود نافع است در مفلوظ سیوم او در پس گذشته کلمه **چهار دسم** او و معده به
 در مفلوظ صاویه معجزه است **ضما و** اصطحقون برودت معده و جگر و سبزر از آن شود دارد و بعد میان زعفران
 بر یک دو درم فستقین سنبل الطیب سیخ صبر قوطری هر یک سه درم موم سپید منبت درم موم زرد روغن نارون باز در
 قطب باروغن زنبق بکازند و باقی او در کوفه بخته بان بشنند و ضما کنند و دیگر بنسخه تلهسی خورد میان دو درم
 زعفران دو درم و نیم سنبل الطیب سیخ هر یک سه درم صبر سیوه نیامه مصطک هر یک چهار درم موم سفید دو استار
 روغن نارون روغن زنبق هر یک چهار استار **ضما و** سلطاس چون بر معده ضما کنند سهال بنظم نایه ضما و
 سلوه بر نسیم معده چون ضما کنند فی آرد و بر نافع اطلاق نماید برودت ضما انشاء الله تعالی در او به معده بسیار
ضما و ضد لیم چند معده و جگر گرم نافع است ضد صندل سیخ کل سیخ شیان ماینها کافور کوفه بخته
 باب عنث الشلب مقدری که ضما نماید اگر در معده درم بود بخته ضد کند معده ضما نماید ضما و فیتا نیک
 جهت معده و جگر نافع است انشاء الله تعالی در او به کبیه به نماید ضما و فیلوزوس بر معده دو درم آن دو درم
 حرم ضما او احتمال نافع زعفران دو درم در بعضی نسخ دوازده درم مقل مصطک اشق صبر سیوه یک شنت درم به بط
 دوازده درم موم سفید سه استار زوفای خشک پاشی درم روغن نارون بقدر کفایت ضما و ماسوا لمان
 جهت ضعف معده و جگر حب انار سه درم به کوز اینج هر یک ده درم کشمش کوشش در مانج سوسن آسمانگون سعد
 ازان انفار ناخواه بوره سماق اشق اینیون جلیه ملک البطم موم سپید هر یک دو استار باروغن زنبق خوش بشنند
 ضما و معده در ایچی گو بر معده را قوت دهد گرمی و سوزش معده و جگر انباشند کل سیخ سوده ضد صندل سفید
 آب بی آب به آب مورد و قدری کلاب و کافور به هم کشند بر معده و جگر ضما نماید **ضما دی** اراد که در درم
 حار مری در استه بکار آید مورد تر آب به آب سب کلاب آب برگ خرفه اب جی العالم مسای با موم روغن کاز روغن
 کل ساخته باشند در آن بانند تا ناخن کشند و صندل سفید ساییده داخل کنند در میان شانها ضما کنند
 و دیگر آرد صندل آب غیب الشلب آب لسان محل تر شده که دانه در آن کوفه در میان شانها ضما کنند
 و دیگر که در تقسیم صبح آرد و خطمی بابونه اکلبل الملک ضد کوفه بخته باب عنث الشلب آب کرب آب کاسخ
 کشنده ضما کنند اگر خواسته قویتر شود اشق مقل ملک البطم زیاده کنند و اگر تا فسیا و کسین کبوتر و اینج
 دیر به باد و به مرغ اضافه کنند قویتر شود ضما و که در سوز مزاج حار ساج معده بکار آید تر شده که وی
 تازه برگ و سماق خرفه برگ بید کوفه ضد صندل سفید ساییده اضافه کرده ضما کنند و اگر با سوه المزاج حار عله خشکی

جلد دوم

خشک باشد شیر و جوشه بار و عن بادام و شیر خرباید و در ضماوی که جبهه سوزن اج حله مفید است ضدل
 سسج تراشه که در کافور یا قدی سر که در آب غوره ضما کنند و دیگر بعضی الراعی تراشه که در برگ بزر قطونا
 برگ بید برگ بارتنگ و دیگر آرد جوباکا بود کاسنی بخته ضما کنند و دیگر سحاب بزر قطونا قدری ششیاف
 ماینا حل کرده سفینه با صوف منسول بر ابدان آلوده ضما کنند ضماوی جبهه سوزن اج بارد مفید است این
 ضما و تنها بسوزن اج نفع میکند اگر فزاج نذو که مستحکم نشده باشد چند بیستر در دم تخم کرفس حبلی سنبلیله و ج بر یک
 سه درم مصطکی پنجم مغز میند و از برکی صبر سرک ده درم ترمس بت درم ترمس بریان کرده بگویند و بیسترند
 و بار و عن نار دین هم کرده در روز زمان بپزند تا خشک گردد پس کس کس نوده بگویند و باقی دو اونی در بختی با میزند تا آب
 صاف بکشدند و از روغن لبان قدری صابن مقرر ساخته بر خرقه طلائی تخین کرده بر معده نهند تا شام عمل آرند
 وقت خوردن طعام بردارند ضماوی که در سوزن اج رطب مفید است بکار آید زعفران مصطکی سنبلیله و فلفل نار دین
 تخم کرفس مساوی کوفته بخته با موم روغن در روغن نار دین آمیخته ضما کنند و دیگر درین باب بیست سنبلیله
 سعد پس افکنده بگویند با سر کین ضما کنند و محمد معده به سینه منوره باب بجز نفع است ضماوی که در سوز
 نراج یا بس مده سودمند است قرد علی روغن بنفشه در روغن که در آب و درق بزر قطونا در آب برگ لسان الحمل
 و بعضی الراعی سفینه داده بکار برند و دیگر آرد جوباب نارنجوش بخته ضما کنند و دیگر درین باب بگویند شیر
 تازه دو ششیده و قدری آب غوره مآب نارنجوش بران سفینارند تا بجز گردد پس مرغالی که شسته در طوت او را
 خشک کنند و ضما نمایند ضماوی که معده را گرم کند سعد فجاج اذخر سنبلیله و درامک کند مصطکی هر یک
 یک مشت کوفته با میسب شسته ضما کنند و اگر استنین و قصب الذریره دران زیاده کنند و شراب کهن بشینند
 نافع بود و دیگر اذخر اطله و نقل در چینی قصب الذریره هر یک دو درم سه مصطکی سنبلیله قسط استنین هر یک
 پنجم درم کوفته و بخته شراب کهنه در آب به ضما کنند و در سینه عوض آید سکه است ضماوی که منع قولنج
 در معده کند مشک درامی سنبلیله مصطکی هر یک دو درم لادن سگ عود خام را یک هر یک سه درم کل سسج چهار
 درم کوفته بخته باب نارنجوش یا آب نام شسته وقت ظهور معده ضما کنند ضماوی که در سوزن اج بارد
 رطب معده مفید است زعفران سنبلیله سودی مصطکی روغن لبان فریون بر یک جزوی صمغ ابطم هر یک جزوی
 و نیم عمل در یک هر یک سه جزو ضما کنند و اگر قدری از ان بخورند بیشتر جایز است و دیگر درین باب صمغ بطم
 یک جزو روغن لبان بجز دو نیم روغن نار دین منور بیشتر هر یک دو جزو میوه چهار جزو و دیگر درین باب
 مصطکی دو جزو صبر سسج پنج ابل میوه هر یک سه جزو ضماوی روغن لبان سه جزو نوم پنج جزو روغن نار دین
 هشت جزو ضماوی که در سوزن اج بارد رطب معده نافع و منعی از استفراغ است فلفل بکر درم سنبلیله

یک دم دلت درم جوز سردیست بیرون کشته در صبر بر یک یک درم و نیم صلب الذریره در لای آن قویترت نارنگ
 ناردر اعلی بر یک دو درم اردو کسند حب الاس بار یک آن بر یک سرد درم بمدرارم سباده و دو حصه کنند
 کجسه را با قرد علی روغن نار دین باروغن مصطکی نرته نامرسم کرد و در جسته سوراخ دار نماده بر معده بگذارد
 پیش از طعام در او او غرضم حصه دوم را در آب سبب خوشبو یا آب بیابا سبب که خسته از نطفه نازده یا کینه را
 با خاکستر شنبلیله صوف سفید بر آن آلوده بر معده نهند دیگر مصطکی سبب طبیب بیاض هندی و نقل بر یک
 یک درم نیم صبر سفین موم سنج بر یک بجز درم روغن زین روغن نار دین روغن قسط روغن مصطکی بر یک
 ده درم موم را در روغن که ازند دو با کوفته نخته یا منزه ضماوی که در سوراخ بار و مادی بود تقویه و برای
 غیر مادی غیر تقویه نفع تمام بخش و بطلان نقصان شهوت که ازین هر یک سیده باشد و در کسند مغزول از نطری
 سبب طبیب مصطکی بر یک بجز درم صبر سفوی فوغل صلب الذریره بر یک یک درم بر یکی نار دین اعلی بر یک
 دو درم نارمشک سرد کوفته باروغن قسط کرده وقت خلای معده تقویه کنند ضماوی که در ضعف
 جاذبه معده بعد از قطیف غذا و خوردن جوارشات تیه بکار آید مصطکی کنار سبب نقل سفین کلسترخ
 به نخته کوفته باب برگ مورد نیز نیم معده ضماوی که در ضعف شهوت که سبب است بر بدن بصب
 دماغی که بضم معده آید بر سیده باشد تقویه دماغ است ال میشود زعفران چندید ستر بر یک چهارم
 حفصه را که سبب کنار افاقا بر یک بجز درم قرد ما نشند درم صبر که شونیز بر یک هفت درم صبر در این
 تخم بروج شب بانی خسته بر و ج بر یک نشت درم حب انار قسط شیرین در تخم فشار که بر یک ده درم معیه
 خشک پانزده درم کوفته بوم روغن قسط نار دین که خسته بر شند ضماوی که در ضعف ماسکه که سبب
 سوراخ حار یا ماده باشد بعد از استفراغ ماده و استمال دفع مفیدند لین طایر کنار گل مسرخ
 برگ مورد بر این سبب بر این علی اگر سم تر بازند ضماوی که در ضعف ماسکه کنار سبب و کنار
 کلسترخ و نقل قاقله کوفته کنار آب مورد نیز ضماوی که در تقویت با خسته بکار آید سبب نقل
 بر یک دو دان صبر سفوی یک درم مصطکی بر یک یک درم کلسترخ دو درم بمدرار یکی بکوبند و با روغن نار دین
 نار دین باروغن قسط نخته بر خور سوراخ در طلا کرده ناشتا جده نهند و بعد بر روغن بجم در نیمه ضماوی
 که قوت مانده در با سبب سفین سفین مودندی مصطکی لادن بوست ترخ قشو که در نقل سک جوز و آب
 فرخ شک قاقله کنار زعفران با در بخوبی صلب الذریره سبب کلسترخ اجوا مساوی شک قدری که بر سبب
 بر میر آید کوفته باب برگ مزخوش آب برگ مورد نیز ضماوی که در ضعف ماسکه که سبب
 که معده ضعیف را قوت دهد سبب کلسترخ مصطکی قشو که در معده را سببند و سبب آب ریحانی یا آب سبب

سیب و آب به برشند و برسد و ضاها کنند ضما و لادن استنقن مصطکی بر یک یوقه در شب آب بکشد است
درم صبر دو و تیر خرقاقب کل سرخ هر دو در شراب بچند از بر یکی درم صبر آب برشند و ضاها کنند ضما و دی
که ضعف معده را که سبب آن حرارت بود بکار آید حب الاس آله بود کلن بر یک مورد است سیب قصب الذریره کل سرخ
صدلین کوفته بخته بکباب و آب سیب ضاها کنند ضما و دی که معده ضعیفه را قوت دهد با وجود تب نیز استعمال
نوان کرد سبیل بگذرد استنقن یک هر یک سه درم کل سرخ بچندرم کوفته بخته باب سیب و آب مورد ضما و
کنند ضما و دی که تقویت معده و تکمیل صلابت و درم کند و دفع ترهل نماید اطراف گرم ریشته قند عفران
مصطکی با شربت آس حیر کرده ضاها کنند و گاهی با موم داشتن و درغن زیت و کبر با موم ساخته ضاها کنند
ضما و دی که ضعف معده را که با صلابت بود ناقصت منقول از معالجات قانون سینجه نیم یوقه قند صبر بر یک یوقه
حمام کرده در رمی بروغن لبان دو و قیه صمغ بطلیم چهار و قیه فجاج اذخر شش زنده سوسن شست کرده ناردین
شش و قیه انیسون شست و قیه اهل بزرده کزنده را بخیخ مفبول کلیم رطل موم سنا زنده و قیه مصل شق بر یک
سی و دو و قیه و مراد شرح در اینجا از کزنده شش متقال است و شارح گفته که در نقل این نسخه از اصل مسأله و گفته
چه در اینجا خبری را که دو اماره آن جمع کنند از نامات ذکر کرده و این که بروغن زیت یار و غن کل بسیارند
ضما و دی که تقویت معده و مضم آن کند و تقویت جشنا نماید برگ اس در شراب بچند ضاها کنند تخمین که شش خرقه
سلول مبادره آس بنج بود ضما و دی که معده را قوت دهد و صلابت آن قلیل نماید و شکم بندد و مقصب الذریره
مورد بندی اقا قیا بر یک بگذرد مصطکی استنقن کند لادن بر یک و درم ککک بگذرد دی چهار درم به رسیده
پاک کرده شش درم خرقاقب بچاه عدد موم و درغن کل و درغن ناردین چند آنکه کفایت کند ککک و خرمارا
و شراب ترکند و برادر شراب نیز در موم آب برشند و چنانچه رسم است و ضاها کنند ضما و دی که تقویت
معده و جگر کند و اسپهال و ذرب را نافع است که فریضه مریک درم اقا قیا حفص کند سماق زعفران مصطکی
بر یک و درم کل سرخ شکوفه انگور بر یک مورد حب الاس تمام فجاج اذخر بر یک چهار متقال ککک نفع بیخ متقال
و اگر اسپهال قوی باشد شب و نماز بر یک یک متقال ضاها کنند و اگر ضعف جگر نیز باشد لادن و درم بگذرد این
و در اسپهال خون بکنار چهار درم مضم سازند و در زهر که از بردت بود و سه میل مصطکی و اقا قیا بدل نام کنند
و با مضم شدید ناخواه برآل شکوفه انگور و گاو کس بریان بل حب الاس پوست ترنج بل فجاج اذخر سازند
و جای که اسپهال نباشد صبر نیم و قیه داخل کنند در اسپهال ضعف معده باب مورد و در غیران بروغن کل شسته
ضاها نمایند ضما و دی که معده را قوت دهد خاصه در طفلان اسپهال نیز باز دارد اقا قیا چهار متقال لادن یوقه
موم و متقال بروغن کسین سبست بچندرم در خلدی معده ضاها نمایند ضما و دی که بر گاه در مرض

عطش حرارت و هیست در ری بیشتر از اعضای دیگر بود بر صمد رضاد کنند حی العالم بخصی الراجی هر یک باقی کسب در حق
 بزرگ تو فغان درق لسان المجل از هر یک قدری بگویند و باره ضدین و بزرقطنا مضات ساخته بر نند تا مغز فرط گردد پس ضاد
 کنند ضماوی که تحلیل ریاچ مده و اما کند حب الفار کوفه با شرباب شسته بر مده و سه ضما کنند ضماوی
 که در ریاچ سرداوی مده بکار آید چشم کفر سداب مزاج خوش دو قوجب الفار شبت با بونه جده در سه که بخت ضما کنند
 ضماوی که دفع ریاچ دور مده که در دور کردن تبوع و غشیا ن مجرب است مغز ان جنبری خشکار فناع سبز هر یک
 در نوزده مصطلکی است به زعفران یکا شسته مصطلکی و زعفران را ساینده با مغز ان بر صلابا بند یک شاخ بودینه شسته
 می ساینده هشتاد تا مثل هم شود پس برابر جگه شسته بر نسج مده و مده طلاء کنند ضماوی که فاد شتهوت را
 که سبب شرب خلاط در و در طبقات چشم مده هر سه قطع کند سعد قاطه صغار هر یک در وقت درم صبر هم مصطلکی
 سبیل هر یک یک گرم کوفته بخت شرباب که فولاد در ادان جو شاینده هشتاد یک شرباب غلیظ گرد شسته بر مده طلا
 کنند و بالای آن حصر و شرباب آلوده بنهند ضماوی تا فاع شتهوت کلی کار بر در نسج مده هشتاد سبیل مصطلکی بود
 خام فطر اسامیون برابر کوفته بخت بر قوطی روشن خیری یا روغن اسپین انداخته بر نسج مده ضما کنند ضماوی
 که بسوزد و کماز طوبت مزج باشد که مده هم سرد ناخت ازق الکام نظرون بوره ازنی سبیل الطیب سه دمانا
 هر یک یک گرم و نیم صبر سقوطی گل ازنی شب یانی هر یک سه درم کوفته بخت بخت شسته بر مده یا نسج آن ضما کنند
 ضماوی تا فاع به تبوع و غشیا ن که سبب آن صفا باشد از استقران یعنی با ریاچ فقیرا محموده و تقدره محمودات
 ضدین کلسرخ لادون سک آب سبب آب آب امرد و کلاب ضما کنند ضما و که در قی صفراوی که ماده آن
 ازین بر زود مده از مقید بکار آید آب بریان آب سبب بریا چندل سفید کلسرخ مورد تر لادان کافور میوسین بر مده
 ضما کنند ضما و که منقته کند کافور نیم جزو زعفران یک جزو عود سه جزو ضدین هر یک چهار جزو کل رخ
 سک هر یک پنج جزو آب به سواق ضما کنند ضما و که قی باز دارد و لیسنت طبع را با صلح کند کل سنج برگ مورد
 حلا شیر ضدل سنج فلفل کل ازنی با شیر که سبب بهترین بر مده ضما کنند ضما و که قی کل با زارد کافور
 و انکی زعفران یک گرم سبیل مصطلکی هشتاد بود هر یک سه درم سک نصب الذیره هر یک پنج درم باب برگ مورد ضما
 کنند ضما و که بوز قی تبغس بکار آید سک نصب الذیره مصطلکی سبیل زعفران عود جزو قاطه صغار قدری زعفران
 کوفته با میوسین شسته ضما کنند ضما و که قی باز دارد و شکم بند و طباشیر در درم افاقیا گلخار مار و شبانی
 جزو اسرو ضدین عدس برگ مورد هر یک سه درم کل سنج پنج درم باب بر مده و شکم دشت ضما کنند
 ضماوی که در معینه حار بعد از دفع اغذیه فاسده از مده کله تکین سه بر مده بنهند ضدل کلسرخ به سبب
 بریان برل مورد کوفته قدری کلاب و قدری کافور آمیخته ضما کنند دیگر آرد جو آب مورد تر شسته ضما

جلد ۱۰

ضما کنند و دیگر نان خشک بپزند در سرکه خیسایند ضما کنند و دیگر بسبب بر که بخت بکشد کلسرخ کلنا رقیق
و قدری مصطکی در روغن نمود در سرکه آینه ضما کنند و دیگر خاکستری خاکستر شاخ رزاسنگ که فروز خیسایند
بر شکم بالند و دیگر که میزند را سودا در منقول از جلابی عصاره بخته استیل اقا قیابوست انار هر یک بچندرم سماق
بست جوهر یک ده درم بمدر آب مورد آب سبب آب به کوفته بخته بشنند و ضما کنند و دیگر سگ اقا قیابا
سعد کند رکعک بنزادی هر یک سه درم صندل سرخ برگ مورد هر یک هفت درم نرم کوفته آب مورد بشنند و ضما کنند
ضما و که فوان را که سبب بر معده باشد ناخست چند یک ستر از ستر طوی تا یکد انگ نیم مثقال یکد انگ سبب الطیب
مادرین مصطکی هر یک دو مثقال یکد برگ کاو زبان تخم بادرنجویه برگ فرخنگ تخم کرفس انیسون تخم رازمانه هر یک یکد درم
کوفته بخته با فزوطی روغن نارین سیامیزند در فرقه مقوره بنهاده وقت خلاصه ضما کنند و دیگر که در استه اورد درم
حار معده بکارجی آید به بریان سیب بریان تراشد که در ساق و برگ فرو کوفته ضما کنند و دیگر درین باب منقول
از کامل آب اس کلاب آب به آب برگ خسرف اب جی العالم آب سبب اول موم را در روغن گل بکند و در دهان بکوبند
و تسقیه ازین آبها دهند و قدری کا فرو قدری صندل آینه ضما کنند ضما و سرکه انکوری بچغل روغن گل خاص
بنجاه درم برود را بر هم ناش نرم بکوشانند تا روغن بنانه بسپس نشانند و ازین روغن با موم فزوطی بسازند پس از
آب درق بزرقونا و آب برگ بارتنگ و آب تراشه که در آب عصی الراعی و آب شاخهای بید و آب هندیا نه
تسقیه دهند و فرقه مقوره که شکل معده بود که آهسته بر معده نهند و پارچه دیگر از آبهای مذکوره تر ساخته بالای
این ضما دهند و هر گاه خشک شود بختد کنند و دیگر برگ شاخ و عساج انکوری برگ عصاره الراعی برگ جی العالم
ورق بزرقونا و ورق بارتنگ همه را خوب بکوبند پس آرد و بخته خشک و خطی سفید کوفته بخته با آبگهای کوفته
سیامیزند و بر هم زنند تا یکسان شود بر معده ضما کنند ضما و می که در درم حار معده فصد و شرب تبر میفید
بود صندلین کل سرخ آب به کلاب و دیگر یوحا گوید که درام معده و جگر را سودا درم کا فرو بنزدیم زعفران
دو درم صندلین هر یک چهار درم موم سفید ده درم روغن کل درستان چهار وقیه و در تابستان نیم رطل
ضما و می که در چهارم یا ستم بوم حار معده بکارجی آرد و صندل سفید تراشه که در آب عنب تغلب قدری
زعفران ضما و می که هر گاه درم شروع بضع کند و احتیاج به تقلیل قند بکارد آرد جو خطی با بوننه کل کل ملک
کل سرخ صندل کوفته بخته باب کرب آب عنب تغلب و آب کالج آینه ضما کنند ضما و می که در وقت تقلیل
در پیش از وقت تقلیل بکارجی مصطکی اقا قیابا کلنا کثیرا هر یک بچندرم زعفران نیم درم خطی با بوننه هر یک ده درم
آرد جو فسه نقل نیلوفر هر یک یکد کوفته بخته صندل هر یک بازده درم کلسرخ یکد کوفته نیم با فزوطی که از روغن گل
ساخته باشند بشنند و ضما کنند ضما و می که در استه اورد درم حار معده فصد و شرب تبر میفید

خطی اکیل الملک بریک یوقیه پنج هیک باونه تر نشسته بریک یوقیه ذخم آرد جوهر ک خطی بریک دو دوقه موم روغن بنفشه
 روغن گل بریک پنج استار علی الراسم تر سائند در خوقه گتان سطر مایده بر معده بند دیگر که برین وقت استعمال
 می شود سنبلی پنجم روغن بنفشه بریک یوقیه باونه پنج خطی بریک دو دوقه پیرا بک حسته
 موم زرد بریک چهار دوقه روغن غلی خری باروغن یا سمن پنج دوقه در بعضی نسخه بدل اکیل الملک شبت گردانده اند
 دیگر که جانینوس در انتهای حار ورم معده بکار میرود صر مصطکی بریک نقل روغن نار دین یوقیه موم زفت
 بریک هشت و قد زفت موم روغن در انار مضاعف بکد از نپس صر مصطکی داخل کنند و مالند تا چون موم شود
 و در بعضی اوقات آب غوره خشک بکته آنکه طعام و شراب در معده قرار نگیرد و اضافه میکنند و بعضی اوقات عصاره
 افستین زیاد می کنند و اگر طبع قبض باشد و بعد زیاد کرده کردن او در موم روغن بنفشه اضافه میکنند ضمادی که
 در موم معده را اگر گند باشد سود دارد سنبلی سحر ذوق صبر لوزیره بریک دو در موم موم سردم حله تخم گنا شبت
 خطی باونه مصطکی بریک پنجم روغن باونه پانزده درم دیگر که همین اثر دارد و قسط سنبلی در روغن پنجم پانزده
 سه بار و نایب شمس گتان حله جدا پنزده تا غلیظ گردد پس بجاوه درم ازین لعاب غلیظ نگردد و پنجمی در روغن
 مطبوخ با او نیز لیستند و موم سفید بقدر حاجت درین روغن بکد از نپس لعاب نیز مضان کند و سبب شند
 و هیک پنجم بریک ساقه پیغزیند و باز نیک حل نمایند در بنند دیگر که در موم معده را سودمند بود و در لیکن
 حب طمان بریک دو درم افستین سنبلی سینه موم بریک سه درم صبر سیه سایله بریک پنجم روغن نار دین بست درم شند
 و گرم کرده بر معده ضاوت کنند ضماد که درین باب مجرب است از جمله اکیل الملک حاما باونه شبت بریک دو درم
 کند ششم افستین سنبلی بریک هفت درم صر شبت درم مصطکی اشق جاوشیه مقل میوه سایله بریک ده درم پنج خطی
 پانزده درم پیرا بک یوخ غامخی بریک دو دوقه موم زرد روغن سوسن روغن نار دین بریک نیم رطل صمغها در شراب
 حل کنند و او به دیگر کوفه بان سبب شند و قدری زعفران سوده در آن حل کنند و در بعضی نسخه کثیرا بست درم
 اضافه نموده اند دیگر خاکستر سعه از سنبلی کوفه سبک که شسته باروغن نار دین در روغن سنبلی بر معده
 بالند دیگر که درین علت و دبیله بکار آید اشق مقل بریک ربع جزو اکیل الملک حله باونه حسب انار خطی
 افستین بریک یک جزو پنجم شبت جزو پنجم در شراب بنشین پانزده و بکوبند و قدری غسل داخل کنند
 و صمغها در آن حل کنند و او به کوفه در موم ایتمه ضاوت کنند دیگر تخم کلم مغز بادام تلخ اشق میوه سایله مقل
 سنبلی مصطکی سعه از سسادی صمغها در شراب حل کنند و او به در آن سببند دیگر سنبلی سحر در اشق
 بریک سه درم مقل مصطکی بریک هفت درم تخم گتان حله تخم کلم بریک یک شبت صمغها در شراب حل کنند
 و او به بان سبب شند دیگر موم سه درم سنبلی مصطکی اشق بریک پنجم مقل حب انبان تخم کلم هر یکده درم

درم روغن نارودین با نژده درم صمغها شرب حل کنند و ادویه بان کشند صمادی قصبه الیه برده سعد
 از خربک دو درم مصطکی سنبل هر یک سه درم کل سنج پندرم نفیسه خشک کل با بونه حمله میفند آرد جو هر یک
 ده درم آرد حله سبت درم بعاب تخم گمان شسته معده را بر روغن نارودین چرب کرده ضلاد نایند ضلاد میا
 که بر گاه طعام خوردن ضلاد پیش از چهار ساعت بر وارند و بعد از چهار ساعت که طعام خورده باشند باز ضلاد نایند
 ضلادی که در سینه معده را بر و در حشقون کبوقه حله در و قه تخم در و چهار و قه کوفه بخند بر روغن سنج چرب کرده
 بشیر تازه شسته گرم کرده ضلاد کنند دیگر آستین یک جزو آنجز با بونه حله هر یک دو جزو کوفه بشیر تازه
 شسته گرم نموده ضلاد کنند فائده که در حشمت معده بعد از فصد بکار آید غلب تر است که در حشمت ساق
 کنار باز در یک گل سنج آب برگ خود آب غوره آب سبب ترش آب برگ باز سنگ آب برگ مورد علی اکرم
 مرتب سازند ضلاد که در قرح معده را سودمند بود این روغن زعفران هر یک نیک میفند از زیر بندرم بر و سنگ
 یک مثقال روغن گل پندرم ضلاد کنند ضلادی که حصاره یعنی تخمی که در معده و عضلهها شکم باشد نرم کنند
 و جالینوس گفته که درین باب مجربست زنجبیل جاوشیر هر یک سبت درم صبر سبز درم کلک لانا با هر یک شش درم
 موم شصت درم روغن کوسن دولت و جمل درم موم سازند ضلاد دیگر زعفران از جالینوس قوی انجلیل
 جته صلابت خردل تخم انجیر کبریت زرد زرد از نژده طولی مقل از نژد اشق هر یک کبوقه موم زرد و قه روغن سبت
 کند که طول دو اسیار بار یک ساخته با موم روغن آنچه ضلاد کنند و اگر دو با روغن ساییده بکار برند بهتر باشد
 و ضلاد کل خطمی آب یا گلاب نخته و همچنین کند اشق برگ نازه حمله بر سده و فرج کردن کبوتر نچه در دوان ساختن
 خون او بر جای صلابت کند اناناد آنچه موم در روغن نارودین یا روغن شبت همه کل صلابت معده است و سیاده
 کردن پیار آرد آب کبریتی درین امر مجربست ضلادی که درم کبینه معده را تکمیل کند موم سه درم سنبل لطیف
 اشق مصطکی سیاه هر یک پندرم مقل جب البان تخم کرب هر یک دو درم روغن نارودین با نژده درم صمغها
 در شرب حل کنند و ادویه دیگر کوفه بخند اضافه نمایند و با موم روغن بسینند و ضلاد کنند ضلاد جبهه درم
 صلب معده سودا و خرقصه الیه هر یک دو درم سنبل مصطکی هر یک سه درم گل سنج پندرم با روغن حشمت
 آرد جو هر یک هفت درم نفیسه آرد حله هر یک ده درم در روغن سنج نهند آرد حله سبت درم سبت حیدر را بیا
 تخم گمان بسینند و ضلاد کنند قستی که معده از طعام خالی باشد ضلادی که در تحمیل درم صلب معده
 و جگر قوی است وقتی استعمال توان کرد که حرارت نباشد بعد از کینه شده مصطکی میوه ساییده اشق هر یک
 سه درم قرد نایر سا نژاد ام تخم قسط سود کوسنیل هر یک پندرم مقل از نژد سبت درم تخم گمان جله تخم
 کرب جب البان جب لبان هر یک ده درم با بونه قه موم زرد و پنه بط هر یک سبت درم صمغها آرد جو هر یک

حل کنند و جلد برسم میانبرند و ضماوند کنند ضماوی که چند ماه مسوده و جگر و سپرز بار و دین صلوات در دره
شفیقه فرمن مجرب است رو فانی رطب را با پیراروک و پیر مرغ بر یک ده درم هکله یکم ضماوند کنند ضماوی
که اشتیاق اورام صده ناید غنمی کلید الملک پیراوشان و در شک برنگ بنکومع عصب از زن جلدتخم کتومقل میوه
سایه سرگین کبوتر سرگین خرگوس پیکل پرورده نرول صابون عراقی و اگر انجا نفع نباشد صبر سقوی هم داخل کنند
از هر یک یکم و کوفته بختیشیر کوسفند یا آب ریشسته بر موضع درم ضماوند کنند و این ضماوند مقل از جلابی است ضماوی
که در معده را که سبب طوبت غلیظ متولد در نفس صده یا نهضه انعضوی دیگر که استقرافات بجا آید مبر هر یک
دو دانگ حفص مندی میزدیم کلسرخ مصطکی هر یک دو نعلت درم کوفته بختیشیر با قردلی روغن چیری آنچه ضماوند
کنند بر قسم صده ضماوند که در معده و جگر و در اما سهار اسود در در زمان از جهت رحم و شکم عمل سازند
مقل مصطکی اشق میوه سایه هر یک هشت درم روغن زعفران دو اانده درم موم سه ستار زرفای خشک سی درم
بسیه بط دو اانده استار روغن نارون بقدر کفایت ضماوند که جهت گرم معده با فاع است برگ شفت لوبک شونیز
بالسویه بازیره گاوس که کشته شد و ضماوند کلمه یا نیز درم او نه غنیه در طوی و طوی و طوی بفتح با مفرده طبا یح
و طبا یحیات است و آن عبارت از قطعه گوشت است که در روغن بریان کنند و آنرا تبرکے قاورده خوانند
و گویند او از و کباب شامی است مقوی صده و محض رطوبت آن و موافق با قین قوی المعده و مقوی اعضا
و مضر ضعیف الاحشاست طبا یح با ترشی یو خاک گوید که او مفید است معده گرم و صفر ایشانند خاصه که سهاق
بخته باشند و شکم بند و معده را قوی کند و آنچه به میوه سینه طعام را مضمونک درود گوارد اما اما سهار از زبان
در و وصلش است که بعد از آن حوای المین خوردند صفت گوشت را بکار و بار کنند و پودینه در وی کنند و هر طوی را
با یک روغن کچنه تازه علیه کند و چهار یک وی است لخمی نک و دانی زعفران با وی میانبرند و چون گوشت
بخته شود آنکے پیاز و پودینه در وی کنند و بچشمان خد انکه اش خشک شود پس از آن کشته شود که با دوزیره
و دار چینی از هر یک اندکے باب غوره یا آب سماق یا آب نیوکه گرم که خواسته بقدر حاجت میانبرند و باره
سداب و ستر در وی کنند و نیز در بکار دارند طبا یح شوریدنی گوید تهرشن آن بود که بر وی چشم
خوش باشد طبع او گرم است تر بهای صده کم کند و فراموشی و بیار بهای غلی را اسود در او کالی را شاید که بریا
کنند و بسیار گردن چون پوسته غزنه غنیان آرد و شکلی بنفرا بد صلاحش است که پس وی زربا غزنه صفت
گوشت کوسفند را باره کنند و بر طوی کبوقیه روغن کچنه آمیزند و بریان کنند و آنکی کشته شود کوفته و لخمی خود
و در چینه با وی میانبرند و چون نم بخت شود نک بقدر حاجت دانه کے سداب تر بروی آمیزند و چون
بخته شود بکار برند طفشیل عدس مفسر است که در سر که کچنه باشند و از غنیه قهلیه مقوی صده

معهده حاره و قلیل غذا و جهت تبهار که یعنی و صفراوی قطع نمودن حیض و سلس البول و شکن حده خون و صفرا
 نافع و مضمر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلح آن شیر نبات حلاوا. معده مخمذ که با گوید
 این طلا در معده را که از کسر بود سودا در جلد و برکش را باب نیک جوشانند بعد از آن نیک بسایند و بر معده
 طلا کنند **طلا** که در معده رافع دارد و از چینی خاکسترخ زنجبیل با عمل آینه بر معده طلا سازند
طلا که در معده را که از گرمی بود نافع است ضدل کافور کلسرخ هم را نیک بسایند و بکلاب بسایند
 معده طلا کنند دیگر تخم تان گل کلسرخ کل بنفشه همه را خوب بگویند و بلعاب اسپول بسایند و بر معده
 طلا نمایند **طلا** که معده را قوت دهد کلسرخ ضدل سفید قدری کافور آب باب مورد تراب سبب
 کلاب در سیم آینه خرقه بدان تر کنند و بر معده نهند **طلا** دیگر که معده را قوت دهد سبیل سده کلسرخ
 را که مصطکی قصب الذریره بر یک جزوی کوفته بخند با سبب جامده طلا کنند **طلایی** که قتی از در و اقا قیا
 سودم کند رکک جزیره و ماز و کلسرخ آمد کل از می جوهر کادوس ترنج عدس گنهار نر زنج صندل باب مورد
 با آب بر شکم طلا کنند **طلا** که بقوی صفراوی نافع است تخم کثوث تخم کاسنی بر یک یکدم و نیم کلسرخ
 ککک بغدادی بر یک دو درم زرشک میدانه شده درم کوفته بخند با آب سبب بخورش و آب برگ مورد حسن کرده
 اسفنج بدان تر کرده بر نسیم معده که ازند **طلا** که قتی و بیضه رافع است را که سگ کردمان بر یک جزوی
 باب برگ مورد و بر معده طلا کنند **طلایی** که قتی و خلف را که در سینه فته نفعه بد ضدل سفید کلسرخ سگ
 کافور کلاب حل کنند و بالای او بارچ بکلاب سرد تر کرده بپنهند و چون گرم شود انعام کنند **طلا** که بزنی
 معده که بجزارت باشد نافع است مصطکی مورد بر یک یک درم قصب الذریره دو درم قصب سخت درم و اگر زنی
 ضعیف القوت باشد چند درم ککک سیم بپزند کوفته بخند با شراب عصف و قدری آب کس سبب وقت خلای
 معده طلا کنند دیگر سفید زنی که با حورات باشد کلسرخ گلن رجب الاس قصب الذریره سوهان شعیر
 قصب بر یک جزوی ضدل سرخ ضدل سفید بر یک نیم خود کوفته بخند با آب نازه و سبب بخورش و سبب زنج
 بر خلو معده طلا کنند وقت خوردن طعام دور کنند درم که خام شده درم بضم کند باز طلا نمایند **طلایی**
 که درم یعنی معده را سودا در جوده اکل الملک حاما با بونه استین سبیل الطیب بر یک معیت درم مصطکی
 شبت پیر بطبریک ده درم بخ ضعیف ده مثقال موم سوزنی و چند درم **طلایی** که درم کبیر را معده را سودا در جوده
 موم سه درم سبیل مصطکی سیاه بر یک چند درم مقل تخم کرب بر یک ده درم روغن نارین باز درم موم سوزنی را
 در شراب حل کنند و با موم روغن کشته طلا کنند **طلایی** که زخم و سبب معده را نافع است سبب کبیر
 در خمر و چیده ز برش نرم دهن کنند با نزد پس پاک کرده گوشت آن بچاه درم کل کلسرخ ده درم برگ

مورد اتفاقا سبب هر یک بجزرم مصطکی جز اسهول و صبر هر یک یکدم بگویند و کباب بکباب حلا کنند و اگر از درون حواریت باشد
 آرد چرده درم زعفران یکدم کافور بجزرم زیاده کنند طلاء که سبب سده و جگر و اعضای دیگر رسودارد و ماش
 لادن کل ارمنی هر یک ده درم صبر سبز زعفران هر یک سه درم کباب آب برگ مور و طلا کنند و اگر محل صعبانی بود قدری
 مشرب در دروغ ز کس آیزند و دیگر جهت سینه و سینه منقول از معالجات قانون سینه شامی مهر آنچه بخواهد درم را
 با مینت درم دروغ کل و شمشیرم صبر بجزرم لادن مخلوط کنند و با بلسان النور دروغ سرد دروغ سوسن محرکه
 طلا یا ضا کنند و چند روز بسته دارند کلمه شانزدهم غذاها میده است غذا های که سبب مزاج
 حار سده نافع است شور با بی چو چینی که با ترشی خورد آب بخوش بچند باشد وقت بختن چند شاخ برگ خرفه کثیرتر
 سبزه بودینه یا قدری کثیرتر خشک انداخته باشند و سبک کج گوشت یا مهار با زیر مزاج معتدل و فیکه که دست فائده
 گوشت چو مرغ یا بطیخ مکن حواریت سده است غذا های که سبب مزاج بار و مدفوعه بکار آید شور با فیکه
 و مینت گوشت کبک قناری کبوتر بجزرم و در آب بار دروغ زین است و توابل و با زیر مثل انجدان و سقر و کون و گردو است
 غذا های که جهت سوزان جنب سده مفید است نان خشک ز یا مرغی طبی خشک می که خوب نشنگی نباشد و الا
 زمان تنها و گوشت بجزرم گوشت باشد یا مرغی بود گوشت کوه خنده شوی یا طما می خرقه غذا های که در سوزان
 یابس سودمند بود مرغی گوشت زب یا بشیر و می طما می خرقه گوشت مای و یا بچه و چه و یا سفید باج و گوشت حلوان است
 جو یا پستان و حواریت و کباب بشیرت شمشیرت شیرت اجانس شیرین ساخته است و از نافعترین غذای مرغی است
 شیر منقول آب گرم کرباب سرد خشک طرز غذا های که بهترین غذای مزاج بارد یا بس است نیز تخم مصفر
 مغز مینه و این کسم بریان بجزرم کوفه حسیره بجزرم و میل سفید شیرین ساخته نوشند غذای که در سوزان حار یابس
 سده بکار آید است جو بار دروغ بادام در باینه و تخم میه که در آن که در و خیار بچند باشند و گوشت مای از بار و مرغی مطبوخ
 با سکه و خصوص سکه که در قوی است و گویند غذا به فلیطه چون گوشت کاه مسلوب مطبوخ با سکه که موافق از چه
 و تخم خفیضه است و از قبول کاه کاسنی مسلوب و خیار با سکه که مثل این سده نافع است و از فرا که انور و در اول
 مبرد غذای که در دردمده کسب سوزان حار باشد مفید است و نیز ترش در آب و گوشت چو
 مرغ و کبک مزاج با که در دروغش در برگ خرقه های خرقه مسلوب با سکه که غذای که در ضعف قوت
 عا ذیه سده بکار آید غذای لطیف سریع الهضم جبه کلبوس است مانند گوشت دراج و نذر و خشک و طما می چه
 مرغ شور با در بختن یا بریان نموده و با مرغی و زبزه و قدری زعفران و با مشرب بعضی خربزه کرده غذای
 کرف و شمشیرت طما می مفید است چو مرغ کباب انار یا آب خوره بچند در وقت بختن شامی چند از پودینه
 انداخته باشند تناول نمایند غذای که شمشیرت کلبی را که کسب انقباب سودا انجم سده بسیم رسد

سرافخ است گوشت حلوان که پسند فربه با بخورد شب هر اینزنده و صاف کرده در شوربای آن کهوتر یک فربه در مغز فربه
 بادرضی و خوبان محمود بنزد و بخورند و کبابی این شوربای با شراب حرف می نیزند پس سخن و در آن محضت سود میگرد
 غذای جبهی که عشته انکار طعام از معده داشته باشد خواه سبب طوبت نرقه و یا سبب خوردن قروح صنف
 معده بود کبیرنه زردی یک سفید مرغ مشوی بود و انگ مصطکی سوده و یک معقده عمل و هم را در پوست جبهی سفیدی
 ازان کرده باشند انداخته با خاکستر گرم بریان کنند و حرکت بکندند تا بچته شود تا سه روز بماند کلیده هم
 ادویه معدیه در الفاظ فایده است قحاح آرد و جو گرمی معده نشاند و مدبول است و نغزیش به
 بود و معده را ضعیف کند و غشای آن را دور کرده و متاندر است دارد و آنچه بازارانه سازند تشنگی نشاند و گرمی انداخته
 بشکند قحاح ز پمبی باضم و مفتح سد بود و ضابطه متقدین در ساختن او این است که موز را در دهه مثل آب
 میخاشند تا صاف باشد صاف نموده باز میخاشند تا آلت ماند پس بطرف معرفت انداخته در آن سبب نشانه
 یا کم نگاه میدارند در آب متاخرین را اختلاف است بعضی خنک میوز بعضی سه مثل او گفته اند مثلا نقلی
 جته در معده در دوی برود جگر در تری بنم و طوبت است جشاد و سودا استراکاز بود و نافع است با غلیظ
 تخمیل کند و شهوت کلی و ابرده را سود دهد و جمی ریح و بطنی را منقطع سازد و او را ربول نماید ز تخمیل قسم کرفس
 سیسیالیوس سلخه اساردون رسن هر یک یکدم سنبلیطیب جماله هر یک چهار درم و خود بلبان بکوبه فلفل سیاه
 فلفل سفید در فلفل هر یک دو و نیمه عمل سه چند ادویه در نسخه برو چهار فلفلها عده سه و نیمه است و او زان
 دیگر ادویه بحسب مسطور بحال شربتی یکدم باب گرم و در شفاء الاستقام بحالی رسن انبر بار پس نوشته است
 که از حطنا سخ اول باشد زیرا که در قانون و دیگر کتاب معتبره رسن بر قوم است فلونیا یا رسی که جبهی است
 و فلونیا رومی که جبهی قوی الدم و بیضه سفید است در ادویه صد عجمه گذشته و جمیع اقسام او در در حشارا
 نیست بود دارد فنجوش اسم فارسی است بمعنی جث الحدید و از آنکه جزدی عظم او است با سم او
 سببی شده و بنا بر جلال قدر عطیه الله نیز خوانند جته تقویت معده و استرخای آن نافع در علاج بواسیر را
 و فساد مزاج و ساحت لون و از دیابا سودمند تخم شنبلیطیب گندنا هر یک چهار درم بلبه بلبله آمد و فلفل در فلفل
 ز تخمیل سود شیطرح هندی سنبلیطیب هر یک ده درم جث الحدید در صد درم کوفته بچته عمل منزوع الزغود دروغا و
 بقدر حاجت بسرشته و در طرفی بر آرنه بید ششاه عمل آرنه شربتی دو درم و او در دم مشک نیز درین داخل
 کنند رو است دیگر که معده را قوت دهد و گرم کند دبا ه را نفع دهد و بواسیر را سود دهد و جبهی است
 بلبله کابلی بلبله آمد فلفل در فلفل ز تخمیل زیره تخم شنبلیطیب کرفس تخم گندنا تخم جرجم تخم شنبلیطیب گندز
 افلیحه کلسترخ سلخه در جبهی تسنفل جز بواسیر هر یک یکدم بسبب سبیل قافه مشک و دو خام سگ هر یک

دو درم حب الرشاد سفید سه و نیم حبه الحیدر بد برنجند تمام عمل صاف دو چند یا سه چند جمله دیگر که بمن عمل
دارد مشک نیم درم در چینی قره سبیل جزو با قسط پنجیل فلفل مون بانون نمبی فروغ بری هر یک سه مثقال
تساع فلیج زرنبا درونج دار فلفل هر یک چهار مثقال شیطنج هندی زر زنجب لبان طایر سفید سیاه سیاه
زرد علیل آملی سیخ و فلفل حب مخلب هر یک شش مثقال سده مثقال شکر سفید شانزده مثقال حب الحیدر هر یک
من عمل صاف دو چند یا سه چند دیگر جته بر مدعه دو بو اسیر نافع مشک یک درم سیاه کابلی علیل آملی
اصل السوسن زنجبیل عود خام جزو با مشک کل سرخ سبیل اذخر مصطکی هر یک ده درم براده آهن بدر بشیراب
ریحانی برابر جمله با سیر فروغ کشند در روغن بادام یارو غمگادو جب کردا سیل سه شش شش در مثقال شش
ریحانی یا سید دیگر صنف مدعه حار را نافع است علیل کابلی علیل آملی اصل السوسن مقشر کسرخ اذخر
هر یک ده درم حب الحیدر بر بر سر که بر بر سیل طرز دینی نبات مقوم کشند شش درم درم با سیرت سیب
فندق اقیون که مدعه را گرم کند و بادا بشکند بعد ده و ماسا دو درم کند در روغن بادام مخ هر یک دو درم سداب
تخم کرفس زعفران انجمن زنجبیل مغز بادام شیرین حاشا هر یک شش درم فلفل هشت درم عمل دو چند یا سه چند
در نسخ جای مغز بادام شیرین مغز حلزور هوزن آن نوشته دیگر جته در مدعه و ظهر و صنف آن که کسبش
برود تولد ریح غلیظه شود سادج هندی یک درم مکوک پنج حب لبان عاقر قره هر یک دو درم مصطکی ناخواه هر یک
چهار درم تخم کرفس فروغ بری هر یک پنج درم زنجبیل فلفل سفید سبیل هر یک شش درم سیل سه شش شش درم مثقال
فوقه و جی در مدعه و جگر که سبب برز بود و جیات یعنی در تب و بیع و جیات کهن را نافع است تخم کرفس
بابونه حاشا هر یک چهار درم بودینه نهی بودینه کوبی فطراسا چون سیاه بوس هر یک دو درم کاشم پانزده درم
فلفل سیاه هشت و چهار درم کوفته تخم سیل سه شش شش درم باب گرم دیگر نسخ آن بادنی فرق لفظ
جوارش خود در سن باب گذشته فیروز نوش مسک مدعه را قوت دهد ربا در از پاره کنده و روغ
سرعت انزال نماید غیر کینتقال سک و مثقال پوست علیل آملی مقشر ناخواه در فلفل هر یک چهار درم پوست
علیل زرد پوست علیل کابلی شیطنج هندی تخم کرفس جزو با قسط پنجیل فلفل سیاه سوخان نار مشک
هر یک شش درم تو در من قره سبیل جزو از زنجبیل فلفل هر یک هشت درم سده درم روغن کاهل مثقال
حب الحیدر بد بر بوزن همه دارد عمل دو وزن نیم ادویه مطبوعه سحرین معبود سحرین سازند و بعد از ششما سه مثقال
سیاه شش درم با بنیدز میب یا شیر کوسفند تازه کلمه شکر و هم ادویه و بعضی اغذیه مدیه در ظرف
است قسطنطین سده بار در اسود دارد در ششما آرد سده بکشاید و جته جیات نافع است
شش درم نیمون بادام تلخ کرفس اسارون جله برابر کوفته تخم باب ترهما سازند حسب حاجت با کجین بر بند

جمعه ۳

به بند ششتری یکدم تا یک شقال دیگر چینه معده و جگر و سپرز و حیات بلغمه انیسون اسارون سنبل رومی ششم
 قرص منبر بادام شش مغشبه مصطلی سنبل عصاره غافث هر یک یک شقال صبر سقوی طری ساج هندی هر یک یک شقال دوم
 کوفته نیمه قشرض سازند دیگر در معده کلس از طعام بدیداید بدون فی ساکن نشود و سودا درم فلفل خند بیدستر
 انیسون هر یک دو درم ششم کرفس سنبل انیسون هر یک یک درم سیخ بست درم کوفته نیمه بآب قشرض سنبل یک درم
 با شربت بودند بر بند در بعضی نسخا سنبل دو درم نوشته قرص اقا قیاسه در وقت دهر استرخای
 نسج اورانغ آید و طبیعت را بنهد و سنگ چند زعفران هر یک یک درم فشار کند و خام هر یک یک درم صغ عربی
 کثیر را هر یک دو درم اقا قیاسه درم کلسرخ کلنا هر یک چهار درم کوبند و بجزیره و بآب قشرضها سازند
 و از یک درم تا یک شقال بارب سیب یارب بیاباب سودا بند و دیگر فی اللام درانغ است اقا قیاسه کل اولی
 بزربینج کل ارضی کلنا صغ عربی همه با کوفته نیمه بآب خرفه قشرضها سازند ششتری نیم شقال بارب سیب یارب به
 قرص اقر و قومعا صنف معده را میزند و در ادویه صدایه گذشته قرص انبر بارسیس درم
 معده و جگر و تهیه بلغمی در استقار اناغ است زعفران یک درم طباشیر ششم کثرت رب الیس ششم کاسنی
 سنبل الطیب مصطلی عصاره غافث فزه کثرت رسول ریوند صبی هر یک دو درم عصاره زرشک متراکم خیارین
 مغشبه ششم خربزه هر یک سه درم کلسرخ زنجبیل هر یک شش درم کوفته نیمه بآب زنجبیل قشرضها سازند و دیگر کلسرخ
 قشرض زرشک شش رو جا در ادویه جگر انشا الله تعالی بیاید قرص انجمار فی اللام را سودا در ادویه
 امعا بیاید قرص اندر و خوردن مغوی معده و دماغ و جگر و با قوت تریاقه و جهت طلل بارده اعضاء برسیه
 میزند و در ضمن کثرت باق عذره نکور شد قرص اندر و ما شمس در معده و تنگی بول و صین صدر را
 نافع صبر سقوی مصطلی زعفران هر یک یک درم ریوند صبی فلفل سپید فلاح از خرفه نیمه سنبل در صینی انیسون
 هر یک یک درم و نیم سنبل انیسون هر یک یک درم ششم کرفس سنبل هر یک چهار درم کوفته نیمه قشرضها سازند و قرص
 پیسته معده را قوت دهر موی سوداوی را قطع کند و خام مصطلی هر یک سه درم پوست بیرون
 بسته کلسرخ هر یک چهار درم سک بجزرم کوفته نیمه بآب سیب قشرضها سازند قرص بسج جهت فی اللام
 میزند است نسخای او در ادویه صدایه گذشته قرص کلنا جهت فی اللام انیسون شب بانی است درم اقا قیاسه
 شاخ گوزن سوخته منقول هر یک هفت درم کبریا کثرت زرشک طباشیر کلسرخ سماق کلنا زرشک نیمه کثرت
 هر یک ده درم کوفته نیمه قشرضها سازند ششتری شش درم باب لسان الحمل و آب باران دیگر حب الاس
 سه صفراوی باز در دو سه سال را نیز نافع است پوست ناز را زهر هر یک یک درم حب الاس سماق کرم نازج
 کل ارضی بلوط تناسه بیان مقل بی هر یک ده درم در بعضی نسخا مقل یک درم مرقوم است آب مورد

تشریح قرص سبزی که شربتی که متقال قرص را با سقوماطون که بفا و سقم نافع است انشاء الله تعالی
 در او دیده اما باید **قرص راسن** در علاج هیضه بجهت بازداشتن تی و آوردن خواب احتیاج بان نمی شود
مصطلح ایون برنج سکه هر یک یک گرم راسن خشک یک گرم و نیم تسره دو گرم تسره نعل ده گرم کوفته ده قرص
 سانه شربتی یک تسره قرص راسن که مست بقص ذائقه فانی که بی مینی و نفعه شکم و منض است که
 نافع صغیرا خواه سحر هر یک یک گرم و نیم راسن خشک فودنج با بس برگ سد اب خشک در سایه خشک نام هر یک
 سه درم کندر چیدرم قرص سانه هر یک بقدر متقال شربتی یک قرص بطبخ زیره قرص راسن که نفعه یک تسره آن
 که چته در دمه و سوره سقم نافعست در او دیده صد اعیه که شسته و دیگر که نافع است بدو معده دو درم آن بطبخ
 است درین امر **مصطلح** که با هر یک دو درم اکلیل الملک با بوز از خور هر یک تسره درم رب السوس چهار درم کل سرخ
 سبیل ریون هر یک تسره شربتی یک متقال بطبخ منسون قرص زر رشک بعضی نسخ آن که معده مناسب
 است انشاء الله تعالی در او دیده که سیر خواهد آمد **قرص سمره** بقی الدم سود مند بود و بلفظ قرص کحل
 در او دیده صد ری که شسته **قرص سبک** تی و هیضه را باز دارد و طبع بپسندد و خواب آرد ایون دلی که نافع
 پوست نازک از هر یک چیدرم سکه تسره نعل هر یک ده درم کوفته بختی برب پخته تسره قصبها سازند شربتی یک گرم و نیم
قرص سیلخه جهه در مسده که بغیرتی ساکن نشود میفید است و این رتسره ص ایلا و نس تسره کوند نفعه در درن
قرص فستق تفاوت اندک است جدید تر ایون هر یک ده درم تسره کرفش چیدرم استین ده درم سیلخه
 بست درم شربتی دو درم بطبخ پودنه از برن در با ص قیلکاه عقوان پناه باین حسب او باین اوزان نظاره طفل
 ایون جدید تر هر یک دو درم استین چهار درم تسره کرفش انیسون هر یک تسره درم سیلخه دوازده درم کوفته بختی
 اب قصبها سازند هر روز یک درم باب بنوم کوزه **قرص سماق** که مست جهت سی که طعام تی کند و شربت
 نده باز دیدند مصطلحی چیدرم پوست بسته یک درم زرد و طباشیر زیره مدبر که زبره بکباب تر کرده خشک ده هر یک
 دو درم سماق سه درم کوفته بختی بکباب تسره صا بسند شربتی از یک درم تا دو درم با شربت حصر منفع کفقت
سکری قرص سبیل او را که کینه مسده و بکبر نافع است اشق میزدیم زعفران مر منسون قسطخ طفل
 هر یک یک درم نقل ازرق **مصطلح** هر یک دو درم نقاح از خرف سیلخه کل سیخ ریون ز چینی نقب الدنر سبیل هر یک
 سه درم قصبها سازند قصبی که متقال شربتی یک قرص جهه امراض معده بفتح دهته در دجله و درم او بختی بند
قرص طباشیر که چته شکم نافع است در او دیده قلبه که شسته و دیگر که معده را قوت دهد و تی سهبال
 انده در پوست بیرون بسته **مصطلح** هر یک نیم متقال زیره کرمانی مدبر که متقال طباشیر نازدانه کل سرخ کشتن
 بریان هر یک دو متقال سماق سه درم کوفته بختی بکباب تسره صا بسند دیگر که در درم حاردموی زایانکه

زبانیکه طبع نرم باشد بویض فلووس چنانچه بر باطن مناسب بر بندگن است بر این سینه درم حب لاس طباطبایی هر یک چهار درم
 کاسه رخ صمغ عربی بریان کل ارمنی کل مخوم بوط هر یک بجز درم تخم حمض بریان زرشک میدان هر یک صفت درم قرض
طباشیر کافوری که تشنگی سودد هر یک سوز او در او در صدر که نشسته دمانی سنجهای او در او در میوه و رحمت با
 قرض **طباشیر سهیل** تقویت معده و تسکین حرارت گشته مقوی با طبع رخ کثیر هر یک دانی طباشیر زرشک
 میدان هر یک یک درم باب کاسنی بنزرق صها سازند و بعضی تسره ص طباشیر سهیل که جهت تشنگی نافع است در او در
 صدر که نشسته در قرض طباشیر مسک که آنهم جهت تشنگی نافع است در او صابون قرض طلعین قی باز در او در جوش
 که صاحب بیضه باز در او در اج باشد ففاح از غرسته درم قاقلا بجز درم مسک درم کل نجای موی کل از اسالی نیم کباب
 سرشته قرض گندم شترتی یک مثقال بکوفیه سرت مورد و دیگر کاورشک تسره نفل هر یک دانی سبانه شاقه
 هر یک یک درم و نیم گندم کل خامی هر یک ده درم لعاب میدان شسته قرض سازند شترتی که مثقال بکوفیه شترت بودند
 قرض عود کتی و بیضه باز در او در کباب مصطکی تسره نفل سنبل هر یک دو درم عود چهار درم تسره بینه او دره درم
 کوفیه قرضها سازند شترتی دو درم دیگر که معده قوت دهد داشته تا آرد و طعام صمغ کندر عفون جز بود از تخمیل در
 غلظ هر یک یک درم قاقلا سنبل بسیار هر یک دو درم و نفل مصطکی هر یک سه درم عود خام قرض پوست ترنج هر یک
 بجز درم تسره برابر همه قرضها سازند دیگر که غنایان دنی و بیجه در نافع است و غشی را که از پس سطرانها افتد
 سود او در عود خام کسرخ مسک و نفل طین جوانی سنبل طباشیر هر یک یک درم کباب دو درم کندر سه درم کوفیه بینه قرضها
 سازند شترتی که مثقال بر ب نام در سبب در سوز عود سنبل و نفل هر یک یک درم طین طراسانی مسک کباب هر یک دو درم
 طباشیر کندر کسرخ هر یک سه درم است و بعضی درین تسره شک نیم مثقال پوست بیرون بسته دو درم استرسه دره اند
 و شترت دو درم نوشته دیگر کتی و بیضه را که با بر روت بود نافع است عود سنبل مسک کسرخ قرض کباب سوسه
 کندر مصطکی هر یک دو درم کسرخ بجز درم کوفیه بینه بینه قرضها سازند قرض عافیت بعضی سنجهای او که بجهت
 تشنگی سودمند است در او در جگر و حیات میاید قرض **فلطلی** جهت کسی که معده او ماده برز در او در صدر
 گذشته **قرص واق** جهت فوات استوائی چند بید ترنج جز درم کسرخ انیسون زیره کانی او در صدر هر یک یک درم کوفیه
 بینه باب کسرخ قرضها ساخته نگاه دارند هر قرض نیم مثقال قرض **قط** بعضی این را هم قرض فواق نوشته اند
 هم منفعت بقرض مذکور است انیسون یک درم کسرخ بجز درم قط صمغ قوطی او در خام خشک فونج کوی بودند
 خشک سداب خشک تخم کسرخ کندر اسارون هر یک یک درم بودند و نفل تسره شسته در سایه خشک کن و کار
 برند قرض **کافور** که مسک بطنش و طینی است و بکوب دنی اندم نیز میفاید در او در صدر که نشسته در دیگر
 که در سوز مزاج معده بکار آید کافور یک درم کل ارمنی چهار درم طباشیر صندل بیضه نیز تخم کوفیه

که بنفشه چشم خیار منزه با دوزخ چشم خوزه مقشر بر یک چغندر زرشک بیدار نشنند مگس سرخ مفت درم کوفته
باب که در چشمه قوس سازند شتر بی کینقال با شیره تخم خوزه یا دوزخ گاو و دیگر در دمده او که از گری بود ششلی
در بقان و تب گرم را سود دارد و کافر که بر مصلد سفید رب السوس بر یک دودرم چشم کا هو تخم خوزه چشم کا سستی
کبر ابریک سه دودرم چشم خیار منزه چشم که در شیرین هر یک چغندر زرشک بیدار بنفشه کلسترخ بر یک
مفت درم کوفته بجه عیاب بز نظر البشیر شتر بی دودرم غسل و دیگر که در دمده در کسرتب گرم را
سودمند است کافور نیم مثقال سبیل عود قاقدر رب السوس صندل سفید هر یک سه دودرم کبیرا چهار دودرم هاب شیرین رخ
چشم خیار چشم که در شیرین تخم خوزه بر یک چغندر زنجبین پاک کرده درم عیاب بیدار قرصها ساخته نگاه
دارند بر قرصه دوازده با جلاب یا کینجین و خاوند صفرا را با شیره عوزه و دیگر گنجانی او که تشنگی نافع است
بموضع دیگر خواهد آید از شانه تنالی و دیگر که در کبغی اکدم نافع است بلطف قسریان در ادویه صدیه
که شسته قرص گوگب بصف سده مفید بود در ادویه عید که شسته قرص کهر با درق اکدم هر یک
که سبب بخورد و حبه زنی سده باشد بکار آید افزون دار چینی بر یک دودرم شب یامانی دو دودرم کند درم الا خون
کلنا بر یک سه دودرم کبریا چغندر کل مخوم شاد رخ منقول بر یک سه دودرم کوفته بجه از جمله سه دوزخ سازند شتر بی
یک قرص با بستان کل باب عسی الرعی یا با در دوزخ یا خوزه قرص ما ذریون او این را در قرص ما ذریوس
تیسز میگویند غالب شوب بر کف این قرص است بغوان و عینان و زجر نافع افزون چند بید شتر لفظ سفید و در لفظ
نام در شستین هر یک چغندر درم انیسون چشم کوش بود تیهستانی نناع فطر اسایون ناخواه بر یک نشنند درم سنجی
دوازده درم با غسل قرص سازند قرص که جبهه ضعف سده و تی و خلاف نافع است در لفظ افزون چند بید شتر
هر یک دودرم استین چهار درم چشم کوش انیسون دار چینی بر یک نشنند درم مثلث قرص سازند قسریان
مشک ادویه سده را که سبب بودت باشد سود دارد و سده بارده را قوت بخشد در ادویه فیکر که شسته
شتر ص مصطکی فی را دوزخ را انقودار مصطکی عود هر یک دودرم پوست بیرون بسته چهار درم کلسترخ
سک هر یک چغندر شتر بی دودرم **قرص نقل** درم صلب سده را نافعست زعفران بر هر یک بیدرم
قله خربا درم تلخ هر یک بیدرم و نیم سبیل طب دودرم مصطکی دودرم و نیم نقل سه درم کلسترخ ده درم
مقل را در شراب بکدازند و ادویه کوفته بجه بان نشنند و قدر جات بدیند قرص نامر شک ضعف
سده و صنی نفس اوس البول را نافع است مصطکی بیدرم کلنا طباشیر هر یک نیم مثقال و نیم ناردر شک صغری
هر یک دودرم کلسترخ سبیل بر یک سه درم کوفته بجه قرصها سازند شتر بی سه درم با کلفه قرص و در
جبه در سده و ضعف آن که از بودت در طوبت باشد غود سبیل مصطکی سلخه او خردار چینی استین بر یک

جلد دوم

هر یک یک درم گل سرخ سه درم شرباب کهنه قزصها سازند بر قوسی دودرم ششتری یکجود با صفت درم کلفه که در طبخ
 ایمنون مخلول بود و دیگر تالیف از سقلینا بس در دمه را سود دارد و مقوی و مسکن حرارت و جلب و جزایق مده
 و محقق طریقت آن بود با انقلاب معده در روز نافع است سبیل مندی و در متقال اصل ایوس چهار مثقال گل سرخ
 تازه شش مثقال بسنج قزصها کنند و در سایه خشک کنند ششتری یک درم دیگر جته در دمه در سود بضم
 و ثقل نفس و حیات میند مصطکی یک درم و نیم سبیل الطیب دودرم گل سرخ ده درم ششتری سه درم دیگر کوزه
 معده دودرم آنرا نافع است مصطکی دودرم سبیل الطیب اکلیل الملک بابونه هر یک سه درم رب السوس کبریا هر یک
 چهار درم گل سرخ شش درم ششتری یک مثقال بطنج ایمنون جته در دمه و با بقیع ثقلب جته درم آن در دهن
 قلانس کبریا دودرم دیگر که اناس کهنه معده و جگر برده صندل سرخ از خر مصطکی هر یک سه درم کل سرخ اکلیل
 الملک بابونه فلفل هر یک یک درم اصل السوس مقشربت درم کبریا ده درم جنانچه رسم است قزصها سازند ششتری
 دودرم سبکین باطخ کرفس بادیان و دیگر جته سه درم استرا اجد تفتینه معده کجا آمد که فریک دانگ طباشیر
 صندل سفید مغز تخم که در شیرین مغز تخم جیار مغز تخم باد رنگ تخم خوزه هر یک یک درم کل ایمنی چهار درم کل سرخ خشک
 زرشک هر یک یک درم باب برک خوزه قزص سازند بر قوسی بوزن یک درم و با سنجین در ب غوره هر یک یک کوبیده با داغ
 بر بند دیگر جته قی شده برنج کسب لصباب خلاط ردیه بر معده بود و در نقل سبک هر یک یک درم رب السوس خشک
 مصطکی ایمنون سبوح هر یک یک درم و نیم قزص دودرم گل سرخ ده درم مجموع راده قزص کنند ششتری یکجود بهتر
 است که نخت نصف بلکه نخت قزص دهند کرافوس را دیگر جته سی که بود طعام قی کند پوست لیمو مصطکی
 هر یک یک درم کل سرخ طباشیر زیره بدبر بریان هر یک یک درم کشنیز درسته که تر زده بریان نموده اند و آنه هر یک
 دودرم سماق سه درم قدر حیات بر بند دیگر که تقویت معده کند کبریا بودینه خشک ماعور و دو خام هر یک دودرم
 مصطکی قزص کل هر یک سه درم قزصها ساخته شرباب کهنه با میوه دیند قزص که فادوزان معده حار را
 با صلاح آرد و تسکین عطش نماید و تپهای عطیه را نافع کافور و انگی طباشیر صندل سپید تخم که در شیرین مغز تخم
 جیارین تخم خوزه هر یک یک درم کل ایمنی چهار درم زرشک با عصاره آن شش درم گل سرخ صفت دودرم باب
 برک خوزه قزصها سازند کای بادوغ کا دو کای باب غوره و کای با ششی ترنج و کای ای باب ریاس دیند قزص که
 اشتها آرد و قاطع عطش بود و جبهه بطلان شتهای ناقصین که از حیات برآمده باشند و هنوز در مزاج بقعه است تا ده
 فاطمه یک درم سماق دودرم گل سرخ ده درم قزصها سازند ششتری دودرم قزصی که در دهن ششتری که گوشت افنی
 خورده باشد کند که فور بعد درم ریزه جوی یک درم دیم تخم خوزه طباشیر برنج سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 هر یک دودرم ترشبین گل سرخ هر یک سه درم زرشک سبیل سفید زیک یک درم مغز تخم جیار مغز تخم باد رنگ

بریک ده درم کوفته بجنه مهاب نبرد قطونا قرصها سازند هر قرصه دو درم بر روز یکقرص با بخندرم سنگین دوده درم آب خیار
ترش با ده درم آب که دی مشوی بخورند **قرصی** که بسودستر از مغز نافع است خود خاص سکه بریک نیم درم بود
نبری زیره بر بخل خربسبل الطیب اینون بریک یکدم صمغ عربی فنانسته کثیرا طباخیر نفع رب السوس بریک دو درم
تخم کاسنی تخم کتوت دانه زرشک بریک سه درم کل سرخ بخندرم کوفته بجنه مگلاب قرصها سازند هر قرص نیم درم تا یک
مشقال بادوخ گاو که در آن طرخون دمناع خسیانیده باشند بخورند **قرصی** که بقرح معده نافع است کل قرصی
صمغ عربی یک یکدم دم الاخرین سه درم کوفته بجنه باب قرصها سازند هر روز دو درم باب برگ خسره بخورند
قلیه اسم جز مشوی است و متعارف در گوشت بریان شده چنانچه صاحب بجا او بر نوشته باقی من اللحم المقطع
فی القدر بلاد وسطه و صاحب حد و سبخی نوشته که قلا یا پار چاه گوشت است که در دیک آب می اندازند و میزنند
تا آب کم بماند بعد از آن خوشبو می کنند مصباح و بالفعل درین زمان اطلاق بر گوشت بریان کنند که شور بای هم داشته است
چنانچه از ترتیب ساختن آن معلوم میشود و هر حال صنایع را متاخرین اهل هند مخصوص طبخند می راداد و ضاعت داده اند
که مطبوع طبع سقیم صمغ اقاداه بالفعل قد جنین بلطافت میسازند که گوشت را پاک کرده پار جهاد می نموده بعضی استخوانها
مثل استخوان ساق دست ماکوشت داشته اول پیاز بریده در روغن بریان میکنند که سرخ شود و سوخته هم گوشت پیاز را برمی
کنند و قدری روغن هم جدا میدارند و در قدری روغن گرم گوشت می اندازند و با شاق در هم میکنند ساعتی گوشت را بریان
کرده سپوش برشیده با شل مایم میدارند تا آب از گوشت جدا شده با سسنگی بجنه شود و چون گوشت کداز شود و این آب
خدا بگرد و باد قدری پیاز دیگر بریده در روغن باقی انداخته اندکی بریان می کنند و این را دو پیازه مینامند پستر
سک موافق و آب گرم جدا دیگر انداخته میزنند تا وقتی که شور بای موافق بماند پس مصباح گرم و زعفران انداخته
خوشبو کرده بر میدارند و بجا میزنند و اگر بخواهند ترکاری مثل کدو و توری و سب و دانه اندازند وقت دو پیازه کرده
ترکاری انداخته باز شش میدهند تا چیزی آب از ترکاری جدا شود و چیزی آب گرم دیگر انداخته دست میکنند
و از غلیظ جاسنی در روغن اند جاشنی ترشی اما بریا بمون بر چه بخورند با نند دست کرده بعد دو پیازه کردن داخل
میکند و میزنند با بکد غلیظی که مناسب میقام است درین مخلوط نکاشته میشود و وزن گوشت در روغن مصباح درین وقت
جته اصحاض متعارف است گوشت یک سیر روغن زرد باو سیر یا زیم باونک دو دو کم شتر بود که بریک یکدم قشر نقل
میل بریک دو باشد زعفران یکم شسته فلفل یکم یکم جته بیمار آن کم کردن روغن مصباح گرم و یا افزودن بعضی مصباح
مناسب طبیب مختار است **قلیه** آلو که از او طایفه گویند سکن عینان می صفاوی دشمنی مدین درین صفا و جته
متبار حاره مناسب موافق میزند و مثل سایر شهابها منزه است او را جو شاییده بعد از خنک در پیازه ترشی جاسنی
قد و مهند بود نه تره خشک لاده است **قلیه** انار و آن را مینه است که در حرف ذاء هم که شست **قلیه** انبه

ایستد چندی بر تخمین ششها قسب نینان و نظیر صفرا نافع ایستد خام را از پوست و هسته پاک کرده در آب بپوشانند و کهن
 بردارند و صفا کرده بعد از ریختن دو پیازه ترشی بی آن آب دهند و اگر چاشنی داروخانه ترشی از قند درست کرده اند از نزد
 و بارهای ایستد را برایشان اندازند و چند جوش داده فرود آرند **قلیه** به معنی سوده درسم او مضمون ششها و نافع نینان
 و قوی و تشنگی و در دم سوده که از ریختن مواد محترقه باشد و حاصل طبع حار المرح و قلیه به ترش در تقویت سوده قوی تر است
 نیست و ترتیب ساختن او متعارف است و مشهور است و اگر چاشنی داروخانه بهتر است که ترشی سکه در بنده قلیه شکر مندی
 مسکن نینان صفرا و می طبع بود و ترتیب ساختن آن چون ترتیب قلیه است **قلیه سیاس** که از زار سیاسه گویند
 و منافع در غرار موافق است بسابقه که در حوض نینان هم گذشته کیفیت ساختن آن چون قلیه است **قلیه لیمون** که از
 لیمو سیاه و سیاسی لیمو با گویند سخن گوید که او سوده و چشما را قوی گرداند و خرابش کند و صفرا تهاگرم را مضعف دارد اما هر
 سردی را بنهایت زیان دارد و در مصلحت خلوا بود که بعدوی خوردند و ساختن آن متعارف است **تغیر و طبیات** امراض
 سوده را در سوده این باب باید دید **کلمه نوز در رسم دوزخ** در الفاظ کافیه است **کافح** محله
 خصوصیت تمام دارد و در ضمن ابجا مکرر در ادویه الفیه سوده مذکور شد **کبات** اسم عربی گوشت یا پس برشته است
 و خلط خاص او بحسب ملکات محوم و بهترین آن گوشتهای لطیف است که در کبکلی و برشکی جمیع اجزای او بیک قرار باشد
 منتهی و موافق معده و طوبین و مقوی بخضار که راتی و مستقران بسیار شده باشد بهترین غذا است و حاکم که از آنچه
 از روی نوزد بخاند و آتش فرود برزند و نقلش بنیازند سوده را نیک و قوت استزاید و با ثقل دیر نضم بود و بعد از نضم
 سوله خون صالح و آن سخن بدن در کرده و سماق کشتیزاد و دیه حاره حاصل اسهال مغرط و طربی و صورت صدام و مصلح او
 سنگین خوردن آب بعد از کباب نماند مضر و مخموز که یا گوید که نراه است که بعد از طعام خوردن و خطوط بخیزی دیگر سازند
 و بر بالیش بعد از ساعتی آب بنوشند **کلکان** جهت در سوده و برود آن و بهر ساینده ششها نافع است و نشانده
 تقالی در ادویه کسبیه خواهد آمد **کما دی** که در سوده ریجی را سوده بود ناخواه زیره کرانی را از زبان هر یک اشتغال
 کل سخن پنج مثال کوفته و بیخته در خطبه که باس انداخته بگرم بر سوده گذارند و در تکمیل سوده حسن انداخته سوی شکر سیف
 باشد نه بزم سوده و در وسط آن دیگر که همین عمل را در ناخواه بچند گرم نیک سوده بوس کند هر یک در دم کوفته و بیخته
 در بار چه بسته تمکیم کنند **کما دی** که تسکین اوجاع و تحلیل ریاخ و نفع کند خطی شبت
 تحلیل الملک با بوند مقلبه مرز جوش کوفته و بیخته در حشره بسته تمکیم کنند و اگر خوب بقدری
 آب بیخته در کسبه کرده گرم گرم به آن تمکیم نماند **کما دی** که از جهت وجع شکم
 که از نفع باشد نفع دهد با بوند سبوس کند مکنون و آب نیک بر آن زنند و تمکیم
 نماند **کما و** که تسکین اوجاع و تحلیل نفع در ریاخ کند و تخفیف عضویا نیک نزم حاصل کند

همه را در کبک کنند و گرم کرده بر اعضا بنهند **کما دی** تک ریگ نرم در خرطیه کشته و گرم نموده آن عضو را بدان
 کما دانند **کما دی** که بخسل ریح معده و سپرز و تیکه کند جلده شوختر تخم کرفس نانخواه همه را بگرداب تک قدری
 بپاشند و در خرطیه کرده میگویم بر عضو نمانند دیگر از مولفات شاه از انبی رحمة الله علیه چته تسکین در سینه و امعا
 و جگر و کلیه و سپرز و جمیع اعضا نافع است و سیراب اصل و قوی را بکشاید باز در کسرخ سبناج جدید تخم کتان تخم شنبلیله
 کنگره تک اخیل الملک جگر را بریاب هر چه سرد بچوشاند در میانگازد از خسته کیمه کشته و اگر سینه یا بدمین ترک کرده بر عضو
 نماند قویتر است **کما د** که چته غوطه در دم و سوزن باز در معده سودمند بود سلیمه سار و آن سینه نقل و اویسی پیل
 زعفران جگر را نماند و در کبک کنند و گرم نموده کیمه کشته **کمون** بزبان یونانی رسقو لیسوس گویند و آن
 مجموعی روی است قدیم دوقی الاثر است در تقویت معده و منعم طعام و از آنکه شهوت کلبی و جناب حاضر دو جاع
 احشاکه از بلغم و برد بود و جوع بارده نشین و محلل ریح و مزمل تخم است و مداومت وی در دفع قویج دوی موجب طسلا
 کردن او بر عاده چته مسلل اسهل میفند و تفاوت در سخته از دوی اودی و اوزان آنها حسب حسب و تقاضای مزاج است چنانچه
 مشهور و حایبان نماید بداند اجزای اصلیه سینه سخته زیره مدیست و سب و زخمیل و فلفل و بوره پس هر گاه طبع بعضی قوی بود
 عادت بقویج داشته باشد اجزای مذکوره مساوی بگیرند و بوره سب و سب کسبی بنظر است اختیار نمایند چوت سب سب
 دوی غالب است و بعضی در زینت بوره زیاد کرده و افیمون ستر قویده اند و فلفل سپید در امسها ال بهتر از سیاه
 و سیاه از سفید قویتر در اولاد مست که اودی را برایش دارند و بسیار باریک کنند که خاک ام در امسها ال است
 اگر اصل امیزند باید که اصل غیر فروع از او باشد که این همین تر است امسها ال هر گاه طبع سرد بود که کسند چنانکه اجزای
 اصلیه دیگر در حدود جزو باشد و بوره بجزو بلکه نصف جزو درین وقت بوره غیر مرغ آینه اند و افیمون موقوف
 دارند و از اولاد مطلوب باشد ناخواه ببقایند حسب حسب و اودی را باریک نمایند و اصل مطبوخ فروع از او سب سب
 و فلفل سیاه در خیال سب سب زیره مدیست چنان عمل صلح و قوی و طعفت است و استعمال در کسبی زیره سیاه
 است که از کرامتی گویند و سب که استعمال میشود باید که تازه و در او سایه خشک کنند همین که لاین کوفتن نمود و هنوز
 جفاف نشده در دوی راه نیافته باشد بگویند و اصل ترکیب نمایند چه بسیار خشک گرم و حاد میباشند و بدین
 که اجزای کسبی گاه باشد که بسبیل سفوف استعمال کنند لیکن سفوف دی در ما اشیر ما و نغداد دیگر که با افن حال باشد
 منجته بکار برند اول طعام یا بعد دوی و آنچه بسبیل مرکب باشد از فلفل که بعد طعام استعمال کنند و در سینه که کسبی را منع
 نمایند از بزرگ بودی از منی بلند آن ضرر دارد و چون در اوزان این سخته و اجزای او اختلاف زیاده باشد که فرود شده
 نیست که زیره از سبها کسبی میباشند مرفوم میشود تا حسب حاجت خستیار کنند **کمون** سب که برود سب سب سب
 کسبی و فلفل و فلفل و حیات سودادی و فلفل قویج ریگی را نافع است و با دبا شکند بوره از منی بخندرم

مفرشته طبله کار سبلی سدا و روح یله سکنه کچور مصلتی جاروبی جوتری است کله تر نقل ناکسیر برک مشدوم کو کله و پوست
 بیخ سنبل و دماش که میرزا جو بیل عاقره جا هر یک شته درم شکراره مصطکی کلینکین سلوچن مبارکی تال کله تخریب نمونم کله شکر
 تنگنه کاکول در جوم و دهنور هم پور بیخ مسوره هر یک نه درم نصف مجموع ادویه کجانی خرد و علم اول خرد و عظم را در شیر
 آن شربت دهنید با شیر هادک و شیر هه مغزیند وانه هر یک شربت داده و بخند جله اهر که شته دریمی از اهر که سار شته
 دریمی از سار قلمی شته دریمی از قلمی شته سپا کشته گرفته جله را بجای کرده تا نوانند که هر کشته در شیر هه کله شربت دهنید
 نبات بخند جله هم کرده و قدری از روگاد و شکر آینه مقدار دو بندرم غلله بندند و کجی صبح یک شام با شیر کاد و بخورینت
کلناس الجهرک استامی آرد در ادویه صدریه کشته کلمه شربت ادویه معده و الفاظ
 لایحه تخلیخه که تقویت معده کند آب صبر آب اسب آب به آب خلاف هر یک یکچ و غسل سفید صندل سرخ کله
 زعفران کافور لادن کلناس را یک خود سکه هر یک خرد لعوق اسفیل لعوم را از معده در آرد در ادویه
 صدریه کشته لعوق زرخش شمش استخود لعوم نامخت در ادویه صدریه کشته لعوق غبار لعوق
 فساد شربت را که از لعوم صفرا بود نامخت استین بر درم گیاه آفت نصف درم ریوند عینی کیدرم غار بقون مفیدیک
 متقال کوفه بخند در شربت بیخ کاسنی بخندم آینه لعون کشته لعوم را در لعوم تقویت معده و دفع فی شید بر جیب
 نفع تخم مورد هر یک سه متقال ساق مغز متقال کلسنج کرد سنج پوست درن بسته ناردانه زرشک دانه هر یک یک نوده
 متقال جله را در سطل آب بچشانند تا کیر طبل با نوصاف کرده همراه آب میورد از غوره آب به قلاب ترندی هر یک
 بست بیخ متقال سکه ششتر و در متقال نبات دو صد متقال تقویم سقوز آرنه دانه که کلبسند لعوق و در لعوق
 ادم نامخ در ادویه صدریه کشته کلمه طبست و یکم از غنچه و ادویه معده در لعوم طمبیله الاصول
 که برودت و فساد مزاج معده نامخ است در ادویه کیده بیاید مار الاصول جهت شربت در اسارون اشته
 و بیخ هر یک کیدرم و نیم کرفس میسون را زیاده مصطکی سنبل گرم دانه هر یک دو درم زوفانی خشک بر سیادت زانه هر یک درم
 جوم الطرس چهار درم سده هری بخندرم نفاع او خربخ از خربخ که درم همز طایفی میانه بست درم مبراد و صفت طل آب
 بزنده تا کیر طبل باز آید پس در شیشه کله بارند و شیشه را در آب بگذارند و هر روز بست درم ازین مطبوخ با دو درم روغن بادام
 تلخ نوده درم کلینکین صفت روز تو از بر بند و نغجه دیگر با حنظل علی بر بندن این قسم که صلیبین ما اول خوب مضغ کنند
 پس بخورند بالای آن جو شاییده نکرده نوشند پس تفسیحی کنند که معلق حب سهیل در صوب نوشته شده با الاصول
 جهت تفسیح معده از غلط نعوم که در جوف معده جمع شده باشد مصطکی سنبل لطیب قاطعه سنبل اسارون حب سلیمان هر یک دو درم تخم
 کرفس میسون همانند ناخته زیره کرمانی هر یک سه درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ از زیاده هر یک صفت درم بریز مصلی بست
 درم مبراد و چهار سطل آب بزنده تا کیر طبل با صاف نموده هر روز صفت و قهه با کیدرم ایام صبح میفرا و کیدرم روغن میوه

بیدار بخوابند ما را البروز که باد همده در حشا بکشد و جلاط غلیظ را که از دو قویج و استقار طبعی را نافع است
 ناخواه کاشتم زیره که بانی صفتش نیز هر یک کفی در سر طبل آب بخوشا نند تا که یکرطل بماند صاف کنند و هر صبح و شام بست
 و درم از آن با سه درم روغن بیدار بخوابند ما را ایچین در زمانیکه صفرا در معده تولد شود و کبد و کبج بدن بود
 دفع کند شیر بز که کاشنی و کاک بود کشته تازه در برگ بیدار داد با شند صبح بگردد بخوشا نند و کبجین ساده مسکری مقدار
 دو استار بر سر آن کنند و از ابلش بردارند و بپوشند تا سرد شود پس صاف کنند و یکد انگ تک پندی رود و انگ سطرنا و نیم
 شقال پوست هله زرد مسابند و مقدار است شقال برنجین حل کنند و سردار کرده بپوشند ما را ایچینوات چشم
 و شستی و بانجا صیت مسکن عطش در جمیع لزج است و در ادویه قلبیه که شسته ما را انخلاف تقویت معده کند
 و در ادویه صدریه که شسته ما را الرما و یعنی آب خاسته خلاف قوت آن بحسب اختلاف قوت اصل دست چه آب
 خاسته تر یغات در شجاریه قوتیر میباشد و مجموع آن گرم و معض و حرق و جالی و محض است و استعمال آن از خارج جانین
 است و شرب آن مگر بقدر بسیار قلبی و شرب بسیار صاف او بقدر نیم شقال جالی و معده و قصبه ری است و جاس قوی و پختن
 و نیم و قلیه و جهت خون جاد خصوصا که بسبب سخته و فرب در شکم نبوده باشد نافع و آن بر نده گوشت زیاده زرها و مقلی
 و محض آن در طول او جهت در عصب نافع و حقه او جهت قرحه و نما و شرب نیم شقال او جهت سهال و طبعی نافع و آن جهت دفع
 سمیه و تیلانیز فید است مصلح او روغن بادام است ما را الرمان المر منکن حرارت معده و قوی و نافع سیلان مواد
 معده و غلیان خون است ما را الزهر تقویت شتهانکه در ادویه قلبیه که شسته ما را اسکر مسکن عطش
 معدی و هب است در ادویه صدریه که شسته ما را العسل اشتها آورده معده را قوت دهد در معوط پیوم ادویه
 امراض اس که شسته ما می که تسکین عطش کند نیز تخم بنیدانه مغز چار مغز باد رنگ همه بستور کلاب مغز کفنه و جوزن
 آن آب غوره با آب ترشی تبرنج و کلاب ضما که شند و قدری طباشیر سفید ساییده و تخمی کافور در آن حل کنند و عوض
 بپزند ما می که در معده هم او بر نافع است فستقین درق بلبل را در آب کاشنی سبز ضیا بنده در آن فکات در آن
 و هر روز چهل درم از این آب با پانزده درم کبجین بپوشند مخلص اکبر خوردن او با بلسان اصل با آب عجمی اغزی
 فی الدم باز دار و چون باب رازیا نند بپوشانند در معده و در یاج غلیظ را نافع بود در ادویه صدایه که شسته حکایه
 حکیم علی گیلانی در شرح کتاب تالش قانون در امراض معده نقل کرده که زنی را اجنا مغرط حادث شده بخوی که
 فرصت دم گرفت نمیداد و در عصبه یک نفس کشیدن دو مرتبه پس مرتبه از دفع میگرفت و با او زلفه دفع ریح میشد و
 مدت چهار ماه بر عارضه او که شسته بود سبب بود او زنی است پس کشفال مخلص اکبر با دستاوم و تقم که حصه
 کرده هر روز یک حصه بکتاب گرم خوردن مسطور یک حصه انیکاب استمال کرد و سهان روز شفا یافت و حادثه کعبه
 دوم نیتفا در با درض مذکور بود ذکر دستاوم شرح مذکور در کتب سهال مگوبه که علاج در ب ذر لقی المعده نبات شکل است

و اگر اهلها از ساجاد عاجز می آیند و در بعضی بخورد و ملاک میگردود من در ساجاد اغرض استعمال همچون سوطا هم شدم در نافع
 و منج در کامل یا نیم در صورتیکه چون مکرر کند باشد در ترکیب او در حفظ او کمال احتیاط بجا آورد باشد که بسیار خرد و در این
 مقدار بزند و در آن هم صیغف داشته بقدر نخودی با کلاب داده ام و معتادین را کمتر از آن مقدار باید که در وقت استعمال
 این دو انداخته و سبزه و کمر نخود که با آن او سجانه در یک هفته شفا حاصل میگردد و کاسی که طوبیت در صده بسیار باشد صیغاج
 بنه نیم سهیل صیغف بکته تنقیه صده مثل ایام و نفوع طبعی باشد و در اکثر اوقات استعمال همین همچون معنی از سبزه میشود و
 رسوبت با در دفع میکند در هر رجب است هر با سی آلوچه شکنجی خشنان در حرارت راسان کند و طوبیت را نرم دارد
 گیرند آلوچه صفهانی یا بخاری و آب بچوشانند تا نیم بچینه شود و قند صاف کرده بر سر آن بریزند و با نش طایم بچوشانند تا از نیم آب
 و جلاب باید که برقیق شده چسبید و امر در دیر آن آب دارد و در جوشانیدن رطوبتی باز میدهد و آلوچه بی هر با سی آلوچه که چشمه
 صده را قوی سازد و در طوطی دوم آدیور اس که نشسته هر با سی امر و وجهه قوت صده بنایت صغف است و در موی
 یا صفهانی بگزید و بچوشانند تا نیم بچینه شود و پس صغف بر سر آن کنند و بچوشانند جدا که رنگ بگرداند و بعد جلاب و زنجار بزند
 و دیگر منقول از جلابی بگزید و در هر یکی را چهار باره کنند و در پوست و تخمها پاک کنند و مانند به کسب بزند بر سر هر دو
 من مر با مشک دکنی عرقان خیر و اندک لفظ قشر نفل در رطوبتی از هر یک کینقال کوفته نیم بچینه کنند و رنگ بچوشانند تا در دو تا با هم
 شود هر با سی بالنگ است یعنی ترنج کرم در خشک است صده را قوت دهد خاصه که با پوست بود ترنج بزرگ گیرند و زردی بچوشانند
 بزوی یک پوست دی در نشود و ترشی دی نیز بچوشانند و گوشت از آب بچوشانند تا نیم بچینه شود و پسته بیرون آرند و بچوشانند
 و عمل صغف بر آن کنند و در آب نش بسیار نرم بچوشانند تا بعلوم آید و اگر بقیعه خوردند همین طریقت لیکن مر با سی ترنج و طبعیه
 و شفا قفل و امثال آن میل نگیرد و در غرضی آلوچه و سیب و در امر در دوشال آن بقیعه صوب نوحه دیگر بزند
 به رازی چهار باره کنند و ترشی از وی جدا سازند و پوستش بخت ماریک از وی بگیرند و صغف شش باره زردنگ است بپزند و
 هر روز رنگ است نازه بریزند پس شسته سه روز در آب صغف بچوشانند اگر احساس شودی کنند یکد و در دیگر در آب
 صاف بپزند تا تمام شودی نماید و دیگر در دیگر در سبزی که دارند تا آب از وی بچکد و بعد از آن یک جزو کلبین و در خوردن صافی
 با هم فروج نموده بچوشانند و کف بردارند و ترنج را در آن بپزند تا آب برود و کلبین در ترنج بکند و رو سی ترنج را در آن
 انبیین گرفته جدا کنجا دارند تا انبیین بیاید و روز دیگر انبیین بگیرند و بچوشانند کف بردارند و ترنج خرد کور شمشاد را در
 مانند شماج بپزند و درین انبیین بچوشانند چند آنکه عمل کین بکشت بالای ترنج باشد اندک نش بردارند و سه روز سازند
 در هر دو سی ترنج مشک شش سرخ در رطوبتی نیم منقال عرقان سیل در لفظ قرف نفل کینقال ساییده نشاندند و رنگ
 بچوشانند نوحه دیگر از کاشش یو خاند نزدیک است بر دوشش شش ترنج رسیده به راز چهار باره ساخته ترش
 از وی جدا کنند و در طرف منقال صغف روز آب بافت رنگ آلوچه صغف را سازند تا سخت نشود پس صغف روز

روز دیگر آب تنهایی نمک بخشانند تا رنگش متغیر شود و سیغدی بیرون مثل سیغدی استندون شود آب در سارازن خنک
اصلا شوری نما ند پس از غسل یک جزو آب صافی دو جزو یا بقدریکه اترج بریزد آب او شود و ساعتی تا شش نرم بپزند بعد از آن
اترج را برآرد و روز دیگر غسل کف گرفته را یک جوش داده در ظرفی گنسد و در هر دو سه اترج مشکش سرخ در نقل
در جیبی نیم مثقال زعفران وانه الایچی یک مک مثقال گرفته برود در جیب اترج خاک گنسد و باید که همیشه غسل بر بالای
اترج باشد نوع دیگر منقول از قانون شیخ رئیس رحمه الله علیه بگردن اترج میان دستوی و سطح استعطیل رسیده و عطار
رسیدن او است که در تبا نشیند و در روز چهار باره گنسد و در ظرفی خرفنی باب اسفود کافور و وقت در آمدن اوقات برنج
جدی تر گنسد هر چند دو اسر و تباش بر هر چه بر قدر آب بران بخندد و موجب صلابت و بقا او میگردد و هر شام و صبح آورد
با نمک نیگوفه مالیده بشویند و پاک گنسد و باز در آب سرد بیند از نه تخم کبوتر هفته هلی اگر نه پسته آب سرد و ساعتی بطق
بپزند و آن از دستغض شده باشد بکار گیرند و باز در آب شیرین کشیدند و صبح و شام بوق نشیند تا چهل روز بگذرد
و برآورده آنچه دستغض و متساکی کرده باشد و گنسد و شنب گنسد تا طوبت از وی جدا گردد و در ایل شود و صبح در تایل
طهف انداخته بفرود آب و وزن تلث اترج نبات باش نرم بچوشانند و بر تیر حرکت میدهد پس بر آورده پاک گنسد
و بر طبق بپزند و در روزها گنسد بعد در پایله انداخته تا یک چهار انگشت بالا باشد و نبات نصف وزن اترج باش
نرم بپزند و احتاط گنسد که آتش ترک برد پس بر آورده باز بر طبق بپزند و سه شنباز یکد از روز چهارم بسر کار در
پاک گنسد و غسل معصی که چهار انگشت بالای او باشد باز تا شش ملایم جوشانند تا ج ساعتی تا شش ساعت غسل مثل
مردارید بر پشت ترنج ظاهر شود و اندکی غلیظ گردد پسته از آتش فرود آورده سه انگشت دیگر نیگوفه و نقل و در آب صافی
در نجیل و در غفل فاقه خیزد او هر دو جد بر سرنجی که مجموع بستم حصه وزن ترنج باشد و نیگوفه گنسد و در ظرف بسیر قدری
باشیده و قطعات ترنج بچیند باز قدری باشیده دیگر بچیند تا تمام شود پسته بقیه غسل و آبی که در پایله باشد بپزند
مقدار یک چهار انگشت بالا باشد و سه و حکم بپزند در موضعی که برود و اندوت رسد نگاه برانند مر بایستی پوست
بیرون پسته حقه تقویت معده و جگر و دل و دماغ و هر مرض از منته نجات میدهد است پوست بیرون پسته بپزند و در دستور
مر بای مانک موافق نسخ اولی بپزند مر بای به معده را قوت دهد و فیضان دمی را باز دارد و مصلحه و فواق و در
جگر را نافع است بچند ترتیب در او در قلبیه گنشته مر بای چوب طلیحان حقه بر معده و معده است در لفظ دوم
او در اس گنشته مر بای از روک صنف معده و بی همم را نافع است در او در صده یک گنشته مر بای
بجلیل گرم و خشک است معده بارود کرده و در دوده و شانه بارده را نافع است و بول برانند و باه را زیاد گنسد
و نهبا بلعی را سودمند بجزنجیل بی شیر را بریزد و گنسد و است روز هر روز بران میریزد و بعد از آن برانند و بشویند
به باب و غسل بچوشانند تا تقویم آید نوع دیگر زنجبیل صبی را با زهر بزرگ گنسد و در آب شیرین است از تر

گشته و بعضی بجای آب کلاب گشته اند بعد از آن از آب بیرون آرند و شست آب از آن کهنه و بریزند بر آن آب و عمل انقدر
 که بپوشد و در دیگر سنگی کرده برایش نرم حلاط می بخورند پس بیرون آرند و بار آخر دکنه و بریزند بر آن عمل کن گشته
 و بخورند تا عمل را جذب کند و بر هر کویل از جنس در دوم از حلاط کوره و قراچی از مشک سیاه نیز در بعضی در حقیقت عمل جز
 کوفته چینه میباشند فو بعد مگر از جنس را بعد از آن که باب خواهد گفت که جوئی باشند ماب جز تا تنها یکبار بچوستند
 و از آن آب بر آرند و بر بنند ماب از می افزود آری پس بسیل در آب بجم آمیخته بزنند تا تمام نرم شود پس عمل نصفی بزنند و در
 ای مذکور را گفتند و بعضی از جنس را در شراب انوری تر میکنند و یکبار در آفتاب می نشاند تا نرم شود پس از آن از شراب
 بر می آرند و می نوشند در آب و نمکین یکبار میسوزند از آن آب در نمکین بر می آرند پس با نمکین صفت میسوزند و در ای مذکور
 بر آن میباشند و یکبار میسوزند ماب میسوزند فو ت سید که در آرد و بقیه گشته ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند
 از صده گشته و حلاط کوبند در موقوفه سوم آرد بر پس گشته ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند
 بسیار در گان تازه که هنوز سخت نشده باشد و پوست اجد کرده باب و عمل بخورند تا تمام آید فو بعد مگر از آن گان
 بر خافیه است صده هر که در در ای که هنوز پختنش گشته باشد بزنند اول بسیل در آب بسیل تنها
 در برخی از پوست بر می پست نازکی بکار ترشند و اگر گان بسوزن در دوسه جاسور خ گشته پس بزنند بسیل افاد
 خوشبو ماب میسوزند فو ت سید که در آرد و بقیه گشته ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند
 و زرا گشته تا قید شود بعد از آن بخورند در آب سردانند و قدر را بقوام آورده نمون در دانه از ماب ماب میسوزند ماب میسوزند
 در ترتیب و منفعت مثل ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند
 ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند
 مسطور است گشته ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند
 از موده است از شک مفعی انار دانه ترش ساق مفعی ارجح است بیرون بسته مکه جزوی طمانیتر سفید غنچه کلک رخ مفعول
 الاتحاح غوره خشک مکه نیم خورم کوبیده مته متقال از باب بشیرین بارب انار بشیرین ماب میسوزند ماب میسوزند ماب میسوزند
 دیگر مسکن فی جرب است انار دانه ترش مویز بادانه مکه جزوی زیره کرمانی کمزور کوفته مته متقال از انوشند دیگر
 مسکن فی مینی رسوادی غنچه کلک رخ چهار دم زرشک میدان سه متقال صنایع خشک پوست بیرون بسته مصطلحی اوقی
 سبیل صلیب قوفه زنجبیل و فلفل زیره کرمانی مبرسکه مکه و متقال کوفته غنچه کلک رخ سبیل صلیب سبیل صلیب ماب میسوزند ماب میسوزند
 آن بپوشند مخصوص نیز نان خورشی است که بسیارند از جو جای مرغ و دراج و دیگر که جو شایند و باشند در هر که
 یا نه ای گرم کوبند و در بعضی مصوصی کوفته فی و طافه کند انار دانه ساق کشتیز خشک مویز بادانه کشتیز مبرسکه
 قطعه حاصل مبراک کوفته در شکم بر دوا جو مرغ یا مبرک کولاج ساخته بپزند و بسازند و باب انار و آب غوره خشکی

جلد دوم

تختی کنه مصنوعی که چته بخلیل رایج معده و در معده افتت حب اغار سردم بکاوند آب او فرزند دغین زیره بریان
 ناکوته مطبوخ افشیتن بنده گرم و صغیف رانافخ باشد و صفرا از قمر معده دفع کنه افشیتن بنجدم کل سرخ
 ششدم ترندی مبت دم عددادر چهار عدد دم آب بیزند تاریخ بمابند پس صفا کنه تر بخلیل کسی درم در سفیاد درم
 ازین مطبوخ حکله ده صاف کنسند و کار بند و اگر قتر فرخ آمد و اخراج ماده کفر مطلوب باشد کدرم صبر بایکدم ایام چ حقیقا
 در خل سازند و یکر جالینوس گوید سید معده و در جگر کار نفوس رود و سود دارد و قتهای مختلفه معنی و سودا و یر از این
 رسده بکناید و بول براند بیسون تخم کرفس تخم ازینان افشیتن اسارون رخ او خرم بر یک درم مطبوخ سازند و بقدر حاجت
 بکار بند و یکر جته هتوم که باغیان در صبح باشد مطبوخ و در س گناه غافقت قطور یون زود فاستوری هر یک سردم
 بلید پوست بلید کابی پوست بلید زرد هر یک بنجدم افشیتن رومی افشیتن اویطی مانزد و فابوزن نه بود در پوسته هر یک بنجدم
 موزین معنی مبت دم صبر بیزند باقیس بلید صفا کرده مشتاد درم ازین مطبوخ بگیرند و رنگ بندی کنیم و رنگ این حقیقا
 افشیتن رومی هر یک در رنگ کوفته بخینه با بنجدم نسل رشته در مطبوخ مسطور حکله ده بر بند و یکر جته فون مغفول از
 ششخ افشیتن صیده کما دیوس هر یک سردم پوست بلید زرد صفت درم افشیتن رومی از دانه ده درم خانیه گرم
 است بیزند و صاف کرده عدد درم ازین مطبوخ گرفته اول بکدرم از حب ایام حوزد بغاصله دست مطبوخ بنوشند مطبوخ
اکلیل الملک کدرم معنی معده بعد از کشتن صفت روز بعد استعمال آب ازینان دانه و آب کرفس تازه هر یک
 دو درم و روغن بادام شیرین بکار آید اکلیل الملک پنج ازینان هر یک ده درم در چهار ظل تعدادی آب بیزند تاریخ
 بمابند هر صبح چهار دقیقه با عدد درم روغن بیدار بنجدم سردم روغن بادام شیرین بدیند مطبوخ انار دانه معده را
 قوت دهد و دردی مانزد و در معده کسبایع هر یک بکدرم ناردانه ده درم در یک ظل آب جوشد بنده تا نیمه آید پس صفا کنند
 و عدد سبک هر یک بکدرم کوفته بخینه اضافه نمایند و بنوشند مطبوخ انجیر این با سبک و در طوبت فاسده معده و جشا
 پاک کند و ظل صدر را کما نفوس بود و سرد بود و زوت الیه را سودمند بود انجیر حلوانی بیزند و اسانی میداند موزین شکر
 از هر یک بنجدم و ازینان بیسون از هر یک چهار عدد و بعد از آب شیرین بیزند تا شش بمابند پس صفا کنند و هر صبح ظل
 یا کتر با قدری روغن بادام شیرین یا بیزند و دیگر کم بنوشند مطبوخ بسفاج جته در معده میخند است در مطبوخ سبک کشته
مطبوخ در ششگان جته رفع درد معده باریج مبت در انتقال از وی کوشانده و بانبات نوشند و در کف ذرن
 در ششگان بکدرم نوشته مطبوخ ششامتره جته سو مزاج حار را دوی افشیتن بنجدم کل سرخ معده ششامتره
 ده درم موزین بیدانه مبت درم الیسیاه مبت عدد در سس آب بیزند تا بقدر دست درم آید پس صفا کنند و هر صبح
 جلد درم با عدد درم شکر بکدرم صبر بیزند مطبوخ طبری در سو مزاج بار دمی بکار آید پس بکدرم اسارون
 ششده باد و ج هر یک بکدرم دیم تخم کرفس بیسون تخم ازینان معطلی کبابه هر یک دو درم زود فاختک بر سیارشان هر یک

در دم بوم الجوس چهار درم سده چغندر فحاح از خرنوب از خربریک دو درم بوز طاقنی مزروع الجومبست درم بکده در صفت
 رطوبت بجز شانه تا یک قطر ربع رطل سده صانوده در شیشه انداخته شیشه را در آب بکندارند و هر روز بست درم از این
 مطبوخ: دو درم روغن بادام تلخ ده درم کفنه بوز صفت روزی بمعل آورده باز صفت روز بست درم از این
 مطبوخ با ده درم کفنه بوز روغن بادام تلخ خورده متوجه استفراغ شوند مطبوخ محو و سده رایا کند و در اوقات
 مشک یکجه سگ در نقل جز بوسنل طبیب بیل کخیل مصطکی تخم بجان تخم بادرنجویه ریحان هر یک یک درم خود قاقلی یک درم
 جله رلیا بند و در خرقه بند سستی است و در آب انگور اندازند و با نش زرم بپزند و هرگز زانی خرقه آرد و بر این بپزند
 چون قوت دو خوب بر آید فرود آید در طرف ایکنیه بردارند و وقت حاجت بکار برند مطبوخ خود طبیبان که مقدر بکوفیه
 تا دو دقیقه خود طبیبان را در دو رطل آب جز نایند تا نصف رطل مانده باشد متذکره بوشانند نفع میکند عظیم بسور بصر
 در سده و تنفیه سده میکند مطبوخ طبیب سده رازر خلط پاک کند و سهال صفرا نماید منقول از طبیبی در آرد و به
 صدایه گشته مطبوخ حوی که در سوز مزاج حار و سده هر گاه بیمار جوان باشد و حرارت زیاده بود بکایه سنکامی
 اسطوخودوس گیاه خافت قطرون سقر لوتدز یون هر یک سه درم پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله زرد هر یک
 چهار درم فستقون اینتون هر یک یک درم چغندر رسم این نیز صد درم از ان بگیرند اگر قوت برض قوی باشد یک درم ملح
 نقلی یک درم غاریقون و چغندر فانیه کوفیه پاشند و نمک نموشند مطبوخ حوی که در سوز مزاج حادی سده بنظر آورده
 فستقین چغندر کل سنخ صفت درم شانه ده درم بوز خراسانی تر سندی هر یک بست درم پوست عدس و هم در دو قطر
 آب بپزند تا که یک قطر بر صف کشند و هر روز چهار دقیقه یک شقال صبر ایخته نموشند مطبوخ حوی که در سوز مزاج
 مسطور زانیکه داده مشرب بچرم سده بود و نافع است مصطکی یک درم عدس کل سبز تازه هر یک دو درم خود طبیبان سبل هر یک سه درم
 در صحنی چغندر فستقین ده درم آب بسیار بپوشانند تا بطلی یا کم بآید پس صانوده هم بردارن حل کنند و بکوفیه از ان
 نموشند مطبوخ حوی دیگر وصف جالینوس جهت تنفیه صفرا بکامی که مشرب عمل سده باشد فستقین روی چغندر طسرخ
 بست درم در رطلی آب بپزند تا بنیمه آید صف نموده با متقالی صبر نموشند و اگر طاف صبر بود بشکر مطبوخ حوی که تقویت
 سده و رفع صفرا سودا کند من یو خاشاکه چغندر سده مصطکی هر یک بست درم بلبله سیاه بلبله آله هر یک دو درم
 سدر رطلی آب بپزند تا نصف بماند صاف کرده نموشند مطبوخ حوی که جهت ناگواری طعام در سده سده و متوجع
 سود نافع است نادرین یک درم خولجان دو درم زیره سه درم در آب بپزند و بیانشند مطبوخ حوی که نفع را بر جود نفع
 بود مفضل است و اخراج صفرا کند صفرا تا خواه زیره کرانی هر یک یک درم تخم کرفس زرد فابریک دو درم نخله سده درم فستقین
 روی چغندر این نیز بست عدس و هم در اجنا بپزند و صد درم از این گرفته با طسرخ مخلوط نمایند و شوی و چغندر مشک که
 و پانزده درم نفع را بر جود نفع حوی که جهت نفع مذکور که از رطوبتی که گرم است باشد بپزند نافع است

جلد دوم

است تخم کرفس ایسوان تخم زایانه ناخواه زیره کرمانی فطر سابون دوتو عود و الوج بهارون بود نیزه خشک زرفای برگ
سدا ب برگ شنبه خشک هر یک دو درم بویز منقی بمبت دم همه استور مطبوخها چو ساینده دهنه نموده بمقادیرم
ازین گرفته بیکدم ایاج فبقرا یکدم غار بقون و قدری مشک با عسل مقوی ساخته یکدم نبوشند مطبوخ می نماند بظن
که فحالت خارده فخالطه با عمارت سوداوی شده باشد تخم کرفس ایسوان هر یک یکدم زرفای خشک ستور فارسی ارق
شعاع خشک گاو زبان برگ در خشک بیدیه سیاه اقیقون سنبل هر یک سردم بویز منقی یکدم باب بیزند چنانچه رسم است
و با ایاج فبقرا و غار بقون بمبت فرت و وقت مقوی ساخته یکدم نبوشند مطبوخ می که صفر از قمر معده دفع کند کلسنج در دم
تم کاسنی یکدم ترشیده بمبت درم الوکی سیاه بمبت عد بود نیزه زرفای در گلاب بیزند سی درم ترشین حلکده خشک در او بند
صنی در درامک ساییده اضافه کند مطبوخ می که درم غنی معده را نافعت فحاح او خرم صطوخ تخم کرفس هر یک دو درم ایسوان
سه درم پریاوشان یکدم بیخ زار زانده درم در چهار رطل بجدای اسپ بیزند نارنج با بیزند صبح جلددم با دو درم روغن میدا بجز
و سردم روغن بادام شیرین بیزند مطبوخ می معمول بل بیزند فخر عقیق عبد الکریم بولف سنانی گریبی چه درم و در مضی بیزند
آنکه برست بیدیه کلان که سندی هر یک یکدم در نعل چهار عدد و فلفل در شش عدد و بهار در چهار عدد آب کوشانده یکدم فحاح
بماند صاف نموده قدری عسل و حلکده بیزند مطبوخ می در وقت عمارت از کوشنی است که بر صاحب بینی تا بیریان کرده
باشند در روغن گوشت را گویند که بریان کرده با ترشی وقت چاشنی دار کنند و مطبوخ می بانون لیمو است شاید که کهنه مطبوخ می که مطبوخ
بایای تصفیه است مطبوخ می بانون خوانده اند یا آنکه اسم معمول از بن را که بایای باید خوانند بانون خوانده اند با بجز ایی که بهر که آنچه
از وی با یکدم روغن جود کنند قدری کم بود و به وقت که از وی بکار دارند مردم را نند دست دارد و بر معده گرانی کند و زود
سببم گردد و مطبوخ می غلیظتر از معده تحلیل کند و آنچه بسبب که در او باد و با زیر گرم سازند خشک فزاید و ترشهای معده را خشک کند
و منفعت نماید و محمود کرد از وی گوید که حدش کم بدست خداوند از روغن ترش را سزاوار و جمیع اقسام مطبوخ می قلیل نهد از اعصاب
است که در روغن شوریا باشد و در مطبوخ می و گویند چینه سوداوی نیز سودمند است مطبوخ می که صاحب جمیع البقر را
سود دارد کبک یا کوبتر بجز با تخم دست بیزند قدری زیره و عود خام میگویند و در صنی و تو بخان در وی بیزند تا تمام
بخند شود آب آن سنگ آید پس مقداری انکامه و آب پترش را بسبب ترش و خنک کنند و یک دو چشم دیگر دهند و از
اشش بردارند و سداب خورد کرده در حلکده که از نماند شود بمحلول بن عباده و مانع بود معده را انقباض نماید
و نواق تسلای و سود بضم را و در علاج جنابت نافع است اینون که درم بیخود درم می سردم چند بیزند ترش مطبوخ می
سنبل الطیب فلفل در صنی در فلفل هر یک یکدم مراد در شراب کهنه کرمانی خنیا سینه و نرم کنند و او به گفته
بجود با شش بسبب شده و به ششگاه بکار بند ترشی که انتقال بچون بن سبیل جهت وجع انفراد و مطبوخ می که از بهر بود
در بسیار مقوی معده چند بیزند ترش جزو مصطلک زنده بود و دیده ایسوان هر یک یکدم در روغن فلفل زنده طول در صنی

اسارون بریک درخورد کوفته بخته با یک وزن عمل در یک سیره کفچه بشنند شرتی در منتقال معجون اسهل که نفعده
 و تراشکد و اختار نافع است اسهل کند ز ناخواه در جینی مچ ترکی رازیا که کوفته بخته اسهل بشنند شرتی بمنتقال مالد در دم
 و در بعضی نسخ از رازیا نیست معجون را و خرف نافع است از جهت کسی که بواسطه دردمده طعام نمی کند و فضل سک بریک
 و انگلی زنجبیل در جینی میلخ بود به بریک بعد از مصطلع خورد خام بریک سبت درم ناخواه اشنة میله فضل کند بریک میزد
 بیخ از خربریک یکدم مویر با دانه در چند بخته دانه از مویر بر آرزو با سبتا نند اسهل همین آب دانه مویر گوشت مویر را
 نیز بسایند و بچوشانند تا غلیظ شود پس ادویه کوفته بخته بران بشنند شرتی بقدر بادام معجون اسطوخوس بیضه
 نافعست در ادویه صد ریگ کشته معجون اسرار الاطبا برای اصلاح معده مجربست و در ادویه صد ریگ کشته معجون
 اسطوخوس معده که سرد و فساد مزاج و ضعف از اسودند بود انشاء الله تعالی در ادویه که به خواهد معجون اسطوخوس
 جهت در معده و وجع الفوی که کز مواد سودا بود نافع است انجون خند بید ستر بریک درم انجون تخم کرفس بریک میزدیم از
 بخت در معده در عمل دو چند دیگر در معده و جگر که از بر بود و زایل کند و استسقا را نافع باشد شنتین بریک
 اسارون تخم کرفس نغز بادام تلخ با السویه کوفته بخته با سه چند عمل بشنند شرتی در دم معجون زرد در معده
 و جگر و سبز زرد اسود دارد بادام شکسته میله خام اسهل ناخواه رازیا که کرفس سیاه بوس خند بید ستر کشته
 طویل اسارون مصطلکی کرد با از خربریک کوفته بخته معسل بشنند معجون بقراط جهت تقویت معده و جگر قطع خام
 و اشتها طعام و تسکین وجع معده میقد است انشاء الله تعالی بدو نسخ در ادویه با میه یا معجون بلاد می جهت طعام
 معده نافعست در معظوظ در معده کور شد معجون بود نه طعام را ختم کند و بادام شکسته بودینه برگ سبب فاضل زنجبیل
 ناخواه کرو یا کاشم در جینی در فضل کوفته بخته معسل معجون کشته شرتی در دم معجون تخم کرفس که تقویت معده کند در معظوظ
 سیروم بود یا عرض اسهل کشته معجون جیطیانا که در معده را میقد بود در معظوظ در دم امراض را اس مسطر کشته دیگر
 که در معده و جگر و صلابت سپرز کرده و شانه را نافع است کشته بخته قسط ساج مندی اسهل ریون جینی بریک بخت
 منتقال جیطیانا مومی لفظ میا از بریک در دم کوفته بخته با سه چند عمل بشنند شرتی در دم با سه معجون
 جوز خندم دفع شہرت طین کند جوز خندم میله میله الم مصطلع قافله ناخواه کبابه زنجبیل کوفته بخته معسل بشنند
 و قبل از طعام و بعد از بقدر یک جوز بید معجون جوز می جهت تقویت معده و اشتها ریض طعام و تقویت باه و نافع
 نافع و نوازیه کثیر دارد ناخواه زعفران بریک میزدیم اسهل جوز بوس اسباب بریک ده درم خورد و معظوظ در دم کوفته با دو چند
 عمل بشنند شرتی در منتقال معجون حسب العمار در نفع معده در دوده بعد از ختمه میزدند و تحلیل راج غلیظ کند
 و در و پهلوی و فیض رازیا که خند بید ستر جاسپر سبک بریک در دم ناخواه زرد ستر شونیز کاشم که با فطر اسالیون
 نغز بادام تلخ فضل در لفظ مچ بودینه شستی بریک در دم برگ سبب خشک بجز دم و در بعضی سخنها در دم است

اینون بلع نعلی کباب چینی بر یک بکدرم اضاده کنند و بعضی اوقات بسبب کثرت بلغم و غلظان بلبله سیاه بلبله کالی عاقر قرحا
 موزنج از بر یک بکدرم قوت درم اضاده کنند و با عمل علی الرستم مخون سازند و قبل از طعام بخورند و بعد از طعام نیز منون
 خیزد و بر گاه طبع قبض باشد در بر شربت ازین مخون که از شفقالی تا دو شفقالی باشد نموده بقدر احتیاج در خل کنند مخون
 قسط که ضعف معده را نافع است در او یک صده عجمه است تجزی یافت دیگر که در معده و جگر امیده بود اینون تخم کوس
 اسلادین هر یک سردم در چینی قسط خ بر یک بکدرم کوفته بخیه بسیل بشنند فترتی بکنقال مخون قشیر در معده در آن
 سکه بود و فراق استلای اربانغ باشد در غوطه سلوم او در امراض ریس بریند مخون قشیر و ما طبیب منقول از قانو
 مقوی معده در افع درم جگرف و فزان و مضفی بون طالی سفره درم عصاره انشین بخورم از شکر کشنده درم مخون درم
 زنجبیل در چینی بر یک نبت درم فضل سفید نبت چهار درم دست بلبله مصطکی بر یک نبت بخورم کوفته بخیه با طلا طبع و پسین
 شسته مخون کشنده درم باب یکرم بخورند شیخ زرنشته که بعد از شستن با طلا و مسوسن صفا مقدار فضل بر بندند و شایع
 بران اعتراض کرده و گفته که برین تقدیر او این در صا صین نبت مخون کاسم الریاح جهت ضوع معده که بسبب ریاح
 بواسیر اجتناب حقیق بود و خشار و ارباع یکی قوت بخور و ارباع مفاصل و صول الریاح برده مانع سردی مصطکی تسهل
 گل سرخ اینون ریاح ترکی ناخواه بوره ارمی پوست بر این بسته بر یک کس درم زیره کرملی بوشنند درم کوفته بخیه با مس چند آن
 بشنند و بعد بنجاه استعمال کنند فترتی دو و شفقالی مخون کندر جهت ذهاب شهوه و رجوع الکلیه نافع است در جوارشات
 حفظ جوارش کند و کوشند مخون مسک سودمند بود جهت ضعف معده و در جگرونده بگشاید و در همای مطلقه
 را تکمیل کند و مندی و نقل صافی از هر یک بکدرم مشک سیله سنبل طبیب ساونج لک مقوی بویند چینی جفیانار و می هر یک درم
 ناخواه تخم کرفس مصطکی زعفران بر یک سردم کوفته بخیه با مس چند آن عمل کف کوفته بشنند فترتی بکدرم باب گرم +
 مخون مسیحی اشتها آورده با ضمه ایاری دهد و منی بقیق را باه را بکیزد و مشک بکدرم غیر شش بکدرم زعفران کس درم
 قاعده چهار درم عاقر قرحا شش درم فضل سفید مصطکی در چینی قذیر بر یک بکدرم درم جزو عظم سی درم جزو عظم
 کوفته بخیه با درم روغن بادام چرب کند و با درم جندان عمل بشنند فترتی از یک شغال تا دو شغال دیگر معده را پاک کند
 و در پشت و در پای اربانغ باشد در اوقات دهم و عشره انزال اسودار اسودار و در و در رادی سفید گرانده گل سرخ عاقر قرحا
 سنبل و نقل مصطکی زرنبا و زعفران قاعده صغار قاعده کباب جزو اسودار قهقهه عمل مناصف بقدر احتیاج قهقهه را در کتاب
 بکدرم و با عمل بقوام آورند و در او کوفته بخیه بان بشنند دیگر با صمغ راتوت دهم و اشتها معما از دهم قوت معده
 و جگرونده و پشت و گرده زیاده کند و نوظ تمام آورد و منی بقیق را باه را قوت دهم مشک بکدرم غیر شش بکدرم قاعده
 در فضل نار مشک زعفران از هر یک سردم درم درم نقل و جندان شقاق مصلی مصطکی با سه سان اخصاف عاقر قرحا پوست
 زنج هر یک بکدرم قهقهه اشند بر یک بشند سنبل طبیب روض بادام هر یک درم جزو عظم بنجاه درم جزو عظم عدو عمل

اینون بلع نعلی کباب چینی بر یک بکدرم اضاده کنند و بعضی اوقات بسبب کثرت بلغم و غلظان بلبله سیاه بلبله کالی عاقر قرحا موزنج از بر یک بکدرم قوت درم اضاده کنند و با عمل علی الرستم مخون سازند و قبل از طعام بخورند و بعد از طعام نیز منون خیزد و بر گاه طبع قبض باشد در بر شربت ازین مخون که از شفقالی تا دو شفقالی باشد نموده بقدر احتیاج در خل کنند مخون قسط که ضعف معده را نافع است در او یک صده عجمه است تجزی یافت دیگر که در معده و جگر امیده بود اینون تخم کوس اسلادین هر یک سردم در چینی قسط خ بر یک بکدرم کوفته بخیه بسیل بشنند فترتی بکنقال مخون قشیر در معده در آن سکه بود و فراق استلای اربانغ باشد در غوطه سلوم او در امراض ریس بریند مخون قشیر و ما طبیب منقول از قانو مقوی معده در افع درم جگرف و فزان و مضفی بون طالی سفره درم عصاره انشین بخورم از شکر کشنده درم مخون درم زنجبیل در چینی بر یک نبت درم فضل سفید نبت چهار درم دست بلبله مصطکی بر یک نبت بخورم کوفته بخیه با طلا طبع و پسین شسته مخون کشنده درم باب یکرم بخورند شیخ زرنشته که بعد از شستن با طلا و مسوسن صفا مقدار فضل بر بندند و شایع بران اعتراض کرده و گفته که برین تقدیر او این در صا صین نبت مخون کاسم الریاح جهت ضوع معده که بسبب ریاح بواسیر اجتناب حقیق بود و خشار و ارباع یکی قوت بخور و ارباع مفاصل و صول الریاح برده مانع سردی مصطکی تسهل گل سرخ اینون ریاح ترکی ناخواه بوره ارمی پوست بر این بسته بر یک کس درم زیره کرملی بوشنند درم کوفته بخیه با مس چند آن بشنند و بعد بنجاه استعمال کنند فترتی دو و شفقالی مخون کندر جهت ذهاب شهوه و رجوع الکلیه نافع است در جوارشات حفظ جوارش کند و کوشند مخون مسک سودمند بود جهت ضعف معده و در جگرونده بگشاید و در همای مطلقه را تکمیل کند و مندی و نقل صافی از هر یک بکدرم مشک سیله سنبل طبیب ساونج لک مقوی بویند چینی جفیانار و می هر یک درم ناخواه تخم کرفس مصطکی زعفران بر یک سردم کوفته بخیه با مس چند آن عمل کف کوفته بشنند فترتی بکدرم باب گرم + مخون مسیحی اشتها آورده با ضمه ایاری دهد و منی بقیق را باه را بکیزد و مشک بکدرم غیر شش بکدرم زعفران کس درم قاعده چهار درم عاقر قرحا شش درم فضل سفید مصطکی در چینی قذیر بر یک بکدرم درم جزو عظم سی درم جزو عظم کوفته بخیه با درم روغن بادام چرب کند و با درم جندان عمل بشنند فترتی از یک شغال تا دو شغال دیگر معده را پاک کند و در پشت و در پای اربانغ باشد در اوقات دهم و عشره انزال اسودار اسودار و در و در رادی سفید گرانده گل سرخ عاقر قرحا سنبل و نقل مصطکی زرنبا و زعفران قاعده صغار قاعده کباب جزو اسودار قهقهه عمل مناصف بقدر احتیاج قهقهه را در کتاب بکدرم و با عمل بقوام آورند و در او کوفته بخیه بان بشنند دیگر با صمغ راتوت دهم و اشتها معما از دهم قوت معده و جگرونده و پشت و گرده زیاده کند و نوظ تمام آورد و منی بقیق را باه را قوت دهم مشک بکدرم غیر شش بکدرم قاعده در فضل نار مشک زعفران از هر یک سردم درم درم نقل و جندان شقاق مصلی مصطکی با سه سان اخصاف عاقر قرحا پوست زنج هر یک بکدرم قهقهه اشند بر یک بشند سنبل طبیب روض بادام هر یک درم جزو عظم بنجاه درم جزو عظم عدو عمل

گنبد و نیم ادریه بشند شرقی بقدر حاجت معجون کسب مطلق از سبهای قبله گاه غفران پناه که در تقویت معده پاره
 و در جو افراط و بجان باه ممال این بوده در وقت افروزه در منقار مصطلکی پوست بیرون بسته اسرار و سنبل طبیب یاد بخوبی
 ساج بند در دو مع عقلی پوست مبله کابل ابرش منقرض زرناد و عود بلبان یا بیشتر عربی در وقت کلسنج پوست تریخ
 رنگ باهی تودرز زرد تودرسی کشتیز خشک نم گذر نم کشند مغز نارچیل مغز حلوزه مغز بادام شیرین مغز گندسته بر یک
 سه منقار فلفل سه نخلب در جینی شفاقل مصری کا در زبان گیلابی زعفران بر یکسبج منقار کوفته نیمه بار و غن
 جزو علم برابر ادریه عمل مصفی در زن ادریه معجون سازند معجون طبع منهدمی معده را قوت دهد در وقت بلغمی سودا را
 را بندد و در مطوظ ادریه امرای اسب صفت ارقام فیت معجون ملوکی جهت تقویت سه شته باغینه است
 انشاء الله تعالی در ادریه باسیه خواهد که ان ناخواه معده را پاک کند و شتهها آرد و باه را قوت دهد در مطوظ
 تمام آرد حاشا در منقار ج لباسه ازینا کحل جز بو اتم کوش هر یک سه منقار ناخواه صغیر و فلفل شونیز
 زیره کمانی هر یک پنج منقار کوفته نیمه باسه چندان عمل کوفته بشند شرقی سه درم دیگر که معده را قوت دهد در شتهها
 آرد و بیضی را دفع کند و بادا بشکند در بی و بان خوش که سیلان بواس با زرد و ملغ برود و جگر را قوی آرد و معده
 بکشاید و گرم شکم بکشد و در اوت دهد و یکس کرده و مثانه را پاک نماید و باه بخیزد و تقوا کوبد اگر کسی در سالی کوفته
 بر روز سه درم ازین معجون بخورد هر ادری که در شتهها طبله بر آید زعفران سیفاج هر یک که درم عاقر حاک یک درم عود
 خام دو درم مصطلک دو درم بیخ کوش بخیزم ناخواه کوه کد زنجبیل هر یک که درم کوفته نیمه باسه چندان عمل بشند شرقی
 سه درم دیگر که همین اثر در دشت فلفل نیز در مصطلک قوه عاقر حاک اسرار و نام سنبل طبیب فلفل زعفران
 هر یک دو درم ناخواه شتهها هر یک ده درم کوفته نیمه باسه چندان عمل بشند شرقی درم دیگر معده را قوت دهد
 و شتهها آرد و دماغه را قوی گرداند و باه را بکشد و نشاط آرد زعفران بیخ منقار قاقه ضار جز اسب زنجبیل در فلفل
 هر یک دو منقار ناخواه بیخ منقار جزو علم صده منقار با در حد عمل معجون سازند شرقی کفقال و منقار دیگر
 که قویتر در تقویت باه عجیب است انشاء الله تعالی در ادریه باسیه خواهد که معجون بخاج عادت است این بعد از مطوظ
 در نفع معده مفید است در مطوظ ادریه امرای اسب مطوظ معجون بر مس جهت در معده و جگر نافع است انشاء الله
 تعالی بچند نسخه در ادریه روده و در ادریه معامل مذکور میشود معجون منهدمی منقبتهای او قریب بمانع نوشته است
 مقوی معده و مغز و عین طبع و باصجاب و اسپر نافع فلفل در فلفل مبله سیاه پوست ملیله آله فلفل بون بر یک
 مسادی کوفته نیمه بر وزن گاجوب کرده اصل مزوج از غوه معجون سازند شرقی از کفقال زاده و منقار معجونی که
 بوزارت معده و خفقان نافع است از ادریه قلبیه بخند کند معجون که سوذراج بارد معدی دفع کند مغز از بطری سر
 صغیر طری هر یک سه درم مصطلک سنبل نار شکر نار دین طبعی نیم کوش لبانی اینون ناخواه از زیاده هر یک بخیزم اسب اصناف

العصاره حب فلفل پانزده درم پوست بجز کبرست درم کوفته بخینه عمل نزع الرغره همچون سازند با نظریق استعمال از نوزده درم
 ناستا ناول زمانه بستر قدری از شراب بترج نماید و صبر کند که جمع آشته او کند پیش از ناول طعام نوزده گوشت کبچک پانزده
 بریا حلوان خورده طعام بخورند در آن خود هم قبل اشکال هم حکام در آینه آب فاتر رصده و سایر برنده باستکار بریزند و از طعام
 برآند اگر نشتا باشد صده با پوشند و اگر صیف باشد نشتا زواجی هر دو برآیند **مجموعی** که چته سور فراج بار داد است
 بران میتوان کرد مصطکی زعفران بریک دودرم مازو ستر فارسی بریک بخیزم موم الجوس در حبیل در حبینی دار شیشیان
 مشکطرا شیخ وج اسارون آشته حب بیان بریک ده درم مارشک طالیسفر تخم کرفس بری انیسون بریک پانزده درم
 خیطانای روحی سی درم با عمل همچون سازند و یک بند قه صغیره بنار و یک بند قه بود طعام بخورند **مجموعی** که سور فراج
 بار در طب صده با برود فطراسایون کا شمش بریک نیم جزوب در موضع بطن فضل بریک جزوی هر یکی ناردین بریک در جزو
 عمل بقدر کفایت **مجموعی** که چته صده و طب بقیده است خیطانای مازو ستر فوای یا بس ناردین مارشک طالیسفر ستر
 بریک دودرم تخم کرفس انیسون تخم ریزان و وج دار شیشیان بریک بخیزم موم و دو خام پنج سوسن موم الجوس عاقره حایوز جلی
 خردل سود بریک ده درم همین بقیده بوزیدان با دام تلخ جلی بریک پانزده درم ملیله سیاه پوست ملیله کابی با صفت مطوی
 خاص بریک بست درم ابارج بقدر اصل درم کوفته بخینه عمل نزع الرغره بسبب شله و صده جلدوز بقدر ذره در استعمال
 آرنه و بعضی درین همچون فو و شکطرا شیخ درگ مرد میض و درق مرز بخوش و درق با در کوبیده و لسان انوز زیاد میکنند
 و وزن آنرا زیاد بر وزن خیطانای مازو و درگ ریزان و صبر و ملیله نمودن مغز برای طب آشته اند **مجموعی** که سور
 فراج بار دیابلس بر بقیده است تخم شست تخم انوز تخم تودی بوزیدان تخم کدلسانی تخم استیم همین بقیده همین سرخ آشته
 طریخ مودف بالهر مساوی دوا خشک کوفته بخینه با سطر و تخم مسکور که برش آشته که آفته باشند که در هم چند
 مجموع فایده مقوم شسته همچون سازند بر صبح ناستا بخورند و از عقب آن شیر کوه صغیره نوشند دیگر که نوزاد که کور و نوزادیک
 زبان با صلاح آرد مصطکی عود خام پنج درم خشک بریک بخیزم نوز غلوزره نوز غب از لم از بریک پانزده درم ملیله
 سیاه پوست ملیله کابی انیسون بوزیدان بریک بست درم تلخ نوزاد موم بریک سی درم کوفته بخینه عمل
 بقیده همچون سازند و هر روز ناستا وقت خواب بعد از طعام از صده بخورند و با برکابین همچون همیشه بخورند بلکه حامله
 دهند **مجموعی** که صلاح سور فراج حاریس صده کند و از ذره کلام جالیوس در حبی انس استخراج است مصطکی دودرم
 کلسرخ طالیسفر تخم خردل حاض و درق غب بنباب خشک و درق با در کوبیده رب لکوس فاصل بریک دودرم نوزاد موم عشر
 بران پوست ملیله زرد بریک بست درم کوبند و بیزند بس گریه آب کبک آب بریک بخیزم صغیره در علم صده و بلخده
 بخورند تا ثلث بریک با دیابلس شکر بریزند و بیا بخورند تا غلط شود و بلوقه توان گرفت بس از شش فرود
 آورده اند که مکرده دواهای مذکوره بیا میزند همچون ساخته در ظرف آئینه یا صینی نگاه دارند و هر روز ناستا یک طبقه

خوردن میوه‌ها که سنده و جگر را قوی گرداند و طعام گوارا در معده درم و در معده درم و در معده درم
 یکی از آن میوه‌هاست که از سندی سکنه پاک گویند که سنگلی بنامش است و در معده درم و در معده درم و در معده درم
 نافع آید و کما سن و اس دیات رکت و اما سن کنول یا دوانوبات و بندوک و بر سر اسود درم و در معده درم و در معده درم
 کرده و باه و درونک درونیکو گرداند سکنه در دوازده پل یا یک شس کرده پنجمه بداند عبده سندی بیخ بل نیز میوه کشند
 و بر درونیکو کرده در دوازده پل یا یک شس کرده پنجمه بداند عبده سندی بیخ بل نیز میوه کشند
 شکرتری مقدار سه پل شمشه چهار پل نیز انداخته مخلوط کنند پس در صحنی تریج الایچی کونک نام که سیر سیول زیره سفید بریان سرفه
 مگر جاپیل سیر شیر بالا تخم کنول آلوده ناکو ته در سینه گل داده بسلو جین کبر سار کبر نیز بر او سکنه چرخ ستاد بر یک یک نیم درم کوفته
 بخت در صغوی اند که در اندازند و مخلوط کرده در آرد چرب نگاهدارند هر روز مقدار شش درم بخورند و دیگر که از اسپل پاک گویند
 روح و قی امل است و باد سول دفع کند و اگر سنگلی بنامش است در معده درم و در معده درم و در معده درم
 میل در از چهل شش درم را در شیر سه تا در چهل و دو پل کوشانند پس پنج سیر شیر ماده کا و اضاف کرده باز بچشانند
 تا شیر غلیظ شود و پیل کشیده بگیرند و بسایند عبده دروغکا و شصت درم که شیر گرم باشد در وی مخلوط سازند بعد از آن
 در شکرتری جلاب استخوان میل در از درین جلاب بنزد پس الایچی در صحنی زینه تریج زیره سفید زیره سیاه آلوده هر
 بر یک سه درم طفل کرده تا کبر سار بر یک درم کوفته بخت وقت خورد آردون مخلوط کنند عبده شمشه چهل شش درم خسته
 مخلوط کنند اما وقتی شمشه اندازند که دو با هر دو شود پس کتلی کرده نگاهدارند و بعد محل طبیعت بر بند و دیگر میل پاک حته
 ناز روی طعام وقتی امل است و سول سوکت سول و در معده درم و در معده درم و در معده درم و در معده درم
 بگیرند پس در از سینه در بنجا و پنج درم که شیر ستاد و یک عبده چهل شش درم بخورند تا تمام شیر ستاد جذب شود پس طفل را
 در شیر ماده کا و حثت سیر کوشانند تا شیر هم خشک شود پس طفل را بر آورده با یک سخته در معده درم کا و دوازده پل انداخته
 قدری بنزد پس خورد آورده در شکرتری کبر آرد با صند و شش درم شیر کا و دو عبده شکرتری انداخته بقوم آرد و طفل
 نه کور را درین انداخته باش نرم بنزد پس کبر سار کونک چرخ جاب نامی ستر ته به نیکامرو الی ستر اول گوهر در کوشی بر یک
 دو درم الایچی خورد در صحنی تریج الایچی سنج در معده درم سکنه چرخ نامی ستر ته به نیکامرو الی ستر اول گوهر در کوشی بر یک
 گردا کبر سار بر یک سه درم کوفته بخت در جلاب میانیزند و شصت دوازده درم یا یک ساخته نیز میانیزند و بخت شمشه چهل و
 شصت درم کند سه درم در و مخلوط کنند و کتلی کرده نگاهدارند هر روز مقدار مناسب بخورند و دیگر مستی نامی
 پاک طعام گوارا و آب منی زیاد کند و تب و بلغم و کس و کوی روک و جمع لراض بادی دفع کند تا سیر چهل و پنج پل را
 در شیر ماده کا و دو عبده در بنجا و شصت درم باش نرم بنزد تا تمام شیر جذب شود پس خورد آردون در روغن کا و
 یک عبده و شصت درم بنزد بریان کند پس از آن معده سیاه ستاد و تخم کوچا و شصت گانه چندن اگر کتلی داد که منقی

جلد دوم

منفی که بجز مصطلحی است بجزین از هر یک دو نیم گرم عسل و عسل که کوفته تخم کاه دارند و این کشته و سار کشته میرک کشته در دم
و شمشاد خالص کبیده و پنجاه و پنجم نبات دود و مقدار و شش درم گبرند کتری یکصد و پنجاه و پنجم ل را اجناس اند
و در زمان استرنگور که در روغن بریان کرده اند از دود و دانه کور تدریج انداخته بسبب شند و کچهر زنده و جبهه البرک و سار از آن زنده
و پس نبات انداخته فرو در آن بر گاه سرد شود و شمشاد انداخته بقوام طویلا سازند و هر روز بنا بر مقدارم یا نه در دم یا شش بر یا سوزن یا
بخورند و دیگر مسمی سینه بی باک ساین که جمیع انواع عطسه معده را بر سر سندی اردو نکند و شمشاد خالص قه سفید رنگ کبیر
اول سندی را با یک سخته همه را یکی کرده در آوند کلی که خوب بود انداخته در میان کند و شالی سیاه که با اریس بر آرد زنده
از چهار درم تا شش درم بخورند و دیگر که از آن کجور باک گویند سنگر گنی در ارج و میندکن دفع گرداند و ششمار قوت
باخته بقایه ملتی دوازده درم زیره سفید زیره سیاه فلفل گرد سندی سیل در از او سبب کلنگری بیداری کند تا ستر
مای بزرگ در جینی مندی با پنج و بزرگ و با خلاتی نسوت کلو دانون باربسته بر بیلا لاس با پرده پنج نخه شش بر آرد
سپیدول چتره اندر جوشک بر آبی نر زنده کاک کله بر یک ذیل و جنبه شست بل نیز کجور جمل و پنجاه و پنجم کشته نبات
شمشاد و نبات همچون سازند مفرح البرشیم که جوشنی بضم و ریح غلیظ نافع است مفرح اعظمه که شش
و باضم و دافع اقسام گرم است در مفرط دوم که شسته مفرح بار و مغوی معده و دافع صفرا و اسهال جوار کافور در دم
نر درید ناسفته یک درم و نیم کل خرم در دم کل سنج طاب شیر کشته خشک بر یک سوم کوفته تخم باربسته یا سینه مفرح
بارد با نفع انفع که عطش و اسهال نافع است و مفرح جواهر کهنه و جگر اوت و مفرح حار که تمام کار و
وجه تقویت معده نافع است بر یکی در مفرط دوم او دیه لمرض اس نکور شد و مفرح سوسنری که سوزنم نافع است
در آوندی قلبیه در دم است و مفرح شیخ کریس چند دفعه از امر اضربه سرد مند است مفرح صغیر بارد که شش
گرم است و کند مفرح صغیر معتدل که تقویت معده نماید و در مفرط دوم مسطوب است و مفرح کبیر نایف
شیخ ارسین او کفته که در علل دماغ و معده نفع کثیر از وی مشهور شده در آوندی قلبیه که شسته و مفرح معتدل مقبول
از آنکه ضعف شهوة در ریح و در بان را دافع است و مفرح یا قوتی معده را قوت دهد در مفرط دوم که شست
مفرحی که تقویت معده کند و اعانت برضم طعام نماید و اسهال باز دارد و در اوت دهد و خست نفس رانغ و در بسته
ز عفوان زربا و هر یک نیم درم است تریج عمل غودر یک یک درم ششتر خشک مر جان هر یک یک درم و نیم علقن تخم حاض
ریوند چینی عصاره از خشک تم کابوری سرطان کوی بر یک درم درم تم کاسینی بز الوار در آوندی ناسفته هر یک یک
سرد درم بهمن سنج من سفید ضدک سنج طاب شیر کل خرم است اول برگ مورد و تخم مورد هر یک یک درم باربسته همچون سازند
مقتضی تحقیق این مفرط در آوندی معده که شسته اما ارقام بعضی احکام کلیه تی کردن بر آرد و در مقام سینه بسته
اینجا کاشته بر آنکه تی با اعتدال باک میکند معده را بر این سبب موجب جودت بضم و فری بدن سبکی سرد و شنی بر آرد

وقتی با فراطلا غوا سازند در سفر جگر و سینه گشش چشم و فصد معده و مسقط قوه است و محتاج ترانه ای حقنی که فرما هم باید در
 معده آنها بنویسند بسیار آرزو که بدن بخت باشد و کردن باریک سینه تنگ یا سینه یا کوسه آرد است باشد و کسی را که مستعد
 سل بود و سینه آید قی نباید فرود برای قی اختیار قی وقت معین نباید نمود تا عادت نشود و ملکه با تعین در پای با بعد از راه
 دو روز متصل باید که در چه خط صحت نجاته بعد است بخلاف خط طاری که سه ساعت وقت است و بهترین ایام جهت قی
 که است بهترین ساعت نصف نهار و شام قی باید که متقی قریب انصاف بود و از سرشون کردن نخرز باشد در چشم فاده
 بسته باشد یا ششوی زهر دوست برود چشم در گرفته باشد تا که از قی فایز نشود چشم نکشاید و بعضی سنه کرده اند که خرطیه از
 سه مرتبه حقوق بر کرده افاده چشم سازند و بالای او عصابه بر بندند و باید است که بر شوک نریم و بوط نمایند به نیمی معتدل بعد از آن
 مورد مزاج تمهض سیر که مزاج با بکنه در وی با بس در کلاب بشوید و بعد از زمانی که گفته بخورد کسی که شرط بر مرد و باید که
 بعد قی تمهض از شب یا عرق با بوان یا باب گرم کند در وی با باب گرم بشوید و قدری از رخیل مرئی یا ملیله مرئی در دوا را بسک بخورد
 یا آبی که در وی زیره و انیسون خنثا بنده باشند بنوشند کسی که طریقه می غلیظ باشد بعد قی آبی که در او خشک است آن مخلوط
 بود بنوشد که سنجین علی حدیفون یا شرابی فضل در آن آمیخته و بعد قی تا که سه ساعت گذرد طعام نخورد و مسقی از گرم مزاج
 بود باید که نخست چیزی طایم بخورد پس قی کند و همچنین لاغور و ضیف در بنهار انقضاء تمام نافع است بخلاف بر طریقی فریبی
 مزاج که زمانی بر بنهار و بعد از استستحمام لازم است و از نفعه میفیه زلالی است و حنیفه و طریقه و بوزینه بجز کباب که بنهار را
 بر وزن کبچد ساخته باشند و همچنین زرده بینه ششم و حقه زرد و بویا و دماغ و دای شورا که با مان بخورد و در شراب منگنه تا که
 عطش زیاده شود پس شویق و لوبیا و خول صحاح سنجین علی بنوشند قی سهولت آید و از فو که میفیه نخر جز است و متولوز
 و متوقد قی و متوخم خربزه و متوخم خابین حاصل شکر میخه و در امر قی تا که کار از دوا های آسان بر آید با دویه قویه نشاید
 و معالمن در خریف قی بناید که قی آرد و فرزا اگر بود و اما نفعه ضالیقه نزار و در جمله معنیات قی تسهیل سنجین
 معده و اطرافت و بر گاه قی نوزاد که اطراف به بندند و اگر گاه بنگنه با دویه حاسبه توجه بشود معقنی کتی بقوت
 آرد و بناید شبست در دم در یک طاب چشمش دهند تا نصف رسد و جزایعی مکرر با قدری نمک ساییده و بسک باشند
 همراه مطبوخ نذ که در آمیخته و بقدر حیات آب گرم و قدری عمل فرود نهوشند و دیگر کتی بقوت آرد و دوا که سبب
 بنجامه بود و قی کند فضا از قبیلان شبست که در طاب چشمش دهند تا که یک طاب مانده صاف کنند و قدری نمک دانند که
 عمل در آن آید و در گرم کنند و بنوشند و دیگر ترب را بشکافند و چند قطره از جری سود در آن مخلطه و کشته اند
 بگذرانند تا قوت خرابی در ترب استر کنند پس از آن از می جدا نمایند و ترب را بکنند و آب و معینا رند و بنوشند هر یک
 ارتفاع مانی از یک گرم تا دو درم بخورد قی بقوت قی آرد و جلا سنگ بعد سرد استین عمل دارد و اگر قی سرد آید آب گرم
 یا نفع گرم تخم کنند و بر سر و در حلق فرود نماند و نماید و دیگر کتی بسپونه آرد و نکرز و جوزا لقی سر یک تیرم تخم

جلد دوم

تخم ترب سه درم جلگوبند و جمل شنبه و باطبخ شنبه نوشند و صلاح لنگرزد و جوز الحقی است که قدری نمک طعام در آنها نهند
دیگر که همین عمل کند نمک ناکونده دو درم تخم سمرقند بکوبند بیخ چهار دو وقت کنگ جوار و دوقته جلدارا بپزند چنانچه کنگک است
نی نهند و صد درم ازوی بگیرند و سی درم سکنجین عملی آمیخته نوشند و دیگر که شیخ الرئیس از بقراط روایت فی اردوی شوری
بیاز نرگس یکید دیاد و یاسه بامان بخورند یا بعد از طعام و جالینوس گوید بیاز نرگس چهار مثقال یا پنج مثقال پاره پاره کرده
باشبت بپزند و نوشند و دیگر بیخ چهارده بیخ خوزده کوفته بر یک درم با مار عمل نوشند و دیگر شنبه بودیزه جوی
نمک لوبیا سرخ بپزند و سکنجین که ترب درو خسیانده باشند اضافه کرده بعد از آنکه ترب خسیانده حوزده باشند نوشند
آنقدر که تواند دیگر جرب حبس دراداری عصاره بزرگ ترب سبز یک پالیه بخوری یا قدری نمک عمل نوشند معنی که
مخدر در ابدان فی زمانه بزرگ جفا کوفته آب دیگر بپزند و سکنجین و سکنجین آمیخته نوشند و دیگر که قعی صفت مار ایشتر سی درم
آب سبزه بخت بست درم آبی که بیخ چهار دران بخت باشند سکنجین بر یک ده درم و دیگر منقعی مره صفرا آب سمرقند کب تخم
خوفه آب تخم شنبه هم در او مار ایشتر مزج سکنجین بپزند و قدری نمک آمیخته نوشند و دیگر سکنجین فندی ده مثقال در حل
مثقال آب سفناغ یا آب نان کلانغ یا مار ایشتر حله کرده نیم گرم نوشند معنی که در سورخان بار و طب جمده در سورخان
آبی شور و ترب یکبار نیم تخم ترب نیم تخم کرم تخم شنبه مساوی کوفته بچند درم از آن با سکنجین شسته در طبخ لوبیا شبت حل نموده
نیم گرم بپزند و دیگر تخم ترب نیم سبزه آن معینه جرب بر یک یک درم بوره نان نمک طعام هر یک میزدیم سکنجین غصه شسته در طبخ
شبت حل نموده بپزند و عقبی بر شملی صبر کنند و دیگر منقعی مره در طبوت در دویای و اندام و مفاصل را نافع تخم ترب
بچند درم شبت دو درم با کسر شامهانی آب بچوشانند تا یک نیم با آب جابانه میالانید و بخورند و کب درم کرده تخم سمرقند
در تخم ترب هر یک یک درم نخورند و الحقی میزدیم اضافه کرده پس زبری مده یکیدو ساعتی بپزند بخورند و قی کنند تا هر چه حوزده باشد
برایه بعد از آن میزدیم لنگرزد و سوره براتی آن لنگند و اندک اندک بخورند و قی کنند و دیگر که سکنجین در طبوت مده و شبت
و مفاصل بود عمل بچند درم آب شبت آب ترب هر یک دو درم هم آمیخته سمرقند تخم ترب از هر یک یک درم و نیم نمک بندی
خردل هر یک میزدیم بوره ارمنی یکا شسته کوفته بخت با سیم میزدیم و بعد از سیری که طعام مزج حوزده باشند یکبار نوشند و قی کنند
و به فعات مکرر ضعیف استفرغ کنند و دیگر منقعی تخم کدش نمک بندی هر یک یک درم بوره میزدیم خردل سفید یک درم جلگوبند حل
آمیخته با جلد سکنجین عملی و صد درم طبخ شبت حله کرده نوشند و دیگر منقعی تخم ترب بیخ ترب بر که ترب تخم شبت بیخ نمک
یک کوفته هر یک ده درم در آب صافی بخت و صاف نموده قدری نمک عمل داخل ساخته نوشند و دیگر تخم خوزده تخم سمرقند
چهار درم نمک بندی بچند درم شبت ده درم ترب پاره پاره کرده بست درم بر کسر شامهانی آب بپزند تا نیم سیر باشد
صاف نموده سکنجین و عمل هر یک بست درم اضافه نموده بپزند و دیگر از وی منقعی تخم ترب تخم شبت حل الکس ترشیده
و یک کوفته بیاز نرگس بپزند و ریزه کرده هم یک دو مثقال هم در اداری کاسه آب بچوشانند تا میاید صاف کرده یک درم بپزند

نانگ و بازده متقال عمل در آن حل کرده و صا کرده و یک قاشق سرکه خضاد کرده بگیرم بیاشامند و مگر بزده طبع کدرم
 با سکنجین در آب گرم معنی بنوشند و دیگر پنج مہک خورشیدہ در آب جوشانیدہ صاف نموده با سکنجین ساییدہ بنوشند و دیگر
 که سودا را بقوی برآرد ترب پاره پاره کرده و یکچند رنگ ہندی بچند شبست جزوہ جلد را در در ظل آب بزنند تا نصف ماند
 صاف کردہ سکنجین علی آمیختہ بنوشند و دیگر کہ معنی سودا بود سپند ان سفید بیدرم رنگ ہندی ترب زبورہ ارمنی ہر یک یکدرم کوفتہ
 بیختہ با اس سکنجین علی بنوشند و دیگر ترب پاره پاره کردہ در سکنجین علی کشید کہ از اندوختی رنگ در در کوفتہ با در
 از ان ترب تا شتا بخورند و دیگر سخت جریو یا سرخ در آب پہلہ بختہ قدری رنگ در کوفتہ و صاف کردہ با سکنجین ترب
 بہند و دیگر صفرا و بلغم رنگ و متقال سکنجین علی در متقال آب ترب چل متقال بہست آمیختہ بگیرم بیاشامند کہ
 معنی ہر صفرا و بلغم صفرا آمیختہ است تخم خربزہ کوفتہ تخم اسفناخ ہر یک چهار درم رنگ ہندی پنج متقال شبت تا نصف متقال
 ترب پزیزہ کردہ بہت متقال جلد را در جوار ظل آب بچوشانند چون نشت بماند صاف کنند و سکنجین آمیختہ بنوشند و اگر
 دفع بلغم بیشتر مطلوب شد عمل آمیختہ بنوشند و دیگر کہ معنی صفرا و بلغم بود ب رقاہ بانی یکدرم کنگر زرد درم با یک
 ساخته بادہ درم سکنجین علی درہ استار طبع ترب بنوشند پس از تناول حیطہ و نقسہ و شور ماہی شور و فی الحال اگر کفند
 یعنی با در خیال کشت در جلی در آگنی خوب بناید آب بگیرم تا نیم وقتہ روغن کچنہ بنوشند کہ من عمل دارد تخم ترب جزوہ المعنی
 تخم جریو تخم شبت تخم فرین رنگ ہندی بقیع بانی ہر یک یکدرم کوفتہ بیختہ جمل آمیختہ باب گرم کبر المقدار بنوشند و دیگر صفرا
 و بلغم دفع کنند نیز جزوہ المعنی بردی ہر یک یکدرم در عمل حل کردہ بگیرم بنوشند کہ خلط مختلف قی شود و دیگر معنی بلغم و مرہ
 دانہ تخم سپید بجز ساخته و ساییدہ با آب بنوشند معنی کہ ہر صفرا و مرہ سودا را برآرد و در حیات مرکبہ سودا و بیہ توان او تخم
 ترہ تیزک کنگر زرد تخم ترب جزوہ المعنی تخم شبت رنگ لعلی قسم اسفناخ جلد را بکوفتہ با سکنجین علی بنوشند و از در متقال متقال
 از ان بگیرند و با یک تخم شبت در در جوشانیدہ حل کردہ بنوشند و اننی نوعت نیارشا خجانی شبت بچوشانند و در طبع
 وی عمل آمیختہ بنوشند کہ نیک مد میکند و بہ شد شبت از تخم خود باب قی تو تیر است معنی کہ صفرا و سودا و بلغم
 بقوی برآرد و تخم نان کلان کنگ جریو ہر یک یکدرم تخم شبت اصل الکوس را ساییدہ بکوفتہ ہر یک پنج متقال جلد را در یک کا آب بزنند
 تا نصف آید صاف کنند و بہ متقال شربتی بچوشانند شربین کردہ کہ الکوس کہ انوری اثرش نمودہ بگیرم بنوشند و دیگر معنی
 رطوبات معده و مرہ صفرا و مرہ سودا ترب یا ریزہ کردہ یا شنبلیلی سفید یا سکنجین علی خیسانند و صاف نمایند و با متقال کنگر زرد
 بنوشند و دیگر کہ من عمل کند تخم ترب تخم شبت تخم خربزہ اصل الکوس ہر یک یک متقال بزند و آب او با کنگ از در سکنجین
 بنوشند و دیگر قوی کہ بلغم صفرا و سودا برآرد و جزوہ المعنی رقاہ بانی ہر یک یکدرم کوفتہ در عمل کنگ حل کنند و بلغم
 بیاشامند و دیگر قوی درین باب رنگ ہندی یکدرم جزوہ المعنی کنگر زرد خردل تخم ترب ہر یک یکدرم تخم فرین ہر یک یکدرم
 نیک بکوبند و سودم از در کوفتہ با دو و سکنجین کہ تر کردہ بنوشند در ان ترب پاره پاره کردہ کشید و آب گرم کہ جوشانیدہ

جوشانیده باشند در آن تخم شبت یا شامه مصلی که او مختلفه برادره تخم خیارین تخم منق بر یک چهارم نمک
 سندی پنجم چوبای شبت ده درم ترب ریزه ریزه کرده است درم چهارم لعل شبنم نرینه تا که شلت رسد صاف
 کنند و یکم نموشند با استقصای نماید و دیگر درین آب سورخان سفید نیلک سبز و هر یک یک مثقال نمک
 سندی دود و قطف یا تخم ترب بر یک پنجم شبت دریا منق که چغندر بر یکده درم تخم خوزه قشتر بازده
 درم جلد در چهارم لعل آب نرینه تا که یکطل مانند صاف کنند و نمک یکدرم کجین عسل یا عضلی جیل درم اضافه
 کرده یکم نموشند و دیگر که همین مکلارد و نکند جز واقعی نمک بر یک نیم درم بوره نم مثقال خردل یکدرم در نیم تخم
 ترب سردم جلد را بکوبند و عسل اسپند نس گریز ترب موصوف پنجم تخم ترب ده درم تخم حسره بزه قشتر نوزده درم
 تخم شبت است درم شبت ترب ربع من جلد را که سه من آب تر کنند و نرینه تا شلت رسد سپس صاف نمایند و در
 شربت سازند و در هر شربت روغن کج پنجم تخم کجین عضلی ده درم بسیار نرینه و یک شربت از آن بخورد و شربت
 درم چغندر ده درم جلد را نرینه خواه مکلارد در میان او زرد بود یا زرد درم و اگر از کثرت تیفه کما حقه شود حاجت کثرت
 مگر در صورت اعتیاد و دیگر که معده را پاک کند شربت خردل عسل کجوشانیده نموشند و دیگر که معده را پاک کنند
 و مناسب طولست تخم ترب تخم شبت تخم نرینه تر که جلد را بر کوفته بخته بازده درم بگریزد و در کجین عسل و آب نیلک سبز
 نموشند و دیگر که قوی بسیار آورده معده را پاک کند یا سه من نصف درم را با مثل آن اینسون سخی کرده با پنج غنث یا سه من
 بخوردند مصلی که قوی بقره آورد و صلا طبع سنگه شبت نکند و یکدرم تخم کجین سردم هر دو را مقود کرده حب چغندر
 و بخوردند مصلی که در حیات ریسید بر آن فی کنند نمک سندی پنجم جز واقعی یک درم نکند و تخم شبت تخم ترب
 هر یک دو درم کوفته با عسل نموشند و دیگر زهر خورده درم خردل نصف جز و نمک سندی که با بوره از هر یک یکم کوفته
 با عسل نموشند مقیات سندی یکی از آن بود مختلفه برادره است تخم توری ملح غلظل بر یک است
 و یکدانه باب بسیار و یکم نموشند بعد از آنکه نمک چند از قدامی نرم خورده باشند و دیگر بنقله تفته یکسانک بلیک کاس
 دوغ خورده ابالایش آب گرم نموشند و دیگر دافع علی بنمی و سرد و پندردک و کسیرک با رندال در آب جوشانیده
 با شرب فروج کرده بیانشاد ملح که شته آرد و با صحاح حرارت و استعمال دراری نافع بود بگریزد و در قوی
 و خورده کرده بر تابه آهنی با قوی بنهاده برایش گذارند و کمر که کنگوری گنه بر آن باشند و خردل آورده کوبند و کثیر خشک
 بریان و عصاره زرشک یک بر از یک سماق متغی نلت نمک جالان بریان قدری نمک را کوفته و نمک میان نرینه و یکبار نرینه
 ملح از کاشش او خاناغ سبزه در جان بر مع درانی هر که با شیده و کوفته یا نرینه با عصاره بری سبزه وانه بریان و عصاره
 خشک برگ ترنج خشک تخم بگریزد زرشک خشک کوفته در قوی شسته اند و کوفته اضافه کنند و دیگر جهت بر شسته
 ملح بصری بریان کرده و شرب بر بوشیده و کوفته یا نرینه با پوده خشک نام خشک برگ ترنج خشک و صندل و سیسرون و انگلی

انگوزه و انجدان من کاشش بو خالص و دیگر نافع بموده و هر گز در در مفصل و جمیع مایه های کلاه نفعول فاسده
 رود حاصل گردد نمک طعام یکرطل فلفل سفید سه دوقیه نوشادر نیم کبیل فلفل سیاه جسم سینی پودینه بری هر یک دو دوقیه
 تخم کرفس بری یکوقیه و نیم انیسون تخم جرجیر ناخواه سه نعل هر یک یکوقیه بکوبند و کاه براند شترتی دو مثقال باب گرم
 نوشته انتر ملح سیاهلی هفته تخمه در دمه دفع سنده و جمیع در دمای و مفاصل دوز آن و محمد و بعد مصفی خون
 و در سبب بیان و کله هفت و ستن یکدین بر بل بر در حرکت جمیع و کفر نمی در بر شوق سوسو زمان و واقع قسم در واقع قسم
 و قیام مقام تریاق است بلکه اجود از آن در در صیف کشتا مستعمل میشود نمک جید چهار رطل بکوبند و خوب بر آن کنند پس در
 طرف سفال نباده اندر توره که از نده تا که آتش تکرر شود و بمده بیارند ملح بندنی نوشادر نمک درانی هر یک شش دوقیه
 تخم کرفس ممت درم فلفل سیاه با نروده درم فلفل سفید دوازده درم از خیزاز درم انیسون سه نعل طب طیت
 زیره سیاه هر یک شش درم دارچینی کاشمش تخم کرفس ز کبیل انیسون اصل سوسو هر یک چهار درم کبر الیعه و علیعه بکوبند
 پس موازی کرده با نمک مذکور مخلوط نمایند و در ظرف چینی ستر بیاورند و سفال بپزند و در جود فن کنند و هر قدر کینه شود بهتر
 باشد و جهت حدت بعد در دو انگ بنار بخزند و جهت باه در زمینه نمزنت در برای بخورد و شسته همراه طعام بقدر حاجت در برای
 اوجاع و اورام با یکرطل بر محل در مالند و بالای می این درایا باشند و آنچه که کاشمش عبارت از زیره کوبی است تخم سوسو
 عوض از زیره مودون کبیل در ربع وی بخورد کنند میسبه که مقوی معده و دفع بعضی امراض است و شش بر همین باب
 میسببج را که م مناسب معده است در ادویه صمد زید در باب کلمه طست و دو هم از اندک و میسبب در الفاظ نویسه است
 نا طفت جده انصاف و در معده من است در ادویه صمد زید که در شش تقبیل موزر ششکی خوردان خوردان
 سالن کند موزر پاک کرده باشد که در آن کند مذکوبند که خوش کاید زبان از شش و پس صفا کنند و از خواص موزر موی
 مشک کنند و اگر طوطب شد بوض شکر عمل کنند و هر گاه ترش نیز خوردند از امراض سرد بود و دینه دانگی شک سول چون
 کنند در هر گاه شیرین نیز خوردند چهار صبی در خورد و کبیل دانگی فلفل خوش کنند بر روی مشک خوشبوی نمایند نقوح
 حامض قطیفه انهاب سنده و جگر ناید نقوح که معده را وقت در بسخنالت برود و ادویه صمد زید که شسته
 و یکسوخ نقوح صبر مناسب معده مغرودوم ذکر یافته نقوح صبر دیگر جیره و معقم که سبب حرارت معده با انصاف
 صفر معده باشد نافع است تخم کاسمی تخم کثوت هر یک چهار درم اصل السوسو مقشر سه نعلی هر یک یکدین کلسنج نرود
 الا قاع انستین روی هر یک یکدین پوست طینه زرر شسته هر یک دو درم موزر موی شسته درم انوسبت دانه در چهار رطل
 اب بپزند و در شسته نگاهارند هر روز شسته در آفتاب بکوبند و از نده شب در جای گرم براند و چهار دوقیه ازین نقوح
 با اینقال صبر دره درم روغن بادام شیرین نوشته نقوح صبر دیگر جیره تقیه معده از غلاط یعنی که در طبقات
 معده منتشر شده باشد نافع است مسهل کبیل طبیب هر یک دو درم سادون حب سلبن خود هر یک چهار درم انستین

داشتن کُل سرخ فروع افعال بر یک بجز دم پوست حیح که در وقت پتازان بر یک دهم ویز سفید منقی سسی در دم کرد
 در چهار رطل آب نیرند تا به نصف آید پس در اقباب بگذارند در روز چهار دوقیه با کفنیقال صبر سوطزی بوشند و در منق اوست
 روز تا بخورد زحل اگر نه نقوع صبر و دیگر چه تفته معده از سود او نافع نبود استمر ازین سیاه یک دوقیه یکدم در نقل یکدم
 و نیم ساغ بندی دودرم موط خود و س که ما ذریوس کما فیطوس اسفاج یکلب بر یک سد دم اسارون بود نیر نیری
 برگ بادنجوبیه کاوزه بان بر یک چهار دم طبه کا بی ملیه سیاه کلسرخ بر یک بجز دم نیشین روی ششند دم بوزر سانی
 منقی بست در دم بعد ایا بخورد آب نیرند تا سه رطل بماند پس در اقباب بندد در روز چهار دوقیه با یکدم در موط خود دم
 شیرین و کفنیقال صبر سوطزی بوشند نقوع فرا که تشکی بنشاند و نقوع کشنیز که در موط خود در موط
 سود نهدت و نقوع سهل که معده و جگر از سود هر سه در او دیده و موطر شد نقوعی که سود فروع کرم معده
 ددر انافع است آله بنیم کشنیز یکدم کلسرخ کل بوزر بر یک کفنیقال کباب عرق کا سنی عرق به بشک بر یک کوزم بود
 را در عرقها بجهت قدری آب افزوده و صباح صبا کرده تا سنجین ساده پشیرت نیوزد و بقیه بندد نقوعی کفنیقال
 وقتی دقوع باز دارد و معده را وقت دهنر نهدی بجز دم شب در آب تر کنند و صباح بی نکه با نده صاف نمایند کوشرت به
 یا سیب یا قنده غیرین کرده اند که کوشند و اگر دری برگ بود نیر نیر باقر نهدی چشمه نمایند بهتر عمل کند دیگر که پس عمل
 دارد در تقویته معده قوی تر است و بعضا در موطر سفید و نهدی نیدرم پوست بیرون بسته کشنیز خشک بر یک بوی منقل حسدل
 سفید یکدم در قدری آب گرم تر نماید جزای یک دوقیه بعد نهدت باس صفا کند و شربت انارین منق شیرین ساخته بوشند
 نقوعی که تشکی و حدت صفرا را بنشاند التهاب که برود مین طبیعت که تر نهدی پاک سسی در دم زرد انوی رطل اوس سیاه
 او کبلی غلاب از بر یک بنجاه دانه چهار در سر رطل آب گرم تز کوزه چنانچه رسم است در اقباب بنهد و صاف کرده در دم پس
 سفید و بست و بجز دم زنجبین در آن حل نماید شرتی سه دوقیه نقوعی نافع به خشک که از خوردن گوشت نمی هر سه تخم
 کاسنی تخم کاسیوم تخم کسب گوشت برگ کله عشق شانه ای نرم گوهر نهدی آب و غلاب جو سفید زرشک سیدانه
 نافه انه انار خوش کشنیز خشک بر یک کفنی ابچه کفنی است یکلب بندد و در ظرف که بسته بالای آن اسپغ بریزند
 و کعبه از یک شب در روز و در یک قعق از آن بنهار بخورند و وقت صبح یک قعق آس جو سنجین در بر سر روز بخورند
 او در آب کند نقوعی که پشتها آرد ملیه کا بی عدد انه حسدل زرشک زرد او بر یک بقدر حاجت در کباب کتد
 صاف کرده بجان بابانات با سستی از بشره ای منحه نوشند نیر بلح طعامت که در گوشت در با در انار دانه و
 مویز سازند چنین گوید که در شکم نفس را که سستی معده بود و کوازی طمام را سود دارد گوشت مرغ یا کوشت بره بجا آورد
 با نمک نهند و در یک نهند و بسیار کشنیز دروغ کچک تازه باوی یا نیرند با نکی آب کوشاند چنانچه نمک نهد شود و ککچاده
 رطل انار دانه و در رطل مویز خورد و چون در رطل آب گرم بروی بپزند بست نیک با نده نگاه بیال نیدد و دیگر

کنند و آنک بودینه کس و وقتیه با او معشقه را بدی بیامیزند و چون بچینه شود مخی کلاب بروی ایزند و بکار دارند و میشو ما سخنی
قلیه شیون که آنرا آلو با گویند همین گوید آنچه از شیون تازه بزند و طبع سرد و تر بود و آنچه از شیون خشک بزند و سرد و خشک
بود خداوندان معده گرم را منک بود و صفر نمیشاند و تنها صفر او را سود دارد و دلیل چون بسیار خورند سفید ادرشت کند
و مسفره از زبان دارد و ملاخیش است که او را با گوشت گوسفند خربه و انزرا می گرم بزند و بعد از وی خمیس با دام بکار دارند
گوشت را بکار در باره کنند و با منک آب بچوشانند و مخی کشیز کوفته بودینه و زیره و بجزا بدی بیامیزند تا نیم بچینه شود
انگه نشو اگر تر باشد و اگر خشک در دیک گنسد و آب بچوشانند تا نرم شود پس فرود گیرند و چون نندی سرد شده باشد
بر بست نیک با لند و آتش را با لاند و با گوشت بیامیزند و اگر کحت تر نش بود آب بریزند و با نش بچوشانند و چون
بچینه کرد و بکار دارند و اگر تاستان بیشتر فرود صفوی فرا جان بسیار سودمند باشد و حق را خشک دارد و کلمه
عبست و سوم از او و معده در انفاذ یا میست یا قوتها که معده نافع است در او و سرد و مفصل
که شسته مفلوظ دوم از مکتوب ششم که در طایر او و معده مثبت شده در بعضی امور است که تعلق به صفت
نفسی در او با دارد طریق بر بیان کردن انار دانه و فرور لعابیه کشیز خشک اندان نیست که طرف سفال
یا سنگ در آتش خوب گرم کرده او تر نش در کرده دوی مخصوص را در آن ظرف کرده بر بزمند یکدیگر را یکدیگر آن ظاهر شود در
شش روز موم است که بهتر در بر بیان نمودن نمند و بسیار ادویه نیست که در کجی کلی را خوب گرم کنند و از آتش فرود آورده بار چکانند
بر آن نهاده و چهار بر آن بریزند و بچینی یا مثل آن حرکت دهند تا بریان شود و چنانچه فرامند و از سوختن کانه خوف کنند که درین
صورت میسوزد طریق بر بیان کردن سلیله جهت سوختن است و آنرا در بیرون کرده بگویند و آب بچوشانند تا آب
را جذب نماید پس بر روغن زیت چرب نموده بچینه کنند و حیاط مانده که نسوزد طریق تدبیر انار دانه را صاحب سفار کلام
چنین نوشته که انار دانه را در باون بگویند تا باریک شود و عین که در پس از وی اقرص بچینه در روغن کلی خوب نموده
در روغن همین بریان کنند تا سنج شود و خشک گردد پس فرود آورند و در نهانند تا سرد شود طریق تدبیر خربش کجی
اینست که ریم این را با باریک ساخته بسره که انوری با سرب ریگالی تر کرده اعلی نرینه کیفیت نهایت شازده سوزنجان تدارند
پس در سایه خشک کرده در ظرف این بریان نموده بکار بزنند و اگر بعد بریان کردن بروغن با دام یا روغن کادو که بچینه
خفت و بچید بود صلاب بلیغ کرده عمل آرنز ادویه است در برین تعدیر صحت با تخمین روغن دیگر وقت احتیاط عمل نیست
طریق تدبیر زیره است که زیره کانی را در بر که میشانند روز تر کنند و خشک کرده بریان کنند و بکار بزنند طریق
ساییدن حجر کیشب صاب نهان چنین نوشته حجر کیشب را در آتش اندازند و در آب سرد کنند مگر تا بطرفه
دست شود بعد از آن بسایند و دیدم از آن با تخمی آغشته بر بنه ضعف معده و تبخیل سنج ادر اسودند است طریق
غسل صبر در مفلوظ چهارم ادویه سیاه بگوشد طریق غسل کبریت در ضمن سفوف کبریت در مفلوظ دوم

دوم ادویه ای که در این کتبی است آنجا ملاحظه نمایند مکتوب مضمون دزد که بعضی تدابیر کلیه و جمیع اقسام ادویه و بعضی
اضافات غذاییه است که تعلق با مرض جلد و ماره و طحال دارد و این کتب مشتمل بر دو موقوف است **موقوف اول**
شامل است بر یک تمهید و نوزده کلمه تمهید جگر عضوی است او بضم ثانی در این است پس استناد در جگر نباتیه هم
آبده چرب گاه در جگر فسادی لاحق گردد و توزیع خلط و بصر آن کما یضی نشود و ضرر او در تمام بدن پدید می آید و بسیار که
وی در معده شیر خالی می افتد و تیرین اوقات استعمال در او درام جن جگر خصوصاً سه دان وقتی است که غده او بجز انضمام
بذریقه فصول انوی تمیز گردیده باشد و زمانی صبح بزبان خردن طعام گذشته باشد تا ماکول و مشروب مقادیر دو از
نفوذ بسوی جگر نکته دو در جگر را خالی از تصرف در غده با بیره تصرف او در غده از تصرف آن در دو ایاز نازاد و نیز غذا
نخالط در انشود تا مرخص فعل آن گردد و رعایت این قاعده در باقی لازم است که دو ابعلی نفوذ چون کتبی سرفات
و اقراض شده تا جگر تا وقت و محل در ابعلی نفوذ بر آن خالی نماید حرارت و جفاف بر آن تنوی گردد و مگر که مرض از پیش
بروده در وقت باشد در صورت از تا خوردن اما انوقت باکی نیست بچین اگر فصول اول غرض از وسایلی جگر باشد
در صورت هم استعمال ادوی چرب و آبده تسبیر ضایقه نزار و باید که آده به حمله مفتوحه جگر که درام جن در آن چون سله
در دم مستعمل شود از قوا بعض مقوی خالی گذارد مگر که پیش موقوف کجس در سید و مبانند در تندر جگر ماباکن نگیند که مودی
باستفا میگرد و بچین مبانند در تخمین او منی است که مودی بسوی ذبول است و حطار و معالجی امر جن جگر سدی بسوی
فساد و ق و بدن میشود و از جگر حطایا است که در محل ادرار اسپهال در محل اسپهال ادرار واقع گردد و فساد اگر آده در
تفوق جگر باشد ادرار برود و کجسند و اگر در حطایا آن بود اسپهال ادرار کجسند مودی موم ضرر فوایدش در این است که اگر
غذیزی در معده بسیار است و او متاد اما حال جزای که دارد آن میشود خاصه که غلیظ و متین نشسته باشد و در وقت زودی
غلظ و متانت ندان جسم متخی از فعل فواید میگردد و بسوی جگر و دفع سنگس پس در صورت ادویه جگر قدر کبار یک باشد
مکت آن در معده و انفعال او از حرارت معده که میشود و حصول آن بجز در دو تر میگرد و نفع آن تمام تر حاصل میشود
در استعمال لطافات درام جن جگر اگر چه نفوذ میکند اما هیچگاه او غران نمیزد و پس رعایت این امر ضروری
در بند و مار الاصول از جمله مفتحات جگر است که در مختلفه غرض است جگر میکند پس هر گاه چند روز متواتر بند
شعاب آن تلین طبیعت لازم نشدند و جمیع اقسام سبب با جگر و تلخ تر باشد با لام جگر با فترت خوردن
با سکنجین و در سردی با ماسل بر چند جگر سبب کی نمایی و حصول غذای کثیر و خام سبب صورت سدد افتاده
از این جهت از ادویه ای بفتح و جلا و غسل باشد نافع بر آن خواهد آمد تا او را که موجب حصول سدد باشد منفع سازد و از
آنکه اندک طایع فصول آن بدون هیچ متصور نیست از ادویه ای بفتح و تلین بود نترند علی تمام دارد و از جهت آنکه جگر کدرب
لحمی مستعد غنومیت بالذات و با برض است از ادویه مقوی و قاضیه آنچه از نشان او منع عرفات باشد چهاره نیست

در ملاحظه که حکم قنجان قوه باطنیه است و آن نیز در قوه حواس و غریزی و ادراک ملکن نسبت انتقال آن بخیزی که در آن
 عطیه باشد تا مظهر ظاهر است که بر گاه ادراک جامع جمیع این خواص با آنرا نماند نفع آن بیشتر خواهد بود و همچنین اگر با وجود
 اوصاف مذکور در لیز چون ربیب سرخ سفید و چون مشرب ریجالی بود نسبت است و از آنکه سپرز خلوم جایست که سودا
 از وجود میکشد و همچنین زهره بواسطه آنکه صفر اندر آن مندرج میگردد اصلاح حال اینها موجب صلاح احوال جگر است پس بر اینها
 لازم باشد تا افساد عام نکند بیمارهای سپرز بر گاه شبیه به بیمارهای جگر است در ادوات اینها هم قریب یکدیگر است
 غیر از این که سپرز قوی تر از جگر و کمتر از وی است از وی است ابتدا محل اودیه قویتر از اودیه جگر میشود و از استعمال اودیه به تلخ
 و شدید اینجهت چهار دخل و چهار خارج خدر نمیتوان کرد و بعضی اودیه عطره و آنچه در وی انکی قبض باشد دخل و احوالی محال
 باید کرد تا تقویه خون از مظهر سودا دفع آنچه در دست از حصول بنا جبهه معده و آنکه در امراض و امراض که تعلق با این بر سه
 عضو دارد و دواهای آن درین کتاب مرقوم است این است سو فرج که باقسام آن صنف کبد و صغیر کبد که کفیه کند
 او را م که جمیع قسام آن دو در مخصلات کبد و کبد که کفیه کند که عبارت از صغیر کبد حرکت خلاصی است که در
 شود و جگر حصه الکبیه است که سو الفینه است سفار نسیم آن جگر و صغیر کبد بر جان سو فرج محال صنف محال محال شده
 محال بریح و فوفه محال و صغیر محال درم محال تسبیح محال نفتح محال حصه محال کلمه اول در اودیه و بعضی فندیه و
 کبدیه می آید و در کبدیه که مصدب الف است آب کایه که کفیف طرات جگر در مخصلات است اسرار استیمه عطوی
 سفید جگر است هر دو دوا در اودیه و اذینه الفیه سفید گذشته اثنا ناسیا لفظ یونانی است معنی ای مقدس است یعنی راکننده
 از موتی که عارض سبب مضر میشود گویند که ناقص الامراض و بعضی دوا در لذب ترجمه کرده و بعضی گفته اند زنی ای نام بهتر
 نام است نسبت کرده میشود این را زذب نام خود و خل میشود درین کبد و شاخ و مانو اثنا ناسیا بزرگ صنف جگر
 و صلابت می دوا جاع کبد و محال معده و قی لدم و خدر و رسال خرمن در بود و جمع کلبه منانه و اسپال تلخی و کله سرش در
 رافع است و جمع در بار اسکنین و در باد و شکم و سستی اندام و در و عصاب را منقونی عظیم در و خاصه که بر بعضی دوا و فظلا
 کنند همچنین عطای کردن این نام و در شبهای کس زلازل است که مکی اینون از غفلان جذب بستر نریج قسط در و کامل اوصاف
 قیده بر کرده یعنی قسط تلخ قودما خشک شاش در بعضی صغیر با سودا یافته یعنی خشک شاش سیاه غایت شاخ طرف راست
 نیز سوخته جگر که خشک کرده سبیل لطیف جگر بر و در کامل الصفا و حصول غایت و عصاره آن بر دوزخ است آنچه کوفتی است
 بگویند و آنچه که خونی است که شراب کبد از زرد با غسل مصفی میشوند و آنچه شناخته است حال آنکه زود قوه این تا شش سال است
 ششتری نیم مغفالی تا که درم باب کاسنی یا باب سبب اثنا ناسیا خورد منافع آن در سبب منافع بزرگ است فساد
 زهرهای کشنده از تن زایل کند قوه آن تا چهار سال از میوه زعفران قسط سبیل لطیف بنون سبب بر یک چهار درم
 عصاره غایت مشتمل اصل السوس مغشرد و زنده درم کوفته و بقیه عسل مجون سازد و غریبی مقدار یک فندقی

جلد دوم

فندق در بعضی نسخ منبیه سایله و یا سه بر در رشته در نسخه دیگر خورد لبسان هم هر یک چهار درم اصفه نوزده اند اما ناسیا
دیگر نافع بوج جگر و طحال و شش و در ج جمع عمل رو به قطب سپید سنگ سنبل کرفس حبی در توغوز خوان حماما سازون بر یک چهل
بر عمل قدر کفایت در دیگر منسوب به جالیزوس زغوان خورد لبسان فینون بر لبسون سیخه مسادی عمل قدر کفایت در دیگر
منسوب به طبری مسکن او جاب که در غیران و نافع بشتره سنبل حماما زغوان صهرک تسه بر یک چهار درم سیخه منبت درم عمل کف
گرفته قدر کفایت قدر خوراک دری قدر شربت فلویات افشیره منبه که چته قطع طحال نافع است افشیره هاله که
چته جگر کم مفید است افشیره زرشک مقوی جگر مسکن حرارت است این سه در اودیه معده مرقوم گشت مقوی سیاه
بلننه بونانی یعنی حاسن اللواد است و از تالیف بقراط هیت باوشابی که شکایت میکرد از نصف معده کم است در نایزدیاس
و نمانه جگر و سپرز معده و یکله مرقومه در رسیده بکشتاید در ابتدا استقاد عمل بارده را دفع کند و بول براند سنگ از گده
و دشانه پاک کند و برین استوار کند و آنچه بر وی دواها که گشته باشد بهتر بود و توتین کیسالی دیند گویند تا سال باقی بماند
قطر تیغ فضل سفید در فضل بر یک بند زیره کانی و در توغوز لبسان سیخه قد نافع اوج خوش کرفس بر یک کدرم مرغ و غوز
بر یک درم مرصا درم حب افکار دره عدو کوفه و قینه عمل کف گرفته بشنند و در بعضی کتب عمل سه خنده نوشته اند تری
یک بند که بگرم بار الاصول القرو یا یک نسخه آن منقول از قانون که چته او جاب که در طحال نافع است در موقوف دوم و یک
نسخه آن منقول از طبلی چته یار سیاهی سه در که اند جگر و سپرز کرده باشد در موقوف سوم اودیه رس گشته اول شدار و
که چته سور بقینه نافع است در موقوف دوم اودیه رس سه بر یافته ایارج بوسطول که چته او جاب که در طحال مفید است در موقوف
دوم ایارج لوعا و یا منفتح سه جگر موقوف سوم اودیه رس گشته ایارج هم کب جنین گوید و در جگر
رسده از نافع باشد و سر قوزر غلط پاک کند و قهای بن راز ایل که سنبل در اجینی سارون سیخه لبسان زغوان بر
دو درم شکوفه از خضاره غافث عسله این بر یک دو درم حبه سه درم استوفودس بجز درم صبر بر همه گرفته چته
با کبکین منبیه بکار بر ناز اودیه منبیه القینه بعضی است که درم میزند آسوه که از ایندی سماج
است و مانند امراض جگر است و استقامت پسر ز غله بملودفع کند بسیار گوشت و میارها خصیه یعنی از نزل قضایه
دهازده بر شایمانی آب بگیا که صید و منبت دام شایمانی سوزنده مرغ در فضل تیغ تریج الابی و نقل جامیل نیک
سنگ مرته یعنی شش شش دام اودیه میگوید آب و منبیه و مرقوم نگاه دارند ما بچوشه آب او را بجایه یا نوده
در شیبته نگاه دارند و شب تکام خواب بوشند و اگر او بند بچکانند که از ایندی سوه است و مانند امراض جگر و سپرز
و غله دفع کند ما ضم باشد در نقل بوتیه هر چه ریاحن جاب خصیه مبله ز کبیل مرغ فلفله راز الابی خورد و تیغ تریج
چهار چهار دام شایمانی کل اودیه سی و دو درم اوق این چهل دو دام شایمانی کس هر چه بری شازده بر
قد سیاه سی و دیگر نیم عمده اودیه جو کوب کند و خند کس در حل کند و از خند که در کواور این این کباز و کبکین

شود آب ادا شود بکار برند **کلمه دوم** از ادویه کبیده و محالید در الفاظ بایسته باد و مخرج برده حکم آن
 است و فتح سده جلوه پس در محل راج در ادویه معدیه گذشته چخته جوش بر جلوه رانایست در موقوف دوم ادویه
 در اس گذشته و بر **شعش** استخا اول که چه صنف کبیده و در آن انواع استخا نایع است و شیخانی از ابو
 الکیات که هم مفید بگردد در موقوف دوم ادویه رس که یک استخا که چه استخا سودمند است در ادویه می گذارند
کلمه سوم ادویه کبیده و طی لبر و مراریه در ادویه نایسه است **تریاق** الرعبه جته او جاع کبیده و طیال و فتح سده
 نایع است در موقوف سوم **تریاق** افریدوس که مقوی کبیده و طیال است در موقوف دوم **تریاق** الفقع که جته سده
 جگوه و دام جاسید مفید است در موقوف سوم **تریاق** تمانینه که هم منفعت اربوست هم در موقوف سوم **تریاق** و ادویه
 انطیاقی که باب انیسون استخا و طیال در قانرا نایع است در موقوف ادویه رس **تریاق** شیخ ترس جته تقویت
 جگر محمود است در ادویه طبعه گذشته **تریاق** طیال از خمریات در بنین جمیع قسام امراض طیال قرین بر جته حیات
 و صلابت و ادوام و فتح نایع متول از ممالجات تقوی علی منظر طبعه که گسترده آنچه هر یک دو دانگ در ادویه هر یک در ادویه
 پوست ریخ کز نایع باز در ادویه جوفاریت قرین کبیده بی زعفران موطوسه الرمان هر یک سدرم سانج سندی قودمانیخ
 جاوشیر مشطرا شیخ سوسه سمانگونی در قوشیون ساسالیوس فراه صباغین و جهریک چهار درم حبیبان حبیبان
 استقو و قدرین شیخ سلاب غصص استوخی سبل شامی فلفل سفید پوست شیخ حروف جده حبه هر یک مجذوم ورق لسان نخل
 ورق طلیق زیره کرمانی هر یک ده درم طیال عار جوشی طیال سبب طیال نغلب هر یک بانزده درم قودو سمانت درم نیم
 کوفتی است بکوبند و نمنا در شراب بکنارند و با بل نزرع الغوه حنجرن سازند و بوفضه در ایست سایر ذراتین جته صلابت
 با سنگین بزوری و جته شیخ با ملاصول برای درم دومی صفراوی با سنگین ساده و مار اشیر و جته صداد از برای شیخ با سکه
 حل ساخته و جته صداد صلابت آب کرفس که رخصه با بر موم در روغن بنفشه و جته درم دومی صفراوی صداد و قلیل باب
 لسان نخل در آب برگ بز قودو جی العالم رخصه الرمانی سطل است و اگر خواسته که جته درم دومی صفراوی بخورد مذاب
 کردی مشوی بر بند و اگر که فراه نبات که در خشک رسیده کرده اضافه نموده با سنگین آب گاسنی در آب غن نغلب نمانند
 آن بر بند **تریاق** غن که چه روج کبیده و طیال و دفع راج غن جته مفید است در موقوف ادویه رس **تریاق**
فاروق که سده جلوه پس در مکتباید در مصلب با نیا تکمیل کند و شربت او در استخا فایده است بر سر که مروج
 کرده و در برقان سدی یک ترس طبع اسارون در موقوف اول ادویه رس گذشته **تریاق** الکبیده جته جمیع امراض
 حاره و بارده کبیده مفید است رس خشک فلفل زیره کرمانی سبل الطیب شیخ سوسن آمانگونی هر یک بگر که هم سطل تخم
 فوکلنت شیخ لسان نخل تخم لسان نخل طیون پوست خار پوست غافق با درم شیرین متوادوم نایع شیخ حروف حمد شیخ
 کوف سبط غار قیون با بوز حب البان زعفران هر یک یک درم و نیم پوست بنشین خشک کرده ناردین قودوم هر یک یک درم

یکدرم در وقت بکدرم بوره از منی محرومانی زوفای خشک فوج منجلی ساون بند می مصطکی تخم حله تخم خوروب السوس یک
دو درم تخم سدرق نسبت بر یکدو درم دو تخم کوشن انیسون فستقین ورق فی العالم فطور یون بارک بر حصا کبریا منوصی
میوه بابیه میوه سالیه جمده بر یکدو درم ساون فطراسا یون فجاج اذخرنخ اذخرنخ لغاف گرم اقیون بر یکدو
درم کبد ذنب خشک کرده حب لاس زریب طایفی منوع اجم ورق طرخشوق حب کالنج بر یکده درم عدیان تلک
ریوند چینی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خوزه بر یکدو درم عصاره انزباریس سلیله زرد بر یکدو درم همه اسوسای
زیب و ورق طرخشوق حب کالنج کوفته و بخته با من کسب جزو با نینزد و ترکیب در بنجین است در معالجات تعویضی غالب
که مراد از ورق طرخشوق درق تازه آن از حب کالنج حب نخس آن خواهد بود اما نصف این دو را خوب اترنج کوزه
یا فستقین عمل شستن زنا ستر بناید و طلب که از سبب هموزان از زعفران عمل را موقوف داشته باشند بهر حال اگر کس
طبری داشته که استعمال کرده میشود این را در هر مرض بارده و طبع حکر با بار الاصول و تخمین بزوری در از مرض عارضه یا سبب
باب میباشد و اسطرخشوق در آب غیب شکر سده جگر یا تخمین بزوری در آب کرفه که بل جران جهت حراره کبد میوه استعمال
میکردند با بار بغیر او را بر ضام میکرد این را در جگر حده او رام بارده و صلبه دار جم کله جگر ارم ادویه کبدیه طی لیه
مصد رتبار منقشه نیاید بطریقی است که با جراح کبد و طی انافع است سده جگر و سپرز کفشاید استسقا که از سردت
بود در ضعف جگر او در نماید در او در صده و یکدو در کشته کلمه پنجم ادویه کبدیه و طی لیه در الفاظ جمیع است
سکری معوی جگر علی نافع استسقا است و چون کفقد را مثل آن طوطو دوس نصف آن مرای منقشه نازک کرده
در است نمایند در از آن سده که بر آب استند جوارشش آمله که معوی جگر است منقشه نانی و جهت تسکین حرارت
که منقشه نانی جوارشش نای این معمول که جهت تقویت جگر معده است جوارشش انبر باریس که معوی جگر و تسکین حرارت
است جوارشش انبر آن از غنچه سختی جگر دفع آب زرد کند فایده بخش بر کبد رسد در آب منقشه جام جوارشش
جالی نیوس که معوی جگر است جوارشش چندی سپرز کبد کوهی را که یکم استسقا بود نافع است و او را بول کبد جوارشش
خونجان که جهت سردی جگر معده است جوارشش و از چینی که نصف جگر سوخته جوارشش سطر جمل که تقویت کبد
جوارشش مسن که جهت ضعف جگر و تنبلی استسقا نفع دارد جوارشش سیب که نامر اض جگر عالی از نفع است
جوارشش کبیر آن جهت سردی جگر منقشه اول در برای استسقا منقشه نانی جوارشش طالیسفر که دفع راح کبدی کند
جوارشش خود که بعضی نسخ مناسب مرض کبد است جوارشش خود مسک که تقویت جگر جوارشش کر دیبا
کبد جگر کبشاید جوارشش مسک که بعضی نسخ معینه بر جگر است جوارشش مصطکی که کم سردی طایفه است
جوارشش باریس که جهت استسقای طی نافع است منقشه نانی انبر در ادویه معده که منقشه جوارشش که جهت استسقای
عجب بعضی است تا بیف محمد رازی مصطکی اسبل در دیک بیونده چینی تر بر هیک جزوی مازون در دبر و جزو کوفته منقشه نانی

نفر جلی و سه کحل معجون سازند شربت کینقال کلمه ششم ادویه کبدر و محالیه دم آریه در الفاظ حایه عمل است
 حسب این چهارم نافع کبده است در ادویه اذینه که شسته حسب استسقا جمع تمام آن نافع است در فزون بر فوکل
 چوب کرده داکنی غار بقون زرد اندر صبح زرد اندر طول هر یک داکنی و نیم نقل السود تخم انجبه هر یک دو دانگ ریوند چینی در دم
 تر بر سفید یکدم کوفته بخته آب خالص حسب سازند این کثیرت است دیگر که همین مقدار کبده مندی داکنی نقل زرد
 غار بقون سازون ریوند چینی تخم انجبه نسین هر یک یکدم ایارج فیقر تر در وصف هر یک یکدم آب زردانه حسب سازند
 دیگر تخم کرفس بلید زرد انسون هر یک یکدم مازریون مدبر تر در انسون هر یک یکدم شربتی دودرم حسب چینه شش
 و خام کثیرت دودرم سفیر ناصر هر یک یکدم و نیم تخم حنظل سردم تر بر بلید زرد هر یک چهار درم شکر مینج هر یک شش درم کبر
 در آب یکشنبه سازند تر کشته و یکسج را در آب گرم حل کنند و گردو اما علیه علیه کوفته و خیمه یا نیز در جهاسا ساخته در ساجک
 کنند شربت کینقال تا دودرم دیگر نافع استسقای زنی منقول از حادی کل سنج رب السوس هر یک یکدم مازریون
 دودرم کوفته و خیمه آب ربا ترک کبده در حیا زرد این کثیرت است دیگر سبک چینه استسقای زنی که از جاده جگر
 بود شش خود که در مصلحت کثیرت هر یک یکدم منو تخم حیا را در یک منو تخم که در هر یک دودرم کلرنگ مازریون مدبر هر یک یکدم
 دودر دانگ بصاره بر شینه شربتی دودرم تا دودرم و نیم یا کچین یا آب کاسنی یا آب غلبه حسب معینه استسقای
 زنی که اسهال بی کراهت کند منقول از محمد زکیا کثیرت مازریون تر بر قشر هر یک یکدم مغز بادام بریان کرده شش درم
 شکر مقداری که ادویه بر این شینه در جهاسا ساخته بکار بند شربت تمام این یکدم است زرد آب خوب برمی آرد در آن
 کند آنک اندک روغن بادام بدهند اگر غینان هر سه قدری منقول کبده و آب انار یا آب کاسنی در طباشیر خود دیگر
 که استسقای زنی را سود دارد زرد آب را بقوه برسد و کثیرت یکدم نیم تخم مازریون یکدم مغز بادام شیرین کرده یکدم نیم
 درم شکر بوزن ادویه جلد کثیرت است و اگر این م سوزش برید آید بر سبانی بکار بند دیگر درین باب فزون یکدیگر
 و نیم روی معوی سوخته یکدم مازریون مدبر یکدم شکر طرز در سه درم کبده ادویه در آن شینه در حسب سازند جلد
 یک شربت است در این حسب اگر تغنقل در زعفران یا در چینی خوشبو کند صواب است حسب مازریون یکدم چندم غار بقون
 چهار دانگ تر بر یکدم رو سنج حنظل مندی هر یک دودرم دیگر چینه استسقا که با در سپس ز باشد مازریون مدبر
 ششم حنظل آرد جو مسادی کوفته نسیل حسب سازند شربتی بقدر قوه حسب استسقا رجهت صلابت طحال منوال در
 ماحد و این خاک ر پوست بلید زرد زنبیل شیطیح اشخی سفید نگار بریان زیر پسته نیک سنگ برابر کوفته بخته بقدر
 سیاه کبده رسالی دو چند شسته جهاسا خورد ساخته از دوش تا چهار شمشیر بند حسب استسقا حنظل منقول از زکی
 کبده و طحال نافع است در مغز دودرم ادویه کبده که در شربت استسقا رجهت صلابت طحال منوال در
 نرسد نافع است فستق روی پوست بلید زرد یک منوال مصطکی زعفران ریوند انسون شانه خشک ایارج فیقر هر یک

بریک بجز آب غلبه غلبه شربتی کثیرتقال وقت شب و اگر سرد هم باشد بکسوف نصف وزن او دینیزند حسب
 احوال و جهت بیماری و جگر و معده و ناف است سنبل سانج مندی تشریح یک یک درم زرد نم زرد نم زرد نم زرد نم زرد نم زرد نم
 مصطکی بریک یک کوبه باب ترنج یا باب کرب جهانند حسب احوالی استقایی کمی از ناف است حالیکه درم زعفران یک درم
 و نیم سنبل سیخ تر بر سفید مصطکی بریک دو درم غاریون سردم سقمونیا چهار درم انیسون شش درم صبر سقمونی و زرد نم کوبه
 بخته جها سازند شربتی دو درم حسب ترید و ج کبیرا نافت انیسون نک مندی دراز یا نه بر یکدانی در نیم است بلید زرد
 بلید سیاه انیسون بریک یک درم ایچ فیکر یک درم تر بر بوضف دو درم شربتی سردم حسب تالیف تالیف تالیف تالیف تالیف تالیف
 سه درم ناید در مطبوخ سوم او دیرسی گفته شده حسب بلید فانی که در حال دفع سده در یونجه صنی اسار بر یک کوبه کعباره
 غافث تخم حنظل سقمونیا بریک یک درم غاریون یک درم زلف یک درم در وقت یک درم انیسون زعفران سنبل مصطکی فطر سایون
 بریک سه درم جها سازند شربتی از دو درم تا سه درم باب بر حسب بلید معمول با زرد نم جهت استقایی زنی جا که خارج
 آن بقوت کند تخم کرفس یک درم نیم زرد نم عصاره غافث تخم کاسنی بریک سه درم غاریون یک درم زرد نم دو درم شربتی دو درم
 زرد نم زرد نم کثیرت بند حسب سکنج تالیف جانیوس جهت استقامت است و در مطبوخ سوم گفته شده حسب کوبه
 استقایی بکاید و حیض نیز کشاید و در وقت را سود در مصطکی صبر تخم زرد نم بلید زرد نم یک درم تر بر سیخ بر یک
 مقدّم شربتی از دو درم تا سه درم دیگر جهت استقایی زنی جا که بارون ریونجه صنی عصاره غافث سنبل انیسون بریک دو درم
 سکنج برگ زرد نم غاریون بلید زرد نم یک درم اگر حسب زرد نم شربتی دو درم و اگر اصل سبب شربتی سردم تا چهار درم
 حسب که استقران غلبه یکند زرد نم آن ظاهر میشود و بطری گفته دیده ام جماعتی را که صاحب شده احوال نشان ازین
 حسب و منفعت این حسب استقایی زنی بر گاه سبک بر دیکه باشد مانند منفعت حسب سبب است در استقایی بلید سکنج حاد
 چند میتر بر یک یک درم سده را در شربتی بخوانند تا حل شود و غلیظ گردد و پسترو سنج دو دانگ زرد نم بر نیم درم حنظل
 دو دانگ نیم دانگ سقمونیا مشوی دو زلف یک درم تو بال کاسنی سقمونیا بر یک یک درم اول شربتی یک درم و زلف یک درم
 و بعضی حوازمی فطرون نصف دانگ و بوق یک دانگ نیم هم اضافه کرده اند عمداً کوفته در نیم بشیر فعلی که سکنج زرد نم
 جو شده اند قدری که خیر شود و میانیند و چهار بار بفضل بنند و در سایر خشک کنند قدر شربت تمام آن یک درم و زلف
 است و گفته بعد نصف معدم حنظل تا نصف درم حسب شبرم سه بلید حسب استقایی است شبرم با داخل کرده
 سه روز بخیا نند پس بیرون آورده باک کنند در روزی با دو شبرم شیرین بریان کنند تا زرد یک با حراق رسد و در خورازان
 با یک جزو رب سوس نرم ایابند و آب غیر کرده جها بنند شربتی کثیرتقال با یک درم حسب صبر طبع نرم کند بر قان را که کب
 باشد و در سقمونیا بر یک درم عصاره غافث زلف درم غاریون دو زلف درم صبر یک درم عصاره کاسنی حسب زرد نم کثیرت
 است حسب رفیق و استقاده علل کبیرا نافت سده کبشاید سقمونیا بر دوه یک درم فطر سایون دو درم کرفس

اینسون بریکه درم غاریقون چهاردم اینسون صبر سقوی بریکه ششدرم کوفته بخینه باط خاصیت از شرعی دودوم دیگر
که سین عمل کند و طبع نرم سازد اگر شب از این یکدرم بخورند عصاره غافق ریونزه بریکه درم غاریقون دودوم قنده سفید بازده
درم کوفته بخینه باب جب کفنه بقدر خودی شری یکدرم دیگر منقول از فلانسی نیت بیوست طبیعت شرب مستقیان میدهند اگر
بیا رلیته طبیعت داشته باشد چند مجلس می نشاند و کله مستحقین نافعست و مفتح سد است ریونزه یعنی عصاره غافق بریکه یکدرم
غاریقون شکر بریکه چندم برابر بخورد جهاسا از شرعی یکدرم دیگر از ذخیره سده کفتایه و در خداوند استغفار از اناج و مایه
ای هکله را زایل کند محموده پروده یکدرم از زوت اینسون تخم حنظل بریکه درم از سیون ایر سا بریکه درم ابرج فیض غاریقون
متر بر مفعده محوت در بریکه چندم کوفته بخینه جهاسا از شرعی دودوم وقت این نشانه باقی میماند دیگر که استقازی را
نافع است غاریقون نینقال غافق دودانگ جهاسا از شرعی شرب غافق برقان دودوم جگر اسود دودوم حیات
عینه از اناج بود عصاره غافق صبر سقوی بوست علیه زرد حله را بر کوفته بخینه باب کرفس جهاسا از شرعی تا دودوم
فرقون خنده استقازی زتی را اسود داد رنگ مندی سیرکن کبوتر بریکه انگلی ذوقون در انکی و نیم رو سنج دودانگ
مازیون در بریزم سلکین یکدرم کبیرت و نیت حب فیض اصلب سر ز اناج است نمک مندی دودوم اینون پیش منقل
بریکه سدوم غاریقون برگ کبر بریکه چندم علیه زرد تر بود صوف ابرج فیض بریکه درم شربتی دودوم در نیت طر فا
قایم مقام کبر است حب کبیا و جمیع بیارهای جگر را علاج کبیا میخوانند و نزد یک اطباء عبارت از ملح رطوبه در عروق کب
است و ابل کوفه این حب که کز کور میشود حب کبیا و سینا منطع نفعی زعفران بریکه یکد انگ کول شترعی خاص فیل زهره
بریکه ریونزه حب ابل حب انار بریکه دودانگ غاریقون دودنک یکدرم ریونزه فاهل سبک یکدرم کوفته بخینه ابرج
چونشاینده صاف نموده شترتیه جهاسا از شرعی سه نقال باب نیگم حب کبر چیته سر مزج است ما اصل انقال
آن بخورند بوست بیخ کبر ریونزه بریکه درم بر جان سوخته صبر زرد تخم کرفس غاریقون نمک مندی بریکه یکدرم با عرق بید
جهاسا از شرعی نینقال حب زرقون استقازی زتی را نافع است ریونزه یعنی عصاره غافق تخم کرفس
بریکه سدوم غاریقون چندم مازیون در برده درم کوفته بخینه جهاسا از شرعی دودوم در ذخیره عوض تخم کرفس
خشم کاسنی است و در معده می نوشته که اگر حرارت باشد تخم کاسنی جبر است و الا تخم کرفس و در حقه مازیون درین
حب یکدرم نوشته و دیگر ادویه همان وزن مسکون است و یک ریونزه در قادی آورده که چندم هم محموده از نخرط
و نظایر است و این حب هر حب که سهیل در استقادهند در هر نیت کبیا رکانی است تا هم قوت بحال مانده اند به بیخ
دغشته و دیگر که اخراج آب بقوت کند و در استقادهند درین تمام نمک مندی بریکه انگلی مازیون در بر سلکین
بریکه سدوم حب سازند کبیرت است و دیگر که سین عمل دارد و قویرست نمک مندی برگ سداب اشق زرق
حام بریکه انگلی ذوقون کبیرت بریکه بعدرم رو سنج ثلث یکدرم مازیون در بریزم سلکین یکدرم حب کفنه کبیرت است

حکله دوم

است و دیگر نمک بندی دائمی باز یون مبرود و دانگ کثیر از سرفه بر افنجون است علیه زرد که مانی مبرود و دیگر کثیر از سرفه
سینه مبر افنجون پوست علیه زرد کلسر زیره کرفانی مبر بر السوس بر یک یکدم مبر اگر کوفته بجنجیاب زهابه ترک را زانند و سینه و صبا
سازند و دیگر که آب زرد برانند و استفسار اناغ بود مصطکی نمک بندی بر یک کلمی باز یون مبرود و دانگ ایستاق توبال نخالس مبرود صافی
سیکنج بر پوست علیه زرد کرم کرفس استانی عصاره آبنشین عصاره خافت سبیل بر یک یکدم مبر اگر کوفته بجنجیاب زهابه ترک را زانند و سینه مبر
اب غلب اباب از یانه بشنند و سبیل زرد مبر کوبن نمک بندی بر یک کلمی افنجون بکدنگ نیم تو بال مبرود و دانگ باز یون
مبر مبرودم حسب سبیل که در استفسار زنی بکاید تو بال سن باز یون مبرود مسادی حسب زرد شربت از یکدم مبر باقی قال حسب
افنجون سبیل تر به عیده بر شرم بر یک کلمه انگ خار یون کلسر خ بر یک یکدم مبر اب غلب مبر بند و دیگر تو بال سن مافیطوس
مسادی نمک مقلی در آب حل کنند و در آن بشنند شربتی یکدم مبر باقی قال و دیگر علیه کلسر مبرود و اب بر آرد حفت ده علیه زرده در دم
سیکنج یکدم کوفته بجنجیاب زرد شربتی دوم و دیگر که در سوزن جابده کله مقلی بشنود و سبیل از یک کلمه شول مبرود بر یک یکدم مقلی در دم
یکدم یکدم مبرود صبی دور دانگ ایاج فیقره خار یون بر یک کلمه مقلی در دم کرفس حکله دوم ای دیگر کوفته بر آن شربت صبا زرد کرفس
شست بر بنده صبح مطنج مبر بند مبر کرفس باز یانه بر یک دوم زرد مبرود مطنج مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس
باز زده اگر اخیر باز زده در زرد مطنج می در چنانچه شربت زرد مبرود مطنج مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس
کینه بکینه مقلی در دم کرفس ای بر یک کلمه مقلی در دم ایاج فیقره خار یون بر یک کلمه مقلی در دم مقلی اباب کرفس حکله دوم در دم
شربت صبا زرد مطنج مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس
صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس
سفر نیامندی بر یک وقت دوم با شکر آردین مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم
برابر مبر کوفته بجنجیاب زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس
خنگ کینه شربتی دوم و دیگر مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس مبر بند مبر صبا زرد کرفس
بر یک یکدم انگ خار یون دور دانگ ایاج فیقره یکدم مبر اب غلب مبر بند مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم
نمک بندی مبر باز یانه بر یک یکدم مبر علیه سیاه افنجون بر یک یکدم ایاج فیقره یکدم مبر زرد در دم صبا سازند شربتی
سردوم دیگر که نصف حکله در حال در تدا استفسار و حیانه زرد اناغ است کرفس مبرود نیم زانند بر یک یکدم صبا زرد کرفس
مقلی در دم عصاره خافت کلسر خ یون صبی بر یک یکدم مقلی در دم مافیطوس کافور مبرود مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم
باز زده در دم و اگر سرفه مبر السوس باز زده در دم مضاف کنند و اگر سرفه مبر السوس باشد مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم
سازند مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم
دور دانگ سفر نیامندی دور دانگ نیم افنجون مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم مقلی در دم

بریزد بر یک سح و انگ صبر فاصد دوم کوفته بخوبی با بی که در روغ و طینت از مس تلخ جو شاییده استند شسته مثل فلفل صمانند نریزی
 کینه قال در روغ باب از اینان در غربت است شربت دهنده چشمای سبندی جوی که بجهت جلدن و روغی بهر شربت در روغ تلخ مانع
 و تو غیرت بول سرخ میوانیلا چمال بر سهماگ سنگیابا کوفته بخوبی در شراب غیر که کرده شیر زوم که ل کرده صبار بر روغی
 باب بخورد و دیگر جبهه جلدن بر نبات دورم نمانت کند یک تر که تساجی جو کباب بر روغ یک نوک لاجی خورد سماک بر بان بهر بر مسای
 بر چمال گوید بر کوفته بخوبی در آب کهن کند است و یک پت دهند و صباوزن یک سنج بندند و یک جبهه شربت بر بندد دیگر جبهه
 از در صلابت محال حصول و الله بنده گوارد این خاک است هر سوخته سماک بر بان ساچی شوره قلی با رنگ بر در زره ملک سینده بهر بار
 کوفته بخوبی با صمانندند و با کرم بگردند دیگر جبهه سبز زاده که در سول جبهه بر زسوت ایو سماک با آب سیکو ا چهار بر که ل
 کنند و صبا خوردن در یکا شسته تا سه روز بریزد و دیگر شش و فایده کوره مرع چیل سنگی نوشاده و این کتابی سماک کفک
 شود رنگش در روغ کباب بریزد بر کوفته بخوبی بهر سه کس سیکو ا گو لیا مقدار کتاب سازند وقت صحت بی بر بندد دیگر سنگ
 سماک لایو ا جو کباب ساچی سفید بهر بار بر کوفته با آب سیکو ا صمانند ا کتاب شستی بسته بر روغ یک کبک بخورد و دیگر ایو سماک
 بر بان سوره سبکی سو بخورن سینده لون مرع بر آبی بلدی ا جو این بر که کوفته بخوبی سه بنده در شیر ا دراک سه بنده
 در آب بخورد که ل به بندد گو لیا مقدار کتاب بندد و یکی صبح و یکی شام بخورد تا چهارده روز از ترشی و بلای بریزد تا صحت
 که معوی حکایت در معده گذاشته حقیقه که در ابتدا در دم مقور حکم بر گاه در طبیعت قبض باشد استعمال نماید در وقت بز فطر نادان
 لسان محل وقت صلی تقال عاب سبسان بر یک کفی جو شاییده صفا نموده در روغ نغشته با دام روغی بید عاب سببول بر یک
 قدری کلکده و در فطر ساقه خفته حقیقه که در دم با در حکم را مانع است و در وقت سبب در خصوص کمان کف جبهه شربت
 پاکیده در دم با در اهل الکک شخ قیوم در وقت مزخوش خشک نام بر یک کفی بر سیاد نشان در وقت نغشته بر یک کف کف
 تقال صلی بر یک یک کف بر سه ا جهه بخند صفا کرده بنام در دم از این گرفته ا دان اند از روغ ا هر کوفته بخوبی در روغ و دیگر
 روغن نارون در روغن شط بر یک یک در روغن سد روغن خود به بر یک سد در روغن ا نه جبهه سوز در دم کت نامیان شود
 و نامش حقه کفکده است که در روز حقیقه که در استقارزی نمانت تخم زریانه تخم کرفس یا تخم کوه سیسیا یوس جبهه
 با یو به شربت کفک نقل جاده شیر بهر جو شاییده و صفا نموده چاه در دم گرفته در دم فایده در روغن کفکده حقیقه که در
 استقار طلی بکار آید در روغن سد تنها یا بعضی کفکهای کلک حقیقان نمایند حلوا می امردود به سبب که در معوی حکایت
 حماضیه که در ترش ساقه باشد نافع بر قان و الهنا است و صفا کفک که از ترشی زنجبیل است باشد معوی حکایت بهر در او
 معده گذاشته کلمه معفتم اودیکه به در الفاظ فایده مجرب است خضری که معقول را نفع دهد در خشک کفک تخم کفک
 سدس آن کوفته بخوبی با روغن شترمان کند و با روغ که طرب در آن انداخته باشد بخورد خمر که باز عفوان عشت نقوی حکم است
 خیمه ابریشم بنفشه اونی که معوی حکم است بهر در روغن خود دوم اودیکه مرض از این خند تقوان کفکده خندان حکم

و کبر و غیرت در او دیده می شود که نشسته **کلمه هشتم** اود به کبد و در عملی که در او در الفاظ اولیه عمل است و پس از آنکه
 است و بسیار که از آن بر قان و طحال کند و در غنچه سیم اود به ریس غنچه راب نگورند که نشسته و سید و در معنی از دست کشت همه
 و جزوی اود در دست چینه انواع است و صفت جگر و سده و قفسه جگر و تحلیل سایر اود در م و دیلات مصلحات نافع است
 و بصیغ بار و در مع صور و آنچه در وی وطن بود و صند و ظاهر احوال باشد در در جوی و شسته تنش از دستقال تا چهار متقال
 سنبل لطیف مصطکی زعفران طباشیر در جوی از خوا سازون قسط شیرین عصاره غاف تم کوفت و کوفت منول تم کوفس
 تم کاشنی زراوند طویل حب لبان و نقل دانه سیل بود و یک کوز کل سرخ از اقیاع پاک کرده برابر بر آب جوار غسل سه چند تخمین
 است و در نصف جگله باسل منت و یک دست و فودین سخته تو باست و دیگر منقول از شفاء الاستقام سنبل سازون مصطکی
 سیلیخ زعفران کک بر صندل قهاری طباشیر قسط در جوی بهینه جوی بر یک کرم زرد و در سرخ الا قیاع برابر تمام اود به کوفته چینه
 با سه چند اود عیسیل سرخ از جوه بهر شند و دیگر نیز از کتاب کوفه سنبل زعفران مصطکی طباشیر در جوی از خوا سازون
 قسط شیرین گیاه غاف تم کوفت فوه کک سرخ کوفس بهینه جوی حب لبان پوست سرخ خود لبان و نقل و دانه سیل بود و سیدی
 هر یک یک کرم زرد و در سرخ الا قیاع برابر بر اود به کوفته چینه عیسیل سرخ از جوه کک چند جگر بود و در شترتی از جود تمام پاک
 منقال و حمر ثما گویند لفظ حمر است یعنی در مرغی و در مرغی نیز گویند و صلی در این عباس و می تر جگر از آن چون اختلاف
 کرده اند و آن مخرب است فطیم لشبیره و کثیر العرفات و قوی بختی کرم است در زمانه باسل در زمانه سده جگر و سید
 در بر قان سیدی و در سرخای لسان و در در جود و در حوض بول تحلیل با دای غلیظ که در شکم متولد شده باشد و جگر در کف از رطوبت
 باشد در انقطاع نفس سستی اعصابها که زاده بارده باشد مثل ربع و دو طینه نافع و جود در مغز و مصلح او چینی است و سید
 ششاه استقال کند و قوت از نایکال باقی است زرباد در درج بر یک چهار در م و نقل ششاهم بان در مصطکی حب لبان
 زعفران اطلیل المک سنبل لفظ سیاه هر یک دو در م صبر قوطی منول چهار در م و در بعضی سینه است و در بعضی دیگر است
 چهار در م نیز آمده اینون تحلیل سطر یک سکه استار ریوند جوی زراوند طویل زراوند سرخ هر یک نسبت در م خرمن سفید کل
 سرخ شونز هر یک شش استار سده استار در م جوی یک م زینم کوفته چینه باسل کف گرفته که سوزن اود به سید بهر شند و جگر
 ششتری کمنقال و حمر ثما لوی منافع این مثل منافع اول است مراد ریوند استقال و متقال جگله است منقال زرباد در درج
 اینون چند سید ستر نفل در نفل سلیم موم الجوس زربالنج قسط شیرین سنبل لطیف جابوشیر زعفران میوه هر یک شش منقال قسط
 مرصاف هر یک در زده منقال کوفته چینه باسه دزن اود عیسیل بهر شند و وقت حاجه دو در م ککار در دند و قوت این تا سه
 سال بماند و و امی استقلیه س چند در م صلب جگر پوست کانیوس فراسیون تم کوفس صلی جویان بخش منگشت زبره
 خرس خود تم چهار فوه استقال قدر لبان ریخ جابوشیر خرا تم الجرحه ششم کرب ریوند نفل سنبل سندی قسط تم کوفس ستانی
 تم کدر قبله بود به جوده اینون غاف حب عر مسادوی کوفته چینه سیل تخمین سازند شترتی یک بنده بهر سید باسل بقدر یک

قوانین و احوال عمومی چند روز و او حکم سفول از معالجات قانون ورق سبب خشک بودن کوی بود نه جوی زبره کزانی سحر
 بری هر یک در خمی جذب ستر باره در هر یک در خمی قسم که نفس بدون موفو کند بری ناخواه انجمن سیاه هر یک بازده
 در خمی سیر بری جنبانای سفید غافلت فسط از زنده کا ششم سیما موس دار فلفل هر یک سی در خمی دوا که گشتی در زهر کند از
 و باقی را کوفته بخیزد با عمل مصفی جرن سازند و او را بخطیا نام که چتر در در جگر و طحال مجید است در اردیه حیدر گشته نه دوا در خمی
 بطحال سودمند بود و دوا را منج نیز کونید و حق موطود و جل آه که کز اصل دبق را در ظرف گلی که گشته برشش بند تا که از شود پس
 ایک سوده بران پختن و بیامیزد و پوست کر که کارم ضلالتند و بوضع طحال در حمام سیما سازند و بگذارند تا خود بجهت و هر قدر که جدا
 شود بمقرض بریزد و الکسیت که نافع است بجز در طحال می دوشند در اردیه حیدر یک گشتی ان بفظ بقیاق اوده دوی معده
 گشته دوا الکرم بزرگ از ترکیب طینوس است امراض جگر و سپرز که زردی با شایع است و استسقا که سبب آن در دم
 جگر و سپرز بود سوده در دوسه بکشاید و با دفع کند و کرده در شانده اوقت دهم در در اینها در کند و ماده غلیظ با در برارد
 قسط سلیمه نفاع از خرب طیان هر یک یک درم فوه در درم رب السوس حیده غافلت هر یک یک درم درم موفو مینویسند
 ریوند چینی در دو مبریک چهار درم دروغ طیان خیدرم سبب اسهال شش درم زعفران دوازده درم کوفته بخیزد عمل شش در موضعی
 سخنجا بل حب طیان حب البان آورده اند در بعضی دیگر مصطلکی که کردی هر یک یک درم افزودند شترتی از یک درم تا دودرم
 با با عمل رقت نوا سبب میانه دوا الکرم حور و چیزه ضعف جگر طحال دوسه و صلا نه بنیاد استسقا و حبس امراض
 مزمنه در خمین کون سبب اسهال سبب قسط نفاع نوز در صحنی زعفران هر یک یک درم در بعضی سخنجا نفاع از خود در صحنی زعفران
 بریک یک درم و باقی اجزا در درم مرقوم است کوفته بخیزد هر یک یک شانه نوز در و شش تر کنند و با دیگر دوا با عمل مزروع افزوده بپوشند
 شترتی مینقال تا دودرم دوا الکرم حیده بوجع که در زعفران بفرین صحرک بریک چهار درم و بعضی چهار درم مینکند نفاع
 از خود قسط در صحنی هر یک یک کوفته سبب سلیمه هر یک یک درم و قیاس مزروع افزوده بقدر کفایت دوا الکرم بنفشه محمد بن ذکر یا در کسب
 ریوند ربع و قیاس سبب قسط کبری فوه حیده و کصاره غافلت سیر کشتی رب السوس هر یک نیم درم و قیاس مزرایانه تخم کرفس اصل سلیمه
 از خود هر یک یک کوفته زعفران یک کوفته نیم سبب شش شترتی مینقال با بار الاصول دوا الکرم بزرگ محمد در بار رازی گوید
 استسقا همی را سوده در دوسه جگر بکشاید و دوا را بول کند ز کسب فلفل هر یک یک درم سبب مصطلکی تخم کرفس مینویسند ناخواه
 ابل با دم تخم قسط تخم حیده سفینق و کصاره غافلت نوز در مخرج هر یک یک درم لک ریوند هر یک یک درم سبب شش دودرم
 بار الاصول در بند و اعلت اگر می بود بسکین بن کوز نوز و قسط سبب ان میانه دیگر موفو شش شغالی صلا نه جگر و سپرز سوده
 و استسقا در دوت معده در نافع است رسده بکشاید و بول براند و سنگ کرده در شانده بریزند و در ان نوز کوه جنبان از زنده
 مخرج هر یک یک درم ریوند حیده نوز هر یک یک درم سیما موس درم در فلفل زنده در طحال هر یک یک درم درم کونند چهار درم
 کما فی طوس زرفای خشک هر یک چهار درم و چهار درم حب طیان سلیمه مصطلکی قطن صلب اندیزه بدون هر یک یک درم لک سفول

منقول دو قوخم کرفس حبلی زیره کرمانی زنجبیل بریک مشتندیم قسط فلفل بریک ده درم مسقط طبری سنبل بریک دوازده
درم فوه پاتروده درم رب السوس بست ایشتم درم کوفته تخمه بوسل معجون گند ششتری کینققال و دیگر نطابق مناج
در ضعف کبد و اندام استسقا که از بردت کبد باشد استعمال میشود و سده بکشاید فو مواز زعفران فلفل بریک
بکدرم ساوج بادام تخم منقشر قرفل مصطکی حبلسبان بریک بکدرم و نیم لک منقول قسط حب الخا ترمس در صنی دار فلفل
اسارون قصب الذریره فطر اسایون دو قو زوانه در صنی ریزه حبلسبان فو مواز بریک سدرم کوفته بوسل مشتند
نکا هران ششتری کینققال دوار اللک بزرگ کسر منقول ارض خیم بهترین اودر حکمت زعفران صیده
از خسته درم سیسیایوس رزغن لبان بریک سدرم و نیم کما فیطرس نوزده فامی خشک بریک چهار درم
منوادام تخم در صنی ساوج قرفل بریک بکدرم حبلسبان سیخ مصطکی قصب الذریره
منقل بریک معتددم دو قوخم کرفس فطر اسایون زیره کرمانی لک زنجبیل بریک مشت درم فلفل مستطبریک ده درم
سنبل دوازده درم رب السوس دوازده درم و نیم فوه ریزه حبلی بریک پانزده درم معجون ارض خیم بریک
کده تخمه دیگر ده کوفته تخمه انداخته بوسل ترس از فوه معجون ساخته نگاهداری ششتری بکدرم دوار اللک تخم
مناخ وی قریب بمنافع کیریت لک منقول قسط فلاح از خرمس حبلسبان فلفل بریک ده درم ریزه حبلی پانزده
درم کوفته تخمه بوسل ششتری بکدرم سنبلین باب گرم دوار اللک معتدل منقول از صنی از خیم صیده
زعفران بریک درم لبان سیسیایوس رزغن لبان بریک سدرم و نیم کما فیطرس فو بریک چهار درم بادام تخم
منقشر در صنی ساوج مندی فلفل حبلسبان از زوانه در صنی ریزه حبلی بریک بکدرم سیخ قصب الذریره مصطکی دار فلفل
نوازده طول بریک معتددم اسارون معتددم دو قوخم کرفس فطر اسایون زیره کرمانی زنجبیل لک بریک مشتند
فلفل سیاه قسط بریک ده درم سنبل مسقط طبری رب السوس بریک دوازده درم بوسل کف کوفته ششتری دوازده
المس از لوان استسقا و از لوان غنی و سودا و ابرامانغ است ماز بون در صنی ششتری زیره بریک
بکدرم زیره کرمانی تک مندی بست هیلک زرد بریک بکدرم کوفته تخمه بوسل ششتری ده لطف زمین کنند درم بخورنده
و قوت این تا دو سال بماند دوا می المسک از ششتری اوج بکدرم است از اودیه حلیه برانده و دیگر
در دجله و سده ضعف هر دور اسوده سده بکشاید و بادا بشکند و مندی قرفل بریک کینققال مشک
سنبل سنخ لک پاک کرده ساوج مندی ریزه حبلی حبلسبان بریک دو درم در صنی زوانه در صنی بریک سدرم
زعفران ناخواه شمس کرفس مصطکی بریک چهار درم باکسین ششتری بکدرم کیدانه باسی در آب گرم دوا می
المکرم جبهه قوخم حوت دافع را درام کده بکدرم بکدرم نکا اید منقول از ششتری مصطکی تخم کرمی کرفس
کل فوخم بریک کینققال کندرم الا خرمین کل سرفه ششتری بریک دو منقال کوفته تخمه سدرم باکسین بابا

اعسل یا جلاب جلاب بریند دوامی که سوز مزاج دارد که از نافع است در غم کل در غم سبب با آب سرد و قند
 حوارت مزاج حکم میکند بنجین آب که در شیرین آب خیار آب انار آب سیب آب برود و دروغ گاو و عصاره گل سرخ
 تاره دوامی که سوز مزاج دارد طرب را میزند است صبر سقوی در متقال در عصاره غنث ثعلب و عصاره کاج گوشت
 درم تا چهل درم است حکم کرده بریند دوامی نافع بصفت حکم که در حرارت باشد عصاره حاضر اتوج چهار دقیقه باشد
 عمل بریند دوامی از نانی که حرارت زیاد نباشد بیخ که فیتوس چهار درم کوفته بخت باسل مزروع از غره
 بسهند و ناشتا بریند دیگر کب کابوش سوزخه ستم نوده بسل تقویت میکند دوامی که جمیع قساها
 ضعف جگر نافع است که ذیب خنک کرده کوفته یک معلقه بشرب شیرین بخورند دوامی که سوز مزاج با در
 کب در نافع است برین خشک زرب پوست شیرین اجزای مسوی کشیدار و در شراب تر کرده بخورند و هفت
 کنند و قدری عمل بخند شراب خوشبوی دیگر بخورند و دیگر که جگر از حلاط فاسد زمانی که در فتران ضعیف
 شده باشد با ک کدو قوّه و دیگر منقول ریوند صنی هر یک که درم نیم کرفس چهار درم عصاره غاف از زبانه تخم سترق
 هر یک بخورند ششین شند درم کاسنی دو درم تخم کزک شست درم شترتی دو درم دوامی مفتح سده مجرب
 کب غار بقون صبر شطرنج کبر مسوی شترتی کفقال با بنجین دیگر فجاج از خرقطنا غار بقون با درم مفتح
 هر یک جزوی شترتی کفقال با بنجین دیگر که سده مقوک با پیروز یکدک غار بقون سفیاج هر یک دو درم
 ایارج فقا کبدرم جی سانه بخورند مجموع است دوامی درین باب انقظی یکدک ریوند صنی دو درم ایارج
 فقا یک متقال عجب کبتر مت و دوامی معتدل سده محمد مقرب و دیگر که سده کاسنی شترتی دو درم شتر
 نار درین هر یک که درم کوفته عمل مصفی شند شترتی سدرم تا چهار درم بعضی اوقات استین روی دو درم اصناف
 میکنند که در کدو راسان کدو عصاره بر کس در دونه با بنجین بریند دیگر بلج هر یک که درم قبه ریوند صنی بندم
 زعفران دو درم تخم کرفس شترت از زبانه هر یک یکدک کوفته با بنجین بریند دیگر کل کس در چهار درم سبیل مصفی
 هر یک دو درم عصاره غاف عصاره ششین یک منقول ریوند صنی زعفران فجاج از خرقطه سدران تخم کرفس از زبانه
 انیسون عود هر یک که درم عود لبان بندم شترتی دو درم با کفقد و دیگر ستر با درم تلخ کوفته در مفتح و عمل بخت
 سق نمایند دیگر تمام است که در دوامی کب نافع دوامی که در وجع کب که با سبب مال باشد بکار آید دردی بریند بخت
 یک منقول ریوند سبیل هر یک کفقال خشت کدو پیفته درم با دو دقیقه با کب شترت بریند شترتی دو درم تا سدرم
 دوامی که کفقد سده که کدو کسان که شرف باشد شفا باشند نافع است جد و از زرقطه تا نصف متقال حسب حاجت
 سایده با جلاب بریند دوامی که کفقد سده جگر و طحال کدو و لیس صلابه آن نماید حسب لبان با دقیق کرسند
 بریند و درم کاشتم با بنجین سده جگر کدو دوامی که در غم و در هر جگر نافع از درم آن میشود و پیوسته

فصله شمال کنند فوه ریوند چینی هر یک یک درم بر بند دو اوی که در ابتدای درم کبذ زمانی که سبب سپیدی باشد که از خارج
کبذ را دفع شده باشد استعمال شود گرمی درم و حرارت زایل کند و خون را باز دارد و ریوند چینی گلزار درم ان خون شب
یامانی مسادی شربتی یکدستقال باب و دیگر که شیخ از نموده و معتقد دارد ریوند چینی با بل ایمنی و حب الاس نخچه
ببند و دیگر که درین قسم زمانی که درم کم شده باشد بکار آید ریوند لک زنجبیل کوفته درم کنند و او را که باستفقا
نافع است بیخ او فزک متقال با قدری فلفل بر بند نخچه آن بیخ آن با جمل روز بر بند تا بخورد و نفع من می بخشد و دیگر
بول انسان و بول جل خصوصا با شیر شتر نفع میکند باستفقا و دیگر دوازده عدد بلخ که اطراف دسته آنرا دور کرده
باشند و با یک درم مورد سیاه ساییده باشند خوردن آن جبهه استفا مجرب است و دیگر کاشمش درم با آب
بخورند و دیگر خوردن نل که در دست با فلو س جبار شتر استفا نافع است و قدر شربت و سکه یسانی بجمه طفل را بکفرا
تباخ قراط است و جبهه غیر طفل تا سه درم و دیگر استفای می را نایب نافع است بول شتر مت درم عصاره
زیج سوسن استمانون ده درم با قدری شیر ای بجالی و دیگر مستعمل شد گوشت قنقد خشک کرده از دو درم تا سه
درم با شراب دو اوی که در استفازمانی که از خوردن شیر شتر سهال زیاده شود بکار آید جبهه بکبذ بر کوفته
بجبهه مت درم و ظاهر است بیکوفته هر یک یک درم تخم کرفس سرد درم بمبارا در شیر کنند و دو ساعت بگذارند پس صاف
کنند و بخورند دو اوی که در استفای زنی بجمه طفل است با شیر شتر میبند جفص کی دودانک شکر غسر
یک درم بر دور ساییده در مقدار درم شیر شتر نوشند که بسیار نافع است دو اوی که در استفای زنی بجمه در بکار آید
زنجبیل فلفل سید هر یک یک درم سنبل یک درم و نیم مصلک که درم شکر دو چند او و شیرینی دو درم تا سه درم دو اوی
عذر که درین قسم بکار آید از زیاده تخم کرفس ناخواه خطا سایون بسیار نشان از خود سنبل روح اسارون بکبذ ان بوبند
و تو بلون حشمت است و دیگر که در تقسیم سود دارد بر وزن ناردین مشک را چوب کبند و نظرون رنگ کوفته میکنند
دو اوی که در استفای طبعی زنی امبی حرارت را با جفص طبیعت بود نافع است از یک درم بیک درم زنجبیل غار بقون یک
بندرم بعسل حب سازند و بخورند و دیگر غافه دو دانکس غار بقون یک درم بعسل حب کنند و بخورند و دیگر که صلا تبه
و طحال کبذ از دشمن یک درم با سکه بر بند و مو طبت نمایند و دیگر شاخ کوزن سوخته بعضی در دای سبب نیز نافع
است و دیگر بسد ساییده باب درم طحال را نافع است و دیگر شخصی مطول در خواب بپوشد شرب بول خود هر روز
سه جفص پس خربک در صحت یافت و دیگر هر روز یک درم تا سه درم جوف را با سکر که تاده روز متوالی دوان
تخمیل درم طحال کند و دیگر طبعی کما طر فایا کل آن با تخم ان صامر میکند صلا تبه طحال را خاصه که شراب با سکر که طبع
داده باشند و دیگر پید کنند را در سکر که عضل که جبهه حیدر مطول دهند نافع است و دیگر آب برگ کلم بنیند
بطحال در برقان نافع است و او را که در صلا تبه طحال بکار آید بظفت عدد و حفا شل را بکشند و پاک کنند

در دیک مغالین کشند و در کبر سر آن ریزند و دیک بگل کوبند در نوزاد کم نهند تا بنزد و بکند و کله بوزد و بکند و در کله کسره شود
 دیک سر دیک کشند و در کبر کمانند در صبح دو درم به بند شیخ میگوید این علاج جوخت هرگاه این دو بخورند و دیگر
 که در قحطی بکار آید تخم گامی تخم خسته و تخم بریک بخورم که از آن تخم دو درم یک ده درم شنبلیله شکر درم یک پنجمین
 دوامی که بوج محال نافع است آب برگ کلم کوفته بوشند دوامی که بوج محال در برقان سودمند است
 بر سیاهوشان را بقدر حاجت با شرباب بپزند دوامی که باره بچون در برقان زرد که سبب زیادت مضر
 باشد بپزند جگر اپاک کند سفر میباید که صبر خورم خار بچون بکند دوامی که در برقان زرد سدی بکار آید
 آب کرفس آب درزبان آب سیب هر یک دو قیحه بچوشانند و شکر کنند و درین روغن بادام شیرین و دیک درم
 روغن بادام تلخ و یک درم روغن پسته اضافه کنند و صبح بخورند و شب تخم زرب منقوشم خوزه انیسون هر یک یک درم
 تخم کرفس بیدرم یا کچین عملی بپزند دوامی که برای برقان کسره درق اس با شرباب سایند تا کسره درم
 بپزند و دیگر طبع ابوخلسا با بار القراض به برقان در دمحال مفید است و با کله کتله و ضماد و دیگر شیخ
 کوزین سوخته بعضی او در پسته نافع برقان است و دیگر نافع به برقان سود حاصل را در شرباب بپزند و دیگر
 در آنک کبریت باب یا بچو چینه نفع میکند به برقان زرد و دیگر خوردن برگ کلم با کوشن کینه برقان را نافع است
 دوامی جهت برقان سسی خزه انیسون هر یک دو درم یا کلم شرباب بعضی و دیگر سوخم مصغف بکند و نیم کوفته
 با نیم قیحه شکر چند روز متوالی بخورند و دیگر زرد جو به انیسون هر یک بکند کوفته نیمه با دو قیحه کچین باب کسره
 و دیگر که بعد از استاده کردن چهار درق آب بکشد که شکی در التهاب غلبه کند بر بند بچو خوردن از آن صفت چشم آزار
 عرق میکند بر سیاهوشان بودینه فوه مسادی جوشاننده صاف نموده نیم درم شرباب ریجانی بوشند دوامی که در
 برقان سیاه هرگاه سبب او محال و کله بپزند بکار آید آب غلبه شکر و قیحه آب کاسنه دو قیحه آب برگ ترب
 آب برگ کزهریک یک قیحه و نیم آب برگ کسره کوفته جوشاننده صاف نموده فلوس خیار شیرازه درم حل ساخته بوشند
 دوامی منهدمی درین باب دوامی که درم گرم جگر را نافع است بچو چن سوخته هر یک سه درم نبات
 صفت درم کوفته و نیمه هر زرده درم با کچین بخورند و دیگر که بین غلظت و غلظت علیله آله باب کاسنی
 یا باب خالص ساییده بر جگر بپزند و در آنه و خشک شدن نه بپزند دوامی که درم سرد جگر را سودده بودیابی
 بندرم یا کلم یا زاده کسب مزاج با قنده سیاه آمیخته بخورند و خودل شیر گاو ساییده طلا کنند و مداومت نمایند
 و اگر بول نبریک سیر بخورند جهت از ازاله درم سرد جگر جوخت و دیگر که درم سرد و شیر زرد نافع است خودل جو کهار
 هر یک یک درم کوفته نیمه در نیم سیر بول بز یا زاده آمیخته بوشند و مداومت کنند و دیگر که سین عمل کند و قویتر است
 انگوزه ده درم نمک سنگ شخار سبانه زرد جو به در جو به نمک سیاه نمک سفید جو کهار هر یک مبت درم برگ کله

آنچه که خورد از دخت رختن باشد صد عدد و جلوار یک ساخته در ده درم روزی شش بار و ده درم شش بار که آنجند بر برگ
 آنچه بر دو جانب طلا کنند در در یک گلی تو بویهند و سه دیک بخیر کنند پس در یک را بکل علت گرفته بعد خشک شدن
 سیانه پا چکه سفیدی که از نود آتش تو سیه کنند و بعد از سرد شدن سه دیک بکشایند جمله اجزا خاسته بشود بر آورده
 نمیدارند و هر روز مقدار یک سبب نکشت بر آید آب شنبلیله بخورند از ترشی و شیرینی و جربی و مایه پر بنیز کنند علت سبب زد
 جگر و جمله عطشهای بارده شکم تپانده و دفعشود و باز خورد کنند دو امی که چته برقان مجرب است یارده که وی
 تیغ و ترمان بریده تاب پر کند و تمام روز در آفتاب تمام شب در شنبلیله نگاه دارد و علی الصبح در قطره در چشم
 کشد و بعد از دو که می پوست بلبه و نبات ساییده یک کف دست بخورد مقدار آن روز خوات خشک
 بخورد دیگر جهت مرض نذ کورسون کمی براده این کج سیاه سونبه مرغ میل گرفته بخته ماشه که گویا باشد
 دو باشد صبح با دوغ گاه بخورد و مقدار دل خشک باشد دیگر جهت برقان و تب صفراوی در چشمی و آن قطره خون
 و میوه ششی و نه بیان و خشک با فسر اطراف خواب گران موز ششانه کله می مویته جرایمه مغز کداله خس برابر میگویند
 و در زم را در کبیر آب بخورند تا نیم پا و آب مانده مالیده صاف نموده بنوشانند دیگر جهت برقان صفر
 در سود موم کلیم شاه محمد جوم ملاک در اهل هر یک بنجاشه آب ساییده غسل تمام فروج نموده بخورند کلمه
 همسم اودیه کبیر طحالی که هر راسه در انفاط را بنیه جهل است رب اس که در افغ اسپهال
 کبیر است در اودیه صدریه رب انار برش و میخوش که معوی و مصلح جگر گرم است رب زرشک
 که معوی جگر گرم است در اودیه معده که نشسته و سخن اسراف منقول از طری جهت سودوزن باره
 کبیر سبل زرقه کبیر نفل جوز بود از شمشیر خان فاقه صفا قاقه که بار زرب مشک بنز مده در روغن
 یا سیمین در روغن حیر که بخورند پس آن کنند و نفل با خوب بگویند باز در روغنهای مذکور اندازند
 در روغنهای در روغن بان فالحی انفاذ کرده در قدر مضاعف در آب گرم بخورند و سود کرده استعمال
 کنند در روغن انستین که جگر را قوت دهد در شامیدن بخورم آن نوع سده جگر و سبب زد در روغن برقان
 خصوصاً با کبیرین عسلی معده است در اودیه آن در اودیه معده که نشسته و روغن پسته نافع است بوج کبیر
 حادث از طوبه و غلظت روغن ساطع که منفعته میدهد بکج در معوقه سیوم اودیه را اس نذ کور شده
 روغن سرفجل جهت درم صلب جگر شرباب در تخا نافع پوست به شیرین کوفته در ق محبوم کوفته
 نونل در دست هر یک کفی نمده در آب کشینز نیز در جلی تر کنند پس روغن خیریکه خالص است درم بر آن
 زده آخته یک شمار روز نگاه دارند در روغن در هر دو ساعت حرکت دهند و روز دوم بپزند و یک پاکیزه و مصفی
 و بخورند در آن آب و سبوس کنند تا دیک خوب میماند و باخورد پس و دای در دیک انداخته

باش زخم جو شانه تا آک گشته خدب شود صاف کنند و بکار برند و روغن سکنجبین سردی بکار آوردند
 در ادویه معده روغن قسط که بکسر در او در دوز آنرا میفروشند روغن کلک کلک که نافع است با ستقا
 در غوطه سیوم ادویه را سی که گشته روغن با زریون استغفار نافع است بزرگ مازریون یک چهار یک
 در سه من آب بچوشانند تا نیمه آید و سه دقیقه روغن بادام در او نهند و بچوشانند تا روغن مابند شیر که نرم
 باشد بیشتر اسهالی و آید این روغن هم میفروشند این نسخه موافق قسرا بادین شفا می است که هر قوم شده
 و در کتب دیگر در وزن مازریون در روغن آب حلاوت بسیار نظر آمده چنانچه در حلاطی مازریون نیم من در آب
 سه من در روغن یک قوتیه تعیین نموده و در کامل الصاعه مازریون را یک نیم رطل و آب پنج رطل در روغن برنج
 رطل نوشته در شاهی مازریون برنج من در سه من در روغن بادام سه دقیقه است روغن محلول
 که جهت تکمیل ریاح بکسرید است روغن مصطکی که کسر در جگر روغن مسیحه که جهت در آید معده است
 بر سه در ادویه معده که گشته روغن نارون شش باد طلاء و احتقانا جهت وضع که سودمند است در غوطه
 سیوم ادویه را سی مرقوم گشته روغن کنج که تهج دست و پارا نفع کند و طبری در صاعه که اوذ یا یعنی درم بر جو
 نوشته زرفای خشک کون کرمانی ستر فارس را در گرم بنی خاکستر خوب انکور همه برابر گرفته در روغن نارون بچوشانند
 و صاف کرده تر بن کنند کلمه **سهم ادویه** و اعذیه و طیالیه در الفاظ از امور است زرشک
 آبا که بکسر گرم میفروشند در ادویه معده بخریافته زرشک را نفل روغن زیتونیت که او در طرف
 مسی بجه خلط بچوشانند و بعد از آن بپوشانند در دو گرم در در افعال قوی تر از حصف ضاوش
 جهت استفادگیکن در در مفاصل و فخرس و فساد و تسبام زخمهای بدن لاغس و با شرب و بار اعل
 جهت در دندان و باقیع ترس جهت جوب و حکم و هر چه کینه شود در افعال قویتر در بدن مرطوبین موله
 شروع است زیر **ریاح** از اغذیه ملطفه صمغ و سنگ مره اصفه واحد است حلاطه و مرقوم و مقطع باه و مفتوح
 سده و موافق صاحبان بکار در نهایی نامید و شکر انب و مغز انبه بارده است و طریقی ترتیب او چنانچه در شفا
 الاستقام مذکور است آنست که گوشت را بقدر یک رطل ریزه کنند و اگر مرغ باشد از بند آید کرده در آب جوی و بخود
 مقشر و روغن کعبه آب بچوشانند در نیم رطل سکر که انکوری در ربع رطل حلاط یا شکر سفید و یک
 و قیه بادام ساینده در کلاب دیگر گرم گشینه خشک و مثل آن خود و سدر ب و قلیلی زعفران مضانه
 کنند کلمه یا **زخم سهم ادویه** که بدیه و طیالیه و مراریه در الفاظ سینه مهله است
 سخن پنجم که جهت بفتح سده بکسر تکمیل صلاحت است با نافع است در ادویه معده که گشته **سقوط**
 آمله که بکار آوت و در ادویه معده بخریافته سقوط افعال کبیدی از عفران کبدر می یونند

ریوند یکدرم و نیم صمغ عربی طباشیر فوه ضدل سفید بریک دودرم لک مغنول تخم حماض زرشک بریک
سه درم کل سرخ ششدرم شربتی دودرم بادوغ مخی باجدید **سفوف** معمول و محجوب و الدماجید
زعفران یکد انگ ریوند چینی کینیمد انگ تخم حماض باده صمغ عربی بوداده شسته ضدل سفید طباشیر
فوه بزرگ یکدرم لک مغنول کل سرخ زرشک منقی بریک نیم مغنول کوفته بخیه سفوف سازد شربتی دودرم
بشیره تخم کاسنی در آب به **سفوف اصول** که سده بکشاید و صلابه طحال را بکند از دودر ادویه معدییه
یک کوشه **سفوف** انار دانه بعضی سخن آن که مقوی جگر است هم در آنجا گذشت **سفوف بادان** که بخته اوزار
مستفی بکار آید ان شاء الله تعالی در ادویه معدییه بیاید **سفوف بزور** جگر را نافع است و قول براند
کافور دو دانگ لک مغنول چهار دانگ زعفران سه ل مصطک فستقین بریک یکدرم ریوند چینی یک مغنول
انیسون رازیانه تخم کرفس رب السوس بریک دودرم تخم کاسنی تخم کنوت بریک سه درم عصاره زرشک
چهار درم تخم خرنزه تخم خیارین بریک بجز درم شربتی شدرم **سفوف بیدانه** نافع است جبهه حار است
جگر و یرقان و سده جگر بکشاید و نفث الدم را میفکند مصطک و دودانگ طباشیر بجز درم کل امی کل سرخ
لک مغنول سه ل اصل السوس بریک یکدرم بیدانه نقشش است منزه تخم خیار بریک چهار درم شربتی یکدرم
باب سرد **سفوف ترهل** زعفران یکدرم سه ل مصطک عصاره غاف فستقین ریوند چینی بریک یکدرم
زرشک منقی دودرم و نیم کل سرخ چهار درم قجاج از تخم سبارون رب السوس بریک یکدرم **سفوف**
کنند **سفوف حاکلی** که مقوی کبد و مفتح سده است در ادویه معدییه بر قوم گشته **سفوف** ریوند از
ترکیب شیخ نافع به یرقان رسد و ضعف اعضای برسد و طحال در موقوف سیرم ادویه امراض را سکی
بر قوم گشته **سفوف سکنج** جبهه استسقای طبعی و بادهای شکم و قولنج را نافع است تبکین بملد زرد
بریک یک جبهه تخم کرفس حب اگر شاد بریک نیم جبهه شربتی دودرم باب گرم **سفوف عیالت** که جگر
ضعیف را تویسه کند و نه برال کبد را نافع است **سفوف قوط** که گرمی جگر را میفکند **سفوف**
کرفس که بزرگی شکم و استسقای طبعی را بسیار میفکند این همه سفوفها در ادویه معدییه باید جست +
سفوف کزنازج سده سپرز بکشاید و طحال را نافع است جبهه یقید یکدرم و نیم کزنازج تخم کاسنی
بریک یکدرم کوفته بخیه سفوف سازد شربتی شدرم با کچین **سفوف لک** جبهه یرقان دودر جگر
دسته صفراویسه کافور دانگ ریوند چینی دانگ نیم لک مغنول زعفران بریک یکدرم
طباشیر دودرم شربتی دودرم و نیم باشربت آلو یا شربت بنتر نمید **سفوف**
لولوی از ترکیب ناسخین اطباء شیره از است دو سطراریای لب پیرا نافع است جگر دعه

د دل را فوت دهد و حرارت و تشنگی بنشاند کل مضمون مصطلک بر یک یک درم که با افاقای مغسول یک
 در درم بسد سوخته گنهار طاشیر خرب کل ازنی کل ترسی ضدل سفید تم گل با رنگ بریان تخم حاض بلوط
 بریان تخم مورد بست کنار کشیز بریان کرده که در سینه صمغ عربی بریان سماق زرشک بست جو بریان طراش
 تخم خرفه اسپنزل بر یک یک درم در او برید تا سفید چهار درم انار دانه پنجم درم غیزر اسپنزل و باد شک بجز را بگویند
 و با مس آینه بکار بند سفوف است مدر که در استحقای طار فیه است سبل مصطلک بر یک یک درم عصاره غاف
 عصاره سنبل زعفران بر یک یک درم رازیانه یک درم زیم یک مغسول ریوند صنی بر یک یک درم مازویون در
 ایرسا بر یک یک درم کل سبغ سفید تخم خیار رازنگ تخم خرفه مقشر بر یک یک درم شترتی از سردم تا پنجم درم
 اگر حوازه قوس باشد با سنجین بر بند و اگر صفت باشد با ترب یا بول که سفید آبرن بگویند که من غاف و سنبل
 و سبل پنجم حرارت صوابنی بنیم دیگر که در تقسیم کار آید و او را کند حرارت زیاد کند تخم کرفس تخم که در
 رب السوس بر یک درم تخم خرفه پنجم درم تخم خیار بست درم کوفه پنجم شترتی پنجم درم با سنجین در
 که در سنجیات بیاید سفوف مر و ار مد که مقوی بگرد و جمع اعضای باطن است در موقوف درم دوپه امراض
 سکه گشته سفوف سبل که در استسقا هار بکار آید تخم خیار خرفه مقشر تخم ناریک یک درم
 یک مغسول تخم کثوت بر یک درم عصاره غاف ریوند صنی بر یک یک درم شترتی که بقال با شتر شترتی
 یا برین سفوف ناخواه که بدو بسوزانغ است سفوف کاک که بکلی مفید است در در او در
 مدینه شرب ریافته سفوف ورد و ج جگر در پنج رانافست زعفران یک درم سبل مصطلک عصاره غاف
 اشنیق روی ریوند صنی بر یک درم اسار دانه تفاح از خرب السوس بر یک درم و نیم زرشک یک درم
 کل سبغ سفید درم شترتی در درم با سنجین دیگر که حرارت جگر بنشاند و اسهال صفوادی باز دارد
 و خارا دفع کند و غله خون ساکن کند و از آنکه آید خواهد بر آن سود دهد در او دوپه صدایه که گشته سفوف
 پلیسکه درم جگر در پنجم زاناف است پلیسکه سیاه پوست پلیسکه کرمی بر یک یک درم تخم کرفس
 اشنیق رازیانه بر یک یک درم کوفه پنجم شترتی شده درم با شتر شترتی دیگر که در سوزن راج خار ادویه
 جگر بعد از ضد با سبب از تر بر باب کاسته و سنجین و تصفیه باب که دوس تازه آب خیار بار و جو زونل
 و ضدل و گسرخ بکار آید رازیانه یک درم طاشیر دو درم یک مغسول سه درم پلیسکه زرد درم در
 بعضی اوقات بدل رازیانه کثوت بر بند شترتی شده درم دو سوزن خردون که روز اول چلدرم
 آب پنر باشد درم سفوف بر بند روز دوم بست درم ماور کچین زیاد کند و پنجم بر روز بست درم
 زیاد کند تا هفت روز سفوف دیگر که در سوزن راج خار یا سبب جگر با ماور کچین می دانند

دهند از بیانه امیون بر یک یک درم ریوند چینی سه درم لک مغول کل سنج جهاشیر بر یک یک درم
 پیله زرده درم سفوف ساخته اول سه درم باره بجن چهل درم بر بند و تانه روز بر روز دوقه
 باره بجن بقر ایند تا یک هفته و بعضی این سفوف را حقه سور مزاج حار مادی جگر بیشتر می دهند
 و حقه تلین اگر زیاده مطلوب باشد چهار درم سفوف خشک هم می افزایند **سفقوفی** که هر گاه
 جگر و معده سرد شده باشد و ریج و قرا و در شکم زیاده بود در بعضی مشرف با استفراغ دیده باشد
 نافست تر نفل دار طفل فاقه ضماری سه درم بر یک یک درم کندر زرد درم پیله کابلی پیله
 سیاه کل سنج بر یک سه درم کوفته نیمه برابر مجموع شکر طرز ذایم نیمه بعد هر سه روز از یک درم تا سه درم
 یک مرتبه بدین **سفقوفی** که در ابتدا با استفراغ بیشتر یا باره بجن یا آب بقول بر بند تخم خیار
 تخم خسوف قراح از هر یک یک درم ریوند زعفران عصاره غافث بر یک یک درم و نیم تخم کنوشت
 یک بر یک دو درم شتر بی گنقال دیگر که در استفراغ زردی با بیشتر در بند ایر ساس سوخته بر یک
 بندرم امیون تخم کرفس فوه محمود و لبان لک متقی ریوند چینی بر یک دو درم پیله زرد سفوف کوفته نیمه
 از دو درم تا سه درم با بیشتر بر بند دیگر در نیاب اسارون قسط کما فیطوس سس سوخته مازویون
 غار بقون بر یک یک درم امیون مصطلک عصاره غافث ریوند چینی سبیل الطیب جده بر یک یک درم و نیم
 کوفته و نیمه یک درم و نیم با بیشتر بخورند دیگر هدرین باب ایر ساس سوخته بر یک یک درم
 و نیم فستق رومی ریوند چینی عصاره غافث بر یک یک درم مازویون بدرشته در می بقدر حاجت
 با بیشتر بخورند **سفقوفی** که در جمیع اقسام استفراغ تا خارج باید معمول و بوجبت ریوند عطای
 زرد سفید بر یک یک درم کوفته نیمه با شکر سفید برابر بر دو نیمه یک متقال با بیشتر بر بند و در می
 اوقات پوست پیله نیز یک جزو اضافه کرده میشود هر گاه اخراج بنعمه نظر باشد قدری غار بقون
 سس اضافه نماید **سفقوفی** که بجهت استفای بوجبت جلجت سه درم فلفل دراز زنجبیل ناخواه
 بر یک شش درم پوست پیله زرد شیطرح قسط همین سفید سناکی بر یک سه درم **سفقوفی** که درم
 حار جگر که جانب مقرر باشد سودمند است سقر نیانیم درم ریوند چینی یک درم تخم خیار تخم
 تخم بادرنک تخم کاسنی تخم کنوشت بر یک دو درم پیله زرده درم سفوف ساخته دو درم باب
 کا هو یا باره بجن یا غوس خیار شتر و پیله بر بند دیگر درین باب تخم کاسنی تخم کنوشت دراز مانده بر یک
 دو درم پیله آله بر یک یک درم زرد ساینده سه درم با بیشتر شتر بر بند و از نرطل شیر شتر بر بند
 تا یک رطل و نیم برسانند دیگر هر گاه درم در مقرر کسب باشد ریوند چینی یک درم و نیم تخم کرفس

انبون را زبانه بر یک دو درم تخم کاسنی تخم کتوت طباشیر هر یک سه درم چهار درم زرشک چهار درم مغز
تخم چارین نوز تخم سبزه هر یک چغندر نرم سیاهه دو درم بادیه درم سنگبین بر بند سقوفی
که درم دسه هجر تخلیل کند و طبع را نرم دارد سفرنا بدردم یک مغزول ریو بند پسته هر یک یک درم
نوز تخم چار نوز تخم چار باد رنگ تخم کتوت تخم کاسنی بر یک دو درم بلیله زردده درم ششتری دو درم
باب پنز دیگر که نرم کبد و دنبله از اسپرد و هر گاه مغز شود پاک کند تخم مرو میزدیم طلخون خشک آرد
جلد هر یک یک درم با کوبیده شکر است و در وقت شیر جگر کثرت باشد سقوفی که جهت سبز جگر است و در بقیه زایل کند
مغزول از زنده گره مر جان سوخته یک درم کتیرا دو دانگ بوشند و دستور در جان دو دانگ شکر یک مثقال
سوق چهار مثقال تا بقیه مدت ماند خوب است و دیگر که تخلیل او را م طحال کند مغزول از شرح
مفردات حرف سه درم کوفته با یک درم سنگ کراخته با سه که دره روز متوالی بخورند و دیگر که جهت سبز جوب
است زوفای خشک پوست بوج کرعب انقلب بسیار شان تخم فنجانشتر تخم سداب با سوسنی شتری دو درم
با سنگبین دیگر که در صلابت طحال نافست حب الرشاد پنج استار در هر که تنه خبیانند کیش باز در سر که
انقدر باشد که در بندت حب الرشاد آرزو چند روز دیگر که سداب خشک سوخته بآن کیشند و شتر ص
کنند و ز نوز بترم خشک کنند و نگارند که سوز و پس بگویند و هر روز یک مثقال با سنگبین بر بند و دیگر که
باب آرد یک من تخم سبندان چهل و چهار درم کوفته با رده اخته نمیزنند و در حق کنند و دستور بریان کنند
و کوبند و سر که تر کنند و بخورند و اگر ناکوفته با سه که بخورند روا باشد و دیگر جهت درد سپرز که با عوارت
باشد مغزول از کف ثمره الطرافا غار بقون هر یک یک درم استقلو قدر بون انباشد بدل بخورد درم
کل سرخ با بر کیش باز در سر که خبیاننده خشک کرده زرشک بیانه بوداده بده ارضی هر یک سه درم
تخم کرفس دوازده درم ششتری از یک مثقال بر بنم تا دو مثقال با ششتری با ما را کمن باب جوب که
با سنگبین سقوفی که در برقان هر گاه نه بسیاری صفر اگر بشد و ت بنات مشعل میشود مغز یا یک
دانگ و نیم مغز بدردم طباشیر یک درم پوست بلیله زردده درم همه را کوفته و بنجه با ما را کمن بر بند این
یک ششتر است و اگر در بعض ضعیف باشد کم باید داد سقوفی که در برقان مغزوسی هر گاه که سده
تبدل بر دیگر درم کرد و با ششتر خصوصاً ششتری که از شمع و مقوم علف کرده باشد استعمال شود و اینج فقرا
چهار دانگ انبون میزدیم انبون یک درم بلیله زردده درم جله کثرت است با پنجاه یا شصت درم ششتر
بر بند سقوفی که در برقان سدی جربست کربت زرد تخم مثقال انبون تخم کرفس جلی نمود سبزه کند
سبزه هر یک دو درم نوز چغندر سه درم مغز ششتری چغندر کوفته بنجه یک درم و نیم باب رازبانه بخورند و دیگر

دیگر چه برقان سمول حکیم شاه محمد مرحوم کل دخت میغان سایه باسم وزن شکر انجبه بر صبح یک کف
 بخورد **سفر قی** که در برقان سود بعد خوردن سهل با باد اجین که اگر سنگین افتد ساقه باشد بخار آید
 مکن بندی که اندک ایارج بقضا بندرم افتد بدم علیل کاسه در دوم ببلد زرد سر دم جلک بک شربت
 است دم و کم زیاد برای طبیب مفوض است **سنگین** که اکثر قسام آن حرارت جگر است لکن نماید رسیده
 جگر کشاید و بول براند در او بیهوده کشیده **سنگین افلاک** جگر سرد میزند و معده که فاسد شده باشد
 از نفیوم و حیات مرده تطاوله نافع و مفتوح سده و در بل صلابات و در جاع بارده است و منافع بسیار دارد در درستی
 سبیل بندی تر نقل جز بوا حاما قاطعه کون بودینه جوی ناخواه هر یک سردم و دو قطر سایون سبیل
 اعیب اسارون سینه خود لبان نفع خشک هر یک بخورم پنج روز بانه پنج کس هر یک ده درم هم انیکوب
 نموده در ده رطل آب یکشاز زنجبانه پس باش نرم بخوشاند و کف بردارند تا نصف رسد یا بیده صاف
 کنند و پنج رطل شکر داخل کرده بخوشاند تا بقوام رسد پس هر که تنه بقدری که خوش کند معده از زردی و از
 شترشی بکوبه **سنگین** یارو استوار گرم را نافع است و در بول تخم کرفس نیم دقیقه تخم خیار تخم
 خسرزه تخم کاسنی هر یک دو درم هم را سوا می تخم کرفس نیلونه یکشاز زرد سر که تر نماید و صاف
 کنند و بخندوبی قند سفید آمیزند آب خیار مصوری یک رطل یک دقیقه اضاف کرده بقوام آرد **سنگین**
 بزور می یک سنج آن مفتوح سده بکد و طحال و در بول است در او بیهوده کشیده دیگر جهت نفی سده
 و سایر امراض مادی جگر بنایت نافع است مغزول از شرح سده کل سرخ هر یک دو مثقال پنج کبرنج کرفس
 هر یک سه مثقال امیون تخم رازیانه پوست پنج رازیانه پوست کاسنی هر یک پنج مثقال زرد شک منقعی
 ده مثقال ادویه را سوا می کل سرخ زرد شک نیلوب کنند و هم را شب و هر که تنه صده مثقال آب خالص سیصد
 مثقال بجبانه و صاب مشتاده و موز زده مثقال در صحنی انداخته بخوشاند تا ثلث آید پس صاف کنند
 و با عمل و نبات هر یک پنجاه مثقال شکر طرز صده مثقال نعروم سنگین آرد و پودر پنج مثقال با آب
 کاسنی یا غیر آن با ادویه مناسبه استعمال کنند **دیگر سده** جگر و سپهر یکشاز و جهت ضعف معده و حیات
 عفتنه دایره در در مزاج و در جاع مفاصل یعنی را نفع دارد تخم کثوت تخم رازیانه تخم کرفس امیون هر یک
 پنج درم تخم کاسنی ده درم هم را در یک نیم رطل سرکه خوش طعم دو درم دقیقه آب خالص تر کنند و یکشاز زرد
 بکد آرد پس باش نرم بپزند تا که در آب کم شود و صاف نمایند و قند سفید پنج رطل انجبه بقوام آرد و کف
 بردارند و عمل آرد دیگر چند سوره القینه و جناس طلت ناخواه مشکطرا مشع دو درم هر یک سردم تخم
 کاسنی امیون پوست پنج رازیانه پوست پنج کرفس تخم خیار تخم خیار باد رنگ هر یک بخورم سده که در استمال

شکر سی استار **سکنجین زوری** اصل سده جلوه سبز باشد و دلمبر زواید و صفرا بنشاند و معده را سرد
 دهد انسون تخم کوث رازیانه پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس بر یک بخورد تخم کاسنی ده درم همه را نیکو کنند
 و در کیم خطر است که تند خوب و در ظل آب خالص یک شتا نزد تر دارند و با نش نرم بپزند تا قدری آب کم شود و فند
 سفید بچرطل جلده بقوام آرد **سکنجین زوری** با روغن آن که سده بکشاید و مسور القینه و استسقار را
 نافع بود در او رسعید مذکور شد و دیگر از طب عیانی که از آب مزاج گرم سده جلوه انافع است تخم کاسنی سده
 تخم خیار باد رنگ بخورد پوست بیخ کاسنی هفت درم تخم خربزه ده درم کوفته یک شتا زرد و کبر سیراب و باد سیس
 سرکه حبسایند با نش نرم بچر نماند تا ربی کم شود بدست بماند و تر به سفید بچر خوشید و بکرم اسیر
 سفید مزاج بادام هر یک دو درم اصفاد کرده با یک سیر شکر بقوام آرد و دیگر منقول از شاهی مفتح سده
 جلوه استسقار و عطش و حیات حاده نافع و در بول است مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم خیار باد رنگ هر یک
 بخورد تخم کاسنی هفت درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کرفس هر یک ده درم همه را نیکو نموده یک
 شتا زرد در ربع من سرکه آب حبسایند بچر نماند تا سدس کم شود پس فشانند و با یک من شکر
 سفید بقوام آرد **سکنجین زوری** حار یک سخی آن که سده جلوه بکشاید و مسور القینه و استسقار نافع آید
 در او رسعید مذکور شد و دیگر که سده جلوه بکشاید و استسقار از آب مزاج سرد را سفید عصاره فاشت یک درم
 سنبلیله بی دو درم بیخ کاسنی ده درم همه را نیم کوب کرده یک شتا زرد در باد سیس سرکه و کیمبر سیراب
 حبسایند با نش نرم بچر نماند تا ربی کم شود بدست بماند و صاف بپزند و یک سیر شکر در خلکده
 بقوام آرد **سکنجین زوری** یونیدی سده بکشاید و صواب اوجاع کب را نافع بود و طین طبیعت
 کند و یرقان صفرا اسودد و تخم کاسنی تخم رازیانه هر یک سه درم ریوند چینی بیخ منقال پوست بیخ رازیانه
 پانزده درم پوست بیخ کاسنی تر زرشک سیدانه هر یک پانزده درم سرکه سفید چهل درم نبات
 یک من چنانچه معلوم است بپزند و ریوند را کوفته بخته سفید کشیده و بعد قوام بندازند و دیگر تخم زبانه سده
 ریوند چینی بیخ منقال تخم کاسنی تخم خربزه تخم خارزه تخم خیار بانگ ده درم پوست بیخ کاسنی
 سبز پانزده درم سرکه سفید چهل درم نبات یک من **سکنجین زوری** معتدل سده جلوه سبز
 بکشاید و بولی براند و تبارک را مسور القینه و استسقار نافع بود تخم کاسنی تخم کرفس تخم کاسنی رازیانه هر یک
 سه درم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی هر یک ده درم مجموع را نیم کوفته با یک چهار یک سیر
 که و کیمبر قند صاف و سطل آب بقوام آرد و دیگر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی هر یک دو درم
 تخم کاسنی تخم خربزه تخم خیار نیم هر یک سه درم تخم بانگ بخورد همه را نیکو نموده در ده منقال

منقال سرکه و منقاد منقال یک شانه روز خیسانده نبرد تا نکت بماند صاف ساخته تا پنجاه منقال قند تقویم
آرد و دیگر از تخم جبهه صوف جلود استسقا حار و پنهانی مرکه و صفرای مخم از زیانه امینون تخم خار تخم
خرزبه بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر اصل لوسس بریک دو درم تخم کثوت کل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی
بریک سه درم غاب ده دانه در سرکه صد درم و آب دو صد درم خیسانده بچوشانند تا نصف آید و با شکر
تقویم آرد و دیگر منقول از مجربات قبله گاه عرفان پناه رازیانه تخم کرفس بریک سه منقال تخم کاسنی
تخم خارین بریک بیخ منقال تخم خرزبه بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی تخم کثوت بریک دو منقال قند معیند
مبفاد و بیخ منقال سرکه کند انکوری بقدر حاجت بطریق معمول سازند **سبب چین رومی معتدل**
رو بونی معمول و موجب دالده ماحد که با وجود شمال ان فراید تفخ شده کبد و طحال و نفع رسانیدن آن استسقا و سورا
القیحه استیصال ماده تب دایره و یرقان میکند بیخ رازیانه تخم کثوت ریوند صنی بریک دو منقال پوست
بیخ کاسنی تخم خارین بریک بیخ منقال تخم خرزبه تخم کاسنی بریک ده منقال بقعه معیند سرکه بقدر کفایت
سبب چین سازند در روزنه منقال یا کم بشیره تخم کاسنی بشیره تخم خارین بریک بیخ منقال با کم از ان حب
حاجت به صاحب تب برند **سبب چین بر رمانی** که تقویت جلود استور **سبب چین بلیموی**
و **سبب چین تفاحی** که تفخ شده جلگ کند هر سه در ادویه معده گذشته **سبب چین جماعتی**
از نشاء بوجاسده جلگ و سیر کشاید و ادوار بول ماید و اصلاح لیب معده و تب گرم کند و لطیف و حلاط علم
از صده و قمع صفرا کند امینون تخم کرفس تخم رازیانه بریک دو دام شامجانی پوست بیخ کرفس پوست خردلیا
بریک چهار دام شامجانی نبات یک سیر شامجانی سرکه انکوری تند یا بل بسغیدی بیخ سیر شاه چنانی
ادویه را امیش با روز در سرکه دانگی آب محب مزاج مریض و خواش ترشی و شیرینی و اعتدال اضافه کرده
باشش نرم دوسه جوشی بدهند و صاف سازند و را کنند که سرکه مراید و در دوشین شود دیگر بار صاف
سازند و نبات باشش نرم تقویم آرد و کف بردارند و بگرم بخورد صاف کنند که اگر بسیاری سردی
بذر در صاف نوزان کرد و اگر زمین کنند دو درم زعفران در خرزقه لبه وقت جوش در ان بکنند
و با غسل نیز تخمین سازند **سبب چین نیاری** استسقا سرای شرح موز فافع امض جلگ رسده
ان ریوند منقال پوست بیخ کثوت بیخ کاسنی تخم کرفس کثوت بیخ مبد سه منقال تخم کاسنی
بیخ منقال زرشک تخم کل نشت نشت منقال در یک سیر سرکه انکوری سرد و سیر آب خیسانده بچوشانند
و با یک سیر قند تقویم آرد که بشیره بیخ شامجانی منقال تاده منقال **سبب چین رمانی** که مقوی
جلگ است در ادویه معده گذشته **سبب چین لونی** که در دوسه سرد و یرقان و سرسام و تب

مخدر اسود در ریونده صینی سه درم کوبیده در خراطه بزرگ کنند و در دو من آب بپزند تا ب نیمه کوبیده هر سلقه
 خسته بطه را بمالند تا حدت و قوت در آب ده پس خوبه را بمشازند و بنیازند و آن آب را صاف
 کنند و بست اندازند که انگوری و کین مشک اضافه کرده بخوشانند تا بقوام آید و در صینی سنجها تخم کاسنی
 هم بست درم بار یونده مرقوم است ششتری ده درم تا باز ده درم در کوفه بنفشه کثوت تخم شش درم
 کل سنج هر یک ده درم اضافه کنند در عمل بهتر و اقوی بود **سینجینی** که اوج کبده آید
 میفید بود غار یقون بجزرم تریه موصوف بسفاج سنی تخم کاسنی بخورند هر یک بست درم ریونده صینی
 جلد را در دو من آب بپزند و در نیم درم و درونک اضافه نمایند و صاف کنند و سرکه چهارم حصه کنند
 وقت بکنیم من اضافه کرده بقوام آید و دیگر از در شکوبی تخم کاسنی تخم خوزه تخم رازیانه
 سه درم پوست سیخ کاسنی پوست سیخ رازیانه زر شکوبی بجزرم ریونده صینی پنج مثقال اجزای غیر
 ریونده در ده مثقال سرکه و ده مثقال آب گشایدوز خیسایند و خوشانند تا سیوم خصه باشد پس ریونده
 باب ساییده در آن ریخته تا بچند ام شا بجمالی آب غوره و کبیر قند بقوام آید که صلابه سبز زرافانج است
 ریونده غار یقون فوه پوست بز پوست دخت بید زرناج افیمون خافت تم کثوت تخم کاسنی هر یک ده درم سرکه
 یک چهارم قند سفید کین آب مذر حاقه اودی را در سرکه تا ب خیسایند و خوشانند بعد صاف کردن آنچه بقوام
 آید **سینجینی زینبی** که در قنونه جگر بی نظیر است **سینجینی سفر جلی ساده** که هم میفید
 بکله است **سینجینی سفر جلی مر کب با فاویه** که ناف کبده است هر سه در او دوی معدیه خسته بر پیفته
سینجینی غصلی چه بفتح سده جگر و طحال بسیار عملهای سبز و استغای ناف است یک
 سنج در موقوف سیوم پنج سنج در او دوی معدیه ذکر یافت **سینجینی فوه** از ترکیب قاشقین
 اطهای فارس ناف با انواع استفا خضر صا طلبی درم صلب بجزر و صلابه سبز رسده کثاید تم کثوت
 تخم کرفس پوست سیخ کرفس حبه سنبل هر یک میفید تخم رازیانه پوست سیخ رازیانه پوست سیخ کرفس
 کاسنی پوست سیخ کاسنی زرد های خشک فوه خافت آسین هر یک ده درم در آب و درم هر که بخواه سایید
 بخوشانند و صاف کنند و ما کین قند بقوام آید **سینجینی کاسنی** منقول از جلدانی گرمی جگر را
 سود و در سکه جگر سبز بکشاید و در سبز زوب گرم و کنار او در سبز زوب کاسنی سبز خوشانند و صاف
 کرده سنی اشار شک بجه کین باشن نرم بخوشانند تا بقوام آید و پنج استار سرکه در دو سکه کنند و در سه
 جوش دهند و کف بر دارند و وقت حاجت بکار برند **سینجینی نازر لونی** استغای زنی را ناف
 بود برک نازر لونی تازه بکوفیه را در ده استار سرکه و نیم من آب تا بکوفیه تر در اند پس بخوشانند و صاف

وصاف کنند و یک فنس آمیخته بقوام آرند و اگر آب بیخ استوار و عوض آب گلاب اسپینزه بهتر باشد و اگر
دل ضعیف باشد فوری آب بی ترشش اضافه کنند و اگر شکسته با ما زربون در سکه چینیانند روا باشد
شربتی کوفیه پنجمین جهت در اسپرز کاز سسد بود پوست بیخ کبر نمره الطراف اسقوله قند زربون
پوست درخت بید انارون و ده وج حله برابر آب و سکه که بپزند و صاف کرده بعد بقوام آرند و دیگر
نافع با صحاب طحال پوست بیخ کبر اسقوله قند زربون سنبل اسارون زراوند ققاج از خاک سده امیون
زیره رازیانه ارامون نمره و شنبوب هر یک یک کوفیه بزرگ بزرگ بیخ کرفس شوره مریم عقیق هر یک دو قبه
اشق سه و قبه عمل دو قط سکه که سه قط چنانچه معلوم است سنگین بپزند شربتی ده لطفه **کلمه**
دوازدهم ادویه کبیره و طحالیه و مراریه در الفاظ ششینه بموت شرباب
اسارون نافع است جهت استفا و یرقان و جمیع عمل کبد و در دمیده و درک ادرار بول
و طخت کند اسارون دو مثقال را در صره بسته در عصیر غیب درازده قوطی بسید ازند و بعد سه ماه صاف
ساخته استعمال کنند **شربت آکوی** جهت یرقان و اخراج صفرا مفید است در ادویه صید اعینه
گذشته **شربت ابرقیم** که سده بکشاید و با استفاد تقویت جگر مفید است در ادویه قلبیه
گذشته **شربت اذخر** جهت سده هکله و استفاد یرقان در باغ سده و شرب سیف و منض
سنبل سیله و ج حب لبان ریوند چینی مصطلع هر یک دو درم بیخ از خر ققاج از خوشنین تخم رازیانه
امیون تخم کرفس کسرخ گیاه غافت هر یک ده درم بمراد دره رطل آب تر کرده بچوشانند تا صفت
رسد بایده صاف کنند و نقل را با در شش رطل آب بچوشانند و صاف کنند و در دو برابر جمع کرده
باشش رطل بقوام آرند و از یک درم زعفران خوشبو کنند شربتی یک و قبه باب گرم باار البقول
شربت اصول سور الفینه و استفارا بغایت نافع است و منضج اخلاط غلیظه و مفتوح سده
و کاسه ریاح و مدر فضلاست روز منقی جلد درم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی
هر یک سی درم انجیر زردست دانه تخم رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی هر یک بست درم پوست بیخ کبیره
پانزده درم شکوفه از خر سنبل اسارون سیله هر یک ده درم حله را بچوشانند و صاف کنند و با یک فنس
بقوام آرند شربتی پانزده درم تا بست درم **شرباب افشینین** که خصوصیت بکله و طحال دارد
شده سخن آن در ادویه معدیه مذکور شد دیگر منقول از مفردات کحله جهت امراض جلد و اسپرز و نضج
سده و بر اینچنین اشتها و تقویت بضم و معده در بود و از آنکه از از نفع باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی
و شرب و نافع است و مدر بول و حض و مانع و با و حد و ث امراض نمود مثقال افشینین را در شش برابر

مشقال آب انگور چنان بپوشانند که نعلت سه پست ماه که آشته صاف نمایند و اگر کسی مشقال سنبلین را
 با در صینی در سنبل لطیف سلجیه شکوفه بر یک پانزده مشقال درده بر او مشتبه مشقال شراب مخلوط نموده ظرف
 را محکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند پس بنده است شربت سنبلین چند سخن که درین
 باب مناسبت داشت از او به معده تحریر یافته دیگر جهت ضعف جگر و معده که با بوست طبع و حرارت
 شرج باشد بغایت نافع است سنبلین در مشقال کل سرخ چهار مشقال تمر مندی ده مشقال تخمین سی مشقال
 اوویه جو شامینده صاف کرده تخمین در آن حل کرده و صاف نموده و قدری پنجه بنوشند مجموع یک شربت است
 دیگر که سوراخ القینه را نافع است و در دو سه مجلس کم می آید سنبل چهار درم تبر بو صوف عقده درم سنبلین درم ده درم
 کل سرخ سی درم در شربل آب بیزه تا که نعلت نماید پس صاف کنند و قند سفید نخل آمیخته بیزه تا قدری بقوام
 آید شربت سی درم دیگر جهت خلل کبد و معده و التهاب غلظت سپرز در بوقان که از حرارت متولد شود و جهت بیاض
 و قرین حار و قلیح سده و اخراج خلط از بول سنبلین یک شهاب زرد در آب یا در عرق کاسنی ترکیبند و با قند سفید نخل
 بقوام آید شربت بزوری سودمند جهت تسفی و جگر و معده و شکنند و باد و اسهال سودمند در فواصل خشم
 کوش بجز درم را زیاده بوست بیخ کزخم کرفس بوست بیخ کزخم ده درم تخم کاسنی بوست بیخ کزخم بوست
 بوست درم بوست بیخ کاسنی سبی درم در گمان بسته بوشانند و بیالایند و با قند سفید صاف کرده یک نیم سیر
 بقوام آید شربت سی ده مشقال شربت بزوری با در استسقا و سوراخ القینه را نافع و سده مانع آید
 در شکم بپوشاند و بول براند تخم کاسنی خرمخیزه تخم جازین بیخ بجز درم بوست بیخ کاسنی ده درم بمبر نخل ب
 کرده در چهار صد مشقال آب بپوشانند تا به نیمه آید صاف کرده با سیصد مشقال قند سفید صاف کرده بقوام
 آید در درستی دیگر از جمیع اوویه بر یک بیخ مشقال بوست بیخ کاسنی در مشقال و شتاب مشقال قند سفید نوشته
 و با بهر مستقی یک قاشق و هفت قاشق عرق بادیان حل کرده غلت نمایند شربت بزوری حار جهت
 استسقا سودمند است بوست بیخ بادیان بوست بیخ کرفس بر یک مشقال بادیان سیون تخم کرفس بر یک
 بیخ مشقال در یک پالاب جو شامینده تا به نیمه یا کمتر آید صاف کرده با سیصد مشقال قند سفید صاف کرده بقوام
 آید و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق کاسنی حل کرده بیانشانند صحتی گویند که بگردن بلا حظ درم بزوری
 گرم و بگردن بلا حظ شکی بزوری سرد و مذبذب می گویند که بر گردن بلا حظ درم شکی هم یک قاشق بزوری کرد
 و نیم قاشق بزوری گرم در سه قاشق و نیم عرق کاسنی و سه قاشق و نیم عرق بادیان حل کرده به بند شربت
 به رماتی که نفوذت جگر از راه حرارت آن کند شربت به لیمو که جگر را نافع است هر دو در اوویه
 معده شربت تمر مندی که در دفع برغان است در اوویه صد اعینه که شسته شربت

شربت جاوشیر که چند تن در طب صلابت محال مفید است در ادویه صمدیه که شسته شربت
و میفراطین که نافع است بضعف طحال در ادویه معدیه بخوبی نافع شربت و نیار در شربت
 جلیل القدر و جعل هر مخصوص مولف می بخشود است چون حکمای دیگر بعدوی نیز تقریفات کرده اند بسیار
 و میکنند بنامی این شربت متعدد آمده چنانچه مشهور حد ذکر مابد در سیمیه بر بنیاد گفته اند که حکیم بخشید یک شربت
 این یک نیار سیف و خت بعد از شربت دنیار موسوم شده و بعضی گفته اند تخم کوث را با این اعتبار دنیار
 نامیدند که دنیار همیشه در کسید میکنند و تخم کوث را نیز لازم است که در جمیع مطبوعات و شربت در کسید
 کرده طبع نمایند با این اسم می شده و همین سبب از در فارسی تخم کسید نامند و بعضی بر آنند که دنیار
 نام کوث است و چون وی درین بیافشد باعتبار سیمیه الکل با هم انجود موسوم شده است که صاحب
 تحفه المؤمنین از بخشود نوشته است جهت ضعف جگر و معده و تها در غفونت اخلاط فاسده که در اعراق
 بهین باشد نافع است تخم کوث کل سرخ پاک کرده قطره برین و قیقن مصطلک زعفران در هر صحن
 بود نیز هر یک سه مثقال عود پنج سوسن هر یک چهار مثقال زرشک بیدانه تخم کاسنی هر یک و مثقال
 ادویه را بنظر گفته اگر جهت تب باشد در آب کاسنی بخیسانند که در آن کاسنی را با دایان شربت کادو را
 و مویز منقی هر یک پنج مثقال جوشانیده باشند و باز سر هر کپخل از آب کثقال ریوند و نیم مثقال اسفند
 اضافه نموده باد و قند سفید بقوام آرند و عود در عفران بعد از قوام اضافه کنند و دیگر که در سیدیه
 نرم است در تریب با اعتدال و غیر المنافع و جهت سرد و جگر و اسهال بقا و احتیاج نافع است و باور ام حشا
 مفید بشیره تخم حیارین خاصه که گنجین سگری نیز مضاف شود و دافع برقان و حرارت جلد سرد
 و در بول است و طین طبع و دافع حصه و جدری و حیات و مویز و صفرا و شربت غاب را در چهار
 مثقال تخم کوث پنج گرم کل سرخ پاک کرده با نژده درم تخم کاسنی یکوب کرده است مثقال
 پوست بیخ کاسنی سه درم ریوند را یکوب کنند و در خویله بسته همراه دیگر ادویه در آب بخیسانند و صباح
 بخوشانند با شش نرم و بعد از آن صاف کنند و قند سفید در طبل آمیخته بقوام آرند و اگر یک مثقال دیگر از
 ریوند باریک ساخته بران نباشند و حل کنند قوی بعضی آیه شربتی از ده درم تاده مثقال و تاها نژده
 درم و دیگر که سیدی از قزاق این مقدار بن میل نقل کرده و گفته که این نسخه در تقویت حشا و بعض
 کثیرا تر است و نسخه سابق در ففتح و طین موثر تر در نافع دیگر هر دو با هم شربت از آن شش آب
 زرشک آب سبب میخوش آب بمو نژده هر یک نیم طل آب کوث تازه در طبل با هم آمیخته بخوشانند
 و کث بردارند و با سر طل قند بقوام آرند و دیگر که صاحب ادوی نوشته است جهت ضعف جگر نافع است

ریوند چینی بکیرم اصل السوس دودرم رازیانه پوست بیخ رازیانه بیخ کاسنی بیخ کاسنی تخم کثوث هر یک سه درم
تخم کاسنی چندم زرشک تخم کل هر یک مشت درم قند قدر حاجت شربت سازند دیگر که طبع گرم کند
و جگره دل را قوت دهد و سوراخ یقینه و استفاذات بحسب رانغ بود و سده بکشاید و قشنگی بنشاند همیشه مهول
است تخم کثوث در گمان بسته سه درم بلوفز گا و زبان هر یک ده درم تخم کاسنی بیلوب ورق کل کسرخ هر یک مشت درم
پوست بیخ کاسنی در جلد رم بچوشاند تا ماه شود صاف کرده بایک من قند بقوام آرد و ذوق سبز در ریوند
ده منقال ساییده در آن حل کنند همچنین است در قادری و در حلالی این نسخ را با این عنوان نوشته
تخم کثوث در گمان بسته چندم بلوفز گا و زبان هر یک ده درم ورق کل کسرخ بست منقال تخم کاسنی
تازه سی درم در بعضی نسخ عوض تخم کثوث پوست بیخ کاسنی تازه سی درم نوشته و گفته که این مستعمل
است در بعضی پوست بیخ کاسنی سی درم تخم کثوث چندم هر دو نوشته و گفته که مستعمل است او در این نسخه
و صاف کنند و بایک من قند بقوام آرد در ریوند چندم در کسرخ منقال بود شاید ساییده و شیر گرفته
بر سر آن کنند و بیامیزند دیگر چند حرمت جگر و عفونت اخلاط منقول از تحفه لک منقول در منقال
تخم کثوث سه در منقال صندل سفید کسرخ اصل السوس هر یک چهار منقال زرشک سیدانه صفت منقال
تخم کاسنی ده منقال آنچه کوفتی است کوفته در عرق کاسنی یا آب او بچسباند پس چشمانه صاف
نموده با نو در منقال قند سفید بقوام آرد و اگر ریوند اضافه کنند قوس تر گردد و دیگر درین باب
منقول از بیاض والد خت باب صندل سفید دودرم تخم کثوث سه درم تخم کاسنی زرشک هر یک دودرم
و آنچه کوفتی است کوفته عمده را در آب قدر کفایت چشمانه صاف کرده چهار ذوقیه کلقتند در وظل آب
کاسنی چهار وظل شکر سفید اضافه کرده بقوام شربت آرد و اگر بجای آب کاسنی عرق کاسنی گاه کاسنی گسند
مناسب تر است شرب آب راسن که تقوی جلوت شربت ریتلج هر دو
که با ستر قاصد است در ادویه صمدیه گذشته شربت ریوند منقول از فلانسی جتیرقان جگر
گرم نافع است تخم کثوث تخم ریحان هر یک دودرم ریوند چینی چهار درم تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ کاسنی
جلو را در سمن آب بزرغلوه صاف نموده با جلد رم سسکه و کین قند بقوام آرد شربت یازده درم بکتاب
شربت ریوند هر کسب جتنا مرض جگر سپرز و قنچ سده و تلین طبیسته زنجبیل دولت درم
تر به موصوف غار یقون بسفایج تخم کاسنی هر یک چندم ریوند ده درم قند سفید صد درم شربت سازند
و بقدر حاجت بپزند شربت ریوند مغز جگر را قوت دهد و سده بکشاید ریوند بست درم در
سدر ظل آب یک شبا روز تر کنند و آبش زم بچوشاند و سیر ظل قند سفید بقوام آرد

بقوام آرنه شربت زرشک که معوی جگر است بچند قسم در او بیهوده بجز بانه شربت
 زلفت که نفع میکند بوجسه و طحال در او بیهوده صدیه گذشته شربت سنبلی و شربت
 که بطنهای جگر و طحال سودمند است در او بیهوده مرقوم است شربت صندل مخصوصه
 این شربت تقویت و تسکین دماغ جگر غیر مستور است با چندین نسخ در او بیهوده مسطور است شربت
 عقود که صنف کبد و مبادی استفا را نافع است در بلفوظ دوم ادویه امراض را سی شربت عقود
 شربت سوده که خصوصیت جگر دارد در او بیهوده ذکر شد شربت کزبره البیبر نفع
 میکند سده طحال را در او بیهوده منفعت شربت کثوت که در اصفهان شهرت دارد
 معوی جگر و سده و مفتح طبع بود و جهت سودا بقینه و تها در کب معینه بخ رازمانه گل سرخ اینون
 بر یک دو منقال تخم کثوت رازمانه تخم کاسنی کل کثوت تخم خیارن تخم خربزه که یک بوست بخ کاسنی
 بر یک سه منقال قند سفید با شیر خشت نود منقال بخریق شربت سازند و ماده منقال با شیره تخم کاسنی
 و تخم خربزه و آب کاسنی در انقال آن بپزند شربت کما در بوس ابتدا استفا در آن
 سدی و سوره مضم نافع دو منقال کما در بوس بر کطل عصیر عنب و با یک گرم کما در بوس بر یکطل شربت
 بیدارند و صاف نموده بکار برند شربت از عصیر در شربت مذکور تا یکطل شربت
 ما در بوس ان جهت استفا و وجع کبد نافعست بگردن شاخ در برگ ما در بوس وقت بر آمدن آن دوازده
 منقال و خشک کرده بپوشد و در بلنقال از عصیر با دانه و بعد دو ماه صاف کرده استعمال نمایند شربت
 میباید که جهت صنف جگر شربت مسوسن که بم کتبه صنف مسوسن آن مفید است
 در او بیهوده مذکور شد شربت ورو و مکرر که جهت مرض جگر سده آن نافع است در او بیهوده
 سدی مذکور شد شربت هندی با سکی جگر با یک گرم کاسنی و خشک و خشک کام و گلکد نافع
 است آب کاسنی سبز چنانچه صاف کرده کین و دو استار سکر کمن با نش نرم بکوشانند تا بجز آب
 و آب کاسنی اگر تلخ تر باشد در وزن کمتر باید کرد شربت هندی با سکی که جهت مرض جگر و نفع
 سده او و صلاح مزاج وی نافع است اسارون یک منقال زرشک صندل سفید گیاه فافت اینستین
 بر یک سه درم یک سیر چهار درم شکامی با دو درم هر یک بجز م تره طرفه کا در زبان اصل مسوسن غلبه
 تخم کثوت بجز قاشم خنک بر یک سه درم تخم کاسنی بکوبیده بوست بخ کاسنی بوست بخ رازمانه
 بر یک سدی درم آنچه کوفتی است نیوک گسند در آب بسیار گرم بکشبانند و در آن ده صاف کرده با دو بویه
 آب لیون سبز و بویه آب رازمانه و غیر طحل کلفه و نیم طحل مسوسن که صد درم آب کاسنی درون

و بجز طبل نند سفید بقوام آگرند و بد مشرد و آوردن از استنش کیمینقال ریوند صحنی کوفته بخته یا میزند و بکجا بردارند
ششبری که قایم مقام نمیدست و جگر و معده گرم کند و مضمط طعام و تقویت غذا نماید و نفخ دور سازد
 عمل کلین آب شش بر طبل بچو شاشند و کف بردارند تا بقوام جلاب آید پس کسب هر طبل از آن دار فضل ز کفصل
 فضل دار چینی مصطکی قرافل از هر یک یکدرم در صره گنان باریک بنید از بند و مالند و بگذارند **ششبری**
 که در یرقان بکار آید بوره یکدرم ششرب ریگانی کوفته آب ترب دو قیقه در سبم آمیزند و صاحب علت را
 در آبن نشانند و قدری صبر کنند و این شربت بر بند یا در آبن بر بند در حال ندومی زایل گردد و اما
 این شربت بعد از آن دیند که ماده را نفع داده باشند **شیافه** که در استسقای زنی استسقران زرد
 کند غاریقون هفت قراط مس سوخته دو نشت در خمی حب ما بودانه دو نشت و تخم انجبره پنجاه عدد کوفته
 نیمه با مخرمان ششایف ساخته بردارند و اگر شش قراط از این بجزند رواست لیکن در حوزن خطه راست
شیافه که استسقای طبلی را نافع است و بادها معاد دفع کند سداب جمل را زیانه تخم کرفس
 تر بر سفید بوره از منی هر یک یکدرم ششرب سرخ بجز درم باب سداب ششایف سازند و دیگر ششایف طار دریاچ که
 نافع با استسقا است در ادویه با حواهد آمد انشاء الله تعالی **کلمه سوم** آدویه کبدریه
 و طیالیه و مراریه در الفاظ ضادیه معجز است **ضماد استقر باطون** جهت ضعف جگر
 و معده حب الفار سه درم رایتج ده درم تخم کرفس قردمانا پنج سوسن آسمانگون سده اذان الفار ناخواه
 بوره سماق اینش اینون حله ملک سلیم هر یک دو سهار کوفته بخته با بیه کاوده درم موم سفید برابر جمع
 آدویه روغن زرد کوشش باروغ سماق اینجه **ضماد استقر** صلابت طحال را نافع است
 گوگرد درم اینش نقل بوره از منی یک مندی هر یک چهار درم آینه کزانج هر یک ششدرم سداب
 هشت درم انجبره ده دان در سرکه بزند و اشق و مقل را در آن بگذارند و باقی آدویه کوفته بخته اضافه
 کنند و ضماد نمایند **ضمادی** که جهت صلابت طحال دیگر بمنینه معمول است اشق یک جزو اشکل بز
 یا بود در خود سرکه که تندی بیز نوزد بر حرقه که نشسته بنهند و بعضی تنها اشق را بسرکه حل کرده بکار می برند
ضماد استقر برودت جگر و سیرز را سودمند است در ادویه معده به ششرب یافته **ضماد**
استقر سیرز را وقت دهم استین سبیل کزانج تسردمانا نقاح از خونج کل سرخ
 مقل نرم بکوبند و باب برگ طرفایا باب سداب اینجه و سرکه آسنزده ضماد کنند **ضماد اکلیل**
الملک جهت سوزن جگر بارود امراض بارده که در عفران سبیل رومی سود تسردمانا سرخ
 سوسن آسمانگون هر یک دو قیقه مقل ششش و قیقه اکلیل الملک اشق ملک سلیم هر یک یکدرم

یک درم مقل و درم باقلای مقشر کشته نموده اکلیل الملک بزرگ جلد با بونه ترسک نبل بر یک بجز درم انجوز
 مست و چهار درم انجوز در سرکه بپزند و مقل و اشق را در آن بکند ازند و سپس اینزنده و ادویه کوفته بخیخه جمل روغن
 سداب یا روغن بادام یا روغن بابونه سرشته ضاد کنند **ضماد اندرو ما نس** جهت استسقا و خمال
 زنده جنین و در جمع مفصل و عرق اسنا و امض فرغند را از زنجبیل و زنجبیل بیانی آب مایه هر یک دو
 وقیه موم زفت صمغ صنوبر هر یک یک درم زیت مشق قرار بر **ضماد لولو فانس** نافع است بجل کسبه
 عکک البطم دقاق کند هر یک چهل درم اینر ساشق موم هر یک ششاد درم در مادن با دودی روغن زنجبیل
 بکوبند **ضماد و سبکوس** جهت خمال زعفران نیم وقیه بعضی کوبیده میکند موم اشق روغن خا بر یک
 یک درم **ضماد خنی العالم** حرارت جگر بنشاند و درم آنرا نافع است کافور بیدر م صلب الذریزه
 در انتقال کل سنگ کل نغسه صندل سفید هر یک چهار درم بستان افزونتر درم کوفته بخیخه با موم در روغن گل
 بقدر حاجت آغشته ضاد کنند **ضماد و قیق** شمع که استسقا زرقی و استسقا که با آن حرارت باشد
 نافع است آرد و جسد بشکل کوفته کهنه بوره ارمنی کل ارمنی مسکوی کوفته بخیخه لبر که ضاد کنند **ضماد در ماز**
 سپر زخم را نرم کند فاستر چوب زرقا کستر نیک بر مساوی بسکه سرشته در حمام ضاد کنند **ضماد**
سداب تقیه سپر و صلابت آنرا نافع است بوره ارمنی بودینه هر یک سه درم اشق صفت درم
 سداب ده درم کوفته بخیخه لبر که ضاد کنند **ضماد سنبل** سوز مزاج بارد و جگر نافع است در غل
 که در ص بر بونه مستعمل میشود بکار بر سنبل مصطلک قصب الذریزه از خود جلد بر مصطلک و در او شراب جلی
 کنند و در مازادیه کوفته بخیخه بدان شبینند و ضاد کنند در غده بارد تر کنند **ضماد شمع گری** جگر استود
 دهر جو کوفته در سرکه جیسانه تا مبراشود ششاد درم طاشیر سفید فلفل هر یک بجز درم سنبل قصب الذریزه کل سرخ
 صندل سفید شبان ماینا هر یک بیدر م کوفته بخیخه به کلاب بر جگر بنهند **ضماد قند من** که بجزارت جگر مفید
 است در ادویه ممدیه که شسته **ضماد فولاد** چون جهت زرداب مفید است لاون بیدر م و نیم حمام از آن
 طویل زراوند مدحج اکلیل الملک سحره فلفل پنج سوسن سماگون روغن بلبلان سنبل طبیب فرادادار لفظ
 سبکی کهنه زرقا قطع تلخ مقل از زرق حب بلبلان اشق در میوه صبر سیدایوس هر یک ده درم عکک البطم موم سفید
 هر یک سی درم آنچه کوفتی است بکوبند و آنچه کهنه است در روغن نار درین بقدر حاجت که خسته باد اما ای
 کوفته آغشته در مادن بکوبند تا خوب ستوی شود **ضماد قینا عورس** جهت استسقا و ما صف و ضعف
 جگر و موده درم دیگر آن زرد فادر طب موم هر یک ممت چهار انتقال زعفران پیه بطم غالی هر یک

دوازده منقال صبریده سایه نقل از زق اشش مصطکی هر یک یک منقال ضماد قباوس محلل اورام
 کبه است روغن شیخه مصطکی روغن کل هر یک دودرم مصطکی زعفران حاما بر یک چهار درمی میوه موم هر یک
 در خمی ششرب دو قوطی و نیم قوطی ضاد سازند ضماد قوطو لولون چته جیسات جگر و معده ملکک
 و بطم نیم دوقیه مصطکی کیو قیه اصطک دو دوقیه مسج کوا بر کل ششش زوقه در می روغن نار دین بقدر کفایت
 ضماد قروطنی منقول از کمال حرارت کبه و قلب و معده را تسکین دهد موم سفید سه دوقیه روغن بنفشه بویغی
 کل هر یک دو دوقیه موم نار در و غنما کبه از زوقه مسج و ششش در نارون انوار قهه بکلاب آب برگ خرفه تر و آب
 لستان افزون تر آب کشیزه بزوب کاسنی کسکه که گنوری کم کم انوار قهه تسقیه و بند در شتره کتان بالیده که از بند
 ضماد لیلیا طوس چته استسقا تسطیح نیرده درم سعد در فرود مانج سوسن اسمانون هر یک یک دوقیه
 و نیم سنبل کوهل کوفته بنجینه باروغن لبسان بقدر حاجت آنچه ضاد کنند ضماد ما شتحو ما طون چته نصف جگر
 مانع و معده ضعیف را نیز سود دهد در او بر معده یکد شسته ضماد مسقا طون چته نصف جگر و معده صبر موم
 قصب الذبیره حفض تخم کشیزه هر یک یکد موم و حرف مسقا طون یعنی عود نندی میوه سایه مصطکی سنبل سحران
 هر یک دودرم راک سماق هر یک شبت درم دوا کوفته بنجینه باروغن یا سبیل مسجهار موم سفید موم درم و کلکل
 در روغن با بونه هر یک پنج استار شل موم ساخه استعمال کنند ضماد کتقوت کبه کند و رخ از حد و پنج درم
 نماید فلفل اشسته هر یک دودرم پوست بسته نیز نصف موم کل سرخ حفض هر یک یکد موم قصب الذبیره یکد موم و نیم
 از شک در دودرم کوفته بنجینه ششرب جعد و آب سبب ترش و آب مور در شسته خرقه که مقدار کبه و میات آن قطع
 کرده باشند آن شسته بچکن ناشنا کبدارند و وقت تناول غذا در کنند ضماد کضعف جگر و استسقا را
 سفید بود سنبل طبیب مصطکی صبر فیل زبهره حفض لادن زهر یک دودرم موم سفیدی چهار دودرم موم ده درم
 او دیر را کوفته بنجینه با موم که آنچه میان نیزند و ضاد کنند ضماد کسور اخراج حاکبدر با اصلاح آرد بنفشه بکوبند
 و قدری روغن کل ضم که کسور دهنده ضاد سازند ضماد کافور دودرم سنبل پنج دوقیه بنفشه خشک زعفران
 فلفل هر یک نیم دوقیه حنظل سرخ و سفید هر یک یک دوقیه و نیم مبه کوفته بنجینه در قرحلی که از روغن خلاف ساخته
 باشند آنچه بر برگ که در با برگ حاضر یا برگ سلق بالیده بر عضو کبدارند ضماد کافور زعفران هر یک دواکی
 خطمی بنفشه هر یک یکد موم حنظل خنجر موم کل سرخ ده درم موم صاف روغن کل قدر کفایت ضماد
 که در آینه آیس سوز اخراج حاکر زمانی که طبع بسیار نرم باشد بکار آید حنظل سفید آب برگ خرقه آب کابو
 آب کدو آب برگ مور دودرم زرد روغن کل و اگر طبع بسیار نرم باشد فلفل بنفشه کل سرخ اضافه کنند
 و بیک در خیاب فرما خام حلیل و مخلوطه شدیداً بقبض یکد موم قصب الذبیره دودرم کل خشک

خشک بریان گل سرخ آن طب هر یک سه درم پوست بجز شنبلیله درم کوفته نیمه باب که با پوست اش گرفته
باشند شسته بر پارچه کهنه جگر قطع نموده باشند مالیده بگذارند **ضمیمه اولی** که بجهت گزنی جگر و پسته خارا
که به بی جوب و الله بی است رحمة الله قابی گل سرخ ضدل سرخ سفید کفار نیمه همین کل اریجی
دانه مورد و حبستر ابر کوفته نیمه بگلکاب شسته بر موضع جگر ضا د سازند ضما و که گوی جگر را
نافع است گل سرخ ضدل سفید کافور بگلکاب ساییده ضا د کنند و دیگر آب خیار بادرننگ آب بادرننگ
خطی خشک کوفته در آن شسته درونشکلی اضافه کرده ضا د کنند و دیگر آرد جو آرد عدس آب خیار
بادرننگ آب که درونشکلی و دیگر آب سبب بخوش آب به درون عصا ارامی درق بزرقطونا درق اس
رطب باهم ساییده **ضمما** و که در وسط مزاج گرم بکار آید زعفران و فلفل سفید خشک هر یک نیم
دقیقه ضدل سرخ و سفید هر یک یک دقیقه گل سرخ یک دقیقه زیم فستین چهار دقیقه کافور قدر یک باره و ظاهر شود
که نیمه موم در روغن به حل نموده آرد به در آن شسته ضا د کنند ضما و که در وقت بکار آید
کافور زعفران هر یک دو دانگ نیمه خشک حلی سفید هر یک سه درم ضدل سفید نیم درم گل سرخ دو درم
موم در روغن کل سله ارسم ضا د سازند و دیگر که در وسط مزاج گرم زمانی که با نین طبع بود نافع است
به گل سرخ بر در روغن ضا د سازند و دیگر که سرد مزاج باردادی کبدر نافع است لادن کبدر نیم
حب طیان عود خام میوه سیخ قطه سک هر یک دو درم فستین **مصطک** سنبل صبر زعفران سفید هر یک
چار درم گل سرخ شش درم کبدر موم در روغن سوسن شسته بعضی اوقات کبدر موم با بونه دو درم
اکلیل الملک اضافه کنند و دیگر آینه نبر با ریس **مصطک** اکلیل الملک سنبل پنج سوسن استکان گل سرخ
با سوسن در روغن **مصطک** نیز تا همراه شود صبح و شام یکدم ضا د کنند و دیگر زعفران صبر **مصطک** فستین
هر یک یک و دو دانگ سنبل هر یک دو درم گل سرخ به خرد با روغن مورد بیا میزند و دیگر که جگر درد آید
بود **مصطک** فستین اسارون حلا صبر صب الذریره لادن سیله میوه تر قندانا از هر یک درم زعفران قطه
از هر یک سه درم اکلیل الملک مقدم و دیگر زعفران کبدر موم **مصطک** مکی از هر یک دو درم صندل
از هر یک سه درم صب الذریره نیم درم آب سبب پشرا بکنه شسته ضا د کنند و دیگر که تریخ جگر
را دور کند صبر سد زعفران **مصطک** سنبل باب مسقوم ضا د نمایند و دیگر که سده مقولید بشا کند ریش
کما فیوس انیسون **مصطک** زعفران نار دین موم زرد علی ارسم ضا د کنند و دیگر معترسه مقولید سنبل
اسارون **مصطک** هر یک دو درم فراسیون بادام تلخ محشم کرسن ناخواه هر یک سه درم با بونه اکلیل الملک
برنجاسف هر یک دو درم کوفته نیمه باب روزیانه وقت خلوصه ضا د کنند و دیگر که درد جگر آید گزنی

دو سوم در منقول از کامل کافور مصطکی صابج هندی بر یک یکدرم فلفل انجی بر یک دو درم نیلوفر نغشته بر یک
سه درم صندل سفید گل سرخ بر یک یکدرم صندل سرخ نه درم کوفته بخته با موم در روغن گل یا در روغن مورد
یا در روغن نیلوفر بقدر حاجت ضاد سازند و دیگر کافور یکدرم صندل سفید فلفل بر یک چهار درم آرد جو یکدرم
صندل سرخ گل سرخ بر یک شش درم کوفته بخته آب کاسنی سبز و آب حی العالم و آب غلب ثعلب و آب
برگ خرفه و آب کشیز سبز آئینه ضاد سازند اگر همه آنها حاضر نباشد بعضی از آنها هم کافی است و دیگر
کافور زعفران بر یک یکدرم صندل سفید نغشته آرد جو نیلوفر پنج خطی بر یک سه درم گل سرخ چهار درم صندل
سرخ یکدرم کوفته بخته بر روغن گل یا در روغن نیلوفر دو درم شسته صفا کنند و دیگر که در تقسیم زمانی نسبت
طبع باشد بکار آید گل سرخ صندل سفید صندل سرخ فلفل کلار کل ارغنی در یک زبیره طبع اجناساری کوفته
بخته آب لسان الحمل رطبی الرامی و آب لاف الکرم شسته صفا نمایند ضمما که در دیگر اگر که در سردی بود
میفند است زعفران دو درم حب طبلان عود طبلان مصطکی سنبل الطیب ارون قسط سنجی بر یک سه درم با بونه
اکلیل الملک صبر سقوی شیخ ارغنی نستین بر یک یکدرم کوفته بخته با موم سرخ در روغن سوسن یا در روغن قسط یا
روغن نارون یک خطه آئینه ضاد کنند و دیگر در نیاب حب طبلان عود طبلان میسلی قسط بر یک دو درم
و نیم نستین در وی صندل سفید سنبل پنج از صبر سقوی بر یک چهار درم کوفته آرد جو که در اینده با موم روغن
که از موم سرخ در روغن سوسن ساخته باشند آئینه ضاد کنند و اگر آرد جو را به میوسن بشینند بهتر شد ضمما
که در اینده ای درم حار بکار آید بر او سرکه که آب بیزه و کوبند و صندل با وی بشینند در روغن صفا کنند
و ضاد سازند ضمما و برادر طبع نستین بخته با روغن گل ضاد سازند و دیگر چند درم صفراوی
آرد جو صندل آب کاسنی سبز که گلاب ضمما و برگاه حرارت بسیار باشد تر است که در آب غلب ثعلب
آب کشیز نازه و آب اطراف زرد آب لسان الحمل صندل سرخ و سفید موم آرد جو کل کافور سرخ یا کشته
با موم در روغن گل بکار آید و دیگر بخته کوفته آرد جو و گلاب بشینند در نگاه چند روز بگذرد و در پختن صابج
درین ضاد مصطکی با بونه اکلیل الملک بر فحاحات صفا کنند و دیگر کافور نیم درم افقاطین قیوم لیس
بر یک یکدرم شبان ماینا فلفل بر یک دو درم صندل سفید سه درم نیلوفر صندل سرخ بر یک چهار درم
گل سرخ یکدرم کوفته بخته آب کاسنی سبز و آب حی العالم آب کشیز سبز و آب خرفه سبز و آب کوبوشه ضاد
نمایند و دیگر برگ غلب ثعلب برگ کاج طبلان برگ غلبه سبز برگ خرفه برگ حی العالم تر است که در برگ کافور
یا بر یک سایه صندل سفید گل سرخ قدری آرد جو آئینه ضاد سازند و دیگر که در درم حار که وقت تهر بکار آید
کافور زعفران بر یک دو درم نستین یکدرم نیم اکلیل الملک کل با بونه بر یک سه درم صندل سفید چهار

چهارم کوفته بختی با موم در روغن که از روغن بنفشه در روغن بابونه هر یک یک چوب دوم ربع جزو ساخته باشند آمیخته
 ضاد کنند و دیگر که در وسط درم حار که استحال می توان کرد منقول از غنی نمی کا فوز زعفران هر یک یک درم در روغن کلسرخ
 بنفشه خشک صندل سفید هر یک چهار درم سبزی عدس کنگر حرق هر یک دو مثقال کوفته بختی با موم در روغن کلسرخ آب قیاق که و
 یا آب تربوز یا آب خرفه برشته اگر با گرم باشد سرد کرده و اگر سرد باشد گرم کرده ضاد کنند و دیگر که در آنها درم حار یکا برین
 کا فورد و انگ زعفران یک درم مصطکی سبیل اطیب هر یک دو درم فستقین رومی زوفل شنباق ماینا هر یک یک درم کل بابونه
 اکلیل الملک بنفشه خشک آرد جو هر یک چهار درم صندل سفید صندل سرخ هر یک یک درم کلسرخ نزع الاتع صفت درم
 کوفته بختی با موم در روغن بابونه در روغن بنفشه بعد از حبت برشته ضاد کنند و دیگر که در کف ظاهر درم حار سو درم زعفران
 یک درم و نیم صندلین زوفل بنفشه یک درم مصطکی سبیل میوه هر یک یک درم کلسرخ بابونه اکلیل الملک فستقین رومی بسیار شان تخم کن
 هر یک یک درم کوفته بختی با موم در روغن بابونه در روغن نسوس سفید در روغن شنباق بختی ضاد کنند و دیگر که چهار درم در روغن
 استعمال شود بزرگ از منی نظردان هر یک یک درم و نیم نار دین از لطیف سبیل اطیب مصطکی هر یک دو درم بیخ آرد خرقاق آرد خرقاق
 صبر سقوطی عسلک البطم را پنج هر یک یک درم تخم کزخ میسون در مانا ناخواه موم سفید هر یک چهار درم احتیاط بقدر بقدر المان
 هر یک شش درم موم و عسلک البطم را پنج در روغن نار دین در روغن قسط که آرد دو نامی دیگر کوفته بختی بران کشته
 ضاد سازند ضماد که جهت درم بار و دیگر پیر زار خرباش قابوس است میوه یک درم صبر زرد زود فای هر یک یک درم مصطکی
 حاما زعفران بابونه اکلیل الملک هر یک چهار درم آرد حلیان هر یک شش درم اشق بختی موم ده درم بار و روغن
 سوسن و شتراب پسر که کشته ضاد کنند و دیگر جهت درم صلب سوداوی حاما را در شتراب قابض بختی سبیل فرا سوسن
 مغز پسته کوفته داخل نموده ضاد کنند و دیگر میوه سالیله چوب موم سفید شش درم بیه بطی بیخ غامی هر یک یک درم صندل
 تخم کنان هر یک ده درم در روغن نار دین است درم و دیگر فستقین حلیان عود حلیان قسط هر یک دو درم و نیم اکلیل الملک
 بابونه سیلین هر یک یک درم صبر میوه زعفران سیسیا یوس بیخ سوسن لادن در مانا حاما هر یک یک درم کند زرد که سفید در روغن
 نار دین ربع رحل موم بیه آرد بیه عسل هر یک یک درم در روغن بنفشه کمرطل در روغن کزخ کوفته با کزخ کوفته بختی است که بختی با موم
 آمیخته ضاد سازند و دیگر هر گاه با درم صلب حرارت باشد بنفشه در روغن اکلیل الملک بابونه هر یک یک درم صندل تخم کنان
 هر یک نیم جزو مصطکی ربع جزو در روغن بنفشه موم ضاد کنند ضماد که درم دو درم که در بیخ در بابونه اکلیل الملک بیخ کزخ
 بیخ صطی بودینه کزخ نور منقی خیر نار بیان روغن حنکله مساوی ضاد نمایند ضماد میوه قوثر آرد جو بودینه کزخ کزخ عسل
 را بطی بودینه زفت کشته هر یک یک درم جهت ضماد کنند ضماد که نماید درم که در مصطکی دو درم سبیل کزخ کزخ بودینه هر یک یک درم
 بابونه اکلیل الملک بنفشه خشک هر یک یک درم بیخ صطی آرد و شعل غبار میوه هر یک یک درم حلیان تخم کزخ در روغن سالیله کزخ هر یک
 ده درم آرد ای خشک کوفته با موم آمیخته در روغن خیری در روغن بنفشه کفدری موم صحران که آرد باشد آمیخته

ضماد سازند ضماد که در استنفار می بکار آید مصطکی سنبلی اسارون فسنجین روپی هر یک در دم پوست بک بر قسط صبر هر یک
 پنج درم با بونه اکلین الملک اختار ابقه آرد جویشکل نرم کرده ده درم کوفته تخمه بزرگ کنوری در آب کرفس در آب رازانه سرشته
 بر شک و سایر اعضا ضماد ساخته آفتاب نشاند و با بیکه در آن با بونه و شیخ و مقصوم و در کاسف جو شانه باشد نشویند
 و دیگر سرگین کاوشک بیشک بز خشک باریک ساییده در آب ایل کونج بزرگ درخت گز است حل ساخته ضماد سازند
 و دیگر سرگین بز یا بول که در کان یا بول شسته ضماد کنند و دیگر شیخ سوسن سماگون من جو صبر ربع جزومک اندزانی
 نیم جزومکین کا و کلف شیخ و مقصوم و با بونه ده باشد یکم و باریک کوفته با سرکه کنوری بزیزه تا غلیظ شود بر شک و سایر
 این ضماد کنند تا خشک شود پس حمام روز و آب گرم یا مانی که در آن آردید سطره جو شانه باشد نشویند ضماد گز
 استنفای زنی نافع است کبریت زرد و بجزم بیشک بز است درم سرگین کا و سی درم کوفته تخمه با سنجین بر شک ضماد کنند
 و دیگر سرگین کا و خشک کوفته جزومک در کاسه که با بول که در کان یا بول بز ضماد کنند و دیگر آرد حله آرد حله
 سرگین کبوتر هر یک یکم و عسل یکم و بجزم یکم و بکندانه داد و بدان برشند و دیگر آرد جو سوسن کز
 کوسفه کهنه بوره ازمی کل ازمی مساوی هم برشته ضماد سازند و دیگر جبهه استنفار زنی و قله الما ریشک کوسفه آرد حله
 سعه نظرون زیره با سویه با برشته ضماد سازند در ریشک کفایه با بونه سطره بوره کل ازمی سرگین کا و ضماد نموده در روز
 مطروح ساخته و دیگر بوره نظرون ایرسا هر یک چهار درم و در آن حسابانار موزج هر یک پنج درم بیشک بز ده درم آرد حله
 خشک بسرک خسیا سینه سی بلد و در آن کوفته تخمه با بونه برشته ضماد سازند و کندانه تا خشک شود پس مانی که در آن آردید سنبلی
 نه کور شد جو شانه باشد نشویند و دیگر نظرون آفاق کند فرودمان کبریت زرد هر یک سه درم و نافع شیخ هر یک پنج درم سرگین
 کبوتر ده درم کوفته تخمه یا بول که در کان یا بول شسته باشد تخمه ضماد سازند و دیگر شیخ سوسن سماگون موزج هر یک نیم
 جزومک نشینا کبریت زرد اشن عسل نظرون موم سفید هر یک یکم و شیخ و عسل یکم و موم راز در روغن نارین با بونه
 قسط که اخته دیگر در آن کوفته تخمه بدان برشته ضماد سازند ضماد می که در استنفای زنی اسپهال کند بوره شیخ کنگ عظمی
 هر یک چهار درم تخم کا و قنار احمار موزج فرودمان اینون حماما سینه سایه پای بجزم منغ صندربوست بک کربید بجزم شیخ خانگی
 بیه گوساله هر یک دو درم تخم حظل شتر مرغ حظل مازویون حب السبل سقمونیا صبر سطره شیخ حظل مقل ایرسا سرگین کا و در آن
 هر یک سه درم موم میخل موم و تخم راز در روغن کبریت که اخته ده ای کوفته بدان برشته بر شک ضماد کنند و دیگر
 که جبهه استنفای طبعی نافع است جبهه سینه سرد را نافع سینه سایه هر یک یکم و نیم اسارون سنبلی طبیب حب لبان سینه هر یک
 دو درم تخم سبب صمغ سدب هر یک سه درم زیره بطنی ستر فارسی کز رازانه اینون در فرودمانا هر یک یکم در آن کوفته تخمه
 صبر و آرد روغن کبریت یا روغن بقدر حاجت که خنده با هم برشته ضماد کنند و دیگر جبهه صمغ قسام استنفای سرگین بز سرگین آرد حله
 فرودمانا ایرسا قسط زرشاد ریشنه حماما سینه و لبان حب لبان ستر بوره کزنی جیفان هر یک نیم مغزاق سنبلی طبیب و

الطیب صبر زرد بر یک ده مثقال خاکستر سبکین کاویان زده در انگ با بول شتر ضاد سازند و یک درین به نقل ازرق سحیح
اشق سعد مس سوخته زعفران بر یک بجز درم فلفل مصطلی بر یک بجز درم حاک سبیل قدما ناسلیقه قطره عاقره حامیه سایله
زرافنده حرج اکلیل الملک ابر ساقا ابر ساقا حشمت حشمت بر یکده درم صبر کنه زرد کربسبیلان لادن بر یک پانزده درم گل
سرخ پاک کرد که سبکین کوبن بر یک بخت درم صندبار اما زعفران شتراب کنه جل کنند و ادویه کوفته باروغن بان که در آن
قدری موم که خفته باشند بیا نیزند در بشک ضاد نمایند و دیگر جبهه بر حصدده استسقا و شادرا اکلیل الملک شسته حماما و رق
غار از ان الفار تخم کرنس انیسون بادیمان ابر ساعد سوخته زعفران عود و لبان لبان میوه بر یک بجز درم جادو شیرسی درم موم
سفید عمل سفید منزع الزغره سخم بطار و روغن صوبر بر یک یکرطل صندبار ادر شتراب یا جمهوری حل کنند و موم و سخم را در روغن
صندبار که خفته در دانه ای دیگر کوفته بچینه با هم مع نموده در بادن بکوبند تا یکسان شود و اگر خشک شود در صتیاج به نرم کردن
افتد روغن بطار و روغن مرغ بیندازند تا نرم شود ضما و که جبهه استسقا که با حرارت باشد نافع است صندل
سرخ گل سرخ فلفل بر سبکین کاو و منفات شیباف یا مینا با بول زخمی اکلیل الملک آرد جو نمفته خشک بر یک یک جزو
کوفته آب غیب اشک آب کاکبج آب کاسنی آداب برگ و قدری موم در روغن صندراب شسته وقت خلاصه معده ضاد کنند
ضادی که بخته صدر و حزن و غم سوخته است موم میای زعفران بر یک سه درم پودینه چهار درم موم بجز درم موم و فلفل
مغسول بر یک شش درم قطیفیون کل امنی بر یک دو درم موم میای را در روغن مسکین بکند اندود و در کوبد و با کوفته بچینه بر آن
لبشند و بر خلط ضاد کنند سه درم ازین دروا با بی که خوردن انگ کوفته در آن تر کرده باشند و اگر گرمی بسیار باشد شتراب
ریکانی بجزند و یک زمانی از صند درم موم سبک آید مصطلی بر یک دو درم اس مسکین بر یک چهار درم موم
بجز درم روغن مسکین پانزده درم تا بست درم ضما و که در دخیال اگر که از باد بود بر دو جادو شیر کبج فلفل اشق
بر یک یکو قیوه بشل کوسفند بر یک سه درم بجز چهار قیوه سبکرا انکوری لبشند جابجی هم است ضما و کی که از جبهه در
سبکرا که از گرمی باشد نافع است ورق طرفدار کوفته بار جو سه که انکوری شسته ضاد سازند و دیگر بصلاب در سبک
پرنه در دانه بکوبند و بار جو شسته ضاد کنند ضما و کی که در ابتدای درم حار حال بکار آید سه درم موم که بکوبند و در
با هزاره سبکرا بکوبند و بر آن سبکرا که تر کنند و گرم بسبکرا بزنند و سبکس بر بالای نند بنهند و بنهند و دیگر اگر بیار طافت
ضما و اول بنده شده باشد با استعمال آرد سبک که گرم کرده نمند با نده سبکرا تر کرده بنهند و اگر حرارت قوی باشد برگ
سراب در آن سبکرا بچوشانند و دیگر خاکستر سبکین کوسفند با سبکرا تر کرده دیگر چند سبکرا بچخته ضما و کی
است و دیگر ریخ فلفل سبکین کاو و حجامی خشک که بچخته ضما و کی نک است و اگر گوگرد بان بیا نیزند قوی تر شود و دیگر
هر گاه با درم حرارت معطر نباشد آرد جو فلفل غافث بر یک یکو کل سرخ صندل بر یک نیم جزو بار یک ساقه نایت
عنب الثعلب آب امل و قدری کرکه انکوری شسته ضاد سازند و دیگر که در صلابت حلال استعمال شود سبک پودینه در سبک

چو شانه فندی یا مازده سپرز کفنه و بدان سر که تر کنند در گرم کرده نهند و دیگر اجزای کلیل الملیک که سر که بپزند بزرگ سداب
 خشک ساییده و دوبره ساییده با وی شسته و ضاد سازند و دیگر کاغذی یا بناره سپرز بپزند و غسل بان با آنه خردل
 ناگفته بران باشند و سپرز نهند و دیگر آشنه بر که ساییده و محال ضاد کنند و دیگر ورق طرفایخته بر محال ضاد کنند یا در آب
 جوشانیده نظر کنند و دیگر زوقای طب یا خردوبه ضادی معرست برای محال و دیگر قصابان طرفاد که هر آنچه ضاد
 معلوم است و دیگر برگ سداب خشک بجا درم اشق نسبت درم بوره ده درم سبزه که ساییده ضاد کنند و دیگر
 برگ هزار سفند و شش آن سبزه که بچخته ضاد کنند و دیگر جوب کندنی سداب پسته بیخ کهنکین پودینه سترمه را با سکه کباب بپزند
 و برندی بگیرند و ضاد کنند و هرگاه سرد شود بر دارند و دیگر گرم کرده بر نهند تا بست و دیگر در وقت ضاد نماند تا باشند
 و دیگر برگ سداب بچندم اشق با دایم تلخ هر یک درم سبزه که شسته ضاد کنند و دیگر مقل اشق کندر هر یک بچندم سبزه که کنگوری
 شسته ضاد سازند و دیگر مکنه اشق بر سبزه که بچخته ضاد کنند که نبات نافع است و دیگر پوست بیخ کرا سقو لو
 قدر بون هر یک درم فلفل پنج چهار درم با دایم تلخ معشر معشر اجزای سیاه ده عدد را یکست بار زرد کرده که کنگوری
 خیسانده شیر غلیظ گرفته و دایمی دیگر گرفته بچخته بران شسته بر خرقه یا کاغذ ماییده وقت خلاصه ضاد کنند و قبل از
 تناول غذا به وساعت بردارند و موضع را آبمی که در باورند اگر بت جوشانیده باشند بشویند و بروغن خرمی جوب کنند و دیگر
 آشنه فلفل بزرگ سبزه یک درم مقل سه درم بوره بیخ کرا هر یک چهار درم حبه شمش گمان آرد جوانه با قلم هر یک بچندم
 اکلیل الملک شش درم اجزای سیاه ده دانه به سوسو ضاد کند و کور بل آرد و دیگر قوی تحلیل اجزای سیاه که ششبار زرد کرده که کنگوری
 خیسانده بجا درم ششکه بر حبه هر یک سه درم اشق مقل بیخ کرا شیر هر یک بقره اجزای کوفته شیر گرفته دایمی
 خشک باریک ساخته و صمغ ادر که کنگوری که خستایم شسته ضاد کنند و دیگر کبریت نیم دقیقه مقل اشق بیخ کرا شمش
 حبه حمل نیم گمان اکلیل الملک سداب خشک هر یک بقره اجزای سیاه ده عدد صمغ ادر که کنگوری آشنه تر کنند و کشت
 پس در آون بکوبند و دایمی دیگر گرفته بان شسته ضاد کنند و دیگر قوی مقل از شرح جوب حبه کوی حبه حمل قرال
 هر یک با زرده درم قودمان سه دقیقه فلفل چهار دقیقه حب مازون چهار دقیقه درم مازو حبه او قیه و سبزه درم گفته
 بچخته سبزه که مقل شسته ضاد سازند بعد از آنکه موضع را سبزه که نظرون شسته باشند ضما و قوی و سهل درین سابق
 سفید چهار دقیقه فرفیق سیاه اشق نظرون هر یک سه دقیقه سقوناد و قیه فلفل سی و دهنه نرم ساییده و قهاری صیغ بپزند
 و چند آن حلاک العظم دوی که آرد که اودیه دران توان سرشت پس گرم کرده بکار برند و دیگر جبهه برقان زرد در نگاه
 سبزه درم حاکر بود زعفران هر سبیل هر یک یک درم صندل سفید فلفل شش درم صندل سبزه درم صندل سبزه درم صندل سبزه درم
 چهار درم موم بچندم رو فلفل درغن بچفته هر یک درم ضما دایمی که در برقان زرد سدی بکار آید از اینه اکلیل
 الملک بیخ حلی که شست بچفته شش اجزای سیاه برون قسط یا در مقل جوب کنند و بر بکوبند و دیگر جبهه برقان

برقان سیاه مقل بجزرم اشق بشت درم فلاح اذوخا شاستین فردمانا فظوریون دقیق کلسنج هر یکده درم مقل
 و اشق دربر که حل کنند و دو کوفه در آن بپوشند و هر گاه ضاد بردارند موضع ضاد را که در آن شب دست بودینه
 بچینه باشد نشوید و هر گاه باتب یا حارث مزاج باشد شتر تما خشک مثل آب غلبه آب گاسنی یا کلسنج بچینه
 دیگر مصطلکی سه درم فظوریون چهار درم زعفران بجزرم سنبل جوده حماما کما فیطوس هر یک بصدقه درم فقهه مقل کلسنج
 اطرا از خشک هر یکده درم حلی یا نروده درم کلسنج ضدل سفید آرد جوهر یک ممت درم آنچه کوفتی است بگویند در هر کس که کلسنج حل کنند
 و قدری بوم باروشن که از نرود با مقل او دیدند و آن بسایند بنیاد و دیگر جقه نیز با برگ کلم مالیده ضاد کنند و لحاظ نمایند از اجزای
 بسیار باشد علاج که بیشتر مشغول شوند و اگر بود از یاد باشد علاج طحال **کلم چهار درم** او در اندک که در طحالیه
 در افضاط طایفه مهیست **طلا** که در درم بار و جلوه حقه که مذکور شده اگر نذر ازین دهنه نافر شده ستمای قادر بگویند
 پس بازیت و قدری آب بپزند و در وقت بچین کرات غلیظی هم در مقل در کنند و بل آزند **طلا** که اسس و تنش جگر باشد و در
 ساکن کند زعفران دو دانگ مصطلکی بیزرم ریون صینی اسارون لک هر یک در دو درم شبانق مینامند کثرت تخم گاسنی کلسنج از هر یک
 سه درم اکلیل الملک با نرود غلیظی بپوشند هر یک بجزرم کوفتی بچینه آب گاسنی و کلار طلا کنند **طلا** که اسس جگر که با نرود دیگر است
 جگر که باتب در فیه باشد برود و در بپوشد که شسته **طلا** جهت استسقای کفی در نرود ترکی فیه سوخته بوره ارمنی بزرگین گاو کهنه هر یک
 طلا کنند و دیگر جهت استسقای زنی سوخته پشک بزرگ ارمنی بوره هر یک طلا کنند **طلا** جهت استسقای طلی بوره منی هر یک
 نرود طلا کنند و دیگر جهت استسقای کسین گوسفند فیه سوخته چوب طراف سوخته نظرون را در هر یک حله کرده دیگر دو یا کوفتی بچینه بران
 آنچه طلا سازند **طلا** که درم اطراف استسقا را او بر درم رانافع است که تنه روغن گل بهر دو نیم آینه نرود طلا کنند
 و برگ ترب بران بپزند **طلا** که درم نرم را که بعد از بار بیای از نرود در چشمه و باید شود و زایل که صبر اقا قیاسیاف مینامند
 هر یکی سفید زعفران محض کل ارمنی کوفتی بچینه کرباب غلبه طلا کنند **طلا** که اسب جگر اسودند بود و در کوفتی بچینه
 دیگر جهت اسب جگر که باشد کافور بیزرم زعفران که درم و نیم ضدل کلسنج سفید آرد جوهر یک درم کلار در مقل کلسنج
 طلا کنند و دیگر بر گاه با نرود با نرود غلیظی کل ارمنی برگ مور و هر یک بجزرم بگویند و بشوید و طلا کنند و دیگر که جهت درم حارث
 میفید است فیه جادو شیر هر یک بکوفتی زنج مرغ زرد هر یک بکوفتی سبب کبر جز بر او اشق هر یک چهار کوفتی روغن نارودین
 روغن چهار یک بچینه و قه علق بپوشند بقیه زنج خشک بوم هر یک بر کل طلا سازند و این خود را شام بچینه **طلای** که اسس
 و تخمی بزرگ نامفت سه آب خشک یک درم و نیم فنجک شده درم با بونه اکلیل الملک هر یک چهار درم بگویند بیزرم کسین گاو کهنه بجزرم
 سه کشته بگویند و بر میند که بکند از نرود و او با کوفتی بران بیاشند و بر بیزرم عرق کسین گاو کهنه از نرود و بر بیزرم عرق کسین
 حکما رسین الاطحا حکیم محمد قافا الهم الصومی کسین گاو کهنه برای استسقای و صلابه بیزرم جگر و صده ناخت کسین گاو کهنه چهار درم
 بچینیل سته شده بچینه در مقل ششده مقل کشته ام بچینه ششده ام بچینه بچینه ششده ام بچینه بچینه ششده ام بچینه

جوز بوینشند ام بخته مودت شند ام بخته موی بوئی شند ام بخته نمک شند ام بخته قند سیاه می یک ندارد پس من شا بجمانی
 رب سازند کلمه یا نیر و سسم در غده یام ض کبیده و طیالیه در اریست غذای ای که در سوز مزاج حار کبیده است
 کاسی سلوق یا کشته نازده و خشک و سکر در زشتک بچین سلاو که بر سون دروش جو و کوم هلدوات گوشت بی صغار سینه باج یک
 گوشت جدی و طیور خفیفه لانه صام مثل لک دورن که بسیار فر به باشد و فاخته و صاف بر من قسم سینه و در عده و خفیفه و سفا خف
 معده سینه بر باد و غیر این غذا می که در مزاج مارد و کلسود مندست متوان کند ام در شراب بخته بقران مایده و کوم خفیفه مثل خشک
 و قبا بود در اج و لک مقهور باز بر در آب مطبوخ در آب کتس بار جو شاینده باشد و مزربا از مزربا مثل در اجینی و غفل زیزه مانند آن
 و حیوانی که از حله و بوی حله سانه باشد در مزاج از زنده اما در صام مشترک المنفع است چه در من صله و بارده که کجب میل آن
 بحر خسته و حلاوت غذای که در سوز مزاج حار کاسل چکر نافع است فیکه که در اولیه چار و کا بود اسفناخ باش جو در زده
 بجهت بروغن بادام یا دروغن بقیضه یا دروغن بنور فرو شکر با قلابی مقشتر مطبوخ بروغن بادام و کاراج جدی مطبوخ بنور شتر
 غذای که در سوز مزاج حار طرب جگر استحال متوان آورد در مایه و سما قه و کبیده جگر سینه غذا می که در وجع کبده که از
 برودت باشد لایق است خورد آب در اج یا تهو یا دروغن زیت منسول در زیره و شنبدر در اجینی در زنجبانی یا طحینه شراب یکانی
 پاشیده و نان لشراب یکانی خشته غذای که استقا میسر است با رنگ مسکه که رنگ نازده ساخته و بچین سینه کبده که در
 جم برگ با رنگ بخته پاشیده نفع میکند استقا کجی نان تخم خشک نفع دارد که در غیر ملک ساخته باشند در استقای زخمی استقا است
 روضی درین زمان خورد هم در حل میکند در دروغن اینها دروغن زیت باشد و نورهای میز که بخته ادرار در صلاح مزاج چکر نافع است و طیالیه انصاری
 می سازند از ترن کوز در سینه را فخرین غذا است و بچین خورد آب و شورای گوشت غذا خاصه که کما بود و بخته باشد و در استقایی
 شورایی جو به مرغ و لک تهو با نخود در دروغن حنی شنبدر و زنجبانی در زیره و بچین مطبوخ کوشته تا زهر کور سهر کرمی و کور با و فلفل در اجینی
 و قدرتی شراب ریخی می دهند در استقایی طی تمود و جود مزاج زنان خشک که با اسهول زیره و مزربا ساخته باشد غذا که در بر قلابی مایه
 بقول بارده خاصه فلفل بروغن بادام و بچین لبلاب است و اگر باشد در جگر غلط و نفعی میفرد اسکار ج ساخته بر بند یا بر میان
 کرده ام در سر کله خنده و شامخ بنور بار گوشت کا و سنا بان آن خشته در زنده بر قایم بر قوم خسته و باید رجم گوشت خورد و از
 جو که از کسین و کج کاسی و کلا سانه هند و بقره بقران در آب خشته نفع است حکایتیه از جالیوس سفل است که کجی بقران سینه باشد بود
 تا بحال امته گوشت تخم او را خوردن کرب کوفته یا بادام مخ شارت که در صابا ای از آن منحل عمل نمود بیماری اندک و اخیال قیت که گویا بود
کلمه شانزدهم اود که بید و طیالیه در غده قایم است **فصل** اعد و من خفیفه است منسوب باشد که آن نام شهرت برینا
 سسی از نفع عظیم خسته و در نفع شده و دفع بقران بنیر جی سحر و در او نور تر از زردیسه و معمول الود جد و صفت از صحتی بقطر الود لک لک
 مملول سینه پسته و نفعان برودت کبده که در من کرب است نیر کبر و جدید که در من کرب خفیفه است کج گوشت کاسی برگ کدو در من کرب در من
 منزه است برو جد کوفته بخته باب کس را زیاده و فضا سازند هم در صدمه کبده و وقت و سایه خشک کبده بر زره که برده است در کجین

سکین زردی کم از آن بعد از آن بر بنده و نده اگر باشی برای باره هم استعمال کرده **قرص** استقرا و صطکی سلجوقی در
 در صحتی سبیل آنتین بر یک یکدم کلسترخ سه درم کوفته بخیه تو صها سازند **قرص** آنتین تو فراد هم تلخ سارون از سون
 سادوی کوفته بخیه تو صها سازند **قرص** استقرا قدریون چند در دو جگه و پوز جربت جعه گرانج حب ابا انقشتر جگه کج
 جابو شیر بلوط تسط بر یک درم آنتین روی سه درم استقرا قدریون چهار درم کوفته بخیه جابو شیر را در سر که کبک در نزد و ابی
 شتر بی یکدم خوش آنتینا هاند **قرص** آنتین بعضی بنمای او در جعه گشت جگه را اصلاح آورد در قان دفع
 کند در اتبای استقا اگر کجا بر زدن کن کند و دکان شمول بونیه صنی بر یک سه درم تخم کرفس چهار درم عاقف رازانه تخم ستر یک
 پنج درم آنتین شش درم تخم کزکشت شش درم تخم کاسنی ده درم کوفته بخیه **قرص** یا سفوف سازند و یکبار سکین یکبار عقیق
 بر بند **قرص** از دو صها نصف جگه قید است در او دیده عیس **قرص** اندر در خردان که مقوی بگردد است نخه او در زمین
 تریاق خنده که کوشد **قرص** آنتین تالیف ابن حقا ضعف جگه را نداشت آنتین سارون تخم کرفس تو فراد هم مقشتر سازند
 کوفته بخیه با شتر تو صها سازند سکین بر بند دیگر جگه صفت را بت یعنی را نافع است معطی تخم کرفس بر یک یکدم معصا ه غاف
 سافج مندی سارون بر یک سه درم آنتین تو فراد هم تلخ سنبا صبر بر یک چهار درم کوفته بخیه جگه تو صها سازند شتر بی یکدم
 بطبخ آنتین دیگر جبهه ترفاسی از آنتین سارون تخم کرفس شش درم معطی سبیل تو فراد هم بر یک یکدم غایتون دو درم آنتین غاف
 بر یک سه درم صبر جگه کوفته بخیه بطبخ آنتین شتر تو صها سازند شتر بی یکدم **قرص** ایرسا پسر علی پسر از رزم کند لفل سفید شکر سبیل
 بر یک درم ایرسا چهار درم شکر را در سر که حل کند و باقی از او کوفته بخیه بان است شتر تو صها سازند شتر بی دو درم سکین دو درم **قرص** تو فراد
 که برن میگوید که کولف این **قرص** بزرگ داده بود تا سه روز بعد از آن بود که در سوزی که فزود و دیگر مغز از جدای مفتحه محمل
 صلابت پسر قاطع بطن غلیظ دفع غایب شود و عوق است و با داده ایرسا از جگه شتر اکبوند و **قرص** سازند **قرص** باره کاس
 جگه بر بند را میفد است در او دیده و سوزی دیگر در همان زرد پوش جگه در او سوزید است در او قلیه گشته **قرص** بخیه از او
 جگه تخم پسر زاناس در دو پوز زاناف است تک شمول ریونیه صنی طبا شیر بر یک یکدم تخم کزکشت تخم جگه است بیج که بر از اندر طول
 گرانج عاقف فوه بر یک درم کلسترخ تخم کاسی بر یک سه درم شتر بی دو درم کاسی دیگر سه درم پسر نکشاید تخم
 بخاکست تخم کاسی تخم خرفه تخم که در مسد کوفته بخیه سکین شتر تو صها سازند در شتر تو فراد هم که در مطوح است و کف که بر نفس بر بند و سوز
 گرانج نیزه خل است دیگر در پسر زاناکه تب حرارت بود نافع است کاسی تخم خرفه بر یک یکدم حب الفصه یعنی تخم نخکشت گرانج
 بر یک درم کوفته بخیه تو صها سازند شتر بی سه درم تا چهار درم سکین دیگر صلابت پسر زاناکه حرارت بود نافع است کافور بند رنگ
 ریونیه بر یک درم حب الفصه کلسترخ جابو شیر تخم خرفه خرفه تو فراد هم کاسی بر یک شش درم شتر بی یکدم کاسی بر یک یکدم کاسی بر یک یکدم
 و طخل را بندم دیگر کوسه و غلظ و صلابت پسر زاناف است زنی توان داد که حرارت نباشد با کزکشت و حب الفصه یکدم تخم خرفه است
 بیج کزکشت کرفس بر یک سه درم عذی یعنی گرانج چهار درم تخم کاسی یکدم کوفته بخیه تو صها سازند کاسی بر یک یکدم کرفس بر یک یکدم

مطوح سازند و غده بسینده در کم کنند **قرص** حاض جبهه در جگر زبانی که با سهبال بود منقول از غنی ننی زعفران نصفه درم یک
 ریوندر هر یک که در مطبایشه کسرخ تخم حاض مقشر هر یک بجز درم هفدها سازند و باب ریاس بریند **قرص** دودونون هفتاد درم یک
 و درام ملتبه درم که از مغز صفرا کثیره صمغ عربی هر یک یک درم سنبل مطیب زعفران هر یک درم رب السوس منوخم چهار تخمین هر یک
 سه درم کسرخ ششده درم با شیرین درهما سازند و دیگر زعفران یک درم تخم رازیانه کسرخ هر یک درم کثیره چهار درم رسته
 ششده درم تخم خربزه تخم چهار تخم چهار باد رنگ تخم کدو مقشر هر یک ده درم کوفته بنج معباب بزقطر با قوس سازند **قرص** ریوندر هر یک
 که در مطال برقان زافع است در او روید عید که گشته در یک سور مزاج کم حکم را نافت و صمغ و زهره امحار اسود هر ریوندر
 زرشک تخم کاسنی مسادی رفته بنج باب در سکه درهما سازند در سایه خشک کنند دیگر سور مزاج باره جگر و صمغ عربی هر یک است
 طبع و توج پخت چشم و مطران در در که بود تنها که به سر سود و سنبل مطیب صمغ عربی عصاره غافق سنبلین رازیانه سنبلین هر یک درم ریوندر
 ده درم درم سازند هر قرص کینقال شربتی یک قرصه با کینجین عملی دیگر جبهه امراض جگر نافع است و منج سهبال
 کند زعفران نیم درم ریوندر یک منقول کند هر یک سه درم مطبایشه کسرخ هر یک چهار درم تخم حاض بجز درم
 کوفته بنج هر قرص دودرم سازند شربتی یک یک قرص دیگر جبهه استقا که ما نقت الدم یا نسبت طبع با شسته منقول
 حضرت و الهم حرم بوده زعفران دانگی ریوندر صینی دودانگ زرشک بیدانه مک منقول فوه مطبایشه صند سفید
 تخم حاض هر یک کینقال درق کسرخ که با صلا کرده برود کینقال نیم است صمغ عربی بریان هر یک منقول
 کوفته بنج باب درهما سازند هر در کینقال با بعضی عقیهای مناسب اگر است وقت مقتضی باشد در نسبت
 با دوع نقت داده بریند دیگر که استقا و طبلی را نافع است تخم کثوث رب السوس هر یک کینقال ریوندر یک
 منقول هر یک دودرم منوخم خربزه سه درم رازیانه کسرخ هر یک بجز درم تخم کاسنی معندرم کوفته بنج درهما سازند
 شربتی کینقال آب کاسنی با کینجین و اگر برود با روپا استقا بود مطبوخ زودفا یا آب رازیانه و تخم کسرخ کسین سفید
قرص زرشک در سه مزاج حاد و صمغ کدو دای کینجین و درم حادوی کبار که تخم کاسنی منوخم چهار
 منوخم کدو تخم مقشر هر یک سه درم کسرخ مطبایشه هر یک بجز درم عصاره زرشک یا زرشک بریده اند ده درم
 شربتی دودنقال با کینجین و شیره تخم کاسنی و اگر غده غده شده باشد یک درم تخم رازیانه در قسره ص زیاد کنند و اگر
 درم یا سرده باشد دودرم کثیره اسود رب السوس زیاد کنند و اگر حرارت زیاد باشد دودانگ کا فور
 بیفزاید و با شیره تخم خرفه دهند و بعضی اوقات لک ریوندر اضافه میکنند دیگر که گرمی جگر و تهای گرم را نافع است
 سنبل نیم درم ریوندر یک درم کسرخ دودرم تخم خرفه تخم کاسنی منوخم چهار هر یک سه درم عصاره زرشک ده درم
 شربتی دودرم با کینجین و آب انار و اگر سرد هم باشد رب السوس نیم درم صمغ عربی نشا شسته کثیره هر یک یک درم
 بیفزاید و با شربت مغشبه بریند دیگر جبهه گرمی و استقای گرم و تها نیز ریوندر چهار دانگ تخم کاسنی تخم کثوث

جلد دوم

گشودن تخم خرفه تخم خشکاش تخم کاهو طباشیر صمغ عربی هر یک در دم تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک سه درم زرشک گلشن
هر یک چهار درم شترتی سه درم دیگر هفته جگر گرم رب السوس کدو تخم کدو تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه هر یک
دو درم و نیم زرشک بیدانه بجز دم بگلکاب قرصها کنند شترتی دو درم شقال آب سکنجبین و آب کاسنی و آب عسل شنب
و دیگر که آمان جگر رسیده و تنهای گرم را مانع است نومور بود صغی طباشیر هر یک یک درم مصطلک سنبل عصاره غافله
هر یک دو درم رب السوس زرشک بیدانه گل سرخ تخم خیار مغز تخم خرفه تخم گشودن تخم کاسنی درم زنجبین شش درم در
در آب کاسنی حل کنند دو دانه کوفته بخیمه بدان بسپزند در آب سکنجبین در بند و دیگر در دم عسل کاسنی
و عطش شدید را مانع است بهیول نیست لیکن از زمان او وقت که ماده را متفرق میکنند و منقسم میازد و اعضا و عضو
نصیه خود را تخلیل نماید که سه رب یونیز زعفران هر یک یک درم سنبل مصطلک گیاه غافله طباشیر هر یک دو درم
مغز تخم خیار سه درم عصاره زرشک اصل السوس زنجبین هر یک چهار درم زرد در دمفت درم عصاره
زرشک زنجبین رب لاد آب کاسنی مروق حل کنند و ادویه کوفته بخیمه بدان بسپزند و هر تر می در دم
نیم بت از شترتی بکند و دیگر آمان جگر رسیده آنرا سود دهد و دشمنی نبیند زعفران مصطلک لک یونیز صغی
هر یک یک درم سنبل رب السوس زنجبین هر یک دو درم مغز تخم خیار طباشیر عصاره نهنین عصاره غافله
هر یک سه درم زرشک بیدانه بجز دم شترتی دو درم آب سکنجبین و دیگر هفته استغای ازنی که از حرارت جگر بماند
جگر اوقت دهد و بعد مهلات استعمال کنند عصاره غافله مصطلک سنبل یونیز زعفران هر یک دو درم طباشیر
دو درم و نیم رب السوس زرشک بیدانه گل سرخ تخم خیار مغز تخم خرفه تخم گشودن تخم کاسنی هر یک سه درم زنجبین
شش درم شترتی کیشقال آب سکنجبین و آب انار و دیگر زرشک شترتی لک مسئول کونیز صغی گلشن عصاره طلح متفرق
تخم کاسنی تخم گشودن مساوی با ترنجبین قرص سازند و دیگر بنسخه حکیم عطر باقر و هفته استغای سحر رسیده مصطلک عصاره
غافله سنبل الطیب روئاس لک شسته عصاره نهنین ساوان قلع از خر تخم شامه تخم کاسنی تخم گشودن رب یونیز صغی
زعفران طباشیر زنجبین هر یک دو درم مغز تخم خرفه مغز تخم خیار گل سرخ رب السوس هر یک دو درم زرشک بیدانه نازده
درم باب قرصها سازند قرص زرشک را در هفته علل گرم جگر و عطش و حرارت و زردی رنگ و صفرا و مزاج عار سنبل
نیم درم رب یونیز لک تخم کاسنی هر یک یک درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین هر یک سه درم گل سرخ طباشیر هر یک سه درم زرشک
دو درم کوفته بخیمه بهر قرصی کیشقال میازند شترتی یک قرصه با سکنجبین سگری صادق الموضه یا باب انار قرص زرشک
عصاره جگر را از زودت با شند مانع است لک مسئول رب یونیز عصاره غافله سنبل یونیز مصطلک هر یک یک درم زرشک
بیدانه بجز دم کوفته بخیمه قرصها سازند و بطبع نور بدهند قرص زرشک صغیر هفته جگر گرم و تنهای خورده معینه
تریب منفعت است بقصر زرشک که رب یونیز صغی سنبل هر یک یک درم تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیارین هر یک

سه درم گل سرخ مجزوم زرشک بیدانه نازده درم بلعاب اسنول قرصها کنند شترتی او یکدرم تا دو درم با سبکبخت
 قرص زرشک کافوری اجنه نغزیه بکر و سده که با حرارت کرک باشد کافور مجزوم اصل السوس عصاره غافقت
 مغز تخم خیارشور تخم خیار ماد رنگ است کثیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفه مقشره هر یک دو درم عصاره زرشک
 ترنجبین هر یک چهار درم گل سرخ دو دوازده درم قرصها سازند قرص زرشک کبیر که نه درم جگر و سده و استقا و تنهای بلغمی
 است زعفران نیم درم طباشیر تخم کنوت با السوس تخم کاسنی مصطکی سنبل الطیب عصاره غافقت فوه مک مسنون ریوند صینی
 هر یک دو درم عصاره زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم زبده هر یک سه درم گل سرخ ترنجبین هر یک سه درم و بعضی زعفران یکدرم
 و هشتین یک درم نازده درم قرص زرشک لکدار حبه سنسقی که کینت طبع داشته باشد و زرقان و پنهان کرک را نافع است
 افسنتین عصاره غافقت اذخر زعفران اتاقیا هر یک یک مثقال سلیمه گل سرخ سنبل الطیب ایوان صمغ عربی بوداده کبیر بوداده
 گل ارنی بوداده فاسا سه بوداده مصطکی اربلسوس ترمن اربان انجون تخم سورور ریوند صینی هر یک دو مثقال لک
 مسنون عصاره زرشک یک زرشک صغی هر یک یک مثقال طباشیر چهار مثقال قرصها سازند با سبکبخت یا شربت
 دینار دهند و اگر سرفه باشد شربت بود بکار برند قرص زرشک کولوی نافع حرارت جگر و متقوی ان و سنگ
 عفونت اخلاط و بخارات در سردی و غلغله کافور چهار سرخ زعفران نیم مانه مر و ایدنا مسفته نیم مثقال تخم کاسنی
 تخم کاهو تخم حاض ریوند صینی طباشیر هر یک یکدرم کاشسته یک مثقال تخم جیارین مغز تخم کبیر یک درم
 گل سرخ زرشک بیدانه هر یک سه درم کوفته بخت بلعاب اسنول سیرند و قرصها سازند در سایه خشک کنند
 شترتی یک مثقال با سبکبخت درم سبکبخت قرص سنبل درم جگر اسودده در او و سده بخریافته قرص شرم
 استقای زرقی را نافع است شرم طباشیر زرد هر دو برابر کوفته بخت قرصها کنند شترتی دانگی با سبکبخت و تدویج
 بیفزایند تا یکدرم و در هفته یکبار کافی است و در سینه مر نیز داخل است هر سه برابر قرص طباشیر بوداده
 عار کبیر زمانی که طبع نرم باشد و اراده قبض کردن باشد بکار آید زعفران نیم درم ریوند صینی لک مسنون هر یک یکدرم
 زرشک صغی طباشیر گل سرخ تخم حاض هر یک مجزوم قرصها سازند اگر سرفه باشد صمغ عربی کثیرا است هر یک یکدرم ریوند
 دو درم زیاده کنند و دیگر استقای عاروف و جگر و سیرزرا که با سهال بود نافع است کافور دانگی سعد فجاج اذخر
 انجون سنبل ریوند لک و سبکبخت کبیر افیون هر یک مجزوم طباشیر گل سرخ گلاند زرشک سماق گرانج تخم حاض تخم
 کاسنی قرصها یکدرم کوفته بخت قرصها سازند شترتی سه درم قرص عار لقیون سبزه غلیظ لک اذخر
 عصاره غافقت لک مسنون ریوند بوستین کبیر در سر که میناید خشک است هر یک یکدرم نیم طباشیر زرشک هر یک
 مجزوم کوفته بخت قرصها کنند شترتی دو مجزوم با سبکبخت قرص غافقت زرقان و در جگر و سیرزوب ریوند و تنهای
 لک اسودده و سده بلعاب طباشیر چهار درم سنبل ده درم عصاره غافقت میت درم کوفته بخت باب صافی قرصها سازند

جلد دوم

بنند و دیگر طباشیر گلشن سبیل هر یک دو درم غافلت شش درم زخمین ده درم شربی یک مثقال و دیگر دره و بگردان
 و بنهاده کهن را سودمند است رب الیوس پنج درم طباشیر نمیدرم عصاره غافلت از درونک مغزول هر یک یکدرم
 تخم خرفه دو درم آب کاسنی قرصها سازند و دیگر بیماریهای سبز زرا و دیگر اوبتهای خرمه را نافع است مصطلک
 هر یک یکدرم رب الیوس دو درم پوست بلبله از درون عصاره غافلت عصاره آهنتین صبر سقوطه
 هر یک یکدرم کوفته بچینه آب کاسنی بسزند و قرصها کنند شربی یکدرم با سلجین و دیگر غذا و دانه های سبز
 سود و در غذا و در استقار اناج بود و اسهال مشوی که نازج باز زد و کما فیطوس که از یوس از او نذ طولی است جابوس
 حبالبان قردها ناقصه هر یک یکدرم رخ کبر سبیل زعفران رخ از قرصها غافلت هر یک یکدرم درم افق
 و باز زد و که نازج و اسهال و عا و شیر را در آب کاسنی حل کنند و دانه کوفته بچینه بدان بسزند و قرصها سازند
 شربی یکدرم و نیم با سلجین قرص فقهه طحال را نافع است ایرسا پوست رخ کبر زرا و نذ طولی هر یک یکدرم
 فوه دوازده درم کوفته بچینه سلجین کشته قرصها سازند شربی یک مثقال با پنج آهنتین پوست کبر و دیگر
 فوه پوست رخ کبر زرا و نذ حرج آهنتین اجزای مساوی همه را کوفته بچینه قرصها کنند هر یک مثقالی شربی یکدرم سلجین
 ترش هند قرص کافور حبه برقان با یک کافور طوسی تخم کاسنی تخم خا و تخم خیار با رنگ کهنه که هر تخم نوزک مندل کنند
 هر یک یکدرم عصاره از رنگ طباشیر گل سرخ باک کرده هر یک یکدرم شربی یکدرم با یک مثقال آب با سلجین بعضی بنهاده
 در او ویه معده مذکور شد و باقی در حبات باید انشاء الله تعالی قرص کبر که او جابوس سبز را سود دهد و سده یک مثقال
 زرا و نذ طولی دو درم پوست رخ کبر هر یک چهار درم تخم فنجکشت غفل هر یک شش درم شش را در کر که کهنه حل کنند
 و او ویه کوفته بچینه بدان بسزند و قرصها سازند شربی یک مثقال با سلجین و دیگر زعفران نمیدرم تخم فنجکشت غفل
 سیاه اسارون زرا و نذ طولی هر یک دو درم پوست رخ کبر چهار درم کوفته بچینه قرصها کنند و با سلجین بلباسند و در
 شش ایرسا و سبیل هر یک دو درم افزوده و گاهی است و قند ریون هم می افزایند و دیگر زرا و نذ طولی سطر شرب سده
 شش هر یک در مثقال غفل سفید است و قند ریون هر یک شش مثقال شش پوست کبر هر یک چهار مثقال تخم فنجکشت
 شش مثقال شش را در سکه انگوری یک با نوز بخینا سازد و دانه ای دیگر کوفته بچینه بدان سرشته قرصها سازند
 و در سایر خشک کنند شربی یکدرم با سلجین و دیگر سبز صلب را بگذارد و سبیل سازون مصطلک هر یک یکدرم عصاره
 غافلت آهنتین هر یک یکدرم پوست کبر فوه تخم فنجکشت هر یک شش درم شربی یکدرم تا یک مثقال قرص کبر با و سبز
 و گوی مزاج و در آنها را سود دهد و بوزغبینی تخم کثوت پوست کبر هر یک یکدرم گل کز یکدرم و نیم گلشن تخم کاسنی هر یک
 دو درم تخم کبر هر یک یکدرم شربی سده درم با شربت تخم قرص کبر چهار صلابه سبز را بگذارد و با دره که از سبز
 بند شود از بروت تحلیل کند زرا و نذ طولی برگ سداب حرف و ج نو شربت شش هر یک یکدرم است و قند ریون هفت درم پوست

رخ کبر الفقه هر یک در دم و در بعضی نسخها افضل هم سه در دم نظر آورده شتر می دود درم با کسبین بزوری یا عسل یا مارا
 قرص کبر معتدل بزرگ شدن سبز زاناس در دوا کوزا سود مند بود ریو ز فیضی ایر سا هر یک یک درم طباشیر یک درم نیم
 بوستنج کبر کل که کدوی سوخته هر یک درم نیم کثوث تخم کاسنی هر یک درم شغال تخم خنایان غش هر یک سه درم شتر می
 سه درم با مینت درم آب کاسنی دود ستار یک کسبین قرص کوزا رخ ترکیب جالوتیوس است سبز صلب یا بگد از دهن طفل
 سفید اسارون سنبل هر یک درم شغال کوزا رخ چهار شغال اشخ زراد هر که افضل عمل کرده ادویه دیگر کوفته بخت بان کسبینه
 ترصها کند شتر می کینقال با کسبین قرص کل ذوای شریف است جگر و معده را وقت دهر در طومات دی یا کنگد رسده
 جگر و سبز زکتابه و حیات بلخی افغ دهر مصطکی طباشیر هر یک یک درم سنبل سه درم اصل السوس شتر می کل سرخ ده درم کوفته
 جینه بگلک ترصها کند شتر می دود درم دیگر یرقان رسده جگر و تنها هر که در زنده رسده هر اسون مصطکی هر یک
 یک درم سنبل دود درم طباشیر رسالوس هر یک سه درم غافق چند درم زنجبین گل سرخ هر یک درم زنجبین را الجلاب چل کرده و
 در گردان کوفته جینه بان سرشته قرص سازند شتر می از کینقال نادر دود درم با کسبین سده یا بزوری بقدر حاجت قرص کل
 دیگر اسون یک درم مصطکی زعفران ریو ز یعنی هر یک درم سنبلن عصاره غافق رسالوس هر یک سه درم سنبل
 چهار درم گل سرخ هفت درم با کسبین هند و بعضی نسخهای مناسب است ادویه معده گذشت قرص کندی است
 صنف جگر از تولدوم بجد بکدر شتها و باه فتور عارض شود لک عیدان بیخ جزو ز رشک سه جزو ریو ز یعنی گل سرخ
 خود سندی زعفران اسون تخم کرفس کاسنم روی فطر اسالیون هر یک یک جزو اسطوخودوس ایر سا هر یک نیم جزو
 کوفته جینه ترصها کند قرص کل کوب جهت صنف جگر و طحال سود مند است در ادویه صفا و غیره بر این قرص کل
 استغای لمی سود مند رسده بکناید فلفل زنجبیل هر یک یک درم اسارون زرا دود درم حنطیا ناسن مصطکی
 کرفس اسون فاخته او ترا اهل مغز بادام تلخ قسط فوه سنبلن عصاره غافق هر یک درم لک سنبل ریو ز
 سه درم شتر می کینقال با مارا اسون و دیگر که همین عمل ارد لک سنبل فوه تخم کرفس غیب الغلب هر یک یک درم
 از زانیه اسون دود هر یک کینقال تخم کاسنی تخم کثوث هر یک درم و دیگر که رسده محب کدک است بد و تقویت کند
 کند کرفه اسون تخم کرفس اسون سنبلن بادام تلخ نقش قسط ریو ز زرا دود طویل عصاره غافق اجزا
 مسای شتر می کینقال باشد در بعضی نسخها دار یعنی هم مرقوم است دیگر رسده جگر و طحال کناید و حیات
 و میه بر باد و در اربول نماید کرفه اسون تخم کرفس سنبلن روی اسارون مغز بادام تلخ قسط ریو ز زرا دود طویل
 عصاره غافق رسالوس عصاره زرشک سه ایر شتر می یک درم قرص لوز جهت مزاج بارد کدیبه نسخه ثابت است
 فوه اسون از زانیه بادام تلخ نقش سنبلن مسای قرص سازند باب کرفس شتر می کینقال قرص مازولون
 جهت استغای زخمی حار از دود جگر سرخ رسالوس هر یک سه درم بزرگ مازولون شصت درم قرص سازند هر یک

جلد دوم

یک شقال شترنی یک قوس و دیگر که در تقسیم کار آید زمانی از این صغیف باشد عصاره غافث غار بقون مازویون هر یک
 یک درم و چهار دانگ تخم کاسنی و دو درم کاسنی تخم خیار شترنی هر یک یک درم و نیم حبه شربت باشد با سبکچین بدین
 دیگر که نیز هستقا از بی حار را نافع بود و سه سال زرد آب نماید مازویون در غار بقون عصاره غافث هر یک
 یک درم و چهار دانگ گل گسین مغز تخم خیار هر یک یک درم و نیم تخم کاسنی ده درم کوفته بخته مجموع راده قرص ساند شترنی
 یک قرص با سبکچین یا شترنی از پوست ج کاسنی و دیگر هستقا را که با حرارت و قبض بود دفع دهد و زرد آب براند
 مازویون در براد چوبست طینه زرد رنگ طرز مساوی قرص ساند شترنی یک شقال با حباب یا شربت بخته قرص
 صرا وید برقان را سود دهد و در ادویه قلی گشته قرص حنظل برقان ساه در در جگر و مزه زرد سودا را سود دهد
 ریوند صنی چهار دانگ گل غافث شنبین روی هر یک یک درم طمانشیر کاسنی تخم کنوت هر یک یک درم تخم خیار بی تخم خرفه
 هر یک یک درم شترنی دو درم ماسیت درم کاسنی و پنجم گافث قرص مصلح درم صلب جگر اسود و منده است به شترنی محمد ذکا
 زعفران هر یک یک درم قسط مغز بادام تلخ هر یک یک درم و نیم مصطکی هر یک یک درم نقل ازرق سه درم گل گسین ده درم نقل بادام
 حل کنند ادویه در آن بپزند و قرص بپزند هر قرصی سه درم شترنی یک قوس باب کاسنی یا آب زبانه دیگر که در سوزن مازویون
 رانی که طبع گرم باشد اراده قبض کردن باشد بکار آید کافور دو درم و نیم بر سیاهوشان گل قرصی مصطکی زعفران هر یک یک
 درم ریوند صنی پنجم فلفل یک مغز صندل سرخ هر یک یک درم گل کونج سرخ هر یک یک درم گل سرخ دو درم کوفته
 عنق الثعلب آب کاسنی قرص ساند شترنی یک شقال باب کلج یا آب عنق الثعلب آب کاسنی و دیگر که در جگر که بسبب
 سوزن ج حار عارض شود مفید است زعفران عصاره غافث هر یک یک درم صندل صغین طمانشیر ریوند صنی تخم خیار مازویون
 دو درم مغز تخم خیار مازویون تخم کاسنی تخم کنوت متحرک روی شیرین هر یک یک درم کاسنی تخم خرفه هر یک چهار درم سرخ
 شش درم کوفته بخته باب کاسنی قرصها ساند شترنی یک شقال با سبکچین آب کاسنی و دیگر زعفران پنجم از بی
 لک ریوند صنی هر یک یک درم تخم کاسنی تخم کنوت هر یک یک درم و نیم طمانشیر تخم خیار تخم خازره تخم خرفه هر یک دو درم
 از رشک سید درم گل سرخ پاک کرده چهار درم باب کاسنی قرصها ساند شترنی یک شقال با سبکچین و گلاب آب سرد
 قرصی که سوزن ج بارد جگر که با سهالی باشد مفید است قوط طمانشیر هر یک یک درم شاه بلوط بریان سه درم کوفته بخته
 برابر هم دقاف کند را بخته قرصها ساند قرصی که بوج کبد که بسبب سوزن ج بارد باشد سودمند است زعفران چهار
 دانگ عصاره غافث شنبین روی ریوند صنی هر یک یک درم ایمنون دو درم مصطکی سنبل الطیب اسودن لک مغز هر یک یک درم
 گل گسین شربخ الاقل چهار درم کوفته بخته باب کاسنی قرصها از یک درم تا یک شقال با سبکچین شترنی یک قرص با سبکچین
 عنق قرص ریوند صنی زعفران هر یک یک درم و نیم شنبین روی دو درم از رشک مصطکی عصاره غافث سنبل اسودن
 هر یک یک درم گل سوسن لک مغز هر یک چهار درم گل سرخ شش درم باب از زبانه یا آب کاسنی

از کدرم تا کيفتال قرصها سازند و اسکنجین یک قرص بدهند و اگر ردت قوی باشد با جیزم تا هفت میسون
 بدهند **قرصی** که در دم جارحند یک کیدیکاراید زعفران سنبل مصطکی هر یک یکدم طباشیر زینب السوس هر یک یکدم
 نیم زرنک چهاردم گل سرخ پاک کرده شش درم آب عنبت الثعلب قرص کنند شش ربعی کيفتال با مارا لاصول اسکنجین
 و دیگر تخم خیار تخم خیار مالک یک منقی فوه سنبل زعفران اسننن هر یک یکدم روید صلیبی یکدم طباشیر یکدم نیم زرنک
 سدهم گل سرخ جیزم و اگر حرارت زیاد باشد دو دو گ کافور بفرمایند و آب کاسنی قرصها سازند **قرصی** که در دم
 جارحند کید زانی که با آب باشد با شیره تخم خرفه و فلوکس خیار شنبه و وقتی که آب نبود با مارا لاصول سنبل زعفران یکدم
 تخم از زانیه انیسون هر یک یکدم و نیم صندل سعید روید تخم کاسنی تخم کوشش هر یک دو درم طباشیر سدهم زرنک
 سیدانه یک منقول هر یک چهاردم گل سرخ زنجبین هر یک شش درم شربتی کيفتالی و اگر حرارت قوی بود سدهم کافور
 بفرمایند **قرصی** که در دم جارح که با نفها باشد بدوبت حوتق باشد یکاراید کافور یکدم کفص کیدیم صمغ عربی کبک
 فاشانه هر یک یکدم و نیم طباشیر تخم کوشش هر یک سدهم عصاره زرنک سدهم کوفته حیمه آب کاسنی از قرصه بزرگ یکدم
 سبند و در سایه خشک کنند هر روز یک قرص با جیزم آب کاسنی بروی داده درم اسکنجین اصولی بخورند و اگر این قرص را
 کوفته را شش مجازاخته بخورند و از عقاق اسکنجین خوشند جائز است **قرصی** که در دم بارد و جارح است زعفران
 هر یک یکدم و نیم سنبل مصطکی و این ششجان بهارون روید فوه عیدان یک هر یک دو درم انیسون تخم کرفس حلی اوخ
 فعل اوخ سلیجی قصبه زنبق هر یک سدهم زرنک چهاردم گل سرخ جیزم آب از زانیه قرصها سازند شش ربعی
 یک منقال و دیگر عصاره خافث زعفران هر یک یکدم روید صلیبی مصطکی سنبل الطیب هر یک یکدم و نیم
 فوه عیدان یک یک منقی هر یک دو درم تخم کرفس انیسون ناسخاوه اسننن هر یک سدهم کوفته حیمه با شرباب
 آمیخته از کدرم تا یک منقال قرصها سازند **قرص** که در اندای دم کید زانی که نسبت سببی باشد که از علاج
 کیدر واقع شود یکاراید در آن قوت روح و تفریه و تحلیل است گل سرخ آفاقیا مصطکی مشو که سدهم یک چهاردم سنبل سندی
 زعفران هر یک شش درم گل امینی حمزله سرد هر یک سعت درم کوم با اکلیم الملک هر یک سدهم کوفته حیمه با شرباب حلی
 سسته درم کفص شربتی کيفتالی و دیگر زعفران سدهم و نیم روید حاشا هر یک چهاردم یک منقول بخورند و اگر
 هضم بطافلی گل امینی هر یک دو درم قدری موم مایه در روغن سوسن حل کنند و ادویه بان روغن جرب کنند
 و قرص سازند شربتی سدهم **قرص** که در اندای الماس و صلاطه مگر یکاراید زعفران جیزم مصطکی عصاره خافث
 اسننن اوخ سارون انیسون تخم کرفس سدهم از زانیه انیسون کفرون ثمره انظر فایج کبیر هر یک یکدم روید یک کبک
 هر یک یکدم و نیم زرنک سنبل هر یک دو درم گل سرخ چهاردم **قرص** جهت استفاد خام منقول از تخم و جرب است
 بندم تخم خیار تخم خرفه تخم کوشش تخم کرفس مصطکی کاسنی روید هر یک یکدم گل سرخ جیزم عصاره زرنک یک درم بقدر

خبر بواقفه نقل نمک درانی دارم فلز نمک لفظی نمک خیر کثیر نمک عصاره عصاره سفید سحر سحر که می کشند
مستعمل سنگ گلگون در وقت نظر اسالیوان فوه رو بندج هندی ابرسانا رقیون هر یک شندرم تخم کنگول تخم مرغی رب انوس
سقمونیاه هر یک درم ترد سفید محجوف خورشیده صد و پنجاه درم سحر را بگویند و باره نیز کنند پس بگیرند بلبله سیاه پوست بلبله
هر یک یک تیره درم پوست بلبله زرد بیت درم خر هندی پنجاه درم موز منقعی بجز کل آنکه کون نیم درم از آن درم آب بچو شاند از آنجا
حصه باندن کتند و فلوس خیا شینز کر کل در آن حل کنند و با صاف نمایند و در من قد سفید آینه زرد بقوام آند پس بپارند
مازیون در بر بیت در صد درسته و قبه روغن بادام شیرین در کل آب نیز در آب بسوزد و در آن باند و صاف کنند و آن
روغن مایه استار روغن گنیز دراد و در سحر و اذ انند و بمانند تا ادویه چرب شود پس در قوام مذکور بسوزند شری از چهار
تا پنجم شیر شرب آب عسل بخلک یا بارالین در هند کل کل سنج بزرگ مطابق تخم چینه دره بپزد و در سفراغ زرد آب
در وسطه و اشتهای سرفه تر و قروح ریه و عطش زهرنا در بردت بدن عسر دل غشی و تبهای کهن در وصل مین
و دو مایل و یک سیر قریح و اراض زبهای کتب و اوجاع رحم و قوتش تا پنج سال اقامی است بلبله سیاه بلبله شیر اند
ترک فلغویه تخم کرفس شیطرح هندی فلغل لسان العصاره زیره کرمانی شونیز شستقیل بعضی گفته اند که شفاقل است
طرح درانی طرح هندی همچنین طرح بود و طرح آنجا از هر یک سه مثقال ترد سفید کر کل ادویه را کوفته بجهت شیر اطلدانه بپزد
کرده در کل بیت چهار رطل آب شیرین با نش مستدل بپزد تا نالت ماند و از آنش بگیرند و صفا کنند و سکر سفید چهار رطل
بجینه بر آتش بگذرانند و با نش همواره بپزد و حرکت دهند تا سکر گدشته غلیظ شود و روغن کجند تازه رسیده رطل بر آن
بجینه حرکت دهند تا آب مزج شود از آتش گرفته ادویه کوفته شده برود باشد و برجم زنند تا مزج شود و در ظرف
یعنی گذاشته وقت حیات از سه مثقال با چهار مثقال استعمال نمایند و کامل نجای شونیز زیره یعنی رقوم است و از آنش
کرده از نجاست که در کفایت اطب لفظ زیره یعنی ذکر کرده گفتاب ناموده و در بعضی نسخ کامل زیره یعنی تصفیه و بعضی گفته
در نسخه کامل دیگر نسخهای معتبره همچنین رقوم است و دیگر موافق قانون مثل خواهد مذکور بلبله سیاه بلبله شیر اند فلغل
در فلغل زنجبیل یعنی شیطرح فلغویه طرح هندی طرح انحر لفظی طرح تخمین طرح اندرانی لسان العصاره سه مثقال قرفه بزرگ سقراری شونیز
حب اللیل زیره ساق هندی تخم کرفس تخم کثیره سکر یک چهار درم و در بعضی نسخا حقیقل و اطول و آن کشت بر کشت است
هر یک چهار درم نیز در اصل است جاوشیر شرب درم موز منقعی صد مثقال ترد کر کل چهار استار اطلد و صد مثقال روغن کجند
رطل و در بعضی نسخا کر کل است فایند شرب طل و نیم او را کوفته بجینه موز را علیحده در آب صاف می شاند و صفا کنند و در
آن نجایانند و اطلد را اینکوب کرده در بیت چهار رطل آب یکسان زرد تر کوفه بچو شاند تا هشت رطل باند پس صاف کرده
با آب بریزد جاوشیر در آن مایده حل نموده باشند یکجا کنند و با فایند با نش غلام بقوام اصل آند پس روغن کجند بجهت حرکت
دهند تا محلط شود پس از آتش برد آورده در واهی کوفته بدان بیامیزند و در آند شری سه مثقال با چهار مثقال کل کل سنج

جلد دوم

خور و منقول از تنحه منافع او مثل منافع بزرگ است منفرجه شش بلخ هندی قوه ساج هندی پس بوی که نوسه است اگر است
 نشود عوض اوقاف که است حته السوا هر یک است دوم بلبله سیاه شیر آنگه دانه میزدن کرده نفلن در نفلن شیطون است که مجرب است
 جنبه لیل بزرگ کالی که کشته تر شا کما خواه نفلن کوه تخم کوش کلسان العصاره زیره کرمانی اطلت هر یک یکم تر بد سفید و روغن
 کعبه بر یک است استار شکر سفید یکصد و بیست هشتم مویز منقح و بیست و پنجاه هشتم آب کلمه در طل تر شیب کلان بزرگ با ناله
 کل کلان خنجر و منقول از فادری استغای گرم رانافع است گلشن اصل السوس تخم کاسنی منفرجه خیار رگ السوس هر یک یکم
 عصاره استغین سکه دوم ماز بون در بر طبله زرد هر یک یکم تر تخمین منقح فلوس خیار شنبه قند سفید هر یک یکم تر قه دوم شترتی از دو
 درم تا سکه دوم دیگر علاج استغای زنی که از حرارت باشد استعمال شود منجها ثبات این قره رگ السوس یکدم و در بعضی است دوم
 نوشته گلشن تخم کاسنی منفرجه خیار هر یک یکم درم عصاره استغین سکه دوم ماز بون در بر فایقون تر بد بلبله زرد هر یک یکم تر تخمین دوم بزرگ
 قوام آرد و ادویه کوفته بخته بدان بپزند شترتی سکه دوم در بعضی نسخها ایرسام دوم در منظر در آمده کل کلان خنجر و زنی استغای
 و طحال و رودت معده و زرقه طبعی و منقح نفس تر قویج و ص و ا حناق رحم و سلوه طبعی و با سور و بقی در بر من تههای کهن را سود
 دارد و بول یکشاید نفلن زنجبیل نفلن کوه یک هندی سیاه نمک زالی نیک طرز نمک خمر کلسان العصاره شیطون هندی سفید خیار
 قرض قوه ستر بزرگ کالی معشر شونیز جنبه لیل زیره کرمانی ساج هندی تخم کوش کلسان العصاره زیره کرمانی سیاه سیاه پوست بلبله کله
 معشر هر یک یکم سفید درم فلوس خیار شنبه دوم مویز منقح روغن کعبه هر یک یکم تر بد سفید و پنجاه درم ستر آمله کلم مویز و آمله را
 در شش من آب بپزند تا بدو من آید با لایله و خیار شنبه دران حل کنند و سکه من قدر دران بگذرانند و روغن کعبه دران آفرینند
 و بچوشانند تا بقوام آید و ادویه دیگر کوفته بخته بدان بپزند شترتی یکم درم با ستر آب غلب کل کلان خنجر و زنی استغای
 حبه استغای و سود منقح جلگه و سیر زانغ غافث لاک بویند هر یک یکدم و نیم فقلح اذخر سنبل اسارون فطر اسالون هر یک
 سکه دوم تخم کاسنی منفرجه خیار هر یک یکم درم صلب مجون سازند شترتی یکم درم کل کلان خنجر و زنی استغای سکه دوم سفید و پوند عصاره
 غافث ایون منقح هر یک یکم درم ایرسام سکه دوم ماز بون در بر فایقون بلبله زرد یکم درم کعبه هر یک یکم کوفته بخته لعل ستر شترتی
 سکه دوم تا چهارم کل کلان خنجر معتدل منجها ثبات این قره ایرسا گلشن منفرجه خیار تخم کاسنی زرب السوس هر یک یکم درم عصاره
 استغین سکه دوم بزرگ ماز بون در بر پوست بلبله زرد فایقون هر یک یکم تر تخمین منقح فلوس خیار شنبه قند سفید هر یک یکم تر قه
 درم این نسخه قریب نسخه اول کل کلان خنجر و زنی استغای و جهت اوجاع کبده و سردا کن که بغیرت باشد فقلح اذخر کعبه منقح
 درم زنجوش با نونه لعل الملک هر یک یکم تر قه دوم کوفته با ده طل آب بپزند تا مدو طل ماز آید و روغن ناردین در روغن با بون
 هر یک یکم درم با بپزند و کما د کنند دیگر بخته زرد جلگه که با نوبه بزرگ غلب الشلب گ کاسنی هر یک یکم تر در آب بخته و روغن شست
 آینه کما د کنند حکما و که در ج طحال را که سبب برودت مزاج و ریاح غلیظ و درم صلب استغین سکه دوم سنج کبده الطفا کله
 تخم معشک است بوجه ارضی سداب کلسان شتر هر یک یکم درم که تر شونیز سازند و صا کرده با رجه ناله استغین بدان تر سازند تا نشا

باطل دکنند کلمه آخر درم اودیکید و در طایفه در اعلا میبست ما را الاصول که در سوخراج بارکاد کیدتند
 ماده بخار آید سبب اذخر کلنج هر یک است درم ناخواه اینستون هر یک چهار درم تخم کرفس از زبانه هر یک یک درم پوست تخم کرفس
 پنج از زبانه هر یک درم در دهن آب بنزد ماه نصف آید مالند در صفا کنند و اسی درم با جلد درم با سکه درم در دهن ششون در دهن
 با سکه درم در دهن دیگر قویتر مندیتر بکیرم قسطورون در دهن عاقر قمار هر یک است درم قسط ناخواه زبانه طولی هر یک چهار
 درم تخم سداب در دهن ششون هر یک یک درم تخم نام هر یک یک درم سبب درم در سکه درم در سکه درم آب بنزد نالت نامان
 و در بعضی نسخ سلیخه اسارون هر یک درم در مصلی علیه هر یک یک درم اصفافه میکنند و در بعضی دیگر کبریا هر یک درم در دهن
 هر یک درم اصفافه میکنند دیگر مصلی سبب الطیب هر یک درم یک منق ریوند صبی قسط صبی قسط صبی قسط صبی قسط صبی قسط صبی قسط
 از زبانه اینستون هر یک چهار درم سبب اذخر فغان اذخر گاه غاف سفینق وی حاشا حجه قصب الا زیره هر یک یک درم پوست تخم کرفس
 از زبانه هر یک درم سبب صبی قسط درم سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر
 قسط هر یک یک درم و ناما با بقا جامت استعمال نمایند و اگر بقیه قصب نامند طبله کالی برتر بصدف بقا در اول الاصول بنوشند
 ما را الاصول که سده هجری است بکتابه درم سوخراج که حرارت بسیار باشد بخار آید مصلی اینستون ریوند صبی قسط فوه هر یک
 یک درم پوست تخم کرفس پوست تخم کرفس از زبانه تخم کبریا سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر
 بازده عدد علی الرسم بنزد شربی جلد درم با سکه درم در دهن بادام شربن در دهن با نصف دیگر که همین تمام سدهای طبله کالی
 زدهای ایرسا بوم اوجوس با دام تلخ خربالان هر یک یک درم تخم کرفس اینستون تخم از زبانه و قسط اسالیون کما فیقولین حبه
 هر یک درم پوست تخم کرفس پوست تخم کرفس از زبانه پوست تخم کرفس ریوند هر یک است درم بر ساوشان در دهن صبی قسط کلنج
 هر یک چهار درم سبب اذخر فغان اذخر فغان اذخر فغان اذخر فغان اذخر فغان اذخر فغان اذخر فغان اذخر فغان اذخر فغان
 پنج از زبانه هر یک درم در دهن آب بنزد ماه نصف آید مالند در صفا کنند و اسی درم با جلد درم با سکه درم در دهن ششون در دهن
 درم سبب صبی قسط درم سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر سبب اذخر
 تخم فواخر ناخواه زبانه کرمانی سده جلد درم در دهن تخم کرفس از زبانه تخم کرفس از زبانه تخم کرفس از زبانه تخم کرفس از زبانه
 پنج کرفس پنج از زبانه پوست تخم کرفس از زبانه پوست تخم کرفس از زبانه پوست تخم کرفس از زبانه پوست تخم کرفس از زبانه
 که سده جلد درم در دهن سده و سبب اول را سفید است و بادمان و غیره مان استعمال کنند پوست تخم کرفس از زبانه پوست
 پنج کرفس پنج کرفس اینستون سبب الطیب یاوشان مصلی سبب صبی قسط در دهن تخم کرفس از زبانه تخم کرفس از زبانه تخم کرفس از زبانه
 سده جلد درم در دهن سده و سبب اول را سفید است و بادمان و غیره مان استعمال کنند پوست تخم کرفس از زبانه پوست
 کما در دهن سفینق وی حاشا حجه قصب الا زیره هر یک یک درم پوست تخم کرفس از زبانه پوست تخم کرفس از زبانه پوست تخم کرفس از زبانه
 هجده درم از شک درم سبب صبی قسط درم در آب بنزد ماه نصف آید مالند در صفا کنند و اسی درم با جلد درم با سکه درم در دهن ششون در دهن

و در اول کرم غیر آن از بجهنهای وافق دیگر که همین عملداره و نحوه لکت منقی بر یک درم مصطکی سنبل الطیب بر یک درم و نیم شکامی
 باد آورده گیاه غافق پوست سبب که کما در یوس کما فی طوس نینین منق کلینج هر یک یک درم پنج از قرض از قرض بر یک
 بجز درم پوست سبب کرفس پوست سبب زازانیه هر یک یک درم پوست سبب درم از غیر خشک و نه همه مادر چهار حل آب بنزد ما کمال
 آید صاف کرده هر روز چهار وقتیه بار و عن بادام شیرین و روغن بادام تلخ هر یک یک درم و در اول کرم کوه و سیاه یا غیر آن از قرض
 سانسه بقدر حاجت بخورند ما مال الاصول با استغای غلیظی نافع است یک کینج یک درم و نیم تخم سداب یک درم یک درم و نیم سداب
 مصطکی قسط تلخ سینه حبسیان و عسلان هر یک یک درم و نیم تخم سداب یک درم و نیم تخم سداب یک درم و نیم تخم سداب یک درم و نیم
 دو قوطر اسالیون زیره کرمانی هر یک یک درم و نیم زنی سبب درم همه را در چهار حل آب بنزد ما یک حل آید صاف کرده چهار وقتیه
 بگیرند و کینقال معون غذا بقون با نیم مثقال سفر سیاه در آن هکله بکار برند که نایب سود مند است دیگر عینه استغای غلیظی
 از معالجات بقراطی مصطکی سنبل شده و این غنیان و عسل و قوطر سینه هر یک یک درم و نیم تخم سداب یک درم و نیم تخم سداب یک درم و نیم
 خشک شرفاری ناخواه هر یک یک درم کلینج پوست سبب کرفس زازانیه پوست سبب کرفس سبب کرفس سبب کرفس سبب کرفس سبب کرفس
 بر یک درم و نیم زنی سبب درم همه را در چهار حل آب بنزد ما یک حل آید صاف کرده در شش انداخته شش را در آب سرد نگاهدارند تا نافع از عطیان
 گردد پس هر روز سبب درم باد و درم تخم کلکل باج باد و اول کرم بدیند و غذای بیمار را زدن کنند و صد مرتبه بخندند و روز
 همین قسم عمل اند ما مال الاصول که در جرح طحال که سبب بدت ماحه هر سد بکار آید سنبل مصطکی هر یک یک درم و نیم اهل برگ نخل
 و روق غاریون استخوان قدیون حبسیان حبسیان هر یک یک درم تخم کرفس تخم زازانیه نینین پوست سبب کرفس تخم فنجک صید شده
 هر یک یک درم باد آورده شکامی گیاه غافق هر یک یک درم پوست سبب کرفس پوست سبب زازانیه پنج از قرض از قرض از قرض بر یک
 مؤثر زنی سبب درم از غیره عدد همه را در سه حل آب بنزد ما یک حل آید صاف کرده هر روز چهار درم یک درم و نیم باد شیرین و نیم درم
 روغن بادام تلخ و قیاق از بقدر حاجت ما را این زنی و استغای غلیظی نافع است در اول کرم کوه و سیاه یا غیر آن از قرض از قرض از قرض
 حلو و برقان را سود دهد برگ کوشن برگ کاسنی برگ صندل برگ کینج لبلاب برگ از انانه جمله اینها هر چه رسد یک بند و غیره
 کینج با ندر نین ساخته بوشند ما را الجین همه استخوان عوارت مگر و برقان معده است در موقوف دوم ادویه امراضی است که
 دیگر جهت سده بکار گیرند در حل شیر تازه که از قنطاریت کرده باشد عید از در بران معده خشک اند بگونه بجز درم قسط کلینج
 یک کینج سگری ما را الجین سانسه صاف کنند و نیم حل گرفته با سینه کالی گرفته بروغن بادام چرب کرده سه درم و نیم تخم سداب
 مصطکی را می نوشند و بعضی در دماغش مطلق هم اضافه میکنند و بعد طر طعام بنزد ما را الجین عینه دیگر نافع است
 بگیرند شیر بنزد ما را الجین مصطکی نیکوب کرده تا یک ساعت بماند و تمام شب بخورند تا صبح شود پس آب صاف
 آن گرفته در درم یک بند می و قدری قندری شکر آمیزند و اگر قویتر خواهند در دماغ سقونیا اضافه نمایند و در
 صورت احتمال قوت ناست روز بخورند و از همها که خصوصیت بکار دارد هر بای تردک است خاصه که با فایده

ساخته باشند نفوت جگر و دفع اسهال میکند مرای از رشک هم نفوت جگر و تسکین التهاب میکند و با فایده
 ماره مثل ذرا یعنی نفوت کبد بار و در طب و دفع سده جگر می نماید هر هم شخم خنثی که در صفر براند کسی که تخم شخم آوردن باشد
 طاقت مهل گرفتن ندارد و اگر بر معده آن نهند شخم میار و کوروشن جادو شیر کینج هر که سفندرم فزون تر بدست می آید هر که سفندرم
 حلیله بود تخم کبان هر یک در دم تخم شنبط بلخ هر که سفندرم و کا و طع سفندی شونیز مویز ج لعل ز تجلیل بلبل زرد از زبون بلبل بر یک
 دوازده درم شخم خنثی چهارده درم بوره کبریت زرد هر یک ش زده درم لبنی موم هر یک ده استار آنچه گداختنی است در زدن
 گاو و بگدازند و آنچه ترک زدن است در طلا تر کنند و آنچه کوفتی است خشک بگویند پس با هم مخلوط کرده هر هم سازند هر هم
 قرصها مانع با دفع عینقه جگر و طحال و معده و صلاحتی که عارض شود با سینه از زردت زعفران دو درم قرمانا سبزل
 حمانا لعلن قسط سیلخه لبان عاقر قرقا که در حق مصطکی مرکب لبنی حب لبان زرد او زدن طول زرد او زدن حرج سودا لعلن الملک
 لادن قرضل هر یک چهار درم ایر ساخته دروغ لبان بیه لطیبه گاو صمغ درخت بادام تلخ هر یک یک درم موم روغن که
 از روغن نارودین ساخته باشند لبشند هر همی مانع باشد عصف کبد و معده و ملین صلابات و حالب تمام کبدی
 مرکب صیقل لذبیره محمودا قاقیا هر یک یک درم لادن مصطکی سفین لبان هر یک دو درم ککب منقی از ب قشر
 سفندرم قسب پنجاه عدو موم روغن نارودین روغن گل هر یک یک درم حاجت قر و ککب در طلا تر کنند و به پاک کرده در
 طلا بنزد آنچه نشود پس بگویند و با ککب و موم بر میزند و دو ای دیگر کوفته و سخته موم را با روغن گاو خنثی همه را یکجا
 کنند و هر هم سازند و در با دن بگویند مستوی گرد و وقت حاجت بر باره گذارند به بندند مطبوخ استقو لو قدر لیون
 چینه درم صلب پز بکار آید ریوند درم در صره بسته هر یک سفندرم استقو لو قدر لیون ده درم بلبله سیاه است درم
 بیزد جلا پنجه نرم است و سی درم گرفته با سده طسو سقونیا و دو نکت درم ترد و یک درم غار بقون نیگرم بنوشند این کشته
 کامل است و زیاد و کم حسبیت و نقصان آن جایز است مطبوخ اصول چینه استسقای سخی در استسقای
 اشنه سیلخه مصطکی سبزل هر یک یک درم ایر ساخته م کرفس اند بون شخم از زبانه هر یک یک درم و نیم سعد پوست سنج کبریت
 سنج از زبانه پوست سنج کرفس تو بال سس بروغن بریان کرده در صره بسته ریوند صفتی قاصد در صره بسته هر یک دو درم
 گل سنج شنه درم فجاج از خر سنج از خر هر یک سفندرم مویز منقی صبت درم هر دو در چهار طر آب بنزد تا سیکل آید پس صفت
 کرده صبت درم با یک درم محون کلکل سنج بنوشند و ماده روز و اومت نمایند و گویم جهت برد جگر و سبزه استسقای و
 یرقان نافع است و تطیف خلط غلیظ کند جگر و معده را قوت دهد و فوه مصطکی هر یک یک درم سنج کرفس سنج از زبانه پوست
 سنج کاسنی پوست سنج کرفس سنج از خر این سنج تخم کرفس سبزل الطیب شخم کثوت هر یک است درم مویز منقی یا زده درم همه را
 نیمکوب کرده در چهار صد درم آب بیزد با ش نرم با چهارم صعبه کند صفا کرده شربتی بنیاده درم شکر سفندرم و دو درم
 روغن بادام و اگر این مطبوخ را بچینه تغیه صفا دهند جگر الیه و میزد مویز منقی مطبوخ افیتورین که سده مقرر بگایند

جلد دوم

و با لیمو لیا سود دهد تر بنمکوفته چهار دم بسنج پنج دم فیتون ملیله کاجی اسطوخودوس بوز منقعی هر یک در دم و
 در بعضی اوقات سنا کی حسب حاجت مفندم اضافه میشود در یکین روغن آب حیدان نیز که گشت مانند شربت
 بجهه معالج است **مطبخ فستقین** جهته درد جگر در جمیات مختلفه ملقمه سوداویه ایستون تخم کرفس فستقین اسارون
 تخم زانینخ از خرهریکه دم با اندازه نیزند یا لایند و بقدر حاجت بخورند و دیگر جهته درد جگر دیده و طحال یرقان
 غافث فستقین سبیل اسارون مصطکی فوه برسیاوشان روغن عود بلسان هر یک یک دم دیگر جهته درد جگر
 و طحال جمیات کهنه فستقین روغن با زرد گل سرخ گناه غافث هر یک پنج دم پوست ملیله از د ملیله کاجی
 هر یک در دم بوز منقعی ای عدد همه را در سه در طل آب نیزند تا سیکر طل آید صاف نموده با یک دم ایام فقیر آید بند
مطبخ قمر گندی در سو مزاج عا طحال بکار آید منقول از معالجات بقراط ترنجبین بانزده درم عمر بندی ای
 رسته در تخم ناک کرده است درم تخم کاسنی تخم کثوث درق غب اشعلیه پوست پنج که هر یک کفی غناب کوه هر یک است
 دانه سمر اجنا پنجه رسم است بچوشانند کبر صاف کنند و در طلوس خیار شنبه دران حل کرده بنوشند **مطبخ حنظل** با سنا
 مقعر جلگه گشایه حنظلانیا نمکوفته چهار دم اکلیل الملک بخیزم فستقین مفندم بوز منقعی جلدوم ایچر نسبت عدد و خوشایه
 صاف نموده جلدوم باروغن بادام بنوشند **مطبخ جمده** تنها استغای که از گرمی ناشی می بود و از آنکه یرقان
 سدی میکند **مطبخ حلیه** در دم صلب بکجهته کفج و زرم کردن استعمال میشود حلیه ده درم دروه هتار آب نیزند تا
 گشت مانند لیساف کنند و سه درم روغن بنیاد بجز اضافه کنند و بکار برند **مطبخ حمص** تنها ناف است با مستغای
 یرقان سدی و کبدی **مطبخ ریوند سده** مقعر جلگه گشایه بوز منقعی دو درم فستقین فجاج از خرهریکه نسبت
 حلیه ده درم بوز منقعی جلدوم ایچر نسبت عدد سداب ترکیه است علی الرسم نیزند شربی چهار وقیه باروغن بادام **مطبخ عود**
 در دم صلب بکار آید روغنای خشک شده درم تخم خطمی سفید تخم فوه کاسنی جازای هر یک چهار درم برسیاوشان پنج همدر یک
 بجز دم تخم گمان مفندم حلیه ده درم بوز منقعی نسبت درم انجیده مدد علی الرسم نیزند شربی جلدوم با کینقال مدینه
مطبخ کاسنی جهته حرارت جگر و زرف الدم و جمیات حاره آب کاسنی اصغری دو در طل ملیله زرد نسبت درم
 غناب پنجاه دانه سمر ادر چهار در طل آب نیزند تا نصف آید صاف کرده هر روز پنجاه درم با یا نیزند درم سلکین مالینی
 بدیند **مطبخ کرفس** جهته یرقان که نسبت به که با من جگر و مراره باشد سفید است روغنای خشک شده درم ایرسا
 فطر اسارون تخم کرفس لبتانی هر یک چهار درم برسیاوشان فجاج از خر پوست پنج که پوست پنج روز زانیه هر یک پنج درم
 با دوام تخم مسوق تخم کاسنی هر یک دو درم سمر ادر آب کاسنی نیزند نسبت درم با نسبت درم سلکین بزوی استعمال
 کند **مطبخ ملیله** در سو مزاج عا را مدی جگر بکار آید ملیله زرد آنکو فرمندی شیر خشک باوزان مناسبه برهند
 و دیگر که در سو مزاج عا را مدی جگر میهند سبیل بکدرم گل سرخ پوست کرفس پوست پنج روز زانیه ایستون هر یک دو درم ترنجبین

بگویند که درم هشتین روی غافق هفتون هر یک بجز درم سباج نگویند بجز درم پوست بلبله کابلی با نژده درم کبریا نژده
 عدد و درم سباج سبزه صفا کنند و عدد درم ازین مطبوخ با سبب درم فایند خزان بدیند و دیگر که در درم با نژده
 کبریا کابلی بوز نیم مثقال تخم کثوت انیسون پنج کزنس پنج رازانه هر یک است درم غافق چهار درم هشتین سباج هر یک
 بجز درم بلبله سیاه بلبله کابلی هر یک درم جوز مستقی سبب درم علی الزم سپید و صاف کنند و سبب درم فایند و سبب درم
 تزئین دران حکم کرده بوزشند دیگر که در درم طحال بعد بفضله با سلین یا حبل الدراع یا اسپم از طرف چپ معده است
 تخم کاسنی تخم کثوت هر یک یک درم و نیم شاهزاده که ناز کبریا است درم بلبله زرد و بلبله سیاه هر یک یک درم و نیم کوی سیاه
 ضرورت بر شایند صفا نموده هر سه گاه یک مثقال یا پنج نفیرا یکدم غار بقون حب کرده بدیند و مطبوخ بوزشند و دیگر
 چند برغان بود و خرق سیاه یک درم پنج کزنس پنج بادبان هر یک چهار درم اقیقون شاهزاده سباج فحاح کبریا و نیم فحاح و نیم
 هر یک نیم بلبله سیاه بلبله کابلی هر یک درم و نیم خاخره سبب است بوزشند و صفا کرده بدیند و دیگر که درم کوی برغان و
 سنی اندامها را صودار در دوقن را از احوط بلبله پاک کنند بفضله خشک است درم نیلوفر گلشن هر یک چهار درم جوز میدانه بفضله
 بلبله زرد پوست بلبله کابلی هر یک درم تر سندی پاک کرده با نژده درم غافق و نیم درم درم طحال آب با نسن نیم بوزشند تا نلش
 ماند و صاف کنند با نژده درم فلوس خیار صغیر حل نموده بکرم سحر گاه بکار برند و اگر بیار صنیف بود نیمه اش بکار دارند مطبوخ
 یو حشا در درم صلب بگر استعمال میشود رازانه انیسون هر یک یک درم پنج کزنس که درم حله غار خشک هر یک است درم جوز مستقی
 سبب درم انجیر غیب هر یک یک عدد و شایند و صفا نموده سه درم بوقن میدا بخیزد درم روغن بادام شیرین اصفاف
 نموده و بسند مطبوخی که در درم ملسک کبک اگر اصفاف با ستفرخ شود بکار آید جوده قنطاریون و قیقن کما فیطوس کما فیطوس
 لوب بلبله که هر یک است درم هشتین روی هفتون هر یک چهار درم گلشن تخم کثوت تخم کاسنی هر یک یک درم بلبله سیاه پاک کرده درم
 سبب خاخره سبب است درم حله درم حله مرین با سبب درم فلوس خیار صغیر بدیند و ازین مطبوخ دو سرت یا سه سرت بکار برند
 مطبوخی که اصفاف درم بگر کذرا سبون روز فای هر یک درم بودینه قنطاریون هر یک چهار درم بر سیاهوشان تخم مطلی
 تخم خبازی هر یک بجز درم حله تخم کمان هر یک درم انجیر سفیده عدد سه راور سه رطل آب نیم نوز یا سیکر رطل آید صفا کرده
 جاودیه با درم حل با نیند و درم روغن بادام شیرین بکرم بدیند مطبوخی که در درم بگر و سبب رسیده و در فافرانخ
 است غافق هشتین سبب اسارون مصطکی خزه بر سیاهوشان بوزشند و بلبلان هر یک یک درم مطبوخی که رسیده بگر بکاسنی
 که اصفاف مسهل افتد بکار بند متغول را ناست بلبله سیاه بلبله کابلی آله درم غافق هشتین رقی کثوت انیسون که ناز از درم سباج
 جوز مستقی سبب بقدر حاجت در آب شیرین بوزشند و بکار بند مطبوخی که چند عدد و سبب است درم اراض بگر و سبب سفید است
 انیسون اسارون غافق از سبب هشتین هر یک است درم شاهزاده بجز درم پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد هر یک یک سبب
 درم تر سندی جوز مستقی هر یک یک درم غافق و نیم لطفی معروف بوزشند و صفا کنند و فلوس خیار صغیر بجز درم دران

در آن محل کرده صفت کنند پس بگیرند ایام غیر غار بقون نزدیک کیدرم و بسکبچین بسوزند و پیش از مطبخ تناول نمایند بلاش
مطبخ بنوشند مطبوخی که خداوند پسر گرم را سود دهد طبله سیاه سیخ کبریا زایانه تخم کرفس تخم رابا نه هر یک یک درم
پوست طبله زرد شاهتره ترسندی هر یک درم چنانچه رسم است نیز در صاف کرده و مختال نبات و کینقالت غار بقون
و کینقالت ایام غیر غار در آن محل نمایند سحرگاه بنوشند مطبوخی که در درم سبز که از مطبخ باشد نافع است تخم کاسنی کبریا
تخم کثوث کیدرم و نیم گرم نازج پوست کبر سر یک است درم شاهتره هفت درم طبله سیاه طبله زرد هر یک هفت درم و نیم اگر
ترسندی بقدر حاجت نیز در صاف کنند پس بگیرند کیدرم غار بقون و کینقالت ایام غیر غار صفت بنده اول بخورند و با
وی مطبخ بنوشند مطبوخی که در صلابت طحال بعد از قصه در سیرات لطیف نافع است که نازج شسته امین تخم کرفس
را زایانه هر یک سه درم سیخ از خرغانت هر یک هجده درم طبله سیاه شاهتره هر یک ده درم جوشانده صفاوه مغز میوه و دونه
با کیدرم ایام غیر غار کیدرم غار بقون مطبوخی که در ریزقان سدی بخته استقران بکار آید فقط اسالون تخم کرفس نباتی
انسیون تخم زایانه پوست سیخ کرفس زوفا هر یک چهار درم و طبله سیاه طبله کالی طبله زرد اصل السوس هر یک هجده ترسندی
سی درم آلو غناب هر یک هجده تخم کثوث ترسندی کتفه نیز در چنانچه رسم است صاف کرده صد درم ماسه سوسونبا و دو انگه ترسندی
مطبوخی که اسهال معده کند ریزقان را بسیار نفع میرساند شاهتره هفت درم طبله سیاه نه درم نمزه کرده درم مویز سفید طبله
ترسندی هر یک پانزده درم آلو میست دانه برالشن رطل آب بچوشانند تا بکامل کاید پس صاف کرده بزرط این با کیدرم
طبع سندی و ایام غیر غار طبله اسود و انیسون هر یک کیدرم و طبله زرد سه درم برهند همچون آذر بالوس منقشر صاف سیاه دار
بامه اصل برود جگر و با سبکچین برود طحال نامبر که در آب بکرم بیزقان و صفت لدم و ارقان و صفا و صفا و عقید اول درم
کلیه حصاة مابا اصل صفت شوده در آب سرد جفته قویج و نهادن آن در دهان در گوگرد و در آب و در آب و در آب و در آب و در آب
انخی و کبسی که از دینه تها که خورده باشد باب مطبوخ حطیانا و باب مطبوخ حله جته افزان مشهور صفت و صمغ جین و شانه
براکتر در سیالیوس فرغون اما عاقرمه قاسا ج هندی دو تو تخم سدراک کسری و کلبنج و فندک او اندر میوه هر یک
سلیقه انیسون فرماید از زایانه آقا قاسا صفا العار هر یک کیدرم سبب تخم کرفس نباتی تخم کرفس حبلی روغن بلبان اصل
سعد روغن گل هر یک درم زعفران بجز درم انیسون ده درم نخل صفت بزر ایام هر یک است درم اصل صفت کباب
مجموع صفت حقیقون سبب الفینه و استغفار در صفا نافع زرد و بزرط نخل سیاه تخم کرفس تخم کثوث انیسون
فاخو از زیره کوانی دو تو فقط اسالون کاشم اسارون سنبلیله انجوزان بودینه صناع هر یک چهار درم فقط حمار
سبب سلیقه مصلک هر یک ده درم کوفته صمغ جین سبب همچون سازند همچون اقیقونی قویجا گوگرد درم و درم
زایل کند و همه بیارهای سوداوی را سود دارد اقیقون هجده درم طبله سیاه ده درم مویز سیدانه پانزده درم
همه را کوفته جفته با دو میدان عمل بنشیند و در ظرف زنگین نگاهدارند و هر روز هجده درم نافعند بقدر قوت بکار آید

معجون نشتین در جگر و معده را که از سردی بود در کینه و استقار مانع بود در او به معده گذشته **معجون**
 انیسون استغای طلی که با حرارت نباشد بفتح دارد میسون فطر اسالیون حب الفار شونیز سعد کاسم چند
 سنبل حب بلان جاو شیر حلینت نخلدان اسارون زعفران هر یک یک سکنجبین فرباد و فرباد فرباد فرباد فرباد فرباد
 کرد با نخله مقوقه و قوقه نخلان ورق غار حیده زبکین غار فینون جانا کون کون سا که با کاد سوخته هر یک در دم کوفته بجهت عمل
 بر شد **معجون** بر زرد جگر و میسر را معده در او به معده **معجون** ملا در که با جاع کبد نافع است و فلفله و در دم
 امراض را اس گذشته **معجون** بود نینه همین گوید که او در جگر و معده را که از سردی بود در او در شکستن افهام که از نخل
 کند و صاحب مزاج در او به سده نخب جگر نوشته تخم کرفس با بونه خاشا هر یک یک درم کاشم یا زده درم بونه کوبی بود نینه
 فطر اسالیون بیسالیوس هر یک یک درم فلفل سیاه چهل و چهار درم در بعضی نسخ است چهار درم با عمل بر شد **معجون** لوم
 که تفتیح سده و قهوت جگر نماید در ملفوظ سیوم او به امراض راس کزیر یافته **معجون** جالینوس در امراض جگر کبک
 بهتر ازین نیست زعفران یک درم نصیب الفربه در او به هر یک یک درم مقل ازرق دو درم و نیم هر یکی چهار درم بر نخلین شانه درم
 موز میوه میوه مقل را در شراب حل کنند او به کوفته بجهت عمل بر شد شربی کیمفقال و اگر حرارت غالب بود
 افیون بزرالنج هر یک یک درم صفاف کنند از کمال الصفا فلفل سفید فلفل سیاه صاما سا بیج تخم کرفس انیسون عاقر قضا
 تخم انجبه تخم سداب کوبی قسط سجوی سنبل الطیب صلب الذریه زعفران هر یک یک درم کیمفقال عمل بر شد شربی یک درم با بلنج
 پوست را زباید پوست بیخ کرفس یک نسخه این **معجون** که بدر جگر نافع است در او به صدربه مذکور است و نسخه دیگر این
 که در فرامادین قادر مسطوشده هر گاه قریب نیمه جوارش جالینوس بود نوشن آن سنا ندیده **معجون** جنطیانا که همه
 برقان سده و طحال نافع است در ملفوظ دوم او به امراض راس کزیر یافته دیگر که صلا جگر و میسر را او در معده و در او در
 مشابه را سود مند است و سده بکشاید در او به معده مسطوشده **معجون** قاطال اجساد همه انواع سده و
 با ساریقا و ضعف برودت جگر و سوراقتینه امراض معده نافع و خواص کثیره و منافع جللیه دارد و صاحب نسخه که مرفان
 سگوید که مثل می درین بابها آمده نشد بسوس عصاره عافت جعبه هر یک یک درم کیمفقال فومو شونیز دو درم صابون بلان
 هر یک یک درم کیمفقال و بعضی بیخ کرفس کیمفقال سنبل الطیب شش مثقال زعفران دو زده مثقال کوفته بجهت عمل بر شد
 شربی کیمفقال و اگر در غن بلان یافته نشود در غن نیت گفته عوض او کنند **معجون** جالینوس استغای طلی سوزنده
 است در او به معده مذکور شد **معجون** و او و الطماکی که همه برقان نصیب است در او به صدربه یادید **معجون**
 رسن که با درام صلبه جگر نافع است در او به معده مسطوشده **معجون** ریون درم جگر که بسبب و صدربه با سوزنده
 و دیگر در جگر معده هر دو در او به معده مذکور **معجون** سداب **معجون** حب الفار است که بر او به معده حواله شده
معجون شفاط که همه در جگر نافع است **معجون** سنبل که سوزنج جگر و جاتا از سودده هر دو از او به معده بر آزند

جلد دوم

بندگ بر یک نیم عدد تا سنگ بدون نمک کالاج لون سماجی که با ریخ مجیزم در سبوی مذکور بران بر گها ما از تدر چهار سیر
 شاهجهانی در حق سرفت اضافت کنند پس باقی بر گها بر مالای سده دران سوا با نازند و گستر اغذ و سرفوش کل حکمت استوار
 کوی عین کند ده سید با یکدستی دیگر با لاش کنند و آتش در اند چون آتش فر نشیند سبوی بر آرد و در وانا دران سوا
 شده باشد ساینده ز تخمیل و فلفل در از پوست پلید پوست پلید و اوله و صناد و بارنگ و جگر و مشک کش و تبرک و این خواهد
 سائر و فلفل و دیگر و ناروان اجمود و بوه فوه دهبوس هر یک در دم سبند ان ششم قصد کبیر خردل نیم سیر شاهجهانی خاکستر مذکور بسیار
 کرده و سیر با سیر و دیه کوفته بختی هر روز در دم با کبیر گاو ماده بخورد و اگر حرارت بسیار باشد با نفع گاو بخورد و کبیر گاو در دم
 و غیر آن در الفاظ نوزنه است نفوق حاضی طیفه التهاب جگر نماید و در دویه صدعه مذکور شد نوع خیار شکر قدر حاضی
 در آب کاسنی سیر و آب راز یا نه و آب برگشت اشکین کنند تا شام و صبح صفا کرده نباشند و اگر گلاب نیز هم کنند هم در آن
 نفوق از رشک حرارت جگر باشد و جگر و صدعه را قوت دهد و لفظ نفوق اینها را در دویه صدعه گذرند نفوقی
 که نند آب بر اند تر بسفید چمکو کبیر نسوس آماگون زر او نطویل سکنج ستر فاشی درق غافله شندین نخل شام
 جادو شیر شکر منخ هم راز یا نه اینسون با سویه هم یکوب کرده در شراب کمالی یا بنید زیت عمل تر ساخته صاف نموده بقدر
 حاجت بسفید نفوقی که مستقار اجابت سفید است ای رسا و اکی و نیم رب السوس دودا گاو کبیر عینی ایک منقول است
 میزدم فطوس خیار شکر گلاب جگر ده یا نوزده درم ترنجبین سبت درم چنانچه زیت تر که کرده باشد سفید نفوقی که
 برقان را که سبب استار جگر و مراره از ضعف بود نافع است آب کاسنی خوش داده و در ظل صبر سقوطی بنیاده درم در
 گجا کرده در آفتاب بنند و هر روز مجیزم ازین نفوق با عیت درم شترتی که مذکور میشود بدیند صفت شربت کل سفید کل
 غلیظ و کل ریخ بر یک درم عصاره الرامی درق غلاف درق غنث التلسر یک مجیزم شام کاسنی شکر شکر است هر یک چهار درم
 همه را در گلاب بچوشانند تا مبر شود پس صاف کرده باشک طبرزد بقوام آرد و بعضی درین شربت با شامش مسطور
 درق لبلاب اخل کنند نفوقی که برقان سودا را مضمیت طباشیر مجیزم غده گلشن زده درم زیت بیخ سار همه را
 در آب گرم بچینانند یکشنبه روز پس بر روز چهار وقت تا شام تا یک هفته بخورند و لفظ دوم از کتب معجم نفوقی تدر
 کلیه و صبح تمام او دویه کبیر و طحالیه و مراریه در تدر بر غل بعضی او دویه مذکور در لفظ اول بود در ترتیب در شربت
 و در بعضی اعمال که تعلق به بعضی امراض مذکور دارد قرار یافته نظایق تدبیر اعیال که در بعضی صوب سندی
 آنرا نیست که از آنها ای اعیال پوست سیرون آنها در کنند و مغز دست آنها را در لته بت در سر گین
 گاو و کبیرش هفت تا نام سر گین گرم شود پس با آتش لایم ماده روز جوش میداده باشند و هر گاه سر گین خشک
 شود سر گین تازه دیگری انداخته باشند و بعد از روز یونانی از سر گین بر آورده همین قسم ده روز و هفتی
 که از آن مسکه گرفته باشند جوش دهند پس از آن ده روز در شهر گاو و همین نوع جوشش داده بر آورند

و آن آنها را در حصه کنند و سبزی که در میان آن می باشد در کنند و در آنها باک کرده بزمان آرد که
 خام باشد بگذرانند و نان دیگر با لاده اطراف آنرا بپزند کرده در تنور بپزند هر گاه خوب نخبه نشود آنها را آرد
 از سبوت و چربی که در آنها باقی مانده باشد بسیار خوب باک نموده با استعمال آن در طریق دیگر آسان تر حال
 در سرگین گاو میش بابی دلی کرده و جمال گوشه در زریطه سبب معلق در دیگ گیسو و بزنند تا یکپاس آتش کنند و همچنین در کاشی میکنند
 پس معشر ساخته سبزیهای میانش بر آند طریق تدبیر قوبالی سخاس بکسیرند قوبالی مس بار یک که از سبب سیاه باشد فایده
 جوش بخوانند جو شامندی سبک پس از نگاه کرده و باک ساخته بکار بزنند طریق تدبیر از یون بدهند که مازویون از اودی
 سمیعت وارانکه در اخرج آب شفا بیخ دو ابا و غنم سبب خبث الفروت بخور کرده اند لیکن بعد اصلاح حضرت ادکم میشود و درون
 اصلاح هرگز نشاید و دو قسم سیاه که حضرت محض قطعاً استعمال نماید که در اصلاح وی است که مازویون غیر سیاه برگه یا نیا و یا
 دخت او و مختار برگ بزرگ اوست در سر که گفته اند که در گوشت بالابا و در شب زود بخوابد و در تنه با سبب تنه بخورید سر که گفته اند
 بیرون آرد و با سبب تنه سر تنه بشوید و در گرا اندر سایه در صرا اندر آفتاب خشک کنید پس مخلوب نموده بروغن با جام شیرین بر
 کنند و قدر کثیر نیز آبی مزوج سازند و بکار بزنند و باید که مازویون ایسار مارک است از دو استعمال می در گراما و در خارجیت
 و حی و رمی که مازویون ارد و بصیفت مزاجان نشاید داد و لهذا اهل تحقیق گفته اند که حسن است که در طبع یا لقوق
 فوت مازویون شرب شود تا جرم وی بخوردن نباید که در غایت قوتت و حکم علی در شرح قانون مکتوبه که گمان
 من است که ماده شتر را که بسیار شیر آن می خورد اگر تعلیف مازویون کنند تا قوتت دوادر شیر اثر کند بهتر باشد
 و همچنین طبری را که بیار افتد بدان میکند از مازویون چند روز علف دهند پس گوشت آن نخبه آب صافی آن
 به بیمار دهند شاید که نفع باشد حکایت در بعضی کتب علماء این فن مرقوم است یعنی از ازل علم و معرفت برهن
 اشتفای عارض شده بود و مانند بسیار در بدن آن جمع گشته بود و مرض امتداد کشیده و شفاع مجامع اشتفا رفته بریده
 لاجرم بیمار را یوس گشته ترک معالجه و پرستار نموده عزم بر تخلیط ماکل و شارب نمود تا روزی در مدینه اسلام پیش بیمار ذکر
 طبع بزبان اتفاق افتاد نفس بیمار بخوردن آن عبت نمود و طبع بسیار خورد و ساقی او زنگشته بود که اسهال عارض شد
 در هر مجلس مائنه بسیار منع کرد و در تنگ بیمار سبک و علی او خشک و بیماری او زایل شد و در آنک زمانی آثار صحت و شفا ظاهر
 گردید آن بیمار بطیبی که در حالت مرض شاد و علاج او بود ازین قصه بخار نمود و طبع گشت که در طبیعت طبع دفع مائنه باین
 غایه و دفع این مرض بدین عکله است شاید که طبع بزینی گذشته و حشائش آن زمین که خاصیت دفع نیز ض جریه پس بعد
 قفص معلوم که طبع را که در آن وقت در مدینه صید کرده بودند از ناحیه رسیده بود که مازویون در آن بسیار بود و طبع از آن
 رمی بود و چیزی کمی از آن گذشته باقی تمام را خورده بود با لعلیه هر دو را که مازویون دارو سخت کتر دهند و بعد تحقیق
 از وی در مزاج شارب شربت او را بیفزایند و هر چون که باشد باید که جرم مازویون مدبر از نیم درم خورده شود و استعمال

جلد دوم

و استعمال مازون بهم مناسبست متغایق باید داد و از اینجا است که اکثر ستهاروی زیاد از یک
شربت نشه طریق مثل افاقا افاقا یا ساینده در آب گرم میل کنند و بگوارانند و آب غنی آن دور کرده آب گرم دیگر
اندازند و همچنین که فصل آنند تا میری از برای افاقا طافی نکند و پس ترها ساخته نگاه دارند طریق غسل
یک گیرند یک منق از جوب و نیک بگویند و آبی که ریوندر و ج از فردان جوش بیده باشد اندک اندک بر آن بریزند
ریخته و آن محرکند پس بعد از آن که بر یک صاف کنند و بچیز مصلحه بدهد باشد دوم باز بچنان بکنند و مصلحه
کنند و در هر روز در آن بکنند تا در آب نشیند آهسته آب از روی وی میریزند تا که بماند لبس خشک کرده سخن کنند
و کار برند ترکیب آب دادن سبغین مستقی را تا امکان آب کم باید داد و آب خالص منوخ و آب سرد نیلج معوض است
و آبی که با صحاب استفاضة صابلی است از این است که سرشده و در آن آب بماند ربع مصلحه که مضمضه است
بجوشانند تا بثلث آید پس در هر روز کرده اند که که برهند همچنین است در شرح و طبری در معالجات بقراطی و مضمض
استسقای طبعی سرصد در آن آب که در مصلحه است که سرشده و در آن آب بماند ربع مصلحه که مضمضه است
این آب را در برابر طعام نوشته اند و در آب دادن صحاب استسقای طبعی چنین مفوم است که بگردد برده
چوب گرد و خشت این مقدار را لایق و دیکت ما زود در آب تر کنند و صحت سازند و صد طبع مذکور گرفته
با در مصلحه که بچوشانند تا ثلث بماند در سبوی متخلف بر کنند تا ترشخ گردد در آن آب ترشخ را از کوزه
که لوله تنگ داشته باشد که یکده بخورند اما ترکیب دادن شیر باید داشت که از شیر شیر شیر و شیر گو سبند و شیر
و شیر خربا استسقای نان است لیکن ازین جمله شیر تر را در آن که این مضمضه و تخمیل صلابت و دفع گری
و خشکی جگر و بیمارهای طحال خاصیتی عظیم است با وجود این از شان دست که غذا میشود و بی راکه ضعف کرده است
از مضمض و دانستن قوت وی نمیاورد و مستکن عاده اخطا طردی را تعدیل میکند از آنرا خارج میکند آب با
با سهال و بسبب کثرت مایه قلک جنینت خود می جسد مجاری و بند نمیکند از آنرا حکیم علی میگویی که شیر تر را در
استسقای زخمی و طبعی نماید و در حق است که جمیع انواع استسقای اکثر بیمارهای مکرر ابالی صحت و با خروج مایه سودمند
جانبه که در تجربه اهل این فن در این راه هر گاه با مراض جگر طحال است باشد زهرنا بداد که مضر است و تا
مرض سحر نشود هم مضمض است همچنین بعد از از اینها با جمل روز نگردد و بخورند و شیر ماده زاینده که بعد از
هم خوب است و بهترین بیشتر از اینها عربی است که جوان و صبح با سبب سخته با در روز پیش از شروع
مطلوبه از چیزهای لطیف و مهمل و در چون شخ و قیوم و قاطی و بینه گرم مزاجان بجزیری که موافق آن آنها
باشد چون گشوت و کاسنی و عناب الشلب علف داده باشد و آخر از او را جو با تخم کرفس و زردیانه و سنبلین میخند
طرا بیده باشند و شیر گای تنها و گای با چیزهای که مسخ میزند مثل مایه و تخم کاسنی و گشوت و گوی با زاده سفین و لطیف

با سنگین و امثال آن دگهای بقصد منع افراط اسهال با فراط و قسط و غیر آن مستعمل میشود و اگر با بول شیر باشد
استقرار اجابت نافع است و با پیچیدم سکه العسر باستقای زتی و طبلی مفید است و در صورت درم خشک با روغن بید کج
یا روغن بادام تلخ و غیرین یا روغن نارودین یا روغن بوسون در حاجت اجتناب بملین بود و غن نارون یا روغن
و بهترین اوقات خوردن شیر میان بهار تا اول تابستان است و در اختیار مقدار شیر اختلاف است آنچه از قانون
و شرح مستفاد میشود است که ابتدا از جمله کم کنند و هر روزه درم بیفزایند تا به است و یک روز از کفای همین نمایند
و از طعام و شراب چیزی نخورند و اگر احتیاج افند باز مساوت نمایند و اگر مزاج قوی باشد تا جهل روز هم افزون
مناسب است و اگر مزاج محل افند ندارد بر قدری که در سبب دیگر در رساییده بهمان قدر ستر باشد تا کم از آن زیاد
بر آن حرطی است عمل آن در سبب غیر رحمة الله تعالی در جای دیگر میگوید که تدبیر نیک که تجربه کرده امن است از آن کس
نفع کرده است که شیر در حالت تعالی بطبعی بعد از چند شش روز پیش از شروع شیر افکند در نیت بر طعامی قلیل
و اگر ممکن نباشد بعد بطی کثرت در وقت با سکه و قبه شیر او اود و در وقت است تازه و شیده با آب کت قید بول بخورند
و منع آب خوردن کنند تا سه روز متعخص احوال او باشند که در نیت است آنچه با در ادفع میشود در سبب مقدار شیر
خواهد بود و بعد سه روز بس است که شکم نرم خواهد گرد و بس است که استطلاق خواهد کرد و کفلی قلیلی را اگر استطلاق
کرد باید نیت که با بدن غذا میکند یا شیر تمجین میشود در صورت تمجین امداد از طلب است و اگر شکم نرم کند باز دارند
بیا را از شیر کرد و یا بیا میزند در آن چیزی را که در آن قبض است و صاحب غنا منقین وزن آن از سه وقت تا
هفت وقت کرده و صاحب کمال الصناعته یک طل شیر را با پیچیدم سکه شیر در آن فرموده اما ترقی دوزنی که همیشه معمول است
نفع آن که تجربه میشود سه نیت برنج سیر عالمگیری که با نوزده دام عالمگیری است که با اعتبار در هم نصبت درم میشود
تا زده و شیده گرم گرم کف ازان دور کرده تنها یا با چیزی مناسب وقت ضم کرده صبح داد میشود و از غذای اوز
قدری که جای با در سیر شیر افند شد کم کرده میشود تا سه روز بعد سه روز بحال که در محل هر بعض مقدار شیر افزوده میشود
همین قسم بعد هر سه روز از شیر افزوده از غذا کم کرده بجای رسانیده شود که کوفت طرف صبح بجای غذای روز همان شیر
باشد و شب از غذای موافق حال حالت کتختاب یا قله متعارف یا اجابا خشک یا بلاد کم در مرفوع اده میشود که کوفت شیر
که کوفت بعد تخمیل ظهور اثر سه نیت داده میشود با ما شد سجانه اگر با وجود تعالی غذای صحت میشود این در صورت است که در
اشتهای مرضی فوری راه نیافته باشد و درم و امتداری بخلاف از رسیده باشد و هر گاه تنها باشد و با محبده مرضی
ضعیف قادر بر تخمیل غذا و شیر نبود و یا مرض بخلاف رسیده باشد درین احوال یا ترک مطلق غذا افکند یا شیر کرده میشود اما تنها
با کتری کم از پیچیدم کرده میشود و زیادنی وزن اجزیت هر قدر معده مرضی ضم تواند که میتوانی و اجابا یعنی هفت هفت بفرمان
و غنق شده اند و من کبی این شده اما طریق نزل است که بیمار است استاده گفتند با است بنشانند و نبر نمایند با هلهای ساری

جلد دوم

بیار السوی افضل کالبد و اعتبار کند تصفاق شرف و از زرناف بقدر برانگشت مجازی سه کفایت کند اگر ابتداء
استقامت از ما باشد و اگر ابتداء از جگر بود شکاف بسوی جگر کشند و اگر از سینه باشد بسوی سینه تا حدت عروق بهتر است
و این موافق کامل و قانون است و در ذخیره میگوید که اگر ابتداء از روده و جگر باشد نزول بسوی سینه کشند و اگر از سوی سینه
بوده باشد نزول از سوی جگر بخشد عصبهای شکر را سوراخ کنند و از صفق جدا سازند و در تر از سوراخ عصبها
صفق را سوراخ کنند سوراخ ننگ است چون انبویه بیرون کشند آب سینه شود پس انبویه بسوی درون کشند تا آنکه آنکه
و چون قدر صلح آب بیرون کرده باشد بیمار شب یا روز بماند در وقت بیرون کردن آب دست بر سینه بیمار گذارند
و اگر ضعفی در ظاهر شود انبویه بیرون کشند و هر گاه آب بیشتری دفع شود باقی را بعد از ایسهل دفع کنند پس در دفع کنند
و بعضی اطباء در تیه یا سکه مرتبه نزول میکنند و از یک بزلی تا زلی دیگر سه روز یا زیاد فرصت میدهند و صورت نزول
تر از ایشان نیست که سه بیمار را سوراخ کنند سوراخهای باریک در میان سوراخها موه را تا فته تا فته تا فته تا فته تا فته
کشند و در سه مرتبه بنهند و در هر بار یک بیمار را سوراخ کرده و آب اندک آید و هر گاه آب از جگر است باز ایستند موه را تا فته تا فته
تا آب بزرگ آید هر گاه آب در شکم مستقی میسر باشد و آنچه از سوراخهای موه بماند کمتر سوراخها را وسیع تر نماید از
سوراخهای اول و درین سوراخها انبویه بنهند و آب بقدر طاقت بر آند تیره بنهند تا بهیچ ساعد نظر بقا دوره فوت
بیار کشند اگر حال بیمار بد باشد در جگر باشد و اگر بی حال بیمار بعد نزول اول ظاهر شود پس قلت رجا و بطریق اولی در ظاهر
اطباء مستقر نزول تا تیه تا فته می شوند و در صورت صلح عالی بیمار عدم تیره و نقصان قوت او است که نزول تا تیه تا فته
و باید که چنان کشند که آنچه قابل استفراغ است تمام در نزول تا فته مستفراغ گردد هر گاه مگر بیمار در وقت اول ضعیف و قادر
روی باشد و نزول کشند تا فته که در صحت کامل عصبها از جگر ایستد و حکایت میکنند که من بدیدم هیچ بیماری را که در
علت غزل کرد و در ظاهر صفت و صحت کامل خود میگوید که من هیچ بیمار ندیدم که نزول کرده و خلاص یافت جز بزرگ تقصیر
اما طریق کشیم مستقی این است که هر گاه بیماری قبول افتد و بکشد و بیمار به نزول اقدام ننماید بعد بر سینه و گند شستن
مسکنت دور و زیاده روز پیش از کشی داغ باین قسم عمل آید که بر تمام طول و عرض شکم بیمار قبول صحت کامل در هیچ محل
داغ دهند یکی بر اعلی صده و یکی بر قعر صده و دیگری بر سینه و دیگری بر جگر و سینه بر طحال قبول صحت قانون حسب ذخیره
داغ نهند سه در طول را اندای قفس تا تیه در سینه در عرض بطرف سینه و تطبیق در میان قولین آنچه در شرح قانون معلوم
است که اگر آلت داغ کردن طولانی بر سینه میکنند و در سینه نوع در طول بر صورت خطوط متوازیه که ابتداء ای مجموع آن از
قفس است تا آن بجای عاتق است و همچنین سکه داغ که در عرض واقع شود بر صورت خطوط متوازیه باشد در صورت عدد کبایت
شش خواهد بود و در کبایت طولی و عرضی صورت تقاطع نمودار خواهد شد و اگر سکه کوی در سینه باشد که تیه تیه در سینه
معرضه طول و عرض خواهد بود پس شرح کبایت تیه طولی و تیه عرضی شرح خواهد بود و شرح کبایت تیه عرضی معلوم شود طریق کشی

خارج کبد هرگاه خارج و صفای کبد بود و در کرم کبد و مملکت ارشدت و صحت نه نقل بخارج کرم حکم همین است که اگر در دم نکرده باشد
 آنرا صند و او به نیکند گینه آنتهای باریک خوب گرم کنند و داغ دهند و مکانی که بلند تر از ریه است درشتهای بجز داغ واحد
 و هرگاه جلد بسوزد و داغ منتهی بصفاق گردد و خارج بده ازین راه نمایند و بعد داغ کردن بعد من عمل نماید و کند سیر با دو پیله
 و طریق کی صفا طحال ایغسبم است که هرگاه بدود و زرد و جلد که بر بالای طحال است بر صند بر بردارند و بکوی طول کرده
 سوزش باشد خوب گرم کرد در محل داغ بنند تا عدد مجموع داغها شش باشد و بعضی قد با جهت نیکو آنتی سازند که شش را شش
 باشد تا شش داغ در یکفته صورت بندد و فایده سختی اگر طرف بجز بر سیدم دست چپ اگر طرف بجز بر سیدم دست
 راست داغ دهند و داغ را بعد در مخرج دارند که عجلالت است داغ از فقیله پاره فایده ایگاندا فایده مایه داغها بجز معروف است
 و اگر با این کنند نیز دست مکتوب هشتم در ذکر جمیع قسام ادویه و بعضی صفات اغذیه است که تعلقی نام ارض امعا و مقعد
 زار و انواع میسل از جنس با و اشیره و سفوف و مجامین و غیر آن درین مکتوب نیز مذکور میشود و این مکتوب جای نهمید و در
 ملفوظ است تمهید بر آنند که معاشش عدد است جرم او عصبی است و شرفیق از جرم است لهذا اما که ماده معاشی
 رحم تجویز شده با بحد در اراضی معاشی و انذارند که چون مرض مزمن شود علاج در سوزش و داغ و وی علاج نمائید
 و هر چه مقوی مده است مقوی وی است و اراضی که تعلق با معاد در دایم فیصل است بجز معارف و خارج بجز اعزاده
 منصف خیر سح روح سوا تعلق الامعاء و مسطار ما اسما و قسام قولنج ایلا و س انواع دیدان و اراضی که تعلق از شرح
 و مقعد دارد بجز بواسیر بواسیر سترغای شرح خروج مقعد و مقعد شقاق مقعد قروح مقعد که مقعد و مقعد
 و خروج بجز اعزاده و خروج غایب غیر اعزاده است ملفوظ اول که در ذکر جمیع قسام ادویه بعضی صفات اغذیه معویه
 و مقعدیه است شامل است بیست و یک کلمه اول در الفاظ ادویه العینه معویه و مقعدیه از یافته آیزن عبارت است
 از آبی که در آن دو اها جو شایده در جوفی یا طربی وسیع عمیق ریخته بیمار را در آن نشاندند بد است که آیزن مذکور
 مرضی قوت است از جهت ارفای که لازمه است قاع در آب گرم است و اگر در آیزن قوت دو انای گرم مطلق باشد در ارفای
 قوت سیر میگردد و از استعمال آیزن قلعی ترکیب هم حادث میشود و بسبب شنج روح و قلب و شنج آیزن روح قلب را از
 راه گرمی و بسبب جرم اگر بیمار را در آیزنی که گرمی آب کتر از گرمی هوای حمام باشد بنشاند قلع و اضطراب ظاهر میشود
 بکثافت هوای حمام بلکه از جهت منع آیزن از دخول هوا بسام است و از جناس است که بیمار صنف را از نشاندن آیزن بر سر
 باید بود و در وقت استعمال آیزن چیزهای را که داغ آنها صعب قوت روح است مثلا از آب شکر چون فواکه عطره و گرد داغ و
 نان گرم نزدیک بیمار و از آن تا در آنک صنف که لازمه آیزن است بماند و بجهت کنند که آب آیزن تا میند و قلب
 بیمار رسد که حدت صنف و غشی میگردد و آیزن جمیع انواع قولنج نافع است چه سوارت مستفاده خود تحلیل داده
 در دم و بجهت رطوبت با حرارت خود و ارفای عضو مائوف و ارفای عضله مقعد و انباشت سیف علی وجه میکنند و جلد را یک

در آب حیات چیده قویج باردند بدالموت است کسب برین میگوید که اگر ظرفی را سوراخها کند بسیار باریک می که از
 باریکی خود نظر نیاید و آن ظرف را از آب حیات با از آبی که در آن اذودید قویجیه بختی باشد بر کند و بسیار خوا با سینه
 ظرف مذکور را مقابل شکم بدار بقدر قامت بردارند تا آنچه از سوراخها بر آید قفا هر شکم بماند شد بدین معنی خواهد بود
 در حکیم علی میگوید که این چند بهین طریق معینا نقطه اودان مناسب بر شکم بماندند از برای که قویج را منقبت میدهد
 و عسر بول و باد و اسهال را سودمند بود و خارج شکم نمیکند با اونه اکلیل الملك شبت حله غنث الشک در قحطی تخم زازانه
 سوسن گندم مغشبه پوست خشکاش هر یک کنی هم را بقدر ای من آب نیز نماندند آید در آن نشینند دیگر که قویج را
 جایت مانع است با اونه تخم شبت اکلیل الملك خارج نام سید ابیح ستر بوده غنث الشک همه را بیکونه جابج در تخم
 نیزند دیگر جهت قویج ریحی جذبید ستر کشفال ایسبون زره سفر شبت در زرخوش بودینه هر یک من آب بوشانند
 و در آن نشینند و اگر این آب در شانه گاو کنند و بر زرافه دهند معینا باشد و دیگر قویجی را که با عرات بود مانع است
 سیل و در قحطی تخم خیر و جو نیم کوفته جابج رسد نیز در آن نشینند از برای که بر خیر بعد از این مقدر بر غنث لک مانع است تخم
 گمان با اونه مقصود مغشبه شکل سرخ اکلیل الملك در زرخوش در قحطی در آن نشیند در آب نیز نماندند در آب در آید در آن
 نشیند و دیگر که زخیر طبعی را معینا است تخم گمان علیه غنثی بوشانند در طبع وی که نیگام باشد نشینند و دیگر که زخیر وی را
 مانع است حله مغشبه تخم گمان سرخ غنثی نیز در درون گل در زره تخم نیگام از آن نمایند و دیگر که زخیر را که سید معینا
 بود سودمند است علیه تخم گمان در قحطی در قحطی که عسیر در آن و ضا و به نعل آن مقدر سرون آید در
 سودمند بود و گل سرخ عدس مغشبه پوست نار حفت بلوط جوشانیده صفا کنند و در آب آن نشینند و نقل آنرا که سید با در و کل در تخم
 ضا کنند و دیگر که عسیر آن خرچ منته و حی را مانع است مغشبه گلنا حفت بلوط در قحطی سید معینا که با در
 و دیگر که خرچ مقدر را که از در درت باشد را بیکونه حفت بلوط خرچوش شاکله و بر این بر در قحطی کرده گوئند و ای قویج
 در آن نشیند و دیگر این با در رنگا گوئند در ستر ایسب با نیز نشینند و در آن یکست نشینند سرخ در آن نشینند در قحطی یا سفر
 زود که با سفر شفا گوید و در ای که در کلینو در آن باشد جو یا در شاکله و شاه بلوط صدف سوخته کاغذ سوخته و در سوخته
 خاکستر سفال سلطان قصاصه حله ایسب حفت بلوط خاکستر لاس کینه ساری گوئند با بر گ موه نیز سرشته قرص سازند در سار
 شاکله گوئند و وقت ضرورت گوئند بکار آرد از برای که نشیند در آن حوت و قحطی با زرد بر گ سرد گلنا را در خرچ بلوط سالی
 پوست انار ساری بیکونه بخت در آن نشینند تا کجا همه محقق طوبات معاو قاطع اخلاط لوجه بود و حفته بر آن جهت قرص معاد
 قویج معینا در اذویه معیده گذشته اما ناسیا اسمهای طبعی و بو سیر و ریش و ده رانای است در اذویه کبیده گذشت آنجا سید
 اسطون بقویج مانع است در اذویه معیده مذکور شد اطرافین حفت انکدید جهت ریح بو سیر مانع در در بلوط دوم
 بلوط اطرافین کبر مرقوم شد اطرافین و بدان که همای بزرگ و عود و در حبت القویج را بکشد بزرگ کالی پوست سید معینا

اطرافین ساری
 کسب برین میگوید که اگر ظرفی را سوراخها کند بسیار باریک می که از
 باریکی خود نظر نیاید و آن ظرف را از آب حیات با از آبی که در آن اذودید قویجیه بختی باشد بر کند و بسیار خوا با سینه
 ظرف مذکور را مقابل شکم بدار بقدر قامت بردارند تا آنچه از سوراخها بر آید قفا هر شکم بماند شد بدین معنی خواهد بود
 در حکیم علی میگوید که این چند بهین طریق معینا نقطه اودان مناسب بر شکم بماندند از برای که قویج را منقبت میدهد
 و عسر بول و باد و اسهال را سودمند بود و خارج شکم نمیکند با اونه اکلیل الملك شبت حله غنث الشک در قحطی تخم زازانه
 سوسن گندم مغشبه پوست خشکاش هر یک کنی هم را بقدر ای من آب نیز نماندند آید در آن نشینند دیگر که قویج را
 جایت مانع است با اونه تخم شبت اکلیل الملك خارج نام سید ابیح ستر بوده غنث الشک همه را بیکونه جابج در تخم
 نیزند دیگر جهت قویج ریحی جذبید ستر کشفال ایسبون زره سفر شبت در زرخوش بودینه هر یک من آب بوشانند
 و در آن نشینند و اگر این آب در شانه گاو کنند و بر زرافه دهند معینا باشد و دیگر قویجی را که با عرات بود مانع است
 سیل و در قحطی تخم خیر و جو نیم کوفته جابج رسد نیز در آن نشینند از برای که بر خیر بعد از این مقدر بر غنث لک مانع است تخم
 گمان با اونه مقصود مغشبه شکل سرخ اکلیل الملك در زرخوش در قحطی در آن نشیند در آب نیز نماندند در آب در آید در آن
 نشیند و دیگر که زخیر طبعی را معینا است تخم گمان علیه غنثی بوشانند در طبع وی که نیگام باشد نشینند و دیگر که زخیر وی را
 مانع است حله مغشبه تخم گمان سرخ غنثی نیز در درون گل در زره تخم نیگام از آن نمایند و دیگر که زخیر را که سید معینا
 بود سودمند است علیه تخم گمان در قحطی در قحطی که عسیر در آن و ضا و به نعل آن مقدر سرون آید در
 سودمند بود و گل سرخ عدس مغشبه پوست نار حفت بلوط جوشانیده صفا کنند و در آب آن نشینند و نقل آنرا که سید با در و کل در تخم
 ضا کنند و دیگر که عسیر آن خرچ منته و حی را مانع است مغشبه گلنا حفت بلوط در قحطی سید معینا که با در
 و دیگر که خرچ مقدر را که از در درت باشد را بیکونه حفت بلوط خرچوش شاکله و بر این بر در قحطی کرده گوئند و ای قویج
 در آن نشیند و دیگر این با در رنگا گوئند در ستر ایسب با نیز نشینند و در آن یکست نشینند سرخ در آن نشینند در قحطی یا سفر
 زود که با سفر شفا گوید و در ای که در کلینو در آن باشد جو یا در شاکله و شاه بلوط صدف سوخته کاغذ سوخته و در سوخته
 خاکستر سفال سلطان قصاصه حله ایسب حفت بلوط خاکستر لاس کینه ساری گوئند با بر گ موه نیز سرشته قرص سازند در سار
 شاکله گوئند و وقت ضرورت گوئند بکار آرد از برای که نشیند در آن حوت و قحطی با زرد بر گ سرد گلنا را در خرچ بلوط سالی
 پوست انار ساری بیکونه بخت در آن نشینند تا کجا همه محقق طوبات معاو قاطع اخلاط لوجه بود و حفته بر آن جهت قرص معاد
 قویج معینا در اذویه معیده گذشته اما ناسیا اسمهای طبعی و بو سیر و ریش و ده رانای است در اذویه کبیده گذشت آنجا سید
 اسطون بقویج مانع است در اذویه معیده مذکور شد اطرافین حفت انکدید جهت ریح بو سیر مانع در در بلوط دوم
 بلوط اطرافین کبر مرقوم شد اطرافین و بدان که همای بزرگ و عود و در حبت القویج را بکشد بزرگ کالی پوست سید معینا

دست بلیله آله هر یک در دم زرد سفید موجب صنعت حکمک حب البین قسطی از هر یک یک پندرم قبضل ترس سفین اومی از
 ترکی افیتون شامی نمک فطری خردل تخم خنظل سفید کوفی راسن هر یک در دم کوفته بخیته باد و مقدار عمل بازباده از این هر یک
 شرفی از دو مثقال یا چهار مثقال این نسخه مطاف فلانسی است در بعضی کتب این نسخه بلیجات نوشته اطریفل
 خوانده اطریفل مالی جهت فرسخ سفید است اطریفل صغیر از این شبیاست بو اسیر او هر دو در معلقوظ دوم بحر یافته
 اطریفل کبیر جهت برود امعا و ریاح بو اسیر این است بک نسخه آن در معلقوظ دوم دست نسخه در او بود معدیه کتب
 گذشته اطریفل منسهل گرم در اول درجه دوم و خشک در آخر درجه دوم منفی المغم و صفرا شایسته دو درم زنجبیل سفید
 هر یک در دم گلشن اصل السونج میخیزم بلیله زرد بلیله کابلی بلیله آله در دم زرد بلیله در دم مجلس بلیله شرفی
 چهار درم تا پنج درم دیگر گرم در اول درجه اول و خشک در آخر درجه دوم بلیله زرد مجلس درم بلیله کابلی سی درم بلیله آله
 بلیله درم شایسته با تزه درم سانکی ده درم گلشن امینون مصطکی هر یک میخیزم اخرا بر دغن بادام جرب کرده
 با گلشن برشته اگر طوبت باشد شکر درم تریب اصافه کنند و سمرقیا بقدر حاجت اندازند اسهال بیشتر کنند
 اطریفل مقل جهت بو اسیر عظیم النفع است مقل سنتی درم پوست بلیله زرد آله مقشر پوست بلیله هر یک درم مقل
 در آب گذاخل نمایند و شصت مثقال اصافه کرده بقوام آردند او بود دیگر کوفته بخیته بان بلیله اطریفل مقل
 ملین گرم است در وسط درجه دوم و خشک در اول درجه بیوم طبع را نرم کند و بو اسیر اسودود پوست بلیله کابلی بلیله
 بلیله سیاه آله مقشر اسطوخودوس افیتون هر یک درم و در بعضی نسخهها کبفاج هم درم داخل است مقل خیار شنبز
 هر یک سی درم مقل خیار شنبز را در آب حل کنند و مجلس بقوام آردند او بود کوفته بخیته بروغن بادام جرب کرده
 بدان بلیله درم دیگر که همین عمل دارد مصطکی سه درم پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آله منفی هر یک
 میخیزم تریب سفید صفت درم مقل ازرق اوغن بادام شیرین هر یک صفت درم غسل نیم من آب گذا بقدر حاجت
 مقل را در آب گذاخل کنند او بود کوفته بخیته بروغن بادام جرب ساخته و مقل که اخته را با غسل بقوام آورده جمله
 هم بلیله شرفی هر شب و مثقال دیگر که تک اصحاب بو اسیر نرم کند و ریاح را تحلیل نماید امینون مصطکی هر یک
 دو درم بکینج میخیزم پوست بلیله کابلی پوست بلیله آله منفی هر یک درم تریب سفید صفت درم مقل ازرق سی درم
 کوفته بخیته مجلس بلیله شرفی سه درم الفوشداری جهت اسهال امعا و بو اسیر از جرمات است در معلقوظ دوم رسای
 مرقوم شده ایار جهات باها مخرج و سهل اصلاط است باین اعتبار آردن آنها در بیجا از ضروریات لیکن چون تمام
 نسخهها آنها در مواضع سابقه گذشته اعاده ضرر نیست ایارج فیقر اصل ترنج و دفع قی قولنجی نماید او بود صید
 گذشته و اگر در همان نسخه عوض صبر جنفص داخل کنند بعضی بو اسیر کنند دیگر درین باب زعفران هم مثقال سلیمه
 معود و همان حب لبان مصطکی سبل اسارون تر فضل در بعضی عصا غافه جوز بو اسیر سه درم بلیله درم جنفص میخیزد جمله

جمله کلمه دویم در الفاظ ادویه باینه مویه مقصدیه است بخوری که اسپهالی دماغی را بند کند که قسط لادن برایش
 افکند و مینی بدو آن بداند بخوری که در وقت هشتاد و پنج زهر کار آید که بریت را باینه بکوفته بر آتش افکند و شکر
 مشقوب ساخته نرنگون بالای آتش گذارند و بر پشت آن پیار ایشانند و همچنین تخم بختی زیتون که در شکل شتر بخوری
 که بختی در او بسیار است و اما سیدن و خاریدن آنرا سودمند است مصل استخوان های رخ نادر جان پوست بخ که گردن شتر بختی
 نهند و بخور سازند و دیگر درین باب مصل ازرق تخم گندایا پوست بخ که گویند وزیر فاعل سوانخ دار بر آتش گذارند و پیار ایشانند
 دیگر خوشتر حمل پوست بخ که بر زهر البیض کند مصل مالمسویه مجموع را نیکو است تخم بختی که در کوهان شتر بختی
 مجربات حاجت همان بنهادر مرقوم چته تشکین روح بویسرمی و غایر او بر مرده کردن و آنها که هر چه درین باره شرح نموده هر کس
 مصل ازرق پوست بخ که بر پوست تخم مرغ پوست انار کلاه باد سخان فرنیون شاخ کوزن شاخ کردن شاخ گاو که از کلاه
 بوسیده گرفته باشند مشک کردن و از خطین خشک موی سر آدمی خارج کنند و آن همه را بر مجموع را جو که بده بقدر نیام بر آتش
 بچکل برشته دو بگیرند و از هوا محافظت کنند و پیش از تخم که در آنها ظاهر شود بپوشانند که بگذارند و الا حیات نیست و دیگر
 بویسرمی را سود دهد و آنها را خشک کند بخ که در کوهان شتر بختی که در کوهان شتر بختی که در کوهان شتر بختی که در کوهان شتر بختی
 جدا جدا مساک و کوفته بختی بصل بلاد برشته و در صفا کنند و میکشال بر آتش بچکل شتر دو کنند و شامگاه دیگر بسند این
 از زردت شنبلیله بختی مصل بلاد برشته و در صفا کنند و میکشال بر آتش بچکل شتر دو کنند و شامگاه دیگر بسند این
 و دیگر که اسفاط البوسید از زرخ مصل بلاد مساوی در زم سرشته دو کنند و دیگر در بناب بختی مصل بلاد برشته و در صفا کنند
 فرنیون مساک بیک کوفته بفظ سیاه سرشته دو کنند و دیگر در بناب چته ساقط کردن دانهای بویسرمی که در کوهان
 مصل السوسن بخ که برگ مورد با مسویه را در عنق زیتون سرشته همها ساخته دهنه نمایند و در آب برگ مورد جوش کنند و کوار عمل
 باید نمود و بگاز زردی بختی مصل بلاد برشته و در صفا کنند و میکشال بر آتش بچکل شتر دو کنند و شامگاه دیگر بسند این
 را این بخ پوست مرقوم پوست مارو افرا بر افرا مصل بلاد برشته و در صفا کنند و میکشال بر آتش بچکل شتر دو کنند و شامگاه دیگر بسند این
 که در ابدعات بر سر آتش که از بچکل شتر باشد انداخته دو بگیرند بناوق کندری بیک سینه که با سهال موی مقصدیه
 در ادویه معدیله گذشته بناوق که مصل بلاد برشته و در صفا کنند و میکشال بر آتش بچکل شتر دو کنند و شامگاه دیگر بسند این
 اسپغول بناوق سازند هر یکی دانگی شتر بی دو دانگ دیگر مصل بلاد برشته و در صفا کنند و میکشال بر آتش بچکل شتر دو کنند و شامگاه دیگر بسند این
 اینون مسادی کوفته بختی بناوق سازند و در حاجت نهایت دو دانگ بسند و دیگر که زهر و مطبون را نافع است در آنکه
 دانگی دویم کافور یکدانگ بختی مصل بلاد برشته و در صفا کنند و میکشال بر آتش بچکل شتر دو کنند و شامگاه دیگر بسند این
 و زیاده تر از این مرقوم است بپزند تا قویج نیار و کلمه سیوم در الفاظ ادویه تا مینه مقصدیه و معدیله است بناوق که در
 طریح موی کند ترایق کما فیله باد او معاد هشتاد و پنج مرقوم کند در مفظ سیوم گذشته ترایق در امان تالیف بعضی اوایل

خوردن و حقنه کردن بر آن دفع در آن ممکن است سفید بخیل حبشی هر یک گرم تخم خجلا پوست سیخ زوت بنهک
 کبابی غفار طیب صخره سون آنها کون هر یک در دم شونیز قبل از نرسن فصل انار شمشوی دقین کرسه هر یک در دم
 شیخ از منی استنین هر یک بخورم کوفته بخیل لبس شسته گجا بدارند هر گاه خواهند حقنه کنند از یک مثقال باد و مثقال این
 گرفته در زیر یا شیوه نازه یا آب گرم حل کرده حقنه کنند و اگر خواهند بخورند سه روز پیش ازین دو اما نشاید و شکم بخورند
 و روز چهارم این دو را در زیر محلی شکر حل کرده بخورند تر یاق قرص که تقویت معده و اسهال کند و با سهال معوی نمیکند
 در ادویه معده گذشته تر یاق عدسه دفع ریح غلیظ است و در بلغم سرد و سردی و اسهال سردی و اسهال تر یاق فاروق
 که با سیر و باد و غلیظ و خشناق و قویج و حب الفرج و هر سهالی که منشی و مسقط قوت بود دفع کند در ادویه صدایه گذشته تر یاق
 قویج در قویج هنگام شدت وجع بکار آید فلویبای باری فلویبای اومی هر یک گرمی چون کلکلاج سر کن کرک که سفید است
 هر یک یک گرم نیم لبر بشند و یک گرم و نیم هر روز بکار آید بند کله چهارم در الفاظ ادویه جمیع معویه و مقیده است چندی که معده
 سفید است بروجه نیز سفید با جادو یا بند جوارش اوله اگر چه نصیر تقویه معامض سهال معوی در شان وی سابق نگذشته اما حالی
 ازین مسامع نیست در ادویه قلبیه معده گذشته جوارش سرفقت و سیر و ریح و اسیر انقیار ساندیک است که این در بلغم سرد و
 ای و دیگر که بلغم از معارند در قویج بکشاید در ادویه معده گذشته جوارش سهالی که شکم فتن با زرد جوارش اناروان که
 اخشا قوه دهر و شکم بند جوارش انارین جالض که اسهال سینه و مرار بر نافع است جوارش انار بارس که معوی است و بخورند
 دیگر آن که نافع است سهالی است جوارش انجیران که با دانه از زوده به تجلیس بر دیگر که خشار معامض نافع باشد و قویج بکشاید
 چند نسخه جوارش بارد که اسهال با زرد جوارش برش معوض اسود و ادویه شکم نرم کند جوارش سپاسه که با سیر
 نافع است جوارش تخم موزیر شکم بند جوارش محمد که معار قوه دم تا در ادویه کند و طبع نرم نماید چند نسخه
 جوارش ترب لاشه قویج که از باد و بلغم بود بکشاید معده در ادویه معده گذشته جوارش شمعی قویج و در بلغم زرد بکشاید
 زیره کرمانی بد بر بوره از منی فطراسالیون از تخمیل نفلن سفید هر یک در دم و نیم سمونیا شمشوی چند گرم درق سدان دم
 خرمادانه بیرون کرده مغز بادام مغز بران کرده هر یک مثقال خرماد در کفینا بند کله با نوزد بکشاید و از غراب بیرون کند
 و عمل گفت گرفته سه روز در بستر نگرند و چون نماند تا الهام آید و ادویه کوفته بخیل آن لبر بشند شربی مجتبیال اسفند مثقال
 با گرم و در بعضی نسخهها ادویه ده مثقال با هم در دم نوشته و دیگر نفلن سفید نمی عدد هر بیونی متروخ التوی صد عدد مغز
 بادام تلخ مقشر صد و پنجاه عدد بوره از منی چند گرم بزرگ سداب زنجبیل هر یک سه گرم در سم سمونیا با نوزده دم ترب است در دم سرد
 در سر کباب از روز شکر که مالیده صفا نموده ادویه دیگر کوفته بخیل با عمل بقوام آرد دیگر که با وجود مسامع مذکور نفع نمیکند بخیل
 و در بعضی نسخهها سمن است و سمن غیر سفت است زنجبیل نفلن سفید هر یک بقیه سمونیا در ادویه نیم گرم بیونی متروخ التوی مغز
 بادام شیرین مقشر بزرگ سداب هر یک چهارم ادویه کوفته بخیل با عمل بقوام آرد و مالیده و صفا کرده با هم در دم

کرده بعل مقوم سازند زنی دودوم جوارش خرنوب چهار فوطه دهد و سهال با نودارد بدو نود جوارش خرنوب با سهال
 مانع است بکنند نود جوارش سه نخیل مقوی همد و مطرد و ریاح و باطلین است بکنند جوارش سه تاد با غلیظ از دوده بکنند
 بکنند جوارش سه تاد جلی سهل فوئج بکنند نود جوارش سه تاد مسک شکم به بند و نیز بکنند نود جوارش سه تاد سماق سهال
 باز دارد و نود جوارش شکر باران فوئج بکنند نود جوارش طباشر سهال صغری باز دارد جوارش طباشر سهال
 کند جوارش غود سهال سهال منفعت کند ببرد و دودیه معده مذکور شد جوارش فواکه اسمار فوطه دهد در او دودیه بکنند
 جوارش فاقصن خلفه اسودد جوارش مقصر فوئج بکنند با غلیظ و مطربا فاسده زرع نماید جوارش کافور سهال سهال باز دارد
 جوارش شکر سهال بلغمی باز دارد بدو نود جوارش مشک باد و اسپرانافع است جوارش مسمن با سور را فایده دارد جوارش
 سهال سهال نود ببرد و دودیه معده بخور یافته جوارش عقل سهال شقاق مقعد و بواسیر روح مقعد را اسودد بدو نود جوارش
 طبا کابلی طبله آله ایسین مصطلک هر یک درم کوفته بخته زردغن مغز شفا لوجرب کرده عقل سبت درم در آب حل کرده
 ادویه دران سهال شترتی سهال باب گرم جوارش مقلیا نازیم و مغض و اسپرانافع است تخم تیره تنگ ریاح
 کرده زیره کرمانی هر یک درم طبله کابلی زردغن گاو بریان کرده بگذرد و نیم مصطلک سهال شترتی کوفته بخته بکنند
 و عین سهال در کفایت طبا این اوزان نودسه مصطلک سهال زیره مدبر بچندم طبله کابلی بزرغن گاو بریان کرده درم
 تخم سبندان بریان کوفته بکنند جوارش مسک همه سهال بلغمی کافور فلفل سودا بلان طعام طبا
 هر یک درم ایسین نخیل دو قورقه هر یک درم قاقاقه مسک بکنند درم تخم کرفس فصله زیره ناسخه اسلیخه زردغن
 بسا سهال سهال هر یک درم حلا سهال مقعدم کلنج ده درم بکنند با عسل کف بکنند سهال سهال جوارش
 نار مشک سهال فوئج بکنند نود فوئج زرد کند بدو نود در ادویه معده مقوم شد جوارش ماشی فوئج در عوت در دودیه
 د لغوه و دهن در مس دت که سهال اسودد بدو نود فوئج فوئج حبت مشق شتر نخیل عاقر قرحا ناسخه تخم کرفس سهال زردغن
 هر یک درم و نیم همه را کوفته بخته بکنند شترتی از هر گوارش کینقال و از هر سهال چهار سهال جوارش طبا سهال
 که از صغری و بلغم بود باز دارد و دیگر که باد و اسپرانافع است هر دو نود آن جوارش سهال فوئج بکنند با در ادویه معده مذکور
 شد کلمه سهال در الفاظ حایه سهال و مقعد است حب این سهال سهال ریاح و اسپرو سار چشم ریاح و بخته حکم و دهن مقام
 و سهال صغری ظاهر الفع است و در صیف و شتا سهال میشود جوز و انما که درانی هر یک طبا سهال زرد معده صبر هر یک سهال
 سهال در فلفل شیطی سهالی هر یک کینقال آله شتر سهال طبله زرد و طبله سیاه پوست طبله برکاد و زده سهال کوفته
 بخته زردغن بخته جرب کرده چهار بکنند در سایه خشاک کنند و شتر سهال در نصف شب با گرم خوردند کفایت
 عجبت است حب ایسین سهال بلغم از دودیت چندم که از طبله زرد هر یک درم زرد سخم عقل هر یک سهال درم کوفته حبت سهال
 شترتی دودوم حب امر اعلی طبیب لیمان بن عبد الله بخته فوئج عجبت است مقوم یا ملت جزو از دودیت ششم عقل

هر یک نیم حرد شرم کفینج سر یک کجوه کوفته بجنه لعن منعی بپزند و بقدر خود کلان چهار بند شترتی پنج مجلب
 مجلس میراند خبث آنها را بوجان گوید که شکم بند و خون آلود از شکم باز دارد پوست انار بپزند باز و یکدم سماق و درم
 دانه میوز سه درم حب لادن درم کوفته بجنه آب چهار بند در سایه خشک کنند شترتی و درم باب به کجوه لب
 از ان بصدقه غیر شسته در هر که غلطانه بخورند و کس دیگری منع سهال در جبران خون کند بلفظ حب مسک عقر شترت
 الله تعالی بیاید **حب صطیخ** قوی منعی بحدیج و خروج صفولت حر اقا و به قولنج بکناید و معضرا که از غلط غلط باشد
 در نما میزد و در او و به معده مرقوم است **حب لایوس** سقمونیا نقل هر یک کتقیال صبر و زغال کوفته بقدر خود و کس کنند
 شترتی بهفت عدد و حب سنجق شش عدد سهال نیم با سانی کند زعفران یکدم سقمونیا نمک سدی هر یک یکدم فستقون بلبله زرد و کس
 و درم صبر و درم و نیم جربا زرد شترتی و درم جربا و به حکیم زعفران نمک سدی اینون مصطلی گلنج هر یک یکدم صبر و
 بلبله زرد و هر یک چهار درم حب کند شترت و درم باشد حب لبسان قولنج بکناید و جمیع امر اقل غلطه سودا را نافع است
 حب لبسان عود و لبان سیخه سنبل الطیب سارون در اجینی زعفران مصطلی یخ از خرق عصاره اشنتین نمک سدی
 زرد و درم جربا هر یک یکدم سقمونیا مشوی غار بقون سفید ششم حظل هر یک یکدم درم صبر سقمونیا بجزدم فستقون از غلط لبان
 خشکی هر یک یکدم درم او به کوفته بجنه جربا زرد و سایه خشک کرده در ظرف بپزند و با او اند شترتی و درم حب شترت
 سهال صغیر و بلغم کند و غلط طارا از بدن پاک کند سقمونیا یکدم کثیرا یکدم رب السوس یکدم و نیم ترید بصدقه بلبله زرد و سفینه
 هر یک یکدم درم شترتی سه درم دیگر که صغیر و طوبت غلطه را براند و سرور را سود دهد مصطلی کثیرا رب السوس هر یک یکدم
 سقمونیا شش مثقال غار بقون و در ملت مثقال سفینه کتقیال یک شربت کامل حب ترید نیم سهال بر او کثیرا رب
 ششم حظل کثیرا رب لایوس ترید با راج فیقرا هر یک یکدم درم و نیم کوفته بجنه آب چهار بند دیگر که اخراج بلغم غلط کند و قوی العمل
 است فلفل حب بار یک سائیده مصطلی سوده هر یک نیم مثقال ترید سفید موصوف کوفته بر دغن با دوام جربا که سه مثقال
 نبات سفید سائیده بقدر کفایت لعن شسته چهار سائیده قوی سه مثقال و بصیفه صبر قوه کلان درم بر بند و در سه و خنده
 با کرم و کلاب گرم عدد کنند غذا میان روز بخورد حب لایوس سفینه بدن از فضول بکناید که شکران در او و صداید
 که در او و به معده نیکو شود حب **حجر ارمی** سهال بودا کند نقل فستقون هر یک یکدم سقمونیا یکدم حجر ارمی مشول یکدم
 غار بقون یکدم و نیم سفاج ابارج فیقرا هر یک یکدم درم و نیم شترتی سه درم حب سلامت جهت تقویت قولنج و تحلیل
 ریاغ نفع عظیم دارد در سگانه و به معده منظم شد حب حظل در صل قولنج قوی الاثر است هر گاه با قولنج فستقون بند دنیا
 نون او و نمک زنی و درم ششم حظل سه درم و ملت سبکینج شرم هر یک چهار درم چهار بند جمله شترت است حب شترت
 جهت بر آسیر و ریاغ آن عظیم النفع است در او و به معده صورت از قوام یافت حب خرزق سهال سودا کند و به معده پنهانی
 و بر نافع باشد مصطلیس یکدم در نیم خرق سایه نمک سدی هر یک یکدم درم و نیم مطوخ و درم و نیم لبان سفاج غار بقون

غاریون هر یک یک نیم ایاری فیترا هفت درم نیم فیتون ده درم جیاخه قانون است حبس اند شری سکه درم حب
 خویشجان مانع قویخ و ریاح عینطه سقونیا زعفران هر یک نیم درم فلفل درم حبس شیطوخ قرفض ساج سبیل خونی
 هر یک یک درم نیم فیتون سکه درم نیم صبر چهار درم حکند حبس اوی زون بوسه باز دارد دواری بصری یک درم املد شری درم
 هر یک یک درم کوفته بروغن گاو حرب کرده بغل شسته حبس اند شری کینقالی استه متقال حبس نه حبه قویخ معیند سقون
 در موقوفه سیوم ادره راس تخور یافته حبس یدان که خصلت و در که نماید در از دوزخ در از دوزخ حظل دو درم سقونیا دو درم نیم
 حبس البیل سکه درم فیتون چهار درم صبر سقوی نه درم ترید موصوف ده درم کوفته بنجه حبس اند هر روز دو درم با یک درم
 دیگر شش قنیل حبس البیل شش ارنی و خبثت کفنی درسته خواسانی انبوسن ترید فستقین بونی برگ شفا کونترس ری
 هر یک سکه درم مغل ازرق محموده هر یک شش درم کوفته بنجه شربت اصول شسته حبس اند و هدر حبس با یک درم بد بند واک
 سقل مغز جوز فرماید حبس در ب که زلفی الامان مانع است در ادره حبه کدره کدره حبس یون درم سقونیا و قویخ مغزی حبس
 زعفران اجد درم از زوت نیم درم شتر بادام شیرین پوست بلیله زرد هر یک سکه کوفته بنجه چهار درم حبس با یک درم کینقال
 تخم کرفس انیسون هر یک سکه درم زبل الذبیب چهار درم گوگرد سقودم حبس سخته سکه درم بد بند حبس حیرت زرد و بهال کینه مانع
 حرارت و ترشاند ماید و جدید شتر اسارون بویه سیاه از البلیح سیاه کدر مسادی باب حبس اند شری دو درم حرقم است
 حبس سیکند که درج معاد معده را مانع است و نفخ سوداوی را بلی کند سیکند صبر غاریون مغل بوسه شری از دو درم با یک
 درم دیگر که قویخ بکشاود و بیمارها که از اذ عینطه باشد سودا و در حصن بر اند سقونیا در دو درم نیم حظل سکه درم سقونیا صبر
 سقوی تخم کرفس از زوت بلیله زرد هر یک یک درم ترید است درم کوفته بنجه جیاخه رسم است حبس اند شری این مثل سخته
 اول است دیگر دین ماده سقونیا سکه درم و دو دانگ سیکند شش حظل هر یک درم باب است سازند شری از کدرها کینقال
 حبس سخته مانع بقویخ عسل مغزی تریده درم نیم کوفته بنجه بابی که مغل دران حل کرده باشند شسته حبس اند و از سقودم
 تا نیم متقال لعل از دوزخ شش درم کوبه سیر خشکند و عسل خون نماید و طعام بگوارد و نوسا در نیم جزو سدر و س پوست تخم مرغ
 شیطوخ تخم کدنا هر یک درم حبس الحدید در چهار جزو مغل سخته که در میان کوان حبس با رنخ و دها سازند شری پنج حبس
 شاپو المملک سقونیا مصطکی انیسون نیم درم گلنج یک درم نمک سندی دو درم صبر چهار درم ترید شش درم کوفته کینه شری درم
 حبس شرم پوشا گوید این حبس قویخ را که از مغل بود بکشاود بهترین ده است همه قویخ سیکند کویخ در آب حل کنند فیتون آن باده غری
 کوفته بنجه اماده کرده حبس اند شری جهت قوی یک درم صیغف صغیر ادره و اگر نهدیم وقت صبح بخار از دوزخ شیا اسهال صفرا و غلظت و غلظت
 کدر سقونیا شوی زعفران هر یک سکه درم سبیل الطیب بنجه ترید صغیر مصطکی غاریون هلالا هر یک حبس اند فیتون قویخ ادره درم سقوی
 بیست دو درم کوفته بنجه باب است سازند شری دو درم با یک درم مس حبس متقال که جهت سیکند و قویخ معیند است در ادره حبه کدره حبس شری
 که بقویخ انشاء الله تعالی در ادره اراض مفاصل اهدا که شربت مانع ماحلای سقوی و سخته نیم جزو مغان فی از حبس با س گلزار

در غنچه عجم زین صانع علی هر کوه جزو حساسته محاسبه برهند جنس فقیر ابتدا قوی را نافع است در یک بستند و در کوه
 شکم میرانند یک نیم جزو فقر ایک عجم حساسته از دشمنی کینفعال تا دور دم حب قمر طم شکم نرم کند کذب قمر مغز دام هر دور او را گویند
 و با عمل سرشته حب از دشمنی چهار اشغال حب قوی لسان الصنایر جلوه نم خیم جزو زنجیل در انقل شقاقل علیه ساه بلیه هم
 لیون تخم انجوه عاقر قوا سقیم منشی زعفران هر یک چهار دم بلیه از تخم خلی گلشن هر یک دم صبر تر بود هر یک یا نوزه در دم
 کوفته بخینه باب جرب جربها کنند و محبت بدست من کنش و حنا دیگر کوه قوی نفلی و بلغمی در جی بکشاید مصطکی نیم جزو سقونیا
 نیم جزو تخم حنظل و جزو کوفته حساسته دشمنی از نوزدم تا یکدم دیگر سقونیا یک نیم تخم حنظل و جزو صبر سه جزو شترتی از
 یکدم تا یک اشغال قایلین هر گاه که حاجت باشد که زود اطلاق شود حب صبر کار نیزند که لطی العیست و دیگر که زود عمل کند
 سقونیا نیم جزو تخم حنظل مثل شیر شرم هر یک یک نیم سکنج سه جزو شترتی از یکدم تا دور دم و دیگر که زود اطلاق کند بلغم نیم
 زرد کنساید که شمشیر سقونیا هر یک یک نیم شمشیرم جمله بلغم است و دیگر قوی کثیر تخم حنظل هر یک یک نیم
 سقونیا هر یک یک نیم شمشیرم است و دیگر که وضع قوی در حال ابتدا و بعد از جدا ساعه اطلاق کند و با باشد سکنج نیم
 اشغال حساسته در هر گاه صاحب قوی را در هر گاه در در باشد بکار بند و دیگر نافع بقوی غاریون سکنج مثل خند بیدر خاوند
 هر یک یک دم صبر سقونیا چهار دم کوفته بخینه حساسته دشمنی یکدم و بعضی در ابتدا قوی یکدم سقونیا نیز امانه میکند حب صبر
 که تنفیه اسما کند در او سه سعه گذشته حب صبر حویه نافع بقوی و او سه و نفع شرا سیف و سعه و حل نقل با این صفت
 سعاده نشانه و در بول و وضع مفاصل و در دشت و زانو و نفس و عرق لسان بلغمی و کمیوس علیظ لوزنج بخین در جی ناقص در عمل
 زعفران سنج هر یک یک نیم تخم کرفس انزبون رازیانه که در مانا نخاوه شکر گلشن شیطان تخم حنظل سورجان نمکندی مصطکی اشق
 هر یک یک نیم تخم حنظل دور دم سکنج سه دم بلیه ساه بلیه آله مثل هر یک چهار دم فاند نیز بود هر یک است در دم صبر در از ده دم
 کوفته باب گرب سرشند و بر وزن با سمن و سنها جرب کرده حساسته دشمنی دور دم تا یکدم حب صبر کار کوه موافق نسخه
 شایو سهند و این حب او نیز خوانند صفرا و مانم با سانی برآرد زعفران چهار دانگ قفسه شکر ترید شکر هر یک چند دم تخم
 نیزند و حب از دشمنی سه دم و دیگر مری که از مسهل که به نفرت دارد یا نفی برآرد و جهته مدار که تصور عمل مهملات دیگر نیز
 از سوره که به سهدت مواد غلیظه کثیره خارج نموده اما در دور دم از استعمال مسهل دیگر باید داد و جهته استعمال دفع قبض است
 نافعین شهباست مابن حب معمول و مجرب خف و قبلگاه اجراه است خیر الحو است قریظ در ماشه بادبان اینون هر یک
 سه ماشه گل بنفشه شش ماشه بومست بلیه از دشمنی سه ماشه هر یک یک کوه سنا کی نازه چند دانه ترنجبین حیده گلقد افغانی
 هر یک دو ماشه اجزا کوفته بخینه با شمش و گلقد باز گویند که حب توان بست جهت قبض و استعمال بیشکی نه ماشه تا یک کوه
 جهت احوال و در کوه معمول است حب مسکن حنظل در قوی از شدت وضع خوف غشی باشد بدستند در دست اند صبر یکدم
 اینون هر یک نیم جزو زنجیل در انقل صیه یا سه زعفران بز بلغمی هر یک یک نیم جزو کوفته بخینه بقدر نخود صها سهند شترتی بخند

نهدرم تا مکشغال و بداندند که استعمال مجذرت تا ضرورت قوی نبود نشاید کرد خاصه در فراج ضعیف و گفته اند که
 شرب مجذرت اوقت رویت که جمول او معیند نیاید و جمول وی انگاه جایز است که لانا مجذرت تسکین و حج نماید حسب سہل
 که خاص خصوص عضو بود و در ادویہ اعراض غیر نمونند و جہای سہل باقیہ اینجا مذکور شد و حسب سہل منجرت سندی
 و در آنکس شمشخ منقل ربع دم ترد صبر بر یک یکدم جہا بنند بکثرت بہت حسب سہل صفرا و فضول در حیات صفرا و
 اکثر استعمال کنند و مان کہ اینکہ از طبع متنفر باشد از این حیث است و متغیہ و مان غم میکند مستویا می شود نیز مان
 و وجہ کثیر ادائیگی رب السوس پوست ہلید زرد بر یک یکدم ربوز صینی ترد بر یک یکدم تا مکشغال حسب حال نیو فرزد
 بنفشہ گلشیخ ہر یک دم سنا و کی و استعمال فاگر ربوز صنی نقش باشد غار بقون نیدم نیز اضافه کنند کوفتہ مخرب
 صافی بپوشند و حسب ازند و در شربت بنفشہ کرد اند و فرورد و زرد و زعفران نبات تا گرم بخورند حسب سہل صفرا و لغم
 و زربیل یا دشکم دیو سیر و ہنق و جرت در زمان قرمان توان داد منقول از دار اشکونی جوید اما کسک یک یک علم
 تر و صبر بر یک یک یکدم سطر ج ذرا فلفل یا ملا یک دام ایک نیم دام پوست ہلید زرد ہلید سیاه ہلید بر یک یک دم
 کوفتہ بختہ بروغن بنفشہ حسب ازند و سیاه شنگ کنند و شربت شگام حلقن یک نیم دام با گرم بخورند حسب سہل سودا
 و طبع منقول از طب اشکوی است آیات اگر گیری ز منقل کشتغال * اندکی زعفران کثیرا ہم * پس کوبی و
 حل کنی کبیل * مسہل بلغم است و سودا ہم * سده بکشاید و براند حصین بہ تن کند فرہ و تو انام ہم * دفع درد و
 کند تمام * سرد و سرد دست و بار ہم * حسب سہل صیغہ اخلاط نمک سندی اینون ہر یک یک دم محمودہ سکہ دم
 ایارج نیز ایچدم کوفتہ بختہ حسب ازند شرتی سکہ دم حسب مطرائی بقولج نافع بہت حسب منقل کہ بوہیرا
 سودمند است سبک سخہ در ادویہ معدہ گذشتہ دیگر کہ مقعد را سودد و طبع را نرم کند و محور و خراج را موقت
 باشد کثیرا بچیزم منقل دم پوست ہلید کالی بہت دم انجیر سنی اعد و انجیر از آب پیزند تا ہما شود و بیاید
 و منقل کثیرا در آن حل کنند و پوست ہلید کوفتہ بختہ بپوشند و حسب ازند شرتی دو دم دیگر کہ بوہیرا سودد بہت
 و طبع را نرم دارد ہلید کالی خردل سفید بر یک یک دم سبکینجیزم زرد بر بدردہ دم منقل ازرق یا زردہ دم و در صنی اینجا
 ہلید یا زردہ دم است منقل و سبکینجیز را در آب کندنا حل کردہ دو اہ کوفتہ بختہ بدان بپوشند شرتی از دو دم تا سکہ دم
 دیگر جہت شفاق و بخور او جاب مقعد نافع بہت حرف این بر این دو دم سبکینجیز سکہ دم ہلید سیاه چوبہ ہلید
 کالی ہر یک یک دم منقل نرم حسب یا زردہ دم منقل را در آگتہ نائل کنند دیگر دو اہ کوفتہ بختہ جہا سازند شرتی دو دم تا
 جہا در دم دیگر جہت بوہیرا و اعتقال طبع کہ اینکہ از ادوہ بود نجرب بہت منقل جہا جزو آمد مفسر پوست ہلید زرد ہلید کالی ہلید
 سیاه پوست ہلید تخم کندنا ہر یک یک دم جو منقل را نجرب کردہ در آب کندنا ناستہ جیسا نند و زرد دیگر دو دم کوبند
 کہ منل نرم شود ادویہ در آن سرشتہ مقدار نخود جہا سازند و ہر روز در جلای معدہ نہ عدد و تا با نژدہ عدد و فرورد و زرد

چیزهای سود او برینند دیگر چون بر شرب متوالی بخورند و جمع و اسپیرا اسکین در نمک سندی مستعملی برنج
 اشقی نزار سفند شیطان ناخواه هر یک یکدم سیکنج و در دم بلبله سیاه بلبله آله مقل هر یک چهار دم سنبل زعفران اصغری
 و ج قاقله سلیمه صبر سقوطی هر یک است دم مقل و سیکنج را در آب گندنا بگذرانند و باقی او ویه کوفته بخته بان برینند و
 سازند شربی دو مثقال دیگر خون بوهر را بکنند که باه مثقال بلبله کابلی بروغن گاو بریان کرده ای درم مقل با بریم
 آب گندنا حل کنند و دیگر دو انا بپزند شربی دو درم ناسه درم دیگر که خون باز دارد و مازو سه درم بلبله کابلی بروغن بریان
 کرده بچیزم مقل در آب گندنا حل کرده باز ده درم شربی دو درم ناسه درم بلبله کابلی بروغن گاو بریان کرده ای درم مقل با بریم
 دو نیم درم تخم گندنا سه درم بلبله سیاه و بلبله آله هر یک نیم درم مقل ارزق ده درم او ویه کوفته بخته و مقل اباب و اباب برگ
 گندنا حل کنند و با هم سرشته سینه شربی سه درم مانی که این تافته در آن سرگردد بشنید بسند و دیگر که در غن گندنا نفع
 و ریاح دور سازد صدف سوخته شلخ گوزن هر یک یکدم ناخواه سه درم بلبله کابلی بلبله زرد بلبله هر یک یکدم مقل و صند
 مقل اباب گندنا حل کنند و جها بپزند شربی گندنا وقت خواب در شفا را استقام چنین نوشته بلبله سیاه بلبله کابلی بلبله آله
 صدف سوخته که با هر یک یکدم ناخواه شش درم مقل ارزق سبت درم مقل اباب گندنا بگذرانند او ویه در آن سرشته
 جها بپزند شربی سه درم مانی که این تافته در آن سرگردد بشنید بسند و دیگر که در غن گندنا نفع
 قرفل هر یک یکدم جفت بلوط طریش گندنا مقل صفت الحیدر بوهر هر یک درم تخم گندنا سه درم بلبله سیاه آله
 صفت الاس هر یک چهار درم بلبله و تخم گندنا را در روغن زیت بپوشانند و مقل را در آب برگ سر و حل کنند او ویه در آن
 و سبب سازند شربی دو مثقال با بریم و دیگر زاج سفید و درم ناخواه سه درم که با هفت سوخته شاخ گوزن سوخته هر یک یکدم
 بلبله بلبله آله هر یک درم مقل سبت درم مقل اباب گندنا با اباب سمن گران حل کنند او ویه بان برینند سلم شربی دو درم
 و در نسخه ناخواه در زاج سبت و بچیزم هر دو را بیدزاده است و در نسخه صدف سوخته بلبله سیاه بلبله آله مقل هر یک یکدم سوخته
 که با هر یک نیم خرد و قوم است حب الملوک نافع است هر کسی را که از سهبات و طعم که سبت داشته باشد و مسهل آنی گندنا در آن
 طباشیر فرغشکاب در نجوبه سفوناز عفران گل سرخ هر یک انگلی پوست نلکه زرد مصطکی بلبله سیاه هر یک انگلی و نیم نمون
 نیدرم عافون چهار انگ ترد یک درم چهار انگ مگلاب حب گندنا گز است و دیگر قویچ کنکاید او ویه در غلط
 گندنا در انگلی مصطکی زعفران ساج سندی سسط سلیمه زرد سنبل نقیل شربون تخم گز قرفل اصغری نفل خربزه اگر تا
 هر یک یکدم نمک سندی دو درم سفوناز و مثقال پوست بلبله زرد بلبله کابلی هر یک یکدم صبر سقوطی بچیزم ترده درم مگلاب
 سازند شربی سه درم حب مسک که در منع استطلاق بطن بخته است اما بچیزم ساق یکدم مازو دو درم کوفته بخته بخته
 خود جها بپزند شربی ده درم سبت حب با زرده بخته نیم برشت و یک که سهال صفراوی گفته را نافع است انچه از آن باز
 هر یک و مثقال ساق قندهارده جبال اس بریان تخم اینک بریان جفت بلوط است اما برین پوست بر آن سوخته فرما سوخته که با

سوخته سبب سوخته به یک است متعال مغز خسته جامن لغت داده سخن متقال پوست سنگدانه مع مغز خسته این سوخته هر یک است
متقال دانه انگور سبک تر کرده و بر این نموده دوازده متقال کوفته بوجیهه باریک نرفته چهار ساند مقدار کوفته و شربت
ازده حب است حب آتش دیگر که همین عمل دارد پوست اماراز و حزنوب لثوک هر سه برابر کوفته و بجزیه چهار گند شربی بکند گرم دیگر
که در ساعت شام کند و افیون بکند و افاقا دو دم گل کثیر سماق حب لاس هر یک چهار دم کوفته بوجیهه باریک که صبح بزنی در آن
هکده باشد حب ساند شربی نیم متقال دیگر که اسهال جدید و قدیم و صبح محوت و قرصه اسما و مقدار نافع است و بر ساق
ترش باز و ریش هر دو برابر کوفته بوجیهه در سر که در آب نیز نذایجان شود که حب توان بست پس بگذارد تا سخت شود حب بند
مقدار رطل شربی از ده حب با از ده حب دیگر که اسهال خون باز دارد از دوازده گرانج افیون جمله برابر حب ساند شربی
دو دانگ دیگر که همین عمل دارد سماق سبک یک سده دم دانه مویز بجزیم حب لاس بیست دم طلیاده عدد کوفته
بجیهه باریک که صبح عربی در آن حل کرده باشند چهار سبند و در سایه خشک کنند شربی دو دم باریکس دیگر که اسهال
بلغمی باز دارد و مرفیون جنید ستر افیون برابر چهار ساند مقدار رطل شربی صفت عدد و کوک ادر و حب سبک دیگر
که در اسهال مسوی و مسوی زمانی که قوت با صمه آن سبب طوی که در هله شود میان صده و غذا صغیف شده باشد کارا
مرفیون بیون جنید ستر مسادی لعد رطل حب ساند شربی تا صفت حب بزرگ و بجزیم و بقیاس سن آن سبند
و بعضی بول قرصه تخم کرفس میکنند دیگر افیون سدر و سن زعفران کند هر یکی بقدر خودی کنند شربی دو حب دیگر
که در زرق معار و طوی بکار آید اجماع رمان حامض بازوی نیز هر یک چهار دم فاکر کند صفت بلوط هر یک یک دم و نیم هر از حب
باریک سبند لبر که انگوری بچوشاند تا معتقد شود و چهار ساند مقدار رطل شربی از یک دم تا یک متقال حبی محراب
سبک خود بندی فاقه سیاه هر یک یک دم قشو کند باز و پوست امار قراط ائیت صفت بلوط گرانج حزنوب بلی
هر یک دو دم حب است الحیدر سبک روز و شراب سیاحی خیساینده و در سایه خشک کرده و بر این نموده برابر همه دواها بکوبند
باریک و آب سماق مقدار رطل چهار سبند شربی یک متقال حب مستنق که تقویج نافع بود و رطل سیوم گذشت
حب غلیظت نافع تقویج در هر وقت تلفظویه قرصه رطل سماق رطل افیون نمک سندی ستر زنجبیل سیل ادرینی تا صفت
هر یک یک دم و نیم طلیاسه مبر هر یک یک دم کوفته معصاه غلب سبب سرشته چهار کوبک ساند شربی می عدد بزراب مرفیون قبل از طعام
و بعد آن حب لفظ نفع تقویج رساند و در تلفظ سیوم باید حب است حبی که بوسیر اسودد و در مزاج صاحب الجوی لیا را اصلاح
آرد چمنون ناز کوفته بوجیهه یا مویز دانه دو کرده بکوبند که قابل حب تن شود برابر جز چهار سبب هر روز یکی بچوزند آب گرم
حبی که در حب بوسیر اسودد تخم حنظل سده دم تخم ترار اسپند جاوشیر مقل اشق غاریقون معصاه غرافت حب اللین هر یک
بجزیم صبر شندم سبب ده دم باب گند ناحب ساند شربی از دو دم تا دو متقال باب گرم دیگر که لیسین در حبی
بوسیر کند و اسهال نماید بیون تخم کرفس تخم رازیان زره کرمانی نمک سندی ستر فارسی سورجان بهری اش حبل شیطانی ناخوا

سیخه مصطکی درین هر یک گرم و نیم سنگین دودم فانیذ تریب بر یک است درم هلیله هندی بلبله آله مقل بر یک چهار درم
صبر سقوی سبب درم آنچه کوفتی است بگویند چهار درم آب گند ماعل کنند و با هم سرشته حبثه ندرسه شب بهم از دودم
ناسته درم بدیند دیگر که بوسیر باطن درج بوسیر باطن دودم از نباد در درج هلیله سیاه بلبله شیطون هندی عاقه فرخاوشاد
فلفل در فلفل تخم گند ماعل مسادی کوفته بخته باب مورد تر سرشته حبثه ندرسه شری دودم ناسته درم باب گند ماعل دیگر کوفته
بوسیر اندک مقل ازرق کدرم قرص کبریا کدرم و نیم هلیله هندی بلبله آله هر یک درم هلیله رابرد عن زیت برابرد
کوفته بخته مقل راد آب گند ماعل کرده با هم سرشته جهاسا از دودم سیاه خشک گند شربت سه درم باب نیگرم دیگر که با سیاه
درج محرق بر یک درم و نیم تخم گند ناسته درم بلبله سیاه بلبله آله هر یک نیم مقل درم کوفته بخته مقل راد آب گند ماعل
درج سرد مقل نموده با هم سرشته جهاسا از شری سه درم باب آسن ناب دیگر مصطکی جوز بوسین الطیب قناری بر یک درم
مقل حبثه لاس جفت لوط طر است گلسا بر یک درم تخم گند ناسته درم هلیله هندی بلبله آله هر یک چهار درم خست المهد و بار یک نیم
در دیند وادی یک شازد تر کرده و بریان نموده شربت درم هلیله و تخم گند ماعل رابرد عن زیت برشته کرده همه کوفته بخته
مقل راد آب ق سرد مقل نموده با هم سرشته جهاسا از شربت سه درم باب نیگرم حبثی که اسهال و زوی سدی که اسهال
سودا باشد نافع است عصاره عاقه اراج فیرا هر یک درم افیون کیدرم سنبل کیدرم و نیم کوفته بخته با هفت درم
اطریف که حبثه چهار درم باب نیگرم بخوراند دیگر هر گاه سبب خلط رطوبی باشد خرق سفید تخم حنظل هر یک درم انگ
نک غلی بنجدم زرد کیدرم عاریقون کیدرم و نیم هلیله از دودم سقوی بر یک است درم کوفته بخته مقل سرشته جهاسا از شری
و دلت درم جهای هندی درین ابوب حبثی که آنرا انجا بهیدی نامند از مرکبات اهل هند است برترتبه که بر دودم
هما نقد طبیعت آرد و شکر سودا سه گاه زنجبیل فلفل سبز هر یک نیم درم کمال کوفته در بر سر یک درم و ام بشیر گاو سانیده
نقد رسه اینک حبثه شری یک حبثه باید که شکر در شیر گاو بشیر گاو بشیر گاو بشیر گاو بشیر گاو بشیر گاو بشیر گاو بشیر گاو
ازین است و طریق در ساقن جمالگوته در مفظه درم ادریه اراضن جگر خور یافته زنجبیل سودا کبریت رده سه گاه مسکه
و جمالگوته برابر همه را یکجا کرده بشیر گاو سانیده و بنجد راد و کوبی حبثه از دودم شری یک حبثه باید که سیاه راد شری
اکیوار از یافته سخن نمایند از شری صاف کنند که سودا سیاه شربت و کبریت را امید کرده و در کفچه اندک در عن زرد کبریت
کرده بر آتش گرم کنند تا کبریت آب شود و بر او ز شیر گاو و از آنکه سودا کبریت همین است بعد از آن سیاه با کبریت
آمیخته داخل سازند و غذا بعد از فراغ کار بیخ و جفت باشد حبثی دیگر سمسج حبثه بلوا شکر راد بلبله اجوائن در ناره
فلفل گرد بر یک درم الیا اهل درم کوفته بخته باب شری و تخم حبثه حبثی دیگر معروف حبث رسوت که اسهال و بهیری دودم
آنرا بند کند عینیه معمول در کار است و عالمی از آنرا نک آن شکر گذار است بگیرند رسوت راد و آب حلاکه در دینی بجا کنند
یعنی صافی صفت هر چهار گوشه آنرا با هم باندند و رسوت محلول در آن اندازند تا آهسته آهسته بکشد پس آب بکشد را

حکیده در قایب معنی انداخته از گرد و غبار پوشیده چند روز نگذارند تا خشک شده قابل بستن شود دست با بوی
 یار و عن بادام چرب کرده چها بندند و هر روز از دو ماشه تا چهار ماشه مساجت بدهند و در ایام سه تنالی دروغ در
 غذا اگر مانعی نباشد بیشتر بخورند حتی مسهل که قدر قلیل در عمل کثیر که چالگو و از پوست و منبری پاک کرده یکدام آنکه
 چهار دام بار یکساخته باب لیون که ل کند آلفند که آب سبی در کلمه حرج شود و مقدار نخود و هها بندند کبک
 نبات سه حبه اکثر فرا جها اسهالی سالی آرد غیر از ذی خمی دیگر که لغت نسبت کثیر المقدار بر آرد و امراض اعصابی
 سفلی و در مغز من یا با دور کند طبله کلان زرد جو به نمک مسوری بر سه برابر کوفته بخینه با بنبره بار اندازان با سه روز بکون کنند
 و مقدار کناریوشی چها بندند و فراکی حسی جابج از کبک با صفت حسی در طریق خوردن اگر کفید تا بل و در چون و کبکی
 بگذرد کبکی بروغن که در مغز مصلح اندازان است و ازین دور اکثر است که لغت نسبت مسه دفته فروزی فند دیگر که اسهالی آرد کثیر
 امراض طفلی در مای دفع کند بر طبله مول مریج سوخته سنج تبرج طبل مویته بای رنگ از نمک یک یک چون دنی سه جزو صفرا
 شش جزو سوزت سه جزو شنبه است و شش جزو دوا کوفته همراه هها برابر از کبار باغی بندند کبک صبح آب سرد و بخورند چند
 آب سرد بخورند شکم براند و اگر خوشند که قطع عمل آرد کفید با کرم آید است کنند و دست و پا با کرم لیسوند اگر در عمل کوفته ای کند
 چهار روز بخورند حتی که در اسهالی قوی حبه صفت مساکر بر مان کبک شنگ و دو حبه فیون چها صید بار یک کفید
 نصف آن عمل سه رسته چها بندند قدر طفل و نصف دیگر باب لیون پس اگر اسهالی در شب نیا ده میشود صید بندند
 و اگر در روز غلبه میکند صید بندد دیگر برای تیار و شکر کنی و بو شیر در در و کرم و این با شصت مصلح مریج انار در
 بسکون مغز تخم انبو لوده این مریج کل داده و با صید کوفته بخینه باب کونا چها بندند و یک تا کت در روز سه بار
 بدیند و غذا موی کس و مریج باشد دیگر حبه اسهالی که شکم آنها زرد و سبز طریق اسهالی باید و با صطخل مل بندند از چهار بار
 مانند بسیار حسیست بر کیم زره سفید مریج پوست سیخ از اندر لکن کرک کوفته بخینه باب ساگر لای چها مقدار نخود
 بندند و وقت حاجت بشیره ساگر که در طفل دهند دیگر حبه اسهالی هر قسم اطعالم حسیست کلی خورد و اناب کبک و جزو فیون
 هر یک کت با کسوروت نیز کجوزیره سفید قشر مله ای از بالا خورنده مغز آن کوفته کوبل شاخ نیم کوبل کلان کوبل مول
 کوفته بخینه چها مقدار دانه مویته بندند و کبک و حبه بند حیره که در اسهالی موسی بخورند چهار دهند کبک و مریج
 نیک کوفته و خندروس مریج مغز و بایه قطبا مریج یا زردالی که قدری تخشاش ادران طلح داده صفت نموده باشد بندند و در
 شاسته و صمغ عربی بریان صمغ با بنده بخورند حیره و دیگر حبه سنج دومی در حیره لغت ملین کند بگره سماق نازده از دانه مالک
 کرده طلی و حبه طلی آب شیرین یکشاز و بخینا بندند مریج سبک داده بالند و صاف کنند و قدری مریج خاربی مریج
 و در حیره مغز کبک و زرد همان آب نهند و خوب شلیده صاف نمایند و بایه کرده نیز مریج نیز بعد از طلح قدری در خوب
 سفلی بوده و با یک کوفته بخینه و کسری از یون با بنده حسی نمایند حیره حیره ناخون دبی خون بخینه

و او پس معمول و از مجربات قبلگاه مرحوم منقول صیغ عربی سسته ماشه نشسته روغن بادام هر یک نموده از آنکه او را دم
 مکتوبه با قدری نبات حریره کرده بپزند و اگر کوشش بسیار باشد بغیر نبات هم آورند دیگر کزک سفید و زرد و را با بر
 گرفته بر آن کرده در شیر بادام حریره سازند و اندک روغن بادام بالا اندازند و بخورند حقیقته نافع از برای قوی و از برای
 سست درم بنفشه چهار درم حله قطور یون دقین هر یک یک درم خشکانه موز منفی انجیر خشک هر یک درم خار خشک با بوی گل
 تخم شنبختخاله تخم خطمی در کبیده هر یک کفی جقدر یک درم غناب سیستان هر یک سی عدد هم در در و سیراب بپزند تا نماند
 صاف کرده بپزند از روی بوره از منی اسی آب گامه رقیق بچندم شکرده درم روغن کنجد است درم و نیم گرم حقه کنند حقیقته کلام
 قویج مسنون و در حب قطور یون بار یک درم بنفشه امینون نیکو فکله زبان تخم از زبان تخم کاسنی تخم کاسنی غلبه غلبه تخم شنبخت
 و سطوخودس صیغای نفی نیکو فته بر سیاهوشان هر یک سست درم سنابلی بجز حله الحلیل الملک نرس بر خاسف بوی گام
 با بونه هر یک کفی در رق حقیق در رق خطمی هر یک یک سسته همه را در جطل آب بچوشانند تا مگر طل و نیم آید صاف کرده نمک
 طعام دودانگ در رقون بوزبال ساینده نیم درم مغز خیار شنبخت زنجبین شکر شست شکر سرج آب گامه رقیق روغن گل
 بنفشه هر یک درم متقال در آن حل کنند و سسته حقه کنند حقیقته که قویج کدکان در جوانان را بکشد بنفشه خطمی هر یک
 یک درم و نیم تخم کتان تخم شنبخت تخم از زمانه تخم کرفس ناخواه ترید نیکو فته هر یک درم تخم مصغف ستم با بونه الحلیل الملک
 فیصوم هر یک یک چهار درم برگ کوب کد سته بر هم کوشانند و مقدار هماء درم را از من بطین بان سوار و تر کنند مقل بورد
 از منی هر یک یک درم ترید یک درم فانید یک درم سار روغن شیرج ده درم نیم گرم متقال کنند نبات نافع است حقیقته که در قویج
 لمبی نگار آید صیغای قطور یون ریزه شنبخت سداب خشک حله تخم کرفس هر یک درم و نیم کوفته در آب بچوشانند و صد در آن
 آب بمانند و بکینج مقل هر یک منی در آن حل نمایند و درم از هر یک روغن سداب عمل اضافه کرده حقه کنند
 دیگر درین باب بادام تخم نیم درم قبه برگ خطمی درم تخم کتان حله تخم بید انجیر درق غار هر یک یک قبه سوس گندم و قبه
 سداب شنبخت ز جقدر برگ کلم هر یک سسته دسته انجیره دانه غناب سبب دانه سینان سی دانه همه را در شستن من آب
 بپزند تا نماند با ندر صاف کنند و مقدار درم از آن باد و دانگ ملح لفظی و نیم درم جید ستر و یک درم آن اجا و شیر
 و یک کتقال بکینج و مقل در ج حیدم روغن پدید روغن پیرینغ و هفت درم آب گامه رود دره و دوازده فانه و مقل
 اضافه نموده حقه کنند دیگر حقه قویج لمبی تخم از زمانه تخم کرفس هر یک یک درم خشکانه تخم کوفته کد سسته نیکو فته هر یک یک درم
 قطور یون دقین بچندم حله جمل هر یک سست درم سداب جقدر هر یک متقال خار خشک با بونه الحلیل الملک تخم شنبخت
 تخاله خطمی در کبیده هر یک کفی انجیر خشک در عدد همه را در سسته رطل بپزند تا یک و نیم رطل با ندر صاف کرده جاوشیر نیم درم
 یک درم بوره از منی کوفته کینقال عمل روغن فیری یا روغن زنبق آب گامه رقیق هر یک درم اضافه کرده حقه نماید حقیقته
 نافع توبی که عادت شود از لمغ غلیظ لرنج جید ستر نیم درم جاوشیر بکینج آن هر یک نیم متقال قطمی سوس گندم هر دو در

در کسبه سینه هر یک است درم بر پنجاست مرز بخوش بودینه کوی ناخواه هر یک صیاد درم زبیره غلیظ تر کف ارض امینون نیم از زمانه سداشک
هر یک یک درم خارخاکه باونه اکلین الملک شبت هر یک کفی باخیر جلوانی ده عدد همه را در جوهر طبل آب سبزند تا سیکرطن و نیم آب صاف کرده
بجوهر طبل بگردن و در غنچه زینتی در روغن شترن و آب گامه کنه هر یک یک کوچه شتم خضل بار یک سایدیدم سیدم صافه کرده بگویم
حقنه کنند و گاهی خرمنون هم بخورم اعانه میکنند در همین حقنه در تحلیل ریح هم خوب الفیصل است و در صیف در اسکا برین
گرم معالی نشاید کرد و حقنه که نافع است قوی تر از هر حادث شده باشد از ملو درج غلیظ باونه شتم شبت هر یک یک درم
سدا ب خشکدانه سبوس گندم زبیره کرمانی بیدار خیر هر یک یک درم مقل بجز درم سلینج سیدم درم شتم خضل بگردیم همه را در شتر
رطل آب سبزند تا سیکرطن آب صاف کرده با بزرده درم روغن زیت و درم آب گامه قرین و یک درم ووره امینی اضافه کرده
بجوهر طبل حقنه کنند حقنه که قوی تر از غلیظی و ادوی غلیظ و در دشت را نافع است سلینج مقل باوشیر هر یک یک درم شترن
سیت درم حلیه بزرگ قطور یون باونه خشک نیمکو فنه هر یک کفی سبوس گندم برگ حقدار برگ کوب شبت سدا ب هر یک یک
باخیر عباس سبتیان هر یک یک دانه بزرده و با لاند جتا بخورم است ووره امینی شتم خضل هر یک یک دانگ بجز بیدتر بجز
نما سیدی یک درم آب گامه شکر سبج هر یک یک درم اضافه کرده حقنه کنند حقنه که در قوی تر از کاید ما شاد است
شک سدا ب خشک ستر شتم سدا ب شتم بخت شتم بیدار خیر نیمکو فنه باونه خشک قطور یون شبت شتم کف ارض نیم از زمانه ناخواه
اجدان فطر اسالون سادی در عصاره سدا ب عصاره بودینه جندان بوشانند که قدری با ندرین صاف کنند و نصف آن
روغن زیت صاف کرده بوشانند تا روغن با ندری که احتیاج باشد بکند و مقدار سید بط که اخته و کدرم جاوشیر و در
سلینج داخل نموده حقنه کنند و اگر بوشند ستر داخل کنند روشت و کدرم درین باب زیت و گالی کمن سدا ب تر
یک ستر برگ کنده درین روغن بوشانند و سفشانند و صاف نمایند و اگر درین سدا ب عصاره آن کنند و چندان بوشانند
که روغن با ندر تا قویست بوشانند و درم ازین روغن بگردید ستر و جاوشیر و سلینج هر یک یک می دران مل
نمایند و بکار برند و اگر در عصاره یا سیدی درم ازین روغن بگیرند و بگردید ستر و جاوشیر و سلینج دران بوشانند و صاف نمایند و با
حقنه کنند و اگر درین سدا ب نیون و درودانگ بجز بیدتر داخل کنند سدا ب حقنه نافع قوی تر از عصاره سدا ب بوشند
شک ستر درم مظمی سبوس گندم هر یک یک نیم جوهر شتر غلیظ فنه سلاب هر یک درم عباس سبتیان سبت سیت دانه و یک ستر
آب بوشانند تا به نصف آب صاف کرده اضافه کنند و در روغن گل سرخ و در روغن مخرم کدو هر یک یک درم آب سبوس در روغن
سبغه هر یک یک درم و حقنه کنند حقنه که در قوی تر از سبجی سبتیون اودی با لب باشد بکار آید حلیه شتم کتان مظمی
باونه باخیر سبتیان سبوس گندم جوشانیده صاف نموده زبیره گاو نیم مقال نمک سیدی یک درم عمل درم روغن شیر
با بزرده درم اضافه کرده حقنه کنند و دیگر که نقل مخرم را که مانند جوز است شده باشد و میجان درد کند و در این در قوه
امعا اکثر افتد کایع را بوشانند و در روغن دران آمیخته حقنه کنند و در روغن بنظیل امعا نمایند حقنه که در قوی تر از عار

بعد تصد با سلبق و آتش میدن شیرهای باره مفیده است تخم فود گل خطی در هر سه بسته بهدانه مساوی بنیزند و صاف نمایند
 و کوبیده فلوس خیار شیر و کوبیده روغن بادام شیرین داخل کرده و کار بریزد دیگر در بنیاب بگفته خشک فودم خطی سفید
 سحر و تیزدم سلوس گندم ده دم اگر حرارت بسیار باشد بدل آن جو گندم صاف کرده پوره ازنی دو دم روغن شیر و کوبیده
 سفینه هر یک نیم ذوقیه اضافه کرده بیکرم حقه کند و اگر بکدریم سرگین اگر داخل کرده حقه کند قویتر باشد دیگر رساوتش
 چهار دم جو سوس بچیزم آب برگ خطی کوبیده برگ سلو فرابو نه برگ کرب هر یک نیم ذوق لصاب جو مقشر هر یک
 و قیة عابیت دانه سبتان سی اوانه در سه من آب بنزد تا به کین آب یک صاف کنند و چهارم حصه از آن بگیرند پس روغن
 سفینه و روغن بادام دو روغن سلو فرابو به مالکیان هر یک چندم اضافه کرده حقه کنند حقه که محمد ذکر با حبه سکنجبین
 قوی ساخته زعفران ربع و قیة بزرا پنج سفید با بونه هر یک بوقیة جو شش اید صاف نمایند و روغن بان چهارم
 اضافه کنند و مرتبه دیگر جو شش اید مقدار که آب بر درین حقه کنند حقه که در دسا کن کنند ماده انجم و صفرا
 و روغن کند الکلیل الملک حبه شبت خطی با بونه پودنه هر یک ده دم در یک نیم من آب بنزد تا به نیمه اید پس صاف کنند و بخور
 روغن شبت و ده در سه بطوریه گوزن و عصاره شمع لصاب اضافه کرده حقه کنند حقه حار که هر وقت ضرورت
 استعمال نماز کرده تخم حنظل دو دم بنیزم نیم ذوقیه سر طشتا نیم ذوقیه در دو من آب بنزد تا با بارج مابذ صاف کنند و سه
 و قیة از آن ماده در روغن با بونه و نوشادر حقه کنند حقه که زخیر و درمی از آن نافع است جو مقشر ربع گلشن بنیزم
 و صاف کنند و روغن گل آمیخته بیکرم حقه کنند دیگر که زخیر شدیدا نافع است و شرب وی شیر بنزد تا آب بچ مطبوخ
 بگیرند و تا بنیاب شیرانه بنیزند تا غلیظ شود و صمغ عربی قدری در آن بنیزند و بنوشند و حقه کنند حقه از محمد ذکر با نافع عین
 شکم و سوج و سهال صفراوی اشکاب سرخ بریزد باید کرده ز بنیزد و با لایند و شفاف بعضی جیم بنیزم سوده مارزده تخم بنیزد
 داخل کرده بر روغن حقه کنند دیگر نافع سوج و سهال صفراوی اگر حرفه آب برگ آتشک آب عصاره ای هر یک کوبیده نیم ذوقیه
 تخم مرغ بخته و بر روغن حل کرده و سفیده تخم ماکاشد اقا قیاس تخم هر یک نیم ذوق روغن الاخوین دو تا قرطاس حقه که با بید یکایم نیم
 کرده حقه کنند حقه که در سوج رود و از برین کار آید بر سوج مقشر سه منقال جو مقشر گلشن هر یک شش منقال سه کرده بنیز
 مافیه هست و در یک نیم آب بنزد تا بیکرطل در پس صاف کنند و بکار بریزند و اگر سوزش بسیار باشد چهار منقال روغن گل
 اضافه کنند دیگر اقوی صفت بلوط است و در کل سوج طلا حنظل هر یک بچیزم جو مقشر بران سوج مقشر شست هر یک
 بنت منقال برگ در در عیبت دم همه ادرکین نیم آب بنزد تا سه ذوقیه مابذ پس صاف کنند و بنت منقال آب برگ شکو
 و جو قیة آب برگ خفه و عین مقدار روغن گل و یک ده تخم مرغ بخته در هم آمیزند و طین قویا لایا اگر باشد بدل آن
 گل ارغنی کنند بسد سوخته اقا قیاس هر یک نیم ذوقیه اضافه نموده حقه کنند حقه ممسکه استعمال کرده بنیزد قوی کسج سوج
 کند دوزخ را و ادویه بجات نه بختد و تخم در سفله برده یافته شود و جاورس مقشر گلشن و عین سوج مقشر بلوط را

باید

بلوط از هر واحد کفنی غصه ^{سد} در رسته ظل آب چو شانه هر گاه لاطل با بند صفا کرده گل ارمنی نغزیم سفیداج ^{باید}
 را در طبع ^{اراده} زدی از هر یک زدی زدی بینه بر این که خوب بر این کرده باشد نیم وقته در خون گل نام بقدر
 اضافه کرده و با حقیقه کنند حقیقه که بقصره معا و زینر و اسهال و تحلیل ریاخ موجب قد است و این را حقیقه زینر
 اند را سنج کچر و صمغ غلی دم الاغون افاقا بلوط هر یک چهار جزو نان بکلمات سوخته از رخ سرخ از رخ زرد سفید
 ما زو سناک پاک آب بنیده هر یک در جزو افیون با نوزه جزو کوفته بجنه باب سرور و سرشته اقراص سیاه زرد کوفته سفالی
 او را باب برنج مطبوع که سی مشقال بود و در خون گل که پنج مشقال باشد آمیزند و حقیقه نمایند دیگر کاغذ سوخته شب زینر
 سرخ عصاره حصره نوبال من عرفان ایکس و نا کرده بطبخ حب الاس آمیزند و قرص بنند که مشقال یا کم با زیاد از زینر
 بگردند و بصاره با رنگ آمیخته حقیقه کنند دیگر عجیب ^{العقل است} و کی میکند و در جینی آرد افیون دم الاغون کندر بکر
 جزوی زینر زرد آهک هر یک در جزو کوفته بجنه بر در خون گل سرشته قدری از این مطبوع خشنامش و طبع مخمبه حقیقه کنند
 حقیقه که جهت قرص معالجایه معینه است و اگر چه زینر ندارد لیکن در رفع قریب حقیقه زینر میداند از اجزای کثیر مقول است
 عدس مشق کله رخ از رنگار خشنامش مقشر بنزد و صاف کنند دم الاغون و کندر و سفید از زینر افاقا کوفته بجنه
 صمغ سرشته اقراص سازند و چهار دم از این اقراص رسته دقیقه طبع مذکور آمیزند و در خون گل نیم دقیقه آمیخته حقیقه نمایند
 دیگر جهت قرص اصابت برنج نسبت جو باید کرده بجنه هر کی چهار وقته سفیداج رصاص کاغذ سوخته افاقا صمغ سیاه
 دم الاغون هر کی یکدم بار یک ساخته سه عدد زوده تخم مزج که بجنه باشد سخن خمر بیاد زینر در در طبع مذکور کار کرده و کثرت
 در خون گل خالص اضافه کرده تخم حقیقه کنند حقیقه که قرص اعمارا سود دارد افیون زعفران هر یک نغزیم قرص معنی یکدم کثرت
 چهار دم هر که کوفته بجنه آب عصی ارای یا باب برگ خرفه با آمیزند که زوده تخم مزج بجنه و در خون گل بقدر کفایت عا کرده بر این
 افکنند و حقیقه کنند حقیقه که قرص ابا کثرت و مندل سازد و آب غسل و آب نمک مانند آن هر چه حملی است بگیرند و سفید
 و شانده و که با سرده و کاغذ سوخته و مثل آن بار یک ساخته در آن آمیزند و حقیقه کنند حقیقه که قرص اعمارا سود دارد خون
 باز دارد و کثرت مزج پیله کرده بزهر کی پنج استار بنزد و صفا کنند و مقدار بکلام از وی بمانند پس بگیرند زعفران شافق همین
 از هر یک یکدم سفید آب زینر باشد افاقا گلنار هر کی یکدم دینم زوده تخم مزج بجنه و در خون گل حل کرده یکدم همه این
 مطبوع آمیزند و حقیقه کنند حقیقه که جهت قروح و اسهال نافع و سهل الوجود است مطبوع از فاضله که سرخ بود بگیرند و کوشند
 تا بقوام اس آید پس بصل آید و دیگر جهت خرفه عالیطبی اراده معینه است خواه این عرض از بلغم و رطوبت بود خواه از سودا یا بون
 اکلیل الملک شک برگ سداب بر سیادشان هر یک کفنی نخاله حطی هر یک کف اطراف سلسله باجه تخم حله تخم کتان تخم سداب
 ترظم روضش هر یک حقه حطی و نخاله را در صره بنهند و مجموع را اجناسه زخم است بنزد و سی دم از آن صاف نموده
 در خون طبعان و سه دم در خون مزج مسبت دم در خون جبری بنند از زوده با سه دم بکلیج و روان کوبند با بکلیج

و با هم شود تا با صاف کنند و در مدت یک هفته چهار مرتبه با شش حقه کنند غذا نخورد آب مزاج بازیت باشد حقه
 که جهت اهل صفادوی و گرانی که با ترسیده باشند نام و مجرب است تخم خبازی دودرم غنایکب و نیم گرم نلوفر کدو
 جو مقشر چهاردم بنفشه بلبله زرد هر یک نیم تخم کدو خشک دودرم سبتان بست عدد اجماع که وقتی است کوبند و صبر را
 بچوشانند و صاف نمایند و روغن تخم کدو خشک دودرم شیر خشک دودرم لعاب اسفنجی ده دودرم آمیزند و حقه کنند حقه
 که جهت مغضرب می مفید است سفیج قنطاریون زیره کرمانی سداب خشک شنبلیله تخم کرفس برابر در آب جوی شیش
 دهند و قدر صد دودرم از آن آب گرفته مقل و سکنجبین هر یک نیم گرم با کم یا زیاد حسب حاجت حلاکه روغن نارین پادشاه
 سداب دودرم و روغن دودرم داخل کرده و عمل آرند حقه که گرم ریبه و حب القح را استخراج نماید و بعد وز آن شایب بوست و درخت
 توت بوست درخت انار ترش کیشبان زرد آب بنجیانند و شنبلیله تور نافه دهند وضع صاف کنند و آب برگ شقایق اضافه نموده حقه
 کنند دیگر درین باب که بطریقی مزاج ناقص است تخم خنظل سکه دودرم قنطاریون دودرم شنبلیله دودرم سرکه دودرم کرم
 آب نیز زیاد بار با ندرین صاف نمایند و چهار دودرم آب کز ترش در آن برورده باشند و سی دودرم آب گندم اضافه کنند حقه
 سازند دیگر عصاره قنطاریون کتفیل صبر دودرم تخم خنظل دودرم قنطاریون در معده ترس تخم کرفس هر یک نیم دودرم قنطاریون
 دقیق تر بسفند نیکو حقه قسطیج هر یک دودرم نیز در صاف کنند و قطران و لفظ سیاه هر یک نیم دودرم اضافه نموده
 حقه کنند دیگر شنبلیله دودرم شنبلیله کوفته ترس بالونه هر یک نیم دودرم حوشانیده صاف نموده آب گندم آبیچین
 لفظ سیاه قطران اضافه نموده حقه نمایند حقه که نافع است جهت باسوسا میگردد او دخان با نجار زرد سوزا کدو
 تلخ کوبیده روغن کشند و نقل او در آب مالند و پانزده دودرم روغن زردا کدو نکور ما بهنقاد دودرم آب نقل آمیخته حقه
 کنند دیگر نافع بوسه بر باطن کیموس مجتم در حقون روغن زیت روغن خرفه لفظ هر یک نیم دودرم قهقه شراب برابرح
 آمیخته سکه روز حقه کنند دیگر مهران باب عصاره گندم نیم آثار روغن جوسه و قهقه آمیخته با آب شیش
 مشرود حقه کنند دیگر که در یال بوسه بر نافع است عمل روغن کبجد روغن حببه الخضر هر یک نیم سکه قند سفید است دودرم
 آب گندمی دودرم آب شیب شصت دودرم بچوشانند و نیم گرم حقه کنند حقه که دودرم بوسه جهت دفع وجع و سوزشی که از پانچین
 زردت بهم رسیده باشد بکار آید عصاره توله گلشن نیز در دست مالند و صاف کنند و با زنده تخم خرفه و روغن اضافه کنند
 و حقه کنند و بعد از یکساعت عصاره سداب و برنگ بارنگ گل ختموم و کافور سوخته و دودرم آمیخته حقه کنند حقه
 که در امراض حاره بنگامی که طبیعت معتدل باشد بکار آید بنفشه چهار دودرم عناب جویانی سبتان خطمی مهر و سحر و محار و
 هر یک کفی انجیره دودرم با هم آمیخته نیم گرم حقه کنند دیگر بنفشه خنک خنک دودرم مقشر نیم گرم دودرم خطمی در صبر سه بویا
 گندم در صبر سه خشک کلین الملائک کفی انجیر خندان عناب است دانه سبتان سنی داده در سه دودرم خطمی آب نیز در آب کلینیم
 دودرم خطمی که در نیم خطمی بگردد شکر سنج بجز دودرم روغن شیرین روغن بنفشه آب گندم هر یک نیم دودرم مزاج ساخته حقه کنند

جلد دوم

گشند و دیگر آب جفند چهار قبه روغن کنجد آب گامه هر یک دو قبه با هم مزج کرده غلام حصنه کنند محمول است
 است که در قبل یاد برداشته نشود پس برین نقدیر محمول اعم از فرزند خواهد بود محمول که با دبر آورد قوی ریحی اناج
 است سداسا بسایند و با مالس با بنیزند که خلوق شود و چهارم حصه وی فطرون آمیزند و از وی بلوطی سازند قدش
 انکت دیگر که با دبر در آورد تخم سداب جنید ستر با غل و زهره گاودوره که هر یک نیم مثقال باشد اینجمله بردارند
 و دیگر بکینج مقل دوره حقل نظمی بلوط سازند بردارند و دیگر که قوی ریحی را مفید است و با دبر از اسفل بسیار آورد
 درین امر عیبت برگ سداب زریزه ناخواه نمانان با السویه کوبند و بلوط آمیزند و خرقة بدان آلوده بردارند و حقلی در خرقة بسته
 دارند نافه حاجت توان کشند و در سنجین مرقوم است بوره کبیرم بخوریم و بلینیا هر یک دو درم برگ سداب زریزه هر یک گلی
 بسال اینجمله بصوفه بردارند محمولی که چند زیره محراب زده تخم زردی کلال اینجمله در اسنگ مسئول صمغ عربی سفیده از
 باریک ساخته در آن آمیزند و لته بدان آلوده بردارند و دیگر اتوی هر گاه خون سیار دفع شود و افاقا گلکازان در از رنگ
 سفیداب شب یمانی نشات دم الا خون صمغ عربی غل ارمی مسکوزم کوفته بازده سفیده تخم زردی مخلوط ساخته خرقة نرم
 دارند محمول که در درد صفرا که در معده مستقیم تولد شود مکاراید خصوصاً سببناز البته زهره گاو یا لفظ سیاه یا قطران آلوده
 بردارند و آب فوسل و آب برگ شنبلیله و آب صبر مسوق که در سر که آمیزند و لته بدان آلوده بردارند همین اثر کنند و هم
 بهتر بود از فاقی است که کبرک سخی کنند و بینه بدان آلوده بردارند محمول که تسکین درد بواسیر کند و صلابت و درم
 و صمغ انزلی نفع دهد بیه بطابونه با السویه دو درم موم و درم قوی و طی ساخته بصوفه محمول کنند دیگر از عجایب قیلگاه
 غفران بنام حصه تسکین ریح بواسیری نظیر است مغز دانه آلو کبلی مغز دانه الوی سببناز مغز دانه الوی که در مغز دانه
 شفا گوهر کبک شده عدد روز کوزه نوبیان کرده با مقل کبک شفا سخی کنند و بر بینه کبک گذاشته بردارند محمول از جهت سخی
 در سفیدی دانه بواسیر ظاهر شود و در دگر و چیزی از آن مخرج نشود آب میاز بصوفه آلوده بردارند یا زهره گاو بصوفه
 بردارند محمول جهت کشودن خون بواسیر هر گاه مسدود شده باعث زحمت گردد اول مقدر را روغن زرد آلوده و مسراق
 گاودروغن کوبان شتر با قدری مقل طلا کنند و لته را بدان آلوده کرده بردارند پس بلینیا قنده تخم حقل هر یک نیم مثقال
 یا زهره گاو برشته محمول کنند هر گاه بسبب بندی ادویه خرفه مقدر و صمغ بهر سرد روغن گل و زهره گاو و سرگس گویز
 طلا کنند کلمه ششم در الفاظ غایبه مویه است خبری که جهت سهولتین تسخیر از بعضی جرمین است کونار یک
 عدد بگیرند و کلاه آنرا در سازند و بشکافند و با کیتوله تخم از زایانه در خرمنی بریان کنند و هر دورا بسایند و بعد سایدان
 در آب حل کنند و ساعتی بگذارند که دهان فرو نشیند و بهمان آب نیم سر آرد خشکار را خمیر کنند و خمیر را در باره سفت بسته
 در ظرفی بر آب آویزند و بخوبی که خمیر در میان آب باشند و تبه نشینند و بعد یک بهر بر آورده بر تابه نان تنگ بزنند و تنها مانا
 خوش مناسب بجزند خمیره ابر نیم بعضی نسخ آن که بزجاج بواسیر مفید است در ادویه راهی خمیره شش سانس که نسخ

آن باسهال داغی ظاهر است بعضی نسخ آن در ادویه سرد کثری در او به صدر گذشته کلمه مفهّم در العاطا دالیه موجوده
 است و حرّ تا موافق نسخه شغالی تونج ربی بلجی زیادای مشتاق تام دارد و در پنج مغزی مافرقه حافل در حافل
 اسرارون سینه قسط زعفران زنجبیل هر یک دو درم علیه هزار اسفند هر یک سه درم کوفته بجنینه بسمل سیر شد شترتی دو درم
 دو ارباب بلیغی بقرط گوید که او صفرا و بلغم را از اندامها فرود آورد سقونیا مشتاقی بخود خام دو درم گنجد مقشر مغز بادام تخم
 مسحوق زرد هر یک سه درم و نیم بجنینه شکر چهار درم با دو دقیقه عمل سیر شد و وقت حاجت دو درم بکار دارند و قوت
 این در اندام رسال مجازد و او را التریه اسمی گوید که بلغم غلیظ فاسد را از اندامها فرود آورد و آفت میوهای زرد
 باشد زایل کند و حبسات بلجی را نافع باشد نزد مصطلی شکر زنجبیل هر یک نیم درم کوفته بجنینه گنجد در شترتی از کافور
 دارد دو درم بکار دارد و قوت این در اندام رسال مجازد و دیگر بجنینه محمد کرایا تریه سه درم و نیم زنجبیل دو درم - شکر طرز
 پانزده درم شترتی از کفقال تا دو درم دو ارباب شبرم اخراج فضول لویه و سودا کند تخم کرفس زرد کرمانی
 و سنیون کردی هر یک ربع درم پوست ملیله زرد یک درم انقیون از لطی صید اسقوطی هر یک دو درم شبرم عطی
 چهار درم کوفته بجنینه نگاه دارند و وقت حاجت کفقال با گرم بجزند و قوت این در او تا چهار سال مجازد و او
 الفرس جهت ضعف معاد که سبب آن سردت در طوبت بود نافع است در او دویسمه بحر یافته در او سخی
 که تونج زرافعه گذشتن شرح مفردات مشط اشج سقونیا هر یک انگلی کبیرا یک درم کوفته با خمیره بجنینه ده درم مجزوه
 با گرم بجزند دیگر که بالخاصه رضع تونج است برگ حنائیم مشتاق حرم آرا بخوراند دیگر که در تونج ربی که از بلغم مهم
 رسیده باشد نفع دهد تا نخواد یک درم و نیم حب بسان دو درم کوفته بجنینه با گرم بجزند دیگر جهت تونج ربی و از کافور
 سیزده باب بخوراند و درم فایند و کافور روغن کعبه امانه کرده بنوشانند دیگر که نسکین روغن تونج نقلی و
 از فاق نقل کند تخم نان تخم حلیه حب الرشاد بخوراند و در وقت از خواب بر نه بگیرند و با دو دقیقه روغن کعبه امانه روغن آما
 و سه دقیقه زنجبیل هر روز در مرتبه بدیند دیگر جهت تونج نقلی هر صباح در وقت آب سلق مطین با میخردم بوره بدینند
 و شکم بروغنی مالند دیگر مسکابن بدیند غذا اما را اللهم دیگر بجنینه نیم شربت که عدد با چهار عدد پیش از طعام بخشد دیگر
 جهت تونج باریه سیون ناکواه هر یک کف در آب خوب سیرند و صفا کنند و بجزند فلوس خیار شیر و بجزند فایند که چشمه و
 نیم روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و اگر قویتر خواهند بجزند تخم مسکابن نصف تریه حل کنند و بلی روغن بادام و روغن کبیر
 و مشتاق بلیغی بقرط گوید دیگر تونج بکتابد و حسن لول را نافع است فلوس خیار شیر در آب با در عرق بادان یا در گلاب
 گرم قدر حاجت بالند و صفا کنند و روغن سداب بخوراند که شده حب عاقر بران افزوده بنوشند قدر مستدل از فلوس سه درم و از
 روغن یک درم است و اولی که معادین تونج در جهان پوست ملیله و قناری جاری غذا و شبنم بدن در گردن مغز بجنینه
 تونج ربی موز شربت بخوراند با مغز گردگان بقدر مناسب بدیند و دیگر کسی که استعداد تونج داشته باشد و بعضی را بی

دایمی و خشکی گرفتار باشد مغز فلوس خیار شنبه کوبیده را در چهار دقه خمره شیرین مالیده و قدری دروغن گل بارون
 با دوام داخل کرده یک هفته بخورند و اگر مزاج بارد و غلبه بر باد بسیار باشد فلوس خیار شنبه را در ماوالا اصول مضمونه بر
 خمر اضافی کرده بخورند و دوائی که بعضی کجی و دفع نافع است از زبان زبیره ناخواه در آب سبز نردقست کنند فایده
 کوزه و شرب با سبزه و جود کند که کافی است و دوائی مسقره مستعمله نافع بعضی در آب جالوشاد و آب جویون مرغ فردا
 کرفس از زبان حبیبان حصار از او تصفیه یون ناخواه است تنها آنها با هر چه دست دهد کوفته بخینه کلام با کینه عالی با
 ماو اصل یا با کبیرم بپزند و دوائی که جگر و فیک با عیناس طبیعه بود بهترین دوا است گل منقبه زنی منطی سرگردم عذاب
 است عدد سبز نردق در آن ترنج سبزه سفید از نردق مضمونه خم شامسوم خم خمر و خم اینها از نردق مضمونه در
 باشد بخورند و دوائی که در سبزه سفید ملون شور باشد بکار آید خم گمان بران خم در بران قشانه بران خم کند بران
 خم سفیدان بران ایمن رو بوز صحنی هر یک دم صمغ عربی بران مصطکی سفید کالی در دروغن گاو بران هر یک نیم
 جمیع انوائی خم سفیدان کوبند شترتی سه دم با شربت مورد دوائی بجهت همین قسم ناخواه بران خم کرفس بران خم
 بلسان هر یک نیم زبیره سفید دم کوبه یا بران شست دم صمغ با دوام خم سفیدان بران هر یک دم سه راجه سفیدان
 کوبند شترتی سه دم دوائی که قرص اعصاب اسهال مزمن و قولنج صعب و نفث الدم در بران خون درده شان و سبز نردق
 در سیلان زخم نافع است شاخ گوزن سوخته کنتقال با کنتقال کثیرا بپزند و دوائی قانل در دو سهل خم دسیاه ترنس کد
 سفالی ترب سفید شکر مطبوخ هر یک نیم امه سفید سیاه رنگ کالی قسط بلخ در منته ترکی سفید کالی سفیدین هر یک کنتقال
 سرخس چهار دم غاف شش دم کوفته بخینه سفید شترتی بقدر که گالی دیگر که همین کار کند کنتقالی کبیرم
 خم حنظل کبیرم نیم مارغ فیه در منته ترکی سفیدین هر یک کبیرم در دو انگ مجموع یک شربت است دیگر که شامسوم و جگر کبیرم
 در بران آرد خیر و ادا صحنی در اطفال نحیل مفضل سفید رنگ کالی عشر هر یک چهار دم زبیره سفید است و چهار دم فایده یون
 کل شترتی بقدر که گالی بزرگ دیگر درین باب مکتبید ای هفت دم قردمانا ترنس هر یک شست دم ترب سفید سفید بزرگ
 قسط بلخ و شست دخت هر یک در دم کوفته بخینه سه دم اران با شیره تازه یا آب غصه با س که کینه باشد بخورند دیگر جود
 رنگ کالی عشر فرما و اندیرون کرده مزرگانان هر یک در دم کوفته در هر شسته وقت خواب بخورند دیگر نمک سفیدی دایمی
 سفید سرخ حنظل ترنس هر یک نیم ترب سفید رنگ کالی عشر هر یک یک در منته ترکی در دم کوفته بخینه باشد
 بخینه با شامند دیگر حب الفیل کندی هر یک نیم قنبل کبیرم ترب سفید در دم رنگ کالی عشر سه دم کوفته
 بخینه بوز منغی بر شند و تناول نمایند دیگر کبیرم و مفضل سفید رنگ کالی عشر یک نیم در دم
 قسط بلخ ترکی هر یک هفت دم در منته در دم شترتی بخورند تا آب اسن تازه و دوائی که حیات را بیرون آرد
 بر کبیرم سفید زرد امه هر یک نیم در منته در دم قند سفید بخورند شترتی شش دم کبیرم دیگر که کبیرم

را آرد بزرگ مغز سفت درم بروج منهدید بچزند دیگر قویتر هبه افواج حیات و حبس القی ما از لون فوشاد هر یک را گلی تخم
 خنظل بوره از منی هر یک در دانگ گرفته بجنه بزهره گاو سرشته بخورند مجموع یک شربت است دیگر هبه نفع که هبا بغایت
 مجربست کندش مویز ترس هر یک کینقال نمک سندی استنقین هر یک در دم گرفته بجنه معظ سایه در زهره گاو لبر شد و سخن کنند
 در استعمال نمایند شربی یک استعمال تا در دم فایده هر دو که هبه دیدان باشی بر بند باید که سه روز پیش از شربت شیرین
 هر صبح در روز چهارم سوراخ بینی بند کرده دوازده شیر که با شکر شیرین کرده باشند حل کرده بروج سفید بچزند و قبل از خوردن آرد
 فی الخبیه با صفتی بکشند از عقیق الک کباب بکشد و آرد نیم گرم بعضی گرم است مثل فرامیون و خرمانا در زنده و ترس و سینه دیوینه
 عصاره فوج و قنطاریق و قطعیق و انقیون و قبیل و حر و کما فیطوس و قنطاریون و مشکط اشبع و تخم از زانابه و صغره و شندیق و لوبان
 تلخ فوج انجوان لبر کرده و تخم کزب پوست درخت بده که لبری طریک بند زهره بران در بخاسف و اسنون و تخم کزب و تخم زهره
 حرف بزین رنگ خشک و سیر تخم نرین و ملاطیب لیسلیج و حبس البیل و بعضی سرد است مثل کثیر خشک و فلفل و بویک شفا و عصاره آن
 و پوست درخت قوت و طبع پوست درخت انار تخم و طبع پوست تخم آن در کزب در سر کرده و در خواب و تخم خرفه و آب برگ آن
 در بزرگ خشک آن و آب ساق و در طبع و گل مخوم آرد و یه حاره را با خسل یا ایجا که بخورند آرد و یه با زده با کهنین با فوج در اطفال آرد و یه
 قویه بکار بندد و وای ای که پیش از طعام ده دانه بخورند خشک بخورند طبع را نرم کند محمد که ایام سگ بد تخم مرغ نیم شربت پیش از طعام خوردن
 شکمی آرد و اشامیدن از خون قنصل خشک فوج میکند و وای ای سهل اما سهواً بلغم نیست و وای سهل بلغم خنثی گوید که این دو
 بلغم لرج و اخلاط فاسد را از آن فرود آرد و در افضل دانگی و نیم در صینی نمک سندی سخته بنا هر یک در دم فائله اسنون هر یک در دم
 نیم شکر چهارده درم همه را کوفته بجنه چهار درم باب بیکرم بخورند قوی تا دو سال ماند دیگر که بلغم برانند زهره کوفته شفا علی
 نمک سندی هر یک سندی تخم خنظل دانگی همه را کوفته بجنه سوگاه با حلاط کازرند دیگر که اخراج بلغم در طوبت کند و در افضل بروج درم
 سقویا نصف درم زرد اند صینی مخ سندی هر یک چهار دانگ تریه سفید محکو کفائله صغره اسنون هر یک در دم شکر سیلانی
 چهار درم دوا کوفته بجنه نیم سایه زهره شربی چهار درم با بیکرم دیگر که همین کار کنند ملح لفظی شرم هر یک سندی غار قون
 چهار دانگ تریه سفید خراشیده با یک سخته کینقال با هم سایه زهره و جمل کف گرفته بشرند جمله یک شربت کامل است
 دیگر درین باب تخم خنظل دو دانگ البیل نصف درم غار قون چهار دانگ تریه سفید خراشیده بیکرم کوفته با یک
 بجنه لیسل بشرند و سوگاه باب بیکرم بخورند و وای ای سهل مفرد قوی الا شکره اخراج بلغم خام نماید و سوراخ است استعمال
 آن کسانی را که در بدن آنها بلغم بسیار جمع شود و زمانی که عارض شود با ایشان سیلان و برای کسی که سینه سایل میشود و زهره خرا
 اینها مخا طریقه بگردد صطرک سفید و عاک البطم هر یک یک درم و نیم با هم آمیخته بلغم نمایند و بجنه لجاج شجر زیتون یک درم و نیم شکر
 یا باب بجنه عاقر قردا درم باب بجنه سیر سکه درم با عسل و وای ای که اسهال اخلاط غلیظه تقویه کند و بجنه زهره و شکر
 با ستر قردم یکدانگ و نیم بوره از منی بر بندد و وای ای سهل صغره و وای ای که صغره برانند سقویا قنطاریق نمک لفظی تخم کزب

هر یک گامی صبر و دو انگشتان نفیون چهار دانگ ابراج فیفا در می پوست پلید از درد و درم کوفته بخینه سحرگاه بآب نیلوم بخورند دیگر
صبر بگردیم و نیم را با آب غسل و اگر تحمل مزاج صبر ندارد حلیه سه بخورند و بزود بالای طعام صبر میکنند و اگر ازین وزن کم بشمار
دوازده قیراط بدهند غیر از زنبق خیزی دیگر اخراج نمیکند و وای میج و وای مهمل مناسب تر معده از صبر نیست مگر در
مشیت با استفراغ جمیع بدن مگر که استعمال کرده شود بسیار بلکه استفراغ حرار از اسهال و بطن معده میکند و وای مهمل
و بلغم و وای که اخراج صفرا و بلغم کند سسم مقشر مغز با دام مقشر سر یک سه درم سفونیا چخدم مغز تخم معصفه شکر سلیمانی هر
ده درم تربسید خراشیده است درم کوفته بخینه لعسل منزوع الرغوه سرشته زعفران دو دانگ سائیده آبنخه گلاب از آن
و هر صبح چخدم ناشن درم بآب نیلوم بخورند دیگر سفونیا نیدرم بلغم فلفلی بگردیم پوست پلید از درد تربسید محلول در زمان
سبید هر یک درم درم شرنی از درد درم ناسته درم با حباب شکر طرز و دیگر که صفرا و بلغم از آن براند سفونیا که قیراط صبر شود
نیدرم غاریقون چهار دانگ تربسید خراشیده بگردیم سبج بگردیم و نیم کوفته بخینه با گرم بخورند و وای مهمل مفرد و این
مات سفونیا اسهال صفرا بقوت کند و معده مضر و در حیات استعمال آن نشاید و نهایت شربت او دوازده قیراط است
با نیک فلفل یا زخمیبل و انما آن از جربوی سرین الفوق و نفوی معده دیگر شخم خطل است که اخراج حرار و فضلات
مخاطی کند و چون خرق و سفونیا مهمل خون نیست و شربت تام او بگردیم و نیم است با نسه و قیبه با اسهل که سداس در آن
جوشانیده باشند و آن بدرد سرد و حقیقه و صرع و سلیمیا و فالج و لقوه فرمته و نیزلات چشم و عرق نعش و انقباض نفس و سعال
زمن در درم مفاصل و عروق است و امراض کلیه و مثانه سفید است باید که شخم خطل از آن سائیده استعمال کنند با ناسته سبید
و باعث قرصه نکند دیگر غاریقون است که قوتش قریب بقوت شخم خطل بود لیکن فعل او ابط است و مضره معده نیست
و شربت کامل او درم و نیم با شرب اسل دیگر سح سوسن است که اسهالش قریب با سهال غاریقون است و شربت است چهار
قیراط است با شرب اسل بود دیگر مهمل برادر پشاد محاطی و ناقصه با صاحب عرق است و نظریون و قیق درم را در نه و قیبه
آب بچوشانند با نصف آید و شاموده بکار برند دیگر عمل او قریب بعمل خرق است حمالا بگردیم و نیم را در یک نیم رطل شرب اسل
با برنج برده شکر که بوشند و بعضی حمالا بگردیم و نیم با نصف آن شستن حب ساخته میخورد دیگر قائم مقام خطل از آن طول
بگردیم و نیم با شرب اسل بخورند دیگر مثل اول سبج خشک با که سائیده بر شرب اسل سائیده بخورند دیگر مهمل بود
تربسید زنده افنیون نکند می هر یک می کوفته بخینه سحرگاه با شفا تر بخورند دیگر سفونیا سه طبع صبر و دو انگشتان نفیون
بگردیم پلید از درد و درم بار یک که و جربو بخینه با گرم تناول نمایند دیگر افنیون پلید از درد هر یک جربوی سلیمانی شستن در می بگردیم
دو جزو ابراج سه جربو می خرد کوفته بخینه لعسل سرشته درم با چهار درم وقت سحر با گرم بخورند دیگر بلغم فلفلی سطره و کوسا
حجره بود هر یک چهار دانگ غاریقون بگردیم افنیون سبج هر یک کشته عال کوفته بخینه لعسل سه شند شرنی بچخدم و اگر سست
بخورند سه درم بآب بخورند دیگر که سودا و بلغم براند نکند سبزی غاریقون هر یک چهار دانگ تربسید خراشیده افنیون با

هر یک گیرم همرا کوفته بجهت سحرگاه با گرم بکار دارند و دواهای مسک که در تمام اسهال جاری آید و دواهای معده را مستحکم کند
سودت بدن تفصیل است گلنار مار و ذوقا گلخ صمغ عربی گل محمود گل ارغی طراشینه طباشیر فاصه بریان فاضل انجری کافور پسته
نزه طافا حار الحان ساق زرشک بونیز زرقطونا مقلو کشتیز خشک تخم بارنگ لخته القیس بزراوردوت خام تخم خرفه کوبیده پسته کوفته
را بسطوخ که مسکه از آن جدا کرده باشد دانه گرم است بدن تفصیل است زبره بریان ناخواه امیزون بریان قشاک کدر مینویسند
دانشینان لادن گیرم با مطبخ پسته کینه بریان خام با مطبخ در بعضی عصاره های فاضل لیکن محض است و چون تپه بر آید
که آب نمک چند بار بشوید و آب پسته نماند که بر آید پس خشک کنند در بنج کوبیده گیرم از آن فاضل قویتر از هر چیز است اشام
از جهاد موضعی الرمان است که قطعه گوشت سخی طم را اگر بسوزند تا سیاه شود و بدم از آن بدهند صمغ کندوش که کوبیده
من دوستی از صابون تصدین عمل آن دوا حکایت کرده دواهای که اسهال مزمن را رفع دهد اگر دودم آله کوفته با دوا
است که نارنج برطل آب بپوشد پس اسهال مزمن بند کند دواهای که در اسهال دماغی بکار آید قبا کزیر اگر کافور
عصاره لیمو لیمو لیمو گلنار زعفران هر یک چهل دانگ کوفته در کوبل نمادی شربت تخم ماش میس از آن که از این
گرفته باشند داخل کنند وقت خواب راحت بخورند دواهای که عارضه کبد را توت و دوا فاقه قرص امیزون است
گند زشته لادن هر یک دودم دانشینان فردا مانا سیله سنبل زعفران هر یک یک دودم سگ ناخواه هر یک چهار دودم
تفسیل زبره عود بنیان سعد تخم کرنس از هر یک یک نیم جالاس بریان می دودم جوز بواج غده کوفته میغیغ برشته
شرفی چهار دودم دیگر که در اسهال کبدی که سبب ضعف ماسکه باشد بکار آید معطلی است دودم زعفران از هر یک
چهار دودم گلنار و عصاره قرظ هر یک نیم سبب سبب دودم شربت دودم بارب به بار سبب دواهای که در اسهال
سعدی که سبب ضعف مانده باشد از زیادتی بلغم و صفرا باشد بکار آید پوست انار دودم الاونین هر یک بندم امیزون کدرم
تخم بارنگ دودم حبه کیش شربت است اگر بلب باشد باب باران بدهند مسلم دواهای که در اسهال سعدی که
سبب ضعف ماسکه که از جهته نوزنده باشد بکار آید بعد از قصد اسلبق و بلین طبع بسطوخ بلبله بدهند صمغ عربی
گیرم زرقطونا دودم روغن گل دودم ماب سرد بخورند دیگر زرقطونا تخم بارنگ تخم شامسوم در آن تخم نباتان
و روغن گل چکانده بخورند دیگر که در بیهوشی که با آن ترولین بود باغ است و حکم علی در شرح بحالیه میگردد که
شخصی بدین دوا مسالم میگردد و زبره کبوتر منقطع میشد بگردد کبکی یا دراجی را و شکر ادواک کرده بر کشته ساق و انار
نرم سائیده بر آب زنده بپوشی در تون گرم که بکشد باز در دران نان بجهت باشد تا مثل زغال شود پس کوبند با رب
گیرند بر آن آن خشک کرده و هم با پسته و سبزم ناشتا بدهند و از این آب که در آن سگ مستحق حله کرده
باشد صمغ نماید دواهای فاضل اسهال صفراوی که از شکر است معده باشد آله نیلوفر هر یک دودم چوخساند و صا کند دودم
شکر فاقه امیزون یا خوشنایده بنوشند دیگر تخم مرغ در کوفته فاضل طبع و دفع رقیق بود معده و اساق و مار و جوزانه و انور

در کور و اشغال آن جهت اسهال مزاجی نافع و مصلحتی مانند آن جهت در شکم مفید است دیگر سینه خشک کرده با روغن
 تریاق جهت اسهال صفراوی دشمنی سودمند است و بخت آن در غیر جهت اسهال عمومی مفید است و دیگر که در ذوق الامعاء و در
 اسهال کودکان که وقت دندان بیرون کردن بهم میرسانند بکار می آید بخم خشک شش سفید کند و در حدیثی من یک کبیرم گفته
 بخت بازده بعضی شربت مورد بند و دیگر که در بزرگ اسهال مذکور بندد و در بوز سایده استخوان سخت شود و در وقت کثرت
 خشک بریان سماق خردوب سم کرفس زیره در نان فطیر خشک کند را بخواند مسادی بنویسد که شش با بنویسد زیرا با بنویسد
 کوفته بخت بر یک ساقه قدری بخورند تا شش سخت و دیگر که جهت قطع زحف دم باطنی جوشت بسیم انتقال با نصف آن
 صبح خوری و بعدی تخم مرغ شسته با یک سوسه بخورند و او ای که قطع خون بواسیر کند در جوشت که در آن با پوست سفته کینفالی
 آب سورد در اشغال آن بر بندد در آب است بخ که در کار در روغن زیتون بخاشند تا ماهر شود و بواسیر در هر جن مفید نیست
 موز است و دیگر که در قطع خون بواسیر علی الفضل است در کوز یا در روز قطع خون میکند که پوست جزوه که بسیار شیرین با
 خشک کرده بر یک دور هم سده مخزنه زرد را که کمی از آن بخشد مانند در آب نمک در کرده در خشک کرده تا شسته بر یک کبیرم
 نان خشک رسوخده درم کوفته بخینه بکار بندد و دیگر که در آن سخته زرده بعضی سخته بر یک جزوی بکشد بر آن سخته جزو کوفته بخت
 با بعضی شربت بندند و دیگر که خون بواسیر میکند و از مجربات حکیم علی منقول است که اکل تخم دروی که گنده میس گویند
 بر یک نیم شغال نازک بسایند و سفوف سازند که شربت است که روزی در آنی بدند و او ای که با سوراخ نوکند و اسهال باز
 دارد و دماغ پاک کند اسارون در صحنی بر یک نیم رفته علیه مصلحتی در طفل ترش شود بر یک کوفته پوست هلیز در دو رفته
 کوفته بخت بر روغن کاششوقه عمل در طفل بعدی در جم جوشانیده او دبه در آن بشیند و دیگر که با سوراخ بر آن سینه
 کند و میکنند غلظت یوره از گران مسادی بسایند و بر روغن نوزده آبی تخم جرب کند و با لند و دیگر که با نجاتیه را با سورا
 خشک کرده بپزند سرمای شود بگریزد و نیز در یک شش خشک کنند و بکوبند و بنیز خشک کوفته بخت درم آن بخت بسایند و او ای
 از نبات بن قره که در با سورا نشاند و خون باز دارد اگر مفضل بکار در از خشک کند بپزند که سینه سایه کند در وقت بخت
 بیخ نوازند که بخوردی خزره که برت صغیر یک نیم جزو کوفته بر نرده درم از آن سی درم روغن کچد در روغن زیتون در روغن زیت
 مسادی بگیرند اول کند رو کبریت در آن حل کنند پس در او نای دیگر در حل کرده و بشیند که بکار بندد و دیگر فنج نبات
 زریخ زرد زریخ سرخ ذرایخ زرشاد قره اصنع مسادی کوفته با آب بخار سایده در ص ساند در سایه خشک کند و وقت صبح
 سایده بسایند و او ای که قیر تصفیه بخت نبات خرب سیاه زریخ زرد زریخ سرخ آب بخار ذرایخ کوبید قناری بخار ذرایخ
 مسادی کوفته نرم بخت با آب بخار شسته قرص سازند و اگر فرسند که قیر شود که در طفلان بشیند و اگر فرسند که نرم تر شود با پیس
 گاو بشیند و اگر ببول کودکان بشیند قیر دیگر که گوشت حوزده با سورا مفید است و استعمال او دبه نیز خشک کند و بعد تفحیه
 با سورا گوشت مرده دریم گوشت بر دانه صبر درم الا فون کند را زردت مسادی بسایند و بر جحت بسایند و این دوا را

اگرین گویند در اگر بکار سود و گفند رواج میفرد یاده کنند قویتر شود و دیگر خستین شتاب چند شفاق مقدره و کوی ارجح
 اخلاص احواله که بسبب او پیشتر بود و معدوم بهر سبب به بسیار نوز است **دوای تشنگی** در این ابواب **دوای**
 که جهت قویخ در در شکم جویست تا بیشتر در نقل الاچی ز بخیل ضدل کنول که خن بسوین اگر گویند که شیز از سیاه زره سیاه چهرتر
 بالا پیل در از بکر برادر و بجه خلاصت و حانقد رشک کوفته بخیه با شمشه جمانند قدره جاسیل کلان در هر روز یکب ناشتا
 بخورد تا یک هفته ترک کند ز همین قسم چهار روز بخورد در در من شکم دور شود و دیگر جهت قبض در در شکم هر سه هفته پیل اندازد
 یا رنگ سناسکی بوز سیاه بریای که تله تر بسفد شش فولد قد سیاه بر ابر جبالته مقدار کوی در یکم از ان حسب حاجت بخورد
 و دیگر جهت سول و هاسول در در شکم قسم متو کوی جوه میک تم از نیکلی سونه تده سادی کوفته بخیه برابر بر چخلی گو لپها
 بسته وقت جهت یکب بر بند و دیگر که قبض در در شکم ارا دفع کند و بندر دک و اما س بر از نافع است احوال بویبر
 پنج پیلول بر یک کوی خسته تر بهله تر که زره سفد سولف اجمود بخورد و بنینه زیره سیاه چوب جکر که با هر پیلول ساجی نیکیه
 کوی بر یک پنج جزویخ از این نسبت خرنیده پنج جرا کلو یک ده جزو چوب زقوم خار دار و سوخته مست جزو کوفته بخیه
 بندیم باکم از ان باب تازه بخورد و او که بظلال در شکم آرد اگرین کوی تر شمشه شتره بر آگرداند و دیگر که قبض سیاه
 که در شکم طفل باشد دفع کند با دمان نشک شش بر در برابر یک ساخته با بیلیم زرناف طلا کند در الای او بر یک
 ترب یا تنبل به بندند **دوای** که جهت بخش شکم احوال خون از جمل جرات است و کمر است که نافع بناید سیاه
 خورد در وزن چرب کرده در ظرف آهنی بریان کند تا سفح شود و لیکن محرق کرد و پس کوفته بخیه با سم چند این سفید ساخته
 نیم تولد باب بر بندد و قدر پنج است سازند و او مسهل کز انفع که در بخش و سهال ان تمام دارد در دم ترب بریان
 کوفته بخیه نیم تولد یا بچندان عمل آنجه بر بندد و دیگر که سهال و موی صفادی جسکند که در طاشیر بوجس سببه جلا بر
 کوفته بخیه هر روز در دم باب سوزند و دیگر که سهال خون را با الله سبحانه بند کند نیزه رگ سوره خوز دل کند یک
 خون زرد میشود و بقدر دو دم بر آورده ناشتا بر بندد و دیگر جهت اینسار تر یا یکی در کوناری خوب معمول و الله مغفور
 است لوده اندر جویخ نر جرس پیل گری گل داده نیزه یا الله عاف فر حاجت لونگ اسس جز اینون بمبر بر این کوفته بخیه بقدر
 قوت و طاقت باب بخورد و دیگر که سهالی هلال را بندند در ال که مغز پیل بر سر ابر کوفته بخیه بقدره و غیر بر بندد
 و دیگر که جهت سهالی خون جویست تر خسته این خسته جان متو کویج برابر کوفته بخیه باب بسته بر پنج سانی بقدر قوت
 مرض بر بندد **دوای** سهالی هر قسم که باشد بندند و شکرینی زانقبو بر جمع کیمیر تخم اسنول بر یک ده در دم شکسید
 بجز دم کوفته هر روز بنهار چهار دم تا بسوزد خورند و بندند که طهارت یونان تناول اسهل کوفته من کرده اند و صاحب
 فادری گوید که در اکثر دیده شد که کفر بکرده قیل که تغر زرد در قد معین در صورت خاص باشد با وجود این احتیاط
 عدم تناول اوست در محل اجزاء و دیگر که جهت سهالی از در یکب خوب است سنگ صبری زرد رنگ بریان

بریان کرده و جادوی برابری یک کرده از نیم پشم شروع کنند و تدریج تا چهار پشم بگردانند و بعضی جادوی پشم سنگ
بجری کنند و بعضی بارنگ نیز از نیم پشم جلد و بر نقد بر باب دهند و متصل جزون وی چند قطره روغن بادام شیرین تا در ک
خبر سنگ بجری کند و کیفیت بر بند پس دو سر در طبع دارند و اگر در حاجت باشد باز دهند کیفیت در طبع بریان کردن
و این نیست که در پیش سرخ کنند و اندر کتاب سرد نمایند نسبت و یکبار و اگر صدارت کنند نیز باشد و بعضی هم در کجای
نارنجیده در پیش سرخ میکنند و کتاب سرد نمایند و بعضی در جزوات سرد میکنند و بعضی در آب کوه کوه خارا آب جادوی
است که سنگ جبر را در پیش سرخ کرده و بار در کتاب سرد کنند و در جزوات رده و بار در آب کوه کوه خارا آب جادوی
برگ نادر و واهی که چند سه سال در حج در جزو بعضی معدن صنفی نافع است مصطکی با دایان نیم بریان بر یک گنوله
سنگ در چهار توله کوفته نیمه یکسان که سرد نیم باشد است باب سرد کنند با نده با ششم چند و احتیاطا در خاکی
و طبع بر بزرگ کردن سنگ که طبعی است که در آن است که سنگ شمول را با آب کوه کوه خارا آب جادوی پشم سنگ
با دم یا در روغن کاج چوب نماید پس بیازنه علف نیز که آنرا اینندی در آب کوه کوه خارا آب جادوی پشم سنگ
تا خواهه نیز باریان غنم نماید این هم در پیش سرخ و در سنگ نوازند و است با نده و اسفند در آب کوه کوه خارا آب جادوی پشم سنگ
برشته نماید و در در آن در بعد سه روز با شیره می سطر را میخند بریان سازند و سپس سان صفت است بریان کنند
پس بکار برند و دیگر نافع از اول صمغ عربی بر شمع مالک در شمع نیم برشته میل کنند خشک بریان بر یک گنوله
مصطکی نادر و در کوه کوه خارا آب جادوی پشم سنگ در چهار توله کوفته نیمه یکسان که سرد نیم باشد است باب سرد کنند با نده
چند سه سال در حج در جزو بعضی معدن صنفی نافع است مصطکی با دایان نیم بریان بر یک گنوله
سنگ در چهار توله کوفته نیمه یکسان که سرد نیم باشد است باب سرد کنند با نده با ششم چند و احتیاطا در خاکی
و طبع بر بزرگ کردن سنگ که طبعی است که در آن است که سنگ شمول را با آب کوه کوه خارا آب جادوی پشم سنگ
با دم یا در روغن کاج چوب نماید پس بیازنه علف نیز که آنرا اینندی در آب کوه کوه خارا آب جادوی پشم سنگ
تا خواهه نیز باریان غنم نماید این هم در پیش سرخ و در سنگ نوازند و است با نده و اسفند در آب کوه کوه خارا آب جادوی پشم سنگ
برشته نماید و در در آن در بعد سه روز با شیره می سطر را میخند بریان سازند و سپس سان صفت است بریان کنند
پس بکار برند و دیگر نافع از اول صمغ عربی بر شمع مالک در شمع نیم برشته میل کنند خشک بریان بر یک گنوله
مصطکی نادر و در کوه کوه خارا آب جادوی پشم سنگ در چهار توله کوفته نیمه یکسان که سرد نیم باشد است باب سرد کنند با نده

کنند و در دوی اول بر آن تواج عظامی در حال مسطح بهتر از دست و همین طریقی میدهند بعضی تواج عظامی هم فساد
و بنام فرنگی فانی را سفوف کرده میدهند **در یک بر دو یکسب** لفظ فارسی است دراب موش علی بزگو بند و تر خردی
برای قدر موش است و دو کسب را و بعضی تر کسب این یک کسب هم میگردد و اسقاط بود اسپر کند و بر پوست زیاد که پاشند
نیست کند یا با شاد در یک ربع رطل زنگار یک آب ناید به یک نرطل شکار که رطل کند و زنج سوده هر یک که رطل
و نیم بغدادی اجزا با سکر که بسایند تا سبب گشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر با یک سدر و مسابند و از او در دو یک مصلحه
کنند و نگاه دارند و با سوسیرون آمده پاشند محمد ذکریا میگوید این در دو در دوی نیز بگوید و با سوسیرون بیاورد و اگر
بیشند که بنویز چیزی می برای یک روز اسایش دهند و در دیگر کار بر بند پس بر یک رب را بر بند آب روغن گاو در نیم تنه بنهند
و دیگر سوانق کفایت طب زنگار در دوی در صافی دو درم یک آب نارسیه بچندم زنج زرد سنج بر یک سبب نیم
کو قبیحه که تیز تر پاشند و در صفا خشک کنند و بوقت صبح خورد بسایند و بجای علت برکنده کنند و در وقت صبح
در آتش بنام **کلمه هشتم** در الفاظ ذالیه در مقصد است در و در مصلحه از جهت صحتی قدیم است
در اسقاط بود اسپر نایب مناسب جدید است و با نزال جراثیم و کله در جراثیم آن در مصلحه و در مصلحه ساید و در آن گشت زیاد مفید
است اگر کسب ناید و زنج سفید از هر یک یک در زنج سنج زنج سنج هر یک و در دو کسب که شسته است و چهار در زنج
جمله شسته تصفیه کنند هر چه مصلحه است جمله نزال جراثیم و کله در جراثیم است چه اسقاط بود اسپر در آن گشت زیاد استعمال
نمایند که بهتر از برین و بیغایله است و اصل فرنگ شرب از آن در بعضی امور نافع بسیار است اما خلاف در بعضی امور دیگر
صواب است که چه اسقاط بود اسپر استعمال بودی حاده حرارت میکند که بیشتر بسببیت وجع موجب هلاک میکند و دلیل بعضی حکیمان
را درین باب ناخوشی بحسب آبله اولی آنکه نزدیک از کباب و جگر این قسم جراثیم را بسیار او در ترجیح دهند و آنچه درین
امر حرج نیست این است که سدر انار را کوفند در شیر خرد بچوشانند و بعد غلیظ است و در همان شیر براند پس بر او در
سختی گفته از جگر و در خان در حرا کنند پس مقدار هم که سدر یکدانه از انهای او اسپر بنهند و بکند از در هر شب
تحدیر کنند که در آن زنج برمی آرد و خشک میکند و گاهی گاهی آسته آسته طول دانه بشیری سید و پنج آن بار یک میگردد
و خود کوهی اندک از غده میکند و مخفی عمل کرده شود و هر دانه اسپر در آشنای استعمال این دو دانه ای مابار در مصلحی آن
را در وقت نهند بسیار چسبند تا طوبت از آن دانه با بعضی دیگر نرسد و در آن وقت یکدانه در وقت یکماه
با خطر می افتد و درین مدت حسن کند مقویات قلب حرارت غریزی چون مفرحات و تریاقات و شیره بنویسند بکار دارند
و غده عطیف مقوی حسن اغدا احتیاط کنند **در و ر** که چه اسپر نافع است کلاه باد بخان را در سایه خشک کرده گرفته
نیزه اول مقدر را در روغن با لونه را در روغن با لونه با روغن سفید جرب کرده بالای آن پاشند **در و ر** که خون بود اسپر بند
صیر کند و مالاخوین شیاف مانبا کلنا رسامی گرفته بجهت خانه خلکوت باشد هر کوشن بسفیده تخم مرغ تر کنند و بان او در

ادویه ذرور آلوده کنند و بر موضع گذارند و بر بند که از سفید نیاید فلحقظا راز و اقا قبا حصار کنند این اگر از سفید سفید
 روغن زیت بچوشانند و جنبه بان روغن گرم تر کنند و بدان موضع راز و اقا کنند و پس این ذرور بپاشند ذرور که
 خشک کند بعد از شستن مقعد بانی که در آن قواضی چوشانیده باشند این ذرور بپاشند جوهر السور و جفت بلوط چشم حنظل
 مسامی بسوزند و خاکستر از آب گار برند و دیگر قوتیز از اول سنگ دم الاخوین را چون بخار ساینده و موضع را بمیزانی
 که ذکر میشود بشویند و بان پاشند تا سایه شود پس هر چه سفید ج طاک کنند تا بافتد و صفت غسل مذکور است که پوست
 را با جوهر السور و جفت بلوط مسامی بپوشند و در شب بعضی نیز در موضع را در صبح و شام بان بشویند و در روز که نافع
 است جهت خروج مقعد و شورا و دود تورجم سفید از زیر گلزار شب یانی ماز و مسامی کوفته بخیه حنظل مارن را بر و غلج
 کنند و در ابران پاشند و در ویر که استرخای مقعد نافع است ماز و جفت بلوط قناری که در موضع سوخته کفای شاخ
 کوزن سوخته در سنگ صدف سوخته قلیما مسامی صلیب کرده بر مقعد بپاشند و دیگر که همین خاصیت دارد و جفت
 بلوط کفای جزا السور و کافه سوخته هر یک سردم کوفته بخیه بر مقعد باشد کلمه **سهم** در الفاظ رایج جمله از
 ادویه و بعضی نظریه سویه و مقعد است **رامک** معوی معا و جهت اسهال که در اسهال داری و در رم
 مقعد و بر وزن نافع است **را مخران** بزرگ بود اسهال سودمند **رایب** مسهل است که در اسهال
 که از ادویه که به نفعت کند در ادویه معده که شسته زب **انقیمون** اسهال سودا کند و چینه این هم و کسانه از ادویه
 مسهل نفعت کند مخرج بعضی حذق است و همچنین روب دیگر که بر یک در محل خود ذکر می شود و لطیف است که بر یک که
 ذکر میشود توان خست **رب امرود** معوی اختصار و قاطع اسهال **رب انارین** منفع کنگر و فتن نافع
رب ستر قاطع است اسهال را در ادویه معده که ریخته **رب سنبلیلی** مسهل معوی و سود است بطریق
رب سیاندر **رب جالبس شکم** در ادویه معده که کوشد **رب تر بید** محمد ذکر یا گویند **رب تبر** مسهل
 و قوت او بقوت سفرنا و تب بود با فایده شسته میاد **رب اسهال قوی** یکد در مزه در ویند او در طریق ساحل او است
 که بگزیند تبر قدری که خواصند بکوشد و در شسته کنند و آب بر سر آن بزنند و در آفتاب نهند و هر روز چند بار بخسانند تا آب
 رنگین شود پس آن از وی جدا کنند و اگر خواصند باره آب دیگر نازند تا باقی قوت درنگ طعم او بستاند این بار جمع کنند و در
 نهارهای پاکیزه کرده از خاک و باد بجز قهای باریک که بر سر پوشیده محافظت کنند و در آفتاب بگذرانند و هر روز حرکت می دهند
 تا چون عمل شود جمع کنند و نهند تا خشک شود **رب کبیباس** شکم بنید **رب زرشک** مانع اسهال چون
 هر دو را ادویه معده که شسته **رب شحم حنظل** محمد ذکر یا گویند این **رب ربا** مزه و ام و کثیرا و شکر سسته استعمال
 میکند که است دارد که بودی **رب اسهال** معوی که در اسهال و اسهال و اسهال **رب عمو** ه قاضی شکم بود ادویه معده
 که شسته **رب بلبله** قوتیز از جوهر بلبله است لکن این اسهال تمام کند وقت حاجت سردم از این گرفته چهار بسته

بخورد و اگر باندگی سخن نماند که سینه اتری باشد در مایه غذای است که شکم بندد و خون از شکم باز دارد و در همه بلاد
 سده مسعود است روغن اجرد و شمال این در شراب بیشتر قابل دود و جاست و احتمال این معجزه در عقل دود
 صفرا میسازد و معجزه در معده و سینه و در سینه که گویند روغن بادام شیرین خوردن او و تقویج نافع در منترج بادویه
 سببه که در حدت دود او مانع خشک شدن است با معاد و معجزه اول او در سینه و روغن مانع چون فیلبان چوب
 کشنده در درازند و سبب الیوم فام کند در معده و سینه که گشت روغن ملا در جهت بر سینه و در معده بارده و کلل ریح
 فیض عظیم نفع است و از نایف قدامت ملا در چند بیست روز نقل جوز بوز کبیل خونخوار در صحنی بر یک سینه متقال شسته
 در سق خار و نقل بر یک چهار متقال بنده لیمو کند در سینه سالیوس گو کند تا شویرتر که ترنگ ناخواه قسط مخ هر یک سینه متقال میسوز
 ساید اشق و یمنی البقیح حب لبان بادام شیرین سیفند زرب اظفر شیطرح هر یک شش متقال از روغن مسعود برگ
 سرور و زنجوش علیه سینه خجانه خرد و هر یک ده متقال عمل کف گرفته و در معده و روغن پاستین لفظ سیفند قطران روغن
 خرد و روغن خار هر یک سینه متقال روغن زیتون سیفند و پنجاه متقال آب صابون متقال بخور شسته تا آب بسوزد
 روغن بواکسیه پنجاه عدد در اطمین را در روغن کبیر شسته کرده از روغن بیرون آورده بادویه در دم دانه را با روغن
 ساینده در روغن جاما موم در روغن ساقه خرا ساینده یا میزند در محلول بواکسیه مانند بخته قطع خون باندک مار و استعمال کنند
 دیگر بادجان زرد شده در حالی کنند و جوش را در روغن تخم کدو بر کنند و قوام کل بادجان نیز میزند و در قریب
 یکوز درون یا تو گرم که از روغن را از آن بر آید و جهت بواکسیه میل است دیگر تخم سبزه میوه میوه حرل است
 بیخ کوبیده در دم سبب فیضه مخرج را در آب گند یا کدو حل خوب نیز نند تا لیمو یا پس صفا کنند و نیز نقل روغن کبیر ضممت
 مانع نیزند تا روغن مانده دیگر میسوز ساید کند پوست بیخ کدو حل هر یک جزوی خرد هر یک تربت زرد هر یک نیم خرد و بکوبند
 و بریزند و با روغن مغز زرد آلود و روغن زیتون در روغن زیت هر یک هم چند اودیه مذکوره که هر سه روغن سه چند اودیه باشد
 یا میزند و حل کرده بر آید و بکار دارند دیگر کشاینده بواکسیه تخم بواکسیه پوست بیخ کوبیده در دم کوفت آب گندنا
 یکرطل در دم مخلوط ساخته چندان بخوشانند که نصف مانده پس صفا میزند و نیز نقل روغن زرد آلود اگر نماند روغن کبیر
 در حل کنند و چندان نیزند که آب کبیل رود و در وقت حاجت بخورند یا حقه کنند یا طلا کنند دیگر حبه ساقط در روغن
 بواکسیه و بنجالیه است که در روغن بر آید بر ساینده نسقیده دهند روغن کبیر که یک جذب کند و با روغن
 تقطیر نمایند در روغن نسقیده امیر که بروی آتش زرم باشد در سبب یک نسقیده او که سبب الیوم فام کند در معده و روغن
 سیدیه خرد ریخته دیگر که قاضی مبرد و معوی سده حاصل عرق دیگر در دانه سودمند و چون در اصل چکانند
 حرق اول را سکنین و بریزند و در پوست پاک کنند و درون او بکوبند و بکوبند و میقتارند و آب آن کبیر نه سطل
 و یا کدو حل روغن کبیر با روغن کشاینده با آتش نرم تا آب سرد و در روغن مانده و اگر از آن سینه که قویتر شود برگ مورد تر

تزیین و روغن گل یا روغن گنجد یا جز آب به دوسم با هم خوشا نند تا روغن بماند رب سید الحیر مسهل بلغم و فوج
 حب القز و دافع قویج و قویج درجی در مطوطه سیوم ثبت شده روغن حسته زرد آلو روغن تخ آن بقدر انتقال
 کشنده گرم مسهل قوی آن جهت زجر باره و بوسیر ظهیری باطنی و دافع و محلل اورام مقعد و با این جهت جمع در دو دریا سار انتقال
 قویب روغن بادام تلخ و قدر نرسیدن تا سه انتقال در روغن شیرین او ضعیف تر از روغن بادام شیرین است روغن
 حسته شفقاً لوتر بدر بوسیر نافع روغن دار ششیمان مثل مقفن باز دارد در او دیو معده روغن
 رامش در او جهت قویج و با مورد ناصر مفید است در مطوطه سیوم گذشت روغن بوسیر شفت دافع گرم شکم مقعد
 است روغن کدو شنب آن بجز در صفرا از معاد دفع کند در او دیو صدیعیه باید جهت روغن کرکات
 را نافع است آب کند تا لیم روغن گنجد نیم من باده در معده خوشا نند تا آب برود روغن بماند روغن گل حقیقتاً
 به ان دافع حره معاد تا دل آن حاکم سهال و سهال ماده زجره و رافع حره و جوب کردن او دیو جالس سهال برن
 مقوی فعل است روغن گل بادام سهال براری باز دارد در او دیو صدیعیه مسهل است روغن کلک کلک
 جهت قویج و سنگین و جع مقعد مفید است روغن زارین احتقان بآن جهت قویج و جوف و طوریج حشامه
 و معانف است برود در مطوطه سیوم حریت روغن قزح جهت درم مقعد و در بوسیر نفایت آزموده درگاه اجزات
 باشد روغن را با پیله بز کوبیده در آب خوشا نند تا مهر شود روغن که بر روی آب بعد سرد شدن آب بسته شود و اگر در ساله آب
 را با سینه و ضافه کتفه جهت بوسیر باره و نافع است روغن نشاپور نافع است جهت در بوسیر میباید سرد مقل بخیزم
 روغن حسته زرد آلوده درم با هم مخلوط نموده بماند روغن که قبض خشکی رسوده و معده دفع کند و از جوبات دالده
 ما جسد مقول است بیازند گشت بزنی چربی بلی استخوان در کین آب خوشا نند تا به سیر برسد بعد به دوسیر روغن و دمل کرده
 باز خوشا نند که پنج سیرت بماند معده سیر شیرکاو و معنت برگ پان بخته دود و کوبات اضاف کرده باز خوشا نند کتب
 جذب شود روغن بماند وقت حاجت کینقال تا دو انتقال گرم میل نماید روغن کستورین همانکه بامیدن و قویج بی را
 مفید افند و متقالی از ان با مطبوخ پویند و ستر فارسی و ناخواه و قدری عمل با فانیه محلل ریح باشد زیره ناخواه از با
 تخم کسب هر یک بخیزم در آب سه با آب کسب هر یک بیطل دردی برشته طبع دهنه تا نکت شود روغن زیت علق
 بارو روغن گنجد بیطل اضاف نموده با شش بلایم بپزند تا روغن بماند روغن کستورین که قویج منی شتراد جملها مفید است
 مازنیون ده درم حب انیل بست درم شبرسم سی درم تر بردانه سید الحیر هر یک جلد درم مجرب و انیکر ب کرده در دیک
 سنگین با ششطل آب با شش بلایم بپزند تا آب برود روغن بماند صاف کند و در او دسبستی از عینقال تا دو انتقال
 با بار الاصول یا بجلابی از انچه در جله و ابدیان و تخم کنان و میوز و پرسیارشان کلک درم در لفاظ سینه او دیو
 مسویه و مقعدیه است شش برینیا که قویج مفید است در او دیو صدیعیه ذکر یافته منقوف امله سهال معده بیاز

در دود و دودیه معدیه مذکور است **سنبوف** ابن ماسویه جبهه تر و دودج امعا و سبج نافع است صمغ عربی گل ارمنی هر یک
 دودرم نشات بریان سه درم تخم خطمی قهقهه ششم خازنی قهقهه هر یک پنج درم کوفته جبهه شربی سه درم صمغ شام بامبی که طباشیر
 و گل ارمنی و صمغ عربی در آن سفوف باشد **سنبوف سقوفه** اسپهال موی اومعی باز دارد و سوبق جو سوبق اندازد و سوبق
 غیر اسوبق نفع است سوبق سفوف سوبق حب لاس سوبق خرو شامی سوبق موی سوبق ساق سوبق لوط سوبق انزبار سوبق کبک
 شامی جلجلی کرده سفوف سازند **سنبوف افحاح** جبهه اسپهال مفوظ کهنه نفع کثیر دارد و سی عجب است اوقاع از آن
 شب بامبی ساق لوط خروب الشوک آرد کنار تخم مورد ندارد و نه ترش تر از لوط برابری سفید که از لوط فرشت مطلق گشته کثیر بریان
 دانه انجور بریان پوست اندازد و سفوف سازد جلجلی بر آن خود بریان نخ چند کعبه کوفته حسب حاجت بدهند در گلاب یک سه درم در سر ما
 با یکم **سنبوف** در شکر سیگور که افحاح از آن قشر است دودر مذهب قح کلایک سرخ سازند تا سیل نفع معلوم
 میشود که افحاح برمان بر سنگهای سرخ سازد باشد پخته استهای مطلق او در لانا نفیس شرح مبرخ گفته که افحاح بر آن نخچه کل انار
 سر است که هنوز درین کشاده باشد درین سنج سوبق بین نماید و اما علم **سنبوف بادیان** سقوف از بند انجور قطع
 قویخ و طرد ریاح سبج و دودج خلوط از جبهه کوفته مستقی بر اجتهاد در بکار آید ریوند خطای بخندام میگویند با یکسر بریان در دودر
 آب که گشته بود چهار روز تا شش بلایم خوشانند تا یک سیراب مانند برت مایده صاف نمایند و در آن آب سنگلی پاک
 کرده با دوسیر تر کنند که آب جذب شود خشک کرده که ام تر نفل در محل کرده بگویند و جامه بزوده بکار روند و دستها
 نیم تر دایم چند شکرتری آنجی تا آب گرم بخورند و اگر در روزی ده مصلوب باشد درین ریوند بقرانند دیگر که جس اسپهال منی
 کند و تقویت معده و طرد ریاح نماید و عینه معلول است بادیان را بر دوش گاو برین کنند تا سخن شود پس پاک کرده بگویند
 و با سه چند شکرتری آنجی مینفتند تا آب سرد بخورند **سنبوف بار** جبهه سبج جزیره اسپهال صفادی طباشیر پنج درم تخم
 خشتی بران منغ عربی هر یک ده درم بزرقونان بریان بست درم کل ارمنی سی درم شربت سه درم بارب بر
سنبوف برعلی اگر گرم خورد و در دوزخ شکم را بکشد در او دودیه معدیه ذکر است **سنبوف بزور** جبهه جزیره زرقونان تخم
 مرد تخم بریان هر سه بریان کرده دست دارند تخم تره نیز که گشم گمان بر دور بریان نموده و میگویند کل ارمنی صمغ عربی بریان
 نشاسته بریان کنار کبریا هم را کوفته جبهه بر گرفته خلوط سازند و از یک مثال تا در دم حسب حاجت بکار روند
سنبوف بلوط در ساعت ششم بید و شاه بود سه درم مازد پوست نار هر یک چهار درم خشتی منغ ساق هر یک
 شش درم حب لاس صفت درم شربتی دودرم با یک سه درم دیگر که اسپهال موی اومعیر نافع است سماک سه درم
 کشیز بریان چهار درم خروب شامی خونریز بهلی لوط در سر که گیشا نوز تر کرده در سایه خشک نموده در بریان
 ساق هر یک پنج درم ندارد و نه بریان آرد کنار که در سنج هر یک ده درم شربتی دودرم دیگر جنین گوهر که این سفوف
 شکر رقق را باز دارد بلوط شامی لوط دانه مویز یک خردی سفوف سازند **سنبوف منقشر** سخی گوهر که برین

کاین سفوف صفراوی بغم از ان تمام فرود آرد و هر وقت بتوان خورد و زعفران و انگلی سفوف خشک تبه سفید برگی دو درم
 و نیم بار یک سانه صغیف را دو درم و نیم دقوی را سه درم و نیم تا چهار درم باب دهند **فاطره** سه مثقال سفوف سفید
 با شیر خشک و شکر در اشال آن سه ل مریع اعمل است و چند روز مداومت بخون نرفته دو درم تا چهار درم باب سرد چینه دفع
 اسهال صفراوی نفع محسوبست در خون آب برگ سفوف با کف آن شکر چینه خروج مقصد اطفال رغابت موثر است
سفوف سبزی یا سه درم و ده است در حسن انواع اسهال از دو انگ تا نیم درم باید داد **سفوف تربید** که
 شکر اعدا و معده کند اما کشته سفوف جوز را اسهال معنی باز دارد منقح بر بیان سه درم تا خواه یک درم کند هر درم
 باب گرم پوشش کثیرت است طفل را که زنده دیگر چینه خون بواسیر محسوبست و عجب لعقل از ما مجابت بقول
 جوز حرق زرده تخم مرغ سوخته بر یک چیزی که بوداده سه خرد کوفته و چینه در وقت حال شکر بر شکر یا ریاس با اس پاشتا
 به بند **سفوف حب الاک** که اسهال نافع است در شیخان در او دویه معده نوشته شده و دیگر چینه اسهال که بان
 سه درم باشد سفوف است صغ علی یک درم حب الاس شاه بوط خشک شش سفوف خوب بر یک دو درم کوفته و چینه شش بر یک دو درم
 دیگر بر سیاهوشان کند بر یک یک درم خرد شش مقل می بر یک سه درم حب الاس صغ عربی طباشیر کل ارمنی
 بر یک چهار درم شش بر یک سه درم شش خشک شش سفوف حب الزمان که نوبت اعدا و دفع اسهال کند بکند نفع در
 او دویه معده تجیر یافته و دیگر که اسهال سودا باز دارد در سخن سرخ زرد بار بیان که با تخم سداب شش شش سفوف بر یک
 درمی انار دانه بریان ده درم کوفته چینه شش بر یک سه درم **سفوف حب عشب** که شکم بندد در او دویه معده
 باید دید **سفوف حصرم** حلقه صفراوی باز دارد تخم حاض سفوف ساق منقی طباشیر طریش کف کلان از رنگ تخم خرفه
 برابر بگویند و بار جو بر نمایند و همان قدر شیر حصرم در آن داخل کرده در آفتاب کباب کنند تا شیره بکشد جذب شود
 پس بکند و از بد وقت جهت صبح و شام سه درم بابی که سوخت انار دانه ترش و لایق جو و ساق در آن مقعر بود
 استفاق نماید **سفوف چمن** چینه اسهال صغف معده و اشتهای طعام و تب بر می دهنند یک سه درم حب
 الاس چینه زرد که رانی کون بخی بر دو درم که چسبیده و خشک کرده و بوداده هر یک سی درم کوفته در بریزن اسهال
 چینه شش شش سه درم با میده ساج صغ و شام **سفوف خرنوب** نوبت معادن در او دویه معده نوشته شده **سفوف**
درب سنج آن در او دویه معده معلوم شد صیاج تنگ است **سفوف روگال** چینه اسهال خون و بغم زعفران
 یک درم روغاس دو درم طباشیر ناسته صغ عربی کلان کلسرخ بر یک چینه شش بر یک دو مثقال ارب **سفوف**
ریحان سنج و زرد اسهال بواسیر را مفید است تخم ریحان صغ عربی بر او بر بر بیان کرده که بکند و بار جو بر کرده از دو
 درم یا شش درم باب سرد جوز **سفوف زحیر** محمد ذکر ما گوید که اس سفوف زحیر و چمن شکم را سودا بر صغ عربی
 کلان تخم مردوخ ریحان بر یک سه درم که با کل ارمی اسهال تخم شش خشک بر یک دو درم اینون میدزم چهار بر بیان

گسند و سوسای سبزی بکوبند و وقت حاجت سه درهم هاشمابا بر در بند سفوف زرشک شکم بند و قوی بر حبه
 کند در خاک گشت سفوف سماق اسپهال منوی صندی مغیذ نیز با کباباید و سفوف سماق این شنا
 مشتمل نفع نیز معمول موجب خیر اخراج مخاط نکند و دفع درد شکم و قوی بخشد و در کم بکشد سنبلیلی ز غل برست همایه ز
 یک سیاه مسادی کوفته بخند ز بخت هشت تا یکتوله با بگرم و با طفل جوانی حسن ایشان باید داد **سفوف سماق**
 تخم زجبر و سبب اسپهال در ای بقیه است و سبب معمول تخم کونجه بز قطره با تخم بادستک صمغ عربی همه بر گرفته بر آن کند
 و صمغ را سوده با گنهای است یا نیز در هر روز سه درم بر وزن بادام چوب کرده با آب سرد بخورد **سفوف سماق**
 جبهه اسپهال مراد در جوان خون اسهولت مشکور است و سبب معمول ریوز حطائی یکدم که با لبه و صمغ عربی یکدم و در دم
 دم الاخرین سماق سبب سوسای منسوب عصاره حکیمه ایس صمغ عربی بریان هر یک سه درم همه را کوفته و جبهه با تخم بادستک یا تخم زجبر
 آبی جبهه عمل آرد قدر خرد که در یکدم تا دو درم دیگر در آب اسپهال قویتر دم الاخرین صمغ عربی با قیاطا شکر قطره سب
 در هر یک با تخم خاص هر یک بخورد کوفته در بار یک جبهه سماق سبب سوسای در جز و همه را با تخم بادستک تخم اسپهال سه درم یکان
 هر یک بخورد است **جبهه سفوف سازند سفوف صمغ عربی** جبهه اسپهال جاری در صمغ عربی صمغ
 صمغ عربی هر روز سه درم نقل مایه بخورد تا سه روز یا باره ده در آب اسپهال سده باشد تا سیدان کردن که مثل بخار سینه
 باشد از انتقال تا دو شغال از جرات است و اگر با صمغ فزونی گسند به ستود صمغ بادوی گوید که من تخم یکان برشته صمغ
 بر در باره اگر گنا چهارم حصه ای خرد کرده در اکثر نفع یافت **سفوف طباشیر** در زنی الامساک سبب زه
 رده باشد بعد از تیرت است و از نفع است تخم حاضر بران بز قطره بریان صمغ عربی بران کالی برنی طباشیر سفید از سماق
 سوسای بز قطره تا کوفته جبهه یک شغال از آن اسپهال در جو بریان در غلک بادام بخورند دیگر در اسپهال طفلان مجرب **بغضال**
 نیز نافع طباشیر از آن بوده و بسیار نرم صلابه کرده صمغ عربی که نیز به سبب کالی تخم مورد کله سرخ کل از منی اسهول
 کنند و در طفلان صمغ شغال صمغ شغال طباشیر بت با شربت سبب زرشک و سفوف طبعن در اسهولت
 زنا نیز گویند اسپهال جاری در میراف نفع است اسپهال تخم زرشک یکان نشاسته تخم حاضر بی بریان کل ای صمغ عربی طباشیر
 جله برابر کینه و غیر از سه تخم اول دیگر از زرشک کوبند و مجموع یکجا کرده سه درم از آن بر غلک بادام چوب کرده کوبند
سفوفی که زجبر و اسپهال در صمغ نافع است و با سبب تران و در تخم یکان بادستک تخم خوشخاش هر یک ده درم کل از منی
 صمغ عربی هر یک با زده درم اسپهال است درم تخم چهار بریان کنند و نیز از سبب و در دور یکان و بادستک دیگر بشمار
 بر بند شربتی سه شغال صمغی طباشیر و سبب لاس قدح حاجه اصانه کنند و در اسپهال دومی که با منی کوبند و صمغی قدر
 حاجت مضاف بیازند که در صمغ جمیع قاسم اسپهال نامفروض سبب الاثر است موجب کردن او در سفوف طبعن بر غلک
 سوزن دیگر جبهه زجبر و در صمغ اسپهال صمغ فزونی در اسهولت و در اسپهال صمغ فزونی در اسهولت و در اسپهال صمغ فزونی در اسهولت

صنعت عربی در وزن کل بریان کرده نشاءت بریان بر یک چدرم سبیل تخم ریحان تخم خرفه حرف بر چهار بریان کرده تخم خاز
 بری بر یک چدرم بطریق معلوم سفوف سازند شترتی سردرم بر سس یارب بیاب ب صبح خوشام بدهند
فایده صاحب شفاء الاستقامت درم قندی نوشته که بریان کردن ادویه سحبه برای دو عوض میباشد یکی آنکه از از جمله
 بندر عا بیه است خرد تبه در آن پدید آید دوم آنکه اگر کثیر الطوبت کثیف در آن پیدا شود و چون تخم حاضی موا
 ازین دو عوض است و بر اجابت بودادن نیست ازین کلاهها و لیکن در اکثر کتب مبره نشاءت بریان کردن وی است
 و در کتب غیره نیز داده و از غیر بریان قابض نیز مشهور آمده در بریانند که کوفتن سبیل می است بهر آنکه باطن ای حدت
 دارد و چون قشر صفت بران ساقتر شده اثر باطن وی نیز نماند گزید یک کوفتن و لیکن صبح و کوفتن تخم خورجیان
 و باز تک حرف درین سخنان ازین راه است که باطن اینها نیز مانند سبیل وی است و واقع شده در ضرر دارد بلکه نابر نیست
 که مقصود فوت میشود چه استعمال زبردت کور محض برای عذرت است و درین مبنی در ظاهر اینها بیشتر و گند در کتب معتبره اجاز
 بکوفتن آنها بسیار جا دارد شده زبردت که بریان نمایند چسبناط نمایند تا محرق نشود و اولی آنکه زبردت را کتبات کرده صبح
 و طین اینها نیز تا این برود و باز در ضرب کسبید پس جلا مخلوط نمایند در شفاء الاستقامت گفته که کل اینی را در ادویه سبیل
 نشاءت نامزد و از محل ماؤف در گذرد و خلاف صنعت که از بسیار بار یک سازند تا نشاءت را انصاف بود لیکن نمرقندی فر
 ترا با دین خرد نوشته که با نسیم دق اطمینان صمغ کلاسیقا سربیا این نوع صمغ سفوف علق د این
 سفوف را قشر الزمان نیز گویند وقت انوار اسماال در انوار علی سهل میدهند فرما باز میدارد انون دانی بزرگ البیخ
 ر بعدرم کند ر بعدرم پوست انداز و هر یک یکدرم کولک دودرم این یک شربت کامل است در دم قوی مزاج با مبره بیند
سفوف عود چوب اسپهال سوی و عمدی عود خام زیره مدبر سبک بریان کرده دانه مویز مدبر بریان قاقه مبره پیر نوشته
 بینه ستودم یا کم از آن **سفوف قاقص** که اسپهال در برنه باز گردد و در مدبره تجزیه یافته و دیگر که اسپهال حوی
 با نذر در پیش و پنج دور کند تخم سپندان بادیان بر یک دودرم تخم کند ناخم باز تک بر یک سردرم تخم دودرم تخم نان تخم مورد
 بر یک چدرم بر سس بریان کرده سفوف سازند شترتی سردرم با چدرم کاشک و دیگر اسپهال طریقی نیند باز کرد و بسیار
 سود دارد و قشر از شکند بادیان تخم نان تخم سپندان بر یک یکدرم تخم زرد تخم باورج تخم شامسوم تخم مورد بر یک دودرم
 اسپنول بریان کرده تخم سان اکل تخم ختنی ش بر یک سردرم خاچک رس است یا میزید شترتی سردرم در کل شکر
 شسته و در عقب آن فلونیا فارسی بخورد **سفوف قرط** که چوب عیش شکم نافع است در ادویه مدبره سبیل
 دیگر که اسپهال کن باز دارد حب لاس درم قرط طریف جفت بلوط کلنا را قحاح الزمان بر یک سردرم سبک نبولوی
 چدرم دانه مویز که رسکد برون کرده باشند درم حب الزمان برابر مدبره در دوا چاچک رس است سفوف سازند
 شترتی از سردرم تا چهار درم **سفوف کامل** اسپهال در برنه در خرد برینه رسکد مدک بیدرم بو نه صفتی یکدرم

منشاخ کردن موخته کینقال کل ارمنی کل مخوم بریکه در دم مقل کی خشت الحیدر بریکه در منقال اقا قانگنار صمغ عربی مخوم سقم
 تخم بادرنخیز خوشامی خروب بطنی دانه انکور بریکه سه درم تخم مورد و قوطر نیش بریکه چند درم انچه بریان کرکوت بریان کند
 و انچه در بر سلف من است بدر سازند و انچه غسل باید غسل دهند پس مخوم کونقیه بخته سه درم باب سبب یا شربت ششایی سن
 بنه سفوف کبیر جالس اسهال عمومی غیر عمومی خرب و نقول از دق خط حاجی جلال الدین که بر کشاید در ادرین خود بر خط
 خویش نوشته بود که بر دانه رنگ بریان نیکو بریان تخم بریان بریان حب الرشاد بریان مرد رشک بریان تخم حاض بریان انچه
 تخم ادرست دارد صمغ عربی بریان طباشیر کل ارمنی کل قریسی کل مخوم بل شیرین حب لاس پست بریان پست پست
 اندرون پسته سوخته خرماسوخته دانه میزدانه انبراسین عقیق اخضر پست انارین جهت بلوط شاه بلوط خروب شامی جزو
 بطنی شاخ گاو کوی سوخته مرد در دانه اسفنه سوخته حران سوخته دوع سوخته جزالسد سوخته پوست گردگان سوخته نشاسته
 بریان پست کنار در دق و کوز خسته کنار سوخته قوطر کلنار تخم خردوبی جنابوی تخم خطمی انکی بریان نماید اقا قاسک لیک
 صندل سیفنه ساییده و خشک کرده پست ششایی زیره کرانی کیش باز در زرد کره خیساینده در بریان کرده دم الاغین تخم
 انچه تخم تورک بریان بریکه جزوی خسته جالس سوخته خسته انبه سوخته بریکه در دق کافور انکی همه را کوفته بخته انچه
 سفوف سازند بر زرد در دم تا در منقال آب سرد کنند و ملو تب از دق و زرد که بسیار نافع است سفوف کبیر
 اسهال باز در دق کبیر حب لاس حرف ایض از بنا در جزو گندم کبیر انفات حفض فنق مغز پسته بریکه کبیر تخم زرد
 مقشره در دم دقین جوی پست در دم سفوف سازند سفوف کبیر جهت افراط عمل دوائی استعمل در کثرت اسهال
 کبیر شامی صدم کند کل ارمنی صمغ عربی بلوط دانه میوز بریکه ده درم بزربنج سیفنه چند درم کوفته بخته ششایی سه درم
سفوف کل جهت اسهال ماری زمین بوسی و زو صیری حاره بنایت نافع است و خوب بطنی خود قاری
 بریکه کینقال طباشیر کل مخوم باد ششایی بریکه در منقال کل سقم صمغ عربی بریان سماق سده بریکه سه درم منقال
 کل ارمنی انار دانه بریان دانه انکور کراسه کراورده اشند و بریان کرده هر یک پنج مثقال سفوف سازند ششایی دو
 مثقال بادربوب مناسبه **سفوف کندر** اسهال نو کمن باز دارد کند تخم ششایی شش بر دق و در کبیر و زرد کوبند
 و از در دم تا سه درم بخورند **سفوف لولومی** و دستطاری ای کبیری را نافع است و از آنکه شربت **سفوف**
مبارک اسهال خلاطه کند در مفلوظ درم تخم ریافت **سفوف مجموع** جهت در ب کل سقم کلنار
 حب لاس تخم حاض بریان تخم خرفه بریان تخم برکان بریان تخم در بریان کبیر نشاسته صمغ عربی کل ارمنی کل قریسی کل مخوم
 طین قیر یا بریان پست سبب بوده پست سبب بوده هر یک سه درم جزو زینی چهار مغز یا پست سوخته چهار درم
 زیره در خروب بطنی دانه بیرون کرده بوده هر یک چند درم دانه میوز بریان بلوط شاه بلوط برین سفوف م نامر دانه
 ده درم همه را جریس کوبند و ده درم طباشیر بوده پست درم بزربنج قنونا بریان مصاف ساخته بر زرد چهار درم

چهار درم هاشمیا با بعضی ربوب ناب است چو باره و غل کل و آب سرد بمقتضای حال برشته سفوف فروع چند
 اقسام سهبال و خون بود سپردن و غیر آن فربش است بران گل ازنی تخم کل صمغ عربی بران فوغل شام کوزن سفوف است تخم
 مرغ سوخته گلنار دم الاخرین تخم ریجان بران بار تک زیره بران جفت بود گل کسرخ بسا هر یک نیم هله پوست
 برودن بسته خود غرق طباشیر سفید حب الاس کشیزه خشک مغز سل الجا هر یک یک ماشه که با انار در روز بران دو بار بر آب
 شامخ هر یک دو هله کوفته بخینه سفوف سازنده سفوف مقلیانا مقلیانا منصف و تجرد سهبال کند و منصف سوده امیا بود
 زانفع است تخم ته تیزک است دم زیره که باقی در حقیقال تخم گمان تخم گنده نامبله سیاه در دروغ زیت بران کرده
 هر یک دو منقال مصطلک کثیرقال مجموع غیر از تخم تیزک کوفته بخینه ششبرنی دو درم آب سرد دیگر جهت صمغ عربی
 دو برابر مصطلکی یکوقیه هیلد کابلی کوفته بخینه بر دروغ بسته برقیه تخم گمان بران چهاروقیه زیره در بران تخم گنده نا
 بران هر یک ده استار جبر ارشاد سفید بران یکطل نیم ششبرنی سه درم رب به آب سرد سفوف که برین عمل
 دارد صمغ عربی یکدرم کل ازنی تخم کرفس بران هر یک دو درم تخم مرو دو نیم درم تخم گمان بران سه نوبل بران هر یک سه درم
 سبزه ان سپید بران یکطل سفوفی که با سبهاهای نمونه زرق مساوات در طوبت نافع و سفید بود سپردن و غرق
 منق و عضل مقده هیلد کابلی شروع هیلد مندی برود و بر دروغ نگار بازیت برشته مقل ازرق هر یک سه درم زیره در بران
 تخم گنده نامبلی هر یک یکدرم حوف بران یکوقیه نیم عمه را نیکوب کنند و از دو درم تا سه درم بخورند دیگر که بخینه زرق الا
 جربست مصطلکی تر نفل فاقده خود نمندی سنبلیطی هر یک دو درم سه درم تخم کرفس انبوس در سر که خیسایند و خشک
 کرده و بوداده هر یک چهار درم هیلد سیاه هیلد لکه بر سر دروغ زیت شسته هر یک یکدرم زیره کابلی در جبر ارشاد
 بران هر یک معتدلم سفوف سازنده و صمغ و شام دو درم بخورند این نسخه ذخیره خوارزم شاه است در صابون و صابون
 بر رخ خود نوشته دیگر اگر تنها جبر ارشاد آب گرم در و عمل بخورند تجرد و منصف مغزی را نفع کند بخین بران کرده
 و در کلاب گرم آمیخته خوردن و اگر سه درم از ان بران کرده شرباب ریجانی بخورند قطع سهبال کند انقباض
 مقلیانا نمونه برانی اسم حوف مابلی بوداده است لیکن ششهای سفوف مقلیانا بر دو قسم نظر کرده می اندک مقلیانا
 جزو عظم است چنانچه ششهای مذکوره و دیگر آنکه در ای مذکور اصلا جزو ان نیست در مقسم الحال سطر میگرد
 و شامخ اسباب بر کب لاین که نسخه سفوف مقلیانا بر جوف و شرباب این خود آورده سخن کرده گفته که کب لاین
 کرده بنامیدن این ترکیب مقلیانا چرا که مقلیانا حرف را گویند و صاحب قادی مقلیانا را یعنی حرف و در در کب لاین
 و شاید که قصد جبر ارشاد اسباب نموده باشد اما اوقات تجرد نماید این قول بنظر رسیده سفوف مقلیانا
 که هیچ در جبر ارشاد است تخم خود تخم خستیاش هر یک سه درم شامخ سه درم تخم مرو تخم ریجان شاه بود جبر
 تخم حاضر هاشمیر کل ازنی هر یک ششدرم صمغ عربی معتدلم سه درم سه نوبل ده درم عمه را سوای طباشیر و کل ازنی

و خشکشان بریان کنند و سوسای اسپنول نیکی است از نیشتری از ده درم تا شش درم بهترین است حب الاس و دیگر که در هیچ بیمار علیا
بکار آید بزرقطونا تخم مروم تخم خرفه مقشر تخم بارتنگ تخم گل تخم حاضن تخم حطلی تخم شامسفرم هر یک در مقدار متغال بیان کنند که با طباخیر
طین قهوه سیاه است بریان صمغ عربی بریان هر یک چهار متغال کل اینی ده متغال جز سوسای بزرقطونا کوفته بخینه از سه درم
تا پنج درم بیشتر مرود و سایر اشهر به مناسبه بخورند و دیگر که کج اسپهال صغرا را نافع است تخم خرفه تخم حاضن کل سرخ
هر یک معقد درم تخم مروم تخم باریان تخم بارتنگ نشاسته تخم خشک خاص کل اینی صمغ عربی هر یک ده درم اسپنول است درم درم درم
صمغ عربی است و کل اینی سی درم است و دیگر که کج و جزیره اسپهال صغرا را سوسود دهنش است طباخیر هر یک پنج درم
صمغ عربی تخم خشک خاص بریان هر یک ده درم اسپنول بریان است درم گل اینی سی درم شسته بی سه درم بارب به و دیگر که
سج و منض حرارت را نافع است اسپنول تخم مروم تخم حاضن تخم خشک خاص سفید تخم خرفه حب الاس صمغ عربی کل اینی جلد بر
بگیرند و غیر از تخم حاضن همه از باریان نمانند و جز اسپنول و تخم مروم که بکوبند با آب به بقدر حاجت برهند و دیگر خرفه به شاد بر سه درم
باید داد و دیگر که اسپهال بزرگ درم خرفه نشاسته کوبه را سوسودند و با طباخیر تخم عودا طراشیت هر یک یک درم صمغ عربی
خزوب هر یک یک درم تخم خشک خاص تخم شامسفرم با درم تخم مروم تخم خرفه تخم مروم هر یک ده درم اسپنول تخم لسان کحل هر یک چهار
درم گل اینی پنج درم شسته بی دو درم تا سه درم سفوف نماند کجایا جهت رفع زهر نافع است در او به معده ذکر شد
سفوف نشاسته چهار اسپهال مروری همول موجب نشاسته صمغ عربی تخم زهر بریان تخم خرفه هر یک چهار متغال اینی
هفت شمشه اسپنول بریان دوازده شمشه تخم باریان بریان تخم حاضن بریان بارتنگ هر یک با نوزده شمشه به سوسود سفوف نماند
و بر دغن با دو درم چرب ساخته برهند **سفوف نکک** جهت اسپهال درین نافع است در او به معده گذشت **سفوف**
طبله جهت اسپهال کبوی و صمغ کبیب صمغ ماسک باشد و مقوی هکله و معده ساینده خزوب مقل کثیر خشک عصاره
سه جل خشک کوه عصاره حب الاس خشک کرده ندارد و نظریست جمله سادی لوبر بریان کردن کوبند و سفوف
سازند **سفوف** هند با ملین طبع و دفع سده و مطرد ریاح و در بیاریهای کوه کان استعمال میشود مصلحتی زرد در هر یک
یک متغال کنوت سه درم و فاشامی اصل السوس مقشر گل غنچه هر یک پنج درم پوست نچ کاسنی پوست نچ با دریا پوست نچ
رفس سنالکی هر یک معقد درم تخم زربانه تخم کاسنی هر یک ده درم شکر بر بر همه کوفته بخینه با درم هر یک سه درم صمغ
کننده با طفل بقدر سن آنها به باغمان پنج درم با عرق کافور بریان و شکر **سفوف یهودی** جهت زهر خرب است
تخم زهر تیزک بریان کرده اسپنول بریان اصل بریان هر یک دو درم زهره کهنه گند نام خشت تخم خشک خاص اینون تخم رفس
نند البیع هر یک دو درم و نیم اینون سه درم و لایکی کوفته بخینه سفوف سازند اگر چه قدر شربت این دو درم و جهت طفلان دو انگ
نوشته اند اما درین زمان توان بود و جوانان زیاده از ده کهنه داده بخینه و در بقدر رسم پیشی می آید صفوفی
که اسپهال یعنی نافع است ناخواه کند کلکار هر یک یک درم و نوزده و جزو کوفته بخینه با میوه نکک استعمال نمایند

نایند و دیگر جنبه بستر نیدرم و عود مسود کند بر یک بکدم و نیم مصطلکی بسبل الطیب تخم کرفس و تخم کلسورج هر یک سه درم زیزه
 کرمانی مدبر بر بیان دانه میوز بر یک هفتدرم نار دانه حب لاس هر یک ده درم بمبر را بکوبند جزایش و از بلنقال تاده درم بر رب
 اس با شربت سبب مطیب یا میند بپزند و دیگر بسبل الطیب مصطلکی فاقله هر یک دودم خرنوب مغلی خرنوب شامی هر یک
 سه درم انیسون تخم کرفس هر یک هفتدرم حب لاس دانه میوز بر یک ده درم زیزه کرمانی مدبر بر بیان یا زیزه درم نار دانه حب
 درم بکوب ساخته صبح و شام با میند مسک با شربت اس با شربت سبب مطیب بپزند صفوفی که درق الامعا که سبب
 رطوبتی نوح باشد که نقل را بنوعی بندازند تفتیده بوده با اراج و غیره بکار آید سگ را که مسود مصطلکی تخم کرفس زیزه کرمانی مدبر دانه
 میوز دانه مورد و کلنار هر یک چند درم نار دانه ترش بریان ده درم کوفته تخمه نرتری سه درم صفوفی که اسپهال مطبوته
 و سودا باز کرد و فحش بکنند و صبح را سودا در تخم سپندان یک انتقال صبح آب تخم خشخاش تخم تور در هر یک درم تخم کتان
 تخم خرد تخم بادام تخم شامسوزم هر یک سه درم جابج درم است بریان کنند و صفوف سازند نرتری سه درم با چند درم کلشکر
 و دیگر که در اسپهال سوداوی عبود صبح مجامع بر حال بکار آید و از خمرات شیخ زریس است بهر سرخ بریان زیزه بر بیان
 که با تخم سه درم تخم شامسوزم هر یک بکدم نار دانه ده درم کوفته تخمه سفوف سازند نرتری سه درم صفوفی که اسپهال
 دومی را میزند است نه قطونا تخم در تخم خرد تخم بازنگ تخم کل تخم حاض تخم خضعی مقشر تخم کتان سعالی جابشیر کل رودی کل
 قیمر یا فاشا سه درم صمغ عربی که با هر یک دوز و کل از بنی بیج جزو نمکها و نشاسته و صمغ را بریان کنند و صمغ را سوسلی از قطونا
 بکوبند و یا زیزه نرتری سه درم با چند درم اسپهال سفوف و دیگر درین باب که جزو تخم مطبوخ است استعمال نشاید کرد
 دانه میوز درم ساییده استخوان سوخته بوز تخم شمشیر بران ساق خرنوب تخم کرفس زیزه مدبر بر بیان نان بظرف خشک ناخواه
 کند هر یک جزوی بر باد خرد گوش با موز با زیزه میوز یا کمتر همه را با یک بکوبند که کم استغاف نایند جابج درم نار دانه درم زیزه
 درم خورده شود و دیگر که مدبرین وقت بکار آید انیسون مثل بکدم مازدی سبب نرتم انتقال بیزه یا زیزه گوش سه درم
 بجهت اسپهال دومی ریون بکدم و نیم کل قیمر یا کل خرم کل قیمری تخم خرد تخم ساق عصاره زرشک چهار درم کلسورج
 که نایند دانه میوز زرد که با هر یک درم مسود سوخته زرد آلوده ده هر یک سه درم و کاسی بان خشک سوخته چند درم
 نیز اضافه میکند آنچه بر بیان کردنی است بر بیان کنند و صفوف سازند و کسب معضای حال بپزند صفوفی که اسپهال درم
 و دومی در حیرت رافع است بسبب که با دود سوخته هر یک چهار درم صلا کینسد صمغ عربی صمغ امرو و صمغ غیره صمغ کینسد
 حاض بر بیان هر یک چند درم کوفته تخمه اسپنجل ده درم بریان کرده همه را یکجا کرده صفوف سازند نرتری ده درم شمشیر
 صفوفی و دیگر که اسپهال معدی که سبب صمغ اضمه باشد از زیاده واتی بکنم و صفوف بکار آید ببلند زرد که در حب ارشاد
 نیم جزو حب لاس ساقی که نایند سگ هر یک سه درم جزو شمشیری ده درم و دیگر که اسپهال معدی که سبب صمغ اضمه است مغز انیسون است
 و درم درم که نایند حب لاس طراشیت جابشیر تخم کلسورج بر بیان هر یک سه درم انتقال خرنوب سدر غیر از در کلسورج

سماق بریک بمشقال کوفته تخینه بر روزه و مشقال بارب به آنچه بخورند در سینه و بگزارند جرات ایشان اذ مسقی عمود خام دود
 مشقال زیاده برین سینه و گزازه مطروح نظر آند و دیگر که بذب بخوری بقیه است روزها صلی مکرر صبح عربی نشاسته
 بریک در دم میدان یک سه درم کل تخم خرفه بریک در دم آنچه بریان کردنی است بریان کنند و بگویند پس گریز صید مرغ
 و سفیده آرد جدا کنند و زرده از ابریش کشند که دارند تا آنکه گم جمع گردد پس این سفوف قدر حاجت بران نشسته بخورد علیل
 برینند و دیگر ناز با این باب مخصوص در او خرد قوی احتشاد معنی ناز قروح و بنور از سطح معاکو که لایق مرض مشوی باش
 یک درم پوست ترنج در دو درم طباشیر بلبل زر در دو درم بریان کرده تا قریب بر مضمون سه بر یک سه درم بقدر حاجت
 باشه برین مورد به سفوف که اسپهال امبی را سود دهد و نفوت مدیه ضعیفه که مشک نیز بریک بجز در هر چه
 صدق مورد بر یک سه درم در او بر چهار جز تخم کشنیز بوداده ش جز و دیگر که در اسپهال کبیری بکار آید زعفران یک درم
 رویند یک درم فوم فوه طباشیر صمغ عربی نشاسته صندل سفید بریک درم تخم حماض زرشک بدانکه یک معنول بریک سه
 درم کلرک ششدرم شربتی در دم باد فوج این باب و دیگر که در اسپهال کبیری بکار آید تخم حطی مفسر تخم
 مفسر بریک یک درم نشاسته صمغ عربی بریک ده درم همبر بریان کنند و بگویند در دم کل ازنی کوفته با دبی ساینه شربتی
 سه درم شربت خورد و دیگر که اسپهال با گرد در صفتش از لونه چینی یک درم و سایر مشقال خروب شامی خروب بطنی
 سبک بر بار یک یک درم و نیم تخم شامسفر تخم باد فوج تخم مرو تخم گمان بریک در دم صمغ عربی کل ازنی تخم مورد بر یک مشقال
 اسپنل تخم گمان اصل تخم خرفه خشخاش بریک سه درم سه بر یک کشنیز سه درم باد فوج شربت خشخاش
 و دیگر که با در صمغ مسطر در کرده و صفت آن در دفع است و بیماری کن را بصلح کند رویند چینی بیدر تخم
 مورد و طباشیر بریک مشقال تخم گمان تخم مورد بریک در دم کل ازنی صمغ عربی بریک در مشقال تخم حماض تخم خرفه تخم شامسفر تخم
 باد فوج بر یک سه درم اسپنل تخم گمان اصل خشخاش بریک یک درم آنچه بریان کرد است بر سندان ز بریان کنند در سینه
 شربتی شده درم باد فوج شربت خشخاش و دیگر که بجهت زهر طلب از عین اسلام نقل است بزهر بریان کل ازنی بریان
 صمغ عربی بریان خروب بران سفوف ساینه سفوفی که زجر را سود دارد اسپنل پنج استار تخم خرفه تخم باد فوج تخم
 شامسفر تخم باد فوج بریک در دم استار تخم حماض بریان استار صمغ عربی نشاسته کل ازنی طباشیر بریک سه درم قسط
 طراش بلوط بریک یک استار کوفته بنفشه شربتی سه درم چهار درم و دیگر که زجر با اسپهال را سود دهد و دیگر که مصلی
 نصب الذیره قافله سبب سینه اسون زیره در شربتی سینه بریان نموده باز در شربت بریان کرده تخم کرفس رویند که با تخم
 بریک یک درم گردگان سوخته بهل ارتفاع مان حماض سنبل نقل سید کنه لادن قند را یک کلسه بریک در دم انار دانه
 بریان شده درم همبر بار یک ساینه مقدر حاجت باب یک درم بیدر و دیگر که بجهت زهر که مصلی خربزه از خیل سنبل است
 اسپنل بریک یک درم سفید تخم خرفه بریک در دم تخم کرفس اسون ناخواه بریک سه درم جویز شربتی یک درم بار یک ساینه

سایه بگنفتال باب فاتر بر بند و یکس عود خام سبک جزو او هر یک یکدرم و نیم سببیل تخم کرفس سدر یک پیچزم کوفته
 باریک بخته گنفتال باب نیم گرم بدیند و یکس کندر نیم گرم ناخواه یکدرم که کان سوخته سی درم یک شربت یا دوسر
 است و یکس کندر ناخواه هر یک یکدرم و نیم تخم کرفس نیم گرم دودرم خشخاش پوست خشخاش هر یک سدرم
 باریک سایه از گنفتال نادودرم باب گرم نافع است **سغوفی** که سبج و قودج اعصار اناخت نشاسته بریان
 چهار درم تخم فرد تخم برجان شاه بلوط حب الاس نار دانه نمبر یا کنده هاشمیر کل ارمنی هر یک ششدرم صمغ عربی بریان
 هفت درم بند قطونا بریان ده درم شترتی ششدرم کشته رب حب الاس و مکر که هفت سبج و قودج اعصار است
 سرطان محرق دودم حرق افاقیا عصاره هفتدس هر یک دودرم لب کهنه رها شیر کهنه بریان کهنه خ هر یک
 ششدرم حب الاس دانه زرشک شاه بلوط ششدرم نمبر را بر یا کنده هر یک چهار درم تخم حاضر تخم باریک صمغ عربی
 کل قری کل ارمنی قیویا نشاسته هر یک نیم گرم اصل بریان تخم کونو چربان تخم برجان بریان تخم خازی بریان هر یک
 هفتدرم دودمای را سوسای اصل تخم در تخم ششدرم باریک یا تخم یا سبج از دودرم تا ششدرم بر آب یا رب به
 بر بند **سغوفی** که منضری را هفتدس زیر حب انوار سب ناخواه هر یک نیم گرم فایده بخوبی هفتدرم سغوف سازندیک
 ششدرم است و یکس هفتدس صمغ جنید ستر نیم گرم زرشک و حب لیسان هر یک گرمی حب ارشاد ناخواه تخم کرفس از سیرن
 هر یک دودرم کوفته بخته یکدرم ششدرم برجان و ما اصل بر بند **سغوفی** که فون کوسر یا زودرم تخم کندر ناخواه هر یک دودرم
 ششدرم خشک چهار درم نیم این بر بند یکدرم کوفته بخته شترتی یکدرم باب کندر یا آب گرم **سغوفی** که قطع کوسر بکنند
 که با دودمک حصص نیم گرم امیران چینی دودمک یکدرم بر بند یکدرم عصاره انشین هفتدس یکدرم نیم یکس پاه
 بروغ کابو بریان که دوشم درم نیم سببیل یکدرم بوقت صبح یا شتا و یکدرم شنب بر بند شنب خدای بخورند **سغوفی**
 که نفع باد کوسر بکنند پوست کبکریک جزو صمغ جزو نمبر را که سبب شترتی دودرم باب یکدرم یا شترابی حرب **سغوفی**
 چند ریاح کوسر بوقت کامل و تخمض لیسان صمغ کبکریک یا هر یک یکدرم نیم که نابوداده حب ارشاد بوداده ناخواه
 حبل جلیبیل مغزونه زرد الو هر یک یکدرم سیاه سیاه لیلیه آله بروغ زیت برشته هر یک ده درم ششدرم ناگفتال
 باب گرم **سغوفی** که خروج ریاحی را دودم فایده هفتدس زیره ناخواه کاشم او یا هر یک جزوی امیرن دودم فایده بخوبی
 سغوف کند شترتی هفتدس و جهت انریض کوفی و ظافلی دودم مری نیز ناست **سغوفی** که خروج غایطه فی لاده در هفتدس
 است مودتیه بخته کبار بر بند گرانج ششدرم ایرو سا سلم سدر هر یک یکدرم ناخواه زیره کرانی که خروج دوری نار ششک
 بوزیدان هر یک دودرم مصطلک تا سبب شترت فارسی زوفای خشک هر یک سدرم کونید و نیم درم بر بند یکدرم یا کابو
 میان بر بند و مثل جمع شکر طرز منضم ساخته یکدرم صمغ وقت خواب یکدرم بدیند و از استقامت از تخم کوسر بر بند و از
 بر بند کننده اگر سبب انریض اخلاط سودوی بود و فیتون یکدرم اخلاط کند و یکدرم و نیم یا شتا قطره سبب

سفیوفی نافع سهبال که نسبت کاحس اسباب همسدا فیون حری طالع کیدرم قوطظر انیش بلوط شاه بلوط هر یک کیدرم
 و نیم تخم خشخاش سیاه تخم خشک سفید در بریان صمغ عربی کل از می نشاسته بریان هر یک در دم تخم خرفه بریان تخم کما بو
 بست کنار هر یک در دم کوفته تجزیه بر نصف مجموع بزرقطونا بریان ضم کرده سردم با با نژده در دم رب با نشاسته تجزیه
 زنده با قلابی مطبوخ با سرکه در زنده بینه با سرکه و نافع بودن این سفوف در غیرض بر طبق از می بعضی اطفال که تجزیه تجزیه میکنند
 و بعضی برانند که تجزیه در این مرض جائز نیست و قطع این سهبال با بقایه برده داد و در قاضیه جین مار سوبی سفوف در زنده
 سماویه باید کرد و دیگر که سهبال ملغم کند زنجبیل ترب نبات با قاضیه سادی کوفته تجزیه از در دم تا سردم کف زنده
 و قدری آب گرم عقشب تجزیه سفوفی که سهبال سودا زنده کیدرم نمک سندی نیز در دم کوفته بقیه آب سرد تجزیه
 و اگر نشک شود باز آب سرد نوشند و خوردن اگر کم قطع عمل کنند دیگر که در خارج سودا کند و عرق اسنا را نافع است سفوف
 اقیقون هر یک تجزیه ساینده کباب تجزیه سفوفات منهدی سفوفی که از این سندی سوگهار گویند پوست بلبل کتان
 خوب ساینده و در دشت نمک ساینده هر دو را با میز آینه با آب ملغم فرود بند یک شربت است دیگر ترب نمک سنگ
 زنجبیل سرد سادی کوفته بقیه آب میو بر درده تناول نمایند و بالایش آب گرم تجزیه نمایند کثیره این ادویه از می تجزیه نماید
 زیاده و زنده کم سهبال میکند سفوفی که با ساقم بر آب سرد نفع تمام دارد نبات رد و خاک و حاصل هر یک نیم پا پوست
 بلبل تخم کبابین هر یک یک پا و ادویه را خوب بل سرد بار یک کرده بود من کاد چرب سوخته نیم دم صمغ و زنده شام تجزیه
 سفوفین که سهبال صفراوی از ادویه حرارت خوار و صفراوی را که آملد بیدار آمده باشد نافع است کف را
 بست در دم و در ق کلسنج نچای در دم و دیگر که کلاب که هر دو جدا جدا یک باشد و قدر کفایت آید شام زنده تجزیه نمایند
 پس بچوشانند و سالیانند و با یک من قند سپید بقوام آرد و بکار آرد **سنگ بجمین سهبل** که در خارج بلغم کند شکر سفید
 یک من در یک کف و بدست هموار نمایند و حل محرقه که کفصلی باشد در آن ریزند تجوی که تمامه بالای شکریا بد بلکه
 چیزی کشتوف مانده پس برش که از آن کف کند و بردارند پس قدر حاجت آب اندازند و لب قوطظر پنج استار نیم کوفته
 آیزند و رب ترب است در دم و در سه شسته است با صاف کنند و بچوشانند و در هر از زمان زمان با مانند نادره و رب ترب سه شانه
 و سنگین بقوام سرد شربتی زنده در دم با نژده در دم که همین عمل کند عمل کف گرفته که شنه هر دو جدا یک قوطظر زنده تا
 بقوام آید پس متوخم معصفر کوفته کیوبیه بجز بنید و چند روز بگذرانند و عمل آرد دیگر سهبل ملغم کیدرم عمل کف
 گرفته که شنه هر دو جدا یک قوطظر زنده تا بقوام آید پس متوخم معصفر کوفته کیوبیه بجز آید و چند روز بگذرانند و عمل آرد
 دیگر سهبل ملغم کیدرم عمل کف گرفته باشد و هر که به سوز معلوم سنگین سازند و در وقت بختن عصاره قنار الحمار
 در سقویا هر یک کیوبیه یا کم زیاده حسب حاجت کوفته در خرقه کتان بسته در دم که از نژده و مانند تا صبح در ادویه نماید
 دیگر مغول زرشابی عمل بر که معصل موافق معمول سنگین سازند و وقت بختن پنج سفوفی نچای کف زنده از زمان

را زمانه جز شایسته آب در آن دخل کنند و در نه چینی و مغز تخم حکمه را نه مقدار سی که موافق قوت مریض باشد کوفته در سه سبته
بینه از نذره بر عشت بمانند سبب چینی سبیل که سه سال سود کند عمل هر که هر یک کیفیت سخن سازند و کوفته افیمون
سخت کرده با میزند و بعد پانزده روز سبیل اند و دیگر که سمن خاصیه در در خرق سیاه کوفته نخبه چهار دم بسفاج کوفته سی
درم افیمون کوفته سی درم بر یکی را علیحه در خرقه نندند و صد درم سر که گوری و یک لیکن شکر و آب در در یک کوزه خرقه
بسفاج و خرق دروی افکنند و با ش نرم بچشاند و کف بردارند تا نزدیک قوام سبب خرقه افیمون دروا افکنند
و بمانند و بردارند شترتی بست درم سبب چینی سبیل که نقص صفرا کف عمل کف گرفته که تندر که تندر و احد یک قط
بزند تا بقوام آید پس تقویم یا نیم کوفته این نذر و پیش از غذا چهار ساعت یک ملحقه بلیمند و نسخ تا ث سبب چینی سبیل مغز را
در بعضی کتب سبیل صفرا نوشته اند کلمه یا ز در دم در الفاظ شینه ادویه معده و مقدر به است شترت
آلو که اخراج صفرا کند و بعضی نسخ آن که اخراج صفرا بلغم که در ادویه صد عیه بخور یا فقه شترت است ابریشم را در
که خون بو سیر سیلان با فرا کند و خوردی شش گرد و بان صفت سازند ابریشم خام جدا خالص در در یک نطفه کنند
و اگر از نقره باشد بهتر است و سردی را محکم بگزیند تا تخار بر سازند و گاهی در اول آشخ یا در شامی آن یاد و او اخر
از چیزهای معوی قلب چون کاذبان و زخم شکم و مثال آن با اوجع میکنند و بسیار قطع ابریشم صاف کرده شترت
سیب یا رب سیب یا کمر سفید فایق یا شترت به و مثال آن اضافه کنند با زرشک ملایم به نهند و چند جوش سبب بند
و از اش فرو گیرند پس فرود آرند و در ادویه ساییده و لید ساییده و کلاب بید مشک و سایر عقویات و قویاض مناسب
حال اضافه کرده شترت سازند شترت آستین قونج که کشاید و بادا بشکند سیلخه بست درم تخم کوس سی درم
افستین رومی پنجاه درم همه را در دو من آب بپزند تا دو حصه برود و یک حصه مانده و سیالانید و یکین شکر بر کنند و بقوام آرند
شترتی از ده درم با پانزده درم و در بعضی نسخ سیلخه بجزم نظر رسیده و دیگر که معاد صده را از صفرا پاک کند و سوا
الفرخ گرم ناز ایل کند شایسته افستین هر یک پنجم کل سرخ مغز درم نمندی بست درم اولوی سیاه بست عدد و یوز
منفی سی عد در دو من آب بپزند تا بصرف رسد فکند قه سید نیم من میخه بقوام آید شترتی ده درم با یک درم
صبر سقوی و صاب فلانسی شایسته ده درم میز بست درم نوشته و قند را معطر کرده و کفقه حله را در بحر ظل آب
بپزند تا که بحر ظل بماند صاف کنند و هر صبح و شام چهار دقعه با یک درم صبر بپوشند و با بود است که همان منفی طوی خنار نام
در شربه ضبط نموده اند و دیگر که طبع نرم کند و با دوابی روده دفع نماید و جلوه سپرز را مع است افستین پنجاه درم میز
کل سرخ سیلخه اساردن هر یک ده درم مصطکی سفید سنبل هر یک مقدر در دو من آب بپزند تا غرض مصطکی صاف کنند و با یکین
و نیم قند بقوام آرند بعد از آن مصطکی حلایه کرده بان مزج سازند و دیگر که معاد صده را از خلاط فاسد پاک کند
افستین رومی بجزم تر بود صوف ده درم کل سرخ بست درم در دو من آب بپزند تا سیالانید و قند سفید یکین صاف کنند

و قوام آرد و کما بود شربت اسمعین کبیر حبه اسمبال صغیر انفع تسده انقوت مانع و سد و دگر و عصاب تخم
 کرفس مصطکی از خوردن زعفران انیسون سیل مارون شافع مندی بریک کینقال نیم جاشا صبر زردین کرفس پنجه زردنا
 بریک و دوقال تناع اصل السوس بریک سه منقال سنن زردی غار بقون بریک چهار منقال کلسنج هشته منقال صندل
 در هشت منقل غلاب بر شانه تا نصف رسد و با کطل در عمل قوام آرد و اگر کما می نماید آب دیکای غسل مشک کند
 رو است شربت اسمعین سهیل از طب دارا شکوی زعفران یکدم و ربع کلسنج سهیل طبیب صبر قوی
 قنار از خوردن اوج مندی غار بقون سفید بریک دم مصطکی قنار بریک چهار دم سنن هفت دم اولاد او بر را
 سوی صبر و غار بقون مصطکی زعفران در بنجانه منقال آب بزره سیوم حصه با نوداسم قه قوام آرد و در اولی
 ساینده ریزند و از شش فرد کبیر شربت است امر و اسمبال با زرد و بلوط شربت کثری در او در معده مسطکنت
 شربت انار که عاقل طبیعت شربت است شربت انار شیر خشتی که اسمبال صغیر کند شربت
 انار سهیل همه در او در معده بجز یافته شربت انار که اسمبال میرانای است در او در معده باید
 جنت دیگر خالصیت و جریان خون که از موضع باشد و مقوی قوت بلکه بگزید خوب انار رو است آن قنار
 آن از رو قیام تا بر رو نیم و نمک کیند یکسان زرد آب گرم بخیا سینه بعد از آن با شش نرم کوشانند و با سینه
 و صحت کند و با کطل مشک قوام آرد در شیرینی از باقیع نیم و قه انار در آن کیند و بر شش سازند شربت
 انار کبیر شکم براند و از که طبع خشک قنار پنج در چون در هشت برین کیند میفراید بجز در هر قدر که میفراید بزرده
 چندان آب بزرند تا که مهر است و شب پنجان بجز در طبع بر اندیس جاب صفا سازند و نصف آب حاصل سل انداخته
 قوام آرد و حسب حاجت نوشند و اگر خواسته نین بیش از کطل این شربت نیز بجز در دم اضافه کنند اگر خواسته کطل اگر
 بود و پسندوشش نیز مانع باشد در عین زاده که قد سینه عوض مل کند و طبع نیز خوردن تر عین آب شربت بل که کنند
 و اگر از بیم قوی نکلین مطلوب بود آب چهار شنبه قدر حاجت بارون ما در ام انمای طبع نقصان سازند و دیگر که شکم نرمند
 زمین بدن یکدین عین لون و کفیل ریاح و دوق قنار و حرارت غریزی منضم سازد و ریاح حد قنار کرد و زمین
 در صواب بود سیر اسود و بر دانه میفراید و بدن چنان که سخن را گرم سازد و میز منقی سه و قه بجز در نیم عداک
 کطل بر در او در کطل آب بزرند تا که بجز فر شود و آب سه حصه با نوداسم سینه در شربت غراب کند و در ربع دی
 سه سینه آخر قوام آرد سه بر کطل این مجموع در پنجان در جنبی در غلظت کبیر یکدم بار یکت خنده در صبر
 بسته وقت بچین بنیدند تا سینه آید اگر خواسته که در هر ماه تا فرود در پشت در معده که فرود در صبر در
 زشای سنج انسان اینه در عمل نصفه آب باقی منجی قوام آرد سهیل منقل زعفران در پنجان در زعفران و در سینه
 بریک کینقال صغیر در او در کطل کیند و بجز در کطل کیند و بجز در کطل کیند و بجز در کطل کیند و بجز در کطل کیند

بر کاه و چوب قویج مستعمل شود بجز نخود باید ساخت **شریت بازشنگ** اسپهال دومی مفت و دم را نافع است در تب نقال
 قند سفید بترجم آورده و بجایه مفتال آب بازشنگ که بعد از جوینا بدن بر بنامه اضاف کرده بچوشانند تا غلیظ شود و شکر آید
بسفاج اسپهال سوه که بسفاج بکوفه کوفه قیغه در غوفه گان بسته در پنج قطه شراب تا مبعث روز تر نماند **شریت**
بسفاج سادج شکم نرم نماید و آنچه از خطا در معده باشد بخند سازد **بسفاج** سفنی تازه چهار وقت به خوب
 کنند و در آب بسیار گرم بکشند روز تر نماند و با شش نرم بچوشانند تا آنقدر آب نماند که قند سفید بر آن حل شود
 پس بقوام آرنه در بکوفه غسل بزضافه **شریت بسفاج** بچند گرم اسپهال صفراوی ملغی کند و در یک مغز کب سباز در
 اصل آب سوس بچند گرم تخم کاسنی ششدرم تخم کاوزبان سنبله بر کیده درم کل بقیغه سبب دم قرمندی دو و نیم
 سفنی سه وقت آبی کلان فرا صابریک چهار وقت در زبان سبزه قلوب **بسفاج** سبزر کبیر هم مثل قند سفید چهار رطل
 بطریق بهبود **شریت** سازند و دیگر در قویج و در غن باره عنایت سفید است و معوی اجزاء جوست کوه قالی
 نیکوب دو درم بر شیم خام مقروض معث درم ترب بکوفه ده درم **بسفاج** سبزر کبیر سفیده باریک کوفه بجایه درم در
 تنگ بچوشانند و کلاب و عوق با در بچوبه بر یک یک سا که در قند سفید سبید درم اضاف کنند بقوام آرنه و در مشک قاطر
 در عفران بر یک رجم درم بفرانده ششتری سسی درم شصت درم آب گرم این ششرت را بنزرت مبارک هم بپاشند
شریت بقیغه کاشم که درم نیم که در آب اسپهال نماید در ادویه صمد و صمدیه که شست **شریت** این درم
 به که حبس اسپهال کند در ادویه صمدیه بخورایند **شریت** قرمبه اسپهال ملغی کند و عنایت لطیف باشد تر بود در دم
 نیکوب کفنه آب حافی یا کلاب یا عوقی دیگر از عوقها مناسب بران برزند چند آنکه بنده پشت بالای او نشود و در آنساب
 گذارند و در آب دی که بستانند و در ظرفی گذارند و آب جدید بر تر بریزند و تخمین بعد بر سر در آبها بکوبند و ادوی
 که در تر بر سر طعم مانند پس قند سفید ملغی انداخته بقوام آرنه ششتری دو وقت با سه وقت در آن فرود آید که اسپهال ملغی غلیظتر
 گذارند بخیل مبعث درم بکوفه عمره تر بر بار کنند و اگر خواهند قوی عمل باشد و صفرا نیز بماند مستقر بقدری وقت حاجت
 آیمین بر بند و سر قوی گفته بکوه طلال کب درم آب در قیغه ده روز در آن در صیف پس صفت کنند و با دو رطل قند
 سفید بقوام آرنه و دیگر که همین عمل کند با حام معده نیز نافع تر بود بکوفه کوه طلال در شش رطل کلاب نیز نماند شست
 ماند صاف کنند و قند سفید چهار رطل آیمین بقوام آرنه پس زعفران یکدرم سفونیا درم اضاف کنند ششتری دو وقت
شریت تخمین ملین طبع و برده و قاطع هوش و جمد حضرت و چون در صیف طرف صحنه بر ششدرت مستانند
 تر تخمین از خار و غبار پاک کرده هر قدر که خواهند بکوبند و در آب گرم کاز غلیان ساکن شده باشد عمل کنند و با شش نرم بپزند
 تا بقوام آید اگر سرد و خنده ای قویجی یا ادوی سفونیا بپایزند ششدرت آرد و صفرا برانده و صحت ارجح است که کفاج
 با اسپهال باشند سوه و قویج کاز حرارت بود و بشاید و نقل بپزند و نقل بپزند و در آب ششدرت مفرمندی که

عین طبع دست شربت تمهیدی سهیل برود در او دیر صدها عیند کورکشت شربت حالمس خون شام طبع
 بیخ انجا بلیک توله کوفته بخت با دو توله صندل سپید در او زده توله تله سینه شربت سازند در او نیم مغال صغ عربی کوفته بخت
 جدا که از ندر روزی در دو بت این شربت نرشد بر نرشد در مغال با نیم مغال صغ عربی شربت حالمس اجبه سهیل در
 رشم بوسید و قطع سیلان خون نافع بلفظ شربت اس در او و به صیدر دیگر که سهیل با در او در او و به صیدر
 دیگر که در حیس سهیل قوی ترست در قطع زرف دم غریب با بر جمل سینده و سه فیه حباله اس تا زه که بر طبل نیکو کنند باز در
 سینه تازه بخندوی نیز مخلوب کرده بر دو صفت از زرد آب تر دارند پس بچوشانند و قد سپید بخند آب این نیز در لغوم آرند
 در کجای خند شربت با شربت سبک کنند تو تر باشد موضح دیگر برگ حالمس بر در برابر بگردند چوشانند
 و با قند لغوم آرند شربت حصرم منفع سهیل صفراوی باز در او در او دیر صدها عیند کورکشت شربت حالمس نظر خوب
 قاضی شکم بر معده و قاطع سیلان ماده معده در اسهال و دیگر نیز خوب که نیز بخت ناش در آب بزند تا تا بهر شرب
 بیالیند باز در او دیکم بخت نیز که در غلط شود حساب تحفه المومنین ارشته که خوب در قسم است بستانی در بی بستانی آن
 نیز در دو قسم است یکی از خوب شامی گویند درخت او بقدر درخت که گان در شمس تیدر و با غلط و کلسن دومی غلط
 او بقدر شیری و کتاه تر و سیاه و صمیم در انهای اوشید با قلی و از ان در مهر شام رب میسازند در سهیل استعمال
 میکنند و با جود شیرینی از سایر شربت ها بر دست قسمی چشم خار در درش زرم و با بل تبه در شربت ریاس
 که نافع با سهیل صفراویست در او دیر صدها عیند کورکشت شربت زعفر و قاضی مانع سهیل اسکن حد صفراوی
 در گرمی جگر معده و مقوی اشتها و نافع بقطیر البول و طریق ترتیب این مثل ترتیب شربت خوب است شربت زهر
 الکرم که مقوی اسهال نافع و روح و دفع اسهال فرین است شربت سعد که کوبسیر نافع است شربت
 سقمونیا که سهیل صفرا نماید و بالعرض سهیل لغوم باشد این شربت در ادوائی معده که کشته شربت کسنا
 تا یف حسب قوا بدین قادی بترین سهیل مستقل از جان در جمعی نیز در ان و در خارج اخلاط غنه که در دنیا
 قلیل المقدار دیگر که بالعلم است و با مضمض نامعی و غیران بخند و با جود سهیل در او توت سیدم تخم کاسنی مخلوب کرده چهار
 درم کلسرخ کل بخت کل کا زبان کل نیلوفر یک چند تخم جابرین نیلوب کرده ششده تخم سناکی از جبهه یون
 پاک کرده بست درم اولی بخار با نروده عدد و غلاب ولایتی سسی و این سهیلان شصت دانه ترنجبین فرسائی از خار
 دیوان پاک کرده یکرطل و نیم بطریق سرد شربت سازند و اگر عوض آب و گلاب و بید مشک و عرق خیار و طبع
 و بنده تیر باشد و اگر قد سپید عوض ترنجبین نمایند رو است در اگر کسی تبلا برف دم شد تا مقادیر زرف بود در او
 ترنجبین جایز و او که این کیفیت ندر دم است بجهتستان حسب وقت مناسب مزاج موقوف بر روی طب است
 شربت سیب که مقوی امعاءست شربت سیب مفضل که قاضی شکم است در او دیر صدها عیند کورکشت

تحریر یافته شربت شامه بر طبع نرم کند و خلط بلغمی و سوداوی محرق را برادر و جرب حکم و جام را نفع دهد و سکن
 اخلاط و غلبه را کند بگیزد تخم کشتوت سه دم زرد زرشک بر یک خچرم کل منقشه بقدیم بر سیاهوشان اصل السوس مغز سفیاج
 بر سناکلی کا در زمان بلیل بر وی بلیل کا بی منسوع بر یک ستم دم بلیل زرد زرشک و منسوع قمر مندی از تخم زلفین پاک کرده بر یک سی درم
 اولی مشق کل غیو فر تاز به بر یک سی عدد و عا سب پنهان بر یک پنجاه دانه آنچه کوفتی است نیکوب سازند و اندر ده رطل آب
 شامه بکش سازد و زرد دارند پس بچوشانند تا که کثرت برود و صاف کرده نگاهدارند شربت می از مقدرم تا مست درم با بار خچیر
 و کا بی عمل خار شنبه بر مسقر نیاضه و مسازند بحقیقت و در نسخه استین رومی نیز در خل است شربت شفا از خضرات
 حکیم محمد باقر سپه حکیم عادلین زنده حطی خچیر پودست بخ کرفس پنج دایان بر یک نیم دایان پودست کا سی با کبیر نیم دایان پودست
 و میوز منقعی دو توله منقشه توله بلیل در دوزده توله تر مندی اولی کا را بر یک نیم دایان پودست را فروع کرده آب بگیزد و تخمین شربت
 برود و دوزده توله نبات سفید پاک بر دخیل کرده شربت نیز در شربت شربت شربت طبع نرم کند و عا حاده و حرارت
 ساکن سازد در استعمال او جایز نیست گرم و جو را از کثیر حرارت بهشت شربت آب سب آب به بر یک درم آب کبیر دوزده
 شربت را در آبها حل کند و با شش نرم بقوام آرد و مستعمل نماید گرم و کافور یکدک آب بر قدر که حال در حین در وی سستی نیز
 در وقتی که از شش خود آرد و ده باشد و منور بیک گرم بود در این جمله شش شربت منقش است شربت منقش که قیض دارد
 شربت صندلین که نافع اسپهال بود در ادویه فلفله که شسته شربت عمل که جدا رطل بلغمی طبع
 کند در نسخه آن در ادویه معده که شسته دیگر که جدا بچشم کند تخم صندل پاک کرده چهار درم نیکوب سازد و در فلفله آن سب
 در کفیض عمل در پنج قطعه شراب تر نماید و در شربت نیز از غذا بگیرد تا آب گرم نباشد شربت خود ده اسپهال آرد
 و در ادویه معده که شسته شربت فو که قطع اسپهال نماید و صفا بنشانند و وقت معده به بر وی و دینتاز نافع است
 و دل و جگر را تقویت کند بگیزد محاض اترج زرشک بیاس بر یک رطل کل ندارد نه سماق بر یک رطل به ترش شربت
 سیب ندارد و در هر یک چهار رطل عمده را در بجه آن آب در دوز تخم سیب پس بچوشانند وقت نمایند و یکبار دیگر بپزند
 و صاف نمایند و قند اضافه کرده بقوام آرد و شربت فو که قیض و بلغم در ادویه معده که شسته شربت قیض
 جهت اسپهال در لوق معا مجربست خصوصاً با سفوفات قیضه آب به آب سرد آسب بر یک رطل بگیزد و تخم نوارد
 سسی منتقال در آن خیسانده بچوشانند تا به نصف رسد پس صفا نموده استعمال نمایند و اگر اسپهال بلغمی باشد در تنای
 طبع عمد مندی سبیل مصطلکی سبک بر یک در منتقال در پارچه پسته بچوشانند شربت ما بود آن اسپهال محکم که سبیل
 رومی سکرانه ما بود آن منقعی بکوفتی محقق ساخته در خطه کتان سبته در پنج قطعه شراب بچوشد و بعد از خچیر در
 افشرده بیرون اندازند و حسب مزاج قدری از آن پیش از طعام بگیرد تا آب گرم بگیزد شربت سبیل که شسته
 در غلظت درم ادویه بر س که شسته دیگر آب کل دو نیم سیر بر یک نیم رطل کوفت نیز تا یک سیر نماید صاف کرده بکسیر نبات

در نسخه استین رومی نیز در خل است شربت شفا از خضرات حکیم محمد باقر سپه حکیم عادلین زنده حطی خچیر پودست بخ کرفس پنج دایان بر یک نیم دایان پودست کا سی با کبیر نیم دایان پودست و میوز منقعی دو توله منقشه توله بلیل در دوزده توله تر مندی اولی کا را بر یک نیم دایان پودست را فروع کرده آب بگیزد و تخمین شربت برود و دوزده توله نبات سفید پاک بر دخیل کرده شربت نیز در شربت شربت شربت طبع نرم کند و عا حاده و حرارت ساکن سازد در استعمال او جایز نیست گرم و جو را از کثیر حرارت بهشت شربت آب سب آب به بر یک درم آب کبیر دوزده شربت را در آبها حل کند و با شش نرم بقوام آرد و مستعمل نماید گرم و کافور یکدک آب بر قدر که حال در حین در وی سستی نیز در وقتی که از شش خود آرد و ده باشد و منور بیک گرم بود در این جمله شش شربت منقش است شربت منقش که قیض دارد شربت صندلین که نافع اسپهال بود در ادویه فلفله که شسته شربت عمل که جدا رطل بلغمی طبع کند در نسخه آن در ادویه معده که شسته دیگر که جدا بچشم کند تخم صندل پاک کرده چهار درم نیکوب سازد و در فلفله آن سب در کفیض عمل در پنج قطعه شراب تر نماید و در شربت نیز از غذا بگیرد تا آب گرم نباشد شربت خود ده اسپهال آرد و در ادویه معده که شسته شربت فو که قطع اسپهال نماید و صفا بنشانند و وقت معده به بر وی و دینتاز نافع است و دل و جگر را تقویت کند بگیزد محاض اترج زرشک بیاس بر یک رطل کل ندارد نه سماق بر یک رطل به ترش شربت سیب ندارد و در هر یک چهار رطل عمده را در بجه آن آب در دوز تخم سیب پس بچوشانند وقت نمایند و یکبار دیگر بپزند و صاف نمایند و قند اضافه کرده بقوام آرد و شربت فو که قیض و بلغم در ادویه معده که شسته شربت قیض جهت اسپهال در لوق معا مجربست خصوصاً با سفوفات قیضه آب به آب سرد آسب بر یک رطل بگیزد و تخم نوارد سسی منتقال در آن خیسانده بچوشانند تا به نصف رسد پس صفا نموده استعمال نمایند و اگر اسپهال بلغمی باشد در تنای طبع عمد مندی سبیل مصطلکی سبک بر یک در منتقال در پارچه پسته بچوشانند شربت ما بود آن اسپهال محکم که سبیل رومی سکرانه ما بود آن منقعی بکوفتی محقق ساخته در خطه کتان سبته در پنج قطعه شراب بچوشد و بعد از خچیر در افشرده بیرون اندازند و حسب مزاج قدری از آن پیش از طعام بگیرد تا آب گرم بگیزد شربت سبیل که شسته در غلظت درم ادویه بر س که شسته دیگر آب کل دو نیم سیر بر یک نیم رطل کوفت نیز تا یک سیر نماید صاف کرده بکسیر نبات

در نسخه استین رومی نیز در خل است شربت شفا از خضرات حکیم محمد باقر سپه حکیم عادلین زنده حطی خچیر پودست بخ کرفس پنج دایان بر یک نیم دایان پودست کا سی با کبیر نیم دایان پودست و میوز منقعی دو توله منقشه توله بلیل در دوزده توله تر مندی اولی کا را بر یک نیم دایان پودست را فروع کرده آب بگیزد و تخمین شربت برود و دوزده توله نبات سفید پاک بر دخیل کرده شربت نیز در شربت شربت شربت طبع نرم کند و عا حاده و حرارت ساکن سازد در استعمال او جایز نیست گرم و جو را از کثیر حرارت بهشت شربت آب سب آب به بر یک درم آب کبیر دوزده شربت را در آبها حل کند و با شش نرم بقوام آرد و مستعمل نماید گرم و کافور یکدک آب بر قدر که حال در حین در وی سستی نیز در وقتی که از شش خود آرد و ده باشد و منور بیک گرم بود در این جمله شش شربت منقش است شربت منقش که قیض دارد شربت صندلین که نافع اسپهال بود در ادویه فلفله که شسته شربت عمل که جدا رطل بلغمی طبع کند در نسخه آن در ادویه معده که شسته دیگر که جدا بچشم کند تخم صندل پاک کرده چهار درم نیکوب سازد و در فلفله آن سب در کفیض عمل در پنج قطعه شراب تر نماید و در شربت نیز از غذا بگیرد تا آب گرم نباشد شربت خود ده اسپهال آرد و در ادویه معده که شسته شربت فو که قطع اسپهال نماید و صفا بنشانند و وقت معده به بر وی و دینتاز نافع است و دل و جگر را تقویت کند بگیزد محاض اترج زرشک بیاس بر یک رطل کل ندارد نه سماق بر یک رطل به ترش شربت سیب ندارد و در هر یک چهار رطل عمده را در بجه آن آب در دوز تخم سیب پس بچوشانند وقت نمایند و یکبار دیگر بپزند و صاف نمایند و قند اضافه کرده بقوام آرد و شربت فو که قیض و بلغم در ادویه معده که شسته شربت قیض جهت اسپهال در لوق معا مجربست خصوصاً با سفوفات قیضه آب به آب سرد آسب بر یک رطل بگیزد و تخم نوارد سسی منتقال در آن خیسانده بچوشانند تا به نصف رسد پس صفا نموده استعمال نمایند و اگر اسپهال بلغمی باشد در تنای طبع عمد مندی سبیل مصطلکی سبک بر یک در منتقال در پارچه پسته بچوشانند شربت ما بود آن اسپهال محکم که سبیل رومی سکرانه ما بود آن منقعی بکوفتی محقق ساخته در خطه کتان سبته در پنج قطعه شراب بچوشد و بعد از خچیر در افشرده بیرون اندازند و حسب مزاج قدری از آن پیش از طعام بگیرد تا آب گرم بگیزد شربت سبیل که شسته در غلظت درم ادویه بر س که شسته دیگر آب کل دو نیم سیر بر یک نیم رطل کوفت نیز تا یک سیر نماید صاف کرده بکسیر نبات

داخل کرده بقوام آرد و کدو کم زعفران کشند هم سخنرنا اضافه کرده بکار برند نرمی پانزده درم تا هفت درم دیگر
میذند نافع قویخ ریجی غلیظ مختص در طبقات روده بادمان بالنگو تا خواه هر یک درم با ده درم کلشک خوشا سینه صاف
کرده بپوشند صبح شربت طبعین جهت کسی که یوست در امعاء داشته باشد و بدان طبیعت اذیغ غلت نیاید چون
برین دو ادرامت کند یوست دفع شود و کسب زدن و تب نفوذ ارد و از مخرقات حساب قادر است بحدان و در درم
کافور مان بجز درم کل غنچه گل سرخ هر یک هفت درم اسپنل درم عناب ولاتی مستانه سپستان شصت دان و درم
مطبوخ ساخته و در نصفه طبعین با نیت با کدو مطلق قند سپید یا زنجبین بقوام آرد هر صبح بار و نغز با دوام آنچه حسب حاجت
بر بند شربت ورد نوشیدن او بعد طعام مانع استطلاق یعنی در اضع اوجاع امعاء شربت ورد
ساده طبع را نرم کند برود و در دویه مدیه تحریک شربت ورد قاضی شکم بر بند و کدو را سود دارد
گل سرخ اقلع در آب یک قند دره مطلق آب بوشانند تا برنج رسد فشانده با سم درون آن قند سفید بقوام آرد و اگر
توزیر خورند بر سر هر حطل از آن مصطک حلاص ضد اسهال سفید آرد کسار طباشیر شیر خشک هر یک یک مثقال در پارچه بسته
انشای طبخ از زرد سیاه تصرفات طبیعت اگر خواجی چاره قابضه یا باضه کند و اگر کم جو بنده چاره ربا رده برود
مضاف سازند شربت ورد سهیل که حکیم علویان جهت نواب کجست فزوز با نوبکم بنت شانزده بیدار بخت
ترتیب داده چون نزلها از خردان دو اسل بسیار کاره داشت در کمر حاج سهیل صفا و سود امیند و طبیعت در مزاج
ایشان بر افعی عمل نمیکرد این شربت را بنا ساخته استعمال کرد یعنی عظیم یانت یا بر شربت تقویه هر صفر دره سود و پنجم
نمود و بفرار رقیب میکند در سهبال آن بنایله در شربت سناملی سی درم در کدو مطلق درم آب بوشانند بدلت رسد
پس بیالند و کدو مطلق نیم از شربت در کدو شربت و الد حکیم سطور و یا بنوشد شیخ و او در مطلق کرده باز بوشانند تا درون
شربت بماند آب سوخته که در دوشیش و یا در طرف چینی نگذارند و او اید با کسب و بوشند در برابر شمشلی مطلق
کند شربت ورد مکرر که سهیل صفوی سوخته و ملوم سودای رقیق بود در دویه معویه کدشت شربت ورد
که سهبال غم سود کند و معده و معارفوت به گل سرخ تازه شروع الا قلع در مطلق بر بر موقوف بکوفته افغمن
از مطلق هر یک یک کوفته بود در چهار مطلق آب گرم تر کند یکشما روز پس بپزند تا که نصف بماند صاف سازند و قند سفید مطلق
در نیم آنچه بقوام آرد و کدو بردارند انشای طبع خود در فضل سبک هر یک دو دانگ سخنرنا در درم در مره بسته بماند از زرد
ساقی میانند تا بقوام شربت بر شربت کوفته نیم تا در دوشیش شربت طبعین طبع نرم کند و تپهای گرم در اوج مطلق
را نفع هر بلبله زرد کلان باب شسته معده و کوفته در دران قدر آب که در داشت بالا ایستد تا نیند و شربت زرد و کدو
برازند و آب از روی بگریزند زرد کلان را در دویه کدو آب بر سر بلبله کند در روز دیگر در آفتاب بپزند و آب اول درم با سم
آیند زرد و پنجاه مثقال زنجبین پاک آنچه بقوام آرد و زرد و دره سخنرنا سوده کینقال در آن حل کنند و اگر

و اگر جهت شکر نباشد یا نیند و بعضی تر کردن بسیار مخصوص در دو بار بنماید بلکه تا آنجا که طعم درون او در بی آید
تجدید آب بعد بکشد و روز سه بار میل نمودن جایز می آید ششتری دو دقیقه تا سه دقیقه ششتری که تویح نفعی را میفکند
سپستان برنج من شفا خشک آغوشا هر یک نیم من زرد الوی خشک بویز سیاه هر یک یکمن را شنبان قدر
آب که دو انگشت باشد تر کنند و صبح و شب بکنند و در دم معقبه در سه بسته و یکمن شکر اضافه کنند و بچشاندند پس در
بیرون کنند و بقرام آن ششتری است در دم ششتری که در ایاطا کوس در می بکار آید بقیته اهل الملک خطی پنج خط
با بونه چشاندند و صبح کنند و چهار دقیقه از این مطبخ یا دو دقیقه آب خیار و دو دقیقه آب بلبل با آب عینک
بیا میزند خلوص خیار شنبز و شکر هر یک ده درم در وزن بقیته دو درم اضافه نموده بفرستند ششتری که در وزن اینها
بخوری در طوبی بعد نقصان طوبیت میفکند است رب رب بخوره رب ریاس رب انار هر یک یک خطی است حب الاس
تازه برابر همه مجموع را بچشاندند تا قوام گردد و هر روز یا زده درم از آن با دانی ششتری درم گسترخ بدیند ششتری که
با سیال یعنی نافع است آب آب امروء آب سیب هر یک خطی همه را با سی درم حب لاس بپزند تا نصف رسد در هنگام
طبخ هر از سنبل مصطکی و مسک هر یک درم و در بند بیست درم میزند و بعد از صاف کردن دانی مشک اضافه کنند
و بر دارند ششتری ای میزند می مناسب این ابواب شراب بلبل در که حکمای هند جهت دفع قویح و با سوره دردم معقد
و استقوا و تنگی نفس میفکند و جام و مسک و خشک و کی است و پاتر قیبه او اند و بسیار معتبر در نذین ملادر که شش
جد کرده باشند شش من مشیه تا آب است که چشاندند تا نام شیر در خورد پس آن خشک سازند و بجزرات بشیند پس با چهار من
قدسیا بکنند و در او زده من آب و در سیر گل دانی درم خوب بکنند اختصار خوش کامل در نفل جز بو او خوان بسیار
در صبی کباب ایچی زعفران سوده اضافه کنند و جمیع تغییر بسیار شراب چاکس که کوبیده و در صیر و جمیع با دارا از این کند
موتبه حرکوب و سیر جاکسود لیده با نزهه سیر در من آب بچشاندند تا این زمانه بازده سیر قد در آن انداخته زیر زمین
است نفع کنند بعد بقیته بر آن پس خود بگذرد در نفل جز بو آب بسیار هر یک درم زعفران بگذرد در نفل خوده یک درم بگذرد
پس بجام پالوده در همیشه بکار اند و بعد بر پشت طبیعت بوشند شراب سهیل در نفع بنم و سودا و صفرا و موی
و انجم و ششتری آب زین قدسیا شش من پوست میغان در صینی هم نیم من موزده سه خوب صینی غاب حقیقه اشکب صندل صندل
بلبل سیر انیمون نیم کیل گسترخ خشک بنه نامکی تر به حروف بلبل سیاه بلبل کابلی بلبل زرد بلبل کد سنبل لطیف باشند
اینس زربناد تخم گداز بر سا با صفا شش قائل شاتره تخم کاسنی سلطوخ دوس هر یک پنج سیر مصطکی در نفل انجم
زنجبیل کل کنول پنج کاسنی کا زبان مانکوبی ادران هر یک نیم پا و هم او دیده سیر میشود و چون در دم حوشیده از
خوش فرو کشیده صاف کرده بوشند که نفوس بیشتر از چکانید است اما چکانیده او از اندک نفع بسیار و اگر چکانیده
اب صاف آید بکیل یا آب کد باب و حشتره خراکند بیشتر باشد و در تقویت مایه ای مانند است و در وقت چکانیدن صندل

سینه و عروق است نمرانگی در صحنی قرونفل بر یک کوزه مسکین مالک عبرت کنگ که فرمایند بوی بسته درجه گذرند
شیا ف بر وزن کتاب اسم صلی بلوی شکل است که برشته میشود و در بر قبیل و کاسی از انبام مبطو بندتد فتنه
 میخونند و در قانسکی گفته آنچه بسیار طریل باشد شیا ف میگردد و استقران بشیا ف بجز از بی وضع نزدیک باشد و از قرونفل
 و زرد مرغ فصله تواند بر آورد اگر چه از انداد به قریب سازند و لیکن نجی رات از دماغ باز دارد و سواد را متوجه سازد
 و علاجی مبارک است برای صیانه که بر زمان ایشان از سهیل بتواند و او در گاهی شیا ف را بجهت نوط هم این عمل میکنند
 و عمل کردن شیا ف نفع و قویج و من طبیبه و در کم تخفیف تمام باید و گاه جهت دفع بواسیر و بواسیر کجاری باید و نسبت
 شیا ف و قایل مسهله بجهت نسبت خوب است بطبوخ در هر گاه شیا ف بجهت قویج سازند باید که طول شیا ف
 شش گفتند مضموم بریض باشد یا در محاسن قدیم استقامت فرارسد و از روی تعویض که فعل قویج است سرایت کند
 بخلاف شیا ف که جهت روح الودک عوق النساء سازند باید که در حرح بود تا مقام آن در موضع قریب علت طول شیا ف
شیا ف بنفشه قویج کثایه سقر مالک مندی بر یک دودوم نوره از می تربد هر یک سه درم سفید بخندم قوا قرونفل
 فائید بر کینغ منفال شیا ف سازند **شیا ف ترنجبین** طبیه بکنایه و موجود در انانخت است همان نامه مقب
 سهیل گاهی که در سهیل بقصری باشد بوره از می خطی صابون یک ضلع درم بر یک دودوم ترنجبین بخندم که قویج بنفشه
 سرخ برشته در نیانه سازند **شیا ف حبث** شکمشاید و معارض از بیغم پاک که سقر مالک درم چشم حظل بورد
 یک باه خندید ستر بر یک کدرم دیم سکنج چاوشیر مقل شوق جلجت تربد سورخان بر یک سه درم **شیا ف**
حبث الیدلی قویج قوی کثایه حبث الیدلی ستر چاوشیر مقل شوق یک مندی نیم چشم حظل سقر مالک بسوی کینغ
 صمدار باب سبب حل کند و بافی در دینه در آن در کینغ شیا ف سازند و بعضی مفرجه بید و کجوه فایند صاف کرده
 اند و از خون سوزنیقوست رشید الحجت بود از زهره کواوشیر شیا ف و نیم کثایه ستر قویج کثایه و طبع ملاک کند
 رد و قیام بکار آمد و نهایت سیع الاثر است یک مندی بر کینغ دودوم خطی سه درم سنای کسلس خیارشیر سکر سرخ
 بر یک ده درم و یک رنگ انی زهره کواوشیر یا سقر مالک مندی هر یک مندی صابون عرقی کدرم سنای خطی بنفشه
 بر یک سه درم قویج خیارشیر ستر سرخ هر یک بخندم شیا ف سازند دیگر بورد از می دودوم خطی سه درم عمل خیارشیر
 سه درم ستر سرخ بخندم **شیا ف خیزر** چند زهره است که در دودوم الاخون اقا قیامون بر صفت عصاره
 سته بنیس بر کینغ از می سخی کند و آب بارنگ ستر سرخ کرده شیا ف برشته سازند و خشک کند **شیا ف زرقی**
 حبث کثایه شکمشاید خوش شکار سکنج سنای کینغ بورد حلا بر بزم کرده باطلف برشته و باطلف بخارشت از قوا قرونفل
 شک که بعد از سوز شدن شکا کرد و در مکر چند نفع فقیر بود و سده اطفال تجربست نناع تربد سفید بشکل
 موش هر یک کونفال کوفته بخندم خیارشیر ستر سرخ شیا ف نما ساخته وقت برداشتن بر دوش زیت جرب کرده

کرده بردارند و دیگر معمول و کثیر است و زبل الفطاح عین شکر است با آب برش زرد معقود سازند و مانند دانه خسته خرد
 خندیا ساختند بروغی بقیه شری چون بکوه بر دانه شفاف از جیر زعفران حنظل مرغوب که مساوی کوفته شفاف
 سازند و در بعضی سنها افیون در وجود دانه ای بود اما یک چیز نوشته اند در نسخه صنم هم داخل است دیگر خورده عسلک زعفران
 افیون بار و سبز نازک گار صمغ سیسیه کوفته آب سرد و شنیاف سازند و دیگر زعفران کند و صمغ عربی و حنظل هر یک
 پنج در افیون دو جزو دیگر شامخ کله سی پیچک برصالی زعفران آب سماق شنیاف سازند و در بعضی از اینها با آب سماق
 و یک شامخ کله سی پیچک و صمغ عربی زعفران افیون باقیات کاذب افیون هر یک جزوی آب سرد یا آب شسته
 و آب سماق بپوشند و شنیاف سازند هر سه جاده از سیاهی آن برشته اند دیگر مرکب در صمغ عربی هم الا حین زعفران
 افیون میسوزند مساوی کوفته بخته بر اینها سازند بر دانه را دیگر افیون مرصا کند زعفران با سوسیه در بعضی
 نسخه کند و هر یک یک جزو زعفران افیون هر یک نیم جزو است آب شسته شنیاف با آب سماق از سیاهی آن برشته اند
 بپوشند که در سیاهان بیرون مقدور باشد و دیگر چند جزو زعفران حنظل هر یک یک جزو افیون را بر جزو
 دیگر چند جزوی که در بعضی نسخه ها داخل شود زعفران مرکب شسته و دیگر چند معنی میسوزند زعفران
 افیون با سوسیه کوفته و با یک بخته آب شنیاف سازند و این ادویه اگر بقدیر خود چهار بندند صاحب زهر را در جب
 بخورند نفع دهد دیگر زهر را از بلغم شسته و زعفران چند یک ستر سنگ افیون مساوی کوفته شنیاف سازند
 و دیگر کوفته زهر و سه سال هم در غرض بقا و صمغ عربی افاقیا افیون با زهر بلغم کند و کل ارضی بلغم کمان با سوسیه
 کوفته بخته باب مورد یا آب شسته زهر شنیاف سازند شنیاف سنگ را بخته زهر شنیاف در جوی عجب لانه است
 و جب کند و از افیون بر با سوسیه شنیاف سازند و کباب زهر شنیاف هم حنظل بپوشند و در ارضی هر یک بپوشند کوفته بخته
 اسل معقود یا شکر بپوشند دیگر ششم حنظل زهر یک دو درم برسم شنیاف سازند و دیگر جده حل طبیعت ششم حنظل
 نقل بپوشند با آب گندمال بپوشند و دیگر درین آب ششم حنظل شش درم بپوشند و شنیاف سازند و افیون
 هر یک دو درم و شنیاف کند و دیگر جده قریح خشکی بپوشند و در ارضی یک درم ششم حنظل کنتقال زهره گاو دو درم اسل معقود
 بپوشند و در وزن بان چوب کرده بردارند و شنیاف صابون چند ماده یعنی قویترین ادویه است از صابون تنها بپوشند
 شنیاف سازند کفایت میکنند و خلاط او را با شکر و عسل برش نهاد معقود ساخته قوی عمل و طبل کفایت است و دیگر
 که سه سال بپوشند معقود را در آنک زخمین نقل ششم حنظل چند یک ستر هر یک یک درم حبه سودا دو درم صابون در ارضی
 هر یک سه درم از چهار شنیاف سازند و از قویتر خنده قدری زهر نیز داخل کفته شنیاف غده و غده بطه رضی است
 که وقت جماع غایب از مقعدی اختیار بیرون آید و غده و غده که در صاحب مرض نه گوهر است افاقیا را تک کفایت صمغ عربی
 کوفته بخته با آب ساخته در وزن بند و قبل از جماع باید ستر را در غده تا شکم از غایب پاک شود و شنیاف قلیه استعمال

نماند و دیگر جهت علت که در صین جامع برادر در ایک از کندر گلزار سایده باب مورد شسته شیان سازند شفاف
 قلیس الاخره جبهه منس نفع دار و شکر سرخ بر معقود کنند و قدری نمک بر آن شپیه شیان فایمانند شیان قویج
 قویج قوی کیشا به سقرینا دورم و نیم شخم حظل مثل سکنج هر یک چندم شکر سرخ ندرم بوره ارمنی ده درم دیگر کو قویج
 قوی کیشا به سقمی است بجز جبهه البیضا در حظه نیزی انده سقرینا دورم و نیم شخم حظل چندم بوره مان ده درم در بعضی نسخ شکر
 سنج با نژده دورم نیز بنظر آمده دیگر چند یک ستر زهره کاوشیانی سازند دیگر چند یک ستر زهره کاو بوره ارمنی
 عصاره قارار هر یک یک جزو کوفته تخمه زهره کاوشیانی سازند دیگر قویج کیشا شخم حظل سقرینا زهره کاو هر یک
 یک درم بوره ارمنی حظل هر یک سه درم شکر سرخ حظل هر یک ده درم کوفته تخمه شیان سازند دیگر نانج است مرقع در باریج
 غیظ را زهره کاو عصاره قارار بوره ارمنی کوفته تخمه باب شسته شیان سازند دیگر جبهه قویج نیمی برگ سداب
 زهره کاو بوره مساوی کوفته تخمه بسمل بنهند و جزو نرم بان آوده کنند رسته در کاس جرد نهند و با نژدوان سازند
 در شسته بیرون بگذرانند تا یک ساعت پس بیرون کنند و چند مرتبه باین دستور عمل کنند دیگر شخم حظل تخم کزنبک
 سینه کندی سکنج حظل مر حماله مسویه سایه بسمل حکم انباط اشق چند یک ستر هر یک جزوی کوفته تخمه بار دعل شسته
 شیان فایمانند و دیگر کوفت اسباب شکند و استسقا اطمینان را نمانست تخم او بیان تخم کزنبک تخم شسته تا خواه برگ سداب
 خشک زره کرامی پودنه خشک مقشتر حظل هر مقل هر یک یک درم کوفته تخمه شفاف سازند دیگر در قویج نیمی حظل است
 بوره ارمنی شخم حظل از روت کوفته در شکر سرخ جوشاننده کسترند و بقدر چهار انگشت محموم شیان سازند دیگر سکنج
 مقل بوره ارمنی شخم حظل با بسوی شخم حظل کوفته و باقی آدویه کوفته تخمه شکر سرخ شیان سازند دیگر قویج نیمی دور
 پشت را سودد مقل جادوشیر اشق صابون بوره ارمنی شخم حظل سقرینا کوفته تخمه ما فایند باشکر سرخ شیان سازند
 دیگر قویج یعنی دور دپشت را سودد مقل جادوشیر اشق صابون بوره ارمنی شخم حظل سقرینا کوفته تخمه ما فایند باشکر سرخ
 شیان سازند دیگر قویج کیشا به سقمی و صغرافع کند و در دپشت را نافع بود یک ستر مقل جادوشیر اشق تا یک ستر نیمی
 شخم حظل بوره ارمنی سقرینا تریب حبب الیل بالسیه صمغها با آب سداب حل کنند و آدویه کوفته تخمه بان کشته و شیان سازند
 در شسته باین محکم پسند تا به سگون و صبر بیرون کنند و دیگر ایفون بگوید چند یک ستر زعفران مکی هر یک در جزو شیان
 ساخته استعمال نماند شیان کحلی حزان بو اسیر نند که کدر گلزار ما ز و در شرب میان افاقا صمغ بولی با سوسه
 شیان سازند شیان لنگری سه درم بوره ارمنی شخم حظل هر یک چندم حظل است درم شکر سرخ سجا دورم
 شیان مسهل منق السمان ز نقل و بادغ علیظ است مفرم صغرافع کل نمک شان ده درم کوفته تخمه شیان دیگر
 شسته نماند جز شیان فایمانند شیان ف که کوه کان را و بیارند که ضعیف و طبع خشک است ه باشند نفعده بوره ارمنی
 شکر سرخ ملک من بالسیه کوفته تخمه میانیزند و چای که رسم است شیان سازند بوردند شیان ف که شخم نند حظل

حطی بوره هر یک بجز فوم دورا کوفته عینت شکر سرخ و قدری آب بوی بیامیزند و با شکر نرم انگی بچنانند و هر گاه سخت
شود و سیاق کشته و در بنای خشک سازند و در چهار تریز و چهار سالی گرم چون طبع خشک بود بکار برند و اگر قویتر باشد
انگی نمک بوی بیامیزند و بجای آب نمک کهنه کشید ششیا فیه که صلاح اعضای سفلی کند از بوی هر زمان بلکه بگیرند
مورد خشک در دم ششیا نیز چهار دم کوفته عینت سه جز بریان با پوست مخلوط کرده اصل برشته ششیا کنند و هر دو اند
من کنش بر جاششیا فیه که بر دفع کمال جهت در بوی هر دو از خشک خراج نموده و سه بیکدم موم یکدم در نیم
مقل دو درم روغن گسته زردا و زرد عسل هر یک سه درم چنانچه بر سه است ششیا فیه سازند ششیا فیه که با سوسر
مستعمل را بکشاید و باید که بعد از صافن با بعضی ماییدن روغن بادشستن در آب گرم استعمال نمایند تا مضمحل شود در دم
نیز با دم تلخ چهار درم کوفته ششیا فیه و بجمعه در آن پنج ساعت استعمال کنند و همین آب باز بگیرند و بنوشند
باره از آن تر کنند و در آن در صبر کنند که کساده شود ششیا فیه مجرب تر آن که سقا و آب سیر کند بگریز عشقه
و آن با قیمت که در دخت بچند و خشک کند و در یک سین نو آب نادره بیزند و صاف کنند و جلد و زرد آفتاب نهند
و در شب بپوشند و از گردن بگذرانند و هر روز سه مرتبه از آن پس بر مقدار کمین ازین صبر و دم بپزند آن سید هر یک یک
استار اضافی کنند و ششیا فیه سازند و بکشید بکار بزنند و کشتب که خشک شود و بپزند ششیا فیه که خون بر آب سیر
جس کند زنگار را یکی از روت دم الاغین گلکار سر سوزن سید هر یک یکدم کوفته عینت بوسل ششیا فیه سازند
و دیگر که همین عمل کند قطرون دقیق ریخ سوسن از روت هر یک یکمغقال با زردیم مغقال زنگار را یکی بوسل ششیا فیه
ششیا فیه سازند و دیگر که همین اثر دارد صدف سوخته سفیده از زیر هر یک یکدم عصاره تخم ایتیس گلکار افاقا
کل از می هر یک یکدم بابلسان گل یا بجز ششیا فیه سازند و دیگر که تقطیر سوسن است بر سفیده از زیر هر یک
سوخته هر یک یکدم عصاره تخم ایتیس افاقا جفت بلوط دم الاغین هر یک یکدم بابلسان گل ششیا فیه سازند
و دیگر که خوب است ششیم کوسفند اقله ساخته سه روز در سر که بگذارند پس برگ قند را که یکساق افاقا
گویند نرم سایند بران قیلد بشبده ششیا فیه سازند و دیگر که بکتر اطباء مجرب است ششیا فیه قلع نادر آنجان که
بفارسسی کلاه باد آنجان نامند با مثل آن با دم تلخ کوبیده ششیا فیه که در قطع خون معده مجرب است
خواه بر آب سیر یا سهبال باشد و خروج معتقد از سفید است مرض افاقا یا بجز البیع منع عسل بر روی باده بپزیرد
باب مورد ششیا فیه سازند ششیا فیه که از جهت گرم کوچک که در اسهال سفلی فعال بود در دم ششیا فیه مضمحل فلور
یون نمک مندی نیز استخوان نهد از مسامی کوفته عینت ششیا فیه که ششیم بزند و افاقا کهنه در صغ
عربی که از آنج زیره بریان پنج بریان کوفته عینت آب مورد ششیا فیه سازند کلر دو درم در افاقا و فله در دو
سویه و معتقد است ضماد بوی سیر مقل از رقیق نمک آن نمک که تا هر یک یکدم بر روغن کاد برشته نما کنند

ضماد جاوید از نخل اسپهال مجرب است چادر سس در دم آورده و چغندر مکه سرخ رنگ در دانه کربک یک لیوم باب بیاسنج
 او بر شند و ضاد کنند **ضماد حبل** از روغن شبت زرافان و بیگانه جهت تونخ زمین نانخ است **ضماد حسی** چون
 بزرافان بنده شکم پیار در حمام ابل شسته بزرافان بنده **ضماد** سلطان سنی ترس چون برنج نان ضاد کنند اسپهال
 صفرا کنند بر معده اسپهال بنفم نماید در کین اسپهال سودا در استان اسپهال خون دانه سوار کرده اند ترس نرم بنده
 در حظل بقدر نصف او زهره کاو بقدر ربع و طلق مخلوب بقدر خمس یا شیر تازه در دیک خمر کرده بخوشانند تا نام بزرافان
 باید دیگر که چون برت کشند بر فم معده بنده اسپهال سودا کند در زیر نخل اسپهال صفرا نماید در بامین در کین اسپهال بنفم
 در این ضاد و هر را حاجت طفلان در دیکانی را که حاجت به روی اسپهال بنانند بهین معالجه کنند ترس مفسد گیت بگویند
 و در دیک کنند و آنقدر شیر تازه که از اینوشانند بر گران بریزند و خوشانند تا ترس شیر را جذب کند پس سلوی آن روغن
 کاو اضافه نماید و بخوشانند که بگویم آید و استعمال کنند و چون فواید که قطع اسپهال کنند بر ابر دارند و موضع را بگلاب
 بشویند و دیک اگر کین باشد بهتر است و تا بر این دو او در برین نازک زرم پوست میزند در برین کیف **ضماد سلوی**
 اگر بزرافان بنده شکم بر اینه در معده فی آورد و بر عانه او را در حیض کند بزنگ کبابی عصاره قشاد الحار بر یک است منقل بزین سفید
 مرد در سنگ بر یک چهار در دم موم سفید پیریز بر یک چغندر موم روغن زیت ده در دم موم و پیراد در روغن زیت بکه اند
 و دیگر ادویه کوفته بخته بیانیرند و بروی کاغذ باره کشند و ضاد نمایند در سرخه عوض روغن زیت مکه ازیت نوشته
 و در قلاسی عوض بیه برزند و بخرگاشته **ضماد سنبل** اسپهال را که سبک صفت قوت با ضمه برود جگر باشد
 باز دارد سنبل نصب اندر زهره سنبل قشور کند مصطلی لادن برگ مورد کسرخ صندل هر یک ده در دم پوست نازک
 آله هر یک با نروده در دم کوفته بخته شرباب بکند ضاد نمایند **ضماد کرب** زخم صفراوی راه در می حار زانف است
 کلم زینرند در شکل زرده تخم مرغ و عدس مفسد و حینب الغله بنهند و ضاد نمایند **ضماد کحلک** جهت اسپهال حار دانه
 و تقویت معده و همد جگر نافست کافر بنده ماقایاناز و حوض سماق جاوید بوداده زعفران مصطلی هر یک در دم
 کسرخ مشکوز انکور برگ مورد موم هر یک چهار در دم کک پیچندم باب مورد و شمشیر مشکوز انکور را هم زنده شلخ
 انکور جل کنند **ضماد لادن** از لادن الاموا یعنی زانف است عود جزو او افضل هر یک یک در دم و نیم لادن مکه مصطلی
 نصب اندر زهره او در زخم خوش نام هر یک چغندر موم باب مورد و ضاد کنند **ضماد مهری** چون بر سده و بیگانه بنده
 شکم پیار در زهره کاو غسل روغن زیت ششم حظل زرفح باله و اسپهال نمایند **ضماد مورد** و اسپهال صفوی باز
 در دیک مورد گل سرخ کهنار صندل باز اول لادن سماق انقا یا حوض سماق کوفته بخته باب مورد و شسته ضاد نمایند
 و ضاد که کس کوفته زیت اتفاق بار روغن گل خمر کرده اسپهال زمین را فاده می بخشد و همچنین مطبوخ بر گران خصوص
 باشد در جفا من عصاره لسان رحلی همین سان که شش از فک آب گنداده آس تر کرده باشند معین کند اسپهال

را و دیگر جهت سهال صیان مجربست در در برگ این بره که کشند بر پوست نازش کوفته بخینه باب بر آب ساق ضاد
 کشند و دیگر جهت سهال اطفال غیر آن جهت تقویت معده در معده اطفال مغز آن غایت مؤثرست لادن کوفته
 افاقیا چهار منقال بوم ده منقال روغن سکون مینست و بخیزم در مخلوطه ضاد کشند در بعضی نسخ موم نیم دینه برل
 روغن سکون روغن مورد بار روغن مصطکی بقدر کفایت نوشته و دیگر جهت شکم بند معده ضعیف را وقت هر افاقیا
 عصاره تخمه آنتیس بر یک چهار درم لادن صبر را یک بر یک و در حصه لین بر یک بازده درم کلسنج مینست درم
 کوفته بخینه باب درق مورد کشیده بزق کتان مالیده وقت عطای معده از شکل ناز از ضاد کشند ضمما جهت سهال
 بار و تقویت معده و جگر و حالب مع است فنب پانی درم ال خون ناخواه در دست تریج کا درم اسفنا که بر بر یک
 دو درم ققاج اوخر شونز سوس بر یک چهار درم کنگک بخیزم آب مورد کشیده هرگاه جهت تقویت است کجا بر بند
 در سهال نباشد صبر بقیه درم بقیه اندر غرض آب مورد در روغن گل کند و دیگر جهت سهال اطفال سبک را یک
 عود خام لادن در نقل سلیمه مصطکی سبیل عصاره تخمه آنتیس افاقیا کلسنج باز و کفنا بر یک جزوی از مغز اصفه
 جزو کوفته و بخینه باب برین و سکون کشیده ضاد کشند در کفر جهت سهال صفراوی مع است برگ مورد کوفته باز و
 سرکه انجبه بر معده و شکم ضاد کشند و دیگر افاقیا عصاره تخمه آنتیس صندل سفید صندل سرخ باز و سبیل صندل بره
 کل ارضی کنگک برنج کوفته بخینه باب بر آب برگ مورد آب برگ زرد آب درق کلسنج کشیده بر معده ضاد کشند و دیگر
 سهال باز و در فاضله زنی معا که از صفرا بود اطراف مورد برگ سبیل کلسنج کلنا باز و صندل سبک لادن
 و جزا بر آب بوبند و آب بکشند ضمما که سهال صفراوی باز و در کافور نیم منقال افاقیا حفض کنگک مصطکی
 زعفران سماق بر یک دو درم کلسنج یک سطر اطراف مورد در اطراف گرم حب اس بر یک در دستار کنگک لادن
 نج استار کوفته و بخینه باب بر آب بر روغن گل در روغن مورد در روغن سبیل کشیده ضاد کشند و دیگر کلسنج کل
 صندل سرخ صندل سفید و نقل کلسنج باز و کل ارضی افاقیا سبک لادن کوفته بخینه ضاد کشند و دیگر
 که حسب دماغ گرم را در سهال دماغی بکار آید صندل سرخ و نقل افاقیا صیان ما بینا کل قوی یا کل ارضی سبک
 مقشر زعفران حفض مساوی آب بر تنگ بر گرفته کشیده ضاد کشند و دیگر که سهال دماغی عمومی بکار آید
 مصطکی یک لادن حفض بر یک بدم صبر دو درم خردل سه درم درق غاربت دو درم کوفته بخینه باب که سرکه
 و آب کشین تازه و با گلاب صداد سازند ضمما که در سهال معده از اینکه قوت ضعیف آن سبب رطوبت است
 شود میان معده و فم ضعیف شده باشد بکار آید استیشن بکوفته در شراب فاضل بخینانده یک شاز و دیگر آب
 مورد در ضاد آن شراب کشند و لادن در آب در آن حمل کنند و در آن تر کنند و یکدم بر معده بنهند و دیگر که
 سهال معده که سبب بخور معده بود بکار آید بر سرکه که پخته حب اس بر یک سبب کلسنج کلنا باز و صندل باب

و مصماق اقل از ان ترش بر یک بنجیدم کافر عیدم باب خوردن برشته ضما و نمسند اگر کیدم زعفران و دودم خوردن باد
کنسند زمانی که در آنهمه نیز غلظت پیدا کند و پوست ضما و اسپهالی را که سبب ضعف قوت است خورده و سه جگر باشد نافع باشد
زعفران دودم سبب شستن قصبه لوزیه قشاکند ز مصلی برگ لادن برگ مورد گلنا گل سرخ صندل برگ کده درم
سک پوست ناز ترش بر یک با نوره درم کوفته بخینه بشرب کهنه برشته و ضما و کند ضما ذاتی که جنبه اسپهالی برگری
باشد بکار آید همان ضما است است که در سرد مزاج که گشته و دیگر کل فرسی صفا به جنبه شمس بر یک درم صندلین
بر یک سه درم نیم سیاهند آب استان کل قوب عصا اراعی آب درق کل آرد بشوید انگورما بجه بخورد گمان ضما و کند
ضما و می که درق الامسا که سبب ضعف قوت است که باشد از در و گل سرخ سبب قوت است که کلن رصا به جنبه
العیس غصن شینا حنظل بر یک سه درم مرکنه مصلی افاقا شنبلیلی لادن صبر بر یک چهار درم نرم کوفته برسم
باب خوردن برشته ضما و کند ضما و کند درق الامسا که سبب طوبت لوزج باشد به تقیه میقتد است مری کند مصلی
واقا شنبلیلی لادن صبر زعفران بنج بر یک چهار درم آرد و مصماق کل سرخ گلنا رسک عصا به جنبه شمس این را در حنظل
یا شیار بر یک بنج درم کوفته بخینه لبر که در آب خوردن برشته بر شکم طلا کنند و کید از در و خشک شود و بجه ضما و کند
زعفران بر یک درم سبب کفرش بر یک بنجیدم کافر عیدم کافر عیدم کافر عیدم کافر عیدم کافر عیدم کافر عیدم کافر عیدم
بخینه شمس برشته ضما و کند اگر هر صبح و شام دودم از ان با بیخ بخورد نافع خواهد بود ضما و کند برق اسما و رطوبی
میقتد است خوردندی سک الک سبب لیب بر یک درم نیم درم قوفا شنبلیلی حنظل بطرفا کند بعضی سبب افاقا بر یک
دودم سه درم قصبه لوزیه بر یک سه درم درق گل سرخ گلنا زعفران بر یک چهار درم کوبند با یک با هم در درق
نارین بیان نره و ضما و کند اگر خوردن با سبب اس یا میسون یا اسب زنجانی سبب اسب بکار بر زهر است
و دیگر در قتل شستن روی مصلی سینه سرد و خوار در بر یک سه درم افاقا عصا به جنبه شمس این را مصلی حنظل
درق گل سرخ بر یک دودم سک لادن زعفران را ما خوردن کشک بر یک کیدم و نیم جزو او خوب نیست میساید خورد
سندی حمانه سبب اسما که با قصبه لوزیه بر یک کیدم کوبند با یک سازند با برگ مورد و درق روی درق
شسته ضما و کند ضما و کند درق الامسا که سبب آن نره و خشک شده باشد بکار آید طلب کردی تازه آرد
گلنا گل سرخ از درم سک پوست ناز ترش کوفته سبب ترش آب برگ مورد کشته ضما و کند ضما و کند ضما و کند
که جنبه غلظت زهر و در مصلی سهل بکار آید سک افاقا کک صندل گل سرخ سرد کند کوفته بخینه باب خوردن برشته
شسته ضما و کند ضما و کند در زهر که سبب درم بارده شده باشد بکار آید جلد نیم گمان نیم و بیخ صلی کوفته بر یک بخینه
بیکه کوفته اضافده ضما و کند ضما و کند که در زهر که سبب درم حار میقتد باشد از نره میقتد است بر یک کافور
برگ غنبل شنب برگ نیلوفر چشاینده روغن کل اضافده ضما و کند ضما و کند که سوزش در در مصلی نافع است

است کجی بکوبند و باره نخل سیفند چشم مرغ ضاد نمایند و مگر زرده تخم مرغ آرد جو و شکر سیفند از زرد تخم مرغ چشم مرغ
در روغن بنفشه شسته ضمادی که جهت تسکین وجع بواسیر متوال است برگ کهنه ناماشسته در یک انداخته اش طایع در دهند
تا مهربان شود پس روغن گاو و باره نخل جو در روغن کرده بر این کشند پس در دادن بکوبند مثل کرم شود و یک گرم بنهند و دیگر که در
بواسیر بنشیند مقل کوبان شتر منور ساق گاو منور خسته زرد آبی شسته مرغ سیفند با سیر در روغن گاو که پاز در روغن جوشانده
باشند حل کنند و دیگر که در بواسیر بنشیند و جوبست جلدت گمان بر یک سدوم کل صلی کل با بونه اهلای الملک هر یک چهار درم
در روغن منور ساق گاو در روغن بنفشه شسته بر بنهند و دیگر که مخصوص است به بواسیر زشت مقل کفالت نیم مقل
دو درم سیسایله سدوم بی بیله چنبرم متراستخوان زرد آبی مقل کفالت با زرد بنهند و دیگر با زرد کهنه در روغن گاو
بر میان کرده هر یک چند مقل کفالت یک درم زعفران یک درم افیون دانی و نیم ضاد سازند و دیگر مقل کفالت در روغن گاو مقل
سوم سپید برگ مقل کفالت یک سدوم در روغن منور زرد آبی درم کوبان شتر منور مقل کفالت ضاد نمایند و دیگر مقل کفالت
شتر پاز منوی متراست ساق گاو منور خسته زرد آبی در روغن گاو سیفند با سیر در روغن گاو که پاز در روغن جوشانده
از روغن تخم گمان حل کنند و کهنه نادر روغن گاو و پنجه جلد در دادن با کهنه تا مستوی گردد و در پنجه ضاد نمایند و دیگر که در
کم کنند و مقدار آن کم کنند ضد بیسترون بر یک بندم سیسایله کفالت یک سدوم مقل کفالت یک سدوم در روغن منور زرد آبی
کیوتیه نیم صندل در روغن کل حل کنند و با سیر نیمه در روغن ضاد سازند ضماد کوجع بواسیر دار مدر تسکین هر اهل الملک
با بونه در آب بنهند تا که مهربان شود و قصبه از آن در روغن شتر چند گرم بنهند در دادن بکوبند تا چون کرم شود پس زعفران
یک درم افیون دو درم مقل کفالت سدوم در روغن گاو که پاز در روغن جوشانده مقل کفالت سیفند کوفه نیمه هر یک یک سدوم زرده بنهند
یک عدد در آن بنهند و قدر حاجت این دو ابالای برکی بنهند در سطح دو ابرو روغن کدروی بی بیله پاز با کمان گره خسته
ممسوح ساخته یک گرم بنهند اگر در چشم عظیم بود اول فصد با سیر کشند ضماد کوجع بواسیر در روغن منور
بواسیر کشاید پاز زرد عکاو بر میان کرده بنهند اگر پاز گرم کرده در روغن کهنه در روغن جوشانده است در روغن گاو که پاز
بواسیر مسوح اگر پاز سفید رنگ بچشمانه پس بر روغن گاو بکوبند تا نرم شود و فاخر گردد و بر بنهند زرد و روغن
و اگر زرده به چشم منور ساق سازند بهتر باشد و باید که پاز از اید مسوق مقل کفالت سیفند ضماد کوجع بواسیر در روغن
و قصبه آن با سیر بی طرف حیض را سود دارد و جوبست سیفند از زرد حفض سوم هر یک خردی کل حطی مقل کفالت
و در روغن نخل پنجه پاز زرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد کوجع بواسیر باره نخل و مفاصل و ریاح جوبست نیز در روغن
کوفته در روغن بزرگ عکاو و جو کهنه تا با نصف رسد پس ضاد نموده روغن در اطلاع بواسیر رضاد نمایند
و دیگر جبهه در دهان کاز بواسیر کرم سدوم اگر از باره نخل موفات معجزات حسب تخصص است بحلیل مقل کفالت فضل
در مقل کفالت قاقله نو شاد در هر یک سدوم مقل کفالت حلیه پنجه مقل کفالت سدوم مقل کفالت با بونه مقل کفالت در روغن گاو که پاز

بست متقال اینجی ضما دمانید ضما و کرم کرم مقدر اناغ است که ریکدم و نیم اقلیمیا رقصه در دم سفید اج
 رصاص چنیزم بمبره اگفته بخیتا بوم دروغ کل داب کاسنی داب بخار آب می العالم در اوان بسایند ومانند دیگر
 که چته خروج مقدر از دم نغده هر سدس عشر بوست اناجفت بلوط جوز السرو هر یک بخور و بعد از آب آس بنیزد که هر شود
 دروغن کل اینیزد در اوان مانند که مثل برسم شود ضما و می که در خروج مقدر را نشانند بک جقد ز کوفته خسته بارون
 کا و بنیزد در وجهه بان شسته ضما دمانید ضما و می که شفاق مقدر را مندل سازد منوساق کا و منوساق شتر در تخم ان
 بریک ده دم موم سفید چنیزم مویسی سرد دم موم را با قدری روغن نغشته که رفته دو ایا میزند و مثل مرهم سازند دیگر
 منوساق کا و مرهم سفید چنیزم مویسی بلیقون بمبره مخلوط کرده ضما دمانید ضما و می که در علت غده و بکار آید که با اقا قیا
 سوسن خشک و با بسایند بر روغن بد روغن خالی شسته در بقعه بنند ضما و می که کرم بکشته تریاق فاروق در پنج دونه
 و شتر بلوط شکر اشح حل کرده بر شکم مانند در کفنه ضما دمانید و هرگاه تریاق حاضر نباشد بل آن کفنه
 است دیگر شتر بلوط کوفته با شحم حنظل میامیزد و کتیبه ایت بر بالای ناف و کتیبه حب القرم بر ناف و کتیبه صفرا بر ناف
 ضما دمانید دیگر هر شش شحم حنظل طران زهره کا و برسم اینجی ضما دمانید برستور سابق دیگر زهره کا و صبر زهره کا
 زمس صغریا حل مانند چنیزم کا و یا پیه کا و شسته ضما دمانید ضما و می که قویج بکشاید بزیر کرم و نیم شحم حنظل برمس
 خشک تخم انجیره حب انار فرخ خوش عاقره حار بریک ده دم تر برستور دم مقهر یا چهار دم ملک البطم شسته دم کوفته
 بر روغن حب انار جو بکند بزهره کا و تر نمایند بر ناف و تیگیا مانند دیگر موم زهره کا و هر یک نیم جزو شتر بل
 تخم انجیره سنبلین هر یک یکجوز و پیه کتیبه جزو علی الرسم در رسم آنچه بر ناف و تیگیا مانند و اگر اهودانه در اوان مس
 زیاده کفنه قویتر شود دیگر منور تخم بید از برستور شحم حنظل کجوز زهره کا و بقدر ضرورت ضما دمانید دیگر که در قویج
 در می حار بکار آید که نغشته تر که خنمی برکت کتب مشک بریک کا کجوز کوفته حنظل کفنه قویج آرد جو قدری
 بابونه و کلیل الملک بازی بسایزند و ضما و دیگر که در تقسیم بکار آید موم روغن بابونه روغن نغشته هر یک پنج جزو زرد
 تخم مرغ بریان کرده آرد باقی هر یک ده جزو صاب تخم کتان بقدر حاجت زده تخم مرغ را با صاب تخم کتان آرد باقی شسته
 و موم بار و غنها بکند زنده در رسم شسته ضما دمانید کلمه سیر و رسم در الفاظ طایفه اوده مویه مقدر است
 حنظل با رس و جیه حیات حب القرم اهل حنظل شتر کتیبه عراقی ترمس کتان بزنجبیل با سوسه مگویند و اب
 کفسر ج در و عکلی بنیزد در رسمه و حوالی دی طلا کفنه طلای سنبلین حب القرم و حیات طفال را دفع کند سنبلین
 سردم برک شفا داده دم زهره کا و کبیده و جوالی نان طلا کفنه طلای اقا قیا که اسهال باز دارد اقا قیا
 سعد کفنه رکنک جوز السرو و از کل سنج آمد کل ازنی کا در رس برنج عدد بلوط گنار بزنجبیل صندل با سوسه باب مجورد
 یا آب بر شکم طلا کفنه طلای با سوسه نابت بن زره گوید که این طلا با سوسه نشانند و روغن آمدن از می باز دارد

باز دارد و خون همیشه بجا بر بند با سوراخ خشک کند و بپزند خرنوبه گوگرد از هر یکی دو درم سینه زکندر رسته و سبب کبر است
 پنج سببند هر یک چهار درم همدر اجداجه بکوبند و بپزند و باروغن زیت دروغن سوسن سپید هر یکی دو درم با هم سببند و دیگر
 ترس حیات و جب القرح را سودمند بود در ترس زهره گاو شسته طلا کنند و دیگر طباشیر اسپهال دنی باز دارد و دیگر
 دو درم آقا قیاقا کنار باز در شب میانی جوز السرد و صندلین برگ مورد عدس هر یک سه درم کلسنج می زرم یک بشکله بپزند و
 طلا کنند طلای قنار و کمار چته کشان در قویج که اسپهال دفع میکند عصاره قنار و کمار مقویا زهره گاو شسته و سبب
 هر یک یکجوز کوفته نیمه بروغن که موم دردی که گفته باشند شسته برعانه طلا کنند و بعضی بدل سقونیان شش درم و بعضی موم و سنج
 انخل میکنند و دیگر سهیل هم در کربا گوگرد از طلای شش یکم بالنده و طبع نرم کند موم روغن است که از روغن بیدارنجیر موم زرد
 و دردی روغن زیت و سنج خانه کس کس یکس سازند و عصاره قنار و کمار یا شش درم یا سقونیان یا شش درم طلای با زهره گاو شسته
 با یکی یا دو یا بیشتر از اینها برین موم روغن سببند و طلا کنند استغری تمام حال بد و دیگر از کاشان اسکندر برگ خاوند
 تب را طبع خشک شدید یا زرد رنگ که اس تحت باشد و بدان سبب طبع باز گرفته شود و روغن تازه با بیدارنجیر موم زرد
 زران با استیگانه زراف و شکم و بلوغ بالنده طبع کشاده شود طلای که گرم که در دانه زایل کند زهره گاو کوفته و سنج سه درم
 آب برگ شفا داده ده درم طلای که بگو سیر سود دارد و جوز سوزنی است خسته زرد او مقشر و شوی که در کوه شفا و شسته
 و شوی هر یک یک درم هم در کوفته نیمه بکوبان و شکر کن بکوبند و سنج کنند تا مثل موم شود و بوی اسپهال طلا کنند و سبب زران
 شتر و سوس باز برون دود کنند و سوس باز برون عصاره از چوبی است که وقت بخش او بر بالای موم بند نیز باید و دیگر که در
 که بفرار کند سود و اسپهال که با خون نیمه باشد باز دارد و غلغل در دستا زهره گاو کافه درم موم سه درم صندل زرد
 مردار سنگ خام هر یک یک درم و نیم متقال یک درم آقا قیاقون سیلوشان کند هر یک یک درم اینون داکنی برین سببند طلا کنند و دیگر
 که گو اسپهال را تاه کند و از پنج بر یکند بکوبند زهره گاو سه درم زنج دو درم سم انفار که موم نیم زنجار نرم یک درم کوفته با زهره
 منع و اگر که در قدری از آن نیمه طلا کنند و اگر علت صغیف باشد سه درم زهره گاو و باره اگر قوی باشد نیمه زهره گاو
 هر فرد در با علت تباه شود پس مری سازند از ما ز سنج و زهره گاو و در علت هر فرد زهره گاو سببند و در نیت بران جا
 نگاه آب زهره گاو که بهتر شود و چون علت افتاده باشد مری گسند از زهره گاو دم الا خون و صندل و صندل سنج تا گوشت
 براید طلای که اسپهال باز دارد و سنگ مسک یک درم شب میانی برگ مورد و از هر یک یک متقال صندل سنج صندل سببند
 هر یک یک متقال و نیم آقا قیاقا زنج هر یک دو درم سوده آب بی طلا کنند طلای که اختلاف را که با حرارت بود دفع
 رسانند در صندلین کل در منی فلفل و فلفل کبک با سبب سفر جل و اس طلا کنند طلای اجته خلاف وقت افراط
 و سقوط قوت بجا آید مسک آقا قیاقا سود کند رنگ جوز السرد و از کل سنج را یک کل در منی جاورس پنج درم سنج و سبب طلا کنند
 زرد البیض صندل کوفته نیمه شتر آب موم و آب پاشند و دیگر که در اسپهال کاشانی چته سنج مسک است

تویست بگیرد بشهد رقیق و قدری شوخز بسیار با یک سائده بران باشند و بر تمام بدن سوی کردن و دعای قلب حمام باشند
و ساعتی صبر کنند تا عرق سایل گردد و در او از بدن جدا شود و اگر عرق کمتر آید بهر ق دو با لکل نایل نگردد و بر ز آب گرم بشویند
در باریک این تدبیر بقوی مزاجان بکار برده طلا های هندوی در سباب طلا های که سه سال کند رعیت است که سیاب
آب برگ ساکوان سخت کنند و در ناف مالند سه سال کند و دیگر که بوسیر را بسیار زافع است زهره مای بر بوسیر مالند
و دیگر جهت تسکین وجع بوسیر فوجت دبی نظیر در شیره برگ پنبه زرد کنی آب بشیره گرفته باشند و دوام نبرد دوام نبرد
چوبه خار دار را بسایند و در شیشه نگارند زرد زعفران آب هست آب خشک کرده طلا کنند و بهای نجاشینند که خشک شود
دیگر جهت بوسیر نو اصرار بوجین منقول است خرطین در دست را در خون خوب بایند و با یک نموده در خشک ساخته نگاه دارند
وقت حاجت آب صبح که بان بد که صبح آنرا شنب در آب تر کرده صبح خوب چو ساینده و چنانچه چشم حصه آب مالند صاف
گردد گرفته باشند حل کرده طلا کنند و دیگر استخوان سر که بدشتی را با آب تر بسایند بهر نو اصرار مالند نفع عظیم دهد
و دیگر اگر کسی پوست خ نیز تازه گرفته آب بارنگ ساینده و قدری بالای انهای بوسیر که وقت حاجت برمی آید طلا کنند
و انهای آن همان ساعتی از پنج برکنده شود و پوست بکنند و در بسیار خراب کرد این دو اسانس بسیار گسست هر قوی مزاج
باشد و آب این تواند بردشت معل آمد و دیگر مالیدن سال آنرا گهمل گویند بر دانه های بوسیر نبات میفند است
در جرت و دیگر بکیم که کمینه کرد که آنرا بقاری خرد که ساه و جوی خفنا گویند و در روغن زیت بپزند و بدان بوسیر
بلند شده و رانج کنند نفی کبابان ظاهر گردد و در امان باین نفع بوسیر نماید **کلیمه چهارم** در سینه در سینه ای که
و مقصد است غذا های که در زرب ثوری نافع است برنج مطبوخ با دخن و سوبق شعیر روغن گل که عک قوق با قدری
روغن بادام بریان و فزوره معمول بورتی حاض و کسین قشر مطبوخ که اش برینند باشند با شنبیر و خشک بوسیر مفادوی
آن نزرده سماق و در مانده اگر صتیاج گوشت افند چوچه و با کج که سفند آب سماق و آب حب اران مناسب است غذا که
بزرگ مطبوخ موافق است بهر یک راج فضا که کوری مزاج آب زرشک مطبوخ ساخته و با زردانه و مسدب که نفس کرد با
زردانه و شنبیر شکم پنهان کرده باین گوشتها با زردانه و حب لاس کشیند زردیه و ده چینی و زعفران نار با ساخته غذا
که در سینه مناسب است این است که تبه بود و با راج گوشت شود که در راج نه عیب ندارد دانه دهنده و اگر با کج بر غله راج سازند
با کیش است و این که قضبان بقله حقا و بقله حاض مقدر بود نافت و اگر تبه بشهد مزور ای گی گوشت دهند و نان آب
بجوشن تر کرد و مسوی بشیر کادری شتر در پنج دزده میفند مسلوب که که قدری سماق بران باشد و با طلا که کباب است
سماق و زردانه که در سینه و در سینه با نفع است و سینه زرد که خشک و بلوط و شاه بلوط موافق است غذا های که در
قوی نفعی کجا آید جنبه حاجت چوب گوشت مرغ مسمن و سفناخ و سمرق و قطف با روغن بادام نشیره و فخر حسکند و در حباب
روغن بادام است **فائده** صواب است که نافت اطلاق قوی از طعام و شراب جناب کند و بعد از اکل قوی بجزان قدر

قدر که تو نهند صبر کنند و کمتر کفر است و ابتدا بشور با کنند تا گوشت و نان و از شور با با سفید اجابت چرب یک بپوش
بخشک و فاخته و گوسفند و نخود آب و ارطهم با قوایل و مرده کرب یا خردل یا بکلمه و شورابی مرغ بر شست دزیره و فلفل ساج
و در دم سفیاج اصلح است و چون نوبت از امراق بگذرد نان خشک مبر ز بریزه و ناخواه و کرد و یاد شو نیز در شور با تر که در فاخته
است غذا با می با بچه چینه بوسید و با صمغ عربی چینه پختن سه سال مراری منع لاج اولو حاره دفع مضر و در اجازت و در فلفل
کلمه یا تر و سم در الفاظ فایده و به معویه و مقعدیه است فلفل مسهل قوی بود و در این هم فلفل یک یکیم
خطمی سفید سه درم کوفته بخیه بقوام قدیمت با بشیرند و قیال سازند و دیگر که نجابت قوی و کثیر النافع است نیک بود
انسی بر کید و درم محموده زرد شده در کل سفید عرق چهار درم رب السوسن شش درم عمل قصب یعنی بنفشه درم شکر چهار درم
ادویه را بگویند و سه درم بار یک کند پیش کرد آب بنفشه از بقوام غلیظ آرد و از آتش فرود آورده ادویه در آن بسازند و خبر خامه
که بر دهن تخم گمان یا در دهن بنفشه چرب کرده آهند قیال بنهند فلفل که خون را بقرصند کند مر اقا قیال بر لیس صمغ عربی
فارسی بریان بسوی کوفته بخیه با مور در زرشسته استمال نیند فلو نیایاری که سه سال نفعست چهار نسخه آن در ادویه بخیه
گذشته و دیگر چینه در قویخ و زده تعداد در کفرت حیض سیلان طربت جسم نفع کند مر و از مسکه از خرمنک در دهن
عقربا زرباد هر یک نیم مثقال چند بیکتر کنتقال زعفران پنج مثقال ز فیون عاقر حاقیون هر یک مثقال فلفل سفید
بند النج هر یک است مثقال کوفته بخیه عمل کف کوفته بقوام آورده بشیرند فلو نیایاری با سه سال نفعست یا قیام
فلو نیای در ادویه صمغ عربی مسطور شد و دیگر که مطرد ریاح و طین بلین و سکن بوج و جالب اوم است فلفل ناخواه برگ سب بود
زیره چند بیکتر حنظل افیون بروج بزرنج هر یک یک درم سقمونیا نث جزو کوفته بخیه با نمک در آن عمل بشیرند شربتی کنتقال دیگر
که سه سال نیست لیکن مسکن جمع و مطرد ریاح غلیظ است فلفل شو نیز ناخواه حب انقا چند بیکتر زیره افیون بزرنج بروج
جلد بر عمل آفتد که ادویه بشیرند فلفل حنظل کبوتر ریاح بوسید که ساجون بر آسیری در نایا بچینه فلفل و در حنظل
که اسحاق اسود در ادویه آن تمام دفع کند بدو سنج در ادویه معده بخریر یا فلفل فیروز لؤل که بخرنج و مصلحی نافع است
در مطوطه و در ادویه بر آسیری گذشت کلمه شایسته در اسم در الفاظ فایده معویه و مقعدیه است و فصل اس سه سال
نافع است در ادویه صمغ عربی که کشته و فصل اف و به بخله در دهن معانی است و سه سال را در کیمیا است و نیز صبر
سندی عصاره بخته آیین باز و سندی اقا قیال افیون کثیر فلفل سفید هر یک دو مثقال زعفران سفید سندی افیون هر یک چهار
مثقال شرباب بیکر که در صها سازند هر صمغ مثقال فصل فلفل حنظل بزرنج هر یک سه درم
سکنجین بجز درم قرصها سازند و هر روز بار الاصول بر بند و فصل اقا قیال که بند در ادویه معده مسطور گشت و فصل
انجبار اس سه سال خون در افراط حیض رقی الدم را نافع است اقا قیال که در کل آتشا شسته کل ارسی بند چنان بر آسیری
هر یک در دم کلسنج صمغ عربی که با تخم خرفه هر یک سه درم پنج انجبار چهار درم باب مور در فصل زنده شربتی کنتقال فلفل

ایلاوس و فضل افیون در چند بیستر بر یک دودرم استنشین معطلی بر یک چهارم گرم کرفس امیون غار بقون در چینی بر یک
مشتمل درم باب خاص قرض سازند شش بی کینقال دیگر که فی مغرطه که در غرض باشد دفع کند و فضل چند بیستر افیون
بر یک دودرم و نیم استنشین ده دودرم گرم کرفس امیون بر یک بازده درم سیخه بست درم کوفته بخند قرض سازند قرض دودرم
زکات قرض بر یک کیمه جهت دفع بغم و صفرا و بسیار سوخت ببلبله بلبله امله ریح کبابی مغشتر بر یک بخور و زهر بمصوف
برابر عمده سفید بخند مقدار در پیکله کرده و قدری آب بر در بخند چند جوش دهند و او بران باشد خوب فروز نمایند
و قرضها سازند و سخت کینقال باقی که در کوشنیر شک را کیشب خیسایند و صبح صفا کرده باشند بر بند و در قرض زده بار
منجا و زهر از بست بار که اطلاق میکند و اگر احتیاج افتد که خراج بغم زجاجی نماید ششم حظل ربع جز و ببلبله زیاد سازند
قرض بزهر جهت اسهال و قروح امعا کسی را که طعم غم نخم نشود و جیش سخت در جز و سیلان حیض متواتر باشد افیون ده درم
حب الاس در شقال بزهر پنج گرم کرفس انخواه امیون رازمانه دو درم بر یک بکوفه بشه اب بخورده تا بندم قرض سازند و بعد
ششماه استعمال نماید ششتری بکفر صده در بعضی آنها افیون ششدرم کاشته و در شرح کاشته باین در زمانه بخورد کرده
خشم کرفس افیون بزهر پنج گرم بکلیه درم ناخواه رازمانه بر یک ده درم باب قرضها سازند قرض قسید که در خلاف خون سفید
است بکچند نسخ در او بر صدیه کاشته دیگر جهت اسهال اموی و قذف خون در چینی بندم سد صمغ عربی بر یک یک گرم
کندر اقا کله بر یک چهار درم با سفیده گرم مع بقدر در می و قرض سازند ششتری یک قرض دیگر که نایت این قره گوید
که خون آمدن از شکم و کلوباز دارد و در چینی بندم لب بست درم بر در او کوفته بخند سفیده بینه بشه و قرض کنند بر یک
در می و در سایه خشک کنند وقت حبت بگا دارند و قوشش تا دو سال بماند قرض سفید شده که اسهال صفرا و بغم نماید
و دیگر که قروح بکشد در او بر صدیه و صدیه کاشته دیگر که قروح ناستا حل کند رب السوس بندم سفید زهر صوف
بر یک درم کوفته بخند ده قرض سازند ششتری بکفر صده همراه این بطوخ مویز سرخ معفی ده درم ابخیز زرده عدد در یک رطل آب
بزنند چون بصفه برساند دروغن با دوام یک درم لب چهار شتر بندم در آن حل کنند و قرض سفید مسطو بکند و بخند
نوشند **قرص سفید مشتمل** جهت امضای که با پوست طبع کوز نافع است معطله و دودرم رب السوس کثیرا بر یک گرم
کلسرخ گرم کبابی بر یک بندم مسطو یا منوی غم خورده شش گرم کد کل سفید بر یک ده درم کوفته بخند باب تخمین قرضها سازند
و حبت خند بند قرض **قرص حمال** جهت اسهال اموی طهارت صمغ عربی ناستا بر یک دودرم گرم حمال کلسرخ
بر یک بندم بجای اسپول افرا ص از ششتری کینقال **قرص چند بیستر** با صاحب قروح نافع است جهت بیستر
بر یک سه درم زعفران افیون بر یک بندم امیون گرم کرفس بر یک نیم و قنده بزهر پنج سفید درم و دیگر که همین منفعت
دارد و صطوک نیم و قنده افیون و صطوک ریشه اب در آن سانید و بعد از آن قطران بران بزهر و خوب بر بفرستند
و چند بران باشد قرضها سازند **قرص اسهال** که اسهال وقتی باز دارد و در او بر صدیه کثیرا باشد

یافته و دیگر چه سهبال پسرده صمغ عربی را بسوس بر یک یکدم و نیز برسیا از شان مغز تخم که در مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه
بر یک یک انتقال حب الاس دو انتقال کوفته بخینه قرصها سازند شربتی که انتقال قرص حرفه خلفه و خون شکم بند کند مازو
یکدم صمغ عربی بیخ ایچی تختم حرفه بریان بر یک چهار انتقال اب خالص قرصها بندند و قرص حرفه سهبال دومی دیگر
و صوب انافع است اینون صمغ عربی بر یک نیم تخم خربزه مازو که از مزاج کلنا بر یک یکدم کوفته بخینه قرصها بندند شربتی دو دم
بارب بر قرص خشخاش جده سهبال دومی و صغری از سبج و بوسیر و دفع غفونت و تسکین حرارت و ادخال معالج است
از عفران نصف جبهکا نور یکدم الاخرین بسته جبهکا و در زویر پوست خشخاش کل خرم کل ارمنی طاشیر صمغ عربی
نشاسته بر یک برین انتقال جله کثیر است قرص و یا سقویا ملین جبهکا زهر بعضی سهبال مفرط و قویع بها
و زرف الدم و سهبال دومی و با و صمغ نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس یا نخود بر یک یک انتقال اینون سیخه
سبیل طبیب بر یک دو انتقال اینون از زبانه بر یک چهار انتقال پشیراب ریانی یا قاقلم مقام او قرص با سبب از زنده قدر
شربت تمام انتقال قرص زوب ذریع کل سرخ کلنا نشاسته بریان است کن است سبب بر یک یکدم در است
و نه و نیز بریان بر یک دو دم و نیم صمغ عربی بریان کل خرم کل قرسی بریان بر یک سردم طباشیر بریان چهار دم تخم
حاضی صفت دم کوفته بخینه با سبب بخوش و با آب بر قرص سازند هر قرص بوزن یکدم و نیم و هر روز یکقرصه اگر قاره و یکروز
بود بر بیدار است باشد با آب است جو در از غلط حرق لذت حاصل باشد بارب حاضی در بریان در آب به بندند
قرص اسن چه بعضی یکی از فوای نافع در او دیده میاید است قرص لافندر که سبج و قرصها مارا سودده و هر قدر
ر یونند که سهبال با زور در بخینه سخی در او دیده جگر مسطور شد و دیگر که سهبال غل با ندر در یونند صغی که انتقال کل
ارمنی صمغ عربی بر یک یک انتقال نیم جله شربت است با سبب کاسنی یا آب لسان الحمل در بندند قرص خشخاش
و زرد و نفث الدم را نافع است از زیره کمانی در سکر که کرده در بیان کرده بر یک نیم انتقال تخم کرفس سماق و صمغ عربی
یکدم رم کل خرم کل ارمنی قرص طباشیر شربت حب الاس بطوار کتار بر یک دو دم نشاسته کاسنی بر یک یکدم
تخم حاضی بری صمغ عربی کلنا بر یک چهار دم کوفته بخینه بلعاب سهبال قرصها سازند شربتی که انتقال دیگر جبهکا
بجاریه بود و در بارب حرفه نشاند نخود و دو دم اینون سردم زهر البیض سفید تخم شبت تخم زبانه بر یک یکدم تخم
کرفس دو دم شربتی که انتقال و بعضی عفران دو دم اضافه کرده اند که در زهر حلیب اثر است و محمد و کالیبر که از
سبب صاف خلقی که شربت شده اند اینون یکدم نیم سبیل بریان حرف سفید بریان بسل بریان بر یک نیم زبانه
برمانی تخم کتار تخم شبت تخم خشخاش اینون تخم کرفس زهر البیض بر یک دو دم زهر شبتی نیمدم تا یکدم آدم زبانه
ر و طفل را یکدم ایک تا نیمدم و است قرص زرخ در سبج فرس که نیم تابه سفیده اران دفع نمود با بارب اسن
فاد بسیار باشد و بشیره بچ اگر بسیار باشد بکار برند کافه سوخا قاقلیا بر یک و انتقال زرخ صمغ زبانه زرد

بریک سه تنقار آبک تب نادیده شمش متقال همه را بسایند رباب برگ بارتنگ شسته قوهها سازند و از ندرم تا دو دم
بکار دارند و دیگر عصاره کچمه تیس مردار سنگ بریک بکدم رب غوره سفید بریک کینقال ایک دو دم زرنج زرد
نارخودان جو خشک شده کانه خسته بریک بچندم زرنج شمش شسته دم علی الرم قرص سازند و این دستور صفت کنند
از درج شسته خشک کرده با مویز بادام بکوبند در آب حل کنند و با لند و صفا کنند و مقطر بچندم تا یک دم از قرص سائیده
در آن حل کنند و یکا بریزند اگر باب برگ موره در آب برگ بارتنگ استعمال نمایند شاید و دیگر ایک ششخاراقا قیاس زرنج
نارود کسر که خنده روز خیسایند و خشک کرده همه برابر و دیگر زرنج شمش زرنج زرد ایک نارود شب بانی سادی سبزه
میسایند و با قصاب و حریران و توتوزی بنند قرص عطران مسیح گوید که در شکم نرم کند و صفوی سوخته از این
فرد آورده و در آن زایل کند و ششکلی بنشاند زعفران صندل بریک دو دم صمغ عربی شکر مسکی کلنج بریک بچندم
تر سفید تر سفید به دست درم همه را کوفته بچینه باب برشند و قوهها سازند و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت متقالی
باب بکدم بخورند قرص سبک که طبع بر بند قرص سیلیخی که با بادوس مانع است برود و او به صدها که شسته
قرص طباشیر که اسپهال باز دارد نیز در او به صدها بسوزند قرص طباشیر افزونی چه اسپهال که اجرات
مفوط بودوی الاثر است کافور دانی افنون صندل کلنا بریک بچندم طباشیر کلنج که کوه کوه خفته کوه کوه کوه کوه کوه
بریک بکدم تخم حاض بکدم و نیم شربتی تا دو دم باب سوبق و دیگر طباشیر حاضی شکم بند و حدت صفرا کینه
و حرارت زایل کند زعفران بچندم طباشیر حب الاس زرشک بادانه نشسته بریان زرد حاض صمغ عربی بریک بچندم
کلنج ده درم کوفته بچینه بکباب قوهها سازند بر قوی دو بچندم و دیگر طباشیر قاض چه اسپهال که باب
و حدت بود و عطش و نفع مقده و طباشیر سفید کلنج بریک ده درم تخم حاض سفاق تخم خرفه بریک بچندم کلنا
و دو دم صمغ عربی بکدم و نیم کوفته بچینه قوهها سازند شربتی دو درم بابک قیده رب باب سوبق شیره دار حبس
شده و بریند بلقر اطافنون در کوشیت دی اضافه نمایند و دیگر که حبس اسپهال کند و شکن غلیان فون نماید
رتبها و دوی و صفراوی را نفع دهد افاقا کلنا بریک بکدم زرشک منفی تخم حاض بریان رباب سوس شسته
بریان نشسته بریان کبر بریان صمغ عربی بریان صندل سفید سوده بریک دو درم طباشیر چهار درم کلنج صفت
درم تخم خفته بریان دو درم او به بار یک خنده یکدیگر مخلوط نمایند و با سبب یاب زرشک قوهها سازند و در سایه خشک
نمایند شربتی کینقال اگر اسپهال و خرفه کبوی باشد و فون حرف بسیار آید روزی صینی که باب بریک بکدم بخار
سرد درم سفاق بچندم اضافه نمایند و دیگر اسپهال دوی باز دارد طباشیر نشسته صمغ عربی بریک دو دم کل
سمن تخم حاض بریک بچندم طباشیر سبوز اقرص سازند شربتی و دیگر که اسپهال دوی و صفراوی و ترف دم
از بر صمغ باز دارد و کج و سرفه رطبی و بواسیر را بنایت مجربست زعفران افنون بریک بکدم نارود تخم حاض دم

دم الا خون هر یک دودرم اردکنا خرزوب بمخل کل ارمی انبار تخم مورد بر یک سدوم طباشیر نشاسته صمغ عربی کلان کلسترخ
 کبیرا شاخ گاو کوبی سوخته بر یک چیدرم باب بار سنگ قرص سبازند شترتی کینفقال بالادیه موافقه مرفوضی قرصی ارگنم
 پینبده دودرم صلب حده و جلاز انقعه بد زعفران یکدم صمغ عربی نشاسته بر یک سدوم طباشیر چهار دودرم تخم حاصل
 ششدرم کلسترخ شنت دودرم کوفته بخینه گلاب قرصا بنده بر قرصی و در سایه خشک نمایند و در ظرفی بند وقت جاستمال
 نمایند و دیگر که خون شکم بنده و جهت تها نیز میزند تخم حاصل طباشیر سفید بر یک سدوم صمغ عربی نشاسته کبیرا بر یک چهار دودرم
 کلسترخ شنت دودرم کوفته بخینه لعاب سبخل قرصا سازند شترتی کینفقال و دیگر شکم بنده و خون باز در وقت کینفقال نشاند
 و تپهای صفادیر انقعه ارد زرشک متقی سماق طباشیر بر یک بفت دودرم کل ارمی تخم حاصل نشاسته صمغ عربی بر یکده دودرم
 کلسترخ شنت دودرم کوفته بخینه لعاب سبخل قرصا سازند و دیگر که من عمل کند سگ دودرم صمغ عربی کل ارمی بر یک
 شند دودرم تخم خرزوف کلزار تخم حاصل بر یک چیدرم طباشیر کلسترخ سماق پاک کرده بر یکده دودرم شترتی دودرم شترت به
 و در بعضی سخنانشاه بلوط دودرم اضافه شده و دیگر اسپهال صفرا باز دارد و ششک بنشاند و تپهای گرم را سود دارد
 کافور یکدوم زعفران دودرم رب السوس نشاسته بر یک سدوم طباشیر کبیرا بر یک چهار دودرم لعاب سبخل ششند
 و قرصا سازند شترتی دودرم کینجین و دیگر که من عمل کند زعفران یکدم صندل مقاصری دودرم کلزار تخم خرزوف بر یک
 زرشک متقی کل ارمی تخم حاصل نشاسته صمغ عربی بر یک سدوم طباشیر چیدرم کلسترخ مغزدم تخم شمشیرم
 ده دودرم کوفته بخینه چنانچه رسم است قرصا سازند شترتی دودرم شترت به و مانند آن و دیگر جنه اسپهال صفراونی
 کباب بود و کین حرارت نشاسته بر یک کل سبخل هر یک شندرم کل ارمی طباشیر تخم حاصل بر یک صمغ عربی بر یک
 بر یک ده دودرم شترتی دودرم بارب به و دیگر که در اسپهال ارمی یکا کبده نشاسته بر یک سدوم حب الاس چهار
 دودرم کلسترخ صمغ عربی بر یک کل ارمی جفت بلوط طباشیر بر یک چیدرم تخم حاصل سفید شترتی کینفقال و دیگر
 مغز تخم خیارین سدوم تخم حاصل بر یک صمغ عربی بر یک نشاسته بر یک چهار دودرم کلسترخ شنت دودرم
 شترتی کینفقال قرص طباشیر کافوری جنه اسپهال قوی مغفث ادم و کرب عطش سبخل ووق و حفقان گرم
 و حیانت حاده نفعه در در وصف او حسب تفاد الاسقام نوشته که به القوص مبارک تخم من الامهالات
 اسی لم یطبخ فیها سایر الا دویه و بحر عننا الا طبا خضر صا اذ کان الاسهال بعض وجواته غلما یغیر غیره و هر الا و الا
 المستعد فی الاسهال کما را اذ الوضغ غیره فیهو بقره الکی فی گوید از الدوامی زعفران یکدم کافور مقصوری یکدم طباشیر
 صمغ عربی کبیرا سفید نشاسته بر یک دودرم مغز تخم خیارین مغز تخم کبیرا شترتی کینفقال و دیگر کلسترخ شترتی
 الاقل ع رب السوس بر یک شندرم کوفته بخینه لعاب سبخل قرصا سازند شترتی دودرم شترت به و مانند آن و دیگر که من عمل کند سگ دودرم
 بانه شترتی یکقرص قرص طباشیر کافوری مسک از کافور اضافه اسپهال ارمی و کبیدی نهایت سودمند بود

و تب کوم را نافع که فو یکدم نشسته دو درم کل قرصی تخم حاض طباشیر صمغ عربی هر یک سه درم درق کلسر برنج نیم درم
 خشخاش سفید نیم درم تخم که در تخم خرفه متروم خیار زره منوبه ایانه بریان کرده بر یک شش درم کوفته نیمه بلعاب سبزیل کلسر درق
 سازند و کینفقال با یک سیب و عاب بهرانه در آب مورد بند قرص طباشیر گلنگاری جهت قطع اسپهال صغیر
 در موی منق انصباب مراد و غلبه آن تشکین وضع اسما در وضع سبج مجربست زعفران یکدم کیترا دو درم نشسته درم
 طباشیر گلنگار کل ارغنی صمغ عربی کونار هر یک چند درم درق کلسر تخم خرفه بریان هر یک ده درم و صها سازند و دست
 استعمال بکوبند و در شربت صندل شربت در دبا شربت مورد با شربت به اینزده بلیسند قرص طباشیر سبیل
 یک نخادر او در او بصدور و یک نخدر او در او بصدور تخم برافنده قرص عشر معنی منع خون شکم و زرق الدم جمیع اعضا
 کینه تخم خطمی که بر تخم جنازی کینز بسجده هر یک یکدم سماق کینفقال شاخ گوزن سوخته طریش آقا قیا هر یک دو درم
 قلت بریان تخم خار کشینه خشک بریان کلنگار حب الاس زرد و تخم نمانی ری طباشیر هر یک سه درم صمغ عربی
 بر وزن بادوم بریان کرده کل ارغنی تخم خرفه بریان هر یک چهار درم درق کوفته نیمه بلعاب سبزیل کلسر درق صها سازند و در سایه
 خشک کنند شش درم صندل یا باب بارنگ و جزان استعمال نمایند قرص فلیسوس بر و سناطرا یا مفید است
 اگر بخورند یا محقق کنند بدان کلنگار آقا قیا صهاره طریش افنون سماق کینز زعفران مخصوص صغیر زرد و دست
 انار حب الاس هر یک چهار درم کوفته نیمه بلعاب سبزیل عصف شسته و صها سازند قرص قوط اسپهال صغیر او را
 که در نهامی گرم افنده باز دارد و قوط طریش تخم حاض بریان حب الاس بلوط مسادی کوفته نیمه بلعاب سبزیل کلسر درق کینفقال
 شش درم یکقرص شربت سیب باده دهنند قرص کل جهت سبج و اسپهال خون مجربست صمغ عربی کینز انشسته
 بریان هر یک یکدم ویندرم کلسر تخم حاض بریان هر یک سه درم بلعاب سبزیل و صها سازند شش درم کینفقال بر
 اس و دیگر که جهت زرق الدم و اسپهال از دبابی مجربست کلسر کل ارغنی طباشیر شاه بلوط تخم حاض فقر صمغ بریان
 سرطان سخته جله با کوفته نیمه بلعاب سبزیل کلسر درق صها سازند و در بند قرص کل سبیل که در آقا توان داد استخوانیا
 سه درم اصل السوس مقشر سبیل هر یک چند درم کلسر ده درم کوفته نیمه بلعاب سبزیل کلسر درق صغیر شش درم کینفقال
 کلنگار که خون بر بدن از مقعد و اسپهال را باز دارد و مصلح ایون هر یکی یکدم لبان ذکر در درم سبج کل مخموم
 صمغ عربی هر یک چهار درم که بر یک چند درم کلنگار کلسر بر یکی شش درم آقا قیا صغیر درم دیگر که اسپهال از جیر را
 باز دارد و خاصه به اسپهالی که از جگر باشد سک و درم صمغ عربی طباشیر هر یک سه درم که با چهار درم کلسر چند درم
 کلنگار و سماق منق بلوط حب الاس بریان کرده هر یک شش درم قرص کینه در بند به بند و دیگر مستعمل کون کل شکم
 باز دارد و کینز او درم آقا قیا کلنگار درق کل سبیل هر یک سه درم سبج کل ارغنی صمغ عربی هر یک چهار کوفته نیمه بلعاب کلنگار
 شش درم در صغیر شربت کینفقال دیگر از سناج منقول است کینز یکدم سبج کل مخموم صمغ عربی هر یک شش درم

مشندم کوفته بجز باب کلنا تر یا بجزه برشته و زخم سازند و در سینه خشک کنند شترتی دودرم و یکم چته سه سال اول
رفیق دودرمی افزون صمغ عربی بر یک نیم جزو کلنا تر خوب یعنی گرانج کند ما زوهر یک جزو کوفته چته تا دودرم قرص
سازند و یکم نافع مخلفه اختلاف دم و معده در جزو کلنا تر و نافع بلوط بریان آرکنار حبلا س هم داشته اندم
ما زوی بریان کرده و در سرکه سرد نموده زیره که تر کرده بریان ساخته بر یک چهار دودرم کتاب یا آب برنگ آب
سیب در صها مانند بر قرضی یکدوم و یکم که در سه سال معدی اسبب ضعیف یا مکره باشد از اول بجز صفا که در
عصاره کچیتس کند اقا قبا ما زوهر یک یکدوم و نیم تخم حاض کل کلنا تر یکدوم کوفته چته تا دودرم
شسته در صها مانند شترتی یکدوم پهن زیت مورد و یکم چته در ب بوری اقا قبا عصاره کچیتس بر یک یکدوم
و نیم کل قرسی صمغ عربی تخم حاض بر یک دودرم کلنا تر یکدوم کوفته بجزه باب برگ خرفه وزن یک یک انتقال زخم سازند
و یکم که سه سال حبساکر جول را با زردار و کثیرا دودرم صمغ عربی کل ارمی سیخ بر یک چهار دودرم کلنا تر
اقا قبا بر یک ششدهم کوفته بجزه قرصها سازند بر یک دودرم قرص کبریا که چته سه سال خون زدن دم
جمع اعضا جوبست زعفران افزون مصطکی ناشسته طباشیر لک متقی بزرا بیخ بر یک یکدوم کلنا تر یکدوم عسوق
بر یک یکدوم چلو نوزه تخم کشنیز بریان صمغ عربی بریان کل ارمی پوست تخم مرغ سوخته شاخ کادکوی سوخته تخم حاض
سد تخم خرفه کبریا بر یک چته ششدهم کینقال باب به چته نفث الدم و با شربت خشکاش چته فروع سما تخمین
نقل کرده است صاحب تفسیر تجلیدین لیکن در نسخه قدیمه فرابادین کتب الدین با خواد اوزان چنین است
افزون زعفران مصطکی مقلوب بر یک یکدوم نشسته کثیرا طباشیر لک متقی بزرا بیخ سفید بر یک دودرم کلنا تر
مخوق کل مخوم پوست بیضه سوخته شاخ گوزن سوخته تخم حاض بر یک یکدوم کبریا تخم خرفه سد صمغ عربی کشنیز خشک
بر یک یکدوم در کامل الصاعه نسخه مذکور چنین مسطر است مصطکی زعفران افزون بر یک یکدوم نشسته کثیرا
متقی بزرا بیخ کلنا تر دودرم مخوق بر یک دودرم طباشیر لک صمغ عربی بر داده پوست تخم مرغ سوخته شاخ کادکوی
سوخته کل قرسی کل مخوم بر یک یکدوم در داید کبریا تخم خرفه سد تخم حاض بر یک یکدوم تخم خشکاش سفید و سیاه
چونوزه کشنیز بر یک ششدهم و یکم که سه سال و جریان خون کوبیر حیض و فی الدم را با زردار عصاره کچیتس
اقا قبا طباشیر بر یک دودرم شاخ مغسول شاخ کدکوی کوفته زخم دودرم سفید کبریا بر یک یکدوم
کلسرخ تخم خرفه کشنیز خشک ساق نشسته بریان صمغ بریان کلنا تر یک یکدوم باب لسان الحمل زخم شترتی
دودرم با عصاره بادریج یا شتراب بودار بر به و یکم که خون زدن از شکم خواجه از کوبیر خواه از راه دیگر شده باز
تخم لسان الحمل طباشیر کل قرسی کل مخوم بر یک در می حفض کیدرم و نیم کند رسیده کبریا صدف سوخته سد حج الدم سوخته
مروارید یا سفید بر یک دودرم عصاره کچیتس ششدهم ما بیک سیاه بند و شربت اس یا ریاس یا به پهن شترشد

و اقرص سازند و در سایه خشک نماینده هفتاد تا یکی از شبها مذکوره برهند که اسهال دومی در فراطخون و کسیر حش
 نافع است زعفران دودرم که بر خشک مصلک بر یک دودرم کوفته بخیه بلعاب سبوز لوص سازند و دیگر که اسهال دومی است
 خون از موضع که همدان زود کل ارغی شادانه تصویل کرده بزنجبیل هفت سوخته بر یک سه درم که با سبب تخم خرفه بریان
 بر یک چهار درم کشته خشک خشک خشک بر یک شش درم کوفته بخیه معصومه بار تنگ گلاب گشته قوصها سازند
 و دیگر که همین عمل دارد اما قیام کند و نیم گلاب در آب کوس طاس شربل ارغی بر یک دودرم که با کلسرخ صمغ عربی
 بر یک سه درم پنج انجیر چهار درم بر آب اس قوصها سازند شربتی کینقال و دیگر که اسهال دومی در فراطخون و کسیر
 دیوبل هلم دافع است گلاب ارقا قیام کند و نیم تخم خیار ترخوم که در کثیرا نشسته صمغ عربی که با بر یک سه درم کوفته
 بخیه بلعاب سبوز لوصها سازند شربتی دودرم با سیره تخم خرفه و دیگر که بجه ریش روده دیوبل لدم و نافع است
 دم الاغ وین طاس شربت کرفس میسون کند بر یک دودرم تخم خیار ترخوم که در شیرین کثیرا عصاره بخیه شربت کل ارغی
 گلاب بر یک سه درم که با صمغ عربی بر یک پنج درم کوفته بخیه قوصها سازند شربتی دودرم با رب بیه و دیگر که اسهال
 خون در روده منصف نافع است و شکر اسودند بودک منقول ارقا قیام کند و نیم تخم بودک منقال و نیم نشانه کثیرا
 گلاب بر یک دودرم تخم خرفه تخم خشک خشک صمغ عربی کل ارغی طاس شربت بر یک سه درم تخم بار تنگ اسپین بر یک چهار درم
 کلسرخ که با بر یک پنج درم انجیر بریان کرفی است بریان کنند و برسم میانیزند شربتی دودرم با رب بیه بر یک بود و دیگر
 اسهال خلن باز دارد خاصه خون حقیض را بکنند ارقا قیام کند بر یک یک درم سیلا کینقال سبب که با کل ارغی صمغ عربی
 تخم بود بریان کرده طاس شربت بر یک دودرم کلسرخ دودرم کوفته بخیه برسم قوصها سازند شربتی دودرم با پنج درم
 رب بود و دیگر که خون رفتن از شکم باز دارد و بچیدن و تر حرارت اشتانده معده را نفوی دفع نکند مصلک یک درم
 سبب که با بر یک کینقال تخم خشک خشک تخم بود بر یک یک درم و نیم گلاب دودرم صمغ عربی دو منقال کلسرخ چهار درم کوفته
 بخیه خا بخیه برسم قوصها سازند دودرم با دودرم شربت خشک خشک تخم بود بر یک یک درم فواید بسیار دارد کثیرا
 نشانه کثیرا تخم بر یک یک درم که با صمغ عربی بر یک یک درم بلوط دودرم کوفته بخیه آب برگ بار تنگ قوصها سازند
 و دیگر بسخن محمد و کرا کند دودرم ایون سدوم که با شمشیر صمغ گردکان گلاب عصاره بخیه شربت بر یک پنج درم
 بلعاب بلور گشته قوصها سازند حساب ذخیره میگویند عقاد من نشانه کثیرا ایون دودرم بیاید و کند شربت دودرم با بخیه
 است از حط نامح است و اگر صمغ گردکان نباشد به شش شند روس کنند شربتی دودرم با بقیه قوص
 مادی کل نافع کبسی که شرف با لاکس شده و دافع نفخ و مانع فی جذب شربت ایون مرغلل بر یک دودرم سنین
 مصلک بر یک چهار درم صینی ایون تخم کرفس بر یک شش درم کوفته بخیه قوصها سازند قوص مر و اربل که در کینه کسیر
 و اسهال نجابت نافع است در دویه حیات انشاء الله تعالی خواهد بود قوص سبب که در دفع قوی و نفوذ قوی

جلد دوم

و امراض حاد و التهابی گرم و در کبک نجات نافع و سریع عمل در بنایه و بهترین شام و صبح سبزه است تخم کشمش و تخم کدو
 انیسون گل سرخ قطبایش نشاسته کثیرا هر یک یک درم تخم بنده دانه مقشر نیو تخم خیار مقشر تخم کاسنی هر یک یک درم مغز
 تخم خرفه هر یک یک درم حبس الملوک پاک کرده مشوی بطریقی حکما رنبد ده عدد کوفته تخم بلباب پنول فرصها سازند شترتی نیم
 بنقال تلک بنقال باشیر با و آبهای مناسبه و در سجی اجزا اقراص سلوهر یک یک درم نوشته الا مضطی انیسون هر دو
 یک یک درم تخم ریش شده در بانده کرب الملوک را اگر با تیره و انیسون و صطی با یک ساینده در سه روز در آب میوه نجیسانند
 بهتر از شویه است و طریق شویه حب الملوک است و حکما بنده است که بعد از مقشر کردن آن و بیرون آوردن برده درون
 او قدری گل سرخ و کثیرا با کسویه بقدر برین کواضاف مانده در لته تری بسته تا با کثیرا بکشد و در شترتی شویه نمایند
 و بی کثیرا استعمال نباید و قرص طلیحین که کشید طبع و در اکثرت و دفع فضیق النفس و منجی کندی رب انیسون یک درم نیم
 تریب خیزم کل مغزته دو درم کوفته تخم باب کشته فرصها سازند شترتی از شته درم تا چهار درم باده دو درم شکر قرصی
 که در سهبال صمدی که بصیف قوت سکه از زیادتی طوبته نوزیده باشد بکار آید بطریقی بیان زیره در هر یک چهار درم
 قرص گلناظر نیشختم کل سماق هر یک یک درم خرب سبلی ده درم دانه انگور سکه بریان پنج استار درم کوفته فرصها
 کنند شترتی دو درم باب به قرص نانخیزه ذرب بخوری دم لاخون سه درم کل قرصی صمغ عربی هر یک یک درم آب
 فرصها کنند دو درم باب برگ خرفه بنهند و دیگر تخم حاض تخم بارتنگ که باید صمغ عربی کل را بی کل تخم طمشیز خشک
 هر یک یک درم و دق گل سرخ نشندم کوفته تخم بلباب سپرزه قرص سازند شترتی بنقال آب به یا تریب سبب است
 سوری یا برود بنهند و دیگر صمغ عربی نشاسته طباشیر هر یک دو درم تخم حاض دق گل سرخ هر یک یک درم کوفته تخم سبلی
 بنز قطره ناقص سازند شترتی بنقال قرصی که با اختلاف دم و نفت الدم بافت سماق صطی تخم کرفس عقوان
 هر یک یک درم کل را بی قرص طباشیر هر یک دو درم نشاسته گل سرخ هر یک سه درم کل صمغ عربی تخم حاض بری هر یک
 چهار درم کوفته تخم بلباب پنول فرصها سازند از یک درم تا یک بنقال در سایه خشک کند و در ظرفی که با نده قرص
 مجرب جهت بستن خون کبک سر حب لاس دو درم اوله بیلله بیلله بندی صفت بوطه مقل لوزق کل از طرف شش یک چهار درم
 منقل راز آب و روغن سرطل کند و او به را کوفته تخم بران میزنند و فرصها سازند شترتی دو درم قهوه سهیل
 از جرات حکیم حیدر علی سنا و ناکوفه دو درم بنقال در دوشنیه کلاب مثل قهوه جو شاینده بنوشند که سهل شود
 است و طبیعت سهبر است نین میدهد و در کسره حلاق میکند و در کثیف بنقال بخورد و سالان نیز متوان داد و اگر کلاب
 نباشد روغن کل انداخته جوشش دهند که کل صمغ سنا است کلمه معقد سسم در الفاظ کافیه او رویه میوه عقیده
 است کیوس ایچر موضع علت نیز نند تا بر شتر کسب انهر خاک بسوزند که اکل حفزه آذ اطهای طار با اترا ب و دنیا
 کیوس که استرخی مقدر امید است صفت بود که در شرح موقوفه موقوف مردار سنگ اظمیا رفته برابر یک

سهمال برقی آرد در مرقط دوم مذکور است ما را السو لوع باخلاف بربری که باقی نماند بود و چند است که در سوزن
 شعیرو با بقدر که بوشانند بوشانند تا غلیظ شود و صف کشته و بقدر جمله دم از آن بکشند و صغیری بر یک سوم شود
 دیگر چته در ب شوروی مرقطوی بگیرند سوین شوی یک سکه و کا درین هم سکه و بیزند مثل بختن شش جوس صکاره
 چند قطره در عن کل خاص بکجهت بگرزند دیگر چته زرق الامعارطوی که با حار است و حدت فزاع باشد بگرند آب
 سماق تازه و او که موجود باشد سماق را بکینش در آب تر کنند در میان آب سماق دیگر که در نجیسانه و صاف نماند همین
 دستور تبه سوم بل از پس درین آب کا درین عشر سوین شعیر یک شیار و ز نجیسانه پس خوب مالند و بکوشانند
 تا غلیظ شود ما را العسل در است آن کسی را که بفرج مقدار بود نفعه در مرقط سوم ادویه را همی مرقوم شد
 ما را القمقمه چته خروج مقعد باز و کلنا رحمت بطوط ورق آن در آفتاب بکوشانند تا که آب سبب شود و در مرض را
 در آن نیشاند و بکوبند که به دست بر همان آب که خض ما را البقر نافع سهمال صفراوی مقول از قلاسی بگیرند شیر کا
 دو حطل و مرقط کنند بر آن چنبرم حساب اس در ربع حطل دوغ ترش پنج حطه سه ب و بعت طاقه صناع دده طاقه کرفس
 و دد عد و ورق ترنج تازه و شب بکند از آنجه شود و صباغ نجیسانه و مسکه از دیگر بیزند و در حطل صکاره با دانی سکه بچندم
 کل ارمنی و چنبرم کک با شانه مر بای الیج که طبع نرم دارد در ادویه معده مر بای اطله که حبس خون و کسکند
 در مرقط دوم مر بای انبه اسعار قوت در او سهمال بند که مر بای ترنج چته نقوت اجزاء قلیل ریاح معده مر بای
 زنجبیل قوی بچی داد و ای اجار نافع است بر سرد و ادویه معده مر بای سیر که قلیل ریاح و اناطه طریات
 امعا که در مرقط سوم کشته مر بای فلو حیا بر شتر خمرخ متاخرین که زمین طبع کند و کسی که مقدار نفیض طبیعت ترنج
 انفی باشد نافع است در صلابتی ناخوش نازد و با هضم جرم خشک و خزان جویان خورد بگیرند خیار شنبه خام که بوز بوی
 پیدا کرده نباشد و بشکافند و خلوس آنرا در پوست بکند و کندی کبابان بکند نه قلاب حل کنند و خلوس جاسر
 را ساعتی در این آب بکند تا سبب شود پس از آن آب براده باب خاص سوم مرتبه بشویند و قند را در کلاب آب
 حل کرده بر سرش تا نزدیک بقوام رسد انگاه خلوس خیار شنبه بلدان انداخته دو سه جوش و بند تا بقرام کند و در کوه
 خوردند قدری مشک و عنبر نیز در آن در حل کنند مر بای ح ج بقرنج بچی و صف همان است سهمال صفرا و خیار مر بای
 مایلیکه که طبع نرم کند و بکسب بر چی رسد در مرقط دوم کشته مر بای که طبع نرم کند و ترنج نفعه در اول سوادند
 کرانه شود پس ریاح کنند و در بیزند پس صباغ خوش ساخته بوشانند در کلسفای چهار خصال با یک ساخته بر آن باشند
 سهمال خلط سودا کند و شور بای با گمان با بسفایج همین مکرارند دیگر مطابق قلاسی که سهیل سودا خردوس را
 بیزند نفعه نماندگی با قند و ریاح کنند و مشک در امیداب و کرفس رطب بکند و در زرنبر و معنبرم بسفایج بخوردند
 در و یک پزنده تا ماهر شود و بشور بای آن خشکی کنند که بکین صبح و خزان سودا و از له زنجبیل دیگر که طبع نرم کند کسکند

یک قطره روغن بادام بارون کجی که بکوبد یک قطره روغن بادام که در وقت شب اندکی بمردا جوشه بندد و کف بداند پس مغز
 و تخم کوبیده با یک ساقه در آن بنیزد و برشند حساب قلاسی بن ترکیب فرق خوانده با گوشت خندروسس مطلق برق بر
 شوربای گوشت خفیفه باشد در شوربای دیگر چهار مرم هم اصل کذبح درم حای مقصد و شقاق آن در نوبه صیقل
 کند انشاء الله تعالی در لایه جلده باید مرم سفید آن مرم که کلین در صبح و آنتهاب بر اسپر او مال در وقت کند
 یک سخته آن در در وقت گذشته و در شرح آن در لایه جلده خواهد که مرم چهار مغز جته با سوراخ جرات
 و لایه مقهور فغن یعنی زال متوجه مرم سفید روغن کجده مساکرم مرم ساقه بل آرد مرم خل جته و اسپر و حله
 مقصد سفید مرم هم و خلیون که جته تکلیل درم بر اسپر کلین در صبح آن تجربه رسیده مرم هم اصل سفید و اسپر
 در نوبه مرم هم زنگار که مستقر اسپر مرم شادانه بر اسپر و شقاق مقصد را نافع است مرم هم کاوری از کفین
 و سوزش با سوراخ سفید است مرم هم تجلی نافع بر مرم مقصد در لایه جلده باید مرم هم نافع بر اسپر و شقاق مقصد
 آب کند ما بیشتر مرم مقل ارزق ده درم مرم کادور روغن زرد او بر یک کوبیده مقل را با آب کند مائل نموده روغن در خل
 کرده بوشانده که آب جذب شود پس متوساق کادو کوفته نرم کرده و قدری مرم سفید و جلگه بر هم سازند و مکر جته
 شقاق مقصد روغن متوساق کادو را با اندکی مقل مثل فرطی سازند و در آن سنگ محول و سفید آب معقول و آب کس
 خاکستر درون ضایع کنند و حالنی که بر سرش باشد پس از شش بگریزد و در اولی با ظرفی دیگر بریزد و زمانی صلاح بر نند روغن
 زیت کم که قطره کشند تا مستوی گردد و دیگر زفت نیم و قه سفید با در رنگ بر یک در زفت کوبیده متوساق کادو کوبیده
 روغن گل جلد رقیق و دیگر مرم کادور روغن جسته زرد او بر یک کوبیده مقل ارزق ده درم آب کند تا بیشتر مرم مقل را با
 کند مائل نموده روغن در خل نموده بوشانده که آب جذب شود پس متوساق کوفته نرم کرده با قدری مرم سفید و جلگه
 بر هم سازند مرم همی که در علت بند لوطه سفید است که با افاقا سوسن خشک خنجره در روغن بر روغن خنجره سازند مثل
 مرم شود بر عضلهای مقصد طلا کند و دیگر که جته نوبه نافع آید در مال جته خنجره نماید بر در رنگ گلزار زرد جو به حزن
 سیاهوشان شب بمانی مسکه سینه و اگر شرح باشد بهتر شرح کوزن سوخته مرم سفید بر یک کبوتر که روغن زیت چهار توله
 به سوراخ مرم سازند مرم همی سهیل فلفل خنجره و تخم مصفر مستط از مری کشیده و قه بر دورا ساینده بر مری کشیده از
 بنامند پس خوب بایده صاف کنند و از مرم هم اضافه کنند قوی باشد اگر صفاج در مرم نوبه اضافه کنند قوی تر سهیل
 بخیب از دایمان بند بگریز بلبله کاغذی در درون محض تازه رقیق که در بوته می باشد سهیل شود و چون آرد
 باز در نوبه سهیل باز بپزند و الله اعلم بالصواب سهیل غذای که خراج صفا کند کل نفع است درم و در درم
 کلاب شب تر کرده صبح جته خوش خفیفه داده در بار جبهه کوزه صاف کنند و در مرم شکل کرده بر نند مرم هم
 آلو که خراج سودا و بلغم کفایت مطو خود و سس مکه قیطوس ساج بندی در نعل نمبون تخم رازیا نه بر یک کبوتر

بگذرد یک درم بم کوبیده یک چهار درم ورق کلسنج بخردم سناسکی بپست ببلید کابلی ببلید اب ترندی پاک
 کرده بر یک ده درم آکوسیاه بپست عدد جلد را بپزند در ششتر طل آب پاش نرم بپزند تا بیکر طل و نیم کوبه بیندازند در آن
 ششتر درم افیتون در گمان بسته تا بچشد بعد از آن از شش فرو گیرند و کسیر را بپست بمانند و بقیارند و دو کوزه بکنند
 و نیم تخم حنظل کوفته بچینه در درازک حجر با جود ساییده و یک یک در صبر سقوی و غار یقون بفرال بچینه سحرگاه در مطبوخ بخند
 یک درم بیاشامند مطبوخ آمله سناسکی ببلید زرد ببلید کابلی دانه بیرون کرده و ببلید بلیه سیاه آمله پنج همک خرنده
 بر یک بجز درم غناب ه عدد اولی سیاه پستان بر یک بپست عدد جلد بپزند چنانچه رسم است و صفا کنند و فرجیا شتر بپزند
 شقی بر یک ده منتقال در آن حل نمایند و بیاشامند مطبوخ افیتون سهیل سودا و بلیغ و صفوی سوخته و جذام
 و جنون و مانجوسا و سوکس جمع امرش سودای زانافع بود ترید سفید خوب خرسیده بر دهن باد و ام جرم کرده کوفته
 بچینه دو درم با درنجویه کا دران ببلید آمله مطبوخ دوس بسفنج پنج همک خرسیده بکوفته تخم کثرت تخم شاتره بر یک
 سه درم نقشه نیلوفر تخم کاسنی بر یک چهار درم سناسکی پست ببلید زرد ببلید سیاه پست ببلید کابلی ورق کل سنج
 تازه یا فک افیتون هر یکی در گمان بسته بر یک بپندم مویز طایفی دانه بیرون کرده درم نمجوا بپست در ششتر طل آب
 تا در طل بماند کسیر افیتون بپست بمانند و بقیارند و صفا کنند و فلوس خیار شتر و ترنجبین بر یک بپست درم در آن حل نماید
 و با ز صاف کنند و بیاشامند دیگر گرم است در آخورد اول خشک در آخر درم مطبوخ دوس سه درم نمجنون چهار درم
 ببلید سیاه بپندم مویز منق ده درم در بلین و نیم اب بپزند تا بثلث رسد یا بایند و بیاشامند مطبوخ افیتون
 غار یقونی نافع است گرم فرا جاز را در فصل بهار اخذ کنند و اکثر در تابستان ببلید سیاه دو درم پست ببلید زرد
 ترندی مویز منق بر یک بپست درم غناب بپست عدد اولی سبله جبهه بر که سودا بر و ببلید دارد بسفنج سه درم داخل
 کنند در جگر طل آب بپزند تا بیکر طل آید نگاه سه درم افیتون در جلی با اکثر بقدر الحال قوت در غلبه خطه سودا بپزند
 و کساعت بکنند ازند و صاف کنند و نصف رطل از آن با بیدرم با برنج فیقرا و کبدرم غار یقون سفید بقدر قوت تربد
 سفید بیاشامند دیگر که اصلاح فراج سه درم در ششتر درستان بیاشامند امیرن معطلی بر یک بپست سهیل
 دو درم بسفنج مویز منق بر یک سه درم سناسکی چهار درم شاتره بخردم آمله ببلید بر یک بپندم ببلید سیاه ببلید کابلی
 پنج کرفس پنج از زیانه بر یک ده درم در پنج رطل آب بپزند تا بیکر طل با ز آید و پیش از آنکه دیک فرو گیرند چهار درم
 افیتون در حل کنند و کساعت بر بکنند و نصف رطل از و صاف کنند و غار یقون رنگ بندی بر یک بپندم با برنج فیقرا
 و زرد سفید بر یک بگذرد در حل کنند و بیاشامند مطبوخ بسفنج بر براج و کسیر سفید است در مطبوخ سوم بخردم
 مطبوخ بنفشه اسحاق گوید که او صفوا و حلاط هاره از بدن پاک کند و تب گرم را بچینه است پنج کوفته سه درم
 سه تخم جازین بر یک چهار درم تخم کاسنی سناسکی کل نیلوفر بر یک بخردم بپندم ترندی پاک کرده است درم کل سنج

ده عدد آلو یا زده عدد غناب جرجانی سپستان هر یک سی عدد همرا بزند و چنانچه رسیم و بیالانند شیر شست ده درم فلوس
 خیار شنبه با زده درم تخم کبوتر سی درم باد می با بزند و دیگراره صفا کنند و با یازده درم سبب نفثه بکار دارند مطبوع
 میارستان آرزو مطبوع فصلی نیز گویند اجزای اخلاط نطفه کنند و با کز امراض مفیده است گیاه نافه افیتون در درم سبب
 حکمک بسفای فستقی بر یک یک ل در نیم زرنک حب الیمان تخم شنبه درق نشین کله بیلید درق کلسنج سپستان تخم زرنک
 بر یک یک من مطبوخ و کس شکامی باد آورده و با در بخوبی بر یک دو درم و نیم مطبوخ بون دقیق سناسکی نیلو و نفثه بر یک
 رطل تخم خیارین تخم که و تخم خود بمیلوفه تخم کزفس تخم راز زانه تخم کنشوت ایسون بر یک یک کلسنج شانه تخم شانه خشی
 سفید کافور بان بر یک پنج رطل غناب جرجانی دو نیم من آلو بخارا زرد آلو ترمه می سریز منقی پوست بیلید کابی پوست بیلید زرد
 بیلید سیاه همه بیوفه بر یک یک من همه با سه باقه همرا در زرنک رطل اب بزند تا ثلث بماند صاف کنند و قدر شربت از این کله است
 با تقویت که نکور میشود صفت تقویت تر بسفید خاشبیده جوف خار قون سبب صبر قوطی رب السوس لاجورد محمول حجاز منی
 محمول نموده انگلی همرا بر کوفه نیمه کیدرم در اول شب بخورد سحگاه مطبوخ مذکور با کوفه فلوس خیار شنبه در دوقه
 بر تخمین جلاب تناول نمایند مطبوع خجامع اخلاط نطفه را دفع کند در مفلوفه درم گشت مطبوع خیار شنبه اخلاط
 صفوای حاره و خلطها رقیق از بدن پاک کند و خلط سوخته برانه نفثه درم کلسنج چیدرم پوست بیلید زرد صفت درم
 ترمه می پاک با زده درم و در بعضی نسخا کابی که ضعف معده بسیار باشد و حرارت بسیار نموده استخاخ نفعی در خل میکنند
 رنفته طروح میسازند همرا در سه رطل اب بزند تا یک رطل اب بیالانند و با زده درم فلوس خیار شنبه دران داخل نمایند
 و بیاشامند دیگر فخرج خلط حاره مراری کلسنج چیدرم پوست بیلید زرد مفیدم ترمه می منقی مویر منقی بر یک با زده
 درم آلو سیاه غناب سنج بر یک بست عدد همرا در سه رطل اب بزند تا یک رطل اب پس بمالند ران فلوس خیار شنبه با زده درم
 صاف نموده بیاشامند دیگر خوب کتاب درجه البان نافع خوردی و مفوادی و منعی و مانع کردن و سکن حرارت تریه
 برف سردم نیلو و نفثه بر یک چیدرم بیلید کله بر یک سفیدم بیلید زرد بیلید سیاه بیلید کابی بر یک مفیدم کلسنج مفو
 خیار شنبه تخمین بر یک ده درم شیر شست شکر بر یک با زده درم خزامه مندی صفت درم غناب سپستان آلو سیاه مویر
 منقی بر یک سی دان همرا در یک سیه یا بجمالی آب بگرشاند تا باو سیه با بیلانند شیر شست و تخمین و شکر و خیار شنبه
 در و کبه از زده صاف کرده شش برت کنند نیمه سحر و نیمه شنبه بوشند اعتباه از نسخهای مطبوخ خیار شنبه را که در کتب
 بطور سببه روغن بادام زرد و مسخرین آنها خیار شنبه را بی روغن بادام استعمال میکنند و درین مبالغه تمام دارند و حق
 همین است چه خیار شنبه سبب چه بن لو با معامورت همیست و مصلح او روغن بادام مطبوع که چون صفو او سودا براند
 و زجاج را به عمل آید و در سررا میخند است روغن پنبی میلوفه در کله کعبه میخند کل نیلو درم تخم کلسنج بر یک
 سه درم بیلید کابی منقح بر یک چهار درم پوست بیلید زرد و چیدرم شیر شست بست و چیدرم آلو سیاه با زده عدد

عقاب بست عدد سدره در صورتی که سنج بر یکدیگر میله زرد و دود میزدیم تریب چهار دم مطبوخ سیخه چته فوج کلب
 بطلان حسن اعصاب سینه در حسی سبل خربو اشنة بسبا سبه بریزد آب نرزد و صاف نماید و هر روز دو وقت تا سه وقت
 بروغن بید بخورد بنده مطبوخ سخاب اسپهال صفا کند و حرارت بنشاند تخم کسنه چهار دم میله زرد ده درم ترنهدی پاک
 کرده بست درم الوی سیاه عقاب هر یک سی عدد و سبتان بنفشه هر یک یک کف در یک کف بنفشه بید سینه بنفشه چانه رسم است
 و صاف کنند و باز ده درم فلوس چهار شنبه و بست درم شیر خشک در آن حل کنند و یا شامه مطبوخ غار قون کرسبل
 سودا و نفهم و خلاط محرقه باشد بسفنج یک پیکوفه سه درم سطور و کس گیاه غافش باد بخوبیه کا در بان میله آلمه هر یک
 چهار دم پوست میله کابلی میله سیاه هر یک بقدرم پوست میله زرد و میز منقعی هر یک ده درم انیسون در کتان بسته
 باز ده درم آوری سیاه ده عدد در نجر طل آب نرزد هر گاه بر طل آب نرزد گاه بر طل آب نرزد تا گریش نرزد و کسب انیسون بست همانند
 و بنفشه رسد مطبوخ بر ایالیانید و یک درم غار قون کوفه نوبال کدر سینه بر بند دیگر کا در بان باد بخوبیه گیاه غافش
 بسفنج یک سطور و کس انیسون در کتان بسته هر یک چهار دم میله زرد و اندر سرون کرده هفت درم عقاب بست نه چانه
 رسم است بیزند و یا لاند و کتقال غار قون را بر نوبال کدر سینه در آن ریزند و یا شامه مطبوخ میوزر خلاط سخته از آن
 بیرون کنند بنفشه سه درم کلسنج بچرم پوست میله زرد و ترنهدی پاک هر یک هشت درم میوزر بنده بست درم عقاب کوب هر یک
 بست عدد جلد یک من نیم آب بچوشانند تا نیم باز آید و بست درم فلوس چهار شنبه در صد درم این مطبوخ حل کنند
 و بنوشند مطبوخ بلیله اسپهال صفا کند و حرارت بنشاند تخم کسنه چهار دم میله زرد ده درم ترنهدی پاک بست درم
 سبتان بنفشه هر یک یک کف الوی سیاه عقاب هر یک سی عدد و در کعب بنفشه بید سینه بنفشه چانه رسم است و صاف
 کنند و باز ده درم فلوس چهار شنبه و بست درم شیر خشک در آن حل کنند و یا شامه دیگر که گرم در اهان شاکسرخ
 بنفشه هر یک بچرم پوست میله زرد کابلی میله سیاه هر یک بقدرم ترنهدی پاک باز ده درم تخم کسنه یک کف در کس کس
 بسته که چک عقاب الوی سیاه سبتان هر یک سی عدد و میله زرد و نوبال بیزند تا نیم من همانند و صاف کنند و مقدار
 صد درم این مطبوخ بست درم شیر خشک که در آن حل کرده سخته بکار برند دیگر که صفرا براند و تنهای گرم را هفت و دو
 میله زرد ده درم ترنهدی پاک سی درم شامه هر یک کف الوی سیاه سی عدد سبتان بنجاه عدد بیزند چانه رسم است
 و صاف کنند و سی درم شیر خشک در وی حل کنند و باز صفا نمایند و اگر کابلی صبر این مطبوخ بیزند صواب بود دیگر که صفرا
 براند و خلاط رقیقه براند از دو سنگین آنتاب حیات حاره نماید میوزر تخم کاسنی هر یک سه درم درق کلسنج چهار درم
 بنفشه بچرم سمانی پوست میله زرد پوست میله کابلی هر یک بقدرم ترنهدی ده درم عقاب سبتان الوی سیاه الوی سی
 هر یک بست عدد و میله زرد سه طل آب نرزد تا باز یک طل آب نرزد از آن فرود آورده فلوس چهار شنبه و کس بنفشه هر یک باز ده
 درم در آن حل کنند و صاف نموده یا شامه دیگر که اسپهال نیم و سودا کند و تب مع را سودا و اسطور خود و سی

سه درم سفینج روی چهار درم عسله کابلی عسله امله عسله سیاه سنابلی هر یک بخندرم انیمون بخندرم مویز منقح بست درم
 آلو سیاه بست عدد دجله را بنزد درم ستانده درم نعلی دوشم حنظل هر یک گامی نیم صبر غار بقون هر یک بخندرم
 استعمال نمایند و اگر سرد در در حبه بسته دو ساعت پیش از مطبوخ به بنده صواب شد مطبوخ می که انضاج خون عسله و حنظل
 که بنفشه تخم کاسنی تخم جبار باد رنگ تخم جبار هر یک در متقال ترشندی بخندرم آلوده دانه غناب بست درم جو شانه د با بیخ
 متقال شکر شیرین نموده با شکر نیلوفر یا شربت بنفشه دوقی بددوق نیلوفر به بنده مطبوخ می که انضاج صغرا کند
 بیخ کاسنی نیلوفر برسیا و شان آلو سیاه بیخ همک آلو سیاه بخار حنظل بنفشه غناب ترشندی آلو جهم تخم کاسنی شربت نبات
 افزودن غناب بکعبه بعد از شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت نارنج رب توت شربت ترشندی شربت آلو سیاه شربت
 آو با توت شربت آو جازین دوا با آنچه قابل طبع است بخوشانند و بعضی سفید تها و باها منضمه مطبوخ ترکیب کنند
 و حسب مزاج هر یکی بدیند نوع دیگر از روشنی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی نیلوفر هر یک در متقال آلو جبار بخند بست
 بست عدد و بعد از در یک پاکه یک بخوشانند تا بنده آمد صاف کرده بقد سفید شیرین کرده بنگرم بیاشانند و خنثا آب
 نخود نیلوفه و شامش در مرغ جوان با گوشت حلوان گوشت تر یا سفیخ و دقن ترشندی و در وقت سهیل فی فنی خورد
 مطبوخ می که انضاج سودا کند با در نخوبه گا و زبان پستان سفیخ شستی کاسنی قرظ بیخ رازیانه شامش صاب رسک
 انجیر زرد شمش انیمون مطبوخ دوس و دوق حنظل شربت گا و زبان پستان شربت نارنج غناب در در شکر شربت بنفشه
 به ستر مطبوخ مناسب بر بزاج بر بنده مطبوخ می از روشنی مطبوخ در سن با در نخوبه گا و زبان برسیا و شان ابدیان بیخ همک
 سفید نیلوفه هر یک در متقال در یک لآب جو شانه تا بنده آمد صاف کرده به قد سفید شیرین کرده بنگرم و غناب نمایند
 رند نخود آب نیلوفه و گوشت ایمان فرود در چینی در عرفان در سفیخ مطبوخ می دیگر که انضاج طبعم کنین گرانانه تخم
 رازیانه در چینی مویز منقح زخمیل گا و زبان استخوان کزفس بیخ کزفس انیمون بیخ همک لآب صلب تخم گان بیخ انجیر شیرین
 در عرفان با بیخ غناب شمش حنظل سفید ابر ساقه زاناب آو در حله برسیا و شان زرد شامش مطبوخ دوس شمش حنظل
 با اصل به ستر سابق ترکیب کنند دیگر نسجی بر سفی ابدیان با در نخوبه انیمون برسیا و شان هر یک در متقال انجیر بنفشه و در
 بیانه جو شانه تا بنده آمد صاف کرده در متقال گلقد زردان حله کرده و صاف نموده بنگرم بر شمش زردا و آب
 مطبوخ می که اسهال صغرا کند و هتد نوع با در حبه بست تخم کاسنی گل سرخ رازیانه هر یک درم عسله زرد سنا شامش
 انیمون ترشندی مویز منقح ترید هر یک بخندرم در یک نیم سیراب بوز انیمون جو شانه و انیمون در حبه مطبوخ فرود آرد
 عسله زرد در کسب بر شمش در حله بود به حله کرده میل نمایند مطبوخ می که اسهال صغرا و سوز که بنفشه درم
 گل سرخ بیخ عسله زرد ترشندی منقح یعنی از دانه و لیف پاک کرده هر یک بست درم غناب آلو جبار هر یک بست درم
 هم در او یک نیم آب جو شانه تا بنده ماند بست درم تلوس جبار شکر درین مطبوخ حله کرده بنفشه مطبوخ

مطبوع که اخراج سودا کند و در مطبوع دوم او در هر کسی که گشته مطبوع می که اخراج سودا و بلغم کند اینسون تخم زبانه
ساج میندی و نقل هر یک یک درم تخم بالنگو تخم زنجبیل هر یک درم بسفنج کما فیطوس مطبوع در هر یک درم اینست وقت
کا در زبان بالنگو بلیله ابله هر یک چهار درم ورق کلسنج چغندر سناسکی سفندرم ترشندی با یک کرده پوست بیلک کالی بلیله
سپاه هر یک درم میوز طافی دانه بیرون کرده بست درم اوساده بست دانه جگر درم شکر گل بسب بزره تا با یک مگر طعلی تخم
آید پس بیدارند در این شربت افتخار در کمان بستند در جوش بند و از نشز در دگر در لبه استغفارند در صاف نموده
ده درم نبات و یک درم غاریقون بزغال بنجیده و هر غوطری و در کلسنج بلطفی در جلا جود در این و نیم تخم حنظل و مطبوع
اضافه کند و محرکه بگرم بیاشامد مطبوع می که حکیم سعدا شده اند و خود حکیم صفی الدین گفته که تخم زبانه اصل السوس
مقشر بود صلب باد بخوبی کا در زبان تخم کشرت پوست بک بر هر یک درم و در حال مطبوع در هر یک بسفنج فستق کلسنج
شش شقال گلکین بست و در شقال مقشر و کافور بجز در دانه عدس و سیان بست و در عصاره کلسنجی عدس و در جلاب
شربت بود سه صباح نوشند در چهارم برنگر سناسکی ترشندی هر یک شش درم تخم زبانه نیم درم اناناد نموده بوشند و تخم زبانه
دشتم مطبوع می که در قوت رخی کجا آید بزره کالی کرا و یا در شلیل زبانه اینسون تخم کلسنج کلسنج کلسنج کلسنج
وصاف نمایند و چهار رقیه از آن حاصل و فانی هر یک کوفته در دهن باد تخم نیم قسه بجزند و اگر تخم کلسنج در این دانه
و در شقال روغن سپید بجز اضافه نموده بخورند و ترشندی مطبوع می که در قوت کلسنج ضعف در دانه قران باشد کجا استیخه
در صینی بسبب جود اسپنل طبیب هشتم تخم کلسنج مساوی جوشانیده در صاف نموده روغن بادام تلخ اضافه کرده بوشند
مطبوع می که در قوت تخم سبب سلامت و شایعات اگر در باقی اند استعمال کنند تا مهار از بقیه مواد پاک کند جلده تخم کلسنج
حطمی بادیان هر یک چغندر پوست پنج کبر پوست پنج بادیان انجوان بسبب ایشان مقشر پنج مهابک خرشیده نیم کوفته هر یک
ده درم میوز صفی بست درم انجور سفید ده عدد در پنج جل کلسنج بزره تا بطلی روج کند و بطل گرفته تر بود می روغن خردق
منقالی خلوس خیار شنبه فانیه سنجی هر یک بست درم اضافه کرده تا سه رطل استعمال نمایند و بگرم تخم مطبوع می
که چته اسپهال سدی دوری که سبب آن خلط سودا باشد نافع باشد فو رو بوندم کوفته هر یک درم این بسایم که گفته
آید بلیله کما فیطوس کما در پس تخم کلسنج اینسون زبانه تر بود بگفته هر یک سه درم کل کلسنج اینسون هر یک چغندر سیاه فانی
مقشر در بلیله سیاه ده درم بیلک کالی بانزده درم ترشندی را بایونند در هر کجسته با دیگر در این تخم بیدند و صاف کنند و بعد در حال
توت برص از آن مطبوع گرفته بار بعد درم بلطفی و بیدم ابارج دینقرا و یک درم غاریقون بگرم میل نمایند که گوشت شربت
درین مطبوع کفایت کند بجز در ده هفت روز از اصول داده شربی دیگر از این مطبوع بدین مطبوع می که چته اسپهال سدی کلسنج
خلط صاف باشد تقیه بان یکده فیه با دو کوفته کلسنج ترشندی صفی پوست بلیله زرد هر یک بست درم اگر کسی علاوه در کلسنج
بجزند با یک کلسنج نیم با آید بانزده درم خلوس خیار شنبه در آن باشد و صاف کنند و طبع مطبوع می که چته اسپهال سدی بایونند و بگرم

کند و در تب بربخیم که مالایه وی چفته باشد بر هفته یکبار و هفت نفع تمام دارد از کجیل یکدانه و نیم سفیاج یکدانه و نیم تره دردم
 گلخانه یا کلنگین سی درم جمله شربت است دیگر که سهبال صغرا و نیم کند زعفران دودانک کنجد قهقهه تره بادام برک یک درم
 سقونیای چدرم مغز تخم مصغره شکر سلیمانی هر یک درم تربت درم غسل قدر متراجم شرفتی بجز درم تا شش درم وقت سحر است
 نیلکم معجون چغره زلق السعاده سهبال زمزم از عرق آن درم با دود و قسط تلخ بزرگ بجز درم جنده افیون علی بزنج
 مسوسه سابه و ارضینی لعل سفید زنجبیل بارز و بریک درم غسل دو جنده یا سه چغره معجون حب الغار چغره قویح برنجی مغز تخم
 شکم نافع است در اوید معده تحریک یافت معجون حب الفلفل چغره تقیه برن از طوبات فلفل سیاه فلفل سفید ابر
 در فلفل قرص و فلفل سفید سدر برنج کابی مغز تره زرد ابریک کینقالب حب الفلفل شش مثقال تربت برصون شکم سفید هر یک
 بست و چهار درم شش چغره استغراغ شش درم ناهفت درم و چغره برص و مینق و فاج کینقالب معجون حرلی که نافع
 بقویح دریا است در اوید معده که شسته معجون حب الفلفل چغره قویح حار و میوست هزار ایل کند و صبح علی صغرا و بر
 نفعده در از یانه انیسون مصطکی هر یک بجز درم یک سدی معتد درم و نیم رب السوس دو ستار سقونیای تازه درم قهقهه تربت
 روغن بادام باروغن گاو هر یک جلد درم نفوس خیار شنبه قند عمل هر یک درم بویق معروف معجون کسند شرفتی بجز درم
 تاده درم و در سحر نقیسه سی درم در سحر دیگر نقیسه بست درم و سقونیای تازه درم دیگر مطابق بجز تادله صغرا و
 رب السوس هر یک معتد درم سقونیای شوی ده درم نقیسه سی درم تربت سفید نجوف خرانیده روغن بادام هر یک جلد درم
 نفوس خیار شنبه قند سفید عمل ولایتی هر یک درم معجون داود اطیالی که سهبال صغرا سوخته است در اوید معده
 معجون راحت قویح را در ساعت بکشاید فلفل در فلفل زنجبیل زرد کانی سدب خونمان قویح هر یک درم و سقونیای
 سفید درم غسل کبیده و جلد درم شرفتی کینقالب و یک سخته آن انشا الله تعالی در اوید مفضله سیاه معجون بریل که
 خاصیت دارد تخم کرفس انیسون هر یک درم زبل اندب چهار درم تربت بجز درم کوفته بنینه بسبل معجون سازند شرفتی درم تا
 چهار مثقال دیگر انیسون زرد بادان زنجبیل در فلفل تلخ فلفل هر یک درم صبر سقوی درم و درم کربن کرک کبریا یا
 چهار درم همدر بار یک بکوبند و با غسل کف کوفته بسرشد و در دارند وقت حبت از دردم تا شش درم با شربت دردم
 معجون بر خرس چغره حبات حب القویح و بر خرس برنج کابی مغز تره هر یک یکدانه تربت درم در اوید کوفته چغره
 بسبل بسرشد جمله کثیر است باید که قبل از تناول این دو ایکاعت نیز تازه گوشید و چغره شسته قند در وقت پیش در
 سحر در بر نیز نیاید معجون سقراط چغره بوسیر و زهر منقوله حب القویح و اخرج آن معین است در اوید معده که خون
 معجون سقونیای قویح را بکشاید در گرم او را درم از جرم توان داد کافور کجیه تربت گل سنج مصطکی رب السوس هر یک درم سقونیای
 رعد درم اوید را سقون نماید و آب سبب آب شیرین با سوبه و قند سفید بجز درم درم بقوام آرد بسبل قدری ازین قوام اوید
 بسرشد و بند کثرت است و در سحر مصطکی یکدانه است معجون سنگنج سقونیای نیم جرد سبب نیم تخم کرفس خند کبستر

بریک کج و مستقیم باد در روغن بادام ساینده سیکنج را در غسل حل کنند و با یکدیگر میانبرند و او را کوفته خیمه بان بسند شترتی بر منقال
مخجون سنا از تخم خیمه قویج نبات نافع است و استخراج مواد سوداوی کند بعد از تصفیح و در بل امراض حله است اب
مموده مشوی نشاسته تبخیر کاسنج بریک سنج منقال بلیه سیاه پوست بلیه کابی روغن بادام کافش بریک بست
منقال سنا کجی بخت بریک سی منقال عمل او چند هم عمل را سخت با یکدیگر در آن سنا و کل سرخ و نقشه بلیه سیاه بر یک ده
منقال بلیه کابی بست منقال جو شاییده باشند تقویم آنرا و او را کوفته خیمه در آن بسند شترتی تا پنج منقال دیگر از
سه پی قویج کشاید و صده در اوقات در نقشه بلوغه با در بخوبی کل سرخ در روغن بادام بریک ده دریم شیر خشک سی درم بر
سنا چاه درم ترخین پاک شمش بریک کر کل ترخین کوشیر خشک در آب حل کنند و صاف کنند پس شمس کوفته بر آن منقال
سازند و تقویم آنرا بعد از آن او را کوفته خیمه بان بسند شترتی پنج منقال تا هفت منقال و اگر شکر سفید بر طبل نیز بریزند
بتر است **فانده** اگر گویند که صاحب تخم انوشیروانشه که در بعضی رساها شرح بود علی گفته که شیر خشک با وجود اینکه سهل
است قویج را در روغن بادام پس عدم شمال در قویج صوب باشد گویم که سیخ در قانون در بحث قویج مکرر است استعمال شیر خشک
کرده پس نقل صاحب تخم از اسامیل غیر محدود معتبر نباشد و در نقشه بر صحت عمل با آنرا خواهد بود چه در ترکیب بضا و خرد است زیرا
گردد و بر سبب سیاهی و همول حفران نافع نیز است کل نقشه تازه نیلوف کلسرخ تر بر و صوف بریک ده درم ترخین سی درم
شمش عمل بریک نیم حطل ترخین با یکجا بست حل کنند و غسل صاف تقویم آنرا و او را کوفته بر روغن بادام صوب کرده باشند
قد شربت او درم تا چندم **مخجون** عود و طین با لکه طبع را نرم کنند صده در معارف است هر که فرکر لک با جود او در
نمک بکفقال صده زرب سادج و فضل بریک سه منقال تر بر و صوف چهار منقال در خشک زربنا و فضل سیاه زعفران
سیخه در اجنبی زرب نیل سیل بریک پنج منقال عود هفت منقال قد غسل با بنا صفت سه چند باد و چند صده و اگر غیر خشک
بریک نیم منقال عود مشوی در منقال بلیه کابی سه منقال صفا کنند بهتر باشد **مخجون** قلیق برای کسی که دوا سی سهل
نخواهد خورد و طبع در غلاط زجه و از خشک فر جان غلاط محرقه سهال میکنند در او صده عمه که شسته دیگر سهال صوف کجا
باز در صده در اوقات در امر و با که کرده ده استاره پاک کرده بریک نیم من جمله را با بانیله سیکنج در آب ساق بریزند
پس در آن جوین کنند و بگویند تا چون دریم شود پس قد سفید کن باب که اندک با بانیله طبع واکه مانده باشد بخوبی شایند
و کف بر در اندک پس واکه گویند بان آمیزند و زالی برش نرم دهند تا قوام گیرد پسته چهار صده از خشک در او قیه طما شیر
نم خاص بریک کوفته نرم ساخته در آن بسند شترتی از سه درم تا چندم **مخجون** قویج حبه سهال قویق مای صوف
کبرانغ است قویج خشک برگ سبب طفل نخواهد کرد یا کاشم زربین در اجنبی در غلظ البویه سهل بسند **مخجون**
قیاد الملک قویج و نافع است در او صده بر مطورش **مخجون** قرطم جنم حفظ در هر وقت طبع در بدن
نرم میوان که اینون یکدر منو خشکانه چاه درم قد سفید بر بریک شترتی بچندیم دیگر کوفتن پنج درم منقال در او را

دارد غیر افرونی غنیمت ندمم کافی است بعد از سترج باید افزود **معجون ناختوانه** که مشک بکشد و باد بکشد در او معصیه
معجون نجات سودا و بلغم غلبه را با سه سال دفع کند و قوی تر نافع است در غوطه زودم که نشسته **معجون مهرس** این
سینا گوید که زنجیر را سود در در چون دود آنک بسوزد و بخورد و اگر با کفتنه غسل نایل نمایند در دگر اینک بود و اگر باب
میگرم رغبت فرمایند خنق و تپهار سود دارد و اگر کسی که مزاج خورند در دگر که دود و دگر خون آمدن نافع بود و اگر با پنج مغز فوج
خورند شبکی رود و بکشاید و باد با تخم کیند و اگر شب تناول نمایند در سرد و یوانگی را سود دهد و اگر شب مزاج اول شب
استعمال کنند سرفه را کما خشکی بود از این کند و اگر آب تر کینند که زنده را اینک بود خاصه که از وی بر جایگاه علت مانند
و اگر آب جوینا خورند سر زهرهای کشنده دفع کند و اگر با شیر بود و خورند که زندیگی سگ یوانه را سود دهد و آب
سدرم فلفل سپید بزرالنج هر یک بچیزم و فینون اشق سماج مندی عاقر قرحا خ لاج سد اسپسینج سبیل تخم کزاس
هر یک شش درم زعفران افیون هر یک درم کوفه بخینه بعلل ششند شربتی از دودانک تا نیم درم است **معجون**
مندی یک سخته آن با صاحب بوسیر نافع در ادویه معصیه که نشسته دیگر قوی نجات اید در در پشت در و دانه بهما
رئاصصل را بنایت ناخت خیر بود با قاعده کجیل در جینی قرفه نارشاگ قرفل فلفل سیاه هر یک پنج مثقال محموده مثقال
ترید سفید صوف صد مثقال شکر اصل بقدر حاجت شربتی از پنج مثقال تاده مثقال بود **معجون** که قوی کجیل بود
ساکن کند خواب در فلفل قرفه ناخته سدسب خونخان مساوی از جمیع ده درم سقمونیا مثل گل و غسل دومش کل شربتی
در حال صحت از یزدنم تا بگذرد و در حال بیماری از یک مثقال تا دو مثقال **معجون** که قوی کجیل بود و ایلاوس که کسب
اند و اشغال در معاد قاق باشد سود بدوقی باز در مصطکی قرفل کجیل فلفل در فلفل جز بود اجزا مساوی
بخینه سقمونیا بوزن کل اشکر آب بقوام آورده ششند شربتی از یک درم تا دو مثقال **معجون** که طبع صاب شفاق
مقصد بود که سرد درم در دگر کثیر پنج مثقال نعل ده مثقال بخرفه بوسیر سیاه و دانه بیرون کرده هر یک مثقال در سه
گویند و بوقت حاجت بخورم باب گرم بخورند **معجون** که سه سال صفرا و بلغم کندی که بنه و سکو است بکشته شعله که ادویه
ریده تواند آساید زعفران و درم سقمونیا شوی کجیل ششدرمان مغز بادام بریان خرد قویم هر یک سه مثقال شکر طرز دست
مثقال سدر کوفه بخینه بعلل مصفی **معجون** سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال **معجون** قاصص که حکیم عابدین از خطابی
طبیب دیوار خط نعمت اندر جلیانی نقل کرده در افع سه سال دعوی چند اناخ سه سال کبیدی دومی است زعفران
نیم خردم چای بل بود مندی هر یک یک خرد شکر خشک بجزو نیم تخمین بنی پرت ترنج برگ مورد تخم حاض بریان ریوند چینی
ز شاگ منقی ششاش بریان سرطان بجری لک منسول طراشیت صنع عربی دم الاخرین هر یک دو خردم در اینها هفت کبر با
به احمد هر یک یک خرد و نیمین بلند بن جها شبر طین تخم خرفه بریان حب اس هر یک پنج خرد کوفه بخینه است وزن ادویه
معجون سازند دیگر سد غیر شش شاگ و درق طلا هر یک یک مثقال ما فودوق نقره هر یک سه مثقال یا سترمانی

رانی عمل جراحی شب سیه کلانی که مزاج تخم نور و نفیسه گلنار بر یک دستمال مرطوب در مسافتی با در مجوزی که در یک کلبه
 خارج یک زعفران آمد عشر تخم خرفه منقشر تخم کاهو سبب هر یک بمقتضای طایفه سرفه منقش منقش تخم کاسنی منقش
 صندل سخی صندل سپید بر یک با نزه منقش از رشک شقی سی منقش شربت نار شسته سبب سبت حاضر عرق مشک
 بر یک شصت منقش عرق کاسنی غسل سفید بر یک یکصد و بیست منقش نبات سفید و سفید منقش ملخ مسهل
 اسپهال جلاط کند و رطوبت از بدن دور سازد و بلقوه در دستمال و در دستمال و در دستمال و در دستمال و در دستمال و در دستمال
 و رطوبت نافع است و بصیرت را بدهد و ششهای تیز کند و اندک در نقل حرف مقهورینا غار یقون سادج منبه بی سیون تخم رازانه نظر
 اسالیون انجمن سارون زوفات تخم کرفس زنجبیل هر یک چهارم فلفل دوازده درم مع اندرانی شش و قیقه کوفته بنجیره
 در ظرفی نگاه دارند و بکار بند ملخ که اسپهال صغروی با زرد نمک اندرانی ساییده بریان نمائند و در صحن بریان کردن
 چند دفعه سرکه تندی بسند پس کوفته اندرانی بریان سیوم حصه زرشک شقی چهارم حصه نیک شیره خشک بر یک نوزده
 سماق پاک کرده هر یک شش درم همه را کوفته میانیزند کلمه بیست و یکم نقویه و مقصدیه در الفاظ نقویه است
 نقوع مشتمل بر یکین کوفته پالوده بقوام آورده نیمین مقهورینا منقش کلمه بیست و یکم نقویه در الفاظ نقویه است
 بیضه مرغ را در کفنه چنانچه رسم است ششتری سبک مقدار کوفته اگر شیرین خربنده تر یکین بکتاب اب آبی که از زرد
 شش خورنده باب غوره کند و نند لطولی نافع از برای قویج و کرفس بول و دشواری آمدن بول در اجاره باره چون
 نبرزد و در از برای کرده علیل در آن نشانه خشک با بونه اکیل الملک شربت جلدت الشب بر خطمی خشم با بونه بسوس کندم
 کل نقیسه بوست خشمی اش که کفنی در شش من آب بچرخانند تا نعلت مانند صاف کرده در از برای کرده علیل در آن بیست
 و طول معتدل محمد رسک مطلق و جاع است اکیل الملک سبت درم تخم خطمی شیره خشک مکده درم مسور ششاش
 پانزده درم نند النج زرخش مکده درم که کطل کتاب نیر طیل آب خالص من همه را دستور جو شایند و بکار بند من
 قرابادین علویان نقوع آنو سهیل صفر است غاب هده و آووی سیاه آووی زرد هر یک سبت عد و زنجبیل
 هر یک ده درم تر مندی سبت درم زرد آووی خشک سی درم در یکین سبت تر کنند و صلیح صاف کرده بیاشامند نقوع
 تر مندی طبع را نرم کند و غلیان صفر باز نشاند و التهاب معده و کبد را نافع بود که مخلوق کل نقیسه هر یک سه درم تر مندی
 پاک کرده درم آووی سیاه بزرگ بیفت عد و آووی زرد خشک غاب هر یک پانزده عد و نقوع زرد و طبع را نرم
 کند و صفر با نشاند و التهاب که سیرد خشک نشاند آووی سیاه کبلی غاب هر یک پنجاه عد و تر مندی پاک سی درم زرد
 خشک نیر طیل همه در سه طیل آب گرم تر کنند و در آفتاب بنهند و صاف کرده درم فند سفید است درم زنجبیل در آن
 حل کنند ششتری سبت و قیقه صفاک بیاشامند نقوع سپستان صفر از زمین براند و در سه درم اگر گرمی باشد شود در
 نقیسه خشک تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم فوس چار ششتر بوست بلبلد زرد هر یک ده درم تر مندی پاک سبت درم

است بعد شرب آن با نمک بریان و نازادک سنگند پس از آن روغن گل حاصل نماید و بعد از زرع اسهال این روغن با بیخ میخمر
بشم حظل قوی کرده یا غیر قوی اگر حاجت اقمه بند که دفع حضرت این سرد چشمت اما احسنه بهترین دو است
چته پاک کردن روده و معده و مایه قمریت چته قویج و در ادویه صمدی معلوم شده که بانی این عمل تقریباً بود که از خواص
آهوخه بود و چون این عمل این باب خصوصیت داشت بعضی احکام از آنکه آنجا کشیده انجام قوم میگردد و شیخ از پس کرد
کسی را که طبع خشک باشد و مانع باشد از سهیل او را وقت حاجت پاک کردن تن بیخ علاجی چون حقه نباشد و هر کس را
که در سر زخمی بود یا در دماغ آگسی باشد حقه نه غایت سودمند است زیرا که ماده از دماغ فرو کشد و بخار بد باغ نموده از او
چنانچه سهیل و آنرا که حقه نه برای قویج و سرد و شال آن کنند و حجت که بر بنا نباشد بلکه اول او چیزی قوی چون
گلکند و مصطلق و مانند آن بخورند و باید که صبر و بیلیجات در حقه بندند و گویند اغمیتون و عار قون و بریند و سقونیا
ازدی غایله دارد اما استعمال میکنند و ششم حظل اگر چه در کتب مطهرت است اما عمل نیست و در کتب حقیق مسهلند و کتب
مطهرات چو حقیق در کتب است از ادویه سهیل و لطیفه دکاه است در آن سردار و چنانچه میکنند در مطهرات لیکن
بعضی از سهیلات چون صبر و هیل و دخل نمیکند چنانچه بعضی از ادویه حقه در مطهرات از لطیفات و مزلفات باشد
برگ کاسنی و برگ فبازی و ورق نیلوفر و برگ جعد و رسته و تحاله و زرنکسان و دشال آن در دخل میکنند و گاه است که حقه
یکند با دمان بار و طب چون روغن نفت و روغن نیلوفر و روغن که در روغن بادا و شیرین و در قویج برگ کلم و با بونه و اصل
میفرند و در قویج بار و دخل قویون سهیل و بر کاسف دیو و ندر بر و سفیج و با بونه و تخم شبت و حمله که کوفه و حمله
و آنچه در برگ آن دو نیز در سقونیا سهیل اند و تخم زرش در ریانه کون و میسون و در زنجوش و زنجوش و نیلوفه و دشال آن
می اندازند و در این مرض حقه کرده میشود با دمان چهار چون روغن زیت و زین خیزی و بادا و تخم کجده و کاجا و قوی
که میکنند در آن تر بر و رنگ نهدی و با شیر و فعل سکنج و تخم زیند یکسره بر یک بقدر حاجت و سهولت و سهولت است
و ضعف شخص حسب تو این ترکیب می طفت نسبت میان آن در برای گرم شکم ادویه مخصوصه قاتل بر آن جرای بر تو گرم
ادویه عطر چون شنبه و سیل طبیب و مانند آن زیاد میکند و از روغن بادا و روغن سیدانچه و حقه بخور از زیت و بادا و تخم
و زرش حقه میکنند و در قبل و بعد و بر و برای او در مفاصل و دخل کنند و در آن لطیفات چون عاقر قدح و جلیب و حاشا
و جب افکار و اهل بیخ کبر سهیلات مخصوصه مفاصل چون سورخان و زوزیران و باهی زبرد برای خلاط سوداوی مثل
اسطوخودوس و شیخون و مانند آن بهر حال میباید قدر آنی که بر دفع بیزند زیاد از بجاه متقال نباشد و بعضی بریند
که کتر از آن هم جایز نیست در حقه باید که متدل باشد در وقت و لطیف جرات در دوت چه غلیظ باعث زخم قوی
افعال بسیار قوی موجب انتشار و فساد دارد و اول که در بیخ و عاقر و صورت غشی و کرب میگردد و چون آن حقه نگرود
تبریر نیست که نصف قدر اول دیگر بزند تا آب لولی را بر گرداند و لولی آنکه پیش از حقه باب ادویه با دمان مسکه

در اجسام حقیقه که متعین را توفی از مسال و سینه لازم نموده بهترین اوقات این عمل اطراف به است که در وسط سرد
 و اصطلاح حرارت کمتر واقع شود و بسیار است که در حقیقه که در این بسیار است که حرارت تمام مانع عمل حقیقه است
 و تحلیل سبب اردیاد ضعف باشد گفته اند که پیش از حقیقه نیز تمام زنده تا مواز باطن بطایر عمل کنند و گذارند که در باطن
 بماند و دفع شود و اما بعد از حقیقه معده است که بقیه بود در تحلیل نماید پیش از حقیقه مشربتی معوی معده بکار دارند اما چگونگی
 ساختن حقیقه این است که بطول انبویه را از طرف پشت سبب تا طرف ایام کشاده از یک یک کند و در طرف
 و غلاف مثل انگشت خنجر شده و بنوع حقیقه حسن بکند و منفذ داشته باشد برای دخول در او و هم هر خروج با در مواجحه
 داخل و در او باید که دست از مضاعف منفذ ثانی باشد و باید که طرف خارج منفذ دو که داخل کردن رقیق میشود و وسیع تر از
 طرف داخل منفذ باشد تا نفوذ در وقت در شکم بود و دیگر طرف داخل این تجویف دوی بسیار تنگ نسبت به طرف خارج
 نباشد و الا نفوذ در در شکم بسیار کم خواهد شد پس برین نقد رضاعت در هر دو طرف این منفذ در کشاکی میلی
 بسیار نخواهد بود و خلاف منفذ در حال در آن عکس این منفذ شاید یعنی طرف که او داخل منفذ میکند و وسیع تر از طرف
 خارج باشد بنابراین که کشاکی طرف داخل این منفذ در وقت کشاکی طرف خارج منفذ دو باشد تا مصداق است برنج و
 حرکت آن در ماسا سهولت باشد پس لاجرم طرف خارج این منفذ بسیار تنگ از طرف داخل خواهد بود و اگر انبویه
 بدین سبب نباشد و در وقت فری درعی بود قطعا از آنیز کافی است و مویه همین است آنچه حکم علی در شرح میگوید
 که نشاء اتحاد انبویه مابین هیه قناس قدر است ماسا را بر سایر اجسام چون قرار بر در اشغال آن زیرا که اجسام مذکوره
 در داخل میگردند در آن اب مادی که هوا بر نیاید و این قیاس قناس مع الفارق است چه جسم قابل تمدد وقت انبوه
 در داخل چیزی از مایعات در این قناس بسوی خارج چیزی از آن میگذرد و چنانچه در اکل و شرب مشاهده است و همچنین است
 و حقیقه این سبب تا مثل این یعنی باعث شد بر آن که انبویه حقیقه را بسبب سوراخ ساختن موی تصغیر بر سر آن نهادیم و در این
 باقیم یعنی گفته اند که انبویه در هر مصل همچنان مجالی که در میان برود و منفذ است از حسی سازند که با فرض مانع باشد
 چنانچه در حیوانات از نفوذ در سهال حار از فصل در وقوع چیزی از بنوس و گر جناب افند که انبویه شتمی برود و منفذ باشد
 چنانچه در وقوع یکی که مریض تحلیل خست بسوی بسیار حاره و در وسط نفوت جرم ماحا حبه با شیا بارده اریضی
 می خست جرم انبویه را از اشغال بنوس محاب از از مثل نفقه یا انگلس آن بحسب مقتضی که اهم باشد بسیارند بعضی گفته اند
 که طول انبویه آنقدر باید که تا طرف سمای قولن رسد تا وصول از درو ابدان معا که اکثر جناس بود و وقوع در آن است
 ممکن باشد و این برود قول بر جرم است و بقیه که میگویند از قبیل جلوه باشد هیهت که که طرف لوسنیک کردن
 که و باشد و همان سمت انبویه را هم باید حس تا آنجا رود و اسپیل باشد و از شکم نباشد تا که انبویه کافی است
 و کیفیت حقیقه کردن برین معنی است که حقون را بر پشت خوابانند که در آن سانشین بیشتر است و سردترین

سرین برایش جای چنان پشت بر زمین باشد و اگر دردی باشد بجانب دوز میل کند صاحب در کرده پشت باز خواهد صاحب
 قویخ چشم برین قیاس در دیگر در دوا و بنویس راهموم روغن نرم یا نقشه بادام چوب کند تخمین حوالی مقصد را چوب کرده میل
 ازین تا خارج از خشت و نعلات اینو بر مقرر نشود و بنویس با سبکی نظر کنند و با دخال طرف بنویس اگر تکلف بکنند که مطبوخ بیرون
 بر نیاید و تمام بنویس را نیز نظر کنند شاید که نقل باشد و در سن بنویس بگردد تا تمام دوا می حقیقت اندرون زرد دست بر ندارد
 تا بود درون شکم زرد یاد گیرد و به برودت ازیت رسانند اگر حقیقت مقصد خروج کند مبالغه ننمایند بلکه بکنند که بیرون آید بعد از آن
 اعاده نمایند و وقت دفع حقیقت بیالاموبی نیز ادا کنند بلکه بکنند و آب سرد بر رو برزنند و در جذب حقیقت با سفلی اعانت کنند
 تا نافع غشی گردد **مکتوب سیم** در ذکر جمیع اقسام او به در بعضی اصناف اغذیه است که تعلق با مرض کلید در نشانه
 و اعضای تناسل مذکور و انات دارد و این مکتوب مثل است بر تمبیدی و دو مفلوظ ممتد هر گاه سبب علتی آمده باشد
 در کم گرم بود یا ضربه و سقطه یا قرحه باشد یا سبب غلبه خون غلیظی دیگر درین دو عضو پیدا شود اول با سبب قصد کنند و کسب یاده
 به تنقیح و تعدیل گویند و آتی در اکثر این امراض سود دارد و در بول الدم حجامت کتب نفع تمام دارد و اشای تناول غلبه آب
 حورون مانع حدوث سنگ است و حبس بول باعث حدوث آن و عقب جماع بول کردن محدث سلس البول بول فی نفس
 است و جماع طویل جماع بی انزال مورت است مجاری بول است و شایسته آنی که از چشمه آب برای یاد آنکه دردی این کم
 سرد کرده باشد مقوی نشانه است بخشن تناول طعام که در بول است اینی بخت باشند و معتزترین چیز با نشانه استعمال جماعت
 است و در مرضی که تعلق بگردد در برین تفصیل است سو مزاج کلیه نرالی کلیه نصف کلیه ریح کلیه و ج کلیه درم کلیه خروج
 کلیه حرب کلیه رمل حصات کلیه دوز با بیض در مصلی که بشانه معاض بشود سوای انزال دوز با بیض جمیع این صها است که کلیه
 تعلق دارد در این امراض سرد معاض میشود و قطیر بول سلس بول صرغه بول و البول فی الفویض جو درم در نشانه بول الدم
 کثرت بول قلت بول غسول جناس بول استرغای نشانه و طلع آن امراض اعضای تناسل ذکر کرده امی آن با سنجاد حبیب
 با سطور است است نقصان قوت باه سرعت انزال در درمی وندی و دی قلت می کثرت شبهت کثرت حطام و فرس
 یعنی کثرت انطاظ عا فزا که عبارت از خجاج ذکر در حال و فرم در ساست بوجاج ذکر کلیه قضیب و جنین و روح قضیب و جنین
 و اور ام قضیب جنین و فرج ذکر جنین شقاق قضیب سله مجاری قضیب نایل قضیب ارتفاع قضیب عظم قضیب و اول
 صفح استرغای صفح یعنی توره اینه و سطحات ذکر و ملذذ است نیز در این مجرب درین محل انشار الله تعالی مذکور خواهد شد
 در امراض خاصه شمارید بن تفصیل در کتب مسطور است نصف رحم عقده عسر حمل عسر ولادت رها جاتی رحم سفاظ انقبض
 رحم حله رحم اور ام رحم قروح رحم شقاق رحم بوسیر رحم ناسور رحم سرجان رحم سیلان رحم کثرت حلت جناس حلت
 اختلاف رحم رقی نور رحم و مخجات جنین می و مبت و مانجات حمل سیم در اینجا قوم میگردد ان الله تعالی مفلوظ
اول در ذکر جمیع اقسام او به در بعضی اصناف اغذیه است که تعلق با مرض مذبوره دارد و این مفلوظ شامل است

کلمه اول

بست پنج گل را در الفاظ او به العینه مکتوبه در متناهی و انحصاری مسائل تحریر یافته است
 کلمه یکم کباب مجده استس خرنوب نبلی جو زرد پوست نار کل سرخ سرخ خطوط سحر در آب بپزند در آن نشینند آب زرن چه در دم بارد کلیه
 با بونه اکتلیل الملک سوس کندم کشک جو بگوفته بزرگ جو شاینده آب زرن کنند آب زرنی که در دم کلیه دشانه را سودمند بود
 با بونه تخم کتان سوس کندم بمه در آب بچوشانند دروغن کجده قاری و ظل آن گردند آب زرن نمایند دیگر درین باب
 سعاب بزرگان سعاب جلده لعاب تخم زرد بگرم آب زرن کنند آب زرن برای دم دشانه منقبضه خطمی تخم جو صبر برسیاوشان
 اکتلیل الملک تخم شبت جلده کندم بمه را بچوشانند در آن نشینند آب زرن که در آخر دم حارشانه بکار آید جلده تخم کتان
 با بونه از خوسه سبیل حلا و دمانا جو شاینده آب زرن کنند آب زرن که در ملت در وقت جناس بر کم کار آید خشک برسیاوشان
 سوس کندم بر نخاسف بر کین کوبه جو شاینده در آن نشینند و وضع کرده و بنویسند بر دروغن یا همین چوب کنند آب زرنی که در کسوف
 را سودمند بود با بونه شیخ نام مزخوش ورق کم درق است بر کین کوبه جو شاینده آب زرن کنند و نقل آزار عانه به نهند
 آب زرنی که بول بسته بکشا برسد بپودنه بر نخاسف سبیل نام مزخوش است خطمی درق ترب درق شلغم درق کاسه تخم
 با بونه شبت بمه را بپزند در آن نشینند آب زرن که در بول کند سیسبز یا مغزوم درق خار با بونه اکتلیل الملک تخم شبت خار
 بگوفته در دم بچوشانند در آن نشینند دیگر اکتلیل الملک با بونه تخم شبت مزخوش بچوشانند در آن نشینند آب زرن که
 حصات در مل از کرده دشانه پاک کند با بونه تخم شبت مزخوش خار خشک بگوفته اکتلیل الملک خطمی منقبضه تخم کرفس جلده
 در دم بمه را بچوشانند و چهار در آن نشینند دیگر کسنگ کرده بیرون آرد در در زمان دشانه تا زایل کند با بونه اکتلیل الملک
 برسیاوشان تخم قلت بگوفته بر یکی ده درم پوست بخی با دیان تخم خوزه بگوفته پوست بخی خطمی بر یک بپزند خار خشک شدم
 منقبضه برگ بیلوف هر یک چهار درم ششمان سه درم بمه را درده من آب تا بخی من بلانده صاف نموده در شتی کرده در آن نشینند
 آب زرنی که سنگ شایند با پاک کند و عشر السهل کوکاز میزند با بونه اکتلیل الملک کسرخ کل خطمی خشک بر یک ده درم پوست
 خوزه خشک قسم قلت بگوفته برسیاوشان بر یک بپزند ششمان بیخ سوسن بگوفته پوست بخی با دیان بر یک بپزند خار کاسج
 جلده بر یک چهار درم قیسوم منقبضه بر یک سه درم در تور برگ بیلوف هر یک دو شقال بمه را درده من آب بچوشانند تا بخی من بلانده
 در عطشی بریزند در آن نشینند چون آراب بیرون آیند دو سه قطره روغن مغرب در حلیل بچکانند آب زرن که سنگ
 کرده دشانه نافع است درق کم بر نخاسف است خورنه بر کین کوبه جو زرد خشک آنه بطبخ سازند آب زرن نمایند
 داده که سنگ بریزند بپزند آب زرن که حصاه کلیه دشانه را میزند خشک با بونه اکتلیل الملک مزخوش کرفس
 کرب شبت برگ خطمی برسیاوشان مسادی جو شاینده در آن نشینند آب زرن که بول ادم کلوی با زرد برگ مورد تر
 ماز و گلنار جز السرد پوست نار کلیه رخ جو شاینده در آن نشینند آب زرن که در شست زایل بر کاه کسب بپزی دهد
 سنی باشد بکار آید سرخ برگ مورد گلنار کل سماق تجبه استس قره الطراف پوست نار جو شاینده آب سنگ نمایند

نمانند دیگر برگاه سبب ضعف ماسکه بود مورد مزخوش پوست انار سبب الطیب جفت بلوط معد کوفی و نقل
 جو شاییده بکار بند آبرن کبچته زمان جامله که حیض بینند و عادت ایشان نباشد سودمند است پوست اندک گنجا
 مازو پوست بلوط جفت بلوط در آب پنجه در آن نشینند آبرن قاضی حیض که در شبی ده من رفته باشد از آنافع
 است اول قرص گهری در ب مورد بخورند بعد از آن بگردن غره الطرافه جزا السرد پوست انار نیکو فته هر یک سه درم شب یمانی
 مازو و نیکو فته کلنا هر یک پنجه درم کلسنج برگ مورد هر یک ده درم دره من آب جو شاییده تا پنج من بماند در طشتی
 بریزند و در آن نشینند و در پشت و زمار بریزند و همین بسبب را چند مرتبه تکرار کنند و حجامت بی شش طریز پستان بکار برند
 که جذب ماده بدن جانب کند آبرن که فرزند در شکم مادر نکند و در تابش از ولادت بیرون نیاید مندل
 سفید نیکو فته برگ نیلوفر نیم مورد و آقا قیاس هر یک سه درم کلنا چهار درم کلسنج ده درم در پنج من آب جو شاییده تا ده من
 بماند و آسسی درم سنگکورد و جلد درم آب کاسنی و پنجاه درم آب سیم کما بچینه مارا در آن نشایند دیگر اتوی
 از سابق شب یمانی پوست انار مازو هر یک سه درم برگ مورد خشک چهار درم کلنا کرنازج هر یک پنجه درم کلسنج
 هفت درم در ده من آب جو شاییده تا پنج من بماند و در طشتی بریزند و بیمار در آن نشایند آبرن که ادرار
 طفت کند سیلخه مزخوش او خربوزه قسطا کلین الملک شونیز کرنب سد اب فودج کر فس شا برنی سف قودمانا
 بر یک جزوی بریزند و در آن نشینند دیگر برنجاسف کلین الملک شونیز کرنب سد اب فودج کر فس کرنب اهل ورق سد
 بر یک جزوی باشد جو شاییده و در آن نشینند آبرن که یکم دره راز شکم بیرون آرد مشکطرا مشع برنجاسف دج
 ترکی قسطا سیلخه ناخواه فوج مزخوش تخم بیون جلنه فراسون حصه ه عود لبان ساردن بر یکی جزوی جو شاییده در آن
 نشایند آمانا سیانافع بقولنج و یکله و شانه در او یک کبه **ارسطون** دافع وجع رحم در او صد ریه
اصغر سلیم که هم نافع با وجع رحم است در مفرط دوم او دویه را سی **اطر نقل** کبیر دافع استسهای شانه دافع
 بباوه در مفرط دوم که او دویه معدده تخیر یافته **اطر نقل** شمسی جهت ازاله کتادگی مجرای اول منی جهت
 پوست طبله زرد طبله سیاه پوست بلبله آله منقعی هر یک دو درم شتر خشک چهار درم کوفته بخته بردن بادوم
 چرب کرده با شش دوازده درم نبات بست چهار درم بقوام آرد شتر تی سه درم **شیره** اسبینه که بریزند
 سنگ کرده و شانه است در او دویه **سکروسیا** مقوی کله و در بول و مفتت سنگ کرده و شانه در او
 کبیده تخیر یافته ایمری معونیت بودن همین نام نافع بعسر بول و ضعف کله و مفتت حصاة و دفع
 وجع طر سقونیاد و دانک و طکی فلفل سفید و نقل سبیل شکوفه خا عا در قرصا هر یک یک درم و نیم تخم خشیاش
 بز کرکات تخم شبت تخم کر فس بز سکن تخم کا بو تخم کاسنی تخم خرفه همین لسان اخصافیر تخم خروغ کسینا تخم سیم
 تخم مزخوش بر کبابی فلفل سیاه تهر حب الرشاد بر زمر و شنه اشق نقاح او خرم ششم کثیر از بند النج سقتر

زرب غلیج حب النمل قسط کرویا بز قطن تا ابل رسان بان بز فاصل سیخه بز گمان طبع بندی تخم سداب بز خیزی سرخ
 و سفید گون کرانی قزو تخم و کج شک مغاث سناسکی سورنجان افهون امیون بسده شمس خرس نول یعنی با قله هر یک سده دوم
 شغافل ز کبیل هر یک چهارم توری سفید توری سرخ ناخواه زربا د خرد زربان در صحنی بدلیه زرد بدلیه کابلی ابل
 حب الاس خردل شهبانج کجده مقشر حلبه تخم گداز هر یک چندم تخم خزبه دراز که ایجا مشاف بسده است هر یک
 ده درم روغن کجده چهل درم غسل دوطل شربت نامد این بخون دودرم است با گرم القرو یا که جته او جاع کلید درم
 سفید است در مفوظ دوم در مفوظ سیم اودی رس با نوشدارو که مقوی باه است هم در مفوظ دوم ایابرج
 جالینوس که بدر کرده و نشانه و استر جای نشانه بسلس ابل سفید در حد حیض است در اودی صد انیسون ایابرج او غایب
 که در حیض است در مفوظ سیم که نشسته و دیگر منافع بسیار دارد و در باب تقویه دل و دماغ و آوردن نشاط و حکم
 مزون نصب بنظر شمر دند و اگر بعد از جاع استعمال نمایند از عرق السناء و مفاصل و نفوس نقصان می و از همه بیار بسیار
 عصبانی این گردان خونچان شغافل مصری خضه اشک بسم سرخ همین سفید درج ترکی توری سفید توری سرخ رسان ایابرج
 شاتره که سده شغافل حبیبان بود لبان فلفل سفید تخم خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش
 تخم شلم تخم خشک شمشام امیون تخم میون خشک مرا که ده شغافل خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش خرمقش
 جته بخور کجده مقشر که هفت شغافل در صحنی و نقل سبل لطیف اسارون بسیار بسیار که جینی و فلفل سده کونی در فلفل
 جوزبو او قوی حامی خلم بز شهب زعفران که کیشغال شک تینی یکدک نیم ز کبیل بز بزران قسط شیرین منزه از لیم
 در روغ عقی که در شغافل اسه وزن او در غسل مصفی بخون سازند شرفی دو شغافل تا سه شغافل او که کیفه خوانند فلفل
 سه شغافل امیون هفت شغافل بز ابج سفید کیشغال اضافه نماید و بعضی عوض بز ابج و امیون در می هفت ده شغافل
 بعضی عوض قنب حرسلی ای چهار شغافل میکنند و اگر مستقر نباشد با سی رویان و عوض خشک می اگر نباشد خشک
 غیر می کیشغال در داخل نمایند و دیگر منقول از ریاض مجربات مرزا محمد باقر حکیم سی ولد حکیم عماد الدین محمد حبیبی
 مقوی اعصابیه است همی این در تقویه باه بنظر است و این مگر دو استعمال این بخون از امراض عصبی و محکم میگردد
 عصب و زباده میکند می را و فواید بسیار دارد و پیش از شده درم تا سه شغافل است خونچان شغافل مصری
 خضه اشک بسم سرخ همین سفید لبان بعضا دضره مستقر حب لبان حب لبان فلفل سفید منزه تخم خرمقش خرمقش
 منزه تخم خیارین تخم جزیر تخم او و تخم بیار تخم شلم تخم است تخم خشک شمشام منزه تخم شیرین منزه از لیم
 تخم میون خشک می که چهار شغافل منزه از امیون منزه از جیل منزه از جیل منزه از جیل منزه از جیل منزه از جیل منزه از جیل
 خردی از هر یک هفت شغافل در صحنی و نقل سبل لطیف اسارون سامی بسیار بسیار که جینی سده کونی در فلفل
 فلفل جوزبو انار شک زعفران او قوی حامی غیر شهب از هر یک یک شغافل شک تینی یکدک نیم ز کبیل بز بزران قسط

قسط شیرین در روغن عرقی حب الزلم مکده و متقال عمل سفید بقدر جهت دستور مقرر چون سازند **کلمه دوم** در او
 باینه گلویه و متاویه و اعضای تناسل است با و مخرج که برود در رحم و جناس ملط را میفید است در او وید میباید
 جوش در کرده و شانز دفع کند و باه بنفرا و دار بول نماید در محفوظ دوم ادویه اسی گذشته بخوری که بول
 بسته که در کان بکشاید بخیر شرف موی که بسکین که بر درش بسوزند که در او آن بینی رسد بخوری که در ششهای پیر
 خوزه قضیب سوددهد آن سدس حبلی خاکستر موی آدمی مساوی دود کند بخوری که در او اجض کند و خاویز کند
 و خفاط الطیب عود الطیب میوه باسته تخم کند تنها تنها با مجموع دیگر که جهت رفع حبس اجض فیست ششک غرق
 بر یک ربع جزو غیر ششیم نیم جزو ششم حظل شوخیز کنش میوه تلک البطم یک جزوی بر دهن زیتون یا زین سرشته
 بقدر فندق بسوزند بخور که در اسقاط حمل تسهل و لذت بخش است و مقل از آن مر اهل بال سویه کوفته بخینه بناوق
 سازند و تخم کند بخور که جهت اخراج حین حی میت نافع است سکین اسپر از هم بسوزند و بخور بسته ندارد دستور
 همین عمل وارد بخور که میوه یکم کرده با بیرون کرده جهت صفاق رحم و عسل و لذت بسیار نافع بود در بارداری و خاویز کرد
 مساوی کوفته بخینه بزهره گاو بشنند و کلهها سازند و تخم سازند در سوسن حظل نیز قوم است و تخم پیر در همدار شش است
 و موی آدمی در دو جا خاویز سکین بازو سکین کوبور و پوست با یکم بیرون آرد اما دو پوست مار یکم که بشنند بخوری
 که بعد سقوط حین حیض بسته بکشاید و در درازای کند مقل هزار سفید خردل سفید سقر تلک البطم یکم دود کند بخوری که
 بر استن باری در میوه سایه حب انوار با زرد بال سویه کوفته بخینه عسل بشنند و بعد از پاک شدن شش روز متواتر بر روز یکبار
 از آن تخم کنند و بعد از آن مسابرت نمایند و دیگر خوب زرنج هم جزو سرد میوه سایه با زرد حب انوار بال سویه کوفته بخینه
 با شش بسته در ضل نماید و بعد پیر بخور نماید و دیگر همین مکلار در سد خشک کوفته با موم که خسته با شش خرازی بشنند
 تخم کند و دیگر جرحه عقده از ششها شش است سد خشک بال سویه کوفته بخینه با موم قرصها سازند و وقت حاجت
 تخم کنند بر ششها که نفقت حصاة و دار بول مختن اصدار مل و منوع عسیره از اذمان آن بعد از نزال دفع خاویز
 جامع نماید در محفوظ دوم ادویه اسی گذشته بناوق البوم و حرقه بول و قرح و جرب یکم در شانزده عسل بول نافع
 است مغز تخم کند و بزنج سفید تخم خرد تخم حظل میوه با موم سفید کتر است و با شش خاویز سد یکم کل امی تخم کتر
 بر یک دو درم مغز تخم خیار یک درم مغز تخم خیزه ده درم ادویه نرم کوفته تلک البطم یا با آب بناوق سازند بر بند که قدر
 یک درم شربتی است بند که با شربتی خشتی شش شربتی نغشته و اگر نغشته خشتی شش نباشد آب بسایند و اینات شیرین کرده
 بناوق بسره وی بر بند دست و اگر شیرین خشک در آب و گلکرب نشب تر نمایند و صباح صاف کرده شربتی نغشته
 اینات شیرین نمایند و بناوق بمره لو بر بند در سکین و جرح قرح دوزخ فاده تمام در دو صاحب فر ابدن قادر است
 میگوید که من طباشیر سردم و کاخی چندم در این سخن خردوده ام و سیرج اصل یافته ام و دیگر کرده و شانزده پاک کند بول

در دمای اعضای تناسلی مانع صعود اجزایه بدماغ و مقوی اعصاب است قدیرت در اول علت یک انتقال تامه در
شیر الاغ و هفتده رم مار هسل در مزاج بسیار حار با شربت به درف غوره و در مطا علت و انتقال هفتده رم مار هسل
مطبوع و پنجم رم مار هسل در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خوشاب آید بکفقال دراع با شربت سودا و باره
آین وجهه اورا در حیف ناب بخورد مقوق و مانند آن از او در سره حیف و درع محق شاخ کاکاوی سوخته بسند و در هر یک
بکفقال و نیم افیون رب السوس بر یک و انتقال ساق منقی غده خشک طین فارسی که کل شیرازی است در اول علت
محمول خشکی سس سیاه و هفتده رم مار هسل بر یک و انتقال عصاره تخمه تسننط سالیون زردی خشک صغیرم کوه
بر یک چهارم انتقال کل خوم غم خطی و جازنی تخم خرفه خوم جابین منغرم خرفه منغرم که در شیرین ده الاغ
انتقال صغیر آونفاسته کثیر حب الغلت حب البصر خرفه نوبلی منغرم با دوام کوهی منغرم بر یک
جل برنی منقول ده انتقال کل قریسی با نوره انتقال حب کاکاوی جل بعد غسل که گفته اند و در اول
انتقال کلمه چهارم تازه او به کلویه دستا نوره و اعضای تناسلی شیا در نیم است که در
نفع رساند بول و حیف برانده سنگ کرده و مانند برزانه بجز نسو در بر سه موط او به استی که گفته اند
در او به جمبه کلویه دستا نوره و اعضای تناسلی است بجز نسو در بر سه موط او به استی که گفته اند
است در او به معدیه تجر برافنه جوارش سقنقور توه باه را زیاد که از برای بی ماسه در در جوی جوی
بهین سرخ و هفتده رم مار هسل در مزاج بسیار حار با شربت به درف غوره و در مطا علت و انتقال هفتده رم مار هسل
کعبه مفسر تخم ترب تودری سرخ تودری زرد منغرم جوارش حب ارشاد هسل سودا بر یک و در هر یک هفتده رم مار هسل
مصری خونجان مصری در فعل بر یک پنجم فایده بوزن در دانه و نه و نیمه بسیار کف که در ششده شربتی در دهم
تازه یا مثلت یا مار هسل و دیگر کسی را که شسته باه سقنقور باشد بکفقال دراع با شربت سودا و باره
سقیل مشوی کعبه مفسر در فاضل ز خلیل زعفران هر یک بکفقال و نیم تخم خرفه قوی سقنقور کوهی تخم کوهی باز سینه تخم
جرجر خشک شمش که در کوزه خفته شلب کرده هفتده رم مار هسل بر یک و انتقال منغرم سره شرب غوره دراع
بخشک فایده شربط گوشت قدیر اسو بر یک پنج انتقال و اگر فایده شربط و گوشت در او به استی که گفته اند و در
اسپ خشک کرده و سوده هر یک در دم بدل آن کنند پس تخم بکوبند و بپزند و غده و غده با شربت سودا و باره
با همه در او ن کنند و بسایند بعد از آن با او به بجز نسو که چندان غسل بپزند و در ظرف گامی یا کینه با جوی نهند
و ششش محکم بنیند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از کفقال تا نیت انتقال باب جرجر شرب یا مار هسل
اصفیه باج و گند ناخورد و بسیار که با گوشت دروغن کاد و نیمه باشد جوارش بجز نسو که در ششده شربتی در دهم
معدیه ذکر شده جوارش حالتیوس کرده را گرم کند و باه بفراید و سنگ کرده و مانند برزانه جوارش حلالی

صفت کرده و در کندی بیفزاید و میامت را قوه در نیز با کجا در یافتن جوارش خراسمی گرفتاری بول را بکشاید و سنگ شانه
 بشکند و این جوارش را در این نام کرده اند بزنج در دوم روغن لبان سرد در زمین انجون جنبه سیر سبیل لطیف در صحنی
 زنجبیل در غفلت زعفران هر یک چهار درم در آنرا کوفته بخینه بروغن لبان هر یک بسند و زعفران و انجون حل کنند و دویم گنبد
 و سبیل کف کوفته بشکند در ظرف چینی کنند و جدا از ششماه استعمال کنند شربت قوی مقدار خودی دو دوکان را بعد سی
 جوارش خسرو می نافع است با مرض باره کلینین بوقوی ماه است در مغز سیوم ادویه را سی گنبد جوارش
 در چینی که سستی شانه را بر ایل کند در ادویه سدریه گنبد جوارش طباشیر منی اودنی و ودی را در ادوار بول
 که اگر کف می آید سود دارد و چهار با اصلاح آرد قصبه لذر بره صندلین زرشک منقعی هر یک سه درم صحنه بوی تخم حاض طباشیر
 زعفران هر یک چندم کل سرخ بست دم کوفته بخینه با کلین صافی بشکر طرز و بشکند شربت دوم آب زرشک جوارش
 عطای منی را بیفزاید و حاجت را قوت بر کرده و سوز را قوی گرداند و جرب است همین قودرین تخم اسپست منو تخم
 خربزه تخم جرجیر تخم پیاز تخم حاض کزله بوی تخم انجوه کتر تخم میون تخم کرفس تخم شنبلیله هر یک سه شقال شقال صحری قاقق صغار
 در غفلت خونجان در چینی زنجبیل قرفه هر یک پنج شقال زنجبیل سفید از تخم فواک پاک کرده سه وزن ادویه ترنجبین را
 یکشب بشیر کاد حسیانیده صبح بایده صفا کنند در شش بنهد تا غلیظ شود و در ذره در آرد و در آن کوفته بخینه بر آن بشکند
 و در ظرف کا سی با چینی کنند شربت شقال با بست درم پنج گانه جوارش عظیم که مقوی است در مغز سیوم
 و شیخ دیگر که اوجاع در آن است در ادویه سدریه گنبد جوارش کند در ادوار بول که در آنکه سردی بود با جگر و چون بان
 خرقه سود در چینی دو درم کند خونجان هر یک سه درم قرفه قافله هر یک چهار درم قرفل جز بود سبیل هر یک
 چندم مصطکی یک ستار سدر را کوفته بخینه بر وزن عمل کف کوفته بشکند شربت دوم با سدوم دیگر که سیلا کینشال
 را سن خشک کلنا هر یک دو درم کینشال خشک که در هر که حسیانیده بریان کرده باشند علیه کالی کلینج طباشیر هر یک درم
 عدس منقش تخم مورد هر یک چهار درم کند تخم بوط محرم به جلاب بشکند شربت دوم دیگر که در ادوار بول درم مطوب
 باز دارد مصطکی یک درم سبیل انجوه هر یک کینشال سیلا را سن خشک تخم در تخم بوط هر یک دو درم کند در کلنا هر یک درم
 سبیل بشکند شربت دوم جوارش لولوی نافع است کمالی در جگر کسی که چشمن ضعیف متولد شود در زنده نماید کسی که چشمها
 بسیار کند در ادویه ساقه عاقر قوا هر یک یک درم زرد باد در پنج تخم کرفس شیطنج قافله جز بود اسپاسه قرفه هر یک دو درم
 بهینین غفلت در غفلت هر یک سه درم زنجبیل مصطکی هر یک چهار درم در چینی بخندم شکر برابر عجم شربت یک ملوقه
 جوارش مسمن شهبوت جاب بیفزاید در ادویه سدریه سینه کورشد جوارش ملکی باه را قوت دهد و شهبوت
 را زیاده کند در میامت قوی عظیم پیدا کند و جرب است مشک دانگی و نیم قافله کند هر یک کینشال قرفل جوارش
 سببانه لسان ایهما بزنج اذخر زنجبیل در چینی مصطکی و دو بند زعفران هر یک سه درم است شقال

خواه سبب دیگر و اغلب اهل شب قادر سازد و الا در شب دوم و سوم جوهرست مغز کهنک کوفت بجان گیرند شاقص
مصری تازه تخم بیا سبب کش خرا تخم کند تا نعل مصری تخم جریس که صید اجماع بر شگ قدری کوفت بچینه نعل آب
جر جریس بماند نه جریس بقدر خودی شتری کینه قال تا بگذرد و نیم باشد بیاله تریب با آب بگو شیرین یا با یک در آن خود
تر کرده باشد حسب جلد و ار که جبهه تقویت باه حسب خلقت که هم درین آب مغمض است هر دو در او دیدار است
حسب منب که جبهه نور اول مانع است در مغموظ سبب حسب سبب کبج نشی حیض را بکشد بچینه نخه در معده که گشته
حسب نعل انجود جبهه مساک نمی بجایت جوهر است و آن قدر مندی است چهار روز در آب جینا متدرج پوست دور کنند
و مغزوی را با دو جبهه آن قند بگویند و صها سازند بقدر خود و حسب خوردن اگر انزال متعسر شود آب نیمه میر است حسب
سیماک که مساک تمام ارد صبی که بدن خوردن ترشی از آن نشود و سیماک از بار جبهه عفت مگر کدر بنده و افقون
خاص هر یک سه دم گرفته برود و را بشیر بر برگ قبول می کنند در سایه خشک از زمین سان مغمض است بمل آنند پس بیارند
مقدور جانز البیخ خوشخان جز بر او قرضل نماز هر یک یک دم کوفت بچینه جهمیم آنچه جبهه بماند بقدر یک خود در وقت حاجت آخر
روز زمان که م بار و رنگا بخورند تا شکم سیر بناید خورد و چون یک باس یک گهری از شادول بگذرد و کبج از جوب بر بند بعد از
سه گهری شش در کج بمانند دیگر سسی بقدر سیما در وقت آن در دمان وقت جلاء موجب مساک نمی است سیماک
چندم است که تدریج آن بمانند تا نعل شود پس نکت بندی است متقال با او میزند ظرف نمی در آن مگر که بر کرده سیما بگذرد
بجوشانند و از دست مسحی است متقال اندک در آن آنچه بسته مان بمانند تا نغمه شود پس در کباب سطر بنامه
آنچه در کباب مانده باشد آب سرد و شیرین تا بچک وی زایل شود مجموعاً یک غلوه کرده در وسط آن سوراخ کنند در سیماک بنده
سوراخ کدر بنده بکش باز در آب بگو که از نده تا تخم شود پس از روغن تا توره نده خفته با شش نرم طبع دهند وقت حاجت
در دین کجا هر آنکه که سیماک بر بدن بماند تا غلوه بخلق خورند و در دیگر او در انزال از دین بر آید و از غلوه نده کور
بعد مرتب شدن تا کمال کاهی کشیر کا و کاهی در روغن و کاهی در آب برگ گماه هر متنوعه می باشد
و همیشه بست بماند چند آنکه چون آینه صاف می گردد و مطلق که درت در جسم آن نماند در صدف نه کورنی مثل پیشند
و دیگر که با مصلح ابل بند از آنکه بماند و عالمی برای آن سیماک معمول بعضی لغوه عالجی است و سوسای تقویه باه
و مساک نواید دیگر بسیار دارد و چنانچه شمه از آن بعد تحریر ترتیب به میان می آید در وقت نقوه چهارم سیماک چهارده
ما شمه برود و در کبرل انداخته تک بقدر که مصری آب بود و عدد و صفا نموده دوازده پاس که برل کنند غلیظ خواهد شد
چنانچه بسته شود در غلوه سوراخ کرده در سیماک منبه یا ششین داخل کنند بعد از آن ده شب و ده روز در شیر به کبک بریل اثر
و به در طبق نشین در آن غب غلوه را در صدف نهند و صدف دیگر بالای صدف بر پوش کنند چنانچه لمبای هر دو صدف
درست بنشیند و بالای هر دو صدف سیماک به چینه و یک یک که در آن یک آثار کجری توان بخت بگیرند و شیره کبک بریل

پس نکورد و وی اندازند چنانچه تا نیمه یک سید یک بر میان در وسط صند فشانند و که محکم کنند کوه دوم رسام
 را میان چوبی بنهند و در یک او نیز چنانچه پشت رفت در پشت ازت و یک بند باشد و بر یک سر پیش تنند
 بر زیر او آتش مشتدل دهند و بر کاسه شیر که شود دیگر شیر اندازند و اگر کبکبک سبیل تر نیم رسد خشک ساینده نگاه دارند
 و آب تازه در یک گندمان قدر که شیر به بالا کشند و اگر کبکبک سبیل ساینده دو دم و نیم در آن آب اندازند و همان
 قسم آتش دهند که بالا که شست بچنین ده روز در شب در شیر برک آید نیز بچند هفت روز و سه شب در شیر
 کبکبک او بریزند و شسته بمانند در زخم جات بچه در صد هفت روز بزند و در طریق بچین در بعضی این است بگردد و اگر گندم خمر کرده
 بعضی را در آن بچوشانند آنکی از جانب بر بعضی خالی دارند آنقدر از بر بعضی بشکنند که آن غلوه در رود و باز آرد و بجا
 نیز بکنند در یک گرم بهار در آن کنند چون آرد سرخ شود بگردد و بعضی در بعضی بزند و چون تا بخار رسد مایع وی
 نیست که وقت جامع در دو سه آستن قوت و مساک تمام آرد و حساب هر قسم تب هم از هر روز تا دو گهتری در دهن دارد
 بفضل بر بغرت و بعضی پشت در تب زایل شود و اگر حساب حق باشد بر روز و گهتری تا یک ماه در دهن دارد هرگز
 تب در آن نماند حساب هر چیزی در علی تا بر علی مفعول آید و باید که دارنده این کله غدا می خوب خورد و الا نقصان آرد و اگر
 کله بیشتر تحت کند کمال سرد و تحت پشت که سه روز در شب در آب هر وقت که نظر آید بزند تا به بر او شسته رسد
 و دیگر که تا در دهن در دو انزال نشود در اج سیاه رسد روز که سه دار و تا تمام بچنان برودن اندازد و چون باطن خوب
 صاف شود سه و بنده زین در ملق اندازد تا در دو سه روز دیگر گندم آرد و در چهارم پنج در شیر تر کرده بخورد و او بنده
 بچالی خواهد کرد و اول همان کبکبک برودن خواهد آمد تحت در اج خواهد رسد و حساب عجمت در شش عشت نوزده آرد و شش تا آب
 سرد در نعل آرد و شش او در آن موجب آید نوزده و طیب مان است و قوی مان مشک مصطکی در نعل بر یک کینه قال بجز آب
 حنظل و طیب خرنجان هر یک دو مثقال بنیز بیشتر و او بی سه مثقال کوفته بچنه صها سازند بقدر قدر و بر روز یکصد کوزه در آن
 عقب آن غراب بنشیند تازه آب آبی تره تیزک آب بخورد خام نبوشند در این حسب نام مثقال بتوان خورد و طویب از اج
 زیاده از آن بر میل بجز آن که در حسب اصل یعنی که در قوت باه عجمت بنیز بیشتر و او بی در کمال در صحنی کشند ما
 هر یک کینه قال خردل رخ دو مثقال مشک صحرای خرنجان هر یک سه مثقال کباب حنظل در حسب دیگر صفت حصاة در
 بریزند و سنگ عجمت از صفت بفرطه است حسب میان خم تر و دو قوطر سایون پوست بیخ کبر است بیخ باد اج و سوس
 مغز بادام حسب بقار از هر سه سبیل سلیقه سفوفه در یون حزل زرد و در حرج حنظلانا انارون قرمانا شش سلیقه بزرگ
 سفید مقل غلغل مرغ جلوه بر زمینها حل کنند و او بر بار یک ساخته بر دهن لبان چوب کنند چنانچه شسته شود پس صها
 بنزند و بر روز یکدم با صبح بزرگ دهند و اگر گستره کردم و انکی بر روز مضاف ساختند نیک عمل کنند دیگر که سنگ فشانند
 بریزند و غلغل نظر از هر یک یک دم حسب لبان دو دم بر چهار دم کوفته نیمه شش آب جلوه بر شسته قدر خورد صها بنزند و روز

حبه بخورند بعد خروج از حمام به نالی آشوب چندین سان چیلد و زبل آزند که گفت حصه کند ز نالی که فرس نه آید و بسیار
 تخم ترب و قوطر اسایون بوست کج که بوست بیج جاوشیر منو بادام تلخ حسب انفراد و حشر سنبلی قردانا اشق سکنج منو تخم حشره
 فلفل سیخ حمرل استو و قند برون زراوند خطیانا ج بهارون سادی جین زاد دروغن لبسان هکله ده دیگر در او که وقت خفته
 بر آن کشیده حبه سارند شری یکدیرم بیج بز حشر مله و که باه آرد هم فاعل ازت در هم مقول شری یکی که صده در او فرج خصوص
 موزی بنیاید ماقو قو حاسو بیج در چینی و منعی کباب بیز می اینتره جله بر کرده بنجین لبس ز کسبل ششده و قند قو حبه سارند و وقت کا
 یکدیگ مان گیرند آب بان برزد که قابل باشد حسب محکم که افزون نازد و عاقره خاکید هم تخم حشره شربت درم نه بینه
 ندرم که وقت خفته حشر سارند و یکدیرم بخورند تا آب برون بخشد از نالی منشره و دیگر که افزون در او در شک بندم و فلفل جزو
 زعفران مصطکی قضیب کاد در چینی قضیه انقلاب بر یکدیرم افزون روی چهارم ششده معنی ندرم حشره حشره شری یکدیگ
 و اگر کسی که مقدار با افزون نباشد کمتر باید داد و دیگر که در او مساک باه لایق میر شاه است تووری نازد تووری بینه تووری
 سح کز نایج سحر کنی زعفران و فلفل سورجان مصری هر یک بندم جزو بسیار مصطکی سورجان حسب البیاض بوست شمشاش
 قاصد صفا شیر و ق کلسج هندل سپید بل طیب عود غوی دروغ عود غوی صمغ عربی بوز بر آن تخم نخره هر یکدیرم در چینی
 شفاقل سحر هم بینه تخم شمشاش بزایج میفد با شش لوبالی هر یکدیرم درم بر لقیب بندم حقیقه هفتکش خواروغ با دم
 هر یک بندم نبات متروا دم هر یک ده درم منو دماغ خشک با زرده درم کلاب بقدر صحت منو دماغ خشک را درش خردا با دم
 خشک کند و با ادویه دیگر کوبند و بنزد و فرودام را بینه خربا بر یک ساییده دندری کلاب شیره غلیظ بر او و نبات
 در اندک کلاب شیره با دم مذکو هکله در او آینه صهبا بقدر خود سازند دیگر با نبات حکمت پناه حکیم علی محمد تقی
 لاهوری جزو بسیار اسایون مصری حب البیاض شکار الهام و سیله دیو در در چینی هر یکدیرم که وقت خفته بنجین لبس
 خود یاد و خود صهبا سازند وقت خلوصه فرود بالی آن یک یا ششیر خوشه کتاب طعام خور حسب مشق
 که در او را حلت شد اول است در موطوسیم ادویه رسی گذشته جسمی که جبهه درم بار و یکدیگر انظار بجهت نفیسه
 از رویه کباب که ناخواه نیره کرانی هر یک یکدیرم نیم صبر دوزن ادویه کوفته خینه باب برگ ترنج یا آب باد بخورید شش صهبا ساز
 هر چه چهار دانگ هم روز یکیش بی از طعام یا بعد از آن بخورند که بزایا ک کند ده ماده بکسل جسمی که بنم غلیظ سیب
 یک را دروغ کند شش حشر یکدیگ در نیم تلخ افضلی دو دانگ صبر سقوی بندم حب البیاض چهار دانگ تره کبکفاله یکدیگ
 شربت است جسمی دیگر که در قطرات البول کباب بر صندریه ستره قطع حاشا ماقو قو حاصبت بو طمسار کوفته آب مورد
 زارشته صهبا سازند شربت قو آب یکدیرم تا کبکفاله خورد جسمی که در مرض قیق ادا بکنند فو بیج فطر اسایون فطاح
 بو خرقه زربا و دروغ اسارون هر یک بندم تخم زرخش انیسون نزار سفید مصطکی زعفران هر یک یکدیرم فلفل سکنج هر یک
 یکدیرم نیم علیه کابی علیه که هر یک یکدیرم درم در صمغ کبکفاله بر بند جسمی که نوطو نام آرد در دیر انزال نیتام و ادویه

سعد که نشسته و دیگر قوتی در تقویت ماه نهم باز سفید شفا قلی منزه خشک کشتن چرا که رساوی کوفته بخینه با منو خشک
خشک کرده باب یکم بر سر بند و جب سازند چند خودی بوقت حاجت بخت جب در شراب حل کنند و بخورند و اگر زیاد
از بخت جب خورند بیخاقت شوند و دیگر جهت قوت باه و سرعت انزال قوه پشت و کرده و ضیق نفس سودمند است
و از برای بوی اسیر غلی و بادی نیز سفید است و در برای تبهای کهنه و سل و ق بغایت نفع مند جد و در رجم در زعفران طالع ربی
مصطکی هر یک یکدرم مشک یکدرم و نیم در نعل مس درم سگ بخدرم کوفته بخینه با نیک شیره نبات یکبار بر آورده و در وقت
در وقت حبسین اندکی صمغ عربی را تر کرده بر دست بمالند در هر چه بقدر سه خورد ما نند ششتری یک جب حسب از حکیم سعد
گیلابی که قوت باه زیاد کند و در اساک بعد بل است کیفیت خوب در دو و ششبار طعام آرد کسی که این جب متاواند بکلوبنی
افند چه اگر از افیون و سنگ خالی است جزیه بیشتر کاغذ بر یک نیم مثقال پوست ترنج و کجک کسبل گیاه در نعل بسا
سعد در بنا و جوز نامل و زرنج مشک کشته بر غیر هر یک یک مثقال مصطکی کله سرخ صندل عود و نعل هر یک در مثقال جوز و
سج نعل جود و از زعفران هر یک سه مثقال درق طلا درق نقره هر یک است پنج عدد کوفته بخینه حسابند و جسمی که از
طشت که حساب انبار بخورده نصف جزو حساب انبار را بار یک کوفته باقی نمانده همه بخندند غرضی از کینقال تا دو درم با در اهل
جسمی که هر جا سفید است قطورین مای زهره عصاره فستقن بر یک دو و یک غار فوون اینج بقدر هر یک چهار و یک
خوبتر از سفید بکدرم و نیم شحم حنظل صلاح کرده کثیرا استقرنیا بر یک سه درم جب سازند جسمی که در خواری از این
یکبار آید بعد از آنکه طبع جلد و صاحب تخم کتان و جازری در دهن کجید بکرم بر پشت در مار و بزوبهاران چکانده باشند پشت
در تبگاه در دهن شبست و با بونده مالیده باشند در جسمی اهل بر یک دو درم سینه بخت درم درم زرد از دهن و جرم قطع از بر یک
بجز درم میوه دو درم افیون یکدرم مشک یکد انگ و نیم جب زرد شربت مس درم با دو دقیقه شراب کهنه که در ظرف کجا آید
اهیل ده درم سب خشک بجز درم نیم هزار سفید چهار درم حلیت شین فوه هر یک سه درم غرضی است درم با طبع اهل و طرایح
و فوه یا در طریح و بسیار سرخ یا در عصاره سب تر و دیگر اهل دو درم حلیت شین فوه هر یک بجز درم جمله کثیر است بود
جسمی که بچه مرده نیز بزبون آرد و مقل از زرق م اهل مسلدی حساب از غرضی است درم جسمی که باغ فستقن بود در
که منی قابل انعقاد شود و میسون تخم کرفس را زیاد فوون جسمی مشکطرا شمع بر یک جزیه سبل لیب و در جسمی سب حلیت
عود و لبان اهل قطره بر یک نصف جزو حساب از بر گاه اراده محکم باشد قبل از آن بخورون آن دهنه خوب است جسمی که از
دفع عقیم عقیمه فراید عظیم دارد چنانچه عقیمه جمل سال از استعال این با حرف تعالی بار آرد و مشک دو سوج افیون جوز و
زعفران هر یک یک یا سه جزو عظیم بیدرم قند سیاه کهنه یکدرم و نیم نوقل کجراتی سه عدد و نوقل نیز چهار عدد و انا را کوفته
بنجده باقیه بخینه مخلوطها مقدار کثرت بهر پاک شدن از حیض اول روز شروع کنند و تا سه روز بخورند و دیگر درین
باب بر گاه سبب عقور طوبت فرقت باشد از غایبینوس بر سوطی شحم حنظل مقل از زرق غار فوون استقرنیا مسادی که در کجید

واجب سازند شترنی هم مشقال از صبرهای ای ای است که آنرا جند برسانند گویند قوه بیه زیاد کند بسیار فایده
 از طب برن شاکر ترکیه الایچی تریج در چینی نونکاتی پهل مسجون کچور کارا کسینی کسینی ناگوری نارادانه بریک کیرم سار کشته اهر کشته
 بریک سیزده درم نبات سی وند درم برودر سیده سوده و تخته کله را با هم بیا نیزند و شمشیر فلوط ساخته چهار چهار درم فلوط سینه
 و بر درنده کینول کچور تند و لای آن مقدار ششی سهد و چهار فضل دراز سوده سوری مخیته بنیاستند و اگر بالای دارد و بند و شترنی
 کلب شود و اگر بجهت دفع بر سید بند بالای فلوط مذکور شیر در بلدر هلته دیند چینی که یعنی زام و کند نم ترخ محقق بر یک کینود
 بسیار جزیو از مخزان در چینی تخم نلکن نونک حفره حاصله بر یک تیزم شیره بخلی شیره بر دم دندی بر یک کینم اول درون
 گاد و بندام اول یک کبی را در درون بریان کنند پس تخم مرغ بریان کنند و در او کوفته بخینه و شیره داخل نموده قدری حل نمایند
 کرده چهارده حب بند یک صبح و یک شام بنهند و دیگر جهت تقویت باه و همساک از عجایب است استیزه کل انوره چهار
 سح کیر حلای پهل نونک بلوچن مصطکه ازوفنی مونه چند میخند در چینی الایچی خوردن کیر سارنده بر باره نال کپانه نیره سیاه
 به سبلی و سینه کند رسو کبک تریج حل مرغ کنگول سل گری گویند بول برودر وصلی مونه پهل پهل بول بر کلان کلین بر چوس ح
 بنیل رخ جویس خراسانی کنول کسه گوهر و کباب چینی گویند و یک تخم کویچه در درون بریا کند تخم انگس چینه بر یک کینوله جزیو
 ده توله سهدا کوفته بخینه جزیو را در درون شیر شیر گادانه خسته جو شده بند و چون شیر غلیظت سید باوسیر در عکا و انداخته چند
 جوش دیگر بند و یکاوش سهد بخینه بخوام آرزو و دیگر کوفته داشته اند با هم سیر قدری حل نموده باوسیر چلی صبا بنند اگر
 بسیار برای شفا خوردنهار در برای امساک بند از طعام حاصل یک بر یک حب بخورد و دیگر در قوه تابه بی نظریست موصلی سیاه
 کیر در تخم کیر شیر کوشا خنده تا تمام شیر دروز و بعد از آن در سایه خشک نموده و سیده کرده جزو یکاوش جزیو کینوله بخینه
 یار کنند و اندک نیک بقدر فراج نیز در خل سازند و شمشیر بخوام آورده گویا بنند و کبک تریج بر بند و کبک تریج
 خوردن با بقوت صلی نیکو سیاه کرده اند چوه که از خوردندی میگرد و از جمله خوشبو بسیار و نه بدست مصطکی بر یک کینود
 تخم بادجان کیرم برودر جزو بار یک ساخته با جوه نشسته قدر فضل صبا بند شترنی دو حب چهار حب را برین در قوه تابه سده نیز
 از تمام دارد و دیگر که در حق زنان با نوع فزاید خنوس است با سبیل کیر بر کیر نونک الایچی خوردن تخم کلین مسجون شترالی بخینه
 مال کلینی کل های بسیاری تهر بار کوفته بخینه در باوسیر سهد که صبا بند مقدارد و نیز درم و هر در نهاری باب سوادار عکا
 خورد و دیگر نافع کبک انواع امض که در حق در در تخم زنان شمشیر نونک الایچی بخینان از جزیو خشکی فرج نبات کینو
 شده و قشاطر فزاید جلا من بر سوت نفع شود و فرزند زیند زایر کبیل کبیلی بود و جینی موبیر کابیل نامی که با سکو
 نبات بوست نام نوده بوست فراتس چینه کچور کوبه کچور و نامی خورد و سندر کوبه در الی کل بسیاری است بسیاری
 پوری کل های مینی تخم کچور سکن زنده سفید سوزن است که ناگوری مال کلینی تخم سوده خشکی بنیکه جای سبیل کینا خوردن
 خراسانی بر پهل سندی مچ بیل نونک الایچی تریج کل سندی شتر اول بر یک کیرم جزیو در او اندوه در حق بوست تخم

جلد دوم

رخ گلشنی یک بل برنج بکوه در بل سنگینه سه بل نبات مصری پهلوی بل عنبر را محله سوده در عن ماهه کاوه در نده بل کرمانی
 امینی انداخته جو شاینده در او با پانزده دوه کشته پس مصری نکر کوز قلم ساخته با هم جمع کرده غلوها سازند با مصر بر چین
 خشک ساخته سه پسته پیچری سازند هر روز چهار درم با شیر کاه بخورند دیگر که نرا بندی مانند ویر ابواب بنان از نافع است
 مال گنگنی چاکسور هر یک بگردم زعفران الایچی کلان هر یک در دودم تخم کلین بلبله آلمه هر یک سه درم هر دو بل بخورند جزوی
 نیم بل با جو بل برگ دخت فرس زیره سفید زیره سیاه ماسن جوز بوا و نقل بوده هر یک یک بل بسیاری چهار بل جزوی
 پسته هر یک نشت بل سنگینه با دام خزانیک شکن گشمش مغز تخم پنبه هر یک دو انزده بل تخم اریل است و در بل شیره
 میوز منقی چهل تپه بل دروغکا و چهار نیم سیر جهانگیری شکر سفید با دالانشس سیر بر جبه قابل سودن است بل سینه
 و جامه پیکر ده مو با ارشکل با دم مقشر کنند و در دروغکا دار نشاسته دو صد دست و در بل در بریان کنند پس او در
 که جامه پیکر نوده داشته اند نیز اندازند و میانبرند و پند بیابند و یک پندی هر روز بخورند هر سه که در جوب یک کله کاراید
 شکر طرز در نازده درم کجدر بیان ده درم نشاسته چهار درم آرد کسته سه درم کجدر بکوند و علی الهمس جیره سازند
 دروغن با دم صاف کنند حریره هندی ابل سبزه نازرا بعد زایدن و کسانی که خون کم میکنند بخورند دروغن زرد با
 خوب داغ کنند و باو سیر سیده در غل کرده خوب بریان کنند نگاه کنیم با دانسات با قهقه بلکه قند سیاه شربت خسته می اندازند
 و نقاشق میگردد تا بقدر سطرپی بهم رساند که نقاشق توان آشناید و پیش از فرود آمدن در دروای گرم مثل فلفل دراز
 و فلفلویه در جیبیل و ناخواه از هر یک یک ششبری کوفته اضافه نمایند و بکار بند حقیقه که در درم بارد کلین کاراید اخیر
 سی عدد و بر سیادشان جمله تخم گمان سبوس گندم خطمی نغشته هر یک یک شت جگ جلی درشت با بونه اکلین الملک شش شت
 برگ سداب شامخ درم برگ کلم برگ چغندر هر یک یک کسه جو شاینده صفا نوده مقدار مقادیر درم ازین با ده درم عن
 شیر و بخورم دروغن بید انجیر چهار دانگ جوه و میز درم یک در دوان بمانند هر روز یکبار حقیقه کنند که نغصه در دروغن
 شده باشد یا کنگنه حقیقه که در درم صلب کلیند بود از درم حار یا مار و بسینیا صولای تری بر سیده با شستمال
 شود و بعد از آنی در اثر قضا کند بعد از قصد صلت خشک خطمی در هر سه سبوس در هر سه تپه بر سیادشان بزرگ تخم چار بکوه
 تخم خزبه هر یک یک شت برگ کلم برگ چغندر هر یک یک کسه انجیر عمود و ادویه نیکو قنده و جو شاینده و صفا کرده غیر مثل نهدادی
 از ان با پانزده درم یا مست درم دروغن سه در زرده تخم مناسه عدویم میخته سیاه پهن است و حقیقه کنند حقیقه که در درم
 کله بعد از قصد با سبن زجاجت مگر بکار آید خشک با بونه اکلین الملک تخم صفر نیکو قنده تخم گمان تخم سبوس خطمی
 سیستان عناب هر یک یک شت جو نیکو قنده در شت برگ کلم برگ چغندر هر یک یک کسه نر زده صاف کنند و مقدار مقادیر درم
 با پانزده درم دروغن نغشته با دم درم شکر سفید و بندرم یک سوده صفا کرده هر روز ناشتا استعمال نمایند حقیقه
 که در علاج بول الدم گلوی که سبب سوزن مزاج بار و یا بس با بکار آید نیز بزرگ گوشت کبوتر بجز مقدار بچنانند که هر شود

پس صفتی در روعن و دینه در خلکده حقه کنند در روعن موس بر موضع کرده باشد حقه که در روعن کرده پس
و صفتی که زایک حبس بر م شده باشد کنگ چسبوس کند بر کصا الراجی بر کسان محل باش نرم بوشانده صفتی که
دوره در روعن شکل تا جلد درم اضافه کرده حقه کنند حقه نرم زایک ریم ز کبیر شرح بجانب امعایل کوه باشد کبیر
کردن بکار کنگ جو بر کصلی سوس کند بر کجقدر بر کلم کباب کنگان نرم معصفر نکلونه خوشانده صفتی که
روغن بنفشه با دارم و دیری شکر سفید اضافه کرده حقه کنند حقه که در زایک حبس حرارت کبیر نابد آب بر طرف
باب برگ با رنگ سفید نرم حقه کنند حقه که در سوس بول بکار کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
ده درم و نیم کوفه در چهار رطل آب یک شیار زرد کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
در روعن کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
حب الیک ساری کوفه روعن بزبان بگردد فریون بوزن کبیر و ساینده آب او که در حقه سابق نکر شود ضم کنند
و ننگ مشک ساینده در خلکده حقه کنند حقه که کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
دیک کف خود دیک کف کند و تخم جو در تخم میون هر یک یک درم همه را در دیک کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
بر سر آنها بسته بر دیک بر شند کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
دینه روعن گردگان در سیم سیاهیند اول است جقدر روعن و بوره و غسل حقه کنند تا روده پاک شود بعد از این با حقه
سر کوفه و خایه آن کوبند شکر نبارده کرده نرم معصفر نکلونه کنگ کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
هر یک درم شست جو در نعل بر کجقدر هر یک یک کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
آب صاف کنند و از کبابی آب بنفشه شیرین کنند و تر شود در دوقیه از این مطبوخ با نیم دینه روعن با درم و نیم دینه روعن موس
و ننگ مشک حقه کنند شب از اول ماه و شش از میان ماه و شش از دیگر سر کوفه و خایه کبیر کبیر کبیر کبیر
خود کند صفتی که کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
روغن با درم حقه کنند و قصبه حقه بر روعن با درم حقه کنند و دیگر سر کوفه کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
و جلد درم از این مطبوخ با نیم دینه روعن گردگان و نیم دینه روعن حقه بخورد در درم پی پیفتور با پی پیفتور کبیر کبیر
حقه کنند و دیگر سر کوفه کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
در تنویر صفت کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
حقه کنند و کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
خیر خشک خرا هر یک بست درم تخم معصفر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
خدا آب بنفشه تا نشان برود پس صفتی که در روعن کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر

کنند و مکرر سینه گرانده کلین و نیم روغن گردگان حشک بجا آورند هر یک نیم من بخیل نیم کوفته فانی بر یک یک کوبیده بر آب شش
 ماه نیم بر زده صاف کنند و دو قبه از آن با نیم قبه روغن بان و نیم قبه روغن سوسن حقه کنند و مکرر منقح و مکرر منقح
 هر یک نیم قبه آرد کنند و خود هر یک دو کف آرد را در آن کنند و دست بالند و صفت نماید و بر آنش بنهند تا بچشم نشود از صاف
 کنند و با منقح ختمه اخضر او نیم کوشانند تا بچشم نشود و با صاف کنند و در آنک چند بیه ستر سوده در آن کنند و حقه نماید دیگر اگر در
 راکم کند و با دو پیسیر را نیز سوده در روغن بشهره روغن ختمه اخضر آب کند تا هر یک یک کسکه در آنم آنچه میگویم حقه کنند و مکرر
 سه مرتبه کردن و با چوبه و غایه همه بشکنند و با استخوان بکوبند و در کف نخود در کف حله رخم بیاز و رخم کند تا رخم ششوم و رخم است
 هر یک یک کف نیکو کوفته کنند و با دو پیسیر بر زده و چربی از آن بردارند و بگیرند آب حشک تر یا طنج حشک خشک چهار روغن
 سه سه ده استار با آن چربی بیامیزند و سه سه ده استار در حقه کنند و مکرر بگیرند و دنبه و زردی در آن کنند و نیز مکرر بیه ستر
 سوده بر آن باشند و نیم کسکه آب کنند و نیم کسکه چوب طنج حله در آن کنند و نیم کسکه حقه کنند و از نار و از کبریت شب نگاه دارند باز در
 خواب دیگر با حقه کنند شب بدین ترتیب حقه کنند که خورد و از آنرا شایه بر پیش و گردن و پهلوی است آن خیار
 و که در آنکندم و جو نیکو کوفته و لیون تر به ربط بیه مرغ خانگی هر یک یک اندازه که باید بریزند و صاف کنند و سه سه ده استار ازین مطبوخ یک
 کسکه چوبه و غایه و یک قبه روغن حشک یک قبه روغن بیه مرغ بیامیزند و نیم کسکه حقه کنند سه روز شام و صبح دو هر یک
 یکی ازین تخمها بکار برند و در روز جمعه کنند و هیچک را با ریاضت نکند آب کتر بخورد حقه کند که در او طوطی کسب
 بر اسیر هم باشد بعد از قصد مالمق و حاجت که در آن بکار آید روغن کند تا این حقه کنند و دیگر که درین علت میفست
 منقل را در حضاره برگ کند تا بچشم حل کند و بدان حقه کنند حقه کند که در سیلان طشت که کسبش آن سرگهای هم باشد
 بکار آید ماز و سبز پوست نار کلنا کلسنج جو را در جو شایند صاف نموده حقه کنند و حقه باط عصبی الراجی نیز مفید است
 حقه کند که در جمع اقسام سیلان نفع دهد اما قیاق قطار قنار که رکل ازین صانع خوب کبریا هر یک کسب قال از این سیلان
 در دو قبه آب لسان عمل در آب سورد آب سرد حل نموده حقه کنند حقه کند که در سیلان بر جل باشد زمانی که کسب هم
 حل میل کردن رخم باشد شبست با بویه مزه بخوش حله بجز حشک جو شایند صاف نموده یک کسکه چوبه روغن کجده صاف
 کرده حقه کنند حقه تیز که در کثرت استحا که کسب با قی رطوبت تعریفه شود قبل از حل و بعد از آن استوار است
 کج منتن و حشک بطرح بکار آید ستر اهل ناخواه کاشتم شبست با بویه صاب حشک حله مساوی در یک من و در آب
 بریزند تا نیمه آید صاف کنند و مقدار هفت دم از وی با یک چهار روغن کجده و یک کسکه چوبه روغن سوسن حقه کنند و دیگر
 که بعد از حقه نه کور بکار آید حظل دست اسیر بردارند و رخم بیرون کنند در روغن سوسن یا روغن قسط در وی کنند و یک
 ششما زرد کند از سوسن کاشتم نیمه بنهند تا یک کوشد پس آن رخم حقه کنند و دیگر که در زمان دل شش در دم در شام جمع
 شدن بکار آید تخم گان عاب حله عاب خلی میگویم کرده رخم بدان حقه کنند حقه کند که در صبح رخم با یک کسکه چوبه

کل پوشیز ز نان در کبک شیر تازه و آب برگ تازه خرد حقه کند حقه که در طهران درم قه پاک کردن درم کجاری کبک شیر تازه
 آب کاستنی در دانه کبک بند بسته سرب خندان مانند کمایل بسیاری شود پس بران حقه کند و هرگاه در صبح شود پوشیز ز نان
 در و غلغل بیکم حقه کند حقه بطبع حقه تیر مسل است و صبح را حقه کند درین ملت کجاری کبک از زانی که خون آب عصاره
 کجسته اسی کل اسی سفید بلعی با عصاره لسان الحمل حقه کند دیگر حقه که از روزه نهد باشد در صبح درم کشور
 کند رسد و فوض هر یک سی درم بمردا در سه رطل آب بیزند تا نیمه یک روز چهارده روز این گرفته درم را دران حقه کند
 تا سه روز عمل آزند و یام هر استعمال نمایند حلوا جمیع اقسام آن می در علاج زیاده کند و در خصوصه تمام باین باب در
 نمانده میند و حلوائی با دوام متراجم مقشر نرم و کتیم سیرنات و کبک شیر نماند شک کرده مقرر کرده و دیگر کبک
 شسته گلاب اضافه کرده کچیز زنده نامرود و مزاد درم دخل کند و در صبح بند و در صبحی که از حلوائی پسته اول جلاب
 قند سازند و پسته و مترومان تنگ که در دانه از دانه در حقه بیزند حلوائی پیاز عسل عسل مصفی پنج سیر آب
 پیاز پنج سیر کجاری کرده آبش نرم بیزند و بقوام آزند هر روز سی درم بخورند که قوی باه است حلوائی تخم فرج میند و کبک بیزند
 تخم فرج هر قدر که خواهد در آب کجی شانه پس سفیدی آنرا آورده زردی آنرا بر روغن کلاب بریان نموده در وقت بریان نمودن
 جوز کبک سیاه با زنی است بخند زرد کبک شغال از هر یک درم خلکده قند سفید کجاب خلکده درم دخل نموده بیزند تا آب بود درود
 آورده کجاری کبک یعنی بر کبک مشک درم دخل میکند حلوائی تخم فرج صدم درم سیر روغن زرد بریان تا صدم درم گرفته
 سرد سازند و زرده تخم مرغ سی صد درم شیره زنجاره درم کلاب بخند یک بر یک دانه بنماده در آن بیزند تا مابش آهسته
 کچیز زنده تا روغن باز در نیم بش مشک و در متقال صندل اضافه نمایند تا خوب بیزند و از کچیز که در حلهای تخمین که
 یکوست که از اجزای آن کچیز پیچید پیچید کبک شیر که در نیم سن زرده تخم مرغ بجا آمد در بطریق معانت بیزند و سی درم کجاری کبک
 حمره قوت جمیع دهد منی بیخوار و بدن را فریب کند که تر نشیده کین بیزند و در دانه جوین نرم کند پس بیزند تا نیم درم
 سوزدگان مترا جیل متروند و متروند و متروند از م متروند لطفال کچیز مقشر خشکش سفید هر یک یک چهارگانه برین
 در غلغل در صبحی شلک صحری جوز اب الباسه زربا و هر یک سه درم مجموع دارم کوفت با نیم عمل فینهن قند و برین روغن کلاب
 بجا آمد در زرده تخم مرغ آبش یازم بیزند تا مابش کچیز شود و اگر خنده شیرنی زیاده کند مختارید حلوائی دیگر زردک
 پاک کرده از استخوان مصفی ساخته نیم من با یک بیزند و در شیر گاو که از سرش گذرد بیزند چند که شیر نماند در روغن کلاب بریان
 سازند و کچیز زنده تا سح که در پس نیم من مشک اضافه کنند تا حل شود در صبحی در تغل خوردند سی عاقره تخم زردک هر یک
 ششدرم فوض است درم کوفت کچیز زرد و لکند کچیز زده کجا سازند بقدر متقال خورده غش شیر گاو با خرای شکل شامیه
 سرد کرده یک کاس بخورند و دیگر مقوی و منقطع است زردک پاک ساخته یکدانه آنرا تر شرب بر آورده در قند با سازند پس درم
 و ششدرم صغیر و جوز زندی کوفت در حلهای سازند در روغن زرد بقدر کفایت درم که در آن زمان درم کوفت اضافه

اضافه نمایند و تحت برنج بریزند و در سینه بریزند **حلوی حلیغوز** مغز تخم غوزه تخم جرجیر هر یک یک جز مغز غوزه از غوزه کوفته
بر روغن گاو بریان کنند بخوری کسند زرد اندکی در فلفل در روغن میسایند بر افکند غسل در حل کنند و بقوام آرد و بعضی اوقات
تخم کدو شقاق را اضافه کنند **حلوی حرامی** خوب معنی از خسته و کسیر بادوسیر است بگوشتانند تا حل شود پس سبت بمانند
و بیایانند و با نیم سینه و مثل عمل را یکدم زعفران بگوشتانند و کجک خورد کرده کوفته بختی بر هر که باید بریزند و با کسیر بخورند
کجک بریان سازند و جزو بادوم بسته قشر و حل کنند **حلوی حوان احمدی** منی بخورید و باه راقوه در بدن فریفتند
برنج پاکیزه شسته یک رطل در آب بگوشتانند تا بختی کرد پس از مغز بادوم یک رطل مخلوط با دو رطل قند سبزه و یک پیکان گلاب اضافه کرد
با نش نرم بریزند و بچرخ زنند تا زمانی که بختی شود پسرک مشک یک انگه در حل کرده بر آرد **حلوی ریش** والا سفیده بختی
پنجاه عدد در کاسه کرده است کنده نشاسته آب حل کرده میداده باشند و می شویند تا آنکه کف کنند بعد از آن در روغن گاو
بریزند و در جلاب غسل و شکر فرود آرد **حلوی کهنک** حضرت بی بی فاطمه زهرا علیها الصلوة والسلام گندم پاکیزه یک کسیر
شاه جهانی باب خیسایند و در پارچه بسته بجای گرم نگاه دارند چون ریشته بر آرد بالای تخمه همین کنند و هر روز بر آب سبزه در
آفتاب گذارند تا وقتی که بقدر چهار انگشت ریشته او بلند شود پس از آن کنند و بگویند و در تخاری کرده آب در حل نموده بدست
بر هم زده از غزال مویز کدو برهنه نگاه دارند و مقدار کسیر آرد میدهند که در یک که در خشتن آب سبزی سازند و در شبانه روز
بریزند و هر ساعت از آن آب جمع کرده میداده باشند هر گاه آب نذکور تمام شود ریشخ یا برت کمر یک یک کسیر می انداخته باشد و بختی
بادوم شیرین چهار مغز هر یک یک کسیر در حل نمایند هر گاه کسیر گشت است بختی نشد بر دارند و بکار برند تا بختی توان خورد **حلوی**
سویان موافق برودین کزیر نهند و قوی باه و دود خون غلیظ و خسته در در کف میدهند در آب چند آن بخیسانند گندم بر دارد
پس در کسیر کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری آب بر آن بپاشند تا شروع کنند بپوشیدن پس در آفتاب خشک نموده در کنند
و با نصف او مسامی او را در گندم مخلوط نمایند و آنرا بچوش آورده اند که رنگینه بپوشند و بگوشتانند تا در تمام طبع یافته
بسیار غلیظ گردد پس قدری در روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند بعد از جذب روغن بشیره مشک یا دوشاب انگوری بقدر شربتی
که بمقصودش زیاد کند و چند آن بچوشانند که روغن جذب کرده شروع مینماید کردن نماید پس آن مغز بسته مغز کدو
نار جیل در روغن زنجبیل پسین جزو او قفل فلفل هر یک بقدری اضافه نمایند که باینده سوختی آید بوی کدو که در کاسه نوزک
بانویکم تیار همیشه باین اوزان در بان مصالح میساخته شک بخور هر یک نیم تون زعفران فلفل سیاه غلظت در فلفل هر یک
نیم یا دو رطل در کبنی قفل فلفل فلفل سیاه جزو او بادوین سبزل فلفل هر یک پاکوسیر از خواه نیم سیر در روغن زنجبیل کباب یک
یک کسیر مغز پسته دو کسیر مغز بادوین غسل سفید آرد گندم بنزد کرده هر یک چهار سیر روغن زرد کسیر آرد میدهند قند سفید هر یک دو انبه
سیر حلومی کسیر کرده در روغن بادوین کسیر یکدانه پاک کرده پنج سیر در کسیر شکر کدو بریزند آن بختی شود در
روغن گاو بریان بمانند و بچرخ زنند تا بسوی کسیر کسیر سیخ شکر اضافه کنند و با هم میان بریزند **حلوی** خود در قوت باه بی نظر

تخم و سیده بر میان کرده پنج سیر در روغن کاه و بریان کنند و سیر را اضافه کنند و یک سیر جعفریه نیز نیم سیر جزیره و نیم سیر شکر
 جدا جدا گرفته در روغن کشند و هنگام فرود آوردن در چینی ترغفل عاقره هر یک بخیزم سیده کرده همراه او سازند و بهتر است
 تا یکی شود و دیگر که باه کرده پشت را قوت دهد و سینه بزرگان جز جردم حبثقل هر یک یکدم حبثقل حبثقل حبثقل
 در چینی شفاقل هر یک یکدم نیم تو درین خشخاش سفید هر یک یکدم زعفران بخیزم توغرا جلیل کثیر آرد با قند و روغن زرد
 نجی هر یک ربع من عسل کین توغرا و دم توغراق آرد برنج شکر سفید قه سفید هر یک یک من نیم دیگر مقوی کرده و باه آرد
 سفید نیم سیر یک سیر روغن کاه و بریان کنند و زعفران یکدم را درست دم گلان بچل کنند و یک نیم سیر عسل در نیم سیر آب اندازند و بر
 ریزند و بپزند پس کدر خشخاش توغرا پسته در آن ریخته فرو گزیند حلو او را که قوی است درین باب گوشت سینه مرغ بگویند
 تا چلن محرم شود و در قند و عسل بپزند و روغن کاه اضافه کنند و با سبکی کچک نیز نهند چندانکه چغندر شود در پشت آرد و در آخر قدری
 مغز بادام نرم کوفته برود و کنگنه و ککاب زعفران مطهر سازند و در صباغ یک دقیقه بخورد و از بعضی اویج عصاره صفای
 نماند شاید دیگر مخرج حسب قاعده که در تقویت باه و تولید بی ادرسین بران عیدیل ندارد و جهت در دو کوه صفت کرده است
 مجربست زرد ک سرخ رنگ شیرین از پوست چغری سخت که در وسط ادرسی باشد پاک کنند و یک من از وی در نیم من از شکر ما
 فریب برتر خسته در کرده اند شیر کاه بپزند تا ماهر شود پس بر آورده در آن گرمین بگویند تا چلن محرم شود بعد آرد خود
 بریان و سیده کنند هر یک با نوره دم اندر قدری روغن کاه و بریان سازند و قند کین عسل نیم من در آب چل کنند و صفا
 بران بپزند و بپزند تا محرم آید پس زرد ک خواص قوی مخلوط کرده دو سوسول ده فرود آرد زنده بچینه مرغ در آب جوش
 داده است بعد و نیز مخرج کرده نهد و جلد را نیک تر از آن که بعد از آن توغراق توغرا دم متولبت نیز جعفریه توغرا جلیل هر یک یکدم
 حقیقه اغلب کفن خواص ک بی در چینی زنجبیل توغرا هر یک یکدم زعفران مشک هر یک یکدم بار یک ساخته میان ریزند
 در صباغ ده دم بپزند حلو سبکی که آنگونه سیر باک نام دارد و بی مروز را با صباغ آرد و عقم در مروز با صباغ آرد و عقم
 مروزن زایل کند رنگ آواز زانرا خوش کند و شیر بفرید در ضمن سبج نهایی او دید سیر که شسته دیگر که آب پاک
 نام دارد و قوت باه زیاد کند موزنی را که فرزندانش مریزند از خوردن این دارو اگر مدت چهار مندل پادشاه بخورد
 فرزندانش دراز عمر زود آرد و خوش رنگ خوش چهره بر آید زنی که بعد از زحمین که پاک و شکر مانده باشد بر طرف
 شود و زنی که باز میگردد از غناست این دارو تا دو مندل چل مانده فرزندان دراز عمر زیاده و عاقل را قوت دهد و زیاده
 کند و بوی اندام خوش کند و ننگد و دفع کند و بدن فرسوده و رنجهای آرد و چاک و سوسول کاس می رود ک و سوسول
 زکام قلبی و جگر و بند روگ و کول با و در رنجهای دل و اهل بت و کت بت را دفع نماید شیریه و نیم سیرین و نیم سیرین
 سیر شکر سینه شانه زده سیر روغن کاه و دوازده در نیم سیر سندی یک نیم سیر فلفل آرد فلفل دراز از هر یک یک سیر که در
 شیریه این و شکر تری یکجا کرده مقدار پنج سیر آرد خد جلالت شیر کاه و بعد در دوازده سیر اندازد و شکر نیم سیر

بیزودنه سچین سندی و فطیلین بوزن نه کور دحق براری گنده ششدرم و بحق نسوت دوا زده درم ستاوست دو درم دروزن
 ماده کا دیند بنده جلاب فر بود که بر شیر و شیرینه انداخته اند اندازند و سرد سازند بعد ه سچین ناکر بوتنه دو درم سچین تریج الایچی
 خورده نیکس بر یک تدرم پهلوی حیره بر یک چهار درم کشیند و در چینی تاسیر بر یک هفت درم زیره سیاه هشت درم جوب سچی ندرم
 مایه انداخت و شش هیدکیم ندره شیر شسته و مانده جلوه بقوام آورده نگاه دارند و بقدر شاتره متقال بهار بخورند
 که بسیاری پاک نام دارد قوت ماه زیاده نماید و عقلم دوزن اذیغ کند و حمل را نکند و در زمانه انبساط نافع است و فرج زمان است که
 مانده بزرگند و انجمه را قوت کامل باشد و چهره نرم و روشن کند و اندام قوی خوشبوی سازد و بند کشاد و بر مومردان و در زمانه رابع
 کند و مجرب است و همیشه معمول در درم فاضل را نیز نافع است کافو فاضل یک درم تریج ناکسیر مویه فلفل را ز بار سه پنج خوراکه
 الایچی خورده بر یک درم تاسیس تریج سبزی جن ضدل سفید فلفل گردونه تم گنا بر یک تدرم خور بود چهار درم زیره سفید
 ششدرم پنج سید ابجر کل نیلو و زعفرانینه دانه نون و نون قند و نون کشیند و پهلوی بر یک هشت درم سنگساره ستاوست بر یک دوا زده
 درم ناکسیر یک تدرم تریج بر یک چهار درم مغز گردنی یا عوض اودا دم بست و هشت درم مغز بسته حمل نود درم بوزن سچی حلال
 درم سبک راهنی بست هشت بل بچه کوفتی است عیله عیله کوفته جامه بکنند و اودا دم بسته مقشر کرده بار یک برین بکند
 و بوزن سچی را بر شک سوده غسل بکشند و بر سیار چهار باره کنند و در مقدار شیر براده کا دگوشیل یا ز بار هشت درم
 بچوشانند تا نام شیر در خورد پس خشک کرده کوفته بچینه عیله بپازند و نگاه نبات یک شیر شیره پنج ستاوست و درم شکر
 یا کاوشیل هفت سیر و شکر سید دوزن سه بوزن کبری یکجا کرده جلاب زنده بقوام آورند پس روغلاک و یاروغن کاوشیل
 نیم سیر گرم کنند و سچین سیار دحق جلد در دنا یکجا کرده بریان کنند بستر جلاب مذکور نشانند و بقوام حلوسازند و بعضی میگویند
 که سچین نه کور در روغلاک و بریان کنند پس شکر تری و دمل کرده فرو آورند و سرد کنند و هشت بل ششدرم فاضل میانیند و کچنه زنده
 در آورند جوب نگاه دارند و هر روز و چندم یا زیاده یا کم بخورند و بالائی ان فویان شیر کا و باروغن کا و یا شکر بای شوش
 یا گوشت پزنده انقدر که مناسب اند بپزند و غذا مقوی رسک میند و یکگر مسی جلوی بچرس کنند و هشت درم بونلی
 و بهال است مقوی ه هشت درم دروغ و دروشانی چشم و دل و اعصاب نیست و بجهت سیلان منی و بسلس البول دوستی نافع
 است و رنگ روی تازه و سچین کند و مردم را قوی دوزن بگذارد و موها را روشن کند و سیاه نماید و برای زمانه نیز سفید است
 زعفران جز بود اجرتی بر یک کیلام بچنه و در چینی دانه الایچی خورده و نخل بر یک دوا دم بچنه سوده پهلوی بر یک دیندم
 بچنه پوست پنج اوت گساره مالکبانه موصلی سیاه بچنه گندزاک ششدرم یک نیم پا و مغز داخل مغز جوزه مغز اخروت
 مغز بسته مغز بادرم بر یک پاکسیر و درم و جرس آرد سنگساره اودال شسته کرد و گونز بول آرد مغز تخم کوبخ نشسته گندم درم
 بر یک نیم سیر روغلاک و یک شیر براده کا و صحری بر یک پنج سیر و روغلاک و نقره بر قدر که باشد همه اوید را کوفته بچینه یا شیر و شکر
 در روغن یکجا نموده مانند هلو پزند پس فرود آورده سرد ساخته در ظرف پاکیزه با حیا نگاه دارند و بر صبح و شام بقدر قوت

و توانای بخزند و اگر بالای آن قدری شیر گرم کرده شیرین ساخته نیز بخزند بهتر شد و دیگر موصلی با یک دم در دهنه تقویت باد
 و اسکاک دفع اقسام سوزاک دفع سرفه و سگی دم و خشکی ساخته و بند روک و لاغوی تب دیرینه مفول از غویات علیه سگیه شیر کاف
 باد با کشش شیر شکر تری بکنیم سیر و خشک و موصلی سیاه بر یک نیم صمغ کبریا سیر کبریا و چهار دم مغز بادام چوبی بر یک
 سدوم و نمک کایسریه که چتره چوب کونج کونج تریج نهال تبر لاجبی خرد زعفران ترکشه عاقر حاسا رسته اینک گشته علی شسته
 بر یک سه ملک سندر و سیمانک این ترتیب سازند موصلی را در شیر بخورند تا که غلیظ شود و شکر تری را فراموش کرده و در
 گاو نیز و حنک دره و دودای دیگر سوای مغز بادام چوبی کوفته بخسین هر دو در دست انداخته مثل حلوا سازند و قدر خوراکی کنیم
 دام است معمولی که به هر حال نبند و جهت گرم صغیر اما بسیار مفید است جود در حیدر ادرس که گشته ساید با جنبه بردارد و جهت
 معمولاتی که در امراض کرم بکاری آید انشاء الله تعالی در فرجات به تحریر خواهد بودست کلمه ما شسته در الفاظ
 خایسته اودیه کلوب و منا نوید و بعضای تناسل شش سسه در کفایه طب شسته خوش نقب سوددهد و شربت جامع
 اینگز که شسته خلوق در صورت زعفران است و در مرکبات در وی خوشبوی جمع کرده است که اگر زن بخورد دارد
 در زردان است که آنرا نفع سازند در اوقات هزیره بخورند زعفران سدوم و الود درم و فضل درمی هم در کوفته بخت کباب
 در روغن کل شسته بکار بند خمر مقوی است و در اکثر افعال و آثار اگر استعمال نشود با کثرت معین قوی ترین است
 در جمله خواص چوبی آن است که زرنی را که وقت ولادت شقاق در فرج یا در رحم افتد تا شدن در آن و در زن ساقن از آن
 زودند اما می آرد و مانع فساد او گردد و در شفت و طربات کرده زرنی اقرب بحالت بکارت میرساند خمر یا که تقوی مصلح
 است و مانع در آستان خمره بر شیم و غیره کا و زبان جعفران هم عالی در تقویت باهت طبع است یعنی هم گاه بوده در خمر بار
 که در باقوف دوم اودیه رس و در اودیه قبله گشته نظر کمارد و حسب جهت بکار آرد کلمه ششم در الفاظ اودیه
 اودیه کلوب و منا نوید و بعضای تناسل است و خمر تا ادا بر بول جفین نماید و اودیه یکدیگر در کشته و اوار الیوم
 جهت باه جربست و غیره است جلست طریح و فلفل هم چوبی که یک چوبم که در تخم سلوم تخم سیار تخم ترب بلبلون حب الخنوبر
 حب قهقش حب فلفل شقاق قل بزیدان همچنین در درین لسان هم با فر یک ده دم و تخمیل زرنه در فلفل هر یک با زردوم
 روغن نارچیل روغن صندل بخره با سوسیه انقدر که اودیه بان چوب شود و عمل صفا در جهت شربتی بخورم صمغ شام با شیر
 و شکر بود جدید کوفیه و اوال بصل بودید می کند و نظر آرد و بغایت مقوی باه است و مناسب به درون و یک سو آن کان
 معلای بسیار عضلی است که در ضمن حلویاست مسطر شد و دیگر که با عدل از زرنی که است اول آب بسیار بخورند که تازه در خورد
 بنزد تا غلیظ شود و دیگر تریه از آن بنوشند و دیگر که در فرغ لذیذ در نفع خربست زرنجیل شقاق بلبلون تخم چوبی که تازه خونیان
 تخم کزبره بر کوفته بخند با عمل آرد بسیار سوددهد و چند اودیه همچون سازند که شقاق تا در انتقال وقت عصر در بزنده و اوار
 ایسکاک در امراضه بحسب الاثر است عمل با در عمل روغن کافور و دیگر بر دیگر بنده و چنانچه در انتقال بخورند و اوار الیوم صمغ

ضعف باه را که سبب آن حرارت باشد نافع بود ترکیب سیفند وانه کلان پاک کرده سی درم در دوطل شیر تازه بچوشانند تا تمام
عسل آید و در شب در ملقعه بخورند و در ملقعه درینجا چهار مثقال است و سمرقندی گفته که صیاح بست درم خوردند و بالای آن
ماهی تازه بریا کرده و کیاب نموده گرم گرم با چهار بخورند و بالای آن شراب نوشند و در آن کسک در تقویت باه نظر
است خشک خشک کند بگویند و بر چه بر نمانند و در آب خشک تر ششمان روز در آفتاب بپزدند و هر روز تازه می کنند
چند آنکه آب خشک تر سه وزن خشک خشک بکار رود پس خشک نمایند و سه درم از آن با ده درم شیر تازه و ده درم
بنات بنوشند و در مزاج قدری از تخم کوفته بچینه اضافه نماید و در عدل دوزن از تخم جوارم حصه خشک است بعضی عقوقها
عوض از تخم کسند بعضی بر وجه ازین دو ششم حصه خشک نمایند و اگر شیر بود آب بیک گرم خوردند و اگر از تخم قلیل در شیر تر
کنند و خشک بر می با شیرند و بر بخورند مغل غلبت باه کنند و بدینند که خشک در تیج باه قوت تمام دارد و با وجود آن شیر حرارت
میست اگر چیزی گرم با دنا باشد و در آن کخلیت که در معاطط صریح الاثر است حلیت عسل آمیزند و کفایت از آن قبل از
جماع و وساعت با یک قیسه شراب بخورند و در آن کفصل جهت باه نظر ندارد و نمود سپید بزرگ در سبب جبر تخمیا ساند آب
جبر همین قدر باشد که نخورد و در آن مایده شود و زیاد نماید پس در سایه خشک کنند و بسایند و در عن حصه پنجم جبر کنند
و با قند سفید هم چند نمود معوام آورده بشیرند و پیش از غذا وقت خواب قند بر بیضه میخوردند و بالای آن کس شیرین کنند
نوشند و در آن کفصلین که جهت تقویت باه و نوظ منقول از جبرین است بیارند خراطین تیج آمارد و در آب انداخته اندک
اندک بر آینه باشند تا خاک از خود میزند پس خراطین با همان آب در ظرف این انداخته تیج آمارند یک انداخته تا شلیم
جوشانند و با تیج کوش خراطین راته و بالا میگردند باشند تا آب جذب شود و سنوزد و خراطین سه تمام نمک شود از این
نمک قلیه اندازند و در آن کفصلینی نوظ تمام آورد و ما محاب از جبارده و بعد از شیر گاو تازه بکرطل بگیرند و در سبب
ده درم چون بر سر بیایند بر آن باشد و یک است جلاند پس بر فعات نبوشند تا کمی شیر خورده شود و همین قسم بکفصه عمل آرند
و از جماع بر بنیز کنند و اول کبریت که در در قوی آرد و سنگ کرده و مانند بشکند و بریزند در ادویه صدیه گذشته
دو الکسک جمع اقسام آن بنا بر تقویت دل و دیگر عناصر زمین باه را قوت میدهد تمام کسب مزاج و بسا باشد
که منفعت دوار المسک یا قوتها زیاد از نفع سوب بگیرد امثال آن در بعضی افزاید آید و سبب آن در ادویه قلیه بگور
است و او با می خورد و با می تخم شلیم گرم کرب بجزه تر مس جبر جزه گرم همون تخم تریم است تخم خزنده تخم کرفس در مانا
فلاغل سبب بود که تخم کتان حب الرشاء و صلبان حب فلفل حب الزمرد حب خصوص مطبوخ عسل خورد با قلی بو با سرفه
دار چینی بسایند خشک طالب عفر حب منور سان اصفا بر خزه خضرا پسته بندق کبیر حلیت تیج کوفت همین زرنه قط شیرین
خصیه انقلب تیخ خوشه بیاز خصوص شوی سفیل شوی شقال زنجبیل خصوص ربی خوشجان مافرقها بوزیر مصلح
سورنجان بخت پیری سده صب دل سفقور خصوص تیخ دین و سرده و کلاه فوج آن با ماهی کسج شیر تر است روز

مقدار صغیر بخورد یعنی بیاضی بیاضی من بیاضی ک صید کوبه بر بیضی کنجشک دماغ چون کنجشک دماغ لطیف دماغ حلو ان غضب ک و خشک کرده بنمایند شتر لوانی قدر جمعه در نشت طحال حله که نه نوشند آب حیدر آب حدادین شرا حدیث عین شربن و دیگر کمنی را با راه رزیاده کند نخود و شیر تازه بچسباند پس بروغن گاوی بران کنند و جان کنند که نسوزد و درون آن حب سبزه صغیر را بماند و با غسل صابون بشوند و اندکی در صحنی و مصطلکی داخل کنند و صبح و شام بقدر که گدائی بخورد و دیگر شیر تازه شتر طحال بندای عمل مصغی مغز حبه چغندر و تخم کدو کوفته بخته بر یک نیم رطل در شیر بخورند تا صبح شود و هر صبح یک قوبه بگزند و دیگر بلیون شیر گاوی در روغن گاوی بر یک نیم رطل تخم جرجر تخم کدو کوفته ششیم بر یک نیم رطل در دماغ خشک کوفته بشیر و روغن بخته بزند تا روغن بماند و نموده هر روز پنج استار بخورد و دیگر تخم جرجر در دم کوفته کند که کوفته یکدم لسان بصفایر کوفته یکدم بازده تخم مرغ کشته بار و عکا در شربت کرده بخورد و دیگر باز بخته صمد و پاک کنند و در پاتیک سنگین کنند و شیر تازه بر سرین کنند چند الی چهار انگشت بر سران بپزند و نیزند تا مهر شود پس از نشت در اند و بکنند و کمر شود در بوزن باز روغن گاوی در رطل کنند و بچسباند و بوزن روغن عسل افزاید و بقیوم آرد و شقال در فونجی آن بر یک بست در دم کوفته بدان بشیند و دیگر تخم شلغم تخم جرجر تخم خرزه مسادی بکوبند و هر صبح سه درم شش پاره بخورند و دیگر که در انفرج بار و بکار راید حله را بچسباند و صابون بزند و در انفرج بپزند و در انفرج بپزند و در انفرج بپزند و با غسل بشیند شترتی یکدم تا در دم شرب آب مزاج و دیگر شقال تخم جرجر در وی بسبب و در رطل بر یک در دم لسان بصفایر بکنند بر یک یکدم کوفته بروغن با حیل بماند و بپزد و بشیند و دیگر جاشیه سه درم در یک قوبه آب مزاج بپوشد حل کند و هر روز بزند و دیگر از شیخ بوزن ان قلع بر یک سبز و حلیت تخم کدو ز قافله تخم جرجر لسان بصفایر کرم و در بر یک بجزو خشک کس بخورد کوفته بروغن حب صغیر صغیر را بماند و غسل بشیند و دیگر قوی و معتدل خایه جرس خشک کرده کنگ سفوف مسادی کوفته شترتی در صبح در دم و دیگر مغز میندانه جبهه چغندر و تخم جرجر صغیر و بکار بخورد و تخم بلیون مغز با حیل حب قلع مندرگان مسادی شقال در حیل حب الزلم لسان بصفایر بر یک نیم جزد کوفته و غسل بشیند شترتی یک در کان و اگر نوزن یک بجزو نفع و در رطل بر یک نیم جزد کوفته و غسل بشیند و زیاد کند و نیزند و دیگر در حیل در رطل بر یک یکدم تخم انزله ششیم در حب قلع حب الزلم حب در شاد و حبه سفوف در صبح عین بر یک یکدم در نفع حلیت مغز بلیون تخم کدو تخم جرجر تخم شلغم تخم باز تخم کدو لسان بصفایر کنگ سفوف بر یک در دم قافل بازده در دم کوفته بروغن مایه کیمبرین مایه بیدار کوفته و غسل بشیند شترتی کیشقال دقت خوب با سپرد دوامی که سید را مایه مزاج را شاد در حیل حلیت بر یک یکدم تخم کدو کس شیخ بسبب کدو تخم بلیون جفوزده بر یک یکدم بخورد و تخم خرزه مغز تخم جبار تخم جبار از یک تخم خرزه مغز بر یک یکدم تخم کدو تخم جرجر مغز با دوام شترتی ششیم خشک شش سفید بر یک ششیم ز تخمین یک من علی الرسم بشیند شترتی در دم دوامی که نفع آن عجیب است

است قصب گاو جوان خشک کنند و در ماون بکوبند و نیم مثقال بازان باز زده تخم مرغ قوی عظیم دهم و پنجاه شکر
 کنند و یک تخم پیش از حاجت به دوازده ساعه بخورند و حاجت گویند و بیشتر و بیشتر قوی عظیم دهد و اوای که اعاده
 شبهوت منقطع کند مشکطرا شیخ یکدم کوفته بختی است در تخم خربزه ساییده و ده درم مسکه گاو میش صفت درم شنبه
 و میخه بر روزنامه او ز بهین قدر بخورند و اوای که در عتس از ان بسیار است که سبب ان زیادتی می خون باشد
 بعد از غصه و تقصیل غذا از شامیدن آب غوره و آب نار و کجین بکار آید کافور یکدک نیم زرقطه ناگشیز خشک گلزار
 نیلوفر یک سه درم تخم خرفه تخم کاهو یک ده درم شترتی سه درم باشیره تخم خرفه و کجین کهنه متصل بخورند و دیگر
 که درین علت بر گاه سبب روقه و حاجی می باشد بعد از خیارند اعوم بریان و قلیه در مطبخه بادیه حاره استعمال شود تخم سداب
 تخم فنجکشت گلزار مسادی شترتی سه درم کجین بر بند و دیگر درین باب قواما درم کوفته با سه که بخورند دیگر که
 درین علت بر گاه سبب نصف ماسکه باشد بکار آید و هر گاه که سبب حرارت باشد بادیه که در باب تری می مفید است
 بعمل آید و اگر سبب برود و در طوبت باشد استخوان بقی متواتر در سهال کجبت شیخ و حب منق و حب صغیر محقون کنند و غذا
 اقتصار کنند بطعم بریان و قلیه خشک و اوای که نجایه طوار ان کند در جماعت تب حاصل نشود بسیار استخوان درم
 و باین قسم بگزیند که هر گاه سگ زیاد گاه و جفت شود و نه شود در ان حالت درم سگ ز قطع کرده بگزیند و چهل درم زیزول
 در ان کنند با پوست و گوشت بوسیده و قلیه استخوان با ناین قلیه بار انخط بسته در حقوه نجایه سبب دانه شاکند و اوای که
 جان محقق می شود نیز نقل و غیره مخلوط سه درم شنبه تخم فنجکشت بودنه زرفیون جنه قوی و اوای که تقصیل منی
 و جماعت کند زرافقه ده درم زرافقه پنج بزرگ سبب بر یک بجز درم سه گلزار هر یک دو درم صبح و شام یک کف بخورند و این غایط
 اسهل و اوای که تقصیل منی و با حرارت توان داد گلزار کل مخلوط کاسین بر یک دو درم اسپول بیشتر خشک بر یک
 سه درم تخم کاهو تخم خرفه بر یک ده درم شترتی سه درم با قدری کافور چند روز بر بند و غذا محضات سازند و دیگر تخم
 کاهو تخم خرفه مسادی شترتی بجز درم باب عدس بجز دیگر تخم سداب درم نیم تخم کاهو بجز درم شترتی دو درم کجین
 دیگر تخم سداب چند بیشتر زرافقه مسادی شترتی یکدم باشیره مزاج باب سردنده و دیگر تخم سداب برین بر یک
 یکدم چند بیشتر زرافقه بر یک درم کلسرخ گلزار هر یک سه درم شترتی دو درم ماسه سردیاد و غزیش و اوای
 که جهت انضاج درم جار کلیه مفید است نشانه یک مثقال تخم کتان و دو مثقال راد و حر اک کند و اوای که در درم بارو
 کله بعد از انجا بخته تقیه ازیم کسار آید بر شرب وقت خواب یکدم ایلیج فیهرا بر بند و شترتی یک گرم در عقبان جرم
 جرم پوشند و اوای که در جناس درم کلوی کبی و اوای سبب شود بول بر شواری آید و در کرده و جاری بول نقل شده بر
 آید مفید است در مثقال با سه رقیه آب کرفس یا کجین بزور سی ده بر بند و کجین یک مثقال نیم در مانا با کرفس دو درم نیم
 عود صلیب باب کرم نیز سود و در اطفاار طلب دو درم باب کرم نیز نافع است و کجین دو درم صلبان باب کرم

و همچنین بکبد با کینتقل نیز بخرگوش تاب خورد و همچنین کینتقال خار یقون با نخود و همچنین کینتقال زراوند طویل با نخود
آب آبلیم و اگر شبست را بسوزند و بکدم خاکستر آن با آب خرگوش یا بنیزند با بونه و سد آب در آب جوشانند و صفت
کنند و این آب چند روز بپوسته بر بند خون بکشارد و اومی که در زخم کلبه چنه پاک کردن بمل زنا یک تبه حرارت باشد
بکار آید شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین با جلاب یا با اسهل بپزند و اگر حرارت صلا نباشد با این تخمها بزرگ بکوبند و با کینه
یا با اسهل بپزند و اومی که نشانه را از ریم و خون بسته پاک کند فو فوفه در مانا اسهل نشین حلیت مسادی صلا نیز با اسهل
کینتقال نخورد و نشانه نیز بچکاند و دیگر که همین کار کند نیز بخرگوش حلیت هر بریک بپزد و بونه خشک و فو بریک نیم جز
شیرینی کینتقال در کوفه سساز تا چهار ساعت بپزد که ترش بپزند و اومی که در عسر البول که سبب تن خون و نشانه
باشد در ادرار اسهالین گو تر یا بر کس بپوش یک تقال با طبع خشبت بپزند و دروغ بخریب مانند دیگر فو تر درین آب
قی و حقه نیز بکار آید در ادرار که با اسهالین اندخته باشند بکدم اشق بچدم تخم خربزه ده درم اسهل اسارون همانا نخاره
فطر اسالیون تخم کرفس فوه با درم تخم سنبل هر یک بدم اشق را با آب زکس حل کند و او بکوفه بخند آن بپزند و جب
سازند و شتری از دروم تا سه درم و دیگر که در عسر البول اطفال صفت منتر تخم خیار منتر تخم باد رنگ منتر تخم خربزه پوست
خربزه خشک کوفه قند قدری در خلط کرده بپزند و دیگر که کما حیت بول کیشاید زعفران ناسوده میکشاید به مجرای قضیب بندند
و سببش زنده به مجرای اسهالین نیز نفع رسانند و اگر نشانه گو سفید کیش بسوزند و سیاهند و با ترش شیرین بپزند سو دود هر
دو درم سرطان نهی بر یا یک ده کوفه بپس بپزند و اگر گو تر بچرا بکشند و خون آن بزهر بچکانند و از آبگری
سینه بشکافند و بزنا بپزند قوت نشانه را بکوت آرد و سیاهات تک طرز بول بیارد و چون کوشش کا پیش بزنا ف
بایدن فو بول بر یا نه کافه بر یا می ده اسهل بنادون منتر تخم بپزد سیاهه بزنا فطاکرون شور و قلی سایه بر عانه بنادون
و قدری آب بر آن بپشیدن و بزنا می مستقی بودن ورق طلا یک انگ خردون همین مقدار و دیگر دفع جنس بول عام
خواه ریجی خواه حصالی هر یک حکیم کمال الدین شیرازی بگریز چند عدد و خفت که با سسی خورد که سیاه و تریکی زبان بسکونند گرم
سیاه رنگی است که در زهر حکیم با هم رسد نکال کن نجابت و بزبان بند بگرد و ضم کاف فارسی و سکون با بوجه دفع
را عمل و سکون و دود دفع لام و از این میگویند برده عقب سولور دارند در طری جربی طله فو ابرشته آنرا بکار در زخمیده
بطریق که از خشمناش ایفون میگردد بصدرد و سبب کینتقال بگریزد و بنده موافق حلیل با این طریبت جرب آلوده در اصل بسته
و باقی را بر زنا روشن ران در طراف صید و خبی طلا نمایند در کله شفا حاصل آید و دیگر منع نمودن بن نمیمی بشوزنده
چنه دفع عسر بول دفع خود و مجرای بول چنه حسی بول دفع حصاه نامت دیگر بکدم گرم شتاب و اگر از او بوی
حاصب گویند سسار او در کرده خشک کرده با دوزنده منتقال نفع حلیت چون سسار بپزند چنه حسی بول در خارج
سنگ کرده و نشانه بوجب بسته اند و دیگر که بسوزش کل نفع نام دارد و در حث سوز که بپندی یک کوفه قدری بریان

مسادی با سبب کوفته بر صبح کوفته خوردن و واهی که درین مملکت بجا می آید سرد در گوشت رو باد بر این کرده این مملکت بود در وقت
 و در زمانه قیام یکی چشم را سودده خر گوش خشک کرده بخورد عاقرقور را تخم کرفس بر یک نیم جزو شترتی دو درم و نیم بایک وقت
 آب سرد میفشد و در آب گوگرد آب دریا نشاندن نیز مؤثر است و واهی که در علاج بول فی الفواش بکار آید تخم کتان
 رس خشک بمیله کالی بر این بر یک ده درم تخم نخل صفت درم شب بانی شده درم عاقرقور کند شنبلیله با شنبلیله بر یک درم
 کوفته بخیزد با عسل کشیده شترتی شده درم بر بند و دیگر زیره کرمانی کند حبه لاس مسادی کوفته بخیزد بر صبح دو درم بر بند و دیگر
 مجرب یک استار تخم شنبلیله با یکده تا نود سبب کوفته بر بند بسیار سود دارد و دیگر پوست بالایی سنگله در مرغ خشک شده و بر مالند
 اگر کسی بینه بول در فو شش مکتبه با فون فیه سبب یا نه بازگشته و دیگر که بول فی الفواش را فو است سبب لاس بول او را در مینی
 وندی را بر حبه است بلوط را بسبب وزن او کند ربار و فو زیتون کشیده در است نمائند و واهی که در نهال یک میده است و او را
 است که بر ناز فو کند و خوردن بوب بشکستن با دم در ناز جیل فو فو است و در چهار تخم و در ناز نهانان ششم که ماکوم
 که ششم منقعه مکرده و واهی تر چغندر سبزین باب میفشد و دیگر که در حصصت یکده ممانه زمانیکه در است فواج باشد
 بعد از آنکه بر نازاده حصصت بجا که در تخم کدو و تخم خیار با درنگ بر یک یک و تخم زاریانه تخم خرفه بر یک نیم جزو درم کوفته
 شترتی شده درم با سبب کلاب و دیگر تخم کرفس دو درم تخم زاریانه سنگ سفید آینه کوفته سایه هر یک شده درم تر تخم
 خیار با درنگ ششم خرفه و تخم که در هر یک چغندر هم بر یک بوند در هم آینه شترتی شده درم با سبب دیگر که در خردی و در
 حالت حدت و در شتر است قال زوان کرد تخم خرفه تخم خیار صغیر او تخم کاسنی با سبب کوفته بخیزد شترتی در شقال با یک کوفته بخیزد
 و دیگر که بین عکله در و سبب خیار در و در و در شقال و در هم بره یک کوفته بخیزد و دیگر که در حصصت و فو ممانه
 و تخم بول بقیه است حب القصب حب الصبر پوست کبر بر یک ربع جزو تخم کرفس نصف جزو تخم خرفه یک جزو شترتی و شقال
 دیگر که بین عکله در پوست کبر حب القصب حب افکار دو قوطر با سبب سبب حب فو در حب لاس بول درم با یک کوفته
 است ترب و دیگر که در شتر است راتر مسطور و بعضی فغان و فو و من نشاید و در اهل فو استن بر یک نصف جزو در و در فواج افکار
 بر یک یک و در پوست کبر بر یک در و در شترتی یک شقال با طبع شکر طریح و فو صبح و نیم شقال و فو شب بهمان طبع
 و دیگر که حصصه یکده بر ناز در هر گاه فواج بر شد منو تخم خرفه زینه زاره فو تخم کرفس سبب ترب با دم تلخ مسادی
 شترتی یکده با طبع بسیار شان و دیگر هر گاه که فواج سر و شد بکار بر بند فواش کرفس فو فواش است تخم مرغ یک کوفته
 بر آید باشد جو البود و مسادی شترتی یک مملکت با حب لاس بول و دیگر که در تخم سنگ بریزند حب لاس بول
 حب القصب سنگ سفید منو تخم خرفه مسادی کوفته شترتی یک مملکت با حب لاس بول و دیگر عاقرقور حبه بیستره زخون بر یک
 ربع جزو منو تخم خیار ششم کرفس آینه سبب سنبل در صینی حب القصب بر یک یک و در شترتی یک شقال با سبب زین آینه
 و دیگر سبب در صینی سنبل بر یک چهار درم دو درم کرفس منو تخم خیار بر یک شده درم کوفته شترتی بقدر شترتی با حب خشک

جلد دوم

خشک سی روز متوالی خورند سنگ نیز آنه و این دارو را عجیب خاصی است آن است که کربن دارد و کوبیده بخشتری امی و کار در
 و میخ کفشد هر چه از این باشد بیکه با او باشد و الا فعلی دردی دیگر ناقص میشود و دیگر که درین قسم سنگ نیز منفرغ نم
 خوزه باش مندی البکره سفته دو قوسه ای کوفته شتری بکرم باب ترب باب خشک و دیگر که کفشت حصاة منانه کند
 انشق فلفل نظرون بریک کینشقال حب لبان در مشقال در چهار مشقال شتر آب شیرین برینند و در دوی صند که در صبح
 مسه نخورد بخورند در حمام یا بعد از حمام در مدت چهار روز منانه را پاک کند و دیگر که در وقت حصاة عجب الفلفل است و با صفت
 اثر میکند خاکستر نم حرم البیه و ساینده جبال اشج بریک دایک کینشبت است به شرب یا با اهل بهینه دیگر را در وقت
 از دو دانگ تا نصف درم باب نخورده چفته کفشت حصاة عجب الفلفل است و در آن که خراج سنگ کرده و منانه
 در دفع عسبول کند که یک جزو با یک جزو تخم شلغم در جوف ترب در زیرش طخ دهند و آردده بکار برند دیگر که چرب
 ساینده انسانیدن خرد بول را با ترب سفید چفته کفشت حصاة نافع است و او ای که سنگ بجز آنکه خیار شتر در آب
 را زیاده جل کنند و باره در دهن بدهند ۱۹۹ بجهت قلب حصاة زانی که حرارت بسیار باشد بکار آید مرز نخوش و آب
 چوشاننده صاف نموده روغن لبان روغن نارین و زعفران سفید در حل نموده بچکانند و دوی که حصاة کله بریزند
 و تقیه بخاری بول کند از خلاط زرد و در بول و حیض و محکم باه است و منی زیاده کند سارون از بکرم تا سه درم خوردند
 و اگر سارون را با شیر مخون ساخته مابین درین ضماد نمایند انفاذ شد بیکند و دیگر اطریال بکرم تهیه کینشبت
 حصاة پنهانید ۱۹۱ امی مفروده کفشت حصاة اندک سطرین عسل نقل بیخ سبست است و در وقت کوبه سیاه حصول
 آب او تخم حمله نره قرصیا صغ زعفران حرم کینشبت است و نیز از دست بیخ خیار عسل حل عسل کینشبت عسل بیخ سبستی خوردن
 استین سینه بیخ خیار بری اول لبان در حب لبان تخم خیار بری خرف آرد بیخ سفوف سفوفان بسیار شایع درم
 باب ترب کفشت تخم فلفل حصاة الرامی خصوصاً در دوی زیره بری بیخ نظافلن کما فیظم من حبه بیخ مبرون تخم ترب سداب
 بری بوره لرضی بکرم با عسل برشته باب ترب ۱۹۲ امی که جراحی که از کشتن سنگ بمرسد در جوی بعد از فصل برقیاف
 اقا قیامصول سسل جزو کل رمی کند درم الا تخون بریک بجز تخم خوزه بوزن کل کوفته باب لبان و کل شسته در حل سازند
 در صبح کینشقال باب لبان بچل بربند و بعد از ده عشت که طعام خورده باشند کینشقال دیگر بربند و دیگر که در آنرا کله
 و منانه و مقده در هر جا که آید باز داند که با کل رمی کند اقا قیافا کند رساوی اخون بری جزوی شتری کینشقال باب لبان
 و او را گوشت فزون و نایل از قنصیب خصیه و زمار و مقدر بر دوی سوخته خاکستر خوب و آب ساینده طلا کنند
 و اگر بدین زایل نشود باید بریند و زنگار در آن باید باشد و اگر با اینم زایل نگردد و داغ کنند و او را که در ارتفاع
 خصیه که سبب بلبه برودت باشد و در ابی سخن و مخوی جذب خون است و تقیه بکله بزرگمان و مرز نخوش و کینشقال
 و با بونه و سبوس کندم با عسل و بیخ میخچه و او را در استحام سدرین امر مفید است و ازین بمباه که مخصوص کبریتی الفص

دوای که در دوای صفت کجا آید همان دوای است که در او رام حصیه کجا آید و در دوای یاد مذکور خواهد شد و او می
 که در تو سره کجا آید اگر این مرض سبب نفق صفای یا تریب یا احسان باشد دوای فنی است و اگر سبب طریقت
 بلغمی یا رخ بود دوای آن دوای استقامی زنی یا طبعی است و اگر سبب کم زاید کتب بطلد یا سبب نحران شیران یا درید
 بود پس بهترین است که متوضیح علاج آن نشوند و او می که سا جان بند را سبب تقبیل می کند و موجب دفعه
 مقدس است نفع آید سینه زخاک دو دم کشیز خنک دو دم و نیم تخم کاسنی تخم خرفه هر یک شش درم کلنجر نیم
 بزرقه ناده درم شش بنی شش درم با نیم دقیقه که آب آغشته و حنظل کرون شراب انگوری نیز سود آورده است و این
 نیز مفید است و او می که جمیع انواع سیلان حلت را نافع است کافور در حبه خنک یک انگ کل خنوم کل اینی الا درین
 شب یمانی مساوی از جمع دو دم با یکو قیه شراب بود و دیگر زنج کفشگر آن حفت بود که در آن مسکه و حبه بند
 و یک درم بخورد و او می که لوار حلت که زانی که سبب جناس غلط خون شش بنی این باشد و ملائم تر است از این حرف
 خردل شونیز حاشا شیراز اوز حلیت بود نهی اسارون دو قویج که بیشتر بکنج اشق چندید ستر فرنیون سداب با غلغل
 زیره سفوفه سیخ و در چینی نیمه خشک آنتین فمونیون خطه سا لیون اصل اللوت فجاج اوزر کسبل رسن مشکطه اشع در اصل
 یا یکی حاضر باشد چرخ کند و بکوبند و بزنند و مکشال ماد و متقال در مار اسبل با طبع فزه بر بند حیفی کشاید و در اصل
 و طبع بود نهی اصل بود نه خشک ساید اصل و پنج مشکطه اشع اصل و پنج بویا سرخ و پنج خود سیاه و پنج نیش
 و پنج رسن شتر غار و پنج آن در هر بخش اصل جمع کشاید است و دیگر مرکب بود نهی مشکطه اشع فو حلیت
 سکنج حاشا هر یک دو دم تر سس درم سداب خشک بخردم در حق از شتر بنی دو دم با طبع اصل و پنج بویا سرخ
 حله هر یک یک کف در شش بنی بیزنه تا نیم من آید و سکه کند و در هر پنجاه درم بپزند و دیگر تخم زرد سفید بخردم شش
 کرفس صلی مفیدم بویا سرخ که شش هر یک دو دم در دو سبب بیزنه تا نیم من آید و سکه کند و دیگر درم درم نیا سنجیدار
 پنجاه درم از آن هکده بخورند و دیگر بویا سرخ فو در از زرد یک سکه از آن با نیم سکه سداب تر با سسند
 و بخردم روغن زرنق هفتاد نمایند و دیگر بویا سرخ فو در ده درم تخم که سبب درم تخم کرفس تخم از آن هر یک
 بخردم تا نخواره سرد همه بپزند و ده استار از آن اصل بپزند و دیگر بویا سرخ که سیاه تا نخواره فو در خرفه
 در شب در آب بکنینند صبح آب آن بخورند و دیگر فو در سینه خرفه هر یک شش درم کجه سیاه خود سیاه هر یک یکشت
 حله کف خرا یکو جل نبدوی بخت سکه کند و سرد قیه از آن با یکو قیه نیم سبب تر بخندند و دیگر سینه شونیز
 هر یک دو متقال چندید ستر اصل هر یک دو دم کوفته بخندید و در آن اصل کف گرفته بشنند و اصل از متقال
 ماد و متقال فلور که ده خورند و جمله موقوف بدان بالایی آن بوشند و دیگر آید سداب ۱۵۵ سستار کوبند و کوفته و در
 جز یا در روغن بادام تلخ یا در روغن فو در یا بیزنه و بوشند و دیگر از جرات امین بود که کرفس سیون را زیاده هر یک

بریک دو متقال شش خیزه پنج متقال میلوب کرده و شش رطل آب شسته باز در نجیسانه پس بعد از یک رطل در سینه
 سستی متقال نوشته با کیشغال روغن بادام نبوشند دیگر که او را در حیض کند و در درم دو درشت را که در حیض می شود
 آید دفع کند تخم کرفس کیشغال با دیان نیگفته امیون جوانی تخم شبت رواناس بریک دو متقال تخم خاژی میگفته چهار متقال
 حلیه بیعت متقال بخوشانند و بیصفت متقال فندقی بقرام آرد و بیعت روز بنوشانند دیگر که در درم فندانه از خوش
 در آب می بخوشانند سحر نوشانیدن همین عمل را در نزد خوردن یا بطبخ دی حقه کردن در دو که پیش از حیض اول کند ساکن سازد
 سیخ طبع وی خوردن در درم که از خوارت بود ایزیل کند شیر ماده خراگر بر جم حقه کند در دشت بدیشانند مویز با آب
 رازیانه تر بخوشانند و سیالانند و بنا بر بنوشانند در درم که در وقت مباشرت بیده آید ساکن کند موی سر آرد می
 دو آن بر جم رسانیدن در دشتانند خاژی بخوشانند و آب می حقه هم نمایند در روغن نسیرین حمل کند و مانند
 همان عمل کند دیگر در درم را که در ایام حیض معارضه باشد دفع کند روغن حطای که فترت نمیده و برابر وی باشد
 ساخته آمیخته قدر نیم توله از شتر مرغ حیض در درشت تر شرح بخوردن کند و تا سه روز بخورد و دیگر در درم را
 که بعد از جمعه بیده آید دفع کند و مانع استمن شود ما زواریک رسانند و جنبه بدان آلوده و گلوله ساخته هم بدهند پیش از
 و طی این عمل کند دیگر همین عمل کند با یک ساخته جنبه بدان آلوده بردارند **دوای** در درم که سفید
 باشد و بعد نفاس بیده آید و بدو دیگر نفع نیاید فوراً ساکن سازد که کنار قد می در آب تر کند چون قوت او
 در آب در آید اندکی سنگی از آن بچین بسرد با گرم کرده بنوشانند و اگر خواهند قدری شکر هم داخل کند دیگر که از
 و عسرد لادت را نافع است در سقطا شیمه کند منقول از ثابت فرزند جواد شیر با سوسیه شیرینی دو درم با آب گزن
 بار از بانه معصور **دوای** که نجایته تسبیل ولادت کند مقاطیس در دست چپ گرفتن و خاک شرم خرطل کردن
 و بسد بران رشت لبین و تملیق لبنت بران دو درم سپیدم خورد کردن دیگر که مجربست پوست خیار شیرین
 چهار متقال با یک ساییده در آب بخوشانند و هفت نموده آب آن شیرینی بنوشانند یا در خوشانند از
 خشک بر سیاهشان پنج حطی تخم بلبلون در پهل مشکط مشح کل یا بعضی پهلک ایل شیرین کرده حلقه بدهند
 دیگر که نجایته شیرین آرد زعفران دو درم ساییده بسوزند و هم اسانند و بران بنهند دیگر که بچه
 زنده و مرده بلغزانند طبع حلیه که با باخیر بخت باشند سه دقیقه اسباب تر سه دقیقه صورتی درم بهم آمیخته بنهند
 دیگر که فائده مسطور دارد و شواری زانیدن آسان کند و اگر حیض بسته باشد بکشاید کند در آب تر کنند
 و سوده بر قصبه باند و جماعت کنند مورا بنید از دو اگر قطعه از جگر گیرند و یکما زو سوده بران باشند و برایش
 بریان کرده زن بخورد و بچه نمیدارد شمه را با قدری کافور بنده که در حلقه در گوش عالمه چکانند حل
 شود دیگر که سقطا کند آنکه پیزم میگردم سداب خشک سه درم جلیگشرب است صمغ و شام با طبع اسیل

بسیار دیگر و از چینی تسره و مانا اهل بریک و در دم بر چند مرتبه شسته در دم دیگر نذازند طوبی خطبانا صاحب الخار
در قسطی که سیخه فوه عصاره فستق نقل و مانا مشطر مشیح مسادی که فته بخیه صبح و در انتقال اهل شسته در شسته
دیگر که به خوردی مزاج شایسته است و تا هر چه در وقتش بخورد و وامی که منع است کنی که قضیب را بر وزن بلبلان
یا قطران یا سفید اج آلوده کردن منع حمل کند شکوفه کرب و تخم آن کوفه بشنند و بعد از باکی حیض بر پیش از جماع
بعد از آن بخورد و در خصوص که قطران یا عصاره بوده آلوده کرده باشند و سرگین قبل بخورد در وقتش و در وقتش
سین کار کند فلفل بعد جماع زن بردارد و جماع قبل از جماع فرزند بردارد چون نفاس که از اول سرزند نشود تمام
بدن مالند در عمر خود استنش و خطبانا مانا حایا میزند در دست را بران خضاب کنند حیض باز دارد و در وقتش
سرگین پیش شهبه نیز مانع حمل است و بول شتر و آب که آن نافته در آن سرد کرده باشند اگر زن نوبت هرگز استنش
نشود و وای که زرد با باد که استنش کرده بول قبل شامیدن و نشاره علاج خوردن بر یک عیب انحصال است
و وزن نشاره علاج مابود درم نین کرده اند و جز بر بی هم معین حمل است و وامی که فته فساده شهبه ت روی زمان حمل
سفید است در آن فاقده درم آهش مثل آن قند یا نبات ساییده آمیخته بر روز سه درم بخورند دیگر دو پاس
این مرض در او به معده که شسته و وامی رود و در درم خار و در بیلد جسم بعد از فصد استنش اوقی و فصد صاف و
تفصیل غذا و آب نین طبع بکار آید که مس مغشتر لسان اهل عصاره آن غلبه خشک برگ عصاره آن استنش
در برگ خرفه و عصاره آن در کاسنی و عصاره اری و مخلوب تباشه که در اثر آورده خورد و عقل ازین همه آنچه حاکم باشد
بگویند و در عقل کل خوب نموده میگرم بر زرد و وای آن نهند و بصاره لسان اهل و بجز آن باروش کل دیگر نرم حقه
کنند یا چشم به بدن تر کرده خورد و در اندر تطیل ازین بر عقل در بگرم معده است و وامی که جمیع قسم درم
رحم را نفع است استنش بگرم گان بر دو یا سیبند و شهبه آمیخته زن بردارد و وامی که فوج جسم را سود دارد
عسل را در شیر گاو بزند تا شیر بسوزد پس پینه بسپال آلوده بردارد و این عمل که کند نامح از هر که تازه مال شود پس
زنان آب باز و بطنه تر کرده بردارد آنرا مندی سازد و در وقتش باز و در وقتش هر دو کوفه سین عمل کند و وامی که کفندی
قبل از که در فضا ض کفارت یا سرد لادت بهر سوس پس پیش گی که شسته سود دارد و در وقتش پید کرده بر وقتش
که در با سوسر که در وصف کند و نیم آمیزند و قهری سنگ چت و در در سنگ سوده در آن مخلوط سازند تا برقی
بکند از شقاق را بکند و وامی که در شتر و در کوسیر رحم شعل است اول سبالت سودا مثل مطبخ انجون و جب
صطیفقون شتر و است بعد از آن استعمال اذنان موافقه مثل روغن کس در روغن کس و روغن کس و روغن کس که در آن
معمول از سرد در سنگ و در علمای مکار و در عقل کینه دیگر هم مخفف که در کوسیر معده که بر شده لایق است
دو وامی جنبه درین باب دو وامی که قوه مابو بقر آید و سهل الوجود در جرب است از هر که اینها نوزاد بگرم

در اکبر تر نموده کجا بر اندر و خشک کننده و در سبب کف گرفته است بخت روز کجا بر اندر هر روز یکدوم بنید و دیگر
 که استخاضه را نافع است تا آنکه بماند خمر سوت لوده برابر کوفته بخت بر صبح نیم توله تا چهار شمس شکر بخت آب ترنج
 بخورند و دیگر سرگین خرخشک سازند و کوفته بخت در لسته بر دارند چون مفرط بنید و دیگر سنگ چرت
 نبات هر یک دو دام گویند پاک ماین خورد پیغام کوفته بخت بر روز یک کف دست بخورند یا شکر کاو خام و دیگر سنگ
 بزرد آوند کل سوزند و خاکستر آرد را بنویسد نهاده اند زخم رخم دهنده خون بنید و دیگر رال کینیم ناک با سوزند و دیگر
 سپاری لیله و کوفته بخت نیم توله آب سرد بخورند در لیله استخاضه اخون کوا سیر و اسپهال اندارد و دیگر چرک بدن
 آدمی که در حمام جمع میشود و زوجه سازند چون خرم بنید و دیگر استخاضه را از هر قسم که باشد باز دارد و کبکی بنحو
 سسج هر یک دو دام کوفته بخت آب ترنج بکفند بخورند و دیگر گوگرد کوفته شکر تری بر یک مانگ بر روز من قدر بار
 کا و علبساند و واسمی که سیلان طوبت رحم را سوده ماین کلان ماین خورد هر یک کینیم دوام بخت کل داده هر یک بخت ام
 بخت گویند پاک نیم پاد سپاری سسج یکا و شکر سفید نیم سیر شایعانی شیر برش بچوشاند و سپاری کوفته بخت نیم
 و کچو بنیزند تا خوب بخت شود پس شکر نیم زرد بنزد که بگرام آید پس دیگر از هر بعد زدودن از نشس و سوزند
 و نیک درم زنده و قدر حاجت بنید و دیگر آب رحم جذب کند تخم سوه نمک یا سوری هر یک نیم مانگ انجود ما برنگ
 به روزه خشک هر یک یکا یک شنبه انقدر که ادویه بدان بسوزند رشته میند بماند بران رشته بر دارند آب کند مفرط
 رحم را سوزد و واسمی که اگر کسی را از جنس بری بر آید زایل کند بیارند برگ جاسن برگ درخت انبه برگ درخت کبک
 برگ درخت ترنج حله بر بگیرند و بسایند در آب بسیار بچوشاند تا آب خشک شود پس این اجزا را در آب خشک
 سازند و بسایند و قدری جوز بویز را نیز آمیزند در روغن کاه رشته بمانند که صبح و شام در فرج ببالد تا یکماه اگر مداومت
 نماید بری بد تمامه دفع شود و غم شبو شود و دیگر که حیض و نفاس بکشاید و شبیه دیکم بیرون آرد و اگر که هر چهار یکی
 کوفته بخت بر وزن کاه بخورند و دیگر بخت اجزای جنس بیت که در شکم مادر خشک شده مانده باشد و صلاح اهل بند
 آنرا نیک گویند بهر بار بچندم ارد خود آرد آنکه هر یک با سیر روغن کاه و بیت دوام شکر سفید سم با و بطریق جنس ساخته
 در ایام حیض یکدوم صبح یکدوم شام بخورند و دیگر که حیض بکشاید سونف بارنگ هر یک یکا یک ماه به روزه کجانی یکدوم
 کوفته بخت از ابتدا حیض تا سه روز بنید حله سم خوراک است و واسمی که حیض و نفاس بکشاید تخم خیر شکر سفید
 هر یک یکتونه آب رسیده کینیم باشد کوفته بخت سه حله سم در شروع حیض تا سه روز بنید و واسمی که حیض لغت
 آید تخم ترب تخم زردک هر روز یک کف بخورند و دیگر که حیض را ندرست درخت نیم کینه قد سیاه کینه هر یک تونه زنجبیل
 چهار باشد پوست نیم در کفیل را نیم کوب ساخته جوش دهند و قند نیاه و بخت بچوشاند و دیگر اجزای میخان نبات
 یک کف دست تا چند روز بخوردن زن بر بند حیض براند کلمه **کلمه** در الفاظ ذالیه ادویه اغصان

جلد دوم

بان چوب کشند تا توره از دست پاک کنند و بپخته در شیشه کردن در بار کردن و شیشه زردی اسپ حکم عازند و شیشه را
 بکل حکمت گیرند در کاغذ بزرگ که روشن توان کرد و ترتیب نمایند و رخ کاغذ را سرسراخ کنند و شیشه از آن سرسراخ بیرون برند
 و در زیر شیشه بیال نهند که سرسراخ در کسب پای نهند و از مالای شیشه آتش کنند و در اندرون کاغذ روغن که یکم نگاه دارند
 و بکار برند و دیگر سرسراخ با درخت شمشاد یا کوبیده در آب جوشانیده و چهار سیر از آن اسپ بزنند با یک روغن
 بادرم یا زرد خاک و سپهره نموده با شش نرم بپزد چند اندک آب سوخته شود و روغن بماند و دیگر لبستانه که گیاهی تازه از گیاه
 باشد بپزد از آن بر قسم که باشد بگرند و در سایه خشک نمایند و یکسیر از آن کلهبای خشک در یک سیر روغن بپزد یا بادرم
 در عکله ده چهل روز در آفتاب بگذارند و دیگر قهقهه تازه یا توره را بقدر نیم سیر نیم کوب کرده در پنج سیر روغن بپزد
 چون بگذرد آن جزوات رسیده صاف نموده جزوات بند در بطریق متعارف مسکه کشیده روغن سازد و در هر سیر روغن
 بادرم که در کرده در آن رخصیه شده و در وقتی در فیل را میهند است در او دیه معده که نشسته در وقت حمله
 عصبه بیرون را انقباض میهند است و در تخمیل چهار مرتبه قال خشک ده مثقال نیکو قهقهه بپوشانند و بیال نهند که چهار یک
 و نیم روغن کند اضافه نماید و باز بپوشانند تا آب سرد و روغن بماند و دیگر که غلغلی بول کشاید و قوه باه ضایع کند
 روغن نیم سیر که در آب خشک گرفته بزرگ بپزد و در هر سیر روغن بماند و دیگر که غلغلی بول کشاید و قوه باه ضایع کند
 در آب خشک که شیره کاذب باشد نرم تا آب کوشیده برود و روغن بماند بخورد و در اطباء کردن شاید دیگر از آب
 آن روغن بپزد ترتیب داد و باشند طماغ خوردن و حقه کردن و نوشیدن او چته تقویت باه و در دلم کرده و در
 بول زود در مغاسل و دیگر کردن ناک خسار و چکاندن در میان او در جلیل عازد و کمر حقه حصاه کرده و دشانه شتر
 در هر سیر روغن باه را میان تا به عینه یافته عاده باه یا کوشین کند و در جمیع امراض بارده جرب است و در نفع
 دور در دلم و جلد و بوی اسپر و نظیر روغن سوخت کردن ناک خسار و چکاندن در میان او در جلیل عازد و کمر حقه حصاه کرده و دشانه شتر
 بنام نشوند فاضل سید اسپر که در برون فزونی عاقده چهار یک کشت جز در سیر شتر بپزد روغن زیتون که در سیر
 که نشاند تا بصلت بر سیر روغن که در بکار برند و روغن زعفران بصلت بر سیر روغن است و روغن
 زیتون که با روغن کلی که در برود و در واقع است برود در لفظ سیوم گذشته در روغن سیر باه
 روغن زعفران که در کینه دشانه و در بول جوی و قندیل پاک کند و در او صد و یک روغن سیر روغن جهت
 برود و در عصاره سیر روغن که در برود و در عصاره سیر روغن که در برود و در عصاره سیر روغن که در برود
 روغن زعفران که در کینه دشانه و در بول جوی و قندیل پاک کند و در او صد و یک روغن سیر روغن جهت
 برود و در عصاره سیر روغن که در برود و در عصاره سیر روغن که در برود و در عصاره سیر روغن که در برود

وحده دهن بمرمانه چون چند روز بر روز یکدم بیاشانند و قویترین سه پناه است شو نیز از کرده است یا صدها در وقت
 شکر سرخ بخورم نوشا در یکدم همه را نرم کوفته بقرع آیین چکانند و در شیشته نگاه دارند وقت حاجت بکار برند و در کل
عقرب که در چکانیدن حلیل و مالیدن بنشانند در برداشتن بقصد سنگ یاره پاره کرده بر زنند زرا در نه در حج
 جنبا ناسعد پوستین کج گر بر یک یک کوفته در یک طبل بند لای روغن بادام تلخ کنند و شیشته کرده در آفتاب بکوفته بنهند
 پس ضا کرده ده عقرب زنده همان زمان که صید کرده باشند در آن افکنند و در بخت دیگر در آفتاب بنهند پس صاف
 کنند و بکار بند روغن **بلغم** که یا ه میفید است در او به معده مسطوب است و **روغن فلفلا** که در بکفتین و ادویع
 باره نشانند در بکار آید بنهند در موقوف سیم او در برسی گذشته روغن کند و اگر می وحده در نشانند و یک لوب
 مسج کردن بان و خوردن و صطابع به آن میفید است در او به صدها بجزیر یافته روغن **کلکناج** که از آنست حصاه و لوب
 طشت و تخمین جسم کند در موقوف سیم روغن **مراغوش** از راه کردن انصاف جسم و صفاق آن نافع رسانند
 به در آن موقوف گذشته روغن **مصطکی** در درم کرده و نشانند اسودار در او به معده گذشته روغن
مورچه بالای حلیل بماند قوت با شرت بخوراید در کف پا مالیدن هم این عمل میکند مورچه در در وقت درد بارون
 زین در شیشته کنند و سروی محکم بسته در سگین کوفته بایش باز در روغن کنند پس ضا کرده سهل آرد دیگر که
 مجربست و مداومت آن سبب غلظت در او به سیاه بزرگ که در کورستان بیاید صدها کوفته بخمان در شیشته کنند
 در روغن زینق نیم دقه بر آن بریزند و شیشته بسته سه بخت در آفتاب سهی که آردند روغن **منجیه** که در در کرده نشانند
 در رحم نافع است در او به معده روغن **باصیل** که باه بفراید روغن **بارون** که زردی آن جهت استمغای
 نشانند و سکه و کله و حمل آن جیه تخمین رحم و سگین و صج آن نافع است هر دو در موقوف سیم گذشته روغن **کرگل**
 این روغن را منافع نزدیک است بمنافع روغن **سپین** حرارت لو کتر است از روغن **سپین** گرم در در جملی و ترود در
 اول باشد و بعضی گویند که معتدل است سم رحم که منضم شده باشد منفع سازد و منفعت میدهد در ادویع جسم را
 نیز و تحلیل میکند او را مصلبه و باره را و دفع میرساند عصب را و صلح سودا و دیگر بریزد زرده زکس زرد و شیشته
 کنند در روغن کج بر سر آن بریزند و چهار روز در آفتاب آویزند و بر دارند **نوعه** که هر فرایگزیدند منجمش و بیاند زرده
 زکس تر و آرد در دی رطوبتی خارجی باشد در سایه ازوی دور کنند بعد از آن زرده زکس تر را در جادگان بین
 کنند در برهم من زرده زکس لیکن بجهت منجمش بریزند و جان کنند بعضی از زکس در شربت کج میباشند و بعضی بلاد جاد
 دیگر بر روی اندازند و شب در جایی خوابانند از زرد زین کنند منقسم مگر سهل آرد و اگر قویتر و خوشتر خواهند
 برای لیکن بجهت منجمش که صطاق زکس دفع اولی بنده از زرد زده نانی است و طاق در دفع نالت طاق
 در در ابعه مثبت طاق و در خامسه ده تا یکپه در تا یکپه کج در ادویع آن بر رده کرده پس کج را بیرون

بر وزن آورند و در خیری پس کنند و در سایه نگهدارند و بگذارند تا مدت چهل ششاد روز بر آن بگذرد و در طوبت کجاست
 خشک شود چنانچه بیخ رطوبتی در کجند مانند پس کجند سایه مثل روغن بنفشه با دوام روغن کشنده روغنی که در امر باه
 عجیب است بگیرند پیش برود روغن زینتی یا در قی حل کنند و نیک مشک یا میزند بر قصبه طلا کنند و دیگر که
 نیز عجیب است مشک را کمی بوره ارمنی بخل بر یک نیم مثقال متغیر پیدا نه دو مثقال روغن کجند در دم دو اما کوفته بخیه
 بر روغن آغخته بر قصبه و خصبه باند و دیگر معوی قصبه سترخی طلا کنم آنچه جذب میسر طلیت لبان ذکر بر یک دو درم
 لبان را در روغن خیری در روغن یاسمن در روغن زبرکس بر یک ده درم بگذارند و باقی او دیده کوفته بخیه بان مخلوط سازند
 و در شیشه نگاه دارند و وقت حاجت بکار برند و علمهای مندی درین امر من روغنی که با نارام در او اسل من
 در شان می نوشته اند هر که فرزند از سن نماز اگر مردوزن یا ناز با قدری بوشند فاس بگیرند فرزند آن خوب و دراز
 عمر پیدا یابد در موقوفه دوم او دیده اسل کشنده روغنی که سسی کجاست معوی باه و جرب بند است دو اما جابله افسه
 و انحراف اس کور نیدال دال کبوی کجی اینون کوک کجند بر سنگه جتری جابیل مثل کبوی زبر سیکه ناگوری بیخ کزک
 دار صینی حاقه حاسبه کتله تا کلبه نه خم شکنش بیکان سبند خم بیاز مصلک کلین کلوخی با لون سبندی پیدا نه
 زعفران موصلی سیاه لوزک مشک تر شسته سم سب عانی خم گسای خورد خم گسای کلان جرب کجی چغندر کجند سیاه دیودار
 اگر قوی چغندر بیخ او ش گاره بر یک یک درم مالکنسی تخم دستوره انبوزه بیخ کبیر سفید بر یک دو درم زردی بهیبه است
 عدد روغن کجند بقدر حاجت دارد با کوفته در تیل کجی خوب کرده باز زردی بهیبه آغخته بدست مالیده شب بکشد شسته صبح
 مثل چوه روغن کشنده دیگر بکار برند و دیگر که بر روغن لاله مشهور است تقویه باه نماید در در حده مسطر شد و دیگر که بود
 بر روغن مالکنسی خلی سودمند است در قوت باه و بجهت صلاح جسد و ادراج بکار آید از خم مالکنسی در حرج یا در قوت بکوس
 روغن بستاند و دیگر که مالیدن آن ذکر است قوی گرداند و در آن کند و مخلوق و معنی را فایده رساند رس کبیر میزاد
 دال کبوی کجی اینون بر یک یک درم مالکنسی خم دستوره بینک بیخ کبیر سفید بر یک دو درم روغن کجند بقدر حاجت کوفته بخیه
 بر روغن جرب کرده یک شب بکار برند صباح در شیشه آغشته انداخته مثل جوه روغن کشنده بر روزانه کی بر قصبه حنظل کشنده
 طلای نمایند و بالای آن برگ تمول بچند دیگر قریز بهیبه معمول و جرب است بر مال در قی زرخ موصلی سیاه بر بهیبه بر یک
 یک درم بهیبه کبوی سفید لوزک در صینی خم کبوی تخمیل برست نادر خراطین پیشه بر بر یک دو درم که این روغن بچندام
 پرست بیخ کبیر سفید با و سیس را سیاه که نازده رفته باشند کزدم سیاه بر یک یک درم دیدار میزد که خشکی سانه رنگ های
 بر یک دو درم دو اما کی کوفتی را کوفته و حاقه را از آن بپزد کرده همه او کشته آب دو آغشته در کبیر سفید از آن بپزد کرده
 نگاه دارند پس مثل جوه آغشته با کجی شیمی در روغن سبند کلمه یا ز دویم در الفاظ زاینه بپزد و درده عفا قی اسل
 است از روغنی که پشت کرده را خلم کنه در یک از نشان یا ک کنند و معنی آن باغی بر یک کجی در دو درم بر کبیر کشنده

و دیگر که نمی بیفزاید و با راقبت در وقت در وقت و در راه حکم سازد و در امر جماعت عظیم النفع است مثلک ترکیب متقال
 غیر شنبه ده متقال سیاه و نقل فلفله یک کبابه عاقر ققاز تکمیل نم است تخم جرجر نیم پانز حب الرشاد و آنچه تخم کندنا
 خونجان جز بواکل فرود در غلظت هر یک سه درم و فرود خونجان کند مصطکی خود هر یک چهار درم تخم میون بوزیدان همین سخن
 رسیده درین متقال لسان اوصاف هر یک بجز تخم کرسن تخم کندر تخم ششخو تخم شنبه زازبانانه خواه تخم خزنده مغز تخم
 بادنگ بیخ کرفس نوزج القفل نوزج الزم مغز جمل تازه مغز مغز هر یک پنج متقال اصل الفار بریان خصیصه انقلب
 قضیب کاوه و مغز که خشک بر خشک می کشن هر یک ده متقال بجز آنچه در وی عمل معنی بوزن مجموع طبعی است
 سه درم و معون سازد تخم مزاج ده متقال انیسون زانده و شکر هر یک ده درم بجز در و در مزاج پنج متقال مایک کج اما اصل
 و غیره سینه عیدیه و شکر است باه کرده و زلات بول کرده و مضای سینه انیسون است از زردک بخارش سفوف است تخم میون
 متقال تورنی ناف سفوف رسان اوصاف هر یک یک درم تخم بجز ده درم در تخم کرسن تخم ششخو تخم شنبه زازبانانه
 تخم پانز تخم کندنا خونجان جز طیب در صینی در غلظت بوزیدان هر یک سه درم و فرود تخم کرسن ششخو شنبه زازبانانه
 و کاف سفوف هم رسیده بل وی خصیصه شکر و زردک وی در قدری خرد کند و مختار هر چه بخواهد میست لکن کاف
 سمرقندی نوشته تکمیل تخم ششخو تخم طیب تخم کندر تخم جرجر کندنا خونجان بوزیدان جز بواکل همین در غلظت سقیل مشوی
 هر یک سه درم تخم میون متقال همین درین نام سفوف رسان اوصاف هر یک بجز تخم بجز ده درم تغذیه هر یک
 بجز سبیل شنبه شربتی سه درم و دیگر سبیل بجز اوصاف در غلظت تکمیل فرود در صینی و نقل خونجان هر یک یک درم
 توری سبیل سپید همین سخن و سپید بوزیدان لسان اوصاف هر یک صلیب سبیل هر یک بجز کوفته تخم سبیل معون
 نمایند زروق دهی است که در صینی قبل از این که بکند اینکار است سرد بند و آن است در ازاق و در زرق
 نمایند زروق قاتی که در بول آمده اگر ای بکار آید عصاره مورد در عصاره کل تر عصاره برگ لسان کحل ابلیس گلزار
 زجاج کوزن سوخته و عصاره کیمیا چکانند زروق قاتی که سوزش ببرد بعد است صاحب بزرگو نواب بهرانه
 صبح عوی بیضیان رسیده بجز در سبیل عروق بچکانند و دیگر بیست ششخو ششخو سبیل سبیل سوس
 زروق سبیل زروق قاتی اینها در صینی داخل نمایند زروق قاتی که در صینی چکانند زروق سوزش
 بوزانافع است بیضیان بکند و در وقت نشاسته صبح عوی دم الاغین مساوی کوفته تخم ششخو ششخو شنبه زازبانانه دو وقت
 حاجت قدری از آن بجز در سبیل چکانند و اگر آفت در خانه بود بزرگ سوزن سازند و دیگر که بجز زروق
 بول در حوضه معمولی بزم است زروق که در سبیل نشاسته آید زروق هر یک یک درم بجز در سبیل زروق قاتی
 هر یک در وقت شیر خشت نیم درم و بزرگ سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل
 بچکانند و دیگر که در سبیل زروق با بر اندوه قاتی بکند سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل

بفشش بر یک یک سرخ بهم رسانیده در روغن بنفشه بادام سنگ ساکنه سین قدر شیر و خرد و خلک و ده جزوه سرد هر دو بر هم
رسد خوب است و دیگر از شیخ رئیس نافع بقرون مثانه و در حق مجاری بول بزنجب و دو دانگ ایفون ندرم در یکدم طاسبر
دو درم صمغ عربی تخم خشخاش فلاح کزورن فوق بر یک سه درم شرب محرق متونم خزره بر یک بخیزم که گفته بنفشه شست
سازند وقت حاجت بشیر یا بر روغن متونم خزره ساید و در روغن دیگر جهت و در مثانه منقول از شیخ رحمة الله
علیه ایفون نصف سدس خرد شادنج شب بر یک نشت جزوه کند بر یک در دشت جزوه کل از منی کل فخر و در شادنج در آن
سوخته بر یک جزوی از روت یکوز درم هم سفیداج تسخیر و در روغن کل دو درم شسته زردی سازند که با یک جزوه
هم زراوند هم اضافه کنند زرونی که در تقطیر بول بکار آید مویزهای از روغن زین که در شادنج برای ال چکانند و در جوی
در بر دارند و در کباب شستن بول صبر نمایند زرونی که در شرب بول که از سبب خون در مثانه هم سید بکار آید بر کین
کبوتر صحای یکس کین موش یا مویزهای در پنج شبت یا بول که در کان ساید چکانند زرونی که کجسته بقلب جفت
زما یکد جرات بسیار نباشد بکار آید در جوش سبب جوشاننده صفا نموده روغن لبان در روغن ناردین و غلط
سپید و خلک و ده چکانند زرونی که در جوش که از کزشتن سنگ در جوی بول هم سید بعد از غصه بر ویانده سفید اب
قلبی کل فخرم کند درم الاخوین مسادی ایفون شسته بخور و شیاف سازند وقت صفت باب لسان الحمل یا کلاب ساید
بجای بول چکانند زرونی که در دم صلب خصیه بعد از استفراغ بکار آید مشک از روغن بیدار بجز یا روغن زینق
حل نموده بجای بول چکانند زرونی که در قلبه ریجی سفید است روغن زینق که وقت مشک جذب سید بر یک یک
شغال ساید درم آینه بجای قصب چکانند و دیگر روغن یاسمن جذب سید تر میوزن درم آینه چکانند
کلمه دوازدهم در الفاظ سینه مهله و در اعضای تناسل است کسینه غلیظه تقطیر و کسر بول
و سلس البول نافع است و تقوی و سخن برای دست در جهت معده که نشسته سفوف بزراونج در ج کلابه شانه را
سکین دهر اینوزن قراطی بزراونج دانلی تخم کاهو تخم خرد بر یک یکدم متونم خیارین سه درم گفته شست خشکی اثر
نخوند سفوف بزراونج جهت سرد بول و عسران در وقت کله و مثانه بزراونج سفید در دم کبرابر السوسن شاسته
بر یک سه درم تخم خیار مقشر متونم که در تخم خرد خشکی پیش سفید بر یک ده درم متونم خزره سی درم شکر بر یک سبزی
سه درم صمغ و شام باشد بنفشه و جلاب سفوف بر شیم لولوی از خمر غات حکیم معتمد الملوک که در سید سهر شاه
نابغه کرده بود مقوی باه و اعصاب اعضای تناسل و مقوی در دفع سودا و مقوی معده و سفید بنفشه و سفوف است
حد در حطای از عفران درق طلا درق نقره مایه شتر عرابی بر یک دو دانگ کل فخرم خود قاری عامه و نقل مشک
تکی که برای نفی غیر شهب بر یک نیم شغال درق کلسر خمر در روغن بنفشه حنظل سفید طاسبر سفید کل که در زبان کلسر خشک
مقشر حب الاسی مهران درری بر یک بنفشه ال بدر بنویس شغال و نیم بر شیم مقروض و شغال سفوف سازند و در دم صمغ

با شیر شرباب چون کاذبان شربت سبب شرباب بجان فروج بلوق کاذبان بخورد نسفوف جمالی که شربت زردان
 حاطه را مانع است بچند نسخه دارد و به معده بریزد نسفوف حجر الیهود و به نیت حصاة و اخراج سنگ حجر الیهود و
 دانگ نشاسته تیر حب البقت بر یک کیدرم تخم خزه دودرم تخم کدو سه دودرم تخم خزه تخم خیار بن بر یک تخم کدو سه دودرم
 بچند نسخه نسفوف سازند شربت سردم آب خود سیاه و دیگر که سنگ کرده و نشانه را که با مزاج جاز بود نفوذ حجر الیهود بچند
 بر یک دودرم تخم خیار بن تخم خزه دودرم تخم کدو سه دودرم تخم کدو سه دودرم تخم کدو سه دودرم تخم کدو سه دودرم
 ریزان کاج تخم کرفس بر یک کیدرم حجر الیهود دودرم تخم خزه تخم خیار تخم میون خار خشک بر یک دودرم ما سنجین
 و آب بر سیاه و نشان در مثال استعمال نمایند و دیگر که سنگ کرده و نشانه را باره باره کند و بگردان آورد تخم کرفس سیاه
 فطر اسایون بر یک کیدرم صمغ عربی بر یک کیدرم کینقال حجر الیهود قلت بر یک دودرم خشک بی چهار دودرم تخم خیار بن
 تخم خزه دودرم تخم کدو سه دودرم نسفوف سازند شربت دودرم شربت خشک و دیگر که سمن غله را در سیاه سوس
 دودرم صمغ عربی نشاسته تیر بر یک دودرم تخم خزه تخم خیار بن تخم کدو سه دودرم تخم کدو سه دودرم حجر الیهود شربت
 تخم قلت پانزده دودرم قد سپید نشاند در شربت دودرم کوفه بخیه شربتی دودرم آب خود سیاه و دیگر که نیت و اخراج
 حصاة مجرب است خاک شرباب کربن بلی خاک شربت بصدق که بوزن بر آورده باشد حجر الیهود زاده ساییده مثل غبار
 ساخته با خاک شرباب نیمه قد یک لطفه شرباب خشک آب خشک تازه بجزند و دیگر که نایف ساهر حجر الیهود تخم خشک
 حب غلب خود سیاه مقول قدریون پنج لبر تخم زاربان تخم خیار تخم باد رنگ تخم خزه برابر کوفه بخیه دودرم آب ترب یا بابی
 که سنبلی بر سیاه و نشان دران جو ساییده باشند و دیگر که سنگ کرده و نشانه را فرود آورد و در حرار اسود دارد و سمن
 که در معده بول بود باره باره کند بوزن صنی ساییده چهار دانگ تخم کاسنی کیدرم با دیان تخم قلت حجر الیهود بر یک کیدرم
 و نیم تیر نشاسته صمغ عربی رب السوس بر یک دودرم تخم خزه خشک شربت شرباب بر یک دودرم تخم خیار بن تخم خزه تخم
 گند یا باک کرده بر یک کیدرم شربت سردم با ده دودرم شربت شرباب شربت سفید دودرم آب خیار بن
سحوف چنین که چند بول الدم گوی میفید است لطفاً رطیب را که با قاقا کند رطوبت ماسدی ساییده شربتی یک دانگ و نیم
 باب سرد و دیگر که نیت انزال که سبب آن حرارت باشد نظر بدارد که شربت خشک کیدرم و نیم اسپول دودرم تخم خزه
 سردم و در شربت کاهو دودرم اضافه شد غرار اسپول اجزی و دیگر کوفه بخیه بیسم نیمه کیدرم نشاسته کوزد سحوف
شادنج که بول الدم مجرب است بنادج بنفسول دم الاخرین سیاه با کله شربابی تخم خزه کل رضی کل فرسی با سیر کوفه
 بخیه شربتی دودرم باب سماق سحوف قلت کونیا کرده و نشانه اطفال را باک کند قلت تخم خزه صمغ عربی
 صمغ عربی با سیر کوفه بخیه شربتی کیدرم سحوف کلنج که در بول الدم گوی که سبب آن جز به باشد بصدق سمن
 در جناب از نفعیه غلیظه و شربت برده استعمال شود ایوان صبری یک لنگ بوزن صنی چهار دانگ که با دودم حرق کنند

سید عقیق بر یک یکدرم کند کل مخوم کل تبرسی زشا سینه تیر اصمغی بر یک یکدرم و نیم صنغ یک کام که در وقت بینی دوزبان
 جبهه زنبی بکار برنده از خردس کونید دودرم کاخ شربت عدد و نیم را بکنید نصف از آه بلسان محل ریشه نصف
 دیگر علیحده دانه بر صمغ یکدرم از آنچه شسته اند بپانزده درم ششتر موزدا ششتر غوره ششتر ریاس نیمه و خوشم خیار و خنار
 بجز ربک و تخم خربزه و متعرقم که ششترین کوفته مجموع ربع وزن و نصف که شسته اند بآن نیم کنند و وقت خواب در دودرم
 مورد یارب به بر بند و اگر حرارت و تب باشد مخوم و مغزوف بکنکاب به بند و ابو الحسن بن یسوی شسته هم که گوشت از راهی
 بسوزند تا سیاه شود پس بکوبند و بخردان با یک جز کل مخوم و یکدرم الا خون گرفته که ششتر نیمه از نیم که م
 درم ششترت مورد یا ششترت غوره یا ششترت ریاس بند **سحقوف** که با جبهه زرف دم که سبیلان فروید با صفت است
 که با کل ارمنی گندار دم الا خون یک با سوسه شترتی شده درم با یکد انگه ایون و یوقه بقص ساق ششترت است **سحقوف**
ماسک البعل جبهه کزله و سلس البول بلا حرقه و جبهه کسی که در خواب بول کند نافست کنار کاخ بر یک یکدرم ششترت شک
 بریان صمغ عسل کل ارمنی بر یک ده درم کدرسی دم بلوط پنجاه درم کوفته نیمه شترتی شده درم آب فاصل دیگر جبهه
 سلس البول کند رسد خنجان زیره کرمانی شاه بلوط حب الاس با سوسه کوفته نیمه شترتی شده درم دیگر ترکیب قوام
 صاعده الهنوی سید یکدرم کند کل کلسنج کل ارمنی بر یک دودرم حب الاس خنجان بر یک چهار درم صمغ عربی یکدرم کوفته
 نیمه شترتی شده درم با جلاب دیگر که پس عمل کند حب الاس ششترت شک کل ارمنی بر یک دودرم کند قوام صمغ
 عربی ده درم شترتی دودرم با جلاب دیگر ترکیب تقه الدین حسنی حب الاس سوه کند کل کلسنج ششترت صمغ عربی
 سنبلیله سوسه کوفته نیمه شترتی دودرم دیگر جبهه قطیر البول حب ملب سوزنده خنجان رسن خشک کاخ که با بر یک
 یکدرم بلوط کند بر یک ده درم کوفته نیمه شترتی شده درم ششترت آب بنی با صمغ دیگر که در علاج سلس البول با رویا
 بلوط حب ملب سوزنده خنجان قرفه رسن خشک مساوی سفوف سازنده شترتی شده درم صمغ کس درم شام دیگر که
 سلس البول دانکه قدرت صبر بر بول ندارد و سوسه سبیل کند اسطر خود رس با سوسه سفوف سازنده شترتی دودرم دیگر جبهه
 سلس البول که از گرنی بود درین ماد است کافر نیدرم کل کلسنج یکدرم صمغ عربی دودرم کل ارمنی ششترت شک کلسنج
 بر یک یکدرم طباشیر ده درم تخم کاخ تخم خرفه بر یک پانزده درم سفوف سازنده شترتی دودرم آب انار نیمه ششترت دیگر
 جبهه سلس البول خاک ششترت که بر درده بریان کرده یکدرم که با کل ارمنی طباشیر جفت بلوط کلسنج ششترت بر یک دودرم
 شترتی شده درم دیگر جبهه خروج بول بی لوده کند دودرم حب ملب ششترت دودرم بلوط پنجم شترتی دودرم دیگر
 منصف درم سوسه کند بر یک چهار دانگ طباشیر کالی طباشیر اطله سوزان بر او رغن بریان کرده بر یک یکدرم بلوط در سر که
 انور که خیمه بینه دوداده دودرم سفوف سازنده شترتی شده درم **سحقوف** با همی رسن تا لایف شامخ جبهه خروج
 کلید و مجاری خنایه که با صمغ عربی و خروج اجزای خمیه بکله و خنجان باشد عجیب انصفت و نیز شامخ گفته ازین سفوف شامخ

جلیله وقت تجزیه مشاهده میشود نامرمان صینی ریوند صینی هر یک کینشقال کنناار صمغ عربی انون هر یک دو مثقال کرم خرفه پنج
 مثقال کچم سپید شش مثقال زرشک منقعی سفید مثقال طباشیر کبریت زرد متونم چهار هر یک دو مثقال شکر طرز
 بنت مثقال کوفته تخم سدرم صمغ باشد مزاج ده درم دو درم شب تاب فاصل بریند مسخوف مجموع کدر
 مسخر جلیله بکار آید که با ریوند صینی کل از منی قریسی قویا حب طقت چلو زه تخم کرفس هر یک یک درم کل مسخوف طباشیر
 آرد مسخوف کدو عدس ککچ برک سماق بست کننا است سبب بست بوزیدان تودی تخم خشخاش سفید تخم خشخاش
 سیاه بزربنج پوست لفاح هر یک یک درم و نیم تخم خیار باد رنگ تخم کدو تخم خرفه متختر تخم نخلکست هر یک دو درم و ا:
 سوز خربوش می هر یک سه درم کوفته شربتی مرصیح سدرم با قدری شیر خربزند و شام دو درم باب سدر این مسخوف
 از وقت باید داده که جرحه خوب شود درم با سید مسخوف طرد که ادرار و کتار بول کند و جلدی بول را از یاد جمعاً
 پاک کند دو قریح جزو تخم خربزه تخم کرفس هر یک دو جزو شکر سپید نصف صمغ سفید سازند شربتی در مثقال پیش از
 معام بره ساعت دیگر تخم رازبانه دو درم دو درم در حب طقت ابکیه سوخته هر یک یک درم مسخوف قند زبون
 متونم خربزه هر یک ده درم کوفته تخم سفوف سازند شربتی سدرم اگر حرا باشد با کینجین اگر کرده باشد
 مارال صول بریند دیگر کبول براند حرقه بول را نافست بزربنج دو درم متونم خیارین متونم کدو تخم خرفه خشخاش
 نشسته کتار اب السوس هر یک سه درم قند سپید بر بویه شربتی سه درم با شربت خشخاش دیگر کبول براند حرقه
 نجاری بول را نافست و ممول و حرقه و الا ما جدر بوند حظای هم مثقال متونم خربزه متونم خیارین متونم کدو تخم
 خرفه متختر تخم خشخاش صمغ عربی کتار سپید نشاسته کل از منی هر یک کینشقال کوفته تخم سدرم دو درم تخم مسخوف
 جلد کرده بریند مسخوف طرد بر بل از تخم این بل متونم خربزه تخم خیارین تخم کرفس رازبانه هر یک یک جزو
 مترا و ام حب البان پنج مطلق زنج کاج حب بلسان دو قوققاج از خرنا خواه برک سداب بفلکل کل مسخوف سداب
 نیم جزو کوفته تخم سفوف سازند شربتی سه درم یا کم از آن کجوشانده بر سیاوشان بریند مسخوف مراد بریند
 او کجامل جبهه صحن حفظ نافع است در ملحوظ دوم ادویه را سی که نشسته مسخوفی که در کرده بریند مسخوف قسط متبل
 حمانا فرودمانا تخم کرفس اجرام سادی کوبند و کجا بریند شربت مسخوفی درم کرده صمغ عربی نشاسته خشخاش
 سپید هر یک دو درم متونم خربزه متونم خیاره متونم خیارین کتار تخم کدو هر یک ده درم تخم ککچ کچم خربزه
 کوفته تخم کدو کبک بریند و برآمده دو درم سه درم شربت خشخاش آب کرم بریند مسخوف کدو کرده را
 نافع است تخم خلی تخم جباری سیاوشان هر یک سه درم تخم خرفه چهار درم تخم خربزه تخم کدو تخم خیارین هر یک یک درم
 همه را در یک سازه شربتی دو درم با جلاب سفیدت قفله مسخوف حبه قرحه کیده و شانه کل تخم دم الا خون
 نشاسته کدو تخم خربزه تخم خیارین کدو اب السوس کل متناول بوند صینی متونم جلیله تخم خشخاش

خشیاش زربنج سپید با سویه کوفته بختی شترتی دودرم با مطبوخ سفوفی جهت دفعه و نشانه مومیای کمانی فدودانک دم
 الاخون شایخ منقول نشاسته تخم کرفس هر یک یکدم صمغ عربی یک دم کانج دودرم سفوف سازنه مشترتی یکدم
 ونیم باشترت خشیاش سفوف جهت قرحه کلید و نشانه در حوت و صمغ عربی مسطور ریوند صینی یکدم صمغ عربی گلنار
 امیون کثیرا هر یک دودرم تخم خرفه سه دودرم زرشک بیدانه هفتدم کبریت زرد طباشیر چشم خیارین هر یک ه دودرم
 کنبه سپید بازده دودرم شکر طرز دست دودرم کوفته نیمه سفوف سازنه شترتی سه دودرم با مطبوخ باطلاح دودرم شام
 باب سرد و دیگر که جهت حرب یکله بعداد استقونع و قی بکار آمد رب السوس چهار دانگ نشاسته صمغ عربی کثیرا چشم
 خشیاش سفید بزر بنج سفید هر یک دودرم متو تخم خیار یاد رنگ متو تخم خیار متو تخم خیزه هر یک یکدم تخم خرفه دودرم
 کوفته نیمه بزر قطونا ده دودرم اضاده کسند شترتی بر صبح سه دودرم سه دودرم اشا تیره جو شاینده و هفت چشمه اینچهر
 و بازده شش اشیرین و دیگر ریوند صینی یا مران هر یک یکدم طباشیر صمغ فارسی نشاسته کثیرا هر یک دودرم
 تخم خرفه مقشر سه دودرم زرشک تنقی هفت دودرم گوگرد خردلی متو تخم خیارین هر یک ده دودرم کنبه سفید بریان بازده دودرم
 شکر طرز دست دودرم شترتی سه دودرم تا چند دم بلجاب بزر قطونا صبح دودرم شام باب سرد و خورنده در وقت نماز
 و حوالی آن در ده دروغن کل گرم کرده مانده در شش روز یکجام روز در میان آب شسته و ابو الحسن میگوید که هر دو سبب
 این علت پدید آید و بخی صحتشید و در فرودم تا قدری آب گوگرد را خورد و در آن شست پس از ده روز خلاص شد سفوف
 که بریز از یکله پاک نماید نشاسته کل ایسی هر یک دودرم متو تخم خیار متو تخم یاد رنگ چشم کتان هر یک سه دودرم تخم خشیاش
 چهار دودرم شترتی دودرم و دیگر زانی که تب نباشد بکار آید فطر سایون تخم کرفس امیون فومور اسن خشک متو
 تخم خیار متو تخم یاد رنگ با سویه سفوف سازنه شترتی یکدم با با اوسل بند و دیگر که در بوقت بکار آید چشم کرفس تخم
 رازیانه امیون زردفای خشک فطر سایون هر یک دودرم کندر سه دودرم شترتی دودرم ناست دودرم با اوسل و اگر با خزان
 در یکم امن درد بسیار باشد بزر بنج و فشنور فلاح و شیخ فلاح و امیون بقدر حاجت زیاده کند سفوفی که بوس در
 قروح یکله فزنده استعمال میگرد و از سایر او دیده ان ستغنی بود در صینی یکدم کماذریوس کما فطوس هر یک چهار دودرم
 انارون فلفل سپید هر یک شش دودرم قدر و معلقه با مطبوخ بند سفوفی رویاننده طباشیر صمغ عربی نشاسته کثیرا
 سد کهر باشخ گوزن سوخته هر یک یکدم کل تخم کل قریسی کل قویا و منقول هر یک دودرم چشم باز رنگ سه دودرم شترتی
 یکدم ونیم باشترت خشیاش یار سبب و دیگر ریوند تخم کرفس امیون زردفای خشک دم الاخون کهر با هر یک یکدم
 کل ایسی کل قریسی کل تخم کل نشاسته صمغ اتو تخم خرفه مقشر طباشیر هر یک دودرم تخم خیار تخم یاد رنگ چشم خرفه
 هر یک یکدم کوفته شترتی سه دودرم باشترت ربان سفوفی که بعد از نظار هرگاه دیدم باز سینه جنتان بکار
 آید و رازیانه امیون هر یک یکدم تخم خرفه اسن خشک هر یک یکدم ونیم تخم امیون چشم کرفس هر یک دودرم قطونا

سدرم شترتی دو درم صبح دو درم شام سفوف زردم که از کلبه دشانه درم و مقه بود حبس کند با گل ارمنی
 گلزار قاقا کند بر یک بخورد این برنج و شترتی بکشال سفوف که بول الدم و حرقت بول بخورد گرم و نافع است
 که برادرم تخم کاه بریزد بر یک سدرم تخم خشخاش تخم خرفه صغیری بر یک بخیزد تمهید بخیزد شترتی بخیزد تخم
 جبهه خرقه بول عسار آن نغز باد ام شیرین بیشتر تخم زازان را بلسوس بر یک دو درم صغیر او که تر احب قلت بر یک سدرم تخم
 تخم که و متهم خرنه متهم چهارم تخم چهارم تخم خلیج تخم جنازی بر یک بخیزد سفوف سازند شترتی سدرم سفوفی
 جبهه خرقه بول من که با چوک باشد با نظیر بول ولس بول نیز باشد نافع است و جبهه زرد رومی سفید و حساب تخم کفزدار در امر
 نه کوره چند تبه به تجربه بسیده بسیار در زانفاده کشیر خشک صغیری تخم حاضر بوداده کند زرد بر یک درم بلوط بوداده
 با زرده درم شترتی و در مثال آب سرد در ایام استعمال این سفوف از آب جناب ناید سفوفی جهت نظیر بول سلیکابی
 بیدار و مقوی بریان بر یک صغیر درم بلوط یکش با زرد رس که جیاسینه بریان کرده برین خشک بر یک ده درم کوفته بخورد شترتی
 سدرم با آب سنگران و دیگر قشور لبان بلوط با جفت بلوط سدره کرمانی مسادی کوفته بخورد سدرم صبح و شام بنشد
 سفوفی که نغمت حصاه کند و بیخ نمونت ندارد و جبهه خوردین در صبحان کل گرم نافع است صغیر او که کشی بر یک نیم خرد
 متهم خرنه متهم چهارم بر یک خردی شترتی و در مثال با کوفته سلجین و دیگر متهم خرنه البکینه سوخته حبس قلت مسادگی
 کوفته بخیزد بقدر کفایت متفوق شود سیاه بدنند و دیگر قوت بر زرق الکاحم زرق الدبک بر در برابر سینه شرب با آب گرم دهند
 و دیگر که حکیم علی شریح مفردت جبهه حصاه از جبات داشته زرق الکاحم سدرم دو درم در حالی سدرم کوفته بخیزد خرنه
 بچین اگر کورترا تخم گامی دانه دهند و سفوف از زرق آن کنند که نغمت حصاه می کند سفوف که در باطل نافع
 است فصل سید یک درم نشانه کثیر تخم کاهو تخم خرفه بر یک سدرم صغیری کل ارمنی گلزار ساق منق بلوط بر یک بخیزد
 کوفته بخیزد شترتی سدرم با بعضی اشیا که جامع قبض و جوفه باشد و دیگر جبهه قیق اسریش جزو احوار مازد پوست و نار
 جفت بلوط آرد با قلابا سوسیه سفوف سازد سفوف سفید نبل بر یک یک درم تخم کدر تخم شلغم بر یک دو درم تخم زازان
 شاه بلوط بر یک چهار درم مجموع کوفته بخیزد با یکدگر نغز در وقت حاجت قدر سدرم سه جلای از نبات سفید ده درم
 با باد یا نیاب کرفس فشانند و تناول نمایند و دیگر کانهج مصطلک قضیب گاد و روشن کل زردی بریان کرده پوست
 بیخ که تخم کاسنی ناخواه هندی زرد تخم کرفس بر یک شندم شح او ای سید و بقدر امینون نیز مثل سمار که مثل کوفته بخیزد
 آب علیق و آب کیمین آداب حق تر کنند در سایه خشک کنند همین قسم سفید دهند و هر روز سدرم حرق کا فزاید
 و شکر با آب سیریحان اترجی و شکر خرنه سفوفی که باه را بیفزاید و حضرت جلال دفع کند زعفران نیم اشته غیر شیب که شسته
 و نقل مصطلک بر یک ششماش از دغنی منت باشد جوز و جبهه نعلب بر یک بکتره در حبس سید و در خواب و درم شش قولی و نیز
 منق دو زرده توله نبات سفید است دو توله سفوفی که منق افزاید و شیر زیاد کند کم شلغم طبع کم تر ب کند نام با

باز آرد جو تخم را زیاده تخم چرم جلد بر کوفته بخینه صبح رشت است درم باشی خورند و بعد از آن دو کشته تر کرده بخورند و در نوبت
سفوفی که سیلان نمی را که از ضعف توت ماسکه باشد ناپختن آن را قیابن جزو کل ارمنی گلنار یک نیم خورند و شکر
عدس فشر خشم کابوهریک یک خرد بشت است این سفوفی که جبهه در روزی وندی و ددی میگذشت تخم سداب
تخم فحکنت گلنار مسادی کوفته بخینه سه درم با جبین بر بند سفوف کاسیلان منی و قطره بول از خروج منی امان
است خرمیان یکدم اینسون بر از پنج کیلار نیم هر یک درم تخم کاه تخم سداب بلوط کند سرد یک سه درم تخم خرفه
چهار درم گلنار کلنج بر یک خردم کوفته بخینه نیم خند جمله قند بخینه بر صبح بخردم تا مقدرم خورند و اگر بلبه کابی و بلبله آله
بر یک میگذرد مضاف سازند صواب شد و اگر عرض عمل آئین در است و دیگر که قطع سیلان منی نماید و بخت
از انزال دفع باشد گلنار کلنج بر یک یکدم نیم تخم فحکنت پنج کوسن بر یک درم تخم سداب کوفته بخینه دو درم ان
در دفع یا آب غوره حل کرده نوشند و دیگر که در روزی وندی مجرب است اصل اینسون درم تخم کابوهریک درم گلنار
چهار درم کلنج تخم سداب تخم فحکنت بر یک یکدم کوفته بخینه ششتری سه درم دیگر که در روزی و ششتری را قطع کند
خشم بادروج حسب الفقد بر یک ده درم اهل سداب خشک بر یک یکدم کوفته بخینه ششتری سه درم سفوف
در عتق انزال دفع کند طب ششتری شش اینسون کند بر یک یکدم جوز السرد سه درم ششتری دو درم ششتری ششتری
سفوفی جبهه عتق انزال که سبب آن جراه باشد نظیر زرد کشتیر خشک یکدم نیم بز قطنونا دو درم تخم خرفه سه درم
کوفته ششتری کینقال سفوف سازند سفوفی که قطع جلام کند کشتیر خشک قندالسویه کوفته بخینه دو درم خورند و اگر
کوفته ششتری جماع از حال و نساکند ششتری پنج تخم خرفه تخم کابوهریک یک نیم خورند و در ششتری سه درم
باشیره تخم خرفه و دیگر تخم خرفه تخم کابوهریک تخم فحکنت بالسویه کوفته بخینه ششتری یک مثقال آب عدس یک نیم کابوهریک پنج
خشم چهار تخم کاسنی بز قطنونا کشتیر خشک نیلوز خشک همه را سوای بز قطنونا کوفته بخینه سه درم این سفوف سازند
سفوف که انبه زایل زایل سازد کشتیر خشک میگذرد تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم کاسنی یک درم سبجول
ده درم غیر از سبجول همه را بکوبند و جمله با هم آئینند و سه درم سبجول یا آب که قدر کوبیده شود بخورند و اگر سبجول
درند آب سرد کافی است سفوف که جبهه زرف خون باز دارد خواه از درم یا از بول ما از انزال کابوهریک یا از شکم
یا از قی یا از ماسور یا از عاف که با سحر حق دو دانگ یا میران صبی و دونه درم ریوند صینی یکدم عصاره کبته استیس
هر یک یکدم نیم بلبله سیاه بر دنگا و بر یکده سه درم کوفته بار یک بخینه یکدم صبح یکدم شام بر بند ترک عشا کند
سفوف منقول از دجزه خون کندن از درم و مقصد از دارو کشتیر خشک بریان ساق پاک کرده خرد بشت
سوخه کبر با سه درم مازوی نای سوای بوط بریان و نقل گلنار هر یک یکدم ششتری دو درم سبجول
از زرف را منقل کرده اند دو درم عتق را محبس سازد کل ارمنی صمغ عربی بر یکده افاقیا عصاره کبته استیس بر یک سه درم

مجموع مرقوق در محول نموده با یکدیگر میانیزد و در باد و یک متقال ازان بر سزده درم از اسپماق با آب بقله لقمه های آب
عصاره ای بر که ام که باشد افشاند و بخورد و دیگر که باد یا از رجم بر دوزنان استین را سود دهد و صده و طبر را قوت دهد
بوده تخم بویان هم یک یک درم در نیم درم در باد عاقره حاره یک ده درم زرباد در پنج تخم کرفس پنج تخم بویان در غلظت و غلظتی
خربوبه بر یک سه درم و کفیل مضطکی بر یک یک درم شکر هم چند تخم شربتی و دو درم باشد درم و دیگر که زنان حامله زانی که در
صده و روده ایشان نفخ باشد بخورد زرد کانی بد بر ستر هر یک یک و خردید بر ستر کث بخورد و دوزن آن فند سیاه
داخل کنند شربتی از متقال باشد متقال مسخوفات بنید درین ابواب مسخوفی که متعارف بسخوف نامی گشته
است و بنیت ممل در حرج بر جان منی سوزاک جدید و قدیم را نماید بسیار کف دست گلوت است حاجت الایچی خورد که بیان سپه
میشی مال که بانه نعلی گشته بنبلو چون هر یک یک درم صبری را برابر همه کوفه بخیه هر روز نه باشد تا بکوتله بر بند و دیگر که خرد بر این
منی مخرج و ممل و اللد مروج و مسخوف مبارک موسوم بخ بند سیاه تخم مبل هر یک سه درم گو که در مال که بانه اندر جوشانی
هر یک شش درم مسوره بست و چهار درم کوفه بخیه با هم چند شکر تری ایخه هر روز بخورد آب سرد بر بند مسخوفی که جریان
منی را دفع و قوه را با دفع است مال که بانه بر صلی سیاه و صلی سفید تخم کرفس تخم انگلیس موسوم بوستخ اوست که در مال
تخ مسخوف بخ بند سیاه بهیله پنج ساهی کس تخم کاه سوزن در سوزن سوزاک هر یک یک درم سنگهاره گنیم درم سه درم دو درم
شکر تری بر بر که مسخوف سازند قدر فراک نیدم بشیر نازه یا آب نازه که باذن الله سبحانه اگر جریان منی او ساله باشد
دفع کند پنج بند بر صلی سیاه و سفید مال که بانه سوزن سوزاک سیرال جمال سنبلی جمال بر لیسر گو که سنبلی تخم انگلیس مسوره درم
بهیله پنج بند و چوب هر یک یک درم بهیله بول گو که در هر درم چند ام کوفه بخیه با سوزن شکر تری ایخه بر صبح یک کف دست
بشیر خردند و از ترشی بر سز کند مسخوف جهت بند کشا و جمال و پاک جمال بر لیسر جمال گو که سنبلی هر یک سنبلی سخته
گو که بول گو که در مال که بانه کوفه بخیه قدر فراک کامل آن با دو درم دو درم مسخوفی که جهت سوزن سوزاک سیدم
و جریان ریم سوزن در جریات و اللد ماجد مسوره است سلاجیت ست گلوی تازه الایچی کلان که سفید مسوره و لیسر حس
همه بر بر کوفه بخیه یک یک آب پنج کیلید بر بند و دیگر درین باب منقول از والد غفران آب شوره جو که بسیار مصلحتی که بیان سپه
و انه الایچی خورد دست سلاجیت مترو تخم خیارین هر یک با دو درم سات سفید با دو درم کوفه بخیه نیدم آب تابه بخوردند
و دیگر جهت سلان منی و سوزاک الایچی خورد دو دانگ نو که بر سنگ پلته که از قسم سنگ متعارف است هر یک شش دانگ
گو که در دو دانگ مالک شکر مت و زنت تا آن کوفه بخیه دو دانگ بشیر یا لیسر بخورد و دیگر دست سلاجیت که بیان سپه
و انه الایچی خورد و از هر یک سوزاک است درخت انبه گو که در هر یک دوازده دانگ مصری هم دوزن او کوفه بخیه کتوله
بر بند و دیگر دست سلاجیت ست گلوی تازه الایچی خورد هر یک یک درم مصری سوزن او در قدر فراک دو درم مالک مسخوف
که سوزاک که در اعضاء و کبابه نیدم که سنی نعلی گشته یک درم هر دو را با یک بسایند و بخند تا سینه آمیزند و قدر نیدم

بنام نبی هفت باشد باد در دم جوات آنچه صباح بخورند و از نبادی و بر بنزد سفوف دیگر که تهنه سوزاک و سیاه
چرک جوبست و تخلف میکند در اکثر شور قلی و آنه الایچی کلان هر یک یک گرام بخته یعنی بست و یک شمش بار یک گرام شمش حصه
کنند و تا سه روز بپزد آب یک صبح و یک شب شام بخورند روز چهارم آبی که برنج سرخ را سهل میندازد اساطی گویند قدر دو
وام در آن تر کرده بپوشند روز پنجم و ششم نیز همین آب برنج باید خورد و غذا درین نهاد و سه روز دیگر سبب بی ناک شفا
نماند عجیب الاثر است **سفوف** جهت ادرار و تقیح مجاری اول دفع بر سیوف و پس جواکهار که با سمنه سل برود و ده شام
نبات بخند عمه سمانه سه حصه نموده صبح و دو پیر شام و نیند و دیگر جهت ادرار بول بسته بخته شوره فحشی خند اول
بر یک بنام بخته حق کرده باب ناشتا بپزند و دو طب نوشته نوشته که اگر باد شاه را بول بسته بود و هیچ دو می کشود و آخر
حکیم محضی تو که شوره در آب حل کرده داده که فضا صید و گهری و دو تولد دیگر داد و شفای است **سفوف** که باه را زیاد کند
و منی را در ادرار غلیظ کند و رنگ شیره سرخ نماید پوست درخت کوسه و در اجنبی بر یک بوزن یک بولوی بار یک سمانه
چهارده حصه ساخته روز یک حصه آشپز که با دانه خند جوش دهند بر کاد با و سیب شیره با نه صاف نموده نبات و خاکاره بپوشند
و دیگر متعفن فواید مذکور که سر و فام مال که با نه دال بزرگ نقشه خضیه که با نه بد برابر گرفته بخته بشکر تری
بمچند آنچه بر روز یک بولوی سیب خوردن بختین بزوری ناخ بسوزش بول در او دیده اید و دیگر که در بول است
در او دیده اید بختین بزوری که بول کتابد بختین بزوری که بول باند هم در او دیده اید بختین بزوری
معتدل که ادرار نماید بختین جماعت که در سیستان برود در او دیده اید بختین بخت که در ده شانه ادرار
و حصات دریم غلیظ و خون پنجه پاک که در زیاده تخم کرفس انیسون بود فطر اسالیون حبس جلی تخم موم برین حبس
عضل مشوی مساد در کبریز نماند شو بس فضا کند و با نیم من ازین سر که گیس غسل با اینند و باقیم اند شترتی است درم
و دیگر که از بختین نخلی هم گویند سنگ بریز اندر اس و ج عضل فطر اسالیون دو قهر یک نیم دقیقه بست بخت بخت پنج
کرفس بر یک یک دقیقه پوست ترب دو دقیقه شکر سید که طول سر که طول اجزا است در در که در نموده دارند پس با این نرم بپزند
تا که نصف رسد فضا سازند و با شکر فقوم آغوزند بعضی عرض پنج کرفس پنج با دمان نوشته اند که سینه در هم در فضا
شینه دو دقیقه فضا است شکر است **آلویا لو** که ادرار بول در خارج بر یک سنگ گرد و دندان کند آلویا لو نیز در ادرار
آب شنبلیله ساند و صبح بپوشاند هر گاه آب سینه یا صاف نموده با در اول نبات سفید فقوم آغوزند قدر شتر دو روز زیاد
هم توان داد و شربت سیان که ادرار بول و ملت کند و در او دیده اید من که در نوشته شربت آب کوشیم به باه قوت و به پنج نسخه
بر او دیده اید تخیر یافته و دیگر باه را زیاد کند و شفا دارد و جگر در او چشاد قوت و به رسد که باید و معده هم در او
سود و در او ششم چاه درم کتاب سنگران شیشه سازند و در یک سنگین بپوشاند تا به نیمه صاف کنند و دیگر فضا
در خاکاره فقوم از دو خونچان و دو حصه که بر یک سده درم زعفران یک درم صلاویه نموده و صاف نماید شترتی چهار درم و دیگر

مقوی باه و دل مفرح و مطبوع و روح و سر بدن نافه حتماً درین قاعده درق نقره غیر شمشیر و مسک است ترجیح منسلط طبیب
مصطفی در نقل میل ساج هر یک بکفالت حاصل سپید نسکلم در انتقال عرق کا در بان عرق سرد مشک کتاب سبب شیرین معنی آب
امرد آب انار شیرین هر یک بحد ام عمل مصفی با کسیر شایع همانی ابریشم جبت گرم مر جان سپید و جبهه سرد فر جان سراج بار یک
شفا ف نبات فند سفید هر یک نیم کسیر شایع همانی بخش ابریشم را با کلاب آب میوه با عرق قبا و آب باران کوشا نده تا بوزن آب
سیر آید پس ابریشم بیرون آید و نیک بچشاند و دران نبات فند کله زرد و اوراق نقره و طلا در ظرفی سلحله هاسل حل کنند
و مشک یا فند بسایند و چون شسته نزدیک زرد و اوردن رسد باقی او دیده و خلک در ده ظرف جنبی نقره یا طلا یا ظرفی دیگر پاکیزه
که دران اندک عمل نماید هاشند و به خود گشته بخورده هاشند بنده از ننگها بماند شترتی ده شقال در کتاب در عرق بد مشک عرق
کا در بان خلک و هاشند شربت ابریشم لوفی آب پست ترجیح منسلط طبیب مصطفی در نقل و انالاجی ساج هر یک
نیام مرد در بد مشک ق طلا درق نقره غیر شمشیر هر یک یک توله جو چند سپید بود و در دو کسیر شایع عمل مصفی نیم کسیر ابریشم
خام بار یک شفاف سراج یا سپید یک سیر فند نبات هر یک یک نیم سیر عرق کا در بان عرق بد مشک دو دو مسک کلاب پنج مینا از
عرق کا در بان نباشد کا در بان پنج شقال شسته سبب شربت امرد آب انار شیرین در دو کسیر شایع همانی دیگر کعبه فو که نیم رسد
پس هر چند فو که بهر سبط بطریقی شربت سابق سازند شربت او خمر که در اربول کند و خراج را یک سنگ کرده در شانه
کنند خ از خود و توله فحاح از خود چهار توله نبات سفید که کل شسته سازند شربت استین که در حصص بوی است در او کعبه
که شسته شربت بچشم که درم بار و کعبه را نفعه بد مقوی باه بود در او دیده مرضی معالده شسته شربت استین بوی مقوی
باه و دل مفرح فی مهل است بر آن بوی کعبه و چند بسیار بار یک سیر زرد با کعبه در آب کوشا نده تا فو که آن آب آید پس خلک شکرتری برین
که در بولوم آید انگاه قدری بخوان کتاب سه ده بار در نقل در فسی هاشند و فو که بریزند چند کعبه شسته فو که شربت بزور
در اربول حیض کند در بز ایندن سنگ کرده و شانه در دفع برقان دفع شده و جگر در سیر زو تهیای کین کند بخت سراج گاشی کل نبات
تخم خطی اصل است و کسب طبیب معشره کا در بان هر یک شش شقال تخم گاشی ناریانه تخم خزبه تخم که در شب و ظم هر یک بخشمال
آنجا باید گرفت بکوفه جلک ریخته با زرد در خطی آب تر نمایند و بوزن تخم سبت درم آید و در جوشا نده بر گاه در دطل مانند صاف نمایند
و فند سپید پس اضافه کرده بقرام آید شترتی بکوفه شربت بزوری سر که بول بر نده در او دیده کعبه یک شسته شربت معشره
که در کرده سفید است در او دیده بکعبه کعبه شربت خشک جهت نفقت ننگ شانه و عرق بول نفعه در او باه را بخرید
خشک گرانه بود که بوزن آنکس بیاشند تا همواره وی بر آید پس بر کطل از این بجا سه دو و قبیل در دطل قند آید بر نده
و بقرام آید در خشک بود مرد و قبیل شسته و قید از خشک یک دطل قند هاشند و باید که آن را نیم کوب کرده
یک شانه زرد آب تر نمایند و شانس نرم بریزد و صاف کرده قند و مخته بقرام آید شربت خصیصه اقل شکتب نافع
در مقوی باه یک کسیر بسیار کوشا نده دران دو تو بچ حصیه بقلب و هفت در بچ نبات کوفه فند اندک اندک

بیدارند و هر کتفه بدست بالنت برشته بچوشانند تا که بقوام آید و بعضی نصف وزن شیره بطبوخ زردک شراب انگوری
نیز می کشند و با شبنم بیدهند درین صورت شراب کدو گونید شراب کدو مقوی گردد و دانه
و در زردک پاک کرده بستانند و در ده برابر آب بزنند تا بش نرم تا براه شود و صاف سازند بخرقه و هرگاه این دو
جمله باشد بیدارند در آن شراب کتفه صافی بگذرد و در غسل گرفته پس مشک بیدرم زعفران یک درم
تخم از زبان دو قوهر یک درم قاقله نارمشک جوز بوا بسیار زعفران نیم درم یک تدرم سیخ سادون
هر یک چهار درم خرچمان سنبل انیسون هر یک بیدرم اضافه کرده در خم اندازند شربت کدو مقوی
قضب و دل و دماغ و جگر و مریضه آب نردک چهار سیر گلاب دو سیر نبات نیم سیر عنبر و شمشک یک شمشک
یا تم مخلوط کرده بقوام آرند این بردو نخود در شکوی است شراب کرفش و افق عسل است در مکه نشسته
شراب لیمو ملعب که بعبادت مثل لعاب بیدار ساخته باشند جهت حرقه بول و ادویع مثانه نافع است
شربت مفتت حصاه کله و مثانه مجرب مخارین سبب پوست بکبر پوست تریب با آرد پوست بجز از این بجز از
خار خشک قطره اسالیون لمون خشک مری سارون رخ حاض کلسترچ پرسیاوشان استوفو فندریون غیب شعل
قیصوم ناخود شیر خطمی که کنار سنبل اطیب در صحنی سده گونی در دو توله بخیزد و سی دانه اجزا کوفتی بکوبند و در شبان
در چهل سیرت بچیسایند و بچوشانند تا نالت بماند و پاک سیر فند صند دره شقال سرکه انگوری بقوام آرند و چون سرد
شود و دره از منی تخم تریب رخ بجز کله در الیه و در بوز صحنی در دو توله کوفته بخینه اضافه کنند و هر روز سه توله ازین با این
جلاب که از شیش است بپوشند تا مکی رخ هبک مفسر کوفته بجز کبر رخ از زبانه با آرد و در بسیاروشان خار خشک
قیصوم ابر سا هر کدام کوفته در سیون غیب ملعب انجیر زرد و موز شش سی مجموع یک یک توله در شش برابر بر آب جوش شایند
تا نصف بماند صاف ساخته کفنه چهار توله انجینه شربت مذکور یا شامند غسلا تخم و آب باشیره تخم مصفر
شراب ملشطر سلطان ملک شاه مقوی باه و متقی مده از خلط بلغمی شیره انور صد من میوز کوفته در من
در سی ان شیره بچوشانند و بمانند و صاف کنند و ده من نردک ریزه ریزه کرده در ده من شیره دیگر بچوشانند و باز از ده
وصاف بده هم بیانند پس مگر مشک و مکن فانیند در دست من شیره بچوشانند و بعد از تخم کرده بگذارند و بعضی ادویه
خوشبو در خل کنند شربت بخیل بفتح نون و کسیریم و کون بای قشای و آخر لام هر دست و خشک با عدال و بخت
سنگ و عیبول و فروغ مثانه و مصل نافت بخیل سبز از سوسول گیرند و آب بشویند تا کل دور شود پس در ناون صلابه رغام
بکوبند و شمای کوفتن قدری آب با باشند زیر که بخیل آب کم در در چون خوب کوفته شود و بیشترند آب بر قدر که در آب نصف
روی فند سفید ریزند و بقوام آرند و اگر خرد بیدار از قله دی شربت سازند میانند بقله دی که سبب باشد بخیل بچوشانند
تا قوت می در آب بماند و صاف کنند و غسل باطل و فند سفید در رطل انیسون بقوام آرند شربت بخیل

صلبه در دم

بلبله مسوی و مقوی و جمیع غلج سودا و صفرا و برانافع و محلل جمع غلظتها و افزاینده قوه باصره بلبله نیم سیر بود که در سینه
شیر گاو انقدر سببوشانند که تمام شیر در زجر و دین رسه سیر آب و قند انداخته بقوام آورند و در ظرفی کرده و در وقت باغیا
که دم گذارند پس بر آورده بیالانند شربت بلبلون سنگ از گره و فشانه یا کنگر و عسول یا کنگر یا بلبلون اگر تازه چهار
شیره وی گیند اگر بر نیاید قدری آب پاشند پس اگر مستعصر کراطل بود قند سفید و در طول آغیزند و بقوام آید اگر خوا
جوش داده بیالانند بلبلون تازه یا خشک بود بجز کراطل آب بچوشانند که بجنه شود بمالند و صفا کنند و قند و در طول آغیزند بقوام
آیند پس عمل صفا کراطل اضافه کرده فرو آرند و بکار دارند و اگر از حبس شربت سازند حب اگر دو وقته بود قند کراطل
باشد و بعضی در کراطل قند و وقته حب میکنند طریقی همان است که گذشت و در بعضی کتب مرقوم شده بلفظ مطلق که
بلبلون کله مشال در وزن آب جوشانیده بیالانند و قند سفید یکس آمیخته بقوام آید شربت هندی جهت درد
کرده و فشانه و در جم نافع منقول از تحفه در او بود صد ریه گذشته شربتی که در دم کلیه بکار آید عدد شش عشاق دانه
سیران کرده تخم شش ش سفید کثیر خشک یک صد درم در هفت دان آب نیند تا چهار صد درم باشد پس در خرزق انداخته
بیالانند و چهار صد درم شکر سفید اضافه کنند و بقوام آید و در روز بیت درم با ده درم سکنجبین بدهند و اگر با کنگر
و شیره تخم خیارین یا شیره تخم خربزه و کدو و تخم خرفه دهند و با شمشیانی که در حلس چکانند حوله روزی در نافع دهد
کو کرات سه رب اسوس البویه شیا ف از نو اگر قند شد بود و یکسک حاجه افتد قدری ایقون یا زردیغ بپزند
شیا فنی که باه را قوت دهد و قوت صنف نشانه و سلس الموال اسود و سخته نارچیل حب صنوبر حب علیقه شرفرا دام تلخ
که در دانه جبالزم هر یک دو درم فرقیون چند بید ستر سداب هر یک سه درم مقلده درم تا یکدنا شیا ف سازند
دیگر مقوی باه مشک نیم درم فرقیون علیقت هر یک یک درم و در نسخه فرقیون و مشک هر یک نیم درم و علیقت یک درم
مرقوم است دیگر درین اریبه سوسمار زهره گرگ حب فطن عاقره زها البویه کوفته بجنه بروغن سبزی شیا ف کنند
دیگر که فوظ آرد مقله تلخ درانی سکینج مرصا هر یک نیم ستار اهل اسحق تخم حصر تخم کندا تخم کرفس تخم ترب قینه
تخم سیدانخیز انزروت هر یک یک ستار تخم حظلده درم قند سنج اشار باب کنند تا سفیدی میضه بشینند دیگر
منویط مغزینه دانه باقنه کوبند و شیا ف سازند که سرعت فوظ آرد بیه مستقور گیرند و باقنه بگذارند اول شب
بر دارند و اگر زفته تنها شیا ف کنند نیز مضید با کلمه چهار درم در الفاظ ضایده او بیه اعضانی شامل است حماد
ابو صاهر هته درم سودا و کلیه بعد ازنی و سارید ابر درم بارد و پس از استفراغ بطنع ایقون و مار الجمن انصاف
غذا بریز باج و اگر احتیاج باشد و فنج در اول ظاهر شود بعد صند با سلیق بکار آید تراشه کدو تراشه خیار شکوفه بیدر که در اول
آب کشند در دانه باقنه سرب کنند و بسیار بایند با کدو شود و صری از اسرب محک کتان یا نیند و قدری روغن فشفه با دم
اضافه کرده بار بایند بر کرده طلا کنند و خره کانی نیز باقن تر کرده بر موضع کرده بوشند و هر گاه خشک بود با کنگر

کلیه درم

در این ضماویست که در جمیع احوال صلب و اوی مفید است و ابوسا بر گوید من درین زمان آب کشیده تازه و آب کاشنی ضماوی
که در علاج قویتر یافتیم ضماوی سلیمه اگر برمانند راد را از جویس کنند در ادویه اسما گذشت ضماوی صلفقوش که درم
درم ضماوی و اما لایق است در ادویه معدیه خور یافته ضماوی که جباره تداکر درم مشتانه و سترخای اعضا نافع
است مصطکی برنج درم بیه لبط و داده درم سترخاق گادوم سبید روغن گل برکشت تزه درم مصطکی سابعده نوم راد روغن
که از صفت بهر با هم کرده بداند ضماوی که چون بر شست اندک کلمه را قوه ده کلینج طباشیر برگ سماق گل اهنی صندل سبید عصاره
نیمه انیسون گل تخم شنب خشک شسته مغزوب غلی برگ مور و خشک هر یک درم کعب خنداوی است جو هر یک یک درم کوفته باب
مورد و آب صیب ترش بر خرقه پالیده بر موضع کرده بگذارد ضماوی که در من فیا سبطین را سود دهد برگ مید برگ خرفه فی الحالم
اطراف رزرگ به ارباب جو سرکه روغن گل درم آبنجونه بر شست ضماوی که در سوزده ران اندک دیگر خوب آرد عدس کلاب
سرخشته ضماوی که در دیگر قویتر از دیگر درم عصاره نیمه انیسون لادن را که کند هر یک درم اقا قبا چهار درم کوفته باب
مورد و ترش ضماوی که در بقله اطمینان غلبه مغز خیار جوده کدو هر کدام که از آنها میسر آید تنها با هم کوفته
بر قطن ضماوی که در چون نیلگم شود تبدیل نمایند و اگر به برف بر ورده ضماوی که در اولی باشد ضماوی که در استه ای درم طار
کلیه بکار آید بعد از نصفه عمل آرد بقیه آرد جو با قلا خطی سبید صندل امینا ترشته کدو روغن گل آب غلبه شنب
علی الوسم ضماوی که در بعضی اوقات بسبب زیادتی روغن پوست ششمانس اضافه کنند ضماوی که در درم صفراوی کلیه
که با سوزش موضع و تشنگی باشد بکار آید موم سبید روغن گل روغن بقیه بادام آب کشیده تر آب برگ خرفه کلاب سرکه گلاب
آبنجونه خرقه دران در کرده بر کرده اند ضماوی بعد از ضماوی مذکوره بکار آید غلبه بابونه بر ضماوی مذکور زیاد
کنند و آرد جو کم کنند و بدل در فنها روغن شیره کنند ضماوی که در الضلاج کند اخیر راد را در لعسن بنیزد تا نهد ان شود ضماوی
کنند و اگر رساد ماز بون داخل کنند قویتر شود ضماوی که برای الضلاج اورام کلیه مفید بود بقیه کلین الملک
کشید که آرد جو تخم شنب غلبه برگ برک برده درم همه را نیک کوفته روغن بابونه سرشته ضماوی که در دیگر تخم شنبت بابونه هر یک یک
درم کشید کلیه هر یک یک درم تخم خرفه تخم خطی هر یک درم همه را نرم بکوبند و آب رازیانه سرشته ضماوی که در دیگر صفا
جلالی نوشته درین باب نافع بود صمغ عربی با صمغ اکو آب گرم ضماوی که در ضماوی که در بعد از وضع بکار آید آرد جو خطی کلین
غلبه بقیه شنبت با طینخ اخیر بر سرشند و با روغن بقیه بادام ضماوی که در بجهت الفخار درم مفید است آرد
کروسته سرکه کین کو بر کرد بسیار ضماوی سابق اضافه کنند ضماوی که در درم باب و کلیه نافع است سبیل و دود انگ مصطکی بخیر
مرجهان دانه صبر بکوبد هم ساییده با روغن یا سمن موم آرد موم روغن سازند ضماوی که در مصلح کلیه را مفید است
عبارت از آنکه موضع کلیه به سبید لبط و بیخ مرغ و مغز سماق رگاد جرب کرده باشد بکار آید مصلح اشش ملک الطبطر هر یک درم شنبت
بابونه خطی هر یک چهار درم تخم غلبه تخم فوله هر یک یک درم مصلح اشش راد و آب جل کنند و ادویه دران بر سرشند و ضماوی که

صلی در دم

کنند صمادی که در دم بکلیه نگویند با تمام درین علت نفع بد **صماد** که در دم صلب کلیه بکار آید اسحق مقل علی بن بطیم
 هر یک در دم تخم عظمی تخم خبازی شنب با بونه هر یک چهار درم تخم کتان صلبه هر یک بخیزم صمنا را در آب حل کنند دیگر
 دو انما کوفته بجمینه سرشته نهاد نمایند **صماد** که در دم صلب کلیه و مثانه را نفع رسد خرخره را بکوبند و روغن کوسن بپزند و
 بکشد سرشته بر کلیه و عانه نهند **صماد** که در دم کلیه و مثانه را سود دارد با بونه تخم کتان نخاله بر روغن کبجد بکشد کلیه و
 عانه نمیکرد **صماد** که در دم حار کلیه و مثانه را نفع دهد در دم کلیه بر موضع قطن در مثانه بر عانه نهاد کنند
 ریخ شومنی در دم قنه علیک الطر عجده آرد که سینه هر یک سیاه درم موم روغن خوشبو هر یک شش رقیقه آرد که دم
 چهار چوبه بیخ بجز بپزند **صماد** نماید **صماد** که تحلیل در دم کلیه کند با بونه خطمی بر بجا صفت در روغن زیت بپزند و عدوی بود
 تر کرده بر موضع نهند دیگر محلل آرد که دم نیم بکشد برگ صلبه برگ گل سرخ تهاک شنب خطمی با بونه با عسل و روغن شیره
 بپزند و نهاد کنند و اگر سیه بط و سیه مرغ غامی اضافه کنند بهتر باشد **صماد** که در دم حار مثانه بعد از نابالیدن روغن
 با بونه بکار آید مخرمان سمید که بکشد مقرر کوفته بشیر زمان روغن بنفشه با دام و روغن با بونه نهاد کنند **صماد** که درین
 علت بعد از بکفته پس از سکون وج بکار آید آرد با قلا تخم کتان با بونه تخم نو که کوفته آمیخته نهاد کنند بجمین شلغم
 بجمینه سبتن نفع می بخشد **صماد** که در دم کلیه نگویند درین علت نیز بکار می آید اعتیاج مذکر نیت **صماد** که
 در قرضه کلیه یرم باز گرفته باشد بکشد تخم کرفس پوست کرفس تخم نیم از زاننه پوست نیم از زاننه فطر اسالیون صمغ البطم
 نصب الذریره برگ علق اسن خشک صمادی با روغن خیزی و موم **صماد** سازند و بعد از حمام رفتن بناشتا بکار آید
صماد که هر گاه جراحت کلیه خوب نشود و یرم باز آید بکار آید را نک دو دانگ افاقیا حفض گل سرخ
 گلناز شیان ماینا هر یک یک درم آرد که سینه آرد جو کنگک بریان هر یک سه درم و اگر خرنج احتمال کند یک درم کند آرد
 نماید و آب برگ مورد بکار دارند دیگر رویا سنده آرد جو کنگک فجدادی بریان گل سرخ گلناز حفض
 شیان ماینا برگ سماق پست خرا کوفته آب بارنگ آب برگ مورد سرشته بر موضع نهند
 دیگر برگ دروگ عوج غروب بنطی پوست انار جو شانه خره بران تر کرده بر موضع کرده و تپکگاه سینهها
 ران نهند **صماد** که در نول الدم کلوی بکشد است عدس مشرانی کوی سبب کوی جب الاس تخم ششخاوش
 پوست ششخاوش با عصاره برگ مورد سرشته نهاد نمایند و اگر افاقیا و گلناز سماق اضافه شود نفع بود **صماد**
 که تخم بول الدم کند گل مخنوم صمغ عربی تخم خره کثیرا گل سرخ گلناز شاخ گوزن سوخته عصاره لجنه اکتیس هر یک
 دو درم مازونیک درم کوفته بجمینه باب مورد **صماد** سازند دیگر که عسل بول الدم کند افاقیا حفض برابر سه که
 سرشته **صماد** کنند **صماد** که در قرضه مثانه بعد از استعمال سایر تدابیر بکار آید صمغ سالیه یک درم سیه بط سه درم موم سمید
 چهار درم روغن بنفشه با دام دوازده درم موم روغن ساخته نمایند دیگر که در قرضه مثانه منع بن شدن قرضه کند خرا

موز را زود آفتاب یا بی طرفت کوفته بزرا نهند اگر میوه سیاه یا زرد زود زاده کنند اوقی باشد ضما که در آن کباب
 و قشر طبع بریند بر خانه نهند ضما که چون بر خانه نهند در اول نماید سداب بودینه بر جاسف سبیل مرز نخوش طبع
 نماز کلمی شلغم برگت شمع با بونه شبت گز نیم را در آب نیند و در طبع وی مریض را ببتا نند و نقل را بر خانه
 نهند دیگر که بول بسته کشاید کل کافشه که مصفرا باشد مد شیر بیزد و همچون او سوره بگیرند و بر خانه نهند ضما که در
 عسل الهول که از جهه سلق چون در شانه باشد بکار آید دو قو تخم کرفس استانی و کوی و تخم تب هر یک سفیدم
 سبک الحی زنب نیامنی اکل الکل الماکل آرد جو خود سیاه با بونه مرگوب دم کوفته لطیف گز سرشته روغن لبان
 باد و عن سوسن داخل نموده ضما کنند دیگر که درین قسم بکار آید شکبج قفل جاب و غیره مساوی و طبع شبت با
 طبع کربل کنند و با سیه لطیف موم زرد روغن سوسن بپزند و ضما کنند ضما دی که در عسل الهول که سبب تب بد
 مشابه باشد بکار آید برگ کلم برگ سفید رطب اکل الکل با بونه آرد با جلا آرد جو آرد نخود با زنجبیل قدری سرکه کبوتر
 داخل کرده با روغن زیت ضما سازند ضما دی که در مزاج گرم و خشک معنی را شکر کلسه طبع رگ کوفته بزرا نهند و کباب
 بر خصیه مقعد ضما سازند و اگر برگ شوکران در برگ نیک اضافه کنند قویتر شود ضما دی که در مزاج طبع کباب آید
 کوفته با سرکه سرشته ضما کنند ضما دی که در سینه امثال که سبب قته و غامی می باشد حد از مقدار غذا نجوم بر
 و قلیه مطبخینه با دویه حاره استعمال شود قسط قحاح از فر صلب الزره آفتاب لادن روغن با سمن اودی کوفته لادن
 در روغن حل نموده در دم بپزند ضما دی که سجدن تقصیر سود دارد در زعفران کبود دم در دم قسط از اوند
 انیون هر یک سه دم علك الا با طرافت میوه سیاه هر یک نیم علك زفت و مبعور در روغن گل عمل کنند و مرز عفران
 در شراب حل سازند و همه را با نیند و ضما کنند ضما دی که نافع مراد رام عاره را که در افع شود در ذکر آرد جو صندل
 سفید هر یک بی کوفته سنجینه باب کابج در روغن گل و سرکه انگوری در زرده سفید مرغ در اوند بالاند تا خوب
 مخلوط شود ضما و نافع با در ام تقصیر میزیدان سیه کرده بز با قلی مقشر روغن گل هر یک جزوی سیه را که چشم و
 روشن را با دوی آمیخته با دویه در اوند بکوبند تا هموار شود و ضما کنند ضما دی که در ام بارد و تقصیر نافع است آرد
 خسته خرد و جزو خطی یک جزو لبر که ضما نمایند ضما دی که در دم حار خصیه خواه در پوست خواه در اصل خصیه بود جود سفید
 صافن و حجامت کرده طرف دم و بلبلن طبع و اتر از لوم و حلیمات بکار آید آب کشتی زره آب عنب الثعلب عصا
 کدی نازه سرکه گلاب خرقه کتان در آن تر کرده بکار بزند دیگر کابج آرد جو آرد عدس زرده تخم مرغ روغن حل ضما
 کنند و اگر در چشم قربان بسیار باشد قدری برگ شمش در کابج اضافه کرده ضما نمایند ضما دی که حد از احتیاج
 و سکون و جع بکار آید با قلی خطمی سفید با بونه طبع تخم کتان و سنجینه سرشته ضما کنند دیگر رگ نیم خسته با دویه
 حور زرده تخم مرغ روغن گل ضما کنند ضما دی که در مزاج کباب آید موز سیمان زره کبابی کوفته بشرب شیرین با لادن

بهار

یا با عمل سرشته ضما نماید و دیگر برگ کلم حلیه بخینه گوید آرد با قلی میوز دانه بیرون کرده زیره کرمانی در شراب بخته
 خاکستر دانه خوان حطی سپید در سهام بخینه ضما کنند دیگر که در دم غصیه و غارش از آن نافع است بنک میوزی در قش
 پادوسیر را در سهام سیراب بختند که با کبیر آب بخت شود غصیه را بان آب بشویند و نقل را بسند ضماوی که در غصیه
 که بغیر حرازه بود سود دهد آرد حلیه آرد با قلی بسفنج ضما کنند ضماوی که در دم غصیه بختند بعد از استغراق بخار بختند
 با بونه اکلیل الملک آرد بخود آرد با قلی زیره کرمانی در بوم زرد روغن گل علی الراس مرتب است اند دیگر آرد حلیه آرد
 با قلی هر یک در دم مقل بجزیم زیره کرمانی در آرد بخود کشته خشک هر یک در دم هم را با بختند یا با عمل سرشته
 بکار برد ضما و تخم بنجانست بجزیم آرد بخود آرد با قلی هر یک در دم بیه لطیبه که سالاد روغن زیت روغن بوس
 یکوفیه میوز صفتی یا زرده درم صغیده کرده ضما کنند ضما و مقل اشق لونی بسفنج بختند آرد با قلی آینه زنده افتد که کتاب
 بود روغن سوسن یا روغن زرد زری بختند ضما کنند ضما و میوز شیرین بیدانه زیره آرد با قلی به الکیان بیه بطیبه کرد
 زراط و قی معلوم بهیا ساخته بختند دیگر اکلیل الملک با بونه حطی مقل تخم زرد حلیه آرد بخود زیره با سوسیه کوفته نیمه بلجباب
 تخم کمان و روغن کبچدر سرشته بر بختند و اگر میوز دانه بر آورده نیز بختند بهتر باشد ضماوی که جمیع ادرام صلب از دم کند
 سوسن گندم کوفته بختن در سبکین عضلی حل کنند در دم لیسر شد و گرم کنند و مقل بکار دارند ضماوی که در مقل
 فتن بعد از آنکه زوده و شرب موضع خود بر گردانند باشد ضما کنند تا غصه بر هم کند و بجزی تنگ کند افاقیا صبر عصانه
 لحیه اقیس حران زوت مصطکی گذر پوست انداز قاع انداز ترش بازوسن سماق گلنار برگ گندم دشت یا می صغ عربی طراش
 سرشتم ای سرش کشکان معنی یا جمیع ضما سازند ضماوی ناستند که داخل این ادویه میشود و جز سرد برگ سرد ادویه
 که نفع کم کند هر گاه با این ادویه بیامیزند اهل و زهره است ادویه نرم کننده و تقوی که داخل میشود زفت عکاک العظم
 را تیغ مقل و دیگر نافع بفتق افاقیا از زوت هم هر یک در دم مقل در دم اشق گذر صبر بر یک است درم کوفته بیه که کشید
 ترک کنند در روان با سینه و قدری اهل کوفته اضافه کنند و بد استخا بختند و بختند دیگر مصطکی گذر از زوت
 جوز السرد و برگ سرد سرش لوط لیشن میوز سرشته ضما کنند سخت بختند و دیگر از زوت سماق ضماوی افاقیا بختند
 کبیرت معطالین شب یا می کنند زکندت هر یک در دم جوز السرد هر یک در دم موم سفید سجاه درم موم را در روغن
 مورو گلنار زوده ادویه کوفته را دران حل نمایند و ضما کنند دیگر مصطکی گذر را با گلنار درم الا چون سرشتم یا می
 مسادی بر شتم آب غیب بختند و ادویه کوفته با آن بختند و دیگر افاقیا جوز السرد و صبر پوست اما کوفته با بختن
 بختند و دیگر جوز سرد موم سعد مزخوش بازوی سبزا قاقیا گذر صغ عربی مسادی صغ را در شراب حل کنند و ادویه دران
 بختند و در بعضی نسخهها صفت جضض گلنار از زوت و سداب و دم الا چون دانخنده و حرا را هم سرشتم بختند
 هر یک جزوی اضافه کرده اند و دیگر گذر مصطکی سرش از زوت غافق صبر جضض شیان یا با افاقیا گلنار درم الا چون

هر یک جزوی بر سرند و ضما دکنند دیگر بجهت کوهکان مقل شتر قبا لحن صل کنند و بر موضع نهند و روغن با سبب با روغن
 یا جذبه بیشتر مالند ضماد و بجهت کوهکان ساروغ خشک کوفته بجهت با سر شرم های گدخته بر سرند و بر موضع نهند دیگر کوهکان
 معصوم زعفران هر یک در دم مقل موزه که نه سوخته چهار دم کوفته بزده تخم مرغ سرشته بر موضع نهند ضماد که قبله ریگی
 سودده آرد و بسعد گل ارمنی از بره مورد بشکست سفید مسای کوفته با آب مورد تر و سرکه سرشته ضماد نمایند
 دیگر آرد جو آرد حله سرگین کبوتر هر یک یک پودر سرگین گاو دو جز و حلهک البطم سه جز و سه کهنه شش جز و حلهک با آب
 بکوزند و قدری روغن زیت بر آن اضافه کنند و ادویه بدان سرشته ضماد کنند ضمادی که قله انار اسود و در
 سعد لویه ارمنی از بره کرمانی تر مس سوخته ششم مقل صبر سقوطی قنار الحمار هر یک یک دم آرد جو بشکست سفید کهنه گل ارمنی
 سرگین گاو خشک هر یک در دم کوفته بجهت بر سر ضماد کنند دیگر آرد جو سرگین گاو با سر آه بجهت ضماد کنند و اگر زیت را
 تنها بزنی که غلیظ شود بعد خاکسور طبع طردان تا میند و ضماد کت نفع تمام دارد و خاکسور کربن نیز کثیرا تراست
 ضماد که حصید کوهکان و لیسان دختران را منع کند از آن که برست بجز کوبیده کرم المس بعضی آن بر بعضی سخن بر سر کوه
 بر لیسان و حصید طلا نمایند و اگر سبب بیانی روغن بسایند در لیسان بر بندد بی لیسان را کوهک بدارد ضماد
 که نیکون مریج دم بود بر سر کند زعفران افزون بر زرا لیسیم مریج هر یک در دم مقلی شکر کمان هر یک یک دم زده بجهت
 تخم مرغ نیم بجهت یک دم روغن چشمه زرد کوهضماد کنند ضماد مسکن مریج مقلی نان زیت حرقه در ما و اصل بنرند
 بر روغن گل حرقه ضماد کنند دیگر نان نمک کوه ساینده در ما و اصل بر سرند بر کتب کوفته در مریج با سلیقون تمام
 کرده ضماد نمایند دیگر راجع که در دم حار و دبید هم بعد از ضماد با سلیق و ضد صافن قوی و تغلیظ غذا اوقات شکرین طبع
 بکار آید عدس مفرسان الحمل عصاره آن عنب الثعلب برگ عصاره آن برگ حرقه و عصاره آن اسهول کاسنی و عصاره
 الراعی و مقل تراشه کدو و تر آرد جو روغن گل ازین همه آنچه حاضر باشد کوبند و بر روغن گل حرقه سوزده نخلام رزقار و
 او نهند و عصاره سان الحمل و فیروزان بار و روغن گل بکرم زخم را بدان حقیقت کنند یا بشیم باره آن تر کرده بخورد بر در اند
 و تغلیظ و ازین با کرم روغن گل معین است دیگر که در بی وقت بکار آید ضماد شش بجهت هم کرده کوفته بار و روغن گل بجهت
 بکار برند دیگر که بعد ازین بکار آید کلین الملک بجهت کوبند و با زده تخم مرغ و روغن ناردین و روغن زعفران
 سرشته ضماد نمایند ضماد که بعد ازین بکار آید ضد حید الملک حشمت کمان با بوندر روغن شنبه عن با بوندر روغن
 خیزی علی الرسم ترشیدانند ضماد که در آخر حله که حراره و درم زایل شده باشد بکار آید شش مریج سالی مقل با زده
 حلهک البطم سقراط گاو سه بطبع مریج خانگی روغن سوسن و روغن سداب علی الرسم بکار آید ضمادی که در زمان نل شدن انار
 ظاهر شدن بکار آید حله کوفته بجهت باره کدم در شیه تازه بجهت قدری سرگین کبوتر اضافه کرده ضماد نمایند ضماد که وضع و
 حوالی سرگین کبوتر دیگر آرد جو بجز کرمان کلین دیگر که در دم صلب هم بعد از ضماد سلیق و استغراق شود در مریج و حلقون

و با سلیقون باید بطور متفرق بزکوبی رسد گو سفند بگذارد و مغل از زرد و گل کرده آن آمیزند و روغن زرد گندم که سفید است
و با شکر پاره سبزه برگیند و اگر روغن زرد گندم باشد روغن کوسن روغن شنبلیله روغن انجیر روغن بید مجنون
و جوی روغن کتان بکار دارند دیگر خوشبو گرم تر عمدتاً بر سر باریه غرگوش زعفران انجیر عسلک الطبع صندل بادام بر قهوه و
اضافه نمایند ضمناً و اگر چه شقاق قبل از باریه مزاج بود مفید است بیه بطور ذوقای طبع متفرق گوزن با موم که در روغن کوسن
یا زرد گندم اخته باشد مخلوط کنند و در جمل نهند ضمناً و هر گاه با نشیب بود نافع است نشانی که انجیر کافور هر یک که در روغن کوسن
مردان سگربی هر یک در روغن گل سفید از زیر هر یک در روغن سفید بکشد و هم آمیزند و بر نهند ضمناً و جهت شقاق قبل
و در صورتی که ناروغن گل سفید مردان سگربی در روغن موم بکشد و هم موم بکشد ضمناً و جهت سیلان طبع که بسیار است
سررگها باشد و صورتی که باد و یا اس در اکثر مروجین میگردد و خضای نشانی ترش پوست از لوط بر گز زرد گندم
مصطکی گلنا جهت بلوطا قاقص عصاره حبه افسین لادن حلا س کوفته باب برگ مورد و بر شکر و زرد گندم و زرد گندم دیگر
صندل عربی گل ارنی گل ختم که با کندر در وار سنگب یالی افاقا قادم الاغوبن بسایند و با سبب انجیر شکر ضمناً
کنند و هم از ان حقیقه در موم سازند ضمناً و می که استخوان زن استین و غیر استین باز دارد عدس مغشور پوست از ترش
برگ مورد خشک از زیر هر یک جزوی کوفته بخته بختی سرشته بر پشت در زرد ضمناً کنند دیگر همدین باب سبب شقاقی است
بچند موم گل سفید گلنا لادن عدس مغشور پوست از ترش با زرد گندم در موم خرمادی است در موم خرمادی در موم خرمادی
که شانه نامم شود و لادن را در می بگذارد و خوب بسایند و در او می دیار کوفته بخته بدان سرشته و در پشت از زرد گندم
دیگر بخته زمان حاله که حقیق مشد و عادت ایشان نباشد که از پوست انجیر گلنا بر سر کسیرند و زرد گندم که در موم
باشد قرص و سرجه باب افراط طبع معلوم شده بکار دارند ضمناً و اگر اشتقاق رحم مانع است عسلک الطبع
سبب هر یک در روغن فضل سبب شقیق بودنه گوی هر یک بچند موم خرمادی عاقد و خا بر یک سفید موم اوغن کوسن روغن شنبلیله
اکلیل الملک است یا است در موم عسلک و مصطکی با روغن بگذارد و دیگر کوفته بخته با هم برشته و شکر و زرد گندم
و تریگانه و کرمکاه و انجیران برین بدان طلا کنند ضمناً و کلا عانه بر حمل کند زمانیکه سبب عدم حمل میل کردن هم باشد
گرنه بوزن اکلیل الملک از سببش کوفته بخته ضمناً و کند ضمناً که بچند بخته موم خرمادی سبب هر یک خرمادی
گاو سرشته بزاق زرد طلا کنند ضمناً که در شواری ناییدن بکار آید تخم کتان را بکوبند و در آب گیسو و روغن کفند
بچینانند و بزاق و تریگانه نهند کلمه با زرد موم در الفاظ طایفه اعضای ناسل است طبعشیل که از تمام اغذیه است
قطع خون و جنس سلس البول میکند در الفاظ طایفه معده گذشته طلمانی که در صورتی که حار سبب بکاید بکار آید سبب آن
جو آتش سبب با قیری هر که در روغن طلا کنند و اگر حرازه زیاده باشد سفید بخته و صندل و نیلوفر تاب برگ خرفه
عسلک الطبع اضافت کنند و دیگر که در کرده و در وقت نافع است بیستاج با روغن گل سفید موم طلا کنند طلمانی که در اول موم

سبب سببی زخمی بهم رسیده است با کار اید گل از منی حنظل صبر افاده امر شایف مایه اسکره و گلایه سرشته طلا نماید طلای کبود
 ورم حار مانده برای نیکین بیج او مفید است انبوزه کد آنک نیم زعفران یکدا گز و عنقبنه بادام حلنوده طلا نماید
 دیگر نانم جبرول رقی المانرت عاقرقا بوره از منی خردل کوفته خجسته عسل حمام طلا نماید و بعد از آنکه حرکت دهد
 شود و این طلا بر روی آنه کوسسته و بر عجزه اینر لیکن استعمال نماید طلا که در قه بوال اسود منسبت اکلین الملک گل سرخ
 تخم کاسیخ سبوی هر یک درم بنفشه برگ کوفته گل کزبری هر یک چینی درم کوفته خجسته بلعاب سنبول بر سرشند و بر دار قطن طلا
 نماید بول بیار و در یک سنگ بریزند و اگر این دارو را بجز شانه در درشتی بریزند و مقداری روغن بنفشه و نیلوفر
 بروی بکنند و در آن بشینند هم نفع دارد طلای که سنگ یک از زمانه بیار و در آنرا بنفشه برگ نیلوفر گل
 خطمی هر یک چینی هم خشک آرد جو باونه اکلین الملک هر یک درم کوفته بلعاب سنبول بر جا بگناه کرده طلا نمایند
 طلای که دره و سوز منق و آناس قضیه را سود دهد برگ نیلوفر یک درم و نیم خشک قیوم هر یک درم باونه اکلین الملک
 هر یک چهار درم بنفشه گل خطمی هر یک چینی درم همه را کوفته خجسته باب کاهو طلا نمایند طلای که ابتدای وجع و ورم
 خضیه نافع است کاکچ کومار آرد عدس آرد جو حله مسازی بازده تخم مرغ و روغن گل طلا نمایند دیگر که درم حاشیه
 نافع است باونه اکلین الملک خطمی شیان مایه بوش در بندی هر یک صفت درم صندل سرخ صندل سفید هر یک درم
 درم بنفشه درم کوفته خجسته مگلاب و آب کاسنی طلا نمایند طلای دیگر عددین امر آرد و ثوب عدس خطمی کوفته خجسته
 باب عنب الشلب بگلایه سبب بر شند طلا کنند دیگر آرد جو آرد اقل آرد کسته آرد عدس خطمی کوفته خجسته باب
 عنب الشلب و آب کشیزه و آب کاسنی و شیان مایه و کلاب حله نموده بر خضیه طلا کنند طلای که درم خضیه را
 نافع است بینه سنگش در آب کشیزه تره بایند و طلا نمایند طلای که سختی و آناس خضیه را که از رطوبت و سودا باشد
 سود مند است گل سرخ دو مثقال و نیم بنفشه خطمی هر یک چهار درم باونه اکلین الملک قیوم هر یک صفت درم کوفته خجسته
 بلعاب تخم کتان یا لعاب تخم و طلا کنند دیگر که آناس خضیه که بزنگ اندام بود سود دارد منیخ از موافق بود گل سرخ
 غیر لایه بر آرد و مصل آرد با طلا هر یک درم باونه اکلین الملک قیوم هر یک چینی درم کوفته خجسته بلعاب شنبلیت طلا کنند
 و دیگر که خضیه بزرگ شده را که جگنه زانی که بر سبیل فرسی با بندند بر سبیل درم سرب را با آب کشیزه منبر چکانند و بر
 دیگر بردی بایند تا از هر دو چیزی سوده شود پس بدان طلا کنند و دیگر سنگ کادو تیز کن و سنگ سیاه آب کشیزه
 تازه بهم بایند و طلا کنند طلا که با دقت را سود دارد و نفع نیکند و را بکنند که زیاده شود سیاه و اوران کمشغال
 صندل سبید خیر او هر یک درم سنبل سود مصلی هر یک سه مثقال سوده خجسته باب مورد دره در قصبه خضیه
 طلا سازند طلای که با دقت را نیکند و را نیکند که زیاده شود و مردان گرم مزاج در راهی گرم نیز نیکند و در
 خشک سبب زنجیرش هر یک مثقالی سنبل زنجیل تخم کزمن ناخواه جو زهر و پوست قرص هر یک درم باونه و قشغال

محل و دم

و متقال گنار شب نامفی سياه و اوران هر یکی سکه درم سياه و اوران راحل کرده اخلاط را کوفته بخیته بان بشنند
و طلا کنند و دیگر که باد قفق را بشکنند و در دو بشاند پوست خبز سرد و کزنج گل سرخ شب یانی گنار رنگ دره و اذوق
کنند راقع الرمان در صفت بلوط صفت الحید صبر سقر طری اورد با قلی اسرا سن صمغ عربی صمغ اکو سریشم های مساری
صمغها راحل کنند و در او با کوفته بخیته سرشته طلا نمایند طلا که در قبله المار کمار آید فاکتر در صفت بلوط فاکتر
سج کلیم با روغن زیت طلا نمایند طلائی که فونای خصیه را بر و نوزج یکدم کبریت و درم سینداج سهنت درم کوفته بخیته
سرسرشته طلا کنند طلائی که خارش خصیه و تقصیر را بعد از فصد و استفراغ و مجامعت بگردانها سود دهد زعفران نودانگ
صبر و سادر هر یک یکدانه افاقیا هر یک نیم نشان وزن کل کوفته بخیته بر روغن زنبق سرشته کمار دارند و دیگر سرکه طلا کنند
اندرکی لوره در حمام طلا کنند و اگر خارش بسیار باشد اندکی سوزج اضافه کنند و چون انعام بیرون آید سرسینه بخرم با
سرسرشته طلا کنند و در او بود بران دیگر نهند طلائی که خارش خصیه را معقد بود و فوشا در یکدم فزاد رنگ و درم گنار
نشاسته هر یک یکدم شایف با مینا افاقیا هر یک نیم کوفته بخیته نکل طلا کنند طلائی که خارش زین را و خصیه را معقد
باشد صبر سقر طری نوشادر هر یک یکدانه نشاسته یکدم شایف با مینا رسبانی افاقیا هر یک یکدم سوده و بخیته و طلا کنند
سرسرشته طلا نمایند و اگر خواهند که خارش تقصیر و خصیه معقد را نافع باشد کل سرخ و زیند کین از هر یک یکدم زینا
کنند طلائی نافع بخارش زینار و اندام دیگر و کرد اما س اندام که کثیف پیدا شود و در وضع کرد و نوشاد و در او کثیف یانی
چهار دانگ صبر سقر طری یکدم شایف با مینا هر یک درم کوفته بخیته آب و اندکی سرکه طلا نمایند طلائی که اختلاج را
منعقد است مردار سنگ گل ارمی با سرکه مخرف و باب یا شراب حلوی یا میغ ساسیده طلا کنند دیگر عیسیمه صمغ
اعصاب را نیز محکم و فوط را مستحکم کند و ای است معمول و از مجربات حدیج مستول اعین مهری یکدم جوز و این متقال
در اجینی کینقال مرغ عاقر قرقا کینقال نیم سباز زنگ در نیم متقال پوست خبز زهره سعبندج متقال کوفته بخیته چهار شت
نخونی بشراب مقطر سخن کنند و قرصها ساخته خشک کنند و وقت حاجت بشراب ساسیده طلا نمایند طلائی بخت با بخت
ذکر مخلوق خوز لو اسبابه شسته هر یک چهار دانگ چوک گوش آدمی یکدم جری خصیه خرنیم با و بعد از شراب آنه بسیارند
بکسر شراب حدیج شود طلائی که قویم ذکر کنند بگردن حرا طین نوشید و خشک کنند و بار یکتر سازند و در روغن کعبه آمیزند و بختیب سب از
ذکر بختیبه خشک طلا کنند و یک شطابن شویبید و مالند و همین قسم کر لعل آرز طلائی که نظم و قیظ ذکر کنند بگردن و در داخل
که آید دردی موجود باشد اندازند در جای محفوظ بگذرانند تا تمام آب خشک شود و در لوزیز لیس بیرون آند و بار یکساخته طلا
نمایند در سبط کردن و تقصیر بیج جز با و غیر سرد و اگر در نار حیل آب نباشد قدری شیر اندازند و اگر تقصیر با مالند سراسر
شود پس شیریش که کسده و بذبوشنده باشد طلا سازند و بگذرانند که خشک شود و بعد ساعتی مالند تا دور شود همین
قسم صمغ و شام بعل آند و عظم تمام آرد و بداندند که دلک دائم و از عصب لک روغن بالیدن تا آنچه منجم شده بخیل

بروز آب گرم تغلیب نمودن در زفت طلا کردن مسطر بر عضو سب اگر چنانچه حق سعال است بکار برند و نیز هر روز قضیب را
 چند بار بایدن بدو صبر که سرخ شود آب گرم بر آن ریختن پس موم و عنق بالیدن عظمی آرد و دیگر که قوی الاثر است که
 قطعه از زفت که برین زفت بود بانه زفت و گرم کرده گرم بر قضیب چیست بعد از آنکه دنگ کرده باشد چون بر سر
 حد اسازند و دست باز در مکرر فعل آرد عظم تمام آرد و دیگر خراطین سرخ زده عدد در سایه خشک که به سخن نمایند در دوانی
 با روغن زیت در روغن زیت پییزی آرد و زفت روی هر یک در دم در این یکدم نوسا در ربع درم مخلوط ساخته بدسته
 ناون بسیار مالند تا چون مرهم شود هر روز چند بار بر قضیب طلا کنند و دیگر روغن زیت روغن خیری آرد هر یک در دم
 زفت روی سه درم بوره ارمنی نیم درم کوفته بخینه بار و عنقا مخلوط ساخته هر روز سه نوبت بر قضیب مالند دیگر عاقر قضا
 در دم باده درم آب محصل بسایند و بزک طلا نمایند و دیگر مغز بر روغن کعبه جو شامیده بر قضیب اند مسطر شود و باه بخورد
 دیگر بیار و خراطین در در سایه خشک ساخته گلهایش در کرده بقدر بجزیم و تخم زب بجزیم و جوز و او و میزدیم همه اسامیده در روغن
 بریان سازد و وقت حاجت بخورم و تمام قضیب طلا سازند و دیگر که در سستی قضیب که از فحاح باشد بخورد
 سفید سفید خردل در ارمنی خوشنجان سداب کوفته بشیرانه چندانند بگذارد تا دوا شیر را بخورد و خشک شود پس بپزه
 گاو تر کنند و بگذارد تا اثر آن بر بخورد پس غسل بپوشند و بر قضیب و حوالی آن طلا کنند و دیگر گینه زنبه گاو و مگدازند و نیاز گر
 و عاقر قضا و مویز و کوبند چند که خواهند درین سیه گذاشته کنند و بر قضیب و حوالی آن طلا کنند و طلا کردن بیه شیر
 قضیب سخت کند و دیگر مغز سینه دانه کوفته با روغن زیت یا روغن قسط یا روغن خیری یا روغن بان بپوشند و بر قضیب
 حقیقه بپوشند و کمر گاو کف با مالند و دیگر فرفنون خردل چند میدست بپزه عاقر قضا حلیه ت فلفل مغز سینه دانه هر یک کچو
 بسایند در روغن خیری یا روغن یا سمن یا غیر آن امخته طلا کنند هر گاه سبب تر خای قضیب بودت باشد او سیه گذار
 روغن اجنبی چند میدست و فرفنون و عاقر قضا خردل باید و اگر سبب طوبت بود از حسن روح اهل دستد شاید و دیگر کرده
 تقویت عدیل ندارد و دفع عینه کند یا زنگس یا از غرض فند هر یک نیم خرد دست دست متعال و زیت زیتون و قدری
 آب بچوشاند تا مهر اشود و آب سوخته روغن مالند بر صاف نموده غیر هم متعال زهره کوشک تخم انجبه عاقر قضا خردل
 سرخ هر یک متعال اضافه نموده مکرر بر قضیب عانه و انبش طلا نمایند و اگر مومیایی و امثال آن و زهره مرغ و مانند آن
 اضافه کنند تا وقت تقویت آن شود طلای که تقویت قوی و دفع عینه کند در روغن زیتون است دست متعال
 و قدری آب نیاز غرض و نیاز زنگس هر یک نیم و قبه را بچوشاند که خوب مهر اشود آب سوخته روغن مالند تا نموده زهره
 کوشک تخم انجبه عاقر قضا خردل سرخ از هر یک متعال غیر هم متعال اضافه نموده مکرر بر قضیب و عانه مالند طلای که
 قضیب سخت کند و نوسا تمام آرد از بیاض قند گاه عفران پناه مسفول تخم انجبه چند میدست موم هر یک نیم درم بسایه یکدم
 در افضل کلیم درم فرفنون نیم هر یک درم عاقر قضا و میزدیم روغن زنگس و درم و نیم دواهای خشک کوفته موم و روغن

در روغن گداخته با هم فروزج نموده خوب بایزد و بر قصبه عانه و کلیتین طلا نماید طلای که قصبه اسفند کند فرزند
 مستحکم تر و قاصد که یک سینه بر روغن زنبق یا روغن یا همین آینه طلا نماید طلای جهت قصبه و نفوسیت اثر تمام دارد
 سخ زنگس چهار عدد یک با نوز در شیر نر کرده عاقر قرقا موینج در اجین تیز سر یک سه درم مشک کدرم با هم آینه بر زهره
 کتاویا بنابر طلا کنند و آب نیز اوست دیگر که در نفوسیت ذکر غیب الاثر است تخم انجبه بار بار کتاویا بنابر طلا کنند
 آینه زرد در روغن قصبه و زواجی را که مالند بر سه شیر نهانی کافی است و بداند که به کینه بکار می آید و صد کینه است که
 که کسالت بران گذشت باشد و دیگر خردل بپایند در روغن مناسب میزند بر قصبه و زواجی او مالند دیگر و در نفوسیت
 مانند سر به بسایند و به بول میزند و سنج ذکر در مرق و باطل قدم بدان مالند دیگر زهره گاو یا زنگس عاقر قرقا موینج همه بر
 کوفته بخته در زهره مذکور شده و وقت مجامعت بر قصبه مالند ذکر اسفند کند دیگر بگردونه انژی بنیدم و بسایند
 روغن بوقت مجامعت قصبه طلا کنند و خصیه عانه را نیز مالند اگر زن در فرج مالند فرج را نرم و گرم گرداند دیگر زهره گاو
 در روغن گداخته زنگس کدرم خورد و بسایند چون مرهم پس بر زکوة عانه مالند چند بار که معوی ذکر است دیگر تخم سینه
 سنج سر درم خورد و روغن یا همین بچوشایند بر قصبه مالند و دیگر مشک دگی و نیم انجیون بنیدم عاقر قرقا مالند
 باروغن خیری از رو بچوشایند در قصبه مالند دیگر مغز دانه بر زرد انگه فلفل چند سید ترا گوزه هر یک نیم درم باروغن خیری
 در روغن یا همین بر قصبه مالند و دیگر لیسینه و متقال بلبله سه درم گل سنج فلفل سیاه هر یک سه متقال همه را کوفته بخته
 عسل کف گرفته بر شند و وقت مجامعت ذکر را بدان طلا کنند و دیگر که اعطاف قوی آرد روغن بوسن کوفته فرغ روغن
 فلفل نظرون خردل هر یک یک درم مشک کفیر اطبا با هم مخلوط کرده بار یک سخته بر قصبه مالند و با این مقصد و خصیه بر سر
 و حوالی خصیه مالند طلا و منقذ و ملذد و عمل زهره خروس سفید هر دو مساوی حل نموده طلا نماید طلای که حجامت
 لذت تمام دهد در اجین زودم بخایند و وقت مجامعت با بزاق بر قصبه مالند مشغول شوند و دیگر در اجین کتاویا
 عاقر قرقا موینج هر یک نیم مشک قندی همه را خرد و بکوبند و با عسل زنجبیل بر زده همچون کنند وقت حجامت قدری از آن
 مالند با این بر قصبه مالند و مجامعت کنند طلای زهره سیاه زراغ باروغن یا همین وقت جماع بر قصبه طلا کنند
 لذتی عظیم پیدا کند و دیگر خانه گریه سیاه و سینه در روغن بران کنند چند انگه سوزدان روغن بر قصبه طلا
 کرده نزدیکی بر زن که نماید آن زن دالم و شفیه او شود طلای بسیار دانه جان بزرگ و آنرا در گل کوفته در زهره
 نیز بعد از بختن گل دور کند و پوست اردوی برگرد در جامه کرده بشیره او بسایند و بعد فلفل زرد زنگس زهره
 در آن بشیره ترکند پس بر آورده خشک کرده کوفته بخته باشند فالس آینه بر قصبه طلا کنند و دیگر مشغول از خوردن
 عاقر قرقا زنجبیل در اجین مساوی کوفته بخته در آنرا که صغ اندکی در روغن نموده باشد چون وجه البته نگاه دارند و
 وقت حجامت در بدان دارند چون عمل شود بر قصبه طلا کنند طلای که چون زن در فرج طلا نموده عمر و عفت کند

انروز خفته آن زن کرد و در نیمه مای روز موفعلقدر ریزگی کرده بار و روغن گاو طلا کنند و همچنین است اگر گوشت نمور از خشک
 کرده باشند در فرج طلا سازند طلا و مسک بر پیشانی صدف و در فرجی میاشند مانند سرب نان کوکیت در پای و باید
 که صدف گلان گرفته آن موضع را خفته و مستی که از زرد او را با چکیده مستی مثل در باداشته بر ابو العباس طلا کنند بعد
 از خشکی بر غوب نزدیکی نمایند که امساک مجرب است و دیگر روغن مینه دانه باید که سفید بر قضیب طلا کنند و دیگر بجز خشک
 خاکلی نر و بر باد کنند و همچنان نده بر میان بسته پیش فانه از بزوان نگهدارند تا او را اگر نده پس او را بسپس کنند و در روغن گاو
 بر میان کنند تا نهم شود و در شسته نگهدارند و وقت که قضیب را بان مجوز جرب کنند هر قدر که در جماع بود قضیب است
 نشود و مادامی که باب سرد نشوند و اگر کف با بدان جرب کنند تا بر زمین نهند تا کف باشد طلا را که در صورت آنانی که
 سبب آن صنف قوه ماسک باشد بعد استعمال آن کجا آید فقط فرجون سعد بسنل افاقا را ملک کوفته در روغن جرد
 در روغن زکس آمیخته طلا کنند و بزین در آینهها گذشته و دیگر روغن بلسان قهقرم افاقا را که سبب
 میند باید عصاره طبعه لهنس فرجون بر یک درم روغن زکس کویقنه عصاره نورد تر عصاره نورد کوشس بر یک
 سه و قیقه هم آمیخته طلا کنند و دیگر فقط سعد بسنل افاقا اس فرجونش بر یک سه و قیقه هم آمیخته طلا کنند طلای
 قسط سعد بسنل افاقا اس از فرجونش کوفته بر روغن فقط از روغن یا سمن و امثال آن سرب بر عانه و پشت طلا نمایند
 طلای که دفع کثره افاغاید منقول از جالبینوس آب عصبی الراجی آب حی العالم آب بزاقه تا ای آن در روغن سرب
 یا رصاص یا برودید است اینها بسایند با غلیظ شود پس قدری روغن عقیقه آمیخته طلا کنند طلای که افراده حریف
 بلوط طباشیر بر یک درم افاقا گلنا صندلین بر یک سه درم گل از می چهار درم گل سرخ عدس عشره بر یک عینم کوفته بخند
 باب بر تر ساخته بر عانه و پشت طلا کنند دیگر که بر آسبن امانت کند خلسان مثل باوشه باد او را با نسو کوفته بخند
 بزیره گاو تاز بر قضیب طلا نمایند و بگذارد که خشک شود پس مجامعه نمایند که زن آسبن شود دیگر در همین باب برگ سجد
 خشک کوبند و بزیره گاو بر قضیب طلا نموده بسایند شوند طلای که من آسبن کند و اگر آسبن باشد بجز سید از
 سداب خشک نظرون مساوی کوفته بخند با سبب سداب بر شسته و بر قضیب طلا نمایند و مباشرت کنند طلای که در عله
 سرطان زمانی که هرات باشد کجا آید ششام کشتیر تر عنب الثعلب کوفته بر روغن گل و سفیده تخم مرغ فرج مجوده در روغن
 سرب باداشته سرب بسایند و محل آن طلا که عشاق رحم را سود دهد غلظ علیقه شونیز بویونه کوی بر یک عینم عاقر قرقا
 شهناج بر یک عینم درم عاقلک اساط مصلک سبیل بر یک درم روغن بوسن روغن شبت الحبل الملک بر یک عینم درم
 ادویه خشک را کوبند و ملک الا بناط و مصطلی را بر روغن اصل ساخته همه بدان سببند و شک و زیز ناف و تهنگاه و استخوان
 سرب را طلا کنند طلای که در عسر لاده کجا آید طبع تخم غلظ عصاره سداب تر با قدری مرسانده بسایند و در نواف و
 زده طلا کنند طلای که فاش فرج را سود دارد سرب باب کاسنی بسایند پس بگیرند بکوفه فرج کجا بر کوفته بخند در آن

عبلد دوم

در آن برشند و گلاب فداخته اند فرج طلا کنند طلای که جرقه شدید فرج و نورش بوی را نافع است در ایام حمل نیز بکار
توانست کا قور را بجای گلاب یا آب حمل نموده بمانند صاحب قربا بدین قادی گوید که زنی معذور بود که در ایام حمل فرج
در فرج او پیدا میشد و زین رحم بعد چهار ماه آهسته آهسته گشاده میگشت و در راه هفتم یا هشتم اسقاط میشد و هیچ درد
معیاده نمیکرد و آخر الامتن اجازت باین دادادم و تدابیر دیگر نیز عرضی داشتم از تمام مشاوه گردید دیگر که زود
انزال کند از آن منی زن تنگ کار کا فور هر یک جزوی غسل شش فرس با هم ساییده بعد در حدسه میسند و بخوبی نشسته
بر زک طلا کنند که در دو هفته ادخال منی زن بریزد و دیگر مجرب صاحب گنج با آذوقه مسیه ساییده زاک متعارف مساوی
زاک اسوخه بحر ریخته میسر افذری بر آتش گرم ساخته با هم مزوج نموده نگاهدارند طبعی پیش دخول بعد بکنیم در فرج
طلانا نماید طلای دیگر که منی زنان را که بی اختیار روان شود باز دارد و صندل سفید و صندل گل سرخ و زک طلای سفید
گل خری آرد و تخم فنجانش کوفته ریخته بگلای طلانا نماید طلای که فرج زنان را تنگ کند برک از انباران گل ایلیخ مالار
حمله را آب سوده در روغن تلخ نیز نکه روغن بماند در فرج بمانند دیگر مازو با کافور و سهند سخن کرده در فرج طلا کنند
دیگر گفت دریا منتر تخم سلیه مساوی ساییده همچنین خشک کنند دیگر آمله کوفته در روغن گاو سرکه زهر کهن کرده و اندکی زهر
و مشک کا فور فروده پیش از جماع بکند و ساعت طلانا نماید طلای که در آس کردن بخت بای زنان حامل بکار آید بر سر
در روغن گل طلا کنند همچنین صندل و فوفل و آب غنیمت و کرب و طلا کردن بر برگ کلم ریخته نیز سود دهد در طلا کردن
مخلول آب کرب و شراب با سرکه ریخته نیز مفید است طلای باسی هندی درین بابها طلای که جهت منی به تخم
رسیده منی که عقیب سر سانه میبندد وزن یک نخود و نعل سکه عدد آب برک یا ن صلاه نموده طلا کنند دیگر
درین باب مسقول از حویات و الدخه ماب فلفل زنجبیل و افضل هر یک ربع درم عاقر قرحا قسط تخم کمانی خول بوزنج
بوگک زهره مالکان سیاه میله تلیه خولجان تخم حبه برک نیم درم چند ستر مشک فریون کج میل سبره بوی خراطین
در صینی متخرب البان هر یک یکدیم آب بیاز زکس آکنه که از روغن زینق هر یک دو قوله دانا و کوفتی کوفته بار و غنما
نهر را در سیه خوب صلاه کرده استعمال نمایند طلای مقوی و منوط فلفل و ارجینی حوزو و السامه زعفران
میله تلیه عاقر قرحا زرنج قسط تلخ تاوره سیاه و صندل منی کونگی شکر سفید سیل کینری مالکننی عوزنج تخم
کرض تخم انجوه دار ششیمان زنجبیل یا شتر احوالی مسیه ساییده و در نقش برک بمانند خراطین چند سید ستر
سبره بوی فریون هر یک دو نشانه آب بیاز زکس سچا نشانه جری نیز روغن زیتون روغن زینق روغن زکس روغن
ملبان روغن ماونه روغن قسط هر یک یک قول چهار روز کهن کنند طلای چربی کرده خونگ منی و عمل مساوی
عکله طلانا نماید دیگر جهت قوت باه و اما سرکه است درخت نیک است درخت تاوره پوست خرنه سینه جازا
در صینی خرنه کج قسط تخم تاوره گل خرنه صندل زکس پوست انار نیم سبب تخم پاپونیز مالکننی خراطین زهره سیاه

هر یک دو دام بصفحه مرغ و ده عدد همه را نیکوب کرده با بیضه آمیخته در شربش ترکند. مثل جو به بجانند دیگر
 جوز بوایک عدد و مثل لباسه عاقر قرحا اسبند هر دو احد نوزن جوز بو اگر فته نیکوب کرده در کلاب بیاضینه مثل جو
 بجانند و هر اسکه مالند بالاش بر گان بند نطلای که فرج را ننگد نیز تپوئی بار و عن گاو بار یا بسایند
 سه روز در فرج عورت طلا کنند کلمه شش زده در الفاظ عینیه عصای تناسل است عجب بفتح در بحر الحواهر
 و بعضی در قاموس و صراح تصحیح نموده اند اسم عربی کافینه است و با سبزهها که نامند کثیر غذا و با دار بطنی در خون
 و او دین با سیه مقوی باه است و در برضیم و مسدود و مولد غلط غلیظ است مصلحتش سلکین و ترشها با بهتر آن بود که
 از زردی بصفحه مرغ سازند و با عمل و زعفران بخن منقوع کندی بر چند تریبوز و زرد هم شود عجب که نفیث باه
 نماید و ارجی بندرم زرده تخم مرغ ده عدد و در عن گاو سبت دم شکر سوده سی دم نیرت نموده بخزند و گوارا در لرج باشد
 شکر عمل کنند عجب که از بهر متوکل ساخته اند بسیار برده بر و عن گاو برین کنند و نهایی که با کابو تر یا خا طری برده بکنند
 خیزم خولجان و اندک کاف مقفول بر لکن کنند عجب که شیخ ذکر کرده از ده بصفحه مرغ خالی ده عدد زده بصفحه خنک است
 منقوع کندی منقوع کندی هر یک بخواه عدد مارالموم که از گوشت میش جوان گرفته باشد بقدر حاجه آب بسیار کوفته شده قند با خنجر
 پنجوقیه در غلغ و بخواه دم نکره و ابل بقدر حاجه علی الموم عجم سازند و بعد از هم قدری شربتی که باقی نماند عرق زردک تقوی
 باه و دل و دافع نفقان سرد کاک کرده شکر سفید هر یک دو سیر گوشت کفایت سیر سفید عرق سید مرتضی که در سیر
 صندل سفید باو سیر جوز با لباسه هر یک نیم توله غیر استنب کتوله زردک ریزه ریزه کرده با ایزای طله در عرق
 سید مرتضی که در سیر با خالص در شازند و بخینا سازند در هوای خوش گاه در اندلس در دیک استنه سده که در شربت عرق بکشند
 بیاله است غریبانیات و عجم مالکون بخورند و دیگر مقوی باه آب زردک سبت من در غم کنند و بیخ سیر سفید یا باه اگر
 اهنه باشد بهتر داخل ساخته نه سیر لوبست مغلکان و بیخ سیر گل دماگی افزایند و چون بپوش آید مقفول کند عرق سیر
 نالیف لوان مقفول کون مقوی باه و دل و جمیع اعصابی ترسه زعفران غیر استنب یک گفتال لسانه رصینی دانده اسل
 هر یک سه شقال همین سبب سفید خولجان سادج سید مرتضی شقال اشع خشک شش شقال گل گاو زبان با در جو
 فرخنت کندی سفید مرتضی شقال اربنیم خام ریزه کرده بخواه شقال آب سید مرتضی سیر سیرین آب مرده
 کلاب عرق سید مرتضی عرق اردیبنی نیم نم نم هر دو در آن یکصد عدد بیخ سیر عرق کشند عرق گل سبیل بسیار مقوی
 سبزی و منقوع و مشتقی گل سبیل در سایه خشک کرده بر بر آن گل سبزی و با مقدار گل مندی و نیدن گل جنبلی با هم مخلوط
 کرده مثل کلاب بجانند بسیار سودمند است عرق گوشتی مقوی باه و شتهما مصطلی منقوع غیر استنب زعفران داربزی
 خلفا در از قافله کبار در بیخ مقوی رده و توله سبیل الطیب فضل چهار چهار توله همین برهنی خولجان شش توله گاو زبان
 شقال با در بخوبی با خشک صفیه التلب و زاده و زاده توله مؤثر منفی یکسیر زردک منفی چهار سیر با همین قدر لوبست

صلو دوم

و گوشت گوسفند فربه و میره سینه تیکه در آب خیساییده بعد از ساقی بچکانند و دیگر عرق گوشت مخمخ محمد ذکرا را زنی
مقوی بهی مشقی بابونه پوست سبز به سنبل الطیب را چینی همین سرخ همین سفید خولجان سعدیج کوفته زنجبیل کوفته شکلاتا
سورجان مصری کوفته آنکه منقی کشنیز طباشیر سوخته فوه زیره کرمانی هر یک یک چهار گلابان باد بجزویه و عجبک سیاه
ساج نارنگ کلسنج حنیفه انقلب صیدل سفید عود دراز بانه بادایان خطالی پوست ترنج تم کاسنی مسنون فاخر کربک
استار ابرشیم غام مغرض بلبله کالامنی منقی بلبله زرد منقی بلبله سیاه کوفته از هر یک پنج اشراج حبیبی بانزده استار کوفته بخت
سج ششازرد سنج شندلس عرق بچکانند و مغز بادام و مغز فندق مغز بیه مغز دانه زرد او مغز بادام کوبی مغز بن مغز نارچیل
مغز دانه بلادر تم کدر تم سفید دانه تم خزوزه کرک مغز گردان تم خشخاش سفید مینبه دانه شهدانه از هر کدام دو اشراج
اینقدر کوبند که چون مرهم شود حرما موز کشمش اخیر زرد خوبانی هر یک دو اشراج بره کاد هر یک یک اس گوسفند دانه
بر خضی دو در اسر جلوان سج اس منع سی قطعه دراج کوفته فاخته از هر کدام صد قطعه ده بتر بویونه از هر یک صد قطعه
کجنگ نیز قطعه مایه نازیم سر گاو کل سبونی هر یک یکین لوباب کوفته را با جو که یاسبه و اگر میوه تر باشد مثل
سیت به و انار شیرین و امرو در از هر کدام صد عدد داخل نمایند بهتر است با لوبه استایک با زرد سپرند که گوشتها مهر شود
سین عرق کشند و عرق ادو در را با این عرق مخمخ کرده دو آنت نمایند در خمیر منق کلاب داخل سازند و باید که سوز و طپو از او
و شکسته و سر باد یا بچه با کز که بگیرند کلمه سفید هم در الفاظ عینیه اعضای تناس است عالییه که از اسر او در خارج مجزوست
و در امراه عجمیه در تله در طرفین غریب است و ملحوظ اودیه امراض اس گذشته دیگر از ترکیبیت العروس جهت اکثر امراض
رحم و حمل از جهت تقویت رحم و سلایان و نفخ و تخمیل او رام آن و قطع سده دماغ و صدع بارد و نزلات و تقویت بدن و خوشبو
کردن آن سنبل الطیب یاسبه عود هر یک نیم خرد و نقل را چینی گل سرخ هر یک یکچیز اطهار الطیب کچرود نیم از حریر بختیه باده وزن
ادویه و گلکافه خانه کرده جمیع را آتش بسیار نرم بچکانند تا بر برسد صاف نموده و وزن آن روغن بان و عطران زیاد
مخلوط نموده در شیشه کرده بپخته در سرگین نازه است فن کنند تا غلیظ گردد و اگر بملط غسل نرسیده باشد زیاد و فن نمایند
و بعد از آن بار از هر یک نیم و صبه غمر حبه شک حل کنند غذایای که در سرورنراج حار سافج کلویه بکار آید مزوره اسفاناخ
حصصیه عدسیه کشک حبه طیفلی که از عدس حصص آماده بود با روغن گل کاهود کاسنی آب حصص غذایای که در سرورنراج حار
مادی مستعمل شود آتش با روغن بادام و شربت بختیه یا شربت آلو یا آب انار غذایای که در سرورنراج بارد ساج کلویه سفید
سفید بل گرم و گوشت بریان و خورد آب شور بای کجنگ و کونتر کج و عدیه شک و تابل حار مثل و چینی زیره و کویا غذایای
که در صفت کلویه نافع است عدسیه باب ماق و آب سرد و کله یا بچه با زرشکها و کبک و تدر و و طپو و دراج باب ماق و آب
حصص غذایای که در روغن حار کلویه بکار آید و اس جو با شربت بختیه و مزوره کله و ماشر اسفاناخ و جازای و قطعه غذایای
که لایق دوم صلیک است ماشر بختیه با جازای و اسفاناخ و زیز باج حلو و آتش جو با شربت ایخیر با شربت بختیه است

در گوشت مجرب شود آب سخالدا بشکارد و روغن با دام هندی غذا را فروج کلیه گوشت زرد و سیاه فراضی و سرسوق و نقله بمانند
 و کجنگ کوی و بیضه نمیرشد است و با هستگی مرغ فرید رسند غذا نامی جرب کلیه باید که جمید الکمیوس
 مثل زاده بیضه و سرد تر مثل فرایح با قطف و نقله بمانند و کدو و اسفناخ باشد غذای سنگ کرده
 گوشت عصافیر بر این دو وجه هر دو بخورد آب بر روغن زیت و روغن قرطم غذا نامی که یا صیادیم عارشانه
 میتوان داد و زوره ماش مشترک است جو با سفالنج و نزدیکه صلاخ فروج غذا نامی که در جربشانه بکار برده هر دو گوشت
 کشک جو بیضه نمیرشد برنج با شیر سحر شیر غلیظ نان سمید قرصه ماشیه اسفناخیه نقله بمانند نیاز می بارد روغن بادام شیر
 جو بشیره گندم بشیره ششاش غذا با کرمودوم در شان آب بخورد سیاه شبت در این معنی مرزوره بر مزاج است غذا نامی
 حرقبول سفناخیه و جو زاب غرابیه بزنج و اکارح و بیضه نمیرشد در زوره ماش مشترک بشیره بادام و سینه مرغ و خالوده
 نشسته بر روغن بادام با قدری تخم ششاش و گوشت مرغ مسمن سفید بلج کرده و سرسوق و نقله بمانند است
 غذا نامی که در عسل انبوی بکار آید بخورد آن بخت شبت کون در این معنی و از قبول گرفتن فغاع و بادمان در شان و در کرب
 است غذا نامی که در عسل انبوی فی الفرمش بکار آید گوشت بر این نقله یا از طبیب است غذا نامی که جهت دیا بیطس حار
 مستعمل است پنجه یا کما و دمای تازه و حریره خنجر است جهت دیا بیطس بارد این غذا نامی است کجنگ بر این
 و نقله ای میزده و سفنجاش و گوشت طیور است غذا نامی که در ضعف باه که از قلت نفخ بهر سید بکار آید با قالی و سیاه بخورد
 و سیاه با قدری حلیت است و غیره که در ضعف باه که از سبب ضعف بدن باشد بکار آید ازین قبیل است خرفنی تخم جوی
 و گوشت مرغ فرید سفید بلج کرده با کباب ساخته و بیضه نمیرشد و هر سه مقدار هم با قالی مثل زنجبیل و نقله در این معنی
 در اول غفار و شیر ما جونا و شلمه و اگر ضعف سیدس حرارت اعصابی منی باشد مبرات گاو و شیر و شیرینی که در آن
 نقله یا بخنده باشد و دمای تازه ما سید و گوشت جدی و حلمان و کاهو و اسفناخ و دماغ جدی و حلمان و مرغ و در مای
 گذرد از این جهت قلت منی باشد که سبب کثرت استقران بود غذا نامی آن خرفنی و گوشت گوسفند یک سالم
 و ماغ و سفید بلج با سخود مروض و گندم مسلق و اگر قلت منی سبب مزاج بارد یا من باشد گوشت گوسفند فرید و کله
 معمول با سفید بلج و حنجران و در این معنی و کخود و مانلا و گندم و سلون و سیاه و جرب حذر و گوشت کجنگ و قنار و این
 معمول صحیح منور و جرب تخم و حنجران و حنجران مناسبت غذا نامی که خورت بجا معتد زاده کند سلون بخند و روغن کاه
 بر این کشته زوده تخم مرغ بر آن انگند و در این معنی قدری بر سر آن کنند دیگر جو بیضه مرغ فرید معتد کجوبکاید کجوبکاید
 مقداری که از بیه کجوبکاید حاصل شود هم را باره باره کشته و با قالی و سیاه و سیاه بسیار نیزند و اندکی از او نیزه هار و حنجران
 کشته و مکان نمک سفقور یا نیکی که باز زنجبیل آمیخته بود کنند و دیگر خایه های تازه بر این کشته چنانچه رسم است و
 زوده تخم مرغ را انگند و در این معنی و در نقله و زنجبیل داخل کنند دیگر گوشت شتر جان و در زوده سیاه یک جزو

یک خج نیک سبز با کاه مرفوف کنند و خوردار چینی کوفته داخل کنند دیگر مغز بادام شیرین مقشر مغز لیمو مقشر مغز فندق مغز گردگان مغز نارگیل تازه تراشیده تخم خشخاش ششخاش ششخاش مغز سبید خشک سادی همه را کوبند و با کله خشک ساییده بوزن کل هر صبح سه قهوه در شیر تازه بچوشانند و بجز از تن فرغ شود قوه جماع زیاد کند غذاهای کاسر شوه که از حده منعی باشد عدس و بقله حمقا و اگر قوی مزاج باشد قوی شکم است غذاهای دراز منی که کسب صفت قوه ماسک باشد گوشت گاو و بقیس حبلی و برهای ماده و مطارد دراج مطبوخ بستر که و سماق و زرشک و حب الرمان و سداب و کرنس و کشتیر است غذای که بزین حساب عمل را جانگرم مزاج باید داد و از مزاج غیر مزاج و مزاج است اگر سحر است بود آب نخود بادار چینی و ابانر حاره و مطبوعات که از لوم مزاج ساخته باشند مناسب است کلمه هفتم در الفاظ فایده اعضا تناسل است فرزجه بکند و سکون را دفع از ادوائی است که زن در فرج خود بردارد و جمیع آن فرزج فرزجه که در هم را توده و فرج را تنگ و خوشبو گرداند بسیار سهیل مزاج خوش فشار کند رسته از فرغی گل سرخ پوست کبر ترس مساری کوفته بخینه بر وزن بان بپزند و به بنیم باره بردارند و دیگر که همین عمل دارد آنکه میدانگ مشک انگلی خود میزد قلع اخضر سحر نقل هر یک یک گرم کوفته بخینه بنیم باره بردارند فرزجه دیگر که فرج تنگ کند و وزن را افزایش جماع میدا کند شب یانی در اصل کنند و باره بدان آید و آن باره را در سحر و سلیمه و ماژو که چون سر بر ساخته باشد طوطی سازند و در ساعت قبل از جماع برداشتن فرمایند فرزجه که شیه را چون با که سازد تخم حاض کوبند و مانند سره بار یک که فرزجه بسیار دیگر که همین عمل کند ماژوی سبزی سورج پوست انار نقل با سوید با شرباب بپزند و بنیم بدان آوده فرزجه کنند و دیگر که اعاده بکار کند استخوان خروس سیاه با مثل آن جوب تاک سوزانیده با سرخ مذکور مخل سرشته فرزجه نمایند و دیگر مصیق قبل سکه درم قفل یکدم مشک قیر اعلی شرباب کوفیه شرباب را گرم کنند و ادویه کوفته در آن بپزند و خرقة گتان بدان آوده بردارند و دیگر که بنیم را چون با که کند رنگین کوب تر شسته غذای نرم بسایند و در درم در گتان بنیم باره بردارند و زهره خرگوش محمول کردن رنگی تمام آرد و دیگر که همین عمل دارد شب سعد فلفل اخضر برگ سن کوفته بخینه بر لته بردارند و با این ادویه جو شاییده زن را در آن تاجز روز نشاند و دیگر که همین فایده دارد سکه قدری زعفران و شتر قلعین و سیاهی را جو شایند و چند خوش دهند پس خرقة گتا را در آن تر کنند و مشک ساخته بدان وقت مباحه که قطعه از آن گرفته بکش با روز قبل از جماع بردارند و دیگر قوی صمغ نجوس بردارند و دیگر مشک عنبر و هندی هر یک که آنک حله را بسایند و در شرباب صاف بچوشانند و صفا کنند و به بنیم آوده بخورد باز گیرند که مجرب است دیگر اقا قیامه صاره طینه لیس ماژو بنیم سورج پوست انار ترش و هندی پوست ترنج هر یک یکدرم جمله را خوب بسایند و شرباب بپزند و به بنیم باره بخورد بر گیرند و اگر با غالیه آمیخته کنند بهتر باشد و دیگر تجرب شیر بادان آب که اول باره آورده باشد که آنرا هندی سوسمی گویند در آن خانه سفید نم کهنه کرده

جاشه خشک کرده نگاه دارند و هر بار از آن جامه پاره گیرند و شایسته ساخته بردارند بجای فرج خشک کنند و دیگر هم گلاب
تخم بوط بر یک کیسه در نیم شب یا شبی سحر فلاح از خر ترنگ سوخن آزاد بر یک دم درم شایسته ساخته بردارند و دیگر هم
آزاد درخت که آنرا بجنسی بکاین گویند خشک کرده بپایند و بسوزند و شایسته ساخته بردارند بجای فرج خشک کنند
سنگ خندان صمغ دانگی در نیم قرقر لسن بسپس از آن بر یک دم و انگاز و سب یا بی قعاج و فرخون سیاوشان مرزبان
سوخن آزاد مسکین یک معده هم جایزه رسمت شایسته ساخته بردارند و از شنب تا با بداده از با بداده شنب نگاه دارند و دیگر هم
سردار سنگ کنگنه نرم کوفته بخینه با شراب بلخ آمیزد زدن خود دارد و فرزجه را که قاقا سوسنل بار یکا بساید و صند
در شراب قاقا لیس تر کرده باین دعا ملوث کرده بردارند فرزجه که رطوبت فرج ناشف کند در در سنگ کنگنه بردارند و دیگر
بساید و بردارند و دیگر جهت رطوبت فرج نمک رانی شب یا بی بار یک ساخته بردارند یا پوست صنوبر و رطوبت سودر
شراب بسوزند و حرفه بدان تر کرده بردارند اما از حفت بلوط گلن در آب بچوشاند و بدان استخوان نمایند یا سینه و شنب
بالسویه بساید و بردارند فرزجه که رطوبت فرج ناشف کند و از سیلان رطوبت وقت جماع مانع آید و جز بود سر سه
حبت الحید بر یک کیسه ماز و تخم حاضر بر یک دم گویند ولته و بطیخ و حفت بلوط گلن تر کرده بدین الوه بردارند
فرزجه که تبخف و سخن فرج است کم دانه ماضل سحر و شراب بسوزند و بجزقه بردارند و دیگر که استخین فرج کند کم دانه بخت
گویند و بجز بخت بردارند فرزجه که اعانت بر حل کند عود سماق زعفران بر یک کیسه شب یا بی در دم کوفته سینه
بر لیم پاره افشاند بردارند و مجامه فرمایند فرزجه که بر تحیل اعانت نماید مشک عجز بر یک باغ جز چند بدست
میسه سایه جادو شیر تر خط بسوزد بر یک بجز و شراب آمیزد و فرزجه سازند و دیگر که استخنی باری دهد بر گین بوی
پنیر مایه خرگوش از عینی عنبر زاج نبات بالسویه کوفته بخینه بگلاب سرشته بردارند و دیگر بامیران عینی سورجان
صبر از بانه زبد الجور یکدانی با شکر سرخ فرزجه کنند و دیگر میسه سایه چند بدست چهار شیر قط ماز و مقل مشک
کوفته بخینه بردارند بعد ظهر چند نوبت بعد در چهار عشت مباشرة کنند و دیگر بینه از خرگوش بر گین خرگوش لیس
سرشته به لیم پاره بعد از حوض سکه شب بردارند لیس از آن مجامه نمایند و در حقه عوصن مایه زهره خرگوش است
و دیگر زعفران سمنل فردانامیه اکیان لبان عکک مصطک روغن نارین بر یک کیتقال با هم آمخته قدر
کیتقال از آن در صورت نهاده شب نیم رشتنم و نفتم از سنها و حوض بردارند و شب هشتم با شور جمع کنند فرزجه
که موجب خرمیان کیتقال شب یا بی زعفران لسان الکصاف بر یک کیسه عود بندم مشک کیتقال دم کوفته بخینه حوض
سرشته سه شب در ایام حوض بردارند شب چهارم مجامه کنند و دیگر جهت حمل منقول از این سرافین زانیکه عشر
حل بوده زخم باشد بکار آید زعفران حمان سمنل اکلیل الملک بر یک دم در نیم سادج مندی فردانامه بر یک کیتقال
کوفته بخینه با بیله و بیله مرغ فاکلی و بیله زرد و صاف بر یک دم و قیبه روغن نارین است و قیبه با شنب نهاده آید

تا بگذرد پس در آن کفند و یک زده تخم مرغ جو خاشایه در وی با کفند و او دیدید بدان بکشند و بسایند تا نرم
شود بعد از فراغ بعضی سه روز مصل بشم باه اسما لکن بدان تر ساخته بخورد بردارند فرزجه زعفران مشک
سبیل مصطکی میوه سایله هر یک یک درم ساج هندی قدمانا هر یک یک کوفته بیه بطیبه مرغ خاکی بیه زهر کبک و قنده
روغن نارون سرکه و قه زرده تخم مرغ یک عدد و بدستور سابق مهم سازند دیگر که صاحب رحم سره و تر استعمال نماید
ساق منقی مرز عفران خود هر یک یک درم شب بانی و دو درم کوفته تخمه عسل بسرشد بعد از باکی از حیض شده در
بکار برند فرزجه زهر شیر زهره خوکوش یا زهره خریار زهره گزگت کدام که باشد و دانگ نارون نارون
بسایند و بعد از حیض بردارند و پیوسته بانی که تخم حنظل در آن بچنه باشد نشوند و دیگر که معین ریحل و سخن است
جنید ستر موه ساله فرعون بیزرد و جادو شیر حبیبیان قط سبیل مقل کوفته بشراب میخه چند شب بردارند پس
سباشرت نماید و قبل از جماع چهار ساعت نینر بردارند فرزجه که زمان بکار دارند لطفه ایشان ملغز و قورار
گیرد مفضل سیاه مره یک درم آقیون چهار درم سنج ارمی بظا فلن هر یک است و دو درم با تراب سرشته
بیش از جماع کینقتال از آن در بار چه سه بردارند و دیگر اوغن نارون بیت دم مخ ایل از وفای رطب
منع مادام میوه سایله اکلن الملک سر یک ده درم غصص مصطکی سبیل هر یک و درم آنچه کوفتی است بکوبند و آنچه
که احتیجی است در روغن بگذارد و با هم مخلوط سازند و فرزجه سازند و کسه روز متواتر عمل آرد و دیگر که منع حمل کند
فصاح کرب حب هر دو در القطران آمیزند و در آب دینه دینی تر کرده بعد با کشدن از حیض بردارند و اگر بعد
مجامعت قطران را بردارند یا عصاره سداب با مفضل مانع حمل شود و بهتر اینکه این خیره را هر دو در قضیب طلب کند
و جماع نماید و دیگر تخم خندوتی سر لکن قبل حزل حب ثقل استخوان زعفران مساوی کوفته بچنه میوه سایله سرشته
و بیه نیم باره بردارند دیگر که هرگز آلتین نشود و اگر آلتین باشد بچنه میزند از و لغفته اند بر زنی که یکدانه تخم نینر خیره
یکسال آلتین نشود و اگر دوانه فرورد و سال علی هذا الفیاس و دیگر مازو حلات مساوی کوفته بچنه میزند سرشته فرزجه
سازند پیش از جماعت و دیگر تخم حنظل بر از ایشان جنت الحیدر گورد سقمونیات تخم کرب مساوی کوفته بچنه قطران سرشته بعد
از جماع بخورد بردارند و دیگر بیه انار بشت بانی قبل از جماع یا بعد از جماع بخورد بردارند و دیگر که منع حمل کند و ادرا طت نماید
از جو سرج کرب کوفته و سرشته بردارند فرزجه که اسفط کفوشا در سه ده درم شبنم در آن گرم حل کرده سه درم
بامع سرشته بردارند بعد از فرزجه بگذشتن حسن آنکه نام شب بانی زن بر مالش کند باشد و سرشته بود
و دیگر خون سیاه میوزج زراوند در جوج بخورم جوج مازو حزل تخم حنظل انشی از کوفته انشی را زهره گاو حل کنند
در هم سرشته میثبات سازند فرزجه بر مرغی یا شاخ جوج ایشان تراشیده یا عوطیثا تراشیده یا شاخ سداب یا بنفشه
از کاغذ نافته بروغن قطران یا باب طبع حنظل کرده کنند و بخورنیتن بر گیرند بچنه بکشد و بر بدن آرد و روغن طلیحان

و اگر دمازد بخوریم در عیاب قویست و همچنین طلا کردن بوساره بخوریم یا مینه پاره بدان تر کرده بردارند بک بک
 در بدن آرد و همچنین حنظل بوساره برگ حنظل با بر دشتن بشم پاره که بدان تر کرده باشد و اگر گسترده درم ایشان
 فارسی بخورند بک بک برون آرد و دیگر که بگمرده و زنده بپزند از ایشان فارسی عاقرقوسه سداب
 فراسیون بالسویه کوفته بجمیده بر دهن زیت سرشته بردارند و دیگر که بگمرده فرود آرد و جاوشیر خرق سفید بالسویه
 کوفته بجمیده بزهره گاو برشند و فرزند سازند و دیگر که اخراج جنین میت و شیشه کند اهل از اندام حج ترس فرزند هر یک
 یک جزو کوفته بجمیده بزهره گاو سرشته بردارند و دیگر که همین عمل کند تخم خاژی خودی سفید مصل از ق هر یک جزوی کوفته
 بجمیده با قطران برشند و دیگر که اخراج جنین و شیشه کند و قاتل جنین و در حین است ایشان عطینا قطران تخم حنظل قاتل
 خون سیاه مویز و نشتار از اندام مار زبون جاوشیر سفید مرصه روغن مید بخورند بزهره گاو طلا کنند و فرزند همسال نمایند
 فرزند که حین از ایشان عاقرقوسه جاوشیر سداب هر یک یک گرم فرسوزن نیم گرم کوفته بجمیده بقطران سرشته بردارند
 و دیگر مر فروغ هر یک چهار درم اهل است درم سداب درم مویز تخم سفید درم کوفته بجمیده بزهره گاو بپزند و بردارند و دیگر
 که حین باز دور درم را که از سردی بود بفتح دهد بپزد مصل جاوشیر مصطکی اشمن هر یک درم هم راد و شنا زور درم کوشش
 گذشته صلیب کنند تا چون مسکه شود این روغن سه با گیان و روغن هم بیط و حنظل سفید کوفته بجمیده هر یک است درم زعفران
 یک درم ضم غم صلیب کنند تا یک هم شود پس بر او زهره نوبت هر را بقدر بازو در شیشه حیدره بردارند و دیگر در حین منکره حیدره بپزند
 تا همشال روغن زیتق حل کنند و صوف بدان آلوده بردارند و دیگر جاوشیر کوشش میو یا سبب اطفاط الطیب را لطیف کوفته بجمیده
 فرزند سازند و دیگر آب سداب آب بودند نهی صوفه بدان آلوده در اهل و منقطر اشبع و زحل که بسیار باک سالیله باشد
 که داند و بردارد و فرزند در حین از زهرات زین سیاه حنظل کوشش برابر کوفته بجمیده براره گاو سرشته فرزند بپزند
 حنظل سفید سارون ترشیز که در روغن عطینا فوئج صلیب ایر سداب طفل سیاه مصل مصلیت بزهره گاو سرشته
 کار دارند و دیگر مگر صابون قاری سداب مرصه اهل را زایانه تخم خود بالسویه بزهره گاو فرزند سازند و دیگر تخم انجور
 بالسویه کوفته بجمیده فرزند سازند و دیگر که در حین کف حیدره بپزند و روغن بان سرشته بشم پاره بدان آلوده بردارند و دیگر
 انجور خشک تر اصفیای سفید درم زهره ارمنی مویز منفی از دانه ایشان هر یک چهار درم در دو درم شونیز کیدرم کوفته درم
 سرشته ایشان سازند فرزند که قطع خون حین نماید و خوب است صمغ عربی کافور مسکه کوشش کوشش تازه بپزند و با لبره
 و دیگر در قطع خون حین عدیل در او شباطی نیدرم بزهره گاو ایاقون بند انگ و دیگر که نبات مویز است مردار سنگ بپزند
 گلاب گل خنوم گل ارمنی سره بالسویه فرزند سازند و دیگر جهت قطع خون در از راه فرود و عفونت رطوبت سالیله هم گلاب شباطی
 کاغذ سوخته بزهره کرمانی بدر بالسویه باب برگ سید یا کوشش یا آب طبع برشند و بردارند فرزند که در قطع خون حین خوب
 است ماری زهره دم الاخوین برگ مویز در گل ارمنی گل سرخ بالسویه از هر یک گذر آینه پوست انار ترش را نیکو که بپزند تا نماند

صلب دوم

نمایند تا مهر شود و قدری بشب تاب آن تر کرده با دوده بر مسخوفه خشسته بردارند دیگر برگ مرداروزی سوخته سررشته
 برگ یک عدد بزرگ می سوزد در تنوع سوخته صمغ عربی بر یک عدد دم بدستور سابق استعمال نمایند و در همین استعمال اگر در
 نعل انگشت که زرگران زمو در گویند کمی تقال کوفته باز زده تا تخم زرد بخته تناول نمایند مختلف نمیکند و کمره مخرمه
 رسیده و تحول زیره بوداده و بود زاده بالسویه باب برنج مطبوخ مهر انجوسبت فرزجه که حدیث من نماید و تقویت
 رحم معید است مویای صمغ عربی گل ارمی هر یک یک عدد دم الاخوین در دم و دیگر گلنار کندر مازوسره افاقا
 شب بیانی بالسویه کوفته بخته آب لسان الحمل برشته و بردارند و برشته و عانه طلا نمایند دیگر کاند سوخته افاقا
 گلنار گل سرخ عصانه بخته ایتیس باز زده کتان سوخته بالسویه کوفته بخته سرکه سرشته بردارند فرزجه هر گاه بسویک و بیانی
 رحم باشد بکار آید افاقا عصانه بخته ایتیس سبل عود عکاشخ بازوی سبزه کوفته آب برگ سرکه سرشته بردارند و دیگر
 افاقا کافور را یک عدد مسابای باب برگ زرشک باب برگ گل برشته بردارند دیگر سرجه صفت لوط گلنار کندر
 مسادی باب مورد تر کنند و بیانی بدان آلوده بردارند دیگر مازوسره نشسته ایون شبانی اویزینی گل سرخ حلال
 عوزه ناریه سماق بخته انجور قرطاس سوخته صندل سفید کندر گل مخموم اتمام انار ترش شاخ بختی سفالی و نشسته
 خشک نرم سازند و شمشاره باب برگ سرکه سرشته چهار دم از آن دو بدان بخته بگرد و بشسته دارند و تمام شب بکار آید
 دیگر گلنار گل سرخ برشته کتان کاند سوخته شبانی زجاج زره مد برگ ارمی افاقا باب برگ سفید آب کشتی نازه سرشته بردارند
 دیگر مازوشاخ کوزن سوخته مشک را کاند سوخته قشور کندر صندل سفید شب بیانی خرد حبه حصص قلع سوس
 فلقطار حرق سماق سرجه صمغ سوخته در سرکه سرد کرده صدف حرق مسادی کوفته بخته بار یک فلفل از صدف ساخته و آب
 اس تر کرده با آن دوا آغشته بردارند فرزجه که در دم رحم خارج استعمال رواج بکار آید خطمی تخم کتان مشک برشته
 در آب بنزد و طبخ آن عصانه لسان الحمل بخته شمشاره بدان تر کرده بردارند و نقل آن برگ خرفه بالسان الحمل
 کوفته ضاد نمایند دیگر خشخاش سفید کوفته در شیره بخته بار و عن کل و انکی زعفران و نوم فرزجه نمایند بدستور دم
 و ایلون بار و عن کل حل کرده یا با آب نارنگ ماسه و قتران مخرج نموده بردارند دیگر که افضاح درم جاناید تخم کتان
 نشسته هر یک یک عدد زعفران در دم کل مخرج خشخاش چهار دم کوفته بخته بخته برشته دروغ و کل بشیره داخل کنند
 این بالند و شمشاره بدان آلوده بردارند فرزجه که در آخر دم حاصل شده اگر بکار بردم نرم سازد و کلین و صمغ
 کند و خوابت در خشخاش نازه بزرگ هیچ عدد و یک کوفته کنند و یک شاربازور در صمغ نهند پس سبز تا مهر شود و با صفت
 کنند و مرکب و کندر و ایون هر یک یک عدد نیمه نیمه دم کوفته بخته بخته منتر سرگاو کوبی به مخرج آبی گذاشته بر یک چهار دم
 دروغن کل کوبیده هم بخته در دادن بالند در شمشاره بدان آلوده بردارند دیگر بخته تخلیل اوزام صلبه رحم موم به اودک
 به مخرج مقل ازرق بر یک عدد خطمی تخم کتان هر یک نیمه دم باسل یا لیب خیار شمشیر برشته بردارند فرزجه که در دم با در

صلیب هم رافع است زعفران جاوشیر اشق هر یک که هم منقل الهو و گذر بر زده هر یک در دم مصطک میوه سیاه سبزه بستر
 دروغن بوسن بیه بطاروغن با بونه هر یک که در دم صوغ را بشوای منقل صل کند و شمع را بگذارد و جلیه هم تخم خسته فرزجات بر آنند
 و بردند دیگر که او رام صلبه و وجع ارحام رافع است بیه بط منقز ساق کا و اول منقل زعفران زرده بینه مشوی
 دروغن بوسن بر ایتم بگیند و بشراب یا طلا بر شند بردارند دیگر که در دم صلبه و وجع را بپاشند و نرم کند و در وجع بیه
 ساکن سازد با بونه بیه بط افزون بوم با سوسیه به بشم پاره بردارند دیگر که او رام بر خم رافع است از زوت کند
 دم الاغون حسب لائس غاراضی آفاقا کوفته بینه با لسان الحمل سرشته به بشم پاره استعمال نمایند فرجه که
 نافع است بر جاعه و ولاده از آن جنین زنده و مرده نماید هر کی جاوشیر خرفن با سوسیه کوفته بینه بزهره گاو سرشته
 فرجه که جهت اوجاع حاره و باره رحم مجرب است کجرا کوفته با روغن گل سرخ محمول نمایند و قدری از آن گرم کرده
 نهاد نمایند دیگر جهت قروح و سرطان زرد و زوف دم قطعه از اسرب بر صلیب اسرب با روغن گل مالند با علیظ شوند
 پس بردارند دیگر مده و صدید را که از قمل اسرائیل بود بشرطی که از موضع قریب آید و معنی بنویسد و مده بود و صدید از موضع
 از زوت کند با ریک ساخته بردارند و کجه از آن که بچید آید اورا خفته کند در قیل سمجههای که در آب خرفه امضا
 شد دیگر که منق کند و مده و صدید را که از موضع صدید آید کند از زوت دم الاغون مر شنب پوست انار و زهره
 کوفته بینه باب عصی الراعی یا آب لسان الحمل در مورد سر شند و شیان نمایند فرجه جهت قرحه ارح اول شیان از
 عمل اعلی کار بر نماند و کشفی که است دور کرد بعد از آن شیان از آب مازو استعمال کنند تا آنکه خشک شود
 و مطلق تری و قرحه نماید و اگر زرد جو به صلیب موده با روغن گاو خرفه کرده شیان از بینه ساخته بر دمالیده متصل
 شوند بفع عظیم بخند در آن مسرحم بالکلیه زایل شود و بنیایت مجرب است فرجه قرحه که در فرج افتد از استعمال دارد
 گرم و تیز در دوزخان صعب را بپاشند خلی کتیر اسفید مر در سنگ خام شسته اسفیدان را و امی آفاقا گلنار هر یک
 چهار دم بیه بط روغن هر یک استار سیه را بگذارد و روغن بگیرند و اختلاط با بینه در بینه بیه سر شند و شیان سازند
 و کار دارند و اگر لجناب سبوز یا روغن بنفشه صل کنند و فروریزند هم سود دارد فرجه جهت مکه هر که آنرا انبیه
 گویند نافع سد است نافع برست اما بعد منقش در کلاب قدری سر که بپزند و به بشم پاره بردارند و در حادی گویند
 بطخ بنفشه بپزند و بردارند دیگر زعفران کا و زهره بیکه الکی مر در سنگ و در آنک حسب الحار میزدیم کوفته
 بینه سپیده خمر خرفه و روغن گل سر شند بردارند فرجه که کجکه در اختلاج رحم و قرحه از مجربات است نادرین
 شاک گل سرین خشک گل ناپ فر برگ سرورک سدر لاجورد با سوسیه و روغن زیتون سر شسته کتقال از فرجه کنند
 و کتقال را با آب با بونه مطبوخ بر نافع نماید و از آب شراب عقاب لائس هم است تا دو اکت نماید و حسن آنکه در آن
 حیض این دوا با استعمال آرد فرجه که باعث مکه اختلاج گردد و بر تبه که زرا قرار نماید باید که تا هفته استعمال نمایند

جلد دوم

نایند و در ایام سه‌ماهه اتری از حکم خواهد یافت در دوزی که فرجه ترک خواهد کرد ظاهره ایدگشت تا اتریش باقی میماند
 اشته اهل الجذبات و وقت فندق نشان سبز زنجیر بر باجوز محوت از حریر گذرانیده کینقال با شیر حیوانات ستر
 باله معمول نایند هر گاه مجمع این ادویه هم زسد بعضی ازین کافی است فرجه منزه لسانیه سیالیزاج مساوی
 بقدر سرخ یاد و سرخ تخم سبزه قلع مخصوص قلع شمیری که در بول است در ملفوظ دوم قلعاً فلی که در بار اول
 در ادویه معدیه فلونیا می یاری که در حرقه در باد و باد نیش بر باد و جبین را محافظت نماید و زرف خون باز در فلونیا می
 روی که در صنف کبیده توت خطاط جهت تقویت کلیه با شیر شتر داده میشود و هم سیلان طمعت را میندست هر دو در ادویه صدایه
 قنچوش که معوی باه است در ادویه معدیه فیروز قوش زمان حاله که کبار صده روت متادنی باشد سود دارد و با
 علیظاف کند در ملفوظ دوم فیروز قوش مسکه باه را زیاد کند و سرعت آنرا را دفع کند و معده گذشته کلمه نوز و نیم
 در الفاظ قافیه عصفای تناسل است قرص سفیدناوس جهت فرج مثانه و اعلیل قسط میدوم دو تو انیسون شب بانی سبل
 زعفران هر یک یک گرم کثیر استخاش هر یک در مخرجه نوز به بریان نسبت و دو عدد با مسینه قرص کند و یک گرم با شامه
 با مسینه مزج قرص بار و در اول که با نوز بود و در سلسه لول کشد سود مند بود و نوز صبی چهار دانگ صندل
 تخم لوط صندل سفید هر یک کینقال تخم کاهو پوست سماق تخم خرفه تخم ششام صمغ عربی نشانه رب السوس هر یک
 در درم گل سرخ گل سرخ برکت مغفال افاقا گلنار عدس مقشر طباشیر برکت سه درم کوفته بجنه لمباب سهول سرشته
 قرصها سازند شترنی سه درم با یک ستار رب سیب با هر چه مناسب حال باشد قرص مایه که بعضی بکشاید چون مزج گرم بود
 تخم خازی تخم خیار بازرنگ تخم خربزه هر یک پنج درم زاناس سنگطرا مشع دو تو سیلخه هر یک دو درم بدستور معلوم قرص
 سازند شترنی سه درم با حلاب قرص بر کلی حیض بکشاید و حرارت کم کند و جرب را سود دهد در ادویه همالکد شسته
 قرص نوز جرب مثانه را با نافع باشد بزالبی یک درم منتر تخم کدو تخم خطلی مخر ما و ام شیرین کینه انشانه رب السوس ششام
 سفید گل اینه تخم کزب هر یک دو درم منتر تخم خیار بجز در منتر تخم خربزه ده درم شترنی سه درم با شربت مغفنه قرص
 لول الموم تخم کزب بزالبی هر یک دو درم افاقا گلنار صمغ عربی بزفسطیداس هر یک سه درم که با گل اینه هر یک دو درم
 کوفته بجنه ده قرص سازند شترنی یک قرص بار و با صفت قرص شب بانی میدوم گلنار دو درم نشانه کثیرا منتر تخم خیار
 هر یک پنج درم و در نشانه کثیرا منتر تخم خیار هر یک سه درم گلنار دو درم شب بانی سوخته یک درم و نیم نوشته هبصانه جلا
 قرص کنند دیگر شلخ گاو کوهی سوخته کثیرا هر یک خردی گویند و قرص کنند و آب سرد بیا شامه دیگر ششامی
 کثیرا هر یک دو درم گل منوم تخم خرفه گلنار هر یک سه درم دیگر کثیرا شب بانی گویند و قرص سازند و آب سرد بیا شامه
 قرص ششامی چند درم باندن فرج کلیه بعد از سکون وضع و بیدان بریم بکار آید و لاند و دانگ کند نیم درم بزالبی
 چهار دانگ صمغ عربی نشانه گل اینه گل قمری گل منوم گل سرخ گلنار فارسی سماق هر یک یک گرم طباشیر یک درم و نیم

حشاش سفید و سیاه هر یک در دم کوفته بختینه باب بارنگ قرص سازند شربی کبشقال تا دو درم با کبشچین سفر علی
 و با کسکاب و اگر در بعضی دم الاخون حب الالاس قرطاس محرق زیاده کنند قویتر شود و اگر حشاش و در دم محرق
 و سرد و در او زیاده کنند در علاج منانه نیز کار آید و در بعضی سینهها پوست حشاش دو درم نیز در خلعت قرص
 و سیاه و سیاه جهت فروغ کلیه و منانه و بول الدم و عسر لول تخم را زیاده و در دم زعفران حب صنوبر تخم خاص افیون نخل
 تخم شربتی هر یک در دم تخم کرفس نرزالنج سفید پنج هر یک در دم تخم خیار مغشور و دانه درم کا کبش حبیب برنج عدد
 قرص و یا بطلین کا فوز میزدند اما قاقا صمغ عربی صندل سرخ و زرد گلنار هر یک در دم گل سرخ کشتیز خشک گل ارنی
 هر یک بجز دم طباشیر با سوس هر یک در دم تخم خرفه یا نرزه درم تخم کابو حبیب درم قرصها سازند شربی منانه
 باب اندر ترش با گلاب در سینه گل ارنی دو درم نوشته دیگر صمغ عربی نشاسته هر یک یک درم الالاس تخم خاص
 مغشور هر یک در دم کوفته بختینه طباشیر سبزی برشته قرصها سازند شربی دو درم قرص شب بول الدم و با سوس را
 نافع است شب یابی شاخ گوزن سوخته گل ارنی گلنار کثیرا تخم خرفه با سوس کوفته بختینه باب خرفه قرصها سازند دیگر
 صمغ عربی دو درم شب یابی دم الاخون گلنار هر یک درم کثیرا شربتی درم باب خرفه قرصها سازند و با شربتی و الالاس
 در بند قرص شب یابی افیون هر یک یک درم گلنار شاخ گوزن هر یک درم گل مخموم تخم خرفه هر یک یک درم شربتی کثیرا
 تخم خیار هر یک یک درم قرص کنند و شربتی حشاش در بند دیگر صمغ عربی نیم درم شب دم الاخون گلنار هر یک یک درم
 کبزاباب خرفه قرص سازند دیگر منتر تخم خیار نشاسته کثیرا هر یک چهار درم گلنار هر یک یک درم کبزاباب خرفه قرص
 سازند دیگر منتر تخم خیار نشاسته کثیرا هر یک چهار درم گلنار دو درم شب بیدم باره بیان الحبل لبسند و قرصها کنند
 قرص صمغ استهیل ولادت کند بچه مرده و نرزه را در ساعت بیرون آرد و جادو شربتی کبشچین سبز و هر یک یک درم حلیفت نیم
 عدد کبشربت است آب سداب یا طین علیقه و بند نیز همین عمل کند و غذا بخورد آب قرص طباشیر در صنف کلیه جادو سازد
 فصد اگر تقاضا کند استعمال مثل رب سبب رب و شربتی مرده و شربتی رب اس و شربتی کبجو و تغذیه عدس و سماق
 و آب غوره و یا بچه بره و سر بره و گوشت کبک و دلج و پلهو کار آید گل سرخ سماق منقی طباشیر صمغ عربی گلنار گل ارنی
 گل مخموم گل قرصی صندل سفید هر یک یک انگ و نیم اما قاقا دو درم نشاسته بریان منتر تخم خرفه بریان حب الالاس
 بلوط بریان هر یک در دم تخم خاص گلنار هر یک در دم کوفته بختینه باب سبب و در ترش برشته قرص سازند شربی کبجو
 دیگر جهت و یا بطلین کا فوز میزدند صندل سفید گلنار سماق تخم خاص کشتیز خشک گل سرخ گل ارنی هر یک در دم طباشیر
 بجز دم تخم کابو تخم خرفه هر یک یک درم کوفته بختینه باب برگ خرفه باب برگ کابو قرص سازند شربی کبشقال باب انار
 ترش یا سبب یا شربتی حصم یا رب ریاس قرص که در و یا بطلین که سبب نرزه کلیه باشد بعد از فصد اگر قوت باشد
 کبار آید کا فوز میزدند گلنار صندل صمغ عربی اما قاقا هر یک در دم کشتیز خشک شربتی سازند در سر کبشچین سبزه بریان

جلد دوم

برایان کرده گل سرخ گل ابرنی هر یک یک درم طباشیر دره درم تخم گاهو منقر تخم خرنوب هر یک یک درم مشرقی دره درم باب انار
در رب مورد قرص طین خنثه بول اللدم و قروح مشانه نافع گل محوم طباشیر کبریا صمغ عربی صمغ فارسی تخم خرنوب منقر تخم
خیارین با السوید کوفته بخته بخته میخیزد سرشته قرصها سازند در اگر ارات فالایا شد طباشیر ببول السوید سازند و کتابت کنند
و در سینه منقر تخم خرنوب هم نوشته دیگر قرصه کلید را سود دهد و پاک کند و بر و باید گل ارنی گل محوم طباشیر صمغ بلغم صمغ
بشراب شیرین حل کنند و او در سرشته قرصها سازند مشرقی کینقال دیگر گل محوم دم الاغون گذر نشانه منقر تخم خرنوب
تخم خیارین تخم کرفس که کینه بد صنی منقر جلوزه تخم خشخاش نرزالینج سفید اجزا مساوی با میبچینج سرشته قرصها سازند دیگر گل
صمغ عربی گلنار دم الاغون کند که با مساوی قرصها سازند قرص عود قوت ماه و تقویت ذکره از یاد شده است و صمغ طعام
در رفع صنف دل کند جز بول السوید زعفران ربینیل هر یک یک درم قزو کدرم قرفل شقاق مصری حصیله انطلس مصطکی از او
گرد هر یک یک درم و نیم خیر و اوقا قله سنبل الطیب هر یک یک درم عود عربی دو درم و نیم پوست تریخ چهار درم قند سیاه
همه کوفته بخته قرص سازند قرص کالنج جهت قروح کلید مشانه بول اللدم نافع است افون کدرم تخم کرفس سفیدانه
گل ارنی دم الاغون صمغ عربی نرزالینج هر یک یک درم کالنج کدرم منقر تخم خیاره درم مشرقی سرشته درم دیگر که همین
عمل کند افون یک درم تخم کرفس دو درم جب کالنج مغز بادام مقشر را السوس نشانه صمغ عربی دم الاغون کثیرا کند
هر یک یک درم با صمغ قرصها سازند مشرقی یک درم کینقال دیگر که بول اللدم و قروح کرده و نشانه در سینه نشانه
سود دار افون یک درم تخم خشخاش سفید مغز بادام تلخ مغز بادام مشرقی را السوس نشانه تخم کرفس کثیرا درم گل ارنی
صمغ عربی کند درم الاغون هر یک یک درم و نیم کالنج خشک نشسته درم منقر تخم خیارین با دره درم طباشیر ببول السوید
سازند مشرقی سه درم با مشربت مفسنه در سینه افلاسی کالنج سفید درم تخم کرفس دو درم افون کدرم است و دیگر که درم
ده درم است و مغز بادام تلخ طروح دیگر که همین فایده دارد هر یک یک درم بخار بادان زعفران هر یک یک درم مغز بادام تلخ
صمغ عربی کثیرا منقر جلوزه بریان تخم خاص هر یک یک درم تخم کمان نرزالینج هر یک یک درم مشرقی منقر تخم خیاره درم طباشیر
تخم کمان برشته و با میبچینج یا حبالب سفید و در بعضی نشانه تخم کرفس و قوه هر یک یک درم افزوده و دیگر جهت قروح کلید
و نشانه و قططیر بول و بول اللدم نجابت محبت است افون تخم کرفس نرزالینج سفید سهداج هر یک یک درم کینقال تخم رازانه
دو مثقال زعفران تخم خاص بری منقر جلوزه مغز بادام تلخ مقشر هر یک یک مثقال منقر تخم خیاره دره دره مثقال کالنج
جلی مسمیت و پنج عدد کوفته با میبچینج سرشته قرصها سازند دیگر جهت قروح و اوجاع کلید مشانه بول اللدم و بول اللدم
و جرب نشانه نافع است افون هفت مثقال تخم رازانه مغز بادام تلخ منقر جلوزه بریان زعفران نرزالینج سفید تخم کرفس
تخم خاص هر یک یک مثقال کثیرا خشک السوس هر یک یک مثقال منقر تخم خرنوب سه و شش مثقال حب کالنج جلی سفید
پنج عدد کوبند و بصیر الگو سرشته مشرقی از یک مثقال تا سه مثقال دیگر که همین عمل دارد نرزالینج منقر تخم خاص بری

ایمنون نشاسته مغز بادام تلخ مغز جلغوزه هر یک در دم تخم کهن خشم راز زیانه هر یک میفردم حب کاکج پنجاه عدد
همه را در دم بگویند و با میفروخت بسند و قرصها کنند و دیگر ایمنون تخم کرفس هر یک یکدم گل قمری شاد رخ مغز
رب السوس صمغ عربی مغز بادام الاغون کند هر یک در دم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار خشخاش کثیرا هر یک چهار دم
کاکج ده عدد و اگر شاد رخ نباشد صفناطیس محرق مغز ایمنون کند و دیگر که سوزش بول و قرحه کلید و مثنیاه
سودمند است تخم خشخاش سفید در دم صمغ عربی کثیرا هر یک چهار دم تخم خرفه مغز تخم خیار بن تخم خطمی تخم خبازی
مغز دانه آبی رب السوس نشاسته هر یک یکدم تخم خربزه تخم کدو شیرین هر دو عشره هر یک میفردم کاکج گوی ده در دم و در
لغوی سنخ ایمنون یکدم نیز اضافه نموده اند با میفروخت قرص سازند و با عصاره لسان الحمل دهند و دیگر جهت قرح
مثنیاه و حرقت بول کاکج سی عدد تخم خیار مقشره ده در دم خشخاش سفید بجز دم گل ازمی صمغ عربی در دم الاغون
دو در دم و نیم رب السوس کثیرا هر یک در دم کند یکدم ایمنون یکدم شترتی دو در دم بشرت سفینه دیگر که در
قرص کلید بعد از غصه با سلیق بکار آید رویند یکدم که با یکدم نیم سدر در اید گل سرخ طهارت خربزه مقشره است
جری کثیرا گل ازمی گل قمری هر یک دو در دم مغز تخم خیار با دانه هر یک سه در دم کاکج سی عدد لطیاب بگویند قرص سازند
شترتی یکدم با جلد هم شیر خرد دهند سه ساعه صبر کنند پس سوس آب بند دیگر ابو حیح گوید که او در گروه مثنیاه
و خون آمدن از قنطیر سب در او کثیرا کند هر یک بختقال بادان دو در دم زعفران ایمنون تخم حاصص دشتی بادام
تلخ مقشره بلغوزه مقشره هر یک سه در دم تخم کرفس دهنه مهنداخ هر یک شش در دم کونا رسیده ده در دم کاکج پنجاه عدد کوفته پنجاه
با میخچه رشته قرص کنند و با یه خشک نماید و بعد از شش ماه بکار داند قرص قنطیر شب مانی طین مزه هر یک چهار
دم مردار سنگ کاکج هر یک است و چهار دم سعیدناج رصاصی سنی در دم کوفته باب قرص سازند قرص کلنا رتبه با طین
که از گرمی کرده باشد کثیرا صمغ عربی یکدم اقا قبادو در دم گل سرخ سه در دم کلنا چهار در دم شترتی دو در دم با نجی
یا آب کدو سرد کرده قرص گوگب که با شترت با طین حبه یا طین راز زیانه در احتیاط ضعف کلید جهت تقویت کلید
میدهند در ادویه صدا عینه مطور شد قرص که با که جهت بول الدم کلوی نافع است تخم کرفس یکدم ایمنون کند هر یک
دو در دم کلنا عصاره غنچه لیس هر یک دو در دم نیم که با صمغ گردگان هر یک یکدم نیم بوزن کیقان قرص سازند شترتی یکدم
با طین سماق دیگر رویانده و با ککننده قرصه کلید کلنا دو در دم نیم کثیرا که با نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیار با دانه هر یک
سه در دم و در بعضی سنخ که با یکدم داخل است کوفته میخچه باب لسان الحمل قرص سازند شترتی دو در دم باب سماق
و دیگر نسخها جهت کارها مذکور جهت جریان حصف در ادویه امعا مطور است قرص کوب قرص کلید و مثنیاه مانند هر یک کند
بزا لیس سفید ایمنون هر یک دو در دم تخم محلیاک کرده نشاسته تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفه تخم بادان تخم کرفس دو تو هر یک سه
در دم و نیم مغز فندق مغز بادام شیرین مغز دانه آبی شیرین تلخ هر یک چهار در دم بن تخم خیار خشم خربزه تخم کدو شیرین همه

جلد دوم

همه مقشر زب السوس تخم خالص مغز حلزونه هر یک یک درم گل ارمغی ده درم کوفته سحبه بلباب تخم کتان سرشته قرص سازند
 شربی دودرم با میوه یا عسل بنهند قرص سازند **قرص مالک الملوح** اورا در جوی را که از گوی بود باز اورد و ششک سب از گران
 لبان ذکر اقا قیاس هر یک یک درم پوست بیدار گالی بریان کرده در روغن گاو حرب کرده یک مثقال کشته شکر یک
 کرده یک درم و نیم گلناز گل ارمغی گل سنخ عدس سنخ هر یک سه درم تخم بلوط تخم مورد هر یک سه درم
 کوفته سحبه قرص سازند شربی دودرم بارب به قرص هر ادرار شست لغوت کند و تسهیل اودت نماید اگر
 مداومت آن کنند اسقاطا جبهه کند طبیعت یکسبج با و شیر بزرگ سداب خنک بگردد و شکر مشک طراغین خورد مانده هر یک
 دودرم سرکه درم ترس میزدیم کوفته سحبه قرص سازند هر قرصی دودرم و شربی یک درم با صغ اهل اگر کوس نباشد در روغن
 آن در ارمغی کنند و اگر باب سداب قرص سازند بهتر باشد **قرصی** که بعد از آنجا درم عار کله و شانه با یک کدن با یک
 زعفران یک درم رازمانه دودرم تخم کرفس جلی دودرم و نیم تخم غنمی تخم خازی تخم قرصه مقشر مغز حلزونه مقشر بادام صغ
 تخم خاصن مغز بادام تلخ صغ بادام صغ عربی کثیرا هر یک سه درم نشاسته مغز بادام شیرین نهند آن بر یک چهارم مغز تخم
 خیار مغز تخم کدو هر یک یک درم زب السوس سرشته کرده کوفته باب برگ قرص سازند شربی دودرم با صغ قرصی که در روغن نشا
 سفید بود و در جوبست از زعفران هر یک یک درم تخم خیار مقشر تخم خیاره مقشر مغز بادام تخم کتان تخم رازمانه هر یک یک درم
 سه درم مغز حلزونه یک درم کثیرا صغ عربی نشاسته بادام تلخ هر یک سه درم با میوه یا عسل قرص سازند هر یک یک درم
 صغ آو صغ عربی کثیرا نشاسته تخم خرفه مقشر طباشیر گل محمود مغز تخم خیار بادام صغی با سداب مغز قرص سازند شربی دودرم
 سه درم با میوه یا شربت شیرین و اگر مزاج گرم باشد با آن الحاصل با عسل بکند کتاب دیگر آنکه کوف با یک کد
 بسکه و آب کور شده میزدیم صغ عربی کثیرا نشاسته صغ البطم هر یک یک درم قرص سازند م الاون حلال هر یک یک درم و نیم صغ
 از زیر کور شده دودرم کوفته شربت شیرین برشته شربی یک درم با شربت مورد با شربت به با سبب دیگر مددجوی مدقت رنگ
 و محلل او را م صغیثانه اساردن فقط اسامیون تخم کرفس امیون حبیبان کثیرا هر یک یک درم تخم خیار مقشر تخم خیاره هر یک یک درم و نیم
 عود الحجی هر یک یک درم و دو تو بنهند تخم خرفه مقشر ده درم کوفته سحبه سحبه سرشته قرص سازند و آب ترب و آب کرفس و آب
 خود سیاه سحبه یا نشا مند **قرصی** که گنه بول الهه عجیب الا شربت امیون سه درم تخم کرفس گل ارمغی صغ عربی کفند اما که
 هر یک یک درم مغز تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک یک درم قرص سازند شربی دودرم با کوبیده شربت ششاق **قرصی**
 که صغ حبض مغز کذا قلع الرمان دودرم گلناز سماق هر یک سه درم اقا قیاس دودرم عصاره با رنگ سرشته در روغن دودرم
 در میگو که قطع خون معن و خون بویسر کنند بیه سید بسن قرص مصلی هر یک یک درم صغین کند درم الاون صغ عربی کفند شربی دودرم
 گل ارمغی نشاسته امیون هر یک یک درم بیلید سیاه بیلید که جنت الهه یا دوزخ گرانج هر یک یک درم بزرابنج سه درم کوفته سحبه قرص سازند
 شربت میان از یک درم و نیم بلین کثیرا و سماق سفید اود و در قهقهه ارضان بزرگ عرب کفناکان مغز بکند است

طبله دوم

که آنها را بی ضعیف گویند چون دین مرکب من مطبوخ بمرقه جنین داخل میشود مسمی مان جسم گشته و چون این نسخه
که مذکور میشود و کثیر الاخر است موصوف با کثیر گشته و این را نسبت با بل سینه کرده اند و حکیم علی شایخ قانون نوشته که
سنت در این سینه کسی که ذکر کرده باشند این را هم او نوشته که ترکیب این عایت ششویس است بهتر حال سینه مقوط حلین
وجه لبنا و جمیع امراض باره نافع است حراره زب حراره دس حراره غراب هر یک یک دم زو فر حراره گا و هر یک یک دم زو فر
فاسرستین که شش بند است و آنه سیب سارون خولجان تخم سدانا نخواه مشکوفه کرم دار چینی هر یک یک چهارم درم مروارید سخته
سیخدرم فرمون عاقر قرقا حل سرج مشک پنخ کما کنج نقره محرق هر یک یک ششدرم الککت بزردیان هر یک یک ذرا زده درم ابریشم
مقرض کرم کرفس مقل ازق حب بلان آنس سطلغ فصیل الذیره سیخه زربناد دروین شیخ سندی هر یک یک استا برهن سرج
سهمین سندی هر یک استا چهار دانگ قرقره دو سار و چهار درم سرج کرفس قرقل ماده هر یک استا سار بدو سار و یک درم اردو کما
وج هر یک استا سار دو درم نهار مشک در استا دو درم و چهار دانگ حاما سار حندی سطلغی هر یک استا سار چهار دانگ
دو عن بلان صمغ عربی صیغه سالیخ سون سماگون هر یک سه استا دو درم انیون چهار سار و چهار دانگ
و قفل ذکر مفضل سید زنجبیل کبریت زرد هر یک سچ استا آقا قیا کند زک درق منغی هر یک سچ استا و چهار دانگ قرقره
شش استا رجب الخوج مقشر شش استا زراوند طبله سار بزراونج سعیدانه سار دو درم شسته جدید ستره سار
دو درم و چهار دانگ شش خرفه استا رفا قله کبار بالصد دانه صمغ رادر شراب جید خیا سنده تا هفت روز بعد از آن
ادویه را کوفته بجهت برورینند و با عمل دروغن بلان بر شند تا سچو لقوق شود و در یک سئین پاکیزه کرده بعد از آن سچ
جوش از آتش برده شسته سرد کنند پس بگیرند یک کھیلا لنگ ماده پیر زنده و به میزند دوست دبابی اورا بعضی یعنی دبا تا زنده
در یک مس بریزند و بالای او ترس امیض و شست از هر یک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سه دریک امیض و آب شیرین
نرم بچوشانند تا ماهر شود بعد از آن از آتش برگیرند و سرد کنند و شور بای اورا از پوست و مو و پخوان پاک کنند و باز
سور بار در یک پاکیزه کرده بریزند و روغن بلان دروغن نارین از هر یک یک بس که در آب کاش نرم بیزند تا قشش بمانند
بعد از آن عمل بقدر شور با برور سخته بیزند تا آنکه حوام او بخوم عمل غلیظ گردد پس بریزند و او دره همچون را در آتش برده شسته
در ظرف شیشه گذاشته وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند و اگر قش از ششماه استعمال کنند مملک خواهد بود
قططار خان خورد ملاء نقره ساییده مشک یک دو دانگ حب بلان کندش حاما پوست سچ علاج آخته سیخه اشق بلان
ذکر اصل السور محکوم عبدان بلان تخم حنظل زنجبیل سکنج جاد شیر دار چینی جدید ستره زربان سبذان سطلغ سندی
تخم اترج کرباز از نود سرج قاتل اسپه سکتب الحاردم الاخون هر یک یک دم زربنا دروین کما فرابیشم نام مطبوخ سندی کرب سچ
سخته خیار شش با گده از نود و جوب قول امینی با قلا طالیسفر سخته شمانه رنگ کالی ناخواه ستر فارسی زرد نودت کبر یک استا
دوم بزراونج قرقل سار حندی یک درم کرفس سعیدانه قرقل سطلغی هر یک یک چهارم فرمون سطلغی سبذان سطلغی سندی دروغن

زعفران قفل زرنج هر یک در دم افزون بازده درم افزون را کوفته بخته و صمغ را در شراب کبابی کهنه فسیانده با سکه
 ادویه عمل کف کرده سیر شده و بعد از ششماه استعمال نمایند و سوطا و منقش عدسی باب مرز بنفشه نافع است قلیه بطنی
 آنرا که مناسب مقام است کبابش نموده می آید قلیه زردک بطریق از قلیه است که عنقریب معلوم شود بعد از چنین گوشت زردک
 بریزه کرده میزند از زرد کوفته در نیمه سفناخ انداخته جاشی تند دهند قلیه زردک دم بخت زردک با ک ساخته در درگ کلی گستره
 و بالایش گوشت بز سینه در مرغ قطعه قطعه کرده بران زردک بچینند و چند نخه کبابی اندازند چنانچه کتوی زردک کتوی گوشت
 بانگک بیاز و روح و نخود بران بچینند تا آنکه طوط بر شود قدری روغن داغ کرده چنانچه برای یک گوشت نیم سیر روغن با
 بالایش بریزند و اندکی آب نیز داخل سازند و سر او بخیزد آرد مستحکم ساخته در میان تور نهند که دم بخت شود اعلی قلیه زرنجی
 بطریق قلیه زرنج است اما بدین چنین سفناخ بیشتر انداخته تخم مرغ بیشتر بر سر سفناخ بشکنند و ادویه کوفته در زره مانگک بر سر تخم
 میاشند قلیه زرنج که بهترین قلیه نامست و حکیمان و او را در میانه مگویند قوت کرم خرد و موی است باید که گوشت را بعد از
 صفات کاری بیاز حلقه کرده بسیار و نخود معتشر در زرنج چون گوشت تخم بخت شود قلم در اجنبی و افزودن قفل درست و بکشد
 قفل کوفته داخل نمایند و نکاردست نموده بکشند در قفل در صراط که کار کنند کلمه بدستیم در الفاظ کافیه اعصابی تناسلی کباب
 اگر صمغ شود خون صالح برساند و صمغ برن در گرده و موی بود و کبابی است که در اجزای و تقویت فایق است مستعار و مشهور
 کاکلیا سنج بول کشاید در بخت مگر گوشت کما دانی که همه او جامع کله در مشانه و تکلیف در جراح زرنج نافع است و بعد مذکور شد
 کمونی که طلا کردن برمانه سلسله اول بر در نافع است در ادویه کافیه معده نیز گوشت کله بدستیم که کلمه در الفاظ لایمه اعصابی
 تناسلی است لیان که چون مضع کنند الفاظ قوی آرد بختی که تا از زمان بر میانند زرنج شود و از اسرار است و بر طوبین مکتب است
 بگریزند با در وقت کفایتش سر اوستاند و آنچه داخل است بنید از زرنج سر را بخواه خورند و کوفته از زرنج در وقت کفایتش
 اندازند و بالاد و روغن بطم اندازند آنقدر که او را بر بوشند لیان ذکر نیست درم بار یک سیاه شده اضافه آن نمایند زرنج
 آتش زرنج کنند تا که مسفتد شود پس محمود زرد نیوانگک سر زرنج کافیه از دای زرنج کور آینه زرنج چون العقاد تمام پذیرد از آتش بر آید
 و در ظرف آلیه بر آید و وقت حاجت قطعه بران بوزن یک درم بگیرند و در زمین گذارند و بجا نماند که خواهند وقت اراده زرنج
 از زمین بر آید و بکلی طور آینه زرنج استعمال توان کرد بعد از آن آن قطعه بکار نیاید بعد بر عمل آید و با شد که نوطا آنقدر آرد
 که بعد بر آید در زمین نیز فرو نشود و در وقت حاجت لیان مسکن یافت لیان مسکن که نوطا شد بد عرو نشاند ضد سینه
 هشتم در متقال روغن کفیه تازه می استعمال لیان سپید مسحق ده متقال کافور سرد قیه از آن یکدایک کله با آتش زرنج مسفتد
 همانند دیگر بر آید و وقت حاجت مضع کنند این هر دو نسخه از قرابادین قادر کفل شد لیون بر ششم مرغ بعضی سناجرین
 تقویت کرده و باه کند و تولید می و افزون نماید مغز بادام مغز تخم الحفد مغز حب الزرنج مغز قفل مسکن لیان سپید تخم ششخا
 در اجنبی زرنج کباب فرود در قفله تمه لیبون خولجان بر یک نیم قفله زعفران یک و یک مغز فندق مغز حلزون

جلد دوم

سینه کرده هر یک نیم درجه الحفظه که گفته سینه با کین سینه سیر شده بهفت بخش کنند و بهفت روز بخورند لعوق
 خشک معوی باه است بگیرند خشک در در آب جو شانند تا بخته شود برص صاف کرده خشک تر دو باره در ان آب
 بنزد و با مالند و همچنین بر تنه سیوم بعمل آرند و با غسل و فایند معقود سازند و قدری زنجبیل و در اطلق آینه لعوق خیا شغیر
 جهت درم باردکنه نغذازنی بسیار خوردن کلنگین عملی بکار آید غسل خیار شمر سه جزو اخیر بکویه با هم آمیخته شمر کنند تا بقوام آید
 شترتی یک کویه دیگر طبع نرم کند و نفع بدو تحلیل درم کند الخیر در آب بنزد و فضا کنند و با قدری انگبین بچشانند غسل خیار
 اضافه کنند و بکار بنزد لعوق کلوب که حره مشابه را نافع است در اذویه صیدیه که شسته حکم است و در دم در الفاظ
 میدیکه استاسل ماو الماصول که سنگ گزده و متان را بریزند و در که در جنس است هر دو در مطلق سیوم گذشته دیگر که در غریب
 که سینه غلظت جمع شده باشد و شانه بکار آید بخ خشک سنگ گزده و بوفه هر یک درم بوزن منقعی است درم باز مانده
 اینون تخم کرفس پوست کرفس پوست خراج زمانه که با ما ناخواه نیز هر یک گشت با بخیخ عدد در ششمین آب تقدیم بچشانند که
 نصف با ندر صفت کنند و هر صبح جلد درم چهار درم روغن بیداریخ بچینند و اگر با سوزنا دهند اولی باشد و دیگر که سنگ گزده
 و متان بریزند بر یادشان که درم پوست کرفس کربوست بخ کرفس هر یک بجز درم حقیقت نکوفه هفت درم بوزن طبعی دانه برون کرد
 و درم بجز سفید خشک دانه همرا در سه طبل آب با نش نرم بنزد تا بر طلی آید صاف کنند هر روز چهار وقت در ان با نندم در جواهر
 ساخته در سندها و الجین که در است بصنعت کلنگه مشابه قروح هر دو معین در مطلق دوام ماو الجیوه باه بفراید و در در او قلیه
 ماو الزهر تقویه باه که درم در او قلیه با غسل که در بول است در مطلق سیوم ماو اللحم که معوی اب باه است در او قلیه گزده
 مشر و بطولوس هم منفعت به تریاق البکر بلکه در امر اتوی و اگر است مخلص البکر بطل کردن که بر صفت منخط و ملذذ و بخوردن گردد
 و شانه سفید است هر دو در او قلیه صندل بخر نیت مر بای همین منی بفراید و فونت پشت کرده که در هر دو باره زیاد کند و بفراید
 معده و داغ بود و شط اطارد همین سفید شمر سه شبانه ز در آب بچشانند و هر روز آب بنزد و بند روز چهارم در هر سهین قدری جوی
 کنند و گشت ناموز دیگر در آب بگذارد پس از ان از آب بردارند و بیشترند تا آب تمام از وی بر آید پس هر یک من همین که عمل
 و در من آب داخل کنند و با نش نرم بچشانند تا بقوام آید و از آن نش فرو گیرند و بعد سه روز دیگر با بر آتش بند و از که
 زمانی بچشانند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد چهار روز بکار برند مر بای خصیصه اشکلب منی بفراید و باه بر الیقه
 شهوة زیاد کند و گزده و پشت را قوت دهد و داغ را بر سازد و شط اطارد و ثعلب مصری تر در است شبانه ز در خیا شانند
 و اگر خشک بود و دانه شبانه ز در جعه هر دو اده راده سوزن بنزد و لعالی که از او بیرون آید پاک کنند و دیگر با بچشانند همین
 حتم میکنند تا مع لعالی در وی نماند پس هر یک من ثعلب روم غسل صفا بر سر آن کنند و سه شبانه ز در کند از بعد از ان ابای
 آتش معتدل بپزند چنانکه اصلا جوش نزنند و دو ساعت بگذارد و از آن نش بردارند پس از سه روز دیگر را نش بنزد و با طریقی
 بنزد حاصل بقوام آید و لعاب چهارم روز استعمال نمایند مر بای ارین نافع با صفا کلیه با در و در بول مر بای از در کل شمر

مگر دوا به در موقوفه سیوم هر بای زنجبیل کرده در مشتاقه بار در انافع است و بول بر باد و باه زیاد میکند در دویه معده گذشته
 هر بای مشتاق باه را قوت دهد و موقوفه تمام آرد و مشتاقه را سود دهد مشتاق تازه در آب جیسانه گینا زرد آن آب
 بریزد و یکشنبه را روز دیگر در آب جیسانه ناسه نوبت بچکان کند بعد از آن عشر سازند و بچوشانند تا نیم نوبت بشود نگاه مس
 صاف بر سر آن کنند و با نش نرم بچوشانند تا بقوام آید و در ظرفی کنند و بعد از چهار روز سفحال نماید هر بای که در کان باه
 بنیز آید در دویه معده بای نابرجیل تقویت باد کند و موقوفه سیوم صنعه از قام یافت هر هم آتشک که جهت قروح ذکر تصفیه
 و حسب فادری درین مقام نوشته انشا الله تعالی در دویه ملبه خواهد آمد هم الکیم جهت تلمیح و تجلیل اورام صلبه خیره آن آب
 و از نخرمات جیسانه قوت علیه تخم گمان آرد و گل خطی هر یک است دم کوفته نخبه در آب شعله یا آب گلم بریزد چون قریب بچین آید
 فلوس خیار شنبه بچیزم در آب گرم حل کرده صفا نموده اضافه نماید و نیز تا که غلیظ شود پس در عن گل یا کبچ یا زیت یا آب بچ
 قدر حاجت آید بریزد و بر بند هر هم قوتیا حرا صفت است و در وقت دم صلا کرده در سبت دم موم و بجا در روغن
 گل گرفته هر هم سازند هر هم را الی تالیف سید علویان هر موم زرد در روغن گادوست شغال گرفته سفید بلی شسته
 مردار سنگ بر که سوده دم الا چون روغن بوجوبه قوتیای کرمانی مشمول و سوختن بوجوبه عینی مال شگرف مکه کیتفان قوتیای سندی
 مسی بزاج حضرت فضل مکه کیتفان کوفته نخبه موم اوغن مخلوط کرده سفیده تخم مرغ راصل کرده در باون بدست نیکو مالند تا گمان
 شود بر راصه گمان نازکی مالیده بر باغی مکه از دنانج برای آتشک نرنگ جمیع قروح سودا و در قروح زرنمه هر هم شگرف
 چند هم آتشک دیگر جراحات قروح زرنمه در جرب طلب نانج است شگرف اسرچ مردار سنگ سفیده ازیز قوتیا سندی سوخته
 پوست بعضی مرغ سوخته با سوسیه کوفته نخبه بر روغن گل برشند و دیگر که آما صفتی با سود منبت و در دویه ملبه خواهد آمد
 انشا الله تعالی هر هم که در مشتاقه در گزده و سوختگی تصفیه با سود مند بود و سنگ از گرد فرد آرد و باک کند سفیده ازیز
 کان کران سفیده مردار سنگ بر یکدم و نیم منقشه ظعی صمغ کیترا هر یک در دم مسه سایله سه دم موم صاف بی ربط
 هر یکی ده دم منفر استخوان گادوسته اشرا و روغن بنفشه بیج اشرا بنامه هر هم است هر هم سازند و بر زماره تصفیه کرده بپزند
 و اگر بدل اوغن بنفشه روغن مغرب کنند صواب بود هر هم که قرصه شانه را به تریخ کردن با آن فایده بسیار باشد مسه سایله
 یکدم صمغ مادام سنگ درم با جبار درم موم سفید دو هتار هر هم که جهت نسیب نسیب است قوتیای عینی سنگ
 لعبری یکدم سنگ جهت کات نهی گمانا شخوف هر یک در دم مردار سنگ چهار دم روغن گل یا کبچ یا گادی هر گرام
 که باشد آغذ که ادویه دران سرشته شود هر هم سازند هر هم در زمانی که جراثیم تصفیه فرمن شده باشد و در طوبی بسیار
 دهد بکار آید قوتیا جبار از قوت کند شایع گلنار افاقیا پوست دخت بدیه سوخته شب بانی زنج سوخته مازو افراع
 الزمان حاصن مسادی از گل کبچ و نیم بار روغن گل هر هم سازند و دیگر خشت الید مردار سنگ دم الا چون قروح مسحق شگرف
 بار روغن گل هر هم سازند و اگر گیش کهنه تر باشد کند و صبر صفا کند هر همی که در افراط طنت که سبب تهر و عفونت هر هم باشد

علاج دوم

باشند بعد با گردن بجهت راس چپه بر ایندن گوشت و خنک کردن حرارت بکار آید مردار سنگ سفید قلعی انزروت
 مسادی کوبند و مامور از آن بر سر شد و کار دارند و اگر جراحت بسیار و کله کله باشد اندکی رنگاراه اضافه کنند هر چه
 که در اول گوشت آوردن بکار آید اقلیمیای الفره سفید آب قلعی انزروت هر یک خردی و نوبتای مسول و جزو مامور
 از روغن گل بر سر شد مسوچی عجمی که قنقین قبل کما یسقی نماید مردار سفید حشره و پوست بلبلیه زرد پوست بلبلیه شیشا
 هر یک محسوس جزو آله حنفیه العبدیه هر یک طشت جزو و سوخت نازوی سبز هر یک بجز و اگر قدری از رخ زرد زاده کنند نیز جایز است
 اما خوف افراق است که فیه بخوبی مانند عصاره بنه بعد نظهر قتل و غسل آن استعمال نمایند مطبوخ ششستین چهار در اول
 کشان حصن سفید است دراده معده خنجر با فیه مطبوخ بر سیاوشان سنگ کرده و شانه جوز کند و کشان کند و بر اند
 بر سیاوشان استوفی کند و یون هر یک است درم پوستین کبر پوستین کبر پوستین کبر پوستین کبر پوستین کبر پوستین کبر
 هر یک سفید درم موز طابقی دانه بیرون کرده انجیر سفید خشک یک درم همه را در سده رطل آب باقی نزم سبز زانما یک رطل آید
 صاف نمایند و هر روز چهار وقت به هم درم چهارده بوشند مطبوخ از او نند حصن فرود آرد و مفرد می که ماده
 هر شش از درم پنج رسد و مند بود و در بادبان پوستین کبر پوستین کبر پوستین کبر پوستین کبر پوستین کبر
 زناوند در هر وقت منظور یون مار یک اصل فاوایا تخم هزار سفید هر یک است درم موز سیدانه درم همه را در یک مین آب سبز
 ناپیم مین آید صاف کرده هر روز چهار وقت به مالک مشغال خمر باد و مشغال روغن بادام شیرین یا شانه مطبوخ هر چه
 جهت آوردن حصن مجرب است و با اعتدال میل دارد و جب قرطم گاوزبان تخم خربزه بادبان با السویه تکوب بهم آمیزند و قدر
 سهفت درم از مجموع در کینیم رطل آب بنب تر نمایند و صبح بخوشانند هر گاه نیرطل باشد صاف کنند و بنکر شیرین
 کرده بوشند مطبوخ مشکطرا مشحع که در اول و حصن است عاقر قزاق پنج از خرمود بلسان همین قسط کار
 اسارون ناخواه هر یک است درم جده سداب فوج تخم کرفس تخم رازیانه هر یک چهار درم مشکطرا مشحع
 فراسیون هر یک چند درم فوه سفید درم لوبیای سرخ ده درم همه را در سه مین آب سبز نازمان بر آید صاف کنند و ده
 مشغال نبات در آن حل کنند شربی از آن چهار وقت به درم روغن سید کبر مطبوخ بلبلیه درم عاقر قزاق
 که مخلوط با دم باشد بعد از صند با سلق در صفر آه تنها بدون ضد سفید بلبلیه زرد مغشتر شیرین هر یک درم هر
 هندی منقی از دانه سبت درم بفته یکشت تخم کثوث در مشت بر کعب الثعلب یک کاسنی هر یک یک کشته عاقر قزاق
 هر یک سی عدد سبتان بنجاه عدد و جوشانیده صاف نمایند و بارزده درم فلوس جناب شیر در آن حل کنند و سه مسو
 سقونیان اضافه کنند و نیگرم بزنند و اگر حاجت باشد عدت ده روز نشه نوبت بزنند مطبوخ جهت درج کرده و در اول حسب کاف
 تخم جنابی هر یک درم زره ششستین اصل السوس تخم خربزه هر یک چهار درم باد و قسطاب سبز زانما نصف رسد و در وقت از آن
 بوشند دیگر طبه ناخواه تخم خربزه تخم کرفس سداب مسادی سبز زود بوشند که مجرب است مطبوخ زهره در کرده در یک رطل آب

ایمنون ناخوازده خشک یک یکدم موفود تو بر یک است درم سیرند لعل اب بلصفت برده صاف کوهه باد و من
 سیدانچیز بنوشند مطبوخ جهت رفع کرده و شانه و نغمت حصاة موفود تو فطر اسالیون تخم ترب سیل رخ اذخر بر یک است درم
 تخم کرفس راززبانیه ایمنون اسارون بر یک است درم تخم حلیق تخم شمر چهارم حلیق تخم کدو سیاه نخلوب اذره درم
 چهار رطل اب سیرند تا یک رطل اب باذ صاف کنند و نکت رطل با دو درم دروغ خرزج یکمقال دروغ صنوبر بنوشند در وقت
 آن ترب و کوهه اب کرفس دروغ بادام شیرین بنوشند مطبوخ جهت نغمت حصاة دو تو فطر اسالیون هر یک چهارم
 بر سیاهوشان هفت درم استوفو قند ریون پشند درم مشک درم تخم حلیق بازده درم انجیر سید هفت عدد در چهار رطل
 اب سیرند تا رطوبی اذخر رطل بعد خروج حمام یا شامند مطبوخ جهت نغمت حصاة تخم کرفس تخم راززبانیه بر سیاهوشان
 در اب سیرند تا اب سیخ شود پس صاف نموده استعمال کنند و عد اب تخم سیاه دروغن با ادرخ دیگر جهت لغز این سنگ
 کرده بعد از آن مفید است تخم کرفس تخم راززبانیه هر یک درم تخم حلیق تخم نوکه هر یک است درم رخ نمک بر سیاهوشان هر یک
 سید درم انجیر ده عدد در سیان سی عدد جو شایده صاف نموده چهار رقیه با کوبیده نیم یکجین بسند دیگر رگ کرده
 سیرند و با عمل دروغن کاویا سیرند و مقداری بسیار سیرند حصاة در جری بلغز اذره بول بیرون آرد مطبوخ کرده
 ترخ کلیه را نیکو تر باشد جهت پاک کردن از ریم بکار آید رخ کرفس رخ راززبانیه اذخر جو شایده صاف نموده با آب سیل
 آمیخته بنوشند مطبوخ که در ار رول حیض نماید عصبی الراعی سداب فطو ریون کما ریوس هر یک سید درم سیرند و بنوشند
 در بعضی شیخ جنیدیه سیر درم داخل کرده اند دیگر که حیض است را بقوت براند مطبوخ یکمقال فرسبون یکدم درم دو رطل
 مشکط اشبع بود که هر گاه در وقت استعمال تخم راززبانیه تخم کرفس ناخواه خود هر یک است درم پوست رخ با بلای رخ کرفس هر یک یکدم
 تخم خزیره نخلوفه هفت درم لوبیای سرخ ده درم همه را در کفیم آب کوشانند تا صدمه مانده باشد کفیم سر روزی درم از آن ماده درم
 کلینک یکمقال دروغن سیدانچیز باروغن بادام تلخ یا شامند و دیگر گفته زرد الو تخم سرد خیار تخم خزیره نیم کوفته هر یک درم درم
 که هشتر همه را در دهن آب کوشانند تا صدمه درم باز آید یا لایند هر روزی درم از آن ماده درم حلاب ترخین یا شامند
 دیگر که در اطلت کند سداب شکست درم ایمنون سید درم لوبیای سرخ حلیق هر یک جنده درم رطل اب سیرند تا رطوبت
 کنند در وقت معجون اهل از بعضی بقوه کند و اسقاط جنین زنده و مرده نماید اهل سجا درم بودنه جوئی خشک بر یک
 سداب هر یک درم فوه درم مشکط اشبع هر یک سید درم کوفته سینه شیره انجیر پشند شترتی صبح و شام از ده درم تا
 دوازده درم کوزند به هفت ملاوت کنند معجون اذراقی جهت سلس البول بحریست در لفظ و سیم صغره از قام یافت
 معجون ارسطوما حنص همه شکمها سانه و هتاق رحم مفید است در ادویه صدیده گذشت معجون همزی نامع است گزنگلی بول
 سنگ کرده و شانه و نصف هر دو در وقت استعمال کوفته سید قرض سبل شکوهه تا ما قرطها هر یک
 یکدم درم سنی رخ تخم کرفس تخم شنبه تخم سوسن تخم کاسی تخم حرفه پندین لسان اخصا بر تخم سیدانچیز کلیلان تخم ساقه تخم سوسن

جلد دوم

تخم ترنجبین سنگ کبابی غلغل سیاه تریب الرشار تخم و شوق استنه فجاج اذخر تخم بقندر کثیرا از به البیض سفید است
 فخر حب البین قسط گردیا بر خطنا اهل اسن لبان تخم قیری سیلخه تخم کتان نمک سندی تخم سداب تخم ضلی سسرخ
 تخم فلفل سفید زیزه کراتنی ترینه تخم نمک سناک سوزنجان اینسون اینسون تخم سمنه سوزن فلفل سرکه سسته درم
 شتافل زنجبیل هر یک چهار درم تخم قوری سوزن و سفید ناخواه زینا در حبه الحظرا تخم رازانه دار چینی بلبله زیزه بلبله کبابی
 تخم حوصل حب لاس خردل شنداج کنجد نیمه حلیه تخم لوز هر یک بخندرم تخم خرزبه دراز تخم خرزبه گرد هر یک درم و شوق کنگر
 جلدوم عمل در عمل کوفته بخته ماس و در عمل سوزن سازند شری و درم باب نیگرم همچون لوز و سسول سولانا
 طلال الدین مینی سفید و پشت درگه راقوه دهد تخم کدو تخم شلم تخم نیاز تخم ترب تخم لوبون تخم زنبق و در صورت فلفل
 قوری سوزن و در تخم قوری زرد لسان العصاره شتافل این کوزیدان قسط شیرین زنجبیل در فلفل حرف حلیه شتافل
 مساوی بسسول سوزن کنند شری سکه درم با کویق به شیر تازه یا تره شیرین همچون اسید که در فلفل اولعت که سبک تره فلفل
 بدن باشد بعد از سفید هر گاه خون صفراوی باشد بعد از سفید در مبلین حلیه و اگر بلغم غالب باشد کراتنی سفول و حب
 سبکین و حب فلفل و اگر سودا غالب باشد بعد از سفید در مبلین و حب فلفل و حب فلفل استعمل شود که با شیب کبابی
 شتافل عدسی منول دم الاغین گل ارمنی گل محمود گلدار مسادی کوفته بر به سرشته شری و درم ناچیزم با شتافل
 یا آب برگ خرفه یا آب از تنگ گز بند همچون قیر اطراف تقویت باه عیب و صفوی معده و صکر و جهت قطع خام در شتافل
 و نسکین و صج معده و در دندان زنجبیل یا ح محله نافع و در اول گفته محب سکنج از کسی که این همچون با صلاح غذا خورد
 تخم کویق طیب شود در تقویت باه مبلعه کرده و گفته که استعمل کننده وی اقتدار بر رضای ده صورت میاید بصطکی
 قرضل ماقز قاص و هر یک یک درم زرد درم اینسون تخم کرفس تخم گداز تخم شنبه هر یک درم کوفته بخته نیمه سوزن
 عمل باقند سببند شری و در شتافل در دیگر جهت تقویت باه از عجایب در دندانها معموله فسله گاه عقرا نباد از عجایب
 سنگ کتی فعال عمیر شنبه عقرا لسان العصاره سرکه و شتافل ناراجیل تخم نیاز تره جلفوزه تخم لوبون خشک کبابی بسیار
 مغزینه دانه انجوره هر یک سسته شتافل مغزینه قوری سوزن قوری سفید هر یک شتافل خرفه مغز تخم گلاد و حنیف گلاد
 بهمنین زنجبیل تخم حشاش حبه الحظرا هر یک شتافل سینه یا به شتافل حنیف شتافل شتافل شتافل شتافل شتافل
 جمل عدو سفید سببید سر براب همچون بلوط حبه نسل الدون و فلفل این حبه است تخم سداب هر یک یک درم کدو کدو لسان
 جوزوا بسیار قرضل بلبله سیاه هر یک درم سعد شونیز میل هر یک است درم بخیر شتافل حبه بلوط مقشر مقلوبا تره درم
 کوفته بخته بسسول سببند شری از سسته شتافل یا شتافل همچون قمری حبه عسل الدون و فلفل نافع است و بی شتافل
 میکند در هر وقت از زینان و زینان بوزه از بی کیمشقال زنجبیل شتافل سفول بسیار شتافل شتافل شتافل
 تره سوزنی یا تره صبر فان دانه سوزن کرده بجا درم با درم مغزینه از هر دو است غمی عدو غلغل سیاه معده و قرا

با شتاب از در خل غرضی اندلس نیز بود از برودن فراخی بر در آن گفت بعد از آن که گفته بخیم تا بر مزاج خود با سرکه زرد
 عمل گفت گرفته بپوشند قدر شربت چهار مثقال با گرم معجون تو هم حبه انگبین باه مفید است در اخوط سینه مذکور شد
معجون جالینوس کرده و مثانه سرد را گرم کند و سد آب کشاید فلفل سفید و سیاه جاما قرطخ سنبل الطیب صندل بزرگ
 ساج هندی زعفران تخم کرفس انیسون حاقه قرصا تخم انزبه تخم سد اب کوبی با نسویه کوفته بخیمه فصل معجون سازند شربتی
 کیشقال در مار الاصول یاد آر یا در میان یا آب کرفس معجون جلالی هتبه سرته انزال غایت مفید است و با مساک معنی
 بی نظیر و تصنیف با محالند در موقوف تمام آورد و لذه جماع دهد و بغایت مجرب است مشک و دانگ عنبر شهب کیشقال زعفران
 کبابه بزرگ صندل سفید سنبل الطیب حاقه قرصه در اجنبی مصطکی و داله بر کیده و مثقال سیان لهسانه جوز بلو ابر کاسه مثقال
 ای شربتی حقیقته شگفت بر کیتیا مثقال پوست خشخاش داغ انجوشن که در وقت میجان گرفته باشد و مثقال نبات جدید
 مثقال حب الین سفید چهار صد عدد دارد و در آن کوفته بخیمه با سه جذبان عمل گفت گرفته بپوشند بار و عن بقیشه قدری داخل نماید
 و بزوت کیشقال تا در مثقال مجز و در افندیه گوشت و سیازد کباب معجون جلیغوزه عمل لول را مانع است فخره خنک خیر
 دو تو رو نازد در حب سیان بنسین سفید زعفران در اجنبی فطر اسالیون اسارون کما فیطوس هر یک در دم ستر جلیغوزه
 سی درم کوفته بخیمه فصل بپوشند و دیگر کیتیا در دم دو تو انیسون تخم کرفس حب سیان سنبل هر یک در دم معجون فطر اسالیون
 جلیغوزه هر یک چهار درم کوفته بخیمه به میفنج بپوشند و دیگر دو تو رو نازد اجنبی فخره از خربسیان سنبل فز انیسون زعفران تخم کرفس
 سفید متوسط فز انیسون فطر اسالیون کما فیطوس فخره کله نهری حب طیار ناروی بیخ سوسن آسمانگون اصل السوسن کما در پوست
 اسفودرون زرا اند مرغی انخواه رسن مصطکی چند بستر صغره کوبی گرد یا سیاهالیوس پوست کبر قرظ زرد کوبی تخم زرا
 اسفیل شوی خردل بر کایدیم منتر جلیغوزه بست درم کوفته بخیمه فصل مصغی معجون سازند معجون حب طیار اما که نظیر لول
 و عریان و سنگ گنده و مثانه و اخصاس حصن را مانع است در موقوف دوم در سینه دیگر که در در کرده و مثانه مفید است در
 ادویه سعید نوشته **معجون جوی حینی** ترکیب عماد الین محمود شیرازی هتبه تقویت باه و کرده و مثانه و معده و دل و دل و
 جگر و سرفی رنگ و رنگ ساق عین بوی دمان مجرب است در دیگر منافع بسیار دارد مصطکی یا شتر اعرابی عود خام زعفران مشک
 عنبر زرد دمان سورجان سعد کونی هر یک در دم مردارید با سفینه صلابه کرده نمط که کسی از لاجود است و اگر مانع نشود که
 لاجور و گندم جوز با سیاه در اجنبی فلفل زنجبیل هر یک در مثقال رو نازد اجنبی انیسون رومی سنبل سیل هر یک
 سه درم مسکه صیدامای رومیان در در مخری از سیاه تخم کوزه تخم شلغم تخم زرب تخم بونجه بهمن خشک مرلی تو درین هر یک
 سه مثقال حقیقته اشک عمیق مثقال ده درم جوی حینی اعلی سحابه مثقال درق شلغم سیدس هم مجموع ادویه
 کوفته بخیمه بر اندیس کیزند و اول سینه گلا در زبان باد بخوبی هر یک در مثقال در دو طل آب کچما لاجور چهار حصه
 کمانه قضا سازند بعد از آن بمانند تخم خربزه تخم کاسنی تخم خنابرس تخم خنجر هر یک در مثقال و از اینها بنسویه کیزند و آب بنسویه

مختلفه ساکنان این شهر بوده انتخاب از بعضی نسخ صحاحین خوب عینی کرده و در این تقویت باه و منضبط و در بعضی از نسخ
یاخته زعفران مشک یک نیم مثقال لاجورد منقول در اوید ناسفته بجز نیم مثقال کنگر سحرخان کبابه شطرنج کنگر
سبل الطیب هر یک مثقال نوری سرخ نوری سفید هر یک مثقال و نیم بسا سده و دو مثقال اوله معشر کل کاوزبان گانغ منقو
خزیزه منقو خیار منقو کدو شیرین منقو سهندانه منقو نمرنگ نادرنگ منقو خزنه هر یک مثقال کلاب یا دسیر خوب عینی نیم اوله منقاد
منقال اصل سفید برابر او را فند در او بر میخون جو زری نفوت باه بخشد و با تمام آرد در حده مطور بند میخون جو الیه
سنگ گرده و منانه بریزد منقو خزیزه منقو خیارین کاکج منقو کدو هر یک نیم حوالیه و بیجا درم اوید نیم ساخته منقل
سرسند شربی دردم تا درم میخون حوالیه و کبیر سنگ و رنگ گرده و منانه بریزد کاکج اسارون قردمانا منقو کدو
نم کز من غار منقو خزیزه منقو خیار منقو کدو و سهندانه منقو قشایسینون هر یک نیم حوالیه و بیجا درم با سده وزن اصل مصفی
سرسند شربی دردم تا درم میخون خشت الکید بسیاری اول که از سردی بود دفع کند سوزان دردم کشته خشتک
سکه درم طباشیر چهار درم قشور کندر درم سرکه تر کرده و خشتک زده بخیزد منقو حبت الیه و در ربیت درم شربت بیه سیه درم سرسند
شربی سکه درم صبح و سه درم شام شربت بیه میخون رشیدی حبه تقطیر اول و سرعت انزال منی لغو دارد و کونار
فوقل حقیقه شعلت منقل سبل مصطک ناخواه هر یک درم با نیم منقل سرسند شربی دردم میخون شقراط حبه تقطیر اول
و قنعت سنگ گرده و منانه سفید است در اوید صدایه ندر کوشد میخون سقنقو صاحب طالی گوید که صاحبین همه قوت
باه بسیار است اما بهترین باشد مشک کی نیم مثقال با قوت زنده بکیرم اصل بکیرم و نیم همین شقاق مهری فاقله کبار
و صغار سبل الطیب که بوزیان بسا سده کبابه خولجان سان الحصار فرزند کنگر منقل مصطک عنبر اشترک
سندی مرادید ناسفته هر یک است درم نصیب کاجوان خشتک گرده و سوده خود دام منقل بون زعفران هر یک نیم در محلول
نقره محلول هر یک مثقال نیم خشتکاش سعد زنجبیل سده کبار و جن با دوام حقیقه شعلت هر گرده درم سره سقنقو بازده درم جز
اعظم حوب سوده می مثقال فند سفید اصل کلاب هر یک کس شربی از کدو تا یک مثقال و دیگر نسخه حکیم معین الدین بهی و منضبط
و منقو گرده و شت اول و باغ را قوت بخشد با قوت زرد بکیرم اصل بکیرم و نیم کبابه زنجبیل سعد سندی ازب منقو نادر سقنقو
مصطکی نیم نسبت نیم کدو نیم شت ساج حوب کبابه بازورد نقره محلول از محلول هر یک است درم نوری سرخ و سفید هر یک
چهار درم شقاق مهری همین بوزیدان کور بخان بسا سده منقل قضیب کاجوان خشتک گرده و سوده منقو نادر منقو خیار
منقو خزیزه منقو خیار اصل الحصار فرزند کنگر فاقله کبار نیم مثقال در اوید منقل درم حوب کبابه خولجان صدقین خشتکاش سفید
کاوزبان گانغ نادر بخوبی نیم بون اسارون قردو درج عفری خیر لوی اصل قردو ورق قردو حوب اوید ناسفته خود دام مرادید ناسفته
هر یک نیم عنبر اشترک درم حقیقه شعلت زعفران هر یک بازده درم سره سقنقو بازده مثقال جزو عظم خوب بوده صد
اصل بقدر حاجت میخون سقنقو ز صغیر باه رزاده کند قضیب سخت گرداند و سرعت انزال را مانع است

و با سوزن در اطلاق بطن و امراض باره نافع و موجب فلفل در فلفل قرمز قرنفل سباسب جوز و مصطکی زعفران لادن کما
 تم قرنفل در غیر یک محقق جوب یعنی نهاده متعالی همه را کوفته بخیمه با سه جندان غسل گرفته بشنند شتری از درد
 متعالی است متعالی معجون فولاد در امراض قوی الاثر سیوم معجون قناد الملک سنگ گره بریزند در او یک صدمه گذارند
 معجون قرده مانا سنگ گره و دشانه براند و مله در کند و حقیق براند همانا است متعالی در اجنبی سمن الطیب زعفران
 فطر اسالیون صمد نم سندان مشکطرا مشمع هر یک در حاره متعالی قرمانا است نه متعالی غسل نیز جید شتری که متعالی
 معجون قرنفل اشعی همه تولد و ناسل محربست و نبات بهی و موافق بار در اجانب این در نطعمی این جهت امراض معضالی وقت
 منی بیکو کردن زنگ سار و قوت با صند زعفران و حسته سودا و نافع کبابه قرنفل در فلفل در نیم متر من شده همچنان بپزند
 مایه شتر اوابی تخم کرفس تخم بویجه تخم انبوس تخم کندنا تخم سلیم تخم خیار تخم قسط تخم جویزیدان بعد از مغلطه خوزه قند صفا و
 کباب تخم زرب خولجان قرصه در بلین همین تخم از روک موهن قلع معون فلفل لسان انصاف در ورق طلا غسل شتری خشک
 خردل مازر فراه یک کفیفقال شتر سینه شتر بادام شیرین با بریل معون فلفل مقشر غلظت سنگ گره و قوی هر یک در
 متعالی حقیقتی است کفیل در اجنبی هر یک شش زعفران ده متعالی قرص اشعی شتر گره او غسل گرفته در سمن
 او در بر شند چنانچه رسم است معجون کاکج که بقوه کرده دشانه و بول الدم برانان بود زعفران در دریم معون خوزه تخم
 حاصل افزون مغلطه خوزه بریان معون فلفل معون بادام تلخ زبان هر یک دریم کبریا جگرم زرا لینی تخم کرفس تخم از زمانه هر یک مقدم
 کاکج سینه درج غله کوفته در حینه میفنج بر شند شتری بکیرم با خند بقون با ماء النسل با شتر سینه شکر شش و بعد شش استعمال
 کنند و در بعضی سنها عوض معون خوزه تخم خیار زه بخیزم نوشته و در نسخ صهار کجست ده درم در موم است در بعضی آنها شکران
 سه درم نیز نظر داده در نسخ صهار کجست کثیر است درم است معجون کدر سبحان گوید که شهوه جماع دانست بیفزاید و
 قوی دارد و سردی کرده میرود با ده تخم کفیل کند مله غلظت از صده و شش خوزه در دوسم در آن را نیکو کند تازه بود در شش
 میلانند پس کار در خورد کنند و سه من در ایک سنگین کنند و غسل حیدان برادر بزند که بالایش براید و با شش نرم بریزد و کفیل
 بچنانند تا نیکو شند و در موی دردی نماید پس جوز بوا یک عدد و زعفران یک درم فلفل سفید انبوسون صمد بر روی کوز کباب
 هر یک یک درم در اجنبی سمن مغلطه هر یک سه درم زنجبیل پیچیزم کوفته بخیمه با او سیاه بریزد و کفیل حرکت دهند تا خوب بپزند
 و در ظرف بکین بریزند معجون گلنار سلس البول باز دارد سودا کرد و یا هر یک پیچیزم گلنار ده درم کند بلوط هر یک است
 درم کوفته بخیمه پس معجون سازند شتری یک متعالی دیگر که همین عمل دارد و حقیقتی است فلفل در فلفل هر یک یک درم گلنار در درم
 شاه بلوط هفت درم کوفته بخیمه پس بر شند شتری بکیرم معجون کند حینه فلفل لول و سرعت انزال منی نفع دارد و است
 بلید سیاه پوست بلید زرد بلید آینه مقشر هر یک سه درم بریزد که انی کرد و یا ناخواه هر یک پیچیزم کند گلنار بلوط شتر سینه
 هر یک درم کوفته بخیمه با سه جندان غسل بر شند شتری در شش مال صبح و شام غذا کباب دیگر درین با متعالی اجزا

جلد دوم

محرمانت والرحمة باب و اربعینی یکدم صمغ عربی زربان راز زبانه کرد و باز بخیل تخم زبجان گلادربان هر یک یکدم کند زکر
 صندل سفید گل ارمنی دم الاثون بادرنجنه بودین هر یک در منقار تخم خشخاش سفید بجز درم شل شروع الرخوه سه بار باز
 ادویه مجوز کنه بجزون کبوترقوالی نسلس المول و سیلان می باز دارد کند یکدم صندلین عدس قصه المیزه تخم خاص
 صغ عربی طباشیر هر یک در دم حب الاس و منقار افاقیا گلنار هر یک یکدم کوفته صمغ بجماله برشند شربی بجز درم بعضی
 این محجون را بنام محجون ماسک المول نوشته اند محجون لولوی زکریا المولین است هفت مفتق دار قصبه است هفت کند
 و ادویه می کشاید و سهوه زیاده کند و اعصاب را قوه دهد در خون تیزی عظیم پیدا و غوطه بسیار آرد و دوشی مرد در زن
 بفراید صغ عربی کبیرا هر یک یکدم فجاج اذخر سعد کرنازج سلینج دارچینی اسارون مصطکی هر یک نیم منقار کانج رخ بلباب هر یک
 یکدم مردود ما سفند سدر هر یک یک منقار آمینون بهن سفند هر یک یکدم کوفته بخته با بجمدان عمل برشند دفت خانیان یک
 مجامه یک منقار باب یکدم مجوز زرد در تخمه المومنین سنه مسطو چنین نوشته صغ کبیرا هر یک یک منقار سلینج اسارون ارمنی
 مصطکی هر یک یک منقار اذخر سعد کرنازج هر یک در منقار آمینون بهن سفند هر یک یک در منقار مردود ما سفند سفند
 هر یک شش منقار کانج رخ بلباب یک منقار آمینون بهن سفند هر یک یک در منقار آمینون بهن سفند هر یک یک در منقار آمینون بهن سفند
 و قطران در دیگر امراض مشابه در غوطه دوم ادویه امراض اس گدشت محجون ماسک المول ادوا بول باز دارد در صندل
 هر یک یکدم کبیرا سعد هر یک در دم نیم بلبله کابلی بلبله سیاه سحر هر یک بجز درم کندر مغرب جلد هر یک ده درم بسل برشند و دیگر
 شکار کند بجز درم بلبله کابلی بلبله آله بریان هر یک سفند درم حب الاس ده درم صمغ ارباب استخوان چند مرتبه بچسباندند و خشک
 کنند و با شربت مورد محجون سازند دیگر لادن بجز درم حب الاس بجز درم صندل کبیرا بجز درم کوفته شربی شش منقار تخم
 صمغی که اصحاب امراض باره نافع است حلیت بجز درم انجروه عاقره قاضل هر یک نصف جزو زنجبیل منقار دارچینی تخم بجز
 حرف هر یک یک بجز درم صغ عربی بری برشند دیگر که در امراء و کفین غوطه و تقویت حرارت غریزی و تقویت بن و نهاده خون
 صلح و اصلاح منی در منع اذیت جلی و صفتان عجیب الفل است مسک شش قرطافا در هر شست قرطافا در هر شست قرطافا در هر شست قرطافا در هر شست
 و فضل آمینون فلفل سفند هر یک یک منقار عاقره قاضل زنجبیل هر یک نیم و قید دارچینی فلفل حنان هر یک شش منقار تخم زنب
 تخم کندری تخم انجروه مغز گردگان مغز جلوزه مغز نارسل تخم شلغم مغزین بهمن تخم است تخم گندان هر یک یک بجز درم تخمین
 ده منقار خود سفید پوست را که در آب تره تبرک تازه سه بار چسباندند و خشک کرده باشند خشک است سقوف که در امراض
 آب خشک تازه مرئی ساخته باشد هر یک یک قه آب یا ز بظل عمل صاف یکطل زرده تخم فرغ مغز کبیرا هر یک یک بلبله عدس
 خود عمل را در آب یا ز بظل آنرا بعد از آن دیگر اجزا برشند شربی دوم درم و اگر سفند شود صغ عربی او یا ز شش زالی کنند
 یا ماهی رو بیان بهمان وزن و مشک صمغ معا جین حسن که گلاب حل کرده آمیزند و دیگر که باه را فوت دهد و گرده را تقویت
 نماید و نفس خشن سازد و باد های صده تخمیل ماید و بدن گرم کند و فوت عاقله سفید را عاقره قاضل تخم شلغم تخم زب

جلد دوم

قمبرازی بهین قلب شفاقل زعفران هر یک سه درم طباشیر سفید شش درم مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبل مغز
 تخم خیارین هر یک سیاه زده درم موخو قنبی درم عمل نبات هر یک همین شش درم ناکیدرم در نیم روز کا من در افزون
 روغن قنب سبب آنها بخار اند دیگر کثیرا لاجزای مختصر عبدالعزیز طبعیت کثیرا شکر عاقرقورق در زمانه
 یخ فیکلوش اسارون جاد شیر خرم سفید آن جدول کبابه افلفل سیخ نکوزد تو درین حب فلفل با جیل زردند طول هر یک سه درم
 بوزیان سراج خشک می عکالک لانا با عرز نخوش حب صندریه زکامی با فلفل کل بود نه زری تخم لیون تخم شست تخم آب تخم گندما
 تخم خزه تخم جویبر تخم بوجه تخم زه نیرک تخم بیاز تخم ایت تخم کرفس حبلی تخم کرفس نباتی فلفل تخم کرم تخم کبدان روی فلفل طبعیه
 سیلخه فطر اسالیون گرم دان کرده سوهارن سوسن لیمه برری انجیر خشک هر یک سه درم مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبل مغز جودار
 مویزای کالی غیره شکر لیس سکه سفید اخابه خردس خشک کرده قند کلاه مو ان کرده سورجان تخم خزیره تخم خیارین
 انیسون لارزانه زعفران حب البان انجاکر خشک خود بلبلان رخ با بوزنه حب بلبلان سفید کبک سفید کبک تر بنفشه مرغ
 خایه گوز در سه شیر بیه گوز هر یک سه درم مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل
 قرض لعی قرقه از باد مسد کوفی تخم گز سفید سفید مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل
 کبک سفید مغز بادام مغز بلبلان مغز نارچیل مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل
 زعفران حب الزم مغز کرم خشک هر یک سه درم مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل
 جیل مغز بادام مغز بلبلان مغز نارچیل مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل
 وزان سهل گرداند و بجه مرده بیرون ادر خردا چینی هر یک دو درم برگ سداب برگ گوبه کوی خردا مانگنطراشع فوفه
 حلیت سلکین جاد شیر هر یک سه درم اسهل درم حب لیون مصفی سرشند شری شش درم فلفل خردا بادام کویه روغن کبک
 معجون مروح الارواح مرغی است غریز الوجود عظیم القدر مبهی و تقوی آلات معنی ددل و معدده و حکم و حرارت غریزی
 فلفل در وسط و مغز بلبلان مغز نارچیل مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل
 ترخی حساب کند بر شش عورت را خوش کنیا فوت رمانی با قوت کبود لعل جیشی بزوزه زرد زرد زرد با
 شش عقین یعنی هر یک کبک مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون
 قسط شیرین روغن فلفل بوست طبعیه زرد طبعیه سیاه زرد اند در خردا درین در روغن مغز بلبلان مغز نارچیل مغز بادام مغز نارچیل
 بیل هر یک سه درم مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون مغز اسارون
 درم سیاه جودا شکر کلاه زبان انجاکر کبابه انجیر اسارون شفاقل همین سرخ همین سفید انجیر درق بلبلان قرقه کبک
 چهار مغز مغز تخم آب سرخ کدو تخم هندوانه تخم خزیره مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل مغز بلبلان مغز بادام مغز نارچیل
 در مغز صغیر مغز حب القطن مغز حب البان مغز انجاکر بادام شیرین بادام قرقه کبک سفید کبک تر بنفشه مرغ

اسطوخودوس را بوزن صبی سناکی غار بقون لا بود و منقول هر یک بخود صمغ عربی سقر صبی او شتاب زنا کثیرا
 هر یک است من مغال مصطکی و سنج کور النمل جد و در باد زهر حیوانی گل تخموم از دهن لبان هر یک صفت مغال حبث لیزه
 و بر زعفران ابریشم مفرغ منبذ ستر کند مرد در اید تا سفته هر یک است مغال و صباغ رنگ های سفید سکه صید
 سر کجنگ حصین مرغ سر طان اهزی سنگ است علاج سوزان کرده کعبه بقوم سخته مشک از خیز شربت مرغ و صمغ سالاب
 ده مغال قرص اسفند بارده مغال بویایی جوز ماش هر یک در ده مغال قضیب گاه کوی سوزان کرده سینه مغال
 شتر اوابی صفتی اعلی ب صبی هر یک بارده مغال تودری لکلون تودری زرد تخم کفر تخم سبب است سوزن تخم جرم فاضل
 تخم طوبون تخم اجوه تخم کدو تخم نیاز تخم خندرخم تخم شفت تخم کدو تخم زبعم اسفندان سفید صلبه سیاه دان تخم خشکای تخم کویا
 رازبان هر یک سی مغال قرص لینی چهل مغال مشت اکبر چاه مغال حل مصفی نبات هر یک بوزن او دویه حل کاز شرب کند
 ساخته باشند و وزن او دویه آب افرو دلی گلاب عرق بهار عرق بوی مشک هر یک نیم من تریز آب انار شربین آب سبب
 هر یک یک من تریز شراب انوری پنج من تریز سون سازند و بعضی در ادا را کوفته بجهت برباب انوری شرب نشا زود تر میکنند
 مسجون مسیحی که منی افزاید و باه برای گزند و سرعت انزال و دفع دبه بلسنه در او دویه صمدیه گذشته مسجون مسیحی کیف در وضع
 از مسجون سابق قوی تر است و نشا تمام آرد ورق نقره و ورق طلا مشک هر یک بخود من حل که با بسد و در فضل بچین بر یک کدر
 مرد در اید تا سفته سانج سعد خیر انهب هر یک در دم خوبان کبابه قرص سبل الطیب فاعله هر جزو او جوز زو او کوز کوز است
 مصطکی ان مصفا فر سبب هر یک است در سه چهارم قرصه گاوزبان گل سی هر یک بخود در دهن قصب سی مغال حل و در بند مسجون
 ملوکی همه قوت مجامعه و تعویب صده و ششها بسیار مجرب است فاعله کند هر یک کشفان استند دوم مغال جوز زو او قرص
 لب استن ان المصا فر صمغ افروز بچین در بعضی مصطکی زعفران عود هر یک است مغال قند و گلاب هر یک است مغال
 قند و گلاب حل نموده عمل بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آرد او دویه مسجود بدان بر شند مسجون مسک که با کوز
 بخورند انزال شوند انبون معری جوز زو او قرص مشک عمران فلفل زعفران قرصه جلا بر بر اس صاف محمد بر شرب از اید در
 کدم هر شرب که اراده عمل باشد وقت معرین را بکوزند و بعد شش منقول انبار شند و درین اثنا باید که طعام نخازند جان طعام
 که قبل از معرین سبک اس کرده باشند کانه است و بعد فراغ اگر وقت طعام خوردن باشد البته باید روز دو الا قدری شیر نموشند
 و صفا قدری گوید که من بعضی اعراض را که مبتلا است انزال بود قدر دو بخورد ازین او افروموم که هر روز کوزند و بعد است
 چند روز علت سطر از ایشان زایل شد دیگر بجهت سرعت انزال بی نظیر است و بجز بولانا جلال الطیب مشک و انگلی نیم
 سبل الطیب را عود خام مصطکی هر یک در ده مغال قرصه در بعضی هر یک است مغال جوز زو او پوست خشکای سر که با مغال
 اسرار الحکما است مغال حبث سفید صمدیه و سبل که چند او دویه بسر شند و تودری او عن بادام و اصل همانند مغربی
 از یک مغال ناده مغال مسجون نا سخاوه که کرده و باه را قوه دبه و نوظ نام آرد در سه نسخه آن در او دویه صمدیه گذشته دیگر قوی تر

بلد دوم

قویتر در تقویت باه عجیب از مواعفات عکاسات ازین است تخم که مغز بنینه دانه منزه تخم کوچ هر یک که در گل سرخ می باشد
 رخ نعلن هر یک که شماه صغری می بود غرضی هر یک که در دوم غنچه راز تخم رب منزه تخم انگن هر یک که در دوم حوصل بسیار نماند
 تر نعلن خولجان عازر فرما مصطکی جوز بو اوزیدان رزبنا در خمیل بی ریشه اشند سنبل الطیب کبدر تخم نیاز کلبه تخم منقح
 تخم انجبه تخم تیره کسبم کندنا شیطرح از او بدینندین نودرین نعلن قسط نبرین تخم فنجک است شهدا ج مایه شتر اعوا
 موچس کبکمان بید شادو تخم جره جره بل رخ بون کوله هر یک که کبوتره : عفران سبوزم موصلی نونیز در اجینی نزل النج هر یک
 کیبوتره نیم کفید بقشر خنخاش مشک نتر خلیزه پوست بلبله پوست بلبله هر یک دو تونه تا خواه تخم کوفس هر یک که در
 مغز با جل حصینه لبلبله یک سکه توله ای از میان ده متقال غسل سفید کوزن ادویه قند سفید دوزن ادویه
 مسجون نظام شاهی که مولانا حسین ساخته مشک در متقال درق طلا درق نقره هر یک سه متقال غیر از شنب
 عود خام سورخان سبل تخم منقح تخم نیاز تخم رب جوب جنینی مراد بلبل هر یک بمتقال قر نعل سعد کوفی اسارون
 قاعله بسیاره قر نعل سنبل الطیب زربت نخود اوندی مارشک سکه سفید انخلجان اسطوخودوس کباب صلبی اوزیدان
 صندل سفید منزه کوشک ناب جل گردگان گاورنان با در خمبویه درق شاسم فرم هر یک سه متقال عفران تخم خزوه
 هر یک که از ده متقال درق گل سرخ مصطکی ابرشیم مفرض در اجینی نودرین هر یک سه متقال شتر کلبه پهنین حصنه لبلبله متقال
 هر یک که در متقال جوز با ای عدد درق انخلان شش مجموع غسل کف گرفته بقوام رسیده سکه دوزن ادویه و دیگر که مکتب تخم
 نظام شاه ساخته یا قوت رانی مراد با مسفته با در زهر خوانی ازرق طلا ابرشیم مفرض عود متقال مصطکی در اجینی سنبل الطیب
 هر یک سه متقال غیر زعفران اسطوخودوس با در خمبویه رزبنا در هر یک بمتقال سکه سفید مایه شتر اعوا بی حیدریت سر هر یک سه متقال
 بزربا بیت متقال درق لیمان بوزن سه ادویه با سه جیدان غسل برشند مسجون هر مس که با مرغن کرده سفید است
 کلبه شخه آن در ادویه اما گشته دیگر که شتر آن شتر الله تعالی در ادویه مفاسل بابا مسجونی که چند درق حکام بابا
 حکم نظام الدین علی است دم الاغوبین سبده تخم خزوه تخم شنبت هر یک سه متقال سعد کوفی گل سرخ صندل سفید درق نقره
 طرا تیشوخ انجبار فونن : دوزخی مصطکی مغل ازرق زعفران هر یک چهار متقال گلنا گل مخوم تخم نعلین جبک کبک
 تخم نداب تخم نور طبا شتر تخم حامن کندر سادج هندی کرو یا فصاع هر یک بمتقال پوست بلبله زرد بلبله یا
 زره بد بجر شنب که با مراد تخم شتر هر یک سه متقال تخم کبوتره تخم فنجک : پوست متقال کافور
 اسطوخودوس هر یک سه متقال شیره آله افیتون هر یک با زره متقال شاه نوط مسبت متقال تخم خنخاش مسبت تخم
 متقال شهدا ج جبل ریح متقال ترجمین سکه صد : سنبل الطیب متقال کلاب سه مینا مسجون سازند دیگر که شتره حاتم
 بشکند در می کم کند تخم سدا را : بوزن هر یک یک درم حیدریت سر بز النج سفید تخم کاسنی هر یک دو درم با سه جیدان
 غسل نرسند : دوشتری دو درم و اگر دو درم رخ نهادم درم تخم نداب سبوزم گلنا را اضافه کنند و با دوزن ترش

سجا در اندام مقصود حاصل شود همچون که سنگ زاز من کناشس سابر در صینی زینیل فلفل ایضی در فلفل
 در دو تخم زلفس قسطر فطر اسالیون غشای سیخه کما فیطوس بودنه نهری بودنه غبطیا انکا دروس قرا موم ناخواه
 آنو لوقند ریون زازانه در حیح زازو زطویل مطلی کور این بیخ سوسن آسماگون فوزیره کرامی نه زازانه
 اینسین شوق خردل حب صنوبر زعفران سون حبلسان تخم جرجهر صغری بری فرمانا تخم سداب بری تخم فلفل کنگر
 سیاه اجزه در فلفل حب هست فلفل اذخر بر یک کدرم و نیم حیح عاقره قافریون حب سید ستر بوست بیخ کبر
 فونجان خشک یک دودرم حب قنط صمغ اجاص بر یک کدرم عقارب محرق چهاردم کوفته بخینه رودغن
 باسان کیرطل جرب کرده بس منزوع الرغوه لیسر شد بعد ششماه استعمال نمایند شربی ریودم باصفدرم
 دیگر قویتر سفوف از تخم آرابن اسیل حجر اسفنج بوست بیخ کبر تخم زرب فاکتر مغلوب حجر الهوداد سفوف قند ریون
 الکیه سوخته چون زکوبی خشک کرده فطر اسالیون اسارون قسط سیخه روح حبلسان صمغ زعفران فلفل کدوش
 زازانه در حیح زیره کما فیطوس بر یک کجوداشق مقل سلکینج افیون بزرالنج تخم خیاره تخم تلون تخم زازانه تخم فلفل
 مغز بادام تلخ حلقه مغز بلبله زرب یک در جز صمغ زازاد آب سداب کاندی بیخ فلفل باطل معجون کنند شربی
 بیدرم ناکینفعل باطله خشک دیگر درین باب منقول از صبح که حوریه شسته زین محرق عقرب سوخته فاکتر بر
 کربن بطی رادار بن سنگ اسفنج خون زکوبی خشک کرده فاکتر بوست بینه که چو صاران رانده باشند روح حجر الهوداد صمغ کوبلی
 جود بر یک کجود فطر اسالیون در دو شکله این صمغ او تخم خط فلفل بر واحد کجود نیم باطل معجون سازند شربی در مغز
 باطله خشک و سیاه دیگر حبطناد در دم چند سید ستر فاکتر کدرم بر یک کدرم زینیل فلفل زلفس بر یک کدرم
 حیح فاکتر ده درم بس منزوع الرغوه معجون کنند شربی در دو اگر با نصف درم بعد ششماه استعمال نمایند دیگر از نیم
 تخم کرفس صمغی تخم زازانه ناخواه فلفل سید فلفل سیاه چند ستر بر یک درم عقارب محرق فوشاد در دو فطر اسالیون
 بر یک کدرم تخم کسب تخم زرب بر یک کدرم سداب خشک کدرم کوفته بخینه بس منزوع الرغوه معجون سازند
 شربی از نیم مایه مغز آل بانی که دران تخم کرفس در زازانه جوشانیده باشند بسند معجون کما فیطوس را سفید
 است فطر اسالیون موفور بر یک چهاردم در دو آسین تخم زلفس حبلسان بر یک کدرم کبر اودرم کوفته بخینه
 مسفنج لیسر شد همچون سفوف از فید روح که نقیله و ادرا لول زاد اف و سردی مشابه را دافع است مصطلی بلبله زازانه
 این بر یک کدرم گلکار زیره سیاه ناخواه کبر ابر یک کدرم کاندی شوخ بر یک درم حصه لیسر شده درم کاندی سید ستر
 هم شربی از دو درم تا بخیزم معجون که لول فی الفزاش باز در درم کندر آقا قیاسان با شیار بر یک درم
 شب بانی بران کدرم تخم خطی بیدرم بس تخم کسان طبله کابلی بران بر یک درم کوفته بخینه با شیار شربی
 کدرم باشد دیگر جناد اجمت و افغان حلین مرده از حکیم کمال الدین حسین شیرازی مرکی در صینی بر یک درم فلفل اذخر

بطلد دوم

درق سداب در نه جلی قردمانا مشکط امشع دو و خلقت بسکینج با و نشه بر کشته شدن اجزا کوفته بخینه و صدم عمل
 لبرشد شرتی سه متقال از غلج دیگر که اعتبار طهت اهنیم مودندست و در دار از ان بد صفا دارد و تخم زرد
 اینون بر یک دوم مشکط امشع رو نیز جی خط اسارون حما حرل حبه هر یک سه درم مجموع کوفته بخینه با سه جند
 کف کوفته لبرشد و هر بار او بقدر یکتقال بخورند معجون که حیض بکشد یا در چینی بکند مشکط امشع یکتقال سله اسارون
 تخم فلت هر یک درم فوه سه درم تخم خربزه پنج درم همه کوفته بخینه لعسل کف کوفته لبرشد شرتی بخیزد و دیگر که حیض را
 در در معاصل ساکه از رطوبت بود و دارد و ما میسرج بوزیدان فطوریون مشکط امشع فو دو تو هر یک درم تخم خربزه هر یک
 گلنج هر یک سه درم تری چهار درم لیلک کالی آله هر یک نیم کوفته بخینه لعسل مصفی لبرشد شرتی چهار درم با سه معجون کردنان
 حاطره که عاده با سقا داشته باشد زمانی که در ماه سوم شروع شده باشد هر روز بقدر یکتقال بخورند من سقا که در شاه
 عاج فلفل شاد گوزن سوخته گلنار بر شیم معرض هر یک یک شانه مردارید جهان بسدیش سفید گلنج گل ارمنی کفیر شاد و سهند
 معطلگی از بناد کباب معنی هر یک داشته کوفته بخینه بر انگلیس کمانه و سیره آله سرتسه معون سازند و کا فو قهوه سهند
 آمیزند معجون که معین عمل است بر طبیب زعفران هر یک بخیزد مردارید با سفته بسد فلفل زنجبیل فلفل جزیره سندی بسکینج
 ساج سهند سرگ فلفل هر یک یک درم همین قاقله مغز جلغوزه از چینی هر یک درم کوفته بخینه با سه معجون عمل لبرشد
 و باید که عمل کف کوفته باشد و در ظرف آئینه بداند مردوزن هر یک نیم متقال بخورند دیگر که عمل است و از این
 زهر فز کرمی نر باشد بهتر و الا ای که در حال جوانی دستی رسیده باشد کثیرا بسد معول همین غلجان خردل هر یک
 پنج ماشه در پنج خضیه الغلب مردارید با سفته هر یک ماشه با عمل کف کوفته لبرشد و سه روز هر روز از یک ماشه تا بقدر
 شغل علاج و قوه خورند دیگر هر گاه که مرد خورد معین بر عمل باشد مردارید با سوده هم ماشه کثیرا استفقو بسد غلجان
 هر یک یک شانه بهم سنج مراره الفوز از بناد در پنج فلفل سفید خردل سفید هر یک ماشه کوفته بخینه لعسل معجون سازند
 شرتی سه روز متوالی از یک درم تا یکتقال بخورند معجون که کهنه سهول و وضع عمل نجات سفید خند پیوسته بر سینه ایله
 اهل بر یکتقال در چینی نیم متقال اجرا کوفته با کین لبرشد شرتی دو متقال با با اصل با شرا کهنه دیگر فوه
 قردمانا مشکط امشع هر یک درم بر کسداب بست درم کوفته بخینه با شرت بخیزد ماشه تا بخورند و در وقت
 کند و بقوم آزند و او دیده در ان لبرشد شرتی بگره گمان صبح و شام معجون نافع علل اعصاب سائل فلفل سه درم
 شفاق چهار درم ان اجنه فیر تخم کدر تخم شلغم هر بر نوری سرخ و سفید هر یک یک درم مجموع کوفته بخینه با سه جندان
 عمل کوفته لبرشد شرتی یکتقال دیگر تخم بایز تخم بلین هر یک درم فلفل و فلفل زنجبیل مغز حبه لوز حبه فلفل
 تخم شلغم هر یک سه درم شمشیر هفت درم نخود سه درم کوفته بخینه با سه جندان عمل لبرشد شرتی یکتقال مغز حبه
 سندی درین با معجون مودت همچون سین در تقویه باه و تولید می و سیاه دهنش مودت حال دهنش جوانی مانده

مجربات اهل هند است درخت سینل جو آمازه بکاوند و بیخ او که از میان سفید می آید مانند گداز یکی سوهه در سایه خشک
نموده سفوف کرده از جامه گذرانند بهم وزن آن شکر تری یا نبات می چون سازند و مقدار بجز دم هر صبح ناشتا
استعمال نمایند و یاد درم برسانند و از ترشی بر پیر کنند همچون موسوم همچون صبح عربی جهت تقویت باه و دفع
سیلان می در برای غلظت آن از مجربات قبله گاه و ممولات این حقیر غفره الله است صبح عربی از درخا آرد سنگهاره بر یک کاس آب
باز چیل منبر بسته نوزاد ام مغز حلونه هر یک یک جلد هم الماجی خورد و این صبی از بخیل هر یک یک نیم قرضل و دیدم فلنگا ز یکدم نبات برابر اجرا
بم چون سازند شترتی از کتوله تا دو نوله مفرح ابراهیمی معقوی باه و دافع ریح مانند وطن طبع و دافع سموم و دافع مبرودین مشک
دو درم عنبر درق طلا هر یک یک درم و درق غفره خرمسلی مر با فلن امن اللدول لومی از پهن سفید استه هر یک چهار درم یا قوت
شفت و اینا قطعه درم کوفس تراوند طول زراوند صمغ کندر تخم کفگیر نخل سفید جوز لطیفه بلبله کالی سالی بلبله تراوند
تا نخواجه استه هر یک یک درم لباسه سلطه و دروس سفیاج ساج حطمانا روی لسان الحصار لیان حاوی هر یک یک سفیدم درم و در
بهمنین با در بخوبه سفاقیل دروغ عقربی حب الفار زراوند طول زراوند گل مخوم لسان النور گل سرخ فلفل پوست ترنج قرضل قاقله
کبار زنجبیل مصطکی حشاشین هر یک یک درم حریر با نرزه درم عود زعفران حب لسان حصیفة لعلب قاقله صفرا هر یک یک
درم کوفته و بخته با سه چندان عمل بر شد شترتی از دیدم ناکیدم و بعد جهلوز استعمال نمایند مفرح ابریشیم کفقره
باه کند مفرح عظیم که درین باب سفید است مفرح جو اهر رشیدی معقوی کرده و موی است هر سه در لفظو سم مفرح کوسه
کیا به را بگنزد در ادویه قلبیه مسطک است مفرح طرب المجا لس از مخمرعات متافون است در تیج باه مجرب در تیج قلب
تقریه سده بی نظیر مشک خالص کشفال درق طلا درق غفره یا قوت رمانی لعل حبشی مرادید ناسفته لب که با هر یک
در سفال عنبر شنب گل ارمی هر یک یک سفال بهمنین دروغ عقربی با در بخوبه گلاد زبان گل سرخ سفید لیلن طباشیر کباب
قرضل زربک حبیبی درق شاسفرم فودرین مرز سوش سینب ساج لسان افروز عود خام سده کوفی سفیل طبیب
زعفران مصطکی حب لاس هر یک یک سفال حصیفة لعلب حشاش سفید هر یک یک سفال شربت فواکه جزو عظم هر یک
نصف ادویه عمل بقوام رسیده سه خند ادویه بطریق ستاروت همچون سازند مفرح عالم کبر صغیر مشک خالص درق غفره
عنبر نهشته هر یک یک کتوله عود لباسان لوزی زرد و سرخ تخم کدو تخم شلغم هر یک یک کتوله با در بخوبه گلاد زبان ساج سفید
قرضل در حبیبی سفاقیل پوست ترنج زراوند گل سرخ سفیل الطیب لیسین کفگیر ترنک مان کرده با چیل زعفران هر یک
سه کتوله حصیفة لعلب مخموله دروغ مشطاب ابرادویه عمل سه چندان ادویه مفرح طرب المجا لس سفید و کدو که در زراوند سفید
علو نجان است سفاقیل مصری خولجان حصیفة الشلب بهمنین لوزی زرد و سرخ درق ترکی لسان الحصار فی حسب اللسان
نم خیارین تخم لیبون خشک بر دره در حبیبی اسارون کباب صبی لباسه جو با و اقط شترین دروغ فرغ مشک زراوند
تخم فرغ مشک لیلن بو زردان کدو سفال تخم خرفه قشر تخم کدو تخم جوز هندی نارنگ کافور لعلب کدو کشفال نوزاد ام شتر

فوت معده و بزرگی در دل و سیم در دهان حافظه را توی کند و با هر دو با هم در یاری دهد و در التعلب در دقیقه و لغوه و صرع می آید
 بود و در اسهول بد قوت تن در درج و دماغ آفراید و در حج مفصل در صدر و عینه و ذوق و نزول اما وسیل و استر فاسده و
 معده و جگر و دماغ و رحم بکشاید و حصن براند و سینه و شش را جلا دهد و صلیق نفس و لغت الدم و برص و با ذوق و
 خفقان و محمود و علمهای دماغ بالکل زایل کند و صرخ دل بود و غم بزداید و علمهای سیر از اموال و زیان برین
 در دار الفیل فر سرطان و در در کین و ابدان عرق و سچ روده و عرق کلس و علمهای عصبانی و تکرر و تشنج و بواسیر
 معالج نماید و در ار کند و تضییع را قوی سازد و نفوس حب القرح و وسوس و جنون و سر البول و قطیر البول و خازن را از
 مداومت این مفعول زایل گردد و سعد قافله معارفه سینه پوست آلود کند در ایامی بهمنین فلفل سیاه در اطفال نقل
 از زرق نار جیل و جاشنه سفید خود تازی میکی با دوزخ حیوانی ساج سندی سنبل الطیب پوست هلیله و عرقان چند میزد
 تخم بادام بود و فلفل و قرض موسمی کانی کوبیدان کباب زنجبیل شقاق مصری مغز حلزون و خولجان با خود
 مخصوصه در کل با بویه ابریشم مفرض مشک خطیبا نارومی از او در جرح اسارون فرغون در صینی عاقره زرد ابریشمی
 حصیه اشک بر یک درم قد سفید بچه جلا در بویه بوزطایفی مفرض مصفی بر یک پند و در ورق طلا شش باد شترتی با
 ناکه در مفرض مهبی که حکیم حسن ساخته در ورق طلا و در قرقه اسنون اکدان بنیانه شتر تخم کرفس تخم هست تخم کز تخم بلبلون
 تخم کدو تخم کلم تخم خیار تخم بوزیدان حب اللم صنوبر صغاری حب صنوبر کبار تخم ترب خولجان عاقره حردل
 تخم خیار حب نقل فلفل کسان العصاره ساج فیضل بر یک کتوله تووری سرج و سفید قرقه بهمنین خشک میلبا بسکه
 مغز لبته مغز اجیل مغز بادام مغز فندق اشنه شقاق جده و در هر یک دو نوله سنبل الطیب عود و غم غمب اشک کاذبان
 هر یک شسته توله قرض در اطفال بر یک جیل توله یا قوت رمانی لعل در جشی بر او را جود و سنول ابریشم مفرض مغز عرقان
 صندلین بوز بویه آله مصطک گلرغ بر یک جتوله حصیه التعلب در ایمنی زنجبیل کباب بر یک شسته توله لعل سدران اودیه
 مفرض میسی که مناسب است بدو نسخه در اودیه قلیبیه گذشت مفرض که حکیم سیح هبه نواب سپه سالار ساخته یا قوت
 سرج مراد یا سننه عقیق نمینی مرغان لعل در جشی بسد جود لاجورد که با شش کبر کاذبان از زباد تخم قرقه طباشیر
 تخم کشتیر تخم کاسی تخم ترب تخم انجوره تخم بلبلون تخم شلغم تخم کز پوست تریخ سطرین حوز بویه الباسمه اصل السوس
 خود لوزی هر یک در مغز بادام مغز بویه قرض مصطک سوز کوفی پوست برون پسته آله معشره در قرقه ساج سندی ابریشم
 مفرض شقاق مصری بوزیدان خولجان فلفل خشک کتان سفید تووری سرج سفید پوست هلیله کالی در صینی فلفل کدو
 بطوخودوس افتیمون شامی صندلین گل مخموم از رشک وید صینی مغز لبتم مغز بادام مغز فندق مغز بویه مغز تخم خیزره
 حب صنوبر کبار مغز کونک تخم حیر سنبل الطیب اشنه فلفل سفید در درج مغز بویه زنجبیل اسارون حب لسان باد شترتی
 سه نسخه خود بیهندی قافله کباب قافله صغاری از این کاسه کتان اشنه شقاق پوست هلیله سکنج دار رشک بادام در اطفال

جلد دوم

در افضل صدها حطائی اذ نراقی طالعین فرزه کرانی کسید مستخرم بر یکس متقال خصیته لشد مشک هر یک چهار متقال
 غیر اشبه بمقال عفران سی متقال جو عظم هم وزن ادویه نبات سعید کوزن ادویه عمل منفرع العونه دو وزن ادویه
 ورق نقره صد عدد مجون سازند اگر خوشتر خواهد شد سبزی رخ علاج هر یک سه متقال داخل نمایند مفرح معتدل موسوم
 بفرح اربعین تالیف میر محمد تقی که شاکر و میر ابو الحسن بر او رسیده علو بحان است این مفرح در منافع مثل حکیم عماد الدین است
 و مضار فیتون ندارد با قوت رامانی که برای سمنی مراد با سفته خرباش لاجورد معتدل بر لیمو قرض طباشیر سعید
 معتدل سعید عجمه گل سرخ بادرنجبویه گاوزبان پوست بیزن بسته سنبل الطیب ساج سندی بهمین تودری از دود
 مگگون خصیته التلب مصری متقال مصری لسان العصافیر کوزبان عود قاری دارچینی قرض کبابه حبیبی لباسه
 عدد در حطائی مکد یک متقال جوز بویخ علاج بزرا لیمو سبزی بر کاشه از می مکد دو متقال تخم بلبلون منفرع خیارین منفرع
 تخم فرزه مکد سه متقال زعفران عشره اشب رق طلا ورق نقره مکد هم متقال رب سیب شیرین رب شیرین مکد با نژده
 متقال شربت انار شیرین بست متقال عمل مصفی کعبه متقال بدستور زرب کاشه شری از مکد هم تا یک متقال مفرح
 معتدل از حکیم علی که در نقوه رحمد و حفظ چنین لغایت نافع است و میگوید که این مفرح نام التفل است از حبیب سرفا
 در امراض مختلفه اکثر کار فرودم و گاهی اندکی جهت اسهال میدادم مشک خالص هم متقال قافله کبابه کل مخوم کافور
 تخم کشته لاجورد مسئول کل از منی قره سنبل الطیب از مشک تخم بادرنجبویه عشره اشب رق طلا هر یک مکد هم لعل بدستی با قوت
 رامانی هر یک یک متقال مراد با سفته لبه که با زعفران گاوزبان مصطکی دارچینی از لیمو خام پوست ترنج بهمین سعید اشبه
 از بنا و منفرع مکد و شیرین اطفاط الطیب ز مشک خرمه مفرح تخم فر بخشک طباشیر تخم خیار تخم کاهوس هر یک دو متقال صد
 سعید عود سهید گل سرخ درج عفری هر یک سه متقال شربت حاض جدرم عمل مصفی دو وزن ادویه مجون سازند شری
 دو درم ناسه درم مفرح معوی باه تالیف والده رحمت خان سیوات مشک ورق طلا نظر اسالیون هر یک یک متقال افاد
 حیوانی یکین متقال مراد با قوت شرب لاجورد مسئول دارچینی کل گاوزبان گیلانی زربش بادرنجبویه ساج سهید
 درج عفری پوست ترنج معتدل سعید پوست بلبله کابلی بهمین متقال مصری پوست بیزن بسته تخم بلبلون تخم فر قرض شری
 از بنا و سطرین لسان العصافیر منفرع الزم منفرع الخضر منفرع البیان منفرع القطن منفرع البهمنه منفرع قفل منفرع قلم
 اشب هر یک سه متقال ورق نقره قافله کبابه هر یک مشک قرض کاشه گاوسوان کرده تخم بلبلون عود خام تخم کدو یا به ساج
 منفرع جلیونه منزله بر یک سه متقال لاجورد با سفته التلب هر یک چهار متقال مصطکی لباسه هر یک پنج متقال عدد او درج
 شت متقال عرق بید مشک گلآب سیب شیرین آبا مرود هر یک سی متقال قند نبات بالما هفه خداد
 دیگر از حجات حضرت والده منفرع مسئول منزله منفرع خربزه منفرع دام تخم بلبلون تخم شلم منفرع الزم لرونه حطائی
 تخم اجره سنبل الطیب سهید نافع سعید تر باق فاروق حب قفل عود عفری قسط شیرین جنبه منفرع مشک تودری

در تجلیل تخم خرچر الیای مستفقو سر که کتفقال مغز جلوزه در درج کسب ان الصفاقره بارون هر یک کتفقال
نیم زعفران مشک هر یک در کتفقال پایه شتر عرابی دو نیم مثقال ماهی رسیان یک عدد در وزن جزو اعظم سیوم
حصه اودیہ نبات و عمل بالمناصفه سه چند دیگر بابت صفت جاه زعفران نیم مثقال مصطکی رومی نازک
بادیان پوست هلیله آله در افضل قرظ قاقده صفرا اصل السوس فلفل قضیب گار سوهان کرده تخم تریز زره کرابی
سبب الطیب ساج جوزبو الباسه نمکندی از بنا دهمین سرخ زنجبیل در اجیبی کتفقال خشک اسارون عافوقه اسکر
کتفقال عقیق در دم ابریشم مقروض تخم محتماش درق طلا هر یک مثقال عین شیب مشک بسم بھید هر یک کھار در
درق نقره یا قوت سرخ لعل شفاف مروارید کهر باسد هر یک چهار مثقال باراجیل رخ مثقال مغز بادام مغز خسته هر یک کتفقال
عمل سه چند صغیر یا قوتی مستقل در تخم حکمت بناه حکیم علی کذا که عمل او برین ترکیب بوده بهمین سبب الطیب قاقده
کبار قاقده کل کل محموم کل ازین زعفران حد و درق طلا درق نقره هر یک کتفقال مشک در مثقال یا قوت رانی یا قوت
از دیشب کهر یا قوتی کبابه نازک در درج مقربی از بنا دهمین کتفقال عین شیب قاقده مغز حیوانی هر یک کتفقال زنجبیل
خرائیده ساج هندی سعد کوفی شتاقل مصری از بنا کسدانه گل نیلوفر هر یک چهار مثقال گاوزبان پوست ترنج طباشیر
ابریشم مقروض هر یک شش مثقال بادرنجبویه صفت مثقال رباب به شیرین گلاب آب انداز شیرین هر یک کتفقال
عین گاوزبان صد مثقال نبات سفید ولایت مثقال عمل مسعودی دو وزن اودیہ دیگر از حکیم عماد الدین محمود
شیرازی مشک فلفل کتفقال یا قوت رانی یا قوت از دیشب کهر یک عدد سدر حبان خیزونه لیشب سراج بود
مستقل کهر بجد در حطالی درق طلا عین شیب صندل سفید پایه شتر عربی سبب الطیب دواله در درج مقرب ساج شیب
قرظ اصل جوزبو الباسه سعد کوفی از بنا اسارون خولجان نازک کبابه از بنا دهر یک در مثقال درق نقره طباشیر
سفید از بنا درج پوست بیرون بنه هر یک کتفقال شتاقل قضیب شتاقل عفران مصطکی آله مقشر هر یک
ساج مثقال ابریشم مقروض بهمین هر یک شش مثقال مروارید ناسفته هشت درم با عمل همچون سازن ملج مستفقو سر
در نقویت باه از خوشترین اشیاست بهترین است که از سوازی ناف برگرند که قوت ناف و کرده و سیه باوی بود
و اخذ سیاه مایل سرخی و برهم عبیده باشد و سفید و زیزان ضعیف تر است ملج که در قوت باه بکار آید زنجبیل در افضل
کوثری سرخ و سفید فلفل شتاقل مساوی بکوبید و با دو وزن کل نمک مستفقو سبب امینر و اگر زنجبیل تنها با نمک ساده
سبب امینر و در طحاها بکار بزد قوت آن قوی گردد و در مفتح متقوی باه است در اودیہ صد گدشت کلمه است و معلوم
در الفاظ اونیہ عصا تا سلس لظول که در او رام کرده سود مند است اکلیل الملک باونیه شتر کله بقضه جو شانه
ظول سازند لظولی که سنگ گرون و دمانه باره باره کند و بیرون آرد و بول براند اکلیل الملک باونیه گل سرخ خرد هر یک
ده درم پوست جزیره خرد سیاه و تان تخم قنطاریه هر یک یکصد درم ششمان اصل السوس پوست ساج از اینها هر یک یک

عقل و دم

بجز دم که کعبه هر یک چهار دم بر جان سف تقیسه هر یک است دم دو تو بر یک میگویند هر یک در مغز است در ده من آب بچوشت باندن
 به نیم من آید لظول کنند در آن بشنند در چون برون آیند در سه قطره در مغز عقب در اعلیٰ چکانند و دیگر که همین عمل کنند
 با بونه در نه تمام موز بچوشت برگ کوبن سرگین کوبن بچوشتا نند و لظول کنند و نقل وی برمانه و حوالی آن ضاه کنند لظول
 که سوزاک نافع است منقول از قادی برگ یا همین سفید کوفته بچوشتا نند و بعد بیکم شدن تصفیه در وی گذارند و بعد از آن
 و پس از آن با بونا بول کنند و سه مرتبه این عمل تکرار کنند بفتح تمام در وجهه خرقه بول در بر زعفران که در آورده بول کردن
 نافع است همچنین در خیار و کدو و لظول که جهت وجع رم و صلابه او نافع است موز بچوشت شیخ فقیه نام تخم کوبن کعبه تخم کتان
 با بونه اکلین المسک بزنند و لظول کنند در آن نشینند دیگر که همین کار کند صلبه تخم کتان با بونه اکلین المسک اطراف کوبن بفتح
 ماب و تقیحه در اربول و حیض کند برگ عا نیست دم خشک کوفته شش دم تخم خیار و باد رنگ نیکو کوفته یک چهارم تخم کاسنی در مغز است
 همه اینها بزرگینا سیده و صیغها نموده دوازده درم نبات سفید یا کله قند در آن حل کرده بزنند تقویح الیز و حیض هر دو از دم هر از
 این هر یک گرم و نیم دو تو منکط مشع هر یک در دم منیون تخم رازیانه هر یک است در سنبل الطیب ششنتین این چهار دم
 تخم خربزه نیکو کوفته هفت دم در شنبه کنند و یک نیم من آب بر آن بریزند و سه روز در آفتاب بنهند و شنبه خانه گرم پس بر باد
 چهار دقیقه با یک دم در مغز بادام بزنند و اگر بچوشتا نند تا به نیم من باز آید صابا باشد کلیم است و چهارم در مغز فایا نیه اعضا
 تا سلیه هر نسیمه از اغذیه مشهوره است و بهترین جود طوی که از آن ترتیب باید گندم و گوشت مرغ است که مرغ و کبوتر اغذیه
 مسمن بدن و گرده مرغوی باه و عصبه موافق سر زنده خوشنوشه و یا اس المنزج است و در پشم مسدود مصلحتش در خوردن
 سبکچین و در سردی در آنکو و با نای صیده انگلذن قدری از آنکو در رو بایست سه مرتقه قوام است گندم با که ده آب گرم
 بشویند و بسایه خشک کنند و در گرمه بر نه که از این عمل نمایند تا بوستش حل یا آب برود انگاه مگر طبل از وی در درگ کنند
 و مگر طبل در نه در چهار طبل گوشت زده و طبل آب بروی بریزند و آبش نرم بچوشتا نند و کف بردارند و رنگ مایه از وی در وی کنند
 و بوقت جوشتیدن بجز دم خوب در جینی در میان دیگر نیست و شش ساعه را کند تا یک بزد پس آنرا بچوبی یا کعبه
 بزرگ بزنند تا غلیظ نشود و انگاه زود مغز گا و بر وی بریزند و بکار بریزند آنچه از بروج نمازند این ترتیب است گوشت سینه
 یا مرغ بکار د باره باره کنند و در دیگر بنند و بجز دم در جینی و اندکی نمک یا وی بیامیزند و جندان آب بر در بریزند که با آب
 بر آید و با کتش نرم جندان بزنند که بر آن نشود انگاه فرد گیرند و گوشت بر آرد و قدری سداب کوفته بروی بریزند
 پس سرخ را بشیر خوب بزنند چون بچینه شود گوشت در وی کنند و یکغنی بزنند تا غلیظ شود پس بر روغن بادام و شکر
 بکار و اندک کیمه بسیت و پنجم در مغز فایا نیه اعضا تا سلیه یا خورشیدها تمامها از نه لغویت اعضا بر شش است
 با این ابواب در در او دین سردی در در ضمن مغزات این باب سخن زیادت لفظ و دم مکتوب نیم ادویه اعضا تهاک
 در میان طریق افند و خشک کردن چون تیس طریق سوزن اکلینه و سوزن مغز صفت و گردان شربت معاد در عرض فتق

و صفتش شکر کردن منانه جهت اخراج حصاة و تدبیر وضع حمل و تدبیر عسر ولاده و تدبیر اخراج جنین میت و میان استعمال قاناطیل
 که آلتی مبوله است زاده هر طریق اخذ خشک کردن خون تریس است که بزکوبی نیز چهار ساله را در آن وقت که انکور رنگ میزند
 بکشند و اول بگذارند تا قدری خون آن برود و خون میان گنجاها درازند و در یک سنگین بایز که کند تا سرد شود و به بندد
 پس آنرا باره کنند و بر جوان با سفال بایز که بندد و سر آنرا بجزئی بوشند و در آنرا سفید تا خشک شود و از آنم گنجاها درازند و وقت
 حاجت استعمال نمایند و این را یاد الله مانند طریق سوختن انگینه نیست که انگینه کار ناکرده با انگینه نسای سبید بایز که در کف
 آبی کنند و بر آتش بپزند تا سبز شود پس در آب استخرا بکشند که این دستور کنند تا سرد و میان شود که توان سود طریق
 سوختن مغز است بکیزد شیشه قلم و از دم در آن کنند و در کل حکمت بگیرند و در روز گرم شش سانه بپزند پس بردارند و بکشند
 و سر شیشه باز کنند اگر بریان شده باشد جان که توان سود گنجاها درازند و الا سر شیشه را دیگر باره بند کنند و دو ساعت در گذارند
 بپزند تا نیک بریان شود چنانکه سوخته شود که قوه آن رفته باشد و خام نیز باشد که توان بود صفت در کردن شربت
 مساجد و صفت هر گاه شربت مساجد از آب گرم بر آنجا بریزند تا نرم شود و با جوار در آب زینت سازند و در آن با بونوم گرم کرده مالند
 و شربت بخت بران جانند با جوار و پس بر فاده و ادویه قانعند به بندد صفت شکر کردن منانه جهت اخراج حصاة
 است که اول بیمار را بفرمایند تا از مکان بلند به سستی بکشد تا سنگ جانب عین منانه منوجه گردد پس بر کرسی منصف نشاند
 و دستهارا از زیر زانهای آن بردارد پس غایب نفیض سنگ مانند اگر محسوس شود فوراً شکر کنند و بر آنرا اگر محسوس نشود
 انگشت سیاه دست چپ جهت طفل از انگشت چپ بیمار جوان برود یعنی هر کس بدرد در داخل کنند و نفیض حصاة نمایند
 هر گاه سنگ بزرگ انگشت معلوم نشود آهسته آهسته از آنجا جانب عین منانه منتقل گردانند و کس کنند و عادی را بفرمایند
 تا شانه بهر دو دست خود بیفتد و دو عادی دیگر را نامور سازند که از دست بهت خود انشین را بجانب بالا و دست چپ
 جلدها عین انشین از موضع شکر بکشند پس کلتی مخصوص مابین مقعد و انشین کنند و باید که شکاف در وسط جلدها واقع
 نشود بلکه مابین جانب لیسرا باشد و شکاف بر سنگ خوب گردانند تا از خارج و بیع شود و از داخل باید میانقدر باشد
 که سنگ بکشد و اگر وقت شکر کردن سنگ از جای خود بلغزد و آلتی که از آن سنگ اهدب میکنند بر آرد و بعد بیرون آمدن
 سنگ زدن خون را مثل دوز صف و فاق کند و دم الاغون بند کنند و بعد بقطع خون شیمی یا صوفی را برود غریب
 ملتوب نموده بدان جانند و بر فاده بر بندند اگر خوف زرف خون ناشد ر فاده را لبر که در آب و در وزن گل سلول
 سازند و بر پشت بخوابانند در هر زمان قلیل ر فاده را آب و وزن گل ترکند و در زسیم ر فاده را بکشاید و آب زرت
 سفید کنند و هم با سلیقون معالجه نمایند و اگر حرقه بول بدید باید بمحاطه آن بردارند و اگر از اورام حاره چیزی ظاهر گردد
 اضمه و فلولات مناسبه بکار درازند و اگر در جراحه فسادی از ماکل و غیره بر با شود معالجه آن سفول کردن چون
 ورم از موضع جراحه سفول شود ورم در اندامون بر پشت و مصل بطن بر بندند و اگر سنگ تیره خورد در مجرای قضیه بده بپزند

جلد دوم

بند شود و بول خارج گردد و جلد قصبه را بجا نبردند و طرف کبره را بوطا سازند و با جلی دیگر صفت صفا در صلب
 قصبه محکم بندند پس مغال سنگ زیر قصبه شون کنند و تنگ آرند و با طهارت بکشند و شون را از شون مایل
 پاک کنند و بمعالجی جرات متوجه شوند انتباه باید داشت که شگافتن نشانه امری عظیم الخط است و بندة بیمار از این
 سلامت و منفدین گفته اند که سنگ گرده را نیز از طرف پشت شکافند و بیرون کنند و صاحب نیزه گوید که این
 سخت با خطر است و ما درین نوزادگار نشنیده ایم و نه دیده ایم و در هیچ کتاب یاد نکرده اند که طبیعی این علاج فرمود
 یا بیماری ازین علاج مستکف یافت اما سنگ انباشته بیرون کردن نسبت به این آسان تر و کم خطر است بیمار اگر
 شکاف گفته باید که در صده سالگی یا کمالات بود چه کودک و چه جوان سال طاققت جراته ندارد و در صده سالگی با طاقت
 جراته جراته زدند شود در سن کمالات اما سن فلفلمونی کمتر بهر سده و بیرون جوان جراته کردن و سواکت از جنة
 بهر آند اما سن فلفلمونی در جوان و عدم اندام جراته در بیرون نگاه سنگ که چک باشد نیز شکاف کنند که بدست
 آوردن و دفع کردن دشوار است همچنین اگر سخت بزرگ باشد نیز با سنگار مشغول شوند که جراته بزرگ را که دوم باشد که گفته
 شود بلکه در کوچکی و بزرگی میاید بود و گرد باشد تدبیر وضع عمل نیست که هر گاه وقت ولادت نزدیک است
 اسفل بطن بر روغن بنفشه در روغن خیری با هم مزج میگرم تریخ نماید و برین بواضع اگر کم معتدل الهارة در حمام بریزند
 با زن را در ماه بزین معتدل نشاند و بشور با جرب و گو سبند و بیرون تریخی نماید و حص و سمید بر روغن بادام باره و روغن بنفشه
 غذا کنند و هر گاه در شروع کند اسفل بطن در حاضرین و پشت را بر روغن خیری با هم مزج نماید و گاهی میشی در گاهی بشود
 بر کسی امر نمایند و چون طلق شده کند زعفران و قاطله از این پشت زن بکشند و دستها خود بر سنگ و نواحی خاصه
 بسوی اسفل زن بمالد و چون اخذر بود و محقق گردد قاطله دست چپ خود را کشاده کند و راه و اصلح دست چپ
 راه و لگندار و اگر خروج و لگندار کند مرقه سفید باج گوشت گو سبند فربه یا سیمین را احساس سازند و اگر ولادة
 مسته گره بگذرد شکطرا مشع باب جلد مطبخ در بندار و گولاده بسیار متعصب گردد آب جلد مطبخ با عسل و روغن بادام
 کند کم گو سبند یا آب بیاض مطبخ باهل و عسل تریخی فرایند و چون فرایند بشود مابند فیلند از قرقاسس
 در بینی زن داخل کنند و عطسه آنرا گرفتار شد بهتر و الا بطبخ باهل با جلد قدر در روغن بادام درم سیکنج
 در صدها کند بیدتر در صدهم قه استعمال نمایند و بعد وقت بخیر کنند تدبیر عمر ولادة حیوان است که هر گاه ولادة
 متعصب گردد اندکی روغن خوشبو به بویند و اگر قوه ضعیف باشد مارالم و اعذبه حیدره قبل الفد چون سفید نیست
 در مثال آن در بند و قدیمی چند از شراب ریحانی خوشبو نوشاند در روزستان نزدیک طایل آتشی روشن
 کنند و اگر بواگم باشد مزج حاصل کنند و ماشر اسیف در آب نیگرم خصوص در آبی که گرطل بودند دره در طیل آب
 اخذر جو شامیه باشد که گفت بماند بنشانند در شامه و اما قد آن بردارند تدبیر اخراج چنین است چنین گفتند

اول اوده مخمور جنین میت بکار بندد و اگر فایده نبخشند بشاره او بخنجه قطع کنند و بر آوند در بر آوردن استعمال نمایند
که مگر فایده نکند و اگر سر جنین بزرگ باشد و شکستن با قطع کردن او ممکن بود چنان کنند و تفصیل این احوال آنکه فایده
زن را بر بر پشته بخواباند سجوی که سر زن باطل باشد و ساقهاش منرفض باشد و بفرماید که بعضی از آنهاش محکم است
و بعضی دیگر سینه اش را نگاهدارد تا اضطراب نکند و بعضی دیگر دهن و گردن رحم بکشاید پس قابله دست بیخیزد
بر دهن بپنجه جرب زند و چهار انگشت خود بیکدیگر نهد یک کوبه در فرم رحم داخل کند و بر آن روغن بریزد و مانگشهای
خود جنین را تفصیل نماید اگر مواوم کند که سر جنین اول خواهد بر آمد ضار را در چشم و قواد و شکم و زهره و قوه و بعضی
که از اضطراب نزدیک و زیر سر شقیف باشد بخلا ندو اگر جنین بیای خود خروج کند ضار را در دستخا آنها که بلندتر از غایت
علاصق است و در اصل استخوان حاضر از جانبین بخلا ند تا جنین وقت اخراج مانگ نکند پس ضار را برابر با مانگی
میل سومی خوانند بکشند و انگشت سابع و وسطی بر دهن بپنجه جرب کرده با ملین نرم رحم جسم جنین در آرد و اگر جنین
گیرد اندک از رحم جدا گردد و اگر تمام جنین بخروج اجابت کند ضار را با موصنی که بلندتر است نقل کند و بکشد و کشیدی
مستدل تا تمام بر آید و اگر دست جنین پیش از جمیع جسم آن بر آید ممکن نباشد ضنوط در دهن پس سجد دست را با قوه
منزلق کرد و بکشد دست را تا تمام بر آید پس قطع کند از کتف تا بچین اگر دو دست پیش از تنش بر آید و تن مشت
در خروج نکند هر دو دست را قطع کند و اگر با بر آید و دیگر جسد نیاید نیز سزاوار است که قطع کرده شود از اریه پسر
گردانیده شود تمام سید را اگر باشد سر جنین کسیر و عارض شود او را ضنوط جزوی پس داخل کند که در میان صلیح مضع
یا سکین را که صلیح قطع باشد و شقی کذبان نجف را داخل کند کلین را بکشند آن فرخاچ کند و اگر سر آید و صد رسید
شود و مانگ کور موضع بر قوه شقی کند القدر که بواسطه فرغ رسد در طوبی که در میان پنبه است برزد و اخزای سینه با
یکدیگر انضمام بیزد و اگر ندیس مضمع نشود سینه را قطع کند و تر قوه بر آرد اگر استنطن آسانیده باشد شقی کنند
تا طوبی که در وی است مستقیق گردد اما ندیسیر قانا طیر که عبارت از راقه است بجهت کشادن بول هرگاه از او دیده
حاصل نشود از جلیها مجرب است و باید که در حال نرم نشانه با وجود صاعطی قریب از مجری استعمال کنند که موجب آنها
که عشا و مورت آفة عظیمه است بهترین قانا طیر است که از جهاد لبسه که قابل ایحاست بسیارند و گاهی از بود بعضی
حیوانات مدیونند و گاهی از بعضی حیوانات بگری نیز میسازند و احاد لبینه چون سرب در حاصل است و هر گاه سینه
که از آن آله میسازند بسیار نرم باشد با الکی مصحف و نیاد ما ریشینا قوتی کنند و سزاوار آنکه سر قانا طیر سخت گردد
و سوراخ باشد که اگر سوراخی از آن با ریک یا خلطی بکلیت بند شود سوراخهای دیگر کجته او را بول کشوف باشد و
قانا طیر را گاهی بجهت تحفه و گاهی از برای استخراج بول یا امثال آن آماده کنند و آنچه از برای احتقان همیا کنند
بر جانب مضع آن نشانه یا سنگی محکم کنند و با آن سرد دهند و آنچه از برای کشادن بول بکار دارند چون آنرا

جلد دوم

آنرا بجزی برکنند بخوبی که بود نماید پس آنچه را بکنند تا بجهت ضرورت خلاصی از دشمنان فرود آید و آنچه در میان
خوش برکنند اصوف منظورم الحیظ است که در سطر آنرا برشته بسته باشند تا هرگاه آهسته آهسته صوف از آنجا مادی
اوست منجذب گردد یا عمودی است که در حقیقت داخل کنند و بقصدش بکنند اما از آنرا فرجه هم باید که هموار باشد درازی
کردن بقدر طول کردن هم جایز باشد مکتوب هم در تفصیل جمیع قسام دویه و بعضی صنفان غذیه است که تعلق بر فرجه
در باریخ افزوده و دالی و دار العین و ریح الظهر و ریح الخافیه و اوجاع معاصر و فصد معاصر و نفوس و عرق اینها در ریح
که بود و ریح سابقین و ریح عقبی و قروح زنبه فصد و ریح کف با ضعف دستی با باد دارد و این مکتوب است مثل است
تهدید و در موقوفه تمهید باید داشت که در بندگاه را علی الاطلاق و ریح المعاصر گویند هر جا که باشد اما در مکتوب
خاص بقول ایلاتی بر در بندگاه بدین و کتب الاطلاق میکنند و نیز گویند همانکه علاج جدید و ریح افزوده و ریح سابقین
در ریح استفراغ و ترکان مانند علاج فالج و نیز ریح سابقین است و مضادات و لطوات این عملها از ادویه قاصده
سخت کننده رباطات ترک کنند و القهار و قوالض حرفه اگر چه مقوی رباط است اما چون محلله ماده نیست جایز
است که بجزوی دیگر چون یا انفال کند و محدث فالج و مانند آن بحسب زحمه ماده و مطلق آن گردد و در کف و قسط و مستحین
تخلیل در دروار واحد مجتمع شود چون جزا سرد و در آن و در قی غاده و قصبه الفزیره و آهسته در آن و گاهی در دالی از
قالبین باره چون در در و کلان را با مسخه حمله چون حبه القهار و چندیدتر ترکیب کنند و در حدیث باره تنقیه مین است
بجبه سور بخان کنند و در عن بعد آنچه با بال الاصول چند و فو بنوشند و در حدیث که حبه عرق السنا بخار آید بالحدیث از آنکه مطلق
باطین عرق کوشن و فو بنوشند و اگر سبب جدید ریح باشد شرح و تطیل و بر نیز کافی است و در حدیث عاده فصد با سلیق کنند
و استعمال مغز خیار شنبه لازم گیرند و انجمه موافقه بخار دارند و علاج دالی بقصد با سلیق کنند و سهل بود اگر باکرات هستند
متلی با کشتابند بهضات و وقت بر آمدن خون رگهار اما لند تا ماده غلیظ آید و مرطبات از اعلا تا دویه بهتال نماید و با مارا
سببی دارند که ماده برز و از قصب محفوظ دارند علاج دار العین بقصد با سلیق است و بحسب قی لازم دانند و اسهال نیز بحسب رخا کسیر
و گاهی اسهال و گاهی قی میکند مانند ما قوه بجا ماند هم ماده بشیر بود و در تنقیه بلنج غلای هر دو واقعا و عصاره بلنج
و شیطانی و سر که کار آید و چون خشک شود و عصاره به بندند و حرکات عاصه ششی که کنند و اگر کنند باید که با عصاره باشد و طلا کوفه
در میان تازه نماند قی اکثر عمل آید و بجهت تخلیل ماده در باسی سکه روز صفا و تخم کزنبه به هم آمیخته باک عمل آید و در اندک و در
مفاصل نیز از ادیان نهمای صده از اغذیه و آهسته و توالی شکر و تواتر تخمها و استعمال جلع دائم خصوصاً بعد از نهمای صده
با ترک مضامین و استتمام و در زمین سکون و راجه هم میرسد بنا برین اقتضا از سکر و استعاج از جلع استسکان را طعمه نیز
خاصه آنچه غلیظ و در مضم بود لازم دو جبه است و همچنین بر نیز از صمغ فواکه خصوصاً رطب ضروری و اگر غلیظ از صمغ
فواکه تر کنند که قدری از صمغ خراسانی قالبین و آنچه بر سفید شغل فرمایند در ریاضه پیش از غذا استعمال

بودن و استقام بعد ریاضت تقلیل باد که تسخیر دهن بمقدار حاجت در تناول غذا بعد استقام یکساعت و تخم زرد بود
بودن غذای سابق در معده و تمامه تنفیه بدن یعنی در ادرار بول و قاعه و صند پیش از وقت که بیجان میکنند این عمل
در اوقات از جمله چیزهاست که منع میکنند از اجتماع فضول در بدن و مایمون میدارد مستعدین را از این مرض فزونی
جماع یکبارگی هم لازم است اینها را موقوفه اول از ذکر جمیع قسم اودیه و بعضی قسم اعتدیه است که خلق باها فرسوده
دارد و این موقوفه شازده کلید دارد کلمه اول در الفاظ العین اودیه آلات معارض است این جهت بقیده در آن که از
نفس مانده باشد و تقویت معنوی بدهد خشک سینه مرز بچونش از خردوستی بیخ بادبان بر سیاوشان تخم قلت هم گویند
خطمی شتر تخم مصفر بر یک سبزم اکلیل الملک یا بونه مقصوم بر یک سبزم درم همه زاده من آب بچوشانند تا بیخ من از آن بکند
در آن نشینند آئین جهت سستی مایه که از رطوبت بود در درگردد که نسبت بگیا باشد سودمند است با بونه مقصوم خشک
اکلیل الملک بر یک سبزم درم گل سرخ پوست بیخ بادبان بر یک سبزم درم گل خطمی چهار درم بونه مرز بچونش سینه شتر یک
سبزم درم همدا باشد شش من آب بیزه ناه سبزم باز آید در حمام در آن نشینند آئین که صاحب معارض را خوبتر از شتر
در میان آن بنشانند بگزیند کفای بر شده را و بکشند در هر جل آب کنند و بسیار بچوشانند پس کفای در آن بنهند
پوست ناکنده و شک ناشکافند و شفت و نمک در آن کنند و آن مقدار بچوشانند که مهر اشود پس صاف کنند و آئین کنند
و بیاراد در آن نشاندند که روز مفصل در اول ماه هر روز در مرتبه بر باره و ساقه در آن نشینند چون از آئین بیرون آیند
بدن را با گرم نشینند و بوشند و از بوی اسود ملاحظه کنند و همچنین سه روز در میان ماه و سه روز در آخر ماه و با هم هر
نوزه سازند و اگر گفتار نباشد روبا و عروگوش گوشت خود خشی بدل است دیگر مطابق کامل العناوه جهت
نفس و روح معارض بخورن هر گاه بدن لاغر شده باشد و علاج فایده نکند بکار آید بگزیند کفای رنده و حکم بزند در
دیگر کنند و آئین کنند که بوشانند بر آن روز و گوشت خود خشی مقدار بی فصلی و بخورد سیاه و سفید بر یک سبزی
بزرگ و جوهره گدازه و ششم و سداب و سیلاب و از بانه و برگ کرفس که ازش بطنی هر یک سبزم درم کرب بطنی بپزند درم
زیت الکابی بکرطل جایز درم نیز آیند و بپزند تا بمانند رسد پس صاف کنند و درین کمر نشینند تا یکساعت در سه روز
مواثر استمال کنند و هر روز گرم کنند و صبح هر سه نوزه سازند و شش در درون زیت که انفی در آن مطبوخ بود
بزرغ ظاهری بخشم همچنین تقلید زینه را در درون زیت اتفاق بوشانند نشاندن منفعت می بخشد معارض معتقد
معارض اسود سلیم که نافع است معارض نفوس و سار در اودیه صداعیه امیری که نافع در مع نظیر است در اودیه بکوب
انقره یا که نافع است نفوس در موقوفه دوم در دیگر که سفید است بزانه در موقوفه سوم ایارج ارکا غابلس لطین که کوش
نفع میکند و مع نظیر و باقی درون عرق السار در اودیه صداعیه ایارج بقراط که نافع است بوج معارض موقوفه
سوم ایارج جالیوش که معارض نفوس عرق السار سفید است در اودیه صداعیه ایارج فیفر نافع است بوج معارض

جلد دوم

مفاصل او به صد عید ایارج لونا و یا معیند بوج مفاصل و نفوس و عرق نسبا در مفلوظ سیم تجربافت کلمه دو نیم
در الفاظ یابیه آلات مفاصل پنجه چوش و ج مفاصل و ظهر را نافع است بخوری اگر چه مفاصل در رگه انان است
حل کوفته سدس جزو در سر که مجوز حل کنند و سنگی گرم کرده در سر که سرد کنند و بخاران بگیرند دیگر از برای تعفنه
و ج مفاصل من المفردات تخم شنبه را کوفته در آب بنیزد و بخاران محضو متالم رسانند که درین باب کثیره التعمه است بر شش
قد رجبه یا ریاده هر روز بلع کنند نفوس در در مفاصل را سنگی در دیگر جنبه البوالرکات که چند در دیکگاه آبی که گرم شده باشد
در آفتاب تابان و در زینسان بیکایه بیک گرم مفید است در مفلوظ دوم او دین را س که زنده کلمه سیوم در الفاظ یابیه آلات
ترقیاق غیرید حل معیند با جوع ظهر در مفلوظ دوم تریاق و او و المطاکی باب سیم کثیره از یابیه نافع است با جوع مفاصل
نفوس در دوی نیز در مفلوظ دوم تریاق فاروق عید شنبه درین برد مفاصل نادر مفید است در او دین بعد اعیه مطور شد
کلمه چهارم در الفاظ جمالیات مفاصل جوارش اسقف که مفید است بوج خاصه در ظهر در مفلوظ سیم جوارش حلیه فیوس حط
خام را که در مفاصل بود و در کف و نفوس را مفید است جوارش سحر حلیه سبب شنبه هم شنبه مفید نفوس جوارش قصیران نفوس
همه رسوه گذشت جوارش مستحویا نفوس و جوع ظهر در جمیع امراض باده را مفید است فوسا در عی هندی هر یک در دم عینت
در دم و نیم مستحویا در دم قافله در نفوس تخم کرفس یا فواید هر یک چهارم در مفلوظ سیاه در مفلوظ هر یک شش در مفلوظ ادری بنی شنبه
بزیخیل هر یک شش در دم فایند شکر هر یک است در دم کوفته با حل سجون سازند شربی از در دم یا چهارم
باب پنجم جوارش ملوک موافق قول شیخ نفع میکند بضران مفاصل در مفلوظ سیم جوارش هندی از در دم و نفوس
در در پشت را سود دارد در معده که در مفلوظ سیم در الفاظ حاییه مفاصل حسب ابن حوث جهت وجع مفاصل و یارج
و عبات و از الم هنی فاشن درسته روز میکند و هر رضی را که از طنز و سودا بود دفع کند حرف بعین مستقر فارسی شوی نیز
بریه که گمانی طبع درانی ملک رونی هر یک چیزی بلبله از دبلبله سیاه صبر سقوطی انزوت مقل امر بکنجه اصغمانی
شتم حنظل هر یک پنج جزو کوفته و بخینه صمغ را در آب گذند از طرف صنی تر کنند در آفتاب بنید تا محل شود دو دای
معتوقه آمینته یا مینزه بعد از چهارها سازند و در سایه خشک کنند شربی بکنغان باب بیگم و در روز پیش از استعمال این
جبهه خیر از مان و زیر براج همه را بگذرانند و هیچ نخوردند حسب ابو سعید من گناش بوجنا اصلاح نفوس و مفاصل کنند که
مقل هر یک چهارم سور سجان کوزیدان نابی زهره خوه شیطیح برک که در خواص سنگی هر یک هندی مله کالی
به هفتدم ایارج صغرا هشتدم بلبله از در غار نفوس هر یک در دم نزدیک با زنده در مقل را باب از یابیه غلظت الغلظت
کنند او دین با و سیر شد و دقت جب کردن دست را بر وزن کوسن چرب کنند شربی در دم و نیم تا سده در مفلوظ
جهت نفوس طبع هندی مستقر فارسی هر یک در دم بلبله از دبلبله که زنجیل هر یک چهارم مقل هفتدم صبره در مفلوظ سیر زده در
فایند پانته در دم تربیت دم سور سجان بستدم مقل را باب غلظت الغلظت باب کرب مل کنند او دین در آن شرب

حکمت شری که درم حب فرعون جبهه در دشت و در ک نفوس و نهرهای عصب و اخراج مار اصرر کند بح سندی حتمه
 یکدم در نیم دار فضل و درم ششم منقل شده درم انیسون او فرعون مصطلکی بر یک چهار درم سقونی یا فاروقن عصاره نخلین
 بر یک یکدم سبل صبر الفیتون بر یک درم کوفته و بجنه باب کرب سرتنه مقدار فضل جهه البسته از ده حب تا نیم درم
 بر بند من از طعام و بعد از طعام میتوان داد حب بر لویا که در صبح حاصل را در یک روز بلکه در یک ساعه بشرط توافق سبب
 با صلاح آورد انیسون سقونی یا هر یک که مغل یکدم و نیم بوست بلبله زوزیدان سور بخان هر یک درم صبر سقوی بر یک
 بشندم باب گندنا حس از شری که درم با لگرم و دیگر که جبهه نفوس مخصوص ترست سور بخان سپید زوزیدان هر یک یکدم
 ایارج فیقرا درم یک تبت است دیگر جبهه مفاصل و نفوس محموده من منقال زوزیدان سور بخان بوست بلبله از درم بر یک یکدم
 منقال فیقرا از درم هر یک یکدم باب گندنا جو خیده جو سب از درم یک تبت است حب جاوشیر و جبهه ظهور که صالح است در
 موقوفه سیم ادریه ماس گذشته **مصلح** در جبهه درج مفاصل و در ک فرنگ و جمیع امراض ماره زربنا و قسط اسارون
 فعلج اذ فرط اسالیون بوده نهی بر یک یکدم بعد از نیم منقال ستم کز سن تخم خزل انیسون زعفران مصطلکی بر یک یکدم
 یک کیج منقل ازرق بر یک یکدم و نیم بلبله سیاه آله بلبله بر یک درم کوفته و بجنه باب گندنا سرتنه چهار خورد مقدار
 سقونی ساخته هر روز یکی بخورند حب شام حبه جبهه نفوس سقونی قازی سیم کبر منقل خا بر یک درم بلبله آله سبب طریح
 زنجبیل و از فضل بلبله سندی بر یک یکدم بلبله سیاه ده درم صبر سی درم سور بخان مثل همه ادریه کوفته و بجنه منقل
 در سراب حل کرده با هم سخته چهار خورد سازند شری درم حب و طلا نافع در دشت و زرا و حب نیم حب تا الفه
 در من الفضل حسین ابن سینا نافع در دشت و بای سرد در موقوفه سیم ادریه در اس گزشت حب سعد که در قطع غلغ از فضل
 بود که قوی العمل است فرعون دانگی ششم منقل ربع درم با سیر بره دو دانگ بر دولت درم سعد سور بخان زوزیدان بر یک
 یکدم حب یک کیج جبهه در مفاصل منجه آینه در موقوفه سیم گذشته دیگر که در مویج ظهری که سبب سیم باشد بعد از وضع
 بار الاصول در روغن بیدارنج بکار آید جبهه الرشاد تخم کرفس ناخواه زنجبیل براب یک کیج بوزن کل کوفته بجنه حب سازند
 شری درم حب سور بخان که در جاع مفاصل و نفوس و عرق لیسار البجایه لغغ در دو درم باشد اعلی وان داد
 سور بخان سفید بلبله از درم یک تبت درم صبر جلدوم بصاره عنب الثعلب حب از شری درم درم دیگر رانی که سبب
 نفوس و مفاصل بر کت بلغم و صفا باشد بکار آید سقونی یا گل سقونی مصطلکی بر یک یکدم سور بخان چهار دانگ صبر یکدم
 یک تبت و اگر بلبله صبر ایارج فیقرا کند صلبت دیگر منقول از قلاسی و جبهه مفاصل را که از بلغم و صفرا بود دفع دهد صبر
 بلبله بر یک یکدم درم زوزیدان سور بخان صبر سی درم ششم منقل دولت یکدم سقونی یا یک دانگ نیم زعفران یک دانگ شری
 دو یکدم تا سه درم و دیگر نیز از کسانیت علوی نافع و جبهه مفاصل بلغمی سور بخان ایارج فیقرا بوست بلبله از درم بر یک یکدم
 جصل یکدم زوزیدان سور بخان با سیر بره بر یک یکدم درم مغل را باب گندنا حله در دانی دیگر باریان غیر خوده چهار

جلد دوم

سازند شربی دو بندم تا بند دوم دیگر نه بر ارسند عاقرقرا حاشی سبکینج جاوشیر هر یک یکدم سبکینج باهنر بره نمک از پاره
مقل هر یک یکدم شخم حنظل دودوم و نیم ابارج فیقر اسکه درم سور بخان چهار درم عاریقون بخیزم باب سداب سارند شربی
سکه درم . دیگر جهت درج مفصل در غرق است و نفوس عاقرقرا بکفقال شخم حنظل فوه عاریقون بر یک یکدم و نیم قطرون و نفوس
سبکینج هر یک یکدم مفصل صبر سکه درم زرد چهار درم سور بخان بخیزم کوفته سینه بقدر مفضل صها سازند شربی از دودوم تا بند دوم
حب جهت درج مفصل در نفوس که باده آن ماسود او که بود بود و مند و بکلی سرد و جن سبکینج دودوم شخم حنظل باهنر بره سور بخان
بوزیدان هر یک یکدم ابارج فیقر اسکه درم سبکینج دودوم مقل زرد هر یک یکدم کوفته سینه باب سداب سارند شربی
سازند شربی سکه درم حب سور بخان صغیر نفوس بار در اناج است شخم کوفش از انکی سفونیا برج درم سور بخان صبر هر یک یکدم
مجموع بکثیر است دیگر جهت که بنکه از مطبوخ که البته گندگلسر و انکی سفونیا برج درم سور بخان بخیزم صبر سکه درم و در بعضی تنب
را از انکی برج درم نیز افزوده . دیگر شخم کوفش نمانندی هر یک یکدم سور بخان سفونیا هر یک یکدم انکی سفونیا زرد زرد هر یک یک
بندم صبر سقوطی یکدم بکثیر است . دیگر شخم حنظل دودوم سور بخان معری زرد صید و صوف هر یک یکدم بکثیر است
حب سور بخان کبیر درج مفصل خاصه نفوس را اناج است و این حب را مقیم الزن نیز گویند زنجبیل شیطرح مفضل خردل خبیث
هر یک یکدم فریون دودوم شخم حنظل قطرون سور بخان باهنر بره بوزیدان هر یک یکدم ابارج فیقر از بند هر یک یکدم درم
شرابی یکدم تا دودوم و گاهی درین نسخه سفونیا حلینت قنجاوشیر هر یک یکدم با باده میکند تا فوشر باشد . جهت
نفوس یار و در وجه الکرز زمانه ابارج فیقر از بند هر یک یکدم سور بخان بوزیدان باهنر بره قطرون و نفوس هر یک یکدم مقل
شخم حنظل هر یک یکدم درم فریون چند بند شرباوشیر حلینت قنجاوشیر هر یک یکدم سفونیا زنجبیل خردل شیطرح مفضل هر یک یکدم
جلد بکثیر است و شربت متوسط بصفی بالکت بود حب ابارج فیقر یکدم زرد بخیزم شخم حنظل قطرون و نفوس
سبکینج جاوشیر مقل هر یک یکدم سور بخان باهنر بره سفونیا بوزیدان هر یک یکدم انکی بوزیدان زنجبیل شیطرح شخم سبکینج مفضل
صعبید شرب هر یک یکدم صغیر اباب کوفش حله در دودوم انکی کوفته سینه بان سسره صها سازند این بکثیر است و دیگر
سبکینج جاوشیر حاشی عاقرقرا هر ارسند هر یک یکدم شیطرح دودوم شخم حنظل دودوم و نیم باهنر بره بوزیدان مفضل مقل
ابارج فیقر هر یک یکدم سور بخان سکه درم عاریقون بخیزم باب سداب حب سازند شربی از بند دوم تا چهار درم حب
شیطرح که جهت درج مفصل اعضا مفضی است در مطبوخ بسوم اذونه راس گذشته . دیگر منقول از کامل الاضداد هندی
مفصل در نفوس که از روت بود صبر سقوطی بخیزم فاسند بخوی چهار درم طبل از دودوم طبله حنظل طبع هندی و نج شیطرح
هر یک یکدم درم زنجبیل مفضل خردل در مفضل هر یک یکدم کوفته سینه باب سداب و غنبت القل شرب صها سازند شربی سکه درم دیگر
الاضداد کامل جهت امراض سطوره شخم کوفش انیسون تا شصاه هر یک یکدم خردل زنجبیل درج ستر مفضل سبکینج هر یک یکدم و نیم شخم حنظل
هر یک یکدم و نیم سور بخان بوزیدان باهنر بره هر یک یکدم درم شخم حنظل فوه عیدان هر یک یکدم درم طبله زرد ابارج فیقر شیطرح

هندی بر یک پیچیدم تو بد بختدم صبح را در آب کمر تر نمایند و در دم فایز افروزه در مانان کوبند و در اماند کوفته بخینه
 بدان کشند و چهار بند شربی از در پیچیدم تا سکه درم دیگر شیطان هفت نافع بوج صفون در کوفته نافع در نون
 حب شیطان اگر نافع با دجاج مسکین و عقوبن در حق لیس دیگر صبر نافع با دجاج مفاصل نفوس سید در مخلوط پیچیدم در موم
 گشت حب العاقینه که بوج مفاصل سفید است در ادویه صداعه گذرند حب عاقر قرحا نافع بوج مفاصل کثیر نقل
 سید هر که در دم عاقر قرحا ستم نایم هر که چهار درم مصطکی النیل هر یک پیچیدم مسکین شتم حنظل افیون صغری علی بر یک
 شش درم بلبله زرد پشت درم صبر پانزده درم زرد است درم حب گند شربی درم کرم درم کرم درم کرم درم کرم درم کرم درم کرم درم
 مفاصل حرکت استخوان آدمی سوخته با یک ساقه مکارا برشند و چهار کف دست قدری بپسند و صاحب نخته گوید که آنرا بنام
 استخوان سوخته انسان سکه درم هر روز کف عالی با مثل آن شکر کف عرق لیساد مفاصل در موم نجابت از موده است حب
 فاشتر اناج است جهت نفوس در موم در موم مفاصل فاشتر از بره کرمانی در ارضی ستم سرفاسی از او در موم در موم در موم
 کبر خاک شیطانات بر یک پیچیدم سور بخان سبت درم کوفته بخینه بشراب چهار خوردند در سایه خشک کنند شربی بخور
 با یک درو شست جو شایسته باشند اگر خواهند سفوف کنند و پیچیدم از روی اما اول کم که در آن شبت جو شایسته باشند
 قدر دو طبقه در موم زیت یک طبقه بخورند رو است حب گندی همه بوج مفاصل ایمنون نمک سندی تخم از انانه بر یک
 یک درم بلبله زرد بلبله سیاه افیون هر یک پیچیدم ابرج فیفا یک درم زرد درم شربی سکه درم حب ماسر جوید نافع بلوغ
 مفاصل در در پشت دوازده درم لیساد نفوس یعنی در موم کبوس غلیظ لوزج دو اضع نفع بر کسبف و حده و بوسه در موم
 و صفت جماعه متان و مدبول و نقل نقل مایس کند سلیمه زعفران سبب موم قاطله در ارضی از بخیل بر یک پیچیدم شتم مصطکی
 نمک سندی سور بخان تخم فحل شیطان هندی گل موم ستم نایم که در بار از انانه ایمنون تخم کرفس بر یک پیچیدم شتم حنظل دو درم
 سکنج سکه درم بلبله سیاه بلبله ماعقل بر یک چهار درم فایز سفید تری بر یک پیچیدم درم سقوی درم از درم کرم کوبند و با
 کرب جز مضمول بشوند و کسب سفید زفت قف کرون دست را در موم با همین جز بکشند شربی درم باب سکه درم بخورند حب
 ماسر جوید چند موم مفاصل و نفوس که از قاطله بار غلیظ باشند شتم سداب که فیطوس اسطوخودوس تخم حنظل فنی خطبا بر یک
 درم با پیچیدم کبر ادویه فورا و در موم بل بر اچیم درم سور بخان بوز دران شتم حنظل بر یک پیچیدم نمک سندی شش درم ستم نایم
 پیچیدم بلبله گلابی شش درم بلبله زرد خادیقون بر یک درم ابرج فیفا ماعقل بر یک پانزده درم مصل را در آن کسب نایم
 یکت با سکه درم کف در دمای دیگر کوفته بخینه با مصل برشته حب اسدند و خشک کنند و در ظرفی نگاهدارند و از درم درم تا
 دو پیچیدم بخورند حب سهل که در نفوس مسایر اوجاع مفاصل که سبب بلغم غلیظ باشد بعد از نفی موم بخورند کرب
 با آب از انانه مایه با آبی که در آن زبره کرمانی در از انانه بخینه باشند با بخورند با الاصول را در موم با پیچیدم کرب
 با اینج فیفا و تری بعد شش استعمال نمایند سور بخان زبره کرمانی از بخیل بر یک پیچیدم صبر درم درم درم درم درم درم درم

با طبع شنبت در بند دیگر که با مراد اخراج اعلا طالع کبذ و جمیع قهانه و جمیع مفاصل و وجع ظهر و نفوس آفایه کبذ
 ترید سفید نموج خراشیده پوست پلید زرد زره سفید کما ساه زرد چوبه مسادی کوفته بار یک سینه در طرف راستی انداخته
 بالای آن شیره حنظل که حنظل درست را در خاکس کرم بر بانی کرده شیره گرفته باشد سفید انداخته که یک انگشت
 بالای دو امانا بگردد باز آنش ملایم بچوشاند تا قابل حبسین شود فرد آورده جهالت از هفت ما شربا چهارده
 با گرم در بند و یکدو مرتبه دیگر در با گرم بکنند و غذا برنج و نمونگ است بار و غن در بند حبس صریح سینه و وجع
 و صلت و درک شود نیز سوزبری ملح درانی بر یک کشتعال فنجکشت و در شقال مصطلک از زردت شیطیح هندی مثل
 پلید زرد پلید سیاه سکنج سوره بخان هر یک سه مثقال شحم حنظل هفت مثقال و سکنج را باب کربن بچید و او در پلید
 بر بند شربتی سه مثقال سنجق و فصل دیگر مصلوح و وجع نفوس و مفاصل هر گاه در ابتدا بود نمک سندی و در شقال فانی
 زنجبیل آید پلید پلید سیاه شیطیح هندی هر یک چهار مثقال سوز فارسی شست مثقال مقل با زره مثقال سوره بخان سفید است
 مثقال بآن کر ل بر بند و کب کفند شربتی سه دم با گرم حب مفاصل کبیرا مسوجی کلنج از نمون مصطلک هر یک
 دانگی شحم حنظل حب الفیل نمک سندی زنجبیل نموده هر یک انگ و نیم مثقال و دانگ سوره بخان نیدرم ایاج فیقر آید کب ترید
 یک مثقال باب خالص حب سازند و دیگر نمک سندی ستم زنجبیل هر یک یک مثقال بزیر دان سوره بخان با شیره مقل خرم ترید
 سکنج هر یک دو دم شیطیح دو دم و نیم پلید از دو دم و دو دم ایاج فیقر از دو دم و یک چهار دم حب شستن جهت وجع مفاصل بار
 و وجع اینها شخم کرفس انیسون هر یک چهار دانگ فانیقون ملح هندی قصبه الزیره کبیرا هر یک یک دم فنیون یک دم و نلت سوره
 دو دم پلید کابلی چهار دم پلید پلید زرد هر یک هفت دم سانگی ترید هر یک دو دم دندنی هفت عدد اگر دندنم زرد سقمونیا هر یک
 عرض اوست کفند و در سایه خشک است از دندنی دو دم و نیم با گرم و شربت بنفشه و یک چهاره نفوس مغنی فریون زعفران
 هر یک یک دم و اربعی یک دم و نیم نسق نزل هر یک سه دم سقمونیا مقل فنیون هر یک چهار دم شحم حنظل صبر کبیرا سکنج جاوشیر هر یک
 شندم و دیگر که در دفع نفوس در دشت و لغوه اوقیت و حیض زرد و آرد و بادا با شکند فریون هر یک نیم مثقال سسل زعفران
 و اربعی هر یک یک دم و نیم حب الفیل زرد سقمونیا هر یک دو دم فنیون سوره بخان شرم هر یک چهار دم صبر سقمونیا شحم حنظل سوره بخان
 سکنج جاوشیر نسق مقل از ق هر یک شندم صمغ راحله کرده و او به کوفته بچینه چنانکه رسم است حب سازند شربتی دو دم و نیم
 با گرم دیگر از کامل الصنایه در فصل زعفران هر یک دو دانگ فریون چندید سقمونیا شوی هر یک یک دم سانگی شحم حنظل
 مقل از ق هر یک دو دم صبر سقمونیا هر یک جاوشیر نسق سکنج پلید کابلی هر یک چهار دم بطریق معلوم حب سازند شربتی سه
 دم حب شستن صمغ منقی اعلاط غلبه لرباز شست در آنو سکنج اصغمانی نسق جاوشیر مقل هر یک دو دم شحم حنظل
 و از دو دم ترید است دم صمغ راحله کفند و او با کوفته بچینه بر آن بر بند و چهار سازند غمیری دو دم با گرم حب
 شستن کبیرا هفت نفوس و وجع ظهر در کب و قونج نافع است و اعلاط غلبه لرباز کبکله و فریون یک دم و اربعی سسل

از عفران جنبید ستر هر یک در دم سقونیا شش دم مقل سلکینج اشق جاوشتر تخم خرمق ستم مقل افیمون هر یک در دم ستر
 در آب کند ناصل کند و در او بادان کشته شده چهارم نذ شری و در دم حبت مشک کسیر کسیر و ج مفاصل و فاقه اناطول
 و خدام و برهن بوق و مضع سد و سهیل افلاطون غفران سمن قافلاج حنظل سفید مصطکی دار صنی خوبان هر یک یکدم
 چند ستر عافون هر یک در دم سقونیا ستم دم شیم افیمون زنبون شیطون سورجان هر یک چهار دم اشق سلکینج کابون
 مقل خرم علیه ستم مقل هر یک ستم دم نرد در دم و بعضی ستم حبت مشک کسیر و غیران در لفظ سوم ستم ستم حبت ستم حبت
 که وج مفاصل یعنی را مفید است حبت لفظ حبه وج مفاصل بار در نفوس و سقونیا ستم در دم و لفظ سوم ستم ستم
 از قام یافت حبت نفوس حبت نفوس دومی از اعداد و صفرا و زرد اعداد زنی بر بند زعفران یکدم سقونیا دانی
 و نیم تخم مقل چهار دانگ سورجان تریه هر یک یکدم صبر علیه زرد هر یک یکدم و نیم شری ستم دم دیگر حبه نفوس که
 از لفظ و صفرا باشد علیه زرد تریه هر یک یکدم تخم خرمق سقونیا هر یک یکدم جزو کثیرا عشره شری ستم دم
 دیگر یکدم زرد یکدم صبر چهار دانگ سینه زرد بوزیدان هر یک یکدم سقونیا یک دانگ کسیر حبت و دیگر سقونیا
 با سینه زرد قافلاج سندی هر یک یکدم علیه سیاه علیه آله هر یک در دم با ستم القلب بر شند و جدا کنند
 شری یکدم دیگر حبه نفوس قنبیل شری سقونیا مقل طبع بوزیدان ستم مقل هر یک در دم عافون صبر هر یک
 یکدم زرد در دم مقل در آب مآب کند ناصل کرده در او کوفته بخیه آمیخته چهار بندند شری بقدر تحمل طبعیه
 و دیگر حبه نفوس بار در مبر سقونیا یکدم بوزیدان فاو اینها هر یک در دم با سینه زرد علیه سیاه مقل هر یک ستم در دم
 کوفته بخیه باب کوبه بخیه شری مانند حنظل چهار بندند در سایه خشک کنید و در ظرفی نگاهدارند شری در دم و نیم باب
 گرم و دیگر مجرب که در نفوس در ساعت بشان سلکینج یکدم افیمون زبیره کرمانی مقل سفید و انفاق ستم ستم ستم
 هر یک در دم زنجبیل زنبون هر یک چهار دم مصطکی ستم سورجان سفید ستم دم کوفته بحر بخیه با ستم ستم
 با جبهی یا بنید زبید و عمل ستم چهار بندند در سایه خشک کنید و در ظرفی نگاهدارند وقت حاجت از یکدم تا یک
 متعال باقی که در زبیره حوت سینه باشند دیگر مجرب انکلال المصانده در حنظل زنجبیل و زنی که در وقت خناره هر یک
 یکدم مقل لفظی نوشتار در زبیره کبجیه سیاه هر یک در دم سورجان بوزیدان مجرب کوفته با یک حخته باب چهار بندند در سایه
 خشک کنند و در ظرفی نگاهدارند و سه دم وقت خواب با یکدم بخورند و تا سه شب متواتر مقل از بند حبی حبه نفوس
 که از ماده یعنی و سودا باشد حقی سیاه و در دم سورجان بوزیدان با سینه زرد تریه مقل ستم مقل هر یک در دم با ستم
 ستم در پوست علیه زرد هندی کوفته بخیه باب کند با چهار ستم در دم با یکدم از ان بندند حبی که نفوس و وج مفاصل
 سودا در محمود حنظل متعال فقیرا تریه هر یک یکدم بوزیدان سورجان علیه زرد هر یک ستم متعال باب کند ناصی مطبوخ حبت
 سازند یک شری حبت و دیگر نافع و نفوس مفاصل بار در طلب سورجان بوزیدان ستم مقل هر یک با ستم مقل صبر هر یک در دم

جلد دوم

خودم ترد مقل هر یک در مقل را آب گرم کرده دیگر دو اناکوفته بچینه حساب از دجله یک شربت تمام است با گرم بر بند
دیگر در اطفال ناضل شیطان سقونیا مک سندی هر یک معشال صبر سقوی در خردل زنجبیل هر یک نیم معشال بلبله زرد
بجز در باب غلبه سینه حساب از دشرقی از د و خردم تا سه درم دیگر سورسجان بوزیدان تخم حنظل هر یک اعلی غار یونان
هر یک یک درم ترد سفید نقل از زرق هر یک یک درم باب گرم حساب از دجا بکثیر شربت دیگر بجهت وجع مفاصل و نفوس در وجع مقل که از
بازم بود و تو قلع را مفید است چند سید سرد و دانا که خواه اشق تخم کرفس تخم زازایله سقونیا شاهره رسن تخم زرد سورسجان سفید تخم
سندی هر یک یک درم در اربعینی زنجبیل فاقله در جعفران سفید سلیقه هر یک یک درم زلفت سقونیا سه درم بلبله زرد بلبله سیاه اناکوفته
هر یک یک درم ترد فایند سقوی هر یک یک درم صبر سقوی دو از د و درم کوفته بچینه باب کندا که در نقل و انیسون و بکثیر حلی کندا
جهما سازند شترتی از د و خردم تا سه درم باب گرم من کامل الصاعده دیگر مسمیه چینه فلفل در وجع مفاصل بارد انیسون مصطکی هر یک
یک درم نمک نقلی نیم معشال سورسجان بوزیدان با بنیره بره خوه برگ کبریا شیطان در اطفال هر یک یک درم غار یونان چهار درم
ترد شربت درم صبر درم فایند سقوی جلد دم باب کربن جهما سازند شترتی سه درم دیگر زنجبیل برگ بودنه کوهی زرد
هر یک اعلی غنفل دو دانگ سورسجان چهار درم کوفته بچینه فلفل سرشته جهما سازند شترتی نیم معشال با گرم دیگر محرب مک سندی
دو درم بلبله سیاه بلبله که زنجبیل شیطان فایند هر یک چهار درم سقونیا شترتی درم مقل نازده درم سورسجان سیت درم باب
کربن جهما سازند شترتی از د و خردم تا سه درم دیگر جع مک سندی مقل هر یک یک درم تخم حنظل در اطفال خردل سفید حنظل
سورسجان هر یک چهار دانگ صغیر شیطان هندی هر یک نیم معشال فایند سقونیا هر یک یک درم ترد سفید مک سعال
بلبله زرد صبر سقوی هر یک دو درم باب کربن جهما سازند در سایه خشک سازند شترتی سه درم باب حبیبی که در
مفاصل گرم نگاراید زعفران سقونیا هر یک یک دانگ تخم حنظل چهار دانگ سورسجان ترد هر یک یک درم صبر بلبله زرد هر یک یک معشال
باریک ساینده حساب از دشرقی دو درم و نیم تا سه درم دیگر درین باب بلبله زرد سورسجان سفید برکت سیت جرد صبر
جهن جرد کوفته و بچینه با عین الفلفل سرشته حساب از دشرقی دو درم و نیم حبیبی که در وجع مفاصل بلندی با سودا سیت
سقونیا نیم درم تخم کرفس و زلفت درم ملح هندی غار یونان کثیر افضله بره هر یک یک درم انیسون مک سعال سورسجان سفید و
درم بلبله کالبی چهار درم بلبله هفت درم ساسکی ده درم کوفته بچینه باب جب سا از د و در سایه خشک کنند شترتی دو درم و نیم
با گرم با شربت بچینه دیگر سورسجان بوزیدان با بنیره بره هر یک یک درم ابرج فیقرا پوست بلبله زرد هر یک یک درم مقل
سفت درم ترد شربت درم باب گندنا جهما سازند شترتی دو درم تا سه درم دیگر مصطکی نمک نقلی هر یک یک درم دانا سورسجان
هر یک یک درم ترد یک درم بکثیر شربت حبیبی که در وجع مفاصل که از بلغم و صفرا باشد بکار آید کثیرا عشر جزو تخم حنظل سقونیا هر یک
شست جزو بچینه گل سرخ ترد هر یک نیم جزو بلبله زرد و کچیز شترتی سه درم حبیبی که در وجع مفاصل سوداوی اسود مزاج است از د و در
سورسجان مک سندی بکثیر هر یک یک درم ترد صبر سقوی شست معشال ابرج فیقرا بجز درم غار یونان سقونیا هر یک نیم معشال کثیرا

حی که جهت وجع معاصر عروق العنا و عروق طهر و بواسیر برای مویه ساخته اند طبع هندی و در دم طبعی که بخیل ستر فارسی هر یک
 چهار دم سور بخان سفید و فایند سفوی هر یک یک دم شیطون هندی سیزده دم مقل پانزده دم مقل ادراب غلبه التعلب
 و آب کربل کند و در دانا کوفته بخفته بدان سرشته مانند غلغل جهانبند شربی و در متقال حی که جهت عروق العنا خوب است
 و درازی گوید که در ساقه نزع میکند و چند کس از پیران که یکسال یا بیرون مبتلا بودند در وقت جنبش نمادند بود این در مقل که در دم
 نفع دارد پنج شش مجلس طلاق میکند صبر سقوی طبعی از سور بخان هر یک یک دم مهاسازند مجموع یک شش شربت و دیگر از برای
 عروق العنا و بلخی بعد از استعمال فی او دود مشرد و یک کله ای ششم غلغل دود انگ غلغلون بر هر یک چهار دانگ صبر سور بخان شیطون
 هر یک یک دم مجموع یک شش شربت و دیگر که در عروق کبک از خون غلیظ بهر سرد خارج سودا فکوه کند تا هندی پنج دم غلغلون
 شش دم بنفاج آفتون هر یک یک دم مجموع شربت واحد حی که اخراج بلغم خام از درک ششم غلغل دود انگ مقل پنج دم
 تریه سفید کدرم و نیم یک شش شربت حی که تسکین وجع طهر خاصیت کند چند بید شربت هر یک نیم جمود ششم غلغل سفید صبر سرکین
 جزو شربی دود دم نود و نیم دم جهای هندی درین ابواب حی که سعادت بحب اسکند است جهت در مفاصل و زانو و پشت
 مجرب معمول است موصی در غلغل اجوا این بسیار مصلی هر یک یک دم متسا در پاره بر خیم اسکند ناگوری هر یک دو دم کوفته بخینه
 با قند سیاه قدر کفایت آمیخته جهای بقدر کار باخی به بندند حی جهت درد پشت در بازو و کمر و کله و اینه زانو و پای نهد گاه
 استخوان و مقل لثانی در غمت لی و اکثر امراض باوی و بلخی انان است پوست دخت میندان مویه کلر ستاد و گوهر در آن
 بود که اگر اجوا این سنهمی جمله برابر کوکل قسم اول بچند هم او به روغن گلاب و نصف وزن کوکل او دود بار بار یک سینه و کوکل
 نرم کوفته جلدهم آمیخته غللهها بندند و سر روز دودم بخورند و بالای او شراب ما لکم یا شیر یا آب گوشت یا جو شانه و نوزادانی
 بنوشند و باند که کوکل بنهام در امراض سطر سودا در و طریق تناول او آنکه کوکل قسم اول یک دم کم و زیاد بگرند و در پیران
 بار یک دم با در شانه شرب در اوله و سول و کاه در سینه که با سوسه باشد بکوب جل کرده بنوشند یا ساخته بخورند و ملاس شامات
 مسطوره بنوشند و دیگر جهت تخفد مفاصل که از آن شک بهم میرسد بنفشه سم الفار شگاف مافر و مایه یک کله شش
 و تا کله کوفته بخینه باب جهای با روغن کبک در هر روز یکی خورد و غذای ناک و دیگر جهت وجع مفاصل که از آن شک باشد هندی
 برگ نیم غلغل و اجوا این شگاف برگ سبنا لوح اندران زانو نکند یا برای مریخ کلان بهلاوه سیخ آن که ابر کوفته بخینه با قند
 که بر ابریه باشد یا کینه جهای یک کله تا کله بنفشه و یکی صبح یکی شام بخورند و از زرنی و سفیدی بر بنیز دهند حقیقه جهت عروق العنا
 بزرگه دود از برای دیگر ساکن شود و بکار آید عاقره قهاسه دم حله چهار دم قهاسه الحار نیک کوفته پوست سیخ کله کوفته سیخ کله کوفته
 در وقت غلغلون هر یک یک دم قطل یون بوقی دم درم مسک مالونه شربت کلین اسکند و نه سد اب هر یک کفی قطل مخلو کوفته دود عدد هم
 در وقت غلغلون نیز تا کلمین مقل بلند کند کرده و دولت یک مقل کله سبک با کاه زعل و روغن بوسن بنفشه هر یک یک کله مقل دود
 بسکلیع کدرم چند بید ستر غلغل و در دوان با قدری مصلح هر کله کوبند تا کسان شود و درین مصلح هر کله کوبند تا کسان شود و درین مصلح هر کله کوبند تا کسان

صفا دوم

گفتند و دیگر قویتر سنگین بود در شیطانی اشقی جاوشیر زیره سفلی هر یک است در حدیثی که آن هر یک چهار درم با دوام مغز قرطم ری
هر یک چینی م شنبت با بونه خشک است اب هر یک هفت درم پوست جگر که قطور یون هر یک درم سما که کفی حنظل نیم کوفته و سنجید
همه ادرش شش رطل آب نیز در یک رطل نیم باشد پس شش رطل گرفته آب گامه روغن قسط روغن نارودین روغن سوسن هر یک یک قیسه
پوره ازین کفنیقال داخل کرده نیم گرم حقه کنند و دیگر سوسن آسمانگون نیم رطل انیکوفته در سه رطل آب نیز در یک رطل
باشد صاف کرده چهار قیسه از آن گرفته روغن زینن کویقید و نیم اصافه نموده نیم گرم حقه کنند حقه صبح که در غنق انسا صفا
از قی و اسپهال و سایرند اب هر یک یک رطل حنظل حرف سنج که قطور یون قنار و الحار شطرنج فوه و سنانیده صفا نموده بآن حقه
کنند و شنبل آن موضع و صبح را نهاد کنند و دیگر قرد پوست سنج کز شش حنظل قطور یون این نیز پوره بوجان کوزندان از
نیم زرب تخم و صبر شیطرنج هر یک یک حقه نیز در شش انکامه سفلی روغن زنجبیل داخل کرده حقه حقه کنند تا صبح بیدار آید پس این
حقه اشتغال نماید حقه بیدار شش رطل جاوشیر نیمه قرقران باز در روغن قسط عمل کرده حقه کنند و دیگر جهت غرق انسا و صبح که
در درک مغز باشد بگردانجا نه سفلی و پوره در آن عمل کرده حقه کنند حقه که در صبح در کد پست و فوج را نافع است این با بونه
این حقه را از آن که عبودس نفل کرده با بونه منور نیم نسبت سلق کرب قطور یون یکین نیز در داخل زهره کا و در روغن زینن
حقه کنند حقه جهت صبح نظر معاف که از غلظت با دماست سورجان یکوفته بوزندان تخم کز شش هر یک درم عباس سبجان بوز
سرخ بیدانه هر یک درم عدو الجبل الملک شنبت خشک سوسن گندم در هر هلبه حله قرطم تخم گمان هر یک یک حقه در روغن سلق باقیه
در درون آن نیز در یک رطل آید صاف نموده زرد بکیرم پوره نان بکیرم و نیم سنگین مقل هر یک درم انکامه خشک سرخ هر یک
ده درم روغن گنجد با توده درم روغن با بونه مینت درم آمیخته نیم گرم در روغن حقه کنند حقه جهت صبح معاف غرق
و امثال آن خشک سورجان خرفق سفید قطور یون هر یک درم متقال با بونه هر یک درم متقال با بونه صفا شنبت هر یک یک قیقال
اشقی جاوشیر نیم حنظل مقل هر یک هفت درم مترا دوام تلخ مغز دانه بیدار تخم گمان هر یک هفت متقال کز شش باز درم تخم
شنبت سد اب هر یک هفت متقال اخیر زرد و عدو طما سبب دانه سبب ان چهل دانه بوجوشانند و نیز رطل ازین طلخ با
روغن خیری حقه نماید کلمه ششم در الفاظ و الیه آلات مفاصل دوار الاربع جهت جمع مفاصل مجرب است مجاز بود که کافیه
خطیبا تا تخم سد اب و ای هر روز که متقال از ابتدای زمستان تا شروع تابستان بوزند و در اول بیدار شد بدین سرخ
مرجان است و تخفیف مین اسم خیری امر است و اینها همین جرادت است این در انقول از بولس نافع بود فوس است سد
موی خیری که گل اوسج باشد نیم قیسه ساج هندی یکوفته را و بد صلی ناد و اینها سبب هر یک در قیسه زرد و زرد لوبل از او بدین سرخ
چهار دوقیسه حنظل باز درم عدد و شش شش قراط عبد الهضام طعام و بان زرب شروع کنند با تمام رسانند هر گاه اوز
زرب برابر شود بعد گذشتن مینت و چهار زرب از لول شروع کنند و چهار شب علی التواتر بوزند پس بگردانجا باز در شب
انچنین کنند تا برسد به حد و شصت و پنج شنبت باید که ترک کنند در تمامی ایام عاره آنگاه که باشد وقت طلوع شمسی

نوری از دو بهینم تخم کرفس از زبانه آسنین روی یا عصاره آن مع قسط زراوند در صحن تخم خمشاش مرز بوجوش تخم
 شبت نافه صفار الکلیل الملک لیسرخ و لیمان بزراونج سبید مسادی کوفته و بختیة عسل مصفی لیسختند شرتی دودوم
 روغن آجریا در اج مفاصل و عرق النسا مفید روغن اس سبخت میکند مفاصل مسترخیه را روغن آترج باد مفاصل و عرق
 نافع و مذکور در طوطی دیم اودیة اس حاجت گزار مزارد روغن انجیره نافع بوج ظهر شراب و ادریا مار و عرق مالونیه رافع عبا
 و در در مفاصل و نفوس روغن بقیشه که صلابه مفاصل و اعصاب را ملین نماید در طوطی اول روغن ملا و در جهت اسرف
 عصبت و مفاصل روغن سید انجیر ساده و مرکبته مفاصل را غوطه بجوم روغن جاوشیر جهت درد مفاصل و درد
 پشت و درک و عرق لسان در اودیة معده و روغن جرجیل که عرق النسا رافع است در طوطی سوم گذشت روغن عشا
 عرق لسان و اوجاع مفاصل رافع است و روی سیاه کند برک خا مالک اوج من در دمن آب پزند و بیالایند و نیم من
 روغن کهنه میخچه کوشانند تا روغن بماند و اگر برگ یا گل تازه باشد بکوبند و قدری آب باشند و صاف کرده بکوبند و
 آب مذکور روغن کهنه میخچه کوشانند تا روغن بماند و ترتر باشد و دیگر مرز بوجوش زرافه فنجکشت السفان لینی لک
 الاصل بر یک است و قیة سدر سه اصل السوس کل جواهر یک کوبل زیت سبت و پنج قطه هم را غیر از سنگ کوزه خماکت با زرد
 شراب تر کرده با روغن زیت شش ساقه بچوشانند و صاف نمایند بر سنگ کوزه خمازه با قدری شاخهای سبز نرم آن صاف
 کنند و اگر تازه نباشد خاشاک عرض او نمایند و قدری هم داخل کنند باز بکوبیم ساقه بچوشانند و اگر خواهند رنگین سازند
 بکوبیم و قیة انگار بعد از خوردن آوردن آتش حل کنند و فوسد و نوش که این نسخه از ترکیب است اما مضمون انگار را مکرر
 سیدار و سنگ بود که این روغن را بعد از بهیاستدن در دیگر مسین که قلعی میباشند است بسته روزی یک بار اند که رنگین نشود
 و دیگر سداب جوز السرد و هر یک در قیة آترج بچوه غار بخ سوسن سعد السفان بر یک است و قیة سحره بوم سحره و اس زراوند
 فنجکشت هر یک جدا و قیة در ششسان شش قیة روغن زیت ده قطه هم را در شراب بچوشانند پس بارت بچوشانند و قیة
 کنند و رنگ کوبه جاوشیر جاوشیر و قیة برگ محمد و صطک مصطک زره مرز بوجوش هر یک است و قیة خود بلبلان و قیة سحره
 بر چهار و قیة شگوفه خاشاک قیة نیز داخل زیت نماید روغن خمشاش نافع جهت عرق لسان و نفوس و صیغ اوجاع
 مفاصل چند سدر ستر قسط کج هر یک است درم زراوند چهار دم عصاره مرز بوجوش روغن زیت هر یک علی بشرک کج ده
 و دوازده عدد و هم را یکی بپزند جدا اما آب برود و روغن بماند پس استعمال کنند روغن خیری جهت مفاصل در اودیة
 صدریه گذشت روغن قلعی در پشت لسان را در کند و بوج عرب ساقه نماید مجرب است روغن زیت بر کل برگ
 خزنبره که قیة در با هم بدون آب بآب انداخته بپزند و صفا کرده لگا بدارند و شب بر پشت مالند و صبح استحمام نمایند
 غذا سفید مایع کنند روغن میو دار که جهت در مفاصل بسیار مفید است اش را انداخته تا لی در اودیة جلده مرقوم
 خواهد شد روغن ریش و جهت اوجاع مفاصل و پشت و نفوس و در لعین مفید است در طوطی سوم روغن سبت

جلد دوم

نافع بود که در وقت عصمت در ادویه آلات تناسل روغن کچالان جهت دردناو روغن زرقوم جهت عرق لسانج
نقرس مفاصل در لفظ سیم گذشت روغن تخمیل جهت ملاکات مفاصل و وجع آن و در درو باج غلیظه و قمع آن کرم
روغن کچالان و سیراب ز تخمیل تازه که در اینجا در ک میگویند و سیربچو شاستند که آب جذب شده روغن بماند روغن سیت
گرم است در درجه دوم نافع است نقرس و اوجاع مفاصل و عرق لسانج و اوجاع عصبانی را در چون با کرم بخورند فنی کنند
در معده موم بکنند که خورده باشند بگیرند از بزتون وطن کنند و با نصف مشران در حای کنند و از آن سنگ و غیره بپاشند تا
آب و روغن از آن بیرون آید در ظرفی که در شب آن نهاده باشند جمع کنند و در آن کنند تا صافی گردد در روغن
بالا است و آب در شب نشود پس بردارند روغن سداب جهت وجع مفاصل مفید است در ادویه صدایه ذکر شد
روغن سورنجان جهت وجع مفاصل مخصوص است فصلی از زیره مختصالی سورنجان مصری ده مشقال هر در آن یکوخته
یک شیار روز در آب جیغی سازند و بچشاند تا ماهر شود سیال آید و آب کرفس تازه ده مشقال روغن زیت سی مشقال
اضافه کرده بچشاند تا روغن بماند دیگر روغن که مفاصل عرق لسانج را سودمند بود سورنجان مصری ده مشقال
نیکو بگیرند در نیم من روغن گلشن یا روغن کچالان یا آب بچشاند تا آب بسوزد روغن بماند سیال آید و هر در آن دو
شبهت نافع است بوجع مفاصل آلام عصبانی در لفظ دوم روغن علقم که در مفاصل و نقرس عرق لسانج مفید است
در ادویه صمدیه روغن غارمواتی است هر جمیع اوجاع مفاصل را و ملین است اعصاب روغن فرغون بریل در
اعصاب عرق لسانج روغن فلفلای بنفشه اول جهت اوجاع مفاصل و سینه ثانی جهت عرق لسانج و وجع ظهر روغن فندوق
در ریش عرق لسانج و اوجاع عصبانی استرغای آن مفید است روغن قسط نینجه چهارم جهت مفاصل روغن مبارک
جهت ددالی و عرق لسانج نقرس این همه در لفظ سوم تحریر شد روغن مفاصل تخمیل اکثر در نهی است کند تخمیل
از مفاصل من خلاصه التجارب بگیرند مارسیاه یا فنی سردم او را نکلند و با ک کنند و باره باره کرده اندر روغن شب
اندازند در آفتاب تا تبان چهل روز به بردند و بکار برند اگر شب و مار در آب بچشاند سیال آید روغن کچالان
تر افکنند و نرم بچشاند تا آب بردد روغن بماند نیم نیکو بود روغن معیه مواد از زنجین سبوی مفاصل من کند تخمیل
عضلهها نماید در ادویه صمدیه گذشته روغن باجیل کهنه جهت وجع پشت و کتین و کلین مفید است در باجیل کهنه عماره
از باجیل است که آب آن خشک شده باشد روغن نارون مفید مفاصل در لفظ سوم روغن کرفس نافع میکند
و ملین مفاصل و از آنکه توغقان نماید در حرکات را نکت کند در ادویه گرم گذشته روغن باسمن جهت عرق لسانج و اوجاع
عصبت ادویه صمدیه تحریر شد روغن عتی که منع زنجین مواد سبوی مفاصل کند من مفردات حکیم علی روغن کل را در مفاصل
و دست که از اسر سبب صمدیه باشد بماند در آن روغن ابر مفاصل طلا کنند که نافع است در سخته و حراره اسر جهت دروج مفاصل
بزر مفید است و ملین قطع سرب را التواء مفاصل اذیه آن میکند روغن عتی که عرق لسانج را در اسر مفید است بزر خوردن

از حق در روی قدری فریون و چند بستر و مسجدها نمایند و بمانند روغنی که در علاج اریاح از سرکه سکنجبین و روغن بلبخ
باشد فید از سفوف ناده و خوردن لعوق اسفید و لعوق کربن بخار آید فلفل سفید چنان بستر عاقره و جاسم خنفل فریون کند
سادی نرم گویند و مکرر بخندادی روغن سداب دوه درم ازین اودیه با هم آمیخته یک سفید در انبات بپزند هر روز
دو مرتبه هم بخندند بصف صاف کنند مرتبه دیگر دوه درم از همین اودیه داخل کنند و یک سفید دیگر در انبات بپزند و صاف کنند
مرتبه دیگر همین دستور عمل کنند دیگر اهل شیخ جوزالسرورگ مورد عاقره و جاسم خنفل فریون فرودمانا اکلیل الملک از سر سلیج
آب بنور صاف کنند و روغن سداب داخل کنند و با نش نرم حیدران بچوشانند که آب تحلیلی رود پس چند بستر و
فریون و اهل کوفته داخل کنند روغنهای هندی درین ابواب روغنی بهتر رسلیک کهنه مادی و جوله و ادرنگ برنج
در پهنه درون بشیراک بارنگ یوردا و هله چر حیدلک شیخ لومری تلخ کثیر برتان منسل جبرک بهاری کنند لاکمیل تخم
بزرگ سرسوسن بر یک درام بول گاو بچدام آب سرگین گاو میش برگ نیم تخم دونه رس نه بر معنی از قوم بخار کلور کالده تخم
کچنگ برگ خنبل کبیری اریح پیچیده مالکنتی چنناک رس سهند رس برگ کاس برگ سبها لور رس برگ کلان آب بار آب کس
رس دونه بر آب شسته و ام روغن گنبد کبیر روغن سازند دیگر جهت شام در دما و برای جهول دست جربت برگ سهند
برگ کلان کوفته بشیر برگ مسوره بشیر برگ کوی تلخ هر یک کبیر برگ کوفته با هند عدد شیر و در گهار ادر شیر گاو و صبر
انداخته در انبات گرم نگاه دارند تا دور و زرد آن مالیده بشیر از باره گذرانیده کیدام بخینه سیبک چهار دانار روغن کفتر اضافه
کرده در کرای با نش ملایم بچوشانند چنانچه در وقت بر نیاید وقتی که روغن بشیر بار را در خورد زهر چنناک کیدام بخینه کوفته بخینه
نارند و با نش ملایم باز بپزند چنانکه در وقت باس بخینه شود وقتی که در حال شود فرود آورده نگاه دارند و وقت حاقه مالیده
بپزند چنانکه یکس یا که در زمان بعد از آن بدن را بسیار جرم کرده با کفنه و با لگم غسل کنند کلمه هشتم در الفاظ سفید مفضل
سفوف شنگ در نفوس و مفاصل اسود دارد در میان مابینه سره تخم کشنده شنگ یک یک درم گلنج سورجیان تخم شمشاد هر یک
دو درم تخم خیار بن تخم زبزه با کافور یک درم کوفته بخینه بر شرب دقت خواب چهار درم با شربت شمشاد بخوند سفوف
سورجیان که اگر در حالت بیهوشان در نفوس بخوند نسکین رود و اگر پیش از بیهوشان فعل آرد منعی بیهوشان رود کند ما الله التالی
سورجیان معری سفید شکر سفید با سوسیه و اگر بار در خارج باشد زیره و زنجبیل اضافه کرده و اگر مورد باشد بجای مسطکی و شکر
گلنج و زوزیدان داخل کرده وقت خواب با لگم بخوند دیگر جهت مفاصل نفوس و عرق لسان نافع است زعفران بخندم سقونیا لگیم
پوسته پلید زرد و خردا دم معشر بر کس درم سنابلی سفیدم سورجیان معری ده درم سفید سوسیه درم و اگر ماده یعنی باشد بر سفید
بچشمعال اناته کنند و سقونیا بخندم کفنه در سخته گفته که در بلخی عوض سقونیا ترید بخندم کنند شربتی در مفاصل آب سرد دیگر
که بدین عمل کند زعفران و انگی سنابلی سفیدم سورجیان سفید سوسیه هر یک ده درم شربتی از در درم ناست درم آب سرد دیگر
جهت عرق لسان از جرات و ماست و سخته سفوف سنانا سفید زعفران بخندم شیطرح در درم سورجیان بخندم سنابلی شندم

علیه دوم

شندرم شربی سکه دم یا سکه دم شکر و دیگر نباته محترمت اوجاع مفاصل و امثال آنرا فلفل کدیرم زبره کرمانی برمانی کرده
بوده هر یک در دم سوره بخان هفتدم قدر سفید و دوازده دم کوفته بخت شربی سکه دم و دیگر سوره بخان ده دم شکر خندم سوره بخان
کدوانگ شربی از کشتقال نادره شغال و دیگر که اوجاع مفاصل عار اناج است شکر سفید سی درم سوره بخان سفید ده
درم کبابه سکه دم سقمونیاستوی کدیرم در دندست دم شربی دو درم تاسه دم مصوف نفوس از محمد ابن ذکریا جهت دفع
نفوس بار و بدید و مفاصل ماردیم سفید و محترمت ناخواه اهل برگ سداب تخم کرفس را از زبانه دو تو سر یک دو جزوه بادام تلخ شنبلیله
قسط شیرین از او اندوزد هر یک نیم جزو کوفته و بختیه هر روز کدیرم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان کنند تا وسط بهار کبابه
و سندا اول این مصوف ایچا رساعه چیزی از ماکولی و مشروب بخورند و بعد از شقیقه عمل آرند و دیگر حرمل کرفس در حینی
یک کف کوفته بختیه سفوف سازند و دیگر سقمون کسج قسط هر یک کدیرم فاشترافاشترتین هر یک درم سوره بخان هجدم شربی
دو درم باب شکوم و دیگر در حینی سقمون کسج از او فلفل زنجبیل برگ که فاکستر خطا یطف نازه فاشتراف هر یک کدیرم زبره سینه
کدیرم و میدا کسج سوره بخان سبت دو درم کوبند و کدیرم یا سجدیم یا شامند نس در وطن و بعد از آن آب شبت دو جزوه نوزده
و دیگر که در بیماری نفوس عظیم سودمند است زعفران تیدرم تخم از زبانه مغز بادام مقشر هر یک است درم سوره بخان مصری
یخدرم سنابکی که درم نبات اعلی مثل او را کوفته بختیه هر صبح کفینقال بر سر آب سرد افشانند و بخورند مصوف ناک اوجاع
مفاصل نافع است در او دویعده گذشته سفوف بلبله مسهل است خاص نفوس مفاصل و عرق اناج زعفران کدیرم
سفوف کفینقال سنابکی در شغال بوزن اوق حنا مغز بادام مقشر هر یک است درم پوست سبج کبرسته شغال کسج یخدرم کدیرم
شندرم سوره بخان هفتدم پوست بلبله در صفت شغال سفوف سازند شربی در شغال باب سرد و بختیه سفوف نارطرا
میکنند سفوفی که در اوجاع مفاصل و نفوس و عرق اناج است و در حق کبابه که از استعمال سوره بخان مقشر شود فایده تمام
سفوف سوره بخان است پوست بلبله کابی پوست بلبله زرد و بلبله سیاه هر یک یک جزو از زبانه فایده طبرزد هر یک نصف جزو
فعل او خربرج جزو کوفته بختیه سفوف سازند شربی سکه دم سفوفی که بختیه است کدیرم در مفاصل نفوس و عرق اناج
محررات حکیم کمال الدین حسین است زبره زنجبیل هر یک کدیرم سوره بخان پنج جزو صبر بر همه مجموع را کوفته بختیه سفوف سازند شربی
کدیرم ناک کسج نازه سفوف کدیرم کومالی که بوجع مفاصل و عرق اناج سفید است در لفظ سدوم او دویعده گذشته سفوف کسجین ساج
که معمول است بخم خیار و فلفل تخم کاسنی و تخم کثوث باشد نافع است بوجع مفاصل و کسجین حنظلی که از نخل عسل و حل
نریختن و عسل با بند حسراج ساخته باشد سفید است بمفاصل عرق کله نیم در الفاظ شنیقه مفصلیه شربت زردی
مفاصل را سود دارد و باد دفع کند در او دویعده کدیرم شراب بلبله که بمفاصل سفید است بختیه سفوفی در اما شربت قرند
با اوجاع مفاصل نافع است هم در اما شربت جاد و شیر که بوجع مفاصل و نخل عسل سودمند است در او دویعده کدیرم شراب
مغز سینه سفوف از رساله مذمبه مولانا سیدنا امام علی موسی رضا علیه النجیه و النسا و این شراب است علاج اناج سفوف و

سردی زیاد می نمودی بسیار در صفتی ده در حل کبیره شسته و در خم پاکیزه کند آب حامی و اگر آب باران باشد بهتر گفتند
 بریزد که مقدار چهار انگشت از سرش بگذرد و سه تا زرد بگذارد و در زردستان یکبار زرد زردستان پس دردی کرده برایش
 آید و بنده باخته گردد صفت در عصاره نموده سرد سازد و دیگر بار دردی که در برانش عارضه دهد گفتند بچوشانند که شسته
 یک مانند باز در حل انگبین صفا صفا نموده برقی بچوشانند که اندازه اول باز آید انگبین ناپسند است و پس در خرقه پاکیزه
 سنگ زنجبیل زعفران هر یک یک درم قرقره در اجین سنبلیله و خام مصطکی هر یک یک درم کوفته سنجیده سنی جوی بر سر او کشند
 از آن جوی بسیار و بهنگامی که انگبین کوبش بزدا کند که خرقه مالند آنجا باید از آن بیرون تراود پس آنش سرد و آزارش سرد
 سازد و در غلغلی پاکیزه کرده سرش استوار سازد و سه ماه بگذارد پس بعد خانه شترتی از وی دوازده درم باد و صندل
 آغینه بکار برد در جن طعام بر سقح ازین شراب انفکار کند تا از چهارها بسیار خود را محافظه باشد شربت مفصل
 شکر کفلس از زبانه امینون تا غصه امیزه سور بخان هر یک درم پوست خج کفلس پوست خج کفلس پوست خج کفلس
 هر یک یک شقال قند سفید یکین بطرفین همود شربت سازد شربت و رو را در اجاع مفصل انقسم ترکیب کنند
 مثل چهار در حل عصاره و در دو در حل سقوزا شترتی کوبیده بقوام آرد شترتی از وی و فنجان با خج فنجان شربت طبع
 اجاع مفصل راناع است و در بخت امعا کشته شیشه که در بخت و جمیع انواع مفصل را که سنگ سردی است
 باشد نافع بود و یکینج و جاوشیر مثل از آن بوره ارسی اشق زنجبیل سور بخان شقال شحم خنظل شحم کفلس از زبانه امینون
 شط ما کسبی از انزوت جذب سرد شتر زبانه با امیزه سرداب شنگ سعد سیه مسادی کوفته سنجیده باب سداب تازه
 شسته شافه سازند دیگر که همین کار کند با سور انفع ده جذب سرد شتر میزد یکینج جاوشیر مثل باز در شحم خنظل سداب
 با امیزه فویدان هر یک یک درم بزرالنج بکیده و نیم سور بخان ترید هر یک درم باب گداز شاف سازند دیگر که شیشه
 گرم کند و در اجاع را را گنده نماید و طبع انزوم دارد و شحم زبانه فایند شتر شقال سور سنی کوفته سنجیده شاف سازند
 دیگر که در بخت در درک عرق الدن و جمیع اجاع مفصل را که از طعم مواد غلیظ نافع است و معوی باد طبع سندی شتر
 خرد شحم حبل الملک با امیزه زنجبیل سور بخان بوره جلا نهنگ صابون هر یک یک درم انزوت هموز در مثل اشق
 حله یکینج جاوشیر حبل النیل هر یک درم شتر جلوزه سیت درم فایند سجاوه درم صمغ و ادر آب گداز و صمغ حل کنند
 و باقی روان کوفته سنجیده ان شسته مانند لوط شافه نمایند شیشه که در ک نافع است و انزوتی دارد و در
 شنگ شیطون خردل پوست خج کفلس شیشه شیشه های در از سازند بعد مثل برادیه صبر کنند تا که در امعا شرس آرد
 ماده درک با برانجیب با سقوزا سفید گردد و دیگر منقول از خود که امعا صفا و قمار اطوار شحم خنظل انزوت
 شیشه مثل لوط سازند و بی اول شربت از آن دیگر شحم خنظل انزوت فایند شاف سازند کلمه دریم در الفاظ
 ضار و بعضی ضما و سنبلیله در امعا صفا درم مرج و کچران و قند سب و اعضا از مجربات است سنبلیله

جلد دوم

سپین که نام را السویه کوفته بخته آب نیز در تا مهر شود روغن گل انقدر که کنگد میخیزد برهند حسن آنکه اگر تسکین حاصل
بیشتر مطلوب باشد اسپین را کوفته همچنان ثابت داخل ضماد نمایند زیرا که آب باطنی او گرم است از کوفتن آن ترکان
بروز میکند و نا کوفته تر بر نماید و اگر انضاج است باشد کوفته عمل آرد ضماد اندر و محس که جهت دفع مفاصل نافع است
در ادریه کبیریه گذشته ضماد پاک چه تسکین مزان مفاصل و در در سر ضربانی مجربست فرنیون کبیرم زعفران سبزه دم
روغن گل بچندیم منفر استخوان با نوره در ضماد و بوق جهت مفاصل بار و در فوالمج و جمیع امراض عصبانی نافع و مفتح و تکلیف
قوی و جاذب عار و بکمان از عرق بدن و صاحب تحفه گفته که من تجربه نمودم که مداومت استعمال او بر مهربانی است
و مفاصل باعث سخت جمعی کثیر از استرخاد و شنج چند ساله شده مقل قد زمانا گفته اند و لبان بر ضماد را نافع علاج
استخوان سوخته این صبر سقوی استین سدا در فرنیون سور سخان هر یک در صلبه نخل و داخل با قرقها است
هر یک چهار درم و نوزدیان نوره نوزاده در نوزاد مرجم شحم خضل ملک البطم هر یک درم خب السطاطین است درم
و دانه درم روغن بوسن و اشغال آن با نوره درم تخم کبیره بیست درم کوم جمل و بچندیم منجم و در سر کحل کنند
و عمل بقدر سر که اضافه نمایند و موم در روغن که گفته در ستوری که معروفست ترترین بند ضماد در وقت جهت فکار
که قریب سخن باشد مجربست روغن گا و نازه عمل بالای سر که هر یک جزوی مغز سداب خیره سکه جزو صید از سخی جمیع سرگین
خسک کار ساینده انقدر که غلیظ سازد اضافه کرده بیکرم استعمال نمایند و آب سرگین با روغن زیت بفرس نافع
است زنهان سرگین نانه گرم با سر که بکوبند در روز و نوز درم آن معینه ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل نوزن مجربست
داره سنگ که سلیمانی نامند سیاب هر یک سیست اشغال ساینده آب بن تر نمایند تا سیاب کشته شود صابون علی ده
مشغال در آب حل نموده اضافه نمایند و ضماد سازند ضماد قوس جهت آن سلیمان صمد درم ملک البطم بیست و پنج درم
از گار مر قه قبران اصل السوس هر یک یک نوزده درم ادویه کوفته بیخه موم را با قطران که گفته با هم سرشته بر در ضماد کنند
ضماد و قابض که مواد را از زمین بگذارد و افاقا حاضض صبر صندل سخی لوس در بندی ایشان با مشک از منی
آب عسل الغلب ضماد نمایند دیگر پوست انار در شراب الگوری قابض نیز در سماق و آرد جو و می العالم کوفته با هم
انیمینه ضماد کنند دیگر که مفاصل قابض کند و مسغ انصباب ماده کند اصل جزو السرد استخوان سوخته هر یک بجز
شب یانی زنج هر یک بیست جزو نرم کوبند در سر شیم با می لیشند و بعد از استغراق بر موضع در دهند ضماد محلول که
بقیه در مفاصل عار نافع است لعاب تخم گان لعاب حلیه و آرد حلیه با روغن بابونه و موم آرد لیشند بر بپزند و در
که تجلس ماده درم کند لویا کوفته ضماد کنند دیگر که در آخر مفاصل و نفوس خار بکار آید برگ گلم در آب بچنه کوبند و زرد
تخم زغ نام عدوی در سر که در آرد جو هر یک شیمی بان با نیز در روغن گل اضافه کنند و با هم مالند و ضماد گفته آن
در تابستان سرد در دستان گوم بکار آرد و دیگر قوی تجلس صندل صندل ملک سربک نیم جزو آرد جو و بادام

بغشته خشک یک بجز کوفته بخته باب کرب اباب گشیز سبز سرشته ضاد کنند دیگر بعد زوال حراره و سکون و صحت
که ماهه غلیظ باقی مانده باشد بکار آید زعفران یک درم آرد جو خلی بغشته خشک هر یک درم کوفته بخته کلم سرشته ضاد نمایند دیگر
چته حاصل نبارد و اورام مزمنه بخته تصفیه است بوره اشق و بقره آبکات بیدنه مالمسویه با سرکه و غسل بالمناصفه برهنند دیگر گلاب
بقایا اورام بارده و نفوس را بکند نقل لبنی حلیه تخ کنان اشق مالمسویه بگیرد و نقل داشتن را اشق را بعل کنند و جلوه هم اینچینه ضاد
نمایند در نسخه عوض لبنی کند است دیگر چته بخلص صلابات منقول از محمد ذکر باریت که نه را بچوشانند تا منصفه شود و در
نظران ساینده باشد مثل مرمسانند و بکار از بند باریت یا موم تیره و طی کرده نظرون و طی باشد عمل از نه ضاد و محمد که در
شده و صج بکار آید زعفران یک درم انبون یک درم سح لعاج دو درم بزرقطونا آرد جو هر یک یک درم مغاث پنج درم کوفته بخته
باب کابو حوی العالم سرشته ضاد نمایند دیگر سرگام از ضاد مذکور در دروا تکیس شود بکار آید انبون یک درم زعفران
مرضه یک درم کوفته بخته با شیر زیا بشیر گاو حل کرده قدری زعفران اصافه محوره در باون کوبند در غلج که موم
دران گذاخته باشد داخل کرده در هم زنده ضاد کنند و بالایش برگ کاه بپزند و دیگر مخدر مسکن زعفران کافور
هر یک یک مثقال کنند حصار یک درم عدس یک مثقال درم ماش گلبرج اصل السوس گل بلوغ بر یک حبه هم بغشته بخیالی
طلب خلی بر یک سفینه هم کون را با تخم تربت مدو کوفته بخته بار و عن گل در و عن بغشته در و عن بلوغ بقدر حاجت
زده بخته چغندر سرشته هماد نمایند این سهها از کامل نقل شده دیگر انبون سه درم آرد جو بخت درم باب شش
ضاد نمایند دیگر که مفاصل گرم را در وقت بجان تسکین الم کند انبون زعفران مالمسویه بشیر ساینده در و عن گل ضاد
نمایند و بعضی موم هم داخل میکنند ضماد مسکن سفید آب سریش بر سینه بیدنه با کاند در یک کاه کوفته ضاد کنند درون گرم
سبیل کنند و طلب نیز ضاد است مسکن چغندر بختین بزرقطونا با سرکه و بختین گشیز نازده و آب آن دیگر که تسکین در و عن
حار و باره کند حلیه را در سرکه خوب مهر انبوز است غسل بخته نیز تا منصفه شود بر سینه صلابه کرده مثل غالیه بنوعه بخرقه
نمان گذاشته بر موضع در و بپزند تا در و زیاده زود بکشایند و اگر خشک شود بر و عن گل نرم کنند دیگر بزرقطونا خلی
آرد جزوه بخته دردی غیر روغن گل با هم بخته ضاد نمایند دیگر عدس سفید آب کبک بخته ساینده و قدری کافور منضم ساخته
ضاد کنند دیگر مغاث خلی بزرقطونا در و عن شمشیر سرخان سفید صندل سفید سر یک بجز کوفته بخته مالمسویه کفچه در و عن
و قدری سرکه انگوری سرشته ضاد سازند دیگر مرهم و اعلیون را بر و عن با بونه گذاخته ضاد نمایند ضماد ملین که غلط
نقطه نرم کند و بیدار شود و در ضادات محلل اورام انشا الله تعالی خواهد آمد دیگر خرزقون با روغن بوس ضاد کنند
دیگر کبک کونان حله با بونه کوفته در هم سرشته ضاد کنند و اگر متعل را ملحاب حله در باون کوبند و بر موضع ضاد کنند
نیز ملین صلابه کند دیگر که مفاصل را که سختی و گره بهم رسیده باشد زایل گردانند نیز که نه آبات شود با با بجز کوفته
بار و عن تربت سخی نمایند بر موضع ضاد کنند که می بر آرد از آنجا چیزی نامندی کجی در و او ایاز میگوید جالی شش شکایت

صلو دوم

شکایت کرده شخصی پیش من در بعضی سفرها از نخوی که از مفاصل و پشت و در آن سفر او ایاماً مافرود بخش لوم بسیار می یافتیم
 که در حیرت و وحی از این نکته پس امر کردم بطبع کوه قوی پس گفتم آب نرا در ساینده منیر برادران آب منس مرمسند پس
 بصفا و آن امر کردم در اندک مدت شفا یافت صفا و جهت آنست که مفاصل حب آتس بسیار بخته صفا و کندن کتیا و
 که در پریاح افزوسه بکار آید راسن اهل و حج نیکو گفته در آب پیروز صفا و کندن دیگر راسن اهل و حج نیکو گفته در آب پیروز
 پیروز که مهر اشود مقل در آن عمل کنند و همه را چون رسم سازند و صفا و کندن دیگر که در پریاح افزوسه بطوبی بکار آید و حج
 راسن نیکو گفته باب سرد بخته صفا و کندن دیگر بخته کوزلی است که از اباد باشند مسیحی گوید که این را با ما میوزیم نیست
 فرزون درمی مرصافی قسط مقصد الزمیره بر یک درم موم سفید کوبیده روغن نارودین چندا که باید همه را بهم ریخته تا چون
 مرم شود صفا و دی که در پشت راز ایل کند مقل از زرق اشق جاوشیر بکنج چند بیست فرزون روغن موم صفا و کندن
 باروغن سداب حل نموده با بونه کوفته درم سرشته صفا و نمانند صفا و کندن در پشت کندن زایل کند صفا و جهت
 در سینه نان سبیده خشک کوفته و بخته منگات مقل رزده بریند زعفران خطلی بود و مقل صفا و کندن دیگر جهت
 علیه تخم نان خطلی با بونه اکلیل الملک آرد و پیروز روغن با بونه یا روغن زنگس یا روغن خیزی و آب نیم گرم صفا و کندن صفا و
 بخته و حج درک محرابست حرف روی سر کوبه احمد سوزج عاقر قرحا کوفته بخته زفت اصیخته بر درک صفا و کندن صفا و
 که در حج درک عرق لسانا نافع است عصاره قنار الحار حب الغاب هر یک یک درم بپوستت خیر کوبند که بی عاقر قرحا هر یک
 دو درم کوفته بخته لشراب عمل صفا و کندن دیگر که مین عاقلند از قسط تخم تره تیر که هر یک یک درم نظرون عاقر قرحا
 هر یک دو درم زفت بجز درم زفت را در روغن زیت بگذازند باقی ادویه کوفته بخته اضاف نمایند و صفا و کندن صفا و
 که در اول عرق لسانا و حج درک بکار آید که منطی کوفته بخته با رزده تخم زرد و اندکی زعفران سرشته بکار دارند و دیگر
 که بعد از آن بکار آید که باده بر سبب سحر و سحرمان گاه و غسل روغن گاه هر یک دو درم سوزج بجز درم با بونه اکلیل الملک خطلی قلبه
 هر یک سفید درم مقل اشق و مرعاشیر هر یک یک درم سر کوبه درم روغن شیره بعد رهاخته ادویه خشک بکشد و صفا و کندن در هر که اصل
 کنند و موم با آن بگذازند و عملی لوم ترس اند و استعمال نمایند و بعد از آن تاب طبیخی که در آن با بونه و شنبلیله و ستر و حج کوش
 حوشا سینه باشد بشویند صفا و دی که در عرق لسانا بلغمی بود از تنقه لادن بکار آید سوزج با قدری را اینج و عاقر قرحا کوفته
 بخته با کبکین با شراب عمل سرشته بر درک صفا و کندن دیگر عصاره قنار الحار حب الغاب نیم جرد بپوستت خیر کوبند که بی عاقر
 هر یک یک درم کوفته بخته لشراب عمل سرشته بر درک صفا و کندن دیگر قسط حرا لشراب هر یک یک درم عاقر قرحا نظرون هر یک دو درم زفت
 روی بجز درم زفت را در روغن زیت گداخته باقی ادویه کوفته بخته با آن سرشته صفا و کندن دیگر نظرون کوشنیل خورشید دوم
 عاقر قرحا درم مقید چهار درم و روغن انار درم کوفته بخته در زفت بپوشی صفا و کندن با روغن موم روغن سبزه در روغن
 در کتیا کند دیگر حرف زدن است رخ کبر صفا و کندن بخته باب پیروز بپوشی سرشته بر درک صفا و کندن صفا و کندن

بزق لبنا بطاهر فز کند و محلول نماید تخم صداب ترنج خشک غبار ابلقان نظرون شیخ از منی فردا ناسم حنظل نامخواه گوگرد
 عاوشه بر یک چهارم ششقال باز در ششقال سداب ترنج رومی اشق بر یک سبج اشق علی الریم هم سازند و طلا
 کنند ضمادی که ماده راد در عرق لبنا بطاهر جذب کند که در سائیده با وزن آنی شسته بر موضع وضع طلا کنند و گاه
 بر آن بچسباند و بگذارد که خود بچسند ضمادی که در عرق لبنا برین کند خردل بر کهن کوبتر مسادی نوم کوبند و بطبخ
 انجیر یا شیر انجیر بسبند و ضماد کنند تا برین شود و صد مد با لایه و چند روز بگذارد تا ماده پاک شود و دیگر که در ضماد
 عاوشه قریح نماید خردل ناسیا کوفته طلا کنند ضمادی که در عرق لبنا وقت الحظاظه من کاراید تخم خردل بجزر گل با بون
 مرزنجوش اکلیل الملک رزق غار بر یک دم کوفته بخته آبی که در دوقل گداخته باشد بر سر ضماد کنند و چند ضماد
 عضو تابا گرم شود و تغذیل آمیکه در با بون و اکلیل الملک و قنطریون و پوست خج کرفس و عاوشه و ستر و چند قوی خوشایند
 باشند نمایند و اگر همین و او را در نهین سر که بخته ضماد کنند نفی من مشاهده شود ضمادی که نفوس گرم را نافع است
 سفید گل سرخ شیان با مناسبت در بندگی فوفل انجون بر یک جزوی کوفته بخته آب غلبه شسته ضماد کنند و دیگر عسلی
 که در آسهای گرم نفوس گرم را سود دارد عدس غشتر عدس در سفوف شیان با مناسبت از منی با السویه همه را کوفته بخته آب
 حی انعام شسته و قدری سفیده بعبه و گلاب با منیز در درون نیکب آینه با چون هم شود ضماد کنند دیگر زعفران
 بنزدیم انجون که هم مع لعل تخم خشاش سیاه بر یک دم بر قطه ناسه دم همه را نرم کوفته آب بر گوردان انان افروز شسته
 ضماد کنند و دیگر سبزه زین باب کشته بر آب ستان افروز پوست خربزه پوست خشاش پوست خیار با ناسه کوفته ضماد
 نمایند و دیگر بر قطه ناسه سر که بخته ضماد کنند و دیگر گلاب که انگوری قدری کا فوزه خرقه گمان بدان تر کرده بنند و
 آب گوارا ستان افروز منزه آن آرد جو قدری گل سرخ با هم مخلوط ساخته خرقه گمان بدان تر کرده ضماد کنند و دیگر آرد
 لمعات نیکو شسته ضماد نمایند و دیگر آب نقیاعا آب ستان افروز آب کاسنی آب کاهو و عسل کسب و هم سفید و قدری هر که
 با هم مخلوط ساخته ضماد نمایند و دیگر طله آرد جو بر که ضماد کنند و دیگر عصا الراعی نرم کوفته با رده و شسته با روف بر کرده
 ضماد کنند و دیگر من گمانس بوجاع غلبه شسته که در فرفری بخته حلی آرد جو روغن گل کار بر بند و دیگر که نفوس
 صفراوی و غیره از آن سفید است استخوان خشک سوخته سوختن عدس تخم خشاش تخم کاهو مسادی بر شسته ضماد نمایند و
 آرد جو آرد با قلی حلی بخته خشک شست اکلیل الملک سفید بر یک دم کوفته بخته شسته بخته بخته در دوزخ سفید
 مرغ و اندکی سر که ضماد کنند و دیگر که نفوس را و ارام حاره را سود در سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید
 سفید
 یک شقال نیم آقا فاد و در ضماد با مناسبت ششقال سفید گل اکلیل الملک بر یک دم و دیگر که نمانت مجرب است بر انجون
 گل حلی آرد جو سفید سوختن با السویه با رده تخم خردل با رده من غار نماید و اگر قدری زعفران با مناسبت ضماد کنند

جلد دوم

کند و تیر شود دیگر که در ابتدا نفوس در معاصر جابجا اندک از منی هر یک که در حوض صبر ضدل شایسته
 زعفران هر یک در کرب سوخته چهار درم باب غشب الغدیه و آب کاسنی سرشته استعمال نمایند و دیگر که مفاصل
 جابجا در نفوس را در اثر مجرب النفع است و در وقت بقیه از مواد پنهانید صبر زعفران معصات السیه و آب کاسنی
 و برهند و اگر حرازه را ناده بود آب کاسنی بکار برند ضمنا و اگر از برای نفوس را در مانع است در قسط کرب سوخته هر یک
 جزوی کوفته بخت مافصل خمر سرشته ضمنا و کند دیگر درین باب میوه جند بیدستر فرینان مرصبه و اجاب هر یک جزوی
 با شراب بکند ضمنا و کند دیگر برای نفوس و مفاصل باره از او نذیر بل حب و اجاب ضعیفانا هر یک در مین صبر
 هر یک بخردم همه را بکوبند ضمنا و کند دیگر در زعفران زنجبیل هر یک یکیم سرشته در سینه معاش هر یک یکیم سرشته
 تخم خرم شاه سفید هر یک یکیم درم هم را کوفته در روغن قسط در سون نارون سرشته ضمنا و کند دیگر که چشم ز قاصد کرب
 کوفته غسل کنند ضمنا و کند دیگر در دیند تا محمد کرا گوید که این روغن مفاصل که از گرمی او در سردی او در سردی او
 خیار کندی در غشب الغدیه که جو قله اطفالان میده شیر زمان انجیر خشک در سینه روغن کسب همه را با سیر و تا چون
 مرهم شود ضمنا و کند که جهت مفاصل را بر بیدار است در غشبا سوخته اصل در سر که قدر کفایه با مسویه سرشته ضمنا و کند
 دیگر نافع و ج مفاصل که از بروده و انجم در روغن صبر هر یک یکیم درم زبره تخم کرفس هر یک یکیم درم و نیم را از او نذیر بل حب
 خطیله نامی مغز الهود هر یک یکیم درم کوفته بخت باب کرب سرشته ضمنا و کند دیگر فرقیون نمیدم زنجبیل چهار درم که
 زیره فلفلس تخم معصف سبزه عدس هر یک یکیم درم نیم زعفران که درم خاک کتان درم زده بخت در روغن سون نارون
 روغن نارون سیرینغ بید خرس همه شیر هر یک کوفته کباب تخم خرم شاه سفید هر یک یکیم درم با سیر ضمنا و کند ضمنا و کند
 شنبلم و از کرب با شراب سرشته نیز نافع است و همچنین انش و حوض مساوی نیز آب کسب در روغن کرب بخت ضمنا و کند
 مفاصل و دیگر و درام مجرب بخت بخت زعفران انیسون هر یک و شغال خولجان نبات و اینها در همه را کفایه ان کوبد با
 سفید زنجبیل کل خطی سورجان کلین الکل که یک درم شغال کوفته بخت خرم شاه سفید از او نذیر بل حب و اجاب ما در شنبلم
 ساره و جهت حاره بجز نای ماره استعمال کنند ضمنا و کند در ضمنا را که جهت باد و سیر هم سید و جهت کرا از سرشته بخت یکیم درم
 فضل و درم قاصد نوز شاد هر یک یکیم درم سوم زرد بخت درم سورجان مازده درم روغن گردک کاسنی درم ضمنا و کند جهت
 بار درگ دفلی بچشاند و کوبند و بر روغن اگر مینخته ضمنا و کند دیگر جهت در روغن و ج هر یک عاقرقضا کوفته بخت و ج
 دقه سر که چهار دقه روغن حنا شست دقه عاقرقضا را اینکوست است در روغن حنا است با زبره کوفته بخت بخت بخت
 در سر که اضافه نمایند و صوفه بدان بر بوز بر موضع در دهند و دیگر جهت در روغن زردم آن منقول از محمد کرا با سیر کرب و ج
 آرد جو یک جزوی که در روغن زیت بخت ضمنا و کند دیگر شتر خطی لیس افکنده کوبد با شراب ضمنا و کند دیگر جهت در روغن زردم
 آن که از حرازه باشد هر یک خیار تازه را کوفته ضمنا و کند من کامل الصنغه ضمنا و کند که جمیع انواع مفاصل که با نامی او جاب صبر

خصوصاً ضربی را مستاصل نماید و بسبق آن بر مقدار اول در گذارستن آن بر معده نفع نکند باید مشک کپوله موسیالی کانی موسیالی
 انسانی زنت رومی مصطلک رومی چندید ستر قریه انتمو فرقیون میوسر ساید جز بواسفیده کا انغری جاوشیر بسکینج بار از
 مایه امان هیزن قسطیخ از دجوب کند رعک الطیر هر یک دو توکه روغن لبان روغن افطار روغن مبارک روغن زیتون هر یک
 پنجاه موم سی توم برادر روغن ها که چشمه دو او دیگر کوفته خیمه داخل کرده فرها ساخته نگاهدارند و وقت حاجت گرم کرده بپزند
 و هماد و عرب طبر کمال الدین من چشمه در معاصر معوق لبنا و وجع درک و وجع استخوان هر دروی که باشد از باد و نفع در سبب بطن
 سیکل زینسرخ بیزنگه که چند روز در ادرانه حلیبه خورامیده باشند و بار روغن سداب و روغن انون صل کنند و اگر روغن ها نبود موجود
 نباشند این روغن بیدار کن کنند (قدری) آب سرکه اصفاد نموده بچوشانند که چون هم شود بعد از آن بر موضع وجع هماد
 کنند و برگه های بیدار کن را در روغن مذکور آید و بر بندند و صبح بجام زنت فریبند ضمادات سندی در سداب هماد که چشمه
 وجع معاصر غیر معمول است مغز تخم از دریا مسیه جوب بیکر کول که تر شود و در مغز میده دانه گلپای کنبه سیاه سردالی
 است و نیم بیشتر غرض مسایه کوفته بجزیه آب کنبه هماد کنند دیگر که عرق لبنا و وجع اوجع فاضل اسود در سندی مایه امان
 آب حل کرده هماد کنند حکم نماید در الفا طایفه مفضلیه است طلای که در تشکیل وجع و تقویة عضو تحسب الفعل است
 استخوان سوخته سفید شده که کعبه سخی شسته و خش کرده باشد اسفندج فاشه هر یک بجز دو سوزنجان دو جزو کافور ازلی
 و کاه حل کنند و کوفته خیمه بآن رسته طلا کنند طلای که اعصار انوره دهد و روغن ماده کند و تریه بخشد معدن
 سرخ اندک از بی صد آید و بیدار کنها مباحث آب آس با کلا طلا کنند طلای که تریه بشود بکند نشانه کافور بالسویطه کلا
 طلا کنند دیگر که روغن تریه سفیده از زیر کلاب بند که از جوی بیدار کند و طلا سازند طلای که تریه بخشد
 که فیون چندید است هر یک بجز زعفران بجز طلای که در تشکیل در معاصر مجرب است عصا که بی سینه امانا که
 در روغن است طلای که در تشکیل بجز تریه کند فیون بارزده سفید بریان رسته طلا کنند طلای که در تشکیل در مع
 سون آید آن کند معدن سرخ زعفران بالسویطه تا کنبه سبز طلا کنند و دیگر مثل اوست مایه امانا حصف صربا
 کاسنی طلا کنند و دیگر که مانند اوست با روغن سرخ یا کاسنی یا آب کرفس طلا کنند و دیگر سوسر گندم نظمی با بونه
 و دیگر تخم کتان کوفته خیمه آب سسته طلا کنند و دیگر حلیه ثبت تخم کتان آب کرفس رسته طلا کنند طلای که در سداب
 در معاصر بجز کلا کاه صبر افاقا حصف نظمی باز و آس طلا کنند و دیگر که همین عمل کند جز سوسر و اهل حصف نظمی
 طلا کنند طلای که تبدیل مزاج کند و در دیشا مذمیه بر روغن زیت طلا کنند و همچنین سطر و چندید ستر ما روغن زیت
 طلای که تلین حاصل کند موم در روغن بکد از دوشسته اگر موم بر حضور زنتا که عضو متعین شود در روغن طلای که در سداب
 و اگر مغز استخوان بر سبب فیرونی سازند بهتر عمل کند و اگر تشکیل روغن گرم که در روی کعبه حصف نظمی مطبوخ باشد کنند
 یا غل حمر سوسر امد از آن قیر روغلی باشد و تلین یافتند طلای که جبهه تلین اسروجیه گوید که این طلا تلین گرم را سود دارد

بجمله زوم

دارد اتفاقاً حصف صندل سرخ شیاف امینا فوفل گل امینی هر یک یک جو نیمه را کوفته بخته آب غنبت الغنبل برشند و در موضع عیال
چند بار طلا کنند دیگر که نفوس گرم را باز نشاند بزرقطونا زرده بصفه مرغ خاکی آرد جو دردی شراب همه آرد و روغن کاج برشند
و طلا کنند دیگر صندل سفید گل سرخ شیاف امینا فوفل شایاب هر یک جزوی امینون ربع جزو همه را کوفته بخته نیم
امینخه طلا کنند دیگر صندل سرخ گل سرخ فوفل شیاف امینا بوشش در بندی امینون سح علاج مساری ماندگی سرکه و گلاب
و آب کشیده و غنبت الغنبل طلا کنند و گاهی سفند از زیر گل امینی نیز اضافه کنند در مالایش بزرقطونا بر که حل کرده بر کاغذی که برشته
بهند طلا که نفوس یعنی را سود دارد و نیز منقی آرد با قلی روغن گل سر یک یکجو در با نیله آبش نرم برشند و اگر احتیاج باشد نظاره
چند آب بپنکینه و طلا کنند دیگر با بونه اکلبل الملک صلبه زر کمان ورق الخار نیز آرد سفند مار در برگ کین مغزات عکال الطیر
هر یک جزوی کوفته بخته بیخچه بپنکینه و اگر کجوز روغن بلسان احسانه نکند سخت نیکو باشد طلا که نفوس هر یک را سودمند
در شمشاد خطمی نخورد آرد جو سور بخان روغن گل زرده بصفه مرغ طلا که نفوس عرق النسا را سود دارد و میوه سیاه افون
طلا نماید طلا که در حج درک عرق النسا را نافع است و جذب ماده سوداوی طرف خارج کند درق غار بیت متقال فسط
سخت متقال عاقر قرحا ج متقال حرف چهار متقال بوزق سر متقال کوفته و بخته زفت رومی نصفه رطل دارد و در وقت عرق
با سیمین گذاخته همه را با هم آمیخته بغیر طاس گذاشته بچسباند دیگر از عادی که بر کبیر ز صوف پاک آرد و در عین سداب با
روغن صفرا و الحار تر کرده درق عاقر قرحا کوفته بر آن پاشیده و قدری سرکه مرشوش ساخته بگذرانند طلای که درق النسا
سود دارد شب یانی گوگرد جاوشیر سفید منجومی پوره موز بر یک یکدم با دوام تلخ فرودمانا عکال النسا تا دردی سرکوب الخار از
هر یک درم سداب زفت از هر یک سه درم موم بجز درم روغن نارون چندا که کفایت کند طلای که در عرق النسا در
بید کند در د ساکن کند عصاره قشاق الحار و در جزو روغن زیت لخته کجوز بچوشانند که روغن ماند و اگر قشاق الحار باشد
بر آن عصاره حنظل کنند طلا که در یاد داشت و زانو درد سر انگشت را فایده بختد هر صبر هر یک یکدم با بونه
اکلیل النماک هر یک بجز درم سیاه سفید مرغ برشته و طلا کنند دیگر تخم کاهر گل امینی هر یک درم بخته شیاف امینا
بوش در بندی صندلین هر یک سه درم اکلبل الملک خطمی گل سرخ هر یک بجز درم آرد جو درم کوفته و بخته گلاب طلا کنند
طلا که در افضل نافع است صندل نایاب عصاره لخته نفوس غنبت کوفته و بخته با سرکه کهنه برشته طلا کنند و بالای آن
عصاره بریند و در آستین از طرف عقب شروع کنند کلمه و از او هم در الفاظ عین مفضل عرق حنظل و متول حکم طلا کنند
چهار درم در مفاصل قوه با ماه فرسین ربع سر سعد خولجان ناکلیه سبانه نیم سر جویت صینی کبیر سبانه نیم
سنگی سر قرفین نیم سر خسته الغنبل ده میر عرق قندی سه بودا با نیکو بوش عرق مذکور کرده بعد از بیت آرد بچکانند
مهاکم جکایند صندل پوست ترنج نانه پوست نارنگی تا زنجی متقال زعفران در عین سر متقال عود هندی صندل
اشهب قرفین مشک و در متقال در خرده لبه بر سر نخ بریند کلمه درم در الفاظ عین عله و مفاصل عاقر

جلد دوم

و در وقت ترک کینه و یا شامند مطبوخ مسنون خود در میان معاصر معقول است در دم مطبوخ مسنون
 نذ او در روز و در وقت و هم بپزند تا سوزد در در تخمیل با نوره هر یک است متعال فزیدان روزها شیطون سوجان
 سچ اندر هر یک یک درم پوست سچ کرس پوست سچ بادیان هر یک هفت درم مجوز معنی علم هر یک درم همه را با جگر درم است
 سبز شتر مرغی همانند باد و متعال روغن سبز انجیر مرغی کبی دارا تم سازد و تسخیر را که از پوسته باشد سودمند است
 نافع باشد و اعتدای ضعیف شده قوی گرداند روغن سفید نسبت درم مغز ساق گاو یک است از مغز ساق گاو در روغن کدو
 و نقل انزاد در کنند چهار درم موم صندل درم یکند نخل شود پس بگیرند بگفته و گل خیزر که در دم کثیر اصنع عربی با بوی گل
 مکدر درم کوفته بخت دران نیم روغن سبز بند در وقت حاجت برین اندوده استعمال کنند بر مغزوی که مطلوب باشد مطبوخ
 تر تخمین غذا و در نفس در وقت و مفاصل را سود دارد سورجان تخم کسبه تخم خرفه تخم بادیان هر یک درم تریب سید درم
 بلبل از دره درم همه است درم آب بچوشانند تا بپزند آید سی درم تر تخمین آردی حل کنند و بنوشند مطبوخ خیار سفید
 نافع است جهت درج معاصر معقول است برانند و غلظتها رسخته رافع کند و اخلاط الطبعی از اعناق من برون کند و در زمان
 تخم از زبانه تریب سید نیکو کوفته خسته بگفته تخم کاسنی هر یک است درم سچ هکله اشیده سورجان نیکو کوفته هر یک سنجی است
 کافه اعلی انجیر سفید هر یک درم غنابستان هر یک است عدد نیمه را در جوطل آب بچوشانند تا نیکو م رطل بخاند از آن
 فرو گیرند و با نذ دران خلوص بخار شتر مرغ تر تخمین هر یک است متعال و سحر گاه بنوشند مطبوخ سورجان اوجاع مفاصل را
 نافع باشد سورجان از زبانه پوست سچ از زبانه تخم کرفس اینون قنطاریون دینق هر یک درم بر بادوشان گاو زبان
 بادرنجبویه بر است درم گل سرخ بلبل از دره هر یک درم سناسکی هفت درم جوشانیده صاف نموده بگفتند و متعال تر تخمین
 ماست متعال دران حل کرده صباغ بنوشند دیگر که همین عمل دارد سورجان سپید یک درم تخم کاسنی تخم کرسی تخم کزک
 و درم تریب سید درم از زبانه بخت بلبل از دره درم در و رطل آب بچوشانند تا نیکو م رطل رسد صاف کرده بنوشند
 و اگر سی درم تر تخمین سفید بهتر باشد دیگر نافع ببرد مفاصل و مخرج بلغم غلظت و اخلاط محرقه تخم از زبانه تریب سید
 مروض تخم کاسنی بگفته فزیدان هر یک درم اصل السوسن محلول سورجان مروض غنابست هر یک یک درم سناسکی هفت درم
 بلنجین حل شده درم انجیر عدد غنابستان هر یک است دانه در جوطل آب سبز تا نیکو م رطل کاسنی در روغن سبز
 تر تخمین هر یک درم حل کرده صفا کرده بنوشند دیگر که در علاج نفوس مفاصل حار کار آید سورجان نیکو کوفته درم کزک کاسنی
 سکه درم بگفته خشک کسرخ هر یک هفت درم بلبل از دره قشر ماست درم بودنه تر شامی چند اگر بود نباشد یک درم مصطلح کنند
 ماست سبز تا نیکو م کابدر بس نشان از ان باد و دقیقه شکسوده بکوزند مطبوخ شی افار یقون نافع بوج مفاصل مفرد و مرکب کسنی
 سورجان نیکو کوفته کین متعال و نیم گل نیلوفر دایمی گلشن بر بادوشان بادیان تخم کاسنی نیکو م هر یک در متعال را که بخار سچ ماست
 سی عدد همه را در یک کاسه آب بچوشانند تا بپزند رسد صاف نموده سازند متعال شتر مرغ دران حل کرده صفا کرده

کفایان بقول بعضی جمعی که از ایند و اصناف نامند و بزم نوشند غذا آب نگوخته در معده جوان و نامش مشهور و
 مشهور است مطبوخ از قش سفید بویج مفصل و لغوه و صم و شنج و سکنه و فایج و استسقا و دبلان بوزیدان بر یک یک درم
 معطلی سبب فجاج و در حقیقت نامی هر یک در درم خوب سبب تخم خربز هر یک است درم تخم کرفس انیسون تخم رازیانه هر یک چهار درم
 پوست تخم کرفس پوست تخم رازیانه و در هر یک که درم موثر منفی از دانه نیت درم همه را در چهار طل آب پیزند تا بظلمت
 بالا اند و سر روز چهار وقت از آن با دو درم روغن بادام تلخ تیا شامند مطبوخ طبل که کرفس خار را نافع است و اذغ مفصل
 نیز تقیه بدن کند سور بخان تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس گل سنج هر یک درم درم تر بد مو صوف سفیج هر یک است درم سناکی شانه
 هر یک یک درم طبله زرد بازده درم پیزند و باشکرت نوشند مطبوخی که در درم و سینه و هبلو که از بروده حادث شود نافع است سینه
 در درم تخم فجاج و در هر یک که درم صمغ بادام میزدیم اصل السوسن تخم رازیانه تخم کرفس هر یک یک درم موثر درم فصله زیره
 زرده درم انیسون عصاره دانه سبستان خواجه دانه چهار طل آب پیزند چون یک طل مایه صاف کنند و نیت طل این با
 دو درم روغن خربز و دو درم روغن بادام شیرین نوشند مطبوخی که با سترهای مفصل نافع است در موطو درم ادریه سر
 که کثرت مطبوخی که در موطو مفصل نافع است نمون یک درم سور بخان دو درم تخم رازیانه تخم کرفس یک درم موثر منفی غذا
 در موطو آب پیزند تا به صاف کنند و بعد قوت برسد مطبوخی که در در موطو مفصل حرق کثرت المونی از قوی دار و موثر
 تخم درم تخم فجاج درم در بازده رطل بغدادی آب پیزند تا سه طل ادریس صاف کنند هر روز سه طل بگویند و دیگر در سنا
 پوست فلفل شیرین یک درم موثر منفی یک کف است در درم رطل آب پیزند تا دو نیت طل آب مایه صاف کنند و نوشند چند است
 نیم درم سیریند یک قوی با نیره یک درم قوه البصغ تخم کرفس انیسون پوست فلفل هر یک درم سور بخان و زیدان هر یک است
 درم تر بد چهار درم در یک صمغ آب پیزند تا نیت با ادریس صاف کنند چو کثیره است مطبوخ قوی الاثر برای استسقا و بویج
 درک عرق نیت معمول است معطلی انیسون هر یک درم زنجبیل و در هر یک که درم سور بخان بوزیدان هر یک یک درم
 تخم کرفس رازیانه بخت درم حله موثر منفی هر یک درم همه را در چهار طل آب بچوشانند تا با چهارم حصه مایه صاف نموده نیت طل
 هر روز با روغن خربز و بعد رطل طبله نوشند مطبوخی چند استسقا داده در درم زرد بویج بخان هر یک یک درم درم کرفس
 تخم رازیانه تخم کرفس هر یک درم موثر منفی بخت درم حله مایه بازده درم در سه طل آب پیزند تا نیمه آید صاف کنند و نیت
 سبب بگرم از روغن خربز و اذغ و سبب و حلی و حلی جهت خروج مفصل که از صف اولی نامند تخم کشوت انیسون بوزیدان بوزیدان
 یک درم سور بخان استسقا تخم کرفس درم کاسنی تخم کرفس کاسنی گاوردان هر یک است درم شامه ده درم موثر منفی
 سنی حله کثرت نیت سبب بازده درم سنی حله کثرت نیت سبب بازده درم سنی حله کثرت نیت سبب بازده درم سنی حله کثرت نیت
 درم شیرین نیت سبب بازده درم سنی حله کثرت نیت سبب بازده درم سنی حله کثرت نیت سبب بازده درم سنی حله کثرت نیت
 درم سنی حله کثرت نیت سبب بازده درم سنی حله کثرت نیت سبب بازده درم سنی حله کثرت نیت سبب بازده درم سنی حله کثرت نیت

جلد دوم

که اهل صفرا و بلغم کند باعتدال بر دوازده درم تا بخیزد مصلحه زرده درم تا با نوزده درم لکه رطل آب سبز تا نیک رطل
 ماده درم شکر بپزند مطبوخ جهت نفوس مازد تخم خدقونی کا ششم - یک درم درم سبزه تخم سداب که بی آن درمانا نماند خود کافور
 بر یک سینه درم دو قوطی سیان بر یک سینه درم و نیم غایتها چهار درم فوه سورسجان تا خواه سالکی که در سینه بر یک سینه است که نفس
 ح از زاینه بر یک سینه درم و نیم فیه درم در سحر رطل آب سبز تا نیک رطل آب صاف کنند و مصلحت رطل باره غرض فیه فوه مزاج
 بخورد مطبوخ جهت عرق لبلب لبلب زنجبیل ترد مسواوی گفته بخند بر روزه درم باب سوسانیده بخورد از سیر و ماز
 در شیمی و مانند آن بر سیر لازم دانند دیگر جهت عرق لسی ای گرم تخم کرفس از زاینه انیسون بر یک سینه ای غایتقون بر موصوف
 دو درم سورسجان بر یک سینه درم بنفشه کما دیوس بر یک سینه مصلحه زرد لبلب کالی منقرع النوی ششتره مصلحه آبل بر یک سینه درم
 سالکی ده درم نرسندی با نوزده درم زرد سیان سالکی سبت آلو بخارا سبت دانه چهار رطل آب سبز تا نیک رطل آب سبز فیه غرض
 با نوزده درم حله دره صاف غوده بنوشند مطبوخ جهت در که بنوشن تا نخواه نظر اسالیون بر یک سینه درم اصل السوس سورسجان
 بر یک سینه درم انجیر سیاه سبت زاینه سبز تا نیمه کید صاف کنند و ششتره دروغ گاه بنوشند مطبوخ جهت در مصلحت
 حقون در نیکه مصلحه انیسون بر یک درم و نیم تخم کرفس بر یک سینه درم فوه ششتره سورسجان بر یک سینه درم
 ح از زاینه بر یک سینه درم و نیم فیه درم در چهار رطل آب سبز تا نیک رطل آب صاف کرده مصلحت رطل با دو درم و غرض
 خروج بنوشند همچون اذرا قوی جهت در مفاصل عرق لسی مینفند است در مفاصل سید همچون کما در مفاصل فیه در مفاصل
 ادویه اس گذشته همچون حش در دشت در مصلح در مفسد بود و قوی کما در مصلحی در مفاصل فله در مفاصل فیه در مفاصل
 سینه یابز به سداب لغان فزه مساک گفته بس ل سینه قدیر شد سرتی کشتان همچون سقر اطرا که جهت اوج مفاصل صند
 است در ادویه صند غیه گذشته همچون سورسجان اوج مفاصل عرق لسی و نفوس بلغمی صند او بر این است تخم کرفس از زاینه
 فلفل سفید ستر نمک سندی ایگانه بر الیجر بر یک سینه درم و نیم فوردان با سیر بر هج کبر زیره شیطون بر یک سینه درم کسرخ حله جان فصل
 سقمون بر یک سینه درم سورسجان ششتره مصلحه زرد بنفشه درم زرد سیان با نوزده درم روغن بادام در مفاصل کبیده و سینه درم شری
 مصلحت سار روز که تغیه مطلوب است جهت دوام سکه درم در نواح الاسلامی و مهند نوشته که حله جان کشته رخا که کج است
 در این تخم کشته است و فایده بعضی آنها تصحیح بدان خود ممکن در کج در مقام صحت است که کج با مفاصل مخصوصه در ادویه
 حله کشته همچون کجانی که سکن جمیع اوج است بوقت غلبه در مفاصل شری می کشند در ادویه صند ایچ همچون فولاد
 عرق لسی و مفاصل بلغمی همان است در مفاصل درم همچون قباد و ملک نافع بوج مفاصل و نفوس و تسکین درد آنها و منع
 حادث شدن آنها در ادویه صدره گذشته و شری است جهت نفوس و مفاصل قدر خود است هر روز فلفل از طعام باب گرم
 داگر گاه خورند قدر یک درم نیز جایز است را با سیر بر کما سیر لریح کما سیر لریح مفاصل صند اوج مفاصل را در ادویه صند خورند
 همچون کندی دشمن او کندی گفته که جهت نفوس بوج مصلحت در اول امر تسکین در اوج تحلیل صند آن مسکند

طبع لفظی فوناز در زید مجرب می یابد هر یک گنگ و غم فلفله در فلفل زنجبیل خنازیره گومانی در قیاس کرم بر یک کرم سورجان صریح
 نازده دوازده درم سل سبز چندا دیه شربتی بجزدم تا گرم مجنون ماده ایچو قه اوجاع مفاصل و نفوس مضاعفه و تحالیل و نظیر این نافع
 در لفظ دوم معجون من لضعاب الرمان مفید با وجع مفاصل و وجع نظیر در او در حدیه گذشته معجون همس هبه و وجع مفاصل
 و معده و جگر و سبزه زهره شفا و در وقت نافع است خاصه نفوس در موسم بهار و غار بقون سهارون ج فرد مانا تخم سداب فرفون
 خار خشک یک هفت مثقال زراوند طول عرطینا مانا خواه قرفل مر یک کجک مثقال فراسیون حبه بر یک سی درم کما در وقت فرفون
 هر یک یک تا دویم کوفته بخینه با سه جندان مثل کفته برشته شربتی یک مثقال تا گرم هبه ششاه دیگر مخصوص مفاصل و نفوس
 جهت وجع معده و ریان آن در شفا و در قان قروح مهیا نیز مفید است منقول از قرا با دین قانان غار بقون سهارون ج فرد مانا
 تخم سداب فرفون فوز زوای خشک یک یک کوبیده زراوند طول ج عرطینا مانا خواه قرفل جاشا تخم کرفس سنن الطیب و زنجبیل
 فطر اسالیون هر یک و قه قسط طبع سلیمه مر یک حبه فراسیون هر یک و قه حبیطا نارومی شش و قه قسطورین هر یک یک مثقال
 کما در ویس سفور دین هر یک است اوقه لعین معجون سازند و در ریح بلبل سازند شربتی و در مثقال یا دویم معجون می عالی
 جهت اوجاع مفاصل نهایته عجرب حسن الاثر است زنجبیل زیره گومانی در فلفل هر یک یک درم سننکلی ج درم سورجان
 و درم لعین سبزه معجونی نافع با وجع مفاصل بلخی من کامل پوست در لفظی زید با جزیه یابسه
 هر یک یک درم الیک پوستین جگر حصار فلفل زیره گومانی هر یک چهار دانگ حبل زنجبیل هر یک یک درم و ربع زیره
 سورجان شش درم لعین شربتی از عود معجون سازند شربتی در زاید است درم و در هنگام قوه عرض چندم معجونی
 که سهیل رطوبات از مفاصل و غم از معده پاک سازد اعضا را از احتلاط شحم خفیل بگیرد نیم فلفلین ایارج فلفل
 هر یک کوبیده کوفته بخینه لعین شربتی از عود معجون سازند شربتی در دویم باب بنگوم گریست و در آخر در دویم خشک در این
 در خط سوم معجونی که در فصل سهارات مفاصل است بلبل زرده درم سورجان بوزیرا هر یک یک درم تخم کرفس دویم بجای
 سبزه شربتی در دویم معجونی نافع مفاصل و نفوس زنجبیل حبل زنجبیل پوستین جگر هر یک یک درم سورجان در دویم
 کوفته بخینه لعین شربتی از عود معجون سازند شربتی در دویم معجونی نافع مفاصل و نفوس بارد سندان در این فصل
 یک دانگ تخم و ورق حلوست ج که هر یک یک دانگ در جهان دو دانگ تخم و ورق خود ج چهار دانگ تخم مانا کدر
 تخم در فلفل زنجبیل غار بقون زیره گومانی هر یک دویم سورجان سیدیت درم کوفته بخینه روغن گاو باورجان
 درم شربتی جرب نموده لعین شربتی از عود بسوزند و دیگر نافع وجع مفاصل و نفوس پوستین جگر فلفل در فلفل
 در دویم بلبل زرده و کله سیاه گامی هر یک یک درم موز منفی در دویم کوفته بخینه با سه جندان مثل کفته معجون سازند
 بر باد و کینضال خود زید معجونی که خداوند نفوس بلخی را سو د دارد ایون ام مثقال فلفل سیدیت یک درم نیم زنجبیل در دویم
 خشک زیره هر یک یک درم بلبل زرده و عود جگر یک درم کوفته بخینه با کین بسبزه شربتی و در مثقال بوقت خواب با گرم

با کرم همچون نافع لوجه القهر کلوی من کاس پوجا او خرفه سهنداج منوفلفل تخم کرشن عقل هر یک و در دم فانی شکر
 طبرزد هر یک است در دم بکوبند و فانیند و شکر همچون کشتا بشرقی چهار دم مسخونی که ناست بجهت تبدیل خزان و
 و ریاح افزوده وصف نموده زرباد در پنج تخم کرشن هر یک است در دم و ج نارزین هارون مصطکی در صحنی هر یک
 با نرزه و با سبزه حیدان غسل بسبب شترتی بکدرم باب نیکم مفرح حکیم عماد الدین محمود معوی پشت و ذکر در صحنی
 اودی کلویه و مفرح القلوب نافع لوجه مفصل و عرق لیسنا و نفوس و در کلبه دار افضیل هم در اینجا کشته مفرح یا قوت
 ترکیب شیخ ابوعلی و جاع مفصل و دوسوا سن و حفقان و ضعف دل و عطشهای غریزین چون عطشهای دراع و معده و جگر و غیره
 و قوی و بینا کهن را سود دارد لفره کیدا اطلال و در انگ سنگ نیش عقیق هر یک بکدریم یا قوت سرخ زرنانی کینقال این
 کوبند و با سبزه و طلا و نقره مدبر کرده با جواهر بر صلیب بسایند و شراب بر روی چکانند تا مهیا شود پس بکوبند و نرزه
 حاشا سسته در صحنی سادج سندی روح حماما سنبلیله افریطی هر یک ربع وزن جو ابر و طلا و نقره لسان التور همچون
 در پنج زرناد کماک لفظی علاج حجر لاجورد و حجر ایشی هر یک کشتی وزن جو ابر و طلا و نقره و مرزنجوش قرص زنجبیل فلفل
 اقیقون غار لوزن هر یک نیم وزن جو ابر و طلا و نقره فلفل سفید زعفران کندر مر تخم کرشن حجر السید و قطر اسالیون
 مشکطرا شمع هر یک است وزن جو ابر و طلا و نقره جمیع ادره کوبند و با سبزه و با سبزه با عمل بلیله گرمی و شربت سبب
 و غسل بلغمی هر یک کوزن اودی همچون سازند شترتی کینقال پنج مسهل نافع مفصل و نفوس در امعا کلمه شانه و در دم
 در الفاظ دینه مفصلیه لقوق که اوجاع مفصل دموی و صفراوی و کرم ترا جانرا که محتاج مهبل مستدل باشند مفصله است اب
 اما ترش که با شتم افزوده باشند و حباب شکری هر یک نیم غل بجا کنند و پوست بلیله زرد کلان بجز دم سخی کرده آمیزند و
 یک شانه زرد در اندر صاف سازند و بنوشند دیگر که همین عمل دارد و مسطقی و بر دست پوست بلیله زرد با یک ساخته
 ده درم یا با نرزه در دم جات پدید در در کربل حباب شکری تر سازند و یک شانه زرد در اندر صاف کنند و لیس سبزه
 بکوبند و شانه کرده بنوشند لقوق که عرق لیسنا کاین از خون غلیظ را سود دارد و مخزن خلط است اقیقون بجز دم بلیله
 سیاه است در دم بلیله را بیک کینند و در درادیکر مثل آب بچینا سازند در گرا و در زرد در سه ماله روزین مالند و صف کنند
 و در کربل ده درم تخم بنوشند مفلوظاد و کرم کوزن هم مفصلی در میان کی عرق لیسنا و قطع عرقها و ای الامراض
 عرق لیسنا است که هر گاه عرق لیسنا فرمن گردد و و اثر کند عاید به لنگی و بارکی ساق و بر آمدن و کرم میگردد لیس
 لازم اگر پیش از حدوث این حالات بر موضع مفصل داغ کنند و آلت داغ را بر آن موضع آفتد بپزند که داغ عرق سبزه کنند
 تا رطوبت مفصل اختراک نماید و بعضی درین مرض در سینه موضع داغ میکنند کی از جانب خلف بر عرق قنار داغی دیگر
 بر بالای زانو از پشت آن و داغ سیوم بالای کعبه از خارج بر موضع لیم میدهند و بعضی التي مشاء تدعی که قطران نصف
 شیره و غلظت شفته آن قدر شسته خردا و در داخل آن تدعی دیگر مثل اول و در زمانی دیگر مثل آن و مقدار نصف هر یک از دیگری

یکه که انگشت باشد تر میسبند و آن از روده طولی که می کشند و سر آن را با قفسه سینه ساخته بر حق در کتف نهند و گاهی
 که بیمار بر شوق صبح خوابیده باشد در میضویت سه دروغ گردد در یکدفعه بر انجامی افتد و بعد از آن گردان بر زمین گدازد و قضیه
 کند تا شکر نشه بریزد و قرصه مندل گردد و اگر اینها نماند مال سر عینه پذیرد با شایسته حریفه قضیه کند تا بطریق ازان
 سایل گردد و هرگاه وجع ساکن گردد فکر اندمال قرصه نماید اما قطع عروق دوائی باین وضع است که در چهار موضع کتف و کتف
 عروق را در مواضع کتف از جانبین برشته بر شیم محکم بندد و جسامی که باین هر دو رشته است قطع کند تا جایی که این
 اصدا را قطع میکنند مکتوب یا زوهم در بعضی قسم دوائی و بعضی صنف غذا را در بر می آورند که است که عقل
 بحیات دارد و این مکتوب محتویست تمهیدی در حفظ ظاهر استمید و مانند که تب مرضی است کثیر الوقوع و کثیر الاعانت
 و تبیه اکثر انواع او با هم نباشد تمام دارد پس در معالجه وی شفیع و عدم تسلل لازم و تا که طبیعت حسن نوع و فصل جمعی را
 بر حرکت بخارین و شرايط استفرغات و جمع خریات که بدان عقل دارد از اعتقاد استعمال سهل در بحر ان
 خصوص بر سر ششم در امثال آن واقف نباشد او را علاج تب قیام نمودن اگر کبار است و تب در سه حسن مختصر است جمعی
 یومی و فصلی روحی زیرا که تعلق حراره تب که اول مروج است جمعی یوم گویند و آن بیشتر در کوز منصفی گردد و در هر سلی که
 عارض شود همان مشکوک است یعنی و مانند آن و مانند آن و مانند آن و مانند آن و مانند آن از آن تجاوز نکند و بیفتد
 برسد و اگر تعلق حراره اولاً تعلق باشد جمعی حطی نامند خواه لغو است باشد یا بغیان و علیانی از غیر ناده خون نغبت و
 از اسوسه حسن باشد و اگر با عضای اصلی اولاً تعلق پذیرد خاصه بدل و مگر اثر اوق نامند و آن سه درجه دارد در درجه اول
 سخته تشنگی و علاج آسان بعد از آن تعلق این خاصه در مرتبه ثانی که درجه ثانی رسد پس از آن توقع منقطع در تبیه بر
 کلی جمعی یوم صاحبان تب یومی غذای جدید سیر البهضم اختیار کنند و در بعضی قسم این تب چون تبی در جمعی غلی
 تر و غذا جبار است و صفراوی مزاج و اگر در ابتدا ای این تب قشر بره جسمه که نماندانی مغسوس در آب و شراب
 تناول نمایند تا مغز آن بیشتر باشد درین جنب تب تبیه در آب است و در بعضی قسم چون سدی و شصت
 و درمی که لطیف غذا لازم و آب سرد در اول امر منع کنند که بهترین علاجه است در تب سروج و حاله ضعف است و
 بودن سبب بعضی شده و وقت مهند است بهتر آنکه آرازان نکلند و حمام نزدیک انقضای نوبه کثیر الفح است
 بجهت ترطیت تعویق و تبیه در تخیل مسام و اینجا که خوف از عفونت بود منع ازان لازم چون سدی و تخمی و مانند که در هوا
 حمام جنبدان نکت کنند بلکه استعمال آب از هوا بیشتر نمایند که در استحضاف و کالفت که در بیشتر عروق گردان در اینجا
 مطلوب است و تطهیر روح و غلبه کردن بدان در حمام سرد مسام است اما ترجیح بدان قسمی که در لاک است خود را بر غنی
 قلیل جرب کند و مالک در لقیع مسام اعانتی مالک دارد و استفراغ درین جنب و غیر سدی استلای و تخمی و استحضاف و اگر
 بدن او مختل باشد جاز نیست تبیه بر کلی جمعی یعنی در اوت این جنب گاهی تبیه بر در ترطیت مزاج حجاج میشود و گاهی

و گاهی با فضاخ و استخراج مواد در اکثر اوقات این امر در معرض تناقض واقع میگردد و ذات بر مستعدی سیر است
 خلط متصفی فضاخ و استفرغ و تحلیل که بی استعمال در وی عارضه نه مبد درین چهار نام است اما هم است و آنجا که
 شده حرارت تب سیر در مثیل آب مهندانه در سایر بقول اقتضا کند و ماده مستعدی تسلیل باشد مبع از آنجا که بقول
 لعلی است بالجد احوط اختار آب فواکه بعد از صبح است و صبح فواکه با صبح است و صبحی صبح که غلبه آن و فواکه آن در
 و مسا که در یک چیز فضاخ و لطیف و استفرغ و سیر در جمع میشود چون سلیمین و گلابی و صندل و صندل و صندل و صندل
 سبب خفت نهد و سیر میشود و چون بلوغ اقتضا کند خاصه که قوت طاقت طاقت و غیره و غیره و غیره و غیره
 و اگر قوه قوی بود در قسط سبب سیر در فضاخ و منع غذا گویند و از سیر قوی دست بردارند و درین حمایت استیاضی
 قابلض و مکث چون اقراض سیر در مکنند که بعد از فضاخ و استفرغ و غذا و ادان درین استیاضه بخانه قوه صد قوی
 است و از جهت تولید ماده عدولت لهذا لطیف را در امر غذا بقانونی حیاتی است و این نیست که در وقت عدم خصوص
 مرض غذای لطیف ضایع کنند و در آن گویند که نوبت در وقت غذای معده گذارد و قاعده استفرغ است که گذرد
 نوبت سهیل نهند که موجب خفین بود که مواد در با شوش طبیعت میگردد و اگر استفرغ سماعی بود در وقت استفرغ
 افتد از خوف افراط این نحو باید بود و بعد از آنکه در اول استیاضه است با فضاخ و استفرغ خاطر بر سیر قوی است
 مشغول شوند و ماده را بعد از وجه مارد و نفع نیاید بی ضرورت استفرغ کنند چه استفرغ خلط عام سبب استیاضه است
 استفرغ نام عاید کثرت آن خلط میگردد و موجب استیاضه سایر افراط سیری آن خلط است و بعضی اهلایا که گمان است که
 خلط قوی را حاجت نسوی فضاخ نیست که مقصود از فضاخ ترفیق است آن حاصل میشود و چون خلط فضاخ نیست و شیخ آنرا بچند
 وجه باطل کرده آنرا از قانون در میاند و اگر ماده کثیر متحرک از عضو عضوی باشد و به جهت خلط بود و خون از عضو او را
 سراسری و غیر آن در پیش آید یا استفرغ آن کند همت و اندازد در آن خلط استفرغ است و شیخ آنرا بچند
 مسطور است و سهلانی که در حیات عاده مستعمل شود و سیر آنها که از فرشته بر بختی سیر است و سیر آنها که از فرشته بر بختی سیر
 داخل کنند و حیوانات غیر خیار شنید و گاهی سقوی نامی اندازند و بعضی اوقات سقوی نامی آنها را مصلحت میدهند و آنجا که ماده
 غلظت باشد احتیاج به صبری افتد و او را که مغسول و معری آب کاسی حلیت است که در وقت سیر در حیات قوی استعمال میکنند
 لیکن ترکان اولی است از جهت محسن اشتیاق و قبض تمام بعد سهیل میکنند و اگر در وقت استیاضه آن چهار بنا شد بعد از
 فضاخ نام بنفشه و نیلوفر و شیر شست و ترنجبین دهند و آنرا برین با ششم است و بعضی عظیم است و در وقت استیاضه
 غالب باشد و حاجت نسوی فضاخ صرفا با سهیل در پیش آید و بقای رطوبه در بدن مد نظر بود و سهلانی که از بنفشه و
 سقوی نامی که سبب باید که از بنفشه منقالی در سقوی نامی تا قیر اعلی در حل کنند و گاهی اندکی لبن را بیفزایند و اگر قوه قوی
 و خون آنها یا با خلط دیگر غالب باشد فضاخ و در وقت استیاضه و در وقت استیاضه و در وقت استیاضه و در وقت استیاضه

در سهیل در آنها غلظت فصد کند که مهلک است اگر قوه ضعیف باشد و هنگامی که بوی برودناری برآید فصد کردن
سرحب غلیظ صفر اصد آن میشود پس در اینجا که اکثر از اولی است و چون در طبیعت فصد اماره صفر نمود دست نمودار
فصد سهیل لطیف چون شش جو و شترخشت قلیل و آتش جو و سکنجبین و سندیان از میجان صفر امانغ ناید و این سبب گوید که فصد
نزد من در اینجا که ترا جیت و فصد تنفیف مشترک الفغ روغن بنفشه و عصاوه و روق سلق و زرده سفینه و شکر سرخ و بوره
است و بعد از تلین با در اگر کشند بسکجینی که رخ کفرس و مانند آن در آن مطبوخ باشد و باید که در آخر روز بخار بر بند
و تلین و فریق در اول بنهار و بعد از او در وقت تقیق و فصد مسام سعی کنند بجزئی که بسیار گرم نباشد مانند تخم برهمن
یا نونه و دک شرباب بعضی و تظیل آب غلبه نیگوم این همه وقتی جایز است که تطهیر نماید و الا تخم جو و تظیل نماید که در
در ابتدای شب میلان غلط بسوی معده اگر احساس شود قی کنند بجزئی که مخالفه نده نمود چون سکنجبین یا نیگوم
و آنجا که غلط میل بسوی معده دارد و قرار است در نقل مانند آن طاهر بود یعنی حرکت دهند و در ابتدای لونت تر جات شمع است
در روز فاصه که تشنجه و راضی برده محسوس است استوارم باشد زیرا که خواب مانع حرکت مواد بسوی خارج و مانع لغت اخلاط است
اما نزدیک اخلاط ما فتر است میوت در بوقت طلوع و در بعضی بجهت تدارک ضعف و با نکی جهاد میکند و خواص اخلاط وقتی محسوس است که با
خواب باشد و آنجا که باقی است و خواص بجزین نمود نیست و آب سرد درین تنها مانع نیست مگر غلظت غلیظ و قام باشد و غلظت
لغیض او غلظت است و آب سرد اینکار کند و جای که عمده و کبده ضعیف باشد و در اجسام ورم و یا در اعضا و حج و با وزن قلیل هم
با حراره عزیز میسبب یا بعضی غیر معناد شرب آب سرد باشد اکثر از آب سرد ضرور است و آنجا که ماده حار یا
غلظت لغیض یافته بدون حراره عزیز و در قوه قوی و حشا و سلیم در بعضی معناد آب سرد بود آب سرد بهتر است
استیاست چه آب سرد است که انانت بر نقص ماده باطلان طبیعت یا لغی یا سول یا به تفریق یا جمیع آنها میکند
وقتی لغز موجب فو میگردد و گاهی اطباء از آب سرد معذاری و افر میدهند بحدی که اعضا را علیل طرز و حضرت پیدا کند
و تا یکین من صغیر جانیز میداند هر گاه در بعضی مواضع ورم باشد و از حضرت و حرارت و عطش و معدون ذبول این
باشد آب سرد منع نکند چه از او یاد ورم و فحاشت بهتر از نول است و سکنجبین با وجود سکنجبین و قطع و اطلاق حضرت
نور چون حضرت آب سرد و کمینف آن نیست بجزین آب که از مزاج پس حالیکه از آب سرد فایز است و در بعضی
در طب مذکور اقدام نمایند و آب سرد در غیر محل استعمال تا بعضی مسام و محدث سده و بموجب نب دیگر سخت سرد از او
است و بیاست که تنگی نفس و رعشه و تشنه و غف میانه و کله و قولون پیدا کند و تشنه در قانون نوشته که تشنه
در آب سرد امانا حضرت داده اند بشرط بودن حده قوی و عضلهها غلیظ و مزاج حار یا پس مقدم استنفاع حکیم علی
میگوید مراد از استنفاع آنگاه از آب سرد است بحدی که در آن چون استنفع در آب کرده و نیز گفته که صرف آب بر سنی
طاهر هم سرد است و نزدیک بخطاب تب عفتی و ظهور علامات لغیض و استنفاع اخلاط از حمام و تفریح با دان

فای مصفوم و او را ی بهل و ستانی با الف که گنایه از تنی است که باطن سرد و ظاهر گرم باشد غشیه و بامیه صدریه و حصیه
اقسام حر که آنجذبی هم است شرط الفست اما نیز ذی ای با اعتبار ترکیبات عقلی و قوی بیرون از دایره
احصاست اقسام جمیع خلق نظر بر عرض آن از اسباب البته چون حیات متحرکه در آن و از اسباب با وجود
غم در غشیه و غلبه بر عدم طعام در غیر آن نیز اقسام متعدد میشود ظاهر و باطن مکتوب باز هم حای و تفصیل
جمیع اقسام در دو دایره و بعضی اصناف غذای حیات است و مشتمله بر زوده کلمه است کلمه اول در الفاظ اودیه لقیه جمایه
است از آن که در رتبه خلق تمام اهد که و خیار خیار با در نماندند و آن خرنه کا هو کل یا یوز کل سفینه جو مقشر جمایه بر
اید در آب بسیار جو نشانند و بعضی از آن نشانند بی که سر او بیرون از آن باشد و احتیاط کنند که خرج عرض نرسند
هر قدر آب خاتر بود و بیشتر است و بجز بر آمدن زمین بر و غنها در ملکین در غن غشیه و نیلوفر و مغز تخم کدو و مغز بادام
و او و همچنین تسبیط در الی و تقطیر در گوش از آن کسی که تن لوطنی گوشت داشته باشد او را اعتسالی آب سرد و سخت نافع
است و در خلق نیز بعضی است که در آب بگرم نشانند پس بر آورده در خاتر از آن نشانند و بتدریج آب سرد و باز آید و سرد
آب بیش از آن باشد که کتب طبایع را نشانند نشانند از آن آب سرد جلین باید که با در آب سرد و گوشت در فی الحال سرد
آید اما تو قفسه پس نشانند در آب سرد و در زمین جری نرم کوز نشانند چون مسوی که از گشای سازند و از آن سازند و از
سینه غیر است و از کعبه سار از آنجا چون چهار ساعه بگذرد بسیار دیگر حکام و از آن سرد دفع تمام اید دیگر مواضع که از
از نشانان در آب گرم گرم کردن در آن نشانند و سلب و سلب و ترانه کرده و پوست نشانان شش غیر شکر نمک کله چشمه کرم خطی کرم خطی
حی اعداد مسویه بر سره قفسه که سبب خلقی که نهایی شد و کربت نافع است اشرفه از شکر نافع نیلین خون غشیان
میتواند بویای بصر از آن و اسبدهای در او به خوردید گذشته ایارج فیقر اذخ تهای که بر نیاید و ایارج فیقر که صبر از غشوی
است و در غشیه در آب سرد و در غشیه و طبعهای آن باشد و بعضی نافع شود و بکار آید و در غشوی اول ایارج نافع و ایارج
نمیباشد و قناریه و کنگر و سوسوم تخم زرد شده کلمه دوم در الفاظ بامیه اودیه جمایه یا شوییه حیات برادر او اخر
نویسند و در سلسله مسایم است و در غشیه و حرارت از باطن اخطایه از در متعظمی سازند و استعمال او در عین استند
حی که مغز الحار است بود نشانید با جمیع احکام دیگر در اودیه صدایه گذشته بخوری که تجزید ان محضت جدیست اگر گام
باشد و عندل سرخ برکت و بسوزند و اگر سرد بود بر کطافا سوزند و تجزیه بجهانات مصلح بر این جنس است بر ششها حیات
حقیقه را قاع است در لغظ و در دم گذشته کلمه سوم در الفاظ تانه جمایه ترناق فاروق نافع است ناقص
حیات طبعی و سوزد او در اودیه صدایه کار تر نافع کلمه چهارم در الفاظ جمیه جمایه تجلاب آنچه از شکر سفید و لطف و کلام
کثیر الحقد از قناریه و مغز آن که غشیه بود سازند بخوری که حرارت از نماید تنها گرم را سوزد او در و نیز سوزد و در کله کله
تمام او بود و برف سرد کرده بنوشند و در حیوت سرد حرارت خفیفه بنمایه طبع هندی او بود در طریق آن و کسه حده تن و در حرقه

سترقه شانه و تیرید و نفوسه معده و جگر و صاخره فزیه کویا آنجا که تشنگی غلبه دارد در طوطی جلاب زیاد از نار الشیر باشد در سخاوت
 باید که عوض سکنجین بر همین مقدار رود و در تنهای عاده و اگر قوه تبی باشد و نشان آنکه آنها روز پنجم و نهم بود و پیدا باشد
 غیر از جلاب چیزی نشاید داد و هر گاه صفرا غلبه یافته و خوف استحال او در معده بصرفا موجود بود و جندان آب مادی آتیزند
 که غلبه آب را باشد تا صفرا نیز آید و تشنگی غلبه از جلاب بهتر از آب فقط باشد زیرا که زود در گذرد و یک استخوان آن
 که اطفا و حراره و تسکین عطش و تسکین طبع کند در نفوذ اول گذشت و دیگر جهت تشنگی و حراره معده و جگر و خنده و آبله
 و تب و قهقهه و جلاب که با سرفه باشد جهت قوت آلات تنفس نافع و ملین و مضع و تقوی اعصاب و در بوی و عرق و جهت
 اورام چشم مفید است شکر سفید بجز عرق بید مشک گلاب و سربک در جزو آب باران مسکه جزو نفوم آورند و اگر سرد و تر
 خواهند عرق بید عرق سلو فزاسر یک و جزو اضافت کنند دیگر مسقول اکامل و قاقون شکر کوز آب باران در جزو
 گلاب جزو نفوم آورند و قلع جبین غسلی جهت حمایت طبعی سود دارد و در سکری او در سق اگر بر جان شکر تا دل شیر
 شده باشد نافع است و در اسهال کثیر وی بهر حال مفید در جهت معده منسکند قلع جبین سهل تخمیل نماید اگر یک
 نیز در جبار و اگر کلنگین در دم جمله کثیر است جو ازش کافور تب و عطش و اسهال را نافع است جو ازش قلع جبین
 در سوز در آرد و معده منطوم گشت کلمه تخم در الفاظ حار و حلیه صفت است جهت حمایت مفید است و در آرد مفصل
 اگر تشنگی و تب که در جوی بوی تخمی بکند قلع جبین طبع زمانی که تشنگی از طبعهای غلیظ بهم رسیده باشد بکار آید و نافع است
 و قوی که در فلفل و در فلفل ارضینی تر فلفل تخمیل معده بکار تشنگی کوفته بخینه از صبح ده دم گیرند و ده دم سقوط نماید
 رده دم شکر یکدم کثیر در آب بوده حل کرده بپوشند بعد بخورد و بپوشند و اگر آب بوده حاضر نباشد گلاب یا آب باران
 شیرین بپوشند هر گاه کویا فزادیک مجلس اجانه کند و طعام بگوارد حسب اقتضای این گوید این نسبت ربع را سود دارد
 و سود از سده با کینه تک ششوی در می اثر نقل مثقال شش حنظل دودم افینون ده دم باب جهانند وقت عاقه دودم
 و نیم کار بپوشند شش حیات فزادیک مفید است و در آرد یکدوم گذشته حسب مقتضای کویا و جلابی جهت تسکین طبع
 بکار آید بپوشه کشفال سقر نیانند آنکه آنک دیگر جهت تنهای گرم و در شش سینه بپوشند شش حیات بکار آید کشفال
 هر دو را پس سرشته حسب اقتضای حلیت است ربع را سود دارد و حرف یکدم و نیم بلبله زرد مغزوع النوی عصاره
 عافت هر یک در دم کوفته بخینه باب هماسانند و خشک کنند شربتی یکدم حسب شفا تنهای نامیده فزادیک نافع است
 پیش از فزادیک باید داد در جهت سرد گشت دیگر از برای تسکین حرارت تنها گرم و تی صفراوی مجرب است از هر چه در جزو
 مرد را بگوید هر دو را خوب صلابه کرده باب جهانند و بعد در ماست با گلاب حل کرده بپوشند حسب صبر که در تنها که
 در باطن گرم و ظاهر سرد باشد که آنرا افقیان گویند یا بالعکس که آنرا لصبه یا مانند بعد از وضع کار آید کلسنج افینون
 زعفران کثیر هر یک یکدم معطل است در بلبله زرد چهار در دم صبر سقوطی و دوازده دم شربتی از یکدم تا دودم است

حرف غاففت نهی یعنی کینه راوت رباع را سودمند بود صبر سقوی بوست هلید زود فارلقون عصاره غاففت
 بهر سادوی کوفته و بخته باب کرفش ایاب خالصه بندند و حسب زاند شترنی سده دم باب گرم دور کامل از کدم تمام
 دو درم نوشته حسب اللیبوب که اندر تهیای و سرفه گرم در دهان گیرند تشکی بنیاشانده خاصه اگر رب لیبوب عوزه
 ایاب نارد مانند آن سرشته باشد مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه پاک که هر یک یکجود تخم کاهو تخم جزوبل سوس
 ربع جزوبل کوبند و طباسق سبویا برشند و باب برگ خرفه جهابندند و در سایه خشک کنند و باز کوبند و برت بود سترشته حسب
 سازند حسب سهیل که تکین حرارت نیز کند کافور از کافور طسوجی سقویا از نیمه انگارانی کفینه کفینه کفینه کفینه کفینه کفینه
 طاشیر از هر یک دو دانگ یکدم حسب ازین جب جزوبل جوان را که ارب روی عالیه باشد ناید داد و یکم سهیل
 لنبه که بعد از دفع بکار آید مقل دو دانگ تنک فلفل دو دانگ ترب فارلقون هر یک چهار دانگ این لیبوب فیقرا از هر
 یکدم مقل باب کرفش حسابند و دیگر دین مارا اینون تخم کرفش هر یک یک دانگ فلفل دو دانگ ایاب بقون چهار دانگ
 ترب مغز تخم مصفر هر یک یکدم باب کرفش حسابند و هر هفته یکبار بدینند و دیگر نسخه مجدداً که اسم حقیقی سقویا
 کید انگ عصاره افسنتین کید انگ شمع غار بقون ایاب فیقرا هر یک یکدم کوفته بخته بر سنگین علی سرشته
 جهابندند و بخورند دیگر که استمال صفرا و فضول نماید و در تهاتجا آید و در امعا کدشت و بلیه در جهات
 معده با کینه طبع لیبوب سبویا مقل هر یک سده دم عصاره غاففت کل سرخ شکافی باد آورده در هر یک چهار درم لیبوب
 سیاه بجز در ایاب فیقرا است نرم تر بوده درم ادونه کوفته مقل باب کرفش حل بخورده درم سرشته سیاه از شترنی
 و نیم ما در دم و دیگر کفته شطر الغب محرب قله گاه عفران پناه است صبر سقویا ایاب یک بوست هلید زود و زود فیقرا
 عصاره غاففت عصاره افسنتین کفینج هر یک یکجود زعفران نیم جزوباب کاسنی تازه جهابند شترنی از کدم
 تا دو درم با سنگین ساده بدینند و این چهار اجد از بخته لعل آزند که مزاج گیرند و اگر عصاره ناما باشد غاففت و
 افسنتین داخل کنند و هر شب آخر تهاتفر من دو درم بدینند دیگر بخته شطر الغب مقل کید انگ سقویا کید انگ
 کیترا و دانگ ستم مقل تنیدم ایاب فیقرا یکدم حسب ازند و دیگر که در دفع بلغمی تنیدم ایاب فیقرا غار بقون افسنتین
 هر یک یکدم نیم باب با لونه کینند شترنی در وقت خواب یکدم و نیم بدینند و صبح مطبوخی مناسب بنوشند و دیگر
 دفع استفراغ نوی کند نامخواه تخم از نیمه اینون تخم کرفش هر یک دو دانگ فلفل چهار دانگ سقویا مقل هر یک یک
 ایاب فیقرا غار بقون افسنتین هر یک یکدم ترب یکدم و نیم باب پودنه کینند شترنی در وقت خواب یکدم و نیم بدینند
 و صبح مطبوخی مناسب بنوشند و دیگر بخته تب سقویا کید انگ ایاب فیقرا یکدم غار بقون جزوبل کفینه کفینه
 سده دم جمع یا شتر است و دیگر حبه ربع صبر عفران هر یک یکدم عصاره غاففت عصاره افسنتین هر یک
 ۱۰۰ درم لیبوب کابلی مزاج افسنتین از طباسق هر یک چهار درم کوفته بخته باب کرفش سقویا سترشته جهابند لعل ناید داد

جلد دوم

در سایه فشد کند و در ظرف آگینه نگارند شرفی دودوم و نیم حرت مصطالی که است بی و تنها یعنی را سود دارد و در
معده بگذشت حتی که دست محرقه نشانی باشد معزوم تباین تخم کاه پورس از بختن مسای کوفته لقا آمد
مانند شیرین جهانها اند حتی که حیات فرزند و صنف کبر رانغ بود در او یکمید گذشت دیگر جبهه جبهه منند کویشت
مصلطه و وج کبد و ابتدای آب سفید عصاره عافت بلید زرد مصطکی زعفران ریونده صبی انسون شاهتره ایاز فیفرا
هر یک یکچیز کوفته بختن جهانها سازند دیگر جبهه عفا که از اعلاط مختلفه حادث شود و وج کبد و ابتدای سفید عصاره
عافت بلید زرد صنفه طری مصطکی زعفران ریونده صبی لک مسول انسون شاهتره ایاز فیفرا هر یک یکچیز آب
غلبه انباشت با ایند شرفی کیمقال آب تلکرم و اگر سرفه باشد رسالسون نوزن هر سرفه اند حتی که جبهه تب و تب
و خسته سینه و سرفه را واقع است بزاد نفع نیم ماسته جنون کماش کل از می کل نوزن کبیرا معزوم کد و معزوم سینه و تب
و ماسته طبا شیر رسالسون تخم خرقه کافور جودانه هر یک ماسته صمغ عربی چهار ماسته تخم شمشاق سفید تخم تخم خار
هر یک شش ماسته کوفته بختن مجاریب که جدا بکنند مقدار خودی در صباغ صفت جب با شیره کوفته دودوم سرفه و تب
دودوم آب ریشیرین ده دودوم این سفید از حراب و الیام بعد نقل کرده مانیا الحال در ماسته کیم علی سفید بختن
کد آب جنون زلف نفع هر یک ششاق کبیرا معزوم کد و معزوم سینه و تب کبیرا معزوم کد و معزوم سینه و تب کبیرا معزوم
هر یک دو ششاق تخم شمشاق تخم خارین هر یک ششاق کافور کیمقال کوفته و بختن مجاریب بر قطره ماسته بقدر خود
جهانها سازند هر صبح بختن شیره معزوم بختن سینه ششاق شربت نیلوفر شربت انزهر یک ششاق سفید جهانهای سندی
درین ابواب حتی که مانند هر دوشه است و معنی وی مخلوط است جبهه نهایی معنی که از ماده دارد مانند شربت
و در بختن شمشاق ای اجتناب از این چیزها واجب است که شربت صغرا و غیره باشد و غلبه طبع را باشد از حلو طبعی است
چونک در طفل کرده و غلبه از اینها که شمشاق و حلو را بر کوفته بختن کبیرا معزوم کد و معزوم سینه و تب کبیرا معزوم
بندند و اگر تا یکمید سینه باشد و یک شربت و اگر بختن به تناول او به عارضه بود در او سینه و ان داد هر گاه طبع غیر
سخت مسهل دهند بعد از آن این در استعمال کنند و اول سینه درین نهاده بختن کبیرا معزوم کد و معزوم سینه و تب
نواج و امثال آن همه عارضه است و او به که نوزن میشود تا که سینه باشد و زنده باشد با برود و طریق بدین چنانک
است که یکی بر آب کنند و بختن کبیرا معزوم کد و معزوم سینه و تب در آن نوعی که سینه باشد و تب دیگر سرد نگاه یک گوی
داده بیرون آزند و بر آند که چنانک شیره کبیرا معزوم کد و معزوم سینه و تب است اگر به در باشد اما بختن مسهل است بعد بدین
نزد در شربت قسم است و بهتر است او با نوزنی بود که بیرون بیاورد و در آن سفید باشد و آنرا تبلیا چنانک کبیرا معزوم کد و معزوم
انزورن و سینه سفید باشد آنرا بر همین چنانک کبیرا معزوم کد و معزوم سینه و تب است و همین چنانک بود که در کبیرا معزوم
سرد و بار یک مانند بطریق ششاق کبیرا معزوم کد و معزوم سینه و تب است و در این عصاره و در این چنانک دارد آنحضرت فرموده است

انما المومن من سائفة باشد حرمت در تناول وی نكند اگر سفر تنها که بظهور میرسد از عدم احتیاط چنین امور است و در ورا
 اگر برین چنین کلمه سیدیه بهتر و الا همچنانکه علیا بکار برند آنهم بعد از سیرا اگر آنها دست نهد موقوف دارند هیچی سعی میکنیم
 قطع غیر عربی و سکنان را در نرفته سندنزک گویند و آنکس که بخیل را در مفاصیح مثل آتش بهر دست سیماب مصفی کند که سیماب محلول
 در بر سرخ دشتوره بهیره آنکه سونفته خشک سبل بر نالی در قی سحر را بگیرند و کشت سیماب گند که را کجلی سازند یعنی هر دو را
 یکجا کرده و صلابه کنند تا دیر که همچون سر شود پس در یکا دودیه کوفته بخته آمیزند و آب بپزند تا دود در صلابه نماید و مقدار غفلت هما
 بندند و یکبار بازاده موافق فراج درین صفت است تا شکر سفید نرم کرده باید داد و بخته بچشم شکم اسپهالی اصل دیگر که از
 حرمت الی در غفلت گرفته سیماب سونجه آنکه سیماب در قی ده آنکه آنک صند با نوره تا آنکه این هر سه را کوفته و بخته
 گوارا نماید هر که بر کبلی کند بجهت کینه نوزده در سکه و اندازند و یک سکه را با لاداده در گل حکمت کرده و حقیق که گزیر و ناله
 الی از ننه نماید چهارم آن است که در سید با رخا کجند اندازند تا سرد شود پس بر آورده بکار بندند خوراک کسین در بنا سید بندند و
 سید شیر بر ج باشد و دیگر جهت نوزده هر قسم که باشد شکر کف پاره اجیبالی مدیر بعد از امانت خون کبلی کند
 دیگر که با نبات بندند و دیگر صحت بوم بان جهت نوزده که از ماده سید باشد بمبتابه نوزده است و لهذا این
 موسوسه شد هم الفار حواء سینه حواء نوزده که سیریه یعنی نوزده هر قری بر در را مضمول سازند کوفته بخته در در آب
 یک که با صلابه طبع کنند و معطر از مین جربا کند طریق شستن سیم الفار است که بر ک در اس در ظرف کجلی کند و آب بر
 نمایند و علی بر سر دیکت اند و سیم الفار که کرده بدان آورند و نوزده که کبیه در آب باشد و بخته دیگر سید به بطریق
 یک نوری بوشانه و سیران آنرا طریق شستن کباب بر آب است که در آب که در طریق سطر کجوشانند و دیگر کباب که در این صلابه
 باشد در طریق استعمال این چنین است که برین در طریقی فرا جازا یکبار در صلابه بپزند تا شکر و آب اگر در اول مرض زایل شد
 بنهار روز در هر یک که نوزده سید که از آن مرض نماید باذن الله تعالی و سحر را نوزدها ممکن نماید و اگر در چند روز
 از کینه نماند و مایه سیران آنرا که قدری نوزده تخم خرف با کلاب نبات توان داد و شیر گاو دست نیز زایل کننده گری است
 و قدر آنکه بخته کجرا از آن سوزش سیریه بر گردانند و مطلقا از جری در و سخن در تشریح و گوشت احتیاط کنند الا
 بر هر باشد و اگر بعضی سیریه را باشد درین صلابه نماید و اگر کفایت نکند قدری بظفل نیز بندد و با لائنه شد که اگر طبع
 ضعیف باشد سخت همین باید داد و پس از آن چنین باره الفضا بسیار باشد که همین طبع حاصل شود باقی فستاده است حاصل
 کرده بی تقاضا سقیه در سبل دیگر خسی سیمی کبیر هر قری در طبیعت مبارک و بعضی اطبا این حسب ما سبکین نوزدها نام نهاده اند
 و سخی کبیر خیری است سوار است یعنی کبیر کبیر که حاصل است سوار است این سطلی کبیران است اگر ایشان این امر را
 میدارند در سفر و اگر غل را نالی صلابه نماید و سید طبله که خیر که سید که غفلت کرده و نالی که سوزش بر در بود یعنی
 مایه قوازی سیمبلی که بر سید همانا سونجه بر یک کبیر که سیماب مصفی کند که سوزش بر یک سطلی که نوزده سونجه در کبیر که

بود که عباره از حال گریه است بهت نه که سیاه و گندم را که بی لکند و با سایر اجزا کوفته بخیزد کجا کنند و سکه از آب بکنند و سیاه
 نمایند و مقدار خلص ماسن چهار بندند و جهت هر مرض با الوان که عباره از خلص است بدین شکل برای آب سفوف قرمز
 و امثال آن دهند و برای مصلحت در سنگ گرده و دشمنه و سیلان مینی یا سینه تخم خیارین و تخم خربزه و بر سیاه و شان و عکاس
 و خارشک استعمال نمایند یا با سفوف بلبله آنکه که همان بیدر سلاجیت کاسنی میل نمایند و برای آنچه در فوج همسختی
 برص همراه خوشانده برشته استمال کنند و هر گاه خواهند شکم را زود رسیده را از فضول پاک کنند یا شکم را گرم خورد و هر گاه
 از استیجاب این قدری اگر گرم بر گاه خواهند شکم بندد آب سرد نوشند و برنج بکند همراه است بکبیده بخورند و بعضی جهت
 اگر اراض باشد که اگر گرم میدانند و مقدار فوایان کمینشند شخصی سنگ سنی داشت و بهیچ وجه دفع نمیشد یعنی او را از نظر
 حسی مگین نواز داد و همراه قدری روغن گاو بر نوز زاده از مناد و شکم را اندکی تخفیف یافت و دفع مرض شد تسوی کرد
 ذبولی کار آید و در ولایت افزاید مترو بادام شیرین بیشتر بخیزم ماسن مقشتر کم خشتخامش سفید هر کس وقت درم با قلا مقشتر
 ده درم کنگدج ما که گرده مخلوط است درم حله را در یکلیه من آب کدو نیک بپزند و صاف کنند و صبت درم اندازند برین
 چهار درم روغن بادام بر چهار درم درین کنگدج و مقدار ده درم متروان دردی مالیده بخورند و دو سانه سفید کنند
 برین روغن و در آن زن نشینند و جسمهای دیگر مناسبت این باب در ادویه صدریه در کت سل گدشت تحقیق که در کت سل
 در کت سل مشر و حاد کت سل اما گدشت دیگر که در ذوق شیخوخه کار آید سر بره و با لجه های او را پاک کنند و بگویند و کت سل
 گندم و کت سل نخود و دانه انجیر سیاه و شبت و بابونه و خاک سیریک ده درم در پنج من آب بپزند تا نماند از او در کت سل سفید کنند
 و مقدار ده پستار از آن ماده درم روغن گلگانه و ده درم روغن سرخ ناز و بخیزم از روغن بانی مالطکی موم که است با هم بنیاید و بنویسند
 کنند سه روز متصل بخورد بگذرانند و باز همین حقنه سه روز متصل دیگر کنند و همچنین چند بار باین دستور حقنه کنند هر چند حقنه
 بپزند و روغنها و لطیف جوان روغن زرد سوس روغن کوس روغن تیری چرب کنند هر صبح تنی بخورند و در زنجبیل او در ده و در مغز
 بر آورده بخورند و بعد از یک ساعت از ده بعضی مرغ غیر شبت با زاناده بخورند و برابر آن مقدار چهل تا پنجاه درم شراب سوری
 بنوشند و بعد از دو ساعت یکام روز و چون از جام بیرون آیند یک ساعت با سیاه بپزند طعام بخورند از سفید اجابت گوشت
 بره و شبت در دایمی و در زنجبیل و حوچان بخورند هر گاه نفوسه باز آیند سوجهها را زرد کنند چون دوا است که شبت و در زنجبیل
 تریاق بزرگ از خلص اخر از نمایند کلمه ششم در الفاظ دایه جمایه و دوا را که تلبیحیات بلغمی مفید است در میان گرفته
 دوا را که شوم هفت ربع بلغمی محبت نوم نیم شغال قسط متغیر هر گاه در شغال شیرین از نفوسه بخورند و در الحقیقت که در
 شبت بلغمی با کبجین بعد از چهل روز میدانند را در ادویه حلیقه تجویز یافت دوا را که کت سل سفید بجات دانه باره و تنی بلغمی
 در ادویه صدریه مسطور است دوا را که مساک که شبت ربع را نفع دارد در لفظ سوسوم ادویه بر کس صورت آید و با شبت
 دوائی که در آنها منقوع کند برگ مورد گلزار که با سیاه بر بدن میاشند دیگر که در افراط عرق بکار آید حساب نکند

لعاب بهدانه صمغ عربی در آن حل نموده بالند و دوائی که از بیرون چشم طلا کنند منع مفرجه جدری کنند زعفران نیز نگ
 حنظل و سیریشاف مانند آن تا قیاس بر یکدیگر نرم گزیده شفاف سازند و آب کشنده ساینده طلا کنند و دیگر سماق در
 گلاب بچینانند و صاف کنند در آنکی کافور بر آن حل نموده بچکانند دیگر آب کشنده زرات تخم انار در آن بچکانند و دیگر ماز
 گلاب ساینده بچکانند و دیگر در معنی که آنرا از غنیم بیرون آمده باشد بکار آید کافور در گلاب حل نموده بچکانند و دیگر کبود
 بکار آید اگر کبابه بطنی که بسیار ترش باشد بچکانند دیگر در زاینگه بر چشم آید بزرگ بر آید سرکه اصفهانی در کافور آب کشنده تر
 حل نموده هر ساعت بچکانند و اگر در گلاب حل نموده بچکانند سودا در روانه در چشم بندد و تخمه از سرب با ناز غنیم
 بر بالای چشم بسته در آنکی که دوائی که مخطوبینی گندازد با صندل سرخ شفاف با نیشا نوره علی الراسم شفاف سازند در وقت
 حاجت ماسکه در گلاب یا عسله در معنی بچکانند اگر بر ساعت سه که در گلاب حل کنند نافع است و اگر در عسل گلرنگ یا زعفران
 بقدری کافور بچکانند طلا کنند سودا در دوائی که حلق را از آفت جدری بگذارد در سماق گلرنگ حلس سدس سهرخ در
 گلاب حوشا سینه غرغره کنند و با سبزه نیز مفید بود دوائی که بهر از آفت جدری محافظه کند مضر باد ام
 که از هر یک بجز تخم که در دوزخ مشکریه جزو مالو اب بهدانه با فله برشته لعوق کنند و دیگر که در بیوقت زمانی که
 طبع نرم باشد بکار آید صمغ عربی بر آید منقرض باد منقرض بر آن منقرض بخارین بر آن کشنده بر آن لعاب بچکانند
 سرشته لعوق کنند و دوائی که محافظه از آفت جدری است در آن مخطوط شربت مورد قرص طیار نیز
 و مانند آنها مفید دوائی که محافظه مفاصل کند از آفت صندل سرخ شفاف با نیشا گل سرخ خشک کافور
 بگلاب سه که ساینده در مفاصل طلا کنند دوائی که در بر آمدن جدری زمانیکه در آب گیرد و علامت در آنکه
 بکار آید با نوره اکل الی الملک سفوفه حنظل موس گندم مجموع با سر و آمد در آب جو شاینده علی الراسم بخور کنند
 دوائی که خیمه خشک کردن آید زمانیکه در بزخ شود بکار آید بعد از آنکه نیمه بزرگ باشد سر آن هنوز بر نشد
 در آب سبکی خفته بر صندل سرگ کل بایرین و دایرک سوسن یا صندل یا جوب که با جوب انار ترش در زرد آمدن
 آن در و گندم آتش در زمینان از جوب که از جوب از باشد و در با نیشا جوب سید و دوائی که از آفت
 که تمام آید سینه باشد در پوست خراشیده باشد و آله مشکافته باشد بکار آید سدس گل سرخ بر که گل سرخ
 جوب که از آفت جدری در آب جودندنی ماز اخل کنند و عین با کوزه در آن ترکند و بر آله نهند و اگر حراره قوی
 باشد قدری کافور و صندل سوسن اضافه کنند دیگر قوی تر گل خوردنی سفید صد درم کوبند و در دم نیک
 اندرانی سوده و در دم ششالی سوده اضافه کنند و مادی با نیشا و بگلاب تر کنند و بر آله طهارت و در دوا
 ماز از آنکه شاف شود بکار آید دوائی که بر جراحت آید باشد گل سرخ گندم صندل دم الاغین را بدهد و مضمض
 باشد و دیگر که نیشا را بر آید نوره سدس و در عسل سید آب قوی تعلیم بقوه قدری کافور علی الراسم در سازند

ملیدوم

سازند و او ای که زمانی که خشک نشی میکند اگر در زیر خنک رفته روعوی باشد و عقی او شسته باشد بکار آید صبر از او
 مردار سنگ اقلیمای نقره سفید آب قلع و مسخ ساینده در آن عقی کنند تا پر شود و او ای که در حصیده صوری هرگاه
 طبع خشک باشد بکار آید در آن زعفران بپزند و تهنان بزد و صفا کنند و قدری شکر طرز در داخل نموده بجزند و او ای که این
 باب زمانی که طبع زیره نرم باشد بکار آید گلخ طباشیر تخم خامس بمان از رنگ گل خنوم هر یک جزوی درست خنک است
 صغ خری گلنار هر یک نیم خرد و کوفته بختی شتری سه درم با رب به دو ای که نشان آید از وی بردن خنک است
 درم و استخوان سوخته با بوسیده بشک سفید کهن سفال فو تخم خربزه نشسته آرد و تخم هر یک درم حب البان قسط
 زراوند طول هر یک بچیدم کوفته بختی آب خربزه یا آب با قلا سرشته شب طلا کنند در روز بختی خشک بپزند و آب آن
 روی را بشویند دیگر مردار سنگ سفید کرده و درم آرد با قلی خود صغ خری خشک هر یک سه درم تخم خربزه خیدم ساینده
 بکشکاب بعد از برون آمدن از طعام بشویند و با طلا کنند و دیگر قسط حلو سفال فو هر یک درم تخم گلنار زرد مردار سنگ
 سفید کرده هر یک درم و نیم آرد با قلی بچیدم بدستور بکار برند و دیگر فو تیر مغز بادام تلخ قسط حلو تخم شکر تخم هر یک
 دو درم آرد ترس بچیدم بدستور استعمال کنند و دیگر فو تیر سفید ج مردار سنگ سفال فو آن قبل سومان کرده هر یک
 سه درم صغ خری خشک آرد و تخم استخوان بوسیده آرد بر صغ تخم خربزه حب البان قسط حلو هر یک چهار درم کوفته
 لباب تخم گمان سرشته شب طلا کنند مکر و صغ بانیک سفینه با بونه درم بختی باشد بشویند و او ای مفرد بختی
 اقسام حیات افرد و آفرتهای لغبی با سکه بختی نافع است با بونه اگر شیر آن بگیرند و با نبات بدهند همه تها را فاض
 که از عفونته سودا و بلغم بود سودا در در بزر الخیار تهای صفراوی را نافع بود بزر البغ متهای حار که ماده آن صفرا و
 سوخته بود نافع است بطبع رقی نهایی محو در نافع بود لقله الحما متهای حاره را نافع بود تر بختی تب گرم با نافع
 بود بعد از تب صغ را روزی دو و آنک با جلاب گرم بعد از تغیته تا بختی از نافع بود حب القرم سه درم صغ آرد
 نافع بود در ایینی بکدم همه تها را نافع بود راوند تهای دایره در صغ او بر نافع بود حلیت تب صغ را نافع است
 بود در ایینی بکدم همه تها را نافع بود سبتان تب که ماده آن خون با صفرا یا بلغم شور باشد شایسته تهای کهن اشویند
 سخی کرده با سکنجبین ربع را طباشیر حاره راقع آب آن که در خمیر گرفته در آنش بپزند که بر آن شود آرد و عصاره آن
 گرفته با قند تها سوزان گرم را قسط چون بازیت بردن با مالند ناقص را بغش از فو لبن البقر لبن المغز تهای کهن
 مسمس ضعیوی تها حاره را ناخواه تها ای کهن او در سه درم از زنجبیل حاره را هند با تهای دور و دراز از
 جوان او بچو شانه و کف گیر زو با سکنجبین پاشانند تهای صفراوی و دومی نافع بود و او ای سید بختی حیات بوشیده
 نماید اگر چه در کتب بلغم حیات تهای که در حاد تبیروق نیکه بوشت و با سینه نیز تها ای که اول بوزان شود حاد است
 نموده اند مشطو کشت ایینی لغبی تر لپهای ایینی از آن خصوصاً تهای مغز لغبی و سوداوی که نیز لغبی بشود آمده

بیشتر در ایشان در باب ادویه بر خاصه است با نمک اگر طبیعتش را در این مسطوره ایشان را حقیقت و در آنجا
 در ادرن استعمال نماید باز است و با و در این آنچه سمیت آشنه باشد و اگر چه سمیت و صلاح یافته باشد و با
 هم مفره مشهور شده ترک استعمال احوط دارند و در این جهت جدوی اطفا کوی متهی منقی انار دانه در آنجا
 صاف نموده بنوشانند و دیگر بشول کوی موته اروسه دهنه دهماسه جیرانته برگ نیم برت باره کنگی جو شانه نون
 با عسل طبیانند و دیگر که هم نفی نافع است پوست نیم بابت سیره باری بشول سیر کنگی گرا آنکه دهماسه حسن خندان
 کوفته و بیخه نباتات بخوراند یا در آب جو شانه بنوشانند و کبیر در آب جو شانه غسل میکنند و دیگر جهت بیخه
 عدسی رفتارین جو شمش بر آن طفل کوی با نسه سون موته پوست سادادان پوست کبیر برگ نیم طبیا عسل طبیانند
 در جای که تنهای رموی و صفراوی و بلغمی سبطه در کبیر نافع است کلو طباشیر سفید دانه لاجی عوز در هر یک نیم
 نبات کلیمه که در شری از چهار ماشه تا نیم کوله و دیگر معمول صبر در جرم که مدقوق میدادند و در اوله را خدیم عمل می آوردند
 که کاذبان بوداده کوفته بیخه با قند سائیده مساوی الوزن آنرا بیخته سه وقت بقدر صیاج بدهند و بیخه
 طباشیر دست کوی هم بعضی اوقات افزوده و فایده دیده نماید بر آنند که کوی خاصه که نرود و در جهت نیم
 حبه تنهای از بر قسم که باشد حتی بدق نرسودند است و تجویز معمول در اسهال و بی اسهال و آن را در مسوره
 حید است دست و اطمینان و سرع الانه و آنچه شمش بود و مطبوخ نباتات سرد است و کوی هر چند نافع است لیکن
 بعضی میل برودت دارد و چون اقیون و حوضض نفع او در امراض مختلفه مشهور شده و جهت تنقیر کبیر
 در کبیر و خواجه کبیری و کبیر در تنها و گرم نفع کرده در بند و در تنها و کبیر صفرا و بلغم جو شاده و در
 کبیر با منتهی میکنند و گاه با مویز و گاه با جیرانته و استعمال آن در اصل در جمل کوی را دارند و طرف استخراج او است
 که کوی تر کبیر و بنویز و کبیر و آب خاصه که از اماران باشد قدری به باشند و بغیره مذکرات بلغم افشرد و در
 آن آب در ظرف سفال یا صینی آهن نموده در دهن ظرف باره است تا از گرد و غبار محفوظ باشد در آفتاب گذارند که
 شود و اگر شیره نرسیده را بچوشانند با بلغم گردد و نیز پوست درخت مطبوخ در حیات بارده اولی است و ثانی در
 و اگر خوبند دست در غایه لطافه حاصل شود کوی را بچوشند و باره کنند و باره که آنها سازند بقدر و سه انگشت
 این گیشت آب باران بچینانند و صلیح پوست بالند و چون اجزاء دقیقه در آب جدا شود قطعه های کوی سیر
 اندازند و آب را گذارند تا که اجزای کوی که است عبارت از پوست تر نشین گردد و پس آب صافی بیرون اندازند
 دست راست شده را خشک نموده بکار برند و اینی که جمیع قسمات برگرم نافع است موته کبیر جیرانته دهماسه باره
 شانه اروسه هم برابر کوفته بیخه بندام باب سرد میل نمایند اگر تب مبر باشد با گرم میل کنند و دیگر منقول از
 صبر در جرم داکه است باره موته حسن هر جو شانه بخوراند و اینی که چهار گرم را نافع است صندل نیم پوست

پوست درخت نیم منگول که کله کلوی کشنده از هر یک دو دم بگیرد و نمک رس از دو حبه آمیخته پنج حبه کفگیر که در کله کلوی
چون نیم حبه مانند صاف کرده بنوشند و قفل او را سینه هر بازو نیم سیراب جو شده چون چهارم حبه مانند صاف کرده بنوشند
و مراد از دوام سیرشاهی است و مراد از سیرشاهی جهانی و چهل سیرشاهی را یک سیرشاهی جهانی میباشند و سیرشاهی است که
مانده میشود و مانده است سیرشاهی است دو ایلی که شب لوزه را که سیدش صفا باشد مانده است است اسفنج اولی شکر سیرشاهی
و دو عالم بگیرد و ایلی را در او گرم مالند و مشکل کرده صفا نموده بدازند و سخت اسفنج اولی در قدری آب انداخته فقط بنوشند
و چون یک گهری بگذرد سیرشاهی بدو نوبت غذا اجزوات و شکر سازند دست در زمین قسم نعل آرد چرب است
و طین طبع است و بداند که اجزوات نزد اهل سینه چته تها در از سفید است لیکن چون اهل زبان اسفنج اولی
منع کرده اند و من خوات شربت تر سندی نمودن اولی است و بهی میگویند که سندان نیز چاره است و ایلی
که تب صفراوی که بگذرد در میان آید ذرع کند در فضل منکر نخوه هر یک یک نخوه زیره سفید رنگ سفیدان هر یک نیم
ادویه را نیم بکوبند و آب جها ساند بقدر هاله که در کعب صبح و بکوبند شام به سینه همین قسم سوز بکند که در از
تب غیب چرب است و ایلی که تب از راناش است برگ خیالی یعنی سنگ که گار هر دو برابر بگیرند که گفته بخین هر قدر
که در ده انگشت در آید گرفته بخورند و دیگر که تب از راناش است در همین یکدم سندان زعفران هر یک دوام سندان
ذرع دوام انجمن مصری چهار دام کوفه سخته بوزند بازم کلان که کعبه خرد و کعبه بدهند و کعبه را دو نیم سوز و طبل را نیم
کافی است با سینه بکوبد و دیگر جهت تر از معمول جدا بخورند یعنی در آید که در هر یک نیم حبه در سنگ که گفته بخین
کماست بطرفی سوز باشد سرد بخورند و ایلی معمول سوزش است روزی چهلین یکم سوز نیم سوز نیم سوز نیم سوز نیم سوز
که گفته باشد که یک پهلوی گفت در چهار بار اش سوز یکم سوز نیم سوز نیم سوز نیم سوز نیم سوز نیم سوز نیم سوز
گند خوارین روزمانه نوگشتن عدد کسکی شازده مانده هر سوز با بار یک سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز
از یکدیگر در در آتش گرم نمایند و در قدری آب تر سازند بعد از آن کعبه در ای تر کور درین آب اندازند و بنوشند
و همین شام سوز لعل آرد و غذا که چوبی بی نمک در روغن خورند و ایلی که نسوق را سوز است رنگ سوز سوز سوز
برگ مان که کعبه ای فضل که در هر یک ذرع غلذ با رنگ سخته قدر فضل حسب از بندگی صبح و کعبه شام تا گرم بدهند
و دیگر که اگر حسب عاقبت و فضل ده از نیم کوبد ساخته بر در او خورند و بند و صفا که در تنها با شکر بدهند و ایلی که در
سوزی ذرع کند بر اسب که عبارت است از غیری خاک که در پای زمین است سیر و بد قدر که بخورد و اجنون که سوزی در
نیم دو نیم عدد و چهار با هم آمیخته در قد سبزه سرشته سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز
ترتیب شروع کند که کعبه در یک سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز
دو سوز اجنون یا زاده اندازند و نیمه برگ نیم که بگیرند باید که در طولی باشد در عرض و ایلی که سوز کشیدن که با لحاظ سخته

جلد دوم

طبع نرم کند و معده را قوت دهد و چون که سفته گشته باشد اگر بعد از نفض طاهر نمودن توان داد و مصلحتی از نفعی حاصل
 بر یکدوم درم شکر طرز بوزان کل ز شکر تمشقال بدهند و صبح تمشقال گلنقد باد و دینا سه بخوراند سفوفی سفوفی
 از قانون حبه عینک لعل محموده دانه ای پوست پیلید زرد چهار درم شکر طرز و عینت درم بانیس درم سید سفوفی
 که در ربع نخعی بعد از ظهر در نفع هر سفته یکبار دهند سفیاج افقون هر یک یک درم پیلید کالی پیلید سیاه هر یک
 هفت درم جله را بکوبند و پیزند شربتی است که درم با سه درم شکر بدهند حد از ان آب گرم بنوشند سفوف
 موجب حکم محال الدین حنین حبه تب ربع افون نیم تمشقال چند تیدستر خلینت خوشبو تر نفل شونیز مرصع
 سیوه سایله دار چینی سداب خشک فلفل هر یک است متعال مجوع کوفته و حینه سفوف سازند شربتی تمشقال
 با سبت متعال شرباب کهنه سفوف که بواسطه حمزه و حمیات نافع است و در مطلقا درم سفوفی که در وقت
 و نفع اللوم مفید است دیگر که تبق خلطی و اسهال را سود دهد سرد و در او دو صدیه مسطور شد
 سفوفی که در تبق با اسهال سود دارد گلنار مقل هر یک یک درم گل زمینی صمغ عربی کثیر درم سرکه تر کرده
 و بر بان نموده هر یک درم عصاره زرشک تخم حاض هر یک سه درم گل سرخ طباشیر هر یک یک درم کوفته حینه
 و درم صمغ در درم ششمار بارب بیابان بارب بیابان ششجدین اکثر احکام این با تحقیق لفظ در صد
 مرقوم است و آنچه مناسب این مقام است اینجا بقیده قلمی آید ترکیبی است بغایت نیکو حبه حیات هر یک که
 سرکه با طبع سرد و خشک است و با وجود سردی تیز و نفاذ و مضرت چیزهای تیز در اعضا و عصبانی چون معده
 رحم عظیم باشد حبه سردی این اعضا و بیخ خردی از مینا مانند که مضر بدان رسد و نفع سرکه اکثر در مضر انساب
 آید و قوت او بشکند و مضرت غسل شکر آفت که مزاج را گرم کند و صفرا را بگیرد و نفع آنها اکثر در طبعی را که
 سخت غلیظ و لزج باشد لطیف نماید و به گاه سرکه با شربتی مرکب شده مضر بر او عدل بگیرد شکسته گردد و خاص
 که آب نیز با گشته از حله مزاجی خاص جامع النفع حاصل آید از جناب است که بنا بر منبع اجتماع مواد با کثر علی
 حضورها حمیات حاره و بارده سودمندترین چیز است در تبق ذوق نیز مخور است حبه جلهار معده و تقویت آنها
 و منبع استحال شیرها بصرفه لیکن باید که قلیل الموضه باشد تا خشکی گزیند و بسبب ضرر زرد و سبب عین علی قویتر
 از شکر است در جلهار و زعفران و دفع تبها که بارده دانند که استفا و اعانت بر نفع است اما در حبه حاره و انفر
 حاره مسکری مختار است و شکر چند سفید تر در حاره کمتر باید که در مزاج سرد و مرض سرد و فصل سرما که چهارم
 شربتی کنند بلکه تخم حصه از ان هم کمتر نمایند تا علل و ت غالب باشد و در وقت عمل محمود بود و اگر شکر می سازند
 از شکر سیخ باید سیخ است که در کمتر است و در مزاج گرم و مرض گرم و فصل گرم و در فصل گرم و در فصل گرم و در فصل
 غالب بود و در وقت شکر اولی است و توام این بکنجین بر قین دارند تا بنا بر عدم نکث قلیل المضرة باشد و هر

جلد دوم

سود دارد شیره برگ کا بوشیره برگ طرخون هر کایه استار آب مار ترش آب غوره آب ترشی ترنج آب ریاس عصاره
لوت ترش نیم جام قنطیر سماق عصاره زرشک لفتیق عدس بلنج عناب هر یک نیم من حل الخمر کهن نیم قند سفید
من نیزند با بقوام آید پس کا فورد طبا شیر بر یک درم بار یک ساخته آمیزند و بشند ترشی کیوبه سبکچین سهیل غلظ
که اینها نیز نگار آید در سخت اسکا گذشت سبکچین نیلوفری که کعبه تسکین حیضات و تقویه دماغ و منع سهر و زیادتی
ترید موثر تر است عبارت از سبکچینی که بجای آب ترن بلوفری یا غصاره برگ مسلق افزایند سبکچین سندیابی
که در حیضات جهت لفتیق مسده جگر و رفان نافه تر بود سبکچینی است که آب کاسنی ازوق یا عرق او بجای آب گشته
سبکچینی که صاحب عدوی را در اول ظهور توان داد گل سرخ نیم جزو خل الخمر یک نیم جزو هر دو را با گل سرخ حاجه آمیخته
یک شانه روز گاه در اندیس بچشاند تا بمصنف رسد قند سفید سه جزو سرکه آمیزند و بقوام آید سبکچینی که در
آخر غیب غیر خالص جهت نقیه حرارت نافع است آب خیارین شیره تازه آب بزره هر یک سه درم حل الخمر ترشی درم
قند سفید یک رطل و نیم تخم کاسنی را در سرکه و قدری آب جوین دهند و صاف نمایند و جمله آمیخته بقوام آید و اگر برنج
کاسنی نیز ضم سازند با تخم او بفتیح شده قویتر باشد و اگر عوض تخم کاسنی آب کاسنی ازوق گشته نیز است و بعضی
ما را القوه هم آمیزند کلمه نهم در الفاظ شینیه جائیه شربت الکو که همه تنهای حاره و اخراج صفرا تهها و یا بلغم
کار آید بخند نسجه در سخت صداع نوشته شد و دیگر جهت تنهای دومی علیانی و عفتی و حیضات صفراوی نافع
است آذوی شربین بزرگ کسسه عدد و ترشندی نیم رطل سرد و در سه رطل آب بچشاند تا با کابل ماند صاف کنند پس
آب نارنجوش و آب ترشی ترنج هر یک نیم رطل اضافه نمایند و با نش نیم نیزند تا مصنف رسد بعد از آن قند سفید
یک رطل گلاب ربع رطل آمیزند و نیزند و بقوام آید هر شرب با زده درم تا سه درم ماد درم تخم خرفه که بسیار بارک است
باشد بنوشند و اگر حرارت توی و عطش شدید بود در هر شربت او طبا شیر یکدرم حساب سهولت قد حاجه آمیزند و بنوشند
شربت عجم از نافع تب و شرب الاقاویه و نافع ناقص تهها هر دو و او به صدریه ذکر شد شربت مستقیم منقل از
منهاج جهت غلب غیر خالص بعد از ظهور آثار لضعج کار آید و معده را نیز از احتلاط فاسد پاک کند سهیل یکدرم تربید سفید عرق
خزنده نیم گرفته درم سنین روی بجز درم گل سرخ با زده درم در سه من آب نیزند تا به لیکن با زده نیم صاف کنند و در صبح
سعدا یکدرم با ده درم شکر بجزند و بعضی اوقات یکدرم صبر در یک شربت داخل کنند و دیگر زعفران یکدرم سهیل
الطیب مصطکی و خرساج سندی صبر غار بقون گل سرخ هر یک درم سنین روی سه درم حله در دوی آب نیزند تا به
آید تا به نیمه آید پس صاف کنند و لیکن غسل یا شکر یا ترنجبین داخل نموده بقوام آید و در بعضی نسخ یکدرم سرخ را زاده بود
نیم یکدرم سرخ کرفس اینون و تخم از زایانه و اسارون همانند کرده اند شربت اما که در تهها و بسیار کار آید صبح تهها
در معده مسطور شد شربت بنور جهت تب که گفته معفید است و در ادویه کلوبه مرقوم شد شربت مغشبه که به تب

سرفه و ذات الحزن و ذات الریه سود دارد و شکم کلیم کند و صمغ را در صد اعصیه و یک نسخه آن منقول از تخم نافع به تمام اجاره
 در ادویه معدیه شربت به و شربت به ربانی و شربت به لیمو همه به آنها با بعضی عوارض که در خواص این شربه معلوم شده
 نافع است در ادویه معدیه و شربت ترنجبین که مناسب حال محمودین است فاعده که طبع قبض باشد تا به تلخین حاجت
 اعتد در ادویه امعا و شربت مکر سندی که به تنهای گرم و رقان نافع است در ادویه صلح و شربت حب الاس
 که در تنهای با اسهال نافع است در ادویه معدیه و مویه و شربت و شمار که سنهای منوع دارد و اکثر آن به تنهای گرم
 خزان مفید است در ادویه کدیبه شربت ربیاس که هم به تنهای با بعضی عوارض آن نافع است شربت زرشک
 ساده و شربت زرشک زردی و شربت زرشک قشعی این همه نیز به تنهای با بعضی عوارض آن مفید است در ادویه معدیه
 شربت پیستان که جهت حمایت صفراوی نافع است در ادویه معدیه و شربت سنا مناسب حال محمودین در ادویه
 امعا و شربت سبلنج حمایت مزمنه نافع است در ادویه معدیه و شربت سیب هم بحیثیت سودمند و بقله ماده شربت
 شربت حمایت حاره و حراره ساکن سازد استعمال جائز نیست مگر حیوان کثیره الحراره را در امعا نیز بر یافت بکند
 از محل خود جویند شربت صمغ حبه تب یعنی که با بر در نافع شنید باشد نافع است صمغ ناگواه زنجبیل گلشن بودند
 که نیز شکر بر کاسته در مویه و شربت صمغ حبه تب در مویه و صمغ در مویه آب پیزند چون به ثلث رسد صاف نمایند و قند
 سفید صفت در مویه نیز در بقوام آن در جمله چهار شربت به نهایت بیخ شربت سازند و بعضی بعد طبع بی اعتدال قند
 شنی در مویه شنید بگرم بر سیب مطبخ شربت صندل مفرد در کرب ترش و شربت زردی و شربت کبجه تنهای مجرب و
 دقیقه بکار آید همه با استفاد قلب کجاست شربت عسل که بحیثیت مزمنه سودمند است به جهت صده شربت غیا
 که بجهت انکیز غلبه خون و الطفا حراره زردی که شکر شنگی سفید است بجهت نسخه در در ادویه معدیه و شربت عوره که به
 شربت شنگی نافع است در ادویه معدیه و شربت قوا که که به تن سودمند است بجمع سنهای صده مرقوم شده است
 بر کرب از اجزای خودش طلب نمایند شربت کدر جهت جدی و حصیه شری و ما شرا و جمع عسل و مویه و برای دفع حراره
 حله و صده و قطع عطش نافع است منقول از ترویج الارواح صندل سفید و صندل سبز هر دو که قند خوب کادی که آنرا
 که رگوبند بالی هله و آنرا هندی کوره خوانند در پنج رطل سر سته را نیم کوب کرده در یک رطل سرکه انگوری که نه تر کنند با کهنه
 پس با لایند و سرکه صافی شده را انگار باز در ادویه منقوعه را در شش رطل آب بچوشانند تا چهارم حصه با ندمالایند
 پس کبزه گلکلاب و دقیقه آب ترشی ترنج چهار دقیقه آب انار ترش آب ربیاس آب غوره آب لیمو آب نعنع سماق آب نعنع
 زرشک عصاره لوت شامی آب طبع عدس هر دو حد نیم رطل قند سفید سفید درم جمله با سرکه کور و طبع ششای ثلثه سطله
 آمیزند و در دو یک سنگین بقوام آنند پس کافور رایحی که شغال را از آن سفید الطیب یک درم درم طبا شریه کوفیه کوفیه نخته
 در آن بسوزند و دیگر منقول از کامل را با وجود انصاف بصفات سابقه جهت برقان و حراره حله و صده و عفونت مزمنه

مغز نه بجایه مفید است سمن الطیلس از جوب پاک کرده هر یک حبیب شفقال صندلین هر یک نه شفقال گلشن نیم طول حرکت که
 شایخ با دایان در تخم او پوست سح او تر سندی غشاب دانه بزدان کرده هر یک رطلی جمعه را در چهار جند آب جینا انداخته و چون
 تا بر برسد و صاف کنند پس آب از این هر یک یک رطل سرکه در رطل اضافه نمایند و بچوشانند تا بقوام مایل شود و تصفیه
 میکنیم یعنی در رطل آمیخته بقوام آردند و در آردند پس کافور و زعفران هر یک سه شفقال ساینده مخموم نمایند شربتی از
 دو شفقال تا سه شفقال و نیم شفقال و صندل اطفالی که شفقال و دیگر مغزول از قره بادین نجیب البین که در امر اضربند
 اللهباب و نزد یک غلیان خون توان داد آب انار ترش آب حامض ترنج آب میوه آب خوزه آب ریاس آب قوت شامی
 انجبار آب کدو آب سماق آب ارزنگ آب کاسنی آب عنبر اللکنت ترنوز آب امرو آب تر سندی آب سیب ترش آب که آب
 زعفران آب آو طبع عدس طبع غنایطاب سبوزل هر یک یک رطل و نیم سرکه انگوری تند سه رطل حله بهم آغز بس گیند صندلین
 از هر یک یک رطل و خوب که در رطل و نیم بار یک گیند و در اینهای مسطور کعبه میایدن با برون آن بزند تا نصف سندی
 و تصفیه نماید بقدر آغز نند که میجویش گردد و بقوام آردند پس کافور یا می سه شفقال طبا شیرینخ استار کوفته تخمه افغانو نمایند
 دیگر از شفقار الاستقام که در دفع اثر و با فقر است سمن الطیلس نه خشک شروع الاتماع هر یک دو شفقال سح را زانند
 عناب جرجانی صندل سرخ و صندل هر یک ده شفقال جوب کادی خرمای سندی از دانه لطف پاک کرده هر یک یک رطل
 نیکو کوفته در چهار جند ادویه آب شیرین تر کنند پس بچوشانند تا که چهارم حصه بماند پس گهرند آب انار ترش و استار
 شیرین و سرکه که نه صاف هر یک یک رطل در رطل مضمی ادویه مذکور آمیزند و تصفیه میکنیم بقوام آردند پس کافور
 و زعفران هر یک سه درم بار یک ساخته اضافه نمایند و در ظروف آلکینه و مانند آن گذارند شربتی از یک شفقال تا یکونیه
 و در نیمه عناب مطروح است و تخم از زایانه و جوب او و سح او هر یک یک رطل مرقوم شده دیگر مغزول از قانون جوب
 که در کین صندل سفید نیم من بر دورا با سولانی بسایند و نیم بکوبند و در سح من سرکه تند با آب خوزه جینا انداخته و زعفران
 بگذارند بعد از آن با آبش تلایم بچوشانند بسیار بدست مالند و بیفتانند و صاف کنند و آن سرکه را گناه از آردند پس
 در سح ترش بکوبند و گذارند تا جبه غلیظه است بشیند و آب صافی بر سر آید آن آب صافی جدا کنند و بار دو فجاج سازند
 و بپزند تا ترش شود و سرد کنند و این فجاج را صاف کنند و اگر مابین آب صافی چند بار فجاج کنند و صاف کنند بهتر باشد
 از آب بن فجاج پنج من بستانند آب با سح ترش آب ترنج هر یک سه شفقال استار زنبق آب ارنگ ترش و نیم من امرو
 صینی آب سیب ترش آب بر ترش آب انار ترش آب میوه آب لاله آب جزوف ترش آب زرد آو نا رسیده آب نعرو را با ریاس آب
 سر شایخ از آب گل سرخ فارسی آب نیلوفر فشرده آب غنچه هر یک رسیده استار آب غنچه ترش آب برگ کاهو آب شکوفه خشک
 آب کاسنی سبز آب برگ حنظل آب برگ سیب ترش آب برگ مرو صینی آب برگ نعرو از آب صفا الراعی هر یک ده استار آب برگ
 بوده شش استار و نیم برگ گلشن خشک صفا لویه آغز نیم سح کاسنی تخم کاهو گلزار هر یک سه شفقال و نیم درم ادویه خشک را که در نیمه

نگاه دارند و آنها هم با میزند و در من کشا و در من سماق و سمن من اما در آن دو چهار من عدس سرخ درین آب کفند و کش
نرم بنزد تا نصفه آید پس بدست میفشارند و صاف کنند و وزن جمله آنها نگهدارند پس هر سه صد گرم بکفند و کافور
سوده بادویه کوفته با میزند در قراب کنند و این شربت نخته بر سر آن کنند و بجا نماند تا آینه خفته شود و سوزن خنک کنند
و نگاه دارند شترتی از بجز دم ناده درم و چون این شربت بسیار ترش خواهد بود و بخیل که معده و اسهال از لایح کج کند
شاید که بسبب ترنا زود متغیر شود و اگر کمین نجاب نگردد استامسغ عربی سوده با آنها با میزند و ریح من شکر طبرزداد صاف کرده
بقوام آزند هنوز سرد نشده باشد که صد درم طباشیر سفید و ده اسهال صندل سوده با کافور و دیوید و برین شربت نهند
و خوب بید بجا نماند تا نیمه شود نگاه دارند بهتر باشد این نسخه قانون را بر همه مزاج نقل گرفته شد اگر چه در بعضی مواضع
خالی از غیر مواضع نیست شربت کشتوش که جهت تها و مرکب نافع است در ادویه کبیده و شربت لعابین که بر تب
نفتگی سفید است در ادویه الفیضه شربت مالو لیسج که سخی سود در در صد ریبه مطبوخ شربت مار الفول که در قیام مقام
شربت کلد است و جمیع امراض در مویه و صفراویه و خناق حار و طاعون زانفع دارد عصاره لیمو عصاره لیمو عصاره لیمو
یفتع عدس طبخ عنب بر کین من آب مغز آب انار ترش آب حماض ترش آب ریاس عصاره لوت سفید سماق عصاره
از شکر یک ربع من غل غم کنیم رطل قند سفید چهار من جمله با هم آمیزند و بقوام آند پس کافور بجز دم مار یک سخته آمیزند
شترتی کبوقه بگلایب شربت مرزنجوش در بهای طبعی زمانی که کز سخت قوی باشد نگار آید زنجوش از خرابو بود
حافز خانی کوفته هر یک بجز دم موز سفی از دانه سی درم چون شربت صفت بر شربت ملین مناسب است حال محمودین که
طبیعت قبض داشته باشد در ادویه اما شربت مار سنج که به تبهای گرم نافع است شربت نیلوفر که تب صفراوی
و عطش را نفع میکند و ملین است در ادویه صد اینه زقوم گشت شربت و رو که تب سودمند بود شربت و رو ساد
و مگر که بهترین سهدات صاحبان حیات است که ماده آن صفرا و حبت یا مرکب نیم باشد و غلبه صفرا بود و نیز جهت طبیعت
تسکین عطش سود دارد در ادویه صمدیه و شربت و رو قالیض که در تبهای با سهال باشد در مویه و شربت ملین
که طبع نرم کند و تبها گرم را سود دارد هم در اینجا و شربت هند با کین که آن در سخت مگر نوشته و مگر که جهت تبها
نفتحه سده و تقویه بجز و دل و صده نافع است شکر سفید که رطل در آن حل کرده بچوشانند و کف بود آند پس آب کاسنی
سروق یک رطل سفید بقوام آند و چون قریب بقوام رسد قدری آب لیمو نیز اضافه کنند و طریق تر و لایح آب مذکور در
مار الهند با معلوم خواهد شد و دیگر که از پوست سنج کاسنی بسیارند و در تبها بعد و نهفته توان داد جهت قطع عفونت از
عروق خاصه اگر چه فرض از شکر آندی خورده شود و نیز بهر تفتیح سده و تقویه و تحسین لایح نافع است مگر کاسنی سده
و قیه پوست سنج کاسنی نیم رطل هر دو را نیم کوفته در آند و آب که مطلوب است ترکند و بچوشانند و صفرا نمایند پس کلاب یک رطل
عرق گاوزبان یک رطل آب کاسنی مروق قند سفید و رطل آینه بقوام آند و دیگر در نفع سده و تقویه لایح نافع

جلد دوم

غلظت و تخلیل راجع سودمند است پوست سبوح کاسنی نیم رطل نیکو فتنه بچوشانند و صاف کنند پس گلغند کراطل بر آن نهارق
 نمایند و با یکدیگر قند سفید بجوم معتدل آرد و تزو و قو ام آب لیمو تازه بقدر دانه سفید شربت همیشگی منقول از
 محققه جهت تهنا و دایره در دوا و مصدر در گذر شربتی که طری از اهل مصر نقل گرفته و گفته است که در دوا و با طایف آن
 سخن نافع است ایون یکد آنک تم کافر بکینقال ریوند نیکو فتنه در مفضل همه را یکجا کرده در صره بسته در عصاره حاضر و آشوب
 و آب ریاس مسرکه نند از هر یک یک رطل بچوشانند تا نشت آنها بسوزد پس بر هر رطلی از آن یک رطل رب سیباده و یک رطل شکری که
 زعفران انداخته بجوم آرد شربتی است درم ناشناس در ده تناول نمایند شربت که در بر قراده و غلظت از صدری اعانه
 کند کثیر است درم یک مغسول عجزیم عدس سرخ هفت درم در نیم من آب نیز نذنا نصف یا نذنی صاف نموده بچوزند و دیگر کثیر
 هر یک درم عدس سرخ یک مغسول بر یک است درم انجیر خشک هفت عدد در یک من آب نیز نذنا نصف درم آب نذنا کند و بر بند
 دیگر انجیری عدد و نیم منق بیت اند در کین تخم کبیر نذنا هم نشود و در بسیار نذنا در دوا استار بدینند و اگر این شربت با
 سینه تخم از زانده یا سینه تخم کرفس بدهند خوشتر باشد و دیگر که در هر وقت توان داد کثیر آنک مغسول هر یک است درم گلجبه هماد
 تخم از زانده تخم کرفس هر یک عجزیم عدس سرخ هفت درم انجیر از نیم منق هر یک در دانه در کین آب نیز نذنا یا نذنا یکد آنک زعفران
 حل کنند و مقداره استار به شربت بدهند تخموم که در بهتها جهت تبرید دماغ و قروح قلب استعمال نمایند و دوا و سیر که نشود و سیر
 خیار شنبلیله بریده عاجل الشفیع است و بوسدن برنج مصالح عفتونه پوست مشیافه خیار شنبلیله و جز آن که در بهتها جهت طبع
 استعمال توان کرد در اما تجویز یافت کلمه دهم در الفاظ صنادیه حمایه ضماد بر آنند که در حمیات نخود عمده
 قرا بر لطیفه محل ال عکبر است حسن آنکه باره کتان بادویه عطاره باره تر کرده بردل جگر بندد چون از حراره بدن گرم شود
 بردارند و دیگر بندد و خانه را الفوا که ریاضین بسیار آیند و آب میاشند و هو اسر دسانند و اگر مسکن بر آن شده بهتر است و الا
 تعدادی بزرگ آب کرده پیش نماز کند از دهر چند حراره فرو نشتر باشد از بهر معادست او استعمال مجزوات بنشته باید نمود
 اما هرگاه در بهتای حاده خاصه در حی و بانئ سیر بملوه که شتر اسیف گویند پوست شکم طخمیده نمود و دست با سر در کرد
 و در دم زدن سینه بر نیقاید و خواب نیاید و در بغض از غولشتن بخیر جلیشو باید که بدن وی بجای گرم موشند تا حراره نفاذ
 تن کنند اما استنفاق هواد باره در رواج باره میفرموده باشند تا حراره باطن آنکین نه باشد و اگر زمین از بوشند
 متفر باشند و خوش ننگد گاه سینه از محل دل بکشند دیگر بدن بوشند و در نذنا هر دو عرض حاصل آب ضماد که
 در حی بوم تخمی اگر مسکن عار المزاج باشد بعد از غلظت طبع بکار آید عندل سرخ قاقیا سارک ایک عصاره حبه استر آب سینه
 این شخ از بهر میغنه ضماد کند ضمادی که در حمیات ماده زمانی که فی با فراط باشد بکار آید عندل سفید گلاب آب سینه
 یا آب بود تر آب بر گیسب با نذ کادن در آنک ضماد کنند و دیگر خوشتر پوست انار مانو گلنار گلرنج یا استر یا سیر که شتر
 ضماد کند ضمادی که در حمیات غیر ماده هرگاه ماده در حده نواحی آن باشد شتر اسیف بندد خلط را بزداید و در حده

سکریک مصطکی را یک درم لادن درم گل سرخ بخیزد روغن گل و عن سون بر یک سفیدم کوفته حبه با هم مخلوط ساخته
 در بطور صفا کنند و اگر در صین داشته بر یک درم اضافه سازند بهتر عمل کند تصادوی که در تنهای غلبه نفوسه
 زهره کرم لادن درم سکنج کلنج فصل لطیفه هر یک درم کوفته باین خوب نامشده تمام است اما اگر در صفا باشد با سیر و سفید دل با
 برای اعداد مراد جلا بر بندد کهنه و سفید سفید در شد کلمه یازدهم در الفاظ طایه حایه طلا را که برای اضم
 آید و امثال آن از ظاهر برین زایل کند صابون و زهره ارسی بر یک جزوی کوفته با صل کنند و طلائه نمایند طلا را بهرین باز برین
 زرد تخم تر بر یک جزوی کوفته با صل کنند و طلا کنند طلا را زرخ از درج فقل کند بر یک جزوی با کشت نیز تر برینند و طلا کنند
 و دیگر بیه بطایه گره بهر یک گره آینه طلا کنند دیگر زهره گاو زردان موضع طلا کنند و دیگر زردار سنگ بوده در عن گل
 سفید آب رصاص سیر که کهنه برینند و طلا کنند کلمه دوازدهم در الفاظ عینیه حایه عرق سید نافع است بهر
 محرقه و صفراوی و جمیع امراض عامه و مصلح و درود سکنج کلنج و مفع کسه و جگر و لطفه و دافع خفقان عرق سید مشک
 جالینوس سرد تر و بسته دومی دیگر در اول گرم و مال غشکی بیان نموده اند و جمیع افعال قویه از عرق بید کلا است
 از عمل خاص محروم و اول است که اگر وقت لرزب گرم کرده مثل قهوه شرب نمایند فی الفور لرز از سکنج در عرق شایسته
 مرکب القوی و در حراره معتدل در دروم خشک گویند در دروم گرم است و شیخ الرئیس علیه الرحمه در اول سرد بسته نافع
 است جهت تنهای کهنه و مفع کسه و جگر و صفوی معده و در اول مراد با سکنج حبه فی صفراوی و غلیان لهنجی و با ترندی
 جهت تقیه معده و اضم از وضع قوا و برقان و جرب و عرق سفید ل سرد و خشک است جهت تنهای تند و انهد و مفع کسه
 و نجات بدین و صفوی معده و دل و نافع خفقان عرق کاسنی نسبت با کوه بسیار ضعیف است در اول سرد و در مسکن حراره
 عوان و خشکی مغز و التهاب معده و با سکنج حبه تنها کهنه و دافع رطوبات و با کفند جهت سبج نافع و موافق جگر حاره
 و بار و دافع سده او و مفعی تجاری بول و کرده و با عرق بادیان بهترین او و برقان سدید عرق کافور به تنهای حاره
 و درق سوخته است و از مخرجات متاخرین کشتیزه خشک گل گاو زبان سفید سفید سرخ تخم کاسنی تخم خارین تخم کاهو
 منتر تخم که منتر تخم خزانه تخم خوزه مقشر سرخینه طباشر بر یک باشد کل نیلوفه و غنچه گل سرخ شایسته بید مشک تازه با طلا تازه بر یک
 بگو و کافور صفوی نیز کهنه است ماش بر کاسه کوه سید که عباده از قهره بید بر لیت که از اساق شانههای او مثل خوشه
 میزد که جو مقشر تازه کاسنی تازه از زمانه تازه سفید برین آورد هر یک نیم من با کلاب عرق بید عرق کاسنی و عرق سکنج
 بر یک در عن آب صفراوی علی السهم عرق کشد عرق نیلوفه سرد تر است در دروم مسکن حرارت قلب و تها حاره و خشکی
 و در سرد و منوم و دافع خشکی و مفع کسه سید و سرد حاره و عرق نیلوفه سفید که از آینه کسول خیزد رنگی گویند بسیار
 سرد است و نافع است جهت تنهای محرقه صفراوی و صفوی و تب لرز و تری کلمه سیزدهم در الفاظ عینیه حایه
 غدا یا سی که در جمی بومی که از شرب شراب حادث شود بکار آید گوشت جو بر من با جهم و اما رواد که عباده اینها

از اینها بقولت که در سرکه و آب حمص و سماق و سیب ترش در یک با هم است و مانند آن از جموعش گرفته باشد غذا
بجسته همی بوم تخم جو مرغ و طیور بریان و گردانج با آب غوره و آب انار و امی ضراصی بریان غذا بجسته همی بوم
یعنی گوشت جوید و اطراف هدی خوب بجسته و کاه بود کاسنی و حرفه غذا همی بوم می غذا های معتدل است مانند
گوشت بزغاله و جوجه مرغ و سماق و ضراصی و جینارین غذا عب غیر فاصل شور بانی جوید که از آب حمص و آب انار
ترش ساخته باشد و زیر براج است و اگر درین است قاطط بلغمی غالب بود در غذا های لطیف و معطر اندوخته و تراب
بسیز آید و اگر صغیر غالب باشد آشجو و سنگ طری و سرکه و کاسنی و سرمن چنیار کنند غذا را که در آب و اطبخ بعد
ظهور بفتح کباب آید مزوره سلی و سرکه دزی و گردباد در یعنی و اگر قوه صغیف باشد مطبخ گوشت مرغ و طیور با تواب
حاره چون فانیخ مزیره و در اینی دهند غذا و اگر در مطبخ کباب آید بعد بصفه از آن خون بر گاه قوت صغیف باشد
شور بانی جوید و طیور در درج دهند و اگر قوه قوی بود در عکاب شربت بفضله و آب انار جوید و آب حمص که کف کنند
غذا و بلج گوشت جوید و طیور مرغ حصفی خزه و تغذیه شربت و گوشت جلوان غذا از سطر انب و زوزونه مزوره
ماش و که در قطف و اسفناخ گاهی زیر براج نموده و گاهی با ترش ساخته و در زجرت بعد بلج گوشت جوید و طیور
یا زیر براج این گوشتها با کباب بناب انار و آب جوز کلمه چهارم در انفاطافیه حمایه قرص سفید چینه و چینه
لطیفه در بر و مکره و سده آن و سده طحال سودمند است بدو نسخ در ادویه معویه مسطونند قرص سفید کلسین است
بلغمی را نافع است در ادویه مکره قرص مار و سرفه را سودمند بود و در آن که معاودت کند مقاومت نماید و در ادویه
صدریه قرص سفید است که تب با سرفه نافع است بنهای متعدد در ادویه صدریه گذشته و دیگر که غیب غیر فاصل
نافع است و از خارج صفرا و بلغم کند سقمونیا ناید انگوب السوس شکر سرخ هر یک یک گرم تربد بوضوف یک گرم سفید
سبز ریجالی دو گرم قرصها سازند و آب گرم بخورند جمله بکثرت است و دیگر که نافع مسطوندار و سقمونیا دانگی
در نسخ بروج درم انیسون کثیر هر یک ربع درم پوست لیل کالی رب السوس تربد بوضوف هر یک یک گرم گل سفید سه
درم مین یک شربت کامل است و در نسخ شکر نیز چند درم است و دیگر چینه است که با سرفه و تبین طبیب باشد
کثیر رب السوس هر یک چهار درم مغز تخم جینار تخم کاسنی خشخاش سفید هر یک یک تخم گل سفید ده درم قرص سازند
شربتی بکفالی و اگر خواهند سهل باشند سقمونیا مستوی چهار درم تربد بوضوف هفت درم سفید قرص سازند
بن قره که در تبها از من که با صغف مکره سرفه باشد بکار آید لک مسنول رو بند یعنی عصاره غانث هر یک یک درم صغ
عربی قنات هر یک یک درم تخم کاسنی تخم کثوت هر یک درم و نیم گل سرخ از رشک طباشیر سفید رب السوس هر یک یک درم
درم شربتی از یک درم تا دو درم قرص خشخاش تب با سرفه را سود دارد و بخند نسخ در صدر مسطونند و دیگر که حسا
وق و اسهال نافع است و بار با سرفه رسیده بدق اسهال نفع کلی بخشیده کافور یک درم گل سرخ تخم حاضر طباشیر شانه

سرخ علی طبع خمری بر یک سکه درم تخم شمشاد سفید تخم کرم و شیرین منزه کرم باد رنگ تخم کرم خرفه تخم شمشاد
 پودانه هر یک شش درم کهنه و مغز باد را بر این کوزه کوفته بچینه بآب قرضها ساخته هر روز یکبار پودانه قرض او
 ششهای مشویه دارد و اگر کهنه حیات کهن و برای اصلاح فساد سخته کانیهای طبعه میوه در آن است و چون صد
 و حکم گذشت قرض زرشک که کجی و جمع خواص آن سودمند است این نسخه آن در او در صدر بلطف انرا بر این
 و اکثر آن در عرق خربانت دیگر بجهت حیات ملهته و عطش و کرب الطفا و حرارت کافور بخورم تخم خرفه زعفران فاساد
 کیترا اسنبل هر یک درم زرشک رب السوس طباشیر هر یک سه درم تخم کرم درم و نیم گلبرگ شمشاد درم کوفته بچینه
 آب تر بچین قرضها بسند دیگر بجهت حیات که زعفران یکبارم تخم کرم یکبارم از عصاره غافله طباشیر هر یک درم
 نکت مخلول کند اسنبل عصاره زعفران هر یک درم و نیم تخم کرم کانی تخم کرم هر یک سه درم عصاره زرشک
 بخورم کوفته بچینه آب کانی قرضها سازند قرض سرطان بجهت دق سودمند قرض شاد رخ بجهت تشنگی و اسهال کرای
 از دمای اوتهای در او در سینه سرد و خربانت قرض صندل مشروب که جهت حیات عاده و عطش
 سند و گرمی جگر و معده و خشکی زبان که از قوه ایجه صفراوی باشد مانع است و صفا شفا و الاستقام گفته که او سرد
 ملطف است و بجهت بریل البغ یا قمع تر تخم خیار باد رنگ کافور کیترا سفید هر یک یک درم صندل سفید صندل سبز را بر این
 تخم خرفه هر یک درم گل سرخ طباشیر سفید هر یک چهار درم کوفته بچینه بلواب کیترا سفید که در کلاب آب انارین بلور
 باشد سرشته قرضها بسند هر قرضی درمی و در سایه زرشک که در قرض با این کانی با این کانی شیرین و ترش
 و اگر طبعین مطلوب شد با قمع تر سندی که بچینه یا شیرین در آن که چینه باشد بچینه بچینه در آن که طبعین را که معصوم شود
 انخیز شیرین آینه و باشد که جهت اسهال صفرا در تخم اقرا من سلطون سوسنی کدرم سفید و زرد که با حیات بآب بچینه
 یا شربت که با بر بند و بهتر که نصف سوسنا و بسازند و نصف سوسنی که در پیش آید موافق آن
 عمل آید قرض صندل مطلی را که تسکین صواع میات کند در او در صداع شش نمایند قرض طباشیر انیونی جهت اسهال
 که با حراره مغرط بود قوی الاثر است قرض طباشیر حاضی عده صفرا بسکند و حراره زایل کند و بشکم بندد قرض
 طباشیر انیونی جهت اسهال که با بر عده و عطش و علیان خون باشد و تنها در می و صفرا و این نسخه بدستخ
 مستعد در اسهال که قرض طباشیر کافوری جهت تب دق و حیات حرقه و کرب و عطش سودمند است در صدر او سوسنی
 که در قرض طباشیر کافوری مستعد او نذیب گرم و اسهال در می و کبیر با قمع است در او در سوسنی مذکور شد دیگر
 طباشیر مسهل که جهت مناسبت دارد در اسهال و صفرا و سوسنی قرض طباشیر بلبل که انهای ملهته صفراوی و
 تشنگی را مفید است چهار نسخه در او در صدر گذشت دیگر جهت نهار و صفراوی و در می و علیان خون و عطش صندل
 سفید سوسنی که در تخم خیار و مغز پودانه رب السوس زرشک کانی صمغ عربی کیترا هر یک درم طباشیر سفید گلبرگ هر یک

هر یک بجز در تخمین سفید بخار بگردم لعاب سیول قرصها کنند شترنی از کشتال با دو درم دیگر که همین بخار کنند
 را رسوس بگردم طباشیر صمغ عربی کثیر از عفران هر یک درم سفید نشاسته هر یک درم گل سفید تخمین هر یک
 شش درم تخمین را با حبس کنند و صاف نمایند و ادویه کوفته بچینه بمان سیر شد و قرصها باندند هر گاه صمغ عربی
 باشد زعفران طریح سازند بخلاف قرصی که کافور داشته باشد در اجازت صمغ عربی مفرط داشته باشد که در صمغ عربی
 باید بچینه تا مبدرق کافور شود و سبزه و قند و طیار هم کسور امانت اند که انیزه و سیر بد قرص کافور عفرانی بر بهای بیشتر از آن
 است که زعفران نداشته باشد قرص طباشیر نرم که تنها صفراد را سود دارد و جنب غیر قابل لعاب عفران اگر کاسا
 گری کند سود دارد رسوس درم تخم کاهو تخم خیار تخم باد زنگ مغز تخم کدو هر یک درم طباشیر گلشن هر یک درم تخمین
 دو درم قرصها سازند قرص طباشیر که صحت را از مایه کشائی کند و کسر داشته باشد کافور بگردم زعفران دو درم
 نشاسته درم طباشیر سفید گلشن صمغ عربی کثیر از کاسا درم تخم خیار باد زنگ تخم صمغ عربی اصل رسوس هر یک درم
 کوفته بچینه طباشیر بنفشه قرصها سازند قرص شش ادویه تب را در درم و کافور و زنبق و صمغ عربی کثیر از آن
 سبیل تخم کرفس سفینین ساج سندی بهارون هر یک درم صبر دو درم همین عصاره غافق هر یک درم کوفته و بچینه
 به طبع این قرصها سازند شترنی بگردم با گرم قرص غافق که تب را بکشد و بهای کهنه را سودمند است بچینه شش درم بگردم
 دیگر چینه حیات عقیقه و صمغ جلزاق است مصغلی بگردم سبیل طباشیر هر یک درم گل سفید عصاره غافق تب درم
 شترنی متقال با کبچین و دیگر چینه سطر العتسهای کهنه محبت سبیل الطیب و گل سرخ بجزرم عصاره غافق
 شش درم طباشیر درم باب قرصها باندند شترنی بگردم دیگر چینه حیات عقیقه سی درم طباشیر چندم گل سفید شش
 درم شترنی دو درم قرص فینکشت تب را نافع است در ادویه کدوبه و قرص قرطاج اسهال صفراد و بهای گرم با دار
 در ادویه سنویه مسطوگت قرص کافور که تب را در آنها درم معده است بچینه در ادویه صبریه و کدوبه گذشته
 دیگر چینه بهای محرقه و درم سود دارد و چینه شریذ قلب کدوبه نافع است قرص کافور را بجای نمیدرم تخم کاسنی
 دو درم مغز تخم کدو چهار درم تخم خیار طباشیر هر یک درم تخم خرفه شش درم تخم کاهو بهند درم گل سفید تخمین بگردم
 هر یک درم کوفته بچینه لعاب سیول شش درم قرصها باندند شترنی تا دو درم دیگر که همین عمل دارد کافور را بجای نیم تخم کاهو
 بگردم صمغ عربی سفید نشاسته کثیر از کاسا درم گل سفید رسوس طباشیر هر یک درم تخم خرفه مغز تخم کدوبه شش درم تخم
 تخم خیار باد زنگ مغز ادویه شش درم هر یک بچینه لعاب سیول قرصها سازند شترنی تا دو درم دیگر که در صمغ عربی
 کافور بگردم کاسنی تخم خیار تخم کاهو تخم کدو و سفید طباشیر سفید گلشن هر یک درم متقال کوفته بچینه با کافور کاسنی
 سازند و بچینه بر روز پس از آن و دیگر نافع کساده و صمغ سدر که در محبت کافور بگردم متقال کافور را بجای هر یک درم
 کثیر از صمغ عربی رسوس زعفران طباشیر تخم باد زنگ هر یک درم بچینه شش درم گل سفید بچینه شش درم بگردم

درم قرص ساند و دیگر که جهت حمایت عاوه و عمل جگر النفع است و از رازی منقول که قرص مندل سفید نم خورده تخم
 کاسنی تخم کاهو متزخم کدو سبز یکدم کل سرخ بجز دم طباشیر درم طباب اسپنول قرصها کنند و سیرازی گفته که اگر از نفع
 سفید و در انتقال صافه نمایند جهت تبرید و لطیفه حرارت عمیق الاثر باشد و دیگر منقول از منهلج الدکان نافع است
 جهت حمایت و الهتاسیده و بگردش و سبب فی فزوف خون کافور زعفران هر یک یکدم خود قاری کثیرا صمغ عربی هر یک یکدم
 در اصل السوس مندل سفید زنجبین منقی نشانه شکر بلورید هر یک یکدم درم طباشیر متزخم کدو متزخم تخم خرمخورد هر یک یکدم
 کل سرخ سفید کوفته بجنه با گلاب اسپنول قرصها کنند و دیگر جهت مجرب و البته مطبوعه در وقت نافع است
 تشنگی ازین کند و حرارت جگر و صده بشاند و دفع نزف نماید کافور زعفران اوقا صمغ عربی رب السوس گلاب انیس
 هر یک یکدم درم کاهو سوسه درم تخم کشمش سبز درم طباشیر درم تخم خرفه یا زرده درم طباب اسپنول قرصها ساند شری
 کتقال و دیگر جهت شرف و محرقه و صمغ تهای عاوه و برقان نافع است و تشنگی بشاند و سستی است بقرص مهارک کافور
 یکدم دانه السوس شفالی طباشیر متزخم خیارین هر یک یکدم کاهو سوسه درم و نیم متزخم کدو و سبب کل سرخ زنجبین هر یک
 بجز دم فایده بدانند که در بقا رفته اکثر اقرص زیاده از ششماه نیست اما بعد از ثبوت قرص کافور تا سه زمان است
 که اگر کافور نقصان گرفته باشد از حیاست که اقرص کافور در اصل محفوظ نگاه میدارند تا کافور زرد و سوسه است و هرگاه
 رایج اند و هنوز مدته ششماه نگذشت باشد باید که وقت استعمال قدری کافور نیمه بکار برند و اگر در جمیع اذین
 شرط است که در سایه خشک سازند و تبدیل وضع می نمایند تا منکوح نشود لیکن در قرص کافور امانت این شرط از
 همه ضرر فرتر است و استعمال قرص کافور در زمان و طفلان و حضان مجوز نیست لکن اگر که حراره موقوف باشد و ضرر داده
 بود و لذایح در اراض عاوه مغرط اطفال حضرت داده خصوصاً در حق بعضی زنان که حراره مزاج ایشان مرتب
 فرتر از حرارت مزاج مردان باشد و همچنین در صبیان و حصیان حار مزاج و در ایند که در رستههای مسطور و زنی که
 برای کافور محتر شده با اعتبار که افزوده زیاده بر اوزان مسطور نیز حضرت است قرص گشوت مصحح حمایت مزمنه
 مطفی حرارت صمغ عربی نشانه کثیرا هر یک یکدم و نیم زعفران تخم خیار تخم خرمخورد هر یک یکدم درم تکاملی با دانه
 ششماه طباشیر تره گشوت هر یک یکدم درم زنجبین سکه الممتد هر یک یکدم درم درم ساند قرص کوب با تخم کدو
 نافع است حمایت دانه در ادره خدا چه گذشت قرص مبر که قرص مردار و نیز گشوت تمام مقام قرص کافور
 است و جهت کسانیکه از ادره کافور متفرق باشد و موضع شده برای حمایت عاوه و عطش بندید نافع تمام دارد و در وقت
 ناسفته طباشیر است کثیرا از النفع سفید هر یک در انتقال مندلین بیلو فرکت سیر خشک کل سرخ تخم کاسنی تخم خرفه
 متزخم کدو متزخم تره هر یک در انتقال ششماخ سفید چهار انتقال ادره نیم کوفته باقی که اسپنول زرات مزج باشد سبب
 در قرصها بندید با دانههای اسپنول و وقت حاجت در آب یا در شیر حل کنند و بدهند و نشاید که بسایند تا اسپنول سخن شود و اگر کجا

جلد دوم

علاج اسهال قرصها بنده نوزاد است قرص مروارید به نسبت الی اودق و او بسیار اسهال بغایت نافع است مسدل است
 مروارید ناسفته عصاره لیمو تخم بادام که در مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خرفه که با سرکه سیاه درم گل انبی
 چهار درم طباشیر گل سرخ هر یک شش درم آب سرد قرصها کنند شری کلینیم مغز تخم شربت خشخاش و در بعضی اوقات
 الاغ و در بعضی امراض یعنی سسل سرطان خرچ سه درم میفرمایند و در تب فن زعفران بخورم کانور کدوم مضافاً اند
 قرص مسهل که در دفع امراض حاره و ابتدای گرمی که بغایت نافع است در اسهال که نشسته قرص مروارید که بعضی نسیها
 حکایت میکنند در معده همین لفظ قرص گل مروارید شد دیگر که سطر اخب تهای که بر آن نافع است و بعد از
 قرص ده طباشیر سفید سسل الطیب هر یک دو درم ترنجبین سه درم گل سرخ اصل السوسین هر یک چهار درم طباشیر
 دیگر که تیب که در آنکه صفرا بر بغم غالب باشد سود دارد و سسل سیدم تخم کاسنی مغز تخم خیار بادام که سسل
 اصل السوسین بخورم گل سرخ ده درم قرصها بنده شری کشتقال و دیگر جهت تیب که صفرا و بلغم در آن بسیار
 یک درم سسل دو درم تخم کاسنی بخورم گل سرخ ده درم قرصها بنده شری کشتقال دیگر که جهت غلبه اخلاص صفت معده
 حکایت سمول قیدگاه عفران بنه زرشک میانه گل سرخ شش مغز تخم کاسنی پوست بر وزن تیب هر واحد کلینیم مغز تخم شربت
 زردی سسل الطیب نیم کاهو صلیان زعفران هر یک کشتقال مسدل سفید عود دام عصاره فانت افهم که تیب مغز تخم کدو
 بانی که در آن ترنجبین قند کفایت حل کرده باشند ترهها سازند بعد بنه عمل از شری کشتقال با سکنجید ساده و دیگر که حکایت
 مختلفه نافع است سسل الطیب سوسین هر یک یک درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک دو درم گل سرخ ده درم زرم کوفته حکایت صفرا
 بنده هر قرصی دو درم شری کفقرص و دیگر که اطفال حرارت و از انجیات کدو شنگی شاد و اصباح معده گرم نماید
 علاج اسهال سود دارد و جهت صاحت گرم که در امام گرم محتاج مسهل باشد سسل است که از سرخ درم تخم شری کدو
 مغز تخم کاسنی بخورم گل سرخ ده درم قرصها بنده شری کشتقال و دیگر جهت تیب که صفرا و بلغم در آن بسیار
 مغز تخم کاسنی بخورم گل سرخ ده درم قرصها بنده شری کشتقال و دیگر جهت تیب که صفرا و بلغم در آن بسیار
 سسل هر یک یک درم عصاره سنبلیله سه درم عصاره فانت شش درم گل سرخ ده درم قرصها بنده شری کفقرص
 شری کفقرص با کوبیده مطبوخ که کدو کوبیده سبلیله بخورم در حرف بهم همین لغوب بیاید قرصی که تیبهای دیگر
 که پشت چشم و روی او ای منج شده باشد بخاراید سمول از صباغ از خر زعفران تخم نادیان تخم کاسنی هر یک سه درم
 عصاره فانت سه درم و نیم مغز بادام تلخ کدو شکر یک چهار درم سمول که مسدل هر یک یک درم روغن عطران که سوسین
 سسل هر یک شش درم ایار صغیر انقدرم کوفته بخورم با سکنجید سسل سه درم قرصها بنده شری کفقرص دو درم زرم کوفته

مکن ص با ما الاصول بخورند دیگر نسخه جالبوش که در تبهایی غرضه قویه که با تبهی لاف با سدا کجا آرد کرم کرم
ساج هندی سارون سفیدین سفید منقره ام تلخ عصاره غافث هر یک درم مسون صبر هر واحد چهار درم کوفه بخت
کاس کش قرصها سازند آب بادیان و بکنجند بر سبند دیگر نسخه که تب و سرسام را نافع است در ادره صمدیه گذشته
دیگر نسخه که تسکین عین نماید و تها و ملته را نافع است در صده تخریب است دیگر نسخه که تریبول در مگر کند و صحت
دوق مخزنه را نیکو است کافور بجز درم نیم کاسنی در درم رب السوس سه درم منقره کدو سیرین چهار درم گل سرخ منقره نیم درم
بجز درم نیم خرفه شش درم تخم کاهو سفید درم یکصد درم کوفه بخت طباب بنکو قرصها سازند شترتی در درم قرصی که با کاهو
ذوبالی بر صفت گل امینی طباشیر شاه بلوط تخم خاص صمغ عربی ازبان زرنشک سرخان با سوسیه کوفه بخت بر سه بر شتر
قرصها سازند شترتی سه درم دیگر درین باب طباشیر که با بر یک سه درم شاه بلوط ازبان گل سرخ بر کاجیه درم گل سرخ
بجز درم نیم صمغ شش درم قرصها سازند آب سبب نآب در با شترت و در درم قرصی که همه در فوج و سلول
شود که در صمغ است منقره کدو منقره نیم خرفه بر یک سه درم گل امینی طباشیر بر کاجیه درم گل سرخ شش درم قرصها
سازند شترتی در درم درم درم صمغی در باید که از آن درم هر روز زیاد کنند تا سبی درم رسد و اگر سرفه باشد قدری
صمغ عربی در صمغ شترتی درم قرصی که در تها بر که امهال صغراوی بلنگ سنبل عدیم سفونیا کدو درم گل سرخ
سه درم تریبول درم کوفه بخت آب سبب نآب در سه درم در قرص سازند شترتی یک درم در قرص قلیه او و درم نآب
در قرص شترتی در صمغ راس قرص زرنشک اما باید قلیه لیمو همه غذا تا تب گرم است در صده گذشته کل با نوزده
در صده کاهو ایله کل کلاخج بزرگ خورد و فیروزی که به تهای کهن بود مند است در ادره کبیده و کمبونی که میان
با سوسیه در امان است در صده گذشته کلمه شاترو نیم در الفاظ لایمه لوق طباشیر که تب سل شترت است
لوق در ادره تبهایی حاده نافع بود و این صمغ امین الدوله منقول است در ادره صمدیه نادر که لوق کبونی
ما سوسیه کبونی را نافع است در ادره لیمو در لوق تها که در تها بخت سرفه نکاری آید با سیفان کت و در نوزده
کلمه سفید در الفاظ صمدیه ما الاصول که در الفاظ حاده کند بوستنج کاسنی نیکو فیه تخم کاسنی نیکو فیه هر یک درم
سیفان نیکو فیه درم شترت شش درم صبر دانه چهار درم سیرین اب سیرین تا کین با ندها کنند و چهار در
سه درم نوزده با کین امین بخت و در درم قدری کین بر او از دره درم تا تب درم باشد دیگر کبونی
بنوی با ندها در صمغ سرد در درم بول است تخم قرص صمغی بر یک درم نیم کاسنی در ادره نیکو فیه از خور ساروشان از آن
بر یک کبونی در کین اب سیرین تا نصف رسد بر صبح چهار درم نیکو فیه نوزده درم بگفتد دیگر که در تبهایی سخی
جاریه ایسون کس بر یک درم قطره برین زعفران سه درم غافث سفیدین شکامی با در درم بر یک درم کس کس
در ادره نیم کبیر بر یک درم در درم اب سیرین تا نصف رسد بر صبح سی درم با سفید درم بگفتد نوزده درم

جلد دوم

سده دوم مصطکی درین مابداصول خوبست دیگر در زمانی که تب ملجی لقلیل صفر آمیخته باشد بکار آید مصطکی
 اینگونه سده دوم شکامی چهاردم باد آرد و بخیزد مریخ اذخر غافست سهندین ملید سیاه هر یک سفتر مریخ از اینها پنج نهک است
 بر یک سده دوم مویز صغیر از دانه بست دوم علی الرستم تر است که از دانه مارا لبطخ سندی جهت بهار گرم نانغ است در سگمی آرد
 و حرارت جگر بر ذمی نشاند لیکن مانند کدو در مزاج صفراوی است حاله بصفر امیکند پس لازم است که با ترشها و هندها
 از ابتدای تب نگذار و استعمال او دو گر فواکه رطب کثیر المایه یا زینت که فام نگنده مادی است و با سکنجین جهت
 نفیحه سده و او را راجول و بر قان و مواد خمر قرد اعانه بر صغیر و با ترش سندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکم و با ترش
 و امثال آن جهت بهار حاده و در مزاج غلط رودی الکلیفه که کم باشد سفید و مود خون رقیق و لطم شیرین و مرطب بدن و
 مضر سیر و معدله بارد و مسخ و گلکند و عمل و قند و امثال آن است و ترش بر صغیر شیرین ترش و طریق گرفتن آب دی
 است که مغز او را سوزک کار در سینه تا آب از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند ما را البقول
 تیره گرمی جگر و بر قان صفراوی است در سبب جگر شکستند ما و الحبین از برای حیات سودا و به بنجایه نفیحه
 دارد و هندها یا جگری دیگر آمیخته در لفظ دوم مضبوط گردیده ما و الحلاب برای مواد ملجی و صفراوی و ذره
 قدام سفید دهنه اند و در حیات مخلطه سودا که بهر از این کاسنی و آست بهره است در حد گذشتنه ما و الحیار
 در سنانغ و ترش میشل آب کدو است و سخیل بصفر اعمی شود خامه که بخار ترش باشد و آست رسیده زرد
 ترش سفید و مثقال اگر آنها یا با شکر یا با شرب دیگر بنوشند جهت الطفا و حرارت خون و صفراوی تمام دارد
 جهت اسهال بخورد بادویه بلبلنه بهترین در دانا است ما و الرمانی جهت الطفا و حرارت و نفیحه حکم از تمام دارد
 و اگر اسهال بیشترند خامه انار شیرین اسهال صفرا کند و به شرب آب انار عقب قدام و سخیل از این است و در مزاج گرم
 که صفرا غالب باشد انار شیرین تنها نهند که مسخیل بصفر امیکند و ما و السویق با اختلاف مزاجی که با تب و
 تشنگی بود سودا و در ادویه مسویه مسطوره است و انار شیرین جهت حیات سودی با شرب عسل و امثال آن جهت حیات
 سوداوی و جرب با سکنجین قشیری جهت لقلیل سده و لقیضه خون با سکنجین ندری و ساده و جهت بلبلن مواد خمر
 با ترش سندی و فیلس خیار شیرین و گلکند و حبه بنفشه لقا ضای حاجت باید داد و شاهانه تازه بکوند و آب حنظل
 کرده بپزند با قدری پوست ملید از جهت ترش ترش سیر زیکشت گذاشتن روز دیگر صاف امده بمقتاری مثقال با شصت و
 پنج مثقال با در سوز کور بنوشند و جهت امراض سودا که اگر با سوسک پهل و بسند بهتر باشد باید که جوسش از آب غرور بود
 ساعت بخورند و اگر خواهند از خراب سهله مثل بلبلجات و فیلهون و ترش و غار فیون و امثال آن شرب آب سطر
 حیات و صبح صاف نموده بنوشند ما و الشعیر اتفاق اطباست که اندر بهت های گرم هیچ غذای که در است نیز
 دهنه باشد و مباح کثیر موصوف بود چون ما و الشعیر نیست بر هیچ حکام با سنیفا تمام در ادویه صد نوزک باشد

ما در شکر محض در تهی کردن این طبیعت باشد بکار آید و بعضی شکر است جوهر منفتر ساخته بریان نمایند پس مطبوخ
 سازند اگر شکر خاص نیز آمیزند اغایه بر قبض میگذرد و در مانند که گفته شد نیز نسبت مطبوخ او سریع الاثر است
 از معده و جبهه مخروطین و نافه و در تسکین عطش مؤثر تر لیکن مطبوخ در تقریر افزون تر است و در دفع کثرت
 مبر دست گرم را که با سر زرد نشنگی بود سودمند است بگزیند گل سرخ تازه دمن در برنج من آب کنند و در جبهه آبگینه
 یکش با نم زرد بپزند پس بدست مالند و پیشانند و بیالامید و بیخ من آبگین بر آن کنند و جوش داده بکار برند
 ما در غلبه الثعلب جهت حیات عاره که از دم جگر و معده باشد و با برقان بود بهترین چیز است و در طبع چنان
 او در غلبه دادن او در شیار دیگر جهان و تیره است که در او الی هند با مسطور میشود و در حقیقت که غلبه الثعلب
 باشد که آن محدث خون و مهلک است ما در القرح جهت تب و ق و نه های بدوی و صفراوی و اخلاط محرقه
 و ترشیب مزاج و زرع عطش نافع است در ادویه صدریه گذشته ما در اللحم در زمانی که بد قوق ضعیف میشود و در بعضی
 افتد بدان هیلج شود در در طبع مرقم گشت ما در الی هند با جهت ته های دکموی و صفراوی و لقیح سده طبع و عروق
 و تقویه مسالک از ماده عفته نافه ترین است بگزیند برگ کاسنی سبز و به باره تر مسخ کنند تا از گرد و غبار
 پاک شود بی غسل در برنج نابی بکوبند و آب پیشانند و در همچنان با مروق عمده از جهل و بیخ مشغال با نم زرد همراه شیار
 مناسبه حال نوزاد خبیثه اگر لقیح سده جگر مطلوب باشد با سکنجین ساده یا زردی دیند جهت تلین با شکر شربت
 ز کبکین و جهت سهال صفرا با مالیه و جهت تقویه با شربت بلوف و شیر و جهت درم جگر و برقان سدی با طوس خیار شنبلیله
 و در اند تر و قوی یعنی تصفیه آب کاسنی بر چهار جهت یکی آکاب شکره او در اشب بگذرانند تا از اوقیه از اجزا و غنطه غیر
 گردد پس قین آنرا صاف ساخته بکار برند و دم آکاب و براد ظرف نهاده بر آتش خفیف گذارند و کف بردارند و چون آب کور
 مانند شیر برده گردد و خوردند در در کرباس سخت بالایند و استعمال کنند سیوم آنکه همان وقت که کوبند سفیرند و در باره سفینت
 با لایند چهارم آنکه در باره سفینت یا از غزال تمک سورخ بگذرانند و هرگاه حراره قوی باشد غیر مطبوخ بهتر است و الا مطبوخ
 او اولیتر و مطبوخ او را بگنجد جهت تب و زرع و صفراوی موجب واسکنجین جهت ته های کهنه و تقویه معده و از آن تقوی طلب تا نافع در گاه
 با قدری از زبانه و تخم گشوت بچوشانند و در دفع سهال قویتر باشد و بدانند که کاسنی تر از کز و در پوست یکی از اینی مادد
 دوم جوهر لطیف غلیل الحار که بر آن گنده و مقشرش بر سطح ظاهری او است و سبک لقیح سده میکند از بیخاست که شکر و طلا
 شستن کاسنی ممنوع شده زیرا که مس مزمل از او کوبید است لهذا مشغول و تولید ریح کثیر میکند و بدانند که کاسنی سرفه را که
 نه از سبب جگر باشد ضرر ندارد و شکر مصلح است و شربت سفینت و امثال آن بهتر از و کاسنی بشانی بهتر از صحر است که
 برگ کاسنی نازک بهم رسد و در سبب خ نازک او بر زه برزه کرده قدیمت مشغال یا کثرت عروق کاسنی و مانند آن غلبه باشد با شیار
 مذکور و بهر شک نام مقام آب کاسنی است مخلص کثیر ته های کهن از این کند و ادویه صدغیه مسطور شد برای التوبه گرم در این کند

کند و صفرا و غلظت نماید و محمود را نافع بود در ادویه معده مرطوبی امله در حیات بخته طبع بکار آید در مفلوادم مرطوبی گرمی
 صفرا دفع کند و ترشایل نماید هم در اینجا مرطوبی از کبکبیل تب لینی را سود دارد در کبکبیت معده مرطوبی ابلهه مثل مرطوب
 آله است و منی که در احتمال طبله در ابتدا حجاب و از دستنده مخصوص بهبلید غیر مرطوب است چه علمه منی پوست اوست
 در مرطوبی بنا بر ترتیب پوست نماده و قد نیز اصلاح او نموده مرطوبی ابلهه و انه تشنگی مبتلا در حرارت فرو کند در مفلوادم
 دوم مسطر گشت مطبوخ الو لطیف العمل است در ترتیب غب جهت دفع حرارت و طبلین طبله توان داد هر گاه قوه ضعیف
 باشد و وقت تابستان بود و احتمال جزئی قوی چون سقمونیا و طبله نبود الو بخار ابلهت عدد و ترشیدی در دم
 بر در را در دو طبل آب بچوشانند که مهران شود بر صفا کنند و قد سفید ده درم آمیزند و وقت خواب بنوشند و
 چند روز در آن مداومت کنند و دیگر غب معص او جگرم مفصل را نافع بود جگرم کاسنی گل سرخ روید صینی بکوبند
 در صره به بر یک مفل تخم کاسنی تخم کشوت تخم کاسنی گل سرخ در یک سکه درم گاوزبان نیلوفر هر یک چهار درم شایسته میزدیم غب ابلهه
 ده درم عناب دانه میوز منطقی میست دانه سبتان الو بخار ابلهه کبکبیل عدد و همه را بچوشانند بخانه رسم است و صفا
 کنند پس فلوس خیار شیر میفیدیم شیر خشک کلقند هر یک ده درم ترشیدی از رسته و نیف با کوه بازده درم در آن
 حل نمایند و صاف سازند شرفی قدر قوه مطبوخ او خضر تنها آکنه و امراض لینی و سودا المراج سرد را نافع باشد در مفلوادم
 عظیم را سود مند بود و سده طحال کشاید و سردی جگر و سردی سرد و فساد مزاج و سردی معده را مفید است معطلی سبیل
 هر یک یک درم و نیم روزناس لکوب بلبلان هر یک درم شکاغی باد آورده غافل منین بومی و ورق گلخج هر یک درم
 ققاج او خراج او خراج هر یک یک درم بوشتی تخم کبرج از زیاده هر یک سفید درم میوز منطقی میست درم او خج خنده عدد و مجموع را کوفته چهار
 رطل آب بیزند و بالا بیاورد هر روز کوفته از آن با یک درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین یا شامند مطبوخ
 افسنتین جهت حیات مخلقه مفلوادم سودا و میفید است در کبکبیت جگر نگارش بافت و این کبکبیت میفید و سردی
 سنگی نفس را سرد و بیارهای کهن را نایل کند و سیران را با نیت سود مند بود افسنتین و می گل غافل هر یک یک درم صفا
 می در دم شایسته در مفلوادم تخم کشوت تخم کاسنی گل سرخ طبله کاسنی گل سرخ کاسنی درم پوست بلبله میزدیم آلوسی
 ده عدد غاب بازده عدد و جگر را در کبکبیل آب بچوشانند یا خیار درم نماد پس صفا کرده فلوس خیار شیر در مگلاب حل کرده
 از ده درم ترشیدن تا با نازده درم احصافه نماید و سیال بیاورد از رسته مطبوخ بقیفته تب گرم را مفید است در مفلوادم
 ثبت شد مطبوخ سبتان بهای گرم را مفید بود و صفرا را نازده پوست بلبله زنده درم ترشیدی با کوه
 سی درم شایسته کفی آکوی سیاه سی عدد و سبتان خیار عدد و نیز در خیاره رسم است صفا کنند و سی درم شیر خشک
 در آن حل کنند با صفا نماید و اگر دگی خضر با این مطبوخ و نیز قوتیر باشد مطبوخ سماکی نافع است بت خورد
 لقمه دم و فوات الصد و ذات الحذب تخم کاسنی تخم خرفه نیم کوفته هر یک درم نیلوفر چهار درم سنگی بقیفته هر یک یک درم

غنا بیست ثان هر یکست عدد چهار در سه رطل آب بنزد تا بیکوطل آب شیرین تر تخمین هر یک از ده درم و در آن گذارند و در آن
گذارد و سخا که با شامند مطبوخ شامزهره که در طبع ریج ذوی البقار آب غنا بیست ثان اگوسیه نمونز منعی از دانه هر یک است
پوستیج از ایزان بیج کرس بر یک کدریم تخم کاسنی بچندم شامزهره در ده جوشانیده همانگونه در تخمین اول درم همانگونه
نوشانند هر یک که جبهه ریج با داد و شامزهره در آن غافلت هر یک است درم پوست بلبه زرد بلبه براه نمونز منعی هر یک از ده درم
علا در چهار رطل آب بنزد تا شش است تا با بیکوطل آب در همانگونه و فاس خیارشور درم در آن حل کنند و سخا که با شامند
مطبوخ سخا که حرارت بنشانند و صغرا بر اندر اما گذشت مطبوخ غنای شعلب تسبیح در آن در آن رانگود و رانگود
در هر لبه بچندم شامزهره چهار درم پوست بلبه بچندم تخم سندی پوست بلبه بچندم تخم سندی باک کرده فاس خیارشور هر یک
بیست درم تخمین بیست و بچندم تخم کاسنی غنای شعلب هر یک است اگوسیه با زرد عدد غنا بیست عدد درم اگوسیه آب بنزد تا
بچندم با زرد تخمین در آن حل کنند و همانگونه و خیارشور و کلاب کرده و اصل کنند و با شامند از این شربت تخم شامزهره
در سخا که در مطبوخ غافلت مانع است بطنی ریج از فخر چهار درم قسطو بون با یک شامزهره هر یک بیست درم با داد و شامزهره
کیا غافلت هر یک شش درم بچندم نمونز منعی بیست درم بلبه کالی سته بون کرده ده درم حلا در آن چهار رطل آب
بنزد تا بیکوطل و نیم مانده هر روز چهار دقیقه از این مطبوخ صاف کرده با کوفیه سبکین سردیانشانند مطبوخ قوا که حبه
اخراج مواد حاره حمیات مستعمل در ادویه صد اعده گذشته مطبوخ کاسنی حبه حمیات حاره و حراره کار در ادویه
عکس کردند دیگر تنهای بطنی را بر سرد شده عکس بر سر بکشاید و صاحبان اسهال و سوء المزاج سرد را سرد کنند
بود و صعلی سبل هر یک کدریم کل سرخ استنقین درمی که با زرد پوستیج کبر غافلت با داد و شامزهره هر یک بیست درم کاسنی
فصاح از فخر بر یک بچندم پوستیج با دوان پوستیج کرس هر یک بچندم زرد شک درم نمونز منعی بیست درم بنزد و همان
رسم است شربی چهار دقیقه با کدریم درون مادام تیرین و دو دارا که در غیر او از جوهای موافق مطبوخ که که در دست بطنی
همراه فرض گل بنزد در حبه فرض گل نیز شامزهره در آن رفته پوستیج کاسنی جازانیه هر یک است تخم کرس از ایزان بیست
تا حوازه تخم کرس شامزهره کاسنی با داد و هر یک بچندم برادر و رطل آب جوشانند تا نصف این صاف کنند پس کوفیه از این کوفیه
سبکین با نیم نیز در اول فرض گل بچند و عقب این را بنوشند مطبوخ که کشت کرس بیج را بنوشند تا در اول فرض با دوان
در درم تخم کرس تخم کرس هر یک است درم شامزهره بچندم بلبه کالی ده درم غنا کوی سیاه هر یک بیست درم در چهار رطل
رسم است با زرد درم فاس خیارشور و با زرد درم کل شکر دروی بنزد و بنوشند مطبوخ بلبه بطنی سبکین از ایزان بیست
و بعضی برین سرد کنند و در حبه صلع و اسما بگلکاش در آورده و دیگر که حبه ریج در می جازانیه بیست ثان اگوسیه در می
از دانه هر یکست عدد در دانه ترده شاخ برگ کاسنی تر بر یک سته که کاسنی کبر پوستیج از ایزان بیست ثان اگوسیه در می
کدریم کل کاسنی تخم کاسنی بچندم هر یک بچندم بلبه زرد بلبه کالی هر یک بچندم تخم سندی بیست درم در تخمین بیست ثان

چندان بیزندگی با ناله بسیار کنند و بر مقداره آنها را از آن می آورم تر بخند جل نموده بپوشند دیگر بجهت بیخ
 بیخ از زمانه دوم تخم کشوت تخم کاسنی هر یک سه دم شاهره هفتدم پوست بلبله کالی ادهم غنای کورک است
 عدد بچوشانند چنانچه رسم است بر صاف نموده باز در دم فلوس چهار شند داخل کرده نوشند مطبوع که افضل از خون
 غلیظ و محرق کند مطبوع که المصاح صغرا کند در ادویه مسوب گذشته مطبوع که مسطحه است بدو نسخه نیز چنانکه
 کوز یافت دیگر منفع بلغم اخیره زرد بجدانه غنای است و آنه تر بد بکوفته تخم خطمی هر یک نیم مثقال مطبوع و در این نسخه
 سفیاج بادبان بیسون پوست بیخ بادبان پوست بیخ کبر خرفس موز سفی کشتوت هر یک نیم مثقال گلقد دو توله دیگر
 منفع و سهیل بلغم اخیره و آنه غنای استان هر یک است و آنه تخم کرفس کدرم بادبان بیسون پوست بیخ کرفس است
 بیخ بادبان پوست بیخ کرفس اصل السوس محکوک گل خطمی سفیاج هر یک یک مثقال تخم خطمی دو مثقال موز سفی گلقد هر یک دو توله
 روز سهیم با چهارم اگر تکیان خواهند تر بد بکوفته سانگی نیم مثقال چهار شند در روغن بادام سفی مثقال اضافه نمایند
 از سهیل غار بقون کیتقال افیتون دو توله نیز سفرا ایند و سانگی سفی مثقال کنند مطبوع که المصاح سودا کند و نسخه
 در اما حار تو م است دیگر منفع و سهیل سودا غنای است و آنه استان است و بجدانه بکوفته گل خطمی بادبان اصل السوس
 تخم خطمی هر یک یک مثقال با در بکوبه سفیاج هر یک ده دم پوست بیخ کاسنی بر سا و شان هر یک دو مثقال کا در مان طلوع و کورک
 هر یک ده دم پوست بلبله زرد بلبله سیاه هر یک کتله افیتون هفدم موز سفی گلقد هر یک دو توله روز ملین سانگی نیم مثقال
 متر فلوس چهار شند دو توله اضافه نمایند از سهیل غار بقون کیتقال سانگی افیتون هر یک سفی مثقال متر طلوع چهار شند
 سه توله داخل نمایند در اگر مرض دماغی باشد فادایا کیتقال اضافه نمایند مطبوع که اصلاح تب گرم کند کتله خشک ده دم
 در سه طل آب بیزندگی با ناله بسیار کنند و بیانشانند از نصف رطلی پس اگر طبعیت البس بود تر بخند و اگر کرباس
 بنود و گلقد کیه در داخل کنند با کوبه سلجوقین مطبوع صندل سفید کوفته شاهره هر یک سه توله بچوشانند صفا نموده
 محلی اینک را غیر محلی بپوشند مطبوع بلبله شاهره هر یک یک دم بچوشانند صفا نموده با دو توله نبات وزند مطبوعی که بیخ
 بجهت علاج غب غیر خالص بعد از ظهور بلغم نام کار می برد تر بد سفید نمک کدرم تخم خزوه تخم خیار تخم خیار ادا رنگ
 کرفس هر یک دو دم غنای استان بیسین رومی بلبله کالی هر یک هفدم چهار شند یک تله گلقد خطمی با زده دم اخیره موز سفی
 است عدد استان بی عدد حلا در اعلی الرسم بیزند و بیدانگ ستونیا بر عدد دم از این مطبوع و داخل کنند و نوشند
 مطبوع که کتله تب غیر خالص دفع کند پوست بیخ کرفس از زمانه هر دو دم تر بد سفید سه دم بلبله سیاه بلبله زرد بلبله
 آنه موز سفی هر یک هفدم شاهره سفی دم با د آورد غنای استان هر یک هفدم تر سفیدی است دم کوبی عدد بیزند و
 رسم است در رطل اکثر نهایی مناسب بند مطبوع بجهت لغایای شرط الحف صغره مصطلی هر یک هفدم اصل السوس
 بیخ از زمانه بیخ کرفس هر یک دو دم شکای عافیت هر یک سه تله دم کتله خشک گلرسن هر یک است چهار دم تر بخند است دم

در سه رطل آب بپزند تا بماند صاف کند و در روز نیم رطل بگیرند دیگر مثل او گیاه غافق شاهانه موز منقعی مساوی
بپزند و میاشامند مطبوع که در تب مر که بگاه صفر آغاز باشد بکار آید شاهانه شکامی باد آورده ششین بر یکدیگر
موز منقعی از دانه بلبله زرد هر یک درم بپزند و چنانچه رسم است بکار بند مطبوع که اصلاح تر مختلفه الاوقات کند
مصطکی بگردم سبیل اینیون هر یک درم گل سرخ کشته خشک سفید کوهی هر یک بگردم تخم کثورت باد آورده رخ اذخر
هر یک بگردم تخم کرفس رخ از زانیه هر یک درم بلبله زرد با نود درم موز منقعی سی درم در شش آب بپزند تا بماند مطبوع
آید صاف کند و مقدار دولت از یک رطل بالگشتند غسل یا با سکه خن کسب قوه یا شامند مطبوع جهت تبرک
از طعم و صفر غافق باد آورده موز منقعی شاهانه رخ کرفس از زانیه رخ اذخر اینیون مصطکی هر یک بگردم بلبله زرد
با نود درم در چهار رطل آب بپزند تا بماند مطبوع که در تب کینه رخ کرفس رخ از زانیه هر یک درم
درم باد آورده و خیار شیر بر یک درم موز منقعی بلبله سیاه هر یک بگردم در دو رطل آب بپزند و میاشامند مطبوع
که بهای کینه در ناقص صعبا اصلاح کند کشته خشک گل سرخ هر یک درم تخم کرفس صغیر هر یک درم کوز در یک
در آب گرم جینانند روز دیگر جو شایده وقت نوبه بعدی کردن بجزای مناسب یا شامند دیگر که در رخ
صفر اوی کجهتی کردن بکار آید سنا و اینیون هر یک چهار درم سر بقیغه تخم خرزق تخم کوفته تخم خرزق شکوفه تخم
شبت تخم زرب هر یک بگردم بلبله کالی بلبله زرد هر یک بگردم جو شایده صاف کند و مقدار صد درم یا کمتر
یا چاه درم سببجین آینه نیم گرم یا شامند مطبوع که در رخ بطنی استفراغ قوی کند سفیاج منقعی شکوفه برگ
بادرنجوبه لسان الثور ششین بر یک چهار درم آله بلبله زرد سنا بر یک بگردم اینیون بگردم بلبله کالی بلبله سیاه
هر یک درم الوی سیاه موز خراسانی هر یک نسبت عدد جمله را در دو رطل آب بپزند تا نیم رطل باقی صاف کنند و مقدار
از آن با یک انگ حرق سیاه و نیم تخم بلبله لفظی و صبر و کشتال غار لوقان بپزند دیگر جهت ریح فلفلیه سه درم
زیره کرمانی بگردم بلبله کالی سبب هر یک درم در نیم رطل آب بپزند تا یک رطل آید صاف کنند و کشت طبل یا شامند
معجون انگور در تب ریح بلغمی مزین بکار آید زنجبیل خلط ناخواه سلجیه هر یک سه درم حلیت چهار درم بودنه کوتی
ایفون بر یک بگردم سبیل درم در عسل سه درم همه شری بگردم آب زانیه در کرفس معجون بارو که در حیات مصلطی
طبع نرم کند شیر شربت یا زنجبیل هر کدام که حاضر باشد آب سبب آب بر یک درم این کشته تر دو درم شربت
در آنها صل کنند و بر آتش نرم بچوام آرد و یک درم سقونیا و یک انگ کافور بعد از فرو داوردن آتش داخل کنند حبل
شش شربت باشد دیگر که اسهال کند و حرارت بت ساکن سازد سقونیا بگردم رب السموس کینه درم مغز تخم خیار
مغز تخم کدو در یک بگردم زنجبیل یا شیر شربت میت درم زنجبیل یا شیر شربت را در آب بگردانند و بچوام آرد
و دوامی بد که بر شند جمله شش شربت باشد معجون بقیغه در نهایی مجرب است و اسهال بلغم و صفر اذخر

در معالجه گشته معجون جویبار نام است ربع و تبهای بلغمی را نافع است در مفلوظ دوم معجون جویبار شکر کهنه تنها
 آید در ادویه معجون ربع از محرمات حکیم عماد الدین محمود چون روز نوبت فعل از نوبت بدو سابقه بقدر
 دو نخود تا نیم شکان تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند این خون سردان طفل سرباک بکدم چند شکر
 در صینی قرفصل شونیز مرهم مایه ساید سرباک است درم عسل برابر جمع و دیگر مستقول از محمد ذکا و گفته که زیاده
 از سه چهار نوبت حجاج می افتد و قدر شربت بدستور معجون سابقی است سیخه تعلقت سرباک درم قسط دوم
 زعفران مرقه سرباک چهار درم سبیل میوه چند سبیل سرباک سیخند درم تریاق کهنه هفت شقال عسل نوزن تبه دیگر کهنه
 عمل دارد و وقت استعمال و قدر شربت بدستور معجون سابقی است اسارون کندرم می چند سبیل مایه سرباک درم
 با سه عسل کف گرفته برابر معجون سقراط که تبه تبلیع و تب بلغمی مفید است در ادویه صندل معجون قبا و ملک
 جهت تبه های کهنه نافع است در ادویه صدره معجون کوزی نریل غب شیر خالص سطر العبت و سهیل صفر و
 بلغم در امعا گشته معجون سهیل مستقول از تذکره جهت حیات مجرب است و اسپهال جمع اعلاطه فخره و عاده کند و نوبت
 عطش است نیز در معالج تریاق معجون بار و بلغم نفع جهت عطش سرباک می در مفلوظ دوم و مرقه دیگر که در حیات
 جهت تقویت معضای سینه بلغم دارد و سبیل همان در جهت سرد قلب که شده خصوص مفرجی که از مالیت شیخ است جهت
 تسبیق و آفتابین بلغم تمام دارد در طلب گشت مقیبات هر خلط که در حیات نکار آید در معده استیفا و تمام هر نوم شده
 ظمه و هم در الفاظ نوزن جامه تقویع او که سهیل صفا است در امعا گشته در دیگر جهت تبه های هر طبقه
 غب از روی اسپهال نفع کند گل سفینه تخم خرفه کشت سرباک چهار درم گل سنج برگ سبیل سرباک هفت درم تخم از نایب
 این خون سرباک درم پوست ملیله زرد دانه زرد درم موز منفی تر سبندی سرباک است درم آلو سیاه غاب سرباک
 سبیت عدد بیستان شی عدد همدار در سه من آب جو منی سبک سبند پس در شسته فراخ سر کنند در روز در آب
 شربت بجای گرم دهند و پس از سه روز سربا بداد جلد درم با با زرده درم سبیل چند درم سربت سفینه بنوشند تقویع
 سفینه تنها گرم صفر اوی و در دسر گرم را سود دارد سفینه بخیزم حلوس خیابا شکر شربت درم تخم کاه توخ سفینه
 ملیله زرد کوفته شکر سرباک درم تر سبندی با زرده درم تر جین سبیت درم آلو سیاه سبیت عدد غاب بیستان
 سرباک سی عدد همه در آب گرم تر کنند و با ماد و صا کنند و سکر و تر جین در وی حل کنند شری چهار اوقیه تقویع
 تر سبندی که غلیظان صفر با زرشک و آنها معده و کبد را نافع بود در امعا مسطوشند تقویع فانیض در حیات
 دموی و صفر اوی سود مند است تقویع جلو که در حیات که با سرفه باشد بکار آید در صداع نوم شد تقویع زرد آلو
 صفر اوی با نود طبع نرم کند در امعا تریاق تقویع زرد شکر که کجیات دموی و صفر اوی نافع است بلغم تقویع سبیل
 در ادویه مدینه نگارش نافع است دیگر که از برای شکر اورت مینا صفر اوی بعد از تعالی سفینه مستول است در زمانه که

با تهای مری که علی صفا و آبار ضعف مکرر بود یا باشد بجایه موز است مکرر بجهت رسیده از شکسته شدن مضموم مادی
 کاسنی و عرق شنبلیله هر یک سی دورم شکسته باشند و صبح صفا نمازند و با سفیدم تبت سفیدترین ساخته شود
 و هرگاه تقوئه معده مطلوب باشد قدری گلان زمانی که تقویت قلب و نظر بود قدری بید مشک سفید بقیع
 سپستان که صفا براند و ضد اسهال و رانغ بود و منابر این با است لقیع سناسکی که با با عراج صفا از نرسب
 مقام است بر دور اما گذشت لقیع صبر که در رب لقیع الویس و لقیع بالنع تمام دارد صبر چهار دانگ کاسنی
 جمله دم صبر نظام ساخته در آب کاسنی حل کنند و یکسای روز نهند پس بخورند جمله بکثیرت است و اگر دل صبر
 ایارج فیقر کنند و آب باشد و دیگر معده را هم از غلط مزاج پاک کنند و ضد اسهال بخاریرا هم زایل کند با ایارج فیقر
 دو و سه رخ راز یا نه جمله دم آب دوشن با بنظر حق عمل کنند که رخ را در آب بزنند تا نصف بماند پس صاف کرده با ایارج فیقر
 حل کرده در شش کنند در موضع گرم نهند سه روز پس سی دورم از آن مخلوط بنوشند لقیع عشاب که تنها در موی
 عفونی و غلباتی مفید است در اسهال که شد لقیع فواکه به تهای صفا آوی سودمند است لقیع فواکه که سفید
 قناری نافع است حیات منطوقه و ضد اسهال و معده و جمع امراض صفا بود و سهل صفا است پوست ملیله از ده دورم شکسته
 باشد در موز بیدانه تر سندی منق از دانه ولین هر یک یک زده دورم آلو بخارا صفا سپستان هر یک سی عدد کافور
 ترنجبین در سالی بیست دورم شکر در مفلوس چهار سبز سفیدم شش انگرم چنانچه صبح صاف نموده بنوشند
 لقیع کشمش که به تهای گرم دایره نافع است هر عدد دایره صفا مذکور شد دیگر سه درجه تهای ای امراض عاده
 و تهای که بقیه او در بدن مانده باشد و تنگی عروق موز است منقول از کامل موم کاسنی تخم کشت کشت کشت کشت
 سه دورم موز بیدانه تر سندی منق از دانه ولین هر یک یک زده دورم آلو بخارا صفا سپستان هر یک سی عدد کافور
 آب که چنانچه در صاف نموده غیر طری ایان ترنجبین یا شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند و اگر قبل از آن بود
 صبر زرد و جزو با منطوقه کچور و موز نموده تناول نمایند و بیست لقیع مهسل که صفا براند لقیع موز که لقیع
 سفید تهای ای امراض عاده و تهای سرد در موزها گذشت لقیع نیلو قوت سرفه را نافع بود و برونیکوفه در موز
 است سفیدم برگ نیلو گل سرخ تخم کاسنی هر یک سه دورم برسدنجان چهار دورم مفلوس چهار سبز سفیدم چنانچه صفا نموده
 در موز ترنجبین بیست دورم آلو بیست عدد و چنانچه در موزها گذشت لقیع مهسل که صفا براند لقیع موز که لقیع
 و نیز طلوع و اسهال صفا می کنند پوست ملیله از ده بیست دورم در آب چغیرنجان یکسای روز نهند پس بماند و صفا
 نماید و ترنجبین بیست دورم در آن حل کنند و صاف ساخته به جهت بنوشند اگر فوت ماعده بود وقت ظاهر باشد
 حسن آنکه یا کهنه گذرد و استعمال ملیله نشاید و ترنجبین اگر عوض ترنجبین کنند بهتر باشد زیرا که صاحب غیبه و غلبه
 گفته او لیکن باشد که در تهای گرم دست از ترنجبین کوتاه دهند و اگر عاده نباشد بی ترس نهند دیگر به تهای

به تنهای صفراوی و درد سر که از حرارت باشد سودمند بود سیلو فز بنفشه خشک ششم کاسنی عمر سندی هر یک یک درم و نیم
 هفت درم پوست ملیله زرد کوفته نبات هر یک یک درم و نیم مینجبت درم عصاب با نزه عدد الوی سیاه طیبیت عدد الوی
 اصطنائی پستان هر یک یک سی عدد نیم درم و نیم مینجبت درم عصاب با نزه عدد الوی سیاه طیبیت عدد الوی سیاه
 الاشکر و نریجین و مغز خیار شنبدر که اینهارا بچینسانند و بپزند بر روز در آب خاب و شب در محلی که سرد باشد اگر آب تان باشد
 یک روز کافی است و در زمستان سه روز پس صاف نموده شکر در نریجین و مغز خیار خیزد روی حل کنند و صافی کرده باشند
 شترقی سه وقت قهوه لقمی که کجیات مجرّه و جاره جلبر را نافع است و اسهالی کند تخم شامه سه فستین روی سنا کی هر یک
 یک درم ملیله سیاه ملیله کالی بر این سفید درم گل سرخ دو درم ملیله زرد با نزه درم کشمش با مویز منقّی شامه سه هر یک است
 درم عمر سندی سی درم عصاب کویخار هر یک یک نخه عدد نیم درم آب تر کنند و در آفتاب تا سه روز بپزند پس صاف
 هر روز چهار وقت به سبک بچیند شکر بپوشند و اگر سرد باشد سبشان بچاه عدد و بنفشه خشک عدد درم اصفه کنند و عموماً
 سبک بچیند شربت ششاش اختیار نماید قهوه لقمی که نافع است از برای بقایای امراض عاده و نغمیات و تنقیح عروق و
 از فضول میکند الوسیاه سی دانه عمر سندی منقّی از صلب است و نیم تخم کاسنی تخم کشمش کشمش بزرگ یک درم هر دو درم
 جلی کنند و اگر گرم بر روی آن کنند انقدر که از روی آن گردد و در روز در آفتاب بپزند و شب موضع گرم بپزند و روی آنرا
 بپوشند و سه روز در تنه ای چنین کنند پس در چهارم شش کنند درم اوغن بادام شیرین در آن کنند هر روز نیم درم عصاب
 قیشویا چهار صفراوی را سود دارد در رسیده گذشت کلمه نوز درم در الفاظ یائمه یا قویتها در جمیات نفع تمام دارد
 فاصه در نغمات و اصناف آن در کحت سرد دل گذشت مملو بود و م از کتوب یا زده همای در ذکر که در نغمات
 عروق که لائق جمیات میشود انقا و یافته تدبیر برده و شکر برده و ماضی مفرط آنجا از آنها مانع گردد عرق باشد
 تدبیر نیست و به مجرد عرق بمان حفت حاصل میشود و آنچه بواسطه بجمان باشد معارضه برفع آن نکنند که طبیعت میل
 این امور دفع ماده مرض میکند آنچه از غیر این اسباب باشد به خطا اطراف و در کتوب و تخمین دانه در همین برون
 شبت شکن میاید و چون ماضی قوی استند اکتند خواه در جمیات خواه در غیر آن باید که اطراف را در موضع
 کثیر بر بندد و بر اوغن با بونه و اوغن بوسن نخ کش کند و بعضی این دو چهار ایشل فاعله چند بیدتر و سداب و درم
 پودنه و غوره و فلفل و حافتره قوتیت میکنند و ازین چهار نموده با استعمال الطبخ خردل و طلیت میشتابند
 در آب جریه تنها با باره من طبع نموده در میناب قویتر است و در آهن در زیت گرم نیز مؤثر است و در اگر در
 آن اسیدن آید بسیار گرم و کتاب بر بخار آن بنا بر اصلاح کتیفه لازم و سخا صحت نیز مسکن سید هر دو آنجا که
 ماده غلیظ بود و آب گرم تنها کتیفه کند اینسون پودنه تخم کرفس مسهل جریه و شبت در آب بپوشانند و بپزند
 و جمع ادویه قوی الا در اسکن ماضی است و غاریغون را درین امر ماضی بسیار است و چون باوانگی اینون بار

گفتند خواب آرد و عرق سایل کند و منع شده نافض نماید و از ترکیبات تر باقی در باقی فاروق و تر باقی
 و کوفی و نود و نخی و نفاغی مفید است و حتی که درین باب مجرب است همین است از نافض یکساعت در حالتی که غلیظ
 بر شتر آرمیده باشد و سواهی خانه با تشبیه با دینار گرم بود بر بند که من نافض کند با تعدیل آن نماید مگر اینون جا و شیر
 غلیظ هر یک جردنی بروغن بر شتر و بقدر باقی بر بند صفت روغن صید کبیر بدست یابن لغز و سداب بودند و فاضل و
 عاقر قرقا در شراب خوب بر بند صاف نموده نصف درین شراب روغن گنجد بفرمایند و بچونشانند تا روغن بماند پس
 عرق مغز در حیات عرق در حیات گاهی بچند سقوط و غشی حادث میشود و مبارک است کبیر این جهت گاهی غیب
 از تنها بواسطه انفعال ماده سود جلد عارض میشود و این را تا بحد افراط خوف سقوط فوت برسد صلب میکنند و گاهی سبیل
 بجان واقع شود صلب آن البته جایز نیست اگر چه بحد افراط رسد زیرا که صلب معارض فعل طبیعیه و در کفنده ماده
 مرض سود عرق خواهد شد مگر آنکه فوت احتمال نکند پس درین هنگام نخاک کردن سواهی خانه تدبیر کنند و اگر غنا نباشد
 بر او جوی بر مکان بار و نشانند و حرکت دهند تا هوای جدید ساخته بماند و در وقت استنشاق طریقت ازین
 نشوز که موجب در اعرق میگردد و درین راه روغن گل در روغن اس در روغن گلاب ترخ کنند و در لاک
 گلاب و کبریا نرم ساینده بیاشد و سر که فروج با آب جالس عرق است و عصاره حصص و طبع گلاب و طبع مغز و طبع اس
 و عصاره خلاف هم مؤثر و نزدیک شده طلا بلعها بار و یا صمغ معیند فاصحه که صندل و کافور مضاف بود و شیخ گوید اگر
 تحمل آید غسل با آب سرد کنند و فرج را بر اطراف نهند یا اطراف را در برت در آرد تدبیر معارف مغز و مویزین رسان
 بجائی را ناممكن بود بند کنند و هر گاه منع واجب گردد اطراف و خستین و توپین بر بندند و مجرب است مجاذی
 سوراخ بینی که از آن خون برود بند یعنی اگر عارف از جانب مخزومین باشد بر جگر نهند و اگر از جانب سیار بود
 بر طحال گذارند و تا صبر عاف تر بود ممکن بود مجرب بر جستان نهند تا محبت درم بحد باد نشود و در بینی بعضی قطرات
 که در باب عاف مذکور شد بچکانند و اگر باغی نباشد سر را بمردات خنک کنند و هر گاه عا حسب سراج در اعان طاری
 شود اعانت بر عفت معلوم کنند که در سر رنج معین است تدبیر تی مفرطی جوانی را نیز سفیدرت قطع کنند و در اکثر
 اوقات حاجلونی و عثمان صحاست بقی کنند و سبکبختی و آب گرم بر بند و اگر امتیاج زیاد باشد بدل سبکبختین
 ساده سبکبختین بزوری کنند و هر گاه غلط بعضی اجزایش رفیق منتر و بعضی غلیظ بود و بقی بسهولت بر نیاید سهال
 بش صبر و ایاج کنند و آنجا که رفیق سخت بود سبکبختین با آب گرم کافی است بر تعدیل باب نازین و اگر از آب انار تی
 کنند مرتبه دیگر دهند بر بدمه سکن تی است و نهادن سفحه مومین لیسر که قذف صفر اسکن کند تدبیر سهال
 مای سهال برود ابتدا حیات قطع کنند و هر گاه با فراط انجامد و زیاد بر قدر مناسب بود صلب آن لازم دانند و در
 اگر غلط خارج محرق بود استعمال غذای صید الکبیر چون حصار غنروس زیاد و اشعیر استعمال کنند و بهترین جوی سهال

که نزدیک ما فرجه‌ها بر او فرزند سخن ما و از برای بلند کنند و اطراف بیمار را محکم بپسندند بگردد که از او دانش شود
 و هرگاه خواب آمدن گیرد چراغها بر او دارند و سخن نکلند و گره ها و اکند و بعد خفت و سکون نوبه باشد تمام
 روز با نوبی که خستاش میاه با اندکی سیر و در آن بجهت باشد بسویند و اگر غلط بودی باشد نام و اکلین الملک
 از آنجوان بفرزیند تدبیر و حج خوف گاهی از جهت زنجین صفر السوی معده دردی بهم رسد پس اگر ابتدای در
 عارض شود اندکی شربت سیب یا سکنجین بدینند و اگر بواسطه راج باشد که عمل حرارت از رطوبات منفض شود
 همین دو با اعتبار مقابله سیب سفید بود و روغن گل گرم کرده بر شکم مالیدن بر حق منفعت عظیم بخشد تدبیر
 خشونت و لرزیده زبان اما لرزیده پس تدبیرش نیست که دندان را اول مسواک پاک کنند نوبه رنجه را خوب
 سید بروغن گل حرب کرده یا بطریزو یا با سفوف یا اندکی نمک و روغن گل بخرشند اما نوبه خشونت که از پوست
 بودن از لرزوت دانسته استان یاد آنه آویا شکر ابلاج و نبات در دهن گیرند و همدان نیز در طریقت است
 و مضمضه بلعاب سیرزه و گردانیدن صره سفول مسلول باک یا کلاب بزبان و کام هم موثر تمام است
 و همچنین مضمضه مطبوخ بزکاتان و اجودا که بستان با شکر کتان بخوشانند و انگشت بدان اوده بزبان
 با اندک نیز مضمضه کنند و مسح دهن با سفوف و روغن ورد و عمل عجیب است و بدستور آب قبله محققا در دهن
 داشتن و باید که بصاحبان خشونت لسان دهن نگشایند و بر پشت بخوانند تدبیر عطسه شدید در عطسه های
 سخت و حیات بسی عظیم است زیرا که باعث ازاد استکار و داغ و ضعف قوت در اعضا خواهد شد پس واجب که همه در چشم
 و بینی مجویین مالند و دهن بکشایند و کام را شدت و آنکند و همچنین اطراف و سایر بدن خصوص گویان بر رویها
 ترنگالند و روغن خشنه و اندکی ازین روغنها در گوش چکانند و فقره قطار اجزای گرم نمکند و از عبارت دوقان
 و از هر آنچه که بوسی آید بود چون فلفل و جند و خردل بر پهن کنند و دفعه از خوابیدار کنند تدبیر صداع است
 که اطراف مخصوص با آنها بپسندند و قدما با مالند و شیافه بر او دارند و داغ را مقوات مناسب تقویه دهند و اگر نزل
 سرد مانع شود و طول غشیه و گل سرخ و شیعر و برگ بدجا برزند و همچنین روغن گل و روغن مید و چون غشانه بخشد باید
 مسطوط طبقات محدودیت بخوابند و خشخاش حلیط کنند و شیعر بپسندند و شدت گردن گذشتن تب و اگر قوت قوی بود
 شیعر بود و اگر ضعف بود شیعر آبی اختیار کنند و اگر در وقت احساس کنند سکنجین باک گرم خورده می کنند
 و عققتان شربت بنور و شربت تمر هندی در آب نار در اشغال این میوشانند و بهترین اودی در بوقت بجهت تسکین
 مخصوص بکافی که کثرت خوردن بود و پوش و بندی بکباب سیاه بجهت بدینند تدبیر سعال و حیات کفای
 از هر وقت و کفای سبب پوست بهم رسد پس جهت تدبیرش نیز در طریقت است و سردار که با دوی کتند و گفتند
 و سونبه سعال سبب است باشد خواه هنگامی آن از فعل بود چون لغوات و چیز که در دهن کنند یا از خارج نامند

جلد دوم

مانند قیر و طیبات که بر سینه استعمال کنند و سعال که در بمبسات بکار آید از اویساقی محکم شده و هر گاه از سینه نماند
که بعد طبع انقطاع پذیرفته باشد و نفع این حب است که حران در درین گیرند بعد از دو فضول و اگر مانع استوار مغز بود
تخلیل کند و باکری لعل خام نیز سفید است و لغوقات ششی ناشیه که از لوب بارده و شاسته و مانند آن تر تریب داده باشند
هم مانع است و اگر سعال از حرقت تب پیرسد غرغره آب بنجیوم در آب سرد و نیز در سرکه و آب که در آن عمر سندی و زرد فو
اصل السوس مطبوخ بود بعد از آن در شوشو عیاشیستان و اصل السوس خواشیده بنمکونه پیرنود و حبه بنفشه با سوس
بنفشه حل کرده بدهند و لعاب بیدانه و لعاب سنبول با اندکی شکر طبرزد در روغن بادام هم موثر غذا اسفناخ و سرخ
با ماش مقشرد کشنیز تر و روغن بادام کنند و این سفوف دهند مغز نمک که در مغز تخم خیارین هر یک چهار درم طبا شیخ عربی
نقش است کثیرا هر یک یک درم که بسند و از هر یک گزاشند و قدر در درم با حلاب با مثل این شکر طبرزد در سبزه زرد و قیر و طیبات
که در سعال حمیت بکار آید از روغن گل حلاب بزرگ و نوار آب بزرگ خرفه و امثال آن بسازند قدر پیر با مثل شدن آنها
چون سبب این خلطی بود که در فم سده قرار گیرد و استنشاق نعقی و سهال کنند و در آنکه اگر داسیدن گشت و حلق متوجه
شدن معده قلی منفع نموده خاصه که بصری تلخ یا ترس بر آید و آنجا که سقوط استهنا از سینه صفت پیدا شود و تعدیل فزاید
بجز برای مناسک کنند و بوی که شهرت را که در نزد دیگرانند و مانند بوی است جو که بر آن آب یا سرکه باشد بسیار
و اگر رنگی از سرکه غصص بخرج کنند استهنا بر آنکه در ریاضت نرم و شستن بر او جود و آنچه مشابه آنهاست یعنی
ظاهر بخشد قدر پیر غشی بر گاه غشی با تب مجتمع شود علاج غشی مقدم دارند زیرا که غشی در اندک زمانی فوج بهلاک
میشود و فاصله در غشی و موت در آنکه در دو ساعت واقع شود و ایضا غشی در آنکه سبب معف فوت و قلت ادرک
رهمید و علاج بیابان ممکن نیست پس مبادرت علاج غشی پیش از علاج تر است و مانند در استعمال بعضی اندک که در تب
جاری نیست بمالات نکند چه باین غذا که در تب مستقل شود و غذا که در غشی بکار آید و مطلق تمام است حکایات و
که نافع بود باشد موجود میشود و غذای که در غشی مستقل شود تا نیست که بتراب بقیق نموده باشد و شراب اگر چه خوب
رایجی است لیکن تقویت قوت حیوانی و تعدیل بدن میکند بجهت غشی که از انقباض صواب نم معده در ابتدا می آید
صبر سرد پیش از قوت با وقت لوبت بلهجه مان سمید آب اندک آب غوره بدهند و فصد در آنکه تر غشی است و
فی نافع و عقده نرم نافع و بسن ساقها در نهادن دست در آراگرم موجب افراشته و اگر سبب غشی اطلاق باشد گلاب
در صندل و کافور جوید و بر وجه پاشیدن گلاب سرد بر روی تعدیل فزاید نمایند و از ان شرباب خشیده و شربت سبب
از صفای و شربت بدهند و معده را بصاره های قابض منزه آب به آب من صفا کنند و اگر غشی سبب خفاست
ماده دست در آنکه غلط بود در وقت فزیده عضله های سابقین بر سبب در باطن قدم در کف و مس مالند تا ماده از
باطن ظاهر گشت و نگذارد که خواب کنند و اگر غشی که عارض شود قوی باشد پیش از فزیده سبب وارد و در آنکه گشت

نامعه را تقویت دهد و حفظ قوت حیوانی نماید تدبیر مینویسند افسس سبب صفت نفس ایشان با تشنج و بمرست عضلات
 نفس است اما وه خالقه که بخلیق فرود بر دیاستیلای صنف بر عصبی که از داغ باغضای افسس آمده اول علاج بر چهار
 دانی را بچیزه که داغ خنق شود و مال را بتجدیل مزاج داغ و تریج کردن بجزای ربط بر داید کرد و بیشتر در قسم اجز
 بر صده تراشیده که در درگ حروف و صندل بر وزن گل و مانند آن می نهند و غرضش از تریج صده در اینجا آنست که ضعف
 عصب سلو در اکثر از زیاد سخوت داغ حاصل میشود و این سخوت بیشتر در حیات قاره از اکثر است و تصدیر بخار صده بهر
 تدبیر مسازد در اکثر درین طبقه عارض خود قصد کنند و خون اندک اندک بگیرند و غذا امر که و کاهو دهند اگر گشته باشد
 و الا انقصار را بخوبی کنند و طبیعه نرم دارند و حقه و نوال اندین باب بیشتر از مهمل شناسند تدبیر سنت
 کربیب بخانه سبب خلطی لایح در غم صده بود تدبیر صده کنند باغذیه که معلوم است و بیمار را در مکانی درازند که نزدیک
 آب روان باشد و بیشتر درین بگل نیلوفرو و گل سرخ فرش کنند و حقه آب که در دخیار درگ خرقه و حی العالم بر وزن گل سبب
 نایح است مکتوب و از دهم در تفصیل جمیع تمام دواها بعضی غذاها و شمه تدابیر کلی است که تعلق با امراض صده دارد
 خواه از قبیل سوز و دامیل و او رام باشد خواه از جنس سح و فتح و تنگ و حرج و فتح بود خواه باعتبار غشون بود
 بر وزن مکتوب و تعلق با امراض زینت ضربه و سقطه و شرب سبوم و سبب سبوم و طرد حشرات دارد و این مکتوب مشغول
 است بر تهیه دی و در تلفوظ تمهید در نما ساسامی امراضی که تعلق با این مکتوب دارد در بعضی تدابیر کلی این
 امراض اسامی امراض فلغونی حمره نمایه و در سیه حمره بکلیم فارسی نفاطات شری طاعون الکلا در رم مغایر
 و سیاه خراج دامیل و رم خود رم بر یکی سکنه عدد و نقد خنازیر و رم صلب سرطان عرق سردی جذام سفه حرب حله
 حصص قوبان و صغار شور و لینه نبات الیل تا ایل نمینا بطرفه و حسن اوزرها برص سبتی بعضی سبتی آید و کلفت مش
 سرش حیوان الحفره و الوشم ضاد لون دار و سبب دار الحیه انتشار است بر صلب غریب غیر طبعی حفظا بشیرین الاقشار
 تحمل کمره العرق شقوق اطراف و الوجهه الشفه شفت الجلد و تقشره سح الجلد نزال مغرط سمن مغرط تشنج جلد راس سر
 الاظفار جذام الاظفار و قلع الاظفار صفة الاظفار الاشعاج و الحکمی الاصلح تفرج القطاه عسنان فساد الاظفار
 سح الرود حرق النار و المار و الکهر الحارین تمام جراحت نشوالتشوک و النصل سقطه و ضربه الکسر الخلع و الونی و الوبان
 تدبیر منع یا تیر سبوم و احتراز از ان از جراحت است که چون طفل را در در و لاوت قبل از آنکه شیر دهند قدر حیه از
 آنکه چشم گاوی که در دفعه سبوم بود نمیدارند و در مسمی بر تریاک گاوی است بر کام طفل جانند در اام حیات از
 سبوم مشروب و مملو و منتظر نگردد و در آن وقت از فاد زهر معدنی بر کامش مالند و سه روز متوالی هر روز
 بقدر برنجی یا سبب دهند همین اثر دارد و از بخند شربت با جمل سبب است که در هر مایه دو بار بقدر برنجی با گلاب
 ساخته میشود که از زهر جمع سبوم محفوظ خواهند بود و در دستور شرب فاذا زهر معدنی در هر مایه دو سه بار بقدر

جلد دوم

تقدر رقیب را تا یکدیگر سمن اثر دارد و از این جهت سرب ستم خلصه که در او ایل تجویل شمرش بل ستم روز داری یکمقالی از آن است
 تناول کنند خرمن را اعتقاد نیست که تا تکمال از مطلق سموم متفرز گردد و بعضی مخصوص سموم دانه سطلق
 سموم و متفق علیه طبیاست که چون خسرل را یکشب در شیر خسانیده بنوشند در مدته العرش سحیح می آرد و اگر کند اما اقرار سموم
 سموم بر آنست که از اطعمه و آشوبه کمی سرپوش در مواضع منطونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از پیشین چیزی
 که مجهول الحاصیه و غیر معروف باشد بدستور گرفتن حیوانی که معلوم نباشد جدا کرد و حقیر نماید و مواضع آن در مواضع قریب باشند
 هوام در خواب بدون بجهت شخ گاو کوبی و امثال آن در خوردن ترشها که مدتی در ظرف مس سطلق مانده باشد و گوی که کم بود و
 بر شانه باشد که منقذی بجهت خروج بخار مانده باشد انقدر بماند که سرد گردد و خوردن اگر کمیو کند و ن شستن آن
 مخصوص اگر در پانچ در دشت بنوی صلی السد علیه و آله وسلم نیز مذکور است بر پوشیده مانده که تا شرم در جمیع ارضه یکسان باشد
 یا اس الزمان و معاد اینون را اگر بید عقب رسا نه پاک شد که آن شخص متفرزند او را کم نیز بخان نمود و بدستور معاد
 سرب تریاق را نیز همین خاصیت است در خانه نگاه داشتن بزغ و طاروس و گربه و مرغابی و مرغ فاعلی و امثال آن که حشرات را
 طعمه کند نباته ستم سبب و با خوردن شخ گاو کوبی و خا در سعدنی و حیوانی و بهره مار و خاک صوفی حمید و خاک انغسان
 که کمره اظلم مخوم نیست و ما جمل بحری از هر ذرات است در سنج گردین هوام از دانه آشیای مذکوره را از مجربات حضور
 در حته تدری سموم سزود تا بم مقابله تریاق است خصوصاً مسخرین را در داشتن یکی از آنها از او اجابت تدبیر
 بار گرفته که مشابه بعضی اعزّه گردین نیست که هر گاه کسی را مار بکزد زود بکشد مار گرفته بر پای آنرا که نزدیک مقعد او باشد از هر طرف
 بر کند و آن موضع را بسند کلان کند که خون مترشح شود و گاه که با بر عضو ملذوع نیز زده مقصد مرغ را بر موضع ملذوع بماند
 که می چسبد و با مراد سحانه سم آنرا جذب میکند و مرغی میرد و ملذوع را ششامی باید تدبیر سیر من دخلت الطیر من
 الی لطنه سقی اللبن و الشراب و الا دویه المشتمع الا دویه الرماقیه الحافظه للروح المقویه القلب فانی و عرضت بالحق
 فهو المراد الا لزم الرماقیه القویه و الحد و التدری الی ان منقظ قوته و یقع فی الکرفطلق کما یرو صرح فبالله المثلث
 و کل من ان یقطع بخاره فانه مثل الیه کخرج دان اعلی الطول از در علی مائه قلیل فوشاد مع قلیل الرسته احضن با ستم
 الحیدالی جانب الفم و سهل بود به البتی تدبیر ستم که سموم باید دانست که تا اثر سموم بدلی که منیع روح حیوانیت نرسد
 باعث هلاک نیکو دین در جمیع سموم سزود و ملذوعه را اعتدالی باید خورد و تا شرم سموم با سبب حراره مفرطه حرقه معضنه
 است یا بجهت برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و میبست و نفس مغزلی که باعث سد طرائق او گردد
 و صورت نوعیه که اثرش مضاد روح حیوانی باشد و آنچه بحسب الفتقانی صورت نوعیه باشد در نهایت نیز به سمیت است
 پس تدبیر در سدیدان با شیای قویه ذوا الحاصیه بحسب کیفیت و کیفیت زیاده باید کرد و در هاره آن سزود بل بصنادات
 بارده فرستند مانند گلاب و صندلی و کافور و در عن کل سز و امثال آن و در بارده سنجین با شیای اعطه عاره و در

افراط سبب است ترتیب مثل مشرد سلطان نهی و آنچه در اقسام آن بالخصیص نافع است فاذا زهر و تریاق فاروق
و نارجیل تجربست موضع خواب تا بکروز لازم است و تذکره عضوی که اولاً سموم باور سرد است چه ازو سرایت بخار او
تبریح بچ بدل بزسد پس اگر سم از جمله مشروب باشد درختی سمانه فرمایند و اگر ملذوم باشد در حکم نشین آن عضو سستی
کنند و بکیدن آن در شیخ آب و آن و باید آنشخص ناستنا باشد اولاً مصنفه روغن گلشن و زیتون و با شرب که در
بعد از آن بکده آب آن بریزد و با ادویه تریاقیه مثل زراوند و اسفناج آن مضع کنند و بدستور موضع گزیده را محتاط
کنند که باعث جذب سم میگردد و ادویه مذابیه همانند مثل سرگین کونز و بود و زرفت در سرگین بزود کرد و در
آنرا مایه در روغن زیتون و غسل هر که حاضر باشد و بهره دارد درین باب عجیب و بجز است و باید بعد از جسدین
بهره شیر بر روغن ناستیر بسته شود و تکرار زیتون آن نمود و چون شیر منجمد گردد و بهره میفتد علامت آنست که بعضی
قطع آن عضو لازم است اگر عضو ممکن القطع بود مانند دست و پای و اطراف بدن و در آن کردن موضع گزیده را
نافع است و تذکره آنچه معلوم نباشد کلی است که مشروب باشد در حالتی که آنرا کفر ظاهر گردد با لگرم و بار و روغن
کحل صحر و بار و روغن گاو و مطبخ نشبت و آب نمک و عمل دوره مکرری کنند و اگر باعث غشی و خفقان و زشتی عقل
رود حقه کنند و ادویه تریاقیه آنچه مقدور باشد برسد در هر گاه با التهاب و حرارت و تشنگی مفروض بوده باشد
علامت حرارت سم است در صورت روغن گلشن و روغن مغشبه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه و روغن بادشعیر
باشند و در کحل فوراً طبیب آنرا میبرد و شرب با صفاد افغان است و مکرر باید بر موضع درد ناکند وانی دل صندل
کاغذ و کابو و جیاد طعمت بر کرده صفاد نموده و اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل تحمی و انصهای و سردی بدن و
عرق سرد و تشوین عقل و زنگی زشار در صورت مشرد دیطوس و تریاقات حاره و پیاز و سیر و حیطیانا و حلیت و
عبور و امتثال آن باید داد و غلظتها حاره مثل عرق فتنه و عرق بهار و جندبیدتر و امتثال آن استعمال باید نمود و حقیقه
باید و خشکی طبع مطبخ فوج و شیر و زنجبین و دوره از می او و غلظتها حاره باید کرد و اگر علامت نعل و بیوست نظام
گردد مثل بر آوگی شکم و در اسجاد و احتباس بول و طبع و تبرج و خشکی دهن در صورت حقیقه سبهلات قویه مثل
سنا و کوبه و لعاب حلیه کسبناج و شیر تازه با حلیت و مقل و سیکنج و شکریخ و دوره و امتثال آن باید نمود و اگر قدرت
بر شرب داشته باشد ادویه مهله و بعد از آن ادویه تریاقیه برسد و مانند شیر و شکر و کوشتمالی که ادویه مناسبه
بآن طبع یافته باشد و اگر قویتر ساقط شده باشد و با غشی و بهوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد مضمود
اورا بقوت تمام مالند و با در پیش بر بند و ادویه حلیه مکرر بر سینه او مالند و آنچه در علاج غشی مذکور شد مصل
آرد و اگر با بهال مفروض چشم باشد تدریس او بر دادن روغنها و لعابها کنند بعد از آن ادویه تعلیه و تریاقات
تاییدیه و فالتین و رب و سبب نمود و در آن کرده و امتثال آن با داد و هر گاه سم ملذوم باشد بستور که

علیه دوم

بدینگونه که گذشت بعد از سبق موضع و حجامت و کمین از تر با قات مذکور بدیندود و متعال تخم نایب که بیشتر
 کرده باشند و تخم ترنج و تخم لیمو نجابت مفید است و این دوا جهت سموم مشروب و ملذذ و مشتمل است
 نمک گ سداب خراگ هر یک پنج مثقال و آنه ترنج مقشره و متعال منگر و گان سی متقال اخیر کوبیده
 بقدر یک انجر اخیر کنند و تر باق الطین بدستور مشترک الفقع است و هر گاه علامت زیادتی خون در سموم
 ظاهر باشد ضد بنایت مانع است و سایر ادویه مشترک الفقع که سابق مذکور شد بکار دارند و تدبیر ضربه
 سقطه بدانند که ضربه و سقطه چند گونه است یکی آنکه بادی است و دم گرم و تفرق القصال و نزف خون
 بیخ نباشد علاج او چیزی که عضورا محکم کند چون مغناث و گل ارمنی و افاقیا درگ سرد و صبر و مانع مقشر
 بات آهن اگر آنجا فی الفجر حجامت کنند با شسته تمام نفع دارد دوم آنکه با دم گرم و تب نیز بود علاجش
 آنکه ضد کنند یا محججه بنهند و گل سرخ و عدس مقشر و گل ارمنی و ما یثا و صندل و فلفل صفا و نمایند و بحسب
 حرارت تب سردات دهند و مانع در بیخ و نخود و عدس غذا فرمایند و بعد از زوال تب جهت تقویت عضو روف
 یکجوز فوه لک سفید گل تخموم هر یک نیم جزو کوفته بخینه از دو دم تا چهار دم منقوع نخود نوشانند و ضادی که اول
 گفته شد بجل از آن فایده مویسای مخالف خود را نماید در کسر دهن خلع نفع تمام دارد و مانع خاصه
 ضربه و سقطه را ساکن نماید و سموم آنکه بر سر افتد علاج او هر گاه قوی بود بزودی قیصال یا الحبل فصد کنند و
 بعد از آن بخینه نرم و نفع فواکه طبع نرم سازند و گلاب روغن گل و اندک سرکه در هم زده بر سر مالند و درگ
 و گلنار و پوست انار و آب قدری سرکه بچوشانند و اندک در نم کرده در آن آمیزند و طلا نمایند و سرکه فصد
 با شرب همین عمل دارد و چون سه روز از وقوع ضربه بگذرد و منقرض نماند بخورند چهارم آنکه ضربه یا سقطه بر سینه افتد
 و بدان سبب رگی از اندرون بشکافد و نفث و نزف خون آرد علاج کهر با گلنار گل ارمنی خون سیا و نشان یک
 اجزا برابر کوفته بخینه بشربی دو دم با خرفه یا نفث سماق و اگر ضرورت شود مقدار نیم نخود افیون صفا نماید
 یا تنها دهند در حال خون باز دارد و اگر در بدن آهلا بود و فصد یا سلیق برود و مقدم دارند سخن آنکه اگر بر عده
 واقع شود و رگی بشکافد تنقیه بدن کنند و بسد و کهر با با گلنار سرشته بدیند و این ضاد استعمال نماید گل سرخ
 افاقیا مصطلک سبیل هر یک نیم زعفران صبر و لیسر و هر یک دو دم با سیان الحبل طلا کنند و لیسر خوردن و
 کوفته بر عده نماند سود دارد ششم آنکه سقطه و ضربه بر هر گاه افتد علاج ریزه فوه هر یک نیم درم لک مغز لیسر
 هر یک دو دم کوفته بخینه کیشال گلاب و عروق کاسنی یا بکنین بدیند و این دوا ضاد کنند و صندل سفید گل سرخ
 هر یک نیم درم آرد جو سفید زعفران درمی کافور نیم درم گلاب و فلفل کهنه کنند و اگر جهت بود غسل مسطکی در افیون
 هر یک دو دم اس سدر و گل سرخ بجز دم لادن را بر روغن کافور یا فلفل کهنه یا سارند و جلا با هم میانند و ضاد نمایند منفات

وکل اشزی و مورد اجزا بر ضاوت است نیک خوردن ریوند جلاب نفی عظیم دارد و هم که بر بعضی اقدار تر مفسخ سازد و ملامت
مختصین باغات که ذکر یافتند و نمایند و بعد از آن که خون از انقباض بکشد بطیخ با بوند و اکل الملک و تخم کتان و
روغای یا لب و برگ خطمی و بوند و مرزنجوش تطیل نمایند و از جو و زوفا و رطب و بوند کوبی ضما و سازند هشتم آنکه بعضی
و بعد آن سبب اجزا را در از بعضی دیگر متباعد گردد و نخستین مسکنات در دطلما کنند و این نفع تمام دارد و زعفران صبر سبک بر یک
در می و نیم گل از منی سگ دریم نیم آرد ماش ده دریم کوفته بخیمه بآب باران و گلاب و اندک روغن گل یا مسکون بر سرشند و طلا کنند
همه از آن که ماده از عصبه از خنقن یا سید خیری که در وارف و تحلیس بود بکار بند تا ماده که در اینجا باشد تحلیس رود و آنچه دیگر بکار
آید بختیله می رود و غلبه و اکلین است و در همین بر روغن بزرگ شنب و القوان هم آنکه بر مفضل واقع شود و واحد ششده سن و در می نماید
علاج روغن گل بر مفضل بالند و اس بار یکس آمیده بر آن گذارند و سبب بر بندند بستی معتدل و بدانند که ماده که ساری
دیده و خرابه دو کوفته کجا بر نهادن و بستن و در بنای نفع تمام دارد و از آنکه صلابت مفضل و اجیا و ماندکی میانها بر گاه
از سستله خیره التواء است در مفضل برید آید بر چه منزل التواء ملین صلابت بود ضما و کنند چون در غلبه ان یا مقلی آب
گداخته بر خطمی و نیم مرزنجوش سرشته یا شش و قند و فرغون بر روی ازیت مفرغ کرده بر یک ازین بکب قوت و ضعف صلابت
بکار آید و در مصلح هم در ابتدا به راه کجا را و دیار سبب استعدیل یا بکجا تا هر سه استفراغ کنند به نخوی کنند که
بر روز دیگر اجابت افتد و از اندیشه و غم درج و بچوایی و از جمیع محملات رطوبت عزیز و بوسه افزا احتراز کنند و در
مصلح بهار و خرف کجا را و دیار سهیل قوی دهند و داغ را بغرغره و سوطا بکشد و هر صبح بعد از شربد یا است یا دیگر
و کستی گرفتن و آواز بلند کردن و مالیدن سود و بعد از آنکه غرق از مالیدن بهر سبب است کرده باشند بدن را از دست
معتدل چون روغن مصطلی و روغن قسط و روغن بوز و جرب کنند و بعضی اوقات که مرآت باشد و غنما باشد شربت
بمالند و روغن بر منی چکانند و هر گاه میان بدید آید بجام روند و بعد از آنکه بدن از غنما باشد و بعد از آنکه
یک ساعت آسوده باشند قوی کنند و بعد از آن شربت شستن بر بندند و هر گاه آواز و نفس ایشان تنگ شدن
گیرد شیر تازه دو شیده آنقدر که مضمض شود شربتی موافق است و اگر بدان قناعت نماند که در ماده مسکه
در وی کنند یا اسفیداج خورد یا گوشت بره و آنچه بدان ماند و چون بصلح باز آید دست از شرب خوردن
باز دارند و بسیار هر استفراغ قوی شیر تازه بدهند این جمله که مذکور شد علاج آنهاست که بعلت استحکم
ان شده باشد مطلقاً اول در جمیع قسام دواها و غذاهاست که توان با مراض علی و زینت و فریه و سقطه
مسموم دارد و این کمتر است مثل است بر بستی و یک کلمه اول در الفاظ الفیه الکامه لفظ اول آن هفت
فروع خبیثه و شش کلب نافع و شربک جبر روز با قدری کابسته تا هر کردن بدن از مجربات است تا شفا خوردن
موجب بطور شیبه آید و معده آمانا بسیار بزرگ طلا کردن آن امور و ششها که بدن را در دست کند و راه که بگوید

کدی که نشانه اطراف فصل قطری باشد و جمیع علامت های مذکور تمام در بسیاری بود که بر او در غوطه دوم اودیه رسمی گذر شده
اطراف فصل شامیره جهت حکم و جرب و نقد با نفع است و باطله در کی از اریل کند کسب شش درم سنگلی ده درم پوست بلبله
 شقی بریک بست درم پوست بلبله کالی سی درم شامیره پنجاه درم کوفته بخینه با موز در قوق بشنند و دیگر ریوز چینی چوب
 کمانی بریک درم بلبله سیاه آله سنگلی بریک ده درم بلبله کالی شامیره بریک سی درم بلبله درو حله درم کوفته بخینه بر وزن
 با درم چوب کرده با شمشاق قوق بشنند شقی از درم تا چهار درم با پنج غاب **ظرف فصل شامیره** بلبله سیاه و سیاه سنگلی
 انیسون از اریانه بریک کوزم کینه خفاک کسب نقیسه بریک دو درم و نیم خم گاشی سه درم بلبله زرد بلبله کالی بلبله آله تره موش
 بریک ده درم در وزن با درم باروغین کجده استار شامیره بست درم عمل بقدر حاجت شستی درم مثال **ظرف فصل صغیر** جهت
 نقیسه لون نافع است در غوطه دوم **اطراف فصل غده** کی که جبهه خازنه بینه است در او علقه مذکور شد **اطراف فصل کبیر** جهت جرب
 و بیق و بطرف شیب تخمین لون و سیاه بون در غوطه دوم اودیه سدی که نشسته **اطراف فصل بان** سفول اریکی جهت برص بیق نافع و
 سیاهی سوری نگاه دارد و امراض مغزی را زایل کند خاصه کینه نقیسه متعلی شود شیخ ساج بندی مصطکی انیسون در فصل حاشا بریک درم
 کند سعد قطره زنجبیل زود فایر بریک کسب درم فلفل در فلفل ارمشک بریک چهار درم غاریقون پنجم اسطوخودوس سفیاج بریک
 بخت درم پوست بلبله آله شقی انیسون برنگ مقشر بریک ده درم ترب سفید بازده درم پوست بلبله کالی بست درم کوفته بخینه
 بسل بشنند شقی سه درم اگر سیبیل در او خوردند جهت سهال حسب مزاج زیاده کنند و دیگر از تخفیف سفیاج اسطوخودوس
 بریک کینه سفیاج سوزن فصل قطره بریک سه مثقال فلفل در فلفل ارمشک بریک چهار مثقال برنگ مقشر ساج بریک مثقال
 غاریقون کند مصطکی انیسون در فصل میل جوز ابر کیشش مثقال بلبله کالی بلبله آله بریک ده مثقال و دیگر از سفیاج سفیاج
 کند انیسون در فصل خربوز ابر بریک دو درم قطره درم سفیاج زرد زنجبیل بریک سه مثقال فلفل در فلفل ارمشک بریک
 چهار درم ساج بندی پنجم غاریقون شش درم اسطوخودوس سفیاج بریک هفت درم پوست بلبله آله مقشر بریک ده درم
 برنگ کالی مقشر بازده درم پوست بلبله کالی بست درم کوفته بخینه مصل بشنند شقی از سه درم تا چهار درم **ظرف فصل**
سهل سفول از خط حکیم محمد باز جهت برص بیق و جذام در او انیسون و غیره امراض مغزی انیسون یک درم بلبله کالی
 بلبله آله انیسون غاریقون صغیر قطری ایارج فقیر شامیره بریک دو درم حاشا سه درم سلیمونیا شوی اسطوخودوس
 بریک پنجم سفیاج سنابر یک پنجم درم ترب سفید بازده درم باسل مخون کند مقدار شربت از پنجم تا پنج مثقال
اطراف فصل که بیق از سفیاج است روح دو درم مصطکی سه درم ششین پنجم بلبله کالی بلبله آله بریک سنابر یک
 ده درم دو قوبت درم موز شقی سسی درم عمل کف کوفته قدر کفایت **ظرف فصل** که صاحب عرق ملی بقدر او
 و سهیل واقع ماده این عقلت است و هر که در روز بیایی این خورد از درجی سالم ماند داده این مرض پاک شود بخت
 بلبله کالی پوست بلبله آله شقی ترب مصلون زنجبیل قلیل جمله بار کوفته بخینه بر وزن با درم چوب کرده مصل بشنند

شدنی شد دم و قناسی گفته با مجذبه فانی بر سر نشند و تمیز کرب کردن بر روغن بادام نموده افشرده فرمندی
 جته جرب و حکم مفید است در ادرید معدیه بخیر یافته **کسین** نخجته باشد القرو یا منقول از قانون نافع
 بخدا **القرو** یا صغیر جته بین و برص بود در مفلوظ دوم القرو یا کبیر جته برص الذبح و قناب در مفلوظ سیوم مرقوم
 شد انور شد اردو تخمین الوان و تطیب عرق در آن کند و در آن انظار استیب و بقا جوانی کند در مفلوظ دوم کشت
 ایارج الی کافایئیس جته جرب و قناب با طبع شایسته می دهند در ادرید معدیه مذکور شد ایارج اندر و کاب جته
 صده در صریح و شکسته اعضا نافع در ادرید معدیه کشته جته خدام و صبا سطلت و قناب و قناب و قناب و قناب و قناب
 از مومن شین بر یک شتر دم سوطو در کس ساقط بر غارتقون خرنج سیاه فضل سیاه فضل سینه ماز رویان سقونیان سقونی
 بر یک شتر در عمل بخیر عمل شربتی در دم عمل آب نمک ایارج بقراط جته شفاق برین و خدام در عمل جواد در
 مفلوظ سیوم ایارج جالیئوس جته دار ایجه و دار اسلب و شیاره بدین در ادرید معدیه ایارج جروفس جته
 دار اسلب در مفلوظ دوم کشته ایارج فیترا که در برص سفید زانی که علیل قوت خوردن ایارج لوعا و با ندر شسته باشد
 بکار بند سبیل و در جنی در فضل مصطلک سارون بود لبان زرعزان سادج بود نه جوی ششم حظل بر یک در جی صبر دوم و گفته
 بجته عسل شسته نخل که در ایارج لوعا و یا نافع در اسلب و دار ایجه و در ج علقه در برص و جتی و قناب و نقش
 و خدام سرطان و خنازیر در مفلوظ سیوم **کلمه دوم** در الفاظ با ندر صیه پخته جوش رنگ صاف
 کند و در این را خوشبو سازد بر **شعش** انوک برین و کثرت عرق تون کسین الام مفلوظ و خنید و خارجی در نافع
 است در برص عقوب بمل و اون و در نفع افنی کجید دادن بخید است و اگر کسوع قی کند و کبیر بر بند زمین نسیم کمر کنند تا قی ساکن
 شود و نشان دفع نسیم مار این است که مفلوظ خواب روز و کجین در هر نسیم قتال کسین آن را سخته کجوس در مفلوظ دوم
 نه شسته بر زر جلی بمنافع پیشی که خنید که مقدون است بلکه از آن نسیم در مبلد زرد و سیدله سخته طریح بر یک چهار
 دم پیش سفید چهار متقال جو ز بو اجر بو استور کند بر مفلوظ در مفلوظ نار منگ که شش عصاره اسقل سادج بر یک
 بنشت متقال کوفته بجته بقدر نمون سازند نترتی کشفال بیطه جته نسیم برین و نسیم آن سبیل است و افاده میکند
 نشان و الوان را در مفلوظ دوم قریب است **پسی** جته لوزن سوداوی خاصه جزام مفید است تمام و قیام مقام
 علوم افنی پیش خنید و در دم در فضل خنید بر مبلد سیاه سخته طریح بندی بر یک ده دم کوفته بجته بر خاک در جرب کرده
 نسیم کسین شربتی کشفال نادر دم بعد تقیه برین و جوط که پیشی در خان بر جیش در روغن بادام نموده در ادرید
 نیز از ندر با حرف صورت باشد زیر که در دوار اسلب فانی شش است **کلمه سیوم** در الفاظ آینه حمله به
 تریاق ججه مقاوم نسیم عقارب حیات است و کاب سیوم هوام است و در مفلوظ سیوم خرنج تریاق فانی در
 نفع سینه برام کند و طبار ساکن اجاع نموده اند که هر که در و با در بعضی اوقات بقدر نسیم متقال با کلاب و یا شسته اب

شراب قاقم مقام آن تناول نماید بی شک شبهه رفع از دست مادی و تشبیه ای بکوز و نبات محرب است از اجزاء البونس
منقول است که در سال با آن عصر بر که استعمال نمود سال مذکور میزد و در هر روز در هر وقت از عقرب یک کوز این سخن گفته منقول است
و دیگر از عاوی و چند بیست نخل زینح اهر بر یک کیدرم که نسبت او دویسه کوزه پنج بیست کوزه دیگر از سمنج بود از
نی کردن بشیر شراب و اگر کشید حاضر نباشد کند تاویاز با سکر که جای آن کشیده در دو درم نخل چهار درم است زراوند در حرج
بر یک یک استار ایسون یک کسونا بشیر بشیرین کشیده شترن کوز خورند در وعین کا و خاصه کشیده نافع است خوردن
آن درگاه باشد که از بسیار خوردن خلاصی باشد و در این بشیر نشانه آنکه از آنکه خواب کند و عورت فریاد و بعضی اوقات
بجلم برند ماعوق کند بعد از حمام اندک شیر یا به خصوص شیر یا بز گوش بر بند و موضع پیش نهاد کند و طبع ضعیف نیز مجرب است
و گوشت راسوس که نهاده نمک سوده کرده بخورد تریاق فریدوس مخلص من از سینه و بعضی در سببال در ملفوظ دوم
کند تریاق قیون دفع حضرت ایون در بروج و شوکران از بروج کند تا حلیفت چند بیست اهل لطف مساوی
کوفته بخند ببل کشنده شترنی مقابل کیفیت در شراب کشنده بعد از آن کردن با اهل شربت مع در بحالات بجهت حاده حقیقت
کردن و در اسپرخته بخار کردن و بکنش چند عسله آوردن نافع در نند تریاق اجسیر نافع است از جبهه کوم حیوانی از اسب
و غیر آن اگر خشک بجا درم نوم بری است درم نمک دو درم کوفته بخند با خمر کشنده شترنی از آن سه منقال دو درم است
استعمال کنند تریاق الفص دفع حضرت ایون که در ملفوظ سوم کشنده تریاق صراطی گفته که آن در حقیقت
تریاق است و در ایون درم که در مرفوظی بر چند کشنده ایمن را بدین تریاق معالج کرد و شفاد از آنکه دست حاصل شد
تریاق کبیر مجرب با در مایخ درخت سقونیای قضا را بکار بر یک پنج منقال تریاق اربو مجرب کلکای اربو مجرب فیقر اربو مجرب اربو مجرب
شرد و بطوس اربو مجرب روغن اربو مجرب با در مایخ هر یک است منقال همه در شراب کبیر حل کنند در در آفتاب بخورد کشنده از درم در روز
دو بار یا سه بار حرکت میدهد تا خشک شود و قابل کوفتن گرد و پس بکوبند با یک دیگر در خشت لحد به در بر سکه بریان
کرده بر وزن بادام سی منقال بکوبند با یک درم سیانیزند شترن معسل چون سازند و اگر آفتاب کوشن خشک نشود
که قابل کوفتن گردد بهمان حال اهل مجرب از تریاق بلوغ الفص که جماعی از اطباء از اولی و افای مساوی تریاق
کبیر باشد از زراوند در حرج چند بیست بر دو صد کیدرم نیم نخل سه درم ایسون ده درم کوفته بخند بیست کشنده شترنی یک کوزه
تریاق ثمانینه دفع ازیت کوم مسح جانور آن کوم کند در ملفوظ سیم کشنده تریاق جبرک در حرج شترن
خشک بر کسب ترش کشنده خشک مساوی کوفته بخند بر در آن ملفوظ اندازند و می کشند از چند کسب کند موضع
بعضی اوقات داغ کنند و فصد کنند در بوب نوک خاصه کشنده نیم کسب کشنده در آن کشنده و در مرفوظ کافور دهند و اگر طبع
قبض شود حقیقت کشنده اگر زبان درم کند که از زبان کشاید و آب کشیده بخورد تریاق جبرک حرر سوم سوم دفع
کند سرد خشک سیم جبرک کلوب ملت جبرک جبرک خشک شترن از هر دو شترن کوز و جبرک سیفند آنقدر که او دید به آن توان

متقال ده و متقال تریاق بر شکل مخلوط سفید زرد و نار و سار و زرد و عافیه و خاق سبزه و دو کون خشکی برگ زیتون
 نظرون آقاع الرمان انچه که در کوشن در جینی بر طران نهی میوه عصاره خشک شمش حبلان بر یک کوفته کوفته نیمه بصاره کبر
 شسته قرض زرد شتری یکدیگی در بعضی نسخ پنج سوس سفید و حبلان پنجم خند قوی جز سرد و تخم کرفس اضافی نیکه دیگر
 سبیل طبیب حبلان حبلان زرد و در حرج در جینی حبلان تخم خند قوی تخم کرفس بر یک درم ابل جز سرد و بر یک درم
 و دوزیره بر یک چندم شونیزه درم ابل شسته شتری یک جز باشد آب کهنه در وضع مس و تیارا بعد از یکین باب گرم کردن
 ناک اصل کرده بخند بندد بعد از آن در رمل و ناکتر گرم نهند بر او چوب بجز و پاک قلی چون باب گرم خواد کند و شونیزه
 تخم کرفس کوفته سفوف نمایند و در او اهلکیت بدین طریقی گفته که موضع مس و تیارا ای جسم باشد و کند و در هر ساعت
 بالند و این صفا و بندد فریون بیخ جز و در هر ساعت موضع مس و تیارا ای جسم باشد و کند و در او مثال آن می کشند
 و از ابل عرق تفکله که در حظه را کاداک کرد و در شستر بر یکسند و بگردان آفتاب گذشته بنوشند و می کنند و همان روز بیخ
 می شود تریاق بر طران که در او اسطغان نیز گویند ازین کلک ناهفت حبلان کند بر یک چندم اسطغان در حق
 ده درم ابل شسته شتری کفتال و در جینی حبلان یک درم نوشته و سه روده که یک درم صمغ و یک درم صمغ آب سرد نهند تا
 رفته های بسیار جانوس گفته کباب تریاق بر که دوام قرح از آب نموده تریاق تطمین جهت سوم نافع و خاصه است
 که چون سوم خورد از رسم پاک نشود و می ناستند اگر بندد و قی نیار و دلیل آن باشد که رسم نخورده کل تخم حبلان را بسیار بود
 کوفته نیمه بر وزن گاو در یک چندم ابل شسته شتری یک درم در سحر ابراسمیت قبل نهند و بعد آن توان خورد دیگر جهت
 سوم فماله بوم و دو آب حبلان از دمی زرد و در حرج پنجم آب برگ خار یک کیدرم کل تخم حبلان بر یک درم
 آنچه آموخت درم کوفته نیمه ابل شسته شتری یک با قلی تریاق صمغ التفیح جهت سوم مشرب و مله و دو و فضل سفید
 بر یک چندم حبلان یک درم زرد و در حرج یک درم پنجم حبلان شونیزه بر یک دو درم کوفته نیمه بطریق معلوم باشند
 شستر تریاق مثل باطلای رومی باشد تریاق نکرده بلع بوم ناهفت در موطر سیم که شسته تریاق عسکری جهت
 نابع عقرب جزاه و غیر جزاه اثر تمام دارد پوست پیچ بر پوست پیچ حبلان سفید زرد و در حرج حلقه خشک حراة
 که افراسی و نیار و گویند جمله بر کوفته نیمه تا دو درم خورد و در سحر پیچ حبلان و نیار و نیمت و در حبلان حبلان تا دو درم
 شده و بر آنکه در در حرج عقرب ازین او در یک ساعت زدی نشیند و شربت او زدی یعنی کیدرم جهت نابع و وقت درم جهت
 طفل کافی است تریاق عقرب طری میگویند که در شهری بر کنار و درم و در پیش من شخصی وقت که میگاه است
 که در عقرب گرفته است و هر چه بگریز ایستخ نماید پس دو درم او ازین تریاق روز و بگرش کند باز کند و حکایت میکند
 ناگاه رعان موطر واقع شده زایل شد پیچ دیدن چهره ایس درستم که از غیبی این تریاق است کند و در حاکم طلیت
 بر یک کینه زرد و نار با س متروقی سه آب حبلان بر یک دو درم حبلان جز کند حبلان ابراسمیت بوداده جوده صد

هر یک بچندم فیله کوشش دو دم قدق می درم گرفته بخینه بسند عمل نبری متدل فرمازاد دو دم در جرب مزاج زیاده و کم
 می کنند و نافع است عظام این نیز موضع کندی می شود بجات تقواید تریاق جهت لایع عقوبت بخار نسقین زراوند در جرح
 جفیاناً کوفته بخینه مسدوم بخورد تریاق جهت لایع عقوبت نفع میبخد و در جفیاناً زراوند حب نثار قسط تلخ فزونی سداب
 چند بدست مافز جاسونیز کخیل فضل طلیعت جمله اگر کوفته بخینه بسند نثری یک جوز بنشاب دیگر جید الا فزونی حنظل
 خشک کرده در مغفالی آب گرم بخورند در این دو اسپهال نبری اردو طلیعت کینقال با یک دینه شراب لایع عقوبت در نالی است
 و بخین نمک خرد کرد در آب گرم خوردن شفا یابنده دیگر در لایع عقوبت دو در دو تخم سب زراوند در طویل حب نثار جفیاناً پوست
 ج کر نسقین زراوند جین حنظل فاشتر با سوسیه کوفته بخینه بسند دیگر که همین عله در زراوند در جرب پوست جین با سوسیه
 کوفته بخینه یکدم بیشتر بخورد تریاق فاروق مغزت کزین انبی و بختاب بر شلا و سنگ یوانه و سوجان این زهر دار
 و نیمه زهر می کشنده دفع کند در دو قصه بعد تحریرت تریاق مراره انحر که بعد از تی کردن آب گرم در حق کجی عقیدت
 تخم سبب هر یک نیم خرد و کل مخوم حب نثار هر یک بخورد نظر بوجه خود کوفته بخینه بسند شمشیری بقدر اردکان اگر تی
 کنند عاده کنند بعد از این ببلان همیشه متوال شود تریاق مردار سنگ تخم کرفس مر سادی کوفته بخینه در مغفالی با یک قبه
 شراب در یک قبه بلخ کرفس بریند و شبست بوره کزنی کنند و جو اش سفلی سبیل طبع زراوند در حقیقتا آند کار برند
 و شراب صرف کنند در قبیل می بریند و اگر کسی بخورد جوده باشد بار بسبیل و طبع کفر است فرمایند در بعد رم سقمونیا سبیل
 بریند بعد از آن صندل نسقین و سایر عذرات با ما در بسبیل تریاق جهت کسی که طرف ذنب میل خورده باشد قدق پسته فیله زهر
 با سوسیه بکیند و نرم بکوبند و یکجا نمایند و بقدر ریضه از در یک روز چهار مرتبه بریند بعد از آنکه مبارات یعنی کرده باشند بخینه دفعه
 بر وزن گاو و عمل تریاق از برای کسی که عرق دایه خورده باشد زراوند نمک درانی با سوسیه کوفته بخینه یکدم آب
 یکدم بریند بعد از آنکه در بخلات خورده باشند با بسبیل از آن متفحج بار و عکلی نوشایند باشند و گل مخوم سینه
 در آنجا بقدر و تریاق کوفت زهر که زره سپند ان فرما یون هر یک یکدم زراوند در جرب یکدم در نیم سداب
 دو دم جفیاناً سه دم شونیز یکدم بکوبند و بسبیل آب جرب بریند و یک مغفالی تناول کنند تریاق که در سبب
 و سم انفار در نگار باز دو دم نسقین تخم کرفس مساک کوفته بخینه در مغفالی با کجی قبه شراب بخورند بعد از اطلاق کرده
 باشند بلخ ایز و شبست و قدری نمک باید که سقمونیا در حلاب بریند تا شک براند **کلمه چهارم** در الفاظ ناسه
 در آن منحصراً است تیار و بطوس که بخند ام نفع رساند و رنگ نیواند و دفع سم نماید در غوطه اولی دو دم دویه امض
 را بس مسطور شد **کلمه پنجم** در الفاظ جمیع این مکتوب جو ارشش با هر جهت ز غاره بوی عله در این
 بعد تقیه و صلاح غذا بکار می آید و طبعه بخند زرب ارق در خست میم هر یک سه دم طالیسفر فزاد که هر یک
 چهار دم عمد مصطفی نقل کند هر یک بچندم بر که در خشک با در بخورید هر یک ده دم بلیه سیاه بروغن بادام

با دمام بریان کرده میت دوم کوفته بخند اول غسل را بقدر کفایت گرفت در محل کرده بر آنش سلام گفته کف بر میدارند و
 بقیوم آورده ده تا در داخل کرده جوارش سازند جوارش حال نیت بس تو با و حق را نافع است و سیاهی را حفظ نماید زن
 و مرد از بر کند و رنگ اوصاف نماید و قروح بینی در امیل را نیک باشد جوارش مستمن که بر از قرح نماید هر دو در
 معده نیک داشته دیگر فریب نگیرد بپسین نرزد اندر جرم کسلا حبه پنجره آودری سبب تو دردی زرد شهید از ترش نرزد نیت
 پست نخورد مغز بادام شیرین کچکد قشر سبزی نرم بکوبند و دروشل کاه حله شسته بر مانده اگر کند و باروغن کاهو یا نیت غسل
 سه شش شتری بخندت زمان بقدر ارکان برای مردان بقا حکم می رسد جوارش ملوک که تلوی میگردند
 بدان ناصور اسود و بیض و سیلان را بخشن او را نیکند در نوزاد سوم جوارش ماهی که بهی در برص را بخندت
 در آرد و با معاد و دیگر جوارشها اگر رنگ رسو کند مستوفی در آرد و در معده قوی یافت و او با می بیندی درین باب
 چندر که رگس نروده نوع تب را نفع رساند در آرد و به صندری که اگر نافت چندر پر تنها کولک جمع
 اقسام در مثل را نفع رساند در آرد و به صندری که نرود کلمه ششم در الفاظ حایلیان باب حب
 ابن حورث از لابن قحش در روز نیکند در آرد و به فضیله حب این جیم نوع قروح و حکات
 را نفع رساند در حب این جیم سره نیت حق حب در آرد و به صاحب قیوم اجناس نیا
 سود دارد و سودا براند در ق کلسنج نمک تنی بر یک درانی مصطلک بنزد سفیاج سطر خود در افقون پوست بلبله
 زرد بر یک یکدم کوفته بخندت باب کثیرا شسته صبا بنند و دیگر کثیرا این حب در موقوف دوم که نیت حب جد و ار که
 بفساد خون و طاعون نفع دارد در آرد و نیت صندری دیگر که با بلبله رنگ سود دارد در آرد و به فضیله تحریرت
 خیر را ن تخارز و عدد و سلولر نافت سفونیا جا بشیر بر یک کینقال شحم حنظل یکدم و نیت نرود در
 غار بقون و درم ایارج فقیرا درم از روت چهارم در موصوف سفیدم کوفته بخندت باب کثیرا شسته
 یکدم حب سعوط سودا کردن بدان نیت سفید تر و خشک و ما فارسی و خا زرد در حبصیان معده است نرود
 سفید مزه خوان کدش بر یک یکدم کوفته بخندت باب نرود شسته مثل عدس صبا بنند و نیت حاجت نختال را
 و جهت جوانان سه حب در روغن نیت حل کرده سعوط نمایند حب شامتره جرب تو با و سعوط را نیت نرود
 در درم نیم حب بلبله سیاه پوست بلبله زرد بر یک یکدم صبر سعوطی صفت درم باب کاسنی یا باب شامتره حب کنند
 و در سایه خشک کنند و دیگر بار رسانند و باب شامتره بان کنند تا شسته نوبت پس حب سازند در درم تا در نختال جلک یک
 شربت است حب او اگر که در نختال اسود در دگر نرود و نیت کلسنج سفونیا بر یک یکدم نیت نیم صبر بلبله زرد
 بر یک یکدم باب کاسنی یا باب شامتره حب نیت نختال نرود نیت نرود نیت نرود نیت نرود نیت نرود
 تحریرت حب قیوم برص را نیت در موقوف سیم که شسته حب کبریت جهت جرب و تو با سفید

است در دوپه صمدی حسب کتوالی در الشنب یا سودمند است در دوپه صمدی مذکور شد حسب سبل زبل
 بهن و جرب در مساو گرفت و دیگر جهت قیاده برص طری در مساجات تجوالی ذکر نموده چند ستر که اکثریم حسب
 انار حسب انیل بریک در دوپه سفو یا سفوی در دوپه انک نیم سبل و مصطلکاتی زبره بریک در ششم عقل زجیل بریک
 و نشت یکدم شیطرح بندی ایاچ فیقر صبر قوطی عقل ازرق تخم کرفس بریک کدرم کوفته بخینه باب برگ ترنج شسته
 بقدر فضل صبا سخته خشک کرده بعد بر سر در درم سردم بخورند در در خراط آن تجرع با گرم کدرم کدرم در آن جوشانیده باشد
 کنند و دیگر که طری در وصف آن گفته اند در سهامات مجرب است در براتوق از لاله برص باشد البتار استعمال این حسب خلاص
 شده و جطبانارومی فضل مویز سفور دیون رخ سوسن ساکنون بریک ندرم خرق سیاه زجیل در فضل نفل سفید شیطرح صا تر
 تر حسب سبل لطیف مصطلک بریک کدرم مازر یون بر در درم صبر قوطی معتدله کوفته بخینه باب برگ ترنج و در انباشد باکی این
 بود شسته چهار بزرگ بسته در منقال این استعمال نمایند در شسته گرمی بواشند سس و بناید خوردن جمعی کبابو بار
 ترکیب داده و کجک مغفب نموده و طری در تجربه آمده خرق نیم خرد کلکلان یک جزوین قمر نیا یک جزوین ایاچ فیقر
 در جزو صبا سازند در خرد کاکت درم نوشته و دیگر جهت بطن ششم عقل سس درم کبابو شیش یک عقل نرودیت توانا
 بریک یکدم غاریون معتدله درم نیم صبر بزرده درم شسته بی درم باب یکدم حسب که طری ازرقی بعد عازمت
 خدر او معلوم نموده در آن زمان در صبره معالجی فعال میکرد و بجهت برص در امید و خلقی منفع میشد زجیل صبی غلظی سفید
 خربن سیاه ایاچ فیقر مسادی کوفته بخینه بانیز در محلول بشراب بسفند و جها بنده شش برمی کدرم در این طلا سینه
 استعمال میکرد شیطرح سرد سازند استخوان ماهی سوخته زاج سفید کوفته بخینه در صبا بنده و بس که انداخته طلا نمایند
 و دیگر که طری در مساو کجک سلطان نوشته خرق سیاه کوشیز تازه خیا سینه بعد سه روز بر آورده خشک کرده
 کوفته و در یک بخینه ماهی زبره حسب انار بریک سس طسوح حسب انیل نیمه انک فضه ملغ نفل سفو نیا بریک کد انک فضه
 در جو ششم عقل کد انک نیم فستین رومی غاریون سس خفیف بریک در دوپه ایاچ فیقر ایدرم کوفته
 بجز بخینه باب کرب نمیکرده صبا برابر فضل سسته کدرم بر بند در روز توقف داده با حاکم کدرم بنده باز بر بند
 و بعد در روز این حسب بطوح فستون در مار سس قسم فاصله ده روز داده بر بند در ایام جهت که فرج محل باشد
 طری فضل کبرگ گاه گاهی میداده باشند و دیگر که برص و بهن را در صرع و دیگر مرض ملغی و سود اویر اناغ است
 سبل انیسون بریک کدرم خربن سیاه ششم عقل سفو نیا بریک در دوپه ایاچ فیقر ایدرم لا جوده منقول معتدله در دوپه
 درم کوفته بخینه باب کرفس سازند شترتی در دوپه نیم و دیگر که برص بهن اناغست لا جوده منقول سبل لطیف
 انیسون ششم عقل کبر قمر نیا بریک در انکی ایاچ فیقر کمنقال اب کرفس حسب سازند و دیگر جهت بهن سفو نیا سس خود
 عقل انیسون بریک در انکی سیاه شیطرح عدما ره فستین بریک در دوپه غاریون ایاچ فیقر فستون بریک

بریک چهار دانگ تریه یکدم دو دانگ و نیم بآب چهار سازند حسب مصلحت کبیر که کمی است بحسب مانی نافع بحکم درین
 و بیق در او دید مفاصل تجریافت حسب اضطرار که در نافع مثل حب جزران است سبیل سلجوق حبیبان مصطکی
 و در حبیبی زعفران بریک درمی نمک سندی دو درم سقونیا چهار درم اسطوخودوس ششم حنظل بریک پنجم زرد بومبوق
 بهفتدر و صبر سقوطری شانزده درم شترتی چهار درم حسب طلیخه جرب جگر اسودند است سقونیا کاسه جرب بریک کانی
 پوست بلبله زرد و صبر سقوطری بریک یکدم بآب حب سازند یک شربت است جسی که در او اشکب که از بلغم باشد نافع است
 ششم حنظل شش درم و نشت زرد بومبوق این بقیه هر یک ده درم شترتی از دو درم تا شش درم جسی که در او اشکب
 که از صفر باشد نافع است سقونیا بعد از بلبله زرد که سبب بریک ندرم صبر یکدم حب سازند یک شربت است جسی
 که در او اشکب که از صفر اولیغ باشد سود دارد ششم حنظل سقونیا نمک سندی سستین بریک دو انتقال از ردت سبب فاج
 فستقی بریک انتقال سقونیا چهار انتقال بر سقوطری ده انتقال زرد بومبوق ده انتقال از نشت بآب فخالص صبر
 شترتی دو درم جسی که در شترتی کبیر یک دم صفر اولی باشد بعد از هلا کردن بآب بخوره یا که کلاب بآب کرفس
 در روغن گل و خوردن آب بخوره و هضم و حجامت درین طرح بآب کرفس شربت استعمال شود و کثیر ادوی ایلیج بقرا
 یکدم پوست بلبله زرد دو درم بآب کرفس سازند جوی شربت است جسی که چون پیش از بر کردن طاقون در بند
 از آن ایمن باشد جد و از ششلیقون مصری مصطکی فلفل زعفران او را قی بد بر بریک دو درم جد یک شربت طریقی
 تدر بر او را قی و ساختن این حب نیست که از ادوی سسی دو درم گرفته در یک سیر شیر گاو بچوشانند تا مبر شود بر او ده پوست
 از آنجا در دو رگند و بار یک ترشیده و خشک نموده دو درم با دو ادوی دیگر نایک بر همان شیر کبرل کنند و مقدار اش
 چهار بندند چهار حب بآب ده برگ بخورند هر حب است جسی که بکته طاقون و خیاک و جمیع اولی حاره نافع است کل ایمنی
 جد و از ششلیقون زرد بوزج و صندلین کل مخوم مسک و کوفته بار یک صلابه کرده چهار بسته کنند از ادوی سسی سده بقدر سکه شام
 بآب در جوای گرم کلاب بند و کمر موضع بماند چهار حبهای سندی جوی خربزه و سقوطری یک سیر که خام نباشد و زرد دم
 زنده باشد شربت یک عدد فیه سیاه کند سه ساله شربت دم بر کبار بار یک ساییده فنداق نیمه بکوبند که درم شود و هفت حب
 ساخته هر روز یکی خوردند چهار حبهای سندی که جبهه جن بول بجزب جد انجیر است و اگر بی اثر نشود در حق او کایا کلب
 شود با کبی بد بر و هفت شربت کبیری آن عبارت از انجیر شستی است پوست تخم پست شاخ نیم بریک با و سیر
 بعد از کوفته بخت بآب چوب کبیر ریزه ریزه کرده در شربت بر او بآب که نه خفته جوشانیده باشند در هر گاه هموزن
 چوب آب بماند صاف کرده گرفته باشند خمیر کرده چهار سازند هر روز یک یا کن یا دو دانگ بدینند و غذایان بی رنگ
 خورند و بعد چندی خشک برنج ساهشی بار و ننگا و بخورند و طریق تدر بر با کبی نیست که با کبی را در بول ماده کا و سرف
 که هنوز ترشیده باشد تر کنند و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد از شربت و یک روز بر او ده پوست او کنند

در سایه خشک شدن صبهای هندی چند خازیر بسکه در جمیع اقسام بحد کوهنومل و خوب حکیم شاه محمد موم بوده الی آخر
 بحد سونته مریج میل بر ریسیه اوله بر یک باو کم نخاست کوفته خینه کجا بداند در بر بره آ اوله نوست سپید خاشیده و اتوان
 نوزک اس بر یک دوازده و نیدام کینه جرو کوب نموده در پنج سیر کب شب تر نماید صبح بخوشا نند چون سوم حصه بماند
 برست یا لیده آب غلیظ از ابرارند در بست بحد ام بکنه کوه کوفته در آن حل کرده از بر شمس گذارند در بخوشا نند چون مثل
 معجون غلیظ شود در او ای که اول کوفته کینه بکنه اند در حل کرده همه ساخته نگاه دارند هر روز نیدام خام تا نیدام کینه بخورند
 حاشا معتدل جیتزوی شکر سرد نموده سپید پشیر گاو و خینه نند تا شیر گور و خشک نند تا شکر جوان میده خشک
 بر یک جودی کنگ کند م نیم خرد کنگ چه کند م بزند و اندک زیره در حل کند چون بخینه شود آن خشک کوفته و شکر در بکنه
 در مقدار سی شیر تازه در حل کند در جوشا نند تا خام گیرد بعد از آمدن بدن بخورند و اگر یک جرد و نیم خشک نشود در جرد نوزاد موم
 کوفته در حل کند بهتر باشد دیگر فرم کند تا شیر تازه در حل آب یکر حل با سپید یا نند تا آب برود کوفته فانیذ و کوفته
 در عکاو بر افکنند و یک بخوشا نند و شمشا نموند دیگر که برین فرم کینه بکنه کله شمس فرم و پاک کینه پس نرم کوبند و بمانند بخورند
 و کند م در پنج بر یک ربع در حل ای یعنی در سه فرطل شیر در حل همه را با آب بسیار بزند تا که همه شود پس ازین طرح بخوبی بکوبند بخورند
 آب و دوسومه موزج کینه و غلیظ آب را بمانند روغن جوز یا روغن بادام کوفته آینه زرب بعد از تر جفته کند از بر نیدام
 در معاکب در پنج شب یا زاده بل کرده و اگر هفتها که کسین بدن است در او در آب بسیار کشته حلوای شکر یا که کسین است
 در او در صدری خرمی یافت و دیگر حلوای نیز همی است در روغن او در باه کشته کله در روغن در الفاظ فانیذ بکوبند در زین
خشکند که جراحات را زدودند که در اندک خصوص جفته را در جوب است باید که چون جفته کند گذارند تا خون تمام برود بعد
 از آن این در درر بچشاند و بنهند کات هندی مردار سنگ بلبله بلبله صفای غیر بر در اجزا مساوی کوفته بخند بر جرت
 بچشاند یا زرق کند و در کند در جرت یا محل جفته بچند و بعد از سه روز باز کند جرت شده باشد خشک دارد
 چون بر جسم بنند به شود زرد و جوب در او در بلبله حل شمس تر مساوی کوفته باشد دیگر سر کین خشک نند تا
 خوانند بکوبند و بر سر که انگوری خوب صلایه که در خشک خند بر جسم باشد که اگر تخمین زرد بنده جسم نفع بخشد دیگر
 جفته نامور در نین بکند سبک بچشاند تا نوده آنرا در میان باجک دستی خاکش کند و صلایه نموده بر جسم نامور نشاند
مخضاب بر وزن کتاب جبر را گویند که بدان رنگ نند نباید دست که خضاب بیشتر در آن را که در کد و صفت
 در سقده نزله و نند آن سازد پس جواب آن باشد که در خضاب چیزی که در داغ را وقت و در میان نیند چون
 مشک در نظر بعضی اوقات خضاب جمعی مورد اطل نند و نشت گرداند پس چیزی نامی که جمعی بگویند ارد چون
 بز صبیغ سفید و آرد طبله و سد روانه و آب که در در سنگ در حل نند بعضی اوقات مورد خشک نند و ننگسته
 نوزاد پس باید که بعد از خضاب روغن بنفشه روغن چیزی بکار دارند و باشد که بشیر سیاه شود از بسیاری آب

باب دوازدهم در باقی نشویند و روغن گرم کرده آن سیاهی را با گل کتد **حصاب** روغن که مورد سیاه کند و کجا دارد
دسمه آرد پوست بمرن کردگان در ق شقایق خا هر یک ده درم مازد و دود همه را بیکو رسد نمایند و در دوطول آب
بچوشانند تا بیکو طول آب صاف کنند و لادن ده درم روغن جو در دست مشقال اضافه نمایند و با شش ملائم بچوشانند تا روغن
بماند و دیگر دسمه پوست برون کردگان مازد و سبزلادن بر یک بجزم روغن بجزم یاروغن بادام کوه طبل آب برک مورد
سه درم روغن سیاه بزمند و با شش نرم بچوشانند تا روغن بماند سیاه نماید و استعمال نمایند آب
برگ مورد تر افند که غوازه بگیند و خط نمایند بدان روغن بجزم مثل آن و بچوشانند با شش نرم تا روغن بماند پس در حل کنند
در آن در بر طلی روغن روغن از دهمه و لادن و بچوشانند تا زطلی که حل شود و دیگر سیاه داران را در آن دست بکند و چشم
نیوز و سوسن این بر یک درم روغن کج سیاه کبیر جلا بار یک کرده در روغن مذکور کرده سیاه بزمند در هر شربت اخت
و شمش حلو کرده نزدیک دیدگان بزمین فزونی تا بست و یکوز بعد از آن بر کوه تراداران کنند و ملاحظه نمایند که سیاه
شد و شستن آب سیاهی بنیزد پس از روغن برورد و سرش بماند و جای دیگر محافظت کنند که سیاه سیاه شود و
بالا شش برک آنچه بزمند و خواب کنند رشب متواتر کنند چنان سیاه شود که مدت طولی بماند و دیگر که از مخضات سخی
بر روغن جوز هندی بگیند جوز هندی و سوراخ کنند و باله امی نیز در کج نوزان را خورد بزمند و در همان مقدارند پس باقی نوزان
در آن برکنند شدت درد سنج و نوشاد بر یک درم بار یک ساخته نیز بزمند پسته سوراخ بند کنند و بجزم در کوز و باله شمش
کل بگیند و اندر نور بسیار گرم بنهند و یک شب بدانجا گذارند و صبح بگردن آرند که روغن صاف سیاه و سیاه کنند و بر آید
و دیگر که موی را سیاه کنند و تا شش ماه سیاهی بماند بگیند جوز هندی و سرمان بر گیند و نوزان بگردن کنند و بزمند درم آن
مغز بادام درم آرد و درم براده آبن و نیزم لوره ازینی درم جوز و سیاهند و مازد در آن جوز کنند و سر آن بجزم حلو سازند و تمام
جوز را بکل حکمت در گیند و اندر شش بنند چند آنکه سیاحت بخوبی بگذرد پس بگردن آید و روغن که در آن تراشیده شود بماند
و دیگر مسوف بر روغن آمله که موی سیاه کند بلکه موی سیاه بر آرد و بگیند آمله درم در سر که بجزم بگیند پس صاف کنند
و بجزم آمله در آن سر که اندازند و بجزم دیگر بگیند و صاف نمایند و بچمن تا بخت رسته بمل آرد پس سر که هر گاه سیاه شود
عفو صفت آمله در آن سر است که بر هر دو صد درم آن سر که بست درم روغن اسل بزمند و بچوشانند تا روغن بماند و سر که
جذب شود پس لایق آینه بار و سنج که خضابی عجیب است دیگر در اول بیماری دخت گردگان و شیشینه روغن کسیند
ریشینه را بار روغن برنج در زمین گیند تا دخت آن روغن بکشد و در آخر تیر ماه دخت آب برنج با زرد پان روغن
بشیشینه با زرد خضالی بود یا پار سیاه کنند و حساب شقایق که موی سیاه کند نهایت شقایق اشغان
کل باقی مساوی بگیند و در روغن سیاه بر آن ریزند آنقدر که بچوشانند زرد فتاب بنهند و شمش بچوشند
و هر روز نامت ده روز چند نوبت سخن نمایند بعد از آن بردارند و استعمال نمایند و دیگر در ق شقایق ده درم پوست

انقدر که توان فشرده و پشاسته از آن جو بستانند و از لادن قبرسی و اشیر آله هر دو جزوی در روغن بان مثل همه
پس باقی نرم بچوشانند تا روغن بماند و مثل سریشم گردد بعد از آن صفا کنند و روغن را جدا نکند و در آن وقت که در آنجا براند و نقل آنرا بر موندند
و صبح نشویند و خشک ساخته روغن مذکور مانده موی سفید بآه گردد و دیگر خرفه الحمد کوفته براده اندیز بر یک
جزوی در سرکه انگوری بزنند بعد از آن خضاب کنند موی را صیاه گرداند خضاب و سکه که موی را صیاه کند و متعارف
است و سکه چهل درم حنایی کوفته بر روغن کل چرب کنند و آب گرم بسپارند و شب مالند و صبح آب گرم نشویند
و دیگر این سینا گوید که این خضاب موی را صیاه کند چون بروی مالند خاردی سوخته شب نمک اندرانی مازد و برشته
ریز این هر یک جزوی و سکه در جزو همه را یک بکنند و انگاه بسپارند و کینب بجان را بکنند در آن پس بکار دارند
و دیگر ماسر جوید این خضاب مازد موی بسیار نیکوست آنگاه مازد برشته روی سوخته شب کل موی را کوفته و نقل
هر یک موی جزو بزرگ خنای سکه در آن سنگ هر یک بجزو جله را کوفته بخت آب کسپارند و بعد از ساعت مالند که تا شست روز بماند
خار آب موی و کات صلا می نموده بر ریش مالند تا خشک شود پس از آن آب سرد بشوید موی را تا صیاه سازد
و سکه خنای در آن سنگ چون سره ساییده آنگاه مازد سوخته روی سوخته شب میانی کینب کوفته نقل کل سرشوی مساید
بدان خضاب کنند و شش ساعت گذارند و بزرگ چقدر روی پوشند که خشک شود پس نشویند و اگر دو سکه خنای در آب
کنند و در آفتاب گذارند آب رنگ بدو خنای بدان بیشتر بهتر شد و دیگر بر سفی منظم قطعه هر کس
علاج موی سفید شدن و مویس بکوشش بیاید که یوسف رویش بره کند تا آب سماق فاکله و سکه و خنای موی
سفید را بدو ساخته سید کند **خضابی** که از موی بسیار نیک است استاد حکیم ابو الحسن رحمة الله علیه کتاب
جمع نموده و گردیده موی را صیاه مانده کند و در زای بسیار از رنگ نگر دو زین چون خنای بیای و دیگر موی چشم را از میان
دارد و در سبب خام یک مثل بستانند در روغن زیت مالند و در یک سفالین نوبه کنند و کسپارند و در روز تو ز گرم
نهند چون نور سرد شود بیرون آرند و مازد را بر طبق ریزند و آنچه از موی از عالی شده باشند جدا کنند و در وقت آردی
بگیرند و بکوفته روی سوخته و در دم شب و نمک اندرانی دیگر موی سر نقل همه را جدا کنند چون سکه بسیار بماند از آن پس
همه را آب بزرگ موی را بشویند بوقت خفتن چند آنکه جهت شود بر موی خاصه بن مازد و بزرگ چقدر بروی
نهند و بر بندند تا وقت صبح نگاه بجام رود و آب کبابی که در فاکله موی و بخته باشند موی را بیک بشویند بعد از آن آب سرد نشویند
و دیگر که جربست که گیرند در وقت موی و قدری سوخته و قدری نمک باندگی آب بکسپارند و بعد از صبح موی خنای
کنند و بعد از دو ساعت بشویند و قدری روغن بماند نهایت تلایم شود و در سر این که در وقت موی و در وقت موی که گیرند
و یکی سنبلین کوچک سفالین در آن اندک موی خنای اندازند و در زیاد آتش مایم کنند و تخمه سنبلین بر روی
و یک بوشانند بوی که منطبق شود چون موی سوخته گردد و در آن در موی خنای دیگر اندازند تا بخت بر سنگ مانده باشد

بروزند و دیگر بگینز پاک آب نارسیده و در در سنگ از بزرگ چند گانه خواهند شست مقدار آن آب بروی کف دست و در آنجا
 نهند تا سه روز و هر روز چند بار بخسانند پس سیالند و ششم باره در وی از نند اگر سیاه شد بهتر و لانه همان قدر
 آنگه مردار سنگ که در تباد او کرده باشند بکنند تا آنوقت که چشم را سیاه کند بعد از آن خابین آب بشنند تا ختم شود
 پس بر بوسند نیک سیاه شود و بعد هفت سیاه کردن بجماعی همان آب بوضع تنها کافی است بعد از آن در آنجا در
 که بر سر آن چشم بچیده باشند این آب ترکند و بچشمور سائند تا سیاه شود و اگر مردار سنگ و ناک را بکنند و آب تر کنند
 و در آفتاب نهند تا گرم شود چند آنکه چون چشم را در آن زنند سیاه شود پس از آن خاک کوفته و بخیته مان بکشند و شب
 بر موبالند و با در در حمام نشویند خندانای بگو باشد و دیگر زوشاد و نیم شمش زجاج زرد که از آب کبریس گونند گماشت
 سنگ را سخ و دو شمش مازد کینوله و نقل ده عدد و ماز در در یک گرم که خود در آن بریان کرده میشود و بر آن زنند پس همه را
 با یک ساخته با بگرم ضاد کنند و دیگر معمول جابجاست قطاب سلطان غزالین مرحوم بوده بنبر چندین دستن بر آن کینوله بلام
 و حسین کند و شادار یکما شمش سنگ را سخ در شمش مازد تازه نه مانده مازد از آفتاب بریان کنند که نه خام اند و نه سوخته سیاه
 شود و با همه را طعمه و طعمه سیاه در آن کرده بگینز و دیگر کرده بدارند بر گاه خواهند استعمال نمایند بطریق عمل آند اول
 ریشین یا سرابا بگرم و آرد و خود خوب نشویند که دوست در آن نماید بجهتستن بیار چه نوباک کنند که نمی دتری آب
 بسم دور شود بعد از آن در ظرف چینی موافق خیم کردن و آب سرد میندازند و بالای آن دوی اند کورا نخته مثل
 حاصل کنند که قابل ضاد کردن شود بر موباد سخ موباضاد کنند بر گاه خوب خشک شود و در آفتاب نشویند تا آب گرم نشویند
 و اگر در جلد سیاهی ماند بجهتستن موباتیل خوشبو مالند و از پارچه پاک نماید و از آب گرم و خود نشویند و دیگر
 که مویز سیاه کند باز سفید نشود زهره که بزهره خواب زهره بز سیاه زهره مرغ سیاه با سوسیه با روغن بجز مخلوط
 نموده بر سر و ریش مالند و دیگر که مویز سیاه کند و بهترین شجاعت با اعتبار آنکه بخورد و مابعد آن بی الکه بر بندند
 عمل میکنند و تدبیر استن ندارد و در بکاست بخوبی اثر میکند و بگش طراوسی مینماید شد و جلد را سیاه نمی کند
 و مجرب حساب قادر است ماز و چهار حصه سنگ را سخ دو حصه نوشاد در یک حصه میانی نیم حصه ماز در او خاکستر گرم
 بریان کنند تا سوخته و سیاه نشود و در وجه را جدا جدا با یک بسایند و وزن نماید پس کجا کرده در ظرف آهنی
 نهند و طبع آنکه آنجه بسته آهنی صلا که کنند تا خوب صلا به شود پس مویز آب آله نشویند در او مالند و بگینز
 آب آله نشویند پس با بگرم نشویند و باید که آله را در آب بجوشانند پس آب بگینز و در آن سازند و در شستن مویز
 برند و یک مس سوخته پوست برون جوز زهر یک در درم مازد از سبز در روغن زیتن بریا کند و سوخته برایشان
 شنب میانی آفتاب بر یک درم جوز سرد در مس که بخته دوازده درم همه را کوفته با آب بشنند و خضاب کنند و کشت
 نمایند تا ساعت پس نشویند با آب گرم و دیگر شوش آن پاک کرده نیک بریان کنند و دیگر که نگو سیاه

سایه بر موطلا کنند و یک زمان بر آنرا خشک شود موسیاه گردد و دیگر بیار و سوسل پس قدر حاجت سکرک بریان
کنند و چندان بسازند که سیده شود بیارند که نازج بقدر حاجت شکسته در دیکه گیتی یا سی بر وزن تلخ یا کجند بزنده چون غنظت
انجامه درین بران دور کنند و آن نازج را بر سر آن آرزو که نازج هشت جز و سوسل سس چهار جز و نوشادر یک جز و کزبره و سوسله
بر سنگ صلایه کرده آب شسته در سر درش مالند تا خشک شود و باز نشویند و کجانی رخ سیاه بر خواره مانزان موضع را
بر وزن تلخ مالند دفع کنند و دیگر خاکستر کوره آبن گرم در سنگین برابر یک جده بسایند و بزنده با کشیر بختینه
بر موی سفید مالند و ابای بزرگ بکلاس بر بندند و خواب کنند و دیگر که چون استعمال کنند مویرا سفید شدن نر موی سفید
شده را سیاه سازد و محافظت نماید از دجله منسل کشته خشک آن پوست جوز طب خشک کرده در سنج خفت کثیر
شستنیانی همه در با یک بسایند و شرب بعضی شستند و قراض بندند و خشک سازند و یکی از این بگیرند در پنج اسل اوله کلاده
طمانا بند در بر مایه در بار یکسب با خصایات مندی که یعنی بعضی خصایات مندی که اقرب بقاس مذکور خواهد شد
خصاب ما جو پیل سیاه است سنج کپوره بنگره سیاه تر پیل بر سیاه سنج انار ترش سنج درخت کیدریخ درخت جالگور
بر یک یک جز و ده چون تخم کور در یک و در بزرگ مورد و هفت جز و پنج سیراب انداخته جو شانه تا نصف بسایند
ر وزن کجند کبیر در کلاده در ظرف آبی جمل روز یکبار از نو بعد از آن بر آورده جو شانه که آب جذب شود در صفا نموده
بکار برند و دیگر ر وزن کجند سیاه هر قدر که ساخته باشند در ظرف آبی اندازند و در میان آن کل که کل که سفید باشد
تر کنند و قدری پوست انار ترش نیز آویزند در ظرفی که چهل روز در آن کنند و بر آورده بکار بندند **خصاب** بیار و قطر نوک
و علیل و علیل و خاد سوسل آبن و دیوز مسک بسایند در ظرف آبی کرده با بالیش سرکه که سفید در سرکه که سفید
یکهفته یا بیش در آفتاب بیارند بعد از آن آبن کنند در موطلا سازند و با بالیش بزرگ بکلاس یا بزرگ سید انار
و بخوانند موی سیاه کند و دیگر از حکما هندی منقول است که در معنی آنکه تا هفت سال اثر باقی میماند کلاه بادو کجانی
درخت انار تو بال نخاس پیل سیاه ماز و خود سیاه با پوست همه را کوفته بختینه با قدری سرکه و قدر کفایت ر وزن کجند
سیاه در ظرف آبی انداخته چهل روز در آب دفع کنند **حل** بعد خوردن طعام شامیدن آن گرم کرده
چته یاد و در قاله در نع محمودان شیره در سده و بانگ چته ضرر فطر و سنگ یوانه گزیده و طلا آن چته منع هشتاد
ر وز چینه و باکسج و جره و نله و جرب متعج و بوسیر و جنس و دم طابری و باطنی و مانع و دم جراحات تازه فاش
برن و گزیدن حیوانات سیر حاره و سوسلی اش بنایت تجرب است و چون بر عضوی مالند منع قبول ماده از عضوی آورند
و بطول او چته گزیدن حیوانات سمی بر موضع زرف دم طابری چته قطع سیلان خون و ضما و انحراف که در آن تلخ
یا قه باشد چته سوسلش عضو خشونت آن جرب و با عسل چته نازک تحت جرم و خون مرده و تار وجوده در میان
و ناکوش و با خاکستر گرم چته عود و دم بارده مانع خمیر با سرکه ذمک که زیاد باشد منفع و مضع و منیل و محمل

در

اورام بارده وضاد اوبا خا و دغن و نمک چنه تکلیل صلابات عظیم یا پوسته جرب کلمه هشتم در الفاظ دایه و او
 اکیلیت گردین تخرب و تریاد مانند انزاشرا با نافع هست در ادویه فیه نوشته شد و او الذر رایج و غصص
 کلب بجهت ادرار بکار آید زعفران سیل و نقل فلفل و اچینی بر یک سدرین جز و عدس مقشر نیم جز و ذراغ دست و پا کسر
 و بر پاک کرده یک جز و با بشته ته و قصبه با سازند بر یک دودانگ برسیج یک قرص بدینند و بجام برده در آرزین نشاند
 تا در آرزین بول کشند و اگر بعد ازین دو نشانه بخش با مدیخ عدس مقشر بار دغن بادام و مسک بدینند دیگر در این بکنند
 در دغ نهند پس دغ بریزند و دغ تازه کشند و یک شبا نوز بکارند و بچینن با مسک بالیس در سایه خشک کشند و در دغان
 این عدس مقشر بسایند و قوی کشند شربتی دودانگ با یک گرم بدینند صبا از آن تدریجاً آوردن کشند بر آن ذراغ
 بخار صفا جو نیست بعد ز خوردن و پس بدو بانبات تازه بسایند و بهترین او موجود کندم زارست که با بل سیاهی
 و سنج و با خطوط زرد باشد و سبز سوخ و زرد و منقط سیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل است در آخر سوم گرم خشک
 است و بسیار تند و مضر جلد و اسهول قالم است و خوردن محرق از بلع و گوشت کاد و بستر بار دغن زیتون جبهه
 رفع خوف سنگ دیوانه کزیده بهترین او دیت و قطرای خون بجز اولی خار است دفع میشود و عوام را اعتقاد آن که
 سکهای کوچک بسبب گردین سنگ دیوانه متکون گشته در این دروازه خارج آن میکند و جای احراق هر گاه پارچه چیده
 به بخار سر که جوشان برآند باعث لطفت او میشود و احتمالاً در جوار است وضاد در این جهت دار اشکلب برص ناخن
 دریا قوی جبهه قطع ماده فاسد در دیانیدن ناخن بی صحت و کس که جبهه جرب و قش جلد و پس در برص قویا گردین بکفریب
 و تا سیل در رفع قلی و تقای صحر در دیانیدن مور ابر در دار اشکلب نافع است و قدر شربت او یک عدد سوخته در ماده
 کشنده دوا سرطان یک سوزش مفضل تریاق بسرطان نوشته شد دیگر که جالینوس گفته نمیده ام که
 سلیان دو بخورد و نفع از زمین سنگ دیوانه بدین سرطان همی محرق ده جز و کند یک جز و در روز دوم صبا در دم
 عشا با بس در بخورد و دوا کشنده چند جام مفضل جوارش ملوک در مفلوظیم گشته دوا ششمش
 جبهه حکم و حرب و سینه نافع است فستقین یک گرم و نیم نارگیل ششانه هر یک در دم پوست علیه زرد ششانه که کوفته
 بچینه با شش مدفوق بسهند شربتی مقابل یک جز و دوا الکبیر است و قیامت بسبع عقارب و حیاه است
 ادویه قیال کشنده و قیام تمام تریاق است در ادویه صد ریه گشته دوا الماسک شربن رنگ رو بگو کند در مفلوظ
 سیم گشته دوا می که خا زرد را سود دارد و طلاق بلغم غلیظ که شیخ گفته که این دوا نه سخن است و بسج زرد بکلیل
 سکر اسود سفوف سازند شربتی دودرم دوا می که در خروج اطنی را ساکن کند هم در چشم حلیم چشم بود کثیرا
 مسادی کوفته بر دغن کل یا بنفشه ادم جرب کرده شربتی که در صبح و عصر درم شام سه و نیمه شربت در دوا که
 بعد از کون خراج با من میدهند قسم در سکه سیل بر یک کسکه صبا و بی کثیرا فاش گشته نوزیم نوزیم شربت بر یک

بریند پس که کلاب دروغ کل بماند و غلبه اشک که بنشیند و کالج و قدیری که در جوار چشمه طلا کند و لباس کس طرح بپوشاند
 و در شترای ایس بر روز سه مرتبه با گرم یا در طبع اوده با گرم بود در بصر را شستن فرمایند تقوی غلبه آلودگی شتر شامه
 بسنجین اثر تمام دارد اگر چندی بسبیل دوام نپوشند و هر کراحد و نشان علی بر اندک مدت میشود قصد در اسپهال بگرد
 باید که دوز حرکات ماده جناب باید نمود تا که منقطع گردد و خاصه شتر اعداد است که سرخ گوام می باشد و زود تر ظهور میکند
 و بیشتر در روز غلبه نماید بخلاف طبعی که مایل بسفیدی می باشد و شتر حرکات یکسره در وی که خوردن آن نبات اسبیل را
 نفع دهد گرم کفلس را زیاده نبیند هر یک کینغال بریند یعنی گلشن هر یک که در کینغال بریند بوزن کلی شتر بی چهار درم باید
 سینه تر سه روز متصل بدیند و اگر حاجت باشد یک سفید بدیند و دومی که در وقت استحکام جناب بکار آید باید دست
 که در جناب استحکام بقصد استقراغ نام صلاح نیست بلکه نوعی باید کرد که غلبت طبع او از دم دارند سه کوبه و قوی و قوی و آن
 عصا که در کف صحرای هر یک سه دقیقه در سه و شام بر بند دیگر براد و علاج ده در هر سه دقیقه شتر را بی دروغ
 گاو بسیار بندد و دیگر زیره کرمانی بچندم بکوبند و با ماوس که بقوام نوز پس شسته بدیند و دیگر عصفلی ده قرط
 با ماوس که بکوبند و دومی که جهت برده صید از تفتیه امه عمل کنند و عظیم نفع است چند مرتبه در نیم شتر از آن
 یک درم شقایق بنام دودرم اطریال چهار درم کوفته بختی مفت حبه کنه هر روز یک حصه کاب گرم بخورند و در آن شب
 بندد و غده آن بی نمک خورن تا مدت دیگر در اسبیل آرد و دومی بدین باب حبه سفید عاقره هر یک سه درم تخم
 شقایق بنام شتر درم اطریال دوازده درم کوفته بختی از کینم درم است سه درم بخورند و در وقت استعمال برین طلا عمل آرد
 زرد و تخم مرغ خشک کرده دروغ بکشد و دروغ بر این جرب کفترسی که بردن آن میماند لیسره که انوری حل کرده طلا
 کنند و دیگر سفید سیاه بیل زرد انیمون هر یک بچندم کوفته بختی با بوزن بازده درم بجا کرده بر او کوبند و بخورند و آن
 از صهار اطرا کنند شیطرح بندی از آن سرخ هر یک یکینم درم سه درم مازور سبز روانس سخوان ماهی رو بو خرق سیاه
 اطریال معوی هر یک دودرم محصل شتر درم کوفته بختی لیسره که انوری از صهار سازند هر روز سه کوبه سایده طلا کند و دومی
 بسفیدی موضع حجامت در کمر دایره یک سفید کرده بعد از آن از حجامت مماند و بچین بقوه سایده مایند و دومی که شتر
 دیگر که بطن بعضی را نفع است شتر محفل بعد درم تربد لیاچ بقدر هر یک یک درم اطریال سفید درم جلک که سه مرتبه است
 و در سفید کباب که بخورد و در ایام دیگر اطریال که در دست کند و تدریس بر حقیقه ملازم باشد و دیگر حبه سبز در برص است
 ببله کابلی که مقرر شد و در کوبه تر باشد و قیسه قهقه سفید بر طلا قدر در آب قوام آرد و دوی به آن بشویند شتر بی
 از شتر درم بچندم با بختی شقایق شتر درم که در درم شتر نیست که در بختی بزرگ کوبه سفید درم سه کوبه قادی گرفته
 که من هر درم ساخته ام و بخیل با نفع مندیانم دومی که نفع بنام اسبیل شسته هر روز چند بار بسکه ناکت تا اسبیل ادک
 کنند و بیار چوب عالی اولک نیکه خزان او شود یا بر کبر تازان باشند و اگر بسیار باشد قهقه کند که در اسپهال

سه و قیصر یک منقال بر یک عجمه علیجه بسیارند پس هر یک خلط کنند آب گرم بقدر کفایت اغازند و همیشه بخندند
 بر آن بشکند و خوب مخلوط سازند و در شکل سه وقیه اضافه نموده گرم گرم استعمال نمایند دیگر نوشیدنی و فخر ع حکیم علی بیستر
 و در جح المفاصل خاصه و در کین در انود در کند و خلیل ریاح و تقویت عضلات و تشبیه حرکات نماید نوره آب بنیده در اول
 زنیخ خالص در تی سه وقیه زربناد و منقال صبر و قوطی بنید ستر بر یک کتیقال علیجه علیجه بکوبند پس با بنیزه ستر دیگر
 باره بسیارند تا خوب بار یک شود پس بگرند زوج در اول و نیکو بکشند در آب جو شانه خوب پس صفا نموده او در سحره
 با بن آب بشنند و بیضه مرغ عدوی بر آن بشکند و در عن کجند شیخ منقال اضافه کرده بر بدن طلا نمایند و اگر زنیخ کم کنند
 بهتر باشد تا قوت نوره ضعیف گردد و مو ادر است در زمانی معتدل ملاصق بدن باشد تا نفیض با مرض بیشتر ظاهرا گردد
 و وانی که قطع رایج نوره کند برگ شفا و نصفه و خا و در دو سهک نیک تنها و فخر ع بار یک تا خسته بماند و صندل سیفند
 بسم همین کار کنند و شیخ دو ادر زلال نوره را بر صبر نیست و صابون راسم درین امر مدخلی تمام است و اگر نوره را در
 کوزه در و در نوشند و شش از طلا در شکل بماند منع حرقت آن کند و اگر بعد از نوره کشیدن آب گرم غسل نمایند تا پاک
 شود پس شش طویل در آب سرد بشینند و آب سرد بسیار بر نوزده خاصه بر جای گامی که معاد بر آمدن تر باشد منع تر کند و پاک
 بسکه در و در عن گل انبه نوزده زمین کار کند و اگر جای سوختنی هم سرد عدس معشرب که در کلاب بسیارند و نه بدان ترکده بر جای
 نهند و اگر نقاط حادث شود در هم سیفند یا در استنک ملی در شکل سیفندی بعضی بماند و وای که روی را هلاک کند
 و باطل نماید بر کسند و سیفول و سرکه بسم مخلوط کرده طلا کنند با شیخ و ایرون و کبریا فخر ع صلیع ع آجایی با فخر ع سلطانات یا در عن
 که روی بخای بچند باشند تا بر شود یا در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند
 و مانند و در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند
 که منع سوختن است که کند شیخ کبریا یا در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند
 ششید یا در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند
 حاضر شیخ حاضر شب بیانی بار و عن زیت برگ زرد و در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند
 در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند
 تخم انجیره بر کاسف در مانا دیگر مرکب نقطه بنده زهره بکدرم شبات ماینا سردم نشاسته بوزن کل خشت
 یک در شیخ طلا کنند و نشویند پس او طلا کنند او که بدن بان نشویند شیخ تر مس طبع جعفر طبع بود کوی
 طبع برگ سرد و مالیدن صبر باطل بر شیخی آینه زهره گاد زهره بر باطل آینه بدن شوشی نان بود دیگر قوی
 موزنج زنیخ بود که در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند یا در عنی که فخر در ان چشید باشند
 بار و عن زیت ساییده بر سرد و وای بماند دیگر خربن سیفند بوره برگ خربزه بارگ حظل یا در عنی که فخر در ان چشید باشند

کنند و دیگر کندش ز سرخ خردل زردند و طویل قطان زیره کاهیم سکنه برانند و دیگر قطان حیطان زریخ باران
سوسن در حمام مالند و دیگر کندش بونج زریخ سنگ دود کنند و ادویه که کورشت طلا کنند و دیگر سیاه مقبول
بروغن یا باب برگ ترب را با قلاعه صوف ملوث ساخته بنهند و اوامی که رنگ روی را بکنند که معطلی است و قد گذرد
نه و قیه نظرون سفید یکطل برنج ده درطل بضمیرغ با پوست بخت ملد و مغز خرزهره بقدر کفایت دوامی که برزانه بر کند
و سسی است بسفوف سمنه نرودت زرناد بر یک سردرم قره خرمنجان زیره زخمیل ناخواه جب خرد و هر یک بجزدم در پنج
جوزگندم هر یک هفتاد حرف سپید حبسب سمنه تودی سپید بوزیدان کبکین سورنجان خشت الحیدیه بر بس که برود ده خشک
کرده و بریان نموده بر یک دردم کوفیه بنفشه کف است شام بجزند و بعد از آن در پنج و باقی بخورد کنند و دسترا دردم
در شکر جیره سازند و بوشند و دیگر که در سمن نفع تین دود دیگر زریخ غشتر زرم بگویند و شیشه کا در زبان بران برزند و دم
آمینند بختن شکر و در صهار سنگ سازند و بجزند و هر صیاح کوفیه زریخ در صهار سنگ بسایند و با شیر در شکر بوشند و بعد
از آن آرد با قلی در خود و برنج و کسک شیر جیره ساخته بشند و اگر قدری مغز بادام نیز صفات سازند پس
از شادل غذا استقام نمایند با قیه و دیگر سهیل الماخه قوی استسین مغز بادام ششخاش مغز فندق مغز حلزونه سبزه
مغز حبسب مغز ارغوان کادشکر یک هفتاد حبه بگزند و بویله بروغن تخم کدو و شکر بوشند و قدر حاجت صبح و شام
بخورند و دیگر برنج سمنه و خشک کرده کسک جو کسک گندم نان بده خشک نموده کسک جو کسک گندم ششخاش سفید
بر یک سی دردم خورد سفید بجاه دردم خورد اگر سکه در آب بچسباند یکت باز در خشک کند مغز بادام شیرین صفت دردم
است که طرز و نیم من جمله کوفیه در کون دیگر زریخ کرده صیاح سسی دردم بیشتر تازه یا شامند و دیگر که در سمن عقیق است که با
همین سفید مغزات زرناد و هر گندم ششخاش بر یک هفتاد دردم کوفیه بنفشه بریغن بریان کنند و بستند گندم سوسن سفید
دردم آینه زرد باروغن بادام شکر خورد و دیگر مستعمل بل غذا و بگزند عذاب بوزر آب خوب بجزند و بچسبند و آب
بستند و بجزند که غلیظ شود و بعد از آن مغز تخم خیار و مغز بادام ششخاش سفید و مغز کدو در صبح و شام بخورد و اگر بریان
سازند و با یک نمایند و قدری بچسباند پس روغن بنفشه و بیه مایکاف سبزه بریان برزند و بجزند که عطار کرد و بعد از آن
انگلی کلاب باشند و حرکت بیه بند تا روغن جدا شود و بردارند و قدر با همه بخورند در روغن او برین بالنده و اوامی
با مقدار سرفندی بهتر از آن نیست حبسب سمنه بوزیدان جو گندم حبسب فضل بر یک یک دردم حبسب کلاب غریل زرد و در صبحی شفاقل
بر یک سردرم تودی سپید سرخ کسک ششخاش سپید بر یک بجزدم زعفران ده دردم جوز جندی ارداقلی آرد و هر یک
در استار زرفند و کثیرا روغن شیره بر یک نیم من مغز بادام آرد برنج خشک سپید فانیته بر یک یک روغن مغز
ارغوه دو من فانیته را بکوبند و با غسل آینه زرد برش نهند تا غلیظ گردد پس فرود آردند و ادویه کوفیه بنفشه نیز از عرق آن
در آن آینه زرد عرق آن در کلاب حل کنند و با شکر آینه زرد برش زرد بجزند و روغن اندک اندک آینه زرد و بچسباند

تا که حل شود پس این را با ساقی بشنند و هر روز چند مرتبه بخورند بعد از آن بزرگ زمان استحمام نمایند دیگر که در شش از بزرگ
 مجرب است کثیرا منقاد است که سه شکر حله بر او بریزند و قدری لایق تناول نمایند و مداومت نماید مجرب است **درواهی** که
 خود در الزام را فرساید که بزنجبیل و بجزند در آب بزنند پس بقیض سازند در سایه خشک کنند و در میان مجرب کنند
 و در تنور گرم بر خشت بچینه خند تا بریان شود و در آب بزنند و آن تخم را بگویند و در مقدار در یک رطل بقیض
 کنند و در نسبت بچینه بقیض خاشاک کرده شنند با مداومت با نگاه سه کف از آن بخورند **درواهی** که خوردن آن
 بعد از معضم دوم بدز الاغ کند خطی تا چشم سبب زراوند مرجم فطر سالیون جعد قشور یون تخم کرفس مرزنجوش منگوست
 نک مشمول **درواهی** که بدز الاغ کند تا خواسته با دیان سبب زره کرمانی بر یک چهارم درم جو بلیک یک مثقال درم دوم
 مرزنجوش پوره ارمنی بر یک یک درم کوفته بقیض بر روز یک مثقال بدیند و دیگر نهیل زجاج از آن در خطی تا بر یک درم اولی
 و نیم مرزنجوش بندیم یک مثقال سدر کس بر یک چهارم درم کوفته بقیض دو دانگ بدیند و دیگر یک مثقال یک درم
 با سبب که چند روز نماند تا بخورند بدز الاغ کند دیگر زیره سیاه را اگر چهل روز نماند مداومت کند بدز الاغ کند
 و ما نظر از کون قوی التبریل و غیب الضل است و دیگر اگر بر روز سه بریم درم از سدر کس در آب بکوبند حل کرده
 تا سه هفته بخورند تبریل بغیر ازیت کند باید دست که بقیض مین سببالات و در رت دیند و تقطیل نماید و بر عطش
 بکشد و کثرت تب و استقامت یا بس و تقطیل نوم میند است و عرق آوردن در و نملها گرم و محلول چون روغن شمشیر شط
 باشد در اطراف خط است سبیل دوا و همچون کونی و انفراد بخورند و بعد از آن در شک بخورند و جو سبب از این سخت
 با سببش بخورند اعانت میدهند بر تبریل **درواهی** که حبس سرق کند و مسام ببنده در ح سحاق کشند بعد از خواب
 در آب نجیسانند و بچیند در آب او تنها با بشیر بر خشت خاشاک خوشاوند **درواهی** که عرق نکند باز در با قدر سیاه
 سیاه از زیر بار یک ساخته بار و غلغل میسند و برین مالند کل ارضی مردار سنگ کجلا بمری ساخته بار یک ساییده
 کجلا بماند و دیگر کلسرخ گلزار افاقا حصف کند روغن کل یا کجلا ب ساییده مالند و درین روغن مفع تمام
 دارد و غذای که حبس سرق کند بر سبب گوشت نمک سوود گوشت کادو امثال آن هر چه غلیظ بود باید دست کثرت
 عرق سبب اگر استوار جلا بود بقیض نمایند و اگر کثرت تناول غذا باشد تقطیل نماید و فرمایند و جمع در چست بود دارد
 و اگر ضعف بسک و انقاع مسام بود و آن از نور توت و طه و ضعف معلوم شود و حایات بکار برند و اگر از بسیار
 حرکت و گرمی بود و اذراط ریاضت و امثال آن بود قطع سبب کفایه کند و اگر از دفع طبیعت بود که ماده مرض را منفع حقه
 از وجود حی و وقوع تب در روز بخران معلوم شود حبس عرق کرانی و با باشد کثرت و خود ضعف **درواهی** که حبس عرق
 پای کند شب بمانی باب حک کرده و نک نمایند و همچنین و یک بوق سوسن و اس طرفه آد آب صحران **درواهی** که بجز
 عرق دومی کند بعد فصد و سهیل بکار آید نفوع زرشک کاسنی و کشیز و غاب توت شامی و زرد آلو ترس

ترش و شربت آلو و عناب و سماق و بعد از حصول تنقیح و لطیفه پوست نار و آس و در یک طرفه و جوز السرد و حنظل بود که باقی
 و بر بدن مانده و آنچه در صحن سرق میفتد است اینجا نیز بکار آید و دوائی که عرق خوشبو کند خوردن خوش شمع و استغفار پیش
 بر روز یا استغفار بکنند و دلک برین بقرض من عرق که در اقرص نه گوید خواهد شد و سگ نوشیدن آب نهد آلود خوردن
 کرفس و عمل نمودن است بانی که در آن شب حل کرده باشند و باید که سه درم شب در آنقدر آب که بر آن عمل توان کرد مخلوط
 باشد و دوائی که بوی عرق خوش کند صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل صندل
 یا مجموع ساییده در حمام بر بدن فریز عمل باشند دوائی مرد در سنگ سفید سبانه و کلبه شسته ترص کنند و در میان برگ
 گل تازه نهند و خشک کنند و باز سبانه و کجا برزند و دیگر تو تباب نمک شسته خشک نمایند و کلاب و کافور برده و کجا
 برزند دوائی که عرق آرد بداند که موقات خارجیه تمام است و انکسار یا فصد و حرکت و نه خوردن انکسار آب و فصد و کلاب
 و قدری سکر که در در شکل بسیم آینه برتن بپوشانند و همچنین زعفران با بونه تنها با بونه ارمنی آنجه مایه بدن و از معرق است و خطبه
 سکین ساده یا بزرگ است که تنها با کاسنی در مثال آن نوشند و همچنین شکر کل نقیبه و نخود آب و قلیه زردک
 دوائی که زرد خون از جرحه و شریان باز دارد و آنکه فقط قطار دم الاغ وین بر سر من همه را مانده سر سبانه و کجا
 رشتنهای بار یک بسیندی میفتد طوت کند و در اسحق بر آن ساییده ندر خم نهند و دوائی اسحق دیگر بالایش باشد
 بنهند دوائی اول با یک ذراع اسحق جرحه اسحق کنند پس بگردن چشم جرحه و با سفیدی سفید طوت کند و ضمیر
 دوم الاغ وین بسیار بار یک ساییده بر آن چشم باشند و در جرحه نهند و بپزند و اگر چشم حاضر باشد رشته بار یک یا سفید
 عذکوت عوض آن نهند دوائی که خون از موضع جرحه زانو باز دارد و زرد را با سکر که کرده جرحه نهند یا کجا کل انکساری
 بگذرد پوست پنج نواح اینگون بر یک خم جرد کوفته بخینه با ب شسته صادق سازند و وقت صبح کلاب قدری سکر که انگوری
 ساییده طلا کنند و بالای آن خرقه بپولان آب برت نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقه نمایند دوائی که عرق بدست
 نبات نافخ است در اول ظهور تقاطع میزدیم بر بخورند و در دوم بکدرم و در سوم بکدرم و نیم موضع را بصبر نیز طلا کنند
 و هرگاه رشته ظهور نماید باید که بار چوب سرب که بوزن بکدرم باشد بچیند و از قطع شدن رشته بریزند مگر آنوقت که رشته
 دراز شود پس در صورت اندکی از آن قطع کنند و باقی را بر بار چوب سرب بنهند دوائی که نقشش در صحن سوم شده
 مله و صغیر عام است حسب بلبلان زو قاریا بسبب شمشاد شنی فلان سفید فصل سیاه دار فلفل و جرمین فلفل اسالیون
 اسارون زیره بزرگ بر یک چهار درم بسبب نواح از خربک شش درم بسبب رشته شربتی یک با قلاب شش درم
 و بنده و دیگر عام خم جرحه چشم کند تا هر یک بکدرم زرد و در صحن جرحه سیاه زعفران هر یک درم چهارم
 بلبلان هر یک درم طین الحجه چهار درم بسبب رشته شربتی با قلاب دوائی که کجته کتون جرحه موضع کزیدن
 سگ بوان بکار آید زفت یکرطل جاوشنیر در سکر که حل کنند و زفت با دوی بسپزند و ضما کنند و سیر و پیاز

و طبعت بر یک بن کار کند و نقل است از حکیم کاشف که بخورد برود مسیح چیز نهند از آب پیاز نیت در علاج مکتوب و
 طسریق شبیه انوش که نیم من پیاز آب گرفته در شب باروز یا شامند و دیگر تخم فرسوس بن نوشاد بر یک دو جزو
 زنجارنگ بر یک سه جزو سه کس سوخته بر یک چهار جزو فلفلس نیت جزو فلفلس نشوی سازند جزو دم کوفه در جرته
 باشند در ریاضه فرمایند تا عرق کند و کام و غیر آن تدریج عرق آوردن کنند مخصوص در ابتداء و به استقران مشغول نشوند
 تا سر بیرون کشند و چون دهند که ماده بسیار از جرته آمد و عرق بسیار در دست آوردن آسایش و بند پس تدریج استقران
 کنند **کلمه نهم در انفاذ ابله در وراس** نافع تباهی خصوص که معارض شود بعد از دو سه شب بر ششم
 صبر فلفلس شور نخاس پنج جزو زرد بر یک نیم و قبه برگ مید خشک پوست انار بر یک نیت در دم و عرق اس خشک از رخ
 سنج بر یک یک و نیم سماق در باغین دو انده و قبه در و رگ گوشت بر دانه و خون فغن از جرته سازد در و معاش را
 نافع است از نیت هر کند دم الاخوین مساوی کوفه نیمه استعمال نمایند و دیگر مسیح گوید که این دوا را از او بود و به شنبها
 فاسد را سود دارد و صبر نوزد بر یک یک و نیم در دو جزو بمباریک بسایند و بزرد و نیت حیات بر شنبها کشت در و رگ
 جبهه اکل و قروح ساینده و قطع خون جرته در و بایند گوشت و نیت در دم و قروح در انصاف بر او آورده است در او و بعضی
 مسائل ذکر یافت در و رگ نوزد جبهه در طبابت بیرون گوشت بسیار جبهه است که در مصاف دم الاخوین بر یک دو دم
 نخاس سوخته بجز دم از نیت پوست انار از و نیت کافه گوید سوخته سدر بر یک دو دم دیگر گوشت بر دانه در صاف
 را نافع باشد و خون جبهه باز دارد و از نیت دم الاخوین رگ کند رگ کفار کل از می بر یک یک دم عدس سفید دو دم دیگر کوفه
 را پاک کند از نیت بی سپیده از بر بر یک دو دم نشاسته است دم کوفه نیمه استعمال نمایند و دیگر حالبس خون بود از نیت
 شیخ کند نیم جزو دم الاخوین کفار بر یک یک جزو از نیت در جزو در و رگ الیونکوس حس خون کند از نیت در جرته
 رگ باشند سودا و زرد بر دانه زنجار چهار جزو صبر فلفلس بر یک نیت جزو کند سازند جزو فلفلس حصب بر یک نیت جزو
 ساینده بر فلفلس پاشیده خشک بکار بند در و رگ حصبین جبهه زرد دم جرته نظیرند از کند در صبر از بر یک نیم
 سماق زنجار سفید دم الاخوین بر یک یک دم یک نشسته دو دم حصبین مثل غبار ساینده استعمال نمایند و مفودات
 این ترکیب بن اثر دارد در و رگ کلام که جرته فرزند را یکدفعه در و نیت تمام در و چون بسکند غده لویه بخیان
 یا بسکند بسکند سینه زایل کند و از جربات و سوراخ است کل از می کسینج بر یک نیت کینفقال جهت بلوط کینفقال نیت
 یله دم و نیم کند و دو دم کفار نشسته نفعال از جرته کز اینده باشند در و رگ سفیر در رفع اکل و کفایت در و رگ نیت
 کا فر بر جبهه در و رگ نخاس بر جان بوده نصف جزو است پیاز سوخته یک جزو سوخته در و رگ در و رگ نیت
 حار لزان و پهنه و تورم بغایت و ثور و عجب النفل است ضد اسهال نیز فر صبر زرد با لویه زرد کند در و رگ
 میرویدانه گوشت را دواصاق میکند جرته تازه را کند صبر از نیت دم الاخوین مساوی سخی کند و زرد کند

کنند بر جراته بنند در روز و در طول سال بلکه خاصه اکل دهن دهند اگر سود دهد سبب فوق شد هم زینخ زرد کبریت
 زرد بر یک دانه درم نشور نخاس کاغذ سوخته هر یک سبت چهار درم کوفته بخیزد در قروح مستفنه در طبع خشک استعمال
 کنند و در قروح یا بسبب بر عتکل و در بعضی اوقات بارز عین کل غسل فرور گلنار که از هر است و در زمانه جرات
 بخایه نرنگنار صبر زرد نشور کند بر سه برابر فرور **مسعد** از جرات حکما قدیم است در زمانه جرات **عسرا**
 و تخفیف آن در قروح سابع بر دهن گوشت زایده و در استفاطو بر سیز ناب سباب جدید است و در او میسوس
 مسطور شده در **ورم** از جرات حکیم سعد الله کسلانی گلنار زرد کند رم کی محمود کوفته بخیزد بر زخم پیشند و دیگر
 رویاننده که قروح بر طبر میفید بود کند بر درم الا خون انزروت نوشتا در زراوند طویل مسادی ساییده فرور کند و دیگر
 که نافع بود بقروح رطبه قروح در هم کند و قطع سیلان از هر موضعی که باشد نماید زراوند هر یک بجز دم الا خون لبان ذکر
 گلنار هر یک ده درم انزروت سبت دم کوفته بخیزد مورانزیت چوب کده و در ابران پاشیده در قروح نهند و دیگر
 علم قروح اسیر سفید راج گلنار انزروت برابر کوفته بخیزد بکار برند و در انزروت دو درم کند که یکرم کوفته بکار برند
 و دیگر مرابا سوخته مازد سوخته قلعیا رافنه مردار سنگ سفیداب بر یکد رمی کوفته بکار برند در ور کد مل قروح صبر گلنار
 اقلیم اسحق رو سنج مساد ساییده بکار بند و دیگر که تو تیر از آن است صبر زرد و جو گلنار مرابا مساد بکار بند و دیگر
 انبات کم کند پوست محکم سازد قروح را بر گوشت نماید اسیر یکد رم انزروت اگر کسند بر یک سه درم زراوند است
 لبان هر یک یکویفه بکنند و بیامیزند بکار بند و دیگر جهت اومالی قروح بجهت سوس سوس سوس آبن در کل که سبب که باب
 غوره ساخته باشند بکنند و بسوزند پس بگردان کنند و بیامیزد در آن بکار بند اگر بار در سنگ سبب سازند نیکو بود
 فروری که گوشت فاسد را کم کند و سبک است هشمان بار یک ساییده و گوشت فاسد باشند و اشجار اسحق
 از وی تو سبت در سبک اسحق و سبب هم همین عمل دارد و دیگر که گوشت فاسد بخورد و سبب است بپند و دخت کند و سبت
 بر شدن و در اول سبب جهت بپاشاید و در بی چسبند گوشت بر داند کل از بی شنیاف ماینا بر یکد رم کل مخوم مردار
 کند هر یک یکد رم و نیم دم الا خون صبر قوطی زراوند مدح هر یک دو درم انزروت چهار درم کوفته بخیزد استعمال نمایند
 و دیگر خم زاید بخورد و از تا کل مانع بود قلعیا سوخته مازد گلنار رطل صبر راج مساد کوفته بکار بند و دیگر که گوشت زاید
 و گوشت مرده را بخورد سبب زنگار مانع بود و غیره بشیر و کار در او اگر زنگار در دکنند گوشت نینموند زنگار هم خود انزروت
 دم الا خون صبر کبر با شق و در گلنار کاغذ سوخته عروق هر یک جزی کوفته بخیزد بکار بند فرور که نافع است جهت نال
 و بسیار قوی است مازد سدر دم قلعیا خام چهار درم و نیم قلعیا سبب زنگار صبر نشور نخاس هر یک
 یکویفه با عمل هشمان نماید فروری که نافع است از عفونتها و خزوه پاک کند قروح مراد کند قلعیا سبب انزروت هر یک
 دو درم زنج سبب چهار درم تو بال نخاس و دانه درم قروح سوخته زنج زرد هر یک کویفه فروری که جهت اکل سبت

با این حلیت و قلیلی با دام اثری عجیب مشاهده کند و اگر حلی را درین بچشاند و طلا کند باورام کفیل آن بخر
 و بملات و دامیل کند در مفلوظ سیرم کربس ترنج داغ اثر سموم و طلا کردن آن تو با برود از دیه معید
 گذشته روغن اجمر اشکن و مالید آن در کفکال جمع او را مصلبه عاجل النفع است و سیم نافع است و عقاب
 و شرب بروج و جمع سموم بارده در مفلوظ سیرم گذشته روغن امله مور اسبیه کند و قوی گرداند از غش
 برگ مورد پوست نخ صنوبر با سوسه کوفته در آب بزند تا هرا شود صفت کند و بچند آن روغن کجده اضافه نماید و بچشاند
 تا روغن بماند و روغن ترنج تیرمین آن بر غل قدم جبهه رفع برودت جوادر سفار معید است و مورد و زیند و بی
 عوق خوش کند در مفلوظ سیم تجریر یافت در روغن تخم اترج چون کسی بان ترین کند عقوبت نزدیک او نباید از او پیر
 از نیه روغن اذخر بجمع اقسام حکمه مردم و بهایم نافع است در مفلوظ سیرم روغن اینشتین روغن کوبه که در او
 سیاه کند و کسر کند چهار اسود در او در اینشتین لادن حب انار هر یک بخورم را بسیار در در و کتان بچسبند
 و کیهفته در روغن بود تر نشند پس سبب تورنگ مالند تا حل شود و بوقت حاجت بجای بزنند روغن با بونمه مکل اوجاع
 و محلل او را م بارده در بیاغ و در مفلوظ اعیار روغن بادام که تیرمین آن بوم و درنی نافع است و خوردن آن چنگ کیرن
 سگ دیوانه میفید برود و در او دیه مسطور شد روغن بایان تریش و نمش و کلف و هین و آثار قروح برود در مفلوظ
 سیرم روغن نمقش جرب را تیرمین براید در صواع ذکر یافت و روغن سیدالنجیر کلف و نمش برص و جرب را نافع
 است نیز در مفلوظ سیرم که شد روغن بیهینه و دیهفته بر بوضع که مالند و بر دیانه بگیرند یک خربزه در سوراخ
 کنند و در اندازان بیرون آرد و زرده تخم مرغ کسی عد در وی اندازند و برگ مورد کوفته و براده آبن حسیه کرده
 هر یک ده درم روغن زیت پنج سیر نیز آمیزند پس سوراخ خربزه را محکم کنند و بکل حکمت گیرند و کشت در خور نشند
 و بیرون آرد و کل در سازند و میان آن خربزه را روغن زیت مالند تا جان تر سیم شود و کجا بدارند و دیگر است
 زرده تخم مرغ بچسبند و بست مالند و قدری نوشاد در سوادی بریزند در کشیده کنند و بکل حکمت گیرند و قدری سوسپ
 و لیضه را مبر کشیده بندد و بگیرند ظرفی در میان آن سوراخ کنند و کشیده در آن سوراخ کند و کلیم گردانند
 و کشت در آن ظرف کنند و نش زنده چنانچه نمش پشت کشیده باشد تا روغن از آن میرزد و دیگر زرده تخم مرغ
 خوشیده با براده بارده روغن آب بر نایه یا بالار چکر گذشته و با از آن چیزی گران موار بکنند تا روغن از آن
 بجای ماند و روغن پشت بگیرد زرده تخم مرغ با لایند و در آفتاب بگذارند تا روغن از آن جدا شود و دیگر خامه سیاه
 قوی و بونه کند در مفاصل که کشت روغن حیات نافع بقوام و استرغای مفید بگیرند روغن کبرسته قسط
 در سبب کل کنند و از پنج عد و داده و دمار سیاه زنده در آن افکنند و نمش محکم سازند و نمش نرم بزنند تا هرا شود
 پس در آنش فروزد آرد و بگذارند تا سرد شود بعد از آن سرد بود آرد کنند و از بخاران حذر نمایند و کجا بدارند تا سرد شود

شد که افاد و رحم فرود آمد و از کمر تا پایش کوفت رسیده بر طبقه نعل روغن دیوار قاب زدیم و بر روغن دیوار مالدین
اعضا و بعد از آن مالدین روغن گل بر طرف شد باز که روزی و گاهی قاب بزرگ کنند با رنگه یا رنگه زرد و جوهر سبز
دیوار اصل السوسین جمله در آغوش در ملبه بر یک یوقیه کوفته با یوقیه دوده مسفت کسی که نخورد بر میان میکند آنچه که
کنند تا خوب منجمل شود پس در یک باس رحل و نشت آب و صند دود و متقال پند با نشت بلایم بچوشانند و نشت
آب بند بود بماند نعل را بکلیف بر دارند و یک همان قسم برش باشد آن نعل بر آورده راه بار چکه در همان یک
بیترا نه و نعل را که در آن سبج بماند نماید دور کنند بعد از آن روغن کج است و قیه که دو صند متقال بشود و عمل کرده
باش بلایم بر آن نعل اول بچوشانند که آب جذب شود و در آخر احتیاط کنند که روغن نسوزد بلکه اگر قدری می ماند
بیتراست پس متا کرده باز آنک که جوشش دهنده تا بقیه تری بسوزد اما احتیاط کنند که روغن نسوزد و اگر تخمین چهار سه روز
روغن صند از بالا بردارند و مایه که در ته دیک ماند دور کنند صوابست و فرستادن روغن تا یک سال بماند حکم آن
جربات خود نوشته که چیده در معاصر دور در فرمن اگر بپانزده متقال موجود بود پنج متقال قنده اضافه از آنکه
کنند بپوشد و اگر حیاطا آبله جدی بسیار آید و بچاقه و فرحانجامه بکند متعفن شود قدری که فرودین روغن عاقل
قیس بزین استعمال میکرده باشند نافع آید روغن زعفران تخم لوان کند و حرارت غریزی را در روز روغن زعفران
را قلیل کند برود و مظهر میوم که شسته روغن بنفشه بر روی اسبیه کند و مواسک بر بادند و شنبه را سوسه
بوده در انگلیس دار ایجه زایل سازد و کلفت در برص من بزاید چون هلا کنند در ادویه اعضا شناس گذشت روغن
شیرین صناعان حبه جمع اقام زخم دنا صومر جرب بکله هخران پناه در سبج معاد و اسیر و نو صیر امر استعمال میکرده
و فراید بجزیره با استعمال بطور منی آید حدود خطای بجزیره شکوف کات سیفند جوهر امرد در سنگ قلیل بران تخم لوان غار زرنج
سرخ مویسانی کافی بر یک بر یک اسیر اسیر اشق اسیر اسیر در ملبه خوب گردی و زرنج ملبه قنده خوب ملبه زرنج
بلبله که منفی بر اشق اسیر اسیر اسیر است درخت میلان برگ خا فوطل کانه خانه عکومت خوب صنی خوب بر یک
دو اسیر دوده هم سه سوه جوهر یک اسیر زرد جوهرش سیراب برگ نیم نازه آب برگ همان بر یک نیم روغن زعفران
یک من روغن زرد جوهر برگ خا دار ملبه دیوار زرنج اسیر اسیر اسیر اسیر اسیر اسیر اسیر اسیر اسیر اسیر اسیر اسیر
فروغ ملبه زرد ملبه آله خوب صنی نموجر اصلایه کرده با چهار من آب صند پخته تا یک من آب بماند صاف نموده و کاپله
و باقی ادویه را کوفته با برگ نیم تو آب بان در روغن کج آب در روغن نماد انگاه در طرف صنی یا شیشنگه که دارند و
زیرال در آخر میندازند که شاید کف کند در اسیر زرد و خوب ملاحظه باید نمود که تکاملی در تحقیق نشود که باطل باشد
دیگر قلیل الا جزا که صاحب کفچه تجسبه بر نموده و گفته در انجام زخمها تازه بپوشد زرنج اول است پنج یک دیوار زرنج
پوست درخت میلان نند جوهر اسیر چهار صند متقال کوفته با روغن زعفران که میندازند و ششم تان میگردند ششده

شغال با شش نرم بچوشانند که یک کف کند تا آب بسوزد پس مستنود استعمال نمایند روغن عصاره حله برین برآید
 رقل بود برین دربر موضع که باشد بکشد در موقوفه سیم که شسته روغن عصاره حله که سودا دراز کند و سیاه گرداند و از روغن
 باز دارد و کبریز پوست اول هفت درم آب برگ مورد و روغن شیره بر یک نیم گرم شکر آب انگوری یک من شش نرم بچوشانند
 تا آب بسوزد برود روغن بماند پس سردم افاقا و پنجه درم لادن شمی در آن حل کنند و در این جرب نماید روغن
 فرفیون که در جرحه عصب که از تره باشد و از روغن دورم عناب شکر بکار آید بر دستخ در موقوفه سردم روغن
 قسطه نماید این بر عملی که مورفته باشد و بریداند بسم آرد آنجا که شسته روغن گردو با صحراب قرصه بارده را
 میفید است را کله فاصو چشم رافع آید و طرفین گرفتار روغن این چون روغن بادام است روغن کل را در روغن فاصو
 و موافق بود و در ده و باره و مقوی اعضا و ممل حلاط فاسده و مکن بوجاه استعمال آن بزرگهار و مانند گوشت
 زخمها رقیق و نجفط رطوبات و مصلح خفاقت او در بین وی است که در آب مورد و روغن عرق و با در بر تروخ و خوشنمای
 حاره و خوردن او در روغن ضرر ندارد آید و زریخ و صابون و ذریخ و شال است در بحث صواع که شسته روغن
 کل بادام چون رسر که پزند جرب و حکم را رافع است بسم در صواع که در است روغن که بدم و چه مسفه و تو باره
 سودمند باشد ممل بلین بود و سوزش حرارت رسا کن کند و اورام صلبه و حاره را رافع است صفت آن بر چند نوع
 است یکی آنکه گیرند که هم با جو پاک کرده یکرطل در شیشنه کنند و مطین سازند و در زمان شیشنه قدری بیض خرما
 نهند و طرفی از در میان سوراخ کنند و شیشنه را در نمون در آن سوراخ کنند چنانچه گردن شیشنه در آن سوراخ محکم
 باشد و شیشنه آنی از سوراخ بیرون آمده باشد و طرفی در شیب آن نهند و شش نرم در آن طرف نهند در حالی
 که شیشنه در سوراخ شیشنه آتش در در روغن مقرر شود و نود عدد که کند هم با جو پاک کرده بسندان مانده نهند و مطرقه
 یا سخی این بجای که گرم بر در آن کند هم با جو نهند و از این بقتارند که روغن از وی بیرون آید بر درازند و استعمال نمایند
 و در آنکه کند در وقت در وقت این انداخته شش شسته بکنند تا روغن بکشد و گاه بطریق محصل بلاد بکشد و در وقت
 لادن که سودا ساه کند و دراز و فقادن نگاه در دلا و کن صلاح بندی حلا حصف کلی آله تا آب برود و روغن بماند
 و بر روز سه تا آب برگ پنجه در یک عقده بشویند و این روغن بمانند و دیگر مار حونه بکوبید که او میور سیاه کند و بکند
 دراز و یکرطل روغن مورد تازه و ده درم لادن نیک در وی کشند و پنجه از وی بخانان برآیند نگاه در و دیگر سنگل نهند
 و با شش نرم بچوشانند تا لادن که خسته گرد پس شیشنه کنند و جو بسته بکار درازند و روغن لادن این سینه گوید
 که او سودا سیاه کند و مانند نایه برگ لاله سیاه خنک کند و کوبند و پنجه و روغن زردی بار و روغن پنجه تازه بیاورند
 و در شیشنه کنند و اندک زنج میفید با وی بیاورند و دست روز تا قناب نهند و میان نهند و کجا درازند روغن لادن
 سوراخ چار و پنجه ریخته باشد بر دراز و علیه کلی برگ مورد بر که یک خرد و چهار در شکر آب ریحانی تر کنند

کنند یکیشا ز بس بزنده تا مهر شود و بیالانند آن آب را دیگر باره بزنده تا آمد لک غلیظ شود پس محمد بن یحیی
 کبیر را گفتند و بر مقدار یک رطل روغن ده درم لادن بر افکنند و کجوشانند تا آب برود و روغن ماند هر شب بن مور
 بدان جوب کتند و با باد و بویج و درشتونید و دیگر مویسپاه کتند و از روغن با زرد و زعفران خرد و او هر یک یک کوبند
 قسط از در اظهار طیب جاما ساج مندی هر یک یک سه و قید روغن زیت یک رطل و نیم شتر آب سه رطل در او با نیم
 کوفته در شتر آب در روغن بزنده تا شتر آب برود و روغن با باد و روغن منسجم که حکم نهاد الدین محمد بن یحیی کرده
 پنج نفیسه دو درم توپسته شتر آب سه نفیسه دانه متو با دانه شیرین هر یک سه درم متوفندق متو بخلک متو کشمش
 منبند و آن هر یک چهار درم متوجنوز و متوجسب از لم متو کشمش خیارین متو کشمش که و کتید هر یک هفت درم جوب
 چینی ده درم موم کا فوری چاه درم دهنه نازه صد درم علی الراسم ترب سازند تا از آنکه حمام برفه باشند و کتید
 در شب کشیده باشند دراز یک نموز عوارة حمام باقی باشد تا اند و غوی نماید که بن سبیل با ریشی باشد و دیگر
 مشک که درم غیر ششپ یک درم نیم لادن کل که کلکسرخ سبز گس سبیل طیب کل نیلوز کللیل الملک خازر گس
 بر سیاه و نشان غب الثلب بخل جوز صمغ عربی هر یک درم شیره تخم خیارین زینون کا در زبان نبات سفید
 سفید کمر با نسکو هر یک سه درم شکر شسته چند درم صندل سفید کلاب سیاه صد سه رخ شیره تخم خزبه حاب سیاه
 شیره خشک از شیره جود حاب کل خطمی شیره تخم خزبه شکر شسته شیره متو با حبل شیره متوفندق
 شیره متو کشمش منبند و آن شیره متوجنوز و شیره متو بخلک شاهره شیره کسته زرد او متو تخم کدو شیره مغز
 خسته متو حاب کشمش زاده شیر خشک زینون فایند از خیز زرد حاب بکر شیره خرچک هر یک ده درم ریش اذنه
 درم حباب سیستان هر یک بزنده درم آب جویبختی بست درم عوق کا در زبان عوق زریانه کلاب دهنه نازه هر یک
 نیم درم عوق بید مشک یکین موم کا فوری درم نیم علی الراسم ترب سازند و روغن کدو کوبیر از روغن کاهارد
 در نیمه زار بر دانه بگرند آب کورده خور روغن زیت یک جزو با یکدیگر کوشانند تا آب برود و روغن با باد
 و قدری لادن در آن اندازند تا کبکب از روغن بگرند و دیگر تا بستن توده که کید که سه درم است و مور را در آن کنند
 و کسب مور را سودا و روغی ریخته زار بر دانه و ششپا را سه درم است که در ششپا را مقصد و با صور را شفقت با برگ
 مور در بگرند و آتش بالا نیند و ضعیف است کرده آتش را با رطل نیند خورشید نیم دقیقه لادن بیامیزند و کیشا زرد
 نگاه دارند و زرد دیگر شتر آب رطل روغن نجه باوی بیامیزند آتش نیم بزنده چنانچه روغن تنها با باد و قوت حاب
 بکار بند و روغن که سوی را سیاه نگاه دارد و عصا حنظل چهار رطل و کافور حاضر نباشد عصا پوست گردگان
 ز روغن پنبه دانه روغن مور در روغن آله هر یک حبل در سه درم و در و آنک کلک بطل شد میسبیل سبیل
 شونیز کشمش حنظل فر نفل قسط نهب الذیره عود خام نفاع اذ هر یک نه درم کوفته تخمه با عصا حنظل

بجوشانند تا به غیب باز آید پس روغنهای سرد کنند و بچوشانند تا آب برود و روغن بمماند و موردان روغن المسک
 روغنی که گفته می شود نشود طبع او است سیاه که شقایق انعمان برگ مورد بسیار نشان بنیل الهیب سینه و کله
 تخم کرفس یک بریک یک جفته در سه حطل آب پزند تا یک حطل آید صاف کنند یک حطل روغن خیزی در جلد کرده باز چوشانند
 تا روغن بمماند پس اتفاقا خاک ترخت سنوبر بر یک نیمه در حطل گفته در کجا هارند هر روز با لانه روغنی که در آرزو دارند
 در از روغن باز در دحب آنس سیاه لادن اتفاقا بسیار سیاه و نشان هر یک نیمه و قیده روغن اس دوزده و قیده شراب
 عقیق قابض یک حطل روغن که جهته درازی بود سیاهی آن منع تشق و معقول آن منقول از جرم است تا از پوست
 ملیله تخم مورد هر یک ده درم آنکه سی درم همه را یکوب کرده در شراب بنیت حطل بنیسانند پس چوشانند تا یک حطل
 رسد صاف کرده این اجرا بفرستید صفا کنند مصطلک بر یک چند زم برگ خار سیاه و نشان تخم نشان بود ده بر یک
 ده درم و سه روز دیگر داشته باز چوشانند تا نالت بسوزد نگاه صاف کرده با سببم چند روغن تخم چوشانند تا روغن
 بمماند روغنی که از رتاقه مورد باز در در و در تبار اصل بکار آید ملیله سیاه باز برگ مورد و نیمه و نیمه شراب پزند
 تا مهر شود پس نشان که در باز چوشانند تا نکه غلیظ شود بعد از آن مصطلک نیمه قیده لادن بکوبند در زیت الانفاق
 یک حطل بچوشانند تا یک حطل پس این روغن و شراب بلوغ با لوسیه گرفته بچوشانند تا روغن بمماند شب با لانه و صباغ
 بلوغ اسس بنویزند و روغن که مورد بر دیند در در غلبه سودا در قیوم بسیار نشان با بون بر یک کوبیده در دست پزند
 تا مهر شود و نشان که پس یک حطل برین آب با یک حطل روغن بان پزند تا روغن بمماند روغن باغ روغنی نواز غده تشنگ
 خوب است و چند در اشک بخت بینه درون موی سفید را از موضع در اشک بر آید استعمال این روغن موی سیاه
 بر دیند و سبب است متقال برگ مورد باز دره متقال در چهارده متقال آب بچوشانند تا نصف بر یک صاف
 نموده با سه دست متقال روغن که بچوشانند تا روغن بمماند و شش متقال نادن در آن حل کنند روغن مخرع
 حکیم علیه که در غلیظ شیور از سقوط و در آن سیاه و زهره کردن بی نظیر است بر سیاه و نشان طبع شیر که سملق زرد
 حصار مصطلک بر یک یک جزو لادن پوست نازو فل پوست ملیله بر یک دو جزو پوست ملیله باز در سبب بر یک کس جزو
 امله منقحی رخ جزو برگ زرد دوزده جزو او به یک کوفته کرده یک شانه زرد در آب که از نده و شش زم پزند تا قوت دو
 در آب باز آید و دست خوب بمماند و صفا کنند لایه کوفی که جرم در او سبب راه مانده باشد پس روغن کچده خالص نگاه
 جزو روغن کل بچاه جزو اضافان نموده با شش زم بچوشانند و بر سبب میزدند باشند در آخر آن جرم بسته می شود
 اول بیرون آید و سبب که دره در ظرفی کنند و بعد از آن روغن را خشک کرده بر آن ریزند و همچنان نگاه دارند تا یک
 و یک خرفه بچوشانند که سبب آب نمائند و سبب روغن سنوبر و روغنهای شامی درین باب روغنی که معروف بر روغن
 جرحه ناما صورت بسیار برگ نیم بکاید و بسیارند از آن قرضی سازند و در سبب روغن تخم و دست چندان است

انداخته بزند چون آب نماند فرو آورده بکار بند دیگر مسمی است مثل شکر نافع کوب و خاکش در خراب و مشک و کجا
 اعضا چون در آفتاب باشد شکر صدف زرخ نسل جگه رسیس گوگرد بریک در نیمدم بار یک ساینده در دو کوسه
 روغن کجدا گنند در ظرف آهن کرده بفت روز در آفتاب بداند دیگر معروف بود در ایتل بر روغن چغندر و ناصور
 که باشد بسازد نسوت بهاره آمله هلیله بلیله در بلیله کر او بر یک بچیزم او در باب ساینده در پشت چندان آب قندی
 روغن کجدا بزند چون آب نماند فرو آورده بکار بزند روغن چغندر همانچن که در دست و پا بزم کجی دو توله
 سنده در چهار توله نیک علی پشت توله روغن کجدا نیم سیر تخم روغن را بچوشش آرنه چون کف بشیند سنده در اندازند
 و بعد از یکساعت کجی و بعد از ساعت دیگر نیک انداخته فرو آورند بوقت خفتن که دست با آب نرسد در دست و پا سینه
 بر جا که باشد باین روغن سازند در روی آتش دست و پا گرم سازند و دو سه گرمی چوب کرده و با سیم لیده بر آتش
 گرم میگرد و باشند روغن برای تو با روغن در تمام زخمها و خاکش نافع است سبب سنانا زرد چوب در روغن
 شکل گیری سنده در روغن با بریک مرغ مقل نیده توت که گوگرد زرد بر یک نیم کبیلارک کر خزه سار و جبر متی گوشت غش شکر
 سینه شفت رسوت صندل سرخ که سفید که بر سالخ بخته برک سرس لوده به مالک سید کابی بر مثال تخم پزار بر یک توله
 که نیت بخت روغن گاو و بار با خرد ظرف مسی انداخته با سینه چوب نیم بلیفته سخی نمایند دیگر که سومی است در آتش با بر
 تسین و زنگ آهن کند و بسیم نضارت و چشم بھارت بفراید در اوجاع مفاصل و بیست اعضا از آنه نایک بر سر تریج
 کل کوی بینی نلوف کاور سن بلدی سلار س دیو در لوده متاک بر یک سج باله سفید مال سیاه سج کور کجی چبا اول لوانک
 عاقره حوالی بیسلو چن چندن سپید اگر مسادی لوزن ملیک تو که گرفته چوب کوفه بنوده با چهار سیر کلاب بچوشاند چون
 چهارم حصه بماند صاف نموده بار روغن خوشبو با سیر با بچوشاند که کلاب جذب شود در روغن صرف بماند قدری متک
 و عنبر داخل نموده بکار هر اند کلمه یا در سیم در الفاظ سینه جلدیه سفوفی که در خدام زانی که پوست
 غالب باشد بجهت تنقیح استعمال میشود جز در مشکط مشیح بر یک نیمدم در غلط نامیران شیخ بر یک کابی مغشتر بر یک نیمدم
 عصاره بچکشت روغن تازه بر یک بست پشت بقیه عصاره بار روغن سیانرین و او به دوران بزند تا آب برود و روغن بماند
 پس صاف کرده در شبته کند در وقت حاجت آب بسیار بر بینی بر کنند پس مقداری ازین دارو به بینی در کنند دیگر
 که تخمیل خازیر کند و صبح در جاست زهره سفید کجی کا خور بر یک کابی زخم زعفران بچیزم صبر عربی مرخص بسیار کادرس
 بر یک در می کشد در دم بکوبند و بجز بزند و یکد ایک از وسط کنند سه روز متواتر چند روز بماند و صند روز باز
 بجز آنه سفوف اسطوخودوس نافع بصره وجه و قطع عرق فاسد و بوی میدن در غلظت دو دم گذشته سفوف
 بر ص اگر کدر تخم شقایق کوفته با سیر و خورند بهر اند ازین مغش شفا یابند دیگر تصب بچق درش
 مع سندی بر یک بچیز و مقل نلت جز کوفته بخت بچیزم باشد تا بوزند دیگر که بین سیاه در بر روغن زایل کند یک سیاه

از مثنوی ترکیب بخورد و ز غا خشک بخورد و نیم روز سه درم شام با مویز منقذ از دانه کوفته بشسته سفوف و حجاز کر
 تر به زنبیل مصطط شکر سبزه کوفته شربتی بر صبح از یک مثقال تا دو درم بر بنده سفوف کمنه جوز کنده در وقت
 معکب معید باد او شیرین مقشهر بر یک چهار وقته خاشاک سبزه سفوف قه که بکوبند و در روز نیم خال تناول کنند و سفوفها دیگر
 که سعی است در حرف الال در ضمن دو اونی سخن تجزیه است سفوف مسودا که نافع است به یقین اسود و خدام و اورام
 اسود اوید و چرب و حکم و فو با دیگر این اسود لوی در لفظ دوم گذشته دیگر که در خدام بعد از تهیه که از تنقیه
 بگذرد و ما را بچین این سفوف به بند ملک نفعی است که لا جورد هر یک یک درم و نیم غار بقون سه درم بسفوف کاج انیسون بسفوف کاج
 کا و زبان بر یک چهار درم بلبله سیاه و کابلی هر یک یک درم سفوف سازند مشربتی سه درم سفوف شامبیره که
 اهل شام بجمع شام چرب استعمال میکردند طبری نقل کرده بعد از تنقیه و صلاح غذا بکاری آید قبل سه درم
 و نلت امیران صینی بخردم شامبیره خشک ده درم شیر خشک مبت درم کوفته بخینه با سه چند شکر آبخینه بر جود شامبیره
 رنجینه استعمال کنند شربتی سه درم تا یک درم مقدار طاقه سفوفی که جهت چرب طلب شامبیره جدی بعد از تنقیه
 در بیشتر نفع تمام می بخشد از معالجات بقراطی مصطط رویه خطای بلوق بر یک یک درم با میزان آن زردت بر یک درم
 کلستر چنت الحیدر بر مقهور و عن بادام هر یک سه درم صبر سفوفی ده درم شکر مثل کل اگر فزاید شکر چون
 کنند شربتی سه درم دیگر جهت چوب مقع بعد از تنقیه بکار آید ایضا منه امیران صینی سه درم بلبله سیاه بلبله کابلی
 تو درین درق فیلکوش خشک بر یک یک درم شامبیره ده درم شکر بر بر بجه کسم مقهور بر بجه شکر بر روز سه درم بخورند
 که جهت چرب کفصام نافع است طبری در معالجات آورده امیران صینی سه درم کریت خام ده درم کسم
 منظوم فوق شکر سفید بر یک یک درم بر روز بخورند تا تمام شدن این سفوف حکم چرب زایل میشود و ما را الله
 سبحانه و اگر عدیل گرم مزاج باشد این ادویه ضافه کنند طاب شیر تخم خرفه کمنه کاسنی تخم کثرت تخم کابور و تخم
 زرشک و انشال آن سفوفی که بگذرد عقارب نافع است بر بنده صینی زراوند طبرلی زنج کبر عاقره قابا لوسو سفوف
 سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم سفوفات هندی درین باب سفوف منقول از شیخ ابوالکلام
 مرحوم جهت جذام بضع عظیم موسوم به تجربید الدما جینیز رسیده و بنده سبب کفایت و فواید کثیره از دیده برگ تیم
 بکمن شمشیر یعنی کلان کتای با بار خج بزرگ آله انرا نادبی انبی بلدی کسر سوکه با بچی همه را جدا جدا بکوبند و از هر چه
 یکبار و اگر می بگردند و مزاج ننوده جلد را چهل زده حصه کنند یک حصه صبح و یک حصه شام بر بندند اول نخودی ملک
 زمان نخودی ملک با نان دیده و بنا بر ضرورت کباب مرغی ملک باید داد دیگر جهت برص محمود با کسر کرد و کباب
 مرغ با هر قدر اباریک مثل سر و سیاه بر روز بوزن یک درم باب بخورند و غذا اوای نان سلنگ و دروغن بشه
 دیگر جهت برص از حجات سامعنا الله مرحوم مندی با کسر کنند سوکه نماید و برود کوفته بخینه سفوف

سقوط ساخته بر در ششماشته تا نه پشم بر وزن زرد بخوراند و در شش و شش می برهنه کند و در انقائی خوردن این سقوط
 باین گویند باطله میگردد باشند که تو بهی چینه در دور کوفته بخفته آب لیون خیر کرده کولی ساخته نگاه دارند وقت حاجت
 باب لیون ساییده طلا کنند **سقوط** مندی بر دو قسم میسی در انفعده با ماسه سجانده و بیکاری با دو خون ملین
 دفع کنند و شتهای طعام اند برای صبح میفید بود و غلبه سودا فرج کند و گرمی معده را دور کند و فیل با بی غلبه
 و قبض و ممکنه و طبیعت مندی بل بند بایل گرمی نوشته اند **سقوط** جهت سرج با ده اطفال رت مندی پناه
 جری رکت چندین زیره سفید هر یک سادی کوفته بخفته بطفل یکساله یکماشته در زیاده را زیاده آب ساییده نموشانند
 و اگر جز اینکو به شب در آب تر کنند و صبح آب آنها از اینه قسم مناسب است دیگر جهت سرج با ده اطفال معمول
 بخورست و تحاف نمیکند که زیره چندی بینی خابراگ بر پیش نیل کتی در جی پناه جری پس بند بخفته پوست ندارد با هر یک
 رکت چندین سفید چندین سوراخ و میند دو اولان بخورند و دوم در جرد تخمین بر دو کوبند بخورند از دو اول
 ماقبل زیاد باشد چنانچه اگر کچو بکیرم باشد زیره دوم علی هذا القیاس تا دینبه بکیرم بگیرند و دینبه معده
 درم بگیرند تا در مخلوقه نگاه دارند وقت حاجت بطفل از یکماشته تا نه شب در آب تر کنند صبح صاف کرده
 حب قوه و نسج بطفل بر بند و نهماشته خوراک طفل قوی تر از آن است که بسن رماق بلوغ رسیده باشد
 و اگر طفل بسیار صغیر باشد باید و قدری بطفل مهاده باشند و اگر ازین عارضه بن درم زیاد کرده باشد
 و جای نفع شده باشد ثقل این دو اب برگ خاسا ساییده ضا کنند در یک جهت سرج با ده اطفال مهم برای
 جبار و در بعضی در سهال البته کار اینک تیس بر سر بر یکم میل چهارم حصه بخورند و همه را ساییده بقدر یکماشته
 باشد و باید بر بند و اگر طفل یکساله یا زیاد باشد بر چهار چیز برابر باشد در دو ماشه یا زیاد بقدر قوت و سن
 آن بر بند کچن این اولو مانا اگر اثر تر ب ایون و نیشل افی بر دارد در مغفوط سیوم تحریر یافت کلمه
 دو اول در نسج الفاظ شبانه جلده شراب افادویه که صاف میکند لون را در او و چدر شراب
 اسنتین دفع میکند سیوم مشرد و به طسوعه در او یکبیده شراب بلادر جهت خدام در مرض در
 مجرب حکای چند در او به اسما شراب تر یا فی فادر بر بسم و نسج افی است در او به معده شراب
 حاشا نفع میدهد سیوم در مسج بودی که ترید و نمید بدن کند در مغفوط سیوم شراب را سن مسکن
 بران و مسنون در معده شربت شامشده جرب در حله و خدام را نفعده در او به اسما شراب
 اسما لیکن رنگ شیره را کلون کند در او به قلبیه شلیتا صیانتی بخشد از ضرر و نظر و سکوم اسما
 متعجبه معده در مغفوط سیوم تحریر یافت کلمه سیوم درم در الفاظ صاویه جلده صنعتی در بعضی لیکن
 کند شوره و مکی شیب میمانی فزه کوفته مبر و شراب تر کنند و چند وقت مالتند دیگر که بسن کل کند و تیار

سبز ربع حصه شیطرج کجھ کو فرباب بندہ طلا کنند ز یک شیطرج عاقره ها نصف خردل شونیز کل شقایق
 رسکے زرنج زرد چوبه فوه مساک بخون زبرشته بمانند و یک شیطرج فوه نبل شب گل سرخ کوفته شیشا بزور
 در سرکه با طبع فوه خسیاندم روز دیگر بمانند و یک نیل بوددم فوه میدوم کوفته تخمه لسه که انکوری شسته سرد روز
 نکا در اند پس استعمال کنند و یک جفت الکھید مرثا در آب پوست انار سرد روز تر کنند پس استعمال کنند و پیش از
 استعمال دو اباب مازو موضع را طلا کنند و بعد استعمال دو اباب زاج و شب سیاه بمانند صحتی اطراف ناشخای
 درخت انجیر سیاه در سرکه انکوری بنمایند پس بسایند و بوره و کبریت زرد و شیطرج بندی بر آن آمیخته طلا کنند بعد از آن
 بسرکه و برون انبوتید صحتی که این سود در کند در بنگ بدن آند و کمش قسط بر یک دودم نم رب ده دودم
 بسرکه کتبه بمانند صحتی که نشان آبله و جرت را رسک آبله آرد و در رسک شسته زنجی کتبه آرد و خود آرد و برنج
 سخوان بوسیده نمزخم خزه حب لبان قسط کوفته تخمه مویز جلد و تخم کتان شب بمانند جمع بسوس انکوم بشونید
 و یکر کاند آبله و جرات را رسک آبله آرد و رسک سنول شاخ گوزن سوخته بوره ارمنی آغوش کوفته
 مازو بشونید صحتی که رنگ اسه کتبه زعفران فوه کمش مصلط مسادی کوفته تخمه باب بلوس تر ساخته
 شب بمانند و صبح با گرم بشونید صحتی دست و پا ز زمان که زینته ایشان است و موجب زیادتی حسن جمال آنها
 صفت خلوقی بینی زعفرانی مصلط نم خرد و در قنیل زعفران زنجفر یک یک جو خون سیاوشان مقلط در جو حله آفورد
 بسایند و باب صفت خیر کتبه شب و یک روز بگذارد و نگاه بر کف دست و پای نهند بجایت خوش رنگ میگرد
 صفت زیرین زعفران بر خرد و قنیل خون سیاوشان زاک زرد خا قلفط را هر یک جزوی نرشد و بر آب و چون
 سوده بسایند و در سردان بزغالک کتبه با ارد ماه و دو سه گرم که چون قنیل پایا و زینده تامل شود و اگر در زیرین قنیل
 کنند قنیل هر روز تا زده کتبه تامل شود و سه نیکوست و بعد از آن ارد جو مابن آب خیر کتبه کرده بلیت یک روز بمانند
 نگاه چون خابردست نهند چون زر کرد و صفت سیاه تو بال این زرباد هر یک نم شغال و مازو و صفت عرسه سیاه
 بر یک کتبه شغال و مازو بر یک دو شغال خابست دو شغال مکر را عیده عیده کوفته لسه که کتبه شسته و در دست
 در پای نهند بجایت رنگ خوب سیاه و اگر بر کتبه نهد نهاده ازین نقشها کند و در دست نهند میان نقش یعنی در دست
 شود صفت مایوسی پوست انار ترش نم شغال قنیل و دو شغال تو بال این سه شغال باب چقدر
 خیر کتبه و در دست نهند و یک عوده بمانند و بشونید صفت فزوی لاجورد و قنیل که گوی رونا من رسکه هر یک
 خردی زعفران مصلط هر یک نیم خرد و کوبند و آب صفت خیر کتبه و در دست و پای نهند رنگ عیفانند
 صفت فروری زاج زرنج رانج صفت هر یک کتبه شغال زک کتبه شغال شب شغال شغال با خایا میزند
 و بسرکه کتبه شسته و بر پوست و پای نهند فرودگون شود کتبه چهار دهم در الفاظ ضایع جلدیه ضما و

ضما و اسفند و روم کج بران در مطاوت مفصل گشتنهما و اخیل الملک فحل مرقی اورام است
 در اودی که به تحریر یافته ضما و اسفند و روم کج بران در مطاوت مفصل گشتنهما و اخیل الملک فحل مرقی اورام است
 و ضما و کسند کسند روم منقش بکند از اینج بر او زنده اگر بقیه مانده باشد دیگر باره همین ضما و کسند و نهادن آن یک
 زاشخی رسین عمل کند ضما و حمره بهیم بعد از فصد بکار آید حدس فشر بگردان اخیل نان خشک که در آن کسوس
 بسیار باشد بچند ضما و کسند و دیگر که در سبزه او انباشت سود و پودر انار ترش بشکافند و کسند و بسایند بر خرقة
 مالند و بر موضع بنهند و شبانه روزی است مگر در دیگر حکله در جرب انار ترش بایست زهره کرده چند آن کجوشانند
 که منقش شود پس بکوبند تا در دو پوست یکسان شود و در حمام استعمال کنند و اگر از ماده جعفر سودا شود و باعدت
 بود دیگر منقش کند و منقش نمند و آنده و با شیره دختران ساییده مالند و دیگر منقش اشجرف رفت و طب کچولن کسند
 کسند نیم جزو همس اینج بجزب منقش مالند بلکه جمیع قسم جرب را نافع است و دیگر جبهه جرب از مغزوت شرح حکیم علی
 زنگاریکه در حاد و دوقیه بر دو روم همس ساییده بر وزن تخم کتان خیس کرده بر دو دست و بر دو بار صاحب جرب
 خضاب کرده بخوابانند و صبح بشویند و دیگر در پاک شود و دیگر جبهه جرب طب مغز بادام تلخ سناری علی در دست
 بر یک سه درم بچند ده درم بسکه که در وزن کل ضما و کسند و دیگر جبهه جرب طب گوگرد در کفینقال بریزد و منقال بر وزن
 کل و منقال پیه را در وزن بکند از نود و گوگرد صلب کرده آمیزند و منقش مالند و صبح در حمام بنشیند و دیگر جبهه جرب
 طب نایران جنت الفضة قبیل در دست سنگ زرد جو به مسادی بسکه که در وزن کل با روغن زیت ضما و کسند و دیگر جبهه جرب
 سنگ بجز درم کسند و فسلی در دست سنگ بر یک ده درم بسکه که در وزن کل آمیزند در حمام ضما و کسند و دیگر جبهه جرب
 نه کوز نیم با همس در دست سنگ زرد جو به خاکستر عطا ملک کسند سفال تیز که در دست مساد بر وزن زیت کسند ضما و کسند
 ضما و حمره که با در سنج گویند جبهه هم اورام کرم و پوست کج را از باقیه بختی با کسینز بسیار قوی شسته آنقدر همس
 زنده که کسند از ذرایل شود مگر نه ضما و حمره سایر اورام بخیل آسینز نافع است پنج کسوس المکون
 با یک ساخته با همس در خلیون شسته ضما و نمایند و دیگر دینک بز کسند بسیل و سرکه بسایند ناینگ فحظ شود
 ضما و نمایند و دیگر تخم زرب بکوبند و با بنوادام تلخ و ضما و نمایند و دیگر جبهه خازیر و مثال آن کسین کادوتک
 کرده و خطی بر دور با یک ساخته همس اینج ضما و کسند و دیگر تخم حله تخم کتان تخم کرب کجا کسند و ضما و نمایند
 و دیگر جبهه خازیر حاصه و صاف یک جزو خضف و جزو با کسینز تر ضما و کسند و دیگر جبهه خازیر که بی حرارت باشد
 و جبهه سلوه نهایت تر سلینج سه درم بمقل چهار درم حلیت اشق بر یک بجز درم حاد شیر فرغون بر یک بخت درم
 قنده درم حله را در سرکه حله ده ضما و کسند و دیگر که بلین و فیل ماده خازیر بجز درم فرغون و بلین موضع جبهه ال
 کسند زنگار و درم تخم حله سه درم ترس تلخ خاکستر جو به انور بر یک بجز درم زونا تر بر بلین کاد و خشک هم یک

در دم زفت بست درم کوفته بخت نگاه دارند و بوم روغن که از پیم مرغ یا پیه بط و اگر فراج تخمیل احتمال کند از پیه
 شیر یا پیه پلنگ یا پیه خرس ساخت باشند آنچه ز موضع خازیر نهند و دیگر که چون ز ماد ضاد کفند خازیر را بنج
 سازد و الا به تخمیل بود که مکنم باک پنج جزو را بنج بنج کوفته در بول بل را می کوبند و وقت طنج قدری بوره
 اندازند هر گاه خوب نماند دست کرده ضاد کفند و مگر که زود بخیل بر دیگرند سخفات ذوق کفند پس بکند خون
 و گوشت و شحم آن و بیکدیگر بکوبند که کشت با یک پس شش است بر آن پشیده ضاد کفند و دیگر سرگین مثل سرگین
 بز سرگین گاو و بیه را سوخته و بکه که در روغن زیت آنچه ضاد کفند دیگر حجر متعادل است که در آب سبب هلاکده
 باشد که هم تقیر و هم کتیا پس هم فرساخته شامی پاک گرداند و بر است برگ ار که که بینه بیکدیگر بندد در بول شش ساید
 بر خازیر که شسته برگ بان بالا آن نهند و دیگر اسحاق گوید که این را تا از مودیم خازیر را منقعت و در زفت
 یک جزو شش نیم که از زود و بجز در پنج کلم سوخته بادی یا نیزند تا هم آنچه شود ضاد کفند و دیگر قسم که آن است
 در شرب الگوری بز و سرگین که بر مقدار صحت بانی شسته ضاد کفند ضاد یا شش نیز چه از زود هم در روغن
 بوج لب یا شش بر روغن بادام آنچه ضاد نمایند تنها با بادویه مناسب دیگر ضاد و در انقباض و نفی نیز مرغ
 سرخ و مفضل صدف کنگر یا سیاه روغن زیتون کشته تا اول را با پایا ز دشمنان یا پایا ز مفضل بسیار مایده
 بشوید پس از آن در سینه کوبند و در انقباض و در الحیمه و در حبیب کفند که شش شش پنج یک
 جزوی نیز در جزو روغن زیتون بر نهند ضاد و در اس که در دستار بکار که بز فطمانا که ضاد کفند
 و خر ق با بیخ کوه بر بچه ز کشت در آب بنج نهند و حصص طلا کفند و دیگر رادع باز و کوفته عمل شسته
 ضاد کفند و دیگر جنه در ساق با قنار اشاره علاج بکنین ضاد کفند و دیگر صبر کلنا را زود عمل شسته ضاد
 کفند ضاد و در بوق حادب خار و پیکان از عین در مفاصل که شسته ضاد و در مل سوسه ساید چهار درم تخم
 کتان جلده بر یک درم موم سفید بست درم بر روغن پاپون ضاد کفند و دیگر که به مایل سو و در زعفران و موم
 سدر و س سفید بقدیم بزرگ شسته بر یک درم اکلیل الملک شازده درم اشقی سی درم موم سفید
 مثل در دما هر چه که هستی است که از نمد بار و دیگر در دما کوفته بختی بسیار نهند و با قدری روغن سرس در دما و نازند
 و ضاد و از ضاد در شان قنار و حارخ حطی میساید ضاد کفند و دیگر خیس طمان مغز و در حبیب حار
 و حکم و در ام حار و در حبیب و مع نزدیک میساید سرب را آب کاسه بسیارند تا غلیظ شود و بر روغن کل یا روغن
 بادام یا سوریه ضاد نمایند و اگر با شش ز آب بارنگ ساید نفع تمام دارد ضاد سلف که بسفوفه نافع است
 نمک سوخته زاج سوخته دروی زیت مازوز و جیره و در سنگ ز زود و دیگر ز کاراشن زرافه در اول نقل الح
 مسک و از روغن کفند موم سر که شسته استعمال نمایند و دیگر یک نایج با کوفته ز بولی نمک جزو بکوبند پس در نیم

بلد دوم

در نیم تن شیر و یک چهار یک آب جندان پزند که شیر و آب نماند پس میانیند و آن روغن را در سفه و چرب استعمال
نمایند و دیگر جهت سفه که بر وی طفل باشد کافور طوسی کله از نرد چوبه بر یک یک گرم کلسترخ دودوم سوم سفید دودوم
سفید ه از زیر سر دم روغن کل ده دوم سوم را در روغن بکمانند و باقی ادویه لوقه بخته بان میانیند و ضاد کتفه ضما و
سلسله که سلسله و جمیع جراحات پزند و به تحلیل بر دلون باندند و تلاشش بوی زنج خانه مکس عمل عکس السط مساوی بر هم
شسته ضما کنند و دیگر خربق نیم خربو به یک جزو با موم در روغن کل علی الرسم مرتب سازند و ضما نمایند و دیگر
بوره قلعهار زرنج بر یک یک جزو با موم در روغن کل علی الرسم مرتب ساخته ضما کنند و اولی است که پوست شکافه
و ضما کنند و دیگر که سلسله را منقوس سازد و مستقی استعمال جدید است که بگزند کم یک کف لیر و روغن دقلی یک یا فیه
بر دره در شیر پیش خوب مهربان پزند که مثل حلوا شود و ضما کنند و اگر شکافه قدری شین و قدری تو بال مس سوجق
بغیر این که با موم است بهر است مشکافه از معالجات بقراطی نقل شد ضما و سنا به جهت جرب که جرب است سنا می
بلید زرد در در سنگ سفید فسی با سوسیه و عخل در روغن مغشبه پزند ضما و عجیب منسوب باندند و ما حسن
صالح است استعمال او جامی که یکیدن و بیرون آوردن چیزی مطلوب است پس مشکافه جذب میکند بخام فاسد
و خار و پکن از نافع است جهت عرق انسان و لغت المده و صلابت احشاد التوا محضو بعضو و خاتم جراحات بازده
منقال نره درخت قوما لوبوره سرخ نوشاد زر راوند از طبی بیخ قشال الحار صمغ ابطم بر یک بشت منقال سوم منقال
نقل روغن سوسن مقدار کفایت او با خشک بگویند و پزند و ادویه که هستی را بعد که خن بماند خوب است ادویه
خشک به آن آمیزند و خوب بر نهند و بکمانند و هر که بماند باید که دست خود را به نقل روغن سوسن چرب کنند
و بر گاه جهت اعیان استعمال کنند بگزینند ازین ضما و سه وقیه و پیه بجا سه وقیه روغن خاسه و قیه هم حلط نموده
استعمال کنند ضما و غده و بعد از آنکه غدد را بهت بایده و در هم شکسته بپزند بکار آید هر حصص افاقا ششم
کما کران بر کاغذی نموده بپانند و با چوب سرب بر بالای آن بپزند و اگر بزرگ باشد و کتفه شده باشد ادویه که علاج
سلسله نکور خواهد شد بکار دارند ضما و فرسطل الیون چون بر لبع عقرب بنند در وی ساکن کند در مغز و سوسن که شست
ضما و قلع نظار اظفار که ناخن محبوب بیند از صمغ سر و ضما کنند و چند روز بسته دارند تا نرم شود پس سوزن
درین ناخن زنده تا خون بسیار رود پس با سیر کوفه ضما کنند از صمغ تا شب و شب تازه نمایند تا ناخن باین بپزند
و دیگر قوی دین بوطا نامی از نرد چوبه سبزه که شسته ضما کنند ضما و زرنج سرخ زرنج زرد که در عکس ابطم
سبزه که شسته ضما کنند و چند روز بسته دارند ضما و مار الرما که در موم زرنجی را متفرق سازد و خوب گرم بسوزند
و بر خاکستری آب اندازند و شب باندند پس آب حش آن لیستانند و سکه بر آن بپزند و خرقة را به آن نگراد و در دم
نهند ضما و محلل که تحلیل درم گرم کند و اعضای محافظت کند از آنکه سبز شود یا سیاه گردد در جو بایت و سبزه که

و آب گشاید سبز بنزد در بنه و اگر در جوشیده باشد ساکن نشود و از روغن گل در شمع قروطی سازند و در گمانی سرد
 و در سردی با یکدیگر صفا کنند و دیگر جهت ورم در صدمات حاره نهایت نافع است اما در سحر و مطبوخ در سحر که در سماق
 و حی ایام با یکدیگر کل بنویسند که نصیحت می کند که فور قدری بر روغن گل صفا کنند و دیگر جهت ورم صلب که وقت ورم
 گرم افتد و در جوش سرد ورم مقل از روغن مقل البهوداشن هر یک بجزرم بید بط و درم مقل در شق را با آب گرم حل
 کنند و دیگر آرد سیاه بنزد تا چون ترسم شود ضماد جهت ورم صلب خواه از انصاب سودا بود خواه از تولد
 ماده در عضو متروم اشتن مقل از روغن با سویه در روغن گل حل کنند با قدری پیه یا گمان در روغن بان یا روغن سوسن
 ضماد و این درام و نافع جمع بسوی کسند خطمی یا بونه از حله تخم گمان نسبت مساوی گرفته بخینه بصهاره کریم
 شسته ضماد نمایند و دیگر عمل مهم است که در روغن شست شش جزوم در روغن بگذارد و با بونه کوفته بد آن شسته
 ضماد و محل صلب غلیظ که مشرف بخشک است بر روغن شست جزوم یا کوبیده روغن کادو خوب بسازند و کوبیده سسل اصل
 کرده ضماد کنند و گاهی کسند کوبیده ضماد میکنند و گاهی کسند که می برند و عمل بقدر کفایت از آن کوفته صفا میکنند
 در روز و ضرر این ضماد اندک است بر روغن گل میزند ضماد مسکون و وجه الکلی الیک بنفشه خطمی خناری شست
 هر یک ده درم کوفته بخینه در روغن بنفشه یا روغن گل شسته ضماد نمایند و دیگر که در ورم کسند که شش خشک است کوبند
 در شیر بنزد و باز کوبند تا مثل ترسم شود پس بگیرند کل سنج و قدری زعفران و هم را بر روغن گل که موم مصفی در آن
 گرفته باشند آینه زد و صفا کنند و دیگر از زانک درم بسیار گرم باشد یا در عضو تریف بود و در بسیار شستمال
 شود حی الغالب پوست انار ترش در شراب جوشانیده ضماد کنند ضماد مسکون که با ده بجزه اسواخ کنند زانی که صاب
 علت از شکافتن اما کند عمل ملاد ز رفت بر مساوی هر دو را در ظرفی کنند در شش تند تا بمان شود در جایی که صحت
 خوب بود بنزد و نیز بگذارد و دیگر آب ایک نارسیده بگیرند و با پیه شسته ضماد کنند و دیگر دانه قهقهه بی ششمال
 کوبند و درم جریغ هم ششمال در آب گرم بگذارد و با پیه آمیزند و نیم گرم بر بنه و دانه ترندی را از آن شیر بخینه صفا کنند
 همین کار کند و دیگر که در جمل و درم بکشید و دره ارمنی نکشید که این کوبند هر یک بجزه خمیرا است جزوم
 با پیه شسته بنزد و دیگر مغز بنه دانه منورگان این ترشده غیره ترش برگ کوبیده با پیه شسته خردل سبکین
 کوبند در سیم آنچه کوفته هم سازند ضماد و ترسم حلوان در صاب خردل حک کرده بنزد و دیگر صابون بجزه
 کوفته ضماد کنند و دیگر ششما را یک آب نایده در آب گرم کنند چنانکه سه گشت آب سیر آن باشد و بکشند
 بگذارد پس کبوشی دهند و صاف نمایند و در مرتبه دیگر بین دستور ایک و ششما تازه کنند پس از آن در طشرفی
 سین جوشانند و در عرقه کنند یک انوی پیه آید از آن نمک بگیرند بجزه و در ربع وزن آن نوش در آب کوبند
 و در لعاب خدل شسته و اگر خواه که قویتر بود قدری عمل ملاد را صفا کنند و دیگر زرایع با روغن زیتون

کهن با نیند و غسل بلاد بسیار میزند و بر اش نرم نهند تا چون گرم شود و اگر کسی کین خشک یا کین با زمانه بسیار
 بسیار میزند و آب است ضما و طین که تین او را مکنه قند یکدم دریم کند و درم جاوشیر نم و قند اشق شسته و قند موم
 بر یک مشت و قند زفت و دو قند که کند و طوبی و دیگر نافع بجز اجات که درین گوش هم رسد و سایر اجات عظیم
 و غسل سکه و سنجی که عارض شود با صاحب نفوس مفصل رفتن بقدرت بود استدم استخرا و بر غسل دو قند و نیم روغن
 زیت مردار سنگ قوطلی بر یک یکطل و دیگر موم زرد فاعلک المصل السوس بر یک شش و قند بیستم آنچه ضما کنند
 و دیگر زعفران سه درم اصل السوس مصطلح بر یک یک قند موم فاعلک البقر زرد فاعلک سه و قند و دیگر نافع است
 بیخ عسل و یکس که از صده و ش خراجات صده و حشا خالص بود و قاق کند زعفران بر یک دو درم مقل شود
 مردار اشق سه بر یک سی درم فاعلک البقر یکین و نیم و دیگر سوس و دلبسان سه درم اما اتفاق کند موم اشق بر یک
 بجز و صمغ صنوبر و کس جزو دیگر که با تین درم کلخ و عرق اسب و شوشه و ضعف با ضمه و انواع جراح و خا زرد
 نافع است اینون زیره بر یک نصف قطار و حله که کند م که در وجه الخار نظرون جاما لادن سیاه بر یک یک قند
 همه نیند و در دادن اندازند و شرباب که نبل حل کنند پس بکند از نذرت خشک فاعلک البطم بر یک چهارطل موم یکطل
 بیسم آنچه ضما کنند و دیگر که اثر لطفه است ابل فتر دمانا اکیل الملک حب الخار سبل روی موز خوش بجز است
 بیخ شجره جاوشیر نظرون سنج بیخه صطک مصطلح اینون زیره که در حله نیم از زیاده نیم کفلس بر یک سه و قند اشق روغن
 خا بر یک دوطل نخل روغن سوسن روغن غار بر یک دوطل و نیم ضما که در تین او درم صلبه و خلیل صلا مات
 ناقص است و قوی الاثر است بید بطریه با کین تر ساق کاو موم زرد و همه را روغن بگردازند و بر عضو نیند یک شایه زرد و درین
 وضع دو با یکد بر عضو تطلی بطبخ خطلی یا آب صرف بیکدم و تصفیه مکرر نمایند بر بار شست تطیل لازم نیند و هرگاه خاوش
 و سستی در درم پدید آید حملات بر نهند و دیگر که تین درم صلب که حله نیم گمان بیخ خطلی ازین بر سه کس گیرند
 و با پیله آمیزند و بر نهند و دیگر که درم صلب با در که بر طانی نباشد سود دارد و نقل نمی بر زرد اشق با سوس
 بگیرند و در دادن بار روغن سوسن یا روغن بان بکوند و مقل نرم کرد و سحاب جلد و با بیخ نیم گمان مثل استمانه
 نایند و باز بکوند تا سستی شود پس بخیر عک نیک بکوند و با پیله بکوند و بر صلابه نیند هم جاکه شد و دیگر
 ضما و منضج که در مصل بسیار او درم رافع در حله نیم گمان خسته فرزند می سر کین که بر تر آرد کند نام با سوسیه بار روغن
 نچد و موم ضما و نایند و اگر از آبا بشیر نیند قوی الاثر است و مکرر نیند تا نیک عمل کند و اگر استخوان را با نینان
 کرده بر در م نیند نافع تر بود پس در منضج نوست و دیگر که در انضاج و مصل از او در قوی است حتی که با پیله
 و صلا مات را تحلیل کند و حکیم علی میگوید که برین ضما و ملاک اثر عمل است درین باب بگیرند برک خطلی و بکوند در کتاب
 بزندان مثل خیر شود پس بریم اشق و درسم و اطلون میانی نیند و در م نیند و عجایب است مشاهده کند زنده گرم

اشق در دم هم خواهد آمد اشق را بعد تعالی ضما و جهت انضاج و امیل طبع تخم گمان بر یک چند تخم در کوفه است
درست دروغ گمان بر یک کوفه نصف خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش
منفی تخم گمان بر خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش
بجز بند رنگ آن گنیزند در صبح و شام بر بند ضما و در انضاج سبب از است و بجز ملک نیز اصل تنها گنیزند
در بند و اگر قدری خردل در آن یک دروغ سوسن انضاج کنند بنایه قوی از است ضما و منفع و امیل
ارو گنیزد با نان گندم که خشک کرده کوفه باشند باب دروغ زیت بر بند نمی تحمل در بند و اگر صبر در منفع در وقت
دوم و منعی در غنما گرم انضاج نمایند قویتر شد و دیگر که سوسن کل که تخم گمان خسته بود با یک سازند و با خیزش
ترش و قدری سیلین بجز بند بر بند و دیگر جهت انضاج او را در صلب بنفشه و کلبل الملک تخم گمان در وقت خیزش
جلد بر یک در دم بجز بند بر خیزش با بوز ضما کنند و دیگر تخم شبت مالونه بر یک چهار درم تخم گمان جلدها
بجز درم تخم خردل خطمی بر یک در دم بجز بند کوفه باب در آن است و ضما کوفه و دیگر ضما علی با صبر او در صبا
حل کنند در آب گرم و ضما نمایند ضما و منفع و امیل جو صبر دروغ گمان بر بند و بسایند با بجز درم تخم شبت و ضما
نمایند و دیگر که در امیل در انضاج در جلدها تخم گمان بر یک در دم کوفه بنفشه سیله سیله چهار درم تخم صندل در دم شز
با سوسن مقدسی که گهایت کند که نوزده کوفه در آن اینرند و ضما نمایند و دیگر بر بند درم تخم جلدها تخم گمان
بر یک چند درم تخم کوفه بر قطونا کوفه در غنما و بر یک کوفه نیم خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش دوقه شش بر خیزش
جو شامند و ضما کنند و دیگر که بعد از فصل استعمال نمایند بر قطونا کتاب سکر که نیسانده و خطمی کتاب
و سکر که نیسانده آرد جو آب غلب اشک است که شیز تر شسته در اول بنند و گندم نمایند و تخم گمان در دم
کوفه با خیزش شسته و بجز خشک کوفه در امیل غشته و تخم کوفه با آن شسته و بوز منعی از دانه کوفه
با آنچه در خردل کوفه در دم شسته بنند و بیاز گس بر بند خراج است نهاده که در امیل دروغ سوسن
جو شایند باشند و منعی تر کوفه امیل شسته منفع در تخمین زفت روی با نانه گس ضما و درم جار که زیت
بکار آید و بجز بند بر کرده بجز بند در آن در شسته ضما کنند ضما و درم رحو و غنکل سکر که کوفی کتاب آید
از بر یک قدری که خوب بنند با سوسن مخلوط سازند و در آن آلوده کرده بر دم بنند و بر ناده بنند سستی سبک باید
که از وسط درم سستی آغاز کنند در درم جادری جهت بندند پس از آن سستی سبک و دیگر که در امیل
شد بد را سوسن در زیت اینرند و کمر بر عضو قریل بنند و نقد به بر طرفایا بر گس با برک و سب
و طلا کل را منعی قریل دارد و دیگر جهت قریل در زنی اعضا که سستی بر این کاوه جلد بر یک خوی کوفه بنفشه باب
از سبب بنند و ضما نمایند و دیگر درم صلب است بن زده گوید که با آن اما از عودیم اما سهار کت را

سخت را از نم کنند صلیب نیم خرد و نم گمان کوبند بر یک یک جوهر یکی جدا جدا بکوبند و بشیر بر دروغن و بنیز بر دروغن
سرد شود و ضماوت کنند و باقی ضماوت در دم صلب در ضمن ضماوت محله و مینند که کور شد و دیگر که در دم
صلب باغی بعد از انواع استغناات یک را از بیس بار و غنبا و مغز و او و به محله سازند تاخ است اما به پایله
بدر مغزانی به بیخ خاکینی پیس جاع چون شیر و خرمن گرگ در دوبا و پلنگ و گهار باشد و به به بیایم چون گوسا
و که ده زیگر زرد و غنبا چون روغن زیت کهنه در روغن گمان در روغن بن دروغن سوس در صابا چون حساب
صلب و صاب تخم گمان و او و به محله چون میو سلا و اشق و جاز شیر و بار زرد و زرد فارق طیب و مغز چون مغز
ساق و مغز گوزن و دیگر که جهت صدهای خشک که کردگان تر برگ کردگان کوفته ضماوت کنند ضماوتی
که نام جراته و اوله بر شش نمک و کلهف را بعد از استغناات بطیخ حیل و فیتون و اما و همچنین سود و پیر ساقه و در
مفسول شام گوزن سوخته بوره اشق همه را بر در دم معصر شسته ضماوت کنند و دیگر ملک اعظم بر نیند و شمش
روز بسته دارند پس بطیخ اکیل ملک طیب صلیب بشویند پس کند روغن و آب یک موم و عمل در دم شسته ضماوت
کنند و بر شش روز گشایند و بشویند اثرهای قوی را بل کرده در مانا ناسا یا از غنفل صلب شسته ضماوت
قوی دیگر آنچه در سر که ضماوت چشم تر به خردل کوفته در سبب شسته ضماوت کنند و دیگر سقا در صنی با بر در دم
معصر ضماوت کنند و دیگر مقل چشم جهر کوفته بر در دم معصر شسته ضماوت کنند و پیاز تر گوس و پیاز زعفران
ماییدن و ضماوت بر سود در در ضماوت جهت سبزی را که روی که از ضرب بر بدن سبب سردی کلم یا تر با پودنه و
قرقر است از دیگران کوبیده ضماوت سازند و دیگر ملیخ انصغ نریخ زرد جو غنفل بر یک یک جو کهنه در دم جو سخی کته
با کشته ضماوت کنند و دیگر جهت حر معاش کل از می حطی شمش صبر بر یک در دم آهن شب بخاطن دفاق
سک زعفران بر یک یک در دم کوفته نخته باب مجکت تر شسته ضماوت کنند و دیگر از برای بن دروغن و ضرب معده شمش
بست در دم لادن و در دم زعفران سرد در کل از می در دم با بیک کوه دوق کل را بیک کوه در دم در شسته
ضماوت کنند و دیگر معاش کل از می بر یک در دم صبر بر یک یک در دم نیم کوفته نخته باب شسته ضماوت کنند و دیگر که
نافع است که در جرد وضع در بین در معاش کل از می بر یک است در دم حطی ده در دم افاقا مجزم کوفته نخته سفیدی
بعضه مرغ و آب مورد شسته در که باس باره بمانند و ضماوت کنند و دیگر جهت برای برگ مورد نخی کوفته نخته حیل
شسته ضماوت کنند و دیگر که تب در کانه و مبلع دوق انسا میغه است در ضمن ضماوت طبل دروغن سوس بر طبل اینم
موم روغن خا بر یک یک کل غنفل جاز شیر بر یک سو قه زعفران خدیجی ستر گمش عاقر قمار یک در دونه
قند زعفران دفاق کند ملک اعظم بر یک کوفته ضماوت که حفظ معده کند ضماوت که سبب سردی در برف نخی
حادث شود میوه نوم بر یک معده نرم بر کته شسته در دم با سیاب محله ساخته بمانند ضماوت که حضرت از بر نیند

منع کند و تخمیل درم نماید و در جویا سوسنی آن بسکه که در کتیر میسوزند و درهما کنند و اگر در دوشید بود و ساکن نشود
 قروطی از دروغ کن سوم ساخته در گامای کم استعمال کنند دیگر که خار و غیر آنرا بر آن بیخ می زراوندند مرجم کوسیده
 بسل شسته ضاد کنند چشم را که قبل از دم کردن بسو افامی زهر جذب کند اصل حب انبار با بونه سعل منشی دقتین
 کرسنبریک جدا جدا کوفته بشیرین شسته ضاد کند و همچنین مرغ فانی زنده را اگر نشاند و در بند نفخ بخشد و کوفت
 افمی رصفیغ نیز سوزد و در زمین غار و طبع آن ایلیان سود دارد و دیگر چته نوسره آرد با قلی ماز و انار ترش پوست
 بجنه مرغ با سوسیه دو برابر بزند و پوست بجنه ساییده بر آن شسته ضاد نماید ضلالت مندی متعلق با این باب
ضماو که رسولی را برین میزنند ساجی چونه سوزد و ریخال کجشک همه را برابر کوفته در آب بون قدر کفایت صلاویه کرده
 بریخ رسولی مالند و بالایش چهارین کسند بر گاه ماده رسولی دفع شود و مومع را در خاک و کرسند و بالا آن برگ
 چیل خرد و کرم با شسته بزند و دیگر صابون ساجی چونه نوشاد در ششکف برابر ساییده باروغن کجی خمر کرده موضع سوزنی
 مرادده طلا کنند که خواهر با قید صلاح در خم آن بیلیله سیاه کنند ضماو که سمن کل کند اینوسل مسم انوار نیله توتومه سخی
 دوده حمیر کوفته بخینه آب حل کرده بر رسولی مالند و دیگر چونک نیده توتومه سخی نوشاد در بروغن کجی مالند و دیگر چته انبار
 خارک در دم بستان بخمر سست هم بشکافند و مسمشکافند و امندل سازد و نیله توتومه سخی خرد و با بون مهبی رال هر یک بخورد
 کوکل در جزوقه سیاه در برین همه بزار دوا کوفته با قند میانیزند و خوب فروزج نموده میگویم پس سوزد کلیمه یا نژد تخم
 در الفاظ طایفه جلد ب طر و دما که ایلیان آنها بر بدن حشرات الارض مالد کند متفرخ گوش بسکه که دروغن زیت
 جوشانیده و سینه دروغن خارک بزرگ سوزن تازده کوفته دروغن زیت جوشانیده شامخ سسردتر با حب اوجریا برگ
 فنجکشت یا قهوه دروغ کجی آن بود و در حسیب لبان ریخ حوق جلد یا بعضی کوفته دروغن زیت جوشانیده بر بدن مالند
 طر و د که اگر در جاییه میسوزند و دو کسند هموم حشرات بگریزند چوب نادر پوست آن ریخ سوسن بر دو سم کوزان
 و حطاف جانوران مقل در ریخ و انگور بزرگ خار همه حشرات از بود و در آن بگریزند و پوره در منده در خانه بکسند
 حشرات از خانه بگریزند و اینی قطران و حیدره و بچکشتن چون بسوزند بگریزند و اگر در زیر جامه بکسند نوز بگریزند و موم
 زیتون بسهمین حل کنند و کچین دود کردن شونیز و لوگر و شامخ کوزان با زرد موم چوب طر و مار و حشرات میزد و دیگر
 سینه شامخ کوزان شونیز هر یک بکوفت پوست خایه شتر سفید با هر یک دو قنده میانیزند و بسوزند و دیگر رک صنوبر
 شونیز بر ایلیج پوست ریخ علاج هر یک یکدم بودند دستی کوکبی هر یک دودم موز بر سته درم تو چهار درم و یکدیگر
 میانیزند و بر اش چوب رز بسوزند و آنچه بر زمین ریزد بپند کسند طر و د ارضه بر چه در کش بندند و فلان آن
 ارضه بگریز طر و د پسته پوست صنوبر ققدیس شونیز بزرگ مود شامخ کوزان گوگرد مقل سسکن گاد بسوزند
 در ایلیج نزار سفید با طبع سستین یا طبع سسب یا طبع نرس در خانه با شسته بشیرین طر و د خردوک که آنرا

که آنرا با سی و بتازی حفا گویند از دود بزرگ خمازی بگریزد طرود و فراب از رخ و شیر حل کند و بنهند گمان طرود
 بیزند و از دود کردن از رخ در شیر کنند و بنهند و دود کردن کنند بمیرند و اندر پنج خرق سعه بگریزد طرود و رهورا
 سوز بوی سداب بگریزد طرود ز نور از دود کردن گوگرد سوز بوز بگریزد و اگر حصاهه صغلی یا حصاهه خمازی
 در زنب در خوشن بمانند ز نور کردن گس نگر و طرود و سگ خرق سگ و کرک را بکشد اندر خرقی تهیه کنند
 و بپزند طرود عقرب از پوست ترب را بر کزوم بنهند بر دو آب ترب آب برگ آن بر کزوم باشند بمرد و برگ
 بادروج و آب او چنین آب و هان مغز در که مزاج او گرم بود کزوم را بکشد دیگر میوه زریخ کشک گو سفینه
 بپزند برابر پیه را بکشد از دود کرد و ابران شمشیر نزدیک سوراخ کزوم دود کنند و اگر پاره ترب بر سوراخ او بنهند کزوم
 شاید و اگر کزوم را بسوزند و گران بگریزند طرود و یک از حقل در آب تر کنند آب در خانه بپاشند کیگان بپزند
 یا بگریزند و طبع طبعین بچین بود و اگر خون کشیده در زمین کشند کیگان آب جامع شوند اگر پیه خارفت بر جوی طلا کنند
 کیگان بر آن صفت مع تنوز و از بوی گوگرد بزرگ خوزه بگریزد و گیاهی است که آنرا که در بوی حسنه ابر اغشت
 گویند اندر جوی استر بنهند کیگان که در کزوم بپزند طرود مارن طهارت تنوز بگریزد و طبعین شاخ کزوم و گوگرد
 و سوراخ می بسجج و زفت و مقل و ماز و مسکن را بر طبع خشک آب نوشا دریا باشند و بر نجاست و بکشت خشت
 خواب بیزند طرود و در جکان سر سوراخ می متطابیس نهند بگریزند و قطران بچین اگر زرمه گاو اندر خانه بپزند
 بازفت یا اگر آنرا اندازند بگریزد و اگر مریچه را دود کنند و گران بگریزند طرود و سوشان مرد در سنگ خرب نوشا
 بکشد و نیز از رخ بچ کرب بسیار ترش که بتازی لعل الفار گویند و سگ اغشت که دید زعفران اینمیر و بخش ما باشد
 و میگویند که ترش را حسی گفته یا بنال او بپزند یا پوست بکشد در ما کنند و نشان بگریزند طرود و سگ زریخ
 سیاب صاف که در هر یک یکدم بر ابیج بچیزم روی آن گاو و در دم همه در در فاس که در آب است و خوب نیم ترش بود
 بسیار حق نمایند و بر سر طلا کنند دیگر حرب طبر که الی الحسین نافع بانگ حرب از خشک قطره تنوز از دود
 از سوراخ زغلی سیاب یا بر آن صینی که شش خوزه مرد در سنگ بر یک پنج مغقال بپزد مغالی از غلک هر یک بقدر
 کفایت بپزد و دروغ بکشد از دود و ادویه کوفته بخیه بان بپزند و غضب بر جان بماند صبح جام روند طرود و خورده
 کا خور زعفران هر یک بند انگ کل رمی کل خنوم هر یک یکدم در بعضی سنجامل ازنی دودرم مرقوم است کوفته غیبه
 بکتاب و سکر که کوری شسته طلا نمایند و اگر خور طلب شده در سنگ یکدم صبر منبعل خنوم کوفته غیبه بر دهن
 کل و عمل خنوم طلا کند و دیگر که شیشه را با پاک کند و خوری که بر او پیدا شده است بپزد و مغز نیکند در با نیکند
 و بپزند بر آن شیشه پخته در دود حل پس بپوشانند چنان که شیر نمائند و بر دود کنند و خاکستری که در آن بگریزند
 و از آن که عبارت نوز و در دود است و کبر ابریک تمام و بگریزند با آن جو خشک کرده و بر سر بر و در پشته بسججه

شناخت کندش عاقل موشن باو ام تلخ زرد چوبه بر یک یک جزو در سنگ حب الفصه بر یک جزو دروغ زیت بر یک
 طلا کنند و دیگر کندش بر یک و در خشک زرد از طویل اشخا زردی سوخته سماب مقبول اشخان سبکین سماب که
 سفید شده باشد در سنگ گوگرد زرخ زرد و سوخ سفید است قطعی حب الباهام مساوی کوفته بر وزن زیت باو غلغل
 باروغن حب انار طلا کنند و دیگر جرجس یا کشته طیلبیای فحمه گوگرد سفید بر یک خورز بر یک کندش قطعی در سنگ سبک
 کوفته بقیه بقدری سبک که در غلغل طلا کنند و شب بخان بخورزند و صبح بجام روند و بسکه و اشخان اجضر بر زرد ان
 بان پس با یک گرم غسل کنند و عقب روی با آب سرد و نشویند پس در غلغل مالند و با زیت آب سرد غسل کنند و بیرون آید
 در دیگر کندش دو درم سیاه کشته چند روز از زرد طول سفید درم بر غلغل کسه روز طلا کنند و دیگر عاقره
 سیاه کشته موزج خول خاک گوگرد موم سفید با سوید روغن دانه مزوج سازند و طلا نمایند و دیگر بعد از تحقیق
 نماید و خشک تیزاب نحاس که از موضع که خنجر سبک درم و اگر هم رسد بونه نحاس دو درم بگیرند کفکس درم
 کندش بر یک دو درم روق دغلی طیلبیای فحمه بر یک سه درم سیاه کشته سیوه سایله بر یک چهار درم کوفته بقیه
 بسکه که در غلغل خمیر روغن کرده و در شیشه فک انداخته و در شیشه بسته در آب جوشان گذارند که این دوا بوشاند پس
 از آن بر آورده ستر شب بی هم بر شب یکبار مالند و اگر خواهند روز در آفتاب شست مالند و در چهارم بجام روند
 و دیگر عفتص کند زرد کندش در سنگ بر یک نیم دقیقه روغن زیت کسه دقیقه عفتص را کوفته در روغن زیت بوشاند
 تا تمام درخورد و با دوا دیگر آینه طلا کنند و دیگر سیاه کشته زرد از طویل مساوی کندش در چند روز کوفته بر غلغل
 خمیر کرده طلا نمایند و بجام روند و خنجر بسکه خمیر کرده مالند غسل کنند و دیگر در سنگ عروق قشره زرد و سیوه
 سایله با سوید طلا کنند و دیگر کندش زرد از زرد دغلی زرخین کبریت زرد و سوخ مزوج دفاق کنند از دست
 نشویند با سوید کوفته از جمله دو درم کوفته با مثل آن سیاه بقیه در باون باروغن زیت خمیر کرده بر برده ساعد و بر دو
 کف بمالند زرد یک اشخا بر اند و بر ساعد سیخ کنند بر دست نماید کاین عمل در وقت خواب کند و صبح بوق و غسل
 غسل کنند و دیگر مقبول از معالجات بقراعی تیزاب زیت طیلبیای فحمه بر یک بجزو کندش روق دغلی بر یک نیم جزو
 زرد در ربع جزو سمد را خوب بکند و با سوید سایله یک جزو در غلغل خاصه جزو یا بیشتر و اگر جوشان در طریح نماید
 باشد روغن گل زیاده کنند مقدی کسه که بر آن بریزند و اگر خواهند مجموع در اورد و حبه کنند در حبه کسه که
 داخل کنند و حبه دیگر ساوه بی سکه که در آن چهار روز قرار طلا کنند یک روز در سکه و در دیگر روز ساوه را در روز
 هم بجام رود و بر پیش از آنکه عروق کنند پس کندم و اشخان با نسبه از آن در حام عروق کنند و در عروق
 اب گرم بسیار بریزند پس از آن اشخان و تخم خرنوبه مرقوق طلا کنند و دیگر جهت جرب که مشابه نند باشد در غلغل
 و موم زرد و قهوه را بر آن چینی و قدری کافور هم بقیه بقدری سبک که داخل کرده است کنند و شب طلا کنند

در صبح بجام زلفه و باره با قلا در دو حال پیش از آنکه لاق کنند بنشیند دیگر جفته حرب مفتح که علامت آن در
کتب مسطور است بعد از تنقیح بکار آید منقول از معالجات بقوالی که شش دودم و ورق و فلی خسته بملیه سوخته
بر یک سدوم با دوام تلخ سوخته میوه سیاه یک پندرم سیاه کشته بخاک کتر گرم دروغن دودم کوفته لیس که دروغن
زیت سخی کرده طلا کنند دیگر سیاه کشته یکجوز نوش در دوزخ و موم دروغن کل بقدر حاجت مثل روغن ساخته بکار آید
و دیگر که ابل شام جفته حرب جمع قسام استعمال میکند و طبری انگل کرده نوش در دودم صمغ عربی بمقدار کتندر
محرق ده دودم سیاه کشته باز دودم بمبر لیس که مظلوظ کرده طلا کنند دیگر که منسوب بیا بن موسی است و طبری گفته
که بومعری بدیع و قد جرباه و استعماله طر ملا دلم زمین استعمال الارشد اما گفته که استعمال کرده نشود مگر بعد فسد
و استغنیج و اصلاح نندارد و در خارج کت شش عروق سفیج روان میوه سیاه یک پندرم سوخته تو مال جدید بر یک
دودم بیخ حلفایج حاضر بری تخم ریاس زرشاد عاقر قرقا سوخته بیخ انجدان سوخته بر یک سدوم بیخ کتک
خسته بملیه سوخته جوز محرق بر یک پندرم اطمینان زلفه ده دودم ورق و فلی سیاه بمقول بر باد گرم باره باد شیر باره
بر یک سی دودم بر باد کوفته سیاه کشته آمیخته با قطن آنست کرده در دیک سنگین انداخته مالایکی جنم علی بر بردن
دیک گفته است حکم کرده یک شب در تنور گرم بر آرد سه دو سه کرده بر آرد اگر مثل زغال شده باشد بهتر و اول آن
بار دیگر در تنور بدستور گفته است بر آرد سه سایه با ربع وزن آن تلخ بخته نکا به آرد دقت مایه بروغن کل سدوم
حلا که رفیق ساخته بر یک عضو طلا کنند در عضو دیگر ادا اول عضو نشود طلا کنند اگر تحمل باشد بر تمام بدن طلا کنند
دیگر که جفته حرب و رفیق اما قاطب کر به تجربه رسیده سیاه نوبادوم تلخ بر یک سدوم خشم جزوه غیر مفسر باز د
دوم بر شب طلا کنند تا بکفته دیگر بجهت جو گوگرد قبیل شردمانا انجون بر یک سدوم در سنگ خشت الفضة
بر یک دودم کت شش خرقی سیاه بر یک سدوم کوفته بخته کلاب که که انگوری کشنده در جام بعد از عرق طلا کنند
طلا خشم ریاس نوز استخوان زرد تلخ کریت زرد سیاه کشته جفته طبری لیس که یا میزند در روز ازان
مدری مایاست مزاج ساخته در جام طلا کنند من غیاثه دیگر بملیه زرد صمغ اکوبرت باروغن زیت موم
سر سبب سازند و طلا نمایند دیگر ریاس گوگرد فلفله را زرد در سنگ بکوبند و یک شاز در در شمشیر خندانند
در جام طلا کنند دیگر که در خارجش خوب بکار آید آب کف لیس که که کلاب دروغن در جام طلا کنند
دیگر آب انار زرشاد بره ارضی در آن بزنند و باروغن کل در جام طلا کنند دیگر تخم خشنی ش نرم بکوبند
و با سکه طلا کنند دیگر آرد با قلا کشت خربزه با تخم خربزه بر یک کوزه بپزد نیم جزو آب کف بقدر حاجت
در جام طلا کنند دیگر آرد عدس گلشن گل سرشوی که مغزه گویند با سکه دروغن طلا کنند دیگر نندوه
بره مرکب فسطوشیرین کت شش بر یک سدوم باروغن طلا کنند زوجهام روند و بعد از غسل کنند دیگر

و دیگر که جرب خشک و خارین را نافع است جهت آنکه در او سنگ زردی با زبر یک قدری بکوبند و بس که در روغن
 کل کشند و طلا کنند و دیگر که جهت از نوان شدن کل اینی که فوز مغزوان هر یک بچند گرم بکوبند و بشنند و طلا نمایند
 و دیگر اگر جرب خشک و خیف باشد آب پیاز غصیل روغن کل با هم آمیخته طلا نمایند طلای اقا قیاسی کشند
 و طلا نمایند در مکر جرب یا سس یا سسته خاشخام حنظل القیما نقره عدس منقش با سوسه کوفته بر روغن کل بس که
 طلا کنند و دیگر جرب طبیب یا سس در مواد انشک از جرب است سر سیاب گوگرد زریخ هر یک ده درم سر سیاب را
 در ظرف سفال بگذارند و زرد و آرد و بهار انش بر اندیش و نگارند و به ضم نمایند حرکت دهند تا منقذ شود پس جرب است
 مانند برگه مثل غبار گردد استمال نمایند و دیگر جهت ترسیم خارش نظیر زرد روغن و دنبه است نقال گوگرد حنا
 هر یک یکنقال سه گشته شاستره هر یک نیم نقال فلفل در گی بطریق سهو بیکه مکر مزوج سازند و شب بمانند و صبح با هم
 از سوسه بس که در آب گرم غسل کنند و دیگر جهت جرب طبیب و نافع یا سس است سداب زخراش می آرد و در سنگ زنج
 اصفرا با سوسه بس که بمانند و یک هفته در آفتاب بنهند پس وقت جهت طلا کنند طلای جهت جرب در خشک کربت
 زنج سیغنه هر یک بچند گرم زنگار در زم بکوبند و حل کنند در روغن گاو طلا کنند بدن را در حمام و دیگر جرب حکیم کمال
 حسین قشقی زرد و زبر سارک خزره، مایران چینی کندش مرده سنگ سیاب هر یک پنج نقال به جرب سیجی
 در فلفل هر یک بقدر کفایت به مرغابی را در روغن کل بگذارند و او به نرم بکوبند و بزند و در روغن کشند و در بدن
 مانند شب و حمام روند و دیگر که گرد خارش را بر وجه شخم حنظل با آب پیازند آب از آنها کشند و طلا نمایند
 و دیگر تخم خشخاش منقذ و کفتر زنجب قفل شاستره هر یک جزوی کوفته بخته کلاب سار کرده بس که کشند در
 حمام طلا کنند و آب بس و بشنند و دیگر عدس منقش سماق درق کل شخم اندرون ناز کوفته در زم کرده آب خلط
 نمایند و بر اعضا اعضا طلا را بسره که بر در قنیه و خصیه و مواضع رطوبت در شهید بکار آید بوره کفتر
 قلعه بس هر یک بچند گرم آب بمانند طلا کنند و دیگر بشک با سس کشند طلا کنند طلا خراز آرد و گوگرد
 با سلا در ترس خلی هر یک جزوی در شکاب لعاب جلابه بشنند و طلا کنند و دیگر زهره کاه و کدو بوره ار سیجی
 ده درم آب جفته در جلد رم با سس یا منقذ و طلا کنند طلا را که در بسره غلیظ تقطیر میوریا زهره کاه و سسته
 برهنند و دو ساعت صبر کنند و بشنند و دیگر بوره زهره کاه و شخم حنظل و طبع آن در دهی شراب جزوی در خردل
 و مزج و آکینه سوخته زانیا و کربت هر کدام خورند با لعاب باد صهار که مذکور خواهد شد طلا کنند و دیگر بوره
 چهار درم صابون کوفته در دهی شراب بر کل در سس کشند برهنند و در میان مو کنند و یک عت صبر کنند پس آرد
 نخود و آب جفته بشنند پس روغن در طلا کنند طلای نفا سیار جرد زخار طب نیم جزوی به ابرو روغن
 جزوی هر یک بجز ولادون دو جز اول سوسه می آب گرم و صابون بشنند و بخرت بمانند تا کسرح شود

هذا بخلاف کتان یا کف دریا مانند و دیگر سدرین و موم که برین موضع حسب ارشاد سوخته عاقره حاشی سوخته بر یک
 جزوی کو فته بخیزد بر دهن زین کشته با یک سوخته و دیگر که در الفلب سودا در الفصد به شونز بریان سحر جزوی سخن سوخته
 فذق سوخته سرکین پوش بند کوسفند برسیا و نمان عاقره حاشی سوخته خرفی سفید بر یک کوز کو فته بخیزد بر دهن با دم
 کشته طایر کند و دیگر که به انواع دار الفلب غیب الفصل رخ سخته سرکین پوش فاکستر خارشنت از ساد
 بمره مغز بادام رخ سوخته خرفی سفید بر یک کوز کو فته بخیزد بر دهن زین طلائع نماید و دیگر که بجز می خارند طسلا
 و اسید از فصد و غلیظ بختگی سکنین زج بکار آید ایفون بزنج کوفته با سرکه طلا کنند و دیگر زینون
 در سرکه بگردد از موضع درم را بعد فصد چند افند با سبب دیگر بدان طلا کنند و بسبب از آن بزقطه نامفرد و بسبب که
 بر خرقه که در آب تر کرده باشند که کشته بنهند در گاه خشک گردد اعاده کنند و میان در فته بر یک برف نیز سفید
 است طلائع را در ع سفید آب با سرکه که آب کاسنی حل کرده طلا نمایند و دیگر که ماده را از جمع آمدن منع
 کنند و جمع اورام حاره را در متبذ انفع در شیباف ماینا افاقیا فوغل ضدک سنخ با سوسید به عت ثقلب
 طلا کنند و دیگر ضدک سنخ و سفید شیباف ماینا بر یک درم کل ایضی ده درم با آب کشینز شیباف ماینا
 طلا نمایند و دیگر جهت سرفی موضع دردی که از گری هم رسد افاقیا ضدک سنخ و سفید درق کاسرخ گننا
 شیباف ماینا اجز اسادی کو فته بخیزد بکباب در آب کشینز تر و کاسنی تر رشته طلا کنند و دیگر بجهت دمیدگی
 سنخ کافور نیز انک ضدک سنخ و سفید درق کاسرخ گننا شیباف ماینا اجز اسادی کو فته بخیزد بکباب در آب کشینز
 تر و کاسنی تر رشته طلا نمایند و دیگر بجهت دمیدگی سنخ کافور نیز انک ضدک سنخ و سفید گننا بر یک کینقال
 شیباف ماینا پوش در بندی بر یک درم کباب طلا کنند طلائع جهت اس گرم و کوفته اعضا شکستن را
 سودمند بود کل ایضی فوغل افاقیا بر یک درم ستار ضدک سفید ستار شیباف ماینا حضرت مندی پوش سید
 خطمی سفید اب قلعی بر یک پنج استار کو فته بخیزد با آب کاسنی بشوند و بکباب آب کاسنی و سرکه طلا کنند
 و دیگر جهت سرفی با ده گوش در بندی شیباف ماینا در حاک بوس و حاک بجملی در آب کشینز تر حل کرده ملتکمان کهنه
 طلا کنند طلائع جهت اورام ملتیه ضدک سنخ فوغل شیباف ماینا سفید لب قلعی کل ایضی بر یک بکوز پوست بر درج
 ایفون بر یک نیم جزو با بجز کرده بشکل بناوق ساخته نگاه دارند و وقت حاجت بکباب آب کشینز تر و در سیه
 سرکه انگوری سایه طلا کنند و بالایش جامه با برف تر کرده بنهند و چون گرم شود اعاده جابه کنند طلائع
سرطان که در اول بکار آید کاسنگ یا کاسنگ که سنگ آهن تیز کن حاک کرب با کسند با آب کشینز تر
 یا عصاه کا بوسایه طلا کنند و دیگر که نیز در اول بکار آید سبب باکی از آبهارند که با بند و زینا و صبر سفید آب
 اضاف کنند و در میان فخر و صلایه سبب با بند طلا کنند و دیگر که مرغ زیاد نشدن در پیش کشن سرطان کنند

کل ریشی کل غنیم سفید آب سبز از بیت انفاق و عصاره کاسو با عصاره می العالم یا لایب شود در فیه و صلا بسیر سینه
 و طلا کنند و دیگر که در زمان شش شدن سرطان بکار آید جو بسته خرقه گمان در آب غلبه اشک تر کنند در آن بنهند
 و دیگر که بر ریش جوانی سرطان طلا کنند خاکستر چنان نهری قهیر یا ساد گو قفیه در نیم در روغن گل حل کرده طلا نمایند
 طلا رسفته که در یاس آن بکار آید تو بال کن سیر سوخته از بروت قهاس حرق هر یک دو جزو گوگرد و زرد چوبه
 بسکه ساییده طلا کنند و دیگر که طحال را بقطع در زرد چوبه خاز از او نه طولی مدار سنگ پوست انار بسکه در روغن گل
 طلا کنند طلا در او سنگ زرد چوبه منقر با دم تلخ بسکه در روغن ساییده طلا کنند و دیگر مدار سنگ قهویس
 با دم تلخ سوخته زرد چوبه بسکه در روغن گل طلا کنند و دیگر مازو سه سوراخ بر روغن گاو بریان کنند و هر که شاه
 طلا کنند و دیگر که محمد ذریا گوگرد سفید را ازین دو انی نیست سفال نوره سوخته تلخ و نمک نیم جزو زم ساینده و هر که
 ساییده طلا کنند طلا در کشتن خشک سوخته سفال نوره خا بسکه در روغن ساییده طلا نمایند که سوخته طب
 را میزند است خزینه را در آب بنیزند و سر بران بشویند پس زراوند طولی فقط صرا بسکه در شاخ زراوند یک نیم جزو
 تو بال سن قبیل هر یک جو کند خشکیانی هر یک چهار جزو بسکه در روغن گل طلا کنند و اگر آب زرن باشد خاسته در آب
 او بدل است و دیگر بجهت سوخته مرغ که در واقع میشود در روغن بجزند صابون طلا کنند هر دو بکنند از تا بکنند پس آب گرم
 بشویند و عاده کنند بار طلا می بسطه نمند یا سبز نافع است نمک زنج سوخته که بیست ترا بسبب با زرد چوبه
 زراوند مدار سنگ بسکه انگوری در روغن گل طلا کنند و دیگر جوی حکم سدر آینه کبمانی مدار سنگ قویس
 پوست انار ریش مازو در مس در روغن گل هر یک سه سفال بسکه که بنده یک لطف طلا می بجهت سوخته طب که بر او
 که در کان بپرسد کافور طوسی کلها زرد چوبه هر یک یک یک کسج در درم سفید قلابی سه درم کوفته بجهت در درم
 و نیم گرم در درم روغن گل بکنند در درم کوفته بجهت در آن انداخته یا بنیزند و طلا نمایند طلا که سوخته را
 مناصل کند صابون قوی بکتاب بنیزند تا کف بر دارد پس پنج نفیسه هم سفید در روغن بنفشه با دام هر یک در سی
 اضافه نمایند و طلا کنند پس با گرم بشویند و دیگر از انالفات روغن سفال از محاکات بقراطی بسطه مسی
 بر و سول انبار که عبارت است از طوز درم مسام سه درم قایم شدن مو با بنابه سوز ناست نافع است فزینون شیطرح
 هندی که بر بار پنج یک یک یک لک فنه کا ندهی سوخته در روغن خسته بلیه سوخته هر یک نیم گرم حسب لایق سوخته
 یک درم کوفته بجهت با در روغن گل از بجهت طلا نماید بعضی روغن حرقی در روغن بقدر احتیاج نیز اضافه نموده اند
 و طریق ساختن روغن گل نیست که یک طل بسکه در درم سنگین انداخته است در روغن گل خالص اضافه
 کرده بچوشانند تا بسکه که کذب شود در روغن نمایند و دیگر اناقیا شیان یا مینا صندل هر یک درم پوست
 انار حنظل کل ریشی هر یک سه درم حنا قبیل هر یک چهار درم شمشان سبز مدار سنگ هر یک یک درم بکتاب

باب کرب مشتمل بر یکدیگر آرد ترس اشق بر یکدیگر منع بچندم بوره نشدم کسیر کلبه نشند و طلا کشند تا وقت
روز پنجشنبه شب نگاه طلا کشند و باید او در حمام نشویند دیگر بلیه زرد صمغ او هر سه قطری بر یک جزوی کوفته بسکه
در روغن گل کشیده طلا کشند دیگر ملک ایوم حمل کشند با قدری موم سفید فزیت و مینا از نذر ان قدری کربت
زرد صمغ آلوده طلا کشند قدری که تیز و طلا سازند دیگر کسیر گین بخش کسیر گین کسیر گین کسیر گین کسیر گین کسیر گین کسیر گین
کشند و اگر تو بار تین باشد مانند بر ان روغن کشند و هر که دندانان جدا کند دیگر بیه بطریقه زیر سرش را روز پنجشنبه
که خفته و آینه طلا کشند دیگر درق موره منقش بر یک جزوی نیم کوفته بسکه تیز کشند طلا کشند دیگر تخم خیار
پاک کرده بکوبند و بسکه در روغن گل کشند طلا کشند دیگر برای تو باغ من بیهضت منقول ازق نوزن ابراس کربت
زرد هر یک بچندم خود پتک زهر یک ششدهم خود مانا موزنج هر یک ده درم کوفته بچینه بسکه کشند طلا کشند
دیگر جهت تو با صمغ آلوده ترس اشق بر یکدیگر آرد با طلا آرد و با کاشکاب غلیظ کشند طلا کشند
دیگر جفته بسوس گندم خرمه بکوفته خوشایند باب آن طلا کشند دیگر که در قوای رطوبت کباب و مصل باشد
صمغ کبر اشقیاف مینا منقل تو بال کسیر که طلا کشند تیز مری که بیدار استخوان کباب را که اول زرد بکشد
بعد از ان نیمه سر نهد پس موم روغن مالند و کشند بگذارند روز دیگر او جو آرد خود خشم خرمه بسوس گندم کبر
قداب خوشایند طلا آرد و دیگر در حمام با بوزنج و پنخ صمغ را خوشایند نه کشند و اگر تمه بماند سه مرتبه بکشد و دیگر
کشند دیگر که در تو باغ من بکار آید اشق بسکه که حل کرده مالند دیگر که کشش زرد جو کوفته بچینه خنق زرد را
حل کشند و برشته با بسکه که بپوشند و طلا کشند و نقطه سفید اگر جد کربت طلا کشند نفعه بد دیگر قوی بگیرند در این موم کشند
و بار روغن گاوتی رو بکند از نه پس روغن آرد بین لایند و مالند تا پوست بخورد و آرد و گوشت پدید آید پس نیم
علاج کشند دیگر مانور بی سوراخ بچندم در بول گاوتی بکشد و در بسکه چینه بماند تا نرم شود بپزند و طلا کشند
دیگر سر نسیم های چهار گوش در دوز بسکه که حل کنند و طلا کشند دیگر زین سیاه چهار منقال آرد ترس
سرطان سوخته نظرون هر یک سه منقال کوفته بچینه خشک بکار دارند دیگر موزنج یکدم گوگرد و درم سفیده
از زین مشتمل بر بسکه که طلا کشند دیگر ترس اشق سوخته نظرون هر یک سه درم خربن سپید چهار درم کوفته بچینه
بسکه که کشند طلا کشند دیگر اشق ترس اشق یکدم بوره ارمنی دو درم بسکه که کشند کشند طلا کشند و بسکه استی
باب گرم نشویند دیگر جهت تو با و نار بربست اصل بسوس اگر درم یک بچندم خود مانا موزنج آرد خود کسیر گین بز
هر یک شانزده منقال کوفته بچینه با بسکه در مثال آن کشند طلا کشند دیگر جهت تو با مینا نافع است شقیاف مینا
که زرد بکشد زرد ببال کسیر بوره ارمنی خربن سفید ترس اشق بسوس که طلا کشند طلا کشند که در نهد بکار آید
منقول از محاکات بقرائی کسیرخ آرد عدس درست نم نمکشند هر صد یک جزو موزنج و در جو کوفته بچینه شرباب

نوشاب قابض پسر گنده و شرب قدری آب مورد آغشته طلا کنند طلا کردار آنها بکار آید بخیل بقایا نماند
صبر نیم جزو ورق غار حب لغار خاکستر قیوم خاکستر استخوان اگر استخوان لغار باشد بهتر است کند رزق آتی و سبب
جلی بخ سداب جلی زعفران هر یک پیچود و در وقت کوفته بخند دو حبه کنند یک حبه را در موم زدن که از زدن غار
ساخته باشند بیا میزند یک حبه را در سر که حل کنند و آنچه از سر که ساخته اند در روز بمانند و شب بمانند آنچه از موم
روزن ساخته اند بکار آید و دیگر درین باب با بون اکلیل لیلک ششمان و کزک بزرگ کوفته بخند اسپنول شسته طلا
کنند و با یک درو با بون اکلیل لیلک جو شایند باشند بشویند **قال** الطبری و مهاد بیت السی بز تسلیه
فی الکلف و المراد احد من ان طلا استعمل حرمت ناماذک فرست حسن التاثر تا حدان انجر فیضه مع مع کثیر رسته
بسیره مضاعفینا که تضمین بر کلف و تسلیه فی کل یوم مره مبار حار فی ریل ذلک الکلف سر و اوقده استعملت ذلک
لانی گنت وجه جانینوس ذکر انجر المصروع فوجدته مؤثرا اثر محمودا و دیگر خشم تر خشم هر چه طلا کنند و دیگر زرد آب
معصفر کجوشانند تا که غلیظ شود پس قطره در چینی باریک ساخته در آن آمیزند و طلا کنند و دیگر بکمر خردال با بکمر بکوبند
و تحت کلف را آب گرم انحول با نمک نماید پس این دو را برهنند چون سوزش و جراق آرد بردارند و آب گرم تمکد نمایند
و باز اعاده نمایند و همین سان میکنند و حیاط دارند که کوفته بخند و دیگر حب نخل مغز بادام نقل سبک که با سینه طلا
نمایند و دیگر ترس خشم تر خشم هر چه قطره مغز بادام بوره نقل مقل بالسوی بکوبند و مقل را آب معصفر حل کنند
را در بیدان بکشند و طلا نمایند و دیگر از زودت باریک ساییده و زهره کاد شسته طلا کنند و دیگر پوست خشم مرغ
ششمان باب خزینه بر روده آرد جو بیخ فی پوست نعل آرد با قلا فلفل دریا ما میران چینی آب تر ب طلا کنند
و دیگر سیاه دودم بگیرند در کف دست نهاده مغز لباب من بکشتان بمانند تا مقبول و متلاشی شود پس مغز بادام برین
مقشتری درم بکوبند تا مثل مرهم شود و سیاه کور بیا میزند قدری از آن آب حله کرده هر شب بر کلف طلا کنند
در این دو مخصوص بزبان است که هر چه کلف در جرب سیر نمویا کاغذی بکار در بریده زرد چوبه را ریزه کرده در آن بموی
بر کنند باز کلاه بموی بجا داشته تا بکلف در جا محفوظ نگاهدار پس از آن بر آورده با بیخ فی کهن ساییده و شب طلا کنند
و صبح آب گرم بشویند و دیگر که کلف کوفته در ابل کند حب نخل مغز بادام شیرین خشم خزینه سیاه کشته مساوی طلا
کنند و دیگر خشم تر تر خشم هر چه قطره مغز بادام بوره نقل مقل بالسوی مقل را در آب معصفر حل کنند
را در بید و دیگر کوفته بخند باب شسته طلا کنند و دیگر که کلف در پیشش را زایل کند و رنگ اجلا دم دروشن کند و از زودت
است بگیرند شرف نند و انما کلان جید شست درم در نیم طل شیر کاه با شش ملایم بچوشانند تا نام شیر
در خورد پس شرف خشک کنند و بایند و نگاه دارند وقت حاجت قدری در آب حله کرده بر او در بنام هر جا که
باشد بمانند و ساعتی نگاه دارند پس همین خشک بایند دو کنند همین کمر عمل آند و اگر لغویند باب خاتر

بر وزن موردی ساینده گاهی شرباب و نیم وزن لادن بر سیاه نشان بادوی بپوشند در حمام یا در آفتاب طلا کنند
و اگر مزاج آنکس سرد باشد یا فصل زمستان باشد بار وزن ناردین بپوشند و مانند دیگر لادن بر سیاه نشان
حب انار نشتین بر یک خردی کوفته بخینه روغن زیت کشته طلا کنند و دیگر آمله برگ مورد باب بنزد آب سبز شود
به مدت با آن ز لادن را از آن حل کنند و بر طلا کنند و دیگر عفتص کند بر یک یکدم مصطلک یکدم ز نیم مورد قند
بر یک دو دم لادن سردم کند را در روغن کل حل کنند و دیگر او در بد آن کشته بنوع موی طلا کنند و دیگر که مو
حاجب بخیه بر روی زردا و کشته قیوم بریت کند کشته در آن موضع دکان کنند و شرباب صرف بیاشامند
و تدبیر سخن معتدل عمل کند طلا قوی در نبات شکر روغن بان یکوفه در این صبح و بر بریده سردم کوفته بخینه
روغن حلاوه نکجا بر اندودنی با آنکه مشک و عود طلا کنند پس منوضع را با آنکه دیگر کنند و باز طلا کنند تا آنکه
بردارد و دیگر که مورد قوت دم و از رکنین باز دارد کشته را زده یک یکدم مصطلک یکدم ز نیم قدما بر هر یک
و دو دم لادن سردم بر روغن کل بگذرانند و صول شیر را بد آن طلا کنند طلا را که منع صلح کند در دست از فایده
بر سیاه نشان درق اس کشته در صورت که در برابر بگردانند و آنکه بر آن کنند پس لادن هم بر یک یکجود اضافه کرده
شرباب کند در روغن تخم ترسب حقی کنند و شب بر آن طلا کنند و شب در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
چته صلح که در غیر وقت آن ظاهر شود و میده سایه زینون بر کشته و کشته استیم و قه لادن یکوفه کوفته بخینه
با در برابر جز قردوی که بر روغن خمر یا خسته کشته بخینه طلا کنند صبح بشویند طلا حقی که رنگ روی را که سبب
سرمه و آفتاب دبا گردیده باشد بخار در روغن صافی کنند آرد باقی مقله آرد جو آرد کندم با بخینه آرد نخود
نشاسته کندم آرد عدس آرد برنج کشته با می ایسالا لادن کند مصطلک این ز پوست تخم مرغ گوشت صدف مقل
سفیداج نشاسته علاج استخوان بر سیده محلب فوه با دکنم برین تخم خیمه خیار خیزه تخم کدو تخم زرب تخم جوج
کبیر از روغن منصف مینج گوشت صدف طنج حله طنج اکل الملک خنده تخم مرغ و دیگر نشاسته کندم ترا آرد
عدس مقله آرد نخود هر یک نیم جز در آرد باقی مقله آرد جو هر یک یکجود تخم خیزه مقله آرد جو در عفران قدری که کت
آن پدید آید شرب طلا کنند و صبح با طنج مقله بشویند و دیگر آرد باقی آرد کشته آرد و تخم زرب تخم خیزه
آرد نخود نشاسته مسادی بگیرند در روی بر آن بشویند و دیگر با دام شیرین کبیرا صمغ آرد باقی ایسالا شیم
با می مسادی شیم و اگر داند او در بد آن کشته طلا کنند و دیگر تخم پنبه ان سفید زینج سنج یا سبزه
در شب طلا کنند و صبح بشویند طلا را که چنانکه بر جوی چشم او بر و باشد زایل کند قیوم یا سبزه کبیر کبیر صاوان
کند مسادی کبیر که طلا کنند و دیگر ترس میزدم کشته کف در با استخوان بر سیده زردوت بر یک یکجود نخود
مقله زردا دام تلخ صدف سوخته تخم پنبه ان سفید مسک در دم کاش مقله آرد در دم کبیر ایسالا کبیر

بشکریه بشنند و در آب نصف حل کنند و طلا کنند و دیگر که از تخم و کبودی که از خون مرده پدید آید بسبب ضرب
یا سقطه آزار ایل کند نظرون سرخ بگونه بسکه که بکنند و طلا کنند و باید آنرا وضع بعلک الانباط و مشتق بد نظرون اثر
بودی بجلی میسود و دیگر بهرین باب نظرون که شش صمغ الوبریک جزوی کوفته بجنه بسکه که بکنند و عمل
بشدند و طلا نمایند دیگر زرنج زرد سرخ فضل بسو که نصف کی شبان سازند و وقت حاجت
باب نیزه سینه طلا کنند چند مرتبه که بسیار عجیب است و دیگر باب کرب طلا کنند و باید آن ضاد نمایند و تخمین طلا آب
ترب و ایضا آب پودنه زرنج طلا بر زرنج تنها با ماشی حصار منقول از سایر که رنگ شبره سیاه کنند
نوره و در سنگ طلا کنند اگر چذکت طلا کرده شود سیاه آن بر شوری منقاع شود اگر حجاج قطع آن سیاه
افت بسکه که در شنان در آن جوشانیده شده بشویند و در کت بصل کنند اجاض اترج با لند با دقن محض
بسکه که با لند برات تا حاجت حاصله عود کنند و دیگر کسی که از کاسه افتاده باشد صبر هر یک سه درم
خملی نغینه ضد سرخ صندل سپید سنات گل سرفدی کابل المک بر یک بچندم کوفته بجنه بسکه که بشنند
و طلا نمایند و دیگر بهرین باب استخوان شکسته را جز نماید پنج نغاح یک درم اینون سه درم فلفل سفیدان
رصاص برش سبندی خملی بر گل نیلوفر بر یک سه درم شبان نماید در صندل سرخ صندل سبده هر یک
دو استار کلسرخ گل ازنی غلک العظم هر یک سه استار کوفته بجنه باب کا بر بسنند و در اول علت کجا باب
و سر که طلا کنند بعد از آن باب کاسی طلسم را که گوشت خوردن را بخورد و سه لکه کوزنده زرنج سرخ
خرن سیاه هر یک بچندم تو بال سر سه درم بر روم و گل سببند و طلا کنند و دیگر که بسبب منفعت دارد اشق
رازیانه هر یک دو درم بر روغن زیت حل کنند و در سه درم کوبن کوبن بر یک بچندم بر آن آنجنه طلا کنند طلا کرده بشنند
و سختی را زرم کند سوم زرد پیه بطریقه سرخ عالی بر یک کوفته منز ساق کا و دو قیقه روغن سوسن شش و قیقه بر یک
بسندند و طلا کنند و دیگر بهرین معنی سه سبده جامه شیر اشق بر یک نیم قیقه نقل دردی روغن سوسن دردی
سه روغن تخم گمان هر یک کوفته بر سه سرخ بچندم در دو قیقه صندل اشق بر یک بسند و بر روم و غلک سببند و در
ششبه طلا نمایند طلسم را که سه استار که بر اطراف ناخن خیزد سرد و بر صندل سه درم ناک و درم مصطکی را
در روغن میامیزند و رنگ حل کرده طلا کنند و دیگر که سوزنی اشق را نفع دهد پوست مار کوفته بجنه در کجی آبی
اندازند و آب پسر آن کنند و برش نهند و کوشانند تا غلیظ شود و سرد نموده در تار آن آغشته و زنده بچینه
منع بکند و با وی میامیزند و چندان سخت نمایند که بخورم شود و بر سوسن طلا نمایند و دیگر جهت آبله دیدگی
از سوسن طلا پیرسد بکوبند سه قشتر و کلسرخ چند آنکه خوانند و در سوسن را بجنه با کلسرخ و سرکه فوس سببند و طلا
کنند و خرد گمان را آب سرد کرده و بر سر ساخته بر آن آغشته و اگر سنجیده مرغ و بر روغن گل طلا کنند

نسنده نافع باشد دیگر که در سوختگی اش در شب که در دم کرده باشد کار به ضدل سفید فوعل هر سفید سفید
 سفید نو بکباب و آب غلب ساینده و طلا نمایند و قهوه یا وکل ایسی بس که در فوج با ساینده نیز مفیدست و دیگر
 در زمانی که درم کرده باشد بکار بند بر گنخلی بارگ تولا نقدار یکطل نیزند و ساینده و بجا از وی جدا کنند پس آب
 کشته تازه آب غلبه غلب یک کو قیوه در سنگ سفیدات تع هر یک دو قیوه نیم رو غلک چهار وقتا اضافه نمایند
 و در دادن ساینده و طلا کنند و دیگر بعد از آن که پوست از سوختگی افاده باشد بکار بند قهوه یا سفیده تخم مرغ
 قدری سکه که با برسم آب ساینده طلا کنند و دیگر سرسکین کبوتر در نیمه گمان بسته بسوزانند تا خاکستر شود
 و با درغن گل آغشته طلا کنند طلای که در سوختگی آب گرم در روغن بکار آید در حال که سوخته باشد ضدل کباب
 کافو طلا بید که در دنیا بگذشت که خشک شود در هر ساعتی با برسم در کسند و در آن نهند و جوی گفته اند که در حال
 آب زیتون بریزند یا آب خاکستر یا آب کباب که بسیار ترش باشد یا آب سماق و دیگر چند سوختگی روغن گرم
 سفیدی معینه مرغ با قدری زیت یا روغن کجده بالنده و سفیده از زیر بار یک سخته آغشته نیزند و حل کنند و طلا نمایند
 و بجهه جراق اش گذشت بکار بند و دیگر چند سوختگی آب گرم خاکستر جو بر زده بجهه ترشته بر نهند و تا کامل
 نشده باشد خرقه کرده بگذرانند و دیگر جته جراق غسل بلا در شش طرند و حمامت کنند و پس از آن ترسم
 حل طلا کنند طلا جته جراق آفتاب برسم کافوری برسم که استعمال کنند طلا را که در کزیدن
 جانوران گویا نفع دهد بلفظ سپید و بکود سیر بجهه و خام روغن کادما چند بید تر روغن زیت با عصاره گندنا
 آب ناید و عصاره پودنه ببری گوگرد یا اول ساینده مرغ خانگی یا جویس سفید کزنده باشد سینه آرزو بنگارند
 و بر آن موضع نهند و هر ساعتی که مرد شود دیگر بربند سکه و نمک فزیره کادو خاکستر جوب بجز روز سکه که سرسکین
 بزوسیر و نمک طلا که حضرت زبیر گفته که جانوران زهرناک باز دارد چند بید تر سلیج حلیت کربیت
 سرسکین کبوتر پودنه مشکط مشح اجرا مساوی روغن زیت کینه بسهند و طلا نمایند و اگر خواسته ضا کنند
 و دیگر جته نوع بریتلا زراوند کوفته با شیر بجز ترشته طلا کنند طلای سندی طلا جته برسم سفید
 و قروح و شریت بر خصوص سرهغال مجرب بچکر که درون که کینا گیر و نید توتبه شوره قستی هر یک یک پودره و دیگر
 فلفل هر یک دو جز و مندی بومی برگ خا چهار جز و کوفته نیمه روغن تخم داغ کرده بالنده طلای دیگر برگ خا
 سه تولا با بچی مردار سنگ کینا که سفید هر یک یک پودره سه با که نیم تولا نید توتبه کینا باشد بستر میل آرد و دیگر
 چند داد یعنی قوبا تخم پوژر سنگی آمد باس بطریق ضدل ساینده هر یک یک پودره برگ آک سه عدد و مجموع در میان
 و دفع ترش جیساننده در آفتاب بکرو زبیر نهند و بر موضع و او طلا کرده بگذرانند تا خشک شود و بریزد و باز طلا کنند
 تا سه بار پس نشویند و دیگر تخم پوژر چهار دام آط دو دام کینه یک مردار سنگ که سه با که هر یک یک دام

کوفته بخته آب باسی طلا کنند در غنای جمل در قطع ماده تو با خسته و کینه بسیار جوست و سح آن متحد دست
یک نسخه این است پوست راجیل نیم سیر عا و قرحا کچنک بر یک یکدم کند یک نیمدم و طریق ساختن آن ابل عساست
میدانند و دیگر جفته کج داد و خاکش بر ششم در غنک داد و دم راجد بار آب نشویند و ششایز یکدم کوفته بخته یا بنیز
و مالند و دیگر کند یک طلا سازند چه در آن جام که میزند برنج ساشی بر یک نیم در ششم بود چهار جزو آن است
جسند کوفته بخته آب برگ تپو بر سوزی از دم بخته تر کرده یک روز در آفتاب بندازند در موضع مرض آب آب جو ساینده
برگ اسبلی شسته این دو ابالند و دیگر جوک ترش نیم تولد در جزوات تر کرده چهار باس نکند انده این اما
کوفته بخته امخته در آفتاب شسته با آب گرم نشویند اوله شرف هدی هر یک نیم تولد ششم بود دو تولد
طسلا معمول کند یک طلا سازند یک جامچه که میگذرد ال کوبه مایجی بر یک بکنه نیم بود شش تولد کوفته بخته
اب شبنم طلا کنند و دیگر با جویل کند یک چند سید سما که بر برابر آب باسی طلا کنند و دیگر معمول
در جوب مایجی کوی سوسون کوبه ششم بود کوفته بخته با دروغ ترش بکار برند و دیگر جفته کلف و تری روی
غلو گل چند مع رنگ پوست آب ساینده بر طلا کنند و دیگر سدرین باب و صغی که بر در افاده باشد زعفران
شش صندل سفح کا در دین نمج و ادر شیر کوسفند بند و در غنای جفته خنوده آن روغن راجد مرتبه طلا کنند
و دیگر کره زرد جو به در میان با جفتل بنهاده مدت شست و یک روز بر در نه بعد از آن آن آب جلاید کرد و چند مرتبه
طلا کنند و دیگر جفته نهاس که در رنگام جوانی هم برسد بر یک نیم در ششم است بر سیم ساینده طلا کنند
و دیگر متونگ کنار اصل اوسن شطافه سواد مساوی آب ساینده بر طلا کنند طسلا دروغ داغ
بص شکار ایک آب نارسیده مساوی سیم ساینده در جگه که یک برص باشد طلا کنند چون بر جگه گاید ز جام
سطر خراشیده دور سازد و باز طلا کند کور طلا سازد و تخمان ششک ساخته باز یک ماه بگذرد و باز با درود ندر طلا
نموده از بر بر ججه سطر بخرند که در دست بر تبه آن نیم روز بگذرد و مرتبه چهارم باز طلا نماید انکاشل داغ کل بشود
بعد از آن آنرا به تیل نجی جرب میگرد و شسته که در دست بر یک اصل با درود یکد و دیگر جفته برص پوست چند
نیم سینه کوفته آب کوی ساینده چون در موضع برص طلا کند آن نیم بر سازد و متفرج بگرد بعد از آن با آب
در غنای نیم با آن که در دست بر یک کوی این آید و دیگر جفته جام و کتت بیار و نیمه آنکه یک در غنای
که در دست بر یک کوی در هر دو سحی از روی کوی نماید و با جفته اوله خشک سازند بختل ششم مرتبه بر ججه ساینده
خشک کنند و از آن فینده ساخته و در طی آن فینده بنهاده اوسن سیم فینده میگذرد و در طی برابر در زیر آن نسبت
بته که بر ججه یک در آن جمع شود آن بجهه این نماید و قدر چهار سح از آن صکرده یک شست کوفته در غنای
خطی کوفته و ما بخت روز در خانه نشیند بجز برنج بے نمک خورد و بعد از آن چنان دندان بجا ببرد و در برگ

ساعتی برهنه تا در دست روی نگارید و اگر ما گرم بچکیده و خشک و سستی که باین خدمت مأمور باشد با کل از آب سس با بر سر خوراک
 که با چرتاب بخاران نذر دو همان کخله بر سیده و خاکستر نشود و معرقی که چیده برهوس خجسته اگر سه چهار ماه استعمال
 نمایند با رانده تعالی اگر تمام این عجب شده باشد کالت اصلی باز آرد و از چوب خام پوست درخت نیم فم سیاه هر دو
 یکین همه را در جسم نذر اندازد و سر کین اسپ دفن کنند بعد دو هفته بیهوش کنند و عرق کنند و نیم پا و نیم بادشام
 بخورند و از ترشی و سفیدی او با دو بریز کنند و کم نمک خورند **کلمه مفید هفتم** در الفاظ عین جلدیه غایب
 کنند مآب مورد تریک عقل فیم آله بجاه دوم همه را در چهار طبل آب بزنند تا به نیمه آید از شش بردارند و در
 و صمغ هر یک بجاه دوم نرم نازنج ده دوم مازو بریان بستند و نرم بزنند و درین آب صاف کرده باش نرم
 تا بقرام غایب شود و بچشک و سگ خوشتر کنند و بکار بزنند **غذای** که در خدام استعمال است معین بلح گوشت
 گو سفید و بز و مرغ و در بفرمای پی بر وزن بادام بریان ساخته و با دم و شکر و پیسته و از نو که با بخور الگو در حوش است
 و روغن بادام و شکر شیر ناز **غذای** که برهوس مایع است گوشت میوه در اج و کلب و گوشت تهای جان
 در حشی مرغ و شوی و تخم با توایل **غذای** سفید فخر از عدس و گوشت میوه از آن مسک بود و مسک حاضی
غذای که در فروع بکار آید مصلحه گوشت دراج و تهود اگر با گرمی مزاج باشد آتش جو آب انار در آن مضمض
 بود گوشت چوجه شیر بزند **غذای** که در گزیده گله این مویس بکار آید باند نوم است **غذای** که در زردی
 سگ دیوانه مفید است سفید با جگر گوشت گو سفید و مرغ از نو که بخورد و از نو که بخورد و از نو که بخورد
 مالموده و حیض بشک و روغن بادام و از بقول باد و بجزویه و نفع و پودینه **غذای** که با گزیده مفید است نوم بیاز
 و کرات و تخم سفید با جگر که با شبت در در صینی مصلح باشد اگر گمینه در بدن سستی کرده باشد آنچه سلطان
 بچند تناول کنند و شیر ناز **غذای** که در گزیده کی مقرب جراه بکار آید آتش جو شبت و مضمض
 و بسبب ترش و گوشت دراج باب انار بچند **غذای** اسهول مطلقا شیر ناز و اسهول بار زین بادام
 شیرین و شور بای مرغ **غذای** کسی که پیش خورده باشد آتش جو آب ناز است **غذای** کسی که در اج خورده
 باشد سفید بلح گوشت گو سفید و آتش جو که در ان غاب و سپستان بظنینه خشک بچند با شنبه روغن کل و
 روغن منقشه **غذای** کسی که فیرون در شکر ان تناول نموده باشد پیاز و نوم و جوز و با غسل خورند **غذای**
 کسی که بخ و بروج و جوز نامل خورده باشد سوز بای مرغ و گو سفید و مایه است **غذای** کسی که اسهول کرده
 و کشیز بستر تناول نموده باشد سفید بلح خمند و شراب حرف بنوشند **غذای** در گشته آبی یا بستی
 است که غسل کرده شود و بان و در طب میاده آورده است که غسل کرده شود و بان این مری را **غذای**
 که در سوسل سر بکار آید که در ترسن آرد و با قلیا کثیر اکل خورند و قلیا نام معباره چهار شسته دو ساعت

و ساقه بر یک نهند پس بشویند و بیکر که در کسبو عقیقه سرد و در حساب بان آورد با قلا مساوی در آب بکشد
 بدان بشویند و بیکر قوی چته هزار در نخود صد درم آرد و صلبه بوره نان نخاله آید که سحوق خردل هر یک با نود درم
 خطمی ده درم کوفته بختی که که انگوری و قدری آب شسته بر سر مالند و بشویند در بختی یک مرتبه استمال نمایند و او بان
 صلیب درین بر و غلغل یا قدری که که انگوری نمایند غسل که نمودار از کند و از بختن کجا دارد بکشد آب
 که در آن چقدر جوشانیده باشند و قدری خردل یا بختی موی بدان بشویند غسلات که در قیل بدین برین
 و شویید طنج ترس طنج چقدر طنج بود که طنج بر کس در و با لیدن صبر با کل سر شوی بختی و زهره گاد و زهره بز
 با کل بختی و در آن شستن نافع آید **عصره** بضم مری است که جلا میدهد و جدر اسفند و سرخ میکند آنرا **عصره**
 که سفند و صاف میکند در او بخش چهار جزو نیم خیزه آرد با قلا آرد نخود سبوس کند هر یک و جزو ترس یک
 یک جزو کوفته بختی شست طلا کند و صبح نشویند **درین باب آرد جو آرد نخود آرد با غلغل شسته کمتر است**
 ترسبه مساوی کوفته بختی بشیر شسته شب طلا کند و صبح باک بشیرین که در آن نه بختی خشک سبوس جوشانیده باشند
 بشویند **عصره** که رنگ را صاف کند مغز بادام شیرین مقشر شسته بختی که کوفته بختی باب صخره شسته
 شب طلا کند و صبح با طنج با بوند و غنچه بشویند و بیکر که نصفه لون نماید مغز بادام بشیرین کثیر آرد با قلا
 کوفته بختی با بشیر شسته شب طلا کند و صبح بشویند **عصره** که رنگ رو را سرخ کند خردل سپید ترنج سرخ
 با بسوی بشیر سیانیده نایک بختی باشد و بیکر که مغز لون است در صبا که شسته **عصره** که رنگ را از کند زهره
باب زردک سیانیده طلا کند و در طعام از زهره اندازند **عصره** نافع است خوب و بیکر شسته صغیر با آب سبوس
 صاب بیدانه بره و صاب خنک کرده کوفته بختی بسید بختی با آب برگ جزو شسته شام مالند **عصره** که قطع
 سحر کند رنگ رو اسفند که بگزند قرد علی که از نوم در و غلغل ساخته باشند و آب بر منغ آرد و نخود مزوج ساخته
 شست طلا کند و صبح در حمام بشویند **عصره** و بجم و الفاظ قافیه جلدیه **قرصه** استعمل که از اجزای
 توبان کبیر است چته سوم در کسور بود **عصره** نفس نافع و چته استقا جیدیل است بگزیدار غصص کوچک در خمر بگزید
 بس در شتر نهند تا بختی شود بگزیدار که خردی بنیایت نرم شده باشد در دران سباید و بوزن کرده بکشند
 اضاد نخوده و قدری شراب بر سر آن کنند و نیک بکشند و دست را بر دروغ کل چوب کرده در صبا سازند و جلد
 در راه استعمال کنند و وقت آن تا دو ماه باقی است **قرصه افغنی** در اول سهوم گرم و خشک و مطلقه با زهره
 سوم و چته بقایا خدام و دفع تحلیل غلط حرق بطریق ظاهر جلد نافع و سپی و متغوی حرارت و بجزئی توشش
 تا دو سال باقی است و بعد از شسته استعمال نمایند و بعد از توشش کل افغنی ماده را صید باید نمود و ملافاصل
 ایام بعیده سرد باد با شش بسته بر کجسته بقدر چهار گشت از دنبال یک ضرب قطع نمایند و حشانه

کوفته بر آن شسته قوص سازند و وقت حاجت بسرکه ساینده طلا کنند قوص کوکب نامع بسوم مشروب مسیح
 هوام دراد وید صد ایدم تخیر یافت قوص متن عنق کافور نیم جز و صندل سلنج سگ سنبلیطی باج بندی
 مرکل مسیح بر یک یک جز و تو تار در سنگ بر یک سه جز و کوفته بخند بکلاب شسته قوص سازند و در سایه خشک کنند و
 بسایند در برین باشند قوص کک رخ کیرطل بندای سگ سنبلیطی صد شب بهر یک در دم بکلاب قوص ده
 در سایه خشک کنند و در میان گل تازه بنهند و بکار برند دیگر طین بکیره حب الاس سفید باج منسول بر یک نیم وقته
 شیخ سنبلیطی روی بر یک یک وقته در صحنی سنبلیطی اطفا رطیب قطه بر یک دو وقته زعفران کلسنج بر یک
 سه وقته نرم بسایند و آب مورد زعفران شرب هکده کسیر شند ز قوص سازند و در سایه خشک کنند و وقت
 حاجت بسایند و بیاشند قوص زردی که در جمیع اورام حاره آرزوده است شیخ نافع ایفرن بر یک نیم جز
 صندل سرخ فوطل شایات سفید اب قلعی کل ایبری بزر ایچ مردار سنگ محض علی پوشش در بندی بر بند صحنی بر یک
 یک جز و آب شسته بر بیات نر در ترتیب دهند و آب کشنیز و سیر که کلاب مانند آن طماننا نند و یک کسیر سنبلیطی بر یک
 در امرض کوش در کلمه نزن که شسته قیر و طی که شفا قهار اندمال کوسبوسه سرد قوبا شیخ شسته سبیل نماید
 در امرض شفته کوش قیر و طی نامت بن تره گوید که اورا مهار کم را سود دهد و در سایه خشک کند که کسیر
 در روض کل بکمانند و انگاه باب کاسنی در بادون نیک بسایند و در ظرف آگینه کنند دیگر کسیر من عمل در و صندل
 سفید سردم روغن گل ده دریم سنبلیطی بانزده دریم موم رابر روغن بکه ازند و صندل سنبلیطی را کوفته و آب
 بسایند و در جله را آب کاسنی در بادون نیک بسایند کلمه نوز و سیم در الفاظ کافیه بعدی استکراج
 بر رگ و خور و جهت برص صیق و دمایل و زهر مانع دراد و یک کبیر که شسته کماوی که دریم سنبلیطی
 در سایه خشک نمایند و در فضی کسیر که مزوج آب تر کنند در آن موضع بنهند و تا که عالت در زهر کسیر که
 بر شستن تر باید کرد و اگر که صحر خصیانی باشد و اگر بریل کسیر که آب غوره یا آب خاکستر خوب ایچر و خوب نر و خوب
 کسیر که سوزد را باشد و چنان بکنند که عالی آن نریدین سفینه پوشیده شود و اگر علاج نشود شنبلیطی بسایند
 در آن کسیر که کوفته و در آبک درین باب قویتر است و روغن کسیر که رنگ نیز سود دهد و آب موم بر کسیر که
 در روغن کل هم نفوذ نماید کماوی که در دریم کسیر که در عضلات ناشد یا سبب آن صدمه و کسیر بود بکار آید
 کسیر که بارو روغن زیت ایچنه ششم زعفران بدان تر کنند و گرم کرده بر نهند و اگر جوانی باشد ششم زرد و روغن گل
 چوب کرده گرم کرده بنهند و اگر زرد خا تر در روغن گل کنند و بنهند نفوذ نماید کسیر که سبب
 در الفاظ سبب بلدی نامر ایچین جهت حرب و حاکه و قروح حدیثه و قدیم بدن و غلام و شرای
 زلف و قوبا و کافور است در موقوفه دوم مشروب و لیطوس و نافع سوم مخاض کسیر محلل

آمینند و بزرگ تا غلیظ شود هر نیم **اسفنج** که در سبب اسفنج زنگار است یک سطل آن در آب بپزد یعنی که گشته هر نیم
اسفنج از ترکیب بقراط طبیب است و استعمال بسیار میگرد و ام میگرد و استوائ آن با فست از برای بر فرض نماز
شود خصوص آنکه بوده باشد از حاره و ابرو سوسنک نش و شفق و کزین جاذبه ای که در اسقاط بواسیر میکند
هرگاه که بکنند استعمال آنرا مردار سنگ میخند از زیر که ده درم آنرا در عین زنگار که چهار درم دم الاغین برنج که در
دوم زیت کیرطل بموم سه اوقیه که بچنگد اختی است در است که بزنند و باقی او بیه کوفت بر آن با سکنند در آن بدسته
مانند تا مخلوط شود هر نیم که نو صبر را با صلاح آرد اگر چه در گوش باشد و قروح و زخمها را پاک کند و گوشت
فاسد بجز در آنزروت اشق بر یک نیم جز در زنگار یک جز و نیم بر یک که بنامند و غسل میکنند هر نیم زرم تراز
اول موم زیت زنگار هر یک بقدر مناسب گرفته هر نیم سازند و دیگر گوشت فاسد در زیر آب بزداید بگیرند اشق
و در سکه که گزند تا نرم شود پس سخی نمایند تا بکشد اشق شود پس زنگار آنقدر که مطلوب باشد اضافه نمایند
و حل سازند هر نیم که بعد از شکافتن خا از زرم شده بکار آید زنگار در موم عسک العظم که یک نیم
زیت سه سطل علی السبب موم سازند و بعضی بجز موم را تیغ اضافه کنند و دیگر بجهت قروح عینقه و عوزند
گوشت زاید در افع عقرات و مواد فاسد زیت کیر طل و مسقط بواسیر زیت چهل درم زیت موم زیت هر یک
ده درم اشق مخلول باب سد سبب که بگندم باش زرم بعد اهل گندم پس زنگار چهار درم آنزروت سه درم
را تیغ دو درم زیاده گندم هر نیم زنگار دو درم عسک العظم را تیغ قطع عسک سبب که یک نیم زیت بقدر
حاجت هر نیم اشق کوبیده زنگار عراقی صند دو اوقیه موم عسک صنوبر هر یک سه اوقیه زیت کیر طل
و مشق و او آب سد ب حل کنند موم و عسک بر نش در زیت بکند از زنگار خوب بار یک سینه یا آمینند و بر نیم
زیت تا بکشد اشق شود در این سبب در حجات و الد بزرگوار یافته زنگار سه درم موم را تیغ عسک العظم هر یک
بچندم روغن زیت بت درم هر نیم اسفنج ارج چه سوسنک اشق او اگر موم در روغن گرم و نفا و اب
میخند است یک سطل در آب صنی مسطورت هر نیم مردار سنگ مسوق بجز موم با سکه که با سبب
مانحل شود پس او عسک آنقدر که مطلوب باشد برزند و سخی میکنند تا غلیظ گردد و منسج شود و نیز موم سبب که بپزد آنرا
میخند و از زیر که بچند مردار سنگ بود قدری کاغذ سخی نموده مضاف سازند هر نیم چه او مال قروح و میخند و
از چرک و لیکن حوات سود مند بود سیخه از زیر نیم جز موم میخند بجز روغن کد سبب که زیت سیخه را بار یک سطل
در روغن بچینند آنقدر که سیاه شود بعد از آن موم آمینند و قرحی سازند و دیگر بگیرند سیخه ارج یک من
و سخی مانند و بار روغن زیت بچینند و در حطل سکه که اندک اندک بر آن برزند و خوب بزنند تا منسج شود هر نیم
شامل کاغذ فیضوری دو یا سه مردار سنگ میخند کاغذی هر یک بلام موم میخند و ده درم روغن

کیمه چندان عینیه بیضه دروغ را گرم کرده موم بپزند از نو دید کرد و با کوفته بیامیزند و کس در کند چون فرسود
 سرد شود سینه بیضه داخل نمایند هر سه اسفندن دو دقیقه نشانسته شده و قه موم مشغول کشش
 وقت زرد عقل رطل و نیم سفیده بپزیند و هر سه هم بود چقدر که با سبک کیش برودت باشد از فرسود
 موم زیت ملکه روغن زیت بر یک یکوز کبک اندوز هر سه سازند و دیگر گوشت برودت در شهابا بپزند و از
 موم سنگ سحر کبکوز روغن زیت ثلث رطل آینه کوشا نند سایه شود پس کند دم الاخرین از روغن
 هر یک دو دم کوفته بچینه بیامیزند هر سه بر در سنگ کبکوز روغن زیت دو دقیقه سرد که کبک سده دق با تمام تمام
 کوشا نند که محرق نشود و منفذ گردد هر سه اشق در تقطیل صلابات در خمار زد سوسه نجاست نافع است
 خردل کف در باران طولی نیم انچه کربت زرد عقل اشق هر یک دو جزو زیت کبک دو از نو جزو در برانی بپزند
 نازک بسایند که مثل بخار شود در عقل و اشق را در زیت حل کنند و در جزو شمع صفر که خنثی اضافه نمایند و در برانی
 بر آن ریزند و مالند تا موم سرد شود چون خوابند که استعمال کنند یک جزو از این موم و یک جزو روغن کل و یک جزو روغن
 با سوسه مخلوط کرده ضاد کنند و جناب از مردها و عطبات و از ام که سنگی و خشکی تیار را از ام است و کاهی
 از دین این موم نازک بسایند غیر از زیت و موم در سکه که حله کرده می بسند نیز همین عمل کنند بلکه تر کبک کبابی
 در جهت قبلی میکنند اگر در سبک عظیم بپزند بکفک که کبک نشود و در اول این موم با ده توله کل حطی
 در یک آن بسایند و نجابت خوب بچینه باشند که مثل فرسود در او در قدری گلاب بنیر در آن کبک باشند ضم کنند
 در موم با سوسه گرم باید بست و در سوسه عظیم کار بپزند در سه روز میکند هر سه عجا که جزو زیت و ق
 مانند آن وجهه تا صورت هر گونه چراغ سوسه بر در قروح خفته و سودا و ویه که هیچ دو از انتفاع نیافته باشد
 سودا و در صاحب قادری که حق است که این موم عدلی ندارد و با وجود این موم دیگر حاجت نفع شب
 یمانی تویار مبدی یعنی نیله توبه هر یک یک توله و سه شمشه کاش سرفخ یا بار بارالی روغن کبک آب جاده شیرین نازده
 هر یک بچینه کبک آب در روغن را یکجا کرده در ظرف کاشی که استعمال نمود است بست که مال کنند تا مثل روغن شود
 پس از آن دیگر که هر یک را هه کوفته با یک بچینه موازنه نموده باشند در آن آمیزند و بیاس دیگر بلکه دو با س
 کف دست همی مانند آن جمله کبکات شود و تقویم موم آید پس در ظرف چینی با نقره نگاه دارند و رفت حاجت استعمال
 نمایند و بهتر است که وقت شب نازک خرقه بچینه و گرم کرده حوالی ترحه در جرحه کیمه سیکه باشند که همین عمل
 موم است هر سه که کلین اورام صلیبه است در امراض انحصار ناسال کنند موم است که آن را
 موم از بوم موم گویند سوسه از موم سازد و در تقطیل برودت نافع و قروح و جروح و در امراض و در این موم کبک
 زیت سبکی در موم برشته این اضافه نمایند استعمال کنند و در بعضی نسخ کبکای در این موم کبک و در ظرف نازده

آمد در بعضی نسخ جای بر یک گرم دیده شده هر گرم با سیلیقون بزرگ اندمال فروخته و علاج است بواسطه
 زنجیر است بی حرارتی ترکیب را پنج عکس الکلس با بریک چهار دقیقه زفت مثبت قیوم باطل ازیت بخار هم زفت
 را در زیت که از آن دو یک در دو تا گرفته بخته بان بیایند در زمان مساوی استوی کرده هر گرم سیلیقون جوهر
 را پنج سوخت زفت موم سفید با سیلیس استمال کرده شود وقت حاجت بروغن زیت هر گرم برهن چند عرض خوبت
 و این روغن از ایل کشد کاس عرق زرنج زرد سیلیقون ایک زرافند مساوی با یک ساخته در بل صبیان آنچه
 بست روز در آفتاب که از آن در هر روز حرکت بکند و اگر عرض اول کسر که کند کشند زرد است و وقت استمال
 نوضوح را ببول صبیان یا کسر که انگیزی بشوند با آنکه هر گرم جادوب غلبه بکمان در جان کند و جراثمات
 در اسیل را نیز در قروح غیره زعفران در در پنج گرم طبل موم عکس سنگ بر یک غلت رطل زیت یک رطل بهر را
 بر نشن نرم بگذارد و بوره ارمنی دو و نیم بار یک ساخته منصفان سازند و تنگ در سیم کشند و بکار بند هر گرم
 جالیوشوس ملصق جراثم و باروغن زیت که در وقت که خسته سولامده فقط در زنگار فشرده خام بر یک دقیقه
 بس که کشند در رطل مردار سنگ سه رطل روغن زرنج یا زیت مغزول چهار رطل مردار سنگ بازیت انقدر بچون
 که مثل چرک حمام گردد پس شیبای سونینه با کسر که خن کرده بنید از آن در سیم سازند هر گرم جادوب و از آن خمرجات
 حکیم علی است و منافع این سیم مثل منافع روغن دیوار است که در روغنها مسطر شده بگذارد در حکام شش و در آن
 قوتیست جد و در فایق بکینقال قه نیم دقیقه زرد چوبه دیوار اصل اسیس برک خادود مسقف خانه کسی که خورد بریان
 کند هر یک بگو قه پوست درخت میفلان برگ درخت میفلان برگ درخت نیم جو جو به هر یک در دقیقه جو به به چند استهبار
 گرفته خوب در کبرل تخم کند پس با دو اوی دیگر سوار قه بجا کرده در روغن من آب باش تلیم بچوشانده تا مثلت شب
 بماند نقل را خوش کرده در کسند روغن کچمست قه در خلکده باز باش تلیم بچوشانده که آب تریب بخواب
 شدن رسد و اندکی بماند پس اندکی زین روغن گرم گرم گرفته قه زادان بگذارد و قه که بگذارد و دقیقه موم زرد
 منصفان روغن اول ساخته بچوشانده تا آب مطلق خشک شود و مثل سیم کرده هر گرم منصفان او را م گرفته گرم
 زخم جد و در شکار چوب چوک با زرد توئیهای سبزه رسا و بهر را روغن زیت که کم کند خسته بایند با بقوام موم آید
 و اگر خوبند که قوتی شود قدری سیم الفار اضافه کنند هر گرم خدام در روغن خدام و سایر قروح سودا بکوه او را م
 بارده آزموده عکس البطم موم هر یک سه مثقال زعفران نیم دقیقه خاما سیل طبیب فرمانا و در نقل تسطیح سیلیقون
 عاقدها مصلح مقل منصفان حب لبان اشق صبر زرد میوه سیل سیسیا یوس زرافند در رطل زرافند در روغن
 سدر اکلیل عکس زینل ایسار روغن زیت که به هر یک یک اوقه در آن بست مثقال روغن نارین برابر سیم
 موم سازند هر گرم حرق نارسلق پنج گرفته نارید یک قسط روغن عکس سیم روز پنجشنبه بس خشنوده با کبرل

سوم در سبب سازند هم حوارین بر هم برست و مقررینند که خواهد شد هر چه در وقت لغزشه بجهت بر گرم
 سفید است مردار سنگ سفید اوج هر یک دو وقت بخت لغزشه چهار وقت موم بخت دو وقت اوقی اس اوصل اوید بسیار
 بشناسد بخت کند و بر هم سازند هر چه محل و از تمام موم غایبوس بر سبب لزوق در هم بود و نیز گویند چنانچه اندمال
 حرارت در سبب موم سفید و از آن کورف و لو بسیار در سبب شقاق و حله طوبی و شتر مرغ و دار اشکب سفید نافع است
 در در سنگ یک طبل و نیم باریک سازند در زمین بکند در اصل غل الخمر تند است در اصل بخت در طوبی بنهاده برشش نرم کند از
 حرکت بیدار بنشینا اقوام آید و در در سنگ بسته و سوخته نشود و علامه کمال طبع است که سیاه گردد و در سبب زیت
 و سرکه با نسوید است و در در سنگ بر زیت نوشته و اگر خوبند تخفیف باشد قدری زرد چوبه سوختی نیز آید
 در آنجا که حرارت بود و عرض زیت روغن کل نشود در زرد چوبه بموقت در آن در هم هم خیر خراج بخند را بنگاه و از سنگ
 با این مستغنی کند بوبه لری بوقی مقشر بر و حد بکند هم حسابون دو در هم خیر یا پسته در هم آبک آب نایده بچند در هم
 جادو شتر سر کین کوز بر کین مرغ بر یک ده در هم بر روغن زیت که بشود در هم شکر کشته در در سنگ و سیاه
 بخته آب شیرین بر موم سفید هم سازند در هم حواریان چنانچه اورام حاره بر سبب در نیمان غنی حوض سفید موم سفید
 دو در هم روغن کل روغن نغشه بر یک چهار در هم حوض بسیار باریک ساخته بار و صفتها که موم در آن نه باشد بکشد
 در هم در اصل و صلیون لغزشه برانی است با غنی لعابی لقاها نایف دی کرده پس از آن هر یکی معرف در آن نموده
 تفاوت در بعضی افراد و در او از آن می ازین راه است در اصل زیت و در در سنگ و لعاب است با کله بر می
 است نافع با فصاح و درم خراج و شکر اوج حاره و اورام گرم در تخمیل خازر و حله با ت سلو و نغشه و صفت بلخ
 و نغشه روغن زیت کینه سی تا چهل در هم در در سنگ است در هم شتر سر کین سفید تخم بر و حله تخم کتان بر یک
 بچند موم سفید هم چهار اشب در آب تر نشود و صلیح لعاب سفید از آن بگیرند و در در سنگ باریک ساخته در زیت
 انداخته برشش نرم کند از آن در چغری حرکت بیدار بنشینا موم با در در سنگ بسته نشود پس از آنکه در روغن سیاه
 گردد و طرف سازد شش فرو اندازد و لعاب در آن آید و در چغری شسته تا غلیظ گردد پس زرد چوبه در بر نهند تا آنرا
 متناهی حاصل آید و اگر خواهد که قوی الاثر باشد زیت و خاک شتر چوب زرد چوبه هر یک سه در هم صندل صندل کله در هم
 باریک ساخته صفا نماید هر چه هم که این ماسه و صفت آن که صفا صفا نموده که بوی صفت او را موم صندل و صفت
 می آید در و صلیح و خازر بر اثری سفید در و کینه بیلوفه بیلوفه بیلوفه بیلوفه بیلوفه بیلوفه بیلوفه بیلوفه بیلوفه
 حله تخم کتان بر یک دو وقت در نیم تخم کینه زیت تخم حلی اسببول حرف بر یک دو وقت
 در آن خوب بر نشانیده بکشد بر طبل نیم اوید و در آبهای مسطرب یکسان زرد چوبه بنشینا و سیاه لایه پس نهند
 تا لعابها اقوام عمل آید از نگاه سوال هم و علاج بر یک کوبه پیکوساله کوبه نیم پیر و در دو وقت در در سنگ

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مردار سنگ مسوق سه و قیره روغن زیت مع حبل با نسیم که انچه در مزاج کرده در احبابار مقوم آینه زنده باز بچو شانه
تا قریب بانقاد گرد پس از ان هینداج سه درم و نیم اشق پنج کرنب سوخته قلقدیس دم الاخرین کن در بر یک
چار درم صمغ بادرم علك الانباط با بونه نغشته پنج خطمی میدی با سه تخم شبت بر یک بجز دم اکلیل المملک مقدرم بگرفته
بار یک بخت در ان بکشند و دیگر که در سماج روی بکار آید عقل بر یک بجز دم مردار سنگ یک قیره در دو قیره روغن زیت کنه
حل کنند پس لعاب خردل لعاب جله بر یک یک قیره میانیزند و بزرند تا بقوام آید هر سه دم و اخیلیون که طبری در سماج است
بقرطی وصف آن نموده و گفته قدما بخت استادی اما با بر من سکه صلبه طهرت تحت باطن کشته ذرع من سهها که کند
فازمه نیز المرهم بعد مرهم اناسرخ و الت اسعد با وحده و لم یکن بها عودت لعاب استخول لعاب قسه گمان مردار سنگ
خام بر یک صد درم روغن زیت خضر کای حل صغیر بجه را یکی نموده با شش نرم بچو شانه تا غلیظ شود پس این اودیہ میانیزند
طین زفت که عمارت از اجزاء ارضینه است که دوت او از زفت مسفل میشود بجز دم بار زفت نصف وزن آن و جاستر
چوب انکو بجز دم که در مس تلخ سه درم زنگار کیدرم نیم بر نیم نهند تا چون ترسم شود و کجا چارند هر سه دم و دین که
از رام سه اوزیت بکشاید و گوشت زاید بخورد و بگیرند دین در آب تر کنند و فشر نمایند و بگویند و بجز دم است جانان
آینه زنده در ان ماباند تا مستوی گردد پس از دو چوبه قدر ربع وزن دین گفته و دیگر بخت میانیزند هر سه دم رال
منقول از حکمای هندی است جهت انبات لحم صاحبه و دفع گوشت فاسده در اجزای حیات فرمده عس البر و عرق آتشک
و ناصور نیز نافع است کافور قصوری رال کات مندی بر یک چهار شغال گفته بخت سوم با بار روغن کافور نازده در مس که
بمروح باشد در ظرف آبی که مقد اول رال را بخت دوسه جوش دهد پس کات را سه تورس کافور را بزرند و دیگر
جوش نهند و قراح قدیمه را تا سه روز بقدری فوخل سوخته استعمال کنند بعد از ان تنها بکار برند هر سه دم رال که
مسعی است بر نیم سنجید و هر سه دم عیسی و اجزای این نسخه دو از ده عدد است که در این بخت عیسی علی بنیاد و علیه اسلام تریب
کرده اند و برای تحلیل ادرام صلبه و تخار و طواعین و سرطانات و نقره جرات از گوشت فاسد و اسلخ و جتیه
رویایند که گوشت تازد در نع شقاق و انار عکله در حب و سوسه و نو صید و او اسیر شود در دجاوشیر زنگار گفته در صا
مرنگ بر یک سه درم مقل ارزق چهار درم مردار سنگ چهار درم و نیم اشق مقدرم سوم سپید را تیغ بر یک چارده
درم و پنج ساییدی است که بینه و مقل را در سکه که حل نمایند و بجز آنرا در زیت مذاب بچو شانه و اودیہ را نه ان لیسر شند
پس اگر مملکام سرا با بوزیت بکحل و نیم بگیرند و در زمان که بیکر حل وید انند که در بعضی منجهان مرنگ مطروح است
بر مرنگ مردار سنگ سپید کرده را گویند در بعضی منجهان مرنگ مطروح است و بدل مرنگ کسب کیدرم
دیگر بجه اجزای حال عددها و در نا هر سه دم رال تحلیل سلو که جنت الرصاص علك البطم زیت بنامی آنه جنت
را در زیت نهند تا بکلمات شود و علیه که در بعد از ان علك ران رزند و از شش خود که در هر سه دم رال

را در بند کوار و مجرای بی مقدار جهت پاک کردن چوب گوشت مردار سنگ و بر کردن از جسم تو در او در صلاح قسم
 جروح و اشیام و اتحام جمع قروح امروز که در دای مندی بود است سنگ بگری کات میغه قبل تو تا سبز زنی نیله
 نهوتیه برین مردار سنگ هر یک پنجاهت موم زرد و دوام روغن کچد چهار دوام عالمگیری بسند و مغزی هر سه سازند
 و آب خالص پنج ششس بار بشویند هر سه ز مانی جهت جراثیم فروخته نهایت خوب و در تا نایز که از موم مال نمیشد و
 با مقدار اول فرست از موم کافور سوخته بوست درخت کاج رزاس کات مندی هر یک مودوم مردار سنگ
 مسلول سنگقال سفید و از زرد مسلول بخورم موم سپید پنج ششقال کافور قیصری ده درم روغن گل است درم موم
 سازند موم صمغ زنجبیل شکر کف یک سنج آن بلفظ شکر کف که جهت زخم تشنگی چرب قروح و جراحات
 زشت نافع است و در دای مندی تناسلی گذشته و دیگر جهت تخلیل در امسرا بر سر سلطان و خاخر درم موم
 انشین و در موم صلبه غیر قابل بفض موم در سنگ بخورم ملک بطل ششدرم شکر کف شست درم کندر بارز و شش موم
 سپید هر یک ده درم روغن زیت یا روغن گل پنجاه درم و دیگر شکر کف سرخ هر یک چهار درم مردار سنگ
 قه هر یک پنجاهم کندر شش ملک بطل هر یک ششدرم موم بازنده درم زیت شست درم موم سلطان که در سلطان
 متقوح و غیر متقوح را که خوف در آن باشد سود و زرد کاسر عادت است سبیده اسرب تو تیا منقول بود و برابر
 باب خرفه یا غلب الشلب یا که و یا خار یا بلعاب سفول بر کلام که حاضر باشد سخن کنند و قدری روغن گل سمیخته بنهند
 و اگر سبیده و اسرب را نخت بر روغن سخن کنند بس با بیا مسطور سفید و مندی نیز است و دیگر که سر سلطان
 متقوح را نافع بود دیگر بند دادن و بسته از اسرب و مندی از در آن کل امنی و کل موم و بسایند که موم با سبیر
 سبالتا سیاه شود و اگر بادی روغن گل و آب حی العالم هم باشد نافع باشد هر سه موم جبه سلطان و منی که
 صلابه بهم رساند و موجب تمه و ذوق انوضوح کسب بقراری چار زرد و کجا که در موم در روغن بنفشه ساخته
 و قدری از سفید باج و قدری از آرد و مس انداخته خوب است نموده مثل موم کرده بگذارد و دیگر موم بقره
 سر سلطان موم روغن از موم در روغن بنفشه کرده و از آتش فرود آورده و حباب بیدانه و قدری پسته که در قدری
 زود آرد و قدری صبر استوطوی و گل کرده آب تر باشد که در آب برگ بید آب درق جانی مشرب کرده و مخلوط
 نموده تریخ نماید بعد از آن که صد استراخ کرده باشد موم سر طانی که یک جزو اسر سلطان است در پستانه
 در جهره اصلاح آرد و مندل سپید یکدم پوشش در بندی اما قبا هر یک دو درم ششای این موم سپید هر یک
 چهار درم سمن سوزن یکدم در روغن گل قدر حاجت موم موم سر طانی سر طانی را و خاخر از موم بود و درم را
 بخت گردان مردار سنگ بخورم ملک بطل سرخ هر یک شست درم کندر بارز و شش موم هر یک ده درم روغن
 زیت فده حاجت و دیگر که طبری در علاج سلولیان مضمونه نوشته بگیرند اسرب و آب بر سنگ درشت حک کنند

گفته پس خشک کنند و در دم گیرند و پس کف درم گرفته از موم روغن که از تخم کدو و تخم بومله ساخته باشند
و حساب تخم کتان و صابون چشم جلیه بر آتش در خورایند باشند آنچه در موم سازند موم سحره زراذنه طویل
را تیغ کفار قالی که بر رویه بارو روغن گل و سرکه سیاه و دیگر در جمیع انواع سفوف منوم و مجرب کافور ریاحی
شش سسوز زرد چوب که سسوز آقا قیامه منقول هر یک یک درم کفار کات که در هر یک دو درم سفید است درم
موم زرد سفید درم و مشکل است درم و دیگر چینه تبار سفید قروح کسوف است بهت تلخ اندرانی مکنیم جزو آنس
در جزو دستر بلبل باز در هر یک پنج جزو موم بچینه از او روغن چهار چینه موم سه مصلحه با زرد هر یک یک گوی ساخته
سوزند و جلدها را یک ساعت بفریب معلوم موم سازند موم سفید خانی معمول و مجرب و الا ما جده که در جمیع مقام
قروح و جروح عظیم انسانی است هر یک سیاه هر یک سی سسوز کفار کات سسوز سیاه هر یک یک مثقال در در سنگ در مشکل
موم صفت دین مثقال روغن نجف سی مثقال باز با که در سه مثقال طبرقی سافق نیست که روغن با روغن کنند
و بسیار در آن ایروزه بعد از آن موم اندازند و در آن کوفته بچینه در حل کرده با جوب نیم حل کنند و دیگر سیاه
بچینه اشک بچینه است موم نیم مثقال در سه مثقال روغن کفاد و روغن مثقال روغن بیه که در سه است باشند باشند
حل کرده شش مثقال سیاه و چهار مثقال خار سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیاه باشند شود سه حصه
کرده هر روز یک حصه را بر موضع در دهان کنند و پس گوشه کشتن ران و بغل زبانه و خورد را با عدال بوشند و شربت
قدما که آب و تخم بجان میل کنند و غذا آب نخود نیم کوفته در روغن جوان فسر به دکنتر تریا سفلیخ خوردند و اگر جوشش
و دان شود اول بچینه کسوف در آبی که خطمی و جنابزی و تقیبه در جوشانده باشند صاف کرده زمان زمان در آن
گیرند که آب رفق و دان کبر شود و روغن جوشش را حرقه و طباشیر و ساق سطله السویه کوفته بچینه صمغ بشارم
بر موضع جوشش باشند و دیگر حلالان مصلح سور بجان هر یک دو درم ترب سفید پنج مثقال هر یک سه درم
اب بمویخ مثقال سیاه که صفت مثقال روغن گل ده مثقال روغن زیت بانزده مثقال بیه ز سسوز مثقال
و اگر جوجه دانه در باشد تو تبار سفید کبر در در سنگ هر یک دو درم زنگار بیدزم اضافه نمایند و موم سازند
و این موم سه را در آتش نهند و دیگر جبه جروج و قروح اشک دفع خارش از مجرب است و الا ما جده سیاه گوگرد
توتیا سسوز در در سنگ نوظل سفید سوخته کات سفید هر یک یک درم روغن کفاد درم و دیگر شش مصلح عصاب
بیه و جاج بیه خام بیه کرده بز بیه دینه مفرساق کا موم روغن کفد برابر گیرند و یکجا بکند از آن و دیگر ششاق
که ششاق و او جاج نافع است در در سنگ یا ب شیرین تر تپ کرده ششدرم بیه و جاج زرده سفید هر یک یک کوبه
سپیده از زیر دو کوبه موم سفید سه کوبه تخم کبک و دیگر موز نیز درین باب غلک اعظم یک حصه و
بیه و چهار جزو در فند مضا عفت گرفته استعمال نمایند و این موم از کبکی ناخن و نقش ران و ششاق با اطراف

روغن مورد دوم بر یک سه دوم ریخته که چغنی است در هر یک که از زرد دیگر ادره بگویند بد آن بر ششند مرغی که گشت نرم است
سخت کند تو تیار شسته سیفید آب فون سیایدشان موم کافوری بروغن کچهرم سهانه مرغی که خنایه زردم کند که در وقت ادره و جود
پس به هر یک یک چوب خنخ حنظل ششمانی ای رسافت تر بر یک پنج جزو نیم زفت و پیر بار روغن زیت که اندر ادره در آن بر ششند
مرغی که قطع نماید سیاید زنگار کاغذ سوخته هر دو جدا جدا در زمین ششند آب سرد و آب صابون اول بر دو نصفه مغزوم
در نسخه نوزده درم اصل است دوم بر نوزده تا غلیظ شود و سیاید صابون اول ششند از آن یک چهارم یک چهارم صابون از آن یک چهارم
اصل مخصوص مرغی که ادرام ریوی را معده ششون مجرب است و این روغن را گرم بکار آید سوخ و پودر جام در آب جل کنند و قدری
آب ناریه در دل کنند و چنانچه بکار بندد در آب یک پاره ناریه بر شراب کوفری جو شاییده استعمال کند نقد هر مرغی که در وقت
کوفت و خنخ در روغن شست که موم زرد در آن حکم کرده ششند و طلا کنند هر همای شندی درین آب بود مرغی که بوقت ادرام
زخمبار نافخت شکم مرغی که ششها کینه کینه در هر یک نیم موم کافوری و دوام زرد و کله چهار درم یک چهارم یک چهارم در روز
نه کور بر آن کنند که بسوزد در ده موم و در آن شش را که بر نوزده و دو که کوفت بخندند از آن دو درم نیم مرغی که حکام است کند
بیرا و چون مردار سنگ مین کثیرا را که سیفید میند و همه را در روز ننگ و در نیم زرد مرغی که کزین بار و توب سیاید موم کافوری
در جرب کله و قوبار افایده در هر نفر بهبود در پنج مگد طلی و قان کند نیز طلی سیفید بخلیفه کله است در وقت متغالی که کینه کله
و نیم آنچه مرغی که در هر کله میند و دو با کوفت خنخ بانی سیفید در سه مانه مطبوخ انغوز حبه نیم درم سیاید اصل موم کافوری
میفید است در همان کشته مطبوخ شاتره که در جرب طلی نقد در مایه در آن دو درم سیاید کله کله کاسنی که کسنی درم سیاید
چهار درم سنائی چیدم شاتره مغزوم بیل زرد و نوزده درم جو شاییده حنظل و کله سیاید ششبار نوزده درم شش شش سیاید
در آن اصل کله و حنظل کینه کینه مطبوخ بیل که در جرب و قوبار اناج است کله کله کاسنی بیل کوفت ناریه و جود بر یک سه دوم
انغوز چهار درم سنائی شاتره هر یک چیدم پوست بیل زرد پوست بیل کابی هر یک سه دوم و نوزده درم سیاید هر یک سیاید سیاید
یک کاسه آب بگویند ناریه نیم کینه حنظل شش شش است دوم در آن اصل میند و دیگر نوزده درم کله کله کاسنی یعنی دوام
نم کاسنی سیفید کاسنی سیفید هر یک سه دوم سنائی شاتره هر یک چیدم بیل زرد و نوزده درم کله کله کاسنی کله کله کاسنی
بیل کاسنی حنظل و انغوز چیدم در آن نوزده درم کله کله کاسنی کله کله کاسنی کله کله کاسنی کله کله کاسنی کله کله کاسنی
بیل کاسنی حنظل و انغوز چیدم در آن نوزده درم کله کله کاسنی کله کله کاسنی کله کله کاسنی کله کله کاسنی کله کله کاسنی
مصلح کله کاسنی هر یک دو درم زرد سیفید در صورت اصل سیفید در کله کاسنی هر یک سه دوم سیفید چیدم بیل کابی بیل زرد و نیم مرغی که
هر یک سه دوم و نیم زرد سیفید در صورت اصل سیفید در کله کاسنی هر یک سه دوم سیفید چیدم بیل کابی بیل زرد و نیم مرغی که
هر یک یک درم نیم سیفید در صورت اصل سیفید در کله کاسنی هر یک سه دوم سیفید چیدم بیل کابی بیل زرد و نیم مرغی که
ناریه بجهت دفع قوبار و جرب موجب است در وقت ادره که کینه کینه در کله کاسنی در صابون سیفید استعمال حنظل سیفید و کله کله

در اعصاب را فاسد کرده موثر است زمانه نکود و کیفیت عمل بطراین است که بیشتر در خروج از حد وضع سقیم نماند موضع
 صحیح ترند و چاک کنند و آنچه در دست از ماده و خون فاسد و غیر آن از جسم مستفید کنند و زخم را بخرد که آن
 کینه بر کنند بخوبی که هیچ موضع خالی را در گرد پس رفا د بندند و در روز دیگر کشانند پس اگر خروج پاک شده
 باشد پنبه کینه با روغن گل بکشند و اگر پاک نشده باشد پنبه کینه روغن گاو دهند و چنانچه آن بر کشند که کینه موضع
 تقصیر در رسد و مگر چنین کشند تا خروج از موضع و صید یک گرد پس هر سه م علاج نهند در نگاه خارج عظیم بود
 آنچه در دست بیلد فوی برون کشند تا قوت علیل از ضعیف کنند و غشی زیاده خاصه که علیل ضعیف بود بلکه از خارج داده
 کم کنند در دور زیاده روز تقصیر قوت علیل باید کرد و آنچه که خارج از فعل باید روشن ران باشد در عرض بطل کنند
 تا اندامش سبزه باشد و چنانکه بر عضله ماده عضله با سابق بود ستر او را راست کند بر او واجب عضله در وقت
 بنده بخوبی یکمی بگیرد و متوض نفش عضله نشود تا راست برود پس برودش از بر او واجب پنبه کینه برود
 بعد از آن علاج هر سه در دست کشند **کیفیت اخراج سلسله طلا** است که اول جلد را شق کنند شقی
 که گسیل سلسله پس کس اور انصاف را با یاد زنده در نظر نماید خلاصی را که ضار را نکل گرد پس جلد از روی سلسله
 نرمی جدا کنند و جدا کنند پس نقش نگردد پس بکشند که کبسه دست برون آید پس موضع را بعد از آن از اجابت
 و قروح علاج کنند و اگر کبسه متحرک گشت در دست برون بر بدن تو است انصاف را با یاد زنده و جلد از آن خوب
 جدا کنند تا بر آید و اگر باره پاره کرده بازند هم جایز است و گماند که از آن چیزی نماند و موجب بود سلسله گردد پس
 بصلاح سایر قروح معالجه کنند و اگر اجابت چیزی از آن نماند بر موضع دو حاد پنبه تا خشک کند برون پس از آن پنبه
 بر بندند تا آنچه دور خشک کرده باشد سست شده بقیفه اما عقده های عدویه اگر مشابه سلسله بود پس علاج معالجه
 کنند و اگر از این جنس نباشد قطع آن متعرض نشوند و بسیار ادویه که بخشش مرقوم است نیز در مسم در اختیار غیر
 آن علاج فرایند **کیفیت قطع سمرقان** آنچه از دور در جم باشد علاجش با این عمل نیست و آنچه حدوث آن
 در پستان یا در عضو دیگر از اعضا ظاهر که مجاوران شرمات بزرگ و اعصاب قوی نبود قطع کنند قوی که کبسه
 آنچه در آن مخصوص است از درم در رسد و با بکند قطع نماید و نیز باید که بعد استقران عین انصاف و نقیسه سبیل و دعوات
 اعمال آید باشد و قطع استقصای نام کنند با چیزی از چنانچه نماند نگذارد که خون سیاه گردد و گویا که حواس
 دست همیشه رانند آنچه در وی است از خون غلیظ سوداوی بر روی موضع از هر سه م و ادویه که سایر قروح بر آن
 بر آن معالجه میکنند اصلاح کنند **حاشیه کتاب در بیان لوزان و میکاسی است که در بعضی مصلح اهل طب**
 سطور در رسد عوام متعارف و مذکور و آنچه از آن در کتب یونانی مذکور است آنرا به ترتیب حروف تہجی آورده
 آنچه منبذی است در آخر خاتمه از صنایع کبری تہجی که در آن کتاب مرقوم است **فصل در حروف الف ا ب ج**

اسیر یق در من است و در بعضی تجرطل ابولو ابولو دیم لوگویند که قراط است از اسب کبیر نمره
 و تشدید باکیالی است که بکینه در آن است و چهار صاع که نصبت چهارمین باشد از ریه که پارسا پنج نامند و او از
 وزن دودانه خردل بر است **استار** در جو بگوهر میگوبند که آن چهار منقال است یا ششدرم و دودانگ یک چهار
 منقال و نیم و تر و محمد افسری ششدرم سداب یکدرم است و نرد و حب تذکره استار طی ششدرم و دودانگ یکدرم
 نرد یک مولانا نفیس ششدرم نصف است و صاب ذخیره گوید که بعضی گویند که یک استار ششدرم دودانگ
 است و تحقیق است که ششدرم و سیع یکدرم بود **سکر** چه سکر چه است که در حرف سیح مکرر است میشود
السونا فن سیزده درم است و گویند است دودرم و نصف درم است و این سیل گوید که از زینت نرده
 ذرخی در شرباب دودانگ و نصف ذرخی در غسل است و اوقیه در ربع و نمن اوقیه و صاب ذخیره گوید همچون است
 و هم چنان بوزن شست قراط است چنان نرده درم **اناب** در غسل در وظل نیم است و از روغن کهن نیم
 او تو لوس یک دانگ است و نزدیک صاب تذکره ششدرم و پیشل بن سیل یکدرم او دو سیع بکوفیه
 است اوقیه نیم نرده و تشدید یا که آنرا اوقیه نیم ششدرم بنا بر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است یک استار
 و دودانگ است و در ذخیره و جوامع الادویه گفته که حساب منقال هفت منقال نیم است و حساب درم ده درم
 و پنج شش از نصف بخش یکدرم است و عمده اطباء المتأخرین مولانا نفیس همین نیز در بحث قولنج از شش حساب
 علامات موافق این ذکر نموده در صحاح نیز مذکور است که اوقیه در حدیث است یعنی جلددم در قع شده و در زینت
 که ششده این چنین بود آنچه در نوقت در میان مردم متعارف است و مدار استعمال اطباء بر آن است که بوزن درم
 پنج حصه از هفت حصه یکدرم است که آن یک استار باشد و دو حصه از شش حصه یک استار در حساب موافق است با آنچه
 در صحاح قاموس مذکور است و صاحب کتاب تهذیب الاماکن گفته که اوقیه نزدیک چندان در روغن گران درم است
 و سخن موافق نیست با آنچه از کتب معتبره نقل شده شاید که بطریق همین گفته باشد و در جو بگوهر نوشته نرد و طلا
 ده درم و پنج سیع یکدرم است که آن یک استار و دودانگ استار بود و در تذکره هفت منقال گفته کرده و نرد قومی است
 ششدرم است و گویند چهار منقال نیم است با محله مختلف با اختلاف اصطلاح بلاد و زمان شده و او اقی باعتبار
 نظر جمیع اوقیه است لیکن اطباء برست و چهار اوقیه اطلاق میکنند او القس بکوفیه نیم است اول در
 بکر بگوهر بکوفیه نوشته و در شرح موافق قول شیخ هفت منقال اعتبار کرده حرف الباء با قلا و جوامع
 الادویه و ذخیره وزن از اینست و چهار چه بیان کرده که نصف درم باشد با قلا اسکن در سه در جوامع جمل
 و هشت جو گفته که برابر درم باشد با قلا مصر سه نرد قراط است که کسی ششدرم باشد با قلا یونانی نیم
 مطابق با قلا مطلق است که اول مذکور شد یا نرده نصف است مگر او در صفحان ده نارد گویند

بردار مانند معلقه از عل چهار منقالت است و از ادویه بمنقالت است بردار صغیر یکدم است بوس
 بر لوکس و انگلی است بوزن طلا **عجاء** عبارت از شکر کین است بنده یکدم است نزدیک
 بعضی یک منقالت از پیش بعضی دیگر چهار دانگ **حرف التاء** ترمه دو قراط منقالت است **حرف الجیم**
 چرخیم یکیم و امی جمله دو نعلت منقالت است و نزدیک بعضی یک نعلت **جمره** بفتح از ریت سفاد و دو قطل در
 ستراب منقالت در قطل دو گونیزه مطلق است و چهار قسط است و ترمه و سدر ایل جبل درشت منقالت در **اطیاسی**
 جبل درشت قسط است **بزره صغیره** چهار قسط است **جورق** سدر قطل **جورمه** در جوامع الا ادویه
 چهار منقالت است **جوژه** از مطلق او سرادند در جمی است **جوژه** ملبسه شمش در جمی است **جوژه** طویه
 یک در جمی است همچنین دیگر الجوهر در دو نعلت یک منقالت نوشته جو سقاقت سطل است **جوهری** شمش
 قسط است قسط در جمی که صد منقالت است **حرف الحاء** **حرف الحاء** صغیر دو منقالت است **حمام**
 یکسره منقالت **جمه** مقدار یک جوهر است چنانچه در صحاح و قاموس مذکور است دو گونیزه بیان مقدار
 در نعلت اند کور ساقه منقالت و از آن آن جوهر است که بزرگ و کوچک ملبسه باشد در در جواهر و در جواهر
 بجز نوشته **حرمه** برای تجویز پیش منقالت است و گونیزه قدر است که گفتند را هم سازد همچنین است
 در نعلت در جواهر چهار منقالت تصحیح کرده **حمصه** سه درم است **حرف الخاء** **حرف الخاء** یک دانگ از منقالت
 است **خرنوب** از مطلق او را یک قراط است **خرنوب شامی** چهار جوهه است و سه جوهه و سه **حرف**
الدال **الوق** بفتح نون و کسر آن بیارسی دانگ است و مقدار شست است چنانچه در قاموس صحاح
 مذکور است و در بعضی کتب است بر آن و چند مذکور است که در این تروابل یونان مقدار در خرنوب است در آن نیز بر آن
 چه در خرنوب مذکور است موافق بکلام **حصه** قاموس صحاح پس نزد ایل یونان شست جو خواهد بود در جمی تزد
 اکثریک منقالت است و تزد قبلی یکدم و در سیم یا مویب نذران داشته اند در قافون بزوجه بیان نوده که شمش
 الو بوست و الو بوس قراط است و هر قواهرم چهار جوهه است پس در جمی بنا بر این بیان سفاد و دو جوهه است و این سبل
 گفته که در جمی یکدم و نیم است و استاد ابو الفرج این بنده در منقالت **الطب** گفته که آنقدر است که شست بر دارد و در است
 و آنچه آورده گفت است بردار و شند در جمی است **درم** بیارسی درم گویند در تمام موافق تقویر صاب در قسط
 شست دانگ بوده و در زمان جدید شمش دانگ ازده قراطی فضا باشد و در مجموع است و چهار طومر و دو جبل
 و شست که یکصد و دو و دوازده مینود و در صحاح و قاموس همچنین سفاد مینود در تمام شمرعی صاحب گفته نوشته
 بقده تسبیح از منقالت شمرعی کثرت در تمام ناقص که در سیم طمی در او است عبارت از چهار نیم منقالت در جمی
 است **دورق** از او از مطلق او سدر قطل است **دورق** **اطیاسی** شست جوهری است که بفتت تیز او است

و در وقت انتقال باشد و نیز یک انتقال و نکت است حرف که بر رطل صاحب صحاح و قاموس و دوازده
 اوقیه گفته اند و بنا بر آنچه در بیان اوقیه که ششده دوازده اوقیه بحساب انتقال نو انتقال میشود و گویند با مقصود صاحب
 قاموس و صحاح از رطل عراقی است که در بغداد آن حدود سیستعل بود زیرا که رطل یکی در منی زیاده برین بیان شده است
 تعالی شاهه بان برود خواهد شد و شیخ در قانونا منسوخ کرده که رطل استار است و میان شیخ نیز با رطل عراقی
 موافق است و صاحب ذخیره گفته که رطل بغدادی دوازده اوقیه بود و استار باشد و نو انتقال و یکصد و بیست
 و هشتندرم و چهار سیم یکدم باشد و تفصیل نه که در اشاره بیان رطل بحساب اوقیه و بحساب شمار و بحساب انتقال
 و بحساب درم اگر چه در حکام صاحب قاموس و صاحب نقد تفصیل نیست اما این تفصیل با بیان ایشان موافق است
 و در جمیع رطل را بحساب انتقال موافق ذخیره نو انتقال نموده اما بحساب درم یکصد و بیست و هشت درم و نیم بقیه
 در سخن صاحب ذخیره صواب بنماید و بیان صاحب جمیع بحسب تخمینا رطل مدنی یک رطل و نیم عراقی است رطل
 مدنی در برابر رطل عراقی است **حرف سین** سامونایک غلاما و نیم است و نزدیک قوی کثیر قراط
 است **سبعون** و در انتقال نیم است **سکر** چه بسیاری سکره در او از مطلق آن شش استار است
 و ربع آن است و گویند بیست چهار قسط است **سکر** چه صغیره و قیه است **سکر** چه کبیره که از
 صدقه نیز گویند و قیه است و گویند بیست و یک **سکر** چه بودیه نصف قسط است **سقطیس**
 حره صغیره است که چهار قسط باشد **سیر** نزد اهل خراسان با نوزده انتقال است **سیر** عباره از
 شانزده یکس است همچنین در نکت **حرف شین** شامونه عشرین و نصف است **شیر** دوازده
 است و گویند شش خزل است **حرف اص** اصاع است رطل است نزد اهل عراق و نزدیک اهل کاز
 پنج رطل و نکت رطل است و قول اول قول ابو صیفه فزانی قول شافعی است **شیر** تعالی صدقه صغیره
 شش سامونا است و گویند بیست سامونا صدقه کبیره چهارده سامونا است **حرف ط** اطاولون
 نه اوقیه است **ط** طوی طالیقون صد و بیست پنج رطل است با رغالی که دوازده اوقیه است **ط** کبیر
 طه که نیکه مقدار دو در میان باشد چنانچه در صحاح و قاموس شمر ابوین غلامی مذکور است و در نحو در شش
 زرد دریم دو وجه باشد و از انتقال دو وجه نیم که ده از ده باشد **طولون** از شراب بیست و یک است و از زرد
 و اوقیه و از رطل سیزده اوقیه طولی است **ش** انتقال در نیم دسته فراه است **حرف عین** عری بیست و یک
 است **حرف غ** غرا ما ربع درم است و گویند درم و گویند دهمی و نیم است و گویند درم
 است **حرف ق** القافاموس در جمیع آنرا ششم درم و نیم گفته فرا بوسن است و قیه است
 چنانچه در الفرج در کتاب مفتاح الطب نوشته و در کتاب ترمیز شش انتقال است **حرف ز** زین انتقال است

قلمی است که گفته است فلنخینون یک منقال است قوا لومن کیوتیه نصف حروف انفاق قسط
 و قسط است که بنده بنیم و کسر هر دو آمده این سبیل گوید که آن از زیرت برده اوقیه است و از شراب است اوقیه است
 و از عمل است و هفت اوقیه قسط انفاکی نبرد اوقیه است و گویند چهار رطل قسط رومی است اوقیه است
 و بعضی یک رطل نیم دانسته اند قسط عمل نرود و یا میان یک رطل است و گویند یک رطل نیم و گویند دو رطل نیم قسط
 قیر حلی است و چهار اوقیه است قسط مصری قسط انفاکی است با خفانی که مذکور شد قیصر از جمله چهار
 نرگ است و صاحب صحاح و قاموس گفته که آن منبت ملک است و صاحب ذخیره گفته که منبت پنج من بزرگ است
 قسط از رطل و بنا بر این است که در طب و غیره نیز بگویند آن نموده صاحب صحاح گفته که بعضی گفته اند که قسط یک رطل است
 رطل است و بعضی گفته اند که قسط پوست کاوی بر رطل است و صاحب گفته که قسطا غیر این نیز گفته اند و الله اعلم و در منبع
 الاودیه و ذخیره و قفاسی در بیان معنی قسطا برین قدر مذکور است که یک صدمت رطل است شاید نرود طبعا غیر این معنی
 مستعمل نباشد و در کتب الجواهر نوشته که قسطا پوست کاوی بر زیر یک سیم و بقال هواریه اوقات و ما نیز بقال
 سبعون الف و نوار و قبل نمانون و بقال الف اوقیه و القطار مایه و عشره و ن رطل قوا لومن از زیرت
 دو ادره در جمعی است و از شراب کیوتیه نصف در جمعی و ثلث در جمعی و از عمل دو اوقیه در پنج اوقیه است قوا لومن
 ز اوقیه است و در کتاب تفسیر هفت منقال نوشته قوا طویل مفاد و منقال است قیاس هفت
 منقال است قیر الثوا کیوتیه نصف است قیر اط خرنوبه شامیه است که چهار جاب است و بعضی بنده انگ
 هم گفته اند جمع قرار بر حرف الكاف که رومه در ناسل او طوس مگوید که انگ و نیم تا در انگ است که رومه
 شامیه نیز بعضی خوانا و نیم است و نیز بعضی سه قراط و یک حبه است گسوان هموزن است و سه بیانه
 بوزن هفت قراط است و بیانه نیز در دم گفت شش منقال است در از اقبضه نیز گویند که اوجس
 الماسکند را فی ثلث ابولو گنناس شش درم و نیم است کوب در رطل و اوب است رطل
 و در قفاسی سه قسط نوشته اند که در عبارت از کوزه باشد از رطل گفته اند و بعضی شش قسط
 هم نوشته و بعضی سه کیلیمه تغییر کرده اند و در جراح آورده که کوزه از بین چهل و هفت است و بعضی
 شش رطل استار کیبل سی شش من است کیلیمه یکبرکات پنج سدس من است و نیز بعضی چهار رطل
 کیبله سه صد درم و کسری بود حرف الیمین منقال صحیحی در مخدوشه که عبارت از درم نیم بعضی
 بلی است که چهار دانگ و نیم است منقال صحیحی عبارت از درم نیم نام جدیدی است منقال طینی یک
 ناصب شش درم است و آن شش دانگ است که دو نیش و چهل ارزه باشد و هفت منبت سینه عد
 و در عمل عراقی است نرود اوصیفه و فقهایی عراقی رجم الله و نرود شامی و نرود حجاز رجم الله یک رطل

رطل و شش عرواقی است و صاحب قاموس گوید گادی که دست و انگشتان او در بزرگی او جلی میان باشد بر گاه در
 دست خود از غلبه سبزه جانک انگشتان را دراز کرده باشد مقدار میان مذکور است و عوارض آن که من تجزیه
 نموده ام در رساله مقدار نوشته ام چه صاحب قاموس آورده و عوارض آن را نیز نوشته ام و آن در پنج ذریه
 یعنی خالص موافق آنچه گفته ظاهر شده و مقدار مذکور کمتر از دو رطل بوده و در گندم موافق است چرا که
 مقدار گندم که هر دو دست از آن خوب پر کنند و گاهی در سبزه گاهی از این بیشتر و گاهی کمتر ظهور یافته
 و دو رطل نزدیک باین است پس اگر در میان صاحب قاموس از یک بقیه در خفیه می بود او سلی می بود
 مسطرون تغییر شش در جلی است مسطرون کبیر سه دقیقه است شش به شش استار در ربع استار
 است ملوک بغت من و نیم است و بعضی گفته اند یکسال است و چهار کیسه بود طبعه از
 بجزن و عمل چهار شقال است و از در دو یک شقال من بنابر آنچه در صحاح و قاموس صاحب اللغه
 مذکور است و در شش است و کلام اطباء بهترین سینه باین موافق و شیخ در قانون مسروده که من جلی استار
 است و صاحب ذریه من را حساب در سیم دولت و پنجاه و هفتم و وسیع درم و حساب شقال یکصد
 و هشتاد و شقال و حساب رطل دو رطل بنیادی گفته و حساب قدیم است و چهار اوقیه بیان نموده که سبزه
 سی دقیقه من اطالی یعنی شانزده دقیقه که یکصد و هشت شقال باشد من بر نیمی شش شقال است
 من مخفی است و من شش با آن که در دولت شقال است من قطنی در کف دست
 دو اوقیه نوشته شیخ از یک صد و هشتاد و شقال گفته من کیان به عینه همان من بطنی است که اول مذکور
 شده من مصری با من اطالی یعنی سیم وزن است من ملی یکصد و هشت شقال است حرف النون رطل
 و رطل شش درم است و شیخ در قانون گفته که بطل دو استار است و صاحب ذریه گفته که بطل معدرم
 است و در یک بعضی دو استار است ربع اوقیه است قواة دو دانگ شقال است و نزدیک
 بعضی نیز مفسر تمام شد بیان اوزانی و میگوید که در کتب معتبره طلب یونان مسطور است اما ذکر اوزان
 بر نیمی که صاحب منافع گوید از کتب اهل هند تحقیق کرده نوشته باین ترتیب است که ذر و در شش اوقیه
 دیده میشود و آنرا کمای بنده شیرین گویند و یک از سی خود است و آن جزو ابرمان نامند و مقدار شش
 شیرین را مومن خوانند و در شش منج یک را حکامی شود و آن نه دان خود است و در شش را جلی
 یکدانه شش از در شش از در مقدار شش دانه شش را یک گیسرند و از چهار هر یک را یکا یعنی گویند
 میشود و در شش را یکا که آنرا جیم تعبیر میکنند یک باسه که آنرا باشد گویند مینواید و از چهار باسه یکدانه که آنرا
 یعنی تاناک گویند و در آن دو هر یک نیز مانند دوز دورم یک کول و از دو کول یک کوبه میشود و این را

اینست که در هر روز یک بار در وقت نماز است یک سوره را بخواند و در وقت دیگر یک سوره را بخواند
 که سوره اول آن در هر روز یک بار در وقت نماز است و سوره دوم آن در وقت دیگر یک سوره را بخواند
 است شود و این سوره چهارم است و این را که سوره گویند و از دو که در یک ما کما می شود و از آن سوره
 گویند و از دو ما کما یک پرستیده می شود و از چهار پرستیده یک او یک می شود و این را کس و با تر است
 گویند و چهار را که یک دون می شود و از آن سوره و کس خوانند و از دو دون یک سوره است خوانند
 و از دو سوره یک در وقت می شود و این را کون می خوانند و سوره دیگری در وقت دیگر یک که می خوانند
 و از دو سوره یک یک چهار می شود و از هر یک یک تلا می شود اما از آن سوره که درین بلاد معارف است
 بین عنوان است که از چهار دای می خوانند و هر یک که در آن است می شود و از چهار پنج یک جو
 و از دو جو یک رسته و از هفت رسته یک ما شش و از سه و نیم ما شش یک درم اعتبار می کنند و از چهار و نیم ما شش
 یک مقدار معتبره و از دو و نیم و از سه و نیم و از چهار و نیم ما شش یک درم اعتبار می کنند و از چهار و نیم ما شش
 و از هشت و یک ما شش یک درم پخته معتبره داشته اند و از سسی درم پخته یک سیر که سیر و از چهل درم
 پخته یک سیر شاه جمانی و از چهل و چهار درم پخته یک سیر عالم کسیری ساخته شود و از
 چهل و هشت درم پخته یک سیر فرسخ شاهی که با فضل هم مروج است و الله اعلم بالصواب فقط

بدون غایت نامتناهی جلد ثانی مجموعه بقای از تألیف حکم نقاشی فاضل صاحب
 مغفور از نسخه صحیح معتبره حکم محمد حسین خان صاحب ام قباله تحریر تاریخ
 بیست و نهم ماه ذی الحجه سنه ۱۲۸۰ مطابق بیست و نهم ماه ذی الحجه سنه ۱۲۸۰
 حرمی زود بخشنده حسب العرفه از میان عبدالمعز مغفور صاحب
 در مطبع هندوستان بنام بنده مبارک علی بن مبارک
 تمام ذی القعدة سنه ۱۲۸۰
 تقدیم نموده است
 در تمام

